امان التواریخ

تألیف میرزا عبدالمحمد مؤدب السلطان

جلد دوم

با مقدمه دکتور سید مخدوم رهین

ناشر: ریاست انتشارات کتب یهتی

حمل ۱۳۹۳

چاپ: مطابع آزادی

امان التواریخ

تألیف میرزا عبدالمحمد مؤدب السلطان

جلد دوم

بامقدمهٔ دکتور سیدمخدوم رهین

حمل ۱۳۹۳

مشخصات کتاب

نام.....جلد دوم امان التواریخ

مؤلف.....میرزا عبدالمحمد مؤدب السطان

ناشر.....ریاست انتشارات کتب بیهقی

ترتیب وتنظیم صفحات درکمپیوتر.....آمریت طبع ونشرکتب

تیراژ.....۵۰۰ جلد

سال چاپ.....حمل ۱۳۹۳

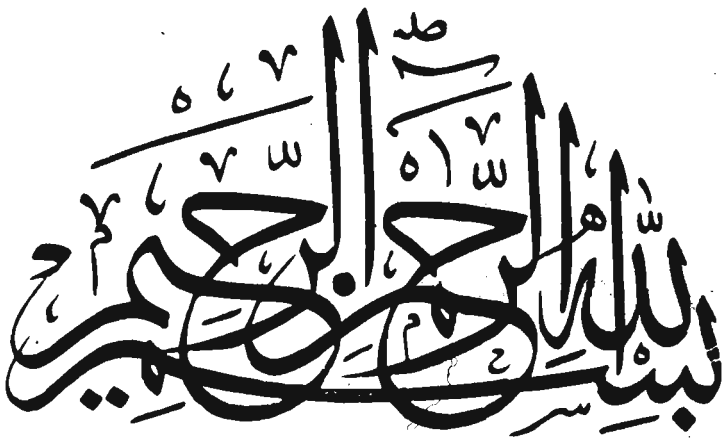
بسم الله الرحمن الرحيم

مقـد مـــه

جلد دوم امان التواریخ نسخهٔ نیویارک در ۷۹۹ صفحه به اضافهٔ ۸۶ صفحه فهرست منـــدرجات نگاشته شده ، آغـــازنگارش آن درسال یک هزاروسه صدوسی و دوی قـــمری برابر با ۱۹۱٤میـــلا دی، پس ازتسوید جلد اول که در قـــاهره صورت گرفته ودررمضان ۱۳٤۲ در اصفهان تکمیل شده.

درمقدمهٔ مختصرجلد دوم مؤلف اززحماتی که درنوشتن جلد اول کشـــیده یاد می کند که چگونه در آن" گنجینهٔ فیض وادب ازهرگونه مطالب علمیهٔ حالیه وانواع علوم ومندرجات متعالیه انبا شتم". اوبه جهت آ گاهی خوانندگان شرقی که ، آن وقت از دســـت آورد های غرب درعلوم ومعارف کمتـــرآگاهی داشتند، مطالب سودمند علمی را درآن مجلد ازاقوال وآثار فلاسفه وعلمای غرب آورده است، بطوری که کمترتاریخ نگارونویسنده ئی درشرق تاآن زمان توانسته « بیانات علمیه » را ازکتب وآثارغربیان وعلما ودانشمندان اروپا به فارسی ترجمه کند ودرفصل مفصل« درمبدأ تاریخ عالم وعالمیان » بگنجاند و حاصل مطالعات اروپائیان و خردمندان آن دیار را به زبان ساده بیان کند .او باوجود گرفتاری های فراوان ونبودن امکانات ، بدون داشتن یار ویاوری به تنهائی برای گرد آوری نظـــرات بزرگان خرد واندیـــشه دراروپا همت گماشـــته ، بطوری که گاهی صرف بخاطرپیـــداکردن نام یک نفرازعلمای غرب ویا شرق به چندین کتاب انگلیسی وفرانسوی و آلمانی وترکی مراجعه کرده . مؤلف وعده می دهد که همین شیوهٔ کار را تا پایان جلد ۷ ادامه خواهد داد ،آنگاه به مجلد دوم وسلسلهٔ شاهان وذکرحوادث افغانستان وایـــران ازآغازظهوراسلام وبعثت پیامبراکرم تا پایان پادشاهی نادرشاه افشاردرسال۱۱٦۱می پردازد وسلسلهٔ رویدادها را بصورت سال به سال ترتیب می دارد و برای آن که خواننده گان را در خواندن این تاریخ زحمتی دست ندهد ، بخلاف سایرمورخان مشرق زمین دربیان تاریخ عبارات ساده وروان ودرعین حال بانوعی آراستگی بکارمی برد وبه قول خودش ازعبـــارات مغلق و

بیانات معما و ابهام کناره جوئی می کند. در حاشیهٔ مقدمهٔ این فصل، سرسلسلهٔ بنی آدم را که منحصربه سه فرزند نوح و انتساب نژاد های انسان ها به هر یک از آن سه نفرمی پنداشته می شد را افسانه می داند و به تشریح نژاد ها و تقسیم ملل برمبانی علوم جدید استناد می جوید .

درشرح حوادث این مجلد پس از افغانستان و ایران به حوادث مصربیش ازسایربلاداهتمام رفته وفهرست جداگانه ومفصلی ازحوادث مصررا ذیل عنوان « فهرست وقایع مصر المحروسه . . . » می آورد ورویداد های آن دیاررا از آغازورود اسلام به آن جاکه بالشکر کشیدن عمرو عاص درسال ۲۰هجری و فتح مصربدست اوتا ذکرو قایع سنه۱۱۵۹وحرکات بگوات در آنکشوراست ، بیان می دارد . درهمین بخش او به تقسیم اقسام علوم و انواع فنون درمیان شرقیان می پردازد وبعد به تشریح تاریخ آغازمی کند. مجلد دوم به خط میرزا سید محمد بن حسین الحسینی شاه شاهانی اصفهانی مشاق مدرسهٔ فردوسی دولتی نمره سه دار السلطنهٔ اصفهان است که کارتحریروتسوید آن درذیعقعدة الحرام سنه۱۳٤۲هجری قمری مطابق برج جوزای سنه۱۳۰۳هجریً شمسی برابربا ماه جون۱۹۲٤میلادی دراصفهان، هنگام اقامت مؤلف درآن شهرصورت گرفته است ومؤلف ذکر پایان مجلد دوم وآغازجلد سوم رادرپایان کتاب به نظم نه چندان دلپذ یر آورده است :

چو برمن پرتو تا ئبد حق تافت
به خوبی جلد دوم خاتمه یافت
بود آغازش از آغاز اسلام
به قتل نادرش گشته سرانجام
به هر سالش فراوان از حوادث
حوادث با و قایع یا کوارث
پی این گنج بردم رنج بسیار
که تا از لطف ایزد شد پدیدار
فزون ازسال دزتألیف این گنج
بخوردم خون دل بردم بسی رنج
کنون از فرخامه جلد سوم
کنم تألیف همچون جلد دوم

بعد می گوید که جلد دوم یا زده ونیم قرن حوادث و رویداد های جهان از آسیا و افریقا و اروپا را بطورعموم و افغانستان بطور اخص بصورت سال بسال بیان می دارد و همانطور که خود ادعا می کند درمتن کتاب از « اغراقات مترسلانهٔ شاعرانه و اغلاقات منشیانه» پرهیزکرده ودرتألیف مجلدمذکور انواع«تألمات روحانی» و اقسام «اسقام جسمانی» را تحمل کرده و آرزوکرده است که بتواند پنج جلد دیگررا نیزبه همین شیوه به پا یان برساند . ولی همانطور که در ابتدای این مجلد می گوید تألیف این مجلد را درمصر آغاز کرده است . شرح وقایع درین مجلد نیز بشیوهٔ دیگر مجلدات بصورت سال بسال صورت گرفته و در پایان بخش ها ذکر وفیات مشاهیر درهمان سال ذکر شده. با همه دقت و خوضی که مؤلف در نگاشتن حوادث و زندگی وکار نامهٔ یادشاهان ورجال دارد ، گاه گاه اشتباهات آشکاری ازو می بینیم ، مثلاً در ذکر حوادث سال ٤٨٠ هجری می گوید:«حکیم از رقی به جهت تداوی قوت باه سلطان ابراهیم غزنوی کتابی مصورومنظوم نمود و با ادویهٔ مخصوصی به خدمت سلطان فرستاد و به جهت سلطان افاقت کلی حاصل آمد » (۱) حال آن که حکیم ارزقی کتاب مصورومنظومی که داستان های شهوت انگیزوصحنه های همبستری وجماع رابه اشکال مختلف و تحریک کننده نشان می داد به جهت تداوی نیروی جنسی طغان شاه، شهزادهٔ سلجوقی هرات که سخت به ضعف گرائیده بود، تدوین نمود .

به این ترتیب ظاهراً اولین کتاب منظوم حاوی تصاویرصحنه های جنسی ومطالب تحریک کننده وهیجان آور به صورت منظوم درسرزمین ما . درشهر هرات درپایان قرن پنجم هجری، بدست این شاعرهروی ترتیب شده است وآن چیزی شبیه مجلهٔ پلی بای Play Boy کنونی بوده . این نوع کتب را الفیه وشلفیه می گفتند وچنین نقش هائی پیش ازارزقی نیز شهرت داشت. حکیم منو چهری شاعردوراول سلطنت غزنوی در مدح سلطان می گوید :

از جد نیکو رای تو وز همت والای تـــو
رسوا تراند اعدای تو ازنقش های الفیه (۲)

---

(۱) ج ۲ ص ۳۰٦

(۲) لباب الالباب - ۲-۷۸ محمدعوفی تصحیح نفیسی چاپ اتحاد ۱۳۳۵وحبیب السیر -۲- ۳۹۷ غیاث الدین خواندمیر بامقدمهٔ همائی - انتشارات خیام.

درذکرحوادث سنه ٤٥٩ هجری می گوید « . . . ودرین آوان حکیم ناصر خسروعلوی اصفهانی به مصررسید . . . » (۱) حال آن که حکیم ناصر خسرو نه علوی بوده و نه اصفهانی. نسبت علوی به اوازسوی برخی ازمتأخرین صورت گرفته واحتمالاً به علت انتسابش به فرقهٔ اسماعیلیه است نه به جهت نسب رسانیدن به حضرت عـلی بن ابی طالب . او درهیـچ موردی ادعای سیـادت نمی کند بلکه نسبش را به « آزادگان » یعنی آریائی نژادان واهل خراسان پیوند میدهد نه به عرب و دود مان پیامبراکرم، آن جا که می گوید :

مـن از پـاک فـرزند آزاد گانم
نه گویم که شاپوربن ارد شیرم (۲)

زاد گاه خود را نیزقبادیان بلخ می گوید و پدرانش نیز ازهمانجا برخاسته اند :

پیوسته شدم نسب به یمگان
کز نسل قبا دیان گسستم (۳)

و تذکره نگاران متقدم نیزاو را فرزند بلخ می دا نند نه اصفهان .

ریشهٔ اشتباه مؤلف امان التواریخ درچنین مواردی درآن است که وی موضوعات متعلق به دوره های متقدم را گاهی به استناد مآخذبسیارجدید که چندان براصول نگارش تاریخ نیزاستوارنیستند، بیان می دارد . مثلاً دربارهٔ واقعهٔ سال چهل وششم هجری ازمؤرخانی ما نند لسان الملک روایت می کند که درعصرقا جاری می زیست. و یاوقایع عصر العزیز بدین الله خلیفهٔ فاطمی راکه درنیمهٔ قرن ٤ درمصرحکومت کرد،اززبان رضاقلیخان هدایت صاحب مجمل التواریخ می آورد ویاحادثه ئی راکه درسال ٦٠٥ هجری روی داده ازقول صاحب منتظم ناصری می آورد.

مقاومت سخت مردم خراسان بویژه اهالی کابل وسیـستان و بادغیس وطالقان درین جلد انعکاس وسیع دارد وبیداد و ستم وعهد شکنی سرداران لشـــکراموی که بیشتربه فرمان حجاج بن یوسف

---

(۱) دیوان منوچهری
(۲) ج ۲ ص ۲۹۹ .
(۳) دیوان حکیم ناصر خسرو ص ۱۷۱ و ۱۷۹

ستمگرخونخواری ازقبیلهٔ بنی ثقیفه که به فرمان عبدالملک بن مروان ووليدبن عبدالملک فرمانروای مطلق العنان خراسان و ماوراالنهروفارس وعراق بوده ، با کمال بیرحمی با مردم شهر های مفتوحه رفتار می کردند . رفتاراینان کاملاً به خلاف روش سپهسالاران عصر خلفای راشدین و روحیهٔ واقعی اسلامی بود.

فرمان حجاج به امرائی که برای فتح شهر های خراسان و ماوراالنهرمی فرستاد ،این بود که به مواثیق ومواعید با ایشان میندیشید، به طورمثال با حملاتی که قتیبه بن مسلم بربادغیس کردموفق به فتح آن نشد و پس ازجنگ های زیاد قتیبه با نیزک طرخان فرمانروای دلیر بادغیس عقد صلح بست وباهدایای بسیاربه مرومراجعت کرد. ولی درهمین سال۹۱هجری حجاج منشوری به اوفرستاد که به هرصورت که ممکن است بادغیس رافتح نموده نیزک طرخان را به قتل برسان. قتیبه با سپاه بزرگی باز به سوی بادغیس روانه شد. از آن طرف نیزک طرخان ومردمان بادغیس ناچار به ترتیب وتعبیهٔ سپاه و ابزار جنگ پرداختند وبا سپاه قتیبه مصاف دادند و پس ازجنگ های متواتر نیزک طرخان به شهربادغیس عقب نشست و دروازه های مستحکم شهررا بست وبا شجاعت تمام به دفاع پرداخت ، قتیبه به محاصرهٔ شهر ادامه داد ولی موفق به فتح آن نشد. آن گاه نامهٔ امان با سوگند های موکد به نیزک طرخان فرستاد و او را با اعیان و بزرگان بادغیس به بیرون شهر دعوت کرد وقضیه رابه سرعت به اطلاع حجاج بن یوسف رساند. حجاج در پاسخ به وی دستورداد که به سوگند وپیمان خوداعتنامکن ونیزک وبزرگان بادغیس را که بااعتماد برپیمان توبیرون آمده اند بکش وسرآنان را نزد من فرست . قتیبه سرازتن نیزک طرخان وبزرگان واعیان بادغیس برداشت وبا لشکریان خود وارد شهرشده، قتل عام وحشت ناکی از زن و مرد وپیروجوان و کودک آن شهربعمل آورد ومال فراوانی باتعدادی اززنان ودختران خوبروی همراه با سربریدهٔ نیزک طرخان و بزرگان بادغیس به نزد حجاج فرستاد. قتیبه ازبادغیس به فاریاب رفت وآن شهر را آتش زد وکشتاروسیعی کرد. همین مرد درماورا النهرشهرهای بزرگی

راگشود وکشتارهای بزرگ کردوبقول مؤلف امان التواریخ « بسا معابد وکتب خانه هارا از آتش عصبیت عربی تل خاکستر کرد و خاکستر آن را برباد داد واین رویهٔ مذمومه رابیشتر حکام ایشان درهرجا میرسیدند معمول می داشتند .» ج ۲ ص .۱۵۱

در همین مجلد دوم مؤلف امان التواریخ واقعهٔ کشف آرامگاه شاه ولایت مآب حضرت علی بن ابی طالب را دربلخ در سال ۸۸۵ هجری بیان داشته که بهتر است از زبان خود ش بشنویم :

«دراین سال حکومت بلخ ازجانب سلطان حسین میرزای کورگانی با برادرش میرزا بایقرا بود . شخصی موسوم بشمس الدین محمد که سلسله نسبش بسلطان با یزید بسطا می میرسید با کتابی تاریخ که درزمان سلطنت سلطان سنجرسلجوقی تألیف شده بودازکابل وغزنین ببلخ آمده و نزد میرزا با یقرا با جمعی ازخواص وعلما و سادات بلخ بترئهٔ مذ کورمتوجه گردید چون بانجا برسید بموجب نوشته درکتاب گنبدی بدید که درزیر اوقبری موجود است ، فرمان داد تا آن قبر را حفرکردند که نا گاه لوح سفیدی نمایان شد که برآن لوح این عبارت منقوربود که (هذا قبر اسد الله اخ رسول الله علی ولی الله) پس ازمشاهدهٔ این حال همه حاضرین متفقاً گفتنداین قبر مطهرحضرت امیرمومنان است و بزمین بوسی قیام کرده انواع نذورات و صدقات بمستحقین بدادند و درد مندان و مستمندین روی نیازبدان در گاه آورده با ند ک زمانی شفا یافتند .میرزا بایقرا نهایت خلوص عقیدت بجای آورد وکیفیت را بعرض برادر والا گهر خود سلطان حسین میرزا بهرات نگاشت وسلطان پس ازآگهی ازاین قصهٔ عجیبه و کشف قضیهٔغریبه باجمعی ازمعتمدین خویش رایت عزیمت بجانب قریهٔ خواجه خیران برافراشت وچون بدانجا رسید جبه نیازمندی بدان استان بسایده و فقرا ومحتاجین مالی بسیاربخشید و گنبدی عالی برسرآن مضجع برافراشت وصحن ورواق و بازار و دکاکین دراطراف وجوانب او بنیان فرمود و یکی ار آنهار بلخ را که موسوم بعد ها بنهر شاهی شد بدان سرزمین کشید وتولیت آنجا را بسید تاج الدین حسن اندخودی، و مشیخت آنجا رابهمان شمس الدین محمد شیخ زاده بسطامی عنایت فرمود

وباندک وقتی مردم املاک وموقوفات بسیاربرآن مرقد شریف وقف کردند وسلطان حسین میرزا بهرات عودت نمود .» ج ۲ ص ۷۱ .

پس از بیان واقعهٔ کشف آرامگاه حضرت امیر المومنین علی در بلخ بامی مؤلف می گوید که نگارندهٔ این سطور در سنهٔ هزار وسه صدوچهل که تا اینسال تقریباً ده سال می گذرد که مسافرتی به افغانستان نمودم بسیارمی خواستم به زیارت مزارشریف بروم اما بواسطهٔ سردی هواوشدت برودت وناهمواری طرق نتوانستم بروم .

درین جا خاطره ئی اززمان جهاد بیادم آمد . در یکی از روز های خزانی در پشاور که تازه گرمای استخوانسوزپشاوراندکی تخفیف یافته بود درمنزل یکی از دوستان به یک نفرحاجی هموطن بر خوردم که یک جلد نسخهٔ خطی به زبان دری را از افغانستان با خود کشیده بود وعقیده داشت که آن نسخه بسیارقدیمی است و بیش از یکهزارسال عمر دارد. حاجی موصوف حاضر نبود که نسخهٔ کتاب را بدست کسی بدهد و ازگفتارش بر می آمد که درجستجوی یک عرب پول داراست که آن را به قیمت گزافی به وی بفرو شد. ظاهر کتاب که گویا از تواریخ قدیم اسلامی بود هم تا حدودی ازقدامت نسخه حکایت می کرد. گفتم جناب حاجی چه دلیلی داری که این نسخه بیش ازهزار سال عمر دارد و منحصر به فرد است، درحالی که آن را حتی برای ارزیابی هم لحظه ئی بدست کس نمی دهی ؟ حاجی گفت برای آن که درین کـــتاب آمده است که ابومسلم خراســـانی به بلخ به زیارت آرامگاه حضرت علی (ک) رفته است و صفحه ئی را که قبلاً نشانی کرده بود به من نشان داد و بعد کتاب را بست و در پارچهٔ بزرگی پیچید. امروزاز آن روز تقریباً ۲٤ سال می گذرد و خدا می داند که بر سر حاجی و نسخهٔ خطی تاریخ چه آمد. بیچاره کشوری که دارائی های معنوی آن چگونه به غارت رفت ومی رود .

دیباچهٔ این مجلد باستایش پروردگارآغازمی شود وپس ازآن ازطبقات بنی آدم و آغاز سلسلهٔ متقدمین وملوک و خاندان هائی که پیش ازپیشدادیان ظهورکردند واز طبـــقات ملوک وخاندان هائی که پیش از اسلام درسرزمین ایران کنونی وافغانســـتان کنونی حکومت

کرده اند ،سخن میراند .

درحاشیهٔ صفحه (۱) می گوید که علمای شرق سلسلهٔ بنی آدم را ازسه فرزند حضرت نوح آغاز می کنند که پس از طو فان نسل ها را به جود آوردند وعبارت بودند از سام ، حام ویافث که به نظر ایشان همهٔ ملت ها و اقوام ازین سه نفربه ظهوررسیدند و در نقاط مختلف جهان زندگی وسکونت کردند ، سپس میگوید که امروز روشنائی علم این افسانه ها را به دورانداخته وعلمای عصر جدید با تحقیقات علمی چنین نظر داده اند که ساکنان روی زمین را بر اساس رنگ وزبان وقیا فه تقسیم کرده اند و نیز تقسیم بنی آدم بر اساس کله و دماغ واستخوان بندی وازین نظر انسان هارا به ٤بخش تقسیم کرده اند که سفید پوست وسیاه پوست وزرد پوست وسرخ پوست را تشکیل می دهد .

جلد دوم در باب سلطنت هائی است که ازآغاز دورهٔ اسلامی تا قتل نادر شاه افشاررا در برمیگیرد .

در متن ، تولد پیامبر اکرم (ص) را ٦١٦٣ سال پس از هبوط آدم می داند که البته خلاف دست آورد های علمی است . چون عمرانسان بر روی زمین ده ها هزار سال سابقه دارد و٦١٦٣ سال را از هبوط آدم شمردن ناشی ازعقیدهٔ عام اکثر مؤلفان اسلامی است که معتقد اند ظهور انسان بر زمین هفت هزار سال پیش بوده است .

جلد۲امان التواریخ افتادگی هائی دارد . در صفحهٔ ۹۸ مطلب قطع شده و شرح سر گردانی مسلم بن عقیل در کوچه های بصره از ترس عبیدالله بن زیاد، به پایان نرسیده، اگر چه در عنوان بیان شده . صفحات ٤٥٥ ، ٤٥٧ ، ٥٨٠ تا ٦١٥ از متن افتاده است . صفحات ۷۹۷ و۷۹۸ ازآخر کتاب افتاده وآن مربوط واقعات روز های آخر زندگی نادرشاه افشاراست . در صفحات ١٣٦ و١٣٧ برخی کلمات درین نسخه خوانانیست.

درصفحهٔ ۳۳۳ نظامی گنجوی راازجملهٔ شاعران ستایندهٔ بهرامشاه غزنوی می شمارد ، حال آن که هیچ سندی وجود ندارد که نظامی گنجوی به غزنه آمده باشد یا ازدورونزدیک بهرامشاه را

مدح گفته باشد. برعلاوه سال وفات بهرامشاه ٥٤٧ هجری قمری وسال وفات نظامی گنجوی ٦١٤ است که شصت وهفت سال تفاوت را می رساند .

مؤلف درمواردی ازدرد ورنج مردمان شهرهائی که دچار حملات وتهاجمات مدعیان قدرت شده اند ، باهمدردی یاد می کند. به طورمثال ازمصائبی کـــه مردم کابل پس ازمـــرگ میرزاالغبیگ ازدست مدعیان قدرت دید وبقول مؤلف « پریشـــانی بسیاربحال مردم کابل دست داد .»ص٥٢٩

همین طوراوازرفتارتوهین آمیزمغول ها پس ازاشغال خراسان وقـــتل عام مردم آن درحق بقـــیة السیـــف مردم این سرزمـــین یاد می کند،مانندآنچه فرمانده مـــغول ، جمـــال الدین محـــــمد سام سپهسالارملک فخر الدین کرت درهرات وغور را که باهمه رشادت وتدبیرفریب عهد وپیمان اورا خورده وی رابه حصارحصین قلعهٔ اختیارالدین راه داد ،« خطاب عتاب آمیزنمود که به چه جرئت و جسارت ای تا ژیک بوالفضول در اوامرکوتاهی کردی واز سطوت وحشمت خان مغول نترسیدی؟ »(١) درهمین بر خورد لشکریان غور برسپاه مغول حمله آورده آنان را تا رومارکردند .

مؤلف از خدمات فرزندان تیمور در باز سازی شهر های حادثه دیدهٔ خراسان بخصوص شهر هرات نیز یاد می کند . « نیزدرین سال (٨١٨) شاهرخ ازهرات امرنمود تاقلعهٔ اختیارالدین را که از قلاع مشهورهٔ دنیا بود ودرزمان امیر تیمورخراب گردیده بود ازنوبساختند و درمدت کمی آن را به کمال متانت وحصانت به پایان آوردند وبه جهت استعجال درکارش هفت صد هزاربناوعملهٔ درآن کارکردند تا به زودی تمام شد. » ص ٥٠٦ .

درمواردی مؤلف از ذکروتشـــریح بسیاری ازاعمال زشت کسانی که نوعی گرایش به آنـــان دارد خود داری می کند ، به طورمثال جنایات اسماعیل صفوی و قتل عام ها ومثله کردن ها وانواع واقسام شکنجه ها وظلم هائی را که درشهرهای ایران وافغانســـتان مرتکب شد، یاد نمی کـــند وتلویحاً با اعمال آن روسیاه تاریخ سرتائید می جنباند.

---

(١) ص ٤٣٨

این اسماعیل صفوی بحدی مرد شقی وبی رحم وکینه توز بود که پس ازکشتن محمد خان شیبانی یک دست او را ازتنه جدا کرده به حاکم مازندران فرستاد وبقیهٔ تنه اش را پوست کرده کاه پرکرد وبه سلطان با یزید خلیفهٔ عثمانی فرستاد . آن گاه کاسهٔ سراورا با طلا پوشش کرده جام شراب نوشی ساخت .

درمعرفی مجلد دوم ، گفتنی به مراتب بیشترازین است ولی چنان که درمقدمهٔ مجلد اول وعده داده شد ، درتألیفی بنام « پیرامون امان التواریخ » درین باب وسایرابواب مربوط به این تاریخ ارزشمند به تفصیل سخن خواهیم داشت .

پیام ناشر

خـــداوند بزرگ را سپـــاس گذارم که ، بعد از چاپ جـــلد اول امان التواریخ ، جلد دوم آن به حلهٔ چاپ آراسته میگردد .

محتوأ جلد دوم امان التواریخ در باره وقایع ، حوادث و رویداد های سالهای ۲۲ الی ۵۷۷ بوده ومؤرخ با مراجعه به اسناد ، کتب و سرچشمه های گونه گون شرح رویداد های را با دقت وتلاش فراوان جمع بندی کرده است .

در این جلد وقایع لشکرکشیدن اعراب به آذربایجان ، فتح فارس وحرکت وتسلط کرمان وخراسان بیان شده ، وشرح ماموریت احنف بن قیس جهت فتح ، هرات ، بلخ ، وسایر شهرهای افغانستان میباشد .

افزون بر بیان رویداد های مذکور شرحی مبسوطی درباره طغیان ، مردم همدان ، آذربایجان و مامور شدن ولید بن عقبه برای سامان بخشی وتامین نظم مجدد در شهرهای مذکور بیان شده است.

درمحتوأ این جلد از رویدادهای اتفاق افتاده جزئیات بسیاری بیان شده که مبادرت به شرح و ذکرجزئیات محتوأ کتاب را زیبا ، جذاب وخواندی ساخته است .

بیان اکثر رویداد های که بیش از پنجصد سال در سرزمین خراسان رخ داده ، اهمیت جلد دوم را برای مخاطب افغانی مهم وارزشمند می سازد .

امید با چاپ این کتاب سودمند خدمتی در راستایی ، آگاهی نسل جوان و مردم افغانستان در باره پشینه وسرگذشت گذشتگان آنها صورت گرفته باشد . قابل یادهانی میدانم که ، درمتن اصل کتاب برخی واژه ها مخدوش وبرخی هم افتادگی و خراشیدگی دارند ، امیدوارم مخاطبان پوزش ما را پذیرفته ودرچاپ آینده این مشکل مرفوع گردد .

فیض الله محتاج

رئیس انتشارات کتب بیهقی

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۱	دیباچه
۳	آغاز تألیف جلد دوم امان التواریخ
۴	ذکر وقایع سنه ۱۱ و ولادت تا رحلت ختمی مرتبت پیغمبر اکرم ص و سلطنت خلفای راشدین و حکومتهای آنها در افغانستان — خلفای راشدین چهار تن و مدت خلافتشان سی سال بود
۴	ذکر وقایع سنه ۱۱ و خلافت ابوبکر
۵	لشکر فرستادن بطرف ایران
۵	ذکر وقایع سنه ۱۲ و لشکر فرستادن بطرف روم
۶	ذکر وقایع سنه ۱۳ و خلافت عمر بن خطاب
۶	ذکر وقایع سنه ۱۴ و لشکر فرستادن عمر بن خطاب بجنگ ایران
۷	سیاست عمر بن خطاب در ملک گیری
۸	ذکر وقایع سنه ۱۶ و لشکر کشیدن سعد وقاص بجانب جلولا و قصر شیرین
۸	ذکر وقایع سنه ۱۷ و سنه ۱۸ و لشکر کشیدن ابوعبیدة بن جراح به بیت المقدس و طلب کردن خلیفه را و آمدن عمر به بیت المقدس و فتح حلب و بسیار جاها بدست سپاه اسلام
۱۰	ذکر فتح خوزستان و اهواز بدست ابوموسی اشعری در سنه ۱۹
۱۱	ذکر لشکر کشیدن عمرو بن العاص و فتح مصر بدست او سنه ۲۰
۱۲	ذکر آمدن نعمان بن مقرن المزنی بایران و جنگ در نهاوند که او را عربها فتح الفتوح نامیدند
۱۳	ذکر وقایع سنه ۲۱ و مشورت عمر بن الخطاب و گسیل داشتن سپاه برای فتح تمامی ایران
۱۵	ذکر وقایع سنه ۲۲ و فتوحات سپاه عرب در همدان و ری بار دیگر و مصالحه با مردم دامغان و گرگان و طبرستان

فهرست جلد دوم از مجلدات هفتگانه امان التواریخ

۱۶	ذکر لشکر کشیدن بطرف آذربایجان و فتح آن بلاد و انقضاء
۱۷	ذکر وقایع سنه ۲۲ و لشکر کشیدن ابوموسی اشعری و فتح فارس و شیراز بدست او
۱۸	ذکر وقایع و خبر فتح فارس و فرار یزدجرد بکرمان و اوصاف شهرهای خراسان و افغانستان
۱۸	ذکر وقایع سنه ۲۳ و حرکت لشکر عرب بکرمان و رفتن یزدجرد از کرمان بخراسان
۲۰	ذکر وقایع ۲۳ و مامور شدن احنف بن قیس بفتح هرات و بلخ و سایر بلاد افغانستان و خراسان
۲۱	ذکر سافرت عمر بن خطاب بکعبه و مراجعت او و نهنیه و کشته شدنش بدست ابولولو
۲۳	ذکر وقایع سنه ۲۴ و خلافت عثمان بن عفان در مدینه در این سال
۲۳	ذکر وقایع سنه ۲۵ و وقایع ملفیان مردم همدان و آذربایجان و مامور شدن ولید بن عقبه در این سال بدیوان سامان
۲۴	ذکر وقایع سال ۲۶ و رفتن عثمان بن ابی العاص بفارس و حرکت عبدالله بن عامر
۲۵	ذکر وقایع سال ۲۸ و فتح قبرس و رونق دست بدست معویه و حکومت عمیر بن عثمان بخراسان
۲۷	ذکر حکومت هرات و فاریاب از جانب عبدالله بن عامر و لشکر فرستادن عبدالله بن عامر بسرحد ری عبدالرحمن بن سمره
۲۷	ذکر لشکر فرستادن عبدالله بن عامر برای فتح جوزجان و شکست سپاه عرب و رفتن عبدالله بکعبه و احنف بن قیس را بحکومت خراسان دادن
۲۸	حرکت احنف بن قیس بطرف بلخ و صلح او با ابرقر فرمانفرمای بلخ و مراجعتش
۲۸	شرح خوشنودی خلافت عظمی از احنف بن قیس و تعیین مکان بجهة افغانستان و خراسان
۲۹	شرح بیعت شنب بن جرمک با زیاد بن ابیه و حکمرانی او در غوره و بامیان
۳۰	جنگ سپاه فرمانروایان با عوزیان و شکست سپاه ایران
۳۰	رفتن سفیانی بسب بارگاه منوچهر و بردن منوچهر او را بروم و مراجعتش بنهنه
۳۲	ذکر وقایع سال ۲۹ و بکه رفتن خلیفه سیم و غزل و نصب حاکم کوفه
۳۲	ذکر وقایع سال ۳۰ و امر دادن عثمان بجمع قرآنها بجهة اختلاف کتاب اسناد و نابود کردن قرآنها
۳۳	ذکر وقایع سال ۳۱ و جنگ دریائی قیصر روم با معویه و عبدالله شکست قیصر
۳۳	ذکر وقایع سال ۳۲ و ۳۳ و ملفیان فارس سوخراد در خراسان
۳۴	ذکر وقایع سال ۳۴ و حمله بن برزگان مدینه و مکتوب کردن بنیان و فواختن عمار یاسر و تظلم مردم از احکام و خواستن عمال را از ولایات و مراجعت دادن بر سر حکومتهاشان
۳۶	ذکر وقایع سال ۳۵ و شکایت مردم از حکومت و سفر والی انماء و فتنه عبدالله بن سبا بر ضد

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۳۶	ذکر جمع شدن مردم مصر و کوفه و بصره و آغاز فتنه در خانه عثمان جمع شدن و تعهد عثمان
۳۸	اجتماع ثانوی مردم بر در خانه عثمان و شهادت او بدست غوغا طلبان
۴۰	ذکر وقایع سنه ۳۶ حرکت احنف بن قیس از بلخ بجانب عراق عرب
۴۰	وقایع سال سی و ششم هجری و جلوس حضرت علی مرتضی
۴۱	ذکر وقایع تعیین حکام بجهة ولایات از قبل حضرت امیر و حکومت جعدة بن هبیره بجهة خراسان و افغانستان
۴۲	ذکر وقایع طلحه و زبیر و عایشه و مخالفت آنها با علی و لشکر کشیدن علی بطرف بصره و اجتماع سپاه عایشه و علی در بصره و جنگ آنها
۴۲	ذکر وقایع سال سی و ششم و مقاتله علی مرتضی با سپاه بصره و خاتمه جنگ جمل و فتح آن بزرگوار و استیلای او بر بصره
۴۴	رسیدن حضرت علی مرتضی بکوفه و تعیین حکام و رفتن خلید به نیشابور و طغیان شاهزادگان ایرانی در کابل
۴۶	منشور امیر مومنان علی بن ابیطالب بجهة شنسب بن حرمک حاکم غوریان افغانستان
۴۶	حرکت علی مرتضی ع از کوفه بجهة جنگ با معویه بطرف شام
۴۷	مقدمه جنگ مالک اشتر نخعی از جانب امیر مومنان با ابو الاعور سپهدار لشکر شام و انهزام قشون شام
۴۸	جنگ حضرت علی ع با معویه از ابتدای ذیحجه ۳۶
۴۹	دست کشیدن دو سپاه از جنگ بمناسبت محرم و حرمت قتال در آن ماه
۴۹	نزاع علی مرتضی با معویه از صفر سی و هشت به بعد
۵۱	جنگ لیلة الهریر و خدیعت عمرو بن عاص درباره جنگ و نصب قرآنها بر سر نیزه ها
۵۲	ذکر تعیین عمرو بن العاص از جانب مردم شام و ابو موسی اشعری از جانب مردم عراق برای تقریر حکمین
۵۳	ذکر حرکت امیر مومنان بکوفه و معویه بشام و اجتماع ابو موسی اشعری و عمرو بن العاص در ذومة الجندل
۵۵	ذکر رسیدن خبر حکمین عمرو عاص و ابو موسی اشعری بکوفه و شام
۵۵	ذکر تعیین محمد بن ابابکر بحکومت مصر و اختلاف مصریان و مامور شدن مالک اشتر نخعی بمصر و

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

	وشهادت او در راه و لشکر کشی عمرو عاص از شام و مصر و شهادت محمد بن ابابکر و استیلای عمرو عاص بر شام
۵۶	وقایع سال سی و نهم و انقاد فتنه انگیزی معویه بن ابی سفیان
۵۷	وقایع سال چهلم و ظهور خوارج و نفاق انها و جنگ با امیر مومنان
۵۹	فرمان علی مرتضی برای اتمام فشون بجهة جنگ با معویه و فتنه نخیله و انجمن کردن مردم در نخیله بجهة قتل علی و معویه و عمرو عاص
۶۱	ذکر سلطنت بنی امیه و خلاف معویه بن ابی سفیان در سنه
۶۲	ذکر بیعت مردم کوفه با امام حسن و تعیین کام او
۶۳	لشکر کشیدن عبید الله بن عباس بجانب شام و جنگ او و قیس با معویه
۶۴	حرکت امام حسن از کوفه بعزم جنگ با معویه بطرف مدائن و غارت کردن اسباب آن حضرت و زخم خوردن ان بزرگوار
۶۵	ذکر مکاتبت معویه با حسن بن علی و فرستادن امام حسن شرائط صلح و اتمام کار مصالحه
۶۵	ذکر نصب عبید الله بن عامر بحکومت خراسان
۶۶	وقایع سال چهل و دو هجری و حکومت عمرو بن العاص در مصر تا انهای وفات او در سنه
۶۸	وقایع سال چهل و سه هجری و تعیین عبید الله بن عامر بحکومت خراسان و غزل قیس بن الهیثم از خراسان و افغانستان
۶۹	ذکر تعیین معویه برادر خود عتبه بن ابی سفیان را بحکومت مصر و وفات او
۷۰	ذکر وقایع سال چهل و چهار و حکومت عبید الله بن شیخ لشکری بخراسان
۷۰	ذکر وقایع سال چهل و پنجم و حکومت زیاد بن ابیه در بصره و حکمرانی حکم بن عمرو الغفاری به افغانستان و خراسان
۷۲	ذکر وقایع سال چهل و ششم حکومت سعید بن عثمان بن عفان رضی الله عنه در خراسان
۷۲	ذکر ورود سعید بن عثمان به بلخ و فرستادن او به بخارا و سمرقند و استمغای او
۷۴	ذکر وقایع سال چهل و هفتم و فرمانفرمائی حکم بن عمرو الغفاری در خراسان و لشکر کشی او بجبال غور و بامیان
۷۵	ذکر وقایع سال چهل و هشتم و حکمرانی غالب بن عبید الله اللیثی در خراسان
۷۶	ذکر وقایع سال چهل و نهم و جنگ معویه با روم و مسافرت حکم

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۷۸	ذکر وقایع سال پنجاهم و تدبیر معویه در شهادت امام حسن علیه السلام
۷۹	ذکر خبر یافتن معویه از شهادت امام حسن و اکرام او در حق همدرد قاتل امام حسن
۷۹	ذکر مخالفت معویه بن ابی سفیان در شرایط صلح با امام حسن و اظهار دشمنی با امام علی علیه السلام
۸۰	ذکر وقایع سال پنجاه و یکم و مشورات معویه در اصناع دوستی علی علیه السلام و فسون فرستادن او به قسطنطنیه
۸۱	ذکر وقایع سال پنجاه و دوم و حکومت ربیع بن زیاد اکارثی در خراسان و افغانستان
۸۲	وقایع سال پنجاه و سیم و چگونگی وفات زیاد بن ابیه در کوفه
۸۳	ذکر وفات ربیع بن زیاد اکارثی در خراسان
۸۴	وقایع سال پنجاه و چهارم و حکومت عبید الله بن زیاد با افغانستان و خراسان
۸۴	وقایع سال پنجاه و پنجم و تعیین مسلم بن زرعه بحکومت خراسان
۸۵	وقایع سال پنجاه و ششم و مسافرت معویه بقرم مکه بمدینه و تعیین یزید بولیعهدی خود
۸۶	ذکر وقایع سال پنجاه و هفتم و جنگ معویه با روم و ظفر یافتن او و وفات برخی از برادران زیاد
۸۷	ذکر وقایع سال پنجاه و هشتم و لشکر فرستادن معویه بجنگ روسیان
۸۷	ذکر وقایع سال پنجاه و نهم و حکومت عبد الرحمن بن خراسان و جنگ عباد بن زیاد با او و صلح او
۸۸	ذکر اقدام معویه در ولایت عهدی یزید و مشورت کردنش بحکام هر جا در گرفتن بیعت از مردم و مسافرتش بمکه و مراجعت از مکه
۹۰	ذکر وقایع سال شصتم و وصایای و وفات معویه بن ابی سفیان در شام
۹۱	تخت نشستن یزید بن معویه و مشورت موذنش بولایات بجهة تجدید بیعت با او
۹۱	ذکر رسیدن نامه یزید بن معویه بمدینه بولید بن عتبه و طلب کردن او امام حسین علیه السلام را جهة بیعت با یزید
۹۲	ذکر حرکت امام حسین از مدینه بجهة مکه معظمه و رسیدن آن بزرگوار بمکه و رسیدن نامه مردم کوفه و فرستادن مسلم را بکوفه
۹۴	نامه نوشتن مردم کوفه بیزید بن معویه و در باب ورود مسلم و تجمع مردم بر او و مأمور شدن یزید ابن زیاد بحکومت کوفه
۹۵	ذکر ورود عبید الله بن زیاد بکوفه و خطبه خواندن او و تفرقه مردم از دور مسلم بن عقیل

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۹۶	ذکر تدبیر عبید الله بن زیاد در بدست آوردن مسلم بن عقیل و گرفتاری هانی بن عروه
۹۹	ورود سید الشهدا از کربلا و خیمه سراپا کردن آنحضرت و نامه بکوفیان نوشتن آنحضرت
۱۰۰	ذکر وقایع سال شصت و یکم و جنگ سپاه کوفه در کربلا با امام حسین علیه السلام
۱۰۲	ذکر قطع آب در خیمه گاه و تصمیم دو سپاه در جنگ و خندق کندن دور خیمه گاه و جنبش سپاه ابن سعد و مهلت خواستن امام حسین ع در شب عاشورا
۱۰۳	ذکر روز عاشورا و مصمم شدن حضرت امام حسین ع و اصحاب او بجنگ با سپاه ابن سعد
۱۰۴	ذکر پناه گرفتن مسلم بن عقیل بخانه طوعه و آگاهی ابن زیاد و شهادت مسلم بن عقیل
۱۰۶	ذکر گرفتاری محمد و ابراهیم دو طفلان مسلم و شهادت آنها و قتل حارث ابن عروه
۱۰۷	ذکر وقایع سنه و حرکت امام حسین علیه السلام از مکه بجانب کربلا و خبر یافتن او از قتل مسلم بن عقیل و آمدن حر بن یزید بن ریاحی باستقبال آنحضرت و ورودش بزمین کربلا
۱۱۱	ذکر رفتن یک یک از اصحاب امام حسین ع در روز عاشورا بجنگ سپاه ابن سعد و کشته شدنشان
۱۱۲	ذکر اجازه یافتن بنی هاشم برای جنگ با سپاه کوفه و شهادت آنان
۱۱۴	ذکر بمیدان رفتن امام علیه السلام و جنگهای آن بزرگوار و شهادتش سنه
۱۱۷	ذکر حرکت دادن سرهای شهدا و اسرای اهل بیت از کربلا بکوفه و حرکات ابن زیاد
۱۱۸	ذکر خبر یافتن یزید از شهادت امام ع و حرکت با اهل بیت از کوفه با سرهای شهدا بشام
۱۱۸	ورود اهل بیت به شام و ورودشان بمجلس یزید و مکالمه یزید با آنها
۱۲۰	ذکر حرکت اهل بیت امام حسین ع از شام بمدینه و استقبال مردم مدینه آنانرا
۱۲۰	ذکر خروج عبد الله بن زبیر در مکه و دعوت مردم را بخلافت خود
۱۲۱	ذکر وقایع سال شصت و یکم هجری و حکومت مسلم بن زیاد بن ابیه در خراسان و افغانستان
۱۲۲	ذکر طغیان مردم کابل و لشکرکشی یزید بن زیاد بکابل و شکست سپاه یزید و تجدید لشکرکشی بکابل برای صلح و جنگ
۱۲۳	ذکر وقایع شصت و دوم و تجدید حکومت قتل پادشاه کابل در کابلستان و فوت مسلمة بن مخلد حکمران مصر و تعیین یزید بحکومت مصر
۱۲۵	ذکر وقایع سال شصت و سیم و تدبیر یزید در کار عبد الله بن زبیر و مردم مدینه
۱۲۶	ذکر لشکر فرستادن یزید بن معویه بسرداری مسلم بن عقبه بمدینه و قتل و نهب آن مدینه محترمه بدست سپاه شام

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۱۲۷	ذکر سرگذشت سال شصت و چهارم و حرکت مسلم و حصین بن نمیر بجهة جنگ با عبد الله بن زبیر در مکه و خرابی انها و وفات یزید بن معویه
۱۲۸	ذکر خلافت معویه بن یزید بن معویه و وفات او شش ماه
۱۲۹	ذکر خلافت مروان بن حکم
۱۳۰	ذکر خلافت مروان بن حکم ابی العاص ابن امیه
۱۳۰	ذکر انتشار مرگ یزید و پس از ان مرگ فرزند معویه و پنهان داشتن مسلم بن زیاد این خبر را و اشکار شدنش
۱۳۱	ذکر اقتدار عبد الله بن خازم در افغانستان و استیلای او به طالقان و جوزجان و مرو الرود و غیره
۱۳۱	ذکر لشکر کشی عبد الله بن خازم بسوی هرات و جنگیدن او با اوس بن ثعلبه
۱۳۲	ذکر وقایع سال شصت و پنجم و وفات مروان بن حکم
۱۳۳	ذکر خلافت ابو الولید عبد الملک مروان
۱۳۴	ذکر وقایع شش و حمله به سپاه عبد الملک سپهداری عبید الله بن زیاد با قشون مختار و کشته شدن عبید الله بن زیاد و اقتدار مختار بن ابو عبیده ثقفی
۱۳۵	ذکر وقایع شش و بدست اوردن مختار بن ابو عبیده ثقفی قاتلان امام حسین را و اقسام مختلف کشتن انها را
۱۳۶	ذکر وقایع شش و لشکر کشیدن مصعب بن زبیر بکوفه و جنگ با مختار و کوفه متصرف مصعب شدن
۱۳۷	ذکر وقایع شش و تمکن ابن زبیر در کوفه و عراق و منصب مهلب بن ابی صفره بحکومت فارس و رفع فتنه خوارج از انسامان
۱۳۷	ذکر وقایع شش و خبر رسیدن بشام از فوت مصعب بن زبیر در کوفه و حرکت عبد الملک بطرف کوفه و مقدم در شام عمرو بن سعید را بقتل اوردن
۱۳۷	ذکر وقایع شش و رسیدن عبد الملک مروان بکوفه و جنگ او با کوفیان و کشته شدن مصعب بن زبیر و ابراهیم بن مالک اشتر نخعی
۱۳۸	ذکر وقایع شش و اقتدار عبد الله بن خازم در خراسان و افغانستان و لشکر فرستادن عبد الملک بسپهداری حجاج بن یوسف ثقفی بمکه و کشته شدن عبد الله بن زبیر بدست حجاج و فتح مکه بدست

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

	حجاج بن یوسف
۱۳۹	ذکر وقایع سنه ۷۳ و فرستادن عبدالملک سنان بن مکمل را بخراسان و کشته شدن عبدالله بن خازم بدست بکیر بن وشاح و حکومت او در خراسان و افغانستان
۱۴۰	ذکر وقایع سنه ۷۴ و معزول شدن بکیر بن وشاح از حکومت خراسان و افغانستان و نصب امیه بن عبدالله بن خالد بحکمرانی آنسامان
۱۴۰	ذکر وقایع سنه ۷۵ و تعیین حجاج از جانب مروان بحکومت عراق و آغاز سفاکی و بی باکی حجاج
۱۴۱	ذکر وقایع سنه ۷۶ و فتنه خوارج بسرداری شبیب بن یزید و لشکر فرستادن حجاج بجنگ آنان و عاقبت کار خوارج
۱۴۱	ذکر وقایع سنه ۷۷ و لشکرکشی امیه بن عبدالله بجانب بلخ و استقامت مردم بلخ و مصالحه امیه با آنان و عودت او بجانب مرو
۱۴۲	ذکر وقایع سنه ۷۸ و تعیین مهلب بن ابی صفره بحکومت خراسان و افغانستان
۱۴۲	ذکر وقایع سنه ۷۹ و مامور شدن عبدالله بن ابی بکره بجنگ رتبیل فرمانفرمای کابل و شکست او و غرامت دادنش به رتبیل و عودت و وفات او
۱۴۳	ذکر وقایع سنه ۸۰ و مامور شدن عبدالرحمن بن محمد بن اشعث بجنگ رتبیل پادشاه کابل و حرکت رتبیل با اثاثیه سلطنتی بطرف هندوستان و نامه کردن عبدالرحمن از قضیه کابل به حجاج
۱۴۴	ذکر وقایع سنه ۸۱ و فتنه بحرین و رقای صریمی در خراسان و کشته شدن صعصعه و حرکت عبدالرحمن بن محمد بن اشعث از سیستان بطرف عراق عرب
۱۴۵	ذکر وقایع سنه ۸۲ و لشکر کشیدن عبدالرحمن بن محمد بن اشعث بجنگ حجاج و امتداد جنگ آنان
۱۴۵	ذکر وقایع سنه ۸۳ و لشکر کشیدن یزید بن مهلب بطرف بادغیس و پس از جنگهای بسیار اتفاق صلح با مردم بادغیس و عودت او بمرو
۱۴۶	ذکر وقایع سنه ۸۴ و رفتن عبدالرحمن بشهر بست نزد عیاض شیبانی و گرفتاری او و آمدن رتبیل به بست و رها شدن عبدالرحمن و بقیه اخبار او و پادشاه کابل
۱۴۷	ذکر وقایع سنه ۸۵ و مفاوضات و مکاتبات کردن حجاج با رتبیل پادشاه کابل در خصوص فرستادن عبدالرحمن نزد حجاج و حرکت دادن عبدالرحمن با اتباعش از کابل و هلاک شدن عبدالرحمن در راه

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۱۴۷	ذکر وقایع سنه ۸۶ و عزل شدن از حکمرانی خراسان و نصب گردیدن قتیبه بن مسلم بفرمانروائی خراسان و افغانستان و وفات عبدالملک مروان
۱۴۸	ذکر وقایع سنه ۸۷ و جلوس ولید بن عبدالملک بتخت حکمرانی و پادشاهی و جنگ قتیبه بن مسلم با نیزک طرخان حاکم بادغیس و فتوحات قتیبه بن مسلم در ماوراء النهر
۱۴۹	ذکر وقایع سنه ۸۸ و اصلاحات و بناهای ولید بن عبدالملک در شام و مدینه و فتوحات قتیبه بن مسلم در ترکستان
۱۴۹	ذکر وقایع سنه ۸۹ و حرکت قتیبه بن مسلم بجنگ وردان پادشاه بخارا و دخول محمد بن قاسم بسند و طارق بن زیاد بطنجه و مغرب اقصی
۱۵۰	ذکر وقایع سنه ۹۱ و لشکر کشیدن قتیبه بطرف بادغیس و خط امان دادن بهرک طرخان و عاقبت او را با جمعی کشتن و شهر بادغیس را فرو گرفتن
۱۵۰	ذکر وقایع سنه ۹۲ و لشکرکشی قتیبه بطرف سیستان
۱۵۱	ذکر وقایع سنه ۹۳ و سپاه کشی قتیبه بطرف خوارزم و پس از خوارزم رفتن بسمرقند و فتوحات در کلیه ترکستان
۱۵۱	ذکر وقایع سنه ۹۴ و حرکت قتیبه بن مسلم بطرف چاچ و فرغانه و فتوحات او و عاقبت حال حجاج و هلاکت او در کوفه
۱۵۲	ذکر وقایع سنه ۹۵ و انتشار خبر هلاکت حجاج بن یوسف ثقفی و شادی مردم در همه جا
۱۵۳	ذکر وقایع سنه ۹۷ و فتنه قتیبه بن مسلم در خراسان و کشته شدن او و نصب یزید بن مهلب بحکومت خراسان و افغانستان
۱۵۳	ذکر وقایع سنه ۹۸ و طغیان مردم جرجان و لشکر کشیدن یزید بن مهلب بجرجان و کشتار بیشمار او در آن سرزمین
۱۵۴	ذکر وقایع سنه ۹۹ و وفات سلیمان بن عبدالملک و بخلافت رسیدن عمر بن عبدالعزیز
۱۵۴	ذکر وقایع سنه ۱۰۰ و خروج شوذب بسطام و طلب کردن عمر بن عبدالعزیز رسولان او را بجهة مباحثه و عاقبت کار عمر بن عبدالعزیز
۱۵۴	ذکر وقایع سنه ۱۰۱ و بتخت برآمدن یزید بن عبدالملک و فتنه شوذب و کشته شدن او
۱۵۵	ذکر وقایع سنه ۱۰۲ و فتنه یزید بن مهلب و کشته شدن تمامی برادران و فرزندان و اعوان او و تعیین سعید بن عبدالعزیز بحکومت خراسان و افغانستان

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۱۵۵	ذکر وقایع سنه ۱۰۳ و تعیین سعید بن عمرو الحراشی بحکومت خراسان و افغانستان
۱۵۶	ذکر وقایع سنه ۱۰۴ و لشکر کشیدن سعید بن عمرو الحراشی بطرف سغد و فتوحات او و عزل او و نصب سعید بن اسلم بن زرعه الکلابی بحکومت خراسان
۱۵۶	ذکر وقایع سنه ۱۰۵ و وفات یزید بن عبد الملک و به تخت خلافت نشستن هشام بن عبد الملک و تعیین خالد بن عبد الله قسری بحکومت خراسان
۱۵۱	ذکر وقایع سنه ۱۰۶ و وقوع فتنه مابین دو طایفه اعراب در نواحی بلخ و جنگ آنها و مامور شدن نصر بن سیار و عزل شدن مسلم سعد و نصب شدن اسد بن عبد الله قسری بحکومت خراسان
۱۵۷	ذکر وقایع سنه ۱۰۷ و جنگ اسد بن عبد الله قسری با پادشاه غرجستان و مسلمان شدن پادشاه غرجستان و تعمیر شهر بلخ
۱۵۸	ذکر وقایع سنه ۱۰۸ و جنگ اسد بن عبد الله قسری با ترکها و آمدن ترکها باذربایجان ایران و جنگ حرب بن عمرو الطائی با آنها
۱۵۸	ذکر وقایع سنه ۱۰۹ و معزول شدن اسد بن عبد الله قسری از حکومت خراسان و نصب حکم بن عوانه و منصوب شدن اسرش بن عبد الله بحکومت خراسان
۱۵۹	ذکر وقایع سنه ۱۱۰ و فرستادن اسرش دعاة اسلامی به ترکستان و مسلمان شدن مردم سمرقند و ترستان
۱۵۹	ذکر وقایع سنه ۱۱۱ و معزول شدن اسرش بن عبد الله و نصب جنید بن عبد الرحمن و آمدن او بمرو و تعیین کام هرات و بلخ و بخارا
۱۶۰	ذکر وقایع سنه ۱۱۲ و جنگ ترکها با اعراب و انهزام و شکست و کشته شدن بسیاری از اعراب بدست ترکها
۱۶۰	ذکر وقایع سنه ۱۱۳ و جنگ ترکها با اعراب و شکست اعراب و فرار آنها تا دربند و باب الابواب
۱۶۱	ذکر وقایع سنه ۱۱۴ و فرستادن مروان بن محمد از جانب شام بجنگ پادشاه خزر و فرار پادشاه خزر از قفقازیه
۱۶۱	ذکر وقایع سنه ۱۱۵ و ظهور ناخوشی وبا در شامات و قحطی در خراسان
۱۶۱	ذکر وقایع سنه ۱۱۶ و معزول شدن جنید بن عبد الرحمن از حکومت خراسان و وفات او و تعیین عاصم بن عبد الله بحکومت خراسان و فتنه حرث بن سریج در بلخ و جوزجان و طالقان

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۱۶۲	ذکر وقایع سنه ۱۱۱ و تعیین خالد بن عبدالله قسری بحکومت خراسان و فتنه حرث بن سریج در ترمذ و جنگ مردم ترمذ با او
۱۶۳	ذکر وقایع سنه ۱۱۸ و حرکت اسد بن عبدالله قسری از مرو بنیله و بلخ و مرکز حکومت قرار دادن
۱۶۳	ذکر وقایع سنه ۱۱۹ و جنگ اسد بن عبدالله با خاقان ترک و انهزام اعراب و باز جنگ ترکها و اعراب
۱۶۴	ذکر وقایع سنه ۱۲۰ و وفات اسد بن عبدالله و تعیین نصر بن سیار بحکومت افغانستان و خراسان
۱۶۴	ذکر وقایع سنه ۱۲۱ و در صدد خروج کردن زید بن علی بن حسین و جنگ نصر بن سیار در ماوراء النهر ترکستان
۱۶۴	ذکر وقایع سنه ۱۲۲ و خروج زید بن علی بن حسین و جنگ با او و کشته شدن و چگونگی قضایای پس از کشته شدنش
۱۶۵	ذکر وقایع سنه ۱۲۳ و جنگ نصر بن سیار با مردم سغد و فرغانه و عودت او به بلخ
۱۶۶	ذکر وقایع سنه ۱۲۴ و حرکت ابومسلم خراسانی از کوفه بطرف خراسان بجهة دعوت مردم
۱۶۶	ذکر وقایع سنه ۱۲۵ و وفات هشام بن عبدالملک و خلافت یزید بن ولید عبدالملک و قتل یحیی بن زید در جوزجان
۱۶۷	ذکر وقایع سنه ۱۲۶ و کشته شدن ولید بن یزید عبدالملک و به تخت نشستن یزید بن ولید بن عبدالملک و فوت یزید که مشهور بیزید ناقص شد و به سلطنت رسیدن ابراهیم بن ولید و خلع شدن او
۱۶۸	ذکر وقایع سنه ۱۲۷ و آمدن مروان بن محمد بن مروان حکم بشام و غلبه او با براهیم و مخلوع شدن ابراهیم و به تخت نشستن مروان
۱۶۸	ذکر وقایع سنه ۱۲۸ و طغیان بسیاری از بزرگان خوارج و قلع فتنه آنها و حرکت ابومسلم خراسانی از عراق بطرف خراسان
۱۶۹	ذکر وقایع سنه ۱۲۹ و سنه ۱۳۰ و حرکت ابومسلم بخراسان و انقلاب آن سامان و تعیین قحطبه بن شبیب به نیابت ابومسلم و جنگ او با نصر و فیروزی او در آن جهات
۱۷۰	ذکر وقایع سنه ۱۳۱ و بالا گرفتن کار ابومسلم در خراسان و عراق عجم و پیش رفتن کار قحطبه بن شبیب در هر جا و توجه او بعراق عرب
۱۷۰	ذکر وقایع سنه ۱۳۲ و جنگ قحطبه بن شبیب با سپاه عراق و هزیمت عراقیان و فرار یزید بن عمرو بکوفه و غرق شدن قحطبه در آب و هلاکت او و عاقبت مروان حمار

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

ذکر خلفای بنی عباس که پای تختشان بغداد و سی و هفت نفر بودند و مدت خلافتشان پانصد و بیست و سه سال از سنه ۱۳۲ که مروان حمار آخرین خلیفه اموی مقتول و ابو العباس سفاح اولین خلیفه عباسی منصوب گردید تا سنه ۶۵۶ که آخرین خلیفه عباسی ابوبکر عبدالله مستعصم سی و هفتمین خلیفه عباسی بود بدست هلاکو خان مقتول و خلافت بنی عباس منقرض گردید

۱۷۲ ذکر وقایع سنه ۱۳۳ و تعیین موذن ابو العباس سفاح حکام بجهة هرجا و آغاز شوکت و اقتدار بنی عباس

۱۷۳ ذکر وقایع سنه ۱۳۴ و حرکت ابو مسلم از مرو بترکستان و ابو داود از بلخ برگشتن و جنگ در انسانان

۱۷۳ ذکر وقایع سنه ۱۳۵ و سنه ۱۳۶ و جنگ ابو مسلم در ترکستان و مسافرت او بعراق و مکه و رفتن ابو منصور بمکه و وفات ابو العباس سفاح اول خلیفه عباسی

۱۷۳ ذکر وقایع سنه ۱۳۷ و عودت ابو جعفر و ابو مسلم از مکه بعراق و طغیان عبدالله بن علی و مامور شدن ابو مسلم بجنگ و فتح ابو مسلم و خواستن ابو جعفر ابو مسلم را و کشتن او و فتنه سنباد و کشته شدن او

۱۷۴ ذکر وقایع سنه ۱۳۸ و استقلال یافتن ابی داود و خالد بن ابراهیم الذهلی در خراسان

۱۷۵ ذکر وقایع سنه ۱۳۹ و تعیین عبدالجبار بن عبدالرحمن ازدی بحکومت خراسان و کشته شدن ابی داود خالد بن ابراهیم الذهلی

۱۷۵ ذکر وقایع سنه ۱۴۱ و طغیان عبدالجبار در خراسان و لشکر کشیدن مهدی بن منصور بخراسان و کشته شدن عبدالجبار بدست منصور و خروج راوندیها و عاقبت کار آنها

۱۷۵ ذکر وقایع سنه ۱۴۲ و اقتدار مهدی بن منصور در خراسان و طغیان اسپهبد در طبرستان و هلاک او

۱۷۶ ذکر وقایع سنه ۱۴۳ و شورش دیلمیان و خوابیدن فتنه آنها

۱۷۶ ذکر وقایع سنه ۱۴۴ و عودت مهدی از خراسان بهاشمیه بجهة زفاف کردن

۱۷۶ ذکر وقایع سنه ۱۴۵ و بنا شدن بغداد بامر منصور و طغیان یکی دو تن در مدینه و بصره و خاتمه کار آنها

۱۷۷ ذکر وقایع سنه ۱۴۶ و نقل مؤذن منصور دوانقی از هاشمیه به بغداد

۱۷۷ ذکر وقایع سنه ۱۴۷ و تعیین مهدی بولایت عهدی و فتنه خوارزمشاهیان و جنگ با آنها

۱۷۷ ذکر وقایع سنه ۱۴۸ و سنه ۱۴۹ و اهتمام منصور در حصون بغداد

۱۷۸ ذکر وقایع سنه ۱۵۰ و خروج استاذ سیس در هرات و اجتماع مردم با دغیس و سیستان بدور او و رفع فتنه او

۱۷۸ ذکر وقایع سنه ۱۵۱ و تعیین حمید بن قحطبه بحکومت افغانستان و کشته شدن معن بن زائده شیبانی

۱۷۸ ذکر وقایع سنه ۱۵۲ و طغیان مردم کابل و رفتن حمید بن قحطبه به کابل و پس از جنگ صلح کردن

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۱۷۹	ذکر وقایع سنه ۱۵۳ و سنه ۱۵۴ و رفتن منصور بمکه و برانداختن آل ابو ایوب موریانی
۱۷۹	ذکر وقایع سنه ۱۵۵ و همت منصور بر تعمیر بلاد کوفه و بصره و غیره
۱۷۹	ذکر وقایع سنه ۱۵۶ و سنه ۱۵۷ و تعیین و عزل کردن حکام
۱۷۹	ذکر وقایع سنه ۱۵۸ و رفتن ابو جعفر منصور و فوت او در راه و نشستن مهدی بجای او
۱۸۰	ذکر وقایع سنه ۱۵۹ و به تخت برآمدن مهدی و تعیین حکام و خروج حکیم مقنع در ترکستان و خموش شدن فتنه او و فوت حمید بن قحطبه حکمران افغانستان و خراسان
۱۸۰	ذکر وقایع سنه ۱۶۰ و تعیین ابو عون عبد الملک بن یزید و رفتن مهدی بمکه
۱۸۱	ذکر وقایع سنه ۱۶۱ و تعمیر راه مکه بامر مهدی
۱۸۱	ذکر وقایع سنه ۱۶۴ و تعیین مسیب بن زهیر الضبی بحکمرانی خراسان و افغانستان
۱۸۱	ذکر وقایع سنه ۱۶۵ و لشکرکشی هرون به طرف ممالک روم
۱۸۲	ذکر وقایع سنه ۱۶۶ و ولیعهد شدن هرون الرشید و تعیین فضل بن سلیمان طوسی بحکومت خراسان و افغانستان
۱۸۲	ذکر وقایع سنه ۱۶۷ و سنه ۱۶۸ و لشکرکشیدن هادی مهدی بجرجان و طبرستان
۱۸۳	ذکر وقایع سنه ۱۶۹ و فوت مهدی و به تخت نشستن موسی هادی پس از عودتش از جرجان
۱۸۳	ذکر وقایع سنه ۱۷۰ و وفات موسی هادی و بخلافت برآمدن هرون و تعیین یحیی برمکی بوزارتش
۱۸۳	ذکر وقایع سنه ۱۷۱ و تعیین جعفر بن محمد بن اشعث بحکومت افغانستان و فرستادن جعفر پسر خود عباس را بجنگ مردم کابل
۱۸۴	ذکر وقایع سنه ۱۷۲ و سنه ۱۷۳ و رفتن هرون الرشید بمکه و طلب کردن جعفر بن محمد بن اشعث از خراسان
۱۸۴	ذکر وقایع سنه ۱۷۴ و انقلاب در اسپانیا و جنگ شارلمان با مسلمانان و فتوحات او
۱۸۴	ذکر وقایع سنه ۱۷۵ و تعیین محمد امین بولایت عهدی هرون الرشید و فتنه یحیی بن عبد الله در دیلم
۱۸۵	ذکر وقایع سنه ۱۷۶ و فتنه مصریه و یمانیه و تعیین حمزة بن مالک بحکومت خراسان
۱۸۵	ذکر وقایع سنه ۱۷۷ و منظم شدن خراسان و افغانستان بحکومت یحیی بن خالد برمکی
۱۸۶	ذکر وقایع سنه ۱۷۸ و لشکرکشی فضل بن یحیی بطرف ترکستان و فتنه ولید بن طریف
۱۸۶	ذکر وقایع سنه ۱۷۹ و تعیین منصور بن یزید بن منصور بحکومت خراسان و فتنه حمزة بن اترک در سیستان
۱۸۷	ذکر وقایع سنه ۱۸۰ و تعیین علی بن ماهان بحکمرانی خراسان و افغانستان
۱۸۸	ذکر وقایع سنه ۱۸۱ و سنه ۱۸۲ و تعیین طاهر بن حسین بحکومت فوشنج
۱۸۸	ذکر وقایع سنه ۱۸۳ و طغیان پادشاه خزر و لشکر فرستادن هرون بجنگ او و هزیمتش

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۱۸۸	ذکر وقایع سنه ۱۸۳ و عرض داون اموالی که علی بن عیسی فرستاده بود و مکالمه او با بیمار بن خالد برمکی
۱۸۹	ذکر وقایع سنه ۱۸۵ و طغیان مردم طبرستان و کشته شدن مهرویه رازی
۱۸۹	ذکر وقایع سنه ۱۸۶ و تقسیم ممالک اسلامیه بامرهرون در بین امین و مامون و سجل وثیقه نامه ایشان در مکه معظمه
۱۸۹	ذکر وقایع سنه ۱۸۷ و نصب هرون الرشید بال برمک و مال کار انها یک یک
۱۹۰	ذکر وقایع سنه ۱۸۸ و جنگ امپراطور نسیفر روم با هرون
۱۹۰	ذکر وقایع سنه ۱۸۹ و حرکت هرون بسمت خراسان از خوف علی بن عیسی بامان و رفتن و عودنش به رقه
۱۹۰	ذکر وقایع سنه ۱۹۰ و فوت یحیای برمکی در حبس
۱۹۱	ذکر وقایع سنه ۱۹۱ و تعیین هرثمه بن اعین بحکومت خراسان و جنگ با رافع و مسلم شدن هرون بسفر خراسان
۱۹۱	ذکر وقایع سنه ۱۹۲ و روانه شدن هرون طرف جرجان و ناخوش احوالی
۱۹۲	ذکر وقایع سنه ۱۹۳ و وفات هرون الرشید در طوس و انتشار خبر فوت او در مرو و بغداد
۱۹۲	ذکر وقایع سنه ۱۹۴ و آغاز مناقشه و مخاصمه بین امین و مامون بر سر خلافت
۱۹۳	ذکر وقایع سنه ۱۹۵ و جنگ بین طاهر و سپاه بغداد و کشته شدن علی بن عیسی
۱۹۳	ذکر وقایع سنه ۱۹۶ و محاصره بغداد بدست طاهر حسین و هرثمه بن اعین و بیرون شدن بسیاری به طرف خراسان
۱۹۴	ذکر وقایع سنه ۱۹۸ و کشته شدن امین و داخل شدن طاهر در بغداد
۱۹۴	ذکر وقایع سنه ۱۹۹ و خروج طباطبای علوی و جنگ با او و فتنه ابو السرایا و عاقبت کار انها
۱۹۵	ذکر وقایع سنه ۲۰۰ و فتنه علوی و فتنه زنج دیگران و سرشماری عباسیان
۱۹۵	ذکر وقایع سنه ۲۰۱ و شایعات بغداد و ولیعهد شدن حضرت رضا در مرو
۱۹۷	ذکر وقایع سنه ۲۰۳ و تعیین حسان بن عباد بحکومت خراسان و افغانستان
۱۹۷	ذکر وقایع سنه ۲۰۴ و رسیدن مامون به بغداد و فراوحیت او با پوران دخت و فضل بن سهل سرخسی
۱۹۷	ذکر وقایع سنه ۲۰۵ و سنه ۲۰۶ و تعیین حکام مامون بجهه هرجا
۱۹۸	ذکر وقایع سنه ۲۰۷ و قضیه بکخ می و طرقتب او و تعیین طلحه بن طاهر ذوالیمینین بحکومت خراسان

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۱۹۸	ذکر وقایع سنه ۲۰۸ و سنه ۲۰۹ و گرفتاری ابراهیم بن محمد و عاقبت او
۱۹۸	ذکر وقایع سنه ۲۱۰ و شورش مردم درباره مالیات
۱۹۹	ذکر وقایع سنه ۲۱۱ و کشته شدن امیر موصل
۱۹۹	ذکر وقایع سنه ۲۱۲ و بحث مامون در خلق قرآن و فضل علی بن ابیطالب
۱۹۹	ذکر وقایع سنه ۲۱۳ و سنه ۲۱۴ و تغییر و تبدیل دادن حکام بامر مامون و تعیین عبد الله بن طاهر بخراسان
۱۹۹	ذکر وقایع سنه ۲۱۵ و شروع مناقشه بین مامون و امپراطور روم
۲۰۰	ذکر وقایع سنه ۲۱۶ و مقاتله مامون با امپراطور و فتوحات مامون در خاک روم
۲۰۰	ذکر وقایع سنه ۲۱۷ و سنه ۲۱۸ و وفات مامون و بخلافت نشستن معتصم برادرش
۲۰۰	ذکر وقایع سنه ۲۱۹ و بحث معتصم در خلقت قرآن و زدن معتصم احمد بن حنبل را بضرب تازیانه و حبس کردن او را و خروج محمد بن قاسم از طالقان و افغانستان
۲۰۱	ذکر وقایع سنه ۲۲۰ و بنای سامره و مامور شدن افشین بجنگ افشین بابک
۲۰۱	ذکر وقایع سنه ۲۲۱ و سنه ۲۲۲ و جنگ افشین و گرفتار شدن بابک خرمی و برادرش عبد الله
۲۰۲	ذکر وقایع سنه ۲۲۳ و رسیدن بابک خرمی و برادرش بسامره و عاقبت آنها
۲۰۲	ذکر وقایع سنه ۲۲۴ و سنه ۲۲۵ و جنگ با مازیار حکمران طبرستان و گرفتاری او و حبس افشین
۲۰۲	ذکر وقایع سنه ۲۲۶ و مردن افشین در حبس و مرده او را سوزانیدن بامر معتصم
۲۰۲	ذکر وقایع سنه ۲۲۷ و وفات معتصم و نشستن الواثق بالله بجای او
۲۰۳	ذکر وقایع سنه ۲۲۸ و سنه ۲۲۹ و اهتمام معتصم باصلاح امور
۲۰۳	ذکر وقایع سنه ۲۳۰ و وفات عبد الله بن طاهر در خراسان و نصب پسرش طاهر بن عبد الله
۲۰۳	ذکر وقایع سنه ۲۳۱ و خروج احمد بن نصر بن مالک و کشته شدن او
۲۰۴	ذکر وقایع سنه ۲۳۲ و وفات الواثق بالله و بتخت نشستن المتوکل علی الله
۲۰۵	ذکر وقایع سنه ۲۳۳ و خلافت منتصر فرزند متوکل
۲۰۵	ذکر وقایع سنه ۲۳۴ و بیعت گرفتن متوکل بجهة سه فرزندش
۲۰۵	ذکر وقایع سنه ۲۳۵ و ظهور پیغمبر دروغی و کشته شدن او
۲۰۵	ذکر وقایع سنه ۲۳۶ و امر موذن متوکل بخراب کردن مضجع امام حسین و قبور اطراف آن
۲۰۶	ذکر وقایع سنه ۲۳۷ و ظهور صالح بن نصر کنانی از بست
۲۰۶	ذکر وقایع سنه ۲۳۸ و سنه ۲۳۹ و سوختن شهر تفلیس پس از محاصره بدست ترک ترک

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۲۰۷	ذکر وقایع سنه ۲۴۰ و شورش مردم حمص و جریمه شدن قاضی القضات در بغداد
۲۰۷	ذکر وقایع سنه ۲۴۱ و آمدن کمک از بغداد بجهة حمص و کشتار بسیار و حوادث دیگر
۲۰۷	ذکر وقایع سنه ۲۴۲ و سنه ۲۴۳ و وقوع زلزله و هلاکت مردم
۲۰۸	ذکر وقایع سنه ۲۴۴ و محاجه متوکل با ابو یوسف نحوی لغوی و کشته شدن ابو یوسف
۲۰۸	ذکر وقایع سنه ۲۴۵ و بنای جعفریه و قصر لؤلؤیه و حفر نهر و ناتمامی آنها
۲۰۸	ذکر وقایع سنه ۲۴۶ و شکافته شدن کوچه در بلخ
۲۰۸	ذکر وقایع سنه ۲۴۷ و کشته شدن متوکل و نشستن منتصر بجایش
۲۰۹	ذکر وقایع سنه ۲۴۸ و وفات المنتصر بالله و نشستن المستعین بالله بجایش و رفتن یعقوب بن لیث صفار به طرف هرات و گرفتن آن شهر را
۲۰۹	پادشاهان صفاری چهار تن و مدت سلطنت آنان چهل سال و پایتختشان شهر زرنج واقعه در سیستان بود و اولشان یعقوب و آخرشان امیر خلف بن احمد یعقوب بود
۲۱۰	ذکر وقایع سنه ۲۴۹ و لشکر کشیدن یعقوب بن لیث صفار به طرف هرات و فرار محمد بن طاهر به نیشابور
۲۱۰	ذکر وقایع سنه ۲۵۰ و خروج یحیی بن عمر در کوفه و کشته شدنش و راندن یعقوب بن لیث از هرات بجانب نیشابور و گرفتاری محمد بن طاهر
۲۱۱	ذکر وقایع سنه ۲۵۱ و اقتدار یعقوب بن لیث صفار و اوضاع بغداد و خلع مستعین
۲۱۱	ذکر وقایع سنه ۲۵۲ و سنه ۲۵۳ و بخلافت برآمدن المعتز و کشته شدن مستعین و موید
۲۱۲	ذکر وقایع سنه ۲۵۴ و فتنه‌های پی در پی سامره بغداد و اقتدار یعقوب در خراسان
۲۱۲	ذکر وقایع سنه ۲۵۵ و کشته شدن المعتز بالله و بخلافت نشستن محمد بن واثق المهتدی بالله و لشکر کشیدن یعقوب بن لیث بکرمان و شیراز و تصرف آن دو ولایت را
۲۱۳	ذکر وقایع سنه ۲۵۶ و کشته شدن المهتدی بالله و نشستن المعتمد علی الله به تخت خلافت
۲۱۳	ذکر وقایع سنه ۲۵۷ و سنه ۲۵۸ و ترقی معتمد و لشکرکشی یعقوب بفارس و بازگشت او بکابل و بلخ و طخارستان
۲۱۴	ذکر وقایع سنه ۲۵۹ و استقلال یعقوب در نیشابور و خراسان و افغانستان
۲۱۴	ذکر وقایع سنه ۲۶۰ و غلبه یعقوب صفاری بر حسن بن زید علوی در طبرستان و پاداش او از جانب معتمد خلیفه عباسی

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۲۱۵	پادشاهان سامانی نه نفر بودند و مدت سلطنتشان یکصد و هفت سال و چهار ماه بود و پای تخت آنها بخارا و اولشان اسماعیل بن احمد سامانی و آخرینشان امیر عبدالملک بوده است
	ذکر وقایع سنه ۲۶۱ و ظهور سامانیان و حکمرانی نصر بن احمد بن اسد از جانب معتمد به ترکستان
۲۱۵	ذکر وقایع سنه ۲۶۲ و سنه ۲۶۳ و لشکر کشیدن بفارس و بطرف بغداد و فوت شدن یعقوب بمرض قولنج
۲۱۶	ذکر وقایع سنه ۲۶۴ و فتوحات احمد بن طولون در شامات و حمص و انطاکیه
۲۱۷	ذکر وقایع سنه ۲۶۵ و وفات یعقوب لیث صفاری و صلح معتمد با عمرو بن لیث
۲۱۷	ذکر وقایع سنه ۲۶۶ و سنه ۲۶۷ و انتشاش در باری خلافت و جنگ با صاحب الزنج
۲۱۷	ذکر وقایع سنه ۲۶۸ و جنگ عمرو بن لیث در شیراز و غلبه او و فرستادن [illegible] به بغداد و قطع خطبه بنام خلفا بامر احمد بن طولون در مصر
۲۱۸	ذکر وقایع سنه ۲۶۹ و مقرر کردن معتمد لعین را بر احمد بن طولون حکمران مصر
۲۱۸	ذکر وقایع سنه ۲۷۰ و کشته شدن صاحب الزنج و وفات حسین بن زید علوی در طبرستان
۲۱۸	ذکر وقایع سنه ۲۷۱ و محاربت بین تارویه حکمران مصر و معتضد و غلبه تارویه بلشکر خلیفه و جنگ سپاه عراق و عمرو بن لیث و شکست عمرو
۲۱۹	ذکر وقایع سنه ۲۷۲ و عودت صاعد بن مخلد از جنگ عمرو به بغداد و عاقبت او
۲۱۹	ذکر وقایع سنه ۲۷۳ و تدارک عمرو بن لیث صفاری برای آینده
۲۱۹	ذکر وقایع سنه ۲۷۴ و سنه ۲۷۵ و رفتن عمرو بن لیث و موفق بفارس و بدون جنگ برگشتن آنها
۲۲۰	ذکر وقایع سنه ۲۷۶ و ظهور رافع بن هرثمه و بیعت گرفتن از مردم باسم محمد بن زید علوی
۲۲۰	ذکر وقایع سنه ۲۷۷ و اعتبار یافتن محمد بن زید علوی
۲۲۰	ذکر وقایع سنه ۲۷۸ و وفات معتمد و نشستن معتضد بجای او و وفات نصر سامانی
۲۲۱	ذکر وقایع سنه ۲۸۰ و برقراری حکومات
۲۲۱	ذکر وقایع سنه ۲۸۱ و سنه ۲۸۲ و حرکت معتضد بطرف ماردین و گرفتن آن شهر
۲۲۱	ذکر وقایع سنه ۲۸۳ و جنگ عمرو بن لیث با رافع بن هرثمه و عاقبت کار رافع
۲۲۲	ذکر وقایع سنه ۲۸۴ و سنه ۲۸۵ و تجدید رابطه دوستی بین معتضد و عمرو بن لیث صفاری
۲۲۲	ذکر وقایع سنه ۲۸۶ و هدایا فرستادن عمرو لیث صفاری با اسماعیل سامانی و گرفتار شدن عمرو
۲۲۳	ذکر وقایع سنه ۲۸۷ و جنگ عمرو بن لیث صفاری با اسماعیل سامانی و گرفتار شدن عمرو

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۲۲۲	ذکر وقایع سنه ۲۸۸ و رفتن طاهر بن محمد بن عمرو به شیراز و فتح او و عود تش به سیستان
۲۲۳	ذکر وقایع سنه ۲۸۹ و وفات معتضد و نشستن مکتفی بجای او
۲۲۴	ذکر وقایع سنه ۲۹۰ و طغیان قرامطه و خونریزی ایشان در شامات
۲۲۴	ذکر وقایع سنه ۲۹۱ و سنه ۲۹۲ و شکر کشی مکتفی بجنگ قرامطه و خانه کار ایشان و شکر کشی مکتفی بشام و مصر و هلاکت هرون بن خمارویه و انقراض سلطنت بنی طولون در مصر
۲۲۵	ذکر وقایع سنه ۲۹۳ و طغیان قرامطه و میل علی طاهر بن محمد بن عمرو به سیستان
۲۲۵	ذکر وقایع سنه ۲۹۴ و خروج خلجی و گرفتاریش
۲۲۵	ذکر وقایع سنه ۲۹۵ و وفات اسماعیل سامانی و مکتفی عباسی و بجایشان نشستن امیر احمد سامانی و المقتدر بالله عباسی
۲۲۵	ذکر وقایع سنه ۲۹۶ و خلع مقتدر و تعیین الراضی و معزولا نصب مقتدر و کشته شدن الراضی و جنگ بین طاهر صفاری و سنگری و عاقبت طاهر
۲۲۶	ذکر وقایع سنه ۲۹۷ و فتنه لیث بن علی شیرازه و هلاکت او و لشکر کشیدن احمد بن نصر سامانی به سیستان و تعیین نگین خزی بحکومت مصر
۲۲۷	ذکر وقایع سنه ۲۹۹ و کثرت عزل و نصب نمودن مقتدر وزرای خود را
۲۲۷	ذکر وقایع سنه ۳۰۰ و طغیان عمرو بن یعقوب در سیستان و آمدن حسین بن علی مروروذی به سیستان و فرار عمرو بن یعقوب
۲۲۷	ذکر وقایع سنه ۳۰۱ و کشته شدن احمد بن اسماعیل سامانی و نشستن نصر بن احمد بجای او و آمدن ابو القاسم برای گرفتن مصر و انهزام او بطرف افریقا
۲۲۸	ذکر وقایع سنه ۳۰۲ و گرفتار شدن ابن حصار و تعیین ابو الحسن الاعور بحکومت مصر
۲۲۸	ذکر وقایع سنه ۳۰۳ و جنگ اسحق سامانی با امیر نصر و شکست و گرفتاری اسحق سامانی
۲۲۸	ذکر وقایع سنه ۳۰۴ و سنه ۳۰۵ و آمدن سفرای روم بدربار مقتدر و تفصیل هدایای ایشان
۲۲۹	ذکر وقایع سنه ۳۰۶ و غزل علی بن فرات و نصب حامد بن عباس
۲۲۹	ذکر وقایع سنه ۳۰۷ و طغیان منصور بن اسحق و عاقبت کار او
۲۳۰	ذکر وقایع سنه ۳۰۸ و طغیان لیلی بن نعمان و انهزام و قتل او
۲۳۰	ذکر وقایع سنه ۳۰۹ و سنه ۳۱۰ و خروج و فتنه حسین بن منصور حلاج و کشته شدن او با مر و فتوی قاضی ابو عمرو و اصرار حامد بن عباس وزیر

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۲۳۱	ذکر وقایع سنه ۳۱۱ و حمله ابوطاهر رئیس قرامطه به بصره
۲۳۲	ذکر وقایع سنه ۳۱۲ و ترکتازی رئیس قرامطه در کوفه
۲۳۱	ذکر وقایع سنه ۳۱۳ و سنه ۳۱۴ و طغیان فاتک در ری و طبرستان و راندن نصر سامانی بری و فرار فاتک و سایر کارهای قرامطه
۲۳۲	ذکر وقایع سنه ۳۱۵ و فرستادن مقتدر مونس را بجنگ قرامطه و ظهور سلاطین آل زیار
۲۳۲	پادشاهان آل زیار هشت نفر بودند و مدت سلطنتشان یکصد و چهار سال و پایتختشان طبرستان بود و اولشان مرداویج بن زیار و آخرینشان کیلان شاه بوده و در مدت سلطنتشان پنجاه سال اختلافست
	ذکر وقایع سنه ۳۱۶ و آغاز سلطنت پادشاهان آل زیار و سایر حوادث مهمه
۲۳۳	ذکر وقایع سنه ۳۱۷ و قتل و نهب و خرابی قرامطه در مکه و انتعاش دربار خلافت در بغداد
۲۳۳	ذکر وقایع سنه ۳۱۸ و بی اقتداری مقتدر خلیفه و ظهور آل الیاس در کرمان
۲۳۴	ذکر وقایع سنه ۳۱۹ و جنگ بین مرداویج و سپاه مقتدر و شکست قشون مقتدر
۲۳۴	ذکر وقایع سنه ۳۲۰ و کشته شدن مقتدر و خلافت القاهر بالله
۲۳۴	ذکر وقایع سنه ۳۲۱ و خلافت القاهر بالله و کشته شدن برخی درباریان خلافت
۲۳۵	پادشاهان آل بویه مشهور به دیالمه پانزده تن بوده اند و دو صد و پنجاه و هشت باختلاف یکصد و هشتاد و پنج سال سلطنتشان طول کشیده و ظهور طبقه دیالمه که آل بویه نیز می گویند انها
۲۳۶	ذکر وقایع سنه ۳۲۲ و خلع و کور نمودن القاهر بالله و بخلافت برآمدن الراضی بالله
۲۳۶	ذکر وقایع سنه ۳۲۳ و سنه ۳۲۴ و آغاز طبقه ملوک اخشیدیه در مصر و حکومات اسلامیه این سال
۲۳۷	ذکر وقایع سنه ۳۲۵ و سنه ۳۲۶ و عزل و نصب ابن مقله و عاقبت حال آن وزیر دانشمند و ترقی بحکم ماکانی در بغداد
۲۳۸	ذکر وقایع سنه ۳۲۷ و اختلاف اسامی بزرگان و جنگ خلیفه با آل حمدان و صلح امان با یکدیگر
۲۳۸	ذکر وقایع سنه ۳۲۸ و جنگ بین اخشید محمد بن طغج ملک مصر و ابن رایق حکمران شام و صلح بین آنان
۲۳۹	ذکر وقایع سنه ۳۲۹ و وفات الراضی بالله و نشستن المتقی لله بخلافت و جنگ سامانیها با ماکان بن کاکی و وشمگیر بن زیار
۲۳۹	ذکر وقایع سنه ۳۳۰ و انقلاب بغداد و اوضاع دستگاه خلافت و استیلای اخشید بشام و وفات نصر بن احمد سامانی و حکومت نوح بن نصر سامانی

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۲۴۰	ذکر وقایع سنه ۳۳۳ و پریشانی حال المتقی بالله و گشتگ او با توزون و جنگ با کرکن الدوله دیلمی با ابو علی محتاج و شکست کرکن الدوله دیلمی
۲۴۰	ذکر وقایع سنه ۳۳۳ و کور شدن متقی بدست توزون و نشستن المستکفی بالله به تخت خلافت و جنگ بین ناصر و سیف الدوله
۲۴۱	ذکر وقایع سنه ۳۳۴ و هلاکت توزون و غلبه ناصر الدوله به بغداد و خلع مستکفی و میل کشیدن بچشم او و وفات ناصر حکمران مصر
۲۴۱	ذکر وفایع سنه ۳۳۵ و سنه ۳۳۶ و استیلای دیالمه بر عراق عرب و عجم
۲۴۲	ذکر وقایع سنه ۳۳۷ و جنگ بین ناصر الدوله و ناصر الدوله و امیر نوح سامانی
۲۴۳	ذکر وقایع سنه ۳۳۸ و وفات عماد الدوله دیلمی و نشستن عضد الدوله بحکومت فارس
۲۴۲	ذکر وقایع سنه ۳۳۹ و لشکر کشیدن سیف الدوله بطرف دمشق و آمدن کافور از مصر بجنگ او و انهزام سیف الدوله بحمدان
۲۴۳	ذکر وقایع سنه ۳۴۰ و سنه ۳۴۱ و صلح نوح سامانی و ابو علی محتاج
۲۴۳	ذکر وقایع سنه ۳۴۲ و جنگ بین کرکن الدوله دیلمی و ابو علی محتاج و شکیگیر بن زیار و صلح انها
۲۴۳	ذکر وقایع سنه ۳۴۳ و سنه ۳۴۴ و وفات امیر نوح سامانی و نشستن امیر عبد الملک و نشستن الپتکین بحکومت خراسان
۲۴۴	ذکر وقایع سنه ۳۴۵ و آمدن ملک نوبه بطرف مصر و عودت او و احوال انجا
۲۴۴	ذکر وقایع سنه ۳۴۶ و ترقی الپتکین در خراسان
۲۴۵	ذکر وقایع سنه ۳۴۷ و سنه ۳۴۸ و اوضاع دربار خلافت
۲۴۵	ذکر وقایع سنه ۳۴۹ و وفات توجور ملک مصر و تعین ابو الحسن علی بجایش
۲۴۵	ذکر وقایع سنه ۳۵۰ و وفات عبد الملک سامانی و تعین منصور سامانی بجای او
۲۴۶	ذکر وقایع سنه ۳۵۱ و سنه ۳۵۲ و بجا آوردن شعائر مذهب شیعه در بغداد از عزاداری عاشورا و غدیر خم گرفتن
۲۴۷	ذکر وقایع سنه ۳۵۳ و جنگ بین ناصر الدوله دیلمی و ناصر الدوله حمدان
۲۴۱	ذکر وقایع سنه ۳۵۴ و جنگ خلف بن لیث با طاهر جیهین و استیلای او بر سیستان
۲۴۱	ذکر وقایع سنه ۳۵۵ و وفات ابو الحسن علی اخشید حکمران مصر و نشستن کافور بجای او
۲۴۸	ذکر وقایع سنه ۳۵۶ جنگ بین سامانیها و دیلمیها و صلح انها و وفات سیف الدوله بن حمدان و ناصر الدوله دیلمی و شکیگیر بن زیار

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۲۴۸	ذکر وقایع سنه ۳۵۷ و وفات کافور و تعیین ابو الفوارس احمد بجای او و تسلط جوهر از جانب فاطمیین بمصر و فتح مصر بدست او
۲۴۹	ذکر وقایع سنه ۳۵۸ و منازعت بین آل حمدان و استقبال مصریها با ابو الحسن جوهر رومی
۲۴۹	ملوک علویین یا فاطمیین که در مصر و مغرب سلطنت کرده اند چهارده تن بوده اند و مدت سلطنتشان دو صد و هشت سال بوده که از زمان المعز لدین الله که مصر را گرفت تا انقراض آنان در مصر دو صد و نه سال سلطنت کرده اند
۲۴۹	ذکر وقایع سنه ۳۵۹ و آغاز سلطنت فاطمیین در مصر
۲۵۰	ذکر وقایع سنه ۳۶۰ و ترتیبات ابو الحسن جوهر رومی در مصر و توسعه یافتن مذهب شیعه در مصر
۲۵۱	ذکر وقایع سنه ۳۶۱ و مواصلت بین امیر منصور سامانی و عضد الدوله دیلمی
۲۵۲	ذکر وقایع سنه ۳۶۲ و ورود المعز لدین الله علوی فاطمی بمصر و استقبال مصریها او را و بنای جامع الازهر در مصر
۲۵۲	ذکر وقایع سنه ۳۶۳ و سنه ۳۶۴ و وفات المطیع بالله و بخلافت نشستن الطایع بالله و رفتن قرامطه بجانب مصر و انهزام آنها از عساکر مصری
۲۵۲	ذکر وقایع سنه ۳۶۵ و وفات المعز لدین الله علوی و نشستن العزیز بالله بجای او و جنگ العزیز با افتکین و اسیر شدن افتکین و آوردنش مصر
۲۵۳	ذکر وقایع سنه ۳۶۶ و وفات رکن الدوله دیلمی و ازدیاد شوکت اسحق بن الب تکین
۲۵۳	ذکر وقایع سنه ۳۶۷ و وفات اسحق بن الب تکین و به تخت سبکتکین در غزنین و تصرف آمدنش بست
۲۵۴	ذکر وقایع سنه ۳۶۸ و ناصر الدین سبکتکین استیلایش بقصد ارو یورش بهندوستان و عودتش با غنایم بسیار
۲۵۵	ذکر وقایع سنه ۳۶۹ و اضطرار امیر نوح بن منصور و مدد طلبیدن او از سبکتکین و فرزندش محمود
۲۵۵	ذکر وقایع سنه ۳۷۰ و سنه ۳۷۱ و استیلای عضد الدوله دیلمی بطبرستان و جرجان
۲۵۶	ذکر وقایع سنه ۳۷۲ و استیلای عساکر مصر بشامات و فلسطین و قوت عضد الدوله دیلمی
۲۵۶	ذکر وقایع سنه ۳۷۳ و حکمرانی بکجور از جانب العزیز بشام
۲۵۶	ذکر وقایع سنه ۳۷۴ و سنه ۳۷۵ و طغیان قرامطه و استیلای آنان بکوفه
۲۵۷	ذکر وقایع سنه ۳۷۶

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۲۵۷	ذکر وقایع سنه ۳۷۷ و حرکت سبکتکین با فرزندش محمود بجهت اطفای نایره طغیان سرکشان خراسان و مظفر شدن او
۲۵۷	ذکر وقایع سنه ۳۷۸ و سنه ۳۷۹ و وفات شرف الدوله دیلمی و برقرار شدن ابونصر بهاء الدوله
۲۵۸	ذکر وقایع سنه ۳۸۰ و تعیین ابوعلی مروان از جانب العزیز بالله خلیفه مصر بحکومت حلب
۲۵۸	ذکر وقایع سنه ۳۸۱ و خلع الطایع بالله خلیفه و نصب القادر بالله عباسی
۲۵۹	ذکر وقایع سنه ۳۸۲ و سنه ۳۸۳ و منازعت بین بهاء الدوله و صمصام الدوله و استیلای افراخان به بخارا و مردنش
۲۵۹	ذکر وقایع سنه ۳۸۴ و جنگ ابوعلی بن سیمجور و فایق با محمود سیف الدوله و شکست محمود و آمدن سبکتکین و شکست ابوعلی و فایق
۲۶۰	ذکر وقایع سنه ۳۸۵ و منازعت بین ایلک خان و امیر نوح و آمدن امیر ناصر الدین سبکتکین بجنگ
۲۶۰	ذکر وقایع سنه ۳۸۶ و وفات العزیز بالله ابومنصور برادر علوی فاطمی خلیفه مصر و تعیین پسرش منصور ابوعلی الحاکم بامر الله بجایش
۲۶۱	ذکر وقایع سنه ۳۸۷
۲۶۲	سلاطین غزنویه که آل ناصر و آل سبکتکین نیز آنها را می گویند و در افغانستان و خراسان سلطنت کرده اند چهارده تن بوده اند و مدت سلطنتشان یکصد و نود و پنج سال بوده که ابتدایش از سیصد و هشتاد و نه هجری بزعم برخی مورخین بوده است
	ذکر وقایع سنه ۳۸۸ و سنه ۳۸۹ کشته شدن صمصام الدوله دیلمی و خلع و کور گردیدن امیر منصور بن نوح سامانی و جنگ امیر محمود سیف الدوله با تکبوزن و فایق
۲۶۲	ذکر وقایع سنه ۳۹۰ و غلبه ایلک خان به بخارا و گرفتار شدن امیر عبد الملک سامانی و انقراض آل سامان
۲۶۳	ذکر وقایع سنه ۳۹۱ و احکام الحاکم بامر الله علوی خلیفه مصر در مصر و آغاز مودت ایلک خان با امیر محمود سیف الدوله غزنوی و توجه امیر محمود به هندوستان
۲۶۳	ذکر وقایع سنه ۳۹۲ و رفتن امیر سیف الدوله بجنگ جیپال بهندوستان و غلبه او
۲۶۴	ذکر وقایع سنه ۳۹۳ و خواستن بزرگان سیستان سلطان محمود را و رفتن او به سیستان و انقراض یافتن صفاریان
۲۶۴	ذکر وقایع سنه ۳۹۴ و کشته شدن قاضی مصر حسین بن علی و تعیین عبد العزیز ابن عم او بقضاوت مصر

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۲۶۵	ذکر وقایع ۳۹۵ و رفتن سلطان محمود غزنوی بجنگ ایلک و شکسته شدن ایلک
۲۶۵	ذکر وقایع ۳۹۶ و خروج حمزه در مصر و رفتن سلطان محمود غزنوی بجنگ او و واقعه داود بکران بلشان و هلاک او
۲۶۶	ذکر وقایع ۳۹۷ و جنگ سلطان محمود غزنوی با ایلک خان و قدر خان و انهزام و فرار ایشان
۲۶۷	ذکر وقایع ۳۹۸ و کوشمالی دادن سپاه سلطان محمود به سکبای و اسیری او و قتل قاضی مصر
۲۶۸	ذکر وقایع ۳۹۹ و یورش نهم سلطان محمود غزنوی هندوستان و جنگ با هندیها و شکست آنان و تاراج کردن بتخانه (نگرکوت)
۲۶۸	ذکر وقایع ۴۰۰ و نمایش دادن سلطان غنایم هندوستان را
۲۶۸	ذکر وقایع ۴۰۱ و ا...ن مازندران و توابع خوارزم و خراسان و فرمان بر حکم سلطان محمود غزنوی و یورش ششم به هندوستان
۲۶۹	ذکر وقایع ۴۰۲ و یورش هفتم سلطان محمود غزنوی به هندوستان
۲۷۰	ذکر وقایع ۴۰۳ و وفات شمس المعالی قابوس و ایلک خان و بهاء الدوله دیلمی
۲۷۰	ذکر وقایع ۴۰۴ و ۴۰۵ و یورش هشم سلطان محمود غزنوی به هندوستان
۲۷۱	ذکر وقایع ۴۰۵ و احکام جدیده الحاکم بامرالله علوی خلیفه مصر و کشته شدن قاضی مصر و قاضی دمشق
۲۷۱	ذکر وقایع ۴۰۸ و یورش نهم سلطان محمود غزنوی به هندوستان و بنا اسدی بر گشتن او
۲۷۲	ذکر وقایع ۴۰۷ و حرکت سلطان محمود غزنوی از غزنین بجانب خوارزم و فرو گرفتن آنملکترا
۲۷۳	ذکر وقایع ۴۰۸ و یورش دهم سلطان محمود غزنوی بجانب هندوستان
۲۷۴	ذکر وقایع ۴۰۹ و ۴۱۰ و امر دادن سلطان محمود غزنوی بساختن عمارات و حمام و مساجد در غزنین
۲۷۵	ذکر وقایع ۴۱۱ و کشته شدن الحاکم بامرالله علوی خلیفه مصر و به تخت نشستن اظاهر لاعزاز دین الله فرزندش بجای او
۲۷۵	ذکر وقایع ۴۱۲ و یورش یازدهم سلطان محمود غزنوی به هندوستان و عودت او با غنایم بسیار
۲۷۶	ذکر وقایع ۴۱۳ و یورش دوازدهم و سیزدهم سلطان محمود به هندوستان
۲۷۶	ذکر وقایع ۴۱۴ و یورش چهاردهم و پانزدهم سلطان محمود به هندوستان
۲۷۸	ذکر وقایع ۴۱۵ و یورش شانزدهم سلطان محمود بطرف هندوستان و تصرف موزن هندوستان
۲۸۰	ذکر وقایع ۴۱۶ و وفات شرف الدوله و نشستن جلال الدوله بجایش در بغداد
۲۸۰	ذکر وقایع ۴۱۷ و هفدهم یورش سلطان محمود بجانب هندوستان
۲۸۱	ذکر وقایع ۴۱۸ و ۴۱۹ و فرو فتی ابادی شهر غزنین

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۲۸۱	ذکر وقایع سنه ۴۲۰ و حرکت سلطان محمود غزنوی بطرف عراق عجم و استیلای بر بلاد ری و اصفهان
۲۸۱	ذکر وقایع سنه ۴۲۱ و وفات سلطان محمود غزنوی و به تخت نشستن سلطان محمد و آمدن سلطان مسعود بغزنین
۲۸۲	ذکر وقایع سنه ۴۲۲ و تعیین حکام از طرف سلطان مسعود غزنوی و فوت القادر بالله عباسی و نشستن القائم بامر الله بجای او
۲۸۲	ذکر وقایع سنه ۴۲۳ و مسافرت سلطان مسعود تا هرات و تنبیه سرکشان سلجوقیان
۲۸۳	ذکر وقایع سنه ۴۲۴ و حرکت سلطان مسعود بهندوستان
۲۸۳	ذکر وقایع سنه ۴۲۵ و حرکت سلطان مسعود بطرف طبرستان و جرجان و جنگ با سلجوقیان
۲۸۴	ذکر وقایع سنه ۴۲۶ و سرکشی احمد بن نیالتکین در هندوستان
۲۸۴	ذکر وقایع سنه ۴۲۷ و وفات الظاهر لاعزاز دین الله علوی مصر و نشستن ابی تمیم مستنصر بالله علوی به تخت خلافت مصر
۲۸۵	ذکر وقایع سنه ۴۲۸ و محاربت سلطان مسعود غزنوی با مردم ترکستان و ترکتازی چغربک سلجوقی در بلاد افغانستان
۲۸۶	ذکر وقایع سنه ۴۲۹ و عقد معاهدت بین خلیفه مصر و امپراطور روم
۲۸۶	ذکر وقایع سنه ۴۳۰ و جنگهای متعدده سلطان مسعود غزنوی با سلجوقیان
۲۸۶	ذکر وقایع سنه ۴۳۱
۲۸۷	ملوک سلجوقیان که آنان را سلاجقه نیز گویند و در خراسان و افغانستان و عراق عجم و عرب سلطنت کرده اند پانزده تن بوده اند و مدت سلطنتشان تا صد و شصت و چهار سال و نیم است که ابتدایش از چهارصد و سی و دو بوده است
	ذکر وقایع سنه ۴۳۲ و گرفتار و کشته شدن سلطان مسعود غزنوی و جنگ مودود بن مسعود با عم خود محمد مکحول و کشته شدن محمد و اولاد او و ظهور سلجوقیان و سلطنت طغرل بیک
۲۸۸	ذکر وقایع سنه ۴۳۳ و عزیمت سلطان مودود بجنگ برادر مجدود و فوت مجدود در لاهور
۲۸۸	ذکر وقایع سنه ۴۳۴ و ظهور سکین نامی باسم الحاکم بامر الله و گرفتاری او و اتباعش
۲۸۹	ذکر وقایع سنه ۴۳۵ و جنگ سلطان مودود با طغرل بیک سلجوقی و شکست غزنویان و باز جنگ غزنویان و شکست سلجوقیان
۲۸۹	ذکر وقایع سنه ۴۳۶ و مواصلت مودود غزنوی با طغرل بیک سلجوقی
۲۹۰	ذکر وقایع سنه ۴۳۷ و سنه ۴۳۸ و واقعه حلب و صلح بین مصر و حلب

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۲۹۰	ذکر وقایع سنه ۴۲۹ و ملک سلطان مسعود و برای جنگ با سلجوقیان
۲۹۰	ذکر وقایع سنه ۴۳۰ و وفات ابوکالنجار دیلمی استیلای پسرش ملک رحیم در بغداد
۲۹۱	ذکر وقایع سنه ۴۳۱ و وفات سلطان مسعود و غزنوی و تخت براد. بن مسعود بن مسعود و وقایع او
۰	و به تخت نشستن علی بن مسعود به تخت سلطنت غزنین و تمیر مستنصر بالله علوی در مصر
۲۹۱	ذکر وقایع سنه ۴۳۲ و امدن سلطان عبدالرشید غزنین و فرار سلطان علی و تخت براد عبدالرشید
۲۹۲	ذکر وقایع سنه ۴۳۳ و کشته شدن سلطان عبدالرشید بدست طغرل بیک سلجوقی کا فرنعمت و
	کشته شدن علی و به تخت براوردن فرخ زاد تخت غزنین
۲۹۳	ذکر وقایع سنه ۴۳۴ و غلبه نوشکین بهستیان و جنگ سلطان فرخ زاد با الب ارسلان سلجوقی
۲۹۳۰	ذکر وقایع سنه ۴۳۵ و سالمت بین غزنویان و سلجوقیان و غلای در مصر
۲۹۴	ذکر وقایع سنه ۴۳۶ و ۴۳۷ و غلاء طاعون در مصر و تلفیات بسیار و فوت امیر اطور.
۲۹۴	ذکر وقایع سنه ۴۳۸ و فتنه بساسیری و فتنه حلب و تقویت مستنصر بالله مزالدوله حکمران حلب
۲۹۵	ذکر وقایع سنه ۴۳۹ و منازعت بین طغرل بیک و برادرش ابراهیم و انهزام و کشته شدن ابراهیم
۲۹۵	حکمران فضلویه باسبگاره که دفارس و شبانکاره و کرمان حکمرانی کرده اندازده تغرو دولتم
۰	اولشان فضل بن حسن سمو بفضلویه و اخرشان شاه فتح الله اردشیر که بدست شاه محمود بن محمد سنقر
۰	در سنه ۷۵۲ اسیر شد و شبانکاره منقرض شد.
۰	ذکر وقایع سنه ۴۴۰ و وفات فرخ زاد و غزنوی و غلبه بساسیری به بغداد و گرفتاری قائم بغداد و
	خطبه خواندن بنام خلیفه مصر.
۲۹۶	ذکر وقایع سنه ۴۵۱ و سنه ۴۵۲ و امدن طغرل بیک به بغداد و اعادت خلیفه به سریر خلافت و
	گرفتاری و کشتن بساسیری
۲۹۷	ذکر وقایع سنه ۴۵۳ و وفات القائم بامر الله عباسی
۲۹۷	ذکر وقایع سنه ۴۵۴ و نزاع در مصر بین نزکان و بربر بها و ترویج و وفات طغرل بیک
۲۹۷	ذکر وقایع سنه ۴۵۵ عقد موافقت بین سلطان ابراهیم و سلطان الب ارسلان سلجوقی
۳۰۰	ذکر وقایع سنه ۴۵۶ و استیلای الب ارسلان بخلان و هرات و خبایان و کشته شدن عمید الملک
	کندری
۳۰۰	ذکر وقایع سنه ۴۵۷ و سنه ۴۵۸ و معارضت مستنصر علوی و رفتن او بکابع عمرو و اوردن او بر
	خلافت و جنگ الب ارسلان در ماوراء النهر

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۲۹۹	ذکر وقایع سنه ۴۵۹ و شورش در مصر و فتنه بین ترکان و بربرها
۲۹۹	طبقه اول سلاطین نخستین (ترمذ) سیزده تن بوده و مدت سلطنتشان سیصد و چهل و هفت سال بوده
	ذکر وقایع سنه ۴۶۰ و سنه ۴۶۱ و ظهور قحطی و کم آبی در مصر و فلسطین
۳۰۰	ذکر وقایع سنه ۴۶۲ و تجدید روابط حسنه بین سلجوقیان و غزنویان و وحشت بین سلجوقیان و دوستان
۳۰۰	ذکر وقایع سنه ۴۶۳ و جنگ بین الب ارسلان سلجوقی و امپراطور ارمانوس رومی و اسیر شدن امپراطور و غرامت دادنش
۳۰۰	ذکر وقایع سنه ۴۶۴ و شدت قحطی و گرانی در مصر
۳۰۱	ذکر وقایع سنه ۴۶۵ و کشته شدن الب ارسلان سلجوقی
۳۰۱	ذکر وقایع سنه ۴۶۶ و مخلع شدن ملکشاه از جانب خلیفه بغداد
۳۰۱	ذکر وقایع سنه ۴۶۷ و وفات القائم بامر الله و نشستن المقتدی بالله بتخت خلافت
۳۰۲	ذکر وقایع سنه ۴۶۸ و تعیین حکام از قبل سلطان ملکشاه و آمدن اتسز و عودت و جنگ بدر الجمالی و شکست بدر الجمالی از عساکر مصر
۳۰۳	ذکر وقایع سنه ۴۷۰ و آهنگ سلطان ملکشاه سلجوقی بجنگ سلطان ابراهیم غزنوی و تدبیر سلطان ابراهیم و عودت ملکشاه
۳۰۳	ذکر وقایع سنه ۴۷۱ و فرستادن سلطان ابراهیم غزنوی رسولان بدربار سلطان ملکشاه و خواستگاری کردن دختر ملکشاه را
۳۰۴	ذکر وقایع سنه ۴۷۲ و رفتن سلطان ابراهیم غزنوی به هندوستان و فتوحات او و عودتش با غنایم بسیار بغزنین
۳۰۴	ذکر وقایع سنه ۴۷۳ و سنه ۴۷۴ و منازعت بین ملکشاه و برادرش تکش دختر ملکشاه بجهة خلیفه بغداد و سایر حوادث
۳۰۴	ذکر وقایع سنه ۴۷۵ و آمدن شیخ ابو اسحق بدربار ملکشاه و مناظرت او
۳۰۵	ذکر وقایع سنه ۴۷۶ قوت خلیفه عباسی در بغداد
۳۰۵	ذکر وقایع سنه ۴۷۷ و سنه ۴۷۸ و فرستادن ملکشاه سرداران بهرجا
۳۰۵	ذکر وقایع سنه ۴۷۹ و استیلای سلطان ملکشاه سلجوقی بشامات و عراق عرب
۳۰۶	ذکر وقایع سنه ۴۸۰ و زفاف دختر سلطان ملکشاه با خلیفه المقتدی بالله عباسی
۳۰۶	ذکر وقایع سنه ۴۸۱ و سنه ۴۸۲ و عزیمت سلطان ملکشاه بترکستان و هدایای او بجهة سلطان ابراهیم غزنوی

ترتیب و تنقیح

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۳۰۷	ذکر وقایع سنهٔ ۳۸۳ و احصائیهٔ نداعی امیر ابکتوش در مصر و نهوض حسن الصباح دعات اسماعیلیه
۳۰۷	اسماعیلیه رو دبار یا قهستان که آنرا ملاحده و فدائیان نیز گفته اند هشت تن بوده که مدت کهید و شصت و نهال ریاست دعاتی داشتند و رئیس موسس آنان حسن بن صباح بود
	ذکر وقایع سنهٔ ۳۸۴ و جشن مولود ملک شاه در بغداد
۳۰۷	ذکر وقایع سنهٔ ۳۸۵ و وفات سلطان ملکشاه سلجوقی و کشته شدن خواجه نظام الملک طوسی
۳۰۸	ذکر وقایع سنهٔ ۳۸۶ و حرکت قتش و غلامان مخالفین بسلطان برکیارق
۳۰۹	ذکر وقایع سنهٔ ۳۸۷ و وفات القتدی خلیفه عباسی در بغداد و تعیین مستظهر بالله بجایش و وفات مستنصر بالله علوی خلیفه مصر و تعیین مستعلی بالله بجایش
۳۰۹	ذکر وقایع سنهٔ ۳۸۸ و طغیان برادر مستنصر بالله با برادرش المستعلی بالله علوی خلیفه علوی مصر و گرفتار و کشته شدن نزار و نصر الدوله افکندن
۳۱۰	ذکر وقایع سنهٔ ۳۸۹ و سنهٔ ۳۹۰ و تعیین سلطان سنجر بحکومت خراسان و ابتدای خوارزمشاهیان و جنگ صلیبیون که بین مسلمان و نرسا بان شد
۳۱۱	ذکر وقایع سنهٔ ۳۹۱ و لشکر کشیدن شاهنشاه از مصر بفلسطین و استیلای او به بیت المقدس و ابتدای مجاهدین صلیبیون بجنگ مسلمانان و آغاز جنگ صلیب
۳۱۱	سلاطین خوارزمشاهیه که در خوارزم و خراسان و افغانستان سلطنت کرده اند و نفوس و مدت سلطنتشان یکصد و سی و هشت سال بود که ابتدائیان از چهارصد و نود و یک بود
	ذکر وقایع سنهٔ ۳۹۲ و وفات سلطان ابراهیم غزنوی و نشستن بسلطان مسعود سوم غزنوی و جنگ صلیبیون با مسلمانان
۳۱۲	ذکر وقایع سنهٔ ۳۹۳ و سنهٔ ۳۹۴ و مراوحت سلطان مسعود سوم غزنوی با خواهر سلطان سنجر سلجوقی و فتح بیت المقدس بدست صلیبیون و تعیین رکن فرمانروا بودن بسلطنت صلیبیون در بیت المقدس
۳۱۲	ذکر وقایع سنهٔ ۳۹۵ و وفات المستعلی علوی فاطمی خلیفه مصر و تعیین امر باحکام الله بجای او
۳۱۳	ذکر وقایع سنهٔ ۳۹۶ و هیجان مصر و سکوت مصریان
۳۱۳	ذکر وقایع سنهٔ ۳۹۷ و لشکر فرستادن سلطان مسعود سوم غزنوی بطرف هندوستان و فتوحات او و غلبه صلیبیون فرنگستان بکه در فلسطین
۳۱۴	ذکر وقایع سنهٔ ۳۹۸ و سنهٔ ۳۹۹ و فوت سلطان برکیارق سلجوقی و محاصرت طرابلس شام و درخواستن از خلیفه مصر

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۳۱۴	ذکر وقایع سنه ۵۰۰ و استقلال یافتن سلطان محمد بن ملکشاه سلجوقی
۳۱۴	ذکر وقایع سنه ۵۰۱ و غلبت سلطان محمد بن ملکشاه به بعضی نقاط
۳۱۰	ذکر وقایع سنه ۵۰۳ و اقتدار گروه صلیبیون در فلسطین و سوریه و فتح طرابلس شام بدست آنان
۳۱۵	ذکر وقایع سنه ۵۰۴ و فتوحات صلیبیون و استبداد آنان در ملک شمالی
۳۱۵	ذکر وقایع سنه ۵۰۵ و سراسیمه شدن خلیفه بغداد و لشکر فرستادن سلطان محمد بجنگ صلیبیون
۳۱۶	ذکر وقایع سنه ۵۰۶ و توجه شاهین شاه افضل امیر الجیوش در مصر به آبادی مصر و بنای مرصد در مصر و استقلال امر باحکام الله به تعیش و لذائذ دنیوی
۳۱۶	ذکر وقایع سنه ۵۰۷ و جنگ مودود با صلیبیون و شکست او و کشته شدنش بدست باطنیه
۳۱۶	ذکر وقایع سنه ۵۰۸ و وفات سلطان مسعود سوم و نشستن سلطان شیرزاد بجایش در غزنین
۳۱۷	ذکر وقایع سنه ۵۰۹ و کشته شدن سلطان شیرزاد غزنوی و به تخت نشستن سلطان ارسلان شاه
۳۱۷	ذکر وقایع سنه ۵۱۰ و پناه بردن بهرامشاه نزد سلطان سنجر سلجوقی و جنگ سلطان سنجر با سلطان ارسلان شاه غزنوی و شکست ارسلان شاه و عاقبت کار او
۳۱۸	ذکر وقایع سنه ۵۱۱ و عودت بهرامشاه از بامیان با سپاه خراسان و فرار و گرفتار شدن سلطان ارسلان شاه و کشته شدن او بامر بهرام شاه
۳۱۹	ذکر وقایع سنه ۵۱۲ و وفات المستظهر بالله عباسی و نشستن المسترشد بالله عباسی بجای او و آمدن سلطان محمود سلجوقی به بغداد
۳۲۰	ذکر وقایع سنه ۵۱۳ و رفتن سلطان بهرام شاه غزنوی به هندوستان و جنگ سلطان سنجر با سلطان محمود سلجوقی و صلح آنان
۳۲۰	ذکر وقایع سنه ۵۱۴ و سنه ۵۱۵ و جنگ بین سلطان محمود سلجوقی و برادرش سلطان مسعود و کشته شدن امیر الجیوش افضل بن بدر الجمالی در مصر
۳۲۱	ذکر وقایع سنه ۵۱۶ و طغیان فرمانده لاهور و رفتن سلطان بهرام شاه به لاهور و رفع او و نصب دیگری و عودت بغزنین
۳۲۱	ذکر وقایع سنه ۵۱۷ و وفات قاسم بن هاشم علوی امیر مکه
۳۲۱	ذکر وقایع سنه ۵۱۸ و سنه ۵۱۹ و وفات حسن بن صباح حمیری
۳۲۲	ذکر وقایع سنه ۵۲۰ و پراکنده شدن فدائیان اسماعیلیه در اطراف
۳۲۲	ذکر وقایع سنه ۵۲۱ و شرح شعب سلجوقی و اتابکان آذربایجان و موصل و فارس و لرستان

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۳۲۲	اتابکان آذربایجان شش تن بوده و مدت استقلالشان هفتاد سال و اولینشان ایلدگز بوده که در سال پانصد و شصت و هشت درگذشت و آخرین آنها مظفر الدین ازبک که در ششصد و بیست و دو درگذشت
۳۲۲	اتابکان فارس مشهور به سنقریه یازده تن بوده و مدت سلطنتشان نزدیک یکصد و پنجاه سال و اول آنان اتابک سنقر بوده که در سال پانصد و پنجاه و شش درگذشت و آخرین آنها ابش خاتون بن سعد بن ابوبکر بن سعد بن زنگی است که در سنه ۶۸۵ رحلت کرد
۳۲۲	اتابکان موصل دوازده تن بوده و مدت ملکشان یکصد و پنجاه و سه سال بوده و اولین اتابک آق سنقر بوده که در سال چهارصد و نود و یک درگذشته و آخرین آنها بدر الدین لولو بوده که در سال یکصد و شصت هلاک شده
۳۲۳	اتابکان لرستان نه نفر بوده اند و مدت حکم ایشان یکصد و هشتاد و سه سال بوده و اول آنها ابوطاهر محمد بن علی که در پانصد و هفتاد و پنج درگذشته و واپسین آنان افراسیاب ثانی بوده که در حوالی هفتصد و پنجاه درگذشته
۳۲۳	ذکر وقایع سنه ۵۲۲ و فتوحات عماد الدین زنگی آق سنقر در شامات
۳۲۳	ذکر وقایع سنه ۵۲۳ و جنگ بین سلطان محمود سلجوقی و بادبیس و جنگ سلمانان با ترسایان
۳۲۳	حکمرانان سیستان و نیمروز هشت تن بوده که مدت یکصد و اندی حکمرانی موده اند و اول آنان طاهر بن محمد بن طاهر بن خلف در سال پانصد و بیست و سه جلوس موده و آخرین آنها ملک تاج الدین نیالتکین که در سنه ۶۲۵ گرفتار مغول شد
۳۲۴	ذکر وقایع سنه ۵۲۴ و وفات امر باحکام الله خلیفه علوی مصر و نشستن الحافظ لدین الله به نیابت بجای او
۳۲۴	ذکر وقایع سنه ۵۲۵ و سنه ۵۲۶ و وفات سلطان محمود بن سلطان محمد سلجوقی و منازعت سلجوقیان با یکدیگر و کشته شدن احمد بن افضل امیر الجیوش در مصر
۳۲۵	ذکر وقایع سنه ۵۲۷ و جنگ سلجوقیان با یکدیگر
۳۲۵	ذکر وقایع سنه ۵۲۸ و شورش مصریان بر ضد خلیفه الحافظ لدین الله و مسموم شدن حسن خلیفه سکوت مردم
۳۲۵	ذکر وقایع سنه ۵۲۹ و کشته شدن المسترشد بالله خلیفه عباسی و نشستن الراشد بالله بجای او و مردن سلطان طغرل سلجوقی و کشته شدن دبیس بن صدقه
۳۲۵	ذکر وقایع سنه ۵۳۰ و کشته شدن الراشد بالله خلیفه عباسی و به تخت نشستن المقتفی بالله

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۳۲۶	ذکر وقایع سنه ۵۳۱ و عزل شدن تاج الدوله بهرام نصرانی از وزارت مصر و نصب ملک افضل مسند وزارت مصر
۳۲۷	ذکر وقایع سنه ۵۳۲ و لشکر کشیدن سلطان سنجر سلجوقی بطرف غزنین و جلوگیری سلطان بهرامشاه غزنوی بوسیله رسولان و تحف شایان
۳۲۷	ذکر وقایع سنه ۵۳۳ و آمدن سلطان سنجر سلجوقی از مردم خوارزم و فرار اتسز بن محمد و گرفتار شدن پسرش و کشته شدنش
۳۲۸	ذکر وقایع سنه ۵۳۴ و سنه ۵۳۶ و فرستادن سلطان سنجر برده و عصای پیغمبر اکرم را نزد المقتفی بالله
۳۲۸	ذکر وقایع سنه ۵۳۶ و جنگ سلطان سنجر با قراختائیان و شکست او و تاختن سلطان اتسز بمرو و تاراج او
۳۲۸	ذکر وقایع سنه ۵۳۷ و فتوحات عماد الدین زنگی
۳۲۹	ذکر وقایع سنه ۵۳۸ و لشکر کشیدن سلطان سنجر سلجوقی بخوارزم و صلح با سلطان اتسز خوارزمشاهی
۳۲۹	ذکر وقایع سنه ۵۳۹ و وفات یاغیان حکمران مغرب و آمدن ملک صقلیه و گرفتن برصه و طرابلس غرب
۳۲۹	ذکر وقایع سنه ۵۴۰ و گرفتار شدن ابوطالب برادر مقتفی عباسی باسمی
۳۲۹	ذکر وقایع سنه ۵۴۱ و کشته شدن عماد الدین زنگی از اتابکان موصل و نشستن نور الدین محمود فرزندش بجایش
۳۳۰	ملوک غور هفت تن بوده و مدت سلطنتشان یکصد و شش سال و سه ماه و اول آنان سلطان علاء الدین جهانسوز که در پانصد و پنجاه و شش گذشته و آخرین اتسز علاء الدین سام
	ذکر وقایع سنه ۵۴۴ و پیدایش ملوک غور و خصومت با بهرامشاه غزنوی
۳۳۰	ذکر وقایع سنه ۵۴۳ و حرکت حکمرانان غور بطرف غزنین و جنگ با سلطان بهرامشاه و شکست بهرامشاه و نشستن سیف الدین سوری بر اورنگ جهانبانی در غزنین و کشته شدن او
۳۳۱	ذکر وقایع سنه ۵۴۴ و وفات الحافظ لدین الله علوی خلیفه مصر و نشستن ابو منصور الظافر لامر الله بخلافت مصر و آمدن علاء الدین غوری بجنگ سلطان بهرامشاه و خراب شدن غزنین
۳۳۲	ذکر وقایع سنه ۵۴۵ و جنگ علاء الدین غوری با سلطان سنجر سلجوقی و اسیر شدن علاء الدین
۳۳۳	ذکر وقایع سنه ۵۴۶ و سنه ۵۴۷ و وفات سلطان بهرامشاه غزنوی و نشستن خسروشاه بجایش و زدن سلطان مسعود سلجوقی و سلطنت ملکشاه و محمد بن محمود
۳۳۴	ذکر وقایع سنه ۵۴۸ و عودت سلطان علاء الدین غوری و رفتن سلطان سنجر سلجوقی بجنگ غزان

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

	واسارت و کشته شدن وزیر خلیفه علوی در مصر
۳۳۵	ذکر وقایع سنه ۵۴۹ و کشته شدن ابو منصور اسماعیل الظافر بامر الله علوی خلیفه مصر
۳۳۶	ذکر وقایع سنه ۵۵۰ و لشکر کشیدن سلطان محمد به بغداد و عودتش
۳۳۶	ذکر وقایع سنه ۵۵۱ و وفات سلطان علاء الدین جهانسوز غوری و نشستن ملک سیف الدین بجایش و کشته شدن سیف الدین و نشستن غیاث الدین بجایش و وفات سلطان اتسز خوارزمی و نشستن ایل ارسلان بجایش و فرار سلطان سنجر از دست غزها
	ملوک بامیان که بطانه غوریانند چهارده تن بوده و نزدیک هفتاد سال در بامیان حکمران بوده اند
۳۳۸	ذکر وقایع سنه ۵۵۲ و اقتدار سلطان غیاث الدین محمد بن سام در فیروزکوه غور و وفات سلطان سنجر
۳۳۸	ذکر وقایع سنه ۵۵۳ و جنگ سلطان غیاث الدین غوری با ملک فخر الدین مسعود حکمران بامیان
۳۳۸	ذکر وقایع سنه ۵۵۴ و به تخت نشستن سلیمان شاه بن محمد سلجوقی به تخت سلطنت
۳۳۹	ذکر وقایع سنه ۵۵۵ و وفات المقتفی لامر الله خلیفه عباسی و نشستن ابو المظفر المستنجد بالله بجایش و وفات خسرو شاه غزنوی و بجایش نشستن ملک شاه و وفات الفائز بنصر الله خلیفه علوی مصر و نشستن العاضد لدین الله بجایش
۳۴۰	ذکر وقایع سنه ۵۵۶ و کشته شدن ملک صالح طلایع بن رزیک وزیر خلیفه مصر و نقل سر مبارک حضرت امام حسین از عسقلان بمصر
۳۴۱	ذکر وقایع سنه ۵۵۷ و منازعت امیر مکه با امیر حاج و آغاز نقار بین بزرگان در مصر
۳۴۱	ذکر وقایع سنه ۵۵۸ و کشته شدن عادل رزیک وزیر العاضد لدین الله خلیفه علوی مصر و جنگ بین شاور و ضرغام بر سر منصب وزارت
۳۴۱	ذکر وقایع سنه ۵۵۹ و جنگ شاور و ضرغام در مصر با یکدیگر و کشته شدن ضرغام و نشستن شاور مجددا مسند وزارت مصر
۳۴۲	ذکر وقایع سنه ۵۶۰ و جنگ بین شاور وزیر مصر و اسد الدین شیرکوه و آمدن صلیبیون بامداد شاور
۳۴۳	ذکر وقایع سنه ۵۶۲ و آمدن اسد الدین شیرکوه از شام بمصر بجنگ مصریان و صلیبیون و عودت شیرکوه بشام و برقرار شدن شحنه از فرنگیان در مصر
۳۴۳	ذکر وقایع سنه ۵۶۳ و لشکر کشیدن سلطان غیاث الدین غوری بجانب زمین داور و گرمسیر و بادغیس و تصرف آن بلاد
۳۴۴	ذکر وقایع سنه ۵۶۴ و اقامت صلیبیون بمصر و امداد خواستن آنان و استمداد موذن العاضد خلیفه

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

	خلیفه مصر از نورالدین زنگی و آمدن شیرکوه بمصر
۳۴۵	ذکر وقایع سنه ۵۶۵ و شورش در مصر بر ضد صلاح الدین یوسف ایوبی و جنگ و کشته شدن مؤتمن الخلافه و جمع کثیری از مصریان
۳۴۵	ذکر وقایع سنه ۵۶۶ و وفات المستنجد بالله عباسی و نشستن المستضیء بنور الله بجای او و تصرفات صلاح الدین یوسف ایوبی در مصر
۳۴۶	ذکر وقایع سنه ۵۶۷ و لشکر کشیدن سلطان غیاث الدین بطرف غزنین و گرفتن آن شهر و دادنش بسلطان شهاب الدین برادرش و وفات العاضد بالله آخرین خلیفه علوی در مصر
	سلاطین آل ایوب در مصر هشت نفر بودند و مدت سلطنتشان هشتاد و دو سال و کسری بود و اولشان سلطان صلاح الدین یوسف که در سنه ۵۶۷ به تخت سلطنت نشست و آخرشان سلطان المعظم غیاث الدین توران شاه بود که در سنه ۵۴۸ بدست ممالیک خود کشته گردید
۳۴۷	ذکر وقایع سنه ۵۶۸ و وفات سلطان ارسلان خوارزمشاه و منازعت پسران او و گرفتار شدن خانواده العاضد خلیفه علوی مصر بدست صلاح الدین ایوبی
۳۴۸	ذکر وقایع سنه ۵۶۹ و شورش شیبان خلفای فاطمی بر ضد سلطان صلاح الدین و کشته شدن آنان و وفات نورالدین محمود زنگی در شام
۳۴۹	ذکر وقایع سنه ۵۷۰ و لشکر کشیدن سلطان صلاح الدین از مصر بشامات و تصرفات بلاد
۳۴۹	ذکر وقایع سنه ۵۷۱ و آمدن سلطان غیاث الدین غوری از فیروزکوه بجانب هرات و فرار بهاء الدین طغرل از هرات
۳۵۰	ذکر وقایع سنه ۵۷۲ و اول یورش شهاب الدین غوری از غزنین به هندوستان
۳۵۰	ذکر وقایع سنه ۵۷۳ و جنگ بین صلاح الدین و مجاهدین فرنگستان و هزیمت صلاح الدین و رفتن سلطان غیاث الدین غوری بفوشنج و تسخیر آن شهر
۳۵۰	ذکر وقایع سنه ۵۷۴ و دوم یورش سلطان شهاب الدین به هندوستان و شکست و عودت او بغزنین
۳۵۱	ذکر وقایع سنه ۵۷۵ و سوم یورش شهاب الدین به هندوستان و وفات المستضیء بنور الله و نشستن الناصر لدین الله بجایش در بغداد
۳۵۱	ذکر وقایع سنه ۵۷۶ و چهارم یورش شهاب الدین غوری به هندوستان و عودتش بغزنین و فوت سیف الدین حکمران موصل و توران شاه حکمران اسکندریه
۳۵۲	ذکر وقایع سنه ۵۷۷ و پنجم یورش سلطان شهاب الدین غوری به هندوستان

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۳۵۲	ذکر وقایع سنه ۵۷۸ و سنه ۵۷۹ و حرکت سلطان صلاح الدین ایوبی پادشاه مصر بسوریه و شامات و فتوحات او
۳۵۳	ذکر وقایع سنه ۵۸۰ و ششم یورش سلطان شهاب الدین غوری به هندوستان و عودت او بغزنین
۳۵۳	ذکر وقایع سنه ۵۸۱ و هفتم یورش سلطان شهاب الدین غوری از غزنین به لاهور و انقراض آل سبکتکین و آوردن اسرای غزنویان را بغزنین و فرستادن آنها بفیروزکوه و از آنجا بغرجستان
۳۵۴	ذکر وقایع سنه ۵۸۲ و بناهای سلطان غیاث الدین غوری در فیروزکوه و سایر نقاط و تعیین حکام از جانب سلطان صلاح الدین در شامات و غیره
۳۵۵	ذکر وقایع سنه ۵۸۳ و فتوحات سلطان صلاح الدین ایوبی پادشاه مصر در سوریه و فلسطین و فتح بیت المقدس و سایر وقایع مهمه آن
۳۵۷	ذکر وقایع سنه ۵۸۴ و سنه ۵۸۵ و فتوحات سلطان صلاح الدین و آمدن فردریک پادشاه آلمان و صلیبیون بمحاصره عکا
۳۵۸	ذکر وقایع سنه ۵۸۶ و مکاتبت سلطان شهاب الدین با سلطان غیاث الدین غوری
۳۵۸	ذکر وقایع سنه ۵۸۷ و هشتم یورش سلطان شهاب الدین غوری به هندوستان
۳۵۹	ذکر وقایع سنه ۵۸۸ و صلح بین سلطان صلاح الدین پادشاه مصر و مجاهدین و صلیبیون و ختام جنگ
۳۶۰	ذکر وقایع سنه ۵۸۹ و نهم یورش سلطان شهاب الدین غوری به هندوستان و فتح قلاع کثیره دهلی و عودت او بغزنین و وفات سلطان صلاح الدین ایوبی پادشاه مصر و سوریه و شامات
۳۶۱	ذکر وقایع سنه ۵۹۰ و لشکر کشیدن ملک عزیز پادشاه مصر بشام و صلح او با ملک افضل و جنگ بین طغرل سلجوقی و علاء الدین خوارزمشاه و منقرض شدن سلجوقیان
۳۶۲	ذکر وقایع سنه ۵۹۱ و دهم یورش سلطان شهاب الدین بهندوستان و فتوحات و غنایم او و اقتدار یافتن الناصر خلیفه عباسی
۳۶۳	ذکر وقایع سنه ۵۹۲ و یازدهم یورش سلطان شهاب الدین غوری به هندوستان و عودتش بغزنین بدون مرام
۳۶۵	ذکر وقایع سنه ۵۹۳ و سنه ۵۹۴ و وفات ملک شاه بن تکش خوارزمشاه و جنگ ملک عزیز و ملک عادل با صلیبیون و مجاهدین و صلح بین آنان
۳۶۶	ذکر وقایع سنه ۵۹۵ و فتنه دینی در فیروزکوه و تدبیر سلطان غیاث الدین غوری در خمودگی آن

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

	و وفات ملک عزیز عماد الدین عثمان پادشاه مصر و نیابت او
۳۶۴	ذکر وقایع سنه ۵۹۶ و وفات سلطان تکش خان و نشستن سلطان محمد علاء الدین بسلطنت خوارزمشاه و خلع شدن ناصر الدین ملک منصور پادشاه مصر و نشستن ملک عادل بجای او
۳۶۵	ذکر وقایع سنه ۵۹۷ و لشکرکشی سلطان غیاث الدین و سلطان شهاب الدین بطرف شادیاخ و نیشابور و تصرف آن بلاد
۳۶۶	ذکر وقایع سنه ۵۹۸ و لشکرکشیدن سلطان محمد خوارزمشاه بخراسان و متصرفات غوریان و کشمکش غوریان و خوارزمشاهیان وغیره
۳۶۷	ذکر وقایع سنه ۵۹۹ و وفات سلطان غیاث الدین غوری و نشستن سلطان شهاب الدین بتخت سلطنت و جنگ او با خوارزمشاه
۳۶۹	ذکر وقایع سنه ۶۰۰ و لشکر فرستادن ملک عادل پادشاه مصر بطرف موصل و غلبت عساکر مصری با رسلانشاه در موصل
۳۷۰	ذکر وقایع سنه ۶۰۱ و لشکرکشیدن ملک عادل پادشاه مصر بجنگ صلیبیون و غلبت بر آنها و فتح صلیبیون در اسلامبول
۳۷۰	ذکر وقایع سنه ۶۰۲ و کشته شدن شهاب الدین غوری و نقل جنازه او بغزنین
۳۷۱	ممالیک پادشاهان غور که در هندوستان حکمرانی کرده اند چهار تن بوده اند
	ذکر وقایع سنه ۶۰۳ و منازعت ممالیک و ملوک بامیان و غوریان بسر تخت سلطنت غور و افغانستان
۳۷۲	ذکر وقایع سنه ۶۰۴ و آزاد ساختن سلطان محمود غوری ممالیک پدر شر او منضم شدن بخوارزمشاه و خلعت فرستادن خلیفه بغداد بجهة ملک مصر
۳۷۳	ذکر وقایع سنه ۶۰۵ و کشته شدن سلطان محمود غیاث الدین غوری
۳۷۳	ذکر وقایع سنه ۶۰۶ و نشستن تاج الدین علی شاه بتخت سلطنت غوریان و کشته شدن او بامر سلطان محمد خوارزمشاه
۳۷۴	ذکر وقایع سنه ۶۰۷ و سنه ۶۰۸ و آمدن ملک عادل پادشاه مصر از دمشق بمصر و عودت او
۳۷۵	ذکر وقایع سنه ۶۰۹ و ساختن ملک عادل پادشاه مصر قلعه طور را
۳۷۵	حکمرانان خلج و ترک که در هندوستان و لکهنو سلطنت کرده اند ده نفر بوده اند که اولشان محمد بختیار و آخرشان ناصر الدین محمود بوده است
	ذکر وقایع سنه ۶۱۰ و آغاز استقلال ملوک خلج در هندوستان

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۳۷۵	ذکر وقایع سنه ۶۱۱ و وفات تاج الدین یلدوز حاکم غزنین و استیلای سلطان محمد شاه خوارزمی
۳۷۶	ذکر وقایع سنه ۶۱۲ و نافتن چنگیز خان بلاد چین و ختن و ختن پای تخت چین و فضایح و افسزونی
۳۷۶	خان چنگیزی مغولی چهار ده تن بوده اند که مدت مکث و سی و یکسال سلطنت نموده اند اولشان چنگیز خان بوده که در سال ششصد و بیست و چهار در گذشت و اخرشان یسی خان بوده که در هفتصد و سی و اندی در گذشت
	ذکر وقایع سنه ۶۱۳ و آغاز مخاصمت بین چنگیز خان و سلطان محمد خوارزمشاه
۳۷۷	ذکر وقایع سنه ۶۱۴ و مشاجرت بین سلطان محمد خوارزمشاه و خلیفه عباسی
۳۷۷	ذکر وقایع سنه ۶۱۵ و امدن صلیبیون فرنگستان بسواحل مصر و جنگ ملک مصر با انها و فوت ملک عادل در شام و نشستن ملک کامل بن بجای او
۳۷۸	ذکر وقایع سنه ۶۱۶ و لشکر کشیدن چنگیز خان بترکستان و بخارا و قتل و نهب و حرق ان بلاد و جنگ صلیبیون در مصر و انهزام صلیبیون
۳۷۹	ذکر وقایع سنه ۶۱۷ و غلبت چنگیز خان بسمرقند و فضایح ان سامان
۳۷۹	ذکر وقایع سنه ۶۱۸ و جنگ سپاه چنگیز با هراتیان و غلبت مغولان بر جیحون و عبور و هجوم جنوشان و اسفران و سایر بلاد افغانستان و خراسان و کشتار و خرابی انان
۳۸۱	حکمرانان قراختائیان که در کرمان حکومت داشته اند بشت تن بوده که مدت حکمرانی انها هشتاد و شش سال بوده و اولشان براق حاجب و اخرشان قطب الدین شاه جهان بوده
	ذکر وقایع سنه ۶۱۹ و لشکر کشیدن چنگیز خان بطرف غزنه و طالقان و بلخ
۳۸۲	ذکر وقایع سنه ۶۲۰ و امدن سپاه مغول بطرف غزنین و جنگ سلطان جلال الدین خوارزمشاه و فرار او بهندوستان
۳۸۴	ذکر وقایع سنه ۶۲۱ و رفتن سلطان جلال الدین از هندوستان بکرمان و ایران و مایوسی مغولان از فتح ملتان و لشکر کشی مغولان بهرات دوباره و ویران نمودن انشهر و قتل عام انها
۳۸۵	ذکر رجوع سلطان جلال الدین از هندوستان بایران و شادی مردمان و شایعات متفرقه مردم هرات و کشته شدن حاکم و شحنه مغولان و امدن مغولان و قتل و غارت انسانان
۳۸۷	ذکر وقایع سنه ۶۲۲ و وفات الناصر لدین الله و بخلافت نشستن الظاهر بامرالله و لشکر کشی مغولان بغزنین و خرابی و نهب و قتل انسزمین
۳۸۸	ذکر وقایع سنه ۶۲۳ و وفات الظاهر بامرالله و بخلافت نشستن المستعصم بالله عباسی در بغداد

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۳۸۸	ذکر وقایع سنه ۶۲۴ و وفات چنگیز خان مغولی
۳۸۹	ذکر وقایع سنه ۶۲۵ و لشکرکشی سلطان جلال الدین خوارزمشاهی باذربایجان و قفقازیه و گرجستان
۳۸۹	ذکر وقایع سنه ۶۲۶ و مناقشت و منازعت مستمری بین آل ایوب و واگذار شدن بیت المقدس وغیره از جانب ملک کامل پادشاه مصر بفرد یک امپراطور آلمان
۳۹۰	ذکر وقایع سنه ۶۲۷ و ترتیب جانشینان چنگیز خان در حکمرانی بلاد و امصار و اتفاق ملک شام و ملک آسیای صغیر در جنگ با سلطان جلال الدین و شکست سلطان جلال الدین
۳۹۱	ذکر وقایع سنه ۶۲۸ و وفات سلطان جلال الدین خوارزمشاهی و انقراض خوارزمشاهیان
۳۹۲	ذکر وقایع سنه ۶۲۹ و سنه ۶۳۰ و منازعت ملوک آل ایوب و گرفتار شدن قلیج ارسلان بدست ملک کامل پادشاه مصر
۳۹۲	ذکر وقایع سنه ۶۳۱ جنگ ملک کامل و آل ایوب با کیقباد بن کیخسرو و انهزام آل ایوب
۳۹۳	ذکر وقایع سنه ۶۳۲ و سنه ۶۳۳ توجه مغولان بطرف ختا و جنگ بین ملک مصر و ملک آسیای صغیر و مامور کردن اوکتای قاآن سرکردها بفتح بلاد روس و چرکس و بلغار و سایر جاها
۳۹۳	ذکر وقایع سنه ۶۳۴ و رسیدن منکو خان ببلاد روسیه و قتل و نهب و خراب کردن آن بلاد و عودتشان به دولکا
۳۹۴	ذکر وقایع سنه ۶۳۵ و وفات ملک کامل پادشاه مصر و نشستن ملک عادل ثانی بجای او
۳۹۴	حکمرانان باوندی مازندران هشت نفر بوده که مدت یکصد و پانزده سال در مازندران حکمرانی کرده اند
	ذکر وقایع سنه ۶۳۶ و فرمان دادن اوکتای قاآن مغولی به تعمیر کردن هرات
۳۹۵	ذکر وقایع سنه ۶۳۷ و خلع ملک العادل الثانی پادشاه مصر و نشستن ملک صالح ایوب بجای او
۳۹۵	ذکر وقایع سنه ۶۳۸ و سنه ۶۳۹ و رفتن مغولان ببلاد بلغار و روسیه و نزاع بین آل ایوب در سوریه و شامات
۳۹۶	ذکر وقایع سنه ۶۴۰ وفات المستنصر بالله خلیفه عباسی و نشستن مستعصم بالله سی و هفتمین خلیفه عباسی که خلافت بنی عباس بدو منقرض شد و فوت صفیه خاتون بلکه حلب و حکومت رضیه بیگم حکمران دهلی
۳۹۸	ذکر وقایع سنه ۶۴۱ و رفتن سپاه مغول بطرف آسیای صغیر و شکست عساکر حکمران آسیای صغیر
۳۹۸	ذکر وقایع سنه ۶۴۲ و جنگ در بین ملک سوریه و شامات با ملک مصر و غلبت مصر و فتح بیت المقدس و انهزام صلیبیون و فرار آنها
۳۹۹	ذکر وقایع سنه ۶۴۳ و فتح دمشق بدست ملک صالح ایوب پادشاه مصر

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان الملوک

۳۹۹	پادشاهان آل کرت هشت تن بودند که در هرات و غور سلطنت داشته‌اند و اولشان ملک شمس الدین و آخرشان ملک غیاث الدین پیر علی بوده که بدست امیر تیمور گورکانی گرفتار و حکومت آل کرت در هفتصد و هشتاد منقرض گردید
	ذکر وقایع سنه ۶۴۴ و نسب ملوک کرت و ملک شمس الدین کرت اول پادشاهان این طبقه
۴۰۰	ذکر وقایع سنه ۶۴۵ و عودت ملک صالح نجم الدین ایوب پادشاه مصر از شام بمصر
۴۰۱	ذکر وقایع سنه ۶۴۶ و لشکر کشیدن لویس نهم پادشاه فرانسه باصلیبیون بمصر و امتداد جنگ صلیبیون با عساکر مصری
۴۰۱	ذکر وقایع سنه ۶۴۷ و وفات ملک صالح ایوب پادشاه مصر و نشستن ملک المعظم توران شاه غیاث الدین بجای او و جنگ مصریها با صلیبیون
۴۰۲	ذکر وقایع سنه ۶۴۸ و فتوحات مصریان در جنگ با صلیبیون و گرفتار شدن لویس نهم پادشاه فرانسه بدست مصریان و کشته شدن سی هزار تن نصرانی اروپائی بدست مصریان و صلح مصری با صلیبیون و کشته شدن ملک المعظم پادشاه مصر و نشستن شجرة الدر
۴۰۳	ملوک ممالیک اولی که در مصر سلطنت کرده بیست و شش نفر بوده که در مدت یکصد و سی و شش سال در مصر حکمرانی کرده و اول این طبقه شجرة الدر و آخرشان زین الدین حالی بوده
	ذکر وقایع سنه ۶۴۹ و سنه ۶۵۰ و آغاز سلطنت ممالیک اول در مصر و جنگ بین مصریها و سوریه و فتح مصریها
۴۰۴	ذکر وقایع سنه ۶۵۱ و ارتقای ملک شمس الدین پادشاه هرات و غور و غیره
۴۰۵	ذکر وقایع سنه ۶۵۲ و اقتدار ملک المعز پادشاه مصر و تعمیرات او در مصر
۴۰۵	ذکر وقایع سنه ۶۵۳ و سنه ۶۵۴ و حرکت هلاکو خان بامر برادرش منکو قاآن بجانب ایران و استیلای او بر قلاع اسماعیلیه الموت و گرفتاری رکن الدین خورشاه و انقراض اسماعیلیه
۴۰۶	ذکر وقایع سنه ۶۵۵ و کشته شدن عز الدین ملک المعز و شجرة الدر پادشاه و ملکه مصر و نشستن نور الدین ملک منصور بجای او به تخت حکومت مصر و راندن هلاکو به طرف بغداد
۴۰۷	ذکر وقایع سنه ۶۵۶ و رسیدن هلاکو به بغداد و محاصرت بغداد و رفتن مستعصم نزد هلاکو و گرفتاری و هلاکت او و انقراض خلافت عباسیان در بغداد از سپاه مغول بحکم هلاکو خان
۴۰۸	ذکر وقایع سنه ۶۵۷ و انتشار استیلای هلاکو خان به بغداد و توجه سپاه مغول بطرف سوریه و شامات و فلسطین و به تخت نشستن امیر سیف الدین قطز المعزی در مصر

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۴۰۸	ذکر وقایع سنه ۶۵۸ و فوت منکوقاآن و حکومت هلاکوخان و فتوحات او در سوریه و شامات و شکست سپاه مغول از عساکر مصری و کشته شدن ملک مظفر پادشاه مصر
۴۰۹	ذکر وقایع سنه ۶۵۹ و تعیین وزراء و امراء در مصر بارادت ملک الظاهر بیبرس و حرکت او بشام و فتوحات او و عودتش بمصر و پیدا شدن خلیفه عباسی در مصر و عاقبت او
۴۱۰	ذکر وقایع سنه ۶۶۰ و سنه ۶۶۱ و اقتدار و شوکت ملک شمس الدین کرت پادشاه هرات و غور و غیره
۴۱۱	ذکر وقایع سنه ۶۶۲ و تعیین موذن هلاکوخان ولیعهد خود اباقاخان و سایر حکام و وزرات خواجه شمس الدین محمد جوینی
۴۱۲	ذکر وقایع سنه ۶۶۴ و رفتن ملک شمس الدین کرت پادشاه هرات بدربار اباقاخان مغولی و بازگشت او و بکمال احترام و تنسیقات ملک ظاهر در مصر و فتوحات در سوریه و ارمنستان
۴۱۲	ذکر وقایع سنه ۶۶۵ و سنه ۶۶۶ و آمدن ملک منصور بمصر و اشفاقات خسروانه از جانب ملک ظاهر بیبرس ملک مصر در حق او و جنگ ملک ظاهر با صلیبیون و فتوحات ملک ظاهر
۴۱۳	ذکر وقایع سنه ۶۶۷ و لشکر کشیدن تیمورخان مغولی حکمران بلخ و بدخشان به هندوستان و ملتان و کشته شدن شاهزاده محمدخان غیاث الدین بلبس
۴۱۴	ذکر وقایع سنه ۶۶۸ و جنگ بین شاهزادگان مغول و آوردن ملک شمس الدین کرت نزد براقخان و رفتن او بتدبیر و فتوحات ملک ظاهر پادشاه مصر
۴۱۵	ذکر وقایع سنه ۶۶۹ و آمدن اباقاخان بجنگ براقخان در نزدیکی هرات و بستن دروازه‌های هرات بروی براقخان و جنگ اباقاخان با براقخان و عاقبت کارشان
۴۱۶	ذکر وقایع سنه ۶۷۰ و سنه ۶۷۱ و رفتن ملک ظاهر بسوریه و قلع اسماعیلیه و تغییرات کشوری او
۴۱۷	ذکر وقایع سنه ۶۷۲ و جنگ ملک ظاهر با سپاه مغول و شکست خوردن مغولان
۴۱۷	ذکر وقایع سنه ۶۷۳ و سنه ۶۷۴ و طغیان پادشاه ارمنستان و جنگ ملک ظاهر با او و قتل و نهب در ارمنستان و فتح نوبه بدست عساکر مصر
۴۱۸	ذکر وقایع سنه ۶۷۵ و گرفتار شدن خواجه شمس الدین جوینی و باز بر سر کار آمدن او و جنگ ملک ظاهر بیبرس در ارمنستان
۴۱۸	ذکر وقایع سنه ۶۷۶ و تدبیر اباقاخان مغول در گرفتار کردن ملک شمس الدین کرت پادشاه هرات و مسموم شدن ملک شمس الدین کرت و وفات ملک ظاهر بیبرس پادشاه مصر و نشستن ملک سعید بجایش

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۴۲۰	ذکر وقایع سنه ۶۷۷ و وفات ملک شمس الدین کرت و بسلطنت برآمدن ملک شمس الدین کهین بحکم اباقاخان بحکمرانی هرات و رفتن ملک سعید پادشاه مصر بشام و عودت و پناه او بقلعه انتشار خلع او
۴۲۱	ذکر وقایع سنه ۶۷۸ و خلع شدن ملک سعید پادشاه مصر و نصب برادرش بدر الدین سلامش و خلع او نیز و بسلطنت برآمدن ملک منصور قلاوون و فتنه در شام
۴۲۳	ذکر وقایع سنه ۶۷۹ و رفتن ملک شمس الدین کهین کرت پادشاه هرات و فتح قلاع غور و لشکر فرستادن ملک منصور قلاوون متعاقب هم بشام و شکست ملک کامل شمس الدین سنقر اشقر
۴۲۲	ذکر وقایع سنه ۶۸۰ و استیلای ملک شمس الدین کهین کرت بر قندهار و شکست مغولان از ملک مصر
۴۲۳	ذکر وقایع سنه ۶۸۱ و فوت اباقاخان مغولی و نشستن سلطان احمد تکودار بجای او
۴۲۴	ذکر وقایع سنه ۶۸۲ و جنگ بین سلطان احمد و ارغون خان مغولی و کشته شدن سلطان احمد و عزل خواجه شمس الدین جوینی
۴۲۴	ذکر وقایع سنه ۶۸۳ و سنه ۶۸۴ و کشته شدن خواجه شمس الدین محمد جوینی بامر ارغون خان مغولی و استیلای عثمان بیک بن ارطغرل باسیای صغیر
۴۲۵	ذکر وقایع سنه ۶۸۵ و شورش در مصر و حکم قتل عام از جانب ملک منصور قلاوون و وفات غیاث الدین بابیس پادشاه دهلی
۴۲۶	ذکر وقایع سنه ۶۸۶ و سنه ۶۸۷ و فوت ملک صالح و تعهد ملک منصور قلاوون پادشاه مصر و شام
۴۲۶	ذکر وقایع سنه ۶۸۸ و انزوا گرفتن ملک شمس الدین کهین و آمدن نوئین مغولی بهرات و گرفتار شدن و فرستادنش نزد ارغون خان و گرفتن ملک منصور قلاوون پادشاه طرابلس شام
۴۲۷	ذکر وقایع سنه ۶۸۹ و سنه ۶۹۰ و فوت ملک منصور قلاوون پادشاه مصر و نشستن ملک اشرف فرزندش بتخت سلطنت مصر
۴۲۷	ذکر وقایع سنه ۶۹۱ و لشکر کشیدن ملک اشرف بطرف شامات و غلبت سلطان جلال الدین خلجی در هند بسپاه مغول و مصالحت با آنها
۴۲۸	ذکر وقایع سنه ۶۹۲ و بنای مدرسه ملک اشرف
۴۲۸	ذکر وقایع سنه ۶۹۳ و کشته شدن ملک اشرف در مصر و کشته شدن قاتل او بیدرا و نشاندن ملک الناصر قلاوون بسلطنت مصر و خلع او و برآمدن کیغا بتخت سلطنت مصر و ملقب شدن او بملک العادل
۴۲۹	ذکر وقایع سنه ۶۹۴ و تخت نشستن زین الدین کتبغا در مصر و آمدن ترغای مغولی بمصر و کشته شدن کیخاتو خان و نشستن بایدو خان بجای او و نشستن غازان خان بجای او و کشته شدن بایدو خان

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۴۳۰	ذکر وقایع ۶۹۵ و کشته شدن جلال الدین فیروز خلجی در دهلی و نشستن علاء الدین بجای او
۴۳۰	ذکر وقایع ۶۹۶ و مکاتبت غازان خان مغول با ملک شمس الدین کهین کرت دیرون او و ملک فخر الدین کرت از حبس و خلوص شدن زین الدین کرتیا از سلطنت مصر و نشستن حسام الدین لاجی بجای او
۴۳۱	ذکر وقایع ۶۹۷ و حکومت ملک فخر الدین کرت در هرات و لشکر فرستادن ملک مغول از مصیصتان
۴۳۱	ذکر وقایع ۶۹۸ و پناه بردن امیر نوروز هرات و فرستادن ملک فخر الدین کرت امیر نوروز را از هرات و تسلیم کردن و کشته شدن ملک مغول پادشاه مصر و اوردن ملک ناصر را مصر
۴۳۳	ذکر وقایع ۶۹۹ و آمدن سلطان محمد خدابنده از جانب اردش غازان خان بطرف هرات و جنگ و صلح او با ملک فخر الدین
۴۳۳	سلاطین ال عثمان که معروف بسلاطین عثمانی در روم هستند و اولشان ابو الملوک عثمان خان غازی بن ارطغرل بن سلیمان بوده در سال ششصد و نود و نه هجری قمری تشکیل سلطنت عثمانی را داده و تا کنون ۱۳۳۲ بوده سلسله سلاطین نامداران عثمانی که بسی و هفت سلطان رسیده مستقل بوده و منقطع گردیده
	ذکر وقایع ۷۰۰ و سلسله نسب سلاطین ال عثمانی و جنگ مغولان با میران
۴۳۴	ذکر وقایع ۷۰۱ آمدن و عودت غازان از شامات و فوت قتمی خان حکمران غزنین
۴۳۵	ذکر وقایع ۷۰۲ و منازعت بین اولاد قتمی خان حکمران غزنین و جنگ بین غازان خان و ملک ناصر پادشاه مصر و شکست مغولان
۴۳۶	ذکر وقایع ۷۰۳ و وفات غازان خان مغولی و نشستن برادرش اولجایتو سلطان بجایش
۴۳۶	ذکر وقایع ۷۰۴ راندن مغولان هندوستان و محو زستان
۴۳۶	ذکر وقایع ۷۰۵ و وفات ملک شمس الدین کهین کرت در هرات و شکست مغولان در گلان
۴۳۷	ذکر وقایع ۷۰۶ و امیر دانشمند بهادر از جانب اولجایتو سلطان محمد خدابنده بهرات و کشته شدن او و وفات ملک فخر الدین کرت و آمدن نوجا بهرات و محاصرت هرات و کشته شدن محمد شاه و ماندن میر یساول در هرات
۴۳۹	ذکر خبر یافتن اولجایتو سلطان محمد خدابنده از کشته شدن امیر دانشمند بهادر و روانه نمودن نوجا بسر امیر دانشمند با با سپاهی فراوان بهرات بجهة انتقام خون امیر دانشمند
۴۴۰	ذکر وقایع ۷۰۷ و حکومت یافتن ملک غیاث الدین محمد کرت در هرات

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۴۴۱	ذکر وقایع سنه ۷۰۸ و خلع شدن ملک ناصر قلاوون پادشاه مصر و حکومت یافتن ملک مظفر رکن الدین بیبرس ثانی در مصر
۴۴۱	ذکر وقایع سنه ۷۰۹ و آمدن ملک ناصر قلاوون دوباره بتخت سلطنت مصر و رفتن ملک مظفر بیبرس دوم از مصر
۴۴۲	ذکر وقایع سنه ۷۱۰ و سنه ۷۱۱
۴۴۳	حکمرانان آل مظفر که در فارس و کرمان سلطنت نموده اند هشت تن بوده که مدت یکصد و بیست سال حکمرانی داشته اند و اولشان امیر مظفر الدین ابو منصور و آخرینشان عماد الدین احمد شاه یحیا بود که در سنه ۷۹۵ بدست گورکانیان منقرض شدند.
	ذکر وقایع سنه ۷۱۲ و تعیین حکام بامر ملک ناصر سلطان مصر در شامات
۴۴۳	ذکر وقایع سنه ۷۱۳ و بدست آمدن اموال سلار بچنگ ملک ناصر پادشاه مصر
۴۴۳	ذکر وقایع سنه ۷۱۴ و سنه ۷۱۵ و گرفتن سلطان مصر شهر بالتا را و خرابی آن شهر و عودت ملک غیاث الدین حکمران هرات از دربار خان مغول بهرات
۴۴۴	ذکر وقایع سنه ۷۱۶ وفات اولجایتو سلطان محمد خدابنده و سلطان علاء الدین خلج در هندوستان
۴۴۴	ذکر وقایع سنه ۷۱۷ و کشته شدن کافور و بتخت نشستن مبارکشاه خلج در دهلی
۴۴۵	ذکر وقایع سنه ۷۱۸ و طغیان بیسور مغولی و دوری ملک غیاث الدین کرت حکمران هرات از فتنه انگیزی و تقرب او در نزد سلطان ابو سعید و احکام ملک ناصر پادشاه مصر
۴۴۵	ذکر وقایع سنه ۷۱۹ و سنه ۷۲۰ و رفتن ملک ناصر پادشاه مصر بمکه و آمدن رسول ابو سعید بهادر خان مصر بابدا
۴۴۶	ذکر وقایع سنه ۷۲۱ و رفتن ملک غیاث الدین کرت بمکه معظمه و کشته شدن مبارکشاه خلج آخرین پادشاه خلج در هندوستان بدست خسرو خان و کشته شدن خسرو و بتخت نشستن غیاث الدین تغلق بتخت پادشاهی در دهلی
۴۴۷	ملوک تغلقیها که در دهلی و هندوستان سلطنت نموده اند هفت تن بوده و مدت سلطنتشان نود و سه سال و چهار ماه است و دولت خان لودهی که از اینها نیست پانزده ماه سلطنت هند کرده
	ذکر وقایع سنه ۷۲۲ و جلوس غازی خان غیاث الدین تغلقشاه بتخت دهلی و بناهای ابو الملوک عثمان خان غازی و رفتن رسول از جانب ملک ناصر سلطان مصر نزد مغول
۴۴۸	ذکر وقایع سنه ۷۲۳ و سنه ۷۲۴ و طغیان تمرتاش در آسیای صغیر و آمدن رسول سلطان ابو سعید بدربار مصر و عشق سلطان ابو سعید بدختر امیر چوپان

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۴۴۸	ذکر وقایع سنه ۷۲۶ و وفات سلطان غیاث الدین تغلقشاه پادشاه هند و نشستن ابن خان محمد شاه بجایش و وفات ناصر الدین امیر خان حکمران بنگاله
۴۴۹	ذکر وقایع سنه ۷۲۷ و وفات الملوک عثمان خان غازی سلطان عثمانی و نشستن اورخان بجای او و فتن سیوس
۴۴۹	ذکر وقایع سنه ۷۲۸ و غلبت مغل بغداد و خاتون دختر امیر چوپان بسلطان ابو سعید بهادر خان و عاقبت چوپانیان و کشته شدن امیر چوپان بدست تکنیاث الدین کرت و رفتن پادشاه کرستان بنزد
۴۵۱	ذکر وقایع سنه ۷۲۸ مزاوجت سلطان ابو سعید با دلشاد خاتون و کشته شدن تمرتاش بدست ملک ناصر پادشاه مصر
۴۵۱	ذکر وقایع سنه ۷۲۹ و وفات ملک غیاث الدین کرت حکمران هرات و نشستن ملک شمس الدین بجای او و بناهای ملک ناصر در مصر و سکه زدن اورخان عثمانی
۴۵۲	ذکر وقایع سنه ۷۳۰ و وفات ملک شمس الدین محمد کرت و نشستن حافظ الدین محمد بجایش و تعمیر کردن اورخان عثمانی نیکجه را
۴۵۳	ذکر وقایع سنه ۷۳۱ و سنه ۷۳۲ و فتنه در مکه و رفتن عساکر مصری بمکه و رفع اشرار مکه کرده و وفات حافظ الدین محمد کرت و بتخت نشستن ملک معز الدین حسین کرت در هرات
۴۵۳	ذکر وقایع سنه ۷۳۳ و اهتمام ملک ناصر سلطان مصر در بناها
۴۵۴	ذکر وقایع سنه ۷۳۴ و سنه ۷۳۵ و فتوحات سلطان اورخان عثمانی و انهزام نوابنهها
۴۵۴	ذکر وقایع سنه ۷۳۶ و وفات سلطان ابو سعید بهادر خان و نشستن ارپا خان بتخت خانی و عاقبت او و کشته شدن خواجه غیاث الدین محمد وزیر و خطبه و سکه نمودن بنام ملک معز الدین کرت در هرات و استقلال او
۴۵۵	حکام چوپانیان و ایلکانیان بیست نفر بوده اند که چوپانیان دو تن و نوزده سال و هشتاد و ایلکانیان چهار نفر بوده که هشتاد و چهار سال حکمرانی داشته اند که کورکانیان انار ابرانداب
۴۵۵	ذکر وقایع سنه ۷۳۶ و نشستن طغا تیمور مغولی بتخت حکمرانی و انقراض ایلکانیان و چوپانیان حکمرانان سبزوار که مشهور بسربداریه بوده اند دو از دهنفر بوده اند و مدت حکمرانیشان سی و پنج سال و اولشان امیر عبد الرزاق و آخرشان خواجه علی مؤید که ملازم امیر تیمور کورکانی شده بود
	ذکر وقایع سنه ۷۳۸ و اقتدار امیر عبد الرزاق سربداریه و مردنش و نشستن امیر وجیه الدین مسعود بجای او

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۴۵۶	ذکر وقایع سنه ۷۳۹ و سنه ۷۴۰ و منازعت بین امیر شیخ حسن ایلکانی و امیر شیخ حسن چوپانی و پناه بردن قطب الدین حکمران کرمان بملک معز الدین کرت در هرات
۴۵۶	ذکر وقایع سنه ۷۴۱ و وفات ناصر سلطان مصر و شامات و نشستن ملک منصور چهارم بشرب بجای او
۴۵۷	ذکر وقایع سنه ۷۴۲ و جنگ امیر وجیه الدین سربداری با ملک معز الدین حسین حکمران هرات و شکست امیر وجیه الدین مسعود و فوت ملک منصور چهارم در مصر
۴۵۸	ذکر وقایع سنه ۷۴۳ و خلع ملک ناصر ثانی و نصب ملک صالح در مصر
۴۵۸	ذکر وقایع سنه ۷۴۴ و فتوحات سلطان اورخان عثمانی و اقتدار ملک معز الدین حسین کرت و رفتن افغانان به هندوستان و عودتشان
۴۵۹	ذکر وقایع سنه ۷۴۵ و فوت امیر وجیه الدین سربداری و آمدن جمعی از بزرگان هند بغزنین
۴۵۹	ذکر وقایع سنه ۷۴۶ و فوت ملک صالح سلطان مصر و نشستن ملک کامل بجای او و کشته شدن پادشاه ارمنستان
۴۶۰	ذکر وقایع سنه ۷۴۷ و معزول شدن ملک کامل پادشاه مصر و نشستن ملک ثالث بجای او
۴۶۰	ذکر وقایع سنه ۷۴۸ و کشته شدن ملک مظفر الثالث حکمران مصر و نشستن ملک الناصر ثالث بجای او
۴۶۰	ذکر وقایع سنه ۷۴۹ و آمدن امیر ستلمش و محمد خواجه بجنگ ملک معز الدین حکمران هرات و کشته شدن آنها
۴۶۱	ذکر وقایع سنه ۷۵۰ و کشته شدن فخر الدوله باوندی و انقراض باوندیها
۴۶۱	ذکر وقایع سنه ۷۵۱ و طغیان بزرگان افغانستان و کشته شدن آنها بدست ملک معز الدین حسین کرت
۴۶۱	ذکر وقایع سنه ۷۵۲ و آمدن قزغن از ترکستان به هرات و جنگ او با ملک معز الدین حسین کرت و صلح آنها باهم
۴۶۳	ذکر وقایع سنه ۷۵۳ و رفتن ملک معز الدین حسین کرت نزد امیر قزغن و مراجعت او و رسیدنش به هرات و گرفتار کردن برادرش ملک باقر و استیلای سلطان اورخان عثمانی با ناطول
۴۶۴	ذکر وقایع سنه ۷۵۴ و سنه ۷۵۵ و فوت الحاکم بامر الله ثانی در مصر و نشستن المعتضد بالله بجای او و خلع ملک صالح و نصب ملک ناصر بحکمرانی مصر
۴۶۴	ذکر وقایع سنه ۷۵۶ و تعیین ملک معز الدین کرت ولیعهد خود را و فتنه در مصر
۴۶۵	ذکر وقایع سنه ۷۵۷ و استیلای امیر مبارز الدین باصفهان و انقراض حکمرانان شبانکاره و فیلو
۴۶۵	ذکر وقایع سنه ۷۵۸ و آمدن جانی بیک خان اوزبک و گرفتار و کشته شدن ملک اشرف چوپان

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۴۶۵	ذکر وقایع سنه ۷۵۹ و آمدن رسولان بدربار فیروزشاه در دهلی
۴۶۵	ذکر وقایع سنه ۷۶۰ و سنه ۷۶۱ و گذشتن سپاه سلطان اورخان عثمانی از بغاز در دنبل و رفتن بخاک اروپا
۴۶۶	ذکر وقایع سنه ۷۶۲ و فوت سلطان اورخان عثمانی و نشستن سلطان مرادخان غازی به تخت سلطنت عثمانی و فتوحات او
۴۶۶	ذکر وقایع سنه ۷۶۳ و فرستادن سلطان مرادخان غازی سرداران خود را بفتح بلاد و آشوب در فرانسه
۴۶۷	ذکر وقایع سنه ۷۶۴ و اتحاد امرا و ممالیک در مصر و بیطرفی ملک اشرف سلطان مصر و نزاع بین آل مظفر
۴۶۷	ذکر وقایع سنه ۷۶۵ و اتفاق امیر تیمور گورکانی و امیر حسین و استقلال پادشاه ترکستان و منازعت بین آل مظفر و قحطی در مصر
۴۶۸	ذکر وقایع سنه ۷۶۶ و سنه ۷۶۷ و جنگ بین آل مظفر و برقرار شدن هر یک بجائی
	امرای گورکانیان بیست و دو نفر بوده اند که مدت یکصد و پنجاه سال سلطنت کرده اند و اولشان امیر تیمور لنگ بوده که در حدود هفتصد و هفتاد و یک به تخت نشسته و آخرینشان بدیع الزمان میرزاست که در نهصد و بیست نابود گردیده
۴۶۸	ذکر وقایع سنه ۷۶۸ و صلح آل مظفر و دانشمندی آنان و حال پادشاه فرانسه و فوت او در انگلستان
۴۶۹	ذکر وقایع سنه ۷۶۹ و حالت ترکستان و افغانستان و خوارزم و آمدن امیر تیمور بهرات و مساعدت یافتن او از ملک معز الدین حسین کرت و فتح کابل بدست او
۴۶۹	ذکر وقایع سنه ۷۷۰ جنگ داخله در مصر و غلبت ملک اشرف سلطان مصر و تسلط امیر حسین و امیر تیمور ببلخ
۴۷۰	ذکر وقایع سنه ۷۷۱ و منازعت بین امیر تیمور گورکانی و کشته شدن امیر حسین و به تخت نشستن امیر تیمور گورکان در بلخ و فوت ملک معز الدین حسین کرت و نشستن فرزندش ملک غیاث الدین پیر علی بتخت حکمرانی هرات
۴۷۱	ذکر وقایع سنه ۷۷۲ و منازعت و مصالحت بین ملک غیاث الدین پیر علی کرت و برادرش ملک پیر محمد امیر خورد
۴۷۲	ذکر وقایع سنه ۷۷۳ و حکم کردن ملک اشرف در مصر بشعائر عامه سبز بر سر بستن و حرکت فیروزشاه بسند و طغیان امیر زنده حشم در شبرغان و لشکرکشی امیر تیمور بشبرغان
۴۷۲	ذکر وقایع سنه ۷۷۴ و جنگ ملک غیاث الدین پیر علی با کسان خواجه علی موید سربداری
۴۷۲	ذکر وقایع سنه ۷۷۵ و لشکر کشیدن ملک غیاث الدین پیر علی کرت به نیشابور و عودت او
۴۷۳	ذکر وقایع سنه ۷۷۶ و منازعت در مصر و حرکت امیر تیمور بجانب مغولستان و انقلاب در هرات هندوستان و فوت شاه محمود و اقتدار شاه شجاع و فتوحات سلطان مرادخان عثمانی

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

صفحه

۴۷۴ ذکر وقایع سنه ۷۷۳ و حرکت امیر تیمور بجانب خوارزم و ملک غیاث الدین پیر علی تجانب نیشابور و توس و شاهرود
۴۷۴ ذکر وقایع سنه ۷۷۸ و امدن رسول امیر تیمور بهرات نزد ملک معز و کامیاب گشتن و مواصلت ملک معز با امیر تیمور و
شدن ملک اشرف سوم پادشاه مصر و نشستن ملک منصور بجای او و اقتدار امیر برقوق بمصر
۴۷۵ ذکر وقایع سنه ۷۷۹ و رفتن ملک بمحمد کرت بدربار امیر تیمور کورکانی
۴۷۵ تراجمه قراقوینلو که مدت شصت و سه سال حکومت داشته اند چهار نفر بوده اند و تراکمه اق قوینلو
نه نفر بوده اند و مدت حکمرانیشان چهل و دو سال بوده که هر دو طبقه طلوع و غروبشان در قرن
هشتم و نهم بوده است
۴۷۶ ذکر وقایع سنه ۷۸۱ و استقلال امیر برقوق در مصر و تعمیر شهر کرک بامر امیر تیمور و حرکت او
بجهة تسخیر خراسان و غلبه او و تشهر نوشیرو در افغانستان
۴۷۶ ذکر وقایع سنه ۷۸۲ و امدن امیر تیمور کورکانی بهرات و جنگ و صلح او با ملک غیاث الدین پیر علی
کرت و بردن امیر تیمور اموال بسیاری از هرات
۴۷۷ ذکر وقایع سنه ۷۸۳ و منهزم شدن سفراین بدست امیر تیمور کورکانی و فوت ملک منصور در مصر و
نشستن ملک صالح بجای او و فتوحات سلطان مراد خان عثمانی
۴۷۹ ذکر وقایع سنه ۷۸۴ و امدن امیر تیمور بهرات و گرفتار کردن ملک غیاث الدین کرت و فرستادن
او را بترکستان و انقراض ملوک کرت و تبعید کردن امیر برقوق ملک صالح را از مصر
۴۷۸ ملوک چرکسها یا ممالیک ثانی که در مصر سلطنت کرده اند هشت و شش نفر بوده اند که مدت ۱۳۹ سال
در مصر حکمرانی کرده اند و اولشان سلطان برقوق و اخرشان ملک اشرف طومان بای بوده که
بدست سلطان سلیم عثمانی گرفتار و این طبقه منقرض شدند
ذکر وقایع سنه ۷۸۵ و فرستادن امیر تیمور ال کرتار و مواضع ممتنعه ترکستان و شورش هرات
و کشتار بی شمار در انشهر و کشته شدن ال کرت و انقراض این پادشاه و تصرف کردن امیر تیمور
اسفزار و هرات و سیستانرا
۴۸۰ ذکر وقایع سنه ۷۸۶ و برقرار شدن امور مصر و نسب و لقب سلطان ملک الناصر برقوق ملک مصر
۴۸۱ ذکر وقایع سنه ۷۸۷ و فتوحات سلطان مراد خان غازی و انقلاب در مصر و قلع فتنه تمیر ملک ظاهر برقوق
۴۸۱ ذکر وقایع سنه ۷۸۸ و یورش سه ساله امیر تیمور بطرف آذربایجان
۴۸۱ ذکر وقایع سنه ۷۸۶ و فتنه انگیزی خانجان در هند و کشته شدن او و نشستن ناصر الدین محمد شاه تغلق
و استیلای امیر تیمور بگرجستان و استیلای عساکر مصر بر ارمانیا
۴۸۲ ذکر وقایع سنه ۷۹۰ و امدن امیر تیمور بعراق عجم و قتل عام او در اصفهان و نقش شیراز و عود نمودن

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

	ترکستان و فتنه در دهلی و فوت فیروزشاه
۴۸۳	ذکر وقایع سنه ۷۹۱ و جنگ قرال سربستان با سلطان مراد عثمانی و شکست و اسیری او و کشته شدن سلطان مراد خان و قرال و تخت برآمدن سلطان بایزید خان و اختلاف در مصر و خلع برقوق
۴۸۴	ذکر وقایع سنه ۷۹۲ و آوردن ملک الظاهر برقوق مجدداً بمصر و خلع ملک منصور و جنگ بر سر تخت دهلی در هندوستان و جنگ سلطان بایزید خان در سربستان و صلح او
۴۸۵	ذکر وقایع سنه ۷۹۳ و لشکرکشی میرانشاه بامر امیر تیمور بخراسان و کشته شدن بقیه آل کرت و رفتن او بهرات و کشیدن رومها حصار دور اسلامبول و فتوحات سلطان بایزید خان عثمانی
۴۸۶	ذکر وقایع سنه ۷۹۴ و یورش پنجساله امیر تیمور
۴۸۶	ذکر وقایع سنه ۷۹۵ و سنه ۷۹۶ و آمدن امیر تیمور بفارس و تصرف موذن و انقراض کردن آل مظفر را و فوت ناصرالدین محمد شاه در دهلی و تمکن جانشینان او
۴۸۷	ذکر وقایع سنه ۷۹۷ و بقیه ملک برقوق سلطان مصر در مدافعت از امیر تیمور گورکانی
۴۸۷	ذکر وقایع سنه ۷۹۸ و پناه آمدن سلطان احمد جلایر ایلکانی نزد ملک برقوق سلطان مصر و احسان مصریان در حق او و حرکت او با عساکر مصری بطرف حلب
۴۸۸	ذکر وقایع سنه ۷۹۹ و جنگ سلطان بایزید خان ایلدرم پادشاه مجار و غلبت او و حکومت شاهرخ در خراسان و حکومت پیر محمد در کابلستان
۴۸۸	ذکر وقایع سنه ۸۰۰ و حرکت امیر تیمور بطرف کابل و استقبال پیر محمد و محاصرت سلطان بایزید عثمانی اسلامبول را و صلح او
۴۸۹	ذکر وقایع سنه ۸۰۱ و رفتن امیر تیمور گورکانی از کابل بطرف هند و فتوحات او در هند و ورود او بدهلی و فضایح تاریخی او و انقراض خلجها در هند
۴۹۱	ذکر وقایع سنه ۸۰۲ و غضب امیر تیمور بر میرانشاه و ندمای او و حرکت او بطرف آذربایجان و پناه جستن امرای ترکمان و بغداد بمصر
۴۹۲	ذکر وقایع سنه ۸۰۳ و آمدن امیر تیمور بسوریه و شامات و صلح و جنگ او با شامیان و مصریان و غارت شدن شام و سوختن آن شهر
۴۹۴	ذکر وقایع سنه ۸۰۴ و پناه بردن سلطان احمد جلایری و قرا یوسف ترکمان نزد ملک مصر و جنگ امیر تیمور با سلطان بایزید خان و شکست و اسیر شدن بایزید و هدیه و نامه فرستادن ملک مصر نزد امیر تیمور

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۴۹۵	ذکر وقایع سنه ۸۰۵ و تعیین حکام از جانب امیر تیمور و هدیه فرستادن امیر تیمور بجهت ملک ناصر فرج ملک مصر
۴۹۵	ذکر وقایع سنه ۸۰۶ و قحطی و غلا در مصر و هلاک مردم و تعیین امیرزادگان مغولی از جانب امیر تیمور بجهت بلاد
۴۹۶	ذکر وقایع سنه ۸۰۷ و فوت امیر تیمور لنگ گورکانی و سرکشی فرزندان او بر سر تخت حکمرانی و تعمیر هرات بامر میرزا شاهرخ و مصالحت بین شاهرخ و میرزا خلیل سلطان
۴۹۶	ذکر وقایع سنه ۸۰۸ و خلع شدن ملک ناصر فرج سلطان مصر و نشستن ملک منصور بجای او و خلع ملک منصور و نصب ملک ناصر فرج مجدداً به تخت حکمرانی مصر و جنگ میرزا پیر محمد حکمران کابل و بلخ با میرزا خلیل سلطان و آمدن و رفتن میرزا شاهرخ از هرات
۴۹۸	ذکر وقایع سنه ۸۰۹ و اقتدار یافتن پیر علی تاز در بلخ و کشته شدن میرزا پیر محمد و توجه میرزا شاهرخ بطرف استراباد و کشته شدن میرزا عمر
۴۹۸	ذکر وقایع سنه ۸۱۰ و توجه میرزا شاهرخ از هرات بطرف بلخ و تعمیر قلعه بلخ و کشته شدن پیر علی تاز و عودت شاهرخ و توجه او بجرجان
۴۹۹	ذکر وقایع سنه ۸۱۱ و رفتن میرزا اسکندر بطرف بلخ و شکست او از میرزا قیدو و طغیان خدایداد حسینی و جنگ او با میرزا خلیل سلطان و گرفتاری خلیل سلطان و فرار خدایداد با خلیل سلطان بمغولستان و حرکت میرزا شاهرخ از هرات
۵۰۰	ذکر وقایع سنه ۸۱۲ و حرکت میرزا شاهرخ از هرات بعزم گرفتاری خدایداد و کشته شدن خدایداد و تعیین حکام بجهت افغانستان
۵۰۰	ذکر وقایع سنه ۸۱۳ و فتنه انگیزی شیخ محمود الظاهری در مصر و برانگیختن مستعین بالله خلیفه و خلع مستعین و نصب او
۵۰۱	ذکر وقایع سنه ۸۱۴ و طغیان امیر شیخ نورالدین و حرکت میرزا شاهرخ از هرات بترکستان و کشته شدن شیخ نورالدین و بناهای خیریه در هرات و رفتن میرزا شاهرخ بزیارت مشهد امام رضا علیه السلام
۵۰۲	ذکر وقایع سنه ۸۱۵ و عودت شاهرخ از مشهد بهرات و تسخیر خوارزم و فوت ناصرالدین محمود پادشاه دهلی و نشستن دولتخان لودهی بجایش و اقتدار یافتن شیخ محمود ظاهری در مصر
۵۰۳	طبقه سلاطین لانکستریان که در انگلستان سلطنت نموده اند چهار نفر بوده اند و مدت پادشاهیشان هفتاد و دو سال است که از سنه ۱۴۱۳ میلادی تا سنه ۱۴۸۵ سلطنت کرده اند

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۵۰۳	ذکر وقایع سنه ۸۱۶ و آمدن خضرخان از پنجاب بدهلی و استیلای او و گرفتار شدن دولتخان لودی و انقلاب عثمانی و بتخت برآمدن سلطان محمدخان اول و طغیان میرزا اسکندر و حرکت شاهرخ از هرات و دفع او
۵۰۴	ذکر وقایع سنه ۸۱۷ و آمدن میرزا شاهرخ بطرف اصفهان و جنگ او با میرزا اسکندر و فرار اسکندر
۵۰۵	ملوک سیدها که در دهلی هندوستان سلطنت کرده اند چهار تن بوده اند که از سنه ۸۱۷ تا سنه ۸۵۵ سی و هشت سال حکمرانی در دهلی هندوستان داشته اند
	ذکر وقایع سنه ۸۱۸ و اقتدار یافتن سید خضرخان در دهلی و تعمیر در هرات و طغیان میرزا بایقرا و جنگ او با میرزا ابراهیم سلطان و حرکت میرزا شاهرخ از هرات بفارس
۵۰۶	ذکر وقایع سنه ۸۱۹ و حرکت میرزا شاهرخ از شیراز بطرف کرمان و عودتش بهرات و سرکشی و آمدن سلطان اویس از کرمان بهرات
۵۰۷	ذکر وقایع سنه ۸۲۰ و حرکت میرزا شاهرخ از هرات بطرف قندهار و اطاعت مردم هزاره جات و دادن مالیات
۵۰۸	ذکر وقایع سنه ۸۲۱ و سلوک ملک المؤید شیخ محمودی الظاهری ملک مصر و تدبیر سید خضرخان پادشاه هند و هجوم قرمانیان موصله و سوزانیدن قبر سلطان بایزید و انتقام کشیدن سلطان محمدخان عثمانی و آوردن میرزا قید حکمران قندهار و هرات و غیره
۵۰۹	ذکر وقایع سنه ۸۲۲ و عودت ایلچی شاهرخ از ختا باتفاق سفرای ختا و چین و غیره بهرات و جنگ بین انگلیس و فرانسه
۵۰۹	ذکر وقایع سنه ۸۲۳ و اهتمام سلطان محمدخان اول عثمانی در ساختن کشتیهای جنگی و دعوی مجهولی با پسر سلطان بایزیدخان و جنگ قرا یوسف ترکمان با حکمران شیروان و شکست و اسیری او و عزیمت شاهرخ بجنگ قرا یوسف ترکمان و فوت او و حرکات انگلیس در فرانسه
۵۱۱	ذکر وقایع سنه ۸۲۴ و فوت سلطان محمدخان اول عثمانی و نشستن سلطان مرادخان ثانی بجایش و جنگ او با مصطفی و قیصر روم و فوت ملک المؤید سلطان مصر و انقلاب در مصر و نصب و خلع چهار ملک در مصر در ظرف یکسال و فوت سید خضرخان و نشستن سید مبارکشاه بجایش و رفتن شاهرخ بتبریز و عودتش بهرات
۵۱۳	ذکر وقایع سنه ۸۲۵ و استقلال یافتن ملک اشرف سلطان مصر و رفاهیت مصریان و تدبیر سید مبارکشاه در دهلی و جنگ میرزا الغ بیک با شیر محمد افغان در مغولستان

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

صفحه	
۵۱۳	ذکر وقایع سنه ۸۲۶ و بنای جامع الاشرفیه در مصر بامر ملک الاشرف و فوت پادشاه انگلیس و فرانسه
۵۱۴	ذکر وقایع سنه ۸۲۷ و جنگ سلطان مراد خان دوم عثمانی و فتوحات او و طغیان امیر بیق در شام و رفتن عساکر مصری بشام و انهزام امیر بیق
۵۱۴	ذکر وقایع سنه ۸۲۸ و سنه ۸۲۹ و جنگ بایندر خان و شقاقی و خان اوزبکان و طغیان خان قبچاق و جنگ سید ابو الخیر با ابو بکر و شکست ابو بکر
۵۱۵	ذکر وقایع سنه ۸۳۰ و زخم خوردن و شفا یافتن میرزا شاهرخ در هرات و کشته شدن جهی با انتقام او و غلبه و حرکت موکب شاهرخی بسرقند و عودت او
۵۱۶	ذکر وقایع سنه ۸۳۱ و حرکت بلبک اشرف سلطان مصر و فتح شدن قبرس و بدست عساکر مصر و صلح با سید مبارکشاه پادشاه دهلی و سلطان ابراهیم
۵۱۶	ذکر وقایع سنه ۸۳۲ و سفر و لشکر میرزا مسعود از حکمرانی کابل و برقراری میرزا او اجابت و حرکت شاهرخ برای جنگ اسکندر ترکمان و فرار اسکندر
۵۱۷	ذکر وقایع سنه ۸۳۳ و توامین محمود ملک اشرف در مصر و گرفتن شاهرخ مرافنه بایمان و جنگ ظفر خان با علاء الدین در هندوستان
۵۱۸	ذکر وقایع سنه ۸۳۴ و عودت موکب شاهرخی هرات و جنگ شیخ علیمان با سید مبارکشاه و شکست افغانان در هندوستان و گرفتار شدن رای ذرک و فتح قرنسوه بدست انگلیسها و سوانح بنگاله
۵۱۸	ذکر وقایع سنه ۸۳۵ و آمدن شیخ علیمان از کابل به هندوستان و جنگ با مبارکشاه
۵۱۹	ذکر وقایع سنه ۸۳۶ و عقد مخالفت بین ملک اشرف سلطان مصر و سلطان عثمانی و فتوحات سلطان عثمانی در اسپانیا
۵۱۹	ذکر وقایع سنه ۸۳۷ و فوت سید مبارکشاه پادشاه دهلی و نشستن سید محمد شاه بجای او و فوت میرزا بایسنغر
۵۲۰	ذکر وقایع سنه ۸۳۸ و حرکت شاهرخ از هرات بری و اذربایجان و انقلابات طهران
۵۲۱	ذکر وقایع سنه ۸۳۹ و حرکت شاهرخ از اذربایجان و تسلیم کردن حکومت آذربایجان بامیرجهانشاه ترکمان و عقد مصالحه بین فرانسه و انگلیس بتوسط پاپ
۵۲۲	ذکر وقایع سنه ۸۴۰ و عودت شاهرخ هرات و لشکر کشیدن اسکندر بجنگ امیر قرا شاه و شکست او
۵۲۲	ذکر وقایع سنه ۸۴۱ و فوت ملک الاشرف سلطان مصر و نشستن ملک العزیز پسر او بجایش و خواب دیدن امیر جقمق در مصر

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۵۲۳	ذکر وقایع سنه ۸۴۲ و عزل شدن ملک العزیز و تخت نشستن ملک چقماق در مصر و ملقب شدن ملک الظاهر و فرستادن رسول و هدایا بهرات نزد شاهرخ و خواستن کتب
۵۲۴	ذکر وقایع سنه ۸۴۳ رسیدن قاصد ملک مصر بهرات و انعام و اعزاز بی شمار دیدن و فرستادن شاهرخ رسول بهرات و اکرام دیدن رسول شاهرخی از ملک ظاهر و جامع مصری در اصفهان
۵۲۴	ذکر وقایع سنه ۸۴۴ و رسیدن حسام الدین بمصر و عودتش و آمدن ناصر الدین ذو القدر بمصر و اتفاق مراکب مصر و عثمانی در جنگ رودس
۵۲۵	ذکر وقایع سنه ۸۴۵ و طغیان ملک کیومرس رستمداری و جنگ میان شرفای حجاز و جنگ سلطان مراد خان عثمانی با بلغار و صلح ده ساله او و هجوم تاتارها بخاک روسیه و مسکو
۵۲۵	ذکر وقایع سنه ۸۴۶ و حرکت موکب شاهرخی از هرات و مامور شدن سلطان محمد بحکومت عراق و فوت المعتضد بالله خلیفه مصر و نشستن المستکفی بالله بجایش و جنگ بین پرتغالیها و اعراب افریقا
۵۲۶	ذکر وقایع سنه ۸۴۷ و مامور شدن عماد الدین بطرف بلخ بجهة محاسبات امیر فیروزشاه و جنگ در دهلی هندوستان و قوبات رفتن ملک بهلول لودهی و سران افغان و قاصد شاهرخی بمصر
۵۲۷	ذکر وقایع سنه ۸۴۸ و عودت عماد الدین از بلخ و غضب شاهرخ و فوت امیر فیروزشاه و رسیدن سفرای شاهرخ بمصر و اکرام ملک الظاهر چقماق ملک مصر در حق آنها و رفتن ایشان بمکه بجهة بردن پرده کعبه
۵۲۸	ذکر وقایع سنه ۸۴۹ و طغیان میرزا سلطان محمود و استیلای او باصفهان و فوت سید محمد شاه پادشاه دهلی و نشستن سید علاء الدین بجایش و انزوا گرفتن سلطان مراد خان دوم عثمانی و جنبش بلغاریها
۵۲۹	ذکر وقایع سنه ۸۵۰ و حرکت شاهرخ از هرات و فوت او در قشلاق طهران (ری) و غارت شدن اردوی او و امر نمودن میرزا عبد اللطیف بغارت کردن اسباب مهد علیا گوهرشاد آغا
۵۳۱	ذکر وقایع سنه ۸۵۱ و اهتمام ملک الظاهر چقماق ملک مصر در نواقص عساکر و جنگ و صلح میرزا علاء الدوله با میرزا الغ بیک و جنگ سلطان مراد خان عثمانی با پادشاه هند و کشته شدن پادشاه بلغار
۵۳۱	ذکر وقایع سنه ۸۵۲ و عودت میرزا علاء الدوله بهرات و الغ بیک به بلخ و آزاد شدن میرزا عبد اللطیف و منازعه میرزا علاء الدوله با میرزا عبد اللطیف و واسطه شدن میرزا الغ بیک در فتنه هرات و فرار میرزا ابو القاسم بابر و تعاقب میرزا الغ بیک او را و فتنه میرزا بابر علی در هرات و رفتن میرزا الغ بیک بسمرقند و آمدن میرزا بابر بهرات و کشته شدن میرزا بابر علی و جنگ فرانسه و انگلیس

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۵۳۴	ذکر وقایع سنه ۸۵۳ عودت میرزا الغ بیک از هرات بسمرقند و آمدن میرزا عبداللطیف از هرات به بلخ و آغاز طغیان و جنگ او با پدرش میرزا الغ بیک و آمدنش بسمرقند و کشته شدن میرزا الغ بدست فرزندش میرزا عبداللطیف و جنگ با میرزا سلطان محمد با میرزا ابوالقاسم بابر و رفتن میرزا سلطان محمد بفارس و رفتن میرزا بابر بهرات و جنگ عثمانی با اروپائیها
۵۳۶	ذکر وقایع سنه ۸۵۴ و فوت المستکفی بالله خلیفه مصر و نشستن القائم بامر الله بجایش و تخت نشستن میرزا عبداللطیف در سمرقند و کشته شدنش و رفتن میرزا بابر از هرات به بلخ و عودتش بهرات و آمدن علاء الدوله بهرات و تنازل سید علاء الدین پادشاه دهلی و به تخت برآمدن ملک بهلول لودهی تخت دهلی
۵۳۸	ذکر وقایع سنه ۸۵۵ و نژاد طبقه لودهی افغانی و بهلول شاه در دهلی و هندوستان و جنگ میرزا سلطان محمد با میرزا ابوالقاسم و کشته شدن میرزا سلطان پادشاهان لودهی با لودی افغانی که در هندوستان سلطنت کرده اند چهار تن بوده اند که مدت هفتاد و پنج سال در دهلی و هندوستان حکمرانی موده اند اولشان ملک بهلول شاه و آخرشان ابراهیم شاه لودهی بوده است
۵۴۰	ذکر توجه میرزا ابوالقاسم بابر بطرف فارس و انتظام الحدود
۵۴۱	ذکر وقایع سنه ۸۵۶ و تدبیر بهلول شاه لودهی افغانی در دهلی و گرفتار کردن حمید خان و جنگ او با سلطان محمود شاه و فتح او
۵۴۱	ذکر وقایع سنه ۸۵۷ و حرکت میرزا بابر بقصد تسخیر فارس و عراق و فتح او و رفتنش بطرف ترکستان و فوت ملک ظاهر چقماق سلطان مصر و نشستن ملک منصور بجای او و خلع او و نصب ملک اشرف و لشکرکشی سلطان محمد خان فاتح عثمانی باسلامبول و فتح آن شهر و قتل و نهب در آن شهر
۵۴۲	ذکر وقایع سنه ۸۵۸ و جنگ و صلح میرزا بابر گورکانی با میرزا سلطان ابوسعید گورکانی و تعمیر و بناهای سلطان محمد خان فاتح عثمانی در اسلامبول
۵۴۳	ذکر وقایع سنه ۸۵۹ و جنگ میرزا ابوالقاسم بابر با شاه حسین حکمران سیستان و غلبه بابر و استیلای جهان شاه به بغداد
۵۴۴	ذکر وقایع سنه ۸۶۰ و ناخوشی میرزا ابوالقاسم بابر و رفتن او بمشهد رضا و جنگ بهلول شاه لودهی افغانی با سلطان محمود شاه و غلبه بهلول شاه
۵۴۵	ذکر وقایع سنه ۸۶۱ و فوت میرزا ابوالقاسم بابر در مشهد و نشستن میرزا محمود شاه فرزندش بجای او و جنگ او با میرزا ابراهیم سلطان و آمدن میرزا سلطان ابوسعید از سمرقند بهرات و کشته شدن مهد علیا گوهرشاد آغا و انقلاب در هرات

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۵۴۶	ذکر ورود میرزا سلطان ابوسعید بهرات از سمرقند و کشته شدن گوهرشاد آغا و عودت او ببلخ
۵۴۷	ذکر وقایع سنه ۸۶۵ و خلع القائم بامر الله خلیفه مصر و نصب المستنجد بالله و منازعه میرزا ابراهیم سلطان با امیر جهانشاه و شکست او و آمدن میرزا علاء الدوله بهرات و رفتن او و میرزا ابراهیم سلطان بکوهستان غور و آمدن امیر جهانشاه بهرات
۵۴۹	ذکر طلب کردن امیر جهانشاه ترکمان میرزا علاء الدوله از کوهستان غور به هرات و جنگ و صلح امیر جهانشاه با میرزا سلطان ابوسعید
۵۴۹	ذکر وقایع سنه ۸۶۳ و حکمرانان موجوده این سال و آمدن میرزا سلطان ابوسعید بهرات و جنگ او با میرزا علاء الدوله و پسرش و میرزا سنجر و شکست آنها و فوت و کشته شدن آنها و فتح اتنه بدست سلطان محمد خان فاتح عثمانی
۵۵۱	ذکر وقایع سنه ۸۶۴ و استیلای سلطان حسین میرزا بجرجان و آمدن سلطان ابوسعید و فرار سلطان حسین میرزا و آمدن امیر خلیل سند و بهرات و رفتنش و عزل و نصب وزراء در مصر
۵۵۲	ذکر وقایع سنه ۸۶۵ و فوت ملک اشرف سلطان مصر و نشستن ملک المؤید بجایش و خلع او و نصب سیف الدین خوش قدم ملک الظاهر و سرکشی میرزا محمد جوکی و سلطان حسین میرزا
۵۵۳	ذکر وقایع سنه ۸۶۶ و ترتیبات سیف الدین خوش قدم ملک الظاهر در مصر و آمدن سلطان ابوسعید بهرات و سیاست او با وزراء و رفتن او بشاهرخیه و ناخوشی در افغانستان و فتوحات سلطان محمد خان فاتح
۵۵۳	ذکر وقایع سنه ۸۶۷ و رفتن میرزا سلطان ابوسعید بشاهرخیه و جنگ و صلح او با میرزا محمد جوکی و فتوحات بهلول شاه لودهی افغانی در هندوستان
۵۵۳	ذکر وقایع سنه ۸۶۸ و بناهای امیر جهانشاه قراقوینلو ترکمان و مصالحه میرزا سلطان ابوسعید کورکانی با میرزا محمد جوکی و آمدن ابوسعید بهرات
۵۵۴	ذکر وقایع سنه ۸۶۹ و رفتن میرزا سلطان ابوسعید بقشلاق مرو
۵۵۴	ذکر وقایع سنه ۸۷۰ و سنه ۸۷۱ و توقف امیر جهانشاه در صحرای موش و عاقبت کشته شدن او بدست امیر حسن بیک آق قوینلو و پراکنده شدن اوضاع او و کشته شدن امراء و فرزندانش
۵۵۶	ذکر وقایع سنه ۸۷۲ و بتخت نشستن امیر حسین علی در آذربایجان و نامه کردن او بهرات و رفتن میرزا سلطان ابوسعید بطرف آذربایجان و اختلاف او با امیر حسن بیک آق قوینلو ترکمان و فوت ملک الظاهر خوش قدم در مصر و نشستن چهار ملک در ظرف یک سال بحکومت مصر
۵۵۸	ذکر وقایع سنه ۸۷۳ و رسیدن میرزا سلطان ابوسعید بتابستان و آمدن و هجوم امیر حسن بیک آق قوینلو بر روی او و گرفتار و کشته شدن میرزا سلطان ابوسعید کورکانی

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۵۵۹	شرح حال اولاد میرزا سلطان ابوسعید که در خراسان و افغانستان و ترکستان حکمرانی و زندگانی کرده‌اند
۵۶۰	ذکر وقایع سنه ۸۷۴ و آمدن سلطان حسین میرزا به هرات و جلوس او بتخت حکمرانی هرات و آمدن بزرگان از اطراف بهرات و اقدامات سلطان حسین میرزا در هرات
۵۶۲	ذکر هبوط و صعود اقبال سلطان حسین میرزا بالقیه
۵۶۳	ذکر وقایع سنه ۸۷۵ و آمدن میرزا یادگار محمد بهرات و نشستن او بتخت سلطنت و غفلت او از کار ملک و ملت و خبر یافتن سلطان حسین میرزا از اوضاع هرات و آمدن ناگهانی او بهرات و کشته شدن میرزا یادگار محمد و نشستن سلطان حسین میرزا بتخت سلطنت مجدداً و جنگ عثمانی با ترکمانان و بلوای علمای مصر در آن
۵۶۴	ذکر وقایع سنه ۸۷۶ و جنگ سلطان حسین میرزا با سلطان محمود میرزا و غلبه سلطان حسین و مخالفت میرزا محمود و کشته شدن او و مخالفت احمد مشتاق در بلخ
۵۶۷	ذکر وقایع سنه ۸۷۷ و وفات بدیع الزمان میرزا در هرات و اسیر و کشته شدن شهسوار بیک ذوالقدر بدست عساکر مصر
۵۶۷	ذکر وقایع سنه ۸۷۸ و سنه ۸۷۹ و فتوحات سلطان محمد خان فاتح عثمانی و تدارکات ملک اشرف در مصر و آسودگی سلطان حسین میرزا در هرات و جنگ بین سلطان حسین شاه با بهلول شاه لودی در هندوستان
۵۶۸	ذکر وقایع سنه ۸۸۰ و آوازه شوکت سلطان حسین میرزا در خراسان و افغانستان
۵۶۸	ذکر وقایع سنه ۸۸۱ و امنیت و رفاهیت در هرات و افغانستان و جنگ سلطان محمد با امیر حسن بیک آق قوینلو و شکست حسن بیک
۵۶۹	ذکر وقایع سنه ۸۸۲ و فوت امیر حسن بیک آق قوینلو ترکمان و نشستن سلطان خلیل بجای او و جنگ سلطان خلیل با سلطان یعقوب و کشته شدن سلطان خلیل
۵۶۹	ذکر وقایع سنه ۸۸۳ و جنگ سلطان حسین شاه با بهلول شاه لودی افغان و شکست سلطان حسین شاه و توجه سلطان محمد خان فاتح بطرف مصر و عودت او
۵۷۰	ذکر وقایع سنه ۸۸۴ و طغیان میرزا ابابکر و رفتن سلطان حسین میرزا بتعاقب او و کشته شدن میرزا ابابکر و ترقی یافتن امیر ذوالنون
۵۷۱	ذکر وقایع سنه ۸۸۵ و کشف قبر حضرت علی ع در قریه خواجه خیران که حالیه موسوم بمزار شریف در افغانستان بوده و اظهارات سلطان حسین میرزا
۵۷۲	ذکر وقایع سنه ۸۸۶ و فوت سلطان محمد خان فاتح عثمانی و جنگ بین سلطان بایزید و برادرش جمشید و طلب کردن ملک اشرف سلطان مصر عساکر مصری را از سوریه
۵۷۳	ذکر وقایع سنه ۸۸۷ و جنگ بین سلطان بایزید عثمانی و برادرش جمشید و پناه بردن جمشید بمصر نزد ملک اشرف و رفتنش از مصر بمکه و عودتش بخاک عثمانی و جنگ دوباره او

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۵۷۳	ذکر وقایع سنه ۸۸۵ و سکونت در دنیا و فوت ادوارد چهارم پادشاه انگلستان و فوت علی پادشاه فرانس و حوادث پس از آنها در ان دو مملکت
۵۷۴	ذکر وقایع سنه ۸۸۶ وفات میرزا محمد سلطان و میرزا بایقرا به هرات و کشته شدن ریشار سوم پادشاه انگلستان و تشکیل سلطنت خانواده ارشیان در انجا
۵۷۵	پادشاهان لودی از خانواده پشتیان که در انگلستان بسلطنت مدت اند نیج سن بوده اند و سلسله آنها از سنه ۸۵۵ هجری مطابق ۱۴۵۱ میلادی تا سنه ۹۶۲ میلادی بطول انجامیده است
۵۷۵	ذکر وقایع سنه ۸۹۰ و حرکت بهلول شاه لودی بجانپور و شکست و فرار سلطان حسین شاه و استیلای بهلول شاه بر جانپور
۵۷۵	ذکر وقایع سنه ۸۹۱ امدن خواجه سلطان در میرزا بهرات و دیگر احوالی سلطان یعقوب بترکمان و امثال
۵۷۶	ذکر وقایع سنه ۸۹۱ و نسبت امیر شیر علی بحکومت استراباد و فوت او در انجا
۵۷۶	ذکر وقایع سنه ۸۹۳ و کشته شدن سلطان حسین بایقرا و امدن شیر علی بهرات
۵۷۷	ذکر وقایع سنه ۸۹۳ و فوت بهلول شاه لودی افغان در هند و نشستن اسکندر شاه فرزندش بجایش و جنگ ملک اشرف سلطان مصر با سلطان بایزید خان عثمانی و شکست عساکر عثمانی و اسیر شدن مهتر پاشا و اعدام سلطان بایزید خان عثمانی
۵۷۸	ذکر وقایع سنه ۸۹۵ و وفات محمد معصوم میرزا و گرفتاری خواجه محمد الدین و رفتن بدیع الزمان بحکومت استراباد
۵۷۹	ذکر وقایع سنه ۸۹۵ و جنگ عثمانی با مصر و غلبه عساکر مصر بر جنود عثمانی و صلح انها و فوت سلطان یعقوب ترکمان و نشستن الوند بجایش
۵۷۹	ذکر وقایع سنه ۸۹۶ و مخالفت امیر درویش علی و امدنش به هرات و حرکت موکب سلطانحسین میرزا بسوی او و جنگ میان انها و فرار امیر درویش علی بطرف شیروان
۵۸۰	ذکر وقایع سنه ۸۹۶ و حرکت سلطانحسین میرزا بسوی کوکانی بعزم جنگ با سلطان محمد میرزا و جنگ و صلح انان و گرفتاری بعضی از امراء هرات
۵۸۱	ذکر وقایع سنه ۸۹۹ و رفتن بدیع الزمان میرزا از هرات بحکومت جرجان و فوت سلطان احمد میرزا و کشته شدن بایسنقر ترکمان و وقایع معاصره با
۵۸۲	ذکر وقایع سنه ۹۰۰ و فوت سلطان محمد میرزا و انقلاب ترکستان و فتوحات نرانسه فلک آیا

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۵۸۲	ذکر وقایع سنه ۹۰۱ و عزیمت سلطان حسین میرزای کورکانی بطرف بلخ و فتوحات او در آنجا و فوت ملک اشرف غایت بای سلطان مصر و نشستن و خلع شدن ملک الناصر و امیر قنسو و دوباره نصب شدن ملک الناصر بسلطنت مصر
۵۸۳	ذکر وقایع سنه ۹۰۲ و آغاز مخالفت سلطان بدیع الزمان میرزا با پدرش سلطان حسین میرزای کورکانی و جنگ آنان باهم و جنگ مظفر حسین میرزا با پسر برادرش محمد مومن میرزا و گرفتاری مومن و کشته شدن او و جنگ در انگلستان
۵۸۵	ذکر وقایع سنه ۹۰۳ و فتنه انگیزی سلطان بدیع الزمان میرزا و خونخواهی او از پدرش سلطان حسین میرزا و جنگ آنان و شکست بدیع الزمان
۵۸۶	ذکر وقایع سنه ۹۰۴ و آغاز مصالحت و مخاصمت بین سلطان حسین میرزا و بدیع الزمان و سایر شاهزادگان در مرو و استراباد و هرات و غیره و صلح سلطان حسین میرزا با فرزندان خویش
۵۸۸	سلاطین صفویه دوازده تن و پایتختشان اصفهان بوده و اولشان شاه اسماعیل صفوی و آخرشان شاه عباس سوم بوده و مدت سلطنتشان دویست و پنجاه سال بوده است
	ذکر وقایع سنه ۹۰۵ و حسب و نسب شاه اسماعیل صفوی و آغاز خروج پدر و برادر و خودش و مخالفت محمد حسین میرزا با پدرش سلطان حسین میرزای کورکانی
۵۹۰	ذکر وقایع سنه ۹۰۶ و الطاف سلطان حسین میرزای کورکانی درباره بازماندگان امیر شیرعلی و جنگ شاه اسماعیل صفوی با شیروانشاه و غلبه شاه اسماعیل و خلع سلطان مصر و نصب ملک اشرف و باز خلع او و نصب طومان بای و کشته شدن او و نصب ملک الاشراف الغوری و جنگ سلطان بایزید عثمانی در پولونیا
۵۹۱	ذکر وقایع سنه ۹۰۷ و حکمرانان موجوده در ایران و افغانستان و بین النهرین و ترکستان و مصر و اروپا و جنگ شاه اسماعیل با الوند میرزا و غلبه شاه اسماعیل و جلوس او در تبریز
۵۹۲	ذکر وقایع سنه ۹۰۸ و پناه جمعی از خوف شاه اسماعیل بهرات نزد سلطان حسین میرزا و رفتن ابن حسین میرزا بسیستان و استیلای محمد مقیم ارغون بکابل و استیلای محمد خان شیبانی بسمرقند و آمدن محمد بابر شاه بسمرقند و فتنه از آن شهر و جنگ الوند میرزا و سلطان یعقوب با شاه اسماعیل و فرار آنها
۵۹۴	ذکر وقایع سنه ۹۰۹ و حرکت محمد خان شیبانی بطرف بلخ و محاصره آن شهر و عودت او بسمرقند و فتنه سید جعفر در بلخ و کشته شدن جمعی و بیرون آمدن سلطان حسین میرزای کورکانی از هرات و عودتش و سایر اتفاقات مهمه این سال

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۵۹۶	ذکر وقایع سنه ۹۱۰ و مشورت کردن سلطان بدیع الزمان میرزای گورکانی با امرا و آمدن او بهرات و ملاقاتش با سلطان حسین میرزای گورکانی پدرش و زفاف بدیع الزمان و رفتن بطرف قندهار و صلح با ظهیر الدین محمد بابر و رفتن شاه اسماعیل صفوی بطرف یزد و طبس و فتوحات او وغیره
۵۹۷	ذکر وقایع سنه ۹۱۱ و فوت سلطان حسین میرزای گورکانی و جلوس بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا بتخت حکمرانی هرات و آمدن شاه اسماعیل بطارم و گیلان
۵۹۸	ذکر وقایع سنه ۹۱۲ و اوضاع دربار هرات و فتنه محمد خان شیبانی اوزبک و آمدن محمد ظهیر الدین بابر شاه از کابل و استیلای شیبانی به بلخ و غارت کردن آن شهر و اجتماع و تفرقه شاهزادگان گورکانی و عید نوروز گرفتن شاه اسماعیل در چمن سلطانیه و استیلای روس بغزان و بنای جامع و مدرسه طومان بای در مصر
۶۰۰	ذکر وقایع سنه ۹۱۳ و آمدن محمد خان شیبانی بجانب هرات و جنگ او با سلطان بدیع الزمان میرزا و کشته شدن امیر ارغون و استیلای او بهرات
۶۰۲	ذکر محاربه شاهزادگان گورکانی در مشهد با اوزبکان و کشته شدن آنان و تعیین نمودن محمد خان شیبانی حکام و نواب بجهة بلاد خراسان و افغانستان
۶۰۳	ذکر وقایع سنه ۹۱۴ و استقلال یافتن ظهیر الدین محمد بابر پادشاه کابل و غزنین و استیلای او بقندهار و آمدن محمد خان شیبانی بقندهار و رفتنش بهرات و ترکستان و جنگ و شکست بدیع الزمان میرزا و رفتنش به پناه شاه اسماعیل
۶۰۴	ذکر وقایع سنه ۹۱۵ و شکست محمد خان شیبانی از سپاه دشت قبچاق و رفتن اوزبکان بکرمان و استیلای بکرمان و عودشان و رفتن شاه اسماعیل بشیروان و زلزله در اسلامبول
۶۰۵	ذکر وقایع سنه ۹۱۶ و رفتن رسول از جانب شاه اسماعیل نزد محمد خان شیبانی و نامه او بشاه اسماعیل و خشم شاه و رفتنش بجنگ محمد خان شیبانی و کشته شدن شیبانی و اقتدار شاه اسماعیل در خراسان و افغانستان
۶۰۵	نامه محمد خان شیبانی اوزبک بشاه اسماعیل صفوی
۶۰۷	ذکر وقایع سنه ۹۱۷ و رفتن شاه اسماعیل از هرات بجانب ترکستان و فتوحات او در آن سامان و مأمور شدن ظهیر الدین محمد بابر پادشاه بفتح سمرقند بانگ از طرف شاه اسماعیل و رفتن ایلچی شاه اسماعیل بترکستان و عودتش بقم و رفتن نجم ثانی بترکستان
۶۰۸	ذکر وقایع سنه ۹۱۸ و طغیان اوزبکان شیبانی در افغانستان و ترکستان و خراسان و رفتن امیر نجم ثانی و متفق شدن او با ظهیر الدین محمد بابر پادشاه کابل و غزنین و کشته شدن امیر نجم ثانی و استیلای

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

اوزبکان بیشتر بار دو فوت سلطان بایزید و تخت نشستن سلطان سلیم عثمانی و جلوس قطب شاه در دکن هندوستان

۱۰ ذکر وقایع سنه ۹۱۹ و حرکت شاه اسماعیل بطرف خراسان و تفرقه اوزبکان و تعیین نکام از جانب شاه اسماعیل دوباره در افغانستان و خراسان

۱۱ ذکر وقایع سنه ۹۲۰ و جنگ سلطان سلیم خان عثمانی با شاه اسماعیل صفوی و شکست شاه اسماعیل و ورفتن سلطان سلیم خان به تبریز و فوت سلطان بابر از زمان کوکالی

۱۲ ذکر وقایع سنه ۹۲۱ و تعیین شاهزاده طهماسب میرزا بحکومت خراسان و افغانستان و جنگ سلطان سلیم با علاء الدوله ذوالقدر و کشته شدن علاء الدوله و لشکرکشی سلطان سلیم بطرف مصر

۱۳ ذکر وقایع سنه ۹۲۲ و جنگ سلطان سلیم خان عثمانی با ملک اشرف سلطان مصر و کشته شدن ملک اشرف و فتح طومان بای تخت مصر و جنگ او با سلطان سلیم و کشته شدن طومان بای و فتح مصر بدست سلطان سلیم و کشتار و نهب او در مصر و نامور لوتر سوسن بهشتستان در المان

۱۴ ذکر وقایع سنه ۹۲۳ و طغیان محمد زمان میرزا و جنگ با پرشاه با او و غلبه پرشاه و انقراض خلفا عباسی در مصر و فوت سکندر شاه لودی در هند و نشستن ابراهیم شاه بجایش و قشلاق شاه اسماعیل بنخجوان

۱۵ ذکر وقایع سنه ۹۲۳ و ماندن شاه اسماعیل در تبریز و رسیدن نکام نزد او و راه یافتن بر بقاع شاه و تعیین حاکم از جانب سلطان سلیم

۱۶ ذکر وقایع سنه ۹۲۵ و قشلاق کردن شاه اسماعیل در تبریز و تسخیر شدن غرجستان و زرله و کابل

۱۷ ذکر وقایع سنه ۹۲۶ و فوت سلطان سلیم خان عثمانی و نشستن سلطان سلیمان بجایش و کشته شدن امیر غیاث الدین در هرات و حرکت پرشاه بعزم تسخیر قندهار

۱۸ ذکر وقایع سنه ۹۲۷ و عزل شدن شاهزاده طهماسب و امیر خان نامیک از هرات و نصب شاهزاده سام میرزا و دوست بیک خان بحکومت هرات

۱۹ ذکر وقایع سنه ۹۲۸ و اقتدار دوست بیک خان نامیک در هرات و لشکرکشی ابراهیم شاه لودی افغان در دهلی

۲۰ ذکر وقایع سنه ۹۲۹ و کشته شدن میرزا شاه حسین ارغونی صدر اعظم و فتح خبر بره و دوستی عثمانی

۲۱ ذکر وقایع سنه ۹۳۰ و فوت شاه اسماعیل صفوی و نشستن شاه طهماسب بجای او و اراده او بر عهد نامه اوزبک برای تسخیر هرات و معاودت و رفتن پرشاه برای تسخیر ابهور و گرفتن او و طغیان پرشاه

۲۲ ذکر وقایع سنه ۹۳۱ و امور اختلاف بین ورزای شاه طهماسب و فوت دوست بیک خان در هرات و کشته شدن او و پرشاه در هرات و تعیین قاسم بیک و ابراهیم شاه صفوی و فتح قندهار بدست شاه حسین ارغون

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۲۰	ذکر وقایع سنه ۹۳۲ و لشکر کشیدن ظهیر الدین بابر پادشاه از کابل بهندوستان و جنگ او با ابراهیم شاه لودی افغان و کشته شدن ابراهیم شاه و استیلای بابر بر دهلی و نزاع بین امرای شاه طهماسب
۲۲	ذکر وقایع سنه ۹۳۳ و استقلال یافتن ظهیر الدین بابر پادشاه در هندوستان و استیلای عبید خان اوزبک با تبار و جنگ او با سپاه شاه طهماسب و جنگ سلطان سلیمان خان عثمانی با پادشاه مجارستان و انعقاد سلیمان شاه بحکومت مصر
۲۳	ذکر وقایع سنه ۹۳۴ و آمدن عبید الله خان اوزبک بطرف هرات و عودت او پس از محاصره و انقراض ملوک چغتائیان دروان
۲۳	ذکر وقایع سنه ۹۳۵ و آمدن عبید الله خان با افغان ترکستان بجنگ شاه طهماسب و شکست افغان و رفتن شاه طهماسب ببغداد و استیلای عبید الله خان مشهد و هرات و غیره
۲۴	ذکر وقایع سنه ۹۳۶ و تبادل مراسلات بین عبید الله خان و شاه طهماسب و استیلای شاه طهماسب هرات و رفتن سلطان سلیمان خان بجنگ طرشیر و جنگ با پادشاه با شاهزاده محمود
۲۵	ذکر وقایع سنه ۹۳۷ و فوت ظهیر الدین بابر پادشاه و نشستن همایون شاه فرزند ش بتخت دهلی بجای او و حکومت کامران میرزا در کابل و قندهار و سایر عهد امرای شاه طهماسب
۲۵	ذکر وقایع سنه ۹۳۸ و آمدن عبید الله خان اوزبک بطرف هرات و محاصره هرات
۲۶	ذکر وقایع سنه ۹۳۹ و لشکر کشی شاه طهماسب بطرف خراسان و ورود او هرات و سفر شدن بزمستان و جنگ سام میرزا و شکست او و قندهار
۲۷	ذکر وقایع سنه ۹۴۰ و آمدن سلیمان خان عثمانی بطرف ایران و عودت او بجهت سعایت نمودن بعضی بایران و بازپس افغان و جنگ همایون شاه با شیر خان افغان در چنار هندوستان و صلح نمودن
۲۸	ذکر وقایع سنه ۹۴۱ و لشکر کشیدن سلطان سلیمان خان بجانب ایران و جنگ بیرم اغلان با خلیفه سلطان در نزدیک هرات و کشته شدن خلیفه سلطان و نامزد علاء الدین هلول شاه و نشستن سلطان در نزدیک هرات و کشته شدن خلیفه سلطان و نامزد علاء الدین هلول شاه
۲۹	ذکر وقایع سنه ۹۴۲ و آمدن صوفیان خلیفه بنا بخواهش مردم هرات از مشهد بهرات و فتنه هرات و گرفتار و کشته شدن صوفیان خلیفه و داخل شدن عبید الله اوزبک بهرات
۲۹	ذکر وقایع سنه ۹۴۳ و واقعه نخبر بلی و استیلاء عبید الله خان در هرات و آمدن شاه طهماسب بجهت دفع عبید الله خان بخارا و رفتن شاه طهماسب از هرات بقندهار
۳۱	ذکر وقایع سنه ۹۴۴ و رفتن شاه طهماسب از خراسان و آمدن کامران میرزا از هندوستان بطرف

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان الوایح

	قندهار و تصرف کردن آن شهر را و جنگ همایون شاه با شیروان افغان و فتوحات شیرخان
۳۱	ذکر وقایع سنه ۹۴۵ و آمدن همایون شاه بطرف بنگال و فوت شیرخان افغان و فتوحات او در هندوستان و استیلای شاه طهماسب بشیروانات و توجه سلیمان پاشا بطرف بین و آمدن داود پاشا مصر
۳۲	ذکر وقایع سنه ۹۴۶ و توجه شیرخان افغان بمقابله همایون شاه و فرو نشاندن فتنه شیرخان و غلبه همایون شاه
۳۳	ذکر وقایع سنه ۹۴۷ و حرکت همایون شاه از میدان جنگ تعاقب شیرشاه و فرار همایون شاه و شکست و افتادن شیرشاه افغان سوری و چاره گی همایون شاه و فتحیابی کردن شاه طهماسب و بکشته شدن بیجه طغی خان پسر سلطان بایزید خان عثمانی
۳۴	ذکر وقایع سنه ۹۴۸ و فرار همایون شاه از میدان شیرشاه افغان بطرف سهوان و از انجا بهکر و از انجا بجودپور و از انجا بامرکوت و توجه شاه طهماسب بقندهار
۳۵	ذکر وقایع سنه ۹۴۹ و رفتن همایون شاه از امرکوت بجیون و از انجا بکرمسیر و استیلای شیرشاه افغان بتخت همایون شاه و جنگ بین فرانسه و المان
۳۶	ذکر وقایع سنه ۹۵۰ و آمدن همایون شاه بسیستان ایران و نه پرایی شایان اتاو و لشکر فرستادن سلطان عثمانی بگرجستان
۳۷	ذکر وقایع سنه ۹۵۱ و آمدن همایون شاه هرات و از انجا مشهد رزی و نزد شاه طهماسب صفوی
۳۸	شاهان سور افغان که در ممالک هندوستان سلطنت کرده اند چهارده تن بوده اند که مدت سال سلطنتشان در هندوستان با اوان انجامیده و اولشان شیرشاه افغان سور و آخرشان محمد شاه سور افغان عدلی بوده است
۳۹	ذکر وقایع سنه ۹۵۲ و فتوحات شیرشاه افغان سور و فوت او و پس از پانزده سال فانی و سردار و پنجسال شاهی کشوبت خانی و جلوس سلیم شاه افغان سور بجایش و رسیدن همایون شاه بدخشان و آمدن کامران میرزا بکابل
۴۰	ذکر وقایع سنه ۹۵۳ و خواستن سلیم شاه افغان برادرخود عادلخان را و جنگ دو برادر و فرار عادلخان و طغیان الغاس میرزا و جنگ لشکر شاه طهماسب با او و فرارش باسلامبول
۴۱	ذکر وقایع سنه ۹۵۴ و فرار کامران میرزا و فتنه اش بلخ و آمدن همایون شاه از کابل بجنگ کامران و رفتن سلیم شاه افغان از اگره بلاهور و رسیدن الغاس میرزا باسلامبول
۴۲	ذکر وقایع سنه ۹۵۵ و اتفاق برادران همایون شاه در کابل و اهتمام سلیم شاه در ابادی هندوستان و آمدن سلیمان خان عثمانی بمیرزا الغاس میرزا و فتنه انگیزی الغاس میرزا

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۶۴۲	ذکر وقایع سنه ۹۵۶ و رفتن شاه از کابل بعزم تسخیر بلخ و فرار کامران میرزا از بلخ بکابل و آمدن همایون شاه بطرف کابل و جنگ او با کامران میرزا و فوت داود پاشا حکمران مصر در مصر
۶۴۳	ذکر وقایع سنه ۹۵۷ و عودت همایون شاه از بدخشان بکابل بجنگ کامران میرزا و شکست و عودت او ببدخشان و باز آمدن بکابل و جنگیدن با کامران و فرار کامران و آمدن اوزبکان بهرات و رفتن شان بترکستان و رفتن محمد خان از بلخ ببخارا
۶۴۴	ذکر وقایع سنه ۹۵۸ و طغیان میرزا عسکری و گرفتار و رفتن بمکه و فتنه کامران میرزا و رفتن همایون شاه بجنگ او و شکست و فرار کامران میرزا بهندوستان و فتوحات شاه طهماسب در قفقاز
۶۴۵	ذکر وقایع سنه ۹۵۹ و ختام کار خواص خان در هند بنا بامر سلیم شاه افغان
۶۴۵	ذکر وقایع سنه ۹۶۰ و فوت سلیم شاه افغان سور و نشستن فیروز خان فرزندش بجای او و کشته شدن او بدست مبارز خان و نشستن او بتخت سلطنت و موسوم شدن او بمحمد شاه عادل و رفتن همایون شاه بهند و گرفتار شدن کامران و کور شدن و عاقبت او
۶۴۶	ذکر وقایع سنه ۹۶۱ و وضع دربار محمد شاه عادل افغان سور در هند و ماندن همایون شاه در کابل و قندهار و آمدن سلطان سلیمان خان عثمانی بایران و صلح او با شاه طهماسب و نصب محمد پاشا بحکمرانی مصر
۶۴۷	ذکر وقایع سنه ۹۶۲ و فوت همایون شاه گورکانی و جلوس اکبر شاه بزمامداری بیرام خان ترکمان و فتنه سرداران افغان سور و مراسلات بین شاه طهماسب و سلطان سلیمان خان عثمانی
۶۴۹	ذکر وقایع سنه ۹۶۳ و زمامداری بیرام خان و جنگ او با هیمون سپهدار محمد شاه عدلی افغان سور و گرفتار و کشته شدن هیمون و نصب شاهزاده اسماعیل میرزا بحکمرانی هرات و رفتن ولی خلیفه بقندهار و عزل محمد پاشا از مصر و نصب اسکندر پاشا بحکمرانی مصر
۶۵۰	ذکر وقایع سنه ۹۶۴ و انتشار کشته شدن هیمون و افسردگی محمد شاه عدلی افغان سور و کشته شدن او و رفتن اکبر شاه از کابل بهند و جنگ خانان اوزبک با هم در ترکستان
۶۵۰	ذکر وقایع سنه ۹۶۵ و استیلای سپاه شاه طهماسب بقندهار و حکمرانی سلطان حسین میرزا از قندهار و نقار بین اکبر شاه و بیرام خان سپهدارش
۶۵۱	ذکر وقایع سنه ۹۶۶ و نقار بین سلطان سلیمان خان عثمانی و فرزندش بایزید و آمدن بایزید بایران به پناه شاه طهماسب و اشتداد نقار بین اکبر شاه و بیرام خان
۶۵۱	ذکر وقایع سنه ۹۶۷ و گرفتن زمام سلطنت اکبر شاه بدست خودش و آمدن منعم خان از کابل بهند و رسیدن بایزید بقزوین نزد شاه طهماسب
۶۵۲	ذکر وقایع سنه ۹۶۸ و صلح بین اکبر شاه و بیرام خان و عازم شدن بیرام خان بجهت مکه و کشته شدن او و سوء قصد بایزید درباره شاه طهماسب

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۵۳	ذکر وقایع سنه ۹۶۵ و نشستن شیر شاه بر تخت سلطنت و فرستادن اکبر شاه و دیگر شاه زادگان را
۵۳	ذکر وقایع سنه ۹۷۰ و انگیز فرستادن اکبر شاه و فتح مالوه و آمدن بیرام بیگ بدربار شاه طهماسب و نشستن جلالی شاه بحکومت مصر
۵۳	ذکر وقایع سنه ۹۷۱ و سنه ۹۷۲ و آمدن پیر محمد خان ازبک شیبانی بمدد علی سلطان ایلچی ازبک و برگشتن و یاغی شدن خان مذکور و رفتن خان بابا بهرات و رفع طغیان و فوت او و رفتن سلطان محمد میرزا بدربار شاه طهماسب و رفتن بهرات و حکومت علی پاشا در مصر
۵۵	ذکر وقایع سنه ۹۷۳ و طغیان ابوالمعالی کاشغری در کابل و کشته شدن او و محمد حکیم میرزا و آمدن میرزا سلیمان از بدخشان و کشته شدن ابوالمعالی و رفتن و بازگشت میرزا سلیمان بکابل و فرار محمد حکیم میرزا بمشهد و عودت او بکابل و وقایع هرات و حکومت محمود پاشا در مصر و اعمال او در مصر
۵۶	ذکر وقایع سنه ۹۷۴ و آمدن سلطان محمد میرزا بحکمرانی هرات و فوت سلطان سلیمان خان عثمانی و جلوس سلطان سلیم خان دوم و فوت میر محمد خان حاکم بلخ
۵۷	ذکر وقایع سنه ۹۷۵ و برطرف شدن قتغه گیلان و استیلای اکبر شاه برمالوه و کشته شدن محمود پاشا در مصر و آمدن سنان پاشا بحکومت مصر
۵۷	ذکر وقایع سنه ۹۷۶ و طغیان لدگرستان و رفع او و فتنه در راه مکه و رفتن سنان پاشا ثانیه بمصر و حکومت اسکندر پاشای چرکسی مصر
۵۷	ذکر وقایع سنه ۹۷۷ و آمدن اوزبکان بجانب خراسان و فرار کردن و رفتن ایشان
۵۸	ذکر وقایع سنه ۹۷۸ و جنگ اکبر شاه با شیر خان افغان و ساختن اکبر شاه باره بدوره اجمیر و فتنه کچوا نیان
۵۸	ذکر وقایع سنه ۹۷۹ و فوت سنان پاشا بحکومت مصر و اهتمام او در آبادی مصر و رفتن عثمانی تا سگو
۵۸	ذکر وقایع سنه ۹۸۰ و رفتن اکبر شاه بانن و فتوحات او و استیلای عبد الله خان بلخ و آمدن خود و شیر خان و حکومت حسین پاشا بحکمرانی مصر
۵۹	ذکر وقایع سنه ۹۸۱ و قتل اشاره دیو بر دست فتوحات اکبر شاه و سنه
۵۹	ذکر وقایع سنه ۹۸۲ و فوت سلطان سلیم خان دوم و جلوس سلطان مراد خان سوم
۶۰	ذکر وقایع سنه ۹۸۳ و رفتن الهی شاه بدربار سلطان مراد خان سوم و استیلای شاه طهماسب بر بدخشان و فوت
۶۰	ذکر وقایع سنه ۹۸۴ و فوت شاه طهماسب صفوی و جلوس شاه اسماعیل ثانی و فوت سلطان حسین میرزا حکمران قندهار و کشته شدن برادران شاه اسماعیل حکمران بدشاه
۶۱	ذکر وقایع سنه ۹۸۵ و سنه ۹۸۶ و کارهای شاه اسماعیل و آمدن اوزبکان بخراسان و فوت شاه اسماعیل ثانی برادرش شاه سلطان محمد و وضع امین اکبر و رفتن سلطان و آمدن و رفتن قشون عثمانی بایران
۶۱	ذکر وقایع سنه ۹۸۷ و جنگ بین ایران و عثمانی

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۲۰۲	ذکر وقایع سنه ۹۸۸ و باز جنگ بین ایران و عثمانی و خرابی عثمانیان در ایران و طغیان عثمانخان افغان در بنگال و نصب حسن پاشا خادم بحکومت مصر
۲۰۲	ذکر وقایع سنه ۹۸۹ و حرکت میرزا حکیم از کابل بطرف هند و لاهور و رسیدن اکبرشاه بجنگ او و عودت او بافغانستان و انهزام او از اکبرشاه و امدن اکبرشاه بکابل
۲۰۳	ذکر وقایع سنه ۹۹۰ و کشته شدن ولی خلیفه تبدیر خلیفان شاملو بکلربکی هرات و فتنه و جنگ امرای قزلباش در اطراف هرات و جلوس عباس میرزا در هرات
۲۰۴	ذکر وقایع سنه ۹۹۱ و جنگ بین سپاه سلطان حمزه میرزا و عباس میرزا در حوالی هرات و صلح ایشان و عزل حسن پاشا خادم در مصر و نصب ابراهیم پاشا
۲۰۵	ذکر وقایع سنه ۹۹۲ واقعه عباس میرزا در هرات و طغیان سلطانقلیخان و فتن او و از دیار اکبرشاه کوکلتاش و استعفای ابراهیم پاشا از حکمرانی مصر و تعیین سنان پاشا و ظلم او و فرار او از مصر و امدن او نزد پاشا بمصر
۲۰۵	ذکر وقایع سنه ۹۹۳ و عودت میرزا سلیمان از نکدیان و فرستادن او بدخشان و فتنه در دیار ایشان
۲۰۶	ذکر وقایع سنه ۹۹۴ و کشته شدن سلطان حمزه میرزا و آگاهی عباس میرزا در هرات و تعیین سنان پاشا بحکومت مصر و فوت حکیم میرزا بکابل و استیلای عبدالله خان ازبک بر بدخشان و امدن او بحدود بلخ سپس از جانب اکبرشاه بکابل
۲۰۷	ذکر وقایع سنه ۹۹۵ و تاجگذاری شاه عباس در مشهد و امدن تقی الدین و امدن عبدالله خان ازبک بهرات
۲۰۷	ذکر وقایع سنه ۹۹۶ و کناره گرفتن شاه سلطان محمد خدابنده از سلطنت و جلوس شاه عباس بقزوین و محاصره هرات و گرفتار شدن طغیانیان و کشته شدن او و فتن شاه عباس بمشهد و عودتش بقزوین
۲۰۸	ذکر وقایع سنه ۹۹۷ و عزل و نصب شاه عباس وزرا و امدن عبدالمؤمن خان ازبک بمشهد و قتل و نهب و غارت کردن او در مشهد
۲۰۸	ذکر وقایع سنه ۹۹۸ و صلح شاه عباس با سلطان مراد خان عثمانی و فرستادن شاه عباس باصفهان و شیراز و کوچ دادن ارامنه را بایران و تعیین احمد پاشا بحکمرانی مصر
۲۰۹	ذکر وقایع سنه ۱۰۰۱ و جنگ اکبرشاه با طایفه یوسفزائی افغان و قتل دادن شاه عباس با تخت ها از قزوین باصفهان
۲۷۰	ذکر وقایع سنه ۱۰۰۱ و فرستادن اکبرشاه الچیان بکن و استیلای او بکجرات و جنگ عثمانی با اطرافش
۲۷۰	ذکر وقایع سنه ۱۰۰۲ و سنه ۱۰۰۳ و استیلای ازبکان بسفرار و نیمایی نشهر و تاجگذاری پادشاه فرانسه
۲۷۰	ذکر وقایع سنه ۱۰۰۴ و فوت سلطان مراد خان سیوم و جلوس سلطان محمد خان سیوم و کشتن برادران و وزرات پیداو او با سنه و فوت صفی الله خان ازبک

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۱۷۱	ذکر وقایع سنه ۱۰۰۰ و توجه شاه عباس بطرف یزد و انهزام او و مسیاران نفقه همان و
	اصفهان و امین رستم میرزا بحکومت قندهار و فتوحات نمایان همایون پادشاه در آن
۱۷۱	ذکر وقایع سنه ۱۰۰۱ و شورش در مصر کشته شدن بیرمی امرای مصر بدست قیاس و آمدن بجای
	بحکومت مصر و شورش کوتی سمنهیر با برادران و شاه عباس و کشته شدن علی اکبر موصلو خان بک
	و استیلای شاه عباس بلاد خراسان و جنگ او با ابن محمد خان حکمران هرات و کشته شدن
	محمد خان و آمدن شاه عباس هرات
۱۷۳	ذکر وقایع سنه ۱۰۰۲ و توقف شاه عباس با مقدمات و فتوحات سپاه او و رخصت یافتن
	مراد و رفتن ایلچی شاه بجانب دکن و فتح احمد نگر بدست شاهزاده دانیال و تسخیر کجرات بدست
۱۷۳	ذکر وقایع سنه ۱۰۰۳ و رفتن شاه عباس از اصفهان بمشهد و قتیه محمد ابراهیم سلطان ایشک آقاسی
	بحکمرانی بلخ و فوت ابراهیم سلطان و آمدن یافی خان از بلخ مشهد و خود شاه عباس باصفهان
۱۷۴	ذکر وقایع سنه ۱۰۰۴ و رفتن شاه عباس بمشهد و توقف شاه در مشهد و پیام فرستادن سلیمان
	عباسی یافی خان اوزبک و تصمیم او بر فتن هند و شورش در مصر و کشته شدن چند تن و
	اهمیت در مصر و آمدن علی پاشا سلحدار بمصر و حکمران مصر
۱۷۵	ذکر وقایع سنه ۱۰۰۵ و مشهد بپاوزیدن حرکت شاه عباس هرات و استیلای او با بیخود و توجه او بجا
۱۷۶	ذکر وقایع سنه ۱۰۰۶ و بناکردن شاه عباس چهار باغ را در اصفهان و شورش فرانسه
۱۷۷	ذکر وقایع سنه ۱۰۱۲ و فوت سلطان محمد خان سوم عثمانی و جلوس سلطان احمد خان اول
۱۷۷	نسخه چهارم سلاطین انگلستان معروف بتیودر است نفر بوده اند که از سنه ۱۰۱۳ الی سال
	سنه ۱۰۱۷ که سال انقلاب بزرگ انگلستان بود مدت سلطنتشان بطول انجامید
	ذکر وقایع سنه ۱۰۱۳ و فتوحات شاه عباس در قفقازیه و شورش در مصر و کشته شدن ابراهیم
	پاشا حکمران مصر و آمدن محمد پاشا بحکومت مصر
۱۷۷	ذکر وقایع سنه ۱۰۱۳ و فوت اکبر شاه کورکانی و جلوس جهانگیر شاه
۱۰۸	ذکر وقایع سنه ۱۰۱۵ و سنه ۱۰۱۶ و فتوحات شاه عباس در قفقازیه و شکست سپاه عثمانی و موقوفات شاه
	عباس و شورش در روسیه و غزل حسن پاشا از مصر و تعیین وزیر محمد پاشا بحکومت مصر
۱۷۹	ذکر وقایع سنه ۱۰۱۱ و فرار خسرو میرزا از پدر خود جهانگیر شاه و گرفتاری او و آمدن جهانگیر شاه بکابل
	و رفتن عساکر عثمانی بطرف آذربایجان
۱۷۹	ذکر وقایع سنه ۱۰۱۸ و رفتن شاه عباس بآذربایجان و شورش در مصر و اخراج عراب از اسپانیا
۱۸۰	ذکر وقایع سنه ۱۰۱۹ و استیلای سپاه شاه عباس است پس از جنگ با شاهین بک حکمران قفقاز و رونمای
	بسجد شیخ لطف الله امر شاه عباس در اصفهان

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

ذکر وقایع سنه ۱۰۲۰ و ساختن شاه عباس با حرم خانه ۸۰	
ذکر وقایع سنه ۱۰۲۱ و ۱۰۲۲ و فتنه شاه عباس بکسانی که با او دشمنی داشتند ۸۱	
ذکر وقایع سنه ۱۰۲۳ و فتنه شاه عباس بمقربان و صاحب منصبان و اضافات الیاس بیگ طالبانی در هند و اتفاق انگلیس با هند در خارج کردن پرتغالیها از بنادر ایران و شورش عساکر در مصر ۸۱	
ذکر وقایع سنه ۱۰۲۴ و ۱۰۲۵ و رفع فتنه کرجستان و غزل و نصب وزراء در ایران و فتنه در آذربایجان ۸۲	
ذکر وقایع سنه ۱۰۲۶ و جنگ بین ایران و عثمانی و فوت سلطان احمد پادشاه و حکومت سلطان احمد خان دوم عثمانی و جلوس سلطان مصطفی اول ۸۲	
ذکر وقایع سنه ۱۰۲۷ و خلع سلطان مصطفی خان اول عثمانی و جلوس عثمان خان دوم و جنگ بین ایران و عثمانی و عزل احمد پاشا از حکومت مصر و نصب مصطفی پاشا و شورش در مصر و رفتن جهانگیر شاه بکشمیر ۸۳	
ذکر وقایع سنه ۱۰۲۸ و توقف شاه عباس در اصفهان و توجه او بتعمیر اصفهان و غزل مصطفی پاشا در مصر و حکومت جعفر پاشا در مصر و ملول و خوشی و باد مصر و غزل جعفر پاشا و نصب مصطفی پاشا در مصر ۸۳	
ذکر وقایع سنه ۱۰۳۰ و ۱۰۳۱ و فرستادن جهانگیر شاه فرزند خود شاه جهان را بکن و فوت شاهزاده خسرو و مراجعت شاه جهان بآگره و خارج شدن پرتغالیها ۸۳	
ذکر وقایع سنه ۱۰۳۲ و رفتن شاه عباس بطرف قندهار و فتح آنشهر و عودت او بهرات و خارج شدن پرتغالیها از بنادر ایران ۸۴	
ذکر وقایع سنه ۱۰۳۳ و استیلای شاه عباس بعراق عرب و نصب او تعمیر ایروان و خلع و کشته شدن سلطان عثمان خان عثمانی و نصب سلطان مصطفی خان و غزل حسین پاشا از مصر و حکومت محمد پاشا و آمدن ابراهیم پاشا بمصر ۸۴	
ذکر وقایع سنه ۱۰۳۴ و عودت شاه عباس از عراق عرب بماموره شاه جهان بفتح قندهار و تعذر آن و فوت جهانبیگم و بسته و کشته شدن سلطان مصطفی خان عثمانی و نصب سلطان مراد خان و آمدن علی پاشا بمصر و عودت او و بقای مصطفی پاشا بحکمرانی مصر ۸۵	
ذکر وقایع سنه ۱۰۳۵ و لشکر فرستادن سلطان مراد خان عثمانی برای فتح عراق عرب و جنگ با ایران و عودت نمودن و فتح بغداد و خلاف بین جهانگیر شاه و پسر شاه جهان ۸۶	
ذکر وقایع سنه ۱۰۳۶ و فتنه گرجیان در کرجستان و تنبیه طایفه روشنائی و حکومت مهابت خان بکشمیر کامل و آمدن او و گرفتار شدن جهانگیر شاه بدست مهابت خان ۸۶	
ذکر وقایع سنه ۱۰۳۷ و گرفتن جهانگیر شاه از پسر مهابت خان و فوت شاهزاده پرویز ۸۷	
ذکر وقایع سنه ۱۰۳۸ و فوت جهانگیر شاه در پنجاب و جلوس شاه جهان و خوشی و باد مصر و تعیین مصطفی پاشا حکمران مصر و آمدن بیرام پاشا بمصر ۸۸	

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۶۸۸	ذکر وقایع سنه ۱۰۳۸ و فوت شاه عباس بزرگ اول و جلوس شاه صفی نبیره او و آمدن سدو و احمد از قندهار بایران و حکومت سدو در قندهار
۶۸۸	ذکر وقایع سنه ۱۰۳۹ و سنه ۱۰۴۰ و آمدن ازبکان بطرف کابل و مامور شدن مهابت خان از طرف شاه جهان بدفع ازبکان و قحطی در هند و نصب و عزل محمد پاشا در مصر و آمدن خلیل پاشا بمصر
۶۸۹	ذکر وقایع سنه ۱۰۴۱ و لشکر فرستادن سلطان مراد خان برای فتح بغداد و حادثه اسلامبول
۶۸۹	ذکر وقایع سنه ۱۰۴۲ و رد و بدل اسرا بین ایران و عثمانی و فتوحات شاه جهان در هند
۶۹۰	ذکر وقایع سنه ۱۰۴۳ و سنه ۱۰۴۴ و استیلای شاه صفی بقلعه وان و رفع ازبکان از خراسان و عزل احمد پاشا بمصر و آمدن حسین پاشا بحکومت مصر
۶۹۰	ذکر وقایع سنه ۱۰۴۵ و استیلای سلطان مراد خان بامیر خان و استرداد ایروان بدست شاه صفی و جنگ شاه جهان در دکن و عزل حسین پاشا از مصر و آمدن محمد پاشا بحکمرانی مصر
۶۹۱	ذکر وقایع سنه ۱۰۴۶ و آمدن سفرا با هدایا بدربار شاه صفی
۶۹۱	ذکر وقایع سنه ۱۰۴۷ و طلب شدن علیمراد خان از قندهار و رفتن او بدهلی نزد شاه جهان و رفتن عساکر مصر بطرف بغداد
۶۹۱	ذکر وقایع سنه ۱۰۴۸ و جنگ سلطان مراد خان در حوالی بغداد و استیلای او ببغداد
۶۹۲	ذکر وقایع سنه ۱۰۴۹ و فوت سلطان مراد خان چهارم و جلوس سلطان ابراهیم خان و گردش شاه صفی و تعدیات محمد پاشا بمصر
۶۹۲	ذکر وقایع سنه ۱۰۵۰ و سنه ۱۰۵۱ و حرکت شاه صفی از اصفهان بجهت استرداد قندهار و عزل محمد پاشا از حکومت مصر و نصب مصطفی پاشا بسنجاقی و شورش عساکر مصر و عزل مصطفی پاشا و نصب مقصود پاشا در مصر و شورش در انگلستان
۶۹۳	ذکر وقایع سنه ۱۰۵۲ و فوت شاه صفی و جلوس شاه عباس ثانی و عزم شاه عباس بجهت انتزاع قندهار و ناخوشی ایران
۶۹۳	ذکر وقایع سنه ۱۰۵۳ و آمدن رسولان بدربار شاه عباس ثانی و فرار مسیحیان از مجلس اسکندریه
۶۹۴	ذکر وقایع سنه ۱۰۵۴ و سنه ۱۰۵۵ و بنای الاقاپوی بامر شاه عباس در اصفهان و غلبه سپاه شاه جهان ببلخ و آمدن نذر محمد خان بپناه شاه عباس و عودت او با سپاه ایران و استرداد بلخ نمودن
۶۹۴	ذکر وقایع سنه ۱۰۵۶ و ساختن شاه عباس باغ سعادت آباد را در اصفهان و استیلای نذر محمد خان ببلخ و مناغه عساکر مصر با مقصود پاشا و نصب ایوب پاشا بحکومت مصر
۶۹۵	ذکر وقایع سنه ۱۰۵۷ و آمدن شاه جهان بکابل و غلبه او ببلخ و واگذاشتن بلخ بعبدالعزیز ازبک و آمدن اورنگ زیب بکابل و بنای چهلستون بامر شاه عباس در اصفهان و نصب محمد پاشا حیدر بحکومت مصر و کشته شدن چندین امرای مصر و عزل محمد پاشا حیدر و نصب مصطفی پاشا بحکومت مصر
۶۹۶	ذکر وقایع سنه ۱۰۵۸ و حرکت شاه عباس ثانی از اصفهان بطرف مشهد و خلع و قتل سلطان ابراهیم خان عثمانی و جلوس سلطان محمد خان چهارم عثمانی و خاتمه جنگ سی ساله در اروپا

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۶۹۶	ذکر وقایع ۱۰۵۹ و حرکت شاه عباس از مشهد بطرف قندهار و استیلای شاه عباس بر قندهار و رفتن شاه جهان واو بر وعودت او بهرات و مشهد
۶۹۷	ذکر وقایع ۱۰۶۰ و انتظام شاه عباس در امور اصفهان و حرکات اسپاهیان و مصر و محاکمه شاهوردی قلی
۶۹۸	ذکر وقایع ۱۰۶۱ و حرکت اورنگ زیب بجهت تسخیر قندهار و عودت او بکابل و عزل احمد پاشا از مصر و تعیین
۶۹۸	ذکر وقایع ۱۰۶۲ و ماموریشدن داراشکوه بتسخیر قندهار و رفتن شاه عباس بمازندران و حکمرانی عبدالرحمن پاشا در مصر و غلبه کرسول انگلیسی در انگلستان
۶۹۸	ذکر وقایع ۱۰۶۳ و قلعات شاهزاده داراشکوه قندهار و شکست او و فتح بکابل و هند و شاه جهان و جنگ با قزلباش انگلیس و کاندوان و عبدالرحمن پاشا حکمرانی مصر و انقلاب و آشوب و زلزله در اسلامبول
۶۹۹	ذکر وقایع ۱۰۶۴ و اوردن غنایم قندهار باصفهان و فرستادن علیه شاه عباس قندهار و اقامه کرسول انگلستان
۷۰۰	ذکر وقایع ۱۰۶۵ و توقف شاه عباس در اصفهان و اقتدار او و رنگ زیب در دکن
۷۰۰	ذکر وقایع ۱۰۶۶ و فرستادن ایلچی پادشاه عباس بن پادشاه عثمانی و بیماری شاه جهان و انقلاب هند و اختلاف بین پسران شاه جهان و ریاست کرسول بر ریاست جمهوری انگلیس
۷۰۱	ذکر وقایع ۱۰۶۷ و بناهای شاه عباس دوم در اصفهان و جنگ اورنگ زیب با داراشکوه و حرکت او و استیلای اورنگ زیب بتخت سلطنت هندوستان و محبوسی شاه جهان
۷۰۱	ذکر وقایع ۱۰۶۸ و ۱۰۶۹ و فرار داراشکوه بجوین افغانستان و گرفتار شدن او و رفتن دهلی و کشته شدن او و فرستادن شاه عباس دوم پیشکش بدربار هند و وقایع روما
۷۰۲	ذکر وقایع ۱۰۷۰ و فوت ذوالفقارخان حاکم قندهار و تعیین بهبودخان برادرش بحکومت قندهار و تعمیر مسجد جامع اصفهان بحکم شاه عباس دوم
۷۰۳	ذکر وقایع ۱۰۷۱ و غزنین شاه عباس دوم بازمندران و فوت کیوان مصر
۷۰۳	ذکر وقایع ۱۰۷۲ و ۱۰۷۳ و فوت حاکم لسبت و فرار او و رفتن از بکان از خراسان و قتل داون پسر پادشاه ازبک و افراق از بکان
۷۰۳	ذکر وقایع ۱۰۷۴ و حرکت شاه عباس از اصفهان بمازندران و غلبه عثمانی بکریت و استیلای ایشان بخزاین و توقف شاه عباس
۷۰۳	ذکر وقایع ۱۰۷۵ و فوت شاه عباس دوم و جلوس شاه سلیمان و تفصیل بناهای او و خرابیهای زلزل اسلامبول در اصفهان
۷۰۴	ذکر وقایع ۱۰۷۶ و ۱۰۷۷ و ۱۰۷۸ و محمد کبریت و رنگ زیب پادشاه هند و بناهای شاه سلیمان و تعیین شفیعا خان بحکومت قندهار و نوروز پادشاه
۷۰۴	ذکر وقایع ۱۰۷۹ و توقف شاه سلیمان در اصفهان و امدن از بکان بخراسان و انقلاب اسلامبول و فرار سیواجی از دهلی از بند اورنگ زیب
۷۰۵	ذکر وقایع ۱۰۸۰ و تعیین محمد امین خان بحکومت کابل و استبداد او و اتحاد افغانان و تعصب امین خان و کشته شدن او و رنگ زیب و هم سرکوبی افغانان و امدن شاهزاده محمد سلطان بکابل

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۷۰۵	ذکر وقایع سنه ۱۰۸۲ و سنه ۱۰۸۳ و بکسال شاه سلیمان و سبب دواعی بر کرفتنه بندر و قهر او قلعه قشم و فرانسه
۷۰۶	ذکر وقایع سنه ۱۰۸۴ و نزلت در شهر و دعوی پیغمبری و کرفتاریش
۷۰۶	ذکر وقایع سنه ۱۰۸۵ و اراجی در تحامی سیاه و فوت عم اکبر فرزند او و تمکن یافتن در مشهد و طغیان برادرش
۷۰۶	ذکر وقایع سنه ۱۰۸۶ و رفع فتنه زکمانان و فوت علی خان و بنا های شاه سلیمان
۷۰۷	ذکر وقایع سنه ۱۰۸۸ و سخت شاه سلیمان و پادشاهان سلطان احمد خان عثمانی
۷۰۷	ذکر وقایع سنه ۱۰۸۹ و سنه ۱۰۹۰ و اقتدار و اعتبار کهای طایفه قجر و تحاریه در مصر و نفوذ زمان وبی قیدی شاه زمان و مصر و طغیان سلیمان پاشا در کرکوک و رفتن رستم برای رفع او و استیلای او بر چهار دهم ایلزاس و لرستان و قضایای بغداد
۷۰۷	ذکر وقایع سنه ۱۰۹۱ و اتفاق سلیمان پاشا و لشکر فرستادن شاه سلیمان صفوی برفع او
۷۰۸	ذکر وقایع سنه ۱۰۹۲ و سنه ۱۰۹۳ و جنگ رستم خان با سلیمان پاشا و کشته شدن سلیمان پاشا و استیلای قزلباش بر بغداد
۷۰۸	ذکر وقایع سنه ۱۰۹۴ و جنگ سلطان محمد خان عثمانی با نمسه و شکست عثمانی و وقایع اروپا
۷۰۸	ذکر وقایع سنه ۱۰۹۵ و طغیان فتح خان افغان در هند و اطلاع عادلشاه از کار فتح خان و شورش کابل
۷۰۹	ذکر وقایع سنه ۱۰۹۶ و سنه ۱۰۹۷ و تفویض داشتن عبد العزیز خان پادشاه ترکستان سلطنت را بپدر و آمدن پدر ایران و فتنه
۷۰۹	ذکر وقایع سنه ۱۰۹۸ و وقایع اروپا و سکونت اسپا
۷۰۹	ذکر وقایع سنه ۱۰۹۹ و شورش در اسلامبول بواسطه شکست عثمانی از نمسه و خلع سلطان محمد خان و جلوس سلطان سلیمان خان و کشته شدن بسیاری از بزرگان و ورود عبد العزیز باصفهان
۷۱۰	ذکر وقایع سنه ۱۱۰۰ و سنه ۱۱۰۱ و توقف ضیافت عبد العزیز خان پادشاه ترکستان در اصفهان و فوت شیخ علیخان زنکنه صدر اعظم و نصب میرزا طاهر قزوینی
۷۱۰	ذکر سلطنت ولیعهد و مری با شراک در انکلستان کهاز سنه ۱۱۰۱ مطابق ۱۶۸۹ میلادی تا سنه ۱۱۴۱ میلادی سلطنت انکلستان برقرار بوده ذکر وقایع سنه ۱۱۰۲ و فوت سلطان سلیمان سیوم و جلوس سلطان احمد خان دوم و شورش در اسلامبول و بنا شدن عمارت بهشت در اصفهان
۷۱۱	ذکر وقایع سنه ۱۱۰۳ و سنه ۱۱۰۴ و رفتن الچی با هدایا بدربار عثمانی
۷۱۱	ذکر وقایع سنه ۱۱۰۵ و فوت شاه سلیمان صفوی و جلوس شاه سلطان حسین صفوی تخت سلطنت در اصفهان
۷۱۱	ذکر وقایع سنه ۱۱۰۶ و فوت سلطان احمد خان عثمانی و جلوس سلطان مصطفی خان ثانی و تعیین ایلچیان بانکلستان و فرانسه
۷۱۳	ذکر وقایع سنه ۱۱۰۷ و رفتن کرجین خان بقندهار و عاقبت این کار و جنگ انکلیس و فرانسه
۷۱۲	ذکر وقایع سنه ۱۱۰۸ و سنه ۱۱۰۹ و عودت ایلچی ایران از اسلامبول و آمدن الچی عثمانی بایران
۷۱۳	ذکر وقایع سنه ۱۱۱۰ و اسودکی شاه سلطانحسین در اصفهان و جنگ سلطان مصطفی خان با نمسه و صلح او و اتفاق دول کانه

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۷۱۳ ذکر وقایع سنه ۱۱۱۱ و از داد ظلم و تعدی گرگین خان در قندهار و رفتن میرویس با صفهان برای شکایت و رفتن او از اصفهان بکلات و بازگشت او با صفهان

۷۱۳ ذکر وقایع سنه ۱۱۱۲ رفتن میرویس از اصفهان بقندهار و آمدن ایلچی روس باصفهان و انصراف او از اصفهان

۷۱۴ ذکر وقایع سنه ۱۱۱۳ و رسیدن مکتوب بقندهار و خبر افتادن گرگین خان از و خبر داشتن میرویس و تدبیر او در کار و اصابت رای او و اطمینان یافتن از میرویس و کشته شدن او و استیلای میرویس بقندهار

۷۱۵ ذکر کشته شدن گرگین خان ملقب بشاه نواز خان گرجی و تمامی اتباع او بدست میرویس بقندهار

۷۱۶ ذکر وقایع سنه ۱۱۱۴ و سنه ۱۱۱۵ و جلوس میرویس بتخت قندهار و بیانات او در سرعت و استقلال و رسالت محمد جانی و محمد خان و گرفتاری ایشان در قندهار و فرمان شاه سلطان حسین بکشتن خان گرجی برای قندهار و آمدن کشتن او بجنگ او با میرویس و کشته شدن کیخسرو و یا شیخ الله خان ابدالی و فوت میرویس و فوت سلطان حسین خان عثمانی و جلوس سلطان احمد خان بروم

۷۱۸ ذکر وقایع سنه ۱۱۱۶ و جلوس میر عبد الله بر اورنگ میرویس و شرایط صلح او با ایران و کشته شدن او بدست و غلجائی و جلوس محمود

۷۱۸ ذکر وقایع سنه ۱۱۱۷ و استقلال میر محمود غلجائی در قندهار و مصاحبت شاه سلطان حسین با علماء اصفهان

۷۱۸ ذکر وقایع سنه ۱۱۱۸ و فوت اورنگ زیب عالمگیر در هند و جلوس شاه عالم بر اورنگ و تعیین عظیم خان بکلکته و ملقب شدن شاه عالم بهادر شاه و طغیان عبد الله خان و پسر اسد الله خان ابدالی در هرات و آمدن میر محمود غلجائی بجنگ اسد الله خان و کشته شدن اسد الله خان و لقب یافتن میر محمود از شاه سلطان حسین

۷۲۰ ذکر وقایع سنه ۱۱۱۹ و طغیان شهداد خان باردبیلی و شورش محمود غلجائی و رفع شهداد خان در کرمان و فتنه در قندهار

۷۲۰ ذکر وقایع سنه ۱۱۲۰ و آمدن محمود غلجائی از قندهار بطرف سیستان و فوت او و بافغانیم بسیار قندهار و چاره جوئی شاه سلطان حسین صفوی در رفع او

۷۲۱ ذکر وقایع سنه ۱۱۲۱ هجری نبوی مطابق سنه ۱۷۰۹ میلادی سنه ۱۱۲۰ قمری هجری سنه ۱۷۰۸ میلادی و حوادث عمده این مدت سالانه و جنگ افغانان با ایرانیان و ایرانیان با افغانان

۷۲۲ ذکر رفتن میر محمود غلجائی از قندهار بکرمان و ماموریت امان الله خان برفع او و شکست افغانان و عود میر محمود قندهار و تعدیات سپاه غلجائیان در کرمان و هرج و مرج در دربار شاه سلطان حسین

۷۲۳ ذکر حرکت میر محمود غلجائی از قندهار بطرف کرمان و یزد و جنگ شاه و شاه سلطان حسین در نائین و رفع او

۷۲۳ ذکر جنگ کردن سپاه شاه سلطان حسین با میر محمود غلجائی و شکست قزلباشان و غنایم گرفتن محمود از جنگ و برون آمدن اصفهان

ذکر مشاوره میر محمود با برگان سپاه در دفعه چهل قزلباشان و جنگیدن قوم افغانان و حصار شدن قزلباشان در اصفهان و فرستادن نامه والی هرات و جواب او از طرف میر محمود و یوسفی ایشان از مصالحت و استیلای میر محمود در هرات اصفهان و بیانات و عمارات شاهی

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۷۲۶ ذکر تخلیت قزاباد و امدن افغانان ایران و تصرف پل شهرزور بنای صلح و برقرار نشستن صلح و تعیین حاکم

و رفتن و عودت او نزد سر محمود و استیلای افغانان بارو قلعه و جنگ افغانان با مردم اصفهان کشته شدن

۷۲۷ ذکر مجلس مشورت شاه سلطانحسین و تعیین شاهزاده طهماسب میرزا بولیعهدی و رفتن او باصفهان تقرر

میرسود از رفتن ولیعهد و خواستن صلح شدن او و اغلای طلای ملی در اصفهان و شورش مردم بسبب

حرم خانه و رفتن اسعد اغا باشوشیان بجنگ افغانان و شکست شان و خودکشی اسعد اغا

۷۲۹ ذکر شدت قحطی و تعدی در اصفهان و مجلس شاه سلطانحسین و رفتن سوال نزد سر محمود و فیصلی افغانان

زدن او از صلح و امدن ملک محمود و سیستانی معاونت شاه و فرستادن سر محمود نزد او و عودت ملک و

۷۳۰ ذکر ناپایی ماکولات و فضایح گرسنگی و سیاست سپاه فرانسوی و شکنج او و ذبح و اوجوری در اصفهان

و هجوم مردم بمرخانه و در تعیینات خان حویزه والی و شبان و قضیه لاری و نجاتو

۷۳۱ ذکر ناچاری شاه سلطانحسین و کناره گرفتن از تاج و تخت و گروش او در بازار و سیاهای اصفهان و

وداع کردن او با مردان و قرارگذاردن و رفتن شاه سلطانحسین با بزرگان در کاه نزد سر محمود افغان و

تسلیم نمودن تاج و تخت کیان و امدن سر محمود با اصفهان و جلوس او و ضبط خزینه وغیره در اصفهان

۷۳۲ پادشاهان افغانستان که در ایران و افغانستان سلطنت کرده اند و دوران ایشان و بوده و مدت سلطنت شان

و عده سال بوده است و ذکر جلوس سر محمود شاه افغان و لشکرفرستادن بفیروز و شورش فیروزیان و کشته شدن

افغانان و عودت شان با اصفهان و غصب سر محمود شاه و کشته شدن بنامی قزلباشان و تصرف ایل افغان

۷۳۴ ذکر قلت ماکولات در اصفهان و رفتن نصرالله خان برای اوردن غله و کج دادن شاه محمود صد هزار نفر مردم دیگر

باصفهان و امدن شاه محمود باصفهان از قضا روز رفاف شاه محمود با یک بیات شاه سلطانحسین و بقاوت

گرون اصفهانیان با افغانان و رفتن نصرالله خان بجهت فتح شیراز و کشته شدن او و فتح شیراز بدست افغان و رفتن

۷۳۶ ذکر توقف طهماسب میرزا در قزوین وغیره و لشکرفرستادن او و امدن سپاه محمود بفیروزکوه و شکست یافتن

و عودت او باصفهان و تقاربین امان الله خان و شاه محمود و رفع شدن و رفتن شاه محمود بطرف تخت سلیمان

و توقف او در سحرا و تلفیات او از شتر و عودت او باصفهان

۷۳۸ ذکر تقاهت و سفاهت شاه محمود و حمله کشی او و امرداد ن بکشتن تمامی او و صفویه و ایشان

شاه سلطانحسین و شدت ناخوشی و بوائی شاه محمود و کشته شدن او و جلوس شاه اشرف تخت سلطنت اصفهان

۷۴۰ ذکر استقلال یافتن شاه اشرف تخت سلطنت ایران و رفتن او نزد شاه سلطانحسین و نامه نوشتن شاه

میرزا و اگهی قزلباشها از نامه او و نامه فرستادن قزلباشان و بدست افغانان بکنوب و کشته شدن

۷۴۲ ذکر نوشتن شاه اشرف معصوم نوشتن خزینه و گرفتار کردن بزرگان افغان و گرفتن مالی بسیار از ایشان

و هلاک نمودن اتباع شاه محمود و امدن سپاه عثمانی بجنگ شاه اشرف و کشتن شاه سلطانحسین اصفهان

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

	شاه اشرف افغانی و جنگ او با قزلباشان و فرار قزلباشان و اقدام زمانخان قرقلباش
۷۴۴	ذکر خروج چرکس با سم دروغ سلطانی بر ضد و کشته شدن او و فتنه هرات و تعیین جعفرخان بحکومت قندهار و نامه با قاجار هرات و عبارات نویسندگان درباره افغانان و مجلس ارائی عثمانی و فتاوی علمای عثمانی
	ایرانیان و تحصن شان با در قلعی افشار بر کاب شاه طهماسب ثانی و کشته شدن قلیخان قاجار و استیلای
۷۴۵	ذکر فتح بصره بدست عثمانی و افغان و شرایط مصالحت و لقب یافتن زمانخان بعلی طهماسبقلیخان و
	فرستادن او بطرف طهماسب و سپاهان و افغانان
۷۴۷	ذکر وقایع سنه ۱۱۳۱ و آمدن شاه طهماسب ثانی و طهماسبقلیخان با در بجنگ الله یارخان ابدالی بطرف آمدن
	ذوالفقارخان و جنگهای مهیبه و قتاصباح و سالمت بن شاه طهماسب ثانی و الله یارخان ابدالی و منصب
	الله یارخان بحکومت هرات و جشن بورد گرفتن عثمانی در اسلامبول و فوت کاترین ملکه روسیه
۷۴۹	ذکر وقایع سنه ۱۱۳۲ و توقف شاه طهماسب ثانی و طهماسبقلیخان با در مشهد و حرکت ایشان بطرف مشهد
	و سبزوار و دهستان و جنگ با شاه اشرف افغان و انهزام افغانان و رفتن شان بطرف طبسین
۷۵۰	ذکر جنگ دوم شاه طهماسب بسبزواری با در دوم ایلچیان شاه اشرف و استیلای شاه طهماسب ثانی و فتنه و شکست افغانان
۷۵۱	ذکر جنگ سوم با شاه اشرف و متوجه شدن اصفهان و هزیمت افغانان بشاه و کشتار اشرف و انهزام
	و فرار او از اصفهان بطرف شیراز
۷۵۳	ذکر اقتدار و فتوحات شاه طهماسب ثانی و عهد و پیمان عثمانی و مابین مردم شیراز و افغانان و شکست فتنه و بلوای مردم شیراز
۷۵۳	ذکر انتظام فتنه امور اصفهان و او شاه طهماسب ثانی باصفهان و سیاست طهماسبقلیخان با شاه طهماسب ثانی و فتنه انگیزی او
۷۵۴	ذکر حرکت طهماسبقلیخان با در از اصفهان بعزم جنگ با شاه اشرف بشیراز و انهزام و فرار اشرف
	و گرفتاری سرداران افغانان از مرو و زن و دو فقه الیمه و پوشان افغان
۷۵۶	ذکر عبور کردن اشرف از پل فساد و رسیدن بسپاه ایران و گرفتاری فراریان و نصب نامه بر سیاه اشرف
۷۵۷	ذکر ملاقی فرستادن طهماسبقلیخان با در نزد محمد شاه هندوستان و تعیین سرکردگان سپاه کوکبانی هند و توقف و ملاقی با
۷۵۸	ذکر سرانجام پیشانی نمال شاه اشرف افغان و کشته شدن او و او رون بیراور با اصفهان شاه و اصفهان
	و شمه از مقدار غنایم نفوس و خسارات ایرانیان و افغانان و شمه از روی اشرف باصفهان
۷۶۰	ذکر وقایع سنه ۱۱۳۳ و حرکت طهماسبقلیخان با در از شیراز و او طی بغداد و عزیمت سوال شاه حسین از قندهار بشیراز و
	رسالت و جواب با فتن نامه و کلمات بشاه حسین الیه با در جنگ و فتح افغانان با الله یارخان و استیلای او و افغانان
۷۶۲	ذکر قلعه گیری ابراهیم خان ظهیر الدوله در شهر با و فتن افغانان از هرات بجنگ او و شکست خوردن
	ابراهیم خان و محصور شدن او در شهر با و دست و فتن افغانان بهرات
۷۶۳	ذکر شورش فرقه اسلام بسوال و کشته شدن صدر اعظم و وزیر داخله و حمزه و عزل اسلام را بجای او و نصب سلطان

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

محمود خان اول مرتبه با عساکر خود عازم افغانستان شده
۲۶۴ ذکر اوضاع خراسان و آمدن یلمه سبطلیخان با لشکر خراسان و جنگ او با افغانان ابدالی و سپاه شاه طهماسبی و عود نمودن
۲۶۵ ذکر جنگ یلمه سبطلی خان با دوازده افغان و محاصره شدن هرات
۲۶۶ ذکر محصور بودن هرات و جنگ ایرانیان با افغانان و قتل و قتول این دو طایفه
۲۶۶ ذکر جنگ یلمه سبطلی خان با دوازده افغان و هزیمت شدن ایشان
۲۶۷ ذکر مامور شدن سرکردگان بتسخیر قراه و جنگ امام ویردی بیک با علی مردان افغان و شکست امام ویردی بیک
۲۶۸ ذکر وقایع سنه ۱۱۳۵ و اتفاق دوازده افغان و افغانان در جنگ و طرح مصالحت ریختن
۲۶۹ ذکر جنگ آقا رضا خان ابدالی با یلمه سبطلی خان با دوازده افغان و شکست ایشان
۲۷۰ ذکر آمدن شیخ الاسلام نزد یلمه سبطلی خان و فرستادن ایلچی افغانان نزد ابدالی خان و باز جنگ این دو با
افغانان و شدت محاصره هرات و قحطی و سختی کار تا دقوقه و هرات و فتح او بسبب ابر همچنان بلیر الدوله
۲۷۲ ذکر حبس بوزری گرفتن باده و کوچ دادن بزچی افغانان را بابا و خراسان
۲۷۴ ذکر جنگ شاه طهماسب ثانی با عثمانی و شکست او و اغراض نامه مصالحت آمیز با عثمانی و اقتدار یکوتاب بیگ
۲۷۲ ذکر وقایع سنه ۱۱۳۶ و حرکت نادر از خراسان با صفهان و پذیرفتن خاقان شاه طهماسب عثمانی و نصب شاهزاده طهماسب و جنگ او با عثمانی و شکست او و
۲۷۳ ذکر اقتدار روز افزای محمد شاه هندی در هندوستان و اختلاف بین نوابان مصر
۲۷۳ سلاطین افشاریه پایتختشان کلات و مشهد بوده و هفت سلطان افشاریه ۷۰ سال و اندی سلطنت نموده اند
و آخرین ایشان میرزا شاهرخ بیگ که حکم قتلش شاه جهانگشا گشت و کروفایع سنه ۱۱۴۳ و سنه ۱۱۴۴ و طغیان نادر و شاه طهماسب ثانی
۲۷۴ ذکر وقایع سنه ۱۱۴۵ و آمدن نادر بجانب ایران و جنگ او با یلمه سبطلی خان و دیگر امرای افغانان و فتوحات نادر و جلوس او بر تخت سلطنت
۲۷۵ ذکر عقد مصالحت بین دولتین و آرامش و اطمینان و استقلال خاطر یافتن کردن ایران
۲۷۵ ذکر وقایع سنه ۱۱۴۶ و رسیدن نادر شاه افشار بقلعه کرنک افغانستان و فرستادن ایلچی نزد ابدالی خان و فرستادن لشکر بتسخیر هرات و شکست یافتن
۲۷۶ ذکر بنا شدن شهر بوبد کنانی نادر شاه قلعه هرات و ساختن مسجد و مدرسه و حمام و دکاکین و کاروانسرا و بستان و بنا شدن شهر بوبد کنانی
۲۷۷ ذکر طغیان داود خان با سمنی و شرح حال گذشته و روانی عاقبت او که بتوطن نادر شاه منجر گردیده شد
۲۷۸ ذکر رسیدن ایلچی نادر با سلام سبول و عودت او با سفرای عثمانی بدربار نادر شاه افشار
۲۷۸ ذکر وقایع سنه ۱۱۴۷ و بنای نادر شاه در اطراف هرات و محاصره نمودن قندهار و اسیر شدن حسین خان و فرار نمودن شاه حسین
۲۷۹ ذکر آمدن شاهزاده رضا قلی میرزا از خراسان با فغانستان و استیلای او با جنود و تبع و اطاعت دمان از او و
او مطرف بخارا و جنگ ابوالفیض خان حکمران بخارا و غلبه او و عود نمودن سلیم رحسب امر نادر شاه
۲۸۰ ذکر قلعه قندهار گرفتن سلطان در رفع قلعه زمین داور و ولایت شال او و تسخیر قلعه خاوشین و دیوانچ بیک افشار و قوقلنه
۲۸۱ ذکر شدت محاصره قندهار و طول آن و یورش سپاه بقلاع و برفتح قندهار و رسیدن فرزند و سپاهای تازه بکمک نادر شاه و تسلیم قندهار
بنادر و آمدن سپاه همسیر بزودی و رسیدن او و طرف قندهار و بکمک نادر شاه و ساختن او با فرزند بیک قندهار

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۷۸۳	ذکر گشتن جهانبیگ بن صفوی و قایع اردبیل و معاودت بین عثمانی و ایران و عقد صلح بین ایشان
۷۸۴	ذکر تعین سنه ۱۱۵۱ و حرکت نادرشاه بطرف کابل و بیان الحاق چغانی از اسلام بیگ و گرفتن قلعه غزنین از افاغنه و عودت نادر بطرف کابل
۷۸۴	ذکر توجه نادرشاه بطرف کابل و تسلیم شدن غزنین و محاصره شدن کابل و آمدن علی و مشایخ ایکا بل ارابی و استیمانی نادر بکابل
۷۸۶	ذکر ورود نادرشاه بکابل و عواطف نسبت بدم شهر و امرا و بساختن جواهر و فرستادن ایلچی و محمد شاه بابری کورکانی هند و گشتن ایلچی و حرکت نادرشاه بطرف هندوستان
۷۸۷	ذکر فرار ناصرخان از جنگ با سپاه ایران و رسیدن نادرشاه بلاهور
۷۸۷	ذکر فتح لاهور و توجه نادرشاه بطرف دهلی و جنگ او با محمد شاه کورکانی و غلبه نادر و قتل و کشتگان و غیره
۷۸۸	ذکر غلبه نمودن نادرشاه بر دهلی و امر بکشتن قزلباش و سوزانیدن شهر و بعفو فرمودن و سیاست مخالفین کردن
۷۸۹	ذکر مصالحت عثمانی و منسفر روس و سایر وقایع اروپا
۷۹۰	ذکر وقایع سنه ۱۱۵۲ و تصمیم نادرشاه در حرکت از هند و مجالس ارائی و مواصلت او با محمد شاه هندی کورکانی و مبلغ او در اسباب و جواهر از هند و رسیدن او بهرات و جشن گرفتن و رفتن بخارا و معاملات او با ابوالفیض خان پادشاه بخارا و عودش
۷۹۰	ذکر وقایع سنه ۱۱۵۳ و جنگ و غلبه نادرشاه با پادشاه خوارزم و مانع شدن طایفه یموت استیلای بلاد یموت بطرف افغانستان و رسیدن ایلچیان روس بدربار
۷۹۱	ذکر در گذشتن پادشاهان روس و پروس و اطریش
۷۹۱	ذکر وقایع سنه ۱۱۵۴ و غلبه نادرشاه بافغان و تسخیر قندهار و سوگند دادن سپهسالار و سایر امرای کورکانی و فرستادن شاهزاده رضاقلیمرزا و لشکر بجانب
۷۹۲	ذکر وقایع سنه ۱۱۵۵ و تعیین سوانح سفارت ایران نزد هندوستان و تصمیم نادرشاه برای جنگ با عثمانی
۷۹۳	ذکر وقایع سنه ۱۱۵۶ و گرفتن جشن بزرگ و اجتماع امرا و سران و سپاه ایران و حرکت نادرشاه بطرف عراق عرب و استیلای او و بنای گنبد بر سر قبر حسین و ساختن گنبد ایوان حضرت امیر از طلا و مواصلت عثمانی در صلح و سالمت با نادرشاه
۷۹۳	ذکر ظهور دروغی محمود کابل و رفتن او بخوزستان و فتنه انگیزی و ادعای بی اساس او و خبر یافتن نادرشاه و رفع فتنه و شورش او
۷۹۴	ذکر وقایع سنه ۱۱۵۷ و ورود یکی از ایلچیان عثمانی بتبریز و رفع اماله و تعیین کمیسیون انگلیس از جانب نادرشاه و اعطای دریای نارون و خلیج فارس و عثمانی و خوشی و باز صرفه در هندوستان
۷۹۵	ذکر وقایع سنه ۱۱۵۸ و مناسبات ایران و عثمانی بسر حدود و مصالحت بین ایران و دولت و جنگ نادرشاه با عثمانی و حوادث آن
۷۹۶	ذکر وقایع سنه ۱۱۵۹ و حرکت نادر بسر حد و اتمام عمارات او و کلک و جعل نمودن فرامین و فرمان او در کلات و تعیین عثمانی و حرکت کمیسیون
۷۹۷	ذکر جنگ نادرشاه با دولت انگلیس و سایر
۷۹۷	ذکر وقایع سنه ۱۱۶۰ و کشته شدن نادرشاه و انقلاب روی داده و فتنه احمدخان ابدالی و قورچیان عراقی با افغانان بطرف قندهار
۷۹۸	ذکر انقلاب داخله انگلستان و فرح عثمانی از کشته شدن نادر و جنگ فرانسه و اطریش و مساعدت با اطریش
۷۹۹	خاتمه جلد دوم امان التواریخ

فهرست وقایع مصر المحروسه من هجرة النبویة الی سنة ۱۱۶۰ الهجریة المصطفویة صلعم من مجلد الثانی من سبعة مجلدات امان التواریخ

۱۱	لشکر کشیدن عمرو بن العاص و فتح مصر بدست او در سنه ۲۰
۳۶	ذکر وقایع سال ۳۵ و تشدید شکایت مردم از حکومت و عزل آنها و فتنه عبدالله بن مبارک در مصر
۳۶	ذکر سبب شدن مردم مصر و کوفه و بصره و آغاز فتنه در خانه عثمان جمع شدن و تعهد عثمان
۵۵	ذکر تعیین محمد بن ابابکر بحکومت مصر و اختلاف مصریان و مامور شدن مالک اشتر نخعی بمصر و شهادت او در راه و لشکر کشی عمرو عاص از شام و مصر و شهادت محمد بن ابابکر و استیلای عمرو عاص بر شام
۶۶	وقایع سال چهل و دو هجری و حکومت عمرو بن العاص در مصر تا انتهای وفات او در اسکندریه
۱۲۳	ذکر وقایع شصت و دوم و تجدید حکومت قتل پادشاه کابل در کابلستان و فوت مسلمه بن مخلد حکمران مصر و تعیین یزید بحکومت مصر
۲۲۴	ذکر وقایع سنه ۲۹۱ و سنه ۲۹۲ و لشکر کشی مکتفی بجنگ قرامطه و خاتمه کار آنها و لشکر کشی مکتفی بشام و مصر و هلاکت هرون حمارویه و انقراض بنی طولون در مصر
۲۲۶	ذکر وقایع سنه ۲۹۷ و رفتن لیث بن علی بشیراز و هلاکت او و لشکر کشیدن احمد بن نصر سامانی بسیستان و تعیین ننگین خزری بحکومت مصر
۲۲۷	ذکر وقایع سنه ۳۰۱ و کشته شدن اسماعیل بن احمد سامانی و نشستن نصر بن احمد بجای او و آمدن ابوالقاسم برای گرفتن مصر و انهزام او بطرف افریقا
۲۳۷	ذکر وقایع سنه ۳۲۳ و سنه ۳۲۴ و آغاز طبقه ملوک اخشیدیه در مصر و حکومات اسلامیه این سال
۲۳۸	ذکر وقایع سنه ۳۲۸ و جنگ بین اخشید محمد بن طغج ملک مصر و ابن رایق حکمران شام و صلح بین آنان
۲۴۰	ذکر وقایع سنه ۳۳۲ و کور شدن متقی بدست تورون و نشستن المستکفی بالله بتخت خلافت و جنگ بین اخشید و سیف الدوله
۲۴۱	ذکر وقایع سنه ۳۳۴ و هلاکت تورون و غلبه معز الدوله به بغداد و خلع مستکفی و میل کشیدن بچشم او و وفات اخشید حکمران مصر

فهرست وقایع مصر المحروسه من هجرة النبویة الی سنه ۱۱۶۰

۲۴۲	ذکر وقایع سنه ۳۳۹ و لشکر کشیدن سیف الدوله بطرف دمشق و آمدن کافور از مصر بجنگ او و انهزام سیف الدوله حمدان
۲۴۴	ذکر وقایع سنه ۳۴۵ و آمدن ملک نوبه بطرف مصر و عودت او در حال انکسار
۲۴۵	ذکر وقایع سنه ۳۴۹ و وفات انوجور ملک مصر و تعیین ابو الحسن علی بجایش
۲۴۱	ذکر وقایع سنه ۳۵۵ و وفات ابو الحسن علی اخشید حکمران مصر و نشستن کافور بجایش
۲۴۸	ذکر وقایع سنه ۳۵۱ و وفات کافور و تعیین ابو الفوارس احمد بجای او و تسلط جوهر از جانب فاطمیین مصر و فتح مصر بدست او
۲۴۹	ذکر وقایع سنه ۳۵۸ و منازعت بین آل حمدان و استقبال مصریها ابو الحسن جوهر رومی
۲۴۹	ملوک علویین یا فاطمیین که در مصر و مغرب سلطنت کرده اند چهارده تن بوده اند و مدت سلطنتشان دو صد و هشت سال بوده که از زمان المعز لدین الله که مصر را گرفت تا انقراض آنان در مصر دو صد و نه سال سلطنت کرده اند
.	ذکر وقایع سنه ۳۵۹ و آغاز سلطنت فاطمیین در مصر
۲۵۰	ذکر وقایع سنه ۳۶۰ و ترتیبات ابو الحسن جوهر رومی در مصر و توسعه یافتن مذهب شیعه در مصر
۲۵۰	ذکر وقایع سنه ۳۶۲ و ورود المعز لدین الله علوی فاطمی بمصر و استقبال مصریها او را و بنای جامع الازهر در مصر
۲۵۲	ذکر وقایع سنه ۳۶۳ و سنه ۳۶۴ و وفات المطیع بالله و بخلافت نشستن الطایع بالله و رفتن قرامطه بجانب مصر و انهزام آنها از عساکر مصری
۲۵۲	ذکر وقایع سنه ۳۶۵ و وفات المعز لدین الله علوی و نشستن العزیز بالله بجای او و جنگ العزیز با افتکین و اسیر شدن افتکین و آوردنش بمصر
۲۵۳	ذکر وقایع سنه ۳۷۲ و استیلای عساکر مصر بشامات و فلسطین
۲۵۷	ذکر وقایع سنه ۳۸۰ و تعیین ابو علی از جانب العزیز بالله خلیفه مصر بحکومت حلب
۲۶۰	ذکر وقایع سنه ۳۸۶ و وفات العزیز بالله ابو منصور نزار علوی فاطمی خلیفه مصر و تعیین پسرش ابو منصور ابو علی الحاکم بامر الله بجایش
۲۶۲	ذکر وقایع سنه ۳۹۱ و احکام الحاکم بامر الله علوی خلیفه مصر در مصر و آغاز مودت ایلک خان با امیر سیف الدوله غزنوی و توجه امیر محمود به هندوستان
۲۶۴	ذکر وقایع سنه ۳۹۴ و کشته شدن قاضی مصر حسین بن علی و تعیین عبد العزیز بن نعیم او بقضاوت مصر

فهرست وقایع مصر المحروسه من هجرة النبویه الی سنه ۱۱۶۰

۲۶۵	ذکر وقایع سنه ۳۹۶ و خروج حمزه در مصر
۲۶۷	ذکر وقایع سنه ۳۹۸ و قتل قاضی مصر
۲۷۱	ذکر وقایع سنه ۴۰۵ و احکام جدیده الحاکم بامر الله علوی خلیفه مصر و کشته شدن قاضی مصر و قاضی دینور
۲۸۴	ذکر وقایع سنه ۴۲۷ و وفات الظاهر لاعزاز دین الله علوی مصر و نشستن ابی تمیم مستنصر بالله علوی بتخت خلافت مصر
۲۸۶	ذکر وقایع سنه ۴۲۹ و عقد معاهدت بین خلیفه مصر و امپراطور روم
۲۹۰	ذکر وقایع سنه ۴۳۷ و سنه ۴۳۸ و واقعه حلب و صلح بین حلب و مصر
۲۹۱	ذکر وقایع سنه ۴۴۱ و تعمیر مستنصر بالله علوی در مصر
۲۹۳	ذکر وقایع سنه ۴۴۵ و غلای در مصر
۲۹۴	ذکر وقایع سنه ۴۴۸ و تقویت مستنصر بالله بمعز الدوله حکمران حلب
۲۹۵	ذکر وقایع سنه ۴۵۰ و خطبه خواندن بنام خلیفه مصر
۲۹۹	ذکر وقایع سنه ۴۵۹ و شورش در مصر و فتنه بین ترکان و بربریها
۲۹۹	ذکر وقایع سنه ۴۶۰ و سنه ۴۶۱ و ظهور قحطی و کم آبی در مصر و فلسطین
۳۰۰	ذکر وقایع سنه ۴۶۴ شدت قحطی و گرانی در مصر
۳۰۲	ذکر وقایع سنه ۴۶۸ و سنه ۴۶۹ و آمدن آتسز بمصر و عودت او و جنگ بدر الجمالی و شکست بدر الجمالی از عساکر مصر
۳۰۹	ذکر وقایع سنه ۴۸۴ و وفات مستنصر بالله علوی خلیفه مصر و تعیین مستعلی بالله بجایش
۳۰۹	ذکر وقایع سنه ۴۸۸ و طغیان برازبن مستنصر بالله با برادرش المستعلی بالله خلیفه علوی مصر و گرفتار و کشته شدن نزار و نفیسه الدوله امکتن
۳۱۱	ذکر وقایع سنه ۴۹۱ و لشکر کشیدن شاهین شاه از مصر بفلسطین و استیلای او به بیت المقدس و آمدن مجاهدین و صلیبیون بجنگ مسلمان و آغاز جنگ صلیب
۳۱۲	ذکر وقایع سنه ۴۹۵ و وفات المستعلی علوی فاطمی خلیفه مصر و تعیین امر باحکام الله بجای او
۳۱۳	ذکر وقایع سنه ۴۹۶ و هیجان در مصر و سکوت مصریان
۳۱۴	ذکر وقایع سنه ۴۹۸ و سنه ۴۹۹ و محاصرت طرابلس شام و مدد خواستن از خلیفه مصر
۳۱۶	ذکر وقایع سنه ۵۰۶ و توجه شاهین شاه افضل امیر الجیوش در آبادی مصر و بنای مرصد در مصر و اشتغال امر باحکام الله بتعیش و لذائذ دنیوی

فهرست وقایع مصر المحروسه من هجرة النبویه الی سنه ۱۱۶۰

۳۲۰	ذکر وقایع سنه ۵۱۴ و سنه ۵۱۵ و جنگ بین سلطان محمود سلجوقی و برادرش سلطان مسعود و کشته شدن امیر الجیوش افضل بن بدر الجمالی در مصر
۳۲۴	ذکر وقایع سنه ۵۲۴ و وفات آمر باحکام الله خلیفه علوی مصر و نشستن الحافظ لدین الله بنیابت بجای
۳۲۴	ذکر وقایع سنه ۵۲۵ و سنه ۵۲۶ و وفات سلطان محمود بن سلطان محمد سلجوقی و منازعت سلجوقیان با یکدیگر و کشته شدن احمد بن افضل امیر الجیوش در مصر
۳۲۵	ذکر وقایع سنه ۵۲۸ و شورش مصریان بر ضد خلیفه الحافظ لدین الله و مسموم شدن حسین خلیفه و سکوت مردم
۳۲۷	ذکر وقایع سنه ۵۳۱ و عزل شدن تاج الدوله بهرام نصرانی از وزارت مصر و نصب ملک افضل مسند وزارت مصر
۳۳۱	ذکر وقایع سنه ۵۴۴ و وفات الحافظ لدین الله علوی خلیفه مصر و نشستن ابو منصور الظافر لامر الله بخلافت مصر
۳۳۴	ذکر وقایع سنه ۵۴۸ و عودت سلطان علاء الدین غوری و رفتن سلطان سنجر سلجوقی بجنگ غزان و اسارت او و کشته شدن وزیر خلیفه علوی در مصر
۳۳۵	ذکر وقایع سنه ۵۴۹ و کشته شدن ابو منصور اسماعیل الظافر بامر الله علوی خلیفه مصر
۳۳۹	ذکر وقایع سنه ۵۵۵ و وفات الفایز بنصر الله خلیفه علوی مصر و نشستن العاضد لدین الله بجایش
۳۴۰	ذکر وقایع سنه ۵۵۶ و کشته شدن ملک صالح طلایع بن رزیک وزیر خلیفه مصر و نقل سر مبارک امام حسین ع از عسقلان مصر
۳۴۱	ذکر وقایع سنه ۵۵۷ و منازعت امیر مکه با امیر حاج و آغاز نقار بین بزرگان مصر
۳۴۱	ذکر وقایع سنه ۵۵۸ و کشته شدن عادل بن رزیک وزیر العاضد لدین الله خلیفه علوی مصر و جنگ بین شاور و ضرغام بر سر منصب وزارت
۳۴۱	ذکر وقایع سنه ۵۵۹ و جنگ شاور و ضرغام در مصر با یکدیگر و کشته شدن ضرغام و نشستن شاور مجدداً بمسند وزارت
۳۴۲	ذکر وقایع سنه ۵۶۰ و سنه ۵۶۱ و جنگ بین شاور وزیر مصر و اسد الدین شیرکوه و آمدن صلیبیون بامداد شاور
۳۴۳	ذکر وقایع سنه ۵۶۲ و آمدن اسد الدین شیرکوه از شام بمصر بجنگ مصریان و صلیبیون و عودت شیرکوه بشام و برقرار شدن شحنه از فرنگیان در مصر

فهرست وقایع مصر المحروسه من هجرة النبویه الی سنة ۱۱۶۰

۳۴۴	ذکر وقایع سنة ۵۶۴ و اقامت صلیبیان بمصر و امداد خواستن آنان و استمداد موذن العاضد خلیفه مصر از نورالدین زنکی و آمدن شیرکوه بمصر
۳۴۵	ذکر وقایع سنة ۵۶۵ و شورش در مصر بر ضد صلاح الدین یوسف ایوبی
۳۴۵	ذکر وقایع سنة ۵۶۶ و تصرفات صلاح الدین یوسف ایوبی در مصر
۳۴۶	ذکر وقایع سنة ۵۶۷ و وفات العاضد بالله آخرین خلیفه علوی در مصر
	سلاطین آل ایوب در مصر شش نفر بودند و مدت سلطنتشان بشتاد و دو سال و کسری بود اولشان سلطان صلاح الدین یوسف که در سنة ۵۶۷ با صد و شصت و هفت تخت سلطنت شش و آخرشان سلطان الاعظم غیاث الدین توران شاه بود که در سنة ۶۴۸ بدست مماليک مقتول گردید
۳۴۷	ذکر وقایع سنة ۵۶۸ و گرفتار شدن خانواده العاضد خلیفه علوی مصر بدست سلطان صلاح الدین ایوبی
۳۴۸	ذکر وقایع سنة ۵۶۹ و شورش شیعیان خانهای فاطمی بر ضد سلطان صلاح الدین و کشته شدن ایشان و وفات نورالدین محمود زنکی در شام
۳۴۹	ذکر وقایع سنة ۵۷۰ و لشکر کشیدن سلطان صلاح الدین از مصر بشام و تصرفات او
۳۵۴	ذکر وقایع سنة ۵۸۲ و تعیین حکام از جانب صلاح الدین در شام و غیره
۳۵۵	ذکر وقایع سنة ۵۸۳ و فتوحات سلطان صلاح الدین ایوبی پادشاه مصر در سوریه و فلسطین و فتح بیت المقدس و سایر وقایع همان
۳۵۷	ذکر وقایع سنة ۵۸۴ و سنة ۵۸۵ و فتوحات صلاح الدین و آمدن فردریک پادشاه المان صلیبیون بحاصرت عکا
۳۵۹	ذکر وقایع سنة ۵۸۵ و صلح بین سلطان صلاح الدین پادشاه مصر و مجاهدین صلیبیون و اتمام حصار عکا
۳۶۰	ذکر وقایع سنة ۵۸۶ و وفات سلطان صلاح الدین ایوبی پادشاه مصر و شام و سوریه
۳۶۱	ذکر وقایع سنة ۵۹۰ و لشکر کشیدن ملک عزیز پادشاه مصر بشام و صلح او با ملک افضل
۳۶۳	ذکر وقایع سنة ۵۹۳ و سنة ۵۹۴ و جنگ ملک عزیز و ملک عادل با صلیبیون
۳۶۴	ذکر وقایع سنة ۵۹۵ و وفات ملک عزیز عماد الدین عثمان پادشاه مصر و نیابت او
۳۶۴	ذکر وقایع سنة ۵۹۶ و خلع شدن ملک منصور پادشاه مصر و نشستن ملک عادل بجای او
۳۶۹	ذکر وقایع سنة ۶۱۶ و لشکر فرستادن ملک عادل پادشاه مصر بطرف موصل و غلبه عساکر مصری با سلطانشاه در موصل

فهرست وقایع مصر المحروسة من هجرة النبویة الی سنة ۱۱۶۰

۳۷۰	ذکر وقایع سنة ۵۰۱ و لشکر کشیدن ملک عادل پادشاه مصر بجنگ صلیبیون و غلبت بر انها و فضایح صلیبیون در بیت المقدس
۳۷۲	ذکر وقایع سنة ۵۰۳ و خلافت فرستادن خلیفه بغداد بتهنیه ملک مصر
۳۷۴	ذکر وقایع سنة ۵۰۸ و سنة ۵۰۹ و آمدن ملک عادل پادشاه مصر از دمشق بمصر و عود تا او
۳۷۷	ذکر وقایع سنة ۵۱۵ و آمدن صلیبیون فرنگستان بسواحل مصر و جنگ ملک مصر با انها و وفات ملک عادل در شام و نشستن ملک کامل بجای او
۳۷۸	ذکر وقایع سنة ۵۱۶ و جنگ صلیبیون در مصر و انهزام صلیبیون
۳۸۹	ذکر وقایع سنة ۵۲۶ و مناقشت و منازعت بین ال ایوب و آگاه آرشدن بیت المقدس و غیره از جانب ملک کامل پادشاه مصر عزوز بک امیر الطوال الملثمین
۳۹۲	ذکر وقایع سنة ۵۲۹ و سنة ۵۳۰ و منازعت با وک ال ایوب و گرفتار شدن قلیج ارسلان بسبب ملک کامل پادشاه مصر
۳۹۳	ذکر وقایع سنة ۵۳۱ جنگ ملک کامل و ال ایوب با کیقباد بن کیخسرو و انهزام ال ایوب
۳۹۳	ذکر وقایع سنة ۵۳۲ و سنة ۵۳۳ و جنگ بین ملک مصر و ملک اسیای صغیر
۳۹۴	ذکر وقایع سنة ۵۳۵ و وفات ملک کامل پادشاه مصر و نشستن ملک عادل ثانی بجای او
۳۹۵	ذکر وقایع سنة ۵۳۷ و خلع ملک العادل الثانی پادشاه مصر و نشستن ملک صالح ایوب بجای او
۳۹۵	ذکر وقایع سنة ۵۳۸ و سنة ۵۳۹ و نزاع بین ال ایوب در سوریه و شامات
۳۹۸	ذکر وقایع سنة ۵۴۲ و جنگ در بین ملک سوریه و شامات با ملک مصر و غلبت مصر و فتح بیت المقدس و انهزام صلیبیون و فرار انها
۳۹۹	ذکر وقایع سنة ۵۴۳ و فتح دمشق بدست ملک صالح ایوب پادشاه مصر
۴۰۰	ذکر وقایع سنة ۵۴۵ و عودت ملک صالح نجم الدین ایوب پادشاه مصر از شام مصر
۴۰۱	ذکر وقایع سنة ۵۴۶ و لشکر کشیدن لویس نهم پادشاه فرانسه بصلیبیان مصر و اشتداد جنگ انها با مصریان
۴۰۱	ذکر وقایع سنة ۵۴۶ و وفات ملک صالح ایوب پادشاه مصر و نشستن ملک المعظم توران شاه غیاث الدین بجای او و جنگ مصریها با صلیبیون
۴۰۳	ذکر وقایع سنة ۵۴۸ و فتوحات مصریان در جنگ با صلیبیون و گرفتار شدن لویس نهم پادشاه فرانسه و کشته شدن بسیاری از نصرانی اروپائی بدست مصریان و صلح مصری با صلیبیون و کشته شدن ملک المعظم پادشاه مصر و نشستن شجرة الدر

فهرست وقایع مصر المحروسه من هجرة النبویه الی سنه ۱۱۹۰

۴۰۳	ملوک ممالیک اولی که در مصر سلطنت کرده اند بیست و شش نفر بوده اند و مدت ۱۳۶ سال در مصر حکمرانی کرده اند و اول این طبقه شجرة الدر و آخرشان زین الدین حالی بوده
	ذکر وقایع سنه ۶۴۹ و سنه ۶۵۰ و آغاز سلطنت ممالیک اول در مصر و جنگ بین مصریها و سوریه و فتح مصریها
۴۰۵	ذکر وقایع سنه ۶۵۴ و اقتدار ملک المعز پادشاه مصر و تعمیرات او در مصر
۴۰۶	ذکر وقایع سنه ۶۵۵ و کشته شدن عز الدین ملک المعز و شجرة الدر پادشاه و ملکه مصر و نشستن نور الدین ملک منصور بجای او
۴۰۸	ذکر وقایع سنه ۶۵۸ و بتخت نشستن امیر سیف الدین قطز المعزی در مصر
۴۰۸	ذکر وقایع سنه ۶۵۸ و شکست سپاه مغول از عساکر مصری و کشته شدن ملک مظفر پادشاه مصر
۴۰۹	ذکر وقایع سنه ۶۵۹ و تعیین وزرا و امرا در مصر بارادت ملک الظاهر بیبرس و حرکت او بشام و فتوحات او و عودتش بمصر و پیدا شدن خلیفه عباسی و عاقبت او
۴۱۲	ذکر وقایع سنه ۶۶۴ و تنسیقات ملک ظاهر در مصر و فتوحات در سوریه و ارمنستان
۴۱۳	ذکر وقایع سنه ۶۶۵ و سنه ۶۶۶ و آمدن ملک منصور بمصر و اشفاقات خسروانه از جانب ملک ظاهر بیبرس ملک مصر در حق او و جنگ ملک ظاهر با صلیبیون و فتوحات ملک ظاهر
۴۱۴	ذکر وقایع سنه ۶۶۸ و فتوحات ملک ظاهر پادشاه مصر
۴۱۷	ذکر وقایع سنه ۶۷۲ و جنگ ملک ظاهر با سپاه مغول
۴۱۳	ذکر وقایع سنه ۶۷۳ و سنه ۶۷۴ و طغیان پادشاه ارمنستان و جنگ ملک ظاهر با او و قتل و نهب ارمنستان و فتح نوبه بدست عساکر مصر
۴۱۸	ذکر وقایع سنه ۶۷۵ و جنگ ملک ظاهر بیبرس در ارمنستان
۴۱۸	ذکر وقایع سنه ۶۷۶ و وفات ملک ظاهر بیبرس پادشاه مصر و نشستن ملک سعید بجایش
۴۲۰	ذکر وقایع سنه ۶۷۶ و رفتن ملک سعید پادشاه مصر بشام و عودت و پناه او بقلعه و انتشار خلع او
	ذکر وقایع سنه ۶۷۸ و خلع شدن ملک سعید پادشاه مصر و نصب برادرش بدر الدین سلامش و خلع او و بسلطنت برآمدن ملک منصور قلاوون و فتنه در شام
۴۲۲	ذکر وقایع سنه ۶۷۹ و لشکر فرستادن ملک منصور قلاوون متعاقب هم بشام و شکست ملک کامل شمس الدین سنقر اشقر
۴۲۲	ذکر وقایع سنه ۶۸۰ و شکست مغولان از ملک مصر
۴۲۵	ذکر وقایع سنه ۶۸۵ و شورش در مصر و حکم قتل عام از جانب ملک منصور قلاوون پادشاه مصر و شام
۴۲۶	ذکر وقایع سنه ۶۸۶ و سنه ۶۸۷ و فوت ملک صالح و لیعهد ملک منصور قلاوون پادشاه طرابلس شام

فهرست وقایع مصر المحروسة من هجرة النبویة الی سنه ۱۱۶۰

۴۲۷	ذکر وقایع سنه ۶۸۹ و سنه ۶۹۰ و فوت ملک منصور قلاوون پادشاه مصر و نشستن ملک اشرف فرزندش بتخت سلطنت مصر
۴۲۸	ذکر وقایع سنه ۶۹۲ و بنای مدرسه ملک اشرف
۴۲۸	ذکر وقایع سنه ۶۹۳ و کشته شدن ملک اشرف در مصر و کشته شدن قاتل او (بیدرا) و نشانیدن ملک الناصر قلاوون بسلطنت مصر و خلع او و برآمدن کتبغا بتخت سلطنت مصر و ملقب شدن او بملک العادل
۴۲۹	ذکر وقایع سنه ۶۹۴ و بتخت نشستن زین الدین کتبغا در مصر و آمدن ترغای مغولی بمصر
۴۳۰	ذکر وقایع سنه ۶۹۶ و مخلوع شدن زین الدین کتبغا از سلطنت مصر و نشستن حسام الدین لاجی بجای او
۴۳۱	ذکر وقایع سنه ۶۹۷ و لشکر فرستادن ملک منصور از مصر بارمنستان
۴۳۱	ذکر وقایع سنه ۶۹۸ و کشته شدن ملک منصور پادشاه مصر و آوردن ملک ظاهر را بمصر
۴۳۴	ذکر وقایع سنه ۷۰۰ و جنگ مغولان با مصریان
۴۳۵	ذکر وقایع سنه ۷۰۲ و جنگ بین غازان خان و ملک ناصر پادشاه مصر و شکست مغولان
۴۴۱	ذکر وقایع سنه ۷۰۸ و خلع شدن ملک ناصر قلاوون پادشاه مصر و حکومت یافتن ملک مظفر رکن الدین بیبرس ثانی در مصر
۴۴۱	ذکر وقایع سنه ۷۰۹ و آمدن ملک ناصر قلاوون دوباره بتخت سلطنت مصر و رفتن ملک مظفر بیبرس دوم از مصر
۴۴۳	ذکر وقایع سنه ۷۱۳ و تعیین حکام بامر ملک ناصر سلطان مصر در شامات
۴۴۳	ذکر وقایع سنه ۷۱۴ و بدست آمدن اموال سلار بچنگ ملک ناصر پادشاه مصر
۴۴۵	ذکر وقایع سنه ۷۱۸ و احکام ملک ناصر پادشاه مصر
۴۴۵	ذکر وقایع سنه ۷۱۹ و سنه ۷۲۰ و رفتن ملک ناصر پادشاه مصر بمکه و آمدن رسول ابوسعید بهادرخان مصر با هدایا
۴۴۷	ذکر وقایع سنه ۷۲۲ و رفتن رسول از جانب ملک ناصر سلطان مصر نزد مغول
۴۴۸	ذکر وقایع سنه ۷۲۳ و سنه ۷۲۴ و آمدن رسول سلطان ابوسعید بدربار مصر و عشق سلطان ابوسعید بدختر امیر چوپان
۴۴۹	ذکر وقایع سنه ۷۲۷ و رفتن رسول مصر
۴۵۱	ذکر وقایع سنه ۷۲۸ مزاوجت سلطان ابوسعید با بغداد خاتون و کشته شدن تمرتاش بدست ملک ناصر پادشاه مصر
۴۵۱	ذکر وقایع سنه ۷۲۹ و بناهای ملک ناصر در مصر

فهرست وقایع مصر المحروسه من هجرة النبویه الی سنه ۱۱۶۰

۴۵۳	ذکر وقایع سنه ۷۳۱ و سنه ۷۳۲ و فتنه در مکه و رفتن عساکر مصری بمکه و رفع اشرار مکه کردن
۴۵۳	ذکر وقایع سنه ۷۳۳ و اهتمام ملک ناصر سلطان مصر در بناها
۴۵۶	ذکر وقایع سنه ۷۴۱ و وفات ملک ناصر سلطان مصر و نشستن ملک منصور چهارم بجایش
۴۵۷	ذکر وقایع سنه ۷۴۲ و فوت ملک منصور چهارم در مصر
۴۵۸	ذکر وقایع سنه ۷۴۳ و خلع ملک ناصر ثانی و نصب ملک صالح در مصر
۴۵۹	ذکر وقایع سنه ۷۴۶ و فوت ملک صالح سلطان مصر و نشستن ملک کامل بجای او
۴۶۰	ذکر وقایع سنه ۷۴۷ و معزول شدن ملک کامل پادشاه مصر و نشستن ملک ثالث بجای او
۴۶۰	ذکر وقایع سنه ۷۴۸ و کشته شدن ملک مظفر الثالث حکمران مصر و نشستن ملک الناصر ثالث بجای او
۴۶۴	ذکر وقایع سنه ۷۵۴ و سنه ۷۵۵ و فوت حاکم بامر الله ثانی در مصر و نشستن المعتضد بالله بجای او و خلع ملک صالح و نصب ملک ناصر بحکمرانی مصر
۴۶۴	ذکر وقایع سنه ۷۵۶ و فتنه در مصر
۴۶۷	ذکر وقایع سنه ۷۶۴ و اتحاد امرا و ممالیک در مصر و بیطرفی ملک اشرف سلطان مصر
۴۶۶	ذکر وقایع سنه ۷۶۵ و قحطی در مصر
۴۶۹	ذکر وقایع سنه ۷۷۰ و جنگ داخله در مصر و غلبت ملک اشرف سلطان مصر
۴۷۳	ذکر وقایع سنه ۷۷۳ و حکم کردن ملک اشرف در مصر بشعائر عامه منبر بر سر بستن
۴۷۴	ذکر وقایع سنه ۷۷۹ و کشته شدن ملک اشرف سوم پادشاه مصر و نشستن ملک منصور ششم بجای او و اقتدار امیر برقوق در مصر
	ذکر وقایع سنه ۷۸۰ و سنه ۷۸۱ و استقلال امیر برقوق در مصر
۴۷۷	ذکر وقایع سنه ۷۸۳ و فوت ملک منصور در مصر
۴۷۸	ذکر وقایع سنه ۷۸۴ و تبعید کردن امیر برقوق ملک صالح را از مصر
۴۷۸	ملوک چرکسها یا ممالیک ثانی که در مصر سلطنت کرده اند ۲۶ نفر بوده اند که مدت ۱۳۹ سال در مصر حکمرانی کرده اند و اول ایشان سلطان برقوق و آخر ایشان ملک اشرف طومان بای بوده که بدست سلطان سلیم عثمانی گرفتار و این طبقه منقرض شدند
۴۸۰	ذکر وقایع سنه ۷۸۶ و برقرار شدن امور مصر و حسب و نسب ملک الناصر برقوق ملک مصر
۴۸۱	ذکر وقایع سنه ۷۸۷ و انقلاب در مصر و قلع فتنه بتدبیر ملک ظاهر برقوق
۴۸۱	ذکر وقایع سنه ۷۸۹ و فتنه انگیزی فانجهان در هند و کشته شدن او و استیلای عساکر مصر بر بالنا

فهرست وقایع مصر المحروسه من هجرة النبویه الی سنه ۱۱۶۰

۴۸۳	ذکر وقایع سنه ۷۹۱ و اختلاف در مصر و خلع برقوق
۴۸۴	ذکر وقایع سنه ۷۹۲ و ورود ملک الظاهر برقوق مجدداً بمصر و خلع ملک منصور
۴۸۷	ذکر وقایع سنه ۷۹۷ و تعبیه ملک برقوق سلطان مصر در مدافعت از امیر تیمور گورکانی
۴۸۷	ذکر وقایع سنه ۷۹۸ و پناه آمدن سلطان جلایر ایلکانی نزد ملک برقوق سلطان مصر و احسان مصریان و حرکت او با عساکر مصری بطرف حلب
۴۹۱	ذکر وقایع سنه ۸۰۲ و پناه جستن امرای ترکمان و بغداد بمصر
۴۹۲	ذکر وقایع سنه ۸۰۳ و آمدن امیر تیمور بسوریه و شامات و صلح و جنگ او با شامیان و مصریان و غارت شدن شام و سوختن آن شهر
۴۹۴	ذکر وقایع سنه ۸۰۴ و پناه بردن سلطان احمد جلایری و قرا یوسف ترکمان نزد ملک مصر و جنگ امیر تیمور با سلطان بایزید خان و شکست و اسیر شدن بایزید و هدیه و نامه فرستادن ملک مصر نزد امیر تیمور
۴۹۵	ذکر وقایع سنه ۸۰۵ و هدیه فرستادن امیر تیمور بجهت ملک ناصر فرج ملک مصر
۴۹۵	ذکر وقایع سنه ۸۰۶ و قحطی و غلا در مصر و هلاکت مردم
۴۹۶	ذکر وقایع سنه ۸۰۸ و خلع شدن ملک ناصر فرج سلطان مصر و نشستن ملک منصور بجای او و خلع ملک منصور و نصب ملک ناصر فرج مجدداً بتخت حکمرانی مصر
۵۰۰	ذکر وقایع سنه ۸۱۳ و فتنه انگیزی شیخ محمود الظاهری در مصر و برانگیختن مستعین بالله خلیفه و خلع مستعین و نصب او
۵۰۲	ذکر وقایع سنه ۸۱۵ و اقتدار یافتن شیخ محمود ظاهری در مصر
۵۰۸	ذکر وقایع سنه ۸۲۱ و سلوک ملک المؤید شیخ محمود الظاهری ملک مصر
۵۱۱	ذکر وقایع سنه ۸۲۴ و فوت ملک المؤید سلطان مصر و انقلاب در مصر و خلع چهار ملک در مصر در ظرف یکسال
۵۱۳	ذکر وقایع سنه ۸۲۵ و استقلال یافتن ملک اشرف سلطان مصر و رفاهیت مصریان
۵۱۳	ذکر وقایع سنه ۸۲۶ و بنای جامع الاشرفیه در مصر بامر ملک الاشرف
۵۱۴	ذکر وقایع سنه ۸۲۷ و طغیان امیر بنیق در شام و رفتن عساکر مصری بشام و اضمحلال امیر بنیق
۵۱۶	ذکر وقایع سنه ۸۳۱ و حرکت ایبک اشرف سلطان مصر و فتح شدن قبرس بدست عساکر مصر
۵۱۷	ذکر وقایع سنه ۸۳۲ و قوانین مدونه ملک الاشرف در مصر
۵۱۹	ذکر وقایع سنه ۸۳۶ و عقد مخالفت بین ملک اشرف سلطان مصر و سلطان عثمانی و فتوحات سلطان عثمانی در البسانا

فهرست وقایع مصر المحروسه من هجرة النبویه الی سنه ۱۱۶۰

۵۲۲	ذکر وقایع سنه ۸۴۱ و وفات ملک الاشرف سلطان مصر و نصب نشستن ملک العزیز بر سریر ملک بجای و خواب و دیدن او بر تخت مصر
۵۲۴	ذکر وقایع سنه ۸۴۲ و عزل شدن ملک العزیز و نصب نشستن ملک جقماق در مصر و ملقب شدن ملک ظاهر
۵۲۴	ذکر وقایع سنه ۸۴۳ رسیدن قاصد ملک مصر ایرانبای و انعام و خلعت دادن شاه مدین فرستادن سفیر رسول ایرانبای و اکرام و دیدن رسول شاه رخی از ملک ظاهر و رجوع بجانب مصری و اضافات
۵۲۴	ذکر وقایع سنه ۸۴۴ و رسیدن حسام الدین مصر و عود و تشویه دادن ناصر الدین و نوا قدیر مصر و اضافات مراکب مصر و غنائی در جنگ و دیس
۵۲۵	ذکر وقایع سنه ۸۴۵ و وفات المستعد بالله خلیفه مصر و نشستن المستکفی بالله بجایش
۵۲۶	ذکر وقایع سنه ۸۴۶ و رفتن قاصدان بنی مصر
۵۲۷	ذکر وقایع سنه ۸۴۸ و رسیدن سفرای شاهرخ مصر و اکرام ملک الظاهر جقماق ملک مصر و رخص انها و رفتن ایشان بکعبه بمنه برین رو کعبه
۵۳۱	ذکر وقایع سنه ۸۵۱ و اهتمام ملک الظاهر جقماق ملک مصر در نوا قدیر عساکر
۵۳۶	ذکر وقایع سنه ۸۵۲ و وفات المستکفی بالله خلیفه مصر و نشستن القائم بامر الله بجایش
۵۴۱	ذکر وقایع سنه ۸۵۲ و وفات ملک ظاهر جقماق سلطان مصر و نشستن ملک منصور بجای او و خلع او و نصب ملک الاشرف
۵۴۲	ذکر وقایع سنه ۸۵۲ و خلع القائم بامر الله خلیفه مصر و نصب المستنجد بالله
۵۵۱	ذکر وقایع سنه ۸۵۴ و عزل و نصب وزراء در مصر
۵۵۲	ذکر وقایع سنه ۸۵۵ و وفات ملک اشرف سلطان مصر و نشستن ملک المؤید بجایش و خلع او و نصب سیف الدین خوشقدم ملک الظاهر و سرکشی سیدی احمد جوکی و سلطانیه سیواس در هرات
۵۵۲	ذکر وقایع سنه ۸۵۵ و تربیات سیف الدین خوشقدم ملک الظاهر در مصر
۵۵۶	ذکر وقایع سنه ۸۶۱ و وفات ملک الظاهر خوشقدم در مصر و نشستن جانبلک در طرف کیسال بحکومت مصر
۵۶۳	ذکر وقایع سنه ۸۶۲ و بلوای مملوکان مصر ضد ابن قایتبای
۵۶۷	ذکر وقایع سنه ۸۶۸ و سنه ۸۶۹ و مدارکات ملک اشرف در مصر
۵۶۹	ذکر وقایع سنه ۸۷۳ و توجه سلطان محمد خان فاتح بطرف مصر و عود ت او
۵۷۲	ذکر وقایع سنه ۸۷۵ و طلبکردن ملک اشرف سلطان مصر عساکر مصری را از سویه

فهرست وقایع مصر المحروسه من هجرة النبویه الی سنه ۱۱۶۰

ذکر وقایع سنه ۸۸۷ و جنگ بین سلطان بایزید و برادرش جمشید و پناه بردن جمشید بمصر نزد ملک اشرف و رفتن او از مصر بمکه و عودتش بخاک عثمانی و جنگ دوباره او	۵۷۳
ذکر وقایع سنه ۸۹۴ و جنگ ملک اشرف سلطان مصر با سپاه سلطان بایزید خان عثمانی و شکست عساکر عثمانی و اسیر شدن احمد پاشا داماد سلطان بایزید خان عثمانی	۵۷۷
ذکر وقایع سنه ۸۹۶ و جنگ عثمانی با مصر و غلبه عساکر مصر بر جنود عثمانی و صلح اندا و فوت ملک اشرف قایتبای سلطان مصر	۵۷۹
ذکر وقایع سنه ۹۰۱ و خلع شدن ملک الناصر قنسو و دوباره نصب شدن ملک الناصر بسلطنت مصر	۵۸۲
ذکر وقایع سنه ۹۰۶ و خلع سلطان مصر و نصب ملک اشرف و باز خلع او و نصب طومان بای و کشته شدن او و نصب ملک الاشرف الغوری و جنگ سلطان بایزید عثمانی در پولونیا	۵۹۰
ذکر وقایع سنه ۹۰۷ و حکمرانان موجوده ایران و افغانستان و بین النهرین و ترکستان و مصر و اروپا	۵۹۱
ذکر وقایع سنه ۹۱۲ و بنای جامع و مدرسه طومان بای در مصر	۵۹۸
ذکر وقایع سنه ۹۲۱ و لشکرکشی سلطان سلیم بطرف مصر	۶۱۲
ذکر وقایع سنه ۹۲۲ و جنگ سلطان سلیم با ملک اشرف سلطان مصر و کشته شدن ملک اشرف و جلوس طومان بای تحت مصر و جنگ او با سلطان سلیم و کشته شدن بای و فتح مصر بدست سلطان سلیم و کشتار و جنب او در مصر و ظهور لوتر مؤسس مذهب پروتستان در المان	۶۱۳
ذکر وقایع سنه ۹۲۳ و انقراض خلفای بنی عباس در مصر	۶۱۴
ذکر وقایع سنه ۹۳۰ و طغیان احمد پاشا در مصر	۶۱۹
ذکر وقایع سنه ۹۳۱ و کشته شدن احمد پاشا و تعیین قاسم پاشا و ابراهیم پاشا بمصر	۶۲۰
ذکر وقایع سنه ۹۳۳ و تعیین سلیمان شاه بحکومت مصر	۶۲۲
ذکر وقایع سنه ۹۴۵ و توجه سلیمان پاشا بطرف یمن و آمدن داود پاشا بمصر	۶۳۱
ذکر وقایع سنه ۹۵۶ و فوت داود پاشا حکمران مصر در مصر	۶۴۲
ذکر وقایع سنه ۹۶۱ و نصب محمد پاشا بحکمرانی مصر	۶۴۷
ذکر وقایع سنه ۹۶۳ و عزل محمد پاشا از مصر و نصب اسکندر پاشا بحکمرانی مصر	۶۴۹
ذکر وقایع سنه ۹۷۰ و تعیین مصطفی پاشا بحکومت مصر	۶۵۳
ذکر وقایع سنه ۹۷۱ و سنه ۹۷۲ و حکومت علی پاشا صوفی در مصر	۶۵۳
ذکر وقایع سنه ۹۷۳ و حکومت محمود پاشا در مصر و اعمال او در مصر	۶۵۵
ذکر وقایع سنه ۹۷۵ و کشته شدن محمود پاشا در مصر و آمدن سنان پاشا بحکومت مصر	۶۵۷
ذکر وقایع سنه ۹۷۶ و رفتن سنان پاشا از مصر بیمن و حکومت اسکندر پاشای چرکسی بمصر	۶۵۷

فهرست وقایع مصر المحروسه من هجرة النبویه الی سنه ۱۲۹۰

۵۵۸	ذکر وقایع سنه ۹۷۹ وعود سنان پاشا بحکومت مصر وتمام دوایر مصر وعدم قبول اهل مصر سکو
۵۵۸	ذکر وقایع سنه ۹۸۰ حکومت حسین پاشا بحکمرانی مصر
۵۶۲	ذکر وقایع سنه ۹۸۸ وتعیین حسن پاشا خادم بحکمرانی مصر
۵۶۴	ذکر وقایع سنه ۹۹۱ وعزل حسن پاشا خادم ومصر ونصب ابراهیم پاشا
۵۶۵	ذکر وقایع سنه ۹۹۲ واستعفای ابراهیم پاشا از حکمرانی مصر وتعیین سنان پاشا وظلم وجور او واز مصر وامدن اویس پاشا بمصر
۵۶۶	ذکر وقایع سنه ۹۹۳ وتعیین سنان پاشا بحکومت مصر
۵۶۸	ذکر وقایع سنه ۹۹۸ وسنه ۹۹۹ وتعیین احمد پاشا بحکمرانی مصر
۵۷۱	ذکر وقایع سنه ۱۰۰۰ وشورش در مصر وکشته شدن برخی امرای مصر بدست یانیاران وامدن خبر بسلطنت بحکومت مصر
۵۷۴	ذکر وقایع سنه ۱۰۰۹ وشورش در مصر وکشته شدن چند تن واعاده امنیت در مصر وامدن علی پاشا مسلمی از مصر وتکرار حکمرانان در مصر
۵۷۷	ذکر وقایع سنه ۱۰۱۳ وشورش در مصر وکشته شدن ابراهیم پاشا حکمران مصر وامدن محمد پاشا بحکومت مصر
۵۷۸	ذکر وقایع سنه ۱۰۱۵ وسنه ۱۰۱۶ وعزل حسن پاشا از مصر وتعیین وزیر محمد پاشا بحکومت مصر
۵۷۹	ذکر وقایع سنه ۱۰۱۸ وشورش در مصر
۵۸۱	ذکر وقایع سنه ۱۰۲۳ وشورش عساکر در مصر
۵۸۲	ذکر وقایع سنه ۱۰۲۱ وعزل احمد پاشا از حکومت مصر ونصب مصطفی پاشا وشورش در مصر وفتن جهانگیر شاه بکشمیر
۵۸۳	ذکر وقایع سنه ۱۰۲۸ وعزل مصطفی پاشا وحکومت جعفر پاشا در مصر وظلم وناخوشی وبا در مصر وعزل جعفر پاشا ونصب مصطفی پاشا در مصر
۵۸۴	ذکر وقایع سنه ۱۰۳۲ وعزل حسین پاشا از مصر وحکومت محمد پاشا در مصر وامدن ابراهیم پاشا معه
۵۸۵	ذکر وقایع سنه ۱۰۳۳ وامدن علی پاشا مصر وعود ثانی وقتای مصطفی پاشا بحکمرانی مصر
۵۸۷	ذکر وقایع سنه ۱۰۳۷ وناخوشی وبا در مصر وتلفات او وتعیینات مصطفی پاشا حکمران مصر وامدن سیاوش پاشا بمصر
۵۸۸	ذکر وقایع سنه ۱۰۳۹ وسنه ۱۰۴۰ ونصب وعزل محمد پاشا در مصر وامدن خلیل پاشا بمصر

فهرست وقایع مصر المحروسة من هجرة النبویة الی سنة ۱۱۶۰

۶۹۰	ذکر وقایع سنة ۱۰۴۳ وعزل احمد پاشا از مصر وآمدن حسین پاشا بحکومت مصر
۶۹۰	ذکر وقایع سنة ۱۰۴۵ وعزل حسین پاشا از مصر وآمدن محمد پاشا بحکمرانی مصر
۶۹۱	ذکر وقایع سنة ۱۰۴۸ ورفتن عساکر مصر بطرف نخجوان
۶۹۲	ذکر وقایع سنة ۱۰۴۹ وتعدیات محمد پاشا در مصر
۶۹۲	ذکر وقایع سنة ۱۰۵۱ وعزل محمد پاشا از حکومت مصر ونصب مصطفی پاشا سپاهی وشورش عساکر مصر وعزل مصطفی پاشا ونصب مقصود پاشا در مصر
۶۹۴	ذکر وقایع سنة ۱۰۵۳ وسفر عساکر مصر با مقصود پاشا ونصب ایوب پاشا بحکومت مصر
۶۹۵	ذکر وقایع سنة ۱۰۵۱ ونصب محمد پاشا حبیب بحکومت مصر وکشته شدن چندتن از امرای مصر وعزل محمد پاشا حبیب ونصب مصطفی پاشا بحکومت مصر
۶۹۲	ذکر وقایع سنة ۱۰۵۶ وحرکات احمد پاشا در مصر
۶۹۸	ذکر وقایع سنة ۱۰۵۱ وعزل احمد پاشا از مصر وحبس او در قلعه
۶۹۸	ذکر وقایع سنة ۱۰۶۲ وحکمرانی عبد الرحمن پاشا در مصر
۶۹۹	ذکر وقایع سنة ۱۰۶۳ وآمدن محمد پاشا بحکمرانی مصر
۷۰۲	ذکر وقایع سنة ۱۰۶۲ وفوت کوات در مصر
۷۰۷	ذکر وقایع سنة ۱۰۶۹ وسنة ۱۰۹۰ واقتدار وبیعتبار یکباشی قاسمیه وقتاریه در مصر وفقدان امان وبی اعتباری پاشایای حکمران مصر وطغیان سلیمان پاپان در کرکوک ورفتن رستم برای او
۷۶۳	تلمو برمتر وبار در مصر واقدامات قثمان کیک در مصر وحوادث روبا
۷۷۲	اقتدار کوات مصر
۷۷۳	اختلاف بین کوات مصر
۷۸۲	اقتدار قثمان کیک در مصر
۷۹۳	ذکر وقایع سنة ۱۱۵۱ وناخوشی وبا در مصر
۷۹۶	ذکر وقایع سنة ۱۱۵۹ وحرکات کوات در مصر
۷۹۹	خاتمه جلد دوم

جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ و دیباچه

جلد دوم

دیباچه

آغاز تالیف جلد دوم امان التواریخ

وقایع جهان و جهانیان

ذکر وقایع سنه ۰ و ولادت تا رحلت حضرت ختمی مرتبت پیغمبر اکرم و سلطنت خلفای راشدین و حکومتهای انحاء افغانستان

خلفای راشدین چهارین و مدت خلافتشان سی سال بود

حضرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در سال ششصد و هفتاد و نه (۶۷۹) پس از سقوط اوده که مقارن با سنه میلادی و مطابق با سال چهل و دوم سلطنت نوشیروان عادل بیست و یکمین پادشاه از ملوک طبقه ساسانیان بوده در مکه معظمه زاده شد و اسم شریفش محمد و نسب آنحضرت چنین است و هو محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانه بن مدرکه بن الیاس بن نضر بن معد بن عدنان و آنها از اعراب عدنانیه بودند و آنحضرت در سال ۵۷۰ مطابق سنه میلادی که مقارن با سال بیست و هفت خسرو پرویز که بیست و سیمین از پادشاهان ساسانی بود و چهل و یکسال از عمر مبارکش گذشته بود در مکه به پیغمبری مبعوث گردید و دعوای اسلام را آغاز و آوازه و آوازه اسلام و پرستش خدای یکتا را بجای بت پرستی بلند کرد و مدت سیزده سال در مکه مکرمه قیام کرده و مخالفت و مذمت و شدت کفار قریش را تحمل نمود و در سنه ۶۲۲ میلادی که مقارن با سال سی و سوم سلطنت خسرو پرویز و سیزده سال از نبوت آنحضرت گذشته بود از مکه بطرف مدینه مهاجرت فرمود و از آنجا مرکز اشاعه دین مبین و پایه تخت فاضله ای قرار داد و در سنه میلادی که مقارن با سال یازدهم هجرت آنحضرت بود مطابق با سال جلوس یزدجرد سیم ابن شهریار بن خسرو پرویز بیست و هشتمین پادشاه و آخرین از ملوک ساسانیان بدنیا آمد و بدنیا بدرود فرمود و از عمر شریفش شصت و سه سال گذشته بود و در زمان رحلت آن بزرگوار تمامی شبه جزیره العرب بدین مبین اسلام داخل شده بود و هیچکس از بزرگان و مشایخ عرب یارای سرکشی و مخالفت نبود که نسبت بآنحضرت در مقام مخالفت آیند

ذکر وقایع سنه ۱۱ و خلافت ابوبکر

پس از رحلت حضرت ختمی مرتبت حضرت ابوبکر بعلم خلیفه راشدین بر تخت خلافت جای گرفت و این مقارن با سال یازدهم هجری و جلوس یزدجرد سیم بود و نسب ابوبکر چنین است و هو عبدالکعبه ابوبکر بن ابوقحافه عثمان بن عامر بن کعب بن سعد بن تیم بن مره بن لوی بن غالب است چون بر سریر خلافت متمکن گردید خطبه آغاز کرد و فرمود محمد الله و اثنی علیه ثم قال اما بعد فانی ولیت علیکم و لست بخیرکم و لکنه نزل القرآن و سن السنن و علمنا فعلمنا ان الکیس الاکیاس التقی و ان الحمق الفجور و ان اقواکم عندی الضعیف حتی آخذ له بحقه و اضعفکم عندی القوی حتی آخذ منه الحق ایها الناس انما انا متبع و لست بمبتدع فان احسنت فاعینونی و ان زغت فقومونی پس از سپاس و ستایش خدا گفت ای مردم سلطنت من دلیل بر فضیلت من بر شما نیست من بزرگتر بر شما نیستم و لکن خداوند قرآن را نازل کرد و شریعت و آیین گذارد و با آموزگاری و دانش بما منت داد و ما را رهبری کرد و بما میفهماند که عاقل ترین از مردم کسی است که پرهیزکارترین از مردم باشد و بهترین و افضل ترین مردم فاجرترین خلق است تا نه باید دانسته باشید که از شما ها آنکه ضعیف تر است در نزد من قوی

جلد دوم امان التواریخ

راست تا آنکه حق او را بگیرم و آن کرتوی مشهد و نزد من تحت تصنیف می ماند تا وقتی که حق مرده مرا از آنها بستانم چنانچه من بنیابت شریعت مطهره بنایم و هیچ کاره اختراع و ایجاد کننده چیزی نشوم و نباشم اکنون مرا موفق بگردانید اگر چنانچه بدیگونی و خوبی قدم رزم مرا در کار پیشینیان باشید اگر دیده یا نظر بر صحت و انصاف مخرف گردیدم مرا براستی بگایید و یاد آوری کنید پس از خواندن خطبه امر بشریعت و ترویج دین پروانت و خواست که بنیاد اسلام را بهبود دارد و قضا جز

لشکر فرستادن بطرف ایران

در این وقت که ابوبکر بر مسند شریعت و سلطنت متمکن گردید حمامه و قضا و بحر سوره دانست از انتوی شنید مثنی ابن حارثه الشیبانی که از بزرگان عربست در اراضی کوفه جایی داده و گاهگاهی با لشکریان بلاد ایران جنگ و گریزی مینماید و بدان اراضی تاخته و ستردی میرزد ابوبکر از حال او پریشان شد عبید بن عاصم السلمی شرحی از شجاعت و شوکت او بیان کرد ابوبکر مسرور شد و برای او تشریف فاخر فرستاد و نامه محبتی برحمت و داد و نگاشت چون مکتوب و خلعت حضرت ابوبکر به مثنی ابن حارثه رسید سخت شاد و قوی دل شد و با طرفین خود هر کدام را بیاد داد یعنی گروهی با مواشی و مالی بود غارت کرد و سویه بن قطبه پسر عم خود را با سپاهی از این برای تسخیر انبار و قرقیسیا سویه نیز طرف انبار رفته و لشکر را نداد و آن زمین را فتح و گرفت چون اخبار انتظار اول و تجاوز عرب بکوشش یزدجرد خسرو پرویز که آنگاه پادشاه ایران بود رسید فرمان داد تا سپاهی آراسته برای رفع آنها حرکت کنند چون مثنی این حادثه خبر حرکت قشون ایران را شنید یکی سریه بدینه فرستاد و خلیفه آنگاهی داد ابوبکر بجنبید و خالد بن ولید را مقرر کرد که تا سپاهی این بجهود رسانده و او انضمام سومنده مزود که برای تروبخ دین در فارجها دانگها کوشش نمایند و از دایره جرات بیرون نگذارند و این اول وقوعاتیست که سپاه عرب طرف ایران کوچ کرده و بجنب و جهاد آمد

ذکر وقایع سنه ۱۳ و لشکر فرستادن بطرف روم

چون سپاه عرب در اراضی ایران پیش رفتی حاصل کردند روزی ابوبکر خطبه عراقی خوانده و فرمود لشکر جدا برای کردن ما را با جم موافق ساخت اکنون بر سر آنم که لشکر بطرف روم بفرستم و آن مرز و بوم را بزیر علم اسلام دارم و آن اراضی مصفی از کفر سازم هر کس در این راه جان بر سر این کار نهد و بهشت برین جایی گیرد و آنگروه از میدان جنگ عودت کنند از مقام عبره کفایی نصیب گیرد آنگاه سخن از در مشورت کرد و خلافت ابوعبیده بن جراح را پسندیدند لشکر بداشت و او را مامور جهاد بار دوم و فتح شامات نمود و ابوعبیده بن جراح با لشکری آراسته از مدینه بیرون تاخت و پست و بلندی زمین را پرداخت چون بحوالی حمص و لشکر عرب بکوشش امپراطوریوس او و اعراب مرتزق سیخت رسید و آن پادشاه روم بود در حضور جمیع بزرگان را طلب کرد و خطبه خوانده و مصمم جانبازی با عرب گردید و این اول وقوعاتیست که عرب بطرف روم لشکر کشیده و دمشق و شامات مسخر سپاه عرب لشکر داری ابوعبیده بن جراح و خالد بن ولید گردید و این فتح در ۱۳ شنبه ۲ جمادی الآخره سنه ۱۳ واقع شده و در این وقت بود که ابوبکر بسرای دیگر شتافت و جای از جهان پرداخت و وفات ابوبکر در ۲ شنبه ۲۱ جمادی الثانیه سنه ۱۳ واقع شده مدت عمرش شصت و سه سال و مدت خلافتش دو سال و سه ماه و هفت روز بود

وقایع جهان و جهانیان

ذکر وقایع سنه ۱۳ و خلافت عمر بن خطاب

پس از انتقال ابوبکر بن ابوقحافه وقت عمر بن خطاب او بر سریر خلافت و سلطنت نشست و نسب عمر بن خطاب چنین است عمر بن خطاب بن نفیل بن عبدالعزی بن ریاح بن عبدالله ابن زراح بن عدی بن کعب بن لوی و چون بر مسند خلافت نشست مستقل گردید و بنه حجاز گردن اطاعت و متابعت و عدلش را فرو گرفته خطابه غزا خواند و فرمود امیدوارم ان خدا تعالی پیغمبر را وعده داده است که شرق و غرب عالم از امت محمدیه شوند و جهان بگیرند و مسخر کرده انگاه ابوعبیده بن جراح که صاحب جنبه شام بود مکتوب نوشت و او را به سپهسالاری کل افرد نمود و خالد بن ولید را فرمان داد که امرا ابوعبیده را ثابت قدم باشد تا انکه بتدریج سنوات آن بلاد مفتوح سپاه اسلام شد

ذکر وقایع سنه ۱۴ و لشکر فرستادن عمر بن خطاب بجنگ ایران

چون سال دوم از خلافت عمر بن خطاب گذشت مکتوبی با ابوعبیده بن جراح (شعبه ابی قرس را دیدند کرده بود فرستاده که ایک دست از جنگ و میان بدار و اگذار سپاهیان آسایش نمایند تا مگر بنحوی جنگ با ایران صورت شود تا انگاه بسوی سعد وقاص سپهدار قشون عرب نوشت که بعد از وصول فرمان تدارک یزدگرد نماید و بسوی قادسیه و جنگ با ایرانیان صورت سعد وقاص بعزم و داد و بسوی مزارعه و شمشیر زن عازم قادسیه گردید چون خبر حرکت قشون عرب بگوش یزدجرد بن شهریار رسید یزدجرد رستم نام سردار خود را فرستاده او را مامور نمود که بجنگ عرب رفته و مقدمه سپاه عرب تا گای یابد که بجنبه های طرف ایران حرکت کرده اند سعد وقاص چنین قاصد یزدجرد بن شهریار فرستاده رستم از راه قادسیه طی طریق کرده بدین پای تخت ایران درآمده و بیاگاه یزدجرد رفته و مژده داد که سعد وقاص خود با گشت موده و طلایه سپاه عرب نزدیک شده اند یزدجرد بن شهریار سپهدار قشون ایران رستم را معین کرد و رستم با مجمعه و بیست مزاره و شمشیر زن بجنگ سعد وقاص روانه و مقدم مردان سپاه گردید یکسال و اند ایران بزرگ ایران بود و مامور شد که با چند فوج از سپاه و سرحد رو جانه از سپاه ایران از هر جا جمع شده خطی کشیده که از تمامی بلاد ایران افواج و سپاهی بدو رستم رسیده چون سعد وقاص کرامت قشون ایران را دانست عمر بن خطاب پیام فرستاد و عمر نامه بسوی ابوعبیده بن جراح بشام نگاشت که بیت هزار کس بدو سعد وقاص بفرست ابوعبیده جراح بیت هزار تن بمعاونت سعد وقاص فرستاده و بتدریج سپاه عرب هفت هزار کس گردید چون از دو طرف اسعد اد مهیا گردید آتش جنگ بین سپاه عرب و قشون عجم مشتعل گردید و از گشته ها پشته ها ساخته و پرداخته گردید و این اولین جنگیست که مابین قشون عرب با ایران واقع شد و این را اعراب یوم الامارت نام نهاده علی الجمله جنگی سخت در میش و نوخوار روی داد و آتش جنگ سه روز طول کشید و روز چهارم سپاه غالب آمد و قادسیه را فروگرفت و غارت حکومتی با انچه داشت و بود بدست سپاه عرب افتاد و قشون ایران شکست خورده گوینده این تاریخ و گاه سپاه ایران قسمی رستم آدم نگاشته بود که وقایع را در قادسیه بدین نزدیکی از ساعت بساعت امیر سانیده تا انکه فتح با عرب شد و چون از دو سو مردو کوکب بسیاری بخاک و گل ریخته شده و دو پای سپاه دست از جنگ باز کشیدند

پرداخته شد چون ساز

جلد دوم امان التواریخ

سپاه از دو جانب راست کشت دوباره بجنگ آمدند و بجمع او تخته و از کمین پدید آمده خون ریخته تا غایت روز جنگ
باد سخت برخاسته گرد و غبار میدان از طرف سپاه ایران بر خون سپاه عرب قشون عجم بر گرد و غبار دیده و قدرا
حقیقت دانسته بر بشمای متوالی و حملات سخت آورده و قشون ایرانرا بشکسته فانها ایرانده و منهزم ساخته
در این گیرودار بشتری که حامل از پول گران بود غنایش کشکر گردید از قضا رستم سپهدار قشون عجم بدان نزدیکی رسیده
دیده بود و آن بارگران پشت رستم فرو آمده و پشت او را دو هم شکست رستم از شدت درد و خود را بطرفی کشیده و غلامان
گرد حلقه کرده یکی از شجاعان عرب بود در این وقت برسیده و رستم را بشناخت و بجانبش تاخت و سرش از تن
جدا ساخت و بخیر سوخته باد گمان اسب تاخت و بانگ در انداخت که رستم سپهدار قشون ایران کشته گردید و کشته
من بوده ام و این سر اوست که برفراز نیزه دارم چون این سخن از پس کشته شدن سردار عجم سپاه عرب دلیرانه تاختن آورده
و سپاه عجم را بر شکسته و متفرق ساختند چنانچه تا از اوقات ماندن نماند تکی راه فرار بطرف مدائن پیش گرفته
سپاه عرب تنها بامحال نداده و دعقب آنها تا مداین تاخته و از ذکیف مدائن بود برانده و غنایم بی اندازه در هر جا بچنگ آورده
سپاه ایران منهزم شده بدان رسیدند و خبر کشته شدن رستم را بزدجرد و سایر بزرگان و غیره دادند یزدجرد سخت
بحیرا سید و بخود بلرزید و فرمان داد تا قاضی شاهنشاه کمان و مشاورده خاصا و بزرگان بارگاه جواهرات سلطنتی
و غیره بگذشت حرکت بدهند و خود نیز براسب برآمد و از مدائن بیرون شتافت سعد وقاص با سپاه عرب پس از دو
بدان رسیده و بجنگ و جدال سخت مشغول شدند سعد وقاص بکمان سلطنتی برآمد و غنیمت بی اندازه بدست
آورد و گویند از بجوآن روز آنقدر غنائم غنیمت عرب شده بود که ندانسته و نفهمیده بملک عرب شده می پنداشته
و با ملک خوب معاوضه میکردند همان جامهای کلفت بجامهای نفیس میدادند علی الجمله سعد وقاص چون در مدائن مستقر گردید
از غنایم را با نامه فتح خدمت عمر بن خطاب ارسال داشته و این فتح در ذی الحجه سنه خمس عشر اتفاق افتاده

سیاست عمر بن خطاب در ممالک ایران

خلیفه دوم عمر بن خطاب قاعده مملکت گیری و قانون جهانداری این بود که هر گاه میخواست لشکر بطرف
ممالک روم و جانب باروسان بفرستد از جنگ با ایران میکاست و قشون الشور را راحت میگذاشت و هر گاه
اراده جنگ با ایران و لشکر کشی بدانجانب داشت مقدمه میداشت تا سپاه بگذرد و روم رفته دست از جنگ باز
بچندین وظیفه که از شمار بیرون سپاه روم سخت افتاد فوری از قشونیکه در حدود ایران موجود بود کم کند تا اگر قشون ایران
شکستی افتد از سپاهی که در روم داد و آورده بر سپاهیکه در ایران بود بیفزاید و بحرکتی راحتی کند و سازسون نماند
خلاصه چون رویه و خلوف عمر بن خطاب بکمال جنگ عرب با سپاه عجم بود و بکمال جنگ عرب با قشون روم
بود و عجم سالها چند قشونیکه از خاک روم بود و خیه سپاهیکه در ایران بود و نظر بضعف و انقطاع خبر نصرت آنها میرسید
و پیشرفتهای عظیمه آنها آشکار میشد و انیا هوا و هوس ایران شریعت مطهره محمدیه و مواد و اصحاب دین مبین که با بستی
دین اسلام این ممالک را فرو گیرد و بدین منوال روز بروز طرف سپاه عرب بلاد و ممالک ایران را وافر و بیکران و چنانچه
تا سال پانزدهم کلیه فتوحات بنام سپاه عرب بسرداری ابو عبیده بن جراح و شامات بود

وقایع جهان و جهانیان

ذکر وقایع سنهٔ ۱۶ و لشکر کشیدن سعد وقاص بجانب جلولا و قصر شیرین

چون فتوحات عرب در شامات و ممالک روم زیاده شده نوبت جنگ و لشکرکشی ممالک ایران رسیده دانیوق چنانچه اشاره شد سعد وقاص در این پای تخت ایران جای داشت و در کاخ کیانی مسکن. بلکه این مقام که با صطلاح حالیه مجلس وزارت و ریاست نشین داشت و این بنای اوشیروان عادل بود و بهنای او که صد و هشت ذرع و طول او ششصد ذرع بوده و دوازده ستون بدرازی صد ارشن و آن عمارت بکار رفته بوده و تمامی این عمارت از سنگ تراش صیقلی بناشده و علی العجاله همین عمارت و همین بزرگ فضا میکرد روضع مراین بجنگ آورده بود و هست کرد که بشرحش اشاره رفت و این وقت عمر بن خطاب سعد وقاص را مامور کرده که سرداری کار دان و جنگ جو برای قلع و قمع یزدجرد بطرف حلوان کفش بن شاه یزدجرد شاه است بجرنسی سعد وقاص لشکر برداخود با هشم بن عتبه را با ده هزار مرد جنگی روانه حلوان داشت. یزدجرد که خود حلوان بود لشکر باره و کاه سپاه راه جلولا قرار داده بود و این دو شهر کوتک نخاصلوکی از کیه گیرد. همان نزدیکیهای مدائن بود چون سپاه عرب حرکت آمد یزدجرد از بینش آگاهی یافت خزاد بن اهبزاد سپهداری قشون ایران بگماشت و دو سپاه کینه خواه مقابل و متعاقد در آمده و هم افشانده و یکدیگر جویای خون کشانده لبها مرده و لب در خون فصه یذه شکنهای و پهلوهای نام آوران از تیغها بدریده عاقبت سپاه عرب بر قشون عجم غالب آمده و بجلولا رانده اسپاه ایران آنجا قدیمی بقشون عرب گرفته چون قشون عرب بجلولا رانده غنایم بسیار بلشکیان رانده هاشم بن عتبه باخبر فتح سعد وقاص بدین فرستاده و خود با لشکر آموده بطرف خانقین مدائن سپاه ایران در حرکت آمد چون ایرانیان دانسته که تاراین مدائن آنان کوچانده از آنجا بقصر شیرین آمده یزدجرد پادشاه ایران خود با قشون بطرف عراق عجم رانده شده و در بین راه با سپاه سکشت خورده سپه منطقه راه عراق عجم پیش گرفته. در این وقت سپاه عرب بقصر شیرین رسیده و سعد وقاص نوشته که ما گشون عجم را از دم شکافته ایم تو خود آمده که ما لعاف مش. دیم سعد وقاص از جناب خود سلمان فارسی خلیفه بزرگوار نام داشت و از صحابه خاصهٔ حضرت مصطفی اکرم بود و او است که مدائن به تیغ گذاشت و آتشکده قصر شیرین کرد. چون او قصر شیرین رسید سپاهیان از دیدار سردار خود مسرور شده و سرچه آن طرف شهرها و قصبه جات بود مشرف شده و اتفاق رفتار از اساس سلطنتی و حکومتی و خانگی و اسباب و استرا و مواشی حاضر ساخته که نویسنده گان از حساب و شمارش عاجز گشته. همی اجلو سعد وقاص حسن عاصم را با نامهٔ فتح این بلدان بتوسط بشیر. بعیه که از سرداران نامی بود و مدتها خدمت عمر فرستاده و عمر شاد خاطر گردیده جواب نامهٔ سعد وقاص را بخاشت و فرمان داد تا سعد کوفه آمده زیرا نوبت جنگ بار دوم بود سعد وقاص لشکرانی تمامی آن ولایت را از بلدان فرستاده بحکم عمر توقف کرده و خود از قصر شیرین کوفه رانکوه بدینه آمد

ذکر وقایع سنهٔ ۱۷ و لشکر کشیدن ابو عبیدة بن جراح به بیت المقدس و طلب کردن خلیفه را و آمدن عمر به بیت المقدس

جلد دوم امان التواریخ

وفتح حلب وبسیار جاها بدست سپاه اسلام

ابو عبیده بن جراح فتح شامات چون از فتح رمله فراغت حاصل کرد و نامه بمدینه فرستاد از جانب خلافت فرمان آمد که بیت المقدس را فرو گیرد و آن لشکر را مفتوح نماید ابو عبیده قشون بجانب بیت المقدس کشید و مردم آنجا خبردار شده نزد خلیفه آمده تا باد طرف مسلمانی کیرند یا جزیه بدهند ابو عبیده اقالیم را بدینه نگاشته و عمر بن خطاب پس از مشورت بیت المقدس درآمد و مردم آنجا مسلمان شدند و آن شهر نیز که از ممالک روم بود ضمیمه بلاد اسلامی شد پس از این فتح ابو عبیده بن جراح سپاه عرب را بطرف حلب حرکت داد و آن قشون بشیوع پست و بلند بیابانها نوردیده حلب پس از پوشیدن دلاوران فرو گرفتند از این سوی عمر بن خطاب چون خواست از بیت المقدس روانه مدینه گردد عمرو بن العاص را برای فتح مصر معین کرده و هفده هزار سپاه بن العاص روانه مصر ساخت و این سرداران پس از کوششها و جنگهای بسیار تمامی بلاد شامات و بعلبک و فلسطین و بیت المقدس و مصر و اسکندریه را بفتح گرفتند و در نشنه و بابلی موناک از قرای عمواس فلسطین هویدا شده و بت کلی تمامی آن اراضی را فرو گرفت و بر پیروان اصنام فرود آمد و این وقت ابو عبیده بن جراح سپهسالار کل قشون عرب در حمص جای داشت و چون چنین بیابان ناخوشی شد سران سپاه را بخوانده و با ایشان لشکر کشی و مملکت گیری شوری خوانده گفت من از این بیابان نخواهم رفت پس از آنجا به رود جهان گفت و بجلو اد معاذ بن جبل سپهسالار کل قشون عرب گردید اما معاذ بن جبل نیز از حرص و با باک گردیده و عمرو بن عاص بجای او نشست و بحضرت خلافت نامه کرد که شیوع وبا حال لشکر را هلاک کرده است خلیفه مدتی توقف بزرگان سپاه بگریست و نامه ها در دکاه سپاه بیزید بن ابوسفیان تخلافت داده و رایه کردگی سپاه برداشت و اشاره موذن کرد بایستخر قیساریه را فتوح نمایی یزید بن ابوسفیان کوچ در کوچ به نزدیک قیساریه آمده پس از کوشش و کشش بسیار آن شهر را بتصرف در آورده تعداد اموات مسلمانان از حرص و با باک شده بود مؤذن جبیت و چهار تن لشکار آمد انگاه یزید بن ابوسفیان مژده فتح قیساریه و تلفات سپاه را نامه کرده و بسته خلافت کسیل داشت اما یزید نیز پس از چندی در گذشت و چون در مدینه وفات یزید بن ابوسفیان استماع یافت ابوسفیان پدر یزید و معاویه برادر یزید گریان شدند و آغاز نوحه و جزع زاری کردند خلیفه ابوسفیان تسلیت فرموده و خلوت سامره بپسرش معویه مفوض داشت بعضی از جمله ابوسفیان چون دانستند که حکومت شام بپسرش معویه مقرر شد خوشنود گردیده و از فوت یزید برادر معویه تاسف کم کردند انگاه از درگاه خلافت فرمان حکمرانی شام بنام معویه بن ابوسفیان گاشته آمد و سولی شد قدم نامه را برگرفت و در صفدان معویه رسانید و معویه را اقبال اقبال بحکومت شام برقرار شد و نیز خلیفه ثانی عمر بن خطاب وضع تاریخ هجری را در این سال معمول داشت که تا چون تاریخ جمله ممالک شام و سوریه و فلسطین بدست سپاه عرب مفتوح شده و گرایه نوبت بلاد ارمان افتاد و از درگاه خلافت بابوموسی اشعری که حاکم بصره بود نامه شد که اکنون بطرف آذربایجان و خوزستان باید رهسپار گردی و آن بلاد را مطیع و مسلمان سازی ابوموسی اشعری نامه خلیفه دوم را دیدن مردم قرائت کرده و جبل رحیل کوفت و بطرف خوزستان حرکت کرده و از توقف قسمه ماکذار خوزستان

لشکر مرزبان بود که سپهبد پادشاهان ایران بود چون جنبش سپاه عرب را دانست جمع سپاه پرداخت
تا آنکه ابوموسی اشعری بر سید و لشکر عرب و عجمه جنگ هم نکی کردند و از یکدیگر بسیار مردم هر دو لشکر بخاک افتاد و غالبت
قشون عرب غلبه یافته و هرمزان با جمعی از رجال گردان بقلعه سوق الاهواز در شدند و سپاه عرب را مانی سپاه عجم بجنگ
بجنگ آمد ابوموسی اشعری چند گاه انتظام را بتوسط احنف بن قیس بحضور خلیفه ثانی یافت و با طلاقت لسان و قدرت
بیان او را وادار بجنگ اشتری نمود خلیفه از تقریر و گفتار او محظوظ گردید و ابوموسی اشعری نامه فرمود که از رای صایب این
جوان جهرو یاب و قوت او را بشناس پس از فوت احنف بن قیس و گزارده تو را بجنگ گردیده و این گرت نیز هرمزان
مغلوب شده و با هر مرد و از کرده و موقت الاهواز بدست لشکر عرب افتاده و غنایم بی اندازه نصیب آنان شد هرمزان چون
دانست سپاه عرب همه روزه افزون خواهد شد و از نامی خوزستان فقط و جنگ او با هر دو لشکر دشوار است
و صلاح دید نامه صلح کرد و ابوموسی اشعری به نامه کرد و از باب صلح با هرمزان استعلام نمود از نامه خلافت
جواب آمد که با او صلح کن بشرط آنکه سر بجنگی که بجنگ عرب افتاده و دست عرب باشد و باقی با هرمزان

ذکر فتح خوزستان و اهواز بدست ابوموسی اشعری سنه ۱۹

چون خبر استیلای ابوموسی اشعری بشهر خوزستان گوشزد شد و بعلاء بن الحضرمی حکمران بحرین رسید خت و اندوهگین
شد و نشان نامه او را نوشت و از شیبه و دیوان اجازه داد و با خلافت هر دو مان خود از بحرین جمع و بطرف اصطخر
فارس روانه شد و آنوقت از جانب یزدجرد پادشاه ایران شهرک نامی حکمران فارس بود و از جانب شهرک
حکمران دیگر بهر شهری از شهرهای فارس مقرر بود از انجمله سالم اصطخر مرد بود و شهرک خود شهر شیراز را نشست
چون خبر جنبش سپاه عرب را دانست مرد حکمران اصطخر را فرمان کرد که با استقبال علاء بن الحضرمی در آمد مرد
بی توانی مجادله عرب آمده و جنگ صعبی نموده و چون سپاه عجم از کثرت بر عرب بیش بود اعراب شکست خورده
و علاء بن الحضرمی با بقیه سپاه برگشت چون بخلیج فارس رسید دریا را منقلب دید از چگونگی خود بدینه نامه نگاشت
و از وی با خلافت ابوموسی اشعری نامه آمد که علاء را در آب ابوموسی اشعری لشکری فرستاده تا سپاه علاء
منضم شود و بعجله روانه شود تا مصالحه با هرمزان دوامی پیدا کرده زیرا چون خبر جنگ عرب در اهواز با هرمزان
رسید بگوشش برزجمهر رسید بشبگ فرمانفرمای فارس نگاشت که سر هرمزان را نامه و نام شهرک لشکری بسوی اهواز بجنگ
عرب روان فرستاد و چون سر هرمزان هر دو بزرگ دیده وقتی حال شد و سپاه عرب غنایم بسیار و مقتول بسیار
چون خبر غلبیان سر هرمزان بدینه رسید از وی با خلافت فرمان با ابوموسی اشعری شد که این باره خوزستان را فروگیر
و بعد از آن بر اهواز ابوموسی اشعری نوشته خلیفه سپاه بسیار از مدینه حرکت داده و با هرمزان جنگهای هولناک
کرده و چند بار تا می خوزستان را فرو گرفت و جمعی مردم را اسیر کرده و غنایم بسیار بجنگ آورده و نامه فتح را با هجنگ
غنیمت دربار خلافت بدینه فرستاده و هرمزان نیز بدینه در آمده و بدین اسلام داخل شده و در کنف خلافت عمر
در مدینه بکونت بافت تا زمان عمر بش فرا رسید

ذکر لشکر کشیدن عمرو بن العاص و فتح مصر در بست و سنه

در این وقت که بلاد خوزستان و ابواز تصاحبی یافت و در تحت سلطنت و خلافت اسلامی در آمد نوبت جنگ با رومیان رسید لیکن خلیفه را از کثرت فتوحات، روم همواره در اضطراب بود عمرو بن العاص که در سر هوای مصر داشت در مسافت خلیفه ثانی بدین اندیشه جازم مصر گردید و بواسطه آنکه جنگهای بسیار نقاط بعقب افتاده بود و دانست که ممالک خوزستان از تصرف سپاه اسلام در آمد عزم خود را مکرر کرد که بطرف مصر حرکت کند مدتی آنرا در دل مخفی داشت لذا با سپاهی زیاد بطرف مصر حرکت نمود و تا اینزمان در هیچ جا بجنگیده و مردم همه مطیع ساخت چون خبر عزیمت عمرو بن العاص بمدینه بسمع خلافت رسید خلیفه ثانی بدو نامه فرستاد و بدین مضمون «من عمر بن الخطاب الی العاص بن العاص اما بعد فانک سرت الی مصر و من معک و بها جموع الروم و انما معک نفر یسیر و لعمری لو کثفت املک و ما سرت فیه فان لم تکن بلغت مصر فارجع بهم» یعنی این نامه از عمر بن خطاب بسوی کنیز بکار پسر کنیز بکار. بدانا تو با مردمی بطرف مصر حرکت کردی در حالتیکه در میان در آنجا بسیار بوده اند و با توسپاهی اندک بوده است اکنون مژده بودی و مسلمانان از اسمار خود حرکت منادی بس اگر بمملکت نرسیده و در نرفته باز گرد) و این نامه تو سط عقبة بن عامر بعمرو بن عاص در منزل رفح رسید عمرو بن العاص که در نزدیک خلافت بود منع رسیده است لذا نامه را گرفت تا ببیند که داخل در خاک مصر است رسیده آنگاه نامه را گرفت و بحضور سران سپاه گشوده و با ایشان رسانیده بخواند و گفت ما در کجا هستیم گفتند ما در خاک مصر هستیم آنگاه سپاه را حرکت داد و با قسطون مقوقس بن قرقب رومانی جنگهای سخت کرد و بر جا غالب آمد هر چند مقوقس کرد فرا گذاشت مصر بود به بقیه سپاه و تفرقه جمعیه و خسته گاه پرداخت سودی نبخشید و سپاه عرب و علوت بیابانی آنها را از پا نیانداخت و اطاعت مصر و اسکندریه و شاوش و غزه و حوم سنه بجری بدست سپاه اسلام مفتوح گشت و مقوقس رومانی که از طرف هرقل فرمانفرمای مصر بود با عمرو بن العاص صلح کرد و مصر را تسلیم داد و گویند عمرو بن العاص بمجرد شروع مصالحه که بر تن با بستی دو دینار بر سر خر به هر مرد مصری اضافه کرد و شش ملیون بروایتی هشت ملیون اقلیم آمد و در این تاریخ سنه ۲۲ که این کتاب مستطاب در تحریر مصر تحریر میشود خراج مصر نزدیک بیازده ملیون تقریبا میباشد علی العجاله عمرو بن العاص خبر فتح را با اخلاق نگاشت و اجازه یافت که در حکومت مصر مستقل گردد و این اول عالم اسلامیست که از عهد اسلام در مصر حکومت نشست عمرو بن العاص چون در مصر مستقل گردید پس از کمال سپاهی از مصر حرکت داد و طرابلس غرب را فتح کرد و تا چهار سال و چند ماه در این سفر بگذشت مصر بود که دو باره بدر بار خلافت بمدینه رفت و مراجعت کرد و در این وقت یحیی نامی از اتباع انصاری به دین اسلام داخل شد و چون مدت فضایل و مناقب او قبل از دخول سپاه عرب مصر بحر جا شهره بود و عمرو بن العاص او را می شناخت از مدتها دین شد نش بدین اسلام بی اندازه مسرور شد و دخول یحیی بدین اسلام سبب شد که مردم مصر فوج فوج بدین اسلام در آمدند خلاصه روزی یحیی بعمرو بن العاص گفت شما انقدر از هر گونه خواهرات و فرآت غنیمت در این شهر اندوخته اید که از حد حساب بیرون است و کسی را نظری بر آنها نیست فقط توقعی که من دارم اینست کتابخانه اسکندریه که صد هزار کتب حکمت و فلسفه و غیره است و سالیان دراز با شرف

ذکر آمدن نعمان بن مقرن المزنی با یاران و جنگ و نهاوند و کشته او و اعربها فتح الفتوح نامیدند

پس از فتح خوزستان و اهواز و میسان نزد عمر رفت و او را تهنیت گفت و او را نیکو بنواخت و هدایا و تحف فراوان داد و نعمان با یاران و سپاهیان و کرمان نامه کرد و کسی سپاه عرب مشغول بجنگ بابل و میسان بود و ماندند و دران هر دو ناحیت شکستهای متواتره خورده و برای اصلاح نفسی و قوتی باقی نمانده است سعد وقاص که بجای او حسیب زنامی قرشی عرب بود معزول شده و در عرب مانده و سپاه او را رشید داد و بی یافت نشود و انجا باصلت داده است که در جمع سپاه و استظهار باید کنون باید جهت کنید و لشکرها بمن فرستید و بگفتن پشت او را قوی کنید و او را تا سر بر خاک ایران مردان مناسب و لشکرهای شوم. عمر این نامه را خواند و بر ستمگر و مملکت خانگشاز او زیاده بر زنامه چون این نشنود. بجای او ابو موسی اشعری را که عامل بصره بود بحکومت کوفه و سپاهیان فرستاد و فرمان داد که از بصره و کوفه لشکر جمع کند و بجنگ نهاوند رود و سپاه را سپهسالار باشد طرفی کشید که کمتر پنجاه هزار مرد شمشیرزن از اطراف ایران در نهاوند جمع شده اند این سخن بگوش عمار یاسر که فرمان داده کوفه بود رسید که ایرانیان کمتر پنجاه هزار کس جمع کرده اند عمار یاسر بشتاب بدربار خلافت نخاست خلیفه دوم عمر بن الخطاب را برفراز منبر خطبه میخواند و نامه عمار یاسر را بر حاضرین بخواند و آنها مشورت خواست که دران قضیه چرا می شنوند و کرا صلاح بدهند که در جنگ با ایرانیان چه اقدامی نمایند پس از مشورت مقرر شد نعمان بن مقرن المزنی از سپاه کوفه و بصره جمعی برداشته بطرف نهاوند روان گردند و نعمان مقرن المزنی لشکر حکومت و لشکرهای شهرهای ایران بود چون فرمان خلیفه بدو رسید سپاه خود را برداشت و بکوشک سفید که نزدیک مدائن بود برانده و در آنجا اقامت کرد تا سپاه کوفه و بصره بدو ملحق شده و همه سپاه بحرکت آمده است و بلندی زیر او زده و بطرف نهاوند روانه شدند تا بقریه ماسبذان رسیده و آنجا اردوگاه خود ساخته و از روزها تا نهاوند فاصله چندان نبود و مقدمه سپاه عرب با خبر رسید

وقایع جهان و جهانیان

یک از دو دوران ایران و جهان بجمع سپاه و عده داخت اما چون خبر رسید ان سپاه و اسباب بگفتار که دو جهان بجمع خود ان سپاه مشغول
بود رسید و بدان جنگ و به مثل بعد قم از گرد عده و دان شافی به همدان وارد شده و از همدان بسوی ری و بجنگ اندوقت
فرمانفرمای ری فتح بن محمد برنگ نزدیک بجمل هزار کس وقت آنرا خواه داشت که بمدتی و تشنه آنرا زخون عرده بود و شنگی
همدان رسید فتح با سوی شهر بیرون شده و استقبال کرده و از سپاهیان بجنگ آمده و از خون یکدیگر زمین را لاله گون
ساخته تا نزدیک بغروب شدن آفتاب سپاه ایران شکسته شده و بشهر گریخته و اسباب آنها تمامی غنیمت سپاه و ب
کرده و از بعد فرخ زاد و است که آب مقاومت باعب نتواند یا به لاجرم کس بدان فرستاد و خواستکار بصلح شد بدین
قرار که همه ساله سی هزار دینار بدهم جزیه بدو و فقه او و است بدینا بتسلیم کند و قبول کرد و چشکر گی با در با بخلافت کاشت
از طرف خلیفه جواب آمد که تیلو کردی اکنون بگیر از ری گذار که ما وقت آمد بجزیه بیایم و خود بطرف قم و کاشان رو انه شود و
شاد خواهد شد و فقه نیز اگرفت و این مطلب را بسعید سردار سپاه کوفه در طبرستان گذارد و خود طریق قزوین گرفت و این
وقت یزدجرد پسر شهریار پادشاه ایران و اصفهان سکونت و است و از سکست سپاه و از دست رفتن همه
متاثر بوده و اندیشه آن بود که دیگر جاسپاهی فراهم نماید و باز بمقابل سپاه عرب درآید

ذکر وقایع سنه ۲۱ و مشورت عمر بن الخطاب و تشکیل دادن سپاه برای حمله نهائی بایران

چون خبر فتح سپاه عرب بهمدان و قم و همدان بگوش یزدجرد و اصفهان رسید همدان در چشم او تاریک گردید و دانست
که این سیل جهان کن بطرف اصفهان در حرکت است امیان خود اطلب فرمود و گفت ما کمک در این شهر نتوانیم کرد بلشکر
عرب بروی خواهد رسید و ما را گرفتار خواهد کرد بهتر است که من بطرف اصطخر فارس حرکت نمایم و خاندان را که از
صفاهان دیار است بحکومت اصفهان دهد افغان این مشورت برگشته و اگرده و این بگفت و از اصفهان کوچ نمود از آن سوی
چون مسرده فتح همدان و عدان و قم چگونگی فتوحات و غنایم را بدربار خلافت روانه داشت جواب بحمله او رسید که
در قم توقف نماید تا نامه ثانوی تو بسته انجا خلیفه ثانی مجلسی از اربار خلافت دار را جمع نمود و فرمود که مرا نسبت بفیشوا که مسافات
بعیده و بلاد عزیز لشکر بدخته و سپاه بر انبیاره و از نیه دارم ولی چون هنوز پادشاه یزدجرد زنده است و خیلی
از بلاد ایران فتح نشده است مصلحت آنست که پادشاه یزدجرد همه روزه و خود ابنوعی جمع کند و بلاد و فوقه ابشود تا
چنانچه هنوز اندکی از فتح همدان و مصاف طبرستان گذشته است که نبرسد و است عزم همدان ان معاهده که با جمعیه
بسته بود و نه بگشته و از خاطر محو نشده و دوم ری چون سپاه را از شهر خود دیدند بران معاودی که بجمعیه اند جزیه باز دهند
باقیه و کار آنها ساخته شد پس باید تدبیری اندیشید که کیار و ان کید کین ایرانیان فارغ سازیم و پادشاه یزدجرد
و همگان و سان اظهار اکیاره برانداز یم رای من امنیت اگر از خاطرین چیزی دگر اندیشه کرده باشد بگوید تا کشته رای صاحب
صواب است که فرمود باید میدان یزدجرد تاخت و او و اعوان او را کیاره برانداخت انگاه بقیه لشکر خامی طبرستان
بچپاول و معین کرد و او ل فیصل بن مقرن برادر کهتر نعمان بن مقرن او را بجمعه تا دیب مردم همدان تعیین کرده لوای دوم را

عمارة بن فرخ سپهر دولوای سپهر را بابی بکر بن عبدالله سپرد و این دو سردار را بجهة تسخیر آذربایجان معین فرمود و لوای حمل را به عبدالله ابن ابی داود داد و او را مقرر کرد که بطرف اصفهان رفته و با جوسی اشعری که بنگاه البصره حکومت داشت قرار کرد که با تفاق عبدالله بطرف اصفهان حرکت نماید عبدالله با ابوموسی اشعری علی مسالک کرده تا بیرون دروازه اصفهان تاخته از این سوی و آن سوی کوشیدند جابان نیز جسورانه محافظت اصفهان قیام داشت سابیر ذکر و دو طایفه بمقاتله پرداخت عاقبت پس از جنگ سخت ایرانیان مغلوب شده دروازه اصفهان تن بصلح داده و قرار شد که صد هزار دینار نقد تسلیم کنند و جزیه بر دوام نیز بدهند که بر سال بپردازند بدین قسم کار صلح انجام یافت و ابوموسی اشعری باصفهان در آمد و صاحب ناسخ التواریخ میرزا محمد تقیخان سپهر لسان الملک مینویسد که ابوموسی اشعری نیز باصفهان وارد گردید و میدان نقش جهان جای گرفت و این خبر صحت ندارد و میدان نقش جهان از بناهای جدیده محمد صفویه بوده و در سنه هجری عمده مهدی و آبادانی اصفهان طرف شمالی اصفهان که امروز مشهور بمیدان کهنه است بوده علی الخصوص سقف طاق بزرگ ایوان شرقی خبر فتح را بجهانیان خواهیم بود. و نیز خلافت. و داشتن نگاهبان آن شد که سهیل بن عدی با سپاه و امراء دیگر سپاه شیراز کرده و فرمان شد تا ابوموسی اشعری حاکم بصره فارس بنام او قرار گیرد. بحکومت اصفهان نصب نماید و خود عازم شیراز گردد و در این وقت عمار یاسر را بسعایت مردم از حکومت کوفه معزول شده و در این اوان سال بود که خالد بن ولید بن المغیرة المخزومی فاتح شام بدرود جهان کرد و نیز در این سال حسن بصری متولد شده و در این سال نیز دو ممالک اسلامیه روی و سم و دنیا بنقش او مسکوک گردانده و بر یکطرف نقش لا الاه الا الله و بگیرطرف محمد رسول الله و بر بعضی سورة فتح مبارکه و بر یکطرف نقش محمد رسول الله و دیگر طرف نقش یا عمر بن خطاب را نگاشته و مسکوک کردند

ذکر وقایع سنه ۲۲ و فتوحات سپاه عرب در همدان و ری و دیگر مصالحه با مردم دامغان و گرگان و طبرستان

از این پیش اشارت شد که مردم همدان و همدانی مخالفت کرده و از سنه ۱۸ خلافت لوای تمرد بحرکت آمده منجو نعیم بن مقرن بطرف همدان تاخته و در همدان او جنبش نامی از جانب ایرانیان سر برداشته و صیاد بن لبنکه و جمعی دیگر خود جمع کرده بودند چون از آمدن نعیم خبر شد با استقبال برون آمده نعیم نیز با سپاهیان در رسید جنگ گرم شده و زمی سخت بمیان آمد و آتشبار جنبش کشته شده و سپاهش منهزم گردیده نعیم منظفر و منصور همدان در آمده و غنایم بسیار بدست کرده و همچنان از راه نهاوند فتح همه طرف همدان را در بر گرفت فرستاده خلیفه شاه خاطر شد و بانعام و اکرام او پرداخت و فرمانداری همدان را از جانب خود بحکومت همدان بگماشت. و با سماک بن مخرشه اسدی بطرف آذربایجان گسیل داشت و خود از جانب ری تاخت چون نامه خلافت بنعیم رسید معمول داشت و عازم ری گردید در این وقت سپاه وحشی فرمانفرما بطبرستان شده بود چون از آمدن نعیم خبر یافت بطرف مازندران نامه کرده و مدد خواست و با قشونی از گسسته با استقبال نعیم برون آمده و در ری صف آرا گردید عاقبت شکست بر سپاه ایران آمده و لشکر عرب بشهر حمله ور شده و در این بین سپاه وحشی شکست کرده و سپاهیان منهزم شده و بشهر نخشب از هر سو سپاه عرب

وقایع جهانیان

و نابسامان بری آمده و دست بقتل و غارت گشوده اند آنگاه بفرمود منشور و فرمان بر رخت برآمد و با مردم صلح کرده و امانی نامه را بحکومت ری نگاشت آنگاه بفرمود تا بسپاه فرمان دادند که چنین کردند و چنین اتفاق افتاد و نامه فتح بخلیفه بغداد رسید و خلیفه بسیار شادمان گشت و بفرمود تا بسپاه خلعت دادند و بفرمود تا بسپاه بجوزجان و طالقان و مرو الروذ و بلخ و طخارستان حرکت کردند و بر راه نشستند که همی فرارسیان ری و سایر جهات در اصفهان مجتمع شده اند اما خبری نشنیدند که از زیادت خلافت برابشان فرمان رسید که خود بری نشینند تا دیگر اوامر سویه را اصفهان بفرستد و تاکید کرد که هر جا سپاه ایران را بیابند بکشند و غیر طبیعی باقی نگذارند و بفرمود حسب الفرمان برادر خویش را بدر اصفهان حرکت داد و سویه طی مسافت تا در اصفهان فرود آمد و چون فرارسیان سپاه را خبر نداشتند و نشنیده بودند که سپاه عرب بسر سویه در اصفهان رسیده اند باگروه بگرگان شتافتند سویه بدون مانع در اصفهان آمد و در اصفهان بنشست و آنوقت فرمانفرمای گرگان مرزبان نامی بود که سپاهی لایق و مکانتی لایق و مقامی بلند داشت و چون از آمدن سپاه عرب آگاهی یافت در خود قوه حنگ و جدال ندید تا یک منزلی گرگان باستقبال سویه آمد و از وصلت و مسالمت داخل شد سویه بسپهبد عرب مرزبان را بنزد پرفت و مرزبان مسلمان شد و گذاشتن باج و خراج بر ذمه گرفت و سویه با مرزبان قرار گذاشت که هر کس از آن مملکت سر از مسلمانی برتابد باید جزیه بدهد و اگر کسی قرار جزیت ندهد و مسلمانی نگیرد و مرزبان با دستی سپاه عرب با او بستیزد و با او مطیع سازند من بعد شهر طالقان بنیاد نهاده و معمور و محترم ساخته و متنفذان از گرگان بطبرستان حرکت کردند از این وقت فرمانگذار طبرستان آذرگشسب نامی بود و نیاپشتی بسته و همیشه چون فرصت و کیاست ممتاز بود و انجمنی کرد و گفت آفتاب اقبال دولت ایران رو بزوال گذارد و کنون ستاره اقبال عرب رو بافق علامت مصلحت دانست که حفظ مال و جان خود اکرده و بدان ملک و مال و منصب مال داخل در دین اسلام شوم و بر امون جنگ و جدال نگردیم بزرگان دیگاه و سران سپاه تمکی رای او تصدیق کرده و گفتند رسول عرب زبان باستقبال سویه فرستاده و باب صلح و مسالمت گرفته و مقرر شد باجنده هزار دینار نقد و همه ساله و هر زمان لشکر عرب را حاجت بسپاهی افتد مدد نماینده بدین منوال کار صلح طبرستان قرار گرفت و سویه چیلونی در بار خلافت نامه کرد و فرمان جواب شد

ذکر لشکر کشیدن بطرف آذربایجان و فتح آن بلاد و قهار

چون نامه فتح اصفهان و گرگان و طبرستان و شرایط صلح آنها بدینه رسید از دربار خلافت بفرمان معتصم که درین وقت بری نشیمن داشت فرمان شد که چنانچه بتو سابق نگاشتیم که دو هزار کس بطرف آذربایجان گسیل دار پس بفرمان گرگان آمده و آنجا محمد بن فرقد و بکیر بن عبدالله را بطرف آذربایجان حرکت داده و سماک بن خرشه که نیز از پیش دستوری داشت با دو هزار تن روانه گشت و این جمله همی طریق کرده و بلندیها بنوردیده و راه تمامی قزوین و طیسفون را بسپاه سپرده تا بزنجان آذربایجان رسیدند در این وقت در آذربایجان اسفندیار نامی بود و چون از آمدن سپاه عرب آگهی یافت جمیع سپاه برداخت و با استقبال آنان بشتافت بکیر بن عبدالله معدم را مجتمع فرقد و سماک بن خرشه رسیدند و تنور جنگ گرم گردید میدان جنگ خوب از آتش جدال مشتعل نشده بود که از قضا اسفندیار بکیر بن عبدالله را دیده و بی توانی بگمان اسارت در آمد بکیر فرمان تا سپاه دست از جنگ بازداشته

استفسار کیفیت واقعه نموده بود که اگر میسر گردد این خدمت را بصلح و مسالمت گذرانی گرگیف البته مسالمت بجا
جهان دار انتظام لشکرهای آذربایجان پرسش کرده در این وقت معتمدین از قبل سمائل بن حرز شاز معتب برسیده و شاد و خاطر
شده و به تهیه و اسباب متفقا با متفقیدار گشته کرده و در این واسطه سپاهیان از سپاهیان آذربایجان مردان خون بخته تعیین شده بحکم
بهرام فتح زاده منتدب شده لشکر سپاهیش متفق شده و اسب اسلحه و کابوس تعیین سپاهیان عرب داده چون تمامی آذربایجان
گردن بزیر نگین و اطاعت داده و در دولت کشتی آذربایجان نامه بکیرین عبدالله نامه فتح و فیروزی نگاشت و چنین فرستاده بود با خلافت
رسانیده است چون خبر فتح آذربایجان بدینجا رسید از دیار خلافت بکیرین عبدالله نامه که معتمدین فرقه حکومت آذربایجان نصف
و خود طریق بند کیروان بلاد او تحت فرمان آذربایجان بکیرین عبدالله چون نامه خلافت بخواند معتمدین فرقه حکومت آذربایجان
منصرف کرده خود بطرف باب الابواب و دربند حرکت کرد و چون زرنیک به دربند رسید آنجا پادشاهی بود نامش
شهریار چون دانست که سپاه عرب میرسند از هول او را سی که از سپاه عرب به لحاجی کرده با او خواهان صلح شده

ذکر وقایع سنه ۲۲ و انتشار یافتن ابوموسی اشعری و فتح فارس و شیراز بدست او

پیش از این نگارش یافت که زیجرد از اصفهان بطرف شیراز حرکت فرمود و از جانب خود فرمانروای اصفهان را گماشته و آنجا
نیز پس از بستوه عرب او خول ابوموسی اشعری باصفهان را شیراز پیش گرفت چون زیجرد خول او را بگمان اصفهان
خبر یافت آتش از نهادش بلند شده و تحت عیال گردیده و عاقبت شکال بن بابان که فرمانروای فارس از جانب زیجرد بود نامه
نگاشت سپاه عرب که طرف شیراز میآیند من طریق کرمان پیش میگیرم تو از سپاه عرب فارغ شده بجنگ سپاه عرب آمده
اتحاد بازماندگان و فرزندان و خدمتگاران خاصه و اشیا نفیسه بطرف کرمان بسپار شنیدن این سوی ابوموسی اشعری خبر یافت
که شکال فرمانروای فارس بجمع سپاه پرداخته و راه کمیسه هست تا کس جمع شده و این وقایع را بخلافت نگاشته و نوشته جواب آمد
که با جمعی از سپاهیان عرب از جمله مجاشع بن مسعود الثقفی و عثمان بن ابی العاص و حکم بن ابی العاص و سایرین نیز امور
کرده و بطرف فارس حرکت کند و هر یک با سپاه خویش بشهر قصبه افزوکرده و فارس سپاه برسیده و شکال
شکال فرمانروای فارس را سپاه خود همچون سیل جیحان کس طرف فارس حرکت
آمده است و بدینجا فرو گرفته چون شکال قرب فشون عرب را دانست با لشکری انبوه از پی اسقبال کرده و ابوموسی
اشعری و نزدیکی اصطخر بجمع سپاه پرداخت و بجنگ شکر کرد و آمد پس از نصف النهار جانبین هزیمت و لشکر بهم بخشیده و خون
یکدیگر بخشیده در اثنای جنگ جندب بن مسلم الازدی بشکر رسیده و شناخت که او امیر عجم است برویش تاخت و شمشیر
باو حواله کرد که آسینه اسش شکافته شد چون شکر کشته شدن را بنیان پشت بجنگ داده و فرار کرده و شیراز
و سلاح آنها غنیمت اعراب شد آنگاه هر یک از سپاه عرب شهری از بلاد فارس برسیده خیانکه مجاشع
بن مسعود به توج آمد و اصطخر را فروگرفت و اصطخر شهریست که سابق بر اسلام پای تخت ملوک کیانیان بوده
است و او در مشرق پارس واقع است فرزندان بوده و آثار عمارات قدیمه عجیبه و ستونهای رفیعه در آن سرزمین آشکار
یافت میشود و علی العجل حکم بن ابی العاص شیراز آمد آنگاه ابوموسی اشعری بجمع غنایم پرداخت و پنج یک آنها را با نامه فتح بدینه

وقایع جهان و جهانیان

دستاد چون نامه وفات ابو موسی اشعری به نزد رسید خلیفه ثانی ستاد خاطر کرد و ابو موسی اشعری اجازه خواست که

ذکر وقایع و خبر فتح فارس و فرار یزدجرد بکرمان و اوصاف شهرهای خراسان و افغانستان

چون نامه ابو موسی اشعری خلیفه دوم برخواند که خواست بهار لشکر کشیدن بخراسان و فتح آن داده شده است و نمود بکتابت خود که یا بو موسی نویس که از آن بلاد و اعصا که فتح کردی و بجنگ آوردی خدایرا سپاس کن و آهنگ خراسان منما و اندیشه دارد دی آن را از دل بیرون نما یا بخراسان و خراسان را با چه کار. انگاه ستایش در میان ما و خراسان کوه های آهن دو بای آتش فشان و مانند سد یاجوج ماجوج حایل بود ی خراسان از ما جنبیات دور است و مردم آنجا محمد سکن صیا بشنه البته بشهر و قلعه ی که گرفته و راه حاکمی از قبل خود بکار و راه البصره پیش گیرد و بمقر حکمرانی خود عودت کن علی بن ابی طالب علیه السلام فرموده و خراسان آثار بزرگ بوده است و هست که یک از شهرهای بزرگ استانهای ذوالقرنین اکبر بوده است و عزیز پیغمبر در همه ساعت نماز گزارده و زهنیای نیکو و آبهای گوارا در آنشهر فراوانست و بر هر دروازه و هر ات یک فرشته رحمت با شمشیر کشیده ایستاده و هر که از آنشهر را رفع خیابد و آن شهر غلبه کشوده گردد و دیگر حوار رم از شهرهای اسلام بحساب است و هر کس او را کبره و در آنجا اقامت کند ان ماه ثواب آن باشد که مجاهد در راه خدا جهاد کرده باشد خوشا کسی که انشتر فروکیسه و در آنجا نماند بجای آرد و دیگر بخارا و سمرقند که مردمان نیک دارد و دیگر سهر چاچ و فرغانه است خوشا بحال آنکسی که در این ماه دو رکعت نماز بگزارد و دیگر شهر و ثواب هر شهری که در ما گفته گردد بسیار است و دیگر شهریست که کیکاوس خراب کرده و دیگر آبادی بخت گیرد و کاش میان ما و بلخ کوه قاف و جبل جابیا نبود و دیگر ها فاست که خدای داند که آنجا چیست نه از رزم و سیم نکو از مردان خدا پرست و گفت یا، بحسن شهری بیان کن هی و اراضی بخراسان ساختی علی گفت آنچه از خراسان گفتم اندک از بسیار بود است و خراسان تا بسیش دست بنی امیه گشوده گردد و دو پایان دست بنی هاشم الله عمر فرمود بهتر است که بنی امیه گذارد و اعصا. که اکنون دست سپاه اسلام افتاده، تحت انتظام و اطاعت آید تا تبشه های دور تر توجه شود آنگاه با بو موسی

ذکر وقایع سنه ۲۳ و حرکت لشکر عرب بکرمان و رفتن یزدجرد از کرمان بخراسان

چون در با خلافت در رسید و استشد کریزد جرد بکرمان رفت است عبدالله پسر عبدالله بن ابی سهیل بن عدی را با دو هزار کس برای فتح کرمان و گرفتاری یزدجرد روانه شده است از آنسوی چون یزدجرد از فارس بکرمان شتافت و حسن مزار مرد فرمانفرمای کرمان جای گزید و چون دانست که عرب و اصطخر و شیراز و سایر نقاط فارس بچنگ عرب افتاد و پریشانی خویش افزون گردیده دی بزاریده و بنالید خاصگان و خدمتگاران همگی از پریشانی شاه آشفته حال گشته و گاه خود و مال پادشاه متحیر گردیدند یزدجرد گفت بهتر است که قبل از آنکه سپاه دشمن برسد ما را فرو گیرند از این دیار رخت برنهیم و بسوی خراسان برویم و در آنجا پناه گیریم آنگاه مرداد ماه مهران و انتقال شاهنشاه را عزم نمود

جلد دوم امان التواریخ

و هجرا با زاد برداشته کوچ بر کوچ بطرف نیشابور رانده در این وقت قریب بهزار کس از زنان و دختران و دوشیزگان و عفیفان و
و پرده گیان و متعینان و فراشان و طباخان و خدمت پرداز هجرد بوده که اینها همگی همراه و جنبی بوده نه تنها هجرد تا نیشابور
بطرف مرو بسیار شده و هجرد آتشکده و جنبان کرده و آتشی افروخته که دائما همراه داشت و آتشکده داری گرفته و
و آتشکده مرو استوار کرده و تمامی ماوراء خراسان از آمدن خود نامه کرده و خبر فرستاده و ماموفا کذار طی خراسان کرده
مرو جای داشت چون خبر استیلای اعراب به پیرزال رسیده بود و انقراض ساسانیان دانسته بود و قبل از وقت در آن اندیشه
فرو رفت و با اهل فرمانفرمای ترکستان قرار گذارد که زنان و دختران بطرف خراسان و ترکستان آید این وقت
بلکه کریمعاونت کننده و سپاهی برای هم نفرستند این وقت که خبر هجرد بود و کرد و بطرف نامزد که مرو نرسیده
دانست که سپاه عرب در عقب یزدجرد بخراسان آمده و جنگ با این سردمین خواهد شد خواست قبل
از رسیدن سپاه عرب رفع شر کرده باشد تا هم اعراب بجستجوی یزدجرد دیگر نباشند و هم خود با نامه کود حکومت خراسان
باقی بماند این وقت بطرف صلح نامه فرستاد و کرد و شش عرب داد پیش از آنکه سپاهی بطرف مرو فرمان کند
ترکستان بیست هزار مرد جنگی بفرستاد و ما هجرد چون سپاه ترک بدید آمده یزدجرد پرسید این اول سپاه بود یا آخر
مرد سند گفت این سپاه ترکستان است که بود تو میآیند تا عاقبت بجنگند یزدجرد خوشحال گردید گفت انتظار
میکشم و چون شب بر سر دست آمد ماموفا بدان داد که تا کوشک یزدگرد جای داشت فرو گذاشته و صندلی میانه
فرش شده یزدجرد دانست که انجا برای گرفتن یزدجرد آمده اند فرمود تا گنجیان او را با بستی از بام بزیر فرستاده یزدجرد
تک تنها آن تاریکی بدین سوی و آنسوی شد تا خود را از شهر مرو بیرون کشید و سپاه و رفت و خود نمیدانست کجا
میرود و ناگاه بر راه آسیابانی بدیر رسید شی آسیاب اهل آسیاب شده آسیابان گفت کیستی و چه میخواهی یزدجرد فرمود
مرا امشب پناه دهید که از لشکر ترکان که بدین شهر رسیده اند هیچ ندانند آسیابان گفت بفرما تا گاه طعامی
گسترند یزدجرد فرمود طعام بیاورد و چون زنا خسته و کوفته شده خواب بر او غلبه کرد آسیابان چون او را بخواب
یافت طمع جاهای زرین آب او و تری او کرد و سخت بر سر آن پادشاه بی پناه بگفت که تمامی مغزش بر پیشانی او
و طرف خرد و متلاشی شد آنگاه جامه های او را از تن بیرون کرده جسد او را بیرون برده در آب انداخت چون
چون سپاه ترکان کوشک را فروگرفته خدمه بانگ بر او زدند که چه خواهید آنکس که طلب میکنید بیرون شده ما هم
باده او نیز میطلبیم یزدجرد آدم فرستاد و آنجا را جستجو کردند که او را نیافتند آسیابان را گرفتار آورده و کشته شده و بست
ما هجرد یزدجرد را فرمان داد تا از آب بیرون آورده و قانون طوک و رسم جامه و کفن کرده و تابوتی که آنرا
روانه کنند بس داشت که او را در خمه پادشاهان ساسانی بگذارند پس فرمان داد تا آسیابان را بزاروک نامبرده یزدگرد آخرین
طبقه طوک ساسانیان قبل از اسلام بوده است و برحی حیات او از آثار و علامات عفیفه سیم عمان بن عفان
رضی الله عنه دانسته اند که در تمام ایران و میان کرده بلاد افغانستان و ترکستان بسر برده کنون بر سر فرمانروائی
رویم و انگاه بفتوحات خراسان و افغانستان بپردازیم چون عبد الله بن عبد الله بن ابی سبیل بن عدی رئیس
گرمان شده در این وقت عهده بن سیاوش که از جانب یزدجرد فرمانفرمای کرمان بود بجمع سپاه پرداخت و

و با سپاهیان خود باستقبال عبدالله از کرمان بیرون آمد و آتش جنگ برافروخته و جان جمعی از جانبین از شراره او سوخته شد تا سپاهی
بگله و خون ریخته شد عاقبت سپاه عرب غالب آمده و لشکر بسیار ده بن سپاه را شکست فاحش خورانده و عبدالله با فتح و فیروزی
داخل کرمان شده و غنایم بسیار بکف آورده و نامه فتح با تمیم غلام خود با بشارت نزد معاویه فرستاد و او نامه فتح کرمان و هزیمت سپاه عجم
عبدالله را بخلافت نامه شد که موجب گردن افراز شدن عبدالله بن عبدالله فرمان داد تا کرمان و با سپاهی لایق بطرف کرمان
شتابد و هرچه حکم ما توقع قابل تسویق کرمان شتافت مردم کرمان چون دخود را تاب مقاومت نمی دیدند بیاد شاه سند نامه
و از او دخواست که شاه سند با سپاهی قوی و پیلان کوه پیکر بکرمانیان درآمد چون خبر آمدن او بکرمانیان و لشکر کشی او شاه
سند به عبدالله بن عبدالله کرمان رسید از قبل خود شخصی دیگر بان گذاشت و لشکر موجود را بطرف کرمان شتافت و فی فوری
بمکان رسید و این وقت بسی از شب رفته بود که عبدالله مشیران لشکر و سپاه کرمان و متعینین او شاه سند را دیدند که بی
شب و هنگ ساخت و قصد آن کرد که بر سپاه کرمان و سند دران شب گشته و فراری شده نامه بدا و غنایم بسیار بدست سپاه عجم
افتاد عبدالله بمن غنایم با نامه فتح بدربار خلافت فرستاد و از دربار خلافت جواب آمد که از کرمان بدانسوی فرا تر رود

ذکر وقایع سنه ۳۲ و مامور شدن احنف بن قیس بفتح هرات و بلخ و سایر بلاد افغانستان و خراسان

چون اخبار فتوحات سپاه عجم از کرمان و فارس و کرمان بدربار خلافت رسید و معلوم شد که بزودی هجوم آنها بطرف
خراسان رسپار شده است خلیفه دوم عمر بن خطاب رضی الله عنه داد او که احنف بن قیس را دوازده هزار جرار دلیر شمشیر زن
راه خراسان گیرد و دران بلاد را بنور صبح اسلام و آورد و بزیور اسلام جامه بیاراید کمند اسد است. و احنف قیس از مدینه منوره بیرون
و قطع مسالک و مراحل نموده تا کنار رود اصفهان رسید و از اصفهان بطریق بیابان راه طبس پیش گرفت و تمامی
قنایت و کوهستانها را طی نموده و ظاهر هرات خیمه افراشت چون اوضاع سایر بلاد بگوش مردم هرات رسیده بود
که سپاه عجم سیلابی بیدادگر و جنگجویان و خون ریختن باعث خواهد بود جمعی از شهر بیرون شتافتند و احنف
بن قیس را ملتجی گشته و خواستگار صلح شدند احنف که از دل خوف داشت این بسیار از مقاومت مردم هرات
میدانست مسالمت را فوزی عظیمی پرشمرد و با ایشان صلح نمود و از جانب خود صاحب العقد را بحکومت هرات برقرار
کرده خود با هرات با سپاهی لایق بطرف مرو روان شد گویند در این وقت یزدجرد بمرو بود و چون آمدن سپاه
عجم را دانست از مرو رود و از پادشاه چین و خاقان ترک و هیاطله استمداد خواست احنف بن قیس
چگونگی را دانسته با خلافت نگاشت که یزدجرد از پادشاه چین و ترک مدد و ممالک طلبیده و بزودی لشکری بی پایان از این
دو مملکت بر سوی آمدن چون نامه بمدینه رسید خلیفه دوم عمر بن خطاب بصره بن ابی بکره و احنف بن قیس و عبدالله بن
ابی عقیل الثقفی را بمرو حرکت فرمود و هر یک هزار هزار سوار شیشه گذار همراه برگزیده و مانند باره دژ خود را با احنف
بن قیس مرو بر سانند این چهار سردار با چهار هزار سوار حسب الفرمان خلیفه از مدینه بحرکت آمده پیوسته و ملحق بزودی
مرو شاه جهان باردوی احنف رسیده احنف از رسیدن آن شاه کامگار شادکام و احنف و همراهان شاه تعظیم
و احترام بنهایت گذاشت و با سپاه موجود بطرف مرو روان شده چون یزدگرد شنید که احنف بن قیس بطبسین

جلد دوم امان التواریخ

از مرو مرو و خبش کرد از مرو رود و لطف بلخ روانه گردید احنف بدون مبارزه و مقاومت مرو رود آمد و غنائم بسیاری بچنگ آورد و آنگاه در مرو رود لشکر کرد و سپاهی لطف بلخ روانه داشت مرو رود بلخ چون از دشمن شدن لشکر عرب را دانستند از بی مدافعه و مقاومت از بلخ بیرون شتافتند و جنگ سختی میان قبائل عرب و اهالی مرو رود بلخ در گرفت شده و خواستگاری کردند و این گیرودار بزودی از بلخ فرار نمودند و از رود جیحون گذشتند آنگاه سپاه عرب بلخ آمده و پس از چند روز احنف بن قیس با لشکر بسیار و غنائم بسیار مراجعت آورد و بلخ را بخاک یکسان نمود و سایر جاها بسپاهیان بخشید و یک کرور و پنج یک آنها را با نامه فتح نزد عمر فرستاد چون نامه احنف بخلیفه رسید بدو جواب شد که آن بلاد را بمتصرفات آن سپاه از رود جیحون گذشته و تا توانند مسلمانی به جا گذارند و از طغیان های گوناگون و لباسهای رنگارنگ بپرهیزند از جیحون بانسو مرو بلخ و بامیان هرات و هر چه ماوراء است بحیطه تصرف آورند پس از فراغت از بلخ و غیره از رود جیحون بگذشتند و فرمانده چین و ترک مرو رود را محاصره داشت و پس از چندی سپاه چین و ترک بر سیدند از جیحون گذشته و لشکر بلخ بر سیده گویند کیفیت از خشنود خاقان چین همان شب و شاه لشکر بود و از این سوی احنف بن قیس نیز خود آمده بود و بطلیعه لشکر عرب مواجه اتفاق و جنگ با سپاه چین که خویش پادشاه چین بود شد و او کشته عرب را پای در آمد و چون او کشته شد و برادر داشت مرگ بچون لشکر خشکین مرو رود شاه ان خلت شب کین برادر بخواهند آن دو برادر نیز بتصرف ممالک چین شتابند و کشته شدند چون چین خاقان از کشته شدن این سه تن خبردار شد بی اندازه محزون گردید و با جوانان سپاه گفت ما را چه افتاده که خود و سپاه خود را بجنگ اندازیم و با قشون عرب طرح جنگ بیندازیم گویند که ما غالب و ملک ایران را از عرب تهی ساختیم نه آنست باید بستیز برخیزیم و لشکر و زبان بسیاری بر این بخت داد و چین و خود مقدم بر جنگ کرد و چون بر رود جیحون پل بکشتی قشون چینی بانجا شد بخاک یکسان گردید و خود با اندک سپاه بزحمت بسیار از رود جیحون خاقان روانه شد و در مملکت خاقان نزیست و بدولتی در انجا بود تا زمان خلافت خلیفه سیم عثمان بن عفان در گذشت از خراسان و افغانستان حاصل شد و بشورش پرداخت و بخراسان بگشت و دنیا بخراسان اشارت شد مدت استیلای عرب بر آن کشور

ذکر مسافرت عمر بن خطاب بمکه و مراجعت او بمدینه و کشته شدنش بدست ابولولو

در این وقت که موسم حج نزدیک بود عمر بن خطاب بازوجات مطهرات مصمم گردید که بعزم مکه حرکت فرماید و سامان و سامان این سفر را از بیت المال مهیا داشت و عثمان بن عفان و عبد الرحمن بن عوف را نیز همراه برد گویند در شب یکشنبه موسوم بغره ذی قعده بود یک نفر از دوستان عمر بن خطاب آمد و اظهار امیدواری نمود چون خلیفه اشتیاق کرد و حرکت عمر را بدیده قسمت نمود که دیگر خلیفه بمکه نخواهد آمد و این آخرین سفر او خواهد بود علی ایحال پس از گذاردن حج و گذشتن موسم مناسک خلیفه بسوی مدینه مراجعت نمود و قاصدی روانه شام نزد عرب محمد اوای نمود و بمدینه آمد از آنجا مغیرة بن شعبه حاکم کوفه بود و او اصلا ایرانی بود که اصلا نامش فیروز بود و کنیتش ابولولو

وقایع جهان و جهانیان

بود و بروایتی عمر شش سال و دو سال و شش ماه بود و خلافتش یک سال و شش ماه و بیست و دو روز بود و او اول خلیفه
اول ابوبکر و دوم عمر خطاب و سوم عثمان بن عفان بسر رفتند

ذکر وقایع سنه ۲۴ و خلافت عثمان بن عفان و مدینه در این سال

پس از وفات خلیفه دوم عمر بن خطاب رضی الله عنه عثمان بن عفان بر مسند خلافت نشست و ساعتی بر آمد و نسب عثمان بدین قسم
است عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف و نسب او با پیغمبر در چهارم پشت پیدا میشود و کنیه او ابو عمرو بود و چون بر تخت
خلافت نشست کنیه او را بدل کردند و ابو عبد الله خواندند و خطبه بلیغی خواند و گفت من بطریق خلفای پیش کار نخواهم کرد و کار بعدالت کنم و
و صلاح باز آرم و نگاه دارم تا بقیه ایام خلافت عمر والیان ولایت را بر جای داشت تا حکومت کوفه را بسعد بن ابی وقاص معزول فرمود و سعید بن العاص
را بدان ولایت فرستاد و چون سعید بشهر عرب و ابجر آمد شد ماموریه بود و علی ابجر و بن گوید این سال بپایان آمد تا گاه و حوادث
در مدینه بواسطه کثرت گرمی و شدت حرارت هوا خراب شد و بسیاری از مردم بدرد سر مبتلا شدند و ماه انتقال از فصل مردم خون
جاری میشد و اصحاب این شماره را از آن خلاف نامیده اند

ذکر وقایع سنه ۲۵ و وقایع طبرستان مردم همدان آذربایجان و ماموریشدن ولید بن عقبه باین سال بپایان رسید

در این وقت بسعد خلافت خبر رسید که مردم آذربایجان از ادای آن جزیه مقرری سر باز زده اند و آن خراج مقرره که در زمان خلافت
عمر بن خطاب بر آنها مقرر شده بود نمیدهند و بر طبرستانیان و جمعیان از نشکار است خلیفه سپاه فرستاد و ولید بن
عقبه را بگوشمالی آذربایجان گسیل داشت و این اخبار بسمع طبرستانیان رسید که مردم آذربایجان را بجای خویش نشانده و مالیات مقرره را
از آنها گرفته اند و ولید بن عقبه با سپاهی لایق راه همدان پیش گرفت و آنشهر را آرام و مطیع ساخت و از همدان بطرف آذربایجان
حرکت کرد و چون مردم آذربایجان لشکری سابقه اعتنا ندیده بودند سر باطاعت فرو آوردند و ولید بدون حرب و قتال
با آذربایجان داخل خزینه مردم آذربایجان بطیب خاطر باو تسلیم و ولید این اخبار بسعد بن وقاص نوشت و سعد بن وقاص
در سابق عهده دار حکومت مردم آذربایجان بوده و عمل مزبور حاضر را از او گرفته بود چون از کار آذربایجان فراغت حاصل کرد
سلمان بن ربیعه الباهلی را با دوازده هزار مرد شمشیر زن بآذربایجان فرستاد تا آن ولایت را تصرف آورده طوعا او کرها ایشان را بدین
برافراز و مسلمان شوند و او بدستور آن بجا کشت و مقام بسیار بجنگ آذربایجان و طبرستان مطیع ساخت و مظفر و منصور آذربایجان
عودت کرد و ولید بن عقبه با مقام همدان رسید راه کوفه پیش گرفت و مردم اسکن ریه سر بشورش برداشتند خلیفه
بعبد الله بن العاص که حاکم مصر بود نگاشت تا از مصر با سکندریه شتافته و آن مردم را اسکت ساخته با
مقام همدان آید و او نیز آن دستور را بمردم اسکندریه اجرا کرده بمدینه نزد سعد و عثمان باز گشت و این کار سبب
شد ریاست و اقتدار او در آن مراجعت افزوده گردد و نیز در این سال قسطنطین دوم قیصر روم
مرزبان نامی که از سپهداران بزرگ روم بود مامور کرد که با جمعیت هفت کشور حرکت کرده بر بلاد عرب مسخر
کرده بگیرد و مرزبان با لشکر خویش از جای بجنبید چون این خبر بگوش معاویه بن ابی سفیان حاکم شام رسید حبیب بن مسلمه

وقایع جهان و جهانیان

با جمله هشت تن سوار و دو هزار پیاده بجنگ او فرستاد و بوی نبشت که چون نامه ما بتو رسد بر تو واجب گردد که از جنگ او باز نایستی و بیامدن باز نگردی. و میان ابرشتر و ابیورد هفت فرسنگ است و ابیورد را آن روز بیهق خواندندی و سلمان بن ربیعه باهلی را با ده هزار سوار از عرب جدا کرد و بقهستان فرستاد و چون این دو قشون متصل شدند و بجنگ هرزبان رومی درآمدند بسپاه روم هزیمت شد و خلایق بسیار بجنگ آزرده و مقهور بجای خود برگشتند و نیز از امیال عثمان. طریق کوشش گرفت و چون بکرمان رسید مسجد جامع او وسعت داد و چون عثمان از نیابت کوفه مراجعت بمدینه کرد سلمان بن ربیعه باهلی فرمان گرفت که بطرف ارمنیه بشتابد و هر ولایتی که باقی مانده است مطیع سازد. سلمان بی توانی اقشون موجوده طریق ارمنیه گرفت و بابتدا بسهل بلغان رسید و دو روز آنجا مطیع ساخت اما اهل و هسدان لشکر عرب را کوش هر کس میرسید یا تسلیم میشد یا بجایی میرفت و چنان میشد که کسی را بدست بدست نمیتوانست دید. میان مردم مشهور گردیده بود که از آسمان آمده و بزبان آن بیگانه اثر نکند چنانچه در همین اوقات که سلمان آنجا رسید منجر میگردد نزدیک شهر سایران رسید و خاقان با سیصد هزار مرد جنگی در آن حوالی بود چون از نزدیک شدن لشکر عرب خبردار شد او بکوه و صحرا و بیشه و جنگل رفت و امنیت پادشاه با سیصد هزار لشکر هزار هزار و نفر از کدام. گفت من شنیده ام که تیغ بزبان انسان کارگر نشود و انسان قوی استخوانی بوده اند و با این جماعت جنگ نتوان کرد و چون سلمان بن ربیعه حرکت خاقان را دانست بدنبال او روان شد تا شهر ابخر رسیده و سلمان در هر غزای چنین برای خود و آن حوالی رود خانه آبی بود و یک روز سپاهیان عرب دو از لشکر گنبار رود آمده و عبور ان شد که سر و بن شوید و دیده بانی از سپاه خاقان آزوده نگران او بود با خود اندیشید که اینکه میگویند بزبان این جنس سلاح کارگر نمی بخرد ازم و چیزهاست که سر بزبان عرب کارگر نمی آید آنگاه تیری بجانب او گشاده و آن خدنگ بزبان او آمده و او را بهلاک نداشت و دیده بان آمده و سر از تن او برگرفت و جامه های او را برداشت و بنزد خاقان آمد که دانست آنچه میگویند سلاح در عرب کارگر نیست و انیان بزبان ما بوده اند خاقان را تعجب شد و نمود تا لشکر بسیاری جنگ کرده از این سوی سلمان چون دید سپاه خاقان بجنبش آمده صف بر لیکن دو هزار تن سپاه و در اطراف او سیصد هزار کس چه توانند کرد چون تا جنگ کرده شد سلمان با آن دو هزار تن مقاومی کشته شد و چون این خبر بدینه رسید و دیار خلافت از این واقعه غمناک شده و اصلاح شد که حبیب بن سلمه را بمدینه روانه سازد تا لشکری گران بارمنیه شد و چندین معصف کرده آخر الامر مردم خزر که حایه مشهور مطیع ساخت و خود حاکم آن شد و پس از چندی مغیرة بن شعبه حاکم و پس از او اشعث بن قیس کندی حکومت آن بلاد را یافت و او سیصد و اند زمان رحلت عثمان و هم در این سال عمرو بن العاص از حکومت مصر معزول و عبد الله بن سعد بجایش برقرار آمد.

ذکر وقایع سال ۲۵ و رفتن عثمان بن ابی العاص بفارس و حرکت عبد الله بن سعد

در این وقت خبر باو خلافت فارس رسید که مردم آنجا سر بطغیان برداشته و دعوای باج و خراج نکرده و متابع خانه دانی پرداخته خلیفه سوم خشمناک شد و داشت که عثمان بن ابی العاص الثقفی لایق بفارس است و شود و کار

لشکر او عثمان بن ابی العاص بطرف شیراز حرکت کرد و تمامی آن کشور را مطیع کرده و هر چه غنایم و اموال بود با خود گرفت و خراج بازگرفت کرد و از آنجا بازگشت و در آنجا استقرار یافت و در این سال کرمان و عبدالله بن ابی سرح که نگاشته آمد بحکومت مصر برقرار شد برای فتح افریقیه مامور شد و با بیست و هفت هزار مرد لشکری از مصر حرکت کرد و از طریق غرب گذشته با بقیه افریقیه در آمد و با سپاه بسیار بدست آورد و از آنجا پیش رفت تا بجای بخت افریقیه گفتگو شد چون جریان را از جانب شقیقین فقیر و مسیه چون جریان چنین بود و قیقون عرب بشنید کس فرستاد که شما چه کسانید و چه میخواهید عبدالله پاسخ فرستاد با بدین سو مرا تا می باید بگذارید کن با باده جنگ با شما چون جریان گفت هرگز از دین آبای دست نگذشم و خبر نیز بشقیقین فرستم و روز به سپاه خود فرمان داد تا صف آرائی نمایند چون این سپاه جمع بخشید و خود بگذر بخشید فتح بجمع بیک دست نداد و همچنین چهل روز از هر دو صف آرائی شد

عثمان بن عفان خلیفه نسیم ... مدینه را بعد از عبدالله با گران بود و چون خبری رسید فرمان داد تا عبدالله بن نبیر با گروهی از سواران جستار طریق مصر و افریقا گیرند عبدالله ماند ... علی مسالک گرد و خود با قسمه قاریانیه علی سپاه عبدالله بن سعد شد و سپاه با عرب از نوقوی بال شدند عاقبت سپاه جرجیر شکسته شدند و جرجیر جزیه قسطا صلح شد و دو ملیون و پانصد و بیست هزار دینار بپذیرفت و غنایم بلشکریان قسمت کرد و همچنان تا ... به توسط عبدالله بن نبیر فرستاد و ... مصالحه نگاشت و این مسافت یکسال و سه ماه طول کشیده بود و چون در این سال عبدالله بن نافع و عبدالله بن نبیر چنین امور بعهده اندلس گرسپانیا صاحب شدند و آن ناحیه را فرو گرفتند و عبدالله بن نافع در آنجا بماند که سه سال از فتح خراج نامه و عبدالله بجهین با همین غنایم بمدینه رفت و خبر فتوحات داد و رسانید

ذکر وقایع سال ۲۸ و فتح قبرس و رویه مدبت معویه و حکومت عمیر بن سعد عثمان بخراسان

در این سال ابتدا وحشه مردم سر اقطیان برداشته است بجانب اموال و غنائم و مای مردمان فرمودند چون خبر بمدینه رسید و مجلس شوری شد تبعی گفتند با بسپاهی لایق فرستاد تا عاصیان را سالت و مطیع سازند برفتند شاید معدودی شمار دست نهارت زده و خون بیگناهان بریخته اند ... سوی فرستاده و با تمام نصیحت میزاد و این رای پسندیده شد محمد بن سلمه با دو تن دیگر با نامه عوفت بجنبش مغرور کردند چون بدیار ملک حبشه رسیده معلوم شد معدودی از دوان بوده و دگر از انتقام جزئی بوده انگاه بمبی را فرستاد و تا آن را دستگیر کرده سزا داده و محمد بن سلمه را استرضا یات نیلو کرده و نامه مودت انگیز بدیار خلیفه نگاشت نیز در این سال معویه بن ابی سفیان حاکم شام از دیار خلیفه اجازه خواست و از راه دریا بجزیره قبرس و جنگید فرمانده قبرس جنگ مصالحه شد و مقرر آورد پنجهزار دینار ... و دو دست دینار ... و بدین پس از نگاشتن مصالحه نامه معویه با غنایم بسیار که از انجمله هفتصد دختر دوشیزه بود از قبرس بیرون آمد و بجنگ غنایم را بمدینه با نامه فرستاد و انگاه معویه اجازت طلب کرد و برای فتح روس کشتی در آب انداخت و بجانب روس آمد و مردم روس نشسته در آب انداخته و معویه را برای جنگ استقبال کرده و در دریا جنگ سختی شد عاقبت روسیان منهزم شدند

وقایع جهان و جهانیان

وعاکی معین کنید که مافسه مانبرداهستیم و همه ساله باج و خراج مقرر ایم بسایم عبدالله مطلب آنها اقبول کرد و عبدالله ف
الحقیقی ایجکومت مردم و معین کرد و چون بهت شوکت واقتدار عبدالله بن عامر بسیار بقاعه رسید سرکشان و انسته که عبدالله
نیروی مقاومت و منازعت ندارند فروتنی و اطاعت که خود او چاپلوسی و چاپلوسی نیز بدین اندیشه سخت پادشاه کشمیر
با دایای شنیده دبکا عبدالله شتافت و گردن بزیر اطاعت داد و حکومت هرات و بوشنج او شنگاشد که همه
ساله خراج مقرری بگذارد عبدالله قبول کرد و هرات و راه و واگذاشت پادشاه کشمیر هرات و آمد و امور آنجا
بنظام او آورد آنگاه و او و به فرمانفرمای فاریاب دبکاه و آمد و پیشکشهای لایق آورد و قبول کرد که همه ساله دوست هزار درم
باب خراج فاریاب و حالعان به عبدالله بن عامر بسپارد عبدالله او ایحکومت فاریاب و طالعان نصب کرد و عبی عبد
عبدالله نامی آن نواحی را بحبت حکم و آورد و طاعت مطیع کرد اندو سرشته اعمال خود را بانجام دهت آمده دبا بنوع فرستا

ذکر حکومت هرات و فاریاب از جانب عبدالله بن عامر و لشکر فرستادن عبدالله بن عامر بسبب دادن عبدالرحمن برای فتح کابل

در این وقت که عبدالله بن عامر در خراسان علم اقتدار و شوکت افراشته بود و هیزاران مکران با و بحت اطاعت داده
و خود نفسه دبکاه حافظ شده بودند مکر مکران چند کرد بدانسته بعت ساسانیه و حکومت خلفای سابقه تا کنون بحال اید
ابقی می بودند از انجمله شهر کابل بود که او را فرمانفرمای اعربه نام بود که دراین وقت اطاعت حضرت و اطاعت کرد و عبدالله
فرمان داد عبدالرحمن بن سمرة بن عبد شمس با لشکری از استه حرکت نماید مقدم سستان را فروگیرد و انگاه بکابل پردازد
و از سستان راه کابل پیش گرفت چون اعربه پادشاه کابل از رسیدن سپاه عرب آگاهی حاصل نمود محافظت بیرو
و باره شهر بنیاد و سپاه خود را منظم ساخت و با استقبال لشکر عرب بتاخت و جنگی دلیرانه کرد و کاز دو طرف جویهای خون
روان گردید و چون آفتاب سر بنقاب ظلمت مغرب فرو برد از دو سپاه دست از داشته و لشکرگاه بنا بر داده
با آرامگاه خود از گشتند بدین دیره چند بن بار میانه این دو لشکر جنگهای سخت دگیر شد و خلقی عظیم بخاک هلاک و دما بخته شد
چون چند روز بدین دیره گذشت دگر باره از کابل بیرون نیامد و دروازه با محکم بست و بدیوارها
و لاوان چنین برنشاند که هرگاه سپاه عرب بدانسو توجه نمود از خندق خاکساف آنها بخاک میریخت باین
حال کار بحاصره و طول انجامید و عبدالرحمن کابل را از هر سو و بندان کرد تا عاقبت بحکم و پیش سپاه عرب کابل را
فروگرفت و دروازها را در هم شکسته و در شهر بریخته و از تیغ بیدریغ خون سپاهی و بیطرف را بریخته و سپاه
اعربه بهیچ یک امان بدر بردند و بسیاری از اقطار مردم شهر بی اسیر شدند و میانه اعربه نیز اسیر کرده و او
بحضور عبدالرحمن آوردند عبدالرحمن خواست او را بتیغ گذراند التماسات چند کرد و مسلمان گرفت که عبدالله
آمده دست از کشتنش باز داشت و اعربه را محترم داشت و غنایم را جمع کرد مالی وافر بدست آمده بود فرمان
داد و بنا بر نیاب او انچه عبدالله بن عامر را بنامه نوشته فرستاده و با قرار سپاهیان قسمت کرد و این نخستین دیه
بود که لشکر اسلام در شهر کابل در آمدند و این واقعه در شصت هجری واقع گردید

ذکر لشکر فرستادن عبدالله بن عامر برای فتح جوزجان

وقایع جهان و جهانیان

وشکست سپاه عرب و رفتن عبدالله بکره و احنف بن قیس را حکومت خراسان دادن

چون عبدالله بن عامر آنها نشسته اول واقعه حال کرد اقرع بن اسماعیل التمیمی را با هزار تن سپاهی جنگجو نهضت فرمود تا جوجان حرکت داده چون اقرع طی مسافت کرده دو کنار جوجان رسید مردم جوجان آماده جنگ گشته و گفتند ما هرگز تن در ندهیم که دست انگیش آبای خود بازداده حکومت عرب اگر دن بگیرد ما مصر جنگ شده و با استقبال سپاه اقرع از جوجان بیرون آمده جنگی دلیرانه نمودند طرفین جمعی کثیر خاک هلاک بر سر شده و بالاخره نیک فتح و نصیب مردم جوجان شده و بقیه السیف عرب شکسته گردیده و راه فرار پیش گرفتند مردم جوجان چون لشکریان خشم آلوده را دنبالشان آخته و سپاهیان آماده انتقام خون از دست داده خاک و خون را بر سر خود ریخته عاقبت معدودی جسته جسته خود را و غنیم را همراه خود عبدالله بن عامر رسانیده و شرح انهزام خود و کشته شدن سپاهیان و سرداران بیان کرده عبدالله سخت متاثر شده حاضر کرده و احنف را مستولی شده و سر را پیش انداخته تا گاه احنف بن قیس را طلب کرده گفت شکست سپاه سوم از دست جوجانیان جوجان بخت تند و ساخت و اگر مساوقت نکرده و گذاردن حج خیبت الله حرام را جلو میگیرفت خود بلطف جوجان می شتافتم و دیگر را نمی فرستادم اکنون تو را به نیابت خود بحکومت خراسان میگذارم و تمامی سرداران و بزرگان عرب را قید حاضر و فرمان بذیری تو مقرر میدارم و تو تا جسکومت قیام نموده با جوجانیان کنف و انتقام بر خیزی و بیرون شده چون خبر حرکت عبدالله بن عامر به افغانستان و خراسان رسانیده شد سرکشان سر برداشته و هر کجا عاملی از جانب عبدالله بن عامر بود بخواری کشته و طالقان مردم سر بشورش برداشته و سی هزار مرد جنگی فراهم کرده چون دو طلیعه طالقان با احنف بن قیس رسید کار طالقان بالا گرفته و سپاه بیارا جمع ساخت و بجانب طالقان نهضت نمود مردم طالقان با احنف بن قیس رسیده کار طالقان بالا گرفته و سپاه بیارا جمع ساخت و بجانب طالقان نهضت نمود مردم طالقان خبردار شده بمقابلش شتافته و جنگی سخت انداختند از هر سو صدای های و هوی و تکبیر و تهلیل بلند گردیده و معرکه بس هولناک گردیده و کار بجائی رسید که مبادله عاقبت طالقانیان منهزم شده و راه بیابان پیش گرفتند سپاه عرب تا ده فرسنگ بدنبال آنان تاخت و بسیاری اسیر و غنیمت بیافت چون احنف بن قیس از پراکنده شدن مردم طالقان اطمینان یافت فرمود تا بتجهیز و تعبیر سپاه بپردازند و چند روزی راحت بیارامید

حرکت احنف بن قیس بطرف بلخ و صلح او با ابرار فرمانفرمای بلخ و مراجعتش

احنف بن قیس چون دانست که سپاه بکمال آمده و تجهیز پایان یافته عزم بلخ کرده بعزم بلخ حرکت کرد و اظاهر بلخ لشکر را در این وقت حکمران بلخ ابرار نامی بود چون از رسیدن سپاه عرب اگهی یافت دانست که با آنها مقابله و مقاتله نتواند بهتر چنان دید که با عرب مصالحه نماید و اب آشتی و صلح بگشاید پس رسولی چرب زبان را بگفتن و بنزد احنف فرستاده و خواستار صلح شده احنف دعوت او را اجابت نموده و خواهش او را در قبول شرط اگر تحایف هدایا در هر نقد تسلیم نماید و هر سال خراج مقرری گزارده و پانصد خروار گندم و جو بلشکریان کسل و ابرار بر تمامی این شرایط با قبول نموده و معاهده نامه نگاشته گردید و احنف بن قیس از بلخ عزیمت کرده و بمرو شتافت و خود را

شرح خوشنودی خلافت عظمی از احنف بن قیس و تعیین حکام تبعه افغانستان و خراسان

چون عثمان بن صفان در این شکنه بحری دانست که احنف بن قیس کفایتی با درایت و شجاعتی با مجابت دارد
فرمان داد او را از راه با خلوت مدد و فرمان کند که از سرحد و ادرود تا هرات سپرده و بدو باشد و از قبل خود بهر جا
حاکمی نصب نماید و لشکر این فتح حسین بن یربوعی باشد و به انجا رفته بر سه حکومت خود مستقل گردد و کلیه ممالک
متصرفه بحکومت بلخ باشد حسین انجا با مدد و قتیبه بن مسلم باهلی بحکومت خراسان برداشت و مقرر گردانید قتیبه
داشته باشد حسین خالد بن عبدالله و احمد بن اسد بن احمد را فرمانده و بخراسان و اشته و تحت فرمانروائی احنف
بن قیس باشند تا چه فرمان کند حاذ باشند و شنب بن جرمک که نسبش ملوک و فغفوران بزرگ ایران میرسید
بحکومت غرجستان برقرار داشت و شنب را مکانی بسزا و بسی اعتبار بوده و ما کتاب اول در ذیل وقایع
ضحاک تازی نوشته پس از مبعوث آدم ابوالبشر و عهد و دیده که شرح دودمان ضحاک که پس از کشته شدن به دست جمشید
به بامیان و کابل آمده و از سلطه فریدون پناه جسته خواهیم نگاشت اینک مقتضی بدان مطلب خواهیم پرداخت

شرح نسب شنب بن جرمک تا زمان ضحاک تازی و حکمرانی ایشان در غور و بامیان

در وقتی که فریدون ایشین در مملکت ایران و افغانستان نهضت کرده و با سه طایفه از سپاه ضحاک تازی
ضحاک اکنون ساخت و خراسان ضحاک را دو پسر بود که ایران و سپرده و شهرها حکمرانی داشته و اسرحد ترکستان
و ماوراء النهر و خراسان را فرمانفرما بودند چون خبر استیلای فریدون را شنیده و مقهوریت و گرفتاری پدر
خود ضحاک را دانسته فرمانده فرزندان فشدکه حصین و قلعه چین بجنگ آمده و از انجا از کرده فریدون منهزم
باشند بحر سوکس فرستاده و دانشمندان کوه های شامخ غور و بامیان بسی جایی حصین را دو سپاه کرد بر گزیده
کوچک خود سپرده برداشت و بطرف بامیان حرکت کرد و سپاهیان و دهان خود را به جراب و مواشی و غیره
داشته بامیان کشیده و قلل جبال شامخ غاری نگوبست آورده و قلعجات سخت و مستحکم ساخته و در داشته
در کوه پاره و دره های عمیقه کوه ها انباشته چون خاطر از اسباب و اسباس خود آسوده کرده و فرزندان سپهزاده کابل چین
گرفت و مهاسس و غور تومن گردید و سایر بزرگان و سرکیه جایی محکمی گزیدند کانی قلعه و پناهگاهی مهیا کرده
و خیلی زمان را صفی را بتدریج آباد کردند پس از چندی مهاسس و وجهان کرده و پرستش سیامک بجایی
نشست و این وقت فریدون از انتظام مشرق و ممالک متفرقه خاطر آسوده کرده و خراسان را نیک از سر و ایران
بزرگ خود شمیران نامی سپرده و شمیران حاکمی بجا از قبل خود تعیین کرده و خراجی مقرر داشت اما دانست که فرزند ضحاک
سیامک با سپاهی و نبعیتی لایق و ممکن است و او را توانی بسزاست و سه چیز اطاعت فریدون و باج و خراج
بسهولت نخواهد آورد پس به ماه حفت فریدون نامه کرده و از نشست و شوکت سیامک شرحی نگاشت فریدون
فرمانده و اژدهاکان نامی از برآورکان درگاه و از سپاهیان یکانه با لشکری که زیاده از حد و از نظر تعداد بسیار معرفت
بطرف خراسان رخصت نمایه اژدهاکان حسب الامر موکب فریدون از ری بجنبیده آمده پس از بلند پرانوده و اطراف
و جوانب که محل اقامت مشرکان و فرمانروای خراسان بود تاخته و تاراج پس از سپاهیان و سپاهیان لشکر خراسان

وقایع جهان و جهانیان

جنگ سپاه فریدون با تخوریان و شکست سپاه ایران

شهریاران پسر خود شیدسب را سپهبد قشون خود و با اتفاق افریدون روانه خوارزم خواست چون افریدون با شیدسب متفقاً از یک خوارزم رسید سیامک آگهی یافت و محفظ بارو و قلعه میمنه ذو و آماده جنگ گردید و از سمرقند سواد و چهارصد پیاده با استقبال بیرون شده و جنگی سخت نمودند از جانبین بیشمار کشته و دیگر گردیده و آن گیرودار افریدون بنفس خود با لشکر بداشت و بخاک افتاد و سپاهیان او شکسته و داشته و او را پیش گرفتند سپاه سیامک چون چنین افریدون مجروح و زنده یافتند زنده سیامک شد و تنی سیامک امر داد تا او را بقلعه بردند و زخم او را مرهم نهادند تا بهبودی پذیرد و او نیز چون شیدسب سخت خوارزم بعهدت نزدیک پیش شهریاران و آنچه وقایع از شجاعت خوریان و قصصای آن برشهر و شهریاران چاپا فریدون از سخت سپاه بفرستاد و فریدون دیگرباره سپاهی سنگین فرستاد و این بار سپاه فریدون بسخت خوارزم چون اخبار شکستهای متواتره سپاه بدرگاه فریدون رسید سخت پاشفت و دنیا از نظرش سیاه شد و انگاه فرمان داد لشکر و کرایاب از دواب و ان بشید ماندند ان بود که با سپاهی بیشمار راه خوارزم پیش گیرد و آن قصصا و قلعها را از بن براندازد یک تن از خود و خوارزمیان زنده نگذارد و دیگر بسلاطین هم کرد و با سپاهی بی اندازه بطرف خوارزم حرکت آمد چون بطرف خوارزم رسید سیامک سپاه فرستاد که جهت خود را بجنبه ما کرمن زنده نگیرم دست نخواهم برداشت تا زمینا بخون خوریان بگیرم و قلعات را با تب بسازم و بعد از خاک یکسر کرده سیامک نیز جنگ اندر آمد و انگونه دو لشکر مانند دو با بجوش و خروش بودند و همه روزه از یکدیگر میکشتند و بخاک و خون می افتادند انقاض افریدون خبر رسید که هر دو شامات و مصر و مغرب سر بطغیان برداشته اند ولی فرمانی آغاز کرده اند و به فرمانفرمایان فریدون لشکر کشی فرمانده فریدون زاد واجب افتاد و کاسه بسوی آنان لشکر براند و بزیر طاعت در آورد لذا با چکی راه چاپانامه گسیل کرد که با سیامک کار مسالمت و مصالحت فرمای و او را مملکت خود بجای گذارد و شرط کن بر سالیانه خراج فرستد و سر بگمند طاعت بردارد و گرد با سیامک سازد و مسالمت پیشه و کار مصالحت کرد سیامک افتخار و سیاری از سران و دو با پیشکشهای بیش درگاه فریدون فرستاد و دوستی قدیم تازه گردید و آشتی

رفتن شیدسب بدرگاه منوچهر و بردن منوچهر او را بروم و مراجعت تعوز

پس از ان شیدسب بملازمت خود جای گرفت و او را بمنصب لایق درگاه فریدون فرستاد و منشور سلطنت خوارزم یافت و شیدسب مردی جلد و دلیر بود و جوان و کار جسارت قوی شده و دانست که فریدون را آخر خوارزم فرمیده و او را پسر انوش جنگ و جدال بود و لشکری بر کشید و هزار از اگر شیدسب پسر شهریاران حکومت آن را داشت محاصره کرد و شیدسب نیز با خود آمده شصت هزار مجموع کرد و سیامک هزار را بدان کرد و عاقب شیدسب نیز شبی با خاصان خود از خیمات بگریخت و با دو سیامک با سپاه خود بهرات و ارشد و سیامک بر تخت تمنیت نشست و همه روزی کار جشنها منظم آورد و حلوت هزار از انگاه و نیاب از زنان خویش سپرد و راه خوارزم پیش گرفت و پس از دو شبانه گاه از اسب افتاد و جان داد پس از آن پسرش بجای تخت خوارزم بر جد و زنان او را هزار دختر با و بامیان میمانند انگاه بود که حکومت سیستان باز بنیان بود یک روز

جلد دوم امان التواریخ

شکارگاه مهراب از لشکر دین سوار آن سوار اذه بوده خسته گردیده اسانه کوی بیا بیمیک از مهمانان کرا زنا امای دا
باد کنیه دیده دسینه داشت از راه برسیه واو با خته یافت تخت سنگی برگرفت و بر فراشش چنان گرفت که سر مهراب
داغان شده بجای بر و پس از فوت مهراب برادرش شهید سب بجای باد پشت و دین وقت زمان وداع جهان
گفته و ضحاک پستیان آمد و آغاز تعرض خدمت سام نیمان موده بشه موقت تکلو کرده به فور برگشت و مدت شصت و
پنج سال زندگانی موده تاریخ ارجهان بر بست واو اوده فرسنده بوده که بنه کتراف سفید اسب بود بر تخت حکمرانی
براته واز جناب خود حاکمی برای هرات معین کرد و دین وقت منوچهر شاهنشاه ایران بوده بسام نریمان دستیان
میزیست وقتی شده حی از رشادت و کیاست سفید اسب خدمت شاهنشاه بیان کرد و چون منوچهر خواست بطرف روم
حرکت نماید بسام نخاست که بسفید اسب نگارش نامه خود با چند تن از دلاوران غوره بدرگاه حاضر کرده سام
عمل کرده و سفید اسب با منوچهر حاضر کرده و منوچهر او را بشفقات شاهانه نواخت و قرم کاب ساخت و سفید اسب بسفر
روم خدمات بزرگ موده مراجعت از روم منوچهر او را نوازشش بیشتر کرده و خلع ساخت و عهد داد او را بحکومت غوره و هرات
برقرار کرده تا شصت سال او شاهی داشت پس از وی فرزندانش سامنه بتخت نشسته و این دوازده شصت سال
سلطنت کرد پس از او پسرش فرنون بتخت برآمد و دین وقت منوچهر از جهان رفته بود و افراسیاب لشکر بایران کشیده
و ایرانراف گرفت و مراجعت بتصرف ستیان و هرات لشکر بهرات انداخته بود فرنون که نوزین باشد حاکم هرات
بود چون دانست که لشکر افراسیاب رسیده و حصار بشهر ان محکم نشده و عاقبت بیم بشی خود از حصار بیرون آمده و راه
غوره پیش گرفت گرسیوز برادر افراسیاب گروهی از سپاه خان را به تعاقب فرستاده و همه را تا باپا شده و اجی
صف شده و فرنون در آن گیرودار کشته گردیده و گرسیوز سراز تنش برگرفت و بهرات برگشت و هرات و ستیان
گرفته زوال زدچون خبر یافت که قشون افراسیاب میرسند او نیز طرف غوره حرکت کرده و فرنون با جمعیت و اموال غوری
از جای بجنبانید و کرمان و کرمان کس فرستاده و سپاه طلبیده و از سوء عاقبت خواست و جمعی از هر جا بستیان جمع شده
و با افراسیاب بجنگ درآمده و چند مدت جنگهای خونریزانه نموده و از هیچ سو غالب و مغلوب شناخته نشده و این اثنا
به افراسیاب خبر آورده که قارن با سپاهی سنگین بسوی اصفهان و حرکت نموده است افراسیاب را بیم گرفت که
مبادا مرد و مرا ایران بدو پیوسته و از دست از جنگ کشیده و از ستیان بجناب هرات برگشت چون هرات و آمد معلوم
شد که قارن حرکت کرده و افراسیاب آسوده شده و لشکر بجنگ کشیده تا از فرنون کین خواهی نماید چون فرنون از
آمدن افراسیاب مطلع شده در حصار نیشپس که محکمترین قلاع غوره بود پناه گرفت افراسیاب با سپاهش بسیدان
قلعه را در میان گرفته و مدت یکسال در پای او بسر برده و بسیاری از سپاهش هلاک شده و سودی نکرده افراسیاب
فرمانداد تا تمامی باغها و قصبات و مزارع اطراف را خراب کرده و چشمه ها را خشک شده و روی گدانه بر چشمه ها
ریخته و از پای حصار تا امیدی تمام حرکت بترکستان کرد و اتکاء فرنون از قلعه بیرون شده و تمام تعمیر غرابی
افراسیاب پرداخت و چون نوبت سلطنت بر کی تاد رسید فرنون امور و الطاف شاهانه فرموده و فرنون چهل
هشت سال پادشاهی کرده و پس از او فرزندش سلطنت کرده و پس از او بسطام بتخت غوره برآمده و این جهان بسطام

است که فردوسی طوسی شاهنامه بنامش نظم میکند. اسفرائن این بود و بسطام شیرکجا دست ابل آید یکی
و بسطام خدمت کیخسرو مقرب بود و معاند. و اتفاق عوکان میکرد و بدین طرق لشت اندر پشت سلطنت خاندان شهود
داشت تا سال هجری بشصت و هشت هجری رسید خبایخ در فوق دشاره شد احنف بن قیس بحکومت خراسان
برقرار شد و شنبه بن جرمک بوزارت آبای خود و فرخ بتخت سلطنت بآمد و مسلمانی گرفت و علم اسلام را در نواحی خود
بلند کرد و برای تبلیغ اسلام کوششها نمود و این اولین کس است که در غور داخل در شریعت اسلام شد

ذکر وقایع سال ۲۹ و بمکه رفتن خلیفه سیم و عزل و نصب حاکم کوفه

و این سال خلیفه سیم بعزم زیارت کعبه از مدینه بیرون زد و کوچ اندر کوچ بمکه رسید و حج بجای آورد و الحق بدینه
و نمود و عمال و حکام بلاد را عوض کرد و بجای ایشان فرستاد و در این سال هیچ نقطه کار مهمی وقوع نیافت اما در این
سال دوم کوفه از حاکم خود ولید بن عقبه آزرده خاطر شده و ست تظلم بجانب مدینه برد و ذاکر چه عثمان بن عفان را بشکایت
موثت معاصی ولید واضح نشده بود مظلومین را باب بنده الفضل عودت داد و چون ولید این بدانست یکبار و تن هر گونه
معصیت های ورعیت آزادی در داد و پیچ فسره گذارد تا عاقبت جمعی بدینه آمده از شده خلافت خواستند و عزل شده
خلیفه را طلب بدینه نمود و حد شرعی جاری داشت و حکومت کوفه را بسعید بن عاص ارزانی داشت و بدو تصایح
نیکو از نمود که همواره کار شیعیت و رعیت و مملکت کار بقانون انصاف و عدالت نماید

ذکر وقایع سال ۳۰ و ام دادن عثمان جمع قرآنها بجهة اختلاف کتابت آنها و نابود کردن قرآنها

و این وقت بدینه خبر رسید که مردم طبرستان و گرگان سر بدیده اند عمال خلیفه را از مازندران و دیار خلافت بیرون
عاص والی جدید کوفه فرمانست که لشکری فراهم سازد و بی توانی بخاک گرگان تازد و آن فتنه و فساد را از بنیاد بر
سعید بن عاص سپاهی لایق گرد آورد و طریق گرگان پیش گرفت مردم گرگان چون خبردار شدند از جای بجنبیدند و
با سپاه و فرهنگی صعب در پیوستند عاقبت شکست خورده حصار گرگان پناه جستند و از سعید بن عاص امان خواستند
و خواستنا صلح شدند بقرار داد که هر سال هزار هم لشکر انه صلح و صد هزار درم برای خلاف کاری نقد بدهند و
سال بعد دویست هزار و سال سیم سیصد هزار درم. بدینه سعید بن عاص راضی گردید و وثیقه نگاشته و مجلد راه
گرگ استشهاد آنها سعید طبرستان و جاها یکه اشکنه بود و صاف کرد و بدینه مراجعت نمود و شرح خدمات خود را
بعرض خلافت رسانید و نیز اموال انگشتر پیغمبر خدای و ست بدست بعثمان بن عفان رسیده بود بجای دیس
افتاده و یافت نشد و این انگشتر نقش محمد رسول الله بود و همواره نامه های ملوک و سلاطین را بدین انگشتر مبارک
مهر میفرمود و پس از رحلت سرور کائنات این انگشتر بدست عایشه افتاد و او خدمت پدر داد و با بار محض
احترام و تبرک مکاتیب خود را بدین انگشتر مزین میداشت تا نوبت خلافت بعمر بن خطاب رسید او نیز چنین
میکرد تا بعثمان بن عفان خلافت منتقل شد او نیز این کار میکرد و او را جایی در خانه بود و روزی در کنار او نشسته بود
این انگشتر از دستش بچاه افتاد و دیگر پیدا نشد نیز در ایام او در روز جمعه چون با بانگ موذن بگوش مردم بجامع میرسید

او و دو شکایت کردند خلیفه امر داد که بعد با موذنان بلندی برآیند و بانگ اذان دو دهند و این سال ببعد موذنان منارها برآمده و این رسم شد و نیز در امثال خدیفة الیمان خدمت خلیفه رسیده گفت مردم چمص میگویند قرائت ما از سایر قرا بهتر است چرا ما از سنه اربعه دست و مردم دمشق و کوفه گویند قرائت ما از سایرین نکوتر است چرا که ما سنه بعبد الله مسعود داریم بهمچنین سایر بلاد هر کس طریقه در قرائت قرآن پیش گرفته است و فرق اسباب اختلاف بزرگی خواهد شد چنانچه اختلاف بزرگی در توریت و انجیل هست عثمان فرمود تا گفتی اتفاق علما و کاتبان جمع و بانسخه ها نوشته که قرائتهای موجود را اگر چه بعد نبوده نسخه اتفاق پس از جمیع مصاحف او داد که قرائیرا که ابو بکر خلیفه اول بخط خود از بهر خود نگاشته پس از رحلت او بعمر بن خطاب در رسیده و از پس او نزد حفصه بود طلب کرد و فرمود تا او نیز بدین ثابت ارزوی و قرائی بنویسند زید بنگاشتن قرآن پرداخت و قسمت اتباع واحد مقرر داشت و چون از نوشتن قرآن بپرداخت خلیفه فرمود تا جمیع قرائتها را فراهم کردند و چون اختلاف بسیاری با هم داشت امر داد تا بدو نوع از بگوید عثمان قرائی بود که خلیفه گرفته بود و چون قرآن منحصر بهمان نوع آن شد که زید ثابت استنساخ کرد و انگاه فرمان نفاذ کتابی او چنین نسخ بنوشتند و با بجمله این بلا اکبر قرآن فرسناده بود و در بر گرداننده

ذکر وقایع سال ۳۱ و حنگ دریائی قیصر روم با معویه و عبد الله و شکست قیصر

و این سال خبر آورد که قسطنطین عیصر روم از اسلامبول العزم پس گرفتن بلاد خویش مراکبی مینا کرده و بر دوی حمله سامان خواهد کرد امر داد با خلافت معویه بن ابی سفیان حاکم شام و عبد الله بن سعد بن ابی سرح حاکم مصر فرمان شد که کشتیها ساخته و آب انداخته عازم قتال قیصر گردند معویه و عبد الله در ساحل دریای سفید مجمع شدند کشتیها آب انداخته باستقبال قسطنطین بیرون شدند و قیصر نیز با هزار کشتی و شصت هزار نفر از انجیه بکلیاته او در دریا سه مقاتله کردند معویه را قیصر مطیع گردانید جنگ او خشکی بپای آورد و قیصر گفت سپاه من جنگ دریا با معویه علی العجله چنین روز کرده و این دو سپاه با هم بگفتگو حاضر شدند سپاه مسلمانان غالب آمدند و قیصر گشتیها بالطاف قسطنطنیه برانداخت و عبد الله و معویه نیز از این سوی مراجعت کردند شرح قضیه بنویسند

ذکر وقایع سال ۳۲ و طغیان قارن سوخرا در خراسان

از این پیش نگاشته یافت که عبد الله بن عامر العزم کرد از فیشابور حرکت نموده و با خلافت احنف بن قیس فرمان یافته تا خود اسناد منظم داده و بجمله مرجانی حکومتی معین کرده پس از نیشابور قارن نامی که نسبش به نیزه جمهر میرسید و میه پدر کوچک سلطنت داشت سر بر کشید و از دو هزار تن و هفتاد تن و با دویست چهار هزار تن جمع کرده و بعزم تحقیق فیشابور حرکت کرد و چون خبر قارن بسمع احنف قیس بن الهیثم رسید انجمنی کرده گفت اینک قارن میرسد و ما با این قلت سپاه قوت مقاومت نیست و در آنمیان عبد الله بن عازم سپهدار قهستان خراسان گفت بنگر تا با این قلت سپاه و دوری راه کاری صعب پیش آید اگر تو بصرف هر چه تمامتر راه و نیز پیش گیری من با این قلت لشکر خود ایم خنه پیشباق تا تو با لشکر از نیزه بهمی فیشابور رسی امامی حفظ کنم و تسلیم مذهم و عبد الله بن عازم قبول کرد و احنف بن قیس بن الهیثم ساخته جنگ گردد اگر فتح کرد نام قیس را پست کند و اگر شکست خورد و فیشابور نامه علی العجله قیس گفت رای نیندیده و او را با وجود حرکت بطرف مرو نیز کرده و عبد الله مستعد جنگ گردید از آنسوی که قارن سوخرا که نسبش به نیزه جمهر میرسید با لشکری آراسته و طاهر فیشابور

وقایع جهان و جهانیان

خیمه برافراشت چون شب بر سر دست آمد و لغایت تاریک شد و قیس فکری کرد و چهار هزار تن سپاه را فرمان داد
از راهی به دین آمده مسافت دو. در پشت سپاه قارن جای گیرند و سر نزدیک بانگ اشتر بسته و روشن بیایند چون این
انجام گرفت بگیارند نیزه ها بر دوش کرده از عقب سپاه قارن درآمده تا لشکر قارن و مردان از طرف یمان چراغ افروزند
چراغ و مشعل ها بدست گیرند و مشعل ها بدست بشتاب باد میانند قارن را سخت بیم فرو گرفت و سپاهش در تشنه این سپاه
از کجا میآیند و کشند. چراغ و مشعل عادت سردار و فوجی است و این فکر سپاه عبدالله زنک شده و لشکر قارن
افتاد و از اتفاق این کسی که بخیال دولت افتاد قارن بود چون او کشته گردید سپاهش رو بگریز نهاد و سپاه عبدالله
از عقب تاختند و او را یافتند سر از تنش برگرفتند و لشکر را غارت کردند و بجای گذاشته عبدالله
روز بعد پیغام بکعب فرستاد و او را بفتح مژده داد و از این سوی قیس بن الهیثم چون بمدینه رسید شرح فتنه قارن و کیفیت
قتل او را بیان کرد و عبدالله از خلافت و کار ترتیب سپاه بکعبیس بود که بعقب خبر سکنت قارن را جمعی فرستاد بمدینه
رسید عثمان بن حنفان بعبدالله بن عامر نامه نوشت و فرمود و چنین شخص بادابت و شجاعت لیاقت هر چیز را دارد
و مقرر داشت نامه فاتحانه بخراسان بجهة عبدالله عامر فرستاده چون فرمان حکومت بر عبدالله عامر
شاه و خاطر گردید نیز در این سال حضرت عباس بن عبدالمطلب عموی پیغمبر خدای پس از عمر شصت و شش سالگی

بجهان جاودانی و عبدالله بن زید انصاری نیز درگذشت و حکم بن العاص در روان نکم که شرحش در آینده خواهد رسید
از دنیا بیرون شد و نیز در این سال سعی و سعد عبدالرحمن بن عوف کار شوای شتابانه بوده و جهان گفت و نیز ابو طلحه
انصاری که از انجا و ران مامور بامور شوری و تعیین خلافت عمر بن انتخاب شده که خلیفه تعیین نمایند از جهان بیرون رفت

ذکر وقایع سال و جمع شدن بزرگان مدینه و مکتوب بلردن بعثمان و جواب
عثمان یاسر و تظلم مردم از حکام و خواستن عثمان همه را از ولایات و احضار ایشان

در این سال در مدینه بزرگان گرد آمده گفتند بر کنی امور ظهور کرده است که مناسب نمود است و باید بدرگاه
خلافت رفته آنچه بر دل ماست عرض کنیم و حضور حضرت خلیفه رسیم رنجی مسلمانان بگویم
واقعه اضافی که در دستان سکینه بیان ساختیم زراعه و هم عهده باعث افتادن شان افزوده و میشود و میگویند اموال بیت المال
بهوده صرف میشود و بشتر بر بنی امیه بذل و بخشش میکرد و بر حق گفتنیت که آنچه ناپسندیده میدانیم بر شته تحریر درآوردیم
و بخدمت عثمان بوسیله آنجا نامه بقلم آورده و مطالب خود را یکان یکان بر شمرده و بتوسط عمار یاسر خدمت خلیفه
فرستاده چون قاصد بمدینه برای خلیفه رسیده دید که عثمان بیرون می آید پیش آمد و گفت جمعی از اصحاب چنین
مکتوبی نوشته و جواب خواسته اند عثمان کاغذ را گرفت و چند سطران را چون قرائت کرد بگفتند عمار زبان بتعرض
گشود عثمان فرمانداد تا او را بگرفتند فرمان برده آمدند و او را بزدند که از پای درآمد چون خبر ضرب عثمان بنی مخزوم که خویشاوندان
او بودند رسیده آمده او را برگرفتند و این واقعه سبب شد که جمعی کین عثمان بدل جای داده و نیز این واقعه بود که عمار
که اجرای امر معروف و نهی از منکر همیشه وظیفه خود داشت آشکارا زبان بمعاتبه گشوده و هر کجا که دریافت
میکرد و کار مال بیت المال مسلمین میبرد و میخورد مروان و حمایت پسران حکم و زید بن ثابت و ابوسفیان بن حرب را بزرگان

جلد دوم امان التواریخ

وقایع جهان و جهانیان

سرور داستان و محقق داستانی گوید چون عثمان فرمان خلافت یافت و بر مسند خلافت نشست و کار خلافت بر او قرار گرفت و مردم را بدید و بشناخت و از هر یک خبر یافت و از هر یک آگاهی یافت و از هر یک شناخت کرد و بدانست که هر یک چه کاره است و چه کار است و چه کار خواهد کرد و چه کار نخواهد کرد و چه کار نتواند کرد و چه کار نتواند کرد و چه کار نخواهد کرد و چه کار نتواند کرد و چه کار نخواهد کرد و چه کار نتواند کرد و چه کار نخواهد

با دو هزار کس از مصر رسیدند و در مروه بیاده شدند آنجا جمع کرده بکلی شرح تعلقات خود را با که گریبان گرفته
از انشعوم دینه نیز دسته دسته بیرون آمده با آنها ملحق شدند تا بازگ مدتی خلقی انبوه و بیرون بحد جمع شدند خوف از
خلیفه را فسه و گرفت اعوان و انصار حمایت خاصه بنی امیه بهر یک بطائفی رفته بحمایت ان شدند عثمان بن عفان
چون کار را دگرگون دید خائف و جبان شد و ترک خود نمائی گفت و در سرای خویش بنشست و اینکار بسبب
حماقت مردم شده بتدریج برای مدت خلیفه و دیدار نشدن او هیاهو غلبه و دامن شورش طول کرده دور خانه
عثمان را احاطه کردند و صداهای خشن بلند کردند و بر بعضی تعلقات و تعدیات و تطاولات نظام و اعانت خلیفه را نسبت
بنی امیه برشمردند و فریادها کردند عاقبت عثمان بر سر بام آمد صدا بالغه فرمود کرای مردم مصر و کوفه و بصره بگوئید
از من چه می طلبید کرمن چه کرده ام و بشما ها چه ضرر و نقصانی وارد آورده ام مردم صدا بالا بلند کرده هر کس چیزی بگفت
عثمان فرمود ای مردم از رسول خدای شنیدیم که فرمود مسلمانی بدون این نمیشاید آزار کرد و گشت اول آنکه زن داشته
باشد دوم آنکه دو تا برادر مسلمان شما را مرتد کرده و سیم آنکه بیگناهی را کشته و من سه یک این معاصی را مرتکب
نشده ام عیب پیرامون نفس و فساد و خونریزی نگردیده مردم بشنیدن این بیانات شرمنده شدند و سر بجیب خجالت
فرو بردند اخماه از بام خانه بزیر آمد و مغیرة بن شعبه نخست نامه از ابرون شود و مرا گوید من خوشنودی شما را
میخواهم و بسنت رسول خدای رفتار کنم علی فرمود ابن عفان هنگام تخلف نشود فسبا کرد علی مغیرة
بیرون شد و نزد اتباع رفت و با خاطر اطمینان داد و چنین بنیاد آتش برکرده و بخانه عثمان رانده و شقی
نوشته بدین مضمون بسم الله الرحمن الرحیم هذا ما کتب عبد الله عثمان امیر المومنین لمن نقم علیه
من المسلمین و المومنین انی قد علمت ان لعل بکتاب الله و سنة نبیه و ان الوجوم یعطی و ان الخائف
یومن و ان الذی یرد و ان المبعوث لا یجبر و ان الحق لا یکون دولة بین الاغنیاء و علی بن ابی طالب
و عمار بن یاسر و الفضل و علی عثمان الوفاء لهم علی ما فی الکتاب شهد الزبیر بن العوام و
طلحة بن عبید الله و سعد بن مالک و عبد الله عمر و ابو ایوب بن زید و زید بن ثابت و
سهل بن حنیف و کتب فی ذی القعده سنته خمس و عشرین) فارسی این وثیقه نامه امنیت نامه
یا نجات نامه عثمان این وثیقه نامه است که عثمان بن عفان می نویسد که انچه را مردم کوفه و بصره براو
خرده گرفته اند و بکتاب خدای و سنت رسول خدای رفتار کند و مردم را مطمئن سازد و کسانیکه عطا و اشته
باشد اعطا برساند و تا انجا که دوام داشته باشد برگرداند و علی بن ابیطالب و مشیخین و مسلمین را ضامن شده
است در این وثیقه و بر عثمان است که وفا بعهد نماید و زبیر و طلحه و سعد بن مالک و عبد الله بن عمر و زید بن ثابت
و سهل بن حنیف و ابو ایوب بن زید بر این وثیقه گواه میباشند انگاه مردم مصر گفتند که باید عبد الله بن سعد بن ابی سرح

وقایع جهان و جهانیان

اجتماع ثانوی مردم بر در خانه عثمان و شهادت او بدست غوغاطلبان

و چون محمد بن ابی بکر با لشکریان بمصر رسید قیس بن سعد انصاری را که از جانب عثمان والی مصر بود معزول کرد و محمد بن ابی بکر بجای او نشست و چون این خبر بعثمان رسید بسیار اندوهگین شد و گفت خدایا ترا گواه میگیرم که من محمد بن ابی بکر را بر مصر نفرستادم و او را بر آن ولایت نگماشتم و چون این خبر بمحمد بن ابی بکر رسید بر منبر رفت و گفت ای مردم مصر بدانید که عثمان بن عفان از خلافت معزول شد و من بجای او نشستم و

جلد دوم امان التواریخ

عثمان جواب آمده داد به انتظار وقت وجمعی بجمعیت او مشغول وکلوخی بر اسباب جمع کرده وبکلیه کرد او نخشیده وبا چوبهای
سنگ بطرف منبر وعثمان انداخته نگاه جمعی غلامان محبت خلیفه. بهر قسم بود از منبر بزیر آورده لیکن عثمان از هوش
رفته بود بدین قسم بخانه آورده وهر دم ماجده های وحشت وفریادهای صیب از قصب او مدخانه آمده وبیا موداز خشه
وبدین قسم امر دو نه شت روز بعد عثمان نامه بدانخاست هر دم وقتی باین نامه گذاشته از تنوی چون عثمان و
هر دم است مشتبه شده وخانه او را محاصره کرده حتی بن مکروب بعصر وشام وکوفه کاشت واز حکام نجابه وطلب کرد
چون محاصره دانسته از طرف خلیفه بهر جا نامه رفته است واسته وطلب کرده است از خوف آنکه مبادا مدد برسد
بر محاصره افزوده نشسته بکلیه مانع از کسانیکه آب بدانخا میبردند تا اگر عثمان بعلی مرتضی پیام فرستاد که این محاصره را برداشته
بسته از علی رسد مشک آب بخانه او فرستاد روزی دگر از عثمان پیام خانه وسر بیرون کرده هر دم را مسلمانان ومجتمعین
صدا بلند کرده که یا خلع از خلافت نما یا کشته خواهی شد عثمان علی سخن فرموده وانخا را موعظه کرده وسوگند یاد نمود که هر چه
شما بخواهید وبگوید عمل میکنیم هیچ سودی نه بخشید عثمان بزینه آمده از فراز بانها خشم شده واین بیت نیا بن عیاض را
که از صحابه رسول خدای بود فریاد برداشت که ای عثمان خود از خلافت خلع نما تا سلامت بانی کثیر بن صلت
الکندی که از جمله پانصد تن یاران خلیفه در خانه بود وتیری بطرف او بکمان گذاشته نیا بن عیاض را بر تیر هدف ساخته وجان بداد
واین اولین خونی بود که در خانه عثمان ریخته شد وچون نا کشته شده محاصرین بسته شتابان افزوده شده وآتش حاقد گرفته
در اول را آتش زدند وداخل گشته از پس در دوم تیر آتش برافروخته چون در با آسوخته شد بدرون خانه ریخته
مروان حکم وسعید بن العاص ومغیرة بن الحارث وديگر یاوران خلیفه است بمشیر برده وحمله برا وین کردند وتا بحدی
آنها که با خلیفه تن بتن بودند حمله ور شدند واز دو طرف انخته وخون جمعی بریخته وآنروز را بدوم انداخته بعد دوم
از خانه بیرون کردند دوم از خانه حرم الانصاری که واقع بجنوبی خانه عثمان بود ریخته وبر بام آمده وخانه عثمان را
سنگ باران کردند وبخانه او فسر وشدند نخست مغیرة بن الاخنس از معاندان عثمان بود سر راه بگرفت. فاقد
بن زمعة الاسدی او را بتیغ بگذانید پس از آن مروان بحکم از دست حجاج بن حزم المازنی خورده وبیفتاد
وگردنش مجروح شده خلاصش او را بیرون برد پس از آن عبد الله بن عبد الرحمن بن العاص حمله آورده که عثمان را بکشد
بکشیده کارش ناتمام بود که عبد الرحمن بن جبل او را بشمشیر بزانیده بدین وتیره جمعی از طرفین کشته شده تا تمامی
معاندین عثمان کشته وپراکنده شدند انگاه مالک اشتر با شمشیر کشیده بر سر عثمان تاخت وبرگشت انگاه محمد بن ابی
بکر پیش آمده ومحاسن عثمان را گرفت وبخشی سخن کرده با دسته بیکان بر گردن عثمان بکوفت چنانچه گردن او بهم
شده وقطرات خون چکیده واین وقت عثمان قرآن در مقابلش بازبوده ومیفرموده وروزه ستم واین روزه را بزرد
مصطفی خواهم گشود چون گردنش بپیکان محمد بن ابی بکر زخمی شده قطره خون بر آیه فسیکفیکهم الله وهو السمیع العلیم
چکیده انگاه محمد بن ابی بکر بیرون شده پس او سودان بن حمران وابو حرب بن خانقی وقترة بن وکب وکنانة بن
بشیر بهمان وداخل شده کنانة بن بشیر عودی سخت بر سر عثمان بکوفت که فریادش بلند شده وسودان بن حمران
تیغ برآورده وابو حرب بن خانقی تیغ دیگر برا و فرود آورده عثمان در خون بغلطیده وزنان خانه وخنثی بشتابان

وقایع جهان و جهانیان

ناگاه جمعی خوارج بر عثمان هجوم آوردند و او را تنها دیده بگرفتند و بر سینه عثمان نشستند و او را به ضربت بزدند
و گفت ای مرد بحق خدای ترا سوگند میدهم که از خون من بگذر که از تو حلال باشد از پس از من خدای را بینی
و با کدام حجت خدای را ملاقات کنی که تو را به خون من حلال کرده است و عثمان را از دیگر نفسی هنوز آخر نشده بود
و پرده گیان عثمان هجوم بدو کردند و فریاد و زاری برداشتند هم از این اندیشه که کشته شود و هم از آن
عثمان یافت میشد نهادند و قتل عثمان در روز جمعه هم نخجه حرام سنه سی و پنجم هجری واقع گردیده است
عمر عثمان هشتاد و دو سال بود و مدت خلافتش دوازده سال و دوازده ماه و چهار روز بود و عثمان را از شعاری بود
که بوقت نماز آن سوره را که میخواند اخیر آن سوره را این شعر فرمود

المرء یأمل ان یعیش و طوله لا تنفع اللذات ممن نالها من الحمام
یبقی الاله و یفنی کل ما صنعوا لا خیر فی لذة من بعدها النار

ذکر وقایع سنه سی و حرکت احنف بن قیس از بلخ بجانب عراق عرب

چون خبر قتل عثمان بجمیع عالم پراکنده شد و بعبد الله عامر فرمانفرای
خراسان و افغانستان بود و این وقت متعرقبه تا اسلام بلخ بود مرد مازندرانی است و از شهادت خلیفه سیم
عثمان بن عفان رضی الله عنه مردم را آگهی داد و گفت کنون میباید سفر بطرف عراق عرب و مدینه نمایم و از اوضاع
انجا هم مطلع گردد و آنگاه از قتل خونخواهی بنماید و بلخ را است و از بلخ بطرف عراق عرب و حرکت آمد و بصره و آمد و آنجا توقف کرد

وقایع سال سی و ششم هجری و جلوس حضرت علی مرتضی

پس از شهادت عثمان بن عفان حضرت مرتضی علیه السلام بر تخت خلافت و مسند سلطنت جای گزید و
نسب آن بزرگوار بدین وجه بود است و هو علی بن ابی طالب بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف و پدر
و مادر امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله محمد و از اصحاب شایخ و ارحام مصطفی مشرف بود است و از شهادت خلیفه
سیم تا جمعه عید هم ذی حجه و آن روز خلوس حضرت ولایت مآب کمنیته پیش نگذشت انجمعه و هم
ذی حجه شنبه یکسی خلافت متمکن گردید و این روز مصادف با روز نوروز بود علی الجمله حضرت علی مرتضی کرم الله وجهه
بر فراز منبر صعود فرمود خطبه بخدای خواند و فرمود پس از مدح او نعت رسول فانه لما قبض رسول
الله استخاف الناس ابا بکر ثم استخاف ابا بکر عمر فصل بطریقته ثم جعلها شوری بین ستة فدخل
الامر علینا الی عثمان فعمل ما انکرتم و عرفتم ثم حصر فقتل ثم جئتمونی فقلتم الی و انما انا رجل منکم
لی ما لکم و علی ما علیکم فدفعه الله الباب بینکم و بین اهل القبلة و ایم الله لئن کفطع
اللیل المظلم و لا تجتمعن هذه الا لاهل الصبر و النصر و العلم بواقع الحکم الخ فرمود پس از پیغمبر اکرم
ابو بکر را بخلیفتی برگزیدند و خلیفه اول از پس خود حضرت عمر بن خطاب را خلیفه و جانشین قرار داد
و چون خواست عمر جلت نامه کار خلافت البشوری حمل فرمود تا خلیفتی بنام عثمان داشته و کار را بشوری کرد
که شما انتخاب کرده و او را مقتول ساخته و پس از کشته شدن او مرا بخلیفتی برداشته بجانان من بخیر از
شما با من نفع و سود من سود و نفع شما و ضرر و زیان من ضرر شما است بجانان خدا و ذمه پیغمبر شما و قبلا شما

و سعدی گفته است و شوخ چشمی بسیجون تاریکی بشمار آمده و جزاین جمله و دانایان و این موارد و شانه عادات این و شوار یجا گفته و من بشرایت چیزی خواهم و است اید و ده و اینده کرنزلت و مقام من نزد پیغمبر اکرم پس از وفات او چون زمان حیات او است پس هرچه کوم بکار بندم و هرچه بمن کردم و منکر و دکار بد و دیده و دم و نزد خدا و نه انشکا یت کرمن مصنف خود قرار کرده و داشتم اما شما یکی تفوض شیعه و این کار بر من حمل دادید و دم از سوال خدا شنیده و کرفه بود و هر کس پس از من حاکم است کرده و د... و قایت بر سه پل صراط با سر و فرشتکان خدای نامه عمل او با ینما یند آر کار او بعدل و عدالت بوده و کفته و د و او بروی و د انشش جهنم الله پس از خواندن این خطبه از منبر بزیر آمده و د بعد فرمود الا امر ال عثمان از او برده او داده و انچه خاص بیت المال بود بر نشسته بیت المال افزود و فدک و ناحیه هرچه و جب المال بود بصاحبانش مضاعف کرد و د و بیک تن از سه و نیا بقسمت و نصیب آمد و کسی را مرد کر بر فزونی نشد و این عدالت بر بزرگان قوم کران آمد و بسیه خاطر انحراف نشد که امیری با تجربه و بهره مساوی قسمت برده بود از انجمله زبیر و طلحه و سعد بن حنیف و جمعی دیکر چنانچه بخست سعد عمر بن کرد و با علی انجزو د و د و خلاصه من بود و امروز از او کردم و او د و قسمت بامن برابر او جه بود و این اولین و فرو د که د و م و نیا طلب بر سه مایه و نیا زبان به تعرض کشود و و انکرده خاطر کرد و بدند که چرا امیر مومنان مالک بن اشتر قوم و عمیر شیرو بود و با بسار بن حنیف قسمت و او پس از د و ابو الهیثم و عمار یاسر و ابو ایوب خدمت علی علیه السلام رسیده و عرض کرد و د علی و فا خویش نظری فرمائی چنانچه عمر نوشته و انبک د... فض بعیت تو با بیعت ستمکاران نزد و خون عثمان را هیچ انکار د و روی بر تو نخواهند بود و فیشاهد

ذکر وقایع تعیین حکام بجهة ولایات از قبل حضرت امیر و حکومت جعدة بن هبیره بر خراسان و افغانستان

چون امیر مومنان علی بن ابی طالب بر سنه خلافت متمکن کرد و د از خطبه و تقسیم بیت المال بر و اخت نظر فرخنده اثر صبا کرد به تغییر حکام و ولایات و ممالک از دست و عبد الله بن عباس او نمود که مقسم شام شود ابن عباس کفت شوکت و حشمت معویه و برد کان بی اندیشه از این جهت است که من نتوانم و بدان جناب و جدال کرد و نتوانم بر مرکب آمال سوار کرد و م بهتر است او کری بتعیین فرستاد تا بجانشان و کار ها را بسامان رسانند مجلد عرض نمود تا نجه با بتدا سزاوار نخلف و ساز علی علیه السلام سهل بن حنیف را فرستاد کرد و چون سهل با بن عزم کرد سیه بکی از د کان رخت و اکس نقش کشتی دیکر دی کفت سهل بن حنیف و ال چه بیشتر کرد از جناب خلیفه تجاوز نموده شد و بجای عزل او امیر مومنان اکتفا فرمود و او را بجز ده و چون او کسی را بحکومت و لایت نخواهد شناخت و با بو موسی اشعری خواست خوای کرد سهل چون دید از سایر عمال چیزی بتایات نشیده و بیه برکشت و حکومتی امعروض نشده خلافت نمود و کرچه عبد الله بن عباس را حضرت مرتضی بحکومت بین و عثمان بن حنیف را بحکومت بصره معزول داشت و هر یک بتجکوانی خود شتافتند اما عامل بن شهاب کنانه عامل کوفه بود برکشت و جبایات دخول کوفه از خوف ابو موسی اشعری نمود و انکاه حضرت امیر بحکومت خراسان جعدة بن هبیره و جب الموفی را معین فرمود و این عمده بسیار مهم خواهد علی مرتضی علیه السلام بود و فرمان او نشته بحکومت خراسان را برایش نکاشته و انحضرت بر وقه مود که هر شهر و بلده که تاکنون مفتوح نشده و بدین اسلام

وقایع جهان و جهانیان

ذکر وقایع طلحه و زبیر و عایشه و مخالفت آنها با علی و لشکر کشیدن علی به بصره و اجتماع سپاه عایشه و علی بصره و جنگ آنها

چون طلحه و زبیر و رجی و دیگران دیدند که خلافت امر مومنان اتفاق را با سایرین قرار نگذاشت آتش حقد و کینه و سینه شان زبانه کشیده و عزم فتنه انگیزی شد ناگاه طلحه و زبیر بسنده خلافت شتافته و بخدمت شرف شدند که استیذان طلب کرده و از مدینه بیرون شدند عبدالله بن عامر و سعید بن العاص از عقب آنها در آمده گفتند چه سبب کرده اید که از مدینه خود را بیرون افکنید همین قدر بدانید که من شمار العدد هزار مرد شمشیرزن دارم و غلام طلحه و زبیر چهار خانم علی مسافت تا کرده و دیگر خدمت عایشه ام المومنین رسیده از یعلی بن منیه که از جانب عثمان حاکم یمن بود و خدمت علی او را معزول کرده بود بلکه بر سیده و مال فراوان داشت دور او را گرفته و کلمات صحیح گفتند و از ظلم عثمان رانده و شرحی از مناقب و محاسن عایشه بیان داشتند و گفتند امروز خلعت خلافت بازام عایشه راست آید و مسبر و محراب بجز وجود او زینت گیرد پس آنچنان عایشه و طلحه و زبیر و یعلی و گروهی انبوه از مکه بطرف بصره حرکت نمودند چون خبر مخالفت طلحه و زبیر بگوش سعود رسید خاطرش شکفته از بن سوی ام سلمه که مقیم مکه بود و شرح حزن عایشه و اتفاق او با طلحه و زبیر و عبدالله بن عامر و حرکت از طرف بصره بگاشت و با پسر خود عمر بن ابی سلمه را بجانب بنی هاشم فرستاد و علی وقتی چون [illegible] از دانست با اکثر عازم شام بود همچه بجانب بصره بیرون زد و اشتر نخعی را فرمود تا در سپاه را بمدینه و سپاهیان را جمع ساز و انگاه سهل بن حنیف از جانب خود حکمران مدینه مقرر داشت و قثم بن عباس حکومت مکه برداشت و از طرف مدینه کوچ بر کوچ بطرف بصره روانه شد اما قبل از آنکه سپاه امیر بخوبان خود به بصره برسانند طلحه و زبیر با زاد و برگ بصره رسیده و عثمان بن حنیف که از جانب علی علیه السلام حاکم بصره بود با استقبال ایشان شتافت و جنگی سخت و پیوسته عاقبت عثمان منهزم شده و گروهی از طرف سپاه عایشه قتل و اسیر گردیدند و او را اسیر نموده و موی ریش و ابرو و یک یک کنده عثمان بن حنیف بر ساعد عایشه رها کرده عثمان بدین حال روان شده و راه بازدوی حضرت امیر رسید خلیفه چهارم او را فرمود تا عثمان از زندان بیرون ساعد و با پسران قبیله برفتی و جوانی امرد بر گشتی عثمان شرح سپاه عایشه و حرکات آنها را بیان کرد انگاه علی وقتی بر سرعت بیفزود و روز فرسود چون طلحه و زبیر از رسیدن حضرت ولایت آب خبردار شدند با جمع سپاه روانه شده و خارم را باز شده و عبدالله بن عامر را چنانکه گذشت که وعده داده بود که صد هزار مرد شمشیرزن در طلب او بیاورد صیا خواهد ساخت و انبوه با بی سوا و انبوه شتابان بود و قبایل و عشایر را جمع نموده و این وقت چون حضرت خلافت پناهی دانست که استیذای عایشه و طلحه و زبیر و عبدالله بن عامر بصره و قتال بین آن شده که نزدیکی ابوذر و بسیه بوذماذه و منیژه و بادرک فاصله مقابل آنها آمد

ذکر وقایع سال سی و ششم و مقاتله علی مرتضی با سپاه بصره

جلد دوم آمان التواریخ

وقاعه جنگ جمل وفتح آن بزرگوار واستیلای او بر بصره

لاجرم بگوفه مدینه نامه فرستاده و لشکر خواست امام مردم مدینه زبان بگوفه گشادند و ابو موسی اشعری که گوفه را
از حضرت امام باز داشت تا آنکه بگوفه آمد و جمعی از محبان و هواخواهان علی را جمع کرد چون مردم گوفه رسیدند
حضرت ولایت مآب اقتخار ارتجیب فرمود و گفت ای مردم گوفه من بعد از سخن گوفه جمل اقامت و مکث خوش نمیدارم
و من گوفه را از سایر شهرها دوست تر داشتم اکنون باید ای مردمان راه خدا بر من گرفته از راه معصیت و مخالفت دایم
اگر اجابت کردند نعم المطلوب والا حل این مشاکل از دوم شمشیر آبدار نمایم آنگاه امر فرمود از ذی قار بطرف بصره کوچ
کردند تا بر بن زاویه که نزدیک بصره است رسیده خیام خلافت بنا بصره انتصب کردند و از آنجا فوج فوج سپاه
حضرت پناه رسیده و حرمیه بصف آرائی پرداخته از انسوی طلحه و زبیر نیز سپاه بسیار فراهم ساخته و هودج
عایشه را بر جمل عسکر بسته و آن هودج بسی بزرگ و از چوب ساج ساخته شده بود و با صفحهای آهن و صفحه های آهن
پرداخته کرده بود و با پوست شیر زیر پوش از تمام کرده و تمامی آن هودج را بارزه محفوظ و با ریب و زینت و مخمل
عالی آراسته بودند و علم مردم بصره را برفراز آن هودج زده بودند و عایشه خود زره پوشیده در هودج نشست
و دوازده هزار کس از قبیله بنی تمیم از اطراف آن هودج پروا بسته بودند از انسوی حضرت خلافت پناهی بصف
آرائی قشون پرداخت عمار یاسر را بر میمنه سواران و شریح بن هانی را بر میسره پیادگان برداشت و سعید بن قیس
همدانی بر میسره سواران گماشت و قاعد بن شداد را بر میسره پیادگان بگماشت و محمد بن ابی بکر را بر طلب سواران
و عدی بن حاتم را بر قلب پیادگان و زیاد بن لبید را بسواران جناح و حجر بن عدی الکندی را بپیادگان جناح برداشت
بر این قسم از دو صف آرائی کردند و این روز پنجشنبه نوزدهم جمادی الاول شصت بود آنگاه علی مرتضی علیه السلام
مرکب در میان میدان تاخت و فرمود ای مردم زبیر کدام یک است بگویند تا نزدیک من آید زبیر چون این سخن
بشنید از صف جدا شده مقابل شاه مردان تاخت و گفت چه فرمائی علی فرمود تو را از این لشکر کشی چه مقصود
زبیر گفت خون عثمان میجویم علی فرمود خون او در گردن تو و طلحه است اگر تو را این عقیده است باید با طلحه دست
بگردن بسته تسلیم وارث عثمان بنمائید پس از آن فرمود ای زبیر فراموش کردی وقتی که با رسول خدای من رسیده
مرور بر من سلام کرد و بخندید و من جواب دادم و بخندیدم آنوقت تو گفتی علی مکبر است نمیگذارد مرا سلام علیک بگوید
بگریه در افتادی و گفتی چنین باشد که تو با او بجنگ درآئی و تو ظالم شوی و با نور زده باشد که بر دست علی زده دوست میداری گفتی چرا
دوست ندارم در حالتیکه برادر و پسر عم من است فرمود ای زبیر زود باشد که بر دست علی بجنگ درآئی و ظالم
باشی چون این فرمایشات را از زبیر بشنید گفت یا ابا الحسن بیاد نمی بیادم آوردی که روزگار از خاطرم برده بود اگر
قبل از این بیادم آورده بودی هرگز بر امیر المومنین خلاف او نمیکشتم و بخدا قسم است که بعد از این هرگز بر امیر المومنین دشمنی
نخواهم کرد این بگفت و برگشت و نزدیک هودج عایشه در آمد و گفت سوگند یاد کردم که خلافت علی نکنم و از آنجا
روی بموالی السباع که احنف بن قیس با قبیله بنی تمیم جای داشت نهاد و احنف و خدمت خلافت پناهی بخدمت
قبل رسیده و بر این قسم ارشاد کرد که در جای بماند و در کار حرب جمل با موالف و مخالف شرکت نکند چون دانست که

وقایع جهان و جهانیان

زبیر از جنگ روی برتافت گفت سبحان الله این شخص مسلمانزاده هم افکنده و انگاه که دانست و که نشناخت چون زبیر به
بوادی السباع رسید عمرو بن جرموز او را استقبال کرد و از حال لشکریان و مخالفت ایشان پرسید زبیر گفت مخالف یکدیگر
صف کشیده و ما کنون بیع درمیان نیامده و من اشارت بدین حالت گذاشته و آدم انیک خوردنی حافظ کن و اگر سنه ام
عمرو بن جرموز غدار خنجر کرد و زبیر بخفت و بخفت جان بجناب آفرید شد عمرو بن جرموز سر از تنش برگرفت و او عمر این
ساخت و نزد احنف خبر قتل او را آورد و علی الجمله لشکر مشتعل جنگ مشتعل گردید و از دو سو مردم بصره و کوفه درهم بخسبیدند
متوال سه روز از بامداد تا فسرده شدن آفتاب آکشته پشته با ساخته شد و زمین از خون سیاهیان خضیب گون گردید
پسر سپاه بصره کشته شد چنانچه مروان حکم غلام خود گفت در تنگنای من حایل با پیش تا طلحه را از پای درآرم زیرا طلحه
در دشمنی با عثمان از همه پیش بود و آنکه در خونخواهی از همه سبقت دارد و فردا با چه گنداین گفت و تیری بزه آورد
چنانچه کسی نفهمید بجانب طلحه روان ساخت و او را از پای درآورد چون سپاه عایشه سرنشان کشته شدند کوفیان
چهارم نوزدهم دست از دادن و ران بصره که مهار شتر عایشه ام المومنین را داشتند قطع شد و تا یک تن محابا نگرفت
کشته شد و جمله را یک دگر بی سکرفت و تا آنگه نوزدهم دست قطع شده بود از شتر اکسی رها نسمود
و سپاه امیر مومنان دانستند که تا شتر استاده است مردم برانگیزند نخشوند تا آنگاه اول شتر و هجر اسر بران کردند پس
علی مرتضی با جمعی از دوران سپاه با تنهای کشیده بجانب جمل حمله کردند و دستهای شتر را انداختند شتر
چنان ناله کرد که مثل صدای او کسی آنچنان صدای مهیب نشنیده بود و از سینه بر زمین نشست و هودج بر زمین آمد
و سپاه بصره پراکنده شدند و روی بهزیمت و فرار نهادند حضرت امیر عایشه را بانگ زد و گفت ای عایشه
رسولخدای تو را فرمان داد که بدینگونه رفتار نمائی عایشه گفت یا علی انیک نه منتظر و منصور شدی نیکوئی نادعو
فرمان امیر مومنان فرمود ای محمد بن ابابکر رو خواهرت را برگیر و در سرای عبدالله بن خلف الخزاعی که از مدینه منزل
گزیده بود منتظر باش تا کار مسافرت او بهنیه دست کرد و آنگاه امیر مومنان فرمود تا جارچی ندا در داد که هر کس
سلاح جنگ از خود دور کند و در خانه خود رفته بماند از سیاست سپاه محفوظ خواهد ماند مسلمین با سپاه نصرت پناه
بصره ورود و عمارت سلطانی نزول اجلال نمود و مقرر داشت که مردم کار خود مشغول گردند و بر امور خلاف
و اختلاف نگردند آنگاه عبدالله بن عباس را بامارت بصره معین کرد و زیاد بن ابیه را که از مشاهیر دانایان بصره بود
و نسبت دوری او بر قرار فرمود و از بصره بعزم کوفه مرکب اجلال ان برگزیده ذوالجلال درحرکت آمد

رسیدن حضرت علی مرتضی بکوفه و یقین حکام و رفتن خلید به بنشابور و طغیان شاهزادگان ایرانی در کابل

قبل از آنکه حضرت امیر مومنان از بصره بجانب کوفه حرکت فرماید عمر بن سلمه الارحبی را با نامه محتوی از
عزم در افصاح کوفه روانه داشت و خود با سپاه گیوان سکوه طی مراحل نموده در روز دوشنبه دوازدهم رجب
سنه ۳۶ وارد کوفه گردید کوفیان بجمله استقبال موکب آن بزرگوار تا مسافتی طولانی از کوفه بدر آمده حضرت را در
نوزده و بعد م اطاعت و بندگی ستوده بهجت ورود دسرور نمودند امیر مومنان بکوفه وارد گردید و روز بعد بمسجد آمد

و پس ادای فریضه بر منبر صعود فرمود و خطبه غرائی خواند و مردم را بشناه و هدایت ارشاد کرد و مخفی نماند
عضدی و تقاعد جستن آنها و او خلافت بیان داشت و از منبر بزیر آمد پس حاکم و نواب بهر جا روانه فرمود
از آنجمله خلیه را مقرر فرمود که بخراسان حرکت نماید و آن ایالت را زیر حکم و انتظام در آرد چون خلیه از کوفه
رسپار خراسان گردید با و خبر دادند که ارشاسزادگان ایرانی تنی چند به کابل پناه برده بودند و این وقایع گردیده
مشاغل بسیار بوده فرصت دانسته بازنان و بچگان خود از کابل بنیشاپور آمده رحل اقامت افکنده و جمعی را انگیخته و آنها را
خلیه با سپاهی از پی بمقابله نیشاپور فرستاد آمده در نیشاپور با ارشاسزادگان ایرانی بجنگ مشغول شده
متقابلا بجنگ خلیه درآمدند و در حین صف در پیوسته عاقبت نصرت مرخلیه را فتح کرده ارشاسزادگان با منشاریان
بسیار در رفته و بر اطراف پراکنده خلیه از سر سوختگی ارشاسزادگان کرده و حصار داده عاقبت مردم نیشاپور بجان رسیده و خلیه
بقهر و غلبه نیشاپور را فتح کرده و جمعی کثیر از ایرانیان کشته گردیده و بسیاری بهر جانب فرار کرده و گروهی مرتسیر شده
از آنجمله رستمی که یک از ارشاسزادگان ایرانی بود با جمعی از خویشان و زنان ملوک ایران خلیه پس از مصاف کردن نیشاپور
بجمع فنایم و اسیر پرداخت پنج یک آنها را با اسیر اجره با جانب فرستاد و نامه محتوی بر فتح و فیروزمندی
نگاشت و حمله با تفاق رستمی و سایر اسرا کوفه وارد شدند امیر مومنان و خیزران ملوک ایران فرمودند که خواجه شما
بشهر درآیند و خیزران گفتند ما بجز از فرزندان توشوئی دیگر اختیار نمایم زیرا که خود و دایگی را بنی عم شاهزاده بنی
عرض کرد اگر اینرا بمن واگذارید غایت و مرحمتی است چه مرا بایشان قرابت بود و ملتمس امیر مومنان آنخانم را بنی
واگذاشت و رستمی را برگرفت و بجای مناسب مقام کرد

منشور امیر مومنان علی بن ابیطالب بجهة بشنب بن جرمک حاکم غور و بامیان افغانستان

در آنوقت که علی مرتضی مقام بکوفه جا مقرر و معین کرد و بکوفه یعنی بلاد که حاکم مستقل از خود داشت که سر و جنبش خلافت
خاندان آورده بود بنویسی فرمان نگاشت از آنجمله نامه بشنب جرمک حاکم غور و افغانستان که تفصیل حسب و نسب
او را در ذیل وقایع سال بیست و هشتم مفصل نگاشته آمد فرمان و نشاد و منشوری و بکمال فصاحت و بلاغت داد
چون فرمان و ایلچیان امیر مومنان به غور و افغانستان بشنب رسید شب در نهایت احترام این
فرمان را استقبال کرده و هر و غور و افغانستان و بامیان و کوهستان را بکوف علی درآورده و از تمامی بیعت کرده و این
نامه همایون همیشه در خانواده سلاطین غور با فتخاری تمام محفوظ بود و با پشابان غوریان نامه مبادات داشته
و در خزانین ذوی محترم و مصون مانده است تا زمان سلطنت بهرام شاه بن مسعود بن محمود غزنوی که بجانبش
نگاشته و ابرشته است و تعالی و تقدس علی الحمد بشنب بن جرمک پایه استقلالش متین و قلعه مکوتش
رصین گردیده و بیش از پیش در انتظام بلاد غور و بامیان کوشیده و سرکشان را بداخت و صدور و نشور ملک را
منقطا ساخت و یکنوع محتوی بر اطاعت و جانکاری در باب خلافت بنای معروضه نشت

حرکت علی مرتضی علیه السلام از کوفه بجهة جنگ با معویه بطرف شام

در آنوقت حضرت علی مرتضی اخوان و منابعین را در کوفه انجمن ساخت و فرمود معویه از کار بیعت و خلافت ما
سر برتافته و بمبارزت با و مکتوبی نگاشته ایم شاید از راه مخالفت بصراط مشابعت درآید تمامی گفتند هر چه رای جهان

مطالعت تعلق گیرد بعد از ان حضرت امیر مهر بکتوب فرستاده و مهر بنزد جواب نامه امیر مومنان نامه شکایت و خونکار
کشتگان عثمان رضی الله عنه فرستاده و از استمالت او از انحراف خود اظهار نمایت قرار داد و این معنی اسلامت عرضه داشت
و ذکر رشد حتی چندین تن از مشایخ در باب مخالفت شام بر رسالت بکوفه شام بر آمده و رفته شده و سودی نبخشید و کار
منجر بجنگ گردید معاویه دشام از دوم با سهم خود بعیت کرد و عمرو بن عاص که والی در فلسطین منزوی بود
طلبکرده و قرار گذارد باو و جنگ با جهی مساعدت نماید و حکومت مصر او را بشد انگاه جمع سپاه پرداخت و بشتاد
سه هزار مرد جنگی از شام بیرون زد و نیمه لشکر را بعبد الرحمن بن خالد بن ولید سپرد و میسره سپاه و بحمر عاص
مفوض داشت و بر مقدمه لشکر و بلاد اسلمی تعیین کرد و مروان حکم را پیشاپیش قشون فرستاد تا بر عین صفین رسیده انجا
سراپرده راست نمود تا اطراف سپاه برسند و چندی گذشت که قشون معویه بکمیه و بیت هشت کس بر سیه زین
موی امیر مومنان بندای دادیات از برای جمع سپاه نامه کرد تا طلب نمود و انگونه بیرون زد و پرده اجلال در نخیله که جهی
نزدیک کوفه بود است نمود و از همه سپاه جمع گردید انگاه تمامی قشون موجوده را عفت قسمت کرد بدینگونه بر سپرد
سپرد و عقبه بن عمرو الانصاری را بنیابت خود بحکومت کوفه گماشت و زیاد بن نضر و شریح بن هانی نیاوه را هر یک
کس بمقدمه روانه فرموده و آنها نصایح سودمند داد کرد پیشاپیش روانه شده راه ها را از مخاطره پاک کنند و از چگونگی
حوادث انچه می شنیدند می شنودند بر جناح سرعت منظور نشده روز بعد که مقارن باچهار شنبه چهم شوال سنه ۳۶ بود حضرت
امیر مومنان از نخیله بطرف شام حرکت فرموده بدین سان کوچ اندر کوچ طی مراحل می نمود و سپاه ظفر موج در هر جا
بنهایت سکونت و وقار راه می پیمودند تا بدر یکعب رسیده و از انجا بکنار فرات نقل موذه در ساحل فرات
کوه آن زمین را کربلا مینامند خیمها افراشته و سراپرده برپا کردند گویند علی علیه السلام از اسب بدان زمین پیاده شد
بنای بانی گریستن فرمود و علتی که فرات اشک بر مجاسن شریفش غلطیدن گرفت و بجامه اش سرازیر شده و به
عبد الله بن عباس فرمود میدانی این چه وقت گفت ندانم فرمود اما آل سفیان چه افتاده است و فرزندخود حسین علیه السلام
طلب فرموده و گفت یا اباعبد الله الصبر الصبر می بینی امروز بدست آل بوسفیان چه رنج می بیند فردا تو همان می کن امروز
می بینیم انگاه از کربلا کوچ فرموده و از راه ساباط بسمت اهریس گذشته از بلاد کسروی بود عبور فرموده و در این قصر شد با کوشکها
و عمارات عالی و بناهای و انهار بسیار از بناهای سلاطین ساسانی بجا بود حضرت امیر کرمی بدین قصور مصقعه گریست
و زبان بنصایح گشوده و فرمود حمد و ثنا خداوندی را که نشیب و خوشا و فراز او را با انواع نعمتها خصائص داده چون قدرت
ندانسته و شکر او نموده و معصیان در زمینه ان نعمت از فرمان گرفت پس از ان امر داد تا سراپرده اموال
نصب کردند و همی از مردم مدائن طرم رکاب ظفر انتساب شده از انجا بانبار کوچ فرموده و از انبار بر قنسرین قرار
و از انجا از جانب زاده و شریح بکتوبی رسید که ما در ارض سواد الروم رسیدیم و ابواعور نیز از جانب معویه با لشکری
رسیده و تا کنون آغاز بجنگ نشده است امیر مومنان چون از مضمون مکتوب مطلع شد مالک اشتر نخعی را فرمان داد
تا با سه هزار تن سوار روانه گردد و بسپاه زیاد و شریح امیر باشد و پس از طرق هدایت موذن بجنگ در آید مالک اشتر نخعی
با سپاه خویش در حرکت آمد مانند برق خاطف خود را بسپاه زیاد و شریح رسانید و کار لشکر را بنظام آورد و میسره

جلد دوم امان التواریخ

مقدمه جنگ مالک اشتر نخعی از جانب امیر مومنان با ابو الاعور سپهبدار لشکر شام و انخذام و فتوح شام

سپاهر لباریست

در این وقت معویه قاصدی سبک پی روانه ابو الاعور السلمی فرستاد و گفت کار جنگ سناب کن تا بمدد تو ابد سلمی بانتظار دارد آوری و آن سخت سبب پشت گرمی قشون شام و دل تنگی سپاه عراق گردد این فرمان ابو الاعور بجنبش آورد و چون پاسی از شب رفت با جمعی دلیران عساکر بسپاه اشتر نخعی آورد و اشتر با جمعی از مجاهدان راه بیابان و تنگ ناشده متفرق شدند تا بامداد و هزار سپاه گنبه خواه از جای بجنبید و او را نگیرد و از بلندی کشیده و دم افتاده در زمین از نگاهی اسپان و هوا از گرد سم ستوران تنگ و تاریک گردید بسی مرد و مرکب در خاک مغلطید چون دیر سه روز از بامداد تا شام جنگ بود عاقبت سپاه شام شکسته شد و در و بحرفت بخاک افتاد و ابو الاعور نفس زنان بازپس معویه بشتافت و در حضرتش معویه چون ابو الاعور را دید گفت چه خبر است گفت ای شیران جنگ آور و دلیران صف در صف بودم که طومار حیات مخالفان را نقش کشیدی و هم چیزی و از هیچ کس خوف در دل نگیرند ای معویه باید بهتر از این آماده و ساخته جنگ باشی از این سوی لشکر عراق بپایان رسیده و حضرت امیر را خیام گردون احتشام برافروخته و از کثرت سپاه معویه لشکرگاه ساخته چون علی علیه السلام با سپاه خود عزم کردند معویه با عمرو بن عاص بر قبه آمد تماشای سپاه عراق کرد و نگاهی بخاطرش رسید که ابو الاعور را با چهل هزار تن سپاه بسر دارد که مانع قشون علی و شط فرات حایل گردند و نگذارند آب بردارند ابو الاعور را مامور داشت در این بین گروهی از سپاه علی علیه السلام بقصد برداشتن آب بطرف شریعه روانه شدند و دیده سپاه شام بجلو دار آمده مانع شدند سپاهیان برگشته معروض خدمت امیر مومنان داشتند که قشون معویه حایل شده و مانع از آب برداشتن شدند علی فرمود باشد بحمد الله سود معویه از این تدبیر مسدود گردد که اولین فیروزمندی ما بستن آب بر علی بن ابی طالب و لشکریان او بوده است آنگاه علی علیه السلام صعصعة بن صوحان و سبث بن ربعی و عبد الله بن بدیل را نزد معویه فرستاد و پیام داد که ما این راه دور و دراز را برای آبی نپیموده ایم بلکه مقصود ما برسیدن امر امامت و خلافت و من سپاه را از کار مقاتله باز داشتم تا به چهل هزار تن کجا می انجامد و شما کار را بمحاربت باز گذارید و تو ابتدا ابو الاعور را باستقبال فرستاده و آغاز بجنگ کردی و کنون شریعه را بسته و مانع از آب برداشتن شدی عیوبی نگذارد بهره و سپاه آب بردارند و رفع حاجت کنند و اگر معصوم تو بر سر آب بجنگ کرده هر کرا ظفر نصیب شد آب او را باشد چون رسولان نزد معویه رسیدند و تبلیغ رسالت کردند معویه آغاز خشونت گذاشت که این اولین فتحی است که نصیب ما شده است و آنها را بدون نایل بجواب باز گردانید چه امر صعصعه و سبث باز گشته و آنچه دیده و شنیده باز گفته و حال سپاه عراق تا یک شبانه روز بدین منوال گذشت انگاه علی دشتی امر داد که اشتر نخعی با سبث بن ربعی را مامور نمود تا حایل فرات را از اعادی پاک گردانند و سپاه بها را سیراب نمایند اشتر با سبث دشتی لیران با مون بر دوش برداشته بطرف شریعه فرات روانه شد ابو الاعور چون جنبش مالک اشتر نخعی را بجانب شریعه دید سپاه را بانگ درداد که آماده باشید و نگذارید سپاه عراق سیراب

گردند و این بیشتر با سپاه خویش رسیده و جنگ در پیوست لشکریان سپاه درهم ریخته و خون کیدگر بریختند بسی
مردم مرکب بخون غلطیده اشتر نخعی را شناخته همچون شیر خشمناک و اژدهای غضبناک از راست بچپ می شتافت و از جلو
آتش و برق می تافت زمین از خون سیلاب مانند جیحون گشت و سوار گرد و غبار و سم ستوران تاریک گشت میدان
کارزار تنگ گردید و از کشته پشته ها پدید شد عاقبت سپاه شام شکسته و ابوالاعور و عمرو بن العاص هزیمت کنان
از شریعه فرات رو بفرار گذاشتند و ساحل را خالی گذاشتند سپاه علی شریعه درآمدند و آواز تکبیر بلند کردند و
بتدریج سپاه عراق آمد و پست و بلند را گرفته بجای سپاه معویه جای گیر شدند معویه سخت بترسید و او را هراس
فرو گرفت و بعمرو عاص گفت کنون علی بن ابی طالب شریعه را فرو گرفت اگر حالا او ما را از آب منع نماید چه خواهیم کرد
عمرو عاص گفت از فوت و مروت او دور می نماید که این کار کند و بهتر امنیت رسولان فرستاده و از او متنا خواهیم
که ما را از آب منع ننماید معویه دوازده از بزرگان سپاه را برگزید که خدمت امیر مومنان آمده خواستگار شوند که سپاه
عراق مانع گردند و کاری نکنند لشکر معویه آب بردارند رسولان بیاردوی خلافت پناهی شتافتند و عرض کردند معویه را
گفته اند امیر مومنان فرموده کسی متعرض نخواهد شد و هر کس میخواهد آب بردارد و مسافر را فرموده تا جایز دهند که
کسی مانع از سپاه معویه در برگرفتن آب نشوند رسولان مسرور برگشتند معویه و عمرو عاص از علو همت و شهامت
شاه مردان علی بن ابی طالب علیه السلام بحیرت رفتند لیکن روز بعد معویه را تدبیری بخاطر رسید شتابگاه تری
تری برگزید و بران نگاشت که من از محبان لشکر عراقم معویه امشب سد فرات را خراب کنند و شما را غرق خواهد
ساخت و آن خدنگ را پر آب کرده در میان سپاه عراق انداخت یکی از سپاهیان امیر مومنان آن تیر را
برداشت و بخواند و دست بدست بگشت و مراد او همه گرفت بقسمیکه خیمه و خرگاه را از ساحل فرات کنده بکسو
شدند هر قدر حضرت امیر فرمود این کید و تدبیر است که از طرف معویه رسیده است مردم نه پذیرفتند چون سپاه کنار فرات رها
کردند قشون معویه که کمین بودند بجای آنها نقل نمودند حضرت امیر مومنان اشتر نخعی را طلب فرمود و گفت دیدی
گفته پیغمبر ما امین بود است اشتر سر سازشده بادیه را با شعث و سواران شیراوژن بر سپاه شام حملات پیاپی بردند
تا زوال آفتاب اخیرا از جایگاه حرکت داده و باز آن تیر را بدست آوردند و مظفر و منصور خدمت امام رسیدند
عرض کردند از ما راضی شدی حضرت علی مرتضی فرمود خداوند از شما راضی باد

جنگ حضرت علی علیه السلام با معویه از ابتدای ذی حجه ۳۶

و این وقت که ماه ذی حجه فرا رسیده بود باز حضرت علی مرتضی حسن بن العبون رسالت نزد معویه فرستاد
که زوال نفایح آتش جنگ را خاموش کنند رسولان پس از تبلیغ رسالت بدون فایده و نیل مرام باز گشتند
حضرت فرمانداد تا منادی ندا داد که فردا روز جنگ است و سپاه باید مهیا گردند بامداد که آفتاب سر بر آورد طبل
جنگ کوبیده و از دو صف کشیده گردید و علمها بلند شد و آواز تکبیر هوا را پر ساخت و سپاهیان در هم بخشید
و خون کیدگر بریختند که شما را باک چنان چاک کرد دلها از نای فشاش تیر بهنگ اندر آمد زمین عفیف گون شد
و کشته بود که ابای کید گریز می افتاد تا خورشید سر بچاه مغرب فرو برد و هر دو لشکر دست باز داشته و بقرار خود شتافتند

روز دیگر صبح بدمید و سعدی از سپاهی پدید گردید آواز دلیران و نعره اسپان بلند شد و دو دریای سپاه مانند طوفان بجوش و خروش آمدند و باز بهم آویختند و خون کید گریز بخیشد تا روز بنجاه شد و هر دو سپاه تا اردوگاه خود شناقته بدین قسم تا آخر ماه ذی حجه هر روز از دو جانب سپاه پرون می شتافته و خون کید گریزاند میافتند و چون تاریکی عالم را فرا گرفته و شکرت بجای خود باز گشت میکردند و چون محرم از سحر بائی که جنگ در آن ماه حرام بود از دو سپاه آسوده و ناظر لعبه ارگاه خود عزت کردند و در این وقت خبر از بحال مسلمان فارسی که حاکم دین بود رسید و مسلمان فارسی را قدر و منزلتی رفیع نزد پیغمبر خدای بود

دست کشیدن دو سپاه از جنگ بمناسبت محرم و حرمت قتال در این ماه

حضرت امیر مومنان از آغاز محرم سنه ۳۸ مصالحت چنان دانست که پنجه تن با یاران و فرزندان در اردوگاه و برگرد رکاب سپاه بالعنوان رسالت نزد معویه فرستاده و ملکه آتش این جنگ با آب مواعظ و نصایح خاموش کرده و غبار این فتنه مهلک فرو نشیند رسولان بدرگاه معویه شتافتند و بار افتند پیام خود را گذارانیدند و سودای نخشید معویه نیز چند تن برگزیده و بدرگاه مخالف گسیل داشت و ایشان نیز عزت گزیده و قصیده امر حرب شمشیر آبدار حوالت نمایند تا محرم بپایان رسید و هلال صفر سر بر کشید چون غره صفر از دو جانب صفوف راست کردند و آوای جنگ بلند و فضای گیتی پر خروش ابر و خیمه ماتم گرفت و برق کشنده تیغ راحتی بسوخت دلیران بهم در آویختند و خون کید گریز بخیشد زمین معرکه از خون بهادران عرصه گلگون فام گردید تا آفتاب سر بجاه مغرب فرو کشید هر دو سپاه از حرب باز گشتند و روز دیگر که دوم صفر بود باز از بامداد تا شامگاه بکینه توزی و خونریزی پرداختند و بسی مرد و مرکب را غرق خون ساختند بدین طریق سه روز از بامداد تا شامگاه باز از جنگ و جدال باز نداشتند و گروهی از جانبین بخاک هلاک میافتادند و غلبه بکسی نمایان نبود بدین منوال مدتها و مهلتها گذشت باگروهی اندوه از سران سپاه علی مجنون غمار یاسر که تا پنج سال سی و هفت مجری از عمرش نبود و یک سال گذشته بود و از سران سپاه معویه عبدالله بن عمرو بن خطاب و بسیاری دیگر کشته و بخاک و خون آغشته شدند و افتان کران آمد و ماه ذی حجه سنه ۳۷ تمام شد و کاری که صفت پذیرفته باشد پدید نشد

نزاع جنگ علی مرتضی با معویه از صفر سی و هشت به بعد

چون هلال محرم سنه ۳۸ بار دیگر خون آلوده از افق گلگون مغرب سر بر کرد ایام را می سپاه علی مرتضی و لشکر معویه رسید چرا که محرم از ماه هائی بود که جنگ در آن حرام بنا بعادت محرم سال قبل حضرت امیر از باب مراسلات گشوده و معویه را بخطابات اندرز و نصایح سود مند یاد آوری فرمود معویه نیز بجواب پرداخت و این تبادل خطوه و مراسلات استدادیافت و بهیچ سو عقده مشاکل حل گشوده نگردید و علائم مسالمت و مصالحت نمود ار نگشت تا محرم به نهایت رسید و ماه راحتی سر در چاه عدم کشید و هلال صفر سر بر داشت و سیف ها را از کینه و دیرینه بیاشت از دو سو بقبضه سپنا قیام شد و صفها بسته گردید تعاده جوشنها سنان شد و سرها در مغفرها نهان گردید و آتش حرب زبانه کشیدن گرفت و باز همه روزه از بامداد تا شامگاه دو دریای لشکر طوفان بابهم بار دیدند و از کشته ها پشتها ساخته شد و بسی مرد و مرکب را در خاک و خون انداخته شد روزی معویه زبان بطعن و بغاره گشود و عمرو عاص را مخاطب نمود که تو هیچ

وقایع جهان و جهانیان

امارت مصر بستی و بیچارگی دل به برزخ علی مرتضی بستی همه همتگان تجه سعادت و خیزان قلعه رشادت دران میدان
هم برزخی سد کرده و کرد فشه ی خود نه تو از نیز شد است که با علی مرتضی دلاوری و مردی خویش نمایی عمر بن عاص
ناچار تن بجنگ داده و عصابه سه متی که علامت آن بود که دارنده این دستمال بر سر دیوان فتح از بین معرکه برنخواهد گشت
بر سر بست و میدان آمد این وقت علی مرتضی در جلوی صفوف عساق با جامه و کرکون و سلاح و کرد حرکت بود
که کس او را نشناسد عمرو بن عاص با کرد فشه ی پیش تاخت و خنانچه رسم شجعان عرب بود که در اول رجزی از
شعر و نثر در منقبت خود بخوانند شعری خواند و مبارز طلبید علی علیه السلام بجلوی او آمد و بجواب رجز او این اشعار
فرمود که مصرع اولش این است انا الامام القرشی الوثن علی الجمله بین دو مرد مردان بازار جنگ و جدال گرمی
شد و میدان نامدار و ستوه شمشیر آبدار رشیده و زمین معرکه از خون دلاوران گلگون و پهنای دشت از مجاری خونها چون
بود و هیچ طرفی غالب نیامد بین دو مرد ایامی محو نشد و او قاتی بر جنگ انبوس کند شت علی مرتضی اشتر نخعی و سایر
قواد سپاه و صنادید کار زار فرمود که با دشمن یکسره کرده و حملات پیاپی برده و هجمات دمادم بدو ما سپاه معویه را
کماره تباه ساز یم آنگاه علی مرتضی بحمله در آمد و از یکسو اشتر نخعی و از یک طرف عبد الله بن عباس بحمله در آمدند معویه نیز
مهیا کرده دو گروه سپاه دیگر افتاده و از یکدیگر جوی خون گشاده زمین از کشت کشته چون کوه گردیده و هوا مانند شب
دیجور از گرد و غبار تاریک شد آفتاب سر بجاه مغرب فرو برد و سپاهیان از هم باز نشناخته و دست از کریبان
جنگ گشیده و شب به نیمه رسیده و تنور جنگ گرم تر از روز گردیده و این شب را لیلة الهریر نامیدند و هریر
صدای سگ را گویند که از شدت سرما و ناتوانی نباله در آید و سپاه شام از شدت بیچارگی آتش صدا هیان

مانند سگ سرما دیده و خسته بود و علی الصبح دانست دیگر کسی که علی مرتضی با او صحبت میدارد نیست یک تن از سپاه دشمن با او جنگ نکرده و تا صبح با نیزه و دست و سپر با کسی گفته بود و با خصوص دو آیات نا نصفه مرتبه هم نوشته اند که صدای تکبیر آن بزرگوار بلند شد و این آیه او را دریافت و از بادیه آن جا شتابان بیرون آمد و مردان جنگ دیده و جوی آن خیمه و خون که گرد بر سر نخیمه شما بگشتگان از سپاه علی مرتضی جمعا هفتاد و از سپاه معویه سی و دو هزار کس بشمار آمد

جنگ لیلة الهریر و خدیعت عمرو بن عاص در باره جنگ و نصب قرآنها بر نیزه ها

جنگ صفین با بین علی مرتضی علیه السلام و معویه چهار روز ما طول کشید و روی بر نا بسته تا این وقت کمیده و خسته شده و از سپاه شام که متعلق معویه بود نود هزار کس بخاک هلاک ریخته شد و از قشون عراق که متعلق بعلی مرتضی بود سی هزار تن کشته گردید و سیم کمیده و خسته از کس هلاک شد و خسته و زار گشت و بسیاری نیز زخمی و ناقص گردید بیابان پر لاشه شد بلکه طی و درش گردید و راه حیات دیگر جز مبذول علی نبود چون معویه احساس کرد که اینگونه جنگی کردن نتیجه نا بود نمیشود تا بود نمیکند لذا امر بر پیش نامه خدا نمود صبح جمعه تا چاشت جمعه در گرفت باز در گیر گرد و سپاه علی مرتضی دو آتشه سپاه معویه بر انداخته و کسی را باقی نگذاشت عمرو عاص علیه لعنة الله که مرد و عده و دای کرد کناره تیر خدنگی سراسیمه بر نگ نخان داری که گاه حاجت و تنگی بکار بری اینک وقت فرا آمد و نزدیک است شیرازه سپاه از هم گسسته گردد و ما را هم غیبت پیش آید عمرو عاص گفت دلخوش دار و بدین تدبیر آسوده خاطر باش که کمیت من تو را مظفر سازد و سپاه علی مرتضی چنان افتر قرا نماند از دو جنگ آگرده پشت معبر گردند و بعضی با بوالای خود آغازند و بجنگ تو مبادرت نکنند معویه گفت این اندیشه بلند و فکر ارجمند را زود تر بیان نما تا بگویم که امارت مصر و حکومت اگر زین تو را گردد باد عمرو بن عاص گفت فرمان کن با صداء گاه لشکر این هر که را قبله الی موجود با شد حاضر سازد و پس قرآنها را بر سر سنانها بلند و جلو لشکر علی مرتضی در آمد فریاد کنان صدا بر آمد که با ما با کتاب خدا عمل کنید و خون مسلمانان را مریزید و این تدبیر از دو صورت خالی نیست یا وستا از جنگ با ما بند یا دو خودشان تولید شقاق و نفاق نمی کرد و دیگر با پر داز معویه چون کار شکل گردید گفت حق بر تدبیری بخاطر آورد و سکفت خیلی باد کرفتی انگاه چون شب با پایان آمد معویه همه چه زان بود حاضر ساخت و به ستور عمرو عاص قرآنها را بر سر سنانها استوار ساخت و پیشه سپاه خود فرا داد این جمله با پنصد قرآن بحساب آمد که همه را بر سر سنانها بسته بودند و قشون بکه خاص کوس بزرگ بود و همراه در لشکر گاه معویه موجود بود به نیز سه قرآن داده و در قلب حاضر او شده بدین دستور عمل از طرف یمین و طرف یسار قرار گرفته چون سپاه علی مرتضی بجنبش و آمد گران شدند که از جمله سپاه معویه علمهای بسیار و بخار و گرد و حرکت است نا گاه حاجون قشون بنا به ستور عمرو عاص فریاد بر آورده ای جماعت عرب از خدا بترسید و بر زنان و دختران خود رحم کنید شما که تمامی هلاک شده پس با دشمنان دین و کیر چه کسی جنگ کند و فردا با سپاه ایران و ترک و روم که بجنگند این کتاب خدا است که ما آورده و شما را قسم میدهیم که بیائید با ما کتاب خدای رفا کنید این کتاب در میان ما و شما حکم باشد ما بدو ایمان داریم و با حکام او تن در داده و رضا میدهیم اگر شما نیز مسلمانید و با کتاب خدا خدای ایمان دارید دست از این جنگ و جدال کشیده بیائید بموجب آن با هم رفتار کنیم چون این صداها بلند و گوش سپاه امیر مومنان رسید جمعی گفتند عمرو عاص خدعه نموده گروهی گفتند باید این تحاصمه و مخالفت دست کشیده و با کتاب

وقایع جهان و جهانیان

خدای محاکم کرد اکنون که این قوم ما را بکتاب خدای میخوانند حکم و جدال با آنها روا نباشد و قتال با آنها حلال نیست
اشعث خدمت امیر مؤمنان آمد و گفت ای امیر تو میفرمودی خود که ما بین ما کتاب خدای و سنت رسول با این قوم
روزگار خواهد کرد امروز خود آنان متنای این امر را آرزو دارند ما باید اجابت کرد و گرنه ما در روی آن دیگر چه بگفتیم علی فرمود
تو خود دیدی بعد از آنکه از کتاب خدای و سنت رسول خواندم و اجابت کردند امروز چون می بینند سکشته شده اند
و عقرب بتقریر خواسته شد بر سیده این حیله انگیخته شد که از چنگال مرگ نجات یابند رئیس اشعث و سران سپاه هر یک
فرزند خواسته شد در حالتیکه مالک اشتر نخعی در این وقت مشغول جنگ بود علی علیه السلام یزید بن هانی را فرمود که اشتر را
بگوید دست از جنگ بدارد چون اشتر پیام بشنید گفت هما حیله عمرو عاص در میان سپاه تفرقه
انداخت و تیر کمد بتش سپر خاصه خود ما را هدف ساخت آنگاه ابو الاعور السلمی از لشکر معویه بیرون آمد و برز بر سر قرائی
گذارده در میان دو لشکر اسب براند و بجای مناسب که از دو سو سپاهیان صدای او بشنوند بایستاد و گفت معویه
میگوید صواب آنست که دو نفر ما انتخاب کنیم ما از طرف قشون و میان ما تکلم کند که یک نفر از ما و یک تن از شما با
اکنون ای علی از جنگ بپرهیز و بگذار قشون راضی بامرش اگر از اهل قرآنی چون ابو الاعور حتم سخن کرد از سپاه
علی بسیاری صدا دادند که ما بگذاریم قشون رضا دادیم ابو الاعور نزد معویه آمد و قضیه باز گفت مردم بهرسیدند و خاطر شدند
که جنگ خاتمه یافت عمرو عاص معویه گفت چون دیدی تدبیر مرا معویه او را بنواخت و رخصت کرد

ذکر تعیین عمرو بن العاص از جانب مردم شام و ابو موسی اشعری از جانب مردم عراق برای تحکیم

چون سپاه شام و عراق دست از جنگ باز داشتند و گوش با واز صلح و تعیین حکمین گذاشتند چند مکتوب
بین علی مرتضی و معویه رد و بدل شد و مقرر افتاد یک تن از جانب معویه و یک نفر از طرف علی مرتضی بدست
کمیال معین شده خوب رسیدگی با مور کرده و بنیاد جانداری حاضر و قرآن را ناظر نهاده آنچه حکم قرآنست
بدهند مردم شام بحکمی گفتند از جانب ما عمرو بن العاص باشد سپاه عراق گفتند از طرف ما ابو موسی اشعری
باشد هر چند علی مرتضی بحکومت ابو موسی اشعری رضا نمیداد و قراء موجوده که پیشانیشان از کثرت سجده و عبادت
داغ داشت و پیوسته بود گفتند ابو موسی مأذون رسول خدای و صاحب مقاسم ابو بکر رضی الله عنه و عامل خلیفه
دوم عمر بن الخطاب بوده ما چاره نیست سالک گردیده در این وقت ابو موسی اشعری در یک از خانه های شام معروف
بعرض جای داشت اشعث بن قیس با جماعتی از قراء که این جمله بعد با از خوارجان شدند بطلب ابو موسی رفته
او را حاضر ساختند و مجلسی میان دو لشکگاه آراسته کردند علی مرتضی علیه السلام و معویه تمام بزرگان قوم و هشتاد هزار
سپاه در آن مجلس حاضر شدند و عبد الله بن رافع کاتب امیر مؤمنان قلم برداشت و چشم بر فرمان گماشت امیر
مؤمنان فرمود که بنویس که علی بن ابی طالب و معویه ابی سفیان و اتباع آنها راضی شدند که عبد الله بن قیس مشهور
به ابو موسی اشعری از طرف علی و اتباع او حکم باشد و عمرو بن العاص از جانب معویه و اتباع او حکم باشد و این
مرد و عهد گرفتند که کتاب خدا را در پیش روی گذارند و از حکم او بیرون نشوند و اگر کدام این حکم تن زنند و از حکم

از قرآن کسب سنت رسول خدای با آنچه و اگر بر کتاب این دو تن قبل حکم و اقتضای مدت حکومت خود کنند و بشیوه و اتباع او و گیر را معین کنند و نیکا ر تا ماه رمضان بر عهد او بایشه و اگر تا رمضان تمام نشد اما وی مجو و اگر تا توقف کند شت حکم بیرون نامه محمد او اگر و بر سه کا جنگ آنند و اهل این حکومت ما بین شام و عراق مردو شتر عبدل خواهد بود و تعیین مانند عبد الله بن عباس و اشعث بن قیس و شریح نخعی و سعید بن قیس همدانی و امام حسن و حسین و غیرها مضا نمودند و این مصالحه نامه در ماه صفر سنه اربعین هجری تمام شد و جنگ صفین خاتمه یافت و این جنگ دو بین جنگ امیر مومنان پس از جنگ جمل شد که از هنگامی خود نگاشته شده و مدت این جنگ چهار ده ماه و چند روز بود و عبد الله بن قیس را فرستی امیر مومنان نسخه این معاهدت نگاشت و پس از مضا حاضرین بزرگان سپاه و عبد الله بن عباس العنبری تبریکی و آگاه و بزرگان سپاه عراق و اردوم و هم نیز بسیاری از روی تن استنباخ کرده و عزیمت شد ابو موسی اشعری و عمرو بن العاص حرکت کرده و بعد نزدیک شام موضع دومة الجندل که قلعه حصین بود منزل گزینند و علی علیه السلام چهار صد سوار با ابو موسی اشعری فرستاد و خود نیز چهار صد با عبد الله بن العباس روانه داشت

ذکر حرکت امیر مومنان بکوفه و معویه بشام و اجتماع ابو موسی اشعری و عمرو بن العاص در دومة الجندل

چون کار بصلح خاتمه یافت و کتاب مصالحت بخ رسید و بطرفین سپرده گردید امیر المومنین علی السلام با سپاه خویش راه کوفه پیش گرفت و معویه نیز با سپاهیان خویش بطرف شام توجه نمود و حرکت نمودند از طرفی عمرو بن العاص با چهار صد تن سوار بدومة الجندل رسیده و پس از چند روز ابو موسی اشعری به سپه عمرو بن العاص با استقبال شتافت و او را گرمی تمام و تعظیمی بلیغ بنمود و بخیمه خود آورد و دانی از بزرگان خود را بجای خود بگذاشت و بجای خود شتافت و روز دیگر ابو موسی را سر خوان نهادند و دانی از مقاول نمد انعبت مقرر داشته ابو موسی اتخاذ بر خواست و بجای خود شتافت و روز بعد نیز ابو موسی اشعری بجانب محل عمرو عاص رفت و عمرو چند قرابه او استقبال کرد و دنبال فروشی معدم او گرامی داشت و او را در صدر بزرگان جای داد و حال آنکه سابق بر این ابو موسی اشعری را شرف امکان نزد عمرو عاص بدین درجه نبود و عمرو عاص خود را بر زمره بایست و صیانت بخلاف دین دانست عمرو عاص بغایت اقتداری گرفت و مقال تواضع و فروتنی را نسبت با ابو موسی اشعری منظور میداشت و در هر روز بر احترام و تعزز او میافزود و هر زمان ابو موسی مایده تا چند قدم او را استقبال میکرد و هر گاه او را نصیحت گام در اثنای صحبت عمرو عاص ابو موسی را مغلوب میداشت و هر گاه بیانات او بچون مطیعان و فرمانبران مطیع حرکات او خود نقطه صباحت بدین درجه می گذشت و مجتمعی میان نیاز گشایی نشد مردم حاضر از گران انجا بر او نسبت داده گمراهی گذشت و این کار صحابی بزرگوار خوف امنیت او قوت منتفی گردد ابو موسی گفت شگفتا کار کرده تمام خواهد شد عمرو عاص در نوبت نوبت ابو موسی آمد و گرفتی بسیار کرد و آغاز صحبت نمود گفت دگونی در خلافت معویه ابو موسی گفت و خلافت او حرفی مزن عمرو گفت ای سلمان خلع نکشته شد او موسی گفت چرا مظلوم کشته شد عمرو گفت کون معویه ولی دم است و ما بر خلافت او اتفاق میکنیم ابو موسی گفت ای عمرو عاص از خدا بترس و بگذار معاویه را من کرا من مرگز تن در دهم او اگر خواهی مرده او معزول و بجای او عبد الله بن عمر

وقایع جهان و جهانیان

که حق کتاب کنی و بهیچ نفسی که چه بر وسوسش داری و عمی بهم دشنام داده و جنگ کردیان سته بهم دآوبخشیده و با
مشت و دست بر سر و صورت هم کوفته حاضرین انصاف را حد اکرده و مردم متفرق شده و ابوموسی آنکه پیش گرفت و
مردم بیشمار رفت

در رسیدن خبر حکمین عمرو عاص و ابوموسی اشعری بکوفه و شام

آنقدم که مردم از دو مرتجل پراکنده شده و رسولان بجانب شام و کوفه رهسپار گردیده این خبر را بخلاف پیا
رسانیدند حضرت امیر فرمود روزیکه مردم خواستند ابوموسی اشعری را برگزینند گفتم ابوموسی در خور ایکار نیست و
این اصحاب بعد از آمده و زبان به نشم و سب ابوموسی گشوده و او را بخیانت و جبانت
یاد کرده و گفته مارا فتنی مان حکومت منیم و هنوز مقیای ما در خلاف جای گیر نشده و اسپان ما از تکاپو باز نمانده
دوباره بر سر کار رویم و آتش جنگ را برافروزیم حضرت فرمود چون آنروز یکزاز معایب ابوموسی شمردم
و او را سپند کردم شما قبول کرده حالیه باید بعهدش وفا کنید و تا معیاد دیگر صبر کنید چرا که بموجب کتاب صلح ما
تا کمال باید از جنگ اجتناب کنیم شما انبک مهیا باشید تا این خود از مجال آید و سع و تر خود را صیقل دهید تا سال
بپایان رود و من بر سر جنگ خواهم شد انگاه حضرت مرتضی فرمود او ما وقعه صفین را در بحر بیان رود به تمامی بلاد
روانه داشت تا مردم را از وقعه صفین و تعیین حکمین مطلع کردند انان سوی معویه بر سر عهد و میثاق نه استیاده و
هر روز یک از امرای شام را گروهی بطرفی از اطراف کوفه و جزیره میفرستاد و تا دست بتقبل و غارت برآرند
و هر چه از دستشان آید کوتاهی نکنند چنانچه وقعه صعناک بن قیس با حجاج همدانی و پس از آن عبدالرحمن بن
اشتر با مهاجر بن خالد و دیگری از پس آنها بطرف کوفه و عساکر عرب روانه میداشت و عمال بر نواحی تعیین

ذکر تعیین محمد بن ابابکر بحکومت مصر و اختلاف مصریان و مامور شدن مالک اشتر بمصر و شهادت او در راه و لشکر کشی عمرو عاص از شام و مقتل شهادت محمد بن ابابکر و استیلای عمرو عاص بر شام

در ان وقت امیر مومنان علی علیه السلام مالک اشتر نخعی را بحکومت جزیره برقرار نمود و محمد بن ابابکر را بامارت
مصر روانه داشت و گوش و هوش ان را از نصایح پر ساخت و هر یک بعمل مامور بت و تکمیل و جرکت آمدند
و محمد بن ابابکر در غره شهر رمضان بمصر رسید و بمسجد آمد و بالای منبر رفت و خطبه غرائی آغاز نمود پس از ین
بعمارت حکومتی در آمد و مردم را جمع کرده او را بتر تیب گفتند محمد بن ابابکر حکام و عمال بجمیع سر حدات معین کرد و با نها امر و نهی
نمود و گفته ماند و کسانیکه سر از چنبر اطاعت و بیعت امیر مومنان در خاورد ماند مطیع سازند از انجمله معویه بن
خدیج الکندی که در قرب اسکندریه سکونت داشت سر بر تافت و به عمال و فرمان محمد بن ابابکر وقعی نگذاشت
محمد بن ابابکر کس بر نخش فرستاد که باید بیعت نمائی و خراج فرستی والا با تو نبرد نمایم معویه بن خدیج گران و
گردن باز نداد و فرستاده محمد بن ابابکر فرماند و او ان جبان الکندی با سکندریه بازگشته به شتابه او را در معرض عتاب
و اطاعت در آورد ابن جبان بدانسوی شتافت و پس از مقابله و مقاتله کشته شد و چون این اخبار بشام و کوفه رسید معویه

وقایع جهان و جهانیان

این ابومنصور شاه را خاطر شده و بمعویه بن خدیج باغی شده و فرستاده و دست او را در فرقه گیری قوی کرده از تسوی چون خراج و باج مصر و محمد و تصرف افتاد و حضرت علی مرتضی دانست که محمد بن ابی بکر از محمد نکومت مصر بنیاید لذا مالک اشتر را بجزیره طلب کرده و او را بحکومت مصر امر فرمود و فرستاده و او بعزم مصر حرکت نمود و کاتبان را زاد و برگ انتظام داده مالک اشتر بطرف مصر حرکت نمود از نصیبین چون بسیس معویه خبر داد و مرتب مالک اشتر را بحکومت مصر بشام رسانیده چون واقف شد که کسی را در میان او و مصر نمانده و او را مالک اشتر سد راه خواهد شد که نامش قلزم و کنارش دریای سفید بوده تا مصر سه روز مسافت داشت و در خانه زن از قبیله جنبه بود و کرسی و مقاعد در انجا قرینه بوده و سری نزد آنش فرستاده که بهر قیمت بمالک بجزد از آن در میان دو خدمت مالک شتافت لیس خوردن شام قدری نزد آن عسل میل کرده و حال جنگ شد چون خبر بحکومت مالک کوفه رسید امیر مومنان تحت محزون گردیده و چون این خبر بشام رسید معویه شاد گردیده و عمرو عاص را بجهت تسخیر مصر انتخاب کرده روانه داشت چون عمرو عاص نزدیک مصر رسید محمد بن ابی بکر بعزم جنگ با او کنانه بن بشر را بیرون فرستاده و کنانه جنگی دلیرانه کرده غالب شده خود او خود همان جنگ کشته گردیده و لشکریانش منهزم شدند محمد ابن ابی بکر خود به پیش آمد و چون قوه باقی نمانده بود دستگیر قوم بطرف عمرو عاص رفته بودند محمد بن ابی بکر را گرفته خود و برادرش را گذارده و خود از خانه بیرون کرده و تمامی لشکریان او را دعوی معویه بن خدیج شدند معویه طلب محمد برآمد تا او را دستگیر کرده و چون محمد بن عاص فرستاده که محمد دستگیر شده عبدالرحمن ابا بکر برادر محمد که در لشکر عمرو عاص بود او را عمرو عاص خواست تا محمد را بکشند معویه رفت و محمد بن ابا بکر را کشته گردن زده و جسد او را در شکم خر مرده گذارده و کجاوه اش را انداخته عمرو بن عاص مظفر و منصور بمصر درآمده و بر تخت حکومت نشست و خبر فتح مصر بشام و کوفه رسید معویه بنام شاه و علی مرتضی نامه نگاشته و این وقایع در نسخه مجوزی روی داده

وقایع سال سی و ششم
و آغاز فتنه انگیزی معویه ابن ابی سفیان

چون معویه بن ابی سفیان خاطر از کار مصر پرداخت و عمرو بن العاص مصر مستولی گشت معویه بدان سه شد که دیار حجاز و یمن و بصره و اطراف عراق عرب و این انواع مختلف تولید فتنه نماید و مردم را بمخالفت علی بن ابیطالب برانگیزد تا کثرت فتنه جویان مجالی نه بد که علی بن ابی طالب بفکر او افتد و او را دفع نماید لذا شبث بن ربعی را بطرف حجاز و یمن و بطرف بصره و اطراف عراق عرب روانه کرد تا بین معویه با مردمان خود هر سو تاخته و به غارت و یغما پرداخته و مال و مواشی عموم نشینان را بباد غارت داده چون این اخبار به دارالخلافه رسید امیر مومنان بجمال و نظام خود نشوات وافیه میگماشت و در بالای منبر مسجد کوفه تیز و در محراب بجنگ و قتال تحریص میفرمود و لکن قوم دنیا طلب سنگ اخلاق و شقاق در میانشان افتاده و همه روزه اختلافات مابین بزرگوار کرده و سه اطاعت در نیاورده و از هر سو و قرار نیافته بطرف شام حرکت کرده به معویه می پیوستند از امنیوی چون معویه دانست که کشته شدن مالک اشتر و محمد بن ابی بکر بزرگی بجهت علی مرتضی بوده است و دارالخلافه علی مرتضی همه روزه بی رونق میشود عبدالله بن عامر الحضرمی را مامور بصره کرده و به بصره رفته آن شهر را از

کار کردن خلافت بیرون آورد عبد الله عامر را بطریق کرده بصره داده توقف عبد الله بن عباس حاکم بصره بجهاد ای سر سومنی شاه
ولایت پناه رفتن بصره بگوش فرخنده او رسید که در نیت مالک اشتر و محمد ابن ابی بکر حاکم مصر تغیر راه یافته است کوچ داد از جانب او زیاد بن ابیه
بحکومت بصره برقرار بود زیاد بن ابیه چون خبر رسیدن عبد الله بن عامر را شنید مسجد جامع بصره آمده بالای منبر صعود کرده امر و نهی بجانب
خود و اطاعت خلافت ارشاد کرده گفت بدان ای مردم عبد الله بن عامر از جانب معویه آمده و شما را به دین خود دعوت میکند شما چه میگوئید
فرقه ازدشنوده و حاضر بجنگ گردیده مردم جوابی نداده و به بیانات او وقعی نگذاشتند زیاد زر از مردم بصره و جنگ جمل سابق گذشته
شده بود اندوخته بود و شوشه و براه گشته شد گان از کوچه بنی بصره و قبیله بنو عدی مجدد معویه نیز سفیان بن عوف را با شش هزار نفر
بر شهر سیب که واقع میان موصل و شام بود فرستاده و آنجا را تسخیر نموده بطرف انبار حرکت کرده و انبار را نیز مسخر نمود
چون این اخبار هولناک بگوش امیر مومنان گردیده در مسجد کوفه بالای منبر تشریف فرما شده و مردم را موعظه نمود بجانب
مردم کوفه راه گوشمالی بسته و داشتند هر قدر امام بحق فرمودای مردم و شمنان دین بر جانب و در حرکت آمده اند شما
فرو گذاشت دست بجهاد اموال مسلمین را غارت و تصرف کرده اند شما کوتاهی میکنید کسی بفریاد شما نمیرسد
گوینده حق و قضی آنرا خاطر کرده و روز بعد یک تن از کوفه بیرون آمده و روی معسکر خانه نهاده مردم را بجهاد دعوت کرد
شده بانبال تحضرت شتافته او را دعوت داده و زبان بر امر نکشوده گذاشته که مادر ذبل مال و جان مضایقه نمیکنیم
مراجعت فرمائی تا در ک دیده بصره بلوای بشتابیم و جانفشانی نمائیم و قضی مراجعت بکوفه فرموده و این بین خبر رسید
که مکه و مدینه بواسطه مخالفین فتنه و فساد غلبان شده و ابو ایوب انصاری و قثم بن عباس که از قبل امیر مومنان والی این دیار
بوده رسیده و ایشان را بیرون کرده اند حضرت علی مرتضی از شنیدن این حوادث خاطر مبارکش مکدر گردیده و عزم داشته بود بجهاد
مبارکش استیلا یافت و تا اینجا بود مقتضی مکتوبی که از مردم بصره و جنگ جمل باشد و حکایت قاسطین که مردم شام
و جنگ صفین بوده باشد و حکایات قاسطین که بجنگ صفین باشد انشاء الله تعالی در جلد سوم مذکور خواهد شد

وقایع سال چهلم و ظهور خوارج و نفاق آنها و جنگ با امیر مومنان

در دمشق سپاهیان معویه بجد بلیغ و غریب عمرو بن عاص قرائت را بر سر منبر خوانده و فضایل او را برادر ده که قرآن
باید حاکم ما بین ما باشد مگر حضرت علی مرتضی فرمود ایشان را در روی خدعت و چون مغلوبیت خود این قوم را دیده
اند قسم ان را بجا نیاورده والا ما و چندی قبل همین قرآن را فرستاده و گفته بحکم قرآن رجوع نمائید حضرت
امیر مومنان لب باستغاثه گشوده و گفته شد باید دعوت سپاه معویه را اجابت کرد منجمله از اشتر حرث بن زبیر
و زید قرن مالک بودند چون علی مرتضی قبول صلح را داد و عمرو بن عاص و ابو موسی اشعری را
خواسته بحکومت برگزیده از حضرت خلافت پناهی از حکومت ابو موسی تعرض کرده باز همین مردم در حکمیت ابو موسی
اشعری اصرار کرده چون مسئله عمرو عاص و ابو موسی اشعری در دومة الجندل مکشوف گردیده که ابو موسی را عمرو عاص
اغوا کرده و بفریفته است باز همین اشخاص معاودت نموده آمده که باید بجنگ رفته و قبل از آنکه ابو موسی بحرکت
در آید گفته باید بر گردد بسر جنگ علی مرتضی فرمود ای مردم کجا ام حسکات و گفتار شما کجا ان وعده و امیدواری شما
میگوئیم معویه قسم ان را بجا نکرده و خدعه و مساحله قبول نمیکنید چون قبول میکنم که مجلس کرده و دین را بحکومت برگزیم

وقایع جهان و جهانیان

که بر چگونه قبول شود سر بری زنید و آنوقت طالب جنگ میشوید چون دوتن را معین میکنید میگوئید ابوموسی را نمیزنیم یک اشتر را عبدالله بن عباس را قبول نمیکنیم چون ابوموسی گوساله پرست و عمرو عاص بر مرکب خود سوار میشود با هر دو معترض نزار داد و آنگاه معاویه چون تنها دوباره بجنگ ترغیب عاصی شدی علی اجبار از آنروز جمعی در باطن ممزاج مخالفت علی مرتضی راه یافته و گفته علی مرتضی عصیان ورزیده که جنگ را بجنگ معاویه اقدام کرد و این بود تا سال نهم سپاهی شد علی مرتضی و لشکر جمع فرستون افتاد که محمد را بطرف شام لشکر کشید و با معاویه جنگ نماید و آنوقت جمعی که مخالفت محاسب میمنت بودند و [illegible] بخارج شده اند طلب باطنی ظاهر ساخته و از کوفه بیرون رفته و در قریه حروراء منزل گزیده و عبدالله بن کواء را برای امامت جمعیت انتخاب نموده اند و هشت هزار تن رسید علی مرتضی در شهر کوفه سه روز به منبر نرفت و مردم را برای جنگ با معاویه تحریص میکرد و آنها در جمع شده علی مخالفت ما کرده و با ابوموسی احکم قرار داد مرحله پنجم با یکدیگر جنگ و تسلیم فرمود پس از شرایط صلح نقض عهد نمیشود کرد و علی الجمله چون علی مرتضی شنید که اتفاق بیرون کوفه اجتماع کرده اند ابن عباس را بسوی ایشان روان کرد و ابن عباس بشتاب و راه راست دلالت کرد عبدالله بن عباس نزد آنان آمده و مواعظ و سودی کرده خود حضرت تشریف آورده و با آب مواعظ آتش اختلاف ایشان را خاموش کرده لیکن طوائفی گفته که ما بمرده عبدالله بن وهب الراسبی را بریاست برداشته و او را به نهروان فرستاده و خود یک کمپ او دو طرف او شتافته و بمرده بصره نامه کردند و جمعی کثیر از بصره حرکت کرده به عبدالله بن وهب ملحق شدند چون این خبر بسمع حضرت امیر رسید نامه فرمود که راه راست را بایشان نمایند و از خدا بترسید آغاز فتنه نمائید جواب دادند که تو از دین بگذر یا بگفتیم ابوموسی اشعری و عمرو عاص تن در داده ای کافر شدی اگر تائب شوی و شرایط ایمان بجای آری هر چه فرمائی پذیرفته و فرمانبرداریم و اگر در مطالب خود اصرار کنی تو را بدست خواهیم کرد حضرت پس از رسیدن این جواب امر فرمود که لشکر گاه ساخته پس از اجتماع سپاه بطرف شام حرکت فرماید و در این بین خبر آوردند که خوارج نهروان دست بقتل و غارت دراز کرده بمجلد عبدالله بن خباب و ام سنان صیداویه که از همیان علی مرتضی بوده بقتل رسانیده اند حضرت امیر فرمود رفع خوارج از جنگ با معاویه اهم و لازم است باید مقدم بر ما به تنها پرداخت آنگاه با سپاه موجوده بطرف نهروان حرکت فرمود چون نزدیک بارودی ما رفتن شدند از آب عبور کرده اجول برافکنده سپر عبدالله بن عباس فرستاده تا با گروه لختی صحبت نماید و آنها را از راه غوایت بشاهراه هدایت کشاند ابن عباس مأیوسانه برگشت حضرت امیر خود بنفس شریف در مقابل آمده و آنچه فرمود اثری نبخشید آنگاه صفوف سپاه بیاراست خوارج نیز صف آرائی نمودند علی مرتضی فرمود تا بیرقی دور تر نصب کردند و مقرر شد هر که بر دور آن علم قیام نماید و هر که از آن بگذرد و بخانه خود رود و هر که بر کس از مخالفین دست نیابد و بر این راست دادیم امان خواهد بود و هر کس بر بجانب کوفه رود در امنیت خواهد بود این قرارداد تعلیم شده و از زیر علم آمده باقی خوارج دور زده فرمانده ی عبدالله بن وهب بجنگ با سپاه علی مرتضی درآمده و صدای گیر و دار بلند و هر دو لشکر در هم رخنه و هم جا بخشیده در حمله اول عبدالله بن وهب به تیغ حضرت امیر مؤمنان بخاک و جمعیت سپاهش سرگشته گردیده و روی بانهزام گذارده و جمعی کثیر خاک هلاکت بخته شده که نزدیک نه تن از ما مقتول که خوارج باشند از جمله ما هیچ کس بیش باقی نماند و از لشکر امیر

جلد دوم امان التواریخ

فقط زن کشته شدند علی اعجوبه پس از این فتح و فیروزمندی حضرت شاه ولایت شکر الهی بجای آورد و زبان بستایش الهی گشود
و فرمود چون خداوند ابواب لطف و عنایتش را بروی شما گشوده و فتحمند شدید بهتر است که از اینجا بطرف شام کوچ کنیم و کار
معویة بن ابی سفیان را یکسره نمائیم اشعث بن قیس با جمعی از صنادید سپاه بعرض رسانیدند بهتر اینست که بکوفه مراجعت نمائیم
و سلاح خود را اصلاح کنیم و خاطر از دیدار اهل و عیال فارغ ساخته آنگاه با اطمینان خاطر در رکاب حضرت بسوی شام حرکت کنیم
امیر مومنان فرمود ضرری نیست لیکن اردوگاه را دخیله که قرب کوفه است مقرر میدارم هر کس کاری و کوفه دارد رفته بموعد یک
شب بازگشت کند همگی عرض کردند چنین کنیم و بطرف کوفه روان شدند و روز چون گذشت حضرت امیر ملاحظه فرمود بجز معدودی
کسی حاضر نگردید ناچار آزرده خاطر تشریف فرمای کوفه گردید و بمسجد در آمد و بالای منبر صعود فرمود و زبان بتوبیخ و سرزنش مردم
گشود و مردم کوفه بصدا در آمده عذرگویان شدند و چند روز مهلت خواستند تا امورات خود را منظم کرده رکاب آن بزرگوار برای
جنگ با معویه بطرف شام حرکت کنند

فرمان علی مرتضی برای اجتماع قشون بجهة جنگ با معویه و فتنه نخیله و انجمن کردن مردم مکه بجهة قتل علی و معویه و عاص

چون حضرت علی مرتضی مصمم جنگ گردیده همه حکام و عمال ولایات خویش نامه فرمود که هر یک بجای خویش راه نخیله
که لشکرگاه امیر مومنان در قرب کوفه بود پیش گیرند در آنوقت معویة بن ابی سفیان چون شنید که علی مرتضی بعزم جنگ با او خیمه از
کوفه بیرون زده او نیز بتدارک برآمد و سپاه از سواره و پیاده بطرف میدان اولیه که صفین باشد فرستاد و حضرت امیر همه روزه
در کوفه بالای منبر تشریف فرما میشد و مردم را از نحوست ظلم و استبداد آگهی میداد و آنها را از غوایت بشاهراه هدایت ارشاد
میفرمود و در کار جنگ و جهاد معویه تحریص میکرد و با عداد کار و تجهیز پیکار تشویق میفرمود که تا کار حرب را ساخته باشند و مخالفین
و معاندین را مقهور سازند و نخل دشمنان دین را از بن براندازند در آنوقت چند تن از مردم خوارج که خویشان و اقارب
آنها در جنگ نهروان کشته شده بودند و بغض و کینه علی علیه السلام را در دل آکنده داشتند و جاهلانه در دین میداشتند
با هم اجتماع کرده و گفتند باز علی مرتضی در فکر افتاده که خون جمعی مردم را بریزد بهتر اینست که ما از کوفه بیرون رفته در جائی
جای گیریم و لغزش در کار او اندازیم بلکه دست از جنگ و جدال بکشد آنگاه یک یک و دو دو از کوفه بیرون آمده در نزدیک
نخیله جای گرفتند چون این خبر بگوش امیر رسید فرمود تا دسته از سپاهیان بر سر آنها تاختند و جمعیت آنها را بضرب
شمشیر آبدار متفرق ساختند جمعی کشته و سپاهی پراکنده شدند از جمله فراریان چند تن راه مکه پیش گرفتند و در آنجا اجتماع کردند
و برگشتگان نهروان و قارئین قرآن که در آن جنگ کشته شده بودند میگریستند و سخن در هم انداخته میگفتند تمامی
این فتنه و فسادها و خونریزی و جدالها بواسطه علی مرتضی و معویة بن ابی سفیان و عمرو بن عاص است و تا اینان زنده
باشند نگذارند مسلمانان آب راحتی بنوشند و می خواب آسایش کنند و اگر ما همدست و متفق میشدیم و کار این سه تن را
میساختیم و جهان را از وجودشان پاک میساختیم تمامی این نزاعها و فتنه ها خوابیده میشد باز گفتند پس اینکار را اگر رفتن جان
و خرابی خانمان بحصولش منجر گردد باید سرانجام داد و از میانه آنها سه تن متعهد و همقسم شدند که این سه نفر را بکشند
و این سه تن عبد الرحمن بن ملجم مرادی از قبیله مراد از آل کنده بود که قتل علی مرتضی را متعهد شد دوم برک بن عبد الله العنبری
بعهده گرفت که در شام معویه را از پای در آرد سیم عمرو بن بکر التمیمی بر ذمه گرفت که بمصر آمده عمرو بن العاص را مقتول

وقایع جهان و جهانیان

سازد آنگاه عهد و پیمان محکم کردند که چون کار خود را بانجام رسند و هر سه تن را بکشند که اگر یکی باقی بماند از کار مسلمانان را بمنزله و مملکت خواهد انداخت و قرار گذاردند هر یک روز یکی در بکیاعت انگار را بپایان و هر سه تن از مکه حرکت کرده روانه کوفه و مصر و شام شدند و پیشه های خود را بر هر آبادانی که مؤثر تر واقع گردد و قرارشان آن شد که صبح نوزدهم ماه رمضان این سه تن را بکشند چون برک بن عبد الله الصبری بشام آمد و شب نوزدهم رمضان در صبح زود بمسجد در شد و در صف پیشین جای گرفت چون معویه سر بسجده فرود برد شبیع برکشید و فرود آورد آن تیغ بر سر او فرود آمد و زخمی نشد و دنبه او را از گوشت باز کرد معویه بفریاد در آمد و در محراب در افتاد حاضرین برک را فرو گرفتند و معویه را بخانه حمل دادند و برک را نزد معویه حاضر ساختند معویه گفت آسه از تنش برگیرند برک گفت و انگهی تا ترا آسیبارت و بهم دان آن امنیت که وعده الرحمن مرادی نیز علیرا این صبیه بکشت معویه گفت او را نکشته اند اگر راست باشد او را رها خواهم کرد و چون چنین قرار امیر و مردمان رسید او را بکشید و معویه بمعالجه پرداخت و بهبودی حاصل کرد و از آنسوی داود بن سعید بن نمارق کران بود تا سعاد شب نوزدهم رمضان رسید با داو شمشیر خود را برداشت و بمسجد در آمد و در صف پیشین جای گرفت از قضا آنشب عمرو بن العاص را مرضی دست داد که نتوانست بمسجد رود پس خارجه بن ابی حبیبه را برای امامت مسجد فرستاد و چون خارجه در محراب جای گرفت داود بپنداشت که عمرو بن العاص است از جای بجست و بخارجه فرو آورد و او را بکشت مردم او را احاطه کرده گرفتند و نزد عمرو بن العاص آوردند چون دانست که عمرو بن العاص نیست زار زار بگریست مردم گفتند تو را این ترس و بیم که داشتی و غم جان تو را بود چرا این کار اقدام کردی گفت گریه من از آنست که ماسه تن بوده و متعهد شدیم که سه کس را بکشیم و کنون آن دو تن علی و معویه را کشتند و من عمرو بن العاص را نکشتم عمرو بن العاص و مردم دانستند که کار اینجا سه تن بوده اند آنگاه عمرو بن العاص فرمان داد تا سر از تنش برگرفتند از آنسوی عبد الرحمن بن ملجم مرادی بکوفه وارد شد و در محله بنی کنده که رو سای خوارج جای داشتند پیاده شد و در خانه مردی از قبیله تیم الرباب فرود شد قطام دختر علقمة بن شجنة از قبیله تیم الرباب در آنخانه بود و صورتی زیبا و قدی رعنا داشت و در فرات پدر و برادر میزاید و ضیا لید عبد الرحمن چون چشمش بدو افتاد دلی از آب شد و الفتها تعشق آغاز کرد و قطام گفت اگر مرا بخواهی باید سه هزار درهم نقد و یک غلام و کنیز بمن تسلیم کنی و علاوه بر سر علی بن ابیطالب را نیز باید بیاوری و این صداق هنگفت هر زمان موجود ساختی بوصال من خواهی رسید عبد الرحمن گفت از بذل مال و غلام و کنیز مضایقه نیست ولی قتل علی دشوار است اگرچه من بهمین فکر در این شهر آمده ام قطام گفت از اندیشه و قرار دادخود پای واپس مکش که مسلمانان را آسوده کنی و به ثواب عظیمی برسی و قلب مرا شفا دهی گاه بخش خود را اضیاسازی عبد الرحمن گفت باید بهر ستی پیدا کرد که با من یاری کند و تا بوقع نزدیک بهر ستم سؤ قطام گفت وردان بن خالد در تهاست و این فراست و معاونی پیدا میکند او را من طلب نمایم و با تو بهر ستم سازم و کس فرستاد و وردان حاضر ساخت آنگاه ابن ملجم شبیب بن بجرة کرا از دوستانش بود بخواست و هر سه تن در قتل امیر مؤمنان متفق شدند تا شب چهارشنبه نوزدهم رمضان سنه ۴۰ رسید قطام هر سه تن را بخواند و ضیافتی شایان کرد و آنان را از مراد

از خوانی بیرون آمد و چون مست طافح در افتاده و شب بسر رسیده مقام آنها را بگذاشت و خود با رفقا از آن شب حاضر ساخت
و به سنت شان استوار بست و شیشه های زهر آلوده آنها را بگرفتند بست و گفت بشتابید و کار خود را تمام کنید ابن ملجم
و شبیب هر دو از مسجد آمده و به یک خود را میان خفتگان پنهان داشته علی مرتضی نیز از هر شب به مسجد آمده و محراب
دشده و مردم عقب آن بزرگوار صف بستند ابن ملجم مرادی برخواست و بطلوی خراب نزدیک سطوانه جایی گرفت و شبیب نیز
نیز جایی دیگر ایستاده چون علی مرتضی علیه السلام مشغول نماز شد شبیب بن بجره تیغ خود را بر آن تیغ بطاق گرفت
و ضربتی زد سپس او عبد الرحمن بن ملجم شمشیر خود را بر فرق امیر مومنان فرود آورد و تا موضع سجده گاه را بشکافت امیر مومنان
صدا برداشت بخدای کعبه رستگار شدم و بخلفیده و در خون سر مبارک در افتاد مردم هم افتاده و دو محراب را فرا گرفتند
و دیده علی مرتضی فرق مبارکش شکافته شده و خون بر رخسار آن جناب جاریست از دست خود خاک محراب را
بر میگرفت و فرق مبارک میریخت انگاه امیر مومنان فرمود کلمه ایه مردم شنیدید که علی مرتضی را کشتند چون
این صدا بشهر رسید غلغله شد و بخانه اهل بیت رسالت رسید حسنین علیهما السلام بمسجد آمدند و سر مبارک علی را بدامن گرفتند
علی مرتضی با امام حسن فرمود تا وصیت نماید گفت نماز گذاشت و آنچه ترا بایست وصیت نمود و ابن ملجم نیز دستگیر شده و شبیب در این
بواسطه آن ماجرا که حرکت فلک و خونریزی بود شناخته و کشته شدند و ابن ملجم پس از شهادت علی مرتضی دو من
آن بزرگوار را در نجف اشرف مرا قبش گرفته شده مدت عمر امیر مومنان شصت و سه سال و دو ماه و چند روز
و مدت خلافتش چهار سال و نه ماه بود و فضایل و مناقب و خطب و اشعار و فصایح آن بزرگوار انگفته بود و است
که کتب ضخیمه را گنجایش عشری از اشعار متضمن است و دین واسطه بنگارش جزئی و علی آنها قلم مخجلت زده و م
و گشته تا انجا بود ذکر خلافت خلفای راشدین رضوان الله علیهم اجمعین

ذکر سلطنت بنی امیه و خلافت معویه ابن ابی سفیان رضی الله عنه

خلفای بنی امیه چهارده تن بودند و پای تخت خلافت و سلطنتشان دمشام بود و مدت سلطنتشان نزدیک
به نود سال شد و اول این اقا معویه ابن ابی سفیان بود که در شصت هجری به تخت خلافت برآمد و احفاد بن آنها
مروان ثانی بن محمد بن مروان بود و که دشتند کشته گردید و سلطنت بنی امیه و آل مروان منقرض شد و دولت
انیان بکام از جناب انیان بجبه افغانستان معین میشد که بدول و قوه الهی در ذیل سلطنت اینها بدو سنوات شر
حوادث ملکت افغانستان مسلسل بیان بنگارش خواهد رفت

پس از شهادت شاه ولایت امیر مومنان علیه سلام الله الملک المنان معویه بن ابی سفیان که خود مدتی بود او
در سکونت به سریر خلافت بود و برای گرفتن سلطنت برآمد و از وحدت خلافت را منحل به سلطنت و دولت کرد نسب
او چنین است ا معویه بن ابی سفیان حسرب بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف ا است و نسب او با عثمان
بن عفان رضی الله عنه چهار پشت متحد به عبد مناف می پیوندد و دین سبب بود که خود او و ابی دم خیا میه و نسب عثمان
بن عفان رضی الله عنه با نسب پیغمبر آخر الزمان چنانچه بنگارش یافت متحد میگردد و معویه بن ابی سفیان چون در صبح
نوزدهم رمضان سنه اربعین بر موافقه اصحاب ثلاثه در مکه که عبد الرحمن مرادی و برادر عبد الله الصریح و عمرو بن بکر التمیمی

باشند و بست یک بن عبد الله بن عامر بن کریز را که از بنی امیه و دایی علی مرتضی و پدر زن شهادت خانواده شاه و فاطمه شد
تا معاش توانائی گرفت و هم با عشیره خود بدست آمد یافت چون از میان سلطنت و خلافت کسی با میان نبود و شوکت و ثروت منیه به
یکبارگی بدل سلطنت بست و شهامایکه تا آنزمان بخلافت اعلا و انیاد و دوره بمصنع ساخت و مویه اطاعت کردن مردم
کمی نامه دوستانی بود که علی مرتضی علیه السلام هنگام صفین بکار اعمال خویش نگاشت و اشاره فرمود که بنگ با معویه
ابن ابی سفیان شتی نگفین شده و از جانب من با موسی اشعری و از طرف معویه عمرو بن عاص معین شده که در گذشته مفصلا
بوده و در مین بود و گفتوگوات جنگ صفین در نگاشته مورخان نگاشته اند که قلم از گفتار ایشان باز گرفتیم و در این وقت که باید و چون معویه
حاصل گردید بکمک و یاری بلش سلطنت متمکن گردیده و حکام و عمال بجمیع ممالک فرستاد و گفتوگو بجمیع محل بود ان امام حسن علیه السلام فرزند امیر مومنین
علی مرتضی علیه السلام نشده گردد که خاطر نشان گردیده و قلم فرسا نداشته می چون علی مرتضی چنانکه ذکر شد شهید گردید امام حسن علیه السلام
بقصاص خون پدر بعمه رحمن بن ملجم مقتول ساخت و در بعه ماه رمضان سال چهلم هجری تشریف فرمای مسجد شده و بر بالای منبر جلوس فرمود
و خطبه مفصلی ادا کرد و پس از آن عبد الله بن عباس و در مقابل آنحضرت بایستاد و بمردم خطاب کرد که مردم امت پیغمبر شما
امت و صی امیر المومنین امام شما بفرزند و با او بیعت کنید مردم کوفه صدا با بیعا و بلند کرده و گفتند حق او بر ما واجبست و
بر گردن ما بیعت خواهیم کرد با امام حسن بیعت نمودند چون مردم از بیعت فراغت حاصل کردند آنحضرت از مسجد بخانه تشریف برد و بکار

انتظام امور مهمه و قضیه خیانت پدر بیعت مردم کوفه با امام حسن و یعتین حکام او

چون امام حسن علیه السلام مردم مختلف عمده شتی را دریافت که ظاهرا با ان نمیتوان بیعت گرفت آنحضرت بفرمانده ان
بلاد و ممالک افغانستان و خراسان و مین و حجاز نامه نوشته از شهادت پدر بزرگوار خویش و بیعت مردم با او و مناسبت
مردم بمعویه آگاهی داد و عبد الله بن عباس را بحکومت بصره مقرر داشت و زیاد بن ابیه که از جانب علی مرتضی فرمانفرمای
بود و معویه او را بحکومت فارس معین فرموده و شتاب با و شاه خود افغانستان کرد شرح حال او و آنچه بر امش مفصلا در ذیل
خلافت عثمان بن عفان رضی الله عنه نگاشته نگاشته آمد فرمان روا نداشت که بحکومت باقی باشد چون از مدت
خلافت حسن بن علی دو ماه گذشت مردم و پیغام امام حسن را اندیشه محاربت و مخالفت با معویه نامعلوم است چه تن
به عبد الله بن عباس نامه گرانه که حکام بصره و از اندیشه حسن بن علی پریشان شده و ان عباس مکتوبی با امام حسن
نگاشت که مردم تو را بلیت و خلیفتی برداشته و فرمان تو را گردن گذاشته اند مکتوب با معویه مقاصد چه نامه را نزد پایان
بری و جنگ با معویه را آغاز فرمای امام حسن چون از مضمون نامه ان عباس اطلاع یافت مصمم جنگ با معویه
گردیده در این وقت خبر دادند که حمیری مردست از قبیله حمیر و در شام بجانب معویه بگفتوگو آمده و معویه
او را اختیار این شهر را نگاشته بجنگ معویه بفرستد امام حسن فرمانداد تا او را پس از جستجوی بسیار پیدا کردند و چون
دانست که شخص حمیری جاسوس معویه بوده است فرمانداد سر از تنش برداشته و مکتوبی بمعویه نگاشت که مردم عراق
بطرف من میل و رغبتی دارند و چون دوجاسوس بر سپاه ری روانه باشد که از روی مطالعه برآیم چون نامه حسن بن علی بمعویه رسید
در این گونه جواب داد که از مکتوب تو محزون شدم و بسرور پس از این باز امام حسن علیه السلام بمعویه مکتوب کرد و معویه جواب او
چون دید امام حسن از مکاتبات و مراسلات فایده مترتب نیست و ان عباس از بصره برای جنگ با معویه

نصیب نمیاید فرمان داد تا حکمرانی را برقسید کنده با همان هزار کس بابنا رفت تا حکم ثانوی بدو رسد معویه در شام خبر دار شد
که حکم را بنا زاده دنیا توانی نامه بدو نگاشت که اگر بزودن آئی تو را بحکومت جزیره و برخی بلاد شام برسیاری و با نیک اندیشه هزار
و هم بخزینه تو فرستادم چون نامه معویه بابرسکوک بحکم رسید مکتوب را بابول گرفت و با دو لیست تن از خاصان خود با شام پیش
گرفت چون خبر رفتن حکم با مام حسن رسید سخت برنجید و در مسجد منبر صعود و فرمود و گفت ای مردم کوفه مردی و صدق نیت
و خلوص عقیدت در شما نیست و حکمی از برید و معویه پیوست کنون دیگر از فریب دنیا مراد باشد بجای حکم ابنا بر سریر ستم تکیه
او ابجز زبردم طلب داشت و از او سخت محمد و پیمان گرفت که ترا نمایه و مخالفت آغاز نساز و چون شخص بنی مرادی بر بندد
امام حسن فرمود این نیز مانند کندی خواهد کرد از قضا همان شد و چون معویه دانست که با حسن بن علی دگر بار فرستاد با هفده هزار درهم
با مکتوبی نزد بنی مرادی فرستاد که در نزد من آی بنی مرادی نامه و پرا گرفت و با خاصان خویش راه شام گرفت چون این خبر
با مام حسن رسید سخت آزرده خاطر گردید و بعبد الله بن عباس نامه فرستاد و از عهد شکنی مردم کوفه شرحی مرقوم داشت عبد الله بن
عباس با دوازده هزار کس از بصره بجنگ بیرون شد و بسابط طریق شام شد

لشکر کشیدن عبید الله بن عباس بجانب شام و جنگ او و قیس با معویه

چون خبر جنبش سپاه عراق کوشزد معویه گردید فرمان داد تا سپاه شام بیرون شده قطع منازل نموده در مسکن بزرگ
محلی که فسطون عبید الله بن عباس لشکرگاه ساخته بودند پیاده شده و روز بعد که صبحدم گریبان سفیده شب دیجور چاک زده
سفیدی صبح از تاریکی شب نمودار شد لشکر عبید الله بن عباس از نیک سو و سپاه معویه از یکطرف صف کشیده و بجانبین
نامی نگاشته و در میدان رانده و را حیز خوانده و در هم بر نخشیده و چندی خون یکدیگر بریختند تا شامگاه تیغ جنگ گرم بود و چون
شب حایل گردید و سپاهیان از زد و خورد باز ایستادند لشکرگاه خود شتافتند معویه نامه بعبید الله نگاشت که حسن بن علی بجهت
صلح نامه نگاشته و خلافت مرا تسلیم شده تو اگر از ان نزد من آئی و مصاحبت من کنی مطلوب خواهی بود و الا بعد از گزیر قدرت
طاعت من بکردن می نهی اما اگر حالیه فرمانبری و مرا اجابت کنی هزار درهم بتو نقد و نیم دیگر پس از ورود
بکوفه خواهم داد عبید الله چون از مضمون نامه معویه آگهی یافت در همان نیمه شب نزد معویه شتافت معویه فرمانداد تا صد
هزار درهم بدو دادند و بر اعزاز و اکرام او بیفزود و فردا صبح سپاه عراق دیدند عبید الله بدایت ناچار قیس بن سعد بن عباده را امیر
کردگی برداشته و قیس صفوف لشکر بیاراست ناگاه از سپاه معویه شخصی فریاد برآورد که امام شما حسن بن علی با معویه
طریق مسالمت و مصالحت گرفت و عبید الله بن عباس سر کرده شما بسپاه معویه پیوست شما را چه رسیده که جنگ
مینمایید و بی سبب خود را هلاک میسازید با این بیانات سپاه عراق بجنبش آمده بر فسطون معویه حمله بردند و جنگی سخت در پیوست
و اره مرگ چون شیر غران دهان باز کرده و نمیازه کشیدن گرفت تا جمعی انبوه از طرفین بخاک هلاک ریخته شدند معویه
کسی را نزد سعد بن عباده فرستاد و او را بامال و منال وعده و وعید نمود پذیرفت و آماده جنگ گردید باز از طرف
معویه شخصی در میان میدان آمده فریاد برداشت که ای مردم عراق خود را بچه عبث در عرصه هلاک میفکنید اگر خواهید
چند تن روانه کوفه و از امام حسن پرسان شوید این بیانات در سپاه قیس همه از دروغ و برخی سر گردانند
فرقه مکاتبات و وعده های معویه شنیده باز در گاه معویه بپیوندند چاره قیس جز آن نیست از جنگ بکشید و کس بکوفه فرستاد تا ای امام علیه

وقایع جهان و جهانیان

حرکت امام حسن از کوفه بعزم جنگ با معویه بطرف مدائن و غارت لشکریان اسباب او و ختم خوردن بزرگان

چون دکوفه بامام حسن مجتبی خبر رسید که عبید الله بن عباس و جمعی دیگر از مشاهیر بجانب معویه پیوسته شده اند و مراسله و مراسیله و مواعید و مواثیق که فیمابین صحت و پیمانی محکم بود با مجمل امام محبت منعدم شده و بسبز پرآمده و فرمود امیر مردم کوفه بخدای قسم بما بمعویه نخواهد کرد و بجهاد ما بمن خواهد پرداخت و بدشمنی خلاق و شقاق با شیعه پدرم علی علیه السلام هم زبان و همعنان بود و با او وفا نکرد چگونه با من وفا خواهد کرد و چه قسم بسوگندهای مغلظه که با من یاد کرده واقع شما را شکسته و راست کرده بر سینه میخواهد زد و شما در میدان مدائن خواهید بود هر کس خواهد با من ملحق گردد و هر که نخواهد بطرف مدائن تشریف فرما شد بسکنام بیرون شدن از کوفه گروهی ابنوه طرفدار رکاب نصرت شدند لیکن در همه کوچه و بازار بزرگان قبیله همدان و... بودند بجناب کوفه برمیگشتند تا حضرت بساباط رسید جمعی معدود با آن بودند و باز پس حضرت چندان کسی بر سینه حسن بن علی سخت آزرده خاطر گردید تا گاه بانحضرت خبر آوردند که معویه بسران سپاه و بزرگان کوفه نامه کرده که هر کس حسن بن علی بکشد دویست هزار قطعه دینار بدهند و به سپهسالاری از سپاه شام امیر سازد و دختر خود را بعقد نکاح او در آورد امام حسن دیگر در این وقت بر جان مبارک خویش بترسید و در زیر جامه زره پوشید و چند از خاصان را فسرمود که مواظبت او نمایند و از بعد بسبز پرآمده و فرمود ای مردم میدانید که من سبب تفرقه و متشتت بوده ام و خیر شما را نمیخواسته ام و بر خی از نصایح و مواعظ بیان فرموده از منبر بزیر آمد مردم گفتند بیک دیگر از بیانات امام حسن چنان برآید که با معویه بر سر صلح است له صلح نماید و راه غوایت و ضلالت پیماید و خلافت را باو واگذارد و واقعی که در سلک خوانین بودند گفتند حسن کافر شده است یکسان بنزد آورد که سپاه کوفه و عراق یکدست خواهد و فیمابین گشته شده و حسن بن علی بر سینه علی بجمله سپاه مردم همه افتاده و از هر سری سودائی و از هر دهنی ندائی برخواست و طغیان کرده متفقا راه سراپرده حسن بن علی بر گرفتند و بخیمه آنحضرت گرد شدند و دست بغارت برده و هجاوه از هر پیرامونش بگشودند و از دوشش ربودند و زنگیکه او را اعدام هلاک سازند که جمعی حائل شدند و گذارند حسن بن علی علیهما السلام و از بعد از ساباط حرکت بدین فرموده جمعی از قبیله ربیعه و همدان گرد او را گرفتند و ان بزرگوار بودند از بانحضرت بدین داده اند قبل از ورود حضرت امام حسن بمدائن مردی از قبیله بنی اسد که نامش بنی نضر بن قثم بود معاویه امام حسن را نامه و با خبر دان آنحضرت گردانیدی کرد و چنانکه گوشت ران چاک خورده باشد و بسیار سخت رسید حضرت با بنی قبیله و از آنجا و مردم رسیده آن طعنه را کشیده و حضرت را با حال ناتوانی بمدائن آورده و مشغول مداوا شدند پس از چند روز که حضرت بهبودی حاصل فرمود زید بن وهب فرمانده لشکر تو را چه بخاطر رسیده و در کار معویه چه اندیشه داری فرمود بخدای قسم معویه نزد من از این مردم بهتر است این مردم اسباب مرا غارت کرده و مرا میخواسته بکشند و بدین حال آورده اند اگر بجناب معویه بروم روم مرا دست بسته به دو سپارند و بخی بیانات متاثره از نفاق و بیوفائی مردم کوفه فرمود از آنسوی چون خبر شقاق و غارتگری و بیوفائی مردم کوفه را معویه دانست

ذکر مکاتبت معویه با حسن بن علی و فرستادن امام حسن شرایط صلح و اتمام کار مصالحه

در این وقت معویه بوسیله مکاتبات و پیغامها مشیر از سران سپاه کوفه و بصره و شام را بخود نزدیک و خشک مراد بکام او آمده و باب مکاتبت گشاده حسن بن علی کسی را نزد معویه فرستاد و پیغام داد که من خلافت تخت و تجمل نمیخواهم و آنچه پدرم علی مرتضی کرد برای خدا کرد و از من هیچ نخواهد بود و بعد از من برادرم حسین صاحب اختیار است اگر تو عهد کنی که بعد از خود بکسی نگذاری و بکتاب خدا و سنت رسول خدا و طریقه خلفای راشدین رفتار کنی من خلافت را بتو واگذارم معویه در جواب نوشت که من بهیچ یک از این شرایط عمل نمیکنم و هر چه میخواهم بجا میآورم و هر که را میخواهم خلیفه میکنم و هیچ کس را بر من اختیاری نیست حسن بن علی چون این جواب شنید بسیار متغیر شد و بجنگ معویه آماده گشت و لشکر بسیار از عراق و حجاز و یمن جمع کرد و بجانب شام روان شد معویه چون از آمدن حسن خبر یافت بسیار ترسان شد و با مشیران خود مشورت کرد عمرو عاص گفت که حسن را بمال و جاه فریفته نمیتوان کرد و با او جز بشمشیر کار نمیتوان ساخت معویه گفت که من نیز همین رای دارم و لیکن مسلمانان را بیکدیگر نمیخواهم انداخت و خون مسلمانان را بر گردن خود نمیخواهم گرفت عمرو عاص گفت که اگر تو نمیخواهی مسلمانان را بکشی حسن را بکش معویه گفت که حسن را چگونه بکشم عمرو عاص گفت که حسن را بسیار زنان است و بسیار کنیزکان دارد و بسیار عاشق جمال اوست تو بسیار مال و جاه بزنان او بده تا یکی از ایشان را بفریبد و بدست آرد تا او را بزهر هلاک کند معویه گفت که این رای نیکو است و من بدین کار اقدام خواهم نمود پس معویه بسیار مال و جاه بزنان حسن داد تا یکی از ایشان را بفریفت و بدست آورد و او را بزهر هلاک کرد و حسن بن علی را بدین حیله بکشت و حسن بن علی را ده پسر و هفت دختر بود و بعد از حسن برادرش حسین بن علی بجای او نشست و با معویه بجنگ مشغول شد و معویه بسیار مال و جاه بحسین داد تا او را بفریفت و بدست آورد و او را بزهر هلاک کرد و حسین بن علی را نیز ده پسر و هفت دختر بود و بعد از حسین پسرش علی بن حسین بجای او نشست و با معویه بجنگ مشغول شد و معویه بسیار مال و جاه بعلی بن حسین داد تا او را بفریفت و بدست آورد و او را بزهر هلاک کرد و علی بن حسین را نیز ده پسر و هفت دختر بود و بعد از علی پسرش محمد بن علی بجای او نشست و با معویه بجنگ مشغول شد و معویه بسیار مال و جاه بمحمد بن علی داد تا او را بفریفت و بدست آورد و او را بزهر هلاک کرد و محمد بن علی را نیز ده پسر و هفت دختر بود و بعد از محمد پسرش جعفر بن محمد بجای او نشست و با معویه بجنگ مشغول شد و معویه بسیار مال و جاه بجعفر بن محمد داد تا او را بفریفت و بدست آورد و او را بزهر هلاک کرد و جعفر بن محمد را نیز ده پسر و هفت دختر بود و بعد از جعفر پسرش موسی بن جعفر بجای او نشست و با معویه بجنگ مشغول شد و معویه بسیار مال و جاه بموسی بن جعفر داد تا او را بفریفت و بدست آورد و او را بزهر هلاک کرد و موسی بن جعفر را نیز ده پسر و هفت دختر بود و بعد از موسی پسرش علی بن موسی بجای او نشست و با معویه بجنگ مشغول شد و معویه بسیار مال و جاه بعلی بن موسی داد تا او را بفریفت و بدست آورد و او را بزهر هلاک کرد و علی بن موسی را نیز ده پسر و هفت دختر بود و بعد از علی پسرش محمد بن علی بجای او نشست و با معویه بجنگ مشغول شد و معویه بسیار مال و جاه بمحمد بن علی داد تا او را بفریفت و بدست آورد و او را بزهر هلاک کرد و محمد بن علی را نیز ده پسر و هفت دختر بود و بعد از محمد پسرش علی بن محمد بجای او نشست و با معویه بجنگ مشغول شد و معویه بسیار مال و جاه بعلی بن محمد داد تا او را بفریفت و بدست آورد و او را بزهر هلاک کرد و علی بن محمد را نیز ده پسر و هفت دختر بود و بعد از علی پسرش حسن بن علی بجای او نشست و با معویه بجنگ مشغول شد و معویه بسیار مال و جاه بحسن بن علی داد تا او را بفریفت و بدست آورد و او را بزهر هلاک کرد و حسن بن علی را نیز ده پسر و هفت دختر بود و بعد از حسن پسرش محمد بن حسن بجای او نشست و با معویه بجنگ مشغول شد و معویه بسیار مال و جاه بمحمد بن حسن داد تا او را بفریفت و بدست آورد و او را بزهر هلاک کرد و محمد بن حسن را نیز ده پسر و هفت دختر بود و بعد از محمد پسرش حسن بن محمد بجای او نشست و با معویه بجنگ مشغول شد و معویه بسیار مال و جاه بحسن بن محمد داد تا او را بفریفت و بدست آورد و او را بزهر هلاک کرد و حسن بن محمد را نیز ده پسر و هفت دختر بود و بعد از حسن پسرش علی بن حسن بجای او نشست و با معویه بجنگ مشغول شد و معویه بسیار مال و جاه بعلی بن حسن داد تا او را بفریفت و بدست آورد و او را بزهر هلاک کرد و علی بن حسن

وقایع جهان و جهانیان

و افغانستان منصوب شده بود و عبدالله بن عامر بود در بصره نشست زیرا معویه پسر بن ارطاة را از حکومت بصره معزول داشت و بصره را نیز بعبدالله بن عامر داد و عبدالله از جانب خویش قیس بن هیثم را بحکومت خراسان نامزد کرد و چندی هر روزه در مسجد حاضر میگردید و هستاده بکوفه و شام و ارکان خلافت مجتمع میگردیده و در امور ملک و ملت کار.. ولی حسن و چون امورات انتظام یافت معظم عزیمت شام نمود و امام حسن علیه السلام با برادر خود امام حسین علیه السلام و سایر اصحاب و اعوان خود را بمدینه پیش گرفته آنگاه معویه بامر و عاص خاطر آسوده کرده و مروان حکم را بحکومت مدینه و خالد بن العاص بن هشام را بحکومت مکه برگزیده بطرف شام روانه گشت چون بشام رسید و بر سریر سلطنت و خلافت بنشست اوقات شبانه روز خود را بپنج قسمت نمود صبح نخستین بنماز و پس از آن باخبار و روایات میپرداخت و دفتری قرآن قرائت میکرد و زمانی بتعیین حکام و امرا و نواهی میپرداخت آنگاه در مجلس می نشست و احکام دولت و هستاده بحضرت حاضر شده بحل امور مملکت میپرداخت و یکی در مسجد حاضر میشد و بر کرسی مخصوصی می نشست و حارس و پاسبانان در اطراف او صف میکشیدند آنگاه فقرا و ضعفا و اعراب بدوی و قحطانیان آمده عرض حاجات میکردند و یک یک را جواب مساعد میداد و انعام و بخشش میفرمود و کار ساخت پس از آن خود را حاضر کرده با اشراف و بزرگان طعام میخورد و پس از صرف نهار بر میخواست و بسرای خویش میرفت و وقت نماز ظهر چون بانگ نماز بلند میشد حاضر مسجد میشد و بجای میاورد و پس از فراغت نماز ظهر و مراجعت بخانه میکرد و چهار رکعت نماز مستحب در خانه میکرد و می نشست و باز خوردنی از میوجات مناسبت موسم و فصل حاضر میساخت و تناول میکرد و با وزرا و خاصان در امور مملکتی گفتگو میفرمود تا گاه نماز عصر میرسید پس به مسجد میرفت و نماز عصر را بجای آورده و بسرای خویش برگشت بدین طریق تا نماز مغرب فرا رسید طعام عشا حاضر میساختند و مشغول خوردن شام میشد و پس از فراغت خوردن شام برای ادای نماز مغرب بمسجد میامد و نماز مغرب را میگذاشت و چهار رکعت نماز مستحب میکرد و بخانه میامد تا گاه نماز عشا میرسید و باز بمسجد رفته و نماز عشا بجای میاورد و مراجعت بخانه میکرد و وزرا و هستاده درگاه را احضار طلبیده و برخی فرمایشات میداد و پس گوش جان تاریخ سلطنت و مملکت داری و جنگهای دولت ایران با عرب پیشین و قصص آنها میپرداخت و این زنان و محارم از سرای درونی طبقهای مشحون و حلویات و خوردنیهای لطیفه نرمش میفرستادند تا خوب میل میکرد و بجا فرمان میرسانیدند و میخوانیدند و تا یک ثلث شب را باین منوال میگذرانید و گاه بدرون حرمسرا میرفت و چون ثلث دگر شب میگذشت از خواب برمیخواست و خدمتان حاضر بودند و بر آسایش باز از تواریخ ملوک ایران و روم و اخبار پیشینیان میخواندند تا نماز صبح میرسید برمیخواست و بمسجد رفته نماز صبح بجای میاورد و کار روز گذشته بتفصیلی که ذکر شد اعاده میفرمود علی بجلوس سال اول خلافت معویه بن ابوسفیان گذشت و در این سال بود که عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب عم پیغمبر صلعم و آنحضرت که از نسل او خلفای بنی عباس پیدا شدند جانشین و رهبای خود نمود بذکر سلطنت خلافت و وفات هریک بعون الله خواهد پرداخت

وقایع سال چهل و دوم هجری

وحکومت عمرو بن العاص در مصر تا انتهای وفات او در اسکندریه

چون معویه بن ابی سفیان در حجاز با بنی عکرمه مکاتبه کرده و نگاه و عمال بصره جا روانه داشت رجب فرار داد که
با بنی او و عمرو بن العاص شده بود و مملکت مصر با عمرو بن عاص بعنوان متوکل و بسر غال داد و عمرو بن عاص چنانچه
ذیل وقایع سنه ۳۸ لشکر کشی عمرو بن عاص بمصر و شهادت محمد بن ابی بکر گذاشته شد بمصر غلبه پیدا کرده و متمکن گردیده تا
شهادت امیر مومنان علیه السلام گاهی در مصر و گاهی در شام و مسافرت با معویه در جنگ با حسن بن علی علیه السلام و رفتن کوفه
و صلح با آنحضرت میگذرانید و چون تا دو سه امور مملکتی و خونی معویه بتحت انتظام در آمد عمرو بن عاص نیز کمیره در مصر مستقل گردید
و در اخذ باج و خراج مستبد شد و قرار داد با معویه چنین بود که تمامی خراج و صلات مصر از خود دریافت دارد و
پس از مصارف کشوری و لشکری هر چه باقی ماند ذخیره و اندوخته خود سازد و بدین وتیره امام استقلال
عمرو بن عاص گذشت و در مصر از نقطه سیاست و کیاست فشه آنچه موجب پریشانی حال و تشتت احوال
و برباد رفتن مال و منال باشد روی نداد مگر آنکه سنه ۴۳ جماعتی از روم بر سر لطفیان بر داشته و عمرو بن عاص فرمانده
لشکر بن بسی با لشکری آراسته بجانب ایشان بتاخت و آنان را مطیع ساخت باز داشته از روم لطفیان مزدی
باز عمرو بن عاص فرمود تا عقبة بن عامر الجهنی را بایشان تاخت و جمعی را منهزم کرده باز مردم جزیره عاصی شدند و
شریک بن عمرو بن عاص برای اطفای نایره اتحاف فرستاده و شریک مردم را مطیع نموده با جمعی بدین قسم روزگار میبرد
تا ایام حیاتش بسر رسیده و در سنه ۴۳ باسکندریه مصر وفات کرد و اتحاد فون شد عمرو بن العاص که در ایام
حکومت خود در مصر مسجدی در مصر قدیمه مصر که واقع در طرف غربی مصر است ساخت که عبارت از مسجدی
بسیط مانند حرم کعبه ساخته شده و مساحت او ۱۰۰ در ۱۰۰ قدم مربع بوده است و گویند تا زمان سلطنت سلطان
المویه در سنه ۸۶۱ هجری قابل شده است گویند تمامی ستونهای آن با سورقه انی بخط طلا مزین بوده است و کنون باز
رو بخرابی گذارده و ستونهای آن افتاده و در نزد مصریان معروف بمسجد عمرو بوده و مردم بر سالها در روز جمعه
اخر سنه رمضان که معادن با روز قسمه بست عمرو بن عاص بوده بدان مسجد میروند و نماز شکر میگزارند و از طرف
حکومت مصری نیز یکتن بنیابت حکومت مصر آنجا حاضر میشود و آنروز را مسلمانان مصر در مسجد و اطراف آن
جشنی بپا نموده میگیرند و آن مسجد سالی یکروز را بخود میشود و مصریان روز تاریخی است و مادر ذکر دخول عمرو بن العاص
در زمان خلافت خلیفه دوم عمر بن الخطاب رضی الله عنه در سنه ۲۰ شرح دادیم تا کنون بجمله عمرو بن العاص چون
اجلش نزدیک شد فرزند خود عبد الله را که در ایام حکومتش بنیابت او گاهی بر قرار بود بخواند و وصایا بنایی در و
گفت گنجهای اندوخته خود را که عبارت از نقدها و بخار و ذخایر بود و هر یک عبارت از یک پوست گاو طلا
از زر سرخ که در زمان سعید ملل و بر من آنها نقش بر طل کنده و نوشته اند بود حاضر ساخت آنگاه بعبد الله فرزندش
گفت این مال و سرو مالی که با او هست که تصرف میتواند کرد عبد الله گفت من نپذیرم و لازمست که تو خود بدست خویش
برگردانی عمرو بن العاص گفت من دو فراز آنرا نشناسم این گفت و تن از جان بر داخت چون خبر فوت
عمرو بن العاص بمعویه رسید نهایت شاد شد زیرا خراج هنگفت مصر بخود او بازگشت کرد چون کیفیت اندوخته

وقایع جهان و جهانیان

عمرو بن العاص با چه کوکبی حرب و سوال و با فرزند شراحبیل شدند کس و نشناسد و ان مال را نقل بسیاره داد و کف من آن را
با و بالش فسبحانه ابدا و وفات عمرو بن العاص نیز اختلاف است و سنه و سنه سنه است چنانچه در مختلفات و امده شد و نیز اختلاف
و اختلاف نیز کی چنانچه ابی شد و محمد بن یوسف الکندی المصری در کتاب الولاة و کتاب القضاة و ذیل تاریخ حیات المعارف
عمرو بن العاص مینویسد که عمرو بن عاص مرد و حالتی که بهت دنیا بجای گذاشته بود و سایرین مجون کتاب تاریخ
مصر و فاضل و تاریخ نویس آن قضا که ذکر شد نوشته اند و یک از کارهای پسندیده عمرو بن العاص در مصر یکی دیگر
کرا از اخبار رود نیل بوده است و اجمال آن قضیه آن بوده است که رود نیل همه ساله با بد فیضیانی نماید یعنی بواسطه
بارش بسیار که در اعالی افریقا و سودان میشود رود نیل طغیان میکند و آب آن بلند میگردد و این واقعه با ز
و چون این آب بالا آمد بسیاری از اراضی مشروب و رود خانها مملو میگردد و قبل از فتح مصر بسیار
بوده است که مصر این همه سال قرب طغیان رود نیل دختری پاکیزه جمال و دوشیزه زهره مثال با بهترین
جامه های گران بها بر رود نیل می انداخته تا رود نیل بسر محبت و داده و بعنایت الهی همه ساله با یک نمایه افزایش
انتا نخصیکی کرفی بگرده و چون نوبت خلافت بخلیفه دوم رسید و عمرو بن العاص مصر را مفتوح ساخت و مسلط در مصر شد
شنید که اهل مصر چنین کار میکنند خلیفه بطلانش را امر داد و بیا بر کرده که از این همه بر نقدیم نیل ما کنم آب از
سرشاری و طغیان باز ماند و خشکسالی شود عمرو بن العاص بدربار خلافت پیشکوشی را نگاشت عمر بن الخطاب بجنب
الله فرمانه نامه کرد خطاب برود نیل زنده خدا امیر المومنین عمر بن الخطاب بسوی نیل مصر اما بعد اگر تو بامر خودت رود
جریان میدهی بجای خود بیان و اگر جریان دهنده تو خداوند است که ما از او مسئلت میکنیم که تو را جریان دارد
و دوان سازد کوینده چون این نامه بعمرو بن العاص رسید در آب نیل انداخت و این یک روز قبل از عید صلیبا
مصریان بود و روز بعد شادی و فرح است مصر بالا آمده بود و مردم بشادمانی افتادند و آنقدر این مسئله باعث و اعتقاد
اشان در باره خلافت افزود که دیگر در هیچ امور در باره خلافت متمسک میشدند و عمرو بن العاص محض
اینکه همه ساله در آن موقع جشنی میگرفتند فرمود تا دختری از نیل درست کرده در آب انداختند و کنون نیز
مصریان با نوعی از حالت مسبت با وضاع سابقه باز در موقع فیضان رود نیل در قنات الخیره و مصر قدیمه جمع شده
و بهمت که از طرف حکومت نیز اسباب چشنی فراهم میاورند و سپس اغانی و آتش بازی مفصلی نیز مینمایند تا آب
در اصوان که تا مصر بعد و بحیاط مسافت که باراه آهن سه روز حکومت مصری سدی ساخته تا آبی
کرده و در انجا جلوی آب سیل گرفته و در آن موقع که موسوم بخزان است در هنگام سیل و طغیان جمع می شود و همواره
صندوقین نامی در انجا بوده و هست و اداره میکاشفی از فرشب نظر که زیادتش باعث خرابی نشود
بوده باز کرده و همه روزه از اعلی جدید بزراعت و آبادی میفرستاده و علی العموم عمرو بن العاص در سنه چهل
هفتم هجری در رمضان سنه بیست و دو هجری را در اسکندریه وفات و انیک مزارش طرافگاه زائرین بوده و
نامش نزد مسلمانان مصر در کمال تجلیل و احترام روز بروز میشود

وقایع سال چهل و سیم و تعیین

عبدالله بن حازم بحکومت خراسان و عزل قیس بن الهیثم از خراسان و افغانستان

تا این سنه معویه بن ابی سفیان در کار زیاد بن ابیه که از قبل حضرت امیر مومنان علی علیه السلام حکومت فارس را داشت و در معقلی حصین و حصاری متین جای نموده بود متفکر بود عاقبت مغیرة بن شعبه را بعنوان رسالت و مصالحت نزد زیاد بشیراز فرستاده و مغیره بصره نیامده بود زیاد را با معویه صلح داده و او را در ظل اطاعت و متابعت معویه داخل نمود آنگاه مغیرة بن شعبه مرکز حکم ابی خود که کوفه بود آمد و نشیمن گزید چندی نگذشت که فتنه خوارج ظهور کرد و آن پیشین بود که بعضی پراکنده های خوارج که در جنگ با علی علیه السلام پراکنده شده بودند پس از شهادت آن بزرگوار و خلافت یافتن معویه بکوفه مراجعت کردند و بتدریج از کوفه بیرون رفته و در این محل بنای خود را قرار داده و جمعیتیان بسیار شد چون مغیره آگهی یافت لشکری بسرکردگی معقل بن قیس که عبارت از سه هزار تن مرد لشکری بود از کوفه بدافع فرستاد تا انجماعت را تادیب نماید معقل بن قیس طی مسافت نموده و انجماعت را تمام بکشت و خود نیز در آن جنگ کشته شد در این وقت چنانچه در ذیل وقایع سنه اربعین هجرت و خلافت خلیفه دوم عمر بن الخطاب را و نیز در ذیل وقایع سنه واحده و خلافت معویه بن ابی سفیان ذکر شد که عبدالله عامر در حکومت بصره مستقل بوده و قیس بن الهیثم بحکومت خراسان از قبل خویش معین کرده و قیس بن الهیثم چون بخراسان رسید امور آن بلاد را تحت استقلال و انتظام در آورد و خراج بجهة اکوفت و در فرستادن خراج مسامحه نمود چنانکه نگذشت عبدالله بن عامر در بصره با جماعتی از کاردان و کاراجیس بن الهیثم مشورت کرده و خلافت عبدالله بن عامر حکومت خراسان و افغانستان را تحویل کرده بشتابان و خراج بگیرد قیس بن الهیثم در عهده بعویق افتاده و پرسانده چون خبر بقتل عبدالله بن عامر و واقعه بقیه توابع و خراسان که شرح قیس شد تحت از زمان فا عبدالله بن سمیره و عبدالله بن خازم را بصره پس گرفت و در نگاه عبدالله بن عامر حاضر کرده عبدالله برا سخت و گفت چگونه افغانستان و خراسان را آن ثغور و حدود مهم بگیرند گفت هشتی و خزان مملکت را در عهده تعویق و تعطیل انداختی و پس از دستیاب و غلبه بسیار فرمانداد تا قیس بن الهیثم را از خانه اش خشمناک نزد عبدالله بن عامر بکشند تن از قبیله بنی لشکر بانجانب خراسان حرکت داد خود پس از چندی در طرف مقصد کرده و در این سال ابان بن معویه در اقلیم روم گرمابشاه روم بوده جنگ شد و ابن بن ظ کرمان را با سپاه اسلام بود سپاه روم منهزم ساخت

ذکر بیعتین معویه برادر خود عتبة بن ابی سفیان را بحکومت مصر و وفات او

چون خبر وفات عمرو بن العاص بگوش معویه بسید مسرور گردید و فرمانداد تا پسر عمرو بن العاص را بجای پدر بحکومت مصر برداشت و فرمان حکمرانی او را بمصر فرستاده و بیعت حکمرانی ممکن گردید لیکن صحت آن اثبت که پس از فوت عمرو بن العاص معویه برادر خود عتبة بن ابی سفیان را مامور نموده که از شام بر مصر حکمرانی نشین گردد پس از چندی محض وفات راه من معویه بعزم شام حرکت نموده و از قبل خویش عبدالله بن قیس بن حارث را در مصر گماشت و رفت عبدالله بن قیس در غیاب عتبه دست بابحاف و تعدی گشوده مردم مصر را آزرده شده و فتنه برپا کردند چون عتبة بن ابی سفیان در شام

آگهی از امور و مصر یافت کرد. باد مصر آمد و باز ایشان لعین مراد مراسلت کرد و علقمة بن یزید را با دوازده هزار لشکری بجانب اسکندریه فرستاد تا اسکندریه را تحت انتظام در آرد. علقمة پس از چندی از قلعت سپاه شکایت بمنزله نوشت عتبه خواب بکنیه روانه شد و امور کشوری و لشکری را منظم ساخت و خود در اسکندریه دوازده سال بحکومت مشغول بود و در اسکندریه وفات یافت و ابن حجر در گذشت چون خبر فوت عتبه به برادرش معویه رسید عتبه بن عامر الجهنی را بحکومت مصر مقرر داشت و مدت حکومت عتبه بن ابی سفیان در اسکندریه و مصر یکسال و یکماه بود. عتبه بن عامر بن عبس بن فهم از صحابه بحکومت مصر مقرر شد

ذکر وقایع سال چهل و چهارم و حکومت عبدالله بن شیخ یشکری بخراسان

عبدالله بن عامر چون مردی دلیر و کشورگشا بود ایام گذرانیدن مناسبت آنرا بصردی گشاده و دل و طبع بسط و انبساط خلق بود و مردم شیراز و فصاح العرب بصره سر بسر ارادت و عقیدت بوی داشتند و در راه و بیراه هرکه دیده با مال و منالش از همه چیز فراوان میافته بزرگان و تجار بصره سرقه نزد عبدالله بن عامر زبان بشکایت گشوده از استمداد طلبیدند که مال متاع ما را دزدان و راهزنان برگردان منعه نمیافتاد لاجرم چندین از بزرگان و مشایخ بصره که از انجمله ابن الکوا بود بطرف شام روانه شدند و گفتند که عبدالله بن عامر میگوید من بنفس خویش از عهده دفع اشرار بر نمیآیم معویه در جواب گفت که تهیه و مهام مملکت داری کار صعب و دشواری باشد نتواند از عهده و خویشتن را از مال و اولاد بیش برآید ابن الکوا گفت اشرار بصره را خوار داشته و سطوت و هیبت او را واقعی نمیگذارند معویه عبدالله بن عامر را نامه کرد که اشرار و مفسدین و دزدان را بی توانی کردن بزن چون فرستادگان برگشته و عبدالله بن عامر را مضمون کرد بر او ابن الکوا سعایت کرده است بتوانی انکار عبدالله ابن شیخ یشکری را بحکومت افغانستان و خراسان روانه داشت چون زمانی گذشت و معویه از اخبار مردم اشرار از عبدالله بن عامر از بصره بخبر استعفا او را معزول ساخت عبدالله از بصره بطرف شام روانه شد درین وقت زیاد بن ابیه بنیابت برسالت و مصالحت مغیرة بن شعبه از خدمت معویه بشام درآمد و معویه او را عزیز و اکرام او بغیر فرود و او را برابر خود نشانده و خطاب برادر ابو سفیان کرده و در مسجد شام روزی او را حاضر ساخت و پس از خطبه مردم را فرمود که کیست گواهی دهد که زیاد پسر ابی سفیان است جمعی برخاسته و هر یک بفراخور حال شهادت و گواهی دادند که مامیه ایم زیاد پسر ابی سفیان هر وقت انگاه زیاد بن ابی سفیان از معویه اجازه حاصل کرد و بعزم مکه معظمه از شام بیرون شد معویه نیز در این سال مسافرت مکه کرده و در عرفات وقت حج مکه فقرا و مستحقین را الی اندازه توانست هم درین سال پس از عزل عبدالله بن عامر از حکومت بصره حارث بن عبدالله ازدی بامارت بصره فرستاده و باو فرمانداد که خون بخون و مال را از مخالفین و دشمنان مسامحه روا ندارد

ذکر وقایع سال چهل و پنجم و حکومت زیاد بن ابیه در بصره و حکمرانی حکم بن عمرو الغفاری بافغانستان و خراسان

چون معویه بن ابی سفیان از مکه بشام حرکت کرد و از احوال ملک و امصار مطلع شد دانست که کار بصره بمرور زمان بحکومت عبدالله بن عامر بهرج و مرج میگذرد و حارث بن عبدالله ازدی نتوانسته است که از سیاست و تنبیه مردم اشرار را ادب و تهذیب نماید لهذا چنانچه مدتی بود در مکنون او بود که برادر خود زیاد بن ابیه را بمقام عالی برساند و بجای بصره

بصره نامزد کرد زیاد بن ابیه با لفظه امیرانه و شتابی عجیب از شام خبر بیرون زد و کوچ از کوچ به بصره درآمد و بجای زیاد
بجامع رفته و بر فراز منبر صعود نمود و خطبه مفصل بخواند و گفت امیر ضیاد ان و گمراه شده و باغی و طغیان آرنده
طاغی و با غیر آتش سوزنده جانب بهوش باشید و از غوایت و ضلالت نه پیمایید و شر حی از بصره و عید بیان
کرد و گفت وای بحال کسی که گرفتار بخط و غضب من گردد که زنده جان نخواهد برد و وای بحال او و شریکه بحال
من افتد که سراز بدنش برداشته خواهد شد مرا چه سیاستها و عقوبتها خواهد بود چه باشما کار دارم و شما از همه و بیرون
کشم و چه اشخاص خیکه حامیان دزدان و شریران بوده و آتش افسرده و شعله انگیز و آنکس که خانه کسیرا بسکافد و مال کسیرا
ببرد و بجنگ آورده شکنش بدرا نقطع کرده و آتش بزند و هر کس از قبرستانی قبری بدراند کند او را زنده دفن کنم پس
امیر دمبر سید و دست و زبان باز داشته تا زیان مرا نبینید یان ایجماعت مردم کس با من مواخذت کند او را دوست و
محالف گیرم و هر کس نافرمانبرداری کند و مخالفت من نماید او را زنده نگذارم امیر دمبر سید که من از سه خصلت بریان
اول مرگز حاجب و دربانی برنگزینم هر کس روزانه و شبانه حاجتی داشته باشد نزدم آید و دوم رفق و روزی و منت
مردم را محتکر و محبوس نخواهم داشت سیم سپاهیرا زاد و ان سلاح و ذخیره و خوراک برای و جایی روانه نخواهم کرد
چون خطبه باینجا رسید بر و عبد الله بن الاهتم و احنف بن قیس و ابو بلال مرداسی مرکبا نیس بگفتگو پرداختند
و زیاد را به بخی ستایش کردند انگاه مذبر انگلوتاه آمد و نظم و نسق بصره و کفایتی بسزا بخرج داد و کیاستی موفور مندرجه
و در بافته بزبک و برخی کلمات و عبارات نخاشت و در انگلوسه بصره بیاد بخت ضمایر آنکه صاحب شوکتم
و ستم کنم و امیر دو طریق مدارا سپارم نیکوکاره جزا به کار را سزا و بدکار و دزدی مردم کز بیت المال مقرارت بزدی
برسانم و حاجتی نگذارم و شبها پاسبانی بر دو خانه کار عملی بجز چون دو سه شب از حکومت زیاد بن ابیه بگذشت
شبی بانگ مردمان شنیدند پرسان شد که خبر است گفتند بکیان شحنه نیز اتفاق کرده میگویند تا سه روز دیگر
شوهر زا معرفی کنی چنان و چنین میکنیم روز بعد زیاد بمسجد جامع رفته و بمنبر رفت و گفت امیر دم از امروز نامکیا و دیگر
شما را صلت است راه های خراسان و مکه و یمن و مصر و شام باز است هر کس بهر جا میخواهد برود پس انگاه
هر کس پس از نماز خفتن در کوچه و برزن یافت شود خدمت گذاران من او را سر از تن برگیرند این بگفت و از منبر فرود آمد
چون فیاه بسری شد مردم بصره گمانشان این نیز چون حارث بن عبد الله و عبد الله بن عامر است و همی بفرمان
او نگذاشته سب موعود بخیال خود بصره سوزانده شده زیاد بن ابیه نیز عبد الله بن حصین را با چهار هزار تن حارز فرستاد
تا در کوچه و بازار بصره پراکنده شوند و چون از نماز عشا بقدر ربع ساعت گذرد هر کسرا یافتند سر بگیرند عبد الله موجب
فرموده زیاد عمل نمود و در آنشب بقصد سه بر گاه حاضر نمود و شب دوم پنجاه و شب سیم یک سر از تن برگرفت
و چنان خوف و هراس بر دم استیلا یافت که نماز خفتن ناتمام شده بخانهای خود چنان میرفتند که گرسنی
گشنی نمای برون شده بذاشته میرفت بدین قسم اشاره از اهل بصره ساکت شده خوف و بیم بسیار و چنان فزود شد
و چون کار بصره را بنظام داد و بامور بلاد بعیده که در تحت حکمرانی او بود پرداخت نخست مکران و مرو و افغانستان
و افغانستان برقرار کرده فرمان نگاشت که باید تمامی حکام و عمال بلاد افغانستان و خراسان بزیر فرمان او باشند و هم

و فرمان او را محترم داشته حکم بن عمرو الغفاری را بصره راه خراسان داد گرفت و چون عبدالله بن شیخ لشکری معزولی خود
بدانست متوجه بلخ خراسان حرکت کرد و حکم خراسان در آمد و او را بافغانستان و خراسان تحت انتظام داد و

ذکر وقایع سال چهل و ششم حکومت سعید بن عثمان بن عفان رضی الله عنه در خراسان

در این وقت که روزبهار بزست و شوکت سلطنت معویه بن ابی سفیان افزوده میشد سر داشت که عالی مقتدر و با سطوت
و کیاست بافغانستان و خراسان روانه دارد که کار ممالک و سیعه را تحت انتظام آورده و بهر سال کسی بالکلیه خراسان
برنداشته که قابل نبوده باشند و در این اندیشه چند گاهی بسکنید تا بالاخره تعیین خالد بن معمر السدوسی و دی در اندیشه امور
بن عبدالله عبشی و قتی بفکر سعید بن عثمان بن عفان رضی الله عنه افتاد با قعاب روزی با سعید در مجلس آغاز صحبت کرد و عنوان
گفتگو را حکایات آغاز نهاد سعید هم از مناقب و فضایل خود بر شمرد و معویه خندان شد و گفت تو با امارت خراسان برداشتی زیرا
حکومات خراسان همواره با فضل حکام بصره واقع شد. از جانب زیاد بن ابیه بوده است و اکنون من لوای خراسان و نهاد شما
مرتب کرده بدست تو سپرده ام آماده کار رو. راه ابلش پس فرمانداد تا نقشه خراسان را نزد سعید نگاشته و مثالی نیز بزیاد
ابن ابیه نگاشت که امور سعید را از نفوذ و سلاح اسپاه مرتب فرماید و او خراسان را چون سعید بن عثمان عازم
گردید و ببصره رسید زیاد چهار هزار تن مرد لشکری همراه او کرد و آنچه از سپاهی و نظامی در کار بود داد سعید
از بصره بخیره بیرون زد و کوچ انداز کوچ بطرف فارس روانه شد در شیراز چند روزی توقف کرد از آنجا مالک بن عبید
که مردی دانا و فهمیده بسیار و شغلش مدتی راه زنی بود بخدمت سعید در آمد سعید گفت کیستی گفت مالک بن عبید مردی از طرف
مزینه کاهلی ذوی دام کشی بود بعادت مردم تغلب حکم چند تن برای گرفتاری من برگزید و من گرفتار شدم و بعهده قسم بود
خود را رها ساخته آمد بصره بحرین و از آنجا بغارت و دزدی مشغول راه زنی شده ام سعد گفت حیف است مردی چنین
صباحت دیده با وجود گفتار چنین شجاعت رفتار باشتغال غایه اگر خواهی ترک این کار کن و در خدمت من خانه
باش و مانی با بعضه دنیا. گفت والسته تو. بصره های دیگر نصیب خواهد شد مالک سر اطاعت خم کرد و با تفاق
سعید راه خراسان پیش گرفت تا بلخ هر چیزی بود. دانه چند روزی آنجا توقف کرد و امور خراسان را منظم ساخت
و از آنجا بطرف بلخ حرکت نمود و حکم بن عمرو الغفاری بصره برگشت

ذکر ورود سعید بن عثمان بن عفان بلخ و رفتن او بنجارا و سمرقند و استعفای او

چون مردم بلخ دانستند که سعید بن عثمان بن عفان رضی الله عنهما بلخ میرسد عمامی بزرگان و اعیان و مشایخ
شهر ما تسافتی بعید از شهر بیرون شتافته و باستقبال سعید رفته و او را با اجلال و احتشام بسیار وارد بلخ نمودند
سعید بن عثمان بن عفان مردم بلخ را ترتیب فرموده و بوعده نیکو امیدوار ساخت آنگاه که سپاهیان از بیجار
پرداختند از بلخ خیره بیرون زد و راه ترکستان پیش گرفت و از جیحون عبور نمود و در ظاهر بخارا خیمه برافراشت و اهالی
فرمانفرمای بخارا خنک خاتون بود خنک خاتون بزعم لسان الملک که یکی از اقطاع موزخین است از جانب
دایغوخان پادشاه ترکستان بود چون بسعید سپاه اسلام را بشیفته انجمنی کرد و با جمعیت و دلگاه و بزرگان سپاه

ده کار جنگ و صلح مشورت کرد همگی گفتند اینکه وه مرو یا جانب خدا بوده مرو و بیع و آنجا کار کرده شود و دیگر جانب
همان آنجا بوده است بهتر است صلح نمائیم و عیش جان و مال مردم را در کرده ملک و دمار نشویم خنک خاتون
رای اصلی را پسندیده و چند تن سران چپر ب زبان بیرون فرستاده و خواستگار صلح شد سعید بن عثمان بن عفان
درخواست او را پذیرفت بشرط آنکه بیت تن از شاهزادگان بخارا اگروا بفرستد و سعید مزبور نقد تسلیم دارد و راه
راه نماید به آسیاب اش طرف سمرقند بروند خنک خاتون قبول کرد و تجار اجرفستاد و سعید شنفر و منصور از بخارا
برخواست و راه سمرقند پیش گرفت چون مردم سمرقند دانستند سپاه اسلام میرسد ساخته جنگ شدند و صفها بیاراستند
نخست یک تن از دلاوران سمرقند بیرون تاخت و مبارز طلبید کسی با او رای نجنگ او رفتن نبود زیرا از دشمنی
تن و صدای خشن و قیافه عجیب رعب او در دلها جای گیر شد مالک بن رعیب که ذکر او شد چون این بدید بیتوانی
اسب برانگیخت و با او در آویخت در اثنای خویش ربخت و اسب و سلاح او را بازگرفت و بسپاه سعید برگشت
سعید بن عثمان شاد و خاطر شد و او را تحسین کرد و آنگاه دو لشکر خونخوار بکرد ار شعله نار بهم افتادند و جانبی نبرد از طرفین بجای
و خون غلطید تا شام جایل جنگ شد و بدین قسم تا یک ماه بهمین روزه از بامداد تا شامگاه جنگ بود همه روزه
مالک شجاعتهای نمایان میکرد و سران سپاه تحسین و آفرین میفرستادند بطرف سعید بخشش و انعامی میفرستاد و او را دل
میداد تا آنکه فرزند شهر بکنایه در حق سعید گفت و سعید نشنیده نداشت و در پس پشت گذاشت مالک چند بیت دیگر در جواب
گفت سعید سخت آزرده شد و مصلحت و قرار در سکوت دید خلاصه چون از دو سو آثار غلبه و فیروزمندی پدیدار نشد سعید دید
که مالک بن رعیب که در نخست همه روزه آثار بزرگ و شجاعت مینمود این اواخر کمتر میدان می شتابد ناچار او را
بخواست و بخلعت و تشریفی گرامی داشت تا دو باره بر سر کار آمد و حملات سخت بر دشمنان کرد و بسی
از فرزندان سمرقند را بخاک و دمار فرستاد و عاقبت رشید بن مبارک که حکمران سمرقند بود مصالحت در داد و سوئی
بیرون فرستاد قرار شد که پانصد هزار درهم تسلیم نماید و سعید با هزار تن سپاهی از میان سمرقند بیرون رود و هر دو سوگند
سعید راست آمد و رشید بخجند رفت و آنگاه سعید بنظر ایلچی که گرفته بود از سمرقند بطرف بخارا حرکت کرد و چون
نزدیک بخارا رسید خنک خاتون کسی فرستاد و آن بیت تن شاهزاده که گروگان بودند بجلسید سعید و همی
گذاشت و از بخارا بحرکت کرد و برود آمد و مالک بن رعیب در مرو سخت ناخوش شد و پس از چند روز درگذشت
آنگاه سعید بن عثمان بن عفان شرح کارهای خود را بدرگاه خلافت بغداد نگاشت و از امارت خراسان استعفا
طلبکرد و معویه قبول نمود سعید با آن مال و از بیت تن مملوک راه مدینه پیش گرفت و بدینه در آمد و آن بیت تن
شاهزادگان بخارا همی مسجون عبده و مملوک بکارهای باغبانی و نخلستان مأمور داشت تا مگر مدت بدان سخت
ناگوار آمد و نتوانستند از عهده برآیند روزی چند و بخانی با هم قرار گذاشته که سعید را از پا در آرند چون روزی چند
گذشت و سعید به تماشای خرمابستان آمد آنها کمیاب بدو دست یافتند و ماضر تهای گوناگون و جور و شکنجه را بدو
بار چه ساختند و خود بکوهی پناه بردند چون قتل سعید فاش شد مردم و عوانان او بدان کوه شتافتند و خونبازان
در یافتند و از بیع گذرانیدند و آن همه مال و منال بحکم واثق تصاحب و خزینه سعید که بیش از یک تن وارث بود گردید

همین سال بحکم معویه عقبة بن عامر بن عبس کوفه و نواحی مصر و با بسر بن ارطاة با سپاهی گران بخواه با ناحیه مغرب سفر کرد و بسیاری از آن بلاد را تحت تسلط در آورد و نیز زیاد ابن ابیه عبد الرحمن بن سمرة العبدی الاردی را که از جمله فقها و محدثین و از عمال خلیفه دوم عمر بن الخطاب رضی الله عنه بود بقتل رسانید و از شمار زیاد و ثانیه است و نیز عبد الله بن ابی اوفی را که آخرین از صحابه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بود در کوفه وفات نمود

ذکر وقایع سال چهل و هفتم و فرمان فرمائی حکم بن عمرو الغفاری در خراسان و لشکر کشی او بجبال غور و بامیان

چون معویه بن ابی سفیان از استعفای سعید بن عثمان بن عفان الکلبی یافت زیاد بن ابیه را مامور کرد که مملکت خراسان و افغانستان بی حکم است و باید سروری حاکمی مقتدر و کاردان با سازو برگ فراوان بدانسوی بفرستی تا امور جمهور را تحت انتظام آورده کارها بصلح ماند و خراج بیت المال برسد زیاد خود نرفته حکم بن البشر الثقفی را حاضر ساخت و نیز او قوت مشیر نظام خراسان و افغانستان و سایر نقاط که تحت حکمرانی زیاد بن ابیه بود در بصره حاضر بود نه خود سوار شد و حکم بن العمرو الغفاری را حاضر ساخت زیاد گفت من حکومت خراسان را بتجربه حکم بن البشر الثقفی معین کردم و خود را گشتم او را حاضر ساز معلوم میشود خدا او را بتجربه بخواسته است پاسخ داد حکم بروساز سفر خراسان و چون بخراسان رسی در فتح بلاد غیر مفتوحه و افتاده خراج و رساندن باج غایت جد و جهد را مبذول دار حکم بن العمرو بیرون آمد و پس از مرتب ساختن امور از بصره خیمه بیرون زد و کوچ کرد از راه فارس بطرف خراسان رفت و جمعیتی نیز همراه برد و در هر جا رسید آنچه مالیات مانده بود بگرفت و داشت و هر قلعه و حصنی مفتوح نشده بود گشاد تا بمرو رسید و خود پی باز گردان از بیخ راه بیاسود و چهار پایان قوی شدند آنگاه با فر و بیرون آمد و راه افغانستان و کوهستان های غور و بامیان پیش گرفت و هر قلعه و هر حصنی بود که تا آنروز بدست لشکر اسلام نگشاده بود مسخر ساخت و غنایم فراوان بچنگ آورد و با فتح و فیروزی برگشت و چگونگی فتوحات و غنایم خود را بزیاد بن ابیه بصره نگاشت و زیاد مکتوب او را بشام نزد معویه روانه داشت معویه بزیاد نگاشت که بحکم بن عمرو الغفاری بنویس که آنچه از غنایم نزد وسیم بشام فرست که باید داخل بیت المال گردد و آنچه اشاره کرده است به سپاهیان بخش کن چون این مضمون را زیاد دید بحکم نوشت حکم بن العمرو سپاهیان را نخواست و گفت معویه چنین دستور فرموده است ولی بحکم خدائی هر چه هست پنج یک او را بتجرید خلیفه و بیت المال بیرون غنایم و بقیه را بسپاهیان قسمت میکنم بحکمی گفتند حکم خدا امنیت و آن غنایم را قسمت لشکریان نمود و حمس او را با مکتوبی نزد زیاد فرستاد و نگاشت کسیون حکم خدا بر حکم خلیفه سبقت دارد من بدان حکم عمل نمودم گویند حکم بن العمرو الغفاری مردی پارسا و پاکدامن و زاهد و خدا ترس بود بهر الجمله روز بعد بر مسجد رفت و خطبه آغاز کرد و با نگاه دست بتقرب و نماز برداشت و گفت برادران من از این حکومت و حکمرانی خاطری اندوهگین و دلی ملول دارم دنیا امید نیاز من نا شاد نه که بدین آنها حکومت نمیکنم من غنایم را بالسویه قسمت نمودم و معویه بخشش پیدا کرد و دسته می طرفداری را در دنیا زنموده و در آنها طالب مرگ شد و از خبر برنیاید گویند پس از چند روز ناخوش گردید و بدرود زندگی گفت و در مرو وفات کرد و او را در مرو بخاک سپردند چگونگی زندگانی این بیگانه

ذکر وقایع سال چهل و هشتم و حکمرانی غالب بن عبدالله اللیثی در خراسان

چون خبر فوت حکم بن عمرو الغفاری به شام رسید معاویه پسر ابی سفیان و برادر پسری زیاد بن ابیه پسر خود را با فوت او افسرده گردید زیرا که عمرو مردی دلاور و کارداران و بایسا و سنگ دان بود و مناسبت سفرهای متعدده او به بلاد خراسان و افغانستان اکثری بسزا داشت معاویه نامه بزیاد بن ابیه کرد که باید او خراسان تحت کرده و کار راتق و فاتق و مالیات در عهده تعویق افتاده البته بزودی یک تن از امرای باوقات و کیاست را بجمعیت لشکر بسیار روانه فرماید زیاد بن ابیه فرمانداد تا غالب بن عبدالله اللیثی که در شجاعت و کیاست یگانه زمان بود حاضر ساختند و بحکم او را با اهمیت موقع افغانستان و شورشهای خراسان آگاهی کرده و تحت بر جسیر او آماده سفر خراسان شود آنچه بایستی و اسباب لازمت بگیرد و فرماندار افغانستان نامزد او نگاشت غالب بن عبدالله اللیثی با سازو برگ تمام و جمعیت از بصره بیرون زده راه فارس طی مراحل و قطع منازل نموده بمرو رود شد و بر اریکه حکمرانی نشست و انتظام امور و استحکام ثغور افغانستان و خراسان را بعهده همت خود انتظام داد و بسپاهی لایق حاضر ساخت و بجانب طخارستان تاخت کرد و طخارستان را استیلا کرده حصون و قلاع را یکان یکان مسخر و متصرف بود غالب پس از جنگهای بسیار آنشهر را فروگرفت و غنائم و اموالی بسیار بچنگ آورد و قسمتی از آنها را بر سپاهیان قسمت نموده و نامه فتح طخارستان و جنگهای خود را بجنس فیاض حضرت زیاد بن ابیه بصره فرستاد و زیاد چون از شام غنائم مرسوله غالب را دید نامه فرستاد و غالب را بحکمرانی مستقل شد لیکن زمانی نپائید که مردم کوهستان و دلیران طخارستان و جبال عزیز مرتفعات بلخان سر بشورش برداشته غالب سپاه گرد و بجانب ایشان روان شد و چون خود را تنها بسیار و متفرق بود از نزدیک بود که برشته از دستش بیرون رود چون پی مانند سحاب بصره فرستاد و از شورش و طغیان سرکشان و قلت سپاه اسلام خبر داد و زیاد بن ابیه نامه داد بربیع بن انجارق و عبدالله بن اسلم العقیلی که عمری حجاج بن یوسف ماشد البسکری بی اندازه راه خراسان پیش گرفته و پست و بلند پیموده باید که بغالب در آیند غالب بن عبدالله اللیثی لشکر هندی بجای آورد و سپاه را منظم کرد و بحر موسوم را بی با فوجی روانه داشت تا تمامی سرکشان و عاصیان را دوباره قطع ساختند و بحر تحریر که باقی مانده بود گرفت و غنائم و اموالی بی شمار بدست آورد و جمله را پس از قسمتی آنها بر سپاهیان قسمت کرد و نامه فتوحات خود را بجنس فیاض روزی زیاد بن ابیه بصره فرستاد و زیاد مسرور شده جمله را بر خلافت بشام رواند نمود پس از آن غالب بن عبدالله فرمانگرد تا عبدالله بن سوار العبدی با سپاهی جنگجو بطرف ترکستان حرکت نماید و آن بلاد را خراب ساخته و نابود مسخر سازد عبدالله بن سوار العبدی از دهنه پرون رود از راه ایلاق آب جیحون را عبور نموده بترکستان درآمد و هر قلعه و حصونی که مفتوح نشده بود مسخر ساخت و غنائم و اسرای بسیاری بچنگ آورد و چنگیزخان را بخدمت غالب بن عبدالله فرستاد و چون خبر عودت حرکت جمعی از ترکان مابین متفق شدند و گروه گروه محلی بجهت خود معین کردند که چون عبدالله بن سوار از آنراه بگذرد بر او بتازند و او را بتاراج سازند و چون عبدالله بدان محل گذشت ترکان ناگاه بیرون آمدند و او جمعی از سپاهیانش بقتل آوردند و مال و غنائم و اسرائیکه همراه داشت تمامی را متصرف شدند مختصر سپاهی

باجال پریشان باطراف کوه و بیابان پراکنده شدند و خبر این فاجعه را عاقبت پس از چندی در مرو و غالب سایر نقاط غالب نهایت متاسف گردید و دانست که اکثریت از زارعان و عامیان گردهای ترکستان بوده و انتخاب اهل و ماوی مخصوصی نیست لذا ترک فرستادن سپاه دیگر کرد و چگونگی را بعهده خدمت زیاد بن ابیه نامه کرد همدرین سال فیروز ارزاد مغرب و افریقیا و طرابلس و قابس و زیر علم اسلام در آمد و ابوالمهاجر عقبه غلام مسلمة بن مخلد بن صامت الانصاری از جانب مسلمة بحکمرانی افریقیا برقرار شد و ابوالمهاجر کسیکه از این سال ببعد امویه بن ابی سفیان حیات داشت بحکومت افریقیا برقرار بود و نزد امیال معویه بن ابی سفیان فرمانده تا مالک بن عبره بالشکری بیرون از شمار و بجنگ روم و در حین قیصر روم از جنبش قسطنطین اسلام خبردار شد سازسپاه نمود و از اسلامبول با استقبال ملک بیرون شتافت از این سوی مالک بن عبیره از شام کوچ اندکوچ تا ساحل بحر ابیض برانده و با لشکر روم جنگ سختی نمود و عاقبت لشکر اسلام فاتح شده و عقبة بن عامر الجهنی با لشکری لایق برای تسخیر جزایر سواحل دریا حرکت کرد و بسا جزایر و بنادر و بلاد سفید را فروگرفت و بسیار غنایم و اسیر بچنگ آورد و شوکت و عظمت معویه در چندین و قسطنطانیه روم پس از زادن غزاست و بلاد بسیاری صلح نمود و در این سال عقبة بن عامر از حکومت مصر معزول شد مسلمة بن مخلد بن صامت انصاری حاکم مصر شد چنانچه از رفتن ابوالمهاجر از جانب مسلمة بافریقیا اشاره شد

ذکر وقایع سال چهل و نهم و جنگ معویه با روم و مسافرتش بمکه

معویه بن ابی سفیان با آنکه سال گذشته کوتاه بود پس از سخت فاحش با روم میان و اخذ غنایم بی پایان است از جنگ کشیده و ورق معاوده بهم رسانیده لیکن در امیال او واجب دانست که لشکری رزم آزمای بجانب قسطنطین و جنگ با قیصر روم حرکت دهد لذا یزید که پسرش بود بسپهداری کل نامزد کرد و عبدالله بن عباس و عبدالله ابن العمر بن الخطاب و عبدالله بن زبیر و ابوایوب انصاری را جمعی دیگر از مشاهیر و بزرگان و جنگجویان همراهی یزید با سپاهی بی شماره روانه ساخت یزید بهر جا مقطع مراحل و طی منازل کرد تا بساحل دریای رسید چون خبر جنبش قسطنطین اسلام گوشزد قیصر روم گردید سخت بهراسید و گفت مواعید و مواثیق و معاهدات معویه را هیچ بنیانی محکم نبوده و نقش برآب مانده کنون باید آماده قتال شویم و فرمانداد تا سپاهیان روم از اسلامبول خیمه بیرون زده و لشکری فراوان مرتب و با استقبال بیرون شد و دو دریای لشکر در هم ریخته شد و سه روز جنگهای خونریزانه نمودند عاقبت سپاه اسلام منظفر گردید و قیصر روم ناچار تن بصلح داد و مالی فراوان با غنایمی بسیار از اسرای روم بچنگ یزید افتاد با فتح و فیروزی و خمس غنایم بسپارشام گردید در این وقت بمعویه خبر رسید که مغیرة بن شعبة تقی فرمانگذار کوفه وفات یافت و این مغیره در طبقه سیم مهاجرین بود و کنیتش ابوعبدالله و نامش او را در این کتاب برده ایم که در غزوات و احکومات اوایل اسلام حاضر بوده است چون معویه از فوت او آگهی یافت بهتر دانست که بر مرتبه و مقام زیاد بن ابیه بیفزاید فرمانداد تا منشور حکومت کوفه را علاوه از حکومت بصره زیاد نوشتند چون منشور حکومت کوفه بزیاد رسید شاد خاطر شد و از جانب خویش سمرة بن جندب را در بصره نایب داد و آنچه لازمه وصایت بود بدو گفت و از بصره با لشکری بسیار به کوفه

ذکر وقایع سال پنجاهم و تدبیر معویه در شهادت امام حسن علیه السلام

چنان آورده‌اند که در اوایل سنهٔ خمسین معاویه حضرت امام حسن علیه السلام را معویه بن ابی سفیان نگاشته آمد که یکی از شرائط صلح حسن بن علی علیهما السلام این بود که معویه در سلطنت خود کسی را بولیعهدی تعیین ننماید و دون معویه بر مرکب آمال و خلافت سوار گردیده و مدتی از سلطنت و خلافت او گذشت و او پیشتر به مدینه آمده و خانچه پیشتر اشعال و اغرا حضرت امام حسن و احترامات مردم مدینه را در حق آن بزرگوار دیده و باطن بر تسیده و گفت شاید روزی حضرت امام حسن نقض معاهده فرماید و باب مجادله گشاید و امر از دست تحت مخالفت بیرون آید و مردم مدینه او را اقبال نمایند و بدین زمانی بسعی کثیر و مکر و حیل او را از میان بردارم و خود بر مسند خلافت بنشینم و این کار را دشوار پیش نیاید و است معتبر است تا کار او تمام سازم و بدین اندیشه اصحاب امام میکند و بهر روز در ستایش و این کار زیاده ترمیشد و برای خاطر داشت که یزید را بولیعهدی برآرد و او را در مردم شام و مدینه و سایر مملکت بیعت او را در مردم بگیرد و این کار مخالف با معاهده و شرط بود با امام حسن علیه السلام بود و دیده بصیرت و بینش باشد باید با امام حسن علیه السلام را شهید سازد و خاطر جمع گردد و بولیعهدی یزید و آینده خلافت خود آسوده باشد لذا اندیشه بکرد و خیالات مزوره و مکاید را بزرگوار را در جهه رفیعه مساعدت برساند پس از اندیشه‌های بسیار و انحاء وسائل چنین خطور کرد که آن بزرگوار را بنهانی بزهر کشته و قتل سازد و اتفاق و بعقیده روم بر کار که آن زمان صلح مابین ایشان استوار شده بود و انکاشت که مرا ندکی سم نفع نخورد که از آن زنده و شمنی بزرگ میتوانم از برای خود پیدا کرد و بعقیده‌ای سم قتال نزد معویه بیشتر بود و معویه بیشتر خاطر کرده و آن سم را بزنی از معویه و دختر اشعث بن قیس خواهزاده ابوبکر بن ابی قحافه فرستاده و به وانکاشت که اگر حسن بن علی را بدین زهر هلاک سازی صد هزار درهم نقد و صد دیه از مال خود بتو میدهم و تو را بعقد یزید فرزندم خواهم داد و در صد و بیست سال مثال است از همسری و عزت سروری کشید و مصمم قتل آن بزرگوار شد و روزی امام حسن علیه السلام روزه گرفته بود و هنگام شکستن روزه آن زهر را در شیر یا آب و نیز گویند هنگام خواب آن زهر را در کوزه آب داخل کرد و چون حضرت بیاشامید حالش دگرگون شده و در فواش خاصت افتاد و خصمای دو دیش و دشت فرو ریخت امی عبیت عصمت و طهارت سیما حضرت امام حسین علیه السلام بر سر بالین برادر حاضر شد و امام حسن را برادر خود امام حسین علیه السلام اگرفت و وصایای او را مستمرا و فرمود و خواستگار شد که در زنده بزرگوار پیش او را دفن سازد و بر طبق خواهش برادر بزرگوار پیش نشود و انگاه چشم مبارک بر هم گذاشت و شهادت نمود و روح طاهرش بحظیرهٔ قدس پرواز کرد و چون خبر ارتحال آن بزرگوار شایع شد مناجی بزرگواری بهاشم حاضر شده و صدا بلند نموده و مدینه گردند ابن عباس و عبید الله بن جعفر و علی بن عبد الله بن العباس نبی امام انحضرت نکی حاضر گردیده حضرت امام حسین فرمود ما را در امضای دکفن نمایند چون انکاشش دکفن خرافت حاصل شد نعش انحضرت را در مصلای پیغمبر اکرم آورده و امام حسین و بعضی از آن بزرگوار بخواندند و از آنجا مسجد رسول خدای آورده و از آنجا نیز گذشته شود که حاکم مدینه سعید بن عاص مخالفت بسیار بهم رسانید با بسیاری بنی امیت حاضر گردیده و نماز را او بخواند بنی هاشم راضی نشده و گفتند نماز بر نعش امام حسن علیه السلام بخواند امام حسین و گیری نیابت بخواند معویه ناچار است گشته و نماچه اشاره شد امام حسین نماز را بامام رسانید انگاه جنازه را تا بقیع بردند و بعضی از اکرم آورده و خواسته دفن سازند مروان بن حکم بر استر خویش سوار شده و نگذاشت عایشه ام المومنین آمده گفت امام حسن را میخواهند بجوار قبر جدش رسول خدای دفن سازند و عایشه که عثمان بن عفان رضی الله عنه

شنیده کرده و در حالی دور مدفون ساخته و انگاه بر جنازه او بر استر من سوار شوند با جمعی از خوبان بنی امیه مسلح بنجاف
شویم عایشه قبول کرد و بر استر سوار گردید و به مسجد آمد امام حسین علیه السلام فرمود وصیت برادر من امام حسن این بود که برای
او و خونریزی نشود با این وصایت بنی هاشم سعی کردند و بنی امیه دستها بخلاف کمان برده جنازه حسن علیه السلام
را تیر باران نمودند امام حسن و نعش را تعاقب برداشته از قبر رسول خدای بضع فاطمه زهرا علیها السلام بردند و آنجا به قبر ستاد
بعیت دوازده و در بقیع فاطمه بنت اسد دفن ساخته و در وفات امام حسن علیه السلام سی و ششم صفر سنه
پنجاه هجری واقع شده و مدت عمر شریفش چهل و شش سال و پنجاه و چند روز بوده است اخبار وفات حضرت عمر نیز
بوده که جمعی از نامیک بعرات

ذکر خبر بافتن معویه از شهادت امام حسن و اکرام او در حق جعده قاتله امام حسن

در این وقت مروان بن حکم که در مدینه امام میگذارنده و همواره بنی هاشم کینه داشت از وفات امام حسن بسیار خوشحال شده معویه بکتوب
کرد که امام حسن علیه السلام زهر جعده و حجامت من شنید شده و بنی هاشم میخواستند او را در جعده بگذارند دفن کنند
و سعید بن عاص حاکم مدینه نیز رضا داده و ساکت نشست من انجا را مانع شده و نگذاشتم جنازه او را بخانه مادرش
نامه مروان و شهادت امام حسن معویه شکر کنان خواند و بحاضرین گفت خوشا آن مرد که حسن بن علی علیهما السلام
دلی مسند خلوت سر بر بکشید و خون مسلمان ریخته و اموالشان غارت نبرد و اکنون این فتنها خوابیده و غائر شده
انگاه جعده زوجه امام حسن علیه السلام که دختر اشعث بن قیس و قاتل امام حسن علیه السلام بود این قسم که نگاشته شد نسبی
معویه نگاشته کرد و از او خواستگار شد که وعده بوفا نماید و آن زن و ملک و از دواجاعت و بمعویه پیغام کرد و وعده
داده بود و نظر بسداد و اهلی چند نیز بعبید بن العاص نگاشت بود و مضمون داشت من یزید را دوست میدارم و میخواهم
زنده بماند و این دوستی من با یزید مانع از آن نمیشود زیرا که من سم یزید را مانند امام حسن بقتل رسانی جعده آن مال و
مژده را گرفت و با یک تن از آل طلحه سوار گردید و علی البلد پس از دفن حسن بن علی علیهما السلام بزرگان بنی هاشم و محمد بن
حنفیه و عبد الله بن عباس و عبد الله بن جعفر و سایر رؤسا و نمای قوم و بزرگان را تحت طاعت و متابعت حضرت
حضرت امام حسین علیه السلام در آورده و روی نیاز بسوی آن برگزیده خداوند نهاد و حضرت امام حسین پس از
شهادت برادرش امام حسن علیه السلام در روز بیست و هفتم صفر نشسته بحث امامت ظاهری و کتاب و سنت برداخت
که از جناب پدر بزرگوارش امیر مومنان علیه السلام بحق و راثت بدو پیوسته شده بود و تصرف فرمود

ذکر مخالفت معویه ابن ابی سفیان در شرایط صلح با امام حسن و اظهار دشمنی با امام علی علیه السلام

در ذکر وقایع سنه و شرایط مصالحه امام حسن با معویه بن ابی سفیان نگاشته آمد که یکی از شرایط صلح امام حسن آن بود
که محبان و دوستان علی مرتضی در هر جا از مال و جان مامون و مصون باشند و معویه بر طرف بندد شرط مدت
حیات امام حسن دست تعرض بدان هیچیک از شیعیان و محبان امیر مومنان علیه السلام دراز نکرد و چون شهادت
امام حسن علیه السلام و قوع یافت بکاره خاطرش آسوده گردید و این بود مقدم مصمم نیابت و خلاف جبلت الحرام شد

وقایع جهان و جهانیان

ذکر وقایع سال پنجاه و نهم و منشورات معویه در اتباع دوستی علی علیه السلام و اقتفاء سنن او به قسطنطنیه

ذکر وقایع سال پنجاه و دوم و حکومت ربیع بن زیاد الحارثی در خراسان و افغانستان

وقایع جهان و جهانیان

معویه کشته و چند تن از دوستان او که همراهش بودند نیز کردند و همه شان کربت مرگ چشیدند بگریختن که بتری از محب علی مرتضی جسته آزاد شده و آن سه تن سرهای مجرد و متعاقب از معویه برده و معویه سر و کرده و نزد فرمان عقیل بن ابی طالب برادر حضرت شاه ولایت مرده و زنده کی گفت و عقیل دوم پسر ابی طالب بود و را ابطالیز اچیچا و فرزند بود و نخست طالب و دوم عقیل سیم جعفر چهارم علی علیه السلام و این چهار برادر یکی از بطن فاطمه بنت اسد بوده اند و هر یک ده سال از دیگری کمتر بود و همه در علم نسب شناسی تبحر داشت و کامل مشابه و معاریف قبایل اعراب را می شناخت و او را معویه ابی سفیان مکالمات بسیار بوده است و عقیل بواسطه ضیق معاش از کوفه بشام نزد معویه آمد و معویه مقدم او را گرامی داشت تا زمان فوت او رسید علی مجرد در عرب چهار تن بوده اند که در علم نسب علم بسیار فرشته بوده اند نخست عقیل بن ابی طالب دوم مخرمة بن نوفل از هری سیم ابو جهم بن حذیفه العدوی چهارم حویطب بن عبد العزی العامری و از میان اعلم و افضل عقیل بود و اعراب از او خوف و حذر داشته زیرا که او از مادران واجد و اقف را بخوبی نقل میکرد و عقیل از طبقه دوم صحابه است که در سال بیستم هجری مسلمان شد و آخر عمر نابینا شده و نیز نعمان بن عمرو کی از طبقه اول انصار بود و در بیشتر غزوات سید کائنات موجود بود و وفات یافت و نیز سفیان بن عوف بن المعلق الازدی که از تابعین بود از جهان در گذشت و نیز در امثال ابو موسی اشعری که شرح محاربات او در بلاد ایران در حرف و قایع سنه بعد از خلافت عمر بن الخطاب رضی الله عنه تا حکومت او در دوره تجدد حکم شدن او از جانب علی مرتضی و معویه در تسعه نگاشته آمد وفات معویه و ابو موسی اشعری نامش عبد الله قیس بود و انگاه که در دوره تجدد در باب حکم خلافت عمرو بن العاص او را بفرقیت و مردم او را مسلم کرده و دشنام داده اند بطرف که گریخت لیکن معویه با او پیشه محبت بود و خیانه بجهت او هدیه و پولی میفرستاد تا در این سال وفا کرد و نیز در امثال حسان بن ثابت الانصاری که از مداحان حضرت ختمی مرتبت علیه الصلوة والسلام بود از دنیا رحلت کرد و حسان را در فتح مکه قصیده غرا بوده و در مدایح و مراثی پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله و سلم و خلفای راشدین رضوان الله علیهم اجمعین قصاید بسیار دارد و دیوان او را به تحقیق و تفتیش کتب تحقیقی المدین از بلاد مولانا سنه ۱۹۱۰ طبع رسانیده اند

وقایع سال پنجاه و سیم و چگونگی وفات زیاد بن ابیه در کوفه

چنانکه زیاد بن ابیه فرمانفرمای کوفه و بصره و بعضی ممالک عراق و جهان پرستش و شوکتش افزوده گردیده و در سیاست و کیاست نامبردار شده که تمامی بلاد یکه زیر حکم او بود بنهایت انتظام در آمد جبر و هیبت و سخوت او بی اندازه گردیده بحیکه از هیبت تیغ سیاست و سطوت او جان در بر میرد و دستان و هجان علی مرتضی علیه السلام و اهل بیت طهارت مبرشتان شده خوف و بیم او شده و با طراف و اکناف پراکنده و گشته و معویه نهایت مسرور بلکه او را همه روزه تائید مینمود و تا این وقت پنج سال از حکمرانی او گذشته بود و لهذا از جوش تقسیه و کباب و حلاخانه گرمت طلش در التهاب بود و با این همه ممالک ایران و برتری داشتن قانع نبوده معویه بگاشت من تمامی عراق و ممالک ایران و افغانستان و خراسان را تا سرحد هندوستان و صحاری ترکستان با دست چپ گفایت میکنم و از اقتدار این کدبست تمامی این بلاد آرام و ساکن است و دست راست من بکار خدمت تائید حق تعالی کاشته است و اگر فرمانگذاری مکه و مدینه یعنی حجاز و یمن را نیز من مرحمت نمائی آباد دست است آن بلاد را کفایت کنم معویه چون از کمون ضمیر زیاد مطلع شده فشور حکومت مکه و مدینه را نیز برای او فرستاد

گونیه چون خبر حکومت او در کوفه بدیشان رسید شورش در مردم شد سخت برسیدند و خوف در هر کس مردم بسیار یافت و مساجد و معابد
مردم پر شد از خداوند خواستگار شدند و محمد و صاحب عبدالله بن عمر بن خطاب رضی الله عنه در مسجد شد و دست در جامه او
گفت ایخواهار از شهوت راست زیاد خفه کن و تمامی مردم این گفته علی محمد جنید و بخشوشی امارت بصره بزیاد
بن ابیه گذشته بود که دست راستش از هر من شبیه بطاعون نمود شد مرخه بجهار عضو جسش گوشه زنجای همیشه دوی برنج
شد عاقبت الامر گفته بود قطع نمود تا بسیار اقتضا سرایت نماید زیاد مضطرب گردید و از خوف قطع دست و قطع
حیات حیران و نا امید که جان این دو را بسلامت بیرون برد عاقبت شبیه بحجاج قاضی کوفه احاضر کرد و گفت از مشورت
با تو ناچاریم در بدین دست من چه رای داری قاضی شبیه گفت مدت زندگانی تو در جهان معلوم است من ابدا دست
نمیدانم تو بدست باشی و اگر بمیری خداوند دست بدیده طاقات نمانی و چون خداوند از تو پرسش فرماید که دست
خود بهر از اندامی خواهی گفت خواستم در دنیا زنده بمانم چونکه دست نمیداشتم تو اطاقت نیاوردم زیاد بن ابیه از شنیدن
این بیانات متفکر گردید و شبیه قاضی از خدمت او بیرون رفت طرفی نگذشته که حجاج نامبرده وارد کوفه گشت و این
در شهر رمضان سنه ۷۵ هـ کوفه واقع شد و از عمرش پنجاه و پنج سال گذشته بود کوچ سالش بحکومت عراق
بسر برده بود مدت حیات او وقت عروج بعالم دنیا بسر خود و بسر بدن بود و نیز جامه بود و مانند زیاد چنین است
حارث بن کلده بن عمرو بن علج الثقفی پزشک بود مشهور بدین کلده در زنیه شده و صاحب رایت گردیده و بهر خدمت
یک تن بسر بصره تا او و عبدی رومی که مشهور بدین گفتند از طایف میگردد گرفت وقتی بوسفیان بطایف رفت و آنجا
هم بستر شده و سبیه زیاد حامله شد و او را بزنیه و وقتی زیاد بامر عمر بن خطاب رضی الله عنه برای اصلاح امری بدین فرستاده
چون مراجعت کرد خطبه در نهایت فصاحت خواند حاضرین در استعجاب شدند عمرو بن العاص گفت به زیاد
قرشی بود عمر را بیک چوب بسیار ادب کرد حاضرین گفتند بچه دلیل گفت بجهت آنکه او قرشی است و نزد من معروف
است حضرت علی مرتضی علیه السلام فرموده که گفت بدا و من او در جسم او در حسب او در عقل او در دین او در شعری بر اثبات مطلب
گفت و بدین جهت او بسیار مورد شام خانچه اشاره شد زیاد او جامع و اوتاد و حنه بن تن حاضر شده شهادت داد
که زیاد پسر ابوسفیان است از اعتماد معویه بر او برادر و ابن سفیان خطاب کرد و عمر و ام از زیاد بن ابیه میگفتند و بدیگری نمیگفتند و بدیگری
که در پیش نا معلوم است و زنانی زیاد بن ابیه میگفتند بزیاد خانه عبید و می بدنیا آمده بود و پس از استقرار معویه و معرفت
حاصل نمودن زیاد بن ابی سفیان میگفتند علی بجهت بر حسب اتفاق از نسب زیاد تمام پرسش آمد و در مجلدات کتاب امان
التواریخ نامبرده و تشریح حسب و نسب گذشتگان بنوده که خارج از موضوع تاریخ نویسی است

ذکر وفات ربیع بن زیاد الحارثی در خراسان

در ذیل وقایع گذشته و ضمن ربیع بن زیاد نگارنده نگاشته آمد که معویه بن ابوسفیان مجبر بن عدی معویه بر جسته کرام
اصحاب رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم بود بدست آورده و نابود ساخت و این خبر بسمع زیاد رسید و در صدد کوشش
ربیع بن زیاد الحارثی رسید سخت ملول و اندوهگین شده و بمسجد رفت و بفرزند خبر فرستاده و گفت از شهادت مجبر بن عدی
خبان برآید که بعد با مردم عرب راست کردن نسبت گذشته و اگر وقت کشته شدن مجبر بر السنه مردم نیفتاده باشد جای تعجب

میگوید پس سکوت و خوشی مردم دلیل نزدیکی است که سبب عقیده و دست داشته گردد و انگاه گفت امیر دشمن از همین زمان کمانی کرامت دارم و تخت فرخنده و مملکت خالیه شما را وداع میکنم و دست بدعا برداشت الحق مناجات و عسر من حاجات نمود و گفت پروردگارا اگر این بنده گنهکار را در پیش تو قربتی است در قبض روح من تعجیل فرما چون این بیان بپایان برد آسمان بسر دافتاد و مردم از بهارت تو دند غوغای عظیمی که در گذشت معویه پس از وفات زیاد بن ابیه بحکومت کوفه عبدالرحمن بن خالد بن رسید از قضا و حکومت بصره با بسر بن عبدالله داد

وقایع سال پنجاه و چهارم و حکومت عبیدالله بن زیاد بافغانستان و خراسان

چون نوبت ربیع بن زیاد حارثی بکوشش معویه بن ابی سفیان در شام رسید او را بشیه رفت که یک تن بحکومت افغانستان و خراسان بگمارد و کوفه صاف و اصاب رای یگانه زمان بامد در این بین عبیدالله بن زیاد بن ابیه بنزد معویه آمد و گفت ای عم بزرگوار چرا بخدمتی سزاوار نمیداری معویه گفت اگر مدت زیاد تو را بشغلی مامور کرده بود من تو را بیکار نمیگذاشتم و بخدمتی برمیداشتم عبیدالله گفت تو را بخدا سوگند میدهم چنین بمانم پس از تو مردم بگویند اگر سزاوار و لایق امری بودی عمت و پدرت تو را بکاری باز میداشتند تا وقت مادام العمر بایه پشکسته بسر برم معویه گفت از من عزم و سزم و فراست و کفایت بطور قابل بوده و مرا آزمون فرما تا آشکار گردد معویه گفت حال که چنین میگوئی تو را بحکومت خراسان بردا شتم اما تو سفر خراسان را بش و فرمانداد تا فشه، فرمانروای خراسان بنام عبیدالله زیاد نگاشته و مشافها او را توصیه باو پند ها کرد که در ممالک افغانستان و خراسان طریق حزم و کیاست را از دست مده و با هوش باش و این وصایا که با تو مینمایم بکلم قرآنی که با من داری بوداست عبیدالله شاد خاطر از شام بیرون زد و طریق خراسان پیش گرفت و بن پشتم طی منازل کرده تا مرو در آمد و امور خراسان را تحت انتظام در آورده و بنکام افغانستان را مجدداً منشور کرد و چون از انجا نیز امور فراغت حاصل نمود سپاهی لائق جمع کرد و بطرف بخارا حرکت آمد و از جیحون گذشت تا کوهستان بخارا فرو گرفت و وارد و کاه ساخت چون خبر آمدن سپاه اسلام بپادشاه ترکستان رسید سخت بهراسید و سپاهی لائق با سپهداری کافی بجنگ عبیدالله فرستاد آنها آمده گیرانه بجنگیدند و چند روز نامزه بجنگ اشتغال داشت غالبت لشکر ترک شکست خورده و راه فرار پیش گرفت چنانچه بیشتر از اسباب تنها در میدان کارزار بجای ماند و غنیمت سپاه عرب شد غالبت پادشاه ترکستان طریق صلح گرفت و مالی وافر بدیه قابل فرستاد و عبیدالله از مردم ترکستان دو هزار مرد جنگی توانا بملازمت گرفت و به مرو برگشت و شرح فتوحات خود را با همین فتایم بشام نزد معویه فرستاد معویه شاد خاطر گردیده و عبیدالله از دو سال کمتر حکومت خراسان و افغانستان را داشت

وقایع سال پنجاه و پنجم و تعیین مسلم بن زرعه بحکومت خراسان

و این سال جمعی از مردم کوفه از دست عبیدالله خالد بن اسید حکمران شکایت نزد معویه بشام آورده و شکایتشان این بود که روزی عبیدالله با ای مسئله بود و چهربن ضحاک که از قبیله بنی هسته بود بطرف او سنگ پاره می افکند عبیدالله حکم بمیاد دست او را قطع میکنند چنانچه زیاد بن ابیه در اول حکومتش در مدینه انگار را کرد و علی بحکم معویه عبیدالله را آخر سال نزد معویه کرد و عبیدالله زیاد بحکومت کوفه برداشت و به بحکومت گفت من برادرزاده خود عبیدالله زیاد را بحکومت کوفه برداشتم تا برا

صایب و اندیشه ثاقب برسه شما حکمرانی نماید و منشور حکومت کوفه و بحرین و خراسان نزد عبید الله بن زیاد فرستاد و عبید الله
بن زیاد از جناب خود اسلم بن زرعه بن الکلابی را بحکومت افغانستان و خراسان برداشت و اسلم وارد آمده و بر تخت
حکمرانی بنشست و ابواب لطف و مدارا بسوی مردم گشود و هم در این سال معدن بن ابی وقاص که شوهر عزت اوده
در ذیل سنوات حجی ۱۲ و ۱۳ نزد و شانزده هجری در بلاد ایران بخاک آمده و نیابت او از اصحاب شوری و تعریف
از عشره مبشره بوده و چهل تن پسر و دختر داشت که از مجموعه سعد بن سعد باشد که در کربلا بجنگ حضرت امام حسین در آمده و نیز
سحبان بن زفر بن اوس ازدی که از فحول لغای عرب بوده وفات کرده و سحبان در فصاحت و بلاغت نظیر نداشته چنانچه مشهور
فصاحه سحبان وخط بن مظله وحلة لقمان وذهد بن آدم اذا جمعت فی المرء والمرء
والمرء مفلس ولیس لها فلد بمثلها درهم معین امینت فصاحت و خطابت شیرازی و مکنت تمام
پیدا نمود بدرجه سیم پسر ادهم مجنی آمده یک تن آدم جمع کرده و او از مال اسیابی بحره و فقیر باشد ابداً از نزد مردم
بعد یک پول شان و مقامی منیت و ما شرح عبادات و عبادت بر سیم لیکن در مجلد سیم این کتاب مستطاب نوشته

ذکر وقایع سال پنجاه و ششم و مسافرت معویه بعزم مدینه و تعیین یزید بولیعهدی خود

معویه بنا بر مشاورت مردم کوفه عبد الله بن عامر را احضار نموده و عبید الله بن زیاد بن ابیه را که حاکم خراسان بود بحکومت
بصره و کوفه برداشت و منشور حکومت خراسان را بنام سعید بن عثمان نگاشت و سعید با تفاق احنف بن قیس و عبید الله
ماه خراسان در پیش گرفت لیکن سعید احنف ناخوش مزاج گردیده و سعید چند روزی بجهت رفع ناخوشی احنف در
طبران توقف کرده و عاقبت احنف از آن مرض بمرد و سعید مراجعت نموده و مرو آمد و از آنجا بخراسان
شتافت و چون بمرو رسید امور ملک و لشکر منظم ساخت و بتمام حکمرانان افغانستان و خوارزم و ماوراء النهر
و حکمرانی خوارزم اخبار آگهی داد و آنگاه با لشکری بسیار بعزم ماوراء النهر بیرون آمد و از نزدیک سرقند سیاه بر آن
و جنگهای سخت کرده و غنایم بسیار بچنگ آورد و مراجعت بمرو نموده و بانتظام امور جمهور پرداخت و در این سال مجرمه
و سعید نمودن یزید را کشتر زیاد نمود و هر کس استماع داشت و اظهار مخالفت میکرد او را بدبیر قانع میکرد و بقبول
راضی میساخت و ما در اینجا از چندین تن که ابتدا به سعیدی یزید انگاه و داشته و عاقبت بقبول راضی شده و گفته
معین بر نگاشته یک فقره ای نویسیم آن بانی بن عروه المادی که رئیس قوم و زعیم قبیله مراد بود در سنه
و تاسع و ستین که معویه شروع سعیدی یزید بیان کرد و بر دین شد آنگاه بانی بن عروه روی بمردم قبیله خود و
سایر مردم کرده گفت معویه با خاطر مدبان قرار گرفته که یزید را بخلافت نشاند و شرابها بمنصفات کوفیده و حضایل بسیار یزید
خاطر نشان ما ساخته که در فرمان بردای او مطیع باشیم بخدای قسمت که هرگز اینکار صورت نگیرد و از این گونه
بیانات میکرد و مردان قبیله مذاق بود خود را بیانی از قوم معویه رسانید و سلام بانی را معروض داشت معویه
گفت برگرد و مردمان اگر از این اظهاری کرده که مطلبی از من تو رسیده باشد مسجد رود و گواهی بانی نزد من قبیله
هستی من خویش خادم تو گردی برسه شنیده ام اعتراضات تو بگوش معویه رسیده و دانسته که این ایام

وقایع جهان و جهانیان

چون زمان خلافت عمر رسید ابوبکر و عمر بن خطاب رضی الله عنهما مشاورت کردند در ترک این اختلافات کن که بجهت دنیا و ریاست است و اتفاق کنید بر یک کلمه و یک رای و یک مذهب و یک طریقه و یک شریعت و بود مشغول بکار خلافت و رعایت کلیات امور و کفت با من بیعت کنید بشرط آنکه بسیرت من کار کنید و اگر نه بیعت بجای آورید و چون سخن بدینجا رسید عمر برخاست و بیعت کرد و چون مردم از مسجد متفرق شدند غلام را بخواند و گفت چون بخانه روی و بنشینی بنزد من بیا تا با تو سخنی بگویم چون بخانه رفت و بنشست غلام بیامد و بنشست و گفت چون بخانه رفتی مردم بنزد تو آمدند و بیعت کردند و چون بیعت کردند گفتند که ما را بیعت بر تو واجب شد و ما را بر تو حقی است و ما را بر تو حقوق است و ما را بر تو حرمتی است و ما را بر تو حرمتی است و ما را بر تو حرمتی

ذکر وقایع سال پنجاه و هشتم و جنبات معویه یازدهم و مغفرتین او و وفات برخی از بزرگان دین

چون معویه از کار بشام و مهمات خود فارغ شد و رنج سفر استوده شد بعزل و نصب برخی حکام پرداخت از جمله مروان
بحکم حاکم مدینه را معزول ساخت و ولیه بن عتبه بن ابی سفیان را بحکومت مدینه برداشت و ضحاک بن قیس را و ما عمرای کوفه و
عبید الله بن زیاد حاکم بصره بحکومت بصره باقی ماند و حکومت خراسان و افغانستان نیز طوق باو گردید و او مشهور بحکام
فرستاد و انتظار را بر سر حکومت باز داشت و معویه نسه ماند تا عبد الله بن قیس بحکم حاکم بالیقدرام از شام بمدینه
بروان زد عبد الله بحسب فرمان را قضیه پیش گرفت و چون پادشاه روم از جنبش سپاه شام آگهی یافت
از نشستگاه گردید و ناچار بجمع سپاه و تهیه جنگ افزار پرداخت و با استقبال عبد الله بیرون شد و پس از ملاقی چند
سخن مولانک است داد و حمایت فقیر خواستگار بصلح گرایید و مالی وافر بعبد الله داد عبد الله با غنایم بسیار و بدایا بشام
مظفر بشام برگشت و معویه شاد کام گردید و از اجنیب قسه مزبوره انتقال شد این الفقه گوید وفات سعد انصاری بود
وفات نمود و عبید الرحمن ابی بکر رضی الله عنهما که یکی از معارضین خلافت یزید بود و فجاءه زندگی کرد وفات یافت
عبد الرحمن با عایشه ام المومنین زوجه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم سلسله انصاری بود و بر تن وفات عبد الرحمن
را در سال پنجاه و هشتم نگاشته و نیز انتقال شیبه بن عثمان بن ابی طلحه کاتب کعبه بود وفات نمود و ام حبیبه ام
المومنین بینی از عمامه در بیست و شش سالگی انتقال فات کرد و او بمدینه برای دفن خانواده انتقال خاک رفت

ذکر وقایع سال پنجاه و هشتم و لشکر فرستادن معویه بجنگ رومیان

با انکه عبد الله بن قیس با بصیر روم شده ایجاب و قبول کرده بود با معویه قانع گردید و چون فصل زمستان بپایان رسید
و بهار فرا آمد مقرر داشت تا مالک بن عبد الله الخثعمی از شام بجنگ با روم حمله برون زند و مانند سیل جسته تا بقسطنطنیه
قسطنطنیه سپاه برانده فقیه روم ناچار باز به بجمع سپاه پرداخت و مقابله و مقاتله فیمابین اسلام پرداخت و با تعرکا پیکست
حال گردید و خواهان صلح شده و مالک بن عبد الله با مالی وافر از راضی فقیه روی بشام آورد و مظفر و منصور رفت نیز
رسید و چون شنید معویه کوفه ان جنگ زیرا چون بحمره کوفه یک اضطراب سپاه بود کشته شد نهایت افسرده گردید و ال میل
او را قسطنطنیه فرستاد و جای وجسیبا و در حق اقتدار داشت علی جلد معویه در این سال ضحاک بن قیس را از حکومت کوفه
باز داشت و عبد الرحمن بن عبد الله بن عثمان ثقفی را بحکومت کوفه فرستاد و عبد الرحمن پسر ام الحکم دختر ابی سفیان خواهر
زاده معویه بود چون عبد الرحمن بکوفه آمد بمسجد رفته و بر فراز منبر رفت و خطبه غرا ایراد نمود و مردم را مژده داد که بزودی
خواهد رسید و امیر المومنین معویه بن ابی سفیان فتح سال چهل و هشتم از حکومت او بعهده ذکری شده و دنیا را وداع گفت
وفات او بعهده واقع شده و فرمانروا فرمان گردید چون خبر وفات او بگوش معویه رسید بحاکم بصره مسلمه بن مخلد

ذکر وقایع سال پنجاه و هشتم و حکومت عبد الرحمن بن خراسان و جنبات عمیر بن ابی الحباب زیاد و صلح او

نگاشت که با باقی مانده کان او محبت نماید و نیز انتقال عبید الله بن زیاد بن ابیه برادر معویه از فرزندان بود که پس از چهار یک از جانب عم خود معویه بحکومت و مرزبانی ربل و سند

وقایع جهان و همانیان

آمد کی عبید الله بن زیاد بود کی معاملات او با معویه نگاشته شده و او را معویه حکومت بصره تا انتهای افغانستان متروکستان داده و عبید الله برادر خود عباد بن زیاد را بجکومت سیستان فرستاد و عباد بن زیاد سیستان را بدست آورد و پس از مدتی عبید الله بن زیاد بکار ماند و بخیال امارت یافتن بزرگی بود و با عبد الله بن زبیر که خلافت را بدست آورده بود مخالفت کرد و با معویه بیعت کرد و او را بخلافت قبول کرد و معویه او را بحکومت خراسان فرستاد و او بمرو آمد و بر خوارج غلبه کرد و آنها را از خراسان بیرون کرد و بعد از آن بر سیستان و کابل و زابلستان و کرمان و مکران و تمام ایران شرقی مسلط شد و بعد از مرگ معویه در سنه ۶۰ هجری عبید الله بن زیاد بحکومت خراسان و

وسر از اطاعت معویه و امر ولیعهدی و بیعت او برمی تافتند تا روزی معویه بر سه منبر آمد و شمه از مناقب یزید و صفات
پسندیده او بیان کرد و ضحاک بن قیس که نخست شام بود بجای او خواست و گفت یا امیر المومنین یزید بر پیش با فزونی
رتبت از تو گرفته او را اصحاب جمعیت و عصابها بوده و باید او را به ولیعهدی قبل از رسیدن مرگ بگیری تا پس از تو کاری نیفتد
باشد چون ضحاک سخن بپایان برد سعید بن العاص از جای برخواست و مسجد از بوی نطق و داد فصاحت بداد و گفت
راست محمد یه شیوائی متین فسه ماکه همچون گوهری چو پان نمانند انچه از نیکوئی مقالات گفت پس از او یزید بن المقنع و بعد او
حصین بن نمیر السکونی هر یک سخنی راجع بتعیین ولیعهدی یزید مطابق مرام معویه بیان کرده و بجای خود نشستند انگاه
احنف بن قیس بازبه تکلم آمد و شرحی بپایان برد و معویه را سرد ساخت و چون معویه از منبر فرو آمد و هم از پس گه گیر
بازید در آمده و بیعت نمودند معویه بدار الحکومه آمد و بفرمان حکم والی مدینه مکتوب کرد که از بزرگان و معاریف شام نیز بازید بیعت
گرفته و از بعث نمایندگان مصر و روساء یمن و وجهای عراق و سران جزیره نیز بازید عهد اطاعت بسته و ولایت
عهدی او رضا داده و البته نویز از فرد و مدینه بیعت گیرد پس از رسیدن مکتوب معویه بمروان در مدینه وی او جامع اجتماع کرد
و خطبه خواند و از ولایت عهدی یزید بیعت سایر مردم شهر می گفت لیکن مردم مدینه چون دانستند معویه قرار خود
یزید را ولیعهد نموده و بهمه افتاده و بمروان جوابهای خشن و درشت دادند مروان چگونگی را بدر بار خلافت بشام نگاشت
معویه مصمم گردید که بعزم مکه معظمه بمدینه آید و خود شامل این کار را بگشاید چند روز بعد از شام حرکت کرد و بطرف مدینه
رهسپار شد مردم مدینه چون از آمدن معویه آگهی یافتند باستقبالش شتافتند و او با احسنی شایسته وارد مدینه شد
معویه بدار الحکومه فرود آمد و چون از مدل انعام و معارف اکرام پرداخت و فسحتی حاصل کرد بمسجد رفته و بر فراز منبر آمد و پس
از ستایش یزید گفت و از مناقب یزید بسیار بر شمرد و گفت تمامی مردم شام و مصر و عراق و یمن و غیره بخلافت یزید
گردن نهاده اند مگر معدودی همچون امام حسین علیه السلام و عبد الله بن عمر و عبد الله بن زبیر و غیره و اکنون انها هوش نشانند
و با یزید بیعت ننمایند از من مخواهند دید انگاه از منبر بزیر آمد و براه سرای خویش گرفت و پس از چند روزی بمکه حرکت کرد
چون مردم از آمدن او خبر دار شدند باستقبالش شتافتند از انجمله حسین بن علی علیهما السلام و عبد الله بن عمر و عبد الله بن زبیر
و سایر بزرگان بودند چون معویه بمکه در آمد و پس از مناسک حج و طواف بیت الله الحرام مراجعتی به نوبت یک یک از
بزرگان همچون امام حسین علیه السلام و عبد الله بن عمر بن الخطاب رضی الله عنهما و غیره را طلب کرد و از بیعت و خلافت و ولیعهدی
یزید شرحی وافر بیان نمود و گفت دگر کسی باقی نمانده است که با طاعت یزید سر خم نکرده باشد و اگر شما نیز کمتر از مردم
شام نظر با خواهید دید و عنقریب چشمه آنگاه بحجه مرتکب خطاهای بیمن و بخشهای بزرگ فرستاد
و چند روز بعد در جامع کرباهای منبر رفت و تمامی بزرگان و عامه و عامی قوم حاضر بودند انگاه گفت محبت کرده و عملی
بر تمنای نفس و عرض خود سخن گویند و راه راستی و حقیقت پویند شنیده ام که گفته اند حسین بن علی علیهما السلام و عبد الله بن عمر
بن الخطاب رضی الله عنهما و عبد الله بن زبیر که امیک در پای منبر حاضر میشدند با یزید بیعت کرده اند و سر از مناقب و
اطاعت او بر نافته اند ان چه بنیان بزرگ و اهتمام شگرف است که با نچنان سستی امر و زمن محقر صفا نیاز اطلب مردم
کرد انجا حاضر گردند تا طلب بر تمامی مردم مکشوف گردد و بداند انجا معدودی بر جمله با یزید بیعت کرده و در خلافت او اطاعت

وقایع جهان و جهانیان

خوانده و اگر کسی با شبه و شباهتی روی داده برخیزد و برنشان بشتابد و سؤال نماید تا قصه را و گرداب حیرت و خلافت
خانه دادن این جمعی از سپاهیان و قواد و کارهای بزرگ و خاصه با رخای برخاسته و شمشیرها کشیده و صدها با هیاهو غلبه کرده که
با امیرالمؤمنین امان بدهید که فرمانشان بری و هر سامانیان حضرت یعنی فرمان کن تا خونشان بزیریم تا انگیزه بیاناند
و زیم دیگر کرده و معویه را اجل میسر و گردیده و خاصه اب حرمت کشوده و آماز شده ی کرده و گفت چه مردمان خونخواه خونریزان
مسلک بوده که و خانه خانه و حرم کعبه منواسید خونریزی کنید بجای خود با شبه و سیف با خطر شبه همیشه با دهنام کنید
که اینجا جای امن و امان بوده و چون این مجلس بپایان رفت و سه سخنان بجای نشسته بزرگان و زعمای قوم را دعوت
جنی بود که بسدن مؤدده و حقیقت را خبنده و حسین بن علی و عبدالله بن عمر و سایر بزرگان مجالی ماند که اظهار رائی نمایند
و این قسم مجلس تمام شده و همه بزیر آمده و مردم متفرق و چنین وانشده که فی الواقع امام حسین علیه السلام و سایرین را بزید بیعت
کرده اند و بخلوف و سلطنت او رضی شده اند و این دو مجلس بود که معویه با شتاب هائی که دانید چنانچه قرار یافت
کی و مدینه و این یک بزرگ و بنگاه معویه یا نگر بطرف شام رسپار گردیده و پس از چندی بشام رسید و بطرف
مسافرت خود بجلو و بعیت صدمان را بزید مکتوب کرد و که با تمام مردم را بجهد بیعت بزید بخوانند و نیز فرمان استاندار مدینه
که مادش امین بود و فات کرده و نیز حسین بن سعید بن عاصی و ابوهرمز و مؤذن قرشی و سعید بن عاص بن سعید بن عاص
و عبدالله بن عبدالرحمن بن خالد بن ولید و دنیا را وداع گفته و در سکوت خاک خوش بخفته

ذکر وقایع سال شصتم و وصای و وفات معویه بن ابی سفیان در شام

چون معویه بن ابی سفیان از کرد مراجعت بشام نمود دیگر باره بکام و مال خویش مشغول و فرستاد و جنی را وقایع گذشته و بیعت
گاه فرمان بر خلافت بزید فرزندش و امر داد که مجدداً ولات و ایالات را مردم بجهت بزید بیعت گیرند و خود نیز وصایای
چندی مدنظر گرد و بجهت بزید که پس از مردن بکار بندد و محتویات آن وصیت نامه بزید بود که ایزند و ما ترجمه
سوده حضرات شود و بسم الله خود بنفسه و جانم مشیت ایزدی را پرداختم و بشتاب فرمان بزرگ را بام کردم و عهدهای قوی پیچه
با جمیع نوشتم و مهر نمودم و من بعد صاف تو ای فرزند حسین بن علی بن ابی طالب علیهما السلام و عبدالله بن زبیر و عبدالله بن
عمر خطاب رضی الله عنهم جمع نشده و من انصاف با تجاوز و اگذاشتم ای بزید با گر عبدالله بن عمر بن الخطاب رضی الله
عنهما او مردیست بارسا و عابد و زاهد و بطاعات دنیوی نظری ندارد و چون دیگران با تو بیعت کنند او نیز بیعت کند
ما او کاری نداشته باشی اما حسین بن علی علیهما السلام چنان هست که مردم کوفه دست از او بدارند و او را بتو ترجیح ندهند
اگر روزی شد که جنگ کردی و او را خطر ایجی مساوا او را گیر کنی و حساب نمایی البته دست نگهدار و حرمت صله رحم
و حرمت او را منظور دارد و با او مسامحه نمائی اما عبدالله بن زبیر مانند شیر بیشه است و قصه کوفه را آنوقت بجهت نجات
مانند و با او جان مزاحم کن و بعد کار او را بسازی و چون از قضیه کوفه بسلامت آید نجیز او را زهم بده و پس از او خاطر جمع باش
و اگر بر او دست یافتی او را نیز بقتل رسان و مردم حجاز که اصل و پوند تو از آنانست سخت دست جاده و چون بزرگ تو آیند
آنها را خوار و ذلیل بحیره کنند و از مردم عراق خاطر جمع باش و اگر روزی یک والی بطلبند دریغ ندارند زیرا تیغ یک حاکم

بجهة رضایت رعیت بهتر از صد هزار شمشیر کشیدن و بهم افتادن قشون است و مردم شام را میگوید باید که دشمنان شیرین
توانند و برای دفع دشمنان از شما میان معاونت بخواهد که ایشان در همه حال ناصر و یاور تو خواهند بود و از خان و خدمت
تو کوشند و آنچه رضایت خاطر تو نوشند و حجت های دیگر نزدیک بهمین مضامین که نگاشته آمد امام معویه باصلاح شیرین
و کهولت خود را و سخت شکسته و خسته و ناخوش احوال بود و همه روزه قدری او روی بضعف گذاشته و مرضهای گوناگون
در و عارض میشد و همه روزه مبالغه و میگرید و از مصائب و نوائب خود تا بسیار بود و چون دانست اجلش بسیار نزدیک
شده و ضحاک بن قیس شحنه شام را طلب کرد و گفت چون اجل من فرا رسد یزید را خبر کن و آنوقت یزید در حوالی شام
از پی شکار رفته بود علی الخبر معویه درگذشت و رحلت بدار سرای بقا و این واقعه در شب چهارشنبه پانزدهم رجب هشتاد
هشت هجری واقع گردید مدت هشتاد و یکسال عمر کرده و مدت نوزده سال و سه ماه سلطنت داشت علاوه از زمان خلافت
و سلطنت قبل از نبوت و دو سال چند ماه پس از وفات برادرش یزید بن ابی سفیان حکمران شام بود

بحث نشستن یزید بن معویه و منشور نوشتن بولایات بجهة تجدید بیعت با او

چون معویه بن ابی سفیان از دنیا بگذشت و مدفون گردید یزید بن معویه بر حسب وصیت پدر و ولایت ولایات عهدی بر زیر
تخت خلافت و سلطنت برآمد بتخت سه روز در خانه بماند و کسی را بار نمیداد و اضطراب و قلق و فزع داشت چون سه روز
بگذشت از خانه بظرف جامع برآمد بمنبر رفت و خطبه آغاز نمود و چون فراغت یافت از منبر فرود آمد و باندرون
رفت و بار عام داد و مردم گروه گروه باز پس گردیدند و دیگر روز مانند عصام بن صعصعه و عبدالله مازن و عبدالله بن همام باهلی
و خطبه باز بر تعزیت از فوت معویه و تهنیت بر خلافت او خواندند و یزید دست بخشش و نزل گشود و امر بر کل گردانی نمود
و فرمانها بنام عمال و ولایات از فوت معویه و نشستن خود بر تخت خلافت مکتوب فرمود و مراسلاتی بدستها داد
و جملهٔ منشورات بیک مضمون بود که خلاصه اش اینست معویه که یکی از بندگان خدا بود و خدا او را بخلافت و ولایت برگزید
باجل موعود درگذشت خداوند بیامرزد چه بکند که درگذشت و چه خوش درگذشت اینک باید کسانیکه در تحت حکومت و
فرمانبرداری تو میباشند یعنی حاکم بنا تا بایه بتجدید بیعت بنامند و اطاعت ما را واجب بدانند و آنکه ما خبر کننده و تا می
این نماشره نامه ها را بتوسط سفیران و قاصدان سبک پی نزد والیان ولایات فرستاد و لاکن یزید بن معویه بیشتر
توجهش با مام حسین علیه السلام و عبدالله بن عمر رضی الله عنه و عبدالله بن زبیر بود که از این سه تن بزودتر بیعت گرفته شود
و مخصوصا نامه ولید بن عتبه حاکم مدینه تاکید کاشت که از این سه نفر بیعت بزودی بگیرد

ذکر رسیدن نامه یزید بن معویه بمدینه بولید بن عتبه و طلب کردن او امام حسین علیه السلام را در باب بیعت یزید

چون نامه یزید بن معویه به ولید بن عتبه بن ابی سفیان پسر عم یزید در مدینه رسید و امر و فرمان حکم نما نوشته یزید مشعر
گردید که با آنها چگونه مروان گفت عبدالله بن عمر او ترک دنیا گفته از دست بده ولی حسین بن علی و عبدالله بن زبیر را
بخواه و به بیعت دعوت کن اگر قبول کردند چه بهتر و آنگاه خبر فوت معویه بمدینه منتشر گردید و از اینجا از مجلس تعزیت رفتن
کردن بزن ولید بن عتبه امام حسین و عبدالله را طلب کرد و حضرت سید الشهدا از نزد ولید برآمد ولید گفت معویه دنیا را

وداع کرد و مردم بازید پیرامش بیعت نمودند و او طلب کردم که مقدم بیعت فرمائی امام حسین فرمود باشد تا مردم بکلی بیعت کنند نیز حاضر میشوم فتنه نخواهد آنگاه کسان بی هم در طلب عبدالله بن زبیر فرستاد چون عبدالله دانست که مقصود بیعت کردن است بمکه گریخت چون قبیله از فرار عبدالله خبردار گردید بشتاب از سواران جرار بمعیت او فرستاد که هر کجا دست یابند دست بسته بمدینه پیش آرند سواران رفتند و او را یافته برگشتند عتبه فرمان داد تا همچی از کسان و دوستان او گرفتند و بزندان انداختند از انجمله عبدالله بن ابی مطیع عمر او و عبدالله بن عمر او بود که در حبس افتاد و مردم جمع شده و زندان را شکستند و عبدالله و سایرین را نجات دادند قبیله کتبی را بیزید مکتوب کرد چون نامه عتبه بیزید رسید سخت برآشفت و خشمناک گردید و بدو نامه کرد که عبدالله زبیر از هیچ مکان مابرون نتواند شد هر کجا باشد او را مطیع خواهم ساخت او را در بیعت کردن امام حسین کوتاهی مکن و اگر کار را مهیا نسازد سر از تنش بگیر و بسوی من بفرست چون نامه یزید بعتبه رسید بهمان فحوا که او را مکتوب نموده بود بحسین نگاشت اگر یزید تمامی دنیا را بمن واگذارد و مرا او را در مساحت سر و شارف بر نیامد خواهد کشت خواه از بیعت یزید همستاع نماید

ذکر حرکت امام حسین علیه السلام از مدینه بجهته مکه معظمه و رسیدن آنجا و رسیدن نامه رسیدن از مکه مردم کوفه و فرستادن مسلم بکوفه

حضرت امام حسین علیه السلام چون دانست که یزید بر بخت خلافت نشسته و مردم را بیعت خود درآورده و مانیک بر سر است که از او نیز بیعت گیرد و عبدالله زبیر را بطلب همین مطلب ماه مکه پیش گرفت و بر آن شد که از مدینه بطرف مکه مهاجرت فرماید آنگاه برادران و خویشان را طلب نمود و مقصد مقصود بیان کرد و فرمود من هرگز با یزید که خصایل کوهیده او و دوستی بیعت ننام و ابیک ظالم که هستم آنگاه مجلس مرتب فرمود و کجاوه ها مهیا ساخت و با برادران و فرزندان و زنان و خواهران از مدینه پس از وداع با قبر مطهر جده بزرگوارش و مادرش و برادرش حنیفه بیرون زد و همراه خود محمد بن حنیفه را وداع گفت و توصیه فرمود که کسانیکه در مدینه بمانند مانده چون از مدینه بیرون شد اصحاب گفتند بهتر است از راه بیرون برویم که دشمنان از عقب نیایند حضرت فرمود هیهات که گذای موکند است از راه اعظم بیرون شوم تا خود و هر چه خواهد شود چون نعمان را با چهل سوار عبدالله بن ابی مطیع بسرپرستی و لفت تا بین رسول الله آدم چنه نصیحت کنند و انها انیت چون او گردید اقامت کردن و هر دو را بیعت خود درآورد و هرگز خیال کوفه نمایند زیرا مردمان کوفه بدو توا سنید کردند و او را بدان ساخته البته در کوفه توقف فرمانروایان از هر سو بطرف بشتابند انگاه حسین علیه السلام کوچ از ذروح داده تا بمکه معظمه رسید و مدت مسافرت از مدینه تا مکه سی و پنج روز شد که حضرت شب یکشنبه هیجدهم رجب از مدینه بیرون شد و روز جمعه سیم شعبان بمکه وارد شد و تمام آن حضرت بجز روز عبدالله بن عمر رضی الله عنهما از مدینه بیرون شتافت و بمکه آمد پس از ورود حضرت امام حسین به مکه عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عمر و عبدالله بن عباس و سایر بزرگان قوم خدمتش مشرف شده و اظهار ارادت و مودت نمودند و پس از آن همه روزه در نماز حاضر شده با حضرت اقتدا کردند از آنسوی چون یزید دانست که حسین بن علی علیه السلام و عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عمر از مدینه بمکه رفته سخت هراسناک شد و ولید بن عتبه حاکم مدینه را معزول ساخت و مروان سعید الاشدق را حاکم مدینه کرد و مکتوبی به عبدالله بن

عباس بگذشت که امام حسین بیعت مرا خواهد و داشت البته او را دیدار فرصت ما نگذارد بیعت نفرستاد تا مدت و یا کنه کی ملت کرد و من
باو چون در رسم معویه که با حسن نفاق کرد و معاویه همتیاز را آنچه در حق حسن مقرر بود مدید هم اگر خود او نمیخواهد و هم چون او نمیخواهد
سوگند میخورد که خلاف شرط نکند و تو که سید و بزرگ قبیله شاید و واسطه خوابی بود چون نامه یزید عبدالله بن عباس سید
و جوابش نوشت چون امام بگذرد سید سبب مسافرت او را پرسید و معلوم شد که گمان تو باو چیزی نداشت و خشت
او را خواهد و از ذات او حلوا گرفته فاجر بگذرد که دنیا و خدای تعالی زیست کند او را باب خواهش تو بچشم امام حسین
او را دیدار کرد و او نخواهد بیعت من میکند شاید فرمان اصلاح شود چون چیزی گذشت و فرمان عبید الله و بصره و کوفه
و سایر بلدان رسانیدند که حسین علیه السلام با یزید بیعت نکرده و قصد مکه تشریف برده از هر جا نامه کردند نخجیر و در کوفه
در خانه سلیمان بن صرد الخزاعی جمع شدند و سخن از خلافت یزید و استماع بیعت امام حسین کرده و بگی گفتند با یا امام حسین
مکتوب کرد و تا بطرف ما آید آنگاه مکتوبی نوشته و اظهار عبودیت و ارادت نموده و ان بزرگوار را بکوفه طلب کردند پس این
مکتوب با نامه های دیگر کرده و با سولان چپرد بنان بگذرستاد و نزد امام حسین علیه السلام آمده و سولان از
که با نامه ها که فیان منه بن اضبط ناد بکوفه را حرکت شده و با نامه های عبودیت شتابان بگذرستاده چند اگر صد نامه با زیاده
بود و از وه مرا بگشت و سولان کلید بخانه تن شدند که آخرین انتخابات بن هانی بن السبیعی و سعید بن عبد الله الحنفی بودند
چون سولان بسیار و نامه ها بی اندازه نوشته و همه روزه در خدمت آن بزرگوار عرضه میشود که با بطرف کوفه حرکت
فرمائی که ما را امامی و پیشوائی و حقیقتی جز حضرت جواب کوفیان نگاشت و مسلم بن عقیل پسر عم خود را نصب بود بطرف
کوفه روانه شوا گردیدی کوفیان قضا و غایبا از روی مخالفت و امامت مرا با ندمن بنویس تا من نیز با بیعت روانه کوفه شوم
و بعیت مسلم قیس بن مسهر الصیداوی و عمارة بن عبد الله السلولی و چند تن از بزرگان کوفه که برای بیعت آمده بودند عطا
داشت با تجماعت او نجمه رمضان از مکه مرون شده و چون سوال را دکوفه رسیده و بمنزل سلیمان صرد خزاعی وارد گردد چون
صبح دمید از دو مسلم آگهی یافته بخدمتش شتافته و دست سرور و مسلم بن عقیل نگاه مکتوب او و حسین که بخدمت او نوشته
بود و ایت و نمود و عرضه داشت دهی کرده و همه را بکثیر و تعلیم نموده و از جانب خواسته با مسلم بیعت نموده و قسمها یاد کرده که
در قبال جان و مال خصائص گفته و از بیعت رجوع نکنند و از بیعت نرفتی گردند و مدت اندک مجموعه نفوا با مسلم
بیعت کرده و با فیه زائی گرفت و مشاهده کس با آنکه بیعت کرده چون مسلم بیعتها و یکجا کثیری و بیعت کرده و همه
روزه اظهار عبودیت و خلوص نیت نسبت با یزید حسین بنیایند چگونه گفته بخدمت بنشت چون او مدینه علیه السلام را بگفتگو
و گرداورده کوفه آگهی یافت نامه بروانه بصره نوشت و از اطراف خویش خواند و آن نامه را بسلیمان نامی داده داشت
که بشتاب بصره رسانده سلیمان فتح نامه را گرفته بصره آمد و مکتوب او حسین بن بشیر بصره مانند حنف بن قیس و منذر بن
جارود و مسابر بن سایه آن سادات رسانیدند و خطابه بازنده و انصفت و خدمت بخدمت نوشته و بخط پاک
و کتابت شده که با قبایل و عشایر خویش در خدمت امام حسین حاضر گردند و بیعت نمایند و از جان و مال دریغ نمایند و بر آب
مکتوبی خاصه با بخدمت نگاشته چون نوبت جواب و نشستن بمنذر بن جارود و سید از نیشه گردد گرد صیاد عبید الله بن زیاد که
بصره این نامه نوشته انجمنه که دوستان و شیعان امام حسین چه پیمانند و این سولان او به بن عقل داشته که بکوفه من نرفته و او

مردن خیال نامه امام حسین را فرو بعبید الله بن زیاد داد و بعبید الله نهایت خورسند شد و فرمانداری سوراخت شکنجه داد آورد تا بیان کرد امام حسین مشایخ بصره و کوفه این اشخاص را حاضر ساخت گفت شما با خوی و سخاوت و مهربانی زیاد بن ابیه در میان توده بگونه حکومت بصره را داشت میدانید من پسر آن پدرم و کوچک و بزرگ رسم و شخصیت کنم آسوده بجای خود بنشینید و سوی کسی میل نکنید و اگر فتنه و فساد ننمایید و بر سر یزید و بجای خود بسلامت بروید و افزون من در جامع آمده خطبه خواهم کرد و فرمان و آثار رسول حسین بن علی علیهما السلام ادا خواهم نمود و از بعد بکاخ رفت و بالای منبر شد و پس حمد خدا و درود پیغمبر اکرم شرحی از سیاست و کفایت خود بیان کرد و گفت هر کس متابعت حسین بن علی نماید خود و خویش و اقاربش را نابود خواهد نمود و خانه و اسباب او تمامی غارت خواهد رفت امروز مرا بخود درست کنید و بیرون بروید و هر کس را دیدید که بر ضد ما قیام کرده و یا کارشکنی میکند او را بدار خواهم زد و بکارش خاتمه خواهم داد و از منبر بزیر آمد و راه خانه را پیش گرفت مردم بصره نهایت بر سیدند و دو دسته با هم نزاع کردند و بسیاری کشته شدند و سکوت نشستند عبید الله بن زیاد شرح این وقایع نگاشت و با پیکی مانند عقاب پرنده بکاخ شام روانه داشت و یزید از آنگی فرستاد

نامه نوشتن مردم کوفه بر یزید بن معویه در باب ورود مسلم و تجمع مردم بر او و مامور نمودن یزید ابن زیاد را بحکومت کوفه

در این وقت که مسلم بن عقیل در کوفه بر حل و عقد امور قیام کرده و مردم را از اطراف خود جمع کرده و پس گرفته و فوج فوج بخدمتش میرسیدند و دست بیعت میدادند عمر بن سعد و عبید الله بن مسلم بن بهیله الحضرمی و عمارة بن عقبه هر یک نزد نعمان بن بشیر رفتند و گفتند حال او نشسته ولی خبر ندارد که مسلم بن عقیل از جانب امام حسین بکوفه گرفتن بیعت بکوفه آمده اکنون چندین هزار تن با او بیعت کرده اند اگر او را بیدار نکنی و جلو گیری نکنی بزودی کار از دست بیرون خواهد رفت نعمان بن بشیر گفت من با کسی که با من بجنگ برخیزد جنگ نخواهم کرد و با کسی که با من صلح کند صلح خواهم کرد عبید الله گفت: اصلاحات بگذار و بپرهیز از فتنه و فساد گذار که هر کس خلاف کند من او را سزا دهم عبید الله بن مسلم برداشت و بیزید مکتوب کرد که مسلم بن عقیل بکوفه آمده و مردم همه روزه پیش او حاضر شده و دست بیعت میدهند و امام حسین را کوفه مطلب کرده اند و نعمان بن بشیر بسکوت و خموشی وقت میگذراند اگر نامه بدید گرد که سپاه و لشکر بفرستد مهمات حبس را نماید تو اگر کوفه را میخواهی که در تحت سلطنت تو باشد تغیر را بفرست که از سیاست و سطوت او بترسند چون نامه عبید الله بیزید رسید سخت بهراسید و میخواست جواب عبید الله را بنویسد که دو مکتوب عمر بن سعد و چند تن دیگر از مردم بنی امیه و دستان معویه رسید بخشی در کار کوفه سر آورد و با و بر بیش سر جون در باب حکومت کوفه مشورت کرد سرجون گفت عبید الله بن زیاد بحکومت کوفه نیرزد و این سرجون از مردم روم بود و در کلیسا خدمات معویه را بقسطنطنیه میکرد و هم اسیر سپاه معویه شده و چون سایر ممالیک در خدمت معویه بزیست چون کفایت و درایتی تمام داشت روز بروز بر مقام و منزلتش افزوده شد تا معویه او را بوزارت خویش برداشت و پس از فوت معویه یزید با پسر جون وزارت را داده و با او در امورات مشاورت کرد و علی الجمله یزید مکتوبی بعبید الله زیاد حاکم بصره نوشت که حکومت کوفه را نیز بخود ادام الله بصرته تمام کوفه رو و این عقیل را گرفتار کن و او را سر از تن بردار یا آنکه از کوفه بیرونش نما چون مکتوب یزید بن معویه بعبید الله رسید بمسجد در آمد و بمنبر رفت و گفت امروز خلیفه حکومت کوفه را من ارزانی داشته و من عازم کوفه شدم و برادرم عثمان بن زیاد را به نیابت خود در بصره میگذارم از اطاعت و فرمان برداری او تخلف نکنید

ذکر ورود عبید الله بن زیاد کوفه و خطبه خواندن او واقعه قتل مردم از دور مسلم بن عقیل

صبح با تجهیز خاطر صبحدم تا نزدیک جمعیت که چهل هزار تن بودند راه داد چون کرده و بودند یک نفر حاضر نبود حضرت مسلم نماز
حضر گذاشت و کف افسوس بهم سائیده از مسجد بیرون شد از کوچه و محلات عبور نمود کسی را نشناخت و کسی
او را نیز نمی شناخت تا به سرای هانی بن عروه رسید خانه را خلوت دید که یک بار به زبان آمد و از او پرسید کیست جواب
گفت کنیز هانی بن عروه است گفت بروبه نزد مسلم بن عقیل است باز رفت و برگشت که اقایم نامبرده خوابیده است و خواهش
مجدد آمد میکرد یعنی نامسلم بروان رفت و هانی محلی بمای برایش معین کرد و گفت چند روز است که ناخوشش احوال بود
و تمام روز منزل می آمد و نام هم با وی مسلم راحت کرده و پس از ین دوستان و محبان امام حسین کم کم دانستند که مسلم
بن عقیل بخانه هانی بن عروه مهمان است شادان و خرم شدند و گاه و بیگاه به انجا شتافته اظهار محبت و ارادت میکردند
شبی هانی مرسلم گفت چون من ناخوشش احوال و مضطری بودم و نتوانستم بعیادت تو بیایم عبیدالله را دیدار کنم او ناچار بعیادت من خواهد آمد
و بهترین وقتی مرا و تو بالنصیب شود و ازین پیشتر اگر مرد جالی که میکرد مرا توقف نمیتوان شود چون عبیدالله بن زیاد و آید بی توانی
سر او را از تن برداری مسلم شادشد و گفت بهتر ازین نخواهد شد که من چنین دشمن بزرگی را از پای درآرم چون روزی
گذشت روزی هانی بن عروه کس نزد عبیدالله فرستاد که ناخوشی و ضعف من مانع بوده است که بخدمت امیر رسیده
عرض جمعیت کرده و بگویم امیر نیز بعیادت من قوم بگفتهٔ مزدوران چون این خبر بعبیدالله رسید و از سایرین نیز شنیده بود
که هانی ناخوش است پیام داد که بعد از نماز پیشین بعیادت تو خواهم آمد هانی مسلم را گفت هان صیاد باش
و این شمشیر گرفته و آن گوشه بنشین چون عبیدالله در آید و من مناسبت وقت عامه را از سر برداشم تو بیرون آی
و گردن او را بزن چون شام شد و بانگ مؤذن بخواست عبیدالله مسجد در آمد و نماز مغرب را بجای آورد و پس از نماز
روبخانه هانی گذارد هانی چون خبر دار گردید او را دید و دیم خبری کرد و عبیدالله بر سر بالین او بنشست هانی بحسن از ناخوشی
و ضعف خود بیان کرد و آنگاه عامه را برداشت که مسلم بن عقیل از آن گوشه حجره بیرون آمد و مسلم پدید نشد ناچار بضربت کرد و این
شعر بخواند ما الانتظار بسلمی لا تجبها وسلمی ان دعونی لا اجیبها مسلم بیرون نیامد عبیدالله متعجب شد
که این شعر را بچه مناسبت میخواند از جای برخاست و بیرون شد چون عبیدالله رفت مسلم از پس پرده خنجر بیرون آمد تا
باو شمشیر شد گفت چرا او را گذاشتی تو را که بیرون نمایندی دوست از کشتن عبیدالله زیاده نازد اشتی مسلم گفت زنی
بگریه نزد من آمد و گفت از کشتن عبیدالله باز آی که خانه ما را خراب کند اگر چنین فرمایند یان دست مسلم از کار کرد
و نیام باز نهاد و چون مسلم غضبناک و مسلح از خانه هانی گذشت هانی گفت اگر او را میکشتی فاسقی و غایبه را میکشتی اکنون مرد خود
را بکشتی و ما بسامانی برادر ان باش تا به چه آید

در تدبیر عبیدالله بن زیاد و بدست آوردن مسلم بن عقیل و گرفتاری هانی بن عروه

چون عبیدالله بن زیاد از پیش هانی بن عروه بیرون رفت و دانسته شد که هانی بجهت مناسبت این شعر را مکرر خوانده گمان
کرده اند و بوده و بمناسبت عبارت ت پنهان مشیت عبیدالله غمازی نمود را بجای آورده و بدارالعماره رفت و همی
جاسوسان را بجاست که تا اطراف و محلات را تفتیش کنند و سراغ مسلم را فیشند خبر دهند مجلد خلاصی داشت مقبل
نام که نهایت حیله گر و مدبر بود او را بخواند و سیصد دینار باو داد و گفت بمجرد تجسس و تفحص بود مسلم را پیدا نماید مقبل که از کار جاسوسی

وحشیت اندوزی بگانه زمان بود که خدمت در میان ثبت و او سجده گرفت و مسجد تعمیر شده و سه گاه یک تن و اخلاص شیعه
بزنجاست و اطاعت و صلاحیت داری میکرد و ما بر گرد از محبت اهل بیت چون میرانه انشی و یک تن و ای قوت
و قدس مشغول میباشد آمد بزنگ او مشغول نماز شد انگاه بزنزاد شده و او و صافه کرد و اطاعت و دستی او جب بنوا
و گفت شنیده و ام یک تن از اهل بیت رسالت بدین شهر آمده و گویند بجهة تعیین بن علی علیه السلام گفته و شنیده ام گاه است
و مکانش چه جاست انشخص که مسلم بن عوسجه و گفت ای شخص دو شوکه من از جهت ای شناسم و او این امر. قاصی نیست
معقل جنابی زادی گذاشت که عمر او میگویند تو او را ای شناسی و آن خاصان اولی و شهما یا و گرد که من از محبان اهل بیت
و سه هزار درهم با خود از شام آورده و بجهة اهل بیت بدم تا صرف اسب و سلاح نماید و اهلیت رسول مسلم بن عوسجه اشعر
بحالت خانه کاری از چنین دانست که راست میگوید و سوگند های او را باور کرد و او را برداشت و بخدمت مسلم بن عقیل آمده
معقل و را تسلیم کرد و دست داده بیعت با مسلم نمود و خدمتکار او شد و تا شام بخانی خدمت مسلم میسیر نامی و استان آن زمان
خدمت مسلم میآمد نشناخت و بعبید الله بن زیاد خبر برد عبید الله شاد شاد شد و او را بخواست و گفت بنی نزد بانی فرستاد که او
است تو را گرفتار ما کند و گرفته و نزد ما بیاری بانی تواب ما را بواسطه نامه سش بودن مضعف داشتن خواستند ما بیاریم عبید الله بنده
تن فرستاد تا بهر زانی بود و بانی را حاضر کردند عبید الله گفت نامه بیاری خود سش بیاره و چون بانی سلام کرد عبید الله جواب
نداد و بانی گفت این سر گرانی بجهة چیست عبید الله گفت خاموش باش ای بانی تو بنده و شنی فتنه زمان امیر المومنین
نزد مجلس میکنی و مسلم بن عقیل را نجان داشته و میهمان میخانی و مدت زمان خروج او بیعت او میخواهی و خروج او سبب مهدی و
منظر وقت بسی گرفته بخالفت و مغایرت یزید دانی و بکلمات من بجیر و مفید فانی گفت چنین است و من
هر گز این کار نکرده ام اسلم انکار نام بنیاد و ام بن زیاد صدا داد و گوی متواضع و این آنی و دروغ این دغلو. بانی متحیر
آمده مقابل بانی شد و گفت ای بانی مرا ای شناسی بانی چون نظر شش بمعقل فتاد و شناخت که این کس است که با مسلم
و استان را بخانه بانی و خدمت مسلم رفت گفت آری میشناسم تو را بنگ منافق بودی آنوقت بانی نا پاک. عبید الله گفت ای
امیر مسلم بن عقیل را من بخانه بنیاد و ده ام و با و نداده ام او خود ش بنیاد آمده و است عبید الله گفت او را دست بگیرد ان بسته حاضر
حاضر کن بانی گفت هر گز بنیاد سنده خود را از دست نمیدهم عبید الله گفت بخدا قسم بخانه بروم او را بخواهم بانی گفت خواسته تا بعقل دگر بروی انگاه و بخوای
با او بجای او. عبید الله گفت محالست استاد تو بدام تا او را حاضر نسازی بانی گفت ممکن نیست که مهمان خود را تسلیم کنم
و این عار و ننگ را قیامت بر خویش نپذیرم عبید الله گفت اگر او را حاضر نسازی میفرمایم تا سه انگشت بگیرند بانی گفت
تو انی زیاد استان و مردمان قبیله من بیاری. عبید الله گفت مرا مردم نیست و باجوب آهنی دست داشت بطرف بانی
حمله کرد و چند نوبت بسر و صورت بانی فرود آورد بقسمی که سر و صورت او مجروح شده و خون سرازیر شده بانی دست بشمشیر
این زیاد فرا برد داشت که بانی را بگیرد و مجلس انداز یه حاضران و گمان عبید الله بانی را گرفته و دیگر اطاعتی عبارت
مجوس داشتند و این خبر در شهر پراکنده شد و بگوش مسلم بن عقیل رسید که عبید الله بن زیاد بانی را مجوس داشت و انگاه
طلب او آمد مسلم بن عقیل سلاح بر تن راست کرده و از خانه بانی بیرون شده و عبید الله بن حازم و نوفل که نده و او را مرکز داده
است جابه بیندان زیاد انگاه بمسجد آمده و بمنبر رفت و مردم را بسکوت و آرامی نصیحت کرده و انسیاست و سلطنت

و سپاه شام بر حمایه انتقام از خسته جوزیانه و راه خانه گرفت و راه خسرو چ مسلم شنید سخت غمناک شد و فرمان داد تا جمعی
محافظت دار تا نگاه و قصد و خانه تا نگاه و تنی چند از نزدیکان خویش را بدان کار نامزد کرد و ایشان رفتند و چون
سانده دان بدو رسیدند آن شب را جمعی مردم از خوف سیاست ابن زیاد و محبت زن و مال و فرزندان ترک خدمت مسلم
بن عقیل کرده و به خانه باز گرفته بودند چنانچه با بانگ دادن مؤذن حضرت مسلم جمع شده بود نه متفرق شده تا نماز مغرب رسید
با مسلم نماز می تن کسی دیگر نبود و مسلم چون نماز مغرب از مسجد بیرون شد راه محله کنده گرفت چون کوچه بپیوندد بخانه یک
زن دید که بر در خانه ایستاده بود و مسلم را می نگریست و منتظر آمدن پسر خود بود که از نماز باز گردد و چون مسلم را
بدید ایستاد تا او بگذرد و مسلم چون بدو رسید او را بدید و بشناخت و گفت ای کنیز خدا چرا ایستاده ای گفت ای فتای من و این تاریکی شب
و شدت غربت کجا می تشنیف میبری مسلم گفت میخواهم از این شهر بیرون روم و لیکن راه نمیدانم کجا میروم سعید گفت
بگو تا بر سر راه تو کسی فرستم تا ترا بجایی که خواهی برساند مسلم گفت نه که در هر کجا توانم پناه گیرم و نخواهم که کسی را
در محنت و بلا بیفکنم گفت ای پسر برادر من بیای تا ترا بخانه محمد بن کثیر بسلام تا نگاه با تفاق مسلم بدر خانه محمد بن کثیر آمد و بانگ داد که ای محمد بیرون
آی و مسلم را دریاب محمد که از دستان مسلم بود او را دوست تر داشت بیرون شتافت و مسلم را بخانه برد و نهایت بندگی
بجای آورد و لیکن پاسبانان قضیه را که مسلم بخانه محمد آمده است بدان زیاد بپسر رسانیدند ابن زیاد بپسر خود خالد فرمان داد تا با توابع
از سپاه خانه محمد را محاصره کردند و محمد و پسر شرا دست بسته نزد ابن زیاد حاضر ساختند ولی از مسلم خبری نیافتند ابن زیاد فرمان داد
تا محمد را بزدان انداختند و تمن شب جمعی از بزرگان کوفه مانند سلیمان بن صرد و مسیب نجبی و مختار بن ابی عبیده ثقفی فراز آمدند که صبح
گاه بر دین شتابند و مردم را بجنوع لموده ابن زیاد بشورانند و بانی محمد را بخلافت و بندگی بستانند لیکن قبل از برآمدن آفتاب صدای بوق کرنا
بگوش نرسید و خبر سپاه عامر بن عقیل با دهزار سوار چرا از نیشم برسیدند یکبار مردم فوج فوج با خشه و بنگیخانه با خود را بمیدان ساختند
و انگاه جنبیه فرمانداد تا محمد بن کثیر و پسر شرا حاضر کردند و گفت بگو تا مسلم را دستگیر کردی و او را کجا جا دادی گفت او را بمن سپرده است
میپنداری و از سلامت من منیه اسمی محمد زبان بدشنامی حسب و نسب ابن زیاد گشود و گفت مرا چهل هزار تن شمشیرزن
معاونت و محافظت از مسلم خواهند ابن زیاد بغضب شد و دستی بر طرف او انگند که او را بخمی نوند محمد دست بشمشیر زد
و بطرف ابن زیاد حمله برد متصل که نزدیک شد پیش آمد کرد ابن زیاد حمایت نماید محمد با شمشیر و پارچه کرد و ابن زیاد با بانگ در داد
تا فراشان و خدمه باد آوردند محمد و پسرش را بگرفتند و تمام کردند و سرهای ایشان از بالای دار الاماره فرو کوچه انداختند تا
کسانیکه در طلب او بیرون عمارت با سپاه ابن زیاد می جنگیدند ساکت گردند لیکن مردم دست از جنگ نکشیدند تا شب
بر سر دست آمد جمعی کثیر گشته شدند ابن زیاد فرمان داد تا جمعی از سپاه در شهر گردند و هر که را یافتند و گرفتند و تا نماز خفتن
کشته و گرفتار ابن مسلم بن عقیل با شدند گویند هیچ راهی نبود تا خانه مسلم بن عقیل از صبح آنروز تا نماز شب در شد از ابن کوچه تا آن کوچه
سنگفرش نبود و همه با پاسبانان پوشیده بود تا شناخته نشود

ذکر پناه گرفتن مسلم بن عقیل بخانه هانی و آگاهی ابن زیاد و شهادت مسلم بن عقیل

چون مسلم بن عقیل بخانه هانی آمد و ابن کوچه بر طرف خسته و آراسته و نشسته گردیده و نمیدانست بکجا میرود و پیش از زمان من بانی

علی عرض میکرده که گاه سپاه حسین مجروح نشده از زره منحرف شود سپاه هم جلو میگرفته ناگاه شتر سواری رسیده نامه
بیاورد از طرف ابن زیاد آورد که نوشته به جانب حسین رسیده ای از زمین بی آب و علف فرود آمده و انتظام قوصه نداشت
تو مگذار اقامت نماید ان نامه را بجانب سید الشهدا آورد حضرت بخود گفت ما را از این قرار منزل گنم حرکت بطرف مدینه است
اورا جواب داد که ما نمی توانیم بیائیم مگر بشوی مدین قسم می طرف میگردند سپاه ما مانع ما بودند قراصحاب حسین میگیرد
روند تا رسیدند بزمین کربلا بشیر بن الغین قسم من کرده این رسول الله بشیر است و کنار فرات فرود آیم و لشکرگاه سازم
ما را رخصت کرما و بی تابی هم حضرت فرمود تا احمال انتقال را باین آورده و خیمه ها برپا کردند

ورود سید الشهدا بکربلا و خیمه برپا کردن آنحضرت و نامه کوفیان نوشتن بآنحضرت

چون امام حسین علیه السلام بزمین کربلا رسید و خیمه ها برپا کرد عمر بن سعد با لشکر خود بمقابل آنحضرت خیمه ها برپا نمود و
چگونگی را بجناب ابن زیاد مکتوب کرد و حضرت امام حسین نیز نامه بزرگان کوفه نگاشته که ای گروه مسلمین و مومنین می دانید که
کرده و دانا هستید بیعت یزید را بگردن ما افکنده اگر شما عهد و پیمان خود استوار نگاشته باشید از شما دور نباشد و این نامه را به قیس بن
مسهر الصیداوی داد و قیس راه کوفه پیش گرفت و این دوم نامه و دومین قاصد امام حسین بود بجانب کوفیان که اول عبد الله بن سبع
بود که گرفتاری و سیاوشش آگرشه این نیز بدست حصین نیز که حافظ جاده و دو ثغور بود افتاده و حصین او را نزد ابن زیاد فرستاد
و مقتول شد و خبر قتل او با امام حسین رسیدات و جسمش بخاطبه و باو بگرید از شنوی چون بن زیاد از مضمون کاغذ
حر بن یزید نگاهی یافت که نوشته بود حسین از زمین بی آب و علف بیاده و مزده حر را او را وی جنگ مهیا نباشد ابن زیاد
خطی با حر حسین نوشت که من خبر رسید که بکربلا نزول مزودی امیر المومنین یزید من نوشته است که خوش نخوابم و سیر نخورم
تا آنکه تو را فرمانبردار سازم که در بعیت یزید دست دی و گرنه بزجر و عذاب سازم حر چون نامه ابن زیاد با نام حسین
رسید نخوانده او را دست بگفته و فرمود دستگار نشود کسانیکه در شنوای فحوا قرار بخط فتاده نتوانسته یک ناصحاب فرزا
چه جواب میدی ابن زیاد را داد ما پیچ این نامه فرمود و اجابی نباشد لاجرم رسول بن زیاد برگشت و چگونگی را بعرض ابن زیاد
فرمانروا و حر بن سعد را حاضر ساخته دگفت ای حر من منشور حکومت ری را بتو داده و تو باید بکربلا رفته کار حسین علیه السلام
را بانتهار سانی عمر گفت دیگر باره مرا از این خدمت معذور دار ابن زیاد گفت ما نمی دانی امیر المومنین یزید چه می
بدین و سیمی کسی را که می فرستد و از قتل نمیکند پس بیرون رفته شب را بخانه خود گذرانید و بامداد بعزم سیر سوی ری
خویش سه دو ستان او جمع شدند و گفتند تو را ابن زیاد مامور کربلا کرده است قبل خود را دنیا و آخرت معذب
نسازد و از یکین خون حسین علیه السلام بپرهیز عمر گفت باید ترک اینکار نیم چون مجسم شد بدار الامارة ابن زیاد گفت ری را بتو
داده مستی یا اینکه منشور و سالهٔ حکومت ری بنام او گری نیم عمر سه حاضر شد مام انتکاه ابن زیاد بجامع شده و بر مسند رفت
و حمدی از خدا وجود و کرامت یزید بیان کرد و گفت یزید کرده پرسشاست مرا فرمان کرده که هر کس با دشمن او حسین بجنگ نرود
او را من اکرام و انعام تمام انتکاب من ابواب خزینه را مهیا بدهم هر کس خواهان رفتن است حاضر گردد پس از ادای شکوه
بیانات از جبر بر زیاده و مرا را مارة رفت و درهای خزینه بگشود و هر دو هزار دینار صرف منال شد و عزم سانت از جانب
دشته بسته آماده و مسلح و پول گرفته روانه می شدند معظم بر جمعه بن سعد ما بشتاد کس روانه شده و از پس او شبث بن ربعی با چهار

وقایع جهان و جهانیان

مزاحم کس روانه شده و پس از او عمرو بن حریث با چهار هزار تن حرکت کرد و بعقب ایشان بن انس نخعی با دو هزار سوار حرکت
داد بعقب او حصین بن نمیر السکونی با چهار هزار و عمرو بن حریث روانه شده و بعقب او شرحبیل بن ذی الکلاع الحمیری با چهار هزار و کیسه جو
حرکت کرانیده و بعقب او عضاربن سنبیل الصدائی با سه هزار و حجار بن ابجر العجلی و پس از او یزید بن رکاب الکلبی با دو هزار تن سوار تعیین کرده
گردیده و بعقب او شمر بن ذی الجوشن با خود هزار تن سوار تعیین گردیده و پس از او
عبدالله عجیل با هزار سوار تعیین شده و پس از او خولی بن یزید الاصبحی با دو هزار سوار روانه شده و پس از او کعب بن طلحه با سه هزار تن حرکت کرده
انگاه حجار بن ابجر با هزار کس روانه شد این بود ترتیب که گروگروه با فاصله سیصد ذراع حرکت میدادند و هر گروه چهار هزار کس بود و چهار پیاده و سه هزار تن
سوار آماده و مجلسی تمامی سپاه را با نام سرکردگان کرده و است بیت هزار تن نوشته یعنی هشتصد هزار تن گوشته اند که از قرن اول هجرت
هزار این از کتاب ابن کتاب بوده است اصحاب حسین علیه السلام هزار سوار پیاده هفتاد و دو تن بوده که بسی و دو کس سوار و چهل
تن پیاده بوده اند و بعقب ابن زیاد از طرف جمعیت امام حسین آگهی داشت اصل بوده است که این جمعیت بسیار را برای محاربت حضرت مجتبی
با تمامی اسلحه و ملبوس آماده فرستاده بود و آن قدر جمعیت برای آن است که این جمعیت را بیاد نابود کرده و او را از میان برداشته است لکن هنوز بگروه نرسیده بود که
از طرف خانه اجازت و حمایت نشده لشکر این بگروه نرسیده

ذکر وقایع سال شصت و یکم و جنگ سپاه کوفه در کربلا با امام حسین علیه السلام

چون عمرو بن سعد بن ابی وقاص از کوفه بیرون رفت و ما به بحال حکومت مملکت ری می پرداخت کروگروه بسیه و در مقابل
سپاه امام حسین علیه السلام لشکرگاه ساخت و پس از سرکردگان کوفه لشکریان سوار و پیاده بند بچ سر سیصد ذراع فاصله گروه گروه
ابن سعد که بود مقارن با دو شنبه شش محرم سنه ۶۱ هجری بود ابن سعد فرمان داد تا عمرو بن عبدالله السبیعی خدمت امام حسین رفته
چه سبب که چرا بدین سوی آمدی و از این آمدن مقصود است چه بود و عمرو بن سعد سابقه دین طایفه بزرگست ابن سعد فرمود خفیر
فرستاده و پیام ابن سعد با امام حسین رسانیده حضرت فرمود که فلان مرا نامه کرده و بجانب خویش خوانده من نخواسته ام تا
ایشان بدین دیار آمده اند بنابر این عمرو بن سعد را نزد امام حسین فرستاد و فرمایش امام را بابن سعد رسانید ابن سعد بن
زیاد نامه کرد که بگروه رسیده و با امام حسین کس فرستاده و پرسش کرده که چرا بدین سوی آمدی و مقصود تو از این سفر چیست
گفت مردم من نامه کرده و طلبیده اند اکنون اگر پشیمان شده اند من مراجعت میکنم چون ابن زیاد نامه ابن سعد را شنید
بدو نوشت که تو را نه فرستاده بیعت بستن گیر تا با بیعت کنند و کسان او نیز بیعت کنند آنوقت هر چه دانم اجرا دهم چون
نامه ابن زیاد بابن سعد رسید و آنچه بایست بجانب با امام حسین گزارست داشت پیام فرستاد که این رسول اصه
اگر خواهی با تمامی با هم نشینیم و در اصفهان بجای لشیم امام حسین فرمود بسیار خوب و البته فکر ذات اجتماع کرده
و مردم را بلیه پرده نمی محبت نموده و کار بجای خلافت خولی بن یزید الاصبحی چون بدیدستان بسیه ابن زیاد مکتوب کرد که
سنگ من کافیست و هر شب با امام حسین جلوت کرده و راه حمت و شفقت می سپارد و این کار بدان گمان دارد که مارا دوستی کند
گزچون ابن زیاد نامه خولی نگاشته ابن سعد نگاشت که تو هر شب با لشکرگاه جدا شده و با حسین خوشی و خویشی
گفتگو می کنی بسته چون این نامه بخولی رسید با جماعت من دجیت یزید دادند و اگر قبول کرد او را بر امیر ایشان و فرمان
حاصل شود اخطره و اذا بت بیاشامند چون این نامه ابن سعد رسید عمرو بن حجاج را با هفتصد تن سوار بر شته حیرات مامور کرد

که مانع شود از امام حسین و اصحاب او از برداشتن آب از فرات و بهانه یحیی عمر و بن الحجاج با یاران خود فرات را احاطه کردند
و منع آب برداشتن در روز شنبم محرم واقع شد چون آب در خیمه گاه امام حسین قلت یافت حضرت سید الشهداء علیه السلام برادر خود
عباس را با سی سوار و سی پیاده فرمود تا آب بیاورد حضرت عباس همانه چون شب بسر در آمد و هنگام تاریک شد
با سواره و پیاده بجانب شریعه فرات روان شدند عمرو بن الحجاج و کمینیان نامبرده و مانند که گویا بنده هول بن نافع یحیی گفت پسر
عمر تو آمد و گفت آب بر بستید و روانه شود این من عباس با یارین دو قسمت شده یحیی مقاتل را برداشته و یحیی مشکها را
از آب پر کرده و یحیی از سر شریعه فرات بیرون شدند در راه خیمه گاه گرفتار سپاه کوفه یحیی کشته و یحیی شده و از لشکر امام حسین کسی
ایشان ندید و عباس با همراهان بسلامتی با مشکهای پر آب بخیام رسیده نزد سید الشهداء یحیی سر آب شدند انگاه ابن سعد کس فرستاد
نزد امام حسین که میخواهم دمی به سخنانی با تو سخن کنم حضرت قبول کرد و ابن سعد حاضر شد و یحیی گفتگو کردند سبب آمدن خود پیشان
شد امام حسین فرمود نامه های متواتر تو کوفیان مرا به بن سوگشیده این گفت دیدی عهد شکنی آنها را حالا چه میگوئی فرمود اگر بازگشته
یا نکو و یا دیده بر رفته یا بیکبار شوم زروم میروم و چون سایر مردم نیست میگویم ابن سعد گفت باشد با بن زیاد بنویسم
و از جای برخاست و چلوئی را با بن زیاد نوشت ابن زیاد گفت ابن سعد من نامه کرده مثل کسانیکه دیگر را نه بخانه بنده بنده نامه
او را بمجلسیان بخانه شد بن زیاد بخوانش گرفت حاضر بود گفت یعنی قبول میکنی این چرخ نهاد را حسین فرمانیکه او حالیه بجنگ تو
گرفتار شده و بخاک تو فرو دامنه این گونه بیانات را نمیشاید و چون زیاد شنید و دریافت نامه را بسر بطبقیان برداد ابن زیاد گفت نیکو شد
انگاه گفت قلمدان بگیر بالا بشتاب و نامه کرد من ابن سعد میگویم بجان و آنروزی اطاعت فرمان کرد تو نیز فرصت
او مگن و آگرنه نپذیرفت تو زود سپاه را کامل بایش انگاه ابن سعد نوشت تو را من بگزاف نفرستادم که با حسین برفق و مدارا رفتار کنی
و واسطه صلاح و رسالت نباشی و عذر او را بخواهی و شفاعت او را نمائی البته کار را کسیر و لن الرحسین سر بفرمان ندهد
او را و اصحاب او را نزد من فرست و اگر سر برتافت با او حساب کن و تمامی اقتدار از تمتع مگذار ان و آگر انچه نوشتم بدان
تو را خوشنود سازم و اگر سر برتافتی دست از این کار باز دار و کار را باشیم بن ذی الجوشن واگذار اگرچه او قبل فرستادن
سرکرده با و سپاهیان ابن زیاد تمام شهر نریزه شده لکن تمامی مورخین نگاشته که سه روز بعد وارد شد علی الجمله شمر مکتوب ابن
زیاد را بابن سعد رسانید ابن سعد چون از مضمون مکتوب آگهی یافت گفت ای شمر ما تو را منع شدی که با حسین و اهل
زیاد کار را صلاح کن و خانه تو را و خانه تو را از آبادی دور دارد و قبر تو را نظر باسم ستر کرده شمر گفت ما فرمان امیر را اجرا دارا کار
و آگذار ابن سعد با شفقت و گفت و شنید بسیار گفتگان خود با بن من خود امیه و سپهدار کل سپاه خواهم بود و اینوقت
دل بر جنگ با حسین علیه السلام گمیاره بربست و فرمانگزار تا حجر بن الحر و شبث بن ربعی با چهار بن سباعی راه های شریعه
فرات خافظت کنند که آبی براه اصحاب حسین نتواند آب بردارد پس محمد بن اشعث را نزد حسین علیه السلام فرستاد تا با او
اشعث ملاقات کند امام حسین با جمعیت تن سوار از خیمه گاه بیرون شد و ابن سعد با جمعیت تن سوار آمده و وسط
لشکرگاه پیاده شده امام حسین اصحاب را فرمود در همانجا بنشینند عباس برادرش و فرزندش علی اکبر ابن سعد نیز همراه با نزدیک
دو همانجا بنشینند پس حضرت خلاصه مطلب انگاه امام حسین با ابن سعد یحیی زبان به پند و نصیحت گشود و او را از عاقبت
و عذاب نمود که دست از جنگ با یزید و ابن زیاد بدار با کند ابن سعد گفت من خانه و اهل و عیال و اشغال دارم

وقایع جبان و جبانیان

و حکومت ری بنام حضرت فرمود او را که خدا بیامرزد تو را و ارکند م عراق نخوری این سعد لعنت مراجوگانی
انگاه و امام حسین برخاست این سعد نظر طرف لشکرگاه روانه شد و دو سپاه دانستند که کار از رسالت به محاسبت
و آشتی بجنگ منتقل شده و چون شب بر سر دست آمد امام حسین علیه السلام اصحاب را طلب فرمود و خطبه طولانی خواند و
فرمود ای یاران من این گروه با من کار دارند و مرا می طلبند من شما را از ناقبیت و بیعت خود بسبک ساختم و شما را
رخصت میدهم که بهر سو خواهید بروید شوید تاریکی شب عالم افروز گرفته تو نیز بیدا سوار شوید بعد جانب منزل خود
بروید جمعی از صحابه با اهل بیت رسالت صعب بار انبار برداشته و گفتند نجدا این نا صورت نگیرد و ما دست از دامن پیچی
خود برنداریم و از مجور رخصت نخست ابوالفضل العباس برادرش بود و سایرین یکان یکان اظهار طاعت کردند و خلوت
بیت خود را میان داشته حضرت دقت تعداد عائله خود و بنیه خویش تشریف بردا نوقت شعر ذی الجوشن رذیل
بخیمه گاه رفت آمد و فریاد برداشت کجایند ای پسران خواهران من بیایید که مرا با شما سخنی است امام حسین چون
صدای او بشنید برادران خود جعفر و عباس و عثمان که پسران ام البنین بودند فرمود بروید ببینید شمر چه
میگوید ایشان بیرون شتافته و شمر را دیر رفیه شدند و گفتند چه میخواهی شمر گفت ای خواهرزادگان من و قتیکه من از
کوفه بیرون آمدم از ابن زیاد بجهت شما خط امان گرفتم و شما را نه ترک حسین را گفته بیت خود آمده بودید و اطاعت
یزید و ابن عباس فرمود ای دشمن خدا ما را امر بچی که خواهد و ما بکنیم و سر از طاعت نتابیم و ما از برای ما
هست و از برای پسر رسول خدا امان نیست شمر خشمناک برگشت و ما بروگاه عمر سعد ملحق شده و این واقعه در شب
پنجاه و سوم محرم واقع گردید

ذکر قطع آب بر خیمه گاه و تقسیم دو سپاه در جنگ و خندق کندن دور خیمه گاه و جنبش سپاه ابن سعد و فضیلت خواستن امام حسین در شب عاشورا

امام حسین علیه السلام چون دانست که شوم عازم جنگ شده و از خود نیز مصمم قتال شد در آن شب امر فرمود که محض تفاضل
بیت خود خیمه ها را کنده و هیزم در نزدیک بعضی کنند و خندقی گرداگرد خیمه ها کنده و از چوب و نی پر کرده که سپاه دشمنان
هجوم نیارند آن خنده قریب بر افروزند چون شب مختم هجوم بیابان لشکر اصحاب را تشنگی زور آور شد و تمامی خیمه گاه آب
نایاب گردید بحکم خدمت امام حسین شکایت از بی آبی کردند حضرت فرمود ای عباس چاهی کنده شاید آبی دربه
عباس بحفر چند چاه پرداخت و هر قدر زیر خاک کنند نمی یافتند و از بچاشت رسید ابن سعد فرمان داد تا سپاه متوجه
شدند و نزدیک به معسکر امام رانده حسین علیه السلام ارکب هیزم سرزا نگذارده نیمه خواب بود زینب ادیه چون دشمن
دین سوی خیمه خدمت بار رسید و برادر را از خواب برانگیخت و گفت کاری شنوی این بیماری اشتمار از دور
ایخواهر اینک در خواب جده و پدر و مادر و برادر را دیدم گفتند زود باشد که به نزد ما آئی چون این فرمایشات شنید
دستا جمعیت زده و صدا بنالد برداشت امام حسین فرمود ایخواهر صبر باش و زبان دشمنان از شماتت
نگاه دار و از رحمت آنه از امام حسین بعباس برادر خود فرمود این ثابت کوکبه و شتاب شما برای چیست
و این سوچرا میباید عباس بروان شده و بجهت سوار روان شده و ایک برداشت که چه خواهید گفته از امیر

فرمانست که حسین سر در طاعت و بیعت یزید آرد و اگر نه بگذار و آید عباس فرمود با شبیه تا به خبر دهم و برگشت و پیام خبر داد امام حسین بحثی با اصحاب مشورت فرمود آنگاه عباس را فرمود به بین جماعت بگو امشب را بین مهلت دهند تا بعبادت و راز و نیاز بسر برم عباس برگشت و پیغام برادر برسانید ابن سعد با سران لشکر گفت ای شما چیست شمر گفت اگر کار در دست منست و ما را مهلت میدهد امان نپذیرید. قیس و فرمانده ملاعین سعد گفت کاش بین امیر من داده بودم عمرو بن حجاج الزبیدی مت اگر مرد من ترک دیار شما مهلت میخواست شد قبول میکرد و ما نمیگذاشتیم محمد حیا شند تردد برای جنگ این سعد پیام بحضرت عباس داد که یک امشب شما را مهلت داد و ما هم صبح اگر سر بفرمان در آید شما را نزد عبید الله بن زیاد خواهیم برد اگر نه جنگ خواهیم کرد آنگاه ابن سعد بجایگاه خویش برگشت و عباس پیام ابن سعد را بخدمت امام حسین آورد آنگاه حضرت اصحاب را طلب فرمود و خطبه خواند و با فرمود ای اصحاب و یاوران من مقصود این قوم جز من نیست اینک که سیاهی شب عالم را فرو گرفته بر خیزید و بمیروید که من خواسته ام بدهید که بیعت خود را از گردن شما ساقط کردم ای اصحاب بدانید اگر بمانید فردا یکی از شما زنده نخواهید ماند و همگی کشته خواهید شد اصحاب همگی گفتند ما هرگز از دامان تو برنداریم تا همگی جانهای خود را فدای تو سازیم حضرت دعای خیر فرمود و لیکن موقت بعضی متفرق شدند از جمله مردین سعود صاحب مروج الذهب و مروج الذهب میاورد که یاران حسین زمان ورود کربلا هفتاد سوار و صد پیاده بود و در شب عاشورا پس از صلت و امان ابن سعد و خطبه امام حسین علیه السلام اسامی متفرق شدند مگر شصت و دو تن علی اجود شت امام طاعت بسر برده با اصحاب فدا صبح صفر فرمود تا صبح

ذکر روز عاشورا و معتم شدن حضرت امام حسین و اصحاب او و بخطاب با سپاه ابن سعد

چون صبح روز عاشورا شد امام حسین علیه السلام خود را مسلح فرمود و اسامی اصحاب را یاد داد ابن حضرت از برادران و برادرزادگان و بنی اعمام که جمعیت از سی و دو تن سوار و چهل تن پیاده بود همگی مسلح شدند و صف آرائی کردند زهیر بن القین با میمنه قرار و میسره بحبیب بن مظاهر با میمنه قیس بن مسهر و بنی اسد در ساقه جنگ. عباس با لشکر گرفت و خود با سایرین در قلب لشکر جای کرد ابن سعد نیز صف آرائی فرمود عمرو بن الحجاج را در میمنه داشت و شمر بن ذی الجوشن را در میسره جای داد و بر سواران عزره بن قیس را گماشت و شبث بن ربعی را با پیادگان برداشت و خود با سایرین در قلب سپاه خویش مکان گرفت آنگاه امام حسین میان دو صف آمد و فرمانی بر بالای سر مبارک داشت و همی گفت فاز فاز تا گفت فرمود و گفت این قرآن میان من و شما حاضر و حاکم است چند تن از شما ابن سعد زبان بیاده گوئی گشود یک تن از قوال آب فرات و نخورید از شوکت ابن زیاد عترت یزید بخن آمد آنحضرت فرمود ای حمایت مخفی مندیشید و بدانید که من کیم و حسب و نسبم چگونه می بوده و تا بحال سزاوار است با من جنگ کنید و حرمت پیغمبر ندارید یک سو نهید آیا من پسر دختر پیغمبر شما نیستم آیا من پسر علی مرتضی عم پیغمبر نیستم که پسر عم سوگندی بود آیا حمزه سید الشهداء عم پدر من نیست آیا شما نشنیده اید که پیغمبر در حق من و برادرم حسن فرمود آنها دو سید جوانان اهل بهشت اند و اگر شما نخواهید باور دروغ نگفته و هرگز نخواهد گفت و میان شما بسیاریکس هست که فرمایشات پیغمبر را در حق من شنیده است پرسش

کنیه که پیغمبر او را حق من و برادرم چه میفرمود شه فریاد برآورد که خدا را از راه مگذار و ریب بنده لی کرده باشم اگر وا نه تو دیه میگیری
و آیه از آیات قرآن خواند حبیب بن مظاهر با صبح سحر را بیدار کرد سید الشهدا آغاز سخن کرد و از مکتوبات و نامه های آنها
آگاه کرد و فرمود سیاه نوشته کیسوی دنیا ما پشیاد باد دی و ایامی نداریم در شتان ما بارآورده و بوستانهای ما سبز و خرم شده
یک تن از سپاه کوفه یا امیه الله ما نمیدانیم چه میگویی تو با حکم پسر عم خود یزید را قبول کن و اطاعت او را بر ذمه گیر
حضرت فرمود سر از اینجا نخواهیم داد اندالت دست بدست شما ندهم و از شما گریزم مانند بیران و عبد این من بنده ای خود
پناه میبرم و از گاه از شتر بزیر آمد و اسب خود را طلب فرمود و بر اسب سوار گردید و آن اسب مرتجز نام داشت که از رسول خدای
با حضرت رسیده بود و بر دوش حضرت و این رسول الله بفرمان میان این قوم تنی چند کوچیم فرمود که بر بزرگی طبرفت و سپاه کوفه را گفت
ای مردم ابتدا فوزان و فتنه رسانه ای عیاشنه گروه پیغمبر فرمود سان شما را چیزیکین میکنیم و میگذارم مرد گشته
ما میدانیم چه میگوئی و چه بکتاب او و نه ساخته بر بر گشت باز حضرت امام حسین بصدا آمد و فرمود ای مردم نخواهید
است کرم ابتدا سبب گشته شناسم تو پسر بنخواه و سبا آن نبی فرمود ما در ما میدانیم فاطمه دختر پیغمبر است گفتند میدانیم و یک
یک از عنوان خود ابتدا کرد و گفته شناسیم و میدانیم فرمود پس چرا خون مرا مباح میدانید باز جوابهای ناشوده داد
حضرت محاسن در دست گرفت و فرمود بخدای عزت که بیمی از این قوم ابا جابت نمانام تا بخواری ذلت بعیت آنان در نیاورم
خدایا ما فات کنم و فنان کرد ابتدا به ابرو آمد و فرمود با بیدای زینب و کلثوم رقیه صغیر سکینه فاطمه تمکی حاضر شده فرمود شما
وصیت میکنم که چون کشته شوم گریبان چاک نخسته و چهره مخراشید و دست اضرورت نزنید و صدا بلند نخسته زینب گفت میشود
فرمانیات را بجای نیاورم گفت خیر بعین فرا شته تا بشه امام حسین فرمود چنین است زینب صدا بناله بلند کرد حسین فرمود
ای خواهر دست شکیبایی پیشه گیر سکنه آسمان و زمین نمی مانند و کلی میرنده ما کرنه ای قاهر بهوش که شیطان صبر تو را ضایع
نکند زینب گفت ای برادر میشود ما را از اینجا نبرد می تا کشته شوی امام حسین بگریه آمده فرمود دست از من ندارند باری
پس از تمکی گریه و تو سیه عنان برگشت و بمیدان آمد و آنچا بخطبه فرمود و اتقوم العصیت داد و از شنکی اهل بیت
شرحی بیان فرمود و شه سعد را فرمود ای سعد نزد یک شو تا با تمکی گویم پسر سعد از طلب سپاه بیرون آمد و گفت چه میگوئی
حضرت فرمود قوم امیکنی بجان انکه ساخت ری و کرکان بعصیت کرد و بجز امیکنی تو را باین حکومت بعیت تکنم
می بینم که سر تو برفراز نیزه است و بجان آن سنگ می اندازند ابن سعد در خشم شده باز گشت و گفت گرانی برای
چه حمله در شوه حسن و الصحاب او بیش از یک لقمه نیستند حر بن یزید ریاحی از سپاه کوفه بیرون شده و گفت ای ابن سعد آیا تو با
این مرد جنگ کنی ابن سعد گفت جنگ نمی خواهم کرد و چنانچه سر باز زنن و استنا از بن جا گرد و حرکت میشود ایکار را بنکی
برگردانی و گفت اگر کار بدست من بودی کردم لکن عبید الله بن زیاد راضی نمیشود و حر بر گشت و پسر خود و غلام را بخواند و بطرف امام
حسین شد چون نزدیک شد گفت خدایا ما بار جوع و لعای فرزند تو پیش تو آوردیم بپذیر ما را بر تو بس و بهم آکنده م و از اسب پیاده شد و حضرت
امام حسین بخاک افتاد و سر بزمین نهاد امام فرمود کیست این گفت من حر بن یزید ریاحیم که تو را صحاب تو را بجا گرفتم و بدین
سر زمین آوردم و الله نمیدانستم قوم مقام و منزلت تو را در دست میدهند اما تو بمن قبول امت حضرت فرمود
خدا وندا ز تبه بزه بر خیز حر بر خاست و سوا اسب خویش کرده و در صف سپاه امام با ایستاده و این وقت گفتند

تا مسجد خراب رسیده در آن رفت و یکی از همسایه دیوار خشتی پیدا نمود تا غروب شد از کثرت گرسنگی و تشنگی و ناتوانی قوه حرکت نبود و نمی‌دانست در تاریکی شب بر دین نامه و دین یکی راه به چه سو برد تا به خانه رسید که شماری نمی‌گذاشت از نماز فارغ شود استخوانی نشست و استخوان مال طوعه ام ولد بود که پرستار بچه جاریه ابن زیاد بود پیدا کردن مسلم صبح بر دین شده و مادرش طوعه انتظاری پسر الفضا لا میاید در خانه که گشاید پیچش در رسد ناگاه دید مردی در آستانه خانه نشسته است مسلم او را سلام داد و گفت ایزن مرا شربتی آب بده طوعه رفت و جامی مملو از آب آورد مسلم گرفت و بیاشامید طوعه ظرف آب را گرفت و بیرون رفت و پس از ساعتی باز آمد دید مسلم بجای خود نشسته گفت امیر و شهر را چنین تشنه آب خوردی و سیراب شدی برخیز و بسوی خانه خویش بشتاب و زن و فرزند را بر تو مسلم از وی یاد نمود طوعه بانگ بر کرد و مسلم گفت ایزن مرا در این شهر خانه و زن و فرزند و عشیرتی نیست آن امشب مرا جای دهی گفت طوعه تو کیستی مسلم فرمود من مسلم بن عقیلم که مردم کوفه با دو کوچه های شهر بر روی ما بسته کرده و سپاه ابن زیاد به جستجوی من بوده اند طوعه گفت تو مسلم بن عقیلی بفرما به درون مسلم آنجا در برو و اورا خانه پاکیزه جایی داد و شام حاضر کرد و پس از چند ساعت پسر طوعه بر سید و چون از حرمت مادر خود گفت و مشغول خوردن شام شد آنگاه دید مادر آن شب تر و بسیار میکند و بحجره دیگر رفته و باز نمایه گفت ایزاده حرکت نا بهنگام تو امشب چیست طوعه گفت اگر اطمینان میدهی تا با تو بگویم سوگند یاد کرد و او را مطمئن ساخت طوعه گفت این مسلم بن عقیل است که من او را بخانه پناه داده ام حال خاموش شد و بخوابید و بامداد چون از خواب برخواست مادر را گاه و شاگاه دید بر در سرای ایستاده است طوعه مسلم بن عقیل را در خانه پناه داده است حضرتی به عبد الرحمن بن محمد بن اشعث کندی آگاهی داد و ابن زیاد شاد شد و بلا را بیاد سپاهیان مژده یکهزار درم و یکتاج زرین و یک اسب با زین مرصع کرد آنگاه ابن زیاد فرمان داد تا محمد بن اشعث با جیبة الله بن عباس السلمی و سعید بن عمرو بن الحجاج بگرفتاری مسلم بن عقیل حرکت نمایند و خانه طوعه را محاصره کنند محمد بن اشعث در حرکت آمد مسلم بن عقیل چون صدای مردان و فریاد سواران را شنید دانست در طلب او آمده اند سلاح در تن راست کرد و از خانه طوعه با شمشیر کشیده بیرون تاخت و جولانی سخت نمود و چندین تن از سپاهیان ابن زیاد را بکشت که لشکر را پراکنده و جمعی کشته و زخمی شدند تا عاقبت مسلم بجایی که محمد بن اشعث با گروهی از سپاهیان ایستاده بود رفت و چون محمد او را بدید گریزان شد و مسلم او را دنبال کرد و او را بگرفت و بزمین زد و خواست سر از تن او جدا کند محمد بن اشعث امان خواست و مسلم او را رها کرد و محمد بن اشعث بر خاست و بر اسب خود سوار شد و مسلم را بدید که با شمشیر برهنه در پی او میدود و او را بانگ بر کرد که ای مسلم بن عقیل تو را امان دادم مسلم گفت دروغ میگوئی تو را امان نداده ام محمد بن اشعث گفت راست میگویم امان دادم مسلم گفت اگر راست میگوئی سوگند یاد کن محمد بن اشعث سوگند یاد کرد و او را مطمئن ساخت طوعه گفت این مسلم بن عقیل است که من او را بخانه پناه داده ام حال خاموش شد و بخوابید و بامداد چون از خواب برخواست مادر را گاه و شاگاه دید بر در سرای ایستاده است طوعه مسلم بن عقیل را در خانه پناه داده است سعید حضرمی به عبد الرحمن بن محمد بن اشعث کندی آگاهی داد و ابن زیاد شاد شد و بلا را بیاد سپاهیان مژده یکهزار درم و یکتاج زرین و یک اسب با زین مرصع کرد آنگاه ابن زیاد فرمان داد تا محمد بن اشعث با جیبة الله بن عباس السلمی و سعید بن عمرو بن الحجاج بگرفتاری مسلم بن عقیل حرکت نمایند و خانه طوعه را محاصره کنند محمد بن اشعث در حرکت آمد مسلم بن عقیل چون صدای مردان و فریاد سواران را شنید دانست در طلب او آمده اند سلاح در تن راست کرد و از خانه طوعه با شمشیر کشیده بیرون تاخت و جولانی سخت نمود و چندین تن از سپاهیان ابن زیاد را بکشت که لشکر را پراکنده و جمعی کشته و زخمی شدند تا عاقبت مسلم بجایی که محمد بن اشعث با گروهی از سپاهیان ایستاده بود رفت و چون محمد او را بدید گریزان شد و مسلم او را دنبال کرد و او را بگرفت و بزمین زد و خواست سر از تن او جدا کند محمد بن اشعث امان خواست و مسلم او را رها کرد و محمد بن اشعث بر خاست و بر اسب خود سوار شد و مسلم را بدید که با شمشیر برهنه در پی او میدود و او را بانگ بر کرد که ای مسلم بن عقیل تو را امان دادم مسلم گفت دروغ میگوئی تو را امان نداده ام محمد بن اشعث گفت راست میگویم امان دادم مسلم گفت اگر راست میگوئی سوگند یاد کن محمد بن اشعث سوگند یاد کرد و او را مطمئن ساخت مسلم شمشیر در نیام کرد و بر سر چاهی که در آن نزدیکی بود بنشست و آب بخواست محمد بن اشعث گفت ای پسر عم آب سرد در این نزدیکی نیست بیا تا بقصر رویم و آب سرد بیاشامی مسلم گفت من از اینجا نروم تا آب نخورم محمد بن اشعث گفت ای پسر عم بیا تا بقصر رویم و آب سرد بیاشامی مسلم گفت من از اینجا نروم تا آب نخورم محمد بن اشعث گفت ای پسر عم بیا تا بقصر رویم و آب سرد بیاشامی مسلم گفت من از اینجا نروم تا آب نخورم

جواب فرمود این من و قوم ما را بر عهده است که ما را از بجای آوری وصیت عمرا از مردم اسپشیه واری عمر سعد جوابی نداد ابن زیاد گفت
ای فرزند اسعاف حاجت پسر عم خود نکنی و مرا بجانب مسلم فرستی مولی عمر او را از ان شد هسرا و دهم و تو دانی است که با
این زره و خفتان و شمشیر و اسپ و دیگر شنیده ام که اقای من حسین بن علی ان دو تا کبوتر میرسد یک تن را بجانب او العزت که
خایه زیرا میترسم از بشرتی کزین قوم من دارند خیز ما و به بینند عمر سعد روی ابن زیاد کرده و وصایای مسلم را گفت ابن زیاد گفت ندانم
ترا لعنت کند چه مرد خان بوده که راز او را نفهمیده داشتی اگر بن این وصایا را کرده او را سزاوار می پوشاندم انگاه ابن زیاد غمی زبان
شماتت دراز کرده و مسلم را زخم خنان جای گرامی بیازرد و بکر بن حمران امیر او را مسلم زخمی سر فرق زده بود فرمانداد تا مسلم را بالای مجتمر
برده شیشه سازند بکر بن حمران مسلم را بالای قلعه برد و مسلم خاموش تلاوت و بکر سر از بن تنه گوار جدا کرده و تن سر شده از فراز قلعه
و بزیر افتاد ابن زیاد خبر او را انگاه بن زیاد فرمانداد تا پایهای بن عمر وه را بدیدگانی بر بندند و او را بگردانند پس از فراغت قتل
این دو بزرگوار ابن زیاد فرمانداد تا سر و شهای انها را کوچه و بازار بگردانیدند و شهای انها را در محله کوسفند فروشها بر او نخیشه
پس از ان فرمانداد تا سر و شهای انان را بر نیزه کرده و ان ساخته انگاه ابن زیاد سرهای مسلم و هانی را بامانه مشتمل بر نامه خود
بهتمه هانی بن ابی حبیه و زبیر بن روح تمیمی بن معویه بشام فرستاد و یزید شاد شد و در سوالات از احوال انجام کرد و گفت ای
محب الخیر ابن زیاد نوشت و اظهار خوشنودی از او کرده و او را متنبه کرده که حسین بن علی با شصد و هام العراق میاید گمان او با پیش
چه اگر میان تمامی بلاد و ممالک من شصت تن میان اموی صحیح النسب افتاده مرا نه کوبش و هر کس خلاف نماید

گذارش نمودن ابن سعد ابن اسعد بنیزهای ابی حبیه فرستاد

ذکر گرفتاری محمد و ابراهیم دو طفلان مسلم و شهادت انها و قتل حارث ابن عروه

نامبرده مسلم بن عقیل متوجه کوفه گردید بسه تن خورد و طفلان که محمد و ابراهیم نام داشت بیاورد و چون کار بر او گران شد مسلم
پسران را نزد شریح قاضی فرستاد و گفت انها را نگهداری نماید شریح انها را بدید بر فت تا مسلم شهید شد انگاه ابن زیاد خبر
یافت که مسلم را دو پسر بوده است که در این شهر نزد شریح قاضی در مسجد بسر برند و گفت هر کس پسران مسلم را پناه داده و نزد من
نیاورد به سیاست بزرگ گرفتار خواهد شد شریح قاضی چون این پیشنه تا پسران مسلم گفت چه شما شنیده شد ابن زیاد در جستجوی
شما است بهتر انست شما را بن شهر بیرون روید تا گرفتار ابن زیاد نشوید و من شما را با پسر خود اسد میفرستم تا بیرون
شهر شما را بکاروان رسانیده بعد از ان شما را اسد انجا بگذارد و خود باز گردد چون اسد انها را از دروازه
بیرون اورد گاروان رفته بود اسد انها را بنجد نشین چیزی رسید گفت بشتابید که ان کاروان است اذ و اطفال بحی بوده و چیزی
نه بیند و چندین گونه ان انجا رسیده و انها را شناخته و گرفته و بزد ابن زیاد اورد ان زیاد انها را محبوس داشت و به
مسلم را زندان بان پسر دگر انها را نمی شناخت بجایه مسکور چون بشناخت که ایشان از اهل بیت پیغمبر ما انها رافت کرده و گفت
دیگر انها را به ساخت و انگشتی انها را داده و راه داد سپیه بموجب گفت چون بقعا سپیه برسید ان انگشتر را برادر مهربانی
نامبرده بر سانند اورد و قبل تاریکی شب راه برگرفته چون کوچک قابله بوده راه بجایی برده نمی شناسد چون اطراف کوفه
راه می پویند چون هوا روشن شده و انشته نزدیک کوفه نباه بجز نا ستانی برده و به بالای درختی که در کنار چشمه ای بود
رفته پنهان شدند از قضا کنیزی تا اب بسپه و انها را بدید و بشناخت و انها را افشان داد که خانم من از دوستان است

یافتن او از قتل مسلم بن عقیل و آمدن حر بن یزید بن ریاحی باستقبال آنحضرت و ورودش بزمین کربلا

از این پیش نگاشته آمد که جناب مسلم بن عقیل روز جمعه سیم شعبان وارد کوفه شده و کوفیان با آن بزرگوار خوش آمده گرد او دست بیعت دادند حضرت مسلم وی بیعت از پیشگاه خود امام حسین بگذاشت و از اظهار عقیدت و استواری کوفیان و بیعت آنها رقم زد گردانا عاقبت مامور گردان زیاد از انجا رهسپار کوفه و ابن زیاد آنحضرت را روز دوشنبه سیم ذی حجه نشسته بحری بعز شهادت رسانید و این روز مصادف با دوازدهم بود که جناب سید الشهداء امام حسین علیه السلام از مکه معظمه بکوفه حرکت میفرمود زیرا شنیده بود که یزیدیان بن را بلباس حجاج بمکه فرستاده که هر کجا امام را یابند بکشند حضرت نخواست در آن سرزمین خون بحرمه شود و آنگاه اقبال کوفیان و نوشتجات مسلم مرد طرف سماء آنحضرت مصمم حرکت شد و امام حسین علیه السلام روز ترویه با احرام داخل بیت که شده و طواف نمود و سعی صفا و مروه را بجای آورد و احرام افروگذاشت و بحجه العهد متبدل کرد آنگاه خطبه بخواند و فرمود من فردا عازم عراقم هر کس خواهد با من کوچ دهد فردا حاضر کرد و محمد بن حنفیه خدمت آنحضرت آمد و عرض کرد ای برادر که دوستدارم هیچکس نزد من عزیزتر و گرامی تر از تو نیست و هیچکس را از شما شایسته و بایرادت چه کردند هیچ کاری که با تو نکرده اند تو نیز رواداری که در مکه بمانی بکام تر است مامون مانی فرمود دستور هم همین بود مکه بگشند و حرمت خانه خدا ضایع کرد و محمد گفت پس بطرف یمن تشریف ببر که دوستان بسیار داری حضرت فرمود باز نظری کرده و تا فردا جمیع حضرت فرمانده ما را بر شتران بنشینند و عازم رفتن شد محمد حنفیه شتابزده آمد گفت ای برادر تو من وعده وفا دی فرمودی برادر رسول خدا را خواب دیدم که فرمود بطرف عراق بیرون شو که خدا تو را کشته خواهد محمد گفت انا لله و انا الیه راجعون پس حال که عازم هستی زنان و فرزندان را بگذار و با خود کوچ مده امام حسین فرمود خدا خواهد که آنها را اسیر بینند پس از آن عبد الله بن عباس و عبد الله بن زبیر برسیدند و گفتند بهتر است در حرم خدای مانی و بسوی عراق نروی فرمود پیغمبر خدای صلعم فرموده است که حرکت نمایم نزد عبد الله بن عمر رضی الله عنهما آمد و اتفاقا صحبت کرد که بکوه تشریف ببرد حضرت فرمود باید بروم پس از اینها یحیی بن سعید بن العاص از جانب برادرش عمرو بن سعید که از جانب یزید حاکم مکه بود آمد و عرض کرد که تشریف داشته باش و بسوی عراق مسافرت ننما حضرت اجابت نفرمود و در روز هشتم ذی حجه نشسته از مکه بیرون آمد و همینکه قافله بزرگی بود که تمامی اهل بیت رسالت را آنها سوار شده بودند چون بحی را طی شد عون و محمد پسران عبد الله بن جعفر بن ابی طالب از جانب مدینه رسیدند و مکتوبی آوردند که آنحضرت را قسم داده بودند که شتاب نفرمائی و مانعی برسم و عبد الله پس از چند ساعت با یحیی بن سعید برسید که عمرو بن سعید حاکم مدینه ما بآنحضرت خدا مان فرستاده بود عبد الله بسیار اصرار کرد و امام حسین را منع کرد و منیه منقیاد و چار پسران خود عون و محمد را خدمت آنحضرت گذارد و با آنها وصیت کرد که از ملازمت آنحضرت دوری نجویند و خود بمکه برگشت امام حسین علیه السلام نیز کوچ آمده طی طریق میفرمود تا منزل ذات عراق رسید و اینجا فرزدق شاعر که نامش همام بن غالب بود با لزوم حج گزاردن با او برخورد آنحضرت بوی فرمود کفت فدیت رسول الله این همه جمعیت که حج نفرماید از کجا بیرون شدی آنحضرت فرمود اگر دشمنان در کمین بودند نخواستم کیدی کنند

وخون بریزند گوا نیفرزدق مردم کوفه را چیست که با وی عرضه کردم مردم کوفه تو را دوست میدارند لاکن روز جنگ با تو چه کنند
نشنه و در روی تو شمشیر بکشند انگاه فرزدق وداع کرد و حضرت طی طریق فرموده بثعلبیه رسیده و شب را انجا فرود آمد صبح
وسانید واز ثعلبیه قطع منازل فرموده تا ارض حاجر رسید وآن بریکی از راهل بیت او از قتل مسلم بن عقیل آگهی نداشته چون حضرت
منزل کرد و مکتوبی بدو داد که کوفه نگاشت که مسلم بن عقیل نامه اش در کربلا رسید واز حسن تائی و عبد الله شامی نگاشته بود که ما
متفق و الفرت ما شده ایم و من روز سه شنبه هشتم ذی حجه از مکه بیرون آمدم و بجانب شما میایم چون فرستاده نامه بکوفه رسید
واتفاق واجتماع و من نیز در این ایام نزد شما خواهم آمد این مکتوب را عبد الله بن لقیط گرفته طی مسافت کرده چون بقادسیه رسید
دیدبانان که از جانب حصین میز که مامور را باشد بودند او را گرفته نزد حصین آورده و بجستجو در آمدند عبد الله کاغذ را پاره پاره
کرد حصین او را دست بگردن بسته بکوفه نزد ابن زیاد فرستاد ابن زیاد از عبد الله پرسید از جانب که قاصد بودی و نامه برای
که بود عبد الله گفت مکتوب حسین بجمیع اعزه بزرگان کوفه بود ابن زیاد گفت چرا کاغذ را پاره کردی گفت نخواستم بدست دشمن
افتد گفت بزرگان کوفه چه کسان بودند که کاغذ بانشان میبود گفت نام کنون حضرت امیر و حسین را نشناسم و عبد الله
امتناع کرد ابن زیاد فرمان داد تا او را بمنزل ساختند علی الصباح امام حسین از منزل رمث حاجر حرکت فرمود و بمنزل خزیمیه ورود فرمود
دران وقت چون ابن زیاد از تشریف فرمائی حسین خبر داشت سپاهیان را مسلح کرده و مامور نمود که تمام راه ها را مراقبت نمایند
نمایند که از سوی کسی الی میرود و یا جواز سفر باشد و راه ها نهایت سخت و کسی عبور و مرور نکند و امام حسین را بعد از منزل خزیمیه
حرکت فرموده و چل زاله ورود نمود و از این منزل عبد الله بن سلیمان و منذر بن اسماعیل پس از آنکه دانستند حج بسر رفت تمام رسیده
و در خدمت امام مشرف شدند و گفتند ما پس از حج محض ملاقات شما بحضرت آمدیم این گفتگو را دیدند که از کوفه میاید و از
کناره جاده روانست انیان بجانب او شتافتند و گفتند چه کسی و از کیست میالی گفت بکرم و از قبیله بنی اسد م و از کوفه میایم
گفتند ما نیز از بنی اسدیم بگو بدانیم از کوفه چه خبر بود گفت وقتی که از کوفه بیرون آدم دیرم های کشتای مسلم بن عقیل و هانی را
مردم گرفته و از امیر بدان سو میکشند عبد الله و منذر بر گشته با امام از شهادت مسلم خبر دادند امام علیه السلام فرمود انا لله و انا الیه
راجعون انگاه عبد الله و منذر عرض کردند بان رسول الله تبرا نیت از زمین منزل برگردی و رنگ ابن سفر نمائی چندین از
همراهان گفتند کار تو با مسلم چه است و چون تو بکوفه نرسی مردم تو را استقبال نمایند و بگردت جمع شوند امام حسین علیه السلام
دختر مسلم بن عقیل که دختری سیزده ساله بود بطلبید و نوازشش فرمود و دختر گفت ابن وحشتی بدان میفرمائی امام حسین بگریه
در آمد و فرمود آری مهرت مسلم را کشته اند و از یارانم بگریست و اهل بیت او آمد دختر بگریه در آمدند و چون فرزندان عقیل از تمام جمع
رفتن بکوفه و مراجعت از کوفه خدمت حضرت رسید و از شهادت مسلم و بیوفائی کوفیان حضرت را مطلع کرد و دیگر شبحی رسید
و خبر از گرفتاری عبد الله بن لقیط و کشته شدن امر الغربان ابن زیاد بانحضرت آورد حضرت بگریه آمد و اصحاب را نصایح
بخواست و خطبه غرائی بخوانده و فرمود ای مردم بدانید که مردم کوفه مسلم بن عقیل و هانی و عبد الله لقیط را کشته و بیعت با
مرا خوار داشته کنون هر کس میخواهد خود را از این معرکه برهاند رای گرفته رود و بجای امن و امانی شتاب کند چون مردم
این فرمایشات را بشنیدند دو دانستند کوفیان صمود اشکسته اند و معلوم میشد که حضرت را بتنهائی بگذارند همی متفرق شدند و
دسته دسته و گروه گروه راه دشت و بیابان گرفته روانه شدند و نماند با انحضرت مگر اهل بیت خود و معدودی کمانه

وقایع جهان و جهانیان

مدینه با آنحضرت کوچ کرده بود و بعد از امام حسین علیه السلام از منزل زباله حرکت فرمود و بمنزل قصر مقاتل وارد شد و در
اینجا عبید الله راه حجاز فرمود و عبید الله از بزرگان کوفه بود حضرت فرمود با کوفیان با ملاست خواهند کنون شنیده ام روی
برگردانیده و با من زیاد پیوسته اند تو با ید من دست لعنی عبید الله گفت قشون یزید است و لشکر برافزوده گرفته و از من یک تن چه
برآید من از کوفه بیرون شده م که با مخالف و مخالف بستیزم امام حسین چون از او بشنید فرمود از سوی خدای شنیده م که فرمود
هر کس فریاد اهل بیت من بشنود و یاری نکند خداوند او را آتش افکند علی الجمله حضرت سید الشهدا از منزل قصر مقاتل حرکت
فرمود و ببطن عقبه کوچ کرد چون ببطن عقبه رسید عمرو بن لوزان که از مشایخ قبایل بنی مکرمه بود خدمتش رسید و گفت این منزل
الله تو را بخدا می که ترک این بقعه نا و برگرد بخدا میروی مکر جلو نیزه ها و شمشیر ها امام حسین فرمود من از حقیقت امر آگاهم لاکن آنچه
خدا مقرر فرموده است خواهد شد و از بعد از ببطن عقبه حرکت آمد و منزل شراف رسید خیمه ها سر پا فرمود و شبرا بسر برد
و از بعد فرمود تا حرکت نمایند همین قدر نصف راه طی شده بود یک تن از طرف من رکاب فریاد بر داد الله اکبر حضرت
فرمود بچه مناسبت گفت من نخلستانی می بینم که سابق نبوده بود مردمان نیز گفتند که در پیش نخلستانی در این زمینها نبوده حضرت
فرمود خوب دانسته چون خوب نظر کردند گفتند اینها تمامی سر نیزه ها و کوههای سیاهست امام حسین فرمود
راست است و ما را در انجا پناه گاهی و قلعه که انجا جای گیریم اصحاب گفتند اینجا تل و در نشیب مجاز نزدیک است پس حضرت
عنان بدان سو برتافت و همه با نجا حرکت شتاب کردند آنه در نشیب رسیده خیمه ها سر پا کردند از آنسو مقدمه سپاه
دشمن نمودار گردیده و تلی نگذشته که لشکر بیامد رسیده امام حسین فرمود تا کار حبک ساز نمایند و مقابل سپاه صف بندند
سپاه در لشکر کوفه همین یزید ریاحی رئیس مشورتی بیشتر بود که فرمان داد تا مقابل اردوی امام حسین قشون کوفه جای گزیند
و صف آرائی کردند چون روز بنیمه رسید از طرفین جنبشی نشد لشکریان جا بجا پیاده خود آرام گرفتند از آنسوی در سپاه عراق
بنوده و اندکی اندازه نشسته بودند چون امام حسین بدانست امر فرمود تا آنها را سیراب کنند و همین قسم روز بظهر
رسید و بنماز شدند حضرت امام حسین رسید و سلام داد حضرت فرمود ای حر بجنگ من یا بعادت
من آمده حر عذر و معذرت خواست که نه یا مولای من و پناه بیرم بخدا که روز قیامت رسوا شده و دست بگردن بسته از قبر برخیزم
آنم و دانش دوزخ و آتش نگاه دارم نگفت یا بن رسول الله بدین راه که میروی گشته خواهی شد بهتر است برگردی و
بطرف حرم بشب روی چون وقت نماز بود حضرت به نماز ایستاد و حر و سپاهیش نیز با حضرت اقتدا کردند و
نماز پیشین را بجای آوردند انگاه امام حسین فرمود ای حر مرا نامه ها کردند و خواستار امامت من شدند
حر گفت مرا چه می منیت ابن زیاد مرا مامور کرده است که به کجا تو را دریابم تا تو باشم تا به مجلس ابن زیاد برسیم حضرت
فرمود ای حر مرگت بسمعان ساد آنه خوبین که محلوا و خطوه کوفه است عقبه خورجین نهاد احاطه کرده و خطوط را در آورد و
حر قسم یاد کرد که من از این نامه ها اطلاعی ندارم حضرت فرمود اینک که تو خبر نداری من مراجعت نمایم و فرمان
تا مه سوار شده و راه مرجعت گرفت سپاه حر حیلوله مانع شدند امام حسین فرمود ای حر مادرت بعزایت بنشیند
از من چه میخواهی حر گفت مصلحت بسیار است و من نام او ببرم و از تو جدا نشوم تا آنکه راه را بگیرد و بطرف
مدینه حرکت فرماید حضرت فرمود بیا تا یک تنه با هم بجنگیم حر گفت ما مور بجنگ نیستم ما مورم تو را از این زیاد ببرم بدین قسم دو پیاپی

ذکر رفتن یک یک اصحاب امام حسین در روز عاشورا بجنگ سپاه ابن سعد و کشته شدن ایشان

چون مواعظ و نصایح بلیغه و نصوح فصیحه امام حسین علیه السلام اثری بسپاه کوفه نکرد و جانین معظم حنگ شد نه داول از جانب سپاه عمر سعد آنکس که بتاخت و خود و عمرو و خنجر علم دار آمد نزدیک بیاحون میش آمد نه ندای بجنگ سر داد و بجانب سپاه امام حسین باز گردد و آن تیز از کمان جهانده و بلشکرگاه سعد السعداء افتاد و مردن بعد گفت شاید باشد که اول کسی که بسپاه امام حسین تیر انداخته من بودم و امیر المومنین بزید را خدمت کردم پس از آن یسار غلام او بمیدان آمد و مبارز طلب کرد از سپاه امام حسین عبد الله بن عمیر بجلوی او رفت و او را بتیغ گذرانید و پس از او سالم که غلام ابن زیاد بود آمد و بدست عبد الله کشته شد و پس از آن عمرو بن [illegible] با دسته از سپاه کوفه بطرف سپاه [illegible] خ آمد کرد و فسوری کرد و بمنه سپاه حسین انتشار بر کردانیدند انگاه عمرو بن یزید رباحی خدمت امام حسین عرضکرد و اجازت فرمانمانا اول کس من باشم که بروم و تو جان بسپارم حسین اذن داد عمرو فرزند حر علی گفت عمی با سپاه کوفه رفتم کن علی اسب خود را داده بکار پیاده کرد و بسپاه کوفه حمله آورد و چند تن کشته تا گشته شد انگاه برادر حر از لشکرگاه ابن سعد جدا شده و نزد برادر آمده و بیعت حسر را خدمت امام آورد حضرت او را نوازش فرمود و حر از شهادت فرزند شاد و بمیدان آمد صفوان بن حنظله مقابلش آمد و او را بضیحت کرد و گفت مناسبت بزید سر مشاب حر گفت بر او جانب حسین با فرا گذارم و با صفوان او را درنخت و او را نیز و الجب بر انگیخته و جان بداده بر او صفوان بحمله خوانی صفوان آمد نیز کشته شد نه ارپس اینان بزید بن زیاد بجنگ حر آمد و کشته شد از پس او حر بر سپاه کوفه حمله کرد و تیر اندازان او تیر باران کرد نه که اسبش از پای در آمد حر پیاده بجنگ شد عاقبت از کثرت زخم بخاک افتاد و اصحاب حسین او را برداشته بنزد او آنحضرت آوردند حضرت روی او را پاک فرمود و جان بتسلیم نمود پس از شهادت حر قصعب از امام اذن گرفت و بجنگ رفت و چند تن کشته تا کشته شد پس از آن عمرو غلام حر چون اقارب حر و برادرش و پسرش کشته شده بجنگ رفت تا کشته شد از پس او برزین خضیر از پس او وهب بن عبد الله حباب الکلبی بجنگ آمد و کشته شد و این همان وهب است که مادرش قرآن او را بمیدان فرستاد و تشویق و برگشت و گفت کرای مادر از من راضی شدی مادر گفت راضی نشوم تا آنکه کشته شوی علی ایحه وهب بمیدان رفت و کشته شد و زنش تیر با بستون خیمه بمیدان آمد و کشته شد ابن سعد گفت تا سر زنش همه کرده و بمیدان سپاه امام حسین افکنده پس از کشته شدن وهب عمرو بن خالد بجنگ رفت و کشته شد و پس از او سعد بن حنظله و سعد او عمر بن [illegible] و بعد از او مسلم بن عوسجه و از پس او پسر مسلم بن عوسجه بعد از او هلال بن نافع بجلی و در سعد او پسرش نافع بن هلال یک یک بجنگ سپاه کوفه آمده و کشته شدند این وقت ابن سعد فریاد بر آورد که بجنگ اجازت دهید تا یک تن بجنگ رود و چه باید علی حمله در شویم انگاه عمرو بن الحجاج بر میمنه و شمر بن ذی الجوشن با دستهای قشون خود بسپاه امام حسین حمله ور گشته و از دو دو جانب تنور حنگ گرم و شعله مقاتله زبانه کشیدن گرفت ابن سعد فرمانه را مقصین تیر انداختن تیر اندازان تیز سپاه امام تیر باران کنند و اتفاق سپاه حسین بسی و دو تن سوار و گروهی پیاده که چند تن کشته شده و مجروح بودند و سپاه کوفه بی اندازه مرسله کرده با قوی اطراف سپاه حسین را فرا گرفته با این حال سپاهیان ما بی محابا دل بشیر بجنگ داده و میزانه و میکشتند تا چهل و دو تن انها شهید شده و از سپاه ابن سعد نیز گروهی ابو نا کشته شده و اثبات

زوال فرمود. شیخ عبدالله انصاری خدمت امام حسین عرض کرد این رسول الله آرزو دارم یکبار دیگر با تو نماز گزارم حسین فرمود نماز پیشین را بیاد او آورد خدا و تو را نماز گزاران بشمار گیرد و از این گروه و بود دست از جنگ باز دارید تا نماز بگزاریم عمرو فرمایش حضرت را بصدای بلند رسانید از سپاه کوفه حصین بن تمیم گفت نماز شما قبول نیست حبیب بن مظاهر گفت ای منافق نماز پسر پیغمبر مقبول نیست و نماز تو مقبول است حصین گفت ای حبیب بسیار ان تو ای تمام و از خرد بهره نداری و حبیب بسیار این آمد و او را زخمی بسیار زد و با یاران حصین جنگ کرد و حبیب. گفتند امام حسین علیه السلام به نماز خوف بگزارد و سعید بن عبدالله حنفی و زهیر بن القین و سعید بن عبدالله حنفی پیشاپیش او خود را جلو حضرت سپر ساختند چون از اصحاب نماز خوف بگزارد و سعید بن عبدالله حنفی و زهیر بن القین بجنگ رفتند و بعد از حضرت نماز گزارد زهیر بن القین بجنگ رفت و کشته شد و پس از آن حجاج بن مسروق یعنی که مؤذن حضرت بود بجنگ رفت و بعد از او یحیی بن کثیر انصاری و پس از او یحیی بن سلیم ازدی و عتاب و منقذ بن سعد شامی و از پس او عبدالرحمن بن عبدالله و عتاب و عمرو بن قرظه و پس از او غلام ابی ثمامه ازدی و نعمان بن عمرو راسبی بجنگ رفت و کشته شدند آنگاه عمرو بن خالد صیداوی و پس از او سوید بن عمرو بن ابی مطاع و پس از آن قارب بن ابی قسره ازدی و عتاب و مالک بن انس مالکی و پس از او عمرو بن مطاع و بعد از آنها حارث و عمرو بن حجاده و پس از او عابس بن شبیب شاکری و شوذب غلام عابس و پس از او عبدالله و عبدالرحمن پسران عروه بن حراق و پس از او غلام ترکی که حضرت سید الشهداء خریده بود و بفرزندش امام زین العابدین علیه السلام بخشیده بود بمیدان رفته و کشته شد شکاربن زیاد و پس از او ابوعمره منصلی و عتاب و قرین عباجر و عتاب و سیف بن حارث بن مالک و عتاب و مالک بن عبدالله بجنگ آمده و شهادت رسیدند و این شهداء همگی از پنج قبیله با اختلاف زیاد و کم از سپاه کوفه در کشته شدند تا کنون بدین شهادت رسیدند امام و سپاه حسین بن علی علیهما السلام چنانچه نگاشته شد شهادت دادند و از این ایام حر بن یزید با برادر پسر و غلامش پس از آن و تب بسی تن دیگر بحضرت امام حسین درآمده و بشربت شهادت چشیدند چنانچه بانشان برده شد و برده خواهد شد پس از آن زیاد معاویه السکونی و علی بن الحسین از پسر علی بن صعار عتاب و المعلی بن یعلی و پس او طرماح بن عدی و عتاب و محمد بن مشل و چند تن دیگر بجنگ آمده و شهادت یافتند و تا اینجا که تمامی اصحاب و یاران آن بزرگوار بدرجه رفیعه شهادت رسیدند و نماند بخدمت آنحضرت گرانمایه جز هاشم و برادران و برادرزادگان و فرزندان آن بزرگوار

ذکر اجازه یافتن بنی هاشم برای جنگ با سپاه کوفه و شهادت آنان

و این وقت که تمامی اصحاب و انصار امام حسین کشته شدند وقت جان سپاری بر بنی هاشم افتاد اول کس عبدالله بن مسلم بن عقیل اذن گرفت بمیدان رفت و مردم حمله او تن کشت و بدست عمرو بن صبیح صیداوی و اسد بن مالک شهید شد از پس او محمد بن مسلم با دو تن بجنگ رفت و چندین تن بکشت تا بدست ابوجرهم الازدی و لقیط بن یاسر النخعی کشته شد بعد از او جعفر بن عقیل عبدالله بن شداد و نزدیک تن بکشت تا خود بدست بسر بن حوط شهید شد از پس او عبدالرحمن بن عقیل بمیدان رفت و چندین تن بکشت تا بدست عثمان بن خالد شهید شد پس از او عبدالله برادرش بمیدان رفت و کشته شد پس از آن محمد بن ابی سعید بن عقیل بمیدان رفت و بدست لقیط بن یاسر کشته شد و بعد از او جعفر بن محمد بن عقیل بمیدان آمد و پس او احمد بن محمد بن عقیل بجنگ درآمد و مشاد تن بکشت تا کشته شد پس از او محمد بن عبدالله بن جعفر بجنگ درآمد و دو تن از سپاه کوفه بکشت تا بدست عامر بن نهشل التمیمی شهید شد عتاب او عون بن عبدالله بن جعفر بجنگ رفت و یازده تن بکشت تا بدست عبدالله

بن ابیطالب کشته گردید پس از او عبدالله بن جعفر بحجاز رفت و مشهد شد و در این وقت نوبت بفرزندان حسن بن
علی علیهما السلام رسید و آنها هفت تن بودند که در خدمت عمشان در کربلا حاضر بودند بحجاز رفتند میرزا محمد تقی خان لسان
الملک مولف ناسخ التواریخ مینگارد این هفت تن با این اسامی بودند حسن مثنی و عبدالله اکبر و عبدالله اصغر قاسم و ابوبکر و احمد
و این هفت تن و دو تن حسن مثنی و عمر در کربلا بسلامت بر این شدند چنانچه حسن مثنی بسیار زخم برداشت و در میان کشتگان
افتاد و وقتی که سپاه ابن سعد خواستند سرهای شهدا از تن جدا کنند چون حسن مثنی از رمق رمقی داشت الی جانان
گفت او را گذارید خواهد مرد و شناخت او بواسطه آن بود که مادر حسن مثنی فاطمه بنت الحسین بود و حسن مثنی گوئی آفتاب
بالی جمال و کمال داشت و او را حسن مذاکر و ما مهبوی حاصل کرد و بمدینه رفت و عمر هر صغیر بود و جان بدر برد و آن پنج تن
دیگر بحجاز رفتند بخدمت قاسم بن حسن بخدمت عم خویش امام علیه السلام بواسطه صغر سن او اجابت انفرار او فتند آن
تضرع کرد تا حضرت باو وداع کرد و هم و پاره او تنقه بگریستند که از هوش برفتند آنگاه قاسم بحجاز رفت و سی و پنج تن از
دشمنان را بکشت و خود بدست عمرو بن سعد بن عزره شهید شد پس از آن عبدالله اکبر ان حسن مجتبی شتافت و چهار و هشت
بکشت و بدست هانی بن حبیب حضرمی شهید شد و بعد از او ابوبکر بن حسن مجتبی رفت و هشتاد و شش از دشمنان را بکشت
تا شهید آنگاه نوبت فرزندان علی مرتضی علیه السلام رسید نخست عبدالله اصغر بحجاز رفت و بیست و یک تن بکشت
تا شهید شد و قاتلش معلوم نشد که کیست پس از او عمر بن علی میدان رفت و شهید شد پس از آن اولاد ام البنین که چهار پسر
بودند نخست عبدالله بن اکبر میدان شتافت و جنگی سخت کرد تا بدست هانی بن حبیب الحضرمی شهید شد پس از او جعفر بن علی بحجاز
و او نیز بدست هانی بن حبیب الحضرمی بدرجه شهادت رسید از پس او عثمان بن علی بحجاز آمد و بتیر خولی الاصبحی از اسب
در افتاد و شهید شد پس از او محمد بن علی میدان رفت تا شهید شد پس از او عون بن علی بحجاز رفت و شهید شد دران
وقت حضرت عباس که در اعباس نامبر میگفتند برای جنگ با کوفیان اسلحه برتن راست نمود و حضرت عباس
چهارمین فرزند حضرت علی مرتضی رضی الله عنه بود و چنانچه اولین فرزند امیر مومنان امام حسن و دوم امام حسین و
سوم محمد بن حنفیه که همیشه با هم مادرش بود و میشد چهارم عباس اکبر و کنیت او ابوالفضل و لقبش دلاور شناخته شد و همه
امام حسین بود و او را چهره زیبا و قدی رعنا و شجاعتی بی همتا و رشادتی جمیل بود و کثرت حسن او را قمری بشمر میگفتند
قامتی بلند و آراسته و قدی کشیده و دستهای بلند داشت چون دیده بر برادرش گشود او را کوچکتر بود شهید شد و
بخدمت امام کسی باقی نماند و بجز او و علی اکبر و زین العابدین همه بخدمت برادرها و اعمامها و رفتن میدان طلب کرد تا امام حسین
علیه السلام بخیمه گاه بیست و فرستاد و برادر خود عباس را که او را بعضدی میگفتند و قاتل بعضد او بود طلبید و از من رقه
پیغام بردم و از این قوم انتقام بکشم حضرت فرمود آنچنان که عزم قتال داری نخست از برای این گروه کان لشکر
الی سپاه عباس اکبر اطلاع برده و هفتاد و شش تن برداشت بجانب فرات روان شدند کان را
چون دیدند عباس میرسد از جای بجنبیدند و اطراف و جوانب او را گرفتند حضرت عباس دست بحمایه شمشیر برد و
حمله بخود فرمود و بسیاری را بکشت تا صفوف سپاه بشکافت و لشکر از او متفرق ساخت و اسب او شرعه
فرات را نمود و لشکر از پی او کفی از آب برگرفتند و تشنگی برادر را بخاطر آورد بخت از فرات بیرون راند و بخیمه گاه

چون مینه عباس دمشک بر آب از فرات بیرون آمد از سر سوراه ها برداشته و مشکها بجانبش روان ساخته حضرت
بدو اسبه در تعقیب رسیده و او را بحال مینگرد و از مشاهده بجانب خیمه متوجه میشود که در این بین گیرودار نوفل ازرق با زین بن ورقا و حکیم
بن طفیل کمین خود را غایب رده بودند از پس نخله خود را بحضرت رسانده از پشت سر آن بزدگوار را احاطه نمودند عباس متوجه بجانب چپ
او تاخت و شمشیر نیرو بدست گرفت و حمله سخت نمود تا مگر خود را بخیام حرم رسانده از بیکسی از پس نخیزد آمد دست چپ بحضرت را
انداخت عباس چستی کرد و شمشیر بدندان گرفت و بار کاب سی میرانده دفاع میکرد که تیری بر مشک آمد و آب بخاک بحیث دغه گلی بر
سینه اش و مقاتب این حکیم بن طفیل عمودی که از آهن بود بر فرقش گرفت عباس از کثرت زخم و سیدن خون تاب و توان نماند
تمام شد از اسب بزمین افتاد و فریاد زد ای مرا در یاب امام حسین که در خیمه گاه نگران و رود او بود چون صدایش
شنید و حرکت نه مقدم بستهای او را از زمین برداشت و سخت بگریست و فرمود اکنون پشتم شکست و رشته تدبیر و چاره
از دستم گسسته شد و لحظه جانکاهی بر او نشست گوئیا امام فرمود ای برادر وصیتی داری عباس عرض کرد دارم مرا بخیام حرم
ببر که از گزند گان خجالت دارم و جان تسلیم نمود پس از شهادت عباس مردی باقی نبود که بتواند در میدان جنگ رزمی
نماید بجز جوان بچه و سالار حسین علیه السلام که علی اکبر نام داشت و در مصاحبت رخسار و جلادت کفار و مضاحبت یلان
بی بدیل بود و شبیه نامور به پیغمبر اکرم داشت چون دید پدر بزرگوار شرا معین و یاوری نمانده خدمت مدد خواست و اجازه میدان
و رفتن طلبکرد حضرت یعنی فهمید تا نهضت الحاح او نفرمود آنوقت خدمت مادرش لیلی دختر ابی مرة بن عروة
ثقفی و پرده لیان حرم آمده با هم وداع کرده بمیدان تاخت و بسا مرد و مرکب بخاک هلاکت انداخت تا کاهنه بن قرة بن عبد
تمیمی بر فرق مبارکش زد که توان از تن شریفش بیرون شد و سایر دشمنان هر یک ضربتی و نیزه بدن و فرق او زدند
که بروی اسب با دستهای فرو افتاد و از اسب خود سرانه در میانه سپاه دشمن میرفت و هر کس را تمی بوجود مبارکش
میرزد تا از اسب در افتاد و بدرجه اعلی و اعلام علیه السلام چون آخرین صدای فرزند بشنید زار بگریست و بر سر فرزند آمد
و هر طور بود او را از خون آلوده سر و چهره بر خسار او گذاشت علی گبر چشم باز کرد و گفت ای پدر خواستارم که زنان
بر صورت نخراشند و صدا بناله و زاری بلند نکنند نفسش قطع گردید حضرت او را بر داشته به سراپرده آورد

ذکر بمیدان رفتن امام علیه السلام و جنگهای نبرد لاور و شادلی شش

چون از مباشرین اصحاب و انصار و اخوان و فرزندان و برادران و اقربا کسی حضرت امام حسین علیه السلام کسی دیگر در خیام محترم
باقی نمانده کودکی مهد آن بزرگوار را بر افراز و بجنگ رود حضرت خود سوار بر کران شده بمیان میدان آمد و گوئیا از زبان
بی فصاحتی گشود و بحکمی با این قوم از در پند و نصیحت فرمایش داد و چون فرمایشات بحضرت را جوابی نشنید حضرت صدا
باستغاثه بلند کرد و سید سجاد امام زین العابدین علیه السلام که در حال مرض و نقاهت در خیمه بود چون صدای پدر بزرگوار خود را
شنید از جای بر جسته و با عصا و بمشکل افتان و خیزان از طرف زنگاه روان شد جناب سید الشهدا چون او را
فرزند جلیل را ملاحظه کرد از میدان مراجعت فرمود و خواست رو بخیام نهد امام سجاد گوئیا این بیمار را بر کرد اینه و نگذارد بمیدان
آید ناگاه یک مرتبه خواهران و زنان حرم را طلب فرمود و زنان بدواع گشوده و او را در خیمه گاه اقتدا حضرت نماز

امر مشکبت و شکیبائی داده و مرا بوداع خود امام مترا نفرزندش سپرد بخدا تسلیم نمود و رخصت داد گفت کنم جامه بیاورند تا زیر جامه
پوشم زیرا کسی مرا بن طمع نکند از تنم عریان نیاورد پس از پوشیدن آن جامه مسلح گردید و عازم میدان بود و گویند علی اصغر خود
سهاکش رسید فرمود تا او را حاضر کردند و طفل شش ماهه بود و واسطه تشنگی مادرش سینه اش از شیر خشک شده بود و آن طفل
گرسنه و تشنه مبتلا بحضرت او گرفت و میدان آمد و صدا را بلند کرد که ای گروه اگر مرا گناهکار دانید این بچه گناهی ندارد او را
آب دهید که از شدت تشنگی شیر در پستان مادرش خشک گردیده حسین قرین کام اصغری گلوی طفل را نظر کرد و خنده تلخی نمود و
گفتا اگر از جدهٔ تشنه و طفل جان تسلیم کرد امام را آب پیاده گردید و او را مدون ساخت و دوباره مراجعت نمود
و میدان شد عمر بن سعد که سپهدار لشکر قشون بود بخواست و مخاطب ساخت و گفتا ز سه کار با من یکرا اختیار کن اول اگر
دست از من بدار تا زمان بیگانه فرار داشته تا به نزد مراجعت کنم ابن سعد گفت این خواهش صورت نگیرد دیگر فرمود تشنگی
عالی اهل بیت رسول الله تا کی گذاشته ما را مشروب سازید یا گفت این نیز مقبول نمیشود و انگاه فرمود حال که آن دو مطلب
قبول نشده ناچار با من می جنگید یک تنه با همه جنگ من آید چون بیش از یک تن نیستم ابن سعد گفت این مژده راست
پس ابن سعد بجای خود برگشت و حضرت میان میدان آمد و باز زبان بمعیت گشود و از نسب و حسب خود شهر بیان
فرمود و از انتقام بجز جوابهای جاهلانه جوابی نیامد ناچار حضرت مبارز طلبید بخت شمر بن ذی الجوشن برآمد و سنوز کروفری
کرده بود که امام حسین با شمشیر او را دو قسم ساخت و باز پس او چندین تن آمده و کشته شدند و شیشه ها ز بر یکدیگر فرو آمده و سوار و مرکب
و سپاه پدید شد عمر بن سعد چون خود شکست دید دانست یک تنه کسی مر امیدان حسین علیه السلام نیست با یک دو دو که
جنگ عهد ست با او بجنگ چون سپاه فرمان سر کرده خود را شنیده و از جای نجنبیده و دو از مخضر تر فرو گرفتند امام حسین با شمشیر
کشیده با این حملات سخت خود و اسپ از سر سوی جنبش سنگ دیگر و انه میانشان حضرت کاهی بمیمنه حمله میبرد و کاهی
بمیسره میزد و می کشت و می افکند که جمعی از دشمنان کشته و پراکنده شدند و بجوی آب نزدیک خیمه ها رسیدند و بعضی از خیمه و خرگاه بسوی
بود که از میان قشون بخاری کشیده و مغنی چنبه برآورد و دوباره بضعف دشمنان حمله کرده و از برق صاعقه و شمشیر
آتش بار خرمن حیات اعدا را خاکستر میکرد بحدی که گویا این برافکنده شدند و جانی بطرف خیمه گاه آنحضرت رسپار گردید
حضرت چون حرکت آن ناکسان از اندازه بیرون دید فرمود تا کرای دودمان آل ابوسفیان اگر شما خود را عرب میدانید با
گردید بحسب و نسب خود شرم کنید حسب تو را ای پسر فاطمه حضرت فرمود من با شما جنگ دارم و شما با من زنم
میکنید زنان را چه گناهست که اطراف آخا میرود شمر فریاد برآورد که کسی بطرف خیمه گاه سید الشهداء نرود ای سپاه
قتل او را آماده باشید که مقصود ما کشتن اوست چون آواز شمر را شنیده شد لشکریان از سر سوی جناب او در حرکت آمده
حضرت باز زبان باستغاثه بلند فرمود و آنحضرت را از حسب و نسب خویش آگهی داد که بحجت آنان را تمام کرده و گفتا ای قوم
من مولای احرام و مهرومی شکر و شکر را معروف کرده ام بگی نشسته ام انتقام خونهای مهریان خود را از که جنگ میدهید
و حسین دست پرورد علی مرتضی کشته شده از تو نمیخواهیم آنحضرت با شمشیر کشیده خود با تنها آورد و جمعی را بخاک بخت و چند
زخم گران برداشت باز کار گرفت و نظر بکشتگان اصحاب انداخت و یک یک را میدید آواز داد و گفت حق شده است شما
میخواهم پاسخ میدهید چون جوابی نشنید بجنگ در آمد و سپاه کوفه و شام بر سر او ریخته و حمله آورده و طعنات تیر و تیزه میزدند

ذکر حرکت دادن سرهای شهدا و اسرای اهل بیت را از کربلا بکوفه و حرکات ابن زیاد

حبس و حرکت اهل بیت از کوفه با سرهای شهدا به شام

خبر قتل امام حسین علیه السلام چون بشام رسید یزید بن معویه به عبید الله بن زیاد مکتوب کرد که سر آنحضرت و سایر سرها را با اهل بیت آنحضرت بشام روانه دار. ابن زیاد فرمان داد تا جبیر بن مطعم و ابو برزه بن عوف ازدی و منقذ بن مرة عبدی و دیگر از بزرگان لشکر حامل سر مبارک سید الشهداء و سایر سرها شوند و در خط القناة نگوشند و مقرر داشت تا سید سجاد را با فضل و زینب کبری و اهل بیت ابی تراب و زوجه پوشش و بشتران سوار کرده و بقیه سرکردگان سپاه شمر بن ذی الجوشن را امیری داد که بطرف شام روانه گردند و از راه خاکی تا این وقت قریب چهل روز نگذشته بود که اهل بیت طهارت در کوفه بودند آنگاه شمر اسراء را از کوفه بعزم شام حرکت داد و بطور اتفاقی با زوار یعنی سید الشهداء که بکربلا رسیده و از مشاهده مرقد برادر و اهل بیت و اصحاب باوفا فارغ شده بودند در این وقت جابر بن عبد الله انصاری از مدینه بکربلا رسیده و خدمت سید سجاد علیه السلام آمد و از زیارت قبور شهداء اکبر دو این روز بقیم خبر بود خواهد آن بیچاره فرمان داده بود که سرهای شهداء خصوصا سر امام حسین را بقیه سرهای شهدای دیگر راه عبور دهند تا حشمت و سطوت یزید زیاد کرده و بدین ملاحظه بواسطه اکثر بزرگی شمرها در راه و اقع شود اسراء حمت و مشقت بسیار دیدند بدین قسم از راه موصل و شرقی خصاله بشهر کربت آمدند مردم شوشش کردند و گفتند ما هرگز رضا نمیدهیم که سر فرزند پیغمبر را بدین شهر داخل کنند لشکریان از خوف مردم هروان شتافتند و راه نصیبین پیش گرفته و بعد از آنجا بعقرتین کوچ کردند و از قرقیسیا و عانات و انبار گذشته بشیزر رسیدند بدین قسم منزل بمنزل برده و در همه جا شیون که سر فاجعیت که بزید جسته و کرده بود بازنان و فرزندانش بشام میبردم چون اهل بیت نزدیک بشام رسیدند یزید بن معویه فرمان داد تا شهر را بیارایند و زینت دادند و از دروازه ساعات که دروازه ترین دروازه تا عمارت یزید بن معویه بود داخل کردند و محلهای بی روپوش و مخدرات بی نقاب را بسرهای شهدا بدستگی و کوچه و بازار میگذرانیدند تا تماشاچیان بتجلی اختصاص کنند مشار بسمر بن ذی الجوشن سر امام را بنیزه بلند نصب کرده بود و فریاد میزد که من کشنده این مردم و بدین قسم سایر سرکردگان سرها را داشته و با فخر و مباهات کوچه بکوچه و بازار بازار همراه تا بنزدیک در سرای یزید بن معویه رسانیده و در آنجا توقف کردند تا زنان و اهل بیت را

ورود اهل بیت به شام و ورود شان مجلس یزید و مکالمه یزید با آنها

نخست کسی که بحضور یزید بن معویه وارد شد زحر بن قیس بود و گفت مژده باد امیر را که حسین را بغدر و زی و نصرتی که سپاه شام با فتنه حسین بن علی و هشت از برادران و اصحاب و یاران او داشتند مغلوب ساخت و شرحی از وقایع ورود امام حسین و لشکر کشی ابن سعد از جانب عبید الله بن زیاد و حوادث کربلا بیان کرد یزید گفت کار شما پسندیده خاطر من بود مرا ان کشتن حسین اگر من حاضر بودم لوازمی بخشیده و از گناه شمر بن ذی الجوشن باسر برده سید الشهداء در گذشته فرمانها تا آنسر را در طشتی از طلا گذارند و سایر سرها را طبقهای دیگر نهاده و مجلس آراسته گردیده و از دحامی عجیب شد بساط شراب گسترده گردید و آواز سرور و سازها بلند شد و یزید بکیبار دین می از غرائی غایت دست عزف و سرور داده شد شمر از جای برخاست و گفت رکاب مرا از زر و نقره پر فرما که من پادشاه مجبور را کشتم که از حیث حسب و نسب و دیانت از همه مردم بهتر بود یزید گفت خدا رکاب تو را از آتش پر کند اگر تو ندانستی حسین

علی ابن الحسین علیه السلام را دید و ما در سر شام از نعمانی عزم داشتیم بر روی نهیم چون از نعمان گذشتیم گفت یا سید جایز و امیر المومنین یزید بر تو شفقت دارد مرکز بدن اصلی نخواسته دیگر گفت حسین هزار بار از مفارقت خود و پدر و مادر و خواهر و عمه و دختر و مادر و عمه من بهتر سید است و از نیکوتر نعمان بسیار گفت و مجلسیان هر یک برای اضطهاد یزید چیزی گفتند و حرفی شنود و نه یزید گفت تا اهل بیت را در آورده و با ما هم زین علی بن الحسین کرد و گفت ای پسر حسین خدا را شکر کن که در تو را نکشت سید سجاد بنمود و خدا و ند لعنت کرده شده او را یزید بر اشفقت و فرمانداد تا محتشم تر از همه زندان بر نهند حضرت و نمود ای یزید چون مرا نکشی این زنان بی محرم را کجای خود شان میرسانید یزید خشم خود افزود بر و گفت دست باز دارید و گفت سوگند می آورده و نمود بدست خویش بگیرد بسیار نه تا گسسته گردد و باز کردن سید سجاد بر و داشت و گفت تا دیگر زنان و دختران را بر نهند با و ایشان و طناب از آنها گسیختند و گفت تا اهل بیت را در حجره تحت او جای دادند که گفته شد پیش از این بصر امام حسین و سیر شد الله کونه و اینجا خبر میرسد یزید چون این یاد معترض لب و دندان سر بدید و جناب سید السند شد و با چوب خیزران بر لب و دندان حضرت اشارت کرد و سر گاه که یاد نائب نوشته می شود می خواندی زینب علیها السلام بطاقت شد و زبان بر بلاغت گشود و خطبه غرائی بیان نمود که تمامی مجلسیان و فصاحت و بلاغت او حیران شدند نیز ام کلثوم و سکینه و اهل و فصاحت را از فصاحت یزید بر شمردند حضرت سجاد نیز با فصاحت مخصوص پاسخ نشست تا بفصلات و فصاحتیکه دیدند شنیدند بیان کردند و یزید فرمانداد تا این دو خانه را بی سقف جای دادند و هر دو را روز با فرشتیدند و با تخت با مجلس او در آمدند بدین منوال تا چندی بعد برای آنها منزلی معین کرد و هر اقبال نزد از اطراف اخبار داشت و مشتاق دیدار حضرت سجاد الجابه و سفره خوش حاضر میشود و با آن حضرت یکی بسر اک میخورد و مسجد پیر و نیاز میکردند حضرت سجاد بمنبر برآمد و زبان فصاحت گشاد بطوری که هر دم شام از فرمایشات او بگریه آمدند و یزید از خوف گرفت که دم مبادا فتنه و شر انگیخت از آن بگوتا کلام حضرت قطع کرد و تا نگاه فرمانداد تا بپایان برد و پس از چندی حضرت سجاد بخواست و گفت هر چه خواهی طلب نما گوید حاجت برآورد و میشود سید سجاد علیه السلام فرمود اول بگو سر حسین را جا سپارند تا با و سر آنها دفن کنند و بجای آرم و بعد از آنچه دیگر یاد سپاه کوفه و شام بغارت برده اند باز دهند یزید گفت اگر خواهی گشت یک تن یعنی بر گوئی تا این زنان و کودکان را بدیار خود برسانند یزید گفت اما سر حسین صعوبت نکند و اما دست من بخون تو آلوده و تو خواهی خواهی بدینه خواهی برد اما اشیائیکه بغارت برده اند فرمانداد تا هر چه از سپاهیان یافت شد حاضر ساختند و مبلغی نیز بر بر دند انعام کرد و بحجرات فرستاد سید سجاد آن اموال را بقفرا قبل فرمود و مردم را سید سجاد نوازی برخاست شد که اقامت در شام باید نه یزید گفت خواهان میباشید سید سجاد فرمود نه بدان جهت خواستم او بزید فرمانداد تا نعمان بن بشیر اسباب مسافت آنها از محملها و جاده ها با لشکر و با پوشهای خوب فراهم کرد و چند ی از لشینه ابریشم و دیبا و غیره بجهت اهل بیت بعنوان هدیه معین کرد و خون صرف کنان نزدیک شد گلی را طلب کرد زنان بپوشش گشاد و گفت خداوند عبید الله بن زیاد لعنت کند که من هرگز راضی بکشتن امام حسین نبودم و اگر من حاضر آنجا بودم هر چه حسین میخواست قبول میکردم و فیه مالیشاء و ابر میاورد م حتی اگر بگفت فرزندان من نیز رها کنند و تو را مهلت دهند و بیگمان با مقدرات خدائی قوه پنجاه تن مثل امیر علی بن الحسین از برای اجابت فرمایشات تو حاضر م هر چه خواهی بگو تا بر آورده نمایم بخواهی مکتوب نما تا حسبه او امر و فرمانداد تا شخص معتمدی حاضر کرده و با ما. و ان آنها

وقایع جهان و جهانیان

برگوچ کنند و مرد جاد رخدمت امام زین العابدین طریق نزدیک رود خدمات آنجا کوتاهی نکنند و مرد جا از پیش روان باشد و در خدمت قیام کنند

ذکر حرکت اهل بیت امام حسین علیه السلام از شام بمدینه و استقبال مردم مدینه اورا

حوین نعمان بن بشیر انصاری از فرامسه بعد از سباب مسافرت اهل بیت فراغت حاصل کرد و بعرض یزید رسانید یزید حکم حرکت داد و اهل بیت با عیال و استرام از شام حرکت کردند و در خدمت نعمان بن بشیر با پنصد تن سوار فرستاد حاضر بود و در تمامی منازل و مراحل آنها جمعی در جلو و دسته دسته میرفتند و از خوراک و ما یحتاج و غیره و عیال خوبی حاضر میساختند چون قسم آنها بمدینه رسیدند نامه و خبر قتل حضرت علیه السلام با خود فرستادند و نعمان بن بشیر با مدینه رفت و خدمت ربیع گذارد تا مارا بچه رسانید بایستی با و چیزی داد زینب فرمود انچه مصلحت میکونی چه باید کرد که دست ما از زر و مال دنیا کوتاست مگر چیزی از علی فرزندان ما میش نفرستیم و دست بند خود و دست او انجن و پازیب و خلخال و قلاده و خواهر از گرفت و بنزد بشیر فرستاد که تو با نکه خدمت کردی ما را انچه در خور خدمات تو است نیک دسترس نیست گران محقر را بطریق هدیه برایت فرستادیم که در میان سواران قسمت کنی بشیر انهارا پس فرستاد و گفت خدمات من محض قربت شما بپیغمبر بود است و امید است مرا بخشید و از شام بیرون رفت و برگشت سید سجاد بشیر را خواند و فرمود تو بمدینه داخل شو و مردم را از حسن ما اگاهی و بشیر راب خود سوار شد و بمدینه داخل گردید و فریاد برآورد که خبر در مسجد پیغمبر مردم علی نظرف مسجد دشتند بشیر در مسجد فریاد برآورد که ای مردم علی بن حسین علیهما السلام است که با اهل بیت حسین بیرون دوازده مدینه رسیده ماند و من رسول دیگر که بمنه خبر دادن شما با امده ام این بگفت و از مسجد بیرون شد مردم صدا با ناله و شیون بلند گردانیدند و بدروازه مرکز فتند بشیر هنوز از برق راه دروازه نگرفته بود که امام رسیده و در مدینه غوغا بپا شد گریبان و نالان بیرون شتافتند و دسته دسته میرسیدند و در چاه انتظار افراشته گردید و حضرت سجاد بر کرسی برآمد و شکر فراوان بگریست چنانچه مردم رقت خواست فرمایشی داد گریه کلویش را گرفت تا قابلیت زبان کشاد و خطبه خواند و شمه از مصایب وارده بیان کرد و از ظلم و شقاوت مردم کوفه و چنان سکنی انها فرمایشاتی داد که تمامی فضا صدا و صدا بگریه درآمد مدینه زمان مدینه موبا پریشان کردند و با اهل بیت پیغمبر بنالیدند و زاری درآمدند و از انجا نهضت حرکت فرمود بر سر روضه جد بزرگوارشان پیغمبر اکرم آمده زبان بشکایت برگشودند و داد مصائب و مظلومیت بدادند

ذکر خروج عبد الله بن زبیر در مکه و دعوت مردم را بخلافت خود

پس از شهادت امام حسین و انتشار سر شریف آنحضرت عبد الله بن زبیر که در مکه بود و پس از فوت معویه بخیال سرکشی و مخالفت بود قتل امام حسین را وسیله مقصود گرفته اظهار مخالفت نمود و در مکه معتقدان خود را مردم عرب کرد و خطبه داد بر مناقب و مدایح امام حسین و صفات ناپسندیده یزید بن معویه بیان کرد و مردم حجاز را بمتابعت و خوف خود بخواند و همی گرفت و بیعت کردند عمرو بن سعید حاکم مکه چکونکی به یزید بن معویه بشام نگاشت یزید سخت در خشم شد و فرمانها داد و تن از صنادید ارکان دولت مکه حرکت نمایند و انجا عبد الله بن قضاة اشعری و نعمان بن بشیر عبد الله بن عامر همدانی و صفت تن دیگر بودند و نعمان بن بشیر را بتنها امارت داشت و یزید یک

بخبر فرستاد و گفت ابن زبیر با او بیعت کرد و او را بر مدینه و حجاز و یمن و عراق و خراسان و شام و مصر ولایت داد و او را بر مدینه فرستاد و ولید بن عتبه را بر مکه و عمرو بن سعید را بر شام و عبدالله بن زبیر را بر عراق و خراسان و یمن و حجاز

مهلب را سم داد و صلح نمود و مهلب قبول کرده و قرار گذاشت که اسلحه و اسباب لشکر را عرضه دهند شاید چیزی خطرش رسیده خبر زدایی کرده پرشاه فرستند بزرگان افغانستان و خراسان چون کارشان از روی صلح خاتمه یافته بود از قندهار و کابل مهلب چیزی در هشتند خطر نکرده و قبول نمودند مهلب شمشیرها را تعریف کرد و قیمت آنرا به همه مقرر داشت و آن را تمام داد و گوینده آن انتقاد مالی که برده بود و پنجاه و یک آن را مهلب و از همه اسلحه فضیه و اسلحه مثبته با غرامت مسکت حتی به مروشاهجهان کرد سلم بن زیاد از ثبات مهلب و فراست مهلب بی اندازه شاد و خندان پرداز آن اسلحه را بجمله نزدیک بهوبه بشام از مغان فرستاده اتفاق سلم فرمانده مهلب بطرف سمرقند برانده و از هیچ چون نگذرد و آن بلاد یکه مطیع نشده مانده مستخر سازد مهلب بطرف سمرقند رسپار شده و سته از سپاه را بنزد شهر فرخنده فرستاده تا آنشهر را مفتوح کرده با سپاهیان داخل فرخنده شده و اسعاری در فتح فرخنده بود و فرخنده از بلاد ترکستان روسیه بود و است پس از آمدن فرمانده سلم بن زیاد برادر خود یزید بن زیاد را از حکومت سیستان بجای عباد بن زیاد گذاشت و ابوعبیده بن زیاد را بحکومت کابل روانه داشت مردم کابل ابوعبیده معتقد ساخته و از اطراف و اسیر شوند چون خبر اسیری ابوعبیده و شکوش سلم بن زیاد و همانجمان رسید همچون شیر خشمگین خبر شنید و نگاشت به سیستان که هر لشکری جرار بطرف کابل بشتابد و با مردم کابل هر زه آغاز و براه و راز چنگ آنان بسازد

ذکر طغیان مردم کابل و لشکر کشی یزید بن زیاد بکابل و کشته شدن سپاه یزید و تجدید لشکر کشی بکابل برای صلح و جنگ

یزید بن زیاد بر حسب فرمان برادر از سیستان بکابل حمله برد و از لشکری بی اندازه و سلح مراسل موده تا نطاق کابل برانده مردم کابل که از نخست مهیا نشسته بطرف آنان سپاهی بیکران خواهد رسید و تا زل دیده بودند چون خبر دار شدند که یزید بن زیاد با قشونی بسیار رسیده حمله ساخته جنگ شده بروین شتافتند و جنگ درانداخته و بیکدیگر در آویخته جنگی خونین برپا شد غالبیت سپاه یزید سکنت فاحش خورده راه فرار پیش گرفتند و جمعی کثیر از سپاه یزید بخاک و خون آلوده شدند از نجمله یزید بن عبدالله بن ابی مکیده کشته و باقی سکته و انهزام بطرف سیستان بازگشتند سلم بن زیاد چون خبر سکست سپاهیان را بدانست سخت بغیرت رسید و دانست با مردم کابل نتوان زور آزمایی برد نهبرانست از راه صلح و مسالمت داخل گردد و انگاه حلقه بن عبدالله بن خنیف حنظلی که بطلحة الطلحات مشهور شد و شمشیر کاردان و نخوردان بود بعنوان رسالت بکابل فرستاد آن کار بصلح نامه و سرمقداری باید به داد و ابوعبیده بن زیاد را از قید اسارت برباند حلقه از سیستان بیرون شده و بکابل درآمد و در قبل او را پذیرفت و حلقه کار بصلح کرد در قبل بزرگان درگاه و صنادید حضرت بخواست و کار بمشورت دراکنده و عاقبت مقرر شد طلحه با صد هزار درهم داده ابوعبیده را بسپارند طلحه آن توزا داده و با ابوعبیده راه سیستان پیش گرفت چون سلم بن زیاد از نجات برادر آگاهی یافت طلحه را بنواخت و امارت آنسامان مرحمت نموده و بعهده او مستقر گردانید و همه پیمانها بنیابت جانشینی بگشیدند پایان عمر انجا بود و تا جان بپرداخت

ذکر شورش مردم سیستان و آرام یافتن اطراف کابل و حکومت منذر بن جارود و پیوستن سلم بحدود سند

در این وقت که خبر شهادت حضرت سید الشهداء بابلاد خراسان و افغانستان و سیستان انتشار یافت مقدم مردم سیستان

سر بسوی او برداشتند و از گرداری نپسندیده و یزید زبان بطعن بگشادند و گفتند همانا یزید کار ناشسته و نموده و ما را از اطاعت و بیعت او بیرون میشویم سلم بن زیاد حکمران خراسان چون این خبر بشنید به برادر خود یزید بن زیاد پیام فرستاد که بصره بخوبی بود مردم را ساکت نماید و بود و تن با هم جنگ داشتند و شی بغالبیت یک تن شد و امام حسین عزم خود را در چهار منزلی مکه آشکار ساخت و گفت که میخواهم بدیدار خود را بستوش آفاق و دمار آرید و خانه و لانه خود را ویران سازید یزید بصره فتنی بود آتش فتنه را خاموش ساخت نزدیک این وقت که کار جمع امن طلبه و حکومت کابل بپایان رفت سر دار کابل با وجی جبرار تصمیم گرفتند از کابل بیرون شتافت و اطراف کابل را از آشوب طلبان و یاغیان پاکیزه ساخت و با غنایم فراوان بکابل اندر آمد نیز در امیال منذر بن جارود بن بشر عبدی که گنیتش ابو العلاء بود و حدود اسند از جانب سلم بن زیاد برقرار شد و مجارا سخت نمود و غنایم بسیار بچنگ آورد و کار حکومت انجا و استقلالی پیدا کرد و کم کم کاوه دست مرگ گریبان او را گرفت از تخت حکمرانیش بزیر آورد و بسپرش حکم بن منذر که حاکم کرمان بود بجایش برقرار گردید و شتابان مقر حکمرانی خود را مد و متمکن گردید همر در این سال جمعی از مشاهیر اسلام بدرود زندگی گفتند از انجمله اند جندب عمیر بود و نعمان بن بشیر انصاری و عبد الله بن منقل المزنی و حکیم بن حزام و ابو اسید ساعدی و صفوان بن المعطل السلمی و ابو عبد الرحمن بلال بن حارث مزنی و علقمة بن قیس نخعی کوفی که فقیه بود وفات کردند

ذکر وقایع سال شصت و دوم از تخت حکومت رئیس پادشاه کابل در کابلستان و وفات مسلم بن محلد حکمران مصر و تعیین سعید بن یزید بحکومت مصر

در این وقت که سال شصت و دوم از سریر یزید بن معاویه بود عبید الله بن زیاد حاکم بصره نگاشت که مشور حکومات جدیده بهر جا که تحت حکمرانی داری بنگار و فرمان کن مخالفین و شورشیان را در همه جا تادیب کنند و کذا زنده کسی از تحت تابعیت من بیرون شود عبید الله بن زیاد به پرداخت سلم بن زیاد که فرمان گذار خراسان و افغانستان بود نگاشت که نیابت استمرار داده با تعبیت و آرامی مردم سند و لدار و سلم بر جبل قسه ماکنده کابل فشور حکومت کابل و مضافات را فرستاد و او امر عبید مطاوعه نمود انست با ید دانست که رتبیل قسه ماکنده کابل و تسامان همواره باج گزار حکمران بود و بقراریکه معاهده شده بود همه ساله و جمعی هدیه داخت و خود و لارغه کوه بتاجم و تعدی محفوظ میداشت و بواسطه تشنجات صفاری و تجسیمی اطراف کابل حکمران اسلام با دادا کرده زیاد از غزوات گذشته چنانچه باشاره شد قسوش اسلام استیلای تامه نتوانستند با نمایند بلکه در معرکه ابو عبید بن زیاد نیز اسیر او شده و بداون غرامت منکفی بواسطه طلحه چنانچه شرحش نگاشته آمد آزاد گردید علی الجمله پس از شهادت امام مظلوم علیه السلام کسانیکه همواره در فکر سودای ریاست و حکومت شهادت آنبزرگوار را وسیله مقصود خویش پنداشته سر مطلبیان و فکر در داشته و میدیدند اقتضا حرکات یزید نیز گردید زیرا یزید بن معویه همواره بشرب مدام و معاشرت کلرخان سیم اندام و استماع اوازه پردازان شکر فام و ملاعبه و مغازله وقت میگذرانید و می نوشیدن باده و وقتی بازی نرد و شطرنج و گاهی بشکار و بازی با ماری مشغول بود این اعمال مکروه و ناپسندیده و بالاتر از همه قتل امام معصوم و اهل بیت سوگندای کبیره از همه جا فته باست کرده

وقایع جهان و جهانیان

عبدالله بن زبیر یکبار دیگر مخالفت خود را آشکار ساخت و از بیعت و مطاعت یزید بیرون گذاشت که از واشنگتن شروع شد و آغاز مخالفت مردم مدینه محمد بن اسحاق در سیدن اخبار و قایع آنها آشکار و معایب وارده با آنها را نگاشته و آنها نیز به مخالفت برداشتند و لیکن بسته حاکم جدید مگر پس از رسیدن بلکه مرقوم خواست به تدابیر جمیل عبدالله بن زبیر را بکمند اطاعت یزید درآورند و سر به بیعت یزید فرود آورند و بدینسان بنیاد نهضت ابن عامر نخعی سر انجامیان و مخالفت با یزید برداشت و با عبدالله بن زبیر باب موالفت و مخالفت گرفت از تقوی عبدالله بن زبیر مدبری کرد که بواسطه آن در سراسر بستقلالش را محکم کرد و برداشت یزید کمتری کرد که چنین حاکم از بس دانش و هنرمندی و سیاست اگر حاکم عاقل دانشمند فرستی امور تحت انتظام آید و آنان برادر نگرد و بدینسان بصوبه یمن مکتوب شادی خاطر شد و قلم مناجیه ولید بن عتبه گذارد و او را معزول داشت و عثمان بن محمد بن ابی سفیان که جوانی نورسته ناتجربه و مغرور بود و بگماشت مگر دوانه داشت عثمان بن محمد چون بمدینه رسید جمعی را مقرر کرد که بیشام قدیم مطالب خود را بعضور یزید بگویند و کامروا برگردند و این اندیشه سبب آن شد که جمعی از رعنای قوم و سبکسران همچون عبدالله بن حنظله غسیل الملائکه و عبدالله بن ابی عمرو عنزه از مدینه بشام رفتند و کردار یزید را دیدند و بر عادات باطنی آنها واقف شدند و با گروه یزید بدیده آنها منزل انعام و اکرام نمودند چون بمدینه برگشتند کردار و مناقب و مثالب یزید با افشا و آغاز نمودند و دلیل و کیفیت در خلع یزید مستحق گردیدند و با عبدالله بن حنظله دست بیعت دادند و او را بر خود امیر خواندند چون یزید از مخالفت مردم مدینه آگهی یافت سخت بخشم رسید و اندیشناک شد و نعمان بن بشیر را بمدینه فرستاد و تا آنها را بجا طاعت وادارند و مطیع سازد و نعمان چون بمدینه در رسید بنیات و اثر مکر و زشتخوئی آنها افزوده شد سعید بن یزید بر کردار و چابکی نا ستوده نعمان گفتند نعمان بشیر نزدیک یزید بشام شتافت و از چگونگی مردم مدینه کلا و اجزا گاهی داد یزید نهایت متحیر ماند و سر در گریبان بیچارگی فرو برد و دانست مردم مکه و مدینه متنفر از اخلاق سوء رون گشته و از نگاه با بسه جون رومی و زرینش گفتگو کرد و بتدارک لشکر کشی برآمد و دیگر از سوابق احوال اگر بر بن معویه بحکومت افریقیه عقبه بن نافع را معزول داشت و عقبه بن نافع در زمان حکومت معویه چند گاهی حکومت افریقیه و مغرب کرده بود و پس از وی ابو المهاجر را بگروی کرد و بیت المال تصرف کرده بود و مدینه اندلس و ارخاب خویش زبیر بن قیس بلوی حکومت قیروان داد و خود با گروهی از سپاهیان بجنگ روم میان بشتافت و آنها را شکست داد و بشهر خایه را محاصره نمود ناگاه از شهر خایه با گرفتن غنیمت و غنایم بسیار بطرف سایر شهرهای مغرب روانه شد و فتوحات بی اندازه نمود و شهر طنجه را فتح کرد و حاکم طنجه که یلیان نام داشت با جمعیت عقد صلح و مسالمت بست و او را با یاوری و غنیمت بسیار مکلوه داد عقبه شهر طنجه را بیلیان واگذاشت که بمدینه سالها جای معتبر و بدانگاه عقبه از جهت اندلس حرکت کرد تا بسوس اقصی رسید و همه جا را فروگرفت و آوازه اسلام اندازه نهاد و مردم بربر و مضافات را بدین اسلام درآورد و از آنجا عزم مراجعت کرد و در همه جا ابو المهاجر که مقدم سپاه و حکمران برافریقیا بود و مندگران با او بود تا عقبه بن نافع بشهر مدینه که تا قیروان شصت فرسنگ مسافت بود رسید و میان اجتماع کرده با او بجنگ در آمدند و مردم بربر نیز با و میان بهست شدند عقبه بن نافع بمقاتله پرداخت و چون چنین فوجی از سپاه معتبر روانه کرده بود غلبه عاقبت غلبه با مردم بربر و روميان شد و عقبه بن نافع

با ابوالمباهر و سایر سپاهش کشته شدند چون خبر قتل او بهسیرین هیثم بلوی که از جانب عقبه حکومت قیروان داشت رسید با عساکر خود از قیروان حرکت نمود و چند منزل برید که سپاهیان او شده کشته ما بگذب بر برمیرویم زبیر ناچار از برقه بازگشته و خبر انهزام سپاه و کشته شدن عقبه بن نافع را بیزید مکتوب کرد و خود از برقه بازگشته تا زمان سلطنت عبدالملک بن مروان که قوت پیدا نمود و تلافی که نشسته را بعمل آورد بعلی مجرد از اتفاقات دیگر اشتغال مسلم بن مخلد صحابی انصاری که در ذیقعده سنه اربع و ستین از حکومت مصر برکنار شده پس از حکومت مابین دو سال در مصر وفات کرد و وفات او مقارن با شهادت عقبه بن نافع رحمهما الله و ابوالمهاجر حکمران سابقه افریقیا که از جانب مسلم بن مخلد بود واقع گردید و در این سال در مصر و افریقیا انتهای اندلس فقط بزید بن هیثم بلوی حاکم بود چون اخبار کوشش بزید شدت سخت بر آشفت و سعید بن یزید بن علقمه الازدی الحمیری را بحکومت مصر برقرار کرد و اشتغال بزید بن ابی حبیب اسلمی در مرو و ابومسلم عبدالله الخولانی التابعی که از اجله زهاد و صاحب کرامات بود بر وفاکرد و شرح اشتغال بدو پیغام و منصور دوانیقی عباسی که محمد بن عبدالله بن عباس باشد به بیاید

ذکر وقایع سال شصت و سیم و دیگر بزید در کار عبدالله بن زبیر و مردم مدینه

چون بزید بن معویه دانست که عبدالله بن زبیر در مکه علم مخالفت برافراشته و چاره او بجز لشکر فرستادن و او را بچنگ آوردن نیست مصمم آن شد در آمد که عبدالله بن عباس که از قبله اشراف بنی هاشم و مکانتی بلند دارد و محمد بن حنفیه را در حضرت بیاورد السنه پس از شهادت آنحضرت السنه بر حقه و مغضش نسبت بزید افزوده شده و نیز عبدالله بن عمر بن الخطاب نیز چه کرده و مانند است که آنها را بقبیه بیعت ابن زبیر در نیاورد و انگاه با آن نامه ها محمر کنیز نگاشت و محمد بن حنفیه را بشام طلب کرد محمد بن حنفیه پس از مشورت بسمت شام روانه شد و بزید او را در نهایت اجلال و اکرام پذیرفت و در باب شهادت امام حسین علیه السلام و اسیری اهل بیت سوگند یاد کرد که تمامی بعهده مخالفت عبدالله بن زیاد بوده و من مرگ در صدد قتل امام بوده و ابدا بزدم نپذیرفته اولاد و اعقاب من کشته گردند و انگاه حضرت بگیرد و علی الجمله پس از این بیانات و بذل مبلغی پول و بدایا گفت اگر میل مبارک باشد در شام توقف فرما تا تو را در منزلی لایق اسکان دهم و مراسم مدارا نسبت با بنی محمد بن حنفیه فرمود خوش دارم و در جوار پیغمبر اکرم با شم بزید او را روانه مدینه ساخت اما درباره عبدالله ابن عباس با و مکتوب کرد و دانست ابن عباس نه با بزید بیعت خواهد کرد نه بقبیه ابن زبیر از این رو کدر آسوده شد و از نصایح عبدالله بن عمر دانست از اوضاع زمانه خوشش نبود و دائما در عبادت و اطاعت اوقات میگذرانید و فقط بحمایه ریاست طلب ابن زبیر بوده و همه روزه از معایب و مثالب بزید در فراز منبر سخنها میگفت لاکن گویند عبدالله ابن عمر بن الخطاب رضی الله عنهما پس از شهادت امام حسین سخت پریشان و غمناک گردید و روی بشام آورد و کروی با بود مصاحبت کرده و در مرضالموت بزید بر وی شتافت و چون بشام رسید و مجلس بزید در حرم مرده او را نواخت و گفت اندکی از این جوش و خروش فرو دای تا بدانی من عجب کاری نکردم انگاه عبدالله را بحجره شاهزاده و عمده فقها فرمانداد حاضر کردند و او را در برخی نامه های پدرش عمر بن الخطاب عثمان بن عفان در رابیرون آورده گفت من هرچه کرده ام برحسب وصیه بوده که از پدر بتوبه رسیده است و این حجره معتضا از حسین و من کتابه نوشته از کتاب دلایل ارشده به سعید بن مسیب میرساند و مسرور خاطر بکار دگر که نهایت در دیده بعید مینماید و صاحب مشکوة الادب ناصری میرزا عباسقلیخان سپهر فرزند میرزا محمد تقیخان لسان الملک صاحب ناسخ التواریخ در جلد اول احوال حضرت سجاد ترزال

وقایع جهان و جهانیان

بدان ایکونه اخبار را شرح وافی مینویسد باین جهت است که نگارنده این کتاب مستطاب امان از تواریخ بکلی از انتشار این گونه اخبار چشم پوشی نموده که دیگر تردید بیش لازم نگردد والله الموفق للصواب

ذکر لشکر فرستادن یزید بن معویه بسپهداری مسلم بن عقبه بمدینه و قتل و نهب آن مدینه محترمه بدست سپاه شام

چون بیزید بن معویه دانست که عبدالله بن زبیر و عبدالله بن حنظله در مدینه مرکب عدم استقلال برافراشته و مردم را متابعت و مبایعت خویش وا داشته و اهل مدینه عثمان بن محمد بن ابی سفیان را پس از عزل ولید بن عتبه که نخواهش عبدالله بن زبیر برقرار شده بود از مدینه بیرون کرده اند و هر کس از بنی امیه در مدینه یافت میشده در خانه مروان بن حکم محبوس داشته اند و عبدالله بن حنظله را بریاست و خلافت برداشته اند یزید مقرر کرد تا مسلم بن عقبه المری را بجنگ مدینه بفرستد و هیزده هزار سپاهی از شام همراه شوند و حصین بن نمیر سکونی و روح بن زنباع جذامی بسپهداری این سپاه برقرار باشند آنگاه یزید مسلم بن عقبه را چون نزدیک مدینه رسی عبدالله بن حنظله را سه نوبت به بیعت و اطاعت من برخوان اگر اطاعت نمود معارض کسی مشو والا از شر بیداد مرحمت خواهی تا مسلم با این سپاه راه مدینه گرفت چون خبر قدوم شام در مدینه شایع شد عبدالله بن حنظله با یاران در باره لشکر بنی امیه مشورت کرد که آنها با یکشصد هزار با سایر هم بهتر ها ساختن نشد تا اگر سوگند یاد کرده با سپاه شام در جنگ با متفق نشوند و اتفاق و معاونت نکنند و سلاح مدینه چون مردم بنی امیه قسم یاد کرده اند اهتمار از مدینه بیرون نروند و فقط عبدالملک پسر مروان حکم که جوانی نورس بود از خوردن قسم معاف شد و اسی متعرض او نشد که قسم یاد کند مسلم بن عقبه راه مدینه پیش گرفت تا چند منزلی مدینه امیه که عمده شان بالغ بر چهار هزار تن بوده از مدینه بیرون رسیدند از انجمله عمرو بن عثمان بن عفان بود مسلم او را بخواست و جویای احوال و شد عمرو بنا بجا به گفت نتوانم بیرون بیایم لاکن عبدالملک مروان از قسم در معاف است و در مدینه است او را طلب نما و هر چه خواهی برسان مسلم قبول نموده حرکت داد تا چون بنزدیک مدینه بود در سه وادی اردوگاه ساخت و کس در پنهانی فرستاد و عبدالملک را طلب کرد و عبدالملک حاضر شد و شرح حنان مردم و ریاست عبدالله بن حنظله غسیل الملائکه را اعتماع مردم از خلافت یزید بیان کرد و گفت علی بن حسین صلوات الله علیهما این جمع دوری جسته و یکیک از مزارع خود در بیرون مدینه مشغول بکار است و زن و فرزندان مرا مروان را نیز نگاه خواهد داد و صورتیکه یکیکس را نشناسند چرا نمیگردد مسلم گفت چنین است و یزید مرا گفت که مردم مدینه مرفه رو استند او چیزی نمیخواهد قبول نکرده و عاقبت دو سه هزار مرد از مدینه بیرون شده و در حق او نهایت رعایت را منظور داشت پس از آن مروان حکم در آمد مسلم بن عقبه از او پرسان حال مدینه و سورش مردم شد مروان گفت مرحبا عبدالملک گفته است کافی است روز دیگر مسلم کس نزد عبدالله بن حنظله غسیل الملائکه و عبدالله بن مطیع عدوی فرستاد و پیام داد که تو را سه روز مهلت میدهم که از خلافت و بیعت یزید دراثی و پس از سه روز از یزید بیزارم که جنگ کنم و شهر مدینه را بباد کشتار و غارت دهم اینک تا سه روز مهلت است عبدالله بن حنظله با یاران مشورت کرد و در باب منازعت و مسالمت با سپاه یزید پرسان شد گفتند ما نزیر بار خلافت و اطاعت یزید نخواهیم شد کسی که دامان مهنیات و محرمات مشغول باشد لایق مسند نشینی خلافت نمانده و چون مسلم بن عقبه دانست که مردم بسر زیر بار خلافت نمیروند و دست از جنگ

نمودن نگشند با وجود یکه نامبرده احوال بود امر دادن ضعف کار را بجایی رسانید و بحجره خود چادری نصب کرده بر روی تخت مقابل سپاه شام نشست که انتظار فرمان کرده فرمود به عبدالله بن حنظله غسیل الملائکه سپاه بر دست و خود را مهیای جنگ نمود و آتش حرب بالا گرفت فضل بن عباس بن ربیعه که سرکرده سپاه مدینه بود چون شیر خشمگین بحمله در آمد و قسم یاد کرد که تا مسلم را نکشته یا خود کشته نشود دست باز نکند انگاه حمله کنان بمیمنه مسلم رفت و او در آن وقت مسلم بن عقبه نبود بلکه او بیمار بود که علم مسلم بدست گرفته بود سپاه را پیشتیبانی نموده و فضل جانش بلب آمده خود مسلمت بجنگ کنان خود را بعقب رسانیده و او را با یک ضربت بزمین انداخت و فریاد برآورد که مسلم کشتم مسلم که در پرده نشسته نگران جنگ بود چون آواز فضل را شنید فریاد برآورد که مرا نکشتی من زنده هستم و او را کشت و سر بریده بدست کرده سوار شده حمله آور شده و بجنگ خود را بقبیله رسانید و او را از پای در آورد و باز پس و پیر عبدالرحمن عوف را نیز پای در آورد چون این دو سردار نامی مدینه نیستان کشته شد مردم شام زبون شده و اهل مدینه بهلاک شدند سرانجام عبدالله بن حنظله مردم را بجنگ تحریص کرده مفید نیفتاد و شامیان حمله بیاپی برده تا سه پسران عبدالله بن حنظله و برادر مادری او محمد بن ثابت قیس انصاری بخاک افتادند و پس از آنها عبدالله بن هشام خود شربت شهادت نوشیده مدینیان بستوه رسیده و شامیان در عقب آنها بمدینه در آمده و بخشت حکم مسلم بن عقبه سه شبانه روز مردم مدینه را قتل و غارت کردند و در این چهار مسلم فسه ماند تا دست از قتل و غارت باز داشته و بمسجد جامع در آمده فرمان داد تا مردم آمده بحجره بیعت باز گردند و بدین مبانی تغییر نماند عبدالله بن ربیعه سپاه مسلم را زوبه سهل خندق نمود و ابو بکر بن حزم و عبدالله بن سنان اجهنی حاضر ساخت و حکم داد تا بیرون زدند عالی بحمله وحشت و دهشتی زاید بیرون کان و کسانیکه در جنگ کشته نشده بیرون از دو عبور نموده مستولی شدند تا آنگاه که امام زین العابدین علیه السلام بجا است و معرفت اندیشناک بود که در حق آنحضرت کار دیگری کرده چون حضرت در وشه نهایت اعزاز و اکرام را بجای آورده گفت سرور ما حسین یزید سلامت میرساند و بدین فرموده است که در حق تو از هرگونه اعزاز و اکرام کوتاهی نکنم چرا که تو در این فتنه و جنبش و هر چند خواسته تو را بخلافت برگشته قبول نکردی امام علیه السلام بسلامتی از مجلس او بیرون شد و این واقعه قتل و غارت عام در مدینه در سنه ۶۳ هجری بوده و حمله نامبرده بواقعه الحره مشهور شده زیاده بر موضع خود این جنگ واقع شده و شش هزار نفر در این جنگ کشته شده که سیصد تن از اولاد مهاجر و انصار بوده و تلفات بسیاه شام نزدیکان و دختران ماکره در این سه روز و سه شب در اوتحیه بوده که هزار دختر کنیزان رفته و هفتصد دختر انتخاب از آب زنا کرده و علی الجمله مسلم بن عقبه پس از انتظام مدینه واقعه نبیت شرح فتح و بیعت مردم بدار یزید نگاشته و مستعد گردیده که بطرف مکه روانه شود و کار عبدالله بن زبیر تکمیر کند و دیده امیال مسرور گردانیده و

ذکر مرگ یزید سال شصت و چهارم و خلافت مسلم و حصین بن نمیر تکمه جنگ با عبدالله بن زبیر در مکه و خرابی آنجا و وفات یزید بن معاویه

چون مسلم بن عقبه خاطر از کار مدینه و قتل و غارت آن بلد آسوده ساخت با خوشی بود این احوال تعلق عزم مکه نمود و از مدینه کوچ داده بکوچ روانه شده و روز بروز بر ضعف او افزوده میگردید در مرض شدت میکرد تا به منزلی که دانست که دیگر

مرگ جان برنخواهد کرد و بنا مرید حسین بن نمیر طلب کرد و گفت ای پلاس زبر پالان خراگر من کار جنستیا خود مرد و مرگز
تو را بامارت لشکر برنخواهد انتظام ما حکم امیر المومنین یزید را فرموده است که آگر مرگ تو نزدیک شد لوا بسپهسالاری لشکر بگیرم کنون این
سپاه را چون من جان تسلیم کردم چگیر اسوی مکه شو و با عبد الله بن زبیر و متابعانش را از پای در نیاوری دست از قتل و غارت
باز مکش پس از وصیا احان مرد و حصین بن نمیر اه ایمان جاهلون ساخت و راه مکه پیش گرفت تا به طائف رسید عبد الله بن
زبیر چون از قتل و غارت مکه و فراغت مسلمان حبشه اطلاع یافته بود تدارک حنگ برآمده بود این وقت که حصین نزدیک شد
باستقبال او از مکه بیرون شتافت و حنگ در انداخت برادرش مهذر بن زبیر که سرکرده سپاه را داشت مبارزت
با کمپ از سرداران شام داد و سخت و سرد و در مصاف اول از پای درآمد و حنگ سخت شد و جمعی از دو جانب
بخاک هلاک ریخته شدند عاقبت عبد الله بن زبیر شکسته شد و سپاه شام به بیرون مانده و این واقعه در اوایل سال شصت و
چهارم واقع شد چون حصین نمیر دیگر نه بلکه شنید و اندیشناک شد و بکوه ابو قبیس برود و آنکوه را استگر نمود و منجنیق ها راست کرد و
قطعات سنگ پاره بخانه خدا حرم کعبه انداخته شد و چون از سخت پاره و سنگ پارچه کاری نشد پارچه های نفط و
آتش زده دیگر در انداخته چنانچه پرده حرم آتش گرفت و پاک بسوخت و سقفهای صفه ها و طاق قبله نیز از آتش شد
با این حال عبد الله بن زبیر دست از مقاتله نکشید و حصین بن نمیر برگشتی داشتند ابو فروه تا محرم و صفر پایان
آمد و ربیع الاول رسید و خبر آمد که یزید بن معویه وفات یافته و این خبر در نزد عبد الله بن زبیر زود تر رسید که عبد الله به
حصین خبر فرستاد که از برای آنکه تو حنگ بسکنی راه دیگر سرای گرفت و حصین قول منکر و تا محقق شد نا چار حصین
نمیر با خاطری آشفته و اندوهگین از طائف به مکه روی برتافت و با سپاه شام پیش گرفت و واقعه هرون یزید اکابر
مورخین سبب بسیار شمرده اند که تفصیل هر یک با مسلک این کتاب مخالف است لذا نگارنده نگارد که همان جنبش
غیرت و سوء طینت و ارکتاب ائمه معاصی و شقاوت و بی باکی در قتل امام علیه السلام و کشتن و غارت کردن مردم
مدینه و آتش زدن خانه خدا برای هلاکت او کافیست علی الخصوص او در شب چهارم شهر ربیع الاول سال شصت و چهارم
هجری به بیگر سرای شقاوت مدت عمرش سی و هشت سال بود و مدت خلافتش سه سال و هشت ماه بوده
است چون مروان از عمال حمص شام ستاره خبران مدعی شد حسب الوارد او بشام آمده و پسرش معویه را بولیعهدی خود
و مجاک سپرد و دیری نپائید و دوازده پسر و دو دختر بود

ذکر خلافت معویه بن یزید بن معویه و وفات او رحمه الله

چون یزید بن معویه بدانسان که گذشت برحسب تعیین معویه پسرش با بسعیی مردم اجتماع کرده و معویه را بر تخت ولایت نشانده
دست بیعت باو دادند معویه چند روزی از خلافت نگذشته بود و مشورتی به ملیان و عمال نموده از شدت ضعف و زبونی خود
و عزم خود را جزم نمود که خود را از خلافت خلع نماید بدین خیال بمسجد جامع دمشق درآمد و بالای منبر رفته و آگرفت و او در خلافت
لسان و فصاحت بیان و زبده ورع یگانه جوانان العقد بود چون برفراز منبر نشست زبان بحمد خدا و درود رسول خدا
گشود و گفت ایمردم بدانید که در من صلاحیت خلافت ادامیت و سرگز نمیتوانم از عهده این کار برآیم و هرقدر فکر نمودم
که نا بعل ابوبکر صدیق قیسی الخلافت برگزینم مانند عمر رشخصی را نیافتم و هرقدر اندیشه کردم که مانند عمر شش تن را تعیین کنم

که کار بشوری کرده یکدیگر را بخلافت برداشتند آن شش تن را نیز بقتل رسانیدند و کار بمصالحه خواستن داد و بصیرت دهید که از مخالفت برادر دین کار کناره جستم و فتوای بیعت خود را بگردن شما برداشتم مرکز از خواهید مخالفت برادر دین بکلفت و از مسجد بزودی آمد و بخانه رفت و در بروی خود بست و مدت خلوتش چهل روز بود و قبل از خلافت بعلل المزاج و بتغیر کیفیات ایام مبتلا شد و پس از تمثال کردن بمعالجات بیش از چند روزی دوام نکرد و بدار جهان شتافت مدت عمرش شصت و یکسال و خلافتش چهار روز بود

ذکر خلافت مروان بن حکم

معاویه بن یزید بن معاویه چون رخت بدیگر سرای کشید بواسطه آنکه در حال حیات وزیران فرا رسیدن مرگ کسی بخلافت دولتمندی معین نکرده اختلاف در میان مردم شام نمودار شد و از هر دسته صدائی و از هر سری هوائی بدید گشت در مکه و مدینه و کوفه و بصره هر کس بخیال خود رایت خلافت افراخت و در هر جانب استقلال یافت سکنه عبد الله بن زبیر در مکه که پس از فرزندان یزید پایه استقلالش محکم شده بود کمابیش بر مسند خلافت خود ایستاده بود و بعبد الله بن حنظله غسیل الملائکه فرستاده و نواب و عمال معین کرده و مختار بن ابو عبیده ثقفی را از جانب خود بکوفه فرستاد تا مردم کوفه را بیعت خود استوار نماید مختار پس از رسیدن بکوفه دست بکار مردم شد و خود جمع نموده و از هر پاشم گروهی فراهم کرده و بکوفه در آمد و با اقتدار تصرف کرد و عبد الله بن مطیع عدوی را بیرون کرد و مستقل شد و عمارتی امیر نشین ساخت و اموال فراوان از بیت المال بر گرفت و صرف عمارت و بوستان کرد و چون عبد الله بن زبیر آگاهی یافت از او آزرده شد که چرا بی فرمان مصدر این کار شده و از معاونت و یاری گردیدن دست توسل بجناب امام زین العابدین علیه السلام زد و مکرر بآنحضرت بیعت کند و مردم را ببیعت آنحضرت وادارد امام قبول نکرد از این سوی چون حصین بن نمیر خبر یافت که مختار بکوفه شده از طرف هر قبیله بر سیصد تن سوار بکوفه فرستاد و مختار بر آنها شبیخون برد و بسیاری را بقتل رسانید و بقیه بشام گریختند و حصین از راه خود بشام رسانید و بعبد الله زبیر خبر فوت معاویه یزید رسید و سخت اندوهناک شد و دانست کارها دگرگون شده است آنگاه بر آن شد که آقا تمنکا و حسان بن مالک حاکم فلسطین بود در آمد و با او متفق گردید که خالد بن یزید را بخلافت برگزیند و بر تبه عمارت نخشب اماد او و فرمانروای شام ضحاک بن قیس با امیر حمص نعمان بن بشیر انصاری که خلافت عبد الله بن زبیر شنیده از آنسوی مروان حکم از مدینه روی بشام نهاد چون بمردم اردن آمد و هر یک از بنی امیه که بدشمنان مرسید بلاک رسانید تا بغرب عبد الله بن زیاد با قوای توقف در بصره نامه نوشت که از هر طرف شام نهاد چون بشام رسید اجتماعی بسیار کرد تا کار خود را بجهه مروان حکم استوار کرد و مردم را بمروان بیعت فرمود و چون عبد الله بن زبیر دانست که عبد الله بن زیاد بطرف شام شتافته مسلم بن ذویب حنفی تمیمی با حکومت بصره فرستاد و عبد الله بن یزید الخطمی را بحکومت کوفه روانه داشت و محمد بن اشعث بن عمر الحکومت موصل نامزد کرد و عبد الرحمن بن عتبه بن نهاس را بحکومت مصر برقرار آمد در حالتی که چندین تن از مردم با جتماع بحکومت بصره و کوفه و مدینه برداشته و معزول و بازگشته بودند تا کار ابن زبیر بالا گرفت و این عمال را برانگیخت که کناشته شد چون خبر وفات یزید و انقلاب روزگار بدیار دور و نزدیک رسید و از خراسان تا افغانستان انتشار یافت مردم طبرستان سر بطغیان و مخالفت برداشتند و

وقایع جهان و جهانیان

پسر داری فرخان کرامارت ری با او بود و در ری استقلال افتاده و چون این خبر کوفه رسید محمد بن امیر بن مطار در آنجا قلعه فتنه حرکت کرد و در نزدیکی طبرستان جنگی کرده شکست خورده بکوفه رفت پس از شکست محمد بن امیر از کوفه عتاب بن ورقاء ریاحی بجانب ری بسپهداری رسید و آن فتنه را ساکت کرد و فرخان در میان کیر و دار وفا کرد و از شوب ایران تمام شد

ذکر خلافت مروان بن حکم بن ابی العاص ابن امیه

مروان حکم چون در شام بتکلیف و تایید عبید الله بن زیاد خاطر بامارت بست و جمعی کثیر با او دست بیعت داده بجز ضحاک بن قیس که آغاز مخالفت کرد و مروان با عبید الله بن زیاد جمعی را فراهم کرده بانضحاک بجنگ در آمده و او را مقتول ساخته و هم آنش بجمعی با مروان متفق شدند از انجا لعمان بن بشیر انصاری که با مروان مخالف و با عبد الله بن زبیر موالف بود بجنگ در آمد و او منهزم گشته شد و کیار بشام بخیط تصرف مروان در آمد پس از آن مروان تقصد مصر مروان شد و کوچ از دکوچ خانه بمصر سید عبد الرحمن بن خالد بن ولید را فرستاد که از جانب عبد الله بن زبیر امارت مصر داشت بعزم مقاتله با مروان مروان آمده و پس از ده خود بسیار تعبی واسطه صلح شده و امان نامه از مروان بجهة عبد الرحمن گرفته و مروان منظفر و منصور بمصر داخل شده و پس از دو ماه توقف پسر خود عبد العزیز بن مروان را بحکومت مصر بگماشت و خود راه شام گرفت و حکومت عبد الرحمن از جانب پسر زبیر در مصر نه ماه بود

ذکر انتشار مرگ یزید و پس از آن مرگ فرزند بیش معویه و پنهان داشتن سلم بن زیاد این خبر را و آشکار شدنش

چون خبر مرگ یزید بن معویه در خراسان انتشار یافت سلم بن زیاد حکمران کل افغانستان و خراسان که از جانب برادر خود عبید الله بن زیاد والی بصره بحکومت خراسان منصوب بود بخشت برنشست و از انجای مرگ یزید بگوشید و بواسطه مسافت شام تا خراسان این راز در پرده بود تا آنکه ابن عزاه که کیار سفر بود و در کابل اقامت میکرد چند شتر در وفات یزید و مال کاران هم رفقار برگشته خلم فتنه و فساد داده و بر اثر اشاعه او مردم خراسان و افغانستان دانستند که یزید وفات کرده و پس از آن سلم بن زیاد آگهی یافت که معویه بن یزید چند روزی بر سریر خلافت و امارت نشسته و استعفا داده و وفات نموده و سلم بن زیاد نهایت مه بسنگ شده و دانست که در پای تخت شورش و انقلابیست بدین مناسبت راه مدارا سلوک با مردم پیش گرفت و آغاز محبانی و مواسات نمودن کرده و بزرگان و عمائد و رؤسای بلاد مکتوب کرد که یزید بن معویه رحلت کرده و پس او پسرش معویه بر سریر خلافت نشست و او نیز رحلت کرد سرای رئیست و شما را هر کس خواهید دست بیعت دهید تا کار خلافت بر هر کس راست کرده و بطریق او کرا ید مردم نهضد عجالتا با تو بیعت نمایم و دست فرا داده با او بیعت روا نخشد و از عهد این بیعت دو ماه نگذشته بود که همه از بیعت کشیدند و سر بر تافتند و سلم بن زیاد را خلع کردند و با مهلب بن ابی صفره که نایب الحکومه سلم بن زیاد بود بیعت نمودند سلم چربی دهان مگفت و در باطن کینه مهلب بن ابی صفره را در دل جای داد و از مرو بشرخس آمد و حکومت فاریاب و مروالرود و خوزستان و طالقان را بسلیمان بن مرثد بود داد و حکومت هراة را با پسر بن قعقعة بن زرعه بگذاشت و از مرو بسرخس و از سرخس بنیشابور آمد و حکومت کل خراسان را بعبد الله بن خازم داد و علاوه صد هزار

در بهر زمانی فقه اعطا کرد که یکباره دست مهلب بن ابی صفره و عمران او را از کار حکومت و امارت کوتاه کرده و خود را به عرف

ذکر اقتدار عبدالله بن حازم در افغانستان و استیلای او به طالقان وجوزجان و مرو و الرود و غیره

و در این وقت عبدالله بن حازم معظم گردید که یکباره با حرب سازی از کار کاله ابن سلم بن زیاد و مهلب بن ابی صفره مصاف ساز و به بین خیال کرد و بهر اعمیا ساخت و کار اسلحه و جبه خانه را راست کرد و با احناف طرف هرو که پای تخت تکلمان بود و حرکت آمد مهلب بن ابی صفره چون دانست که سلم بن زیاد با او کینه و زی کرده و خلوص عبدالله بن حازم داده و انیک او بطرف مرو تهیه سپاه است تهیه ک است بقتال او و جنگیدن با او برآمد و خبر اطاعت خود را از کابل و گرمی دیده از جانب خود مفاتیح بن متمم کرد از هرو هم بنی تمیم بوده آمد داشت خود را نیشابور کرفت مفاتیح بن متمم بعزم محاربت با عبدالله بن حازم از مرو بیرون شتافت و پس از جنگ سختی مفاتیح کشته کردید و عبدالله خطفه و قصور داخل مرو کردید و کار هرو را انتظام داد و آوازه انتکاه و عزم محاربه با سلیمان مرثد بطرف مرو الرود لشکر کشید سلیمان مرثد چون از آمدن عبدالله بن حازم واقف کردید با سپاهی آراسته بعزم مقاتله برابر آمد و مابین عبدالله و سلیمان جنگ سختی در کیر شد و نسیم نصرت بر پرچم عبدالله بن حازم وزیدن کرفت و سلیمان از آمغر لکشته کردید و قاضی بلاذم و او و وجوزجان و فاریاب بر تصرف عبدالله بن حازم آمد انکاه عبدالله لشکر بطرف طالقان راند در این وقت طالقان حکومتش از جانب سلیمان بن مرثد با مرو بن مرثد بود چون دانست لشکر عبدالله میرسد به تعبیه لشکر پرداخت و خود اعیای جنک ساخت عبدالله برسید و دو سپاه کینه خواه در هم افتادند و از یکدیکر بسیار مردم و مرکب نابود ساختند بهر نجی فتح نصیب عبدالله بن حازم کردید و در میان معرکه عمرو بن مرثد بخون خود غلطید و سپاهش پریشان روی بکریز نهاد و ما تعلقات و رحالی و کمر و رنک کرفته و خود را بپیش او س بن ثعلبه حاکم هرات رسانیدند عبدالله بفیروزی و ظفر داخل شد و از احتیاط خود تاب تن بجا نیاورد و عازم هرات کردید و مادران و دستان مهلب بن ابی صفره و مفید کرین و اصل چون از رسیدن عبدالله خبردار شدند ترک هرو کفته بجانب هرات رهسپار کردیدند سایر قبایل که نیز بتسخیر عبدالله بن حازم بوده و منتظر دستی مهلب بن ابی صفره بودند چون دانستند هرات مرکز کردیده و شتاب زده از هر سوی بجانب هرات روانه شدند و از زیر لوای اقتدار اوس بن ثعلبه سایه کستردند و روز بروز کار اوس در هرات بالا کرفت تا حوادث نی صیب به هرات در آمد و ذیل اوطاف اوس جایی کزین شد تا نوبت اوس بن ثعلبه در هرات و عبدالله بن حازم در مرو بآب طبل بایت و برتری کوفته و جهد و اهتمال بسیار نمودند

ذکر لشکر کشی عبدالله بن حازم و جنکیدن او با اوس بن ثعلبه

عبدالله بن حازم چون امور بلاد خراسان را بر تحت استقام واقعه دید آوردو دانست که کار شوکت و عظمت اوس بن ثعلبه روز بروز در هرات رو بقوت و اقتدار میکذارد و اکر طرفی کشاده کار او دو نمی میش از این کیرد و فصل او کرد و پس به تعبیه سپاه پرداخت و با لشکری جنکجو و ارسته راه هرات پیش کرفت از این سوی اوس بن ثعلبه

وقایع جهان و جهانیان

سپهرخانجات را حاضر ساخت و بکار استعداد و استجماع سپاه پرداخت لیکن قبایل یمانیان او را گوارنده نیامد و دسته کنده تبرامیت بر بربرت
بنی امیه و مخالفت برج و باره و عقبات سخت و بیم دسته کنده تبرامیت بر برات بیرون شده و خلق را بظاهر عبرات بر گزینی و خدای
عزیز و داور حق کند و بکار بیچاره و بی عاقبت بر بن رای ارای بگی متفق شده و از عبرات بیرون شده و خنه ی سخت بنیاد و کوه بر دا کنده
و خود اصحابی را نام ساخته چون عبدالله بن حازم مازنی معاویه بن عمیر و احمد روزه و اسپاه و کینه خواه و جانی بر دا نشده و جمعی از طرفین را
با خود صحبت شده بن و بر دیگر سال بلندست و غالبیت برای صحیح یک روی نداد بال صبی که یک نزدیکی شهر بود و روزی بعبدالله بن
حازم گفت کار امنیت اگر با صبوم بر صلح و سالمت نزدی کار جنگ بپایان آید بنگو است که آنها را بطلبه و بخشش بر خود را بچای و
را حاسالت بگشای پسر حازم گفت اگر تمامی مملکت خراسان را بنام صبیم محالست که قانع کرد نداما تو خواهی باب آشتی بگوب و
بین چه صدای تیه جوال با خاطری شاد بوی اوس بن تغلبه آمد و بحال از حول مرت جنگ برسشه و گفت تبرامیت ترک
این مبارزت و مقاتلت کرده جمع کرد اید اوس بن تغلبه گفت عمی نا عجاف بنی صبب نیز مخت مدار بال با قبیله بنی صبب کفتگو
کرده و اتفاق بر آشتی کنشه و کنشه ها بر قرار صلح بنسیم و عبدالله بن حازم را نامه و نخواهیم گذاشت بال گفت دعی بخود آنید ولی مروه
محواشید خون جمعی بگناه و بنا کردن و غایه و بزرگ کار خرد منه احمد منیت شما مرام خود ابیان سازید که چه جانب دارید و چه
نتیجه امید جانب بنی صبب بگشته اگر عبدالله بن حازم و دستگاش نخواهند که در خراسان بمانند باید بهر چه زودتر این مرت بجانب
اورده و بما واگذارند و بسیم وقت بگران ریاست و امارت نباشند با نگر راه عراق پیش گرفته مملکت خراسا نرا و داع کوئید
جوال گفت میروم و چگونگی را بگشته با پسر حازم دیگوید و از خودشان باز گشت و وقایع را با بن حازم رسانید پسر حازم دگر با
اتفاق جنگ نمود و شر و گرگ دهن بگذه بلعیدن گشود و دو سپاه دهم افتادند و از ضرب بمگر آبدار و سنان جانشکار جوی خون
روان داشته و از گشتها پشتها صیانشته تا غایت بسیم فیروزی بعلم عبدالله بن حازم فتح مین گرفت و اوس بن تغلبه با جنگی کاری
و همدلان روی بر افت و نفس زنان تا بسیستان شتافت سپاه پسر حازم در بنال لشکری تا نشسته و انها را از خون خود
وا نداشته عبدالله بن حازم با فتح و فیروزی داخل هرات شده و با اداره امارت رفت و در هرات با عام و احیده روزی امور شهر
و خرابی الورده بعبرات تعمیر کرد و کار لشکری و کشوریرا بنظام در آورد و محمد پسرش را بحکومت هرات بر داشت و شماس
بن وارمعاوی را از نخجه حال با خود ست و کیاست خود بحکم نیابت و پیشکاری او معهد کرده و از نخایم و ذخایر هرات بحساب
او رده و بسپاهیان صلح و افزاده و در مراحله کرد گذارنشه تمامی و سرزنشی جستاب نمانید انگاه راه مرو پیش گرفت با
تجمل و شکوهی معتبر مرو و از نوق تمامی خراسان در زیر حکم و نشه ماگذاری عبدالله بن حازم برآمد و عمال او بسب
بحر جا بر تعیین از نمود

ذکر وقایع سال شصت و پنجم و وفات مروان بن حکم

چون مروان بن حکم بر سریر حکمرانی و خلافت تمکن گزیده و کلیه شامات و مصر را زیر متابعت و مبایعت در آورده دانست
که او را طولا عمر باتجر رسیده است و قوی و عواسل او رو بزوال گذشته اندیشه رفت که پسران خود عبدالملک و عبدالعزیز
را بولایت عهدی برگشته گرانروزی سمنه تیز دجیاتش بسر رود و او را نایب مناب باشد اما از آنسوی چون زمان بیعت گرفتن
مرو شام شرط شده بود که خالد بن یزید پس از خود بخلافت برساند و از جیاتش او را بولایت عهدی یقین کند و این شرط ها

یقین بسپارش بولایت عهدی مسافات داشت مدتی بخاطر رسش رسید که چه روزه خالد را دیده انتظار بود فرمایه دارا و ورا
فحش و دشنام کرده و هر روز ازی گفتاری و فعلی او سخن رانده تا وقت از ولایت عهدی عبد الملک و خلعت او نیز سخن
راند کسی متعرض نشود و بدین اندیشه دل خالد بن یزید را انتظار هر روزه آنده و ساخت و از پستی ذات و فطرت او شرمی میداشت
تا میاد روم دولت بخالد دارد و ساخت و خصومت حسان بن مالک که از بزرگان شام بود بدید و او را بمال و فرزندیت حسان
روزی در بار بپای خاست و گفت امیر المومنین بسلامت باشد چون هر کس را در این سرای سپنجی تخم زندگی بود است
و ناگزیر روزی جای خالی کند کنون که تو را از پس از تو فرزند است باید بجمله ولایت امت و دل مخلصت ملت بپای داری و
بر دشمنان امت و ملک و نفاست و سیاست تغیر نداری و هر رای صواب و نص ناقبل بجاست و بجز کس میدان خالد
ملتفی نا مجرب و نی تربیت است البته هر چه او زیر پرده بود را ولایت عهد بر امتعرفی فرمان مروان چون معتمد و آماده دید
از روی خالی پرده برداشت و گفت من نیز این اندیشه بودم چون دیگر عهد را بسر رسیده و مرگ با من دست و گریبان
اند آنکه من عبد الملک را بولایت عهدی و نیابت برقرار کردم و اگر مرگش رسد عبد العزیز برادرش خلیفه خواهد بود چون سن تجربت
حسان بن ملک از همه بیشتر است و با عبد الملک بیعت کرد و سایر حاضرین نیز متابعت کرده و با عبد الملک بیعت کردند
و عنوان از انجا برداشته شد از آنسوی خالد که مستوفی دبیر تصحیف و اشارت بفهمود و همان بجا مجلس مروان در میاید و مروان
او را بدشنام خواندن چون این بار بجا برخ مروان در آمد مروان او را دشنام داده و خالد گریبان مروان را در دست گرفته
و چکونکی را باز گرد مروان خالد که فاخته دختر ابو هاشم بن عتبه بود و بنده بود عبید الله بن زیاد پس از وفات یزید بعقد مروان
در آمده بود سخت آشفته شد و گفت مروان چه ای افکند تخت سلطنت و خلافت اجلیه مصروف شد و هم البعد از زواج
با آن پیری و ایام زمین گیری او را آورد تا چون فرزند خالد بحد بلوغ و رشد رسد حق او را باز داده و اکنون منصب حق او شد
فرزندان خود را بر مسند او نشاند از آنسو نا رسش بجایی رسیده که هر الیه نزد خواص و عوام دشنام گوید خدا مرا کشد از
عالم کند و نفرین سپرد که چون شما را بخواهم بسزای کنید و مالی و افر باو نبخشید چون شب بر سر دستانه و مروان
خواب در شد خاتم از انگشت او بیرون کشید و با بستی خفت سکین بر سر و دیان او گذاشت و خود بر دیوان نشست و نیز از
فرمان او تا لک کرده را طراف بالش نشسته با دوان بدست با اشارت و نفس مقطع شده و دیگر سرای شتافت و
نا بر داشت و مهر و چهره بخراشید و منجه بر داشت و گفت مروان فجاءه و علی امیر مروان در ماه رمضان سال هشتاد
پنجم بدیگر سرای شتافت و دست امارت و سلطنت بنا داد و بجه روز بود و شش ماه و نیم سال حکم راند و گذشت
بیست برادر و بیست خواهر و یازده پسر و دختر بود

ذکر خلافت ابو الولید عبد الملک بن مروان

و امیال پس از وفات مروان بحکم پسر ارشد عبد الملک ابو الولید در سیم رمضان این سال بعشت و بجز بر مسند
خلافت و سلطنت بر آمد و زمام امور بر کف کفایت گرفت و آنچنان بود که عبد الملک آنوقت در شام نا زده پیر بیست
و لشکر شام و سر اطراف دست مروان بن یازده و باقی امصار و اطراف مرت سر کشان و عصیان نپیوسته
بود عبد الملک گاه مروان مرسش مروان بن حکم مشغول بقمع فتنه آن بود چون خبر فوت بشنید قرا نا بوجه که از شام

ذکر وقایع سنه ۶۵ و محاربه سپاه عبدالملک با لشکریان عبدالله بن زیاد با قتل مختار و کشته شدن عبیدالله بن زیاد و افتادن مختار بن ابوعبیده الثقفی

عبدالملک پس از وقعه خروج سلیمان بن صرد خزاعی و کشته شدن او آسوده خاطر گردید ولی دانست که سرکشان هر یک بنوعی خلافت و اساس سلطنت او را متزلزل نموده اند از بیت المقدس بعزم انتظام شام و مصر کرده و متمکن جا اساس سلطنت و امارت خود محکم کرد و در این وقت از بابت عبدالله بن زبیر در کوفه عبدالله بن مطیع عامل و حاکم بود و کفایتی او را خیال جنود و مردم یک از سران قبایل و مشایخ مضر بطغیان برداشته علاوه منظر سپاه عبدالملک نیز مردم بودند که مختار بن ابوعبیده ثقفی مرتکب خروج افتاد و بخونخواهی امام حسین رایت سرکشی افراشت چون عبدالله بن مطیع بشنید زائده بن قدامه و حسین بن عبدالله همدانی را طلب روانه ساخت و مختار مذکور رفتن خواست و مکاتبه که از بیان او مخفیه درست کرده بود دم در نهفته و همه را از زمره یاران بیعت میگرفت تا قوی بال شد عبدالله بن مطیع چون قوت و شوکت مختار را دانست محض تنظیم نظم شهر و مستحق امور ایاس بن مضارب العجلی را مقرر داشت که هر شب تا مدت ایشان میان محض حراست تا صبح در شهر گردش نماید اتفاقا شبی ابراهیم بن مالک اشتر نخعی بطرف خانه مختار میرفت که با ایاس مقابل شد ایاس گرفتار او را بگرفت و ایاس کشته گردید و مالک مراجعت نزد مختار رسانید و گفت گرچه قریب دگر دشب موجود و شهر امن میباشد لیکن مصلحت امنیت که حالیه خواجه خالی مختار شاد مان شده و در زمره مشاوری نخواهد داد که تا حال امارت کلیه و تامه یافته از میان ابنای مختار و اشیاع عبدالله مسلک بود و مختار را بیرون شهر در بیندد از دروازه و نوبش ساخت و دولت در شهر در اندخت عبدالله بن مطیع چنانچه ماند سبیع بن ربعی و راشد بن مضارب و همر بن ذی الجوشن و غیره با سپاه

لاین بجنگ مختار روانه ساخت و مختار چون او را بهزیمت و هم فتح و فیروزی با او و عاقبت سپاهیان عبد الله بن
مطیع شکسته شده و دنبال نموده مختار به تعاقب التفت کوفه شده و دار الامارة را محاصره کرد و عبد الله با جمعی دو شنبه آن شده چون
چیاره از نگاشت محصور بن یکبان رسیده و عبد الله را دست و پا بسته از بالای عمارت پایین بزو نمی مختار و اخل دار الامارة شده و دانه
هزار درهم غنیمه بیت المال یافت آنده اسپهبدان و سپاهیان قسمت نموده و بهجت این فتح و فیروزی مردمان را بتعریف
دست بسته بدار الامارة آورده تا آنکه قوم مختار به دلفروزی گذاردند تنوی عبد الملک چون کار کوفه از گردون بافت
مشتاق دفع مختار عسکری بر سپهدای عبید الله بن زیاد حاجب کوفه گسیل داشت که کلیه عراق و حجاز را عبید الله از معاندین
پاک نماید عبید الله بن زیاد بطرف انبیین آمده انجا رسیده و نگاه ساخت تا مستعد رجا سپاهیان بر سنه مختار چون از رسیدن
سپاه شام مطلع گردید یزید بن انس را با سه هزار رزم سپاهی با استقبال روانه داشت عبید الله بن زیاد و یزید بن
مخارق العنوری را بمنوای یزید بوستاد و پس از کرد و خفیری سپاه شام منهزم گردیده و او فرار پیش گرفته محمد و عبید الله بن علی
قوه دیگر فرستاد این هم منهزم گردیده تا آنکه خود عبید الله زیاد با تمامی سپاهی که همراه داشت مانند دریائی امواج با آن قوه
در حرکت آمده و حنک صعبی واقع گردید و از طرفین جمعی بخاک هلاک افتاده و بخاک و خون یکسان گشته و دران گیرودار عبید الله
بن زیاد در معرکه افتاده و جان باحت و سر او را ابراهیم بن مالک اشتر بخنی مسرور و مظفر گردیده گوینده و آن معرکه را بالکه بالع بر قتلگاه
نامزد شد سپاه شام هزیمت برگ چشیده و موفق حمایت و زندگی بریده ابراهیم بن مالک فرمانروا و نامبر عبید الله بن یا
و سر حصین بن نمیر را با سایر سرهای رؤسای سپاه شام با غنایم موفوره بکوفه برده نزد مختار حاضر ساختند مختار بی
اندازه شادی کرده و بر شوکت و قوتش افزوده شد و فرمانداد تا سر ابن زیاد و سر ابن نمیر و سر ابن ذی الکلاع را با سی نفر
دیگر بکوفه و محمد بن حنفیه رسانیدند چون سرهای معاندین و قاتلین امام حسین بکربلا رسید مردم شادمان شده و عبید الله بن
زیاد سخت بر اسناک گردیده و چون محمد بن حنفیه سرها را بنظر او داد گرگ دلش داده و در معابر بزرگ بیاویزند عبید الله بن حنفیه را
منع کرد تا سرها را دفن نمودند پس از آن چون عبید الله بن زبیر دانست که مختار با سهم محمد حنفیه او کوفه از خروج بیعت میگیرد
ابن حضرمی را محبوس ساخت و چون خبر بوقف ابن حضرمی بکوفه رسید مختار بسیید دسته از سواران کاردیده را بکله روانه کرد
تا محمد را از حبس بیرون آورده و در این سال مهدی بن حاتم و یزید بن رویم وفات نمودند

ذکر وقایع سنه و بدست آوردن مختار بن ابو عبید ثقفی قاتلان امام حسین را و بافسام مختلف کشتن انها را

چون مختار بمظاهرت و تقویت مالک بن اشتر بر دشمنان فایق آمد و لشکر شام که بسرداری عبید الله بن زیاد بود کثیر
کشته و باقی فراری شده بشرحی که رقم گشت دیگر چنان در پی بقیه قتله حسین بن علی افتاد کی محمد حنفیه و سایر دوستداران
اهل بیت زبان و قلم بشکایت کردش داده که مختار بعنیکه مظنون بود در قلع قمله و خونخواهی اقدام کرده و هان این سمرذی
الجوشن و خولی اصبحی و سرهای اشرار عمر بن سعد و نه که بر کمان آویخته کوفه را میرونده و خوف و هراسی از کسی
ندارند چون این اشارات بگوش مختار و سید معتمم گردید کیاره اشکار را بپایان برده و نام خود را در صفحه تاریخ و
صفحین بنگری عالی منقوش نماید بخشت فرمود تا عبد الله کامل یکان یکان اسامی قاتلان ابا عبد الله الحسین را مرقوم

و محبت و منازل آنان معین و معلوم نماید چون اینکار را باتمام رسانید مشغول شد و اهل شهرزور را بخوشی و
کوفه و موصل و اطراف و نواحی که تحت فرمان مختار بودند بجای خود برقرار گذاشت و سر از آنجا بر تافت
فرستاده و او را در خانه خود سر بریده تا آنکه گویند خواهر مختار و مادر حفص بن سعد بود و او را و فرزندی موسوم
حون سر عمر بن سعد را آوردند مختار حاضر گشت مختار سر را بخواهر او داد و خوشحال گردید و گفت صاحب این سر را
منکر گشت بلی سر دشمن است و این زن مرگ بر من حرام است مختار امر داد تا در مجلس سر از تنش برداشتند پس از آن قیس
بن اشعث کندی گرفتار و عبد الله بن کامل بردند و بدست آوردند و او را سر بریدند همچنین ذوالکلاع حمیری را آوردند و گردش را زدند
و پس از کشتن او را آتش زدند پس از آن بجال بن سلیم قطع کردند و گفتند امام حسین را بقتل آنحضرت انگار کرده
بود او را نیز قطعه قطعه ساختند و دستها و پاهای او را قطع نمودند و او را با ساخته بدین قسم بخون خویش می غلطید آنگاه
تقسیم کرد و نیز حکم بقتل یزید بن انس و عمرو بن حریث و عمران بن خالد و سایرین را داد هر جا یافت نابود کردند و کسانیکه از خوف
مختار فرار کرده بودند و اطراف بصره پراکنده و متواری شده بودند فرمانداد خانمانشان را آتش زدند و اموالشان تصاحب
و نقدینه بود و دوران ساخته و بانگ مردی دل آزرده و نقاره آنان فارغ ساخت و شمشیرهای آنان را با وجوه نقدینه
بخدمت محمد حنفیه بمدینه بسال هشتاد و یک مهاجرت فرستاد و این خود نخواهی و انتقام بر انوار شریعت

ذکر وقایع عشره و لشکر کشیدن مصعب بن زبیر بموصل جنگ با مختار و توقف بقرقیسیا مصعب بن

در این وقت خبر کوفه آمد که این زیاد بعجله و اطراف آنجا تمامی بحیطه حکومت مختار در آمد لکن برخی رؤسای دیگران
طوایف و عشایر سر متابعت و اطاعت از مختار خم نمودند و از خطاب بمخالفت و دوری کشوده و در کفر ماندند
کردان او شده و انسان برخی از اقوام و خویشان قتلهٔ حسین بن علی بودند خونخواهی مختار را بهم چهل و هشت هزار و ما یقصد و
شصت و چهار نفر از قاتلان حسین را بشدت مرگ چشانیده بالجمله پس از اتمام کار و تصفیه امور چندین سر از متابعت
مختار باز زد و منجمله شبث بن ربعی و محمد بن اشعث بن قیس بودند که بصره نزد مصعب بن زبیر گریختند و خود عبد الله
بن زبیر حکومت بصره داشت رو او را بکوفتن کوفه و انتقام از مختار و اتباعان او ترغیب نمودند مصعب اجابت نمود
و مهلب بن ابی صفره را با لشکر بایش بخواست و بطرف کوفه روانه داشت چون مختار از آمدن سپاه بصره مطلع گردید
ابن کمیط را با هفتصد سوار روانه داشت با بیست هزار تن مرد و شمشیرزن پس از ملاقی فریقین سپاه مختار شکست خورده و رو
کوفه پس گرفتند مختار خود بمدافعه آمد و باز نایره جدال اشتعال نمود و پس از جنگی سخت که محمد بن اشعث و جمعی از رؤسا
مصعب کشته شدند باز هزیمت بسپاه مختار نصیب شد و مختار با شصت هزار تن لشکر کوفه را مدت یکماه محاصره
کرده مصعب بتعاقب مختار بکوفه آمد و او را ماه و اندی محاصره کرد مختار با نود و شش تن از یاران جان نثار او در بهتر
کفن بتن فرو آمد و مردانه بجنگیدند تا بشربت شهادت نوشیدند مصعب مظفر و منصور مدار الاماره آمد و تحصن
امان بخشید چون خبر کشته و کشته شدن مختار بعبد الملک بن اشتر که از قبل مختار حاکم جزیره بود رسید سخت اندیشناک
گردید و خواهان امان از مصعب خواست و مصعب او را امان داد و بکوفه طلبید مالک بکوفه آمد و مورد اعتنای مصعب

کرده مصعب فرمانروای عراق بود مختار عبد الله بن عبد الرحمن کلابزن را برداشت عبد الله بن عمر مختار و مکرر عبد الله بن زبیر نسبه
مسر و گردیده و برادر خود مصعب را جزین فتح بزرگ مباهات از این وقت عبد الملک در شامات و عبد الله بن زبیر در حجاز و مصعب بن
زبیر در کوفه و عراق و این هر سه عازم در خراسان راست حکومتی و مفاخرت برسما فرانشسته و عبد الملک از دستین امیر حجاز استطیعه
معاویه و این سال بست که بین بنو سفیانی و دست کوتاه شامات ساکنند اسلمانان در جنگ خانه آزمند

ذکر وقایع سنه و مکتن ابن زبیر در کوفه و عراق و مصعب صلب بن ابی صفره بحکومت فارس و رستم گشته خوارج از انشامان

چون مصعب بن زبیر در کوفه و عراق عدوان مناصب دیگری علم استقلال از جانب برادر خود عبد الله بن زبیر افراشت و نظر بسابقه
خدمات مهلب بن ابی صفره حکومت فارس را که جنابی مامل و مدبر و انتظامات داشت باو ارزانی موده مهلب سمنه عزیمت بجانب فارس
به نگاپور آورد و در آنجا نزد رسانیده و مشغول فتنه انگیزی مزاج را که مهلبا بود و شیراز و اصفهان عمر بن عبید الله را مشغله شده بود مهلب
و در هر جا نعبه بنام عبد الله بن زبیر بخواند در اصطخر قباب بن و فای زیادی از جانب عبد الله بن زبیر بحکومت اصفهان بود آمد
الجرم نعبه فارس بنام مهلب و نعبه ری بنام ابی که بمعاونت خوارج قیام کرده بود از اصفهان حرکت نمود و عروم زیر کوشمالی نهاده انتشار را
متوقف شد نیز نامه سپاس بود و در افرشته گردیده که به یک بدین قسم متعلق بهمی از رؤسا و عمایه این بود بخت لوای فرقه حنفیه و دم
لوای عبد الله بن زبیر سنوی عبد الملک بن مروان چهارم از بنجه حمزه می نیز عبد الله بن عباس عموی پیغمبر اکرم و فرقه لعینی زیاد
عمرش بن مالک بود و بوسیله فرمانی در این سال و فوت موده

ذکر وقایع سنه و خبر رسیدن بشام از فوت مصعب بن زبیر در کوفه و حرکت عبد الملک بطرف کوفه و مقدم در شام خرم بن سعید القتل آوردن

در این وقت چون بگوش عبد الملک مروان در شام خبر فوجات مصعب بن زبیر در کوفه و عراق رسیده و دانست که مالک
این اشتر دو بوسیله و امان بانیه خائف گردیده و فسنا دیه نصرت و عمایه دولت رنجه است و مجلس مشورت بپا است که
مصعب بن زبیر متمکن و جاوی مال و فرخنده احوال شده و دوزی بجانب ما گردیده و ما را زبون و زگار خود در شام بزاده و عمر گذشته مصلحت
در آنست بطرف کوفه عزیمت نمائی و ما را جان و دل ما بو مواجهت و مرافقت نمائیم عبد الملک مصمم گردیده و چون عمرو بن سعید
معروف نابه ق از جای شام نگزود از عهده مروان بن حکم بر عبد الملک عهاره فرو مانع خود سودای خوف و ریا است
داشت به تبری و از منزل طلب کرده و سر از فتنش برداشت و خود را استوده و موده آنگاه با بیعتی امیه مانند نسیل خود شنید
از کوه بطرف عراق روانه گردیده و در اثنای راه برادای رسالت پیش او بلاسوده لی واضح سر بخود و در صدد تخلص و انتقام
وفات کرد و مصعب بن زبیر بحکومت زرارا در شامات و پس از تقسیم اموال زاد و فوت کوفه موده

ذکر وقایع سنه و رسیدن عبد الملک بن مروان بکوفه و جنگ او با کوفیان و کشته شدن مصعب بن زبیر و ابراهیم بن مالک اشتر نخعی

چنانچه بگارش یافت عبد الملک با سپاهی انبوه از مردان شامات بطرف کوفه روانه گردیده و در هر قلعه که قصد
کرده و از آن از قرن الحارث از جانب مصعب پنجهزار سوار چون بقصد ستیز گرد و آمده که قصد سپاه بن و فتح نمایند

باسانی میسر گردد پس مانده شیعه بیرون رفت و محمد بن مروان را نزد فرغانستاد و باب مصالحت گشود و باز فرمصالحت نمود و باه کوفه میرفت گفت چون مصعب بن زبیر از آمدن سپاه شام آگهی یافت ابراهیم بن مالک اشتر را با سپاه بعجره و کوفه استقبال فرستاد عبد الملک چون از لشکران سپاه از اهالی کوفیان نوشت و با مخالصه ان چرب زبان روانه داشت که از طرف مصعب باز پس تشنیه و بطرف من گرایید مون خواهید ماند و مجنون فرخ و جوایز بزرگ سرافراز خواهید شد یعنی کوفیان که در سرشتشان خوی نفاق و شقاق و بی وفائی بود بیعت کنندگان نخواهند ماند خود و گروهان از مصعب شدند و برخی ناپدیدی کردند تنها جنگ مشتعل گردید و جمعی از طرفین بخاک و خون غلطیدند در این بین ابراهیم مالک سرشت شهامت چشید و چون در شجاعت و دلاوری و جوانمردی مشهور بود و قلوب سپاه کوفه شکست و دسته دسته بسپاه عبد الملک پیوستند مصعب بن زبیر چون قدر کوفیان از بخنک تحریص و وعده و وعید و نخوش کرد سودی نبخشید تا عاقبت فرزندش عیسی بکشته گردید عبد الملک بحمله مصعب بنخ بیرامان فرستاد و لی مصعب امنیان حاصل نکرد و با زده هنگ کوشش نمود و در آن اثنا زایده بن قدامه که سپهر عم مختار بود نزد عبد الملک رفت مصعب زوگر از اسب در غلطید و عبید الله بن زیاد طبیان با و رسید و سر از تنش جدا کرد و نزد عبد الملک فرستاد و بخشش بسزا یافت عبد الملک در جادی اولی سنه احدی و سبعین بکوفه در آمد و کوفیان از سر اقبال امده با و مبایعت کردند عبد الملک شاد کام در دار الامارة کوفه بجای پارس متمکن گردید و ابواب حکومت بروی مردمان بگشود و کوشید و نزد عبد الملک بن مروان در منزلت عبد الملک بن عمیر کوفی سالخورده و دنیا دیده و بوشیده و صحبت از هر دری میداشت و عبد الملک همت باستماع حکایات او و میداشت او نیز مناسب بسیاری بسیار خواست که حکایتی عجیب و بیانی غریب کوید او گفت امیر سلامت باشد وقتی در این بارگاه دیدم سر حسین بن علی را مقابل عبید الله بن زیاد و پس از مدت کمی سر عبید الله بن زیاد را در مقابل مختار بن ابو عبیده ثقفی حفظ و نیخچا کردم و باز زمانی بعد سر مختار بن ابو عبیده را نزد مصعب بن زبیر دیدم اکنون سر مصعب بن زبیر را نزد تو می بینم عبد الملک از شنیدن این قصه عجیبه بحیرت بسیار اندیشه و نکوه گیرنده و از جای برخواست و فرمان داد تا آن قصر را از بن بر افتند و یکجا ویران ساختند عبد الملک پس از تنظیم لشکر و تنسیق مردم برادر خود بشر بن مروان را بحکومت کوفه برقرار کرد و پس از چهل روز طبل عودت بجانب عراق نواخت و مسرور و با غنایم موفور بشام مراجعت کرد

ذکر وقایع سنه واقعه عبد الله بن حازم در خراسان و افغانستان و لشکر فرستادن عبد الملک بسرداری حجاج بن یوسف الثقفی بمکه و کشته شدن عبد الله بن زبیر بدست حجاج و فتح مکه بدست حجاج بن یوسف

در ذیل وقایع سال ۷۲ مشروحا حالکار شرف که عبد الله بن حازم از خراسان و افغانستان رایت استقلال برافراشت و مردم ابناء تمیم جنگیده او را بناچار بمسافت انجا بستان بطرف مرو الرود روانه کردند و انجا با سلیمان بن مرثد جنگی سخت نمودند و انجمن خلعا نیه پس از این معرکه کار انتظام مرو الرود را بپایان برد و بطرف هرات لشکر کشید و اوس بن ثعلبه بجنگ در آمد و پس از کشتگی ی طولانی فتحیاب گردید و هرات مصرف شد و فرزند

خود محمد را بنیابت خود برات نشانیده و به واپسگشت نمود و تمامی خراسان و افغانستان در زیر پرچم اقتدار و استقلال او
درآمده و مردم بر شرکت و همراهی او افزوده و چون در شامات عبد الملک مروان و در کوفه و عراق مصعب بن زبیر بر یک با
هم مخالفت و مقاتلت داشته و توجه بطرف خراسان و افغانستان ننموده و خود را مصمم عازم خود و تمام اصفهان را نیز
فرمانگذاری خود درآورد ولی ممانعت اگر هم استقلال برافراشت دران وقت که عبد الملک بشام رسیده و خاطر فارغ کرده
و مصعب بن زبیر آسوده ساخت بگذرعه عبد الله بن زبیر افتاده و بر سر او صعود نموده و خطبه غالی خوانده و از خواسته عبد الله بن زبیر
شرعی رانده و بجمله لشکر فرستادن بکجا از راه مشاورت و استمداد آبائی خراسان مستعین ماوتجی گردیده و حجاج بن یوسف ثقفی
که او را باجابت کرده و با سه هزار سوار و پیاده در راه و عقبان عازم جنگ با عبد الله بن زبیر گردیده و چون بطائف رسیده عمل
اهانت آلفته و عبد الله بن زبیر چون از آمدن حجاج خبر یافت و اعوان خود را باستقبالش روانه داشت و در چنین معرکه
فوج نصیب سپاه حجاج گشت عاقبت ابن زبیر که مصمم گردیده و حجاج او را محصور ساخت و با منجنیق سنگها و قورباغه ها
آتشین بقصد خانه حرم انداخت و مدت ها جا بجا رفته و غوغا بالا گرفته سپاهیان عبد الله بن زبیر متفرق گردیده و آسته آسته بحجاج گشته و فرقه را فرقه پیش گرفته و اولیران عبد الله بن زبیر که بنام سرزده و حبیب بوده اند راه نیزه بکیک حجاج چپوده
حجاج آنها را بنواخت و دوستانه خود محترمانه جایی داده و چون عبد الله بن زبیر خود را شاولی مرده کار دیده نزد مادر اسمای
ذات النطاقین دست تخلیه اول شتافت و از او استشاره نموده و پس از مشاورت با مادر باز بحجابه آمده تا طاقت از
حول حرم خود را داخل مسجد نموده که کمک از دشمنان سنگی برسرش گرفت که بر او در افتاد و از پی هر او یک تن رسیده سر از
تنش برداشت و فرد و حجاج شتافت حجاج شاد خاطر شده و بحجابه داخل گردیده و مردم را خطبه کرده و ابا بیعت عبد الملک
بخوانده و کسانیکه در این معرکه کشته شده یکی عبد الله بن مطیع که وقت خروج مختار در کوفه بود و دیگری عبد الرحمن بن عثمان
بالجمله حکومت مکه و آنرا بحجاج گردیده حجاج از تمرد خراجی که کوشش نموده و امسال نرا بن عازب در کوفه وفات یافت
و امیر زیدین نفوغ انیدی و رافع بن خدیج انصاری و چندین دیگر از شاهیر عرب بگریزهای شتافته

ذکر وقایع سنه و فرستادن عبد الملک سنان بن مکلر را بخراسان و کشته شدن عبد الله بن حازم بدست بکیر بن وشاح و حکومت او در خراسان و افغانستان

و اینسال عبد الملک چون از کار کوفه و مشکلات عراق فراغت حاصل کرد امور خراسان و افغانستان را وقعت
و منشور حکمرانی خراسان را بنام سنان بن مکلر نگاشت چون سنان بخراسان رسید عبد الله بن حازم که از زمان
یزدین معویه حکومت خراسان و افغانستان را داشت و اقتداری یافته بود وقتی بمنشور عبد الملک گذاشت سنان
چگونگی را بشام بر بار عبد الملک نگاشت و پروانه از روی نوشته و اسبیدار و اقعه را عبد الله بن حازم برداشت
عبد الملک در نوشته فرو رفت انگار و کاغذی محرمانه به بکیر بن وشاح که سرکیک از نقبای عرب و عمده قوم در
خراسان بود نگاشت که اگر به نثری سر از تن عبد الله بن حازم برگیری حکومت خراسان و افغانستان را بتو داده
چون بکیر از مضمون مکتوب عبد الملک مطلع گردیده و دانست که کوفه و عراق و حجاز تمامی را قدرت و مساعدت عبد الملک

وقایع جهان و جهانیان

برادرش برآن شد که عبدالله بن حازم را از پای درآورد بدین خیال شبی با چند تن سواران دلیر شجاع خویش راه عمارت عبدالله بنا حازم گرفت و چون عبدالله از قضیه آگاهی یافت بسیار دلیر و مرد کارزار بود با معدودی بنا بود خانه خانه جانب و دربان و دیگر خدمتگاران بیرون شتافت و بالنفس بمردانگی و دلاوری تمام شمشیر برداشت و دلاوران لشکر حکومت خود را از جانب عبدالملک مروان فتنه ساخت و بر باریک حکمرانی برآمد و حال به بازگشتن خویش عبدالله را بشمار عبدالملک نگاشت عبدالملک مسرور گردیده او را بجانب شامیه خواست و این سال عبدالملک برادر خود بشر بن مروان را بحکومت بغداد روانه نمود و بشر بحکمرانی عهد و مقرر گردید و خالد بن عبدالله را از حکمرانی بصره عزل داشت عمر و اشیال اسمار دختر خلیفه اول مادر عبدالله وفات یافت و عبدالله بن یزید کوفی بقتل رسید و شش ماه و سه سال زندگی نمود و نه سال خوف متزلزلی در حجاز روا داشت و مدت نیک و بد او بحجاز هفت سال اول کشیده پسر بن و اشیال عبدالله بن امیر

ذکر وقایع سنه ومعزول شدن بکیر بن وشاخ از حکومت خراسان و افغانستان و نصب امیه بن عبدالله بن خالد بحکمرانی انسامان

چون عبدالملک نامزد از عبدالله بن حازم و خراسان استوده داشت و بعد بیری بکیر بن وشاخ را بحکومت خراسان بجهت قطع عبدالله بگماشت داشت گاه ولایت خراسان و افغانستان بسیار وسیع و بکیر را آن مصالح مقتضی رداشت رای بزوده گزارنده و حکمرانی آن مقامات وسیعه بزیده او مامور بحکمرانی خراسان از نبا مراسیر بن عبدالله بن خالد بگماشت و فرمان داد تا او بطرف خراسان عزیمت نماید چون امیه بن عبدالله بخراسان رسید بهر بر حکمرانی متمکن و برقرار گردیده بخرج خویش عمال و نواب بجا بجا مقرر نمود و بهر نوعه عبدالله را بحکومت سجستان مامور داشت و همت بر انتظام و امنیت طرق و شوارع گماشت همین سال حجاج در مکه بنای خانه کعبه را از نبا ساخت و حجر الاسود را در ستون خویش مجرا ساخت و خانه سه در مانند دو صفی که مردمان پیغمبر اکرم بود بنیاد کرد و همین سال محمد بن مروان برادر عبدالملک مروان در حلب از دنیا میان مشیرت می حاصل گردیده آمده و بصره پیش رانده و عبدالملک حکومت آذربیجان را جستان بن بهمان مشورگر و همچنین بر اشیال بشر بن مروان امیر عراقین و در بصره و عمر بن عبیدالله بن مسعود و بصری و عبدالله بن مسعود و بصری و گیر وفات نمودند

در وقایع سنه وتعیین حجاج از جانب مروان بحکومت عراق و اغاز سفاکی و بی باکی حجاج

و این سال عبدالملک چون بکفایت و درایت حجاج را در کار کشوری و لشکری کافی دید او را بحکومت عراق برداشت و منشور حکمرانی او را نگاشت حجاج از مکه بطرف دینه آمد و از خود و عمالی بگماشت آنگاه بکوفه رسید و بمنبر صعود و موزون بسا خطبه و ثنای شرعی از سیاست و سطوت خود رانده و مردم را براه آرامی و سکوت و فرمانبرداری و متابعت عبدالملک خوانده و از عبدالملک بجمله ادای فرایض حج از شام عزیمت بیرون نمود و سعید بن اسلم بحکومت سنده برقرار گردید لیکن سعید و آن مامور کامیاب گردیده و کمک گشت و بجایش بعد با محمد بن سعد بیتی برقرار گردید نزاد اشیال چون در عراق متمکن گردید و مستاصل چون از اطراف بیرون آمد و مردم بصره طاقت نیاورده سر بشورش بر افراشته و عمال حجاج را از میان برداشته و از کیسو خراج بیت رواسه دایره فتنه و فساد بلند گشته و خطه جنوب ایران از امراء و شورشیان فارس آکنده شده و بجای نگذاشته بسیط مشعله جنگ راحت نگذاشته همین سال روحا بالجمله بن مروان در نواحی

رفتن حنک بحنی نمودند و احوالی فسادات راج رتبی با سپاهیان حجاج جنگی نموده و عاقبت منهزم و مقتول گشت

ذکر وقایع سنهٔ وفتنه خوارج بسرداری شبیب بن یزید و لشکر فرستادن حجاج بجنگ آنان و عاقبت کار خوارج

در این سال فتنه دامن اعراق و جنوب ایران ما گرفت و ما چند سال امتداد و اضافت اجمالا صباح بن مسرح تمیمی الدهر ابت زهد و تعبدی و ریاست مقامی بلند داشت و چون استبداد و اجحاف و ظلم حجاج در عراق بر خوارج و بیگانه رحمی بیشتر دردم خواسته از بزرگان و عمایه قدر کسیر ارکنند که رفع ظلم و جبر اکرده باشد بدین جهت به پیشوایی شبیب بن یزید بن نعیم شیبانی فعال بن رجوا جلوانداخته و باب نالفت گوشاده ابتدا عمر بن مروان از قبل خود عدی بن عدی الکندی را بجنگ آنان فرستاد و شکست فاحشه بار حجاج حارث بن عمیر ا فرستاد و مغلوب شدند ولی در این حنک صباح زخمی دیده و جان باخت و شبیب بن یزید که خودرای داور و خونگیر بود اتباع سابقه و اتباع خود را منع کرده و در این اردوگاه بر افروخت انگاه حجاج بار دیگر سپاهی به داری سفیان بن ابی العابیه بجنگ شبیب فرستاد و منهزم برگشت و متعاقبا حجاج سورة بن ابجر التمیمی و پس زاد سعید بن نمران و بعد از آن عثمان بن سعید و پس از آن سوید بن عبد الرحمن بن السعدی را بجنگ شبیب فرستاد و همگی منهزم و برخی در میدان معرکه جان باخته شد اما عاقبت در سال بعد کشته شد و شبیب در حال عودت آرمان و بهنب و سلب فارس و اتسامان با بواز رسید و باز آتش حنک بین حجاج و سپاهیان شبیب زبانه نزدن گرفت و اتفاق غریبی بود که شبیب نخواست از بین رود خانه اهواز عبور کند که لشکر حجاج بتواند ما و یان کرد حجاج سرفت بی تابی نمود و شبیب در رود خانا فتاد و دشمن خود در سر من آب رود خانه خاموش کرد و دیده خوارج که رایت شبیب بن یزید بن نعیم شیبانی بود تمام کشت همین سال عبد الملک حکم داد که بر مغاشاهنشاهان ایران و روم سکه بر پول بنام عبد الملک ضرب نمایند و تا آن تاریخ سکه ایکه رواج ممالک عربی بود دولهجه ی ایران و روم بود و این اول دفعه بود که طرز عرب سکه بنام خود زدند برخی گویند مصعب بن زبیر که شرح حال و کشته شدنش نگارش رفت او اینه اسعد اری درهم سکه سیاه سکه دار اضیال زد یک مالتا بن سپاه محمد بن مروان با سپاه روم حنک سختی واقع گردید و جمیع انجا میدیز امپر اتور استین ا قسطنطنیه و صد و پانزده گرجی از بزرگان دولت و ملت را با بوسیار زد مردم فرستاده و نیز استدعا نمود او را کمک فرمایند و نامبرده کسانی بطرف ارمنستان فرستاد

ذکر وقایع سنهٔ ولشکر کشی امیه بن عبد الله بجانب بلخ و استقامت مردم بلخ و مصالحه امیه با ایشان و عودت او بجانب مرو

در این وقایع سنهٔ نگاشته شد که عبد الله بن حازم از تسلیم شدن استنکاف کرد عبد الملک نگاشت به کمر بستن او در خراسان تا به دست آوردن عبد الله بن حازم برداشت و حکومت اتسامان او اشته تا آنکه رای حکومت بر این تعلق گرفت که در آن سال دگر بار بحکم ای سپاه خراسان و افغانستان بر قرار و اردو امیه بن عبد الله بن خالد بن اسید خشور نگاشت و چون امیه بخراسان آمده با کبرین اشاخ بجنگید تا او کشته گردید و بجایت نشست و تا آن سال مردمان بلخ سر کشیده فرمانگذاری او در نیاورده ناچار امیه بن عبد الله با سپاهی گران تا شام بطرف بلخ روانه گشت چون

مردم از سیستان دست قطع کشیده بروج و حصون شهر را محکم کرده و با لشکریان عرب جنگیده و بسیاری را تا نهاوند بخاک هلاک و دمار انگنده و از عاقبت امر چاره را در صلح و مسالمت دیده کار را بصلح تمام و از بیم نهاوند طرف مرو کرده و از آن پای تخت افغانستان و خراسان شناخته میشد و حرکت از هجده سال سعرف بن مرزاخر خروج نموده معدوم شده یزید بن مهلب بن ابی صفره از قبل حجاج بجهة جنگ با عبده بن بحیر در نزدیکی جرفت و کشته شدن عبده بن الکیه و متفرق شدن اصحاب او و واقعه جنگ کرمان بجهة یزید فرزند مهلب در سال چهارم جابر بن عبد الله انصاری وفات یافت و قبر او با نزدیکی اسکندریه معروف است

ذکر وقایع سنه ثمانین و تسعین مهلب بن ابی صفره بحکومت خراسان و افغانستان

چون او را بکفایت و شرارت و خونریزی حجاج در نزد عبد الملک مروان در شام مشهور و اقتدار و پرویش ابواب حکومت و شوکت کشاده و ایالت وسیعه خراسان و خطه فسیحه افغانستان را ضمیمه حکمرانی او کرده و منشور او را در دمشق فرستاد حجاج بر بخوت و سکش افزوده گردید و مهلب بن ابی صفره که از قبل حجاج با نواع و اقسام ترفه و جنگ و سیاست خدمات ابجاهت خراسان برداشت و بشوکت حکمرانی او را کاشت از عهده بن ابی کبره را بسیستان برداشت و به تبیه سپاه و تقریر مقرری و تنکا فرستاده و این وقت خازم بن خزیمه کابل علیات عبد الله بن خازم باطراف کابل و فراغت حاصل کرده بود و چون از عزل خویش و نصب مهلب بن ابی صفره مطلع گشت بخشم افتاده گریه و انگیر و انسانست و حجاج بر آشفت و دانست مجابه پولی و افر گرفته و حکومت خراسان را بدو مقرر داشته است بالجمله مهلب مطلع منازل موده و بخراسان در آمده و بشاه تهمان در شد و بزرگان خراسان صعوا موده خطه عالی برخوانده و انسیاست و کفایت خود شهرتی را داده کار و بر آمد و بجمله با خراسان افغانستان نواب و عمال برقرار کرد و سه سال نه فرقیا حسان که از قبل عبد الملک حکمران بود و شرقیا زاهد المنتشر شده و عبد الله بن خازم سلمی و زیاد بن خالد جهنی در این سال وفات یافتند

ذکر وقایع سنه و مامور شدن عبد الله بن ابی بکره بجنگ رتبیل و فرستادن فرمای کابل و شکست او و عزامت داودشن به رتبیل و فوت سپاه او

در این وقت رتبیل فرمانروای کابلستان عالی همت و مرتبی ارجمند داشت و همواره رایت استقلال استبداد بر افراشت و به نشو و انکار فرمانروایان خراسان و مسند نشینان شام و عراق نگذاشت عبد الملک سخت دلگار و حیران و مصمم گردید که سرداری نامدار بجانب کابل بفرستد تا رتبیل را بکلی اطاعت و مسالمت در آورد و پس بجای والی عراق فرماگزرد کرا لبته از کار رتبیل فرماگذار کابل تغافل منشا و اطراف او سرداری را قدر کسیل فرماتا او را مطیع سازد و جزیه و خراج گیرد از این افتخاب بادیگر فته شود و بپرداز حجاج تا عبد الله بن ابی بکره از سیستان اطراف کابلستان حرکت نماید با رتبیل حکمران کابل مصاف موده و باج و خراج گرفته عودت کند عبد الله با لشکری فراوان و سپاهی بی پایان از سیستان بطرف کابل مانند سیل خروشان در حرکت آمد چون رتبیل فرماگذار کابل از رسیدن سپاه عرب مطلع گشت بقیه سپاه و تتمه اسلحه و خرکار به برداخت و سپاه بیاراما موکه فصل کوهها و دره ها را بتصرف گرفتند و هر جا توانند بر سپاه عرب شبخون آرند چون عبد الله با لشکران به سیده و شبر طخه سپاه کابل شده و عاقبت مسالمتی در از کابل هزیمت شده و مجموعه ماند عبد الله از در مصالحه

با پیل داخل کرد و پیل هفتصد هزار درم نقد خواست تا او را با سازد شریح بن هانی که یکی از نامداران سپاه عبید الله بود از این معامله سر باز زد و باز جنگی سخت میان عاقب عقد نگشود و سردار این راه داد تا عبید الله پس از شکست ثانی هفتصد هزار درم زر نزد پیل فرستاد تا راه بدو باز شد و منهزم و منکسر عودت کرد و عبید الله پس از انهزام دوم سخت غمناک و ناخوش احوال شده راه دیگر سپای گرفت همین سال شریح قاضی از قضاوت کوفه استعفا داد و بجایش ابو برده بن ابی موسی برقرار شد همین سال حسان در مغرب اقصی از قبایل قوی حاشیه افزوده کرد و مراکش را فرو گرفت تا سبتة از شیع سر برداشت و بقصبهٔ آباد بحیار ابرابانست که تا این سال هنوز از خرابی اولی است و آن ویرانیها و بادی گذشته است بیرون این سال محمد بن سیرین و عبد الرحمن بن عبد الله مسعود وفات یافتند

ذکر وقایع سنهٔ ۸۰ و مامور شدن عبد الرحمن بن محمد بن اشعث بجنگ پیل پادشاه کابل و حرکت پیل با سپاه بسیار بطرف سند و ستان و نامه کردن عبد الرحمن از قضیه کابل بحجاج

چون وقت و قدرت پیل فرمانروای کابلستان در دیار عبد الملک و سخت سپاهیان عبید الله بن ابی بکرة و پرداختن عزامت بمکشی شایع گشت عبد الملک سخت برآشفت و همانروز بحجاج فرمانفرمای عراق منشور بنود که سرداری لایق و سپاهی کافی بطرف افغانستان حرکت دهد تا راه کابل گیرد و پیل را کوشمالی بسزا داده او را مطیع سازد حجاج دید که شخص لاور و با سیاست که مرد اینکار باشد عبد الرحمن بن محمد بن اشعث بوده او را خواست و با عزاز و اکرامی فراوان بنواخت و گفت همه پیل پادشاه کابل بسر انگشت تدبیر و مردمی شمشیر تو کشاده کرد و همان این سپاه فراوان وزر و سیم بی پایان هر قدر توانی برگیر و بطرف کابلستان در حرکت آی عبد الرحمن بن محمد بن اشعث قبول کرد و با سپاهی انبوه و عدی مراس بنواه خود از اهالی کابلستان رسانید چون بحدود سجستان رسید پیل از رسیدن سپاه عرب این خبر را باور نمی‌کرد فرمانداران پنج از جوانهٔ آلات شیشه و اوانی و ظرفات و غیره بود گذرش برداشته و بطرف هندوستان روانه گردید عبد الرحمن چون نزدیک رسید و همه جا اهالی مانع آمده فاتح خود را دانسته دیه کابل اندر شد و اهالی بطرف او در سکونه و عذاب داد آورده مالی و از بحبک آورد و بواسطه کثرت سرما و شدت سردی هوا از کابل حرکت نمود و چون دید تخلی معابر و مسالک کابل جویش دشوار است مصمم گردید که عودت کند و جنگ با پیل را بهار دیگر واگذارد از انسوی بدرجهٔ او شکست و غرامت داد ان عبید الله بن ابی بکرة در نزد حجاج گروه آمده که میخواست بی ثانی کابلستان مسخر سپاه عرب گردد و پیل دست بسته بدرگاه او حاضر کرد و عبد الرحمن مکتوبی بحجاج نگاشت و از شهرت خود و گرفتن غنائم و فرار پیل بطرف هندوستان شرح داد چون نامهٔ عبد الرحمن بحجاج رسید سخت برآشفت و بر این فرمان کرد که سخنان تو کسی باور نکند که هدیه دوست داشته باشد یعنی رشوه گرفتی و او را از اوساخی بعیب چهل هزار درم همه گذرانیدی و بهمراهیت نفرستادم تا خاک کابلستان توتیا سازی و خاصان پیل و بزرگان کابل را از بن برانداز می چون این مکتوب بعبد الرحمن رسید بکار یکسر فسنه های بیکار این نامه را عبد الرحمن بجمیع سران سپاه خوانده بود که در پس او نامهٔ دیگر رسید که بان عبد الرحمن تهاون و تکاسل در کار جنگ با پیل روا دارد و بطرف کابل حرکت کن عبد الرحمن

ابران سپاه مجلس بیاراست و نامه‌های عجایب را برخواند که در این بین نامهٔ شوم رسید نوشته بود باید سپاه بیاراکوچ اندر
کوچ حرکت بدی و دهات و مجتمعات کالبستان مسکن داده و امر فنائی بکار نداشت و فوجت مشغول گردند و همانجا
جانند نامه‌ای چو صحن سپاه عرب گرده عبدالرحمن دیار مسرت بود که قاصد چهارم رسید و نامه آورد که باید عبدالرحمن
مضامین او امر سریعه مرا جسر نماید و مسامحه و معاطله جایز نیشه او سرداری سپاه را برادرش محمد واگذارد و خود کنار
گرفته راه عراق پیش گیرد و عبدالرحمن در کرباد عمومی سران سپاه را در یکجا بخواست و مجلسی بیاراست و مضامین نامه‌ها
بجان را بگلبان یکایک برخواند و گفت همه میدانید من راه خلاف نسپرده‌ام و اگر نه سر داده‌ام بردم بسیاری از شما
میدانید و شنان شنیده و من با شما با نیا مبتلا کرده‌ام حالیه فرمان بخلع من صادر شده همکاران خواهم افتاد و کار بجایی کشیده
سازیم حال شما چه مصلحت میدانید آیا با بنگاه من بخلع بوده و ام با بجاج بگی نخفته بجاج از بجاج بوده و دشمن خدا و پیغمبر است
و از طاعت او بیرون و سر بکشته طاعت و فرمانبرداری تو داریم و عقد ما با تو بیعت عامه بن واثله کنانی و عبدالرحمن بن
شبث هم از بجاج بزاری بسته عبدالرحمن با بکتابات و مراسلات با قبیل با دشاه کابل گشوده و با جزایر مشهد ساخت
و با نامه‌ها و مصالحت شرمی گفت چون این مکتوب بقبیل رسید شاد خاطر شد و عبدالرحمن را بتحف و هدایای فاخره
مشرف گردانید و مقرر شد که اگر عبدالرحمن با بجاج فائق و غلبه کرده باز آزاد باشد و اگر مغلوب گردیده بقبیل
همه ساله خراج مقرری را بخاج برساند بدین شکل عقد مصالحه بسته گردید در این سال مهلب بن ابی صفره با لشکری فراوان
از مرو حرکت جاودانی بجون فرمان روای آن بلاد انصراف کرده و با فنا بم بسیاری عودت بمرو کرد و نیز در این سال ابوادریس
خولانی محمد شام و عبدالله بن جعفر بن ابی طالب و محمد بن علی بن ابی طالب مشهور بابن حنفیه و خالد بن امیه
و سالب بن یزید و سوید بن غفله و عبدالله بن ابی اوفا رحلت نمودند و گفته‌اند حجاز بسیلی عظیم برخواست که بسا نهارا
سوران نمود و این سال را اعراب عام جحاف نامیدند

ذکر وقایع سنهٔ ۸۱ و فتنه بحرین و قیام صبری در خراسان و کشته شدن صعصعه و حرکت عبدالرحمن بن محمد بن اشعث از سیستان بطرف عراق عرب

و این سال در خراسان مهلب بن ابی صفره بواسطهٔ قوت بیانش و مادهٔ اقتدارش با کرفت و بحرین و عمان
صبری آغاز شورش و طغیان نمود و بخونخواهی کبیر بن وشن سر فتنه انگیزی برداشت و بیعی و اعراف خود کرد نموده و بتاخت
و تاز پرداخت مهلب چون کار او را قوی یافت فرمانداد تا صعصعه بن صوحان بجنگش شتافت و او را مقهور و
مقتول ساخت و پس از نیز بدی چون کار صعصعه را بسامان برد کردن بحرین و عمان بالا کرفت و آغاز سرکشی کرد و با جای
مهلب بطرفش شتافت و او را نیز نابود ساخت و عبدالرحمن بن محمد بن اشعث چنانچه کذارش شد بقیهٔ سپاه
و جنگ با جاج برداخت و از افغانستان بطرف عراق عرب روانه کرده و در زمستان این سال
عبدالرحمن خود را به بصره رسانید و قوت و شوکتش زیاده کردید و از اطراف و اکناف مردم بسویش کرائیدند
و فضل مرا فتنش و آمده و در این سال تقریبا تمامی سیستان و کرمان و جنوب ایران و بصره تحت اقتدار

عبد الرحمن در آمد حجاج چون از کشتگی مردم بشام بگذاشت و از عبد الملک استمداد خواست

ذکر وقایع سنه ۸۱ و لشکر کشیدن عبد الرحمن بن محمد بن اشعث بجنگ حجاج و امتداد جنگ میان ایشان

چنانچه نگارش عبد الرحمن بن محمد بن اشعث بر سر کابل پیش پادشاه کابل مخالفت با حجاج نواخت و خود با بجنگ با او صیا ساخت و از طاعه کابل پس از مقدمه مصالحه با جبل ظرف سیستان و از سستان بسوی بصره روانه گردید و در هر جا دسته دسته مردمان جنگی با او پیوسته از شنوی تاج از عبد الملک قوت خواست و در قصر را در دکاه ساخت و عبد الرحمن نیز با سپاهی فی اندازه آمده در جاجم با عظیم سپاه برداخت و با او قتال مشغول گردید و چندین هفته از طرفین جنگی سخت بظهور پیوست و بسا مرد و مرکب بخاک و خون آغشته گشت و این جنگ خونخوار مدت سه ماه و زیاده تر دوام داشت و چیکس را مظفر و فتح نگردید کاهی سپاه حجاج منهزم و دمی لشکر عبد الرحمن هزیمت میافتند و بهیچیک سر از جنگ برنمی تافتند بهمین سال مهلب بن ابی صفره والی خراسان و فاتح ماوراء النهر با مردم کش نیاورده و بدون مناقشت و مخالفت وفات یافت و کردیس از چندی مدیر و وزیر ملکی شود چون خبر فوت او بگوش عبد الملک رسید مناشیر و منشور حکمرانی خراسان را بنام پسرش یزید بن مهلب نگاشت و او را بپایه نشر مانفرمانی برداشت همچنین مغیرة بن مهلب بن فارس ساخت و دو اسبه بتعاقب پدر تاخت برخلاف عبد الله سلیمی و ازدان و ابو ادیل و وردة بن عبید الله بن معمر تمیمی و ابو امامه باهلی و خالد بن یزید بن معویه وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۸۲ و لشکر کشیدن یزید بن مهلب بطرف بادغیس و پس از جنگهای بسیار باتفاق صلح با مردم بادغیس و عودت او بمرو

چون یزید بن مهلب پس از فوت پدر بر جای مهلب بن ابی صفره از جانب عبد الملک مروان منشور حکمرانی کل خراسان یافت بهمه جا نواب و عمال از قبل خود تعیین کرد و همه روم خضب و خشمهای پسندیده میداد و هر مرد را بر موجب سود مند و فصیح دل پسند میکشاد و در این وقت با پره جدال و قتال در مسکن واقعه زوکی بصره بن سپاهیان عبد الرحمن بن محمد بن اشعث و لشکر ابن حجاج و قشون شام مشتعل بود و همه روزه صدها از طرفین بخاک و خون می غلطیدند و هیچیک را غالبیت دست نمیداد همین سال یزید بن مهلب مصمم گردید که مردم بادغیس را بهر چیز اطاعت خلافت در آرد و بدین خیال سپاهی رزم آزمای بطرف بادغیس حرکت آورد و مدتی تن شهر را محصور داشت مردم بادغیس مردانه کوشیده و بسا سپاهیان یزید را نابود ساختند عاقبت بواسطه طول مدت محصوری امیشان باب مسالمت و مصالحت گشوده و پیغامی نموده یزید چون از اطراف نیز نگ بادغیس برخواست و راه مرو در پیش گرفت همین سال محمد بن مروان در ارمینیه جنگها کرد و چون فاتح شد تمامی معابد و کلیساهای مردم ارمنیا آتش زد و همه را ویران برانداخت و سپاهیان اعراب بغنائم

کرده که سکنه نسلیم شده بهر سو فرار نموده و پراکنده شدند و آتشزدگی بسیار بعد از موسم بسنه الحریق نمودند و بواسطه کثرت آتش سوزی که محمد بن مروان در خانگ ایسنده و اماکن متعدده آنان نمود و نیز عبدالله بن عبدالملک در بلاد دوم فتوحاتی کرده و قلعه بیضه که دمشق و استحکامات نظیر داشت متصرف گردیده و سه هزار تن سپاهی تنها گذاشت

ذکر وقایع ششم و رفتن عبدالرحمن بشهرست نزد عباس شیبانی و گرفتاری او و آمدن رسول بست و برداشتن عبدالرحمن و بقیه احبای او و پادشاه کابل

عاقبت بواسطه کثرت فتون شام عبدالرحمن بن محمد بن اسعث در بصره از سپاه حجاج شکست خورده راه اهواز و فارس و کرمان و سجستان پیش گرفت و در سجستان نیز رامی برافراشت و مدتها خاطر یاران و قاطبه از ظلم و ستمکاری حجاج بستوه آمده و بسجستان آمدند و گرد عبدالرحمن جمع شده عبدالرحمن بطرف بست حرکت کرد که آنجا از جانب عباس شیبانی که از طرف عبدالرحمن بحکومت داشت مساعدت و نگاهبانی بیابد عباس شیبانی بطمع ریاست و حکومت یافتن عبدالرحمن را محبوس نمود که بحجاج بفرستد چون خبر گرفتاری عبدالرحمن بکابل بپیش رتبیل پادشاه کابل رسید سپاهی فرستاد بست را محاصره نمودند تا بالاخره عباس شیبانی عبدالرحمن را با سایر اعضای خانواده بعهده رتبیل پادشاه کابل عبدالرحمن برداشته بکابل رفت و آسوده خاطر مشغول عیش و عشرت گردید از این سوی در سجستان چون همه روزه بر عده و عده مردمان افزوده گردید سه داعی ندا نمودند چهارم عبدالرحمن بن عباس السبزواری جستجو کردند و این عبدالرحمن را اخفا نمود المهلب بن ابی صفره و یعنی البندر و حبیبی البندر داشت بالجمله عبدالرحمن بن عباس با سپاهیان خود که در بر او جمع شده بودند زره بخود راست کرده و حاکم او را اسیر نمودند و شکوهی را بجای او بعبدالرحمن نگاشته او را لقب نمودند عبدالرحمن منصور رتبیل پادشاه کابل آمده بسجستان بر داخل شد و بر افراشت و قاسم بن ابی خال عمارة بن تمیم با لشکری بسیار از جانب حجاج طی حرکت کرده نزدیک سجستان فرود آمد ابتدا عبدالرحمن گفته بود بهتر است که ایلچی بسوی او گذارده و آگاه کرده و راه حرکت بطرف خراسان پیش گیرد عبدالرحمن گفت که یزید بن مهلب در شجاعت و دلاوری و کیاست و بردباری بی نظیر است و ما را نخواهد و استعفا خواهد کرد ما با او بیاویزیم و چون ملک ما را داده کیر کرد و لشکر شام از پی رسیده ما را متواصل و منهزم نخواهند کرد و ما را ان گفته در صورت شکست خون ملک خراسان و سیستان و کابلستان شده و تا دنیا معروف است مالطرق. و یم عبدالرحمن شد با یکهزار و هشت هزار مرد جنگی راه هرات پیش گرفت و در بین راه بین سپاهیان مختصر مخاصمه شده و عبدالله بن الرحمن ورشتی با دوازده هزار تن امتیاز خویش از عبدالرحمن جدا کرده بعبدالرحمن باغی گردانیده خانواده راه کابل در پیش گرفت و عبدالله بن عبدالرحمن ورشتی بهرات آمده با یزید بن مهلب بجنگیده و شکست یافت و بسیاری از کسان او کشته و اسیر شدند یزید بن مهلب سه های کشتگان و اسیران را نزد حجاج فرستاده و حجاج اسرا را سر فرمان داد تا گردن زده و یزید را از این خدمت مواخذت و در این سال حجاج زنان و پردگیان خود را از خوف عبدالرحمن بشام فرستاد و شهر واسط را بنا کرد و همدرین سال والی سغد و بن جبیش و ابو وائل سفیق بن اسد کوفه را تکمیل نمودند

ذکر وقایع سنه ۸۰ ومفاوضات ومکاتبات کردن حجاج با رتبیل پادشاه کابل در خصوص فرستادن عبدالرحمن نزد حجاج وحرکت دادن عبدالرحمن با اتباعش از کابل ومال شدن عبدالرحمن در راه

چون خبر عقد مصالحه یزید بن مهلب با مردم ازد بمفضل بن مهلب رسید سخت برآشفت وگفت یزید راه خلاف پیمود واز وجوهات وتحف وهدایا ومال المصالحه انچه از مردم میگیرد چیزی نگوید بدین خیالات او را معزول ساخت ومنشور بحکمرانی خراسان وافغانستان را بنام مفضل بن مهلب نگاشت وفرمانداد تا با استعجال تمام هرچه زودتر خود بخراسان آید وزمام امور جمهور بکف آرد وبا سپاهی قابل با دشمن اجانب مصاف نماید وتمام خراسان وافغانستان را منتظم سازد مفضل راه خراسان پیش گرفت ولی توانی بطرف ازدیس نماند چون مردم ازدیس از آمدن سپاه عرب ومفضل مطلع گردیدند سراسیمه گشته وگفتند ما بانگران سابق عقد مسالمت ومصالحت بستیم ودراین اندک بعهد خود استوار وشرایط صلح را تمام بجا آوردیم وبکجروی داده مفضل چون بظاهر با ازدیس رسید وسر از اردو کشید وابتدا جنگی نمود مردم ازدیس که از بطن قبایل بسیکاری اعراب بجان رسیده بودند پای از سرشناخته وبجنگ مفضل تاخته وجمعی از طرفین کشته وبخاک وخون آغشته شدند عاقبت رسولان بحرب زبان میان افتاده وباب مصالحت گشاده مفضل با غنایم وهدایا از ازدیس مراجعت نمود وحسکوکی را بحجاج گذاشت حجاج شاد خاطر گردیده وچون یزید بن مهلب بگوز رسید حجاج فرمانداد تا او را با فرزندان او از تنسوی چون عبدالرحمن بن محمد بن اشعث در کابل نزد رتبیل پناه یافت وحجاج خبردار گردید که ابن اشعث در بلخ رتبیل پناه جسته وراحت گردیده با سپاه مکاتبات ومراسلات دیرینه بغرض که عبدالرحمن با اتباع واصحاب او دست بسته بگوزانجر ستند واین نامه مراجعت بن سبیع تمیمی که در خدمت عبدالرحمن بود وپنهانی از او بحجاج گرد وبا رتبیل بیابان برد رتبیل عبدالرحمن با بسی از یاران او بند نهاده از کابل بحجه حجاج بیرون فرستاد وعبدالرحمن با اتباعش بعبارة بن متم سپرده شد چون بنده منزل قطع مراحل شده وبموضعی تنگ ومرتفع رسیدند عبدالرحمن خود را از بلندی به پستی پرتاب کرد واز اثر آن بلاک شد عمارة بن متم او را مرده یافت وسر او را برداشت وبا سایرین بنزد حجاج آورد وفتنه چندین ساله عبدالرحمن خاتمه یافت در این سال موسی بن عبدالله بن حازم که پس از مدتی سر بطغیان در ماوراءالنهر برداشته بود کارش تمام وا سپاه مفضل بجایره حاکم کشته گردید عبدالملک از برای فرزندش ولید از مردم بیعت گرفته او را به ولیعهدی برداشت ونیز عبدالله بن حرث بن جزای زبیدی وعبدالله بن عامر بن ربیعه وعبدالعزیز بن مروان وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۸۱ وعزل شدن از حکمرانی خراسان وافغانستان ووفات قتیبة بن مسلم بفرمانگذاری خراسان وافغانستان ووفات عبدالملک مروان

در این سال حجاج مفضل بن مهلب را معزول از فرمانگذاری خراسان وافغانستان نموده منشور بحکمرانی

بنام قتیبة بن مسلم گماشت و قتیبة بن مسلم راه خراسان پیش گرفت چون بمرو رسید مسجد بشد و اغاز خطبه خوانی نمود و مردم را بضلع سودمند و او نیز پسندیده شد و خاطر ساخت و این وقت عبدالملک بن مروان در شام بیمار سرش سپری شد و الخان بود که چنان در رمضان بسید و عبدالملک در خود آثار نجابت و سستی و کسالت دید گفت من در این ماه از فرک میرم و گفته او نیامد بدنیا آمد و در این ماه مرا از شیر باز داشتند و در رمضان مردم با من بیعت کردند و لی ماه رمضان سری شد و او طور حیاتش دچیده نشد و چون شوال رسید شاد خاطر شد و بمن که ماه شوال به جزء رسید از دگ سلطنت نزدیک تر است مجاز است بی اندازه و دیگر گفت مدت حیاتش شصت سال و خلافتش سیزده سال و سه ماه بود و پسر عبدالله بن ابو اوفای اسلمی و اثق بن حمید ابو مجاز سدوسی و قتیبة بن قدیب نزاری در این سال وفات یافتند و بسرای شتافتند

ذکر وقایع سنه ۸۷ و جلوس ولید بن عبدالملک بتخت حکمرانی و پادشاهی و جنگ قتیبة بن مسلم با ترک فرغانه حاکم بادغیس و فتوحات قتیبة بن مسلم در ماوراء النهر

چون عبدالملک بن مروان بن حکم در بسرای شتافت ولید بن عبدالملک بنا بوصیت پدر کفن و دفن و تعزیت به مسجد آمد و خطبه آغاز نهاد و مردم را انواع مواعید و منبه و اشفاقات نیکو امید داد ساخت انگاه به تنظیم ادارات و تغییر و تبدیل حکام بپرداخت و عمر بن عبدالعزیز را مامور مدینه نمود و هشام بن اسماعیل را از حکومت این بلده معزول کرد انگاه همه سال منزانیه و بنایان صنعت پیشه فرمان داد تا مسجدی بنا نمایند و آن مسجد را تا چند سال ما صرف اموالی بسیار احسن مساجد بنایان برد و هنوز آن مسجد در شام بوده و چندین بار خراب و سوخته گردیده و باز بنجدید شده و کمی از آثار اول نمای او باقیست گازرنده این سطور آن مسجد را کرد زیارت نموده ام و در زمان سلطنت سلطان عبدالحمید حریقی سخت در آن مسجد واقع گردیده و از بنیان بسوخت مسلمانان این دار شام همت بر تعمیرش گماشته و مالی وافر تبرع نموده او را مانند نخست بساخته اند چون قتیبة بن مسلم عطف توجه بطرف بادغیس نموده با لشکری بی پایان آنشهر را محاصره نمود و مردم بادغیس که کرد ابسیاه عرب بجنگ رانده و هدایا و تحف شایان داده و مصالحت و مراجعت نموده و دیگر این دفعه از عهد شکنی سرداران عرب بجان رسیده بسر داری ترکان خزان از بادغیس بر ایشان شتافته و با سپاه عرب مرو اجنگیده اند و این جنگ تا چند روز امتداد داشت تا عاقبت رسولان عرب بزبان بسیان افتاده با ب صلح و مسالمت گشوده و قتیبة بن مسلم از بادغیس با هدایا و تحف و هدایای فراوان مرکز حکمرانی خویش مرو عودت کرده و قتیبة با اتفاق فرغانه بسیار در ترکستان فتوحات بسیار نموده و غنایم و جواری موفور بچنگ آورده و لسباسعاده و کشتار نهاد از آتش عصبیت عربی تن خاکستر کرده و خاکستر آنها را بباد داده و آن روزیه مذمومه را بشمشیر حکام عرب در هر جا بسیر سیده معمول میداشته اند امثال عبدالله بن عباس و مطرف بن عبدالله بن شخیر و امیر بن

وفات یافته

ذکر وقایع سنهٔ ۸۸ و اصلاحات و بناهای ولید بن عبد الملک در شام و مدینه و فتوحات قتیبه بن مسلم در ترکستان

و این سال ولید بن عبد الملک بمسجد معروف بناهای عالی گذاشت و شام را بانام مسجد کرسی نخاشته شد پرداخت و در مدینه بعمر بن عبد العزیز نگاشت تا مسجد و روضهٔ پیغمبر را کرده بنیکو سازد و از دوشتین امیر المؤمنین امر استوار و صلب کرد امیر المؤمنین بجمله بناهای معروف مسجد صد هزار مثقال طلا و صد بن عمد بن کارگر فرستاده و بدین واسطه رابطهٔ موالفت و مخالفت استوار نموده و عمر بن عبد العزیز نیز با میل و خواهش ولید این کار را بخوبی بپایان برد و صحن و رواق و حجرات مرغوب بنا کرده و چشمهٔ کش بپایان برده و اموال بیرون از حد و احصا بمصرف رسانید و فتوحاتی نمود و همدرین سال مهل بن سعد ساعدی و عمرو بن عبد العزیز کتب و عبد الله بن ابی اوفی وفات نمودند

ذکر وقایع سنهٔ ۸۹ و حرکت قتیبه بن مسلم بخاک و بردان پادشاه بخارا و دخول محمد بن قاسم بسند و طارق بن زیاد بطنجه و مغرب اقصی

چون خبر فتوحات قتیبه بن مسلم بسمع حجاج رسید او نگاشت و من فتوحات خود را مادام الخیر توسعه بدهی و فتایح بجزیم موفور بخاک آورده بدربار خلافت بفرستی قتیبه باز بتجهیز سپاه و تعبیر خیمه و خرگاه پرداخت و مقدمهٔ او نیزک بروانه ترکستان ساخت و خود پس از چهار ماه گشت و باتفاق نصر بن سیار با لشکر و ان پادشاه بخارا که در آن زمان حشمتی بزرگ و سلطنتی لایق داشت محاربه باکرد و در انجام بسیاری بخاک آورده و چون با بسیج تمام نزد حجاج بکوفه فرستاد حجاج شاد و خاطر گردیده و چگونگی را بولید بن عبد الملک نگاشت همدرین سال محمد بن قاسم بسند داخل گردیده و خاک نمایانی با ذاهر پادشاه سند نموده و کامیاب مراجعت کرد و نیز در امثال عبد الله بن نعلبه وفات یافت و ولید بن عبد الملک از جانب خود طارق بن زیاد را بطرف مغرب اقصی و افریقیا روانه داشت و طارق بپیشرفت کلی حاصل کرده و طنجه را متصرف شده و اکنون نام طارق در مغرب و اجبل طارق که اکنون بغلط الجلبیاست مشهور است و موضع بسیار جای است که سرحش بیرون از ین موضع است حجاج پس از محاربه ترکستان مجدداً قتیبه نگاشت و دستوری فرستاد که دیگر ترکستان باید بدین قسم رفتار کنی و بدان مواعید و مواثیق وفی گذاری ناچار قتیبه بتعبیه سپاه و فراهم آوردن نیه پرداخت و با سپاهی فراوان بعزم تسخیر بخارا و مقابل و مقاتل با بردان فرمانگذار بخارا خود را مهیا ساخت و طی منازل نموده در ظاهر بخارا خیمه برافراشت و در آن نیز چون در معاهدات و مواثیق امرای عرب صحت و وفای ندیده بر فراهم نمودن سپاه پرداخت و جنگی سخت فیمابین در گیر شد و عاقبت بخاریان منهزم گردیده و سپاه عرب داخل بخارا گردیده و بسیاری از عمارات و قصور عالیه را قتال و قبور بالیه ساخته شده و آنقدر از مردم ساکنهٔ بخارا بتیغ خونخوار بجان ساخته گذاشتند که از هر سو جویهای خون روان گشته قتیبه شرح فتوحات و سهم تحف و غنائم را نزد حجاج فرستاده و او را شاد و کام ساخت پس از فراغت از خاک بخارا بطرف سغد شتافت و با سلطان سغد طرح صلح انداخت و پس از ممالک بعیده مظفر گردیده و غنایم بسیار بخاک آورده و از آنجا عود مراجعت کرده و پس از چندی با سپاه

فراوان بطرف طالقان رانده مردم طالقان مای مباشات بزرم آزمائی فشرده و بسیاری از اعراب در جنگ
طالقانیان جان سپرده ناچار عقب نشینی از دره مسالت و مصالحت در آمده عهده مصالحه بسته با فتح و فیروزی
از بر دن طالقان افغانستان مراجعت نمود و در این سال آب در دریای سغد فتوحات بسیار کرد
و مغرب اقصی تمامی مقبرقشان در آمد در همین سال مالک بن انس انصاری و نصر بن عاصم لیثی نحوی وفات
یافته و مهلب بن ابی صفره و برادرانش که در زندان حجاج گرفتار شکوه و عذاب بودند گریخته و به فلسطین رفتند

ذکر وقایع سنه ۹۱ و لشکر کشیدن قتیبه بطرف بادغیس و خط امان دادن به نیزک طرخان و عاقبت او را با جمعی کشتن و سخر بادغیس را فروگرفتن

در ذیل وقایع سال مشتاد و هفت نگارش یافت که قتیبه با مر حجاج سمند عزیمت بجانب بادغیس بتاخت و آورد و
انجا با نیزک طرخان همسر مان گذید. با همین جنگها نمود که بسیاری از طرفین بخاک و خون افتاده شدند و پس از عقد
مصالحت قتیبه راه مرو پیش گرفت باز در این سال از طرف حجاج فرمانی به قتیبه رسید که بان از طرف
نیزک طرخان فسا مانگذارد. بادغیس ماموس مباش و بهر قسم است لشکر را فرو گیر و نیزکان را از میان بردار قتیبه
چاره نا چار به بادغیس لشکر برد و بطرف بادغیس تاخت چون نیزک خبر دار گردید که قشون عرب
میرسد بجمع سپاه امر داده و آماده کارزار شد پس از جنگهای متواتر نیزک طرخان به بادغیس در شده و در آنجا بست
قتیبه بادغیس را محاصره کرده و چون زمان محاصره بطول انجامید خلامان و سوگند بخته نیزک فرستاده و با جمعی از
بزرگان و اعیان بادغیس بخواست و چنگونگی را بحجاج نوشت حجاج بپاسخ سریع روانه داشت که بان
سوگند و پیمان خود وفا منماید و سر از تن نیزک و نسا نیکان امان آمده و با قتیبه برادر و روانه نزد من کن قتیبه
نیزک و اتباع او را سر از تن برداشت و در گنجال و خشنگری لشکر داخل گردیده و نیزک و لوچک با بقیه نمود تیغ
بیدریغ در آنها نهاده و مال بسیار بچنگ آورد و جمعی از خویشان و یاران نیزکین مورد تعقیب سارت در آورده
و روانه بزد حجاج با سرهای بزرگان مقتولین نمود و پس از این قتیبه فرمان بطرف شومان و فاریاب کشیده
و حکمران شومان را بدست آورد و از تیغ گذرانیده و فاریاب را آتش زد که تا مدتی آتشرفشانک مشتعل بوده
اهالی ولید بن عبد الملک بعزم حج حرکت کرده و بمدینه آمد بنا بانکه افسانه شده بود باز دید نمود و خوشنود
شده و مسلمه بن عبد الملک را مامور از بایجان نمود و مسلمه آن بلاد را تاراج و قفقاز به مسخر ساخت و با افسانه
منجنیقهای آتش فشان و خرابیهای بسیار و کشتار بیشمار آن بلاد را بحیطه تصرف در آورد و همین سال عمر
بن عبد العزیز ولید بطرف ممالک روم سمند عزیمت راند و پس از خونریزیهای بی اندازه کامران برگشت

ذکر وقایع سنه ۹۲ و لشکر کشی قتیبه بطرف سیستان

قتیبه بن مسلم چون از خنک و قتل مردم بادغیس و ترکستان و آن نواحی فراغت حاصل کرد و در این سال
توجه بطرف سیستان نمود و در آنجا با جوان و قتیل اعظم در آویخت و جنگهای هولناک نمود و عاقبت رتبیل چرز

زبان مسلمان افتاده کار صلح و مسالمت بپایان برده و قرار گذارده از قبل قتیبه شخصی دستیان بامارعبد ربه بن عبد ربه
لیثی مقرر گردید نیز در امثال عساکر اسلام بسرداری مسلمة بن عبد الملک در ممالک روم فتوحات کردند و طارق بن زیاد
در اندلس فتوحاتش کامل گردید و نیز مالک بن اوس بن عثمان بعبری در این سال وفات یافت

ذکر وقایع سنه ۹۳ و سپاه کشی قتیبه بطرف خوارزم و پس از خوارزم رفتن به سمرقند و فتوحات او در کلیه ترکستان

در این سال قتیبه سمند عزیمت و حرکت اوری بطرف خوارزم رانده و ملک خوارزمشاه را مقهور گرفت و مدت اسباب
محاصره سخت نمود و پس از گذشتن بسیار ناچار پادشاه خوارزم عهده مصالحت و مسالمت با او بست و مبلغ وافی
باو داد تا قتیبه آن مملکت را با سپاهی بی پایان بطرف سمرقند بحرکت آمد و لشکر بزرگ را محاصره نمود و ورک
فرمانگذار سمرقند حصار و برج سمرقند را محکم کرد و همه روزه جمعی از سپاهیان و مردمان سمرقند برون ساخته و
سه از ارخون اعراب کلکون ساخته و بدرون سمرقند در میشدند قتیبه دیگر سمرقند و فتح آن بسیار اشقه
حال و پریشان احوال گردید تا عاقبت روزی یک تن از مردم سمرقند برفراز برج قلعه برآمده و فریاد برآورد که فتح
این شهر بدست کسی است که نامش یاجهار شتر باشد چون این خبر بگوش قتیبه رسید شادمان شد و گفت
فتح سمرقند بدست عمر خواهد بود زیرا مراد از شتر مایه بالان شتر می باشد پس از این همه روزه بر اشتداد محاصره
می افزود و عاقبت غورک بواسطه قلت آذوقه متاصل گردید و باب مسالمت و مصالحت گوید قتیبه عهده صلح
با او بست که هر سال دو بار هزار هزار درم که عبارت از ده طیلسان درم نقره باشد با تمام سه هزار برده
تسلیم کارگذاران قتیبه نماید قتیبه پس از عقد مصالحه از فراز سمرقند برخاست و خود داخل شهر شد و بت
آتشکده ها و معابد را از بن برانداخت و بکنیسه مسجد کوچکی بساخت و مظفر و منصور با تحف و غنایم بسیار بطرف
مرو حرکت آمد و از جمله چیزهایکه پادشاهان وقت بود دختری از اولاد یزدجرد کرا و از زن ولید بنام فرستاده و
ولید او را بعقد فراوجت در آورد و ولید از او فرزندی پسر آورد که یزیدش نام نمود همدرین سال عمر بن عبد العزیز
معزول گردید و ابو الشعثا جابر بن زید و بلال بن ابی بردای انصاری وفات نمودند

ذکر وقایع سنه ۹۴ و حرکت قتیبه بن مسلم بطرف چاچ و فرغانه و فتوحات او و عاقبت حال خجند و هلاکت او در کوفه

چون قتیبه بن مسلم از کار خوارزم و سمرقند فراغت حاصل کرد نامه فتح و بدایا بعراق و شام نزد حجاج و ولید
فرستاد و از جانب آنان بلطفات و انعامات برخوردار گردید و مامور شد بقیه ایالات و ولایات را
نیز مسخر نماید و آنان را از گزند بی امید کند همین خیال سپاهی فراوان بعزم تسخیر چاچ و فرغانه برداشته و باین
صوب روانگردید و پس از جنگهای خونریزانه آن بلاد را مشرف شد و غنایم و تحف لایعد و لا یحصی را برای
بسیار از شاهان شیرین گفتار بر پی رخسار بدست آورده و بر محل اقامت خود عودت کرد و آن غنایم را
بطرف عراق و شام روانه داشت در این سال حجاج پس از زحمات بسیار سعید بن جبیر را که در صفت

قدس و تقوی یگانه زمان و فرزانه دوران بود بجنگ آورد و وحشیانه چنانچه شیوه ناستوده آن ظالم بیباک بود سر از تن بیگناه بجنبه آگاه دوست ابو عبد الرحمن محمد بن اشعث که شرح حالات و عاقبت او نگاشته شد برداشت پس از این ظلم جبار زاده او مرض جنون و اختلال مشاعر و مدارک دست داد و پس از قتل سعید بیش از چهل روز زندگانی نمود و حجاج را اختراعات و حشیانه مانند آکله زن و مرد و یک رسیمان می بست و زندانخانه های او لبریز بود که زندانیان از تابش آفتاب و گرما و سرما محفوظ نمی ماندند و بسیاری از اهالی بمانده بود پس از قتل او نزدیک پنجاه هزار کس که بیش از مردن گرفتار بودند رها شدند سال مدت عمرش بود که از این مدت بیست سال حکمران عراق و مقیم واسط بود و عراق عجم و کرمان و سیستان و خراسان و افغانستان بود و قریب باین مدت سیصد و بیست هزار نفر را کشت غیر از آنانکه در محاربات با شبیب بن یزید و عبد الرحمن بن محمد بن اشعث و غیره بکشتن داد و همچنین سال از شامات و اطراف کیه زر لشکرهای سخت در مدت چهل روز شد که سپاهیان را ویران ساخت نیز علی بن حسین امام سجاد و این سال بجات نمود و عروه بن زبیر و سعید بن مسیب و ابو بکر بن عبد الرحمن بن حرث بن هشام در این سال وفات یافتند

ذکر وقایع سنه و انتشار خبر هلاکت حجاج بن یوسف ثقفی و شادی مردم در همه جا

چون خبر هلاکت حجاج بن یوسف ثقفی دهانهای عالم را گشوده گشت و خراسان کوشش قتیبه رسید دست از جدال و قتال باز داشت و فشونکه ترکستان بحمد الله تمام فتوحات خود را روانه کرده بود باز خواست و چگونگی را به شام به ولید بن عبد الملک نگاشت ولید با فرمان نمود که در کار جنگ استوار باش نیز در این سال ابو عثمان نهدی و سعید بن ابی سعید ابو مجره و شمالی و سالم بن ابی جعده وفات یافتند و ممالک اسپانیا در این سال از طرف خلفای بنی امیه ضمیمه حکمرانی مغرب افتتاح گردید و مسلمة بن عبد الملک و عباس بن ولید به بلاد روم فتوحات نمایان کردند چون نامه ولید بن عبد الملک بقتیبه رسید که فنان از شیراز او و تکین عباد برکش و تا توانی مشرف فتوحات خود دار زادهنا قتیبه سپاهی فراوان تقبیه کرده و از مرو بعزم ماشغر حرکت آمد و طی منازل نموده خود را بترکستان بروین کشید و نظر کاشغر رسانید چون کاوگزان خاقان چین مطلع از آمدن سپاه عرب شده جیشی جرار بعزم مقابله و قتال آنان گسیل داشته و جنگی هولناک دست داد و عاقبت نسیم فیروزی بر پرچم اعراب وزید خاقان چین ناچار باب مسالمت و مصالحت کوبیده قتیبه غرامت و جزیه قبول کرفته از کاشغر عودت بمرو نمود همین سال نیابتا از طرف برادر قتیبه ابا کند از چین نامه ای از شام از قبل ولید بن عبد الملک بطرف چین روانه کرده بود چون بدربار چین رسید مورد اشفاق و اغزاز گردیده و معاهده تجارتی بسته با تحف و هدایای گران به شام عودت نمود همین سال ولید بن عبد الملک مقرر داشت محض مشخص شدن مسلمانان از کفار آله و مساجد مناره برافرازند که موذنین بر فراز مناره رفته اذان گویند فرزند عبد الملک الثانی ولید بن عبد الملک عمرش بپایان رسید و در عمران البقر جهل و دو سالگی وفات یافت و نه سال و هشت ماه سلطنت کرد و مردم در حجاز و شام بر او دست سلیمان بن عبد الملک بیعت نمودند و او بر سریر سلطنت نشانیده و این سال طرسوس بدست عباس بن ولید مفتوح گردید و قره بن

شریک والی مصر وفات یافت

ذکر وقایع سنه ۹۷ و فتنه قتیبة بن مسلم در خراسان و کشته شدن او و نصب یزید بن مهلب بحکومت خراسان و افغانستان

سلیمان بن عبدالملک چون بسریر سلطنت نشست و طبقات مردم با او بیعت نمودند خطبه آغاز کرد و مردم را بنصایح سودمند و مواعید ارجمند خورسند ساخت و بتنظیم بلاد و تغییر حکام پرداخت چون خبر فوت ولید و نصب سلیمان در خراسان بگوش قتیبه رسید از او خائف شده خواست بر ضد او قیام و اقدام نماید و چند تن از اکابر و بزرگان را با خود متحد سازد کسی ملتمس او را اجابت ننمود و غبار تنفر و کدورت بلند گردید و قتیبه آغاز خشونت با مردم کرد و بزرگان بر این متفق شدند که وکیع بن اسود تمیمی را بر خود والی سازند چون قتیبه از این امر مطلع گردید کس بطلب وکیع فرستاد و او را بخواست وکیع در آمدن تسامح نمود قتیبه باز او را بخواست وکیع با جمعی از اعوان بسراپرده قتیبه وارد گردید و آتش جدال مشتعل شد قتیبه با یازده تن از انجال و اولاد او کشته شدند چون این خبر بسمع سلیمان رسید شاد خاطر گردید امارت خراسان را به یزید بن مهلب ارزانی داشت و یزید باستعجال تمام خود را بخراسان رسانید و در گرگان و طبرستان بجنگید و بسا مردم را بخون خود بغلطانید گویند از کثرت کشتار در جرجان خاطرش آزرده شد و فرمان داد تا دوازده هزار نفر را بدار آویختند در این سال سلیمان بن عبدالملک مقرر داشت زبان رسمی ممالک تابعه او عربی باشد نیز در اندلس عبدالعزیز بن موسی بن نصیر بدست اهالی کشته گردید و نیز داود بن سلیمان بن عبدالملک بجهت جنگ با رومیان بطرف قسطنطنیه حرکت کرد و در این سال سلیمان عبدالله بن موسی را از حکومت افریقا معزول داشت و محمد بن یزید قرشی را بجایش منصوب نمود

ذکر وقایع سنه ۹۸ و طغیان مردم جرجان و لشکر کشیدن یزید بن مهلب بجرجان و کشتار بیشمار او در آن سرزمین

چون یزید بن مهلب از جنگ و صلح با مردم جرجان و طبرستان فراغت حاصل کرد مجدداً مردم جرجان سر بطغیان برداشتند و رایت مخالفت افراشتند یزید با سپاهی انبوه مانند سیل خروشان از مرو بجانب جرجان آمد و آن شهر را محاصره و دربند آن کرد و قسم یاد نمود که چون این شهر را فتح نمایم از خون مردم آسیائی بگردش و گندمی آرد کرده نان بخورم و پس از جنگهای بسیار و تلفیات بیشمار فتح گردید و حکم داد از خون بی گناهان آسیائی بگردش آورند و گندمی آرد کنند چون جلادان او مردم را بطرف آسیا آورده مقتول مینمودند خون آنها منجمد و بسته میگردید و اینکار که گردش کردن آسیا باشد دست نمیداد عاقبت به تدبیر خود مردم دیگهای بزرگ آورده آب را جوشانیده و با خون بیگناهان در آسیا ریخته تا مقصود حاصل گردید و در این کار چهل هزار تن کشته گردید تا آسیا بگردش آمد بقدر نان او آرد حاصل شد بلی اینگونه ظلمهای وحشیانه اعراب بود که آن مملکت وسیعه که در آغاز مسلمانان عالم داشتند از کفشان رفت و از اثر همان اعمال ظالمانه بود که اخلاق مردم را خراب نموده تا کم کم ممالک اسلامیه عالیه بدینجا رسیده است

ذکر وقایع سنه ۹۹ و وفات سلیمان بن عبد الملک و بخلافت رسیدن عمر بن عبد العزیز

در این سال سلیمان بن عبد الملک در ماه صفر رنجه ناقه بدیار سرای کشد و مدت سلطنت او سال و پنج ماه بحرور بود و در موضع دابق در گذشت و در گذشت چون خبر از احوال و شایع شد ناچیزی که کرده بود و نوشته اگر چه بیان حیات پرده بود و عمر بن عبد العزیز امر دوم بخلافت و صیانت برداشته عمر بن عبد العزیز بر فراز منبر مسجد صعود کرد و خطبه طولانی جهی بر حالت و فضائل اسلامی و سپاسگزاری خدا نمود بر زبان آمد و چون حاضرین در باره خلافت اسبان تازی نژاد در نظام پیش کشیده که سوار کرده استعانه نمود و گفت مرا الافی لاغر و مستعار نیست و هرگز در بن کوه اسبان ما طی سوار گرده و بر الاغ خود سوار و متوجه خانه خویش گردید کمال بی تکلفی بوده داخل گردید بخواص اول کاری که کرد منع تب اهل بیت بود و روزانه دو درهم از بیت المال مصرف معاش میکرد یزید بن مهلب را از حکومت خراسان باز داشت و حراج بن عبد الله را بجای او نگاشت و چون یزید بن مهلب بشام رسید مالیکه از عمر و مظالم ستمکاران و جور جبابان نعیف گرفته بود بطلبید و گفت این مال مسلمانانست و چون یزید این اموال را بهوا و هوس صرف کرده بود فرمان داد تا یزید را زندان دادند و عمر بن عبد العزیز مسلمه بن عبد الملک که مجاهد اسلامبول قیام داشت بطلبید

ذکر وقایع سنه ۱۰۰ و خروج شوذب نسبطام و طلب کردن عمر بن عبد العزیز رسولان او را بجهه مباحثه و عاقبت کار عمر بن عبد العزیز

چون عمر بن عبد العزیز بخلافت قیام نمود و تلطیف عباد و تعریف بلاد و تخفیف مظالم و ضعف مالیات و داد گری و انصاف و رعیت پروری منظور داشت و شوذب نامی که بسطام و از نیشابور بود و از ده بزرگی که از نواحی واسط بود با جمعی از خوارج خروج نمود چون این گوش عمر بن عبد العزیز رسید بدو نامه نوشت مقصود تو چیست هر آنست قبل از خون ریختن و فتنه برانگیختن بشام نزد من آئی و طلب مباحثه کنی ما بر تو غالب شدیم خلافت و امارت او راست شوذب گفت عمر بن العزیز سخن از دو انصاف نمود گفت تا عاجز و یکدیگر از نیشابور بشام رفته با عمر بن عبد العزیز مباحثه نماید از آنجائی محض اعتماد عمر بن العزیز فرستاده محمد بن جریر بن عبد الله بجلی از طرف عاکم کوفه نظر طرف شوذب شتافته و او را مانده تا آمدن بشام فرستاده و مباحثه کرده مغلوب شده در این سال محمد بن علی بن عبد الله بن عباس متولد شد چون بمجرد نقل خلافت باطراف فرستاده ما برایش بیعت گیرند و جا بجا خود امن شام و مدینه و مکه و موسوم بسراة و جمیع قرار داد گویند جوان رسولان شوذب بشام آمده و طرف مباحثه رسیدند گسانیکه استقام مباحثه و مکالمه عمر بن عبد العزیز مسموم نمودند چنین مشهور گردانند که عمر در کار بنی امیه کسر ابنیابت و خلافت نخواهد بود است نخواهد او را بقتل رسانده و گفته شد قبل از وقوع واقعه مادر او را تمام کرده بدین خیال او را مسموم نمودند

ذکر وقایع سنه ۱۰۱ و بخلافت برآمدن یزید بن عبد الملک و فتنه شوذب و کشته شدن

چون عمر بن عبد العزیز از بنی امیه دانسته که عمر بن عبد العزیز از بنی امیه کسی بخلافت نخواهد برداشت و همت بتعیین دیگری خواهد گماشت او را چنانچه اشاره شد مسموم نمودند و او در ماه رجب سنه ۱۰۱ در دیر سمعان ما بخاصره که از محله های شام است بدرود زندگانی گفت و در همان خاک منفعت مدت خلافت او دو سال و پنجاه و مدت عمرش بیست

سال بود و برخی گویند چهل سال داشت پیغمبر در گذشت یزید بن عبد الملک بتخت خلافت برآمد و کنیت یزید ابو خالد و لقبش العائد بن اسید بود و محمد نشستن بجای پدر امارت و خطبه خواندن ابواب عدالت و حسن سیرت بگشود عمر بن عبد العزیز روی حسنوت آورده بود و متولد شده بود و هر جا خالی نداد و مشغال نامنجار نگاشت و در این وقت یزید بن مهلب از خوف یزید بن عبد الملک از حبس گریخت و طرح کینه بودی و فتنه انگیزی بخت و این وقت شوذب خارجی که از حال اقتدارش نگارش رفت سر طغیان برداشت و اهل دینه بتوانست یزید بن عبد الملک یسلمة بن عبد الملک بگوزگانات که سپای فرستاده او را دفع نماینه و سپاه کوفه پس از شکست یافته متفرق شوند با منهزم گردد و او بگشت و سر شرارت بشام فرستاده و این سال سعید بن ابان شیبانی از بنی مروان بن مرة بن ذهل

ذکر وقایع سنه ۱۰۲ و فتنه یزید بن مهلب و کشته شدن تمامی برادران و فرزندان و اعوان او و تعیین سعید بن عبد العزیز بحکومت خراسان و افغانستان

چون یزید بن مهلب از زندان خلاص فرار برقسرار اختیار کرده کبیره بصره رفته و آنجا جمعی از دوستان و هواخواهان خود را خواند چون جمعیتی در خود دید زمام قوی ساخت و طرحی برای فتنه انگیزی و جنگ با نواب یزید بن عبد الملک انداخت مقدم بطرف والی بصره عدی بن ارطاة نامزد و او گرفته زندان افکنده چون این خبر بنصره بشام رسید یزید بن عبد الملک برادر خود مسلمة بن عبد الملک و عباس بن ولید بن یزید با موری ساخت و او نزدیکی واسطه میدان کاظمه رسیده پس از گیرودار با کشتار با یزید بن مهلب منهزم گردیده و آن گرفتار و کشته و سایر اعوانش نیز شربت مرگ چشیده و از آن معرکه گریزان که نفس بن مهلب با شد جان بدر برده و باز لشکری بیارایت و مغلوب شده و سایر فتنه زندان و اعوان یزید بن مهلب مزبور بدست آورده یکی را سر از تن جدا ساخته و سایرش گرداگرد خانه یزید بن مهلب کوفه طرستان و جرجان خانه بخانه گاشش شد خانواده او را صفوة دست و نابود شده از مکافات عمل خود نوش کنند م آنکه بدانید بوزیر و او انوقت سعید بن عبد العزیز حرث بن حکم بن ابی عاص بحکومت خراسان و افغانستان نامزد گردیده و بجانب عزیت بطرف مقصد شتافته و چون بحدود خراسان رسید کسانیکه از جانب یزید بن مهلب در آن صفحات بودند دست آویزه تا حیاتشان از هم گسیخته و از جانب خویش بجا بجا نایب و عامل منصوب نمود از انجمله سفینة بن ذهیر هنشلی را بحکومت سمرقند برداشت و چون بان شهر جا بعراق نزد مسلمة بن عبد الملک رسیده عود و در افراشش سعی کرد و نصری شام فرستاده و یزید بن عبد الملک برادر العباس هدایات نجوات و عود و بن هبیرة فزاری را مامور ساخت که در این سال سپاه عرب داخل اردو و بخاک حالیه فرانسه سرداری رسانده شده و در نزدیکی شهر (تولوز) با یکی از پادشاهان فرانسه اردو زنی نموده و سخت قاشی دیده و سپاه عرب با بسیاری از سپاهیش کشته شده و از قتل عام مردم اکثرت ظلم و جور یزید بن مسلم براه شورش و قتلش از دنده و انداخته خراب و مسکنت بر یزید بن عبد الملک نگاشته شد یزید بن مهلب از حبس بظرف و بجرجان بنزد برادرانش مزبور

ذکر وقایع سنه ۱۰۳ و تعیین سعید بن عمرو الحرشی بحکومت خراسان و افغانستان

یزید بن عبد الملک خانچه نگارش رفت برادر خود مسلمة بن عبد الملک بحرب است و عمر بن هبیرة فزاری را بحکومت عراق منصوب نمود و چون عمر بن هبیرة مسند ولایت کوفه متمکن گردیده عقدم سعید بن عبد العزیز را از حکومت خراسان معزول نموده و سعید در آن وقت در سغد سمرقند بوده و بجایش سعید بن عمرو الحرشی را منصوب نمود سعید بن عمرو الحرشی

تمام تر فکر ایالی خود تبرد برابره و چون بدانجا رسید خطبه بنام او خواند و بجانب هر جا نواب و عمال خود میفرستاد مردم سغد بواسطه آنکه با سعید بن عبد العزیز عهد مصالحت و مسالمت بسته بودند و چیزی نگذشته که او را معزول یافتند زیاده هراسناک شدند ولی از جانب سعید بن عمرو الحرشی با تهاسپی نرسید و از ختیال خالد بن سعدان فقیه تمیمی و ابو برذع بن ابو سیسی اشعری قاضی کوفه وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۱۰۱ و لشکر کشی سعید بن عمرو الحرشی بطرف سغد و فتوحات او و نصب سعید بن اسلم بن زرعة الکلابی بحکومت خراسان

چون مردم سغد ترکستان سعید بن عمرو الحرشی را ساکت یافتند هراز اطاعت برداشتند و آغاز فتنه انگیزی نمودند سعید با سپاهی فراوان بجانب سغد شتافت و بنگی هولناک نمود و از طرفین بسیاری بخاک و خون افتادند چون سعید غالب شد بهیچکس امان نداد و گویند فرمان داد که بجز تجار سغد سیاهیان هر که را یابند بکشند گذارند پس از کشتار بسیار و غارتگری بسیار بشهر خود مراجعت نمود و به بارشام به یزید بن عبد الملک نگاشت چون عمر بن هبیره والی عراق از انتظلب آگهی یافت کینه سعید را بدل جای داد و در صدد عزل او برآمد زیرا سعید از جانب عمر بن هبیره بحکومت خراسان منصوب شده بود و بالجمله سعید زرنج و کش و نسف که این سه بلاد از ترکستان مفتوح ساخت و غنایم بی اندازه بچنگ آورد و از جانب خود سلیمان الی البصره را نایبان بلاد قرار داد و حکمران آن بلاد را سبغری نام داشت اسیر کرده با اهل و عیال و بخراسان آورده تمام نمود و در این سال سپاه عرب با مردم خزر و قپچاق بجنگیدند و مغلوب شدند بسیاری از سپاه عرب کشته و نابود شدند و چون این خبر به یزید بن عبد الملک رسید فرماندادتا جراح بن عبد الله حکمی با سپاهی لایق حرکت کرده بخاک قفقاز به رسید و تا دربند پیش رفت و با مردم خزر جنگها کرده عاقبت فیروزمند گردیده کامیاب عودت نمود و سعید بن اسلم بن زرعة الکلابی را مامور بحکومت خراسان و افغانستان کرد و سعید بن اسلم از جای برخاست و شتابانه بسوی خراسان شتافت و در این سال عبد الرحمن بن حبان بن ثابت انصاری و عاصم بن سعید بن ابی وقاص هر دو وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۱۰۲ و وفات یزید بن عبد الملک و بتخت خلافت نشستن هشام بن عبد الملک و تعیین خالد بن عبد الله قسری بحکومت خراسان

در اواخر شعبان این سال یزید بن عبد الملک سازد نیا را گذاشت مدت حیاتش سی و پنج و ایام سلطنتش چهار سال و یکماه بود گویند او را معشوقه بود حبابه نام بود و از صباحت رخساره و حلاوت گفتار سراپای یزید مسخر نموده بود روزی یزید بن عبد الملک انگور میخورد و بجانب حبابه می انداخت ناگاه دانه انگوری در گلوی حبابه جسته بود و سه روز نادی کرده هلاک شد یزید نظر بآن علاقه و محبتی که با آن سرو جویبار حسن و کمال داشت محزون و غمناک گردید تا در گذشت بالجمله در این سال تا یزید آغاز طغیان نمود مقدم حسروی معروف بعقفان که از اولاد مسعود بن ابی زینب العبدی در بحرین و بعد از کشته شدن مسعود و گرفتار آل بن مدیج خروج کرد و جمعی کثیر از شاکیه در این جنگها کشته شدند تا فتنه اش خوابید و خوارج بکلی مقتول و نابود گردیدند در این وقت چون یزید بن عبد الملک

وفات یافت هشام پس از سه روز از رصافه که قرب شام بود بشام آمده بتخت خلافت نشست و مردم مبایعت او اقدام نمودند هشام بن عبد الملک بر منبر رفته واصلوات خود خطبه غرائی خوانده و مردم را بصبر و خویشتن داری خود امیدوار گردانید صباح خویش نخستین نوید داده پس از آن بتغییر حکام و تبدیل ولات پرداخت از آنجمله عمر بن هبیرة را معزول ساخت و خالد بن عبد الله قسری را بجای او فرمانگزار عراق کرد و نیز کبیر بن ماهان را از سند طلب کرد و چون کبیر از سند عودت کرده و مسلم دعوت عباسیان را شنیده شاد خاطر گردیده نزد محمد بن علی بکوفه آمد و چون سپیده دمی عباسیان بدو اقتدا نمودند قائم مقام او شده و مردم را ببیعت دعوت عباسیان نخوانده در امیال مسلم بن سعید کلابی نگران خراسان بطرف ترکستان رفت ولی کاری نموده بمرو بازگشت مؤلف گوید در سال سعید بن عبد الملک را بر صیا بگمارید و نخست حاجتی خود و مردم را ببیعت بنام کرد

ذکر وقایع سنه ۱۰۰ و وقوع فتنه مابین دو طایفه اعراب در نواحی بلخ و جنگ انها و مامور شدن نصر بن سیار و عزل شدن مسلم بن سعد و نصب شدن اسد بن عبد الله قسری بحکومت خراسان

درین میانه دو طایفه از اعراب که در بروقان بلخ نشیمن داشتند و نامشان میانه و معمر بود آتش فتنه مشتعل و گردیده چون این خبر بمسلم سعید کلابی حکمران خراسان رسید بر آشفت و اصل مختصر این بود که چون مسلم دعوت عباسیان را قبول کرده بود نجبری بن زمعه که یکی از روسای آن دو طایفه بود از شرکت او در امتناع ورزید و مسلم بن سعید نصر بن سیار را بلخ فرستاد و کرانه از امتعاقد ساخته و با تفاق حرکت کنند و نجبری باز راضی نشد و نصر بن سیار در خانه نجبری تاب و مهر و زیاد بن طریف بابلی را بسوزانیده و از اصرار در امتناع آنان مسلم خبر فرستاده و آتش فتنه و فساد مشتعل گردیده و جمعی درین فتنه کشته شدند تا بالاخره نصر بن سیار فتنه را بنشانید و جمعی از متقدمین را سر بریده پیش از آمدن بلخ مسلم بن سعید برای جنگ با ترکها با سپاهی بی اندازه بجیحون که شنه و مشغول جنگ گردیده که خبر عزل او از طرف خالد بن عبد الله قسری رسیده ناچار مراجعت کرده و درین عودت ترکان بسپاه اعراب تاخته و لباسها از لباس حیات خالی ساخته و مسلم بن سعید با حال پریشانی بمرو عودت کرده و براه عراق پیش گرفت و خالد بن عبد الله قسری برادر خود اسد بن عبد الله قسری بحکومت خراسان برقرار کرده و کبیر بن ماهان را بجای سلم بن احوز والی موصل و نیال خود ابراهیم بن هشام را بجای کبیر بن ماهان در سند والی گردانید

ذکر وقایع سنه ۱۰۷ و جنگ اسد بن عبد الله قسری با پادشاه غرجستان و مسلمان شدن پادشاه غرجستان و کیفیت شهر بلخ

ذیل وقایع سنه گذارش سد که کبیر بن ماهان بجای میسره برای دعوت عباسیان بخلافت برقرار شده و این سال جمعیر انجراسان فرستاده که اجرای دعوت کرده مردم را ببیعت عباسیان نخوانند چون داعیان بخراسان رسیده و مشغول کار شده که اسد بن عبد الله قسری مطلع گردیده تمامی انها را گرفتار و سرانرا برداشت و درین سال اسد بن عبد الله با پادشاه غرجستان کار مصالحت و مسالمت بپایان برده و مجلس صلح در حوالی طالقان افغانستان منعقد گردیده و سرانجام یافته پادشاه غرجستان اسلام اختیار کرد پس از این اسد بن عبد الله

باسپاهی بی پایان متوجه خوارشده و پس از جنگ خونریزانه کاری از پیش نبرده و طرف بسیار بخاک و خون آغشته شده عزیمت نمودند
گردیده و اسد بن عبدالله بانفاد بسیار بدیار بازگشت نموده و این سال ابو خالد بن یزید از جانب اسد بن عبدالله مأمور
گردید که بقلع و قمع خراجیهای آنشهر قیام و اهتمام نماید و شرح شورش و خرابی و آبادی او در جلد اول این کتاب نگارش رفت
و این سال اسد بن عبدالله بعزم رزم باستیصالیان باسپاهی گران بستیان آمد و گشت و شبی خورد و بسیاری
از اعراب و این جنگ کشته گردیده و با کمال پریشانی عودت نمود و کرده و صورت حال پرملال العراق نگاشت بدرالدوله

ذکر وقایع سنه ۱۰۸ و جنگ اسد بن عبدالله قسری با ترکها و آمدن ترکها بآذربایجان ایران و جنگ حرب بن عمرو الطائی با آنها

و این سال اسد بن عبدالله قسری انتظام دیوان کرد و بسپاه مسلمان سعید وارد آورده بود و لشکری بحساب بعزم
ترکستان کشید پس از جنگ هولناک و قتلان کرشین او در جلد سوم این کتاب نگارش خواهد شد با غنایم و اسرای
بسیار عودت نمود و پس از این ترکان بطرف آذربایجان ایران لشکر کشیده و برخی شهرهای آذربایجان محاصره نمودند
فرمانفرمای آذربایجان که حرب بن عمرو الطائی بود بمقاومت برخاست و ترکان را تارومار ساخت پس نشانیده و در این جنگ
از ترکها بسیاری کشته شدند گویند حرب بن عمرو نود و این جنگ کشته شد و امثال هشام ابن ابراهیم نامه و سیان بنگیند
و یک نفر از صحابه نامدار فروگرفت و این سال نیز عبدالملک بن مروان مدتی عاصی کوفه بود و سالم بن عبدالله بن عمر بن
خطاب و ابوبکر بن عبدالله بن طاوس بن کیسان را احضار نمودند

ذکر وقایع سنه ۱۰۹ و معزول شدن اسد بن عبدالله قسری از حکومت خراسان و نصب حکم بن عوانه و منصوب شدن اشرس بن عبدالله بحکومت خراسان

باید دانست بشیر خلفای بنی عباس و فرمانگذاران بزرگی از ارباب تذکره عراق منصوب میشدند فقط همینان مصروف مال
و گزاران غنایم و جوایزی بودند با اسم جهاد و نواب تنها مرحکمی تازه و تازه خواه مطیع شده خواه نشده و منصوب نموده و خوب منوده
آنان را از خوبان چهره افتاب مثال و شاهدان بافنجوده مال اسیر کرده و بدربار خلافت شام و والی ولایت عراق میفرستند
چنانچه و این سال هشام بن عبدالملک خالد بن عبدالله قسری که والی عراق بود و برادرش اسد بن عبدالله قسری که فرمانگذار
خراسان و افغانستان بود یکی معزول داشت و حکم بن عوانه کلبی بحکومت خراسان گماشت حکم بن عوانه با فرمانیان
امیرانه هشام بطرف خراسان حرکت کرده و چون شدت گرما آغاز شده بود بکاری دست نزده و هشام بن عبدالملک
منتظر بود که ببیند حکم بن عوانه چند شهر را فتح خواهد و چند بن صد از مهمان خوب خراسان و دشمنان سیمین عذار او
میرهنده و غنایم و فیر بحضور بن میرساند چون دید حکم از جایش برنخاست منشور عزل او را روانه ساخت که مدتی خلع
او در خراسان بماند تا بستان بین بنوده و هشام بن عبدالملک بجای او اشرس بن عبدالله را بحکومت خراسان
برداشت اشرس بدانجا عزیمت بصوب خراسان برافراشت گویند اشرس بخلاف شعایر و فضایل مشکاره بود

و مردم او را کامل میگفتند و چون اسرش بن عبدالله بمرو رسید حکام و نواب بجهة هر جا تعیین کرد و در این وقت ترکها
باز بحدود آذربایجان تاخته و مسلمة بن عبدالملک جنگ آنها را حاضر گشته و آنها را منهزم ساخت و بسیار غنایم
و جواری از آنها بدست آورد و در این سال معویة بن هشام در خاک روم با رومها بجنگید و بسیاری از مردم انطاکیه
در این جنگ مقتول شدند و در این سال بشر بن صفوان بجنگ مردم صقلیه شتافت و غنایم بسیار پس از فتح و
فیروزی یافت و به قیروان عودت کرد

ذکر وقایع سنه ۱۱۰ و فرستادن اسرش دعاة اسلامی به ترکستان و مسلمان شدن مردم سمرقند و ترکستان

در این سال اسرش بن عبدالله چون در خراسان تمکن یافت بر آن شد که بعضی از مردم بلاد را بدین اسلام در آرد
لذا ابوالصید اصابح بن ظریف که از بزرگان و خود رئیس طایفه بنی ضبه بود باتفاق ربیع بن عمران تمیمی بطرف ماوراءالنهر
و سمرقند نمود چون آنها بترکستان رسیدند شرحی از محسنات قوانین اسلامی برشمردند مردم سمرقند قبول دین اسلام نمودند
و ابوالصید اجزیه مقرری که میدادند مرتفع ساخت و هر طایفه و قبیله ایکه بدین اسلام در میآمد جزیه مقرری که قبلا میدادند
از او ساقط میشد بدین مناسبت باندک زمانی بسیاری از مردمان ترکستان داخل در شریعت اسلامی گردیدند در این
وقت مردم بخارا سر بطغیان برداشتند ناچار علم عزیمت بطرف بخارا برافراشت از آنسوی خاقان ترک مردم زیادی
از سکنه فرغانه و افشینه و نسف وغیره دور خود جمع کرد و شهر (اگرچه) که تمام مسلمانان در آن جمع بودند محاصره نمود اسرش
چون آگاهی یافت دست از جنگ بخارا باز داشت و با ترکها کار را بمسالمت و مصالحت گذاشت و بین ترکها و
و مسلمانان عقد مودت بسته گردید در این سال بلال بن ابی بکره بمسند قضاوت و سایر مشاغل مدنی و دیوانی در بصره
نشست و حسن بصری و فرزدق شاعر و محمد بن سیرین معبر و جریر خطفی شاعر دنیا را وداع گفتند و فرزدق و جریر از شعرای
عرب بوده اند

ذکر وقایع سنه ۱۱۱ و معزول شدن اسرش بن عبدالله و نصب جنید بن عبدالرحمن و آمدن او بمرو و تعیین حکام هرات و بلخ و بخارا

هشام بن عبدالملک اسرش بن عبدالله را از حکومت خراسان معزول داشت و بجایش جنید بن عبدالرحمن بن
عمرو بن حرث را بحکمرانی خراسان و افغانستان گماشت و منشور او را نگاشت جنید بطرف خراسان روانه گشت
چون بمقر حکمرانی خود رسید بنا بر امری که هشام داده بود بتعبیه سپاه و تعزیز خیمه و خرگاه پرداخت و با سپاهی
فراوان متوجه ترکستان گردید که تلافی تخطیات و تجاوزات ترکها را بنماید چون خاقان ترک از جنبش سپاه عرب
آگاهی یافت با قشونی رزم آزمای بسرداری برادرزاده خودش بطرف بیکند روانه داشت و از دو فرسنگی
این از دو جانب نایره قتال اشتعال یافت و بسی مرد و مرکب بخاک و خون غلطیدند عاقبت سپاه عرب غالب
شدند و برادرزاده خاقان بکمند اسارت در آمد جنید با غنایم بسیار بمرو برگشت و برادرزاده خاقان را با خمس
غنایم نزد هشام بن عبدالملک فرستاد آنگاه قطن بن قتیبه را حکمران بخارا کرد و قطن چون ببخارا رسید ابواب

گرفت گشوده و ولید بن قعقاع مامور هدایت نمود و مسلم بن عبدالله باهلی را حکمران فرغانه و انحای مابین سلسله مغربیه
بود نیز بشام و در این سال حکم بن قیس بن مخرمه بن عبدالمطلب را بعموم مردم شام و مصر والی نمود و در این سال
ماوراء ترکان بطرف اندغان بجنبش و حرکت آمده و حون مسرشن بن عمرو مطلع گردید با سپاهی لایق با استقبال آنها شتافت
و جنگ سختی در انداخت و شکستی فاحش با تحاد ترکها منهزمانه روی بفرار نهادند جراح بن عبدالله حکمی حکمران ارمنیه
گردید و معویه بن هشام و سعید بن هشام و عبدالله بن ابی مریم غیاث روانه و محاربه و مظفر عودت کردند علیه بن سعد
کرنی عیونی وفات یافت

ذکر وقایع سنه ۱۱۲ و جنگ ترکها با اعراب و انهزام و شکست و کشته شدن بسیاری از اعراب بدست ترکها

در این سال جنید بن عبدالرحمن بعزم مقابله و مقاتله با جان ترک طخارستان با لشکری آراسته از مرو حرکت
کرده و سمرقند را مامن و مقر نموده در شدت و حدت جنگ افتاده شد ترکان دلیر جنگیده و سپاه عرب را درهم
شکستند بسیاری از آنها را بخاک و خون کشتند در این جنگ سوره بن حر حکمران سمرقند کار از جناب جنید برقرار
شده بود داده هزار تن از سپاه عرب بخاک معرکه افتاده و تمامی کشته گردیدند علاوه در مواضع دیگر نیز بسیاری از
سپاه عرب کشته شدند جنید بن عبدالرحمن خبر این شکست فاحش و هلاک این نفوس کثیره را به هشام
بن عبدالملک نگاشت و بجای او زدی سراز انجناب پرداخته برداشت هشام بسیار اندوهگین گردید و فرمان داد
تا بیست هزار تن مرد سپاهی از مردم کوفه و بصره با تمام آلات جنگ بامداد جنید بن عبدالرحمن حرکت نمایند
همدرین سال جراح بن عبدالله بخجند مردم خوارزم و فرغانه شتافت و جنگ سختی با ترکها نمود عاقبت جراح بن
عبدالله با سیزده از سپاهیانش دست ترکها کشته شدند و بسیجین پسر خاقان ترک به تعاقب انهزام سپاهش
دوانده با یکان ایران دست به نهب و قتل داده و بسیاری از مردم را کشت چون خبر بهشام رسید فرمان
تا سعید الحرشی بجنگ آنان رفت و انها را مخذول نموده و پراکنده ساخت همدرین سال معویه بن هشام مهنگ
روم جنگیده گردید و اما سعید الحرشی گرفت و ابوعبدالله شامی فقیه و دیان نهایت کندی وفات یافت

ذکر وقایع سنه ۱۱۳ و جنگ ترکها با اعراب و شکست اعراب و فرار انها تا دربند و باب الابواب

در ذیل سال گذشته نگاشتیم که سپاه عرب شکست فاحش از ترکها خورده و هشام بن عبدالملک بست هزار
مرد شمشیرزن از مردم کوفه و بصره بخراسان فرستاد تا تلافی نمایند و اتب رفته بجوی ما نرسیدند چون این سپاه
جنگ نمای لشکرداری مسلمه بترکستان مامور شده جنگ سختی نموده و در آنمعرکه پسر خاقان ترک کشته گردید
بسیاری اسیر شدند و هنوز جنگ خاتمه نیافته بود که جمعیت بسیاری بمعاونت ترکان رسیده و مجددا جنگ
آغاز شده و عاقبت سپاه عرب شکست دیده و مسلمه چاره جز فرار ندید و از آنمعرکه در نیمه شبی سر برداشت
و بیشتر خیمه و خرگاه اعراب غنیمت ترکها گردید امسال نیز معویه بن هشام را بدعا بجنگیدن و مظفر گردید همدرین سال عدی بن ثابت

انصاری و معونة بن قره و عبد الرحمن ابی سعید کنی ابی عبسه وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۱۱۱ و فرستادن مروان بن محمد از جانب هشام بجنگ پادشاه خزر و فرار پادشاه خزر از قفقازیه

در این سال چون خبر بگوش سپاه عرب و قفقازیه رسید از قتل آن گروه هشام بسیار بآشفته گشت سطوت و صلابت و شوکت و شجاعت اعراب در جنگ خزر ها کلیه از میان رفت و عزم و بیم آنها از دل مردمان زایل گردیده بتلافی مافات کوشید و سرداری قابل و سپاهی لایق مامور کرد که بخاک قفقازیه و ترکستان تازد و بلاد و امصار آنان را ویران سازد و تمامی سکنه قفقازیه و ترکستان را از بون بساند پس مروان بن محمد بن مروان بن حکم را که بنی عم خود انتخاب و بدستیاری طوکانه و اشفاقات امیر از نواخت و امور بجنگ خزر ساخت مروان بن محمد با عبید بیست هزار مرد شمشیر زن علی طریق ارمنیه بطرف قفقازیه روانه گردید چون خبر بجنبش سپاه عرب بگوش پادشاه خزر رسید سخت بهراسید و اثقال خود را برداشت و راه غربیت به بلاد بعیده افراشت و قفقازیه را از هر گونه متاع نفیسه و اشیای پر قیمت خالی ساخت چون مروان بن محمد برسید و پادشاه خزر را رفته دید آشفته گردید دست بنهب اموال مردم گشود و تا توانست بمردم بطرف ساکنه آزار و اذیت نمود و با مالی وافر و غنایم بسیار از خاک قفقازیه بیرون شد و متوجه ترکستان گردید و در آنجا چنان تعاقب کرد و با مردم آنجا بعملی و مسالمت گرایید و با دو اطراف حرکت نمود و در این سال عبد الرحمن بن عبد الله الغافقی از خاک اسپانیا با لشکری بسیار متوجه دار فرنگ شد و با مین شهر جالیه اتور و پواتیه جنگ سختی با شارل شل کرما پادشاه فرنکستان نمود و در آنجنگ عبد الرحمن بن عبد الله مقتول و بسیاری از سپاه عرب کشته و باقی فرار کرده با سپانیا برگشتند در اعمال عبد الله بن

رمیه قاضی مرو و عطاء بن رباح فقیه حجاز و امام محمد باقر وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۱۱۲ و ظهور ناخوشی و بادشامات و قحطی در خراسان

در این سال ناخوشی سخت و بادشامات انتشار یافت و همه روزه جمعی کثیر را از خانه حیات عدمستان میراث از آنسوی در کلیه خراسان و ترکستان قحطی غلا فتر گشت در واقع کلیه ممالک اسلامیه دچار سختی و گرفتاری بد بختی شده بودند و همه روزه جمعی کثیر از مرض و با و قلت آذوقه و غلا روی بدگر سرای نیستی آوردند هشام بن عبد الملک وصیا و دیعت حضرت و مار ما فیکان سدهٔ خلافت خالف و گوشه گیری گرفته تا این ملمیات بسیار ناخوشی و قحطی مرتفع گردید هم عبد الملک بن قطن بحکومت اسپانیا از جانب هشام برقرار گردید چون بدانصوب رسید بعزم جنگ با مردم شمکنس حرکت کرد و پس از مختصر جنگی عودت نمود

ذکر وقایع سنه ۱۱۳ و معزول شدن خبیب بن عبد الرحمن از حکومت خراسان و وفات او و تعیین عاصم بن عبد الله بحکومت خراسان و فتنه حرث بن سریج در بلخ و اخوزجان و طالقان

هشام بن عبد الملک در امثال خبیب بن عبد الرحمن را از حکومت خراسان معزول داشت و بجایش عاصم بن

عبد الله بن یزید بالای را انگاشت گویند معزول شدن جنید آن بود که فاضله دختر زید بن مهلب را بعقد ازدواج خود آورده و بشام از این مواصلت نا راضی بود و جنید بن عبد الرحمن در خراسان وفات کرد و چون عاصم بن عبد الله بخراسان رسید و نواب و عمال را بهر جا بر گزید ناگاه صدای طغیان حرث بن سریج که از اکابر قوم بود بلند شد که حرث بطرف فاریاب ترکستان شتافته و در انجا علم سرکشی برافراشته عاصم بن عبد الله چندین از برای مدبست او در ون دل و استمالتش بفاریاب فرستاد و او وقعی بر رسولان نگذاشت و از فاریاب بالخ آمد در این وقت نصر بن سیار حکمران بلخ مقابله او شتافت و حرث بن سریج باو بیاویخت و جنگی سخت بین هر دو لشکر واقع گردید عاقبت نصر بن سیار شکست خورده روی از معرکه باز گردانید و فرار بر قرار اختیار کرد و حرث بن سریج بر بلخ دست یافت و مردم بلخ را نوازش و یک تن از اولاد حازم بن عبد الله را بولایت بلخ برای حکومت بلخیان گماشت و از بلخ مانند بر ثروت اموال و سپاه اطراف جوزجان و طالقان را مده و از انجا آهنگ مرو الرود نمود چون خبر فوتات حرث بن سریج گوشزد عاصم بن عبد الله رسید نخبه از دلاوران سپاه را بر گزید و بجنگ حرث روانه کرد پس از مقابله و مقاتله سپاه عاصم بن عبد الله بر حرث بن سریج غالب آمده و حرث و متابعانش بفرار گذارده بمقام جوزجان رسیدند و در خانه مرو الرود بواسطه شدت تعاقب مدتها خیلی و تاب نموده و در خانه مغیانه و مرو غرق شده از انجمله حرث بن سریج در مرو خانه غرق گردید و چنین گویند حرث خود ابیرون برده و باز جسدی را خود جمع کرده و آغاز فتنه بر گذارده و در این سال هشام بن عبد الملک عبید الله بن حجاب موصلی را از مصر معزول داشت و او را بحکومت افریقا و لشکر کشیدن بطرف مغرب و مقاتله با بربر میان گماشت همدرین سال عدی ثابت کوفی و میمون حمران فقیه جزیره و مروان مرارة تابعی و علی بن عبد الله بن عباس در قریه حمیمه دمشق وفات کردند

ذکر وقایع سنه ۱۱۷ و تعیین خالد بن عبد الله قسری بحکومت خراسان و فتنه حرث بن سریج در ترمذ و جنبانیدن مردم ترمذ باو

در این سال هشام بن عبد الملک خالد بن عبد الله قسری را بحکومت خراسان برداشت و او برادر خود اسد بن عبد الله را بحکومت خراسان انجا گردانید و اسد بن عبد الله در سنوات سعید و سعادت و بعد حکومت خراسان را داشت و همت بر براندختن داعیان خلافت بنی عباس نمود چون خبر معزول شدن عاصم بن عبد الله بگوشش رسید و حال تمام روی عبد الله نهاد و اسد بن عبد الله مقدم لشکر ابی خولیش مرور سنید و همت بر دفع حرث بن سریج گذارد و در اینوقت حرث نزدیکی ترمذ آمده و بهر ترمذ را محاصره نموده بود و ناچار مردمان ترمذ ابواب شهر مفتوح نمودند چون حرث بن سریج وارد گردید که بنا گاه اطراف او را گرفته و بسیاری از اتباع عشر اتقل رسانده و حرث شکست فاحشی از مردم ترمذ خورده فرار بر قرار اختیار کرد و اسد بن عبد الله بنا بر تعلیمات هشام جمعی از داعیان خلافت بنی عباس را بجنگ آورده از زیر تیغ بداد گذرانید در این سال عبید الله بن حجاب بحکومت مصر و افریقا برقرار آمد و عبید الله از جانب خود عقبة بن حجاج را بر آن مملکت حاکم کرد و پسر خود را بامیر ساخت و حکومت طنجه را باسماعیل پسر دیگر خود داد و در این سال فاطمه دختران امام حسین و عایشه

دختر سعد بن ابی وقاص و قتاده بن دعامه بصری وفات یافته

ذکر وقایع سنه ۱۱۷ و حرکت اسد بن عبدالله قسری از مرو بلخ و بلخ از مرکز حکومت قرار دادن

چون اسد بن عبدالله قسری امور مملکت را منتظم نمود با سپاهی بیش از مرو روانه طرف بلخ شد و امور آنشهر را منتظم نموده و نوابی گذارده طرف هرات بن بسیج را بود و زد و خورد سخت و جدیدی کرد ما نیز امور نموده که قلعه نشینان بخارستان را که از امان هرات بن بسیج و اسپران بزی و اتباع او و اهل هرات بودند فتح سازد و جدیدا بشتاب فراوان آهنگ مصاف و فتح قلعه نمود و هرات و اتباع او را بدیع سیاه بخشیده و جنگها نموده و عاقبت جدیدی غالب آمده و اسپران بزی بچنگ او آورده مقتول ساخت و حصن اتباع و دختران را اسیر کرده به بلخ فرستاد و در آنجا بفروش رسانید در اینوقت اسد بن عبدالله قسری نظر باهمیت موقع اگر بیت بلخ و دیوان قضا و احکام و غیره را از افراد اهل به بلخ نمود و پس از انتظام امور از بلخ طرف بخارستان رانده و باغیان آنجا که شما بشرح داده و غنایم و اسرای بسیاری بچنگ آورده در این وقت کبیر بن ماهان از کوفه عمار بن یزید را بحمایت هوا خواهان بنی عباس بخراسان فرستاد و عمار تغیر اسم داده و بخراسان آمده و بکار دعوت بخلافت بنی عباس پرداخت چون اسد بحقیقت مطلع گردید او را بچنگ آورده و سر از تنش برگرفت و اموالش را گرفته و ساخت و این سال مروان بن محمد بن مروان آخر خلفاء از بنی امیه و بعدها معروف بمروان حمار کشته شد و بنی عباس بر تخت خلافت نشستند و صحیح بن عبدالله بن عباس در حمیمه شام وفات کرد و همچنین عبدالله بن عامر فارسی و در این سال عبدالرحمن بن عبدالله بن عمر بن کرسی شناخته شد

ذکر وقایع سنه ۱۱۸ و جنگ اسد بن عبدالله با جاغان ترک و انهزام اعراب و بازجنگ ترکها و اعراب

و این سال اسد بن عبدالله در بلخ مصمم گردید که بجنگ هر شش قبیله قوی محض مخالفت و محاربت طرق و شوارع و فساد و خونریزی کردن فتنه انگیزان برقرار نماید بدین خیال سپاهی آماده و بجنگ هر یک برقرار نمود سپس بجنگ جاغان ترک قشونی رزم آزمای حرکت داد و چون خاقان مطلع گردید بعزم مقاتله با اسد بن عبدالله حرکت نموده در نزدیکی خنتون جنگی سخت واقع گردید اسد بن عبدالله ناچار روی براحتذار آورد و چون بدروازه بلخ نزدیک شدند که دسته از سپاه ترک و سپاه عرب ظهور رسانده و هر چه از سپاهیان اعراب بازپس رود دروازه بلخ گذشته بود بدست سپاه ترک گرفتار و کشته شدند و خاقان بجا بجا خود منظر گشت و در این وقت هرث بن بسیج کرد مرد الرود و بخارستان اقامت داشت خود را بقشون ترکها رسانیده و با جاغان متحد گردیده و بقشنه سپاه و تغیر رتبه و مرکاه به پیوست اسد بن عبدالله نیز در بلخ بجمع سپاه و حصار نمودن نمیرد و خبر فرار او را شنیده و دو نهار بعین سال در نزدیک جوزجان میدان جنگ اما سته گردیده و جنگی سخت بین سپاه ترک و عرب واقع گردیده و هرث بن بسیج با جرانش منهزم گردیده و پس از آن ترکها نیز منهزم گردیده و وی تغیر نکذارنده و بسیاری از اتباع عرب و غنایم بچنگ سپاه عرب درآمد و جاغان بخارستان گریخته و در آنجا بکام بازی شطرنج با جرانش مبارزت کرده و کشته گردید در این سال مجمی کبیر با جای مخالف در عراق خروج نموده و اتباعه مغیره بن سعید ساحر و بیان بن سمعان نهدی و حمزه بیکری و بجری صاحب الاسب و خروج ورزبار السجستانی و حمزه بن سبیب بن یزید کوپس از جنگهای بسیار همه آنها مغلوب و اسیر شدند هشام بن عبدالملک فرمان داد تا نامی آنها را با جوب تی و حصیر و لفه اش زده مهرین سال سلیمان بن هشام و عباس بن سلمه بن اکوع و حبیب بن ابی ثابت وفات یافتند

ذکر وقایع سنهٔ ۱۲۰ و وفات اسد بن عبدالله و تعیین نصر بن سیار بحکومت افغانستان و خراسان

چون اسد بن عبدالله از خلف ترکان بلخ برگردید ناخوشش زیاد شده و بدی گونه بحمیت گشت و انصرام او بود کم کم قوایش رو بکاهش گذارده و جان بجان آفرین تسلیم کرد و بجایش جعفر بن حنظله بن بهرانی در مدت چهار ماه نیابت نمود تا از طرف هشام بن عبدالملک خلیفهٔ جدید امارت افغانستان و خراسان بنام نصر بن سیار الکنانی رسید نصر بن سیار بلخ آمد و بر سریر حکمرانی متمکن گردید و در این وقت هشام بن عبدالملک خالد بن عبدالله قسری را از فرمانفرمائی عراق معزول داشت و بجایش یوسف بن عمر ثقفی را برگماشت یزید فرزند سلیمان بن کثیر از زعمای ازد و یاوران و اعیان بنی عباس از خراسان بکوفه نزد محمد بن علی بن عبدالله بن عباس آمده از خلافت انتقام و توجه مردمان خراسان بطرف آل عباس شرحی بیان کرد و نیز مسلمة بن عبدالملک بن مروان و محمد بن سلیمان بن هبیره و اخوند بن عمرو بن سعد وفات یافتند

ذکر وقایع سنهٔ ۱۲۱ و در عهد و خروج کردن زید بن علی بن حسین و حکایت نصر بن سیار در ماوراء النهر و کشتن

در این سال زید بن علی بن حسین که در تمامه و دماغ هوس خلافت و خروج داشت آغاز تغیر نمود و کوفیان بنا بلعادت سخیفه قدیمه خویش قریب چهل هزار تن با او دست بیعت دادند و راه مشایعت گشادند چند تن که عادات و جبلت را سد انشمند لب بیعت گشودند و زید بن حسن را از این خیال منع نمودند سودی نبخشید مخلوا از اصحاب داود بن علی بن عباس و مسلمة بن کهیل و عبدالله بن حسن بن حسن کتابنامه نگاشت تمامی گشتند که مردمان کوفه موفائی و نفاق و شقاق در ایشان عادت طبق بود ماند معاذ الله از صمد اسلام با علی مرتضی و حسن مجتبی و مسلم بن عقیل حسین بن علی و مختار بن ابوعبیدهٔ ثقفی و دیگران برجا سکار است زید بن حسن بفصاحت مشتعانه آغاز به بیعت و مقدم او نمود یعقوب بن عبدالله سلمی را و پس از او جعفر عبدالله العبسی با بجاز نگاه داد و کدین وسایل مناسبت و الصلات با اتباع و مستبدیه برگرد با خود یار و رشد ده و کار نمایه و همواره در میان قبایل و عشایر عبس و بنی همدان و در رفت و آمد بود و با تمام کاری پرداخت که در ماه صفر سنهٔ ۱۲۱ خروج نماید چون سال نصر بن سیار حکمران افغانستان و خراسان بعتبیه سپاه و تجهیز خیمه و خرگاه و بلنج پرداخت و فشونی نکمل و مسلح بسر داری عاصم بن عمیر بجانب کرمسول که کیاز اد شاهان با قتدار ترکستان بود گسیل داشت و عاصم بن عمیر هی منازل نموده تا مقابل سپاهیان کرمسول رسیده و جنگ سختی اتفاق افتاد عاقبت سپاهیان کرمسول شکست یافتند و خود کمند اسارت در آمد عاصم بن عمیر غنایم و اسرا را با کرمسول گذاشت و خود کمی فتح و فیروزی خود را بنصر بن سیار بگماشت نصر فرمان داد تا اسرا را نزد او برگرفت و غنایم و اسیر را بپایتخت فرستاده و خود با قشونی آراسته بطرف ماوراء النهر شتافت و تفتیحات را مصفا ساخت و چند تن سغد و بکلده بجیحون مصرف داده و در این سال مروان بن محمد بن مروان بقبر حاکش در خاک روم افسرده شد و در خاک ارمنستان فوت و دفن گردید و غنایم بسیار بچنگ آورد و بسا خانواده های کهن را از ریشه کنده و تمام قتل و نابود و خزان انها را اسیر نمود و در این سال مسلمة بن هبیل و عاصم بن عبدالله بن زبیر و محمد بن یحیان جیان که در علم کیمیا اول دانشمند عربی بحساب است وفات یافتند

ذکر وقایع سنهٔ ۱۲۲ و خروج زید بن علی بن حسین

وجنگ با او و کشته شدن و چگونگی قضایای پس از کشته شدنش

چون در عزم خروج کردن زید بن علی بن حسین در شام کوش هشام بن عبد الملک رسید یکی ترابی بزبان اسجال بر او فرستاد و نامه بیوسف بن عمر و نگاشت که بان مسلمه نید. اگر بجنگ نشتابد و بمدافعه و بر طرف ساختن او بپردازد لشکری آماده سازد و زید را با اتباع او بجنگ آورده سر از تنشان بردارد و تنشان بغدار دار بدار دهد. یوسف بن عمر و حیره بود و چون فرمان هشام را قرات کرد بحکم بن صلت حاکم کوفه فرمان داد که موقوف خروج زید دعا صفوات بان بی آنی جمعی را ملازم سازد و بجبل زید و موضع گاه او بتازد. حکم چون از مضمون نامه خبر یافت مقدم مسجد آمد و گفت ای مردم بدان سبب خود را در گرداب عملا مینداز زید و مخالفت با هشام منمایید هر کس مخالفت قیام کند و بیعت و رهروی زید اقدام نماید جان و مالش در عرصه تلف خواهد افتاد. مردم کوفه بر سیده و بزن و فرزندان خود رحم کنید و پراکنده شوید و انقلاب مکنید. زید را تنها گذارید بطریق فرار. او دیگر قبول از آمدن بمسجد گذارده بود جمعی از اعوانش مسجد را محاصره کرده و خود حکم بن صلت بیرون شد از انسوی زید بن علی بن حسین بر طبق قرار داد خود خروج نمود و کوفیان چون از حکم سیاست حکم مطلع شده آن چهل هزار تن که بیعت متفرق و جمعی هم در مسجد گرفتار و محصور شده سپاهیان و اتباع حکم بجنگ زید و اتباع او در آمدند از یکسو یوسف بن عمر و والی کوفه فرمان مسلمه الاراتی را با ده هزار تن بمدد حکم بن صلت فرستاد در این وقت تمام ایران و دستان و اصحاب زید دو ست و هجده تن بودند که بسیار کشته و بخاک و خون آغشته شدند و زید در معرکه مردانه بجنگید تا عاقبت زخم تیغی بر داشت و دستان او را در میان در بردند و پس از تمام شدن جنگ او را در مجری آب مدفون ساختند. حکم بن صلت فرمانداد تا سر زید را بریده و سر از تنش بر گرفته و با سر نصر بن خزیمه و معویه بن اسحق و زیاد الهندی بحیره نزد یوسف بن عمر و فرستاد و اجساد آنان را در کناسه کوفه بدار آویختند و یوسف بن عمر و سرهای آنان را بشام نزد هشام فرستاد و هشام فرمانداد تا سر زید را در بازارهای شام گردانیدند آنگاه بمدینه فرستاد و جسد زید را کوفه مدتها بدار آویخته بود تا زمان ولایت هشام که بامن آورده و بحکم ولید بسوزانیدند در این وقت یحیا بن زید بن علی بن حسین از کوفه فرار و بطرف خراسان متوجه گردید که شرح حال او و بجای خود بکار بردش خواهد یافت در این سال ایاس بن معویه بن قرة قاضی بصره و زید بن جهرش نامی و محمد بن المنکدر و یعقوب بن عتبه وفات یافتند. در روم عبد الله بطال بن حسین بطال و در افریقا کلثوم بن عیاض قشیری کشته شدند و این بر دو از اصحاب پیشوا حکمران آنجا موصوف بودند.

ذکر وقایع سنه ۱۲۲ و جنگ نصر بن سیار با مردم سغد و فرغانه و عودت او بمرو

چون خبر شهادت زید بعجب بافتر یافت یا آن فضایح و فجایعی را که کوفیان نسبت بآن وجود محترم عمل آورده بغض و عداوت بنی امیه را در سینه ها انباشته و مترصد وقت گردیدند که بهنگام فرصت تافی نمایند و خانه خلافت بنی امیه را از بن برافکنند. یا بکر نصر بن سیار با سپاهی آراسته بطرف ترکستان حرکت کرد و با مردم سغد فرغانه جنگ نمود و منتصر گردیده آنگاه معاهده مسالمت و مصالحت بست و دیگر باره بطرف بلاد عربیت نمود و این سال در نواحی اسلامبول با حدود افسه تعاد مصر زلزله های مهیب دست داد و بسا عمارات مخروب و مردمان

منکوب شده در همین سال مالک بن دینار زاهد و عقبة بن نافع سدکی حکمران افریقیه وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۱۲۹ و حرکت ابومسلم خراسانی از کوفه بطرف خراسان بجهة دعوت مردم

در این سال ظاهر حرکت ابومسلم خراسانی شد و نام او ابراهیم بن عثمان بن نسار بن سدوس بن خوارزم بود و سلسله نسبش به یزدجرد شهریار و حکیم معروف انوشیروان عادل میپیوست چنانچه صاحب منظم ناصری مینویسد کنیه اش ابا مجی و از مردم اصفهان بود که در آنجا تولد یافته و در شهر کوفه نشو و نما نموده بود و برخی گویند نامش ابراهیم و لقبش حیبان قاز بن ضیاء بن معقل بوده است و در اصفهان یا یکی از شهرهای عراق عجم مزرعه و حونی بخدمت ابراهیم بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس رسید مامور و تعیین او را به عبدالرحمن بن مسلم موسوم شده و کنیه ابومسلم گشت و ابراهیم بن محمد چون ابومسلم را باکیاست و شجاعت دید او را بابت هواخواهان بنی عباس در خراسان منتخب کرد و ابومسلم روانه خراسان شده و بخانه سلیمان بن کثیر وارد و گردد و ابراهیم بن محمد نامه با ابومسلم بخراسان گردگ مقدم ابومسلم را گرامی دارد و هواخواهان بنی عباس را متابعت ابومسلم بخوانند و ابومسلم در خراسان بحل اقامت افکنده و متدرجا به نشر دعوت مردم به بعثیت بنی عباس پرداخت تا سال یکصد و بیست که شرحش زاید بسیط آنوقت خروج نموده و در این سال محمد بن علی بن عبدالله بن عباس وفات یافت بمحمد بن محمد بن سلم بن شهاب زهری جان سپرد افتاد

ذکر وقایع سنه ۱۲۰ و وفات هشام بن عبدالملک و خلافت ولید بن یزید بن عبدالملک و قتل یحیی بن زید در جوزجان

در این سال ایام خوف و امارت هشام بن عبدالملک پس از شصت و شش سال عمر و نه سال و نه ماه سلطنت نمودن بسری شد و بجایش ولید بن یزید بن عبدالملک بر سریر حکومت نشست و خطبه آغاز کرده و مردم بمبایعت و متابعت او اقدام کرده و او پسران خود را که حکم و عثمان نام بودند بولایت عهدی برگزید بدین معنی که نخست حکم و پس از آن عثمان بامارت بنشیند و ولید فاضل و عالم و شاعر بوده و مشهور است که روزی از قرآن تفال زد این آیه بر سر صفحه نمایان شد که وخاب کل جبار عنید بسیار متغلین شد و قرار انداخت و او را بدف تیر ساخت و دیده گفت اتوعد کل جبار عنید فها انا ذا جبار عنید ۱۲ اذا ما جئت ربک یوم حشر فقل مزقنی الولید باجمله پس از آن به تنظیم امور پرداخت و نصر بن سیار را بحکومت کل افغانستان فرستاد و نصر بن سیار یوسف بن عمر والی عراق چندین نزد ولید بشام فرستاده و نصر بن سیار و سایر نواب او را محکوم خویش ساخت و ولید حکومت افغانستان و خراسان را به یوسف اندانی داشت و یوسف قاصدی نزد نصر فرستاده و از فشور ولید او را آگاهی داده و فرمانداد تا بعراق آید نصر بن سیار هرگز این معذرت گذرانید و این بن از طرف ولید رسولی نزد نصر بن سیار رسید که هرچه اثاثیه ساز و اداوات نواز و شیشه گران خوش بخارا یافت شود گرفته بشام روانه دارد نصر بدانگ درآمد که خبر کشته شدن ولید و بنشستن بجای او ابان در این سال یحیی بن زید بن علی بن حسین که پس از قتل پدرش زید چنانچه گذارش رفت بخراسان آمد شهید شده و آنچنان بود که یحیی چون بخراسان رسید برخی اعوان و انصار او را گرفته و بخیال انتقام خون پدر بر ضد ولید بخلافت و خروج کردن افتاد و چون این خبر به نصر بن سیار رسید که سدها

مسلم بحیا اهمیت میدهد و در جواب جان علم خود نسبی برافراشته و در مدارک خروج نبوده ولی توانی سالم بن احوز را برای او
روانه داشت و پیام فرستاد که من با ولید تو را و همه را دنیا را دادم و از کشتار خراسان بیرون رفتم
اینک رایت طغیان برافراشتی و هر دو را و خود جمع ساختی هان آماده جنبه و تادیب باش چو پدر کشتن عمر بن هبیره
فرمانروا گردد با بجا بن سالم بن احوز در ذیل جوابان به بحیا رسید جنگ دادند شد و بس از برد و فریقین
دکشته شدن جمعی از طرفین بحیا از اسب سرنگون گردید سالم سر از تنش برداشت و نامه فتح نزد نصر بن سیار
نگاشت اسرا را با غنایم جنگ روانه داشت و تن بحیا را دو دن یا از شهر ابرد و جوابان بیاویخت و در محلات
آن حبس و بردار آویخته بود تا ابو مسلم خراسانی در خراسان استیلا پیدا کرد آن جثه ها را بزیر آورده مدفون ساخت و با
مانند کسانیکه با بحیا جنگیدند از بن برانداخت و نگارنده این سطور در جلد اول این کتاب ذیل جوزجان
اشاره باین واقعه کرده است در سال محمد بن علی بن عبد الله بن عباس روای وفات یافت و نیز سماک
بن حرب و ابن ابی بردة اشعری مشهور و اسحاق بن ابی اسحاق و سعید بن ابی سعید وفات نمودند

ذکر وقایع سنه ۱۲۶ و کشته شدن ولید بن یزید بن عبد الملک و به تخت نشستن یزید بن ولید بن عبد الملک و فوت یزید که مشهور به یزید ناقص شد و به سلطنت رسیدن ابراهیم بن ولید و خلع شدن او

در این وقت از طرف ولید بن یزید بن عبد الملک بحکمرانی مکه و مدینه و طائف نشان و یوسف بن محمد بن یوسف
ثقفی برگزیده گردید و ولید خالد بن عبد الله قسری فرمانگذار عراق را دستگیر کرد یوسف از شام حرکت نموده و خالد را
همراه خود برده و در راه با انواع آزار او و نیاکانش ساخت و در زندان گنبد و عذاب انداخت و عاقبت خالد با
گردید با بجا اشاره در ذیل سال گذشته شد ولید بسیار عیاش بود و همواره در شرب مدام و مباشرت با شاهان
سیمین اندام غفلت مینمود که مردم خودی و بیگانه از او متنفر شدند و با یزید بن ولید بن عبد الملک مبایعت نمودند و
یزید سپاهی جمع نموده با تفاق عبد العزیز بن حجاج بن عبد الملک بر سر ولید رفته و از العماره فرستاد و چون این خبر به ولید رسید
نعمان بن بشیر را مقابله و مقاتله عبد العزیز فرستاد و نعمان بخشت خورده ولید در دون قصر پناه جست سپاهیان
اطراف قصر را فروگرفتند و یزید بن عتاب از دیوار قصر بالا شده بدرون عمارت داخل گردید و عاقبت ولید قرآن بدست
گرفته مشغول امر و زمزمه بود عثمان است آنگاه منصور بن جمهور و عبد السلام یحیی داخل و قصر شده عبد السلام شمشیری بسر
ولید زد و دیگری که سعدی زاده باشد ضربتی بروی او زده و خونش تغلطانیده و سر از تنش جدا ساخته و بر سر نیزه نموده و
باز آنرا بدمشق گردانیدند مدت حیاتش سی و هشت سال و مدت سلطنتش یکسال و سه ماه بود و در شهر
جمادی الاخر کشته گردید و مردم با یزید بن ولید بن عبد الملک را بخلافت برداشتند و مبایعت او پرداختند
و یزید بمسجد آمد و بالای منبر صعود نموده و لب بحمد خدا و نعت پیغمبر گشوده و مانند زمان هشام بن عبد الملک امانت و سیاست
مقرر گردانید و آنچه را که ولید بن یزید افزوده بود کم کرد و بدین مناسبت مشهور گردید به یزید ناقص با کله یزید ناقص بحکام
بجهة هر جا تعیین کرد و منصور بن جمهور را حکومت عراق و خراسان اضافی داشت و او نوفل خنابه را در فوق

تکاپوش رفت نصر بن سیار در افغانستان و در بلخ بود سرداران دولت منصور دنبال او رود و حرث بن سریج که ذکرش گذشت و در تالقان و ترکستان منزیت نمود نصر بن سیار آمده با او دوستی کرد و نصر بن سیار انچه از او گرفته بود با او مسترد داشت و این وقت یزید بن هبیره از جانب منصور بن جمهور مامور شد بکارزار یزید بن عمر بن هبیره آخرین حکمران عراق ساخت و این وقت مردم حمص و سکنه بیت المقدس بر ضد یزید بن قیس قیام کرده یزید لشکری فرستاد و قشون آنها را بگریخانید و بجمله برادرش ابراهیم بن ولید از مردم بیعت گرفت و او ابولایت عهدی برداشت که پس از او مردم سر بخلافت عبد العزیز بن حجاج بن عبد الملک فرو آرند مدت خلافت و سلطنت یزید بن قیس شش ماه و دوازده روز بود که پس از او ابراهیم بن ولید بتخت سلطنت نشست که او هم مدت شش ماه و زیاده زمامداری داشت که مروان او را خلع کرد و در این سال عبد الرحمن بن قاسم بن محمد بن ابی بکر و ابو حمزه صاحب بن عباس وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۱۲۷ و آمدن مروان بن محمد بن مروان بن حکم بشام و غلبه او با ابراهیم و مخلوع شدن ابراهیم و بر تخت نشستن مروان

در این سال بسیار از قوت و شوکت بنی امیه کاسته گردید و با واسطه تعصب و خلع چندین از خلفای بنی امیه حکام در هر جا سر بطغیان برداشته و رایت خودسری برافراشته مروان بن محمد بن مروان بن حکم که حکمران جزیره بود چون دانست که در شام صاحب اقتداری نیست و دستگاه خلافت بازیچه شده بخیال رایت افراشتن و خود را بتخت خلافت نشانیدن افتاد که بشام آمده با ابراهیم بن ولید را خلع و خود بتخت امارت نشاند پس با مردم حمص متوجه شام شد ابراهیم چون خبر یافت سلیمان بن هشام بن عبد الملک را با ۱۲۰۰۰ قشون سپاهی با استقبال مروان مروان فرستاد و مروان با هشتاد هزار مرد جنگی در نزدیکی شام مقابله و مقاتله سلیمان بر او تاخت و پس از کشتار بسیار سپاه سلیمان منهزم شده و بسوی شام فرار کردند ابراهیم از ترس بگریخت و سلیمان بن هشام بیت المال را غارت کرده و بسپاهیان بخشیده خود و قسمت مزدور مروان منظر وارد شام گردید و مردم دسته دسته آمده با او بیعت نمودند و پس از آن ابراهیم و سلیمان از مروان امان خواسته و مامون شدند و سر بمتابعت مروان دادند در این وقت مردم حمص سر بخالفت مروان برداشته و اهل غوطه نیز طغیان نموده و سکنه بیت المقدس نیز بقشون آخرین گرائیده و تمامیر امروان رفع کرده و بسیار را کشت و خرابی بی اندازه نمودند همچنین عبد الله بن مسعود کوفه سر برداشت طایفه رجیعیه یا فی گردیدند و ضحاک بن قیس شیبانی خروج کرد و پس از مقتضا و خونریزیها کارشان خاتمه یافت در این سال کار اعوان بنی عباس در خراسان قوت گرفت و کبیر بن ماهان داعی عباسیان چون در خود علامات پیری دید ابو سلمه بن حفص بن سلیمان را نایب مناب قرار داد که از جانب ابراهیم بن محمد مردم را بطرف بنی عباس بخواند در این سال نیز عبد الله بن اسحق که از ائمه علم نحو و لغت بود و اسماعیل صیمندی مفسر ابی که فرد و مالک بن دینار زاهد بصری وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۱۲۸ و طغیان بسیاری

جلد دوم امان التواریخ

از بزرگان خوارج و قلع فتنه آنها و حرکت ابومسلم خراسانی از عراق بطرف خراسان

چون مروان بن محمد بن مروان بر سریر حکمرانی متمکن گردید و فتنه‌های شامات و فلسطین و حمص و غیره را بخوابانید
فرمان داد تا یزید بن هبیره با سپاهی لایق بطرف عراق در حرکت آمد و در هر جا سرکشی و آشوب کاری بوده ریشه
اش را از بن برآرد یزید بن هبیره طی منازل کرده بعراق رسید و جنگهای سخت نمود و تمامی سرکشان از خوارج و زیدیه
و غیره را نابود و مخذول ساخت در این وقت ابراهیم بن محمد چون دانست مردم خراسان بلکه قلمرو حکمرانی
بنی امیه یک تنفر بی اندازه از سلطنت بنی امیه حاصل کرده اند وقت را مناسب دیده ابومسلم خراسانی که
بسن نوزده ساله بود و در نظرش در کیاست و فراست و شجاعت بی نظیر می نمود بخراسان فرستاد که بهمراهی
ابوسلمه بن حفص و بکیر ماهان کار اتباع خویش و هواخواهان سلطنت بنی عباس را قوت بدهد ابومسلم بطرف
خراسان رهسپار گردید در این وقت جمعی دور عبدالله بن یحیی معروف بطالب الحق را گرفته و سر بمتابعت و مبایعتش
فرود آوردند از آنجمله ابی حمزه خارجی موسوم بمختار بن عوف ازدی سلمی بصری و ابی حمزه مردم را بخلاف مروان
میخواند که عاقبت بدست سپاهیان یزید بن هبیره نابود شدند همدرین سال در آذربایجان بسطام خروج
کرد و مقتول شد و نیز عاصم بن ابی النجود و جابر بن یزید الجعفی وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۱۲۹ و سنه ۱۳۰ و حرکت ابومسلم بخراسان و انقلاب آن سامان و تعیین قحطبه بن شبیب به نیابت ابومسلم و جنگ او با نصر و فیروزی او در آن جهات

درین وقت که ابومسلم خراسانی بخراسان رسیده و رایت دعوت مردم را برافراشته بود مکتوبی از طرف
ابراهیم بن محمد که مشهور گردیده بود با ابراهیم امام دریافت که بی توانی بدین جانب شتاب تا از کیفیت حالات
مردم خراسان و افغانستان و بیعت آنان اطلاعی حاصل نمائیم ابومسلم خراسانی با هفتاد تن از نقباء
و داعیان حرکت کرد و چون به (قومس) رسید نامه از ابراهیم امام رسید که نوشته بود رایت ظل برای تو
فرستادم قحطبه بن شبیب را نزد من فرست و خود با رایت ظل بطرف خراسان عزیمت نما ابومسلم قحطبه را
با جمله تحف و هدایائیکه مردم خراسان فرستاده بودند بمکه نزد ابراهیم امام فرستاد و خود عودت بخراسان
نمود و چون مروان از قوت دعات بنی عباس مطلع گشت ابراهیم امام را فرمان داد تا آورده و محبوس در حران
شام نمایند چون گرفتاری ابراهیم امام بدست کارگذاران مروان معلوم شد ابومسلم خراسانی و سایر
دعات بنی عباس بر جدیتشان افزوده شد مقدم ابومسلم خراسانی آغاز مکاتبه و مراسله را با نصر بن سیار
گذاشت و از مظالم و ستمکاری بنی امیه شرمی نگاشت که با او متفق گردیده و عمال بنی امیه را از هر جا براندازند
و کار بیعت مردم را با ابراهیم امام مهیا سازند نصر بن سیار سر برتافت و بسویش نشتافت و عاقبت ابومسلم
با اتباع خویش بطرف مرو راند و پس از کوشش و کشش زیاد نصر مغلوب گردیده و راه هزیمت پیش گرفت و کیفیت
خروج ابومسلم آنچنان بود که بنا بمواضعه ایکه قبلا با اتباع و متابعین گذارده بود در شب بیست و پنجم رمضان سنه ۱۲۹
با جامه‌ها و عمامه‌های سیاه با داشتن علم ظل عباسیان که آن عبارت از بیرق چهارده ذرعی که چند پارچه کرباس

برسش آویخته بودند علامت لشکر او دختن خروج نموده و خروجش از روی دهات مرو بود و اگرچه ابو مسلم اصفهانی و نسبش
بکوه زمیر سیده ولی چون از خراسان خروج کرد بخراسانی مشهور شد گویند چون کوه زیر واسطه کشته شدن سیاوش مدتها
سیاه میپوشید و در جواب خنده میکرد ابو مسلم نیز چنان بود با آنکه روز بروز کار ابو مسلم بالا گرفت و به شیراز افغانستان
و خراسان استیلا یافت و قحطبه بن شبیب بامر ابو مسلم بانظم سپاه و تجهیز خیمه و خرگاه اشتغال یافت و در جنگ با
نصر بن سیار استوا گشت تا نیمی از نصریان سیاه کشته و اسباب فراوان غارت کرده و نصر فرار نموده گویند روزی هم قحطبه بن شبیب
سی هزار از اعوان بنی امیه را در مقام خراسان و افغانستان مقتول نموده و در این سال عبد العزیز بن رفیع فقیه مکی
و اسماعیل بن ابی بکیر و یزید بن ابان و حفص بن سلیمان وفات کردند

ذکر وقایع سنه ۱۳۱ و بالا گرفتن کار ابو مسلم در خراسان و عراق عجم و پیش رفتن کار قحطبه بن شبیب در سر جاو و توجه او بطرف عراق عرب

چون امور خراسان را ابو مسلم تحت انتظام داد و دولت بن سیار همه جا ساده فرار را بسپاه قحطبه بن شبیب
نموده و اتجاوش بین شتاد و پنج سالگی بسر آمد و قحطبه همت بلاکت او بخراسان گماشت ابو مسلم به شیراز فرمانروایان
جرجان و طبرستان و دیلمان عراق عجم در این سال نامه نوشته آنان بمبایعت و متابعت بنی عباس و
کشتن عمال خراج بخاندان برمکی قبول و بعضی سر باز زده و از تنوی چون خبر اعتبار و اقتدار ابو مسلم در خراسان
بگوش یزید بن عمرو بن هبیره فرمانفرمای عراق عرب که از جانب مروان بود رسید فرمان داد حاضر بن جباره
و داود بن یزید بن هبیره با سه قبال قحطبه بشتابند و او از میان برداشته این دو سردار نامدار با سپاهی جرار
و بیرون شهر اصفهان با استقبال محمد بن شبیب شتافته و جنگی سخت نمودند و قحطبه را آنان غالب آمده و حاضر بن
جباره کشته گردیده و باقی فرار کرده و اعراق بغاوند و قحطبه اصفهان مظفر و منصور وارد گردیده و مردم را بمبایعت
بنی عباس و بیزاری از بنی امیه بخواند و همی کثیر سر کشند متابعت او کرد اشتند قحطبه پس از انتظام امور اصفهان
بطرف نهاوند و قومسیه کان حرکت کرد و آن بلاد از عمال بنی امیه مصفا ساخت و چون این کار این جوانب
پرداخت بعتبیه سپاه و تعزیز خیمه و خرگاه متوجه نهاوند و عازم عراق عرب شد که در آنجا کار یزید بن
عمرو بن هبیره را یکسره نماید چون یزید مطلع گردید چگونگی را بمروان نگاشت و از او استمداد جست در این
سال ابو حنیفه واصل بن عطا الغزال المقزلی و مالک دینار زاهد و منصور بن المعتمر السلمی وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۱۳۲ و جنگ قحطبه بن شبیب با سپاه عراق و هزیمت عراقیان و فرار یزید بن عمر و بلوغ غرق شدن قحطبه در آب و بالات او و عاقبت مروان حمار

چون مروان بن محمد بن مروان حلم از کار دولت و شوکت ابو مسلم خراسانی و پیشرفت سپاه قحطبه بن
شبیب و آمدن او کنار دجله و فرات آگهی حاصل کرد سخت اشتعال کرده و لوای اذاره خراسان شده
سپاهی لایق به ریزید بن عمرو بن هبیره بعراق فرستاد و این دو سپاه مکیه خواه در هم افتادند و هم بهای خون از
یکدیگر دوانه ساختند عاقبت سپاه شام و کوفه راه هزیمت گرفتند و سپاه خراسان آنان را تعاقب نمودند

فتحه بن شب چون از نیل عبور است بجانب فوا. این اسب برانده ناگاه در دره و خانه افتاده و چون از جایش از اسب فتحه بالی
صاحب دیده و بعد از جستجو او را غرق یافتند و این خبر بسپهداری سپاه برجب وصیت فتحه برداشته حسن
با سپاهیان بطرف کوفه خانه گشت یزید بن مره از کوفه بیرون آمده با حسن بن فتحه کوفه با هی هی این سپاهی وارد کرده
و بسجد رسیده و مردم را بمبایعت بنی عباس و مخالفت بنی امیه بخوانده و بسیاری او را متابعت کرده و از بنی امیه
جعفر بن سلیمان العقیل که او را وزیر آل محمد نخشد بود که چون مکتوب ابو مسلم را بدید حسن را عزت داشت و با او تقویت داد و امر بتابعت
نمود و این وقت حسن بن فتحه کار کوفه را انتظام داد و محمد بن خالد بن عبد الله قسری را بحکومت کوفه برداشت و از کوفه
بیرون رفت و این وقت چون خبر شکست سپاه شام و فرا ... بن عمر را شنید سخت بهراسید و آشفته حال گردید
از آنسوی چون نصر بن سیار بری رسید نامه بمروان حمار بنی برقت و شوکت ابو مسلم و تسخیر تمام ولایت خراسان
و بست او نگاشت و این بین کاغذ ان مروان قاصدی را که نامه ابو مسلم بجهت ابراهیم امام داشت گرفتار کرده نزد مروان
آورند مروان از مضمون کاغذ ابو مسلم چون خبر یافت که نوشته کاغذ نصر بن سیار بود قاصد را انعامی داد و بشرط
آنکه رفته کاغذ را بامام برساند و هر چه جواب گرفته بازآرد قاصد کاغذ ابو مسلم را بابراهیم امام رسانید و جواب را گرفته شام
نزد مروان حمار آورد. مروان فرمود تا او را انعام دهند و بگذارند تا ابراهیم امام را که در حمیمه بود حاضر سازند آنگاه او را خطاب
عتاب آمیز کرد که در صدد مخالفت هستی و با ابو مسلم مکاتبه و مراسله مینمایی ابراهیم زبان بامستناع گشود که من به تزویر مسلم
را نشناسم و با او مکاتبه ندارم مروان نامه او را با قاصد حاضر ساخت ابراهیم سر انفعال بزیر انداخت آنگاه مروان فرمود تا
او را در خانه ای که عبد الله بن عمر بن عبد العزیز و عباس بن ولید بن عبد الملک بودند انداختند و پس از آن حکم داد تا
کار آن سه تن را در یک شب ساختند و دوشنبه از قفس تن جدا و بیرون کرده و مدفونشان نمودند ابراهیم امام قبل
از این اتفاق اوتام و اتباع خود را وصیت کرده بود تا با ابو العباس سفاح که نامش عبد الله بن محمد بن علی بن عبد الله عباس
باشد کرده و با او مبایعت کنند و پس از گرفتاری او و وفات ابراهیم امام ابو العباس سفاح با برادرش ابو جعفر منصور
داین بیعت ابراهیم امام را بکوفه شده و تاریخ خراسانیان پنهان بوده چون کار حسن بن فتحه چنانکه گذشت سر انجام
گرفته بود اسنان شده بجامع رون آمده و کار مبایعت مردم با ابو العباس بالا گرفت و مردم با او مبایعت کرده و از حمیمه
بیرون جسته و بجمیع اطراف بکام یقین کرد از آنسوی مروان حمار با کمیه و بیعت نزاین مرد و سپاهی از شام حمیمه بیرون
زده و آنشهر را در آنجا الی عون عبد الملک بن یزید ازدی که از جانب حسن بن فتحه حاضر رای جنگ با مروان بود بمقاتله
و مقاتله او شتافت و سپاه شام را شکست داده و مروان بموصل فرار کرده و از آنجا بحران شام رفت که از جیش سپاه
بنی عباس رسیده ناچار از حران نیز فرار و تحصن کرده و از آنجا بدمشق و از دمشق بفلسطین و از فلسطین بمصر فرار کرده و در مصر
گرفتار اعوان صالح بن علی گردیده و از آنجا بدمشق مراجعت داده و سر او را بدمشق نزد صالح آورده و دولت بنی امیه
منقرض شدن مروان حمار که چهاردهمین خلیفه بنی امیه و آخرین پادشاه از ملوک خلفای بنی امیه بود و ملقب بحمار
و معروف بمروان چندی بود خامه یافت و این واقعه در منتصف ماه ذی حجه سنه ۱۳۲ واقع گردیده مدت عمر مروان شصت

وقایع جهان و جهانیان

دوده سال و مدت خلافتش پنج سال و دو ماه پانزده روز بود

ذکر خلفای بنی عباس که پای بخشتشان بغداد بود و مدت خلافتشان پانصد و شصت و سه سال از سنه ۱۳۲ که مروان حمار آخرین خلیفه اموی مقتول و ابوالعباس سفاح اولین خلیفه عباسی منصوب گردید تا سنه ۶۵۶ که آخرین خلیفه عباسی ابوبکر عبدالله مستعصم بالله بن منصور بن ظاهر بن احمد بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب هاشمی قرشی بود بدست هلاکو خان مقتول و خلافت بنی عباس منقرض گردید

ذکر وقایع سنه ۱۳۳ و تعیین مولدان ابوالعباس سفاح حکام متجمه تهر جا و آغاز شوکت و اقتدار بنی عباس

چون ابوالعباس سفاح عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس به مسند خلافت متمکن گردید و خاطر از مروان حمار آسوده کرد به تعیین نظام و انتظام امور پرداخت نخست یحیی بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس را حاکم موصل کرد و یحیی محمن و رود نزدیک یازده هزار تن از مردمان موصل را از مرد و زن بکشت و ابوجعفر منصور را حکمران جزیره و آذربایجان و ارمنستان کرد و داود عم خود را والی مدینه و مکه و یمامه و یمن نمود و عیسی پسر برادر خود را حکمران کوفه و دوآبه ساخت و عبدالله بن علی بن عبدالله بن عباس را والی شام کرد و ابوعون یزید را حکمران مصر نمود و ابومسلم خراسانی را مشور فرمانفرمائی افغانستان و خراسان فرستاد و خالد بن برمک را با مور مالیه خویش برقرار کرد و انشاالله شرح حال برمکیان در مجلد سوم این کتاب مشروحا نگارش خواهد رفت و سلیمان بن علی بن عبدالله بن عباس سفاح را حکمران بصره کرد و رستاق دجله و بحرین و عمان را ضمیمه حکومت بصره ساخت و حکمرانی اهواز و خوزستان را بعم دیگرش اسماعیل بن علی بن عبدالله بن عباس داد و چون خبر رسید که یحیی در موصل قتل بسیاری نموده او را معزول ساخت و برادر را مورد خطاب عتاب آمیز قرار داد همین سال ابومسلم خراسانی زیاد بن صالح را بطرف چاچ و اخشید و فرغانه فرستاد و مردم آن بلاد را مطیع و بمبایعت سفاح درآورد و نیز داود بن علی عم سفاح مدینه وفات کرد و سفاح ابی سلمه الخلال که معروف بوزیر آل محمد بود و خدماتی در بر قرار دولت بنی عباس کرده بود بقتل رسانید همچنین سلیمان بن کثیر با شاره ابومسلم خراسانی کشته گشت و سفاح برادرش ابوجعفر منصور را از کشته شدن او و چند نفر دیگر از ابومسلم شنید

ذکر وقایع سنه ۱۳۴ و حرکت ابومسلم از مرو بترکستان و ابوداود از بلخ بر کشتن و جنگ در آنسامان

در این سال مرو گزارش ابومسلم خراسانی رسید که مردم کش در ترکستان سر بطغیان برداشته و در ایالت مخالفت برافراشته اند ابومسلم فرماندهی ابوداود خالد بن برامکه حکمران بلخ با سپاهی رزم آزما حرکت به ترکستان کرده متمردان را مطیع سازد ابوداود بطرف ترکستان حرکت نموده و بطرف کش آمد پادشاه کش اخریدا با قشونی آراسته با بسیقتال ابوداود آمد پس از مقابله و مقاتله اخریدا گرفتار و با هزار از سپاهیانش طعمه شمشیر ابوداود گردید ابوداود غنایم بسیار از امتعه نفیسه چینی از آنان بدست آورد و تمامیرا نزد ابومسلم فرستاد ابومسلم

نیز برای منظم سمرقند و سکنه آنصوب از مرو بسمرقند درآمد و ممن مبایعت و متابعت از آن بسیاری از دهقانان
و کوه پایگان کشته شدند تا کلیه سمرقند و فرغانه و سغد مطیع گشتند ابو مسلم نبای سور بسمرقند بگذارد و با مرداد
که مراجعت بمرو کرده بکلی امور خود مشغول گردد و بعد ازین سال از خوارج و نقاط مختلفه ظهور کرده و بگذاران سفاح را بقضا
جنگیده و نفوس بسیاری از طرفین بخاک هلاک ریخته شد تا فتنه های آنان تمام شد و در این سال محمد بن یزید حاکم یمن
و محمد بن اسماعیل بن سعد بن ابی وقاص و سعد بن عمر بن سلیم الزرقی وفات نمودند نیز در این سال پای تخت را تبریز
بگردانیدند بنا بر نقل ماد

ذکر وقایع سنه ۱۳۳ و شروع جنگ ابو مسلم در ترکستان و مسافرت او بعراق و مکه و رفتن ابو جعفر منصور بمکه و وفات ابو العباس سفاح اول خلفه عباسی

چنانچه اشاره شد ابو العباس سفاح برادر خود یحیی را از حکومت موصل برابسطه تعالی و تعالی نامه عزل داشت
و او را سرزنش و توبیخ کرد پس از چندی او را بحکومت فارس برگماشت و یحیی طریق کرده بفارس و طوعی نگشته
بسفر آخرت شتابید در این وقت در ماوراء النهر در ترکستان زیاد بن صالح سر بطغیان برداشت و ابو مسلم بدفع
او رفتن نگاشت و چون باتجمد و ابو مسلم رسید اتباع و اعوان زیاد با ابو مسلم پیوستند و دل امیر خود را ازین معامله
خستند زیاد بن صالح بناه سپک از دهقانان بر دکار را ابو مسلم آسوده ماند آن دهقان زیاد را بکشت و سر او را نزد
برگرفت و بنزد ابو مسلم شتافت و در پاداش این خدمت جایزه یافت پس از این حادثه ابو مسلم از دار الخلافه
اجازه خواست که شرفیابی حاصل نماید و پس براه مکه سپارد ابو العباس سفاح او را اذن داد و او را بحضور پذیرفت
ابو مسلم پس از تعظیم و تبجیل بسیار و تحف و هدایا که نزد پیش گرفت و چون نزد ابو العباس رسید هدایا و تحف بسیاری بگذارند
ابو العباس او را بنواخت و مکرم داشت ابو مسلم تقسیم خود را با ای فسه فیه حج بیان کرد ابو العباس گفت امسال
برادرم ابو جعفر منصور عازم مکه است و امیر حج اوست و لاکن ترا با میری بری گزیدم ابو مسلم روانه مکه گردید از آنسوی
ابو جعفر منصور نیز بمکه روانه شد و در بعضی مواقع ملاقی دو تن میشد ابو جعفر از کثرت مدارا و عطایای ابو مسلم نظر بخیت
و لیاقت طبیعیکه داشت موجش شد و در اندیشه فرو رفت و سبب سربزیری و شهرمندگی او نزد مردم
شد با تجلد ابو العباس سفاح در ذیحجه ۱۳۲ در انبار پس از عمر سی و سه سالگی و چهار سال و هشت ماه
خلافت بدرود زندگی گفت و ولیعهد او ابو جعفر منصور چنانچه اشاره شد در مکه بود و در این سال عطاء بن
عبد الله و ابو حازم اعرج و عطاء بن سائب ابو زید لغوی و عمرو بن رمیم وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۱۳۴ و عودت ابو جعفر و ابو مسلم از مکه بعراق و طغیان عبد الله بن علی و مامور شدن ابو مسلم بجنگ و فتح ابو مسلم و خواستن ابو جعفر ابو مسلم را و کشتن او و کشته شدن سنباد و کشته شدن او

چون در مکه خبر ارتحال ابو العباس سفاح بگوش ابو جعفر منصور رسید بر برادرش رسید بر سر بر خلافت برآمد و مردم
دسته بدسته با او مبایعت کردند ابو مسلم خراسانی که نیز موجود بود بیعت نمود و آنوقت که سفاح در انبار بار حیات

گذاشت و ولایت سفر آخرت برداشت برادرزاده او موسی بن داود بن محمد بن علی بن عبدالله مردم را به مبایعت و متابعت
او بخواند و ابوجعفر منصور بر خلاف استقبال آنکه بکوفه درآمد و بمسجد رفته خطبه عزائی بخواند درین وقت عبدالله بن علی بن عبدالله
بن عباس که عم ابوجعفر منصور بود در نصیبین بود و مردم را بمخالفت ابوجعفر منصور و مبایعت خود بخواند و جمعی کثیر او را
گرفته و سر کنبد اطاعتش بنهادند و مخالفت سفاح در زمانیکه مروان در قید حیات بود بمثابت هیچ کس او را از پای در آورد
پس ازین باید بر سر خلافت برآید چون ابوجعفر منصور از خروج عبدالله مطلع گردید ابومسلم را بجنگ او فرستاد و ابومسلم
بجانب او رفته با او مقاتله میکرد تا سپاه عبدالله منهزم گردید و در بصره نزد برادرش سلیمان بن علی پناه برد و از جانب ابوجعفر
منصور الهیصم نامی برای جمع نمودن غنایم جنگ نزد ابومسلم آمد ابومسلم چون از مضمون نامه ابوجعفر مطلع گردید بخشم
برآشفت که من بر مال و جان چندین هزار تن مسلم مالک و مامون بودم و پس از آن راه خراسان پیش گرفت
بدون آنکه نزد ابوجعفر آمده استیذان طلب نماید ابوجعفر منصور چون از رفتن ابومسلم آگهی یافت سراسیمه گردیده
با خود گفت که ولایت و حکومت مصر تو است عودت نما ابومسلم استماع نموده ناگاه ابوجعفر منصور بجناح سرعت
ابوحمید مروروذی بصحبت فرستاده او در طبرستان با ابومسلم رسیده او را از نیت سوء چون ابومسلم باخبر رسیده ابوجعفر
در عباس او نهایت تکریم کرده و چهار چهارم چندتن از غلامان را با شمشیرهای برهنه در عمارت پنهان داشت
و چون ابومسلم داخل گردید زمان بشکایت گشوده دست خود را بر هم زد ناگاه اعوان ابوجعفر بیکبارگی ابومسلم را در
خون نشیدند و این واقعه در شعبان سنه ۱۳۷ واقع گردید چون خبر کشته شدن ابومسلم انتشار یافت سنباد مجوسی
نیشابوری بهواخواهی ابومسلم علم مخالفت ابوجعفر منصور را برافراشت و دری ما ابوعبیده که از قبل ابوجعفر حاکم جندیسابور
بود ما از میان برداشت و بالغ بر صد هزار کس دور او را فروگرفتند ابوجعفر چون بشنید بهراسید و جمهور بن مرار العجلی
را با سپاهی کافی مجارب روانه داشت پس از مقابله و مقاتله سنباد شکست خورده به اسپهبد طبرستان پناه برد
اسپهبد او را تا بعنبشیر از میان برگرفت و سرهایشان را نزد ابوجعفر فرستاد و در این سال عبدالرحمن بن معویه بن هشام
بن عبدالملک چون از شام فرار کرده باندلس رفت و در آنجا استیلا یافت و مدت مدیدی خانواده امویه در اندلس
سلطنت داشتند

ذکر وقایع سنه ۱۳۷ و استقلال یافتن ابی داود و خالد بن ابراهیم الذهلی در خراسان

زمانیکه ابومسلم در ری بود فتن نزد ابوجعفر منصور و کشتن او طرف خراسان مسرود و ناگاه نامه از طرف ابی داود
خالد بن ابراهیم الذهلی بدو رسید که مخالفت با امر امیر جایز نیست ابومسلم نمید که ابوجعفر منصور به ابی داود چیزی نگاشته
است و الا کرا قدرت این حرف بوده در حالیکه ابی داود از طرف ابومسلم در خراسان حکمران بود و چون
کار ابومسلم خاتمه یافت و ابوحمید مروروذی با و گفت که نامه ابی داود سم مفید بود و ابوجعفر منصور کوشش فراوان
بجا بی آورد که در تمام خراسان و افغانستان کسی متمرد باقیت نخشید در این سال جمهور بن مرار العجلی بر سر
طخیان برداشت و سبب آن بود که چون در جنگ با سنباد فاتح گردید ابوجعفر کسیر از دوش فرستاد که
غنایم جنگ را گرفته بیرد این مطلب در نزد جمهور گران آمد و باغی شد ابوجعفر ناچار محمد بن اشعث بجنگ او

فرستاد و در نزدیکی نیشابور جنگ واقع گردید و جمهور منهزم گشته بآذربایجان فرار کرد و در آنجا عاقبت کشته گردید در این سال
بین عباس بن محمد بن علی و رومیان جنگ شد و غلبه سپاه عرب در این سال سواد بن رفاعه و سعید بن مهران
وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۱۳۹ و سنه ۱۴۰ و تعیین عبدالجبار بن عبدالرحمن ازدی بحکومت خراسان و کشته شدن ابی داود خالد بن ابراهیم الذهلی

ابوجعفر منصور عاقبت عم خود عبدالله که در جنگ ابومسلم فرار کرد و پناه به برادرش سلیمان برد بدست آورد و هلاک
نمود نیز سلیمان را از حکومت بصره معزول ساخت و بجایش سفیان بن معویه را حکمران بصره نمود و چون دانست
ابی داود خالد بن ابراهیم در خراسان شوکتی پیدا نموده عبدالجبار بن عبدالرحمن ازدی را مامور خراسان نمود و باو
دستور داد که چون بخراسان درآید مقدم ابی داود را از پای درآرد عبدالجبار بگفته ابوجعفر عمل نمود و بر تخت حکمرانی
افغانستان و خراسان برآمد و نواب و عمال بجهة هر جا تعیین نمود و عبدالوهاب بن ابراهیم امام را با حسن بن
قحطبه بجهة تعمیر کردن مالیات با هفتاد هزار تن فرستاد این شهر را تعمیر لایق نمودند همدرین سال ابوجعفر محمد بن عبدالله
اسکافی وفات یافت در این سال یکصد و سی و چهار ۱۳۴ ابوجعفر منصور بعزم حج روانه مکه شد و عودت به بیت
المقدس آمد و به هاشمیه کوفه که بنای برادرش بود آمد

ذکر وقایع سنه ۱۴۱ و طغیان عبدالجبار در خراسان و لشکر کشیدن مهدی بن منصور بخراسان و کشته شدن عبدالجبار بدست منصور و خروج راوندیها و عاقبت کار آنها

در این سال چون عبدالجبار بن عبدالرحمن ازدی حکمران کل خراسان و افغانستان خود را با شوکت و اقتدار
دید در کار استقلال افتاد و جمعی کثیر دور خود جمع نمود و بر روشیان ابواب مکرمت و مرحمت گشود چون ابوجعفر منصور
از مخالفت او آگهی یافت فرمان داد تا فرزندش مهدی با سپاهی لایق راه خراسان پیش گیرد چون مهدی بفرموده
پدر بمقابله و مقاتله عبدالجبار شتافت پس از کشتار بسیار عبدالجبار بکمند اسارت درآمد مهدی او را نزد پدر خود
منصور فرستاده و ابوجعفر منصور چنانچه شیوه ناپسندیده او بود عبدالجبار را بوجهی مدهش هلاک ساخت پس
از این واقعه مهدی در خراسان متمکن گردید در این وقت مردم طبرستان و دماوند سر بطغیان برداشتند و مهدی
بامر منصور هر دو فتنه را خوابانید نیز گروه راوندیه در این سال شورش نمودند و علویت نموده منصور را رب النوع دانستند
و بطریق اجتماع در هاشمیه بدر خانه منصور آمده او را مقتول سازند از اتفاقات در آن وقت کسی از اعوان و پاسبانان
در درگاه منصور نبود و خود بیرون آمد با چند تن از حاضرین که معن بن زائده که مدتها از خوف منصور پنهان بود
بمدد منصور رسید و راوندیها را تمام کرد و مورد احسان منصور شد و حکومت یمن باو تعلق گرفت همدرین سال
موسی بن کعب و سعد بن سعید و ابان تغلب وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۱۴۲ صد و چهل و دو

وقایع جهان و جهانیان

و اقتدار مهدی بن منصور در خراسان و طغیان اسپهبد در طبرستان و هلاکت او

در این سال مهدی بن منصور در خراسان و کمال شوکت و اقتدار بحکمرانی مشغول بود و نواب و عمال بجهة هر جا بر قرار کرد و ابوجعفر منصور حمید بن قحطبه را بحکومت مصر برداشت و مالک بن هیثم خزاعی بحکومت موصل برقرار شد و اسپهبد حکمران طبرستان نقض عهد کرد و منصور سپاهی فراوان بجنگ او فرستاد و اسپهبد شکست فاحش خورد و بزهری که دانست خود را هلاک کرد در این سال سلیمان بن علی عم منصور که حاکم بصره بود و موسی بن عقبه و حمید طویل بصری وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۱۴۳ و شورش دیلمیان و خوابیدن فتنه آنها

در این وقت مردم دیلم سر بطغیان برداشتند و علم مخالفت بر ضد ابوجعفر منصور برافراشتند و بسیاری از مسلمانان را هلاک نمودند ابوجعفر منصور سپاهی روانه داشت و مردم را تحریص در جهاد با مردم دیلم نمود و پس کوشش و کشش بسیار خلقی انبوه از طرفین کشته شدند تا آن فتنه بخوابید و منصور هیثم بن معویه را از مکه معزول نمود و سری بن عبدالله را بجایش منصوب داشت و نوفل بن فرات حکمران مصر کرد و حمید بن قحطبه را از مصر معزول داشت در این سال عبدالرحمن بن عطا و سلیمان بن ترخان تیمی و اشعث بن سوار و مجالد بن سعید وفات یافتند و مردم به طلب علم و دانش خاصه علم تفسیر و فقه و حدیث و انساب همت گماشتند

ذکر وقایع سنه ۱۴۴ و عودت مهدی از خراسان بهاشمیه بجهة زفاف کردن

در این سال مهدی بنا بامر منصور بجهة مزاوجت در خراسان آهنگ هاشمیه کوفه نمود و چون بمقصد رسید منصور ریطه دختر ابوالعباس سفاح برادر خود را بعقد ازدواج درآورد و منصور حکومت مدینه را به رباح بن عثمان المری واگذار کرد و فرمان داد تا تواند در حق بنی هاشم ظلم و تعدی روا دارد رباح محض فرمان منصور چون بمدینه رسید یازده تن از جیره حسن بن علی بن ابی طالب را گرفتار و محبوس داشت همچنین مردم دیلم باز سر بطغیان برداشتند و رایت خودسری برافراشتند منصور سپاهی بسرداری محمد بن ابی العباس سفاح روانه آنسامان نمود تا قلع آن فتنه پس از کشتارهای بسیار گردید همدرین سال عبدالله بن شبرمه و عمر بن عبید معتزلی و عقیل بن خالد وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۱۴۵ و بنا شدن بغداد بامر منصور و طغیان یکی دو تن در مدینه و بصره و خاتمه کار آنها

ابوجعفر منصور مدتها در خیال میگذرانید که شهری بزرگتر و بهتر از هاشمیه که برادرش سفاح بنا کرده بنیاد نماید تا در این سال مهندسان و معماران بلند اندیشه هنرپیشه فرمان داد تا طرح شهری ریزند معماران پس از گردش بسیار زمین بغداد را انتخاب کردند و این موقع از زمان انوشیروان عادل برقرار و مسمی بباغ داد بود چون این زمین را انتخاب کردند و منصور خود بپسندید و مهندسان و منجمان که رئیس آنها نوبخت و خالد برمکی بود وقت تعیین کرده در ساعتی نیکو اول خشت بنا را منصور از دست خود گذارد و مدت چهار سال بغداد با مخارج ده هزار هزار دینار بپایان رسید و منصور فرمان داد تا ایوان کسری را خراب کرده و سنگ

واجر او را بغداد بکار برند ولی این مهم بپایان نرسید زیرا پرکنا بکار بود و مدتی میتوانست تا خراب شده و به بغداد نقل شود و در
این خصوص منصور با خالد برمکی گذاری نمود و مکالمه است امادر این سال محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب در مدینه خروج کرد و منصور عیسی بن موسی
را بجنگ او فرستاد و تا کارش خاتمه یافت و نیز خروج ابراهیم عبدالله در بصره و توسعه اقتدار او و فرستادن منصور عیسی بن موسی
را بجنگ او و کشته شدن ابراهیم و اتمام کار. در این سال حسن بن حسن علی و عیسی بن محمد بن اسماعیل بن جعفر صادق و عبدالله
محمد و موسی بن حجاج وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۱۴۶ و نقل نمودن منصور دوانقی از هاشمیه به بغداد

چون عمارات و قصور سلطنتی بپایان در بغداد رسید منصور فرمان داد تا ثانیه سلطنتی و تجهیزات خانه قرار از هاشمیه منتقل
به بغداد نمودند و بساعی سعید و میمون بر تمکن خلافت نزول نمود و ابواب مشقت بروی اوانی نامس گشود منصور بسیار
بخیل و ممسک و لئیم بود از آن جمله مردانی که جمعش دو انگشت که دینار و دانیر باشد زیر انگشش باصطلاح جیبه و پول این باین
قران و روپیه بود است بالجمله سایر امرای دیگار و بار یافتگان با گاه خلافت مدت جانفشانهای رفیعه و مهرهای متینه
جبا و کردند کوبند بغداد آمده و بنیاد پیش شده بود که قرب و بعد مردم بقبه سلطنت و موقع خلافت نزدیک باشد و در این
سال منصور محمد بن سلیمان را حکومت بصره داد و عبدالصمد بن علی را بجای او که برداشت نیز این سال کلی نسبه و موقوف
اعوانی و فاتحین بجا دین سال رحلت کرده

ذکر وقایع سنه ۱۴۷ و تعیین محمدی بولایت عهدی و فرستادن او را بمشابیان و جنگ با آنها

در این سال ابوجعفر منصور مصمم گردید که فرزند خود محمد را بولایت عهدی برداشته و برادرزاده خود عیسی بن موسی را از
ولیعهدی مخلوع سازد لذا این نیت را بفعل گذارده و مردم را بمبایعت و مبایعت فرزندش محمدی برخواند خلایق بکلی
دست مبایعت دراز نموده و با محمدی بیعت درآمدند چون منصور از این کار فراغت حاصل کرد امور عمومی
پرداخت و در اینوقت اترخان خوارزمی با قبایل ترکی مخالفت بخلاف منصور قیام و جنگ را آماده کشتند منصور سپاهی
فراوان بسرداری جبرئیل بن یحیا و حرب بن عبدالله بمقاتله آنها فرستاد که در این جنگ جبرئیل سپاه منصور کشته
کشتند و حرب مقتول شد و آتش فتنه ارمنود در این سال عبدالله بن علی عموی منصور و محمد بن ابی العباس و اشت
بن عبدالملک و عبدالرحمن بن زنبیه و ابی علی تمیمی وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۱۴۸ و ۱۴۹ و اهتمام منصور در اتمام حصون بغداد

در این سال منصور فارغ البال باتمام کار بغداد پرداخت و باره و خندق و سایر تحصینات اورا بپایان برد
که تا سنه ۱۴۹ بغداد تمام گشت و در این سال فضل بن یحیا بن خالد برمکی بسمت وزارت هارون الرشید پس از ولادت فضل
نه روزه بدنیا آمد نگارنده این سطور در جلد سوم این همایون کتاب از سه گذشت یحیا و اولادش فضل و جعفر و اسباب
نکبت این خاندان کهن شرحی نگارش خواهیم کرد و گویند مادر رشید فضل را نزد شیر میداد بالجمله منصور حکومت موصل را
در این سال بخالد بن برمک ارزانی داشت و اغلب بن سالم الجکرانی افریقیا را گاشت و عبدالرحمن اموی حکمران
اندلس قبه برج و باره دی مسجدی بنود بعد ازین سال تا عصر منصور صادق و محمد بن عبدالرحمن و ذکریا بن ابی زائده

و ابو امیه فوت شد و ابن حرث وفات یافت

ذکر وقایع سنه ۱۵۱ و خروج استاذسیس در هرات و اجتماع مردم با دغیس و سیستان بدو و او و فتنه او

در این سال فتنه بزرگی در اطراف خراسان پدید آمد و آن چنان بود که استاذسیس با جمعی از مردم هرات و اهالی بادغیس و سیستان و مردم اطراف آن جمع منصور و مصابیت خویش بخواند چون او از خروج و کثرت جمعیت او بگوش منصور رسید سخت بهراسید و فرماند تا مهدی به تدارک کار برآید و سپاهی بی اندازه با سرداری قثمه بطرف هرات بسیل داد مهدی خازم بن خزیمه را مامور داشت و خازم با سپاهی انبوه همت بر دفع غائله این فتنه گماشت و پس از مقابله و مقاتله کردی از طرفین بخاک هلاکت غلطیدند و خثیم مروزی که سرداری نام بردار از سپاه عرب بود در آن معرکه جان سپرد و خلافت استاذسیس قرار گرفت و او در این سال منصور حسن بن زید بن حسن را بحکومت مدینه گماشت نیز در امثال امام اعظم ابو حنیفه نعمان بن ثابت از بغداد و محمد بن راشد و عبد الملک بن عبد العزیز و مقاتل بن سلیمان همگی که ذکرش در جلد سوم خواهد رسید و محمد بن اسحق مغازی وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۱۵۲ و تعیین حمید بن قحطبه بحکومت افغانستان و کشته شدن معن بن زائده شیبانی

ابو جعفر منصور دوانیقی در این سال حمید بن قحطبه را بحکم ای کل افغانستان و خراسان مامور داد و او در اندک مدتی سوء سلوک نمود که تمام بلاد را در انتظام آورد حمید چون بدرگه حکومتش رسید بجمله سر شهر و محلی نواب و عمالی بسپرده برگزیده آنان را قتنه ساخت که از اموال خوارج بازستند و دمی از فتنه انگیزی و عصیان آنان غافل نماند همین سال منصور هشام بن عمر التغلبی را بحکمران سند کرد و عمر بن حفص بن قبیصه بن ابی صفره را بوالی گری مصر انتخاب نمود نیز در این وقت که معن بن زائده عامل سیستان بود روزی دسته از تجار بخانه او رسیده و او را بر حمه کردند منصور فرمان حکمرانی سیستان را بفرزندش و بقولی به پسر برادرش یزید بن مزید فرستاد و او کشندگان معن بن زائده شیبانی را بدست آورده نابود ساخت و معن بن زائده از مردم اسخیای روزگار مانند حاتم طائی و قارون مثلی محسوب است در این سال سعید بن عبد الله امیر خراسان و منتفق بن ابی منفیان وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۱۵۳ و طغیان مردم کابل و رفتن حمید بن قحطبه بکابل و پس از جنگ صلح کردن

در این وقت گوش حمید بن قحطبه چنین رسید که مردم کابل سر بمخالفت برداشته و علم دوسری برافراشته و عامل منصور را رانده اند حمید بن قحطبه بطرف کابل حرکت آمد و چون بنظاهر کابل رسید مردم کابل او را استقبال کرده و بمقابله و مقاتله شتافتند و بسی مرد و مرتب بدست عرب بخاک و خون غلطیدند حمید باز مدد طلب کرد چون دسته دیگر با و ملحق شد بجنگ سختی واقع گردید ناچار رسولان چرب زبان بمیان آمده سخن از مسالمت و مصالحت نمودند و حمید پس از عقد مصالحت بازگشت بمرو کرد و در این سال منصور جبار بن توبه را از نگهبانی بصره معزول داشت و بجایش یزید بن منصور را گماشت و محمد بن سعید را بحکمرانی مصر برداشت و نیز محمد بن عبد الله بن مسلم و یوسف بن یزید الایلی و طلحه بن عمر الحضرمی و ابراهیم بن ابی عبله وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۱۵۳ و سنه ۱۵۴ و رفتن منصور بمکه و برانداختن آل ابوایوب موریانی

در این سال ۱۵۳ ابوجعفر منصور بعزم طواف بیت الله الحرام از بغداد روانه مکه گردید و چون از مکه مراجعت کرد فرمان داد تا تمامی کسان و خود ابوایوب موریانی گرفتار گردند و این ابوایوب مدتی وزارت ابوجعفر را داشت بالجمله ابوایوب و برادرزادگان او را در زیر غل و زنجیر کشید و باقسام عذاب و شکنجه مبتلا ساخت و مالی وافر از آنها دریافت داشت عاقبت حکم داد تا آن بیچارگان را دست و پا قطع نمایند و کسانیکه کلاه‌های بلند بر سر میگذاشتند فرمان داد گرفتار نمایند بالجمله ابوجعفر منصور را احکامی شدید و هولناک بوده چنانچه ابن مقنع اهوازی را فرمان داد تا در تنور انداختند بالجمله در این دو سال عبید بن بنت ابن ابی لیلی قاضی کوفه و هشام بن غاز بن ربیعه و حسن بن عماره و اشعث طماع وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۱۵۵ و همت منصور بر تعمیر بلاد کوفه و بصره و غیره

در این سال ابوجعفر منصور همت بتعمیر سایر شهرها گذاشت و فرمان داد تا فرزندش مهدی در بصره و کوفه بروج و حصون و خندق برافرازد و در کنار فرات شهری بنا نماید مهدی بدان فرمایشات عمل نمود نیز در این سال موسی بن کعب را بحکومت جزیره و عمرو بن زهیر را بحکومت کوفه و عبدالصمد علی را بحکمرانی مدینه برقرار کرد و یزید بن حاتم را مامور کرد که با سپاهی فراوان بطرف افریقا شتابد و فتنه خوارج را خاتمه دهد یزید بدان صوب روانه گردید و با خوارج جنگها کرد و آنان را متفرق ساخت نیز یزید بن اسید السلمی بطرف شتافت و پس از جنگ سختی کار مصالحه انجامید

ذکر وقایع سنه ۱۵۶ و سنه ۱۵۷ و تعیین و عزل کردن حکام

ابوجعفر منصور در این سال بفراغت بال بگذاردن لیالی و ایام بسر برد و حادثه مهمی در قلمرو حکومت او روی نداد و سعید بن دعلج را بحکومت و سوار را بقضاوت بصره مامور ساخت و قصری موسوم بقصر خلد در بغداد بنا نهاد که بسیار فخیم بود و مقرر داشت که در محله کرخ بازارهای عمومی بسازند و هم روزی مقرر کرد که سان سپاه ببیند و خود با کلاه خود و جامه سپاهی بمیان آمد و تمامی سپاهیان مسلح و مکمل بودند در این سال عامر بن اسماعیل المسلی و سوار بن عبدالله قاضی بصره که سال قبل مامور بصره شده بود و اوزاعی فقیه و مصعب بن ثابت وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۱۵۸ و رفتن ابوجعفر منصور بمکه و فوت او در راه و نشستن مهدی بجای او

در این سال ابوجعفر منصور حکومت آذربایجان را بیحیی بن خالد برمکی ارزانی داشت و خالد بن برمک پدر یحیی بحکومت موصل قرین مباهات گشت و نصر بن حرب را بحکمرانی فارس نامزد کرد و خود بعزم مکه از بغداد حرکت کرد چون در بئر میمون رسید ناخوش احوال گردید و در همانجا جان بجان آفرین در ششم ذی حجه همین سال نمود مدت خلافتش بیست و دو سال بود چون ابوجعفر منصور وفات یافت حاجب مطلب را پنهان داشت تا روز بدمید و ملتزمین رکاب و حجاج بدر سراپرده آمدند حاجب خبر از فوت منصور و بیعت مهدی داد مردم مبایعت کردند و او را سر برهنه و پای برهنه چون محرم بود مدفون ساختند و مردم فرزندش مهدی که ابوعبدالله کنیه داشت بخلافت

برداشته و بمساعدت و مساعدت او اقدام و اهتمام نموده در این سال مالک بن منوال البجلی و حمزه بن بیهس مصری وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۱۵۱ و بیعت برآمدن مهدی و تعیین بن حکام و خروج حکیم مقنع در ترکستان و خموش شدن فتنه او و فوت حمید بن قحطبه حکمران افغانستان و خراسان

چون ابو عبد الله محمد سوم خلیفه عباسی بمسند خلافت متمکن گشت خطبه عالی منی برحمد خالق یکتا و نعت محمد مصطفی و منقبت عدالت و رعیت پروری خواندو مردم را براه مساعدت برخواند آنگاه یعقوبین حکام ولایات و نواب ایالات پرداخت و اسحق بن صباح کندی را بحکومت کوفه و عبد الملک بن طبیان العبسی را بحکمرانی بصره و بشر بن مسند را بحکومت یمامه و فضل بن صالح الحکمرانی جزیره و حمزه بن یحیا را بحکومت سیستان و جبرئیل بن یحیا را بحکمرانی سمرقند و محمد بن عبد الله را بحکومت مدینه و حسان بن یتیم بن نضر را بحکمرانی خراسان معین و برقرار داشت در این سال فتنه دعوی حکیم بن عطا ملقب بهاشم و مشهور بمقنع در ماوراء النهر ظهور کرد و آمرزی سغدیه بازو ساحر و جادو بود و بواسطه زشتی رخسار و کراهت دیدار صورتی از طلا ساخته و بروی خود گذارده بود و میگفت خداوند در اجساد و ادوار نقل و انتقال نموده گاهی در جسم آدم ابو البشر و دمی در نوح و زمانی در شیث تا در ابو مسلم خراسانی و حالیه در من ظهور نموده و بدین یاراجنب و بدنیان گفتن جسمی کثیر از اهل مخمانه دور او جمع گردیده و بلباسهای سفید خود را ممیز نهاده که الف را سفید جامه میگفتند و او در نخشب تعبیه هایی کرده بود که هر شب از چاهی سر بدر آورده بفراز هوا برآمده و فرسنگ در دو فرسنگ روشنائی بر تو آن آنماه نخشب را فرا گرفت و میگفت او در قطعه سیام در نزدیک کش سر فرشته با اتباع و یاورانش جای داشته و جمعی انبوه را کشته مال و اموالشان غارت کرده بدین مشغله ابو عبد الله محمد را پریشان خواطر ساختند مهدی چندین بار لشکر بمحاربت او فرستاد هر سپاهیان عرب منهزم گردیده و چندین مانند حسان بن یتیم نضر بن سیار و محمد بن نضر از سرهنگان مهدی در جنگ با او کشته شدند عاقبت ابو عون را با سپاهی انبوه مابعد ام او فرستاد و چون حکیم خود را محصور دید عاقبت با دو نیم دانست حلوائی زهره دار بیاران داد و آنها را هلاک و بسوزانید و پس از آن خود را در تراب زهر انداخته تمام کرد چون سپاه عرب در قلعه آمد از او بجز مشتی موی سرش که بروی آب تراب مانده بود چیزی دیگر نیافتند در این سال حمید بن قحطبه حکمران کل افغانستان و خراسان وفات یافت

ذکر وقایع سنه ۱۵۲ و تعیین ابو عون عبد الملک بن یزید و رفتن مهدی بمکه

چون خبر فوت حمید بن قحطبه بسمع مهدی رسید ابو عون عبد بن الملک بن یزید که در شجاعت و کیاست یگانه بود و آتش فتنه حکیم مقنع را اصابت رای و دلاوری او خاموش گردید بحکمرانی کل خراسان انتخاب و مشورت آن بفرستاد و ابو عون شاد خاطر به بخت حکمرانی برآمد در این سال مهدی بعزم حج بیت الله بحرکت و پیمای حرم را مرحله پیمود و بجائیکه فرصت نموده و بجالیش پرده زر بافتی بیاویخت و در این سفر گویند مهدی با پنصد شتر برف و یخ بهمراه خود بمکه برد و چندین هزار پیاده را خوراک و مبلغی بسیار از زر درسیم بفقرا رسانید و در مدینه مسجد را وسعت داده و جمیلی احسان کرده و مراجعت به بغداد کرد و در این سال داود

وعبدالرحمن بن عبدالله بن عتبة بن مسعود که در علم حدیث استاد بود و خلیل ابن احمد بصری استاد سیبویه فات یافتند

ذکر وقایع سنهٔ اثنا و اربعین و مائة و لعمتیر راه مکه بامر مهدی

در این سال از طرف خلیفه ابوجعفر عبدالملک بن یزید از حکمرانی خراسان و افغانستان و ترکستان معزول گردید و مهدی بجای او معاذ بن مسلم را برقرار فرمود و معاذ طی مراحل کرده بمرو رسید و بمسجد درشد و خطبه آغاز کرد و مردم از زهد و اختلاف باز داشت و نواب و عمال بجمیع جا معین نمود و مهدی امر کرد که از بعد تا مکه در هر جا بزرگ بادیه آورده که آب باران در آنها جمع شده حجاج وقت رفتن مشروب کردند و در هر جا بجانب میله نموده که مسافه بین هر بدایت آن میله سابقا بگذشته

در این سال ابراهیم بن ادهم بن منصور زاهد بلخی وفات یافت و سه گذشتا و در ذیل مشابیر بلخ در جلد سوم این کتاب نگارش خواهد شد دیگر سفیان ثوری در این سال درگذشت و تمامه بن ولید بار و میها جنبید و منهزم شد در این سال موسی یادی که ولایت عهد داشت رایت عزیت بسوی مکه برافراشت و مردم را انعام و اکرام فرموده نزد خود نگاه داشت و مهدی لشکری برای جنگ آمد فتنه عبدالسلام خارجی که خروج در قیروان کرده بود بفرستاد و او آن جنگ نابود ساخت و خود با فرزندش هرون الرشید و لشکری نامحصور بجنگ بار و میها بطرف حلب حرکت کرد و جنگ سختی نموده و پیش رفتن هرون در بلاد حمالک روم و فتوحات او سبب خوشنودی مهدی گردید بعد از سنوات عبدالله بن سلیمان از حکومت یمن و عیسی بن لقمان بحکمرانی مصر و سعید بن دعلج بحکومت طبرستان و مهلهل بن صفوان را بوالی گری جرجان و حکومت تمام مغرب مملکت با آذربایجان بهرون الرشید و عبدالله بن صالح را بحکومت جزیره برقرار کرده در این سال صد و شصت و سه عبدالرحمن اموی در اسپانیول با شارلمن جنگ بزرگی کرده و او که یکی از صاحبمنصبان شارلمن بود با برادرزاده او در این جنگ کشته شدند و در اینسال ابراهیم بن طهمان نیشابوری وا بوالاشهب جعفر بن حیان و بکار بن شریح قاضی موصل وفات یافتند

ذکر وقایع سنهٔ ثلاث و لکتین مسیب بن زهیر الضبی بحکمرانی خراسان و افغانستان

معاذ بن مسلم در این سال از قسمه ماکنداری خراسان معزول گردید و مشهور بحکمرانی خراسان و افغانستان بنام مسیب بن زهیر الضبی صادر گردید و مسیب با جمعی بسیار از بغداد براه مرو شتافت و مردم مرو بیرون شهر باستقبالش درشدند و چون مسیب خطبه آغاز کرد مردم السعادت و نیکبختی نوید داد و بعد از سال مهدی صالح بن داود را بحکمرانی بصره و منصور بن یزید بن منصور را بحکومت یمن و محمد بن قحطبه را بحکمرانی موصل برقرار داشت و نیز در اینسال شیبان بن عبدالرحمن ابو معویه التمیمی النحوی و عبدالعزیز بن عبدالله ابی سلمه و عیسی بن علی بن عبدالله بن عباس عموی منصور وفات یافتند

ذکر وقایع سنهٔ اثنا و ثلاثین و لشکر کشی هرون بطرف ممالک روم

در این سال مهدی بجمع سپاه و تجهیز خزینه و جنگاه فرمانداد و بسرکردگی هرون بطرف ممالک روم روان ساخت و بیرون همه جا ساخت و بشیر آبادانی راه ها را در این ساخت و بهترین عمارت که دید از زین برداخت و بسا ماهه دیان سیم اندام رومیه انگمند اسارت محض اطفای شهوت اسیر نموده از آن مشکین مویان

ماه رخسار متقی بی اندازه حاصل کرد چون به نواحی قسطنطنیه رسید (ایرن) مادر پادشاه صغیر از در مسکنت و ضراعت
بیرون شد و مالی بسیار تقدیم داشت هرون با غنایم و اسرای بی اندازه رایت عودت برافراشت هم
درین سال عیسی که از موالی جعفر بود بحکومت ری و نعمان که از موالی مهدی بود بحکمرانی رستاق دجله و بحرین
و عمان و خلیج فارس و اهواز و خوزستان و فارس و کرمان برقرار شدند و یزید بن منصور بن عبدالله که از منسوبان
مهدی بود و فتح بن وشاح موصلی زاهد وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۱۶۶ و ولیعهد شدن هرون الرشید و تعیین فضل بن سلیمان طوسی بحکومت خراسان و افغانستان

چون مهدی از کفایت و درایت هرون فرزندش مسرت حاصل کرد او را بولایت عهدی برگزید که پس از موسی هادی او بر سریر
سلطنت برآید و مردم را بمبایعت و متابعت او برخواند و چون در جنگ با روم شجاعت و رشادت از او بعرصه بروز
رسیده بود او را ملقب برشید گردانید که بعدها هرون الرشید گردید پس ازین ابوالعباس فضل بن سلیمان طوسی را بحکمرانی
کل خراسان و افغانستان برداشت و فضل در مکارم اخلاق یگانه آفاق بود و او از برای سیستان تمیم بن سعید دعلج را انتخاب
و مامور کرد و درین سال مهدی از وزیر خود یعقوب بن داود بن طهمان که ذکرش نگارش شد آزرده خاطر شد او را مغضوب
کرده بزندان انداخت و او در زندان بود تا زمان هرون که خلاص و بمیل خودش بمکه رفت و در آنجا درگذشت آنگاه
مهدی حرکت از بغداد بطرف جرجان نمود و در هر جا حکام و فرمانگذاران را باشفاقات خاصه بمرتبه شان می افزود
و در آنجا منصب قضا و ترا به ابی یوسف مقرر فرمود و همدرین سال بواسطه سرعت اطلاعات و اخبار حجاز مقرر
داشت که چاپارخانه بین مکه و مدینه وضع نمایند و چند تن اعراب بدوی را محض محارست در راه بگمارند و بواسطه استماع
کفر و زندقه از بشار بن برد شاعر او را مقتول ساخت همدرین سال در اسپانیا عبدالرحمن برادرزاده خود مغیره بن ولید
بن معویه بن هشام را بجهت آنکه با جمعی در خلع عبدالرحمن همدست شده بودند مقتول ساخت و رشته معاندین را از بن برانداخت

ذکر وقایع سنه ۱۶۷ و سنه ۱۶۸ و لشکر کشیدن هادی بن مهدی بجرجان و طبرستان

چون مهدی از جرجان برگشت فرمان داد تا هادی فرزند ارشدش با سپاهی لایق بطرف جرجان رفته جرجان
و طبرستان که تا آن زمان در تحت حکمرانان ایرانی بودند از بیگانه مصفا سازد و به تعاقب او سعید حرشی را با چهل
هزار تن سوار شمشیرزن بفرستاد چون سپاه عرب بمقاتله هرمز حکمران جرجان و شروین حکمران طبرستان
رسید از این سوی لشکریان عجم بجنبش آمده و جنگ سختی درگیر بسامرد و مرکب از طرفین بخاک هلاک افتادند نیز جمعی از
خوارج که رؤسای آنان یاسین در موصل و عمرو کلوذانی و محمد بن عیسی بن حمدویه بجای او خروج کردند و ابوالقاسم
بن داسول و مهدی لشکر فرستاده آنان را مخذول و مقتول ساخت همدرین سال رومیها نقض عهد کرده
و از دادن خراج سر باز زده و سپاه عرب بممالک روم شتافتند و بسیار غنایم و ذخایر پس از جنگ صعبی
یافتند و مظفر و منصور به بغداد عودت کردند و مهدی امر داد مسجد الحرام و مسجد پیغمبر را وسعت دادند و بر عرفات
او افزودند در این سنوات حسن بن زید بن حسن و عیسی بن موسی برادرزاده سفاح که اول ولیعهد بود و منصور او را

مقدم کرده ابراهیم بن یحیی و جعفر الحمر و بوشیب و حسین بن صالح بن حی وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۱۶۹ و وفات مهدی و بنخت نشستن موسی هادی پس از بعود تش از جرجان

درین سال در محرم سنه ۱۶۹ مهدی بن چهل و سه سالگی که دولت سلطنت ۱۰ سال بود و ده ماه است بغداد و قدرت و این وقت هادی ولیعهد ش در جرجان و طبرستان مشغول محاربت با صرمز و سرون بود که یکی تیزی خبر بحال مدیش با و رسانید هادی برجناح استعجال بغداد آمد و اکرد چه رون ارشید از غرور بخجالت و مبایعت کرد و باز بجهد مبایعت عروم نمود و هادی بمسجد رشد و خطبه آغاز نمود و مردم را بوعده دل پسند و نصایح سودمند خورسند ساخت و عمرو بن ربیع بن یونس را بوزارت برداشت درین وقت حسین بن علی بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب در مدینه خروج کرد و هرون عبد العزیز که عامل موسی هادی بود با او بجنگیده منهزم شد با این حال حسین بطرف مکه پس از یازده روز امارت داشتن حرکت کرد و اساس خلافت خود را در انجا محکم کند چون بمکه رسید از اکثری بسیاری از بنی عباس بمکه آمده بودند بجهاد ای چه کاز انجمله سلیمان ابی جعفر منصور بود و با او جنگیدند حسین مغلوب گردیده و کشته شد سر او را بمدینه سر از اتباع او را بغداد نزد موسی هادی بحکمرانی موصل عبد الملک بن صالح هاشمی را معین امسال کرد و مطیع بن ایاس شاعر و نافع بن عبد الرحمن قاری کوفه امسجد بود و ربیع بن یونس که حاجب منصور بود و این سال وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۱۷۰ و وفات موسی هادی و بخلافت رسیدن هرون الرشید و تعیین بحیا برمکی بوزارتش

موسی هادی بنوا در تخت غرور خلافت مرقی برزده و میوه شادی نخورده بود که درین سال پس از یکسال دو ماه و چند روز خلافت بسن بیست و شش سالگی در شب پانزدهم ربیع الاول بمرض نقرس گفت و در دامن خاک بخفت و بر حسب تعیین هرون الرشید بولایت عهدی در همان روز هرون بمسند خلافت نشست و مردم فوج فوج آمده دست مبایعت و متابعت دادند روز زمان بحبت و تثبیت باز گردند هرون بمسجد آمد و بمنبر صعود کرده بموجب قانون اسلاف بخطباء حاضرین داد دانی و اشراف خطبه غرائی آغاز کرده و مردم را بوعده حوشش و دلشاد نمود انگاه با مور مملکت و رعیت پرداخت نخست هرون الرشید بمسند وزارت خود یحیان خالد برمکی را نشانیده و شرح حال یحیا و عاقبت او و آل برمک مشروحا در جلد سوم این کتاب نگارش خواهد رفت باجمله در انوقت هرون عمرش بیست و دو سال و با موسی هادی برادرش از یک مادر بود و از انگاه هرون بحکمرانی موصل سلیمان را برقرار کرد و عبد الرحمن اموی پادشاه اسپانیا بنای مسجد قرطبه را گذارده و بنایش در محل موزه کاول کلیسا بود مساحت صد هزار و نیا بطول خرج این مسجد کرد و بهمین سال هرون امرداد سلیمان بن عبد الله بکالی بحکمرانی دوم شتافت و بهمین سال یزید بن حاتم مهلبی وفات یافت

ذکر وقایع سنه ۱۷۱ و تعیین جعفر بن محمد بن اشعث بحکومت افغانستان و خراسان و فرستادن جعفر پسر خود عباس را بجنگ مردم کابل

در این سال هرون الرشید حکومت کل خراسان و افغانستان را بنام جعفر بن محمد بن اشعث منشور نمود و او سپاهی لایق رجسپار خراسان کرده چون بهرو رسید از حال نواب و امالی انگاهی یافت و بجهة برخی از افغانستان

و خراسان نایبی جدید و عاملی از نو مقرر کرد و عباس فرزند خود را با لشکری جرار بجهت مطیع کردن مردم کابل بطرف کابلستان فرستاد و عباس با سپاهی که همراه داشت رایت عزیمت بطرف کابل برافراشت چون بظاهر کابل رسید دلاوران کابلی بیرون تاختند و خود را مردانه در جنگ با سپاه عرب بمیان انداختند و جمعی کثیر از سپاه عباس را از جامه حیات عریان ساختند که باز بمدد عباس رسید و عاقبت رسولان چرب زبان بمیان آمده کار از مقاتلت و مخاصمت بمسالمت و مصالحت سرانجام یافت و عباس بجای خود عودت نمود همدرین سال عبد الرحمن اموی پادشاه اسپانیا در قرطبه وفات یافت و سی و سه سال در اندلس سلطنت داشت و بجایش پسر سومش هشام رایت سلطنت برافراشت

ذکر وقایع سنه ۱۷۲ و سنه ۱۷۳ و رفتن هرون الرشید بمکه و طلب کردن جعفر بن محمد بن اشعث از خراسان

در این دو سال وقایع مهمی در قلمرو مملکت هرون الرشید روی نداد و بنا بکیاست و درایت یحیای برمکی که وزیر و مؤتمن هرون الرشید بود روز بروز بر شوکت و اقتدار و عظمت و اعتبار هرون افزوده میگردید هرون عزل و نصب نمودن حکام ولایات و جنگ و صلح با خوارج و اجانب را برای صواب نمای یحیی گذاشت و خود در سنه ۱۷۳ بعزم مکه از بغداد حرکت کرد و در هر جا بذل و بخششی بسزا نمود و در این سال مادرش خیزران وفات یافت گویند خیزران سبب قتل و مردن موسی هادی شد که بدان زودی کارش تمام شد پس از عودت از مکه بنا بمصلحت مملکتی هرون الرشید جعفر بن محمد بن اشعث را از خراسان بخواست و منشور حکمرانی آنسامان را بنام عباس که بجنگ مردم کابل رفته بود نگاشت همدرین سال مهر خود را از جعفر بن یحیای برمکی گرفت و به فضل بن ربیع عنایت کرد و سعید بن سلم باهلی را حاکم موصل و عبید الله بن مهدی را برادر خود را حکمران ارمنیه نمود و در این سال سلام بن ابی مطیع و مروان بن معویه وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۱۷۴ و انقلاب در اسپانیا و جنگ شارلمان با مسلمانان و فتوحات او

چنانچه در ذیل وقایع سنه ۱۷۲ نگارش شد عبد الرحمن اموی پادشاه اسپانیا که خود در آنجا سلطنتی مستقل داشت در گذشت هشام فرزند سومش رایت سلطنت برافراشت دو پسران دیگر عبد الرحمن که نامشان سلیمان و عبد الله بود سر بمخالفت برداشتند و میانه آنها و هشام جنگهای هولناک دست داد و بواسطه جنگ خانگی شارلمان پادشاه فرنگستان در این سال با قشونی نامحصور به اسپانیا حمله در گردید و بیشتر آن شهرها را از تصرف هشام بیرون برد و عاقبت هشام بن عبد الرحمن توانست دو برادر خود سلیمان و عبد الله را از اسپانیا خارج نماید در این سال هرون الرشید اسحق بن سلیمان را مامور سند دیگران کرد و اسماعیل زیاد را حکومت موصل داد و خود بطرف جودی رفت و بکارهای جزیره و بناهای آنجا را رسیدگی کرد

ذکر وقایع سنه ۱۷۵ و تعیین محمد امین بولایت عهدی هرون الرشید و فتنه یحیی بن عبد الله در دیلم

در این سال هرون الرشید فرزند خود محمد امین که سنش پنج سال بود بولایت عهدی برگماشت و محمد امین در شبی که

جدش موسی هادی وفات یافت بدنیا آمد در آن شب گویند خلیفه مرد و خلیفه بتخت نشست و خلیفه بدنیا آمد با کلمه
هرون الرشید مردم بمبایعت محمد امین در آورد و محمد فرزند زبیده بود و هرون الرشید فرمان داد تا فضل بن یحیی
برمکی بخراسان رفت و بجهة محمد امین بیعت از مردم گرفت و بسی احسان و اکرام بمردم کرد آنگاه عباس بن جعفر را از
حکومت خراسان معزول داشت و خالد الغطریف بن العطار را بحکومت خراسان و افغانستان برگماشت
و خالد بطرف مرو در حرکت آمد و چون آنجا رسید خطبه آغاز نمود و ابواب شفقت بروی مردمان بگشود و در
برانداختن کتب فارسی و تکلم نکردن بلغت فارسی سعی وافر نمود و متدرجا این مسئله دنباله پیدا کرد و بسا سرها از
تن و روحها از بدن بجهة دانستن و نوشتن زبان و لغت فارسی مفارقت یافت و سپاه بیرحمی و سفاکی
اعراب تا اقصی بلاد خونریزی بتاخت همدرین سال یحیی بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی ابی طالب
بدیلم شتافت و از متابعت و مبایعت هرون الرشید سر برتافت و جمعی از مردم مختلفه دور خود جمع ساخت
و طبل مخالفت بنواخت هرون ناچار فضل بن یحیی را مامور کرد که بدیلم رفته یا بجنگ یا بصلح او و متابعان او را
متقاعد سازد و فضل بن یحیی چون بدیلم رسید با او طرح مسالمت و مصالحت ریخت و او را ببغداد برد نگارنده
این سطور بیاری خدای توانا شرحی در جلد سوم این همایون نامه در ذیل سرگذشت فضل بن یحیی مفصل از این
وقایع و عاقبت کار یحیی و فضل بن یحیی خواهم نگاشت نیز در این سال حصین خارجی در خراسان خروج
نمود و با سپاهیان هرون مدتها جنگ کرد تا سنه ۱۷۷ تمام شد و در این سال نصارای اسپانیول با مسلمانان
جنگ کرده و غالب آمدند و نزدیک شصت هزار مسلم در این جنگ کشته شدند و در ممالیک روم عبد
الرحمن بن عبدالملک با رومیها بجنگید و بواسطه کثرت سرما بسیاری از سپاه عرب هلاک شدند و لیث بن
سعد الفهمی قاضی مصر که اصلا اصفهانی بود وفات یافت

ذکر وقایع سنه ۱۷۶ و فتنه مضریه و یمانیه و تعیین حمزة بن مالک بحکومت خراسان

در این سال جنگ بین دو طایفه (مضریه و یمانیه) در شام در گرفت و از طرفین بسیاری کشته گردیدند و
هرون الرشید عبدالصمد بن علی که حاکم مصر بود معزول نمود و ابراهیم بن صالح را بدان صوب مامور کرد و فرمان داد
تا آن فتنه را بخوابانید و بین آن دو طایفه صلح و مسالمت برقرار شد همدرین سال هرون الرشید حکومت
مصر را واگذار بجعفر بن یحیی نمود و شرح حال جعفر بن یحیی و سبب نکبت آل برمک را در ذیل سرگذشت جعفر در جلد سوم
نگارنده مفصل خواهم نگاشت جعفر بن یحیی حکومت مصر را از جانب خود بعمر بن مهران واگذاشت و عمر امور مصر را
در کمال خوبی اصلاح نمود همدرین سال فضل خارجی در نصیبین خروج کرد و هرون بقوه سپاه او را از میان
برانداخت همدرین سال فرج بن فضاله و صالح بن بشر قاری وفات یافتند و هرون الرشید حمزة بن
مالک را بحکومت خراسان روانه داشت و حمزه بخراسان رسید و بر سریر حکمرانی متمکن گردید

ذکر وقایع سنه ۱۷۷ و منتظم شدن خراسان و افغانستان بحکومت یحیی بن خالد برمکی

هرون الرشید در این سال ایالت خراسان و خطه افغانستان را نیز ضمیمه حکمرانی یحیی بن خالد برمکی فرمود و

و منشور او را بنام آن وزیر اجمند نمود و حمزة بن مالک را طلب داشت و یحیی بن خالد فرزند ارشد خود فضل بن یحیی را بحکومت خراسان نامزد کرد و فضل از جشمی لاین بعبور قصد روانه گردید چون بمرو رسید از احوال مردمان و سران آنجا پرسی بسزا کرد و مقرر داشت که در هر جا مساجد و کاروانسراها بنا کردند که مردم بتجدد عبادت و مسافرت آسوده باشند هرون الرشید از مصر جعفر بن یحیی را بکمین فرزند یحیی را نخواست و بجایش اسحق بن سلیمان را گماشت در این وقت عطاف بن سفیان ازدی در موصل سر بطغیان برداشت و رایت مخالفت و مخاصمت تا دو سال برافراشت هرون سپاهیان جنبذی اطراف گسیل داشت تا مخذول گردید همدرین سال ابو عبدالله سرتیک بن عبدالله بن ابی شریک که قاضی بود بتن از مضادت حیات خالی نمود همچنین از جانب هرون حکمرانی افریقیا بفضل بن روح بن حاتم مقرر گردید و در سال بعد فضل را بعبدالله بن جارود حکمرانی دست داد و عاقبت در این حکمرانی عبدالله سر و افسر باد و بجایش هرثمة بن اعین فرمانگذار شد چون بافریقیا رسید تلافی از عاملین عبدالله که معروف بعبد و یه الانباری بود نمود و در این سال نیز هشام بن عبدالرحمن داخل سپاه فوجاتی گردید و در یوم هر مسلمانان غالب شدند

ذکر وقایع سنة ۱۸۰ و لشکر کشی فضل بن یحیی بطرف ترکستان و فتنه ولید بن طریف

چون فضل بن یحیی چنانچه در سال قبل نگارش شد ببلخ رسید و مقرر داشت هر جا مساجد و کاروانسراها بنا نهند و بحال نواب و عمال هر جا بپردازند و دیار جانب مردم ترکستان و ماوراء النهر آغاز مخالفت نمود و رایات عزیمت مدانصوب با سپاهی نامحصور برافراشت و پس از تکاپوی بآن مقامات رسید از قوه تدبیر و بشر مخالفین باقی نگذاشت در این وقت ولید بن طریف خارجی بتغلبی و جزیره سر بعصیان بلند کرد و بدورش بانگ زنانی همی گیر گردشند و رایت سروری برافراشت و بجانب نصیبین بتاخت و آنجا را بابراهیم بن خازم بن خزیمه بباخت و بسامره و مرکب کشت و خانها ویران ساخت و آنجا را فسرده کرفته بطرف رسینه سنگ فشان شد و خطوط را محصور کرد و از آنجا که شنیده بآنجا بان رانده و شوکت واقدار آنش بالا گرفت و از آنجا متوجه حلوان و طرف غربی و جبله شد و عاقبت در جنگ یزدین مزیدین زائده شیبانی که پسر برادر معن بن زائده بود و امد مخذول و منقول گردید در این سال هرون الرشید مشیر امورات لشکر گشور را بیحیی بن خالد برمکی تفویض فرمود و کلیه امور جمهور را بعقیده اقدار او گذاشت همدرین سال طایفه حوفیه در مصر سر بطغیان برداشتند و با اسحق بن سلیمان حکمران خویش مخالفت و مخاصمت نمودند و جمعی از سپاهیان اسحق را از میان برگرفتند هرون سپاهی بسرداری هرثمة بن اعین بمصر فرستاد تا آن فتنه فرو نشست و اسحق معزول و بجایش عبدالملک بن صالح حکمران مصر شد و اسپانیا عساکر هشام نیز با سپاه فرنک دست و گریبان شدند و مدتها این مخاصمت بفراغت جنبید در این سال حماد بن ابی حنیفه و خالد بن عبدالله واسطی وفات یافتند

ذکر وقایع سنة ۱۸۱ و تعیین مضور بن یزدین منصور بحکومت خراسان و فتنه حمزه بن اترک در سیستان

در این سال فضل بن یحیی از نظم و نسق عباد از خراسان مراجعت به بغداد کرد و هرون الرشید بجایش منصور بن یزدین منصور میری که فعال محمدی عباسی بود بحکومت خراسان و افغانستان نامزد کرد و منصور

علی منازل کرده بمرو پای تخت خراسان و افغانستان رسید و بمسجد در شد و خطبه آغاز کرده و بتغییر و تبدیل حکام و نواب پرداخت در انبوقت در سیستان حمزه بن سیستانی سر بمخالفت بلند کرد چون این خبر بدربار خلافت رسید مقرر گردید که علی بن عیسی ماهانی با سپاهی رزم آزمای بطرف سیستان برانند و حمزه و اتباع او را برداره علی بن عیسی راه سیستان گرفت و مدتها علی با حمزه در حنگ بود و خلقی کثیر از جانبین بخاک هلاکت ریخته شدند تا علی بن عیسی منظفر گردید و سر حمزه را با غنایم بسیار بدربار خلافت مدار فرستاد و بهمین سال مالک بن انس در مدینه وفات کرد و نیز مسلم بن خالد زنجی فقیه مکی در رود زندگی گفت و سید اسماعیل حمیری شاعر لب از سخن منظوم و منثور گفتن در بست

ذکر وقایع سنه ۱۸۰ و تعیین علی بن ماهان بحکمرانی خراسان و افغانستان

در این سال هرون الرشید قلم اعزال بر نامه حکمرانی منصور بن یزید منصور حکمران خراسان نگاشت و نظر بپاس خدمات علی بن عیسی بن ماهان در سیستان و حنگ او با حمزه بن اترک او را بحکمرانی خراسان برداشت و علی بن عیسی راه مرو پیش گرفت و با شکوهی عالی وارد شد و بمسجد در گردیده خطبه غرائی در فراز منبر بخواند و از هر بابی سخن راند و مردم را بمتابعت و اطاعت خلیفه صلا داد و در راه سکونت و آرامی بمردم شان داد همین سال مهر خود را هرون الرشید از جعفر بن یحیا گرفت و به یحیا بن خالد برمکی مدرش داد و فضل بن یحیا را از طبرستان برون نخواست و بجایش عبدالله بن خازم را منصوب نمود و سعید بن مسلم را بحکمرانی جزیره و یحیا بن سعید حرشی را بحکمرانی موصل برقرار کرد و همین سال هشام پادشاه اسپانیا که هفت سال و هفت ماه سلطنت و سی و نه سال عمر کرده بود وفات یافت و بجایش حکم بن هشام ملقب بمنتصر بتخت حکمرانی اسپانیا نشست همین سال عمرو بن عثمان بن قنبر معروف بسیبویه که علم علمای علم نحو بود بدرود حیات کرد

ذکر وقایع سنه ۱۸۱ و سنه ۱۸۲ و تعیین طاهر بن حسین بحکومت فوشنج

علی بن عیسی بن ماهان چون در خراسان علم اقتدار برافراشت نظمی نیز نمود و منشور فرمانگذاری حکام را تجدید فرمود و تقاطاهر بن حسین را بحکمرانی فوشنج برداشت و هرون مقرر کرد که پس از محمد امین فرزند دیگرش مامون ولیعهد باشد و بلاد خراسان و افغانستان و عراق عجم را باو واگذار کرد و جعفر بن یحیای برمکی را مشیکار او قرار داد و در خراسان طایفه محمره سر بطغیان برداشتند و علم مخالفت معاندت برافراشتند علی بن عیسی بن ماهان همت بر رفع آنها گماشت و چیزی از اثر فتنه انگیزی آنان باقی نگذاشت همین سال ملکه ایرن قسطنطنیه فرزند خود را که بعدها بدپادشاه گردد کور کرد و پس از آن او را معقول ساخت و بدینوسیله خاطر کار ملک و ملت پرداخت هم عبدالملک بن صالح در خاک روم تکنید تا بدانقره رسید و دانقره انیک مشهور است و در خاک عثمانی واقعست هم در اسپانیا امام هشام با پسر برادر خود حکم بن هشام از در مخاصمت برخاستند و چون فرنگیها مطلع شده وقت را غنیمت دانسته

بجانگش ماضیه و آشتال سرا کوس را مسخر ساخته بهمین سال پادشاه خزر و قفقاز به بعیه سپاه پرداخت
و رایت مخالفت بلند کرد و جعفر الطیالسی وفات کرد و عبد الرحمن بن عبد الملک بگلم هرون بجنگ رفته
و تا بشه افسوس که مشهور شهر اصحاب کهف بود پیش رانده

ذکر وقایع سنه ۱۰۰ و طغیان پادشاه خزر و لشکر فرستادن هرون بجنگ او و برگشتن

چنانچه اشاره در سال قبل شد پادشاه خزر با لشکری آراسته مانند سیلی خروشان بجنبش آمد و گنجه و شیروان
و ارمینیه و دربند و شهرهای قفقازیه را مسالفه گرفت و شبیر از صد هزار تن از مسلمانان را اسیر و دستگیر
نمود چون این خبر مرتبش بگوش هرون رسید سخت برآشفت و گفت باید این مرتد خونخوار را با سپاهی نامحصور
در جنبش بطرف قفقاز آمده جنگهای بسیار با پادشاه خزر نمودند و عاقبت او را منهزم ساخته شهرهای متصرفه
او را از سپاهیانش برداخته در این سال امام موسی بن جعفر در زندان هرون در سرنجاه و چهار سالگی مسموم
گردیده و شهید شد و موسی بن عیسی و محمد بن صبیه معروف بابن سماک واعظ و یونس بن حبیب نحوی وفات یافتند
و شارلمان با اعراب سکنه جزایر دریای سفید بجنگ درآمد

ذکر وقایع سنه ۱۰۱ و عزل دادن امونی که علی بن عیسی فرستاده بود و مکالمه او با یحیی بن خالد برمکی

در این سال هرون الرشید مشیر ایجکار ها ایالات و ولایات را تغییر و تبدیل داد شها ایالت خراسان و افغانستان
بعلی بن عیسی بن ماهان برقرار بود و علی بن عیسی مبلغ خطیری بعناوین مختلفه علاوه از مالیات مقرر از خراسان
و افغانستان باز یافت کرد و محمن خود نمائی در دربار هرون فرستاد که نزدیک هزار شتر بود چنانچه صاحب
فارسنامه ناصری حاجی میرزا حسن فسائی مینگارد و هرون بسیار مسرور شد و بیحیی بن خالد گفت که آنچه فضل
فرزندت علاوه بر پیشکشی سید از چیزی قابل نبود که کنون علی بن عیسی این مقدار فرستاد پس آن اموال چه شد
و مخزن چه پیکرد یحیی بن خالد گفت خلیفه بسلامت باشد آن مالها نزد صاحبان او موجود است و این مالها
بعنف گرفته شده است بالجمله صاحب منتظم ناصری محمد حسن خان صنیع الدوله که مشیر آن حکایات و وقایع
از کتاب او نقل شده میاورد که علی بن عیسی مدت ده سال در خراسان با استقلال و استبداد از طرف هرون
حکمرانی داشت بالجمله هرون در امسال حماد بربری را بحکمرانی یمن و مکه برداشت و داود بن یزید را بحکومت
سند مقرر کرد و بلاد جبل که عراق عجم باشد به یحیا بن عبد الرحمن بن عبد الله بن مالک حکمرانی طبرستان را بمحمد بن رازی زرنی
فرمود و همین سال رسولان با تحف و هدایا از نزد پادشاه ترکستان شارلمان بدربار خلافت آمدند و
من شارلمان و خلیفه باب تبادل هدایا و مراسلات گشوده گردید و ابراهیم بن اغلب بحکومت افریقیا برقرار
شد و مراد از افریقیا که گذشته میشود آن عبارت از تونس تا مصر بوده است در این سال نیز حکم بن هشام
در اسپانیا به ترویج زبان و خط عربی کوشش نمود و قدغن کرد مجموع مردم بزبان عربی تکلم نمایند چنانچه بیشتر جماعت
عرب در ایران و افغانستان و ترکستان این رویه را داشتند ولی ایرانیان بخلاف مردم فلسطین و تونس

دیگر از مغرب اقصی و طرابلس غرب و مصر و سودان که همه زبانشان بغیر عربی بود و همه بی شد زبان فارسی خود را از دست نداده که تاکنون بان زبان شیرین تکلم میکنند در این سال عبدالله بن عبدالعزیز بن عمر بن الخطاب کعابدی کنانه بود وفات یافت

ذکر وقایع سنه ۱۸۵ و طغیان مردم طبرستان و کشته شدن مهرویه رازی

در این سال مردم طبرستان سر طغیان برداشته و راه مخالفت و مخاصمت را پیش گرفتند مهرویه رازی هر قدر آنان را به مسالمت و سکوت دعوت کرد کسی بسخنانش وقعی ننهاد ناچار طبل جنگ کوفت و سر بکوبی آنان با جوان خود قیام کرد مردم روز بروز بر اشتداد و جدشان افزوده گردید و جنگ خانگی سخت کرد و عاقبت مهرویه با جمعی یارانش کشته گردیدند چون این خبر در بغداد انتشار یافت هرون فرماندار تا عبدالله بن سعید الحرشی با سپاهی باین طرف طبرستان براند و مردم را کما هی سخت بداد و آن سرکشان را زمینان برانداخت همدرین سال عم منصور که نامش عبدالصمد بن علی بن عبدالله باشد و یزدین مرثد بن زایدهٔ شیبانی و محمد بن ابراهیم امام وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۱۸۶ و تقسیم ممالک اسلامیه مابین هرون و مامون و سجل و ثیقه نامهٔ این کار در مکه معظمه

در این سال هرون الرشید بعزم حج گزاردن با دو فرزند رشیدش محمد امین و مامون حرکت و در هر جا باب احسان و کرم بگشود در مدینه سه بار خلعت گرانبها داد و هر دفعه بجامه یک تن که خودش و محمد امین و مامون باشد احسان و انعامی بر مردم کرد و چون از اعمال حج در مکه فراغت حاصل کرد و بازمانده مدینه سرکرت بخوبی احسان نمود که هر بار بجامه خود امین و مامون محبوب کرد آنگاه ممالک متصرفهٔ خود را در میانهٔ امین و مامون قسمت کرد که شرقی مملکت از عقبهٔ همدان که گرمانشاه و همران و نهاوند و قم و طهران و کاشان و اصفهان و تمامی جنوب ایران و مازندران و گیلان و طبرستان و خراسان و افغانستان و هندوستان و ترکستان باشد مخصوص عبدالله مامون باشد و غربی مملکتش که عبارت از بغداد و واسط و کوفه و مدینه و حجاز و طائف و شام و فلسطین و بصره و موصل و جزیره و ارمینیه و بحرین و یمن و مصر و سودان و مغرب باشد باختصاص محمد امین مقرر کرد و وثیقه نامه مشروحا نگاشت که این محل از قلمرو بغداد و مابین پای مملکتش مروشاه جهان باشد و هر یک زودتر وفات کنند مملکتش آن دیگری باشد و پسر سوم قاسم را ملقب بمؤتمن کرد و او را بعبدالملک بن صالح عباسی سپرد که تربیت نماید عبدالملک از هرون درخواست کرد که قاسم را از مملکت بی بهره نفرماید هرون جواب رضائی و ولایت اندلس داشت انگاه مازکه بسمت بغداد در حرکت شد در خاک روم در این سال انقلاب بزرگی حادث شد و مکاریان که قسطنطین خود را بطمع سلطنت کشته مخلوع گردید و بجایش امپراطور (ایرنه) برقرار گردید در این سال در اسپانیا میان حکم بن هشام و عمویش عبدالله بن عبدالرحمن کار بمبالغت و مصالحت انجام گرفت و شقران بن علی زاهد اندلس را شد که از موالی عیسی بن عبدالله بود و با ادریس بن عبدالله در مغرب علم شورش برافراشت وفات در این سال کرد

ذکر وقایع سنه ۱۸۷ و غضب هرون الرشید بال برمک و مآل کار آنها

در این سال آفتاب اقبال آل برمک که مدت هفده سال با سرتاسر مملکت بیرون را انباز سیاست و شوکت

دولت منور ساخته بود و بجاه و مفاخر اصفهان را زوال گذارده و بنا بشیوه دیرینه خلفای بنی عباس قشیه استبداد و
سفاکی هرون ریشه آل برمک را از بن برانداخت و بجعفر المقدم کشت و یحیا و فضل را بحاجه زندان انداخت و تمامی اموال
و اثقال ایشان متصرف شد و بر هر یک نامی آنان جسم نموده و بکار زندان این سطور در جلد سوم این همایون کتاب شرح حالات
مجمله و مفاسد یحیا بن خالد و فضل بن یحیا و جعفر بن یحیا و سبب بغض و کینه هرون نسبت بایشان و دودمان کهن و نکبت
آنان را بیکان بیکان خواهیم بترتیب حروف تهجی نگاشت و در دوازده سال دوران این مسئله نزدیک تاریخی هم برداشت
نامعلوم کرد و مقصبات جایزه و قرون اولی از اعراب نسبت باهجام و کسانیکه عرب بوده اند چه میگردد است از جمله
شاه محمد بن خالد برمک و او و اولادش از شرار آتش غضب هرون جان بدر بردند و پس از زمان دراز توانستند بر کیان هرون
نیز دامی کرده و جنت بدیه سرای کشیده که تفصیل نگاشته بجای خود میشود و این سال بازنشسته طوایف مضریه و یمانیه
در شام شروع شد و هرون ساکت ساخت همین سال فضیل بن عیاض و ابو مسلم قسار نحوی که گدائی از او
افاده میکرده بود و هرثمة بن اعین طبیب کوفی وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۱۸۸ و جنگ امپراطور نیسفر روم با هرون

چون امپراطور نیسفر کیفیت جلوسش و بحث سنه ۱۸۷ اشاره شد استقراری کامل حاصل کرد و دانست هرون الرشید
همه ساله خراجی هنگفت از ممالک روم میگیرد و از ادای او سر باز زد و در تجهیز سپاه و تهیه لشکر و جنگ افزار پرداخت و با بذل
زمانی قشونی انبوه مهیا ساخت و بجنگ هرون درآمد و مدت سه سال جنگ او با هرون الرشید امتداد
یافت و اردوگاه سپاه عرب و طاهره شد هرقله بود که هرون اسد خود را بکشت در این سال هرون
بعزم غزا عزیمت کرد و حج بیت الله بجای آورد و این آخرین حجش بود در این سال عباس بن احنف شاعر
و سعید بن عیسی کاتب عبد الرحمن بامرس رفته بودند وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۱۸۹ و حرکت هرون بسمت خراسان از حوف صلی بن عیسی بن ماهان و رفتن و عودتش به رقه

در این سال بسمع هرون رسانیدند که علی بن عیسی بن ماهان در خراسان علم خودسری برافراشته و راه طغیان
و مخالفت گرفته هرون سخت بخشم اندر شد و بر سر این حال بی ساس و خبر ای مغز راه عراق عجم پیش گرفت
و چون بری رسید و علی بن عیسی خبردار شد با تحف و هدایای شایان هرون را در ری استقبال کرد و از
در ضراعت و بندگی برآمد هرون دانست که مردم و قشون از راه سعایت کرده اند او را نواخت و با شفقات
امیرانه خود سندش ساخت و مجددا او را مامور خراسان کرد و ببغداد برگشت و چون تا این سال جعفر
بن یحیا بر مکی بر سر جسر بغداد آویخته بود فرمان داد تا بزیر آرند و سوزانیدند و خاکسترش بر باد استبداد داد و در این
وقت هرون بحکومت طبرستان و دیلم و دماوند و همدان را بعبد الله بن مالک و محمد بن حسن شیبانی نحویه صاحب ابو حنیفه داد

ذکر وقایع سنه ۱۹۰ و فوت یحیای برمکی در حبس

یحیا بن خالد برمکی که بحکم هرون الرشید در سنه ۱۸۷ در رقه محبوس گردید امسال بسن هفتاد و سالگی در حبس وفات یافت

وراقع بن لیث بن نصر بن سیار که حکمران ماوراء النهر بود از مغرور نیش امسال خبر مخالفت سر بمخالفت و مخاصمت بیرون برداشت و بتهیه سپاه پرداخت و خود را مهیای جنگ و جدال ساخت هرون در امسال فرخاک روم پس از جنگ مولانی فاتح شد و شهر سرقد را متصرف گردید و در این سال آل عباس معرف بیاطلاعت برآمده و شهر خاسر اپای تخت گرفته و در این سال حمید بن معرف بحکومت مصر معین شد و پس از رسیدن بمصر قلم بسیار کرد

ذکر وقایع سنه ۱۹۱ و تعیین هرثمة بن اعین بحکومت خراسان و جنگ با رافع و مصمم شدن هرون بسفر خراسان

چون خبر طغیان رافع بن لیث بن نصر بن سیار حکمران ترکستان بگوش هرون رسید که با سپاهی انبوه از هر گرد و مهیای جنگ است بهتر دانست که خود نهضه عازم خراسان گردد و در انجا از کار او و خیالات علی بن عیسی بن ماهان کاملا واقف گردد و انگاه بجانب ماوراء النهر عزیمت نماید بدین خیال محمد امین را بجای خود نشانید و امناء دیوان حضرت و عمای دولت را سفارش فرمود که در غیاب او در خدمت امین کوشند و مسامحه در هیچ امری بازنگذارند و بمناسبت انکه طرق که میبایست بلشکر و خاصه خراسان و ترکستان از قدیم و عهد بعهد مامون محبوب مشده او را مرخص داشت متعمد مصلحت دید او دید که علی بن عیسی را مامور دارد که سپاه او را گرفتی و طغیان و مخالفت او هم مانند رافع بن لیث سرکوبی برداره و هرثمة بن اعین را امر داد که بجنگ رافع بن لیث برقرار آید هرثمة حسب الامر خلیفه بشتابی مامعه و قبل از حرکت هرون بطرف خراسان در رقت آمد و چون هرون رسید امورات را منظم ساخت و علی بن عیسی را بمنصب نواب و حکام خراسان و افغانستان پرداخت انگاه برای رفع سرکشی رافع بن لیث بطرف ترکستان و سمرقند حرکت آمد از این سوی هرون کتبه شاهانه و فقطه خسروانه از رقه هرون شد در این سال عامت امپراطور روم از سپاه عرب شکست خورد و بذریعه سولان چرب زبان باب مسالمت و مصالحت گشود و غرامتی بزرگ داد و مقرر شد که در خاک انا طول قلعجات و حصون نظامی بنا نماید و هم پادشاه انا بیاید این سال جزیره کریت از اعراب باز گرفت

ذکر وقایع سنه ۱۹۲ و روانه شدن هرون بطرف جرجان و ناخوشی احوالی او

در پنجم شعبان این سال بود که هرون از بغداد بیرون شد و راه خراسان مش گرفت و از زمان خروج او از بغداد امارت نقابت و علامت کسالت در او نمودار بود و هر قدر قطع منازل کردی بیشتر بر ناهت مرجش افزود چنانچه هنوز تا بجرجان نرسید و امر داد که تا سپاهیانیکه رسیده اند بعد و هرثمة بن اعین بطرف مرو روند هرثمة در مرو چنانچه اشاره شد مقدم بتغییر و تبدیل حکام پرداخت سپس علی بن عیسی بن ماهان را در زیر شکنجه و عذاب فرود و آنچه داشت متصرف شد و او را بهر چه بدتر روانه بغداد کرد و هرون از رسیدن از جرجان بطرف طوس که حالیه مشهور به مشهد است روانه گردید و در حوالی طوس و جبرئیل بن بختیشوع طبیب خاص او و جمعی دیگر بودند در این وقت بسمع هرون رسید که در آذربایجان خرمیه خروج نموده و جمعی از متفرقه را دور خود جمع کرده هرون امر داد عبد الله بن مالک با ده هزار سوار جرار بدان صوب بشتابد و آن فتنه را بخواباند در این سال در خراسان نیز خرمه خارجی خروج کرد و با گروهی بسیار سر طغیان برداشت و از مردم هرات و سجستان مردمی متابعت او را نمودند و عاقبت به

سال سعید فقید ابو احمد الله نیشابوری بخوانید هم درین سال عیسی بن محمد بن منصور و بهلول مجنون وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۱۹۳ و وفات هرون الرشید در طوس و انتشار خبر موت او در مرو و بغداد

چون هرون بطوس رسید خبر فتنه رافع بن لیث بن نصر بن سیار والی ماوراء النهر بگوش او رسید و مهرشه معین جنگ با رافع و لشکر او فرستاد و رافع را اسیر کرده بود و بدرگاه فرستاده بود و چون بسیار مسرت خاطر اظهار داشت و فرمان داد تا مقدم او را معاقر ساختند و او را بحضور پیش تخت پاره پاره کردند پس این گشتار نامبارک هرون را فسرده خاطر شده و از دست برفت چون بهوش آمد حالش دگرگون گردید و تا سه روز نقاهتش بیش کشید و روز سوم جمادی الثانی دوشنبه سنه خمس و ثمانین و مائة سالگی وفات یافت و مدت خلافتش بیست و سال دو ماه نوزده روز بود و در این وقت عبد الله مامون با مرو بود و هرون را در همان خانه که منزل داشت مدفون ساختند و پس از آن مامون گنبدی بر قبرش برافراشت و اینک مضجع حضرت رضا زیارتگاه جهان گشته که باز تعمیر شده میباشد در این وقت فضل بن یحیی بن خالد برمک که در حبس هرون بود و محرم این سال پس چهل و پنج سالگی وفات یافت و چون خبر موت هرون در بغداد و خراسان انتشار یافت در مرو و مرو روذ مبایعت مامون و در بغداد ببیعت امین قیام کردند

ذکر وقایع سنه ۱۹۴ و آغاز مناقشه و مخاصمه بین امین و مامون بر سر خلافت

در این وقت محمد امین در بغداد بمسند خلافت نشست و برادر خود قاسم مؤتمن را از حکومت جزیره معزول کرده بجای او قنسرین برداشت و عبد الله سعید الحرشی را بحکومت حمص برقرار کرد و علی بن عیسی بن ماهان را که برادر زن امین معنونه بغداد فرستاده بود از حبس هرون آمد و او را بنواخت و مامور نمود که با سپاهی بدین طرف خراسان حرکت نماید و مامون را گرفتار سازد علی بن عیسی با لشکری مجهز طی طریق کرد چون بحدود همدان رسید طاهر بن حسین بن مصعب خزاعی که ذو الیمینین اشتهار یافت سر راه بر او گرفت و وی را بشکست و لقب طاهر که ذو الیمینین اشتهار گرفت این است چنانچه صاحب منتظم ناصری میآورد که طاهر در این جنگ کفی از ابهان علی بن عیسی را با شمشیری که در دست گرفته بود بخاک انداخت بدین جهت ذو الیمینین مشهور شد در این سال شقیق زاهد بلخی کشته گردید و شرح حال او در جلد سوم این کتاب ذیل سرگذشت مشاهیر بلخ خواهد یافت

ذکر وقایع سنه ۱۹۵ و جنگ بین طاهر و سپاه بغداد و کشته شدن علی بن عیسی

چون سپاهیان طاهر بن حسین ذو الیمینین و علی بن عیسی بن ماهان بمقابله و مقاتله با یکدیگر برآمدند در همین معرکه را از خون کیدگر گلگون ساختند عاقبت سپاه علی بن عیسی منهزم گردید و علی با جمعی از سران سپاه او مقتول شدند طاهر بر سر علی بن عیسی با کمال فتح و فیروزی مرو فرستاد و قاصد فتح فاصله دو روز از طهران نامبرده برفت و این خبر فتح را رسانید لشکر بی سردار این راه فرار گرفتند و بطرف بغداد روانه شدند طاهر جمیع جهات عسکر را متعاقب بستاد و از طرف خود نایبی نشانید در این سال ابو نواس حسن بن هانی وفات یافت و ابو نواس از شعرای معاصرین هرون بود در فراست و فطانت بی نظیر بود چنانچه مسئله هرون با مغنیان که این شعر را بجهت هرون فرستاد و الکلام الجلیل بالخاء و شعرا هر یک این مصرع را تضمین کردند و ابو نواس چنین داد

ندیده و نشنیده به شعر در آورد و تضمین کرد معروف است چون خبر قتل علی بن عیسی و انهزام سپاه عراق بسمع امین رسید
احمد بن مرثد و عبدالله حمید بن قحطبه را با سپاهی گزیده بجنگ طاهر نامزد و روانه داشت و اینان هر یک
سردار بیست هزار سوار جرار بودند ولی از خوش بختی مامون در میان این سردار منازعت رخ داد کاری نکرده برگشتند
و امین عبدالرحمن بن جبله را بجنگ طاهر فرستاد و در ظاهر همدان بین دو سپاه جنگ در پیوست و بسیاری
کشته شدند و عاقبت سپاه عراق بهمدان داخل شده متحصن شدند و عاقبت امان طلبیدند و بجنگ باز آمدند
عبدالرحمن بن جبله با جمعی کشته شدند و طاهر سرهای ایشان را برگرفت و با نامه فتح بمرو فرستاد مامون شاد
خاطر گردید در آن وقت وزارت مامون با فضل بن سهل ذوالریاستین بود و فضل خلاف آنکه در کیاست و سیاست
یگانه آفاق بود در علم فلک و ریاضی نیز با وقوف بود و مامون را مطمئن ساخته بود که فتح و فیروزی در هر جا
همعنان سپاه تو خواهد بود و تو شاه بدون مشارکت دیگری بر سریر خلافت متمکن خواهی شد بالجمله
مامون مقرر کرد که هرثمة بن اعین با سپاهی بسیار بطرف عراق عجم حرکت کند و بلادی که طاهر گرفته بتصرف آرد
و طاهر از همدان بطرف بغداد حرکت نماید طاهر با سپاه خویش بطرف اهواز روانه گردید و در هر جا با سپاهیان
امین تصادف میکرد فتح و فیروزی نصیب او بود بدین منوال در ظرف این سال پیش میرفت از آنسوی چون
اخبار فتوحات طاهر گوشزد مامون گردید بر اطمینانش افزوده گردید در خراسان خود را امیرالمؤمنین نامید و خطبا
در هر جا خطبه بنام او میخواندند و مامون بلاد چندی که حدود آن از مشرق از کوه همدان بود با تبت چین در طول
و از دریای عمان تا دریای قزوین و مازندران در عرض بود بفضل بن سهل ارزانی نمود و او را بلقب ذوالریاستین
بمناسبت آنکه صاحب سیف و قلم بود ملقب ساخت و باشفاقات خسروانه بنواخت و برادرش حسن بن سهل را
بوزارت مالیه برگزید در این وقت چون خبر کشته شدن علی بن عیسی در بغداد بگوش حسین پسر علی بن عیسی رسید
و از زیاد فتوحات سپاه خراسان که بسرداری طاهر بود شایع گردید و نزدیک شدن سپاه مامون به بغداد
بحقیقت پیوست حسین با جمعی از بزرگان متفق شدند که امین را خلع کرده و همگی بمبایعت و متابعت مامون گردن
نهند بدین خیال امین را خلع کردند ولی حسین بن علی بن عیسی بخیالات باطل راه خراسان پیش گرفت که این مژده را
رساند و از گزند سیاست مامون محفوظ ماند چون مردم خبردار شدند بتعقیبش تاختند و جنگی در انداختند و او را
مقتول ساختند و برگشته مجددا امین را بسریر خلافت نشانیدند و کمر معاضدت و معاونت او در میان بستند در
این سال در افریقا بین مردم طرابلس غرب با ابراهیم بن غالب بمنازعت برخاستند و ابراهیم آنان را ساکت کرد و پسر
خود عبدالله را حکمران طرابلس غرب کرد

ذکر وقایع سنه ۱۹۷ و محاصره بغداد بدست طاهر بن حسین و هرثمة بن اعین و بیرون شدن بسیاری بطرف خراسان

این سال رایت اقبال مامون باهتزاز آمد و همه جا سپاه و سردار امین مغلوب و مقتول شدند و طاهر بن
حسین ذوالیمینین و هرثمة بن اعین اطراف بغداد را محاصره نمودند دخول و خروج اشخاص و ارزاق را مانع آمدند

سه شب خلوه و محفل ما کوات و کثرت دوان و با زل و حرق و دست اندازی اشرار کار سکنه بغداد را سخت نمود و بکلی سکان و مال و ناموس خویش مامون خود بزرگان و اقطاب و عمایم را کنده و در گوشه ها خزیده گردیدند فضل بن ربیع که وزیر و مشیر امین بود و امین بواسطه جهالت و نادانی او و بدین ثابت گرفتار شده خود و فکر نابود از نسوی خود امین مشغول شرب مدام و عشرت با شاهدان سیمین اندام و نوه فکر مال کار و حاقت احوال نمیبود و خیال نمیکرد زمانیکه خبر کشته شدن علی بن عیسی و سکست فاحش سپاه بانشر اقاصد اطراف میرسید و او ما کوتر نامی که در مصاحبت منظر و حاجت کفتا بی نظیر بود و قابل نشسته صید ما می میکرد و ناگاه بطراف قاصد ما یک در زد کزبان او را نیکونه بیانات دلکش دلکوتر دو ما هی صید کرده و من تا کنون بیچ ما هی صید نکرده ام قاصد بجز افکر فرو رفت و پس نخواست این خلافت و سلطنت در بن بخش نیاید یا الجمله امسال محاصره بغداد اطول انجامید و راه بکلی بسته گردید و امیدها قطع شد و امین بفکر جنگ صلح و مسالمت افتاد ولی حاشیه نشینان او را اغفال کرده و همه روز با میدفوجی او را امیدوار نمیشد تا این هنگام مامون که در بغداد بودند مانند منصور بن مهدی و مأمون بن رشید و بسیاری از بزرگان و اشراف بطرف خراسان روانه شده و بدربار مامون شتافتند و مورد اکرام گردیدند

ذکر وقایع سنه ۱۹۸ و کشته شدن امین و داخل شدن طاهر در بغداد

چون کار بغداد و بغدادیان بانجا درجه فلاکت و پریشانی رسید امین آنچه از اوانی شیشه و زر و سیم و جواهر داشت مصروف مؤونه و کاری از پیش نرفت و از اول و اواسط بغداد کاروانی اندازه بزرگان و اعیان سخت گرفتند امین ناچار بواسطه اندک اقتداری که با هرثمة بن اعین داشت باب مکاتبه با بکر و کرد اکرم را با ما مون با شد از سر خلافت برخیزم و به برادر خود مبایعت و متابعت کنم تا آنکه من و زن و فرزندان مامون با سیم و در پناه خلیفه زندگی کنیم هرثمة باو نگاشت اسوده خاطر باش که تو را پناه دهم و در امن و حمایت مامون عمر بسر خواهی برد پس امشب باز دمن آی تا قاصدی بمرو فرستم و شرح ما وقع را بنگارم امین چون شب شد و تاریکی عالم را فرگرفت نقاشی با مجمعه مهمان خود نشسته که از در جمله عبور نمود طاهر از مواصفت امین با هرثمة واقف گردید فوجی را فرستاد و چون قایق امین بحرکت آمد سپاهیان طاهر قایق را گرفته و امین را بآب افکنده و او را با ما نش گرفتار و در همان شب سر از تنش ربوده شد و طاهر سر امین را با فرقه بغداد فرستاد و این واقعه در بیست و چهارم سنه ۱۹۸ واقع گردید ما در روز جمعه طاهر به بغداد با فیروزمندی کامل وارد گردید و امور را منظم کرد و مدت خلافت امین بیست و شش سال و مدت خلافتش چهار سال و شش ماه بود

ذکر وقایع سنه ۱۹۹ و خروج طباطبای علوی و جنگ با ابو وقفه ابوالسرایا و عاقبت کار آنها

چون کار بانک و ملت یکسره گردید و امین بخون خود غلطید و مردم بغداد سر بمبایعت و متابعت مامون در آوردند و خطباء در جمعه نام او را در خطبه بنام خوانند و در مرو شاه بهمان مار یکه خلافت نشست و تمامی شهرهای شرقی مانند جبن بن سهل برادر فضل بن سهل ذوالریاستین اندانی داشت و او بمدت یکسال و اندی عباد و بکاشت و چون حسن بن سهل به بغداد رسید سرکشان و یاغیان را کوشمالی بسزا داده و دست جور و عداوت را بسکنه

گشاده طاهر برای رفع نصر بن شبث عامر بشام گردیده و هرثمة بن اعین بطرف خراسان روانه گردید تا نزد
گشت و چون طاهر از بغداد بیرون شد خبر عزل او را چنین شهری که بصرب شمشیر گرفته بود منتشر شد و اشاعات
دیگر مانند اینکه کلیهٔ امور مامون مربوط این دو برادر است و فضل بن سهل در مرو مامون را در قصر سلطنتی از داشتن کنیزان
چندی برای همخوابگی سادات علوی بطرف ولایت و خلاف اغوا نموده و همه گونه سری از برای استواری فتنه شد
از آنجمله محمد بن اسمعیل بن ابراهیم بن حسن مشهور بابن طباطبای علوی کوفه را بخلافت ولایت کرده و مردم را بمبایعت حضرت
رضا دعوت نمود و ابوالسرایا سری بن منصور که از سرکردگان سپاه هرثمة بن اعین بود از بغداد بکوفه و با و پیوست و کار
طباطبا بالا گرفت چون این خبر بحسن بن سهل رسید زهیر بن مسیب ضبی را با دو هزار سرباز بمحاربت طباطبا
فرستاد و زهیر منهزم گردید و شوکت و اقتدار ابوالسرایا در کوفه دو چندان شد پس از آن ابوالسرایا طباطبا را مسموم
ساخت و محمد بن محمد بن زید را که طفلی نابالغ و از نژاد علی بن ابی طالب بود بریاست برداشت حسن بن سهل بامحاربه
هرثمة بن اعین که راه خراسان پیش گرفته بود بخواست و هرثمة عودت کرد و با ابوالسرایا جنگی کرده او را منهزم ساخت
و دنیا از وجودش بپرداخت و سر او را با محمد علوی نزد حسن بن سهل فرستاد و او انعام را بمرو نزد مامون فرستاد
در این سال ثابت بن نصر ماجان پادشاه فرغانستان بمرد و پسرش نوی بجایش بنشست و تمام فرغانستان بخبر خاک
ایتاباد تصرف آمد ابو حسین بن منصب مدبر طاهر ذوالیمینین و عبدالله منهزم بغداد فرار نمود

ذکر وقایع سنهٔ وفشه عبلوی و خروج دیلمان و سرشماری عباسیان

در این وقت منبوذ فشه طباطبای و ابوالسرایا تمام نشده بود که اشوب دیگری نمودار شد و ابراهیم بن موسی جعفر
صادق خروج کرده رایت عصیان برافراشت و جمعی از جوادی و بکاء دور او گرفتند و کار ابراهیم بالا گرفت حکمران مکه داود
بن موسی بن عیسی از جانب مامون بود با او بجنگید و منهزم شد و حسین بن حسن افطس علوی در طواف مستقبال
برافراشت و هرثمة بن اعین با حسن بن سهل مخالف شد و در خاطر داشت که چون بمرو رود با مامون نهاده که
خروج بر عراق با و اسعد سکیجای حسن بن سهل بوده و حسن این مطلب را فهمیده و سری نزد او فرستاده و او را از این واقعه خبردار کرد و فضل اتفاق را بهرثمة نزد مامون سعایت کرده که محض رسیدن هرثمة
بمرو مامون حکم قتل او داده در این وقت مامون حکم داد که تا بنی عباس را شماره کردند و شماره اتفاقی و سه هزار
نفر مرد و زن بحساب آمد همه را بخلوف کرخی وفات کردند و در این سال حکم بن هشام بن عبدالرحمن اموی
اسپانیا سپاهی بسرداری عبدالکریم بن مغیث بجنگ فرنگیانی که بارسلونس را متصرف شده بودند فرستاد
و خلقی از طرفین کشته شدند

ذکر وقایع سنهٔ وشالیات بغداد و ولیعهد شدن حضرت رضا در مرو

چون کرات وقایع مختلفه در بغداد بدرجهٔ رسید که حسن بن سهل که خود فرمانگذار کل بود خائف گردید بهرثمة رفت و در آنجا
رحل اقامت افکند عاقبت در بغداد خالد بن الدریوس که یکی از سرجنبانان محلات بغداد بود جمعیتی با خود یار
و دعوی کار نمود و برفع او اقدام کرد و در این بین یک نفر سهل بن سلامهٔ انصاری که از متوسط

مردم و اصلاح خراسانی بود قسمتی گردن آویخته و هر کوچه و بازار و گذر که رسش آمد و امر معروف و نهی از منکر نمود و مشد رجا
و اطراف سهل هم گروهی جمع شده و فرمانش اجابت میکردند و اطاعتش را واجب میدانستند و خود این شخص است بدین
واسطه مقامی پیدا کرد و مرجع مردم گردید تا بجائی که اغلب اوقات حسن بن سهل بسیار دلهم گردید و پریشانی مردم را می انتها
شد چون این اخبار بسمع مامون میرسید و علت از فضل بن سهل میپرسید فضل حکمت تمامی نقشها را معلوم نمود و مامون
باستصواب فضل بن سهل حضرت رضا را بخراسان و ولیعهد فرستاد و چون بمرو والیت عهدی حضرت رضا را
عاید و بغداد شایع شد سلسله عباسیه را شعشه و از همه دنیا در باره مامون سخن گفته شد و ولایت عهدی حضرت
رضا در رمضان سنه ۲۰۱ در مرو واقع گردید و مامون فرمانداد تا عباسیان شعار سیاه که علامه و لباس سیاه بود
مبدل بسبزی کردند و مامون فرمانداد تا عیسی بن محمد بن ابی خالد را بغداد از مردم بیعت حضرت رضا بگیرد و چون
عیسی کار مبایعت بدو انجامت فرقه طالقانیه که مردمی عباسیان امتناع کردند خالقانیه آرای سران عباسیان
بر این تعلق گرفت که ابراهیم بن مهدی را بخلافت برداشته و مامون را خلع سازند دران وقت از جانب مامون عبدالله بن
حمزه را به بخارا و طبرستان و دیلم فرستاد زیرا که پادشاه طبرستان شهریار بن شهریار را با پسر پادشاه دیلم از زمه
نخوت و همیت را صاحب مامون بجانی نمایده و مدد و عبدالله را بخانه بانت و جنگی سخت دادند است و عاقبت بانت
و معاودت کرده و دولت گردید بعد سال با یک خبری در خراسان که عمده اش این بود که ابراهیم بن مهدی
کار خلافت گرفت و بنیانش را یعنی کلمه بای نامانی فروریخت چون مامون دانست که بغداد و کار ابراهیم بن مهدی
قوت گرفته و مطلب بن عبدالله بن مالک از طبقات ری و همه را بر ابراهیم بیعت میگیرد و جمیع عباسیان بر ضد مامون قیام
نموده که چرا ولایت عهد را بامام حضرت رضا موده است و بجز لشکر فرو رفت و با فضل بن سهل در این خصوص مشورت و مصلحت
کرد و عاقبت بر آن شد که حضرت رضا را فعلا از ولیعهدی نماید تا بگذرد خبر خود و ام حبیبه را بعقد ازدواج حضرت رضا و خبر
دیگر خود و ام فضل را بعقد نکاح حضرت جواد رضا در آورده بوزارت بسکوت گذرانید تا از وقایع بغداد و کار ابراهیم کاملا آگهی
حاصل کند ناگاه بعزم بغداد و حرکت آمد و حسان بن عباد را بحکومت خراسان و افغانستان برداشت و شعارش
و خلعت فرزندان اسد بن سامان موده حسان بنابامر مامون حکومت همه را به الیاس بن اسد سامانی داد و پس از عزل
حسان بن عباد و حکومت علی هرثمه الیاس از جانب او سر بحکومت مرات برقرار بود و چون با تفاق فضل بن سهل سرخس
رسید فضل بن سهل بگام در شنا گاه چهار تن که یکی غالب بن اسود سعودی و دیگری شطفیلن رومی و سوم فرخ دیلمی
و چهارم موفق صقلبی نامشان بود بگام بخیه و او را قتل رسانده و دیگر نخشید گویند فضل خود دانسته بود و کودان بدر فضل را
او را در حمام بانش انتخاب رسانده و خود را حمام را اختیار کرد که رفع قلبیه از او کرده و چون قاتلان او را گرفته نزد مامون آوردند
گفت چرا چنین نموده که گفته ما امیر تو را بکشتیم مامون فرمانداد تا هر چهار تن را سر برگرفتند چون مطلب بن عبدالله خبر یافت شد
که مامون متوجه بغداد گردیده و نهانی گرفتن بیعت از برای مامون اقدام کرد تا از گزند مامون زمان رسیدن مصون ماند
و چون ابراهیم بن مهدی هم مامون از عمل مطلب مطلع گردید که در خلع او و نصب مامون کار مینماید فرمانداد تا او را حاضر
کنند و مطلب حاضر نشد و ابراهیم فرمانداد تا خانه او را خراب کردند و اسباب او را بغارت دادند حسان از بصره بدیدن مامون رفت

ذکر وقایع سنهٔ ۲۰۳ و تعیین غسان بن عباد بحکومت خراسان و افغانستان و نزدیک شدن مامون به بغداد

مامون چون از اوضاع کار فضل بن سهل بیاسود دانست که کرده عباسیان بازده بوی بمحنت فضا بازنخواهد گردید
مامون او را از ولایت محمدی مخلوع ساز و بنابراین چون بطوس رسید آنحضرت را بنزدیکی دهقانان قریهٔ سناباد مسطور است
مسموم ساخت و فرمانداد تا خبر ارتحال آنبزرگوار را البرعت هر چه تمامتر ببغداد فرستند تا طبقهٔ عباسیان آسوده گردند و کسانیکه
سر بخلافت برداشته اند خلع ید کنند و چون این خبر ببغداد رسید مردمان عراق که ابراهیم بن مهدی را بخلافت و طرفداری
مامون برداشته بودند از اطراف او پراکنده شدند و ابراهیم از خوف مامون بمخبت و مدت چهار سال متواری بود تا
عاقبت بدست مامون گرفتار آمد مانند فضل بن ربیع و ازاینرو او را فضل دوم و یحیائی نیز لقب و عاقبت کرفتار مامون شد و مامون
او را ببخشید و از او کبر و یحیی فضل بن ربیع را ببخشید و این سال زلزله های سخت در افغانستان مانند سغد و خوجان
و طالقان و فاریاب مدت شش روز وقوع یافت و خسارت بسیاری وارد آورد

ذکر وقایع سنهٔ ۲۰۴ و رسیدن مامون به بغداد و مزاوجت او با بوران دخت دختر حسن بن سهل

چون مامون ببغداد رسید حسن بن سهل را با نوای اشفاقات خسروانه متمتع ساخت و مردم را بسته بدست جانب شد
و بتجدید مبایعت و مطابعت موفق شد و تا چند روز عموم مردم ملابس سبز طلب بودند پس از آن مسوّدت موده و ملابس
سیاه که شعار عباسیان بود در بر کردند و ببغداد التفات گرفت و مردمان کرد از خوف از دل و او ملابس ترک
وطن کرده متواری بودند باز ببغداد آمدند و مامون پوران دخت که در جمال و کمال یگانهٔ آفاق و دختر حسن بن سهل
بود بگرفت و مشهور است در زفاف این مواصلت مبالغی مامون بحسن مصروف کردند و تالی این عروسی
دیگر در دنیا بوقوع نپیوسته است بالجمله مامون حکومت کوفه را به برادر خود ابو عیسی واگذاشت و برادر دیگر خود صالحرا
بحکمرانی بصره برداشت و عبید الله بن حسین را بحکومت حرمین گماشت در این سال محمد بن ادریس شافعی و
حسن بن زیاد لولوی و ابو داود و سلیمان بن داود طیالسی و نضر بن شمیل بصری نحوی وفات یافتند و برق
عروسی مامون را با دختر حسن بن سهل در سنهٔ ۲۰۵ نگاشته اند

ذکر وقایع سنهٔ ۲۰۵ و تعیین حکام مامون بجهه هر جا

در این سال مامون طاهر ذوالیمینین را بحکومت مشرق مملکت برگزید و عبید الله بن طاهر را از رقه تا مصر را بدانی
داشت و داود بن ماسجور را بحکومت بصره و بستاق دجله و میامه و بحرین گماشت و عبد الله بن طاهر را مامور
بجنگ نصر بن شبث فرمود و در این سال عیسی بن محمد بن ابی خالد و خراسان را بملک خرمی را محمد دل ساخت
و فشه او را برانداخت و یحیی بن معاذ را بحکومت جزیره و عیسی بن محمد بن ابی خالد را بحکومت آذربایجان و ارمنیه
برداشت و این دو سال داود بن یزید عامل سند و محمد بن مستنیر نحوی و ابو عمر اسحق شیبانی لغوی و حکم بن هشام
پادشاه اسپانیول وفات یافتند (آل طاهر که حکومت خراسان و افغانستان نمودند و مشهورند بطاهریه چون بود
و مدت حکومتشان پنجاه و چهار سال مشتمل و اولشان طاهر بن حسین بن مصعب خزاعی خراسان محمد بن طاهر بن عبد الله بود)

وقایع جهان و جهانیان

ذکر وقایع سنهٔ ۲۰۰ و قصهٔ بابک خرمی و طریقت او و تعیین طلحة بن طاهر ذوالیمینین بحکومت خراسان

در اضاعیف سنوات گذشته اشاره بنام بابک عرضی رفته و در این سنه که موافق با این شخص از مردم آذربایجان و بلقان بود و مذهب دینی او کرکی محرمات بعمل و بعضی محرمات حرام و مستهجن مباحی داشت که جمعی جاهل او را جمع کرده و وقایع و حصون متعدده بتصرف خود و مامون برای رفع شر او مدت چند ماه و سال سرداری با فوجی از سپاه منتخب بدفع و قلع فتنه او نمیشد تا عاقبت در سنهٔ ۲۰۱ مامون خود خواست تا محمد بن حمید طوسی با لشکری فراوان بجانب او شتابد و او و اتباعش را برانداز و محمد بن حمید تا سنهٔ ۲۰۲ کرفتار کار او بود تا خود کشته کردید و فتنه اش بخوابید در آن سال طاهر ذوالیمینین در بغداد بود و آن وقات یافت مخفی نماند محمد بن عمر و الواقد الواقدی و محمد بن عبدالله بن عبدالله علی معروف بابن نمیر و ابوبکر بن ابی شیبان زاده وفات یافتند محمد بن سال طاهر پسر طاهر ذوالیمینین حکومت خراسان را یافت و مدت شش سال حکومتش جواب کشید و احمد بن ابوخالد بجایکاری او مامور شد و پس از رسیدن بخراسان احمد بطرف رفت

ذکر وقایع سنهٔ ۲۰۲ و کرفتاری ابراهیم بن محمد و عاقبت او

در ذیل وقایع سنهٔ ۲۰۱ نکاشته شد که ابراهیم بن مهدی بدعوی خلافت برخاست و بنی بجمعه مبایعت و متابعت او و امن بهت کمارده و از مردم بجمعه خلع مامون و نصب ابراهیم بعمل میکرفتند منجمله ابراهیم بن محمد بن عبدالوهاب بن ابراهیم امام معروف ابن عایشه بود که سعی بسیار در خلع مامون و نصب ابراهیم کرد و چون مامون ببغداد رسید پنهان کردید و مامون جوایز بزرک بجمعه کسانیکه او را بپیدا نمودن مدد دادند مقرر داشت در این سال و بتا آمد و در اوایل سال دویست و دو مامون تکلم کرد و ابراز نمود و این اول کسی از اشراف بنی عباس بود که مصلوب کردید و بجمله در سال قبل در بغداد و نواحی آن قحط و غلای سختی شد و در این سال ارزاق از اطراف برسید و تخفیفی حاصل شد محمد بن سنوات عبدالله بن طاهر ذوالیمینین بعیث را در کیسوم محاصره کرد و عاقبت نصر امان خواست و به عبدالله النجار داد و عبدالله نصر را بدربار خلافت فرستاد محمد بن سنهٔ بین امپراطور روم و عبدالرحمن دوم دوم پادشاه اسپانیا عقد اتفاق بر صنه مامون بسته کرد و محمد بن سال منصور بن نصر از اطاعت نافرمانی بن اغلب حکمران افریقیا سر باز زد و محمد بن سنوات مفضل بن ربیع که شرح حالش در ذیل سال دویست و نهم کذشت وفات یافت

ذکر وقایع سنهٔ ۲۰۱ و شورش مردم درباره مالیات

در این سال مردم قم سر مخالفت برداشته و تخفیفی در مالیات خود خواستند و دلایل چندی بر ضعف مالیه خود آورده و کلی مستغلات و تفاوت آنان بجای نفع ضرر حاصل آورده و در باره مخالفت حاشیه نشینان باشتباه کاری و انزوا کرده مامون علی بن هشام را مجبور بزجر برای تنبیه آن بیچارکان و کرفتن مالیات روانه نمود کرد منظمین را در زیر شکنجه در آورده و مبلغی کزاف از آنها کرفته و علی بن هشام بر مالیات سنوات آینده آنها مبلغی بیفزود تا دیکر باره بدین کونه مطالب اقدام ننمایند محمد بن سال شهریار بن شروین حکمران طبرستان وفات یافت

عبدالله بن طاهر ذوالیمینین بصره و اسکندریه را متصرف شد

ذکر وقایع سنه ۲۱۱ و کشته شدن امیر موصل

در این سال در موصل فتنه بزرگی برخاست و امیر موصل سعید بن الناز دی بدست طرخانان رزیق بن علی بن صدقه ازدی موصلی کشته گردید و چون این خبر بسمع مامون رسید راست شد و محمد بن حمید طوسی را بجنگ رزیق فرستاده مأمور بتنبیه گردانید و در این سال حاجب بن صالح مامور بحکومت سند گردید و چون بسند رسید بشر بن داود را در هندوستان ساخت و داود طرف سند را پسپار شد در این سال موسی بن جعفر که پسر عم حکمران طبرستان سند وفات یافت بیزار عیسی شاعر که معاصر هرون بود درگذشت و ما بیاری خدا در جلد سوم این کتاب در ذیل سرگذشت برمکیان و عباد احوال ارشد شرحی از این ابوالعتاهیه و پست فطرتی و دنائت ذات و کمی صفات او خواهیم نگاشت هم اخنش نحوی بصری و عبدالرزاق بن همام الصنعانی محدث وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۲۱۲ و بحث مامون در خلق قرآن و فضل علی بن ابی طالب

مبادی دولت مامون در سلسله خلفای عباسی در فضایل و کمالات و علوم متنوعه یگانه دهر بود و همواره مایل بعلمای عاصر بن رأی برتری و پیش قدمی بر می افراشت و پیوسته اوقات مجالسش در مباحثات و مکاشفات و حقایق علوم و فنون میگذشت و در این سال ما جمعی از اعلم علماء عصر ان که آبا عن جد بدست دادند و خود قائل بر این بود که قرآن کلام بشر است و بدین عقیده جمعی که مسکر بودند بنواخت و کسانیکه با او هم عقیده بودند از طعام و نوی منع ساخت نیز قائل بر این بود که علی بن ابی طالب بر جمیع صحابه برتری داشته است و در این سال محمد بن السنی از مشایخ بخاری وفات یافت

محمد بن حمید بر موصل استیلا یافت و در یمن زلزله شدید رخ نمود

ذکر وقایع سنه ۲۱۳ و تغییر و تبدیل دادن حکام مامون و تعیین عبدالله بن طاهر بحکمرانی

در سنه ۲۱۳ مامون برخی حکام ولایات را تغییر داد از انجمله پسر خود عباس را بحکومت جزیره و نواحی و سرحدات نغور برداشت و به برادر خود ابی اسحق معتصم شام و مصر را از زانی نمود و چون طلحه بن طاهر ذوالیمینین در خراسان در این سال درگذشت بجایش برادرش عبدالله بن طاهر را برگماشت و علی بن هشام را بحکمرانی قم و کاشان و اصفهان و طهران که این شهرها را اعراق عجم گویند بانضمام آذربایجان مقرر کرد و همدان سال ابراهیم موصلی مغنی که در فن موسیقی بی نظیر بود و علی بن جهله شاعر و ابوعبدالرحمن مقری محدث وفات یافتند و در فرغانه مردم طغیان کردند و چون معتصم بمصر رسید فتنه را بخوابانید و در افریقیا ادریس بن عبدالله وفات یافت و مجلس در فارس در معرب اقتی بود و نیز عاصم بن هلال شیبانی در این سال وفات یافت

ذکر وقایع سنه ۲۱۵ و شروع مناقشه بین مامون و امپراطور روم

چنانچه صاحب منتظم ناصری که سند سلسله این تاریخ میباشد و صحیح میباشد و میآورد که در این سال مامون یک از معماریهای بزرگ روم را از امپراطور بخواست و او از فرستادن آن مهندس امتناع کرد و مامون سخت متغیر گردید و به تجهیز سپاه و تغریز بنه و خرگاه پرداخت و بطرف روم بعزم الصفا بحرکت آمد و جنگ هولناکی بین

سپاه عرب در روم واقع گردید و متعاقب بسنوات بعد پوست بعد بن سال ابو سلیمان الدارانی زاهد و مکی بن ابراهیم بلخی و ابو سعید بخاری و ابو سعید اصمعی نحوی وفات یافته و شرح حال مکی بن ابراهیم بلخی مشروحا در جلد سوم این کتاب بنگارش خواهد شد

ذکر وقایع سنه ۲۱۰ و مقاتله مامون با امپراطور و فتوحات مامون در خاک روم

چنانکه اشاره شد جزم مقابله و مقاتله میان مسلمین و امپراطور روم و چون امپراطور روم از حرکت مامون و جنبش قشون سپاه عرب آگهی یافت بجمع سپاه پرداخت و قشونی مکمل و مجهز آماده ساخت و از قسطنطنیه بعزم استقبال بیرون تاخت پس از تقابل جنگ سختی میان دو سپاه واقع گردید و بسی مرد و مرکب از جانبین بخاک و خون غلطید عاقبت نسیم فیروزی بر پرچم سپاه مامون وزید و ترک چهارده حصون مستحکمه که از جمله انقره بود بدست سپاه مامون در آمد و امپراطور بخواهش خود عقد مسالمت و مصالحت با امپراطور قسطنطین بست و بنیت عزیمت بجانب بغداد کشید بهمن سال

ذکر وقایع سنه ۲۱۸ و وفات مامون و بخلافت نشستن معتصم برادرش در سنه ۲۱۸

چون مامون از خاک روم مظفر و منصور بازگشت شنید در خاک مصر عبد دوس مصری سر مخالفت برداشته و رایت طغیان و مخاصمت برافراشته ناچار همت عزیمت بطرف مصر در کار پیوست و پس از کشش و کوشش بسیار با آن مانکار عاقبت الامر عبد دوس بسیاری کشته و جمعی فرار کرده و خود او اسیر و دستگیر گردید مامون فرمان داد تا سر از تنش برداشته و خود بشام و از آنجا به بغداد مراجعت کرد در این وقت شنید که علی بن هشام حکمران ارمنستان فرقه لاطایل بابک خرمی شده و دل به دین او نهاده مامون بوسایل مختلفه او را بخود جلب و سر از تنش برداشت و خاطر از او فارغ ساخت لیکن فراغت خاطر چندی بدو ساحل چشمه نه بدون که سابق از تیره مسکینشد و از نواحی طرطوس واقع بود باز گشود و چون آب چشمه را بسیار سرد و گوارا یافت لیکن زمان اشامیدن او قدری رطب میل کرد و آب بسیاری بیاشامید و از آب سوزانی در گرفت و طولی نکشید که رخت عزیمت بدیار باقی بربست و جهان را بدرود کرد و وفات او در رجب ۲۱۸ و مدت حیاتش چهل و هشت و ایام سلطنتش بیست و چهار سال و چهار ماه و بیست و سه روز بود و انگاه برادرش و فرزندش عباس نعش او را بطرطوس آورده دفن کرده و عباس دست بُرده با عم بیعت کرد و پس از نیابت عباس عموم امرا بیش آمده با معتصم بیعت نمودند در این سال بشر بن غیاث المریسی وفات یافت

ذکر وقایع سنه ۲۱۹ و بحث معتصم در خلق قرآن و زدن معتصم احمد بن حنبل را تازیانه و حبس کردن او را و خروج محمد بن قاسم از طالقان افغانستان

چون ابو اسحق محمد معتصم برادر مامون بر اریکه خلافت نشست برسم عادات اسلاف مسجد در شد و بمنبر صعود کرده خطبه بلوائی خواند لیکن پس از آن بتغییر و تبدیل احکام پرداخت و اسحق بن ابراهیم بن مصعب را حکومت عراق عجم که عبارت از اصفهان و کاشان و قم باشد داده و او را مامور نمود که بابک خرم را از میان بردارد اسحق با سپاهی بی پایان

و حرکت آمد و پس از مقاتله و مقابله که در آن جنگ شصت هزار تن از اتباع بابک کشته و بخاک و خون آغشته شدند باقی بطرف خاک روم فرار کردند و بابک تمام شد محمد بن سال معتصم بنا بر وصیت پدرش مامون در مذاکرات و مباحثات خلق قرآن فرو
و همه روزه جمعی از علمای بزرگ را خواسته و با آنها در این موضوع صحبت داشت که قرآن حدیث و کلام پیغمبر است و خلق شده
پیغمبر اکرم است از انکه بگوید روزی احمد بن حنبل با او و این موضوع صحبت داشت و میخواست که احمد بن حنبل عقیده
گردد که قرآن کلام پیغمبر و مخلوق پیغمبر اکرم است و از جانب خدا نازل نشده و چون احمد بن حنبل تصدیق باین بیانات نکرد معتصم فرمان داد
تا او را فراشان تازیانه بسیاری زدند و با ذلت و خواری برانند و آن بیکوا را با خوردن تازیانه و دین خواری فرار کرده از مجلس معتصم
بیرون شد و در حبس معتصم مدتها ماند در این سال محمد بن قاسم بن عمر بن علی الحسین و طالبان افغانستان خروج کرده و مردم را بیعت
امام محمد تقی دعوت نمود و جمعی کثیر باطاعت او درآمدند عبدالله بن طاهر چون این خبر بشنید سپاهی در وقت او فرستاد و محمد بن قاسم
از جنگ روبرگاشت و لشکر نساشتاف یعنی حاکم او را مقید ساخت و در مرو نزد عبدالله فرستاد و عبدالله با نامه خرم آنها
عادت او را به بغداد گسیل داشت و چون محمد بن قاسم نزد معتصم رسید پس از عتاب و خطاب او را محبوس نمودند و مدتها در
حبس معتصم بماند هم در اواخر این سال اسحق بن ابراهیم با اسرای خرمیه بابک به بغداد رسید صاحب منتظم ناصری گوید اسحق
صد هزار تن از اتباع بابک خرمی را کشت بغیر از زنان و کودکان که قریب با اسیر شدند و در این سال ابو عثمان فضل بن فوات یافت

ذکر وقایع سنه ۲۲۲ و بنای سامره و مامور شدن افشین بجنگ بابک

در این سال معتصم مسافت پنجاه هزار ستر تا بغداد بنای سامره را گذاشت و بسیاری از عمارات بابک دست آن شهر را بزودی
تمام کرد و اساس خلافت و اسباب سلطنت را از بغداد بآنجا منتقل ساخت و فضل بن مروان وزیر او که نهایت مساعدت در امور
مهمه رسیده بود گرفتار و زندان انداخت و همه چه داشت تصرف آورد و بمجالس محمد بن عبدالملک زیات انشا نمود
همدرین سال معتصم خیذر بن کاوس مشهور به افشین حکومت عراق عجم داده مامور کرد که رفته و فشه بابک را تمام کند افشین
با سپاهی گران بحرکت درآمد و بطرف آذربایجان رانده و بابک جرئی بمقاتله پرداخت که زمین از خون جابنین گلگون
شد و خاقت بابک بطرف خالد کریخت همدرین سال امام محمد تقی بسن سی و پنج سالگی وفات فرزند و فتح و سلطنت

ذکر وقایع سنه ۲۲۳ و جنگ افشین و گرفتار شدن بابک خرمی و برادرش عبدالله

در این وقت نعای کبیر از طرف معتصم با ذخایر و مأکولات بسیاری از برای افشین در سپاره با آذربایجان بود و چون بابکیان
خبردار شدند به بغاقت او شتافتند و چون با او رسیدند جنگی سخت واقع گردید و بغای کبیر منهزم شد و تمامی ماکولات و ذخایر
و سیورسات که بغای کبیر آورده بود بچنگ بابکیان افتاد و خود منهزم و مخذول شده راه بغداد پیش گرفت از آنسوی افشین
با سپاهیانش مانند سیل خروشان رسیده جنگی هولناک میانشان واقع گردید و چون بغای کبیر انهزام خود را با سامره
رسانیده معتصم مجدداً سیورسات کامل با جعفر خیاط به کمک افشین روانه داشت و چون افشین را قوه قاهره
حاصل شد مازیه بغاقت بابکیان برخاست و با کمر اکشت سعی داد و او و برادرش عبدالله را گرفتار نمود و چگونگی را
بدربار خلافت بگاشت معتصم فرمانداد تا آن دو تن را بسامره حاضر سازند در این سال ارمانیوس بن ابی الیاس عیسقانی
و احمد بن مهرز قاضی غیروان وفات یافتند و عبدالرحمن روم پادشاه اسپانیا بشهر طلیطله که از مدائن اندلس بود استیلا

یافت و امیر احمد توفیل را بطرف شرقی اناطول که در تصرف معتصم بود بقتل و غارت فرستاد

ذکر وقایع سنهٔ ۲۲۳ و رسیدن بابک خرمی و برادرش بسامره و عاقبت آنها

در اوایل وقایع سنهٔ مذکوره عزم معتصم بر آن قرار گرفت که بابک خرمی را از میان بردارد و برای این مقصود سپاهی بسرداری حیدر بن کاوس افشین بجنگ او فرستاد و پس از آنکه سنهٔ دویست و بیست و دو بپایان رسید افشین بارمینیه رفت و بابک را در سامره سر بگریبان شد و سرشتهٔ بخت آن بدکردار بدست معتصم افتاد و بسامره فرستاده شد و در آنجا بقتل رسید و شرح این واقعه بطور اجمال آنست که چون بابک از افشین شکست یافت و بارمینیه رفت معتصم عبدالله بن سعید حرشی را با سپاهی بسیار بجنگ بابک فرستاد و عبدالله بن سعید در ارمینیه با بابک جنگ کرد و بابک او را شکست داد و بسیاری از سپاهیان او را بقتل رسانید و عبدالله بن سعید بسامره گریخت و معتصم او را از سپاه خود معزول کرد و اشناس را بجنگ بابک فرستاد و اشناس نیز بابک را شکست داد و بسیاری از سپاهیان او را بقتل رسانید و اشناس بسامره گریخت و معتصم او را از سپاه خود معزول کرد و بغا را بجنگ بابک فرستاد و بغا نیز بابک را شکست داد و بسیاری از سپاهیان او را بقتل رسانید و بغا بسامره گریخت و معتصم او را از سپاه خود معزول کرد و ایتاخ را بجنگ بابک فرستاد و ایتاخ نیز بابک را شکست داد و بسیاری از سپاهیان او را بقتل رسانید و ایتاخ بسامره گریخت و معتصم او را از سپاه خود معزول کرد و افشین را بجنگ بابک فرستاد و افشین بابک را شکست داد و بسیاری از سپاهیان او را بقتل رسانید و بابک بسامره گریخت و معتصم او را از سپاه خود معزول کرد و بابک را بجنگ بابک فرستاد و بابک

و وفات معتصم و نشستن الواثق بالله بجای او

در این سال ابو اسحق محمد المعتصم بعمر سی و دو سالگی و مدت هشت سال و هشت ماه و هشت روز سلطنت درگذشت و او را هشت پسر و هشت دختر بود و او هشتم خلیفه و هشتمین اولاد عباس است و هشت قصر بنا کرد و هشت هزار غلام داشت و هشت هزار هزار دینار و هجده هزار هزار درم و هشتاد هزار اسب و هشتاد هزار استر و هشت هزار جاریه دارا بود و بدین جهت او خلیفه مثمن گفته اند و او خلیفه بود که غلامان ترک را خرید و آنان را ترقی و بر مناصب بزرگ نشانید و چون او درگذشت هرون فرزندش به تخت خلافت برآمد و ملقب به الواثق بالله شد پس از خطبه بکار لشکری و کشوری پرداخت و رجای بن ایوب را بدفع طایفه قیسیه دمشق برگزید و رجا در مرج راهط پس از هزار و پانصد تن کشتن از آنها و فرار باقی آن فتنه را بخوابانید و رجا از دمشق بفلسطین بجنگ مبرقع رفت و او را گرفتار و بیست هزار تن از اتباع او را کشت و خود شرا بسامره فرستاد و چون امپراطور توفیل از معتصم شکست خورد بحجره رفت و در بروی خود بست و چیزی نخورد تا هلاک شد و زوجه اش لوتا در بدنیا بست پسر صغیرش جای نشین گشت در این سال بشر بن حارث زاهد وفات یافت

ذکر وقایع سنه ۲۲۸ و سنه ۲۲۹ و هم معتصم باصلاح امور

چون الواثق بر اریکه جهانبانی نشست همتش را بآبادانی و عمران مصروف داشت و علما و فضلا و سادات را محترم میداشت و محمد بن عبدالملک زیات که وزیر پدرش بود بوزارت گماشت و چون در این سال قحط و غلا در راه مکه بالا گرفت بفقرا فریاد رسی و معاونت نمود و ابواب خیر و احسان بر ویشان گشود در این سال از اتفاقات سنیه در مکه وقت جمره قطعه سنگی از کوه بزیر افتاد و جمعی حجاج را هلاک ساخت و چون الواثق دانست که بزرگان درگاه و مستوفیان و بار یافتگان بارگاه در مال بیت المال دست تطاول و تعدی دراز کرده اند آنها را واداشت تا مبلغی دادند و آسوده شدند همدرین سال ابو تمام حبیب بن اوس طائی شاعر و خلف بن هشام بزار قاری وفات کردند

ذکر وقایع سنه ۲۳۰ و وفات عبدالله بن در خراسان و نصب پسرش طاهر بن عبدالله

در این سال جمعی از اعراب بنی سلیم که در حوالی مدینه ساکن بودند سر بطغیان برداشتند و علم شرارت برافراشتند الواثق بغای کبیر را بدفع آنها فرستاد تا آنها را ساکت گردانید همدرین سال عبدالله بن طاهر ذوالیمینین فرمانفرمای خراسان درگذشت و الواثق بالله بجایش طاهر بن عبدالله را والی خراسان گردانید و در آن وقت ری و طبرستان و کرمان نیز علاوه بر شهرهای خراسان و افغانستان بود که طاهر حکومت داشت خراج آن شهرها در آن زمان چهل و هشت هزار درهم بقول صاحب منتظم ناصری بود در این سال دسته از مجوسان از طرف دریا حمله بخاک اندلس نمودند و آنها را شکست داده تا رسیدند (اشبیلیه) در اینجا سپاه عبدالرحمن روم با مسلمانان متفق گردیده و آنها را شکست دادند و چهار کشتی از آنها گرفته بقیه در کشتیها نشسته راه فرار پیش گرفتند در این سال اشناس ترکی که یک از سرهنگان مقرب الواثق بود و محمد بن سعد بن منیع صاحب طبقات و محمد بن یزداد بن سوید مروزی کاتب مامون و علی بن ابی الجعد ابوالحسن الجوهری ببرد ولادت کردند

ذکر وقایع سنه ۲۳۱ و خروج احمد بن نصر بن مالک و کشته شدن او

چنانچه ذیل احوال مامون و معتصم اشارت شد که آنان را عقیدت بنزول قرآن نبود و قرآن را از مبتکرات حضرت سید

کائنات دانسته و میگفته خلق شده آنحضرت است و بسبب این مسئله جمعی از جهات عالیه رسیده و کسانی را باعتقاد خلق قرآن
سرشت ناگوار هلاکت چشیدند چون الواثق بالله نیز اینرا میدید و اسلاف خود را قرار اخلق شده پیغمبر میدانست مایل بود بسایرین نیز
بروی این عقیده را بقبولاند از اینرو احمد بن نصر بن مالک بن هیثم خزاعی که حدیث از نقبای حق و باسنه خودش در مسئله
حدیث متمسک بود از این مسئله سر باز زده و در عهد خلیفه قیام میکرد و جمعی را وادار در مسابقت نموده قرار داشته
خروج کنند و در آن شب فیراز سعادت طبل که بعهده دار و فه بغداد و صدای طبل را همه کار عیسی آمد و او از عهده
بن نصر محمد بن ابراهیم سردار قشون بغداد را اخبار کرده و سردار احمد و اتباعش را گرفته بسامرا فرستاد و الواثق
کرده و چون او را مأخوذ بهم عقیده نیافت سرازن او و اتباعش برداشت و سر را بجانب بغداد فرستاد و قشون
بعد از این سال جمعی طراران حایک دست و دندان دل سخت نقبی بعمل آورده و مال زیادی از دکان صرافان
معدوم شده همچنین وصیف ترکی از یکی از تجار صراف زرنگی اصفهان و فارس مبلغ سوار الطرفین
بجبر گرفتن گرفته و بگیرد و آن معدوم و تعدی کرده بودند آمد و الواثق با وقت او را بخبر از دنیا گرفته
نموده و در این سال مخارق مغنی و ابو یعقوب یوسف بن یحیی بوانی فقیه احمد بن زیاد هروی و
وفات یافتند و در اندلس بگذشت عبد الرحمن رو حایل خانه احداث شد

ذکر وقایع سنه ۲۳۲ و وفات الواثق و بیعت با متوکل علی الله

در این سال الواثق بالله بعد از پنج سال و نه ماه خلافت و سی و دو سال عمر در روز دوشنبه که از هرون بزرگ
الملقب بالواثق بالله خلیفه از آسته و از ذیل احوالش پیوسته بود و او در حین حیات او را ولیعهد گردانیده و
دولت پس از او جعفر بن معتصم الملقب بالمتوکل علی الله را بخت خلافت نشانیده و در سنه مبایعت با او
سن جعفر شش سالگی بود که بسریر سلطنت برآمد و او سیزدهمین خلیفه از خلفای بنی عباس و هفتمین
در ذیل مأمون نموده و احوالش انواع خبائث شامل بود و است که ضریح امام حسین را خراب کرده و در آن زراعت منع نموده
و در مجالسش نسبت بعلی مرتضی و شیعه مسخرگی میکرد و مجلس ابو العیناء و مخنث بلابس علی در میاه و مسخرگی اتفاق میکرد و فرزندش
منتصر در اوائل عهد و روزی با و گفت علی پسر عم تست او را مسخرگی نکن گوشت او را مخوری نکن و او را در دهان امثال این
سگ که عباده مسخر بخت میاندازد متوکل گوشش را گرفته و بکشید و بقدری که خون از گوشش جاری شد و فرزندش
کاری که کرد و محمد بن عبد الملک زیات وزیر پدرش را گرفت و در تنور آهنی که محمد بن زیات بجهت ابن اسباط مصری ساخته
کرده بود و در آن تنورش انداخته و تمام اموالش را گرفته و بلاکش کرد و این تنور در اطراف صحنهای سرتبز بسیاری که بعهده
شده بود و کرجوس از هر طرف نگران میزد و اذیت میدید تا بعد محمد بن عبد الملک زیات در آن تنور خودش بماند و هر چه داشت
داده و سپس هم در تنور هم ربع اول و تنور جان داد و پس از آن متوکل بسیار رجال دولت و سران ملت چیسیده
و مال بی اندازه ماخوذ کرده و چون در زمان الواثق بالله متوکل منصوب و متقرب بود و بزرگان بابو تو هین میسنودند و در حضور
الواثق بابو انیزمان فانی کرده و بیداد بی اندازه نمود و همین سال خشک سالی و کم آبی در حجاز بسیار و خلقی انبوه از تشنگی
هلاک شدند و در موصل بواسطه کثرت آب بسیاری غرق شدند که عدد مفروض از صد هزار تن گذشت و همین سال

بقای کبیر مامور گردید که خانه عیسی بن زید را که در حجاز سر بشورش گیری برداشته بود متلاشی کند و حرکت کرده آن فتنه را بخوابانید بزودی سپاها محلی و خشک سالی بود که بسیاری هلاک شدند و در افریقا طاعون خوانگی شدید پدید شد که اغلب مردم مهاجرت کردند

ذکر وقایع سنه ۲۳۳ و خلافت منتصر فرزند متوکل

در این سال متوکل فرزند خود منتصر را بحکومت مکه و مدینه برداشت و یحیی بن خاقان خزانه سابق را بوزارت مالیه برگشته اکرد و دیوان خرج سپاهیان را بابراهیم بن عباس واگذاشت در این سال نیز بسیار بارانها بارید و در زیر شکنجه و عذاب آورد و اموال آنرا ماخوذ داشت در این سال بوذکریا یحیی بن معین که با احمد بن حنبل مصاحب بود درگذشت

ذکر وقایع سنه ۲۳۴ و بیعت گرفتن متوکل بجهة سه فرزندش

در این سال متوکل امر داد تا گروه جنایی بسه فرزندش که منتصر و معتز و مؤید بودند مبایعت نمایند و دو فرزند دیگرش موفق و معتمد را بهیچ نشمرد و خلافت را پس از منتصر و پس از منتصر معتز و پس از معتز بمؤید استوار گردد و لی پس از قتل او که بسعی منتصر اجرا شد منتصر ش ماه بیش خلافت نکرد و معتز و مؤید بخلافت رسیدند بخلاف که معتمد سالها بسند خلافت متمکن شد همدرین سال فسر ماذ تا بهود و نصاری مردانشان زنار و زنانشان بازارشان ما پچه مدوزند و دو دیاوین آنان را نباشد همدرین سال محمد بن یعقوب بن جلیس که از بزرگان درگاه بود از متوکل متوهم شده راه آذربایجان پیش گرفت و در شهرمرند در قلعه بکلی پناه برد متوکل امر داد تا محمد بن حاتم بن هرثمه حاکم آذربایجان او را مقید نموده بسامره بفرستد محمد نتوانست متوکل را بساعت و محمد بن حاتم را معزول نمود و محمد و یزن علی بن فضل سعد یرا بجایش مامور نمود بآذربایجان نمود و به تعاقب او بغا الشرابی مامور شد و این بود قلعه مرند را محاصره نمودند و محمد بن یعقوب پس از فرار گرفتار ساخته شد

در این سال محمد بن بشر معتزلی و ابو جعفر زید المحدث و علی بن عبدالله معروف بابن مدینی حافظ و ابو ایوب سلیمان بن داود العقری البصری وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۲۳۵ و ظهور پیغمبر دروغی و کشته شدن او

در این سال در سامره شخصی موسوم بمحمود بن فرج مادعای پیغمبری قیام نمود و چند تن که زیاده از هفده نفر جاهل نبودند متابعت او قبول کردند و محمود خود را ذوالقرنین نخواند چون این خبر بگوش متوکل رسید او را بطلبید پس از بعضی بیانات قرار تا او را بزیر تازیانه زدند و آنقدر او را ضرب تازیانه باو نواختند که جان بسپرد و اصحاب او را نیز محبوس داشتند در

در این سال حسن بن سهل سرخسی وزیر مامون در گذشت و در عهد او سالکی وفات کرد و اسحق بن ابراهیم موصلی که در فن موسیقی از هر گونی مسابقت برده بود از ضد اضداد و اسحق و ابراهیم مرد و نغمات روح افزای ما بر جا گذاشتند و اسحق بن ابراهیم جهرمی که از مفاخر عهد خسرو پرویز بود و در فن علم موسیقی خلاقیت داشت از زبان پهلوی بعربی در آورده بودند و هنوز فعین اسامی فارسی در نواها و نغمات سازهای عربی متداول و معمول است مانند سه گاه و چهارگاه و غیره ما بجمله در این سال نیز عبدالسلام بن رغبان شاعر معروف مدیک الجن وفات یافت

ذکر وقایع سنه ۲۳۶ و امر نمودن متوکل بخراب کردن مضجع امام حسین و قبور اطراف آن

چنانچه اشاره شد در دو سال سنه دو صد و سی و دو شد المتوکل با خانواده طهارت و علی مرتضی و امام حسین و اولاد ایشان

وده از برادر و عم و شمام و ناصر را از بن بنگوا ان و حرم و حواشی و خانه بیرون کرد و در خانه او تش بحدی شد که در این سال تجرات کردن قبر امام حسین فرمان داد و مناری قوی بر کرد در حوالی آن قبر بود و ویران کرده و مردم را منع نمود که بزیارت مشهد حسین نروند و بالجمله المتوکل بضغن و عداوت را با این خانواده ما بشمار رسانید و همیشه با دشمنان علی مرتضی و حسن مجتبی و حسین بن علی دوم از دوستی میزد و صاحب منتظم ناصری محمد حسن خان صنیع الدوله میگوید که او سیرهٔ بهترین خلیفهٔ عباسی بود و حساب او را این قبیل کارها نپوشانید همه این سال محمد بن ابراهیم بن مصعب با مر متوکل مسموم شد و منصور بن مهدی و ابو سعید محمد بن یوسف هروی و ابراهیم بن محمد شافعی وفات یافتند

ذکر وقایع سنهٔ ۲۳۷ و ظهور صالح بن نصر کنانی از نسبت

در این سال مردی از مردمان نسبت موسوم بصالح بن نصر کنانی که در بهادری و شجاعت و دلاوری و جلادت یگانهٔ عصر بود سر بسرکشی برداشت و رایت سروری بجانب سجستان برافراشت و در آنجا با یعقوب بن لیث متفق گشت و بر سجستان استیلا یافت چون طاهر بن عبد الله بن طاهر فرمانفرمای خراسان خبردار گردید سپاهی بنوه بسجستان بفرستاد و صالح بن نصر کنانی بستی از سجستان خارج گردید پس از آن در هم بن حسین که از جملهٔ متظلمین و متضررین رکاب صالح بود جمعی را با خود یار و مدد کار نمود و بر سجستان غلبه کرد و چون از لشکر کشی و سیاست مدن و مملکت گیری واقف نبود یعقوب بن لیث صفاری که مردی شجاع و مدبر و دانا و مقوم بود مهام امور را بدست گرفت و سپاهیان را خود بنظر مساوات و برادری داشت و یعقوب بسجستانیان استیلای کامل پیدا کرد در این سال مردم سجستان سر به طغیان برداشتند و یوسف بن محمد حاکم خود را از میان برداشته متوکل فرمانداد تا نایبی کبیر بطرف ارمنستان رانده و بجای یوسف قتل و غارت بسیار کرد و سنهٔ تقلیس را محاصره نمود در این وقت محمد بن عبد الله بن طاهر از خراسان بدون رخصت بغداد رسید متوکل امور جزیه و خراج سپاهیان و نیابت خود را باو واگذار کرد علاوه ولایت سودان مصر را منضم بحکومت نمود همین سال سپاه مسلمانان اندلس بر بلاد گلیقیه تاختن کردند و بسیاری از آنها را کشته یا اسیر کردند نیز تجار عرب در این اوقات بممالک چین رفت و آمد می کردند و بسیاری از مال التجاره چین مانده و دیباهای وغیره بخاک عربستان و بغداد وارد گردید همین سال حاتم بن احمد باهلی معروف بتصوف وفات کرد و نگارنده این سطور بیرگذشت او اشاره و اعاده جلد سوم این کتاب ذیل سرگذشت مشاهیر بلخ را نام نگاشت

ذکر وقایع سنهٔ ۲۳۸ و شروع سخن سنهٔ تقلیس پس از محاصره بدست بزرگ ترک

چون نایبی کبیر سنهٔ تقلیس را محاصره نمود بزرگ ترکی که یک از سرکردگان نامی بود با مر محاصره واگذاشت و خود راه ارمینیه عزیمت برافراشت بزرگ ترکی سنهٔ محاصره بفرزود و پس از فشارهای بی اندازه آنشهر حصین مفتوح شد بزرگ ترکی چون داخل شهر تقلیس گردید آنشهر را طعمهٔ آتش ساخت و بسا خانها و عمارات را از بن برانداخت در نخاوه مضیوچه هزار تن در آتش سوخته شد و جمعی بکنیاه بعقد اسارت در آمدند بزرگ غنایم و نوایی بسیار بدست آورد و همین سال اسحق بن اسماعیل که از بزرگان نامی بود بجنگ بزرگ مبادرت کرده بود بدست نایبی کبیر گرفتار و کشته گردید بغوغل باو امر شده بود با ارمنیه و نصاری صلاح کرد که سوار اسب و استر کردند و تمام معابد و کلیساها نیکه در بلاد اسلامیه

بود فرستاد و در همین سال دویست و بیست عبدالرحمن اموی پادشاه اندلس و اسحق بن ابراهیم حنظلی معروف بابن راهویه وفات یافتند و در هشتاد دویست و سی و نه محمد بن عیسی بن عمرو نیشابوری وفات نمود و او از مشایخ نزدیک بخاری بود

ذکر وقایع سنه ۲۱۵ و شورش مردم حمص و جزیره شدن قاضی القضات در بغداد

در این سال مردم حمص بواسطه تعدیات طاقت فرسای حاکم خود شان ابوالعیث موسی بن ابراهیم الرافقی سر بطغیان برداشتند و بآیات مخالفت و مخاصمت با او برافراشتند و او با دلی پر از آمد از حمص خارج شده چون این خبر بمتوکل رسید عتاب بن عتاب را بحکومت آنجا برگزید و محمد بن عبدویه الانباری را بجهت گرفتن مالیات آنجا معین گردانید چون آن دو تن بحمص رسیدند بحکومت آنان راضی گردیدند و چون محمد مستقر گردید دست تسلط و تعدی دراز نمود بر مردم ستم و دشنام بر دشمنان بار گردانید مردم طاقت نیاورده آغاز شورش کردند و با او بمخاصمت برخاستند در این وقت متوکل بسببی بحیای الشرابی از مخالفت برآورده و مبلغ پنج هزار دینار اموال او را مصادره شد و بالغ بر چهل هزار جریب از املاک و عقارات گرفت و بحاجیش جعفر بن عبدالواحد قاضی القضاه نمود همین سال در اندلس جنگ سختی بین مسلمانان و فرنگیان روی داد که عده کشتگان طرفین بیست هزار تن بود و آخر بواسطه حسن درایت و کفایت محمد اول پادشاه اندلس مسلمانان غالب آمدند همین سال ابوعثمان محمد بن شاهی قاضی جزیره بود و ابوتور ابراهیم بن خالد بن ابی الیمان الکلبی فقیه بغدادی و صاحب شافعی وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۲۱۶ و آمدن کمک از بغداد بجهت حاکم حمص و کشتار بسیار و حوادث دیگر

چنانچه اشاره شد محمد بن عبدویه چون مستقر گردید دست تعدی دراز کرد و مردم تاب نیاورده سر بطغیان برداشتند و قضایای آن نیز همدست با مسلمانها شده چون این خبر بگوش متوکل رسید وقت نزدیکی معاونت عبدویه فرستاد و سپاهیان متوکل دست بتعدی و خونریزی و نهب اموال و اسیر کردن زنان و دختران دراز نمودند و فرقه بیچکس ابقا نکردند تمام کلیساها را ایباد خرابی و ویرانی دادند و عموم ترسایان را اخراج کردند در این سال آفات مختلفه مانند باران شدید و سیل عجیب در سامره و زلزله بسیار شدید روی که چهار روز طول داشت و خلقی را هلاک و خانهای بسیار را ویران کرد روی داد در ترکستان باد های سختی وزیدن گرفت که از سرحس و ترکستان و خیابور و همدان تا بغداد و از آنجا گذشت هزار و اینال طایفه بجایه که از مساکنشان تا خاک مصر یکماه راه بود بمصر آمده و برخی محلات مصر را غارت نموده و حوادث بسیار دیگر نمودند و آنها را سابق تا بمصر معاهده بود که هر ساله از معادن طلای خود مبلغی بابت خراج بمصریان میدادند در این سال احمد بن حنبل بن هلال بن اسد بن ادریس در ربیع الاول وفات یافت

ذکر وقایع سنه ۲۱۷ و سنه ۲۱۸ و وقوع زلزله ها و خرابی و هلاکت مردم

در این سال و سال بعد از رشته زلزله های عجیب در شهر قلزم و ممالک اسلامیه کشیده بود و خلقی بسیار از این زلزله هلاک شدند و بسیاری از عمارات و کارونسراها و غیره ویران شد چنانچه از مردم قومس یکجا چهل و پنج هزار تن هلاک گردیدند و رومیها بسیار مستعد گردیده دست بقتل و غارت برداشتند و نزدیک ده هزار تن اسیر گرفته بخاک خود رفتند و متوکل بعزم دمشق از راه موصل حرکت نموده و خندان توقف نکرده عودت کرد و در این دو سال قاضی یحیا بن اکثم تمیمی بدگاه مراجعت از نگرد و ابوحصین یحیا بن سلیم رازی محدث و ابوالعباس محمد بن احنف السیرافی فقیه و ابراهیم

ابن عباس بن محمد بن صوار صولی کرشاعر بود و وفات بن اسدالعباسی از او به وفات یافت

ذکر وقایع سنه ۲۳۶ و محاجه متوکل با ابو یوسف نحوی لغوی و کشته شدن ابو یوسف

و این سال متوکل بر بخشی طبیب غضب نمود و فرمان داد تا مال و اموال او را بصرف آورند و او را مجرد تا از حضرت برون شده برود و در بحرین و قطیف بماند و متوکل استوه و نیمه آن بود که دایم در مجلس صحبت از مدح و قدح حضرت علی مرتضی و حسنین و اهل بیت بود و هر که موافق طبع او چیزی نمی گفت مقید و محبوس و معتقل میشد چنانچه در این سال روزی با ابو یوسف یعقوب بن اسحق معروف بابن سکیت نحوی لغوی اتفاق صحبت کرد که فرزندان من المعتز و المؤید را امام حسن و حسین بهتر از فرزندان من بدو یل عقلی و براهین نقلی اثبات فضیلت و افضلیت آن دو امام همام را بدو فرزند المتوکل ثابت کرد متوکل در غضب گردید البته بسیار با ابو یوسف دشنام داد و بضرب تازیانه و زجر و سیاست گران عالم را خجل و منفعل ساخت و دل از او برداشت و از این بر و انخت در این سال مادر پسر ارزنده و دختر عزیز او قتالی بن ذکرک بسیار بوقوع پیوست و خرابی بسیار نمود و همدرین سال عید اضحی مسلمانان و عید فطر یهود و نصاری در یکروز اتفاق افتاد و همدرین اعوام کبیر در خاک روم جنگ کرد و مظفر برگشت و در این سال بوجعفر احمد بن منیع البغوی که در علم حدیث ماهر و او را تالیفی بنام مسند بود و حسن بن شجاع حلبی کرد و نیز محمد بن یزید وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۲۳۵ و بنای جعفریه و قصر لولویه و خضر خضر و تمامی آنها

و در این سال المتوکل بنای عمارتی رفیع و بنیانی منیع بنام جعفریه در محلی ماحوره گذارد که مردم او را نیز متوکلیه گفتندی و در آن جعفریه قصری بنام لولویه بنا کرد و در نزدیکی جعفریه رودی خرم بود او این بنا و این بهجت چون اساس از بدی ظلم بنا شد قبل از اتمام آن متوکل کشته شد و خضر هم با تمام نرسید و آنچه از قصر هم ساخته شده بود خراب و ویران شد و در این سال در اثنای زلزله شدیدی بوقوع موصل و کوه اشتر غ از هم پاشید و بدریا ریخت در مکه و شام نیز زلزله دست داد و نیز در این سال بازار طرف دیاربکر از خوبس سرداده و به اشبیلیه رسیده و بجزیره رسیده مسجد را سوزانیده و پادشاه اول اسپانیا محمد اول آنرا دفع نمود و در این سال بوتراب بخشی وفات یافت

ذکر وقایع سنه ۲۳۶ و شکافته شدن کوچه در بلخ

و در این سال در شهر بلخ امری غریب و حادثه عجیبه الخطر بوقوع پیوست که نظیرش کمتر واقع شده بود و آن شکافتن زمین بعض نواحی در یکی از کوچه های بلخ که نام آن جاده سکه الدباغین یعنی راه رهگذر دباغان و هم باران ریزان که مانند خون بود بارید و شد همچنین باران شدیدی در مدت بیست روز در عراق عرب ببارید که مردم را خوف و بیم زیادی مستولی شد نزد این سال عمرو بن عبدالله بن الاقطع در رومیه الصغری بار دمیا بگذشت و هفده هزار اسیر و اسرا از انها آورد و حصار انطاکیه را بگرفت نیز در این سال سرین معاذ شیبانی حاکم ری وفات یافت نیز ابو الحسن احمد بن یحیی بن اسحق راوندی صاحب کتاب مقصد و بشارد و حصار تالیف قول حمدالله مستوفی صاحب تاریخ گزیده

ذکر وقایع سنه ۲۴۷ و کشته شدن متوکل و نشستن منتصر بجایش

و در این سال متوکل پس از مدت چهارده سال و ده ماه و سه روز خلافت کردن و چهل سال زندگانی نمودن در شب

چهارشنبه چهارم شوال ۲۴۷ کشته گردید و در خون خود دست و پا میزد جعفر به قصر لؤلؤ یه غلطید و این امر مهمات و رضایت المنتصر فرزند و ولیعهدش انجام گرفت زیرا متوکل با پسرش منتصر خویش بود و او را در مجالس و محافل سبک میشمرد و میگفت تو منتظری و انتظار مرگ مرا داری از اینرو متوکل چنان امر کرده بود که تمامی املاک و مقاطعه ضیاع که بپسر منتصر بخشیده بود باز پس گرفته شود و بخزانه ملحق گردد و دیوان رسایل خلیفه با او بود تصرف کرده و با داره خلیفه نقل و بهمین او و منتصر با وسای ترک مستقر در کشتن متوکل مصمم گردیدند و در شب چهارشنبه چهارم شوال ۲۴۷ در حالتی که در مجلس سماع و بزم ساز و نواز و شرب مشغول عیش بود کناکاه بوقار الصغیر و موسی بن بوغای الکبیر و باغر و بلغور با شمشیرهای کشیده بمجلس وارد گردیده او را بخون کشیدند و مطلب خود را بدون هیچ مانعی رسیدند و پس از آن دست مبایعت و متابعت با پسرش منتصر دراز کردند و او را بخلافت برداشتند و او یازدهمین خلیفه عباسی بود و او را با جعفر محمد بن جعفر المتوکل الملقب بالمنتصر بالله بود و در این سال نیز عباس امیر صقلیه وفات کرد و عبدالله بن عباس بجایش در صقلیه نشست هم سپاهیان محمد اول پادشاه اسپانیا بر شهر سرقسطه که از بلاد فرنکستان بود در این سال استیلا یافتند و بر دژی که در فنار بسیار بدست آوردند

ذکر وقایع سنه ۲۴۸ و وفات المنتصر بالله و نشستن المستعین بالله بجایش و رفتن یعقوب بن لیث صفار بطرف هرات و گرفتن آن شهر را

ابوجعفر محمد بن جعفر المتوکل بعد از پدر بخلافت نشست مردی بود موصوف بصفات پسندیده و اخلاق حمیده و متصف بود و چون بسریر خلافت نشست مردم را بانواع اشفاقات متمتع ساخت و رواج مراقد مقدسه را آزاد کرد و احترام علویین را منظور داشت و احمد بن خصیب ابوزارت برداشت ولی حزنی از خلافتش گذشته بود که بدرود زندگی کرد و علت وفاتش باید همان مرگی دانست اگرچه بعضی گویند سرسام و بعضی باجل دیگر بلاکت او را میشمارند مدت خلافتش شش ماه و مدت حیاتش بیست و پنج سال و شش ماه بود و چنین منتصر در گذشت ترکها سعی کرده و ابوالعباس احمد بن محمد المعتصم را برداشته و لقب او المستعین بالله بود و بخلافت او بیعت کردند و مستعین بیست و شش ساله بود که مسند خلافت متمکن گردید در این وقت در خراسان طاهر بن عبدالله بن طاهر حکمران کل خراسان و افغانستان وفات یافت و چون خبر مرگش بمستعین رسید منشور حکمرانی بنام محمد بن طاهر بخراسان فرستاد و در این سال یعقوب بن لیث صفار از سیستان بجانب هرات در حرکت آمد و عامل محمد بن طاهر را پس از شکست فاحش از هرات بگریزانید و چون محمد بن طاهر از شوکت و شجاعت یعقوب شرحی شنیده بود ناچار از فوشنج که در آنزمان دار الملک طاهریان بود بطرف نیشابور بگریخت و یعقوب منتظر و منصور داخل هرات گردید و مردم را اشفاقات نیکوکارانه خود سند ساخت در این وقت مستعین محمد بن طاهر را بحکومت عراق و حرمین و سودان و فراشباشی گری خلیفه نامزد داشت و نیز نعای کبیر مرد و موسی بن بغا بجایش با مر مستعین نشست هم محمد بن علای همدانی وفات کرد

پادشاهان صفاری چهارتن و مدت سلطنت آنان چهل سال و پای تخت شان شهر زرنج واقعه در سیستان بود و اولشان یعقوب و آخرشان امیر خلف بن احمد بن یعقوب بود

ذکر وقایع سنهٔ ۲۵۹ و لشکر کشیدن یعقوب بن لیث صفار بطرف هرات و فرار محمد بن طاهر به نیشابور

چون قوت و حشمت یعقوب بن لیث صفاری رو بازدیاد گذاشت و رایت جهانگیری برداشت و این سال عزیمت قصد او بهرجا رسید و سیستان احمد بن محمد بن مخلد بار او انش کرد از اصل بود و قصد یعقوب ولی نوای محمد بن طاهر را مصمم گردیده بطرف نیشابور کوچید و محمد بن طاهر پوشیده و سایر بزرگان نیز تاسی باحمد بن مخلد نموده راه نیشابور پیش گرفتند محمد بن سال نزگهاد و دیار مخالفت قولی بافشرد محمد موزنی اجرای نیابت خویش شتافته و گذشته از سپاهیان که موسوم بشاکریه در بغداد بودند ما عموم مردم بر ضد رکان قیام کرده فتنه بپا کردند و عساکر و شرطیان برداشته و رکها انهارا ساکت نمودند در این وقت تمام امور جمهور و نفس مسیقین در بست و گشاد مسیقین و اتامش ترک و شاپک خادم که این سه تن در کلیهٔ امور مستقل العنان بودند بود و مردم فتنه انگیز بخیر اتامش را معقول کردند و فتنه اشرار انخاموش ساختند مسیقین بجانبش ابوالصباح عبد الله بن برزاد را مذکر و محمد بن سال را نزد او ری و قزوین و تبریز بقوت و بیست و جمعی ابدال و فتیان و ران ساخت همیان عزا ورد میهار برج الاسقف حبک شد و سه داعی عرب که دوم نفر بن عبد الله بن اقطع بود کشته گردید و این سال علی بن جهم بیاض و ابراهیم بن احمد المعتضد حکمران افریقیا وفات یافتند

ذکر وقایع سنهٔ ۲۶۰ و خروج یحیی بن عمر در لوفه و کشته شدنش و راندن یعقوب بن لیث از هرات بجانب نیشابور و گرفتاری محمد بن طاهر

و این سال در کوفه ابو الحسین یحیی بن عمر که نسبش بعلی مرتضی میپیوست خروج نمود و جمعی مسانعیش کردند و محمد بن طاهر بامر المسیقین مانعه او را گرفتار و مقتولش ساخت و سر شرا از کوفه بسامره نزد مسیقین روانه ساخت و فتنه اش برانداخت نیز در سیستان حسن بن زید که نسبش بعلی مرتضی میپیوست خروج کرد و لقبش داعی الحق بود و داعی الحق داعش تا سال دویست و هشتاد و هفت طول کشید تا عاقبت کشته شد تا باز در این سال عموم مردم محمد بن سال را بر شورش برداشتند و فضل بن قارن حاکم خود را کشتند و مسیقین موسی بن بغای کبیر را بدانجا فرستاده تا مردم را ساکت و جمعیت را کمبت و شهر را مفتوح نمود و محمد بن سال یعقوب پس از انظم هرات رخش جهانگیری بجانب نیشابور براند و برخی این واقعه را بسنهٔ بسیار قبل از سنهٔ مابعد چون خبر رسیدن یعقوب و سپاهیانش در نیشابور منتشر گردید احمد بن مخلد آشفته حال بدالامارهٔ شتافت که تا محمد بن طاهر را از آمدن یعقوب بباکاباذ حاجب جلو گرفت که امیر در اثبات احمد ما و گفت کسی نزد او نرسد که او را خراب بدید نکند و احمد و برادر و اقربایش از نیشابور بطرف ری حرکت کردند و چون یعقوب نزدیک شد محمد کس نزد او فرستاد که مرا دون اجازه و نشان مسیقین کجا میائی یعقوب بر سول تمشیر خود نشان داد و گفت این حکم و نشان معتمد و سپاهیان محمد بن طاهر از اطراف او بدان حبک متفرق شدند و یعقوب پوشیده محمد ناچار مدوطی شد یعقوب محمد بن طاهر را با تمامی خویش و اقارب او یکصد و هفت تن بودند بسیستان فرستاد و صاحب حبیب السیر میاورد که آن وقت محمد بن طاهر زن و فرزند را که داشت و رایت فرار بجانب بغداد برداشت و آخر هم در همانجا بماند تا مرد و این قول از همه صحیح بحوالست چنانچه در فوق نگارش رفت که با مر مسیقین محمد بن طاهر بجانب یحیی بن عمر کوفه رفت و او را کمبت و در واقع

حکومت طاهریان در این سال خاتمه یافت محمد بن سال حسین بن مصعب خلیع شاعر وفات کرد و زیادة الله بن محمد بن ابراهیم بن اغلب در افریقیه تعالی از همجده ماه امارت داشتن

ذکر وقایع سنه ۲۵۱ و افتادن یعقوب بن لیث صفار و اوضاع بغداد و خلع مستعین

در این سال یعقوب بانتظام فیشابور و سایر نقاط خراسان و افغانستان پرداخت و متدرجا نواب و عمال عربی را از نجاب محمد بن طاهر بودند برانداخت و یک یک شهرها را بحیطه تصرف در آورد و مسخر ساخت محمد بن سال اغابی کبیر و وصیف ترک در بغداد با هم متفق کرده و با عزم کرا کشیده و هر چند نگذاشتند قصر خلافت را محاصره نموده مستعین و اغای کبیر و وصیف با محمود را سامره کردند و آن سه تن بطرف بغداد فرار کردند و پس از فرار انها ترکها المعتز بالله را خلیفه بیرون آورده بخلافت نشاندند و المعتز جمیع اموال موجوده در سامره که در محمود متصرف شدند و بسپاهیان داده و پنجاه هزار تن سپاهی بسرداری الوثق طلحة بن متوکل به بغداد بجنگ مستعین فرستاده و در بغداد این حرب بین مستعین و موفق جاری بود تا مسجد بخلیع مستعین کردید نیز در این سال طالبیین که بشیعان علی بن ابی طالب میرسید در ری و کوفه و مکه موضعه موده خروج کردند و در حجاز دولت بنی الخضر ظهور کرد و در این سال طایفه روس بدریا بحر طبرستان و در یکی از ساحل البتک طرف شهر فوکرا آمده و بر طایفه اسلاو غالب شده و طایفه خزر و اسلاو را متحد نموده روس شدند و ابتدای تشکیل سلطنت روس از این سال که طبق ۲۵۰ هجری مسیحی و هفت و پنج میلادیست شروع شد باجمله مستعین در بغداد خلع شده و مدت سلطنتش سه سال و سه ماه بود و کشته شدنش در سال بعد اتفاق افتاد که بیاید

ذکر وقایع سنه ۲۵۲ و سنه ۲۵۳ و بخلافت برآمدن المعتز و کشته شدن مستعین و موفق

چون مردم سامره و ترکها بغداد و سیدند مردم بغداد نیز در خلع مستعین متفق کردیده و او را مخلوع نمودند چنانچه بموفق اشاره شد و انگاه ابو عبد الله بن المتوکل المعتز بالله بر تخت خلافت برآمد و او سیزدهمین خلیفه عباسی بود در آوقت امارت بغداد را محمد بن عبد الله طاهر داشت و محمد بن اسرائیل را از بغداد و سامره طلبیده و بوزارت برداشت و مستعین را بواسط فرستاده و با محمد بن طولون فرمانداد تا او را هلاک سازد احمد مستعین را بقاطول برد و بسعید بن صالح سپرد و او مستعین را اندک زمانی بعد هلاک شد پس سر او را بر کرفته نزد المعتز فرستاد و المعتز خاطر آسوده کرد بخلافت پرداخت و محمد را وصیف و بوقا که دو تن از روسای ترکها بر سر مناصب عهد مستعین آمدند و پس از چندی دو برادر نزد المؤید و الموفق را محبوس نمود و المؤید را فرمانداد تا دست و پا بسته در میان برف انداختند و آب خنک بر تنش ریختند تا جان داد انگاه بیاسا سپرد و پوشانیده و بمردم نمود که بدک ندائی مرده و وصیف بضرب چوب یک از ترکها جان باخت زیرا چهار ماه جنب از وصیف مخواسته انگاه المعتز منصب اورا بغای شرابی مفوض داشت در این وقت در میان سپاهیان و در بار خلافت همه روزه منازعت و مشاجرت بود و مردم یکدیگر را هلاک و بخاک فنا میافکندند نیز در این وقت بین ترکها و محمد بن عبد الله طاهر منازعت سختی شد پس از این واقعه محمد بن عبد الله وفات یافت و المعتز بجایش عبید الله برادر شرابی کزید و در انجا موسی مینویسد که محمد بن عبد الله از نیشابور به بغداد نامه نوشته که اسیر یعقوب بن لیث صفار چنانچه در ذیل ۲۵۰ دویست و پنجاه اشارت شد کردیده در این سال در بغداد بدر دمحمد بن

وقایع جهان و جهانیان

بشار و محمد بن المثنی الزمن در این دو سال بمردند و امپراطور میشیل امپراطور روم بدست بزنطیان کشته شده بزیل خود امپراطور قسطنطنیه شد و
سال بعد مدت ده سال و خاک اسپانیا و مغرب اقصی خشکسالی و قحطی بود

ذکر وقایع سنه ۲۵۴ و فتنه‌های پی در پی در سامره و بغداد و اقتدار یعقوب در خراسان

در این سال کار خلیفه و دربار خلافت بیشتر بهرج و مرج گذشت و آشوب طلبان و ترکان دست تعدی دراز بمال و ناموس مردم کرده
مردم میباشند میبردند و المعتز را آن کفایت و لیاقت نبود که بتواند کاری از تنش ببرد از یکسو یعقوب بن لیث صفاری تمام خراسان
و افغانستان را متصرف گردید و همه روزه صیت فتوحات او بدربار خلافت میرسید و یارای دم زدن نداشت چنانچه در این
سال بغای شرابی که بجای وصیف مقرر شده بود خواست در زورقی نشسته فرار کند چون المعتز خبردار شد فرمان داد تا ولید مغربی سر از
تنش برگرفت و ترکان خانه او وصیف را غارت کردند و این ترکان مشار الیه مردم فرغانه بودند که بعنوان غلامی به بغداد آورده شده
و فروش گردیده بودند بالجمله در این سال احمد بن طولون بجانب مصر مامور و در آنجا مسلط گردید همدرین سال امام علی نقی و احمد
بن رشید عم واثق وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۲۵۵ و کشته شدن المعتز بالله و بخلافت نشستن محمد بن واثق المهتدی بالله و لشکر کشیدن یعقوب بن لیث بکرمان و شیراز و تصرف آن دو ایالت

عاقبت امسال هلال استقلال المعتز سر بچاه مغرب فنا فرو برد و صالح بن وصیف و محمد بن بغا با ترکان زر دستشان بدار الاماره
آمده پنجاه هزار دینار موجب عقب آنست او را مطالبه کردند در حالتی که مادرش ام ولد که معروف به قبیحه بود بیش از این داشت
و چون المعتز نتوانست این مواجب عقب افتاده را بدهد صالح و محمد دویده او را از زیر تخت بزیر کشیده و او را کشان کشان از عمارت
بفضا برده در آفتابش نگهداشتند و چندین بر او گماشتند تا خود خلع گردید و عاقبت او را بمحبس انداختند و محمد بن واثق را
بجهة خلافت حاضر ساختند محمد بن واثق گفت باید المعتز را دیده و چگونگی وقایع را از او شنیده باشم پس او را حاضر ساختند
و پس از لختی مکالمه محمد قبول خلافت کرد و ترکان المعتز را بکشتند و او را در سامره بهلوی منتصر مدفون ساختند مدت خلافت
المعتز چهار سال و شش ماه و بیست روز و مدت حیاتش بیست و چهار سال بیست و سه روز بود چون ترکان از کار المعتز پرداختند
و او را کشته و مدفون ساختند محمد بن واثق ابو عبدالله المهتدی بالله را بخلافت برداشتند و رایت متابعت و مبایعت او را
برافراشتند مهتدی خود را بروش عبدالعزیز بیاراست و در امر بمعروف و نهی از منکر برخاست و تمامی ظروف و اوانی طلا که در
دستگاه خلافت بود آب کرده قیمتش را خرج سپاهیان کرد و مردم را از شرب شراب و سمع رباب منع نمود و ابواب نصیحت
و اندرز بروی مردم گشود و از آنسوی چون یعقوب از کار خراسان و افغانستان خاطر فارغ داشت رایت عزیمت بجانب
کرمان افراشت و آتش را گرفته سمند تکاپو بجانب شیراز راند در این وقت حکمران فارس علی بن حسین شبل چون از آمدن
یعقوب خبردار گردید سپاهی بی پایان برگزید و باستقبال یعقوب بسرداری طوق بن مغلس فرستاد و طوق و سپاهش
از یعقوب شکست خوردند و طوق اسیر گردید و چون یعقوب جامه‌های قیمتی در بر طوق دید چکمه خود را که قدری نان خشک
در آن بود بدو نشان داد و گفت دو ماهست که چکمه از پای بیرون نکرده‌ام و بنان خشک قناعت نموده‌ام خلاصه
چون علی بن حسین بن شبل خبر شکست سپاه را شنید بعقب سپاه پرداخت و با لشکری [illegible] بجنگ یعقوب آمد

وشکست فاحشی خورده و خود اسیر سپاه یعقوب شده یعقوب با احتشامی تمام وارد شیراز شد و مقام امیلک حسین را متصرف شد و از جانب خود کسی را گماشت و رایت عزیمت بجانب سجستان برافراشت محمد بن سال زنگیانیکه در اطراف بصره نشین داشتند صاحب الزنج علی بن محمد را برمایست برداشتند و او اتباع خود را به نهب اموال مردم امر داد و بسیاری از مال مردم بباد نیارفت و در این سال مفلح امیر سجستان حسن بن زید علوی را منهزم ساخت و حسن بدیلم فرار کرد و محمد بن کرام سجستانی صاحب مقاله در تشبیه و عبدالله بن عبدالرحمن دارمی صاحب المسند و ابو عمران عمرو بن بحر جاحظ صاحب تالیفات شهره وفات یافتند و نعمانة بن سفیان حکمران صقلیه وفات یافت

ذکر وقایع سنه ۲۵۶ و نشستن المهتدی بالله و نشستن المعتمد علی الله به تخت خلافت

در چهارم رجب این سال ابو عبدالله المهتدی محمد بن الواثق پس از یازده ماه و نیم خلافت بمرسی و شصت سالگی در زیر شکنجه ترکان به اسباب حضیه فشردن و ضرب سیلی خوردن دنیا را وداع کرد و تسبیح متعال انگه مهتدی چون دید ترکان خلعت را تمام خود کرده و هر چه منجمان هند در خلع و عزل خلفا مستمایند خواست به تدبیری گمان گمان آنرا برانداز دس مقدم خواست موسی بغا را از میان بردارد نامه به بایکیال گماشته ترکان بود در باب قتل موسی بن بغا نگاشت بایکیال موسی را از این مطلب آگهی داد و مستعد قتل مهتدی گردید و بسامره آمد ابتدا بایکیال بحضور مهتدی رفته چون خلیفه دانست که در کشتن موسی بن بغا مماطله نموده بلکه در خلع و کشتن مهتدی یک جهت شده فرمان داد تا بایکیال را سر از تن برداشتند و آنگاه معتصم کار موسی شده موسی چون از قتل بایکیال واقف گردید و دانست مهتدی معتصم است مدارک جنگ دید و ترکان را دور خود جمع نموده با استقبال مهتدی بیرون شتافت و عاقبت ترکانیکه با مهتدی بودند از او برتافتند و بجانب موسی شتافتند و مهتدی در معرکه کروفری نمود و چندی را کشته و فرار انجانه زنی غالب شد ترکان او را پیدا کرده و چنانچه نگاشته شد او را کشتند و در زیر منصر مدفونش ساختند آنگاه رشید احمد بن متوکل را از حبس بیرون آورده بمبایعت او پرداختند و او را ابو العباس المعتمد علی الله منخبشه و او دست با زر و سیم خلیفه از خلفای بنی عباس هم در این سال ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بخاری صاحب صحیح بخاری وفات یافت و شرح حال او در تضاعیف این کتاب نگارش خواهد یافت محمد بن سال سنوات بعد مکرر در عراق سر بر شد

ذکر وقایع سنه ۲۵۷ و سنه ۲۵۸ و ترقی معتمد و لشکر کشی یعقوب بفارس و بازگشت او بکابل و بلخ و طخارستان

چون ابو العباس احمد بن متوکل المعتمد علی الله بمسند خلافت نشست از حسن اتفاق چند تن از روسای ترکان از سامان رفته و امور جمهور تا درجه در ربار خلافت مرجوع بود معتمد دستگاه خلافت و اساس ملک را ترا از سامره نقل به بغداد داد و ابواب ملاطفت بروی خلایق گشاد و برادر خود الموفق را مستشار و مؤتمن خود کرد و کلیه امور را والده باو نمود و خود از شام تا بام ما بشاهدان سیمین اندام و خوبرویان گلفام و نوشیدن باده و شنیدن ساز و چغانه بسر میبرد و مقدم برفع فتنه صاحب الزنج برداخت در این وقت صاحب الزنج بصره را فروگرفته بود و جمعیرا کشته و اموالشان را غارت کرده و بر قوت و اقتدارش همه روزه افزوده میگشت چنین حسن بن زید معروف

بداعی کبیر پس از امور طبرستان در این سال بطرف جرجان راند و خطبه بنام خویش خواند علاوه از این دو سرکش
مقتدر یعقوب بن صفار بر سطوت و صلابتش افزوده گردید و معتمد در کار رعایای حیران شده که چه نماید با الجمله معتمد
ابتدا سپاهی بسرداری برادرش الموفق برای رفع فتنه زنج فرستاد و در این جنگ مفلح که شخصی شجاع و دلیر بود و از سپاه
معتمد بکفایت و شجاعت معروف گردیده بود کشته شد ولی موفق به شکست سپاه زنج حاصل کرد و یحیی بن محمد البحرانی
که سرکرده سپاه زنج بود اسیر و کشته گردید آنگاه سپاهی بسرداری موسی بن بغا که شرح حالش در زمان المهتدی
نگارش یافت بجنگ زید علوی معروف بداعی کبیر بطبرستان فرستاد و سپاه حسن شکست فاحشی خورده راه فرار
پیش گرفت همدرین سال یعقوب بطرف فارس راند از طرف معتمد باو نامه رسید که بدون اجازه ما چرا لشکر بفارس
میکشی و مزاحم مردم میگردی اینک منشور بلخ و کابل را برایت فرستادیم بدانسو روانه شو و آن بلاد را منتظم نما یعقوب
از فارس بطرف طخارستان راند و کابل را مفتوح کرد صاحب منتظم ناصری میآورد که در کابل و نواحی آن اوبتهای
بسیاری تا آن زمان موجود بود یعقوب این بلاد را مسخر کرد و تحف و هدایای خوبی مانند ده باز سفید و ده باز ابلق و صد
من مشک با سایر هدایا بدربار معتمد فرستاد همدرین سال احمد بن طولون پس از وفات یارکوچ ترکی استقلال
یافت و بر قوت و قدرتش افزوده شد نیز پس از کشته شدن محمد بن خفاجه امیر صقلیه محمد بن احمد اغلبی حکمران افریقا حکومت
صقلیه را باحمد بن یعقوب عنایت داشت و عباس بن الفرج الریاشی اللغوی در سال ۲۵۷ و یحیی بن نوازی
واعظ در سنه ۲۵۸ وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۲۵۹ و استقلال یعقوب در نیشابور و خراسان و افغانستان

پس از عودت یعقوب صفاری از فارس بکابل استان و طخارستان و بلخ و انتظام این شهرها یکباره خراسان
و افغانستان در حیطه تصرف یعقوب برآمد و بر شوکت و اقتدارش افزوده گردید و بطرف نیشابور براند و باقی
مانده اسباب و اساس محمد بن طاهر که برجا مانده بود بتصرف درآورد اگرچه در سال دو صد و پنجاه چنانچه نگارش
شد یعقوب به نیشابور استیلا یافت و محمد بن طاهر فرار بطرف بغداد کرد و زن و فرزند و اقربای محمد
محمد در قید اسارت یعقوب درآمده آنها را بسیستان فرستاد ولی امسال بقیه امورات این شهر را منتظم
نمود همدرین سال صاحب الزنج اهواز را متصرف شد معتمد فرمان داد تا موسی بن بغا بجنگ زنج رفته در چند
موقع زنج شکست از بغا خورد ولی از میان نرفت همدرین سال محمد بن عبدالرحمن به بعضی بلاد اسپانیا استیلا
یافت همدرین سال ابراهیم بن سمیع دمشقی وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۲۶۰ و غلبه یعقوب صفاری به حسن بن زید علوی در طبرستان و پاداش او از جانب معتمد خلیفه عباسی

چون یعقوب از کار نیشابور فراغت حاصل کرد سمند عزیمت بجانب طبرستان بجنگ با حسن بن زید علوی
براند و او را منهزم ساخت و طبرستان و جرجان از سپاه حسن بپرداخت آنگاه بطرف ساری و آمل راند
و آن شهرها را فرو گرفت و خراج یکساله باز یافت کرد آنگاه بجهة گرفتار کردن بکوهستانهای طبرستان راند

ومدت چهل روز در شدت سرما و کثرت باران درنگ نمود و بسیاری از لشکر او هلاک شدند پس از آن بقصد دیگر قلعه رفت و
و حاکم آن با هزار نفر از لشکر چهل هزار نفر از سپاهیان او را هلاک کرد پس از آن بعزم توجه بجانب سجستان در سوی بلاد
خلیفه فرستاد و گفت حسن بن زید را منهزم ساختم و چشم داشت آن دارم که خلیفه مرا بیش از پیش مورد التفات مخصوصه قرار دهد چون
رسول یعقوب به بغداد عرضه داشت او را گرامی و معتمد داشته و وقعی گذاشت یعقوب اطلاع حاصل کرد و فشاری باطراف و جوانب خراسان
و افغانستان و مازندران فرستاد که یعقوب چون از هند و حدود تجاوز نموده و آل طاهر را بکلی مخذول ساخته و ما شاهنشاه
را با او ارادتی داشته بودیم و اینک خیالات دیگر در سر دارد و متمرد شده باید عموم مسلمانان با او بمخالفت نمایند چون این خبر بیعقوب
رسید چون شیر خشمگین بخروشید و در صدد کار خلیفه برآمد و در این سال عمرو در حمص سر بطغیان برداشته و منجر بحکمرانی خود گشته و
کمتر را بجای او برقرار نمود و نیز در این سال مالک بن طوق التغلبی و امام حسن عسکری و حسن بن صباح عمرانی و حسین بن احمد
طیب عبادی که در زبان یونان ماهر و بسیاری از کتب حکمای یونان را بعربی ترجمه نمود وفات یافتند

پادشاهان سامانی نه نفر بودند و مدت سلطنتشان یکصد و هفتاد و چهار ماه بود و پایتخت آنان بخارا و اولشان اسماعیل بن احمد سامانی و آخرشان امیر عبد الملک بود

ذکر وقایع سنه ۲۷۹ و ظهور سامانیان و حکمرانی نصر بن احمد بن اسد از جانب معتمد به ترکستان

در ذیل وقایع سنه ۲۷۸ دو دسته دو دسته نگاشته شد که مامون سفارش فرزندان اسد بن سامان از پسران بن عباد
که حکمران خراسان از جانب مامون بود نموده از آن سال ببعد آل سامان رو بترقی گذارده و هر یک حکومتی یافتند در این
سال نصر بن احمد بن اسد بن سامان برادر خود اسماعیل را حکمران بخارا نموده و خود از جانب معتمد عهده دار حکمرانی کل ترکستان
برقرار شد و میان این دو برادر ابواب موافقت و مرافقت همواره باز و روی توجه و طرفداری یکدیگر بهم باز بود و اما طاهر از
فتنه اگیری معتمد بن در سنه ۲۷۸ دو دسته دو دسته و بخ بن این دو برادر جنگ سختی واقع گردید و برادر کوچک اسماعیل
نصر غالب آمد و چون نصر را نزد او بردند پیاده شده از مسکنت و فروتنی در آمد و برادر او محترم داشت و دست او
بوسه داد و به تخت حکمرانی خود عودت داد و نیز در این سال برقه را احمد بن طولون والی مصر ضمیمه شده و او آنها را ساکت گردید و برقرار
کاملا متصرف شد و همدر این سال محمد بن احمد بن محمد حکمران افسنه بقیاس از ده سال و پنجاه حکمرانی وفات کرد و ابراهیم
برادرش بجایش برقرار شد همدر این سال حسن بن عبد الملک بن ابی الشوارب قاضی القضات و ابو یزید بسطامی و ابو الحسین
مسلم بن حجاج نیشابوری صاحب الصحیح وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۲۷۹ و سنه ۲۸۰ و لشکر کشیدن یعقوب بفارس و بطرف بغداد و فوت سلطان یعقوب بمرض ورنج

عاقبت معتمد از عهده صاحب الزنج برنیامد و این سال زنج اموال خود را او اسطه رسانیده و بسی مهذب و قتل نموده و چون
دشمنی قوی تر از او نجسته بود که یعقوب بود او در این سال چون لعنت نامه معتمد را بدید بتهیه سپاه و تجهیز نمودن لشکر
پرداخت و با لشکری مسلح از سیستان نامزد سیل خود شان بجرکت آمد در این وقت پس از فتن یعقوب از فارس معتمد حکومت

فارس را بموسی بن بغا داده بود و موسی از قبل خود عبدالرحمن بن مفلح را برقرار کرده بود ولی محمد بن واصل در فارس
رایت خودسری برافراشته بود و چون خبر آمدن ابن مفلح بدو رسید باستقبالش شتافت و او را مغلوب و اسیر
ساخت و خود با استقلال تمام بحکمرانی پرداخت که خبر رسیدن یعقوب بدو رسید ناچار سپاه فارس را جمع کرد
و در مرغزار فارس از بلوک بیضا تلاقی دو لشکر یعقوب و محمد بن واصل گردید و پس از جنگ سختی محمد شکست خورد و تمامی
ادوات جنگ و مهمات آن با غنامیکه از عبدالرحمن بن مفلح بچنگ آورده بود نصیب یعقوب گردید و محمد بن واصل
فرار کرد و یعقوب باز داخل شهر شده انواع مکرمت بروز داد و از فارس عزم بغداد نمود چون این خبر بمعتمد رسید سخت
بهراسید و منشور حکمرانی خراسان و طبرستان و افغانستان و فارس را برایش فرستاد چون رسول با منشور نزد
یعقوب رسید گفت من باین حکومات راضی نمیشوم و عازم بغداد هستم رسول مایوسانه بجناح استعجال به بغداد عودت
کرد و شرحی از کیاست و جمعیت یعقوب بیان نمود معتمد ناچار تن بجنگ در داد و برادر خود موفق را باستقبال یعقوب
روانه داشت و طرفین در دیر عاقول جنگ سختی نموده و شکست بسپاه یعقوب افتاد و برگشت و مجددا به تعبیه سپاه
پرداخت و در سنه ۲۶۳ دویست و شصت و سه بطرف عراق راند و اهواز را مسخر کرد و در این وقت گرفتار رنج قولنج
شد و در بستر ناتوانی افتاد و کار جنگ عقب ماند چون خبر آمدن یعقوب به بغداد رسید که با لشکری فراوان
یعقوب نزدیک شده معتمد رسولی بجانب او با هواز روانه داشت که یعقوب ترک مقاتلت و مخاصمت نماید تا همه
گونه اشفاقات از دربار خلافت دریابد یعقوب با حال ناتوانی رسول را بخواست و گفت بمعتمد خلیفه از من بگوی که
این نان خشک و پیاز و شمشیر موجود است اگر من مردم در این ناخوشی که هستم هر دو راحت میشویم و اگر بهبودی
یافتم و بجنگت شتافتم این شمشیر حکم فرما خواهد شد و آنوقت اگر غالب شدم کامروا خواهم بود و اگر مغلوب شدم باز بهمین
نان خشک و پیاز میسازم رسول معتمد از نزد یعقوب بیرون شد و پس از آن ضعف و نقاهت یعقوب رو بفزونی
گذاشت و اطبا علاج او را بحقنه دانسته و گفت اگر بمیرم بهتر است تا حقنه نمایم و هنوز ایلچی به نزد معتمد نرسیده
بود که یعقوب وفات کرد و کشمکشهای یعقوب تا سنه ۲۶۵ دویست و شصت و پنج بطول کشید که نگارنده در این سال
خاتمه داد و یعقوب در سنه ۲۶۵ دویست و شصت و پنج وفات کرد در این سال محمد اموی پادشاه اسپانیا پسر خود
منذر را بجنگ جلیقی فرستاد و محصور شدن جلیقی در قلعه کرکر و تلفیات بسیار سپاه اسپانیا هم در این
سال دویست و شصت و سه عبیدالله بن یحیی بن خاقان وزیر معتمد وفات یافت و بجایش سلیمان بن وهب برقرار شد

ذکر وقایع سنه ۲۶۴ و فتوحات احمد بن طولون در شامات و حماة و حمص و انطاکیه

در این سال از یکجا معتمد مشغول کار صاحب زنج بود و از یکسو متوجه کار یعقوب بود که در فوق با تمامش پرداخته شد
و در مصر احمد بن طولون بر قوت و شوکتش افزوده شد و با سپاهی مجهز از مصر بشام آمد و شامات و حمص
و حماه و حلب و انطاکیه را فرو گرفت و در هر جا از خود عامل و نایبی گذارد و بطرف مصر عودت کرد و همدرین
در چین کمنای خروج کرد و جمعیتی دور او را گرفته و برخی بلاد را متصرف شد تا بدست خاقان چین هلاک شد همدرین
سال پس از فتوحات بسیار احمد بن طولون چون بمصر رسید جامعی بسیار متین بنا کرد که تاکنون باقی است

نویسنده ابن عبد الله العتبی در گذشت

ذکر وقایع سنه ۲۶۵ ووفات یعقوب لیث وصلح معتمد با عمرو بن لیث صفاری

چون یعقوب بن لیث صفار پس از یازده سال جهانگیری مرض قولنج بیافت چنانچه کارش رفت درگذشت و معتمد از فوت او شادمان گردید و منشور حکمرانی خراسان و افغانستان و سند و کرمان و اصفهان را برای برادرش عمرو بن لیث با خلعتهای گران قیمت فرستاد و عمرو بن لیث سر اطاعت خم کرده در ستیزان برآورنگ جهانبانی متمکن گردید نیز صاحب الزنج تمام مدت زمانیه استیلا یافت و یغما نموده و از قتل و حرق کوتاهی نکرد نزد عباس بن احمد طولون از مصر پرداخت از مخالفت و بطرف افرتیا رفت و در آنجا با عساکر ابراهیم افریقی جنگیده و منهزم شد و پس از شکست از افریقی و بدست سپاه احمد بن طولون بدیشان گرفتار و محبوس شد نیز در این سال رومان مشتهم پاپ روم در ایتالیا از پادشاه فرانسه بجهة دفع اعراب استغاثت طلب نمود همچنین الفرد پادشاه انگلستان جمیع نمودن طوائف مختلفه انگلستان در تحت اطاعت خود پادشاه مستقل جزایر بریتانیا شد بعد از این سال معتمد پسر خود جعفر را ولیعهد نمود و لقب المفوض الی الله معتضد ساخت و برادرش ابو احمد را لقب الموفق نیز داد

ذکر وقایع سنه ۲۶۶ و سنه ۲۶۷ و اغتشاش دربار خلافت و جنگ با صاحب الزنج

با آنکه مسئله طغیان یعقوب و لشکرکشی او بطرف بغداد و بکلی حال معتمد خلیفه گذشت ما در دربار بغداد و دست کاه خلیفه بقسمی هرج و مرج حکمران بود که معتمد بلعجز خود و امور معترف بود و کلیة امور بکف الموفق برادرش بود و او هم در کار جنگ با صاحب الزنج بود و لهذا این دو سال اوقات خلیفه مشیر معروف جنگ با صاحب الزنج گذشت و کاری سپاه معتمد غالب و دمی مغلوب شده و کار فیصله نیافت هم در مدینه بین علویین و جعفریین جنگ و جدال بود و جمعی از طرفین کشته شدند و در مشرق قلمرو خلافت فتنی و کرانی مردم را مستغرق و زبردست دیار عدم میساخت و زلزله های آسمانی و آفات زمینی مانند کرای آدم کش در مکه و حجاز و زلزله های شدیده در مصر و شام واقع و سبب هلاکت بسیاری شد و هم در حمص سر طغیان برداشت و عیسی کرخی عامل خود را کشته و با سپاه محمد بن عبد الرحمن بجنگ جنگ با لبقیه کشتیهای جنگی نشست و در مصر احمد بن طولون مستقلا بمسند امارت نشست و سر از اطاعت معتمد برتافت و ابن خفاجه در اسپانیا امساله سر بمخالفت محمد بن عبد الرحمن برداشت و سپاه او را در جنگ با او هم شکست و حسن بن عباس در صقلیه ولایت یافت هم در سنه ۲۶۷ دو صد و شصت و شش صباح بن احمد بن جبل وفات

ذکر وقایع سنه ۲۶۸ و جنگ عمرو بن لیث در شیراز و غلبه او و فرستادن هدایا به بغداد و قطع خطبه بنام خلفا بنام احمد بن طولون در مصر

چنانچه بگذارش یافت عمرو بن لیث صفاری در خراسان و افغانستان و عراق عجم و فارس متمکن گردید و از خلیفه معتمد منشور افتخار یافت و بعسکر جرار بقتل خود داعی منصوب نمود و از حلقه محمد بن لیث را الحکم الی فارس برقرار کرد و محمد سر بمخالفت برداشت و رایت خود سری برافراشت عمرو خود در این سال متوجه فارس گردید و او را منهزم ساخت و محمد فرار نمود عمرو بن لیث فارس در آمد و عاقبت او را بجنگ آورده گرفتار و محبوس ساخت و خود در فارس رحل اقامت انداخت و مال بسکه شیراز را بداد داد پس از آن به بخت و هدایای بسیار که از جمله

سیصد هزار دینار و دویست و پنجاه من مشک و پنجاه من مسبر و دویست من عود و سیصد دست جامه نفیس و سیاری از ظروف طلا و نقره و چنین تن از خواتین ماه رخسار و چند رأس اسب و دواب شد. قرار بود بجمعه راه افتد. مخالف روانه بغداد ساخت و معتمد با خویش خواهد نمود. نیز در این سال ابوالعباس احمد بن طولون کعبه را بمعتضد و پسر بهایکه بجهة صاحب الزنج آورده بودند و مستغلات و تمام عمارات آن را بخلیفه تصرف داده و در این سال لؤلؤ خواجه احمد بن طولون سر بمخالفت او بر داشت و معتضد مقرر کرد که در مساجد خطبه بنام عباس و معتضد خلیفه خطبا بخوانند. هم در اسپانیا زلزله ای سخت روی داد. در این سال محمد بن عبد الله بن عبد الحکم بصری فقیه مالکی و محمد بن عبد الحکیم مفتی دامغه وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۲۷۰ و مقرر کردن معتمد لعن را بر احمد بن طولون حکمران مصر

چون گوش معتمد رسید که احمد بن طولون در مصر قطع خطبه بنام خلفای عباسی نموده سخت برآشفت تا فطار لعن او را از منصب و مصر روانه دارند و او بسیار لعنت از پدر آمده ولی باطنا از ادنیاع در بار خلافت و کوشش نمود و تمایل باطنی بجانب احمد بن طولون داشت. زیرا که تمامی امور و اسم و رسم خلافت بار ادش الوفق بود و در نهانی هم عزم مصر و استعانت از او احمد بن طولون از بغداد حرکت بطرف مصر نمود و در راه اسحق بن کنداج عامل موصل او را از این خیال منصرف داشت و معتمد مراجعت بساحه کرده و موفق در جنگ با زنج او فات میگذرانید. در این سال رئیس طایفه ترست هم که مدتها در ارمینیه باعث خرابی بود بدین نصاریان درآمده و شریعت عیسی را قبول نمود. هم در این سال عاصم اصفهانی و داود بن خلف اصفهانی وفات کردند

ذکر وقایع سنه ۲۷۱ و کشته شدن صاحب الزنج و وفات حسن بن زید علوی در طبرستان

در این سال پس از جنگهای متوالی و کشتارهای بسیار صاحب الزنج که در سنه ۲۵۰ دویست و پنجاه دست خروج کرده بود این سال که مدت چهارده سال بود می جنگید کشته گردید و سنه ۲۷۱ او بخواهید و جمعی بسیار در جنگ اخیر او کشته و غرق شدند و موفق سر او را بریده به بغداد فرستاد و تا مدتی آن سر بر افسر دکوچه و برزن بغداد جلوه گر بود. صاحب منتظم ناصری گوید در چهارشنبه سیت و ششم ماه رمضان صاحب الزنج خروج کرد و در دوم صفر این سال کشته شد و مدت چهارده سال و چهار ماه و شش روز صاحب دعیه بود. همین سال حسن بن زید علوی داعی کبیر در ماه رجب وفات کرد و مدت فرزده سال هشت ماه دکسری مدت ریاست او امتداد داشت و محمد بن زید بجایش نشست. همین سال احمد بن طولون حکمران مصر پس از شانزده سال امارت داری وفات کرده و قلعه ماذرا در فلسطین و مسجد ابن طولون در مصر از بنایای اوست و پس از او پسرش خمارویه بجایش برقرار شد و در اقرار او محمد بن فضل امیر مقلیه بخاک روم شتافت و در رومیة الصغری جنگیده و با فراهم و اسرا بازگشت. نیز محمد بن اسحق بن جعفر الصاغانی در این سال وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۲۷۲ و محاربت بین خمارویه حکمران مصر و معتضد و غلبه خمارویه بلشکر خلیفه و جنگ سپاه عراق با عمرو بن لیث و شکست عمرو

از غرایب آنکه در این سال بین خمارویه بن احمد بن طولون حکمران مصر و معتضد بن موفق برادرزاده معتمد خلیفه جنگ دیگر شد و شما را ابو عبد الله که از جانب خمارویه بن احمد حاکم بود بدون جنگ تسلیم معتضد کرد آنگاه جنگ بین عراقیین

و مصریین در گرفت و میسره معتضد بر میمنه خمارویه حمله برد و منهزم گردانید او معتضد بسراپرده خمارویه داخل گردیده خودش بر بالای
و بجانب مصر شتافت ولیکن سردار قشون مصر که نامش الماشاذ بود و مهمات پادشاهی بسپاه حواله میکرد بعضی که معتضد گمان کرد
خمارویه عودت کرده عاقبت معتضد منهزم شد و او هم یک تنه رو بفرار نهاد و بسوی شام شتافت و پس از چندی
منهزم شده و این واقعه در حوالجین بین شام و مصر واقع گردیده بفتح خمارویه در آن سال چون حجاج خراسان به بغداد
رسیده معتمد سران لشکر را بخواست و بخلوتگاه خاص طلبید از تنگی و طمع کاری عمرو بن لیث تعفاری سان کرد و او را لعنت
فرستاده و فرمان داد تا بر سر منابر نیز او را لعنت نمایند و با حجاج گفت او را من از امارت خراسان معزول داشتم پس از
آن صاعد بن مخلد را بجنگ با عمرو بن لیث حرکت بطرف فارس داد و احمد بن عبد العزیز بن ابی دلف سردار
قشون عراق کرد پس از تلاقی دو سپاه جنگی سخت از صبح تا ظهر واقع گردید و عمرو بن لیث منهزم شد و سپاه عرب
مظفر و منصور بسیار و مهمات بیشمار از این جنگ بیرون شد و عمرو بطرف شیراز روانه گردید و چون موفق خبر دارشد
که عمر متوجه فارس است قبل از رسیدن عمرو بطرف فارس عنان کش شد و عمرو چون در خود مقاومت ندید از
راه کرمان بطرف سیستان روانه گردید همدرین سال محمد بن عبد الرحمن در اسپانیا سپاهی بسرداری پسر خود منذر بشهر
بطلیوس بجنگ مروان جلیقی فرستاد و سپاه محمد منهزم شد

ذکر وقایع سنه ۲۶۰ و عودت صاعد بن مخلد از جنگ عمرو به بغداد و عاقبت او

در این وقت صاعد بن مخلد چنانچه اشارت شد از جنگ عمرو بن لیث با غنایم بسیار و اسرای بیشمار از فارس
به بغداد رسید و بفرمان موفق عموم سران سپاه و برگزیدگان درگاه خلافت او را استقبالی شایان نمودند و اعیان
بسیار وارد شدند و در هر جا مستقبلین پیاده شده و سر او را میبوسیدند صاعد در کمال تجبر و تنعم با عده ی توجه
و متفرعنانه مدار انگاشته وارد گردید ولی چون در بار خلافت را اساسی سنجیده و قاعده پسندیده موجود چند بعد از سعایت
حسودان صاعد گرفتار پنجه جلادان دربار شد و هر چه داشت بباد تغارت رفت و تمام خانه و عمارات او را متصرف
شدند در این سال در مصر زلزله شدیدی بوقوع پیوست که بسی خانها و مساجد خراب و ده یک مردم زیر آوار جان سپردند
در این سال احمد بن رستم صاحب مسند وفات کرد

ذکر وقایع سنه ۲۶۳ و مدارک عمرو بن لیث برای آینده

چون عمرو بن لیث بسیستان رسید مدارک سپاه و تعبیه به ذخایر کار برآمد که سال بعد را بطرف فارس آید و تلافی
شکست گذشته را از موافق برادر معتمد خلیفه بنماید همدرین سال محمد بن ابی الساج خطبه بنام خمارویه بن احمد بن طولون
در بعضی از بلاد دیگر نیز بخواند همچنین بادشاه اسپانیا محمد بن عبد الرحمن بن حکم پس از سی و چهار سال و نیز ده ماه سلطنت
وفات یافت و بجایش منذر بن محمد نشست سیزده این سال ابو داود سلیمان بن اشعث سجستانی صاحب کتاب
سنن و خازن بن احمد سدوسی که امیر خراسان بود و معتمد او را گرفته محبوس نمود و حافظ محمد بن یزدن ماجه قزوینی وفات یافت

ذکر وقایع سنه ۲۶۴ و سنه ۲۶۵ و رفتن عمرو بن لیث و موفق بفارس و بدون جنگ بگشتن آنجا

در این وقت موفق چون خبر یافت که عمرو بن لیث بهوای تلافی گذشته بطرف فارس حرکت خواهد آمد خود با قشونی بی اندازه

از بغداد بیرون زد و راه فارس پیش گرفت و قطع منازل نمود و مانند شتاب و سرعت رعد خود را بظاهر فارس رسانید از آن روی عمرو بن لیث رسید و دسته از سپاه خود را برای سراف که در ساحل خلیج فارس بود فرستاد و فرزند خود محمد بن عمرو را از ناحیه ارجان گذشت و چون جاسوسان عمرو بن لیث از کثرت سپاه و عدد و عدد لشکریان موفق برایش خبر آوردند دانست که مردم اهواز نتواند بود و مهراست که بطرف کرمان و مجدد با بستیان رود و فراری لشکریان را مدون تلافی از دستش حرکت داد موفق از طرف خود ابو العباس گذارد و او نیز با بغداد رسید و چون به بغداد رسید فرزند معتضد را گرفته محبوس داشت و معتضد در حبس بود تا زمان مرحوم شدن موفق نیز در این سال (یا بزمان نجاک روم حرکت و قتل و نهب نموده بطرس عودت کرد) و نیز در این سال ابو العباس بن متوکل و ابو سعید حسین بن حسن بن عبد الله بن محمد بخت حکمرانی نشست

ذکر وقایع سنه ۲۷۰ و ظهور رافع بن هرثمه و بیعت گرفتن از مردم باسم محمد بن زید علوی

در این وقت رافع بن هرثمه در خراسان و طبرستان اثر اقتداری برافراشت و مردم را مبایعت و متابعت محمد بن زید علوی که پس از برادرش حسن بن زید دعوی داشت بگماشت چون این خبر ببار خلافت رسید لشکری بر او گسیل داشتند او از آمل بواسطه بعد راه و قلت سپاه موفق برادر معتضد را مانده بود که به نیابت او نهضت کرده بجرجان استیلا یافت و محمد را بر جمیع محاربی ظفر داد و آمد در این سال موفق منشور حکمرانی آذربایجان را بنام ابن ابی الساج نگاشت و چون او نزدیک آذربایجان رسید عبد الله بن حسن همدانی حکمران مستقل را از بخلکشید برداشت و عبد الله منهزم و محمد بگرفت و در این سال لشکری از حجاج اسیل دریا بردند و در این سال ابو عبد الرحمن قتی بن مخلد اندلسی و ابو محمد عبد الله بن مسلم بن قتیبه از دنیا رفتند

ذکر وقایع سنه ۲۷۱ و اعتبار یافتن محمد بن زید علوی

در این سال محمد بن زید علوی که پس از برادر اعتبار و اقتدار در طبرستان و جرجان افتاده بود بسبای رافع بن هرثمه رونقی بدستگاه و ریاستش آمد و مسند مارستش بنک و آبی گرفت که رافع از برای خودسش در نگاپور بود و او التفات مخصوصه فرازداده و جمعی را مدار خود جمع و مالیات کشور را قصاحب میسنمود و در این سال نیز یعقوب بن سفیان لسوی متبع و عرب مغنیه مانونیه که او را از خبر جعفر بن یحیای برمکی برخی دانسته اند و ابو حاتم محمد بن ادریس بن منذر رازی وفات یافتند هم ابو عبد الله محمد بن محمد مروزی وفات یافت و قبر او سر خیابان مراست و در جلد سوم از او تگارش میشود در این سال ابو احمد طلحه الموفق با جعفر بن المتوکل بسن چهل سالگی در شب چهارشنبه سبب و دوم صفر سنه ۲۷۰ دو صد و هفتاد و هشت رحلت نمود و مقرر بود موفق پس از مأمون بن معتصم خلیفه باشد ولی پس از فوت موفق قدوم ما ابو العباس بن موفق بعیت نمود و صاحب حبیب السیر میگوید که معتضد جشنی شاهانه گرفت و پسر و مأمون پسر خود را واداشت که او را از ولیعهدی خلع نماید و ولیعهدی مخصوص ابو العباس احمد بن موفق ملقب بالمعتضد بالله گردید خروج قرامطه در سواد کوفه در این سال بود که شخصی پیدا شده باسم قرمط و با اتباعش باسم قرامطه معروف شدند مذهبی جدید و قانونی و احکامی و نمازی درست کرد و روز نوروز و مهرگان را مقرر کرد که روزه نگیرند در این سال (یا بزمان بطرف روتیه الصغرا) اندرون معدنه جنگ سنگی از فلاخن باد خورد و او را هلاک کرد

ذکر وقایع سنه ۲۷۸ و وفات

معتمد و نشستن معتضد بجای او و وفات نصر بن سامانی

در این سال معتمد علی الله در نوزدهم رجب بعد پنجاه سال و شش ماه و بیست و سه سال خلافت درگذشت و معتضد بنا بوصیت عمدی
حسد معتمد را بعموم علما و ارکان نشان داد و مدفون در سامره ساخشد معتمد در زمان حیات و خلافتش التجا او بهبت برادش موفق
چنانچه صاحب منتظم ذکری کرده وقتی محتاج بسعید نیا شد روز بعد معتضد بسریر خلافت نشست و هر وعده که آمده وست مبایعت داد و
داد و بر حسب رسوم اسلاف بمسجد رشد و خطبه خواند و مردم را بوعده خوش مسرور نمود و در این سال حسین بن عبد الله خصاص امیر
بالجف لاحقه و بهای ثمینه از جناب خمارویه ملک مصر بدار معتضد بجهت معراجت و خسته خمارویه از برای معتضد آمد و معتضد او
نواخت و خوشدل روانه مصر ساخت بعد ازین سال چون معتضد از وقایع خراسان و طغیان رافع بن هرثمه خبردار شد اهتمام
و در صدد عزل و برانداختن او برآمد و نیز در این سال نصر بن احمد سامانی وفات یافت و بجایش اسماعیل بن احمد نوه دانقه جنگ او
بارادر در ذیل شمه نگارش رفت در ترکستان برقرار گردید نیز در این سال حافظ ابو عیسی محمد بن عیسی بن سوره ترمذی وفات یافت
و شرح حال او در جلد سوم این کتاب ذیل برگذشت مشاهیر ترمذ نگارش خواهد یافت

ذکر وقایع سنه ۲۸۹ و برقراری حکومات

در این سال اسماعیل بن احمد سامانی در ترکستان و عمرو بن لیث صفاری در خراسان و سلیمان و رافع بن هرثمه در طبرستان
با سم محمد بن زید و معتضد خلیفه در بغداد هر یک بجای خود مستقل بوده و دایره حکومت خود را از ملک گیری توسعه میدادند چنانچه اسماعیل
اسماعیل را بزاله پیش میرفت و در این سال دار الملک ترکستان اگرفت و در بعضی بلاد ظهور بادهای سخت و خشکسالی پدید
و موفق جعفر بن معتمد کار خلافت خلع شد و حیات نیز در این سال خلع گردید و ابو احمد بن عبد العزیز بن ابی دلف و ابو منصور احمد بن
ابی عمران قضیه مصری وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۲۹۰ و حرکت معتضد بطرف ماردین و گرفتن آمد

در این وقت معتضد با سپاهی لایق از بغداد بعزم تسخیر ماردین حرکت کرده و حمدان حکمران ماردین اسر خود را برای جنگ گذارد
و برفت و معتضد آمد را متصرف و بعد ازین سال حسین بن عبد الله خصاص و خسرو خمارویه ملک مصر را که موسوم بقطر الندی
و در جمال و کمال بی مثال بود بحبالهٔ معتضد با کمال بسیار به بغداد آورد و مورد الطاف و اشفاق خلیفه گردید و معتضد آن دختر
نیک اختر را در حرم خویش با حشمتی بلوکانه جای داد و زفافی شاهانه نمود و حصاص را با هدایا و تحف لایق بمصر عودت داد و نیز در
در این سال طغج بن جف عامل دمشق که از جناب خمارویه بود از ظرسوس بهواء روم رانده و با غنایم بسیار برگشت و بهم شکا
خمارویه یکی از بلاد رومیه الصغری را مفتوح ساخت نیز در مصر سران دربار خمارویه او را در جامه خواب کشتند بحمله اگر او شنیده
بود با جواری او خواجه سرایان راه دارند خواست بتحقیق کرده آنها را بمجازات کردار آنان فهمید و پیش دستی نموده او را کشته
پس از او طفل نابالغ او جیش را بحکومت برداشته در این سال دو صد و هشتاد و دو ابو حنیفه احمد بن داود دینوری صاحب
کتاب النبات و حارث بن ابی اسامه و ابو العباس محمد بن قاسم که شاعر و کور و از نوادر ایام بود وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۲۹۱ و جنگ عمرو بن لیث با رافع بن هرثمه و عاقبت کار رافع

عمرو بن لیث صفاری از سپاه عرب شکست خورد و خواست بوسیله روی دل خلیفه را بخود نماید از آنسوی در رافع بن

هرثمه با سهم محمود زدعیسوی بهر سوی کناری مینهادیان بود از ستیزان بعزم مقابلت و مقاتلت رافع بطرف نیشابور که رافع
دانشتر لوای اقتدار برافراشته بود حرکت کرده و پس از جنگ سختی رافع طریق انهزام پیش گرفت و عمرو بن لیث بنیشابور
درآمده و مهمات او را متصرف شد رافع سرگردان بخاک خوارزم رسید و در آنجا گرفتار عامل و طرفداران عمرو بن لیث گردید
و سر از تنش جدا شده و بدست عمرو رسید عمرو بن لیث ازین فتح و غلبه بدشمن شاد و مان شد و تحف لایق سر
رافع بن هرثمه را به بغداد فرستاد و معتضد بسیار خورسند شد و منشور حکومت او را تجدید کرد و در این سال رؤسای
اسلاو مقاله قسطنطنیه را محاصره کردند که امپراطور ناچار مسلمانان را تحت سلاح آورد و کار او بمدافعه فرو ماند و پس ازان
آنان را در عرض باد متفرق ساخت که روزی جمع نشده باز بشورند هم در اواخر قبیح بن جعف جون شغند خمارویه کشته
شده و پسرش جیش را بخلافت نشانده اند سرباز زده از نسوی مردم جیش که نه ماه بتخت مصر نشسته کشته شد و پسران
بن خمارویه را بحکومت مصر برداشتند و این سال بخبر تی شاعر و نحوی بن عباس معروف بابن رومی شاعر وفات یافت

ذکر وقایع سنه ۲۸۳ و سنه ۲۸۴ و تجدید رابطه دوستی بین معتضد و عمرو بن لیث صفاری

چون سر رافع بن هرثمه بغداد رسید در این سال نزد معتضد رسید از عمرو خورسندگردید و حجاج خراسان را مرخص
ساخت و اظهار رضایت خود را از عمرو بن لیث نزد آنان بافته بود و فرماندادتا منشور حکومت خراسان و
افغانستان و ستیان که بنام عمرو بن لیث نوشته شده بود نزد حجاج بخوانند در این وقت معتضد بطرف آمد
و حرکت آمد چون محمد بن احمد بن طیبی از آمدن معتضد خبردار شد و در خود قوت محاربت ندید با ستقبال شتافت
و شهر آمد را تسلیم کرد و معتضد از آمد بطرف قنسرین رفت و چون هرون بن خمارویه بن احمد بن طولون حکمران
مصر مختل الحال شده بود و در بار شیان با هم در نزاع بودند این وقت بحدود رسید سرحد داران هرون خمارویه حدود را
بمعتضد تسلیم دادند نیز معتضد حکومت آذربایجان و ارمینیه را بمحمد بن ابی الساج منشور نمود همدرین سال احمد بن
موسی اسفراینی فقیه شافعی وفات یافت و شرح حال او در جلد سوم این کتاب مفصل نگارش خواهد شد همدرین سال ابراهیم
بن احمد از اعیان محدثین وفات کرد و در این دو سال قدری خشکسالی و کمیابی در مکه و در عراق شدت یافت

ذکر وقایع سنه ۲۸۵ و هدایا فرستادن عمرو لیث صفاری با اسماعیل سامانی و گرفتار شدن عمرو

در این سال چون منشور حکمرانی خراسان و غیره بعمرو بن لیث از طرف معتضد خلیفه رسید مسرور گردید و
تحف و هدایای لایقه که از انجمله تختی زرین که چهار دست و دو کوشوار مرصع در گوشش او بود و آن تخت طلا را برکاوزرین
نشانیده بودند و قامت او باندازه قامت حمار بود می بود چون معتضد این تحفه خاصه این تخت زرین را بدید
بسیار خورسند گردید و فرماند تا بشهر بغداد بگردانیدند و آنگاه او را در موضع شرقی بغداد در جائیکه شحنگان
بغداد می نشیند گذاشتند تا سه روز که عموم مردم بغداد آمده او را تماشا کنند و عمرو بن لیث از درگاه خلافت
پناه تمنای حکومت ماوراء النهر را کرده بود که تمامی ما یتعلق گیرد معتضد منشور حکومت ترکستان که در این وقت
با اسماعیل بن احمد سامانی بود برای عمرو بن لیث فرستاد و نیز در این سال ابو سعید جنابی از طایفه قرامطه در

بحرین خروج کرد جمعی کثیر بدو خود گرد خود آمدند در این سال مبرد نحوی ابو العباس محمد بن عبد الله بن زید وفات کرد و ابن خشنیه حکمران طرسوس بر دو بجایش ابا ثابت برفت ارشد دیگنگ رو بجاده آمده گرفتار و کشته شد

ذکر وقایع سنه ۲۸۰ و حجاب عمرو بن لیث صفاری با اسماعیل سامانی و گرفتار شدن عمرو

چون منشور حکمرانی ماوراء النهر بعمرو بن لیث رسید فرمانداد تا محمد بن بشیر بجانب ترکستان با سپاهی لایق و جرگت آمد اسماعیل بن احمد سامانی چون خبردار شد مقابلت او شتافت و دو انجنگ کشته شد و بقیه سپاه نزد عمرو بن لیث شکسته عمرو خود با هفتاد نفر مرد جنگی در حرکت آمد چون خبر با سماعیل رسید با و نامه کرد که تو کلی و سیع داری این سرحد را برای من نگاه دار عمرو قبول نکرد و از نخ جیحون گذشته از راه اوزجند راه بخارا روان گردید و اسماعیل هم تا چارجرگت کرد و از آب گذشت و با سپاه مقابل یکدیگر صف آرائی کردند و بسوزنیاره قتال زبانه نکشیده بود که اسب عمرو بن لیث رم نمود و خود با سپاه اسماعیل رسانیده لشکریان او را گرفته بتسلیم اسماعیل کردند و اسماعیل او را بعد از دو معتضد فرستاد و معتضد او را بر شتری عریان در بغداد دست در گردن گرداینده و در حبس انداخت و در حبس بود تا زمان وفات المعتضد در ۲۸۹ و صد و هشتاد و نه در حبس گذشته در این وقت چون محمد بن زید علوی در طبرستان از گرفتاری عمرو بن لیث خبردار شد بطرف خراسان شتافت و با کارکنان اسماعیل بجنگید تا خود کشته و سپاهش گریختند و پسرش زید بن محمد را اسیر کرده نزد اسماعیل برد و اسماعیل او را بنوبهار بلخ فرستاد و در نوبهار بن سال ابراهیم امجی حکمران افشین قلعه و ولایت صغانیان را با بو العباس پسر خود داد و در این سال قحط سختی واقع شد بحدی که شرح آن گذشت

ذکر وقایع سنه ۲۸۱ و رفتن طاهر بن محمد بن عمرو به شیراز و فتح او و عود تش بسیستان

در این سال طاهر بن محمد بن عمرو بن لیث با تمام گرفتاری پدر با لشکر بیاراسته بطرف فارس رانده و عامل خلیفه را از جنگ مغلوب ساخت و داخل شیراز گردید که بقیه سپاه و ده راه اهواز پیش گیرد و معتضد چون خبردار شد محمد غلام خود با سماعیل را روان نمود که بشیراز گردد و چون طاهر خبردار شد راه سیستان گرفت و با پیام شیراز بسیستان رفت و با سماعیل نامه نگاشت که واسطه گردد که خلیفه رجعی با او دارد اما او اندانی دارد و معتضد قبول و ساخت اسماعیل منشور برای طاهر منشور و خلعتی فرستاد در حالتیکه در پیش در حبس معتضد گرفتار بود در این سال محمد بن ابی الساج حکمران آذربایجان و عبید الله بن سلیمان وزیر معتضد وفات یافتند و ثابت بن قره حبیب مشهور وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۲۸۲ و وفات معتضد و نشستن مکتفی بجای او

در این سال ابو العباس احمد بن الموفق ابن المتوکل الملقب بالمعتضد بالله پس از ماه و سیزده روز خلافت بسن چهل و نه سالگی در بیست و دوم ربیع الثانی این سال ۲۸۹ وفات یافت و شبانه از خوف دشمنانش در خانه محمد بن طاهر او را دفن ساختند و در این وقت ولایت عهدش ابو محمد علی بن المعتضد ملقب بالمکتفی بالله در رقه بود چون خبر فوت پدر شنید بجانب بغداد رسید و در ۱۳ با او ببیعت و متابعت قیام کرده داخل بسجد در شده و خطبه آغاز کرد و مردم را بفضائل و اشتغالات خویش مخورسند ساخت و منشور حکمرانی هر کسرا که داشت در این سال نیز رجعی آفات آسمانی و زمینی نمودار گردید چنانچه در بغداد از زلزله و در حمص سرمای سخت و طغیان آب دجله در بغداد و زمین بادهای شدید در بصره واقع شد و قرامطه در طرف شام سر

کشیده و جنگهای متوالی بین آنان وقوع یافت حکمران دمشق واقع گردید و الغزه پادشاه انگلیس که از ملوک ساکن بود و در جنوب انگلستان چند پشت سلطنت داشتند در این سال وفات یافت و بعد از او برادرش ابراهیم بن احمد اغلب حکمران افریقیا بر آنجا جانشین عبدالله بن ابراهیم بخت حکمرانی نشست

ذکر وقایع سنه ۲۹۰ و طغیان قرامطه و خونریزی ایشان در شامات

چون المکتفی بالله خاطر از تعیین مؤنث پرداخت خود بهمه انتظام امور خارجه حاضر ساخت چون در آن وقت صاحب الشامه که رئیس قرامطه بود طغیان در شام داشت و رایت خودسری برافراشت و با فنخ بن جعف حکمران دمشق در جنگ بود و در نقاط دیگر نیز قرامطه دعوتی و جدال و نهب اموال بودند عاقبت مردمان شام بجان آمده رئیس قرامطه از شام بیرون شده راه حمص گرفت و مکتفی از بغداد بیرون و برقه بجمعیت توجه آن سمت شد اسپاسین بجایا گشته و قرامطه براه حمص و بعلبک رفته و خرابی و خونریزی بسیار کردند و مکتفی بمدارک قشونی لایق رسیده آنها را از آن نواحی براند و از قرامطه اموال بسیار بدست لشکریان و رعایای مکتفی افتاد

ذکر وقایع سنه ۲۹۱ و سنه ۲۹۲ و لشکرکشی مکتفی بجنگ قرامطه و خاتمه کار آنها و لشکرکشی مکتفی بشام و مصر و هلاکت هرون بن خمارویه و انقراض سلطنت بنی طولون در مصر

امسال چون عده سپاه مکتفی کامل گردید متوجه جنگ با قرامطه گردید زیرا قرامطه در بعلبک و طبریه و شام و سایر بلدان سوریه و فلسطین آتش فساد و جنگ و کوچاپ و بلوا و هیجان بپا کرده بسوختن و خراب نمودن و مکتفی با صد هزار مرد شمشیرزن حرکت کرده و مقدمه لشکر خود را بحمیش سپاه خود ابوحمد بن سلیمان و اگذاشت محمد بن سلیمان در دوازده فرسخی حماه رایت مقاومت برافراشت و صاحب الشامه در آن جنگ مقهور گردیده و عاقبت او با مدد و خلوق که از سران قرامطه بودند با سیصد و هفت کس دیگر بقبضه اسارت درآمده و از مکتفی فرستاده نامه آورده و عودت بغداد کرده و سرهای مقتولین را مرده تا کوچه و بازار گردانیده و در چند موضع نصب نمودند همه سال دویست و نود و یک قاسم بن عبیدالله وزیر خلیفه و ابوالعباس احمد بن محمد بن زیدان معروف بثعلب عالم بعلم نحو و لغت و شیخ ابواسحق ابراهیم بن احمد الخواص وفات یافتند همه سال دویست و نود و دو پس از فرستاده قرامطه مکتفی امر داد محمد بن سلیمان اطراف شام را مانده و آن بلاد را فروگرفت و از آنجا بعزم شتافت چون خبر قرب وصول او بعزم منتشر شد برخی سرکردگان هرون بن خمارویه ملک مصر از هرون روگردان شده و بپناه خلیفه پیوستند و بیرون جنگ درآمده منهزم غالب و مغلوب معلوم نشده بود که بین سپاه دو طرف دیگر شد هرون از برای خونریزی فشده پیش آمد که یک تن مغربی او را از خون در کشید چون هرون کشته گشت جیش شیبان از محمد بن سلیمان امان خواست و امان یافت و محمد بن سلیمان منتصر و مظفر وارد مصر گردیده و سلطنت بنی طولون که بمدت سی و هفت سال و چند ماه سلطنت کرده بودند در روز جمعه صفر سنه ۲۹۲ انقراض یافت محمد بغداد را با تمام جلو طغیان استوار کرده و خراب بسیار رسانیده و آتش سوزی مدهشی شد که بیش از هزار دکان مال التجاره طعمه آتش شد همه این سال که مطابق هفصد و چهار میلادی بود شتاء هزار و سی بسر کردگی الغ نامی از فرماندهان سپاه سردار آورده و به پیشور رسیده اسلام بولرا

محاصره کرده و امیر اطوبلون مسلمانی با تحف و هدایا نزد او فرستاد و با او مراجعت بروسیه نمود در همین سال قاضی عبد الحمید بن عبد العزیز ابو حازم قاضی معتضد در بغداد وفات کرد

ذکر وقایع سنه ۲۹۴ و طغیان قرامطه و عیث طلبی طاهر بن محمد بن عمرو در سیستان

چون محمد بن سلیمان بمصر رسید توقف کرد و بجهة انتظام امور چندروزی توقف کرد و باز قرامطه بساحات ما خشه و پس از نهب اموال خانها را ویران ساختند و مکتفی چندتن از سرداران بانجا فرستاد که شیرازه آنها بکلی خراب شد و بعد از آنجا بقرامطه برزند همین سال طاهر بن محمد بن عمرو لیث در سیستان بنای اشتغال بعیش و طرب و لهو و لعب گذاشت و خاطر از امور ملکی فارغ داشت ابو قابوس که یکی از سران بود و بواسطه اختلافی که با لیث بن علی بن لیث صفار پیدا کرده بود نزد خلیفه رفت و تخلع کرده چون طاهر خبردار شد مکتفی نگاشت که ابو قابوس مالی بسیار برداشته و بدانصوب شتافته یا مال از او بگیرد یا او را نزد من بفرست مکتفی امتثالی ننموده و این وقت یکی از بزرگان صاحب نفوذ ظاهر سنگری غلام شهرون لیث بود که کلیه امور سیستان کف اقتدار او بگرفت و همین سال ابن ابو ذری محتسب بغداد مشهور بزندیق گذشت

ذکر وقایع سنه ۲۹۵ و خروج حلاجی و کرفاریش

پس از فتن محمد بن سلیمان از مصر مادر فشه بدو گرفت و از هر گوشه سری بلند شد و صعراء و جزائر آل طولون و اقصر آمد و شد مبالغه کرده و خلیجی نامی خروج کرده و مصریان دوراو گرفته و بر قوت او افزوده شد تا عاقبت مسلم مکتفی پس از جنگهای زیاد او را از مصر گرفته ببغداد بردند و مکتفی او را حسب الامر بحکومت مصر و اعمال ابی العباس عبد الله بن محمد بن حمدون گذاشت و از این ببعد حکومت بنی حمدان در جزایر تکریت و هیت بزرگ قرامطه ذکر و در این سال زنجی بجنگ و پس از شش عشر و هم اسماعیل سامانی در ماوراء النهر فوت و او ابن کیغلغ در بلاد رومیه اصفر اسیر گشت موزون و این بعید غالبا آمد

ذکر وقایع سنه ۲۹۵ و وفات اسماعیل سامانی و مکتفی عباسی و بجایشان نشستن امیر احمد سامانی و المقتدر بالله عباسی

در این سال اسماعیل بن احمد سامانی پس از بیست سال و دو ماه سلطنت از جهان گذشت و بجایش امیر احمد بن اسماعیل سامانی بنشست و مکتفی بجمادی الاخر امیر احمد بن اسماعیل منشور امارت و خلعت خلافت فرستاد احمد بن سال المکتفی بالله ابو محمد علی بن معتضد پس از شش سال و شش ماه و نوزده روز خلافت بمرسی و صد سالگی دنیا را وداع گفت و مانند پدرش در خانه محمد بن طغج در دسکره خاک تربت در بار یان بروایت عباس بن حسین برادر مکتفی که جعفر بن معتضد باشد بخلافت برداشته و او را ملقب المقتدر بالله ملقب ساختند مقتدر چون روی باسلاف مجد و شتافت و خطبه اغاز کرد و مردم را بخشش و مواعظ خوشنود و او وقتی سیزده ساله و مجد بهمین خلیفه عباسی بود که بمنصور و نزدیک عباس بن حسین کار میکرد و مشکلات امورات بدست زنان و پرده گیان و خصیان بود و در این سال دولت سیصد ساله اتابک در چین منقرض شد و بجایش دولی تک بر قرار شد همین سال نسیب بن ابراهیم صاحب مسند و نشیر و ابراهیم بن ابو طالب نیشاپوری و عبد الله بن محمد بن علی بلخی کبیر و حالة در حلد سوم خواهد آمد و شیخ ابو الحسن احمد بن محمد المزوری بغوی وفات یافته

ذکر وقایع سنه ۲۹۶ و خلع مقتدر و تعیین القاهر و مجد الخطب مقتدر و کشته

شدن الراضی و جنگ پسر طاهر صفاری و سنگری و عاقبت طاهر صفاری

چون دیلمان خلاف امور بیش با یکدیگر داشتند و هر یک خود را مستقل میدانست بالجمله هر یک از امرای دیلم
بر جمع شده و میانه سران سپاه و بزرگان درگاه کار بمخالفت و مخاصمت منجر گردیده دسته متفق بخلع مقتدر گردیدند و عبد الله
بن المعتز را بخلافت برداشته با او مبایعت کردند و او الراضی بالله لقب دادند و طرفداران مقتدر را جلالت الراضی
نرفته و جنگ بین طرفین واقع شد از طرف مقتدر مونس خادم سرکشید و از جانب الراضی حسین بن حمدان رئیس
قبیله اخیران بود و عاقبت حسین بن حمدان با راضی منهزم شدند و تمامی گرفتار مونس خادم گردیدند و آن سفاک
بیباک تمامی را بشربت هلاک چشانید مگر متوکل او هم چون پدر فرار اختیار نمود و از او فارغ ساخته شد و عمرش
چهل و نه سال و مدت خلافتش یکسال و نه ماه بود محمد بن سال دولت بنی اغلب بابو العباس زیادة الله بن عبد الله منقرض شد
و ابو عبد الله شیعه مذهب بدولت علویین مصر را منهزم گردانید و او بعد از رفت که کمکی آورد مقتدر به نوشتن
حاکم مصر نگاشت که او را معاونت کند و کرد و عاقبت همراهانش در مصر متفرق شدند و خود او ... ما تمام شد و
مدت حکومت بنی اغلب صد و سی و شش سال بود و پس از او در این سال خلافت خلفای علویین در
مغرب شروع شد و اول شخص از علویین ابو محمد عبید الله بن محمد بن عبد الله که نسبش بعلی بن ابیطالب میرسید بود و
از قریه سلمیه آمد و هشتاد و شش سال در مصر اتفاق افتاد محمد بن سال ابو الحسن محمد بن حسن بن حبیب قاضی و
داعی داعیان بحضرت پسر عم اجابت کرد و محمد بن داود بن جراح اخباری تغیر و در خاک نهفت محمد بن سال بن طاهر بن
محمد بن ذو الیمینین صفاری با سنگری غلام مقتدر مخالفتی پیدا کرد و بجانب طاهر مغلوب گردید
سنگری طاهر را با برادرش یعقوب اسیر نموده بغداد نزد مقتدر فرستاد و مدت سلطنت شش سال و دو ماه بود طاهر در ماه [illegible]

ذکر وقایع سنه ۲۶۰ و سنه ۲۶۱ و رفتن لیث بن علی بشیراز و بلالت او و لشکر کشیدن احمد بن لیث سامانی بسیستان و تعیین تکین خزری بحکومت مصر

و این سال پس از برطرف شدن طاهر بن محمد که شرحش نگاشته رفت لیث بن علی بن لیث صفار و برادرش
معدل سیستان قرار گرفتند و لیث بن علی با سپاهی از سیستان بعزم جنگ و انتقام از سنگری غلام معتز
بطرف فارس آمد و پس از مقاتلت و مقاومت سنگری گریخت بطرف اربجان و چون او به بغداد نگاشت
مقتدر فرمان او و تاموس خادم با قشونی از طرف شیراز بر اندلیث برادر خود معدل را بشیراز گذارده با سپاهی زیاد
با جان با استقبال مونس خادم و سنگری شتافت که در این وقت بلیث خبر رسید که حسین بن حمدان از قرار
معاونت مونس و سنگری میرسد عطف توجه بجانب حسین نموده در راه مشقات بسیار دیده که برخی مردان کار و سواران
شیر شکار هلاکت رسیده خود چون بمقابل سپاه مونس و سنگری رسید چندان از قوت مقاومت ندید و با ضعف
حال بگریخت تا اسیر شد و سنگری بجای او آمد و عبد الرحمن بن جیهور شیرازی را وزیر و بفارس حکمران کرد و از جانب خلیفه دیگری
برای تثبیت امور فارس مامور گردید و چون بر سید سنگری آثار تحکم صمت نموده و بملک محمد بن جیهور فرمانی منحرم گردیده فرار
بطرف سیستان کرد بحمدین سال مقتدر قاسم بن سیما الجکب را بسیستان فرستاد و ابو نصر احمد بن اسماعیل چون سیستان را

خالی یافت بجانب سیستان شتافت و رایت اقتدار در آن ملک برافراشت و ابو عبدالله علوی از مسلمانان سیستان بیعت گرفت همدرین سال ابو عبدالله محمد بن سالم و فیض بن خضر و ابو بکر محمد بن داود بن علوی اصفی فی فقیه دوسی بن احمد قاضی و قاضی ابو محمد یوسف بن یعقوب بن حماد وفات یافتند و در مصر محمد بن طغج که سه سال حکومت آنجا مقتدر راست در ماه شعبان سنه ۲۹۲ لوای سفر آخرت برداشت و بجایش ابو منصور تکین خزری بحکمرانی مصر برقرار شد و تا سنه ۳۰۲ سعید و دود رفته ابو طی

ذکر وقایع سنه ۲۹۹ و کثرت عزل و نصب نمودن مقتدر وزرای خود را

بیشتر دوستین عظام مینگارند که مقتدر در زمان خلافتش کم بیست و چهار سال و یازده ماه طول کشید دوازده بار عزل و نصب وزرا برداخت و انصب آنرا از هر چیز مجرد ساخت چنانچه درین سال ابو الحسن علی بن محمد بن فرات را وزارت برداشت و طولی نکشید که او را معزول نموده خانه و حتی حرمسرای او را غارت نمود و ابو علی محمد بن یحیی خاقانی را بوزارت برداشت و او را نیز پس از چندی معزول کرده منصف وزیر ابو الحسن علی بن عیسی داد و بیشتر عزل و نصب وزیر و مامور و حاکم بسته بکثرت و قلت رشوه بود و مجتبر از همه هر که بیشتر رشوه تجدید منصبی میداد زودتر معزول میگشت و تمام دارائی او بباد یغما میرفت باکلی در این سال رستم سرحد دار بود و میها بجنبید و در قزوان زلزله شدیدی روی داد و در این سال شیخ ابو عبدالله محمد بن اسماعیل مغربی در عرصه دویست و شش سالگی وفات یافت و ابو الحسن محمد بن احمد کیسان نحوی و احمد بن حسین نیز وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۳۰۰ و طغیان عمرو بن یعقوب در سیستان و آمدن حسین بن علی مروروذی به سیستان و فرار عمرو بن یعقوب

در این سال منصور بن اسحق از جانب احمد بن اسماعیل سامانی حکومت سیستان را داشت که عمرو بن یعقوب بن محمد بن عمرو بن لیث صفاری با جمعی از خوارج سیستان علم مخالفت برافراشت و منصور را مقید نمود چون این خبر بخارا رفت احمد بن اسماعیل فرمانداد تا حسین بن علی مروروذی با سپاهی بسیستان آمد و عمرو منهزم گردیده راه بخارا پیش گرفت و مدتی سیستان در قلمرو سامانیان بود تا زمان خلف بن احمد بن محمد بن خلف که ذکرش خواهد آمد در این سال عبید الله بن عبد الله و یحیان علی بن یحیا معروف بمنجم زنده و عبد الله بن محمد پادشاه اسپانیا پس از بیست و پنج سال سلطنت وفات کردند و لئون سوم پادشاه اسلامبول نیز درگذشت و قسطنطین پسرش بجایش نشست و الغ پادشاه روس از قسطنطین باج طلب نمود و او امتناع قانون کرد

ذکر وقایع سنه ۳۰۱ و کشته شدن احمد بن اسماعیل سامانی و نشستن نصر بن احمد بجای او و آمدن ابو القاسم برای گرفتن مصر و انهزام او بطرف قیروان

در این سال احمد بن اسماعیل سامانی پس از شش سال و چهار ماه و چند روز حکمرانی کشته گردید چنین مقال که غلامان او از او آزرده خاطر شدند و در شکارگاه شبی بر او تاختند و او را بخاک و خون غوطه ور کردند و احمد برای حفظ خویش هر شب دو شیر جیب را در خیمه خوابگاه خود مقرر کرده بود می نسبند و در شب پنجشنبه بیست و سوم جمادی

او را فرستاد تا لشکریان را بیرون بردند و خود بنشست و مقام کرد و خداوندان آمده کار او را ساخته و آنگاه او را بعد از چند گاه نصر بن احمد بن اسماعیل
از پشت اسب او را احمد بن محمد بن لیث که شحنهٔ بخارا بود و ما بارت برداشت همین سال محمد بن سلیمان لبسری پسر داری پسر ابو العباس
سپاهی از قبل او بصر فرستاد و با لشکر بسیار متوجه اسکندریه را فرو گرفته و قصد سپاهی اصبر فرستاد و او را منهزم کرده و همچنین
بر یک قرابط ابو سعید حسن بن بهرام جنابی و حمام کشته شد و محمد بن یحیان مؤدب حافظ مشهور صاحب تاریخ اصفهان و الغ پادشاه

ذکر وقایع سنهٔ ثلاثمائه و گرفتار شدن ابن حصاص و تعیین ابو الحسن الاعور بحکومت مصر

چنانچه نگارش شده مقتدر در غزل راضی بود و او با این استمام قوی داشت و چون او را مخلص انفعال و تحمیل منال یکی بن
از بیگانگان دگاه را بدان مخیری معزول میکرد و عاملی با یک او تصرف میکرد چنانچه امسال حسین بن عبد الله معروف بابن
حصاص که مرتکب خدمات ریک کرده بود گرفتار ساخت و همه چیز او را ستاند و ضیاع و اثاث البیت و املاک او را بفروش
مال برده و ملک دنیا نه بود تصرف داده و در این سال عبد الرحمن سوم پادشاه اسپانیا دعوی خلافت نمود و خود را امیر المؤمنین
نمود و بعد با سکه و خطبه باسم او منقوش گشت و در این سال محمدی خلوی لشکری بسیار از مغرب اقصی بطرف مصر آورده و دنیا
بسر کردگی جایشه بطرف مصر فرستاد و مصریها را منهزم کرده و قصد رقت فرستاده و منهزمیان منهزم کرده و برگشته
نیز در این سال ابو الحسن الاعور یکی از اصحاب قصد حکمران مصر شد و تا سنهٔ ثلاثمائه سعید و بعد حکمران بود و در ماه ربیع
الاول این سال وفات یافت و محمد دیگر بن اخشیدی حکمران مصر شد و در این سال ابو سعید فاطمی رئیس قرامطه و علی بن احمد بن
منصور شاعر معروف بدسیاسی وفات یافتند

ذکر وقایع سنهٔ ثلاثمائه و خبط اسحق سامانی نامیر خراسان و شکست و گرفتاری اسحق سامانی

چون امیر خراسان سامانی چنانچه نگاشته شد بر سریر سلطنت متمکن نشست ابو عبد الله محمد بن احمد خواهر زاده و صهر او و قصد حال معروف و کفایت
بسیاست جزم و حزم و ثبات و وقار او را بر آورده و او را نحق سامانی حاکم سرخس کرد و ابو علی احمد بن محمد بن عبد الله بن احمد بن آورد و شیخ سامانیه
میگفتند بخیال سلطنت با سپاهی بزرگ از سرخس بطرف نیشابور حرکت آمد و الیاس پسر خود را بسرخس گذاشت
و او نیز مخالفت بجای نیاورد و

ابراهیم صعلوک منهزم گردید و بجانب بخارا شتافت و وقت مشوکت ناصر علوی مشهور بداعی بود طبرستان
بالاگرفت تا در این سال رحلت کرد و بجایش حسن بن قاسم علوی نشست و او را لقب داعی بود و در گذشت ۳۱۰ سعید
شاکر زاده در عقد حیات و ریاست بود تا در این سال در گذشت بعد از او وفات دوتن الحی از ارباب امیر اطراف و صاحبان
مقتدر ببغداد آمدند و برای آنها خلعات و تشریفات بسیاری مقتدر قرار داده بود از آنجمله یکصد و شصت هزار تن
سواره و پیاده سپاهی با جامهای الوان زرد وز و خلعها و فراشها و خواجه سرایان که چهار هزار سفید پوست و
دو هزار سیاه پوست و قریب دو هزار خدمتکار و رشاوزنا و مردمان مختلفه با لباسهای گران قیمت
و جامه ها از بافت بودند نیز اقسام تشریفات بری و بحری نموده بودند و در دستی از طرف و نقره مرصع مصنوعی که با
زربفت و ابریشم الوان اظهار امرت بدرخت کرده و صدائی و نغمه داشتند بود و قایقها را در دجله و خیابان و جاده
را از شاه و پرده های زری و زرتاب که دوازده و پانصد پارچه رنگ داده بودند و نظیر اق. از بغداد بخود ندیده بود هم
در این سال ابوالهیجا عبدالله بن حمدان و برادران او از حبس نجات یافتند و مقتدر علی بن عیسی را معزول و ابوالحسین
علی بن فرات را مجدداً بوزارت برداشت هم مونس در ماه رمضان فتوحات شایانی کرد و در مصر محمد بن طغج اخشیدی
بحکومت برقرار بود و بعد از سال مسعید و چهار یوسف بن حسین بن علی الرازی مصاحب ذوالنون مصری وفات یافت

ذکر وقایع سنهٔ ۳۰۳ و عزل علی بن فرات و نصب حامد بن عباس

در این سال بنا بعادت خود مقتدر ابوالحسین علی بن فرات را از وزارت معزول ساخت و حامد بن عباس را
بوزارت منصوب و مهدی علوی از افریقیا سپاهی در این سال بجانب مصر کشید و اسکندریه و برقی اماکن
صعید را متصرف شد از آنسوی مونس خادم از جانب مقتدر برسید و با ابوالحسن الاخور بسپاه مهدی حمله آورد و
او را منهزم ساخت و بسیاری را کشت و اسیر نمود و بقیه سپاه مهدی علوی راه افریقیا گرفتند و مقتدر در بغداد
مرغیناذ بنیاد کرد و با هم همایستان مقتدری و هم در سال قاضی محمد بن خلف بن حیان معروف به وکیع و
ابوالعباس احمد بن شریح فقیه شافعی که مصنفاتش بچار صد کتاب رسید و ابو محمد عبدالله بن احمد بن موسی خراسانی
ملقب بعبدان وفات یافتند

ذکر وقایع سنهٔ ۳۰۷ و طغیان منصور بن اسحق و عاقبت کار او

در این وقت منصور بن اسحق سامانی با غزای حسین بن علی مروروذی سر بطغیان برداشت و رایت مخالفت
با امیر نصر سامانی برافراشت امیر نصر حموله علی را بجنگ او به نیشابور فرستاد که در این حین منصور قتل رسید و
سپاه بخارا او فات یافت و حسین بن علی مروروذی بهرات شتافت در این وقت محمد بن جنید که سمت
بخارا بود و برای کوتاهی از شغلی از امیر نصر سر بر تافته بهرات آمد و با حسین بن علی متفق گردید و به نیشابور رفتند
و آغاز مخالفت نمودند امیر نصر احمد بن سهل را فرستاد و کار انها را یکسره نمود و به بخارا فرستاد و فتنه آنها بخوابید
در این سال نرخ ارزاق در بغداد بالا گرفت و آتش سوزی بزرگی در محله کرخ واقع شد و آل ادریس در مغرب
اقصی منقرض شد در این سال ابو علی احمد بن علی المثنی الموصلی صاحب المسند و ابو بکر محمد بن هرون الرویانی

وفات یافته و در ربیع الاول سنه این سال ابو الحسن الاهوازی حکمران مصر وفات کرد

ذکر وقایع سنه ثلثمائة و طغیان لیلی بن نعمان و انهزام و قتل او

در این سال معتضد رایی الهیجا عبد الله بن حمدان را بحکومت طبرستان سرافراز کرده فرمانداد تا به برادران او هر یک حسبی لایق دانند و منشور ماموریت داده خراسان بدو واگذاری داشت رایی الهیجا رایت عزیمت بجانب خراسان برافراشت همین سال لیلی نعمان کرد از جانب اطروش علوی طبرستان بود قوتی پیدا نموده جرجان و دامغان را قبضه آورد و بطرف خراسان متوجه شد محمد بن علی که از طرف امیر خراسان فرمانروائی داشت از خراسان شده بود او را بمقاتله کرده شکست فاحشی بدو داد و لیلی بن نعمان منهزم گردیده و عاقبت گرفتار و کشته شد و نیز کین انجزری نیز پیشاره شد امسال پس از فوت ابو الحسن الاهوازی بحکومتی مصر برقرار شده و لیکن حکومتش دوامی چندان پیدا نکرده وفات یافت و بجایش محمد بن کین همین مرزبان منشور و فرمان متعلقه عباسی در این سال نیز از امیر همدان وفات کرد

ذکر وقایع سنه ثلث و ثلثمائة و خروج و فتنه حسین بن منصور حلاج و کشته شدن او با مر و فتوی قاضی ابو عمر و اصرار حامد بن عباس وزیر

در این سنه سعید و فتنه حسین منصور حلاج واقعه و ماجرای او و علی بحسب کمالات و تمیل بایات او و بود و در صحبت سهل بن عبد الله شوشتری تستری و جنید بغدادی و ابو الحسین نوری رانوی تلمذ نموده و بمعالج ترقی و عرفان و تصوف اشتغال ورزیده و از خارقه کشف و کرامات و مدعی خوارق عادات گردیده و بیاناتی که از او بان منسوب میشود از او می شنیده عوام کالانعام را دور خود گرفته و جمعیتی پیدا کرده و مقتدی چون واقعه او را شنیده بحامد بن عباس وزیر فرمانروا نوشته او را بمکالمه و مناظره خوانده و مطالب او را جویا شده صاحب حسب الیسر بیاورد و گوید حامد بن عباس وزیر مجلسی عربت از علما متکلمین بپا داشت حسین بن منصور حلاج را بخواست و علی بن عیسی را بجهت او انتخاب نمود و کلمه ناپسندیده و گفت حلاج گفت بدین کلمه چیزی میفزای و فرمان داد تا حسین را فرو برده علی بن عیسی از شنیدن این سخن بلرزید و وزیر برسید و ابو عمر قاضی رو کرد و او قاضی رقعه ای نوشته بدست گرفته و بسمت او بخلوت رفته و در اثنای مکالمه و مباحثه ابو عمر قاضی با معالج خطاب کشتنی کرد و وزیر قاضی را گفت آنچه گفتی تقدیم آید قاضی سر جنبانده گفت تا اندیشه باین حکم خالی نماید حامد وزیر دست برنداشت تا ابو عمر قاضی قاضی حکم قتل او را نگاشت و باجازت خون او را فتوی داد حامد وزیر فرمانداد تا امیر غضنفر او را بباب حبس بغداد برده هزار تازیانه بر بدنش زده حالیکه لب باین و ناله و آه و فغانی نکشود انگاه دست و پای او را قطع کرده و جسد او را آتش زده و خاکستر او را بباد داده و سر و اندامش بر چوبه کشیده و بعضی او را کرده و فتنه حسین بن منصور حلاج بدین نهم تمام گشت همین او قات مقتدر سفیری بسفارت نزد طغار و اسود کرد بس بوده و سالار بلغار و بلغار نوشته او آن الجی این فضلان بود که همین نزدیکی بحضرت رسالت او بدان جانب رفته و مقصود از این سفارت دعوت آنان بدین اسلام بود صاحب منتظم ناصری گوید این فضلان تاریخی بزبان عربی از روسی نوشت و تا آن زمان تاریخی از روسی بزبان عربی نگاشته نشده همین سال عبد الرحمن سوم پادشاه اسپانیا بر ملوک مسیحی غالب آمد و فتایم بسیاری گرفت و در مراجعت در راه بازگی جمعی از دزدان صحرائی باو تاخته و مال او را غارت کرده و بسیاری از اطرافه عسکر او را بقتل رسانیده همین سال سعید ابو العباس

احمد بن محمد سنی و ابراهیم بن مروان طبیب جرجانی مانیشه و در سال سیصد و دو ابو بکر محمد بن جعفر بن جعفر بن یحیی صاحب تاریخ طبری و تفسیر قرآن وفات یافت و تاریخ او تا سیصد و دو بود و نیز ابو بکر محمد بن سیرین سیرنجی معروف بابن سیرنج وفات مانیشه

ذکر وقایع سنه ۳۱۱ و حمله ابو طاهر پسر قرامطه به بصره

در این سال کلیه خراسان و افغانستان ساکت و آرام بود و ابو العباس سیمجور بن دیوداد بن افشین از ماوراء النهر بخراسان آمد و مراجعت به بغداد نمود و در این وقت کار قرامطه بالا گرفته بود و ابو طاهر سلیمان بن ابو سعید جنابی رئیس قرامطه با اتباع خود قرامطه بشهر بصره تاخت کرده و بصره را غارت کرده و مدتی در بصره پس از کشتن والی بصره ماندند و هر چه اثاث و اموال مردم و کالا و نقد و غلاتی دست آمده بود همه را برداشته و این اخبار جان گداز ناهموار بخلافت رسید و خلیفه خواست سپاهی بدفع آنان فرستد از بصره و از قفل بسیار و سبب بسیار راه خود گرفته بدر رفتند و سال بپایان رسید و بحال اول برگشت و در این سال ابو الهیجاء عبد الله بن حمدان بن حمدون بن الحارث بن لقمان بن حمدون بن الرستم بن هرمز بن بهرام بن سیابخش بن فیروز بن یزدجرد بن شهریار بن کسری ابرویز بن هرمز بن انوشیروان عادل ملقب بملک العرب و ملقب بناصر الدوله و ملقب بحمدانی و ملقب بتغلبی و ملقب بابن حمدان و ملقب بابو الهیجاء و ملقب بامیر الامراء و ملقب بسیف الدوله و ملقب بابو الحسن و ملقب بابو تغلب و ملقب بابو المکارم و ملقب بابو المعالی و ملقب بابو المظفر و ملقب بابو المنصور و ملقب بابو الفضل و ملقب بابو الفتح و ملقب بابو الفرج و ملقب بابو الفوارس و ملقب بابو الفضائل

ری با نام محمد بن مصعب ک تحکمات و سیجوری را بگرفت و عاقبت مقتدر برای دفع قراطه یوسف بن ابی الساج را با چهل هزار مرد و شصت زن روانه گردانید و چون یوسف قلعه قراطه که عبارت از هزار و پانصد تن سوار و پیاده بودند مشاهده کرد از روی تکبر گفت نامزد با بچگانه بگذاشت کان ابن بعیت زنانی که از میان برداشته خواهند شد از قضا پس از مقاتلت و مقاتلت قراطه یوسف و سپاهش را درهم شکسته و بسیاری از ایشان را اسیر کرده سرانجام برداشتند و با غنایم بسیار داخل کوفه شده و از شهر را باد غارت دادند گویند این وقایع قبل از اوایل شعبان سیصد و پانزده کرده بعد از سال سیصد و سیزده ابوالقاسم خاقانی از وزارت معزول و در سال بعد از خیابت محروم گردیده و ابوالعباس خصیبی از مقتدر برقرار شد و ابوالعباس نیز در اواخر سال معزول گردیده و بجایش علی بن عیسی برقرار شد نیز در اواخر سال سیصد و چهارده صفقه با اتفاق عساکر محمدی علوی بجنگ روحی مبادرت کرده و از ک فوقانی آنرا زدست داده و هم در سال سیصد و چهارده عبدالله بن محمد بن عبدالعزیز بغوی در شصت و دو سالگی وفات یافت

ذکر وقایع سنه ۳۱۴ و فرستادن مقتدر مونس را بجنگ قراطه و ظهور سلاطین آل زیار

چون خبر کشته شدن یوسف بن ابی الساج در بغداد بگوش مقتدر خلیفه رسید که با سپاهش مدت اوطی هر رئیس قراطه بدرستی قتلی او شده مقتدر بغضب گردیده و بجرحیت و تاراج فرستاده و پس از مشاورت بعبیه سپاه و تجهیز به آخر کار فرمانداده و مونس خادم که در بعضی و جنگ آوری یگانه روزگار بود بمحاربت او را برای دفع شر فتنه قراطه مامور ساخت مونس چهار فرسخ از بغداد بیرون زد و چند منزل بیرون تاخت لیکن چون اخبار بعضی و فتوحاتی قراطه از دیرزمانی گوش مردم را کر کرده بود و بمجرد مونس بمقابلت قراطه نرسیده بود که لشکریانش فرار برقرار اختیار کرده و مونس را تنها گذاشتند مونس آنچه ماند بود و امید خوب قوی دل کرد تا بمقابلت و مقاتلت قراطه شتافته و در جنگ اول از معرکه سر برتافته و تیغ غضب قراطه شده مونس منهزم و شکست خورده راه بغداد پیش گرفت و اوطی هم از این معرکه فتحیابی مراجعت آورده و بجرم عداوت کرده بهمین سال محمدی علوی بسرداری لشکر پیش ابوالقاسم قشوانی الملقب بمعرب فرستاده و با محمد بن خزر الزناتی بجنگیده و منفرز گشت و بنای شهر محمدیه را گذاشت و بهمین سال اسفار بن شیرویه که از ملازمان ماکان بن کاکی و یکی بود بر جرجان استیلا یافت و از این سال تمام سلطنت آل زیار که از دیالمه بودند و آنان را نیز آل قابوس میخوانند گردیده بهمین سال محمد بن عقیل ازهری نجمی صاحب مسند و تاریخ وفات یافت و شرح او در جلد سوم نگارش خواهد شد

مادشلیان آل زیار مدت نفر بودند و مدت سلطنتشان مکصد و چهار سال و نامهای تختنشان طبرستان بود و اولشان مردویج بن زیار و آخر فرمانشان کیلان شاه بود و در مدت سلطنتشان پنجاه سال حکمرانی کردند ذکر وقایع سنه ۳۱۵ و آغاز سلطنت پادشاهان آل زیار و سایر حوادث مهمه

چون در سال قبل اسفار بن شیرویه بر جرجان استیلا یافت یکی از سرداران نامی او موسوم بمرداویج بن زیار دیلمی سایر سرکردگان زیردست را اخراج و متفرق ساخت و با اسفار بتاخت و او را مغلوب کرده و از میان برداشت و خود بایالت جهانگیری برافراشت و مستقر جاه و اطراف و اکناف بتاخت و در اندک مدتی شهرهای قزوین و ظهر

وبمدان وعراق عجم را اصفهان را مسخر ساخت و داب و مراسم ملوک ایران را از خیث تجملات شاهانه پیش گرفت و تخت و تاج مرصع
در دست کرد و بمدین سال حسن بن قاسم دامی کبیر قبل از انقراض اسفار بن شیرویه در دست سپاه او گرفتار و کشته گردید و فشهای او
در طبرستان با حکومت آنان خاتمه یافت بمدین سال در اسطه برجه تاخته شد و انجا را غارت کرده برقه فشند و انجا را نیز دستبرد
رده و بسیار شا فشد و هرچه یافتند تصرف نمودند و بمدآباد و بعیاباد و بران ساخته شد نیز در این سال معتضد علی بن عیسی را از وزارت
خلع کرد و ابو علی محمد بن علی بن حسن بن مقله صاحب اختراع خط نسخ و رکحان که از مفاخر عصر عباسی بود وزارت برداشت ولی اگا
عوارف از کثرت اختلاف در باین و تصرف نفوذ زمان در نهایت بی نظمی بود و در هر گوشه سری بخیال سودائی بلند
گردیده بمدین روزه اقتدار معتضد بحدی تخفیف میکرد بمدین سال یعقوب بن اسحق بن ابو عوانه اسفرائینی وفات یافت شرح
او در طبقه سوم تحت سرگذشت مشاهیر اسفرائین نگارش خواهد یافت بمدین سال دمشق سردار اپراطور قسطنطنیه خطه را
مجاصره کرده و مردم خط مصالحه نمودند پس از ده و مرد و انجا را خراب کرده مراجعت باسلامبول پیش گرفت و نفیر رامراجعت

ذکر وقایع سنه ۲۶۷ و قتل و نهب و خرابی قرامطه در مکه و اختشاش دربار خلافت در بغداد

در این سال رئیس قرامطه رایت طغیان و غارتگری و آدم کشی را بجناب حجاج افراشت و بمکه رفته سکنه مکه و حجاج را غارت
بیت الله الحرام کماشت و با اتباع خود در روز ترویه بمکه رسید زمانیکه حجاج احرام بسته و مستعد حج بودند شیخ بدیع در انجا بود
و بقول صاحب روضة الصفا نزدیک بسی هزار کس از حاجی و غیره را شربت مرگ چشانید و حجر الاسود را کنده و در وجر مرا
پاره پاره کرده و تا توانست در آن بلده و الامن قتل و غارت و خرابی کرده حجر الاسود را همراه خود به هجر برده و مدتها آن سنگ
در انجا بود تا دوباره در سنه ۳۳۹ سعید وسی هزار دینار بگرفته بمکه برگردانیدند بمدین سال سپاهیان شورش کرده معتضد خلیفه را بانت
و فرزندان از قصر خلافت بخانه مونس خادم بردند و محمد بن معتضد را بجای معتضد بر اریکه خلافت برآوردند و او القاب راضی باللہ را
و قصر خلافت را غارت کردند و شصد هزار دینار که از معتضد در زیر خاک پنهان نموده بود درآورده میانه خود قسمت و پس از
سه روز نشستن از خلافت القاهر بالله و سپاهی بدربار خلافت آمده موجب و ماهیاری یکساله را از راضی بر خواستند و او
و اجزاء ادای خواهشات انخاسته مازمان القاهر بالله رنجیدند و فشار نو بر انگیختند القاهر بخود لرزید و در گوشه پنهان شد
غوغای طلبان رفته و معتضد را از خانه مونس آورده و با زور دست مبایعت و مسابقت باو دادند و معتضد بسیر بر خلافت نشست
و قاهر را بخواست و امان داد بمدین سال محمد بن جابر بن سنان البحرانی منجم معروف صاحب زیج صابی و نصر بن احمد
بصری شاعر وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۳۱۸ و بی اقتداری معتضد خلیفه و ظهور آل الیاس در کرمان

چون معتضد مجدد الوای خلافت را برافراشت بروبه نابجا یکه از غزل و نصب وزارت داشت این قله وزیر صاحب البدیر
را معزول نمود و سلیمان بن حسین را بجای او گماشت و مبلغی از اولی جریمه و ارثانی حق وزارت گرفت لیکن سپاهیان
و غوغای طلبان در هم افتاده و جنگی سخت بین لشکریان و غوغای طلبان در گرفت و بسیاری از طرفین کشته شدند عاقبت
طلبان و معتضد جویان منهزم شده بطرف واسط فرار کردند و آن شهر را فرو گرفتند و دست تعدی بمال ناموس
مردم ساکنه دراز نمودند و هرچه یافتند بردند مونس مامور دفع آنها گردیده واهت را مستغرق ساخت در این سال

وقایع جهان و جهانیان

ناصرالدوله بن حمدان حکمران موصل معزول شد و بجایش سعید مضر که هر دو پسرهای ابوالهیجاء بن حمدان بودند برقرار شدند و ناصرالدوله حکمران دیار ربیعه و نصیبین و بخارا و خابور و غیره گردید و در خراسان و افغانستان امیر نصر سامانی بر اقتدار و شکوهش افزوده گردید نیز در امیال ابوبکر حسن بن علی معروف بابن صعلوک که در مرثیه گوئی ابیاتی دارد بجنگ با اهل گرفتار سه بار بین سال از فروع سامانیان الیاس در کرمان لشکر کشی

ذکر وقایع سنهٔ ۳۱۹ و جنگ بین مرداویج و سپاه مقتدر و شکست قشون مقتدر

در این سال مقتدر جوان خبر شوکت و عظمت مرداویج بن زیار دیلمی را شنید و از او بیمناک شد و مونس مظفر با لشکری بجنگ او فرستاد و چون سپاه او به نزدیک همدان رسید مرداویج از آنجا استقبال کرد و در هر گذار اول سپاه عرب دچار شکست شده و تا نقاوه جائی درنگ نکرده مقتدر دیگر نتوانست قیام بفرستادن سپاه نموده و کار مرداویج بالا گرفت و بلاد جبال را فرو گرفت و سپاهش تا حلوان پیش رفته و بر اقتدار و شوکتش بسی افزوده شد آنگاه از حلوان برای تسخیر اصفهان و حرکت آمد و آنشهر را نیز مسخر نمود و پس از فتح خانم و جرایم بیرون شد نیز در امیال مقتدر سلیمان بن حسن وزیر را معزول داشت و خانه او را تاراج نموده بر او چیزی باقی نگذاشت و ابوالقاسم کلوذانی را بوزارت برداشت و پس از چند روزی او نیز در سلک معزولین آمد و حسین بن قاسم بن عبیدالله وزارت یافت و او هم پس از مدت وزارت معزول گردید و بجایش ابوالفتح فضل بن جعفر بن محمد بن فرات وزیر شد و بهمین سال بین مقتدر و مونس غبار کدورت و تنفر و وحشت بلند گردید و این رشته کدورت عاقبت رشتهٔ حیات مونس و مقتدر را قطع نمود در این سال ابوعبدالله محمد بن فضل بلخی که از متکلمین معتزله بود در سمرقند وفات یافت

ذکر وقایع سنهٔ ۳۲۰ و کشته شدن مقتدر و خلافت القاهر بالله

در این سال آفتاب خلافت المقتدر بالله پس از بیست و چهار سال و یازده ماه شانزده روز و مدت سی و هشت سال زندگی بچاه مغرب زوال فرو شد و چنانچه اشارت شد نقار و کدورت بین او و مونس رو بفزونی گذارد و مونس بطرف موصل رفت و مقتدر رفتن او را بجنبه بدست آورده و اموال او فوزی عظیم شمرده خانهای او را غارت کرد و هر چه داشت متصرف شد و خزینهٔ خلافت از این مسافرت رونقی گرفت آنگاه بنی حمدان امرای موصل موصل گرا و را مقید ساخته و به دکاء روانه دارالخلافه آن با مونس بجنگ آمده منهزم شدند و مونس موصل را متصرف شد و مالی بسیار بدست آورد و بر دم مذل و بخشش بسیار کرد و دامنگ زمانی جمعی کثیر را داشته بطرف بغداد راند چون این اخبار بدربار خلافت رسید مقتدر سه سپه گردید و هر چند خواست که راهی گیرد و بطرف واسط گریزد دلدارانش نگذاشتند ناچار با معدودی رجاله و غوغا طلبان و فقها و قراء از بغداد بیرون آمده با دسته از مغربیها که مقتدر بگمیش مونس بود در جوز جنگی کرد و اثنای محاربت فریاد کرد که ای مردم من خلیفهٔ شمام اطاعت و متابعت من بر همه شما فرض است که از یک طرف یکسان مغربی شمشیری با و حواله کرده که از اسب سرنگون گردید و سر از تنش برگرفته نزد مونس بردند مونس شادکام بغداد آمده با ابوالعباس احمد بن اسماعیل نوبختی در باب تعیین خلیفه صحبت داشت محمد بن معتضد را بخلافت برداشتند و او را القاهر بالله لقب دادند در این سال قاضی ابوعمر و محمد بن یوسف و ابوالحسین بن صاحب و ابونعیم عبدالملک فقیه شافعی جرجانی معروف بابن استراباذی وفات یافتند

ذکر وقایع سنهٔ ۳۲۱ و خلافت

القاهر بالله و کشته شدن برخی درباریان خلافت

چون القاهر بالله ابو منصور محمد بن المقتدر بسر بر خلافت نشست ابن مقله ابو علی را بوزارت برداشت و ابن مقله آرمان در فارس بود او را طلب نمود و مسند وزارت نشاند و تمامی متعلقان مقتدر را بند نمود و در زیر شکنجه با نواع بلایا در آورد و هر چه داشتند بتصرف آورد و حتی مادر مقتدر که در آن وقت علیله و مستبلا باستقصا بود خبر نمود و مبلغی از او تکلیف و با آن که زمان نشستن بتخت خلافت با مونس قرار داده بود که همیشه با مونس و بلیق حاجب و سپهر بلیق علی را ناظر نماید و در واقعه از مهمات مراجعات کرده و خلافت آنرا بنام خود بداند در وقت چیزی نگذشته بود از مدت خلافتش که خیال عهد شکنی نمود که مقتدر جانبازکان درگاه و صنادید بارگاه را گرفتار سازد و مرکب حرص و بدفعی ممالک حیات و شرف آنان تازد چون این خیانت فاسده بمونس خادم و بلیق و ابن مقله و انشداد محرم و دیعه برخاسته و کار بر طرف کردن او بسته لیکن از هر طرف سپاهی که گیسار سرکردگان بزرگ طرف محرم خود قرار داده که پس از گرفتار کردن این سه تن او را بمقامات بلند ارتقا دهد پس به تدبیری هر سه تن که مونس و بلیق حاجب و ابن بلیق باشد بدست او آورده گرفتار ساخت و دست و مال و منال آنان از دست سپاهیان بیرون آمده و مونس از قاهر خواسته قاهر فرمان داد تا سر از تن هر سه برداشتند و سر مونس را در پیش سپاهیان انداخت و ابن مقله را نیز معزول کرده و بجایش ابو محمد بن قاسم را وزارت بخشید ولی وزارت با جعفر هم دوامی پیدا نکرد و او را معزول نموده بجایش حسینی را قرار داده و طرف السکری که خدمات نمایانی در گرفتاری سه تن بتقریب و ابن بلیق کرده بود نیز گرفتار کرد و چون ابن مقله را باستبداد در اوراج دید بگذشته پشیمان گردید و بوسایل مختلف بزرگان درگاه و سران سپاه خاصه سیماسر کرده طی نیفه ساجیه از القاهر دلسرد نموده و همه را متفق ساخت در خلع قاهر چون که از قاهر خلاف کار بجا و عهد شکنی های بسیار در اندک زمان پدیدار شده بود همدرین سال در شهر فاس خطبه بنام عبد الرحمن سوم پادشاه اسپانیا خوانده شد و بنی ادریس منقرض گشتند و پس از خیال فاس از ریاضت عبد الرحمن بیرون شد و بتصرف خلفای فاطمی در آمد همدرین سال ابو بکر محمد بن حسین درید لغوی صاحب قصیده معروفه بمقصوره ابن درید و تالیفات در نحو و لغت و ابو هاشم بن ابی علی بحبائی المتکلم المعتزلی و محمد بن یوسف بن مطر فربری بخاری و ابو جعفر احمد بن محمد بن سلامة الازدی الطحاوی فقیه حنفی در مصر وفات نمودند

پادشاهان آل بویه مشهور بدیالمه پانزده نفر بوده اند و دویست و پنجاه و هشت سال و اندکی مالک ایران و سلطنتشان طول کشیده

(ظهور طبقه دیالمه که آل بویه نیز بایشان میرسند و خود متوسط الحال و از مردم دیلم کیلان و شغل صیادی میکذرانیدند و اولاد سه پسر ابو الحسن علی عماد الدوله و حسن رکن الدوله و احمد ابو الحسین معز الدوله بود چنانچه اشارت شد در ذیل سال سیصد و شانزده کار مرداویج بن زیار دیلمی بالا گرفت و اسفار بن شیرویه را از میان برداشت این سه برادر علی و حسن و احمد نزد مرداویج آمده مرداویج چون آثار رشادت و حالات از آنها بدید علیرا بحکومت کرج ابو دلف برداشت علی عماد الدوله بدانجا شتافت و با بنگ زمانی ترقی کلی حاصل کرد و مستدعی جا جمعیرا با خود موافق نموده رایت سروری و جهانگیری برداشت و از آنجا بطرف اصفهان آمده و حکمران اصفهان ابو بکر بن یاقوت با ده هزار مرد

جنگی علی را استقبال کرده و علی با منصور بن مقاتل و مقاتل ابن یاقوت در آمده و او را منهزم گردانیده و باصفهان استیلا یافت
و خیام و مهمات بسیاری بچنگ آورده و در تعاقب ابوکرین یاقوت بارجان و از انجا به نوبندگان شتافت و فتوحات بایی
نموده و برادرش حسن را بطرف کازرون فرستاده و انجا را نیز مسخر نموده بشیراز در آمد و یاقوت بگوکی را مدبر با خلافت تعاقب برگاشت
و سپاهی و پس از بغداد بمعاونت یاقوت رسید ولی فایده نبخشید و یاقوت مستاصل گردیده براه بغداد پیش گرفت گویند
عمادالدوله چون بشیراز رسید لشکریان ما بیانه و سیورسات مخواستند و او متفکر بود و نداشت که بپردازد اتفاق در همان
عمارتی که بود ماری پیدا شد و او ملازمان را فرمان داد که مار را بگیرند و آنها خانه و سوراخ مار را شکافتند در یکجا باز کردند و
چندین هزار دینار بدست آمد نیز را فتند و قصاب سیمای یاقوت بود که عمادالدوله خیاطی که آن لباس سپاه را بجهة
یاقوت دوخته بود بخواست که آنها باندازه خود دشش اصلاح نماید خیاط گربود چون بجنبور رسید مطلب را فهمید بعجز و لابه
گفت که بجز هشت صندوق چیزی دیگر ندارد و آنها را نیز فاخر گردند و بالغ بر یک ملیون دینار زر عمادالدوله شد
تمام لشکریان را مالی وافر داد و بقیه را تخلع ساخت و کارش بالا گرفت چون مردم از فتوحات و ترقیات او مطلع گردیدند
هر قدر خواست او را مطیع ساز و نشد خاصه با او در مسالمت و مصالحت در آمد و این سال آغاز ظهور سلطنت دیلمیان گردید

ذکر وقایع سنهٔ ۳۲۲ و خلع و کور نمودن القاهر و بخلافت برآمدن الراضی بالله

و این سال القاهر بالله پس از یکسال و شش ماه و هشت روز خلافت مخلوع و معزول گردید و بجایش ابوالعباس محمد بن
المقتدر نشست و ملقب بالراضی بالله گردید اصل این مقال چون این مقتدر وزیر با کیاست متفق گردید که القاهر ابو منصور
محمد سکتی دست عنصری مخلوع ساز و دسته ای سپاهیان بسر کردگی سیمای مدبر عمارت قاهر هجوم آورند و قاهر
مست شراب دوشینه و در بستر بیهوشی بود که سپاهیان گیرو بند محابا چهن آن بخت واژگون را خبردار کرد چون کار را دشوار
راه فرار بطرف بام حمام پیش گرفت و معاقبین او را گرفتار کرده بزندان خانه که خود دش طرف السبکری را محبوس داشته در
واز نخشد و چشمان او را بنا بیا ساختند و طرف بیعه مقتدر و احمد و سایر محبوسین را مستخلص نمودند انگاه ابوالعباس
احمد بن مقتدر را که از محبس بیرون آورده بتخت خلافت نشاندند و دست مبایعت و متابعت بوی دادند و او واقع در
چهارشنبه ششم جمادی الاول ۳۲۲ سعید و مبیت در بود و الراضی بالله بیستمین خلیفه آل عباس است و چون از کهنی
انگار مبایعت منوش شده بمسجد رفته و خطبه آغاز کرده و این قطعه منصب وزارت ارزانی داشت و همه یک را بمصنی خاص نجات
و این سال محمد بن علی شلمغانی تناسخی بگرفتاری بغداد و اجازه خلیفه کشته شد نیز ابو نعیم نحمیه جرجانی استرابادی و ابو علی محمد روزبادی
صوفی سامره و محمد بن علی بن جعفر کتانی المعروف کرخی از اصحاب جنید بود وفات یافتند نیز محمد بن عبدالله العلوی در محمدیه وفات
و او نخایف و پسرش ابوالقاسم بجهة مصلحت امور مملکتی و دولتی بکیال وفات او را پنهان کرده انگاه بجای او نشست
و مردم را بمبایعت و متابعت دراورد و محمدی بیست و چهار سال کیاه و بیست روز حکومت داشت همدرین سال احمد بن
کیغلغ بحکومت مصر برقرار شد پس از آنکه یک ماه حکومت مصر را ابوبکر اخشید محمد بن طغج بن جف که سابق حکومت دمشق و طرابلس
بود

جلد دوم امان التواریخ

و آغاز طبقهٔ ملوک اخشیدیه در مصر و حکومات اسلامیه این سال

در این سال الراضی بالله خلافت مصر را باخشید ابوبکر محمد بن طغج بن جف ارزانی داشت و قلم حرز ولی بصفحهٔ ولایت احمد بن کیغلغ نگاشت علاوه خلیفه حکومت شام را نیز ضمیمهٔ مصر نمود و اخشید ابجکرانی مظفر بن فرغرد و اخشید ما تجلات و طرفه امیرانه مصر را مدد کرد و از این سال طبقهٔ ملوک اخشیدیه در مصر تشکیل یافت و چون ابوبکر اخشید محمد بن طغج بن جف بمصر رسید احمد بن کیغلغ استماع نمود که زمام امور جمهور را بدو سپرده و منشور خلیفه و حتی کفایت داشت و کار را بمسالمت بی مخاصمت و اخی مخالفت مطاوعت کشید (بنگاه تحت بن اخشید محمد بن طغج و احمد بن کیغلغ روی داد و بسیاری از طرفین بخاک و خون غلطیده ند عاقبت نصیب فتح و فیروزی بر پرچم اخشیده وزید و احمد بن کیغلغ با معدودی از اتباعش جان از معرکه بدر برده بطرف برقه و انابجا بسوی قیروان رهانکرده و قیروان لکر اسم برده شده با بهم از قبایح سلطنت فاطمیین یا علویین یا عبیدیین که بعصر ما اسم مشهور بند میبود و مهدی علوی چنانچه ذکر شد در سنهٔ ۲۹۷ با چهل هزار تن حبشی بمصر آمده و مخذول و منخرم برگشت ما بجملهٔ اخشیده در مصر بر سریر حکمرانی متمکن گردیده و ابتدا اسمش همان محمد بن طغج و کلمهٔ اخشید لقبی است ترکی جغتائی که محمد بعد با که مستقل شد بجمله خود اختیار کرد یعنی شاه شاهان در این وقت ممالک اسلامیه بدین قسم منقسم گردیده بود که هر قطعه زیر حکم یک تن سرکش و سردار بود علاوه خلیفه هم مقتدر شده بود چنانچه بنی امیه در اندلس و بنی عباس در بغداد و بنی فاطمه در افریقیا قیروان اخلاف داشته و سامانیان در خراسان و افغانستان و دیلمیان در طبرستان و جرجان و قرمطیان در بحرین و یمامه مستولی بودند و برای خلیفه بغداد بجز اسمی آنهم با مصاحب و با یاور و وزالت و شدایده چیزی دیگر نبود با نجمله مرداویج بن زیار دیلمی که شرح استقلال و استیلاء او در ذیل سنهٔ ۳۲۳ مسطور و شانزده کامران یافت در اصفهان در بست غلامانش در حمام مقتول گردید و پس از او برادرش وشمگیر بن زیار جانشین او گردیده در بغداد طوعی نصب فرقهٔ حنابله در منهیات ما لا گرفت و در هر جا شراب را بمسکراتی میافتند در هم طرد و نفر اشکسته و سازها و نوازنده را دوات و از آن مسکرات ما یاء الراضی حکم سدیدی صادر کرد و آنان بجای خود نشسته و متعرض مردم نشدند نیز من عماد الدوله بن بویه دیلمی و وشمگیر بن زیار بر سر بلاد عراق عجم جنگهای سخت واقع گردید و عماد الدوله اصفهان را مقصرف شد بعد از ین سال ابراهیم بن محمد بن عرفه معروف بنفطویه نحوی واسطی کزاولاد مهلب بن ابی صفره بود و موسی بن عباس نقاش مولف مسند وفات یافته و ابوطاهر قرمطی حجاج را از رفتن بکه منع کرده و اثنا عودت با وطن خویش از میان حلقه معزول و محبوس شده و حمله بر مکه کرد

ذکر وقایع سنهٔ ۳۲۳ و سنهٔ ۳۲۴ و عزل و نصب ابن مقله و عاقبت حال الوزیر الشهید و تحکیم ما کانی و بعد

علمای بزرگ بود و عبدالله بن احمد بن محمد بن خشاب هروی فقیه و عبدالله بن محمد بن خشاب بوزی وفات یافتند

پس از معزول شدن ابن مقله الراضی بالله فضل بن جعفر بن فرات را بعقوب ابن رایق بوزارت برداشت و خود او بدو بطرف بردی وفشه او عزیت کرد پس از او عبدالرحمن بن عیسی را وزیر نموده و او بعد پس از اندک زمانی معزول کرده و ابوجعفر محمد بن قاسم کرخی را منصب وزارت بخشید او هم نیز اندک مدتی معزول گردیده و سلیمان بن حسن وزیر شد و در اوایل سنهٔ ۳۲۴ سیصد و بیست و چهار منصب وزارت رسیده و ما ابن رایق آغاز مصنوعت نموده و مخفیانه بتحکیم ما کانی دیلمی پرداخته کرده او را ببغداد طلبیده و انخلاع خلیفه افتاده و ابن مقله را خطاب عتاب آمیز کرد که چرا الحکیم را طلب بی اذن من کرده ابن مقله منکر شده خطش چون برآمد منفصل گردید و الراضی بتحریک ابن رایق دست راست ابن مقله که واضع خط نسخ و بجانی

وفیره بود قطع کرد و پس از نبشتن این مقاله بدست چپ و کثف دست راست کتاب بمیکرد و باز از این وسعایت آن منبع
فضل و کمال خود را آزمایش میداد تا در شصت و شش سالگی که وفات کرد از غرایب اتفاقات این مقاله آنکه نوزده بار
بار وزارت کرد و سه بار از وزارت بیرون شد و سه بار مسافرت بشیراز کرد و سه بار دفن کرد و در این سال بحکم بغداد آمد و این رائق بگرفت
و بحکم بغداد منصب امیرالامرائی یافت و بجنگ ابن بریدی شتافت و او را منهزم گردانید و ابن بریدی نزد ناصرالدوله
رفته و از بی کفایتی و ناقابلی خلیفه و دست تکاوه خلافت سخن بعیان الدوله گفت تا او را خواند و معزالدوله را با لشکری از آسنه باهواز
فرستاد و معزالدوله از این باد امتحرف شد تحمد بن سال بصید و بیست و شش عبدالرحمن سوم پادشاه اندلس (اسپانیا)
تخلص نامه و لقب بسنوهای مرمر و چوب سدره ترتیب ساخته لوبیا پان رسانید نیز در امثال ابوجامد محمد بن حسن الشرقی
مورخ وفات کرد و همه رسال بسیصد و بیست و شش عبدالرحمن ابن ابی عامر محمد بن ادریس وفات یافت

ذکر وقایع سنه ۳۲۷ و اختلاف اسامی بزرگان و جنگ خلیفه با ابن حمدان و صلح این هر دو با یکدیگر

برو دانشمندان بصیر پوشیده نیست که در این کتاب مذهبی سواد از زوائد مدقق تسمیت اسامی کوتاهی نکنم ولی متاسفانه باز در بسیر
مواقع که تصادف با اسامی بزرگان اعراب ما تیرگاهی میشود ملاحظه میکرد و که در چندین کتاب یک اسم بچند قسم نوشته شده
مثلا اسم بحکم دلمی در کتاب منتظم ناصری بیکلم با جیم نوشته شده و در کتاب روضة الصفا بجاء و کاف مشدده آورده شده
که بکلم باشد و در کتاب حبیب السیر بکلم با واو و نون حالی محله نوشته شده خنانچه این رائق نیز ابن رائق و ابن رایق و ابن
رائق نوشته شده و ما ما یا یم یک را اختیار کرده و از شرح و بسط اختلاف آنها گذریم و امثال این دو اسم اختلاف
آنها در این مجلدات بعث کاه بسیار بوده که خوانندگان کرام خواهند دانست باجمله در این سال بن الراضی بالله آل
حمدان منافرت حاصل کردید و الراضی با ابن رائق مدابضه و شتافته و بنای مصالحت و مسالمت را گذاشته عود
ببغداد کردند و بین ابن رائق و خلیفه نفری حاصل شد راضی متوقف او در بغداد راضی نبوده حکومت حران و قنسرین
و فلسطین با و ارزانی داشت منازعت بین امیه بن اسحق با عبدالرحمن سوم پادشاه اسپانیا و انهزام امیه و امان
خواستن او از عبدالرحمن در این سال واقع شد و تالیفات در این جنگ از شصت و هزار تا پنجاه هزار نفر میرسند در این سال
همان بن خطاب ابوالولید و محمد بن جعفر صاحب تصانیف بسیار مانند اغلال الاعقاب و کعبی عبدالله بن محمود معتزلی

صاحب تعداد وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۳۲۸ و جنگ بین اخشید محمد بن طغج ملک مصر و ابن رائق حکمران شام و صلح بین ایشان

در این سال ابوبکر اخشید محمد بن طغج حکمران مصر شنید که محمد بن رائق دون بحکومت سامات و فلسطین برقرار شده
بفکر مصر نیز افتاد و با قشونی متوجه نظر مصر است اخشید نیز با سپاهی از آستانه مصر خیمه بیرون زد و چون بعریش رسید
نامه جنگ مشتعل کردید جمعی از طرفین هلاک شدند و مدبر بن عبدالله اخشیدی که سرکرده سپاه اخشید بود در این
جنگ منهزم کردید و محمد بن طغج اخشید خود متوجه جنگ کردید و ابن رائق را شکست فاحشی داد و با قصد تن از
عساکر شام را اسیر کرفت و در این بین برادر اخشید کشته کردید و ابن رایق سخت متالم شد و از شام فرزند خود مزاحم را
با نامه تسلیت و تعزیت بمصر فرستاد و نکاشت فرزند خود را بجای برادرت فرستادم که اگر خواهی او را قصاص

کن و من از وقعه برادرت اطلاعی نداشته و راضی نبودم اخشید بسیار از این حرکت ابن رایق مسرور گردیده و مزاحم را خلعتی گران قیمت داد و بنای مسالمت و مصالحت بین هر دو استوار شد که شام از ابن رایق و مصر از اخشید باشد و اخشید همه ساله از بابت خراج رمله وغیره یکصد و چهل هزار دینار بمحمد بن رایق برساند همدرین سال کلینی که محمد بن کلینی و از ائمه اثنا عشریه بود و ابن شنبوذ قاری و ابن انباری وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۳۲۹ و وفات الراضی بالله و نشستن المتقی لله بخلافت و جنگ سامانیها با ماکان بن کاکی و وشمگیر بن زیار

در این سال کوکب اقبال الراضی بالله پس از شش سال و ده روز خلافت قرین زوال گردید و مدت سی و دو سال عمر نموده بود و پس از او بنا باستصواب یحکم که آن زمان در واسط بود بزرگان لشکری و کشوری بغداد اجتماع نموده پس از تبادل افکار و آرای چنین متفقا رای دادند که ابو اسحق ابراهیم بن مقتدر بسریر خلافت درآید و او را آورده دست بیعت و متابعت باو دادند و او را ملقب به المتقی لله نمودند در آن وقت ابو عبدالله کوفی از جانب یحکم در دار خلافت و امارت صاحب نفوذ بود متقی بنا به تصویب ابو عبدالله کوفی بوزارت خویش سلیمان بن حسن را که وزیر راضی بود برداشت و منشور حجابت بنام سلامة الطولونی نگاشت در این وقت یحکم در واسط بجهت جنگ با بریدی اقامت داشت و مردم را جمع کرده بسوی او روانه مینمود و سپاه یحکم ابو عبدالله بریدی را شکست دادند و بریدی رو بفرار گذارد یحکم چون خاطر از کار بریدی آسوده ساخت بعزم صید و شکار بطرف رودخانه جور بتاخت که شنید گردهائی در این نزدیکی ییلاق با مالی فراوان کرده اند یحکم از شکار منصرف شد بعزم صید اموال آن بیچارگان در حرکت آمد و گردها از عزیمت او خبردار شدند و حرکت کردند و یحکم به تعاقب آنها آمده از اتفاق گردبچه ناشناخته از عقب یحکم رسیده و نیزه به تهیگاه او زد و او از اسب بغلطید و جان داد چون خبر هلاکت او به بغداد رسید الراضی تمام خانه و مایملک او را متصرف شد و مالی بسیار بچنگ آورد که مبلغی زر و نقره در زیر زمین پنهان کرده بود همدرین سال پس از طرف شدن یحکم بریدی به بغداد آمده مسلط شد و چون سوء اخلاق داشت مردم او را بیرون نموده کورتکین که یک از سران ترکها بود صاحب نفوذ گردید و محمد بن رایق چون عقد مصالحت با اخشید مصر بسته بود ابو الحسن احمد بن علی بن مقاتل را در شام بجای خود قائم مقام کرده با سپاهی مجهز به بغداد آمده با کورتکین بمقاتلت و مقابلت درآمد و او را گرفتار نموده و امیر الامراء بغداد شد همدرین سال از جانب امیر نصر سامانی ابو علی بن محمد بن مظفر بن محتاج بجنگ ماکان بن کاکی که بجرجان استیلا یافته بود مامور شد و او را شکست داد و ماکان عاقبت کشته شد در حالتی که با وشمگیر بن زیار برادر مرداویج متفق بود و وشمگیر نیز منهزم گردید و محتاج نامه فتح و فیروزی بدربار نصر بن احمد سامانی نگاشت همدرین سال متی بن یونس حکیم و فیلسوف و همچنین بختیشوع بن یحیای طبیب و ابو الحسن علی بن محمد السمری وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۳۳۰ و سنه ۳۳۱ و انقلاب بغداد و اوضاع دستگاه خلافت و استیلای اخشید بشام و وفات نصر بن احمد سامانی و حکومت نوح بن نصر سامانی

در این سال ابو عبدالله بریدی با قشونی آراسته بجانب بغداد آمد و سپاه خلیفه تاب مقاومت نیاوردند و المتقی با ابن

ایتکین بطرف موصل شتافته و ناصرالدوله بن حمدان آنها را مغرور داشت و در خفا ابن ایتکین را تحریک کرده از میان برداشته و متقی ابن حمدان را منصب امیرالامرائی داد و برادرش سیف‌الدوله لقب کرده متفقا بجانب بغداد آمدند و بردی بکتجت و مرغا طیان در هم افتاده و لشکر ناصرالدوله شکسته گشته ابن و خازن گرفتار از بادرآورده و خازن را منظر ساخت و با صلاح سکه بنام سیم برداخت و بطرف موصل حرکت کرد و پس از رفتنش مردم بخانه او خازن گرفته و او را نزد سیف‌الدوله میان کرفتند و او تاریخت و بر اه بیوت آنکاه بجانب بغداد آمد و چهار صد هزار دینار از متقی گرفته بسپاهیان قسمت نمود که در این وقت توزون که یکی از ترکمانان ترکها بود به بغداد رسید سیف‌الدوله او را و متقی تو را خلعت داده و امیرالامرا کرد و همدرین سال چون خبر کشته شدن ابن ایتکین در مصر بسمع اخشید رسید با لشکری متوجه شام گردیده و آنشهر را متصرف شد همدرین سال سیصد و سی و یک نصر بن احمد پس از سی سال و کسری سلطنت و عمری و بشت سالکی وفات یافت و بجایش نوح بن نصر بحکومت خراسان و ترکستان و افغانستان برقرار آمد هم ابوبکر محمد بن عبدالله محامی فقیه و ابوالحسن علی بن اسماعیل بن ابی بشر اشعری وفات یافتند و همدرین سال از جانب امپراطور قسطنطین جمیع اسرای مسلمانان رها شده و در مقابل متقی و استمالت حضرت عیسی را که زعم نصاری عیسی بر صورت خود از آن پاک میفرموده بجهة امپراطور فرستاده و همدرین سال سیصد و سی و یک محمد بن اسماعیل فرغانی صوفی استاد ابی بکر وفاق و سمنان بن ثابت بن قره طبیب وفات یافتند و حمله بغداد و طغیان نمودن و قبض از اق بالا گرفت و در نساء خراسان زلزله شد مانند این سال حال المتقی وقت انگیز طوال آور بود و توقف در بغداد را از خوف توزون نمیتوانست لذا متوجه موصل شد و آل حمدان بناصرالدوله و سیف‌الدوله اطاعات کرده و پس از زمانی توقف دانست که بنی حمدان راضی بماندن او نمیشوند ناچار بکوبی از در مسالمت و مصالحت به توزون نکاشت و توزون او را به بغداد بخواست ولی باز متردد در رفتن بود همدرین سال او طاهر بر رمس قرامطه بر او ذرمنگی کرده و هم دسته از روسها از طرف دریا بطرف رود فانه کرآمده و اتصفی تراغات غارت کرده و با کشتیهای خود معاودت منازل و خاک خویش نمودند همدرین سال رکن‌الدوله دیلمی بطرف ری رانده و ابوعلی بن محمد محتاج بجانب او آمده شکست خورده و تا نیشابور عنان کش فرار کرد چون اینخبر بخارا بگوش امیر نوح رسید بقصد سپاه و تجهیز نبه دفعه کار برداخت و بسوی نیشابور بتاخت و با ابوعلی بجنگ رکن‌الدوله فرستاده و ابوعلی رکن‌الدوله را شکست داده مجدداً ری را متصرف آمده و از نیشابور امیر نوح بطرف بخارا حرکت آمد و ابوعلی را از حکومت خراسان معزول نموده و بجایش ابراهیم بن سیمجور را بحکومت خراسان برداشت ابوعلی سخت آزرده خاطر گردیده و کینه امیر نوح در دل جای داده و امیر اسماعیل بن ابراهیم سامانی که در موصل نزد ناصرالدوله بود بخواست و با تفاق بطرف خراسان حرکت نموده و امیر نوح بمجانبت آنها آمده پس از مخالفت شدیدی امیر نوح را منهزم پیش گرفت و ببخارا فرار کرد همدرین سال احمد بن محمد بن سعید بن عقده کوفی وفات یافت

ذکر وقایع مستکفی و کور شدن مقتدر توزون و نشستن المستکفی بالله بجای خلافت و جنگ ابن و اخشید با رکن‌الدوله

المتقی لله بخلاف توزون و وثیقه نامه که بامضای علماء و اعیان نهاده بود فسخ کرده بر عزم اخشید که خود المتقی لله از او استمداد

طلب کرده بود و اخشید منجاست متقی را بمصر برد و با سپاهی فراوان به بغداد آمد و متقی قبول کرد و نیز نفاییج آل حمدان را نشفت و بطرف بغداد روانه شد توزون چون از آمدن متقی خبردار گردید با استقبال او شتافت و در ساحت عیسی متقی رسیده شرط ادب بجای آورد و چند قدم پیاده در رکاب خلیفه قدم زد تا متقی با دولتخانه رسید توزون فرمانداد تا متقی را بنشوده و چشمانش را میل کشیدند و او را در بغداد تبعید نمودند مدت خلافت المتقی سه سال و پنج ماه بیست روز و پس از کوری بیست و پنجسال در قید حیات بود و این دوم خلیفه عباسی بود که چشمش را میل کشیدند مخبر انکه تا این وقت القاهر بالله کور شده بود در قید حیات بود و الراضی پریشان حال گردیده بود که پنبه و کفش چوبی بپای میکرد و چون توزون بغداد رسید ابوالقاسم عبدالله بن علی المکتفی بالخلافة برداشت و مردم مبایعت و مسابقت او قدم گردند او را ملقب المستکفی بالله ملقب ساختند و در این سال سیف الدوله بطرف حلب و حمص رانده و دمشق را محاصره کرد چون در مصر این خبر بگوش اخشید رسید غالب و مغالبت او برداشت و غالب مغلوب معلوم نشده و سیف الدوله بحران روبانکشت

ذکر وقایع سنه ۳۳۳ و هلاکت توزون و غلبه مغرالدوله بغداد و خلع مستکفی و میل کشیدن بچشم او و وفات اخشید محمد بن طغج

در این سال توزون پس از انهمه جنایت و خیانت که کرده بود مدت دو سال و چهار ماه و بیست روز پس از او این شیرزاد امارت سپاه یافت و مغرالدوله دیلمی به بغداد آمد و حسن بن محمد مهلبی صاحب مغرالدوله با مستکفی ملاقات نمود و مغرالدوله تعظیم و احترام مجری کرد و مستکفی او را مخلع ساخت ولی بنای این دوستی و مودت استوار نماند و عاقبت مغرالدوله مستکفی را از خلافت خلع کرد و چشمان او را میل کشید و ابوالقاسم فضل بن المقتدر را بخلافت برداشت و او را مطیع لله ملقب ساختند و بالله از این ببعد کار بغداد از فوضا کامل پیدا کردند و خلفا را الت اغراضات بنوامیس نفسانی خود نمودند محمد بن سال ابویزید خارجی در قیروان خروج نمود و جمعیرا با خود یار و مددکار نموده قیروان و تونس را متصرف شد و با القائم علوی جنگها کرد و محمد بن الحاصر و داود القائم در این بین وفات کردند و پسرش اسماعیل منصور بجایش برقرار ماند و با ابویزید جنگها کرد تا عاقبت ابو منصور گرفتار آمد و در ۳۳۴ سعید و سی و شش و اسماعیل فرمانداد تا او را کشتند و پوست از تنش برآورده بکاه پر کردند و در محلی نصب کردند و محمد بن سال بن مغرالدوله دیلمی و سیف الدوله جنگ کرفت و مغرالدوله غالب شد و کار مبایعت انجام یافت محمد بن سال ابوبکر محمد بن فضج اخشید ملک مصر پس از یازده سال و سه ماه و دو روز حکمرانی مصر و عمر هشت سالکی در ماه ذی قعده در شام وفات یافت و در بیت المقدس مدفون گردید و بجایش ابوالقاسم محمد ملقب به انوجور فرزند صغیرش و صباری کافور غلام برجسته از آمد و این غلام سیاه و خصی بود و قبل از وفات اخشید او را سیف الدوله بگماشت و او را معظم مهمات دانست و لاجرم این عصر خوش محسوب بود و مدت در این سال علی بن عیسی جراح وزیر رده مقتدر و سالکی و عمر بن حسین خرقی و ابوبکر شبلی بصری و محمد بن عیسی ابوموسی فقیه و الغرباء پادشاه روس که بجایش اسوا تاسلاف وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۳۳۴ و فتنه و آشوبهای دیالمه بر بلاد عراق عرب و عجم

در این اوقات دیالمه رقی حاصل کرده روی توجه بجانب عراق عجم و طبرستان و جرجان نموده چنانچه در این سال

معزالدوله بصره را فرو گرفت و رکن الدوله ری و جرجان و طبرستان را مستصرف شد و صمصام الدوله دیلمی و سیف الدوله بن حمدان برقرار شدند و احمد معزالدوله از سنه سبع و سبعین و ثلثمائه مقرر گردید که از اول محرم تا روز عاشورا مردم به تعزیت داری و مرثیه خوانی امام حسین قیام نمایند و گویند و اوباش دیلمی تمام روز مذهب تشیع بود و با جمله از سنه ثمان و سبعین و ثلثمائه صمصام الدوله ابوکالیجار المرزبان که نام مهذب او بود و لقب گذشت و به صمصام الدوله و سمی و ملقب شد و ابوالفتح مظفر بن علی بن الحسین بن عبدالله بن حمدان که ملقب به قطب الدین صاحب مروج الذهب در مصر لقب گذشت و ما در صدد تعلیه اول این همایون کتاب شرحی از بیانات مسعودی در مبدأ تاریخ گذاشته ایم همدرین سال مصنف علوی ولایت جزیره موصلیه ابوالحسن بن ابی الحسین الکلوذانی داعی و از این تاریخ ببعد حکومت بنی کلب در جزیره موصلیه تشکیل یافت

ذکر وقایع سنه ۳۷۳ و جنگ بین معزالدوله و ناصرالدوله و امور امیر نوح سامانی

در این سال بار دیگر بین معزالدوله دیلمی و سیف الدوله و ناصرالدوله منازعت واقع گردید و چون خبر رسید که در بلاد متصرفه معزالدوله انعقاش است معزالدوله و مصر را گذاشته و بیرون شد و ناصرالدوله با طرفیان قلب و خوشی برجعل آمده بسریر حکمرانی متمکن گردید همدرین سال امیر نوح سامانی امور خراسان را منظم نموده به بخارا برگشت و نظر به برخی مخالفات و خیالات عم خود ابراهیم و طغیان حاجب از میان برداشت و برادران دلیش ابوجعفر و محمد را از دیدگان نابینا ساخت و حکمرانی خراسان را منصور بن قراتکین مسلم داشت همدرین سال سیف الدوله حمدان بجنگ روم بجانب روم الصغری شتافت و منه ما از آنجنگ سر نزنانت

ذکر وقایع سنه ۳۳۸ و وفات عمادالدوله دیلمی و تعیین عضدالدوله بحکومت فارس

در این سال ابوالحسن علی بن بویه دیلمی عمادالدوله چون آثار نقاهت در شیراز در خود دید و او را فرزندی نبود او را برادر خود رکن الدوله کرد که فناخسرو پسر شه الشیراز فرستد که جانشین او گردد و حسن بویه رکن الدوله فرزند خود فناخسرو را شیراز فرستاد و زمام امور را مکلف بکفایت خود گرفت و عمادالدوله پس از شانزده سال و هشت ماه سلطنت وفات کرد و او را بیرون شیراز در قبر زادا مفراوه علی بن حمزه مدفون ساختند و چون حسن بویه رکن الدوله از فوت برادر خود عمادالدوله باخبر گشت بشیراز آمدی آمد و سراپای بربست ماتم بر تن کرد و سه روز مراسم سوگواری بجای آورد و صدقات بسیار داد و آنگاه بشیراز آمده فرزند خود فناخسرو را بقصایح سودمند متوجه نمود و وصیات رکن الدوله را که خواجه حافظ در تجدیدش گوید از رکن آباد ما صد و حسش الله - که عمر خضر می بخشد زلالش) احداث کرد و از آنجا بطرف ری متوجه گردانی خود حرکت کرد و در سه روز بعد المطیع لله فناخسرو ملقب عضدالدوله ملقب ساخت و عضدالدوله از مشاهیر ملوک و سلاطین دیالمه است و عمادالدوله منصب امیرالامرائی در خلافت را داد و چون از فوتش این منصب برکن الدوله مفوض شد و همچنین عمادالدوله در عراق نیابت از برادر داشت همدرین سال مستکفی در حبس و ابوجعفر نجاس نحوی وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۳۳۹ و لشکر کشیدن سیف الدوله بطرف دمشق و آمدن کافور از مصر بجنگ او و انهزام سیف الدوله حمدان

در این وقت که محمد انوجور حکمران مصر صغیر بود و کلیه امور ملک و ملت کافور بکفایت کافور مسکه زشت و کافور در نهایت درایت و کفایت امور را سرانجام میداد و به نیابت محمد ایام میگذرانید و چون سیف الدوله حمدان از وفات

افشید و کوتکی محمد خبر دار شد جیشی جرار بحرکت بطرف دمشق داد و کافور خبر دار شد با استقبال و استقاف و ضرب دستی با دوی
با و نشان داد که سیف الدوله بجای خود برگشت و تدارک قشونی نموده و آن دیده بجناب روم حرکت آمده و آنجا فتوحات
خوبی نموده با غنائم و اسرای بسیار عزم مراجعت کرد ولی رومیها در عقب آنها تاخت کرده و او را تعاقب داده بسیاری
بسیاری از آنها را کشته و از غنایش تا توانستند باز پس گرفتند و سیف الدوله با بیحالی و اختلال فروگی و شکسته کی مراجعت
نمود همین سال معلم ثانی فیلسوف اعظم حکیم ابو نصر محمد بن طرخان فارابی ترکستانی در دمشق وفات نمود و بیرون دروازه صغیر دفن
شد و این حکیم افضل و بیشتر از مایه حیات بروزی بجا در بجد گذران میفرمود همین سال زجاج نحوی وفات کرده و عبد الرحمن سوم
پادشاه اسپانیا محض عدالت گستری اسپر خود را که خلاف شرعی کرده بود کشت

ذکر وقایع سنه ۳۳۰ و سنه ۳۳۱ و صلح بین امیر نوح سامانی و ابو علی محتاج

دراین سال بین امیر نوح سامانی و ابو علی بن محمد بن محتاج نوباوه بساباق محاصمت مبسالمت و مصالحت مبدل گردید ابو علی
بدرگاه آمده و مورد التفاتات امیر انه گردید و در این بین منصور بن قراتکین حکمران خراسان فوت گردید و حکومت خراسان را
امیر نوح با بو علی محتاج مقرر داشت و منشور امارت او را نگاشت و ابو علی بطرف خراسان حرکت کرده و بسریر حکمرانی و
قایم مقامی امیر متمکن شد همین سال ابو یوسف بن وجیه حکمران عمان بطرف بصره رانده و آنشهر را محاصره کرد عاقبت
مهلبی وزیر معزالدوله بر سید و بصره را مستخلص ساخت همین سال سعید و چهل و یک شهر منصوریه در قطر مصر بنیاد
شد و آنشهر کنون در کمال فشنگی و دلسربائی و نظافت بوده است همین سال ابو ضوء ما بعد العلوی پس از دست
هفت سال شانزده روز خلافت بعمر سی و نه سالگی دار فنا را گذاشت و ابی تمیم معد بن منصور اسماعیل ملقب بالمعز
لدین الله بجایش نشست نیز عبد الله بن حسین کرخی فقیه معتزلی و ابو جعفر فقیه و ابو علی اسماعیل بن محمد سعدانی نحوی و ابو اسحق
ابراهیم بن احمد مروزی فقیه شافعی در مصر در گذشتند

ذکر وقایع سنه ۳۳۲ و حنگ بین رکن الدوله دیلمی و ابو علی محتاج و سکتکین زیاری و صلح آنها

دراین سال ابو علی محتاج از خراسان با لشکری از راه بطرف ری عزیمت نمود و با وشکین زیار بجنگ حسن بویه
رکن الدوله حکمران ری درآمده و جنگ سختی نمودند عاقبت رکن الدوله دیلمی بقلعه طبرک متحصن گردیده و مدتی محصور بماند
تا عبد الرحمن خازن که از قبول علمای عصر بود میان افتاده کار مصالحت را بانجام رسانیده و مقرر گردید بدر سالار رکن
الدوله دیلمی دو صد هزار دینار بخزینه امیر نوح سامانی برساند ولی وشکین این مصالحت را خوش نبود و نزد امیر نوح از ابو علی
سعایت کرد که او قادر بود که بهره میتوانست در حق رکن الدوله بنماید و چون با او دوستی داشت رعایت
مسالمت و مصالحت بطرف او نرا فراشت و بدین قسم صلح نمود امیر نوح سامانی پس از خواندن نامه فتح نامه وشکیر
بن زیار سخت رنجیده شد و او را از حکمرانی خراسان معزول داشت و ابو سعید نامی را بجایش گماشت ابو علی محتاج
چون خبر عزل خود بشنید بی اندازه رنجیده و روی توجه بسوی رکن الدوله نمود رکن الدوله مقدم او را گرامی و از شفاعات
و تلطف چیزی در حقش فروگذاشت همین سال نیسبین مایه تحت حمایه دولت جمهوری بود تغلب کرده مدت مسلمانان
بود رسانیدند فرو گرفتند نیز در این سال ملخ خوارکی بسیاری در عراق عرب و موصل و شام وغیره گردیده و

ابن ابی الفرداد و کحاله با جمال مشهور و فن نجوم بود وفات کرد

ذکر وقایع سنهٔ ۳۴۳ و سنهٔ ۳۴۴ و وفات امیر نوح سامانی و بتخت نشستن امیر عبد الملک و تعیین الپ تکین بحکومت خراسان

در این سال سعید و جمیل و سه امیر نوح بن نصر بن احمد سامانی ملقب بامیر حمید پس از مدت دوازده سال و هفت ماه سلطنت و تهنا بنائی مدرسه زندگی کرد و آنچه در ایام حیاتش مناقشت بین او و بزرگان درگاه روی داد همه از سعایت وزیر ابو الفضل محمد بن احمد العاکم سیمجور پس از فوت امیر نوح در مراسم تدفین و تعیین نسبی و استمام بکر بن مالک که یکی از بزرگان مائیه بود ابو الحوارس عبد الملک بن نوح بتخت سلطنت بر آمد و بزرگان درگاه و بار یافتگان بارگاه مراسم تعزیت و تهنیت بجای آوردند و عبد الملک بر سریر آبائی بر آمد و طبقات مردم را بانواع اشفاقات ملوکانه قرین مسرت ساخت و در ابتدای حکمرانیش در بلاد خراسان و افغانستان طاعون و بای بزرگی دو بار مردم کشت و خلقی بسیار را هسپار دیار عدم شدند در این وقت امیر عبد الملک بجمله حکومت خراسان الپ تکین را که از عهد سعادت در خدمت بود و مدارجه امارت رسیده بود نامزد فرمود و الپ تکین روز بروز بر اقتدار و اعتبارش افزوده گردید همدرین سال سعید و جمیل وسیه سیف الدوله بن حمدان بلاد روم مسافرت کرده با غنایم بسیار عودت کرد و هم عبد الرحمن الناصر اموی کشتی بزرگی در امسال بساخت و آنرا از متعلقه اسپانیا مشحون نموده بدریا انداخت و آن کشتی بجمله بتاراج مال التجار بطرف ملی طرق نموده و بکشتی دیگر رسیده او را خالی کرده و مراجعت باندلس نمود در این سنوات محمد بن عباس معروف بابن مخوجی رفیه و محمد بن قاسم کرخی داعی علی محمد بن یحیی که بخارا شرف کرده پناه بر کن الدوله دیلمی برده بود وفات یافتند

ذکر وقایع سنهٔ ۳۴۵ و آمدن ملک نوبه بطرف مصر و عودت او در حال انکسار

در این سال ملک نوبه با حبشی جرار بطرف مصر سرازیر شده خود را تا اصوان رسانید چون کافور خبردار گردید سپاهی نامحصور بحکم ریاست و سرداری محمد بن عبد الله الخازن از طریق خشکی با استقبالش بفرستاد نیز از راه دریا عساکری پیاپی بجنگ ملک نوبه گسیل داشت و نسمه نماند تا به ورای نوبه در آیند و بر مردم شنگ گرفته عساکر مصر نا بفرجه کافور عمل کرده و تا کعیده و نیاه میل مسافت از طرف اصوان را بقبضه خود در آورده فاتح و فیروزمند مراجعت کردند هم درین سال سیف الدوله بلاد روم بتاخت و بسا آبادیها را ویران ساخت و با غنایم بسیار مراجعت کرد هم امپراطور قسطنطین سپاهی بطرف کرید فرستاد و تمامی شکست خورده برگشتند در این سال ابو عمر محمد بن عبد الله زاهد غلام ثعلب معروف بالطرز که از ائمه لغت بود و (لهوق) پادشاه فرانسه وفات یافت لهوق کاپه بسر او شد (لهوق) اسباطنت مملکت فرانسه رسید

ذکر وقایع سنهٔ ۳۴۶ و ترقی الپ تکین در خراسان

در این سال اختر اقبال الپ تکین در خراسان رو باوج ترقی و شوکت گذارد و جمعی از سران و بزرگان سربندگی در حضرتش خم کرده و کمر خدمت و جان سپاری بمیانش بسته بتجملات امیرانه او رو بفزونی گذارد و طبقات مختلفهٔ مردم را بالطف گرانمایه خود سرمنده مباهات همدرین سال بلایای آسمانی نصیب زمینیان بسیار شد در

رخنهای ری و طالقان زمین لرزش کرد شد و آب خنابه بقدر هشتاد یا پنجاه ذرع فرو رفت و در عراق و آذربایجان زلزله عجیبی شد که کوهی شکافته و بکلی از جای خود پراکنده گردید و جمعی را تلف کرده و در بغداد امر امن گوناگون نمودار و مرحوم ابوالمکارم محمد بن محمد بن عبدالله الموذن نیشابوری معروف باصم و ابو اسحق ابراهیم بن محمد فقیه بخاری امن وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۳۴۳ و وضاع دربار خلافت

و این وقت در بغداد کلیه امور مملکت بکفایت معزالدوله بود و عساکر و سپاهیان او اطراف و نواحی بغداد را تا جزیره متصرف شده بودند مع مافیه مملکت و شهرهای بسیار در تصرف بود و کر منصب امیرالامرائی که در زمان سپاهی این منصب از منصب خلافت برتری داشت و همه کس از ترک و عرب و دیلم و عجم و غیره بمدت بریدت او در دون این منصب میکاشت با جمله معزالدوله امسال بلاد جزیره را نیز بدست آورد و در افریقیا ابو الحسین جوهر عبد المعز از طرف المعز علوی نوبارت بقرار آمد و با سپاهی لایق تا انتهای مغرب براند و فاس آمد و در ترکستان و افغانستان و خراسان از راق سپاه گردید همدرین سال سعید و جهل و جهت ابو سعید عبد الرحمن بن احمد بن محمد سجزی مولف تاریخ مصر وفات یافت و سال بعد که سنه ۳۴۴ باشد ابو الحسن علی بن عمر الشیخی صوفی و ابو محمد عبد الله فارسی نحوی که زنده دانه علم کرده بود و ابو بکر سلیمان قرمیه حنبلی و جعفر بن محمد خلدی صوفی و امیر الطرفضلین کرسیش او دمن او امسر و ساخت وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۳۴۴ و وفات انوجور ملک مصر و تعیین ابو الحسن علی بجایش

در این سال انوجور بن محمد اخشید ملک مصر پس از چهارده سال و ده روز حکمرانی بدرود زندگانی گفت و سلطنت کرد و بجایش برادر خرد سالش ابو الحسن علی برادرش بتخت حکمرانی مصر برقرار کردید و مانند سابق کلیه امورات صاحب اختیار و جزوی و کلی بامیر دار و در کمال امانت و دیانت و درایت مشغول خدمت بود و در مصر حادثه دال سلطنت انوجور روی نمود مگر اینکه سال دوم سلطنت ابو الحسن علی آب نیل بقدر معمولی ارتفاع نیافت و سال بعد نیز کمتر شد بدرجه که زمینها از خشک سالی بی حاصل ماند و بلای قحط و گرانی در قطر مصر خیمه ماتم زد تا مقدر بجانب طغیان کرد و از اق رو نفرونی نگذارد و قحطی رفع گردد و مدت نه سال گرانی در مصر امتداد پیدا کرد همدرین سال سیف الدوله بن حمدان بلاد روم را بفتوحاتی نموده با قیام بسیار در مراجعت کرفتار سختی و انواع مذلتی گردید و تمام سپاهیان و غلامیکه آورده بود از کفش رفت و خود با بسعید بن توانست برگردد همدرا ذربایجان ایران اختلاف میان امراء دیلم زبان واقع گردید و فتوحاتی آن شد که جمعی از آنان کشته شدند در این سال بین مردم سنی و شیعه بغداد منازعت واقع گردید و جمعی از طرفین کشته شدند و در امسال وقت مراجعت حجاج مصری از مکه سیلی بآنها تصادف و شتر آنها را با بار و مواهم ابو الحسین قیسانی بعمر صد و بیست سالگی وفات یافت

ذکر وقایع سنه ۳۴۵ و وفات عبد الملک سامانی و تعیین منصور سامانی بجایش

در این سال ابو الحارث عبد الملک سامانی پس از هفت سال و شش ماه سلطنت در کاه کوی باختن از اسب و جان بجان آفرین داد و بجایش امیر ابو صالح منصور بتخت سلطنت برآمد بتعین مقال چون عبد الملک از صدمه سکته شدن اعضایش وفات یافت صنادید حضرت و بندگان دولت رسولی در خراسان نزد الپکین فرستادند و از او استمزاج نمودند که شایسته اورنگ سلطنت کیست الپکین نگاشت که منصور جوانست نامزد

وی تجربه و سزاوار بخت سلطنت سامانیان عمر دولت ولی زمانی که قاصد الپ تکین رسید از آمدن بخارا سلطنت
منصور متفق و او را السلطنت برداشته بودند بالجمله منصور چون از چهار مالش جهانبانی نشست و دانست الپ تکین
سلطنت او را می خواهد او را از خراسان طلب کرد و چون الپ تکین احضار خود را بخواند متوهم گردید با سه هزار تن
از غلامان خاصه مسلح خویش راه غزنین پیش گرفت چون طغیان الپ تکین بگوش منصور بن نوح بن نصر رسید
سخت برآشفت و حکومت خراسان را با ابوالحسین محمد بن ابراهیم بن سیجور ارزانی داشت و ابوالحسین رایت عزیمت بطرف
خراسان برافراشت و از کمیو منصور با پنج هزار سوار جرار به تعاقب الپ تکین بافغانستان فرستاد و الپ تکین در حدود
بلخ با الپ تکین رسیده جنگی سخت نمودند و عاقبت سکست فاحش خورده روبرتافتند و غلمان کش بطرف بخارا شتافتند
الپ تکین با غنایم بسیار بطرف غزنین گذارد و حکمران غزنین از دو مقاتلت و مقاومت بیرون نشتافت و او هم در جنگ
با الپ تکین سودی نیافت و تسلیم شد الپ تکین با فتح و فیروزی بغزنین داخل گردید صنوف مردم را با شفاقات گرامی
نواخت چون خبر بتسخیر غزنین به بخارا رسید مدت مالی منصور بن نوح سپاهی لایق بجنگ الپ تکین بغزنین فرستاد
این بار نیز بخارائیان شکستی فاحش خورده و شکسته حال و پریشان احوال بخارا برگشتند و الپ تکین رایت استقلال
در غزنین برافراشت و کامکاران بعهد جاگاشت در این سال ابوالعباس عبدالله بن حسن بن ابی الشوارب بمنصب
قاضی القضاتی سربلند شد و مقرر داشت همه ساله دو صد هزار درم بدیوان خلافت برساند همدین سال بنی اخضر که
از شعبه ی مکرویه اند منقرض شدند و بجایشان شعبه ای بنی هاشم جای نشین گشتند نیز عبدالرحمن سوم پادشاه
اسپانیا پس از نهاد و شش سال سلطنت کردن بعمر هفتاد و سه سالگی وفات یافت و او را خلیفه و امیرالمومنین میگفتند و بجایش حکم دوم فرزندش نشست و ملقب به المستنصر بالله شد در روم نیز امسال (اژان) دوازدهم پاپ
از منصب پاپی بقضا بجهه افتاده و در معصیت نیز امسال فاتک ابوالشجاع رومی که از بزرگان اخشید مصر بود
و اخشید او را از مولای او در طرطوسه بود و اکافور که بعد ها وزیر و سپهسالار و همه کاره اخشید بود نهایت دوستی را
داشت و چون اخشید وفات کرد و مقام کافور بالا رفت فاتک بغیوم مصر رفت و در آنجا چندی بماند و چون هوای
قوم موافقت با او نکرد دعوت بعصیان نموده در این سال بمرد

ذکر وقایع نشئه و سنه و بجا آوردن شعائر مذهب شیعه در بغداد از عزاداری و عید غدیر خم گرفتن

در این اوان در بغداد کار معزالدوله دیلمی قوت بسیاری گرفت و فناخسرو بن رکن الدوله به بغداد آمد بنا بخواهش
عمش معزالدوله خلیفه المطیع لله لقب عضدالدوله بفناخسرو ارزانی داشت و معزالدوله در بغداد بترویج مذهب و
قواعد شیعه پرداخت و مقرر کرد تا در عاشورا شیعه در میان محلات خود را ببندند و بر اسم تعزیت قیام
کنند در نقاط سیاه پوشیده موها را پریشان نمایند و اظهار سوگواری کرده روها را سیاه و گل آلوده نمودند بگریه
و نوحه و فغان نمایند و در همه هم ذی حجه عید غدیر خم را بالتر تیبات لایقه و تهانی گفتن خالصه سامانیان
برده و مقرر کرد که همه ساله عید غدیر خم را شیعه مذهب بگیرد و همدین سال دستق سرکرده امپراطور روم بعزم رزم با سیف
الدوله حرکت بحلب نموده و سیف الدوله پس از مقاومت و مقاتلت هزیمت یافت و دستق خانه

سیف الدوله را که در برون حلب واقع بود غارت کرده بیست هزار اسیر و غنایم بسیار بروم برگشت هم در همان سال امپراطور قسطنطین مدت اهالی کشته شد و رکن الدوله دیلمی ری طبرستان و جرجان استیلا یافت و ابو محمد وزیر مهلبی و ابو سعید احمد نصیری وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۳۵۴ و جنگ بین معزالدوله دیلمی و ناصرالدوله حمدان

در این سال باز نایره قتال بین معزالدوله دیلمی و ناصرالدوله بن حمدان اشتعال یافت و ناصرالدوله شکست خورده عاقبت کار رخ بصلحت مصالحت خاتمه یافت و مقرر شد بده ساله ناصرالدوله مبلغی معزالدوله بخشایت موصل برسانند و بدین قرارداد معزالدوله موصل را باکرده مراجعت بغداد نمود و آنگاه معزالدوله بجنگ قرمطیه شتافت و عاقبت در آنجنگ هزیمت یافت در این سال سعید بن عثمان بن ابو علی سعید المصری صاحب تصانیف عدیده و احمد بن ابی بکر محمد بن ابی عثمان سعید الجزری صاحب تفسیر موفق

ذکر وقایع سنه ۳۵۵ و جنگ خلف بن احمد با طاهر بن حسین و استیلای او بر سیستان

در این سال باز آفتاب اقبال اهالی سیستان طالع گردید و خلف ابن احمد بن محمد بن خلف صفاری در سیستان رایت اقتدار برافراشت صاحب حبیب السیر از کتاب تاریخ همدان مؤلف معین الدین محمد اسفزاری نقل نماید که خلف در سیستان و کسری بکرفت و طاهر بن حسین را بنیابت گذاشت و مراجعت طاهر باو وقعی نگذاشت و خلف از منصور بن نوح سامانی استمداد جست و طاهر به اسفزار گریخت و خلف بسیستان مستولی شد و باز طاهر برگشت و نایره جنگ مشتعل گردید و طاهر منهزم شد و به بخارا رفت و خلف در حکومت سیستان متمکن گردید صاحب منتظم ناصری میاورد که خلف در این سال سعید و نیاه چهارم سیستان استیلای تمام پیدا کرد و بالجمله مقدر چنان بر شوکت و مقدرت خلف افزوده شد و با ملوک دیالمه و سامانی و غزنوی او را مشاجرات و منازعات دست داد و عاقبت خلف بدست سلطان محمود غزنوی اسیر شد که بجایش خودش کار بیش خواهد شد همدان در این سال با سیف الدوله بن حمدان مردم انطاکیه مخالفت نمودند و شحنه از طرسوس به انطاکیه آمد و سیف الدوله بشکار داری بشارت فرستاد و بارشیق بجنگ پیوست و شحنه بجنگ کشته شد و فتنه خوابید همدان در این سال ابو عالم لبسی وفات کرد و شرح حال آن عالم فرزانه در جلد سوم این کتاب مفصل نگارش خواهد شد مرا ابو الطیب متنبی شاعر در این سال حوالی کوفه و نعمانیه بدست بدویان عرب کشته گردید و هم امپراطور قسطنطنیه بجیحه آمد و جسیر اکشت و مالی بسیار به غنیمت برد و این امپراطور نامش هنیو فورنس فوکاس بود و پس از آن بحلب استیلا یافت و حلب در این وقت در تصرف سیف الدوله بود و چون سیف الدوله خبردار گردید از کافور استمداد بخواست و فتوائی امضا کرد که عبارت از دو هزار مرد جنگی باشد و حرکت آمد و چون امپراطور خبر یافت جنگ ناکرده رفت و باز حلب بتصرف آل حمدان آمد هم در این سال خواجه احمد بن ابی الحسن حشتی حسینی وفات کرد

ذکر وقایع سنه ۳۵۶ و وفات ابو الحسن علی اخشید حکمران مصر و نشستن کافور بجای او

در این سال ابو الحسن علی حکمران مصر پس از پنج سال و ده روز حکومت کردن وفات یافت و ابو المسک کافور بجای او نشست و چون کافور که مکرر در سنوات گذشته اشارت شده به بحث حکمرانی مصر نشست و خود ملقب بالاستاذ ساخت اینی ملک الملوک

ولی امتداد سلطنت او بیش از دو سال و خورده نبود و در این وقت با مجوبت آمد که کافور داشت قوت و شوکتش
گرفته بود و خلیفون بفیوم و اسکندریه استیلا یافته بود و مقدار یا اطراف سعید دست اندازی میکردند هم سیف الدوله بنا
بصلاح و مسالمت با امیر اطور روم لشکر خود را بفرماندهی ابو فراس بن حمدان که با سیری بود بگرفت و امپراطور تا شهر آمد پیش رفت و
تاقفیس را گرفت و حکم دوم پادشاه اسپانیا بجهت مبالغه در منع شراب خوردن حکم کرد عاصم و خمهای موو انگور را
از جایی نگذارند تا کسی دیگر از انگور شراب نگیرد و دنیا شاد همدرین سال طایفه خزر که در سواحل دریای سیاه مکان
داشتند بر طوایف اسلاو که در سواحل بودند و کاخا داشتند ساختند همدرین سال ابو بکر محمد بن عمر بن عمر بعدادی فاضی

ذکر وقایع سنه ۳۳۷ جنگ پنن سامانیها و دیلمیها و صلح انجا و وفات سیف الدوله بن حمدان و معزالدوله دیلمی و وشمگیر بن زیار

دراین سال ابو علی بن الیاس حکمران کرمان بواسطه وحشتی از کرمان به بخارا گریخت و در نزد منصور بن نوح سامانی
لب بسعایت دمانیه گشود و او را محرک شد که سپاهی بجانب ری گسیل دارد منصور ابو الحسین سیجور را گماشت
تا او با اتفاق وشمگیر بن زیار حکمران طبرستان اطراف ری حرکت کردند رکن الدوله دیلمی چون واقف بر مسئله شد
پسر خود عضد الدوله را فرستاد تا راه خراسان پیش گرفت و خود زن و فرزندان را باصفهان فرستاد و با
قشونی وافی باستقبال ابو الحسین سیجور بیرون شد و عضد الدوله هم بسرعت سحاب و شتاب باد راه خراسان
گرفت ابو الحسین سیجور دید از دو سو دشمنان اطراف او در حرکت آمدند و این بین وشمگیر بن زیار هم در گذشت ناچار
ابو الحسین باب مسالمت و مصالحت باز کرد و قرار گذارد رکن الدوله همه ساله یکصد و پنجاه هزار دینار بخزانه
منصور سامانی برساند همدرین سال سیف الدوله بن حمدان وفات کرد و ابو المعالی سعد الدوله بجایش بحکومت
موصل برقرار شد نیز معزالدوله دیلمی پس از مدت و یکسال و یازده ماه امارت داری بمرد و فرزندش بختیار صاحب
اختیار گردید و نیز ابو تغلب برادر خود نافع الدوله بن حمدان را محبوس نمود و خود زمام امور بکف گرفت و نیز وشمگیر بن
زیار که در فوق اشارت بفوتش شد در گذشت بجایش بیستون حکمران شد همدرین سال ابو محمد بن الیاس پادشاه
کرمان که برادرش ابو علی بن الیاس باشد و تکارش رفت که به بخارا نپناه برد و در گذشت همدرین سال جزیره قبرس
را خرابان متصرف شدند و ابو الفرج اصفهانی علی بن حسین بن محمد صاحب کتاب مشهور باغانی وفات یافت

ذکر وقایع سنه ۳۴۶ و وفات کافور و نشستن ابو الفوارس احمد بجای او و تسلط جوهر از جانب فاطمیین بمصر و فتح مصر بدست او

دراین سال کافور حکمران مصر پس از دو سال و چهار ماه حکمرانی و سه سال نیابت و وزارت داشتن در
مصر وفات کرد و در اهرامات صفری مدفون گردید و بر بالای آن گنبدی ساخته شد که تاکنون مانی است پس از
فوت کافور اخشید سنادیه دولت و بزرگان ملت ابو الفوارس احمد بن ابو الحسن علی بن محمد الاخشید که پسر بازده
سالگی بود بحکمرانی مصر برداشتند و این آخرین پادشاه از ملوک اخشیدی است که سی و شش سال و سیت و
چهار روز در مصر حکمرانی کردند و با و طایفه اخشیدی در مصر منقرض شد زمان حکومت احمد ابو الفوارس طفل نابالغ

چند ماهی طول کشید که بین عاملان اختلافی رخ داد و جوهر از جانب ابی تمیم المعز لدین الله بن القائم بامر الله که در شهر محمدیه ایالت
بود با جمعیتی جرار بمصر آمد و مصر را فرو گرفت و اخشیدیها را از آن شهر محمدیه بدر کرد و از آنروز موسوم القاهره المعزیه شد و کار جوهر
خواهد رسید در ذیل سال سیصد و پنجاه و نهم بدین سال چون عضد الدوله دیلمی از وفات ابن ابی الساج حاکم آذربایجان خبر یافت به انجانب
شتافت و کرمانرا متصرف شد و نیز ابو فراس بن حمدان بدست عساکر سعد الدوله بن سیف الدوله کشته شد و پادشاه مذکور
بر طوایف بلغاریه که در سواحل رود اتل جای داشتند غلبه کرد و عازم شد که پایتخت خود را ساحل بعد اتل نقل فرماید بدین سال

ذکر وقایع سنهٔ ۳۵۸ و منازعت بین آل حمدان و استیلای مصر بها بالحسن جوهر رومی

در این سال بین آل حمدان منازعت در گرفت و ناصر الدوله که سپهرش او بتعاقب او را محبوس کرده بود حبس را گذاشت و فرمانروای موصل
سیف الدوله بحلب استیلا یافت و ابو المعالی سعد الدوله بن سیف الدوله را از حلب بیرون کرد و امپراطور قسطنطنیه با سپاهی
گران و فراوان تا حوالی بغداد رفت و باغنایم بسیار برگشت و در ذی الحجه سنه ثمان عشر و ثلاثمائه ابو الحسن جوهر رومی داخل شد
مصر با صد هزار سوار جنگی و هزار فیل و ق ملوان مال و منال گردید در آنوقت طبقات مختلفه مردم مصر با استقبال اشتافتند
و او را محترما وارد موانه در جامع عمرو بن عاص در آمد و بالای منبر صعود کرد و مردم را بمبایعت و متابعت معز لدین الله
فاطمی جلوی بخواند و کسانی که لباس سیاه که شعار خلفای بنی عباس بود می پوشیدند منع کرد و بجایش کسوت سفید اتخاذ
پوشانید و نامه فتح و فیروزی با قاضی خود معز لدین الله نگاشت

ملوک علویین یا فاطمیین که در مصر و مغرب سلطنت کرده اند چهارده تن بوده اند و مدت سلطنتشان دویست و شصت سال بوده که از زمان المعز لدین الله که مصر را گرفت تا انقراض زمان آن در مصر دویست و نه سال سلطنت کرده اند

ذکر وقایع سنهٔ ۳۵۹ و اخبار سلطنت فاطمیین در مصر

در این سال ابو الحسن جوهر رومی چون در مصر تمکن یافت و امور جمهور را منظم ساخت معز گردید که بر قابت خلفای بنی
عباس که بغداد را حاضره خود کرده اند مصر نیز طرح شهری دلکشا انداخته و حاضره علویین قرار دهد زیرا از زمان ورود
حکام اسلامیه بمصر شهر فسطاط پایتخت بود و این شهر فسطاط واقع بود بین (مصر و مصر قدیم) و جوهر زمان اردوگاه
بصره شمال مصر بین جبل و خلیج ورود کرد و اتفاقا در زمینی رسید زار و در یک زاری بود که در یک سمتش بوستان
اخشید و میدان اخشید و دیر رسایان بود و کنون همانجا خیابان نخاسین و خانه قاضی و محکمه شرعی مصری است
و این بنای فخیم که سرخش طولانی است و بیرون از موضوع این کتاب است از طرف سه سال تاسیس شد صد و شصت
و یک تمام گردید که حالیه یکسار مخلات مصر محسوب است و مساحت او یک ملیون و چهار صد و بیست هزار
متر مربع بوده بدین سال سپاه روم انطاکیه را فرو گرفتند و قرمونه با سعد الدوله پسر سیف الدوله صلح نمود و با
امپراطور قرار گذاردند همه ساله مبلغی خراج بدهد در این سال نیز محمد بن داود دمشقی و قاضی ابو العلا فهد شافعی
وفات یافتند و امپراطور روم (مین فور) کشته گردید بدست خواران خویش و جای نشین شدن یکی از فرمانروایان ایجا

وفات پادشاه روس نیز در این سال واقع گردید

ذکر وقایع سنه ۳۶۰ و ترتیبات ابوالحسن جوهر رومی در مصر و توسعه یافتن مذهب شیعه در مصر

در این سال ابوالحسن جوهر نایب مناب المعز لدین الله علوی در مصر اسامی خلفای عباسی را از خطب انداخت و مقرر داشت پس از خطبه بخوانند این عبارت را (اللهم صل علی محمد المصطفی و علی علی المرتضی و علی فاطمة البتول و علی الحسن و الحسین سبطی الرسول الذین اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا اللهم و صل علی ائمة الطاهرین آباء المؤمنین) و در اذان حی علی خیر العمل را علاوه کرد و بر نظام و تنسیق مصر بیفزود و سپاهی بطرف فلسطین فرستاد و طبریه را فتح کرد و نیز شامات را متصرف شد و جعفر بن فلاح حکمران شام از جانب المعز لدین الله معین گردید از آنسوی حسن بن احمد بن بهرام رئیس قرامطه بطرف شام آمد و جعفر باستقبال شتافت و جنگی سخت بین حسن بن احمد رئیس قرامطه و جعفر بن فلاح درگرفت و عاقبت ابن فلاح کشته گردید و قرامطه بشام داخل شده شهر را بتاراج دادند و مبلغی از سکنه گرفته بعزم مصر بیرون شدند در این وقت از اخشیدیهای مصر و شام هرچه باقی بود بقرامطه پیوستند و بطرف مصر در حرکت آمدند چون جوهر خبردار گردید سپاه مصر را با عساکر مغاربه برداشته باستقبال آنها تا عین الشمس براند و جنگ سختی نمود بسیاری از قرامطه ها را بخاک و خون انداخت و قرامطه هزیمت یافتند و بسیاری از اموالی که از شام بدست آورده بودند گذارده و فرار بر قرار اختیار کردند همدرین سال ابوالقاسم صاحب بن عباد وزیر معروف بوزارت مؤید الدوله بن رکن الدوله برقرار شد و ابوالقاسم سلیمان بن ایوب طبرانی صاحب المعاجم الثلاثه باصفهان بمرد و سری رفا شاعر معروف در این سال درگذشت

ذکر وقایع سنه ۳۶۱ و مواصلت بین امیر منصور سامانی و عضد الدوله دیلمی

در این سال عضد الدوله بن رکن الدوله دیلمی صفحات کرمسیرات کرمان را کاملا بتحت تصرف درآورد و در هر جا عاملی از طرف خود نصب کرد و دختر خود را با تجملات ملوکانه بجهة امیر منصور سامانی ببخارا فرستاد و بدین وسیله مزاوجت رشته مودت و یگانگی بین دیلمیان و سامانیان محکم گردید همدرین سال بین آل حمدان اختلاف پدید گردید و ابوتغلب بن ناصر الدوله قلعه ماردین را بتصرف آورد و رومیها باز در این سال از بنای تاخت و تاز گذاردند و تا نصیبین رانده با غنایم و اسرای بسیار عودت کردند همدرین سال ابوطاهر درگذشت و برادرش ابویعقوب بجایش نشست و حافظ محمد بن الحارث بن اسد قیروانی مصنف تاریخ اندلس وفات یافت

ذکر وقایع سنه ۳۶۲ و ورود المعز لدین الله علوی فاطمی بمصر و استقبال مصریها او را و بنای جامع الازهر در مصر

در این سال ابی تمیم المعز لدین الله فاطمی از افریقا بجهة مصر در ماه شوال با خزاین موفوره و تجملات شاهانه حرکت کرد و بجای خود بلکین یوسف بن زیری بن مناذ الصنهاجی را قائم مقام خود در افریقا نمود و منشور حکمرانی صقلیه را بنام ابوالقاسم علی بن حسن بن علی بن ابی الحسین نمود و حکومت طرابلس غرب را بنام عبدالله بن یخلف کتامی فرمود و با شوکت و حشمت بسیاری طی طریق نموده در اواخر شعبان باسکندریه ورود کرد و روز سه شنبه پنجم رمضان

سعید و شصت و دو مصر داخل گردید هنگام ورود طبقات مختلفه مردم پست و بلند را فرو گرفته بودند بهانی بقصری که جوهر ساخته
بود وارد گردید و مقدم بسجده شکر افتاد و شکر الهی بجای آورد و دو رکعت نماز گذارد و کسانی که با او بودند بدو اقتدا کرده همگی نماز گذاردند
آنگاه تا یک هفته در قصر محض استراحت کردن بنشست پس از آن بار عام داد مصریان هر طبقه نسبت بمقام و منزلت بجهة
ادای تحیت و تهنیت بدو ورود کرده مراسم بندگی بجای میآوردند و در همه وقت جوهر ایستاده مردم را بحضور المعتز معرفی
میکرد و پس از چندی المعتز در قصر بزرگ مقبره بساخت بجهت دفن اموات اجداد و آبای خویش که همراه آنها را در صناديق گذارده
و آورده بود که پس از او سلسله علویون در آنجا مدفون شدند و مشهور شد بمقبره زعفران و آن محلی است که حالیه خان خلیلی
شده است صاحب تاریخ مصر الحدیث میآورد که امیر چهارکس محل خان الخلیلی را که مقابر خلفای فاطمیین علویین بود خراب
کرد و بنا بعادات میشومه که در بعضی از طبقات ملوک و امرا بوده تمامی استخوانهای اجساد خلفا و متعلقین آنان را در آورد و در
مزابل انداخت بالجمله المعتز مالیه مصر را محول به یعقوب بن یوسف کلس نمود و یعقوب از زمان کافور اخشیدی در کار مالیات
مصر بود و بصیرتی کامل داشت و عسلوج بن حسن در کار باج و خراج چون عامل بود با یعقوب همدست و مشترک گردید و
مالیات مصر رونقی بسزا گرفت و جوهر بامر المعتز بالله بنای جامع الازهر را بنمود و این جامع قدیمترین جوامع مصر است
مگر جامع احمد بن طولون که آن مقدم بر این مسجد ساخته شده و مشهور گردید جامع الازهر بواسطه فسحت و وسعت و بزرگی
بجامع الکبیر و چون جامع الازهر تمام شد جوهر بامر ملک العزیز کتابخانه بسیار نفیسی و مدرسه در آن بنا کرد که صیت و شهرت
آن کتابخانه آفاق را فرو گرفت و اصل مقصود از بنای جامع الازهر اقامه شعائر دینی و تایید مذهب شیعه بود و مردمان
شیعه نهایت از کثرت اذیت و آزار خلفای عباسی مفلوک و مستاصل بودند و بسیاری کشته و نفی بلاد و آواره به
شهرها شده بودند در اینجا مناسب است چند کلمه علاوه نگارش گردد که نگارنده این سطور که مدت بیست سالست در مصر
اقامت کرده و تفصیل بنا و رواقها و غرفات جامع الازهر و تقسیم غرفات آنرا بطوایف مختلفه ملل اسلامیه و سکنه و طلاب
و موقوفاتیکه بآنها میرسد مطلع هستم بنویسم که در سنوات اخیره که میرزا فتح الله خان مشیر حضور از جانب دولت ایران
مامور مصر گردید نظر بسجایای عالیه و صفات پسندیده دولت و ملت خواهانه که در وجودش ایزد متعال سرشته بود
اقدامات مجدانه فرمود که یک از رواقهای جامع ازهر بجهة طلاب شیعه ایرانی تخصیص یابد در حالتی که بنا به نگارشات فوق
که صاحب تاریخ مصر الحدیث مینماید اصل بنای جامع الازهر از بناهای علویین و مخصوص ترویج و تایید مذهب شیعه بوده است
و هر قدر شخص وزیر معظم آقای میرزا فتح الله خان طباطبائی در این زمینه مجاهدت فرمود کاری از پیش برده نشد بلی همان
سوء اخلاق برخی ایرانیان مصر نیز مانع شد و الا اقدامات مجدانه وزیر موصوف بی نتیجه نمی ماند باری متدرجا علما و فضلا
و طلاب از اطراف و اکناف بجهة تحصیل علوم و تکمیل فنون بطرف جامع الازهر رو آوردند و هر قدر نفوس محصلین و
مجتمعین در آن زیاد شد ملوک علویین و غیره بر توسعت افزودند تا آنکه بدوازده هزار ۱۲۰۰۰ متر مربع رسید و اکنون حکومت
مصری در صدد است که اطراف آن بنای فخیم را باز کرده میدانگاهها قرار بدهد و بر رونق و ابهت این بنای شریف بیفزاید
و موقوفات یومیه این بنای مقدس تا این تاریخ هزار و سیصد و سی و دو ۱۳۳۲ هجری سالی بیست هزار لیره مصری
(صد هزار تومان پول ایران) رسیده که تمامیش مصروف طلاب علوم میشود و این جامع تقریبا در مدت سلطنت

خلفای علویین ظرف دو صد سال در سه شیعه بود و چون سلطان صلاح الدین ایوبی در شصت و پنج
مصر استیلا یافت و علویین انقراض پذیرفت و چون او دولت بنی عباس شافعی بود مذهب شیعه از مصر برافتاد

ذکر وقایع شصت و شش و وفات المطیع لله و بخلافت نشستن الطایع لله و رفتن قراسنقر بجانب مصر و انهزام او از عساکر مصر

در این سال سعید و سعادت در سه الطیع لله ابو القاسم فضل بن المطرس از نسبت و نسل و جمال و خلافت بواسطه علت فلج و شکسته شدن زبان از خلافت استعفا داد و ابو بکر عبد الکریم بن الطیع لله بمسند خلافت نشست و مردم بمبایعت و متابعت او اقدام کرده او را الملقب الطایع لله ارزانی داشتند و الطایع لله بامر پیش از بغداد بطرف واسط روانه شدند که المطیع لله در بر خاتون وفات نموده و ترکمانان سلجوقیه بر آن سران و دلاوران ترکمان بود بر خود رئیس کرده و بجانب عزالدوله بختیار در آمدند و عزالدوله منهزم گردیده از این عزم خویش عضد الدوله مدد خواست و چون وقت از جانب عضد الدوله رسید ما عزالدوله بجانب انکلین در آمد عاقبت عضد الدوله از شیراز با قشونی ارجمند متوجه بغداد گشت و ترکمانان از بغداد بر این آمده و جنگ نموده منهزم شدند و عضد الدوله با عزالدوله به بغداد آمده منسوب به الطایع لله کمال تکریم و تعظیم بجا آورده و چون چندی گذشت لشکریان از عزالدوله مواجب خواستند و چون توانست بدهد با عضد الدوله استعفا کرد و عضد الدوله او و کسانش را معتقد ساخت چون این خبر بزرگان بن بختیار رسید از بصره بری برکن الدوله نگاشت که فرزندت عضد الدوله چنین نموده برکن الدوله جواب تمیز عضد الدوله نگاشت عضد الدوله عزالدوله را بساخت و او را اقطاعی لایق داده و مملکت را باو داد و خود عودت نمود بفارس کرد و در این وقت رئیس ترکمانان از بغداد بر رفته شده بشام آمد و با مردم اتسز متفق شده حکمران شام که از این او از جانب المعز لدین الله علوی بود بیرون کرده و خود بحکومت شام برقرار گردیده چون این خبر بمصر رسید حکومت مصر و صعید و کیسوم کردن سپاه برآمد که المعز را خوشش احوال کرده کار بتاخیر افتاد و همین سال قراسنقر بطرف مصر رانده و بسیاری از آنها از عساکر مصری از پای در افتاده و از جانب المعز ظاهر بن و جوب المعتلی بجنب انتقال و انحلال خواهیف قراسنقر برگزیده گردیده و بتعاقب آنها شتافت و هر جا که آنها را یافت شمشیر ساخت در این سال او شباه و رئیس مدینت کیسوم از مردم تاراج کرده و مملکت را بس ویران و خراب قیمت کرده در این سال این سنان که از نخلا بود ابو بکر بنی که از خلفای محبوس بود وفات فهمید

ذکر وقایع شصت و شش و وفات المعز لدین الله العلوی و نشستن العزیز بالله بجای او و جنگ العزیز با قسیم و ایمن شدن اهل مصر و ورود قسیم بمصر

در این سال ابو تمیم المعز لدین الله معد بن منصور بالله اسماعیل القائم بامر الله ابو القاسم محمد بن مهدی عبید الله العلوی در مصر در روز جمعه یازدهم ربیع الثانی شصت و پنج سالگی وفات یافت و پس از او ابو منصور نزار بن معد بن منصور فرزندش بخلافت مصر نشست و مردم بمبایعت و متابعت او قیام کردند و او الملقب بالعزیز بالله نموده و بر خی العزیز بن الله گفته اند رضا قیمان در هایت صاحب اجمل التواریخ میاورد که نکمز نزاری قهستانی مرد و معتقد نزار بوده است و او شاعری مشهور است بالجمله العزیز در این وقت که بجای پدر بالش خلافت در مصر نشست از عمرش بیست و کسال گذشته بود و جوهر را بسپهسالاری سپاه مانند عهد پدرش گذیده و یعقوب بن یوسف کلس را منصب وزارت بخشید و یعقوب از فرط کفایت و درایت دیوانخانها و امارات

تشکیل داد مانند دارالقضا و دیوانخانه مالیه و دیوانخانه باج و خراج و انشا و مکاتبات وغیره و یعقوب را مجلس ارباب فضل و کمال و شعرا میسر مفرطی بود و همواره مقام و منزلت افتخار را منظور میداشت و چون خبر اسیرشدن افشین بشام و فرار یان بمصر رسید الغرز فرمانداد تا جوهر با سپاهی لایق بطرف شام حرکت کرد و جوهر شام را محاصره نمود و افشین از قراسطه استمداد نمود و قراسطه بسپاه بطرف شام آمده و جوهر پس از مقابلت و مقاتلت عودت بمقام خود نمود و مدت محاربت از دهم ذی قعده تا یازدهم ربیع الاول ششصد و سی و شش طول کشید و جوهر بسپاهی از عساکرش تمام کردیده و خلوله و آذوقه او کم شد و عاقبت بطرف مصر روانه کردید و چون الغرز از طول جنگ و رسیدن قراسطه بکمک افشین باخبر کردید خود با جیشی جرار از مصر حرکت کرده برمله رسید و افشین از آنان در طبریه بود و بمقابلت الغرز شتافت و فوری شکست فاحش خورده و افشین اسیر کردیده و بشتری سوار نمودند و عساکر مصری برسر و صورت او زده او را استهزا نمودند تا بحضور الغرز رسید و با سایر اسرا الغرز بطرف مصر حرکت کرد و همه جا افشین را مغرز میداشت و او در مصر بماند تا در ششصد و سی و هفت یافت و تخمان بعضی است که او را بمحض رقابت یعقوب بن یوسف کلس مسموم ساخت همین سال امیر منصور سامانی پس از مدت پانزده سال سلطنت دنیا را وداع کرد و بجایش ابوالقاسم نوح بن منصور که بن سیزده سالگی بود بتخت سلطنت ترکستان جلوس و منصب وزارت را ابوالحسین عتبی اشتهار دبیر از غزنین السبکتین که مدت شانزده سال رایت اقتدار برافراشته بود و بر عزت و شوکتش افزوده کردیده بود و اسحق فسنزده حاجب مقدمی امور کرد و سبکتکین را نایب مناب او قرار داد و خود بسرای جاودانی شتافت و سبکتکین بوفور کفایت و شجاعت معروف و بحصافت عقل و درایت و کاردانی موصوف بود و این سال فخرالدوله دیلمی ابوالفتح بن بویه بعیدوزیر پسش کز رشاهبر وزرای نامی بود کرفتار کرد و میل چشم او بکشید و منی او را قطع کرد و همین سال بهستون بن دشمکیر بن زیار وفات کرد و برادرش قابوس بن وشمکیر بجایش حکمران طبرستان و جرجان شد و هم رئیس قراسطه یوسف بن حسن جبائی بمرد و رایت قیادت قراسطه بعین عشش بن عمر کردید و نیز حکم دوم پادشاه اسپانیا پسر خود هشام را که عمرش بازده سال بود بولیعهدی برداشت و او را مؤیدالدوله لقب داد و خود پس از چندی پس از پانزده سال و پنجاه سلطنت وفات کرد و چون هشام کوچک بود ابوعامر محمد بن عبدالله معافری قرطبی بنیابت او امور دولت رسیدکی میکرد و او شخص دانا و با درایت و کفایت بود و پس از پنجاه و شش بار تیبان نمود

ذکر وقایع ششصد و سی و شش و وفات رکن الدوله دیلمی و ازدیاد شوکت اسحق بن الپتکین

در این سال رکن الدوله حسن بن بویه پس از چهل و چهار سال حکمرانی بسن هفتاد و سالکی وفات کرد و قبل از فوت خود همدان و نواحی آنرا بپسرش فخرالدوله داد و اصفهان و اطراف آنرا بپسر دیگرش مؤیدالدوله رزانی داشت و مقرر کرد که هر دو در اطاعت پسر دیگرش عضدالدوله فرمانفرمای فارس باشند پس از این عضدالدوله از شیراز با لشکری آراسته بجانب بن الندرین آمد و با عزالدوله بختیار بجنگید و او منهزم کردیده بواسطه کریخت همین سال اسحق بن الپتکین بواسطه وفور کفایت و مجاهدی سبکتکین پایه استقلالش محکم کردیده و با لشکری آراسته بخاک سامانیان رانده مخالفت عهد معاهدت بدخواه بست و خراسان و غزنین او را شد

ذکر وقایع ششصد و سی و شش و وفات اسحق بن

الب تکین و به تخت برآمدن سبکتکین در غزنین و به تصرف آمدنش بست

چون اسحق بن الب تکین از ترکستان عودت کرد در نزدیکی هرات پس از دو سال کم و بیش حکمرانی وفات
یافت و چون او را فرزندی شایسته و در دودمان الب تکین شخصی بایسته حکومت نبود بزرگان غزنین یکدل و یک جهت
بحکومت سبکتکین تن در دادند و او را بسلطنت غزنین برداشتند سبکتکین چون بسریر سلطنت برآمد خواهر اسحق
که دختر نیک اختر الب تکین بود بعقد مزاوجت خویش درآورد اغلب مورخین متفقند که نسب سبکتکین بشش پشت
به یزدگرد ساسانی میرسیده زیرا زمانیکه یزدگرد بدست آسیابانی کشته شد فرزندش فیروز با سایر فرزندان یزدگرد بترکستان
افتادند و بزرگ شده با ترکان پیوند کردند بالجمله سبکتکین چون در سلطنت مستقر گردید بزرگان درگاه و باریافتگان
بارگاه را بنواخت و هر یک از سران سپاه را از اشفاقات و احسانات بی نیاز ساخت در این وقت عامل بست
طغان نامی بود و با او پای توز نامی کمر عداوت بربست و بجنگ درآمد و طغان فرار نمود و بامیر سبکتکین ناصرالدین
پناه برد و از او استمداد جست که اگر بست دوباره مرا آید همه ساله مبلغی بپردازم امیر سبکتکین با لشکر آراسته متوجه بست شد
و پس از اندک محاربت پای توز شکست خورده راه فرار پیش گرفت و طغان بمقر حکمرانی خود بست درآمد و بوعده
وفا ننمود و آن وجهی که متعهد شده بود نرسانید اتفاقا روزی در حین سواری امیر سبکتکین او را یادآور از وعده شد او بخشونت
جواب داد و دست سبکتکین را بضرب شمشیر مجروح ساخت ناصرالدین سبکتکین با همان دست ضرب دیده تیغ باو حوالت
کرد که ملازمان به دو در میان افتادند و طغان دیگر نتوانست در بست بماند و راه کرمان پیش گرفت و بست بحیطه
تصرف سبکتکین درآمد و از خود نایبی در آنجا گذارد و بجانب غزنین در حرکت آمد و ابوالفتح بستی که شرح حالش سوم و چهارم
نگارش خواهد یافت بملازمت امیر سبکتکین پیوست همدرین سال عضدالدوله به بغداد کاملا استیلا یافت و عز
الدوله بختیار بشام رفت و سپاهی آورده با عضدالدوله بجنگید تا کشته شد همدرین سال محمد بن عبدالرحمن معروف
بابن قریعه قاضی وفات کرد

ذکر وقایع سنه ۳۷۸ و ناصرالدین سبکتکین استیلایش بقصدار و یورش او بهندوستان و عودتش با غنایم بسیار

چون امیر ناصرالدین سبکتکین از کار بست فراغت حاصل کرد و بغزنین آمد بعزم تسخیر قصدار جنبش نمود و آن شهر را
فرو گرفت و عامل او را اسیر ساخت چون در وجودش بزرگی و سروری بودیعت بود عامل قصدار را مجدداً بدانجا حاکم
ساخت و مقرر نمود که همه ساله وجهی بخزانه عامره برساند آنگاه بعزم یورش هندوستان عزیمت فرمود و ملتان
را متصرف شد و چندین قلعه و حصار بزرگ مفتوح ساخت و در هر جا معابد و مساجد بنیاد کرد و با غنایم بسیار بغزنین
عودت کرد چون خبر آمدن سبکتکین در هند بگوش جیپال رسید سخت برآشفت و به تمام راجگان هندوستان
نامه کرد که باید بجهت جنگ با سبکتکین با مال و رجال حاضر گردند پس از اشاعت این خبر تمام بزرگان و راجگان
هندوستان بجنبش آمدند و یک لشکری که عبارت از صد هزار تن باشد فراهم گردید چون اردوی جیپال و راجه‌ها
فراهم گردید و سبکتکین از عزم جیپال که از آن زمان بیشتر کابلستان نیز به تصرفش بود خبردار شد از غزنین خیمه بیرون زد
و باستقبال جیپال شتافت و جیپال از آب سند گذشته بحدود خود را رسانید و بمقابلت و مقاتلت پرداختند

وبا لشکر سپاه بسبکتگین بیش از بیست هزار تن بود و کمتر هزار سپاه هندوستان را بهم شکست و قول بغی جیپال را امیر بود جیپال امان طلبید و قرار داد که یک ملیون درم غرامت با پنجاه نخجیر فیل به بسبکتگین بدهد و محمود که در رکاب پدر بود بسبکتگین را از غرامت باسایر بزرگان منع کرد که کم است لیکن بسبکتگین قبول نکرد و ما مسرت بسیار و غنایم بیشمار بغزنین مابگشت همدرین سال ابوالوفا سراوا بعضد الدوله دیلمی مسافرین و آمد و رفت و برد و بار بگرانی استیلا یافت همدرین سال قاضی ابوسعید حسن بن محمد اسم سرانی بغدادی مصنف شرح کتاب سیبویه وفات یافت

ذکر وقایع سنه ۳۶۶ و اضطرار امیر نوح بن منصور و مدد طلبیدن او از سبکتگین و فرزندش محمود

در این سال شهر بلخ فایق اکه از امرای بزرگ امیر نوح بن سامانی بود بسیبوه و فایق کاهی در بلخ و دمی در طبرستان و نیشابور و جرجان بنا بحکم امیر نوح بجنگ و بدال با دشمنان سامانیان میکوشید و حکومت هرات با ابوالحسین سیجور بود و این دو تن یعنی فایق و ابوالحسین در هر امری با هم متفق بودند و چندان با حکام امیر نوح سامانی وقعی نمی گذاشتند و ابوالحسین سیجور روزی در گاه مباشرت با گیزکی ماه رخسار مرغزی حبش از آشپزان بدن پرداز کرد و امیر نوح فرزندش ابوعلی را بامارت نیشابور و خراسان و سپرات برداشت و چندی نگذشت که ابوعلی و فایق متفق خلع امیر نوح شدند و سبا شه اکبری فراهم نمودند و بوغراخان را با لشکر بسیار که آمده بخارا را متصرف نماید امیر نوح ناچار ابونصر فارسی را بغزنین با تحف و هدایای لایقه فرستاد و از سبکتگین و فرزندش محمود رفع فایق و ابوعلی را خواهان گردید سبکتگین قبول نمود که امیر نوح را مدد نماید و دشمنان او را از میان بردارد و همدرین سال ناصر الدوله ابوالمظفر منصور بن نوح سامانی بجانب شاشات و حرکت آمد و ابوتغلب بن ناصر الدوله بن حمدان بجنگ ناصر الدوله آمد و پس از کشش و کوشش بسیار ابوتغلب با شمیر سران سپاهش دستگیر و کشته گردیدند و ناصر الدوله سر ابوتغلب بصبر نزد العزیز بالله فرستاد همدرین سال بن عضد الدوله و فخر الدوله و ضیاء الدوله عباد کدورت ما بالا گرفت و کار بمنازعت کشید و فخر الدوله و شمس المعالی قابوس بن وشمگیر بن زیار بناه برده با فخر الدوله که همدان و ری و نواحی اتصال بود و عضد الدوله و انتقال یافت و بین سال التطیع با بنه دختر عضد الدوله را بعقد ازدواج خود در آورد و بین آل عباس و بنی دیلم با نهضت مودت مستحکم گردید همدرین سال حسین بن زکریای لغوی صاحب کتاب المجمل فی اللغه و ثابت بن ابراهیم حرانی الصابی و صبه ابن عبد الله رودباری وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۳۷۱ و استیلای عضد الدوله دیلمی بطبرستان و جرجان

چون عضد الدوله دیلمی مملکت برادر را تصاحب شد و فخر الدوله شاه بقابوس بر دخایه نگاهش یافت عضد الدوله از شاه قابوس فخر الدوله را بخواست و قابوس امتناع کرد که پناهنده خود را با دو سپار دلذا عضد الدوله با سپاهی آراسته بطرف طبرستان نامزد سپهسالار خود شاه در حرکت آمد و فخر الدوله و قابوس فرار نمودند و آن بادر امستعد نبودند ولی خبری گذشت که دور باش مرگ او را بخشه تابوت کشانیده و قابوس بمملکت خویش و فخر الدوله بممالک خود آمده بتخت حکمرانی بار نشستند همدرین سال عضد الدوله سفارت روم ابوبکر محمد بن حبیب اسفری معروف بابن ماجوانی را با نامه مهر خاتمه بطرستاد و هم قاضی محسن بن علی تنوخی که حنفی مذهب و بگرفتار کرد و همدرین سال سعید و شهداء

ادیب مزور معروف به شعیر نویسی و ابو منصور محمد بن احمد بن ازهر بن طلحه نحوی صاحب کتاب تهذیب لغت وفات یافتند
و سیده دایه عضد الدوله بر فلک پادشاه مستقل گردید و چهار سال سیصد و شصت و یک بود ابو احمد بن ابراهیم بن احمد بن محمد بن
فقیه شافعی جرجانی و امام محمد بن احمد بن عبد الله مروزی فقیه شافعی وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۳۷۲ و استیلای عساکر مصر بر شامات و فلسطین و فوت عضد الدوله

در این سال عساکر مصری ماموا بالعزیز بالله بر فتح فلسطین گردیده مانند سیلی خروشان بطرف شام عازم شدند و آن ایالت مقدسه را فسر و گرفتند و در مساجد و منابر خطبه بنام العزیز بالله خوانده و شوکت و اقتدار خلفای مصر دوچندان گردید و تمامی شامات و فلسطین بحیطه تصرف او درآمد سه سال عضد الدوله دیلمی پس از بخسال و شش ماه حکمرانی در عراق و سی و چهار سال پادشاهی بعرصه زوال در هشتم شوال درگذشت و فرزندش کالیجار مرزبان به تخت سلطنت نشانیده و ملقب بصمصام الدوله گردید چون خبر فوت عضد الدوله در کرمان به ابو الفوارس شیردل ملقب به شرف الدوله رسید بی تأنی راه شیراز در پیش گرفت و بورود در شیراز به تخت حکمرانی برآمد و نصر بن هرمز نصرانی که وزیر پدرش بود گرفته هلاک ساخت و خود را ملقب بتاج الدوله نمود و ابو منصور بن صالحان را وزیر خود کرد و سه سال نهایی مرتضیانه عضد الدوله در بغداد باتمام رسید و چون در بغداد خبر استیلای شرف الدوله مملکت فارس گوش صمصام الدوله برادرش رسید بسکوت گذرانید

ذکر وقایع سنه ۳۷۳ و حکمرانی ملجو را از جانب العزیز بشام

در این سال یکی از فرمانفرمای کل شامات از طرف العزیز بالله علوی از مصر فرمان یافت که شام را بکجور قوم قرمویه واگذارد لیکن العزیز بوده العزیز بالله حکومت شام را به کجور واگذاشت و رایت عزیمت بطرف مصر برافراشت و چنین گذشت که کجور بنای بد رفتاری گذارد و زبان مردم را بشکایت گشاد و سه سال مؤید الدوله بن رکن الدوله وفات یافت و چون عضد الدوله مملکت فخر الدوله را ضمیمه ممالک مؤید الدوله کرده بود در این وقت که مؤید الدوله رحلت کرد مجد الدوله آمد و بی تأنی بر سریر حکمرانی بنشست سه سال یوسف بن بلکین حکمران افریقا که از جانب العزیز بالله علوی فاتح مصر نایب مناب بود درگذشت و العزیز بالله منشور حکمرانی افریقا را بنام فرزند او منصور بن یوسف فرستاد و منصور تحف و هدایای که قیمتش صد هزار دینار بود بجهت العزیز بالله بمصر فرستاد سه چهار سال ابو عثمان قاری که از مشایخ بزرگ نیشابور بود درگذشت

ذکر وقایع سنه ۳۷۴ و سنه ۳۷۵ و طغیان قرامطه و استیلای آنان بکوفه

در این سنوات از دسته قرامطه که شش تن بودند و خود را سادات می نامیدند سر برای خرابی و بیغاگری بر داشته و رایت نهب و سلب برافراشتند و در آنجا با جمعی از قرامطه بطرف کوفه شتافتند و هر چه یافتند بردند و جمعی را بقتل رسانیدند صمصام الدوله که در دیار خلافت امیر الامرا بود سپاهی به تنبیه آنان فرستاد و آنها را بی کشتند و باقی را منهزم ساختند و رشته فساد آن بی باکان را برانداختند و در این سال عساکر المنصور پادشاه اسپانیا شهر فاس را از معرب اقصی مسخر نمودند و ابو الفتح محمد بن الحسن موصلی حافظ مشهور و ابو یحیا خطیب عبد الرحیم بن اسماعیل بن نباته و ابو زرعه احمد رازی و ابو القاسم واركی شیخ شافعی وفات یافتند

جلد دوم امان التواریخ

در این سال العزیز بالله علوی خلیفه مصر اهتمام تامی در جمع و تکثیر کتب کرده محلی در قصر خویش بجهت کتب مختلفه بساخت و در آن صفه‌ها بپرداخت و از هر گونه کتب جمع کرد حتی از بعضی کتابها بیک نسخه اکتفا نمیکرد چنانچه از تاریخ طبری بیست نسخه که یک نسخه را بقیمت صد دینار ابتیاع کرده گویند او را یک ملیون و ششصد هزار کتاب موجود گردیده بود که تنها هجده هزار کتاب از علوم قدیمه در آنها بود و هم درین سال شرف الدوله بن عضد الدوله با سپاهی آراسته بطرف خوزستان راند و اهواز را مسخر نمود و بجانب بغداد راند چون خبر آمدن شرف الدوله به برادرش صمصام الدوله رسید اعوانش باو گفتند باید بسوئی که از شر شرف الدوله مامون مانی صمصام قبول نکرد و با خویش نزد برادر رفت و شرف الدوله او را باعزاز و اکرام بپذیرفت و چون بیرون شد او را گرفتار کرده و بشیراز فرستاد تا او را محبوس ساختند و خود خدمت الطایع بالله رسیده مورد الطاف خلافت پناهی شد و عراق عرب را نیز متصرف گردید هم درین سال ابو علی حسن ابن احمد بن عبد الغفار فارسی نحوی صاحب ایضاح و ابو اسحق سمانی و ابو بکر شاذان صوفی وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۳۷۷ و حرکت سبکتکین با فرزندش محمود بجهت اطفای نایره طغیان سرکشان خراسان و مظفر شدن او

در این سال سبکتکین بنا بخواهش امیر نوح بن نصر سامانی باتفاق محمود فرزندش از غزنین با سپاهی بی پایان بطرف خراسان در حرکت آمد و در غزنین اسماعیل را نایب مناب خود گردانید و سرکشان و کسانیکه مدتها سر بطغیان برداشته و رایت خودسری و مخاصمت با امیر نوح برافراشته گوشمالی بسزا داد و سزای آنها را بکمال خوبی بکنارشان گذارد و با فتح و فیروزی به بخارا در آمد و مورد اشفاقات شاهانه امیر نوح گردید و امیر نوح سبکتکین را پس از خلع فاخره و تشریفات لایقه ملقب بناصر الدین کرد و محمود را لقب سیف الدوله ارزانی داشت و منشور حکمرانی کل خراسان و غزنین و نواحی آنرا باو مرحمت کرد امیر ناصر الدین سبکتکین با محمود سیف الدوله شادکام بمحل حکمرانی خویش عودت کردند گویند امیر ناصر الدین سبکتکین دیگر از غزنین بیرون نشد و پیوسته در غزنین بتمشیت امور خلایق و ازدیاد آبادی و عمران می پرداخت تا پیمانه عمرش پر گردید و در سنه سیصد و هشتاد و هفت درگذشت وزیرش ابو العباس فضل ابن احمد اسفراینی که شرح حالش در جلد سوم این کتاب نگارش خواهد شد بوده است در این سال شهر پاریس رسما پای تخت دولت فرانسه گردید و ابو الحسن انطاکی وفات یافت

ذکر وقایع سنه ۳۷۸ و سنه ۳۷۹ و وفات شرف الدوله دیلمی و برقرار شدن ابو نصر بهاء الدوله

در این اوقات شرف الدوله بن عضد الدوله اختر اقبالش قرین زوال آمد و پس از دو سال و هشت ماه ریاست در عراق بعمر بیست و هشت سالگی جان بجان آفرین تسلیم کرد از وقایع غریبه این شخص آنکه بقید و حبس برادر خود صمصام الدوله کفایت نکرد و محمد شیرازی را مامور ساخت تا رفته در قلعه چشمان برادر را میل کشد و محمد زمانی بقلعه رسید بجهت میل کشیدن چشمان صمصام الدوله که شرف الدوله در بغداد بمرض استسقا درگذشته بود و محمد چون از فوت شرف الدوله بی خبر بود چشمان صمصام الدوله را نابینا ساخت و چون او درگذشت و در نجف بجوار پدرش عضد الدوله مدفون گشت

پس پیش ابو نصر بهاء الدوله بن عضد الدوله و بغداد برفته اگر دید و اطاعت نمایند او را خلع ساخت و منصب امیر الامرائی با ابو جعفر داشت همه این سال میان ایشان و طغیان در بغداد غبار کدورت و نفاق برافروخت و همچنین امیر ناصر الدین سبکتکین در غزنین بشوکت و احتشام مشغول بود و در نیشابور محمود سیف الدوله را اعتبار و اقتدار بیش افزود و شد و صیت این هر دو پسر بجایی رسید که هر یک پادشاه و دیگری پادشاه زاده خواند و همه ساله رسولان و تحف و هدایا بدرگاه خلیفه القادر بالله فرستادند و خلیفه نیز هر یک را بخلعت و لقب و منشور و علم و لوا نوازش فرمود و بدین سبب میان ایشان مودت و اتحاد بود و هر یک دیگری را بنام خود خطبه و سکه میزد و در ممالک خود نام او را بر منابر میخواند

شدی در شامات بوقوع پیوست که بسا خانها را ویران ساخت و عمارات دلکش را از بن برانداخت و خسارت و ضرر کلی داد
همدرین سال امپراطور قسطنطنیه بطرف شام با سپاهی فراوان راند و بشهر حمص رسیده نزول کرد و شهر را بباد غارت داد
آنگاه بطرابلس شام رفت و در هر جا دست یافت از اسیر گرفتن و یغما نمودن خودداری نکرد و با غنایم بسیار بروم الصغری برگشت
همدرین سال ابوالحسن جوهر فاتح مصر که سپهسالار قشون العزیز بالله علوی خلیفه مصر بود وفات کرد

ذکر وقایع سنه ۳۸۲ و سنه ۳۸۳ و منازعت بین بهاء الدوله و صمصام الدوله و استیلای بغراخان به بخارا و مردنش

چنانچه نگارش یافت صمصام الدوله دیلمی بحکم شرف الدوله دیلمی در قلعه بهمن دز از حلیه بصر عاری گردید و چون شرف
الدوله قبل از کور گردیدن صمصام الدوله رخت بدیگر سرای کشید صمصام الدوله از بند رها شد و بشیراز آمد و با رعایا و برایا اظهار
مرحمت بسیار نمود و در این وقت بهاء الدوله دیلمی از بغداد بعزم تسخیر فارس و گرفتار کردن صمصام الدوله با لشکری بسیار بیرون
شد و بخوزستان آمد و مقدمة الجیش حرکت بطرف شیراز کردند از این سوی نیز سپاهیان صمصام الدوله بجنبش آمده و مقابلت
و مقاتلت سپاه بغداد شتافتند و آنها را منهزم ساختند چون خبر شکست اردوی بهاء الدوله باو رسید راه مسالمت
و مصالحت پیش گرفت و بوسایط رسولان چرب زبان صلح منعقد گردید و بهاء الدوله بطرف عراق عرب برگشت
در این وقت صمصام الدوله در شیراز فرمان داد که هر چه ترک بود بکشتند و یک تن از ترکان را باقی نگذاشتند هم در بغداد لشکریان
از کثرت جور و تعدی ابوالحسن بن معلم کوکبی وزیر بهاء الدوله دیلمی سر بشورش برداشتند بهاء الدوله ناچار ابوالحسن را گرفته
با آن داد تا او را کشتند همدرین سال بغراخان هرون بن سلیمان ایلک خان که سلطنت کاشغر و نواحی چین داشت
باغوای امرای بخارا بطرف بخارا با سپاهی فراوان آمد و امیر نوح سامانی از او روی برتافت و ابوعلی بن سیمجور و فایق
باو دستگیری نکردند ولی خوش بختانه بغراخان در بخارا ناخوش احوال گردید و بیرون شد و در بین راه بمرد و بجایش در ترکستان
ابونصر احمد بن علی خان طغان خان بتخت سلطنت برآمد و پس از فوت بغراخان امیر نوح بن منصور به بخارا برگشت و مجدداً
تخت سلطنت خود را متصرف شد و چون ابوعلی و فایق از عودت امیر نوح و فوت بغراخان مطلع شدند متفق گردیده
بجنگ امیر نوح آمدند و امیر نوح از سبکتکین امداد خواست و او با پسرش آمده رفع طغیان هر دو را کرده چنانچه در ذیل
حوادث سیصد و هفتاد و هفت نگارش شد در این سال سیصد و هشتاد و سه ابوالحسن علی بن عیسی نحوی رمانی صاحب
تفسیر کبیر و محمد بن عباس بن احمد القزاز صاحب مکتوبات زیاد که بسیار صحیح الکتابه بود و ابواسحق ابراهیم بن الهلال
الصابی کاتب معز الدوله دیلمی و صاحب کتاب تاریخ تاجی وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۳۸۴ و جنگ ابوعلی بن سیمجور و فایق با محمود سیف الدوله و شکست محمود و آمدن سبکتکین و شکست ابوعلی و فایق

چون امیر ناصر الدین سبکتکین و محمود سیف الدوله از جنگ با مخالفین امیر نوح بن نصر سامانی مظفر برگشتند چند گاهی
در هرات رحل اقامت افکنده به تنسیق و تنظیم شهر و مردم پرداختند آنگاه امیر ناصر الدین بطرف غزنین رهسپار
گردید و محمود سیف الدوله بر حسب منشور امیر نوح سامانی که بحکومت خراسان نامزد شده بود به نیشابور آمد از آنسوی

ابوعلی بن سیجور وفایق کرده و از جنگ با سبکتگین کرنجیده و در جرجان آمده در سلک حاشیه نشینان فخر الدوله دیلمی منسلک گردیده بود و فایق لشکری فراهم کرده عازم نیشابور شده چون محمود خبر یافت بیاکرده و باستقبال آمده شکست داد و چون جمعیت ابوعلی و فایق فزون بود محمود شکست خورده روی بطرف غزنین گذارد و ماجرا را بعرض پدر رسانید سبکتگین به تهیه سپاه و تجهیز نه و خرگاه پرداخت و خود احتیاطی رزم با آنان ساخت و بسرعت سحاب بطرف نیشابور حرکت آمده و در نزدیکی طوس دو سپاه گیتی پناه بهم رسیدند ابوعلی بن سیجور و فایق مردانه کوشیدند و سبکتگین و محمود و الوا بجنگ در آمدند و بسیاری از دو جانب بخاک و خون غلطیدند عاقبت نسیم فتح و فیروزی بلمب امیر ناصر الدین گردید و بسیاری از سپاهیان ابوعلی و فایق راه فرار پیش گرفتند و ابوعلی و فایق با بقیه کلات سپاه بر دند و پس از چند روزی بهرون آمده شاهد بوان خدم و حشم در بیابان حیران و سرگردان را مجموعه و عاقبت از هم جدا شده سخت به بدبختی و پریشانی حالی میزیستند و فایق راه ترکستان پیش گرفت و بناه به الیک خان برد و ابوعلی بن سیجور التجا بامون بن محمد فرغونی آورد و او واسطه در نزد امیر نوح شد و ابوعلی بخارا انتقال کرده و چون بخارا رسید امیر نوح فرمانداران را محبوس ساخته و چون امیر ناصر الدین از گرفتاری ابوعلی خبردار شد او را از امیر نوح بخواست و در نزد خود محبوس ساخت و او در حبس ناصر الدین سبکتگین بود تا بدرک شد و در این سال ابوالقاسم صاحب اسماعیل بن عباد که از وزرای بزرگ بود و مدتها وزارت مویدالدوله بن رکن الدوله دیلمی و فخر الدوله بن رکن الدوله دیلمی را داشت وفات یافت و در اصفهان نزدیک دروازه تخم چین مدفون شد اینک گنبد و بقعه او تا کنون موجود و مورد توجه مردم اصفهان است همدرین سال ابومحمد یوسف بن حسن بن عبد العزیز بن عبد الله بن یوسف بن ماشاذه

ذکر وقایع سنه ۳۸۳ ومنازعت بین الیک خان و امیر نوح و آمدن امیر ناصر الدین سبکتگین بجنگ

چون فایق خود را مکتف الیک خان انگارد امیر نوح آسوده دیده پروای شرمی و نمک خوارگی روی خود کشیده و الیک خان محرک شد که با سپاهی از آنسته بطرف ماوراء النهر بحرکت آمد و چون امیر نوح خبردار گردید باز با امیر ناصر الدین سبکتگین متوسل گردیده او را استمداد جست امیر ناصر الدین بعزم تسخیر سپاه و تهیه نه و خرگاه پرداخت و در شش غرت بجانب بخارا رانده و با استقبال الیک خان شتافت ولی امیر نوح خود از بخارا بحرکت نمود و چون امیر نوح حاضر جنگ گردید و فایق دانست که مردم میدان سبکتگین هست اب صلح و مسالمت گشاده و پیام استمالتی فرستاد سبکتگین واسطه صلح گردیده و مقرر شد حکومت سمرقند و آنحدود فایق باشد و دیگر فایق از حدود خویش تجاوز ننماید بر این عهد و میثاق کار مخاصمت خاتمه یافت و باز امیر ناصر الدین سبکتگین مورد اشفاقات و عنایات امیر نوح شده و شادکام بغزنین محل حکمرانی خویش برگشت

ذکر وقایع سنه ۳۸۴ ووفات العزیز بالله ابو منصور نزار علوی فاطمی خلیفه مصر وتعیین پسرش منصور ابوعلی الحاکم بامر الله بجایش

در این سال در هجدهم رمضان العزیز بالله علوی خلیفه مصر پس از بیست و یک سال و پنج ماه خلافت در مصر بعمر چهل و دو سالگی و چند ماه در شهر بلبیس مصر عزم قوانیح وفات یافت و او را از بلبیس بمصر نقل داده نزد آبای کرام خویش مدفون ساختند پس از ان فرزندش ابوعلی المنصور پسر یازده سالگی بر سریر خلافت نشست و وزیرش ارجوان صاحب تدبیر بود و او را ملقب به الحاکم بامر الله نمودند و در اندک زمانی ارجوان که حقیقی بود با نفوذ بسیاری بسرا هالی پیدا کرده و با استبداد و استقلال تامی جهام

امور اسر انجام میداد تا پس اگر ایکی کم و بیش شده رسید او را بازار ضمان برداشت و پس از چندی در مصر یک تن سر طغیان برداشت
و نسب خود را به هشام بن عبدالملک بن مروان میداد و مانع او بکوه بود و جمعی از کوب طبلان دور او را گرفته و آغاز شورش کرده و بعض
کارگذاران خلیفه بر فراوری داده شده تا عاقبت بچنگ آمد و گرفتار شده او را با هیونی بشتری سوار کرده باطراف شهر گردانیدند
و آن ممون بر هر صورت او میزد و او را مجروح میمود و تا باک شده و شاه او تمام گردید همدرین سال دولتیان
فرقون از خوارزمیین در خوارزم تشکیل یافت و ابو داود بن مسیب امیر مهمل بر دو بجایش مقتلب مسیب حکمران مهمل شد و ابو عبد
محمد بن علی بن عقیله المکی صاحب کتاب قوت القلوب وفات کرد و هوش کاپه پادشاه فرانسه بر دو بر پسرش
بجایش نشست

ذکر وقایع سنه ۳۸۱

دراین سال امیر ناصرالدین سبکتگین پس از مدت سالها سلطنت و حکمرانی در ماه شعبان وفات کرد و بجسب وصیت او پسرش
اسماعیل که نیز از الب تکین بود در شهر بلخ بر سریر فرمانروائی برآمد و صنادید حضرت و بزرگان دولت بتحت و تمکین او قیام کردند
ابواب خزاین را گشود و معالی و دانی احسان بی اندازه نمود و قلوب عباد را بخود مجذوب کرد و چون خبر بتخار امیر ناصرالدین و نزل
و بخشایش امیر اسماعیل در نیشابور بسمع محمود سیف الدوله رسید سخت برآشفت و مدبر مکتوب نمود که تو در زمن از همه مردم
بزرگی و من در راه دوستی تو از هیچ چیز مضایقه ندارم و مملکت داری و حکمرانی را مدتها وقت و مشقات و زحمات لازمست
و اگر تو این صفات لازمه موجود بودی من بسر اطاعت در نزدت نمی آمدم پدرم امیر ناصرالدین سبکتگین محض از آنکه دستگاه
سلطنت و شئونات دولت محمود خاندان در غیبت من تو را بگزیده ولی میدانی که بعز اجابت لبیک و کفایت و بزرگتری من
از تو بیش و استحقاق بتخت نشینی من دارم بهیچ امنیت مناقل نموده تا من آمده بر سریر سلطنت متمکن گردم و چون غنیمت
سلطنت در غزنین برآمدم و لایت بلخ و امارت سپاه خراسان را تو مسلم میدارم چون نامه امیر سیف الدوله محمود با میر
اسماعیل رسید و فتی بدو او را جوابی کافی نفرستاد امیر محمود سیف الدوله عزم خروج بغزاجق و نصر بن ناصرالدین
که برادرش بود با خود متفق ساخت و با سپاه موجوده رایت عزیمت بجانب غزنین برافراشت و چون خبر جنبش
او در بلخ منتشر شد امیر اسماعیل نیز با سپاهی فراوان بیرون شده و چون هر دو لشکر بهم نزدیک شدند امیر محمود سیف الدوله
مادر ابواب دسل و رسائل باز کرد و چندتن رسولان چرب زبان نزد امیر اسماعیل فرستاد که سودی بنجشید و نایره جنگ
اشتعال یافت و عاقبت اسماعیل از ساحت جنگ رو برتافت و داخل قلعه غزنین شد و تمام اسلحه و ذخائر
و آلات جنگ و غیره او بتصرف امیر محمود شد و با فتح و فیروزی داخل غزنین شد و او را بوسائل مختلفه از قلعه بیرون آورد
و پس از چندی او را محبوس ساخت همدرین سال امیر نوح بن منصور بن نوح سامانی پس از بیست و دو سال
سلطنت در ماه رجب وفات یافت و بجایش ابو الحارث منصور بن نوح بن منصور بر تخت سلطنت برآمد و
منصب سپهداری را بکتوزون ارزانی فرمود و مالی بسیار بسپاهیان و درباریان بخشید نیز در امسال فخرالدوله
بن رکن الدوله دیلمی پس از چهارده سال حکمرانی درگذشت و فرزند ارشد او مجد الدوله را بجایش نشانیدند همدرین
سال ابو الوفا محمد بن محمد مهندس و محاسب بوزجانی و حسن بن ابراهیم بن الحسین کرانی و ابو سلیمان بن بنواق مصری
بود و صاحب الفیات و تاریخ است و ابو احمد حسن بن عبدالله بن سعید العسکری مولف کتاب لغت وفات یافتند

سلاطین غزنویه که آنان ناصر و آل سبکتکین نیز آنها را میگویند و در افغانستان و خراسان سلطنت کرده اند چهارده تن بوده و مدت سلطنتشان یکصد و نود و پنجسال بوده که ابتدایش از ۳۵۱ و منتهایش ۵۴۳ و نه بجری بزعم برخی مورخین بوده است

ذکر وقایع سنه ۳۸۸ و سنه ۳۸۹ و شکسته شدن صمصام الدوله دیلمی و خلع و کور کردن امیر منصور بن نوح سامانی و جلوس امیر محمود سیف الدوله با یکتوزان و فایق

در این سال سعید و مشاد و بشت در شیراز سایجان برضد صمصام الدوله قیام کردند و ابوالقاسم و ابونصر پسران عزالدوله بختیار را از قلعه بیرون آوردند و بشیراز آوردند که بروایت خواهر قسه از زمانیکه صمصام الدوله چون از این حادثه آگهی یافت بکشت امارت صمصام الدوله در فارس نه سال بود و از عمرش سی و پنجسال و هفت ماه که نشسته بود که در این سال کشته شد و در ذیل سنه ۳۸۹ سعید و مشاد و بشت نگارش شده که چسکونه از امر شرف الدوله بن عضد الدوله میل در چشم کشیده و خود قبل از نابینا کردن برادر دیگر برای شتافت بهمین سال بزرگان لشکری بخارا با یکتوزان با فایق متحد گردیده منصور بن نوح سامانی را امیدار سلطنت خلع کردند آنگاه چشمان او را میل کشیده و عبدالملک برادر او که کودکی نابالغ بود بجای او بتخت سلطنت بخارا برآوردند و مدت سلطنت منصور بن نوح یکسال و هفت ماه طول کشیده بتن بقتال آنکه یکتوزان با فایق متفق گردیده دولت سامانی را بانقراض مواجه ساختند و مملکت ترکستان و خراسان را بین خود قسمت سازند بدین قسم که حکومت خراسان یکتوزان و ترکستان فایق را باشد چون امیر محمود سیف الدوله این شنید مانند شیر خشمگین بخروشید و بهتر دانست که مقدم سردار چرب زبان محمد وکرومقصد را از کلیه زبان کمشاید بدین خیال ابوالحسن حموله را با بخارا فرستاد و منصور و یکتوزان و فایق را بیاگاهانید که حکومت خراسان با منست و در مقابل خدمات و خیمه گذرد دولت سامانیان کشیده اند این ایالت بن ارزانی شده و یکتوزان بجواب امیر محمود سیف الدوله نگاشت امیر منصور سامانی قلمرو سامانی کند و چرخی بخارا و بلکه سولار امیر اجازت ایشان فرمود و نامه امیر محمود سیف الدوله چون از مضمون آنان واقف گشت خیمه از غزنین بعزم مقاتلت و مقاتلت امیر منصور بیرون زد و از این سوی یکتوزان بجمع سپاه پرداخت و امیر منصور با فایق از بخارا بحرکت آمدند و چون امیر محمود به نیشابور رسید یکتوزان تاب مقاومت نیاورد و از نیشابور بجانب امیر محمود و عالی از جانب خود به نیشابور گذاشت و رایت عزیمت بجانب مرو برافراشت و چون یکتوزان و فایق امیر منصور در مرو مجتمع شدند یکتوزان با فایق مضمون خود را اظهار ساختند و امیر منصور گرفته چشمان آن پادشاه جوان را میل کشیده و عبدالملک را چنانچه در فوق اشارت شد بسلطنت برداشتند

ذکر وقایع سنه ۳۸۹ و غلبه ایلک خان بخارا و گرفتار شدن امیر عبدالملک سامانی و انقراض سامانیان

چون امیر محمود سیف الدوله غازی در جنگ با یکتوزان و فایق و عبدالملک و ابوعلی بن سیجور مظفر گردید و رایت استعلا و تفوق برافراشت دشمنان که در مرو جمع گشته و از قوت و قدرت امیر محمود سیف الدوله مطلع گشتند هریک بطرفی رفتند عبدالملک و فایق بجانب بخارا رفتند و یکتوزان بنیشابور گریخت و ابوعلی بن سیجور بطبرستان رفت و یکتوزان چون میدانست

امیر محمود او را بدست خواجه آورد و از نیشابور بجانب بخارا گریخت در این میان فائق وفات کرد و املاک خان چون از اوضاع بخارا و ملک ناشناسی دربار یان عبد الملک مطلع گردید بعزم استقامه و انتظام بخارا آمد و چون از نیشابور و سایر بزرگان لشکر فرزندان امانت عبد الملک شنیدن این اخبار رسیده بگوشه نهان شده عاقبت دست اعوان املاک خان گرفتار و محبوس گردیده و فرزندان هر دو مدت سلطنت امیر عبد الملک هشت ماه و بعضی روز بود و املاک خان عاقبت خاندان آل سامان را بدست آورده نابود ساخت مگر برادر بهیم اسماعیل این نوح برادر عبد الملک که معروف منتصر بود او گریخت و مدتی در اطراف خراسان میگردید تا عاقبت جمعی فراهم کرده بجنگ املاک خان در آمد و شکست خورده فرار کرد تا در ۳۹۵ سعید و نوه سر کشته گشت و دولت سامانیان انقراض یافت همین سال ابو الحسین احمد بن فارس زکریا رازی لغوی و عالم متبحر داعت بود وفاتش در قزوین بخدائی وفات یافت

ذکر وقایع سنه ۳۹۱ و احکام الحاکم بامر لله علوی خلیفه مصر در مصر و آغاز مودت املاک خان با امیر محمود سیف الدوله غزنوی و توجه امیر محمود بجانب هندوستان

در این سال الحاکم بامر لله علوی خلیفه مصر فرمان داد تا مردم سیاه کاکین و محبت و شوارع بچراغ و قنادیل سیاه بخانه و مجالس بازار و مشغول بیع و شری بودند و هیچ کس را دکانی باز نبود و خود او گاهگاهی سوار شده از این محلت بآن محلت و گاهی از این بازار بآن بازار میرفت و در کمال فسحه و تمکن و تواضع سلوک میکرد و مردم چون با او نزدیک میشدند نماز تحیه میکردند و گاهی نیز املاک خان چون از فوت و شوکت امیر محمود غزنوی خبردار شد رسولان چرب زبان با تحف شایان نزد او فرستاد و در خواست مودت او را و در پشت مودت و یگانگی او نمود همین سال امیر محمود سیف الدوله بعزم رزم و جهاد بطرف هندوستان حرکت آمد و چند قلعه را فروگرفت و با غنایم بسیار مراجعت بغزنین کرد همین اوقات بگوش امیر محمود سیف الدوله رسید که علی نوشتگین که حکومت هرات داشت و شیخ بایزید و ابو علی محمد بغراجق نبایره محمد بغراجق آمده طاهر بن خلف بن احمد و شیخ ابو نصر گرفته بغراجق برگشته و ابو بکر گذیده و کشته شده سخت برآشفت و بجانب سیستان با لشکری بی پایان در حرکت آمد چون خلف بن احمد از آمدن سیف الدوله خبردار گردید بخواهر زاده خود طاهر بن محمد بن خلف بسیستان نامه نوشت و از او در خواست معذرت خواست امیر محمود سیف الدوله تحف و هدایا بسیار پذیرفت و عودت بغزنین نمود همین سال سعد بن علی بن سعد بن مالک که متقارن کفیر ابن یاوری بود و مسیحیان را تمام بابا و خود شهرت داده در گذشت این سال صیقوم و میخواست و دنباگز صیقوم و بعد زوان و اشترار را دنیکی گرفته و در بیابانان و کشتیان بر طاعات عبادات افزوده و آهن سوده و دکاکین آلات آن که بسیار سفاک و ظالم بود ترک ظلم نموده و گوشه بعبادت مشغول شد و چون سال بپایان آمد و حادثه مذکوره را دیده و قبر اشارلن را امیر اطریزک را شکافته و قبر او واقع در شهر اکس بود بهمقول صاحب مستطاب ناصری حکیم افضل ابو القاسم فردوسی طوسی در این سال آغاز بنظم کتاب شاهنامه فرمود و آن گنجینه علم و ادب را ابتدای مضمون نمود و بجایز رسانید

همین سال ابو محمد الله کنار شعرای شیعه مذهب بود وفات کرده

ذکر وقایع سنه ۳۹۲ و رفتن امیر سیف الدوله بجانب جیپال هندوستان و غلبه او

در این سال امیر محمود سیف الدوله ماه ذی حجه با سپاهی فراوان آهنگ هندوستان و چون جیپال پادشاه هندوستان از حرکت او خبردار شد با دوازده هزار سوار و سی هزار پیاده و صد فیل به پیشباز او استقبال کرده بجنگ

سخنی واقع گردید و بسیاری از بندیها کشته و عاقبت جیپال با چهارده تن از فرزندان و خویشانش اسیر گردید نزد امیر محمود سیف الدوله و از پیشاور بشهر [illegible] آمده و آنشهر را تاراج کرده و غرامت بزرگی از جیپال گرفت و با غنایم و اموال بسیار بغزنین برگشت جیپال پس از این شکست خانمان خود را و خزانه آتش زده و خود آتش ساخت و فرزندش انندپال بجایش بتخت سلطنت نشست همین سال تبک بن قراتکین بن محمد بن مسیب عتبی و صاحب الدوله دیلمی درگذشت و ریاست بغداد الدوله برانها غالب آمد همین سال او پشاه سویدا گرنامش [illegible] بود و مدین مسیح درآمد و ابن وفاق ابوبکر محمد بن محمد بن جعفر فقیه شافعی وفات کرده

ذکر وقایع سنهٔ ۳۹۳ و خواستن بزرگان سیستان سلطان محمود را و رفتن او بسیستان و انقراض یافتن صفاریان

در این سال بزرگان سیستان عریضه بدرگاه امیر محمود سیف الدوله نگاشته که توجه بطرف سیستان نموده و آنشهر را مقرف آید زیرا ملی بود خلف بن احمد از سریر تخت و سلطنت برخاسته بود و حکومت را بفرزندش طاهر گذاشته و بعد پشیمان گردیده و بتدبیری پسر را خواسته و او را مقید نموده و در قلعه محبوس ساخته و پس از چند روزی مرده و او از آن قلعه بیرون آورده که هر کرا خدائی مرده است این حرکات خلف بن احمد مر همرا از او و گردان نموده و امیر محمود را خواسته شد و او با قشونی بطرف سیستان آمد و خلف چون از آمدن سیف الدوله مطلع گردید و در خود و خویشان قوت جنگیدن ندیده پناه بقلعه طاق برد و امیر محمود چون برسید قلعه را فرو گرفت خلف از روی ضراعت و مسکنت بیرون آمد و پیش سفید خود البسم اسب امیر محمود سیف الدوله مالیده و او را بخطاب سلطانی گرد که مراد از این لفظ سلطان سرور شد و بعد از همه کس او را سلطان گفته و سلطان محمود خزائن خلف را بحیطه تصرف آورده و او را فرمان داد تا در جوزجان رود محبوس ساخته و در آنجا بود تا ایام حیاتش بسر رسید و دودمان صفاریه انقراض یافت با و کرد در سنهٔ ۳۹۵ سعید و نود و نه در محبس جان داد همدرین سال سخن امیر المان برد و بجایش بازنی و دم نشست و پادشاه کلتان حکم داد که تمام اتباع و امارک را در سیزدهم نومبر این سال کرمت سال هزار و دو میسوی بود بقتل رسانند و ابو حامد محمد ملقب بمنصور پس از نهصد و شصت سال پادشاهی وفات کرد و بجایش ابو مروان عبد الملک بن منصور ملقب بظفر نشست نیز در این سال حکومات شامات را الحاکم بامر الله علوی خلیفه مصر با ابو محمد اسوداری دانی داشت و دعاء او بازرفته و فساد رواج یافت و در این سال عثمان بن جنی و صلی نحوی مصنف اللمع و قاضی علی بن عبد العزیز جرجانی و ابو الحسن محمد بن عبد الله السلامی شاعر بغدادی وفات یافتند نیز ولید بن بکر بن محمد اندلسی فقیه مالکی و محدث و ابو نصر اسماعیل بن حماد الجوهری النیشابوری صاحب صحاح اللغه وفات نمودند

ذکر وقایع سنهٔ ۳۹۴ و کشته شدن قاضی مصر حسین بن علی و تعیین عبد العزیز ابن عم او بقضا و تمشر

در این سال حاکم بامر الله علوی خلیفه مصر حسین بن علی بن النعمان بن حیون را که در سنهٔ ۳۹۰ سعید و نود منصب قضاوت برقرار شده بود معزول ساخت و پس از چند روزی که عبد العزیز بن محمد بن النعمان بن حیون منصب قضاوت مصر مصر برداشت حسین بن علی را از قید حیات آزاد کرده و او را کشت و عبد العزیز بن محمد که پسر عموی حسین بن علی بود در ماه شوال

این سال قاضی معزول شد و در نیمه رجب ۳۹۵ سعید و نوذوشت نامزد شد بداد و احکام بامرسه و گذشت بهمین سال ابوالعباس
ان واصل که گذشته مهذب الدوله کرمان را بطیعه بود سه بطیعان برداشت و مهذب الدوله را از جنگ باز و منهزم کرده و این اصل
بر بطیعه مستولی شد و عمید ابوعلی شاه عراق لشکری بسر و مهذب الدوله فرستاد و او بطیعه پس گرفت و قسه اگذاشته سالی چهار هزار بنار
بمهذب الدوله بفرستد بهمین سال جلال الدوله دیلمی با برادر حسین موسوی نقیب شریف منصب نقابت علویین ابرداد و او برادر
دیگر شریف رضی و شریف مرتضی بود و او اطلاعت بظاهر انفاق نمود

ذکر وقایع ۳۹۵ و رفتن سلطان محمود غزنوی بجنگ بهیم راو و کشته شدن بهیم راو

در این سال سلطان محمود غزنوی بعزم لویش سوم استک سمه و سمان متوجه بهیم راو راجه هندوستان شد و بهیم راو
مقرر از سفر گذشته بلد بود که سه سال بهیم راو مبلغی باج متوسط انند پال بفرستد و بهیم راو راجه باج گزار لاهور بود و در سفر گذشته
امان یافته بود و در قلعه بهاتنه که قلعه بامتانت و محکمی بود دنیا و ذخیره و اخشت و ذخیرت سلطان محمود فی حمله سپاه سلطان
محمود چون نزدیک قلعه بهاتنه رسید قلعه را محکم دید و کشیدن باج و زیر فرمان نماند و سه روز جنگی با سپاه بروی
بهیم راو میکرد و چون راجه دانست نزدیک است قلعه را بجای گذارد و شود و نیمه شبی با جانسان خویش راه فرار پیش گرفت
و سلطان محمود خبر یافته چند تن چابک سوار بتعاقب او فرستاد او خود را بشه رسانید و عساکر سلطان او را از ان طرف
گرفته راجه بهیم راو خود را بدست خود کشت سپاهیان سر از تنش جدا کرده نزد سلطان آوردند سلطان محمود از تمامی
خزاین و دفاین او را با دو صد و بیست و شش فیل دمان مشرف گردانید و راه غزنین پیش گرفت

ذکر وقایع ۳۹۵ و خروج حمزه در مصر و رفتن سلطان محمود غزنوی بجنگ ابوالفتح حاکم ملتان

در این سال در مصر شخصی با دعای باطل موسوم بحمزه بن احمد ملقب بحادی خروج کرده و بعضی تازه و سنتی تبدیه
او آورد که تمامی احکام و سننش مخالف شریعت اسلامی بود و الحاکم بامرالله مناسبت آنکه در مشاغر او فاضل شده بود او
پیروی حمزه کرده و همه روزه احکام بامرالله منفرد و اکبوه مقطع در مصر بالا میرفت و در بگاه قاضی احتجاجات مناجات میکرد
مانند حضرت موسی که در کوه طور میرفت و با خدا و ند مکالمه مینمود و مدتها جان آن میان مغرور بود که بعمل مخالفت نصاری و یهود
داشت مبدل بعض و عناد شد چنانکه دو نفر از رستایان که تمامی ملبند و در جزو وزرای مصر محسوب میشدند
مانند عیسی بن نسطورس و محمد بن ابراهیم حکم بکشتن داد و آنها را بکشتند و اموال آنها را مصرف شد همین
سال سلطان محمود غزنوی تا بهنگ گرفتن ملتان و لویش چهارم از غزنین جنبش کرد و سبب این مسافت
آن بود که سال گذشته سبکتگین سلطان محمود قلعه بهاتنه را محاصره کرده بود و از ابوالفتح داود بن نصیر حاکم ملتان کاه
ناشایسته سرزد که سلطان کینه او را در دل نگهداشت و بجهت امسال گذاشت و چون ابوالفتح داود از جنگ
سلطان محمود خبر گردید با انند پال پسر راجه جیپال متحد گردید و از او استمداد طلبید و انند پال با سپاهی فزون
از شمار و سر راه بر لشکریان سلطان محمود بربست ولی در جنگ دوامی نکرده منهزم شد و فرار کرده راه کشمیر پیش
گرفت و غنایم بسیاری نصیب لشکریان سلطان گشت سلطان محمود دیگر باره انند پال تعاقب کرد و از او تا بند
ملتان آمد و سه روز امان مهلت نمود ابوالفتح داود تاب مقاومت چون در خود ندید امان خواست و این بین از افغانستان

خبر رسید که ایلک خان سرداران خود را مانند سباوش تکین و جعفر تکین بخراسان فرستاده نیز ارسلان جاذب که از جانب سلطان محمود حاکم هرات بود مصروعی فرستاده که کار خراسان در غیاب سلطان پریشان و تمامی نواب و عمال سلطانی پراکنده شده سلطان کار مصالحت را با ابوالفتح داود سپرد ابوالفتح داود هجرمیه و باج گذشته را کارسازی کرد و چون سلطان محمود از بی ابوالفتح داود بلوی صلح محکمی شد و سلطان محمود امور بستند و پسکپال و اگذاشت و سکپال یکی از زادگان بود که سلطانی اختیار کرده بود و با مجد سلطان باشتاب بسیار از بند استان نامغانستان برگشت بعد از سال بعد الدوله در عهد انقلابات طبرستان را به بسران ال قابوس و اگذاشت و امیر ابوالمظفر منطقیه مملکت بلخ را استیلا و دومان دشت بلخ را از بن برانداخت بعد از سال محمد بن اسحق بن محمد بن یحیی بن مندهٔ اصفهانی صاحب تالیفات کثیره وفات یافت

ذکر وقایع سنهٔ ۴۱۹ و جنبک سلطان محمود غزنوی با ایلک خان و قدر خان و انهزام و فرار ایشان

چون در بند و ستان خبر بگار سش رفت لشکر سلطان محمود غزنوی از بلخ ایلک خان پادشاه ترکستان بطرف خراسان خبر رسید بسرعت و شتاب سحاب بافغانستان آمده بتعبیهٔ سپاه و تجهیز نه و خرگاه پرداخت و خود بجهت رزم با ایلک خان صبا و مستعد ساخت از انسوی ایلک خان چون سلطان محمود را سه کرم جنبک با هند یهاده و سیاسی تکین مسمیه از قشون خود از بکاوت خراسان و چغانیان بجانب بلخ فرستاده و از نا دشاه فتن قدر خان مدد خواسته داود با پنجاه هزار مرد شمشیر زن هر دو پوسته و تا چهار فرسنگی بلخ آمده سلطان محمود نیز از این سوی با سپاهی آراسته بعزم جانب بلخ برانده و چون سپاه ایلک خان و قدر خان نزدیک شد و آمد و شدی لشکریان دیده متوهم گشت ولی خود را بنا شده کار را رشد و قلب سپاه خود را بپرادر خود امیر نصر و حاکم خود جان ابو نصر فرقیونی و ابو عبد الله طائی سپرد و با پنجصد فیل جلو انها باز داشت و قشون با بش جاجیر بمیمنه لشکر گاه داشت و دو میسره قشون ارسلان جاذب را مقرر کرد و از انسوی ایلک خان خود قلب سپاه با بستاده و قدر خان از جانب میمنه و چغر تکین را در میسره لشکر جای داد که نا گاه دو دریای لشکر از جای جنبیده بهم در آمیختند و خون یکدیگر را بجیحا بر بخشیدند بسی مرد و مرکب کشته و افتاده و از ان هر دو جانب بخاک و خون آغشته شد و چون سلطان محمود کثرت سپاه ترکان و شجاعت و بهادری انان را دید که نیست در گوشه رفته سر بخاک نیاز بدرگاه بی نیاز سوده بگریست و از او تضرع و فیروزی میخواست و با دل قوی و امیدی وافر خدای را خواست و لشکریان را بحرص بجنبک تحریص نمود و خود با پنج خاص خویش بقلب سپاه ایلک خان تاخت و چندین را از مرکب جدا ساخت و فیل سلطانی ایلک خان را گرفته بجوانمردی انداخت و چندین دیگر لگد کوب ساخت و معاقب سلطان سپاه بر هزیمت دلاورانه خود و سپاه ترکستان از پیش برداشته و او را منهزم نمودند ایلک خان و قدر خان فرار نموده و نظارهٔ سپاهشان گشته گردیده و تنگی و بی قراری بسپاه ایشان افتاد بسیاری از لشکریان سلطان محمود کشت و دیگر ایلک خان تحمل و جنگ با سلطان محمود نیاورده تا سال بها صد و سه در گذشت و ختان خان برادرش جای نشین او شد و نیز در این سال ابو کوه کرنب خواجه مبشار بن عبد الملک میکال در مصر خروج کرده بتفصیلی که در ذیل وقایع سنهٔ ۴۲۰ مسطور و مشتاد و شش شکار شش یافت کار شش خاتمه شد و نیز در این سال بن ابو العباس بن اصل اسپاه بهاء الدوله جنگ دهپوت و ابن واصل شکست خورده به بصره گریخت و در انجا بدست کنداران بهاء الدوله اسیر شد و او را نزد او بردند و بهاء الدوله فرمان قتلش را گرفته

ذکر وقایع سنه ۳۹۸ و کوشمالی دادن سپاه سلطان محمود به سپکپال و اسیری او و قتل قاضی حمید

چون سلطان غازی بجنگ ایلک خان رفته و در بلخ و حوالی آنجا بسنه ۳۹۸ رسید اخبار رسید که سپکپال
نبیره را به سپکپال واگذاشت سپکپال غیبت سلطان را غنیمت دانسته و اشقال و اثقال و بنجک و جدال فرصت دانست و سر عصیان برداشت
و چون پادشاه سلطان کفایت آن تازه فراغتی از بنجک و ایلک خان حاصل کرده بود کرانه راه و آگهی یافت فوری بسنه ۳۹۸ سپاه
لوهاور هندوستان نمود و خود با همت آهنگ هندوستان کرد و لی چون سلطان محمود بسرحد هندوستان رسیده بود سپاهیان
او هند رسیده و کار سپکپال را ساخته و او با گروهی اسارت و زندگی و کشتن کشان کشان او با همچو سلطان رسانیده و سلطان او را بکین
خزینه دار سپرد و او را حبس سلطان بود تا بود بسنه ۴۰۱ سال عبدالغفور بن محمد بن لقمان جیحون در نیز جب بگذاشت و بغداد به خلیفه مصر معزول
از منصب قضاوت گردید و پس از آن کشته شد و بجای او مالک بن سعید بن الخاروقی در رجب نیز جب بهمین سال بمنصب
قضاوت مصر برقرار شد و در مسند قضاوت مصر برقرار بود تا بسنه ۴۰۲ تا بصد و پنج کرد و بسنه چهار صد و یک الحزاوی نیز کشته شد
و این سال ماه مجدالدوله بن فخرالدوله دیلمی بنیابت اصفهان از ابوجعفر بن کاکویه یافت و ابوالفضل احمد بن حسین میدانی صاحب
کتاب مقامات بدیع میدانی وفات یافت و بدیع از مخترعات نسترن چیا بوده و حریری مقامات خود را بدیع میدانی نگاشته
هم عبدالواحد بن نصر شاعر معروف به بغدادی این سال وفات یافت

ذکر وقایع سنه ۳۹۹ و یورش پنجم سلطان محمد غزنوی بهندوستان و جنگ با مندهیچ و شکست آنان و تاراج کردن بتخانه نگرکوت

در ذیل وقایع سنه ۳۹۸ مسطور شد که چون سلطان از پیش تازی انندپال در پشاور بجنگ سلطان محمود و هزیمت او و فرو
گشتن گشمیر اشارت شد در این سال سلطان محمود چون خاطر از دغدغه سرکشان و اخلو و ایلک خان پادشاه ترکستان
فارغ ساخت بجهت کینه توزی با انندپال از آنجا فرود بیدار کار و هوشیار از برای کار زار بود و بفراهم نمودن سپاه
و تجهیز نبه و خرکار پرداخت و تمامی ایلکان و این مدت نامه بنگاشت و آنان را از وخامت کار سلطان محمود
بیاگاهانید و ایلکان - دهلی : و اجمیر : و کوالیار : و کالنجر : و اوجین : و غنوج و غیره را با مالی بسیار و لشکری
بیشمار آماده جنگ سلطان محمود نمود چون خبر جنبش و عزیمت سلطان را شنیدند رسولان چابک پی در آنان فرستاد
تا با مدک زمانی بهلی در فرا لاهور حاضر آید و دیگاه بزرگی تشکیل داده و از انجا متفقا راه پشاور در پیش گرفته
چون سپاه هندوستان به پشاور رسید سلطان محمود همراه این سوی در معابر آنان خیمه زد و گیرت و بعیت بسته و دست
پی برد در بحر حیرت فرو رفت و چاره اندیشه کرد از اطراف سپاه او خویش خندق عمیق کنند و ماهیل روز بدین قسم مردان جنگ
و جدال بنشست تا فرصت برای حرکت و پیش دستی دادن و شمن روزی فرصت ماند تا دسته تیر اندازان جرون آمد
و کنار و اطراف اردوی سپاه هند تاخته و تیر اندازی نموده و سنه جا پیش رفته که بناگاه کمیته از گروه کشکر
و کوهستانهای هندی پیش از سی هزار تن سراپای بر بسته با آلات مختلفه جنگ او دسته تیر اندازان را میان گرفته و
نزدیک چهار هزار تن آنان را بخاک انداخته و پس آنها هند بجا از جای جنبیده و پیش آمده و سلطان محمود از نزدیک
بود راه فرار پیش گیرد که از اتفاقات غیبی خان کسل بر پشانی فیلی که از ایلکان بود تاب قرار نیاورده و آن فیل از

وزیر سر برگردانید و پشت بسپاه محمود نمود و راه گریز پیش گرفت سپاه هندوستان چون فیل مان راجه را از میدان کارزار بگریز دیدند گمان کردند راجه خود فرار کرده و شکست بر آمده آنان نیز دست از جنگ بداشتند و بغارت لشکر محمود پرداختند چون محمود چنان دید گذاشت سپاهش که بخیال فارغ بودند بر سر ایشان تاخت و آنان را بتعاقب و قتل بسیار مشغول گردانید و بکلی هندوان را بگذاشت و بیچاره گان بگریختند و سپاه سلطان بر هر جا بغنیمت اجناس مشتاق و هر کدام بسیار مکنت مالک گشته یکدیگر را فراموش کردند و متفرق شدند و سلطان محمود بعد از سپاه تاراج داد و دادگری از معاندان آنان باقی نگذاشت و چون سپاهش از این جنگ بهره فراوان و حصه وافر یافتند و بکلی معبد و ستایشگاهی در بست آنرا که چون حال سپاهیان را از تاراج بنماید شنیدند که در بیکوه بیهیا بتخانه گرکوت بوده که از سالیان دراز آنرا از انواع ظرافت و جواهر انس ساخته محمود بدانجانب شتافت و مقصد خود را در آنجا یافت و آن بتخانه را غارت کرد که از آنجمله دو صد من زر ناب طلا و دو هزار من سیم نقره و بیست من جواهرات گران قیمت مانند مروارید و یاقوت و زبرجد و الماس و غیره و سیصد هزار پارچه های فاخره چون سلطان محمود از جمیع کردن اموال بتخانه فراغت حاصل کرد و لشکریان را شتی کامل بخشید و با غنی مالا مال بنسرت آشیانگ غزنین مزد و در این سال علی بن عبد الرحمن بن احمد بن یونس المصری صاحب زیج صد حکمی بادشاه خلیفه مصر که معروف بزیج ابن یونس و در جهار صد مجلدات وفات کرد

ذکر وقایع سنه ۴۰۱ و مناقب داد سلطان غنیم هندوستان را

چون سلطان محمود غزنوی از سفر هندوستان بظفر و منصور مانند خنیم بسیار و غنایم بیشمار برگشت و بر جهانیان شوکت و عظمت بگذشته در این سال فرمان داد تا در میدان وسیعی از غزنین که بر دروازه شهر بود گاهنامه چوبی و غرفات بزرگ و تجرات مقعده بنیاد کردند و تمامی البسه فاخره و جواهرات زاهره و ظرافات باهره و یکه از سفر هندوستان و از بتخانه گرکوت سال گذشته آورده بود صف صف و رده بر رده چیدند و آنگاه تمام اشراف و اعیان و بزرگان دگاه یا بان بارگاه و روسای طوایف و ایوت و شهر نشینان آمده و تماشا کردند و براهبت و شوکت سلطان افزوده گردیده و از ان جواهرات شاداب بهره و نصیبی بزرگان دگاه و سران سپاه و ارزانی داشت و پس از چند روزی آنان را دخیره فرستاده و کنجوری دادا برای مخابرت و محاسبت آنجا بگماشت همین سال در اسپانیا افتتاش و شورش شد و محمد بن هشام بن عبد الجبار ناصر اموی خلع کرده و مردم را باو بیعت کرانده و ملقب مهدی شد آنگاه موحد اموی را گرفته بقرطبه محبوس نمود پس از آن سلیمان بن حکم بن سلیمان خروج کرده و محمد بن هشام در جنگ او بگریخت و سلیمان بتخت آمد محمد بن هشام باز با تبعیتی برگشت و بر سلیمان غالب شد و مجددا بسلطنت نشست پس از آن مردم جمع شده محمد الگرشته و موحد اموی را بیرون آورده بتخت نشانیدند و محمد را بحکم موحد بکشتند و رشته کش مکش زیاد کرده تا عاقبت سلیمان همه را غالب شده و فرمانروای همانجا بر تخت سلطنت بر آمد و السعید بالله لقب یافت همین سال بواجه طاهر العامری وفات یافت

ذکر وقایع سنه ۴۰۲ و آمدن غوریستان و توابع غور و غرجستان و ملتان زیر حکم سلطان محمود غزنوی و یورش ششم او بهندوستان

در این سال سلطان محمود غزنوی با سپاهی انبوه از طرف خراسان بجانب آمد و ارسلانشاه حکمران غور محمد سوری به تعبیه سپاه پرداخت

و خود اصیای کار زار ساخت چون سپاه سلطان رسید و جنگ در پیوست شکست فاحش بغوریان نصیب شد و محمود ازین اثر این حادثه خبری که در بدو امر گفته بود باز داشت بجزو و بجای خود سرد و شد سلطان محمود خوارستان را ضمیمه ممالک خویش ساخت و این وقت حکمران غزنستان شاه شار بود و قبل ازین نیابت سلطان سرافراز شده و مورد عنایت سلطانی گردیده بود و در پیش از حضر از شغل حکومت کناره جسته و تمامی امور را شاه شار انجام میداد شاه شار از نافی سلطان مدکا طلب کرده و او سر پیچی نموده غزنین نیابه سلطان فرود سخت بر آشفت و فرمان داد تا التون تاش حاجب و ارسیان جانب بغوستان رفته او را گوشمالی دهند چون این دو سردار نامدار بظاهر غزستان رسیدند ابو نصر با استقبال آن از نصرت و سلطنت پیش آمده و در قلعه پسر زیبا سلطان معاذیر چندی متمسک گردیده التون تاش ابو نصر را گرفته بحضرت فرستاد چون فرزندش شاه شار گرفتاری پدر آگهی یافت بمحاربه محکم بنیاد جست و عاقبت ناچار بیرون آمد و تسلیم گردید التون تاش شاه شار را بغزنین نزد سلطان فرستاد و سلطان محمود او را بنوازش خلعت و اسب موزه و کمک قلن مجوهر ساخت و فرمان داد تا پدرش ابو نصر را از حبس حاضر کردند و تمامی املاک و عمارات و ضیاع او را بخزیده و او نصر را حسن میمندی گمداشت ماه نشسته چهار صد هزار دینار او داع کرد و مملکت غزستان نیز ضمیمه ممالک سلطان محمود گشت همین سال سلطان محمود غزنوی بورش ششمین بهندوستان منتها کرده و بطرف ملتان مانند سیلی خروشان سرازیر شد ابو الفتح داود حکمران ملتان که از نشئه نصیحت او سلطان محمود ضرب دستی دیده و با سه حلقه گری (نندپال) و آلهه ان املک خان بخراسان از شراره رسیده بود خود را حاضر جنگ ساخت و پس از کرد و فری اسیر گردید و ملتان بتصرف سلطان محمود آمد و ابو الفتح داود را سلطان محمود بقلعه موده غزنین فرستاد و پس از آن او را بکمک از قتل شاه خود فرمود که در آن قلعه محکمی بود محبوس ساخت و ابو الفتح داود لودی در قلعه غزنه ماند آمد و سلطان محمود ملتان را نیز ضمیمه ممالک خویش کرد همین سال املک خان از ترکستان بعزم جنگ با برادر خود خان خان بمیان شده و چون ماوراء النهر رسید سنت و سوت سه ماه او را مانع گردید که پیش رود و ناچار بدون مقاتلت بسمرقند برگشت همین فرواش بن مقلد بن مسیب امیر بنی عقیل حکمران موصل انباره مدین و کوفه در قلمرو خود خطبه بنام الحاکم بامر الله خلیفه فاطمی خواند و چون بهاء الدوله بشنید بعبید بجوبش فرمان داد تا بجانب او تاخت و فرواش از ین کار معذرت خواست پس ازین عبید الجیوش ابو علی بن استاد هرمز کسپسالار قشون اعداد و از جانب بهاء الدوله مدت بشت سال و چند ماه منصب دار بود و وفات کرد و نیز در این سال بو عبید هروی که از بزرگان مشایخ بود رحلت نمود و در جلد سوم این همایون تاریخ ذیل سرگذشت مشاهیر شرح سوانح ابو عبید مفصل نگارش یافته شد

ذکر وقایع سنه ۳۰۲ و یورش ششم سلطان محمود غزنوی بهندوستان

در این سال سلطان محمود غزنوی اعزم رزم آهنگ هندوستان نمود و مقدم ما انندپال راجه پنجاب گذاشت که چون جور سپاه کنیه خواه از آن مرز و بوم بود و مهیا شد که گر کسی متعرض مملکت او گردد او بسیبی کمی وارد نیاورد و تو نیز در کار سپاه رسانیدن مساعدت منما و چندتن را بجلب هدایت راه و راه نمائی راه و سرا معین نمود انندپال بموجب فرمود عمل کرد و چون سلطان محمود برسید و دانست بعزم انتها پیش آمده معروض داشت که این بقعه پرستشگاه عموم مردمان این مرز و بوم و دور دستان بوده و سالهای قرنها مردم هندوستان سرنیازمندی در انجا سوده و در فرستادن قلمداد

وذخایر آنی بیاسوده و آنگه سلطان محمود غزنوی مراسم پذیرفته راجه (تهانیسر) همه ساله باجی مقرر میرسانده و من بنیز بجاه و بخیر
فیل مدیم سلطان محمود گفت حرکت و غربت من بهندوستان محض بت شکستن و محبت پرستی است که بهر این دنیا
مال و منالی برسم و بهر دو آخرت اجر جزیل دریابم چون راجه تهانیسر خبردار گردید که سلطان محمود بعزم (تهانیسر) غارت
کردن (تهانیسر) اقدام نموده از دلک سنده بجمع سپاه پرداخت و تا خواست از اطراف و جوانب مردمی بخود بگیرد لشکر غزنین
فرمان شهر را محاصره کرده و دست بتاراج و غارت و قتل و نهب گشوده بردند و هزاران بت را شکسته و بت بزرگ که بگلوم
نامور داشت و بانواع جواهرات آراسته بود و از زر ناب ریخته شده بگشت و تمامی را تصرف نمود صاحب
ترکستان مینویسد و از جمله غنایمی که سلطان محمود از این بتکده (تهانیسر) بدست آورد دانه جواهر گرانبهائی
بود که وزن آن دو هزار و ششصد نخود بود و (بست و پنج) نخود یک مثقال و هزار و صد و شصت و مثقال یک من
شاهی ایرانیست) و شصت نخود مقابل یک تولهٔ هندست بالجمله سلطان محمود با غنایم بتکده (تهانیسر) بغزنین شاد
شاد و کامران برگشت همین سال القادر خلیفه عباسی دین شوکت و اقتدار خلوتنین مصر و خلافت آنار روز بروز
در ترقی دید شهادت نامه در محمد در صحت حسب و نسب عباسیین و خلفای مصر نگاشت و آنصفحه را از امضاء و مهار
رجال بغداد بیان نمیباشد ولی انشهادت نامه موجود نه بخشید همین سال حاجه در راه مکه بحجاج آزار بسیاری رسانده
و وزیر این لسان مقری نصری وفات کرد

ذکر وقایع سنهٔ ۴۰۲ و وفات شمس المعالی قابوس و ملیک خان و بهاء الدوله دیلمی

در این سال شمس المعالی قابوس بن وشمگیر بن زیار پس از بست سال حکمرانی مدت ملازمان خود کشته گردید و بسعی
اگر با و فرزندان و اعوان شده الیغضب بود و مابدی اقدام نمود و تا آنگه مدت چاکران درگاه در این سال کشته و بجایش
منوچهر بن قابوس بتخت حکمرانی طبرستان و جرجان برآمد همین سال ملک پادشاه ترکستان که شرح محاربات
او با سلطان محمود غزنوی در وقایع سال سیصد و نود و هفت نگارش شد وفات یافت و بجایش طغان
خان برادرش بتخت نشیمن ترکستان برآمد و نیز در این سال ابو نصر جاشاذ بهاء الدوله بن عضد الدوله دیلمی
پس از بست و چهار سال فرمانروائی در عراق عرب (امین الدین) وفات یافت و پسرش ابو شجاع
سلطان الدوله در بغداد تمکن گردید همین سال قاضی ابو بکر بن الباقلانی محمد بن طیب بن محمد که بر طریقهٔ ابو الحسن اشعری
میرفت و تا وفات بنابع در عقاید کلام داد و فتوا داد وفات یافت

ذکر وقایع سنهٔ ۴۰۳ و یورش ششم سلطان محمود غزنوی بهندوستان

در این سال انندپال و هورخت سیستی بهار هستی گسیخته و فرزندش جیپال دوم بجای او متمکن گردید
و بقرار داد یکه مدرش انندپال با سلطان محمود گذارده بود دعوی نگذارد و لشکرکشت و سطوت سلطانی استمالتی
نموده چون سلطان محمود این بدانست عزم رزم با او آهنگ هندوستان کرده و بظاهر لاهور سرا پرده اجلال
بر افراخت جیپال دوم در قلعه انندنه که در غایت محکم بود پناه جست و با سپاهان هندی براو شکافت و چون از کثرت
سلطان محمود آگهی یافت نیمه شبی با خاصان خویش و نفایس سلطنتی بجانب کشمیر شتافت سلطان محمود

قلعه را فروگرفت و کار را قلعه گیان سخت نمود عاقبت محصورین امان خواسته و قلعه را تسلیم داده سالی محمود
هرچه در قلعه مافت بباد تاراج داد و نایبی بحافظت قلعه گماشته راه کشمیر پیش گرفت چون جیپال دوم از نزدیک
شدن سلطان محمود اطلاع مافت نامزد کشمیر بطرفی دوربست شتافت سلطان محمود بکشمیر رسیده و تا توانست
از آن شهر هرچه بدستش رسید تاراج کرد آنگاه باغنایم و ذخایر گوناگون بدست آورده بود بغزنین بازگشت همدرین سال خفاجه
که قسمتی از سنی عامر بوده در اطراف کوفه تاخته شد و بسا جابنا و مساکن و مرد و مارا از دار الی محرد ساخته سپاه بغداد
آنها را تعاقب نمود و بسیاری را طعمه شمشیر ساخت و گرد و پیرا تبدیاسا رت در آمده مدت نیز دراین سال ابو الحسن علی
بن سعید اصطخری که از متقدمه مشایخ معتزله بود و ابو العرج طرزوانی قاری بغداد وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۴۰۰ و احکام جدیده الحاکم بامر الله علوی خلیفه مصر و کشته شدن قاضی مصر قاضی نعمان

دراین سال الحاکم بامر الله علوی خلیفه مصر احکامی جدیده و اوامری شدیده صادر نمود از انجمله حکم داد که مشاطه زنان و شعبده
بچگان از خانه بیرون نیایند و مردمان برجی سبز بجات مانند (ملوخیا) و (کشنیز) و غیره نخورند (یعنی ملوخیا سبز رنگ است
شبیه بکیان و آنرا در مصر با آب میپزند و لعابی دارد و اعناب بارنج و مرغ آزا بنیمرزم و برغم او انگبین ملوخیا یعنی مغزین
الی سفیان دوست میداشته و کشیز را عایشه دختر خلیفه اول بسیار میاشاول می نموده و از این احکام و برخی حرکات او معلوم کرده
که او را حالت جنون و سفاهت بسبکی دست داده ولی چون در مسند خلافت متمکن بود مردم ناچار متابعت او میکردند و برخی
بخیالات و وساوس باطله راه عدم میسپرد چنانکه شرذمه غضبش چون حسن حیات مالک بن سعید بن سعید فاروقی قاضی مصر
توده خاکستر ساخت و پس از او مسند قضاوت مصر را خالی بود تا غره ذیقعده سیصد و چهارم شعبان احمد بن محمد بن مقتدر
بن محمد بن ابی العوام ابن سال بسمت قضاوت مصر نشست و از روز قتل مالک بن سعید که روز شنبه چهارم ربیع الاخر واقع شده
دو ماه و بیست روز مصر بدون قاضی بود و کسی جرات قبول این منصب را پس از کشته شدن سه تن قاضی یا مر الحاکم نمیکرد
همدرین سال ابو القاسم یوسف بن احمد بن کج قاضی انبار بدست خواهر خود کشته گردید چونکه او را بدست دین و دنیا بهره نبود
و همدرین سال حافظ محمد بن عبد الله معروف بابن حاکم نیشابوری و ابن شاذان بغدادی وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۴۰۱ و یورش نهمین سلطان محمود غزنوی بهندوستان و باز امیدی برگشتن او

دراین سال سلطان محمود غزنوی تامبک کرفار کرون جیپال دوم که ده سال قبل در کشمیر خود را پنهان ساخت
و گمشده از شهرهای هند در شد از غزنین حرکت کرد و لمغان را گذاشته نوزده روز بکشمیر رسید و این یورش نهمین او بجانب
هندوستان بود چون بکشمیر رسید قلعه لوکوت را یکی از قلعه های متینه و در قله کوهی ساخته شده فروگرفت و هرقدر کوشش
و کشش نمود و بروت و استطاعت خود را در گرفتن آن قلعه فرو نگذاشت سودی نبخشود و مدت محاصره طول کشید و از طرف
سلطان محمود قوه قاهره آن مذبذ و لشکر زمستان و اوحات تابان نیز فرا رسید ناگزیر بکشمیر بجوف سایر نقاط و ایالات بسط
بوده و از سطح دریا بقدر نیزه و نیم صد ذرع ارتفاع دارد و هوایش بسیار پاکیزه و تقریبا بسه ماه صعار دارد که حاریه تمام
مسولین و اجانب هندوستان در آنجا خارگذار هند کشمیر میروند نا بحله سلطان محمود ناچار از قلعه لوکوت
رجوعت و راه مراجعت پیش گرفت در آن وقت رجای سنگین کوه و دشت و هامون را فروگرفته سلطان محمود را سپاهیان

راه راکم کردند و بسیاری از آنها در گریوه‌ها و دره‌ها هلاک شدند و سلطان محمود با معدودی جان بسلامت برده و
بغزنین رسیده ولادت شهزاده ابو احمد که پشته از کامشان بیرون شد همدرین سال سلطان الدوله و بهاء الدوله
بهاء الدوله دیلمی بغداد را غارت کرده که نایب او بود گرفتار نموده و کمشت و خانه و اموال او را غارت کردند که تمامی ملیون
و ده لک اشرفی بقدر از او بدست آمد همدرین سال میانه اهل واسط نزاع شد و جمعی کشته شدند و نیز ابو جعفر احمد
بن محمد بن احمد اسفراینی گذارمحول مشایخ بود وفات کرد و در مجلد سوم این همایون کتاب در ذیل سرگذشت مشاهیر اسفراین
بشرح حال او بحاله مفصل خواهیم پرداخت نیز در این سال ولادیمیر پادشاه روس غرده مردم بت سیه ولادیمیر
یکی از اولیا دانسته و در پانزدهم رشوه عید میگیرند و در عهد او بسیاری عابد و کلیساها در روس بنیاد شد همدرین سال
شریف رضی که دیوان شعری دارد وفات کرد همدرین سال بسیاری در چین شد و بیست و دو ملیون نفر بشمشیر کشتند

ذکر وقایع نشئه و حرکت سلطان محمود غزنوی از غزنین بجانب خوارزم و فرو گرفتن بمملکت

سلطان محمود غزنوی در این سال عزم مقاتلت با خوارزمیان از غزنین نهضت بیرون زد چنین حال آنکه ابو علی بن مامون
حکمران خوارزم که سمت مصاهرت با سلطان محمود داشت در زمان حیاتش همواره با سلطان نهایت مودت
و شفقت را مرعی میداشت و چون او درگذشت برادرش مامون بن مامون بجایش بنشست و زن برادر خود که خواهر
سلطان محمود بود بگرفت و با سلطان محمود مانند برادر دوستی دیگرینی مینمود چون قدرت و شوکت سلطان محمود
روبفزونی گذاشت همه روزه رایت ملک گیری بسوئی برمی افراشت و از او با خوف جداد و انواع تملقات و
اعتاب متعدده سر افسرده بود و مامون بن مامون کس فرستاد که با او مرادف طب بیاوری و مامون در پاسخ
او خاطر ساخت و در مقابل بسول سلطان محمود پرداخت و از اسرار او داشت همگی گفتند که مملکت خوارزم خاص
تست و بدون مشارکت غیری تو با امیر و فرمانده‌ی و اگر بخواهی دیگری در زیر پای باشد یک خود کرد انی ما
بیرون از حکم تو خواهیم شد پس از این مکالمات قاصد مرخص شد و مدتها سلطان محمود رفت و هر چه دید
و شنیده بود معروض داشت از این سوی چون قاصد سلطان محمود از خوارزم بیرون شد دربار یان مامون
متوهم شده و روزی برحسب عادت معموله که در خدمت مامون میرسیدند خدمت او رسیده پس از بیرون شدن
مامون زار مرده یافتند و معاینه نشد که مامون بچه مرض و بلیت هلاک شد پس از وفات او نیالتکین سپهدار
قشون خوارزم پسر مامون بن مامون را سلطنت برداشت و با سایر دربار یان خوارزمشاه متفق و همعهد
گردید که اگر سلطان بطرف خوارزم آید با او بجنگند چون این اخبار متواتراً بسلطان محمود رسید از غزنین حرکت
کرده بطرف خوارزم رسید و مارکه سخت مستقیم شد و مامون کمانی خوارزمیان بگشت خورده و بقدر پنج هزار
تن اسیر شدند و سردار سپاه خوارزم نیالتکین گرفتار شد و سلطان محمود فرمان داد تا معاقل قرمامون را با بارو ویران
و آنار آبادانی و بخیت و تمام اسباب و مجوهرات خوارزمیان را متصرف شد و آنملکت صمیمه را ضم خویش کرده
و حکومت آنجا را البتون تاش حاجب داده با غنایم موفوره عودت بغزنین نمود اول فریقون در این سال
انقراض یافت همدرین سال دولت و خوانین غلفای اموی در اسپانیا انقراض یافت و از این سال ببعد

خلافت در اسپانیا مبدل بملوک الطوائفی شد و ابوطالب عبدالجبار المعروف بالشنی الاندلسی از مردم جزیره شقر قصیده در اینخصوص سروده که حالات اندلس و سلاطین آنجا را بشته تحریر کشیده که مطلعش امنیت (المازای اعلام اهل قرطبه : انّ الامور عند هم مضطربه) همدرین سال الفنس پنجم شه لئون را که اعتراض

ذکر وقایع شتاء و یورش دهمین سلطان محمود غزنوی بجانب هندوستان

باز در این سال رایات اقبال سلطان محمود بجانب هندوستان برافراشت و از سرات با سپاهی از ترک و تاجیک و دو ورزنک که عبارت از یکصد هزار سوار و بیست هزار پیاده بود راه پشاور در پیش گرفته کوچ کوچ آمده و تا اظهار کشمیر نهضت نمود چون کثرت مسافت سلطان محمود بهندوستان و نیامدن معاودت بگذشته مردم اشتهار دادند که سلطان محمود از هندوستان بافغانیم فراوان بعزنین مراجعت نموده است لهذا بعضی از مردم از حرکت او اخبار چاپه بیجا یکی افتاده با لجوج سلطان محمود چون اظهار کشمیر خبر افاشت راجه کشمیر قبل از وقت بندگی برآمده پیش کشیهای لایق و تحف و هدایای شایسته پیش کش کرده مورد اکرام و اعزاز شد بشرط آنکه راجه خود با تمامی سپاهش در این سفر ساعانه در رکاب سلطان محمود باشد و ضمانت کشایش بر آنکه سلطان محمود با سپاهیان براه ولایت راجه کشمیر سه ماه راه پست و بلند را نوردیده و تعب زیاد خانه بیت راطی کرده و بشهر جیبا رسیده و بظاهر شهر قشلاق نموده از دو روز راجه غنوج کوه تحف فراوان گذرانیده و بکیش مسلمانی درآمد سلطان پس از سه روز توقف از غنوج بطرف بمیرت عزیمت کرد راجه (میرت) که نامش هردت بود و قلعه خود را با سپاهیان بسیار و با خاصان خویش و اشیای قیمتی بسویی گریخت و امان محکمی در قلعه کوهی گرفت سلطان محمود قلعه میرت را فروگرفت گمبانان سی زنجیر فیل با مبلغی نقد داده و امان خواستند سلطان محمود از آنجا حرکت کرده به نزدیکی قلعه (مهاوند) که بر کنار رود خانه جون و نزدیکی قلعه میرت واقع بود فرود آمد راجه مهاوند که موسوم (بکل چند) بود از شرافت باجهای لایقه برون آمده مورد اکرام شد ولی از سوء طالع مردم قشون سلطان و مردم مهاوند نزاعی شد که خیلی در میان کشته شدند و سپاهیان غزنین دست بتاراج برده هرچه یافتند غارت نمودند که چند اسب از زمان و فرزندان را گرفت و سپس خود را بکل کرد سلطان فرمانداد تا بساط حکمرانی او را درهم پیچیدند و تمامی را بقبضه تصرف درآوردند بخیر فیل در آوردند آنگاه سلطان راه شهر متورا در پیش گرفت در شهر متورا بگذشته بود بسیار بزرگ که از دیرگاهان پرستشگاه هندها بود و از زمان باستان مردم دور و نزدیک با آن تجانه شتافته و اشیای بسیار نفیسه باو نیاز میکردند و بواسطه افزونی این عبادتگاه شهر متورا بسیار آباد و مردمش فراوان و شاد بود در هر گوشه و کنار قصرهای رفیع و کاخهای میمنه و بنگده های عمومی و خصوصی بنیاد شده بود و در آنها صنمهای زرین و سیمین و جواهر آگین نصب شده بود چون سلطان محمود بدین شهر رسید در تحیر و تعجب فرو رفت از کثرت بناها و کاخها و بنگده ها حیران شد خانچه خود بغزنین مینگارد که در این شهر هزار قصر و کاخ شاهانه ساخته شده از سنگهای مرمر سفید که اگر مانند یکی از آنها را بخواهند در جای دیگر بسازند با زر و مال و دویست سال بپایان نخواهد

رسید و بغیر از بنیا آنقدر گنجینه های عالی موجود است که از حد شمار و حساب بیرون است سلطان محمود بی توانی بتاراج
این شهر فرمان داد که تا بیست روز در یغماگری و خرابی و شکستن بتها و امانگی لشکریان خود داری کردند در میانه بتها بزرگ
بود که چشمان آنان از یاقوت سرخ بود و بر یک از آن بتها گوهری یافتند که وزنش نیز از شصت مثقال بود و بتها یکی
از نقره ساخته بودند بیش از یکصد بت بود و چون تمامیرا از هم شکستند بتها یکه صد و بیست شتر بار از طلا و نقره جدا شده بود و
پس یغماگری و بربادی فتنه بشهر آنچنان هجوم آوردند که هزارها مسند و بی چیز و بی خانه و پریشان حال گردیده بود
سلطان محمود پس از فتنه اغت کار شهر سترا خبر یافت که در زیگی شهر سترا بعنت قلعه محکم بود و که در آن قلعه جات نیز بتکده ها
ساخته اند و آنها را بانواع بتها و اشیاء قیمتی پر کرده اند فرمان کشور بانسوی شتافت و چون آن قلعه جات که با جگزار و بی
بود بطرفی فرار نمود و سلطان بدان قلعه با استیلا یافت و همه چه در آن بتکده ها قیمتی بود بدست آورد و بطرف قلعه
بنج روی نهاد و در این قلعه کلمبا بان مسلح قلعه داری برداشته و تا پانزده روز خود را نباخته حافظت اجرا میکردند
تا خود را غرق بحر فنا ساخته و کسانیکه در آن قلعه بودند خود را بانواع مختلف هلاک نمودند که گرفتار ذلت اسارت نشوند
سلطان محمود بدین قلعه رسید و گنجینه ها و اموال بسیاری یافت که بسه را متصرف گردید و راه چنبه پال پیش گرفت راجه چنبه پال
پیش از رسیدن سپاه دشمن با اشیای قیمتی و خاصان خویش راه پیش گرفت و سلطان بدو دست نیافت ولی
از باقی مانده هر چه یافت متصرف گردید و بطرف چنبه رای راند چنبه رای نیز مانند چنبه پال گوشه بابان را فرزندان گنجینه ها
فراوان بچنگ شد سلطان چون رسید و اراده همه چه پیدا و پنهان داد گوید چنبه رای راچنبه پال دمان بود که در همه
هندوستان مانند او کسی نیافت فیشه سلطان محمود بهر قدم تلاش در سابق نموده بود که این قبیله را از چنبه رای گیرد
و بجز دگر نشد و در این وقت تمامی تجار بآنجا بدست سلطان محمود آمد خاصه یک از آنجا که بسیار زیرک و مهیب
بود که در آن هنگامه آن فیل را دیده بانی فیلبان در گردش است او را گرفته نزد سلطان آورند سلطان محمود با غنایم
بسیار که پنجاه و سه هزار برده و پنجاه زنجیر فیل باشد بطرف غزنین حرکت کرد بهمدرین سال محمد بن الله داد و ملی حکمران بطبیعه
وفات یافت و او محمد پسر خواهر او پسر محمد بن الله داد که احمد بود گرفتار کرد و اقتدار او را برد که هلاک شد و خود بجای
محمد بن الله داد بحکومت بطبیعه برقرار آمد و با جوشی مبتلا گردید و پس از سه ماه هلاک شد و حسین بن بکر شاه بجای او
بنشست و چون سلطان الله داد خبر یافت او را گرفت و صد قرن فارس را حکمران بطبیعه کرد بهمدرین سال قراخان
پادشاه ترکستان وفات یافت و نام او ابو نصر احمد بن علیخان بود و بای تخت او بلاساغون بود و پس از او برادرش
ابو المظفر ارسلان خان بجایش نشست بهمدرین سال طایفه دامارک در ترکستان تسلط یافتند و علی بن مزید اسدی
و ابو الغنایم مرجانی در این سال وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۴۰۰ و سنه ۴۰۱ و امر دادن سلطان محمود غزنوی بساختن عمارات و مساجد و حمام در غزنین

چون سلطان محمود غزنوی با فتح بسیار گنجینه و برده ها و غیره بغزنین رسید فرمان داد تا استادان چابک دست و
معماران تیز هوش کاخهای دلکش شاهانه و مساجد و حمامهای بزرگ نمودند و مردم غزنین بخرمی بهنده بلکه لشکریان
مبارکباد او رده بودند اقبال کرده و بواسطه کثرت اسلامیت بهرش برده بده و رسم رسیده بود بهمدرین سال

ابوالمظفر ارسلان خان بن طغا خان علی که پس از برادر بتخت سلطنت برآمده وفات کرد و پس از او قدر خان یوسف بن بغرا خان هرون بن سلیمان بحکومت ماوراء النهر ترکستان برقرار آمد هم در ۴۱۰ چهار صد و نه ابو محمد عبد الغنی بن سعید الحافظ المصری صاحب المؤتلف المختلف وفات کرد و سال لعبد ثابت بن سابق مبنی حکم ان حران در گذشت و بجایش شعیب بن ثابت شد نیز مرد و ابو نعیم اصفهانی وان بابک شیاع وفات یافت

ذکر وقایع سنه ۴۱۱ و کشته شدن الحاکم بامر الله علوی خلیفه مصر و به تخت نشستن الظاهر لاعزاز دین الله فرزند شجاعی او

در این سال ابو علی منصور ملقب بالحاکم بامر الله بن العزیز بالله علوی خلیفه مصر پس از بیست و پنج سال خلافت در عرسی و شش سال و نه ماه مقتول شد و چنانچه در قضایای سنوات گذشته اشارت شد الحاکم بامر الله را اطواری غریب و حالاتی عجیب دست داد که غالب متحیر بسفاهت و دیوانگی شد و دست سفاکی و جباری او بخونی و بیگانه و از گردیده بود مدون بتحقیق و تدقیق بهر کس ظنی میبرد او را از پای در میآورد و بقول جرجی زیدان صاحب تاریخ التمدن الاسلامی ادعای الوهیت میکرد و اخیرا در فکر کشتن خواهر خود و سپهدار قشون مصر افتاده بود که هر دو واقف مطلع گردیده و قبل از مبادرت او باین کار آنان مفاجاه موجود و منکامیکه در جبل المقطم نزدیک مصر بعبادت همه روزه در لی مناجات و عرض حاجات بود او را کشته و آنگاه ربط و ضبط امور بدست کفایت خواهر الحاکم بامر الله افتاد و او پسر برادر خود را که پسر الحاکم بامر الله بود بتخت خلافت برآورد که نامش ابو الحسن علی بود و پس از مبایعت و متابعت ما او ملقب به الظاهر لاعزاز دین الله گردید و عمرش در هنگام بتخت نشینی شانزده سال بود و چون پادشاه خواهرش محکم گردید یکی وقتی آثار کیاست و فراست و رعیت داری از او ظاهر شد خانچه اول فرمانی که زنان و دختران در بیرون آمدن از خانها آزادند و مردم در خوردن و نوشیدن هر چه میخواهند مختارند و خود نهایت میل را بساز و نواز و طرب داشت و امورات را مدت معهودی نا امان و بیخبر از کذاشت بدین سبب انواع بلایا و محن بجانب مصر روی آورد و مردم به بلای قحطی گرفتار شدند و این سال در بغداد لشکریان شورش کرده و سلطان الدوله بطرف واسط رفت و برادرش مشرف الدوله در بغداد تسلط یافت و نیز سلطان محمود غزنوی از طرف خلیفه بغداد بانواع اشفاقات و القابات مفتخر گردید که امین الملة و یمین الدوله و غیره بود و هم در بغداد و در این سال قحطی دگرانی شد

ذکر وقایع سنه ۴۱۲ و یورش یازدهمین سلطان محمود غزنوی بهندوستان و عودت او با غنایم بسیار

در این سال نیز سلطان محمود غزنوی اینبار بهندوستان کردن را دیده بود که انند راجه کالنجر که اکبر سپاه و حشمت و دستگاه از سایر راجگان هندوستان برتری و پایه سروری دارد و سلطان راجه لفوج که کنکوره نامیده اند بخشم آمده ولی گوشمالی اوست و نیز جیپال دوم (انند) در جنگ و ستیز با سلطان محمود همدست شده و به تعبیه سپاه و تهیه نبرد و خونخواهی پرداخته و قشونی عظیم از هندوستان گرد آورده چون سلطان محمود به لب آب جون رسید سپاه جیپال بر سر راه او تا خشنده و زمین معرکه را از خون کلیر

گلزن ساخته و تا خواسته قشون سلطان محمود از آب جون گذرانده متفق گشته و تاب مقاومت نیاورده و سلطان محمود
بفتوح خود افزوده بسیاری از سپاه را بکشت و اسیر گرفت و بسیاری از ایشان را بکشته و بدین سبب بسیاری
کشته شدن گروه قوسلان را بشنیده مانند نیز شکیبی بغزنه و سپاه را در پی او حرکت داد و چون نزدیک شده است
که با سی و شش هزار مرد سوار جنگی و چهل و چهار هزار پیاده و شصت و چهل فیل آماده کارزار و مهیای پیکار است و
از خوش بختی در آن شب بر سر دست آمده حاشیه سلطان محمود از کثرت سپاه خویش و کمیت سپاه دشمن واقف
از سر این جهت بیاسود و بامداد چون سپاهش بسوی رفته و صفها آراسته و تعبیه کرده بجنگ آمدند
که آشفته گردانیده همان شصت فیل جنگی بودند که چون بادداشته انتظار آن نداشتند در میان جنگل افتاده سلطان
محمود همان جنگ را مغتنم شمرده و همه را یافت بباد فنا داده و با غنایم بسیار و اموال بی شمار بغزنین در پیش گرفت همین سال
صدقوق فارسی المانی یکی از علمای شیعه را گذشت و ابو نصر شیرازی ابن حسن بن مروان بحلب درگذشت و ابن بواب علی
بن هلال خوشنویس نویس و ابو عبد الرحمن محمد بن الحسین السلمی الصوفی صاحب طبقات الصوفیه نجم الغزنوی بصنعه لاشاعوره

ذکر وقایع سنه غمان و عشرین و اربعمائه و سیزدهمین سلطان محمود بهندوستان

در این سال سلطان محمود بهوای دیگر رایت بجانب هندوستان برافراشت امراء و این سفر کشور گیری
بوده مانند سفرهای گذشته ست سکستن و تاج خواندن و مقصود دشمن این بود که سپاهای سردسیری که هوای آن با هوای هندوستان
موافقت داشت و واقع بین ترکستان و هندوستان بود متصرف گردد و سلسله اتصال لشکریان مسلمان را قطع کند
این شهرها واقع در دامنه کوهستان هندوکش بود و چنان مینمود و چون این شهرها را فتح و گیرد راه کشمیر
صاف و باز خواهد شد و این ایالت بزرگ تا لاهور یک پارچه متصرف او خواهد آمد بنابراین طی منازل موده قطعات
منظوره را متصرف شد و بوساط مختلفه و میان و شکران انجار اسلمان کرده راه کشمیر پیش گرفت و در این جا گویا
بحمله عمی تازه بازگشت بطرف غزنین موده و محمد را راه کشمیر گرفت که در این سال دو بار بطرف هندوستان شتافت
و راههای صعب العبور کشمیر و آن کوههای کشیده و دره های هولناک و گریوه های شگ لی آبرا لوزیده و تا به سبزه زار
و گلشن شهر کشمیر رسید و شهر لوکوت در میان گرفت نگهبانان قلعه پایداری نموده و همه روزه بجرات و جسارت شان
افزوده عیشده چند سلطان محمود سخت گرفت و بشیر در فتح قلعه مساعی بخرج داد کمر شانه فتح دیده و عاقبت پس از
یکماه محاصرت کردن قلعه دکار بجائی نکشید این از قلعه رجاست و از کمال پریشانی راه مراجعت و قصد تسخیر لاهور
نمود همین سال میان مشرف الدوله و برادرش سلطان الدوله صلح شد و تقریر گردید که مشرف الدوله حکمران عراق
عرب و سلطان الدوله فرمان گذار کرمان و فارس باشد در این وقت مشرف الدوله نوبارت خود ابو الحسن
بن حسن الرقی برداشت و او را لقب مؤید الملک داد همین سال علی بن عیسی الاسکری الکاتب و عبد الله بن العلم
فقیه الامامیه و ابو الفضل الجارودی و شیخ مفید وفات یافتند

ذکر وقایع سنه غمان و عشرین و اربعمائه و پانزدهمین سلطان محمود بهندوستان

چون سلطان محمود غزنوی بواسطه مسافت کثیره راه لاهور و کشمیر سال قبل نتوانست لاهور را مسخر نماید در این سال

جلد دوم امان التواریخ

معسکر گردید واز راه پشاور طرق لاهور پیش گرفت ورود خانهای پشاور بین راه را که شیرآنها بی پل وجسر بودند تا مدتی وقت
تلف کردن گذرانیده تا بخبر بشهر لاهور رسید چون این رسیدن سپاه غزنین جیسپال بدهم خبردار گردید مصلحت خود
واساسیه خود دانست که فرار نموده بشهر اجمیر پناه برده گردد وبرفوریت راه اجمیر گرفت ودر انجا محمد حسین دکن گوید چون
از لاهور تا اجمیر مسافتی بسیار بعید بود وسلطان را دست رس بانجا بابن زودی میسر نگردید سلطان محمود بخشت
بروبه دمیه اسفار گذشته خویش فرمانداد تا شهر واطراف آن را بباد غارت دادند وهر کجا سردار وسرکشی بود از
میان برداشته واز غایت خود نایبی معین بحکومت همه جا نمود وسپاهیان بحکومت محافظت ومحارست راه ها
وشهرها میکرد وهر جا بر قرار نمود وایالت وسیعه پنجاب را ضمیمه ممالک خویش ساخت وچنین معلوم میگردد که
سلطان محمود در این سال آغاز بکشور ستانی نمود ودر هر جا از خود نایبی وعاملی مقرر فرمود وتا سال گذشته مقدمش
بجز تاراج شهرها وغارت کردن بتکده ها وشکستن بتها وخرابی بتکده ها وسوزانیدن شهرها وگرفتن مردان وزنان
باسیری نبود وچون خاطر از بگذرانیدن ایالت پنجاب مسند وستان اسوده ساخت رایت مراجعت برافراشت آن
فکر مملکت گیری او را خان کرده بود که بازعودت مسند وستان نمود که بهم نندا راجه کالنجر که شرحش در ذیل
نگاشته چهار صد وده وارد تحریر شد اوشمالی بسزا داده بهم بر متصرفات وستمکاریش بغیرانه لذا چون مسند وستان
رسید اول قلعه کوالیار را در میان گرفت وقلعه کیرا را در بندان کرده راجه کوالیار از خراقت وسکنت بیرون آمد
وبگذرانیدن سی وپنج فیل وبرخی پیش کشها امان طلبید سلطان محمود انگاه از در قلعه کوالیار برخاست وبطرف
کالنجر اشتافت نندا از در مسالمت ومصالحت بیرون شد ومتعهد گردید سصد زنجیر بدرگاه فرستد
وهمان دم فیلها را بدون فیلبان بطرف اردوی سلطان محمود روانه ساخت چون گلغل بارد رسید
سپاهیان بدون هم وهراس بپشت فیلها را تماشا نمودند که در فراز قلعه نشسته واز دور تماشا میکنند از جراءت
وجسارت وقوت قلب سپاهیان سلطان بحیرت فرو رفت وچون او را طبعی روان ومنطقی سکر
افشان بود دست بخامه برداشتن وچکامه بزبان هندی نگاشتن برد ومقصد وطرفانی در محمدت ومنقبت
سلطان بر شته نظم کشید وبحضور سلطان فرستاد مترجمین آن قصیده را بفارسی در آوردند چون سلطان
شعر شناس معانی پرداز به نکات ودقیقه وعبارات متینه آن قصیده خود آن قدر مسرور گردید وبخود ببالید
که کالنجر وچهارده شهر دیگر را باو برگردانید وبسیار از اشیای نفیسه وامتعه ثمینه بحضرت او هدیه فرستاد وپایه
او را از حضیض ذلت باوج عزت رسانیدند در پاداش این مکرمت شاهانه وصله خسروانه بر سپاهی
از گوهرهای گران قیمت بحضور سلطان فرستاد ورشته مسالمت ومحبت بین او وسلطان محکم شد
وسلطان پس از یعنین حکام وتنظیم وتنسیق آن سامان بغزنین برگشت همدرین سال بوجعفر علاء الدوله بن
کاکویه همدان را متصرف شد وصاحب آن کرسما الدوله ابوالحسن بن شمس الدوله دیلمی بود مستاصل گردید بطرفی
برفت پس از آن علاء الدوله بطرف دینور براند وانجا نیز فرو گرفت همدرین سال مشرف الدوله حکمران عراق
عرب وزیر خود ابوالحسن رحبی را گرفت ووزارت را بابوالقاسم حسین مغربی داد همدرین سال قاضی عبد الجبار معتزلی

ذکر وقایع سنهٔ ثلاث عشر و یورش شانزدهمین سلطان محمود غزنوی بأطراف هندوستان و تصرف سومنات

در این سال رایت سلطان محمود بعزم هندوستان عزیمت کرد و چون برحدود اعمال گردیز رسید سلطان را خبر دادند که راجهٔ هند بر عزیمت او واقف گشته و لشکرها جمع کرده و فیلان بسیار بر راه او ایستاده و عزم دارد که با او جنگ کند و او را از عبور باز دارد سلطان محمود بعزم او بجانب هندوستان حرکت کرد و ما فیلان را بخدعت گرفتار فرمود در هر جا نواب و عمال خود را بگماشت و بجرات آمد و از آنجا بیش از بیست هزار تن مردمان مختلفه بعنوان او طلب و مجاهد بعزم رکاب او گشتند بدین جمعیت و شکوه و لشکر بسیار و عدد بیشمار و طلب و مجاهد از هر کرانه و طبقات رسید چون دانست که باید یکصد فرسنگ راه در بیابان ریگ زار و دشتهای بی آب و علف طی نماید و بسا ممالک و معاصب را با خطرات بسیار بگذراند لشکریان را گفت هر که شاه را میخواهد باید سوار و پیاده و بقدر مقدور از خوردنی و توشه ای همراه بردارد و خود نیز بیست هزار شتر مهیا ساخت و بر آنها آذوقه و علوفه بار کرد و روبراه شد پس از مدتی بسپید و بلند پرانور دیده بسیاری شهر اجمیر رسید چون راجهٔ اجمیر و مردمان آنسرزمین را بهنگام چنین دشمنی قوی را بر درخانه خود دید شهر را گذارده و روبفرار گذارد سلطان محمود بی مانعی بشهر در شد ولی توانائی دست بتاراج برد و سرچه بود و نبود بباد یغما داد و خانه ها و قلعه محکمی که قلاع گوئی ستاره بود سلطان بآتش انتقام گذرده راه شهر نهاده که در آن زمان های بت کجرات بود پیش گرفت و چون راجهٔ آنجا خبر رسید بگریخت سلطان محمود آنجا را تاراج کرده بطرف سومنات که مقصد اصلی او بود روی آورد و چون بآن حدود رسید سومنات بتکدهٔ بزرگی بود که هندوان تاریخ بنای آنرا قبل از خراب کردن سلطان محمود بچهار هزار سال رسانیده بودند و آن معبد را بین معبد در هند دستان بود که از سالیان دراز سرکز پرستشگاه و معبد بزرگ اهالی هندوستان بود و برای پرستش بت سومنات که در کنار هندوان بر روی دریا بود آن بت شکسته شود آبی بمسافت نصد فرسنگ راه از جرف گل مال آورده بودند و آن آب مشهور بآب گنگ بود که تا کنون آب آن جاری و مانند ایمان بزرگ بجهت مقدس بودن آن آب از مخارج جریان آن آبرا بجاهای دور آورده غسل مینمایند از جمله هر قدر در وصف سومنات و کثرت خیرات و مبرات و نذورات و رقوفاتیکه در آن انباشته شده بود و نگاشته آید درست نخواهد بود چنانچه دو هزار قصبه و ده وقف سومنات بود و دو هزار برهمن هر پرستش آن بت قیام مینمودند و پانصد زن صاحب جمال صاحب صوت و سعید هر نوازنده آنجا بودند که نخست خدمت بت حاضر بودند و بخیر یکه بجهت زنگ ناقوس بود دو صد من از طوق خالص بود و قد بالای بت سومنات پنج ذرع که دو ذرع آن در زمین و سه ذرع آن بیرون زمین بود و سایر اثاثیه و اسباب تجانه از این مختصر که ذکر شد معلوم خواهد شد چون سلطان محمود رسید و بنگرد سومنات را گرفتست دید که از هر طرف آن بدیوارهای عظیم بلند محکم استوار کرده و در هر طرف برجها و حصارها با پاسبانان و کمینهای مسلح آراسته شده مقدم فرمود تا کالنگ داران و بیل داران رخنه بآن دیوار افکنند و طرفی از آن دیوارها از میان برداشتند دلیران بزرگ بآنجا راست کرده و بر فراز کنگره ها آمده کمینگاهان علامت کرده هر کس بالا میرفت بزمین میافتاد چنین شد روز دیگر بر بدست سپاهیان افزوده شد ولی مردان نیز هر چه بالا رفتند کشته و سرنگون شدند

روز سوم نیز بنجه رسیده و کاری از پیش نبرده بودند که دسته از زنبورگان و شاهزادگان هند رسیده و میدان کارزار گرم گردید و محمود دست از نوبش کشیده بکار جنگ پرداخت که باز مقاتلت آنها را بجه نهاده با سپاهی فراوان رسید که رعب و هراسی بلشکریان محمود مستولی شد سلطان محمود چنانچه عادت او بود که در شدت و سختی روی درگاه خداوند یگانه میآورد و پیاده شده روی بعجز و مسکنت بخاک سوده و فتح و نصرت را از ملک الملک حقیقی طلبیده و چون سر از سجده برداشت خود سوار شده ولی ناگاه اطراف دشمنان حمله درگرفته سپاه غزنین و مردم مجاهد ترکستان نیز بر سر غزت آمده حملات سخت نمودند که در حمله اول پنج هزار تن هندی بخاک هلاک افتاده و باقی رو بگریز نهادند و او گشوده سلطان محمود با سران سپاه بنگذه سومنات داخل شدند و بحیرت از عظمت و شکوه آن قبه بزرگ فرو ماندند که در آنجا پنجاه و شش ستون از سنگ مرمر شفاف بپای بود و بیشتر آنها بجواهرات گران قیمت مرصع شده بود و چون از تماشا و گردش فراغت حاصل کردند حکمرانان کالنجر و ماندن اصنم را در بر گرفته بر بتبان و سرکشیان او را صرافت و مسکنت بخاک افتاده و که از شکستن بت سلطان اگر کفاره و مبلغی پیش کش خواهد شد ملتزمین رکاب عرض آمید کردند که که اگر سلطان این وجهی که میگویند گیرد از شکستن صنم و قیمت تنه اوست سلطان گفت مقصود من بت شکنی ست نه بت فروشی است این گفت و از گرز گوپالی که در دست داشت ضربتی بکایت زد که گوشه دماغ بت شکسته بشیاد و چون از آن هم شکسته انواع جواهرات و سنگهای گران قیمت که بسبالهای فراوان هندوان ابتیاع نموده بودند آورده بدان شاه و لشکریان پیشکش نمودند برهمن بخت که مایه شکست سلطان شده و آنقدر چنین بزرگ قیمت تنه ات بود و مقدار جواهر و اشیا ثمینه که سلطان غنیمت از بنگذه سومنات بگنج آورد چندین برابر سالهای گذشته و بیشتر بیش بود با بجمله تمامی را سلطان جمع نموده و بنگذه را خراب ساخته بیرون شد پس از آن مناسبت آنکه راجه نهاوره بر سومنات بجنگ آمده بود و پس از شکست خوردن فرار نموده بود برای گوشمالی او حرکت کرد و او در قلعه بسیار حصینی پناه جسته بود و چون سلطان نزدیک شد راجه بناچار قلعه را تهی کرده بسوی دیگر گریخت سلطان قلعه را تاراج کرده و دیگر بقایا نرفت در این وقت سلطان را خبر دادند که رایهای تحت الحمایه غزنین عصیان بجرات نموده و فرزندش که بجای او سلطان محمود شده بود با بجمله گیرد و چون با سران سپاه و بزرگان درگاه مشورت بعمل کرد همه گویان و نگران از جمعیت و بهتری شمار غزنین را بیان کردند که سلطان منصرف گردید انگاه سلطان کسی را بسومنات بشلیم را بجنت بجرات نشانده و پس از یک سال و چند ماه توقف در گجرات بعزم مراجعت از غزنین از گجرات حرکت کرد و چون شنیدند که راجه اجمیر و راجه نهاوره با لشکری گران آمده بر سر راهی که بسومنات رفته بود ایستاده و گران آمدن سلطان محمود بشنیدند راه را بگرفته و بطرف مشرقی شتافتند براه افتاد و در این وقت از همراهی او همان برهمنان سومنات بودند که در پیش پیش سپاه سلطان سر فشانده و انیان ترکمانان گمشده سلطان و سپاهش را براه براهمه بیابان بیابان بی آب و علف گمشانیدند سلطان و اقوی از فریب و خدعه آنان غافل گشت و دانست راه را بغلط هدایت کرده اند بسیار متحیر شد و چاره از دست داده آنرا بسزای خویش رسانید اما چه فایده که بیشتر لشکریان و بزرگان سپاهش از شدت حرارت آفتاب و گرمای جان شکن و تشنگی هلاک گردیده و با نواع نا خوشیها گرفتار شدند چه بسا اشخاص که دوانیده شده و سر بزمین کوبیده تا بمرادند بدین قسم

بود تا عاقبت پس از آنکه شبانه روز قطره آب در تمام اردو نبود همه مردم و مرکب از پا و نفس افتاده بودند بآبی رسیده زنده شدند و بلشان آمده بغزین باز شدند همه بر بن سال ابو شجاع سلطان الدوله بن بهاء الدوله بن عضد الدوله دیلمی در عمر مبتلا و سال و خنه پای وفات کرد و ابو الفوارس قوام الدوله بن بهاء الدوله فارس و کرمان استیلا یافت و چون ابو کالیجار بن سلطان الدوله شنید که خسرو ابو الفوارس تمامت مملکت در پیش مستولی شده با و تاخت و با ابو الفوارس لشکری جمع نموده با او بجنگ آمده و استیلا یافت و ابو کالیجار مسلط گردید و در خاک اصفهان ابو زید و امر وفات کرد و در فرانسه شورش بزرگی شد که خلایق بسیار جهان از ملوک شوریدند در فرانسه سختی در خاک اسپانیا واقع شد در این سال امیر علی بن مسعود بن عبد الغفار سمنانی اغزی و محمد بن سفیان قاری در قیروان وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۴۱۶ وفوت مشرف الدوله و نشستن جلال الدوله بجایش در بغداد

در این سال ابو علی مشرف الدوله بن بهاء الدوله دیلمی پس از پنج سال تکرانی بمرض سل سائی بود گذشت و او صفاء بغداد را دید و بر گردید همه بن سنه بکاوت آماد پادشاه و امارک کرد انگستان را مستخلص شد و در انجا مانده و مردم و امارک از غیبت آن نا راضی بودند محمد انجا خاک امارک عودت کرد و محمد تهامی شاعر مشهور صاحب خسکم المنتوفی بربه جاری ؛ ماهمذه الدنیا مدا. قرار کشته گردید هم در بغداد پس از مشرف الدوله جلال الدوله بن بهاء الدوله امیر الامراء شد نیز در این سال ابو عبد الله محمد بن فضل بن محمد طائی که خواجه عبد الله انصاری هراتی مدتها در خدمت او قلمه میسنود وفات یافت و شرح حال خواجه عبد الله انصاری در مجلد سوم این همایون کتاب بر مفصل نگارش خواهد یافت همه بن سال اقاد. بالله عباسی فرزند خود ابو جعفر عبد الله را بولایت عهدی برداشت

ذکر وقایع سنه ۴۱۷ ومبدء تمین لوریش سلطان محمود بجانب هندوستان

در بنگامی که سلطان محمود غزنوی از مهمات برگشت و گرفتار گرمابی راه و مبای سیاه بود از عقب سپاهیان و ماندگان و پیادگان اتوان نرفتار و اقایع جهان که در کوهستانهای راه جای داشتند شده ما گشته یا اسیر شدند و سلطان محمود نمی توانست بجهت بجای لشکریان با عقب تعاقب کند انجمله قسم بود چنانچه نگارش شد غزنین برگشت و کینه اینجاعت را بدل گرفته اشت او این سال بجهت کینه جوئی و تلافی از ایشان طایفه با می را بآب عسه نیت بطرف هندوستان برافراشت بلشان آمده و طوایف جهان دون از رسیدن سپاه غزنین خبر نا فشده بجزایر هندوستان شتافتند سلطان محمود دون رسیده و انجا را در بای خود دیده گشتها ساخت و بدانجانب تاخت و انجا را اسیرای سختی داد و زنان و فرزندان انجا را اسیر کرد و بغزنین برگشت و دیگر بهندوستان نرفت تا در گذشت در اینجا چاییم که بنگاریم از فحوای حرکات و ورشهای سلطان محمود چنان برآید که اهم مسافرت و عمده نیتش هندوستان برای تاراج بکده ها بود و در انجا با بیه یک از روحانیان بود او را بر بهانه دخول در دین اسلام بمباحثه نیز داخت و در تمامی اسفار بش یک بن عالم اسلامی بجهت آن قوم بت پرست که بدانجا بان بدین اسلام نماند زنده نماند و تمام همش بر بودن اموال بکده هند بود چنانچه هر جا رسیده دست بتاراج برده و از کشتن و ویران ساختن و آتش زدن و اسیر کردن زنده فروگذاری نکرده چنانچه اجمال مسافرتها و یورشهای بفده گانه او نگارش یافت همه بن

سال او بکر عبدالله بن احمد بن عبدالله فقیه شافعی فقال صاحب تصنیفات کثیره وفات کرد و ابوحسن حمامی مقری عراق در گذشت

ذکر وقایع سنه ۴۱۹ و فرونی آبادی شهر غزنین

در این سال سلطان محمود غزنوی بفراغت بال و خوشی حال در غزنین بسر برد و توجه خود را بساختن بناهای رفیعه و عمارات منیعه مصروف داشت و اوقات خود را بزیادتی رونق و شکوه غزنین معروف داشت هم در این سال چهار صد و چهارده ابو محمد عاصم بن عبدالعزیز بن محمد بن عبدالله بن الصفان در روز چهارم جمادی الاول سنه مذکوره بمسند قضاوت نشست و معهذا بواسطه انکه اوقات را بغراز دین الله امور مهم را کفیف اقتدار چنین صاحب نفوذ ان گذارده بود روزها بی پریشانی گذارده و در مدت قلیلی با اهل محل مصر با نیکرفتار مسایقت همه این اوقات ابوالقاسم بن طباطبا شرف احمد بن محمد بن اسماعیل بن ابراهیم طباطبا نقیب طالبین مصر وفات کرد و ابوالفرج سپس قوام الدوله بن بهاء الدوله دیلمی و حسن صوری شاعر و استاد ابو اسحق ابراهیم بن محمد اسفرائینی ملقب برکن الدین فقیه شافعی صاحب تصنیفات بسیار وفات یافتند هم در این سال بامپراطوری قسطنطنیه [illegible] رومانوس رقم انوشته و پس از دو ماه بامپراطوری و ملکه اسوه بدل معین گردید و بعد از دو سال حکمرانی و سلطنت داشت و او یک از ملکه بامیست که در بصره و طرب و لهو و لعب شهرت یافته خود داری نداشتن

ذکر وقایع سنه ۴۲۰ و حرکت سلطان محمود غزنوی بطرف عراق عجم و استیلای او بر بلاد ری و اصفهان

در این سال سلطان محمود رایت جهانگیری بطرف عراق عجم برافراشت و بسوی ایالت ری و طبرستان و جرجان آمد و چون سالها فکر تسخیر عراق عجم را در دل داشت و مکاشان و اصفهان نیز بعد از سال پیش از فرصت استفاده از مسافرتهای منیعه دستان و خالی کردن آن بلاد از ثروت و سامان بدین جانب متوجه شده چون بکجه و دامغان رسید منوچهر بن قابوس بن وشمگیر با هدایای نفیسه و پیش کشهای فراوان بخدمت مشتاقانه و اکرامی بیایان پیوست در این وقت مجدالدوله دیلمی بسلطان محمود نامه مبنی بر شکایات از امراء و بزرگان ری و طبرستان نوشت که در ست مطیع او امر من نشیند سلطان محمود نامه او را کلیه فتح عراق عجم دانسته و با خوشوقتی بخیال خویش پنداشته لشکری بطرف ری روانه کرد چون مجدالدوله از رسیدن سپاه غزنین مستحضر شد در کمال خوشوقتی باستقبال آنان شتافت رسیدند سپاه غزنین چون مجدالدوله برسید او را گرفتار کرده و پس از اندک زمانی سلطان برسید و مجدالدوله را بطبرسید و بخشی از او مشاهرت تکرده و سلطان در قلعه کنجد او را بازداشت و فرزندان و خویشان معتمد ساخته بغزنین فرستاد و فرزند خود مسعود را بگرفتن آن نقاط روانه داشت و خزینه و ثروت مال بویه را جمع کرده روی توجه بغزنین بجانب نهاد هم در این سال منوچهر بن قابوس وشمگیر بدرگذشت و بجایش انوشیروان بن منوچهر بنشست هم در این سال ابو منصور محمد الحاکم بن سعید بن سعید الغاری قاضی القضاوت مصر رفته شده و در این وقت مصر را ابوالقاسم علی بن احمد بن عبدالرحمن بن احمد الملقب بمصر و اغزوئی گذاشت چنانچه قاضی القضاه و داعی الدعاة ثقة الدوله و امین الامنه و شرف الانام جمال الاسلام گشته همین سال زلزله بحلب و فلسطین و مدینه و مصر واقع شده

ذکر وقایع سنه ۴۲۱ و وفات سلطان محمود غزنوی و بحث نشستن سلطان محمد و مدن سلطان مسعود بغزنین

در این سال سلطان محمود غزنوی پس از سی و چهار سال سلطنت و جهان بانی بعمر شصت و یک سالگی در غزنین

وفات یافت و او را در قصر فیروزه مدفون ساختند و چگونگی این سخن بجای خود نگاشته و فرار و نوشتن الواح مقبره او خواهد نگاشت

در همین وقت سلطان محمود چنانکه نگارش رفت سلطان مسعود که پسر بزرگتر او و حکومت عراق عجم را در اصفهان بود ولی بر سبب وصیت و تعیین پسر کهتر سلطان محمد و کنایش محمد بود بر سریر سلطنت غزنین برآمد چون این خبر بسمع سلطان مسعود رسید بی توانی از جای بجنبید و از همدان بخراسان آمد و نامه بدین بنگاشت که من تا آنگاه که پدر تو داود چشم از تخت نپوشیده است بنام او خطبه میخواندم و سکه بنام او میزدم و چون او بدرود زندگانی گفت بنام خود خطبه خواندم و سکه زدم و تو را ولیعهد خود ساختم و عمه تو خاتون ترکان را بزنی بتو دادم و ولایت بزرگ را بتو سپردم و بنام تو فرمان روا شدم و تو را بر من حقی نیست و من بر تو حقی دارم و بنام خود خطبه خواندن و سکه زدن و ولایت بزرگ را از من گرفتن و بنام خود کردن بر تو روا نیست و بر من است که با تو بجنگم و ترا از تخت بزیر آر

جلد دوم امان التواریخ

چون بهرات رسید از همه جا مردم بداد خواهی از پیش تازی و تعدیات گوناگون سلجوقیان نزدش آمده سلطان مسعود
فرمان داد تا عبدالرئیس بن عبدالعزیز با سپاهی بی پایان بعزم تنبیه آنها حرکت کرد و چندین بار با آنها کارزار نمود تا کار سلجوقیان
زار گردیده بجاهای خود بازگشتند هم شنید علی تکین که حکمران ترکستان بود سر بطغیان برداشتند فرمان داد تا التون تاش
با لشکری جرار از خوارزم حرکت کرده بجانب بخارا و سمرقند شتافت او نیز علی تکین را بجای خود نشانید همدرین سال در بغداد
سپاه شورش نموده جلال الدوله از خوف جان فرار کرد و سپاهیان خانه او را غارت کردند و جلال الدوله دوباره
با قوت معتبری به بغداد آمد سران سپاهیکه سبب فتنه انگیزی بودند گرفتار ساخت و مجدداً بکار حکمرانی پرداخت
هم در این سال یوسف بن بغراخان هرون بن سلیمان پادشاه ترکستان درگذشت و عمر بن قدرخان
پسرش بجایش نشست و هم قحطی و گرانی سختی مملکت فرانسه را فرو گرفت و سپاه روس از (نوکرود) تا دامنه کوه ارال
تاخته ولی بسیاری از آنان در آنجا هلاک شدند همدر این سال ابوبکر احمد بن عبیدالله بن محمد بن اسحاق که گاهگاهی نیابت
قضاوت از جانب ابوالفتح عبدالحاکم بن سعید بن سعید الفاروقی در مصر داشت و خود قاضی دمیاط مصر بود بمصر آمد
که ماههای رجب و شعبان و رمضان را بسر برد در مصر ابراهیم اعرج دمیاطی آمده با او ادعای بیست و هفت دینار
کرد و او ناچار در مجلس قاضی القضاة ابوالفتح عبدالحاکم قسم خورد و پس از این بقضاوت (تنیس) مصر در سال چهارصد
و بیست و چهار برقرار شد

ذکر وقایع سنه ۱۰۲۴ و حرکت سلطان مسعود بهندوستان

در این سال سلطان مسعود غزنوی از غزنین رایت جهانگیری بطرف هندوستان برافراشت و سپاهی
کینه جوی بعزم فتح بلاد من راه پیشاور و کشمیر همراه برداشت چون بقلعه های حصین و برج و باروهای متین رسید
همت بر فتح آنها برگزید ولی اوضاع قحطی و ناخوشی و تنگی آذوقه و نبودن علوفه او را ناچار ساخت که عودت بغزنین
نمود در این وقت شنید حکمران ساوه شهریوش در ساوه و قم و آنسامان سر بطغیان و زیردست آزاری و تاراج
کردن حجاج و غیره برداشته سلطان مسعود سپاهی بفرستاد تا او را گرفتار کرده در قلعه ساوه او را بدار آویختند
و شر او را تمام کردند هم گویند در این سال احمد بن حسن میمندی وزیر سلطان محمود و سلطان مسعود وفات
یافت و شرح حال او در جلد سوم این همایون کتاب نگارش خواهد رفت در این سال قاضی ابن سماک وفات یافت

ذکر وقایع سنه ۴۲۵ و حرکت سلطان مسعود بطرف طبرستان و جرجان و جنگ با سلجوقیان

در این سال سلطان مسعود بعزم خراسان حرکت نمود و طبرستان و جرجان را تحت انتظام آورد و تصرف
کامل کرد چون به نیشابور رسید باز متظلمین زبان باز و شکایت از سلجوقیان نمودند که این طایفه یا بنی از نهب اموال
و سلب مال در هر جا کوتاهی نکنند سلطان مسعود فرمان داد تا حسین بن میکائیل و بکتغدی بسرداری گروهی از سپاه
راه آنان گرفت سلجوقیان از در ضراعت و مسکنت پیش آمدند که ما را هوای ملک گیری و غارتگری بر سر نبوده
تنها قطعه زمینی را میخواهیم که در موسم ییلاق و قشلاق و علف چرانی ما را کافی باشد و ما سر در کمند اطاعت و فرمانبرداری
سلطان خواهیم گذاشت (بکتغدی) سرکرده سپاه غزنین آنان را جوابی بصواب نداد و گفت کس نزد سلطان مسعود

فرستاده و از او نامه آورید تا من دست از محاربت و مقاتلت شما بردارم والا میان من و شما سایکی بحر شمشیر خونریز خواهد بود بگمان سلجوقی بن بیگناب مداراه و خیانت روی آنان بود و سپاه غزنین را بیگناب و گزیده آورده و غافل خود را گرفتار محنت دیده و متواری بیابان شدند سپاه غزنین بخیه چاره و آن تنهایی آن تعنا نمودند سلجوقیان رفته تمامی راه ها را گرفته بودند و بنگاه بازگشت بر سپاه غزنین تافته و دو شبانه روز با آنها بجنگیدند تا سپاه غزنین را منهزم ساختند و حسین بن مسکان را کشته اسارت داده شد و تعقیب تا هجده فرسخی آن معرکه جان بدر برده و بیشاور خبر آمدن سپاه را به سلطان مسعود رسانید همین سال بدران بن معلم حکمران ضیمین مرد و قراوش بجایش نشست نیز اهوریکه از مردم ساکس بود و مملکت نساوه را تازه شده و از انتقال آنجال طبقه پادشاهان اتابکیان از او برقرار و سلسله نسبشان باو پیوسته و همین سال شیخ ابوالحسن خرقانی وفات یافت

ذکر وقایع سنه ۴۲۶ و سرکشی احمد بن نیالتکین در هندوستان

سلطان مسعود غزنوی در این سال در فکر چاره را فکندن ریشه فساد سلجوقیان بود که از هندوستان خبر رسید که احمد پسر نیالتکین در هند سر طغیان برداشته و مخالفت را فراشته سلطان مسعود حسنک نامور بسرداری حاجی سنگله که بهندو بود بهندوستان روانه ساخت و آن سردار در جنگ با احمد بی سر شد چون خبر کشته شدن حاجی سنگله و پراکنده شدن سپاه سلطان مسعود رسید تولک بن حسین را بسرداری فوجی رزم جو برگزید و او را مامور جنگ احمد کرد تولک راه هندوستان گرفت و با احمد جنگی سخت نمود و احمد شکست خورده روبفرار نهاد و خود را باب سند رسانید و چون خواست از آب گذرد غرق شد و مرده او را از آب گرفتند و سرش از تن جدا ساختند و تولک روانه درگاه سلطان مسعود گردید و قرین اعزاز شد در این سال سلطان مسعود فرمان داد تا مقصری رفیع و کاخی میمنت بنیاد و در آن انواع نقوش و تزیینات بدیعه و تختی مرصع با حجر اکلیل در صدر آن بنهند که از سقف طاق بنجری از طلا آن تاجرا بیاویزند و سایر تجملات را مهیا نمایند همین سال در بغداد اداء اول و او ابش دست بتعدی دراز و زبان بیاوه گوئی و فحش سنتی باز کردند و خلیفه و عمال او را در دفع آنها عاجز گشته و اعراب از بیرون دست بتاراج برده سرحه پاشیدند باقی گذاشته همین سال احمد بن کلیب شاعر اعشی اسلم بن احمد بن سعید که ولی مانند او در نوعی سیاه و است باک شد و این سه شاعر از اهل زبان و لسنت

ذکر وقایع سنه ۴۲۱ و وفات الظاهر لاعزاز دین الله علوی خلیفه مصر و نشستن ابی تمیم مستنصر بالله علوی بجای خلافت مصر

در این سال الظاهر لاعزاز دین الله علوی فاطمی خلیفه مصر پس از پانزده سال و نه ماه چند روز خلافت بعمر سی و سه سالگی در شب یکشنبه نیمه شعبان ۴۲۷ هجری وفات یافت و پسرش ابی تمیم معد که پس هفت سالگی بود بخلافت برداشته شد و ملقب بالمستنصر بالله شد و مستنصر مادرش جاریه سیاه بود و الظاهر او را از ابو سعید سهل بن مروان شوشتری خریده بود و در این وقت وزارت با احمد بن علی که از نکفات وزرا محسوب است میبود و همین سال چون بنای کاخ شاهانه در غزنین باتمام رسیده بود سلطان مسعود غزنوی جشن خسروانه گرفت و لباسهای گوهرنگین پوشید

واز اطراف واکناف بزرگان را حاضر ساخت و برفراز تخت رفته و سر بر زیر تاج آنچه شده فرو برد که هر کس از دور مسلمات یکان
برسر است زیرا آن تاج پیشانی او را فرو گرفته بود و آنگاه نه و سیم و جواهر گوناگون بصناید حضرت و عمارید دولت بخشید و سپاهی
آراسته با فرزند خویش مودود بطرف بلخ فرستاد که آنجا را از دست سلجوقیان محفوظ دارد و خود با سپاهی آراسته بطرف هندوستان
حرکت آمد و قلعه های بسیار متین که در زمان سلطان محمود گشوده و نشده بود مانند قلعه هانسی و قلعه سونپت را گشاده و
بهر جائی برقرار نموده و از آنجا عازم آمد که خبر رسید که خلف ملک سلجوقی بطرف بلخ تاخته و مودود تاب او نیاورده هزیمت
گردیده و بغزنین آمده است و سایر سلجوقیان بطرف خراسان شتافته و سر بر آورده اند سلطان مسعود فرزند خود را
فرمانگذار لاهور نموده و ایاز را نایب او قرار داده و خود بطرف غزنین حرکت آمد همین سال کانوت اعظم پادشاه گلستان
دوا غارک و زوژ وفات یافت و این اول پادشاهی بوده که در فرنگستان سکه بنام خود زده تا آنوقت در فرنگستان پول و پیه
مسکوک نبوده بلکه بسنجش طلا و نقره میشده و پس از فوت کانوت مملکت زوژ از تخت تابعیت انوف بیرون شده نیز فوت
سال ابو اسحق شیخ احمد بن محمد بن ابراهیم ثعلبی ثعالبی صاحب التفاسیر عرایس و مختصر اخبار انبیاء و وافع بن حسین معن
شاعر وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۴۲۲ و محاربت سلطان مسعود غزنوی با مردم ترکستان و ترکتازی چغربک سلجوقی در بلاد افغانستان

در این سال سلطان مسعود غزنوی آبستک کوشمالی بزرگان ترکستان چند از غزنین بیرون زد سپاهیان سپاه و
برگزیدگان بارگاه را بعرض رسانیدند که قوت و اقتدار سلجوقیان و دست اندازی و ترکتازی آنان در ترکستان
و خراسان و افغانستان روز بروز در ازدیاد است بنحوی که بایستی آنها را بداخت و بیش کار سر کشان بر دولت
سلطان مسعود گفت کار سلجوقیان چندان اهمیت ندارد چون فساد و اخلاق از کار سرکشان ترکستان حاصل آید کار آنها
کسره و عنایم آنگاه بعزم ترکستان از آب گذشته اسبانیکه در دو بودن سلطان مسعود اسب بغنیمان برافراشته بودند
محض رسیدن کوکبه او بر تنی سه اجلاف داده و آنها را بمعنی راه فرار گرفتند سلطان مسعود با آمی و فراغت به
تنظیم امور پرداخت که خبر رسید که چغربک سلجوقی از سرحد آمنک بلخ نموده و حکمران آنجا احمد بن عبد الصمد در صدد
فرار است سلطان مسعود ناچار عودت کرده به بلخ آمد و چون چغربک باز آمدن سلطان مسعود خبر یافت راه کج
کرده بطرف غزنین تاخت و آنچه یافت از شتران و دواب و پایان و اموال مردم غزنین بغنیمت نموده بجانبی بیرون شتافت
سلطان مسعود چون خبر گرفت بطرف او در حرکت آمد و چغربک بطرف مرو کرخت سلطان مسعود فرزند خود
مودود را بتعاقب آنها شتافت و دو سه جا بر سر یافت ولی اثری از آنها نیافت در این چند روز رسول و ایلچی
از طرف چغربک آمده که چغربک بسیار آشتی است که سلطان مجازی مرحمت نماید که مردان و زنان و چهارپایان
ما سکنا نمانده و ما قبل از چهار سال به تبعیدی معروض داشتیم و او نگذاشت عراقین تابع سلطان شود
و اگر چنین مرحمتی بشود ما همگی بنده وار سر اطاعت خم نهاده و در خدمت سلطان کمر خدمتگذاری میان بسته بارنی
چاکری نجنبانیم سلطان مسعود خواهشات آنرا بپذیرفت و بر بنای آن که ایلچی نام داشت پیام فرستاد

وقایع جهان و جهانیان

که اینجا رصورت نبندد بشرط آنکه گروگانی نزد یکدیگر نهند خویش محکم بثبوت عهد نهادند و معاهدت نزدیک بقرار رسید و پیغامبر قول کرده عقد مصالحت با یکدیگر بسته شد ولی سلجوقیان بدین پوشیده رسالت استوار کردند و بزودی عقد مخالفت را دوباره شکستند

ابالجیوش سلطان مسعود از طرف هرات راه طوس پیش گرفت که خبر رسید یکدسته از سلجوقیان و نهاد سپاه غزنین را تاراج نموده سلطان لشکر را بگرد آورده و اتحاد ثقافت نموده و گرفتار کرده هرچه بدست آمده سر برداشت: سرهای اینها را نزد پیغمبر فرستاد که هرکس عهد نشکند و همچنین ثابت نباشد این سزای اوست پیغمبر بجواب سلطان پیام داد که این بگسان را نمانده و ما خود را آنها نیازیم و چنین شب شد که بیغمبر علی خود رسیدند و چون بجوالی طوس (مشهد) رسید مانده دسته دیگر از سلجوقیان او برخورده نامبرده بدان مشغول شدند و آنها را نابود ساخت و در آنجا کار بمک شناسان برداخت که سلجوقیان راه مخالفت گرفته و با غزنویان طریق مخالفت پیموده و آنها را سزای سخت بداد و آنگاه از طوس بنیشابور آمد و حل اقامت بواسطه بسیدن زمستان افکند همه این سال شیخ الرئیس ابوعلی سینای لجنی در همدان وفات کرد و شرح حال بتفصیل بزرگ مفصل در جلد سوم این کتاب نگارش خواهد یافت هم در این سال ابوالقاسم بن حسین بن مکرم حکمران عمان و ابوتمیم احمد بن محمد بن احمد سرخسی وفات یافتند

ذکر وقایع سنهٔ ۴۲۹ وعقد معاهدت بین خلیفهٔ مصر و امپراطور روم

در این سال المستنصر بالله خلیفهٔ مصر با امپراطور روم عقد مصالحت و مسالمت بست که امپراطور بلاد اسلامی احدی باجحوم ننماید و بین واسطه اندکی اطراف شامات روی بآبادی نهاد همه این سال قوت و اقتدار سلجوقیان رو بازدیاد گذارد و ستاره اقبال غزنویان رو بهبوط نهاد و هم ابومنصور عبدالملک بن محمد بن اسماعیل ثعالبی نیشابوری صاحب تتمه الدهر و سایر وفات وفات یافت

ذکر وقایع سنهٔ ۴۳۰ وجنگهای متعدده سلطان مسعود غزنوی با سلجوقیان

در این سال سلطان مسعود غزنوی بجهت رفع فتنه و شورش واقعات سلجوقیان و همدستی آنان با سپاهی بسیار و فیلان کوه پیکر از غزنین بیرون زد و بطرف محلات سلجوقیان شتافت سلجوقیان بعادت دیرینه بهر جا که متعدد بتحریش سپاه غزنین میرسیدند آنجا را خالی کرده بجای دیگر نقل مکان میکردند و تقریبا بهمین سال سلطان مسعود به بغاوت آنها پرداخت و کاری نساخت و بشیر از سران سپاه و بزرگان در کاهش در راه دورنگی و نفاق سگر فشده عاقبت سلطان مسعود کاری از پیش نبرده بغزنین برگشت و بشیر کسانیکه سبب انهزام سپاه غزنین را فراهم نموده بودند بسزا رسانید همه این سال ابوعلی حسین رحبی که مدتها وزارت دلیمیان را کرده بود و ابوالفتح حسن بن جعفر علوی امیر مکه و ابونعیم احمد بن عبدالله حافظ اصفهانی و فضل بن منصور بن طریف فارقی شاعر وفات یافتند

ذکر وقایع سنهٔ ۴۳۱

در این سال سلطان مسعود غزنوی بازه بعتبیه سپاه و تمییز بنه و ذخایر پرداخت و خود را بجهت جنگ با سلجوقیان مهیا ساخت و از غزنین آهنگ پیکار نمود و چون بمقابلت و مقاتلت سلجوقیان شتافت جنگهای هولناکی نمود و سلجوقیان نبای جنگ و گریز را نهاده و عاقبت از چهار طرف سلجوقیان قبای صولت بهادرانه گذارده سلطان

مسعود حملات آنها را رد کرد ولی در این بین گذشته از سپاه سلطان از میدان معرکه سر برتافتند و بسوی دشمن شتافتند
سلطان با تصور این حال پریشان پای ثباتش در جنگ نلغزید و مردانه میکوشید و میجنگید و بسیاری از جنگاوران را میکشتند
دسته دیگر از سپاهیان دست بجنگ بردند و روی بلغزگذارند و میدان را از سپاه سلطان خالی گذارند غلامی ثبات بخرج
سلطان مسعود نماند ناچار هزیمت یافت و روی بمعرکه برتافت و بجانب غزنین بشتافت و تمامی اردوات جنگ
و مهمات حرب قسمت سلجوقیان گردید سلطان مسعود با جمعی شکسته و دلهای خسته بغزنین رسید و در آنجا خبر تاخت
حاجب بشیانی و علی دایه و کمتغدی و سایر سرداران نامی که باعث سخت و بدنامی شده بودند گرفت و در قلعهٔ مندیش
فرستاده محبوس ساخت و برای جبران این شکست تدبیر چنین دید که هندوستان را بهندوستان رفته آسایش نماید و
سپاه و گنجی فراهم آورد و بعد از آن بجنگ سلجوقیان آید فرزند خود مودود و ابو نصر احمد بن محمد وزیر را بجانب بلخ روانه ساخت
و خود با برادر مکرم خویش محمد و پسران او احمد و عبد الرحمن و عبد الرحیم و تمامی دفاین و خزاین را بهندوستان میش
گرفت و فرمانداد فرزند دیگرش مجدود از لاهور با دو هزار سوار بخلجستان برود تا آنجا مانده کمکی کند و شاهزاده ایزد
یار را مامور محافظت غزنین کرد و چون طی طریق کرده بآب سند رسید و منهیر خزاین او را بطرف آب بورک نوشتگین
یعنی دیگر بطمع یغما کردن خزینه روی از او برتافتند و خزینه را شکسته دست بتاراج بردند و بطرف محمد کهول دویده
او را بسلطنت برداشتند و سلطان مسعود آگر فته قید ساختند و فرزند محمد نابینا و فرزند محمد چون چشم نداشت سلطنت
بفرزند خود احمد واگذاشت و سلطان مسعود گفت کدام قلعه مایل که در بندباشی سلطان مسعود قلعه برای اختیار کرده چون
خواست روانه شود از محمد کهول و بهبی خواست محمد بسلطان مسعود پیغام داد سلطان مسعود بگریه آمد گفت رنده شده
صاحب سه هزار مرد سپاهی دارد و سپهر دوار هر دم و امروز عالم را بخاک کشیده ولی آورنده را بچند دم چون قلت مال را داده مخلصت
کشیده و هزاران دینار از خود افشانده کرد و بسلطان مسعود داد و فتح این خونی بعد از زمان مودود بن مسعود عایدش گردید
هم در این سال ابو نگلنجار بر بصره استیلا یافت و شبیب بن واثاب انگیزی لشکران رفته و سروج و حران و ابو نصر و سکان
کاتب انشای سلطان مسعود و ابو القاسم حسن بن احمد عنصری شاعر دربار سلطان وفات یافتند و شرح حال
عنصری و اشعار او در جلد چهارم این کتاب با بیان [illegible] منضبط محاسن خواهد شد

ملوک سلجوقیان که آثار ایشان تا بغیه نیز لویند و در خراسان و افغانستان و عراق عجم و عرب سلطنت کرده اند با پرده دین بود و اندومدت سلطنتشان مصد و شصت و چهار سال و شمه است که ابتدایش از چهارصد و سی دو بود ذکر وقایع سنه ۴۳۲ و گرفتار و کشته شدن سلطان مسعود غزنوی و جلوس مودود بن مسعود با عم خود محمد کهول و کشته شدن محمد و اولاد او و ظهور سلجوقیان و سلطنت طغرل بیک

در این سال چون سلطان مسعود غزنوی گرفتار گردید و در قلعه کیدی با بنان و فرزندان محبوس شد آفتاب اقبالش
قرین زوال آمد و سلطنت بر برادرش محمد نابینا منتقل شد و محمد بمناسبت آنکه نابینا شده بود سلطنت را به پسر خود

احمد داد و چون چندی گذشت روزی احمد که دماغش معتوش و محظوظ بود با پسر یوسف سبکتگین و پسر علی خویشاوند بدون قلعه
زد سلطان مسعود رفته او را بکشتند و مدت سلطنت سلطان مسعود که نه سال و یازده ماه بود منقضی گردید و محمد مکحول چون از
کشته شدن برادر خبر یافت به برادرزاده خود مودود بن مسعود نامه نگاشت که قلعه دار سلطان مسعود بدون رضایت من
بوده و فلان اشخاص خون مرا بر ان خود مسعود را کشتند مودود پس از شنیدن خبر از بلخ متوجه غزنین شد و محمد مکحول نیز از سند
بطرف غزنین آمد هر دو سپاه را دیده و خون جمعی را ریخته عاقبت مودود غالب گردید و محمد مکحول و پسرش احمد
و عبد الرحمن و نوشتکین لختی و پسر علی خویشاوند را بدست آورده سر از تن برداشت و این موضع را فرامذ و ماتراتی
و عمارتی بنیاد کردند و فتح آباد نام نهادند و این وقت سلجوقیان بریاست چغربیک و طغرل بیک در خراسان کار و بار
قوت گرفت و چنانکه کارشان شد بالاگفته سلطان مسعود با ایشان معاهدت کرده بود امان شهد سکنی کرده ملاد
خراسان را بباد غارت داده مدد رجا لشهر های خراسان استیلا یافتند و سلطان مسعود چنانچه نگارش شد
از آنها شکست خورده خواست بهندوستان رفته تلافی نماید و شورشی آورده کار را بکام آرد که خود دگر نیامد و کشته
شد و طغرل بیک پس از کشته شدن سلطان مسعود و بهم افتادن محمد مکحول و مودود بفراغت بال خراسان و طبرستان
و جرجان را متصرف گردید و تخت سلطنت برآمد و در هر جا خطبه بنام او خواندند در همین سال مظفر محمد بن حسن ابن احمد مروزی وفات یافت

ذکر وقایع سنه ۴۳۲ و عزیمت سلطان مودود بکجنب برادر مجدود و فوت مجدود در لاهور

چون سلطان مودود بن سلطان مسعود از کار انتقام کشندگان پدر فراغت حاصل کرد بتخت سلطنت برآمد
و مردم بحسن تربیت و تمشیت او قیام و اقدام نمودند سلطان مودود منصب وزارت را بابو نصر محمد بن احمد عبد الصمد
ارزانی داشت اتفاقا بفکر برادر خود مجدود که سلطان مسعود او را حکمران ملتان نموده بود افتاد و مجدود چون خبر قتل پدر و نشستن
برادر را بتخت سلطنت غزنین شنید سخت برآشفت و خود را مالک ملک و مستحق سلطنت دانست سلطان
مودود دانست که مجدود از پای ننشیند تا دست و گریبان نگردد و صلاح در آن دید که تا او از جای نجنبیده لشکری
بهندوستان فرستد و خاطر از خود غذا و آسوده دارد بدین خیال سپاهی فراوان بدفع مجدود نامزد کرد مجدود خود
در آن وقت به تعبیه سپاه و تهیه نبرد و حرکاوه پرداخته عازم گرفتن دهلی بود که خبر جنبش سپاه سلطان مودود را شنید
ترک دهلی نموده بسوی لاهور شتافت و در آنجا مراسم عید اضحی را بجای آورد در روز سوم مجدود در اردوگاه مرده یافتند
و معلوم نشد که بچه مرض هلاک شد پس از فوت مجدود بدون تولید فتنه و فسادی ممالک متعلقه بمجدود متعلق بسلطان
مودود گردید و مملکتی وسیع را اقتناص شد همدرین سال بوجعفر بن سهلویار معروف بکاکویه ملقب بعلاء الدوله
درگذشت و پسرش ظهیر الدوله ابو منصور فرامرز در اصفهان بجایش نشست و گرشاسب بن علاء الدوله پسر دیگر علاء الدوله
همدان را متصرف شد همدرین سال بکالنجار عمان را متصرف شد و ابو منصور بهرام ملقب بعادل وزیر ابو کالنجار در آنجا
بر اریکه سلطنت نشسته بود بقتل رسید و در تبریز زلزله شد

ذکر وقایع سنه ۴۳۳ و ظهور سیلمن نامی بسم الحاکم بامر الله و اقرار می او و اتباعش

در این سال در مصر شخصی بسم سلیمن ظهور کرد و دعوی نبوتی به الحاکم بامر الله داشت و گفت من الحاکم بامر الله مهتم

دوباره رجعت باخوت کرده از ملتقی امنوه دوداو گرفته شده و چون المستظهر بالله با سپاه گران دنبال او نهاده و قصد حرکت خالی بود از قصد هجوم
او آمده در روز نخستین ولی عساکر مصری و او را گرفتار ساخته و گردنش بضرب نشده و فتنه او از نشستن او و انتباه او از نو برانداخته شد
همین سال سلطان طغرل بیک سلجوقی خواهر خود را بحرم حضرت شاه ملک بود و او خواهر زاده اسماعیل بن
علیتاش گرفته بود و از قبل سلطان مسعود حکمران بود و این وقت سلطان بود و او را بسبب کشان ترکستان فرج مسالمت و
مصالحت انگلنده و چون آن نیز از قوت و شوکت طغرل بیک سلجوقی هراسیده بود دست اتحاد و متابعت سلطان مودود
داده و باب مودت و محبت گشاده نیز در این سال شیخ ابو سهل ابراهیم بن شاذان کازرونی وفات یافت

ذکر وقایع سنه ۴۳۳ و جنگ سباطیان مودود با طغرل بیک سلجوقی و شکست غزنویان و باز جناب غزنویان و شکست سلجوقیان

در این سال سلطان مودود ابن سلطان محمود غزنوی نامه از انتظام مملکت آسوده ساخت و بتعبیه سپاه گشنه خواه و تجهیز
خیل و خرگاه پرداخت که بخراسان عزیمت نماید و با سلجوقیان نخوه و بازوی در جنگ کشاید چون کار لشکریان انجام یافت حاجب
را فرمان داد تا با آن قشون بطرف خراسان شتافت چون طغرل بیک سلجوقی از جنبش سپاه غزنین آگاهی یافت امیر اسلان
را استقبالش روانه ساخت و جنگ سختی واقع گردید که بسی مرد و مرکب در خاک و خون خاصیده و خاقت نیم فیروزی به پرچم
سلجوقیان وزیده و غزنویان راه گریز گرفتند و بغزنین رسیدند که ناگاه خبر سلطان مودود رسید که دسته سلجوقیان بطرف
گرمسرات قصد بار رسیده اند سلطان مودود سپاهی بجانب آنان فرستاد که سلجوقیان را شکست داده و کمندسیری کرفتار
ساخته در این میدان غزنویان توانائی نموده و سلجوقیان شجاعت و دلاوری خود را آشکار کرده اند که از یکسو خبر شتابان ابو علی غزنوی
رسید سلطان مودود لشکری به تعقیب آن نامزد و او پس از تلاف نفوس بسیار گرفتار کرده و امیان برداشته که از طرفی دیگر
خبر رسید که رای راجه دیلی با یکان همسایه گان با جوق متحده نموده با سپاهی فراوان بجانب اندرون و سخرهای اهالی و نهایر
و نگرکوت را مسخر کرده و نواب سلطان مودود از اندرون و آنگاه بطرف لاهور آمده و لشکر را مجاصرت موده است ولی منتظر
و پاسبانان شهر را محافظت کرده و از دست نداده و رای باز گشته سرهای متصرفه آباد نموده و در هر جا بکنده و باز نواحی را
کرده و نذورات و تر فیات برآنجا افزوده سلطان مودود چون این وقایع را شنید در صدد فرستادن سپاهی بسیار
و سرداری نامدار برآمد که خبر رسید رایکان بجانب متفق شده با پنج هزار سوار و هشتاد و پنج هزار پیاده بطرف او مو
آمده که لشکر را نیز مسخر کنند سلطان مودود بجانبی سپاه لایق حرکت داد و متعاقب آنها نامزد فرستاده و آنها را
را از حدود هند بیرون نجات داد که سال بپایان آمد و موسم برسات هند رسید همین سال از جانب القائم
عباسی خلیفه بغداد خلعت و علم بجهت معزالدوله دیلمی بغداد رسید و خطبه خلیفه عباسیه را قطع کرد

ذکر وقایع سنه ۴۳۴ و مواصلت مودود غزنوی با طغرل بیک سلجوقی

در این سال سلطان مودود در سدد آن شد که بوسیله مواصلت شاه توانا کار مخاصمت با سلجوقیان را مبدل
بمصالحت نماید از این روی در تهیه آن برآمد و با طغرل بیک پیوند نمود ولی این مواصلت نیز چنانچه از حال سلطان
مودود فایده نبخشید و از خشونت و تعدی سلجوقیان کاسته نشد لیکن سلجوقیان توجه بملک گیری و کشور کشائی بر اطراف

ارزن و عراق عجم و عراق عرب موده چنانچه بازنگ وقتی تا بغداد پیش رفته شد و دختر خلیفه را بعقد ازدواج درآورد و سلطنت و حکمرانی بغداد را صاحب شد و طغرل بیک بن میکائیل افغانستان کمتر متوجه گشت همدرین سال ابوکالنجار در تاوه شیراز قلعه بمسافت دوازده فرسنگ از ری بارتفاع هشت ذرع ساخت و یازده دروازه بر آن گذاشت همدرین سال سید مرتضی برادر سید رضی وفات شد و عدنان بن رضی پسر برادرش نقیب علویین شد و قاضی ابوعبدالله حسین بصری و ابوالحسین محمد بن علی البصری معتزلی و قاسم بن غالب لغوی وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۴۳۳ و واقعه حلب و صلح بین مصر و حلب

همدرین سال رای المستنصر بالله عباسی خلیفه مصر مشغله حلب روی کار آمد حلب را معزالدوله داشت و مدتها علم خودسری و استقلال برافراشت و اقدام بامر خلیفه بغداد و قشونی بسرداری ناصرالدوله بن ابی الهیجا بسرکوبی معزالدوله فرستاد و مستنصر نیز چون حلب از ممالک ذیشوکت است قشونی از مصر فرستاد و عساکر مصری غلبه جسته و غالبا عقد مسالمت و مصالحت بسته شد و تمامی طغرل بیک برای گرفتن همدان برادر خود ابراهیم ینال را تحریک داد و او کرشاسب بن علاءالدوله بن کاکویه حکمران همدان را مخذول ساخت و بحکمرانی آنشهر پرداخت نیز شهر بلخ را که تا این سال غزنویان محفوظ داشته بودند جنگ سلجوقی فرو گرفت و مردم بلخ امان یافتند بعد عبدالله بن یوسف جوینی مدرس امام الحرمین و احمد بن یوسف انصاری رفته مشغول و فرائض ایجاد و مدرسه نیشابور بجهت فقرا کرده بمشتهای حسنکی روستای بازنگ اسباب فرستاد

ذکر وقایع سنه ۴۳۴ و تمادی سلطان مودود برای جنگ با سلجوقیان

در این سال سلطان مودود بن سلطان مسعود غزنوی با روسای ترکستان باب رسل و رسایل گشاده و از یورشهای سلجوقیان و سفاکی و بیباکی آنان اخبار اندرزها داد که اینها چون قوت گیرند کسی و ملکی باقی نگذارند و همه را از ریشه حیات و استقلال برآرند بنابر این باید آماده کار و مهیای کارزار باشید و خود نیز بهته برآمد و لشکرات هندوستان را تحت انتظام آورد و بتعبیه سپاه و تجهیز نه هنرگاه پرداخت و خود را بجنگ طغرل بیک سلجوقی مهیا ساخت همدرین سال ابوعلی خان محمد بن قدرخان یوسف و برادرش شمس الملک نصر قدرخان مسمی بارسلان خان و شمس الملک عثمان خان ابوالمحامد ابراهیم نصر الملک خان از ستر قند از جای حرکت کرده و بلاد آنان استیلا یافت همه از بغداد و مخطبه و سکه بنام سلطان زنگ گردید و جمعی کشته شدند و همدرین سال عبدالواحد بن محمد شاعر معتزلی و ابونصر شاپور بن اردشیر منجم شاعر درگذشتند

ذکر وقایع سنه ۴۳۵ و وفات ابوکالنجار دیلمی و استیلای پسرش ملک رحیم در بغداد

در این سال ابوکالنجار مرزبان بن سلطان الدوله بن بهاءالدوله دیلمی پس از حبس سال و دو ماه حکمرانی عراق بعد جمال سالکی درگذشت و ترکی خاتون و خانه اورا بداد تاراج دادند و پسرش ملک رحیم ابونصر خسرو فیروز بجای پدر نشست و پسر دیگرش ابومنصور فلاستون بشیراز مسلط گردید و ملک رحیم لشکر بشیراز فرستاد و برادر را مقید ساخت و چون ابراهیم برادر طغرل بیک خبر یافت بکمک رفت همدان را گرفت و کرشاسب بن علاءالدوله حکمران همدان مغلوب او شد و بغداد را گذاشت به ملک رحیم پیوست همدرین سال محمد بن محمد بن جیلان برادر ابوسعید ابوالخیر وفات یافتند

در دو جلد جوهر شرح حال او بسعد مفصل نگارش خواهد یافت

ذکر وقایع سنه ۴۳۲ و وفات سلطان محمود غزنوی و بتخت برآمدن مسعود بن محمود و خلع او و بتخت نشستن علی بن مسعود بتخت سلطنت غزنین و تعمیر مستضربالله علوی در مصر

در این سال ابوالفتح سلطان محمود بن سلطان مسعود غزنوی چون از جمع سپاه و حشم اسلوب و خرگاه خاطر آسوده ساخت و برای رزم با جغرل بیک سلجوقی با بزرگان ترکستان طرح آویزش انداخت مقدم عبدالرزاق پسر را با لشکری بدفع جغرل سیستان و ستاد تا آن سپهر را از تصرف سلجوقیان بیرون آرد و عبدالرزاق میمندی پس از فتح مستوفی برسند وزارت دولت متمکن بود و کفایتی بسزا داشت و با منصب وزارت، ریاست لشکر را هم داشت چنانکه با سلطان محمود با سپاهی بی پایان از دولت جانب قراوان از غزنین بیرون زد و چون بیک منزل رسید و بمود گرفتار تب شد ناچار فتح عزیمت کرد و بغزنین بازگشت و در بیست و هفتم رجب امسال پس از یکسال و دو ماه سلطنت بعزیمت و نعمانی درگذشت در ایام دولت با اهتمام علی ربیع گرفته سلطان محمود که نامش مسعود و مرد کوچک چهار ساله بود بتخت سلطنت بنشاندند و چون بازرگانان غلبوس مسعود را خبر یافت از سلطنت او سر برتافت و من او و علی منافقت شد و سایر بزرگان با لشکریان بعداوت شدند و مسعود را خلع کردند و علی بن مسعود برادر محمود را بتخت سلطنت برآوردند و چون بازیکه جهانبانی در غزنین متمکن شد و ملقب بمعزالدوله گشت در این وقت علی بن ربیع برخی از سران سپاه را با خود یار کرده و دشمنی از میان برداشته همه سلطنتی را داشته و بطرف هندوستان گریخت و در طمطان استیلا یافت و علی بن مسعود زن برادر خود سلطان محمود را که دختر جغربیک سلجوقی بود بخانه خود ساخت و برادران خود مردان شاه و ابرزدیار شاه را که در قلعه نای غزنین محمود در حبس بود بند آزاد ساخت و بغزنین آورده با انواع اشفاقات نوازش و سالاران بزرگان درگاه و سرکردگان سپاه و بخشش و خزانه و انعامات وافره مستمال ساخت همین سال المستضر بالله علوی خلیفه مصر از خزینه خاصه خویش در مصر طرح بناهای جمیله و عمارات رفیعه بجهت و مسجد جامع عمرانها العاص را مذهب آورد و مسجدی از چوب گزین قیمت که قوائم آن از چوب صندل بود بجهت جامع عمر بساخت و منابر بس رفیع بپرداخت همین سال ابراهیم ینال سلجوقی در همدان سر بعصیان برداشت و طغرل بیک بعزم تنبیه او از خراسان راست عزیمت بجانب همدان برافراشت و جنگی صعب میانشان واقع گردید و ابراهیم منهزم و دستگیر شد و طغرل بیک او را ببخشید همین سال بسا سپهری از بزرگان در بغداد کار بشاه بگفت و نواحی بغداد را متصرف شدند و در بغداد بین مسلمانان با هم شیعه و سنی نزاع شد و جمعی کثیر ز هر دو طایفه بقتل رسیدند همین سال ابو نصر ابن ماکولا وزیر القائم بامرالله عباسی دختر خود را بحباله نکاح طغرل بیک درآورد و چون طغرل بیک بعزم تنبیه ابراهیم ینال بهمدان آمد ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن قشیری را بسفارت نزد القائم بامرالله عباسی بخلافت فرستاد

ذکر وقایع سنه ۴۳۳ و آمدن سلطان عبدالرشید بغزنین و فرار سلطان علی و بتخت برآمدن عبدالرشید

چون عبدالرزاق بن احمد میمندی چنانچه تحریر یافت بغزنه رسید با سلجوقیان عازم سیستان شد و در اثنای راه وفات سلطان محمود خبر داده شد بطرف قلعه کالنجر رفت و عبدالرشید بن سلطان مسعود که در آن قلعه بحکم سلطان محمود محبوس بود بیرون آورد بجانب ابیورد و عبدالرشید بن التونتاش و نوشتگین دشمنان بتخت و کوه آن عبد

الرشید مراسلاتی نگاشت و امان و دلگیران با پیغام خود جهز کرد و آنگاه عبدالرشید را با کوکبه شاهانه بغزنین ورود داد و چون سلطان
علی بن مسعود از آمدن عبدالرشید خبر یافت بسوی شتافت و اسارت گرفتار شد و در قلعه محبوس گردید و دو سال کمتر سلطنت
کرد و هم در این سال دو تن از شاهزادگان خاندان علویه که نسبت طاهرات المعزلدین الله بودند و نامشان راشد
و جعبه بود وفات یافتند و آنان از نژادی بابل بودند چنانچه اراشده اند و طیلسون و هفتصد هزار دینار ترکه داشت و همچنین
عبده مانند او مال فراوان گذاشت و اموال العضد را المستضیر به تصاحب شد نیز در این سال طغرل سلجوقی
رایت عزیمت از خراسان بطرف اصفهان برافراشت و ابو منصور بن علاء الدوله کاکویه حکمران اصفهان حصار اصفهان را
با سپاهی رزم آزمای بپایانید و چون طغرل بیک برسید و مدت یکسال اصفهان را محاصرت کرد و موفق بفتح
اصفهان نشد تا غافت و سال بعد بطرق مسالمت شهر را گرفت و وارد اصفهان شد و مهمات سپاهی باصفهان

ذکر وقایع سنه ۴۳۲ و کشته شدن سلطان عبدالرشید بدست طغرل کافر نعمت و کشته شدن طغرل و بتخت برآوردن فرخ زاد بتخت غزنین

چون سلطان عبدالرشید با یکه تهمتانی نشست با جنگ و ستیز و خشین او را محمد اله دوله یا سیف الدوله داد و
داود توشتکین کرخی را مامور هندوستان نمود و با سپاهی فراوان بلاهور رسید و علی بن ربیع که گمشده با مالی فراوان
هندوستان رفت و در آنجا کارش بالا گرفت گرفتار ساخت و نزد عبدالرشید فرستاد و همچنین سلطان
عبدالرشید فرمانداد تا طغرل حاجب که برادرزن سلطان مودود بود با سپاهی فراوان بسیستان رفت و چون طغرل
بسیستان رسید با ابوالفضل سوری سلجوقی بجنگید و او را بتخت غالب شد و سیستان را فرو گرفت و در سیستان استقلالی
نام پیدا کرد و در سر پرورش سودای سلطنت افتاد و با سپاهی انبوه راه غزنین گرفت چون بغزنین نزدیک شد سلطان عبد
الرشید از مکنون او آگهی یافت و تعلیه غزنین نیاورد و طغرل بشهر داخل شد و تعلیه بگرفت پیام خدمتیت فرستاد
که تو ال ما پدر سلطان عبدالرشید و سایر شاهزادگان غزنوی را از دست فرستاد تا طغرل عبدالرشید و سایرین را
بکشت و بزور دختر سلطان مسعود را بعقد فرا وجبت در آورد و بتخت آل ناصر برآمد و توشتکین کرخی که نایب فرمان عبد
الرشید عازم غزنین بود نامه نگاشت توشتکین چون در پشاور از مضمون نامه طغرل خبردار شد جهان در چشمش تیره و تار
شد فوری چندین نامه بزرگان غزنین و دختر سلطان مسعود نوشت و از خصایل مذمومه و پستی فطرت و خباثت
طبع و نمک بحرامی طغرل شرحی بیان کرد و تاکید در اعدام او نمود و چون این نامه ها بزرگان رسید در قتل طغرل کافر
نعمت کمر بستند و روز عید نوروز که طغرل بتخت نشسته و جشن نوروزی گرفته جمعی با بیغهای کشیده بر او تاختند
و تنش را از بار گران سه سبک ساختند و چون چند روزی گذشت توشتکین برسید و از بازماندگان غزنویان
پرسشی نمود معلوم شد سه تن فرخ زاد و ابراهیم و شجاع موجود و در بند گرفتار ند آنان را بیرون آورد و فرقه سلطنت
بنام فرخ زاد از مشورت بزرگان سرون آمد مدت سلطنت عبدالرشید یکسال و خورده بود و همدرین سال طغرل
بیک سلجوقی رحلی بخلافت نشینه و پیش خشیاگران عمیت مدبر خلافت در بغداد فرستاد و خود از اصفهان بطرف
خراسان رهسپار گردید آمد و گرشاسب بن علاء الدوله در این سال در گذشت و بازی پادشاه فرانسه و هنری پادشاه روسیه از دنیا رخت بر بستند

ذکر وقایع سنهٔ ۴۲۹ وغلبهٔ نوشتکین بستان و جنگ سلطان فرخ زاد با الب ارسلان سلجوقی

چون فرخ زاد بر سریر سلطنت و جهانبانی متمکن شد او را جمال الدوله لقب داده و منصب وزارت نوشتکین کرمانی را داد و نوشتکین در خدمت او رعایت اعزاز و اکرام او بانجوبی بافراشت در این وقت چون داود سلجوقی انقلاب و انتهاشش را بسلامت بگذرانید و بر مرو دست یافت با سپاهی فراوان بطرف غزنین عزیمت نمود و نوشتکین با لشکر غزنین با استقبالش شتافت و جنگی سخت در گیر شد که جمعی بسیار کشته شدند و عاقبت سپاه غزنین غالب شده و داود با بقیهٔ سپاهش از معرکه بگریختند و اموال و احمال آنان نصیب سپاه غزنین شد آنگاه فرخ زاد بعزیمت سپاه و تجهیز نبه دختر کاه بپرداخت و آهنگ خراسان نمود و کل سارق که یکی از سرداران نامی سلجوقیان بود با قشونی نامحصور باستقبال سلطان فرخ زاد آمد پس از کوشش و کشش بسیار سخت قشون سپاه خراسان شد و کل سارق با چند تن از سران سپاه گرفتار بند اسارت سلطان فرخ زاد شدند چون خبر شکست سلجوقیان و سرداران آن گوشش چون بیک رسید فرزند خود الب ارسلان با سپاهی فراوان بجنگ سلطان فرخ زاد فرستاد چون دو سپاه گیتی خواه بمقابلت و مقاتلت پرداختند و در میدان معرکه را از خون کیدگر گلگون ساختند این بار فیروزمندی نصیب الب ارسلان گردید و چند تن از بزرگان غزنین اسیر سلجوقیان شدند چون فرخ زاد از اسارت سپاه خبر یافت فرمان داد تا کل سارق با سایر اسرای سلجوقیان مخلع ساخته و با اعزازی بسیار بطرف داود الب ارسلان بر سید او نیز بزرگان غزنین را خلعت داد و با احترامی شایان نزد فرخ زاد فرستاد و بر دو سپاه راه ممالک خویش گرفتند بهمین سال و بمصر اخبار مستقضا و نزد المستنصر بالله خلیفهٔ مصر رسید سخت آنکه القائم بامر الله خلیفهٔ بغداد بالغ نامه منتشر ساخته و در آن ذم بسیاری از خلفای فاطمیین مصر نموده آنان را از اولاد علی بن ابیطالب ندانسته و خبر داد که علی بن محمد الصلیحی والی یمن در مساجد خطبه بنام المستنصر بالله کرده و بدایای بسیار برای خلیفهٔ مصر فرستاده و مستنصر بالله چون این دو خبر گیاه شنید خاطرش بسیار از حرکت علی بن محمد مکدر شد و گفت این خبر رفع کدورت از خاطر ما نمود بهمین سال های سختی و گرانی مصر را فرو گرفت بهمین سال زلزله های سخت در خوزستان و خراسان واقع شد و هم سانه مسلمانان بغداد با یکدیگر بسر سنی و شیعه منازعت شد و جمعی تلف شدند و همین سال دولت بنی کلاب در قلعهٔ انفر از یافت

ذکر وقایع سنهٔ ۴۳۰ و مسالمت بین غزنویان و سلجوقیان و غلای در مصر

پس از وقعهٔ جنگ جغربیک سلجوقی با فرخ زاد و انهزام دو سپاه و اگر جنگی بین غزنویان و سلجوقیان در زمان فرخ زاد واقع نشد و این جنگ اخیر که در واقع وقت هرمز در اهتمامی نشان داد تا مهتاسپاه و در راحت گذارد و سلطان فرخ زاد بمشیت و آبادی بلاد پرداخت و مشیر توجه خود را بطرف هند و ستان معطوف ساخت هم در این سال بروت و اقتدار سلجوقیان دو چندان افزوده گردید و تا زد یک بغداد را بطغرل بیک فرو گرفت و در این سال بواسطهٔ فیضان آب نیل در مصر مانند همیشه نشد و سبب خشکسالی گردید کار آذوقه سخت شد و مستنصر بالله را رسم بود که هر سال صد هزار دینار خرید غله میکرد اگر گندم زیاد میشد و فساد و فتنه نبود آنها با آهن و چوب و غیره معاوضت و مبادلت مینمود و اگر محصول یا کی جوبات بود گندم را بقیمت اصلا میفروخت و از

منفت او چهره بدی افروخت و در این سال کار معیشت مصریان بسختی گذشت و وقایع سال بعد بر شدت کار بیفزود
همین سال ابو نصر بن جهیر وصاحب قلعه استخر ابو سعید برکیه و ابو منصور البشیر آکشید و ابو سعید بطرف خوزستان گریخت و همین
ابو منصور و بهبهان بن بوکالجار بشیراز مستولی شد و برادرش ابو سعید بفسا گریخت و با هم سلطان ملغزل بیک سلجوقی خطبه
بنام همین سال ابو سعید از خلفا حدیث وفات یافت

ذکر وقایع سنه ثلاث و ستین و اغلاء وطاعون در مصر و تلفیات بسیار و فوت امیر اطور روم

در این سال کار مصر بدی نهاد و قحط بمصر بالا گرفت و گندم و جو بات لازمه بغایت دستگاه خلافت موجود نبود و کار آنان را
بعد از عزت و حشمت خواری بود و قحط کهنه کوپک آدمیت دنیا رسید و مرض گرسنگی قهر مصر را فرو گرفت و
بجانب آن مرض طاعون در سید و فراش حیات مصریان را مرض جوع و افت طاعون از هم چیده چه بسا خانهای
کهن خراب و اهلهای مستمندان بجمیع اقمه نانی کباب و مخمر و بهشان از زمین مصر طاعون سرب میشد و رشته
این دو مرض مهلک از مصر بطرف سوریه و شامات و از آنجا بطرف روم وصل و دایر گردید و بین الهرین کشید و نتیجه حاصله از این
مرض صاع نامه بر تولیه مرقوم شده که آن جنگ بود و چنین مقال که چون کار قحطی و غلا و گرانی در مصر سخت شد مستصر
مالیه متوسل بامپراطور روم شد و مدتی با وهمی زیاد از امپراطور قسطنطین فرستاد و گندمی بسیار از او خواست و امپراطور
شد که گندم بمصر ارسال کند گندم مصر ارسال نشد ولی از سوء طالع مصریان امپراطور قبل از حرکت از این گندم وفات کرد و بجایش
ولیعهد او نشست و گندم را فرستاد و چون این خبر شوم بمصر رسید مستصر بالله جلم جهاد داد و فرمان نفوذ ناصر الدوله
که با غلامان و اتباع مجوم آورد و چون ناصر الدوله با غلامان و اتباع که مجوم آورده بود سپاهیان و هم او را در هم شکسته و کاری
از پیش نرفته و سبب ضعف و خشم مستصر گردید و حکم داد تا آنچه از کلیسیاها و معابد بالعه شش بود بتصرف نفوذ
و همین سال با مرگ رسیده و مصاف با مجر رسید مدت طاعون سخت و آزار قه کثرت یافت و مردم آسوده شدند
همین اوقات ملغزل بیک با آذربایجان رانده و جنوبیان حکمران تبریز را بهای لایقه مورد الطاف شده و سایر نقاط
آذربایجان نیز تا تابع جنوبیان نموده ملغزل بیک آنگاه با رمینه تاخته و در انجا کاری صورت نداده بجزیره و
غایت کردان هم در بغداد و این خلیفه و سپاهیری گرد تمرکز بودکه دولت واقعه گرده و خانه سپاهیری و اموال او غارت
کردند از آمیوی ملغزل بیک با بغداد رسیده و بجنوب خلیفة القائم رسید و چون او قوت چند روزی مین سپاهیان
ملغزل بیک و او را زیاده شده و جنوبی از طرفین هلاک شده و ملغزل بیک سلجوقی ملک رحیم علی را با چند تن دیگر گرفت
و ملک رحیم آخرین ملکی از دولک دیالمه بود که بود دست سلطنت و لیمیها منقرض شد هم در این سال ابو علی احوازی متغلبی
شاهی داد و ابو منصور سلیمان بن ابوب ناری مقتول و فات یافت

ذکر وقایع سنه اربع و ستین و فشه سپاهیری و فشه حلب و فوت مستصر بالله معز الدوله حکمران حلب

در این سال فشه سپاهیری در بغداد زیاده شد و بر سوکت و اقتدار او افزوده گردید و بین او و القائم بامر الله عباسی کدورت
بسیار بالا گرفت و سپاهیری نام القائم را از خطبه انداخت و شعار عباسیان که علمهای سیاه بود از میان
برداشت و خطبه را بنام المستصر بالله علوی خلیفه مصر نمود و اعلام را سفید کرد و از المستصر بالله استمداد جست

وچون ازامد آن طغرل بیک باخبر شد از بغداد رفت و دراین وقت مستخلفای مصر و خلیفه بغداد و شهر و دیار عراق و خراسان و ماوراء النهر و سطوت و حشمتشان جهانیان است همدرین سال اعراب بنی کلاب بطرف حلب حمله میاورند و از دفع آنان عاجز شده باز و مستنصر استمداد کرده نگاشت حلب را گرفته و خلق بسیار من از انی و اربد را زار من در مقابل اعراب بنی کلاب تاب مقاومت ندارم مستنصر بابه حلب را از او گرفته و از جانب خویش تکین الدوله را که یکی از سرداران نامی دگاه بود بحکومت حلب روانه ساخت و او در مقابل بیروت و بگاه و جبیل و طرابلس و با او عقد معاهدت بست و تکین الدوله در این سال بحلب آمده بر جمیع امور و استحکامات آن بپرداخت و اسایش مردم و رفاهیت سکنه حلب جذب شده و از بقیه ترکتازی امیر محمود الکلابی رئیس طایفه بنی کلاب آسوده شدند و در بغداد در این سال القائم با مرالله دختر داود سلجوقی برادر طغرل بیک را بعقد ازدواج در آورد و چون سپاه طغرل بیک همه روزه در بغداد باسباب فتنه و فساد فراهم میشدند طغرل بیک پس از سیزده ماه توقف در بغداد راه نصیبین پیش گرفت همدرین سال اتفاقا امپراطریس ملکه سب بیول و پارزی سوم پادشاه ارمان وفات کردند

ذکر وقایع فتنه و منازعت بین طغرل بیک و برادرش ابراهیم و انخرام و کشته شدن ابراهیم

دراین وقت طغرل بیک چون سپاهیان خویش را بجائی نیافت و نصیبین را فروگرفت و از آنجا بسیاری سپاه باز بغداد آمد و القائم با مرالله در حق او اشفاقات بسیار کرد و او امارت جمیع ممالکی را بوی مفوض بود داد که در این حین خبر رسید که مستنصر بالله علوی در مصر خلافت خود را نسبت بجمیع مسلمانان عالم اعلام کرده است طغرل بیک القائم را وعده داد که در زیاد شوکت آستانه خلفای عباسی خود داری نخواهیم کرد آنگاه از بغداد آهنگ خراسان کرده حکومت موصل را برادر خود ابراهیم ینال داد و چون چیزی نگذشت ابراهیم بطرف همدان رفت و در آنجا سر بطغیان برداشت و طغرل بیک از تعجب او بهمدان رسید و او جمعیتی بسیار در زیر فرمان ابراهیم جمع شده اند ناچار خود را بکنار ری کشید و چون خبر بقوتی او و ایلپ ارسلان رسید با سپاهی فراوان از خراسان حرکت کرده در ری بطغرل بیک رسیده و سردار بجک ابراهیم در آمده و او را منهزم و دستگیر کرده باز بکمان ابراهیم له برادر طغرل بیک و عموی السپارسلان بود کشتند همدرین سال وزیر یازوری در مصر بر شاه و هیو و سخت گرفت و بسیاری را گرفتار نمود و چون خلیفه مستنصر خبر یافت و بکیای آنان را دریافت حکم بازادی آنان کرده یازوری را که موسوم به حسن بن عبدالله بود به قیس فرستاده و در آنجا او را معدوم ساخت و بجای او ابوالفرج بابلی را بوزارت برداشت و یازوری را از وزارت معزول و بجایش عبدالله بن یحیا بوزارت و تیز وزارت در مصر بسیار شد خانکه در مدت دوازده سال بیست و پنج وزیر در مصر بمسند وزارت نشست همدرین سال ابوالحسین علی بن خلف شاعر نحو بجاری و ابوالعلا احمد بن سلیمان المعری شاعر اعمی مشهور و ابواحمد مهران پسر رشید رضی وفات یافته همدرین سال ابوالفضل بن حسن مشهور بفضلویه در شیراز از جانب سلطان طغرل بحکومت فارس و حکومت فضلویه و شبانکاره و کرمان حکمرانی کرده اند یازده نفر

حکمرانان فضلویه یا شبانکاره که در فارس و شبانکاره و کرمان حکمرانی کرده اند یازده نفر

بود و اندکی از اولشان فضل بن حسن مشهور بفضلویه و آخرشان شاه فتح الله
ارد شیر که بدست شاه محمود بن محمد مظفر در شنبه اسیر شد و شبانگاه مسموم شد

ذکر وقایع سنه و وفات فرخ زاد غزنوی و غلبه تسبا سیری به بغداد و گرفتاری خلیفه بغداد و خطبه خواندن بنام خلیفه مصر

در این سال جمال الدوله فرخ زاد غزنوی پس بشش سال سلطنت بمرد و تاج و تخت گفت و بجایش طغیر الدوله ابو المظفر ابراهیم
بن مسعود نشست و مهام دولت بکف کفایت ابو سهل خجندی گذاشت و آنگاه به تنظیم امور پرداخت همدرین سال چون بغداد
را تسبا سیری از طغرل بیک خالی دید دو اسبه بجانب بغداد دوید و القائم بامر الله از تخت خلافت بزیر کشید و حبس انداخت
و محمود ابو علی بن سلیم بن الوساوز یر خلیفه را با جمعی از بزرگان درگاه خلافت بر شتران سوار کرد و گرد کوچه و بازار بغداد گردانید پس
این آنها را بانواع مختلفه ملاک ساخت اخانها و عمارات انها را بباد تاراج داد و چیزی باقی برای کسی نگذارد و در مساجد و منابر
خطبه بنام مستنصر بالله عباسی خلیفه مصر خواند و شعار خلفای مصر را برقرار کرد که رنگ سفید بود و شعار عباسیان که رنگ
سیاه بود محو نمود و قصدان بجانب ستعیال مصر فرستاد و خلیفه مصری را از وقایع بغداد مستحضر ساخت القائم بامر الله نیز
قسم بود کانه ئی مبنی بر استغاثت و طلب کرد ن طغرل بیک سلجوقی نگاشت و پرده از ماجرای بغداد و حرکات تسبا سیری
برداشت که چون زود تر بغداد آی و مدد کن و استخلاص ما از تعدی متغلب نما و تعدی متغلب نما و تعدی متغلب نما و

نوبی او تخمید و مجدد اشوکت مسلمانان سنی رو بفزونی گذاشت و این لشکر سپری ابوالحارث ارسلان غلام بهاء الدوله دیلمی بود که مدتی جانشین کوه و چون از فضای شیراز بود که عرب فسار اعرب به بسا کرده او را سپاهیری سنگینید پس از قلع فشه سپاهیری طغرل بیک امیر رجیح را داد و عزم بغداد نمود و خود آهنگ جبل کرد و هم در این اوقات رشته سلجوقیان اطراف آسیای صغیر و روم کشیده شد و در خاک فرانسه محلد و علما آشکار گردیده و پادشاه فرانسه همرد و بجایش فلیپ اول نشست و هم روسها برکلی در ساحل رود اولی غلبه کردند و در این سال داود بن میکائیل برادر طغرل بیک سلجوقی در گذشت و علی بن محمود بن ابراهیم غزنوی در گذشته

ذکر وقایع سنه ۴۵۲ و ولیعهد شدن المقتدی بامر الله عباسی

در این سال القائم بامر الله فرزند خویش ابوالقاسم عبد الله را بولایت عهدی برداشت و او را ملقب به المقتدی بامر الله نمود و مردم بغداد را بمتابعت و متابعت او واداشت و نیز در این سال ابو نصر احمد بن مروان کردی حکمران دیار بکر بعمر هشتاد سالگی در گذشت و بجایش نصر پسر صدقه و پس از پیشتر شد سعید در آمد حکمران گشته گوید ابو نصر عبد الله در سال سیصد و هشت و پنج زن داشت که هر شبی با یک از آنها مباشرت کردی تا سال دیگر همه و زنان مغنیات باز داشت که قیمت هر یک آنها چهار هزار دینار بود و اسباب بزم عیش او و همه هزار دینار ارزش داشت هم قریش بن بدران بن مقلد بن مسیب حکمران موصل و نصیبین در گذشت و بجایش ابو الکارم شرف الدوله مسلم بن قریش نشست و شکر بری حسینی امیر مکه و مغرب با دیس حکمران افریقیه وفات کرده و بجای او معز پسرش متمرد شد

ذکر وقایع سنه ۴۵۳ و براء در مصر من ترکان و بربر بها و ترویج و وفات طغرل بیک

در این سال در مصر انقلابی سخت و شورشی آن بود که بین ترکان و بربرهای سیاه پوست مصاف دیگر شد و چون مادر مستنصر با بربری بود طرف سیاه پوستان را میگرفت و رئیس ترکان ناصر الدوله بود که زشتام آمده و با خلافت میزیست و چون بربرها دیدند قوت ترکان زیاد است بعسعید رفته و در اندکی جمعیتشان چون به پنجاه هزار رسید بمصر آمده و بر کهان حمله ور شدند و در حالیستکه ترکها دو هزار بیش نبودند بربرها متفرق گردیده و بعد بسی هزار تن آنان را بدو ساخته و مدتی جانفوش و فغوز ترکها و بربرها ولی گذاشت که خلیفه دیگر و لعب و ما بیانه نهاد و در ماه همین سال طغرل بیک سلجوقی بعمر هفتاد و سالگی دختر القائم خلیفه عباسی را بزوجیت خود در عقد مزاوجت او را عمید الملک کندری که وزیر طغرل بود بدست و طغرل مجلس سور را گذارد که دری فراهم کند ولی قبل از مواصلت و مناکحت مجلس عیش او مبدل بعزا و مفارقت مبدل شد و چون از بغداد بطبران رفت آنجا فوت شد و بعد و بستش حکمرانی داشت و چون او را اولادی نبود الپ ارسلان بن داود بن میکائیل بن سلجوق بجایش نشست همین سال قاضی ابو عبد الله محمد بن سلامة بن جعفر القضاعی فقیه شافعی که از جانب خلفای علوی قاضی مصر بود در گذشت و قاضی ابو عبد الله وقتی بعنوان سفارت از جانب خلفای علوی مصر نزد امپراطور روم رفت و او را تا نهایت نافعه بود و همین سال طوائف ترک از خروج نموده و بعضی از شهرهای روس حمله برده و شیراز و ایران را خراب نمودند و بسیاری از مردم را (لهوت سی) یعنی شکار جی نمودند

موافقت بین سلطان ابراهیم و سلطان الپ ارسلان سلجوقی

در این سال بین سلطان ابراهیم غزنوی و سلطان الپ ارسلان سلجوقی عقد مخالفت و موانعت بسته گردید تحف و هدایا
شیئه مبادله شد از زیادی مدتی این اتفاق و یگانگی برقرار بود و چون حادثه و واقعه مر و ابن نباتی موت خزینه نشینود و
سلطان را ابراهیم پیوسته به تعبیه داود و دست بحال عباد او قات میگذاشت همدر این سال علی بن قاضی محمد بن علی الصیمی
بر تمام عین استیلا یافت نیز زلزله سختی در شام و طرابلس شام شد و خرابی بسیار نمود و در مجارستان قتلیل
سلطنت داده شد و سعید بن نصر اله ولد احمد بن مروان حکمران آمد و ابو طاهر ابراهیم بن خلف مقری وفات نمود

ذکر وقایع سنه ۴۶۳ و استیلای الپ ارسلان بخلیان و هرات و چغانیان و کشته شدن عمید الملک کندری

در این سال سلطان الپ ارسلان ابشاری را راسته آنبک خلیان نمود و آنشهر را فروگرفته سمند عزیمت بطرف
هرات به تکاپو آمد و شهر هرات را محاصرت نمود حکمران هرات پنجوین میکائیل سلجوقی که عمویش بود استقامت
ورزیده از طرفین جمعی کشته شدند و هرات را الپ ارسلان مفتوح ساخت و چون عمویش بخوکرفار خدمتی در خانه اکرام
در حق او مرعی داشت و از هرات آنبک چغانیان را نموده و پس از خون ریختن فراوان آنشهر را نیز فروگرفت
و موسی حکمران چغانیان را گرفتار ساخت و از جاب خود نایبی گماشت همدر این سال الپ ارسلان وزیر
دانشمند خویش عمید الملک کندری را معزول و پس از آن مقتول نمود و قتل او زبیبی و سعایت خواجه نظام الملک
طوسی شد که پس از آن خواجه نظام الملک وزارت الپ ارسلان نشست از اتفاقات غریبه الپ ارسلان
عمید الملک را بانجا زم بجهت خواستگاری دختر خوارزمشاه فرستاده بود و مفسدین در حق آن وزیر بزرگ نزد
الپ ارسلان فتنه انگیزی نمودند که عمید الملک دختر را بجهت خود خواستگاری کرده چون عمید الملک این شنید
الپ رجولیت خود را فطنه و ریش خود را تراشید و خود را از شر مفسدین نجات داد و چون بنکم الپ ارسلان گشته
شد خونش در مرو بخته شد و جسدش در کندر دفن شد و سر او را به نیشابور فرستادند و پوست آنرا کنده از کاه
پر کرده گردان نقل دادند و الپ ارسلان با او در نزدیکی اری بجنگید و قتلمش مغلوب گردید و آنکاه از خوف در گذشت
سر طغیان برداشت و الپ ارسلان با او در نزدیکی اری بجنگید و قتلمش مغلوب گردید و آنکاه از خوف در گذشت
و سلطان الپ ارسلان از فوت او متاثر گردید همدر این سال ابو القاسم علی بن برهان اسدی نحوی

ذکر وقایع سنه ۴۶۴ و معارضت مستنصر علوی و رفتن او بجامع عمر و آوردن او را بسر بر خلافت و جنبک الپ ارسلان در ماوراء النهر

در این سال مستنصر ابو تمیم علوی خلیفه مصر با بسط تجاوزات و تعدیات ترکمان و خواهشات بی انتهای لشکریان
چون دید او را مالی باقی نمانده ناچار ترک خلافت کرده بشکل بیمارض راه جامع عمر و گرفت که در آنجا بطاعت و
عبادت مشغول باشد و از خلافت و سیاست کناره گرفته راحت شود و چون مستنصر دید حضرت و بارمانیکان
خلافت خبر یافته بطرف اجتماع بطرف جامع شتافته و جبهه ابتهال و تضرع بخاک سوده و تقاضا نمودند

که بازآمده بر سر خلافت متمکن گردد بشرط آنکه دختر خلیفه خواهش را بخواهد مستنصر بنا بموت آن محمد از گشت و بخلافت نشست و با بین بکان بقیادت و سرکردگی ناصر الدوله دبیس بر بهاء حنگ گرفت و جمعی و سیاه کشته شد مرسوب ارسلان از جیحون با سپاهی فراوان گذشت و حوالی بخارا که رسید دهقان با شهر محاصرت و حکمران آنجا را در تصرف و سلطنت بیرون شد و حلقه بندگی و اطاعت الپ ارسلان را بگردن انداخت و خود از جنگ و کشته شدن آسوده ساخت آنگاه الپ ارسلان با خواجه نظام الملک وزیر بطرف جرجان برامد و پس از تصرف آنجا بازگشت مژده و نیز از آنجا الپ سلطان شرف الدوله مسلم بن قریش را حکمران موصل نمود و انبار و کربت را ضمیمه حکومت او کرد و نیز سفیر از بن فرانسوی آهنگ بغداد کرد و خواجه نظام الملک طوسی مدرسه نظامیه را بغداد امر بساختن داد و نیز در این اوقات چهار صد و پنجاه و هشت ابو یعلی محمد بن الحسین بن محمد بن مرو ج مذهب احمد بن حنبل و حافظ ابو الحسن علی بن اسماعیل اشعری و حافظ ابو بکر احمد بن الحسین بیهقی وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۴۵۸ و شورش در مصر و فتنه بین ترکان و بربریها

باز در این سال بربریها و سودانیها در مصر جمعیت خود را منظم نموده و بر معیشت خلیفه یافته و مادر مستنصر که همه سیاه پوست آغاز اعمال و اقبال مساعدت مینمود چنانکه قدما نیز دو هزار گردیده و بعیشت با سکندریه رسیده و با ناصر الدوله بجرم مقاتلت و مقاتلت آنان قیام کرد و نیز در این اوان حکیم ناصر خسرو علوی اصفهانی بمصر رسیده و در خدمت مستنصر قیام نموده و بتربیت فرزندش اهتمام و افی نمود و هم در این سال مدرسه نظامیه بغداد با تمام رسید و بجهت تدریس آن مدرسه شیخ ابو اسحق شیرازی معین گردیده و بجهت احتیاط از غصب بودن زمین مدرسه مدت سی روز کرد و نرفت و بجایش یوسف بن ایوب شافعی آنگاه تلامذه او را راضی کردند و شیخ بمدرسه آمده بتدریس اقامه نمود و هم در این سال تکلوم اول از طایفه غزنه در انگلستان بتخت سلطنت نشست و این سال بنا بقولی با سال هزار و شصت و شش میلادی بوده و در وسیله با اختلاف شاهزادگان روسی تا ها سر طغیان برداشته

هم در این سال خواجه یوسف بن محمد بن السمعانی وفات یافت

طبقه اول سلاطین انگلستان از نژاد سیزده تن بوده و مدت سلطنتشان سیصد و چهل و هفت سال بوده است ذکر وقایع سنه ۴۵۹ و شیوع قحطی و کم آبی و زلزله در مصر و فلسطین

در این سال انواع بلایا و محن و اقسام رزایا و فتن در مصر و سودان ظهور کرد نخست قحطی و بی آبی که مردم را مضطرب آمد اخت و دو چار بلالت و فنا ساخت دوم بعدی و خود سری ترکان که ما بین آنان از بهت و هشت سر بفنا بچهار صد هزار دینار رسیده و باز با بنیم قناعت نداشته و دایمات مخالفت برمی افراشته بحیثیکه بمصر سفلی و اسکندریه را ناصر الدوله در قبضه اقتدار و تسلط داشت و صعید با مسافتی از آن در تصرف سودانیها آمده بود و بمصر خلیفه را حالی باقی نمانده حتی در دربار خلافت او را نفوذی باقی نمانده بود و روز بروز از اقتدار معنوی و ادبی او کاسته میشد و قوت مالی او هم ترکان بیا بالیغا داده و اسباب قصر و کتابخانه او را برده هم در این سنوات کمر در خال فلسطین و شامات و مصر زلزله واقع گردید و تغیرات بسیاری دست داده شد و در شام بواسطه اختلاف و منازعت رؤسا

با بر آتش خانه نزدیک جامع اموی را فرو گرفته و چندین خانه و دکان سوخته شد و مسجد جامع آنچه در نهایت نفیسه بر قبت داشت طعمه آتش گردید و مردم تا سه شبانه روز آتش را خاموش کنند تا بساتین و خانهای مجاور خاکستر ساخت و در این سنوات شیخ ابو نصر عبد الملک بن یوسف و قاضی حسین مروزی شافعی وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۴۵۳ تجدید روابط احسنه بین سلجوقیان و غزنویان و وحشت بین سلجوقیان و رومیان

در این سال خواجه عمید را رفاقت و مرافقت که فیما بین سلاطین غزنویه و سلجوقیه بسته گردیده بود باز از طرف ابو المظفر سلطان ابراهیم غزنوی و سلطان الپ ارسلان سلجوقی تجدید رابطه یکانگی گردید و برحسب مادایا و تحف لائقه مبادله شد چنین بواسطه شوکت و اقتدار الپ ارسلان در بغداد خلافت عباسی القائم کارش بالا گرفت و در منابر دیار بکر و موصل تا شامات خطبا خطبه ها بنام خلیفه بغداد خوانده و نام خلیفه مصر را از خطبه انداختند نیز قفاج خان پادشاه ترکستان ابو اسحق ابراهیم نصر وفات کرد و بجایش شمس الملک نصر بن قفاج خان برقرار شد همدر این سال بالپ ارسلان خبر رسید که ارمانوس یادوجن با سیصد هزار مرد تمثیل زن سواره و پیاده عازم بلاد اسلام است و او را خیالاتی مانند است که پس از استیلا بر ممالک اسلامیه نهاید الپ ارسلان خواجه نظام الملک وزیر را طلبیده و در جنگ با امپراطور روم مشورت پرداخته و خود را مصمم ساخته در تجهیز سپاه و تجمیز بنه و ذخایر متوجه گردید نیز در این سال بواسطه کثرت قلت آذوقه در مصر مستعفی خلیفه عازم مصر سابق تسلیمی گران و مبلغ را به من ارزان بفروخت و در راه رحلت فرمود

ذکر وقایع سنه ۴۶۳ وجنگ بین الپ ارسلان سلجوقی و امپراطور ارمانوس رومی و اسیر شدن امپراطور و غرامت دادنش

چون خبر حرکت امپراطور روم شایع و ثابت شد الپ ارسلان نیز از این سوی حرکت کرد و طی مسالک نموده معاقب گردید روم خیلی افراشت و ساتکین که با سپاه داران نزدیک الپ ارسلان بود پای و ساقت مقدم در میان گذاشت و راست میسره را فراشت ولی امپراطور روم مطلب او را اصل ضعیف ساقیان موده لوس جنگ نواخت ناچار دو سپاه بکینه خواه هم افتاده و جمعی بخاک هلاکت ریخته و عاقبت سپاه روم شکسته گردیدند و چند تن اسیر سپاه سلجوقیان شدند که از انجمله امپراطور بود الپ ارسلان امپراطور را در مقام تعزیز و درشت گفتن در آورد که چگونه شد تن مصالحت مداوی اتحاد امپراطور کنامش ارمانوس یادوجن بود الپ طیون و مالیصد هزار دینار غرامت داده و اسرای خود را گرفته راه روم پیش گرفت چون باسلامبول برسید رومیان او را از سلطنت مخلوع و مانیا ساختند نیز الپ ارسلان در این سال بیاد بگرمانده و قصر بن احمد متابعت او کردن نهاد و از آنجا بجانب حلب شتافت و آنجا را نیز متصرف شد و خاشاکیان الپ ارسلان فلسطین را سر کوفته و از دست تصرف خلیفه مصر بیرون آورد نیز در این سال ابو القاسم عبد الرحمن بن محمد بن احمد الغزالی فقیه شافعی و خطیب ابو بکر احمد بن علی بن ثابت بغدادی و کریمه دختر احمد بن محمد مروزی که صحیح بخاری را از مکه روایت میکرد و ابو الولید احمد بن عبد الله بن احمد قرطبی و ابو عمرو یوسف بن عبد البر صاحب استیعاب وفات کردند

ذکر وقایع سنه ۴۶۴ شدت قحطی و گرانی در مصر

در این سال شدت قحطی و گرانی در مصر مردم را در ممالک اذلت بعضی حیوانی دیگر نمیشد و قیمت کربه آن یار و سگ پنج

دینار کوتاهی نیافت و از بی سخت تر فشار ما بهوار ناصر الدوله حمدان بود که در بیرون شهر همه چیز را غارت میکرد و چون سپاه ترک بدو رسید ناچار خلیفه او را دادن داد و مصر آمد و باز مطلب مناظرت میکرد و چون سوال و جواب مستوفی آمد با دلگفت بهین بر روی حصیر با پوشانند و سه مملوک بر دارند سوال نامه ناصر الدوله را حالت رقت آوری مشاهده نمایند ناصر الدوله خبر داد با این حال از ترکمان از سر تعدیات خود نگذشت و از بخارا شد همه این سال قاضی ابو طالب بن نصار قاضی مراسلس وفات یافت و بجایش پسرش ابو الحسن عمار برقرار شد

ذکر وقایع ۴۶۳ و نشستن الپ ارسلان سلجوقی و نشستن ملک شاه سلجوقی بجایش

در این سال آفتاب اقبال و اجلال سلطان الپ ارسلان سلجوقی پس حجاب زوال رفت و پس از نسیان شش ماه و چند روز سلطنت و مدت چهل سال چند ماه زندگی ترکی کرد ماه ربیع الاول این ماه خود در بود در این سال در گذشت متین متعال انگه الپ ارسلان در این سال با فی برصد هزار مرد شمشیر زن و سوار شیر افگن با ثبات ترکستان حرکتی داد و چون با بیجون گذشت بعزیزکه شهر کوچکی است سرا پرده زد و بحوالی قلعه بود که یوسف نامی گوزگانی لهجانظ ان قلعه میرست الپ ارسلان را بخواست و او را در مقام خطاب قاب آمیز داد و یوسف جواب نا پسند داد الپ ارسلان فرمان داد تا او را چهار میخ کشند یوسف گفت نصرت من چهار میخ کشیدن خود را الپ ارسلان گفت او را رها کنید تا من او را از پای در آرم و دست برد و قبای بجانب یوسف انداخت که آن نیز خطا شد و یوسف کاردی در حلقه خود نهان داشت او را کشیده و بجانب الپ ارسلان شتافت الپ ارسلان تیر دوم را بجانب او پرتاب کرد و آن نیز خطا شد و یوسف خود را بر سایند کار را یکقبضه بپای الپ ارسلان فرو برد حافظ من رحمه یوسف را کشته و الپ ارسلان از همان زخم از پای در آمد و چون او در گذشت سلطان ملک شاه با تمام خواجه نظام الملک طوسی بحشمت سلطنت بر آمد و سپاه را برداشته از ترکستان برگشت همین سال ناصر الدوله حمدان پس از نقل و بسیار بدست مصریان کشته گشت و مصریان ترکمان را از مصر بیرون کردند و قبل از بنی حمدان در مصر باقی نگذاشتند نیز ابو القاسم عبد الکریم قشیری نیشابوری نحوی اصولی و علی بن حسین مغضا کاتب وفات یافته

ذکر وقایع ۴۶۴ و نشستن سلطان ملکشاه ارجانب خلیفه بغداد

چون خبر کشته شدن الپ ارسلان و بحشمت نشستن ملکشاه و بغداد بسمع خلیفه رسید اراده با خلافت مضاء فاخره و منشور حکمرانی و لقب جلال الدین یمین امیر المومنین بحضرت سلطان جلال الدین ملکشاه رسید و ارجانب خود احکام و نواب بحضرت هر جا معین گردانید و حشمت اقتدار و شوکت او بلند آوازه گردید نیز در این سال در بغداد و اطراف و حوالی طغیان نمود و بسا منازل و عمارات را آب فرو گرفت که بسیاری از مردمان فی نامان شدند همین سال شهریار بن زیار در طبرستان فوت شد پسر او منوچهر بجایش استقلال را فرا گرفت و از این سال انقراض حکومت طبقه ثانیه زیاریه در طبرستان شده گردید و نیز در این سال ابو کر خیاط بقدری عراق در گذشت

ذکر وقایع ۴۶۵ و وفات القائم بامر الله و نشستن المقتدی بالله بحشمت خلافت

در این سال القائم بامر الله ابو جعفر عبد الله پس از چهل و چهار سال هشت ماه و بیست و پنج روز خلافت بعزرود

شش سالگی وفات یافت و پسر او ابوالقاسم عبدالله بن محمد ذخیرة الدین بن القائم بامر الله بخلافت بنشست
و او را الملقب بالمقتدی بامر الله کرده خلایق مبایعت و مبایعت او قیام نمودند و او نصر محمد بن محمد المهتدی بن
بزرگ بود و المقتدی بیست و هشتم خلیفه از خلفای عباسی بود و در این سال دست و پنجم جمادی الاول بجای
سواحل شام بود باستعجاب مستنفه خلیفه مصر از راه دریا بمصر آمد و با مدد نامی ریشه مصدین و فشا کبر از این بلاد
و عمارات خوف مصر را واقعی تازه داد که مصر آسوده گردید و مستنصر او را بانواع اشفاقات ملوکانه نوازش داد و از هر
گونه القاب متنوع ساخت چنانچه لقب او این عبارت بود امیر الجیوش کافل قضاة المسلمین داعی دعاة المومنین
و انکفایت و درایت بدان امیر الجیوش مصر و مصریان راحت کشید و در دولت و شوکت و اقتدار المستنصر بالله
افزوده گردید و در این سال سلطان ملکشاه مقرر داشت رصدی بسته شد و بجهت انجام آن چندتن از فلکیین نامی
بزرگ مانند حکیم عمر خیام نیشابوری و ابوالمظفر اسفزاری که شرح حالش در جلد سوم نگارش خواهد شد بانجام رصد قیام
نمایند و نیز باستصواب او بر عهده او خواجه نظام الملک طوسی صد و نوزده سال بتاریخ اول بهمن که مطابق فروردین باشد قرار
داده شد سابق روز نوزدهم از ماه دهم بود و تا کنون تاریخ جلالی منسوب بدوست چونکه جلال الدین لقب
او بود چنانچه نگارش شد و در این سال سلیمان سلجوقی بجانب آسیای صغیر رانده و فتوحات بسیاری کرد و در این
سال ابو الحسن احمد بن محمد بن خلکان صاحب تاریخ وفیات گذشت

ذکر وقایع شش و نهصد و یکصد و چهار از قبل سلطان ملکشاه و آمدن آتسز بمصر و عود ت و حبک بدر الجمالی سکت بدر الجمالی از عساکر مصر

در این سال چهارصد و هشت سلطان ملکشاه سلجوقی بجهت هر ایالت و ولایت حاکمی تعیین نمود چنانچه
داود بن سلیمان را بحکومت خاک روم و قاورت بن جغربیک را بحکمرانی کرمان و شامات را بتمش و خوارزمشاه تکش
فرزند و حلب را باتسز سپرده و مصر را بنیکوش ارزانی داشت در این سال آتسز خاکران شام با لشکری از آستانه بطرف
مصر شتافت امیر الجیوش بدر الجمالی چون بنهوز فراغت از قلع فساد و طاغیان و یاغیان اطراف مصر گرده بود از دو
مصمات با او بیرون آمد که صید و نخجیر نماید و بدین بشیر دادند که اول قشون او از مصر بیرون رفته و بعد بولوا
گیر او آتسز از مصر بیرون شد و غرامت را گرفت و هنوز پنجاه روز از حرکت آتسز نگذشته بود که امیر الجیوش سپاه
را گرد و مهیا مانند صرصر سحاب و شتاب رعد در پی آتسز بکرکتاده و بسیج روی غلبه بعساکر آتسز رسیده
و آنها تیغ بیدریغ گذاشت و بسیاری از آنها را کشت و بعضی را اسیر کرد و اسرای مصر که در دست او بودند رها کرد
بسیر و ظفر بود با گرفت و با فیام بسیار مظفر و منصور عودت کرد سلجوقیان تمام بلاد و قلاع شامات فتح کرده بودند
از دستشان بیرون شد و داعیان دولت خلفای مصر شد بهمین سال چهارصد و هشت ابو الحسن علی بن
احمد منسوب بالمادرائی المقرء نحوی و بسیط و وجیز و الوجیز هر اس مقری واسط در گذشته در سال چهارصد
و هشت و نه محمود بن سبکتکین الله در حکمران حلب در گذشت هم در این سال طاهر بن احمد بن باشاد نحوی مصری از
ایام جامع عمرو بن العاص در مصر زبان افتاد و در گذشت نیز خان بن خلف صورخ اندلس در این سال در گذشت

ذکر وقایع سنه ۴۶۷ و آهنگ سلطان ملکشاه سلجوقی بجانب سلطان ابراهیم غزنوی و مدبر سلطان ابراهیم و عودت ملکشاه

دراین سال صفای نشین سالار بین غزنویان و سلجوقیان مبدل بکجا گردید و سلطان ملکشاه سلجوقی العساکری بیرون از حساب بعزم مقاتلت سلطان ابراهیم غزنوی راست عزیمت برافراشت و قطع منازل نموده بطرف غزنین رهسپار گردید چون سلطان ابراهیم خبر یافت ممتنک بیمی شد که آن مدبر خود و سپاهیان را از جنگ سلجوقیان آسوده ساخت و چندین نامه بنام سران سپاه و بزرگان درگاه سلطان ملکشاه جواب مانند نگاشت که بسیار خوشوقت شدم که نوشته بودید چون سپاه سلجوقیان نزدیک شدند ما ملکشاه را گرفته تسلیم میدهیم و این نامه ها را بقاصدی سپرده و با تعلیمات مخصوصه داد چون قاصد قطع منازل نموده و نزدیک اردوی ملکشاه که بطاهر سرخاب رسیده بود مذرسید دانست که ملکشاه ما بعد اردوی درنگاه اشتغال بصید دارد قاصد خود را بان سو رسانیده و نموده گرد که خرمیم و دقیق و بیچیز طازمان ملکشاه اورا گرفته بحضورش رسانیدند و چندین تازیانه با و نواختند ما عاقبت گفتند جانب سلطان ابراهیم غزنوی رسولم و نامه دارم چون نامه ها را خواستند حامل نبود و نشان داد و چون نامه را و اشکافتند چندین نامه ما بسم بزرگان درگاه ملکشاه در یافتند سلطان ملکشاه چون از مضامین آن نامه ها خبر یافت سراز جنگ با سلطان برتافت و فرمان داد تا سپاه عودت کنند و لعذری متمسک شده راه مراجعت گرفت

هم دراین سال عبدالرحمن بن محمد بن اسحق اصفهانی حافظ صاحب تاریخ اصفهانی و سایر تالیفات مفیده وفات کرد

ذکر وقایع سنه ۴۶۸ و فرستادن سلطان ابراهیم غزنوی رسولان بدربار سلطان ملکشاه و خواستگاری کردن دختر ملکشاه را

چون سلطان ابراهیم غزنوی ترمر اسش بعهده تدبیر نشست و سلطان ملکشاه سلجوقی از گشت سلطان ابراهیم تحف لائقه و هدایای فائقه مدارک نموده و با رسولان چرب زبان بدربار ملکشاه فرستاد که همواره روابط مسنه و علاقه مستحکمه بین ملوک غزنین و سلاجقه محکم بوده و من خواستگار م انتیاه شاه فلک جاه را بطه سابقه را بحدیه فرمایند یکی از دختران حرم سلطنت را بعقد ازدواج فرزند مسعود در آرد چون سلطان ملکشاه از مضامین نامه و خواهشات سلطان ابراهیم مطلع شد و هدایای او را بدیده خوار سنده شد و خواهشات او را اجابت کرده و یکی از بنات خود را بحبالهٔ مزاوجت مسعود بن سلطان ابراهیم فرستاد پس از چندی معلوم شد که آن نامه ها از طرف سلطان ابراهیم بزرگان بوده و بزرگان درگاه ملکشاه بچنین کاری اقدام کرده اند و بکلی متفق شدند که باید قتالی کرده و غزنین را متصرف شده و سزای سلطان ابراهیم را بسخت داد سلطان ملکشاه با آنان فرمود صحیح است که من از قوت و حدت سپاه از سلطان ابراهیم فزون هستم لیکن چون او مدبر و فریبا زمن فزونی نموده و غالب شده مثل است که در هر خیر غالب بوده است و کنون بحدیه معاهدت نموده یم و دیگر راه خلاف و مخاصمت نپوئیم همراین سال سلطان ملکشاه حکومت شامات و هر جا را که فتح نموده بتسش ابن الب ارسلان تاج الدوله واگذارده و تتش با سپاهی بیکران طی مسافت نموده بظاهر دمشق رسید دراین وقت عساکر مصری از جانب امیر انجوبش مدبر اجمالی بدان صفحات

آمده و التسز فرمان سلامات را مهمور داشته بود چون شنید التسز که تمش مدان سوی آمده اراده استمداد و طلب کرده و سپاه تمش با سپاهان بجنگ آمده و مصران راه مصر گرفته و پس از چندی تمش چون ممکن گردید التسز را از میان برداشت و خود رایت حکمرانی و شاهی را افراشت و بنای تخلیم و تمتع گذاشت و این سال انگلیسها را اذن قلعه حکمی بنا کرده که جایگاه پادشاه انگلستان باشد و از گزند حوادث مامون مصون باشد نیز زبرا بر مدعی خود کلیوم فاتح پیروز و پادشاه زحمی گردید هم در این سال امام عبد القاهر بن عبد الرحمن جرجانی وفات یافت

ذکر وقایع سنه ۴۷۲ و رفتن سلطان ابراهیم غزنوی بهندوستان و فتوحات او و عودش بلغنابم بسیار بغزنین

چون این سال سلطان ابراهیم غزنوی خاطر از سلطان ملکشاه سلجوقی آسوده ساخت و از آنجا بیش از پیشتر فرستاد راه اینطرف ابور سپاه اندوه بین را و قلعه ها بحکم افتتاح کرده و غنایم بسیار بدست آورد و مخصوصا در بدست آوردن قلعه دره سپاهیان غزنین رنجها دیدند و رحمتها کشیدند تا آنقلعه متین بگشودند و قبل ازین سال پادشاهان سلف بدین موضع پای نسپاهشان رسیده بود و سلطان ابراهیم همواره چندین هزار کلنگ دار و تبردار معین کرده بود که پیشاپیش سپاه درختان راه های خشن را پاک میکردند که چون سپاه میرسید ناهمواری نمیدید نشنید چون بدان موضع رسید که مردمش از سالیان دراز آزاد و خود سر بوده و راه اطاعت و مسالمت کسی نپیموده و اصلا از نژاد و تخمه مردم خراسان بوده که از زمان افراسیاب و مصر کیان انحصار از فرزوم خود بواسطه سلامت و فشه انگیزی دور و بدانجا سکونت داده اند و مدت جا عادت و خوی هندوان ماوگرفته و بت پرستی آیین گزیده مالجمله در این سفر سلطان ابراهیم با غنایم بسیار و اسرای بیشمار که عدد شان از صد هزار فزون بود از غزنین گرفت و مظفر و منصور بغزنین بازگشت نمود و همدر این سال نصر بن احمد بن مروان حکمران دیار بکر و ابو نصر بن سلطان محمد بن سلطان بن جبوبش شاعر وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۴۷۳ و سنه ۴۷۴ و منازعت بین ملکشاه و برادرش تکش و خطبه دختر ملکشاه بحبالت خلیفه بغداد و سایر حوادث

در این سنوات بین سلطان ملکشاه و برادرش تکش غبار نفار بلند گردید و تکش در خراسان سر طغیان برداشت و در آنجا استبداد و استقلال برافراشت سلطان ملک شاه بعزم تنبیه او از اصفهان بدارالسلطنه بغداد آمد و سنان شیر شکار آن را بجای خود نشاند چون سلطان ملک شاه بدان شهر آمد کنیزک از محمدات حریم سلطنت را بعقد ازدواج خلافت درآورد و از طرف القادر بالله هم بتقدیم وصلت اظهار موافقت شد و خطبه در این سال خوانده شد نیز تمش حکمران شامات را قدم از دشمنی فرو گذاشته و شد هر فرس و سایر اموال بسیار را بتصرف درآورد و وزیر مؤید الملک بن خواجه نظام الملک با مر ملکشاه بگرفتند و از تصرف احمد بادی بیرون آورده و در این سال ابن قرقس شاعر شام و عبد السلام ابن احمد ابو الفتح الصوفی فارسی و یوسف بن حسن ابو الهیثم النکدی نحوی و داود بن ملکشاه و ابو اسحق ابراهیم بن عقیل العرنی الحنبلی و ابو السید الناصر از نیسی وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۴۷۵ و آمدن شیخ ابو اسحق ببغداد بار ملکشاه و مناظرت او

در این سال مناسبت آنکه ابو الفتح بن ابی اللیث که در بغداد مقامی بلند و رفعتی ارجمند داشت بمقام و منزلت خلافت

وقتی نسخه اشت القعدی مابعد شیخ ابو اسحق شیرازی در رسالت نزد ملکشاه و خواجه نظام الملک فرستاده و شیخ ابو اسحق رسالت خود را بجای آورده و در مجلس خواجه نظام الملک که همیشه علما و فضلا بمباحثات علمیه و مناظرت فقهیه می پرداختند شیخ ابو اسحق و ابو المعالی امام الحرمین با هم بمناظرت و مباحثت درآمدند و نظام الملک شیخ ابو اسحق را مقضی المرام عودت به بغداد داد و ابو القاسم دستش از دراز دستی کوتاه شد و در این سال مسلمانان حنبلی مذهب و شافعیها بهم درافتادند و جمعی از طرفین بی باک شدند و در این سال سلیمان سلجوقی در تمام آسیای صغیر مسلط گردید و قتال الملک منصور بن خواجه نظام الملک و ابو نصر علی بن وزیر مصنف کتاب قال ابو علی و عبد الوهاب بن محمد بن اسحق بن مندهٔ اصفهانی حافظ وفات یافتند

ذکر وقایع سنهٔ ۴۸۷ فوت خلیفهٔ عباسی در بغداد

در این سال قوت و شوکت خلیفهٔ عباسی از سایهٔ تقویت و طرفداری سلطان ملکشاه سلجوقی روز بروز در ازدیاد بود و کسانیکه حدود این مقام و منزلت خلفا و معنی مشکل شمرده از خوف سطوت سلجوقیان پیش پای خود نمی دیدند از این وقت از تقنین و تجاوز بسبب شدند در این سال القتدی مابعد وزیر خویش عمید الدوله بن جهیر را عزل و دست و پای او را قطع نمود و ابو شجاع محمد بن الحسین الکاشانی در این سال حسن صباح دیلمی را از قزوین بروایتی خروج کرده در این سال شیخ ابو اسحق ابراهیم بن علی الشیرازی فیروزابادی و مهدی شاعر اندلسی و ابو الحجاج یوسف بن سلیمان علم شنتمری اندلسی وفات یافتند

ذکر وقایع سنهٔ ۴۸۸ و فرستادن ملکشاه سرداران بهر جا

در این سال سلطان ملکشاه سلجوقی سرداران بنام خود را بجهت تصرف مودن بلاد و دور دست روانه داشت و هر یک با سپاهی و غوائی بسوی حرکت داد چنانچه فخر الدوله بن جهیر برای تسخیر آمد و عمید الدوله بن فخر الدوله بن جهیر بجهت تسخیر و صول روانه داشت و نیز سلیمان بن قتلمش سلجوقی قونیه و اقصرا و انطاکیه را متصرف شد و با شرف الدوله حکمران موصل بجنگید و شرف الدوله در حلب کشته شد و بعد ها بنی عقیل ابراهیم بن قریش برادر شرف الدوله را بامارت برداشتند و فخر الدوله بن جهیر آمد و میافارقین و بلاد بنی مروان را متصرف شد و منصور بن نصر بن مروان نابود گشت و آل مروان در این سال منقرض شد بهمه این سال چهار صد و هفتاد و هفت (۴۷۷) پسر کلیوم فاتح مادشاه انگلستان بازبره خود شورش نمود و افنس چهارم در اسپانیا شهر اقل (طلیطله) را از مسلمانان گرفت و پای تخت نمود و پاپ هشتم گردید و ابو نصر عبد السید بن محمد بن عبد الواحد بن الصباغ محمد بیاضی و قاضی ابو عبد الله بن الحسین صلی بغدادی معروف بابن تمثال و امام الحرمین ابو المعالی عبد الملک بن عبد الله بن یوسف جوینی وفات یافتند

ذکر وقایع سنهٔ ۴۸۹ و استیلای سلطان ملکشاه سلجوقی بشامات و عراق عرب

در این سال پس از رسیدن سلطان ملکشاه بسدهٔ خلافت راه شامات گرفت و هر جا را گرفته از خود و مطاوعت خود کسی برگزید و محمد را به بغداد باز آمده و نیز یوسف بن تاشفین امیر المسلمین بطرف اسپانیا

حرکت کرد و با لشکر بیکران و سپاه بی‌پایان عزم تسخیر و غزای او را مصروف شد هم در این سال مسجد جامع دار اسکندریه که از سنه ۶۰۰ جامع صد و هفتاد و هفت ستون بود و او را عمادی بنا نهاده بود با تمام رسید و خطبا با مر مستنصر بالله علوی فاطمی خلیفه مصر و دعای امیر بغداد خطبه خواندند هم در این سال شرف الدوله ابو نصر زعیم عباسی نقیب هاشمیین محدث مشهور و جماله الدوله ابو کامل مضر بن [illegible] صاحب جمله وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۵۷۱ و زفاف دختر سلطان ملکشاه با خلیفه المقتدی بامر عباسی

در این سال سلطان ملکشاه سلجوقی دختر خود را که بجمال نکاح المقتدی بامر الله خلیفه عباسی داراوده بود با کمالات ساز این و جهیزیت فراوان از اصفهان به بغداد فرستاده و مانند این زفاف کمتر زمانی پس از زفاف زبیده زوجه هارون الرشید و بوران دختر زوجه مامون در دنیا واقع شده و از غرایب آن زمانه بشمار می‌رفت دختر ملکشاه را المقتدی خلیفه عباسی بقاضی القضاة بغداد و اصفهان گرفته چون بها اصفهان رسیده دگذشت محمد بن سال بحکم ازلی بجهت مداوی رفت باد سلطان ابراهیم غزنوی کتابی مصور و منظوم موسوم بابو نامه محمد بن عبد الجبار عتبی بحضرت سلطان فرستاد و بجهت سلطان اطرافت کلی حاصل آمد بمشرح حال و اشعار او بحکم انسانی مرقوم خاطر هما یون خواهد شد هم در این سال بین کلیوم ماد شاه فاتح انگلیس و فلیپ اول ادشاه فرانسه جنگ شد و شرح آن واقعه و مکالمت فرانسه بسوخت و کلیوم در شهر زمانه‌ی در گذشت و در سنه آینده فرزند شده کلیوم دوم بر سریر کشور ستانی انگلستان برقرار شد و این سال مطابق هزار و شصت و هفت میلادی بود هم در این سال ذوالشرفین ابو المعالی سید المقتفی محمد بن محمد زید علوی حسینی در ترکستان بدست خاقان ترکستان ارغا و کشته گشت نیز در این سال بنت الشرف فاطمه دختر علی الادیب که در فضل و خط نعیمی و الفراست گذشت همچنین عز الشرف ابو الحسن محمد بن صابی صاحب تاریخ درگذشت

ذکر وقایع سنه ۵۷۲ و نهضت عزیمت سلطان ملکشاه بترکستان و هدایای او بجهت سلطان ابراهیم غزنوی

در این سال بمناسبت آنکه دختر سلطان ملکشاه سلجوقی که خلیفه بغداد بمسعود بن سلطان ابراهیم غزنوی بود فرزند دلبندی آورده بود سلطان ملکشاه در اقصای ترکستان بود بشنیده و مسرور گردیده بعنی تحف و هدایای شایسته بدربار سلطان ابراهیم غزنوی فرستاده بدین جهت روابط حسنه این دو دولت زاید بر ماسبق شد نیز در این سنوات سلطان ملکشاه سلجوقی با لشکر بی‌پایان آهنگ ترکستان نموده و بمجرد حفظ شریعت تا بخارا رسیده و آن بلده را فروگرفت و از بخارا بعزیمت سمرقند نموده احمد خان حکمران سمرقند از رد مخالفت میش آمده و بس از اندک کروفری منهزم و گرفتار شد ملک شاه او را بسمرقند متوجه گاشغر اطراف اوزکند را نامزد و بمجرد فرمانروایان را مطیع ساخت و خطبه و سکه بنام خود نموده و آنگاه با ظفریت کامل و شوکت زاید بخراسان برگشت و بکمال دولت در این سال قسنطینیه حکمران حلب بجنگ ناصر بن علی بن منقذ قلعه دار (شیزر) رفت و عاقبت کار بمصالحت انجامید نیز فرستاده سپانیا مردم (یوسف بن تاشفین) حکمران افریقیا را بمدد و حمایت خود خواسته و او با سپاه بی‌پایان ششصد جنگ نموده و افرنجا (فیروان) را برگشت همدرین سال چهارصد و

بستاد و یک شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری هراتی وفات یافت و شرح حال آن مجسته خصال در جلد چهارم این کتاب مفصل نگارش خواهد شد نیز در سال چهارصد و شصت و دو عاصم بن محمد بن حسن بغدادی و فخر الاسلام بن محمد مروزی وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۴۸۳ و احصائیه زراعی امیر الجیوش در مصر و ظهور حسن بن صباح رئیس اسماعیلیه

در این سال امیر الجیوش در الجمالی در مصر زمینهایکه در زیر زراعت بود بسنجید میزان حاصل او را بسنوات قبل برآورد نمود معلوم شد در زمان سابق کلیه محصولات مصر دو ملیون و ششصد هزار دینار بوده و در زمان بودن او در مصر به ملیون و صد هزار دینار رسیده و این اضافات فاحش زراعت مناسبت امنیت و جریان تجارت و اشتغال فلاحین و دهقانان بشغل زراعت بوده است همدر این سال یار یوسف بن تاشفین به اسپانیا رفت و لشکر نصاری قرطبه را منهزم ساخت و باز عودت کرد نیز فخر الدوله ابو نصر محمد بن جهیر درگذشت و فخر الدوله مرتضی وزارت نصیر الدوله احمد بن مروان بن دیس بکر و خلیفه عباسی را داشت و با ملکشاه سلجوقی بدیار بکر رفت و آنجا را از نو مروان منتزه ساخت نیز در این سال حسن بن صباح حمیری رئیس اسماعیلیه دلهٔ الموت بقلعه رسانیده اتفاقات

اسماعیلیه بود با دیلمیان له انانزا ملاحده و فدائیان نیز گفته اند مشت تن بود که مدت یکصد و شصت یکسال ریاست روحانی داشتند و رئیس و موسس آنان حسن بن صباح بود ذکر وقایع سنه ۴۸۴ و جشن مولود سلطان ملکشاه در بغداد

در این سال سلطان ملکشاه سلجوقی از اصفهان آهنگ بغداد کرده و بمناسبت سال مولود خود جشنی شاهانه فراهم نموده و تمامی فرمانروایان اطراف و نواب اکناف را بجهت اشتراک آن احتفالی بمثال مثال حضور فرستاده بغداد را رشک فردوس برین ساخته و سلطان را بسیار مورد عنایت و مرحمت و بزرگان دولت خلع فاخره و انعامات شایسته مبذول فرموده و مسجدی رفیع البنیان موسوم به جامع سلطانی که قبله آن را بحرم مقدس سلطان و جمعی از اکابر فقهاین تشخیص و تعیین کرده بنیاد نموده و سایر بزرگان درگاه هریک قصری دلکش و کاخی خانی در بغداد برافراشت همدر این سال عمید الدوله بن فخر الدوله بوزارت المقتدی بامر الله رفته و شرح همدر این سال یوسف بن تاشفین برجمیع بلاد اندلس استیلا یافت و امیر ارتق بن اکسک ترکمانی عهد ملکشاه دین گرایت العهد را هم مالک بود درگذشت و بعد با افضل قاید الجیوش مصر مرتبت العهد شهرا اداره و اولاد امیر ارتق تا مدت بسیوع حکم و اتباع اسماعیلیه در عراق عجم و آن نواحی و در این سال شایع شده نیز زلزله سخت در انطاکیه و شامات در این سال واقع شد همدر این قاضی ابو علی محسن بن علی التنوخی صاحب کتاب فرج بعد الشده درگذشت

ذکر وقایع سنه ۴۸۵ و وفات سلطان ملکشاه سلجوقی و کشته شدن خواجه نظام الملک طوسی

در این سال سلطان ملکشاه سلجوقی جلال الدین بن الپ ارسلان پس از بیست و سه سال کشور گیری و جهانبانی بعرصه بیست سالگی در بغداد درگذشت سلطان ملکشاه در این سال بسعی حاسدین و سعایت مفسدین وزیر با تدبیر خواجه نظام الملک طوسی را معزول ساخت و ابو الغنایم تاج الملک وزارت برداشت و

او بعد شرف الملک را برداشت و بجایش ابوالفضل محمد الملک قمی را بگماشت در این وقت خواجه نظام الملک یک
تن فدائی اسماعیلیه از جانب حسن صباح تمیری داشت او بانتظام کار دولت مشغول شد و این حسن صباح خواجه
نظام الملک و حکیم عمر خیام را نیز با او دوستی داشتند و هر سه با یکدیگر عهد بسته بودند که در زندگی
هر یک بنوبت و جای بنشینند آن دو از شرکت عیش و وسعت معیشت خویش نمانند و چون نظام الملک بر مسند
وزارت جای نشین شد عمر خیام فهمیده و آمده و از جانب نظام الملک یاد آور شد خواجه قسم خود را بر منصب و مقام
کرد و شکوه سلطنت بخواجگی بجسب قرار داد عهد و صبی حاضر عمر خیام گوشه نشینی و درویشی و تحصیل و نغمه نانی
را با خواجه نظام الملک قرینه زندگی و همیشه بود و او و عمر تا دم آخر عمر همان حاصل آمده گذران میکرد و مانند حکیم عمر خیام
حکیمی دانا این پیدا نشده که نام او کنون انگلستان را روشنائی گرفته شده و رباعیات او بچندین زبان
ترجمه شده باشد از جمله چون حسن بن صباح آمد که مراتب رجسب عهد و پیمان سه تن فرمانخواجه نظام الملک او را
در خدمت ملکشاه داشت و منصبی بلند داد او واقع نشد و بیرون شده در صدد خواجه نظام الملک و ملوک سلجوقیه قیام
کرد و لباس دیانت کار امامت و خلافت کرد و اخلاف او نیز متابعت او را داشتند تا ۵۰۰ شصد و پنج
باکوخان و جنگیز اعلم خواجه نصیر طوسی آنها را متعرض داشته و شرح حال حسن بن صباح طولانیست و چون
از موضوع کتاب خارجست اجمالی نگاشته آمد باقیه سلطان ملکشاه سلجوقی پس از کشته شدن خواجه نظام الملک
طوسی خانخانه نظام الملک گشته و او بفاصله سی و پنج روز در نهم شوال این سال در بغداد درگذشت و پس از او سلطان
ابوالمظفر بن الدین برکیارق سلجوقی بتخت سلطنت نشست در این سال لهستان شروع بجنبانیدن پنجه بابدیت
و پرداختن نمود و همدر این سال ابوالفضل بیهقی عبدالله خاک حافظ محدث مکه و صحیح بخاری محمد بن خلف المرابط الاندلسی

ذکر وقایع نشده و حرکت متنش و خذلان مخالفین سلطان برکیارق سلجوقی

در این سال چهار صد و شش هجری متنش برادر سلطان ملکشاه سلجوقی بخیال نشستن بتخت سلطنت از شام
بجزیره رفته و قشقر خان صاحب ماوراء النهر با او متفق ساخت و حاکم خابران خاکیه را بخود موافق ساخته و چون قشقر خان و
متنش متعرف شده و از آنجا بباب بکر رفته اسیر یافت و از آنجا با آذربایجان شتافت و چون قشقر دانست که
سلطان برکیارق بسر بر سلطنت آمده از متنش جدا شد و بسوی او تخفیف متنش گشت و در ولایت شام با
افشقر به برکیارق پیوست و در این اوقات مخالفت سلطان برکیارق برادرانش محمود و محمد و اعمامش متنش و
ارسلان شاه رخ نموده و محمود در ری بدرگذشت و متنش بجنگ آمده گرفتار و کشته شد و ارسلان شاه نیز مقتول گردید
و محمد پس از جنگی مخالفت مصالحت مبدل شد و سلطان برکیارق ابتدا منصب وزارت را بابو بکر بن نظام الملک
بن نظام الملک ثانی داشت و پس از چندی او را عزل کرده برادرش فخر الملک بن نظام الملک را بوزارت
گماشت همه این سال عساکر مستنصر بالله علوی خلیفه مصر شهر صور شام را متصرف آمده و (الکل) پادشاه
انکس بجنگ پادشاه انگلیس در آمده منهزم گردیده و کشته شد و طوائف تاتار شهر کیف روسیه را غارت کردند

ذکر وقایع سنهٔ ۴۸۷ و وفات المقتدی خلیفهٔ عباسی در بغداد و تعیین مستظهر بالله بجایش و وفات مستنصر بالله خلیفهٔ مصر و تعیین مستعلی بالله بجایش

در این سال المقتدی بامر الله ابو العباس عبد الله بن محمد ذخیرة الدین بن القائم بامر الله پس از نوزده سال و هشت ماه خلافت بعمر سی و هشت سالگی در روز شنبه پانزدهم محرم در اثر فالجی که داشت درگذشت و آن روز چون بخانه رفت و حاضرین متفرق شدند و خانه در آرزوش مکرر تعمر نامه و شمس النساء خاتون مقتدی شمس النساء را خطاب عتاب آمیز نمود که نباید کسانی را بمجلس درآید شمس النساء چون بنگرید و کیفیت را مشاهده کرد که مقتدی دست و پا بین کشیده و جان بجان آفرین تسلیم کرده و پسرش ابو العباس احمد بن مقتدی بر سریر خلافت نشست و مردم بیعت و متابعت او قیام نمودند و او ملقب بالمستظهر بالله شد و مستظهر بالله بسمند وزارت خویش عمید الدوله محمد بن فخر الدوله را برداشت و تمام امور خلافت را بکفایت او گذاشت و چون سلطان رکن الدین سلجوقی خبر فوت مقتدی بشنید و او را بغداد و برادر او را بسیه محمد و ابا گرد و مردم بیعت بمستظهر بالله بگرفت و عمر مستظهر در این وقت شانزده سال بود که بر کرسی خلافت عروج نمود و هم در اوایل دی جوان سال امیر انوشتکین دزدار با سپاه بسیار بکمک قشون مصر شتافت و مدت سه ماه و بیست و سه سالگی در مصر درگذشت و از آثار نیکو که داشت دو رباط آخرت بسیار مانند جمیله و فواید کثیره بمدت مقیمان آن دنیا باقی گذاشت و مقارب او در همه همزمان این سال المستنصر بالله ابو تمیم معد بن ابی الحسین علی الظاهر لاعزاز دین الله بن الحاکم پس از هشت و سال و چهار ماه خلافت در مصر در هفت و هفت سالگی درگذشت و بجایش پسر دوم او ابو القاسم احمد بن مستنصر بالله بخلافت نشست خانچه پسر دوم امیر انوشتکین که نامش شاهین شاه بود زمام امور جمهور را بنابه وصیت پدرش امیر انوشتکین و انتصاب ابو القاسم احمد بن مستنصر بالله بدست گرفت و چون ابو القاسم احمد بسریر خلافت متمکن گشت عموم خلایق بمبایعت و متابعت او در مصر اقدام کردند و او ملقب بالمستعلی بالله از فاطمی داشته و از مصر باطراف چون خبر فوت مردمان های نقوت و تهنیت بدربار خلافت نهای مصر فرستادند و مستنصر بالله علوی فاطمی خلیفهٔ مصر را دو فرزند دیگر امیر نزار و امیر اسماعیل بزرگوار امیر نزار بنه گذراز ابو القاسم احمد المستعلی بالله بود هم در این سال امیر مکرم بن ابی الهاشم الحسینی درگذشت و بجای او امیر قاسم بن ابی الهاشم بنشست و نیز رکن الدین خوانین زوجهٔ ملکشاه سلجوقی درگذشت و ترکان خاتون متواست فرزندش محمود بر تخت بنشیند

ذکر وقایع سنهٔ ۴۸۸ و طغیان نزار بن مستنصر بالله برادرش المستعلی بالله خلیفهٔ علوی مصر و گرفتار و کشته شدن نزار و نصیر الدوله افتکین

چون مستنصر بالله ابو تمیم معد بن ابی الحسین علوی فاطمی خلیفهٔ مصر درگذشت خانچه نگارش رفت و پسرش المستعلی بالله بجایش بنشست پسر بزرگترش امیر نزار سر از متابعت بازد که (من اگر دستم قطع شود بمدت نگذارم که کسی بر مسند است باو بیعت میکنم) آنگاه بطرف اسکندریه رفته شد نزد امیر نصیر الدوله افتکین کتخدا و اتابک امیر انوشتکین و او را اغوا کرد و اینکه اگر من بسلطنت و خلافت برایم تو را بجای افضل شاهین شاه وزیر منصب وزارت برادرم نصیر

تکین نموده با او بیعت کردند و القاب المصطفی لدین الله دادند و چون این خبر از اسکندریه بمصر متصل رسید بتعجیل سپاه و بتجهیز ذخایر و آلات حرب مجرم این سال بمباشرت و مشاورت وزیر افضل اسکندریه عزم نمود و از شنیدن این خبر وزیر ناصر الدوله از اسکندریه بمقابلت و مقاتلت افضل شتافته و قبل از نجم واقعه گزارنده که عاقبت افضل شکست خورده و سر از اطاعت او بر تافته و از اسکندریه مصر نموده کار بنا بالا گرفت و قوتی حاصل نموده و اعراب و اوباش گرفته و بطرف دمیاط بجوی عزیمت نموده و بازده حصه افضل بجنگ سپاه برداخت و بوسیله رسل و رسائل بزرگان اعراب و دیگران از وزیر ناصر الدوله متفرق ساخت و از اسکندریه بمصر مراجعت نموده و بازیاده حرب مشتعل گردیده و عساکر افضل اسکندریه را محاصره نموده و مدت شش ماه بحربی عاقبت امیر وزیر ناصر الدوله از افضل یاس آمده و افضل ظفر و منصور باسکندریه داخل گردیده و امیر وزیر و افضل یکدیگر را ملاقات نموده بمصر مراجعت نمودند و وزیر ناصر الدوله بمنزل خود رفته و بلاک شد و چون افضل بمصر رسید افضل بمحض طرب سایرین و شوکت و دست خلافت و احترام مقتول ساخت آنگاه افضل بامیت بلاد و اطراف و شهر بانیه و خارجه از ممالک و خلافت عادی منتزع شده و بالجمله تصرف آورد و همدران سال سپاه بسرکردگی امیر جمال الدین یاقوت خویش شوریده و باسطه نفاق و اتحادی از خلیفه مستعلی بالله داده و بروند او را کشته و مسعود پسر محمد را بجایش نشانده و این مسعود نامش قدخان بود و بعد بادبت سلطان سنجر سلجوقی گرفتار و کشته گردید همدراین سال سلطان برکیارق برادر زاده خود و پسر شمس الملوک بجنگ عم خود و دزدگی ری طهران مغلوب و شکسته گردید همدرین سال ابو عبد الله محمد بن ابی الخصال الاندلسی و المعتمد بن عباد صاحب اشبیلیه از بلاد اندلس و علی بن عبد الغنی مغربی کاتب حصری قیروانی درگذشته

ذکر وقایع نشئه و رشئه و واقعین سلطان سنجر بحکومت خراسان و ابتدای خونریزیان و آغاز حساب صلیبیان که بر مسلمان در سان شد

در این اوقات برادر ملکشاه که ارسلان ارغون نام داشت و بخراسان استیلا کرده بود درگذشت و سلطان برکیارق بخراسان آمده و سپاهی ما وراء النهر و ترکستان فرستاده و با ابراهیم غزنوی صلابه تحف و رسایل مودوده بتجدید معاهدات مودات مهمات پرداخت آنگاه حکومت خراسان را سلطان سنجر برادر خود واگذاشت و ابو الفتح علی بن حسین طغرائی را بوزارت او گماشت همدراین اوقات دولت خوارزمیان درخوارزم اقتدار گرفته چنانچه شمه گفته آید و محمد خوارزمشاه ملوک کنیز عزیزی را بود و پسر از تربیتی پسر کرده و چون درخوارزم فتنه برپا شده و حاکم خوارزم کشته شد نظر بلیاقت و کفایتی که محمد داشت او را خوارزم امیر داد که از جانب سلطان برکیارق مامور رفع فتنه خوارزم و بنا بر القاب خوارزمشاهی داده و برکت [illegible] حکومت او را مضاعف کرده و متدرجا او ترقی کرده و مستقل شده و تشکیل سلطنت خوارزم را داده و نیز در این سال در قنسرین و حرمی نقاط گیراسیای صغیر خطبه بنام المستعلی بالله خلیفه مصر خوانده و نیز اشاهین شاه افضل از جانب المستعلی بالله داعی خلیفه مصر با عساکر مصری متوجه فلسطین شده و ابتدا در فردکر و الحیفا و عسقلان لشکریان برق از او منهزم شده و بالجمله در این بلاد نام خلیفه مصر خوانده شد همدر این سال چهارصد و نود هجری مطابق یکهزار و نود و شش میلادی دول فرنگستان داروپا [illegible] اجل اسلامیه قیام نمودند

و پادشاه زمانی مملکت خود را به جهت از زمان نزد پادشاه خود پادشاه انگلیس گذارد و بجهت مسافت با سیاه ترک به کار آمده
جهاد نماید و دسته اول از طلبان و مجاهدین را بجهت جنگ با مسلمانان آسیا عبارت از ملت آلمان و فرانسه و مجارستان
بود که سپهدار آن اکثر ملقب میکرد از مردم فرانسه و نایب او پیر ارمیت بود و چون انها متفاق حرکت کرده رسیده
بقصود در راه بشیر آن کشته شده و باز دسته دیگر از بنجا انداخته شکی با سلامبول آمده که همه آنان صد هزار سوار و ششصد هزار پیاده
بود مردم و نیز ۱۰ صد کشتی با دی بطرف انها داده و نیز قضای پاپ که نفرانسه بجهت تشجیع مردم بجهت جنگ با مسلمانان
آمده بود در مدت دو سال مداومت کرده و نیز ترسایان را برای استخلاص بیت المقدس صورت غایی از پاپ قرض دست کرده
بر سینه ها چسبانیده بشکل صلیب رتبت دادند که کنون الصلیب را بعربی صلیب میگویند همدرین سال ابو نصر سعدانی و ابو جعفر محمد
بن ابی نصر از نسبی در گذشتند

ذکر وقایع سنه ۹۱ و لشکر کشیدن سلیمان شاه از معبر قسطنطنیه و استیلای او بر بیت المقدس و آمدن مجاهدین و صلیبیون بجنگ مسلمانان و اغاز جنگ صلیب

در این سال سلیمان شاه افضل سپهدار قشون مصر با سپاهی فراوان از معبر آبنگ مبالغه بس نموده و در آن وقت ایل غازی و سکمان پسران ارتق بحکم وراثت بحکمرانی فلسطین مشترکا قیام مینمودند و جنگی سخت کرده غالب ایل غازی و سکمان منهزم گردیده و ایل غازی بطرف عراق عرب رفت و ماردین را متصرف شده و سکمان بطرف بابدان شده و حکومتی در انجا دست کرده و هم در این سال چون مجاهدین فرنگستان بنزدیک اسلامبول رسیدند (الکسی) امپراطور بر سید که آنان بملکتش داخل میشوند یا نه ولی پیر ارمیت کشیش فرانسوی و امیر المجاهدین بصاری که مشوای انجنگ بود امپراطور را اطمینان داد که مجاهدین میخواهند رفع ظلم مسلمانان از مسجد بیت المقدس را از جنگ آنان مستخلص نمایند و امپراطور (الکسی) آسوده شده مجاهدین فرنگ از خلیج اسکودار گذشته (از آنجا بر) آسیای صغیر رسیده ناگاه شنیدند که سلیمان شاه بر قوت قلیچ ارسلان بن سلیمان شاه سلجوقی بمحاربت و مقاتلت صلیبیون برخاست و شکست خورده سپاهش منهزم شده پس نشستند انگاه اکسیوس حکمران موصل و دقاق حاکم دمشق و جناح الدوله حکمران حمص با سپاه خویش پیش آمده بجهت سخت صلیبیون نموده و عاقبت سپاه آنان بهزیمت خورده و قشون بصاری که صلیبیون بودند بتصرف فلسطین و شامات استیلا یافتند

سلاطین خوارزمشاهیه که در خوارزم و خراسان و افغانستان سلطنت کردند نه نفر بوده اند و مدت سلطنتشان یکصد و سی و هشت سال بوده ابتدایشان از حدود صد و نود و یک بوده

ذکر وقایع سنه ۹۲ و وفات سلطان ابراهیم غزنوی و نشستن سلطان مسعود سوم غزنوی و جنگ صلیبیون با مسلمانان

در این سال ظهیر الدوله ابو المظفر سلطان ابراهیم بن مسعود غزنوی پس از چهل و دو سال سلطنت و جهانبانی در
گذشت و بجایش جمال الدوله سلطان مسعود بن سلطان ابراهیم غزنوی نشست و با صلیبیون مدتها جنگ کرده و سرانجام
سپاه و بزرگان درگاه را با جسارت کثیره مواجهت و تمامی بندگان را از خویش متمتع ساخت همدرین سال صلیبیون

و مجاهدین فرنگستان پس از نهضت ماه محاصرت و کوشش بسیار دمشق را مفتوح نمودند و پس از آن اطاکیه را فرو گرفتند و پس از آن که بوقا فکران موصل و دقاق بن تتش امیر دمشق و طغتکین اتابک و جناح الدوله والی حمص و سایر فرمانگاران آنسامان جمع لشکر خواسته بجنگ صلیبیون درآمدند و نزدیک بود کاری بکنند نفاق انگیزان بین زدو شکست فاحشی از تسلیان خوردند و ملک جهات جنگی آنجا بدست فرنگیان افتاد و منهزم شدند آنگاه صلیبیون معره را گرفتند و نهایت از نصد هزار تن را کشتند و معره را بنهاد و چهل روز معره ماند و جمعی تا حشند و مردم حمص با آنها صلح کردند همدرین سال کامجو بن سلطان ملکشاه برادر سلطان برکیارق فوت یافت و برادر خود برکیارق سر بغاوت و عصیان برداشت ملک بن نظام ملک طوسی وزیر خود ساخت و بجانب ری و اصفهان تاخت و خطبه را بنام خود پرداخت و هم دراین سال سلطان سنجر بن ملکشاه که محمد بن ملکشاه از نکاب برده بود بنیابت و لشکر ملکمران ملخ از درخواست رخصت بسیاری بگرفته و دولتشاه تاب مقاومت نیاورده و بگریخته

ذکر وقایع سنه ۴۹۳ و فتوحات سلطان مسعود سوم غزنوی ماخوذ از سلطان سنجر و سلجوقی و فتح بیت المقدس بدست صلیبیون و تعیین کنت فرو دابوین بسلطنت صلیبیون و بیت المقدس

دراین سال سلطان مسعود سوم غزنوی جهان آرا و لشکرکشیهای فراوان با برهوان چرب زبان امرو شاه جهان نزد سلطان سنجر سلجوقی فرستاد و روابط تمیز انگلم نمود و خواهر سلطان سنجر که ناموس عهد عراق و مصاحبت منظور و وجاهت شعار و همراه فاق طاق بود بعقد ازدواج درآورد و عهد عراق را بالکلیت تفویض نمود و سلطان مسعود جشن شاهانه و زفافی خسروانه نمود و بعموم مدایان تشریفات فاخره بخشود و هم دراین سال صلیبیون فرنگستان بیت المقدس را فتح نمودند و چنانچه کارش شد در تاریخ بیت المقدس در ادارهٔ حکومت مصروح و چون صلیبیون پس از چهل روز محاصرت بیت المقدس را گرفتند دست بقتل و غارت گشودند و در ظرف کمتر از هفته هفتاد هزار تن از مسلمانان را کشتند و غنایم بسیار بدست آوردند آنگاه کنت فرو دابوین را السلطنت خود برداشتند و فتح بیت المقدس روز جمعه پانزدهم شعبان بود و دویم شعبان ۴۹۲ طبق هزار و نود و سه میلادی واقع گردید پس از این فتح صلیبیون بفکر فتح مصر افتادند چون خبر حرکت صلیبیون بمصر شایع شد افضل امیر الجیوش سپاه پرداخت و با دو صد هزار شمشیرزن متوجه ایشان شد و در نزدیکی عسقلان عساکر مصری با صلیبیون مقاتلت و مقاتلت پرداختند و ناچار روی بازان معرکه ها نکرده ولی صلیبیون و مجاهدین فرنگستان طلیعهٔ از مصر بدیدند و راه بین الیدین گرفتند همدرا بسیاری بن سلطان برکیارق و برادرش سلطان محمد شتاب درگرفت و برکیارق قسد از نمود و بجرجان و پس از آن بطبرستان شتافت نیز دراین سال ابوعلی بجیان یحیی بن عبدالمنعم صاحب کتاب منهاج در گذشت

ذکر وقایع سنه ۴۹۴ و وفات المستعلی علوی فاطمی خلیفهٔ مصر و تعیین آمر بأحکام الله بجای او

دراین سال ابوالقاسم احمد المستعلی بالله بن المستنصر بالله علوی فاطمی خلیفهٔ مصر پس از هفت سال و دو ماه خلافت کردن در هفدهم شهر صفر چهارصد و نود و پنج وفات نمود و او را پسر نوزدی بود موسوم به الامنصور که هنوز او را شش سال کامل نشده بود و شاهین شاه افضل سپهدار کل عساکر مصر او را وصی و ارجاب مدبر ش بود چنانچه افضل

نیز در پشاور وصی بود با مجلبه شاهزاده مراد مراسم بیعت و مبایعت او نخواند سلطان اسلطنت او قیام نموده و او بعلی
منصور را ملقب بامیر با بکام الله گردانید همدرین سال سلطان محمد بن تکش شاه با سلطان سنجر منحاکمک سلطان ارکیارق
در آمده و او را شکست داده و بعد از وقایع متعدده میان برکیارق و سلطان محمد برادر او بامحاربات عدیده واقع شده و با شکسته بهم در افتاده
همدرین سال (گفت فراوان بین که در بیت المقدس پادشاه شده گذشت و بجایش پسرش نشست نیز گفتیم او به
پادشاه انگلستان در گذشت و چون (ذکر) برادرش با مجاهدین صلیبیون بجنگ رفته بود با غازی پسر سوم گلیوم فاتح
بسلطنت انگلستان برقرار شد نیز درین سال میر منصور بن عمار بن محسن امیر مرده گذشت

ذکر وقایع سنه ۴۹۵ و هیجان در مصر و حکومت مصریان

درین سال در مصر بواسطه فوت مافتن مستعلیون انقلاب و هرجی نوی افتاده در مردم و مسلمانان پدید شده و
بجهت جنگ با صلیبیون مجاهدین بسیار جمع شده ولی چون توجه صلیبیون بطرف مدینین و بعد از او بود مردم
آسوده گشته نیز من سلطان برکیارق و سلطان محمد جنگ بهم در انداخته بجان در گرفت و جمع کثیری کشته شده و قلعه
فتح بک طرف معلوم متفرق شدند همدرین سال دقاق بن تتش بن الب ارسلان از دمشق بیرون آمده شکست
از صلیبیون بطرف (برجه) رفت و آنجا را گرفت و باید دانست که در شهرهای فلسطین و سوریه متشکل از
نفر حکومت داشته اند یا بعهد متوسل و یا بشکل اجاره و مقاطعه کاری چنانچه بعضی اوقات در مدینین تا تولده بنه
شش جهت تن جا بجا حکومت می نموده اند چنانچه بآنها شارات گذشته و آینده معلوم میشود و آنان از امرا و سلاطین
بعنوان شحنه و نموده اند

ذکر وقایع سنه ۴۹۶ و لشکر فرستادن سلطان مسعود سوم غزنوی بطرف هندوستان و فتوحات او و غلبت صلیبیون فرنگستان بعکه در فلسطین

درین سال سلطان مسعود بن سلطان ابراهیم غزنوی از غزنین بهندوستان سپاهی راسته مهیا نموده و علمان
کتین که یک از سرداران بزرگ و نامدار آن لشکر بود به سپهسالاری آن سپاه کمنیه خواه برگزیده و روانه هندوستان
داشت و طغان کتین رات عزیمت بجانب هندوستان را فراشت و از رود و خانه گنگ گذشت و تا هور
براند و همه سرکشان را کمبند مان گذاری و فرمانبرداری در آورد و لاهور را حین بعهد و مرحوم خویش زینت داده است
احسان و انعام بروی عموم کشاده و پس از تنظیم و تنسیق اطراف و نواحی هندوستان بعزم مراجعت لاهور بگاشت و طریق مراجعت
سپهی غزنین گرفت و چون بپایه سریر سلطنت رسیده مورد اشفاقات شاهانه گشت همدرین سال (گفت بعضی
رئیس مجاهدین فرنگستان پس از استیلای بطرسوس و حمص جبل و طرابلس شام با مجاهدین و صلیبیون آمده بگاه
نموده و در آنجا از امیرالدوله جوسیشی از جانب خلیفه مصر حکومت داشت و قوای خود را جمع نموده و مدافعت و بالجمله
اگونت سنجیل از در مادشکی شده حکه را محاصرت نمود تا غلبت حکه را بقوت فروگرفت و نامبرده امیرالدوله بطرف
شام گریخت و بمصر رفت و چون صلیبیون فرنگستان بشهر حکه داخل شده از قتل مسلمانان و نهب اموال آنان
فروگذاری نکرده نیز درین سال یوسف بن تاشفین فرزند خود را که موسوم بعلی بن یوسف بود بعضی از بلاد اسپانیا

ذکر وقایع سنهٔ ۴۹۸ و سنهٔ و وفات سلطان برکیارق سلجوقی و محاصرت طرابلس شام و مدد خواستن از خلیفه مصر

در این سال سلطان برکیارق بن سلطان ملکشاه سلجوقی پس از دوازده سال چهار ماه سلطنت و مدت پنج سال و سه ماه و بیست و چهار روز در شهر برجرد درگذشت و نعش او را باصفهان برده مدفون ساختند و نابسیت او مازیار که یکی از سرداران نامی او بود فرزند ش ملکشاه را السلطنت برداشت و راسیع عزیمت بجانب بغداد برافراشت و سلطان محمد چون خبر فوت برادر شنید خوشحال گردید و آهنگ بغداد نمود و فرزند برادر را اشفاق بسیار فرمود و انگاه به تدبیر امارا کرفتار ساخت و ماجرا مش پرداخت و خطبه بنام خویش کرد و در این سال فرامانیان اسماعیلیه که آنان را باطنیه گفتندی بر حجاج رخنه و آسیب رسانیدند و اموال آنان را غارت برده و نیز در این سال محمد بن علی بن حسن معروف بابن ابی القصر فقیه شافعی درگذشت هم در سال بعد که مقارن سنه هزار و شصت میلادی بود صلیبیون فرنگستان افاقه بهجوم در طرابلس شام نمودند و علی بن عمار صاحب طرابلس بمدافعت پرداخت و هفت سال محاصرت آن شهر طول کشید که مردم شهر کرفتار شدت و سختی شدند و علی بن عمار از خلیفه بغداد المقتدر و سلجوقیان استعانت جست و کسی به استعانت فرستاد اما چاره ای ایام و استعانت بطرف خلیفه علوی مصر نمود و شاهنشاه افضل با هم امر احکام قشونی بحری داده و سپاه ... چون عساکر فاطمی مصر را بساحل انطاکیه و طرابلس رسیده صلیبیون از فرود گرفته بودند و فتح طرابلس دشوار نمود ... در این سنه مطابق سنهٔ هزار و شصت و سه میلادی بدست صلیبیون واقع گردید

ذکر وقایع سنهٔ و استقلال یافتن سلطان محمد بن ملکشاه سلجوقی

در این سال سلطان محمد بن ملکشاه سلجوقی بسرکشان و طاغیان را مطیع ساخت مگر اتابک جیوش الدین جاولی خوان سالار که را و طغیان نمود سلطان محمد با جمعی از سپاهیان او را تعاقب فرمود و بجنگ و گریز از این شهر بدان شهر میرفت تا عاقبت اموالش متفرق شده و خود بیچاره شد کفی کردون انه شه از ضراعت و مسکنت در کاه سلطان محمد شتافت و چهره بندگی و شرمندگی بخاک سود و سلطان او را ببخشود و ما موریت زابه الکلی فرزند خویش کرد که امش چغری بود فرمود در همین سال ابو الظفر فخر الملک علی بن نظام الملک طوسی که وزیر سلطان سنجر بود در نیشابور روز عاشورا مدرسه باشکوهی کشته کرده و سلطان سنجر قلعه او را اقتصاص نمود در همین سال ابو شجاع الملک بوسعد قتلغ ستاره و نیابه داری رسیده و درگذشت نیز یوسف الراعظ بن تاشفین ملقب بامیر المسلمین درگذشت و بجایش علی بن یوسف در افریقیا بحکومت نشست و نیز هم او ملقب بامیر المسلمین شد نیز در این سال ابو نصر بن ابو جعفر بن ابی اسحق هروی که صاحب علوم ظاهری و باطنی بود درگذشت و شرح حالش در مقاله سوم این کتاب ذیل مشابه مرتب نگارش خواهد شد

ذکر وقایع سنهٔ و غلبت سلطان محمد بن ملکشاه به بعضی نقاط

در این اوان سلطان محمد نسبتی بر حکمران ساده ابو دلف سرخاب بن کیخسرو خشم نمود و ساده را فرمود که

وابو دلف بناه بسیف الدوله صدقه بن منصور حکمران حله برده سلطان محمد ابو دلف را از سیف الدوله بخواست
واو بناه خود را داد و سلطان محمد لشکری بحله کشید و سیف الدوله در حله کشته شد و پسر سیف الدوله و ابو دلف
هر دو دستگیر گشته و نیز سلطان محمد سپاهی بسرداری مودود نامی بطرف موصل فرستاد و آن شهر را فرو
گرفت و نیز سلطان محمد بعد از آمد و رفتی بغداد را بمجاهد الدین بهروز و مجاهد الدین کفایتی بسزا در بغداد و بخوزستان و
نیز در خراسان سلطان سنجر بر قوت و شوکتش افزوده گردیده و سلطنت را بدو استحکام و متانت فرستاده و نیز
در این سنوات تمیم بن المعز بن بادیس حکمران افریقیا قیروان پس از چهل و شش سال و ده ماه و بیست روز امارت
و هفتاد و سه سال زندگی در گذشت و بجایش پسرش تمیم برقرار آمد و نیز خطیب ابو زکریا یحیی علی القرزی وفات نمود

ذکر وقایع سنه ۵۰۳ و اقتدار کروه صلیبیون در فلسطین و سوریه و فتح طرابلس شام بدست آنان

در این سال حماقت رسایان و مجاهدین صلیبیون که بر سه اسپر کی و صیسون با سنه قوت از قسطنطنیه
در سوریه و شامات و فلسطین رو بفرزونی گذارده و بتسخیر مسلمانان را از تیغ گذرانیده مطیع خویش ساخته و در صحی
و اگرفتن باجی بسیار بحال خود باقی گذاشته و بیت المقدس را پایتخت خود قرار داده و خانه کعبه را بش فت
تا این سال بالصنده و سه طرابلس شام در محاصرت صلیبیون بود و آن وقت شهر را فتح کرده و کردند آنچه
که قلم از تحریرش خجلت میکشد و تاریخ چهره اش سیاه میکرد و نیز در این سال جمال الدین حاولی که مدت نامکی
قفل دو ساله سلطان محمد سلجوقی را داشت رایت استبداد و سفاکی در شیراز و نواحی آن برافراشت و بسیاری
کشته از زنان نامی گذاشت و فرقه باطنیه اسماعیلیه در اصفهان فتنه ها کرده و سلطان محمد بسیاری از
اشخاص را گرفتار و معدوم ساخت

ذکر وقایع سنه ۵۰۴ و فتوحات صلیبیون و استبداد آنان در ملک ستانی

هم در این سال مجاهدین فرنگستان با عزمی ثابت و فداکاری بعزم ملک گیری در فلسطین و سوریه آتش بحر خون
حیات مسلمانان میزدند و از اثر بیانات متعصبانه کشیشهای خویش با دل پر سرگلف جنگ میکردند و
صیدا و ثارب را که نزدیکی حلب است و از دنا با فرد گرفته و به پرتاب توان و قتل و نهب آنان رحم کرده مساجد
و منابر را خراب و سوزانیدند هم بقول صاحب منتظم ناصری در این سال بالصنده و چهار که موافق هزار و
صد و ده میلادی بود پادشاه مجاهدین فرنگستان بارمس صلیبیون که بقول مورخین اسپانیا نامش ارودیل
و بقول مورخین فرنگستان اسمش بودون بود با بانک مصر حرکت اعجب المقدس کرد ولی صاحب با ز
مصر اکه بیت حرکت بزودیل اگوید در سنه ۵۱۱ بالصنده و یازده هجری بود و ما در ذیل بالصنده و یازده شرح حرکت
او را بمصر بنگارش خواهیم کرد هم در این سال کیا الهراسی الطبری که مدرس مدرسه نظامیه بغداد بود وفات یافت

ذکر وقایع سنه ۵۰۵ و سراسیمه شدن خلیفه بغداد و لشکر فرستادن سلطان محمد بجنگ صلیبیون

چون خبر فتوحات پیاپی و قتل و غارت دمادم رسایان و مجاهدین فرنگستان و حرکت آنان بطرف
بین النهرین در بغداد شایع و خلیفه بغداد بشنید بی اندازه بهراسید ولی او از بخبر نامی از خلافت و کرم و تعصبی

ز سلطنت چیزی دیگر باقی نبود و چاپلوسان خویش از امرای سلجوقی نگاشت که از بخارا و ترکستان صلیبیان چگونه بر ... محمد سلم تی مستعد کرده و سپاهی حرکت داده و حکمران موصل امودود را بسر کردگی آن قشون نگاشت و آن سپاه گشیخوا حرکت نموده و طی منازل کرده و پس از مقاتلت و مقاتلت کاری ننموده بازگشت موصل نمودند و در این سال خجسته سلام بوحامد زین الدین محمد بن محمد عمری قرشی وفات یافت

ذکر وقایع سنه ونوجه شاهین شاه افضل امیر الجیوش در مصر بنای مرصد در مصر و اشتغال امر باحکام التعقیب ولد ابن دنیوسی

در این سال شاهین شاه افضل امیر الجیوش امر بانجام امور مملکت فاطمی خلیفه مصر همت بر ساختن و پرداختن عمارات در مصر نهاد و خلیج ابی المنجا که معبد باسم ابی المنجا اوالشتیای مهندی که مهندس و معمار آن خلیج بوده مشهور شده ساخت نگاه به بنای رصد خانه فیلسوفی مشغول گشت و در این بنای عالی مشقات بسیار و مخارج بیشمار متحمل شده و در جوار کوه مقطم در مصر محلی مرتفع مناسبی اختیار کرد که ساباق معروف باحجرت بود و بعد از بنای مرصد رصد بر مرصد بنا در این وقت امر بانجام امور شبانه روز مشغول بعیش با ماه رویان طناز و سیمین عذاران خوش آواز مصر بود و ابدا از محبت و مباشرت با آن تخاصل نمینمود و مخصوصا میل مفرطی با شاهدان هیرولی و بروایت اصح انشنیان بود چنانچه جاریه از صبیحه مربیت آورده بود که ماه از دیدارش در حجاب و بیل از نغمه اش در التهاب بود و در اجمالی و در اوتکالی معالی و نفقی شیوا و زبانی گویا بود و بشیر اوقات سرد کننده آن یگانه مابنوی مملکت فصاحت و فصاحت گذارده بود و ما عدی توجه می نمود ولی افضل امیر الجیوش آنی از کار ملک و مملک و آسایش رعیت غفلت حاصل ننمود و در این سال رسول ارمنی پادشاه ارمنستان در گذشت و بجایش رجال نشست و هم سعدان امیر خلاط رخت از جهان کشیده و ظهیر الدین ابراهیم بجای او متمکن گردید

ذکر وقایع سنه وحساب مودود با صلیبیان و شکست او و کشته شدنش و سبب باطنیه

در این سال مودود بن التونتکین حکمران موصل قوای خود را جمع نموده با سپاه سلطان محمد بجنگ صلیبیون و مجاهدین فرنگستان شتافت و پس از چند جنگ سخت و خونریزی سولتکاک از آن معرکه با سوانی تمام سر بر تافت و بجانب موصل با بقیه لشکر خون جگر مراجعت کرد و که در این وقت یک تن از باطنیه اسماعیلیه او را کشت در حالتیکه از جامع دمشق بیرون میآمد و از اثر جنایت باطنیه در گذشت نیز در این سال ملک رضوان بن تتش بن الب ارسلان در گذشت و پسرش الیاسروان در حلب بجایش نشست نیز اسماعیل بن احمد الحسین البیهقی و محمد بن احمد بن محمد ابیوردی و محمد بن طاهر العلوی وفات کردند و نیز اسوپا پولک دوم از شهر کیف در گذشت و فرزندش روزله بجایش نشست و حکمران روسیه شد نیز ابوالمعالی المخاس اصفهانی وفات کرد

ذکر وقایع سنه ووفات سلطان مسعود سوم و نشستن سلطان شیر ادبجایش در غزنین

در این سال سلطان مسعود سوم غزنوی که علاء الدوله ولقب داشت و ابوسعد کنیه داشت پس از شانزده سال سلطنت کردن تخت سلطنت را بگرین گذاشت و راه استکمال بسوی آخرت برافراشت پس از او ما اختلاف مورخین

شیرزاد فرزندش بر سریر دولت جهانبانی نشست و او بکمال الدوله ملقب شد و چون بکیال ارغلکرانی سلطان شیرزاد ابن سلطان مسعود گذشت برادرش سلطان ارسلان شاه بزرگان را با خود یار و سپاهیان را همدست و همنوا گردانید بر سر کمال الدوله شیرزاد تاخت و او را امان داد و خود به تخت سلطنت برآمد همو در این سال سلطان محمد سلجوقی اقتفر بر سقی را مامور بجنگ صلیبیون و مجاهدین فرنگستان نمود و بدیگران نامه کرد که با اقتفر همراهی نمایند و چون قشون مسلمانان بمقاتلت و مقاتلت صلیبیون برداخته معرکه از خونریزی ساخته و بدماغ زدگداز شده و چون بر سقی و اقتفر با شدت سکت خورد از سلطان خائف شده و سپاه بدیگران برد در حقیقت نگاشتن وقایع حرکات نابکار مسلمانان و حکمرانان آنزمان در مقابل مجاهدین صلیبیون فرنگستان بسیار شرم آور بوده که نگارنده از نگاشتن بیشتر آنان اغماض مینماید همو در این سال مجیر الدوله ابو القاسم علی بن فخر الدوله وفات کرد

ذکر وقایع سنه ۴۸۷ و کشته شدن سلطان شیرزاد غزنوی و به تخت نشستن سلطان ارسلان شاه به تخت حکمرانی غزنین

در این سال سلطان الدوله ارسلان شاه چنانچه نگارش رفت برادر خود کمال سلطان شیرزاد را پس از بکیال حکمرانی و جهانبانی از تخت سلطنت بزیر آورد او را معتقل ساخت و به او بک کشور ستانی و پادشاهی در غزنین هادس کرد و منصب وزارت را بعبد الصمد بن احمد بن عبد الصمد که وزیر پدرش بود عطا فرمود و تمامی برادران گرفته و محبوس نمود ملکزاده بود و ساخت و دستش بهر که رسید ریشه اش را از بن برانداخت بجز یک برادرش بهرامشاه که راه فرار پیش گرفت و در خراسان نزد سلطان سنجر شتافت و سلطان ارسلان بدو دست نیافت همو در این سال سلطان محمد سلجوقی از اصفهان بعنوان آمد و سپاهی بجنگ طغتکین حکمران دمشق فرستاد و طغتکین مغلوب گردید و حمات را تسلیم داد و راه بغداد پیش گرفت و در خدمت سلطان محمد از در ضراعت و مسکنت در آمد سلطان او را عفو فرمود و محبه داد مامور دمشقش کرد همو در این سال بر شجاع دلیمی وفات کرد

ذکر وقایع سنه ۴۸۸ و پناه بردن بهرامشاه نزد سلطان سنجر سلجوقی و جنگ سلطان با سلطان ارسلان شاه غزنوی و کشته شدن ارسلان شاه و عواقب کار او

چون سلطان ارسلان شاه سلطان الدوله برادر بمسند سلطنت متمکن گشت و برادرش بهرامشاه از دست گزند او جان بدر برده و راه خراسان پیش گرفته دانست که بهرامشاه در نزد سلطان سنجر از او سعایت خواهد کرد و در فکر تدبیری فتاده و رفت و آنچه بعراق نزد سلطان محمد سلجوقی برادر سلطان سنجر فرستاد و باب کلا باز کرد سلطان محمد به برادر خود سلطان سنجر پیام فرستاد که از حمایت و معاضدت بهرامشاه دست مدارد و لقاصد سپرد که اگر بخراسان رسیدی و سلطان سنجر بجانب غزنین لشکر کشانده پیام مرا بهان وزمانی رسول بخراسان رسید که سلطان سنجر با سپاهی فراوان آهنگ غزنین نموده بود زیرا سلطان سنجر نخست برای ارسلان شاه پیغامی فرستاده که مردن سبب نخوت بخشین او نگین به برادران نا سفیده رسیدن

و ارسلان شاه و قصد به پیام سلطان سنجر فرستاده و سلطان راه غزنین گرفت و چون به پشت رسید ابوالفتح حکم او
سجستان به دست چون سلطان ارسلان شاه از آمدن سلطان سنجر و برادرش آگهی یافت با ستبقان بن سباشی
فراوان و کلیه و شصت فیل و مانند تا بک و بسنکی غزنین بیرون شد و جنگ سختی واقع گردید که بسی مردم مرکب در
خون خلطید خاصه سلطان ارسلان شاه بگشت نزدیک راه هندوستان پیش گرفت و سلطان سنجر بابهرامشاه
و بیستم شوال این سال در غزنین گردید و سلطان سنجر سپاه کینه خواه را از تاراج کردن شهر و نغمانیدن شهریان منع نمود
و خود دست بتاراج کردن خزینه های چندین ساله غزنویان گشود صاحب روضة الصفا میاورد قبل از سخت خوردن
سلطان ارسلان شاه مادخواه که خواهر سلطان سنجر بود بعنوان رسالت و مصالحت با دو صد هزار دینار
مدسرخ و سیاهی از نفایس ثمینه و هدایای گران قیمت به بیرون شهر دارد و گاه نزد سلطان سنجر فرستاد که
سلطان نزاد خدای و جنگ باز دارد و مگر آمدن بهرامشاه نگذاشت و چهره تضرع بخاک سود و زبان از نفاق و قتالی باز
کشود سلطان سنجر ناچار بجنگ در آمد و چنانچه گذارش شد غالب آمد و بغزنین در آمد و دست بتاراج خزاین کنده
سلاطین غزنویان گشود و اموالی بسیار بدست آورد از انجمله تاجی مرصع بود که قیمت هر یکی را آنها دو ملیون دینار
بوده و بعقده تخت از زر و نقره بیشتر آمد و از پارچه های جواهر نشان مجانفه هزار و سیصد قطعه بجنگ آورد و پس
از چهل روز توقف در غزنین مادر خود ملکه ایم بنت ابراهیم غزنین را بهرامشاه گرفت و بهرامشاه را بتخت سلطنت
نشانید چون خبر مراجعت سلطان سنجر به هندوستان بگوش سلطان ارسلان شاه رسید از خای خود بجنبید
و با سپاه هندوستان جمعیت همراه حرکت داده چون سیل خروشان راه غزنین گرفت بهرامشاه تاب مقاومت
نیاورده از غزنین بطرف لمغان گریخت و سلطان ارسلان شاه مجدداً بغزنین آمد و بتخت سلطنت جلوس
کرد و نیز در این سال بحیای بن تمیم بن المعز بن بادیس حکمران افریقیا درگذشت و یحیا پسر بن بجایش نشست نیز ابو محمد حسن
بن مسعود بن محمد معروف به فرالنبوی صاحب انشیات قصیده و ابو بکر سمعانی از حفاظ

ذکر وقایع سنه ۵۵۱ و عودت بهرامشاه از بامیان با سپاه خراسان و فرار و گرفتار شدن سلطان ارسلان شاه و کشته شدن او بامر بهرامشاه

چون بهرامشاه بامیان رسید یکی تواما نزد سلطان سنجر مرو فرستاده و از بیداد برادر و سخت خوردن خود شرحی
بگفت و از سلطان سنجر استعانت خواست سلطان سنجر سپاهی فراوان برایش فرستاد و بهرامشاه
راه غزنین گرفت چون ارسلان شاه از آمدن سپاه خبر یافت مدون جنگ و جدال سر بر تافت بهرامشاه
سپاه را تحریص و تشویق کرده تا او را بجنگ او زند و خواسته اند از خراسان نزد سلطان سنجر رفته سلطان
بهرامشاه آنها را نوازش و بفرمیت و مالی بسیار یاری داد و تا سلطان ارسلان شاه را با و داد و او برادر را فرمان
تاخته نمود و دل از دعوت او سوده ساخت و سپاهیان سلطان سنجر را بخشهای فراوان و انعامات
بی پایان داده و با فر فرهمندی و شوکت جمشیدی بتخت سلطنت برآمد مدت سلطنت سلطان ارسلان شاه
نزدیک سه سال شد هم در این سال سلطان محمد بن ملک شاه سلجوقی پس از سیزده سال سلطنت و سی و

شش سال و چهار ماه زندگی درگذشت و در سبت پیشم و پنجه این سال پسرش سلطان محمود بتخت سلطنت نشست همدرین سال سلطان سنجر بتخت سلطنت برآمد و صلیبیون و مجاهدین فرنگستان در بیرون نصاری با مسلمانان درآویختند و خون بکصد هزار تن مسلمانان از ریختند همدراین سال پادشاه مجاهدین خانچه نگارش شد که نامش زنجم موحنین استیا (بردویل) بود با مجاهدین عزم مصر کرده و چون بدانجا رسیده هیچ کس اتفاق نکرد که از تبع بیدریغ خون برنا و پیر و کبیر و صغیر را بریخت و مساجد و جوامع مسلمانان را خراب کرده آتش بیداد برزده و پاک بسوزانیده دراین اثنا ناخوش احوال گردیده و او را عوده داده و هنوز بعریش نرسیده بود که جان بجان آفرین داد و مجاهدین احشای او را درآورده در همانجا که نزدیک بعریش مصراست مدفون ساختند در زمین رملی و بالای قبر او سنگی برافراشته و اکنون آنرمین بزمین (ارمال بردویل) مشهوراست آنگاه جسد او را بطرف بیت المقدس حرکت داده و از فرمان بردویل بمصر و مصریان از کتب جنگ صلیبیون ایسوده شدند و صلیبیون هفت سال بعد این سال در شرق سوریه مشغول جنگ و جدال و کشتن بکنیان و آتش زدن مساجد و عمارات قیام داشتند نزد این سال یحیان محمدی اصفهانی مورخ درگذشت

ذکر وقایع سنه ۵۱۲ و وفات المستظهر بالله عباسی و نشستن المسترشد بالله عباسی بجای او و آمدن سلطان محمود سلجوقی به بغداد

در این سال المستظهر بالله احمد بن المقتدی بامرالله پس از بیست و چهار سال و سه ماه و یازده روز خلافت کردن بعمر چهل و کسال و چند روز زندگی درگذشت و مردم پسرش ابومنصور فضل بن احمد را بخلافت برداشتند و او را ملقب المسترشد بالله ساختند و دست خلافت داده بمبایعت و متابعت او پرداختند و او بمسجد درآمد و صعود بمنبر کرد و خطبه آغاز نمود و خانچه بصنعت بلاغت و فصاحت اشتهار داشت راست نطق و لاغت برافراشت آنگاه بمسند خلافت نشست و جلال الدین ابوعلی حسن بن صدقه را بوزارت انتخاب کرده و برادرش ابوالحسن از خوف او بکلی گریخت و النجا به ابوعلی بن صدقه حکمران حله برد و مسترشد بالله از جانب خود نقیب النقبا شرف الدین علی زینبی را بحله فرستاد تا او را بیاورد و ابوعلی بن صدقه او را دست و پا بسته بر شتر مهب عروت ملقبی را از دست مذهم و نقیب النقبا مایوس برگشت و ابوالحسن بجانب واسط شتافت و جمعیرا بجهت خلافت خویش دعوت نمود و مسترشد بالله به ابوعلی بن صدقه گرفتاری او را طلبی شد و ابوعلی لشکری فرستاد و او را گرفته به بغداد فرستاد و مسترشد فرمان داد تا او را بجانبه سرخی نوشانیده و طوقی از خر مهره بگردنش انداخته و برشتری عریان سوار کرده در بازارهای بغداد گردش دادند و پس از این فضایح او را تمام کرده همدرین وقت سلطان محمود بن سلطان محمد سلجوقی به بغداد آمد و مراسم تعزیت و تهنیت بجا آورد و مجاهدالدین بهروز دار و گه بغداد را معزول کرده و آقسنقر برسقی را شحنگی بغداد در داشت همدرین سال ابوزکریا یحیان عبدالوهاب بن منده اصفهانی محدث و ابوالفضل احمد بن محمد بن خازن و ماپ بدوم (ماپکال دوم) درگذشته

ذکر وقایع سنه ۱۱۳ و رفتن سلطان بهرامشاه غزنوی به هندوستان و حنگ سلطان سنجر با سلطان محمود سلجوقی و صلح آنان

در این سال سلطان جهرام شاه غزنوی با لشکری آراسته متوجه هندوستان گردید و کسانیکه از جانب برادرش سلطان ارسلان شاه مامور بودند معزول نمود و از جانب خود نواب عمالی نصب کرد و کسانیکه از لاهور بر مخالفت طغان برادر نشسته بودند مکتوبات بنزد او و با مسبت بی پایان و عنایم فراوان بغزنین بازگشت نیز در این سال سلطان سنجر سلجوقی از خراسان با سپاهی بسیار بجنگ سلطان محمود برادرزاده خود و فرزند دلبی ولیعهد آمد و سلطان محمود منهزم گردید و نوبسایل رسولان چرب زبان کار مقاتلت و مصالحت بانجام گرفت که بر خطبه نام سلطان سنجر کرده شود و سلطان محمود با شهر ری جزو ممالک سلطان سنجر باشد نیز در این سال ایلغازی بن ارتق با عساکری بنوه متوجه حنگ مجاهدین شد و چون مقاتلت و مقاتلت ایشان بر دهنت مجاهدین انجامید بین الصلیبیین سکشت فاحش در زد و یکهزار حلب خورده را فرار داده گرفته و در امنیان [illegible] ترسائی که صاحب انطاکیه گردیده بود کشته شد و چند شهر بدست ایلغازی افتاد و چون این قبر حضرت ابراهیم خلیل و فرزندانش احق و بتصرف درآمد نزدیکی جبت المقدس مکشوف شد و در خمه که این اجساد قدسیه در آن بود یافته شد

ذکر وقایع سنه ۱۱۴ و ۱۱۵ و حنگ بین سلطان محمود سلجوقی و برادرش سلطان مسعود و کشته شدن امیر انجوش افضل بن بدر الجمالی در مصر

در این اوقات بین سلطان محمود سلجوقی و برادرش مسعود بن سلطان محمد غبار نفاق بلند گردید و حنگ سختی میانشان واقع شد و مسعود فرار کرد و پس از آن بتوسط رسولان چرب زبان کار مقاتلت و مخاصمت مبدل بمصالحت و مرافقت گردید و مسعود نزد محمود آمد و با شفاقات ملوکانه نائل شد همدر این سال کرجیا بتفلیس استیلا یافته و مسلمانان را کشته و دست بتاراج اموال ایشان برده همدر این سال محمد بن عبد الله بن نوبت علوی حسینی از طایفه مصاده جبل السوس از بلاد مغرب خروج نموده و مهدی باو پیوسته و لقب مهدی بخود نسبت اصحاب الامر هستم عاقب در ۵۲۴ پس از جنگها و کشتار بسیار مراکش را گرفت نیز در این سال ماهیه دینار زر در مصر بر سر شهریه ارتش برداشته شد و چون امیر انجوش افضل بن بدر جمالی بجهت خوابیدن فتنه مقاتلت آنها شتافت نا بنگام او را فرو گرفته و کشته و چنین خدمتگزار صدیق دیده وفا شقیق را از میان برداشته و خلیفه علوی مصر آمده باحکام امر دست تصرف بمال او و اموال او دراز نموده و هر چه در مدت وزارت پدرش و خودش جمع نموده و بتصرف فرموده و اموالی بحساب و اعیانی بیشمار از این رهگذر بخلیفه گردیده همدر این سال مؤید الدین حسین بن علی بن محمد طغرائی اصفهانی صاحب مجتبیه لامیه العجم کشته گردیده و علت کشته شدن او را مورخین باختلاف نوشته و گوید ابن طغرائی در دیوان طغرا رایت داشت و آنوقت زمان سلطنت سلطان ملکشاه بن الب ارسلان بود و چون او درگذشت سلطان مسعود او را بوزارت خود برداشت و چون حنگ بین دو برادر سلطان محمود و سلطان مسعود در گرفت و مسعود منهزم گردید طغرائی اسیر گردید و بحکم سلطان محمود در زندان بغلاظت و شداد گوید طغرا را سلطان مسعود بواسطه فساد عقیدت کشت نیز ابو محمد القاسم مصنف مقامات حریری و مقامات را

یاد انوشیروان بن خالد بن محمد وزیر سلطان محمود سلجوقی تألیف کرد

ذکر وقایع ۵۱۸ و طغیان فرامذ و لاهور و رفتن سلطان بهرام شاه به لاهور و رفع او و نصب دیگری و عودت او غزنین

در این سال بغزنین خبر رسید که فرامذ و لاهور سر طغیان برداشته و رایت مخالفت و قد برافراشته و سپاهی از ترکی و افغانی و خلج و دور خود جمع داشته سلطان بهرام شاه با فشنی فراوان از تنک سند استان مولد و پست و ملبند یا مانک تاخت و بجنگی سخت کرد و لاهور را متصرف شد و از اجداد خود سالار حسین بن ابراهیم بحکومت لاهور فرو ساخت و بغزنین برگشت

همدر این سال با خوزیان پوده یا صابئ مناظره نمود و کیسانیات خویش را از اجوبت مقتب الدین سهروردی غزنوی که فرقه ماکذه غزنویه او بود داد و همدر این سال سلطان محمد سلجوقی جویش بیک را با سلطان مسعود جنگ با الموت فرستاد و بکشت و نیز الغازی بن ارتق درگذشت و پسرش سلیمان ده میافارقین بحکمران شد نیز فخر الخواتین بنت محمد بن عبد الله همسر ارتق از نعمات بود و در این سال درگذشت

ذکر وقایع ۵۱۷ و وفات قاسم بن هاشم علوی امیر مکه

در این سال قاسم بن هاشم العلوی الحسنی امیر مکه درگذشت و بجایش بوفیقه پسرش بحکومت نشست همدر این سال عساکر المسترشد بالله خلیفه عباسی با تفاق خود شکر بجنگ بادوجس بن صدقه فرستاد و صدقه منهزم گردید و حله غارت و آتش را نهاد ساخت و از انجا بشام رفت و مجاهدین صلیبیون فرنگستان پوست و استان را محرک شدند که حلب را فرو گیرند و در آنوقت حلب را سلیمان بن عبد الجبار که پسر بزاد الغازی بود متصرف داشت و بدین جهت صلیبیون هجوم او بحلب شدند و سلیمان قلعه اثاب را بصلیبیون واگذاشت و در این سال امیر محمد بن قراجا امیر حماة از دهم تری درگذشت و حماة را اسکیمان صاحب دمشق تصاحب کرد و همدر این سال احمد بن محمد بن علی معروف بابن خیاط شاعر دمشقی و شیخ احمد غزالی برادر حجة الاسلام محمد غزالی وفات یافتند

ذکر وقایع ۵۱۸ و وفات حسن بن صباح حمیری

در این سال ماچهند و مجده حسن بن صباح حمیری پیش اسماعیلیه کهستان قاین سال چهارصد و شصت و نه بدنیا آمده بود درگذشت و مختصری از حسن و حسن و وقایع سال چهارصد و هشتاد و پنج نگارش شد پس از حسن صباح بجایش کیا بزرگ امید و داعی قزوینی مدعوت نشست و انقراض اسماعیلیه در زمان بزرگوان در سال ششصد و پنجاه و پنج واقع شد که خزینه آنها رکن الدین خورشاه مدت بزرگوان هلاک شد و مدت یکصد و شصت سال رایت دعوتی داشتند همدر این سال صلیبیون و مجاهدین فرنگستان صور را قصد و سویه که در تصرف خلفای مصر بود متصرف شدند و از آن وادی لشکریان مأکله و صور بودند که با برمرده شوند نیز مجاهدین بحرکت و بیس بن صدقه حلب را محاصرت کردند و مردم حلب آقسنقر برسقی حکمران و صلاح اخواسته شده و چون او آمد صلیبیون از حلب مقاومت نیاورده و از حلب برخواسته و با جمعیت خود را مجاهدین جمع نموده و آقسنقر را و کنار حلب سکشت داده و بسیاری از مسلمانان در این جنگ کشته شدند هم در سال پنجاه و هجده ابو الفضل احمد المیدانی صاحب مجمع الامثال درگذشت و در ماچهند نوزده سالم بن مالک بن بدران صاحب قلعه جعبر درگذشت و مالک بن سالم پسرش بجایش نشست

ذکر وقایع سنه ۵۱۰ و پراکنده شدن فدائیان اسماعیلیه در اطراف

در این سال نباع حسن بن صباح پیش جانب اسماعیلیه از انحای عالم پراکنده شدند و با سامی فدائیان و حاجیه و باطنیه در هر جا بهر نوعی دست یافتند اورا از حیات محروم ساختند چنانچه در جامع موصل قسیم الدوله را آنقدر زخمی کردند که از آن موصل را گذاشته و در آن وقت پسر برش عزالدین مسعود قصب بود و چون خبر کشته شدن پدر بشنید زود موصل آمد و جای او بگرفت هم در این سال منکوبرس شام را صلیبیان بگرفتند آمد و آنرا بگشت داده متهم ساخت محمد بن سال از دمیر بن صدقه شرح آنرا مشروحا مستوفی شده خلیفه عباسی در سال پانصد و دهم از بکارش یافت تا سلطان طغرل بن محمد بن ملک شاه سلجوقی را بگرفتند و بند کشیده بالجمله شقاوت و حوادث آسمانی مانند جهیدن رعد و برق و آمدن باران در زمان او بای سخت طغرل و او بیس را بگرفت و مستوفی شد اسود و خاطر شد

ذکر وقایع سنه ۵۱۱ و شرح نسب سلجوقی و اتابکان آذربایجان و موصل و فارس و لرستان

در این سال سلطان محمود او را بعد از ابعاد الدین زنگی پسر آقسنقر برسقی قسیم الدوله داود مسعود بن آقسنقر را از آن که حاکم موصل در این وقت بود وفات کرد و جای او که یکی از ممالیک مسعود بود سلجوقی بنیافت موصل را نیز عماد الدین زنگی بن آقسنقر فتح کرد و عماد الدین متدرجا به نصیبین و سنجار و حران و جزیره ابن عمر دست یافت و سلطان سنجر چون تولد ش در سنجار شد معروف و موسوم سنجر کرده و ما در ذیل این سال از اتابکان سلجوقی که منشأ سلجوقیان شده و مشروحا سامی آنان مملوک سلجوقیان بودم و شعبات ز بگلومات مستقل رسیده اند نام میبریم که مرکار نام یک تن از ممالک و حکومات آنان خوانده رسیده اند گفتیت و برای توضیح میگوییم سلاطین سلجوقیان را عادت چنین بود که فرزندان خود را برای تربیت یک یک از بزرگان کاه خویش می سپردند و او را اتابک نام نهاده که بمنزلهٔ پدر بزرگ باشد و او را فرزند خویش بگذرت شهری و دیاری نامزد میکردند و چون آن اتابک بآن شهر حکمران میشد مستقل بحکومت او را میداشت چنانچه چند طایفه از اتابکان کاشان از حکمرانی سلطنت رسیدی بعده اند از آذربایجان و طایفه در موصل و طایفه در فارس و طایفه دیگر هم در لرستان تشکیل سلطنتی داده ولی نمانده اتابکان آذربایجان و اتابکان موصل و اتابکان فارس و اتابکان لرستان

اتابکان آذربایجان شش تن بوده و مدت استقلالشان هفتاد سال و اولشان ایلدگز بوده که در سال پانصد و شصت و شش درگذشت و آخرین ایشان مظفر الدین اوزبک که در ششصد و بیست و دو درگذشت

اتابکان فارس مشهور به سنقریه یازده تن بوده و مدت سلطنتشان نزدیک بیکصد و پنجاه سال و اول آنان اتابک سنقر بوده که در سال پانصد و پنجاه و شش درگذشت و آخرین آنها ابش خاتون بن سعد بن ابوبکر بن سعد بن زنگی است که در ششصد و هشتاد و پنج رحلت کرد

اتابکان موصل دوازده نفر بوده و مدت ملکشان یکصد و پنجاه و سه سال بود

واولین آنان آناک آق سنقر بوده که در سال چهارصد و نود و یک درگذشته و
واخرین انها مدرالدین لولو بوده که در سال پانصد و شصت پاک شده
آنگاه ایشان را قدرت بوده اند و مدت حکم ایشان پنجصد و هشتاد و سه سال بوده
واما ایتکا ابوطاهر محمد بن علی که در سال پنصد و هفتاد و پنج درگذشته و واپسین
آنان اقراسنقر اتابک بوده که در حوالی ششصد و پنجاه درگذشته

ذکر وقایع سنه ۵۲۲ و فتوحات شمادالدین زنکی آقسنقر در شامات

در این سال شمادالدین زنکی بن آقسنقر حلب و منبج و رابطه را مقرر شد و با دمیر بن جصدقه نیز در این سال
پس از انحرام از مستنرشد خلیفه عباسی لسلطان سنجر سلجوقی پیوست و سلطان سنجر از خراسان بری آمد
و سلطان محمود نیز حاضر شد و همه در ولایت یکانگی نمودند سلطان سنجر برادرزاده نهایت استمرار کرد
و در حق با دمیر بن جصدقه لسلطان محمود وصیت نمود آنگاه هر دو متفرق گردیده معز حکمرانی خود رفتند در این
سال فخرالدین طغتکین صاحب دمشق در ماه صفر درگذشت و مملوک قتش تاج الملوک توتش بن الپ ارسلان بود و تاج
الملوک توتش بن طغتکین بجای پدر بحکومت دمشق برقرار گردید همدر این سال ابوالمعالی حسن بن جصدقه
که در خدمت سباق و استیفا بگذرانده اقسان بود و از سال پانصد و سیزده و نامه نگاری و وزارت متصرف شده از دمشق

ذکر وقایع سنه ۵۲۳ و جنگ پسر سلطان محمود سلجوقی با دمیر و جنگ سلمان با ریسیان

در این سال ناصرالدین محمد بن سلطان محمود خلیفه و با دمیر بن جصدقه استعلا یافت و در منبج عمارت نمود و
اموال بسیاری از خلیفه و سلطان بکمک آورد و بر شامات چیرگی گرفت نیز طایفه اسماعیلیه در دمشق قوت
گرفته و طاهر بن سعد مروغانی وزیر تاج الملوک توتش را بقصد مساعدت نمود و چون تاج الملوک خبر یافت که نزدیک
طاهر بن سعد مروغانی طایفه اسماعیلیه کمک مساعدت مینماید او را گرفتار نمود و بکشت و تیغ بجانب طایفه
اسماعیلیه که در آنوقت نزدیک به شش هزار نفر بودند بشامات بکشیدند و تمامی آنها را قتل رسانیدند و چون اسماعیل
که رئیس آنها بود از قتل آنها اسماعیلیه خبردار شد قلعه بانیاس که در تصرف آورده بود بسلیمان صلیبیون نمود و نیز در
این سال عمادالدین زنکی قلعه حماه را متصرف شد در این سال طاهر بن محمد بن طاهر بن خلف از جانب سلطان
سنجر سلجوقی حکومت سیستان یافت و مدت استقبال و استبداد نیافت و نسب طاهر بن محمد بن خلف بن احمد که
شرح گرفتاری او را بدست سلطان محمود غزنوی در ذیل سال پنصد و سی و اغراض صفاریه یاد نمودیم خاکا
نگاشتیم میرسید و طاهر بن محمد بجهت استحکام روابط یگانگی دختر سلطان سنجر را بحبالت پسر خود ملک تاج الدین
ابوالفضل نزویج نمود و مدتها بجانب اطاعت خود نگاشتی امارتی داد چنانچه پس از طاهر بن محمد تخت نشینان
سیستان قیام دارند و آخرین ایشان خلف بن طاهر بن محمد بن خلف بن طاهر بن محمد بن خلف بن طاهر بن محمد بن

سه جلوس نموده و آخرین ایشان ملک تاج الدین ایالکین که در سال ششصد و بیست پنج گرفتار مغول شد

نیز در این بافصده و بیست و سه ابو الفتح اسعد بن ابو نصر هبة الله شافعی مدرس مدرسه نظامیه بغداد و شریف حمزة بن هبة الله بن محمد العلوی نقیب نیشابور زیدی مذهب درگذشت

ذکر وقایع سنه ست و عشرین و ستمائة و وفات امر احکام الله خلیفه علوی مصر و نشستن الحافظ لدین الله بنابجای او

در این سال المستنصر امر احکام الله علوی فاطمی خلیفه مصر پس از بیست و نه سال و پنج ماه و پانزده روز خلافت در عمر سی و چهار سالگی در دوم ذی حجه بدست یکی از فدائیان اسماعیلیه کشته گردید و او را چون فرزندی از پسر عمش عبد المجید بن ابو القاسم بن المستنصر بجای خویش برگزیده بود و عبد المجید ملقب بالحافظ لدین الله ملقب گردید و ابو علی احمد بن افضل مدبر امور امیر الجیوش بوزارت او نامزد شد ولی در این امر احکام الله از وفا نشان چیزی نگذشت الحافظ لدین الله عاملی را بسبب دستگاه او از بنجا نخویش محمد و دست احمد بن افضل امیر الجیوش از کار باکوتاه ساخت تا عاقبت بکشت حمله و حسادت آن دو برادر بیرا متوسل شده و دست بتباهی او دراز کرده و پس از احمد بن افضل پسر او حسن را بوزارت برداشت و حسن با سوء سیرت خود کسی را بعد نگذاشت همدر این سال عماد الدین زنگی در شام را بعلبک بتصرف کرد و او را مهذب و قلعه آنرا بعلبک گرفت و در این سنت همدر این سال بدیع اسطرلابی از بغداد بیکی بنیاد و آن رصدخانه را بتمام رسانید نیز در این سال عثمان بن محمد الغزنی قلعه بارکه گذشت و سمانجا مدفون شد و او را بقول شعرا بود

ذکر وقایع سنه سبع و عشرین و ستمائة و وفات سلطان محمود بن سلطان محمد سلجوقی و منازعت سلجوقیان با کمید یکدیگر و کشته شدن احمد بن افضل امیر الجیوش در مصر

در این اوقات دبیس بن صدقه گرفتار نیفه کلب شد و او را بر تاج الملوک توری حکمران دمشق سپردند و چون عماد الدین از گرفتاری او مطلع شد سونج سپهر تاج الملوک با سایر اعوان او را که در بند او بودند بفرستاد نزد تاج الملوک و او دبیس را نزد عماد الدین فرستاد و عماد الدین در حق او نیکی کرد و مستعرشد خلیفه عباسی چون بشنید عماد الدین و دبیس را نخلعت داد و اطاعت کرد و هم در این سال از پنج و بیست و پنج سلطان محمود بن سلطان محمد سلجوقی پس از دوازده سال و نه ماه و چند روز سلطنت بعمر سی و هفت سالگی درگذشت و فرزندش داود را ابو القاسم فسا آبادی وزیر بسلطنت برداشت و المستنصر احمدی اتابک او شد همدر این سال تاج الملوک توری از فدائیان اسماعیلیه دو ضربت دیده مقتول نشد و چون سلطان مسعود بن سلطان محمد شنید داود را سلطنت برداشته برانگیخت داود را گرفت و سلجوق بن سلطان محمد نیز از فارس بطلب سلطنت بجانب بغداد آمد و المستنصر

متفق گردید و پس از آن سلطان سنجر و طغرل از خراسان در حرکت آمده جنگ بین آل سلجوق در افتاد و عاقبت سلطان سنجر مقرر کرد که سلطان طغرل بن سلطان محمد پادشاه باشد و خطبه بنام او بخوانند و سلطان سنجر خود در خراسان پادشاه باشد و سلجوق بن سلطان محمد و مسعود بن سلطان محمد مطیع باشند همه این سال با نجم و عیش و عشرت با دین بن صدقه عماد الدین زنگی از محرک شد و با سپاهی فراوان از سوریه بعزم محاربت با خلیفه مستنجد به بغداد آمد و پس از جنگ شتی عماد الدین شکست خورده و راه دمشق پیش گرفت نیز کیفیت کشته شدن احمد بن افضل مدبر جای امیر جیوش را برخی در این سال و بدین نحو متذکر شده اند که احمد بن افضل وزیر ریاست خود افتاده بود و امیر علی اخیر الذکر تقاضای علوفه نمود و مصر در ضمن اوان نگنجیده اند اشته این بود امیر محافظ الدین ابه مرو مراجعت کرد تا او را در این سال با فصد بهیت وشش کشتند و بجایش حسن بن عبد المجید که فرزندش بود نوبارت برقرار شد همچنان الملوک قزی از خم فرانسیان در اواخر این سال خیانچه در فوق اشارت شد گذشت

ذکر وقایع سنه ۵۲۷ و جنگ سلجوقیان با یکدیگر

در این سال چیزی از میان بستن سلطان سنجر نگذشته بود که سلطان مسعود با برادر زاده خود سلطان داود بن محمود منتفا بجنگ سلطان طغرل بن سلطان محمد در آمده او را منهزم ساختند نیز سیف الملوک اسماعیل بن تاج الملوک تورانشاه بن سلیمان بجنگ آمده او را منهزم ساخت و قلعه بابنا بسر برده واقع در سوریه است متصرف شد و نیز شهر حماة که متصرف عماد الدین زنگی بود بجنگ آورد و همدر این سال از نظامیه امیر کرکه گذاشت و بجایش ابو القاسم نشست و نیز در این سال علی بن ابی علی بن موهن الهروی الواعظ که او را در خراسان معتقدین بسیار بود در گذشت و شرح حال او در جلد سوم مفصل نگارش خواهد شد

ذکر وقایع سنه ۵۲۸ و شورش مصریان بر ضد خلیفه الحافظ الدین الله و مسموم شدن حسن خلیفه سلیمان

در این سال مصریان از کثرت ظلم و تعدی حسن بن ابی الحافظ الدین الله خلیفه علوی مصر شورش آورده او را مسموم ساختند بر هم افتاده و گفتند خلیفه مخلوع کرده و فرزندش حسن را بسلطنه تعدیات کونا گون معدوم شود چون الحافظ الدین الله حاکم الدین متوال دیده عاقبت را بخاطر ملاحظه کرد فرزند حسن را مسموم کرد چون مصریان او را کشته یا مرده دیدند طریق آرامی و سکونت گرفتند الحافظ الدین الله مسند فرمانروائی یافت و تاج الدوله بهرام ترسائی ارمنی الاصل را که اشت و تاج الدوله شاهد خبه کفایت را موده رایت سیاست و درایت را برافراشت همدر این سال عماد الدین زنگی بر جمیع قلاع سوریه استیلا یافت

ذکر وقایع سنه ۵۲۹ و کشته شدن المسترشد بالله خلیفه عباسی و نشستن الراشد

مابه بجای او و مردن سلطان طغرل سلجوقی و کشته شدن دبیس بن صدقه

در این سال المسترشد بالله خلیفهٔ عباسی پس از شش سال و شش ماه و بیست روز خلافت و چهل و سه سال و سه ماه زندگی بدست یک تن فدائی اسماعیلیه کشته گردید بشرح مقال آنکه سلطان مسعود بن سلطان محمد سلجوقی با خلیفه المسترشد بجنگ آمده خلیفه مغلوب و اسیر شده و سلطان مسعود خلیفه را از بغداد همراه خود بگذاشت و بازگشت سلطان مسعود نگذشت تا اردوی سلطان مسعود بدو فرسخی مراغه رسید خبر بازگشت سلطان مسعود با استقبال سلطان سنجر که از آذربایجان آمده بود شنیدند و المسترشد را خیمه بپس گذاشت زناکاه دو تن فدائی اسماعیلیه بخیمه داخل گردیده خلیفه را کشتند و داغ و گوشهای او را بریده همراه برده چون سلطان مسعود برسید او را کشته دیده و چون خبر کشته شدن او به بغداد رسید مردم بسیار او ابوجعفر المنصور بن المسترشد بالخلافت برداشته و او را ملقب بالراشد بالله نموده و کشته شدن المسترشد بالله روز یکشنبه هفدهم ذیقعده اتفاق و بخلافت نشستن الراشد بالله در روز دوشنبه بیست و هشتم ذیقعده همان سال واقع گردید نیز سلطان طغرل بن سلطان محمد پس از سه سال سلطنت متزلزل درگذشت و سلطان مسعود بن سلطان محمد پس از باد تسلط کرده و پایه سلطنتش محکم گشت همدر این سال ملک اسماعیل بن طغتکین بدست باطنیان کشته شد و برادرش شهاب الدین محمود بجایش نشست نیز در این سال دبیس بن صدقه در نزدیکی خوی در آذربایجان با سلطان مسعود شده و چون پسر دبیس صدقه بن دبیس خبردار شد امور پدر را بدست گرفت نیز در این سال در مملکت پرتغال تشکیل سلطنت داده شد و پادشاه قلعه حصن زوطه از بلاد اندلس است مستقر بن هود با کفت هم فرمانیان خود جزیره افریقیا مساط شده و تصرف کرده و غایر و اسیر بسیار بدست آورده

ذکر وقایع سنه و کشته شدن الراشد بالله خلیفه عباسی و بخلافت نشستن المقتفی بالله

در این سال الراشد بالله ابوجعفر منصور بن المسترشد بالله پس از یکسال و خورده خلافت و چهل و سه سال حیات در اصفهان بدست کنیزک فدائی اسماعیلیه کشته و در بیرون اصفهان مدفون گردید و الراشد در این مدت خلافت خویش با سلطان مسعود در ستیز و گریز بوده پس از آنکه در مراغه از سلطان مسعود بگشت خورده و راه اصفهان گرفت و در آنجا مقتول شد و چون بس بگشته شدنش در بغداد شایع گردید صنادید حضرت و رعمای امت ابوعبدالله محمد بن احمد المستظهر را بخلافت برداشتند و سلطان مسعود نیز حاضر گردید و او را ملقب بالمقتفی لامر الله نموده و چون المقتفی بمسند خلافت متمکن گردید سلطان مسعود کس نزد او فرستاد که مخارج روزانه و سرکار خلافت چقدر است از عهدهٔ سلطنت بپردازد پیام فرستاد که روزی چهل اسر بجهت طبخ خانه خلافت اگبشی میباید و سایر مخارج هم باین کیفیت قیاس نما سلطان مسعود گفت عجب سخت بزگیر است بخلافت برداشتیم خدا و پیغمبر او را کم کند هم در این سال بین عماد الدین زنگی و صلیبیون جنگ خونریزی شد و سپاه اسلام بر تر سایان چیره شدند و آنقدر را اسیر و غنایم بدستشان که در زمان عودت در شام شهر پر از اسیر گردیده بود همدر این سال محمود بن محمد بن داود ابوالحسن عبدالغافر بن اسماعیل

ذکر وقایع سنه ۵۳۰ و عزل شدن تاج الدوله بهرام نصرانی از وزارت مصر و نصب ملک افضل و قتل شدن او

در این سال خلیفه مصر حافظ لدین الله وزیر خود تاج الدوله بهرام نصرانی را بسفارت فرستاد بابت دشمنی که بغت مسلمانان میورزید و بدشمنی با مسلمانان رجحان میداد معزول ساخت و بجایش رضوان بن ولخشی را بسمت وزارت برگزید و او را ملقب بملک افضل کرد و این اول وزیری بود که بلقب ملک ملقب گردید و عاقبت میان او و حافظ لدین الله خلیفه مصر و ملک افضل وزیرش خصومت بکدورتی بالا گرفت و حافظ لدین الله او را معزول نمود و پس از چند ملک افضل و نایبه اکشت و بعد ها نابود کسی را بوزارت انتخاب کرد و خود کار وزارت را نیز بصورت میداد همین سال عماد الدین زنگی صلیبیون غلبه بدیگر و حصن بعرین را با بحاره و نیز ناحیه از انها گرفت همین سال جنگ سختی بین محمود خان حکمران سمرقند و کورخان واقع شده و محمود خان منهزم گردید و کورخان غالب گشته شد

ذکر وقایع سنه ۵۳۱ و لشکر کشیدن سلطان سنجر سلجوقی بطرف غزنین و جلوگیری سلطان بهرامشاه غزنوی بوسیله رسولان و تحف شایان

در این سال سلطان سنجر سلجوقی بعزم تأدیب سلطان بهرامشاه غزنوی امر و با سپاهی فراوان آهنگ غزنین نمود بمجرد اکه بهرامشاه آن باج و خراج مقرر بود همه ساله بدربار سلطان سنجر بفرستد موقوف داشته بود سلطان بهرامشاه چون از جنبش سپاه خراسان و عزم قتالوی خود سلطان سنجر خبر یافت چند تن رسولان چرب زبان با پیش کشهای شایان و باج متاخره را روان داشت و معذرتی فرستاد و خواست سلطان سنجر که چند منزل طی کرده بود مجدد اعزم و مراجعت کرده و از سلطان بهرامشاه معذرت کرده همه این سال بهرامشاه از سلاجوقیان بکلی کنیه داد بطرف شمالات آمد و عماد الدین زنگی مقابلت و مقاتلت او پرداخت و او و عساکرش را منهزم ساخت و فنایم و اسرای بسیار بدست عماد الدین در آمد هم در این سال که مصادف بگیزار همه دسی و سه سال میلادی بود فاروق ژوستینین قیصر که کم شده بود پیدا شده از روی آن نسخ عدیده برداشتند

ذکر وقایع سنه ۵۳۲ و آمدن سلطان سنجر سلجوقی از مردم خوارزم و فرار اتسز بن محمد و گرفتار شدن پسرش و لشکرش شدنش

در این سال سلطان سنجر سلجوقی بعزم خوارزم و دفع اتسز سلطان خوارزم از خراسان حرکت کرد چون خوارزمی خبر رسید اتسز دانست تاب مقاومت نخواهد آورد ناچار بنیرنگ فرستاد کرد که سپاه سنجر رسیده قشون اتسز بین او شکستگین اتفاق کرده و او را قتلغ اتسز گرفتار کرده بحضور سلطان سنجر آورده و سلطان فرمان داد تا انجوان را دو پاره نموده و بخوارزم داخل کردند و دست بتاراج و یغما بر دارنگاه از جانب خود برادرزاده خویش سلیمان شاه را بتخت خوارزم نشانید و بسوی مرو حرکت نمود پس از رفتن سلطان سنجر سلجوقی با سپاهش سلطان اتسز بن محمد عودت نموده و سلیمان شاه بمقابلت و مقاتلت او پرداخت و عاقبت منهزم گردیده بسوی شاشات و سلطان اتسز مقر حکمرانی برگشت همه این سال شهاب الدین محمود بن توری را سه تن از فراشان

گشته و برادرش جمال الدین توری حکمران بعلبک آمده و دمشق را صاحب شده و بعلبک را معین الدین شهرمادر خود واگذاشته عماد الدین زنگی آمده و بعلبک بطریق امان گرفت و بعهد و پیمان خود پایبند گردید و جمعیز اقتول ساخت

ذکر وقایع سنه ۵۳۱ و فرستادن سلطان سنجر بردة و عصای پیغمبر اکرم را نزد المقتفی بامر الله

در این اوقات سلطان سنجر بردة و عصای پیغمبر اکرم را نزد المقتفی بامر الله خلیفه عباسی فرستاد و عماد الدین زنگی دمشق را محاصرت موده در حین محاصرت جمال الدین توری درگذشت و مجیر الدین پسر معین الدین حفاظت دمشق را بیاری کرده عماد الدین از محاصرت دست کشیده و شهرزور را از قبچق بن ایلدگز شاه گرفت و نیز اسماعیلیه حصن و قلعه مصاف را دشام گرفته و نیز فدائیان اسماعیلیه جوهر کبک از سرداران سلطان سنجر بود و کشته نیز در این سال دافر قاصد ابو مسلم حصار مراکش را گرفت و هبة الله بن حسین معروف به ابن العطار بقتل رسید و سال پانصد و سی و چهار محمد بن عبد الله بن خاقان در فندق مراکش کشته شد و نیز ابو یعقوب خواجه یوسف همدانی و حافظ ابو القاسم اسماعیل بن محمد اصفهانی و صاحب تجرید الصحاح ابو الحسین رزین بن معاویه وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۵۳۲ و جنگ سلطان سنجر با قراختائیان و شکست او و تاختن سلطان آتسز بمرو و تاراج او

چون سلطان آتسز بن محمد بن انوشتکین فرزندش ایل قلیچ خانچه بکارش شد در سنه پانصد و سی و سه بدست نشر سلطان سنجر مبادچه گردید بنای مراسلات و مکاتبات را با ایلات خاتا گذاشت و او را بطمع تملک ماوراء النهر بر ترکستان آمادت و گورخان خاتا با سپاهی انبوه در حرکت آمده سلطان سنجر نا چار با جنگ جنگ با آنها حرکت آمد صاحبان روضة الصفا و حبیب السیر میاورند که مردم قراختا ایل نشین بودند و به تحریک سلطان آتسز قیامشان نمود و لکه در باران سلطان سنجر سلطان را متحرک بجنگ سازند و قراختائیان حاضر شدند که پنجهزار اسب و پنجهزار شتر و پنجهزار گوسفند بدهند و سلطان سنجر عوت کند از بیران پشیا سلطان سنجر نماند نشد قراختائیان دست توسل بدامن گورخان پادشاه قراختائیان زدند و دیگران محرک شدند تا گورخان بجنگ آمد ولی صاحب منتظم ناصری گوید جنگ قراختائیان که پادشاهشان گورخان بود تحریک سلطان آتسز بود بهر حیث پس از مقابلت و مقاتلت سلطان سنجر شکست خورد و از آنسوی سلطان آتسز قصد انتقام در خیال سلطان سنجر مرو تاخت و آنشهر را ویران ساخت و خیام بسیار بدست آمد و بجانب خوارزم روانه شد هم در این سال معین الدین ابو نصر احمد بن الحسن الدامغانی الحاجی وفات یافت

ذکر وقایع سنه ۵۳۳ و فوت عماد الدین زنگی

در این سال باز عماد الدین زنگی بر فتوحاتش در سوریه افزوده گردید و قلعه (بکاریه) و اطلعه اسب که متعلق بکردها بود فرو گرفت و قلعه اسب بخراب شده و از نو قلعه بساخت از اولین بهتر و بزرگتر که بعدها معروف

شد معاویه بمرا این سال محمد بن داشمند حکمران ملاطیه درگذشت و مسعود بن قلیچ ارسلان سلجوقی صاحب قونیه علاوه بر متصرف شده بود این سال حکومت کاپادوکیه و اقارسی مستولی گردیده تا بگان نوکر بوده و آن ایالت مستقل شده نیز در این سال صلیبیون از راه دریا بطرابلس غرب آمده و آنشهر را مدت بسیار محاصره نموده و درون شهر کشته

ذکر وقایع سنه ۵۱۰ و لشکر کشیدن سلطان سنجر سلجوقی بخوارزم و صلح نامه سلطان آتسز خوارزمشاهی

در این سال چون سلطان سنجر سلجوقی از خراسان بگورگان سکنه نابل در پریشان احوال مملکت خویش مرور کشت و دانست در غیبت او سلطان آتسز خوارزمشاه دست تعدی دراز کرده سراسیمه و خشمگین گردیده و مانند شیر غضبناک بجوشید و با سپاهی فراوان بجنگ خوارزم شاه و چون آتسز از جنبش سلطان سنجر خبردار شده و خود تاب مقاومت ندید چند تن از سولان چرب زبان با پیش کشیهای شایان بسوی او فرستاده و سلطان سنجر از کینه جوئی باز آورده و عقد مصالحت بسته گردیده و سلطان سنجره و برگشت همدر این سال عین سلطان مسعود و عماد الدین زنگی مخالفت مصالحت مبدل شده و سلطان داود ابن سلطان محمود بن محمد بن ملکشاه کشته شده و کشنده اش معلوم نکشت و عماد الدین زنگی بدیار بکر آمده و بسیاری از مواقع و اماکن را متصرف شده نیز در این سال بوالقاسم حاجب محمود بن عمر النوشتکین خوارزمی وفات کرده و چون او مدتی حاجب بکیر و حاجب بوده لقب یافته بود

ذکر وقایع سنه ۵۳۲ و وفات تاشفین حکمران مغرب و آمدن ملک صعیقه و گرفتن زعیمه و اسیر بن عزرا

در این سال تاشفین بن علی بن یوسف بن تاشفین حکمران مغرب درگذشت و بجایش اسحق بن علی بن یوسف بجای حکمرانی نشست و ملک صعیقه از جزائر نصاری با دویست و پنجاه کشتی با دی از طرف او پیش آمد اربصه را فروگرفت و هر کس از مردان و آن مایحتاج از بیع نبود را نیده و زنان را اخراج کرده و خلیفه مصر الحافظه این آنه بواسطه کشمکش صلیبیون و مجاهدین فرنگستان که در سوریه و فلسطین با مسلمانان داشته و نظر بر نظرف مصر نداشته و بدین مناسبت زمام جزایر علوکیری نمایه چنانچه سال بعد از دو جزیره بلیار طلس از عرب بمزاد آشته را فروگرفت نیز در این سال عماد الدین زنگی شهرهای سروج و رأس و سایر جاها یکه متصرف صلیبیون بود بزور شمشیر متصرف آمده و در این سال که مطابق بگجزار دو صد و سی و چهار میلادی بود دولت انگلیس قانون قیاصره روم را بمحبت مملکت انگلستان قبول کرده و جمع موزه دوم از استقلال زده

ذکر وقایع سنه ۵۳۱ و گرفتار شدن ابو طالب برادر مقتفی عباسی با جمعی

در این سال ابو طالب برادر المقتفی با به خلیفه عباسی در صدد مخالفت با خلیفه با جمعی برآمده و این راز آشکار شده و مقتفی ابو طالب و عده را گرفتار و محبوس ساخت نیز در این سال نا بگان اتابکان آذربایجان که ذکر شان شد مستقل گردیده و عبد المؤمن حکمران مراکش در این سال معتقد گردیده و علی بن یوسف بن صد قوا از جنگ سلطان سلطان مسعود سلجوقی که سوانح او را در قلعه گریت بحس نماید در این سال گرفت و بجلد رفت و در آنجا بمنتهی

ذکر وقایع سنه ۵۳۲ و گشته

شدن عماد الدین زنگی از اتابکان موصل و نشستن نور الدین محمود فرزندش بجایش

در این سال عماد الدین زنگی بن آقسنقر دوم اتابک از اتابکان موصل پس از بیست و سه سال حکمرانی در موصل وفات یافت
بدست غلامیکه خویش کشته بود و در آن وقت عماد الدین مشغول محاصرت قلعه جعبر مالک بن سالم بن مالک العقیلی بود چون
عماد الدین کشته شد پسرش نور الدین محمود بحلب رفت و صعب بن محمد بن جکرمش را بدرس استقبال فرستاد و شهر و خزانه
گرفت و در اول ماه رمضان سوم مسند پادشاهی برقرار شد و پادشاه فرانسه و پادشاه آلمان متفق گردیدند که بجانب سیسیلیون
لشکر کشند و سپاهی بجانب القدس بفرستند نیز در این سال که موافق هزار و صد و چهل و شش میلادی بود بعد از
شکسته رفتن (رن) و آلمان کشته شدند (سیسیل) در این جزیره زلزلهٔ عظیم و رجفت قوی بحدت گرد پنج روز

ملوک غور هفت تن بوده و مدت سلطنتشان یکصد و شصت و سه سال

و سه ماه و اول ایشان سلطان علاء الدین حسین که در سال پانصد و پنجاه و شش هجری بود و آخرین ایشان

سلطان علاء الدین پسر دکر و وقایع گذشته و پیدایش ملوک غور و خصوصت ایشان با بهرامشاه غزنوی

آنچه از کتب چنین و چنان و انساب غوریان مستفاد میشود احمالش اینست که در زمان خلافت هرون الرشید طایفه از اولاد ضحاک
از کوه بیوراسپ بکوهستان اسپیران که واقع میان کابل و بلخست آمده و از آنجا کوهستان غور رفته قلعه های محکم و جایگاهای متین
بنیان کرده و تا زمان سلطان محمود غزنوی هیچ یک از پادشاهان قبل از اسلام و بعد از اسلام نتوانست تا آنجا مستقر من
و غالب شود و سلطان محمد و محمد بن سوری بر آنها ظفر یافتند و پسر شان حسن مدت اندک و پس از چندی حسن فرار کرده و بغزنه آمد و چون
محمود از فرار کردن حسن خبر دار شد بداود محمد بن سوری را کشت و حسن را دستگیر و پسری شد حسین نام و حسین بزرگ شده و صاحب
پسرانی گردید که اسامیشان بدین ترتیب است اول فخر الدین مسعود دوم قطب الدین محمد سوم شجاع الدین علی که در جوانی بمرد
چهارم ناصر الدین محمد پنجم سیف الدین سوری ششم بهاء الدین سام معظم علاء الدین حسین و او چون بین سلطان
بهرامشاه غزنوی و سلطان سنجر سلجوقی خانه جنگ شد مخالفت و مخاصمت دست داد سلطان بهرام
شاه با پسران حسین طرح دوستی افگند که بنظاهر صورت آن قوی حال شود و بتواند جلوی حرکات
سلطان سنجر را ببندد و بزرگترین پسران حسین که نامش قطب الدین محمد بود بخواست و دختر خود را باو داد و
او را در نزد خود نگهداشت و با انواع مراحم او را مسرور داشت تا از سعایت مفسدین و حاسدین
قطب الدین محمد کشته شد و داستانیکه قطب الدین محمد خود را با سلطان بهرام شاه نمود و کشته شدن قطب
الدین محمد عمده سبب نفار سایر اولاد ان حسین با سلطان بهرام شاه شد نیز در این سال پادشاه آلمان

و فرانسه با اسلامبول آمدند

دگر وقایع گذشته و حرکت حکمرانان غور بطرف غزنین و جنگ با سلطان بهرام شاه و

شکست بهرامشاه و نشستن سیف الدین سوری بر اورنگ جهانبانی در غزنین و کشته شدن او

چون قطب الدین محمد بن حسین داماد سلطان بهرامشاه غزنوی بدست سلطان بهرام شاه کشته گردید
برادرش در غور مانند شیر خشمگین بخروش و جوش آمده و بجمع سپاه پرداخته در این سال بعزم غزنین پیش

گرفتند و آنان عبارت از سیف الدین و علاء الدین و سام بودند چون سلطان بهرام شاه از جنبش آنان خبردار شد لشکریان را حاضر ساخت و از غزنین بیرون تاخت و جنگی خونریزانه دادند و سپاه غزنین شکست خورده و بهرامشاه راه فرار بطرف هندوستان گرفت و غوریان غزنین را متصرف شدند سیف الدین سوری را بر تخت پادشاهان غزنین نشانیدند و علاء الدین و سام پس از توقف چند روزه آهنگ غور نمودند و در راه سام بمرض سرسام دچار گشت و از این واقعه خبری نگذشت که سپاه غور را رسیده و از کثرت برف و برودت هوا بستوه گردیده و غزنویان که نهانی با بهرامشاه دل داده بودند فرصت شمرده بیکباره بشکنجه افتادند بهرامشاه را نجوا نمودند سلطان بهرامشاه با فشولی لایق از هندوستان برسید و سیف الدین سوری گرفتار گردید و با مر سلطان بهرامشاه او را بحبس سیاه گرداندند و در نهایت عزت و خواری او را بدرگاه غزنین بیاوردند و با طبل و نقاره و دبدبه و کوبه او را بازار غزنین گردانیدند و در اطراف آن شهر و حومه کنان بیاوردند و او را بانواع سختی کشتند و محمد لدین وزیر شرابدار را سلطان بهرامشاه فرمان داد تا سر سیف الدین سوری را بشمشیر قطع نماید و فیروزی و هرون سام در راه غزنین بسلطان بهرامشاه ملحق شدند و سلطان سنجر در این وقت در عراق نزد برادرزاده خود سلطان مسعود بکار سیف الدین سوری و نامه سلطان بهرامشاه غزنوی رسید فخر الدین خالد هروی چون سر سوری بدید و خبر فوت سام بشنید این رباعی را بر شته نظم کشید آنانکه بخدمت نفاق آوردند : سرمایه خویش طاق آوردند و از تو سر سام بسها نهادند و یک سر سوری بعراق آوردند نیز در این سال نور الدین محمود بن عماد الدین زنگی حکمران حلب بجنگ صلیبیون و مجاهدین فرنگستان درآمد و غلبت یافت و غنیمت بسیار و یافت که قسمتی از آنرا برای برادرش سیف الدین غازی حکمران موصل فرستاد و نیز پادشاه آلمان و فرانسه خود با لشکریان بیشمار رسانیده و سپاه آلمان شام را محاصره کردند و نور الدوله شاه بن ایوب برادر صلاح الدین ایوبی در آنجا کشته شد و سپاه آلمان شام را مقهور نمودند ولی پس از چندی مجیر الدین صاحب دمشق قلعه بانیاس را از صلیبیون باز داد و پادشاه آلمان با سپاهش شام را غلبت کرده و بر دین شدند هم در این سال فرنگیان شهر صیدا که از بنی تخت اولاد صلاح الدین مصر بود گرفتند و ملوک بنی ایوب در این سال در افریقیه منقرض شدند و آنان زنانی بودند از بنای حکمرانان افریقیه

ذکر وقایع سنه ۶۱۸ و وفات الحافظ لدین الله علوی خلیفه مصر و نشستن ابو منصور الظافر لامر الله بخلافت مصر و آمدن تقی الدین عمر بجنگ سلطان بهرامشاه و خرابی غزنین

در این سال عبد المجید الحافظ لدین الله علوی خلیفه مصر پس از نوزده سال و نه ماه خلافت بدرود حیات گفت و جهانی را گذاشت و بجایش ابو منصور اسماعیل بن الحافظ بر تخت نشست و ملقب بالظافر لامر الله گردید و در بیعت و متابعت او قدم زدند و خلافت بر او قرار گرفت لیکن از دو سو مصر بتهدید دو چار بود از طرف شرق مجاهدین صلیبیون و از جنب غرب سپاه صقلیه و الظافر لامر الله غرق شهوترانی و عیش و کامرانی و از مرحالی خبری نبود و نیز در این سال کشته شدن سیف الدین سوری و وزیرش مجد الدین با آنهمه فضایح در غور بگوش علاء الدین غوری رسید سخت ناليه و کف اسف بهم

بالیه و پیامی برشته نظم کشیده و بروقاضی القضاة غزنین فرستاد که امنیت آن رباعی (اعضای ممالک جهان را بدهم جونده چشم
خویش و لشکر شکنم گر غزنین را بچوب برنگنم: پس من حسین بن حسین حسینم و شرح سایر اشعار و غزوات او را در مجلد
سوم این کتاب ذیل عنوان اشعار پادشاهان و صدور و وزراء و غیره با شاره از تواریخ این طبقه باز بر شته تحریر منفصل خواهم آورد و چنانچه
از اشعار سلطان مسعود و فرزندش سلطان محمد و غیر خواهم و صدر آن کتاب سوم نگاشت بالجمله علاء الدین غوری با سپاهی
بیکران آهنگ غزنین نمود و چون سلطان بهرامشاه خبر یافت چند تن نزدیکش فرستاد و گفت از غرض تو هم آگهیم و دیگر دستیزی
و آورد و مخاصمت مکن که مرا لشکری مرد افکن و سپاهی شیر شکن بود و علاء الدین پاسخ فرستاد که آماده کارزار باش که مرا نیز خرفیل مست
گویند علاء الدین دو سر قبا و نامی دارد و دوی خود است که چون شوهند و شجاع بود او را موسوم بخرفیل شده بود و چون دو سپاه کینه
خواه غور و غزنین بهم آویختند خون جمعی از طرفین بریخت و سمان دون خرفیل غوری با نجرهای بران بجانب سپاهیان بهرامشاه غزنوی
انداخت و بسی مردم که بر پشت فیلان بودند هلاک شدند و سپاه غزنین منهزم گردید و بشتاب زنگیان و سنجان سپاه سلطان بهرامشاه بجانب
وطن خود شتافتند و دولت شاه فرزند رشید بهرامشاه در آنجا کشته شد و سلطان بهرامشاه با بعضی از خاصان
روی بر تافتند و بجانب هندوستان شتافتند و علاء الدین بغزنین در آمد و حکم قتل عام و تاراج اموال و ویران کردن عمارات
صادر فرمود و غزنین مانند شهر بابل و نینوا گشت و بر دن و خرابی رساندن حتی قبور سلاطین غزنویه را نیز از تغیر
سلطان محمود غزنوی و سلطان مسعود و سلطان ابراهیم شکافته و آتش در آنها زده و سوخته و عمارات دلکش و قصور رفیعه
پادشاهان غزنویه را ویران ساخته و علاء الدین در موقعیت موسوم بسلطان علاء الدین جهانسوز شد و پس از این واقعه او را سلطان
نامیده اگرچه برخی او را جهانسوز پادشاه غور دانند و صحیح از این تاریخ ببعد او را سلطان و اولین سلاطین غور دانسته اند
اکنون وقت است تا تاراج خزاین سلاطین غزنویان برد و بقیه آنکه از تاراج سلطان سنجر باقی مانده بود بدست او در آمد و چنانچه در
تحت سلاطین غزنوی نشست و پیش و نوشش و سرودن اشعار پرداخت که چنانچه نگارش شد در صدر مجلد سوم این
کتاب که در جمع پادشاهان و پادشاهزادگان نگارش داده گردید خلاصه پس از مجلس سور مجالس سوگ برادران بپرداخت آنگاه با
فتایم بسیار و هفت هشتصد پیشه های برادر زاده و صندوقهای گذارده و روانه غزنین گردید و آن ایام فیروزکوه مقر ملوک غور بود
نیز در این سال سیف الدین غازی پسر علاء الدین زنگی پس از سه سال حکمرانی در گذشت و چون
فرزندی نداشت قطب الدین محمود بن زنگی برادرش قلمرو او را تصاحب شد و بجنگ حکمران اطاکیه که از مجاهدین صلیبیون
بود آمده و او را شکست داد و نیز در قراعه الهوش با بحتر نیز و تونس و محمد بن ایدغمش در این سال کرفت نیز در ایام پادشاه فرانسه
از زیارت بیت المقدس برگشت و بزمان سنجر از راه بحر معروف شد و معین الدین چشتی صاحب دستش در گذشت

ذکر وقایع شش صد و سی و شش . و جنگ علاء الدین غوری با سلطان سنجر سلجوقی و اسیر شدن علاء الدین

در این سال سلطان علاء الدین جهانسوز غوری چون بفیروزکوه در غور رسید و حشی بیامید با دغور و فتح و غنایم حرا
آل سکبکتین و سلاطین غزنویه سرود با غنائم فراوان کرفت و در مدح و منقبت خود اشعاری آبدار سرود و چیزکه بیمانه
عدد کان سلطان سنجر سفیر فرستاد قطع نمود و علی چرمی نامی که از طبقه سائله درکاه سلطان سنجر بود و شغلش منجمی
بود و بفیروزکوه رفته بود و صیت و علم مخالفت با سلطان سنجر برافراشت چون سلطان سنجر دانست که

علاء الدین در غزنین فوجاتی نموده و دست بتاراج غزنین غزنویان گشوده و از آن همه غنایم کثیره چیزی بکاخ ایشان نبخشوده بجمیع سپاه و حاضر موجود بنده بخگاه فرمانداده و مانند سیلی خروشان و حرکت آمد سلطان علاء الدین از آب سوی لشکر بازیحاضر ساخت و از فیروزکوه بعزم رزم سلطان سنجر بیرون تاخت و دو سپاه کینه خواه و صحرای هرات رود هم تاخته شده و سپاه و حمله اب را نهرب حمایت پناه ساخته شد عاقبت الامر فتح فیروزی بپرچم سلطان سنجر نوید و سلطان علاء الدین غوری کمینه غلامان سلجوقی سیر گردیده و حکمی چیزی معتمد شد سلطان سنجر فرمانداد تا طغرا چیز ایشان دختر بزرگ پادشاه غزنه و علاء الدین را بخواهیه مثقال سپرد تا او محکوم بنده بارد و از او تغافل ننماید آنگاه با سلطان سنجر با قیام بسیار و مهمات مشمار راه مرو گرفت و چون خبر شکست غوریان و گرفتاری سلطان علاء الدین غوری و فیروزکوه و انتشار مایف اعمان و بزرگان غور بر او زاده علاء الدین که موسوم بناصر الدین محمد بود و از آنگ جنبه دانی نشانده و دسته از سپاهیان و فرقه از غزنه طلبان به بهانه ما بسیانه دست بتاراج زده و خزینه که سلطان علاء الدین حسین سوز از آتش سوزی در غزنین فراهم نموده بود بباد فنا داده شاهزادگان سیمین اندام و ماه رویان گلفام که در حرمسرای علاء الدین بودند میانه خود قسمت نموده و دسته هم ناصر الدین محمد رسید همه این سال فوت الدین محمود بنگی بر قوت حاشیه افزوده شده و فاصله از اصفهان تا گرمسیر نیز از تصرف او شاه است انیا بجانب قصبه آمده و سه ماه این شهر را محصور و بدون فایده نموده تا گرد هم آمده و آن که سرحشان نگارش شده و این سال استقلال تام پیدا کرده و امیر علی بن دبیس بن صدقه حکمران حله در گذشت

ذکر وقایع سنه ثلث و ستین و ستمائه و وفات سلطان بهرامشاه غزنوی و نشستن خسرو شاه بجایش و مردن سلطان مسعود سلجوقی و سلطنت ملکشاه و محمد بن محمود

در این سال سلطان بهرامشاه غزنوی باجای پریشان و سینه سوزان و چشمی گریان مناسب شستی که از علاء الدین جهانسوز خورده بود و نخل برومند فرزندش قلم غزنین ما مکده هم کرده بود در گذشت و مدت سلطنت او با خلاف از سی و دو یا سی و شش سال بود حکیم سنائی غزنوی و سید حسن غزنوی و حکیم نظامی گنجوی از معاصرین و مداحان او بوده و شرح حال و اشعار آبدار حکیم سنائی و سید حسن و برادرش و سایر شعرای غزنین در جلد سوم این همایون کتاب ربشته تحریر منفصل خواهد درآمد بالجمله چون سلطان بهرامشاه وفات یافت خسرو شاه فرزندش بتخت لاهور نشست و از آنجا سلاطین غزنوی از غزنین بلاهور نقل مودند و از غزنین جز نامه نبود علاوه و از جانب سلطان علاء الدین جهانسوز فرمانده بود و چون خسرو شاه از لاهور بتخت حکمرانی بایتخت غزنین و آنگاه سلاطین غزنوی مدورش مجتمع شدند و مدت رجاز و نقی بکار او آمده ولی علیه مبانی عمارت سلطنت غزنوی سبکتگین از کثرت تزلزلات داخله و خارجه سست و قریب الانهدام شده بود خسرو شاه بسیار ضعیف بار تخفیف گردیده بود همه این سال جوسلین کرسادهای صلیبیون و مجاهدین نوگشتان بود بدست سپاه نورالدین محمود بن زنگی اسیر گردید و نورالدین بمشیر قصبه فات صلیبیون استیلا یافت و در این سال بقول صاحب منتظم ناصری ادیب صابر وفات یافت ولی ادیب صابر در چون بحکم سلطان آنسز غرق شده و دیباچه شعرای

وقایع همیان و جهانیان

سلطان سنجر و رشید و طواط از مداحان سلطان انسز بوده و شرح حال و اشعار این دو شاعر فرزانه در جلد سوم این تاریخ
نامه بتفصیل مطالعه خواهد شد. بنگارش خواجه رشید این سال را پنجاه و چهار و هفت سال سلطنت سلطان محمد بن ملکشاه سلجوقی
پس از نوزده سال و شش ماه سلطنت و گذشت و سیزده سال از آنگاه سال را پنجاه و چهار و هفت سال سلطنت شاه سلاطین
غزنوی و سلاطین سلجوقی برشمرده سلطان بهرامشاه غزنوی و سلطان مسعود سلجوقی گردیده و پس از این مرد سلطنت
آل سبکتگین و آل سلجوق بدو باز گذارده و از همین سال سلطان مسعود درگذشت سلطان ابوالفتح ملک شاه ثانی بن محمود
پسر برادر سلطان مسعود بسلطنت برآمد و طوائف نگاشته که امیر یک خاص او را محبوس ساخت و محمد بن محمود از خویشتن
بخواست و سلطنت برداشت و مقصود شان این بود که محمد را نیز برآورد و خود بجای او سلطنت برآید سلطان محمد بن
محمود دریافت و او را زمان برداشت محمد این سال حسام الدین قزاقش حکمران ماروین را درگذشت و بجای او
پسرش نجم الدین نشست و نجم انوری در این سال درگذشت و اکثر او سوم پادشاه آلمان شده و فردریک اول
پادشاه آلمان شده

ذکر وقایع نشتة و عودت سلطان علاء الدین غوری و رفتن سلطان سنجر سلجوقی بجنگ غزان و اسارت او و کشته شدن وزیر حنفیه علوی مصر

چون سلطان علاء الدین جهانسوز غوری بیت سلطان سنجر سلجوقی گرفتار و مناسبت آنگه بلاغت
لسان و فصاحت بیان و سرودن اشعار آبدار قادر بود سلطان سنجر او را ببخشود و فرمان حکومت
غزنین و نواحی داشت و چون جهانسوز آزاد شد او بغزنین رفته و سید بعضی تعیین و برخی نزدیک
شدن او به بیوت پیوست کسانیکه ملک ناصر الدین محمد برادرزاده علاء الدین جنگجوئی برداشته بودند سخت برنشیند
و بعضی از زمان حرامسرای سلطان مسعود الدین که در سلک محارم ناصر الدین منسلک شده بودند نعوت زرد
و اشیای نفیسه بغزنین فرستاده تا بخشی آخر هنگام خواب ناصر الدین پیشی نزدی برده باز گرمش نهاده و او را بجوانب
ادبی برده و چون صبح شد افشار ساخته که ملک ناصر الدین سنگسار کرده و بجای سلطان علاء الدین جهانسوز
برادر مهتر حکمرانی خود فرو گرفته و سید و بخت نشست برادرزادگان خود غیاث الدین محمد و شهاب الدین محمد پسران
بهاء الدین سام را محبوس ساخت و بلاد بامیان و زمین داور و بست و تولک و ساحرا متصرف شده با
لشکری آراسته بجنگ غرجستان گردیده ولی و ابراهیم شاهان اردشیر با او از در مصالحت برآمده و خرخوا خود طلبیده
بعقد ازدواج او درآورده و سلطان علاء الدین کامیاب بغزنین گردیده و رکشت همدران سال کار مصر و خلیفه علوی
مصر رو بضعف گذارده و عادل سیف الدین الطف فرعاوی خلیفه مصر در بست رهیب خود عباس بن ابوالفتح
صنهاجی گشته گردیده و خود عباس بمسند وزارت مصر برقرار شده از آنسوی سفاین فسطیله بسواحل مصر لنگر
انداخته شده و شهر قیس را آتش زده و فرمانروا بادهنب و غارت داده و با غنایم موفوره راه مراجعت گرفته برگشته
و صلیبیون و مجاهدین فرنگستان شهر عسقلان را که تابع مصر بود فروگرفته با این همه مصائب داده و چون
الطف از جوانب و اسیر مشتهیات نفسانی بوده وقتی باین حوادث مهمه گذاشت ما خود او دو چار خذلان و اسیر ذل

وفا داشت نیز در این سال سلطان سنجر سلجوقی بجنگ غزان رفته سخت ناخشی خورده و غزان چیل نیز خانها بجنگان
بودند که در ولایات خنجان و جغانیان و حدود بلخ و تخارستان و عقبان جای نشین بودند و همه سال بیست و چهار هزار خانه
بحضرت آشیانه سلطانی میدادند و بکمال بین خان سالانه آمان مناقشت شده و نداده و خان سالار جنب
خود این مالرا بطبع رسانیده امیر فلاح و پسرش ملک الشرف حکمران بلخ بر آمده و خان سالار تقصیر غزان مارا
بعرض رسانده و با سلطان سنجر تظلم نمودند یافت که رقعه انگار سر انجام و بدین امیر فلاح بعرض غزان
رسیده او را بالپرش کشیده و با سلطان سنجر از در خلاف و سکشت در آمده که قاصد هزار دینار و صد غلام
ماه روی پری پیکر بجهت این خلاف و خان سالاری فلاح و پسرش میدهیم سلطان سنجر خواست قبول کند و با این
خیال نگذاشته و سلطان سنجر را بجنگ آنان واداشته و سلطان بجنگ آنان آمده و غزان مردانه کوشیده و در
سپاه سلطان سنجر شکستی کرده و شکست خورده و سلطان سنجر اسیر شده و بهمان سال گریخته آنان بود و تا غایت
فرار کرده و از تو خبر گرفت بعد این سال ابو الفتح محمد بن عبد الکریم بن احمد شهرستانی مولف الملل و النحل در گذشت

ذکر وقایع و شته و کشته شدن ابو منصور اسماعیل الظافر بامر الله علوی خلیفه مصر

در این سال ابو منصور الظافر بامر الله علوی قائمی خلیفه مصر بسن بیست سال و شش ماه و چند روز مولف بعد
حسب و بکمالی گشته گردیده متین و قال اگر چون خلیفه الظافر شیر او قات را اشتغال بشهوت رانی و عیش نکرده
عمر و وزیرش عباس بن ابو الفتوح صنهاجی از خیال او غافل گردیده سودای امارت و حکمرانی در دماغ او جای گزیده با
پسر خویش الفضل طرح تدبیر قتل رسانیدن الظافر بامر الله را ریخته و او را بعشرتی بدیدن خانه خویش کشیده
بعشقی که بچیک از خدمه و خواجه سرای حرم سرای خلافت او نسبت الظافر خبر مطلع گشته و الظافر چون تفتیش پنهانی
خویش کرده و زیر عباس را دوده و رسیده گشته گردیده بصبح روز بعد عباس صنهاجی را نمیدهد و روز دیگر بار خلافت و آمده
و استیذان از او نکرده و بیاده نمیدهد بلکه بدیده که خدمت الظافر بر سه چون نهم و هشتم و چهارم آمده از هر یک بیاده
چون الظافر در نهانی و بدون اطلاع کسی بیرون شده بود و عباس بیاده دیده ایشان او میدهد و گمان نکرده
در قصر خلافت بود نه مظنون کرده تا غایت کشته شدن او معلوم شده آنگاه بر او ان الظافر بامر الله که جبریل بر یوسف
نام داشته از قصر خلافت بیرون آمده و بانفاق حاجب عباب انیز بگو که شما کشتید مولی و سید ما را و شما از خاک
او مطلع نیستید آن دو بخبر بر قرار گشته و شتابی نموده و شده و خبر داده که با خبر بیرون او بیابان تنها و نفی گذاشت
و سر از تن آن دو بیکباره برداشت نا خود و پرسش نصر متهم گردانده آنگاه کودک پنجساله الظافر بامر الله را از حرمسرای
بیرون آورده و بر سریر سلطنت گرفته تمامی اشراف و اعیان مصر را حاضر ساخته و با نها خطاب کرده گفت فرزند
خلیفه شما که عمو بابش او را کشته و من نیز از انتقاص بسانیدم خانچه دیده و بر همه شما واجب و لازمست
که کرا طاعت و بندگی این طفل ابیان بنده و دست بیعت و متابعت بطرف او بگشیند مصر این مژده را
کرده سجدها و الحمدها بجای سر چشم منه طیع و منقاد بر او بستی نصیر الدوله گردانده آنگاه طفل را دست عباس مقتول
گردیده و از اثر ترس و بیم الحمد بالعرض صریح عاصی شده آنگاه آن طفل را پسر عباس ابو القاسم عیسی بن الظافر بر او طعنه

با انجاز سفر آمده بود و بجز اسراف نشاندن و عباس تمام نفایس و اثاثیه قصر خلافت را متصرف گردیده و مقالید امور را بدست گرفت لیکن با یاران و بندگان [illegible] قصر زیادی دانستند که قابل الطاف و مراد این بی گناه او خوض عباس بوده و طلب بابت مرکب این خیانت شده انتقام جرمات مخرمات الطاف نامه در انگیز مستظهر نصباح طلایه بن زنگی که والی منیه ابن خصیب بود نگاشته و او را خواسته صباح در شجاعت معروف بود با سپاهی انبوه قصد قصر کرده چون زنگی شد تمامی سران کشوری و لشکری مصر از عباس متنفر گشته و اطراف صباح شتافتند عباس با سپرش قصر و معدودی از اتباعش مخفیانه از [illegible] گریخته در قلعه او جهار و جهار بیه او دل واقع گردیده و چون صباح طلایه بن زنگی بدون جنگ و جدال بمصر وارد گردید کیسره نخواه عباس رفت و خادم طفلی که زمان کشته شدن باو بود بنجاست و دفن او را بیافت و چشم او را فرو کسانیکه با او کشته شده بودند بیرون آورده و با گریه و نوحه و بکا با مراسم شاهانه او را در مقبره الصبیین مدفون ساخت و به نیابت الطفل صغیر کار حکومت پرداخت و ملقب ناصر صباح شده و چون عباس فرار کرده بشیر الطفل فرنصلیب بیون مسقلان در باب گرفتار کردن عباس و عده جایزه زیاد شرحی نگاشت [illegible] دست مجاهدین و صلیبیون گرفتار و کشته شد و سپرش اقصر را مجاهدین فرنگستان در قفس آهن کرده بمصر آورده و جایزه گرفتند و مصریان اقصر را بانیه ترین قسمی کشتند و قش را پاره پاره کرده و بر سر راه بودا عاشورای محرم ما پصد و پنجاه و یک که با من او را کشتند زنده و خاکستر شش را باد داده و بدین سان ملک نورالدین زنگی دمشق از عجز الدین گرفت و اقطاعات مجاهدین فرنگستان مستولی شد نیز در این سال رو سپاهان در ساحل رود خانه [illegible] همیشه مسکو حمایه [illegible] ناکردند

ذکر وقایع سنه ونشکر کشیدن سلطان محمد بغداد و عودتش

در این سال سلطان محمد بن محمود بن محمد بن ملکشاه سلجوقی رسولی به بغداد فرستاده و از المقتفی لامرالله ابوعبدالله خلیفه عباسی درخواست کرد که نام او را خطبه بنام خلیفه جواب او را مستناع را پیش فرستاده سلطان محمد نهایت خشمگین گردید و سپاهی جمع آوری کرده و چون مقتفی خبردار گردید بغداد را مضبوط نموده خود در آن متحصن شده و بغدادیان و سپاهیان را فراهم نموده مردانه می بکشند سلطان محمد نتوانست کاری نماید در این اثنا سلطان محمد از طرف آذربایجان اخبار وحشت رسیده بدون آنکه مرام شدن ناچار دست از محاصره بغداد کشیده راه آذربایجان پیش گرفت نیز غزان در خراسان و کمال وحشت آشته و مرو و نیشاپور را مسخر ساخته و همه جا را بدست غارت داده و سلطان سنجر بدست آنان اسیر بود و روزها او را بخت نشانیده باسم او احکام صادر میکردند و سپاهیان او در قفس آهن نموده که سید باشند و در همان قفس او را خوراکی میدادند

ذکر وقایع سنه ۵۵۱ ووفات
سلطان علاءالدین جهانسوز غوری و نشستن ملک سیف الدین

بجایش و کشته شدن سیف الدین و نشستن سلطان غیاث الدین بجایش و وفات سلطان اتسز خوارزمی و نشستن ایل ارسلان بجایش و فرار سلطان سنجر از دست غز

در این سال سلطان علاء الدین جهانسوز غوری پس از شش سال حکمرانی و کشورستانی درگذشت و بجایش ملک سیف الدین محمد بن علاء الدین جهانسوز بر سریر سلطنت نشست بزرگان فیروزکوه و اعیان غور بکرات عشرت در میان بسته و دست مبایعت و متابعت بادادند ملک سیف الدین نخست کاری که کرد آن بود که غیاث الدین محمد و شهاب الدین محمد پسران بهاء الدین سام که پسران عمش بودند و پدرش علاء الدین آنان را محبوس کرده بود از آن ساخت و بجگرانی ولایات شان مامور نمود و ابواب نیک بختی و سعادت بروی مردمان بگشود افسوس که آفتاب اقبالش قرین زوال شد چنانچه روزی چشمش به ارمش افتاد گفت سپاه غور بود و ما را در دست او دست برنج مرصعی بود که از آن زن ملک سیف الدین بود و در زمانیکه سلطان علاء الدین جهانسوز پدرش اسیر سلطان سنجر شده بود و فیروزکوه را ناصر الدین اتصاحب گرفته بود و مال حرم سراهای سلطان علاء الدین را گرفته مانند این دست برنجن را نیز به ارمش داده بود و ملک سیف الدین بدرجه متغیر گردید که ارمش را بدست خود کشت و برادر ارمش که ابو العباس بود کنیه سیف الدین را بدل خود داد پس از چندی که سیف الدین بجنگ غزان بظاهر غزنین رفت در اثنای محاربت ابو العباس نیزه به پهلوی سیف الدین زد که از اسب در افتاد و در آن وقت یک تن از غزان بطمع کمربند مرصع دست دراز کرد چون کمربند گشوده نشده ناگاه روی او را مقنع کند آن خنجر به بیهوشی گاه ملک سیف الدین فرو شد و از آن زخم نیز جان فرو شد و برنیاورد و مدت سلطنتش بکمال دو سال بود همدر این سال سلطان اتسز بن محمد بن انوشتکین خوارزمشاهی پس از نوزده سال و پنج سلطنت بعمر هشت سالگی درگذشت و بجایش ایل ارسلان نشست چنانچه بجای ملک سیف الدین غوری سلطان غیاث الدین محمد بن سام پسر عمش نشست نیز ملک مسعود بن قلیج ارسلان سلجوقی پادشاه آسیای صغیر درگذشت و فرزندش قلیج ارسلان بن مسعود بجایش نشست نیز در این سال سلطان خاتون حرم سلطان سنجر سلجوقی وفات یافت و او نیز مانند شوهرش در دست غزان اسیر بود و سلطان محافظ او به تبدیر فراوانی پرداخت چون خاطر از او فارغ ساخت امیر احمد قماج حاکم ترمذ پل چاره گر بخین آمد و امیر احمد چند کشتی در آب آمویه مهیا نمود و سلطان سنجر روزی موکل خود را که امیر آسیاب غزی بود بفریفت تا به شکار رفته شد و چون مشغول شکار شدن گشت امیر احمد قماج از کشتی برون آمده سلطان سنجر را بدر برده در کشتی نشانید و بسلامت بقلعه ترمذ رسانید و از آنجا متدرجا با غلامان و سپاهیان اطراف مرو پای تخت خویش رفت و همه اخراب و ویران و تلف یافت نیز در این سال مغفر بن حماد صاحب بطیحه درگذشت و نیز در این سال ابو جعفر بن محمد بخاری فیلسوف درگذشت و ابو الحسن بن فاخر رئیس شافعیه و داود حلبی شاعر وفات یافته و در اسپانیا نشان اژدهایی (که بالفطره موسوم است) ایجاد شده و در عراق عرب

ذکر وقایع سنه ۵۵۸ و ملوک بامیان که اشانه غوریانند جمیعا رتن بوده و نزدیک بهشتاد سال در بامیان حکمران بوده اند ذکر وقایع سنه ۵۵۸ و اقتدار سلطان غیاث الدین محمد بن سام و فیروز کوه و خوارزم و وفات سلطان سنجر سلجوقی

در این سال چون سلطان غیاث الدین ابو الفتح محمد بن سام بجای ملک سیف الدین فیروز کوه بتخت سلطنت و حکمرانی برآمد و برادر خود شهاب الدین محمد را بمرکزی دستگاری داد و بر دیگر ارباب محرمیت و یگانگی نگماشت و ایشان را بمشورت و مصلحت بود و امیدوار گردانید و بدین وقت سلطان غیاث الدین چون بر سریر جهانبانی غور متمکن گردید نخست او العباس که ملک سیف الدین را زخم زده بود گرفتار ساخت و بکشت و خاطر از قصاص او بپرداخت نیز در این سال سلطان سنجر سلجوقی پس از شصت سال سلطنت و حکومت درگذشت و او مدت سی سال حکومت خراسان داشت و یک نام از قبل او بود و اگاه مدت چهل سال سلطان مخاطب بود چون سلطان سنجر درگذشت بنا بوصیت او سلطان محمود بن محمد بن بغراخان خواهرزاده او بجای نشین او شده و سلطان محمود پنج سال حکمرانی نمود و ملک زوزن سنجر خروج کرده و از امیر کشیده و بعد ازو نیز شاهیان بملک سنجر استیلا یافته و در این سال ابو سعید بن عبد الرحمن سمعانی غزالی که از بزرگان اندلس بود درگذشت و محمد بن عبد اللطیف بن محمد خجندی درگذشت و زلزله شدیدی در شام و فتحلی مغرب و خراسان واقع شد

ذکر وقایع سنه ۵۵۹ و جنگ سلطان غیاث الدین غوری با ملک فخر الدین مسعود حکمران بامیان

در این سال چون خبر جلوس سلطان غیاث الدین غوری در بامیان بگوش عمش ملک فخر الدین مسعود رسید سخت برآشفت و با سپاهی رزم آزمای و جرار آماده و از حکمرانان هرات و فوج نیز استمداد طلبید چون سپاهیان از همه سو جمع شده و آهنگ فیروز کوه نمودند سلطان غیاث الدین با برادر خود سلطان شهاب الدین محمد بمقابلت و ممانعت عم بر داشته و پس از گذشتن بسیار بسیر فان که حاکم نشین بامیان است بر گذشته و سر راه سپاه سلطان غیاث الدین بنظر ملک فخر الدین مسعود رسانیده و در آن حین او را احاطه کرده و فرصت نداده چون سلطان غیاث الدین و سلطان شهاب الدین بمشیت رکاب محمود بوسه داده و او را بدرگاه آورده بحشمت نشانیدند ملک فخر الدین مسعود چون سپاه خود را منهزم و خود را اسیر دید [illegible] و بگفته [illegible] که گفت مرا بجای استاد و مخدوم سلطان غیاث الدین گفت ایشان خیال مینماید و ملک فخر الدین مسعود را عنایت فرموده بامیان فرستاده و تا مساعی را او را مشایعت کرده و در این سال سلطان محمد بن محمود بن ملکشاه سلجوقی درگذشت و چهل سال بعد او نشاندار گوینده نیز ملکشاه بن سلطان محمود سلجوقی قرار گاه نشاط سلطنت خود نجوشستان شناخت و از شکوه تاکانی منتزع ساخت و این سال میان سلامت شمس خضکی ساعر ملک

ذکر وقایع سنه ۵۶۰ و بحشت نشستن سلیمان شاه بن محمد سلجوقی بتخت سلطنت

در این سال چون سلطان محمد بن محمود سلجوقی درگذشت بزرگان سلجوق هر چند تامل خود بکنیز اظهار داشتند برخی ملکشاه برادر او را خواسته سلطنت بردارند فرقه طالب سلیمان شاه بن محمد بن ملکشاه شدند جمعی ارسلان بن طغرل

را بر اسند تا عاقبت عم او سلیمان شاه که در موصل بود بسلطنت برداشتند و او انجمنه با سپاهی این بهمان آورد و بخت نشانید و چون او بمرد او نشستن باو نیاب چون رام داشت و از امور سلطنت و محاربت غفلت میکرد و قوت سپاهیان او را کم شد نیز در این سال ناوذل امیر اطور قسطنطنیه بعزم بنده و جهاد با مسلمانان در حرکت آمد و قلیج ارسلان بن مسعود حکمران آسیای صغیر تجالت و مقاومت او نشتافت امپراطور با بخشنده تمامی سراپرده حرکه برداشت نیز آذین جهار مراپ رومه گذشت و بجایش الکساندر سوم جای نشین گشت نیز در فرنگیا عبد المومن مهدیه را از بنی حماد و صلیبیون فرنگستان گرفت

ذکر وقایع ششصد و وفات المقتفی لامر الله خلیفه عباسی و نشستن ابو المظفر المستنجد بالله بجایش و وفات خسرو شاه غزنوی و بجایش نشستن ملکشاه و وفات الفایز بنصر الله خلیفه علوی مصر و نشستن العاضد لدین الله بجایش

در این سال المقتفی لامر الله ابو عبد الله خلیفه عباسی پس از بیست و چهار سال و سه ماه سازنده و در خلافت فرزند و شصت و سه سال عمر مزدن در گذشت و پسرش ابو المظفر یوسف بن محمد بجت خلافت نشست و مردم بغداد آمده دست بیعت و متابعت باو دادند و او بر سه خلفای سلف محض بتعجیب خلافت بسیجه در شد ذعیه آغاز کرد و نخست کاری که کرد و کسانیکه نخواسته او را از منصب خلافت باز دارند بسزا رسانید و آن این بود که ابو المظفر را برادری ابو علی نام بود که مادرش نخواست او خلیفه گردد و مادر ابو علی خدمه و کنیزان حرامسرا را مالی داد و آنها ساعت فتا سپرد که چون او ابو المظفر را بسیجه نفس در خانه گردد بر سر بالین المقتفی آنها بیرون آمده کار او را بسازند و یک تن از خواجه سرایان این راز بگوش ابو المظفر رسانید و او با کمال استیاه بر سر بالین در خویش المقتفی آمد و دست و چون مقتفی گذشت و بجت خلافت نشست تمامی آنان را بجله عفو ساخت و فاطر کینه آنان بر داشت

باجمله ابو المظفر ملقب المستنجد بالله بود که در پیش المقتفی لامر الله او را بلقب المستنجد بالله ملقب ساخت و مستنجد چون بر سر خلافت متمکن گردید وزیر پدرش که چون الدین یحیی بن محمد بن هبیره بود او را بحال خویش برداشت نیز در این سال خسرو شاه بن بهرام شاه غزنوی پس از سی سال سلطنت در گذشت و فرزندش ملکشاه بجایش نشست نام ملکشاه بن خسرو شاه بود و بجت سلطنت نشست و او امارت دلیر و زیاد قوت و شوکت بود لکه بتوانند مجد آبائی را حاصل کند و مجدد اجداد از دست شده کابلستان و زابلستان را مستخلص شود ولی چون ملوک غزنی در این وقت و سطوت و اقتدار زیاد بود او را قدرتی حاصل نشد در این سال ملک شاه بن محمود بن محمد بن ملکشاه بن الب ارسلان در اصفهان در گذشت نیز در این سال الفایز بنصر الله ابو القاسم عیسی بن اسماعیل بن الظاهر خلیفه علوی فاطمی مصر وفات کرد و مدت خلافت او سی و شش سال بود چون او در گذشت نشستن طفل پنج ساله بود چنانچه ذیل ما بعد خواهد نگارش شد بالجمله پس از فوت الفایز بنصر الله ملک صالح که وزارت داشت بعد بر جنین خلیفه نگاشت و کمتر از خانواده خلفای فاطمی مصر را که پسری کهن سال بود در نظر گرفت ناگاه کمتر در برجنین پیش آمد و گفت وزیر سلف از تو در انتخاب خلیفه دانا تر بود که طفل پنجساله را بخلافت برداشت که خود را

ذکر وقایع نشسته و کشته شدن ملک صالح علی طلایع بن رزیک و جلوس ملک عاضد بن یوسف بن الحافظ بخلافت مصر

در این سال ملک صالح وزیر مصر ماند قبل تمامی امور لشکری و کشوری همی رهاب معاشیه صلاح و حرمسرای را سرکشی داشت و در استبداد و استقلال چیزی نمانده بود که آن خلیفه العاضد لدین الله کند او را بدل رفت و در صدد قتل او برآمد و چند تن از شجاعان حاضر خویش را بفرصت تا او را در بیرون قصر خلیفه بکشند و شبی نوزدهم رمضان با عصبه و نجاه و شش وفات کرد و قبل از وفاتش چون معلوم شد که خلیفه العاضد لدین الله فاقد او بود و خلیفه او را گرفته نزد ملک صالح طلایع بن رزیک فرستاد و او قبل از تسلیم جان قصاص خون خود از او بگشت و خلیفه جانوصیت طلایع بن رزیک پسر او عادل رزیک بن ملک صالح طلایع بن رزیک را بوزارت برداشت و او نیز مانند پدر پیش صاحب صفات حمیده و خصال پسندیده بود و از جمله کارهای مستحسنه ملک صالح این بود که چون دانست که سر مبارک امام حسین در عسقلان مدفون است و امیر آن بوبش مصر را شاهی سالک در سوریه مطلع از این مسئله گردید او وصی مدفن سر مبارک امام حسین قبه از خشته و مجاورین و مقیمین فرنگستان ممکن است که بعسقلان آمده و این واقعه به بعیده و بنی مسلمانان از عسقلان بیرون آمده مصر گردید که سر مبارک را از عسقلان نقل نمایند و پس مقدم مسجدی بنا نمود و بیرون دروازه زویله که موسوم بجامع صالح گردید ولی چون خلیفه دید که چنین بزرگ خارج از شهر است و بجهت زائرین و مقیمین شاید اسباب جمعیت اشرار را فراهم آورد لهذا بقصر مزبور خود نزدیک این مشهد مقدس و مرتب پاک و در ایام چند بار محترق و مخرب و باز بتعمیر و معمور گردید خانچه در سال هفتصد و چهل آن نیز بسوخت و در زمان امیر عبد الجمید خان یکی از امرای ممالک مصر بود باز خراب و بتعمیر شد تا زمان خدیو اسماعیل پاشا خدیو مصر که حکم فرمود از نو بسازند و در سنه ۱۲۸۳ هزار و دویست و هفتاد و سه بوجه احسن بنا و تکمیل آن خدیو معظم آن بنا به عالی ساخته شد و اکنون محل فیض و زیارتگاه عموم است و مشهور است به سینه الحسین واقعه در هنگام تجدید مصر و اموقوفات بسیار بوده و زیاده اوقاف مصر در این سنوات بغارات افتاده که مبادی مشتمل بر مقاله کلهای رنگارنگ علاوه آن تا جامع انور که شرح بنای آن نگارش شد بسیار بوده و خانهائیکه اطراف آنست حرزه بوده صحن میدان آن نزدیک بسنوات کنونیه دویست و سی در مصر کتابی بنقطه مرحوم جنت مکان افتخار ایران و ایرانیان حاجی میرزا محمد رفیع مشکی خلف مرحوم حاجی میرزا شفیع مشکی تاجر اصفهانی باهتمام جناب حاجی میرزا عبد الوهاب مشکی خلف مرحوم حاجی میرزا محمد مشکی تاجر اصفهانی بزیور طبع آراسته شد در آن به راس الحسین که اسلاف آن کتاب منظام محرر این سطور موجود است که اسم آن کتاب و مصنفش برده شده و امید است در عهد میمنت مهاد این کتاب شمه در نظایر آن سوانح جناب میرزا محمد مهدی نبیره این التجار مرحوم اخلاق نجاری و انجمن خیری را ایرانیان مصر که خلف صدق مرحوم حاجی میرزا محمد رفیع مشکی است و طالب صفات

مورخه مصنف است اجمالی از مناقب مرحوم حاجی میرزا محمد تقی مسکی مذکور گردد شود و اما شرح آن کتاب مستقلی
شود انجمله در این سال با پسر و برادرش امیر قاسم بن ابی فضله بن قاسم بن ابو هاشم علوی حسینی امیر مکه مدت زمان حبس
عیسی بن قاسم بن ابو هاشم گشته گردید و عیسی قاسم بجای او امیر مکه شد

ذکر وقایع سنه ۵۵۰ و منازعت امیر مکه با امیر حاج و آغاز اختلاف بین بزرگان مصر

در این سال بین امیر عیسی بن قاسم امیر مکه و امیر حاج منازعت و مخالفت واقع گردید و هر یک از طرفین متعاقبین از طرف
بازماندگان جمعی کثیر از اعوان امیر مکه و امیر حاج شربت هلاکت چشیدند نیز در این سال کشتی بهبهانی نشین با بعضی بسیار از طرف آبا
حرکت کردند نکبن، حکمران آنجا با یکدیگر مقاتلت و مخالفت آنها شتاقت و آنها را منهزم ساخت نیز در مصر اشاوری که
یکی از بزرگان دولت بود و ملک صالح او را بر تبه وزارت رسانیده بود حکومت صعید مصر را داشت خانه خود را بنای
و طبله پردازی و حمضوت با عادل رزیک بن ملک صالح نمود نیز در دو با فرزند یک دل امیر اطراف امان شاه میان واقعه
در آنجا با امر تصرف شد همچنین در این سال آکیا بزرگ امیر [illegible] و وفات یافتی بن اسماعیل الات پس از چهارده سال و دو ماه
ریاست و گذشت و بجایش محمد بن کیا بزرگ نشست نیز شیخ عدی با مسافر و مرده های بسیار از مصر و سواحل و عزم مراجعت نمود

ذکر وقایع سنه ۵۵۱ و نشستن عادل رزیک وزیر العاضد لدین الله خلیفه علوی مصر و جنگ میان شاور و ضرغام بر سر منصب وزارت

در این شاور بجهت حب ریاست و وزارت خلیفه علوی العاضد و معه و قتل عادل رزیک بن ملک صالح رزیک آمد و آن وزیر
با مر او کشت و زمام امور جمهور را کف کرفت و امیر انجویش لقب یافت از آنسوی ضرغام با لشکر بسیار از
بزرگان لشکری انجنود و ولایت مخالفت با شاور بر افراشت و بر یکدیگر تاخته و آغاز منازعت و مخالفت
نمودند و پس از ماه کذشتن از وزارت شاور در رمضان این سال با صد و پنجاه و هشت شاور از ضرغام شکست خورده
شام کرفت و اهلی اسپار و جنگ کشته شد و ضرغام بر سر وزارت نشست و دید و از طرف العاضد لدین الله خلیفه علوی مصر
لقب امیر انجویش یافت و برای استحکام پایه وزارت خویش مشیر امرای مصر اسد الدین شیرکوه را طلبید و آنها زیاده
بهادر بود و در این وقت اختلال کلی در امور خلافت پدید شد و بیشتر قرمان با انجویش و در مصر سنیه جمع سفیانه
ضرغام امیر انجویش شدند نیز در این سال بین نور الدین بکی و مجابد بن جیلیبیون فرنکستان جنگ سختی واقع شد و نور
الدین منهزم کردید و غنایم بسیاری در دست ترسایان آمد نیز مستضیء خلیفه عباسی امر نمود که کوس خلیفه بنی امیه که از دار الخلافه
بیرون برده و اسطه انقشاشی که نمود و جمعی از آنها کشته و بسیاری اسیر شده در این سال عبد المومن بن علی
حکمران ملاد مغرب و افریقیا و اندلس از سی و سه سال و چند ماه حکومت درگذشت و بجایش یوسف بن عبد المومن فرزندش
نشست نیز کلسای بزرگ پاریس به نزدام در این سال که مطابق با ۱۱۵۶ میلادی نباشد و سعید الملک محمد بن عبد الکریم بن
ابراهیم معروف ابن انباری در این سال در کذشت

ذکر وقایع سنه ۵۵۱ و جنگ شاور و ضرغام در مصر با یکدیگر و کشته

وقایع جهان و جهانیان

شدن ضرغام و نشستن بهاء مجد دابه مسند وزارت مصر

در این سال مجاهدین و صلیبیون زمستان را مصر گذشته و ضرغام با الاستبال امیر لجوش مصر را بخود همام را بهاء الدین قراقوش را بعکا فرستاده و آنها را مقید گردانیده و صورت مصالحی بنشان مقرر شد که همه ساله حکومت مصر سی و سه هزار دینار بصلیبیون پرداخته و این چنین بود آن شاور که بشام نزد نورالدین زنگی رفته بود و با سپاه گردی آمد الدین شیرکوه و لشکر شامی آمده بود رسید و اسد الدین شیرکوه با پسر ادرش صلاح الدین یوسف بن ایوب که بعد با سلطنت مصر شد بود و اصلا گرد و از بتلیس بود و این دو ان آذربایجان ایران بود که در خدمت نورالدین زنگی بمقام سرکردگی رسیده بود و چون شاور با اسد الدین شیرکوه بزودی مصر رسیدند ضرغام در مدارک استقبال برآمد و مصریان متوهم شدند چنانچه در بیست و نهم جمادی الاول این سال بدو حمله بعامیان آوردند و مال خود مامون نبودند و هر کس را می یافتند چاره نبود و سپاه فنه خاصه با سپاه شاور و اسد الدین شیرکوه شافتند و در اول جمادی الثانی وقعه جنگ بلبیس واقع گردید و ضرغام شکست خورد و بشیر قساکر ضرغام و سران سپاهش طی شاور شدند و بسیاری دستگیر و اسیر شدند شاور با فتح و فیروزی در روز چهارشنبه ششم جمادی الثانی این سال به قلعه بابلیون و ظاهر مصر رسید و چون ضرغام شکست خورد او بمصر رسید با نیرا کنده سپاهی جمع خود و طوائف اریکانیه و جیوشیه را با خود یار و مددکار ساخت و شاور نیز داخل شده و در ازبکیه محاذی منازل مصر واقع و اتیبای راه آن را موی کهربائی است نزول نمود و کرد بین شاور و ضرغام جنگ واقع شد و جمعی کثیر از طرفین بخاک هلاک ریخته شده و مردم مصر رجاز از اطراف ضرغام برانگیخته شدند و در اثر ش همام کشته و عاقبت خود نیز بخاک و خون آغشته شده و او را برده در قبرستان اقرافه مدفون ساختند و سر او را شاور بنزد عاضد فرستاده و بخشنده و با شاور بمسند وزارت مستقر گشت نیز از امیال نگذشت

خلف آخرین حکمران سیستان که شرح حال خلف بن احمد در ذیل سال سصد و نود و سه نگارش یافت و گفتیم صاحب منتظم ناصری گوید عمرش بیش از هفتاد سال بود و هشتاد سال حکمرانی سیستان نمود نیز در امیال قاضی ابوبکر محمود حمیدی که مفاخر قرن ششم بوده است و صاحب مقامات حمیدیست که به سبک حریری نگارش نوشته و شرح حال آن زبده رجال کمال در جلد سوم این همایون نامه ذیل مشاهیر بلخ نگارش خواهد شد نیز در این سال جمال الدین ابوجعفر محمد بن علی بن ابو منصور اصفهانی وزیر مقتفی خلیفه عباسی بود و صاحب موصل و عمر خوارزمی خطیب و قاضی بلخ گذشتند

ذکر وقایع سنه ثمانین و خمسمائة و جنگ میان شاور وزیر مصر و اسد الدین شیرکوه مؤید آن صلیبیون با مداد شاور

در این اوان که شاور در مصر بمسند وزارت متمکن گردید همه چیزی که با اسد الدین شیرکوه بسته بود بشکست و کار مواضعت او بمخالفت مبدل شد و میخواست مساکر نورالدین زنگی که بسرکردگی شیرکوه بمصر آمده ماندند بشام فرستاده پس اسد الدین ابا نکاشت که راه شام پیش گیرد و جواب استتباع داد و گفت باین خود شرایط معاهده در میان که بایه انها عمل شود و رشته مولائی شده و شاور بجنگ در افتاد و از صلیبیون استمداد جست و آنها آمده و شیرکوه در شهر بلبیس محصور گردیده و مدت سه ماه محاصرت طول کشیده و عاقبت اسد الدین

شیرکوه طالب صلح گردید و پس از مدتی صلح با او شام گرفت و در مدت نورالدین زنگی بر سر مدت شده و زنگی با
ماجاهدین و صلیبیان فرنگستان بجنگ آمد و بعضی قلاع و حصون از آنان گرفت و نیز قایماز امیران حکمران آسیای
صغیر با وی بجنگ در آمد و بشهادتی نائل شد نیز در امسال پانصد و شصت رستم بن علی بن شدیار پادشاه مازندران
درگذشت و بجایش شمس الدین حسن نشست نیز در امسال عون الدین وزیر بن هبیره وزیر مقتفی بود و با ابوالقاسم مرتب
مکاتبه و ابوالحسن هبة الله بن صاعد معروف بابن الدلال طبیب معروف در گذشته و سال بعد که پانصد و شصت
و یک باشد شیخ عبدالقادر بن ابوصالح کیلانی گنکی یا جیلی درگذشت

ذکر وقایع نشسته و آمدن اسد الدین شیرکوه از شام به بحبک بر مصریان و صلیبیان و عودت شیرکوه بشام و برقرار شدن سخنان از فرنگیان در مصر

در این سال اسد الدین شیرکوه با جمعیتی جرار و عساکری شیر شکار از شام متوجه مصر گشت و نورالدین زنگی حکمران دمشق
از آلات حنگ و مهمات محاربت دمشق چیزی فروگذاری نکرد و چون نزدیک شدن او بمصر شایع گشت شاور
با صلیبیان استمداد جست و با عساکر مصر برای مقابلت و مقاتلت شیرکوه بر آمد و پس از کر و فر بسیار کشته
شدن خلقی بیشمار مصریان و صلیبیون شکست خورده و شیرکوه بر جزیره مستولی شده و با سکندریه پیشانت
و انجا نیز فروگرفت و برادرزاده خود صلاح الدین یوسف بن ایوب را بحفاظت اسکندریه گذاشت و طریق صعید پیدا
و چون از اسکندریه بمفارقت جست عساکر مصری و مجاهدین و صلیبیون فرنگستان رسیده و صلاح الدین
محاصرت نموده و ایام محاصرت سه ماه طول کشید تا اسد الدین شیرکوه رسیده و با جمعی از طرفین بخاک و خون
غلطیده و در بین رسولان چرب زبان میان افتاده و باب مصالحت و مسالمت گشاده و مقرر گردید
چهار هزار دینار باو بدهند غیر از آنکه از بلاد و بست آورده و شیرکوه بدین معاهدت و معاهدت راضی گردیده و راه
شام پیش گرفت و در محمد هم ذیقعده بشام رسیده و شاور با صلیبیون مقرر کرد که از آنها شحنه در مصر باشد و دروازه های شهر
مصر سپرده و بسواران صلیبیون باشد که محافظت از دخول عساکر و سواران نورالدین زنگی نمایند و همه ساله از
خزانه العامره خلیفه چهار صد هزار دینار بگیرند بدین مقررات باقی مجاهدین و صلیبیون را باز پس گردانیدند و این
سال اول سالی است که فرنگیان در مصر داخل شده و در بسر مدت آمده همدر این سال فخرالدین قراارسلان
بن داود و عبد الکریم ابوسعید بن محمد بن منصور بن ابوبکر المنتفر السمعانی المروزی ثم شافعی صاحب الانساب
وفات یافتند

ذکر وقایع نشسته و لشکر کشیدن سلطان غیاث الدین غوری بجانب هیاطله و هرات و مسیر او بجانب نیشاپور و تصرف آنها و

در این سال سلطان غیاث الدین غوری با سپاهی بی اندازه متوجه زمین داور و لشکر مسیر کرده و آنجا را بالجمله
تصرف آورده و از طرف خود حاکمی نگاشت و رایت جهانگیری بطرف نیشاپور برافراشت و انجا نیز از کار
کنان غزنویان منتزع داشت و با مظفر و کامل بطرف غزنه مراجعت کرد و نیز در این سال سلطان شجاع بن

شاور وزیر خلیفه عاضد مصر به نورالدین زنگی حکمران شام مکاتبه کرده و برخی تحف و هدایا فرستاده و دوست
و اطاعت و متابعت باو داد و کرد بیمار حاجت باو و لشکری نماید و باب معاونت و مساعدت برویش
بگشاید نیز در این سال شیخ ضیاءالدین ابوالنجیب عبدالقاهر سهروردی که در بغداد از دنیا رفت میرسید بخلیفه ناصر

ذکر وقایع نکبه و اقامت صلیبیان بمصر و امداد خواستن آنان و استمداد نمودن العاضد خلیفه مصر از نورالدین زنگی و آمدن شیرکوه بمصر

در این سال چون مدت دو سال گذشته بود از توقف صلیبیان در مصر و هم شخنه و محافظین دروازه های مصر
و متدرجانفوذی پیدا کرده بودند و هر روز خواستهای طمع کارانه آغاز نموده و میشد و العاضد خلیفه مصر و
شاور وزیر احوالی بخود آنان برداشته و بر عیش خودشان (امری) انگاشته که بجانب مصر بیاید و با سپاهی
آراسته آهنگ مصر کرده و چون به بلبیس رسیدند شهر را بباد غارت داده بعیر کشته و اسیر نمودند و این
اثنا از طرف جمعی از بزرگان مصر مانند ابن قیاط و ابن مضجلیه مراسلاتی بصلیبیون رسید و آنها را دعوت
بمصر کردند بواسطه نشرت طمع و تعدی که از شاور و اتباع او بر مردم میرسید صلیبیون از بلبیس بمصر آمدند و
آنشهر را محاصرت کردند و مردم از ترس اینکه صلیبیان مصر و مردم مصر را مانند بلبیس و مردمش تخته نرسیده
و بجبت مدافعت صلیبیان حاضر گشته و مردانه ایستادگی کردند و عاقبت بدون نتیجه از مصر بازگشت صلیبیون
بطرف فسطاط نمودند و آنشهر بتحکم شاور یکجا سوخته گردید و مردمش بمصر آمدند در این ضمن العاضد خلیفه عاوی
مصر از نورالدین زنگی مدد خواست و او اسدالدین شیرکوه را با سپاهی فراوان بجانب مصر روانه کرد و شیرکوه
سوار و باقی پیاده بودند و دویست هزار دینار ماهوی نمود از این طرف مجاهدین و صلیبیان فرنگستان
از اطراف مصر آتش میدادند و اصحاب او خشه و بسا خانمانها را سوخته بودند العاضد خلیفه و شاور وقت و قع
آنرا نمی توانستند و با صلیبیان باب مسالمت و مصالحت گشوده که یک ملیون ..... دینار بآنها
داده و از مصر خارج شوند ولی چون حکم آنرا در مصر پیدا کرده بود و شاور بهرقی نمی توانست بیش از پنج هزار دینار
از مردم گیرد و این بار اسدالدین شیرکوه با صلاح الدین یوسف بن ایوب برادرزاده شیرکوه و عزالدین جورک
و عزالدین قلیج و شرف الدین برقش و حسام الدوله الیاروقی و قطب الدین نیال بن حسان المنجی بطرف مصر
سرازیر شدند در حالتیکه صلاح الدین در نهایت کراهت از این مسافرت همراهی کرد و عاقبت سلطان
مصر و شام شد و چون شیرکوه رسید سپاه صلیبیون از اراده گیر سپاهی از مصر بطرف بلاد خود رفتند
و شیرکوه بجا قصد آن روانه داشت و شباب این فیروزی و فرستاده و مقدم حمادی الثانی اسدالدین
شیرکوه بمصر رسیده و وارد بلبیس خلافت پناهی گشت و مخلع گردید و عودت مابودی خویش از مصر با
توجهات کریمانه ما بعدالدین و همکاریش کرده شاور همه را دیده میتوانست جلو گیری نماید زیرا نفس العاضد
خلیفه نماینده ما بعدالدین شیرکوه بود و اسدالدین شیرکوه و شاور هر دو در فکر اعدام گدیگر برآمده خلافت مصر

یوسف بن ایوب و عزالدین جرد یک متفق شده و قصد کرشاوه دین اسدالدین آمده و اسدالدین زیارت
قبر امام شافعی رفته و بصلاح الدین و عزالدین او را از اسب بزیر کشیده و تعاقد کرده و لعاضد چون خبر کشته شدن
او شنید سرا و را خواست و سر شیرکوه چون دید بسیار شادمانی کرد و این واقعه در بغداد هفدهم ربیع الثانی بوقوع پیوست
و اسدالدین شیرکوه متوجه او را تعاقب کرده و چون در دیار مصر اجتماع نموده و در عقب او در حرکت شده فرمان کرد که ای مردم
امیرالمومنین خانه شاور و اثاثیه او را بگیرید و غارت کنید که مردم بطمع مال شاور او را غرق شدند
و اسدالدین شیرکوه خدمت لعاضد خلیفه رسیده و مورد احسان او انعام گردیده و لعاضد او را خلعت وزارت داده و
لقب الملک المنصور امیرجیوش از و فرموده و اسدالدین با خلعت فاخره و منصب وزارت بخانه او آمد
و بر مسند وزارت نشست و تمام امور خلایق بدست گرفت و اسدالدین شیرکوه روز چهارشنبه هفدهم ربیع الثانی
معالیه او را بخلعت خلیفه از مصر بدست گرفت و بزیرستان و فرمانبران و سپاهیان مالی بسیار بخشید تا روز چهارشنبه
دوم جمادی الثانی این سال پانصد و شصت و چهار که موافق سنه ۱۱۶۸ میلادی پس از دو ماه و چند روز وزارت ناصر
حق را لبیک اجابت گفت و در گذشت و در مصر دفن شد پس از فوت ناصر لعاضد بهمنه گردیده و لعاضد منصب وزارت را
به برادرزاده او صلاح الدین یوسف داده و او را نایب الناصر خود لقب داد و صلاح الدین بمصر شده و شکایت طبقه آل ایوب
گوید یاد کرد کرش خواهد شد همدران سال ابو محمد فاضی که از زبان او وقایع این سال را نقل کرده و ما نیز بهمان اکتفا نمودیم

ذکر وقایع نشئه و شورش در مصر بر ضد صلاح الدین یوسف ایوب و خراب و کشته شدن جمعی از امیر

در این سال مجاورین و صلیبیون فرنگستان چنانچه نگارش یافته باطراف خود از مصر باز گشتند و صلاح
الدین یوسف مهام امور را بدست گرفت و اعوان و انصار خود را بسرکار آورده و هر کدام را بحکمرانی و والیگری کرده و مامل
و عمال خویش از شام طلبیده و نورالدین رنگی انصاف قاوند خویشان او را با نهایت بسیار بصر و نشانده و به باین
خلافت و نیابت او بسر این چهار سرای لعاضد چون دید مهامی امورات بدست فیروز او افتاده و او را نازاده
و هیچ امری و خلیفه بیت را نشنیده و موئی مخالفت او نمی کند و پیش خواجه سرایان بود و بشیراز دیگران
مقام بود و در ایام اسلافی بنام رئسای صلیبیون نوشته و او را نیز بصر دعوت کرده و آن نوشته بدست صلاح
الدین یوسف افتاده و او را بنیان برداشت و بجای بهاءالدین کرا و سفید دست و خصی بود و قرار کرده و همچون
جوهر مومن اختلاف گشته شد برابر و صحرا بسیاه بوستان او باری متفق گردیده و نزدیک چهار هزار بن سرخیان
برداشته و جنگهای متواتر بین سودانها و عساکر صلاح الدین دست داده و خلقی بسیار کشته شده و بسیاری نها
بنیاد خلافت او را بن و بران گشت و سر اسر بسوخت و صلاح الدین چون دید کس اتباع کرد و خاصه شنید که نیت جدا
مخالفت او را دارند همدران سال زلزله بزرگی در شام شده و بنایی که بسیار از شهرهای میانیات تشکیل
سلانت داده شده و قطب الدین مودود بن زنگی بن آقسنقر صاحب موصل و ملک مغرل سیف بن غازی و سیف
پادشاه کرمان و مجدالدین ابوبکر بن داود بن ضحاک فخرالدین و محمد بن مظفر صاحب کتاب سیاق التاریخ وفات یافته

ذکر وقایع نشئه و وفات المستضئ

مایه عباسی و نشستن المستضی نور الله بجای او و تصرفات صلاح الدین یوسف ایوبی در مصر

در این سال المستضی بامر الله ابو المظفر یوسف بن المقتفی و امّ او ماریه کنیزی پس از یازده سال و نیم خلافت و پنجاه و شش سال زندگی درگذشت و بجایش ابو محمد حسن بن یوسف ملقب به المستضی نور الله نشست و خلافت او چهارده سال و هشت ماه بود و در این مدت با مخالفان و مدعیان بسیار جنگ کرد و همه را بشکست و با همسایگان بصلح و آشتی بسر برد و بنیکی و دادگری و بخشش و احسان و مکارم اخلاق و کفایت کشور و نیرنگ بکار بردن از همه خلفای بنی عباس گذشته و بر همه برتری داشت و بسیاری از مخالفان را بنیکی و مهربانی بدوستی خود آورد و بسیاری از دشمنان را بدوستی و مهربانی بخود نزدیک کرد و بسیاری از مخالف

از غزنین آهنگ هندوستان نمود و از هیاهو و گذشته بطاهر سر و امور خیره افراشت چون خسرو ملک از رود حادثه
سلطان شهاب الدین مطلع گشت بجمع سپاه پرداخت والاخره الحکم موده منحصر گشت سلطان شهاب الدین هزیمت
بمحاصرت گشکوشید ثمری نبخشید چون زمان محاصرت بطول کشید ناچار از در مسالمت و مصالحت بیرون شده
تحف و هدایائی گرفته و فرزند خسرو ملک که نامش ملک شاه و کودکی خورد سال بود بگروگان گرفته رایت عودت
بطرف غزنین برافراشت نیز در این سال صلاح الدین یوسف ایوبی در مصر نام بامر نور الدین زنگی خطبه بنام خلفای
عباسی قاطمی را در مصر ترک کرده و بجایش نام المستضی نور الله خلیفه عباسی را مقرر گردیده و در این وقت العاضد
عباسی خلیفه مصر در بستر ناتوانی و بیماری افتاده بود و تمامی امورات داخله و خارجه بدست اقتدار صلاح الدین بود
و چون مرض العاضد شدت کرد صلاح الدین را بخواست و او بر بالینش حاضر گردیده تا وفات کرد و مدت خلافتش
یازده سال و کسری بود و بدو خلافت خلفای عباسی مصر خاتم یافت و پس از دفن او صلاح الدین دست بتاراج
خزاین و دفاین چندین سال عاضدیین برد و تمامی از جواهر نفیسه و اشیاء ثمینه متصرف آمد و از آنجمله رشته
یاقوتی بوزن چهل مثقال و مروارید که نظیر نداشت و ماچه زمرد بزرگی که همانند نداشت بود و آنقدر کتب
قیمتی مذهب شیعه نگاشته شده بود یافت که بی اندازه بود که بعد الغزو حدت و صلاح الدین خلفای
عاضدیین مذهب تشیع داشتند و صلاح الدین مذهب تسنن داشت همت بر زوال شیعیان و بر طرف کردن
شعار شیعیان نگماشت چنانچه بانگ زمانی مازندی خواتل شد و برای مورخین اردو پاپر اعتقاد است که صلاح
الدین خود العاضد را بدست خویش نکشت ولیکن سایرین بعقیده اند که العاضد وفات نمود و چون خبر
وفات العاضد و خطبه بنام خلفای عباسی خواندن در مصر بغداد رسید مستضی عباسی شاد خاطر گردیده و
خلع فاخره بهجت نور الدین زنگی نشام و صلاح الدین ناصر و ستاد و بالجمله در این سال خلافت خلفای
عاضدی که چهار ده تن بودند مدت دویست و شصت و دو سال باختلاف روایات خلافت داشتند منقرض
گردیده و سلطنت آل ایوب آغاز شد همدر این سال سایه صلاح الدین ایوب و نور الدین زنگی غبار
مالا گرفت و به تدابیر ایوب در صلاح الدین یوسف بصلح معاجشان انجامید همدر این سال ابو محمد عبد الله بن
احمد معروف بابن خشاب بغدادی در گذشت و در اکناسان هازی دوم قشون بطرف ارمنستان کشید
که آنجزیره را طی مملکت خویش سازد و در اثنای سیاه در ممالک دامنیر مالک اعداث گردیده و این سلطان آنسر خیر نشا
در او اخر این سال در گذشت و بجایش سلطان شاه بن ایل ارسلان نشست که ذیلا مینگاریم

سلاطین آل ایوب در مصر هشت نفر بودند و مدت سلطنتشان شصت و دو سال
و کسری بود و اولشان سلطان صلاح الدین یوسف که در شش مائه و شصت
و شش به تخت سلطنت نشست و آخرشان سلطان الملک المعظم غیاث الدین
توران شاه بود که در شش مائه و شصت و چهل و هشت بدست ممالیک خود کشته
گردید از گروه قایع شش مائه و وفات سلطان ارسلان خوارزمشاه و منازعت

وقایع جهان و جهانیان

پسران او و گرفتار شدن خانواده العاضد خلیفه علوی معتقب ساطان صلاح الدین ایوبی

و ایشان سلطان ارسلان بن اتسز بن محمد بن انوشتکین خوارزمشاه پس از نوزده سال و نیم سلطنت وفات یافت و بجایش پسر کهترش سلطان شاه محمود با همتاه مادرش بر سریر سلطنت خوارزم برقرار شد و چون برادر بزرگش علاء الدین تکش که در جند بود خبر یافت از سپاه ختا استمداد جسته و راه خوارزم گرفت و سلطانشاه نیز از طوس بطرف کلات بگریخت و بجنگ پرداخت و مدتها بین او و برادر مخاصمت و مقاتلت بود تا بجایش باز نگارش خواهد شد همین سال سلطان صلاح الدین ایوبی بهاء الدین قراقوش را که مملوک تقی الدین عمر بن شاهنشاه بن ایوب بود با فرقیا فرستاد و او آنجا فتوحات نمایان کرده طرابلس غرب را مسخر ساخت و سلطان صلاح الدین چون در مصر مستقل گردید و خاطر از خدمت نور الدین زنگی آسوده ساخت بقلع و قمع ما بقی شرفیه علویین پرداخت و امان امیر داود بن ولیعهد که عامه بود و برادرانش ابو الاماء جبریل و ابو الفتح و ابنه ابو القاسم و سلیمان بن داود بن العاضد و عبد الوهاب بن ابراهیم بن العاضد و اسماعیل بن العاضد و جعفر بن ابی طاهر بن جبریل و عبد الظاهر بن ابو الفتوح بن جبریل بن یحافظ بودند که گرفتار شدند و حاجی داور از قصر خلافت جای داد و تمامی مکاتیب زمینه و مادینة العاضد را متصرف شد و بعضی را بفرستاد و برخی را بطبرستین خویش بخشید و قصر خلافت را بباد فنا داد و چیزی در آنجا نگذارد و هر واقع کاری که صلاح الدین ایوبی در مصر با خانواده خلافت فاطمیین می نمود هیچ یک از بزرگان و دیالمه و اتابکان شام و موصل و غیره با خانواده خلفای عباسی در بغداد نکرده همین سال در ماه ذی الحجه ابو سعید پسر سلطان صلاح الدین در مصر لمرده ابو نزار حسن ابن ابو الحسن صانی بن رضیة الله بن زار نحوی معروف نایب بخانه قدرت

ذکر وقایع سنه ۵۶۹ و شورش شیعیان خلفای فاطمی بر ضد سلطان صلاح الدین و کشته شدن آنان و وفات نور الدین محمود زنگی در شام

در این سال بزرگان و اشراف مصر که شیعه مذهب بودند مانند عماره بن ابی الحسن الیمنی الشاعر و عبد الصمد الکاتب و القاضی العویرس و داعی الدعاة و سایرین چون دیدند سلطان صلاح الدین مقتدر و جاه و صولت او روز افزون است و مذهب سنی را ترویج میکند و سر بشورش بر داشته و علم مخالفت را افراشته و موانست نمودند که با جماعتی از صلیبیین از شامات و سواحل و دریای سفید انبانیه و چون آنها آمدند و صلاح الدین بمقابلت و محاربت آنها پرداخت آنان نیز در مصر شورش نمایند و عساکر یکه مصری بوده ما خوذ و متفق سازند و مجدداً دولت خلفای علویین مصر را بسر بخلافت نشانند و اگر صلاح الدین بجنگ نرود و بمانع دست بدست داده و ما او بجنگند تا او را از پای در آورند و قبل از آنکه واقعه واقع شود آنان خفیه موجوم و وزیر ایشان معین کرده و روز معین نهضت و وزیر با جمعی از زنگی و غیره بکنار نیل شاروبا آمده بر سر همان مسطر رسیده تعاقشان کشیده و خاک نفاق بر سرشان بیخته شد و از میانه صندوقی که نامش زین الدین علی بن نجا ابو الفتوح بود و دیده نزد صلاح الدین و از مؤامرت و مخالفت آنان خبر داد و صلاح الدین او را نواخت و گفت و انیما آنها

مابش و دوانه از گفتگو و بیانات کارشان مراستعمر ساخته زین الدین همین فهم جاسوس خناس بوده نزدیک و سهل
صلیبیان بظاهر بجهت صلاح الدین و بباطن از برای شیعیان مصر رسید سلطان صلاح الدین فرمانده و اتمامی شیعیان
او را مستعیر گردوده و او را بخشیده همه این سال و ماه شوال نورالدین ملک عادل بن عماد الدین زنگی و دماشقه بقلعه شقر
کشی بطرف مصر رو بپس از بیست سال حکمرانی بعمر شصت سالگی در دمشق درگذشت و بجایش ملک صالح اسماعیل نورالدین
بن عماد الدین زنگی بن آقسنقر بسن نابوده سالگی نشست شمس الدین محمد بن عبد الملک معروف بابن مقدم بوزارتش برقرار شده
همه این سال سلطان صلاح الدین برادر خود توران شاه را بیمن فرستاده او در آنجا بستیلا یافت

ذکر وقایع سنه ۵۶۹ و لشکر کشیدن سلطان صلاح الدین از مصر بشامات و تعرف آن بلاد

در این سال چون سلطان صلاح الدین از تخلیم و تسخیر مصر فراغتی حاصل کرد با سپاه جرار بطرف شامات نهضت نمود و چون
ملک صالح اسماعیل بزنگی کوچک بود و وزیر کاتش در تدبیر امور ناتوان هر یک در شهری و جائی مستقل میزدند و مطیع
الدین قبل از حرکت از مصر با نبا مکاتبه کرده که با یکدیگر مطیع ملک صالح باشند و این دلیل نفرستاده نصرت و پیروزی
و فتح مبین بیابی مژده و قدری پول بمصر و مصر بنام ملک صالح اسماعیل سکه زده و بجای خود در مصر امیر بهاء الدین اسدی
خفی فارسی الاصل را نایب و متعهد شامات شده و بهر جا مستولی شد با هم ملک صالح طرح صداقت و باطن بجهت خود پیش بردند
عاقبت با سیف الدین غازی پسر عم آنها اسماعیل و ملک صالح عهد مسالمت بست و چیزی با نبا نداده و شد با یکدیگر
بنام او باشد و ملک صالح نصرتی دانما نماید و توران شاه خود بحکومت کل سوریه و شامات مژده و منظفر از مصر
بازگشت و این سال منصب امیر الامرائی مطیع الدین عمار با تمام رسید چنانچه در ذیل سال هفتصد و شصت و شش
نگارش شد و بجایش مستضیء بامر خلیفه عباسی نجم الدین را منصب وزارت داد

ذکر وقایع سنه ۵۷۰ و آمدن سلطان غیاث الدین غوری بفیروزکوه بجانب هرات و فرار سیف الدین غازی

در این سال سلطان غیاث الدین غوری از فیروزکوه با لشکری بی پایان بعزم هرات حرکت کرده و چون بظاهر هرات
رسید بهاء الدین عقیل حکمران هرات که از غلامان خاصه سلطان سنجر بود و در تمام حکومت هرات زده است
چون از رسیدن سلطان غیاث غوری و سپاه او مطلع گشت و دیگر از شیخ خود شد دانست که نمیتواند
مقابلت و مقاتلت او شتابد ناچار پیغام بشیبی با جاسبان خویش راه خراسان گرفت سلطان غیاث الدین
مظفر و منصور در دون حون رکین و هم وارکین بهرات وارد دید و خلق بیقرار از اشفاقات شاه بامن ساکنت
و بسبب تنظیم و تنسیق بادی و عمران شهر پرداخت و مسجدی بسیار عالی بنیاد کرده و عمارات نیکو بنا نهاد تا در این
سال سلطان صلاح الدین بعزم دخل حرکت کرده سیف الدین غازی مقابلت و مقاتلت او نپرداخت و
بشکست خورده و صلاح الدین براجه و منهج و اعزاز الشده و گرفت و این بین یک تن از فدائیان اسماعیلیه سلطان
صلاح الدین را ضربتی زده و کرخمار و کشته شد و سپه صلاح الدین بهبودی یافت همه این سال امیر حاج عراق
طاشتکین از بغداد بجانب مکه حرکت کرده و مستضیء باو فرمان داد که کنز بن عیسی حکمران مکه را معزول سازد و
چون طاشتکین بمکه رسید و الفخار مالی الصغیر کرده کنز سر برتافت بجنگ شتافت و جمعی بسیار از حاج بی گناه در

انتصاف گشته شده و عاقبت مکر بخت خود به بیابان گریخت و بجایش برادرش داود برقرار شد نیز در این سال
عماد الدین ابو القاسم علی بن حسن بن هبة الله معروف بابن عساکر مصنف تاریخ دمشق در دمشق و بلده درگذشت

ذکر وقایع سنه ۵۶۷ و اول یورش سلطان شهاب الدین غوری از غزنین بهندوستان

در این سال سلطان شهاب الدین غوری مادر برادرش سلطان غیاث الدین غوری از غزنین بتنگ هندوستان
فرود با سپاهی آراسته طلبان رسید و آنشهر را بگرفت انگاه متوجه شهر اوچ که واقع در کنار رود خانهای پنجاب
و آب سند بود گردید چون راجه اوچ خبر دار شد رسیدن سلطان شهاب الدین گردید و در خود و آب عاقبت خود را قلعه
متین خود متحصن شد و سلطان شهاب الدین قلعه را محاصره کرد و چون دید گشادن قلعه دشوار و یورش سخت ممکن
نیست از راه حیله و فریب داخل گردید و فتنی کرد که ناگاه به دست نزدیکان خود کشته گردید و قلعه مفتوح شد و غنایم و
ذخایر بسیار نصیب شهاب الدین و لشکریان شد پس از فتح قلعه و دست آوردن غنایم بسیار راه غزنین پیش
گرفت و این نخستین یورش سلطان شهاب الدین بطرف هندوستان بود و است نیز در این سال سلطان
صلاح الدین ابو علی نوه بزرگ خویش امیر بهاء الدین اسدی تغلی ایرانی که بعد با واسطه تعدیات او موسوم (مقرقوش)
بعقاب شد فرمانداد که قامه ها بنای جدید دار قبع عمارات سلطنتی و معتبره عالیه و خیابانها و شوارع وسیعه
و قلعه ای متینه و هم سوری بسیار محکم بر دور مصر بنا کنند و بهاء الدین بجدی تمام مشغول اما دی و عمران مصر شد
نیز در این سال قاضی جمال الدین محمد بن عبد الله بن قاسم شهرزوری قاضی شامات و سویه وفات یافت

ذکر وقایع سنه ۵۶۸ و جنگ بین سلطان صلاح الدین و مجاهدین فرنگستان و هزیمت صلاح الدین و رفتن سلطان غیاث الدین غوری بفتوح و تسخیر النهر

در این سال مجاهدین صلیبیون فرنگستان بعزم مقاتله و مقاتلت با سلطان صلاح الدین در حرکت آمده
و صلاح الدین با لشکر مصر گردیده بشامات بدفع توجه و رزم آزمائی بسوی آن گروه جنگ سنمی بن سپاه
صلاح الدین و صلیبیون واقع گردید و شمشیر سپاه بیباک هلاکت ریخته شد و این معرکه در رمله واقع گردید سلطان
صلاح الدین با شکستی فاحش و خسارتی ننگ راه مصر پیش گرفت و غنایم و مهمات جنگی بسیار نصیب مجاهدین
شده و بر سر غنایم صلیبیون نزاع شد و فرقه ها آنان با هم آویختند در این سال عضد الدین وزیر خلیفه عباسی و
شهاب الدین حاجی حکمران تکاه کشته شده نیز رشید و حاجی در این سال وفات یافت و شرح حال رشید
و اشعار آبدار او در جلد سیم این تاریخ بنام آمان التواریخ مفصل بنگارش خواهد شد نیز در این سال سلطان
غیاث الدین غوری آسنگ نوشیخ مودود آشتر را متصرف شده و ما قبل دول عوت بفرد کوه مقر سلطنت خویش کرد

ذکر وقایع سنه ۵۶۹ و دوم یورش سلطان شهاب الدین بهندوستان و هزیمت و عود او بغزنین

در این سال سلطان شهاب الدین غوری از غزنین با سپاهی فراوان بعزم هندوستان حرکت کرد
نخست به ملتان و اوچ که سابق متصرف شده بود شتافت پس از بازدید و تجهیز سپاه آهنگ گجرات
کرد و فرمانفرمای گجرات رای بهیم دیو که در شوکت و ثروت بی نظیر بود چون از رسیدن سپاه بگجرات مطلع

کشت بجمع سپاه و فراهم کردن آلات حرب پرداخت و چون از زنانوده های کهن هندوستان بود چون بشنید
به بیرم دیو بوی پیوست که ولایت رونمائی با سپاسی و کشوری دارا بود و مردمان دور و نزدیک مساعدتش رسیدند
و از هر جانب استقبال یافت و خرمن حیات بسیاری تاراج کرد و غنائم بسیار فتح و فیروزی به پرچم آرای بیم دیو
و زید و سپاه سلطان شهاب الدین منهدم گشت و شهاب الدین با غنائم بی پایان خود را از آن معرکه نجات داد
و بقیه عساکرش در راه فاسد سپاه سلطان محمود غزنوی با انواع بلایا مبتلا گردیده تا بغزین با گشت از غرایب اتفاقات
سکشت سلطان شهاب الدین و ابتلای سپاهش در گجرات مانند انهزام سلطان محمود غزنوی واقع گردید
همدر این سال سلطان صلاح الدین ملک مصر یعقوب را به برادرش توران شاه و حماة را به برادرزاده اش تقی الدین
و حمص را به پسر عمش محمد بن اسد الدین شیرکوه داد و همدر این سال سعد بن محمد بن سعد خصیص شاعر و شهد و نثر
احمد بن عمر الابری در گذشت

ذکر وقایع شش صد و سوم یورش شهاب الدین بهندوستان و وفات المستضی بنور الله و نشستن الناصر لدین الله بجایش در بغداد

در این سال سلطان شهاب الدین غوری سکشت و بست سپاه را که در سال قبل مانده بود تعبیه نمود و با
لشکری جنگجوی و سپاهی گران آهنگ پشاور نمود و جنگی سخت در انداخت و غزنویان و غوریان دلاور بجنگیدند
و شهر را مسخر نمودند سلطان شهاب الدین به پشاور در آمد و مردم را اشفاقات ملوکانه نمود و از طرف خود
یک تن نامور بحکمرانی پشاور مامور ساخت آنگاه باهتمام موفوره رایت مراجعت برافراشت نیز در این سال
در همدر پشت سو شهر خندقی عظیم بهاء الدین کمند که ابتدایش از دروازه باب الفتوح تا مقبره
از خان و دروازه باب السفر تا بر قیه و از پس حفر و کندن خندق سور دیگری بنا نمود از برجهای سنگی بسیار
که این سور و خندق تا اخیر و خراب و از میان رفت و بجایش قصور عالیه و عمارات اللش و نو بسنا نهای رو
افزود و این سنوات اخیره که نگارنده این سطور در همدر بوده ام از ۱۳۲۶ هزار و سیصد و بیست و دو هجری به بعد
بوده افزوده شده است همدر این سال سلطان صلاح الدین برادر خود توران شاه را بحکومت اسکندریه
کرد و او حاکم بعلبک بود و نیز در این سال المستضی بنور الله ابو محمد حسن بن یوسف خلیفه عباسی در پانزدهم سال
و هشت ماه خلافت و سی و نه سال زندگی بمرد و جهان نمود و بجایش ابو العباس احمد بن المستضی بنور الله به خلافت
خلافت نشست و لقب الناصر لدین الله یافت و او را شغفی مالا تمام در گردنش اموال بود که همواره در بغداد
هر ماهه هجری فوت میشد امور الشرا او ذخیره خویش میسنود و همدر این سال علیج ارسلان حکمران اسیای صغیر با
باقی الدین عمر بن شاهنشاه بجنگید و شکست خورد

ذکر وقایع شش صد و چهارم یورش سلطان شهاب الدین غوری بهندوستان و عودتش بغزین و فوت سیف الدین حکمران موصل و تورانشاه حکمران اسکندریه

در این سال سلطان شهاب الدین غوری از غزین بآهنگ هندوستان و لشکر لاهور با سپاهی موفور

حرکت کرده همه جا قطع منازل و طی مراحل نموده تا بغداد رسیدند خیمه افراشت سنقر ملک غزنوی چون از آمدن سپاه
غزنین و ساختمان شهاب الدین خبر یافت و بسطه گرفته بحصار بامیان رفت و بامیان حصنیکه بود و تحصینات
داده مستحکم شده بود و خود آب جیحون نمیدهد تا بزور محتشم گردیده و از هر سو سپاهیان را بجانب مخالفت و محاربت
شهاب الدین فرستاد سلطان شهاب الدین هرقوه سعی و تشجیع شد کرد فیروزی و بهروزی نصیبش گردید قلعه
بامیان را مسالمت گرفت و سلطان سنقر ملک یکپیل بجهت هدیه بسیار قیمتی برایش فرستاد تا او غزنین گرفت
و چنانچه ذکر سال پانصد و هشت وقت نگارش شد سلطان شهاب الدین فرزند سنقر ملک که نامش ملک شاه
و لقبش خسرو سال بود بگرفتن کرمان گرفت و گرفتن ملکشاه و واقعات این سال پانصد و هشت نوشته نشد سال پانصد
و شصت و نهم سلطان شهاب الدین از ماوراء بغزنین برگشت همدر این سال سیف الدین غازی
بن مودود بن زنگی بن آقسنقر حکمران موصل پس از ده سال سه ماه و اندی و سی سال زندگی درگذشت و بجایش
برادرش عزالدین مسعود نشست همدر این سال قتلغ اله ولد توران شاه بن ایوب برادر سلطان صلاح الدین پادشاه مصر
که با مکنه بدرجه وزیری داشت و خواهرش ست الشام دختر ایوب بجانب اسکندریه بدربش فرستاده بود
و بسه کرور دینار و مشق ساخته و توشق خود فرستاد ایوب بخبر سلطان صلاح الدین از شام مراجعت نمود و هم
همدر این سال سلاطین ترکستان که ملوک قراخانیه باشند سبب مصر سلطنتی خود را بشکل اکرم رسانیده و مقدر جا از زمان قدیم
و دولت سلاطین نشان خانواده سلاطین قراخانیه شده

ذکر وقایع سنه پانصد و پنجم و پیش سلطان شهاب الدین غوری بهندوستان

در این سال سلطان شهاب الدین از غزنین بجانب هندوستان خیمه بیرون شده و بزمین هندوستان وصاحب
تاریخ تاج المآثر هند این مسافرت شهاب الدین را پیش از همه مراحل از پشاور نگاشته پس از طی مراحل از پشاور گذشت
و آهنگ دیار پیشاور قلعه های متین مستحکم بنود و بسی مال و منال بدست آورد و با غنایم بسیار بسپاه غزنین
شد نیز در این سال ملک صلاح اسماعیل بن قزل الدین محمود بن زنگی بن آقسنقر حکمران حلب بعمر فزوده سالگی درگذشت
و نایب بجایش عزالدین مسعود صاحب موصل حلب را تملک شد همدر این سال در میان نورالدین بن لاجین بن عبدالله
شده و سلطان صلاح الدین چند تن فرستاده و بین را منظم کرد نیز در این سال ابوالبرکات عبدالرحمن بن محمد بن ابوسعید
النوشی معروف بابن ناقیا درگذشت و پس حکمران ترک بعزم تسخیر بلاد حرکت کرده و فرخشاه نایب صلاح الدین را دچار گرفت

ذکر وقایع سنه پانصد و ششم و حرکت سلطان صلاح الدین ایوبی پادشاه مصر بسوریه و شام و فتوحات او

در این سال سلطان صلاح الدین با عسکر بسیار بی پایان و عساکری فراوان بعزم سرکشی بسوریه و شام
حرکت کرده و بجای خود در مصر ابوبکر عادل برادر خود را نایب مناب کرده و امیر بحر احسام الدین حاجب معروف بلو
خود که همگاه از جانب شکی و ایصلیبیون و مجاهدین فرنگستان پیش آیی کنند این هر دو آنان نشانند و سلطان
صلاح الدین بادی گرش سیف ها سوده قلعتین را بدین امور داشت و خود با شوکت و عظمتی بسیار برای تسخیر غزه
ملک و حوالی موصل که صاحب حلب گرویده بود تا حلب المحصور ساخت و عاقب معاودت با بسخاره

وغیبین وغابور و توکره و ماجاجین و سلیسیون پنجه و پنجاب نهب و آتش زده منهدم ساخت و غنایم بسیاری بچنگ
آورد از اسپ و سلیسیون کشتار بسیار نمود و سیف الدین با منتخبان و اشتالت و شیر سفاین سلیسیون را هم گشت
و حمات بسیاری بدست آورده و از آنجا سوی صلاح الدین ایوبی که در جانب دمشق و اقامت گاهش بود و سپاهی فرستاده بود گسیل
و عزبان و غابور که نگاشته شده و غیره را متصرف گردیده نیز در این اوقات غیاث الدین فرزند شاه بن شاهنشاه بن ایوب حکمران
حلب بگذشت و بجایش مجیر الدین محمود بن فرخشاه را برقرار کرد و نیز ابو العباس احمد بن علی بن قاضی و ضیاء بن عبد
الملک بن مسعود الخزرجی الانصاری اندلسی و محمد بن بشتیار شاعر معروف به البرده که نشته و بحکم او پادشاه فرانسه بود
از خاک فرانسه اخراج شدند و کانونت ششم در ملکت او مارک سلطنت نشست و باز عزم او را پس این سال کسطانی
هزار و صد و هشتاد و سه میلادی بود باز کرد یه

ذکر وقایع سنه ۵۸۳ و ششم یورش سلطان شهاب الدین غوری بهندوستان و شاه و غلبه او بر غزنین

در این سال باز سلطان شهاب الدین بملک هندوستان نمود و سپاهی فراوان و نه و مهمانی شاهان همراه
برداشت و رایت جهانگیری در این یورش ششم بجانب هندوستان برافراشت و تصمیم کرده که در این بار بوز
گرد و سلطان خسرو ملک غزنین را گرفتار سازد و چون بظاهر لاهور رسید خسرو ملک نیز بمناسبت آنکه قبل از وقت
خبر عزیمت او را شنیده بود از خانی بجنبید و در شهر متحصن گردید سلطان شهاب الدین مرقوم بر شدت محاصرت
دلکشت سنگ پیروز در این غایه همت گماشت تا چار سلطان شهاب الدین اطراف لاهور را احاطه داد و همچنین
از نیما کردن او نگذارد و در آن نزدیکی قلعه سیالکوت را که بسی متین بود وقعت داد و در سیالکوت محمد شریف فرزند
و در بیرون آن سارخنگ گذارد و سپاهی با برداری بر آن گماشت و با برخه بدستش آمد و او را غزنین گرفت همچنین
سال سلطان صلاح الدین کرمک را محاصرت نمود و پس از کشش بسیار و کشتار بشمار دست از محاصرت بکشید
نیز در این سال اولاد امیر کاپادشاه دیسنطلیه لشکری زیاد بجنگ طایفه غجار که ساکن ساحل دانوب اند آمد و
اموال بسیار از آنها غنیمت کرد و ما بقی مصالحت نمود و به فرانسویها شهر پاریس را استمک فرستاد که در قلعه دنیس
را بنا نهند در این سال شیخ الشیوخ صدر الدین عبد العزیز بن حمویه بن سعد بن ابی سعید محمد کازرونی باد حیوه بود گذشت

ذکر وقایع سنه ۵۸۴ و هفتم یورش سلطان شهاب الدین غوری از غزنین بلاهور و انقراض آل سبکتکین و آوردن اسرای غز نویا را بغزنین و فرستادن آنها را بغیروز کوه و از آنجا بغرجستان

در این سال خبر رسید بسلطان شهاب الدین غوری که پس از مراجعت او از هندوستان سلطان خسرو ملک
غزنوی قلعه سیالکوت را محاصره چهار ماه تیر و شمع بدو رفع ساخته سلطان شهاب الدین بحزم اندیشه فرو رفت
که مرتکب بود و در این سال کار لاهور را خسرو ملک را بخیر و نماید و بحزم تدبیری بود و لاهور را بگشاید پس بخست انتشار داد که
آهنگ خراسان و فیروزکوه دارم و همه روزه بجمع آوری اسباب پرداخت و نامه از در محبت و محبت بسلطان خسرو
ملک غزنوی لاهور نگاشت که فرزند شما ملکشاه بزرگ گردید و از هر گونه هنرمندی که در خور پادشاهان بزرگ است
بابهره و تیر اندازی و نیزه گیری و سواری و غیره چند چیز و مشتاق دیدار شهریار و چه را جا بدا و ما در نیکو گردار شده

است و من او را با چند تن از خواص فرستاده ام که آمده پرانده دیار فرزند بخیر و گردد و چند پارچه از تحف و هدایا با او فرستاده و خود عازم فیروزکوه شده ملکشاه هم چون از صغیر سلطان شهاب الدین و تدبیر او خبری نداشت بیانات او را راست انگاشت و برطبق تکلیفات او مدرنامه کرده و یکی دو تن بجانب او فرستاد تا نگاه سلطان شهاب الدین ملکشاه را روانه لاهور کرده و بسرداران او سپرد که به آتی راه بپایند و در هر منزل ملکشاه را زاده های ارغوانی چند جامی بنوشانند و با شاه بدان نیکو نشانی بعیش و عشرت وادارند و خود نیز از راه دیگر با بست هزار سوار بآنان ایراد و شبگیر خود را براه لاهور را از طریق دیگر به پیوست و شهر ملک چون نامه سلطان غیاث الدین و مکتوب فرزند شرف شاه خاطر گردید و لاهور را بفرزند تازه چشم نسپرد و خود با بازرگان درنگاه و سران سپاه برای استقبال فرزند تا چند فرسنگ بیرون شافت و بخاطر آورد که سلطان شهاب الدین بپرداخت غافل از آنکه سلطان شهاب الدین نقشه ای کشیده بود موافق دلخواهش شد و چون بر سید شهر و ملک را بمیان بگرفت و با فرزندش گرفتار ساخت و خزانه و اخیل و بنجر شد و تمامی خزاین و نفایس آل سبکتگین را که از سالهای دراز بجای مانده بود بتصرف خود و چند روزی بنظم و نسق لاهور پرداخت آنگاه تمام زنان و فرزندان آل سبکتگین را سقید نموده راه غزنین پیش گرفت و نامه مشتمل بر جزئی از آن فتوحات بغیروزکوه نزد برادرش سلطان غیاث الدین فرستاد و خسرو ملک و ملکشاه و سایر اسرای آل سبکتگین چون بغیروزکوه رسیدند سلطان غیاث الدین از مسرت و شادی غرق و آثار بغرجستان فرستاد و سلطنت خسرو ملک پس از بیست و هفت سال حکمرانی در هندوستان در این سال بپایان رسید و دودمان غزنویان برافتاد و بقیه کسانیکه از آنها در غرجستان بودند در زمان شورش خوارزمشاهی بقتل رسیدند که بجای خود بنگاشته خواهد آمد همدر این سال سلطان صلاح الدین پادشاه مصر مرحصار حاصرت غوده و از آنجا بخط رانده و آنجا را فروگرفت و محمد و ابوبکر پسران ناصر الدین مسعود صاحب موصل را بند بر نهاد و ناصر الدین محمد بن شیرکوه صاحب حمص و حافظ بن محمد بن عمر احمد اصفهانی صاحب انبات مدینه وفات یافتند و نیز در این سال صلاح الدین را تعاقبی سخت عاجز شده و بسرعت باد و شتاب سحاب در انجای سودیه و مصر و فلسطین تاخت و شاهی او شایع گردید و مجاهدین و صلیبیون بسیار مسرور شدند و فکران عروان او بود و ندانستند خبر بهبودی او آنان را نانوشته و ساخت

ذکر وقایع شتوه و بناهای سلطان غیاث الدین غوری در فیروزکوه و سیاه نقاط و تعیین حکام از جانب سلطان صلاح الدین در شامات و غیره

در این سال سلطان غیاث الدین غوری در فیروزکوه بفقراء و ذوات برادرش سلطان شهاب الدین بفقرا و ضعفا بسی خیرات و احسان نمود و در شهر هرات و سایر بلاد مقصوره خویش رباطات بزرگ و خانقاهای دلکش و مدارس و نگارستان ساخت فرزند سلطان صلاح الدین ایوبی پادشاه مصر در دمشق بماند و فرزندش ملک افضل را بنصر نیابت و حکومت دمشق را بداد و او بکر عادل را در شهر الرقه بنیابت خود گذاشت و برادرزاده خود تقی الدین عمر را از مصر

طب نفوذ و حکومت بسیج و مقرر گشت و سیاقارقین جبل جود و تهامه را باو داد و در این وقت به سلطان صلاح الدین خبر رسید که پرنس ترسالی صاحب کرک عاقد از مسلمانان را گرفتار کرده و متاعی اموال و اعمارت کرده و مسافرین آنرا اسیر کرده است سلطان رسولی چرب زبان نزد او فرستاد و التماس اطلاق کرد پرنس جواب بایس داد چون این خبر بسلطان صلاح الدین رسید قسم یاد کرد که چون براو دست یابد مافیت او را از میان بردارد و خونش بزید در این سال پهلوان محمد بن دگر حکمران جبل و همدان و ری و اصفهان و آذربایجان و اران درگذشت و برادرش قزل ارسلان عثمان بجایش نشست همدر این سال حکیم دانشمند خاقانی شیروانی که از فحول شعرا بود درگذشت و ابو محمد عبد الله بن ابی توبش بری بن عبد الجبار معروف بی از ائمه نحو و لغت وفات کرد

ذکر وقایع تشنه و فتوحات سلطان صلاح الدین ایوبی پادشاه مصر در سوریه و فلسطین و فتح بیت المقدس و سایر وقایع مهمه آن

در این سال سلطان صلاح الدین ایوبی پادشاه مصر بعزیمت سپاه و تجهیز به و خرگاه بر داشت و در چهار دهم ربیع الثانی با عساکری آراسته و نزدیک بحیره طبریه اردوگاه ساخت و مجاهدین صلیبیون فرنگستان فسر واری (ملک جفری) و برادرش (پرنس ارناط) حکمران کرک و شوبک و سایر سران و سرداران مجاهدین اردوگاه خود را در خاک عکا (امرج صفوریه) زده بودند اردوگاه همسایه این بخش سپاه فرمانداده و قلعه طبریه را پس از کشش فراوان فسر و گرفت و سر قه برای استیصال او کوشش کرده داخل کردند فتح نشد و چون مجاهدین مطلع گشتند از جای بجنبیدند و در بالای کوه طبریه ملاقی بهشین شد جنگی سخت در روز پنجشنبه بیست و دوم ربیع الثانی دست داد و سپاه صلاح الدین غالب آمده صلیبیون بسیاری کشته شدند و فرقه فراری و دسته در تل احطین که دهی بود واقع نزدیک سعیب پنیر بود محصن و نپا نده شدند و عساکر صلاح الدین در آنها را فروگرفته و آتش برافروختند و هر دو پهلو بسوختند صلیبیون فرقه تسلیم و دسته امان داشته جنگیده تا کشته شدند و از جمله گرفتاران یکی ملک جفری و برادرش (پرنس ارناط) بود و سلطان صلاح الدین قسم یاد کرده بود که اگر دست بدستش آید معدهش سازد و چون سلطان صلاح الدین فاتح شد اسرا را حاضر ساختند و چون آنان بسیار تشنه بودند فرمود تا شربتی حاضر سازند و ملک جفری فرمود و بوسش از این شربت سرد و چون او نوشید گفت به برادرت پرنس ارناط داده و چون پرنس بنوشید سلطان به ترجمان گفت به پادشاه گو تو برادر را امر شربت نوشانیدی زیرا از عادات اعراب است که اسیر شاه را امانی یا آبی به بندان اسیر دیگر دهد و خواهد بود و معتقد و سلطان این بود یعنی تو مامونی و برادرت امین نخواهد بود اگاه فرمانداد تا آنها را نهاد پس از فراغت از خوردن اطعمه را بخواست و شمشیر کشیده و دست خود کردن (پرنس ارناط) را مانند گوسفندی بر دو حنیه افکنده و چون (ملک جفری) این بدید برخود بلرزید سلطان او را گفت بخود هراسی راه و مکن پادشاهان را عادت نیست که پادشاه را قتل آرند ولی چون این را نعمده و خود نجاز کرده و جسارت به پیغمبر ان کرده است فرمادم صاحب تاریخ معصر الحدیث میاورد و ابدا سلطان صلاح الدین به پرنس ارناط تکلیف مسلمان شدن کرد و او

مظفر الدین کوکبوری اربل و اعمال آن و امیری از امرای خود گماشت که آن امیر کوست اشتر اوا بود و چون مقرر شد از اربل آنجا رفته و لشکر بسیار جمع کرده و عدد و عدد و مساحت فوق و جمعیت از حد و نهایت افزون شده و طایفه اکراد و غیرهم مخالف کبنه اطاعت و سپاهی او نداشته سلطان صلاح الدین بسیار از او متنفر بود آن و صلیب بنگرا مستولی شد و چون این خبر فتح بیت المقدس را طرف برگشته شد مسلمانان سرور و افتخار عمومی شده و از آن سوی پاپ روم چون این خبر را شنید رفتن بیت المقدس بشنید سخت بنالید و گریه و زاری بسیار نمود و این واقعه مرگ شد و در گذشت نیز در این سال ابو المظفر عبید الله یونس بوزارت خلیفه الناصر لدین الله برقرار شده و ملقب بجلال الدین گردید و نیز معنی اقتصاد و امعانی گذشت

ذکر وقایع تشنه و شش و فوت سلطان صلاح الدین و آمدن فردریک پادشاه آلمان و صلیبیان بجانب عکا

در این اوان سلطان صلاح الدین چون از کار بیت المقدس فراغت حاصل کرد بمصلحت و اهتمام در به جا نشستن گرد و مجاهدین و صلیبیون سخت بر رسیدند و از دست رفتن فلسطین و بیت المقدس و سایر نقاط متصرف فضایی بود تاسف خورده و کشیشان و رهبانی و حالی آنان مردم را تشویق بانتقام و تحریص قتال نمودند و در انحای فرنگستان منتشر شده مکرر بجانب سلطان صلاح الدین و استرداد بیت المقدس روی نمودند با لجمله سالی ان صلاح الدین ماه رمضان سنه مذکور رسیده و بر او بحران را فرا گرفت و چون سرما شدت کرد بعکا آمد و پس از توقف چندی بشام رفت و از آنجا بر توس رفت و آنجا بگرفت پس جبله را گرفت و از آنجا به لاذقیه آمده و در سیت و چهارم جمادی الاولی آنجا بگرفت همین قسم منتظر جانهای سوریه و شامات و فلسطین از طرف او که در این وقت خبر رسید مجاهدین و صلیبیون بسپهدای فردریک پادشاه آلمان بعکا هجوم آورده اند سلطان صلاح الدین عنان ملک گیری بجهت مدافعت صلیبیون بجانب عکا برگردانید چون سپید عکا دانست که صلاح الدین قراولش حکمران عکا محصور شده است و صلیبیون در ماه رجب ناصد و هشتاد و پنج کشتی بزار و صد و هشتاد و نه میلادی بود از طرف دریا قوت بسیاری حاصل ساخته اند و سالی ان در اطراف با صلیبیون مقاتلت پرداخت و چون کاری فیصل نشده و دانست که صلیبیون خازن استقلال خواهند شد فرمان او تا مستقلان را خراب کنند و سکنه آن را پراکنده بسوریه و شامات فرا نیند و این حکم نافذ شده و این بین صلیبیون بجهت صلح و مسالمت رسولان و ستاده و سلطان ان را بصلح و داد که یعنی زخیمای سواحل و بایا نها داده و کاشان تمام یافت همه این اوقات انصار خلیفه سپاهی معاونت قزل ارسلان بسپهداری جلال الدین عبید الله وزیر خویش بجنگ تغرل فرستاده و سپاه خلیفه منهزم شده و جلال الدین اسیر گردید همه این سال انگلیها هر چه هودی و لندن بوده کشته همه این سال ناصد و هشتاد و چهار محمد بن عبد الله کاتب شاعر و محمد بن عبد الرحمن مسعودی شارح مقامات در گذشته نیز در سال ناصد و هشتاد و پنج فقیه صیبی که ملازم سپاه سلطان صلاح الدین بود و محمد بن یوسف بن محمد بن قایماز موفق الدین ابو علی شاعر و محمود بن علی بن ابی طالب بن عبد الله اصفهانی معروف بقاضی در گذشته و در این سنوات ابن اثیر صاحب تاریخ

وقایع سنه ۵۸۲ و نشستن سلطان صلاح الدین بر مسند وزارت

ذکر وقایع سنه ۵۸۳ و مکاتبت سلطان شهاب الدین با سلطان غیاث الدین غوری

در این سال سلطان شهاب الدین غوری برادر خود سلطان غیاث الدین غوری را نامه نگاشت و برادر را از عزیمت خویش بجنگ هند و ستان آگاه گردانید و سلطان غیاث الدین برادر را تشویق نمود و فتوحات و از خدا خواست و او را به نیک کاری فرا خواند و اسباب کار را مهیا ساخت نیز در این سال منازعت و مقاتلت بین قزل ارسلان و طغرل باز در گرفت همچنین سال سلطان صلاح الدین در سوریه و شام اشتغال مقاتلت با ملک کبری داشت و با صلیبیان باز از جهت نگاهبانی مشت بود و در این سال نازین الدین یوسف بن زین الدین علی حکمران اربل درگذشت و سلطان صلاح الدین برادرش مظفر الدین کوکبوری را بجایش برقرار کرد نیز در این سال شیخ عطار نیشابوری صاحب اشعار و کتب کثیره درگذشت

ذکر وقایع سنه ۵۸۴ و هشتم یورش سلطان شهاب الدین غوری هندوستان

در این سال چنانچه اشارت شد سلطان شهاب الدین غوری از غزنین بجنگ هندوستان نمود و این مسافرت مورخین یورش هشتم او هندوستان نگارند باری سلطان شهاب الدین با سپاهی آراسته و همات جنگ و سامان هزوار از افغانستان بطرف هندوستان غزنین نهضت نمود و نخست بشهر پشاور رسید و آن را محاصرت نمود و راجه پشاور که نامش پرتوی بود و شهر های اجمیر و دهلی نیز زیر فرمانش بود و او را خبر مخاصمت و مقاتلت بیرون شد و پس از مقاتلت و مقاتلت سخت با لشکر هند بیاسودند و شد پشاور بسلطان شهاب الدین متصرف شد و غنایم بسیاری بدست سپاهش آمد آنگاه هزار سوار کاری با بسیاری مجاهد انتخاب نمود و بجانب لاهور روانه گردانید و خود در پشاور بود و در مقابلش راجه پرتوی با دو صد هزار سوار و پیاده و سه هزار زنجیر فیل جنگی حاضر ساخته و بجنگش شتافت سلطان شهاب الدین در بحر تیر فرو رفت زیرا شمشیر ترکان و سرداران هند بیاویزد از آنان را طایفه راجپوت و دلیران بامهابت که بشجاعت و دلیری معروف اند با هند بودند چون سپاه هند و غزنین در میدان بهم نزدیک گردانند هر سه دسته جنگ در انداختند و از طرفین خلقی انبوه بخاک و خون غلطیدند سپاه شهاب الدین بقانونیکه داشتند قومی پس قوم بجنگ میامدند آن دسته آن چنان خسته و پراکنده شدند فوج تازه میرسیدند با این حال از زیاد رسیدن از ضعف در سپاه هند نمودار گردید سپاهیان غزنین با آنکه تیر ها شان تمام و ترکشهاشان بی تیر شده است بقبضه شمشیر آبدار و نیزه های جان شکار بردند و خود علامت ضعف و سستی آشکار نکردند و همات دلاوران نمودند عاقبت هند میان از همه سو و سیره محاصره کرده و دو پهلوی سپاه شهاب الدین را دیدند سلطان شهاب الدین خود در قلب سپاه غزنین و غوریان داشت تا مطلع گشت که پای ثبات و حجاب سپاهش بلغزیده و خود و چند تن از بزرگان با او تنها باقی نمانده بی اندیشه خشمگین گردیده و خود با یک دسته قلب سپاه هند و زده با شمشیر کشیده خود را به فیل توشند اگنده ای رای سپهبد ارکل قشون و راجه لهره (پرتوی) رسانید و بخی محکم با وزد که خود نیز از ضرب دست او بخی خود و که نزدیک بود از اسب سرنگون گردد و که یک تن از یاوران سپاهش چالاک خود را بپشت اسپش

رسانید و سوار شده و سلطان را در آغوش گرفته و سلامت او را از میانه کارزار مدبر برد و سپاه او منهزم شدند
و لشکریان هندوستان به بقایای سپاه غور و غزنین تا پانزده فرسنگ مسافت رانده آنها را بسیار زار
رسانیدند و با مشقت بسیار و از دست رفتن صدمات جنگی بسیار سلطان شهاب الدین خود را بلاهور رسانید
و تا چند روز سپاه شکست خورده او متعاقب یکدیگر رسیدند پس از رسیدن تمامی آنها رحلت نموده بغیروز
کوه نزد برادر خود سلطان غیاث الدین رفت و از آنجا بغزنین آمده و از این شکست فاحش اظهار دل شکستگی نکرد تا
مدتی راحت کرده و بعیش و عشرت مشغول شد تا بدانجا که در این اثناء سبب این شکست بدو بدین تدبیر گشتند که
در جنگ و جدال سستی کرده بودند گرفتار ساخت و انتقام برخان فی الاین سوا کرد و قوتهای برادر بر سر شما
زده و کوچ و بازار غزنین غارت نمود تا کردش داده و از ضرب تازیانه آنها را جو خورانیده نیز در این سال ملک معز
تقی الدین عمر بن شاهنشاه بن ایوب درگذشت و پسرش ملک منصور محمد بجایش نشست نیز در این سال قزل ارسلان
بن دگز که مدتها با طغرل بیگ بود در همدان در تبریز خواب خود کشته گردید و قاتلش معلوم نشد نیز قتلغ شاه بن قلیچ ارسلان
حکمران انسیای صغیر با تحف شایان نزد سلطان صلاح الدین آمد و سلطان صلاح الدین او را اکرام کرده
و دختر ملک عادل ابوبکر برادر خود را به او داده و بدین مواصلت بین او و سلطان صلاح الدین پیوند مودت محکم گردید
همدر این سال ابوالفتح یحیی بن حسن بن امیرک ملقب به شیخ شهاب الدین سهروردی فیلسوف جامع در حلب
بحکم سلطان صلاح الدین بفتوی علمای عصر در بست ملک ظاهر غازی پسر صلاح الدین مقتول گردید که او
خطاب اندا شده در زمان قلیل عمرش با خلاف سی و شش و سی و هشت سال داشت صاحب تصانیف
الانس شرحی وافی از مناقب الحکیم دانشمند میگارد و نیز در این سال ارسیار، پادشاه انگلیس و فلیپ اگوست
پادشاه فرانسه بدیار عکار رفتح نمودند و با سلطان صلاح الدین طرح مصالحت انداختند

ذکر وقایع سنه ۵۸۸ و صلح بین سلطان صلاح الدین پادشاه مصر و مجاهدین و صلیبیون و ختام حکم

در روز سبت و دوم شعبان این سال صلح بین سلطان صلاح الدین پادشاه مصر و شامات و ریدافرنس
و صلیبیون فرنگستان برقرار شد و چارچی بغرار داده که ممالک مسلمانان و نصاری یکی است و هر کس از هر طایفه
بخواهد بشهر طایفه دیگر برود بدون خوف و بیم برود که جان و مالش مامون و مصون خواهد بود و چون انتشار مصالحت
در هر جا گفته شد مسلمان و نصاری دلشاد و آسوده خیال گشتند و زوار هر دو ملت با هیبت و بیم سر سه روانه
بیت الاقدس گردیده که هر یک بشعائر دین و سنت سنیه خود قیام نمایند آنگاه سلطان صلاح الدین بطرف سیه
و پادشاه صلیبیون بطرف فرنگستان روانه گردید و مجاهدین فرنگستان شروع بساختن عسقلان نمودند نیز در این
سال حکمران صور که پادشاه نصاری بود بدست یکنفر فدائی اسماعیلیه کشته شد و امیر سیف الدین علی
بن احمد مشطوب حکمران نابلس و سلطان غیاث الدین قلیچ ارسلان سلجوقی حکمران انسیای صغیر پس از سی و هفت
سال حکمرانی درگذشته و در این سال سلطان طغرل بن ارسلان پس از خبر یافتن از کشته شدن قزل
ارسلان از حبس بیرون آمده به تخت حکومت نشست

ذکر وقایع نشئه و بخم لویش سلطان شهاب الدین غوری هندوستان و فتح قلاع کثیره و دهلی و حوادث او تا وفات و وفات سلطان صلاح الدین ایوبی پادشاه مصر و شامات و سوریه

در این سال پس از آنکه سلطان شهاب الدین غوری خیاره نگاهش شده بود و سال قبل شکست خورده مصر رفته بود هندوستان شده و از سامان جنگ از شمشیرهای آبدار و نیزه های جان شکار و کمانهای چاچی و خودهای کرمگار و جوشنهای زرین آراسته و فرخنهای کوهشکن و نیزه های مراغلن و اسبهای آذنی مهر [illegible] چیزها مرتب نموده کرات رقبجوی باز آورده و کیصد و دو هزار سوار اجرار زیر کاب آورده و چهل هزار پیاده برادامه ذات و با شکوه و حشمتی شاهانه راه هندوستان گرفت و بهانجا نامه که در سال قبل شکست نرسیده بود و از پرتهوی راج که در حرکت او قبل خبردار گردیده بود و سپاه و تدارک جنگ برداخته بود و گویند پنجاه راجه های توانگر راجپوتانه و سی هزار سوار راجپوت و سه هزار فیل جنگی مهیا کرده و غوری با استقبال سلطان شهاب الدین درآمده و مقابل او در [illegible] و چند تن رسولان چرب زبان نزد سلطان شهاب الدین فرستاده و شمه از کثرت سپاه و قوت و شکوه و سایر راجه ها پیش پیاده داد سلطان شهاب الدین قانع نشده رسولان چون کثرت سپاه دشمن را دیده فراست نکرده اند تشنه بر گشته راجه را خبر دادند که آن سپاه او نیز در نظر آن جنگ دیده و نیز و داد و زر رسولان جوابی از روی محبت و مسالمت داده و گفته که من از جناب برادر خود غیاث الدین نامه دارم و در نهایت کرامت و الی میسل بدین سوی خواسته ام اینجا آمده چه دیده و شنیده ام با شتاب برادر خود را هم تا بر [illegible] برسد همه گنجه و امیدوار کار بجنگ و مبارزت و مصالحت انجامد کرد و چون این پیام از رسولان راجه شنیده خوشدل گردیده و از افسانه و تدبیر شهاب الدین بیخبر از طرف اطمینان و ایمنی گرفت و برخی بزرگان را اجازه داد تا بعیش خود شتافته چند روزی گذشت و سلطان شهاب الدین دانست تیر و تدبیرش بهدف مراد ننشسته است نیم شبی سپاه را بیدار داد تا مهیا گشته و هنگام سفیده دم از جوی کوچکی که بین دو سپاه بود گذشته و خود را بسپاه هندو زده بعیتی که آنان را هیچ گمان نبود که بین چابکی و پیاپی توانند عبور کرده و مقاتلت پردازند با این حال هندوها از جای بجاپوکی و چابکی جمعیت زده از هر طرف جمع شده و آنها را طرف نمای بنگینند یافته و سپاه خود و غزنین را بسپاه گرفته سلطان شهاب الدین دیده نقشه کشیده بود و دو شده و تیر کیه کرده بود که بسهولت و آسانی میشود لشکر هندو را پراکنده و سیاست بخوانش شد ناچار فرمان جنگ داد و برخاسته و متدرجا سپاه را پس کشیده تا از جهالک معارک بیرون شده فضا داد و از هر سو کار آموده و جنگ آزموده را انتخاب کرده که حمله آهن و پرش و شمشیر از اندازه و نیزه گذار بوده و آنها مستقیما بقلب دشمن تاخت و داد از هر سو شمشیر بالا و انداخت که بسیار مرد و مرکب را پراکنده و مجروح و خسته ساخت که در همین مواقع شتابی دلی با شتاب از همگان همراهان هندوستان کشته و همان معرکه بخاک و خون آغشته شده و پرتهوی راجه از میان گرفت و گویند اسارت گرفتار شد و بفرمان شهاب الدین در خون غلطیده و سپاه هند با چنان جنگی روی بگریز نهاده و سپاه خود و غزنین اعلان و نبال کرده گرفتار ساخته و بسا غنایم و دولت جنگ بچنگ آورده

جلد دوم امان التواریخ

آنگاه سلطان شهاب الدین روی بشهر اجمیر نمود مردم اجمیر از در مخاصمت و مخالفت بیرون شده و بسی کشته و باقی اسیر گردیدند و شهاب الدین پس از تصرف اجمیر (پرتهی) را بدان باج و تحف بسیاری بحکمرانی آنشهر برقرار کرد آنگاه بطرف دهلی رهسپار شد نایب رانیه فرمانروای دهلی چون در خود تاب مقاومت ندید از در مصالحت بیرون شده و پیش کشی فراوان بدرگاه سلطان شهاب الدین بدهلی داد و گردیده و آنشهر را بتصرف قطب الدین ایبک کبک نام آوان وزیرکان درگاه بود واو واین قطب الدین ایبک بعد از پادشاهی سلطان شهاب الدین خود مستقلا پادشاه هندوستان گردید باجمله سلطان شهاب الدین با غنائم بسیار و هند بیشمار از هندوستان بطرف افغانستان بازگشت و در شهر غزنین رسیده و برمی از غنایم را با نامه فتح و فیروزی بحضرت برادر سلطان غیاث الدین فرستاد آنگاه قطب الدین ایبک بنظم و نسق پرداخت و پس از چندی اطراف دهلی و میرت و کهیل که واقع در میان رود خانه کنک و جمن از تصرف کسان (پرتهوی) بیرون آورده و از این تاریخ ببعد حکمرانی ولایتهای هندوان در این شهر بار بر مانفوذ گرفت و سلطنت مسلمانان شروع شد همدر این سال روز چهارشنبه سیزدهم صفر شهور سنه مائتین و ثمانین و خمسمائة هجری مطابق ۱۱۹۳ هزار و صد و نود و سه میلادی ابو المظفر سلطان صلاح الدین یوسف بن ایوب پس از بیست و چهار سال حکمرانی در مصر و سوریه و شامات و فلسطین بعزم جهاد و جنت سالکی درگذشت زمان وفاتش در غزنه خاصش چهل و سه سنت و هم بود و او را سه پسر و یک دختر باقی بود و از پسرانش سه تن بسمت ریاست و حکومت مانده در مصر و حلب و شام و باقی آنها بشهرهای کوچک قناعت نمودند چنانکه سیف الدین ابو بکر ملک عادل برادر سلطان صلاح الدین حاکم کرک و شوبک بود و ناصر الدین محمد ملک منصور پسر برادر صلاح الدین حکمران حماه و سلمیه بود و بحال خود بماند اما امرای ثمانیه که پسران بزرگ صلاح الدین بودند بحکمرانی مصر و شام و حلب برقرار شدند اهل نور الدین ملک الافضل حکمران دمشق و اورشلیم و سواحل دریا و غرب سوریه شد و عماد الدین غازی ملک الظاهر غیاث الدین حکمران حلب و همه شرق سوریه شد و سوم ملک العزیز عماد الدین عثمان حکمران مصر شد همدر این سال سلطان شاه بن ارسلان خوارزمشاهی پس از بیست و یکسال سلطنت درگذشت و بجایش سلطان تکش خان بن ارسلان برادرش بتخت سلطنت خوارزم نشست نیز در این سال امیر داود بن عیسی بن محمد بن ابی بکر و قایماز شحنه و لشکر کشید ملک عزیز ماوراء مصر بشام و صلاح او با ملک افضل جنگ من [illegible] و در این سال میانه ملک عزیز عماد الدین عثمان ملک مصر و ملک افضل نور الدین علی حکمران دمشق غبار نفاق بالا گرفت و ملک عزیز بعزیمت سپاه و تجهیز بنه و خرگاه برداخت و راه دمشق پیش گرفت و بر سیدن دمشق را محاصرت کرد و ملک افضل از عزم خود عادل و برادر خود ظاهر و پسر عم خود ملک منصور را استمداد و طلبیدند اتفاق بدمشق آمده و کار مخاصمت را مصالحت مبدل کردند ملک عزیز براه مصر پیش گرفت نیز در این سال سلطان طغرل بن ارسلان سلجوقی که در حبس قزل ارسلان خیانچه تکارش شد محبوس بود پس از کشته شدن قزل ارسلان از حبس بیرون آمد و بر بلاد همدان و غیره استیلا یافت و بین او و ظهیر الدین اتابک بن پهلوان

ماریه جنگ مشتعل شد و مظفر الدین منهزم شده و سلطان علاء الدین بکمش خواجه شاه استمداد خواست و علاء الدین
بجنگ آمده و چون صفوف جنگ آراسته شد مظفر اجازت مستی میدان تاخت و از اشعار شاهنامه خواندن آغاز
کرده و از کثرت مستی و بیهوشی گرزی که در دست داشت بزور هر چه تمامتر فرود آورد و وزرانوی دست چپ خود را قلم
کرده و اسب بدانسو دوانید و مظفر از اسب واژگون شد که ناگاه تقلغ اینانج برادر مظفر الدین او را بدیده و از اسب پیاده
شده سر از تنش برداشت و سر مظفر را نزد سلطان علاء الدین بکمش برد و جنگ خاتمه یافت و دوست سلجوقیان بهم
این سال بکشته شدن مظفر منقرض گردید و بهمراین سال خلیفه الناصر وزیر خود سدید الدین محمد بن علی معروف بابن
مطاب را بالشکری فراوان به بشیر خوزستان فرستاد و ایران بلاد را مستعرف شد

ذکر وقایع سنه ۶۱۰ و دهم پورش سلطان شهاب الدین بهندوستان و فتوحات و غنائم و وقایع دیگر تا فتن ناصر خلیفه

در این سال سلطان شهاب الدین غوری با غزنین با سپاهی فراوان و غزمی شتابان آهنگ هندوستان
نموده و در کنار رود خانه جمن فرود آمد راجه غنوج که نامش جاچی چند بود و سلسله نسبش به رامچندر میرسید چون
از آمدن سپاه بیگانه خبر یافت بعزم مخالفت و مدافعت شتافت و جنگی سخت در آمد لشکریان غزنین
غزنین دلاور بجنگیدند و قشون غنوج را درهم شکستند راجه فرار برقرار اختیار کرده و شهر غنوج و نواحی راسلطان
شهاب الدین فرو گرفت و این فتح و فیروزی یک از خاندان کهن سلاطین هندوستان را بر انداخت اساس
سلطنت کهن سالی را منهدم و ویران ساخت و راجه و بین فرار بتر جان شتاف قطب الدین از پی در آمد
و سلطان شهاب الدین بشهر غنوج در آمد و گنجینه های انبوه و از جواهرهای گوناگون یافت و کله اسپان را بدوا
و پیلان جنگی شیر شکار او آورده که از جمله پیلی سفید بود که در تمام هندوستان نظیرش یافت نمیشد
و پس از فتح غنوج سلطان شهاب الدین بشهر بنارس آمده و در آن شاهرت و نهایت انتشار افزود
گرفت و در این شهر نزدیک سنجار بگله بود که با تمام بنای مثمنه و اشیای رقیمی مشحون بود همه را بتصرف
آورده و تمام تخانها را ویران ساخت و اساس آنها را ریشه کن کرده و این را ساخت و بر دایت صاحب
تاج المآثر ان صد بتخانی بنگله ها مساجد و مدارس ساخت و تمامی مردمان این دو شهر معتبر را مطیع خویش کرده و هر چه
از خانواده راجه غنوج باقی مانده بود بدو بندروی به آوارگی نهاده و تا سالهای دراز در آنجا نها گذارده و تا کنون
برخی از آنها باقی مسلمه چون سلطان شهاب الدین بلاد مستعرفه را تحت تنظیم و تنسیق در آورد و تمامیرا بزیر حکمرانی
قطب الدین ایبک مقرر داشت و با غنایم بسیار و بندی بیشمار بطرف غزنین برگشت و شرح فتوحات
خود را با تحف شایان در فیروزکوه نزد سلطان غیاث الدین برادر خود فرستاده و پس از رفتن قطب الدین
سپاهیان خود را جمع نموده به کجرات تاخت و از آنشهر غنائم بسیار بدست آورده و با غزنین شد و پس از
که از این غنایم بود به بلی گرد نیز در این سال فرمانروای این بلاد بدست آورده و با غزنین شد و پس از
مجموعه دیگر انتشار یافت و بیشتر فتوحات سلطان شهاب الدین پس از فتح خوارزم شاهیان پس از چندین سال روی داد
نیز در این سال میان یعقوب بن یوسف حکمران مغرب و آلفونسو فرمانروای قشتاله جنگهای سخت واقع گردید فرمانروای اسپانیا منهزم گشته

ذکر وقایع سنه ۵۹۲ و یازدهم یورش سلطان شهاب الدین غوری بهندوستان وعود بغزنین بدون مرام

در این سال باز سلطان شهاب الدین با لشکر بسیار بهندوستان از غزنین نهضت کرد و با سپاهی فراوان قلعه منادل کرده بپای قلعه آمنکیر که در شرق شهر اکره واقع بود آمد و چون قلعه را حصار محکم و با آذوقه داد و آنجا را به برکنه اسبذیل کند برادر و بپای قلعه کوالیار آمد و با بقاع و استواری آن قلعه و محافظین و مدافعین آن بسیار نتوان سنگر ها برداخت و از هر سو بروج و بارو ها را بنیاد کرد لیکن منسوخ کار بانجام نرسید که از غزنین چنان رسید که از غزنین بخواست سران سپاه و لشکریان مذکور شد چه واقعه و حادثه واقع گردیده مکرر خود سلطان شهاب الدین و چند تن از خاصان او با جمعی عزم عودت کرده کوالیار را بسرهنگان خود سپرد که فتح کنند و قطب الدین را مامور این خدمت کرده خود را بغزنین پیش گرفت و قطب الدین بسیار کوشش و کشش در فتح کوالیار نموده و کامیاب نشده بود که او هم بطرف (دهلی) برادر چهار راجه آنجا مان نیز شتابان برداشته بود و نیز در این سال ملک افضل نشر الدین پسر سلطان صلاح الدین را از دمشق با جمعی شایان از دمشق به نیه فرستاده و او را بانجا مامور شد و همچنین در این سال ملک افضل بواسطه زهد و تقوی و ورعی که داشت صمام حکم امیر الوزرا خواهیسا الدین ابن الاثیر الجزری بغزنین کرده و بانجا نیز کنار گرفت و امور حکمرانی محمل شد این بیانیست که صاحب مقتفر ما نمی نماید ولی صاحب تاریخ مصر حدیث کرده ملک عادل صاحب کرک و شوبک چون در دمشت اوکم است ما ملک عزیز پادشاه مصر متفق گردیده و بقلع ملک افضل و انکار را بسهولت نموده و ملک افضل نور الدین علی از دمشق بلغداد فرستاده و بالنباصر خلیفه ملحق گردیده و حاکمیت آمده و اسر خود را با او داده و با جانزاده خود به انجا بر شه متعلم گردیده و حکومتش در شام سه سال بود و نیز در این سال صدر الدین محمد بن عبد اللطیف بن محمد خجندی رئیس شافعیه اصفهان بدست سنقر طویل والی قلعه اصفهان کشته گردید

ذکر وقایع سنه ۵۹۳ و وفات ملکشاه بن کمشتگین خوارزمشاه و حسب ملک عزیز و ملک عادل با صلیبیان و مجاهدین و صلح میان آنان

در این سال ملک شاه بن سلطان علاء الدین کمشتگین خوارزمشاه در نیشابور بود وفات کرد و کمشتگین فرزند دیگر خود قطب الدین محمد را از نیشابور فرستاده و قطب الدین پس از پدر پادشاه شده و لقب علاء الدین اختیار کرد و نیز کمشتگین بعزم فتح بخارا حرکت کرده و آنشهر را پس از جنگ بسیار فرو گرفت همه این سال صلیبیان در حرکت آمده و ملک عادل با ملک ملک عزیز پادشاه مصر بر صلیبیان غالب گردیده بین انگلیس و جنگ واقع شد و (لیون) حکمران ارمنستان لقب پادشاهی در این سال یافت نیز شیخ الاسلام ظهیر الدین طغتکین بن ایوب حکمران یمن در امسال بافتاد و نود و سه در گذشت و پسرش ملک عزیز اسماعیل بجایش نشست و برهان الدین صاحب جام نیز وفات کرد و نیز در این سال با فتاد و نود و چهار علاء الدین تکی حکمران سنجار و بدر الدین قشتمر حکمران خلاط در گذشته و سلیمان شاه بر روم دولت شد و بجایش (این سنان) سوم برقرار و در این سال مطابق سال هزار و صد و نود و هفت میلادی بود

ذکر وقایع سنه ۶۰۹ و فتنه دمنی در فیروزکوه و تدبیر سلطان غیاث الدین غوری در خمودگی آن و وفات ملک غیرز عماد الدین عثمان تا دشاه مصر و نیابت

در این سال در فیروزکوه و افغانستان فتنه مذهبی بزرگ حادث شد از یک نوع خلقی بسیار هلاک گردند سبب آن غیاث الدین غوری آتش آن فتنه را باب به تدبیر خاموش کرد و بتوفیق تعالی آنرا امام فخر الدین محمد بن عمر بن حسین رازی که از اجل علما و از مفاخر قرن ششم بوده و نزد سلطان با احترام و اعظام تمام زندگی نموده بود و همراه میزیست و در مدرسه سلطان غیاث الدین به تدریس اشتغال داشت و در این فتنه بر او نیز بر افتاد و واقعه بدین قرار بود که در هرات که اکثر اهلش مذهب کرامیه داشتند و اقلی بحنفیه و شافعیه می بودند پیشوای کرامیه که امام فخر رازی کرشافعی مذهب است اعتقاد و ریاست کلی داشته باشد از او عقیده و عبادات بیگانه بودند و علمای کرامیه و فقهای شافعیه و حنفیه را برانگیخته و در فیروزکوه و غوروند تا در نزد سلطان غیاث الدین مجلس مناظرت تشکیل دهند چون علمای عظام بفیروزکوه رسیدند هر یک از اتباع آن سر باز شده و رایت عصبیت و کبریا برافراشته و با دستور پیشوایان خود و خلقی بسیار شدند سلطان غیاث الدین وسایل انتظام را مشدد افراهم آورد و مجلس مناظرت آراسته و علمای موصوف با امام فخر الدین رازی بنای مباحثت و مناظرت گذاشتند آنان جوابی کافی داده که در حضور سلطان و متعصبین شنونده نمایند و مجلس نمایش بسیار یافت و تمکن بهرات رسانید و امام فخر رازی بیش از پیش بر مرتبه و مقامش افزوده شد و سلطان غیاث الدین که او نیز کرامیه بود برگشت بمذهب شافعی کرد و امام فخر رازی را بانعامات و افره بهرات عودت داد و در این سال در بیست و یکم محرم ۶۰۹ ملک غیرز عماد الدین عثمان ملک مصر پس از پنجسال و یازده ماه حکمرانی در بیست و هفت سال و نه ماه زندگانی درگذشت و بجایش ملک منصور ناصر الدین محمد به هشت سالگی برقرار شده و او با این کمنشه نمایی لازم است پس قرعه نیابت انجام ملک افضل علی شاه که در سرخه حکومت داشت زده و او خطاب کرده گرامه به عنوان آتابکی امور حکمرانی را متکفل باشد و ملک افضل آمده به نیابت ملک منصور برقرار شده نیز در این سال ابو یوسف یعقوب بن ابو یوسف بن عبد المؤمن حکمران مغرب و اندلس پس از یازده سال حکمرانی و هفت سالگی درگذشت و بجایش محمد بن یعقوب نشسته و ملقب الناصر گشت

ذکر وقایع سنه ۶۱۰ و وفات سلطان یلدز خان و نشستن سلطان محمد علاء الدین تکش خوارزمشاه و خلع شدن ناصر الدین ملک منصور پادشاه مصر و نشستن ملک عادل بجای او

در این سال سلطان تکش خان بن ایل ارسلان بن اتسز خوارزمشاه پس از بیست و شش سال سلطنت جهانداری درود زندگانی گرد و بجایش سلطان محمد تکش خان که لقب قطب الدین و پس از آن علاء الدین لقب اختیار کرد بسریر سلطنت خوارزم نشست چون خبر ارتحال تکش خان بفیروزکوه غور بسلطان غیاث الدین رسید بر اسم تعزیت پرداخت و نیز بی که مرسوم انفاذ بود کرد و بسوی طبس برای عید محمد صوفی نرفت تا آنکه در آن وقت میان ملوک غور و خوارزمشاه عداوت و منازعت قائم بود و پس از آن سنه و خان ملکشاه برادرزاده تکش خان علاء الدین از رکاب او منهزم گشته بفیروزکوه نزد سلطان غیاث الدین آمد و از او استمداد کرد و آنحضرت از عدم خود کینه جوئی نموده غیاث الدین نهایت کرامت و عزت در حق او نموده و برای عید خسروانه او را مستعد ساخت همین سال ملک افضل و ملک ظاهر و مشعرا

محاصرت نمودند و چون میانشان نفاری پدید شد دست از محاصرت برداشته و عقب نشسته و همین مسلم سبب آن شد کار ملک عادل شد که بعد با لشکر بمصر کشیده و مصر را متصرف گردیده و ملک افضل را بکجای خود به سرخد بازگشت و ملک عادل چنانچه اشارت شد با قبوتی جرار بمصر آمد و چون ملک منصور را پادشاه و نایب مصر را قوی و دانشی نبود او را از سلطنت خلع کرد و سلطنت ملک منصور مبسوط و کما و طول کشیده بود خود بحکمرانی مصر برقرار شده و بملک نامی تمام امارت کونک کرد و دایره خود مستقل بود در سوریه و فلسطین در زیر سیادت و اطاعت ملک عادل بن ایوب درآمده که از جمله برادرزاده اش پادشاه حلب ملک ناصر بود و همچه و اعمالک و بلاد دیگر زیر استیلا و تملک سلطان صلاح الدین بود و زیر اطاعت ملک عادل بود و در این سال که سال حادی عشر بود ملک عادل بود در مصر آب نایب گردیده و در وفا نیل کم آب شده بدرجه که اغلب آن بجا پر و نشد بسیر نیامد و بهمراین سال که مطابق شده ۶۰۰ هزار یکصد و نود و نه میلادی بود ابیش دار پادشاه انگلستان درگذشت و بجایش جان نشست و نیز ابو عبدالله محمد بن عمر بن رشد که تالیفاتی بلغت عربی و عبری بود از جمله طب و فلسفه محسوب است و فاضل عبدالرحیم جیسیانی شاعری وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۶۰۰ و لشکرکشی سلطان غیاث الدین و سلطان شهاب الدین بقطر شاد باخ و پیشاور و نصر

در این سال چون خبر هاوس سلطان محمد خوارزمشاه و ایلخانی خانه متسخر گشت و هندوخان بن ملکشاه در فیروزکوه به پیشگاه سلطان غیاث الدین غوری پیوست سلطان غیاث الدین و برادرش سلطان شهاب الدین بر سر آن شدند که سپاه بخراسان کشیده و آن بلاد را تحت تصرف آورند لذا هر دو برادر با لشکری از آستانه فیروزکوه برآنها شده راه طوس را بواخش کوس و نوبت بخیر فیل جنگی گرفته و آنشهر را مسخر نموده و خبر شاد باخ جنید و نشست حاکم آنجا تاج الدین علیشاه بن بکتش خان و بزرگان چون از ورود غوریان مطلع گشته و دلی مداخت آمدند لی سپاه فور مردانه حمیت نموده و شهر را مسخر و استوار نمود و از اتفاقات و شیگی سلطان غیاث الدین شهر را می صرت کرده بود و در مقابل برجی اساس منجنیق استوار میکردند ناگاه آن دیوار فرو آمده و بانی سلطان با سپاه بسیار شان شهر داخل شدند و علیشاه و سایر بزرگان خانه ایشان را اسیر گرفتار شدند سلطان غیاث الدین علیشاه مبند برداشت و او را محترم داشت و مرخص نمود تا روانه خوارزم گردید و ناگاه سلطان غیاث الدین مقرر کرد که ضیاء الدین علی نظم و نسق شادباخ و پیشاور سرانجام داده و خود با لشکر بسطام و حریجان نموده و آن بلاد را مدون مزاحمت گشوده و با فتح و فیروزی و غنایم موفور بهرات برگشت و به بخت خسروی بنشست و مقرر داشت تا سلطان شهاب الدین رایت عزیمت بجانب قهستان و جبال اسماعیلیه برافراشت و پس از جنگ مولناک با غنایم بسیار بطرف غزنین بازگشت

آنگاه سلطان غیاث الدین با لشکری از آستانه متوجه مرو و سرخس شد و آنجا را مدون مزاحمت بحیطه تصرف آورد و هندوخان بن ملکشاه خوارزمیرا بحکومت آنجا گذاشته و رایت عودت با فتح و فیروزی برافراشت و هندوخان در مرو متمکن گشت و بر تخت حکمرانی بنشست و در این سال در مصر کار قحطی و غلا بالا گرفت بدرجه که تمام مردم متضرر و پریشان حال گشته و کسانیکه قدرت انشتند بطرف شام و مغرب رفتند و دهقانان و فلاحین از دهات و ارباب بمصر آمده و اسعار ماکولات بدرجه بالا رفت که نظیرش را کسی بیاد نداشت و مردم بخوردن حیوانات محرمه

مانند سگ و گرگ با قدام کرده حتی بخوردن اطفال خود و سال نباچاری مبادرت نموده که حکومت مرکشین را آتش
آتش میزد یعنی کسانیکه گوشت میت میخورده و بدین قسم اسف انگیز ایام این سال در قصر بایان رسید همین سال
فرانسه با قطعات مختلفه و اسار مظفر پادشاه سپانیا بجهت مزاوجت دختر محمد بن یعقوب حکمران مغرب
وارد اس بارسلس آمده و بدان نیت ام با سپانیا برگشت همین سال سلطان بن محمد بن قرا ارسلان حکمران آمد
و بواسطه عبد الرحمن بن علی وزیر با خطوط و الطاف مشهور دلنشین

ذکر وقایع سنه ۶۰۸ و لشکر کشیدن سلطان محمد خوارزمشاه بخراسان و متصرفات غوریان و کشمکش غوریان و خوارزمشاهیان وغیره

در این سال سلطان محمد خوارزمشاه چون خبر یافت که سلطان غیاث الدین غوری در آویش سلطان شهاب
الدین غوری از فیروزکوه سپاه کشیده و بیشتر شهرهای خراسان را بحیطه تصرف در آورده بتعبیه سپاه و جمع نبه و
خرگاه بپرداخت و با لشکری بسیار از خوارزم خیمه بیرون زده طی مراحل نموده اطراف هرات رسیده و میدان رزم
نرم گردید غوریان از شهر بیرون تاخته و دست بکشتن و سنان و تیر و کمان آشته و بسا مرد و مرکب از دو طرف
و با عدم ساخته سلطان محمد بشدت محاصرت بفیزود و مدت دو ماه و سه روز با میر سید بخلاف غوریان که در شهر متحصن
گشته و از ضرب منجنیقهای خوارزمشاهیان بیشتر برج و بارو خراب گردید و خندق از خاک و خاشاک پر گشت
و مردم شهری دانستند که عنقریب خوارزمیان داخل خواهند شد آنوقت به برباد و یغما خواهند کرد ناچار چند تن از علما
و مشایخ بیرون شده و بساط مصالحت پهن کرده و امان خواستند سلطان زنهار داد و ابواب حکومت
بروی آنها گشاده و بشهر داخل گردید و ملک ضیاء الدین علی حکمران با سایر بزرگان غور کرم مداشت و بفیروزکوه
روانه کرده چون خاطر از فتنه شاه باخ بپرداخت اجزم مرو و سرخس حرکت نمود چون خبر رسیدن سپاه خوارزمشا
و مرو و گریز برادرزاده اش سنجه خان گان قبل سلطان غیاث الدین حکمران بوی رسید که عمش سلطان محمد خوارزمشا
بسر مرو رخوه بلرزیده و بسیار بترسید و مرو را پاشت با خود همراه گرفته رایت فرار بطرف فیروزکوه برافراشت و سلطان محمد
بسرخس رسیده و انجا را متصرف شده و از انجا بمرو آمده و راه خوارزم پیش گرفت و چون بخوارزم رسیده و چند روزی
راحت نموده و نواقص الات جنگ را کامل نموده آهنگ تسخیر هرات کرد و (اوکان) را در دوگاه ساخت
پس از رسیدن سپاه از جای جنبش کرده و بظاهر هرات خیمه برافراشت چون غیاث الدین مرغنی که از جانب
سلطان غیاث الدین حکمران هرات بود از رسیدن سلطان خوارزمشاه خبر یافت و در خود تاب مقاومت
ندیده طرح مسالمت و مصالحت انداخت و پسر خود را بتحف شایان روانه خدمت خوارزمشاه ساخت از آنسوی
چون سلطان غیاث الدین خبر گرفت که سلطان محمد خوارزمشاه بخراسان رانده و شاه باخ نیشاپور و مرو و
سرخس و فیروزکوه و سنجه خان نیز فیروزکوه رسیده و شرح ماوقع را بیان کرده بدون درنگ آهنگ رزم نمود
که خبر جنبش سلطان غیاث الدین در نظر هرات سلطان محمد خوارزمشاه رسید ناچار با ضیاء الدین
علی بصلح و مسالمت تن در داده و رایت عزیمت برافراشت و بکنار مرو الرود آمده اردوگاه ساخت از آنسوی

سلطان شهاب الدین غوری با سپاهی فراوان از طالقان برسید و از آنسوی آب آمو گذشته بگرمه در این میان کلمهٔ اختلاف در میان بزرگان و سران سپاه خوارزمشاه پدید گشت و سلطان ناچار عزم جنگ پیش مبدل بصلح شد و از راه ابلاغ و حرکت کردند بدین مقابلت و مقاتلت کردن با سلطان شهاب الدین و غوریان متوجه سرخس شدند و محمد دانشمند را مستعرف گردیده و رسولان چرب زبان میان انداخته اساس مسالمت و مصالحت بگذاشتند و لی چون خواهشات سلطان غیاث الدین از حوصله و گذشت سلطان محمد خوارزمشاه بیرون بود بدین انجام صلح و کار طرفین رشتهٔ مصاحبت بگسیخت و سلطان شهاب الدین طوس را گذاشت و سلطان محمد خوارزمشاه بنخاوه رفت و سلطان غیاث الدین بهرات آمد و در این سال ملک حاول پادشاه فرزند خود ابوالفتوح سنجر را بملک اشرف و مظفر الدین بودیا سپاهی از این طرف با و نشتاد و ملک اشرف با لشکر مصری (ها) را فرو گرفته و مقهور آورده پس از آن شهر (حران) را مستعرف شدند و ملک اشرف نامه فتح و فیروزی بپدر خویش مصر نگاشت و مصریان از فتوحات پای (ها) و حران شاد و مسرور شدند و در این سال مجاهدین صلیبیون فرانسه معظم شده از طرف بیت المقدس آمده دوباره آنشهر را از مسلمانان پس گرفتند و در سمنار یکجا (بنا) نمودند و نیز بیت الله بن علی مالنسری درگذشت همچنین ظهیر بن محمد ظهیر فاریابی در این سال وفات یافت و شرح حال ظهیر فاریابی با اشعار معانی او بان شاعر یگانه مفصل در جلد چهارم این کتاب نگارش خواهد یافت

ذکر وقایع سنهٔ ۵۹۹ و وفات سلطان غیاث الدین غوری و نشستن سلطان شهاب الدین بجای سلطنت و جنگ او با خوارزمشاه

در این سال سلطان غیاث الدین ابوالفتوح محمد بسام پادشاه غور و افغانستان پس از چهل و چهار سال سلطنت و کشورستانی در دزمکان هفت و در هرات دهمی که خود تعیین کرده بود در خال تیره رخساره نهفت چون خبر فوت او در طوس بسلطان شهاب الدین رسید محمد چرمیک را بجهت مرو و تاج الدین علی را برای ابیورد معین کرده و از طوس حرکت بباذغیس نموده و در آنجا بساط سوگواری گسترده یکماه بر سریر سلطنت بنشست و لقب معز الدین یافت و خوشیان و اقوام انجگرانی را با مال و اشتار از انجمله فیروزکوه را داد و سلطان غیاث الدین که موسوم بملک صنیا الدین و عموزاده اش بود او و سلطان محمود بن سلطان غیاث الدین برادرزاده خود را انجگرانی بست و فراه و اسفزار برداشت و حکومت هرات بنجابهرزاده خود ناصر الدین غازی ارزانی فرموده و خود متوجه غزنین گشت و بجای سلطنت بنشست و سران سپاه و یاران و یکانه را باشفاقات خسروانه و انعامات شاهانه ممتنع نموده یکباره بجمع سپاه و تجهیز نبه فاخره کار پرداخت و مالشکری بی پایان بعزم رزم خوارزم از غزنین برآمد ناگاه چون خبر جنبش سلطان شهاب الدین در خوارزم بسلطان محمد خوارزمشاه رسید او نیز برون شده و دسته یا مامور مرو ساخت محمد چرمیک که در وقت دلاوری و شجاعت یگانه دوران بود با فرد با استقبال سپاه خوارزم برون شده و جنگ سختی شده و عاقبت محمد چرمیک شکست خورده و گرفتار شده و خوارزمشاهیان سر از تنش برداشته و روانهٔ درگاه سلطان محمد خوارزمشاه نمودند چون خبر کشته شدن محمد چرمیک و از دست رفتن مرو بگوش سلطان شهاب

الدین رسید بسیار افسرده گردید و بر کینه‌اش بیفزود و شتابان گردید از آنسوی چون خبر فتح مرو و سرخس محمد
چریک بخدمت سلطان محمد خوارزمشاه رسید بسیار مسرور گردید و بر سرعت حرکتش افزوده عنان کش تا
بظاهر هرات در جائی درنگ نکرد و محض ورود به بیرون هرات منجنیقها برافراشت و از انداختن کارهای
سنگی و آتشی هراتیان را بفغان و امان واداشت حاکم هرات که در این وقت الپ غازی بود دانست که
نمیتواند مقاومت نماید ناچار رسولان فرستاد و از در ضراعت و مسکنت بیرون شد که سلطان دست از
محاصرت و محاربت بدارد تا پیشکشی بفرستد سلطان محمد خوارزمشاه قبول فرمود و چون الپ غازی مردم را
بجهت گرفتن وجه در زیر فشار آزار در آورد و سلطان محمد خبردار گردید آن پیشکشی را ببخشید و از ظاهر هرات
برخاست و متوجه مرو گردید که پس از چند روز الپ غازی هم درگذشت و سلطان محمد خوارزمشاه در مرو بود که خبر
رسید که سلطان شهاب الدین با سپاهی فراوان و فیلهای دمان بزودی میرسد چون سلطان محمد دانست
که او را سپاهی نیست که بمقابلت و مقاتلت سپاه غور برآید ناچار عطف توجه بطرف خوارزم نمود و در آنجا باتمام
سلاح و تکمیل سپاه بپرداخت و از شهاب الدین خیونی که مرجع انام و از علمای بزرگ بود فتوی گرفت بجهت محاربت
با غوریان و مردم متفرقه داوطلبانه برای جنگ بسیاری حاضر شدند و نیز سلطان محمد خوارزمشاه از گورخان
پادشاه قراختا استمداد طلبید که در اندک زمانی هفتاد هزار سرباز شمشیرگذار در رکابش حاضر شدند و خوارزمشاه
شط فور را اردوگاه ساخت که از آنسوی سلطان شهاب الدین با سپاه غور مانند سیلی جوشان برسید
و بر جانب شرقی خیمه برافراشت و در اندیشه آن بود که معبر آب راهی پیدا نماید و تا هنگام بسپاه خوارزم بتازد
و سلک جمعیت و نظام آنان را پاره نماید که ناگاه صدای طبل و شیپور و رود و سپاه نیکوطراز سپهدار قوم قراختا
با عساکر سلطان عثمان پادشاه سمرقند که بکمک و معاونت سلطان محمد خوارزمشاه آمده بودند بلند گردید سلطان
سلطان شهاب الدین غوری در بحر حیرت و اندیشه جنگ فرو رفت و دانست مقابلت و مقاتلت با سپاه
خوارزم و معاونین او آسان نیست چون تاریکی شب خیمه ظلمت افراشت سلطان شهاب الدین غوری
بفرمود احمال و اثقالیکه نقل نمودنش دشوار بود بسوختند و در نیم شب راه فرار پیش گرفت و سلطان محمد خوارزمشاه
آگهی یافت بدنبال سپاه غور شتافت و بحدود هزار اسب تلاقی جانبین شد و سلطان شهاب الدین
ناچار بجنگ آمد و شکست یافت و بعضی از بزرگان و سران سپاهش گرفتار شدند و خود از جنگ سر برتافت
سلطان محمد خوارزمشاه گرفتاران را بنواخت و آنها را در پس سلطان شهاب الدین روانه ساخت چون
فتح و فیروزی نصیب خوارزمشاه شد بجانب خوارزم روان شد و سلطان شهاب الدین با سپاه شکسته
بسوی اندخود حرکت کرد که ناگاه یکدسته از سپاه قراختای که بامداد خوارزمشاه میآمدند نزدیک اندخود
بسلطان شهاب الدین رسیده و چون دانستند او شکست خورده آنها هم بجنگ درآمدند و سلطان
شهاب الدین در قلعه متحصن گردید و عاقبت بوسیله رسولان هرچه از نقد و جنس همراه داشت بآنان وا
گذاشت تا گرفته و راه خود رفتند و سلطان شهاب الدین پس از راحتی در کمال دل شکستگی و اندوه بفیروزکوه

رسید و ما بصلاح امور پرداخت که متعاقب آن حدیث رسولان حرب نبان با نامه سلطان محمد خوارزمشاه بسیدنی
برانگیخت و جنگ سخت انجامید غوریان ملتفت گردیده و هر قسم که توانست بوسیله امکنه آغاز مواخذت و مرافعت
خواهد بود و مخاصمت مصادقت مبدل خواهد گشت امداد است که سلطان غور و افغانستان از گذشته گذشته سلطان
شهاب الدین تیز مصاحبت بیرون شده خواجه بجای موافق داده و مقرر شده رشته مودت فیمابین دائما محکم و برقرار باشد
و هر زمان خوارزمشاه احتیاج بسپاه و معاونت افتد سلطان غور مضایقت ننماید و این مناسبت شکست
سلطان شهاب الدین و گرفتاری او و از نخوه و اخبار بی اساس از مردن او در اطراف و اکناف بلند و پراکنده گردید
و هر کس بهوای سرداری و بزرگی افتاده و هر از استبداد و استقبال زد منجمله ایلدز که یکی از سرداران و امیر سلطان
شهاب الدین غوری بود و از معرکه گریخت و به طالقان شتافت و فرمانده آنجا را بکشت و زمام امور ملتزم شد
گرفت و گروه سلجوقیه آنگهگران از کوهستانهای هندوستان مانند سیلی خروشان بامین آمده و بپنجاب تاخته
رسیده و هر جا قشونها برانگیخته ایلدز که از امرای درست کار بود بغزنین آمده آنجا را متصرف شد چون سلطان
شهاب الدین شنید و شماری از پشیان یافت بجانب غزنین شتافت ایلدز در برویش ببست و سلطان ناچار روم
فرو کشید و بجانب ملتان روانه گشت اینک در نهایت وقاحت بجنگ ولی النعم خود صادرت کرد و کشته شد
و سلطان شهاب الدین ظفریان آورده و ما نکال کار پرداخت و چون سپاهیان متفرقه جا جمع شده و شوکت سلطان
را بغزنین گذشت رایت عزیمت بجانب غزنین برافراشت ایلدز چون چنین حشمت سلطان را دید که باز عودت کرده و
تاب مقابلت و مقاتلت با او را ندارد و از فرصت و مسکنت از غزنین بیرون شد و سلطان او بند پرفت او را
بخشید و مجددا بغزنین آمده و بر سریر سلطنت نشست همدران سال فلک الدین سلطان زاده ماردی ملک عادل
پادشاه دولت و اقبال اسماعیل سیف الاسلام بن شنکین حکمران عین دست ملازمان خود کشته شد نیز در این سال
کائنات کشته پادشاه و امائل و گذشت (والله مارد دوم بجای او نشست و در مغولستان چنگیز خان بتخت سلطنت
نشست و تمام قبایل مغول را مطیع خویش ساخت

ذکر وقایع نشئه و لشکر فرستادن ملک عادل پادشاه مصر بقصد موصل و غلبه عساکر مصری بر سلاجقه

در این سال ابو الفتح ملک اشرف از جانب برادر خود ابو بکر ملک عادل پادشاه مصر با موی بجنگ سلاجقه
موصل شده و با عساکر مصری طی طریق کرده و راه موصل پیش گرفت ارسلانشاه نیز چون خبردار شد با جمعی فراوان
باستقبال ملک اشرف بیرون شتافت عساکر مصری بحمله او را بگلبه زده و قشون ارسلانشاه را منهزم ساخته
و ملک اشرف با غنایم موفوره و مسرت بسیار مراجعت مصر کرد و اصل لشکر کشی پادشاه مصر بموصل آن بود که ملک
الدین محمد بن شاه الدین زنگی بن مودود حکمران سنجار چون حشمت و اقتدار ملک مصر را دید خطبه بنام او کرد
و این مسئله بخاطر نور الدین ارسلانشاه بن مسعود حکمران موصل ناگوار آمد قصد تعیین کرد بتصرف عطف الدین محمد را
کرد و عطف الدین نزد ملک عادل پادشاه مصر کس فرستاده و متحیه را خبر داد ملک مصر فرمانداد تا فرزندش ملک
اشرف با سپاه مصر حرکت بطرف موصل کرد چنانچه گذارش یافت همدران سال سلطان رکن الدین سلیمان شاه

قلیج ارسلان پادشاه آسیای صغیر درگذشت و بجایش پسرش قلیج ارسلان بن سلیمان نشست همدر این سال
کوکبوری با دویست هزار سوار و پیاده از پادشاه و دانمارک و آلمان ممالک نرو ژ را مستولی شده و بر تغالیها با مالیات اولیس
که بتصرف عربها بود مسخر نمودند و مجاهدین صلیبیون فرنگستان بطرف اسلامبول آمده و استیلا یافتند و
بآنشهر متصرف شدند و خرابی بسیار کردند و نیز عبد المؤمن مقدسی و قاسم بن بنته اسد درگذشتند

ذکر وقایع سنه ۵۸۰ و لشکر کشیدن ملک عادل پادشاه مصر بجنگ صلیبیون و غلبت بر ایشان و فتوحات صلیبیون در اسلامبول

در این سال مجاهدین صلیبیون از تمام اروپا استعانت جسته گرد آمدند و بقیادت الکسیس را تصرف نمایند و چون
سلطان صلاح الدین گذشته بود مدین بهانه که تفرقه و شتت در بین حکومات اسلامیه جای نشین شده و بهر اوده و بر خزینه مایل
میشوند چون خبر نزدیک شدن آنان شایع گشت ملک عادل سیف الدین پادشاه مصر فرمانداد تا عساکر مصری حرکت
کرده و کوه طاهر را مقابل آنان استوار ساخت و بسیاری صلیبیون بتاخت و آنها را منهزم و متفرق ساخت که تمام
صلیبیون و مجاهدین نتوانستند جمعیت خود را جمع کنند و پراگنده شده راه دیار خویش گرفتند و از سوی دیگر دسته سر بآورده
سواحل مصر را فروگرفته و تا نزدیک رشید رسیدند و این سلسله نزدیک مصر حیران گرفت که بسا خرابی و بربادی بود
چون این دو خبر ملک عادل رسید آنجناب مصمم شد که تعرض خرابی نرساند و رفع تجاوزات صلیبیون را نماید و محض رسیدن
بمصر با صلیبیون طرح مصالحت افکند که ایالت و اقطاع و فلسطین را آنها واگذارد و مدین ترتیب شرائط عقد مصالحت بسته
گردید که از پس از چندی صلیبیون معاودت داشته و بنای تجاوز را بنا به تحریک پاپ گذاشتند که بجای خود کارش
میشود مجمل این سال رشته تجاوزات بیرحمی صلیبیون در اسلامبول طولانی شد که بسیاری از عمارات بزرگ تاریخی را
خراب کردند و هر چه یافتند بباد یغما دادند و هر کرا توانستند از زنان و دختران بتصرف آورند مردم از تعدیات آنان
بستوه آمده برآنها قیام نمودند و بسیاری زنانهای دلاور آنها را بقتل رسانیدند و باقی را فراری کردند و مابقی خود را جمع نموده با اسلامبول
آمدند و فتوحات فی اندازه نمودند و خود امپراطوری و پادشاهی برداشتند در این سال بن امیر مکه قتاده حسینی و امیر
مدینه سالم بن قاسم الحسینی دگر شدند و فرانسه فلیپ گوست پادشاه فرانسه از انگلیسها بجنگیده و ایالت نرماندی
را بتصرف آورد و همدین سال ابو بکر محمد بن یوسف بن سراج طلیطلی درگذشت

ذکر وقایع سنه ۵۸۱ و کشته شدن شهاب الدین غوری و نقل جنازه او بغزنین

در این سال سلطان شهاب الدین غوری بعزم تادیب طایفه کهکران که در هندوستان سر طغیان برداشته
بودند از غزنین با سپاهی فراوان حرکت نمود و بمجرد قطب الدین ایبک فسر نگذار دهلی پیام فرستاد تا او هم با
قشون خویش حاضر شده و پس از رسیدن شهاب الدین ما ملحق گردیده بسر دو سپاه کهنه خواه بطرف لاهور رانده کهکران
از دو طرف بسمت و مقالت بیرون شدند و در مقابل جمعیت غوریان و غزنویان شکسته و کشته و فراری گشتند سلطان
شهاب الدین مجدد الامور را متصرف گردیده و شهر و نواحی آن را تحت انتظام در آورده و کشور پنجاب را نظامی نسبزاد و قطب
الدین ایبک را مامور دهلی فسر موده و چون کنیه و دیرینه خوار رشناه را که در سنوات قبل از او سرکشت فاحشی خورده بود

دل داشت و منتظر وقت بود در این وقت که از کار مخالفین هند دستان فراغتی حاصل کرد تا بسنگ زم جوانمرد قیام و
و شور بهر جا روانه داشت و بجمع سپاه و تجهیز نبه و تحریک همت گماشت و تراک جمک سه ساله دیده چون سپاه هند دستان
جمع کرده از لاهور خیمه بیرون زد و چون آب سند عبور نمود فرمان داد تا سه پرده بهوال او را محلی که موسوم به بنگ آباد است
بود افراشتند که از کثرت مشتق آب روان و وزیدن باد وزان متاذی گردد و بهره ببرد در این وقت دسته از اشرار لشکریان
که خوشیانشان از سیاست سلطان شهاب الدین کشته و بجازات رسیده بود فرار اختیار جای داشته چون
خیمه سلطان را دور دیدند و از کمی سوی او را که مقابل رو دخانه بود از پاسبان تهی یافته در صدد اشقام برآمده در گوشه پستی
و تاریکی خزیده تا تاریکی عالم را فسه در گرفت و مترددین از سپاهی و غیره غنوده و همه از پای در افتاده و اندکی از
از کمیگاه بیرون آمده و خود را در آب انداخته شناکنان از آنسوی از این سوی رسیده و بخیمه شهاب الدین درآمده
و در بستر خواب بغرب کارد و خنجر زخمهای فراوان زده و بیرون شده تا صبح شد سلطان شهاب الدین
را در بستر خواب کشته یافتند تمامی رؤسای لشکر و بزرگان کشور جامه ماتم پوشیده و نقش او را ما جرات سابق
بغزنین آوردند (ملیدوز) حکمران غزنین با تمامی با استقبال آمد و گریبان چاک و بسر خاک کرده نوحه کنان
و اشک ریزان در پای جنازه سلطان شهاب الدین پیاده طی راه مینمود تا او را با تباه جاویدان حاضر
مدت سلطنت با الاستقلال سلطان شهاب الدین که مغز الدین هم لقب داشت سه سال و اندی بود و علاوه
از آنکه مدتها با برادرش سلطان غیاث الدین در کار سلطنت شرکت داشت همه این سال مجیر الدین
تاشتکین امیر حجاج که حکمران خوزستان بود درگذشت و حکمران آذربایجان دختر اتابک را بشاه گرجستان را
بعقد ازدواج درآورده و سپاه فتاشهر ترمذ را که متصرف خوارزمشاه بود متصرف شدند و اتابک قزل ارسلان
(مالک اوزبک) و آن زمان را از اکلیسیا بیرون کردند

ممالیک پادشاهان غور که در هندوستان حکمرانی کرده اند چهارتن بوده اند و ذکر وقایع تشنه و منازعت ممالیک و ملوک بامیان و غوریان بسر تخت سلطنت غور و غزنین

در این سال چون سلطان شهاب الدین غوری ملقب بمعز الدین چنانچه نگارش یافت درگذشت و
شاعری در آنوقت این بیت را در تاریخ وفاتش بسرود (شهادت ملک بحر و بر معز الدین کز ابتدای جهان
مثل آن نیامد یکی) (سوم ز غره شعبان بسال ششصد و دو) فتاده در ره غزنین بمنزل دمیک) و سلطان
شهاب الدین بجز یک دختر فرزندی دیگر نداشت ولیکن ممالیک و غلامان تربیت شده و تنشه تاج الدین یلدز
حکمران غزنین و قطب الدین ایبک حاکم دهلی و ناصر الدین قباچه که در سند و ملتان حکومت میکرد و داشت و چون
خبر شهادت او بامیان رسید بهاء الدین سام بن شمس الدین محمد بن مسعود که عموی سلطان شهاب
الدین غوری بود و پس از شمس الدین محمد بحکمرانی بامیان برقرار شده بود از بامیان با فرزندان خود علاء الدین محمد
و جلال الدین محمد بطرف غزنین در حرکت آمد که بسریر سلطنت برآید و چاکاه سلطان شهاب الدین بتشنه
شود و علاء الدین و جلال الدین بغزنین آمده و علاء الدین مدون ما تعنی بر تخت نشست و تاج الدین یلدز

و غزنین موجود بود چون خبر یافت با سپاهی رزم آزمای بجانب غزنین شتافت و بجنگید و علاء الدین و جمال الدین را گرفتار ساخت و در ماسبان فشته پاشده و خافت جمال الدین بامیان رفت و به بود و پس از نه سال بدست سپاه خوارزمشاه گرفتار و کشته گشت و از سوی دیگر سلطان محمد بن سلطان غیاث الدین غوری را زاده سلطان شهاب الدین چون خبر کشته شدن عم خویش بشنید از انجا بغیروزکوه آمده با احترامات بسیار بسریر سلطنت متمکن گردید و مانند پدر خود غیاث الدین لقب غیاث الدین قبول کرد و سکه بنام او طراز و جوایز معین کرد و منشور حکمرانی بجهت قطب الدین ایبک و تاج الدین یلدوز و ناصر الدین قباچه فرستاد و آنان سر اطاعت بفرمانبرداری خم کردند و اینجا مناسب دیدیم که فرزندان سوم و اولاد سلطان غیاث الدین محمد بن سام را در سر سلسله ملوک بامیان است از سه فرزند رشید بود شمس الدین تاج الدین زنگی و سام الدین علی و انیا را بامیان و طخارستان حکومت داشته تا خافت بدست خوارزمشاهیان منقرض شده بجمع حسنین ممالک غور که خواجه ها بسلطنت رسیده بچهارده تن بودند تاج الدین یلدوز و قطب الدین ایبک و ملک شاه شاه بن قطب الدین ایبک و ناصر الدین قباچه و در تضاعیف سنوات گذشته و آینده نامشان و سکه شان برده شده و میشود همه این سال شصت و سه ملک نامدار پادشاه با لشکری آراسته از مصر بطرف شام بجهت جنگ با صلیبیون در حرکت آمدند و با غالبیت و خافت عساکر قهرمان مجاهدین صلیبیون غالب آمده و انهزام نمودند و نزد این سال اروپائین بحضور پاپ صد تن از روسای قبائل و عشایر خود ستمایا کرد که تمام ممالک اسیا را بتصرف آورده و بر ایت انتخاب کردیده و بلاد بیت المقدس را نیز از مجاهدین اسلام بسیوف غلبه بگیرند و بر اورشلیم نیز بجای خویش برقرار کردیده نیز غیاث الدین کیخسرو پادشاه اسیای صغیر شهر انطاکیه که از شهرهای رومیه صغیر بود مسخر

ذکر وقایع گذشته و آزاد ساختن سلطان محمود غوری ممالک مدیر شرا و منضم شدن میرات بخوارزمشاه و خلعت فرستادن خلیفه بغداد بجهت ملک مصر

و این سال سلطان محمود غیاث الدین غوری فرمان آزادی و خود مختاری بجهت قطب الدین ایبک حکمران دهلی و ملوک بود و تاج الدین یلدوز و سایر ممالیک که همه شان مملوک پدرش سلطان غیاث الدین و عمش سلطان شهاب الدین بودند و بدین قوت و جوان مردی قلوب جمیع انجود مجذوب کرده و فرمانداد تا مسجد و جامع هرات را که پیش ساخته و ناتمام بود باتمام رسانیده و بر رونق و شکوه عمارات حکومتی فیروزکوه و بناهای خیریه هرات افزوده و در این وقت عزالدین حسین خرمیل حکمران هرات بود و از قبل سلطان محمود منشور یافت و چون انتشار یافته بود که سلطان محمد خوارزمشاه در جنگ با فراخانیان کشته شده خرمیل کسان و بستگان خوارزمشاه که در هرات بودند مصادره ساخت و طبل استقلال نواخت پس از چندی که کذب کشته شدن سلطان محمد خوارزمشاه ثابت شد خرمیل پشیمان کردیده و از مسلکت و خراجت مرکاه خوارزمشاه نامه نگاشت سلطان عذر او پذیرفت چون خبر این حوادث بفیروزکوه رسید که خرمیل رایت مخالفت فرمان را افراشته سلطان محمود بدفع او لشکر و سپاه فرستاده بظاهر هرات رسیده و نایزه جنگ مشتعل کردید سلطان محمد خوارزمشاه چون از لشکر کشی غوریان

خبر دار گشت سپاهی او نیز بهرات فرستاد و خوارزمشاهیان غوریان را بگشت و او مدد و شفقت بهرات داخل شدند
غیاث الدین حرمیل چون از مخالفت غوریان با خوارزمشاهیان متوقع شده بودند است که ملک بهرات برای او خواهد ماند
و حال آنکه ملک روزن قوام الدین کرسر کرده سپاه خوارزم بود اهتمام رفع او در باطن داشت آن روزی ملک روزن
او را مهیه ساخت و اسباب او را باج برد و او را کشته سر او را نزد خوارزمشاه فرستاد و پس از کشته شدن حرمیل
سعد الدین هندی سر لشکریان برداشت و هرات را دفعتاً تسخیر کرفت و ملک روزن با او بجنگید عاقبت سلطان
خوارزمشاه خود بظاهر هرات رسید و سعد الدین نیز اکرفتار کرده و پس از آن او را کشته و خوارزمشاه بهرات آمد و سیادت
غوریان از بهرات مرتفع شد و بهرات جزو ممالک خوارزمشاه کردید و نیز در این سال الناصر خلیفه عباسی فاطمی بمصر
ملک عادل او پشاه مصر فرستاد و بلاد او را تحت تصرف ملک عادل امضا کرد و او را لقب ملک الملوک دوست امیر المومنین
ارزانی داشت و برای پسران ملک عادل نیز خلعتی فرستاد همدر این سال علم الدین عبد الکریم عراقی و ابن ساعاتی
شاعر در کذشت

ذکر وقایع شش صد و کشته شدن سلطان محمود غیاث الدین غوری

در این سال سلطان محمود غیاث الدین غوری پس از پنج سال سلطنت کشته کردید متعین تفصیل اکنون این خبر کشته شدن او از مشا
و حسب او و فتنه انکیزیان خانه نخاسش رفت فتنه شدن تاج الدین یلدش و بن کشلی خان را بسلطان محمود خوارزمشاه و بخت
سلطنت را و دست بخشش او به و مالی بسیار بخشیده چون کذب کشته شدن سلطان محمد اشاعت یافت و سلطان
محمد بسلامت برکشت تاج الدین متوهم کردید و بغیر و زکوه نزد سلطان محمود غیاث الدین پناه برد سلطان محمود چون خبر یافت
سوکند معاهده و اکید مین او با پسر سلطان محمود بسته شد که دو پادشاه باید با دوست یکدیکر دوست و با دشمنان همه یکر
دشمن باشند بعیر از کوه نزد سلطان محمود فرستاد و او را بخواست سلطان محمود ابتدا آن الدین یلدش را محبوس کرد
و در کار او متردد بود و چون جمعی بر طرفداری تاج الدین بودند و همه روزه سخن میراندند که ما پناهنده کان میتوانیم کسی پناهنده را بدست
دشمن سپرد سلطان محمود نظر بمضمون معاهده تکلیف در پیش خوارزمشاه بسته بود بخواست تاج الدین التسلیم کرد ان
خوارزمشاه کند ولی احتجاجات و لابه مردم او را از این کار باز داشته بود چون شنید تاج الدین را محبوس کرده بود با پناهنده کان
که از خراسان و غیره بودند بسلطان محمود پیام فرستاده و رهائی او را خواسته و کفته اکر تاج الدین را نکرده
و سوکند معاهده بسلطان وا کذارد آید از ما نخواهد بود این اثنا باز از طرف خوارزمشاه رسولی برسید و تاج الدین یلدش را بطلبید
و سلطان محمود زبان بمعذرت کشود و از فروختن پناهنده کان با کید کرد و باب کشتن سلطان محمود مسدود کردند و شبر از بام
خانه او فرود آمده او را در بستر خواب کشته و واقعه کشته شدن او را صاحب جهانکشا نسوی در سال ششصد و پنج میکارد
صاحب روضة الصفا در سال ششصد و هفت میاورد و صاحب تاریخ کزیده نیز در این سال ذکر قتلش مینماید همدر این سال
مغیث الدین سنجر شاه فرمانروای حکمران جزیره ابن عمر بدست پسر خویش غازی کشته شد و غازی نیز بدست ملازمان
پدرش مقتول کردید و محمود ابن سنجر شاه بجای پدر بنشست و مغیث الدین لقب یافت

ذکر وقایع شش صد و نوشتن

تاج الدین علیشاه بحبس سلطنت غوریان و کشته شدن او بامر سلطان محمد خوارزمشاه

چون سلطان محمد غیاث الدین غوری بخونکاری خویش مایل گشته و حبس او را بجهات نقل داده در مقبره غوریان مدفون ساخته و تاج الدین علیشاه بن قتلش خان خوارزمشاهی از حبس بیرون آمد مردمان فیروزکوه و کسانیکه بعنوان نیابت نشسته بودند فیروزکوه را مسلم کردند تاج الدین را السلطنت برداشته و عریضه بدربار خوارزمشاه فرستادند که سلطان برادر خود تاج الدین علیشاه را مشهور بسلطنت انگرانی غور و افغانستان فرستد و تاج الدین بنیابت سلطان محمد خوارزمشاه ملتمس مردم مقبول افتاده و فرمان حکومت تاج الدین را خلعت گران مایه فیروزکوه داشتا تاج الدین چون فرمان حکومت و رسیدن خلعت آنرا مایه استقلال انتها از فیروزکوه بیرون شتافت و با رسول بسفر درآمد چون بجره رسیدند که حامل خلعت بود رسول با خلعت شمشیر کشیده سر از تنش برداشت و حکم کشتن او را کرد برادرش سلطان محمد خوارزمشاه داده بود و بمردم نموده و سر او بحضرت خوارزمشاه روانه ساخت آنگاه بزرگان و نام اوران فیروزکوه سام بن سلطان محمد غیاث الدین ملقب به بهاء الدین که بسن چهارده سالگی بود برداشته و چون خبر قتل بهاء الدین سام مستر گردید علاء الدین اتسز بن علاء الدین از طرف خوارزمشاه بفیروزکوه آمد و بهاء الدین سام و برادرش شمس الدین محمد و مادر ایشان را گرفته بهرات روانه داشت و سلطان محمد تحف را بخوارزم روانه کرد و آنها را خوارزم بوده تا در فتنه تاتار خان بهاء الدین و شمس الدین را با مادر سلطان محمد خوارزمشاه در آب غرق کردند نیز در این سال ملک عادل پادشاه مصر جیشی بحرا بطرف یمن فرستاد و ملقب الدین محمد بن حماد الدین نکی بتعاقب معالفت عساکر مصر مخذوم گردیده و ملک مصر بتصرف بن و اجابوریا مستقلا مایف بعد این سال ملک [illegible] سعود بن صلاح الدین در گذشت و نیز امام فخر رازی محمد بن عمر بن حسین بن حسن بن علی تمیمی بکری طبرستانی رازی شافعی در گذشت و او از مفاخر قرن ششم و هشتم بوده و او را تالیفات با بره هست و شرح مسافرت او دنیا البتیش در فیروزکوه بطلبای عصر نگارش شد نیز در این سال مجد الدین مبارکات مبارک بن محمد بن محمد الکریم معروف بابن اثیر برادر عز الدین علی مورخ مولف کتاب کامل در تاریخ در گذشت و نیز المحدث المفسر المفتی خوارزمی در وفات مایف بعد این سال که مطابق هفتصد و دو هجری میلادی بود مجاهدین و فرانسویها [illegible] وقایع ششصد و نوزده و آمدن ملک عادل پادشاه مصر از دمشق بمصر و عودت او

در این سال ملک عادل پادشاه مصر پس از فتوحات از دمشق بمصر عودت کرد و هنگام ورود مصر بها جشنها کرده و هفت روز تا مسافر آراسته شد و پادشاه همه را باشفاقات گرانمایه مخصص نموده و پس از توقف اندکی در مصر [illegible] امور را بحرکت شام نمود او با [illegible] و مسافرت [illegible] بخود را بملک مظفر بود و حصینه خود را بملک مظفر بداد [illegible] این طرف حرکت را [illegible] قائم شد و نور الدین ارسلان شاه عماد الدین زنگی حکمران موصل ملک [illegible] ملک عادل حکمران [illegible] که اگر جهانگشا بود و خبر حکمران آنان از [illegible] در این سال ششصد و هفت در گذشت همه این سال که مطابق هزار و دو صد و دو میلادی مجلس شورای ملی

فرانسه حکم داد که کتب فلسفه ارسطو را بسوزانند و خوانندگان کتب فلسفه ارسطو را تعزیر نمایند و بسوزانند همدرین سال ششصد و هشت ابو حامد محمد بن یونس بن منعه فقیه شافعی درموصل گذشت و نیز قاضی سعید معروف بابن سنا الملک که بسبب ابن جعفر بن سنا الملک السعدی الشاعر المعروف که از فضلای نامی و اشعار بلند بود وفات کرد و نیز قطب الدین ایبک پادشاه دهلی که ممالک سلطان شهاب الدین غوری بود در این سال دهلی را تسخیر نموده درگذشت

ذکر وقایع نشئه و ساختن ملک عادل پادشاه مصر قلعه طورا را

در این سال ملک عادل پادشاه مصر بجهت عساکر و مهمات جنگی قلعه بسیار متینی بنا کرده و در استحکام و بسته آن مبالغت نموده بجهت سرعت تمام آن بسیاری از سپاهیان بدو فرستاده تمام شد و آن قلعه معروف و موسوم بقلعه طور همدرین سال کیقباد برادر کیکاوس گرفتار کیکاوس شده زیرا کیقباد بعزم تصرف اقتوره حرکت کرده بود کامیاب نشده گرفتار گردید همدرین سال که مطابق هزار و دو صد و دوازده میلادی بود اولاد میر پادشاه روس درگذشت و ازوری دوم پسرش بجایش نشست و ناصر محمد صاحب الموندی در جنگ با سپاه اسپانیا که این واقعه مشهور بواقعاب است شکست یافت

حکمرانان خلج و ترک که در هندوستان و لکنهو سلطنت کرده اند و نفر بوده اند که اولشان محمد بختیار و آخرشان ناصر الدین محمود بوده است

ذکر وقایع نشئه و آغاز استقلال ملوک خلج در هندوستان

در این سال محمد بختیار خلجی که از امرای سلطان شهاب الدین غوری بود و مدتها از فرمند کفایت و لیاقت مقامی بلند مایه بود و در اوده افغانستان سکونت و در اقلیم بخر داده بود و در بنه کوستان تشکیل حکومت داده و سلسله حکمرانان خلجی در هندوستان تا زمانی امتداد نموده و لکنهو را پایتخت ساخت و ما طراف گماشت لیکن بخاک افغانستان نیامده تا وقت درگذشت و بجایش محمد شیران خلجی نشست نیز در این سال اغراق کیخسرو حکمران اسیای صغیر بجنگ عساکر طغرل آمده و او را منهزم ساخت و گرفتار نموده و کشت همدرین سال علی بن احمد بن علی معروف بابن خروف الکوسفند نحوی اندلسی اشبیلی شارح کتاب سیبویه درگذشت همچنین محمد بن ناصر بن یعقوب المنصور بن یوسف بن عبد المومن پادشاه مغرب بعمر بیست و نه سال سلطنت درگذشت و پسرش مستنصر یوسف بجایش نشست و این طبقه خود را امیر المسلمین ملقب کرده بود نیز عیسی بن عبد العزیز حرولی از علمای نحو در مراکش وفات یافت همدرین سال که مطابق هزار و دو صد و سیزده میلادی بود رولنسه با عزم تسخیر انگلستان کشتیهای جنگی راه انداخته

ذکر وقایع نشئه و وفات تاج الدین یلدوز غلام غزنین و استیلای سلطان محمد خوارزمشاه بغزنین

در این سال تاج الدین یلدوز حکمران غزنین که ممالک سلطان شهاب الدین غوری بود و سلطان محمود و علاء الدین غوری اورا آزاد ساخته بود درگذشت و چون خبر احوال و سیم سلطان محمد خوارزمشاه رسید با سپاهی

ه تی بعزم تسخیر غزنین او خبای بجنبید تا بغزنین رسید و آنوقت یک از غلامان خاصه تاج الدین یلدوز غزنین را متصرف
شده داشت و چون از رسیدن سلطان محمد خوارزمشاه خبر یافت غزنین را گذاشته در هری رفت و سلطان محمد بدون
محاربه و مقاتلت بغزنین در آمده و فرمانداد تا بر سم دعا و خطبه از آن زمان ببعد بنام سلطان محمد خوارزمشاه
شاهزاده و امیرزاده که ملتزم رکاب او بودند نوازش فراوان فرمود و این ملک زاده گان از طبقات مختلفه ملوکی بودند که در عهد
سلطنت خوارزمشاه متقرض مانده یا از خوارزمشاهیان بودند آنگاه سلطان محمد خوارزمشاه غزنین را بیک از نواب خود
سپرده راه خوارزم گرفت همدرین سال شیخ علی بن ابی بکر هروی که شرح حالش در حلبه سوم نگارش خواهد یافت
در انواع علوم و فنون متبحر و در سیمیا مهارتی کامل داشت باین سفر آخرت برافراشت و در شمال حلب مدفون
گشت نیز در عبد السلام بن عبد الوهاب بن عبد القادر حنبلی والی چند بغداد و عبد العزیز بن محمود بن الخضر فضلای
محدثین وفات یافتند و با مشاهیر علمیه و سلاطین و سایر ملوک و بزرگان نامه انتقاش نمودند

ذکر وقایع سنه ثمان عشر چنگیز خان بلاد چین و بکین بای بخت چین و فضایح در آنسرزمین

در این سال مستعد رواله خروج چنگیز خان زا نگشته و چنگیز خان با سپاهی بی اندازه و وحشت و دهشتی تازه
تازه بطرف بکین بای بخت چین برانده و آنشهر را فروگرفت و آتش بداد و افروخت و بسی عمارات قدیمه مشحونه و کتب
علمیه و حنیه انان را بسوخت و تا کوههای شمال مملکت چین تاخت و همه جا را و این و مشر قرد مرا اسیر ساخت
و نیز تن از علما و مهندسین و منجمان چین را بجهت اشغال نشزد به همراه گرفت و بیرون شد نیز در این سال
ملک کامل بن ملک عادل فرزند خود مسعود یوسف معروف به افتیس را با لشکری فراوان به یمن فرستاد
و مسعود در یمن با سلیمان حکمران یمن بجنگید و او را منهزم و گرفتار کرده و روانه مصرش داشت و یمن را متصرف
شد همدر این سال امیر علی بن ابی حرمالله خلیفه عباسی والوجیه مبارک بن ابی الاخضر سعید دهان بحوزه
اعنی و عبد القاهر بن عبد الله حافظ در گذشتند همدر این سال که مقارن هزار و دو صد و پانزده میلاد با پاپ رم
کشیشان از اذان کردن ممنوع ساخت

خانان چنگیزی مغولی چهارده تن بودند که مدت یکصد و سی یکسال سلطنت نموده اند اولشان چنگیز خان بود که در سال ششصد و بیست و چهار درگذشت و آخرشان موسی خان بود که در هفتصد و سی و اندی درگذشت

ذکر وقایع سنه تسع عشر واغار مخاصمت بین چنگیز خان و سلطان محمد خوارزمشاه

در این سال چنگیز خان مصمم گردید که سپاه بطرف بخارا و سمرقند و ممالک خوارزمشاه کشد بنابر این مقال از چون سطوت
و حشمت سلطان محمد خوارزمشاه و اقتدار و بغزدنی گذارد و تجار و سوداگران از ترکستان و خراسان و افغانستان
و کمال اطمینان و امنیت در حرکت آمده و بجانب ختولستان و تاتارستان برای تجارت در رفت و آمد شدند
و چون نظر انگیز خان همراهش در حساب و جدال بود و سپاهیانش از فقدام و غارتگری اندیشه بسیار رسیده اشتند و
خود و خویشان نزد و تجار بود که بگذشتن رفتند و حسیاجات لشکریانش را و مع فایده خاصه از قبل مبوسات و اقمشه این بود

که احمد مخبذی با جمعی از تجار رخوت و طرفات بسیاری بطرف خوارزمستان بردو مشغت کلی بسیه چنگیز خان مقرر داشت که از برکان درگاه و سرداران با عتماش هر یک یعنی از مسلمانان اتباعش بگزیدند و سرمایه کافی آنها داده روانه خوارزم داشته آنان چهار صد و پنجاه تن از تجار مسلمان و مغول بودند که با مال تجارت بسیار آمده و چون بشهر اترار رسیده حکمران آنجا که نامش اینال جق و تبار کی از طرف خوارزمشاه بلقب غایر خان گرفته بود آنها را بدیده و احوال رسیده و در اثنای گفتگو یک از تجار اغایر خان از بنام مهلی اینال جق خطاب کرد و غایر خان از این بی ادبی برآشفته و آنان را محبوس نمود و چهارم از مال آنان دوخت و مصری نزد سلطان محمد خوارزمشاه فرستاد که همی جاسوسان چنگیزی اند بالی بسیار محض جاسوسی آمده اند تکلیف بصیت سلطان محمد بود ان منقل و لشکر حکم بقتل آنان داد چون خبر کشته شدن آنان بچنگیز خان رسید ایلچی درگاه خوارزمشاه روانه کرد که سبب کشتار و غارت چه بوده است که آن قافله نیز کشته گشت و چنگیز خان آبنگ خوارزمشاه و اشغام کشیدن نمود که متدرجا بجاهای خود بگذارش خواهد شد بعد چنگیز خان تمام سران قبایل و عشایر خود را جمع نموده و از خصوص حرکات سلطان محمد خوارزمشاه از کشتن تجار و قتل ایلچی و غرستادن معذرت نامه شرحی بیان کرد و تقسیم خود را آشکارا نمود بگی کلدل و یک جهت و جانبان فشانی و فداکاری با او موافقت خود را با سوگندهای غلاظ و شداد یاد کرده همه در این سال ملک فخر خلف بن سلطان صلاح الدین حکمران جلب پس از نسی و یکسال حکمرانی و چهل و چهار سال زندگانی درگذشت و بجایش پسر ارشدش ملک عزیز و آنابکی شهاب الدین غازی بحکمرانی نشست نیز آنابک الدین زین الدین یوسف بن زین الدین علی نخود لشت درگذشت و در رم این سلطان روم باب درگذشت و بجایش پسرش سلیمان شاه نشست

ذکر وقایع سنه ۶۱۴ و مسافرت سلطان محمد خوارزمشاه و خلیفه عباسی

در این سال سلطان محمد خوارزمشاه بعزم غلبه بر ناصر لدین الله خلیفه عباسی با لشکری گران از بنک جیحون گذشته و نخست رئیس و بابان او را مانع شده و سلطان فتوحات خود را ساده و قزوین و زنجان و ابهر و همدان و اصفهان و عراق عجم را کامل کرده و نام خلیفه عباسی از خطبه بینداخت و چون خبر جنبش مغولان با و رسید متوجه خوارزم گردید همه این سال مجاهدین و صلیبیون برای تعرف نمودن بکدیگر قرقه خود را جمع نموده و بحرکت آمده و محمات سخت بیکدیگر داده و آنجا را فروگرفته و اراده کاردزی تسخیل دادند

ذکر وقایع سنه ۶۱۵ و آمدن صلیبیون فرنگستان بسواحل مصر و حبک ملک مصر با ایشان و وفات ملک عادل در شام و نشستن ملک کامل بجای او

در این سال مجاهدین و صلیبیون از راه دریا بسواحل مصر آمده و الحق عبارت از هفتاد هزار سوار و چهار صد هزار پیاده بودند که در روز شنبه چهارم ربیع الاول دریا را عبور کردند و شروع بحصار برج دمیاط نمودند در حالیکه برج دمیاط در نهایت متانت و رصانت و استحکام بود با بخیرهای آهنین دست گذاشته شده بجهت منع عبور کشتیها پایدار و استوار بود و در جزیره دمیاط نیز پیاده شده بودند و همه روزه جانبها در راه فتح برج را بکدیگر میدادند

و عساکر مصری داده و در دفع آنها کوشیده نهایت بکار بردی رو در خانه نیل اخوب کشیده شده بود لشکر صلیبیون
برچی بنیاد کرده و آغاز آتش فشانی و گلوله سنگ اندازی از منجنیق کرده و تسلط یافته و در این وقت ملک عادل
پادشاه مصر در دمشق بود و ملک کامل فرزندش بنیابت پدر در مصر اقامت داشت و ملک عادل چون از ورود صلیبیون
معه الطین یافت بجمع سپاه شام و سواحل پرداخت و انجا را پایالی و بیروانه ساخت و ملک کامل با عساکر مصری
در مقابل صلیبیون مقاومت داشت و نیز مصریها مقاتلت بهم رسیده و مردانه با صلیبیون در جنگ بودند
و چهار ماه طول کشید که صلیبیون نتوانستند مشقتی نمایند و ملک عادل پادشاه مصر که در اصفر شام جایی
داشت بواسطه مقاتلت فرزند و کراهتش از محاربت صلیبیون در مصر به عالمین حرکت کرد و آنجا خوشی شدت
نمود و در حمادی الثانی سنه ۶۱۵ پانزده سال سلطنت و در مصر و شش و سه سال سلطنت
در شام بعمر هفتاد و پنج سالگی درگذشت و در جائیکه او را سازده پسر بود در عین مرون مجاور بسر الدین او حاضر
نبودند و لیکن ملک معظم عیسی بن ملک عادل که در نابلس بود بوزیر خود ابا الفتح رسانید و نعش او را در محفه
گذاشت و تمام حواصل نفیسه و اسلحه و اسب و اشیای ملکانه پر بنیه بود تصرف کرده و با نعش مرحوم مشایعت
و چون انجا رسید مردم را مطاوعت و متابعت خویش بخواند و مردم او را اطاعت کردند و چون خبر فوت او بملک
کامل مصر رسید از فوت پدر بیش ملک عادل اعلام داد و بر سریر سلطنت برآمد و بنا بر جنگ با صلیبیون
را کرد و همه روزه عساکر مصری را بتشجیع و تحریص بجنگ میکرد و در این بین فتنه میان سپاهیان ملک
کامل حاصل گردید و عماد الدین احمد بن سیف الدین علی بن احمد المشتهر بابن المشطوب که میان گردهای جنگاریه سردار و
رئیس بزرگی بود با ملک کامل بنای مخالفت گذارد و همه قدر سایر زعما و بزرگان او را منع کردند که در این وقت
که صلیبیون در محاصرت کرده اند نباید در صدد اختلاف و خلاف نمود و سودی نبخشید عاقبت این خبر بگوش
ملک معظم برادر ملک کامل رسید بی تابی آنگ نموده و شمس الدین را به تبریزی از اعوان خود دگر کرده و بشام
بتعجیل نموده و پایه استقلال ملک کامل محکم شد و بی در صلیبیون برآمده و باز بر سر پیکار شدند همه در این سال
آتابک مظفر الدین سعد بن زنگی از شهر آتابک اصفهان نموده پس از تصرف اصفهان با عزم ری و زنجان بخوزستان
بخشش آمده و در حوالی ری بملازمان گرفتار سپاه خوارزم شد و سلطان محمد خوارزمشاه پس از خطاب عتاب
آمیز او را بخشید و دختر او را بحباله نکاح فرزند ارشد سلطان جلال الدین در آورد و همه در این سال علی بن ناصر بن هبرة
بخوزی علی که ملقب بمجیب بود و احمد بن ثابت بن محمد العبد الفقیه همدانی وفات یافتند

ذکر وقایع شنه و لشکر کشیدن چنگیز خان بترکستان و بخارا و قتل و نهب و حرق آن بلاد و جنگ صلیبیون در مصر و انهزام صلیبیون

و این چنگیز خان مالکاری چرا مد او وقایع انتشار او بملک ترکستان و مملکت خوارزم نمود کوهر جا رسید از
کشتن و سوزانیدن و ویران کردن و بردن کوتاهی نکرد و اوکتای و جغتای و جوجی و آلاق نویان و سکونوقارا
که با هر یک سپاهی بیشمار بودند باطراف و اکناف نامزد کرد و آنان انباکت و مخبند و انزار و غیره را سحر

نمودند و مردم شهر امقتول و شهر ها شار او ویران کردند و خود جنبه متوجه بخارا شد و ما انگه جمعی از علما و بزرگان او را استقبال کردند و از در ضراعت و مسکنت و اطاعت در آمدند بار او ما جدی رحم نمود و آن شهر را آتش زد و زن و مرد و بزرگ و مردم بخارا را از شهر بمسجد عیدگاه حاضر و از تیغ بیدریغ گذرانید که نظیر این واقعه هولناک را تاریخ کمتر نشان میدهد هم در این سال صلیبیون دمیاط مصر را از ملک صالح مسبق محاصرت نمودند و بر مردم دمیاط طاعون مخلی و قلت خوراک استیلا یافت که از خوردنی نزد مردم چیزی نمانده بود مگر اندکی آرد و جو و بسیار کمیاب قیرستان از مردگان شده بود که در کوچه و بازار مردم از کثرت مردگان هلاک میشدند با این حال غیرت و تعصب اسلامی آنها را نگذاشت که شهر را تسلیم فرنگان کنند تا عاقبت روز سه شنبه بیست و دوم شعبان پس از آنکه شانزده ماه و بیست و دو روز شهر محصور بود مفتوح شد و صلیبیون وارد شهر دمیاط شدند و تیغ بیدریغ در میان باقی ماندگان گذاشتند و هر کس بدستشان میرسید زنده نگذاشتند که شهر دمیاط از تراکم جثث اموات و قاذورات یک قرن بلکه متعفن شده بود و انگاه دسته از سپاهیان را بمحافظت دمیاط گذاشته و راه مصر را گرفتند در این وقت ملک کامل محمد مصر را کنیز از دگان ساخته و نامش مصور نهاده بود بمناسبت غلبت بصلیبیون کوبا قبل از نصرت وعده صلیبیون دو صد هزار پیاده و دو هزار سواره بود و ملک کامل حکم جهاد در داد که از هر سو مسلمانان برای جهاد با صلیبیون حاضر گشته در این بین از سوریه و شامات نیز قشون بسیاری از طرف ملک اشرف و ملک معظم رسید و یکی بجنگ صلیبیون در آمده و انها را منهزم ساختند هم در این سال ابو القاسم عبد الله بن حسین بن عبد الله العکبری الامامی و ابو الحسن علی بن ابی القاسم بن ابی القاسم الدمشقی الحافظ معروف بابن العساکر در گذشتند

ذکر وقایع سنه ۶۱۷ و غلبت چنگیز خان بسمرقند و فتحنامه السامان

در این سال چنگیز خان با سپاهی انبوه آهنگ سمرقند نمود و سلطان محمد خوارزمشاه با لشکر بیست هزار سوار جرار بمحافظت سمرقند گذارده بود چنگیز خان پس از رسیدن شهر را محاصرت نمود و آتش بداد و بیرون و خشک و تر را بهم بسوخت قاضی و شیخ الاسلام بیرون آمده امان خواستند و امان یافتند و چنگیز خان شهر را غلبت بر و بهیچ کس ابقا نکرد و کسی جان از آتش و شمشیر مبرم بدر نبرد مگر اندکی از سربازان خوارزمشاه با هزار سوار که تابع او بودند جان از آن معرکه هایله بدر بردند نیز در این سال بارمنیه مصیصان و صلیبیون جنگ امتداد داشت نه بطرفی شدید و سختی در بروز ضعف و بیچارگی صلیبیون افزوده میشد در این سال شیخ عماد الدین محمد بن عمر بن حمویه شیخ الشیوخ شام و مصر که صاحب چهل پسر بود و اغلبهای بزرگانی محسوب بود در گذشت نیز رضی الدین مودود بن محمد بن علی بن عبد الله الطوسی النیشابوری در این سال وفات یافت

ذکر وقایع سنه ۶۱۸ و جنگ سپاه چنگیز با برابران و غلبت مغولان بر نیشابور و طوس و جنوشان و اسفراین و سایر بلاد افغانستان و خراسان و شتار و خرانی امان

در این سال چنگیز خان بجهت دستگیری سلطان محمد خوارزمشاه فرمانداد تا جبه نویان و سوبدای بهادر با قشونی کامل حرکت کردند و مقدم بلخ آمده شهر بلخ را فروگرفتند و از جانب خود عاملی گذاشته و راه بیرون داشته بقصد

شهر هرات رسیدند و آنجا مجاصمت نمودند هر چند قبل از رسیدن سپاه چنگیز بهرات همه اینان از ترس جان و مال خود با چنگیز خان راه اطاعت و مسکنت گشوده بودند و هدایا و پیشکشیها فرستاده بودند با مغولان بمقاتلت برنخاستند بر اثر این مردانه با آنها خود را طرف ساختند و بسا از مغولان را بخاک و خون آمد انداختند و عاقبت تو تمر کشته گشت و دو سردار دیگر چون ماموگر فتار گردن سلطان محمد خوارزمشاه بودند از هرات بیرون شدند و بنیشاپور رفتند بزرگان نیشابور مانند فخر الملک حاجی و صیاء الملک رزنی و مجیر الملک کافی پیشکشیها روان ساختند مغولان قبول کرده و از آنجا جسته نویان را طرف مازندران و سوید البوی طوس روان شدند که هر جا سلطان محمد خوارزمشاه را بیابند گرفتار سازند زیرا سلطان محمد و فرزندان و اتباعش از شقاوت و جسارت و سفاکیهای بی باکانه مغولان تاب و یارای مقاومت نیاورده هر چند بطرق مکر و خدعه گریخته و خاک حیرت و پشیمانی بر سرهای خود پاشیدند از جمله سوید البوس آه و آتشیدن ویران و هر و مشرانباد کرده آنجا بجانب خود شان رفت و آتشها را نیز بجا و سفالی و آوانگاه با شهر این رفت و از کشتن و ویران کردن دریغ ننمود و بدین قسم دامغان و شهرهای دیگر خراسان را برباد داد و چون جسته نویان از نیشاپور بمازندران رسید تمام مردم و اسرا را بتن برداشت حفصه خاتون که آنقدر که یکتن زنده نگذاشت و متوجه قلعه که زنان و فرزندان سلطان محمد خوارزمشاه پناه جسته بودند گردیدند آن قلعه را گرفته و گرفت و تمام آنرا در قلعه قارون در قلعه ایرین بود و زنان و فرزندان سلطان و مادر سلطان محمد خوارزمشاه که ترکان خاتون بود با ناصر الدین وزیر در آن قلعه بناه برده بودند بمجرد اسیر نمودن سپهر شوه چنگیز فرستادند و چنگیز پس از رسیدن آنان ناصر الدین و تمام کوهکان را اسیر تن برداشت و چون سلطان محمد خوارزمشاه از اسیر شدن زنان و فرزندان و مادر خبر یافت دل بر مرگ نهاد و بغصه مرگ شد و شصت و سال قبل شصت و شش و نیم ماه اختلاف بود و مدت سلطنتش سی و یکسال بود چون درگذشت کفن نیافت شد بجهت او را بجهان لباس شاهانه فرستاد و چند تن را بخاک گذاشت و رایت خوارزمی بطرف ری برداشت و در آنجا نیز قتل عام کرده و مردم کرمانی و حنفی مذهب بودند سبب گشته اول حنفیها را و پس از آن شافعیها را کشت در این وقت سوید البوی بجسته نویان گشت و این دو سفاک بی باک در خوزستان و عراق و سوختن و غارت انداختن پشت بپشت برادر همدان و قم و قزوین و ساوه و خرم آباد و لنجان و سر لنجه و بقعه اکید آدم و آبادی داشت از بن برداشتند و بازمانده نگذاشتند و چون بزمستان و نوبت شتاب رسید آمده نزدیکی تبریز جای گزیدند و خاقان اعظم از سلطان محمد خوارزمشاه رمیده و بشیر موحدین گردیده سلطان بی پناه در یکی از کوهستانهای مازندران به شمالی پناه جسته بود تا از گذشت چهارین سال بین ملک کامل پادشاه مصر با مجاهدین و صلیبیین جنگ بصلح مبدل شده و ملک کامل با برادرش ملک اشرف موسی و ملک معظم عیسی بدمیاط داخل شدند و این واقعه در شهر رجب این سال واقع گردیده و چون آنگه مصریها دیناری غرامت بدهند و پس از رفتن مجاهدین و صلیبیین وقت برنگی بعد صلیبیین رسید که دیگر کار جنگ بصلح مبدل شده بود آنگاه ملک کامل حکومت دمیاط را بامیر شجاع الدین خلدک تقوی که از ممالیک ملک مظفر تقی الدین عمر بن شاهنشاه بود تفویض فرمود و از دمیاط خود با برادران منصور و آمد و جشن بسیار پرمسرتی نمود آنگاه ملک اشرف حکمران [illegible]

شرقی و ملک معظم والی دمشق بجاهای خود عودت نمودند همه بر این سال قتاده بن ادریس العلوی الحسنی امیر مکه درنود سالگی درگذشت که پسرش حسن او را خفه کرد و عمود را امیر حسن بگشت و بجنت امارت نشست نیز در این سال صلاح الدین حسن صباحب الموت رئیس فرقه اسماعیلیه درگذشت و پسرش علاء الدین محمد بجایش نشست

حکمرانان قراختاییان که در کرمان حکومت داشته اند مدت حکمرانیشان هشتاد و شش سال بود و اوایل براق حاجب و اخر شان قطب الدین شاه جهان بود و ذکر وقایع شش. و لشکر کشیدن چنگیز خان بطرف مذکور و طغیان

چون چنگیز خان بخوارزم و خراسان و افغانستان استیلا یافت و همه را تابع خود رعیت گذاشت و معهودی که بشت داشت رو براه فرار گذاشت از آنجمله براق حاجب سلطان محمد خوارزمشاه بود که هر چه داشت برداشت و راه کرمان پیش گرفت که از آزاد هندوستان شمارد چون بکرمان رسید حکمران کرمان ابو الحاسم رزنی چشم او والش دوخت و چهره طمع بسویش دوخت براق در ادبار بخت و خونش بریخت و کرمان را متصرف شد و مدتها متمادی تشکیل حکومتی داد و زمان او کتای قاآن مغولی منشور حکمرانی و القاب قتلغ سلطانی یافت و از آتش وحشت چنگیزیان محفوظ ماند همه بر این سال چون چنگیز خان از کار خراسان و شرق و شمال ایران فراغت حاصل کرد زمستانرا در سمرقند ماند و بهار چون بر سید آهنگ خوزیزی و فتنه انگیزی نمود سپاهی خود شان در حرکت آمد و متوجه شهر ترمذ شد و مقدم قاصدی فرستاد و مردم را باطاعت و متابعت بخواند مردم ترمذ خود را با استحکامات برج و بارو قوی بال نموده و راه آشتی و اطاعت نمودند چنگیز خان ترمذ را محصور نمود و ترمذیان مردانه جنگیدند و عاقبت بیچاره شدند مغولان غلبه یافتند و بدرون شهر شتافتند و بنا بعادت سنجقه تیمور بیرون راندند و قسمت لشکریان کردند و آنها را از هم شیع گذرانیدند گویند در اثنای کشتار زنی از اهالی خواست گفت مرا امان دهید که دانه مروارید خاطفی مراست چون گفته شد گوگفت بلع کرده ام مغولان شکم او را دریدند و دانه مروارید را آوردند و ترمذیان را بقطع مروارید شکم دریدند از فراغت از کشتار و خرابی عزم و آنشهر چنگیز خان بجانب لشکرت و سامان شتافت و در آن دو شهر نیز مانند ترمذ هر که یافت زنده گذاشت و شهرها را تل خاکستر ساخت و چون زمستان رسید خود با بقیه سپاه بجانب مذبشان فرستاد و آنشهر را نیز از کشتن و ویران ساختن و آتش زدن صحرائی کرد آنگاه چنگیز خان با سپاه از معبر ترمذ عبور کرده و بجانب بلخ سرازیر شد و نگارنده این سطور در جلد اول مسروحا از آبادی و عمران بلخ در زمان قبل از اسلام و چه بعد از اسلام مرقوم نگاشته که در اینجا کرر نمیاید بالجمله چون مردم بلخ از رسیدن چنگیز خونریز مطلع گشتند نزدیک به پنجاه هزار تن از علماء مشایخ و سادات و اهل شهر جمع شده به تحف بسیار و پیش کشیهای شاهوار بحضور چنگیز خان آمدند چنگیز خونریز بمناسبت آنکه شنیده بود سلطان جلال الدین پسر سلطان محمد خوارزمشاه در بلخ و آن نواحی بوده هدایا را قبول کرد و آنها را امان داده با سهم سرشماری مردم بلخ را از بزرگ و کوچک و زن و مرد بیرون آورده و دسته دسته جدا کرده پیران با پیران و جوانان را با جوانان و کودکان را با کودکان چنانچه رسم رفتار و کشتار آن قوم وحشت و سبعیت شعار

بود و آنگاه آنان را به سپاه قسمت کرده که تیغ بر هر که رسد دریغ ندارند و یک تن را باقی نگذارند پس از کشتار بشهر بیشه
هر چه از زر و سیم سبک و در قسمت سیمین بود غارت نمودند و بناهای رفیعه و عمارات عظیمه را با خاک زمین پست نمودند
رشاعری در آن زمان و حق باو گفته است ابیات

بمرو آن کف دست کرد عمارات عالیش را پست کرد

آنگاه متوجه طالقان شد و مردم طالقان با استحکام و متانت قلعه مستظهر بوده بمدافعت پرداختند و مدت مهلت ماه در
مقابل سپاه چنگیز مقاومت نمودند و قلیلی بسیار از مغولان را بخاک هلاک انداختند تا غائبت تولی خان پسر چنگیز از
خراسان رسید و طالقان مسخر گردید و عاقبت الامر شان مانند سایر بلاد گردید در این بین چنگیز خان خبر غلبت
سلطان جلال الدین خوارزمشاه و عزیمت بسپاه چنگیز رسید که او بسیاری از مغولان را بخاک هلاک انداخته و
چنگیز را بجناح استعجال از طالقان آبنگ اندراب نموده و با مردم و شهر اندراب نیز مانند سایر جاها رفتار کرده بشتاب
گاه بامیان آمد مردم بامیان چون از اخلاق رذیله و وحشیگری مغولان و عهد شکنی و خونخواری آنان کاملا
خبر داشتند مهیای کارزار شدند و در حصانت و متانت قلعه بامیان افزودند چنگیز خان قلعه را فروگرفته
و بتوسط منجنیقها بنای آتش فشانی گذارد و مردم بامیان بوسیله ترهای جان شکار مغولان را از بای در میاورد
در این بین تیری خار اسکاف بمقتل پسری جغتائی که چنگیز بسیار او را دوست میداشت و خاطر از او فارغ
نمیداشت رسید و مرغ روحش از قفس تن فوری پرید چنگیز از کشته شدن او خون شیر خشمناک بغرید و مانند
حرس تیر خورده بنالید و سپاه را بگرفتن قلعه و پست کردن آن تحریص کرد عاقبت قلعه مفتوح شد و چنگیز فرمان
داد جنبده را باقی نباید گذاشت حتی سگ و گربه را و آنشهر همه چه بانیت شد کشتند و شهر را آتش زدند و هر چه
از عمارات رفیعه بود پست کردند و چنگیز نام بامیان را بای بالیغ یعنی شهر هیشوم نهاد و گوینده وحشی گوی در
سفائی که این شهر مغولان بجهت خوشنودی چنگیز کرده در بیع الفظه نگرده مانند شکم در مدین زنان آبستن
و سر بریدن کودکان شیرخواره و غیره و چون چنگیز خان از کشتن مردمان بامیان و ویران نمودن انسامان فراغت
حاصل کرد متوجه غزنین گشته بود سلطان جلال الدین سپاه بشراد انجا گذاشت و او رهسپار شد همراین
سال ناصر الدین محمود بن ملک قاهر حکمران موصل درگذشت و بجایش بدر الدین لؤلؤ نشست و خود را
ملقب بملک رحیم کرد و نیز در این سال بین ملک معظم عیسی بن عادل و پسر عمش ملک ناصر حکمران حماه
جنگی شد و ملک معظم فاتح شد و نیز در این سال علاء الدین کیقباد سلجوقی پادشاه آسیای صغیر بنای حصار
قونیه گذارد و شیخ یوسف بن یوسف بن مساعد از مشایخ بزرگ در زوزنی از قریه درگذشت و شیخ روزبهان دوانی گرد

ذکر وقایع سنه ۶۲۸ و آمدن سپاه مغول بطرف غزنین و جنگ سلطان جلال الدین با چنگیز و فرار شاه و فراریان

در این سال پنجاه و دویل سال ششصد و بیجده و نگارش یافت چون سلطان محمد خوارزمشاه در مازندران
غریبانه جان داد و مادرش با زنان و فرزندانش اسیر مغولان شدند سلطان جلال الدین مینکبرنی ابزار و
یک اسب از پسر ارشد سلطان محمد خوارزمشاه از جزیره آبسکون که مدتی در آنجا توقف نمود برین
شده و در این سال بافغانستان رسید و متوجه غزنین گردید و برادران کوچک او اق سلطان و ارزاق

سلطان چون خبر رسیدن برادر را شنید مذاب تنگ غزنین نمود و کرد بین راه دسته از مغولان که از سلطان جلال
الدین منهزم شده بودند برخورده با تنگ کرد را باشد و انتهای مقتول شدند سلطان جلال الدین و غزنین چون تنگ
و مرد و خبردار شدند از بهر سولبویش گرانیدند از انجمله سیف الدین اعراق با چهل هزار مرد شمشیرزن که از مردم قفقاز و
و ترکمان بودند غزنین رسید همچنین بمن الملک که نمانده هرات بود با سپاهی نامعدود غزنین آمد سلطان جلال الدین
از رسیدن اعوان و انصار خوشوقت گردید و در بیرون غزنین منزل (بارانی) اردوگاه ساخت که خبر رسید یکی یک
و مغول که از سرداران چنگیزخان بودند (والیان) را مامور کرده اند از تنگ است مردم طلعه تسلیم شده سلطان
وزی موجه (والیان) گردید قریب بحمله از تن از مغولان را تشنه شمشیر گرده و باقی را گرفتار نمایند و با منزل بارانی
مراجعت کرد چون فرار این خود را بچنگیز رسانیدند از قوت و شجاعت و جمعیت سلطان جلال الدین سخن ها براندند و چنگیز
که تازه فراغت از کار با میان حاصل کرده بود و بکمیت آمدن غزنین از کار افتاده بود معدم و دو تن از سران سپاه
خود با سی هزار سوار جرار بطرف غزنین حرکت داد که انتها بر خاک استیلی ال غزنین آیند و سلطان از گرفتار سازند
چون این دو سردار با سی هزار تن سرباز چون آشام به بارانی رسیدند مرکه جنگ گرم و دو روز از بامداد تا شام جنگ
بین سلطان جلال الدین و مغولان برقرار بود روز سوم مغولان شکست خورده و بسیاری بقتل اسارت آورده
شده و باقی رو بفرار گذاردند در این وقت فرار این بچنگیزخان رسانیدند چون چنگیزخان از سی هزار
تن مرد شمشیرزن معدودی پیش و پس گشته جهان در چشمش تیره و تار یک گردید و بجنبش سپاه فرمان داد از این سوی
بین سیف الدین و ملک هرات بر سر اسبی که از مغولان غنیمت گرفته بودند منازعت شد و ملک هرات
از راه حقارت گردن تازیانه بر سر اسب سیف الدین زد و سلطان جلال الدین حرفی زد و تعارض نمود و همان
شب با سواران قفقازی و ترکمان راه کوه پانفرات پیش گرفت و این اخبار بگوش چنگیزخان رسید
و شاد خاطر بر شتاب آمدن شیفزود و سلطان جلال الدین چون حال را بدین منوال مشاهده کرد از غزنین
راه هندوستان پیش گرفت و چنگیزخان چون از راه کابل بغزنین رسید و از سلطان جلال الدین اثری ندید تعاقب
او روان شد و در کنار آب سند با و رسید و جنگی سخت بین جانبین واقع گردید چون سلطان در جلو رود خانه و قت
سپاه و شمن را دید ماند شیر خشمگین بغرید و تن و لاوران بجنگ در داد چنگیزخان سپاهیان را فرمان داد که با شمشیر جنگ
کنند و از تیر و سنان احتراس ننمایند بلکه سلطان را کمابیش اسارت گرفتار نمایند سلطان مردانه بجنگید و چون
سپاه مغول پیاپی میرسید نا چار زن و فرزندان او که با و شه بودند وداع کرده و خود را با اسب شناوری
که داشت با آب سند زد و مسافت رود خانه را فرو نورد و با نهایت سرعت و خروشان مغولان نیز
به تعاقب او اسبان را با آب زدند چنگیزخان آنان را منع کرد و همین قسم در کنار آب تماشای رفتن سلطان جلال الدین
را همی نمود تا سلطان بسلامتی از پهنای رود خانه گذشت و از آب فرود آمد و خلاف شمشیر را بزمین استوار کرد و جامه
از تن بیرون آورد و بجهت خشکانیدن و چیزها را بر راست گرفته بزمین نشست چنگیزخان فرزندان را گفتار چنان
مردی چنین بسپری شاید انگاه فسر یاد برآورد که ای سلطان جلال الدین برخیز تا قدوقامت تو را تماشا کنم سلطان

برای خاست گفت جنیشن که مقصود من این بود که حکم بر تو ثابت شد در آن وقت سلطان جلال الدین نشسته بود و میدید که مغولان تمامی اسباب او را تسوی آب خانات میبردند و اولاد و اقربا را از پیش میکشیدند و زنان او را اسیر میکنند ولی بجز صبر و سکوت چاره نداشت آنگاه چنگیز خان سپاه بسیار را بمرو فرستاد آنها عودت نمودند بعد از ین واقعه مسعود بن کامل که حکمرانی مین برقسه را بود مامور گرفتن ملکه گردید و در ملکه حاسن بن قتاده بجنگیدند و ملکه را متصرف شدند نیز ملک کامل پادشاه مصر متوسل برادرش ملک اشرف خلعت و الواحبت ملک عزیز حکمران حلب بود و ده سال بود نفرستاده همه این سال غیاث الدین برادر سلطان جلال الدین پسر سلطان محمد خوارزمشاه به بلاد عراق عجم استیلا یافت همه این سال یوسف المستنجد بن محمد حکمران افرنقیا گذشت و جون اولادی نداشت دولتی مرد پیش که عبد الواحد بن یوسف بود و را بامارت برداشتند و پس از نه ماه او را امانی نگذاشتند و پسر برادرش عبد الله بن یعقوب را السلطنت برداشته و العادل لقب دادند نیز در این سال که مقارن سال هزار و دویست و سه میلادی بود آدوگست پادشاه فرانسه درگذشت و لوئی هشتم بجایش نشست و نیز مدرسه دار الفقه در بغداد در این سال بنا شده نیز در این سال عبد الله بن احمد قدار اله قسی صاحب مغنی درگذشت

ذکر وقایع سنه ۶۱۸ و رفتن سلطان جلال الدین از هند و ستان بکرمان و ایران و مالوه سی مغولان از فتح ملتان و لشکر کشی مغولان بجرات دوبار و ویران نمودن آنشهر و قتل عام نمودنها

جون سلطان جلال الدین خوارزمشاه چنانکه نگارش رفت از آب کنگ بسلامت گذشت و چنگیز خان آبنگ عودت کرد (بلانوپان) که یکی از سرداران مغولی بود با سپاهی لایق فرماندهی از معبر آب گذشت و قلعه که متعلق به سلطان محمد خوارزمشاه بود فروگرفت پس از قتل و نهب و خرابی بجانب ملتان روانه شد و آنجا را محاصره نمود و همه روزه بر شدت و حدتش افزود و چون مردم ملتان بافشاری نمودند و محاربه جنگیدند و نزدیک بود ملتان مفتوح گردد که مواد گرمی پیدا کرد که مغولان بی آب شدند و بلانوپان مجبور شد از محاصره ملتان برخاست و روانه شد و بجنگیزخان پیوست و سلطان جلال الدین جون خود را از سوی آب از تعقیب مغولان آسوده ساخت و خاطر از دغدغه آنان برداخت و چند تن از اعوانش از آب گذشته بودند پیشنهاد آن نزدیکی بجمعی که محل عیش و نشاط داشتند تاختند و آنان را از هر چیز مجرد ساختند و سر و سامانی فراهم نمودند طرف خانبق دیگر که نزدیک جام هزارسب بود بغارت و آنان را نیز از هر خبری خبر پیدا نمود و این وقت سلطان جلال الدین مقدر جانصاحب ده هزار سوار گردید و اسباب و آلات او کامل شد و شمس الدین التمش حکمران دهلی با سپاه و سامان و تحف شایان داد و سلطان پس از توقف چندی در هند و ستان جون شنید برادرش سلطان غیاث الدین بحکومت برقرار شده راه کرمان و ایران پیش گرفت و جون بکرمان رسید براق حاجب حکمران کرمان که از خدمه خاصه درگاه بود او را استقبال نموده و برای شایان کرد و دختر خود را از او بسلطان داد و سلطان جلال الدین پس از چند روز استراحت و مسرت و عیش کردن راه شیراز گرفت و در نجا اتابک سعد بن زنگی حکمران فارس پسر خود سلغرشاه را با کیسار دختران دوشیزه خود بیرون فرستاد

ونهایت تکریم وتعظیم درباره او منظور آورد وسلطان جلال الدین دختر سعد بن زنگی را بحباله نکاح او آورد ووفا سر اکه سلطان غیاث الدین برادرش سال قبل از حیطه تصرف اتابک یکه قشتر انتزاع ساخته بود ومجدد اتابک داد واز شیراز بآهنگ اصفهان کرد واز اصفهان به (ری) شتافت وبرادر خود سلطان غیاث الدین را دریافت وغیاث الدین بامتعلقان برادر آمد واورا بتخت سلطنت برآورد وکمر طوعت ومتابعت او در میان بست وسلطان جلال الدین پس از مدتی سرگردانی وجهان گردی مجدد اامور کشور جهانبانی نشست اما چنگیزخان مصمم گردید که یکباره افغانستان وخراسان را نقاط یکه پای سلطان محمد خوارزمشاه بآنجا رسیده وآنرا دچار خرابی سازد پیش از قشون قولی خان بجانب طالقان فیشابور وبیهات حرکت کند وآنجا را ازنکنه وآبادی فارغ سازد وقولی خان با سپاهی فراوان بجانب فیشابور آمده وآنشهر او در وآنرا آبادی وآدم چیزی باقی نگذاشت بدرجه بشهرات بسته شد وچهارپا مردم همچنین طوس وسایر نقاط را از جای کنده وبطرف هیرات آمده وآنشهر را فروگرفت ایلچی روانه داشت حکمران هیرات ملک شمس الدین محمد جوابی که از قبل سلطان محمد خوارزمشاه بحکومت هیرات منصوب بود چون در عهود ومواثیق مغولان اعتمادی نداشت رسولرا اسیر آتش برداشت چون قولی خان از کشته شدن ایلچی باخبر گشت سپاهی کارزار شد وشهر را فروگرفت ملک شمس الدین که صد هزار تن سپاهی در شهر داشت آنها را بمدافعت نگماشت وشهر مانیز آتریب وتحریص بجنگ نمود که در مدت چند روزی چند هزار از مغولان وبرانیان رسپار دیار خواهیشان شدند که هزار وهفتصد تن از بزرگان مغولان کشته وبخون آغشته شدند در این میان ملک شمس الدین محمد نیز کشته گشت وبزرگان مدافعین دو دسته شدند دسته از سپاهیان وابتاع سلطان وملک گمشدند امان دادن ورمق ازبدن داریم می جنگیم واسر این راه می سپاریم فرقه کار نخواهد وبزرگان شهر بود مذاکره صلح نمودند که ما تسلیم شویم بشرط اینکه قولی خان بما امان دهد وصد کس آمده واز سر خود بر داشت که ایدوم من تو لیخان بسر خیگیز خانند که سر داری این قشون را میسپاریم اگر میخواهید امان یابید فرزندان وفرزندانشان بدست مغولان مفتدست امحابت بازدارید وروی بسوی اطاعت آرید وآنچه را امر بسالله سلطان جلال الدین میدهد بضعف آرا بچنگیزخان میرسید ومورد توجه ومکرمت گردید مردم هیرات از شنیدن این بیانات نرم شدند نخست امیر غیاث الدین مروزی رئیس نساجان با صد تن جامه زراف ومکمید دست بانه گران قیمت نزد تولیخان رفتند وشعاب او بزرگان واعیان شهر بروین شدند وداروغها گشاده وتولیخان حکمداد تا دوازده هزار کس از ابتاع سلطان محمد خوارزمشاه را سر از تن برداشتند. وتولیخان ملک ابوبکر را بحکومت برداشت ویک تن مغول که الکتای نام بود را ونگی هیرات نامزد وخود با غنایم وذخایر بسیاری که بدست آورده بود رسپار اطاعان گردید وفدمت چنگیزخان رسید

ذکر رجوع سلطان جلال الدین از هندوستان یاران وشادی مردمان وشایعات متفرقه وطغیان مردم هرات وکشته شدن حاکم وشحنه مغولان وقتل وغارت آنسامان

خلاصه نگارش یافت چون سلطان جلال الدین پسر سلطان محمد خوارزمشاه از هندوستان بایران آمد وبتخت سلطنت دوری برآمد ومدتی زمانی مهلت جاوس او سر تاسر ایران وافغانستان وترکستان را فروگرفت ومردم که از مغولان ولی پراز خون وکشتاری مانده بجهون داشتند در هر جا علم مخالفت مغولان برافراشته وحکام وشحنه گان

منزل را باقی گذاشته مردمان هرات بی‌رحمی کارزار کرده ملک ابوبکر حاکم داکتای داروغه و چندتن دیگر از
ارتباط جنگیزیان کشته و ملک مبارزالدین سبزه‌واری را بحکومت برداشته و او از غرور کوه و غرور آمده بود و داعیه فرمانروائی
هم الزمن غزنی را برعایت انتخاب نموده و حصار برون و جایهای خراب شده را تعمیر نمودند و بکلی متحد و متفق و مصمم
شدند که دفع مغولان و رفع شر ایشان از جان مضایقت نکنند چون خبر کشته شدن ملک ابوبکر و کتای بگوش جنگیزخان
رسید سیه سخت بگرد و بجمیع و تهیه خون زده خود را گفت باد استی که هراتیان کت خانه چه کردند و این فتنه از آن حاد
شده که آنار از زیر تیغ تیز و شمشیر خونریز باز داشتی و امان ترحم کرده و زنده گذاشتی آنگاه ایل جگه‌ای نوین را که یکی از سران
سفاک بی‌باک بود و با هشتاد هزار مرد شمشیرزن مامور جهاد کرده تاکید اوامر نمود که یک خشت آبادی و یک تن جنبنده
در هرات نباید باقی گذارد ایل جگه‌ای مانند سیلی خروشان پست و بلند را فرو گذارده و در ظاهر هرات خیمه برافراشت
و ماجراف و اکناف فرمان فرستاده و مدد خواست و مدت یکماه و بیست و شش روز در برون هرات مشغول اصلاح اسلحه و ساختن
و پرداختن آلات حنگ و نبرد بود و چهل روز دسته دسته مغولان رسیده ملحق بسپاه میشدند چون سپاه کامل و سلاح صیا
گشت ایل جگه‌ای فرمان داد که از جهت حرف صدای جنگ را گذارند مراتیان مردانه بحالت قیام کرده بدین منوال
شش ماه و نیف روز گذشت که همه روزه تنی چند از نظر فین خاصه مغولان کشته میشدند و ایل جگه‌ای از بسط طول مدت محاصرت
و تاخیر فتح چند روز مضایقت هم مغولان را بحملات پیاپی واداشت و سنگ اندازان و کلوله‌ریزان را که با آلات مناسبت
کار میکردند ساعی آسوده نمیگذاشت که دیگر خ هزارتن از مغولان مهاجم کشته میشدند و از کثرت کلوله اندازی و دیوارهای حصار
منکوب گردید و از کثرت نعشها که همه روزه در حصار مغولها میریختند روزی دیواری بقدر پنجاه ذرع افتاد که حصار صدر تن
تا تاریخ را کجا گذاشت با این همه مغولان ضعیف نشدند و قوت آمد و تا بنها میرسید و مردم شهر خسته و ناتوان ولی خونخوار
و ضعیف گشته و از تن بصلح و گشودن دروازه ها ندادند و مردانه کوشیده و حاضر فرو شهادت توشیدند و دفن عزیزان
بدست بیگانگان وحشی خونریز نیاورده و خاطر خسته نماند روح آنان پس از هفتصد سال که نگارنده این سطور این واقعه
حالیه می نویسد در بهشت شاد باد و بالجمله درین قطعه دیوار و اشخاص و خسته بسیار بدیدگرویده حاقت مغولان لی ایمان
داخل هرات شدند و از کشتن و ویران نمودن و سوزانیدن کاری کردند که قلم خجالت دارد آن واقعه هائله را بنگارد مدت
هفت روز مشغول کشتن و سوزانیدن و ویران نمودن بودند که یک ملیون و ششصد هزار کس که عبارت از شمار ملک
از مردم هرات کشته شدند آنگاه ایل جگه‌ای با معدود بسیار و غنائم بیشمار از هرات راه طالقان پیش گرفت و چون چند
منزل طی کرد هزار مرد شمشیرزن واپس فرستاد که اگر در هرات باز زنده مانده باشند که پنهان شده و از هرون رسیده باشند
نابود سازند و چون چند روزی گذشته بود و جنگی اشخاص که در سرداب‌ها و جاهای زیر زمینی پنهان شده بودند برون آمدند
هزارتن مغولی رسیده فرصت بصد هزارتن دیگر که پنهان بوده و آسکار شده بودند کشتند و دیاری در شهر هرات
باقی گذاشته و راه خود گرفته رفتند و از این واقعه هائله فقط شانزده تن زنده ماندند که در زیر زمینها پنهان شده بودند
ماندند که از آنجمله حبیب چغتائی مولانا شرف‌الدین و پانزده تن دیگر بودند و پس از چند روز بیست و چهارتن دیگر از اطراف
هرات آمده بدین شانزده نفر ملحق شدند صاحب روضة الصفا گوید مدت پانزده سال در هرات بغیر از این شانزده تن دیگری نبود

واین چهل نفر در کنبد ملک غیاث الدین غوری کز اتفاقات غریبه آن بقعه از آسیب مغولان سالم مانده بود نگاهی میکردند هم در این سال مغولان دسته دسته بطرف قندهار و گرجستان رفتند و چنانکه گروه بسی خانمانها برانداختند فرستاد ملک اشرف خطاط را با برادر خود ملک مظفر شهاب الدین غازی مشرف ساخته و میافارقین را باو واگذاشت

ذکر وقایع سنه ۶۲۲ و وفات الناصر لدین الله و بخلافت نشستن الظاهر بامر الله و لشکر کشی مغولان بغزنین و خرابی و خشت قتل آنسرزمین

در این سال الناصر لدین الله ابو العباس احمد بن المستضی بنور الله پس از چهل و شش سال خلافت بجایش او پسر محمد بن الناصر لدین الله بخلافت نشست و ملقب بالظاهر بامر الله گردید و بجایش مشرف شد و صعود بمنبر کرده آغاز خطبه نمود و در آن بآل کبیره و فواطم منبعه صدور فرمود و بخلاف پدرش ابواب مکرمت و معدلت بروی خلق بگشود و گویند شاه ارمن الله و کرامت صورت و نهایت سیرت و قباحت صفات و فضایح اعمال در سلسله خلفای ثانی نداشت و واسطه عداوتی که بین او و سلطان محمد خوارزمشاه تولید گردید بود او مغولها را بایران و افغانستان هدایت نمود و در سوق مخصوص نزد چنگیزخان فرستاد که عاقبت نتیجه این خیانت و خباثت دامن گیر اعقابش شد که سپاه پراکنده مغول جمعیت آباد را دوده خانمان بغزم خراب کردن غزنین دارالملک غزنویان مصمم گردیده چون مدتیست که سلطان جلال الدین خوارزمشاه در قید حیات و در فکر استرداد تخت و تاج است و شاید بمناسبت اینکه غزنین پایتخت زمان پدرش معتمد حکومت نشینی او بوده بدینجا شتابد و کاه سلطنت را دیده فرمانداد تا اوکتای با سپاهی فراوان مانند سیلی خروشان بطرف غزنین سرازیر شده مردم بیچاره غزنین که از خرابی و بربادی سایر نقاط افغانستان مطلع بودند و میدانستند که مغولان نه بطلب دستمزد خواه بجنگ و مخاصمت برجاست یابند جنبیده ایرانده ای که از ده بایم متفق شدند و اسباب و آلات حرب و دفاع حاضر نمودند چون اوکتای با لشکر غزنین رسید آغاز جنگ نمود غزنویان مردانه بجنگ در آمدند و بسا از مغول بخاک و خون در کشیدند و مغولان چون مردانه میرسید خاصیت مردم غزنین دانستند و مغولان بشهر ریخته و هر که را دیدند از مردان و زنان خونش بریخته گویند بعضی از این شهر کشتار نمودند که جشت رویم ریخته شده بود و راه عبور بسته گردیده هر جا که بنائی و عمارتی با فیشه خشتی از آن باقی نمانده مساجد و مدارس چندین بار بعضی ریشه کنده و این برانداخته و ویران ساخته و آتش در اکثر آنها زده اند خشت که بعد با کسی که سابق باین شهر آمده بود اگر دانسته میشد منبع است محل مساجد و مدارس کجاست با بنکوه و خشت گری و خونخواری این شهر آباد را خراب و سکنه مقتوله آنرا از زدم شمشیر آبدار سیراب کرده و اوکتای با مالی فراوان و غنایمی از حد احصا بیرون از غزنین ویران راه طالقان پیش گرفت و چنین مظالم جانکاه را با غنایم و غارتگری به درپیش چنگیزخان رسانید و چنگیزخون ریز بواسطه انقلاب و آشفتگی که از مردم تنگلت و طالقان بعرصه ظهور رسیده بود مصمم عودت گردید و پس از مشورت با سران سپاه و بزرگان درگاه حرکت نمود و چندین هزار اسب و استر و بار کش در آن زمستان و اموالیکه در آن ولایت در آورده بود کشیده راه قره قرام در پیش گرفت و خارج از افغانستان شد هم در این سال وفات و شوکت ساقان

جلال الدین خوارزمشاه رو بفیروزی گذارد و سپاهی فراوان جستجوی او بایران او اصفت کردند که تمامت ایران و مقتضی تصرف او در آمد چنانچه تمام آذربایجان که در حیطه تصرف بنی دلز بود و تصرفش در آمد و دست بنی دلز از آذربایجان مقتضی کردید و هم دران سال ملک افضل حکمران سمساط هم خاوند بیت سالکی درگذشت

ذکر وقایع سنه ۶۲۳ و وفات الظاهر بامرالله و خلافت المستنصر بالله خلیفه عباسی در بغداد

در این سال الظاهر بامرالله ابو نصر محمد بن الناصر لدین الله پس از ماه و چهار روز خلافت بعمر چهار و دو سالکی درگذشت و الظاهر هشتمین بر سریر خلافت نشست منکت نقابیکه طرف غروب دکان مانکنه معلوم است چه بصره خواهد بود بسیار عادل و نیک فطرت بود و چون درگذشت مردم او جز منصور بن الظاهر بخلافت بر نداشتند و رایت مبایعت و متابعت او بر افراشته و او ملقب بالمستنصر بالله فرزند و مستنصر متصف بصفات حمیده بود و بقاع خیریه بسیار عمارت نمود و وزیر او مؤید الدین ابو طالب محمد العلقمی بود که در کیاست و درایت بی نظیر بود و هم دران سال سلطان جلال الدین خوارزمشاه با سپاهی کشنده خواه از آذربایجان بگرجستان رفت و شهر تفلیس را بتصرف خود در آورد و از آنجا بخلاط رفت و با جسام الدین علی الوصلی صاحب که نایب ملک اشرف بود بجنگید و سه ماه و کثرت برف و باران جنگ را خاتمه داد و بوقت دیگر گذارد و هم دران سال علاء الدین کیقباد حکمران اسیای صغیر بجنگ ملک مسعود ابن قلج حکمران آمد شتافت و ملک مسعود در جنگ سر بر تافت و حصن منصور بتصرف علاء الدین آمد و هم دران سال که مطابق سنه ۶۲۳ و در صدد و بیست و شش میلادی بود لوئی هشتم درگذشت و لوئی نهم در مملکت فرانسه بجایش نشست

ذکر وقایع سنه ۶۲۴ و وفات چنگیز خان مغولی

در این سال چنگیز خونریز پس از بیست و پنج سال خونریزی و آتش فتنه و فساد انگیزی بعمر هفتاد و پنج سالکی در ترکستان درگذشت چنانچه بخارا رش رفت در سال ایصنده چهل و نه در بنا آمد و در سال ایصنده نود و نه بخت خانی و کشورستانی او تمام گشت و در ششصد و شانزده بجرکت آمد و خراسان و افغانستان را فرو گرفت و در این سال ششصد و بیست و چهار بالکه بنا نام زشت درگذشت مغولستیکه بدست و حکم آن سفاک بی باک گشته شد از طیو نهایش بود و شمایل دنیا بیکه مادران خونخوار شیر را با خاک زمین یکسان شد از عیار با بالست چهار شهر مشهور آنزمان که عبارت از مرو و بخارا و بلخ و هرات بود و سر زشت و رونق با آسمان می سود از دست ستمکاری و خونخواری آنخونخوار و وحشی و ایران بتمام سکنه اش کشته و ویران شد و تا دامن قیامت بر کرامد و روح آتش دوان آن ظالم کیفیت نمیاید و دشنام و شتیمه بر ایش میفرستند از جمله در این سال ممالک وسیعه چنگیز بمیان چهار پسرش قسمت کرده و او کتای قاآن اکرچه در قسمت با آن سه تن مساوی بود و ولی در ریاست را بنها برتری و سروری داشت و رایت شاهنشاهی بر افراشت هم در این سال حسام الدین علی نایب ملک اشرف با سپاهی کران بطرف آذربایجان رفت و کرفتن خوی و سلماس و نخجوان موفق شد و این بلاد از متصرفات سلطان جلال الدین خوارزمشاه بود و هم در این سال ملک معظم عیسی بن عادل حکمران دمشق و سایر پس از نه سال و چند ماه حکمرانی و چهل و نه سال زندکانی درگذشت و بجایش ملک ناصر صلاح الدین بحکومت

دمشق نشست و عزالدین ایبک معظمی صاحب اصرخد که مملوک مدرسش بود بحمام کار بدست گرفت هم دراین سال العادل عبدالله بن یعقوب المنصور بن یوسف حکمران غرب از سلطنت خلع و پس از خلع خفه شد و پس از او یحیی بن محمد بن ناصر بن یعقوب بجای او رفت ارشد

ذکر وقایع سنه ۶۱۸ و لشکرکشی سلطان جلال الدین خوارزمشاهی بآذربایجان و قفقازیه و گرجستان

دراین سال سلطان جلال الدین خوارزمشاهی آهنگ تبریز نمود حکمران تبریز ایلدگز یا ایلدگز اوزبک پسر جهان پهلوان محمد چون او خود تاب مقاومت ندید تبریز را بلکه دختر طغرل سلجوقی که زوجه اش بود سپرد و او فرار پیش گرفت و سلطان جلال الدین به تبریز استیلا یافت و بلکه روزی از ایام قصر حشمش سلطان جلال الدین افتاد و دل بدو داد و اظهار داشت که من مطلقه و بر این دعوی عزالدین قزوینی گرفتن قضاوت تبریز فتوی داد و سلطان جلال الدین ما بلکه هم بستر گردید و چون این خبر بگوش ایلدگز اوزبک رسید غضه مرگ شد آنگاه سلطان جلال الدین با سی هزار مرد و شمشیرزن از آذربایجان آهنگ گرجستان نمود و در آنجا جنگها کرد و شهرها و ایوانی که از گرجستان بود گرفتار شده و گرجستان بتصرف سلطان جلال الدین آمد و عودت به تبریز نمود و از گرجیان سرکشان رد اشته و ولایت مخالفت برافراشته و با سلطان جلال الدین بسوی گرجستان شتافت و جنگی سخت نمود و غنایم بسیار بدست آورد و از گرجستان آهنگ غلاط کرد و آنشهر را محاصرت نمود و چون از آن شهر دست یافت بجمینه رحم نمود و کسی نخشایش نکرد و جمعه را در مسجد آن شهر با نگاه و خطبه خواجه علی موسوم بحسام الدین موصلی هم بستر گردید و چون خبر فتوحات سلطان جلال الدین در مصر و شام منتشر شد ملک معظم شام و عنک با او متحد شده همدراین سال ملک کامل پادشاه مصر و غزه که در سرحد مصر و فلسطین است آمد و ملک اشرف بن عادل نیز برادر بود که در خصوص جنگ و صلح با سلطان الدین مشورت نمایند هم دراین سال سپاه مغول باز بحرکت آمده و بلاد یکه بتصرف سلطان جلال الدین بود و برابر شده و نواب او را مکشته و بین سلطان جلال الدین و برادرش سلطان غیاث الدین غبار نفار را بالا گرفت و غیاث الدین سپاه بقلاع اسپیدار جمیله برد

ذکر وقایع سنه ۶۱۹ و مناقشت و منازعت مستمری بین آل ایوب و واگذار شدن بیت المقدس و غیره از جانب ملک کامل پادشاه مصر بفرد ریک امپراطور آلمان

دراین سال نیز منازعت بین حکمران آل ایوب که در دمشق و حلب و حماة و حلاط و ملطیه و دیار مصر حکومت داشته قائم بود چنانچه در سنوات قبل نیز این مناقشت و منازعت بین آنان جریان داشت که گاهی یکی غالب و دیگری مغلوب و دمی یکی مطیع و دیگری مطاع بود و شهرهای جور را بهم واگذار نموده و ولایت طغیان برمی افراشته که چندان ذکران قابل استفادت خوانندگان و روندگان و آیندگان نیست و نگارنده از این سطور مناسبت رعایت تاریخ حکمرانان مصر که مخصوص صاحبه سالنامه منظور آورده و نام سایر حکمرانان را با وقایع هم عمده سالشان میبرم و اگر مطلب مهمی نباشد نمینگارم از جمله دراین سال ملک مسعود بن ملک کامل پادشاه یمن که تشریف داشت و معروف بقسیس بود پس از چهارده سال حکمرانی و بیست و شش سال زندگانی رایت آخرت برافراشت هم دراین سال ملک کامل پادشاه مصر که چندی بود بشام آمده بود بمصر مراجعت کرد و دراین وقت فردریک دوم امپراطور آلمان با ملک کامل

ذکر وقایع عشر و رحلت جانشینان چنگیزخان در حکمرانی بلاد و امصار و اتفاق ملک شام و ملک آسیای صغیر در حیات سلطان جلال الدین و سکنت سلطان جلال

و این سال خبتای خان فرزند دوم چنگیزخان که حکمران ترکستان و خوارزم و ماوراء النهر و قاشغر و ختن و بلاساغون و بلاساغر و ختن و افغانستان بود از جانب خود مامورین و قوائی چند جهت این بلاد تعیین کرده و این شهرها از جانب چنگیزخان قبل از آن تفویض و تعیین و اگذار شده بود چنین مقال آنکه سلطان محمد خوارزمشاه ممالک خود را بین چهار فرزندش بدین نحو قسمت کرده بود چنانچه حکومت غزنین و کابل و بامیان و غور و بست و تکاباد و زمین داور و نواحی سند را سلطان جلال الدین پسر ارشدش واگذار کرده بود و حکومتی خوارزم و خراسان و مازندران را به پسر دیگرش قطب الدین اتراغ شاه عنایت فرموده بود و فرمانفرمائی کرمان و بلوچستان و کیش و مکران را به پسر دیگرش سلطان غیاث الدین تیرشاه واگذار کرده بود و حکومت عراق عجم که ری و قم و کاشان و اصفهان و غیره بود به فرزند دیگرش رکن الدین غورشاه بحساب داده بود و چون بساط سلطنت و حکمرانی سلطان محمد خوارزمشاهی را انگزائی فرزندانش و ابن بابا که هر یک مانند ملوک و سلاطین در زمان مدیدی حکومت میکردند و چنگیزخان در هر چیره شود و آن همه قضایا و قبایح تاریخی حای در ستر خاک گزید چهار تن از فرزندان و فرزندانش باین ممالک و سیعه حکمران شدند و آنان را ترکه فرزندی بود و جوئی بزرگ چنگیز بود که در زمان حیات چنگیز آمد شد چنگیز فرزندانش با او انجامی او قام مقام و دو ممالک و بلاد حق شراکت داد و با جمله این چهار تن با او جنای که نگذاران افغانستان شد و اوکتای و تولی با او اند و او کتای از همه کبیر تر و بهمه زرگتری داشت و در جود و سخا مشهور است و اوکتای قاآن زمانی که یکه از نصب شیخ پرستش بحسیم عالم بشریت رسیده و والسیام نمود و شهر بایکه مدیر شش چنگیزخان خراب نمود آباد ساخت و بمقتضیت بر قدر چنگیز خوبرو و صفات و شیمه رذیله گوی سبقت از سلسله و هوش ربوده بود و اوکتای قاآن در صفات حمیده و خصائل پسندیده گوی نیک نامی از نام او آن جهان ربوده بود همه اوکتای را بسمت سلطنت و کشورستانی نیابت جنگیزخان بنشست و سایر پسران چنگیزخان و برادران چنگیزخان مطاوعت و متابعت او کرده و او و برادران و برادرزادگان و اعمام را بالجمله چنگیز دستور العمل داده بود و امر فرمائی او را عباد برداشت و مشورت حکمرانی آنان را نگاشت و خیانت افغانستان و خوارزم را بقراریکه در فوق اشارت شد مشاهده نخجوانی گشت بلاد ایران بصیب تولی گردید و تولی در سال بعد که ششصد و هشت سال باشد درگذشت و از او دو پسر ماند یکی منگوقاآن پسر تولی خان بمسند سلطنت مغولان نشست و منگوقاآن برادر خود هلاکو خان را با ایران و بغداد فرستاد که آمده همه جا را مسخر نمود که بر دو سنوات نگاشته خواهد شد و در اینجا بمختصل نگارش کرده یکه از مساوی حالات آنان معلوم کرده و هم در این سال ملک اشرف ابوالمفاخر ابن الکبیر عادل بن الکبیر و حکمران اسحاقی صغیر متفقا بجنگ سلطان جلال الدین خوارزمشاهی در آمده و سپاه او را درهم شکسته و کثرت برف و سرما نیز مساعد مخالفین او گردیده و سلطان جلال الدین بسیار ضعیف و افسرده شد و پس از شکست قوت و سطوتش

روبانجلی ملاگذارده و شبستر بزرگان درگاه و سران سپاه از اردوی برتافشده و هریک بانده جمعیت خود بسوئی شتافته نیز دراین سال مجاهدین صلیبیون چون از کار فلسطین و بیت المقدس خیالشان بکام رفت فراغت حاصل نموده راه حماه پیمودند چون ملک منصور محمود بن ملک منصور حکمران حماه خبر یافت با مستعبلانشان شتافت وجنگی سخت واقع گردید و صلیبیون سکشت فاحشی خورده راه انهزام گرفتند و بسا غنایم آنان نصیب ملک منظفر گردید همدراین سال شیخ فریدالدین عطار نیشابوری از مفاخر قرن ششم و هشتم بوده و بسا منظومات سودمند او است درگذشت و یک از تالیفات آن عارف کامل کتاب تذکرة الاولیای اوست که در سنه ۱۳۱۸ هزار و سیصد و بیست و دو هجری در شهر لیدن از بلاد هولند بسعی و اهتمام (رینولد الن نیکلسون) مدرس زبان فارسی دار الفنون کمبریج انگلستان بطبع رسیده همدراین سال ابو یعقوب سکاکی که در علوم سیمیا و طلسمات وغیره ماهر و صاحب تالیف مفتاح است درگذشت و او در خدمت اختیای کلنامش در فوق برده شد شد بسیار محترم و مکرم نیز بست و بجهت اختیای و سایر خانان مغول انواع علوم و فنون و غرایب و عجایب میزود عاقبت اختیای از او خایف شد و او را محبوس داشت تا دراین سال بانایات حیات بطرف اخر شتافت

ذکر وقایع سنه ۶۲۸ و وفات سلطان جلال الدین خوارزمشاهی و انقراض خوارزمشاهیان

دراین سال سلطان جلال الدین خوارزمشاهی پس از یازده سال حکمرانی که پس از مدرش سلطان محمد خوارزمشاه دست و پانی میزد و از سلطنت اسمی داشت درگذشت چنانچه کابش اغلب ابتدا مغلوبان و خایف و گریزپا بود و عاقبت هم از دست آنان جان باخت از فحوای اقوال مورخین و آثار حرکات او چنین مستفاد میگردد که او فقره یکه در میدان جلادت و شجاعت دارای قوت بوده در ایران کتابت و براعت دارای دماغ و مشعر بوده است بالجمله سلطان جلال الدین دراین سال چون از خایف بامردم شام و حلب و حدود بازگشت خبر رسید که مغولان بسرکردگی (جرماغون) مغولی راه آذربایجان پیش گرفته اند چون آن اوقات حلب اشاعات بی اساس بود و گاهی مردمان خبر رسیدن حادثه مهمی واقع میگردید سلطان بنا احتیاط یک تن از معتمدین را بجناح استعجال باذربایجان فرستاد و کیفیت خبر آورد التمس بازگشت و خبر اطمینان بخشی رسانید که مغولان باذربایجان نیامده اند سلطان جلال الدین شاد خاطر گردیده و بساط امنیاط گسترده و باده ارغوانی و ساز و نواز با کلرخان سیمبازار حاضر مجلس ساخت طرفین گاب بعرض رسانیدند چون در وجود شریف نقاهت بوده باده از شرب سراب و مباشرت شاهدان چهره آفتاب پرهیز نمایند سلطان این نصایح سودمند را بگوش بی اعتنائی شنید و بشرب مدام و دیدار سیمین بران گل اندام اشتغال کرد و قولی نگذشت که صف خالب گردید که در بین این حال خبر رسید که سپاه مغول تا نزدیک شده و او خان که از خواص سلطان بود شتافته و سلطان را از رسیدن سپاه دشمن آگاه ساخت سلطان از حال مستی بدر آمد کاری نیامد فقط از آب سرد خود را بشیار ساخت و از خیمه و خرگاه بیرون تاخت و مغولان رسیده و تمام اجناس او را غارت نموده و از پی او به تعاقب او برانده و سلطان جلال الدین با حال خسته و دل شکسته همه آسان با بن سو و آن سو تاب داده

ناگهان سنانی رسید و ضعف و ناتوانی از اسب یک تنه پیاده کرد و دید و هر قدر باین طرف و آن طرف چشم افکند کسیرا ندید ناچار سر بر خاک نهاد و کرد و بخواب رفت و چون بیدار شد دید که مگسی بر روی او نشسته است و چون او را در خواب دید البته شاید و اسب کرد نهایت اطلس اسب و عمامه او برگشت و از چوب دستی اعضای آسیاب شاه دیجاه را درهم شکست و جامه های او را بیرون آورد و بر یک اسب او بست و روانه گشت همین سال ابو الحسن یحیی بن عبد المعطی بن عبد النور الزواوی النحوی که از مشاهیر ائمه نحو و لغت و صرف بود و الفیه ابن معطی مشهور است وفات یافت

ذکر وقایع سنه ۶۳۱ و منازعت ملوک آل ایوب و گرفتار شدن قلیچ ارسلان بدست ملک کامل پادشاه مصر

در این سال منازعت بین ملوک مصر و دمشق و سوریه و شامات و حماه و حلب قائم بود چنانچه سال بعد بهم نزاع استدامت داشت و هیچیک دیگری را آسوده نمیگذاشت چنانچه ملک منصور محمود صاحب حماه شهابرین از تصرف برادر خود قلیچ ارسلان منتزه ساخت و این کار بامر ملک کامل پادشاه مصر شد و قلیچ ارسلان مصر شتافت که کار باصلاح آرد ملک کامل فرمود تا او را محبوس ساختند و در حبس بود تا در سال ششصد و سی و پنج قبل از وفات ملک کامل پادشاه مصر بچند روز در گذشت بهم در این اوقات مظفر الدین کوکبوری بن زین الدین علی لک حاکم اربل در گذشت و چون وارثی نداشت اربل مستنصر خلیفه عباسی رسید بهم در این سال ششصد و سی عز الدین علی بن محمد بن محمد بن عبد الکریم بن عبد الواحد شیبانی معروف بابن اثیر جزری مؤلف کتاب تاریخ کامل التواریخ که از اول مبعوث آدم تا سال ششصد و بیست و شش هجری تالیف نموده در گذشت و این اثیر در چهارم جمادی الاولی سال ششصد و پنج در جزیره ابن عمر متولد شد و جزیره ابن عمر معلق بعبد العزیز بن عمر و از مردم بالقیه از توابع موصل بوده و در شعبان این سال ابن اثیر در شهر موصل در گذشت و تاریخ کامل ابن اثیر یک از مصادر این کتاب تاریخ اوهان التواریخ است که کار نامه قبل از مبعوث و ما قبل التواریخ شروع کرده و این جلد دوم را منحصر و صاحب زمان بعثت پیغمبر اکرم سال بسال نگاشته و تا ببرادر گهید و شصت هجری این مجلد را بپایان خدا بپایان سال بسال خواهم برد

ذکر وقایع سنه ۶۳۲ حنبک ملک کامل آل ایوب با کیقباد بن کیخسرو و انهزام آل ایوب

در این سال ملک کامل پادشاه مصر بعزیمت سپاه و تخریب بنه و خرگاه فرمان داد و تمام ملوک آل ایوب را فرمان فرستاد تا حاضر گشته و مستعد بجنگ کیقباد بن کیخسرو پادشاه آسیای صغیر در حرکت آمدند پس از مقابلت و ملاقات سپاه آل ایوب شکست خورده و ملک کامل مصر و دست خود بهم در این سال شهاب الدین طغرل نائب حلب در گذشت و مدرسه مستنصریه بغداد با تمام رسید و سیف الدین علی بن ابی علی بن محمد بن سالم الثعلبی الآمدی وفات یافت نیز شیخ بهاء الدین پدر مولوی جلال الدین محمد حلوی رومی لحنی صاحب کتاب مثنوی در این سال در گذشت و شرح شیخ بهاء الدین با شرح حال حلوی رومی صاحب مثنوی با اشعار آبدار او در جلد چهارم این همایون کتاب مندرج خواهد شد

ذکر وقایع سنه ۶۳۳ توجه مغولان بطرف ختا و ختن بین ملک مصر و ملک

آسیای صغیر و مامور کردن اوکتای قاآن سرکردها بقتح بلاد روس و چرکس و بلغار و سایر جاها

در این سنوات توجه مغولان بطرف ختا و ماوراء النهر و بلغارستان و انسامان بود که پس از تنظیم انولایات متوجه باین طرف کردند و تیر کیقباد بن کیخسرو پادشاه آسیای صغیر بانتقام خلاف آل ایوب سپاهی بکران دریاکنار مستصرفات ملک کامل پادشاه مصر برد گشید و این دو شهر را مستصرف شد و چون پادشاه مصر خبر یافت عساکر مصر را بدین سوی روانه داشت و بجنگ مختصری از آن دو شهر را مستصرف گردید و سپاه کیقباد را هم شکست هم در آن سنوات ملک زاهد بن داود بن سلطان صلاح الدین صاحب بیرة گذشت و ملک عزیز محمد حکمران حلب را در ده او بیرة را مستصرف شد نیز قاضی بهاء الدین بن شداد قاضی عساکر صلاح الدین و شرف الدین محمد بن انصر بن عنین انصاری شاعر و قاسم بن عمر بن علی الحریری المصری معروف بابن فارض صاحب دیوان اشعار که از مشاهیر شعرا بوده درگذشته هم در آن سال بازی که ولیعهد آلمان بود بدست پدرش بشورید و او را مجبور بترک کرسی کرد هم در این سال ششصد و سی و سه تتار قاآن مغولی چون از تسخیر و تنظیم ممالک ختا فراغت حاصل کرد و بپای تخت خویش قراقوم بازگشت باز آهنگ کشور ستانی نمود و باتو پسر توچی خان دیگر پسر خود و منکو پسر تولیخان را بجهت تسخیر بلاد قفجاق و کرکستان و بلاد ماوراء النهر و سایر نقاط آباد بشتابند و هر بقعه و مکانی را بیابند بحیطه تصرف آرند و این سه سرکرده در مدت هفت سال باین بلاد تاخته شده و جابر ایلی دست رس نگذاشته و بغارت هم قناعت نموده بلاد را بکلی واگذاشته و خود بساختن عمارات رفیع و برافراختن بناهای منیع پرداخت و قراقوم پای تخت را از هر گونه قصور عالیه و کاخهای شاهانه بی نیاز ساخت افسوس بناهایکه از مال حلال و عدالت و رعیت پروری ساخته شده و دوامی کرده انگونه بناها که از خون ضعیفان و مظلومان بوده معلوم است که شاید در عصر و نسل خود بپایان رسیده

ذکر وقایع سنه ۶۳۳ و رسیدن منکو خان بسلاد روسیه و قتل و نهب و خراب کردن آنجا و عودشان بولگا

در این سال چنانچه در سال گذشته نگارش رفت منکو خان پسر تولیخان با ششصد هزار سوار جرار بخاک روسیه تاخته و دمادم شهرها و قصبه ها و آبادیها را مسخر ساخته و نابعادت دیرینه بعبور جاهای بنا و عمارات آن مبادرت رسانیده هر شهر ها و ویران نمودند و چه اشخاص را که آنشهر مسکو رسیدند آنشهر را فروگرفته آتش در انداخته و هر عمارت و بنا به و قصر و کلیسا که دیده با خاک زمین یکسان ساخته و هر چه بافته عینیت نموده پس از خرابی و کشتار عودت کرده در ساحل رود خانه ولگا اردو گاه زده نیز در این سال ملک عزیز محمد بن ملک ظاهر غازی بن سلطان صلاح الدین حکمران حلب پس از بیست و سه سال مدیریت درگذشت و عرش ملک ناصر یوسف پسر بسن بیست سالگی بجایش نشست و شمس الدین لؤلؤ امینی به نیابت او برقرار گشت و عز الدین عمر بن محیی و جمال الدوله اقبال الخاتونی سایر امورات را بدست گرفته و کلیه امورات بقبضه اختیار درآورده ضیفه خاتون مادر ملک عزیز که دختر ملک عادل پادشاه مصر باشد میسیود و نیز در این سال علاء الدین کیقباد

ابن کیخسرو پادشاه آسیای صغیر درگذشت و بجایش غیاث الدین کیخسرو نشست نیز سپاهیانیکه نزد سلطان جلال الدین
خوارزمشاهی در این صفحات شامات و سوریه بودند پس از وفات او زیر فرمان علاء الدین کیقباد آمدند و پس از
وفات او نزد ملک ایوب صالح آمدند هم در این سال شهر قرطبه در اسپانیا که پانصد و چهل سال دست مسلمانان بود و آبادترین
شهرهای اسپانیا محسوب میشد و جمعیتش سیصد هزار نفس بود بدست افرد ریک سوم پادشاه کستیل درآمد و کستیل
خود یک از شهرهای اسپانیاست هم در این سنوات ابو حفص شهاب الدین عمر بن محمد السهروردی و ابو عبدالله محمد
بن سعد بن یحیی الواسطی المورخ و ابو البرکات مبارک بن احمد المستوفی صاحب تاریخ درگذشتند هم چنین حافظ ابو الخطاب
عمر بن حسن بن علی در مصر وفات کرد و او را تالیفات کثیره است

ذکر وقایع سنه ۶۳۸ و وفات ملک کامل پادشاه مصر و نشستن ملک عادل ثانی بجای او

در این سال ملک کامل بن العادل پادشاه مصر پس از بیست سال حکمرانی و شصت سال زندگانی در شام وفات
یافت و سبب مسافرت او بشام این شد که ملک اشرف مظفر الدین موسی بن ملک عادل ابوبکر بن ایوب
حکمران دمشق در محرم این سال درگذشت و برادرش ملک صالح اسماعیل بموجب وصیت ملک اشرف بجایش
نشست و ملک کامل حکومت ملک صالح را امضا نکرد و با عساکر مصری بطرف دمشق راند و آن شهر را فرو گرفت
و مظفرانه داخل گردید در این بین حالش دگرگون گردید و رایت سفر آخرت برداشت چون خبر وفات ملک کامل در
مصر رسید مصریان ملول گردیدند و آغاز نوحه و زاری نمودند زیرا ملک کامل به بیشتر صفات ممدوحه متصف بود پس
از مراسم عزاداری و سوگواری فرزندش ابوبکر سیف الدین که ملقب بملک العادل الثانی بود بحکومت برداشتند
و بمبایعت و متابعت او گردن گذاشتند و او هنگام حرکت پدرش بشام به نیابت در مصر برقرار شده
شده بود آنگاه ملک جواد یونس بن مودود بن ملک عادل داماد ملک اشرف از جانب ملک العادل الثانی
مأموریت دمشق یافت هم در این سال چند تن از بنات آل ایوب بمزاوجت بنی ایوب محض استحکام روابط
یکجهتی درآمد و باین مواصلات دایم منازعات برقرار بود هم در این سال که مقارن با هزار و دو صد و سی و
هفت میلادی بود پادشاه فرانسه تاج خاری که یهودیها زمان بدار زدن حضرت عیسی بر سرش گذارده بودند و
دست بدست گشته و نزد امپراطورهای قسطنطنیه مانده بود بقیمتی گزاف ابتیاع نمود و در پاریس کلیسای مخصوص
بجهت این تاج بساخت و آن تاج را در آن معبد گذاشت که بدین وسیله نزد خدا و عیسی مقرب گردد هم در
این سال حسام الدوله اردشیر خواهرزاده شمس الملوک در آمل مازندران خروج کرد و حکومت باوندیها را تشکیل داد

حکمرانان باوندی مازندران هشت نفر بوده که مدت یکصد و پانزده سال در مازندران حکمرانی کرده‌اند

ذکر وقایع سنه ۶۳۹ و فرمان دادن اوکتای قاآن مغولی به تعمیر کردن هرات

در این سال اوکتای قاآن مغولی هرات که ویران بود تعمیر یافت مبین مقال آنکه اوکتای قاآن که بخلاف
پدرش چنگیزخان با جنب صفات عالیه متصف بود بر سر آن شد که هر شهری را که پدرش چنگیزخان ویران ساخته
آباد سازد نزدیکان درگاه و بزرگان پیشگاه بعرض او رسانیدند که خرابترین شهرهای خراسان و افغانستان

شهر هرات که چندین بار مغولان بآن یورش برده و غارت فرمان چنگیز این خطه‌ای نوین ما موجز خراب کردن هرات شده و انگشه و مردم و مشرانا بود ساخت اوکتای قاآن فرمود مقدمه بار بیشمر هرات تعمیر نماید پس امیر غیاث الدین رئیس جامه بافان هرات را که نوابخان او را بخراسان فرستاده بود و شرح حال او در ذیل سال ششصد و بیست و یک نگارش رفت اوکتای قاآن مامور ساخت که با پنجاه تن از اسرای هرات روانه هرات کرده و قرنیق نامی که از امرای مغول بود نزد اوکتای قاآن برادرزاده گی هرات برداشت و مبالغی بجهت تعمیر هرات بتحقیق نزد آنگاه امیر غیاث الدین مذکور رئیس جامه بافان هرات از مغولستان با اعوان خود بطرف هرات حرکت کرده و مقر گردیده بعد با بارخانه منسوجات ساطنتی را مدت سال او باقیه و بفرستاده و چون بهرات رسید حسب الامر سابقتن در پرداختن عمارات و کشت و زراعات مشغول شده و چون آوازه فرمان قاآن باطراف افغانستان و خراسان و ترکستان انتشار یافت کسانیکه از خطه چنگیز توانسته بودند فرار کنند و آواره شده بودند باخاطر شاد بوطن مغربیشان هرات برگشته و مستقر هرات دوباره گردیدند و بآبادی گذاردند و همدر این سال ملک صلاح ایوب سنجار و رقه و خابور را ملک داد و یوسف حکمران دمشق بداود و حمص و دمشق را باو کمک فرمود

ذکر وقایع سنه ۶۳۷ و خلع ملک العادل الثانی از پادشاهی مصر و نشستن ملک صالح ایوب بجای او

در این سال ملک العادل الثانی ابوبکر بن ملک الکامل پادشاه مصر پس از دو سال حکمرانی مخلوع گردید و قبیله و قال آنکه ملک ناصر داود و ملک صلاح ایوب متفق گردیده مذکر آمده و مصر را از ملک صالح منتزع نمایند و ممالک مصر ملک صلاح ایوب را باشد و بلاد شرقیه و دمشق ملک ناصر را باشد لکاه با سپاه خویش آهنگ مصر کردند چون این خبر بمسامع سید ملک عادل ثانی رسید بتعبیه سپاه و تجهیز نبه و خرگاه پرداخت و یکی سریع از نزدم خود ملک صلاح اسماعیل حکمران دمشق روانه ساخت و او را امر داد خویش بخواست چون سریع بدمشق رسید ملک صلاح اسماعیل را مجبور کرد دمشق را حرکت بطرف قاهره و او را بآنجا همیای کار شد که ملک عادل ثانی پادشاه مصر بحدود رسید و این من جمیع از ممالیک اشرفیه بسرداری ایبک اسمر مخالفت ملک عادل پادشاه مصر را نموده و او را اسیر کرده و نزد ملک صلاح ایوب برده ملک صلاح ایوب و ملک ناصر او و مستقر بر طبق قرار داد و پس از این فتح بزرگ که بدون خونریزی تشنیشیان شده بدست آمده و واقعه گرفتار شدن ملک عادل ثانی در روز جمعه هشتم ربیع الثانی بهمین سال واقع شد لکاه ملک ناصر داود با ملک صلاح ایوب همراه و همی سپاه گردو ملک ناصر داود از ترس آنکه مبادا گرفتار شود از مصر بطرف کرک و باو خویش حرکت نمود و همدر این سال ملک مجاهد شیرکوه صاحب حمص درگذشت و ملک منصور ابراهیم بن شیرکوه بجایش نشست نیز در این سال ارتق ارسلان ابن ایلغازی حکمران ماردین هردو ملک سعید پسر خود جانی را گرفت

ذکر وقایع سنه ۶۳۸ و رفتن مغولان بسیاه بایجان و روسیه و فرار ایل آیوب در سوریه و سامات

در این اوان دسته جات مغول متعاقب یکدیگر بجهت فتح بلاد روسیه و بلغار و سایر نقاط پراکنده شده بودند چنانچه خاک لهستان را غارت کرده و پس از قتل و نهب و غارت آنجا رو بخانه و لکاه بوده معاودت کردند و قشتی بسرداری باتوخان مملکت مجارستان و یک قسمت خاک روسیه که داخل مجارستان بود غارت کرده و بخاک اریش

داخل شده چون مردمان شهر از ذل و مقابلشان مقاومت نمودند آتش شهر را آتش زدند و هرچه یافتند بسوزانیدند
و چون سلطان جلال الدین خوارزمشاهی درگذشت چنانچه اشارت شد و سپاهیانش از طرف سوریه و بین النهرین برگشته
شده و بعد از ملک ایوب صالح آمده و غالب و جانب سر الطغیان برداشته و در غار کرکری و نهب اموال و کشتن
و هر چیزی فرو گذاشته چون خبر شرارت و طغیان ایشان بسمع ملک منصور ابراهیم بن شیرکوه صاحب حمص رسید
که بدان سو روان شده اند با استقبال آن شتافت و آنها را منهزم ساخت هم در آن سال ملک جواد یونس بن
مودود بن ملک عادل گرفتار ملک صالح اسماعیل گردان و مشق گردید و او را آخرت بگزید نیز ملک صالح ایوب بن
کامل در مصر شیرازه بکار و وسائیکه سر مخالفت و باطل برداشته بودند گرفتار و نابود ساخت و خاطر از وسیله
و فتنه انگیزی آنان بپرداخت خان بن جنگیزخان درگذشت و اوکتای قاآن در مدت سیزده سال سلطنت خود
کمیه و شصت هزار تومان مغولی که هر تومانی ده هزار تومان حالیه ایران اینجا هزار روپیه افغانستان است مذل
و بخشش نمود و نیز ابوبکر محمد بن علی بن محمد اسدی الحاتمی معروف به شیخ محی الدین العربی که از مشایخ بزرگ صوفیه بود و او را
تالیفات بسیار است وفات کرد

ذکر وقایع نشئه و وفات المستعصم بالله خلیفه عباسی و نشستن مستعصم بالله سی و سیمین خلیفه عباسی که خلافت بنی عباس مدت منقرض شد و وفات خلیفه حالو ملا حلب و حکومت خلیفه ایلم خلم ها

و این سال المستنصر بالله ابو جعفر منصور بن الظاهر بر اریکه انشا نزده سال و یازده ماه خلافت نموده درگذشت و
بجایش المستعصم بالله ابو احمد عبد الله بن المستنصر بالله فرزندش بجایش نشست و مستعصم بیست و چهارم
از زاده العباس و بقولی بیست و پنجم و خلیفه سی و شش عباسیان بود و خلافت عباسیان به مستعصم نامبرده
منقرض یافت و بالاکوخان بساط خلافت عباسیان را درهم نوردید که بجای خود بیاید خلافت زمان
مستنصر و مستعصم تا درجه دست ملوک و امرا و سایر طین اطراف از بغداد و خلافت کوتاه شده بود و تکیه گاه
خلافت و فقط بقیه و حمایت او زنجی گرفته بود و مسلمانان از اطراف و اکناف بهر غنیمت بوسی خلافت پناه
قیمتی علی منازل کرده به بغداد میامدند و مستعصم نیز رعایتی بحیث زوار و مسافرین قرار داده بود که کسی متعرض
کسی نمیشد او را زیارت کند چنانچه در استانه باب خلافت سنگی بر یک حجر الاسود که در خانه حرم
کعبه نصب است اندازه بود و از سقف طاق رواق در خانه پارچه سیاه بلندی آویخته بود که چون زائرین
و مشتاقان زیارت حمال مستعصم میامدند فقط همان سنگ را به تعظیم و تکریم زیاد میبوسیدند و آنجا
آویخته را محض برکت و تیمن برده یکان یکان گذاشته و هرچه آورده بودند تسلیم کاشتگان سده خلافت نموده
میرفتند و او را چهار صد خدمتکار خصوصی در استانه بود و سی و چهار هزار سوار رکابی حاضر بود و وزیرش
ابو طالب مؤید الدین محمد بن احمد بن علی بن محمد العلقمی شیعه مذهب بود و او بکر پسر مستعصم نیز کافی در تعصب
مذهب او بستن ضد علقمی بود که خلافت آن وزیر شیعه و این ولیعهد سنی بر سر منازعات فرقه اسلامیه
خلافت آل عباس را منقرض ساخته شد و شوکت و عظمت مسلمانیز ارا بدا خسته شد و چندین هزار مسلمان تا

با چندین ملیون ثروت آثار اوضاع شطارج جهالت و تعصب بیاشوب با مجد هم در این سال ملک مظفر غازی
حکمران میافارقین خواهر زاده بیان را با خود نموده و با ملک منصور ابراهیم حکمران حمص راه محاربت و معاملت
گشوده و عاقبت ملک منصور غالب آمد هم در این سال ملکه عفیفه خاتون حکمران حلب دختر ملک عادل
ابوبکر بن ایوب که مادر ملک عزیز بود در گذشت و ناصر یوسف بن ملک عزیز پسر زاده او بعمر سیزده سالگی به
نیابت و پیش کاری جمال الدین اقبال که خواجه سیاه خاتون بود به بخت حکمرانی حلب نشست مدت سلطنت
و حکومت عفیفه خاتون در حلب شش سال بود و آن بانوی محترمه در کمال مهارت و درایت حکمرانی کرده و در
اینجا مناسبت بردن نام عفیفه خاتون که شاهزاده خانمزاده ایوب بود یک ملکه دیگر هم که عفیفه بیگم که از طبقه
خلج و ترک هندوستان بود و تقریبا معاصر و در یک عصر با عفیفه خاتون نام میبریم عفیفه بیگم دختر نیک اختر شمس الدین
التمش فرمانفرما و پادشاه دهلی بود که پس از برادرش رکن الدین فیروز شاه به نصوب میران سیاه و با نفوذ سلطان
دهلی بتخت سلطنت دهلی در ۶۳۳ شصد و سی و سه هجری که تقریبا شش سال قبل از فوت عفیفه خاتون
باشد نشست و ابواب مکرمت و معدلت بروی کافه رعایا گشود و بحر کرم و خوان عام و منرلتش زبانزد مصنفی
بخشود و این دو ملکه در یک عصر و یک زمان سلطنت داشته اند و محتمل است با هم مکرر مراسلات و مکاتبات
و روابط حسنه داشته اند زیرا عفیفه بیگم شاهزاده خانمی بود که با خاب صفات خانیه شاهانه و جود و سخا آراسته
و از سرکوفته مصایب و مشالب کالبدش پیراسته بود و صاحب ترکستان بنده میاورد که این ملکه جوان
بهر هنری که ملوک و مردان روزگار و جوانشان رغبت داشت متصف بود بجز اینکه زن بود و در زمان پیش
از دگاه لشکر کشی با بودن شاهزادگان عظام شمس الدین التمش پادشاه دهلی و دختر خود عفیفه بیگم را بکلیه امورات بر
گماشت و چون سلطنت هندوستان متمکن و مستقل گردید در ۶۳۴ شصد و سی و چهار یکبار حجاب
بیگانه گی از چهره و الابرداشت مانند ملوک و سلاطین بزرگ تاج خسروی بر گرفته و در و زراء و رعایا را با بار
و اجازه داد و هر خرابی و ویرانی که در قلمرو شش بود بساخت و هر جا گرد کشی یاگردن فرازی بود با جدامش
بپرداخت حسن نابل و لایش جمعی امیر و وزیر و غنی و فقیر را واله و شیفته نموده بود و سیرت جهان آرین خانمی را شیفته
و فریفته خود ساخته بود و از آنرا بیکدفعه دست شسته و خواهش نفس و نوع بشر از مرد و زن بوده و گاهی شده که عماء عقل
و درایت را از کف صاحبش ربوده عفیفه بیگم نیز در میان آنهمه زیردستان از چاکران درگاه و کرسی نشینان
بارگاه یک تن سیاه رنگی دل بسته گی پیدا نموده و از او گاه بیگاه مژده مواصلت و مباشرت میبرد و مدتها مقام
و منرلتش میفزود و اموال و مواهب کثیره ما فوق تصور بخشود کم کم سایر بزرگان و سران دولت و رعیت بعبد و امه مذاق
هر گوشه و کنار آوازی میان اوردند چنانچه التوتیه حکمران اسبهتده از این مباشرت و مواصلت سنهانی و
جانب داری را بنگفت و ترک اطاعت و بندگی گفت عفیفه بیگم با سپاهی فراوان بسویش شتافت و او را
دسته از سپاهیان غیور ترک با هم متفق شدند و آن سیاه رنگ نکبت اکرا جیب و دست عفیفه بیگم بود از میان برداشته
و رایت مخالفت برافراشته و عفیفه بیگم را مقید نموده و به نزد التوتیه برده و چون التوتیه نظرش بچهره دلکشا

و جمال آفتاب مثال آنکه کشور خوبی و دلارائی افتاده مقدم اقتدارش رفت و لب بهوسش بگشاد و خود جای نشین آن زمینی شده و با جنیه پیکر همواره و همبستر گردد و با این حال سایر ارکان دیگرین بطاعت و متابعت او نهاده و لشکرها و اسپهر موفور تا عاقبت او را در اثنای جنگ گرفتار و بقعه شمشیر جان شکار کرده و برادرش معزالدین بهرامشاه پسر شمش الدین التمش را بسلطنت برداشته سلطنت این ملکه بندوستان سه سال و شش ماه بطول انجامید و صغیر

ذکر وقایع سنه ۶۰۰ و رفتن سپاه مغول بطرف آسیای صغیر و کشته عساکر حکمران آسیای صغیر

در این سال سپاه مغول بطرف آسیای صغیر و سوریه و شامات برانده و غیاث الدین کیخسرو بن کیقباد حکمران آسیای صغیر با آنها بیاویخت و در این میانه خون بسی از مغولان بریخت و عاقبت منهزم گشت و بشیر اسباب و اثقال او غنیمت مغولان شده همچنین سپاه مغول از چنگیزی بلاد خلاط و آمد و سایر نقاطیکه ملوک و حکام آل ایوب حکمرانی میدانستند غلبت گرفته دست بتاراج و قتل و اسیر برده و پس از غنائم بسیار و اسیری بشمار که رویهمرفته افزوده و دست آویزه برده و دیگر باره دیگر باره در این سال عجب آنجا بود که آل ایوب با کمال یکرنگی و اتحاد و دوستی می پرورند نه با این سال ملک ناصر داود حکمران کرک و ملک صالح اسماعیل حکمران دمشق شده بجهت اتفاق دشمنان و طبریه را بصلیبیان واگذار نمودند که در جنگ با ملک معظم مجاهدین و صلیبیان این دو معاونت و مساعدت نمایند هم در این سال شیخ رضی الدین علی الاوانی از رجال مشایخ و متصوفین خوارزم بود آمده شت و شش سال داشت و جلد سوم این کتاب مستطاب بنام نامش خواهد یافت

ذکر وقایع سنه ۶۰۱ و جنگ در بین ملوک سوریه و شامات با ملک مصر و غلبت مصر و فتح بیت المقدس و انهزام صلیبیان و فرار انها

در این سال نهانخه نگارش رفت ملک منصور ابراهیم بن شیرکوه حکمران حمص و خوارزمشاهیانکه در تصحابت یکدیگر و معاونت حکمران حمص بودند با اتفاق مجاهدین و صلیبیان آهنگ جنگ با ملک صالح ایوب پادشاه مصر نمودند ملک صالح چون از اتفاق و آهنگ آنان خبر یافت بجمع عساکر مصر و تجهیز خیمه و خرگاه پرداخت و از مصر خیمه بیرون زد پس از مقاتلت و مقاتلت ملک منصور و خوارزمشاهیان و مجاهدین و صلیبیان از عساکر مصری شکست فاحش خوردند و راه انهزام و فرار پیش گرفتند و عساکر مصری به تعاقب آنها پرداختند و آنان را از اسلحه و مهمات حرب فارغ ساخته آنگاه ملک صالح ایوب با سپاه از آستانه آهنگ بیت المقدس عزیمت دمشق کرده و آنجا را محاصرت نمود و ملک صالح اسماعیل حکمران دمشق و ملک منصور ابراهیم صاحب حمص و پاره از خوارزمشاهیان و عساکر آنان در دمشق محصور شدند و عساکر مصری دمشق را سخت محاصرت کردند که این سال بپایان رسید هم در این سال ملک مظفر تقی الدین حکمران حماة پس از پانزده سال و هفت ماه حکمرانی درگذشت و بجایش ملک منصور محمد بن ملک مظفر بسن دوسالگی نشست ولی مادرش غازیه خاتون که دختر ملک کامل مشاغل کلیه امور حکومتی بود نیز در این سال شهاب الدین ابراهیم بن عبدالله معروف ابن ابی الدم قاضی حماة مولف تاریخ کبیر مظفری و شمس الائمه محمد بن عبدالسیار درگذشتند هم در این

سال شیخ رضی الدین علی لالای غزنوی درگذشت و شرح حال و مفصل در جلد سوم نگارش خواهد شد نیز در این سال که مقارن سال هزار و دویست و چهل و سه میلادی بود پادشاه فرانسه کرقتار ماموشی سختی کرده و مذکر کرد که اگر از این ناخوشی بهبودی حاصل نماید حرکت کرده بیاید جزو مجاهدین و مبلیبون بجنگ مسلمانان و عاقبت در نشده بجنگ مسلمانان بمیرد

ذکر وقایع سنه ۶۴۳ و فتح دمشق بدست ملک صالح ایوب پادشاه مصر

در این سال عاقبت دمشق که محمد عساکر مصری بسرداری معین الدین بن شیخ بود مفتوح گردید و ملک صالح ایوب پادشاه مصر مظفرانه بدمشق وارد گردید و فلانی را ترتیب کنه و گزید و بمقام معظم نمودند و موجب قرارداد ملک صالح ایوب بعلبک و بصری و سواد و غیره متعلق ملک صالح اسماعیل حکمران دمشق و آمد و حمص و مضافات آن متعلق ابراهیم شد نیز در این سال کمیسته از سپاه مغول بطرف بغداد آمده و عساکر خلیفه المستعصم آنها را در هم شکست و منهزماً راه فرار پیش گرفتند بهمچنین معین بن شیخ بدمشق درگذشت و بجایش نایب او حسام الدین ابن ابوعلی الهذبانی نشست نیز در این سال ربعیه خاتون خواهر سلطان صلاح الدین یوسف ایوبی بعمر شصتاد و چند سالگی و شیخ تقی الدین عثمان بن عبدالرحمن فقیه محدث و علم الدین علی بن محمد بن عبدالصمد السخاوی از علمای نحو و قرائت و شیخ موفق الدین ابوالبقاء یعیش بن محمد بن علی الموصلی بحلبی معروف بابن الصانع از درگذشتگان در این سال که مطابق سنه ۱۲۴۵ میلادی بود پاپ روم دسته از کشیشان را برپاست اکاپینی مامور دربار مغول کرد و کاپینی طی منازل نموده بار دوی مغول رسید و رسالت او که مبنی بر دعوت مسیح بود بلغ انید و عودت کرد

پادشاهان آل کرت هشت تن بوده که در هرات و غور سلطنت داشته اند

و اولشان ملک شمس الدین و آخرشان ملک غیاث الدین پسر علی بود که بدست امیر تیمور کورکانی گرفتار و خاتمت آل کرت در منتقصده و مشتاد و هفت منقرض گردید

ذکر وقایع سنه ۶۴۳ و نسب ملوک کرت و ملک شمس الدین کرت اول

پادشاهان این طبقه سلسله نسب و نسب ملوک کرت را صاحب روضة الصفا چنین مسطور داشته و صاحب حبیب السیر با بیدیا و صاحب حواشی چهار مقاله نظام الدین عروضی سمرقندی تصحیح میفرماید که نخست پادشاه با استقلال آل کرت ملک شمس الدین محمد بن ابی بکر که نسبش بسلاطین سبکتگینی منتهی میشده و دختر زاده ملک رکن الدین و ملک رکن الدین از فرزندان غزالدین عمر مرغنی است که غزالدین نیز از نبی اعمام سلطان غیاث الدین محمد بن سام که شرح سلطنت او و سلطان شهاب الدین غوری مفصل نگارش شده بوده و غزالدین متصف بحاله موصوف و بشهامت و سخاوت و فتوت معروف و بسا ابنیه خیریه و مساجد رفیعه و نگارهای خیریه و غیره بنا نموده شعرا و فضلا همواره از خوان انعام و احسان او بهره مند و مستفیض میشده اند صاحب تاریخ هرات در حق غزالدین عمر مرغنی قصاید آبدار بوده که پایه بزرگی و جلالت او را میرساند که لحن موثق بهادت

و منزلت او از یکقصیده او خدمت او اینجا ایراد میشود گوید ایام شد مساعد و نامی شده غنی - در عهد غزنین مرآن شاه و غنی فرخنده خسروی که رکن سخای او - دارد همیشه دهر و جایات روشنی خورشید با ترفع گردون باعلو باجاه او مخمر و با قدر او وفی از نجابت جوش همتش ارچه بلند شد - میستش صفت تواضع و حلم و فروتنی و شعرا بسیار در مدح و منقبت این طایفه و آبای عظام آن قصاید و تاریخات ما بهره گفته اند و نگاشته اند و غزلین و مرغنی در ایام سلطنت سلطان غیاث الدین سام حکمران هرات بوده و برادرش تاج الدین عثمان از جانب عز الدین عرعاه قلعه خسار شده و چون انیان و گذشته ملک رکن الدین که جد مادری ملک شمس الدین است بجای آن بکاوست خسار و بعضی از قطعات غور برقرار شده و در عهد ملک شمس الدین حدود ولایت مبسوط گشت تا ملک شمس الدین معاصر تنی و عرفان اتفاقات واو اطبع بی شمار و منطقی گوهر بار دست داد که انشاء الله در مجلد چهارم این همایون کتاب ذکر سرگذشت ملوک و سلاطین و اشعار آنان شرحی از اشعار او خواهیم نگاشت و ملک شمس الدین مدتها تجارت کرده و کالا ملک و ملت قوی شد و ملک رکن الدین در زمان غلبت چنگیزخان رفتار خاقانه و کرده ایسندیده نمود و عبور و مرور سپاه و حشت افتا چنگیزخان قاعده حزم و احتیاط را مرعی داشت و چنگیزخان فرمان حکومت غور و قلعه خسار بنام او فرستاد و ملک رکن الدین در دست کار چنگیزخان اعتبار یافت و اعقاب چنگیز نزد او محترم داشته و کاهی که ملک رکن الدین بدربار میرفت ملک شمس الدین باجراء امور و ملک شمس الدین هم از مغولان اعتباری یافت تا درگذشت - ملک رکن الدین درگذشت و چون هنوز با مغولان جنگ برایشان حکومت ملک شمس الدین رسید و او در این سال شصت و چهار بحکومت نشست و تاسیس سلطنت آل لرت کرد و هم در این سال حسام الدین برکه خان رئیس دستجات خوارزم شاهیان که در سوریه و شام بودند بجانب ایالک منصوره قشون حلب کشیده شد و خوارزم شاهیان متفرق شدند و ملک صالح ایوب پادشاه مصر مسرور گردید و با ملک منصور ابراهیم صاحب حمص کمال میل باو بود و بر سر شفقت آمد و بعلبک نیز جزو مملکت مصر شد و این خود سبب احسام الدین ابوعلی هذبانی سامان برد که با سپاه و مشق به بعلبک رانده و اولاد ملک صالح اسماعیل اگر قبه بصر فرستاد و ملک صالح اسماعیل دختر ملک ناصر یوسف حکمران دمشق بنکاح درآورد و هم در این سال ملک منصور ابراهیم بن شیرکوه حکمران حمص در گذشت و ملک اشرف مظفر الدین بجایش نشست و نیز عماد الدین داود موشک برد و این سال که مطابق هزار و دویست و چهل و شش میلادی بود پادشاه روس ولادیمیر با برد وی او کشای قاآن رفت و در آنجا رسم دوستی و انقیاد بجا آورد و برگشت

ذکر وقایع سنه شصت و عودت ملک صالح نجم الدین ایوب پادشاه مصر از شام بمصر

در این سال ملک صالح ایوب پادشاه مصر از شام عودت بمصر نمود و ملک اشرف حکمران حمص قلعه شمیس را واگذار بملک صالح کرد و جمعی از ممالیک علاء الدین قراسنقر ساقی عادلی که از ممالیک ملک عادل بن ایوب بود بخدمت ملک صالح ایوب پادشاه مصر آمده و ملازمت او را اختیار کرده اند از آنجمله سیف الدین

قلاوون صالحی بود که بعدها بسلطنت مصر و شام رسید و شرحش خواهد رسید هم در این سال ملک عادل ابوبکر بن
ملک عادل درگذشت و او را فرزندی صغیر بود موسوم بملک مغیث فتح الدین هم در این سال علاء الدین قراسنقر
ساقی عادلی درگذشت نیز در اندلس عمر بن محمد بن عبدالله معروف بشلوبینی در اشبیلیه که از حصون اندلس بوده
درگذشت همچنین ابوعمر عثمان بن عمر بن الحاجب که یکی از علمای عروض بود وفات نمود و ابوعمرو معروف بابن حاجب
و ملقب بجمال الدین و صاحب کتاب کافیه است و در عمر هفتاد و شش سالگی در اسنا واقعه در قطر مصر
و نزدیک صعید مصر است فوت شد و فوت او را برخی در نفس اسکندریه گفته اند و مولدش در اسنا بوده
و وفاتش در اسکندریه واقع گردیده است

ذکر وقایع سنه ۶۴۶ و لشکر کشیدن لویس نهم پادشاه فرانسه با صلیبیون بمصر و امتداد جنگ صلیبیون با عساکر مصری

در این سال که مقارن سنه ۱۲۴۸ هزار و دویست و چهل و هشت میلادی بود پادشاه فرانسه (لویس نهم) بر حسب
نذر که کرده بود با پنجاه هزار سوار از مجاهدین و صلیبیون فرنگستان بعزم جهانگیری و جهاد با مسلمانان
بطرف مصر حرکت کرد و چندین کشتی از مهمات و سیورسات و آلات شبیخون کرده با صاحب منصبان
نامی از طرف دریا حرکت داد با این قشون بری و بحری بخیال آنکه تلافی دفعات گذشته را بنماید که شش بار
قشون صلیبیون شکست خورده مانند سیلی خروشان از اروپا بطرف افریقا سرازیر شد چون خبر آمدن
صلیبیون بگوش ملک صالح نجم الدین ایوب پادشاه مصر رسید بر خود بپیچید و از شکستن عهود و مواثیق
صلیبیون سخت برآشفت و با آنکه در بستر ناتوانی ناخوش احوال افتاده بود باز آهنگ مصر نمود که آمده بمقاتلت
و مقاتلت آنان بپردازد و مسرعان سریعه باطراف فرستاد که وسایل مدافعت حاضر سازند تا خود نیز بمصر
برسد و در این وقت عساکر مصری بسرداری حسام الدین بن ابوعلی فخرالدین بن شیخ شهر حمص را محصور نموده
بودند و با سپاه حلب که بسرداری شمس الدین لولو ارمنی که از جانب ملک ناصر صاحب حلب بحمص آمده
بودند می جنگیدند که ناچار ملک صالح ایوب عساکر خود را طلب نمود که روانه مصر گردند و رفع صلیبیون را بنمایند
و ملک صالح ایوب در محفه نشسته با حالت نقاهت بطرف مصر روانه شد

ذکر وقایع سنه ۶۴۷ و وفات ملک صالح ایوب پادشاه مصر و نشستن ملک المعظم توران شاه غیاث الدین بجای او و جنگ مصریها با صلیبیون

در این سال ملک صالح نجم الدین ایوب بن ملک کامل محمد بن ملک عادل ابوبکر بن ایوب پس از نه
سال و هشت ماه و بیست روز حکمرانی و مدت چهل و چهار سال زندگانی در شب یکشنبه چهاردهم شعبان
وفات یافت و بجایش غیاث الدین ملک المعظم توران شاه به تدبیر مادرش شجرة الدر و امیر فخرالدین
و رئیس خواجه سرایان جمال الدین محسن و جمعی از بزرگان درگاه بسلطنت مصر نشست اما قبل از آنکه ملک صالح
ایوب وفات یابد چنانچه در ذیل سال گذشته نگارش او بسرعت تمام با حال ناخوشی از شام بمصر آمد
و از پادشاه فرانسه (لویس نهم) که بجهت نذری که کرده بود بجنگ مسلمانان آمده بود و نزول بخاک مصر کرده بود

ملقب با مهدی گرفت که پادشاه فرانسه او را از کثرت سپاه کشیده خواه و مجاهدت صلیبیون مهدیه و تخلیف کرده بود
ملک صالح فرمانداد تا قاضی محب الدین طبرین محمد جوانی و کمال فصاحت و بلاغت مشهور ارقات بمبانات
با دنکاشت و در اوایل صفر این سال جنگ بین سپاه فرنگستان که صلیبیون بودند با عساکر مصر درگیر شده و
امیر فخرالدین که سپهدار عساکر مصری بود بدون هیچ ملاحظه از میدان رو برتافت و به بقاعت او اعراب بی کفایه
از جنگ راه فرار گرفتند و شهر دمیاط با تمام اسلحه و مهمات و ذخایر بتسلط صلیبیون گردید و چون ملک صالح
از این حادثه اسف انگیز اطلاع یافت چهل و پنج تن از سران سپاه را که در جنگ عمدا سستی کرده و دور برتافته بودند
معدوم ساخت و در بیست و چهارم صفر در منصوره اردوگاه برزگی مرتب کرد و مستقر شد از هر جا سپاه طلبید و
آلات حرب و اسلحه بسیار جمع نمود در حالتیکه روز بروز بر ضعف او افزوده میشد و نقاهتش رو بفزونی میگذاشت
تا ماه شعبان رسید و در چهارم همین ماه رایت سفر آخرت برافراشت خیمه در فوق نگارستان شد و چون ملک
صالح ایوب درگذشت شجرة الدر که یکی از جواری با فطانت و درایت بود فوت او را مکتوم داشت و بیرون امر
و میان سران سپاه و بزرگان دیگار آوازه داد که ملک صالح ایوب میفرماید که باید تلی با فرزندم ملک المعظم
غیاث الدین توران شاه بیعت نمایند و امیر فخرالدین اتابک وزیر بزرگ است در کلیه امورات و فوری این
اوامر مجعوله را شجرة الدر بتمام اطراف و انحای مصر منتشر ساخت و مسرعی سریع القدم بجانب ملک المعظم فرستاد
و او را حاضر نمود و همه اعیان و بزرگان مبایعت و متابعت او اقدام کردند

ذکر وقایع سنه ۶۴۷ و فتوحات مصریان و جنگ با صلیبیون و گرفتار شدن لویس نهم پادشاه فرانسه بدست مصریان و کشته شدن سنی مزارین لصر الدین ابوالی بدست مصریان و صلح مصری با صلیبیان و کشته شدن ملک المعظم پادشاه مصر و نشستن شجرة الدر

در این سال مجاهدین و صلیبیون از دمیاط مصر متوجه جاده منصوره پیش گرفتند و در این اثنا جنگ لسان
میرفشد نزدیک منصوره چون رسیدند مصریان زیادشدند و هجمات دلاورانه بانها نمودند و امیر فخرالدین
زمام سپاه مصر را بدست داشت و صلیبیون و کنار رود اشمون بجای ماندند و نتوانستند بگذرند و بسیاری
از آنها طعمه سیف و سنان مصریان شدند و حاقت از ظفر منصوره برجاستند زیرا ملک المعظم توران
شاه نیز از شام برسید و بر قوت و شجاعت آنان افزوده شد و صلیبیون چون راه دمیاط گرفتند عساکر
مصری بتعاقب آنها شتافتند و نزدیک بسی هزار تن از مجاهدین و صلیبیون را بخاک هلاک انداختند
در این بین صلیبیون رسولان فرستاده با ب مسالمت و مصالحت گویدند که بیت المقدس و اطراف او را
گرفته و از دمیاط و مصر بیرون شوند مصریان قبول نکردند و مردانه با آنها جنگیدند و لویس نهم پادشاه
فرانسه با بسیاری از امرا و بزرگان صلیبیون اسیر و گرفتار مصریها شدند و برادرست لوئی پادشاه فرانسه
در آنمعرکه با لکه کشته گردید و مصریها تمامی اسرای صلیبیون و لویس نهم پادشاه فرانسه را منصوره برده محبوس
نمودند در این بین ممالیک توران شاه ملک المعظم سر بشورش برداشتند بواسطه آنکه برجی را معزول و معینی را

منصوب نموده بود و مصر قبل او شده از انجمله رکن الدین میرین بود که بعد بالسلطنت مصر رسیده و ملک المظفر قرا
موده و برجی از چوب بنا و بر دکه آن برج از برای حصاری بود فرنگیان و ممالیک آن برج را آتش زده ملک المظفر قرا
بر و خانه سل مصر انداخت که شاید فاتحی و کبی پیدا شود و نجات یابد ولی ممالیک ملک الناصر شناس او را بدست آورد و او را بضرب
تیغ بیدریغ آن پادشاه بی پناه را پاره پاره نمودند و مدت سلطنت ملک المظفر قران شاه از زنگه مصر رسید تا کشته شد
دو ماه و نه روز پیش نبود و مدت سلطنت آل ایوب انقراض یافت و سلطنت ممالیک در مصر قرار شد پس از آن زنجیر
مصر را بالاتفاق پادشاه مشورت کرده قرعه سلطنت بنام شجرة الدر درآمد و شجرة الدر چون ملقب بملک صالح بود
او را بود که در کوچکی گذشته و نامش ملک منصور خلیل کرده بود موسوم شده بود و بالجمله و مصر را بالتمام تسلیم نمود
بدین منوال ختام یافت که پادشاه فرانسه را گرفتند و دمیاط را گذارده او و فرنگستان را جان توان در پیش
گرفت و چون خبر بحلوس شجرة الدر بمشق رسید بزرگان مکین گردیده و ملک سعید بن ملک عزیز
عثمان بن ملک عادل سر بطغیان برداشت و جانگیر ملک صالح پادشاه مصر داده بود با پسر گرفت و با یک غزالدین
که از بزرگترین ممالیک بود در خدمت شجرة الدر کمر مطاوعت و اطاعت بر بست و او ملقب به سیف الدین و الخلیل
بوده و امضای منشورات او والدة خلیل بود و نقش سکه او و سکه های طلا و نقره او مضمون بود المستعصمة
الصالحة ملکة المسلمین والدة المنصور خلیفة امیر المومنین و در مساجد و منابر خطبا بنام او و در خطب بدین قسم میرودند
و احفظ اللهم بحمایته الصالحیه ملکة المسلمین عصمة الدنیا والدین ذات المحاجب الجمیل والستر الخلیل والدة المرحوم خلیل زوجة
ملک الصالح نجم الدین ایوب و چنانچه نگارش شد مردم سوریه و شامات سر اطاعت او خم کرده و مستعصم
عباسی استمداد از باب حکمرانی شجرة الدر کرده و او جواب داد که نام افکنده قوم و او امر هم امرة و فتوی را ستمگر کرده شجرة الدر
خلع ساخته و در سوریه و شامات ملک الناصر یوسف ایوبی در ربیع الاول این سال بیعت کرده و در مصر عزالدین
ایبک جاشنگیر ترکمان صالحی بیعت کرده و عزالدین ایبک شجرة الدر را بعقد ازدواج درآورد و محل مصری که در آن
همه ساله از مصر نکه میرود از تحرفات شجرة الدر بود است با بحر خلیج ایبک جاشنگیر بحث نکرده مصر قرار
شد و جشنها گرفته شد و مردم با او مبایعت و متابعت کرده و او ملقب به الملک المعز نموده و چون نکشید که
مردم مصر دو فرقه شده فرقتی طرفدار او شده و فرقتی خواهان یک تن از بنی ایوب کرده و غایت موسی بن یوسف
بن ملک کامل بن ملک عادل حکمران این که معروف به اقسیس بود بپادشاهی برداشته شد و عزالدین ایبک
تا مکی او برقرار شد و موسی ورد ای منتظر الدین یوسف اقسیس حکمران این زمان در آن وقت بپادشاهی مصر قرار شد
عمرش سی سال بود و ملقب بملک اشرف گردید ولیکن کاریه او با عزالدین بود حتی خطبه را بنام هر دو خواندند
انگاه مصرها متفق شدند و خراب کردن قاهره و میاط هر اطراف بصلاحیت او هر زمان صلیبیون لشکر کشی میکردند
چون دمیاط خراب گردید مصریان مسرور شدند هم در این سال منکوقاآن به بحث نشست و گیوک خان بن
قاآن پس از یک سال حکمرانی درگذشت و در تاتار امر و منهی جنس جمهوری انتشار کردند

ملوک ممالیک اولی که در مصر سلطنت کرده بیست و شش نفر بودند

وقایع جهان و جهانیان

که در مدت یکصد و سی و شش سال در مصر حکمرانی کرده و اول این طبقه شجرة الدر و آخرشان زین الدین خالی بود (ذکر وقایع سنه ۶۴۸ و سنه ۶۵۸ و آغاز سلطنت ممالیک اول در مصر و جنگ بین مصریها و سوریه و فتح مصریها)

چون شجرة الدر ناچار از سلطنت استعفا داد و عزالدین ایبک ملک معز بجایش نشست چنانچه نگارش شد و شجرة الدر را بعقد ازدواج درآورد و ملک معز نیز معزول از حکومت شد و ملک یمن بحکومت برقرار شد ملک معز اتابک شد و در پنجم جمادی الاول این سال مردم با او بیعت کردند و لقب ملک اشرف یافت ولی امور چنانچه نگارش شد با ملک معز بود که در این وقت ناصرالدین یوسف ایوبی سلطان دمشق سر بطغیان برداشت و رایت انتقام خون ملک المعظم برافراشت و تا پادشاه فرانسه باب یکانگی مفتوح نمود که متفقا بمصر هجوم آرند و چون مصریها خبردار شدند بجمع سپاه پرداختند و باستقبال ملک یمن شتافتند و جنگ بزرگی در دهم ذیقعده سنه ۶۴۸ ششصد و چهل و نه واقع گردید و سپاه شامات شکست یافتند و منهزم تا سوریه جائی توقف نکردند و پس از این فتح یکی دو مسئله دیگر مانند حادثه فارس اقطای و اتباع صالحین در مصر روی داد که ملک معز برفع آنها موفق شد آنگاه ملک معز خود را مصمم بجهت رفع ملک اشرف نمود و او را گرفته محبوس داشت و ملک اشرف پس از یکسال و یکماه حکمرانی در مصر در محبس جان بداد و اشرف آخرین پادشاه از دودمان ایوبیان یا آل ایوب است که در مصر سلطنت داشتند ولیکن برخی از سلاله آل ایوب در دمشق و حماة و حلب و حمص و میافارقین حکمرانی داشتند تا ده سال پس از این تاریخ مگر حکمرانی حماة تا یکقرن بعد که ابوالفدا صاحب تاریخ ابوالفدا از نسل آنها بود و در سنه ۷۱۸ هفتصد و هجده هم در این اوقات پادشاه ارمنستان سامبات برادر خود را برسالت نزد منکوقاآن فرستاد و متعاقب او خود پادشاه ارمنستان اتین باردوی مغول رفت و پادشاه مغول به اتین و برادرش سامبات وعده مساعدت دینی داد هم در این سال هلاکوخان مامور گردید که بایران آمده قلاع اسماعیلیه را فرو گیرد و نیز در این سال علم الدین قیصر بن ابوالقاسم بن عبدالغنی که اصلا از صفون شرقی صعید بصر بود درگذشت هم در این ابوالفضایل حسن بن محمد صغانی صاحب مشارق الانوار و مجمع البحرین درگذشت و نیز در این سال شیخ سعدالدین حموی وفات کرد

ذکر وقایع سنه ۶۵۸ و ارتقای ملک شمس الدین کرت پادشاه هرات و غور و غیره

در این سال ملک شمس الدین کرت رتبه و مقامش بلند و اعتبار و منزلتش نزد ملوک مغول ارجمند شد چنانچه او در دربار منکوقاآن رفته بود و آن وقت اردوی خان مغول بجهت سرکوبی متمردین بیرون از قراقرم بود و ملک شمس الدین چون بدانجا رسید محض اظهار بندگی و ارادت خود را بسپاه دشمن و مردانه بجنگید و چندین از از دشمنان منکوقاآن را بخاک هلاک انداخت خان از ملتزمین خود پرسان آزاد شد و چون او را بشناخت بترفیه حال و ترقی احوالش پرداخت و او را بنوازشات شاهانه بنواخت و منشور حکمرانی هرات و غور و غرجستان و فراه و اسفراه و سایر نقاط قریبه افغانستان را بنامش نگاشت و ملک شمس الدین شادکام بهرات

برگشت و کارهای عمده صورت داد و مخالفین خود را مخذول نمود از انجمله ملک سیف الدین حاکم غرجستان را از میان برداشت و ملک نصر الدین علی مسعود حکمران سغتیان را بجای گذاشت و در هر جا نظر خود حاکمی گماشت بهم در این سال بین ملک ناصر و یوسف حکمران شام امر بحصار شده مسالمت و مصالحت محکم شده و ملک ناصر داود که مدتها در حبس ملک ناصر یوسف بود آزاد شده و بطرف بغداد رفت تا مبلغی خواهر شیخه گرفته مستعصم خلیفه با نامت گذاشته بود بگیرد و چون بدانجا رسید از گرفتن امانت ناامید گردیده و از خلیفه جواب یاس و امتناع شنیده بهم در این سال چندین بر ولایت اردو بروی از گشتیان بمغولستان رفته تا منکوقاآن را از شاه بدین مسیح نمانیده و در دو بروی دو سال در قراقرم پای تخت مغولستان مانده در حالات مغولها اطلاعات کامل دریافت و جغرافیای آنجا را مفصل نگاشت نیز در این سال جوجی خان مغول فرمانده تا بانجه سرای واقعه در خاک قرم رو سیه را احداث کرده و نیز در این سال امام کمال الدین الوندی در گذشت

ذکر وقایع سنه ۶۵۲ و اقتدار ملک المعز ما پادشاه مصر و تعمیرات او در مصر

در این سال ملک معز ایبک پادشاه مصر بتعمیرات شهر و توابع آن پرداخته و بر سپاه و با فسکان و کارمالی بسیار بیخشود و مراسم داد و داد ملوک شهر فرمین پیشه گرفت و بسرعت دولت مملکت مصر بفزود و نیز در این سال عبد الحمید خسرو شاهی واعظ الدین محمد تمامی صاحب تحفیر الجامع و ابو البرکات عبد السلام بن عبد الله الحنبلی در گذشته در این سال که مقارن هزار و دو صد و پنجاه و چهار میلادی بود در انگلستان مجلس دار الشوری یا پلمانت تشکیل یافت و مقرر گردید که از هر ناحیه دو نفر از اعیان و بزرگان بوکالت معین شده و پارلمانت حاضر کرده و بدین رتبت انتخاب شده و بمجلس شوری حاضر شده نیز در امثال این سنان را پاپ مجارم در گذشت و بجایش اکلمانه چهارم بر تخت بنشست

ذکر وقایع سنه ۶۵۳ و حرکت هلاکو خان با مر برادرش منکوقاآن بجانب ایران و استیلای او بر قلاع اسماعیلیه الموت و کرفتاری رکن الدین خورشاه و انقراض اسماعیلیه

در این اوقات انشار امدن مغول و هلاکو خان در هر جا یک غلغله و بیم افتاد و بهیچ بقعه و بقاعی کسی را خاطر آرامیده و عزم راحت گذاشت زیرا وحشت و دهشت مغولان در ملک گیری و کشور ستانی که بجز غارت کردن و خراب نمودن و سوزانیدن و مرد و زن و بزرگ و کوچک را کشتن کاری دیگر نبود مردم را بدان واسپین داشت چنانچه بلاکو در نیجه این سال شصد و پنجاه و سه با لشکری مانند امواج دریایی حساب بطرف رایه ذو منکوقاآن از غرب تا بجانب قلاع رود بار اسماعیلیه و ملاحده سر از بر کرده چون رکن الدین خورشاه از آمدن بلاکو خان خبر یافت منتظر قاصدی نزد او میسور و مین مغولی که حاکم همدان از جانب منکوقاآن بود روانه داشت و گردن بکمنه طاعت او در بندگی مغول برافراشت میسور پیام داد که بلاکو خان بزودی چون رسد بدرگاه شتاب و خطا مان در باب خورشاه تخت بر سید و بر او خود شتاب را روانه درگاه بلاکو خان نمود خان مغول او را بند و قید و خورشاه را بخواست و فرمود تا قلاع را خراب نماید و خشتی و سنبذه در آنها باقی نگذارد خورشاه بعضی کنکره ها قلاع را خراب ساخت و شمس الدین

نیابتی و وزیری با پسر خرد خود سیف الدین سلطان ملک بن کیا مقرر داشته بدرگاه هلاکو خان فرستاد و آنها نیز مورد توجه خان مغول نشده و هلاکو خان از ماوراء النهر بطرف روم رفت و مغولان در رسیده و آن قلعه محکم که نشیمنگاه خورشاه بود محاصرت کردند خورشاه با تحف فراوان و هدایای شایان از نقد و اشیای نفیسه با بزرگان خود و خواجه نصیر الدین طوسی به درگاه هلاکو خان آمد و این واقعه در سبت و نهم شوال واقع گردید هلاکو خان پس از تصرف منکشهای خورشاه را با کسانش بمغولان سپرد و قلعه ماذ را تا چهل و یک قلعه را بباد تاراج داده و انتکاه بتخریب آنها پرداختند همه را با خاک یکسان کرده و نابود ساختند و خورشاه را با کسانش بمغولستان فرستاده و در راه آنها را معدوم نمودند و ریاست اسماعیلیه در این سال بکشته شدن رکن الدین خورشاه انقراض یافت و هلاکو خان هیچ کس را بجا نگذاشت چنانچه عادت اقوام وحشت طبیعت بود برفت، و نیز در این سال عدم فرستاد بهم در این سال کنجیز و حکمران آسیای صغیر و سیف الدین بلغزل صاحب حماه در گذشتند نیز ابوالمظفر یوسف بن علی بغدادی مشهور بسبط ابن الجوزی وفات یافت

ذکر وقایع شهور ۶۵۸ و کشته شدن غیاث الدین ملک المغیث و شجرة الدر پادشاه و ملکه مصر و نشستن نور الدین ملک منصور بجای او و به بخت حکومت مصر و راندن هلاکو طرف بغداد

در این سال غیاث الدین ایبک و یک اعوانی بشنکر برتمانی صالحی پادشاه مصر پس از ده سال و یازده ماه حکمرانی کشته شد و در اشجرة الدر که سمت زوجیت با او داشت باقی گذاشت و چندین از خدمه را مامور نمود با حمام بر سرش ریختند و با شمشیرها می کشیدند و با دبیا و یخ شیدند و او را خفه نمودند پس از گذشتن او ممالیک و بزرگان مصر جمع شده نور الدین فرزند او را که عمرش پانزده سال بود بحکومت برداشتند و او را ملقب بملک المنصور نمودند و چون نور الدین زمام امور بدست گرفت و مردمان بمبایعت و متابعت او اقدام کردند مقدم قاتل مربیش که اشجرة الدر بود از میان برداشت و چندین از خدمه حرسرا را مامور کرد و گفتا با لگدهای چوبی که معمول مصر بهاست در خانها کوبیدند بر سر شجرة الدر انقدر کوبیدند او را گذشت و در طرف یکسال این دو تن پادشاه و ملکه هلاک شدند و نور الدین ملک منصور در امور مستقل گردید و وصی او شرف الدین هبة الله بود که در کلیه امورات تصرف مینمود و امیر سیف الدین قطز المعزی که از سران ممالیک و سپاه بود نیابت سلطنت ملک منصور را اختیار کرد و طولی نکشید که شرف الدین هبة الله وزیر و وصی را گرفتار نموده و هر چه داشت تاراج کرد و او را مصادره نموده بکشت و قاضی زین الدین یعقوب بن زبیر را خلعت داده و بجای شرف الدین برقرار کرد و در این اوقات خبر رسیدن هلاکو به بغداد و حرکتی ابتلاء و کشته شدن خلیفه بمصر رسید و دلهای مردم مریض و رنگ رخسارها از بیم و خوف بپرید و سیف الدین محلبی مرکب از خلفا و اعیان و سران سپاه تشکیل داد و گفت حلوان سیل میان کرمانشاهان و همدان مغولرا باید شخص فعال کار کاهی بکیرد و مرکز شمرده چنین است آنکاه نور الدین ملک منصور را برداشته و مدت حکمرانی او دو سال بود و هم در این سال هلاکو خان متوجه بغداد گردیده و ملازمت او خواجه نصیر الدین طوسی و علاء الدین عطا ملک جوینی و سپاهی فراوان بوده نیز در آن تاریخ پادشاه کاستیل اسپانیا شهر اشبیلیه که در تصرف اعراب بود محاصرت نموده و اعراب با بردوی

او نام تگلب مساید اختشد و او توت داشت و این اول دفعه بود که استعمال باروت شده است بعد از این سال شیخ سعدی اغاز نظم بوستان نموده چنانچه گوید از ششصد فزون بود و پنجاه و پنج که پرورشد این نامبردار گنج

ذکر وقایع ۶۵۶ ورسیدن هلاکوخان به بغداد و محاصرت بغداد و رفتن مستعصم نزد هلاکو و گرفتاری و بالت او و القراض خلافت عباسیان و بغداد از سپاه مغول بحکم هلاکوخان

در این سال بساط خلافت عباسیان که مائتصد و بیست و چهار سال منبسط بود برچیده و طومار سلطنت ایشان بهم پیچیده گردید و المستعصم بالله ابو احمد عبدالله بن المستنصر بالله اخرین خلیفه عباسی پس از شانزده سال خلافت بدست هلاکو خان مغول کشته گردید و هلاکوخان در ماه رمضان ۶۵۶ ششصد و پنجاه و پنج بطرف قلاع اسماعیلیه چنانچه نگارش شد براند و پس از تسخیر انجا در کمال تمامی آهنگ بغداد کرد و لسو و تنجاق و تابچی را با سپاهی گران که عبارت از یکصد هزار مرد شمشیرزن باشد بعنوان مقدمة الجیش روانه بغداد نمود و در ملازمت او خواجه نصیرالدین توسی و جمعی از فضلا و فیلسوفین ایرانی بودند چون خبر رسیدن سپاه مغول در بغداد شایع شد مستعصم با ابن علقمی وزیر مشورت کرد و پنجاه هزار تن سپاهی با سنقتال قشون مغول فرستاد و ساحت منتظم امری میسر نگردید پس از مقابله و مقاتلات فقط ده تن از سپاه بغداد زنده به بغداد از پنجاه هزار تن مبارز برگشت و تمامی دست منهزمین کشته شدند و چون بالاخره لطف سپهر بغداد رسید شهر را فروگرفت و محاصرت نمود و چون مستعصم تاب مقاومت نداشت در بغداد محصن شد و تا دو ماه سه روز مانند خیک استعمالداشت و روز بروز بغداد یان در ضیق و عسرت میافتادند تا عاقبت با مشیر با تدبیر خویش ابن علقمی که او نیز از آتش کینه توزی را برافروخته بود از در مشورت و مصلحت آمد و عاقبت مستعصم بالله با دو پسرزاده ابوبکر و عبدالرحمن و بسیاری از رؤسای لشکری و کشوری از شهر بغداد در نزدیکی خیمه هلاکوخان فرستاد هلاکوخان فرستادگان مستعصم و پسران او و سه تن دیگر از امرای خلیفه را با قرار دادهای پایمال شمشیر و پس از اندک وقتی سر از تن آنها بیندگان برداشتند آنگاه در دروازه های بغداد برای مغولان و سپاه هلاکو ما بگردیدند و چندین از اعیان بالاکو بهجت بغداد و جست خزینه و اثاثیه خلافت بتاراج شتافتند واقعه جوانه زاهمه شیه و اشیای پرقیمتی و کتب نفیسه غیره یافتند که محاسب بهم و قیاس از تحدید و تحریر آن عاجز آمد آنگاه لشکر وحشت اثر دست بقتل و غارت شمشیر آبدار و سفیهای جان شکار بردند و در بغداد ریختند و بهر که آن رسید خونش بریختند و شهر را بباد تاراج دادند و بهیچ وجه چشم رحم و شفقت نگشادند و مدت چهل روز مغولان تاتاران به بغداد کشتن مردمان بی سر و پا اشتغال داشتند و عمارتی و جسته و باقی نماند شش خلیفه از زمان تسلط و کشتن هلاکوخان متردد بود و زیرا چون مسلمه خلیفه اگر کشته شود حوادث مکدره و انقلابات عظیمه روی خواهد داد خواجه نصیرالدین توسی کشته شدن بیار خلفا را بر قدر سنداورد دیگران را در گردند تا عاقبت او را در خدمه پیچیده و زیر پای انداختند و بدین قسم بانک ساخته و این حادثه فجیعه و کارثه فضیعه با اختلاف اقوال از یک ملیون شصد هزار تا هشتصد هزار نفر کشته شد و بغداد

انگاه با کوتان را بسطت شدت حدت کرما از بغداد بیرون آمده اردوگاه زده از خائفین برافراشت و باطراف و اکناف سرداران روانه داشت و از طرف خود داروغه و لشکران به بغداد گماشت و تمامی خزاین و اموالیکه از بغداد و حوالی اسماعیلیه و میشکیشیا یافته بود بتوسط ناصرالدین حکمران ری بطرف آذربایجان روانه داشت و مقرر گردید در اردوبیه و سلماس قلعه سیتین برفراز کوهی سازند و خود متوجه مراغه گردید هم دراین سال ملک ناصر داود بن ملک المعظم دمشق را گذشت و خزانه و اثاثین دختر ملک کامل مادر ملک منصور صاحب حماة و جده ابوالفدا ابن ملک افضل صاحب تاریخ ابوالفدا و تقویم البلدان وفات کرد نیز صاحب بهاالدین زهیر بن محمد المهلبی منشی رسایل ملک صلاح ایوب که از مخضرمان نامی بوده و رکن الدین عبدالرحیم از اهل حدیث در مصر گذشت نیز دراین سال شیخ سعدی کتاب گلستان را انشاء و تالیف کرد و این کتاب گلستان یک سال پس از نظم موزون کتاب بوستان بوده چنانچه خود گوید اورا این مدت که ما را وقت خوش بود زهجرت ششصد و پنجاه و شش بود هم دراین سال زکی الدین عبدالعظیم بن عبدالقوی المنذری الشامی المصری و ابوالعباس احمد بن عمر القرطبی شارح صحیح مسلم و ابوعبدالله محمد بن ابی حفص ابن مسدی ذوالتصانیف و شیخ ابوالحسن علی بن عبدالله لشاوی وفات کردند

ذکر وقایع ۶۵۷ و انتشار لشکریای هلاکوخان به بغداد و توجه سپاه مغول بطرف سوریه و شامات و فلسطین و به تخت نشستن امیر سیف الدین قطز المعزی در مصر

دراین سال چون خبر استیلای هلاکوخان به بغداد و کشته شدن مستعصم در اطراف و اکناف سوریه و شامات و فلسطین مصر شایع گشت خوف و هراسی بی اندازه بلشکریان مختلات دست داد و عزالدین کیکاوس و رکن الدین قلیچ ارسلان پسران کیخسرو بن کیکاوس حکمرانان اسیای صغیر بجهت هلاکوخان مایدایای کثیر آمده و صورت اشفاق گشته نیز نصرت پسر هلاکوخان با سپاهی فراوان از بغداد بطرف دیار بکر و شامات حرکت کرد و بهر جا رسید از قتل و نهب و غارتی کوتاهی نکرد و دمدم بشهب رسید ملک معظم توران شاه بن سلطان صلاح الدین که از جانب پدر بزرگوار خود ملک ناصر یوسف حکمرانی حلب را داشت با استقبال مغولان آمده سپاه مغول ملک حلب را شکست سختی دادند و حلب را فروگرفته مانند سایر شهرها کردند و دسته اطراف انزاز و فرقه بسوی قلاع شبانکاره فارس متوجه شدند و همه جا بنهب و غارت و خونریزی پرداختند و منظرالدین محمد شبانکاره کشته هم دراین سال چنانچه ذیل سال ششصد و پنجاه و پنج نگارش شد امیر سیف الدین قطز المعزی به تخت سلطنت مصر برآمده و نورالدین ملک منصور بن عزالدین ایبک ملک المعز الحاشنگیر ترکمانی صاحب اسعد ساخت و خود با مور لشکری و کشوری و مهام جمهور پرداخت و صعود او به تخت حکومت مصر در پنجم دقیقعده این سال بود و لشکر از رود خانه نیل عبور نموده بمیاط آمدند و صلیبیون از طرف دریا از آنراه عبور کرده بمیاط دست یافتند و دیگر کشتیهای مخالفین نتوانند عبور کنند که تاکنون همان حال باقی است و کشتیهای بزرگ نتوانند گذرند هم دراین سال زلزله سختی در مصر واقع شد

ذکر وقایع ۶۵۸ و وفات

منکوقاآن وحکومت بالاکوخان وفتوحات او در سوریه وشامات وشکست سپاه مغول از عساکر مصری وکشته شدن ملک مظفر پادشاه مصر

در این سال منکوقاآن بن تولیخان مغولی پس از نه سال سلطنت در گذشت و بالاکوخان بن تولیخان بجایش بسلطنت نشست ولی بالاکوخان در کار لشکرکشی وملک گیری بود که خبر فوت برادرش منکوقاآن باو رسید واو بطرف شامات سوریه نهضت نمود چنانچه پادشاه اسمعیلیه حکمران دمشق وبرادرش ملک ظاهر وملک صالح بن شیرکوه وملک منصور صاحب حماة وشهاب الدین قیصری وجمعی از بزرگان واعیان سوریه وشامات راه مصر گرفتند وبه پناه امیر سیف الدین قطز المعزی پادشاه مصر آمیدند وقطز المعزی که ملک مظفر لقبش بود آنها را بنهایت محبت وتجلیل پذیرفت وضیافت نمود وچون بالاکوخان بدیار دمشق وغیره استیلا یافت عماد الدین قزوینی را بحکومت حلب وحکمرانی حمص را موسی بن ابراهیم شیرکوه معروف ملک اشرف داود وسیاف رقین را که دو سال بود محاصرت کرده بودند مغولان در این وقت فتح کردند وملک کامل محمد بن ملک مظفر الدین حکمران میافارقین ومردستر از تسلیم نمودن در این بین رسولان بن کوخان با نامه پر از تهدید ووعده ووعید نزد ملک مظفر پادشاه آمد که باید بکلی مطیع باشید وسر اطاعت خم نمایید تا در امان باشید ملک مظفر قبول اطاعت نکرد ونزدیک بششصد هزار دینار میان عساکر قسمت کرده از مصر آمنک محاربه نمود از این سوی مغولان لشکرداری کتبغای مغولی در تعیین حالات مقاتلت ومقاتلت سپاه مصر شافتح وعساکر مصری بهادرانه حمله کنند مغولان را منهزم ساختند وبه نهب اموال وتاراج اثقال آنها پرداختند کتبغا با گروهی نزد ملک مظفر آورده واو سر از تنش برداشته وچون خبر شکست سپاه مغول بهلاکو رسید جهان در چشمش تاریک گردید وخود در آن وقت عازم آذربایجان وارنجه بود ملک مظفر با فیروزی آهنگ عودت بمصر نمود وچون در راه میآمد منجمش رو باو کرده گفت خوشی بر تو باد واو بعلت آنکه بر تخت سلطنت جلوس کرده بود بجای خود نشانید که ناگاه یک تن از بزرگان سپاه موسوم برکن الدین بیبرس بندقداری با نفر غلام بهاء الدین رومی صالحی وبارولی وعلم الدین قیصر اغلی صوابدید کرده بود واو را بقتل رسانیدند وآن پادشاه نامجو در قصر لاهیرتی صالحیه بود یکشش مدت سلطنت او دوازده ماه وسیزده روز بود پس از کشته شدن او رکن الدین بیبرس بندقداری بجای او بحکومت مصر نشست ولقب او ابتدا ملک الظاهر یافت آنگاه از این لقب بجهت فکر مشوی سر بر تافت ولقب ملک الظاهر اختیار کرد وبر این لقب ابوالفتوح وعلائی نیز اضافه کرد وبندقداری نسبت علاء الدین بندقدار است که رکن الدین ابتدا از زاده خدمت میکرد وهم در این سال ابو عبد الله خزاعی و سیف الدین عالم ماجرزی در گذشتند وسلطنت مغولان از ماوراء نهر جیحون با بالاکوخان واز آنسوی جیحون تا مارستان با قبلاقاآن مقرر گردید

ذکر وقایع سنه ۶۵۹ وتعیین وزراء وامراء در مصر بارادت ملک الظاهر بیبرس وحرکت

او بشام و فتوحات او و عود لشکر مصر و پیدا شدن خلیفه عباسی در مصر و رفتن او

و این سال ملک الظاهر مرسس با پشاه معه تجهیز امور پرداخت اتجار الدین ضیاء را بوزارت خویش برداشت و لباس ملک خزینه دار را کرد و دستور صبیی او بود به نیابت سلطنت بگماشت و محبوسین را آزاد ساخت و سران لشکری و بزرگان کشور را باشفاقات گوناگون مواجهت و تحفیی در مالیات داد و تمام امور خود را بتوسط نظامی مساجه بگوش مردم رسانید و برای رضیه خاطر سپاه اموال مرضیه بذل و ایشان بین خبر رسید که مردم سویه و شام سر مباعت او فرو نیاورده و امیر سنجر حکمران حلب بیعت کرده و او را ملک المجاهد لقب داده و اعلام و خطبها بود و چون ملک الظاهر این وقایع بشنید مانند شیر خشمگین بغرید و با لشکری آراسته بجنبید و متوجه شام گردید و مقدم علاء الدین بندقدار الخزنه دار و سپاه و امیر سنجر را در هم بشکست و امیر سنجر منهزم بطرف حلب گریخت و از آنجا دستگیر شده روانه مصر عاقبت گردید و ملک الظاهر مرسس منظفر و منصور بمصر برگشت و این بین یک تن از احمد که نسبت خود را بالظاهر بالله محمد بن الناصر از خلفای بنی عباس میداد از بغداد با جمعی از عربهای بغداد بمصر رسید ملک الظاهر تا مطریه مصر او را استقبال کرد و امام احمد سیاه چهره و حبشی زاده بنظر میآمد ملک الظاهر او را نوازش بسیار نمود و امام احمد با ملک الظاهر داخل مصر شد و مردم مصر بجهت استقبال دور او را گرفته بودند و امام احمد با ملک الظاهر مجبته طلعه و رد و داد و انواع مرحمت و مکرمت و جود و سخا دل مردم را بنگاه ربود ملاحظه ثبوت نسب او مجلسی از محول علما و مشایخ و بزرگان مصر بپا است و در آن مجلس ثابت شد که امام از سلاله بنی عباس بوده و در وقت استیلای هلاکو بغداد و کشته شدن مستعصم او فرار نموده است بنگاه ملک الظاهر بمرسس امام احمد بالخلافه برداشت و او را ملقب بالمستنصر بالله نمود و این اول خلیفه عباسی بود که پس از انقراض بنی فاطمه و علویین در مصر و بنی عباس در بغداد بمصر بمسند خلافت بنشست افسوس که مشعل خلافتش زود خاموش و قضیه خلافت نشینی او از خاطر مردم فراموش شد چرا که ملک الظاهر مرسس بجهت استرداد منصب خلافت عباسیان مستنصر را بتونی بسیار بطرف بغداد حرکت داد که رقه و بغداد را از حکام آنان مغول پاک کرده و مستنصر مسند خلافت بنشیند و مستنصر راه با دسته از مغولان تلاقی کرد و جنگ سختی بین او و مغولها شد و در آن جنگ مستنصر کشته شد و قشون مصری مودت مصر کردند هم در این سال مرسس چون بشام رسید نجم الدین بن حنا امین بن سنا الدوله را از قضاوت شام معزول کرد و شمس الدین بن خلکان را بقضاوت شام برداشت هم در این سال تاکیه و محل مدیت سپاهیان هلاکو خان منقرض گشته و شیخ فرید الدین شکر گنج در گذشت

ذکر وقایع نشته. و نشته. و اقتدار و شوکت ملک شمس الدین کرت پادشاه هرات و غور و غیره

و این سال ملک شمس الدین کرت پادشاه هرات و غور و غرجستان را اقتدار و اعتبارش بیش از پیش افزوده گردید و از طرف باکوخان با شفاقات و خلع شاهانه و ریزنج بلنج مفتخر آمد نیز ملک ظاهر مرسس پادشاه مصر بشام حرکت نمود و در آنجا ملک مغیث ابوبیر اگر شاکر دمار ملک مغیث از در ضراعت و مسکنت

بیرون شد ملک ظاهر او را اطمینان نبخشید که آزاری در حق خواهد داد او را معبر فرستاد و در مصر اقامه کار بر داخت
و ملک معیت حکم ان کرک بود و این به بعد کرک نیز از متعلقات ملک ظاهر و جزو قلمرو مصر گردید هم در این سنه
با کوخان فرمانداد تا اباقاخان فرزندش با سپاهی رزم آزمای از راه دربند مدشت قبچاق حرکت کرده در انجا
برکه خان با او قتال اباقاخان شتافت و جنگ سختی شد و سپاه مغول شکست فاحشی خورده مودت
کرند هم در این سال ششصد و شصت شیخ عزالدین عبدالعزیز دمشقی در مصر و صاحب کمال الدین عمر بن عبد
العزیز معروف بابن عدیم مولف تاریخ حلب در گذشته نیز در سال ششصد و شصت و یک ملک اشرف شکران
حمص در گذشت و پس از او حمص منتقل بحکومت مصر گشت نیز سلیمان بن خلیل عسقلانی و مفضل الله نوراسی و
عزیز نسفی در گذشتند

ذکر وقایع شش و تعیین نمودن بلاکوخان ولیعهد خود اباقاخان را و سایر حکام و وزارت خواجه شمس الدین جوینی

در این سال بلاکوخان فرزندارشد خود اباقاخان را بولایت عهدی برداشت و حکومت عراق و ما وراء النهر
و خراسان را باو واگذاشت و حکمرانی آذربایجان و اران و غیره فرزند دیگر خود تکشوت را برگماشت و ایالت
دیار بکر و دیار ربیعه را بامیر توران داد و ممالک روم را بمعین الدین پروانه واگذارد و جوینی خواجه سیف الدین باخرزی
وزیر و خواجه عزیز عامل گرستان و خواجه مجدالدین تبریزی که از نزدیکان و گماشتگان او بود آزرده خاطر گردیده بود حکم انداز
هر سه داد و منصب وزارت خواجه شمس الدین جوینی را ابقا داشت و حکومت بغداد را بخواجه علاء الدین عطا
ملک جوینی که برادر خواجه شمس الدین بود واگذاشت و شرح حالات این دو برادر و اولاد آنان را که از مفاخر قرن هشتم
بوده اند ما در جلد سوم این کتاب مستطاب مفصل خواهیم نگاشت هم در این سال بین عزالدین کیکاوس و برادرش
رکن الدین قلیچ ارسلان نزاع بالا گرفت و کیکاوس که پادشاه آسیای صغیر بود ناچار فرار کرده باسپوب
آمد و با لشکری سلطان قسطنطنیه ملحق شده و برادرش رکن الدین قلیچ با سپاهی صفر استقبال رفت عزالدین کیکاوس
چون با سلامبول رسید پادشاه نوازش و مرحمت و مکرمت و احترامی داشت چندی نگذشت که کیکاوس
از فکر افتاد که لشکری از پادشاه را از میان برداره و با لشکری مطیع شده او را محبوس ساخت و همراهان او را
نابینا ساخت و خاطر از فتنه انگیزی آنان برداخت هم در این سال جمال الدین صاحب مثنوی آغاز کند جلد

مؤرخ چنین گوید مطلع تاریخ این سوداوسود سال بحث شیشه و شصت و دو بود در این بلاکوخان
بن تولیخان بن چنگیزخان پس از ده سال کمتر کشور ستانی و جهان بانی در گذشت و بجایش اباقاخان ولیعهد
فرزندش بحث سلطنت نشست و بلاکوخان چون در مراغه آذربایجان بدرود زندگی کرد اباقاخان در ما وراء النهر
بود و بجناح استعجال در ماه جمادی الاول آذربایجان رسیده و تا ماه رمضان بمراسم سوگواری پرداخت آنگاه بر
سریر خانی نشست و خواجه شمس الدین محمد جوینی را منصب وزارت مانند زمان پدرش باز برقرار گذاشت و سونجاق
نویان را بمنصب امیرالامرائی گماشت آنگاه ممالک موروثه خود را که عبارت از خراسان و عراق عجم و عراق عرب
و آذربایجان و خوزستان و اصفهان و فارس و دیار بکر و آسیای صغیر بود بحکام و نواب خود واگذاشت و هم

این سال که موافق ششصد و سی و چهار میلادی بود مردم انگلستان به پادشاهی سوم پادشاه خود شوریش کردند و او از گرفتن مجوس منع نمود و بواسطه نهضت بستاره و نبالهداری در خاک آلمان وحشت عظیمی بمردم دست داد و الکساندر پادشاه روسیه پس از مراجعت از دربار مغول درگذشت و پادشاه مصر ملک ظاهر بیبرس بعزم رزم با جیلیسیه با سپاهی بیاوان نزول داد و مصر تهیه بیرون زد و در این سال قاضی القضاة مصر بدرالدین یوسف بن حسن بن علی السنجاوی وفات یافت

ذکر وقایع ششصد و شصت و رفتن ملک شمس الدین کرت پادشاه هرات بدربار اباقاخان مغول و بازگشت او و در تمثال احترام و تشویقات ملک ظاهر در مصر و فتوحات در سوریه و ارمنستان

در این سال ملک شمس الدین کرت پادشاه هرات بدربار اباقاخان مغول رفت و هدایای لایقه شایسته و سزاوار انجا مانده از اتحاد و اتفاق ملوک نیافت و چون پس از اباقاخان برکاخان نایره جدال مشتعل شد ملک شمس الدین روز بروز در شجاعت و جهانداری اعتبار مشهود ساخت که خان مغول را فریفته خویش نمود و پس از اتمام جنگ اباقاخان ملک شمس الدین را نواخت و او را اضافت کران تمیت و طبل و علم داد و دستور حکمرانی او را نگاشت و ملک شمس الدین راه غربت بجانب هرات افراشت هم در این سال ملک ظاهر بیبرس ملک مصر تشویقات مخلفه در مصر مقرر کرد و مردم را که از شرب مسکرات و کشیدن چرس و بنگ و مباشرت با زنان بدکار باز داشت و با سپاهی گران از مصر بطرف شام در حرکت آمد و طرابلس را فروگرفت انگاه بگرفتن معقد پرداخت و خزاین آن را ستوده ساخت انگاه بسپرداری ملک منصور صاحب حماة قشونی بارمنستان فرستاد و ملک منصور پادشاه ارمنستان یعنون را مغلوب ساخت و پای تخت ارمنستان که شهر سیس را با سایر شهرها فروگرفت و کشتار بسیاری از آنان کرد و اسیر بسیاری از ارامنه بدست آورده بمصر فرستاد و دنباله فتوحات خود را تا داخله انطول رسانید و در عودت عساکر مصر از ارمنستان ملک ظاهر آنان را در حماة و قاقیه استقبال کرد و خوش آمد گفت و اشتر اسب او از بزمین رود و آنش سکبت نامیار او را بلعیده گذارند هم در این وقت شهر عکا که نزدیک ناصره بود و مردمش مسیحی مذهب و بیشتر کاتولیک اسیر کردن اهالی مسلمانان و فرونشستن بفرنگان بود فرو گرفت و بهیچکس از زن و مرد ابقا نکرد و تمام پسران و دختران آنها را اسیر کرده بمصر فرستاد هم در این سال حکمران دهلی ناصرالدین محمود درگذشت و بجایش غیاث الدین بلبن نشست و نیز صاحب دشت قبچاق برکه خان برده جای خود الغرزمدش منکو تمور سپرد هم در انگلستان ادوارد پسر بازی سوم بسلطنت نشستن و یا غیان غالب آمده پدر خود بازی را از حبس برون بتخت آورد

ذکر وقایع ششصد و شصت و یک و آمدن ملک منصور بمصر و اشتقاقات خسروانه از جانب ملک ظاهر بیبرس ملک مصر در حق او و جنبش ملک ظاهر با جیلیسیان و فتوحات ملک ظاهر

در این سال ملک منصور حکمران حماة که سردار قشون مصری در ارمنستان بود بمصر آمد و ملک ظاهر بیبرس مقدم

او را کرامی داشت و او را بجهت سیاحت اسکندریه با احترامات لازمه روانه نمود و ملک مظفر اسکندریه را دیار کرده خود
مصر نمود و با شفقات ملوکانه که از طرف ملک ظاهر دید قدر حکمرانی خود برگشت چنین ملک ظاهر برسر ابقوشی جرار
آبنگ شام نمود و انجا پس از تهیه سپاه و تجهیز بنه و خرگاه بیافایده و انجا از تصرف صلیبیان برون آورد
انگاه شقیف و طبریه و اعمال و انطاکیه و انطاکیه و سایر نقاطیکه در تصرف صلیبیان بود متصرف شد و غنایم
بسیاری مخصوصا از شهر انطاکیه بدست آورد انگاه متوجه ارمنستان شد حکمران ارمنستان لیئون از او هزیمت برون آمد
و مانند سباک و مرزبان و شیخ احمد را ملک ظاهر آنها را کرده و صد و سیصد و شصت و پنج سال
اوقات تاج الدین مستملانی و نجم الدین عبد الغفار قزوینی و عمر الغیبی سلطان مغرب در گذشت و نیز در سال
ششصد و هشت و شش ابو شامه مورخ دمشقی و امام حمید الدین نیز بدرود حیات گفته و نیز معین الدین پروانه
با مغولان و قتل رکن الدین فلج اسلان اتفاق کرده و او را خفه نموده و بجایش غیاث الدین پسرش که بسن چهار
ساله بود بر قرار کرده نمود

ذکر وقایع تشنه لشکر کشیدن تیمور خان مغولی حکمران بلخ و بدخشان بهند و ستان و ملتان و کشته شدن شاهزاده غیاث الدین بلبس

در این سال تیمور خان که از جانب خان مغول بحکمرانی بلخ و بدخشان و کابل مامور شده بود پس از انتظام امور و تعیین
نواب و عمال عزم رزم با پادشاه هند و ستان غیاث الدین بلبن لشکری بی پایان حرکت داد از این سوی
سوی شاهزاده محمد خان پسر ارشد و ولیعهد بلبن که در ملتان اقامت داشت رایت استقبال کردن او
برافراشت تیمور با جمعیت هزار سوار جرار مقدمه لاهور رسیده و از انجا به بیاس پور گذشت و بهر جا رسید از کشتن
و ویران کردن و تاراج مردان فروگذاری ننمود و انگاه سپاه خود را حرکت داد و نظر به هم ملتان و سه فرسنگی
افراشت و در کنار آب لاهور که از طرف لاهور میگذرد با میدان جنگ آسته شد و دو دسته سپاه کینه خواه بر هم
و بسی خون از یکدیگر بخشیده عاقبت سپاه مغول منهزم شد و رو بفرار گذارد و شاهزاده محمد خان تا مسافتی آنها را تعاقب
نموده و چون روز به نیمه رسیده بود و وقت ظهر بود شاهزاده محمد خان با دسته از سواران خاصه او بجهت ادای نماز
و شکر این فتح پیاده شده و نماز آسوده اند که از آنسوی مغولان که در پس پشته با از خوف آنان نهان شده بودند متفقا
از کمینگاها بیرون آمده و انها را فروگرفته دست بخدنگ جان شکاف برده شاهزاده محمد خان نماز نیمه
و بچالاکی بر اسب سوار شده که عمد اقامت آن بپردازد که مغولان او و دشمنان او را بیش از انحاک هلاک افگنده شده و بتاراج گرفتن
مهمات جنگ و اسباب و اثقال او پرداخته شده و جمعی از آنان را اسیر کرده و از انجمله امیر خسرو و همسری بود که او را
بلخ فرستاده و مدت دو سال در بلخ محبوس بود و صاحب ترکستان این مبشر صاد و که امیر خسرو محبس مرانی و معمایی
عاشقانه را بنظم کشیده و خدمت کبیر و فرزند شاهزاده محمد خان ملتان میفرستاده تا عاقبت آزاد
شده معاودت نمود اگر امیر خسرو در بلخ در دست مغولان گرفتار بود چنانکه که بگفته خود و طی کرده و در مرثیه پیش محمد خان
قصاید سرود و حال آنکه برتران مغولان بود و از آنها باید استخلاص خود را بخواهد نیز در این سال ملک ظاهر بیبرس

او پشاه مصر از زاه شام نکه با پرسش برکه خان رفت و پس از او ای جم بحاب آمد و در انجا دسته از مغولان که بتار کی
رسیده بودند هم شکست پس بزیارت قبر ابراهیم ادهم رحمه الله رفت و بحران رفت انگاه بیت المقدس را زیارت نموده بمصر مراجعت
کرد آنگاه تجهیز و تعمیر راه مصر تا شام و مصر تا حجاز بجهت سهولت مسافرت حجاج و تجار بپرداخت و در هر جا
منازل معهود و مراکب موفور معین کرد و کار قصاد و پیک و حرکت بوسیم در این سال با افضل الدین کاشی دان وقتیق
رسیده آنه شنه و از حسنان نزلت سختی شد که بسیاری هلاک شدند

ذکر وقایع نشئه و جنگ بین شاهزادگان مغول و اوردن ملک شمس الدین کرت
نیز و بر افغانستان و رفتن او بتدبیر و فتوحات ملک ظاهر با دشاه مصر

در این سال آتش جنگ و جدال بین جغتای بن چنگیز خان با برادر کوچکتر خان با براق خان مشتعل گردید چنین سکت فاحشی خود
در ماوراء النهر همچون بنجاب و سرحد اسپیدا یافت و بطرف خراسان و افغانستان رانده این
میدان جنگ و طغیان و عصیان واقع شد که جغتای منهزم شد و راه مازندران پیش گرفت و براق چون نیز دیک هرات
رسید با بزرگان سپاه و سران لشکر طرح مشورت و اب قتل و نهب هرات افکند مغولان که بالفطره مایل
غارت کردن و ویران نمودن و کشتن بودند عملی متفق شدند ولی فتلق تیمور که یک از مغولان با درایت و مهارت
و جهانبانی بود بشرق از شجاعت و لیاقت ملک شمس الدین کرت حکمران هرات و غور و غیره بیان کرد و از
محکمی و متانت برج و حصار و قلعه های هرات فصلی بیان نمود عاقبت خود فتلق تیمور با پانصد سوار مقرر
شد که بهرات آمده ملک شمس الدین کرت را باطاعت و ایلی براق خان بخوانند در آنوقت دار و غه هرات
نیابتی نامی بود چون از آمدن سپاه مغول اکهی یافت بیرون شتافت و از آمدن فتلق تیمور خبر کرفته به
ملک شمس الدین رسانید و ملک شمس الدین پیشکشهای لایق بیرون فرستاد و نهایت خود را بخدمت براق
خان نهایه ساخت فتلق تیمور بدرون هرات شد و تقلعه فغسار نامه تن از خواص شتافت و خدمت ملک
شمس الدین رسیده او را در کمال جلال و عظمتی یافت و پیام براق خان را بر سانید که اگر تو در درگاه حاضر شوی
و باطاعت و ایلی براق حکومت تمام خراسان و افغانستان را بتو میدهیم ملک شمس الدین کرت در بحر اندیشه
فرو رفت که فرار با قاخان با سپاهی فراوان خواهد رسید و اگر من سر فرود آرم با او چه پیش آید فتلق تیمور
حرکت کرده و ملک شمس الدین کرت بشتابت او بیرون آمده و چار و ناچار با او روی براق خان رفت و پیشکشها
گذرانید و براق خان را مردی سفاک بی باک دیوانه دید و یاران و ملازمان او را همه ظالم و بیغما گر که همشان در خرابی
و تاراج کردن بود و پس از توقف چند روزه بتدبیر آنکه هجرات رفته مالی فراوان از مردمان کرفته بیاورم اجازت
از براق خان حاصل نموده با چند تن از مغولان در خیم بهرات آمد که در این بین براق خان از هاکردن ملک
شمس الدین پشیمان کردید و چند تن بتعاقب او فرستاد که او را عودت بارودی و هند رسولان و قتی رسیدند
که او بهرات رسیده بود و بعذر آنکه باید مالی بسیار جمع کرده آنوقت بدرگاه بشتابم از هرات بیرون نیامده و
همه روزه بمعاذیر مختلفه متعذر گردید که در این اثنا آوازه رسیدن اقاقاخان با سپاه بسیار رسید و شر براق خان

از سر شمس الدین کرت و مردم هرات برطرف کردید و براق خان بطرف طالقان عزیمت نمود و آنجا خیمه افراشت
نیز در این سال ملک ظاهر پادشاه مصر سپاهی بجهت تلف مصیاف که در دست اسماعیلیه بود فرستاد
و آنجا استعطاف شد هم در این سال ابو بکر آخرین پادشاه از ملوک بنی عبد المؤمن بدست طاغیه بنی مرین کشته گردید
و بنی عبد المؤمن سالها در مغرب سلطنت داشتند هم در این سال من منکوقاآن بن طغان مغولی حکمران تاتار صحرائی
و لشکری پادشاه قسطنطنیه زاده واقع شده و خواهان پادشاه لشکری خسارت بسیار وارد آورده و غیاث الدین کیخاوس
که محبوس بود با سنیده و سنکور تمور غازان نیز همراه خود برد تا عاقبت در شش شهر و بغداد دفعت نزد خوانین بر نیز در این
سال احمد بن دایم از کجا بمشایخ دگذشت

ذکر وقایع نشته و آمدن اباقاخان بجنگ براقخان و نزدیکی هرات و بستن دروازه های هرات بروی براقخان و جنگ اباقاخان با براقخان و عاقبت کار شان

در این سال چون خبر اهتمام تبشین اغول خان باباقاخان مغولی رسید مانند شیر خشمگین بغرید و لی توانی از جای
بجنبید و بر تعبیه سپاه و تجهیز نبه دخجکاه بپرداخت و وزیر بابه بیزوش خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان فرمان داد
تا او نیز باطراف و اکناف بجهت آمدن سپاه نامه ها نگاشت تا بانگ زمانی از ماوراء النهر و ان واقه بآذربایجان و اران و
فارس و کرمان سپاه مسلمان و مغول فراهم گشته و اباقاخان با قشونی بیرون از حساب و فراوان از خراسان
پیش گرفت و تا نزدیک هرات در هیچ موقعی توقف نکرد و از آنجا رسولی جهت [redacted] براق خان فرستاد و
پیامهای مودت آمیز داد بلکه آتش جنگ مشتعل نشود و جمعی دیگر را بدو گسیل داشت براق خان جوابهای بر وفق مرام داد
بلکه حمل بر ضعف قوای اباقاخان نمود و از آنجا اباقاخان متذکر شده بود که اگر میانی کجهتی دو جانب محکم گردد از
طرف ماشه های غزنین و قندهار تا سرحد سند را براق خان دانسته بر که ترک جنگ کرد این مورد چرا بدون
حرب تسلیم کرد و امرا براقخان بهر یک در باب فجاعت و مصالحت چیزی گفتند و نتیجه آن شد که جنگ نمایند
و مقدم جاسوسان فرستادند بدانند که آنجا خان خود آمده است یا امرای او آمده اند و سه تن از خواص جاسوسی
فرستادند و آن سه گرفتار شدند بدست لشکریان اباقاخان و آنجا سوسان دو تن کشته و یک تن را نزد
براق خان رسید و این کار را نیرنگ و تدبیر اباقاخان شد و روز بعد اباقاخان سپاه را متفرق در صحرای
هرات جریب نمود و دو امرا براقخان بهر یک را با فجاعت و مصالحت چیزی گفته شد و نتیجه آن شد که جنگ نمایند
و مقدم جاسوسان فرستادند بدانند که آنجا خان خود آمده است یا امرای او آمده اند و سه تن از خواص جاسوسی
فرستادند و آن سه گرفتار شدند بدست لشکریان اباقاخان و آنجا سوسان دو تن کشته و یک تن را نزد براق

سوز براقخان رفته را بشنید کسی دیگر مسعود سکپ جوانی نماند و این کار بر او تیره اباقاخان شده بود مسعود بیک
روز شاهزاده براقخان آمد و شکوه کنان را بعرض رسانید براقخان سزای همه تا تیز او وقت دیگر موکول نموده بهزاجرت
رسید و بمرجا یا ز خیمه و خرگاه بیکس یافت و همه سوشاقات کسیر انسیافت با سران سپاه خود تبر افتاد
و عقب اباقاخان تبایرم و سرکرد را نیافتیم دستنبه سایرم و با همه ام عمارت حیاتش بر داریم و سته گفتند بشرا
و خیمه و خرگاه و اباقاخان بشکرگذاری و مسرت این فتح بعیش و عشرت بروز بریم و اباد البعقب انتشاشتیم و این
رای پسندیده شد عجلی بیاده شدند و همه جا خانه و چهار پایان و سایر اسباب و غیره یافتند و بشرا نوشیدن
باده و بوسیدن ساده و جایان بردند و همه را در حرکت آمدند چون اندکی راه طی کرده و قدما بالا و پائین رفته صحرا را
از کثرت سپاه و دشمن مانند دریای پر از موج دیدند براقخان سخت برسید و سراسیمه شد بیک مانند بید لرزان شد
شهد مقصای عیش نوشین کامشان تلخ گردید که در این چن سپاهیان اباقاخان که در هر جا بکمین نشسته بودند از جای
بجنبیده و مانند عدد سیاق بغرید براقخان نصف ارانی بر داشت و لشکر غادل و اجلایر یای را بمیسره و میسره سپاه
مامور ساخت و اباقاخان نیز متیقن افول برادر خود ابانویان و سوشای و امیر ارغون و غیره را جا بجا گذاشت
و رایت کینه خواهی بر افراشت و در سپاه کینه خواه در هم افتادند و بهم در آویختند و خون یکدیگر بریختند که ناگاه
لشکر غادل بر یزخان اسقاف یک تن از سپاهیان اباقاخان از اسب سرنگون و بروی زمین واژگون گردید
و در پس او جلایریای که در شجاعت و شهادت بی نظیر بود بخاک هلاک افتاد و لشکریان اباقاخان حمله سخت
عزم تا سپاه براقخان منهزم شدند و پانصد نفر از کس بسلامت از آن معرکه بالکه خان مدر برد و آنجا را جائی
توقف کرد و تمام ضعات و آلات حرب و توپخانه و خیمه و خرگاه براقخان با غنایم بسیار در دست سپاه اباقاخان افتاد و سپاهیان بسیار از غنایم را غنیمت نازل بمردم هرات فرو نشست و احمال ثقیله را
بسوختند اباقاخان بزرگان هرات و ملک شمس الدین کرت انواع اشفاقات بعزم و خرم و خوشدل عزیمت
آذربایجان نمود و در ربیع الاول این سال براغه رسید و بهجت سلطنت و استقلال و شوکت و اجلال متمکن
گردید و در این سال ملک ظاهر برس پادشاه مصر با سپاهی فراوان از مصر بطرف سوریه و شام آمد
و حصن اکراد و حصن عکار و قلعه خلیقه را باد اسماعیلیه بود و فرو گرفت آنگاه حصن قرین را فرو گرفت
و بواسطه شرارت ساکنان او و مردم نواحیش آن حصن قرین را منهدم ساخت و منصور بمصر مراجعت نمود
و در مصر فرمان داد تا دو کشتی بساختند و بجهت جنگ با مردم در آب انداختند چون کشتیها بحرکت آمد
ملیکر گاه بیس رسید مردم قبرس که در کمین بودند ناگهان تاختند و بر خیر اسیر و بعضی را در آب غرق ساختند
و کشتیها را منکسر شد چون این خبر بمصر رسید ملک ظاهر برس بساختن سی کشتی دیگر فرمان داد که مادرک زمانی
بساختند هم در این سال که موافق سنه ششصد و هفتاد و هشت هزار و دویست و صد و هشتاد و سیلادی بود پادشاه فرانسه سنت لوئی
و لیعهد انگلیس او دارد با قصد انهدام مسلمانان افریقا از اروپا حرکت کردند ولی پادشاه فرانسه در بین
راه در گذشت نرجیشوم بن قسطنطین صاحب سیس ارمنستان در گذشت و بجایش الصغیر ان فرزندش نشست

برقاضی شمس الدین بن الحلبی قاضی القضاة حماة و جمال الدین احمد بن عرفانی و عبد المؤمن متوفی وفات کردند

ذکر وقایع سنهٔ ۷۱۰ و سنهٔ ۷۱۱ و رفتن ملک ظاهر بسوریه و قتل اسماعیلیه و تغییرات کشوری او

در این سنوات ملک ظاهر پادشاه مصر بطرف دمشق با سپاهی جرار رفته و بامد دانست که ملک ظاهر پرسر او
کرشت مسافرت مشهور بابو الفدا شده و بود زیرا در هر مسافرت یک قسمی نصیب او میگشت بالجمله در این مسافرت بجهت
اسماعیلیه بانکه در صفحات دمشق جا داشتند برانده انت و محالات آنرا همچون کهف و منیقه و قدموس و مصر ساخت
نیز چنین نوبت با منوالانکه مذکور شد نمودند بجنگیدند و آنها را منهدم ساخت و به بقاعت آنها را یک قرارت بنا
و جمال الدین و شمس الدین بجهت کنیابت اداره دمشق داشت عزال نموده و بجای ایشان علاء الدین ایدکین بجهاشت چنین باق
خان مغولی و پن از جنگ با الفاخان در نزدیک همدان چنانچه نگارش شد ضربت یافت و بجانب بخارا
شتافت از کثرت غصه و الم و ناسازگاری روزگار و گذشت نیز در این اوان امارکو پولو از مردمان ونیز فرنگستان
بقصد تجارت بخوارستان رفت و مدت بیست و چهار سال در مغولستان و حدود چین بسیاحت نمود و سیاحت
نامهٔ مفصل نگاشت بهم در این سنوات سیف الدین احمد بن منظر صاحب عیون و گذشت و بجای او پسران
او سابق الدین و فخر الدین نشسته و شهر خوارا بملک ظاهر سپرده و گذاشته و خود عازم مصر شد و استیذان نمود بهم در این
اوقات شیخ نصر الدین زکوب رومی و حسن صیقلی و اثیر الدین اجری درگذشته و پادشاه انگلستان از فرانسه
بعزم مراجعت و تخت سلطنت فرزندش ادوارد سپرد

ذکر وقایع سنهٔ ۷۱۲ و جنگ ملک ظاهر با سپاه مغول و شکست مغولان

در این سال از ملک ظاهر پرسر پادشاه مصر لشکری بسیار و جمعیتی با بقعهٔ ابلستین و دمشق نمود و از آنجا
با سپاه مغول بمقابلت و مقاتلت پرداخت و آنها را منهزم ساخت و امیر قلاون الفی که از سرداران نامی او
و در جنگ با مغولها و تاتار بارشادت نموده و با نشانهای حسنه و از نهضت و عودت مصر گردید هم در این سال از
نصیر الدین طوسی محمد بن محمد الحسین کدار جهول علماء و شیخ بهاء الدین ابو عبد الله محمد بن عبد الله طائی الحجازی الحوینی پدر
الدین حامی درگذشته نیز جلال الدین محمد بلخی رومی صاحب کتاب مثنوی و امامی هندی امشهور رومی شاعر
در این سال وفات یافته و شرح حالات و پاره از اشعار جلال الدین بلخی و امامی هروی در جلد چهارم این
همایون نامه مفصل نگارش خواهد یافت

ذکر وقایع سنهٔ ۷۱۳ و سنهٔ ۷۱۴ و طغیان پادشاه ارمنستان و جنگ ملک ظاهر با او و قتل و نهب در ارمنستان و فتح نوبه بدست عساکر مصر

در این اوان چون حکمران ارمنستان سر بطغیان برافراشته بود و جمعی از مسلمانان را از مکان ربوده بود ملک
ظاهر پرسر پادشاه مصر بجانب ارمنستان بتاخت و شهر سیس را پس از محاصرت مسخر ساخت و نزدیک بیست
هزار تن از ارامنه و صبیوی مذهبان را معدوم و هزار اسیر از زن و بچه گرفت و با غنایم موفور برگشت و هیبت سلطنت
و قوت او در هر جا شهرت یافت که پادشاه ارمنستان و پادشاه مغولستان متوسل بحیله بهن گردیدند که با تمام متفق

نشئه شوکت ملک ظاهر را درهم شکستند اگرچه صلیبیان حمایت کرده و سپاه بحرول بحرکت آمده و مانند سالهای گذشته صدمه کرده بودند ملک ظاهر هیچ یک منظور و منصور معبر مراجعت نمود و آن ستمگر قاهر قایمز باعزالدین ایبک اعزم مصر را بطرف خود فرستاده و اتابک سنقر را نوبه فتوحات نمایان کرده و غنایم بسیار بدست آورده و با فتح و ظفر از معبر گذشت و ملک ظاهر بحجت فرزندخود ملک السعید برکه بن ظاهر هیرس غازیه خاتون دختر امیر سیف الدین قلاوون الصالحی ازدواج کرد و فرحی بزرگ و سوری سترگ فراهم کرد و آنگاه مجدداً از مصر بشام حرکت عزم نمود و در این سال منصور بن سلیم که از خانان بود و ابوالحسن علی بن ابوسعید مغربی و موفق دعما و مشهور بخواجه بها و کمال شاعر و محمود زنجانی از مشاهیر و تاج الدین علی حبیب موفق مشهور و بغداد و گنگ شنبه هم در این سال نماد و اردو اول ممالک گازا مستعرف شد و کرد و گورجا پاپ رسول اباقاخان مغولی وعده مساعدت داد که صلیبیان را محرک گردد شد که با مغولان در صدد اتفاق شده بحجت ملک ظاهر هیرس پادشاه مصر و آنچه و اوراشاه سازند

ذکر وقایع نشئه و گرفتار شدن خواجه شمس الدین محمد جوینی بدست برکا آمدن او و حجت ملک ظاهر بیبرس و افتتاح

در این سال اباقاخان بسعایت امجد الملک یزدی بخواجه شمس الدین محمد جوینی صاحب دیوان خشم گرفت و او را از منصب وزارت خلع ساخت و باداره امتیازات صدارت و وزارت مخالفت و شرح حال جوینیا خاصه خواجه شمس الدین و برادرش علاء الدین صاحب این خانواده جلیله در جلد سوم این کتاب ذیل سرگذشت مشاهیر چون نگارش زاید شد مانجمله اباقاخان در این سال لشکری فراوان آماده شام نمود و سلطان مصر ظاهر هیرس بمقابلت و مقاتلت او پرداخت و از طرفین بسیاری مقتول شدند هاقبت مغولها منهزم گشته و راه فرار گرفتند و عساکر مصری از بیدبعجت آنها برفتند و غنایم بسیار از مغولان بحجت آوردند و ملک ظاهر هیرس در مراجعت قصیاریه را محاصرت کرد و مردمش امان خواسته و شهر را تسلیم نمودند و ملک ظاهر شهر داخل گردید و نماز شکر بجای آورد و با تحف فراوان کوچ نموده بمصر مراجعت کرد و صیت شوکت و عظمت پادشاه مصر و شجاعت و بشادت مصریان افاق ترکستان و مغولستان و آناتولی را فرو گرفت و اباقاخان پس از شکست از سپاه مصر بطرف آسیای صغیر رابذد و در انجا معین الدین پروانه را دچار شکست داد و بر بخت هم در این سال شیخ سعد الدین قونوی و نجم الدین عمر کابی و سعید احمد مدوی که از اجله اولیا بوده و مدفن او در نزدیک شهر قنصاوه در مصر زیارتگاه عمومی است و در سال چندین بار ایام مولود او را در مصر جشن میگیرند برپا میکردند

ذکر وقایع نشئه و تدبیر اباقاخان مغول گرفتار کردن ملک شمس الدین کرت پادشاه هرات و مسموم شدن ملک شمس الدین کرت و وفات ملک ظاهر بیبرس پادشاه مصر و نشستن ملک سعید بجایش

در این سال مجمع اباقاخان رسانیدند که شهر هرات از حیث آبادی و عمران و ثروت بی پایان در همه خراسان

و افغانستان نظیر ندارد و رایق خان بطی حسه مشار بهمات رفت و بدرد حیات گفت و ملک شمس الدین کرت بواسطه
هرات است که روز بروز بر ثروت و قدرت او افزوده و همیشه محشر حاشیه نشینان ارکاه و معتمدان درگاه شرحها گفته
خان مغول او وزیر خویش خواجه شمس الدین محمد جوینی در این منتیه مشورت کرد و خواجه گفت تهیه امنیت او را با نامه و پیام فرو
سازم و مدد و اسباب مکاتبات گشوده و او را نثر و نظما نستایش نمود چنانچه او نگاشت (فروع ملک و ملک شمس
الدین محمد کرت : و تمکنه بحر ملک سه بسر بحمه جانی) و چون در ذکر حالات خواجه شمس الدین محمد جوینی در جلد سوم و
ذیل اشعار ملک شمس الدین و ابتدای جلد چهارم نگاشته خواهد شد و اینجا از نگاشتن قصیده اشعار بر او احتراز میشود و همچه
ملک شمس الدین محمد نیز بجواب خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان نثر و نظما مکتوبی در نهایت اسلوب نگاشت و از
رفتن در بار اباقاخان بواسطه بری و وفات زمین گیری عذر خواست چون این مضمون نامه او را اباقاخان اطلاع یافت
فرمانداد نامه از جهر و محبت او نگاشته شده و او را بخدمتگاری خود و اشفاقات حسروانه برداشته شده و منشور حکمرانی تمامی
افغانستان با سرحد هندوستان را و او ارزانی داشته شد و اباقاخان او را تاکید اکید و قسمهای شدید نگاشته بود
که هرگز در تخیله ما خیال سوئی در حق تو نبوده و نخواهد بود بالسته از قلعه خسار فرود آی و عمارت حکومتی هرات
تخت حکمرانی را برای که همیشه ابواب الطاف و انعام ما بروی تو گشوده ماشد چون ایلچی خان مغول بهرات وصول
مایافت و قلعه خسار شتافت و نامه و خلعت و علم و طبل شاهیرا رسانید ملک شمس الدین محمد کرت مسرور
گردیده بهرات آمد و خلعت شاهانه بپوشید و رسولرا با انعامات و اکرامات بسیار عودت داد و تحفها بان
بحضرت اباقاخان و خواجه شمس الدین محمد و شاهزاده گانشتغول فرستاد و چون تحف و هدایای او بدربار مغول رسید
اباقاخان اظهار مسرت نمود و بحضرت او و آن او باز با خواجه شمس الدین ابواب مذبر گشود و خواجه شمس الدین
محمد و پسرش خواجه بهاء الدین با و مکاتبات مودت آمیز نگاشته و او را الطاف بنهایت پادشاه خود ساخته
داشتند و او را خواستند تا بدرگاه خان مغول آمد که بیش از پیش مورد الطاف شود ملک شمس الدین محمد کرت نظر اجبار
و مبالغت آن وزیر و پسرش جواب لطایف اصفهان که در آن اوقات اباقاخان و وزیر و درباریانش انجا بودند
رسید استقبالی شایان از وزیر و پسرش خواجه بهاء الدین نمود و بسیاری کیشهای ایشان گذرانید و چون بحضور
اباقاخان رسید چندان او را مورد محبت و گرمی دید و پس از چندی که از آن مرحضی خواست جواب یاس شنید
تا اباقاخان بطرف آذربایجان حرکت کرد و ناچار ملک شمس الدین محمد کرت هم در اردوی خان حرکت نمود
و پسرش رکن الدین ما برادرش بطرف دربند قفقازیه بحکم اباقاخان روانه گردید و ملک شمس الدین محمد دانست
که از راه دوستی و تزویر کمند شاهی گرفتار شده خلاصه همین قسم ملک شمس الدین محمد کرت در اردوی خان
بود و هر قدر زر و امرا واسطه شدند مفید نیفتاد تا غایت در ماه شعبان این سال در حمام چون باو نبذه
دادند در آن زهر نموده و مسموم گردید و وفات کرد چنانچه وجیه الدین نسفی در تاریخ وفات او گفته است (بسال
ششصد و هشتاد و شش مه شعبان بقصر منصف دوران چه پنکر ست نهال بنام صفدر ایران همی
محمد کرت برآمد آیت والشمس کورت در حال) هم در این سال ملک ظاهر بیبرس پادشاه مصر و شام

پس از مدت سال و دو ماه و ده روز حکمرانی و هشت سال زندگانی در بیست و هم محرم بمرض اسهال درگذشت و
برادرش اوارد و دشمن مرفون و محفه را خالی نقل داده که ملک ظاهر را نوش دانست و چون تنکیک یا
تنکای که بمعنی کارداد بمصر رسید فوت او را آشکار کرد و فرزند ارشدش محمد ناصر الدین برکه خان بن میرس
را بجای او نشانید و او را ملقب بملک سعید نمودند و مردم بمتابعت و مشایعت او را مدد و نایب السلطنه او
تنکیک کار باو را نهایت صحت انجام میداد و او از جانب ملک ظاهر وصی بود و شخصی امین و با درایت و مراعت
بود افسوس که او را اجل مهلت نداد و پس از چندی درگذشت و کارها درهم شد اگرچه ملک سعید بجای شمس الدین
فارقانی را نایب داد ولی خود دانست کاری نیامد و ملک ظاهر مرس یکی از پادشاهان بزرگ مصر بود
و فتوحات بسیار و قتلی است چنانچه در این مدت سال سلطنت علاوه از آنکه چندین بار سپاه مغول که در
هر جا فاتح بود منهزم ساخت و از صلیبیون قیساریه و یافه و صفد و طبریه و یافه و عثلیث و انطاکیه و لطرابلس و
حصن اکراد و قرین و صهیون و حصن اکراد و صافیتا و رقیه و حلب را گرفت و در اواخر سال شهرهای مرقب و بانیاس و ترسوس
و اذنه و مصیصه و غیره را گرفت و از مسلمانان شهرهای دمشق و بعلبک و عجلون و اصبری و حمص
و حماه و رحبه و تل باشر و صهیون و بلاطنس و قلعه الصفت و قدموس و عثلیثه و خوابی و رصافه و مصیاف و قلعه
و کرک و شوبک را گرفت و نیز در افرنجیا خاک نوبه و برقه را متصرف گردید هم در این سال شیخ الاسلام محیی
الدین یوسف درگذشت

ذکر وقایع سنه و وفات ملک شمس الدین کرت و سلطنت برادرش ملک شمس الدین کهین کرت بحکم اباقاخان بحکمرانی هرات و رفتن ملک سعید بدربار مصر شام و عود و پناه او بقلعه نشانیغو

در این سال چون خبر بحال ملک شمس الدین محمد کرت پادشاه هرات و عوارض بخراسان رسید برادرانش
و برادرانش بکباره پریشان گردیده و در بکوی و برزن و محلت و کوچه یک تن قوی پنجه برنخاست و زیردستان
مسلط شدند چنانچه منوال چندی گذشت از اتفاقات حسنه در آن اوقات متشین اغلی بهرات رسید و شهر
هرات و مردم آنرا اندازه پریشان دید چون از هرات بخراسان رفت و اباقاخان هم بانجا رسیده بود
از خرابی هرات و پریشان حالی بعرض رسانید اباقاخان خواست تا کیفر از مغولان را بحکومت هرات بر
قرار غایه متشین اغلی بعرض رسانید سبب دولی است که کیفر از شاهزادگان کرت را بحکومت هرات
منصوب فرماید و خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان تایید کرده و بر لبغ حکمرانی هرات بنام ملک
رکن الدین کرت صدور یافت و او را احضار نمودند چون بپایه سریر اعلی رسید و از نامش پرسیدند گفت
رکن الدین است گفت بنام پدرش شمس الدین خطاب کنند و بعد ها رکن الدین را که پسر شمس الدین محمد
کرت بود بنام پدرش ملک شمس الدین کهین خواندند و او چندی در اردوی خان مغول بماند و خدمات
شایان کرد تا بموقع خود بطرف هرات مرخص حاصل کرد و چون بهرات رسید با آیین شهریاری
و مردم پروری و خدمات شایان کرد و روز بروز آوازه عدالت و رعیت پروری او زیاد گردید هم در

این سال محمد ناصر الدین برکه خان ملک مؤید پادشاه مصر با سپاهی فراوان عزیمت نمود و از انجا امیر سیف الدین قلاوون صاحب حماة و سپهسالار سپاه خویش را بارمنستان فرستاد و سیف الدین در انجا جنگها کرد و با غنایم بسیار برگشت بدمشق و این خبر انتشار یافت که مردم شورش کرده و شرف الدین سنجر ملقب بشقر را که در دمشق از اصحاب ملک سعید حکمران بوده بپادشاهی برداشته اند و دست مبایعت و متابعت باو داده اند و چون ملک سعید این مسئله بشنید بقصد الملک فرو آمد و برحی فدمش رسیده او را شکست زیادی بر یاران سپاه شرف الدین سنجر ملقب بشقر را بپادشاهی برداشته اند و او را ملک العادل لقب داده اند و بخیال افتاد از سلطنت مصر و شامات مخلوع سازند ملک سعید سخت بهراسید و اگرچه دانست این شورش ساختگی دست یاری چندین از امرا و ممالیک بزرگ بوده ناچار مصلحت بر فتن دیده و بطرف مصر با چند تن از خواص و محارم حرکت کرد و چون بمصر رسید متعاقب شورشیان رسیده کاملیان بالا گرفت و ملک سعید بقلعه جبل متحصن گردید و در قلعه را محاصرت نمودند هم در این سال اباقا خان حکومت سیواس و از زن الروم را از بخارا بغرالدین کیکاوس بن کیخسرو معروف مبسوط داد و این عزالدین پس از آمدن به سیواس و غیره متمرد شده جاتر قی کرد و سلطنت آسیای صغیر بیافت آنگاه متمرد شده بارها و بهر جا گذارده و پریشان حالگردیده و او است آخرین پادشاه از سلاجقه روم که بنام سلطنت نامیده میشد هم در این سال ابو عیسی جده ولی که از بزرگان علمای نحو بود و نجم الدین دمشقی معروف بابن الرفعه فقیه

ذکر وقایع متنوعه و خلع شدن ملک سعید پادشاه مصر و هزیمت برادرش سلامش و خلع او نیز و بسلطنت مصر رسیدن ملک منصور قلاوون و فرستادن شام

در این سال عاقبت شورشیان ممالیک در مصر محمد ناصر الدین برکه خان ملک سعید بن ملک ظاهر را پس از دو سال و سه ماه او را در ماه ربیع الاول این سال خلع کردند و میخواستند او را بکشند عاقبت او را بخشیده و قلعه کرک فرستادند و او در آنجا نیز استوار نبود تا آنکه وفات یافت و اشتهار دادند که در میدان گوی و چوگان از اسب افتاده و جان داده پس از خلع ملک سعید بزرگان متفق شده برادر جنیب او سلامش که هفت ساله بود به سلطنت برداشتند و او را لقب ملک عادل دادند و او را در ماه رجب او را نیز مخلوع نمودند و او را نیز بقلعه کرک فرستادند و بدر الدین سلامش طفل جنیب هفت ساله را نیز در قلعه کرک باقی گذاشتند و امیر سیف الدین قلاوون صالحی النجمی لسلطنت مصر برقرار شد و مردم متابعت و مبایعت او را تمام کردند و ملقب بملک منصور گردید و این ملک منصور دوم از ملوک ممالیک قبرسات و ملک منصور قلاوون از جانب خود امیر سیف الدین سنقر اشقر را به نیابت سلطنت برداشت و بجهت او منشور حکمرانی شام نگاشت و چون سنقر اشقر شام رسید سر مخالفت او برداشت و بزرگان شام و کسانیکه با او بودند لمبایعت او قیام کردند و او را لقب ملک کامل شمس الدین سنقر دادند و چون ملک سعید و کرک و گذشت سوم برادرش بدر الدین جنجر را قلعه کرک فرستادند که در انجا بحکومت برقرار باشد و او را لقب ملک مسعود نمودند و چون ملک منصور قلاوون بجهت سلطنت مصر متمکن گردید کتاب اسرار خویش که فخر الدین بود منصب وزارت برداشت و امیر زنتای که یکی از سرهنگان نامی او بود بجهت رفع فتنه شام حرکت کرد و ملک منصور

علاءالدین سپاهی فراوان همراه او فرستاد و تاکید نمود که کامل شمس الدین سنقر را دستگیر ساخته و فتنه و فساد او را از بن برکند. این سال شمس الدین محمد بن محمد اصفهانی صاحب کتاب شارع که مسلول و شیخ نجیب الدین پرنیان شیرازی که گذشته

ذکر وقایع نشئه و رفتن ملک شمس الدین کهین کرت بادشاه هرات و فتح قلاع غور و لشکر فرستادن ملک منصور قلاوون متعاقب هم بشام و شکست ملک کامل شمس الدین سنقر

در این سال ملک شمس الدین کهین کرت بادشاه هرات با سپاهی بی اندازه محض رفع غوریان اسلک غور نموده و تمام قلاع و حصون غور را فروگرفت و با غیاثین و عاصیان واقعه بسیار کرد و اشکاه و اولایات را مبارزشاهیه گذاشت و منشور حکمرانی او را نخاشت تا آنکه تمام دوردستان از مضمون آن فرمان آگهی یابند آنگاه با فتح و فیروزی بقلعه فیروزکوه و قصبه و مرو مراجعت کرد. بسبب رغبت و حلاوت ترغیب نمود و خود به تعمیر و بناهای جدیده پرداخت و مردم را از بذل احسان متمتع ساخت. هم در این سال ملک منصور علاوون بادشاه مصر بمعاقبت ترشای سردار لشکر کهیشام محض بملک کامل شمس الدین سنقر سپاه و دیگر سپهداری علم الدین سنجر حلبی که سابق در شام حکمرانی کرده بود حرکت داد و معاقب او دسته دیگر را عساکر مصر بسپهداری بدرالدین بکتاش و از عقب او دسته دیگر بسپهداری بدرالدین اندیری بطرف شام روانه ساخت عساکر و افواج مصر مانند امواج دریا بشام رسیدند و ملک کامل شمس الدین سنقر حسب سخن و اندیشه و عاقبت نه نوزدهم ماه صفر این سال سپاه مصری ملک کامل شمس الدین سنقر اشقر را بسالرش منهزم ساخته و به بنال آنها تا چند فرسنگ تاخته و غنایم بسیار بچنگ آوردند و سنقر اشقر با فراریان رجعه رفته و با باقیان در باب لشکرکشی بشام جواب نامه نموده خود را رجعه بعهده ون رفت و آنجا افروگرفت و چند نفر دیگر مانند برزش و بوغش و شغره کاس و هکار و شیرز و غامیه را مستعرف شد و چون خبر فتح شام و فرار ملک کامل شمس الدین سنقر و شقوی مصر رسید ملک منصور علاوون بادشاه مصر شاد بهاگردوم و دم تجنباش بسیار نموده و حسام الدین یلاجین که ملوک علاوون و بسیار با کفایت و درایت بود و بنیابت خود و حکمران شام نموده و چون نامه سنقر اشقر نخجوان مغول رسید سپاهی بطرف حلب روانه داشت که آنها در حوالی حلب خبر آلی بسیار بنوذند و اوتوش الشمسی حکمران حلب مقابله و مقاتله آنها پرداخت که عاقبت مغولان سر بر تافته و منازل خود شتافته و پس از مدتی اوتوش الشمسی درگذشت در حسب امر ملک منصور علاوون بحکمرانی حلب علم الدین سنجر الباشقردی نشست و چون خبر عودت مغولان و مصر رسید ملک منصور علاوون که از غزه بعزیمت رفتن بشام آمده بود دوباره بمصر برگشت و بجنبش ولایت محمدی فرزند خویش هم الدین ملک صالح بر دولت و مصر بازیافته بتعدیات ملوکانه و قلع قامعه مجمع ساخت کارایت عزیمت و انجام این سال بجانب شام نداشت رایت همم این سال (مغلوای) سوم باب درگذشته و بجایش تا سن چهارم بسنه و ستمائت نشست نیز در این سال تقی الدین منصور ابن ملک مظفر تقی الدین عمر صاحب حماه و بعضی از اعیان بنی ایوب

ذکر وقایع نشئه و استیلای ملک شمس الدین کهین کرت بر قندهار و شکست مغولان از ملک منصور قلاوون بادشاه مصر

در این سال ملک شمس الدین کهین کرت با سپاهی جرار بتسخیر قندهار و مردم قندهار شهر را محافظت نموده و بجانب

ساخته و در عمارت سودی نمانده تا چار پس از چهار روز کشت و کشتار دوازده یا نوزده روز ان بعد رفت گسیخته
ملک شمس الدین منهزم بازگشت و مردم او را متابعت گذاشته آنگاه عامی از جانب خود منصوب داشت و رایت مراجعت بجهت
را برافراشت و قصبه خسباز رفت و بسبب فکر آبی نیشت هم درین سال مغولان وقت زمستان نیامده و اما قاخان با سپاهی بسیار
عزم شامات نموده و منکوتیمور بن هلاکوخان را بسرداری سپاه نامزد کرده و منکوتیمور محاربت و مقاتلت عساکر ملک منصور
علاوه دن نزدیک حمص شتافت و جنگ سختی رویداد و ملک منصور قلاوون با پادشاه مصر در این جنگ شجاعت و شهامت
بی اندازه بمنصه ظهور رسانید و مغولان منهزم شدند و بسیاری از ایشان کشته و اسیر گردیدند و غنایم بسیار
بچنگ عساکر مصر افتاد و آنوقت اباقاخان خود بجنگ رجب را محاصرت نموده بود چون خبر شکست سپاه خود شنید دست
از محاصرت بکشید و راه خویش در پیش گرفت و شکست سپاه مغول در پنجشنبه چهاردهم ماه رجب این سال در حوالی حمص
واقع شده و چون منکوتیمور بن اباقاخان در این معرکه بارها دست و پا زده و منهزمانه بسوی شتافت خان در نیز و آخر بر این جنگ
در این سال خان قبیره هم در این سال بین ملک منصور قلاوون پادشاه مصر و نجم الدین صفر قلمران کرک که ذیلا نگاشته
شد بسبب فتنه و شر عقد مصالحت منعقد گردید نیز ملک کامل شمس الدین سنقر اشقر که شرح خروج و طغیان و مغلوبیت
جنگیز شمس بخارا یافت بجنگ کاکذاران ملک منصور قلاوون گرفتار گردیده و در کمال فضاحت و رسوائی بمصر رسیده
در چاه زندان تاریکی محبوس گردید تا در گذشت نیز در این سال قبچاق قاآن بجهت تشجیر ممالک راین کشتیهای بسیار ساخت
در اباذ انداخت ولی بواسطه شدت طوفان بمقصد نرسیده و از طرف دشتی با سپاهی بی پایان راه تکتن و ماچین را
تا حوالی بنگاله هندوستان بریده و همه جا منظفر و منصور گردیده و با غنایم بسیار بطرف کیچن اندو انکشمر را آتش بی
اندازه زده و هم در این سال بحشمت و عظمت بمنصه ظهور ملک منصور قلاوون دوچندان افزوده شده و از اطراف و
اکناف پس از شکست او دن بسپاه مغول تهانی و تحیت بدو رسیده از انجمله مظفر شمس الدین یوسف بن عمر بن
علی بن رسول بدایای وافره در مصر نزد او شتافته و مختصر گردیده و قبل که در این سال احمد بن یوسف
کراجیی سفیر و موفق الدین کواشی و علاء الدین عطا ملک بن محمد جوینی حکمران بغداد در گذشتند پس از فوت علاء
الدین عطا ملک جوینی برادرزاده اش بارون حکمران بغداد گردیده و شرح حال علاء الدین عطا ملک و این خانواده بسلسله
در جلد سوم این کتاب ذیل سرگذشت مشاهیر جوین مفصل نگارش خواهد شد

ذکر وقایع تشتمر و فوت اباقاخان مغولی و نشستن سلطان احمد تکودار بجای او

در این سال اباقاخان مغولی پس از بغداد سال سلطنت در ماه محرم در همدان در گذشت و بجایش تکودار
برادر سومش بمسند سلطنت نشست و مسلمان گردیده و موسوم بسلطان احمد گشت و خواجه شمس الدین محمد صاحب
دیوان را مانند اباقاخان بوزارت برداشت و مقام و نواب بصره شده و دیار بکر را گذاشت و سفرا و ایلچیان بدربار دول و ملل
از انجمله قطب الدین محمود شیرازی که از اجله علماء و مشایخ بود با تحف شایان بمصر نزد ملک منصور قلاوون فرستاد
و ابواب مسالمت و مصالحت بگشاد که بعد ها در بین دو حکومت اسلامی و مسلمانان کمتر خونریزی شود ولی
پادشاه مصر باین رسالت وقعی ننهاد ولیکن بمناسبت مراتب فضل و علم قطب الدین که قاضی سیواس بود با و تعظیم

وقایع جهان و جهانیان

بی اندازه نمود و هم در این سال سکاوهمور بن طغان باتور جوچی خان پادشاه نواحی شمالی آثار در گذشت و برادرش
مذان سکاون طغان بجایش نشست نیز شمس الدین احمد بن محمد بن ابوبکر بن طغان بر یکی که مدتی در شام و مصر قضاوت
داشت و او صاحب کتاب نفیس «وفیات الاعیان» در این سال وفات کرد و شرح حال و مناقب او مفصل
در جلد سوم این همایون نامه بیاری باری نگارش خواهد یافت هم در این سال شیخ عبدالله حربی و عبدالسلام مالکی
و عبدالرحمن حشی وفات یافتند

ذکر وقایع نشئه او جنگ پسر سلطان احمد با ارغون خان مغولی و کشته شدن سلطان احمد و غزل خواجه شمس الدین جوینی

در این سال آتش منازعت و مقاتلت بین سلطان احمد مغولی و ارغون خان اباقاخان شعله ور گردید و نسیم فتح
و فیروزی بر پرچم سلطان احمد بوزید و ارغون بدست سپاه سلطان احمد گرفتار گردید آنگاه خواتین حرم سرایان روی
و ساقت با ستانهٔ سلطان احمد نهادند و ارغون خان را نیز بکشادند و خواهش کردند تا خراسانرا با و واگذارد
در این بین متعصبین و فتنه جویان مغول سر بشورش برداشتند و بایت فتنه انگیزی برافراشتند که سلطان احمد
از آبائی دست کشیده و پیرو دین مسلمانان گردیده ارغون خان که منتظر چنین روزی بود آنرا دستاویز فتنه انگیزی و تعصب
جاهلانه یاری نمود تا سلطان احمد گرفتار شد و عاقبت در خونش کشیدند مدت حکمرانی سلطان احمد دو سال و دو ماه
بود چون سلطان احمد نیکو دار نداشت ارغون خان بن اباقاخان بحث سلطنت بنشست و پس از چندی خواجه
شمس الدین جوینی وزیر را معزول ساخت و سعد الدوله یهودی را منصب وزارت ارزانی داشت و مدتها کار سعد
الدوله که ابتدا در بار موصل دلال بود بالا گرفت و در خدمت ارغون خان لب بسعایت خواجه شمس الدین گشاد
که شرح این وقایع متعلقه بخوانواده جوینیها در جلد دوم ذیل سرگذشت مشاهیر جوین مفصل نگارش خواهد شد
آنگاه ارغون خان پسران خود غازان خان و اخرمنده را با تنکیر میرنوروز مامور خراسان و افغانستان نمود
هم در این سال ارغون خان سپاهی بفرستاد و غیاث الدین کیخسرو بن رکن الدین پادشاه آسیای صغیر
را گرفتار و مقتول ساخت و حکومت مجدا بمسعود الدین بن عزالدین کیکاوس واگذاشت هم در این سال
اسکندر حکمران قسطنطنیه در گذشت و او پسر نیل نبیشل موسوم بود و بجایش پدرش که فرزندش بود
نشست نیز ابوعبدالله بلنسیانی کاندولی وفات نمود هم در این ملک منصور قلاوون پادشاه مصر و شام آمد و
به تعمیر بلاد و عباد پرداخت نیز با بسیاری بارید شده بود و بر اثر سیلی مهیب برخاسته و بسا مواقع
دهها را خراب و ویران و مردم را فی خانمان کرده بود ملک منصور بتعمیر حال خرابی پرداخت و آنرا بلطف
شاهانه متمتع ساخت

ذکر وقایع نشئه و کشته شدن خواجه شمس الدین محمد جوینی بامر ارغون خان مغولی و استیلای عثمان بیک بن ارطغرل بآسیای صغیر

در این سال سعایت دستانیکری سعد الدوله یهودی وزیر ارغون خان عاقبت خواجه شمس الدین محمد صاحب
دیوان جوینی گرفتار و کشته گردید و مال اموال و خانه و کاشانه او بباد تاراج ارغون خان مغولی رفت

و منسوبان و بستگان او ابقا نشد چنانچه مفصل در جلد سوم نگارش خواهد شد نیز ملک منصور قلاوون عساکرش
بحصن مرقب استیلا یافتند و خداوند باد فرزندی عنایت نمود که موسوم بملک ناصر محمد بن قلاوون شد هم در این اوقات
عثمان بیک بن ارطغرل بن سلیمان شاه خروج نمود و بر سلاطین و حکمرانان آسیای صغیر تسلط پیدا کرد
که آنها معروف بسلاجقه روم بودند هم در این اوقات ملک منصور ناصر الدین احمد بن ملک مظفر محمود
ایوبی حکمران حماة پس از چهل و یکسال و پنجاه و چهار روز حکمرانی درگذشت و بجایش ملک مظفر محمود بن
ملک منصور نشست نیز ناصر الدین اسکندرانی و ابن صائغ دمشقی و برهان الدین حنفی و ابن شداد حلبی و شرف
الدین صمیمی و شارح رضی شارح کافیه و شهاب الدین احمد قیروانی که از علمای مصر بود درگذشتند هم در
این سال که مقارن سنه ۱۲۸۵ هزار و دوصد و هشتاد و پنج میلادی بود مملکت گال را دولت انگلیس متصرف
شد و از این سال به بعد ولیعهدهای انگلیس موسوم به پرنس دوگال شدند که لقب آنها شد نیز فلیپ سوم
پادشاه فرانسه در سال بعد درگذشت و بجایش فلیپ چهارم نشست

ذکر وقایع سنه ۶۸۵ و شورش در مصر و حکم قتل عام از جانب ملک منصور قلاوون و وفات غیاث الدین بلبس پادشاه دهلی

در این سال در مصر آتش فتنه بین مردمان عوام مشتعل گردید و اراذل و اوباش دست بهم داده سر بشورش
برداشتند تا آنکه کار از مناقشت بمخاصمت کشید و بآرامی و مسالمت مردم نگرائیدند ملک منصور قلاوون
حکم بقتل عام داد و دست سفاکی و بیباکی بروی مردمان بگشاد و بعساکر و جنود نظامی فرمان کشتن خلایق را
داد و این خونریزی سه روز امتداد داشت که در کوچه و بازارهای مصر جثث مردم از مرد و زن و کوچک و بزرگ و سفید و
سیاه رویهم متراکم شد عاقبت جمعی از علما و مشایخ بعنوان شفاعت نزد ملک منصور قلاوون رفتند و او فرمان داد
تا عساکر از خونریزی و کشتن بیچارگان دست کشیدند و آنان را بخشیدند پس از این واقعه مؤلمه ملک منصور قلاوون بسیار
پشیمان گردید و بجهت کفارت این گناه بزرگ همت در احداث بناهای خیریه گذاشت و یک مریضخانه موسوم به مستشفی
مشهور به بیمارستان المنصوری در راه بین القصرین در جادت نحاسین شارع النحاسین که بازار مسگرها باشد بساخت
آنگاه ملک منصور سپاهی برای تصرف کرک فرستاد بسرداری طرنطای منصوری و طرنطا کرک را متصرف شد و دو
شاهزاده که در آنجا بودند موسوم به بدر الدین سلامش و جمال الدین خضر پسران ملک ظاهر بیبرس گرفته بمصر فرستاد
ملک منصور قلاوون آنان را محترم بداشت و پس از چندی بواسطه کراهتی که از آنها بدید آنان را محبوس نمود و در حبس آنان بودند
تا ملک منصور درگذشت و آنان از حبس بیرون آمده باسلامبول رفتند هم در این سال سلطان غیاث الدین بلبس
پادشاه هندوستان پس از بیست سال حکمرانی و هشتاد سال زندگانی درگذشت و بزرگان دهلی معز الدین کیقباد پسر
بغراخان را بسلطنت برداشتند کیقباد منصب وزارت را بنظام الدین داماد فخر الدین کوتوال رئیس نظمیه بداد و
خود در فراهم نمودن وسایل عیش و نشاط و انجام مسرت و انبساط از خنیاگران سیمین بدن و نوازندگان گل پیرهن غفلت
نمود و زیر بی تدبیر نیز دست تعدی و تطاول بگشاد که عاقبت پس از سه سال کمتر سلطنت از تخت بزیر آمد و بنیاد شصت
چندین ساله غور را متزلزل ساخت بلکه از بن برانداخت هم در این سال قاضی بیضاوی و جمال الدین مالکی و رکن

این بنای عالی خراب در گذشته و فرمانروایان بر تخت نشسته

ذکر وقایع نشئه و نشئه وفوت ملک صالح ولیعهد ملک منصور قلاوون پادشاه مصر و شام

در این سال ولیعهد ملک منصور قلاوون پادشاه مصر که نامش ملک صالح علاء الدین علی بن ملک منصور بود در گذشت و از وفات او دست بدست بر خود گشت ملک منصور بی اندازه محزون و متالم شده و مدتها پریشان حال و اندوهناک بود که هیچ وجه سکون و آرام نمیگرفت تا بعد از یکسو سازش او را به بسر دادن علم الدین سنجر مسروری معروف بخیاط فتوحات شایان نمودند و خدام بسیار رعایت او را نموده و نیز قلعه صهیون را در سوریه گرفته و امیر شمس الدین سنقر را مصر فرستاد و سنقر حکمران صهیون بود و نیز در این سال عثمان پادشاه فرنگستان گشت فاحشی داد و آوازه شجاعت و شهامت بهم داد و نیز در این سنوات رضی الدین رستم ابادی نحوی و اوحد الدین بلیانی و قطب الدین قسطلونی و بدر الدین محمد بن جمال الدین مالک نحوی و جلال الدین تلمیذ ابهری و ابراهیم مصنف مصاری در گذشته و در اروپا بین دولت دامارک و دولت نروژ حرب شروع شد که تا بیست سال طول کشید و در ایام سلطنت چهارم منبع پاپی نشست و فرانسیا در این وقت فتح عکا نمودند

ذکر وقایع نشئه و انزوا گرفتن ملک شمس الدین کهین و آمدن نوین مغولی بهرات و گرفتار شدن و فرستاده شدن نزد ارغون خان و گرفتن ملک منصور قلاوون پادشاه مصر را بلیس شام

در این سال ملک شمس الدین کهین کرت پادشاه هرات فرزند ذو المجد الدین را به نیابت خود در هرات گذارده و روی توجه بجانب قلعه فنصار ما وراء النهر نهاد این بین یک تن از شاهزادگان مغولی موسوم بنوین بواسطه آزرده خاطری از ارغون خان بهرات آمده پناه ملک شمس الدین کهین آورد پس از چندی از طرف ارغون خان نامه مودت آمیز رسید که باید نوین را به درگاه بفرستی تا رشته مودت و یگانگی پیش از پیش محکم و استوار گردد ملک شمس الدین کهین چون دانست تخلف ازین امر روزی سبب ملال و زوال او خواهد شد نوین را با هدایا نثار مستحفظین به ارغون خان فرستاد خان در پاداش این خدمت بحمایت او میل و علم و خلعت شاهانه فرستاد و از او بسیار اظهار رضایت کرد لیکن اطرافیان و امرای درگاه فرقتی حاضر قرابت و دوستی با نوین و دوستی نجابت بعقب سر تنی نمایان با غراض گشودند که ملک شمس الدین کهین بیش از یک تن تازیک بود و او را چه حد است که شاهزادگان مغول را باین جسارت و خودسری دستگیر کرده باشد و میتوانست بقسم دیگر و بهتر از این با خان مغول بفرستد و با شفاعت و به گوئی در حق ملک شمس الدین کهین گشودند اگرچه او نیکوتر سعایتها شنیدن در نزد ارغون خان مفید فایده گردید و خشم او را تسکین داد که اسباب دردسر ملک شمس الدین کرت شود و لیکن چون مکرر سخن شمس الدین سعایت نمامان و فتنه انگیزی معتمدان رسید بسیار افسرده خاطر شد و ناچار قرار گذارد که مادام العمر در قلعه فنصار بماند و بشهر هرات نیاید و در امورات لشکری و کشوری مداخلت و تصرفی ننماید هم در این سال ملک منصور قلاوون پادشاه مصر بواسطه خوش خاطری که از فوت ولیعهد ش حاصل کرده بود و ارتفاع حال ما لتبوئی نزد آقای او مصر آتنک طرابلس شام نمود و طرابلس شام نزدیک یکصد و بیست سال بود که در دست صلیبیون شام بود لشکر

انجا را میدان ساخته چون بطاهر طرابلس رسید جنگ سختی کرده شهر را مفتوح نموده فرمانداران شهر را از زیر تیغ
بیدریغ گذرانیده و اغلب بناهای آنرا انداخته ویران ساخته و از جانب خود نایبی انجا گذارده و با غنایم بسیار
و اسیری بیشمار راه مصر در پیش گرفت و چون بمصر رسید الملک الظاهر برقوق خان مغولی را رسیده نامه دوستانه
و تحف و هدایای لایقه گذرانیده و معاهدتی تازه بسته که دولت همیشه و ابدا تیمی و دوستیان محکم باشد و بعد از
وقوع یکدیگر را نگذارند پس ازین با ملک منصور قلاوون گرفتار فکر و خیال مانده و حال بحمیت فوت ملک صالح
و لعیدش بود با مخالفت مرضش شدید شد هم در این سال قبلای قانات پادشاه چین و ماچین و آلوشت و سوشون پدر
بجایش نشست هم در این سال عثمان بن ارطغرل برقراصار استیلا یافت و بروت و شوکتش در آسیای صغیر قرار
گرفت شد نیز ابو العباس مصری و شیخ فخر الدین حاتی گذشتند

ذکر وقایع سنه ۶۸۷ و فوت ملک منصور قلاوون پادشاه مصر و نشستن ملک اشرف فرزندش بجایش

در این سنوات که سال مسطور و مبتداء نامبارک ملک منصور قلاوون پادشاه مصر و شامات پس از یازده سال
و سه ماه بیش و بیکم روز در شب ششم ذیقعده در حالیکه ناخوش و علیل و مصمم توجه بطرف مملکت داشت
بجایش بتصویب و تایید ارکان دولت پادشاه اوگاه فرزندش صلاح الدین خلیل بن ملک منصور قلاوون نشست و لقب
ملک اشرف گشت حسام الدین طرنطای کفیل نیابت سلطنت و اشت چون مؤید صاحب نیابت سلطنت
بعد الدین بیبرس وزارت یافت الشیخ الدین محمود الاستادار و اکثر امرای بزرگ و مقدمان لشکر و اعیان دولت
و بخشایش بسزا کرده و مدیر ملک منصور قلاوون را همالیک اغلامان ترکی بسیار بودند که زاده و پرورده خود بود
انگاه با سپاهی فراوان و قشونی شایان راه مکاکه در پیش و خیال شام داشت و انجا اخبار مخالفت مؤید
پس از کوشش بسیار مکاکه دست تصاحب بیرون بود متصرف آمده و شهر بیاد و قتل و نهب بسیار داده و ظفر و فیروزمند
با غنایم سود مند بصر مراجعت کرده هم در این سال ششصد و نود و اربغون خان بن اباقاخان پس از بیست سال
حکمرانی درگذشت و برادرش گیخاتوخان بجایش نشست و چون گیخاتوخان با میر نوغای مغولی با شاهزادگان ساده روی
مغول بود با ملک زمانی طمع پیدا کرده بگشت و او مقدم سعد الدوله یهودی را وزیر خود گذاشت و اموال را بباد تاراج داد و فلسی
بجهت لازمانان او نگذارد و نیز ملک اشرف پادشاه مصر نیابت حکومت شام را بعلاء الدین سنجر شجاعی داد و دیگر
معدی تمامی سواحل و دریای سفید را از صور و صیدا و بیروت و غیره را از مخالفین پیرا نموده نیز در این سال عضد الدوله
عمید همدانی و تاج الدین فراوی و شاطبی درگذشتند و در شهر سیزدهم ماه پنجم و پنجاه یک درجه حادث گردید

ذکر وقایع سنه ۶۹۱ و لشکر کشیدن ملک اشرف بطرف شام و غلبت سلطان جلال الدین خلجی در هند بسپاه مغول و مصالحت با آنها

در این سال ملک اشرف بن قلاوون پادشاه مصر با سپاهی فراوان از مصر آهنگ اخذ روم یا قلعه آروم نمود
و پس از رسیدن و حملات متواتره انشهر را بتغلب گشوده و ما فیری داخل شد لشکریان و بزرگان و سران سپاه را
از مال غنیمتی بهره زیادی بخشید انگاه متوجه ارمنستان شده و در انجام فتوحاتی نموده مراجعت بشام کرده و علم الدین

سنجر صاحبی را از نیابت و شاه زاده داشت و بجای پدر الدین ایبک معروف را گماشت نیز سلطان جلال الدین خلجی
بفرمود تا نیکو عاقبت فرقه سند بستان بفرمود غارت کردند و سلطان جلال الدین خلجی یکی از بندگان و مملوک قدیم
الدین طبیس که او هم مملوک بود وی بود که بخت و بلی بعهد بشهادت رسانید پس از کشته شدن معز الدین کیقباد برآمد
و این سال را با آنکه سپاه خوارزم یکصد هزار تن بودند پایان دلیرانه تاخت کرد آنها نخست حمله اول منهزم ساخت
و چندین تن از سران آنها را بدست آورد و غاقبت راه مسالمت و مصالحت با آنها گرفت و بخشایش نیز با آنها
نمود و آنها را حرکت داده و بقلعه الموت خان فرزند خود را با گوخان با چهار هزار نفر مغول بدفع آمد و سلطان
جلال الدین که ملقب بغیاث گردیده بود او را بپذیرفت و بحرص اشفاقات شاهانه مفتون و مکیاز نبات خود را بعقد
ازدواج او در آورد و بدین وسیله بنیاد دوستی با او را استحکامات و مقوی عالیه برافراشت که تا کنون آنسرزمین
معروف است بجلال پور و هم در این سال شیخ المشایخ شیخ سعدی شیرازی وفات نمود و ماده تاریخ او این است
(شب آدینه بود و ماه شوال) از تاریخ عرب چون از آمدن سال ۶۰ همای روح پاک شیخ سعدی
سوی جنت پرید و دوی پرو بال (مانانس ششصد و نود و یک میشود)

ذکر وقایع ششصد و نهای مدرسه ملک اشرف در مصر

در این سال ملک اشرف پادشاه مصر مدرسه در جنب آسیه نفیسه در مصر بنا نمود و در رونق و شکوه
مصر بسی بیفزود و چون بدر الدین سلامش بن ملک ظاهر را که باعث فتنه و فساد میدانست گرفتار و بسیار
اسلامبول نمود که در آنجا بماند نیز ملک المفضل نور الدین علی بن ملک ناصر محمود پدر ملک مؤید ابو الفدا در این
سال از حلب بشام رفته و در آنجا وفات یافت — یحیی نیز در شام واقع شده و در مدینه واقع
شده و در این دو سال ملوک خلخلی و قرمنی محاصره منازعت واقع شده و نتیجه این منازعت جنگ بزرگی
بین دو لشکر گردید نیز در این سال قاضی محی الدین بن عبد الظاهر ادیب مصری و ابراهیم عسقلانی
و مسکین اسکندرانی و قاضی القضاة ابو سعید ناصر الدین عبد الله بیضاوی و نیز قاضی القضاة شهاب الدین
محمود بن احمد الخلیلی الحوینی وفات نمودند

ذکر وقایع ششصد و شش و کشته شدن ملک اشرف در مصر و کشته شدن قاتل او بیدرا و نشستن ملک الناصر قلاوون بسلطنت مصر و حال او و بازآمدن کتبغا بحث سلطنت مصر و طلب شدن و ملک العادل

در این سال ملک اشرف صلاح الدین خلیل بن ملک منصور قلاوون پادشاه مصر پس از سه سال
و دو ماه و چهار روز حکمرانی در ماه محرم کشته گردید و علت کشته شدن او این بود که یکی از زنهای او با بیدرا از
امرای ایوبیه بود دلبستگی داشت و بیدرا بقصد سلطنت از تزلزل فرصت تا دنیه بیشی جسته یکبار ملک اشرف
در خواب بود و آن زن او را با خنجر بکشت و روز بعد که ملک اشرف را دفن ساختند بیدرا بحث سلطنت
برآمد و ملقب ملک القاهر شد چون سبب کشته شدن و کشنده ملک اشرف بزرگان درگاه و
سران سپاه مکشوف گردید و دانستند کشنده او بیدرا بود همی بر سر او ریختند و خونش بر زمین ریخته

ومدت حکومت بید را یک روز بود آنگاه مردم اجتماع کرده محمد بن قلاوون که عمرش نه سال بود بحشمت سلطنت برداشتند و او را ملقب بملک الناصر نمودند و نایب السلطنه و وصی او زین الدین کتبغا ملقب به منصوری قرار دادند و زین الدین از ممالیک ملک منصور قلاوون بود و علم الدین سنجر را نوباوت او برداشت و چون اندک زمانی گذشت زین الدین کتبغا را سودای سلطنت در دماغ افتاد و نیز علم الدین سنجر دین خیال بود و هر یک از این دو در فکر مانع بودند و آن یک را آفت دانسته کتبغا غالب گردید و علم الدین سنجر مقتول شد و چون پیش پای خود را صاف کرد کار را یکسره ساخت و محمد بن قلاوون ملک الناصر را احضار کرده بکرک فرستاده و خود بحشمت سلطنت مصر برآمد و مدت حکم ملک ناصر یکسال بود و هم در این سال یوسف بن محمد کاتب مورخ درگذشت

ذکر وقایع سنه ۶۹۴ و بحشمت نشستن زین الدین کتبغا در مصر و آمدن ترغای مغولی بمصر و کشته شدن کیخاتوخان و نشستن بایدوخان بجای او و کشته شدن بایدوخان و نشستن غازان خان بجای او

در این سال زین الدین کتبغا در محرم بحشمت سلطنت مصر برآمد و ملقب ملک العادل گردید و مردم مباشرت و متابعت او اقدام کردند در این وقت مصر بانواع مصائب و متاعب گرفتار گردید و خزینه دولت خالی و عساکر بیکار و بیش پای و ملای مبرده و بیدریان و مزغلان مستولی و سراسر قلمرو به افراد کرفته بود و به تازه کرکش مکش مغولان و تاتار با کرد هم فکرشان نیاورد و خاتمه گرفتن نبود چنانچه یکدسته از مغولان بسرداری ترغای خان به بغداد رسیدند و از آنجا آنهنگ حلب نمودند و مقصودشان مسالمت و جای آرمیدن بود نایب حلب دسته از آنها را پراکنده نموده و بواضع مخالفه جایی داد و ترغای با سه صد تن بجانب مصر روان شده و چون ملک العادل کتبغا از آمدن آنان اخبار یافت ناچار بجهت آنان منازل مهیا ساخت و ترغای را اکرام نمود و مبلغی از زنی داشت لیکن مصریها با او سخت جانب مذهب با آنها شعر بسیاری از آنها داشته و از ملاقات آنان اظهار کراهت مینمودند بسبب آنکه بت پرست بود امرای مصر بواسطه وجاهت صورت و صباحت منظر آنان و بسبکی با آنها پیدا کرده حتی فرستاده و دشمنایی از آنهایی که در شامات و حلب ساکن شده بودند مصر آوردند صاحب کتاب مصر المحدث میاورد که مصریان با یک زمانی از مغولان اولاد بسیاری آورده چنین برآید که ترغای خان با یاران و دختران مغولی مصر را انباشته بود در این سال کیخاتو خان برادر ارغون خان پس از سه سال و هفت ماه حکمرانی در دست امرای مغول در ربیع الثانی این سال از نزدیکی مغان کشته شد و علت کشته شدنش همان بی باکی او در عمل نامشروع نامعقول علام بابکی او بود که بسیار ساده دست آنهم به بیشتر ساده دیان امرای مغول دست عفت شکنی دراز میکرد و چون او کشته گشت بایدوخان که از خود مجهول القتل او بود بجایش بسلطنت منشست و چون غازان خان از جلوس بایدوخان مطلع گشت با سپاهی از مغول آهنگ او کرده و کار پس از مقابلت بدون مقاتلت بصباحت انجامیده و غازان خان در صدد برآمد که پیراده تمام نماید چنانچه غازان خان بخراسان رفت و امیر نوروز که از ملک غازان خان بود نزد بایدوخان ماند

و طایع مزدوه از بایده خان متنفر ساخت و بطرف غازان خان مجذوب و چون بسپاهی طرفدار غازان خان شدند با سپاهی بسیار از خراسان بطرف همدان آمد و پس از مقاومت و مقاتلت با مدوخان فرار کرده و او را گرفتار نموده بکشت مدت سلطنت او هشت ماه و چند روز بود و غازان خان بجای سلطنت برآمد و امیر نوروز را بمنصب نیابت داد و بر اورنز خربنده با جمیع ان کل افغانستان نمود

ذکر وقایع کشته و کشته شدن سلطان جلال الدین فیروز خلجی در دهلی و نشستن علاء الدین بجای او

در این سال سلطان جلال الدین فیروز خلجی پادشاه دهلی بدست علاء الدین برادرزاده خود کشته گردید و مدت سلطنت او هفت سال و کسری بود و چون خبر کشته شدن او در دهلی انتشار یافت مانوی بزرگ او فرزند کهتر او شاهزاده قدر خان بمساعدت برداشت و او را رکن الدین ابراهیم شاه نامه و لقب گذاشت علاء الدین خلجی روی بدهلی آورد و از پس بکشایش بزرگ و اتفاقات شایسته هر کس رسیده و تمام اطرافیان رکن الدین بطرف او رفتند و رکن الدین ابراهیم شاه زنان و فرزندان را برداشت و رایت خویش بجانب ملتان افراشت و علاء الدین بدهلی وارد گردید و بتخت سلطنت برآمد و در این سال ملک اعادل کشتاآبنگ شاه گردید و چون آنجا سید غیاث الدین یک جمعه از حکومت شام معزول ساخت و سیف الدین غزاوی بجای او برقرار گردید و در این سال عثمان ساوجی و مجد همگر شیرازی از شعرای معروف و سراج الدین وراق مصری وفات یافتند و نیز در این سال که موافق سال ۱۲۹۶ هزار و دویست و نود و پنج میلادی بود مجلس وایتنوی انگلیس پارلمنت تشکیل شد و قوت و شهرت او زیاد گردید

ذکر وقایع کشته و مکاتبت غازان خان مغول با ملک شمس الدین کهین کرت و برون ملک فخر الدین کرت از حبس و مخلوع شدن زین الدین کتبغا از سلطنت و بر نشستن حسام الدین لاچین بجای او

در این سال چون غازان خان مغولی بر سریر سلطنت قاهره متمکن گردید و بنظام و نسق مهمات کشور پرداخت امیر نوروز که خدمت او بسیار مقرب بود بواسطه خدماتیکه در نشاندن او بتخت سلطنت کشیده بود بحکمرانی خراسان نایل و چون مقر حکمرانی خود رسید مکاتبی مبنی بر دوستی و یکجهتی بملک شمس الدین کهین کرت نگاشت که شایسته این است که از قلعه فنشار به اید و بحث حکمرانی هرات برآید که از طرف من و غازان خان هر گونه الطاف و اشفاق و مهربانی خواهید دید ملک شمس الدین بجواب امیر نوروز نگاشت که نیت بر اینست بقیه العمر را در قلعه فنشار بادراس از روگذرانم و بهمت امور دنیوی خاطر مشوش نمایم زیرا متابعت پدران و اجداد من از این حکومت گران چیره است من بحکم ارغون خان خدمتی کرده نوین را گرفته نزد او فرستادم و با این و نیاین سعایت مرا کرده و نزدیک بود بر سر این خدمت بکشت هلاکت میکرد م خواهش از آن امیر دارم که مرا از حکومت هرات معاف دارید و دیگری را این مسند بگمارید صاحب روضة الصفا مینویسد ملک شمس الدین کهین بر طبق همان نوشته تا دقیقه حیات بود هرگز امور شغل حکومتی نگشت اما ملک شمس الدین از فرزندی برومند بود موسوم بملک فخر الدین که بنا بسببی تغیر مدت مدت سال در بند بود و حالت زندان او را زاهد بری گشت و از قلعه زندان خود را مستخلص کرد و بقلعه دیگر انتقال کرد و چون ملک شمس الدین باخبر شد و سر قدر او بخواست از آن قلعه بزیر آمد و امیر نوروز از این قضیه آگهی یافت او را از ملک شمس الدین بخواست

و ملک فخر الدین نزد امیر نوروز رفت بانواع احسان و اکرام متمتع گردید و امیر نوروز کیفیت احوال ملک زاده و نجاران خان نگاشت و نجاران خان نیز او را بانتظامات شایانه مکرم داشت هم در این سال زین الدین کتبغا ملک العادل پادشاه مصر پس از دو سال یکما حکمرانی مخلوع گردید و بجایش حسام الدین لاجین نیابت سلطنت سیفیه قبجق منصور را بگرفت و بطرف شام روانه کرد و ترفای مغولی را با جمعی از مغولان گرشاسبیه فرستاد و پس از مدتی جمعی آنها را کشت و مابقی آنان بپیرنگان و امرای سلطان مصر داد و هم در این سال طغاتیمور بکرمان منتقل نمانیشت و بایزید بن عبد الله المستعصمی خوش نویس در این سال درگذشت و نگارنده کتاب از خط او شرح حال او را مفصل نگارش کرده ام

ذکر وقایع سنه ۷۹۶ و حکومت ملک فخر الدین کرت در هرات و لشکرکشی سلطان مغیث الدین از مصر بفرستادن ملک منصور

در این سال ملک فخر الدین کرت معاونت امیر نوروز در خواف و فراه متمردان را کوشمالی بسزا داد و کرد و تاسیان و بایقیان را باقی نگذارد و بدین سبب بتقرب او افزوده شد و حکومت هرات مسلم او گردید و او باطراف و اکناف نواب و عمال فرستاد و دست ریزش و بخشش بگشاد و شهر را از آبادان نموده بروی رعایا بمکرمت و شفقت بگشود و هم در این سال حسام الدین لاجین ملک منصور سپاهی بنجاک بغستان فرستاد و عساکر مصری فوجات سپاهی در بغستان کردند و با غنایم بسیار بکلیب آمدند و محمد داتجمیر سپاه شده را تا سیبن پای تخت ارغستان را گرفتند و شهرهای ارغستان که بجنوبی هرجوین بود از قبیل مرو و دل و حصون و کویرا و نیفر و تجر شغلان و سرخس کرتی و بخال محکی و اخصون جنیه تو بمتصرف عساکر مصر درآمد و نهر جیحان حد فاصل مابین بلاد ارغستان و بلاد اسلامیه مصری معین شد نیز حسام الدین پادشاه مصر شمس الدین قراسنقر را گرفتار نموده و بجایش جنابت سلطنت منکوتمر سامی مملوک خود را معین نموده و بواسطه کبر و تغرعن و نادانی شمس الدین تمام ارکان دولت و سپاهیان از حسام الدین لاجین ملک منصور آزرده خاطر شده و کینه او را بدل گرفتند و ضمنا حسام الدین بجهت محصولات نذامی و عادیات مالیات ترتیبی داد که بیشتر تغر لشکر مایز انحراف حلب کردهم در این سال قلنج خواجه ابن دوداخان باده صد هزار تن مرد همشیرزن بطرف بندقداری عزیمت نموده و علاء الدین خلج پادشاه دهلی مقابلت و مقاتلت او برداخت و مغولان را منهزم ساخت و غنایم شهری اندازه پیدا کرده و در این حساب الغ خان برادر علاء الدین و نظر خان سردار او کشته نگشته نیز خواجه صدر الدین احمد زنجانی وزیر غازان خان مقتول گشت همچنین سالم بن واصل حموی قاضی القضاة حماة و امیر الدین محمد علی کازرونی مورخ بغداد و غرالدین یا یک مهملی مدکور شده و در انگلستان (اوه دوار دول) پادشاه انگلیس با اکس را انگلستان منضم نمود

ذکر وقایع سنه ۷۹۷ و پناه بردن امیر نوروز بهرات و فرستادن ملک فخر الدین کرت امیر نوروز را بیرون از هرات و تسلیم کردن وکشته

شدن ملک منصور پادشاه مصر و آوردن ملک ناصر را اسیر

در این سال حسام‌الدین از نزد خازان خان از امیر نوروز سعایت کرده و خازان خان فرمانداران امیر نوروز را بیرون زمین و متعاقب آنها امیر قتلغ خواجه با سپاهی فراوان بعزم دفع کردن امیر نوروز بطرف نیشابور حرکت کردند چون امیر نوروز از جنبش قشون و سه سردار نامی خبر یافت پس از مشاورت راه هجرت پیش گرفت که بجانب پادشاه ملک فخرالدین کرت که داماد برادر او شده بود مامون ماندون هجرات رسیده مقدم او را ملک فخرالدین گرامی داشت و او را در قلعه خیشار الدین که بسی محکم و متین بود جای داد که پیش از چند روز نرسیده که مغولان برسیدند و شروع بمحاصرت و آغاز محاربت نمودند ملک فخرالدین دروازه‌ها را ببست و دسته‌ای از غوریان را بحفظ قلعه فرمانداد اتفاقات آنکه روزی امیر نوروز بیرون آمده ملاحظه حصانت و رصانت قلعه را میکرد و با یکی از حصاریان خود رمضان نامی گفت که ما بهتر از این پناهگاه و ابدا جائی بدست نمیآید و سرگرفتن و سپاه خازان خان من دست نخواهند یافت رمضان و سایر حاضرین با و گفتند از جانب قتلغ خواجه و مغولان اندیشه مبین از ملک فخرالدین و اعتماد نشاید کرد و بهتر آنست فرمانفرمائی تا ملک فخرالدین را گرفته مقید سازیم و خود بخدمت مقصدی محافظت شهر کردی امیر نوروز گفت مرا کمال اطمینان از ملک فخرالدین است چرا با دشمنان او آورده مرا دراز منت چیکونه میشود که من خیانت کنم و این بین یکی از سنبکان سعیدیان که در بیرون ایستاده و گفتگوی ما را از دور می‌شنید کیفیت را بوزیر ملک فخرالدین خبر داد و ملک فخرالدین با بزرگان درگاه در خصوص مساعدت با گرفتن امیر نوروز مشورت نموده بالکل متفق در گرفتن امیر نوروز شدند آنگاه ملک فخرالدین نزد امیر نوروز آمده بیان کرد که محافظین دروازه‌ها بالکل از مردمان مخالف بحشد چندان اعتمادی نتوان داشت زیرا ممکن است با مغولان بست و بندی کرده دروازه‌ها را بگشایند و بهتر آنست که از ملازمان شما محافظین دروازه‌ها را بگمارم امیر نوروز این رای را پسندیده چهارصد تن مرد شمشیرزن که همراه داشت تحت حکم ملک فخرالدین قرار داد و خود با نخستین از قلعه برآمده و نزد امیر نوروز نماند مگر چهارتن از معتمدان او ملک فخرالدین قشر ماندا و تاج‌الدین ملیذ و جمال‌الدین سام و سراج‌الدین عمر هرون و محمد نعمان با دسته‌ای از غوریان نزد امیر نوروز رفتند و در آنوقت امیر نوروز با چهارتن از معتمدان خود ایستاده بود و سپاه قتلغ را هدف خدنگ خویش میساخت چون چشمش بآنان افتاد گفت بچه امری باینجا آمده‌اید ملیذ در جواب داد که ملک فخرالدین ما را مامور ساخته که در برای مقابل امیر را محکم نمائیم که بوجود مبارک گزندی از مخالفین وارد نیاید امیر نوروز گفت بسیار پسندیده کاریست و دست بکمان برده مشغول تیراندازی گردید ناگاه ملیذ زگر محکمی بشقیقه او فرو داد که سرش خون گردید و دگران او را گرفته بند نهادند و ملک فخرالدین محافظین دروازه‌ها را که امیر نوروز بوده بند بجفا نخواست و نزدیک سیصد تن انتخاب را کمشت و نگه داشت و امیر نوروز را با چهارتن معتمدان او نزد قتلغ فرستاد و قتلغ از دست خویش گردن انتخاب را ملک ضربت بزد و سر شان را با نامه مفصل نزد خازان خان فرستاد آنگاه از طاهر هرات عزیمت اردوی خازان خان نموده و ملک فخرالدین کرت مورد اعزاز و اکرام خازان خان شد هم در این سال حسام‌الدین لاجین ملک منصور

پادشاه مصر پس از دو سال دیگری در یازدهم ربیع الثانی دست ممالیک در مصر کشته گردید و شرح مصر ممالیک و سپاهیان
را از داود اول تا ذیل شش شصت و نود و هفت نگارش نمودیم پس از کشته شدن او مدت چهل و یک روز تخت سلطنت مصر را خالی
بود تا آنکه امیر سیف الدین طنبغی توانست جمعی را بگرد خود جمع نموده بر تخت سلطنت مصر جلوس نماید و چون بر تخت حکمرانی برآمد
لقب ملک الظاهر اختیار نمود مانند امیدیرا بقبل از او و از اتفاقات بهره او از سلطنت مصر بهره بسی او کم بود و بیش
از یک روز مدت سلطنت او طول نکشید که او را از پا در آوردند و ممالیک در فکر پادشاهی دیگر افتادند و عاقبت بالاخره
ناصر محمد بن ملک منصور را که در کرک منفی بود برای سلطنت انتخاب کردند و چند تن بکرک رفته نامه او را بیاورند نامه را خواند
و آنان قسمها در حضور میت و صدق طویت خوردند و ملک ناصر که نابرده سال بود همراه برداشته بمصر آمدند و مردم
بمبایعت و متابعت او اقدام کردند و بدین بحث سلطنت مصر را آبد فکرت و نیاب سلطنت شام را بحال الدین
اقوش افرم داد و چون بمصر خبر رسید که لشکران حما و سلطان ملک منظر تقی الدین محمود بن ملک منصور ناصر الدین
را گذاشت ملک ناصر بجایش قرار مستقر جوکند را حکمران کرده و از این حکمرانی آل ایوب از حما بیرون شد هم در این سال
صلاح الدین بلغاری و ادیب فضل الله صاحب معجم و منهاج و سراج جوزجانی صاحب طبقات ناصری در
گذشته و شرح حال سراج جوزجانی در جلد سوم این کتاب نگارش خواهیم یافت و نیز شمس الدین کبکسار
سردارهای نامی مصر و صاحب فتوحات کشیره در ارمنستان بود در این سال وفات یافت

ذکر وقایع سنه ۶۹۰ و آمدن سلطان محمد خدابنده از جانب ارزنجان غازان خان بطرف عراق و تسخیر بغداد و صلح و ملک

در این سال طایفه کرد یان از عراق بعجرات آمده و در ظل رافت ملک فخر الدین کرت سکونت اختیار کردند و
چون آنان را پیشه بارزنی و چاپلوسی بود و راه پای ترکتازی و یغماگری را گذارده مردم خراسان بستوه آمده
در بار غازان خان شکوه آغاز نمودند غازان خان برادر خود خربنده اغولرا که حکمران مازندران بود بعد با لکایز
سلطان و سلطان محمد خدابنده مامور رفع آنان کرد که بعجرات آمده و از ملک فخر الدین بخواهد که یا اغو
بخواهد و اگر آنها را تسلیم ملک فخر الدین نکند او در منازعت و مقاتلت در آید چون سلطان محمد خدابنده و لشکریان
برادر او مازندران بخراسان و نیشابور رسیدند الچی نزد ملک فخر الدین فرستاده و از سبب آمدن خود او را مخبر داد
و قاصد جواب مایوس کننده سلطان محمد خدابنده را از هر جهت شنیده بود خبر داد خدابنده از نیشابور
بقصد هرات برسید و نیمه بر افراشت و شهر را محاصرت و آغاز محاربت نمود و جنگهای متواتره واقع گردید قاضی
شیخ شهاب الدین شیخ الاسلام هرات واسطه گردیده و هر آنان سیصد هزار دینار داده سلطان محمد خدابنده
از رای خویش حرکت کرده و عقد مصالحت و مسالمت بسته گردید هم در این سال غازان خان مغولی با سپاهیان
فراوان آنجا رسوریه و شامات کرده و ملک ناصر نیز از مصر بعزم مقابلت و مقاتلت آنان با سپاه مصر
از منصوره حرکت آمده در حوالی حمص آتش جدال و قتال بین سپاه عرب و ترک زبانه کشیده و جمعی کثیر بخاک و خون
غلطیده و بنابراین جنگ تا سال بعد بکشید هم در این سال علاء الدین سلجوقی که آخرین سلجوقیان روم
بود بحکم غازان خان کشته گردید و دولت سلجوقیان روم منقرض شد و دولت آل عثمان بمیدان آمده و عثمان ملک جد ملوک آل

آل عثمان که سلاطین عثمانی معروف شدند بسلطنت رسید و ابوالملوک بعد با مشهور شد هم در این سال از دنیا
واسطه گرفتاری ملک ناصر با پادشاه مصر بملک غوغان جنبشی کرده بلاد جنوبی بحر حمص را متصرف شده و
نواب پادشاه مصر را از آن بلاد رانده همدر این سال شیخ نورالدین عبدالصمد نطنزی و ابو محمد رجانی درگذشتند

سلاطین آل عثمان که معروف بسلاطین عثمانی و روم میشدند و اولشان ابوالملوک عثمان خان غازی ابن ارطغرل بن سلیمان بوده در سال ششصد و نود و نه هجری قمری بتشکیل سلطنت عثمانیه اقدام نمود و تا زمانیکه نسخه بود سلسله سلاطین مادر آل عثمانی که بسبب وفات سلطان رشید منفصل بوده و منقطع گردیده ذکر وقایع سنه و سلسله نسب سلاطین عثمانی و جنگ مغول با ایشان

سلاطین نامه عثمانی که سلسله حسب و نسبشان بترکمان می پیوندد و بسبی عالی بسشده در اوایل قرن سوم بعد
مدتی جادر و سنگاه و مخافت را دانستند و با ندک زمانی انحکامیت سر برآوردند و بهر سو شتافتند بزرگی و سروری
یافتند چنانچه در اواخر قرن ششم سلیمان شاه بن کای الب که از ابناء سلاطین آل عثمان است از ترکستان
بخاک روم آمده و نزد سلجوقیان بآذنه ماتی رفیع و منزلتی منیع دریافت و مدتها سپهسالار سپاه گردید
تا در سنه ششصد و بیست و هشت هنگام لشکرکشی بنهر فرات از آب در افتاد و غرق شد و او را چهار پسر بود که
دو تن سنقر تکین و گون طوغدی از خدمت سلجوقیان سر کنار گرفتند و دو تن دیگر ارطغرل و دوندار در خدمت
سلطان علاءالدین بن کیقباد بن کیخسرو بن مسعود سلجوقی ماندند تا زمانیکه ارطغرل درگذشت و پسرش عثمان بجای
در خدمت علاءالدین مرتب گشت و سردار سپاه شده و کارش بالا گرفت بحدیکه تمام امور مملکت اختیار او افتاد
او مقرر شد تا در سنه هجری که سلطان علاءالدین از سپاه غازان خان شکست یافت و درگذشت همراه او الیعهد
وانی بود تمام نزدیکان سپاه و سران لشکر متفقا عثمان بیک را برگزیدند برداشتند و دختر علاءالدین را برای
مزاوجت او معین داشتند و کم کم کارش بالا گرفت و فتوحاتی برایش میسر گردید و عثمان خان غازی و ابوالملوک و
مؤسس سلطنت آل عثمانی گردید که تا این تاریخ ملوک عثمانی از نسل او برقرار بوده و اند در این سال بن قیدو خان و دوحان
و سپاه تیمور قان حساب شمی دست داد و دو حالیکه تیمور قاآن نایب مکنون که هزار هزار سوار داشت شکست
خورده و با سپاهیان غازان خان بطرف شامات حمله ور گشته و ملک ناصر با پادشاه مصر با لشکر مصری رسیده
بمغولان شکست فاحشی داده و ملک ناصر با فتح و فیروزی و غنایم بسیار بمصر برگشت هم در این سال دولت
آل قرامان پس از انقراض آل کان ظهور یافت نیز در این سال شیخ تاج الدین ابراهیم معروف بشیخ زاده گیلانی و وزیر
الدین عبدالرحمن گسرقی و ابوالرضا سبزی و بوبجای حاجی درگذشتند و خواجه رشیدالدین فضل الله صاحب
تاریخ جامع رشیدی بوزارت غازان خان برقرار گردید

ذکر وقایع سنه آمدن و عودت غازان از شامات و فوت قبیحی خان حکمران غزنین

در این سال غازان خان مغول با سپاهی جرار آهنگ شامات نمود و حون بنواحی حلب رسید معلوم شد
ملک ناصر با پادشاه بعزم رزم از مصر بیرون نخواهد آمد آنگاه غازان خان در سیزدهم رجب مراجعت کرد هم در این

سال ملک ناصر پادشاه همش را مصروف مطیع ساختن عرب کرد و پس از مطیع نمودن آنان پنج هزار اسب
و صد هزار گوسفند و سی هزار حیوان شتر و گاو و گاومیش و بسیار اسلحه از آنها گرفت و در این سال الواثق
احمد ملقب بابی اکم ابرالله خلیفه مصر درگذشت و بجایش سلیمان بن احمد ملقب بالمستکفی بالله نشست ولی مشیر و مدبر
امور خلیفه و خلافت او پیر الحشه دلگویا روحانی اسمی داشته است نیز در این سال حافظ الدین عبدالله نسفی و ابو حفص
از شهرهای حجاز و قبچی بن ارغون بن اوجی خان بن چنگیز خان حکمران غزنین و بامیان درگذشتند

ذکر وقایع سنه و منازعت بین اولاد قبچی خان حکمران غزنین و جنگ بین غازان و ملک ناصر پادشاه مصر و شکست مغولان

در این سال بین اولاد قبچی خان میرزا چنگیز خان بر سر حکومت غزنین و بامیان و شهرهای دیگر افغانستان آتش
جدال شعله ور گردید و جمعی از مردان و سکنه سالخورده افغانستان در این گیر و دار بشربت هلاکت چشیدند تا آن خود سران
ملک طلب بمراد اول رسیدند همچو محرم این سال مانند محرم سال قبل غازان خان مغول بعزم فتح شام حرکت
نمود و از شهر اوجان راه بغداد را پیمود و معتمد در رسم رسالت قاضی نجم الدین و قاضی قطب الدین موصلی را نزد ملک
ناصر پادشاه مصر فرستاد که باید پادشاه مصر سکه و خطبه بنام غازان خان نماید و همه ساله مبلغی خطیر باسم باج
و خراج بخزینه عامره خان برساند و اگر از این تکلیف تخلف نماید همه ساله بمصر آن رسد که از سپاه چنگیز خون ریز
مملکت خوارزم شاه رسید رسولان طی طریق نموده بمصر رسیدند و پیام غازان خان را رسانیدند و مورد الطاف
و انعام ملک ناصر پادشاه مصر شدند و جواب شنیدند که رسولان مخصوص خدمت خان روانه اند چون رسولان
خان آنجا عودت کردند امیران نیز آمده در جمادی الاول رسیدند بغیر ملاقات نائل آمدند و مکتوب ملک ناصر را
رسانیدند که نگاشته بود در سکه متعوسش در یک طرف نام امیر المومنین و سلطان محمد و غازان خان منگیر و در
طرف دیگرش لا اله الا الله محمد رسول الله و اسم سلطان مصر منقوش میگردد و اما صلات مصر بقدری است
که صرف سپاه و جهاد میشود و در آن نامه همه جا اسم ملک ناصر را با لقب طلا و خط جلی بودند و نام غازان
خان را بحقارت و خط خفی نگارش داده علاوه نصیحت و ملک ناصر فرستاده مملو از اسلحه های گوناگون
که چون غازان آن بدید سخت برآشفت و خشم و غضبش دو چندان شد و متوجه شام گردید از این سوی
ملک ناصر نیز با عساکر مصر بمقابلت و مقاتلت او شتافت و جنگ سختی درگرفت که شمشیر سپاه مغولان
بخاک هلاک نخشید و گرد و غبار میت و انکسار بر انگیخت در این معرکه هالکه شمشیر سپاه غازان خان هلاک
گشته و غنایم کثیره نصیب ملک شد و غازان خان با صاحب منصبان او مانند قتلغ و امیر چوپان در
کمال خفت و ذلت برگشتند و راه همدان گرفتند همچو در این سال ابوالملک عثمان خان غازی عثمانی قلعه
اکتیه که بسیار مستحکم بود فتح و گرفت و در مجلس مابیانت فرانسه فرمان یافت که خطاب بپادشاه
فرانسه بود ایل دارالشوری بسوزانیدند و همچنین مجلس دیگر تشکیل شد که اعضای او عبارت از علما
و طایفه نجبا و رجایا که اینها انتخاب از این طایفه میشدند و همان مجلس حاضر گشته و نیز الفونسی الویا نام راز

مردم اتابا بسیار اختراع عجب نمایند که بواسطه این اختراع حرکت سفاین سهل شد نیز الغدیخان و تیمورقان و تقی الدین شاطبی و زین الدین کتبا صفهری ملک مخلوع یمن قصر که شرح غزل و نصب او نگارش شد و فارس الدین البعلی بالظاهری وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۷۰۰ و وفات غازان خان مغولی و نشستن برادرش اولجایتو سلطان بجایش

در این سال غازان خان مغولی بواسطه کثرت فاحشی که از ملک ناصر پادشاه مصر خورده بود ناخوش افتاد کشته در روز یکشنبه بازدهم شوال این سال پس از نشست سال و دو ماه پادشاهی درگذشت موتع وفاتش نزدیک بهمان بود و جنازه او را بتبریز نقل داده در گنبدی که خود بنا کرده بود مدفون ساختند و چون خبر فوت او به برادرش اولجایتو سلطان معروف بسلطان محمد خدابنده ان ارغون خان در خراسان آمد بتبریز که مقر حکمرانی مغولان شده بود شتافت و در چم و کجه بانجا رسیده و بر سریر سلطنت برآمد و منصب وزارت را مانند زمان برادرش غازان خان بخواجه رشید الدین فضل الله همدانی صاحب کتاب نفیس تاریخ جامع التواریخ واگذاشت و خواجه سعد الدین محمد را نیز بوزارت گماشت و نام خدا و پیغمبر و امامان هدی را در ضمن خطب مسلک داشت و حکام و نواب بحدت ایالات و ولایات معینین نمود و در این سال عساکر ملک ناصر پادشاه مصر بطرف ارمنستان شتافتند و شهر ملطیه (ملطون) را که از بلاد رسیس بود فراگرفته و با غنایم بسیار برگشتند هم در این سال جنگ بین فرانسه و انگلیس درگیر شد و پاپ روم پادشاه فرانسه را لعنت و تکفیر کرد همچنین در این سال ابراهیم رقی و شهاب الدین شاطوری و مونسه خاتون دختر ملک منصور محمود صاحب حماة و بانی مدرسه خاتونیه در حماة وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۷۰۱ و راندن مغولان هندوستان و غورستان

در این سال ترغی خان مغولی با یکصد و بیست هزار سوار تاتار از آهنگ سندوستان نمود و تا دهلی براند چون علاء الدین خلجی آگهی یافت بیرون دهلی شتافت و بهران و سرکردگان اطراف نامه نگاشت تا جمع گردند و خود بواسطه کثرت قشون در بیرون دهلی اردوگاهی ساخته و در اطراف قشون خندقی پهناور کنده و گذران و سدین سپاه نموده و چون عساکر از هر طرف برسیدند گرفتن راه را از سپاه مغول مشاهدت کرده برگردیدند و تا دو ماه شهر دهلی محاصره بود و مغولان تاخت و تاز میرو نشدند و هرگونه تصرف ممنوع و در عاقبت معلوم معلوم شد که از مغولستان برای ترغی خان چه خبری رسیده که شبانه از جای بجنبید و راه مغولستان گرفت و علاء الدین بدون سبب جنگ و رفتن نام و ننگ از میان خندق بیرون شد و بدهلی درآمد و برای جمع نمودن سپاه بسیار ترتیبی از ساختن سرمازخانه و برداشتن حمامات و قورخانه اقدامات بسیار ننگینه نمود و در این سال از جانب ابو یعقوب یوسف بن یعقوب المریني پادشاه مغرب رسولی با هدایای ثمینه بمصر نزد ملک ناصر پادشاه مصر آمد مورد اعزاز و اکرام گردید و از جمله هدایا یک پصد اسب عربی با زین و یراق طلا بود و هم در این سال که مطابق ۱۳۰۱ میلادی بود جیشیل دوم پادشاه ارمنیه شهر (چوز) را پایتخت مملکت خود قرار داد و شمس الدین حکمران سابق دهلی که از بقایای سلاطین هند و از موالی طبقه غوریه بود درگذشت

سلطنت هند و ستان بگذشت یا گاه منتقل شده نیز غلام الدین عراقی مفسر و شرف الدین عبد المؤمن و میاطی مصری که از حفاظ بود

ذکر وقایع سنه ۷۰۰ و وفات ملک شمس الدین کهین کرت و امرات و سکشت مغولان در کیلان

در این سال ملک شمس الدین کهین کرت پس از بیست سال حکمرانی در هرات در گذشت چنانچه حکیم الدین فوری که از شعرای معاصر او بود ماده تاریخ وفات او این قسم سروده (روز پنجشنبه از صفر ده و دو سال بود مقصد و پنج شمس این کرت سر و آفاق ؛ شد بفردوس از این سرای سنیج . و قبل از وفاتش بمدتی چنانچه نگارش بجای خود شده پای و دامن از واکشیده بود و ملک فخر الدین فرزند شش بجای او مسند نشین گردیده بود نیز در این سال سپاه سلطان محمد خدابنده بطرف کیلان رانده و سکشت فاحش خورده هم چنین صدر الدین خطیب محتشم بر سبیل ایلچی بامر ملک فخر الدین کرت آغاز به نظم کرت نامه بروزن شاه نامه نموده بسر گذشت ملوک کرت نمود که شرح حال و مآل او در جلد چهارم متنفس خاهش خواهد شد هم در این سال پادشاه فرانسه اکلان نامی که از دساسی روحانی بود درجه پاپی رسانیده و در شهر لیون فرانسه مدتها کشتیها و بیاپا توقف نموده و شرف الدین فسارای در این سال در گذشت

ذکر وقایع سنه ۷۰۱ و امیر دانشمند بهادر از جانب اوجایتو سلطان محمد خدابنده بهرات و کشته شدن او و وفات ملک فخر الدین کرت و آمدن اوجایتو بهرات و محاصرت هرات و کشته شدن محمد شاه و ماندن امیر دانشمند بهادر

در این سال آتش مخاصمت بین اوجایتو سلطان محمد خدابنده مغول و ملک فخر الدین کرت حکمران هرات مشتعل گردید بنحوی که حادثه انگیز وقایع سنه ۷۰۰ شده و نوزده نگارش شد که بواسطه پناه بردن طایفه گودریان بملک فخر الدین کرت در هرات و طلب کردن آنان را غازان خان بواسطه برادرش اوجایتو سلطان که بهراسانه بود مطلبی هراتیان که عبارت از صد هزار دینار باشد داده تا اوجایتو از هرات رفت و ملک فخر الدین را اوجایتو در هرات که در فی ماذ چون اوجایتو سلطان محمد خدابنده بمسند سلطنت نشست عموم حکام و نواب به تهنیت و بحیت او از اطراف رسولان و هدایا به بارش روانه ساختند ملک فخر الدین که اظهاری نکرد اوجایتو سخت برآشفت و امیر دانشمند بهادر را گفت تا با دو هزار سوار نامدار بلخ بهرات رانده و شهر را محاصرت کرد از انجا نوی قاضی هرات و جیه الدین نسفی که بنشابور بحبت کاری رفته بود و بلخ بهرات رسیده و او را خبر آوردند که اکنون دیده دست دانشمند بهادر برسید و از راه حمایت گفت که هرات هم زودی مفتوح گردد دیگر از هر سو بقوت سواران کار اکار راه آوردن قلعه و آذوقه هراتیان بسته گردد امیر دانشمند بهادر بهمین مطلب کار بست و بهر راه و جاده سوارهای محافظت کار هم گماشت و برای عبور و مرور آینده و رونده رای گذاشت و متدجا بلای قحط و غلا در هرات چنین هلاکت افراشت و اگر بهادران و غوریان همه روزه از هرات برون می تاختند و مغولان را طعمه شمشیر خون آشام میساختند ما چند تن ماندند شیخ قطب الدین چشتی بمیان افتاد و کار مخاصمت و مقاتلت را مسالمت و مصالحت مبدل نمود و بدین منوال مقرر گردید که تا ملک فخر الدین کرت بقلعه اسفلجه بهرابی فرزند دانشمند بهادر که لاغری نام داشت

روانه گردانیده و لطفای که یک از سرداران مغول بود بسبزوار داخل گشت و ملک فخرالدین مقابله قلعه اشکلکو قلعه اختیارالدین
که در متانت و رصانت گوئی متین بود بجمال الدین محمد سام که در شجاعت و جلادت بی نظیر بود سپرد و لوازم توصیه و تحفظ
مراسم او بجای آورده و تغییر خاص چون داد داد که هر کس از اهل قلعه بایشکری بیرون آید بحکم او کرده و بدین شیخ سراز متن برداشته
زنده گذارد و چون ملک فخرالدین بقلعه اشکلکو رسید و لاغری با خلعت و احسان از نزد او پیش مدبر پیش و دانشمند بهادر
برگردید و دانشمند بهادر از کهدستان مجبوره اصفهان سوار گشته و متوجه هراة گردید و داستانهای راه چون شمه مناسبات
سرد و حصار شرافشا و مسجب شده و پس از ورود فرسه ماندا و تا آنها را خراب کردند و در بعد کس نزد جمال الدین محمد
سام قلعه دار قلعه اختیارالدین فرستاد که بی بانی نزد من آی و دلآمدن درنگ منمای محمد سام بایمنی دست فرستاده
بگردن زر اطاعت و انقیاد دانشمند بهادر مصحوب گردید که قلعه اختیارالدین را می حاصرت نماید و باب مقاومت نگشاید
و جمال الدین نفسی چهره برافروخت و او را بیاموخت تا خواجه قطب الدین حبشی را نزد ملک فخرالدین فرستاده و پیام داد
که من میخواهم فرزندم لاغری را نزد او بجای یوسف سلطان محمد خنده بنده فرستم که ملک فخرالدین شر سر از او واگذاشت و
لاغری شوانه حوالی بکوه بتبر امنیت که محمد سام پیامی و مکتوبی بفرستی تا مرا قلعه را داده و چون قلعه اتماشا کردم
چگونگی را بخان مغول نگاشته و استعداد عاسکم تا محمد و اهکوت هراة غور و غیره متوجه واگذار شود چون ملک
فخرالدین این سخنان بشنفت سخت برآشفت و گفت من میدانم که این مغول بگیش تا پنده عهود و پیمان نخواهد بود خواجه
قطب الدین جانات اطمینان بخش بگفت و حوالی موافق یافت و مکتوبی بنام محمد سام مقتضی المرام نزد دانشمند بهادر
شتافت و ملک فخرالدین برای محمد سام تعلیمات جداگانه فرستاد و چون دانشمند بهادر از آمدن قطب الدین
و دستور ملک فخرالدین آگهی یافت لبسوی قلعه اختیارالدین شتافت و فرزند لاغری و ملازمانرا سپرد که چون با محمد
سام مقابل گشتم و گمان خواستم محمد سام و اتباعش حمله آورید و آنها را زنده گذارید بدین ترتیب و توصیت
قلعه را داده و مقدم لاغری با چند تن نزد محمد سام رفته محمد سام آنانرا استقبال نموده بعبارت ملک فخرالدین درود
داد و تمنا و جاستشاد تن عنه رسید و آنگاه دانشمند بهادر با بگیسد و صبیت تن را خوان خود و مغولان رسید ند
و محمد سام با استقبال شتافت و شرف دست بوسی دریافت دانشمند بهادر او را مخاطب بعتاب آمیز نمود
که بجرات و جسارت های تا نیک و الفضول تا دامر کوتاهی کردی و از سطوت و حشمت خان مغول غافل شدی
محمد سام گفت امیر بسلامت باشند خادم درست گفته است که از امر مخدوم عالمقدار سر نپیچیده و در اجرای اوامر
او کوشیده دانشمند بهادر گفت آنرا که بطیعه عدم سگذاری قیام کردی و او را پیش خوانده برسم مهمان دعوت
کشیدی کنایش بخشیده و روانه شد و چند قدمی پیش رفت و نزد یک حصار رسید تاج الدین پرسید و دست
او بوسید آنگاه دیدند دست دانشمند بهادر ما بگرفت بیک دست و از دست دیگرش گرزی بر سرش کوبید
که از مقابل سدید که از خواص ملک فخرالدین بود برسید و شمشیری حواله کردن او کرد که ناخیده گام سر دانشمند بهادر
را بانظرف برید و از زمان دانشمند که از غیبت خبر رسیده نه مانند گوسفند کرک برسیده و سر اسیمه گردیده بر سید
که غوریان دست بیغما آورده و با بهادر او بگیسد و خون انها را بخشید محمد سام مستی نموده بود که تمامی حواس

ذکر خبر یافتن اوجایتو سلطان محمد خدابنده از کشته شدن امیر دانشمند بهادر و روانه نمودن بوجا پسر امیر دانشمند را با سپاهی فراوان بهرات بجهت تسکین امیر دانشمند

مقدم قطب الدین را گرامی داشت که تا زود در کار مصالحت قبل از رسیدن امیر سیاول انجام کیرد و چون قطب
الدین پیشنهاد صلح را انجام داد و برگشته چگونگی را نزد سام بیان کرد محمد سام دروازه ها بگشاد و شهر را
تسلیم نموده و خود با خواص خویش نزد و جای رفت و مورد الطاف گرانمایه شد نیز روز بعد تاج الدین یلدز
خدمت و جای شتافت و شفقت و مرحمت یافت همچنین سایر بزرگان و سران کشوری و لشکری
خدمت و جا شتافتند و بقدر مراتب خویش تمتعی یافتند بدین منوال سیزده روز گذشت که امیر
سیاول که فرمانده کل خراسان از جانب اوکجایتو سلطان محمد خدابنده شده بود برسید و سراپرده
برافراشت و کس نزد محمد سام روانه داشت که نزد ما آی و کسان و بزرگان همراه بیاور تا از طرف
ما کامیاب کردی محمد سام مدون فکر و خیال راه درگاه امیر سیاول پیش گرفت چون نزد او رسید
همه را فرمان داد تا گرفتار ساختند و بوجای را گفت فرمان اوکجایتو سلطان محمد اینست که گشتی
هرات را زنده نگذاری و بوجای روز بعد آنان را بر سر پل ملان گردن زد بخر محمد سام که او را مغلولا
در بار سلطان محمد خدابنده روانه ساختند و امیر سیاول فرستاد تا محمد سام را برگردانیدند بگشت
و چون بهرات رسید در تعمیر شهر همت گماشت و مردم را بزراعت و فلاحت ترغیب نمود و حکومتی
را مشروحا در بار اوکجایتو سلطان محمد خدابنده نگاشت و در هرات بود تا سلطان محمد حکومت هرات
بملک غیاث الدین محمد بن ملک شمس الدین کهین برادر ملک فخر الدین داگذاشت نیز در این سال ال
براق در کرمان بمردن شاه جهان حکمران کرمان انقراض یافت نیز دو اخان صاحب الوس جغتای
در گذشت و بجایش کیخاتو خان نشست همچنین امیر بدر الدین کمتاش فخری معروف امیر سلاح
جان سپرد و در فراشه نوا شته زیادی آمار در سکه مردم شهر بش کردند که یاد شاه ناجار شد بگلیسیا رود

ذکر وقایع سنه و حکومت یافتن ملک غیاث الدین محمد کرت در هرات

در این سال ملک غیاث الدین محمد بن ملک شمس الدین کهین که در اردوی اوکجایتو سلطان محمد خدا
بنده مدتها بود بحکومت هرات سرافراز گشت و با جلال و عظمت و تزیین حکمرانی بهرات آمده بعدت فرمانروا
نشست و ملک غیاث الدین برحسب اتفاق در اواخر عمر ملک فخر الدین بسبب رنجشی که از برادر داشت
بطرف آذربایجان شتافت و در ملازمت اوکجایتو سلطان محمد خدابنده مدتها بماند تا اینکه دفعه
امیر دانشمند بها در واقع شد چون معلوم گردید که کشته شدن دانشمند بها در بتحریک ملک فخر الدین
بوده و بعد بتعاقب ملک غیاث الدین مدتها خان مغول رسیده حکمران هرات شد و چون بعدت حکمرانی
هرات برآمد در آبادی بلاد و دلشادی عباد مساعی جمیله بکار برد که با ندک زمانی بر آبادی و رونق هرات
فزوده گشت و مسجد جامع هرات که از بناهای سلطان غیاث الدین محمد سام غوری بود رو
بویرانی گذارده بود مدت مزبور در رونق و شکوهش بسی افزود و هم در این سال بتحریک و ارشاد
شیخ جمال الدین مظهر خان مغول اوکجایتو سلطان محمد خدابنده مذهب تشیع را قبول کرد و کیخاتو خان

پادشاه او بر جمعیای کشته گشت و بجایش بالیقون خان نشست نیز منیم بن بیغون پادشاه ارمنستان بدست
برلغی سرکرده سپاه مغول کشته شد و ملکش را برلغی متصرف شد آنگاه داشین بن بیغون برادر منیم پادشاه بجای
شکاتیب نمود و برلغی کشته شد و ملاوشش محمد و مدت بست آمد هم در این سال فخر الدین عراقی و شمس الدین عبد الکافی شافعی و
شهاب الدین غازی و رکن الدین میرسس عجمی معروف بالجاش که از بچه واعظین شخص این طبقه بود و در گذشته نیز ابو بکر
عامر بن اسعد بن یوسف سلطان مغرب در تلمسان وفات کرد و پسر عم او علی بن یوسف بجایش برقرار گردید و او را
پس از دو سال خلع کردند و با سلیمان عبد الله بن یوسف بیعت نمودند و پادشاه مغرب شد نیز در تلمسان ابو یحیی
و نیز شش و بجایش او را دوم نشست

ذکر وقایع سنه و خلع شدن ملک ناصر قلاوون پادشاه مصر و حکومت یافتن ملک مظفر رکن الدین بیبرس

در این سال ملک ناصر محمد بن قلاوون پادشاه مصر بواسطه اختلاف و طغیانات درباریان تصمیم از داد و بیداری از
سلطنت گرفت پس با مخصوصان خود آنچنان که مقرر کرده و مراجعت قلعه کرک نموده و با خود جمعیت بعنت نهاد و نیز هفتاد
و یک طلیون و سیصد هزار درهم نقره بر داد از قلعه کرک نامه مختوم بخاتم خود بمالیک نگاشت و خلع خود را از سلطنت
مصر تصریح داشت و در بیست و پنجم ماه رمضان این سال مکتوب او بمصر رسید و مردم امیر رکن الدین بیبرس
الجاشنگیر که معروف به ابیرس الشاقی است بحکومت برداشتند و او لقب ملک مظفر یافت و او را ممالک متصور
قلاوون بود و ملک مظفر چون از متابعت و مبایعت مردم آسوده گشت و بر سریر حکمرانی مصر نشست و با طراف
و اکناف خبر رفت صلیبیون با حکام ابیرس متفق بحرب هجوم و میاط شدند و ملک مظفر پس از مشاورت
با درباریان مستعد شدن پی او مسافتش شعاع از مصر با دمیاط بود لذا جلوگیری از جهاحت صلیبیون از طرف دریا نمود
گردیده سی هزار مرد کارکن و شصت کادحاضر ساخت و در طرف کیا مان آن پل را تمام نمود و خاطر از این رکنه برداشت
و بنیای آن قلعه برشش اسب سوار کرد و بحال راحتی بهپلوی یکدیگر رونده بود و ملک مظفر در متانت بنا ها دقتی بسزا
داشت خانچه جامع جامشگر در محلت جمالیه مصر اکنون از بنا های او باقی است هم در این سال پس از جلوس
ملک مظفر رکن الدین بیبرس منصوری به نیابت سلطنت خود اسلار را انتخاب کرد و جلوس او از روز
رسیدن مکتوب ملک ناصر که در ۲۵ رمضان بود طول تا روز بیست و سوم ماه شوال کشید که تخت نشست
هم در این سال با قوقیان کشته شد و انس بوقا خان بجایش برقرار گردید و او هم برنیست و بجایش کیلک خان
بحکومت تاتارستان برقرار شد نیز در این سال ابو جعفر نحوی و امیر خضر بن ملک ظاهر بیبرس در مصر در گذشتند و از
فرانسه کلمان پنجم پاپ در این سال از این خاک فرانسه اقامت گزید که پس از دو سنت پاپ در آن شهر جای نشین
آن شدند و هم صلیبیون جزیره رودس را از پادشاه قسطنطنیه گرفتند

ذکر وقایع سنه و آمدن ملک ناصر قلاوون دوباره بتخت سلطنت مصر و شدن ملک مظفر بیبرس دوم امیر

در این سال ملک ناصر محمد بن قلاوون که خود را سال قبل مخلوع نموده در کرک اقامت گزیده از خلع نمودن خود پشیمان
شده و از کرک ماه شعبان این سال بشام آمد و بجای خود در کرک ارغون کامل را که از مملوکهای مقرب خودش بود گذاشت

وقایع جهان و جهانیان

بزرگان دمشق با او مبایعت کردند و او را به سلطنت سوم دفعه تهنیت گفتند و او با بزرگان درگاه و سران سپاه
راه مصر گرفت و چون بیبرس دوم از آمدن ملک ناصر خبر یافت چاره جز کناره گرفتن از سلطنت و تنازل از سلطنت
ندید پس استعفا داد و سیصد هزار دینار با بسیاری از دواب بگرفت و بمصر علیا شتافت و در راه با مشتی از مردمان
صحرائی برخورد و منازعت نمود و مبلغی از نقود او از میان رفت تا بشهر (اخمیم) مصر رسید و پس از رفتن بیبرس دوم
که ملک مظفر بود یک روز از مصر ملک ناصر بمصر رسید و مردم او را استقبالی شایان کرده و جشنها گرفتند و بار
سوم بتخت سلطنت مصر برآمد و این روز مقارن با روز عید فطر ماه رمضان بوده همه بزرگان را مخلع ساخت و بخلیفه
المستکفی بالله سلیمان و قضاة و مشایخ احسانات نمود و امیر سلار نایب السلطنه (بیبرس دوم) را گرفتار ساخت
و بسیاری از سرکشان را در بند انداخت هم در این سال اولجایتو سلطان محمد خدابنده دختر ملک منصور غازی بن قرا
ارسلان حکمران ماردین را بعقد ازدواج در آورد و شهر سلطانیه را فرمان داد تا بنیاد کردند و نیز عساکر اسپانیا از
نصر بن محمد غرناطه از بلاد اندلس شکست فاحش خوردند و نیز ابوالملوک عثمان خان غازی پادشاه عثمانی پس از آنکه
قراحصار را متصرف شد پای تخت کرد و عموی خود که پیر نود ساله و موسوم (بدوندر) بود بقتل رسانید و با حکمران برصه
بجنگید و غالب شد نیز در این سال نایب سلطان علاء الدین خلجی پادشاه هندوستان که نامش کافور بود با شهر
دکن براند و فتوحات بسیار نمود نیز امیر مظفر بیزد استیلا یافت و سلطنت آل مظفر را در فارس و عراق تشکیل داد
نیز شیخ شرف الدین پانی پتی شیخ صدر الدین بن بهاء الدین زکریای مولتانی و منهاج الدین ساوجی درگذشتند

ذکر وقایع سنه ۷۱۰ و سنه ۷۱۱

در این اوان حکمرانان موجوده آسیا و افریقا بدین قسم بود اولجایتو سلطان محمد خدابنده پادشاه عراقین و خراسان
و کرمان و دیار بکر و روم و آذربایجان و ملک ناصر سلطان مصر و شامات بود و نایب السلطنه او در مصر رکن الدین
بیبرس بود که سال پیش حکمران مصر بود و مخلوع شد و نایب السلطنه ملک ناصر قلاوون در شام جمال الدین آقوش
بود و ملک منصور نجم الدین غازی حکمران ماردین بود و ملک المؤید شرف الدین حکمران یمن بود و قبچی خان حاکم
ترکستان و ماوراء النهر بود و سرقین بن منقلای پادشاه چین بود و ازبک بن طغرل شاه فرمانفرمای تاتارستان
شمالی بود و منطغای بن قسجی بن اردو بن جوجی ابن چنگیز خان حکمران غزنین و بامیان و افغانستان بود و ابوسعید
عثمان بن یعقوب ملک مغرب بود و ابوالجیوش نصر بن محمد بن احمر حکمران غرناطه اندلس بود و ابوالبقا خالد بن
زکریا بن یحیا حکمران تونس بود و اندرونیکوس پادشاه قسطنطنیه بود و ابوالملوک عثمان خان غازی عثمانی پادشاه
برصه و قره حصار گردیده بود و حکمران سیس ارمنستان اوشین بن لیفون بود و هم در این سال ملک ناصر سلطان
مصر حکومت حماه و معره را بملک مؤید الدین ابوالفدا صاحب تاریخ معروف بابوالفدا واگذار کرد و بنای شهر سلطانیه
این اوقات باتمام رسید و نیز قطب الدین علامه محمود بن مسعود شیرازی در تبریز و کمال الدین حلبی و نجم الدین احمد
بن رقعه شامی در مصر و عبداللطیف مصری و شمس الدین بن ابوالعباس سروجی و ابوالربیع سلیمان بن عبد
الله و ابن تیزه خطیب غرناطی و قاضی جلال الدین محمد بن مکرم انصاری و شعبان اردبیلی و توق تغا خان پادشاه

بلاد تاتار شمالی درگذشت و سعد الدین ساوجی وزیر او بجای او سلطان محمد خدابنده گشته شد

ذکر حکمرانان آل مظفر که در فارس و کرمان سلطنت نموده اند مدت آن قریب بصد و بیست سال حکمرانی داشته اند و اولشان امیر مظفر الدین ابو منصور و آخر نشان عماد الدین احمد شاه یحیا بوده که در شصد و نود و نهم بدست کوکتانیان منقرض شد

ذکر وقایع سنه ۷۱۲ و تعیین حکام بامر ملک ناصر شامات مصر

در این سال ملک ناصر سلطان مصر سیف الدین سودون را بسیاست حلب داد و حکمرانی و ملکیت حماة و معرة را باو بالاضافه ملک نمود و آنگاه آهنگ مکه معظمه نمود و در مکه و مدینه احسان بسیاری کرد و بهر کس مالی فراوان بخشود و از آنجا سلطان محمد خدابنده با سپاهی بسیار بعزم رحبه شام حرکت کرد چون بطابر شام رسید از عزیمت عاجز آمد و عاقبت بدون نیل مرام براه عودت برافراشت نیز در این سال بواسطه شورش مردمان فرانسه که پادشاه یکه را بار دار کرده بودند بار دیگر پولها را جمع کرده و آب نموده و پیه ای غش سکه زدند در این سال نجم الدین غازی حکمران ماردین درگذشت و پسرش عماد الدین بجای او نشست و پس از او شمس الدین صالح حکمران ماردین شد نیز در این سال در مصر حافظ علامه مسعود بن احمد الحارثی الحنبلی قاضی مصر وفات یافت و نیز سلیمان بن الخمرة مقدسی قاضی شام درگذشت

ذکر وقایع سنه ۷۱۳ و بدست آمدن اموال سلاطین بکیک ملک ناصر پادشاه مصر

در این سال ملک ناصر علاء الدین سلطان مصر بسیار متمول شد زیرا سلاطین سلاطین مالی بی اندازه از او بدست آورد چنانکه صاحب تاریخ مصر الحدیث از این قبیل میاورد که ملک ناصر صندوقهای آهن کوب از او بدست آورد که مملو از گنجینهای یاقوت و زمرد و سایر جواهرات بود و در صندوقها طلای عین و نقره بسیار یافت و تا چند روز صندوقها حاضر ساخته و بیرون آوردن اشیاء نفیسه میپرداخت و آنگاه برخی مکارم و نوازشها بشیعه و تبعه خود داد و نیز در این سال همام الدین تبریزی و امیر مظفر حکمران یزد مؤسس سلطنت آل مظفر بفرمان ایلخان بقتل رسید و شمس الدین حسن بن محمد حسینی حافظ قرآن و تالیفات کثیره او مرحوم وفات کرد

ذکر وقایع سنه ۷۱۴ و گرفتن سلطان مصر سیصه مالستان را و خرابی آن سیصه و عودت ملک غیاث الدین حاکم مرات از دربار خان مغول بمرات

در این اوقات ملک ناصر سلطان مصر سپاهی بسرداری سیف الدین سنگر بجهت فتح سیصه فرستاد و ملک سیصه بدو الفداء امر داد تا او نیز با سپاه خود بمساکر دولتی ملحق شده و چون این دو سپاه بظاهر سیصه رسیدند جمال الدین فخر گمارا مرای ستیای صیقر و حکمران مالستان با او از در شفاعت و مسالمت بیرون آمد و امان خواست و سیف الدین او را امان داد و بسیصه داخل شدند چون بسپاهیان مقصود خود آگاه چپاول و غارتگری نمود حاصل ندیده بنای نقدی را گذارده و باندک وقتی بدون امر و رضایت سرداران خود سیصه را بتاراج داده و زنان و دختران را اسیر نمودند و هرگونه نقدی و ستمگری را اجرا داشتند و پس از تاراج شدن شهر

آتش به مشیر تحلات افتاد و اکثر مواقع طعمهٔ آتش گشت و خراب شد و نیز حساد و مغتنین در دربار ایلخانیه سلطان محمد خدابنده که مدتی قبل در بارهٔ غیاث الدین حکمران هرات و غور سعایت کرده بودند و او را خواسته بودند این سال مرخص فرمود و ما جلت شاه از دون انصراف داد و معلوم شد ملک غیاث الدین در کمال صحت عمل حکومت هرات برقرار بوده و تمثال مخالفتی نداشته است نیز رکن الدین که جامع معقول و منقول بود و ظهیر الدین رفیق شیرازی در گذشت شش نیز در خاک فرانسه فلیپ پادشاه درگذشت و بجایش لوئی دهم نشست نیز کلمان پنجم پاپ جان سپرد و نیز ملکه لوئی دهم که مارگریت بود و با شرکه زوجه شارل برادر پادشاه فرانسه بود این دو زن متهم شدند که دو نفر آنان را زنا سم بستر شدند و مردم فرانسه شاه آمد و عاشق وفا علی الرغم زنده زنده پوست از تنشان درآوردند

ذکر وقایع سنهٔ ۷۱۶ وفات اولجایتو سلطان محمد خدابنده و سلطان علاء الدین خلج در هندوستان

در این سال اولجایتو سلطان محمد خدابنده مغولی پس از دوازده سال و نه ماه حکمرانی و جهان بانی در بیست و هشتم شهر رمضان در شهر سلطانیه که تازه بنا کرده بود درگذشت و بجایش سلطان سعید بهادر خان که کودک ده ساله بود نشست و زمام مهام امور سلطنت و مملکت در بست امیر چوپان که از امرای بزرگ مغول بود افتاد و نیز سلطان علاء الدین خلج پادشاه هندوستان پس از بیست سال و شش ماه حکمرانی و کشورستانی در دهلی هندوستان در گذشت و کافور که سردار با اقتدار او بود بموجب نوشتهٔ علاء الدین فرزند خردسال را بجای او بر تخت دهلی نشانید و او را ملقب بشهاب الدین کرد و او نیز زمام امور در دست گرفت و با آنکه صغیر بود مادر را بجوار رحمت خود برد و کسان بکوالیار فرستاد و مادر و شاهزاده که شادیخان و خضرخان بودند مذکور نمودند نیز در این سال ناصر الدین بیضاوی صاحب تفسیر درگذشت و نیز در فرانکستان لوئی دهم پادشاه فرانسه تاج و تخت را در دسترس فلیپ پنجم نهاد بدین مناسبت که فرزند ذکور نداشت مادر خود را خوشحال نمود

ذکر وقایع سنهٔ ۷۱۷ و کشته شدن کافور و بحث نشستن مبارک شاه خلج در دهلی

در این سال کافور چون در دهلی بسریر سلطنت نشست و طفل هفت ساله سلطان علاء الدین خلج را به سلطنت برداشت و دو فرزند دیگر سلطان علاء الدین که در کوالیار بودند خیانه کار سر شد کور کرد و بفکر کشتن فرزند چهارم سلطان علاء الدین که نامش مبارک بود و در زندانخانه بسر میبرد افتاد و چند تن را بزندان نزد شاه مامور کرد که چون آنان بزندان آمدند و مبارک را از مراسمشان خبر یافت گردن بند جواهری که در گردن داشت نشانشان گذاشت و انگارزی و کریه بتضرع و زاری و خواهش از حقوق نمک پدرش علاء الدین و کفران نعمتی که کافور نموده با بحث گفت که آنان رقت کرده و گردن مبارک را برداشته نزد دوتن سردار خود کرمیش پاسبانان نوبت پاسبانی آنشب بوده رفته ماجرا را گفتند و شفقا آمده کافور را گرفته به بدترین وضعی بکشتند و مبارک را از زندان بیرون آورده بسریر سلطنت نشانیدند و مدت سلطنت کافور از روزیکه علاء الدین وفات کرده بود تا آنشب سی و پنج روز بود و هم در این سال سلطان ابوسعید

بهادر خان مغول بسلطانیه آمد و بسعایت خواجه علیشاه ابو سعید بهادر خان وزیر خواجه رشید الدین فضل الله را معزول ساخت و شاهزاده مسیو مغولی بمخالفت سلطان ابو سعید در خراسان رایت مخاصمت برافراشت و با مکتوب در این زمینه مشورت نمود و بمکتوب بدو گفت که ابتدا بامیر بسیاول حکمران خراسان از میان برداشت و در این وقت امیر بسیاول با سم صهالی گردون سطاء خراسان و شهر هرات مالی حل داده بود با پرداز ضمایر مخالفت مهمل نمانده و شاه هرات در این سال فرستاده بخاه هزار دینار با دو بیت قاز بسیار از مراتبان گذشته نیز در این سال مسیحیان در حلب با مسلمان در افتاده بس غارت یافتند

ذکر وقایع سنه ثمان وثلثمائة وطغیان شاهزاده مسیو مغولی و دوری ملک غیاث الدین کرت حکمران هرات از فتنه انگیزی و تقرب او نزد سلطان ابو سعید و احکام ملک ناصر پادشاه مصر

در این سال خواجه رشید الدین فضل الله همدانی مابسپرش از بیم حکم سلطان ابو سعید بهادر خان در همه هم جمادی الاول در قریه چشکلد راز آذربایجان کشته شدند و ذخیم مغولی مقدم بیک عزت سرازن ابراهیم برداشت آنگاه وزیر اصل را از میان بدو پاره نمود و چنانچه رسم مغولان بود تمام خانه و املاک و اعیان او را بباد تاراج و غارت داد هم در این سال شاهزاده مسیو مغولی در بادغیس افغانستان بجمع سپاه و تعبیه بنه و ذخیره پرداخت و خود را مستعد جنگ با سلطان ابو سعید ساخت و مکاتب سلطان غیاث الدین کرت حکمران هرات بحمایت استمداد نامه نگاشت و خود را بعزیمت بجانب هرات برداشت ملک غیاث الدین کرت بجواب وقعی نگذاشت و مسیو مغولی از طی هرات برخاست و این حمل ملک غیاث الدین در نزد سلطان ابو سعید بهادر خان بعده سبب تقرب او شده و مورد اعزاز و اکرام گردید و بخلعت و منشور حکمرانی هرات نائل گردید هم در این سال ملک ناصر سلطان مصر امیر سیاه محکمی بن بولاق و شرح نامزد کرد جلوخیان رود را بمقام فیضان بگیرد و بستی در طرفرا پر نمود کرات متساوی حرکت نماید و بعبارات خرابی نرساند همچنین بعضاری بحمایت اعتقال هشتاد هاشمی همه ساله صرف مبالغ مال در راه مسکرات و غیره میکردند و عید میکر فشده و آن عید الشهید نام گذارده بود بجهة وفای رود خانه نیل و مصر و ملک ناصر این عید را موقوف کرد و نیز در این سال ملک ناصر فرمانداد تا امیر بدر الدین بجاس بگورفت و امیر که لباس ارمنیه بود گرفته مغلولا مصر فرستاده و خود در مکه بمسند حکمرانی نشست نیز ابو الفدا ملک مؤید صاحب حماة و مولف تاریخ ابو الفدا باجازت ملک ناصر بمصر آمده و ساحت اسکندریه نموده و مورد اعزاز و اشفاق ملک ناصر گردید و بعد حکمرانی حماة باز گشت

ذکر وقایع سنه تسع وثلثمائة ورفتن ملک ناصر پادشاه مصر بمکه و آمدن رسول ابو سعید بهادر خان بمصر نزد او

در این سال بهشد و نوزده ملک ناصر سلطان مصر اعزم طواف وحج مکه معظمه باتفاق ملک مؤید ابو الفدا حرکت کرد و چون بمکه بدر الدین کماز جانب او حکمران مکه بود با تجویت لایقه باستقبال شتافت ملک ناصر احسان و اکرامی بی اندازه بفقرا و صفعا نمود و در مراجعت ملک ناصر بعضی اشعار سلطنت با ابو الفدا حکایت کرد و او را سلطان نامه و زغاف فرستاد و خواهر زنبک خان را نمود هم در این سال شرف الدین عبد الله صاف

شیرازی این ادیب فضل الله صاحب تاریخ وصاف و فخر السادات حسین بن العالم الحسینی دگه نشسته و در سیصد
حکمران مسکو بقبچاق سلطنت نموده و خواهر خان مغلطای را بزوجگی گرفته و بدین مناسبت بر اعتبارش افزوده شد همچنین در اسپانیا
حکمرانان مسیحی اتفاق نموده و بجنگ ابن احمر پادشاه غرناطه رفتند و ما بگشت فاحش شده و از ان فساد در سیاست مسلمانان
بجاهای خود برگشته نیز در این سال بمصر و سیت سپاه شام بجانب ارمنستان رفته و غارت بسیار کرده
که در ان مین او شین بن لیون حکمران سیس نگذشت و بزرگان سیس طفل صغیر او را نهایت سلطنت داده و خود
بکار ها پرداخته همچنین ملک ناصر سلطان مصر امیر کرک را مسیئه از امجد و امنشور حکمرانی کرده و با شرایط منظوره بکوه فرستاد
همچنین سلطان ابو سعید بهادر خان مغولی محمد اسماعیل سلامی را کنار فحول فضلا بود ما هدایای لایقه و نامه مودت
خاتمه بمصر نزد ملک ناصر فرستاده و محمد چون بمصر رسید مورد اکرام و اعزاز سلطان مصر شده و معتقدی الدام مبادله
خان مغول باز گشت هم در این سال کرمانی شیراز و سیصد و بیست سلاوست اسپیل که پادشاه وقتی و سیصد بود
بزرخان مجاپ رفت و بتدبیر و سعایت والی مسکو کشته گردیده و والی حکمران مستقل تمام روسیه شد نیز در این سال
ملک غیاث الدین کرت با سپاهی لایق حرکت کرده و قلعه اززره را مفتوح ساخت و انگاه بگرفتن قلعه توالک
پرداخت و از این فتوحات بشوکت و اقتدارش افزوده شد

ذکر وقایع سنه ۷۲۱ و فتن ملک غیاث الدین کرت بمکه معظمه و کشته شدن مبارکشاه خلج آخرین پادشاه خلجیه در هند و بست خسرو خان و کشته شدن خسرو و بنشستن غیاث الدین تغلق بجای پادشاهی دهلی

در این سال ملک غیاث الدین کرت حکمران هرات بعزم حج مشرف گردیده از هرات با دویست
از بزرگان و با بدرقه و شجعان معادت آثار و خدمی لایق حرکت کرده و طی طریق و منازل و مراحل کوتاهی کرده
پس از سه سیدن بمکه و گذاردن حج بیت الله الحرام بمدینه شتافته و از زیارت آن قبله شیر لقه فیض یاب گردیده و
مجدداً بمقر حکمرانی خود هرات برگشت نیز در این سال مبارک شاه خلجی پادشاه دهلی بدست خسرو خان کشته
گردیده و چنین قتل او امنت که مبارک شاه مانند زمانی خود را غرق دریای باده نوشی و ساده پرستی کرده و اما
بازنان سازنده و نوازنده هم آواز و همساز شده و با جمعی بیهنده بچه گان و امرد ان زیبا و قدی رعنا بود و دستبلی دست
داده گرم و فرمانش نفاذ و صدور رجا از از پاپرستی باوج بلندی و سروری رسانیده و آن کم اصل پست فطرت
بنای سکری و خونریزی را گذارده و مسلمانان را از پا بسیاورده و بندها بر معرب ساخت و مبارک شاه جمیع
او گردیده بود تا خسرو خان بخیال سلطنت افتاده و شبی در کاه مستی و سهشت پرستی شاه را کشت و دو دمان
علاء الدین را از میان برداشت و خود رایت سلطنت برافراشت و هر چه مسلمانان مایفت تمام کرده و از بندها
هر که بود و مقام و منزلتی نه گذاشت و ما قابت زنان حرمسرای مبارک شاه را هم تصرف کرده و بر او خود خان خانان
موسوم کرده و دختر سلطان جلال الدین را باده داده و همه روزه و را بستبد و استنیذ ایش افزوده و میشد تا اگه حکمران تلنگانه
گنعازی خان بر او لشکر بدهی کشیده و خسرو خان را گرفتار نموده و بکشت و حکمرانی مبارکشاه آخر پادشاه از طوک خلجی دهلی
هند و ستان چهار سال و چهار ماه بود و نیز حکومت خسرو خان هندی پنج ماه و سه روز بوده و پس از کشته شدن خسرو

خان مرحوم با بقای غازی خان را سلطنت هندوستان بر داشته و او را ملقب بغیاث الدین تخلق نمودند
هم در این سال ترتاش بن چوپان که در آسیای صغیر حکمران بود سفیری با هدایای شایان بدربار ملک ناصر پادشاه
مصر فرستاد و ترتاش مذکور با سپاهی فراوان بخاک ارمنستان و شهر سیس رانده و تا آمجی بسیار حرکت کرد
نیز ملک سویه هنر برالدین حکمران مین درگذشت و پسرش علی ملک المجاهد سیف الاسلام بجایش نشست و در
سال بعد عش ملک منصور ایوب خروج کرده و او را معزول و خود بحکومت مین نشست و ملقب بزین الدین گشت
و پس از سه ماه عساکر مین ملک منصور زین الدین را گرفته و ملک المجاهد سیف الاسلام را دوباره بحکومت مین برآمد
هم در این سال ایلک خان حکمران ماوراء النهر و ترکستان درگذشت و بجایش ترمشرین خان نشست نیز در
جمال الدین سمامینی و شیخ نجم الدین اصفهانی و تقی الدین همرانی و زاهدی قهستانی درگذشته

ملوک تغلقیها که در دلی و هندوستان سلطنت نموده اند مختصر بیان نموده و مدت سلطنتشان
نود و سه سال و چهار ماه بست و دولت خان لودی که از انهاست یازده ماه سلطنت نموده
کرده ذکر و قایع نشسته و جلوس غازی خان غیاث الدین تغلقشاه بتخت دلی و بنای ابوالملوک
عثمان خان غازی و رفتن رسول از جانب ملک ناصر سلطان مصر نزد خان مغول

در این سال غازیخان ملقب بغیاث الدین تغلق شاه چون بر بریر تخت سلطنت هندوستان برآمد دختر
خسروخان هندو را بدون استحقاق بخشیده او بخوشی و خوشوقتی پس گرفت و با این کار بلاد و آسایش عباد
پرداخت و خود را مهیای خدمت ملک و عیت ساخت سیح سر داشت جوناخان بهرام خان مظفرخان محمود
خان صدر جهان هر یک بفراخور درایت و براعت بکاری گماشت و جوناخان که از همه بزرگتر بود و بوسعیدی برداشت
و فرمان الغ خانی برایش بگذاشت هم در این سال ابوالملوک عثمان خان غازی عثمانی در قلعه بسیار بزرگ
متین در طرف شهر برصه بنیاد کرد و دو یکی برادرزاده خود را رخصت داد و اگذاشت و دو دیگری لبنان را که یک از
ملازمان شجاع او بود نگاشت و خود متوجه دستة آناتاها که بر ان جانب آمده بودند شتافت و هر چه را از انها
یافت باقی نگذاشت هم در این سال نامش ناصری از جانب سلطان مصر ملک ناصر بدایای شایان
بدربار سلطان ابوسعید آمد و سلطان او را بسیار پرسیده با کمال عزت و اکرام روانه ساخت هم در این سال
رضی الدین ابراهیم طبری از علمای مکه و پهلوان محمود خوارزمی عارف شاعر متخلص بقتالی مشهور به بوریای
ولی درگذشتند نیز در این سال ملا سعد تفتازانی مشهور بملا صاحب کتاب تلخیص مطول به نیا آمده و در سال
هفتصد و نود و دو درگذشت که مبتدا سال در قید حیات بود و تولد او در قریه رجال تفتازان از اعمال
فسای خراسان واقع گردیده و کنون علامه یگانه متبحر فرزانه جامع المنقول والمعقول حامی الاصول والفروع السید
السند الامجد الاسعد السید محمد الحسینی الغینی البخاری شیخ السادات الغینیه در مصر از آن شهر بوده که بخجند پشت
قبل از ایران بمصر نقل نموده اند ای گرامی او دیباری ضمنا در جلد هشتم این کتاب مستطاب شرح حالات
سعادت آیات او نگارش خواهد شد

وقایع جهان و جهانیان

ذکر وقایع سنهٔ ستمائة و طغیان تمرتاش در آسیای صغیر و آمدن رسول سلطان ابو سعید بدربار مصر و عشق سلطان ابو سعید بدختر امیر چوپان

در این اوان مرتاش بن امیر چوپان حکمران برخی از بلاد آسیای صغیر بخیال سرکشی افتاد و آنچه از امرا و ملوک مغول بسمع اطاعت و انقیاد می‌شنید بر خلاف آن بود و بعضی از امرای مغول را که بدربار او می‌رفتند بگرفتن و کشتن تهدید می‌نمود و چون این خبر بسمع سلطان ابو سعید رسید امیر طغان را با لشکر بجانب او فرستاد و مرتاش بمصر گریخت و بدربار ملک ناصر رفت و ملک ناصر او را بسیار گرامی داشت و بعد از مدتی بجانب ابو سعید روانه کرد و ابو سعید او را بقتل رسانید و پسر او امیر جوپان را بجای پدر بحکومت برخی از بلاد آسیای صغیر منصوب گردانید و امیر جوپان در سنهٔ ثمان و عشرین و سبعمائة بدربار ابو سعید رفت و ابو سعید دختر امیر چوپان را بعقد ازدواج خود درآورد و بعد از مراجعت امیر جوپان بآسیای صغیر دختر مذکور را بجانب پدر روانه کرد و چون دختر مذکور بآسیای صغیر رسید امیر چوپان بسبب بعضی امور او را بقتل رسانید و ابو سعید بسبب قتل دختر امیر چوپان بر او خشم گرفت و لشکر بجانب آسیای صغیر کشید و امیر چوپان را بقتل رسانید و بعد از مراجعت از آسیای صغیر در سنهٔ احدی و ثلاثین و سبعمائة در قراباغ بمرض ذات الجنب درگذشت و چون ابو سعید بی فرزند بود و از او فرزندی نماند که بعد از او بر تخت سلطنت نشیند امرای مغول در تعیین پادشاه بعد از او دچار اختلاف شدند و هر یک از امرا یکی از شاهزادگان مغول را که از نسل هلاکو خان بودند بپادشاهی برداشتند و بعضی از امرا ارپا خان را که از نسل هلاکو خان بود بپادشاهی برداشتند و بعضی از امرا موسی خان را که از نسل هلاکو خان بود بپادشاهی برداشتند و بعضی از امرا محمد خان را که از نسل هلاکو خان بود بپادشاهی برداشتند و بعضی از امرا ساتی بیگ را که از نسل هلاکو خان بود بپادشاهی برداشتند و بعضی از امرا سلیمان خان را که از نسل هلاکو خان بود بپادشاهی برداشتند و بعضی از امرا جهان تیمور را که از نسل هلاکو خان بود بپادشاهی برداشتند و بعضی از امرا طغا تیمور را که از نسل هلاکو خان بود بپادشاهی برداشتند و بعضی از امرا شاه جهان را که از نسل هلاکو خان بود بپادشاهی برداشتند و بعضی از امرا شاه زاده

تالیف کرد که هر حالیه بطبع رسیده و هم دراین سال شیخ نظام اولیا امیر خسرو دهلوی و نورالدین محمد کبن
الدین استرابادی وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۷۲۵ وفوت ابوالملوک عثمان خان غازی سلطان عثمانی ونشستن اورخان بجای او وفتن سپاه ترکستان

دراین سال ابوالملوک عثمان خان غازی سرسلسله سلاطین آل عثمان بسن هشتاد سال حکمرانی و جهانبانی
و شصت و نه سال غازی وفات یافت و در بورصه مدفون شد و اورخان دوم پادشاه از سلاطین عثمانی که فرزند ارشد
او بود بجایش نشست هم دراین سال ملک ناصر سلطان مصر و شام سیف الدین یاشمش را بجنگ شاهان هند
فرستاد و فرمان نزد سلطان ابوسعید بهادرخان فرستاد و نیز دراین سال که مطابق سنه ۷۲۵ هجری و سیصد و پنج میلادی بود پاپ
خوابر پادشاه فرانسه که زوجه ادوارد دوم پادشاه انگلستان بود محض قرار داد مصالحت و مسالمت بین دولتین فرانسه
و انگلیس از انگلستان بفرانسه آمد ولی با این امر مکشوف شد که از برای بستگی دشمن مقرر می با یکدیگر بوده که این مسافرت
اختیار کرده و نیز از وقوع سوم پادشاه روسیه که در سلطنت مدت سنه متصل کرده بود و نیز خواهش خان جغتای بخاک جغتای
رفت و در انجا پسر میش دوم او را بجای خانی مرتبش گشت نیز دراین سال شیخ جمال الدین یاسر علی و قطب الدین تونی
و شمس الدین جنبلی وفات یافتند هم دراین سال ترمشیرین خان پسر الانک خان پادشاه ماوراء النهر ترکستان با
سپاهی فراوان بعزم تسخیر خراسان بجنبش آمد و چون بکابل رسید و کابل را مسخر ساخت و آن وقت امیر چوپان بخراسان
آمده بود و چون از عزم پادشاه ترکستان خبر یافت لشکری بی اندازه بسپهداری پسر خویش امیر حسن بطرف کابل روانه
داشت از این سوی ترمشیرین خان نیز پیش رفت و در حوالی غزنین نامه جنگ بین دو سپاه یکدیگر خواه مشتمل گشت
و عاقبت نسیم فتح و غالبیت بر علم امیر حسن وزید و تورانیان منهزم گشته و سپاه خراسان بشهر غزنین رسیده
و هر کس رسیده را دراخته و بسیل خون جاری ساخته و بسیاری را اسیر نموده و مصاحف و کتب ادعیه که در آن گیرند و دارند و قضا
بروان ریخته و فضایح و قبایحی نمود که مرکب نشده و با قلم بسیار و اسیری بسیار از غزنین بیرون شده و امیر حسن
نامه فتح و فیروزی بپدر خود امیر چوپان و سلطان ابوسعید بهادرخان نگاشت و رایت عودت بجانب خراسان برافراشت

ذکر وقایع سنه ۷۲۶ وغلبت عشق بغداد خاتون دختر امیر چوپان بسلطان ابوسعید بهادرخان وقتلت
چوپانیان و کشته شدن امیر چوپان بدست ملک غیاث الدین و رفتن پادشاه ترکستان بهند

دراین سال سلطان ابوسعید بهادرخان مغولی بیکباره جام صبر و شکیبائی از دامن شکر شار بغداد خاتون دختر امیر
چوپان لبریز گردید و چون از طرف امیر چوپان بغداد خاتون علائم مراسلت او را ندید بیکباره بخشیر مسرور و محفل از مستیت
و در صدد قتل و نابود کردن چوپانیان برآمد و این وقت پسر امیر چوپان که خواجه دمشق بود و دستگاه سلطان ابوسعید
مقامی بلند و منزلتی ارجمند بود و تمامی ارکان دولت و صنادید حضرت زیر حکم و فرمان خواجه دمشق بودند
و سلطان ابوسعید را اندیشه قتل امیر چوپان و وابستگان او بود که یک نفر خبر آورد که خواجه دمشق را با خانی نیا از خرم
سرای سری و سیر است و گاه فراغت و فرصت نمیدهد سلطان از این خبر مسرور گردید و گفت هر زمان نزدیک شود

خود بجهاد مسرا میرود خبر آن شیخ بابک دمی خبر آورد و با پادشاه آقا اولاد و مصر خواجه را فرستاد تا او را کشتند و تمام اسباب و آثار او را متصرف شدند آنگاه سلطان ابوسعید مسرور شیرلی نزد امرای خراسان و بادغیس افغانستان فرستاد و رجاء فرصت امیر چوپان را از ایشان نمود امرا سر سلطنت را با امیر چوپان در میان گذاشتند و متفقا بمخالفت با او برخاستند و بطرف سمنان آمدند و در آنجا شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی را بسمت مشاورت قرار دادند و او نزد سلطان ابوسعید شتافت و الی رسالت او سودی نبخشید و با پسانه مراجعت کرد و امرا مجددا با امیر چوپان عهد بستند و قسمها خوردند که با او یکدل و یکجهت و مخالفت سلطان قیام کنند امیر چوپان چون از عزیمت سمنان حرکت نمود و چون خبر رسیدن سلطان ابوسعید و مساعیش در منزل قوا با امیر چوپان رسید و امرا از نزدیک شدن او را دانستند نخست امیر محمد بیک چپک کفیل سلطنت بود با اتباعش بسوی او از امیر چوپان متابعت و بخدمت سلطان شتافت پس از آن امیر بیک روز با سی هزار تن سوار روی بر تافت و بجانب رودی سلطان شتافت امیر چوپان دانست که دیگران هم دامی گسترند و در آن امتدادی منیت که خندق و خاشاک و قسم و پیمان را یکباره در هم بشکنند ناچار با معدودی راه فرار بطرف خراسان و هرات گرفت چون بهمه اشد سید ملک غیاث الدین گرت بجنب ظاهر از رود دستی گرمت بیرون شد و او را استقبالی شایان نمود و محلی مناسب جایی داد و همه روزه وسایل راحتی او را فراهم میکرد چون خبر فرار امیر چوپان و آمدنش نزد ملک غیاث الدین بگوش سران هرات سلطان ابوسعید بهادرخان رسید سوگند بانسانی و فرمانی برایش فرستاد که اگر امیر چوپان را نابود سازی بر اصلت عرصش و مبلغی از عایدات خراسان ترا خواهی شد و اگر از این فرمان سرکشی بنمائی بکاره تباهی بانبوش ملک غیاث الدین گرت دانست که نمیتواند از حکم سلطان تمرد کند ناچار جوابی فرستاد و او را کشت امیر چوپان سه وصیت کرد که سه از قتش بزنند و انگشت او را در دو انگشتی خود بریده نزد سلطان ابوسعید رسانند دوم انکه پسرش علاخان را نزد سلطان نفرستند سوم انکه جنازه او را بهرات نبرند و در آنجا مدفون سازند ملک غیاث الدین وصایای او را قبول نمود و او را خوشحال کرده و انگشت او که در سر داشت بریده با نامه وقایع او نزد سلطان فرستاد و مورد اغراز شد هم در این سال ترمشیرین خان پس از شکست از سپاه خراسان راه هندوستان پیش گرفت و چون محمد تغلقشاه خبر یافت و در خود قوت مقابلت و مقاتلت با او در نیافت چند تن رسول چرب زبان با تحف و هدایای شایان در بیرون دهلی نزد او فرستاد و عقد مصالحت و مسالمت بر بستند و ترمشیرین با کمال مسرت راه عودت را فراگرفت و در تاراج کردن گجرات چیزی فروگذاشت آنگاه از راه سند و ملتان راه تاتارستان پیش گرفت هم در این سال به تکلیف او خان قتلغ الدین پادشاه توانینی بجهت ممالک عثمانی وضع نمود نیز در این سال مالیات را به پادشاه انگلستان که بعقد صلح و مسالمت با پاریس بطور برابر آمده بود پیش شیش خود و دستاز سپاهیان فرانسه بطرف انگلستان راند و او را در هم زد و پادشاه انگلیس که شوهر خواهر او بود فراری کرد و هم در این سال ملک ناصر پادشاه مصر (خلج الناصری) را نشاکرد و بجهت بر تعمیر بلاد و آبادی مصر نمود و هم در این سال سعد الدین قتلغ خواجه قشه وینی وفات یافت

ذکر وقایع سنهٔ ۷۲۸ مزاوجت سلطان ابوسعید بابغداد خاتون و کشته شدن تمرتاش مربت ملک ناصر شاه

و این سال چون سلطان ابوسعید بجای خان مغولی چپانچه کارش رفت خاطر آسوده و وجود امیر جوپان برای تمشیت امور مهمه متوجه مواصلت معشوقهٔ دیرینه خود بغداد خاتون دختر امیر جوپان گردن امیر شیخ حسن بود ساخت و در بحر آمد بشه فرود آمد گردن معقوده او را چسبانده بدست آورد عاقبت دانست که عقدهٔ این مراد بسر انگشت تدبیر قاضی مبارکشاه گشوده خواهد شد زیرا که این طایفه را محارت و کیاستی کامل دادهاند که هیچ امور بوده بس قاضی حاجات و مجلس از بیگانه بپرداخت و لذه موقتی در میان نهاد قاضی بعرض رسانید که خاطر پادشاه عالمیان آسوده باشد که این بند مان کار بپایان برده و زر امیر شیخ حسن را بدام حیل و تدابیر و افسونهای رنگارنگ امیر شیخ حسن را راضی نمود که بغداد خاتون را مطلقه ساخت و اشارت این خدمت سراسر نشاشت الغرض سلطان ابوسعید رسانید و چون زمان عدت منقضی و ایام مواصلت منقضی شد سلطان ابوسعید مجلس زفاف بیاراست و بغداد خاتون را بعقد مزاوجت و عهد مواصلت در آورد و از آن خرمن حسن و اقبال خوشه فرحت و وصال چید بغداد خاتون ملکه گردید و سلطان ابوسعید الحمی سر شار بود و داستانهای آبداری سرود که در جلد چهارم این کتاب شرح حال و اشعار او مرقوم خواهد شد هم در این سال از سفر ارزنجان سلطان ابوسعید مصر آمده و مهد فرزندان او شد و نیز قماش امیر جوپان که در بعضی ولایات آسیای صغیر حکمران بود چون از کشته شدن پدر پسش امیر جوپان و برادرانش خبر یافت از برای استمداد از پادشاه مصر ملک ناصر بمصر آمد و چون پیش سلطان ابوسعید و ملک ناصر روابط محبت و یگانگی محکم بود و سفرای خان مغول در بارهٔ سلطان مصر حاضر بودند ملک ناصر فرمانداد تا سر از تن تمرتاش برداشته و سر قماش را بنام بکاه سلطان ابوسعید روانه نمودند هم در این سال سلطان اویس خان مغولی در بغداد اغول قوجات نموده و پایه استقلالش محکم گشت و اهل سلطانی بر خود دست نیز در این سال ترمشیرین خان حکمران ترکستان مربت خود خان خود کشته و در جنه و ایتو خان و ماوراء النهر چنگیزخان بجایش رمسنه حکمرانی ننشسته هم در این سال پادشاه انگلستان اودوارد دوم مجلس پارلمانت از سلطنت خلع کرده و حکم قتل او را داده بکشتند و بجایش اودوارد سوم پادشاه انگلستان نمودند ولی حکم دست رفیق از او کوتاه کرده اودوارد سوم گردیده هم در این سال رکن الدنیا و الدین شاه کیخسرو حکمران دکه گذشت و بجایش شرف الملک نشست هم در این سال ملک غیاث الدین کرت با همه ای ولایت از هرات عزیمت آذربایجان و دیار بکر سلطان ابوسعید گردون مارد وی کیوان شکوه رسید بخلاف خیال و اندیشه ملک غیاث الدین نظر بخدمتی که نسبت بسلطان ابوسعید بعد از کشتن امیر جوپان کرده و مهد اتفاق و اعتماد سلطانی گردیده چون نفاق و شقاوت خود بغداد خاتون بنت امیر جوپان از دیار بکر رانده و شاهد دولت را از بر سلطنت ابوسعید بهادر خان مزین ساخته و ملک غیاث الدین محمد را بجای پدرش حکمران هرات و اطراف ساخته و پرداخته و بعد از چند روز توقف و استراحت در هرات عزیمت آذربایجان و دیار بکر نمود و از طرف ایشان بعتبهٔ سلطانی بسیار هدایا و تحف و تحایف بسیار ساخته و فرستاده و بعد از چند روز توقف و استراحت در هرات عزیمت آذربایجان و دیار بکر نمود و از طرف ایشان بعتبهٔ سلطانی بسیار هدایا و تحف و تحایف بسیار ساخته و فرستاده

ذکر وقایع سنهٔ ۷۲۹ وفات ملک غیاث الدین کرت حکمران هرات و نشستن ملک شمس الدین محمد بجای او و بنای ملک ناصر در مصر و سکه زدن او بر خان محمدی

در این سال ملک غیاث الدین کرت حکمران هرات پس از بیست و دو سال حکمرانی وفات یافت و بجای او اکمه داد فات عباش جامع هرات تیموری او را دفن کرده و او را در جنب ملک غیاث الدین محمد صاحب ذوی در همان بقعه شریفه

دفن ساخته و پس از آنکه برای تعزیت بزرگان هرات برپا نشست آنگاه ملک شمس الدین محمد بن ملک غیاث الدین محمد را بحکومت برداشتند و از هر سو بتهنیت و تحیت او پرداختند و تاریخ جلوس ملک شمس الدین محمد بفلک ملک شد نیز در این سال سلطان او خان عثمانی در قسطنطنیه متمکن و متمتع بکوشید و نام خود را در دنیا بود و هر سکه زد در این سال بلاد و ممالک عثمانی آغاز بسکه زدن دنیا بود هم شد و قبل از این تاریخ سکه های سلجوقیه بود و هم رایج بود و نیز لباس سپاهیان را زرد و سرخ نمود و برای امتیاز قبائی معین کرد و نیز ملک ناصر پادشاه مصر در این سال امر بنای بصد خانه در سیدان مصر نمود و قصر طوکانه عالی در وی خوابهای قصر اشرف ناکرد که انها هفتصد بقول انجا سیده تا تمام شد هم در این سال طغرلخان صاحب دشت قبچاق درگذشت و پسرش اورک خان بجایش نشست نیز قاضی القضاه دمشق علاء الدین قزوینی صاحب مصنفات گشوده درگذشت همچنین در این سال که مطابق هزار سیصد و بیست و شش سیوادی بود شارل چهارم پادشاه فرانسه درگذشت و چون او اولاد ذکوری نداشت بجایش فلیپ پشم که از بنی اعمامش بود بحسب سلطنت فرانسه نشست نیز در سیصد و بیست و هشت چون از دشت قبچاق برگشت بپای تخت خود شهر چوز فرمان داد تا هر چه خول یافتند کشتند چون این خبر به دشت قبچاق بخان رسید ایوان نامی که از خانزادهای بزرگ و سیصد بود بحضرت پادشاه و سیصد مخالفت کرده با قشونی بسیار بر و سیصد فرستاد چون ایوان نشنید چوز سیصد یکصد آنرا بکشت و شهر را آتش زد و بپادشاهی و سیصد مستقل گردید و مشهور بایوان اول شد.

ذکر وقایع سنه ۷۳۰ و فوت ملک شمس الدین محمد کرت و نشستن حافظ الدین محمد بجایش و تعیین کردن او خان عثمانی ینکچریرا

در این سال ملک شمس الدین محمد بن ملک غیاث الدین کرت حکمران هرات و غوریان پس از ده ماه حکمرانی درگذشت و علت وفات او این شد که بشرب مدام و شاهدان سیمین اندام بسیار تعشق داشت و خاطر و وقت خود را صرف لهو و لعب و معشوقه اسوده می گذاشت چنانچه در ظرف ده ماه حکمرانی آنی بهبود نیافت و از شراب ناب نهایی شهرستان و جوانی خراب کرد و بگذشت و مملکتش نیز پریشان ساخت چون ملک شمس الدین رحلت بر بست بموجب وصیت بزرگان هرات برادرش حافظ الدین محمد بجایش نشست و ابواب منهایی و هوای بروی خود و هر دو جهان بست و در مقابلت دین مبین کوشید و سلطنت و شوکتی بهم زد و سرکشان اطراف را بجای خود نشانید نیز چنگیزخان حکمران ترکستان در این سال کشته شد و بر اثر کشته شدن او آشوبی بسیار در انسامان پدید آمد تا قتلغ خان سلطان خان حکمران ماوراء النهر شد و فتنه ها را بنشانید در این سال سلطان اورخان عثمانی دسته از سپاهیان را بنام ینکچری انتخاب کرد و منسوبان و خانمانان وقت دلگرمی پیدا کردند همچنین در این سال زین الدین نائی و نجم الدین طبری و قاضی صلاح الدین علی بن بلال کتاب اسرار در مصر درگذشتند و قاضی محی الدین بن عبد الله در مصر در سنه قضاوت نشست نیز ابو القاسم محمد بن الوزیر الغرناطی در مصر وفات کرد همچنین شهاب الدین احمد بن ابی طالب الصالحی الحجازی ابن خطیب الصالحیه و قاضی القضاة فخر الدین عثمان بن کمال الدین محمد بن البارزی الحموی الجنبی القاضی حلب و امیر علم سیف الدین ابو بکر حکمران کرک و امام نجم الدین ابو حامد قاضی مکه و شیخ ابراهیم المدنی و امیر صلاح الدین طبرس بن امیر صلاح الدین

طبرس و دمشق و امیر کولیجا الحمدی وفات نمود و نیز در این سال امیر سیف الدین سلطانی الناصری در محمد شهر حنفیه در سنه
ایاده مباشرت و امیر سیف الدین الموصوف الناصری جامعی در نزدیکی جامع احمد بن طولون بنیاد کرد و نیز در این سال اهل و عیال
انکلستان مشرف و فیض یاد خود ادبت آمده و بدار کشیده و مادر خود را مجوس ساخت که مدت سی و شش سال کدر فیه
حیات بود و مجوس بود

ذکر وقایع سنه ثلثین و سبعمائه و فتنه در مکه و رفتن عساکر مصری بمکه و رفع شرار مکه کردن و فوت ملک حافظ الدین محمد کرت و بحث نشستن ملک مغرالدین حسین کرت در هرات

در این اوان امیر شریف مکه سر مخالفت برداشته و امیر حاج مصر را بسیاری از حجاج باقی گذاشته و اموال آنان را غارت نموده چون این خبر به مصر شایع شد ملک ناصر سلطان مصر قشه ماخاد با سپاهی از راسته بطرف مکه رفته و عاصیان را گرفتار نموده و مخالفین را سیاست داده آمده که در این وقت امیر هیثه بن ابی نمی الحسنی بمکه رسیده و بسنده حکمرانی متمکن گردیده نیز در این سال امیر کبیر شهاب الدین طغان بن عبدالله الجوبیش سنقر الاشقر و کمال الدین محمد بن شیخ تاج الدین القصاص مصری و قاضی القضاة تقی الدین سلیمان بن حمزة الحنبلی دمشقی و سیف الدین نایب السلطنة حلب و قاضی القضاة محیی الدین یحیی بن سلیم بن رسعة الاذرعی الشافعی در رمله و امیر سیف الدین قرمشی الناصری مصری که نوه تمار بکه رفته و امیر حاج بوده و شیخ علاء الدین بن صاحب جزیره ملک المجاهد اسحق بن صاحب الموصل از راه مصر و بارس مغربی بمصر وفات یافته نیز در این سال معشده وسی و دو غوریان و فیروکوه سر بطغیان برداشته و علم مخالفت بلند نمودند ملک حافظ الدین محمد کرت را فرستاده حافظ الدین با لشکری آراسته بسوی آنان شد و جنگهای شدیده نموده و آن اشرار را برانداخته و از نو کون کرده و جان بجان آفرین تسلیم کرد مدت حکمرانی او دو سال و چند ماه بوده چون او در گذشت بزرگان هرات مجتمع شده فرقه سلطنت بالاستحقاق بنام ملک مغرالدین حسین کرت بن ملک غیاث الدین کرت برآمده و اوبحث سلطنت پرداخت و اکثر کاران فتنه انگیزان خونریز را سیاستی مناسبت کرده و یکباره قلع فتنه و فساد نموده و هم در این سال در سوریه و شامات و بین النهرین سیل رخانت و طغیان آب فراوانی بسیار رسانیده مرتکب الموده اسماعیل بن ملک افضل صاحب تاج ابوالفداء حکمران حماه در گذشت و بجایش ملک افضل نصرالدین محمد نشست نیز بهاء الدین محمد خطیب مکه و شیخ فرا شهاب الدین احمد بن سعد السعدی الباسی الدمشقی وفات شافعی و شمس الدین بخاری و برهان الدین غزی و شیخ شرف الدین طول قزوینی وفات یافته

ذکر وقایع سنه ثلث و اهتمام ملک ناصر سلطان مصر در بناها

در این سال ملک ناصر سلطان مصر اهتمام قوی در ساختن عمارات عالیه و بساتین و قصبها و جسرها و غیره نموده چنین صد بنا و کارگر و فعله همه روزه مشغول ساختن و پرداختن بناهای متینه او بودند نیز در این سال آل مطرف فارس منتشر شده و امیر مبارز الدین لوزالقندشی حکمران حلب گردیده لیکن مانند زمانی سوء سلوک او مردم را متنفر ساخت هم در این سال تقی الدین محمد بن علی محدث بغدادی و شیخ کمال الدین عمر بن الیاس المراغی دمشقی و شیخ راسکوه ابراهیم امام بتباسه ترکستانی و احمد السوری الموخ و قاضی القضاة عبدالله بن محمد بن جماعة الکنانی الحموی المصری و امیر شهاب الدین المراقی

حاکم بلبک و شهاب الدین احمد بن عبد الوهاب الشافعی در مصر مورخ مشهور و ابو الحسن الواسطی وفات یافتند

ذکر وقایع متفرقه و فتوحات سلطان اوزبک خان عثمانی و الحق او را یونانیها

در این سال سلطان اوزبک خان عثمانی با سپاهی جنگجو آهنگ شهر فیه نمود و در انجا جمعی را بقتل رسانید و بسیاری را اسیر کرده و یونانیها را سخت وحشت و اندیشه در گرفت و مقدمه جات فتوحاتش افزوده شد نیز امیر مبارز الدین با سپرسش شاه مظفر با تحف لایقه و هدایای فائقه ببارگاه سلطان ابو سعید بهادر خان مغولی شتافتند و بسیار اعزاز و اکرام از خان مغول یافتند نیز در این سال سلطان ابو سعید از ماده بجان متصدی شقاق نفاق نمود و امر قتل و اتخاذ جدال و قتال کشور خصمان ابن عیسی امیر عرب که مدتها سر عصیان و مخالفت افراشته بود بملک ناصر سلطان مصر اظهار کوچکی و اطاعت کرد و در این سال در سنه (جا مانده) خروج نمود و او از مردمان هنده و تبریز و لاوری یگانه بود و او اول حکمرانی است از جایه که در سنه حکومت کرده و تسلسل طبقه جایه او است هم در این سال شرف الملوک ابن شاه کیخسرو حکمران مازندران مکذشت و فخر الدوله حسن را پسر کوچکتر از حکمران مازندران بجایش نشست نیز سید النسابه رضی الدین و شیخ عماد الدین عز النابلسی قاضی و امیر شهاب الدین عقیلی معروف بابن حدیدی و شمس الدین محمد بن همشان اصفهانی معروف بابن العجمی الحنفی و شیخ صفی الدین اردبیلی جد ملوک صفویه که اسم او سید اسحق بن جبریل بود و فخر الدین داود بناکتی و فخر الدین کاشی و سراج الدین قمری شاعر وفات یافتند

ذکر وقایع متفرقه و وفات سلطان ابو سعید بهادر خان و نشستن ارپا خان بجای او و عاقبت او و کشته شدن خواجه غیاث الدین محمد وزیر و خطبه و سکه بنام ملک اشرف الدین حسین بن غیاث الدین محمد

در این سال سلطان ابو سعید بهادر خان مغولی ابن سلطان محمد خدابنده پس از زده سال حکمرانی و جهانبانی با نوزده سال سلطنت و کشورستانی در سیزدهم ربیع الثانی در اوبا بجان مکذشت و در نزدیک سلطانیه مدفون گشت و بنا بعد غیاث الدین محمد رشیده وزیر ارپا خان بخت سلطنت خانی نشست و مصمم گشت که بعضی را از پای در آرد تا خاطرش آسوده گردد و بخت نافذه خاتون حلیله جمیله سلطان ابو سعید بهادر خان را که مشهور گشته بود که سلطان را او زهر خورانیده بجهت اکه سلطان ابو سعید زنی دیگر مسمی بدلشاد خاتون کرفته بود و در حمام کشت و با بذکنه مانی هنده تن دیگر را نیز تا کنار شیخ آمد و داد تا اکه امیر علی پادشاه علم طغیان بر افراشت و این علی پادشاه خال سلطان ابو سعید بهادر خان بود که در دیار بکر و آن نواحی حکمرانی میکرد و خون ارپا خان خبر یافت با سپاهی فراوان از آذربایجان بیرون شتافت در هفدهم رمضان این سال در سیاه کنه خواه در نزدیکی قریه جغتو هم رسیده و نایره حنک و جدال اشتعال کرفت و عاقبت ارپا خان منهزم و دستگیر کشته شد و خواجه غیاث الدین رشید وزیر که وزیر سلطان ابو سعید بهادر خان و ارپا خان بود نیز کرفتار و مقتول کشت و اموال و تباراج رفت و امیر علی پادشاه که موسی خان السلجقت برداشته بود بدست امیر شیخ حسن کشته شد و موسی خان نیز در این اثنا فرار و منهزم کردید و دو نفر امیر یکی امیر شیخ الیکانی و دیکی امیر شیخ حسن جوپانی مقتدر شدند نیز در این سال ملک غیاث الدین حسین کرت در هرات با استقلال و اقتدار بر محکم کرده و شیرزه کان و امرای مغول و خراسان را بواسطه افشاندن زر با بری مغولان پناه ملک غیاث الدین حسین هرات آمده و ملک مهد الجشم انعام و اکرام بکار بست و قلعه حالشان فرموده و بر دشمنان ابواب نکرت و

احسان بگشود و خطبه و سکه بنام خود زد و در اطراف و اکناف بزرگان و نواب سر اطاعت بخدمتش فرود آوردند نیز در
این سال سلطان اورخان عثمانی در بورسه جامعی بسیار عالی بنیاد کرد و چند قلعه فرو گرفت نیز در این سال شیخ غلام
الدین سمنانی و کمال الدین عبدالرزاق کاشی وفات کردند

حکام چوپانیان و ایلکانیان شش نفر بوده اند که چوپانیان دو تن و نوزده سال و هشت
ماه حکومت کرده اند و ایلکانیان چهار نفر بوده که هشتاد و چهار سال حکمرانی داشته اند که گورکانیان
آنها را برانداختند ذکر وقایع سنه و نشستن طغاتیمور مغولی بتخت حکمرانی و آغاز ایلکانیان و چوپانیان

در این سال طغاتیمور خان مغولی بنا باستدعا و تایید امیر شیخ حسن ایلکانی بتخت حکمرانی بنشست از آنسوی
امیر شیخ حسن چوپانی ساقی بیک بنت اویجایتو سلطان محمد خدابنده را در گرجستان بتخت شاهی برداشت و رایت
مخالفت و استبداد برافراشت و این دو امیر شیخ حسن که یکی مشهور به بزرگ و دیگری بکوچک شدند مقصودشان خود
نمائی و حکمرانی بود که عاقبت نیز نایل شدند نیز در این سال ملک ناصر سلطان مصر لشکر ببلاد ارمنستان کشید و بلاد
واقعه در شرقی نهر جیحان را از پادشاه ارمنستان بگرفت همچنین امیر شیخ حسن بزرگ جلایری بن تیمورتاش بن
چوپان بآذربایجان استیلا یافت که مدت هفت سال حکمرانی آن ایالت را نمود نیز عبدالرزاق سربداری در سبزوار
علم سرکشی برافراشت و تشکیل خلوتیان سربداریه داد هم در این ابونصوح شیرازی شاعر و ابن حسام خوافی شاعر و محمد بن عبدالله
المجد الاسدی در مصر وفات یافتند و مقدمه جنگ بین انگلیس و فرانسه آغاز شد

حکمرانان سبزوار که مشهور بسربداریه بوده اند دوازده نفرند و مدت حکمرانیشان سی و پنج سال
و اولشان امیر عبدالرزاق و آخرینشان خواجه علی مؤید که ملازم امیر تیمور گورکانی شده بود
ذکر وقایع سنه و اقتدار امیر عبدالرزاق سربداریه و مردنش و نشستن امیر وجیه الدین مسعود بجای او

در این سال امیر عبدالرزاق باشتینی که از ملازمان سلطان ابوسعید بهادرخان مغولی بود چون خبر ارتحال خان
مغول را شنید در کرمان اموالی که داشت همراه برداشت و بسبزوار آمد و بملازمان و دوستان آن مال را بذل کرد
و چون دید در سپاه مغولان اغتشاش و انقلاب است خواهان امارت گردید و با اعوان و انصار خود گفت اگر
بدست آوردن استقلال مسامحت و مماطلت کنیم همگی کشته شویم و خود را سربدار دیدن بهتر از ذلت کشیدنست آنان
گفتند همگی ما در متابعت و اطاعت تو سربدار خواهیم بود بدین جهت بعدها آنان باسم سربداریه موسوم و مشهور
شدند و مدت استبداد و استقلال او هفت ماه بود و پس از او امیر وجیه الدین مسعود بتخت حکمرانی سبزوار برآمد و او
بزرگترین حکام سربداریه است هم در این سال مولانا نظام الدین عبدالرحیم خواص که از علمای بزرگ هرات بود حکمی
داد که ترکان غز ساکن بادغیس کافر هستند و آنان آمده هرات را محاصرت کردند و او را خواستند ناچار
ملک معزالدین کرت او را بخواست و سایر علما نوشتند و حکم دادند که ضرر خاص بجهت نفع عام جایز است
و مولانا نظام الدین غسل نموده و کفن کرده از دروازه هرات نزد غزها رفت و او را بکشتند و فتنه خوابید و
هرات از محاصرت بیرون آمد هم در این سال بحکم ملک ناصر سلطان مصر خلیفه مصر ابوالربیع سلیمان المستکفی از

مصر خارج و در قوص جای داد امیر تیمور گورکانی در این سال بدنیا آمد و نیز علامه شیخ الاسلام زین الدین محمد بن الکنانی
مقتدای شافعیه در مصر و قاضی شهاب الدین محمد بن المجد عبدالله قاضی القضاة دمشق که بجای او قاضی جلال الدین محمد
قزوینی برقرار شد و قاضی القضاة شرف الدین ابوالقاسم الحموی الشافعی و شیخ اوحدی اصفهانی وفات یافتند و
اعلان جنگ بین فرانسه و انگلیس داده شد و پادشاه انگلیس خود را در فرمان پادشاه انگلستان و فرانسه خواند

ذکر وقایع سنه ۷۳۳ و سنه ۷۳۴ و منازعت بین امیر شیخ حسن ایلکانی و امیر شیخ حسن چوپانی و پناه بردن قطب الدین حکمران کرمان بملک معزالدین کرت در هرات

در این اوان بین امیر شیخ حسن بزرگ ایلکانی و امیر شیخ حسن کوچک چوپانی معارک عدیده و جنگهای شدیده دست
داد و هر یک به بقعه استیلا یافتند چنانچه شیخ حسن کوچک بآذربایجان استیلا یافت و دیار بکر را نیز گرفت و با امیر مبارز
الدین محمد مظفر متفق گردید و بفارس آمد و امیر مسعود شاه حکمران فارس تاب مقاومت نیاورد و از راه کازرون
بطرف بغداد فرار نمود و شیخ حسن کوچک و امیر مبارز بشیراز آمدند و پس از تقسیم غنایم و توافق آرای دو امیر کرمان قسمت
امیر مبارزالدین گردید و امیر مبارزالدین با اتباع و اعوان خود بطرف کرمان رهسپار شد در این وقت کرمان بتصرف
قطب الدین نیک روز بود و او تاب مقاومت امیر مبارزالدین را نیاورده بطرف هرات فرار کرد و چون بهرات
رسید انواع اشفاقات گرانمایه از ملک معزالدین کرت ملک هرات و غور بدید نیز امیر سیف الدین ابوبکر البانیزی
بحکومت رحبه شام برقرار گردید نیز ملک ناصر حکمران مصر و شامات تنکز نایب الحکومه شام را بمصر بخواست
و بواسطه مخالفتهائیکه کرده بود او را معدوم ساخت صاحب منتظم ناصری که بسیاری از اخبار مختصره این کتاب از
کتاب او نقل میشود میآورد که وقعه قتل تنکز و ملک ناصر بعینه مانند قتل جعفر برمکی است و واقعه قتل جعفر پسر یحیای برمکی نگارنده
این کتاب در جلد سوم این کتاب نگارش خواهد کرد و نیز در این اوقات قاضی القضاة فخرالدین عثمان بن زین الدین علی
معروف بابن خطیب در مصر و قاضی القضاة جلال الدین محمد بن عبدالرحمن قزوینی قاضی دمشق و ابراهیم بن عیسی بن عبد
السلام در معرة النعمان و حسین بن داود بن یعقوب الفومی و قطب الدین یحیای بوزجانی و ابوبکر سکلومی و ربیعی فوشنجی
وفات یافتند و ربیعی فوشنجی شاعری بلند پایه و معاصر ملک فخرالدین کرت بوده و کرت نامه بروزن شاه نامه بامر
ملک فخرالدین کرت بنا بوده برشته نظم درآورد و شرح حال او اشعار او در جلد چهارم این همایون کتاب نگارش خواهد
یافت نیز در این سال هفتصد و چهل ابوالربیع سلیمان المستکفی خلیفه مصر در قوص وفات کرد و سی و نه سال خلافت
داشت و بجز خطبه که فقط در مصر خطبا می خواندند دیگر از خلافت چیزی نداشت و جانشین او ابوالعباس احمد شد نیز در این
سال علم الدین ابومحمد القاسم بن محمد البرزالی المحدث دمشقی وفات یافتند هم در این سال سپاه انگلیس بخاک فرانسه
داخل شدند و با آنها توپ بود و این اول دفعه بود که در اروپا بتوپ در جنگ استعمال شد نیز در این سال انوک پسر ملک
ناصر پادشاه مصر وفات یافت و پدرش بسیار محزون شد

ذکر وقایع سنه ۷۴۱ و وفات ملک ناصر سلطان مصر و شامات و نشستن ملک منصور چهارم پسرش بجایش

در این سال ملک ناصر بن قلاوون پس از چهل و چهار سال حکمرانی و کشورستانی و هفتاد و پنج سال زندگانی

در بیست و یکم ذیحجه وفات یافت و در اواخر سلطنت او در تمام قطر مصر و سودان و سوریه و فلسطین و شامات و بین النهرین و دیار بکر و موصل و آسیای صغیر و غیره خطبه بنام او میخواندند و سکه باسم او میزدند و هیبت اقتدار و شوکتش در جمیع جانبش و ملوک مغول و تاتار از او حساب میبردند و روابط دوستی با او محکم داشتند صاحب تاریخ مصر گوید مبالغه نکرده اگر گوئیم که در اواخر پادشاهی او در جمیع دستگاه سلطنت او و ممالیک او وسعت پیدا کرده بود که سی و شش هزار رطل بغدادی گوشت آشپزخانه او در روز میپختند و هزار مملوک زرخرید داشت و در ایام سلطنت او بنایهای غیر قابل در مصر و شامات بسیار بنا شد پس از فوت او در همان زمان هشت تن پسرانش بحکومت مصر رسیدند و هر یک از آنها مقاطعه ممالیک شده تا ایام کمی دوره زوال و فنا شد نخست پسر ارشد سیف الدین ابوبکر ملقب بملک منصور چهارم مسند حکمرانی نشست و پس از چهل روز او را مخلوع و معزول ساخته و بقوص در مصر العلیا فرستادند و در آنجا بماند و سال بعد درگذشت پس از او اخلاق ساخته ممالیک چشم بپوشی از حقوق و لیاقت خود کرده تمام اسباب زندگانی ملک ناصر و فرزندش ملک منصور را بغارت و نهب بردند و دختر او را غارت کردند نیز در این سال امیر علاء الدین مغلطای غزی حاکم واسط و عبد الباقی بن عبد المجید النحوی اللغوی الشاعر و شیخ محمد بن احمد و امیر صلاح الدین یوسف بن ملک ادهم از اکابر دمشق و خواجوی شاعر کرمانی و شمس سمهروری وفات کردند

ذکر وقایع سنه ۷۳۳ و حبس امیر وجیه الدین مسعود سرمداری با ملک مغیث الدین حسین حکمران هرات و کشته شدن امیر وجیه الدین مسعود و فوت ملک منصور چهارم در مصر

در این سال امیر وجیه الدین مسعود سرمداری با اتفاق شیخ حسن جوری بعزم تسخیر هرات با سپاهی از سبزوار حرکت کرد و چون خبر عزیمت او بجانب هرات بگوش ملک مغیث الدین کرت رسید جمیع سپاه و بقیه نوکرها از مردمان و غرجستان و خسار و غیره برداخت و خود با سپاهی رزم ساخت امیر وجیه الدین مسعود بنواحی هرات رسید و ملک مغیث الدین حسین او را استقبال نمود و مقابلت و مقاتلت برداخته و زمین را از خون سپاهیان گلگون ساخته جمعی کثیر از طرفین بخاک هلاکت ریخته شدند در این اثنا سبزواریان هجوم چابی نموده نزدیک بود که جمعیت سپاه هرات متفرق گردند ملک مغیث الدین تدبیری نمود جمعی از علم داران و موزنچیان را امر فرمود تا بالای تپه علمها برافراشته و نایک خروش کوس و دبل و نای و شیپور برداشته هراتیان چون علمها دیدند و آواز ساز شنیدند قوی دل شدند و معدودی که دل باخته و خود را از معرکه بدر انداخته بودند برگشته و میدان جنگ را گرم و متعرض خالین خود را از نو ساختن گرزهای آهنین نرم ساختند که در این بین شیخ حسن جوری با پادشاه امیر وجیه الدین با کمتر یک نفر سرمداری بدف نادل جاندار گردیده و از اسب بروی زمین در غلطیده و کشت بسپاه سبزوار آمد گویند شیخ حسن جوری با امیر وجیه الدین مسعود گفته بود که اگر من کشته شوم از میدان جنگ بیرون شو و راه سبزوار پیگیر و گفته شده او بجهت امیر وجیه الدین آن فایده را داشت که جلو پای امیر وجیه الدین هنگام حکمرانی صاف کرده باشد چون امیر وجیه الدین از معرکه سر برتافته و کشته خود را بسوی سبزوار برگشتافته هراتیان و غوریان انتهار او نهال کرده و سپاه انتهار بخاک هلاک انداخته و از لباس و اسب و اسلحه مجرد ساخته ملک مغیث الدین حسین با قیام سپاه

وشاه مانی از فیروزمندی بشهر سرات برگشت وحبش شاه کامی و عشرت نشست وکسائیکه در جنگ رشادت و جلادت نموده بودند مانعامهای موفوره و جواز کثیره منوحت و سران سپاه انجلع و نشانهای قیمتی سرافراز ساخت هم دراین سال سیف الدین ابوبکر ملک مضفر حکمران مخلوع مصر و توابع مصر العلیا درگذشت و ممالیک اورا تمام کرده و همان سال قتل کرده و اقطاع نموده برادر دیگرش علاء الدین کجلبه بحکمرانی سر بلند شد و او لقب ملک اشرف داده و پس از پنج ماه ملک اشرف را در ماه رمضان معزول نشانده و در زندانخانه او را انداخته و در بالاخانه او نیز مرده پس از وی برادر دیگرش شهاب الدین احمد که در کرک بود بیعت کرده و او لقب ملک الناصر ثانی کرده و چون مصر متمکن شد دست انتقام از آستین برون آورد و حکمران وقت را بخونخواهی برادرش بکشت نیز دراین سال جنگ بین امیر شیخ حسن بزرگ و امیر حسن کوچک در تبریز روی داد و شیخ حسن بزرگ شکستی فاحش خورد نیز بین امیر حسین جوپانی و امیر مبارز الدین محمد منازعت و مقاتلت رویداد همچنین راجه کشمیر (سنبهیر) و ملک افضل حکمران سماوه و بدر الدین محمد بن قاضی جمال الدین قزوینی خطیب دمشق و برهان الدین سفاقسی وفات یافتند محمد ابن پادشاه روسیه درگذشت و بجایش (سین) پسرش بعصوب خان قپچاق بتخت سلطنت نشست

ذکر وقایع ۷۳۳ھ و خلع ملک ناصر ثانی و نصب ملک صالح در مصر

همان سال بندگان درباری و امرای مصر سر بشورش برداشته و ملک الناصر ثانی شهاب الدین احمد ملک مصر را مخلوع نموده و تقلعه کرک رهایش کرده و این حادثه در اواخر محرم این سال بوقوع پیوست و بجای او عماد الدین اسماعیل را بمسند حکومت مصر نشانیده و او را لقب ملک صالح نموده و این نسبت ببرادران خودش و حکمرانی شش ماه دوام و مدت سه سال و دو ماه و چند روز بحکمرانی مصر متمکن گشت نیز دراین سال وجیه الدین غرجستانی و عبد الله فرغانی و شیخ تاج الدین عبد الباقی الیمانی و سید برهان الدین عبد الله بحری و فخر الدین عثمان شارح کنز رفات یافتند

ذکر وقایع ۷۳۴ھ و فتوحات سلطان اورخان عثمانی و اقتدار ملک معز الدین حسین کرت و رفتن افغانان بهندوستان و عودشان

دراین سال سلطان اورخان عثمانی با سپاهی فراوان بعزم دارالحرب مسیحیان حرکت نمود و چندین قلعه از قلاع محکمه را مکشود و برادرش علاء الدین که منصب وزارت او را داشت خدماتی شایان کرده و قوة الظهر او شد نیز دراین سال ملک معز الدین حسین کرت حکمران هرات بمناسبت غلبت او با امیر وجیه الدین مسعود سر مداری پایه اقتدار و شوکتش محکم گردیده و سرداران خود را بطرف اندخود و شیرغان فرستاده و آنجا را فتح کرده و حکمران مغولی انولایار (اکارلات) را بپردی، بوده منهزم گردیده بطرف بادغیس روانه شده بهم در این سال دسته از افغانان ناراب سیستان گذشته و پنجاب را غارتگر شده و دست بقتل و غارت برده تغلقشاه چون باخبر بشتابید با آنکه در نزدیکی دکن بود براه دهلی مش گرفت و با کسالت و ناخوشی خود را بدهلی رسانیده و در بقیه سپاه و بتجهیز بنه و حرکاه پرداخت چون از دهلی جنیه برون زده مادرش وفات نمود که متعاقب این حادثه خبر از طرف رئیس افغانان رسید مبنی بر عذرخواهی و برون رفتن از هندوستان بجانب افغانستان

تغلقشاه بسیار مسرور گردید هم در این سال طایفه کهگر شهر لاهور را فرو گرفتند و فرمانده آنجا را تاتارخان را کشتند
و شهر و سکنه آنرا بر باد خرابی و پریشانی دادند صاحب ترکتازان هند در کتاب خود اسمی از رئیس افغانانیکه هجوم
به پنجاب آوردند نمیبرد و عودتشان را که از چه نقطه افغانستان بوده اند نیز متعرض نمیشود نیز در این سال امیر شیخ حسن
چوپانی درگذشت و برادرش ملک اشرف بجایش نشست و امیر شیخ ابو اسحاق بشیراز استیلا یافت و خطبه و
سکه بنام خود کرد و همچنین شیخ شهاب الدین احمد بن مرحل النحوی المصری المسکن و سلیمان بن مهنا امیر عرب و علامه
شمس الدین محمد بن در دمشق و جمال الدین عمر بن شهاب الدین محمد بن العجمی الحلبی و ابراهیم بن علی الواسطی و تقی الدین
سبکی المصری وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۷۴۳ و فوت امیر وجیه الدین سربداری و آمدن جمعی از بزرگان هند بغزنین

در این سال امیر وجیه الدین مسعود سربداری پس از شش سال و چهار ماه حکمرانی در مازندران در جنگ با ملک
اسکندر بن تاج الدین حکمران رستمدار مقتول و مغلوب گردید و بجایش آقا محمد آی تیمور بمسند حکمرانی سربداران
نشست نیز در این سال در هندوستان چند محل و ایالت شورش شد و اغلب آنان بواسطه فراهم نیامدن
و نرسانیدن خراج دیوانی بود منجمله حکمران بیدر بود که سر مخالفت برداشت و با همدستی جمعی بزرگان رایت
مخالفت و مخاصمت برافراشت تغلقشاه حکمران و پادشاه دهلی سپاهی بجانب آنان گسیل داشت پس از
تلاقی بیدریان منهزم شدند و جمعی با فرمانده آنجا گرفتار شدند تغلقشاه آنانرا اخراج نموده راه افغانستان
گرفتند و بغزنین آمدند و در آنجا سکنی یافتند نیز در این سال صاحب قاموس مجد الدین فیروزآبادی و شیخ امین
الدین کازرونی و اثیر الدین ابو حیان محمد نحوی مصری و نجم الدین قفقازی و محمد مظفر خلخالی شارح تلخیص
و شیخ نجم الدین قحفیز در دمشق و امیر علاء الدین ایدغدی الزراق وفات یافتند در این سال در اتیالیه (اکدندی)
نامی ساعت ساز ساعت زنگ دار ساخت و در یک از برجها نصب نمود و این اول شخص ساعت ساز
زنگ دار اروپا بوده است

ذکر وقایع سنه ۷۴۴ و فوت ملک صالح سلطان مصر و نشستن ملک کامل بجای او و کشته شدن پادشاه ارمنستان

در این سال سلطان ملک صالح عماد الدین اسماعیل بن ملک ناصر محمد بن قلاوون سلطان مصر پس از
سه سال و دو ماه و چند روز حکمرانی در چهارم ربیع الثانی در مصر درگذشت و ملک صالح عماد الدین محض
استقلال و استقرار خود در سلطنت برادرش شهاب الدین احمد ملک ناصر ثانی را که در قلعه کرک محبوس
محبوس بود از پای درآورد و قبل از چندی بمردنش مانده پس از فوت ملک صالح امرای ممالیک و صاحب
نفوذان مصر برادر پنجمش که موسوم بزین الدین شعبان بود بحکومت برداشتند و او را ملقب بملک العادل نمودند
و ملک کامل در اندک حکمرانیش بیشتر رعایا را از خود منزجر نمود شعرا در حقش هجویات گفتند و عاقبت پس از یکسال
و چند ماه او را معزول نمودند هم در این سال جنگ سختی بین قزاخان پادشاه الوس جغتای و امیر غزغون که در
آن جنگ قزان خان کشته گردید هم در این سال در ارمنستان فتنه و شورش بین ارامنه روی نمود که عاقبت

پادشاهان آل عثمان استیصال کشکره و نیز در این سال در ممالک ایران و افغانستان بواسطه ترکتازی و جنگ
خانگی بین امرای مغولستان که پس از سلطان ابوسعید بهادرخان بوقوع پیوست امراض گوناگون و قحطی و گرانی
روی نمود که بسیاری از مردمان تلف شدند

ذکر وقایع کشته و معزول شدن ملک کامل سلطان مصر و نشستن ملک مظفر ثالث بجای او

در این سال نایب الحکومه شام علیخا بمصر آمده و سایر امراء ممالیک را متحرک کرده تا زین الدین سنجبان ملک
کامل حکمران مصر را معزول نموده و برادر ششمش زین الدین حاجی را بحکومت مصر برداشته و او ملقب بملک المظفر
الثالث نموده و زین الدین حاجی نیز در تحت حکمرانی بواسطه سوء سیرت و زشتی طبیعت بیش از یکسال سه ماه
دوام کرده و هم در این سال او را نیز بک خان حکمران دشت قپچاق در گذشت و بجایش جانی بک خان نشست هم در
این سال بین بک و قرم و قبرس برو بحر و بسیار یا گشت همچنین صدر الشریعه بخارایی در گذشت نیز در این سال سپاه
سپاه انگلیس بمشیرلاه فرانسه اسیتلا یافته و با آنها شش عراده توپ و لیعهد چون بمشیر خانه و اسلحه اش

ذکر وقایع کشته و کشته شدن ملک مظفر الثالث حکمران مصر و نشستن ملک الناصر بجای او

در این سال زین الدین حاجی ملک المظفر الثالث پس از یکسال و سه ماه حکمرانی در روز دوازدهم رمضان بدست
ممالیک کشته شد و صناعدیه حضرت و بهرگان دولت قرفه سلطنت مصر را بنام برادر هشتمش ناصر الدین حسن
زنده دار و ملقب ملک الناصر الثالث نموده و ملک ناصر هم در حسن صفات و اخلاق و کارکنی مانند برادرش بود و مدت
سه سال و ده ماه مسامحت و زیرش امیر الممش حکمرانی مصر کرد هم در این سال خان جهان از جانب تغاقشاه پادشاه
سند و ستان بعزم تنبیه و گوشمالی یوز باشیان حرکت کرده بود و یوز باشیان باد تا نشده و او اینها سا نشده
و محمد تغاقشاه خود بعزم آنان با سپاهی گران حرکت کرده و نشده آنان را بجز تابنده نیز علاء الدین حسین کاکری همنی در این سال
در کلبرگه سند و ستان جلوس نموده و علاء الدین اول حکمران است از حکمرانان بهمنیه که انها را سلاطین کلبرگه و گن هم
سلاطین بهمنیه نیز گفته اند

ذکر وقایع کشته و آمدن امیر ستلمش و محمد خواجه بجای ملک معز الدین حکمران هرات و کشته شدن آنها

در این سال چون بیت شوکت و اقتدار ملک معز الدین حسین حکمران خراسان و افغانستان و خراسان چیده
گردیده امیر ستلمش بیک بن عبد الله حکمران قندهار و محمد خواجه ایروی حاکم غزنه و شیرخان سخت بهراسیده
و نایره حسد و بخل در کانون دلهای شان زبانه کشیده و با هم مکاتبات بایکدیگر باز کرده که اگر بدین رویه کار ملک
معز الدین حسین در هرات بالا گیرد و نیروی سپاه استقلال ما چیده شود بهتر است با هم متفق گردیده و از محمد دل
و طمع سایرین انگاه مستقلا با سپاهی گران تازه و سر حرکت نموده و بظاهر هرات رسیدند چون ملک معز الدین
حسین خبر یافت با خویشان لی بابک و سایر امرای هران بیرون شتافت و مقابلت و مقاتلت آنان پرداخت
و میدان معرکه را با بانگ زنانی گرم ساخت اما تفاقات در صف و حمله اول و تیر و هوار نمانده که امیر ستلمش

و محمد خواجه ما بشد رسید که سردار از اسب سرنگون شود و بکشت پس لشکر آن اقتاده که روی بانهزام گذارند و تمام اسباب و اموال آن جانب آن صوب ملک معزالدین حسین گردید که با غنایم موفور و مظفر و منصور بهرات برگشت و درین ایام واقعه سنه سبع و ثمانین و ستمائه و چهل و نه سید بهم در ایلخانی هولاکو الدین طوسی و شمس الدین محمود اصفهانی و قاضی الدین عمر لبغانی و شیخ ناصر الدین طوسی و امیر احمد بن مهنا امیر عرب و قاضی القضاة نور الدین محمد صائغ در حلب و شیخ صالح بن الدین عبد الرحمن بن سبتا بلسی و قاضی شهاب الدین احمد العجمی وفات یافته و در افرنجستان و ارمنستان خوشی و بکشت بسیار

ذکر وقایع سنه و کشته شدن فخر الدوله باوندی و انقراض باوندیها

و این سال فخر الدوله حسن باوندی حکمران طبرستان مست محرکین افراسیاب مهلوی کشته شد و حکمرانی باوندیها که دویست سال این سال در مازندران و طبرستان برقرار بود انقراض یافت چنانچه مفصل احوال اشارت شد و فخر الدوله حسن بن کیکاوس خواهر افراسیاب را گرفت و افراسیاب که کم ترقی نموده و جمع در حکمرانی نموده و سپهسالار خود را که بهمت گمرد شاه نامه نیخوانند تحریک کرد تا او را کشته نیز در این سال که مطابق هزار و سیصد و چهل و نه میلادی بود انگلستان در شب مجالس متعارف از اوبند که بانگلیسی آن را پتر میگویند از نامی انگلس (سالسبری) ملک انگلستان بعنایت خنده و تمسخر گذاشته از آنجائیکه پادشاه بسیار ملک را دوست میدانست نام او بند را برداشت و نشانی بدین اسم معین کرد که آن نشان اولین نشان دولت انگلیس تاکنون بوده و بسیار محترم است که دولت انگلیس آن نشان را بسیاهتین و مردمان بزرگ دنیا میدهد و در این سال نجم الدین شافعی و صفی الدین سرابی صفی الدین مرکان وفات یافتند

ذکر وقایع سنه و طغیان بزرگان افغانستان و کشته شدن ایشان و بست ملک فخر الدین حسین بهرات

و این سال چون پایه شوکت و اقتدار و اهبت و اعتبار ملک معزالدین کرت بسیار متین گردید و در هرات و نواحی آن حکمش روان و فرمانش واجب الاذعان شده و در باخیس و غستان و اندخود و شیرغان جاری شد بزرگان و حکمرانان النسامان از خوف برتسیدند و انجاوزات و لاوران خود بهرات سیده و بکلی مستقیم و حساب با ملک معزالدین شدند و غافلت و آن جانب خود را نخواهانه بکشت یافته و بسیار از جنگ سر باز یافته ملک معزالدین بسیار بکمبت چنانچه بباب العجیب السیر میاورد که در منار و لمغان سر های کشتگان برآورده و چون آوازه هیبت و عظمت ملک معزالدین بامیر قزغن که در ماوراء النهر و ترکستان سلطنت داشت برسید بسیار متعجب گردید و در این اثنا بعضی از مشایخ و بزرگان دهنی که عدالت پروری و رعیت خواهی ملک معزالدین بطبیعت و سلیقه آنان پسندیده بود نامه خواجه بهنی الدین احمد بن شیخ شهاب الدین اسماعیل و دانشمند بن حکمران هرات و حکمران ترکستان رشته مودت محکم منیت از هرات نزد امیر قزغن رفته و او را محرک لشکر کشی گشته و امیر قزغن بجمع سپاه و تهیه بنه و ذخیره پرداخت که در بهار بطرف هرات رسپار گردد و هم در این سال غلیه ششم پادشاه فرانسه در گذشت و بجایش پسرش نشست نیز در نفس علم پادشاه کاستیل با سپاه بسیار بر دشمنان خود از مورها سپاه افزار گرفت

ذکر وقایع سنه و آمدن قزغن از ترکستان بهرات و جنگ او با ملک معزالدین حسین کرت و صلح بینهما

در این سال امیر قزغن با سی هزار مرد شمشیر زن بجنگ هرات کرده و سرداران خود را نامزد او بجانب تو و امیر

وقایع جهانیان

میاه‌ال لیه‌از و امیر ستلمش و حکمرانان بدخشان را معتمد به انجمش قرار داد و چون ملک معزالدین حسین حکمران هرات قبلا از
مایشه بود و بجهت محافظت و پیش‌بینی و اوباری بسیار میتوان از قریه بوی مرغ تا الانگ کهدستان بگشید و راه‌های شرقی
و غربی هرات در نهایت متانت محکم و استوار کرد و اسلحهات بسیاری از شهر هرات تا انجا شغل داد و خود با چهار
هزار و هفت سوار و پانزده هزار پیاده بکشتیه قتال و جدال شد از آنسوی امیر قرفن با بزرگان سپاه بش متدرجا رسیده
در الانگ کهدستان نزول نمود و روز بعد امیر قرفن با بزرگان سپاه محض از دیدن سپر قلعه خاکی برآمده و حافظه قشون
هرات و آلات حنگ آنرا کرده و بنظر تعجب و تکبر گفت ملک معزالدین حسین با چه فراست و قوت میخواهد با من
حنگ کند از فنون حنگ او اجزی نیست که موضع دیوار انتخاب کرده و من او را مقهور و مغلوب خواهم کرد آنگاه از تن زره
آورده بارو و کاه و ذرت و آنشب را امیر قرفن و ملک معزالدین حسین بتکمیل آلات حنگ و لشکری نام و تنگ
بهذر رسانیدند روز بعد و سپاه خود را و لشکر جان نثار را جای بجنبیدند و دستها بقبضه شمشیر و کمان و تیر
بردند بهم در آمیختند و خون کید گر بریختند بسیاری از دو لشکر کشته و بخاک و خون معرکه آغشته شدند عاقبت
هر دو بان رو برتافتند و بقلعه شهر خان غربیت گرفتند و در کاه و جو جمعی در کل و لای ماندگه در پشت هرات
هر استیان گشوده بودند محض گرفتاری دشمن هلاک شدند ملک معزالدین حسین چون سپاه خود را بشهر داخل کرد
دروازه‌ها را محکم بست و خاکریز نمود و از آنسوی امیر قرفن شهر را محاصرت نمود و نشان تا چل روز نیزه‌های خارا شکاف
دود بدل بستند چون امیر قرفن دانست باین آسانی شهر مفتوح نخواهد شد باب آشتی و صلح گفت امرای
سپاهش گفتند بهتر این است از ظاهر هرات برخیزیم و بر دیم و سال آینده آمده کار را بسره نمائیم امیر قرفن
گفت ما نها بسعایت و شه انگیزی ارباب غرض این راه پیموده و بجنگ آمدیم و جمعی بیگناه را تلف ساختیم و رعایا
و بیچارگان را خراب و آواره ساختیم و امرا با ملک معزالدین حسین خصوصتی در کار نبود با جمله چند تن رسولان
چرب زبان بمیان افتاده و کار مقاتلت و مخاصمت را مبدل بمسالمت و مصالحت نموده و ملک معزالدین
برخی تحف و هدایا نزد امیر قرفن فرستاده و قرار داد که سال بعد روانه درگاه شود امیر قرفن طبل رحیل بکوفت و با سپاه
خویش راه ترکستان گرفت و چون ملک معزالدین خاطر از فرستن دشمن بر اطمینت خواست تا سرکشان غور را که
در زمان محاصرت طغیان کرده بودند گوشمالی دهد که آنان سرکشی کرده ملک معزالدین محل وقت دیگر نمود و
غوریان با هم متفق شدند که اگر توانند ملک معزالدین را خلع سازند و برادرش ملک با قرا تسلطت بردارند و شورش
گسترده و سر بدا اسباب فتنه فراهم کرده ناگاه با گهید گر قرار گذاردند که او را کشند و در دنی ملک معزالدین سواره
میگذشت و از کمیت آن آگاهی گشت که اتفاقا در آنمیدان گذرگاه جمعی از مردم با همین چند تن اسباب آورده که
بفروشند ملک با یک بغوریان مذکور این سپاه غارت کنند غوریان ملاکه گذاشتند و بغارت کردن اسباب
پرداختند و شرآنان کوتاه شد و ملک معزالدین حسین بسلامت بمنزل خود رفت و از این وقت شوکت و سطوت
او در نیشان گذاشت و در این سال نیز محمد غلشاه پادشاه هندوستان هنگامیکه از جنگ سرکشان
گجرات فراغت حاصل کرده بود و صایش مرگ او را خبر داد و سلطنت را بدگیر السلیم ملک الملوک حقیقی داد جان سپرد

مدت بیست و هشت سال در مملکت هندوستان سلطنت کرد و بجای او فیروز شاه تغلق بن سارلا رجب بتخت
حکمرانی نشست هم در این سال ناصرالدین حسن ملک ناصر سوم حکمران مصر پس از سه سال و ده ماه حکمرانی در طره
رجب مخلوع و معزول گشت و بجایش برادر هشتمش صالح صلاح الدین برقرار گشت و ملقب بملک صالح شد
و وزیر او امیر شیخو العمری شد و امیر شیخو از امرای بزرگ مصر بود که جامع شیخون یا شیخو را در مصر بنا کرده و او واقع
در محله صلیبه در غربی رمیله مقابل خانقاه در مصر واقع است و ملک صالح سه سال و سه ماه و چهارده روز به تخت
سلطنت مصر برقرار ماند هم در این سال در ممالک فرانسه قحطی و گرانی عظیمی بواسطه جنگ با انگلیس دست داد
که بسیاری تلف شدند

ذکر وقایع سنه ۷۵۸ و رفتن ملک معزالدین کرت نزد امیر قزغن و مراجعت او و رسیدنش بهرات و گرفتار کردن برادرش ملک باقر و استیلای سلطان اورخان عثمانی بر اناطول

در این سال ملک معزالدین حسین کرت حکمران هرات و غور بر حسب وعده که با امیر قزغن پادشاه ترکستان
داده بود با پنجاه تن از معتمدان خویش راه ترکستان پیش گرفت پس از طی منازل چون بماوراءالنهر رسید شنید
امیر بشکار است او هم بشکارگاه براند و چون از دور امیر قزغن را بدید پیاده شد و اسلحه از خود دور و با دو تن از
ملازمان پیش رفت چون امیر قزغن او را بشناخت بجانبش تاخت و او را بی اندازه بنواخت و امر نمود سوار بر
اسبش شده متفقا بشهر آمده انواع الطاف و اشفاق در حق او مبذول نمود چون چندی بدین منوال
بگذشت امرا و بزرگان ترکستان با امیر قزغن گفتند صید خود بدام آمده بهتر اینست خاطر از او فارغ سازی
آنگاه بدون زحمت منازعت و مقاتلت بگرفتن هرات بپردازی امیر قزغن ببیانات آنان وقعی
نمیگذارد و آنان در اندیشه کشتن ملک معزالدین رفتند امیر قزغن آگهی یافت بدو گفت بهتر اینست هم
امشب در تاریکی شب راه خویش گیری و مراسم وداع بجای آورد و رشته مودت و علاقه دوستانه محکم
کرد و ملک معزالدین از ترکستان بجانب هرات عزیمت نمود و بسلامتی برسید و یکسر بقلعه رفت و
بتخت حکمرانی نشست و چون زمانیکه ملک معزالدین حسین بجانب ترکستان حرکت کرد بزرگان و
سرکشان غور چنین انتشار دادند که ملک معزالدین از ترس ما فرار بجانب ترکستان نمود و برادرش ملک
باقر را بتخت حکومت نشانیدند و چون ملک معزالدین برسید و وقایع تخت نشینی برادر بشنید فوری او را
از تخت بزیر کشید و در زندان انداخت که او هم مدتی در زندانخانه بود تا عاقبت خود را نجات داده فرار بطرف
شیراز نمود و در شیراز وفات کرد هم در این سال سلطان اورخان بن عثمان خان غازی سلطان عثمانی
باسیای صغیر که اناطول باشد استیلا یافت و مستولی شدن او زمانی بود که امیر ارتنا نایب امیر شیخ حسن
ایلکانی درگذشته بود و کسی دیگر در آنجا نبود و چون اورخان پایه سلطنتش در آسیای صغیر که اناطول و روم
آن زمان باشد محکم داخل بخاک اروپا گردید و عساکرش در همه جا پیش رفتند هم در این سال بین خواجه یحیی
کراجی سربداری و طغاتیمور خان مغول جنگ درگرفت و طغاتیمور خان کشته شد و دولت چنگیزیان یا

رنجوان منقرض شد و نیز فیروزشاه در حوالی دهلی فیروزآباد و در این سال فنا کرد

ذکر وقایع سنه ۷۵۵ و نشستن وفات الحاکم بامرالله ثانی در مصر و نشستن المعتضد بالله بجای او و خلع ملک صالح و نصب ملک ناصر بحکمرانی مصر

در این سال الحاکم بامرالله ثانی خلیفه مصر بناخوشی طاعون بسیاری از مصریان در گذشت و بجایش معتضد بالله بخلافت نشست و با تفاقات بسیار خلق از مصر بیرون شده و مردم آسوده شدند چنانچه همین ناخوشی در دیار کشتار بسیاری نمود که المسبب الاسباب پادشاه دو سه نیز همین مرض هلاک و فرزندش (ایران) دوره بجایش نشست همچنین در این ایام حکمرانان انجوه که در شیراز حکمرانی داشته و سلسله نسبشان بخواجه عبدالله انصاری هروی میپیوست و شخص اول این جمعه شاه محمود و شرف الدین بود و اخرشان شیخ ابواسحق بن شاه محمود بود منقرض گشته نیز در این سال حاجی قوام الدین فارسی و سال بعد احمد بن ضیغم لنوی کرمانی و علامه تقی الدین علی مصری وفات یافتند هم در این سال بعضده و پنجاه و پنج سلطان مصر تقرری راجع بموقوفات نصاری که نزدیک بیست و پنج هزار فدان زمین موقوفه بجهت کلیساها و معابد بود و از انقلاب صالح حکمران مصر و او بجوه امیر شیخو و امیر صرغتمش و امیر طاز که تمام امور مملکت مدت آنان بود نمود و غالب بیشتر از کلیساها را خراب کردند و موقوفات کلیساها را تصرف نمودند و از جمله در رای مصر دو تن موفق الدین و علم الدین قبطی بودند که هر یک بر سر ولایت با هم مخاصمت داشتند و هر یک دسته طرفدار بجهت خود درست کرده بودند و گاهی صحبت آن بر سر ملک صالح بود که او را عاقبت در سیب و دوم شوال این سال بعضده و پنجاه و پنج خلع نمودند و مشار این کار از تحریک ملک ناصر حسن بود که برادر ملک صالح و محبوس شده بود چنانچه بکارش شد پس از خلع صالح صلاح الدین ملک صالح بازجه و ناصر الدین حسن ملک ناصر بحبث حکمرانی مصر برقرار شده و در این بازش سال و هفت ماه بحکمرانی مصر برقرار بوده عاقبت در سیزده سال مضعضه و هشت و دو گذشته شد که بجایش بکارش خواهد شده و از اثرات جمیله ناصر الدین حسن مسجد جامع سلطان حسن یا جامع الحسنیه واقعه در شارع محمد علی یا پشت در محله رمیله مصر مقابل قلعه الجبل بوده که در وقایع جمیدین و نشنگ ترین مساجد مصر است که در ظرف سه سال بصرف رزی صد و چهل و سه هزار تومان ایران یا بازده هزار و سه صد کابی تمام شده است

ذکر وقایع سنه ۷۵۶ و تعیین ملک مغرالدین کرت ولیعهد خود او قشه در مصر

در این سال ملک مغرالدین کرت فرزند ارشد خود ملک غیاث الدین پیر علی را بمنصب ولایت عهدی برگزید و فرزند دیگر خود ملک محمد که مشهور بامیر خوارزم بود بحکمرانی سرحس و نواحی آن مامور ساخت و در انتظام امور و ترفیه حال جمهور مساعی جمیله مبذوله داشت و در اطراف و اکناف حکمرانی خویش اشخاص لایق کار و ان نگاشت نیز در این سال سپاه صلیبیان فرنگستان بطرف طرابلس شام آمده و بتدبیر و حیله اکثر اهالی را از در گرفته و مسلمانان را از اقلیمات آنجا بازنده احمد بن یمن حلبی و قاضی صفی الدین ابن مصری وفات یافتند نیز در این سال فیروزشاه تغلق برای آبادی و آسایش رعیت هندوستان بفیروزه و از روی خانه مستلج جوی پنهاور مسافت سی فرسنگ راه آورد و چندین جویهای کوچک از آن منشق کرده بسیاری از اراضی را مشروب و مزروع ساخت و قلعه بزرگ کلکی و هانسی مسافت دو باز شهری موسوم بفیروزآباد و جنگین

ذکر وقایع سنه ۷۵۸ و استیلای امیر مبارز الدین بر اصفهان و اشراف حکمرانان شبانکاره و فضیلویه

در این سال امیر مبارز الدین محمد مظفری بر وفق و شوکتش افزوده شد و بر اصفهان استیلا یافت و شاه محمود بن محمد مظفر با شاه شیخ ابو اسحاق شبانکاره و فضلویه بجنگید و او را اسیر ساخت و خانواده فضلویه را از بین برانداخت و حکمرانان شبانکاره فضلویه در این سال منقرض شدند چنانچه در ذیل سال چهارصد و چهل و هشت مفصلا تحریر و تشکیل سلطنت آنان مبادرت شد سوم در این سال صلیبیون راه شامات گرفته و دست بتاراج مال و اموال مردم برده پس از غارت بسیار راه خویش گرفتند و این تعدی و جسارت آنان را بواسطه ضعف حکمرانان مصر و آشوب کاری ممالیک و امرای مصر بود چهارم در این سال امیر شیخ حسن الایلخانی حکمران عراق و وا بکر دغیره دکه نشست و بجایش سلطان اویس پسر شیخ نشست

ذکر وقایع سنه ۷۵۹ و آمدن جانی بیک خان اوزبک و لرزقار و کشته شدن ملک اشرف چوپان

در این سال جون بیزحلم و بیداد ملک اشرف چوپانی مدار شیخ حسن چوپانی و دست متجاوز گردش جانی بیک خان پادشاه اوزبک رسید با سپاهی فراوان باذربایجان آمد و ملک اشرف را گرفتار نموده بکشت و ملک اشرف بسیاست دنیاست معروف و به بستگاری و امذوختن مال موصوف بود که با تنگ نانی مالی بسیار جمع نموده که تماشی را جانی بیک تصرف نمود و یکی از شعرای معاصر فرش این شعر در حقش سروده

لومدی که چه کرد اشرف طرا مظفر را

دیگری زد و حکومت چوپانیان منقرض شده و مدت نوزده سال حکمرانی داشتند نیز در این سال السعید سیاه پوش انگلیس و خاک فرانسه فائق شده و با پادشاه فرانسه بدست او اسیر گردید و او را بانگلستان بردند و عاقبت پسر خود سال خود را پادشاه فرانسه کرد و او بفرانسه برگشت و در تادیت غرامت ناچار دختر خود را بیک از بزرگان انگلیس داد و زری گرفت و با نگلیسها داد و گروی خود را پس گرفت

ذکر وقایع سنه ۷۶۰ و آمدن رسولان بدربار فیروز شاه در دهلی

در این سال رسولان با هدایای فراوان از طرف هندوستان نزد فیروز شاه تغلقی بدهلی آمدند از آنجمله الیاس شاه بنگالی بود که با پارچه های زربفت و البسه های زربافت و اسبان راه و آمده مورد افزاد و اکرام گردید همه مسرور و شادمان با یافتن حاجتهای اعلام راحت بلاد خود شدند و متعاقب مودت الیاسیان خبر مرگ فیروز شاه رسید که سمس الدین شاه بنگالی وفات کرد و فرزندش سکندر شاه بجایش نشست فیروز شاه فرمانداد تا تاجی تعزیت و هیئت بدربنگاله شد نیز در این سال امیر قزغن پادشاه ترکستان کشته گردید و بزرگان ترکستان فرزندش امیر عبد الله را السلطنت برداشتند مجملین جامع برنگی که ذکرش شد و مصر نباشد

ذکر وقایع سنه ۷۶۱ و کندشتن سپاه سلطان اورخان عثمانی از بغاز و دنیل و فتح خاک اروپا

در این سال سلطان اورخان عثمانی از بغاز و دنیل با سپاهی فراوان گذشت و از خاک اسیا عبور نموده و بخاک اروپا داخل شد و شهر کالی پلی را پس از جنگ بسیار بتصرف گردید و بزرگ مورخین این اول سال بود که عثمانیها بخاک اروپا وارد شدند و بعضی را عقیده آنست چنانچه نگارش شد که عثمانیها بدستور قبل داخل خاک اروپا شدند و باید دانست استیلای در آنزمان در اروپائی و صدور این دو قاره بعد با

پیدا کرده باری او خان را فوقات بسیار دست داد و نیز امیر سراج الدین محمد مظفر در بست پسر انش شاه شجاع و شاه محمود گرفتار و کور گردیده و شاه شجاع بحکومت شیراز و شاه محمود بحکمرانی اصفهان برقرار گردید همچنین امیر موسی ابن امیر قزغن که سال قبل پس از مدتی بحکومت ترکستان برقرار شده بود بدست بزرگان درگاه خاصه امیر جهان سلدوز کشته گردید همچنین افراسیاب حکمران مازندران بدست سپه قوام الدین مرعشی کشته گردید و قوام الدین اول شخصی است از حکمرانان مرعشیه مازندران که نیز مشهور بشهرقاه و سادات قامیه بوده نیز تعلق تیمور خان چون افتتاحاتش و انقلاب ماوراء النهر را اطلاع یافت با سپاهی لایق بترکستان رانده و اهالی را بطرف خود خوانده و بدون منازعت و مقاومت انملکت را متصرف و آنجا و همچنین سلطان شهاب الدین کشمیری ما قبل ثانی لایق بطرف دلی بحرکت آمده و عاقبت من او و فیروز شاه حکمران دلی و هندوستان مخاصمت مصالحت سرانجام یافت

ذکر وقایع کشته و فوت سلطان مراد خان عثمانی و نشستن سلطان محمد خان غازی بجای سلطنت و فتوحات او

در این سال سلطان مراد خان بن عثمان خان غازی پس از بیست و پنج سال حکمرانی و شصت و یک سال زندگانی درگذشت و بجایش سلطان محمد معروف بغازی بجای سلطنت آل عثمان متمکن گشت و سلطان مراد را ما شیئا بسپاهی سپاه کینه خواه عثمانی برسته از موده او با لشکری جرار بعزم رزم و تصرف بلدان از جای بجنبید و تا کوه بلقان فرو گرفت و صیت صولت و شوکت او و اولاد او ممالک نصاری انداخت تا پادشاه یونان سخت بترسید و کار مصالحت را با حسن وجهی با تمام رسانید قیصر روم (زان بالالوغ) امپراطور قسطنطنیه نزد پاپ اعظم روم رفت و از او استمداد جست با این حال کاری نتوانست بنماید و در حبس بالاشابین و تهور آتش سپاه غلبه شده اکثر اصلحه دادن مسلمی گزاف استوار نمود و هم در این سال بسعی امرای مصر خاصه متقدمش ملک ناصر حکمران مصر پس از شش سال و هشت ماه و چند روز مدفونه دوم حکمرانی در نهم جمادی الاول کشته گردیده بجایش برادر زاده اش محمد بن ملک المظفر حاجی که مرسش چهارده سال بود بتدبیر امرا و ممالیک بحکمرانی مصر نشست و سلطان حسن ملک ناصر را امرا در قتلش تدبیر کرده و او را بالا منازع جامع بر وند و سه کنون ساخته و محمد بن ملک مظفر الملقب بملک المنصور الخامس داده و ولی ملک منصور هم در نیمه شعبان همین سال از سلطنت کناره جست و استعفا داد و حکمرانی را بپسر عم خود شعبان بن حسن که سیزده ساله بود بجنبید امرا و ممالیک که خود گذارنده و بردار مدمانان بودند شعبان بن حسن را لقب ملک الاشرف انعام داده نشانده

ذکر وقایع کشته و فرستادن سلطان مراد خان غازی سرداران خود را بعزم تاخت و تاراج فرامانیان

در این سال سلطان مراد خان غازی سرداران نامی خود را مامور فتح بلاد قرم نمود حکمران قرامانیان با سپاهی رزم آزمای مقابلت و مقاومت آمد و از دو صف حملات مردو مرکب اکثر نشد و عاقبت قرامانیان مخذول و منهزم شده و حکمران قرامانیان مسلمی غرامت داده و دختری داشت در پرده که لمعات آفتاب از چهره پرتو افشانش بزان بودی و سلطان مراد پیش از قدغایت قاصش نمودی نمودی آن دختر را برای شاهزاده بایزید نامزد ساخت و طرح دوستی و مصالحت انداخت هم در این سال ارس خان که

از زاده جوجی خان مغولی بوده و دشت قبچاق بسبب تسلط اسم او ابا بس خان این بود که چون دعاک بسیه
متولد شده بود او را ابسی خان نام کرده بودند نیز در این سال که مطابق هزار و سیصد و هفت و یک میلادی بود انگلیسها
منع کردند مردم را از انگلستان که بزبان فرانسوی کسی تکلم نکند و دعاک فرانسه سپاه انگلیس قتل و نهب بسیاری کردند و آتش
افروخته که سیاهان و دود و مانند را پاک بسوخته و بدین واسطه اوضاع عمومی دگرگون گردیده و قحطه و گرانی و هرج
مرج فرانسستان را فرو گرفت و پول طلا کیمیا پیدا کردند که پادشاه ناچار بر این شد که بجای پول نقره مس سکه زده و بدست
هر پولی چهری شصت نقره بنصف نقره نصف نمود و تشخص پادشاه بجهت مخارج بوسیله متعلق گردیده بود

ذکر وقایع شش و اتحاد امراء ممالیک در مصر و سیطرتی ملک اشرف سلطان مصر و از آل منظر

در این سال امرای مصر که نواب و وکلای ملک اشرف شعبان بن حسن بودند در کار جمهور و فیصل امور مهمات ملکی بسر نمیبردند
داشتند و برای هر جا از طرف حکومت مصر نایبی نگاشته و منازعات و مناقشات از طرف کرده و روابط مصر و حسن
ملک اشرف سوم ممالیک و امرا میل خود رفتار میکردند و جلو خود را نمی و از پرسی نمیدانستند چنین در این سال بیدار
پسران امیر سیف الدین غبای فشه بالا گرفت و شاه محمود و شاه شجاع و برادرزاده شاه یحیی به سر حکومت اصفهان و شیراز
و یزد و کرمان منازعت داشتند و جمعی از سپاه مردم بیچاره تلف شدند و شاه شجاع و زیر خود خواجه قوام الدین را بکشت
و منصب وزارت را بامیر کمال الدین حسین رشیدی معوض داشت هم در این سال فیروز شاه تغلقی پادشاه دهلی
بطرف جاجنگر و ایالات دیگر و پرگنه ها دور تر رانده و به همه جا فیروزمند شده و چون موسم باران آمد بجنگاه خویش دهلی برگردید
و از غنایم و خزائن بیکران بسیار آورده بود بعضی و اجی بسران سپاه و کرسی نشینان بارگاه بخشید نیز محمد شاه یعنی پسر
لاین بطرف قلنک و شورش حسک رانده و آنها را بجای خود اطاعت خویش بخواند و با فتح و فیروزی بجای خویش
برگشت و بخت کامرانی نشست هم در این سال تاج الدین شبکی و صلاح الدین محمد مورخ وفات یافتند

ذکر وقایع شش و اتفاق امیر تیمور کورکانی و امیر حسین و استقلال پادشاه ترکستان و منازعت بین آل منظر و قحطی در مصر

در این سال امیر تیمور لنگ کورکانی با امیر حسین پس از عقد مصاهرت عهد مؤانست و مشارکت بست که هر کاری
با هم پیش برند و در شدائد به کار یکدیگر باشند ولی امیر تیمور در این عهد و پیمان با او استقامت و استقامت ننمود و چون دولت
و دوستی او را روزی چون توئی گرفت بکشید نیز در این سال در ماوراء النهر پسر زاده امیر قزغن کماش امیر حسین بن امیر
مسعای بود مستقل گردید و بخت فرمانروائی ترکستان بر آورد از بین شاه شجاع و شاه محمود مظفری نایره جدال زبانه بکشید
و عاقبت بین دو برادر کار بصلح انجامید و شاه محمود بشیراز استیلا یافت و شاه شجاع در ابرقوه بماند و چون در ستان
چاپاران رسید آهنگ کرمان کرد و امیر مبارز الدین محمد مظفر که بکام این دو پسر کرده قلعه بم محبوس بود فکر نشت و
نقش او را از ورده در صفحه بزدوده ساختند نیز در این سال متعلق تیمور خان جغتائی در دعاک مغولستان درگذشت و
بجایش کابل شاه اخلان بخت سلطنت مغولستان نشست هم در این سال در مصر و سوریه جای جرم قحطی و
طاعونی مصیبت زده و بسیار مردم بی بضاعت مصر و سوریه در شامات روابط کرستگی و پیشانی در سپارده و مایده م

شده جانوران حرام گوشت مانند سگ و گربه مباح و بعضی گران در معرض بیع و شری درمیآمد و عاقبت الامر
هم تمام و نایاب شده و مردمان بخوردن گوشت اطفال مبادرت کردند تا آنکه باب عنایت الهی گشوده شد و فرج بعد از
شدت بحضرت مردم دست داد هم در این سال سید نظام الدین محمود ملقب بدانی الی السید شیرازی که عمرها در شیراز
ساکن و برقرار و زمانه بکام مردمان بود درگذشت

ذکر وقایع نشئه و نشئه و جنگ میان آل مظفر و برقرار شدن هر یک بجائی

در این سال حسن شاه شجاع مظفری از برقوه بجانب کرمان شتافت دولتشاه که در آنجا بود از مسافت راه طاقت
او سر برتافت و جنگ درگیر شد و شاه شجاع غالب آمده داخل کرمان شد و دولتشاه عقد مصالحت و مسالمت
با او بست و پس از چندی در فکر حیله و اندیشه مابین افتاد شاه شجاع مطلع از افکار باطله او شده او از میان برداشت
و خود بدون مداخله دیگری رایت استقلال برافراشت و نیز شاه شجاع ما شاه یحیا بر سر میل و محبت آمده دختر خود را
بعقد ازدواج او درآورد و شاه یحیا بکومت یزد و توابع ارشد هم در این سال معضد و سفت و شش قطب
الدین علامه رازی شارح مطالع در منطق و حمدالله مستوفی قزوینی صاحب تاریخ گزیده و سایر تالیفات مفیده
و سعید هروی شاعر وفات یافتند و در جلد چهارم این همایون کتاب شرح حال و اشعار آنها را سعید نگارش
خواهد شد نیز من امیر تیمور کورکانی و امیر حسین در این سال معضد و سفت و شش بعزم غزا بقلاع هندوستان
مردم فارس شاه شجاع پیش از آمده و شاه محمود را مغلوب کرده و بحث حکمرانی فارس برآمده و هم در این سال سلطان
مراد خان عثمانی در شهر ادرنه عمارت عالی بنیان کرد و نیز در این سال مظفر هروی درگذشت و شرح حال
مظفر هروی با پاره از اشعارش را در جلد چهارم این کتاب نگارش خواهیم نمود

امرای کورکانیان مست و دولتمند بوده اند که مدت یکصد و پنجاه سال سلطنت کرده اند و اولشان امیر تیمور لنگ بوده که در خود و معضد و شصت و شش بکرسی سلطنت نشسته و آخرشان بدیع الزمان میرزا است که در نهصد و بیست و نه بود کرده

ذکر وقایع نشئه و صلح آل مظفر و دانستن آن و حال پادشاه فرانسه و فوت او در انگلستان

در این سال شاه محمود مظفری از جانب برادر خود شجاع بحکمرانی اصفهان برقرار شد و این دو برادر که شاه شجاع
و شاه محمود باشند هر یک در ایران حکمرانی امیری نامور و در دوران سخن دانی شاعری مشهور بوده و اشعاری بسیکو کار متداول
با کیفیت گرهم نگاشته اند هم در این سال من امیر تیمور کورکانی و امیر حسین منازعت و مصاحت مبدل شده نیز جنگ
من کاوس شیروانشاه و سلطان حسین ایلکانی درگیر شده و عاقبت سپاه شیروانشاه منهزم گشته و کاوس
شیروانشاه گرفتار و امیر سلطان او پس کرده نیز در این سال ژان پادشاه فرانسه که در خاک انگلستان بحکومت
خود فرانسه آمده تا درک فراست جنگ کرده و با انگلستان لغزیده و چون بفرانسه رسیده هر قدر سعی نموده که چیزی
بدست آورد و ممکن نشده ناچار با دست خالی با انگلستان برگشت و همانجا بماند تا درگذشت و پسرش شارل
جهارم بحث حکمرانی فرانسه برقرار شد

ذکر وقایع سنهٔ ۹۰۰ و حالت ترکستان و افغانستان و خوارزم و آمدن امیر تیمور بهرات و مساعدت نمودن او از ملک معزالدین حسین کرت و فتح کابل و بیعت آوردن

در این سال تغیر تمام بترکستان و خوارزم و افغانستان بمرج و مرج غرضی تمام نشسته ماه و در هر بقعه و قطعه از هر صاحب رزی علم خود سری برافراشته و دعوی قوت و قدرت دیگری گذاشته چنانچه امیر میان سلطان رزی سمرقند و امیر حاجی برلاس در شهر کش که مستقر الراس امیر تیمور گورکانی بود و امیر بایزید جلایر در عجنه و او بکا یرتی سلطان رزی شهر بلخ و محمد خواجه امرای امیر شیرخان و شاه بدخشان در کوهستانها و امیر حسین بن امیر مسلمان امیر قرغن و امیر خضر سیوری در حدود و شادمان علم استبداد و استقلال برافراشته بودند علاوه در هر قصبه و قریه یک تن سرکش خودرائی انتقام از غبار دعوی برگرده بود و همه روزه میان یاغیان و سرکشان بجدال و یکدیگر میاختند و فسادی در میان میانه افتاده و امیر تیمور گورکانی با امیر حسین کابلی برافت و دعوی منازعت بوده و روزی از خنگ و جدال با منقضی نمانده و آسوده نمیشد خنانچه امیر تیمور خود را بحدود ملک معزالدین حسین کرت انواع مرحمت و شفقت آغاز نهاده واسب و سلاح بدیده و مسرور و مشکور روانه ترکستان گردیده و همانجا با امیر حسین بر سر مصالحت و مرافقت آمده بملک قشلاق کابل نوازنده در اوقات حکمران کابل پولاد اقبغا بوده چون از رسیدن امیر تیمور و امیر حسین خبر یافت با سپاه خویش بمرزان شتافت و جنگی مردانه کرده ما محابت شکست یافت و امیر تیمور بکابل داخل شده امور مرو مرا منظم داشته و از جانب خود لسر الحکومت نامزد کرده و هم در این سال شاه محمود حکمران اصفهان خان سلطان زوجه خود را که دختر امیر مسعود شاه بود و در جامت زیبا و محاسنت بیمانند بود بزنی آفتاب اندیشی و از چشم فتان شیخ صوفی نشین بامسعود چون سایهٔ نگشت چونکه بر غم او زوجه اش فتنه انگیزی میکرد و بجهت انتقام خون عم خود شیخ ابو اسحق بوسیله دسیسه ال خلیفه تغلبین میکرده و پس از کشته شدن او شوهرش شاه محمود بیاد روی و موی او مویه کنان گردیده و همواره باگریه و زاری و ناله و بیقراری هم آغوش بود

ذکر وقایع سنهٔ حساب داخله در مصر و غلبت ملک اشرف سلطان مصر و تسلط امیر حسین و امیر تیمور بر بلخ

در این سال در مصر حساب داخله میان امراء ممالیک در گرفته و جمعی دران میان کشته شده و اموالشان بنا غارت رفت و برای کشتن ملک اشرف سوم چند تن متفق شده و مکنونشان مکشوف شده و همه از زیر تیغ بیدریغ گذشته و خلیفه المتوکل بالله عباسی مصری را دست آویز مقاصد خود ساخته و ملک اشرف از حیات بسیار و کشتن بسیار را زمان توانست که آن فتنه را بخواباند هم در این سال امیر تیمور گورکان و امیر حسین بن امیر مسلم بعزم بلخ آمده و آنشهر را فروگرفته امیر حسین خواست بلخ را بنشیمن گاه خویش سازد علما و صلحای بلخ از امیر تیمور بدو گفت عم شما امیرزاده عبدالله ترک وطن اصلی خود کرده خواست سمرقند را پای تخت سازد و این کار بدو نامبارک شد بهتر است که از سر این اندیشه درگذری امیر حسین گفت بنا بر سباب عدیده بلخ بجهت پای تخت شدن مناسب بوده و آغاز ساختن عمارات و نو ساختن بناها نموده و در این اثنا خبر رسید که مغولان برای غارت کردن ترکستان رسیده اند امیر حسین ناچار امیر تیمور را گذاشته از بلخ برون شد در این سال بین شاه محمود و شاه شجاع ال

منفرد صحرای چاشت جنگ سختی روی نمود و پس از کوشش و کشتار بسیار بدون نتیجه هر یک با سپاه خویش راه خود و مملکت خود گرفتند نیز سلاطین مغولیکه نزدیک پنجاه سال در خاک چین سلطنت داشتند در این سال منقرض شدند هم در این سال خواجه حافظ در وان خود را جمع نمود چنانچه گوید (بسال جمعه در شیراز تمام گشت بکرو جوان اشعار)

ذکر وقایع سنه ۷۷۱ و منازعت امیر حسین با امیر تیمور کورکانی و کشته شدن امیر حسین و بحث نشستن امیر تیمور کورکان در بلخ و فوت ملک غیاث الدین حسین کرت و نشستن فرزندش ملک غیاث الدین بر جای پدر بحکمرانی هرات

در این سال امیر حسین نظر بایکه میخواست بلخ را بحیث خویش سازد و آنکاه کار ملک گیری و کشور کشائی پرداز د به ساختن عمارات عالیه در بلخ و آوردن خانواده و متعلقین خود با تمام بسیار نمود و بزرگان و سران سپاه را امر داد که از محلات خود بلخ کوچند و فرمانداد تا شیرین بیک آقا خواهر امیر تیمور کورکانی و امیر موسی و غیره از کش سمرقند بلخ آورند و جای داد و در این اخبار چون بگوش امیر تیمور رسید دانست که امیر حسین را برای دیگر سر و سودای مخصوصی در دماغ است و هنگام فرصت خواهد داد از میان بردا شت این بود که امیر تیمور قبل از اجرای مقاصد امیر حسین او همت بر دفع او گماشت و همانی بزرگان و سرکردگان را با خود متفق ساخت سپس کار او در داخت و مقدمات سپه بخش اصفهان و امیر موید حسین را بر اس با سپاهی از کش سمرقند روانه بلخ ساخت چون امیان هرات کنه بر سیده مبنده شاه و خلیل که از امرای نزدیک امیر حسین بودند و انجا را در کاه ساخته چون با تحاد او بدیر سیده روانه پیش گرفتند و خبر وحشت انگیز رسیدن سپاه امیر تیمور با امیر حسین رسانیده از انسوی امیر تیمور از کش سمرقند با سپاهی لایق بعزم بلخ مستعد امرای خود حرکت کرده در چن راه شیخ محمد چان سلدوز و مبنده وی فرقه خدمتش رسیده و مورد اغراز گردیده پس از آن در منزل خلم شاه شیخ محمد والی بدخشان و امیر او بجانب امیر ی با متابعان خویش بدو پیوسته و امیر او جانب از قتل امیر حسین حکمران قندز بود و از او سر باز زده با امیر تیمور ملحق شد چون این امیر کبیر و خلوانی رسیده ملزم رکاب گردید و بدین طایفه سایر بزرگان آمده با امیر تیمور پیوسته و او را قوت و شوکتی بهم رسید که باز امیر زاده چشم حکمران شیرغان با امرای خود به پیوست و امیر تیمور با جمعیت بسیار بظاهر بلخ رسیده انشهر را در میان گرفت از انسوی امیر حسین مستعد کار زار شده دست از سپاهیانش شتافته و جنگ سختی در انداختند که شاهزاده عمر شیخ بهادر بن امیر تیمور تیری بپیشانی او رسید و خود انا بجانب چراغان او را داد کرده و چند روز جنگ چنین طرفین اشتغال داشت تا عاقبت امیر حسین مستاصل گردیده و امان خواست که راهی بدو بسته تا بطرف کش رود و امیر تیمور او را امان داد و باز امیر حسین بر سیده و نیمه شبی با دون از محارم خویش از قلعه بلخ بیرون آمده و شتر الهی فرستاده خود فرار کرده و بالای منار جامع مسجد بلخ رفته خاوجست که از اتفاقات یک نفر اسلم کرد و بخیال آنکه بالای مسجد رفته نظر ما طراف برای پیدا کردن اسپ انداخته بسیار بالا رفت و امیر حسین را شناخت امیر حسین مشتی مردار بدو داد که راز مرا فاش مکن و آنشخص فرود آمده و با امیر تیمور خبر رسانید امیر تیمور را مامور ساخته تا او را گرفته حضورش آورند و امیر تیمور او را بخشید

ولیکن چون امیر حسین از مجلس بیرون رفت امیر موید و کبیر و ختلانی او را تمام کرده و دو پسرش خان سعید و فیروز سلطان را
بزنگشیدند آنگاه امیر موید بقلعه بامان ماضا رفته و آن ملجا و ایران ساخته آنگاه جمیع بزرگان و امرا و اعیان بلخ و طوایف
او متفق شدند مانند سیدبرکه که از اجلای علما و منتهای بلخ بود و خانزاده و ابوالمعالی و خانزاده علی اکبر و امیر شیخ محمد پسران
سلدوز و امیر زنده حشم ایرپی و امیر اوجا تیرپردی و امیر کبیر ختلانی و امیر داود و دیگر امرای قبایل و عشایر اتفاق
و روز چهارشنبه دوازدهم ماه رمضان این سال امیر موید کوکانی بمرسی و چهار ساعتی در بلخ تخت سلطنت نشست
و چون داود ملک حکمرانی ممکن نگشت خزاین و دفاین امیر حسین که سالها در حبس رنج بارده بود بگشود و بر یک از سران
سپاه و بزرگان درگاه بقدر کفایت داد و بزرگان و اعیان ملجا را از احسانات خسروانه علی نصیب گذارد و حکمرانی ملجا را
پسر خود غیاث الدین داد و روی توجه بطرف سرخس و باذغیس آورد و این سال کوکانیان آغاز سلطنتشان گردیده و
این سال ملک معزالدین حسین کرت حکمران هرات در سوم شهر ذیقعده الحرام پس از سی و شش سال حکمرانی دفعه
و فرزند ارشدش ملک غیاث الدین پیر علی که ولیعهدش بود بحث حکومت نشست و فرزند دیگرش ملک پیر محمد
مشهور بامیرزاده که حکمران سرخس بود بنا بوصیت ملک معزالدین حسین کرت همان حکمرانی سرخس ممکن گشت و
ابواب کرمت و مرحمت بروی عالمی نامتناهی بگشود و همه را از اشفاقات و انعامات خسروانه متمتع نمود و مانند پدرش
بابادی و عمران هرات بپرداخت و مقبره پدر که واقع در جنب مقبره سلطان غیاث الدین محمد سام بهلوی همه خویش
ملک غیاث الدین بود معمور نمود و در این سال ابوبکر قماری طرابلس غرب را که فرنگیان گرفته بودند بگرفت و قلعت منصوریه
شد و حسن مسکو و همه زکاتی صاحب کتاب بغیض منتخب و هوس انگیز بدگفته شده

ذکر وقایع سنه ۸۷۲ و منازعت و مصالحت بین ملک غیاث الدین پیر علی کرت و برادرش ملک پیر محمد امیر

و در این سال بین ملک غیاث الدین پیر علی کرت حکمران هرات و برادرش ملک پیر محمد امیر خواف نزاع بالا گرفت
و ملک پیر محمد نام برادر را از خطبه بینداخت و خود را مستقل و مستعد جدال و قتال ما او ساخت چون این خبر بگوش ملک
غیاث الدین پیر علی رسید مانند شیر خشمگین بغرید و امر بتهیه سپاه و تجهیز به درگاه داد و با لشکر سرخس گردد چون
نزدیک سرخس شد ملک پیر محمد در قلعه متحصن گردید و ملک غیاث الدین پیر علی شهر را محاصرت کرد و در این بین
سرما مشروع شده و شدت کرد که طرفین را قوت جنگیدن از دست رفت و مصلحان در میان افتاده ملک
پیر محمد را نزد برادر آمد و اظهار ندامت و شرمندگی نمود و ملک غیاث الدین برادر را استقبال کرد و او را در آغوش
محبت گرفته با یکدیگر بطرف و مسالمت بازگردیده و هر یک بجهات خود باز گشتند هم در این سال سلطان
اویس ایلکانی و امیر ولی استرابادی آتش جنگ و جدال زبانه کشیده و عاقبت در هر جان نسیم فتح و فیروزی بر پرچم
سلطان اویس بوزید هم در این سال که مقارن هزار و سیصد و هشتاد و سیلادی بود جنگ بین فرانسه و انگلیس دایر
بود و ولیعهد انگلیس که سپهدار قشون انگلیس در مملکت فرانسه بود فاتح شده در جبه که بلبدن رفت و در مراجعت خود را
بپسپهداری قشون انگلیس گذارد و فرانسه ها او را کسلن فرانسوی که کیاز او را نامی بود بسپهداری سپاه فرانسه
کرده و او با انگلیسها رشاد تها بخرج داد و نیز در این سال علی زندی که از معاریف بود و محمد حصار شاعر و جمال الدین شاعر

کناز معارف حنفیه بوده گذشته

ذکر وقایع سنه ۷۹۲ و حکمکردن ملک اشرف در مصر بشعار عمامه سبز بر سر بستن و حرکت فیروزشاه بسند و طغیان امیرزنده چشم در سیرخان و لشکرکشی امیرتیمور بشیرخان

در این سال ملک اشرف سیهم پادشاه مصر مقرر شود که رسمای رو حالی و عمایدملت و رعمای قوم عمامه سبز بر سر نهند که بر تو فیر و تخلیص آنان در بین مباهات افزوده گردد و هم در این سال فیروزشاه حکمران دهلی سند و ستان با سپاهی فراوان آهنگ سند نموده که در این چهلوسم از پیش رسیده و ناچار بطرف گجرات براند حکمرانی آنوحه انجا مقرر کرده و چون محفل یاران تمام شده بسنده آمده (تته) رانده و فرمانده ما نجا امان خواست و او را امان داده و بسرای خویش بدهلی برده و پس از چندی او را با شرفیات حاضر و بمقر حکمرانیش برگردانیدند هم در این سال امیرتیمور کورکانی از سیرخان امیرزنده چشم انخواست و او با خواجه ابوموسی بسمرقند رفت و فرمان امیر را اجابت نمود امیرتیمور برای بضیعت و اطمینان او خواجه یوسف پسر او بجای او پرده و تا این بهاره را بسیرخان فرستاده و امیرزنده چشم آن دو تن را سعید ساخت چون خبر گرفتاری آنان در سمرقند بامیرتیمور رسید با سپاهی فراوان بطرف سیرخان آمده و امیرزنده چشم هرسیده و گرفتار را آزاد ساخته ما چندتن از بزرگان شیرخان بشفاعت نزد امیرتیمور فرستاده و او از سرگناهش در گذشت و مجدداً او را بحکومت سیرخان تعیین نموده و امیرسیرخان بطرف ماوراءالنهر حرکت آمده امیرزنده چشم ما از سر طغیان برداشت و با خوای خانزاده ابوالمعالی ترمذی از سیرخان ببرمذ رفت و انجا دو را یعنما نموده چون امیرتیمور از قضیه آگاهی شنید خانای بهادر و اغوشاه بوردالغی را با لشکری فراوان بلمور دفع فرموده و آنان طی منازل نموده بطرف سیرخان رسیدند و امیرزنده چشم بشنیدن در قلعه بحافظت و محارست سپهر را آنجا که در این میان از طرف امیرتیمور امیرجاکو برلاس را روانه سیرخان ساخته و او آمده با بسیار جیساکر موجوده سیرخان بحضرت آمده اند و بعراف و اکتاف تاخت امیرزنده چشم ما چار گردیده و امان خواست و پس از اطمینان از شهر برون آمده بارد وی امیرجاکو برلاس رفت و بدرگاه امیرتیمور شتافت و امیرتیمور این دفعه دویم نیز او را بنوازش آنحضرت سرخرم و جنبیش گذشت و مخلص ساخت و دوباره او را بحکمرانی سیرخان مامور فرموده نیز در این سال امیرتیمور متوجه خوارزم شده و آن ایالت را که در تصرف حسین صوفی قفچاق بود متصرف شده هم در این سال طغاتیمورخان در جرجان استیلا یافته و معاصر شاعر نکابی و عماد نیز کرمانی درگذشته

ذکر وقایع سنه ۷۹۳ و حبنک ملک غیاث الدین پیرعلی با کسان خواجه علی مؤید سربداری

در این سال چون وهمه ات شایع شد که خواجه علی مؤید سربداری در سبزوار شعار زهد با مامه احتیار کرده و ملک غیاث الدین پیرعلی بنا بتحریک و فتوی علما آهنگ سبزوار نموده و کسان خواجه علی مؤید از مدافعت برون آمده و جمعی کثیر از طرفین کشته شده و ملک غیاث الدین پیرعلی پس از قتل و نهب بسیار مراجعت بهرات نموده و هم در این وقعات امیرتیمور کورکانی لشکر افزوده شد هم در این سال حکمران شیراز ان خاطر نشان شده و عماد الدین اسماعیل موزج و شمس الدین کرمانی درگذشته

ذکر وقایع سنه ۷۹۴ و لشکرکشیدن ملک غیاث الدین پیرعلی کرت بمیشابور و عودت او

در این سال باز ملک غیاث الدین پیرعلی کرت آهنگ میشابور نموده و آنشهر را محاصرت کرده مردم میشابور در کمال

جلادت و رشادت ایستادگی کرده همه روزه بیرون می شتافته و جنگ سختی در میانداخته و باز بشهر داخل میشدند و بدین دیرمدتی گذشت که فتح نیشابور میسر نگردید و در این اثنا روزی ملک غیاث الدین کرت در طارم نیشابور نشسته بود یکنفر زره ستانی بگذشت ملک غیاث الدین کرت او را طلبیده و گفت بنای مسلمانی امروز بر چند چیز است آن مرد بدون ترس و بیم گفت بر سه چیز است اول فلات مسلمانان از چهار اندین و قنوات و کاریزها را انباشتن و درختها را از اصل انداختن ملک غیاث الدین از شنیدن این جواب بسیار متالم و منفعل شد زیرا بواسطه فتح نیشابور و بسته آمدن مردم حکم کرده بود تمام زراعت دهقانان و مخلصین را بیچرانیده و همه کاریزها و قنوات را بگذارند و بهمین واسطه زراعت دهقانان بکلی بر باد رفت و بسیاری از مردم از گرسنگی تلف شدند و بقیه السیف ملک غیاث الدین را از نیشابور بیرون کردند و او بطرف هرات روانه گشت همین سال شاه سید جلال بخاری وصوفی سلطان خان آخرین حکمران از نسل چغتای خان بن طاکو خان در گذشت

ذکر وقایع سنه ۷۷۰ و منازعت در مصر و حرکت امیر تیمور بجانب مغولستان و الغات در گجرات هندوستان و فوت شاه محمود و اقتدار شاه شجاع و فتوحات سلطان مراد عثمانی

در این سال در مصر بین امراء ممالیک مصر و ملک اشرف سوم عنان اقتدار بالا گرفت و از یکسو نیز طلای مخلی و طلایه سیه بختی افراشت و مردم از اول او با بش در گوشه و کنار آغاز فتنه انگیزی و شرارت ریزی نموده و برای ملک اشرف سطوت و قدرتی باقی نمانده حتی از جان خود ایمن نبود نیز امیر تیمور گورکانی بعزم تسخیر مغولستان از سمرقند بیرون شد و کسانیکه سر اطاعت و فرمانبری تا آنروز در پیش نهاده بودند بقوت شمشیر تسخیر کرده و با قشلاق مراجعت بسمرقند کرد و هم در این سال تیمور تاش سپهدار ترک با مر سلطان مراد خان عثمانی با سپاهی لایق از اردو حرکت نموده شهر منستر را مسخر ساخت و در اطراف و نواحی او تاخت و تمام سرکشان نصاری را مطیع و فرمانبردار گردنید و در این سال بمناسبت انگه راجه و حکمران گجرات در سال قبل در گذشته بود در گجرات مردم سر بشورش برداشته بودند مظفر شاه تغلقی پادشاه دهلی ناقبتاندیش رزم آزمای بطرف گجرات در حرکت آمد و شور شورشیان را فرو نشانید و از جانب خود فرمانفرمای گجرات و رایت عزیمت و عودت بجانب دهلی برافراشت همچنین در این سال در اصفهان قطب الدین شاه محمود بن امیر محمد مظفر در گذشت و بجایش سلطان اویس بن شاه شجاع برادر زاده اش منصوب بر جای بزرگان بگذاران اصفهان نشست و چون این خبر در شیراز بگوش شاه شجاع رسید باصفهان آمد و آنشهر را متصرف شد و سلطان اویس فرزندش از در معذرت و ضراعت بیرون شد و پس از چند روز شربت ناگواری نوشیده و هلاک گردید شاه شجاع پس از انتظام امور اصفهان آهنگ آذربایجان نمود و آن ولایت را فتح کرد و مظفر و منصور بفارس عودت کرد و شنید شاه یحیی یزدی از استقلال نیز افتاده و امیر مبارز الدین قشونی مطیع ساخت هم در این سال عبد الله معروف منقره کار و سلطان اویس الیکانی در گذشت و بجای سلطان اویس پسرش سلطان حسین برقرار گشت

ذکر وقایع سنهٔ ۷۷۳ وحرکت امیر تیمور بجانب خوارزم و ملک غیاث الدین پیر علی بجانب نیشابور و فتح آن

در این سال امیر تیمور کورکانی لشکر با سپاهی فراوان از سمرقند و بلاد انبیک خوارزم مزود و امیر سارو بوغا و جاکو و سلیمان جلایر با قشونی بی اندازه و بطرف خوارزمستان و حاجی بارلاس با قرالدین خان حکمران خوارزمستان فرستاد و همدر این سال ملک غیاث الدین پیر علی لشکر بعزم تسخیر نیشابور و رنبا تحریک برخی ملاحده از هرات حرکت و بظاهر نیشابور خیمه افراشت و حاجی سخت مزود و شهر را عاقبت مفتوح ساخت و مظفر و منصور وارد نیشابور شد و از جانب خود اسکندر شیخی ولد اسکندر جلایری را بحکومت نیشابور گماشت و پس از تنظیم شهر نیشابور حرکت بجانب هرات کرد و هم در این سال فرحات سلطان مراد خان غازی عثمانی را بعالم بقا روانه فرمود و تیمور تا پیش از پیش با شاکردستان دلیری و شجاعت و جلادت و قهرمانی بود رای داد و قوانینی بجهت مملکت و رعیت وضع کرد و کله عالی تا دانی حقوق و حدود خویش مراعات نمودند هم در این سال قراقوینلوها از خوف خود فانی و لشکرانی مزودند و در خال سیاه و شهر اکلاتان نقشهٔ جغرافی زمین از دریا و صحرا وضع و کشیده شد و نیز در این سال سلمان ساوجی که از شعرای معروف و معاصر عبید زاکانی بوده و جنبشیان مختصر مناقشات ادبی شده وفات یافت

ذکر وقایع سنهٔ ۷۷۴ و آمدن رسول امیر تیمور بهرات و کامیاب برگشتن و مراجعت ملک محمد با امیر تیمور و کشته شدن ملک اشرف سوم پادشاه مصر و نشستن ملک منصور بجای او و قصد تاختن امیر تیمور بر مصر

در این سال از طرف امیر تیمور کورکانی رسولی بهرات آمده نزد ملک غیاث الدین پیر علی خبر آورد که من بمن که امیر تیمور بستم و در ملک غیاث الدین رشتهٔ مودت و یگانگی ممتد بوده و ما هم آمد و شد و محبت دائما برقرار باشد و ملک غیاث الدین باید بماننده در پیش دوستی پایدار و برقرار باشد ملک غیاث الدین بعرض رسانید که من در فرمانبرداری و چاکری آستان ملک پاسبان صاحبقران پادشاه توران و ترکستان خود داری ندارم و خود را یکی از بندگان آستانه جلیله محسوب میدارم و هر زمان سر فرمانی و امری از طرف امیر تیمور صادر گردد از جان و دل در بجا آوردن جان می سپارم و خواهشمندارم سر مجد را بعنایتی و فرزندی قبول بفرمایند و قاصد را بانواع احسانات و تحف لایقه مرخص نمود چون رسول در بارگاه امیر تیمور رسید و آنچه دیده و شنیده بعرض رسانید امیر تیمور مسرور شده فرمانداد تا خواهرزاده خود را که سونج قتلق آغا دختر شیرین بیک آغا بود با تمامی شاهانه و اسبابی شایسته حرکت بطرف هرات داده و ملک غیاث الدین پیر علی را مسامحی تا خواص درگاه او را استقبال کرده و از نزدیک بخلاف نموده و رشتهٔ مودت آل کرت با امیر تیمور بیش از پیش محکم و برقرار شد هم در این سال نه مصر شورش و طغیان امرا و ممالیک روی بفزونی گذارده و ملک اشرف سوم حکمران مصر از خوف جان خود را بخان ساخت و عاقبت شورشیان از امرا و ممالیک او را بیرون آورده با فضیح ترین وضعی او را خفه نمودند و این واقعه ما نیز دهم ذیحجه وقوع یافت و پس از کشتن او کودک هشت ساله او را که موسوم بسیف الدین علی بود بحکومت برداشته و دست مبایعت بطرف او افراشتند و او را ملقب بملک منصور ششم نمودند و امیر آن یک از امرای ما قبل در مصر وصی و نایب السلطنه او شد و پس از مکث زمانی این یکرا

برداشته و امیر قرطای را وصی او قرار دادند و پس از چندی امیر قرطای را معزول نموده و امیر برقوق وصی او قرار داده
و همین برقوق است که ممالیک اول را در مصر خانه داد و با تاسیس دولت دیگر و طبقه جدیدی در مصر نمود و از جمله که
وجیت ملک منصور ششم انتخاب شد نقشه سلطنت خویش را کشیده و متدرجا مقاصد خود را از پیش برد تا زمان
مقصودش برسید هم در این سال از طرف امیر تیمور سفیری بجانب شیراز روانه شد و ابلاغ اطاعت امیر آل
مظفر رسانید نیز ارس خان صاحب دشت قبچاق در گذشت و پسرش تیمور ملک خان بجای او نشست
نیز شارل پنجم پادشاه فرانسه در پاریس مدرسه بجهت تحصیل علم نجوم بنا نمود و پاچانیکه معتبا د سال بود از بنا نهاد
(تا آخرین) خاک فرانسه کرده و بود مجدد اعودت بنا زم (خال تالیا نمودند نیز ولیعهد انگلیس که مرتبی بود در گذشت
نیز در این سال امام عبد الله شافعی صاحب تاریخ یافعی و نجم الدین او کانی جمال الدین محمود هرقانی وفات یافتند

ذکر وقایع نسف و رفتن ملک پیر محمد کرت بدربار امیر تیمور کورکانی

در این سال ملک غیاث الدین پیر علی حکمران هرات برادر خود ملک پیر محمد را بجانب سیستان و بلاد غزنین
بدربار امیر تیمور کورکانی روانه ساخت و چون ملک پیر محمد بار دوی امیر رسید مورد انعام و اکرام شد با نکه دوست
بخدمت دیگاه امیر آمده گذارنده و با نفس اسب رهوار و افسر زرنگار و کمر مرصع و اقسام تشریفات از طرف او یافت
و بجانب هرات شتافت هم در این سال شارع میرزا پسر امیر تیمور بدیار بکر و محمد بن جابر امی که در نکات بود و سید
اشرف از مشاهیر در گذشتند و او دار دسوم پادشاه انگلیس در گذشت و بجایش پسر ولیعهدش رسیار دوم جشت
حکمرانی انگلستان نشست نیز در این سال برهان الدین ابراهیم بن احمد شامی که در مصر و شام معروف بود وفات کرد

تراله قراقوینلو که مدت سلطنت و سه سال حکومت داشته اند چهار نفر بوده اند

و تراکمه اق قوینلو نه نفر بوده اند و مدت حکمرانیشان چهل و دو سال بوده که میر دو طبقه

طلوع و غروبشان در قرن هشتم و نهم بوده است ذکر وقایع سنه و شش و سبعمائه و استیلای
امیر برقوق در مصر و تعمیر شهر کش از امیر تیمور و حرکت او بجانب خراسان و بقیه شهر و شهر و شهر از غیاث
در این ایام امیر برقوق حرکتی در مصر مهام امور مهور را نکاب با کفایت خویش گرفت و ملک منصور ششم که طفل
نابالغ بود با تیخ بقاعده او بود و سایر ارکان و امرا را خان قوت و استطاعت نبود که بتوانند او را از مرکز او
گردن برافرازند هم در این اوقات امیر تیمور کورکانی فرمانروای شهر کش که نزدیک سمرقند بود و خود را آنجا مستقل
بود توسعت داده و بر آبادی و عمران آن افزوده و آنگاه بعزم تسخیر خراسان با سپاهی فراوان از جای
و معدم امیر او امیر انشاه را تسلی لان بطرف بلخ و شیرغان حرکت داده و امیر انشاه را آنجا نشسته
(چنین) نهراشت تا ثبت سر با سکبت آنگاه حرکت داده دشمن مقابل شده و او را خراسان پیش گرفت و
جواب او حرکت کرده و چون بهزاری سرخس برسید ملک پیر محمد کرت برادر ملک غیاث الدین پیر علی با تقبال
رفته کلی بان داده و بود و اغزار کرده و بای والا نهایت یافت لیکن ملک غیاث الدین پیر علی که باطنی مسرور
از شوکت و اقبال امیر تیمور نشست و دلی پشوکت امیر تیمور آمد است و دو میرزا مابه و بین مسالم و خصائص سبب که

امیر تمور گورکان بطرف توشیح رانده و آنشهر را محاصرت کرده و مردم توشیح تا یک هفته مردانه جنگیده و عاقبت مصالحه کرده و شهر توشیح مسخر گردید آنگاه امیر تمور از جانب خود یک نفر اتابک تعیین توشیح برقرار کرده و از توشیح برگشت و بهمدان آمد وفات شاه شجاع مظفری و آذربایجان قوت و شوکتش رو بفروتی گذارد و نیز در این اوقات سید قوام الدین مرعشی حکمران مازندران و شیخ شرف الدین احمد مزدی که از کملین بود درگذشت نیز در این سال که مطابق تشقا سیوی بود شارل پنجم پادشاه فرانسه و دوگسلن که یکی از سرداران مشهور فرانسه بود درگذشت و تخت فرانسه بشارل ششم پسر اولی شارل پنجم بسن دوازده سالگی نشست و در عهد این پادشاه اول کتابخانه دولتی در شهر پاریس ساخته شد که دارای هفصد جلد کتاب بود نیز در سیرت سوم با چهار صد سوار تاتارهائیکه در سواحل رود خانه دون ساکن بودند حمله برده آنها را شکست داده و مملکت آنانرا متصرف شد

ذکر وقایع سنه ۷۸۳ و آمدن امیر تمور گورکانی بهمدان و جنگ و صلح او با ملک غیاث الدین پسر علی کرت و بردن امیر تمور اموال بسیاری از همدان

در این سال امیر تمور گورکانی پس از غلبت شهر توشیح راه همدان پیش گرفت و چون بظاهر همدان رسید و آوازه جنگ و انتشار همدان در پیچید ملک غیاث الدین پسر علی حکمران همدان از جای بجنبید و بتعبیه سپاه و تجهیز نبرد و جنگ پرداخت و بارو و حصار و قلاع شهر را محکم ساخت و همه روزه با جمعی از سپاهیان شهر بیرون تاخت و جمعی را بخاک هلاکت انداخت امیر تمور بر شدت محاصرت همدان بیفزود و بجنبیده از آینده و رونده نمیشنود و هر که دست میافت او را از زندگانی عاری میساخت و فسه نماند تا منجنیقها از هر طرف برافراشته و آلات سنگی و ادوات آتشی در بیرون و درون کسی را آسوده نگذاشتند اغلب ایام امیر تمور بپای بارو و حصار آمده فرمود که ایردم همدان هر قدر دستاویز محاربت بکنند در امان خواهد بود و عاقبت دسته از نقابان نزدیک کوشک مرصعی از راسکناب بنجیل شهر همدان میرفت را ببازده توسط داده ملک غیاث الدین پسر علی و همانروز بروز داده که نزدیک پل الخیل بود داده و رشادتها کرده و حملات سخت بدشمن نموده ولی کثرت جمعیت دشمن حملات او را باطل کرده و خلیل بسیاول که یکی از سرداران نامی امیر تمور بود همیشه می نموده خود را بدون اندیشه بسیار بمعاقب او رانده و بدانجائی که با ای سور حصار بود دست و گریبان شدند ملک غیاث الدین چون نزدیک شدن دشمنان را بدید داخل شهر گردید و نزدیک بود هزارتن از غوریان اسیر شدند که امیر تمور آنان را بخشود و شرط آنکه دیگر در جنگ نیایند و بشهر رفته از شفقت و مهربانی امیر تمور بمردم گویند تا آنان بر امور مخالفت و مخاصمت گرفته در منازل و خانهای خود نشینند و چون آنان بهمدان داخل شده و بمیان مردم ابلاغ فرمان امیر تمور نمودند مردم که از شدت محاصرت خسته شده بودند از جان و مال خود خایف شده یکباره ترک جنگ و جدال گفته و همه روزه درخانها بخفتند و بعزت و امیدواری ملک غیاث الدین سخت زرگی داده و آوازه ملک غیاث الدین بر هر در از سیاستا محال مزدقان و اطراف دست افزای آنان شده حمایت اثری خشید ناچار خواهان صلح شده و خود سلطان خاتون که دختر ملغای تمورخان بود با پسر خود ملک بیرمحمد و اسکندر شیخی والده افراسیاب جلالی الجبوانی

رسالت و مخالفت نزد امیر تیمور فرستاده آنان چون رسیده مذکور خلاف و مکنت ملک غیاث الدین گفته
تیمور سلطان ذالتون و ملک پرچم را نواخت و آنان را بخلعه فاخره و بیانات مسالت امیز ساخت و گفت چون
بازگردید ملک غیاث الدین را بگوئید که اگر بدون محاربت و ترک مقاتلت بیرون آئی و بندهٔ صفیه ما جبه سائی خود
و بستگان سلطنت و مردم شهر ما مون را بسلامت گذاری و مرا از محنت و هلاکت اندازی
تو نیز مسئول نزدای بود و قلعه ما را تا سکنه ریشخی مانده و آن دو تن روانه هرات کرده چون سلطان خاتون
نزد ملک غیاث الدین آمد و ابلاغ فرمایشات امیر تیمور را نمود ملک غیاث الدین اطمینان یافت و از هرات بیرون
شتافت و بخدمت امیر تیمور نائل شده بخلعت و نعمت او فائز شد و امیر تیمور او را بانیابت کرم زم ساخت و
روز دیگر اعیان و اشراف و سادات برات بیرون آمده خدمت امیر تیمور رسیدند آنگاه امیر تیمور از باغ زاغان
با جمعیت کثیر بشهر نقل نمود و حصار بیرون و درون را ویران ساخت آنگاه بتصرف مزدوران خراب و دفاین آل کرت
که بالطبع و بتوان آنها بنجا برده بود پرداخت و از بروج باشیای نفیسه و اسباب بیشمار چیزی فروگذاشت
و بعد از دو ماه از تمشیت کرسامی و انتظام ملک کرت آنها مشغول شد و مقرر شده بود فرامانده تا امیر برگشند
و بعد از شکش ترکستان نمودند و در آنجا بجاهای مناسب نصب کرده آنگاه مانند موقا قطب الدین دله موقا نظام الدین
گوزگانی مجول نموده و نزد یکی بدو صد تن دیگر را امرا و تا کبش روانه شده آنگاه فرمان حکمرانی هرات را بنام ملک
غیاث الدین چرمی نگاشت و از هرات راه عزیمت بطرف نیشاپور و سبزوار برافراشت هم دران سال امیر
موفق در سنه مذکور رخصت و مسرت مردمان مصر نخشبی را اندازه کرده و جذب طوب بسیاری کرده

ذکر وقایع سنه ۷۸۳ و مسخر شدن اسفزار بدست امیر تیمور کورکانی و فوت ملک مسعود و تسخیر و نشستن ملک صابر بجای او و فتوحات سلطان مراد خان عثمانی

دران سال امیر تیمور کورکان آنشب بشهر اسفزار نمود و با سپاهی انبوه بر اسفزار خیمه افراشت و شهر را محاصره
انداخت نایب امیر دلی ماهیدان اسفزار در حفظ و حراست شهر کوشیده و مدافعت و محاربت سخت با
گیدایجو شیده و خاصیت کثرت سپاه امیر تیمور آنرا مغلوب ساخت و اسفزار بقهر و غلبه مفتوح گشت و
مردم شهر شمشیر گذاشته و تن بقضای الهی امیر نموده و هر چه یافته بردند پس از آنکه شهر مفتوح گردید امیر تیمور
از اسفزار بسبوق اوده بحرکت آمد و پس از تعین حکام و لشکرای احکام از خراسان بطرف ماوراء النهر
و حرکت آمد هم دران سال علاء الدین علی ملک مقتول شش پس از چهار سال و چهار ماه حکمرانی در مصروفات
یافت و امیر موفق برادر شش سالار و زین الدین حاجی را مامارت مصر برداشت و داد و لقب ملک الصالح
نمود و امیر موفق در وانق او را الت مقاصد خود ساخته و همه روزه مکتوب صمیمیت خویش اجوه میداد و مصریان نیز از ما
راضی و داعی بودند هم دران سال سلطان مراد خان غازی سلطان عثمانی با سپاهی فراوان آهنگ
غزا و بغاری نمود و پس از جنگهای هولناک شهرهای کوتاهیه و ینی شهر و آق شهر و سایر اوده بهار اسخر نمود
و بر وسعت مملکت آل عثمان بیفزود هم دران سال شیخ محمد خلوتی از کلیین وفات یافت

وقایع جهان و جهانیان

ذکر وقایع سنه ۷۸۴ و آمدن امیر تیمور بهرات و گرفتار کردن ملک غیاث الدین کرت و فرستادن او را بترکستان و انقراض ملوک کرت و بتعید کردن امیر برقوق ملک صالح را از مصر

در این سال کرت دیگر امیر تیمور آهنگ خراسان نمود و بظاهر هرات رسید ملک غیاث الدین پیر علی بیرون شتافت و انواع تحف و هدایا بگذرانید چون مفسدین خاطر امیر تیمور را از ملک غیاث الدین پیر علی مکدر کرده بودند امیر تیمور بدون مقدمه فرمان داد تا ملک غیاث الدین پیر علی با اولاد و بستگان او را مقید ساختند و روانه سمرقند نمودند و تمامی اموال و اثقال او را تصاحب کردند و از جانب خود توچین پسر توکه را بماموریت هرات بگماشت و خاطر از کار هرات آسوده نموده رایت عزیمت برافراشت هم در این سال امیر برقوق پس از آنکه همه را مستعد ساخت و خاطر از هر سو آسوده نمود ملک صالح نابالغ مصر را خلع ساخت و خود بمهام سلطنت مصر پرداخت و ملک صالح بتعید از مصر کرد در نوزدهم ماه رمضان این سال زمام امور را بدست کفایت خود گرفت و مردم را بمبایعت و متابعت خود واداشت و همت بر تنظیم شهر و تنسیق مردم بگماشت و این ملک صالح آخرین ملک از ملوک ممالیک اولی که موسوم هم به بحریه و ترکمانیه بوده اند بود و بدو این طبقه منقرض شدند پس از آنکه یکصد و سی و شش سال سلطنت در مصر نمودند و اول آنها زن و آخرشان طفل بود چنانچه بجای خود نگارش شد پس از آن طبقه ممالیک ثانی یا چرکسها در مصر بحث سلطنت و حکمرانی برآمدند هم در این سال سلطان حسین بن اویس ایلکانی بدست برادرش سلطان احمد کشته گردید و سلطان احمد بجای او برقرار شد

(ملوک چرکسها یا ممالیک ثانی که در مصر سلطنت کرده اند بیست و شش نفر بوده اند که مدت یکصد و سی و نه سال در مصر حکمرانی کرده اند و اولشان سلطان برقوق و آخرشان ملک اشرف طومان بای بوده که بدست سلطان سلیم عثمانی گرفتار و این طبقه منقرض شدند) ذکر وقایع سنه ۷۸۵ و فرستادن امیر تیمور آل کرت را در مواقع مختلفه ترکستان و شورش در هرات و کشتار بیشمار در آن شهر و کشته شدن آل کرت و انقراض این طبقه و تصرف کردن امیر تیمور اسفزار و هرات و سیستان را

در این سال پس از آنکه امیر تیمور گورکانی بترکستان رسید امر داد تا علی بیک و امیر غوری فرزند ملک غیاث الدین پیر علی کرت و ملک پیر محمد برادر ملک غیاث الدین پیر علی را بشهر اندکان فرستادند و در آنجا آنها را محبوس ساختند و خود ملک غیاث الدین پیر علی را با پسر بزرگترش ملک پیر محمد در ارک سمرقند زندان کردند و سایر اقوام و بستگان او را بشهر تاشکند فرستاده در زندان انداختند از اتفاقات سیئه از هرات خبر در این وقت رسید که داروغه هرات توچین وفات یافته و در هرات شورش و طغیان حکم فرماست زیرا اولاد ملک فخر الدین ملک محمد و امیر مغلب که در زمان حکمرانی ملک حسین و ملک غیاث الدین در نهایت پریشانی و درماندگی بودند و پس از فتح هرات بدست امیر تیمور آزاد شده و ملک محمد بحکومت غور سرافراز شده از غور پس از رفتن امیر تیمور بهرات آمده اند و ابو سعید اسپهبد که مدت ده سال در حبس ملک غیاث الدین

بوده بجگر امیر تیمور اثر کرده شد با آنها بهرست گردیده و آشوب وفتنه در هرات برپا نموده و بجان و مال مردمان هرات
افتاده و مغولانیکه از خواب امیر تیمور در هرات بوده اند خود قوت و توانائی مدافعت ندیده پناه بقلعه اختیار الدین
برده اند که از شرارات اول و اوباش آسوده شوند دران من سرکرده فتنه انگیزان علی اسد فیروز آبادی با جمعی آشوب
طلبان بطرف قلعه اختیار الدین آمده و با هیزم در حصار را سوزانیده مغولان چون خود را نزدیک گرفتاری دیده
ناچار از بالای دیوار حصار خود را بزمین انداخته که اراذل و معنده جویان با آنها ناخته و همه را مقتول ساخته
چون این اخبار بگوش و کنار اب مرحاب بگوش میرانشاه امیرزاده رسید وزیر امرا داماد امیر حاجی سیف الدین
و امیر آقبوغا با سپاهی فراوان بر سر معدته تجیش بطرف هرات حرکت کرده خود نیز متعاقب آنها بهرات
آمد مردمان خونریز سپاه مغول را تا سر کوچه خیابان استقبال کرده و بسیاری از آنان را کشته و عاقبت منهزم شده
و مغولان شیع پیدا بنع در مردم شهری و غوری دخیره گذاشته و بسیار ها از تن برداشته که از سر ها منارها
محلات افراشته میرانشاه قصه پرغصه هرات را خدمت پدرش امیر تیمور نگاشت امیر چون ازین قضیه آگهی یافت
فرمانداد تا در همان روز ملک غیاث الدین پیر علی و برادرش و سایر لشکانش را زاپای درآورده که طعمه ملک
کرت گشته شدن ملک غیاث الدین پیر علی اقرین مانیت و امیر تیمور خود از سر قندهرات آمده حکم قتل
عمومی داد علماء و سادات و مشایخ روی الحاج و زاری بسوی امیر تیمور آورده که پس از انتقام کشیدن میرانشاه
دیگر بچه جستجوی نا بمردم هلاک شوند و معتبر شده و همی بشگافت پرداز ند تا از کشته شدن خلاصی یابند و چون از پرداختن
آن مسافی گزاف عاجز بوده بسیاری در زیر شکنجه مغولان جان سپرده و به بهترین وقتی برده اند دران من خبر رسید
که شیخ داود حکمران اسفزار که از جانب امیر تیمور در انجا منصوب بود سر بطغیان برداشته امیر تیمور به انسو شتافت
و شهر را محاصرت کرده آخر و گرفت و از آتش قتل و نهب بخشک و تر رحم نکرده و دو هزار تن از مردم اسفزار
را زنده زنده در گل فرو برد تا عبرت دیگران گردند صاحب حبیب السیر مینویسد و دران وقت که اسفزار و هرات
یک دکان با نبوده و در کوچه و بازار با کشته ها و مردها روی هم و بالای هم ریخته و بخون یکدیگر آغشته شده بوده
آنگاه امیر تیمور متوجه سستان گردیده و شاه جلال الدین فرامی از در خلاف و مسکنت با پیش کشیها لایق باستقبال
امیر تیمور آمده و مورد الطاف شده و در پس او شاه شاهان و تاج قلعه کهی و سراج ماروی امیر رسیده و فارش
نا فشده ولی سستانیان از در مخالفت بر خاسته و جنگی سخت کرده و بسیاری از مغولان را بخاک هلاک
انداخته و عاقبت سر بر تافته و مغولان بشهر ریخته و هر که را بدست آورده کشته و شهر را بباد تاراج داده
و بر هیچ چیز ابقا نکرده و شاه معتب الدین که تکمران سستان بود معتقد ساخته و به بارگاه امیر تیمور آورده و امیر فرمان
تا او را با شهزاده فرستاده و بارگاه شاه شاهان را بکلرانی سستان و هرات گماشت و رایت عزیمت بطرف
بست برافراشت حاکم انجا توان نکوهی تاب مقاومت نیاورده و تسلیم شده و از انجا که میرشتاف و معبران
انجا ممانعت از در خلاف بیرون شد امیر تیمور پس از نهب مال و منال بسیار بطرف قندهار روانه گردید مردم قندهار
از در مقابلت و مقاتلت بیرون شده و هر دو را بجگنیده و بسیاری از مغولان را بخاک هلاک خون کشیده عاقبت

وقایع جهان و جهانیان

راسته کثرت منهزمان مغلوب شدند و سردار مستولی بر اسیر شده بحضور امیر تیمور کشان آورده و امیر سفاک فرمان داد تا او را بعقوبتی فضیع کشتند انگاه امیر تیمور بعقبه بازگردیده و زمستان را در آنجا بسر برد و سرداران بعرستادن شهرهای قندز و بغلان و آبادیهای اتخار و اسغر و مشوی فرو زده و امیر سیف الدین برلاس را بحکمرانی قندز برقرار گذارده روانه سمرقند شدند و در این سال سلطان احمد بن سلطان اویس بر بغداد استیلا یافت و نیز در این سال او در بیست و ششم ماه رجب قرانسه او را بسلطنت قبول کرده از فرانسه با نگلستان سفر کرد و انگلیسیان از او پشتیبانی کردند

ذکر وقایع شش ماهه تموز بقرار شدن امور مصر و نسب و حسب سلطان ملک الناصر برقوق ملک مصر

در این سال چنانچه در ذیل شرح خواهد یافت مصر و شام بتصرف امیر برقوق که منصب امیرآخوری داشت درآمد و قاید هزار سوار بود مقرر گردید و کارش بالا گرفت و زین الدین حاجی بن شعبان الملقب بملک صالح که نامزد و ولیعهد سلطنت ممالک اولاد ملک مصر بود بخلاف مزبور و خود در ۱۹ رمضان امسال بحبس حکمرانی مصر درآمد و خلیفه متوکل علی الله او را بسلطنت قبول کرد و جمیع علما و قضات و اعیان و اشراف مصر بمبایعت و متابعت او درآمدند و او را ملک الظاهر ساختند و این نزدیکترین لقب بود که مردم مصر بر کن الدین بیبرس نهند قدما که از ملوک ممالیک اولی بودند بودند اول کاری که ملک ظاهر مخالف اسلاف خود کرد آن بود که مؤذن قبه و مرغ که بر بالای کلاه سلطان نصب کنند و عادات و مراسمی که در عید نوروز و ایام معمول میدانستند موقوف ساخت و آن عادت چنین بود که مردمان پست اندام نزول داده با بسی بدبی عمارات و خانهای بزرگان و بزرده و شام چیزی میگرفتند و دیگر چه در بازار اقسام مضایع را مانند تخم و انچه سکستن بسر و صورت مردم و ریختن آب ناپاک بر مردم و غیره معمول میدانستند دوکان و بازار را می بستند که تمامی این قبایح را ملک ظاهر برقوق موقوف داشت و برقوق اصلا چرکس و بسر مرتزق چرکسی بود و اسمش انس الدین بشبک کسا کر حسبان بود که حشائی نامی بواسطه مصاحبت منظور و عادت جنسا را در خود بصر آورده و امیر لیغا کرا را مرای مصر بود او را بخریده و چرزه علوم لهای او کرده و با بذک زمانی طلاقت و کیاست او موای خود افریخته ساخت و او را تربیت نمود و علوم اسلامیت آموخت و برقوق ارکمالات و فضایل بهره کامل بخشید و خت و او را شیخ و حشائی لیغا دی می نامیدند تا لیغا مالک او وفات کرد و او رفت در نزد منجک حکمران دمشق و پس از چندی بمصر برگشت و مقدمت ملک اشرف را مافت و با بذک زمانی منصب امیرآخوری را مافت و چون مابشی شد که در تخت فرمانش هزار سوار بود و کم کم ترقی کرده چنانچه نگارش شد بر مرکب مال سوار گردیده و بحکومت مصر برقرار شد هم در این شاه شجاع حکمران فارس در گذشت و بجایش پسرش سلطان زین العابدین بحکمرانی فارس نشست و سلطان احمد بن اویس در گذشت و بجایش پسرش سلطان اویس بر بغداد استیلا یافت و نیز در این سال شهاب الدین احمد و امیر سعید علی همدانی وصاحب الضاعة کثیرة در اصفهان و اوجه ابهه شهید و علما شهید و [illegible]

ذکر وقایع سنه ۱۰۴۸ و فتوحات سلطان مراد خان غازی و انقلاب در مصر و قلع قمعه بدیر ملک طایفه

در این سال سلطان مراد خان غازی عثمانی مافسونی هجراز آهنگ روم ایلی را نموده و پس از بشارتی بشما انجا با بشیر مواضع مزدکرفت و نامه فتح و فیروزی به جا نکاشت و رایت عزت برافراشت و در دار السلطنه آمده بود

هم در این سال وانعه فتوحات امیر تیمور کورکانی تا سواحل دریای سیاه و خفیه نکشیده و سلطان بروق ملک انقلاب باجیشی جرار و عزمی ثابت آهنگ سرزمین نمود که از رسیدن تاتار و دخول جلوگیری نماید اما منسوز انکار با نجام و اتمام نرسیده بود که به خبر طغیان خلیفه مصر المتوکل علی الله مدبر رسید که با او مخالف شده و در پی خلع او و غصب دیگر

ملک مطامع رقاق بسرقت باد و شتاب سحاب معبر آمده و علما و مشایخ و بزرگان مصر را بخود متفق کرده و متوکل مخلوع ساخت و او را در چاه قلعه دار المحنت و بجایش عمر را دادا برادر ابراهیم را خلیفه نمود و لقب الواثق بالله مادر زاده است

هم در این سال امیر تیمور کورکانی بحلب در آمد و بساط پرانبساط از خاف بچیده و دختر سلطان اویس بن شاه شجاع حکمران فارس را که بحبالت پرمجد بن فرشیخ میرزا از شیراز آورده بودند بعقد ازدواج او در آوردند و مردم بحلب انواع هدایا و مواهب خرسند نمود آنکاه آهنگ جرجان نمود و امیر ولی حکمران جرجان بمقابلت و مقاتلت شتافت و حادثه از جنگ منهزم شده سر بر تافت و جرجان بدست امیر تیمور مفتوح شد و از جانب خود لطفعلی خان لقمان پادشاه بحکمرانی جرجان برقرار نموده و بطرف ری و دامغان رفته و رستمدار را نیز شهر رستم دار افزوده کرفت

ذکر وقایع سنه ۱۰۴۹ و یورش سه ساله امیر تیمور بطرف آذربایجان

در این سال تومتمش خان چند تن امرای خود را مانند بیک بوغا و اغلان و عیسی بیک و یعقوبی و قرانجی را بسپاهی بسیار بطرف آذربایجان فرستاده و آنان بظاهر تبریز رسیده بمجاصرت پرداخته و مردم تبریز امیر ولی محمود را بحکومت برداشته و تا یک هفته مدافعت نموده و حادثه تبریز مفتوح شد و سپاه تومتمش تبریز را تاراج نموده از نهب و قتل و اسیر گرفتن کوتاهی نکردند و ما غنایم بسیار و اسیر بیشمار راه دشت قبچاق گرفته و چون این خبر با میر تیمور رسید مانند شیر خشمکین بغریده و با سپهر برین سه ساله راه اندربایجان پیش گرفت و بخت فیروز کوه را مصروف شد سپس تزلستان و خرم آباد را مصروف شده و اماکنان لرستان را منقرض ساخت و در این معارک خواجه علی مؤید سربداریه که آخرین حکمران سربداریه بود کشته شد و سربداریه منقرض شد هم در این سال در نوزدهم شوال الواثق بالله خلیفه مصر وفات یافت و سلطان بروق ملک مصر بجایش ابا بکر را بحکمرانی نشانده

رستمدار را بانجا مت بسپاهیان و زر در این سال در مصر فرستاده و بروی کار آورد

ذکر وقایع سنه ۱۰۵۰ و فتنه انگیزی خان جهان و بند و کشته شدن او و نشستن ناصر الدین محمد شاه بتخت دهلی و استیلای امیر تیمور بگرجستان و استیلای عساکر مصر بر بالستا

در این سال خان جهان وزیر فیروز شاه دهلوی چنین پادشاه دانا که فرزند ارشد شاه که نامش محمد خان است با چند تن از بزرگان سازش و کشتن او را در میان اتفاقات یک تن از این مطلب آشنا زاده محمد خان رسانیده و او بشمشیر کشته

وقایع جهان و جهانیان

بوهال مظفر را محترم داشت و حکومت شیراز را به نصرة الدین یحیی و حکومت کرمان را به سلطان احمد پسر امیر مبارز الدین
محمد ارزانی فرمود و از فارس عازم ترکستان شد هم در این سال سیورغتمش خان حکمران جغتای درگذشت و فرزندش
سلطان محمود خان بتصویب امیر تیمور بر جایش نشست و چون سلطان محمود خان وفات یافت سلطنت ترکستان
از خانواده مغولان چنگیزی منقرض گشت هم در این سال چون امیر تیمور بترکستان برگشت با توقتمش خان بجنگید
و او را شکست فاحش داد هم در این سال بزرگان دهلی بمخالفت سلطان محمد شاه ناصر الدین قیام کردند و بحرامسرای
شاهی داخل شده فیروز شاه که از سلطنت کناره گرفته بود بیرون آوردند و با چتر زرین پادشاهی بمقابل سپاه
محمد شاه آوردند سپاه محمد شاه گمان کردند که مجدداً تخت سلطنت فیروز شاه برآمده لذا از دور او پاشیده و باردوی
فیروز شاه پدرش ملحق شدند و ناصر الدین محمد شاه ناچار فرار کرد و سپاهیان و مردم مختلفه خیمه و خرگاه و
اسباب او را غارت نمودند و ناصر الدین محمد شاه بکوهستان سرمور که در میان دو رودخانه (جمن و سنگلج) واقع است
پناه جست و شورشیان غیاث الدین تغلقشاه بن شاهزاده فتح خان را بپادشاهی برداشتند و شاهزاده فتح
خان در سال هفتصد و هفتاد و شش وفات کرده بود پس این اوضاع خود سرانه ناگوار فیروز شاه را مکدر کرده و
بر تألماتش بیفزود و در روز سوم ماه رمضان این سال پس از سی و هشت سال جهانبانی و نود سال زندگانی در
گذشت هم در این سال برهان الدین که از علمای بزرگ مصر بود وفات کرد

ذکر وقایع سنه ۷۹۱ و جنگ قرال سربستان با سلطان مراد عثمانی و شکست و اسیری او و کشته شدن سلطان مراد خان و قرال و بتخت برآمدن سلطان بایزید خان و اختلاف در مصر و خلع و قتل

در این سال قرال حکمران سربستان با صد هزار مرد شمشیرزن بجنگ سلطان مراد خان غازی عثمانی در حرکت
آمد و کشیشان در سپاه او مردم را تحریص و ترغیب بجنگ با مسلمانان مینمودند و چون قشون نصاری بمقاتلت
و مقاتلت ترکان مسلمان آمدند از جانب مراد خان عثمانی فرزندش بایزید استقبال کرده و جنگ سختی درگیر شد
و بسیاری از طرفین بخاک و خون غلطیدند و عاقبت نسیم فتح و فیروزی بپرچم سلطان مراد خان غازی
عثمانی بوزید و قرال اسیر شد و غنایم بسیار بتصرف او آمد سلطان مراد دلشاد در میدان کارزار بسیر کشتگان
مشغول گردید و حمد خدا مینمود که چنین فتحی او را نصیب گردید ناگاه یک از مسیحیان زخمی که در میان کشتگان
افتاده و او را رمقی بود از جای بجنبید و خود را بسلطان مراد خان رسانید و خنجری حواله او کرد که سینه اش را سراسر بدرید
همان لحظه سلطان در افتاد و بخون خود در غلطید لشکریان رسیده سلطان را کشته یافتند و قاتل را پاره پاره
کردند و همان آن قرال که اسیر بود آورده گردن زدند شاهزاده بایزید نعش پدر را ببورصه رسانید برسم سلاطین
مدفون ساخت و بمراسم سوگواری و تعزیت بپرداخت مدت سلطنت سلطان مراد خان غازی عثمانی
چهل و پنج سال و اوقات زندگانی او شصت و سه سال بود و او پای تخت سلطنت از شهر بورصه بشهر ادرنه
انتقال داد و مقرر داشت که هر شهر و ولایتی که از نصاری بتصرفش آید بسردارها و پاشاوات خود واگذارد و پس از کشته
شدن و مدفون گردیدن سلطان مراد خان غازی فرزندش بایزید ملقب بایلدرم بتخت سلطنت نشست

و بادرش میرتب مخالفت اعتیام کرد سلطان بازید اندیشه از او نکشت و تمام نمودن سایر برادران
برداخت و این اول پادشاهیست از سلاطین عثمانی که رسم برادرکشی معمول داشت هم در این سال ملک
اشرف برقوق ملک مصر در جمادی الاول خلیفه مصر المخلوع مؤید و محمد المتوکل علی الله را بخلافت مصر برداشت ولی طولی
نکشید که برقوق پشیمان شد زیرا المتوکل علی الله در خلع او چنان اقدامات میکرد و با امیر مطش که یکی از امرای
بزرگ مصر و سرامین بود بنای عصیان و طغیان گذاشت بنابراین مصریها شد و حاضر ملک ناصر برقوق را مخلوع ساختند و او را
تعاقبه کرک که محبس ملوک بود فرستادند و مدت حکمرانی برقوق شش سال و هفت ماه و چند روز بود و آنگاه بزرگان
مصر محمد بن زین الدین حاجی بن شعبان ملک صالح که از شش سالگی بر تخت نشسته بود خلع شده بود و بحکومت و سلطنت
برداشتند و او خیانچه بگذارش شد آخرین سلطان از ممالیک بحریه بود که در مصر سلطنت نمود و ابراهیم برقوق
از سلطنت خلع کرد آنگاه مردم مصر بمبایعت و متابعت ملک صالح در ششم جمادی الثانی این سال قیام نمودند
و لقب او که ملک صالح بود مبدل بملک المنصور نمودند و ملک منصور بحث سلطنت مصر را بعد هم در این سال در مرتبه
سوم پادشاه بود سه سال گذشت و پسرش دوازده دوم بجایش نشست هم در این سال زاده همش الدین شیرازی متخلص
بحافظ عارف کامل درگذشت و ماده تاریخ او لفاک مصلی است که مشصد و نود و یک ماشد و شیخ سعدی شیرازی
هفتاد و شش ساله و نود و یک وفات کرده که مجموع سال تمام فرق بین وفات این دو شاعر بزرگ و القاب قرن
هشتم و هشتم بود و بس نیز در این سال خواجه بهاء الدین نقشبند از عرفا و شیخ زین الدین علی تایادی از محول
فضلا درگذشتند

ذکر وقایع سنه ۷۹۲ و آورد ملک الظاهر برقوق محمد را بمصر و خلع ملک منصور و جنگ او
بر سر تخت و ملی در هند و بیان وجنگ سلطان بازید خان در سربستان و صلح

در این سال مصریان پس از آنکه ملک منصور را تحت حکمرانی نشانیدند دفعه دوم ملک ظاهر برقوق
را معزول و مخلوع نمودند چیزی نگذشت که پشیمان شدند و در چهارم ماه صفر این سال ملک ظاهر برقوق قرار المخبر
کرک را که دست متابعت و متابعت باو داده و ملک منصور را مخلوع نمودند ملک ظاهر برقوق چون برادر کهتر
جهانبانی نداشت و مستقلا از کرسی سلطنت مصر محمد را ممکن نگشت دانست که چه باید در این سفر دوم بنماید این
بود تخت ملک منصور را گرفتار کرده و گشت آنگاه بسارین رواجت و جمیعرا منقول ساخت و خاطر از
فتنه انگیزی آنان آسوده کرده و تخم شقاق و نفاق من سارین انداخت که بعدها لشکر خلع او نمایشند و از این
اندیشه صاحب حاصل نکی برداشت هم در این سال چون غیاث الدین تغلقشاه خیانچه نگارش شد بحث
ولی عهدی بر تخت لشکری برای گرفتاری عموزاده ناصر الدین محمد شاه حرکت داده و آن سپاه بدون حصول مراد برگشتند
و غیاث الدین بساط نشاط گسترده و با شاهزادگان سیمین اندام و مه رویان گلفام ایام میگذرانید و از باده ناب
عیش شیرازا مانند ساینده و با کسانیکه او را بادشاهی برداشته بودند داد داخت و بر سر همین مسئله جان باخت
خیانچه قول گشیده که بر سر او در گشیده و اند گشتند آنگاه بزرگان و اعیان ابوبکر شاه پسر ظفر خان که بجزیره فیروز شاه بود

سلطنت دهلی برداشته او نیز نتوانست با مردم سازش کند چنانچه مانند مردمان همانه با او مخالفت کرده با ناصر
الدین محمد شاه که در کوهستان کمرکوت بود مخالفت نموده و در پیش جمع شده رجا سپاهی بسیار یافت
و از آنجا بطرف دهلی شتافت ابوبکر نیز از دهلی بیرون شده بمقابلت و مقاتلت برخاسته و کرت دهلی بدست
این دو تن افتاد و ناچار عاقبت ناصر الدین مخالب آمد و ابوبکر اسیر گردیده در زندانخانه افتاد و همانجا وفات کرد و بدست
حکومت ابوبکر شاه بن ظفر خان یک سال و شش ماه بود و آنگاه ناصر الدین محمد شاه با اطمینان تمام بر اورنگ سلطنت
دهلی جلوه آرا آمد و در این سال سپاه امیر تیمور کورکان متوجه مغولستان شده و نبیره امیر قمر الدین برداشته سلطان
بایزید خان ایلدرم عثمانی با سپاهی فراوان بجنگ سرستیان شتافت و شهرهای دین و سکوب را فروگرفت
حکمران سرستیان ناچار چون در خود تاب مقاومت ندید راه ضراعت و مسکنت پیش گرفته خواهر خود
که در جمال بی مثال بود بعقد ازدواج سلطان آورد و تحف و هدایای شایسته گذرانیده آسوده شد هم در این سال
علامه مولانا سعد الدین تفتازانی در مرو شاهجان درگذشت

ذکر وقایع سنه ۸۰۳ و لشکرکشی میرانشاه بامر امیر تیمور بخراسان و کشته شدن بعقوب آل کرت و رفتن او بهرات و کشیدن رو مها حصار دوراسلامبول و فتوحات سلطان بایزید خان ایلدرم

در این سال چون خبر سرکشی و طغیان برخی امرای خراسان و افغانستان بگوش امیر تیمور گورکانی رسید
فرمانداد تا میرانشاه فرزند خرد سش با سپاهی لایق بدانسوی در حرکت آمد و ستمدیدان و یافیان را بجای خود نشاند میرانشاه
عزیمت نمود چون بسمرقند رسید بعقوب آل کرت که عبارت از ملک پیر محمد پسر ملک غیاث الدین پیر علی کرت باشد
پسرش زین العابدین و محمود که پس از کشته شدن پدر و عم و قید حیات نبوده بشرف شهادت شتابند زیرا
چنین دانسته بود که مردم هرات و غرستان و غرجستان بنبوز خشتیان به تقاضای آل کرت بوده و امام علوت
آنانرا بیاد آورده بازار دوستی حکومت آنان را گرمی بخشیده بود پس از فراغت از قتل بقیه آل کرت میرانشاه بجانب خراسان
رهسپار شده و طوس را فروگرفت و نزدیک به هزار تن از مردم مرالیشت انتخاب نام فیام و اسرای طوس را مشهد
آهنگ هرات کرده چون بهرات رسید باغ زاغان فرودآمد و بعیش و عشرت مشغول شد پس از چندی عازم سمرقند
شد نیز در این سال امیر تیمور با لشکری از آستره عزیمت دشت قپچاق کرده و توقتمش خان بمقابلت و مقاتلت او
شتافت و پس از کشته شدن جمعی عاقبت امیر تیمور غالب آمد هم در این سال امیر اطرقطمیه از هم سلطان بایزید
خان ایلدرم عثمانی دور نادره اسلامبول را قلعه متین بساخت و خندق عمیق بگرد آن حفر کرد تا از آسیب مجاهدت
ترکان آسوده گردد نیز در این سال سلطان بایزید با لشکری فسیح آن متوجه انقره گردیده آن قرا سایر اکشت
فاخش داد و مملکت اخی و لغبان را فروگرفت و در سایر ممالک انصاری نداد و با هم و همه اسیی فوق
العاده آماده شد هم در این سال ناصر الدین محمد شاه تغلق شاه در تنظیم ملک و تسخیر قلعت کوشیده و لشکریان
کارآگاه بجهت هر جا روانه داشت منجمله اعظم همایون ظفر خان را با سپاهی گران بطرف گجرات فرستاد ظفر خان
چون نزدیک گجرات رسید فرحت الملک از مخالفت بیرون شده و جنگی سخت نموده و فرحت الملک

کشکریه و ظفرخان بگجرات باز گردیده و شب حکمرانی آنجا برآمده نیز داد و خان بحکومت مالوه تعیین گردیده بقرحکمرانی خود رفت

ذکر سنه ۹۰۲ و ورود شیخ بالله امیر تیمور

در این سال امیر تیمور فرزندش میرزا محمد جهانگیر را حکمران زابلستان کرد و آنگاه بعزم لورستان آهنگ ایران نمود و در مازندران شناخت و قلعه (اما نام سر) را که محل اقامت حکمرانان سادات بود فرو گرفت و از شیخ بدیع هر نخل برامنه دهش و حاشاک را جمنه بود از پای در آورد و تمام اولاد سید قوام الدین را گمنه اسارت در آورد و روانه ترکستان نمود و خزاین آنان و شهر آن هر چه در آن یافت بباد یغما داد و پس از قتل و نهب و سلب بسیار راه عراق پیش گرفت هم در این سال قراپوسف ترکمان رسولی با هدایای شایسته بمصر نزد ملک ظاهر برقوق از آذربایجان فرستاده و از او درگاه شاه را استمداد خواست و ملک برقوق نیز رسولی مثل نزد او روانه کرد ولی طولی نکشید که قراپوسف از عساکر امیر تیمور کورکانی شکست خورده و بمصر پناه آمد هم در این سال فرزند امپراطور قسطنطنیه که اما نوئل نام داشت و در آمده نزد سلطان بایزید الدیرم عثمانی گروگان بود فرار کرده با سلامبول رفت و چون در پیش در گذشته بود مهام امور در دست گرفت و سلطان بایزید خان با سپاهی خرد بشان بطرف اسلامبول آمده آنشهر را محاصره کرد و با شدت سکنین از محاصره اسلامبول دست بکشید آنگاه با سپاهی انبوه و آنشهر را بگشود و حکمران او قاضی برهان الدین را گرفتار فرمود و او بطرف مصر فرار کرد و آنجا پناه برد

ذکر وقایع سنه ۹۰۳ و آمدن امیر تیمور بفارس و تصرف نمودن و انقراض کردن آل مظفر را و فوت ناصر الدین محمد شاه در دهلی و تکین جانشینان او

در این اوان امیر تیمور کورکانی بعزم تسخیر ایالت فارس از لرستان عبور نمود و بشوشتر رسید و قلعه سلاسل را فرو گرفت و از آنجا رزاه بهبهان و خوزستان بپای قلعه سفید آمد و آن قلعه بالکال متانت بوده و همواره ملوک فارس محبوسین بزرگ را در آنجا جای میدادند چنانچه سلطان زین العابدین مظفری در آنجا محبوس بود و امیر تیمور آنقلعه را بگشود و تمامی سکنه قلعه را از شمشیر گذرانید و سلطان زین العابدین احسان کرده و متوجه شیراز شد و شاه منصور چون خبر رسیدن امیر تیمور را بشنید و با وجود قلت سپاه خویش بکثرت قشون دشمن راه فرار گرفت ولی بسبب طعنه و مستخرجی مسافرین در راه بغارت برآمده مابه هزار دمر و شمشیر زن بمقابلت و مقاتلت پرداخت و دلاورانه بجنگید و بسی مرد و مرکب بخاک هلاکت افتاد عاقبت چندین تیر کاری باو آمد ناچار راه شیراز گرفت و چند تن از خلازمان میرزا شاهرخ رسیده او را گرفتار و سرا پرده اش غارت شد و بهای اسب امیر تیمور را ستدند و امیر تیمور بشیراز در آمده و مقدم رضا سلطان امیر محمد الدین و سلطان محمدی پسر شاه شجاع از کرمان رسیدند و نصرة الدین شاه یحیی و فرزندان او معز الدین جهانگیر و سلطان محمد از یزد و سلطان ابو اسحق پسر شاه شجاع از سیرجان و سایرین از همه جا رسیده بحضور امیر تیمور مشرف شدند و التفات و انعام یافتند و پس از آن معتمد کرده و امیر تیمور حکومت فارس را بفرزند خود عمر شیخ داد و رایت عزیمت بجانب اصفهان برداشت و سلطان زین العابدین و سلطان شبلی که هر دو کور شده بودند روانه سمرقند داشت و چون بقبشه رسید معلوم گردید که آل مظفر که اردوی او حاضر و همراه حرکت داده بود نابود ساخته و پس آنها از بزنگ

و کوچک از تیغ بگذرانید و این حادثه مکدره در دهم رجب هفتصد و نود و پنج واقع گردید که آل مظفر در این سال
منقرض شدند و امیر تیمور از اصفهان و همدان راه بغداد گرفت و سلطان احمد ایلکانی فرار بطرف مصر نمود
پس از آنکه امپراطور قسطنطنیه او و قرا یوسف ترکمان را نزد خود راه نداد و این دو بمصر رفتند و ملک ظاهر برقوق
آنها را عاقبت بکشت آنگاه امیر تیمور بلاد تکریت و دیار بکر و غیره را فرو گرفت در این وقت عمر شیخ بنا بر مرض امیر
تیمور از فارس عازم تکریت گشت که در راه کشته گردید هم در این سال ناصرالدین محمد شاه پادشاه دهلی و هندوستان
پس از شش سال و نیم شهریار درگذشت و بجای او همایون خان ملقب بسکندر شاه فرزندش بجایش نشست
و پس از چهل و پنج روز بدون آنکه کاری کند بیمار شده و درگذشت پس از او بزرگان و اعیان خاصه وزیر اعظم
خواجه جهان پسر کوچک ناصرالدین محمد شاه را که نامش محمود بود بسلطنت برداشتند و او را ملقب بناصرالدین
کردند و او کودک نابالغ بود و برخی بزرگان بضد خواجه جهان قیام نمودند و نصرت خان پسر فتح خان فرزند فیروز شاه
را از حیات آورده بسلطنتش برداشتند و او را نیز ناصرالدین لقب داده نصرت شاه ناصرالدین خواندندش و دو
ناصرالدین را آلت اغراضات نفسانیه و هوسهای خود پسندانه نمودند مملکت را پر از آشوب کرده و تا دو سه سال
جنگ خانگی را راه انداختند چنانچه مظفر خان حکمران گجرات چون پادشاهی در میان ندید علم استقلال
برافراشت و باین دو ناصرالدین و اتباعش وقعی نگذاشت هم در این وقت خواجه جهان وزیر اعظم بحکومت جانپور
نائل آمد و ملک اشرق لقب یافت که بعدها سلسله نسب ملوک جانپور بدو پیوسته گردید هم در این سال شیخ
زین الدین علی کلار شیرازی درگذشت و نیز شارل پنجم پادشاه فرانسه که بجنگ انگلیسها میرفت در راه مبتلا بمرض
جنون شد و پس از این سال مدت سی و پنج سال این پادشاه زنده بود و با حالت دیوانگی پادشاه ملت فرانسه
بود هم در این سال امیر تیمور گورکانی بعنوان رسالت شیخ ساوه را با جمعی روانه مصر داشت و ملک برقوق با امیر
تیمور و رسولان او وقعی نگذاشت بلکه آنان را از میان برداشت و خبر کشته شدن آنان پس از طول زمانی در دشت
قبچاق زمانیکه امیر تیمور مشغول جنگ با اتوقتمش خان مغولی بود بدو رسید

ذکر وقایع سنه ۷۹۷ و بعتبه ملک برقوق سلطان مصر در مدافعت از امیر تیمور گورکانی

در این سال چون ملک برقوق سلطان مصر از قدرت و شوکت و فتوحات پیاپی امیر تیمور و خونریزی
و سفاکی او مختصری بشنید و با کشتن سفرای او در اندیشه فرو رفت و بعلاج واقعه قبل از وقوع پرداخت و خود را بهر
مدافعت از کثرت قشون و سپاه و تجهیز بنه و خرگاه مهیا ساخت نیز امیر تیمور گورکانی بطرف دشت قبچاق
و جنگ با اتوقتمش خان عزیمت نمود همچنین سلطان بایزید خان ایلدرم از وجوهات و غرامات که گرفته بود
مساجد و تکایای بزرگی بنا کرد و مخصوصا در شهر بروصه جامع عالی بنیان نمود و حکمران ایدن سکه و خطبه بنام
بایزید نمود هم در این سال بحکم دولت فرانسه تمامی یهودیهای مقیمین خاک فرانسه اخراج شدند و کلمان ششم
پاپ در شهر آوین ین درگذشت و بجایش بنوای سیزدهم بمسند روحانیت پاپ متمکن و برقرار گشت

ذکر وقایع سنه ۷۹۸ و پناه آمدن سلطان احمد جلایر ایلکانی نزد ملک

برقوق سلطان مصر و احسان مصریان در حق او و حرکت او با عساکر مصر بطرف حلب

در این سال با امیر تیمور گورکانی بجانب دشت قپچاق لشکر کشیده و سلطان احمد ایلکانی جلایری که در ذیل وقایع سال هشتصد و نوزدهش نام بگارش صاحب حبیب السیر مصر الحدیث نگاشته شده در معرکه کشته شد و نیز بگارش صاحب حبیب السیر با اعزاز و اکرام بسیار که از طرف ملک برقوق دیده در این سال چون شنید امیر تیمور بطرف دشت قپچاق حرکت کرده از مصر روانه بغداد شد و در اینکه معبر رسید ملک برقوق بی اندازه بدو احترام گذاشت و در ایام توقف او در مصر هر گونه وسایل راحتی و آسایش او را مهیا داشت و عاقبت با جنود مصری او را حرکت داد و چون بحلب رسید و شنید امیر تیمور از ایران بیرون شده و بطرف ترکستان و دشت قپچاق رفته کرده عساکر مصر را با احسانات و انعامات بسیار بمصر از حلب عودت داد و خود راه بغداد پیش گرفت و چنان خواجه مسعود سبزواری که از طرف امیر تیمور گورکانی بحکمرانی بغداد و بر قسمت اربوا از آمد آن سلطان احمد خبر یافت بی تأنی از بغداد بیرون شتافت و از خشم جان مدبر بدون بطرف ترکستان تاخت و سلطان احمد سالمانه بمرکز حکمرانی خویش وارد گردیده و مجدداً تخت فرمانروائی متمکن گردید نیز در این سال سلطان بایزید خان عثمانی بر شهر سلانیک یا سالونیک مستولی شد و آن متعلق به بلغار بود

ذکر وقایع سنه ۸۰۳ و جنگ سلطان بایزید خان ایلدرم با پادشاه مجار و غلبت او و حکومت شاهرخ در خراسان و حکومت پیر محمد در کابلستان

در این سال سلطان بایزید خان عثمانی با سپاهی جرار و آلات و ادوات حنگ بسیاری عزم رزم مردم مجار نمود و در ساحل بود و انوب میدان جنگ را راست کرده با پادشاه مجار مقابل شد و بسیاری از فرانسویان که در این جنگ بکمک او آمده بودند در مواقع مختلفه بصدمه برای دلگرمی سپاه خویش مهیا ساخت و دو سپاه کینه خواه بهم آویخته و خون یکدیگر بریخته عاقبت نسیم فتح و فیروزی بر پرچم سلطان ترک وزید و غنایم و اسیری بسیار نصیب او گردیده و مملکت بلغارستان مقهور او آمد بهم در این سال حکومت کلیه خراسان و مازندران و کوه را امیر تیمور گورکانی بامیرزاده شاهرخ داد چنانچه حکومت قندز و بلخان و کابل و غزنین و قندهار را بامیرزاده پیر محمد از زانی داشته بود نیز در این سال لانسفرنک که از شهزادگان اسپانیا بار پس آمده بود درخواست کرد که هر سالی چند کس از مقصرین را که کشته میشوند برای تشریح کردن بدو بسپارند و از این سال این مسئله بخدمت بعالم بشریت شروع شد که بعد ها روز بروز زیاده و فزونی در تمام نقاط روی کار آورد

ذکر وقایع سنه ۸۰۴ و حرکت امیر تیمور بطرف کابل و استقبال پیر محمد و محاصرت سلطان بایزید عثمانی اسلامبول را و صلح او

در این سال امیرزاده پیر محمد حکمران کابلستان خبر یافت که امیر تیمور آهنگ هندوستان نموده او در صدد استقبال برآمد و از قندز و کابل و غزنین و سایر نقاط جمع سپورسات برداخت و کابل را از زمینی بسپرداد تا اگر امیر تیمور از آب گذشته بمجاهاران که تا کابل هیچ سنگ مسافت نبوده رسید و پیر محمد و سایر بزرگان و اعیان

کابل بحضور امیر تیمور رسیده بعرض رسانید که آمدن شما بسی نابل آمده و ضمن گذارشات خواهش کرده که آبی بجهت فرونی زراعت و فواحت جریان باشد امیر بایه امیر تیمور فرستاده تا سپاهیان از رود خانه شهری آبی جدا کرده که مسافت چهار فرسنگ آورده و آن آب بعد با مشهور بجوی های گیر شد که از سایه برکت این آب بعد ها بسیار دهات و مزارع آباد گشت پس از اتمام این عمل موکب امیر تیمور بطرف کابل در حرکت آمد و امرا و تا سپاه و بیرون بیانه ها از اسیب آنان شهر ها محفوظ ماندند و حیوانات خود را بیرون بچرانند و این وقت سفر از هر جا بانجا تخت و هدایا بکابل آمده و شرفیاب شدند که تا سه شبانه روز در قرار گاه بارعام میکردند و بازی زنان الفه را سپای تفنگ و منجنیق از رعایت مشینه و خواجه سرایان گوناگون بکابل آورده که از حساب بیرون شد و تمامی پیش کشی ها را خان و امرا بود از جانب ملوک و سلاطین روی زمین که بجهت امیر تیمور فرستاده بودند امیر تیمور بشیر آنان را بزرگان و دیگاه ایان کابل بخشیده بسیار خرم و این چند روز بهر مند شدند و امیر تیمور فرمانداد تا حصاری متین دور تا دور ایبات کشیدند و انواع بنا باز مسجد و حمام و مکتب و مدرسه در آنجا بکار بردند که بعد روز تمام بنی سعید بنا خاتمه مشغول کار بودند تا بانجام رسانیدند هم در این سال فیروز شاه بهمنی در دکن استعفا یافت و سمس الدین بهمنی را سپر ساخت و تخت حکمرانی دکن هندوستان برآمد نیز سلطان بایزید ایلدرم خان عثمانی با سپای فراوان و توپهای آتش فشان آهنگ تسخیر شهر قسطنطنیه اسلامبول را نموده و آنشهر را محاصرت کرده و مدت محاصرت بطول انجامید ناچار میان روم و سلطان ترک عقد مصالحت با هم بسته بدین شروط که اول همه ساله مبلغی گزاف امپراطور های روم باج و خراج بسلاطین ترک بدهند دوم در اسلامبول مساجد و مدارس برای مسلمانان آنجا بنا شود سوم قاضی مسلمانان در اسلامبول در محکمه عدالت با قضات انصاری برابر بنشیند همه در این سال در انگلستان مشتر شاهزادگان برسیار و دوم پادشاه انگلیس بشمر رسیده و پادشاه نابغا غالب آمده و بیشتر آن بعضو صاحب اعمام او کشته

ذکر وقایع سنه ۸۰۱ و رفتن امیر تیمور گورکانی از کابل بطرف هند و فتوحات او در هند و ورود او بدهلی و فضایح مایعی او و القراض خلجها در هند

در این سال امیر تیمور گورکانی از خاک افغانستان بخاک هندوستان با سپای بی پایان در و از اتفاقات غیر منتظره در تخت سلطنت دهلی کسی صاحب شوکت و سطوت ممکن نبود و چنانچه گذارش شده در ناصر الدین ابن سلطان فیروز بچه بزرگان هندوستان شده بودند و همه روزه دسته بطرف یک از آنها تمایل و با نواع وسایل مقاصد خود را تعقیب میکردند امیر تیمور از کابل بحرکت آمد و از راه هریرود و بنوه کنار آب سنده گذاشت و گذرت بود رسید و لهما در انجا استوار نموده و سپاه خود را گذرانیدند و در جلو خود هر چه آبادی یافت ویران کرده تا نزدیک یک شهر (مقتبه اسپه دسپه) ساقی آنجا که سکنه شهر بودند حوالت داد سپاهیان برای گرفتن کاه و جو بشهر بخشیده و بجانه جستجو نموده منازل مردم بچاپه خون بسیار بریخته شد و شهر را بباد تاراج داده امیر تیمور پس از غزالی و بربادی این شهر بطرف اجودهن در آمد و این شهر و مردم او را بسلطه آنکه بسیار اولیا در آنجا مدفون بوده بخشیده و بتیز آمد و شهر و مردم شهر چاپه و ویران ساخت و از آنجا بسهرسمانه تاخت و کمبشتن و اسیر گرفتن و بغما نمودن پرداخت و از آنجا بطرف هریوی شهر

وقایع جهان و جهانیان

افراشت و سپاه او صد هزار تن اسپ بود چون ناصرالدین محمود تغلقشاه از آمدن سپاه مغول و تاتار خبر یافت با سپاه
موجود و دلی بیرون شتافت اسپ انگاه دارد و دی امیر تیمور گرفتار بودند چون نزدیک شدن هم مردمان و هم بیگانان
خود بخبر یافتند بهلند و شاه و مالی افتاده امیر تیمور از شادی آنان بخشم آمد و فرمان داد تا آن بیچارگان را از تیغ بیداد دستم
گشتند آنگاه بسپاه دلی بسر داری و سپهبدی ملو اقبالخان و مقصد و مبشر فیل جنگی در مقابل سپاه امیر تیمور
صف آرائی کردند و شور جنگ گرم گردید ترکان ماچه کمانهای خارا شکاف فلاخها و فیلبانان را مجروح کرده از خنک
سر بر تافتند و بطرف دهلی شتافتند و شکست بر سپاه هندوستان افتاد و محمود تغلقشاه از میان معرکه
راه گجرات پیش گرفت و بگرفت و امیر تیمور بشهر دهلی در آمد چهار صد هزار تن از مردم هندوستان بدست تیمور
امان یافتند لیکن مانند سار نقاره بر سر همان خود برقرار نماند و سپاهیان دست بکشتار و تاراج بردند و این روز
چهارده شنبه امیر تیمور ماند چنگیزخان بود که بهر جا خواه و دیده و قلعه کوچک و شهر بزرگ میرسید اول بمردمان
انشهر امان میداد چون آن بیچارگان تسلیم شده و از شهر بیرون میآمدند یا در شهر باسم امان باقی می ماندند
آنگاه خونهایشان بریخته و مال و اموالشان بتاراج میرفت بانچه این چنین دیده و دریافته لازم بود نگارش کنیم رزا
نگارنده این سطور همه مدح و قدح حسنات و سیئات هیچیک از ملوک و سلاطین و امرا را از خود و بانقل از دیگران چیزی
نگارش نموده ام بابری صاحب رکنا زان هند میاورد و بعد تری لشکر مغول بفرمان امیر تیمور از سکنه دلی کشتار
بسیار و زنهار و امان دادن کشتند که بیشتر خیابانها و جاده ها و کوچه ها راه عبور و مرور از کثرت جثه کشتگان مدتها
با این حال پس از بیرون شدن از دهلی کشتر سرمازی و لشکری کمیصد تن اسیر همراه برداشته بود و از میان اسیران
کسانیکه بکاری و نقاشی و سنگ تراشی و بنائی و معماری دارا بودند امیر تیمور را بخصاص خود و سپرد برگزیده که
آنها را برده برابر مسجدی بسازند هر کجا از جامع و مسجد یکه سلطان فیروز شاه تغلق در کنار رود و خانه جمن از
سنگهای سفید ساخته بود امیر تیمور بسیار خوش آمد آنگاه امیر تیمور با غنایم بسیار و گرفتن اسیر مشغول پس از دوشش
ماه زده مدت در دلی راه بازگشت پیش گرفت و خضرخان را بفرمانروائی لاهور و ملتان و دیپالپور برگزید و پس از
رفتن امیر تیمور تا دو ماه دلی و بخشش فی صاحب بود و بجز آه و فغان معدودی باقی نماند صدائی دیگر کسی نمی شنود
آنگاه ملو اقبالخان بدلی آمد و بکار کار افراخت سلطان محمود خواجه جهان فیروز را در چنیوت و خنوج داده و دکرات استقلال
برافراشت و ملک الشرق خود را خانخانه خیانچه در ذیل شرح معلوم خواهد شد و شش اشارت شد در این سال ملوک
خلج در هندوستان انقراض یافت خیانچه نگارش شد که ناصرالدین تغلقشاه در جنگ امیر تیمور مقهور و منهزم
و فراری شد هم در این سال فرانسه ها در پس شیشه حضرت عیسی را که میوه بها چگونه او را مصلوب کرده اند
و بمسیح کشنده اند دیده مردم را برقت در آمدند که انگار بعد ها در ایران باسم تعزیت داری برقرار شده و هنوز
هم میانه طاوه ها مصادیکه امانت آنها رو بتراجع بوده باستناد است دارد و بعد ها شیشه عیسی در اروپا در روز شب
دار گریخته و از دیانت بسیاست مبدل شده و نامش تماشا خانه و تیاتر گذارده شد هم در این سال ملک
ظاهر برقوق سلطان مصر پس از شصت و نه سال و بیست هفت روز حیاتانی و هشت سال زمانی و نه ماه

پانزدهم شوال درگذشت و بجایش ارشد اولادش فرج زین الدین ملقب بابی السعادات بعمر بیست و شش
سالگی بجایش نشست و مردم او را تهنیت گفتند و بمبایعت و متابعت او قیام نمودند و لقب الناصر باو ارزانی
داشتند و در اوایل حکومتش حکمرانان حلب و سوریه علم مخالفت برافراشتند و راه های فلسطین را بچنگ آوردند و
بخیال استیلای بسایر نقاط افتادند و پیش آنها اتابک ایتمش بود که عاقبت عساکر مصری باو غالب شدند و او را
گرفتار کرده و بکشتند و ملک ظاهر برقوق را در قطر مصر اثرات جمیله و بناهای خیریه کثیره مانند جسر پل شریعت در غوریه و تعمیر
مخزن اسلحه در اسکندریه و تجدید عمارت زریبه برزخ شهر دمیاط و سور و حصار متینی در دور شهر و منهور و پاک و تعمیر کردن
مجاری آبهای نهرها و غیره هم در این سال قاضی برهان الدین احمد سیواسی در مصر درگذشت و برهان الدین حکمران سیواس
بود که در سال هفتصد و نود و چهار مملکتش بتصرف سلطان بایزید عثمانی درآمد و او فرار کرده بمصر آمد و حکومت مصری
او را پناه داده و کمال محبت و مهمان نوازی در حق او مبذول داشت تا در این سال که رایت سفر آخرت برافراشت بمصر

ذکر وقایع سنه ۸۰۲ و غضب امیر تیمور بر میرانشاه و ندمای او و حرکت او بطرف آذربایجان و پناه جستن امرای ترکمان و بغداد

در این سال بسمع امیر تیمور رسید که امیرزاده میرانشاه بواسطه کثرت شرب مدام و شدت مباشرت با مه وشان
نازک اندام مشاعرش بهم خورده و قوای عقلانی او رو بانحطاط گذارده امیر تیمور دانست که از مجالست با مجالسین نادان
و ندمای کم تجربه راه خطا پیموده از توران آهنگ ایران نمود و امیرزاده اسکندر پسر عمر شیخ را بحکومت اندجان برداشت
و امیرزاده شاهرخ و سید خواجه و شیخ علی بهادر و جهان ملک و پیر محمد فولاد را روانه هرات کرد و میرزا محمد سلطان
را بحکومت سمرقند و نقاط توران برگماشت و در روز چهارشنبه هشتم محرم از جیحون گذشته و قطع منازل نمودند ارجام و
بسطام و ری بگذشت و بابوانک روانه گشت که ملازمان امیرزاده میرانشاه از تبریز رسیدند و کیفیت خبط دماغ
او را گفتند و روزهای بعد خود میرانشاه برسید و چندان التفاتی از طرف امیر تیمور ندید و تمامی ندما و مجالسین و اصحاب
طرب و سازنده و نوازنده و خوانندهائیکه در مجلس عیش و انس او در تبریز بودند بامر امیر تیمور مقید کرده حاضر نمودند از
آنجمله مشاهیر آنان مولانا محمد کاتبی که عالمی گرانمایه و شاعری بلندپایه بود و از ندمای مجلس امیرزاده میرانشاه محسوب
بود و قطب الدین نائی و حبیب بودی و عبدالمؤمن گوینده که هر یک در فن موسیقی یگانه زمانه بودند همه را بحکم امیر
تیمور بدار کشیدند و همشان شربت ناگوار هلاکت و خواری چشیدند آنگاه امیر تیمور بعزم قشلاق نمودن بطرف قراباغ
آذربایجان حرکت کرد و پس از گذشتن زمستان بعزم بغداد و تسخیر آن شهر حرکت کرد و سلطان احمد جلایری
که حکمران بغداد بود قبل از رسیدن سپاه مغول و تاتار راه اناطول باتفاق قرا یوسف ترکمان گرفت در اینجا
صاحب منتظم ناصری میآورد که این هر دو بپناه سلطان بایزید خان ایلدرم عثمانی شتافتند و از او نوازشات
شاهانه یافتند و صاحب تاریخ مصر الحدیث گوید بمصر رفتند و آنجا پناه جستند و امیر تیمور بملک ناصر سلطان مصر
نامه نگاشت و فیلی سفید بدو هدیه فرستاد و آنها را بخواست که در ذیل سنه ۸۰۳ هشتصد و چهار نگارش خواهد شد پس
معلوم میشود دو بار سلطان احمد جلایری ایلکانی بمصر پناه جسته وقتی در زمان ملک ظاهر برقوق و زمانی در حکومت
ناصر پسر برقوق هم در این سال ملت انگلیس بپادشاه خود بشوریدند و او را ابتدا خلع و بعد حبس کرده و بکشتند و پسرش

باری چهار مراسلت انگلستان برداشته

ذکر وقایع ۸۰۳ و آمدن امیر تیمور بسوریه و شامات و وصیه و جنگ او با شامیان و منصوران و غارت شدن شام و سوختن آنشهر

در این سال امیر تیمور متوجه سوریه و بین النهرین و سیواس و ملاطیه و حلب و شامات و بغداد گردیده و بهر جا رسیده بتر و خشک و بنگ و کوچک و بزرگ نگذاشته و نکشتن و اسیر کردن و سوزانیدن کوتاهی نکرده و پس از خرابی و ویرانی و دست و تاراج آنها متوجه گرجستان شده و پس از کشتار و بربادی آنسامان فرمان داد تا نامه در نهایت علویت و بزرگی بسلطان بایزید خان عثمانی نگاشته که جواب او سبب اثیره غضب امیر تیمور بسلطنت زوال شد سلطان محمد ثانی آن نامه و قتی نهاده و بر سولان امیر تیمور را بسخنهای خشونت داده گفت مرا تعاهد از دوستی و ست آنچه با او لازم ساختن و دیگر و نش سلسله سروری از دست نهاده و دانسته زمان آن آمده رسیده این سخنان توجه امیر تیمور بجانب خاک روم و سپردن آن مرز و بوم معطوف داشت ولی چون پس از نگاشته شیخ ساده ماهیت رسولان امیر تیمور در بست ملک ظاهر برقوق که ذکرش در وقایع ۷۹۵ هشصد و نود و شش نگارش شد امیر تیمور رسولان دیگر مصر فرستاده و آنان در ایام این سال بمصر رفته ملک فرج زین الدین ملک ناصر پسر ملک ظاهر فرستاده و شرحی از مخالفت پدرش داده نگاشت و او نیز مانند برقوق رسولان را نگاه داشت امیر تیمور از این جهت عزیمت بجانب سوریه و مصر برافراشت و نزدیک بخاک حلب شد امیر تیمور قرماتش حکمران حلب که از جانب ملک فرج مامور بود با سپاهیان موجوده باستقبال شتافته و شکست فاحش یافته و در یازدهم ربیع الاول شهر حلب مفتوح سپاه مغول شده و قرماتش و اعراب و عساکر مصری فرار برقرار اختیار کرده و امیر تیمور بمنظر از حلب داخل گردیده و سپاه امیر تیمور بعاقب قرماتش و شتافته و او نگاه را در قلعه و حصاری محصن یافته حاجت آنها اگرفته و امیر ساخته شد پس از این امیر تیمور بقبح حمص و حماة و غیره پرداخت و همه آن بلدان را مسخر ساخت و یکباره از سرای مصر که قاسم برقای و نائب بود و نامه مصر نوشته که شرح وقایع را بملک فرج رسانده سلطان مصر نیز قبلا خبر یافته بجمعیت سپاه و تجهیز نبه و عزم پرداخته و عازم دمشق گردیده بود امیر تیمور چون از رسیدن سپاه مصر و ملک فرج خبر یافت رسولی چرب زبان نزد او فرستاده و بیانات محبت آمیز او را از خیال جنگ بطرف صلح سوق داد و ملک فرج پادشاه مصر این نوید را فوز عظیم دانسته و را بطه مودت و یگانگی بین پادشاه توران و سلطان مصر تاسیس شده و مقرر گردید که در مصر سکه و خطبه بنام امیر تیمور گردد و چون امیر تیمور آهنگ عودت کرد شامیان بطلیعه تاراج دنبال سپاه او از جای برجاسته و آوازه بگیر و ببر در میان انداخته امیر تیمور دانست که چون آوازه بمشرق و راه سپردن عنان عزیمت برگرداند و جنگ سختی نموده و سپاه مصر شام بکشت فاحشی خورده و امیر تیمور بشام داخل گردید پس از آنکه عزیمت عودت داشت و رایت آدم کشی و غارت گرفتن و باج و خراج خواستن از شامیان برافراشت و مالی بسیار بدست آورده و خطبه بنام او در جامع امویون خوانده انگاه امیر تیمور در مجلسی که بزرگان و علما و اعیان شام حاضر بودند فرمود معلوم میشود شامیان همیشه در صدد فتنه انگیزی و شرارت بوده و از صدر اسلام در زمان بنی امیه همواره در کار فتنه و فساد بوده اند چنانچه من مصمم عودت گشتم بدین اگر خیالی درباره شامیان ننمایم و آنان را برای دیگران عبرت و لعقدی در تعاقب سپاه من ناخشنود گردند

جلد دوم امان التواریخ

پاداش کردار خود را خواهند دریافت و روز بعد که اول شعبان بود حکم بتاراج شام داد که سپاه قیامت اثر دست
بیغما بردند و آنقدر اسباب از عمارات و خانها و سراها بیرون آوردند که برای حمل و نقل آنها چارپایان بسیاری
کفایت نکرد و هر یک از سپاهیان مغول از خوبرویان مقبول چندتن را باسیری گرفتند و پس از تاراج شهر و
گرفتار گردیدن جمعی بدون اختیار کسی آتش بشام در افتاد و بمدت کمی بیشتر محلات طعمه آتش شد چون امیر
تیمور حال و مال شامیان را این قسم دید بر آنان دیگر نبخشید و فرمان داد تا اسرائیکه از ایشان گرفته بودند آزاد ساختند
آنگاه امیر تیمور شام در حال خرابی و شامیان را بحال پریشانی گذاشت و رایت عزیمت بجانب (حما) برافراشت
و چون بحما رسید آنشهر را محاصرت کرد و پس از تسلیم بباد تاراج داد و بسکنه او مالی و حالی نگذارد و از آنجا کوچ کرده بطرف
فرات براند و شاهزادگان نیز در سواحل فرات تراکمه را یغما نمودند و آنچه از شتر و گاو و گوسفند داشتند بتصرف آوردند
تا امیر تیمور بقلعه بیره رسید یکی از خوف جان با تحفی شایسته بدرگاه رسید آنگاه امیر تیمور متوجه ماردین شد و بمناسبت
آنکه سلطان عیسی حکمران ماردین تا آن زمان اظهار خلوص نکرده بود فرمان داد تا تمامی دهات و آبادی های بیرون
ماردین را یغما کردند و سپس آتش زدند و شهر را بامیر قرا عثمان گذاشت و او بمحاصرت پرداخت و از آنجا متوجه تسخیر بغداد
شد و سلطان محمود خان و امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه پیش فرستاد و آنان رسیده بغداد را محاصرت کردند
در آنوقت فرج جلایری محافظ بغداد بعزم مقابلت و مقاتلت قیام کرد و ترکان و اعراب را بمدافعت باز داشت
و دروازه ها را بربست و یکتن نزد امرا فرستاد که سلطان احمد جلایری بمن امر داده که هر زمان امیر تیمور خود بنفسه
بطرف بغداد آید شهر را تسلیم نما و ابواب بغداد را بروی او بگشا امرا قاصدی نزد امیر تیمور که آنوقت بموصل رسیده
بود فرستادند و عرضداشت فرج جلایر را باز گفتند و امیر تیمور بظاهر بغداد رسید و علائم مطلب فرج نمودار نشد
و بغداد را محاصرت کرده تا چهل روز همه روزه فرج با جمعی بیرون تاخته و جنگ کرده به بغداد برمیگشت تا آنکه قحطی در
در شهر پدیدار گردید و روز یکشنبه بیست و هفتم ذیقعده سپاه امیر تیمور بشهر ریختند و بسکنه بیچاره در آویختند هر چه
یافتند چپو نمودند آنگاه امیر تیمور فرمان داد که هر سپاهی باید سری از بغدادیان حاضر سازد لشکریان بیدین و
ایمان بجان خلایق افتادند و کشتارهائی نمودند هر که را یافتند زنده نگذاردند بدین منوال در آن هوای گرم و
آن قوم بیشرم بزنده ابقا نکردند که تمامی کوچه و بازارها از جثث متراکمه راه عبور بکسی نمیداد امیر تیمور پس از این همه
فضایح و فجایع تاریخی بغداد را نیز مانند شام نمود و حرکت کرد نگارنده این سطور کمتر بشرح و بسط اعمال و افعال
وحشیانه ملوک و امرا میپردازم این دو فقره راجع بشام و بغداد را مشروحا نگاشتم تا خوانندگان مظالم ستمکارانه
وحشیانه امیر تیمور لنگ گورکانی را از این دو فقره پی برند که آن ظالم سفاک بیباک با آنکه مسلمان باسم بوده مانند
جد نابکارش چنگیز خونریز در صفحه تاریخ ایام برای یادآوری یک سلسله لعن و طعن ابدی گذاشته و گذشته است هم
در این سال برخی تاشپادات و سردار عثمانی با سلطان بایزید خان از در مخالفت در آمدند و شهر سیواس را تصرف
نمودند و امپراطور قسطنطنیه از در مخالفت و مخاصمت با او در آمد و برخی امرای او با امیر تیمور گورکانی مکاتبت کردند
و او را طلب نمودند هم در این سال شهاب الدین مفسر سیواسی در گذشت

ذکر وقایع سنهٔ ونیاه بروز سلطان احمد جلایری و قرا یوسف ترکمان بر ممالک مصر و
جناب امیر تیمور تا سلطان بایزید خان و سخت اسیر شدن بایزید و مدیه و نامه قرستادن ملک مصر نزد امیر تیمور
در آن سال امیر تیمور پس از فتح بغداد شنید که سلطان احمد جلایری ایلکانی حکمران بغداد و اعمال قرا یوسف
ترکمان پادشاه سلطان خان ایلدرم عثمانی جسته اند و او نامه با قاصدی نیز و سلطان عثمانی فرستاده و آنها را
خواست و جوابی سخت شنید امیر تیمور سخت برآشفت و بعد معلوم کرد که این همه دو مصر نزد ملک ناصر فرج
برقوق پناه جسته اند و امیر تیمور قبلی سفید نزد ملک مصر فرستاد و از او آن دو تن را خواست و خطبه و سکه بنام خود
طلب کرد و ملک ناصر فرج برقوق خطبه و سکه بنام امیر تیمور کرد و از فرستادن آن مهمان غدار سر باز زد و از فحوای
اغلب بیانات و نگارشات مورخین ایرانی و ترکی و عربی و افرنجی چنین برآید که سلطان احمد جلایری و قرا یوسف ترکمان
از مخالفت امیر تیمور بمصر پناه نبرده و از حکومت مصر نوازشات بزرگوارانه نیافته اند نه آنکه پناه عثمانی رفته اند بالجمله
امیر تیمور گورکانی مانند سیلی خروشان و بنجوان صفات زنان بطرف آناطول نمودار و با عیسوی جون سلطان بایزید خان عثمانی
از آمدن امیر تیمور خبردار گردید با آنکه جاهر بت اسلامبول قیام داشت سر رشته دولت و مقاتلگی گشته
در صحرای سیواس سپاه نامعدود مغولان و ترکمان خیمه افراشته و سران لشکریان امیر تیمور مانند میرزا شاهرخ و امیر
سلطان و امیر سلیمان شاه و امیر مادیکار اند خودی و رستم لغایو غاو سوبکبک بجا در و دولت تمور اصف ارائی
روانه شده و شاهزادگان عثمانی و پاشاوات و سران سپاه او مانند موسی و سلیمان و محمد و عیسی و مصطفی و بلاک
برادر زن ایلدرم و مال توج پاشا و علی پاشا و مسیح بیک و تمور تاش و فیروز و عیسی بیک و غیره خود را مهیای
جنگ ساخته و از کمیو امیر تیمور و از ملک جانب سلطان بایزید بصف آرائی صفوف مردان جنگی می پرداخته
و صبح روز جمعه نوزدهم ذی حجه آن سال در نزدیک قصبه انقره آتش جنگ شعله ور گردید و دو دریای سپاه گیتی خواه
بهم افتاده و شمع تیز رزم نهاده از کشته پشته ها ساخته شد و از خون یکدیگر نهر اگلگون فرو ریخت و غبش گشیدن نیزه ها شد
و ای صاحب حبیب السیر و روضة الصفا و منتظم ناصری امتداد جنگ را یک روز نوشته اند و عربها تر کهاسه روز نوشته
اند تا غایت سلطان بایزید خان ایلدرم عثمانی مغلوب و راه فرار پیش گرفت و سلطان محمود خان با فوجی از
مغولان به تعاقب او تاخته و او را اسیر ساخته و بحضور امیر تیمور آورده اند امیر تیمور ابتدا اغاز خشونت نموده
و سپس فرمانداد او را بگشایند و بهلوی او جایش دادند و او از مواجهت و مخلع ساخت سلطان بایزید زبان
معذرت گشوده و خواهش نمود فرزندان او مصطفی و موسی که در جنگ با او بوده اند اگر زنده مانده اند بسلامتی حاضر
سازند و امیر تیمور فرمانداد تا آنها را پیدا نمایند و پس از سه روز موسی را حاضر ساخته و امیر تیمور فرمانداد تا خیمه
نزدیک سراپرده خود بجهت سلطان بایزید افراشته و او را با پرسش موسی در آنخیمه جای داده اند و حسن بربلاب
و بایزید چلپای را بحافظت آنان گماشته و چهار فرزند دیگر سلطان مصطفی در معرکه کشته گردیده و سه دیگر
فرار کرده و غنایم بسیار بچنگ مغولان آمده و برخی گویند که امیر تیمور سلطان بایزید خان را در قفس آهنین محبوس
داشته و او از کثرت غصه و الم ناخوشش احوال شده و در همان اسیری در گذشت و جنگ در روز دوم و بحیره واقع

شد و سلطان بایزید در چهار دهم شعبان وفات کرد و مدت سلطنت هشت ماه و چند روز بود و سیادت گرفتار بوده
اکثر اوقات امیر تیمور فرستاده تا موسی که او هم نظر بند بود و جسد پدر را برداشته راه بورصه پیش گرفت و در آنجا مدفون ساخت
و مدت بازده سال در بلاد عثمانی جنگ خانگی دوام داشت و بزرگان او در سلیمان را سلطنت برداشتند
و در بورصه سایرین موسی را بحبس نشانیدند هم در این سال چنانچه در فوق اشارت شد چون خبر انهزام و گرفتاری
سلطان بایزید خان ایلدرم عثمانی در مصر اشاعت شد ملک ناصر فرج سخت برنجید و از جواب رابطه سیاسی
بین مصر و امیر تیمور بحث بمیان آمد و بمبایعت و مطاوعت او کردن بعضا و کیدانه رزانه حبشی باعث شایان
بتوسط احمد واقعه بجهت امیر تیمور فرستاد و وعده داد که مادام العمر سلطان احمد جلایری ایلکانی و فرا یوسف
ترکمان را نگهداری نموده و محبوس بدارد و چون احمد واقعه بدرگاه امیر تیمور رسیدند و هدایا و نامه را گذرانیدند امیر
تیمور خورسند شد و آنها بنواخت و مرخص ساخت

ذکر وقایع سنه ثمانمائة و تعیین حکام از جانب امیر تیمور و هدیه فرستادن امیر تیمور بجهت ملک ناصر فرج ملک مصر

در این سال امیر تیمور حکمرانی شیراز را با میرزاده پیر محمد شیخ و حکمرانی اصفهان را با میرزاده رستم و حکمرانی ولایت عراق
عرب و واسط و البصره و ماردین و کردستان و الکجه و را با میرزاده ابوبکر داد و امیرزاده را سپرد که بغداد و ولایات آن
و خرابیهائیکه در یورش او شده بسازد و ابوبکر چون بغداد رسید بآبادی او پرداخت نیز در این سال چون
امیر تیمور نامه و هدایای ملک فرج پادشاه مصر بدیه خرسند کرده و بتعجیل بکمال مهربانی نوازش داشت و مولانا
بدرالدین محمد و چند تن دیگر را با تاج مرصع و کمربند جواهرنشان و قبای زرتاب برای او روانه کرد چون قاصد
بمصر رسید ملک فرج او را استقبال کرده و لی نداده محترم داشت و با خرسندی بسیار عودتش داد و نیز امیر تیمور
در این سال از نیشر را فروگرفت و بطرف کرجستان راند آنگاه بطرف فارس عزیمت کرده و بهر جا رسید آبادی
و آدمی بجای نگذارد و نیز در این سال امیرزاده محمد سلطان در گذشت

ذکر وقایع سنه ثمان و قحطی و غلا در مصر و هلاکت مردم و تعیین امیرزادگان مغولی از جانب امیر تیمور بتسخیر بلاد

در این سال در مصر بواسطه قلت آب رود خانه نیل قحطی و غلا از تمام قطر مصر حتمی افراشت و در شهر قاهره و دیگر شهرها و دهات
اغلب مردم را از میان برداشت چنانچه در شهر وقت مبغده هزار تن هلاک شده و در شهر سیوط یازده هزار نفر
تلف گردیده بدین قسم در سایر شهرهای مصر بسیاری جان سپردند تا بوسائل آوردن آذوقه از اطراف و اکناف
مصائب مردم تخفیف یافت هم در این سال امیر تیمور کورکانی حکمران بغداد و همدان و نواحی کان و برجرد
و کوهگیلویه را با میرزاده اسکندر بن عمر شیخ ارزانی داشت و امیرزاده عمر پسر میرزا امیرشاه را بحکمرانی عراق عجم
و آذربایجان داران و مغان و گرجستان و ارمنستان گماشت و چون امیر اقبوقا نایب الحکومه هرات قوت
شده بود با جابش امیر مضراب جاکور الحکومه هرات فرستاده و فرامانده میرزا شاهرخ حکمران هرات و
غور نیز بهرات روانه گردید و او نیز روانه شد نیز در این سال سید برکه خودی و جلال الدین محمود طلندر و کمال
الدین محمد دمیری وفات یافتند و امیر تیمور در این سال چون بقراباغ رسید فرمانداد تا سه سلطنت از شاهزادگان

در طرف یکماه بپایان بردند و عمارت آباد کردند

ذکر وقایع سنه ۸۰۷ و فوت امیر تیمور لنگ گورکانی و سرکشی فرزندان او بر سر تخت حکمرانی و تعمیر هرات بامر میرزا شاهرخ و مصالحت بین شاهرخ و میرزا خلیل سلطان

در این سال امیر تیمور لنگ گورکانی پس از سی و شش سال کشورستانی و ملک گیری و هفتاد و یک سال زندگانی درگذشت و بر اثر فوت او در بیشتر قلمرو او آتش فتنه و آشوب مشتعل گشت و در بیشتر بلاد و امصار دنیا چون خبر فوتش شایع گشت مردم شادمان و مسرور شدند و شکر خدا بجا آوردند که آن سفاک بیباک بمرد و جان بجان آفرین سپرد و امیر تیمور در این وقت پس از عروسی و زفاف بیشتر شاهزادگان و انعام و احسان بی پایان بخیال کفاره گناهان افتاد و مصمم گردید که بجنگ و جهاد کفار رود و این بود بعزم رزم سکنه چین و ختا از سمرقند در فصل زمستان بطرف اترار در حرکت آمد و در آنجا بزم عیش و نشاط بیاراست و جامهای پیاپی از عرق شراب ناب از دست ساقیان چهره آفتاب بخواست و بشرب مدام مداومت نمود و صحتش از حد اعتدال منحرف گشت و نفس آخرینش چون فرو رفت باز نگشت پس از فوت او هر جا امیری و شاهزاده بود رایت استقلال و خودنمائی افراشت چنانچه میرزا خلیل سلطان در سمرقند و میرزا شاهرخ در هرات و میرزا عمر در آذربایجان و میرزا پیر محمد عمر شیخ در فارس و عراق عجم و سایرین دیگر بخیال سلطنت افتاده بجایگاه خود جلوس کردند امیر تیمور زمان بدرود جان چون دانست مردنی و گذشتنی است تمامی سران سپاه و بزرگان درگاه را بخواست و مجلسی برای وصیت و ولایت عهدی بیاراست آنگاه گفت ولیعهد و قائم مقام من پس از من پیر محمد جهانگیر حکمران کابل و قندهار و بغلان و غزنین و غیره است پس از فوت او و سرکشی سرکشان در هر جا میرزا شاهرخ در هرات جلوس نمود و بحاضرین درگاه و بار یافتگان بارگاه بخشایشی فرمود و از جانب خود امیر جلال الدین فیروز شاه را بنیابت در هرات گذاشت و مقرر نمود خرابی هرات را از ساختن حصار و قلعه و دروازها و غیره بپایان برد و از هرات رایت عزیمت بتسخیر سمرقند برافراشت و سپاهی لایق همراه برداشت و چون بنزدیک سمرقند رسید حمزه آقبوقا را برسالت نزد خلیل سلطان فرستاد که پس از فوت پدر من از تجارب روزگار و کبر سن و مشقات لیل و نهار از تو فزون هستم و مادام اطاعت نمائی و راه مطاوعت پیمائی چون رسول پیام برسانید و سایر رسولان متعاقب رسیدند و در نصایح سودمند در گوش خلیل سلطان کشیدند سر اطاعت خم کرد و دعوات شاهرخ را اجابت نمود میرزا شاهرخ پس از اطمینان کامل عنان عزیمت بطرف هرات برگردانید و نیز پیر محمد جهانگیر سر بکمند اطاعت شاهرخ در آورد و با آنکه بنا بوصیت امیر تیمور بایستی او پادشاه گردد و بحکمرانی کابل و قندهار قناعت نمود هم در این سال سلیمان بن سلطان بایزید خان ایلدرم سلطان عثمانی در اناطول کارش قوت گرفت نیز در این سال جلال الدین یوسف اردبیلی درگذشت

ذکر وقایع سنه ۸۰۸ و خلع شدن ملک ناصر فرج سلطان مصر و نشستن ملک منصور بجای او و خلع ملک منصور و نصب ملک ناصر فرج مجدداً بتخت حکمرانی مصر و جنگ میرزا پیر محمد حکمران کابل و بلخ با میرزا خلیل سلطان و آمدن و رفتن میرزا شاهرخ از هرات

در این سال مصریها بر ضد ملک ناصر فرج قیام کردند و برای آنکه سکه و خطبه را بنام امیر تیمور گورکانی کردند

بود معتقد در خلع و عزل او شدند و برادر او عزالدین عبدالعزیز بن برقوق را بحکومت برداشته و رایت مخالفت و مبارزت
برافراشته و آمده محمود را در شانزدهم ربیع الاول این سال محاصرت نموده و او را تهدید و تخویف کردند و او از
خوف جان خویش که در هلکت دید از حکومت استعفا کرد و او پس شش سال و پنج ماه و یازده روز حکمرانی در مصر مخلوع شد
و در مدت حکمرانی او مصر و سوریه و فلسطین مبتلا بانواع مصایب و مصائب از قبیل آمدن امیر تیمور لنگ و بی انصافیات
و قتل و غارت و خرابی و پریشانی و پراکنده شدن مردمان و پس از آن ملخ خواری بسیار و پس از آن قحطی و گرانی
فاحش و هلاکت مردمان از گرسنگی و کمی آب و بارندگی که مثیر مردم او را و خود را فرو نشسته گرفتار شدند بالجمله چون
ملک ناصر فرج مخلوع شد از نظرها غایب گردید و هر کسی در باره او چیزی گفت برخی او را کشته دانسته و بعضی مرده
پنداشته و گروهی او را پنهان گشته انگاشته عبدالعزیز بحکومت برداشته و او را ملقب بملک منصور نمودند و پیش از دو ماه
از حکومت او نگذشته بود که خیالات مردم در حق او باطل گردید و دلها از او برنجیدند و همه سر از اطاعت او پیچیدند
که او را برداشته و رایت مخالفت او را برافراشته و بپا داشتند که ناگاه ملک ناصر فرج ظاهر گردید و مردم
و مردمه مجددا با او مبایعت و مبایعت کردند و چون دوباره بر سریر حکمرانی متمکن گشت برادر خود عبدالعزیز ملک منصور
را روانه اسکندریه نمود و او در انجا بود تا در عشر رابع ثانی سنه مشتمله بر وفات کردیم در این سال میرزا محمد جهانگیر
شنید که امیرزاده الغ بیک و امیر شاه ملک بنزدیکی فلخ آمده اند پس رسولی فرستاد و امیر شاه ملک را بلخ آمده و پس از
مدتی برای مخالفت میرزا خلیل سلطان حکمران سمرقند مشورت کرد و انگاه رسولی بجانب زمان بسمرقند نزد خلیل
سلطان فرستاد که بنا بوصیت امیر تیمور سلطنت حق خلیل سلطان خواهد و کسیکه سلطنت را امیر تیمور داده است
کمک سمرقند را بن غیاث کرد و چون ایلچی بازگشت و پیام آورد میرزا محمد جهانگیر و امیر شاه ملک میرزا الغ بیک را تا جوی مشن
نموده و عزیمت حرب با میرزا خلیل سلطان نموده و از آب آمویه گذشته چون میرزا خلیل سلطان از قبض آن خبر یافت
او نیز با سپاهی رزم جوی از سمرقند بیرون شتافت و در دوم رمضان این سال در نصف میدان حرب گردیده و شکست شامل قشون میرزا محمد جهانگیر و امیر شاه ملک شده و انها رو بفرار گذارده و خود را از آب بسلامت
گذرانیدند در آن وقت میرزا شاهرخ از هرات بنزدیک بادغیس آمده بود چون این خبر شنید متوجه ماوراء النهر گردید
و در بین راه امیر شاه ملک و میرزا الغ بیک به و ملحق شدند و قاصدی از نزد میرزا خلیل سلطان نزد میرزا شاهرخ رسیده
و بعرض رسانید که چون میرزا محمد جهانگیر بدون جهت بمخالفت قیام کرد و از این سوی آب آمده و متعرض حدود سمرقند
شد من ناچار بدفع او قیام کردم میرزا شاهرخ در جواب او پیام فرستاد که ما خود را چند شهر از هرات به
کنار آب آمو تجدید عهد مودت کرد و میرزا خلیل سلطان بدین پیام جواب فرستاد که من امیر الله داد و از خون شما
میگذرم میرزا شاهرخ نیز امیر مظفر و قاضی عبدالله را معین نمود که چون بآنها بموقع معین رسیدند تا دل را
بیانید و تجدید عهد و میثاق کرده باشند و میرزا شاهرخ پس از چند روز توقف در سیاق او رخان آمده که
خود که هرات باشد فرمود و بهرات رسیده هم در این سال میرزا ابوبکر بن میرزا امیر شاه با سپاهی از آن آمده
نموده و میرزا عمر تاب مقاومت او نیاورده بخراسان گریخت و نیز در این سال دلاور خان غوری که پس از رفتن

نجوا از هندوستان مراجعت استقلال برافراشت و بنظم و نسق پرداخت و گذشت و بجایش سلطان هوشنگ
شاه بحث حکمرانی مالوه و توابع او گذشت همچنین طوایف افاغنه که از خیر پس از رفتن امیر تیمور بهندوستان استیلا یافته آنجا
هزار بلا و فتن کرده در این سال با سپاهی فراوان بطرف پنجاب رانده حکمران آنجا خضرخان کنار جاب امیر تیمور را بعنوان
پیشکشی شاهانه کرده بود فرمان یافته بود بمقابلت و مقاتلت افاغنه خان شتافت و پس از جنگ بسیار افاغنه
از خاک سرزمین بدر رفت و عاقبت کشته شد و سپاهش پراکنده شدند و چون خبر کشته شدن افاغنه شایع شد دولتخان
لودی و اختیارخان غوری بفتوح شتافتند و سلطان محمود نام ناصرالدین تغلقشاه که مدتها آواره بود آورده بر سریر سلطنت
دهلی نشانیدند و سلطان محمود دولتخان لودی را بسفارت فرستاد

ذکر وقایع شیراز و اقدام یافتن میرعلی تاز در بلخ و کشته شدن میرزا پیر محمد و توجه میرزا شاهرخ بطرف استراباد و کشته شدن میرزا عمر

در این سال میرزا پیر محمد جهانگیر حکمران قندهار و کابل بکنایه مهمات امور جمهور رایات اقدام میرعلی تاز نهاد و بجمع مایه تاب
و تبش با سیمین بران چهره افتاب و سمای حسنب و رباب اوقات میگذرانید میرعلی تاز جاسوسی سلطنت در داغش
داه یافت و اجنبی همراز گردید و در شکار روز هیجدهم ماه رمضان این سال بسرای پرده میرزا پیر محمد تاخت و او را با چهار سیصد
خود بسر ریسمان و فرمانده می برانده چون این خبر در لشکرخان بگوش میرزا سید احمد میرک رسید بی تابی راه کرد و میرزا شاهرخ
خبر رسانید شاهرخ از حدوث این واقعه مولمه متاثر گردید و امیر مضراب و امیر حسن صوفی ترخان و امیر نوشروان با سه هزار
میرزا سید احمد میرک روانه بلخ ساخت و خود مصمم گردید که بجانب بلخ در حرکت آمده شود که خبر موحش دیگر رسید که میرزا
عمر حکمران استراباد سر بخالفت برداشته و رایت خودسری و مخاصمت برافراشته شاهرخ ناچار عزیمت بطرف میرزا عمر نمود و
میرزا عمر در استراباد و جرجان حکومت داشت و با قوای چندین عزیمت خراسان با لشکری فراوان نمود و در دشت
عمر و نصیره با میرزا در فریدون نزدیک جام در سپاه کینه خواه بهم رسیدند در این بین حکیم تواچی کرا از سپاهیان نامی
میرزا عمر بود با بیست از سپاهیان خود از سپاه میرزا عمر جدا شده و بخدمت شاهرخ رسید و سایرین نیز مساعدت کرده بدین
حکیم و بدال قشون میرزا عمر متفرق شدند و خود بسوی راه گریز گرفت و در راه گرفتار سواران امیر مضراب شده و چند
زخم برداشت و معذور گردیده با بروی شاهرخ آمدند و بمیان عاذق و عجزان کامی سعادتی او دریافتند که
سودی نبخشید و در بیست و پنجم دیقعده در گذشت و او را در مزارات هرات بجانب جام فخر زاری مدفون ساختند در این سال
سلطان سلیمان خان عثمانی با سپاهی نامعدود بطرف روم ایلی رانده و آنجا را فتح و گرفت نیز در این سال محمد شرف

ذکر وقایع سنه ۸۱۲ و توجه میرزا شاهرخ از هرات بطرف بلخ و تعمیر قلعه بلخ و کشته شدن میرعلی تاز و عود شاهرخ و توجه بجانب

در این سال در روز دهم محرم میرزا شاهرخ از هرات بجانب بادغیس در حرکت آمده و از آنجا بعزیمت سیاه و بجیز
و خرگاه پرداخت و بطرف خود روان شد و از آنجا عزیمت بلخ نمود و از آنسوی چون میرعلی تاز خبر آمدن شاهرخ
شنید از باغ خود احتشام نمود و امیر ولی خطیب پیش آمده و از آنجا چون کثرت سپاه و قوت و شوکت شاهرخ دید بهراسان

کرده در راه فرارش گرفت شاهرخ امرا و تمیر را سید احمد و امیر یادگار شاه و امیر نوشیروان و حسن بیونی ترکمان
سعادت او حرکت کردند و تمامی مال و اثقال او را گرفتند و پرعلی تا زمابعد و دی از خوف خویش بکجا اولاک فرصت
و شاهرخ ما امرای او بلخ وارد شدند و مردم شاد مانیها نمودند شاهرخ همه را انعام و احسان کرده و قلعه بندوان را بکجک
امیر تیمور ویران شده بود بمباشرت و تمیر اتباع و عمارات مخروبه پرداخت و حکومت بلخ را بامیرزا اقتیه و فرزند میرزا ابوبکر
جهانگیر بداد و دستار سپاهیان را طرم او موده خود بطرف هرات رایت نصرت آیات برداشت چون
شاهرخ از بلخ بیرون شد پرعلی تازه باز سر برکشید و جمعیرا دور خود گرد کرده بطرف بلخ روانه گردید لکن بر یک حمله سپاه میرزا
قیده و منهزم شده و باز راه فرار پیش گرفت متابعان و سواران او با هم متفق و متفق گردیده او را کشتند و سر شرا در رکاب
شاهرخ بهرات بردند و مورد انعام و اکرام شدند هم دران سال چون شاهرخ از بلخ عودت نمود خبر شنید که
کمش الدین علی جشیه نایب الحکومه استرابا د در مملکت افتاده شاهرخ بنیابت خود در هرات ابو الفتح ابراهیم سلطان را
گذاشت و در بحبوحه زمستان روی التجا این سال رایت عزیمت بجانب جرجان برافراشت و میرزا الغبیک در جرجان
شرف ملازمت دریافت و از انجا کوچ نموده با استرابا د در آمد و از انجا خبر رسید بیرک پادشاه حکمران مازندران فرار کرده
است شاهرخ زمستان را در قشلاق مازندران توقف نمود و آنگاه شاهرخ حکومت استرابا د و مضافات آنرا بمیرزا
الغبیک داد و حکومت و امغان را بفرزند تیول بسید غیاث الدین میرزا جرمی و زانی داشت و رایت عزیمت بجانب خراسان
برافراشت و در بخم دنعیه بهرات رسید و جمعیرا که در کارهای دیوانی تخلف کرده بودند سزا داد و گروهی را که خدمت
کرده بودند مانند پیش داده و احسان فی اندازه نمود و هم دران سال شاهرخ فرمانداد تا سلطان خلیل شهر ترند را که در
زمان امیر تیمور خراب کرده بود تعمیری لایق نمود و میرزا در این سال حاجی لطف الله نیشابوری و صارم الدین اوق متوفی
مورخ مشهور معمر در گذشتند

ذکر وقایع سنه ورفتن میرزا اسکندر بطرف بلخ و گشتار میرزا اقتیه و فرار خدایداد و حسین خان و اتفاقات
او با میرزا خلیل سلطان و گرفتاری خلیل سلطان و فرار خدایداد با خلیل سلطان بمغولستان و حرکت شاهرخ

در این سال میرزا اسکندر بن عمر شیخ که حکومت همه را داشت و در همان موسم گردیده راه شیراز پیش گرفت
و گرفتار شده و از بند نجات یافت و بخراسان گشتافت و بعزیمت احمد که در میان تون و طبس دامت جندی توقف کرده آنجا بنه
بسی بطرف بلخ و شیرخان متوجه گردید و در حدود بلخ و تالقان جمعی را بدور خود فراهم نموده بطرف بلخ بخیال استیلا بدان شهر سرازیر
شد چون میرزا اقتیه و خبر یافت با سپاهی استقبال او شتافت و میرزا اسکندر در بین جنگ از معرکه سر برتافت و بطرف
کنار آب امو یه گریخت و از انجا با نبوه از دست حکمران او خود و سید احمد ترخان شاهزاده اسکندر را بانجایی مناسب فرود آورد
و اعزاز و اکرام لایق نموده چکونکی را شاهرخ در هرات نگاشت آنگاه از هرات جواب رسید که او را مطلق العنان نماید میرزا
اسکندر پس از اجازت شاهرخ از افغانستان بیرون شده راه شیراز پیش گرفت هم دران سال خدایداد حسینی در کنار آب سیحون
ترکستان گردی را دور خود جمع نموده و اعلان مخالفت کرده میرزا خلیل سلطان بقصد سرکوبی او با سپاهی لایق از سمرقند بیرون آمد
و در نزدیک قریه شیرزاد دو از ده فرسخی خدایداد حسینی نیز با اتباع خویش پیش آمده و دو لشکر مقابل یکدیگر جایی گرفته و آتش

ملک مشتمل شد و میرزا اسفیل سلطان بکشت مایحتاج و مقلعه مرزا پیشرو زیاد حسب و سپاهش مستغرق شده خدایداد قلعه را
فرو گرفت و فرامین جلی باسم شاهزاده میرزا اسفیل سلطان نگاشته و بهر جا روانه داشت و مابدک زمانی مشیر ترکستان
مقرف او آمد این خبر را با میرزا شاهرخ در بدخشان و کوه دامنیه این سال رسید سپاهی فراوان از رجال بجنبید و
از جیحون گذشته و چون بجزار رسید شنید که خدایداد چون از حرکت موکب شاهرخی خبر یافته میرزا اسفیل سلطان را از قلعه بیرون
و باد و اسباب او بطرف ترکستان گریخته شاهرخ بسر قشه و اردکرده و انواع الطاف و اشفاق و حق زیبکان مرعی داشت
و ولایت شوکت و اجلال در سمرقند برافراشت و بر سریر سلطنت متمکن گشت هم در این سال ملک فرج رونق سلطان
مصر چون دانست امیر تمور پس از مرگش کسی را ندارد که مانند او با طراف رود آرد متوجه سوریه شده و مابدک زمانی انتیاد را
در تحت تصرف در آورده و از جانب خود بحر جانبی و دلیکی معین کرده و مسایل راعی مردم مصر را احسن وجه فراهم کرد

ذکر وقایع سنه ۸۱۳ و حرکت میرزا شاهرخ از برات بعزم گرفتاری خدایداد و گشته شدن او و تعیین حکام بجهة ولایات

در این سال در ماه محرم میرزا شاهرخ با سپاهی بی پایان بعزم گرفتاری خدایداد از سمرقند بملک ماوراء النهر
نهضت نمود و امیر شاه ملک و امیر علی ترخان با فوجی جنگجو بجلو فرستاده و از عقبش چون خدایداد دانست که میرزا شاهرخ
بدین سوی حرکت آورده ملتجی بخان پادشاه مغولستان گردیده و از او استمداد کرده و او برادر خود شیخ جهان را با سپاهی
این بمدد خدایداد فرستاده و چون شیخ جهان رسید خدایداد او را استقبال نموده آنگاه شیخ جهان با زیبکان و
سران سپاه مشورت نموده و گفت خدایداد سالها بمنت امیر تمور متنعم بوده و با ملک سخنه بروی و لی نعم زادگان خود
زده و ملک بخارا مسلم بایشان است بعد از سلوک ذاهد کرده آنگاه بدون تامل بآویختن و خونریختن و سر بریدن
امیر ملک شاه که تا بنگی بدان حدود رسیده بوده فرستاده و نیز پرسش الله داد را گرفتار کرده بکشته و سر بریده پیش
برادر فرستاده و مراحت را فراموشته بدون آنکه دلجوئی خویش رنجیده کرده و امیر ملک شاه و امیر علی ترخان با سپاهی
کشتگان خدمت شاهرخ شتافته زیاده اکرام و اشفاق مانیشه نیز میرزا اسفیل سلطان در بارگاه شتافت و عنایات
بیکران یافت و میرزا شاهرخ حکومت سمرقند و مضافات آنرا بمیرزا الغ بیک ارزانی داشت و امیر شاه ملک را
بخدمت او گذاشت و میرزا محمد جهانگیر بن محمد سلطان را بحکمرانی شادمان گماشت و میرزا ابوالفتوح ابراهیم سلطان را
بحکومت بلخ برداشت و میرزا بایقرا را بحکمرانی کابل و غزنین و دشت هارگابشت و در شانزدهم شعبان رایت عودت
بجانب هرات برافراشت و چون بهرات رسید میرزا اسفیل سلطان با امیر حمزه قوتوقو و ملک فولاد و خضر سپاهی
و صدر حسن و خواجه کبیر را با سپاهی لایق بطرف عراق عجم گسیل فرمود تا ولایات متعلقه بمیرزا امیر انشاه و میرزا عمر را
بقبضه اختیار درآرد و هم در این سال که مقارن سال هزار و چهارصد و بیستمین دوره ایلی است دیوانخانه
سرخاب که کهن مدرسه و دلگشای آدینه بن جای داشته معزل کرده و بجایشان الکساندر عجم بنا نهاده اتخاب کردند

ذکر وقایع سنه ۸۱۴ و وفات انگیزی شیخ محمود الظاهری در مصر و بر انگیختن مستعین بالله خلیفه و خلع مستعین و نسب او

در این سال در مصر فتنه دینی برپا شده و یک تن از امرای ممالیک الملقب بشیخ محمود الظاهری را که از خدمه امیر محمود که او

امرای ملک ظاهر برقوق بود سر بشورش انگیزی و آشوب طلبی بخیال حکمرانی مصر برداشت و مستعین با بنه خلفیه مصر را گذاشت
از المتوکل علی الله پنج سال بود در مصر خلافت دینی داشت برایت سیاسی و دنیائی نگاشت و حال آنکه پس از مستعصم
خلفای بنی عباس در بغداد و طلوز خلفا در مصر اعتبار دنیائی و سیاسی بجهت خلفا دیگر باقی نمانده بود و در مصر آنان
هم گذشتی داشتند فی اسم و فقط خطبه بنامشان خوانده میشد دران وقت شیخ محمود برای شیرینی اغراضات شخصیه
خویش مستعین را خلع نمود و با و گفت برای من ممکنست که دوباره مقام و منزلت اولیرا که خلفا دارا بودند بجهت
تو عودت دهم و گفت تمامی مردم با من در خلافت و سلطنت تو بیعت بوده و مستعد ببیعت و متابعت منعقد
تو شدند مستعین بیچاره فریفته بیانات بی اساس شیخ محمود گردیده و مستعد شد دران وقت ملک ناصر فرج سلطان
مصر و دمشق را تنظیم و تعمیر بلاد و عباد میفرمود چون انقلاب مصر بشنید بطرف مصر آمد و شیخ محمود با مستعین
باستقبالش شتافتند چون دو سپاه بمقابل یکدیگر رسیدند مستعین فرمانی صادر کرد که ما فرجرا خلع ساخته دوای حیات
کننده چون این فرمان منتشر شد اعوان فرج متفرق گردیدند و او فرار کرده گرفتار شد و پس از حکومت او در بیست و پنجم
محرم شنبه مستعین جشن برآمد و ملقب بملک عادل شد لیکن شیخ محمود متدرجا او را از کار کرده و خلع نموده خود
بجای حکومت مصر نشست هم در ایام سلطان احمد جلایر ایلکانی با قرا یوسف ترکمان بجنگید و سلطان احمد
عاقبت منهزم گردیده و گشته شد از اتفاقات غریبه زمانیکه سلطان احمد جلایر و امیر قرا یوسف ترکمان در مصر نزد ملک
ظاهر برقوق بودند سبا و ایام حکمرانی خود تاسف میخوردند و برای ایام استقبال دم میزدند و یکدیگر را بوس انواع الطمه خیال میکردند
با یکدیگر قرار گذاردند که اگر از بند گرفتاری در وقت آزاد شدند دوباره صاحب ملک و ملت شدند بیجا بیمعرض
مملکت یکدیگر نگردند بلکه در شدائد و محن یار و مددکار یکدیگر باشند و اگر دشمنی مملکت یکدیگر از این دو هوا نجوم آورد
آن یک با تمام قوای خویش بدافعت قیام کند و چون امیر تیمور رخت ربست و گذشت و سبا با اعزاز و اکرام بسیار
آزاد شدند و ملک مصر در حق هر یک احسان و اکرام میافزود چون بغداد خود آن یک آذربایجان و این یک
بغداد رسیدند رایت تعدی بر دیگری برافراشت با جمله سپاهیان احمد جلایری در بغداد از حرکت او خبر یافته بجانب
آذربایجان شتافت و آن امیر را فرو گرفت قرا یوسف برگشت و با او بجنگ آمده او را منهزم و مقتول ساخت
و سلطنت ایلکانی دران سال مستقر گردید

ذکر وقایع سنه ثمان و ثمانین امیر شیخ نورالدین و حرکت امیر تیمور شاه برخ از هرات بتسخیر ترکستان و کشته شدن شیخ نورالدین و بنای خیریه در هرات و رفتن امیر تیمور شاه برخ بزیارت مشهد امام رضا

دران سال امیر شیخ نورالدین در ترکستان علم مخالفت برافراشت و از در مخاصمت و معاملت در آمد
امیر تیمور شاه برخ با لشکر جرار بجانب ترکستان سمر قند بامانت الکلمه آنجا امیر شاه ملک و سپاهیان سمرقند بمعاملت و معاشرت
او شتافته و عاقبت از جنگ او سر باز زده و او بجانی سمرقند رسید سکنه شهر دروازه از در مدافعت بگشادند
و مانند خواجه عصام الدین و خواجه عبد الجبار و خواجه عبد الملک و قاضی صلاح الدین غیرتمندانه از اوطان گریزان شدند
چون شیخ نورالدین بر دانست شهر را بگشاید و بغیر از رمندی بدرآید ناچار راه تزویر پیش گرفت و امیر احمد جاگیر تفویض

گردید

گردید چون این اخبار در هرات شایع گردید میرزا شاهرخ با لشکری فراوان عازم سمرقند گردید و نیابت خود را بمیرزا
بایسنقر داد و چون بگذر کلف رسید میرزا الغ بیک باستقبال پدر آمده و با او ملحق گردید و در روز هفدهم صفر میرزا شاهرخ
از جیحون بگذشت که در آنجا میرزا میرک احمد و امیر شاه ملک و سپاه متفرقه ملحق شدند از آنسوی امیر شیخ نورالدین
از ترمذ با جمعیتی برگشته بمقابلت و مقاتلت در آمد و از دو سو صفها راست گردید و میدان جنگ در قزل رباط و آب بام
آراسته شد و دو سپاه کینه خواه بهم آویختند و خون یکدیگر بریختند عاقبت شیخ نورالدین شکست خورده فرار نمود و احمال
و اثقال او را میرزا شاهرخ تصرف فرمود و روز دوشنبه یازدهم ربیع الاول میرزا شاهرخ بسمرقند وارد گردید و امیر شاه
ملک را با لشکری جرار بدنبال شیخ نورالدین روانه کرد و کسانیکه در مدافعت و محافظت سمرقند اهتمام نموده بودند بنواخت
و همه را از انعامات شاهانه متمتع ساخت و رایت مراجعت بجانب هرات برافراشت و چون بهرات رسید مدرسه
و خانقاهی محاذی قلعه اختیارالدین در هرات بنا نمود و باغی موسوم بسفیدار میان شرق و شمال هرات بنیان کرد
و اموال بسیاری مصروف عمارات شاهی نمود در این وقت خبر رسید از سمرقند که امیر شاه ملک که بتعاقب امیر
شیخ نورالدین شتافته بدون گرفتار کردن او بسمرقند بازگشته و بین او و میرزا الغ بیک غبار نقار بالا گرفته و شیخ نورالدین
از حاکم مغولستان مدد طلبیده میرزا شاهرخ ناچار باز بطرف سمرقند در حرکت آمد و روز بیست یکم جمادی الاول
از آب آمویه عبور نمود و بمنزل قشقا ورود فرمود که در آنجا میرزا الغ بیک با اعیان و بزرگان سمرقند بحضور رسیدند
که در این بین امیر شاه ملک با سر بریده امیر شیخ نورالدین نیز رسید که میرزا شاهرخ بی اندازه خرسند گردید بعد معلوم
شد که بار دوم امیر شاه ملک که بترکستان نزد قلعه صوران که امیر شیخ نورالدین در آنجا پناه جسته بوده رفته بتدبیری او را از
قلعه بیرون آورده و بنای موافقت و مرافقت با او گذاشته و جمعی را نگاشته تا بر سر او ریخته و سر شرا برداشته و آمده است
آنگاه میرزا شاهرخ رایت عودت برداشت و امیر شاه ملک را ملتزم رکاب ساخته بهرات مراجعت کرد و پس از چند روز
تومان آغا زوجه امیر شیخ نورالدین که پس از فوت امیر تیمور بنکاح او در آمده بود بهرات آمد و میرزا شاهرخ قصبه کوسویه
هرات را باو بخشید که ایام براحتی بگذراند هم در این اوان میرزا شاهرخ از هرات بعزم زیارت مشهد رضا حرکت از هرات
نمود و چون بمشهد رسید مالی خطیر بسادات و مستخدمین روضه رضوی ببخشید هم در این سال میرزا رستم از اصفهان بواسطه
رنجش مردم از او بطرف خراسان حرکت کرد و در مشهد بعز پابوسی میرزا شاهرخ نائل گردید و حکومت فارس و عراق
عجم یافت نیز در این سال میرزا خلیل سلطان در ری درگذشت و سلطان محمد خان ایلدرم بطرف روم ایلی حرکت
کرد و این صفحات را مسخر نمود

ذکر وقایع سنه ۸۱۵ و عودت شاهرخ از مشهد بهرات و تسخیر خوارزم و فوت ناصرالدین محمود پادشاه دهلی و نشستن دولتخان لودهی بجایش و اقتدار یافتن شیخ محمود ظاهری در مصر

در این سال در روز جمعه دهم محرم میرزا شاهرخ از مشهد بهرات عودت نمود و رخت مسافرت در باغ زاغان بگشود
که در آن وقت ایلچیان خانان ختا و ختن رسیده تحف شایان و مکاتیب مودت و محبت توامان آوردند و مورد
اعزاز و اکرام و خلاع فاخره گشتند نیز ملک قطب الدین حکمران سیستان با تحف گران قیمت برسید آنگاه میرزا شاهرخ

جلد دوم امان التواریخ

رسولان با شیخ محمد بخشی عودت بترکستان داد آنگاه برای تسخیر خوارزم مقرر فرمود تا امیر علیکه کوکلتاش و امیر الیاس
خواجه و امیر موسی کارا با سپاهی لایق بحرکت آمدند و چون بظاهر خوارزم رسیدند ایدکو مبارکشاه پادشاه خوارزم با
قشونی رزم آزمای بیرون شتافت و از بامداد تا شام بجنگید و سپاه شاهرخی را شکست فاحش داد و امرا فرار کرده
بهرات آمدند میرزا شاهرخ فرمان داد تا این بار امیر شاه ملک و امیر سید علی ترخان با قشونی فراوان راه خوارزم
گرفتند و چون بظاهر خوارزم رسیدند با ایدکو مبارکشاه مردانه بجنگیدند ایدکو از جنگ سر برتافت و بطرفی شتافت و امیر
شاه ملک مظفر و منصور بخوارزم دار گردید بزرگان و مشایخ و سادات خوارزم او را استقبال کردند و چون ایدکو مبارکشاه
مردی ظالم و سفاک و شقی بود و سکنه خوارزم از او ناراضی بودند مقدم امرای شاهرخ را بخوبی پذیرفتند و امیر شاه ملک
نامه فتح و غنایم بسیار بهرات فرستاد و خود بفراستان بوسی مشرف شد میرزا شاهرخ منشور حکمرانی خوارزم را برایش
نگاشت و امیر شاه ملک رایت عودت برافراشت و بخوارزم برگشت و بتخت حکمرانی نشست و حکمرانی او تا آخر حیات
شاهرخ دوام داشت بلکه بپسرش ابراهیم نیز منتقل گردید هم در این سال ناصرالدین محمود تغلقشاه پادشاه دهلی پس از
بیست سال بنام پادشاهی و جهانبانی درگذشت و این آخرین پادشاه ممالیک غور بود آنگاه بزرگان و اعیان
دهلی جمع شده و دولتخان لودهی را بپادشاهی برداشتند چون بر اورنگ خسروی متمکن گشت سران سپاه و بزرگان
درگاه را بنواخت و هر یکرا بفراخور حال خود از انعامات شاهانه متمتع ساخت نیز در این سال شمع جهان پادشاه
ترکستان درگذشت و برادرش نقش جهان بجایش نشست هم در این سال چون شیخ محمود ظاهری بتخت مصر
متمکن گشت و لقب ملک مؤید یافت و مستعین را بچاه زندان انداخت مستعین از خفا بنوروز که در سوریه جای
داشت نامه نگاشت و او را بخواست و او با قشونی مستعد بمصر آمد و مستعین را گفت تا منشوری مانند شیخ محمود
صادر گردد و شیخ محمود در این وقت در شام بود چون خبر این واقعه شنید بمصر آمد و مشایخ و علما را با خود یار کرد و
مستعین را مخلوع نمود و باسکندریه او را فرستاد و برادرش بجایش خلیفه کرد و ملقب به المعتضد بالله کرد و بتخت
سلطنت نشست و بلندک زمانی متمکن و مستقر گشت

طبقه سلاطین لانکستریان که در انگلستان سلطنت نموده اند چهار نفر بوده اند و مدت پادشاهیشان هفتاد و دو سال است که از سال ۱۴۰۰ میلادی تا سال ۱۴۸۵ سلطنت کرده اند وقایع سنه ۸۱۶ و آمدن خضرخان از پنجاب بدهلی و استیلای او و گرفتار شدن دولتخان لودهی و انقلاب در عثمانی و بتخت برآمدن سلطان محمدخان اول و طغیان میرزا اسکندر و حرکت شاهرخ از هرات و دفع او

در این سال خضرخان حکمران پنجاب هندوستان چون خبر یافت که دولتخان لودهی را مردم بسلطنت بر
داشته اند و بتخت دهلی نشانیده اند از پنجاب با پنجاه هزار مرد شمشیرزن بطرف دهلی در حرکت آمد و بدون تانی
کار را بدولتخان تنگ گرفت و او را در قلعه سیری محاصرت و در بندان کرد عاقبت دولتخان بجان رسیده بواسطه
رسولان چرب زبان امان یافت و از قلعه بیرون شتافت خضرخان او را در قلعه فیروزآباد فرستاد و خضرخان
بدهلی استیلا یافت و تشکیل سلطنت سیدها را در هندوستان بداد هم در این سال بزرگان عثمانی بر سلیمان خان

بشوریدند زیرا سلیمان بمناسبت جرمی فرمان داد تا ریش و ریش نیک چریها را تراشیدند بدین واسطه نیک چریها
شورش کرده و او را بکشتند برادرش موسی بخونخواهی او رایت انتقام برافراشت و بسیاری از نیک چریها را بکشت
و در آتش سوزان انداخت تا عاقبت محمد کمر عداوت برادر خود موسی را در میان بست و او را از میان برداشت
و خود علم سلطنت و حکمرانی برافراشت و بنظم سپاه و تنسیق نظام پرداخت و با ملوک نصاری قواعد دوستی بیاراست
و از این بعد پس از شکست خوردن و اسیر شدن سلطان بایزید خان ایلدرم مملکت عثمانی مجددا تحت نظام و شکوه
و آرامی و ترقی درآمد هم در این سال میرزا شاهرخ گورکانی در سیزدهم رجب بقصد جنگ با قرا یوسف ترکمان که استقلالی
تام در آذربایجان و اران و عراق عرب و غیره یافته بود از هرات حرکت نمود و چون به پیشاور رسید میرزا
اسکندر بن عمر شیخ حکمران فارس و عراق نگاشت که با سپاه خویش در حرکت آمد و در شهر ری طهران باردوی
شاهرخی در قشلاق مازندران بود چون ابوسعید و رسول میرزا اسکندر برسید و مطلب روشن گردید میرزا
شاهرخ برسول او گفت اگر میرزا اسکندر نتواند بیاید اصلح آنست که قشونی بمدد فرستد و چون رسول بازگشت
میرزا اسکندر یکباره آغاز مخالفت نمود و خطبه و سکه بنام خود کرد و رسولان با نامه‌های فراوان بقندهار
و کابل و غزنین و سیستان و سایر بلدان فرستاد و از جلوس خود آنان را آگاهی داد و طغرای خود را بدین مضمون نمود
که (القائم بامور المسلمین و ولی امیر المؤمنین السلطان اسکندر من امره المطاع) و چون نامه او بملک قطب الدین
حاکم سیستان رسید رسول را مقید نموده و با نامه بهرات نزد میرزا سیورغتمش نایب الحکومه هرات فرستاد
و سیورغتمش آن نامه را بر جناح استعجال نزد میرزا شاهرخ فرستاد و محقق شد که میرزا اسکندر سر بطغیان
و استقلال برداشته و رایت مخالفت و استبداد برافراشته هم در این سال هانری چهارم پادشاه
انگلستان درگذشت و بجایش هانری پنجم فرزندش بتخت سلطنت نشست

ذکر وقایع سنه ۸۱۷ و آمدن میرزا شاهرخ بطرف اصفهان و جنگ او با میرزا اسکندر و فرار اسکندر

در این سال در چهاردهم محرم موکب شاهرخی در حرکت آمد و میرزا بایسنقر را روانه هرات فرمود و در این
در این وقت چون اردوی شاهرخی بری رسید چند از ملازمان میرزا اسکندر از اصفهان فرار کرده باردوی
شاهرخی رسیدند و بعرض رسانیدند که میرزا اسکندر قشونی بجهت محاصرت ساوه که بدست نصرالله ساوه
که از قبل میرزا شاهرخ در آنجا بود فرستاده میرزا شاهرخ فرمان داد تا امیر حسن صوفی ترخان و دولتخواجه و امیر
جهانشاه اتاق و امیر چهارشنبه با ده هزار سوار جرار بمدد نصرالله شتافتند چون نزدیک ساوه رسیدند
امیر یوسف و خلیل و جلبانشاه برلاس و بیان قوچین و عبدالله پروانچی و سعدالله که از قبل میرزا
اسکندر بمحاصرت ساوه اشتغال داشتند دست باز داشتند و با امرای شاهرخی متفق شده و از
زیر رایت و فرمانبری میرزا اسکندر سر برتافته و بحضور شاهرخ روانه شدند و در نزدیکی قلعه شهریار عز
بساط بوسی یافتند و اردوی شاهرخی بساوه رسید و شاهرخ بحشمتی وافر بساوه وارد گردید و چند روزی
بصید و نخجیر مشغول شد آنگاه عزیمت اصفهان نمود و پس از طی منازل بباغ رستم که در دو فرسخی اصفهان

بوده نزول فرموده در این بین شیخ محمد قرابت امیر عباس و شیخ علی قزاق با سعید بن سوار از میرزا اسکندر گریخته
و پاره دوی شاهرخی پیوسته چون خبر رسیدن شاهرخ با لشکری از استه بمیرزا اسکندر رسید پس از مشاورت با
سران سپاه و مقابلت و مقاتلت برداخت و چون از اصفهان بیرون شد و کثرت سپاه شاهرخی را دید بر
خود بترسید و راه گریز گرفت و سپاهش نیز راه فرار گذارند و لشکریان شاهرخی متابعت انها ناخته و بسیاری
بخاک و خون درافتاده میرزا اسکندر خود را بدرون اصفهان رسانید و در شانزدهم ربیع الاول این سال سپاه
شاهرخی اصفهان را محاصرت نمودند و مدت پنجاه روز اصفهان محصور بود تا عاقبت سپاه شاهرخی بقهر و غلبت
اصفهان را فتح نمودند و بسیاری از سپاه میرزا اسکندر کشته شدند و میرزا اسکندر گرفتار شد شاهرخ فرمود تا او را به
برادرش میرزا رستم سپردند و او میرزا اسکندر را میل آتشین در چشم کشید آنگاه سپاه شاهرخ با صفهان رجعت
و خاک مصیبت و پریشانی بر سراهالی بیچاره پاش جمشید و شهر را بباد تاراج دادند و همه مایحتاج را نقود و جنس بالسویه
از ریشه و اشیای نفیسه غارت بردند میرزا شاهرخ در اصفهان مدتی توقف نمود تا کاشتگان او بشیراز رفته اسباب
و اموال و اولاد میرزا اسکندر را برداشته با صفهان اورده میرزا شاهرخ مبلغی جسیم بفقرا و ضعفا احسان نمود و انگاه
آل کورکان را بحکومات ایالات و ولایات تعیین نمود و از اصفهان عزیمت شیراز فرمود و از انجا بیزد رفته از
یزد راه بیابان فهستان روانه هرات گردید و در بست و دوم رجب بهرات رسید و بار نافیستگان درگاه
و بزرگان سپاه مالی بی اندازه بخشید چون خبر رود شاهرخ در اطراف خراسان و افغانستان و خوارزم انتشار یافت
حکام هر یکا بعظمت پناه آمده و بفرمانبرداری مشرف گردیدند و پس از اشفاقات خسروانه و دادن مبالغات
خویش عودت نمودند و میرزا الغ بیک از سمرقند بهرات آمده مورد الطاف پدر بزرگوار خود شد مدتی
فرمود در این وقت شاهرخ حکومت طوس را بامیر داود بلیقان و جرمقان و توچان و غیره را بفرزند خود میرزا بایسنغر
مرحمت فرمود و داود بل ماموریت خود روانه شد نیز در این سال شاه نعمت الله کرمانی ولی وفات کرده
و شرح حال مفصل او در جلد سوم این کتاب نگارش خواهد شد نیز زعیم رجی از مورخین محمد الدین محمد بن یعقوب فیروز
آبادی صاحب قاموس در این سال درگذشت و مدت حیاتش هشتاد و هشت بود همچنین در این سال فرانسه
در جنگ و مخاصمت شهر اراس با بشکنت مصالح بودند و در اوقات در سستی میگذشت

ملوک سیدها که در دهلی هندوستان سلطنت کرده اند چهار تن بوده اند که از سال
بهشتصد و سه تا سال هشتصد و پنجاه و پنج مدت سی و هشت حکمرانی در دهلی و هندوستان داشته اند
ذکر وقایع سنه و اقدار یافتن سید خضر خان در دهلی و تعمیر در هرات و طغیان میرزا بالغیرا
و حساب او با میرزا ابراهیم سلطان و حرکت میرزا شاهرخ از هرات بفارس

در این سال خضر خان چنانچه در ذیل مشهد و شانزده نگارش شد له و لخان او دیگر اگر مار ساخت و خود
سلطنت دهلی برداخت پایه استقلالش استوار شد صاحب نزکتاران هند نسب سعادت او را چنین بیگارد
که پس از انکه بحث دهلی را بامد سید خضر خان شد و قبلا حتی در زمان امدن تیمور لنگ بهندوستان دهلی را بوان خضر

وقایع جهانبانیان

خان اسم سیادت او در کار بود و کریس از محبت نشستن با کلبه با آنکه سبد دستمان از شیخ بهلول امیر تیمور و تاراج مردان
سپاهیانش و ویران و خانه بویان و آشنایان شده بود سید خضر خان با نظام نت و درایت فوق تصور با آبادی
بلاد و دلشادی رعیت و جباد پرداخت و همه گونه اسباب آسایش خلایق فراهم آورد شهرها را احیا ساخت و بعمیر
خرابهای دلی که تا این سال بویرانی باقی بود پرداخت و بعضی مفسدین و اعوان بندگان لو و سیلان از میان برداشت
نیز در این سال شاهرخ از هرات امر نمود تا ملقب باستیلا الدین که از قلاع مشهوره دنیا بود و در زمان امیر تیمور خراب گردیده
بود از نو بنا شده و در مدت کمی آزاد کمال متانت و حصانت بپایان آورده و بجهت استیفای آن و اتمامش
مبلغ صد هزار بنا طفه در آن کار کرده تازه دی تمام شد هم در این سال میرزا اجل حکمران ری در گذشت و بجایش
از طرف میرزا شاهرخ بحکومت طهران امتیاز یافت و امیر یوسف خواجه و امیر غیاث الدین و عجب شیر معاونت
و معاضدت او معین شدند و این جمله از هرات بجانب ری و طهران عزیمت نمودند هم در این سال میرزا بایقرا
حکمران همدان و نهاوند بود و چون از عزیمت برادرش میرزا اسکندر بکهول بخیال تسخیر فارس افتاد و میرزا اسکندر را
با سه هزار سوار حرکت داد و چون اینها بحوالی اصفهان رسیدند میرزا رستم بمقابلت میرزا اسکندر شتافت و پس
از مختصر زد و خوردی میرزا اسکندر گرفتار شده و در اصفهان محبوس و این خبر در شیراز و همدان انتشار یافت و میرزا
بایقرا با سپاهی آماسته از همدان عزیمت فارس کرد میرزا ابراهیم سلطان چون خبر آمدن او را یافت با استقبالش
شتافت و پس از مقابلت و مقاتلت میرزا سلطان ابراهیم شکست خورده بطرف ارجان فرار کرده و میرزا بایقرا
بشیراز وارد گردیده بحکمرانی نشست چون این خبر باصفهان رسید میرزا رستم چون مآل فساد این کار را از میرزا اسکندر
میدانست او را کشت و از اینسوی میرزا شاهرخ پس از آگاهی از این وقایع بمناسبت آنکه قوت و شوکت میرزا بایقرا
را مخل آینده سلطنت خود میدانست در هفدهم جمادی الثانی از هرات بجانب شیراز حرکت فرمود و در سوم رمضان
بشیراز رسیده وارد گردید میرزا بایقرا از رسیدن او پریشان حال بمیرزا بایسنقر ملحق شد که میرزا شاهرخ از سر
جرایم و مخالفت او گذشته و بواسطه میرزا بایسنقر معفو شد و میرزا شاهرخ مقرر کرد میرزا بایقرا با چند تن از معتمدین خود
روانه قندهار شده و در آنجا نزد میرزا فرید و معتمد امام بسر رساند و دوباره میرزا ابراهیم سلطان بحکومت فارس بر
قرار گردید آنگاه میرزا شاهرخ حکومت ری و کاشان و قمرا بامیر الیاس خواجه بخشید و بدادآنگاه بمناسبت
آنکه سلطان اویس بن بایزید کرمان از زمان اقتدار و جلوس شاهرخ در عبارات اظهار خلوصی نموده
بود و موکب شاهرخی متوجه کرمان شد نیز در این سال سپاه انگلیس با زنجاک فرانسه وارد گردیده و پس از جنگ
سختی فرانسه شکست خورده هم در این سال شیخ نورالدین عالم و میر سید شریف جرجانی در گذشتند بهرات
ذکر وقایع سنه ۸۱۲ و حرکت میرزا شاهرخ از شیراز بکرمان و عودتش بهرات و سرکشی و آمدن سلطان اویس کرمان
در این سال چون میرزا شاهرخ که در اواخر سال قبل از شیراز بجهت کرمان حرکت کرده بود بسیرجان رسید
سلطان اویس حکمران کرمان بجواب و عزیز آمده ولی اندازه تبر سیده و سید شمس الدین علی که از قدمای علما بود و با
شاهان بعنوان رسالت و شفاعت بسیرجان نزد او فرستاده و سید مقبل شد که چون شاهرخ بهرات رسد

سلطان اویس بعزآستان بوسی سرافراز شود لذا موکب شاهرخی بطرف هرات از راه قهستان روانه گردیده در
اواسط محرم این سال بهرات رسیده چون فراغت از حفاظت حاصل کردند شنیدند که میرزا بایقرا چون بقندهار رسیده
علم مخالفت برداشته همچنین در هرات میرزا ابابکر و میرزا امیرک احمد متفق و فتنه انگیزی شده لذا حکم صادر شد که هر سه شاهزاده
از افغانستان خارج کنند و این دو برون شده لیکن میرزا بایقرا را دو قندهار میرزا قید و نگهداری کرده و در مستحفظین او
پیغزاد و همراه او میال میرزا شاهرخ منصب قضاوت و ریاست محکمه عدلیه را میرزا بایسنغر عنایت فرموده و میرزا بایسنغر
یک از شاهزادگان عالی منزلت معارف پرور انتشمند بوده که مادر روزگار مانندش پرورده خطش بسیار جمیل و نیکو
بوده و خود از مشاهیر خوشنویسان بوده است و کنون خطش غریب الزوال و منحصر بکتابخانه معظم اردوایست هم در این
سال سید شمس الدین ی که در وقوع اشارت شد که واسطه سلطان اویس گردیده بهرات آمده از تخالف و تمرد سلطان
اویس شمه بعرض شاهرخ رسانیده و حکم شاهی صادر گردید تا امیر جانشاه برلاس و امیر حسن صوفی ترخان و امیر قربان
شیخ ماموجی از نسا بکنیه خواه بطرف کرمان عزیمت نموده و آتشفشانی افروخته چون محاصرت شدت کرد سلطان
اویس نا چار شده و شیخ حسن که معتمد او بود از امرا فرستاده و متعهد شد که اگر آنان دست از محاصرت بکشند او
بهرات آید امرا چگونگی را ماه صفری شده روبهرات نگاشتند و فرمان شاهرخ باجابت صادر شد و امرا عودت
کرده سلطان اویس در دوازدهم ماه شوال بهرات آمده و مورد الطاف شد نیز در این سال میرزا سیورغتمش
بحکومت مدخشان مامور شده و چون به بدخشان رسید و بسیر و حکمرانی متمکن گردید بساط عدالت و مرحمت نیز در این
سال سید فخر الدین در زیر گرفتار و محبوس شده و بجایش خواجه پیر احمد خوافی در مسند وزارت شاهرخی در هرات نشست
و نیز سلطان محمد خان اول عثمانی با سپاهی بسیار بطرف افلاق رانده و آن ایالت را مسخر نموده

ذکر وقایع سنه ۸۱۸ و حرکت میرزا شاهرخ از هرات بطرف قندهار و اطاعت مردم هزاره و جات

در این سال میرزا شاهرخ در نیمه رجب عزیمت کرمسر و قندهار نمود زیرا خبر رسیده بود که جهانگیر پسر سیفل قندهاری
و ملک محمد که هر یک حاکم ناحیه بوده دائما منازعت بوده و بسبب نزاع آنان رعایا در مهلکت و پریشانی بسیر برند
و موکب شاهرخی در چهاردهم شعبان در بیرت قشلاق رسیده در انجا میرزا سیورغتمش با امرای مدخشان با سپاه
بوسی رسیده و از انجا آهنگ قندهار نموده و در بست دوم ماه شعبان نیز دیک قندهار رسیده جمعی از بزرگان قندهار
غزنین با دوی شاهی رسیده و معلوم شد میرزا پیر و از بیم سطوت شاهرخی فرار نموده است و پس از چندی معلوم شد
که در غزنین و کابل نواب و نگاهداشتگان میرزا پیر و برون رفته و بمکی فرار نموده اند لذا نگاه از جانب میرزا شاهرخ مواجه
صدر الدین ابراهیم مامور گردیده بهزاره جات بشتافته و مالیات پس افتاده را دریافت و اسپان راهوار و شتران
صبا رفتار بسیاری مردم هزاره جات بحضور شاهی فرستاده و باج و خراج معموله را متقبل شدند که رسانند آنگاه
شاهرخ از قندهار بطرف قشلاق حرکت نمود از اتفاقات میرزا شاهرخ روزی در اثنای حرکت از اسب افتاده و
دستش آسیب سخت بدید و ری ملازمان شاهی بهرات رفته و میروی نگاه گرسکشته بدر احاضر کرده و میروی معالجه
نیز اخراج داده و بچند روز دست شاهرخ بهبودی حاصل کرد و میروی عطای بسیار یافت پس از بهبودی شاهرخ در

وقایع جهانبانی

یازدهم رمضان کنبارات بهیرسند رسیده فرمود و پس از چند روز امیر ابراهیم جهان شاه خبر از کابل آورد که بروی میرزا قیه و بجهنو بهیرسید ولی میرزا قیه و نیامد و میرزا شاهرخ آهنگ هرات نموده و مابرای درنگ، مانند میرزا سنجر و امیر مادیگ، شاه ارلات و امیر علیکه و سایرین بهیرد که مرکاه میرزا قیه و آمد او را بهرات برند و اگر نیامد بعقبش رفته هرجا او را یافتند بجهنو رسانند و موکب شاهرخی طی منازل نموده در دوم محرم که داخل در سال هشتصد و بیست و یک است وارد هرات گردیدیم در این سال سید محمد مشعشعی پیدا شده و جنگ سختی من ایام بین و ملک ناصر ازبی رسول واقع گردید و امام ناصر شکست یافته منهزم گردید نیز در این سال بین پادشاه مجنون فرانسه و ملکه فرانسه نزاع شد و حلت مبارغت اعمال غیر مرضیه بود که از ملکه ظهور میکرد و عاقبت ملکه بحکم پادشاه محبوس گردید

ذکر وقایع سنه ۸۲۱ و سلوک ملک المؤید شیخ محمودی الظاهری ملک مصر و مدبیر سید خضرخان پادشاه هند و هجوم قرا نیان بسورصه و سوزانیدن فیروز سلطان بایزید و انتظام گشیدن سلطان محمدخان عثمانی و آوردن میرزا قیه حکمران انجکرات وغیره

در این سال شیخ محمودی الظاهری ملک مؤید پادشاه مصر رای لقب نام و شهرت و سعادت ملت خدمات و زحمات بسیار کشید و مردم از خود راضی نمود و بناهای عالیه افراشت که از آنجمله جامع المؤید نزدیک باب الزویله در محله دب الاحمر خیابان سکریه است که در هندسه و بنا و نقوش نهایت مهم بود ماست برسینه خضرخان حکمران دهلی بهمان نام قناعت کرده بمراسم عادات پادشاهان هندوستان را قبول نمود و بارها با دکال فردشی و شکسته نفسی راه رفت و در این اوان که شاهرخ در تمامی افغانستان و ایران و ترکستان سلطنت داشت سید خضرخان با او در نهایت مودت و یکانگی و افتادگی رفتار میکرد و سکه و خطبه بنام او کرد که شاهرخ خرسند گردید نیز در این سال حکمران قرمان صیت سلطان محمدخان اول عثمانی را شنیده دانسته بطرف بورصه راند و آنشهر را فروگرفت و قبر سلطان بایزید المدرم را بسگانت دانش برافروخت و مقبره و استخوانهای او را پاک بسوخت چون سلطان محمدخان خبر یافت بجانب بورصه شتافت و با دشمن در ستیز آویزد آمد مصطفی یک پسر حاکم قسطمونیه را اسیر ساخت و او را محبس انداخت مصطفی بوسایل چندی خود را بحضور سلطان رسانید و کبوتری در زیر جامه پنهان نمود و پنهان بوده و دست برسینه خود زده و فهمانید که تا جان در این بدن بوده در صدد نگذاری و فرمانبری کوتاهی نخواهم کرد سلطان محمدخان او را آزاد کرده و چون مصطفی از مجلس سلطان بیرون تاخت کبوتر را رها ساخت بکارهای خلاف برتاخت سخت در بیرون شهر که سواران پادشاهی شده نگاه دارند تا جاپک سواران رفته او را گرفتار و بحضور سلطان آورند سلطان محمدخان پادشاه فرمود اگرچه تو پیمان شکستی و بعهد و میثاق خود استوار نگشتی دلی لایق من نیست که عهد شکنی کنم تو را بخشیدم برود اگر بر ما یون است کوشش حال کرده هم در این سال امر کیه ملزم رکاب شاهرخی بوده در سفر

قندهار در ماه رجب این سال امیرزا رفیع بهرات رسیده و شاهرخ خطابای میرزا رفیع را بخشیده او را نوازش فرمود در این وقت خبر رسید که شاهان بخشان سر بخالفت برداشته اند شاهرخ فرمانداد تا امیرزا سیورغمش آبسنگ بدخشان نماید و امیر شیخ لقمان و امیر ابراهیم و امیر محمد صوفی ترخان و امیر فیروز شاه و امیر حمزه را با سپاهی زیاد همراه او بدخشان آگاه شده پسر شاه بهاالدین که حکمران آنسرزمین بخوبی برسیده و خواجه تاج الدین حسن صفار را برسالت و شفاعت نزد شاهزاده فرستاد امیرزا سیورغمش وساطت خواجه تاج الدین را قبول فرموده بدون مخالفت و مقاتلت از بدخشان عودت بهرات نمود هم در این وقت میرزا رفیع جمعی را با خود یار و در اعمال اخلالات مرد کار بوده نیم شبی از بهرات اطراف قندهار بگریخت چون روز بعد شاهرخ خبر یافت مقرر کرد تا امیرزا بایسنغر تعاقب او شتافته او را در قریه بیز بچنگ آورده بهرات آمد شاهرخ فرمانداد تا امیرزا رفیع را در قلعه اختیار الدین محبوس ساختند و امیرزا سیورغمش را بحکمرانی قندهار و کابل و غزنین تعیین کرده او بمرکز ماموریت خود روانه شد هم در این شعبان این سال شاهرخ بمشهد روانه شد و در انجا صدقات و خیرات بسیار داد و قندیلی طلا که سه هزار مثقال وزنش بود در حرم مطهر حضرت رضا بیاویخت و بهرات عودت فرمود امیرزا سعد وقاص حکمران قم و غیره که نزد امیر قرا یوسف ترکمان رفته بود وفات یافت نیز او را بعباس نقش بندی و سید برهان الدین خاوند شاه در کنه شهر نیز در این سال مسجد گوهرشاد آغا که در مشهد واقع است و گوهرشاد آغا زوجه شاهرخ بانو بود اتمام شد

ذکر وقایع سنه ۸۲۲ و عودت ایلچی شاهرخ از ختا با یلغاق سفرای ختا و چین و غیره بهرات و جلوس پسر انگلیس در آنجا

در این سال ایلچی که در سال مضی بدربار فلک مدار ختا و چین رفته بود با یلغاق ایلچیان دایمک خان و خان چین و غیره بهرات رسیده و مراسلات و هدایای آنان را از نظر شاهرخ گذرانید و بسیار مقبول و مطلوب گردید شاهرخ رسولان را بانواع الطاف خسروانه نواخت و بخلوع فاخره و عطایای شاهانه متمتع ساخت و برخی از آنان بخوارزم نزد امیر شاه ملک و بشیراز در پیش میرزا ابراهیم سلطان شتافته و تا سال بعد مسافرتشان بطول انجامید که در این سال مضی بیست و سه پسر فرنگ رسیده و انواع الطاف از میرزا رفیع یافته بخانه راه بلاد خویش گرفتند هم در این سال براق خان که از شاهزادگان اورنگ بود بمناسبت مصاهرت با خوشیان خویش پسر فرنگ میرزا رفیع آمده و آن شاهزاده مهمان نواز در حشمت افشانیها مرحمت رفی داشت نیز در این سال شاه محمود سیستانی پس از شانزده سال حکمرانی و پنجاه سال زندگانی در گذشت و خواجه محمد پارسا نیز وفات یافت و در این ایام فرانسه و دولت انگلیس جنگهای شدیده و فراوانی بها سوریش نموده و بین واسطه شده و ان فرانسه دست انگلیس را شاه و سلطان محمد خان اول عثمانی شد ایشان

ذکر وقایع سنه ۸۲۳ و اهتمام سلطان محمد خان اول عثمانی در ساختن کشتیهای جنگی و دعوی مجهولی با سیم پسر سلطان بایزید یلدیرم و جنگ او با قرا یوسف ترکمان بکنار ان سیروان و سخت امیر او عثمان شاهرخ بجنگ قرا یوسف ان آمده

در این سال سلطان محمد خان اول عثمانی بساختن کشتیهای جنگی و فشون دریائی همت گماشت و مسیح جنی

در ساختن و پرداختن کشتی و آلات و اسلحه جنگ مصروف داشت که در این اوان کمتر پادشاهی از آن توشه بهره برداشت و
نفت من مصطفی پسر سلطان بایزید خان را به پدر سلطان محمد خان بستر که در جنگ امیر تیمور گورکانی با سلطان
بایزید فراکرده و مدتها در زاویه گمنامی بسر برده من مردم از اول و اوایل دولت او متنفر شده مانند زمانی گروه بسیاری از مردم
همراه ساخت سلطان محمد خان اول الذکری فرستاد و ان بجنگ او شتافت و او را منهزم ساخت و او بناچار پناه
حال امیر اطراف بطنطنیه برد سلطان محمد خان اول در ازای امیر اطور بخواست او جواب داد که عادات و مراسم ملوک چنین نیست
که پناهندگان را بدشمن بسپارند و من شرط نمیدارم تا این شخص در قید حیات است او را پناه دهم سلطان محمد خان اول مضمون
قولکرد هم در این سال شاهرخ مقرر کرد تا امیر شادی خواجه و میرزا باسنغر سلطان احمد و خواجه غیاث الدین نقاش و
میرزا ابراهیم سلطان و امیر حسن و پهلوان جمال و میرزا اسپیو غنش و امیر شاه ملک اردوان و شاهان و شاهان دختران
تاج الدین در سمرقند جمع شدند و انجا بعنوان رسالت بدربار خاقان خنا و فرستاده و بازگشته بودند این سال آتش جدال
و نزاع بین امیر قرا یوسف ترکمان حکمران آذربایجان و امیر شیخ ابراهیم حاکم شیروان مشتعل گردید و امیر شیخ ابراهیم از امیر تیمور گورکانی
حکمران گرجستان استمداد و طلبیده و او باده هزار مرد شمشیر زن حاضر کرده و امیر شیخ ابراهیم با سپاه خویش و گرجیان بمقابلت
و مقاتلت امیر قرا یوسف شتافت و میدان جنگ در میان آب کر میان گرم گردید و بساحت جولان و جایت در
خاک و خون غلطیده و امیر قرا یوسف غالب گردید و امیر شیخ ابراهیم از میان معرکه رو بفرار گذارد و هنگام عبور از خندق
اسبش در خاطیده و او از زمین زد و دستش شکست و ترکمانی بدین حال برسیده و او را از حاشیه گران قیمت سر بریده
و شالش را گرفتند او را خسته کشان نزد امیر قرا یوسف آوردند امیر قرا یوسف او را تبریز زده و بواسطه معاشرت
و ملاقات بسیار متمدنانه امیر قرا یوسف فریفته امیر شیخ ابراهیم شده و عاقبت مبالغی از شیروان بخواست و بدان
واگذاشته بشیروان برگشت و دوباره بر اورنگ حکمرانی نشست چون اخبار رو بمرده امیر قرا یوسف بسمع میرزا
شاهرخ در هرات رسید مناسب انگاشت که روزی بر مملکت و شوکت امیر قرا یوسف افزوده گردد و نقش بر
شاهرخی خواهد بود و شاه تولید مشاکل خواهد کرد و شاهرخ فرمانداد تا قصیدی بعنوان رسالت بتبریز رفت
در رسالت خود احسن او اگر و که باید امیر قرا یوسف سر کمند اطاعت و ارادت شاهرخ در آورد و سکه و خطبه بنام
او نماید امیر قرا یوسف از شنیدن این بیانات برآشفت و رسول شاهرخی را بغلظت و اسخهای خشونت
امیز راند چون صدیق از تبریز عودت بهرات کرد و چگونگی عرض رسانید شاهرخ مصمم جنگ با امیر قرا
یوسف گردید و فرمانداد تا تمامی شاهزادگان از ایران خراسان افغانستان و ترکستان و دشتان
با سپاهیان خویش حاضر گردند انگاه میرزا الغ بیک را بحکومت ترکستان و میرزا اسپیو غنش را بحکمرانی کابل
و غزنین و زابلستان و امیر سیدی احمد ترخان را بفرمانروایی و نیابت خویش در هرات تعیین نمود و در روز دهم
شعبان این سال بعزم آذربایجان و جنگ با قرا یوسف ترکمان از باغ زاغان هرات بطرف نیشاپور
روانه گردید در بین راه امیر شاه ملک با سپاه خوارزم ملحق بار دوی شاهرخی شد و فرمان یافت تا
با امیر حسن صوفی معتمد تلخیص شده در جمله روان گردیده و در تعاقب آنها میرزا باسنغر فرمان یافت که سپهدی

سیاهرا مستعد باشد و بجانب آذربایجان بشتابد آنگاه شاهرخ قطع منازل نموده در چهاردهم ماه شوال بسبزوار رسید که در اینجا قشون سیستان و فراه و قهستان و گرمسیر دشتها و کابل و غزنین رسیده ضمیمهٔ سپاه شاهی شده که از عقب آنها میرزا ابراهیم سلطان با سپاه فارس و میرزا رستم با قشون اصفهان برسیدند و ملحق باردوی شاهرخی گردیدند شاهرخ در اینجا سان قشون داده دویست هزار مرد شمشیرزن بحساب آمد از انقشون امیر فرا یوسف ایوسف ترکمان نیز با سپاهی فراوان باو جان آمده سدان رزم آگران گردید که ناگاه ناخوشش احوال شده و مرض صعلکی باو بشاری گردید که بازدگ زمانی درگذشت چون وفات امیر قرا یوسف در اردوی او انتشار یافت سپاهیان بهم افتادند و چون هیچ یک از سران او حاضر نبودند تمامی مهمات و اسباب و آلات و ذخیره و خرگاه او بغارت رفت حتی مرده او را تخت کردند و بجهت بردن گوشواره های طلای او گوشهای او را بریدند چون اینخبر بجهت از شاهرخ رسید شکر الهی بجای آورد و میرزا بایسنقر میرزا را گردید و مقدم او را مردان نجوبی پذیرفته شاهرخ قطع منازل نموده در نایزد هم ذیقعده بسلطانیه رسید و از انجا بار دیگر آمد و بزیارت شیخ صفی الدین جد سلاطین صفویه و شیخ علاء الدین ذرابه علی رسیده و از راه مغان در دوخانه ارس بقراباغ ایران نزول اجلال فرموده در مسار انجا قشلاق را همدان سال که مطابق هزار و هیجا صد بیست سیلاوی بود پادشاه فرانسه بجهت علت دمامی وفات جاری که از فرزندش داشت او پادشاه انگلیس را بوسعیدی انتخاب کرده در عمارت لوور مسکن پادشاه انگلیس شده و تمامی عمارات عالیه و قلعه تیروف باستیل متصرف سپاه انگلیس درآمد

ذکر وقایع تشنه و فوت ساطان محمد خان اول عثمانی و نشستن سلطان مراد خان ثانی بجایش و

جنگ او با مصطفی و قیصر روم و صلح او با قیصر و فوت ملک الموید سلطان مصر و انقراض دولت

و خلع چهار ملک در مصر از طرف یکدیگر او فوت سید خضر خان و نشستن سید مبارکشاه بجایش و نشستن

در این سال سلطان محمد خان اول عثمانی درگذشت و بجایش سلطان مراد خان ثانی نشست چون خبر انتقال محمد خان اول در اکناف منتشر گشت مانویل امپراطور روم با خود گفت که باید فرزند خود را نزد من بفرستد که در کنار من بتربیت کند و در همین نزدیکی که مدتی است راه فرستاده و نقدی پیش گیری و اگر تخلف نماید من مصطفی پسر سلطان بایزید خان اخیر را که نزد من است رها نموده اسم سلطنت سلطان مراد خان ثانی و قتی بنامه و قاصد مانویل نهاده مانویل و مصطفی جنگی بسر داری بایزید پاشا بمقاتلت و مقاتلت او روانه ساخت و مصطفی لشکر سلطان را شکست داده و منهزم و متعاقب آنها تاخت و بسیاری را کشته و اسیر ساخته و بایزید پاشا را بجنگ آورده کشتش سپرد و لحظه سلطان مراد خان ثانی خود از جای بجنبید و با سپاهی فراوان بجنگ آمد و مصطفی این بار شکست خورده راه فرار پیش گرفت و در همین راه ملازمان او او را کشتند و سر شرا از تن جدا کرده نزد مراد خان ثانی آوردند و او فهمید که مدت اورده بود بر لشکریان قسمت کرد و بجمع سپاه و تعبیه جنود و خرگاه و سپر داخت و برای کشیدن خواهی بازمانویل اظهار اسلامبول آمده شهر را محاصرت کرد و بجانب پرولت ولی شد مفتوح نشده و عاقبت سلطان و قیصر مانویل صلح کردند و سلطان مراد خان از ظهر اسلامبول بغاست هم در این سال در هفتم محرم شیخ محمود ی الظاهری

ملک المؤید سلطان مصر پس از نه سال و چند ماه حکمرانی درگذشت و پس از او در مصر بحران هزمی شد چنانچه در طرف
این بحبال سه سلطان بتخت نشست و مستقر نگشت چنانچه پس از فوت ملک المؤید پسر خردش شهاب الدین
احمد ملک المظفر از محرم تا شوال بتخت نشست آنگاه سلطنت السیف الدین ترکه وصی و حامی خود بوده و گذارد
و سیف الدین لقب ملک ظاهر یافت و در ماه ذیحجه وفات یافت و پسر خردش ناصر الدین محمد ملقب ملک صالح
با برکه حکمرانی مصر برقرار کرده و او نیز پس از چهار ماه مخلوع شد و وصیش سیف الدین برس بای بجای او نشست
که جلوس او واقع در ماه ربیع الثانی سال بعد شد که بجایش نگارش میشود و هم در این سال در هفدهم جمادی الاول
سید خضرخان پادشاه دهلی پس از سیزده سال و چند ماه جهانبانی درگذشت و در این مدت حکمرانی چنانچه نگارش
شد اغلب را بمردم هندوستان خوش رفتار کرده بود که بعد از مردنش تا سه روز مردم بتعزیت و سوگواری او قیام کردند
و پس از او فرزندش سید مبارک شاه بجای او بر آمد و جشنی شاهانه گرفت و در بار بایزا با نواع بخشش و احسانات خسروانه
نوازش فرمود و اتفاقات اهم سید خضرخان که با نامه و هدایای شایسته بطرف هرات نزد شاهرخ رفته بود و منوط نگشته
گذارده بود که سید خضرخان درگذشته بود و هم در این سال در نوزدهم ربیع الاول شاهرخ بمناسبت آنکه زمستان بسر آمده
بود از قشلاق قراباغ اران اهنگ تبریز نمود و در بین راه شنید که آن نزدیکی قلعه بایزید بوده که قراپوسف زمان آماده
شدن بجنگ تمامی اشیای نفیسه و اسباب بشنیه خود را در انجا نقل داده و پس از فوت او فرزندانش در انجا تاخته و در
حفظ آن قلعه کوشش نموده اند شاهرخ متوجه آن قلعه گردیده و در بیست و سوم جمادی الاول این سال سای آن قلعه
رسیده و مستحفظین قلعه را باطاعت و تسلیم قلعه خوانده و آنان استماع نموده و شاهرخ بموجب قسمشان آن قلعه را گشوده و ذخایر و
اسلحه و اسباب بی اندازه متصرف فرموده و آنچه طبل غریمت بطرف ییلاق الاتاق کوفت و روانه تبریز گردیده در این وقت خبر به
شاهرخ رسید که پسران امیر قراپوسف ترکمان اسکندر و اسپند با سپاهی بسیار بعزم رزم و پیکار نزدیک عادل خود واغلط
رسیده اند شاهرخ با تمام عالمت و مقالت آنان شتافت و میدان جنگ و ستیز گرم گردیده و دو سپاه کینه خواه در هم افتادند
سه روز از صبح تا شام بجنگیدند و در روز سوم امیر ملک شاه فرمانده قابل شاهزاده نوجشنده و در بین لشکریان اسیر شدن اسپند پسر امیر قرا
یوسف را شهرت داده جنبش در ترکمانان محسن شئون این دو روز نشست بمعرکه در روی بهزیمت نهاده و تا اسکندر و اسپند
خواسته تا بجا حالی کنند که ما اسیر نشده ایم برو سته بطرفی تا نشسته و میدان را ساخته شد ناچار اسکندر را اسپند و سران
ترکمان رو بگریز نهاده و تمامی اسباب آنان غنیمت سپاه شاهرخی شد و شاهرخ مظفر و منصور از آن میدان بیرون
شتافت و از راه خوی بطرف تبریز روان شد و در غره شعبان وارد تبریز گشت و فتح نامه بجانشست و بتنظیم و تنسیق امور بجان
پرداخت پس از فراغت از امور آذربایجان آهنگ خراسان نمود و در نزدیک قزوین میرزا ابراهیم سلطان حکمران فارس و میرزا رستم حاکم اصفهان
و لرستان و میرشاه ملکزاده جاندار با نجوانمرد زاده استرابادی با لشکریان بسیار بدو نوزدهم شوال بهرات رسیده و بباغ زاغان نزول فرمود و مالی
و نقد از اموال متحصن بخشود و هم در این سال شیر محمد خان و صدر الاسلام از مازندران بسیر قشلاق نزد میرزا الغ بیک آمده و اغراق نموده
مانده و پس از چند روزی منوهم گشته فرار کرده و الغ بیک آنها را تعاقب و دستگیر نموده و از جرایم آنها گذشت و شیر محمد را بحکومت
مازندران روانه نموده و صدر الاسلام را مقتدی بی اندازه کرده و هم در این سال الغ بیک معزول فرانسه بجمع سپاه پرداخت و با پادشاه

و پادشاه انگلیس که وصی و ولیعهد او بود جنگ داده او را تا حدود خاک فرانسه دنبال کرد

ذکر وقایع سنه ۸۲۵ و استقلال یافتن ملک اشرف سلطان مصر و فوت امیر سیف الدین برسبای و سلطنت یافتن سیف الدین جقمق و جنگ میرزا الغ بیک با امیر محمد اغلان و منهزم گشتن مصریان و مدبر رسید مبارکشاه در دهلی و جنگ کبیر الغ بیک با شیخ محمد اغلان و منهزم گشتن

در این سال در هشتم ربیع الثانی یا استقلال یافت سیف الدین برسبای در مصر حکم کشت و شب نامدی و سلطنت مصر بدو منتقل گشت و لقب ملک الاشرف یافت مردم از هر جا به تهنیت و مبارکباد او قدوم نمودند سیف الدین ملک ظاهر تمربغا را که در وقای خود را بکمال دیانت و امانت خدمت میبود از اتفاقات جلوس ملک الاشرف مقارن انقضای و دخانه مبارکه شد و برکات و خیرات در مصر زیاده گردید زراعت و فلاحت بمنهای درجه خوبی رسید فقرا و ضعفا آسوده حال شدند و در ایام سیاست کار بتظلم ناداد و تلطیف عباد بپرداخت و در تعمیر عمارات و ابنیه خیر همتی سرشار ظاهر ساخت نیز در این سال سید مبارک شاه پادشاه دهلی بواسطه آنکه خود در سیدان نرم دلیری نامور و کار آموده بود بشیر شرکشان را بباد مذلت داده و متمردان را تنبیه کشیده و در سرزمین لوای اطاعت خویش کشانیده و صیت کیاست و شجاعت او در هر جا بر آکنده شد نیز در این سال شیر محمد اغلان با پادشاه مغولستان تبدل قبل از طرف میرزا الغ بیک احسانی و افر یافت و از قبل او بفرمانروای مغولستان شتافت و ایت مخالفت برداشته میرزا الغ بیک کبر بدیار شاهرخی نگاشت و استیذان حاصل کرد و با قشون از حساب بیرون بمغولستان غریمت کرد با شیخ محمد اغلان جنگی خونریز نمود و او را شکست فاحشی داد و در بشیر بقاط مغولستان علم اقتدار برافراشت و با فتح و فیروزی و غنایم موفوره عود مخیم فرمود کرد با فتح و فیروزی بخدمت پدر والا گهر خود بهرات فرستاد و در سوان اول شعبان بهرات رسید شادمانی بسیار مسرور از این فتح گردید و همین سال میرزا الغ بیک در سمرقند طرح مدرسه نرگی انداخت و با بالی بسیار انجام رسانید نیز در این سال میرزا بایسنغر خداوند فرزندی پسر داد که موسوم بابابر شد و کنیت ابوالقاسم یافت قران با ربعه با بابر شاه بیشود و سلاطین هشت و افغانستان و کشمیر و هندوستان همه سانه کرشمه حالش معضل بجای خود در این کتاب نگارش میشود و همدر این سال سلطان مراد خان دوم عثمانی با سپاهی فراوان آهنگ جنگ قرامانیان نمود و سپاه ترک شجاعت و رشادتی موفور بخرج داده و در آن جنگ ناصر محمد از طوک قرامان بدرگشت و در اثنای آنگاه سلطان مراد خان بعقبه انطاکیه نهضت موده آنشهر را محاصرت و نمود و در این سال فیروز شاه بهمنی و سید محمد گیسو دراز را عزم بروده فتح کرده نیز در اواخر این سال میرزا الغ بیک از سمرقند بهرات آمد بفیض زیارت مرقد احمد رسید و میرزا احمد جوکی را برای تسخیر قندهار گماشت

ذکر وقایع سنه ۸۲۶ و بنای جامع الاشرفیه در مصر بامر ملک الاشرف و فوت پادشاه انگلیس و فرانسه

در این سال ملک اشرف سلطان مصر مسجد جامع الاشرفیه را در مصر بنا نمود و در این مسجد در مقابل کرچه و بازار عطاران نهایت متین و شکیل ساخته و پرداخته گردید و ملک اشرف مالی بسیار صرف کرد و مستحفظین و انجشابشی باندازه و نصاب کرد و هم در این سال شارخ در سرزمین کمال راحتی و خوشی ایام گذرانیده و در آبادی و ساختن بناهای خیر یا نمند و مساعی و مدارس و ملجا استهمای بسیار فرمود و چون شنید که ابن قرا یوسف ترکمان سر بطغیان برداشته و رایت مخالفت برافراشته سپاهی بالای بطرف آذربایجان گسیل داشت و قشون او را بشکست و در این سال که مطابق هزار و دویست و سی و سه هجری بود پادشاه فرانسه با پادشاه انگلیس در طرف دوم متحاربه گیر و دار گذشته و بازی ششم پسر پادشاه انگلیس که کودکی دو ماهه بود بنا بوصیت پدر بایران انگلستان بسلطنت انگلیس و فرانسه نشست و چون البعد معزول در شهر واسیه که یک از شهرهای فرانسه است از فوت پدر خبردار شد کس بدربار انگلستان فرستاد و مادر این طفل را که مسمی بود بنیابت سلطنت با نرکی عقل و فاهمه و فرمانروایی تمام بانگلستان گسیل داشت و بفرمانروایی فرانسه و نیابت سلطنه

ذکر وقایع سنهٔ ۸۲۳ و جنگ سلطان مراد خان دوم عثمانی و فتوحات او و طغیان امیر بیق دشام و رفتن عساکر مصری بشام و اضمحلال امیر بیق

در این سال سلطان مراد خان دوم عثمانی بعزم رزم با یکصد پنجاه هزار قشون آهسته از شهر اد. نه بیرون شتافت و جنگهای بهادرانه نمود و بیشتر از ایالات تراس را تسالیا و مقدونیا را متصرف شد آنگاه با توپهای آتش فشان آهنگ اسلامبول نمود و آن شهر را محاصره کرد و این تاخت و تاز خالقت دستی سران سپاه و خلق برادران را بیشاوه کرده و بعزیمت ناچار با دزه برگشت و تمامی بلادهای خود را متصل ساخت نیز در این سال امیر بیق خائنی تاب لحکومه ملک اشرف سلطان مصر در شام سر طغیان بر داشت و رایت مخالفت برافراشت ملک اشرف قشونی لایق از مصر بطرف شام حرکت داد و امن زنجی را مامور کوشمالی او کرد و امیر زنجی با عساکر مصری بشام تاخت و او را منهزم ساخت چون خبر استیصال امیر بیق و فتح امیر زنجی بمصر رسید ملک اشرف منشور حکمرانی بامیر زنجی نگاشت و او را بحکومت شام بگاشت صاحب تاریخ مصر محمد شیخو در ایام حکمرانی ملک اشرف فقط همین فتنهٔ شورش طغیان بود که بهمت ملک اشرف باسباب تمت بود که آن هم آسانی اصلاح شد

ذکر وقایع سنهٔ ۸۲۸ و سنهٔ ۸۲۹ و جنگ بین خان دشت قبچاق و خان ماوراء النهر و طغیان خان قبچاق و جنگ میرزا الغ بیک با او و شکست الغ بیک

در این اوان بین براق خان حکمران دشت قبچاق و محمد خان حاکم اوزبکان نامه جنگ مشتعل گردید و براق خان دشت قبچاق روی بسمرقند بجانب میرزا الغ بیک فرامانروای سمرقند نهاد الغ بیک با قشونی فراوان بمواجهه براق خان قوی شد و قبوهٔ سپاه الغ بیک غالب آمد ولی مقابل احسان میرزا الغ بیک کفران نمود پس از چندی آغاز مخاصمت مخالفت کرد که بجای خود نگارش خواهد شد دم در این اوقات میرزا الغ بیک بمرغستان بوی پدر تاجدار خود از سمرقند آهنگ هرات کرد و پس از توقف دو یا سه ماه باز به شاهرخ بطرف سمرقند متوجه حکمرانی خود حرکت کرد و چون بسمرقند رسید میرزا محمد جوکی برادرش از سمرقند بهرات آمد نیز در این اوان براق خان که مشهور بمیرزا خان از امیرزادهای اسبق خان حکمران دشت قبچاق بود و بواسطهٔ رعایت معاونت میرزا الغ بیک چنان پایه استقلالش مکرر گردید و خطبه بنام خان در بلخ نمود و سر طغیان برداشت و رایت مخالفت میرزا الغ بیک برافراشت و بسغناق کوچ کرد و بدشت قبچاق داخل شده قاصدی نزد میرزا الغ بیک فرستاد که من بحمایت و حمایت آن شاهزاده بجوبی خان غلبه جسته و باینجا بسغناق آمده ام میرزا الغ بیک چون از سابقهٔ خیالات او آگهی داشت بجیلات او صحه و قعی نگذاشت زیرا براق خان کاهی در طی بیانات خویش اظهار داشته بود که خلف زاده خلف چرانی دشت سغناق متعلق بمن است و این وقت که موسم خلف چرانی بود بسغناق آمده بود چون صغیر او بکشوف میرزا الغ بیک شده میرزا سلطان خواجه ترخان سرقند خبر داده بود که اتباع براق خان در این حدود تجاوز نموده حرکات مخالفانه مینمایند که با دشت سغناق را از خود بیسانند لذا فرمان داد تا سپاه حاضر کرده و بیکی سبک پر بهرات فرستاد و از درباریان استیذان خواست شاهرخ فرزند خود میرزا محمد جوکی را با قشونی آراسته بود میرزا الغ بیک فرستاده پیام داد که حتی الله در اینجنگ بستیز پرهیز نماید میرزا محمد جوکی از هفدهم ربیع الثانی از هرات بطرف سمرقند حرکت کرده چون بسمرقند رسید دید برادرش میرزا الغ بیک حرکت کرده

بمرو دون دنبک آهنگ خدمت برادر کرده باو رسیده مرد و منفقا با سپاهی فراوان روانه شدند از آن سوی یرانقان نیز مستعد گردیده میدان مقابله و مقاتله آراسته شد سپاه دو جانب بهم آویختند و خون بسیار ریختند و عاقبت یرانقان غالب آمده میرزا الغ بیک و برادرش میرزا محمد جوکی از آن معرکه الکی مرکب تاختند و بوادی فرار شتافته و بطرف مرغاب آمدند و اموال و اثقال آنان غنیمت یرانقان گردید نیز این سال بر الغ بین محمد کوکلتاش بود درگذشت

ذکر وقایع سنه ۸۳۰ و زخم خوردن و شفا یافتن میرزا شاهرخ در هرات و کشته شدن جمعی باستقام این جنایت و حرکت موکب شاهرخی بسمرقند و عودت او

در این سال میرزا شاهرخ بنا بجهاتی در جهات عاقبت کار داشت در روز جمعه بیست و سوم ربیع الثانی چون در جامع هرات ادای چهار رکعت نماز بجهت مسبوقین نکرده بیرون از مصلی شد کودکی کوتاه قامتی کپنک ژنده پوشی احمد نام که از مردان مولانا فضل الله استرآبادی بود و بشکل متظلمان عریضه شکایت بدست گرفته متوجه شاهرخ گردید شاهرخ بیک از قزلباشان خود فرمود که ببین شکایت این چیست. مومی الیه آمده و کاغذی که پنهان در دست داشت در آورده بشکم شاهرخ فرو برد ولی البته شاهی و دستی دست و ماغ آمد که کارگر گردد فقط مختصر خراشی بشکم شاهرخ وارد شد و علی سلطان قوچین احمد را برگشت و شاهرخ سوار گردیده و با میر حیدر امیر فیروز شاه فرمان داد تا بر حسب معمول پنجه عادات تخلیل شاهی است نقاره چیها در جلو نقاره بنوازند تا از زنده گی مردم و اضطراب و پریشانی دچار گردند امیر حیدر چون دیده بصیرتش کاری نبوده شاکر شده نقاره چیها را بنواختن نقاره فرمان داد و شاهرخ با کمال جلال و شوکت از راه بازار باغ زاغان که عمارت شاهی بود روان گردیده و باندک ایامی بحراحان عرض آن جراحت نموده و بهبودی حاصل آمد کمینه احقر در تاریخ این حادثه گفته است سال تاریخ مشتمل بر سی از ذوالحجه پس از ادای صلوة قصه بس عجیب واقع شد در خراسان ولی بشهر هرات کج روی و جباط چون قزلباش خواست تا شه رخ شاهرخ پس بهبودی صدقات و خیرات بسیار بمستحقین و مستضعفین داد و آنگاه میرزا بایسنقر و سایر شاهزادگان و امرای عظام و اعیان مجلس بمجلس برآمدند که بدهند امرا بجهت چه مرتکب این جنایت شده و بسیار از کشتن او پشیمان شدند و در جائی کلیدی یافتند که مال حجره و منزل او بود کرد در آنجا جای داشت چون متیقن فرستند و داری شد که چه اشخاص با او در ارتباط داشته مردم گفتند احمد خانش خیالی بود و بسیاری از بزرگان نزدش در رفت آمد بودند از آن جمله میرزا معروف خوش نویس است که در منزلش میآمد و میرفت میرزا بایسنقر فرمود تا او را حاضر ساختند و چون از استنطاق او چیزی معلوم نشد او را بند انداختند و چون معروف از اجله فضلا و مخالفین بود و نشاء اله شرح حال آل او در جلد سیم کارش خواهد شد پس از آن میرزا بایسنقر چند تن دیگر را احضار کرد و بسختی و عنف و عقوبت و مجازات داشتند مانند خواجه صفی الدین ختر زاده مولانا فضل الله استرآبادی و غیره و اکثر قتل و متقتل ساخت لکن آنان را در آتش انداخت و میرزا بایسنقر فرمان داد تا میر سید قاسم انوار را که مرد و مرشد امرا بود از هرات بطرف ترکستان حرکت کرده و امیر سید قاسم نیز خود بجای خود نگاشته خواهد شد و میر سید قاسم از هرات بسمرقند رفت و میرزا الغ بیک او را محترم داشت حرم این سال شاهرخ پس از بهبودی مغرم قانی شکستی که میرزا الغ بیک بر قانقان خورده بود و نزدیک بود شبیخون بسپاهی فراوان و میرزا بایسنقر حرکت نموده چون بلخ رسیده و بلخیان از تشریف فرمائی او شادمان شدند بنا باصرار میرزا الغ بیک که با تجار رسیده بود و میرزا بایسنقر هرات عودت کرده شاهرخ بسمرقند رسیده از آنجا

جنگ و سزاوار و سزاوار کان پرتی نیز فرموده که پدر کمان و تفنگ با برادران کابل کرده چون سعادت یاری نکرده
آنان را تنبیه فرموده و میرزا الغ بیگ را از نظر انداخته بدخشان و پس از چندروزی با او بدخشان و گجوانی مراجعت نموده
ساخت و برادران چون از سیمین و کوکب شاهرخی نیز یافت فراق نگذاشته و به شب تجاوز بشتافت شاهرخ
ترکستان را در تصرف نموده و طرف هرات عودت فرمود و این سال میرزا شاه ملک خوان و فاتح خان را گشت
و خان شاهرخ میرزا را به جهت سلطان بجایش گذشت نیز میرزا الغ بیگ سیمین صاحبقران شاه گیهان
بر تخت و بخت جسکران بسیه محمد کاریکا سپرد نیز صحبت بخاری شاهرخ شیخ نجم الدین قزلی موسی شاه بسیجی جانب
شاهرخ گذشتند

ذکر وقایع سنه ۸۲۱ و حرکت ملک اشرف سلطان مصر و فتح شدن قبرس و شکست عساکر مصر و صلح بین سید مبارکشاه پادشاه دهلی و سلطان ابراهیم

در این سال ملک اشرف برسبای سلطان مصر با سپاهی فراوان از راه دریا متوجه جزیره قبرس از مصر حرکت نموده پس از
قلع و قمع اهالی جزیره قبرس و تسخیر آن بلده و برگشتن بسیه و شهر را محاصره نموده و عساکر جهان مصری را شاه تعاقب نموده قبرس
فتح شده ملک اشرف نایب خود را آنجا گذاشته و به جانب مصر برگشت نیز در این سال میرزا شاهرخ از
هرات بسیه و بلخ و خان نزول نموده و بزرگان و اعیان شهر شرف ترکستان بوی بسیه نیز در این سال
سلطان سید مبارکشاه پادشاه دهلی و سلطان ابراهیم شرقی حقه صاحبت و مصالحت بسته گردید و تعرض این حقه مصاحبت
صاحب منتظر ناصری میشود و لیکن صاحب ترکستان بلند این سال را تا پنج این سال بسنوات قبل و جهاد نیاورده و
و بسیه ازیلی و مراد پادشاه بسیه و گذشت بجایش بسیل و مجگرانی مملکت بسیه گشت نیز در این سال امیر
بسیه محمد جوکی پسر میرزا شاهرخ فرزند پسری غایت گرامش او بگرفته و میرزا شاهرخ فرزند اصغر او را بعد این نموده و مالی بسیار
بخشوده نیز در این سال قبل شاهزاده میرزا بسیه فرمانش حکمران کابل و غزنین فرموده گذشت و خاقان بسیه شاهرخ از فوت فرزند
بسیار محزون گشت و باره او پسر برگشش میرزا مسعود تخت حکمرانی کابل گشت

ذکر وقایع سنه ۸۲۲ و معزول شدن میرزا مسعود از حکمرانی کابل و برقراری میرزا اقراجا بجایش و حرکت شاهرخ برای جنگ اسکندر ترکمان و فرار اسکندر

در این سال اخبار متواتره از کابل بهرات از قدرات گوناگون میرزا مسعود پسر میرزا بسیه فرمانش بسیه این نیز میرزا قراجا
فرزند میرزا بسیه فرمانش از کابل بهرات آمد پس از بازداشتن خاقان سعید شاهرخ از حال کابل پرسی بسته فرموده و چون معلوم شد
که میرزا مسعود حکمرانی مستبد بوده او را معزول داشت و فرمان حکمرانی کابل و غزنین بنام میرزا اقراجا گاشت و بجرف
کابلستان آمد و میرزا مسعود چون معزولی خود خبر یافت بهرات قاصدی در هرات نزد سید جده و خود و تحفی
نیز بسیه هدایا این سال بسیه شاهرخ بسیه که میرزا اسکندر بن میرزا قرا یوسف ترکمان مطیعان بر داشته و سلطانیه را مسخر نموده
شاهرخ با سپاهی بسیار از هرات حرکت کرده با جماع قشون ماوراء النهر و ترکستان و تخوم و حصار شادمان و قندز و خلم
و بدخشان و فراسان و سیستان و غزنین و کابلستان فرمانده و میرزا بابا بسنقر و میرشیخ نعمان برادر امیر علی که کلکشش

از جلورا از نمود و در پنجم رجب بطرف آذربایجان روان شده چون بری رسید چند روزی بخش سیورغال سپاه فارس و اصفهان و لرستان و طبرستان توقف نمود تا آنکه میرزا ابراهیم سلطان از فارس و میرزا رستم از اصفهان و جهانگیر میرزا از یزد و امیر ترخان از ابرقوه و امیر غیاث الدین از کرمان با اردوی شاهی رسیدند و شاهرخ با تمامی امرا و سپاه از طهران حرکت نموده در بیست و یکم رمضان نزدیک سلطانیه رسیده و چون اعوان اسکندر از رسیدن اردوی شاهرخ خبردار گردیده بودند تصور گذشته و راه فرار بر داشته شاهرخ رقعه کسی را از جانب خود گذاشت و هیبت او بجانب تبریز برداشت و ماه رمضان آنجا بسر برد و در احسانات و صدقات خود داری نکرد و آنگاه از تبریز بسمت سراب آنجا خبر رسید یک شدن امیر اسکندر با قشون بسیار بمیدان کارزار آراسته شده از دو طرف سپاهیان بمقابله و مقاتله صف آرائی نمودند و روز دوشنبه هفدهم ذی قعده در برابر لشکر اردوی شاهرخ بجنبیدند و با هم افتادند و بهم بر آویختند و خون یکدیگر بریختند تا شام در رسید و تاریکی شب مابین سپاه گیتی خواه حائل گردید ناچار بعضی از امرا بمحل خود برگشتند و بسی مرد و مرکب از هر دو طرف هلاک نشده و چون فردا رسید نیر فیروزی بر پرچم پادشاهی وزید و اسکندر با سپاهش منهزم گردید و میرزا محمد جوکی بفرمان پدر تا حدود ارش شاهرخ از دنبال مخالفان تاخت و اموال و مویشی را که از ترکمانان بدست آمد بود بتاراج برد و بسیاری از ترکمانان را بخاک و خون انداخت و سپاه شاهرخی غنائم بسیار بچنگ آورده آنگاه فتح نامه را بهر جا نگاشته آمد و این خبر بگاشته آمد و این خبر میرزا الغ بیک رسید که بین سلطان محمد و جلایر و براق خان نزاع شده و براق خان لشکر ترکمان و قبچاق را گذاشته و پس از این واقعه امور خارجی بجنگ سلطان محمد و جلایر آمده و از این جنگ بگشته شاهرخ از این اخبار مسرت بافزوده گردید نیز در این سال از آل تیمور میرزا مظفر بن میرزا بایقرا و میرزا پیر محمد کابلی و میرزا محمد شیخ بن میرزا پیر محمد شیرازی وفات یافتند خبر رسید که تمغاق خان و آق بایبان بخانقان رسیده شاهرخ رسیده و برای غارت و اخذ غنائم بسیار بخشیده نیز در این سال شیخ تقی الدین محمد فارسی در مکه مشرفه درگذشت

ذکر وقایع سنه ۸۳۳ و قوانین محموده ملک الاشرف در مصر و گردش شاهرخ در آذربایجان و جنگ ظفرخان با علاء الدین در هندوستان

در این سال ملک اشرف برسمهای ملک مصر رسیده و عادتیکه عبارت بسمت جوک و همراه بایه درگاه حاکمان مانند کریم و تعظیم و تمنا و افغانان و غیره بود منسوخ داشت و بجای تمام آستانقانون مصافحه دست دادن را معمول داشت و این مناسبت بسیار بزرگیت نزدیکی و آزادی طبع او دلیل قوی گشت نیز در این سال پس از مقام جنگ شاهرخی با اسکندر و فرار اسکندر شاهرخ از سلماس آذربایجان را هشتم محرم آنجا قلعه الجق نموده قلعه گیان که از قشلاق امیر اسکندر بودند از ضرورت بمکنت با پیشکشهای لایقه بیرون آمده و بکمند شوق شتاق شاهرخ چون از مقامات تنکی قلعه خبر داشت هدایای آنان را قبول کرده و قلعه را آنجا گذاشته و ربیع الاول بجانب قشلاق قراباغ برفرشت و در غره صفر بانجا رسید مقارن آن حال امیر بیدون قراجوسف ترکمان با تحف شایان عزم آستان بوی شاهرخی رسیده و حکومت تمامی آذربایجان را شاهرخ با و سپرد مرخص فرمود و ترکمانان در قراباغ اران بانده و پانزدهم شعبان حرکت نموده و در هفتم ماه رمضان بسلطانیه رسیده و تا آخر ماه صیام در سلطانیه مقام نموده و اوائل شوال از سلطانیه حرکت کرده میرزا ابراهیم سلطان و سایر شاهزادگان و امرا را مرخص فرمود تا بطرف مراکز ماموریت خود رفتند و اردوی شاهرخی بجانب هرات عزیمت کردند و در این سال ظفرخان بن احمد شاه گجراتی با علاء الدین احمد شاه دکنی سخت بتکی نمود و علاء الدین را منهزم نموده و سپاه گجرات را تمام

بسیار غریب و میدان این محاربه در کوکن واقع گشت در این سال که مقارن هزار و چهار صد و بیست و سه هجری از اهالی ارلنان فرانسه موسوم بژاندارک ظاهر شده و تغییر اوضاع داده چنین وانموده بود که پادشاه فرانسه تقدیر خواهد شد بدین جهت بنای بارودی شارل هفتم که بسیار متمایل بی اقتدار بود برفت و شاه را محرک شد که آمده ارلنان را متصرف شود شارل هفتم بتحریک آن دختر حرکت کرده و دختر در جلو سپاه رجز خوان تا سپاه فرانسه ارلنان را متصرف گردند و شارل تخت سلطنت برآمده و بدین واسطه بسبب شکست و هزیمت روز افزون گردید و هم در این سال سلطان محمد خان ثانی فاتح به نیاآمد و نیز امام شمس الدین محمد جزری مشاهیر قراء و شیخ زین الدین خوافی و جمال الدین یوسف جهرمی گذشتند

ذکر وقایع سنه ۸۳۳ و عودت مولی شاهرخی هرات و تبک شیخ علیخان با سید مبارکشاه و پیشرفت افغانان در هندوستان و گرفتار شدن اندرک دختر فرانسوی بدست انگلیسها و سوزاندن او

در این سال در هشتم محرم موکب شاهرخی از آذربایجان بهرات رسید و باغ زاغان فرود آمد و باغ زاغان عمارت عالیه سلطنتی هرات بود اکابر و اعیان خراسان و بزرگان و اشراف آن سامان با پیشکشهای لایقه بشرف ملازمت جستند و شعرا در مدحت مناقب شاهرخی قصاید مانند در سفتند و علمای بسیار با فقد در این سال مناسبتا که سید مبارکشاه پادشاه دهلی آن مقری بمد اله را قطع نموده بود و طرف حکمران کابل سرداری با اقتدار با سپاهی بشیر کار طرف هندوستان آمده و پنجاب را سیه طایفه کمکران هندوستان که همیشه در این مواقع مستعد شورش و غارتگری بوده اند بشیخ علیخان ملحق شده و آوازه و غوغا بلند گذشت و هرآبادی کرده بباد تاراج داده و با غنائم بسیار آهنگ عودت طرف کابل نموده و هم در این سال کمال الدین خوافی و حافظ نور الدین طفرا که معروف بحافظ ابرو صاحب تاریخ مشهور گذشتند شاعری در فوت حافظ ابرو گفته بست سال شصت و سی چهار شوال - وفات حافظ ابرو بشهر زنجان بود و نگارنده شرح حال آن دو جلد عالم این کتاب تحت فصل نگارش خواهم نمود هم در این سال شاه رک فرانسه که شرح حیات و حرکت شال هفتم در ذیل سال قبل نگارش یافت در گاهی که فرانسویها شهر اکرمین را محاصره انگلیسها را مضطر کرده بودند گرفتار مخاصمین پادشاه فرانسه شد و آن ناکاران هم بطمع گاه و بیگاه فرانسه فرستند و آن انگلیسیان دختر رشید و هنرآموز را با انگلستان برده و در علاج و آسایش او نهایت مراقبت نمودند

ذکر وقایع سنه ۸۳۴ و آمدن شیخ علیخان از کابل بهندوستان و تبک با مبارکشاه

در این سال نیز شیخ علیخان کرت و بگر از کابل با سپاهی بسیار فراوان آهنگ هندوستان نمود و از آنجانب گذشت و قطع منازل نموده بظاهر دهلی رسید و شهر را فروگرفت کارگذاران سید مبارکشاه بیرون آمدند و جنگ سختی در انداختند عاقبت سپاه افغان شکسته شده راه افغانستان پیش گرفتند صاحب ترکمانان هندوستان و شیخ علیخان کابل مراجعت کرده و لشکری بسیار با اسباب آلات کارزار فراهم نموده راه هندوستان پیمود سید مبارکشاه در این باره خود از دهلی بلا مور آمده و را استقبال کرد و پس از مقابله و مقاتله مختصری شکست بسپاه شیخ علیخان افتاد که بیشتر از پیش تباه گردیده و همان اثقال و اموال و تمامی بارو اثاث و ذخیره سپاه گردیده همین سال نیز با بیستر بار خاقان سعید با ستراباد و جرجان انتقال نموده و طرم رکاب و امیر علاء الدین علی کوتکانی و امیر محمد صوفی ترخان و جمعی دیگر جوده و طراف و اکناف استراباد را مامون ساخت و در آن زمستان در آن سامان طرح قشلاق انداخت نیز از آذربایجان خبر رسید که امیر اسکندر ترکمان باز آذربایجان آمده و برادر خود امیر ابو سعید را از جانب خاقان سعید شاهرخ حکومت آذربایجان

داشت گشته ... نیز در این سال یار علی پسر امیر سکندر ترکمان از پدر رنجش گرفته و نزد امیر خلیل رسیده رفت و امیر خلیل او را بهرات نزد شاهرخ فرستاد و نوازش فراوان دید شاهرخ بعزم تجربه و امتحان کار او را استاد و فرخ بخت در بیرون هرات نصب کرده و او تشریف بیرون برده و برفراز پشته بلی برآمد که بخوبی تماشا نماید ناگاه امیرزاده یار علی کره خنجر خنجر و ملاحت یار صوفی جمیل و چهره بی بدیل داشت با سایر شاهزادگان از آن جا بیاده مردمان عاشق پیشه نظر باز طرف او شتافته و از تماشای کمان و تیر انداختن و بخارگی حسن و جلادت آن نادره ملک شیرینی متوجه گشته شاهرخ از مشاهده آن حال خشنود گردیده در روز بعد فرمان داد تا امیرزاده یار علی را بسته خوده بجانب سمرقند فرستاده و هم در این سال امیرزاده میرزا محمد بهادر بن میرزا محمد سلطان و امیر محمود ... و خواجه هرات و خواجه ابو الخیرهای خوارزمی عارف شهاب و خواجه صدر الدین ترکه اصفهانی و گذشته و دار و خرکی هرات بحکم شاهرخی بسلطان و دیعه پیوسته امیر محمد در بیش حق یافت

ذکر وقایع سنه ۸۳۶ و عقد مخالفت بین ملک اشرف سلطان مصر و سلطان عثمانی و فتوحات سلطان عثمانی در البانیا

در این سال بین سلطان مراد خان دویم عثمانی و ملک اشرف برس بای پادشاه مصر عقد مخالفت و عداوت بسته گردیده و رسل و سفرای طرفین متکرر شده و این اول بار بود که بین دولت عثمانی و حکومت مصری علاقه بندی حاصل گردید نیز شهر مبارک آباد سیستان کاه پادشاه دهلی و هندوستان بایزید سید و اسباب تجملات شاهانه او بهر قسم فراهم گردید هم چنین در این سال امیر اسپندیار بن امیر قرا یوسف ترکمان با سپاهی انبوه بقلعه بغداد در سید و عساکر شاه محمد را در پیش مقابله و مقاتله داشته و عاقبت از جنگ سه برتافته ... امیر اسپند خایب آمده و بغداد بتصرف شاه نیز سلطان ویرانی بر ملک بسیط یافت و حکمران او را از میان برداشت نیز در این سال سلطان مراد خان دویم با قشونی فراوان طرف راه و ستان البانیا حرکت آمده و پس از گشتار بسیار شهر یانیار بتصرف شده و سر و رئیس سنان پاشا امور ساخت تا به خلاف این بات برانداز قتل و نهب غارت فروگذاری نکرده باغنام بسیار مراجعت نمود و هم در این سال اکلیساهای کلیسای نزدیک پرسپس بازی شش که طفل کوچک و شرتش نگارش یافت بسلطنت فرانسه و انگلیس برداشته و تاج شاهی او ملک بر سرش نهاده چنین پرتغالیها جزایر اسرار کشف کرده و این جزایر از اقلیم و فرنگستان سب بود و کشتیهای پرتغالیها بنا خدائی جبلیا نامی از اسپانیا گذر جنوب فرنگستان عبور نموده

ذکر وقایع سنه ۸۳۷ و فوت سید مبارک شاه پادشاه دهلی و نشستن سید محمد شاه بجای او و فوت میرزا بایسنقر

در این سال سید مبارک شاه بن خضر خان پادشاه دهلی هندوستان پس از سیزده سال حکمرانی کشته گردید و حادثه قتل آن پادشاه نیک خواه این بود که در روز جمعه شب هنگام نماز پس از وضو ساختن بعبادت تازه ساز مبارک آباد علاقه مخصوصی بآن داشت نقل کرده اند تن از بندگان نمک شناس که خدمات او بودند بنا بخواهش شاه هندوستانی از سر و الملک و زراه وزرای عمارت افراد گرفتند که کسی در آن وقت داخل و خارج شود او را بکشند و متفرق گشتند پس از کشته شدن او سر و الملک اظهار بی خبری از این حادثه نموده و بر سر تاج گذاری وارث و پرداخت و سید محمد شاه را که بعضی او را امیر سید خضر خان و برخی او را پسر سید مبارک شمرده اند برای تمکن خود آورده و معاونه مملکت بدست خویش گرفت و خود را خان جهان ملقب

اعظم و مستور بزرگ نامید گشتند کان سید نبار کشاه را با مقامات بسیار خوشنود ساخت و انگاه بفکر مال تخت
نشینی خود پرداخت عم و این سال میرزا بایسنقر بن میرزا شاهرخ پس از دی و شش سال و چهار ماه زندگانی بدرود جهان گفت
و میرزا بایسنقر یک از شاهزادگانی بود که با غلب کمالات و فضائل نفسانی و جوانمردی آراسته بود و خط او در خوش نویسی مشهور
نگارنده در کتاب خود خلاصه شرح حال او را نگاشته ام گویند در آغاز شباب طابع و بخت خود را از مضمون طلب کرد و پس از
اصرار و الحاح زیاد با دگفته تو بیش از چهل سال زندگانی نخواهید و نیز چون بنای حیات را محکم ندید و سریع الزوال دانست
عیش و خوشی کوتاهی نکرد و هر با شاهزادگان سیستان هر شب بدهم قیام میکرد چون خبر ارتحال او را پدر تا بعد ارش شاهرخ شاهنشاه
بی اندازه بگرید و از بلاغ زاغان بلاغ سیند که جایگاه او بود بمجرد رسید و پس از تغسیل و تکفین او را در رسته معد علیا کوشک اعظم قلعه
کرده و تا چهل روز از قرائت قرآن و اهدای ختمات و خیرات بهمت او فروگذاری نشد و چون این خبر بهرات رسید میرزا الغ بیک از
برای ادای تعزیت عازم هرات گردید و بشرف دستبوسی پدر بزرگوار خود شاهرخ رسید و میرزا بایسنقر با سه فرزند بود و رکن
الدین علاء الدوله و میرزا سلطان محمد و میرزا ابراهیم را بدرگاه میرزا با برشاه و بخت سلطنت برنیایه که شرش خواهد رسید بجای
خدای تعالی عم و این سال شاه تیموری را کشرح اخراج شدن او از هرات نگاشته شد شمس الدین محمد قهستانی و میرزا قوام الدین حسین
هر سید شریف بشیخی بوهبی و ملا محمد شاعر خوش بیان شیرازی و خواجه عبد الغفار هراتی نگارنده کیا محمد حکمران گیلان را گذشتند

ذکر وقایع سنه ۸۳۸ و حرکت شاهرخ از هرات بری و آذربایجان و اتفاقات عمران

و این سال از طرف امیر خلیل الله شیرانی بشاهرخ در هرات خبر رسید که امیر اسکندر بن امیر قرا یوسف ترکمان از ضبط و ربط
آذربایجان فرصت حاصل نموده و بتحریک تحریب قلاع و حصار شیروانات همت کرده و شاهرخ پس از صفای این اخبار با مر کز قشون
سپاه فرمان داده و برخی از امرای درباری بمناسبت قوت امیرزاده میرزا بایسنقر مسافرت شاهزاده مصلحت ندانستند و بعضی مانند
امیر جلال الدین فیروز شاه صلاح ملک دولت را در حرکت دیده و شاهرخ مصمم گردید که حرکت فرماید و امیر قربان شیخ بنیابت
خود در هرات برقرار داشت و امیر علی شقانی و خواجه رمضان تونی را بگرفتن ولایات بکاشت و دویم ماه ربیع الثانی رایت
مسافرت و عزیمت بجانب ری برافراشت و را بحکمرانان و امرای ولایات و حصار محترم رکاب میگشتند و انواع تحف و پیشکشها
میگذرانیدند چون چند روزی در طهران توقف نمود و برفهای بسیار بارید و سراپرده بروات افراشت ناچار شاهرخ انتظار
بافزودن امان جاری اشتلاق فرمود و این اثنا خبر رسید که چون امیر اسکندر از رسیدن اردوی شاهرخی خبر یافته سر براه فتنه و طغیان
نهاده خود شتافته و متعاقب این خبر بزرگان آذربایجان و امیر خلیل الله شیرانی برسیدند و بنهایت شاهرخی منظور آمدند
و این وقت خبر فوت میرزا ابراهیم سلطان سمیع خاقان سعید شاهرخ برسید و بی اندازه متالم گردید و حکومت فارس را بفرزند
ارشد ش میرزا عبد الله بخشید و شیخ محب الدین ابو الخیر را بنیابت مقرر فرمود و نیز در این وقت امیر ناصر الدین خانمذ شاه را از ذکر
جلال الدین فیروز شاه که پس از میرزا هاشم حاکم اصفهان بود و بری آمده بود درگذشت و در این اوقات از هرات خبر رسید که
ناخوشی وبا و طاعون بسیار انتشار یافته که روزانه ده هزار تن هلاک میشوند و برای آنکه خاطر امرا و درباریان شاهرخی از جهات
و افغانستان مشوش نگردد فرمان شد که تمامی خطوط و اراده را سر بسته باداره مراسلات شاهی برسانند نیز در این وقت امیر
شاه جهان بن امیر قرا یوسف ترکمان بارد وی شاهرخی پیوست و مورد الطاف اکرام گشت عم در این وقت امیر الیاس خواجه که

دزدکان بواسطه ناخوشی از ملازمت شاهرخ معتذر بوده و از گذشت شاهرخ بسیار امیدوار بوده بآنجا گذاشت و دزدکان راه طریق سیورغال بتول بادار زانی فرموده آنگاه چون زمستان گذشته بود شاهرخ فرزند خود میرزا محمد جوکی بهادر بمعاقبت امیر اسکندر ترکمان حرکت کرده خود بطرف آذربایجان عزیمت نموده تابستان را در آنجا اقامت فرمود و زمستان را بهرات باغ ارمان توجه نموده و میرزا محمد جوکی چون اثری از اسکندر ندیده بخدمت پدر تاجدارش باز گردیده و دختر امیر قرا عثمان را بحبالهٔ نکاح درآورده هم در این سال هوشنگ شاه صاحب لوه درگذشت و پسرش محمد شاه فوری بجای نشست نیز در این سال سلطان مراد خان دوم عثمانی با سپاهی فراوان آهنگ بلاد قرامان نموده و عاقبت پس از گرفتن بالی بسیار محمد مصالحت بربست همچنین در این سال ملک اشرف برسر بای ملک مصر شتافته بکمال وحانی مانند آنکه با مراسله کرده و او هر غریبه عجیبه صادر میکرد مانند آنکه نکرد و تمامی سکهای مصر را بجزیره قبرس برده نیز حکم داد هیچ زنی بدون اجازه حکومت نباید از خانه بیرون آید حتی زبان مرده شور باید رخصت نامه گرفته آن ورقه را بالای نرخ طب کنده برای کار خود برده

همچنین برای البسه و اقمشه مصری ترتیباتی مقرر داشت نیز در این سال سرور الملک وزیر سید محمد شاه پادشاه دهلی بنا بانديشه‌ای درونی که تحت تسلط آمدن بود بگرفت بیشتر بزرگان و کامگاران شاهی را از پای درآورد و بسیاری گرفتار و در بند نمود و چون خبر استبداد و سرکشی او بسزرگان دولت سید سر طغیان برداشته و رعیت مخالفت برافراشته سرور الملک پسر خود یوسف را با چند تن از سران این بزرگ گرا نزد آن جمله کمال الملک نامی بود بجهت تنبیه آنان حرکت او کمال الملک چون آدمی شناس بود راه انتقام خون خویش را فقاد که یوسف را از میان برداره و این راز سرور الملک سید چند تن دیگر بعنوان کمک بظاهر و باطن برای محافظت یوسف فرزندش فرستاده و آنان با یوسف بسلامت بدهلی رسیده کمال الملک سران سپاه را یکایک با او همپیمان نموده و بخواندن خطبه بنام او وادار نمود سرور الملک چون در خود طاقت مقاومت ندید در قلعه سیری پناه جست کمال الملک آن قلعه را محاصره نموده و سرور الملک در آن اندیشه بود که سید محمد شاه از پای درآورد تا عاقبت خود را بسرپرده شاهی رساند و چون شاه از کیفیه واقف گردید خبر داشت در آن هنگام جلوه او را گرفتار نمایش در آورد و سرور الملک را پارچه پارچه کرده بکمال الملک بدون قلعه کرد سید محمد شاه در آنجا بود و هم سرور الملک متقول بقتل رسید و بست کمال در بیخ سلطان و چه بسیار و پای برآورده و سید محمد شاه بار عام داده و چند تن از بزرگان سران سپاه او را تهنیت گفتند و کمال الملک وزیر او گردید و سید محمد شاه تنظیم سپاه و تنسیق رعیت بعزم طغیان حرکت کرده آنجا را منظم ساخت و باز بطرف دهلی آمد و بر سریر سلطنت مستقر گشت هم در این سال شیخ زین الدین ابوبکر خوافی و میر شمس الدین بن میر سید شریف جرجانی و ابن عصام شیرازی درگذشتند

ذکر وقایع سنه ۸۳۵ و حرکت شاهرخ از آذربایجان و تسلیم کردن حکومت آذربایجان بامیرجهان شاه ترکمان و عقد مصالحه بین فرانسه و انگلیس توسط پاپ

در این سال پانزدهم ماه شوال شاهرخ از قراباغ اران بطرف جهان حرکت کرد چون بآنجا رسید حکومت کلیه آذربایجان بامیرجهان شاه بن امیر قرا یوسف ترکمان واگذاشت و رایت عزیمت بجانب عراق برافراشت و در این وقت نیز شیخ نورالدین محمد بن شیخ مرشد الدین جنید را برسالت نزد سلطان مراد خان دوم عثمانی فرستاده که امیر اسکندر بن قرا یوسف عصیان ورزیده

و تاز بوده و مردم آذربایجان را، مملکه میانه از و چون بخیال کوشمالی او سپاه شاهرخی حرکت نکرده و فرا کرده بطرف دیگری پناه جسته و اگر التجا بدان صوب آورد و پناه نمیدهد یا گرفته تسلیم نماید نیز در این سال امیر شیبانی کرانشاه اوکان داشت قبچاق بود با سپاهی آراسته متوجه خوارزم گردید سلطان ابراهیم بن شاه ملک کرانجانب شاهرخ حکمران خوارزم بود بمقابله و مقاتله او شتافت و هاقبت از شکست خورده و سرگردان ابو الخیر بخوارزم داخل گردید و بقول صاحب مطلع سعدین ناصری ابو الخیر شیبانی اولین پادشاه از اولاد او زبک بود که در خوارزم سلطنت کرده اند هم در این سال سلطان محمد شاخوری از امرای سلطان محمد شاخوری بود با سپاهی فراوان قصد مالوه نمود و بر مالوه مستولی یافت در سلطنت آن دیار بر قرار شد هم در این سال که مطابق هزار و چهار صد و یازده هجری میلادی بود بین فرانسه و انگلیس و سلطنت پاپ عقد مسالمت و مصالحت بسته گردید و اینراب مادر شال ختم گردید و گذشت نیز در این سال سلطان مراد خان ثانی بر ژنتیک باسباب قشونی بسیار از ادرنه حرکت کرده شهر سمندریه را فروگرفت و مقام بسیار بدست آورده و پای تخت خود مراجعت کرد و نیز در این سال پهلوان گاسپی

ذکر وقایع سنه ۸۴۰ و عزیمت شاهرخ بهرات و لشکر کشیدن اسکندر بجنگ امیرزا شاهرخ و شکست او

و در این سال دوم ربیع الثانی موکب شاهرخی پس از دو سال مفارقت بآذربایجان بهرات وارد گردید عموم طبقات مردم طبل شادیانه بکوفتند و اسواق را بجاروب عجمت شامی برفشاندند شاهرخ بارعام داده و تا چند روز در مزار سلاطین سلسله از شعاعات تصرف بر خوردار میشد نیز شیخ نور الدین محمد مشهدی که بسفارت نزد سلطان مراد خان عثمانی رفته بود عزت مراجعت دست داد هم در این گران سلطان ثانی شرعی بپایان آورده و چون میرزا اسکندر از رفتن قاقان جنت شاهرخ از آذربایجان خبر یافت از پناه گاه خود بیرون شتافت و با لشکری رزم آزمای بکابت آذربایجان بتاخت میرزا جهان شاه بن میرزا یوسف چون آگهی از آمدن او یافت بمقابله و مقاتله او پرداخت و او هنرم ساخت و روی از معرکه برتافت و در قلعه النجق گریبی تین حکم و پناه جست هم در این سال سید محمد نقشی بر بعضی از اطراف خوزستان عربستان استیلا یافت و شهر ایذج تسخیر شال عفر پادشاه فرنجه شد و فیات الدین محمد که از اکابر علماء خلکین نامی بوده و نعمت میرزا الغ بیک گورکانی متعاقبا تسخیر داشت رحلت سفر آخرت برافراشت و او را ست بالغی جنج موسوم بر سلم السموات هر چنین در این سال علاء الدین وی وفات یافت

ذکر وقایع سنه ۸۴۱ و فوت ملک الاشرف سلطان مصر و تخت نشستن ملک اعزیز پسرش بجایش و خواب دیدن امیر چقماق در مصر

در این سال سیف الدین برسبای ملک الاشرف ظاهری حکمران مصر پس از هفده سال و هشت ماه و شش روز حکمرانی روز دوشنبه بیست و هفتم جمادی الاولی گذشت و امراء و بزرگان درگاه پسر او جمال الدین یوسف را تخت سلطنت برداشتند و او ملقب بابی المحاسن بود چون دست درایت ستا بسته و داده و ملقب ملک العزیز زمانی داشتند پس از شاه امراء ممالیک بهم جستند و طرح خصومت خانه بنگی در میان انداختند و این منازعه تا سال آخر رسید قائم در میانه افتاد و یک از هزار با نفوذ و در این وقت در مصر سیف الدین چقماق بود و منصب امیر آخوری و رئیس الاصطبل داشت و از اتفاقات شبی چقماق بیک در عالم رویا چنین دید که شاهرخ گورکانی او را بر تخت حکمرانی مصر کشانید چون از خواب بیدار شد متوجه جاسوسان

حکمرانی پایتخت مصر و دماغ او جای گرفت و نزد خود محرم کرد که اگر پادشاهی مصر بدو راه مصادقت و دوستی با شاهرخ گیرد و عنان خیال او متوجه جانبی خیالات بلند و او داشت که رایت سربلندی و بزرگی بر میافراشت هم در این سال ملک بهلول لودی سلام خان باسپاهی گران بدیپال پور و لاهور رانده آنجا را مسخر کرد و بطرف پانی پت سرازیر شد چون سپه محمد شاه خبر یافت با لشکری گران بجانب او شتافت و سلام خان هزیمت یافت و از جنگ سر بتافت و بکوهستان فرار کرد سپه محمد شاه از بزرگان قبایل کوهستان که از تربیت یافتگان شاهرخ بودند بیافت نابوده ساخت ملک بهلول لودی اسلام خان پس از چندی بجمع سپاه پرداخت و با او صفهای جنگ ساخت و این بار بشمشیر از دست رفته را باز یافت و پایه حکمرانی خود را محکم ساخت هم در این سال امیر اسکندر بن امیر قرا یوسف ترکمان پس از آنکه از برادر خود امیر جهان شاه شکست خورده بقلعه الموت پناه برد با فرزند خود قباد و محمود خان سلطان سوم ایلی آغاز خشونت کرد که شما را سر کیفیت شاهرخ هدیه فرستاده از آن جمال معقول صد هزار دینار دولی اسکندر صد زمان رنجیده خاطر و بر خلاف و خشونت افزوده و هیئت و بهانه ها میگرفت چون لیلی را صهرتی زیبا و قدی رعنا و جامت دلربا و دلالت دیبا بود و با قباد که جوانی رسیده عمر بسر برده بود و سری و سری داشت و در پنهانی با او لذت جوانی و کامرانی بر میداشت هر دو بر سیدند و گفتند شاید امیر اسکندر از معاشقه ما خبر دار گشته و بدین بهانه ما شاید ما را زمیان بر خواهد داشت این بود که عداوت او در میان بستند و بهر گونه قرار دادند که او را از میان بر گیرند این بود اسکندر شبی که شراب بسیار نوشیده و بمستان پوشیده بود و بام قلعه بخواب رفت لیلی نردبان را که بایه بام قلعه باز گذاشته بکشید و قباد بالا آمده پدر را در بستر خواب از خنجر بیداد بیتاب کرد و بکشت و امیر جهان شاه از کشتن برادر مسرور گشت و با طمینان خاطر بخت حکمرانی آذربایجان نشست هم در این سال دولت علیه در خیرستان از قبایل بسطام ابن نجمی و صاحب بیت آخرت برافراشت و در خاک فرانسه خاصه پاریس خلقی گران

غلط نکنی گذاشت

ذکر وقایع سنه ۸۱۲ و عزل شدن ملک الغیز و بتخت نشستن ملک جقماق در مصر و ملقب شدن ملک الظاهر و فرستادن سول و هدایا بهرات نزد شاهرخ و خواستن صلحت

و این سال امیر سیف الدین جقماق نامی امرا و بزرگان را با خود در مصر دست کرده و ابی المحاسن جمال الدین یوسف ملک العزیز پس از یک سال اندی حکمرانی که پیشتر مذکور داشت در نوزدهم ربیع الاول این سال ملک العزیز معزول و مخلوع گردیده امیر سیف الدین جقماق آذربایجانی بر آورده شده بر سریر سلطانی و تخت حکمرانی مصر جای گزید و در این وقت عراده شتر زمال بود مردم بمهابت و مناعت او قدر بر کردند و او را ملقب بملک الظاهر ساختند و او چون بر سریر حکمرانی مصر متمکن گشت و تنظیم امور و آسایش جمهور پرداخت خواهش دیده بود و نزد خود قرار داده بود که راه مصادقت با شاهرخ پیمایه گرفت و فرمانداد تا چقماق که از امرای نامی او بود با هدایای گرانبها و تحف و تحفه راه هرات گیرد و بخدمت شاهرخ رسیده اظهار دوستی و صداقت ملک الظاهر را بعرض رساند امیر چقماق با چندتن از خواص و پیشکشهای نفیسه از مصر طرف خراسان و حرکت آمد هم در این سال خاقان سعید شاهرخ شاه اوقات بگذرانیدن طاعات و عبادات در هرات صرف فرموده و در اتمام عمارات خیریه و بناهای بر پیه جدی وافی نموده کرد و اقدام باهتمام آن پادشاه نیک خواه بیشتر مساجد و مدارس و مکایا و خانقاه و کوچه و بازارها در هشده اه در هرات تاسیس یافته شد هم در این سال سلطان احمد خان دوم عثمانی از شهر ادرنه مسجد جامع مراد یه را بنیاد کرده و در طرف دمیانی مبذول داشت

نیز در این سال علاء الدین معروف بلازاده ابهری درگذشت

ذکر وقایع سنه ۸۳۳ رسیدن قاصد ملک مصر بهرات و انعام و اعزاز بیشمار دیدن فرستادن شاهرخ رسول بهرات و اکرام دیدن رسول شاهرخی از ملک ظاهر و جامع مصری در اصفهان

در این سال امیرزا میکتوق پسر ملک ظاهر چقماق با دایای شایان از مصر بهرات رسید و مورد تفقد و توجه شاهرخ گردید و ملک الظاهر طی نامه موده خاتمه خود خواهش نموده که شاهرخ پنج کتاب بجهت او از اموال و ولایات تحت حکومت او تالیفات شیخ ابو منصور ترمذی دوم کتاب تفسیر کبیر علامه رازی سوم کتاب شرح تلخیص جامع تالیف خواجه مسعود بکمانی چهارم شرح کشاف علاء الدین پهلوان محمد روضه ذهبیه شافعی شاهرخ با آنکه این کتب تمام در کتابخانه دولتش موجود بود امر داد تا خوشنویسان با ذکر زمانی آن پنج کتاب را استنساخ و استکتاب کرده و ذهبان با طلای خالص تذهیب نموده و جلد بسیار اعلای نقاشی نموده با تحف بسیار قیمتی به ایلچی مصر داده و او را با انعامات شایانه خرسند فرمود و سیف الدین بیکتاش پرده ایلچی که از جمله مقصود بود با پرسش مقرر داشت تا راه مصر گرفت و با اتفاق رسول ملک ظاهر بطرف مقصد روانه شده در ۶ جمادی الثانیه رجب این سفیر از هرات بیرون شده اما امیرزا میکتوق از طرف ملک ظاهر نامزد کار بود که چهار شهر بسفر ایران را دیده و بصرورت آید آن چهار شهر عبارت از کاشان و اصفهان و یزد و شیراز است شاهرخ اجازت داد و او را پنجاه هزار دینار رایج به یکصد و پنجاه سواری که با او بودند مبلغی نقد و انعامات شایانه داد و بهمراهی که میخواست برود و مقدم فرمان رفت که چون ایلچی پادشاه مصر و آن بلاد مصر میرسند شهر را این بسته زینت نمایند و مبلغ سه هزار دینار نقد با و بدهند امیرزا میکتوق و گروه به جایرسیده فرستاده و هدایا و تحف بدیده و اینجا که نگارش میشود کرده اصفهان از جمله جاهای ایران جامع کوچکی است که مشهور است بمسجد مصری و او را مکرر تعمیر بافته خاصه در زمان سلطان حسین صفوی بسنه ۱۱۱۰ هزار و یکصد و نود و هفت معلوم میشود بواسطه رواج سنه کریمین ایران و مصر از قدیم بوده و این مسجد در اصفهان بنام مصر ساخته و مصری موسوم شده است امرا این سال خداوند فرزندی میرزا علاء الدوله غایت فرحت نموده که موسوم به سلطان بر همسر شد نیز این سال فاریاب بنگ اشرف سلیل حکمران آن بلد و زبیدبکت قاسمی نوه وان بنگ معروف شد به (حرب یوم الغریب)

ذکر وقایع سنه ۸۳۴ رسیدن حسام الدین مبشر و عود دیش و آمدن ناصر الدین دو القدر مبشر و اتفاق مراکب مصر و عثمانی در بنگ رودس

در این سال حسام الدین مبارکشاه پرده ایلچی که بعنوان سالت بطرف شاهرخ نزد ملک ظاهر چقماق ملک مصر میرفت در غزه ناخوش گردیده وفات یافت و فرزندش امیر رحیم صحابت چقماق مبعوث ملک ظاهر را بسیار معزز و مکرم داشت و از خزانه پنج کتاب تفسیر کبیر از شاهرخ خواسته بود و او فرستاده بود و انعامات شایانه بی مسرت کرده و محترم با گرفتن نامه و هدایا و تحف کثیره از مصر عازم هرات شدند در این سال کمه علمی ملکه آغابت نمره اعلان ما امیرزا اسکندر و میرزا بابا میرزا وفات یافت نیز میر علاء الدین علی که نگارش مجمل او در هرات درگذشت و در رباطی که خود ساخته بود در سر خیابان هرات مدفون گشت او را کار و بارهای بزرگ و پنج فرسخی هرات بود و هست چنانچه ملکه آغابت نمره اعلان نیز آثار خیریه بسیار از بناها و مدارس و مساجد در هرات از خود بیادگار گذاشت و رایت آخرت برافراشت همچنین در این سال چون بیست شوکت و اقتدار ملک الظاهر

سلطان مصر را کشاف اطراف پرکشاد شد ناصر الدین ذو الحقد سر بگمند اطاعت او نهاد و با تحف شایان بمصر رفت
و مورد هزار اکرام گردید هم در این سال فرانسه بزرگان بر ضد پادشاه فرانسه شورش کردند و پسر هفده ساله پادشا
فرانسه را بر داشته بر خود پادشاه کردند پادشاه آینده را طمع ساخت و ریشه فتنه را از بن برانداخت هم چنین
کشتیهای بیگ سلطان مراد خان دوم عثمانی با تفاق کشتیهای جنگی ملک الظاهر پادشاه مصر بجزیره رودس حمله
کرده بدکر شرحش ذیل سال هفتاد و نهم خواهد شد

ذکر وقایع سنه ۸۲۵ و طغیان ملک کیومرس ستداری و جنگ میان شرفای حجاز و جنگ سلطان مراد خان عثمانی با بغا و صلح و سالها و هجوم تاتار بخاک روسیه و مسکو

در این سال بهرات خبر رسید که ملک کیومرس ستداری که پیشه او مطاوعت و متابعت خاقان سعید شاهرخ خلافت
فیضمند سر عصیان بر داشته و رایت مخالفت بر افراشته و کسان خود را مامور داشته که رستداران و آن نواحی را غارت
نمایند و تاسه روزی و تمدان ابواب فتنه و غارتگری مردمان بگشایند شاهرخ پس از استماع این اخبار مصمم گردید
که پس از تصفیه امور مهمات مراجعت بجانب ری و آن نواحی نماید نیز در این سال سید محمد مشعشی از خوزستان رایت
تمرد بر طرف تویره افراشت و میان شرفای حجاز سر نیزه بر کات شریف حسن نامزد حکومت اشتعال کرد و در جده
میان ینبک آمیخته شد و شریف بر کات منهزم و مفلوک گشت نیز در این سال طاعون در مصر خیمه مصیبت افراشت
و بانک زنانی نعشی کثیری راه آخرت پرداختند و ملک الظاهر در رحمی مردم همتی فوق العاده گماشت تا آنکه پس از
کشتار بسیار رفع گردید هم در این سال سلطان مراد خان روم عثمانی با سپاهی بسیار بطرف بلغارستان تاخت پس
از جنگ شدیدی شکست فاحشی خورد و برگشت ولی برای تلافی این شکست از پای ننشست و باز بتعمیر سپاه و تجهیز تیره
و خرگاه پرداخت و شهاب الدین پاشا را با هشتاد هزار مرد جنگی اجلو روانه ساخت و خود رسیده جنگی سخت در انداخت
و در این بار نیز شکست خورده شهاب الدین پاشا با پانصد کس اسیر شدند سلطان مراد خان ثانی در دهم بازشکری فراوان
بدانسوی کشیده و جنگهای مردانه نمود و عاقبت بتوسط علمای طرفین بدین طرح مسالمت مصالحت بخت که تا ده سال دیگر
طرفین بجده و ثغور یکدیگر متازند بدین قسم عهد صلح بستند گردید نیز در این سال که مقارن سال هزار و چهار صد چهل یک میلادی
بود تاتار اهمیت نموده و با مسکو روسیه پیش گرفتند بهر جا رسیدند دست بتاراج و غارت و قتل و اسیر گیری زدند و پس از
میان برداشتند و بنای شرانگیزی در شهر مسکو گذاشتند و پس از نهب قتل بسیار مسکو را آتش زدند هم در این سال تاتاریها
بروسی دست یافتند

ذکر وقایع سنه ۸۲۶ و حرکت موکب شاهرخی از هرات و مامور شدن سلطان محمد بحکومت عراق و فوت او و اقتضاء مصلحت بنیه خلیفه مصر و نشستن مستکفی بجای پدر و جنگ بین ترکمانها و اعراب در بغداد

در این سال چون موکب شاهرخی جهت تنبیه ملک کیومرس ستداری از هرات بسمت بجانب شاهرود برفراشت و
سرحان خبر نخستین او بملک کیومرس رسانیدند سخت بهراسید و چون در خود تاب مقاومت و مقاتلت ندید چندتن از
رسولان کاردان و دانایان خویش بیان را خدمت شاهرخ فرستاد و کرنده یک از بندگان محروم و هر گز از مطاوعت و متابعت

شاهرخی سر بفیچه و حرفران در باره وجه مقرر یاد نجسته ایام و در فرمانبرداری سر بسپارم خاقان سعید شاهرخ نامزد غضبش
اخطایافت و از رفتن و تنبیه کردن او سر برتافت و اینجا امرای عظام و خصوص حکمران مقتدری بجستند اتفاق بعرض شاهرخ
رسانیدند و بهیر جلال الدین فیروز شاه گفت که در مراجعت از کوشنج جلال الدین عمر بر سر مقبره شیخ احمد غزالی تفاءل نموده و
حکومت بنام شاهزاده سلطان محمد بن میرزا بایسنقر واگذاشت بنابران شاهرخ حکومت سلطانیه و ری و قزوین و قم را بسلطان
محمد مفوض داشت و اورا بجانب مقر حکمرانی خویش برخصت و بهیر جلال الدین فیروز شاه تا بصلاح مقر خان شاهزاده بوده و از انجا
برگشت و سلطان محمد چون بمقر حکمرانی خود رسید ابواب عدالت و رعیت پروری بروی رعایا بگشود و الی بی اندازه بجا برد و مجاور
بخشود که بازار زمانی بیمثل آوازه او بهر جا برفت و مردمی بسیار از اطراف و اکناف بدرش مشتاق شدند و متقی از خوان احسان او یافتند
و متدرجا خراج او بر فزونش افزون شد تا چاروست تطاول بسوی ارباب اموال و از چشمه طمع بجانب اصحاب مکنت باز کرد و چون
حقایق این اخبار در دارالسلطنت هرات بسمع شاهرخ فرمان فرستاد که عایدات سلطانیه و قزوین متعلق بسلطان محمود باشد و این دو
شهر مسیونه خان او مقرر گردد و او نیز خط بالیات سایر نقاط نباشد و خواجه شمس الدین بخاری را موکل ضبط مالیات سایر نقاط گردید
چون این خبر بسلطان محمد رسید بی اندازه متاثر و غضبناک گردید و عاقبت سر مخالفت برداشت و رایت طغیان برافراشت عم
و این سال غلبه مصر الملقب بالمقتدر بالله درگذشت و پسر ناتنی او بنا بوصیت المقتدر بالله برادرش تخت خلافت مصر نشست و ملقب به
المستکفی بالله گشت و مستکفی شخصی بی سیاست و بی رعیت بود و با سلطان چقماق ملک الظاهر مصر کمال دوستی را داشت و سلطان
مصر جانب او را هرگز فرو نگذاشت و رعایت او بسیار منظور و مستکفی مانند برادرش معتضد بنیه زهد و ورع و پرهیزکاریش قوی بود
و در این سال بین پرتغالیها و عرب فرنگ جنگ درگرفت چه عربها بسیر شدند و سای فنایل عرب تعدادی طلای پاک نشده
با دسته از سیاهان بعنوان هدیه و فوجی پرتغالیها دادند و سرای خود را گرفتند و این اول دفعه بود که سیمین از سیاهپوستان
بمصر رسیدند هم بردند و بعد گرفتند نیز این سال ادنه شاه گجرانی ناصر الدین بیک زاده بقدر دکه شدند

ذکر وقایع سنه ۸۳۷ و مامور شدن عماد الدین بطرف بلخ بجهت تحقیق حسابات وکلا امیر فیروز شاه و جنگ در طرف دهلی هندوستان و توجه امیر فتن ملک بهلول لودی و سران افغان قاصد شاهرخ مصر

و این سال بهیر جلال الدین فیروز شاه کرپس از وفات بهیر علی کرکاشش نامی بود از کشوری بشکری شاهرخ بحضرت اقتدار او
بود مقرر نمود که بهیر عماد الدین محمود جنابذی بطرف بلخ روانه شود عماد الدین عرقه خواست از این ماموریت بهیر معذور قبول نشد ناچار
سر اطاعت خم نمود خاقان سعید شاهرخ شاه زمان حرکت بهیر عماد الدین را فرمود که در بلخ تحقیق کامل بنماید اموالیکه از دیوان رسیده چه قدر
بوده و زیر مسموع خاقان شده بود که آن اموال بکار گذاشته این امیر فیروز شاه چیقدر تبدیل کرده اند در بلخ زمانیکه بهرات میآورده اند و بهیر معتمد
شد که بهیر عماد الدین حساب سالهای بلخ را رسیدگی کرده و چگونگی را بعرض برساند و چون میرزا محمد جوکی فرزند شاهرخ بجهت مهمات حکمرانی در
این سال در بلخ بود شاهرخ بامیر عماد الدین محمود فرمانداد که محاسبات بهمنوا شاهزاده میرزا محمد جوکی رسیدگی نماید و از اتفاقات
بین میرزا محمد جوکی و بهیر فیروز شاه برودتی از مدتها بود و چون بهیر عماد الدین بلخ رسید با اتفاق شاهزاده میرزا محمد جوکی بمحاسبات
وکلا، بهیر جلال الدین فیروز شاه برسیدند و دفتری از کلیه محاسبات آنان مرتب و منظم گردیده که بسیاری از اهوال را جیب آنان فرقه
بود هم در این سال شاهرخ را کسالت مزاج دست داد و ضعف غلبه و بقوت گذشت و بهیر فیروز شاه در استشفا و مداوای خاقان

سعید بکوشید تا بتجارب عیانات نافعه الطبار حاذق شاهرخ لباس صحت بپوشید ولیکن در مدت خلافت خاقان سعید
بلاد و حرم شده بسیاری از جا شورش گردید شاهرخ در هنگام ناخوشی نذری کرد که چون شفا یابد کعبه را جامه عیشی بپوشاند
و پس از شفا یافتن خواست که نذر خود را ادا نماید پس از یکسو فتاحان و بافندگان یزد دستوری لایق فرستاد و از یکطرف
سید محمد زمزمی را همراه سیدان مصر فرستاد سید محمد زمزمی چون بمصر رسید انواع اشفاقات از ملک الظاهر جقماق سلطان
مصر دید و از سلطان مصر اذن گرفته ببرات بازگردید هم در این سال اغلب بکان سر از اطاعت سید محمد شاه پادشا
دهلی سر برتافتند و برای خودسری و استقلال شتافتند باج و خراج که سیداوند خداوند عرش و ابراهیم شاه حکمران جانپور
باطراف و اکناف بتاخت و برخی قلاع و آبادیها را سوخت و محمود شاه خلج حکمران مالوه به آنهنگ دهلی خبر بردن زد و با
سپاهی لایق تا ظاهر دهلی خود را رسانید چون سید محمد شاه حکمران دهلی از رسیدن سپاه محمود شاه خلج آگهی یافت و تاب
قوه مقاومت و مقابلت با نیافت ناچار است توسل بسوی بهلول لودهی دراز کرد و با جمیت هزار سوار بطرف دهلی سر برشد
سید محمد شاه چون از ملک بهلول نیز خوف داشت پا از دهلی بعاذیر چندی بیرون نگذاشت و سرداران خود را مامور داشت
تا با تفاق بهلول جنگ سختی با محمود شاه خلج در انداختند و او را از شاداب و شجاعت متوهم ساختند چون شب پایان رسید
بجهت محمود شاه خلج خبر رسید که احمد شاه گجراتی بطرف مملکت او حرکت کرده است مسیح ناچار باب آشتی بگشاد و صلحی کرد
روی بالموه نهاد سید محمد شاه بملک بهلول و سران افغان که در این جنگ کمر خدمتگاریان بستند احسانات وافر کرد و ملک
بهلول را لقب خان خانان کرلقب دوم پادشاهان هندوستان بود و او فرمانفرمای شهرهای لاهور و دیپالپور و بنام
او خطبه و فرمانروایش خواند و ملک بهلول از این ببعد بر شوکت و هیبتش افزوده شد و لشکری بسیار از افغانان شجاع
و خونخوار بی باک فراهم کرد هم در این سال مردم طالقان شیخ یوسف متولی را دفنه بجا الدین زکریای طالقانی را بر جای او
ذکر وقایع سنه ۸۴۸ و عودت عماد الدین از بلخ و غضب شاهرخ و فوت امیر فیروز شاه
و رسیدن سعرای شاهرخ بمصر و اکرام ملک الظاهر جقماق ملک مصر و حق آنها و شتافتن بقبچاق نزد اوزبک
در این سال چون امیر عماد الدین محمود با دفتر حساب از بلخ برگشت و آن دفتر از نظر شاهرخ بگذشت و از بیانات محرران
معلوم گشت که مبلغی بسیار وکلا و نواب امیر جلال الدین فیروز شاه حیف میل نموده اند و شاهزاده میرزا محمد جوکی از بلخ برسید
و بر آن دفتر حساب بلخ وقوف و شرحی بیان کرد شاهرخ از امیر جلال الدین برنجید و او را در مقام استفسار برآورد که
وکلا و نواب تو چنین و چنان نموده اند امیر جلال الدین فیروز شاه از مجلس شاهی با حال تباهی بیرون شد زیرا هرگز گمان
نمیکرد که پادشاه با او اینگونه فرمایشات نماید و از کم و زیاد حسابهای او فرمایشی بزبان آرد چون از مجلس بیرون شد
تا چند روز دیگر بدیوانخانه حاضر نگردید شاهرخ فرمان داد تا مولانا یعقوب پروانچی باو پیام برد که از ما امری که موجب ملال
تو باشد صادر نگردید و برای وکلای تو از بلخ حکمی ننمودیم که تو باید در این فرمایشات وکلا از مجلس برخاسته و راه خود گیری
پس اینگونه کار را نبارک است و باید از سخط و غضب پادشاه بیندیشید امیر فیروز شاه چون این بیانات بشنید بسیار دلتنگ
گردید و بترسید و بر اثر او بیمار گشت و خاقان سعید شاهرخ بعیادتش رفت و او را باستمالت فرمود و اندکی از غضب او
زیاد گردید تا آنکه وفات کرد و در مدرسه ایکه در بیرون هرات خود ساخته بود مدفون گشت شاهرخ از وفات او متاثر گردید و غضب

... با پسر ارشد خویش امیر نظام الدین احمد مرحمت فرموده و در این سال پسر کهتر شاهرخ میرزا محمد جوکی چون از سفر حج مراجعت کرده و بطرف مرو رخت حرکت نموده وفات یافت و خاقان سعید شاهرخ از وفات فرزندش بسیار محزون گردیده و لایتی بر سیورغال او داده بود. میان فرزندانش امیرزاده محمد قاسم و میرزا ابوبکر قسمت فرموده و همیشه بین میرزا محمد جوکی و حکمران هرشاد آقا خیار بالا بوده و گویند شاد آقا میگفته است پادشاه با او بر سر رفق مدارا باشد و امورات ماند میرزا عبد اللطیف میرزا علاء الدوله برادرزاده کامش صاحب اعتبار و اقتدار باشد. بالجمله پس از نوشتن کوه سرخس واقع گردید عبد اللطیف میرزا علاء الدوله برادرزاده کامش صاحب اعتبار و اقتدار باشد. بالجمله پس از نوشتن کوه سرخس واقع گردید عبد اللطیف میرزا علاء الدوله برادرزاده کامش صاحب اعتبار و اقتدار باشد. بالجمله پس از نوشتن کوه سرخس واقع گردید عبد اللطیف میرزا علاء الدوله برادرزاده کامش صاحب اعتبار و اقتدار باشد. بالجمله پس از نوشتن کوه سرخس واقع گردید

ذکر وقایع سنه وطیفهان میرزا سلطان محمود است یلای و باصفهان فوت شید محمد شاه پادشاه دهلی و نشستن سید علاء الدین بجای پدر و از کرفتن سلطان مراد خان دوم عثمانی و جنبش باغیها

در این سال پانصد و ذیل سال شصت و پنج کارش شد میرزا سلطان محمد بن بایسنغر حکمران عراق بوسه کرت مخالج با حاشیه نشینان خویش پس از مشورت او مخالفت کرفت و بطرف اصفهان تاخت و میر سعادت خاوند شاه حکمران اصفهان متعهد نمود و مالی بسیار از اصفهانیان کرفته بسپاهیان بخشید و بدین تطاول و تعدی بخود و بالید. زیرا برخی متعرض او نکشته بودند اینک بدو تا شاهرخ میرزا هست و بستعاقت مسافرت کردن و باین ثمر و آن شهر فتن ندارد. میرزا سلطان محمد پس از اخراج از اصفهان رهبت بجانب فارس برداشت چون خبر جنبش او بطرف فارس و شیراز بکوش میرزا عبد الله پسر میرزا ابراهیم سلطان رسید تخت میرسید و قاصدی سبک پی بهرات فرستاد از حرکات خود و سرانه میرزا سلطان محمد شرحی پایه داد از این روی میرزا سلطان محمد عازم شیراز نشد و شهر را محاصره نمود و میرزا عبد الله پسر عش اسپاه دنبه اخاصره نمود و در این سال سید محمد شاه پادشاه دهلی پس از دوازده سال و نیم حکمرانی درکذشت سید علاء الدین فرزندش بجایش بتخت حکمرانی دهلی نشست و چون بسریر حکمرانی متمکن کشت آثار بی کفایتی و نالیاقتی او بهر کس واضح کشت که باندک زمانی سیزده تن از زیردستان فرمانبر که هر یک بضبط و ولایت و پرکنه ئی حکمران بودند سر از اطاعت او برکرفتند و راه خودسری و استقلال پیش کرفتند علاوه ملک

بهلول از روی تخت نشینی او حاضر بسلام و دادن تهنیت گردید و با سپاهی فراوان عازم تسخیر هند و چون نزدیک
بدهلی رسید کاری از پیشرفتش حاصل نکردید هم در این سال سلطان بهرام خان دوم صفوی چون با جنگ الملغار و شبخون کار
نکردید از سلطنت کناره کرفت و منصرف شد کرامی بهروی جهانیان طاعت و فات کذاشت و بدین خیال فرزند چهار ده ساله خود
محمد خان ثانی را که بعد از ملقب بشاه تهماسب شد تخت سلطنت برآورده تمامی بزرکان کشوری و سران لشکری را بفرمانبرداری او فرمان
و خود منزوی کردید چون خبر تنازل او از سلطنت و تخت نشینی فرزندش سلطان محمد خان ثانی به جا منتشر شد پادشاه بلغار
با سپاه بسیار در حرکت آمده عقد مخالفت و معاندت را بست و با جنگ سلطان محمد خان برآمده و بناء بجرا جنگ نمود در این
محاربه دو صد و چهل و پنج کشتی جنگی سلطان عثمانی با آتش توپ تفنگ بلغاریها سوخت و غرق و نابود شد و دشمنی نیز سپاه
عثمانی از جنگ سر برتافتند و هزیمت و شکست یافتند همین سال ها شهر مالا را شیخ یوسف حکمران ملتان بکشید و
کماکان ملتان را از شیخ یوسف فرزند ساخت و رایت استقلال در آن ملک برافراخت و خود را ملقب بسلطان قطب الدین
ساخت و او اول شخصی است از حکمرانان کماکان که در ملتان حکمرانی کرده اند

ذکر وقایع سنه ۸۵۰ و حرکت شاهرخ از هرات و فوت او و در قشلاق لمران (ری) و غارت شدن اردوی او و امر نمودن میرزا عبداللطیف غارت کردن اسباب عهد علیا کوهرشاد آغا

در این سال چون خبر طغیان میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر و نزدیک شدن عساکر او بهرات و حرکات متواتر رسید شاهرخ تصمیم نمود
او را بجای بکشید و میرزا علاء الدوله را بنیابت خود در هرات کذاشت و در اواسط عزیمت بجانبی بی برافراشت و چون بری رسید
امیر سلطان شاه برلاس و پیر شیخ ابوالفضل پسر امیر حسن کرکتلش و امیر نظام الدین احمد فیروزشاه را بطلب فرستاده آنها با کبک
شاهی متعاقب آنها حرکت آمده و حاضر شیراز چون میرزا سلطان محمد خبر رسیدن موکب شاهی را شنید تخت بهرا سپید و
دولت را بحاضر بکشید و بطرف لرستان روان کردید شاهرخ باصفهان رسیده و بعضی از هواخواهان میرزا سلطان محمد را بدست
بکشید و بجاکات تخت بداد و حاکم کماشته بصفهان بود بهمین یک از آن خبثا و چنانچه شرف الدین یزدی صاحب تاریخ ظفرنامه
کوید که امیر محمد بهمان میرزا سلطان محمد بود مورد خطاب آمیز کرده که تو این همه جمعیت میرزا سلطان محمد خواندی

چرخت پیر و خبر بخت تو نوجوان آن به که پیر دولت خود برجوان نهد آنکاه شاهرخ شرف الدین یزدی امیر عبداللطیف
میرزا الغ بیک سپرد و شرف الدین را بهرات روانه ساخت آنکاه شاهرخ و سلطان شاه برلاس و شیخ ابوالفضل و امیر نظام الدین
احمد را بفرمود میرزا سلطان محمد را تعاقب کرده تا او را بنصایح مشفقانه برآورند کاجد تا جدار شش شاهرخ آمده و دعوت بخواهد
آنکاه بجانبی بی موکب شاهی در حرکت آمده و در تنجانیه فرا فرشت و از زمستان در قشلاقهای قشلاق نموده و دایم کرفتار و شکم
بوده تا در یک شنبه بیست پنجم ذی حجه موافق اول نوروز کیانی بعزم زیارت تاکه سوار بر اسب قوی هیکل سرکشی کرده و چون کیاش
و بغاوتی کذارد خواهد او را نشست و دان شده و در شدت کرفتکی که قبل از رسیدن بیارکاه و سواری وفات
یافت مدت زندکانیش هفتاد و دو سال بود که هفت سال از زمان میرتیمور کورکانی پدرش حکمران خراسان بود و چهل سال در خطه
سلطنت بود و آن وقت میرزا ابوالقاسم بابر پسر بایسنغر میرزا عبداللطیف پسر میرزا الغ بیک و میرزا خلیل سلطان پسر میرزا
محمد جهانگیر در اردوی حاضر بودند و از هرا لشکران بر فارس موجود بود و سایر بطرف میرزا محمد سلطان رفته بودند و عهد علیا کوهرشاد

فرستاده را پنهان داشت و میرزا عبداللطیف را خبر داده گفت تو با سپاه و رعایا باداری حوزه نظام آنان و نظام تفنگچی
باشی کنی و نگذاری از قوی شاهی بهره مند شوند و پریشان گردند عبداللطیف قبول نموده روز بعد فوت شاهرخ را افشا نمود و
در غیاب امرا و سران بندگریبان گشوده و سهم سواری پای بر زمین آنگاه میرزا ابوالقاسم با برادر خود بایسنغر طرف
خراسان حرکت آمده و متعاقب او میرزا خلیل سلطان حرکت کرده متابعان آن دو شاهزاده چون باز دوی بازار رسیده دست
بغارت برده هرچه بدستشان رسید تاراج نمودند چون میرزا عبداللطیف از این واقعه آگاهی یافت سوار گشته بجانب آنان شتافت
و چندتن را مجروح و مقتول ساخت و آن فتنه را بخوابانیده تا سه روز همام اظهار کبک گرفت و سوال بسمرقند نموده رشح فرستاد
که فوت بدیش شاهرخ را برساند و روز سوم بانش شاهرخ حرکت کرده چون او منزل اسفزار رسیده جمعی خاکسران بدرش
در رسانیدند که جدات عمد علیا گوهرشاد آغا خاصه موهبت با امرای ترخانی و امیرزا عبداللطیف بتحقیق مطلب نموده فرمان
داد تا بسبب عمد علیا گوهرشاد آغا اجازت نمودند جمعی بسبب او را غارت کردند گوهر عمد علیا پای پیاده با یک همسایه تا خانه
یکی از سواران امرای برلاس رسیده او را سوار کرده و چون میرزا عبداللطیف بدامغان رسید داروغه متصدی گردیده شهر را محفوظ
داشت میرزا عبداللطیف شهر را غلبه گرفت باد تاراج داد و از آنجا بنظام بسبزوار رفته و از آنجا شنید میرزا ابوالقاسم با برادر
جوان بخت نشسته است نیز از سبزوار بنیشابور رسیده و در آنجا شنید میرزا علاء الدوله در هرات بواب خزان گشاده
و بذل و بخشش بی اندازه نموده چنانچه علاء الدوله چون خبر فوت شاهرخ شنید مصمم گردید که پولی بسمرقند نزد عمش میرزا الغ بیک فرستاده
و اظهار انقیاد و بندگی کند چون بعد شنیدند که میرزا عبداللطیف پسر میرزا الغ بیک بسبب عمد علیا را تاراج نموده و این عزم منصرف
گردیده و میرزا اصانع پسر میرزا پیر محمد با امیر اویس ترخان و جوتر ترخان و قوبی از سپاه بیان و قلع میرزا عبداللطیف فرستاده و
آنان بشتاب آمده و از آنجا بنیشابور تاخته و عمد علیا گوهرشاد آغا و سایرین را بیرون برده و بنای جنگ گذاشته میرزا عبداللطیف
که هرگز گمان چنین مطلب نمیکرد از بستر راحتی بر سپر بلند گشت و با اشتابان خود بجنگ درآمدند شیری و نخیر در میدان
بتاخت و چندین سر از معاندین مانند گوی در میدان انداخت گماشتگان بیش بر مخالفین قوی دست شده او را زده گرفته نزد میرزا اصانع بردند
و تمامی بسباب و غارت شده آنگاه میرزا اصانع نعش شاهرخ را با گوهرشاد آغا بطرف هرات حرکت داده و چون میرزا علاء الدوله از
رسیدن آنان خبر یافت تا مسافتی باستقبال شتافته بعد خود و عمد علیا را یافت و او را بهزار احترام بجای آورد آنگاه میرزا عبداللطیف
بخواهش گفت چرا این گونه بی حرمتی بعمده خود کردی پس از خطاب عتاب آمیز حرکت کرده بهرات آمده و میرزا عبداللطیف بقلعه اختیار
الدین فرستاده و او را آنجا در بند محکمی گذاشته و نعش شاهرخ را ... عمد علیا گوهرشاد آغا بخاک بسپرند کسانیکه با رابت شاهرخ
رسیده بودند جلال الدین اللطف الله و صدر الدین ابراهیم و کمال الدین عبدالحی و شمس الدین محمد کرتیان و رای شاهرخ بودند و پس از
فوت شاهرخ هرقدر باو تکلیف نارات نموده قبول نکرده گوشه انزوا اختیار کرده تا در سنه ۸۱۸ هشتصد هشتاد و هفت گذشت
هم در این سال سید علاء الدین پادشاه دیلی هندوستان و شهر دیپالپور باغی و با کمال خوبی ساخت و بهمتی پیش و مبلغی پرداخت
و مصمم شد که پای تخت را از دیلی بدیپالپور نقل و امرا و وزیران سمرقند را فریفته و قبول کردند آغاز مخالفت نموده و کار را بدرجه رسانید که
سید علاء الدین سبب ظهور اختلافات چون پرسان شد گماشتگان با وزیر علم میاندهشتند تخم عداوت و مزرعه انکار شاهی میکاشتند
گفتند اینقاضی از خشنه انگیزی حمید خان وزیر هرات و اگر پادشاه او را گرفتار سازد و در حبس اندازد تمامی بزرگان درگاه

و سران سپاه اطاعت فرمایشات شاهانه بنمایند سیف علاء الدین فرمانداد تا سیف خان را گرفته و محبوس داشتند نیز در این سال امیر جهان شاه ابن قرا یوسف با سپاهی آراسته بطرف بغداد برانده و بر اوزخ و اسپند، منهزم ساخت و بحکمرانی بغداد پرداخت نیز در این سال خواجه فضل نرگ و ابو سعید کاروانی و استاد امیر علی تبریزی و منع خط نستعلیق کرد و خواجه میر علی نیز میگوید از خوشنویسی و نگارنده شرح حال میر علی را در کتاب خلد و خطاطان تفصیل نگارش کرده و هر چنین شاه شاهان سیستانی پس از نهضت سال حکمرانی بپایان و چهار سال زندگانی در گذشت

ذکر وقایع سنه ۸۵۱ و اهتمام ملک الظاهر چقماق ملک مصر در نوا قص عساکر و جنگ و صلح میرزا اعلا الدوله با میرزا الغ بیک و جنگ سلطان مراد خان عثمانی با پادشاه مجر و کشته شدن پادشاه بلغار

در این سال ملک الظاهر چقماق ملک مصر تنظیم سپاه و تجهیز نبه و خرکاه پرداخت اگرچه از طرف خوقان و کورکانیان آوده خاطر و در رابطه سیاسیه و علاقه وداد با آنها محکم بود لیکن نظر بجنگهای پیاپی سلطان مراد خان و میر عثمانی کار سپاه را بانظام آورد و مصر نیز بواسطه رفع بلای آسمانی و زمینی سرور و فراغ بودند در مطاوعت و متابعت دولتی میکردند و احکام ملف خود را باطل ساخت و زنان را مستور بیرون آمدن و آزادی بخشید هم در این سال میرزا اعلا الدوله هرات پایه استقلالش محکم شد باین معنی که سرکشان و سایر شاهزادگان کورکانی دور است از اندیشه کار و اجرای مدار امور بیندیشند بودند چنانچه میرزا الغ بیک فرزند شاهرخ کرم اعلا الدوله بود و خود را مستقل سلطنت میدانست از سمرقند با قشونی زمرآرای بجانب هرات میرزید که آمده و رفع میرزا اعلا الدوله بنماید و بر سریر سلطنت متمکن گردد و هم در این سال سلطان مراد خان دوم عثمانی که در سنه ۸۲۴ هشتصد و چهل و نه از وی انتزاع کرده بود و بلغاریها بجنگ فرزندش سلطان محمد خان ثانی آمده او را شکست داده و بزرگان عثمانی دوباره سلطان مراد را بتخت سلطنت آورده و او جمع سپاه و تهیه جنگ پرداخت و در این وقت بمجرد آماده و یافت بجنگ بلغار بشتافت و آن عاهده که با پادشاه بلغار بسته بود که بایستی تا ده سال با هم جنگ نکنند بر سر علم بلندی نصب کرده و بجنگ آنها شتافت و پس از جنگ سخت و قتالی پادشاه بلغار منهزم شده و بطرف سراپرده سلطان مراد خان یا سلطان نهضت فرار نموده پاشاوات جلوه از گرفته و پادشاه بلغار بقتله سلطان مراد خان و هم بقتل برادر آمد که سلطان مراد تیری جان شکاف بجانب او انداخت که آن تیر کار کرآمده بگذشت و تا پشتش بشکافت و سپاه عثمانی بسیار شده و سراپادشاه بلغار را بدست آورده بگرد بنهیدند و غلبه یافتند و تمام اموال و اثقال آنان را غنیمت نموده و سلطان مراد خان دوم عثمانی منظفر و منصور باوطن برگشت و خداوند فرزندش سلطان محمد خان ثانی فاتح در این سال دو فرزند پسر عنایت کرد که یکی موسوم بایزید دیگر بهشید نام شدند

ذکر وقایع سنه ۸۵۲ و عودت میرزا اعلا الدوله هرات و الغ بیک بلخ و ازاد شدن میرزا عبد اللطیف و منازعه میرزا اعلا الدوله با میرزا عبد اللطیف و واسطه شدن میرزا الغ بیک رفتن هرات و فرار میرزا ابو القاسم بابر و تعاقب میرزا الغ بیک او را و فتنه میرزا بابا علی در هرات و رفتن میرزا الغ بیک بسمرقند و آمدن میرزا بابر بهرات و کشته شدن میرزا بابا علی و جنگ فرامرز و طیس

در این سال چنانچه نگارش شد میرزا الغ بیک با سپاه ترکستان و ماوراء النهر بسمرقند آمده و میرزا اعلا الدوله هرات شده و در این سنه میرزا بابر پسر میرزا محمد جوکی که برادر زاده او بوده و ولایات بدخشان و سالی سرای و ختلانات سپرد غال او بود پس از فوت شاهرخ بخیال تصرف

فرمودن شیرخان و قتلهٔ جلالان افغان و آغاز متصرف شدن میرزا الغ بیک بوسایل سوالان چربیان و مکاتبات فیمابین
و رابجو نهاست و چون حاضر گردید بنوید مصاهرت و آرام ساخت و آن حال مشاهده کرد او بخیالات دیگر بود و میرزا الغ بیک فرمان
داد تا او را بند انداختند آنگاه از آب گذشته تعمیر حصن بهرات و جنگ با میرزا اعلا الدوله و این وقت با بزرگان سپاه
و ارکان دولت و جنگ و صلح با میرزا اعلا الدوله بمناسبت آنکه فرزندش میرزا عبد اللطیف در بهرات محبوس بود و مشورت نمود
و عاقبت میرک محمود را نزد میرزا اعلا الدوله فرستاده و شمهٔ از بزرگی و برتری خود بیان نمود و استحقاق خود را با و جنگ شاهی شرح
داد و در آن وقت میرزا اعلا الدوله با لشکری بسیار بعزم رزم با میرزا الغ بیک از هرات کنار آب غاب رسیده بود و میرک محمود
کوچک زیر علمی میرزا الغ بیک آمده بود رسید پیام میرزا الغ بیک با بر سانید و این اثنا خبر رسید که میرزا ابو القاسم با برکه در
جرجان تخت نشسته بود آهنگ خراسان نمود میرزا اعلا الدوله چون خود را بین دو خصم قوی دید صلح داد و قرار شد میرزا عبد
اللطیف بسرقند فرستاده میرک محمود را با کام خبر مصالحت با میرزا الغ بیک رساند و میرزا اعلا الدوله بهرات برگشت و میرزا عبد اللطیف
زود پدرش میرزا الغ بیک فرستاده و میرزا الغ بیک فرمان فرستاده بود که از راه بطرف بلخ روان گردد و چون بلخ رسید میرزا عبد
اللطیف با و ملحق گردید میرزا الغ بیک شهر بلخ را میرزا عبد اللطیف بعنوان سیورغال تیول داده و بهرات بجانب سمرقند برافراشت
ازین سوی میرزا اعلا الدوله بطرف خراسان و مقابله شدن با میرزا ابو القاسم با برزا نه لیکن چون بمشهد رسید صلحان خبر آمدنش
بمیان افتاده و میانه دو برادر اصلح داده بانکه شهر تو چان حد فاصله علکین باشد و میرزا ابو القاسم عودت کرده و اعلا الدوله بهرات
آمد و این وقت از جانب میرزا بهمدوکر رسولی با بسطام میرزا ابو القاسم با برسید و او با بسطام نذران بکوزانده او را شکست
و غنیمت بطرف نذران تکاپو آورده و چون با نذران رسید میرزا بهمدوکر مرهم استقبال او بجنگی بجای آورده و او تخت سکرانی
نذران تکن گشت و جرجان را نیز چنانچه نگاشته شد و هشت و این وقت میرزا عبد اللطیف با بقرار دادی که با میرزا اعلا الدوله
داده بود که قندهار و قزوین او را که محبوس داشتند آزاد کرده بنزدش بفرستد و بسامی سنگین خزینه شاهرخی نزد پدرش میرزا الغ بیک
بفرستد هرقدر انتظار کشید اثری ندید و بخلاف آن قرار داد میرزا اعلا الدوله چشم طمع ببلاد بلخ و شیرخان انداخت و میرزا اصلح
با سپاهی گران بطرف بلخ روانه ساخت و چون میرزا اصلح با آن حدود رسید میرزا عبد اللطیف بمقابله و مقاتله او پرداخت و او را
منهزم ساخت میرزا اصلح با حالی تباه خود را بهرات رسانید چون میرزا اعلا الدوله از شکست او آگاه شد لازمان میرزا عبد اللطیف را
حبس او بود و بکشت و رشته سرای جنتستان بطرف بلخ حرکت آمد و چون بمحمود آباد نزدیک رسید رسول میرزا الغ بیک نزدش رسید
و پیام او را گذرانید که اگر فرزندی میرزا عبد اللطیف خالفتی نموده تو باید من هیچ دعوی و مجادلات و اطلبی نداشته برسیدن قاصد او سر
گیرد و پیرامون خونریزی و فتنه انگیزی نگردد میرزا اعلا الدوله نصایح علم خود میرزا الغ بیک را بشنود و بهرات عودت برافراشت و لیکن
سپاهیان او را آن خواهی دست بغارت تاراج نهاده و هر چه یافتند بردند و میرزا اعلا الدوله قومی با عمال ناشایسته آنان
کرد از خود و شیرخان مرنجیده شده بودند گذشت و بهرات رسیده و بساط انبساط پهن نمود و میرزا ابراهیم عثمان فرزند خویش را
خلعت کرده و مالی بسیار بنقرا و ضعفا بخشیده و مقرر داشت روز بعد عموم بزرگان درگاه و سران سپاه را خوان ضیافت و مهمان باشد
روز بعد که هنوز مجلس ضیافت آراسته نشده بود خبر رسید که چون سپاهیان میرزا اعلا الدوله از خود خود و شیرخان سپاه را بسیار کرده
میرزا الغ بیک با پسرانش میرزا عبد اللطیف و میرزا عبد العزیز با سپاهی بی پایان بعزم کینه خواهی بطرف هرات از حرکت آمد اعلا الدوله

مضطرب گردیده و بساط مخالفت و مباشگران این جزم مقابل میرزا الغ بیک از هرات بیرون آمده و بیرصوفی ترخان بر
سلطان ابوسعید اجنبات خود و اردوی هرات گذاشت و چون منزل ترتاب رسید میرزا الغ بیک آنجا با میدان گاه ناموده
دو سپاه کینه خواه بهم آویخته و خون یکدیگر بریخته و میرزا علاء الدوله تکست خورده راه قوچان عراق پیش گرفت و الغ بیک
با اردوی پرآشوب میرزا ابوالقاسم بابر همی گشت و چون خبر ان فتح بهرات رسید صدیقا کوهرشاد آقا با برادرش امیر محمد موسی
ترخان و خواجه میرزا احمد بسلطان ابوسعید داروغه عراق گرفتند و میرزا الغ بیک قضا را بهرجا نگاشت و با وجود آنکه میرزا عبد
اللطیف در آن جنگ نهایت شجاعت و رشادت بخرج داد و میرزا الغ بیک بنام و اعمال او وقعی ننهاد و از شجاعت و نام آوری بر اد
کوچک میرزا عبد اللطیف کرمیرزا عبد العزیز بود شرحی نگاشت و بهین مساله عقده دلی دل میرزا عبد اللطیف شد که عاقبتش بغیر فجاعت
و مخالفت پدر و برادر کشید بالجمله میرزا الغ بیک بهرات رسیده و بزرگان و اعیان و سران سپاه و غیره مالی بسیار بخشوده و میرزا علی
ترکان و سلطان ابوسعید دار و غه را قلعه تیره تو بند کرده و پس از انتظام امور هرات بمشهد مشرف گردید نذورات و صدقات بسیار
داده و چون شنیده بود که میرزا علاء الدوله ترچون از میدان جنگ ترتاب سر بر تافته تا زه براد رش میرزا ابوالقاسم بابر مشتاق و گرون
جمعیتی تسبیاده و آنان را گرفته و در همانجا مقام دارند میرزا الغ بیک پس از زیارت بالنگ از گان رفت و در چهار راغ نزول اجلال کرد
کرد این هنگام ایلچی میرزا ابوالقاسم با برنامه مضمون اطاعت و تسلیم بحضرت رسید میرزا الغ بیک چون با بر را مطیع یافت نوازشها
بوسیله و خطه بنام همایون خواهد بود و او هر شاهی کوتاهی نکرده ایلچی را با اضافات شایانه بنوخت و متوجه هنرات گردید و در انجا
اردو زد و میرزا عبد اللطیف میرزا عبد الله بطرف بسطام روانه ساخت و در آن وقت میرزا ابوالقاسم بابر و میرزا علاء الدوله ترخان بسطام
و خیال غربت داشتند و میرزا الغ بیک مراجعت نمود و چون میرزا عبد اللطیف و میرزا عبد الله خبر یافتند که الغ بیک بدون وقوع امری
برگشته است آنها نیز عودت بطرف مشهد نمودند از آن سوی در هرات پس از بیرون شدن میرزا الغ بیک بطرف مشهد میرزا یار علی ترخان
و سلطان ابوسعید از بند بیرون آمده و خزینه حکومتی را شکافتند و میرزا علی مالی بسیار بازنال و اوباش داده و دور خود جمعی را فراهم
نموده و چون میرزا بایزید برادر ایلچی که از جانب میرزا الغ بیک از روضه هرات بود از این حادثه خبر یافت و صرفی نزد اردوی الغ بیکی فرستاد
و بمقابله و مقاتله میرزا یار علی پرداخت و پس از هفده روز میرزا الغ بیک از مشهد رسید و میرزا یار علی در قلعه تیره توقف نزول گزیده و سلطان
ابوسعید عرض میرزا الغ بیک رسانید که عمده مهمات و تهیه میرزا یار علی در بیرون هرات بواسطه مردم و مهمات و سکنه قصبات بود که
آنان با او معاهدت نمودند میرزا الغ بیک فرمان داد تا تمام دهات بیرون هرات را غارت نمودند و بیشتر مزارع را تشویش دادند تا کار میرزا
الغ بیک فرمان داد تا تمامش شاهرخ را از هرات نقل سمرقند نمودند و نزد قبر امیر تیمور بخاک سپردند و حکومت هرات را میرزا عبد اللطیف
داده خود با بیست هزار عودت بکابل سمرقند را فرا گرفت و میرزا عبد اللطیف نیز پس از پانزده روز توقف بواسطه رسیدن خان میرزا
ابوالقاسم بابر راه سمرقند گرفت و این بین میرزا یار علی ترکان با از گوشه سر بر داشت و ریاست سرداری بر افراشت و چون او را با
از سپاه سمرقند و خراسان بسته و بلکه بجان آمده بودند حکومت میرزا یار علی را نپذیرفتند و گشادند که شاید آسوده گردند او هم خلعت زده بکا
عیش و نوش پرداخت که ناگاه از بیست و نهم ذی حجه قشون میرزا ابوالقاسم بابر هرات داخل شده و شهر را فرو گرفتند و میرزا یار
علی اگر فته چون میرزا ابوالقاسم بابر بباغ جنده رود کرد نزاد او بر و پس براز تش بر داشتند و میرزا بابر تخت حکمرانی نشست و شهر
تون را برهم سپرد و خال میرزا علاء الدوله تر اداده و میرزا علاء الدوله تر را پسر خود میرزا بابر هیم را بتون فرستاده و خود در هرات بماند و این ثنا

میرزا بابر بسعی مفسدین میرزا علاء الدوله را محبوس ساخت و کس فرستاد تا میرزا ابراهیم را در تون گرفتار کردند و بهرات
آوردند و میرزا ابوالقاسم بابر بعیش و نوش مشغول گردید و از حال رعایا غافل ماند و امیر هندو که با میرزا ابراهیم باجازت میرزا
ابوالقاسم بابر راه بارغیس پیش گرفت هم در این سال بین فرانسه و انگلیس نایره جنگ مشتعل شد و فرانسه‌ها بانگلیسها غالب
آمدند و این جنگ در نرماندی واقع شد

ذکر وقایع سنه ۸۵۳ عودت میرزا الغ بیک از هرات بسمرقند و آمدن میرزا عبداللطیف از هرات ببلخ و آغاز طغیان و جنگ او با پدرش میرزا الغ بیک و آمدنش بسمرقند و کشته شدن میرزا الغ بیک بدست فرزندش میرزا عبداللطیف و جنگ با میرزا سلطان محمد با میرزا ابوالقاسم بابر و رفتن میرزا سلطان محمد بفارس و میرزا بابر بهرات و جنگ عثمانی با اروپائیها

در این سال چون میرزا الغ بیک از هرات بسمرقند بازگشت و بتخت حکمرانی نشست شنید که میرزا عبداللطیف هم از هرات راه
سمرقند گرفته قاصدی نزد او فرستاد که شهر بلخ مانند سابق سیورغال تست میرزا عبداللطیف ببلخ رفت و در آنجا آغاز
مخالفت نمود و صندوق زکوة و [illegible] را که در حفظ و حراست او میرزا الغ بیک بسیار مبالغه داشت بشکست و مالی فراوان
بدست آورد و چون این اخبار بسمرقند رسید میرزا الغ بیک با سپاهی فراوان آهنگ بلخ نمود و میرزا عبداللطیف چون از حرکت
پدر خبر یافت بعزم مقابله و مقاتله او از بلخ بیرون شتافت و میرزا الغ بیک زمان بیرون آمدن از سمرقند فرزند دیگرش میرزا
عبدالعزیز را در سمرقند بنیابت گذاشت و چون سپاه پدر و پسر که میرزا الغ بیک و میرزا عبداللطیف بهم رسیدند در کنار جیحون صف
آرائی کردند و اغلب سپاه میرزا عبداللطیف غالب بودند در این بین از سمرقند خبر رسید که میرزا عبدالعزیز در سمرقند دست تصرف
در مال و عیال و اطفال مردم دراز میکند و در لهو و لعب مبالغه مینماید میرزا الغ بیک با او نامه‌های تهدید عبارت نگاشت و او وقعی
بر مراسلات پدر نگذاشت بزرگان از این اخبار بغیرت آمدند و بر سر آن شدند که میرزا الغ بیک را گرفته بفرزندش میرزا عبداللطیف بسپارند
در این وقت میرزا سلطان ابوسعید بن میرزا سلطان محمد که ملتزم اردوی میرزا الغ بیک بود با جمعی از تابعان خود بسوی سمرقند
شتافت و رایت خودسری و سروری برافراشت میرزا الغ بیک چون این بشنید بجانب سمرقند روان شد و متعاقب او
میرزا عبداللطیف در حرکت آمده باز تلاقی فئتین شد و بسیاری از سپاه میرزا الغ بیک کشته و فراری شدند و میرزا الغ بیک با
حالی خسته و دلی از درد بی مهری فرزندش شکسته بطرف سمرقند روان شد چون دروازه‌های سمرقند را بجهت میرزا سلطان ابو
سعید بسته بودند چون میرزا الغ بیک با معدودی از ملازمان برسید میرزا شاه قوچین که گماشته سالها در خدمت میرزا الغ
بیک قیام میکرد پرده بی شرمی بروی خود بکشید و در سمرقند را باز نکرد و میرزا الغ بیک ناچار بطرف شاهرخیه روان شد
از این سوی میرزا عبداللطیف برسید و دروازه‌ها بر رویش گشاده شده بر سمرقند درآمد و بر تخت سلطنت نشست و نخست برادر
خود میرزا عبدالعزیز را از پای درآورد و از آن سوی چون میرزا الغ بیک در شاهرخیه دانست که با براهیم پولاد کوتوال و محافظ
شاهرخیه قصد او دارد با آنکه مملوک میرزا الغ بیک بود ناچار بسمرقند آمد و میرزا عبداللطیف فرزند را ملاقات نمود و قرار شد که میرزا
الغ بیک با امیر حاجی محمد خسرو بطرف مکه روان گردد و اسباب مسافرت میرزا الغ بیک مهیا گردید ولی میرزا عبداللطیف بجهت کشتن
پدر دامن شقاوت بکمر زده برای حیله شرعی عباس نامی را که پدرش بدست میرزا الغ بیک کشته شده بود برانگیخت تا علما فتوی
قتل میرزا الغ بیک را بعنوان قصاص نگاشتند و چون میرزا الغ بیک و امیر حاجی محمد خسرو از سمرقند بعزم مکه رفتن بیرون شدند

میرزا عبد اللطیف خان عباس ابا چند تن بفرستاد تا آن پادشاه معارف خواه را در همان منزل اول میرزا تن جدا ساخته سر و تاج
کشته شدن او چنین گفته اند الغ بیک آن شاه جم اقتدار که دین نبی را زنده و بپا داشت، از عباس شد شاه تخمیه،
شد سی سال تاریخ عباس گشت، که عباس کشت بیشوا هشت صد پنجاه و نه و میرزا الغ بیک کورگانی در طبقه کورگانیها این شخص
عالم فاضل فلکی بود و در صدی که در هر قرنه احداث نموده و مشهور بزیج الغ بیکی شد تا این اوقات نامش را تقاویم و تقاویم بر زیج او
و از معاصرین او غیاث الدین جمشید کاشی، معین الدین کاشی که هر دو از فحول حکما، و از مفاخر قرن نهم بوده اند میباشد مدت
زندگانیش پنجاه و شش سال و مدت حکمرانیش در ترکستان و سمرقند بیست و سه سال بود و در این سال میرزا سلطان محمد پس از فوت
شاهرخ مستقل گردیده با سپاهی بسیار بمقابله میرزا جهانشاه و ابن امیر قرا یوسف که سلطانیه و قزوین را متصرف بوده شتافته
او نیز با استعدادی کافی بیرون شده و چون نزدیک بهم شدند چند تن میان افتاده مخالفت بموافقت مبدل گردیده و میرزا
سلطان محمد بطرف فارس و جهانشاه بطرف عراق و قزوین برگشت آنگاه میرزا سلطان محمد بعزم تسخیر هرات و جنگ با برادر کوچک
خود میرزا ابو القاسم بابر از فارس بطرف خراسان حرکت کرده و میرزا بابر نیز از هرات باستقبال برادر شتافته و در حوالی
جام میدان جنگ آراسته گردیده و لشکریان بهم افتاده و مبهی کشته گردیده و میرزا ابو القاسم با بر شکست خورده با هفت تن
از مرکبان جلد بزرده و بقلعه غاذ پناه جسته اند و میرزا سلطان محمد بهرات نزول کرده و بر سریر سلطنت متمکن شده و هر یک از امرا
خود را بامور کاری گمارد از آن جمله امیر حاجی محمد خاشیرین ایلچیات بازوشت و خود همت بگذرانیدن و عیش نوش گماشت
امیر حاجی دست تعدی و آزار بندگان خدا برافراشت هر چند خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی او را بنصیحت و اوامر شرعی گرده و تعلی
کرانی و آن پیشمان هرا تیها را بجان رسانید و مردم وی خبر از گذارند و مبهی رفته میرزا ابو القاسم با بر طلبی شده و با جمعیت
با میر محمد ناخ سپرده از راه ابیورد باستراباد رفت و نایب میرزا سلطان محمد را از استراباد بیرون نموده و خود با دو گرایت سرحدی
برافرشت چون این خبر بهرات بمیرزا سلطان محمد رسید میرزا علاء الدوله را بحکومت کرمسیر نامزد کرده و امیر حاجی محمد خاشیرین
با سپاهی فراوان باستراباد روانه ساخت و خود در تعاقب آنها روان شد چون خبر رسیدن امیر حاجی بگوش میرزا بابر رسید
مانند شیر خشمگین باستقبال او از منزل جرجان مشهد رازبده و جنگی سخت نموده و امیر حاجی و چند تن دیگر کشته شدند میرزا سلطان محمد
که بلوس رسیده بود از این واقعه مطلع گردیده تعجب نموده و خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی را در مشهد گذاشته و راه استراباد در
برافرشت و در راه پراکنده شدگان سپاه را جمع آوری نموده و چون بدامغان رسید میرزا بابر از سبزوار و شرح میدان جنگ را بیان کردند و او شتابان بطرف جرجان برآمد
چون بانجا رسید ملازمان میرزا بابر پراکنده شده و میرزا بابر با چند تن بقلعه پناه جسته بود و میرزا سلطان محمد گمان کرد که آنان حیله و مکری
کرده و فریبت پنهان شده اند پس صلاح خود در مراجعت دید از آن طرف چون میرزا سلطان محمد وقتی رسید اثری از شر انگیخت
و هیاهو حکومتی دارد و وکلاء خود را تعجب گشت و این بین با و خبر رسید که میرزا علاء الدوله از کرمسیر بهرات آمده و کارکنان او بیرون
نموده و خود بسمنان رفته و نشسته پس از بزرگان درگاه پس از مشورت راه فارس گرفت که رفته و باز مترک دیده بهرات آید و پس
از رفتن میرزا سلطان محمد از طوس خبر بمیرزا ابو القاسم بابر چون خبر یافت بهرات شتافت و میرزا علاء الدوله قلعه اختیار
الدین را محاصره کرد و خود قبل از ورود میرزا بابر بطرف بلخ روانه گردیده و میرزا بابر بهرات درآمده و بتخت نشست و قلعه اختیار
الدین را بر سر آن گرفت هم در این سال امیر اصفه وکیل با میرزا ابو القاسم بابر آغاز مخالفت کرده و در جنگ کشته گردیده

ذکر وقایع سنه ۹۵۳ و فوت المستکفی بالله خلیفه مصر و نشستن القائم بامرالله بجایش و تخت نشستن میرزا عبد اللطیف در سمرقند و کشته شدنش و رفتن میرزا بابر از هرات بلخ و عودتش بهرات و آمدن علاء الدوله تهرات و نازل شدن سید علاء الدین بادشاه دهلی و تخت برآمدن ملک بهلول لودهی بتخت دهلی

در این سال خلیفه مصر المستکفی بالله پس از هشت سال و هشت ماه خلافت درگذشت و او در نهایت زاهد و عابد و پرهیزکار بود و ملک اظاهر جقماق جانب او را رعایت بسیار مینمود و پس از وفات نعش او را با کمال جلال برداشتند و در تشییع جنازه او تمامی سلطان مصر ملک جقماق حاضر گشت و در تعزیه داری او مجلس فرو نشست پس از او مرام برادرش دست بیعت داده و را خلیفه گردانیدند و لقب بالقائم بامرالله نمودند و القائم بامرالله بخلاف برادرش المستکفی بالله بود و همواره در امورات خارج از خلیفه اش تصرف مینمود و همه جا بین ملک اظاهر جقماق سلطان مصر او عیار نقار بالا گرفت لیکن چون ملک اظاهر جقماق در مرحله کهولت و پیری و نزدیک بهشتاد رسیده بود او را تعقیب نمیکرد و هم در این سال میرزا عبد اللطیف کورکانی در سمرقند چون پدر تاجدار خود میرزا الغ بیک را شربت شهادت چشانید و سر از تنش برداشت و بیت حکمرانی بر افراشت و بخت سلطنت و سمرقند برآمد مانند خلفای عباسی و با نام همه خود و بخش خویش پیشنمازی و خواندن خطبه پرداخت و بساط عدالت گستری و رعیت پروری چنان ساخت و چیزی نگذشت که جمعی از امرا بر لاسیان و ترخانیان امیر محمود و بایوق و سلطان حسین و سلطان یوسف و امیر سماعیل صوفی ترخان را که در خدمت او جان سپار میها کرده بودند بهتوان ضیافت بخواست و تمامی را بخیالات باطل کشت پس از این کار بزرگان ترسیدند علاوه جمعی از اقارب میرزا الغ بیک و فرزندش میرزا عبد العزیز که سالها در خدمت آنها بهرها برده و نانها خورده بودند و در حکومت میرزا عبد اللطیف بی کار و در مانده گشته بودند کم عداوت و بیمان بستند و با هم متحد گشتند تا شب جمعه بیست ششم ربیع الاول این سال غفلتا بیرون شهر از باغ چنار سمرقند میآمد در محلی کمین کرده تیری بجانب او انداختند و از آن تیر جان شکاف کار او را ساختند میرزا عبد اللطیف ستاده از رشت و از گردن اسب در افتاد خواست فرار برآورد و گریز رسید تیر من کاب او از ترس خود فرار کرده و کسی نبود که او را یاری نماید و او را از اسب بزیر کشیده سر از تنش برداشتند و سر بریده او را برده به رخ میرزا الغ بیک برافراشتند و پس از کشتن پدرش شاه زاده بود و حکمرانی نمیبود و اینجا این شعر را میخواند - پدرکش پادشاهی را نشاید و گر شاید بخورشش سر نپاید - نگارنده این سطور این سوم و تمه تاریخی را که در ضمایم این کتاب نگاشته است از اول طبقه سامانیان کشتن شیرویه پدر خود خسرو پرویز را که او هم شش ماه پس از کشتن پدرش حکمرانی کرده کشته شد تا دوم از طبقه خلفای عباسی کشتن منصور پدر خود متوکل را که او هم شش ماه پس از کشته شدن متوکل درگذشت و این سوم بوده و از طبقه کورکانیان کورمیرزا عبد اللطیف پدر تاجدار عالم فاضل خود میرزا الغ بیک را کشت پس از شش ماه کشته شد و اقع در نوبس طبیعت و سزاوار مقت خداوند عالم جل شانه نظامی قرار داده که هر کس پدران را متحق و عده و نوبتی

قدم بیرون نهند گرفتار پاداش میگردد و باعث از غرایب اتفاقات گشته و میرزا عبد اللطیف نام با جمشید بود چنانچه گذشت
میرزا الغ بیک عباس بود و تاریخ قتل آنها موافق یکدیگر شده چنانچه شاعری گفته است باجمشید گشت شب معاش بقتل
تاریخ قتل او هست که باجمشید کشت و باجمشید گشت و شصت و پنجاه و چهار پس از کشته شدن میرزا عبد اللطیف مرو و بلخ
و بلاد و حکومت سمرقند برداشتند و او پسر میرزا سلطان ابراهیم بن شاهرخ بود و در این سال میرزا ابو القاسم بابر از حدود
آبسکت بلخ نموده و قلعه اختیار الدین از هرات باویس بیک باز پس از فتن میرزا بابر بقبیره و مرت و حصار و ماری آن قلعه پرداخت
و میرزا ابو القاسم بابر بظاهر بلخ رسید میرزا علاء الدوله ترکمان بلخ اسبابی فراهم کرده چون در خود تاب مقاومت ندید بقرب
کوهستانهای بدخشان روان گردید و میرزا بابر خوبی بتعاقب او فرستاده اگرچه باو دست نیافتند لیکن هر چه از غزنین
یافته کشتند میرزا ابو القاسم بابر پس از ظفر بلخ حکومت آنجا باقندوز و طالقان بامیر پیر ویش هزار سپرد و رویش سمت
علی دانگه شت و در اثنای عودت بجانب هرات برافرنجت چون بهرات رسید کار رفته گردید که اویس بیک پس از فتن از قلعه
اختیار الدین بقلعه اختیار رفته و بساط نشاط گسترده و ایام و لیالی با شادمانی بسیار بعشرت و شرب مدام میگذرانده و بحشمت حکومت
بابری و قلی مینمود میرزا ابو القاسم بابر چون میدانست قلعه مهمات بیکی بسیار بوده و متانت و رزانت قلعه اختیار الدین
بدرجه ایست که باین آسانی نمیتوان گرفت پس تدبیری اندیشه کرده پیام برای اویس بیک فرستاده که من شب امسال تو خواهم آمد
و چندتن نوازنده و مطرب و سازنده بقلعه فرستاده و در عقب آنها چند کس را چنانکی مسلح کرده فرستاده چون طرفین رسیده و
عنقشان امر این آمد که میرزا بابر رسید اویس بیک نخست نوازندگان برون برای استقبال شتافت که شیخ منصور نامی و دوی
بیاورد و اویس پیش دستی کرده خود را بگیرد و دیگران رسیده باویس بیک آویختند و خود را بگیرند و قلعه بتصرف میرزا
ابو القاسم بابر درآمد و این بین یکی از ملازمان میرزا علاء الدوله زنبر میرزا ابو القاسم بابر رسانید که علاء الدوله آمده و بهنه کوه
کازرگاه هست میرزا ابو القاسم بابر چندتن فرستاده او را آورده باشخاص معتمد سپرد و در این سال چون مخالفین بسیده علاء
الدین پادشاه و بلی از جمله خان زیر بحضر بسیار بدگمانی و منفی نمودند پادشاه بفکر قتل او را داده جمله خان فهمیده از بندگی بگریخت
و از ان و فرزندان شاه را در زوش بدایون فرستاد و بملک بهلول لودی نگاشت که علی خان است من مستعد نه نگذاری بستم
بهلول کرسالها در آرزوی چنین روزی بسید علاء الدین نگاشت که من بعلی میروم بجهت گرفتار کردن جمله خان و متعاقب
مکتوب خود علی او بجواب آمده برزبر تخت و علی نشست و در خلیه نامه خود و پس از برون نام سید علاء الدین بیرده فرزند خود و بلی
گذارده و بجواب فت و کارهای انجا را تصفیه نموده و باز سید علاء الدین نگاشت که جمله خان را از میان برداشتم و راست
استقلال سلطنت را برافراشتم سید علاء الدین بجواب ملک بهلول لودی نگاشت از آن روز که در رحم سید محمد شاه ترا
جز زندی نخواندم من پادشاهی و علی را از آن تو بستم و دل با تو بستم و تنها شهر و بوستان (بدایون) دل بستم پادشاهی تو
میمون و فرخنده باد کرمرا باغ بدایون کافی است و پس از این تو برادر بزرگ من هستی ملک بهلول لودی از این نامه جانشان
و سرشش بی اندازه شد هم در این سال امیر جهان شاه بن قرا یوسف ترکمان بر دیار بکر استیلا یافت و در او پا جزایر کاپ دست
تصرف پر تغالیها در آمد هم در این سال قطب الدین شاه علی سیستانی و خاطب جاجرمی و منصور طوسی حسن علی توفی و احمد بن
ادیب شاه ادیب فات یافتند

ذکر وقایع بستهٔ و نژاد طبقه لودهی افغانی و بهلول شاه در دهلی و هندوستان و جنگ میرزا سلطان محمد با میرزا ابوالقاسم و کشته شدن میرزا سلطان

پادشاهان لودهی افغانی که در هندوستان سلطنت کرده اند چهار تن بوده اند که مدت هفتاد و پنج سال در دهلی و هندوستان حکمرانی نموده اند اولشان ملک بهلول شاه و آخرشان ابراهیم شاه لودهی بوده است

لودهی یا لودی نام یکی طایفه از طوایف افغانستان بوده که در سواحل آب سند مکنی داشته اند گرازطرف پدر بیکی از بزرگان افغانستان و از سوی مادر از نژاد شان بخالد بن عبدالله عرب پیوسته بوده و نگارنده جلد اول این حمایون کتاب ذیل افغان و افغانستان مشروحا از سلسله حسب و نسب نژاد و عروق افغانها بحث نموده و اینجا مقصود از سلسله حسب و نسب طبقه پادشاهان لودهی بوده است گوید هندوستان تخت سلطنت برآمده اند گویند از نژاد خالد بن عبدالله گرمادی بوده و وقتی نامور و مشهور شده و سوریه شده و مدتها بتجارتی گرده ایل و عشایری پیدا نموده و چندتن از آشنایان همعهد و شریک گشته بین ایران و هند بنای تجارت گذشتند یکی از آشنایان که همش ببرهم وجد بهلول لودهی است از زمان حکمرانی فیروز شاه متعلق از نژاد بیش آزرده شده و بجهان نزد ملک مردان حکمران انجا رفت و نوکری او قبار کرده و با مدک مدتی معتنی کفایت او را تجربه و او کرده مردان شیفته او شده و نصرتش نموده و بهزاد و عیال گرفته متدریجا پیشرو آورده و یکی از آشنایانی که سید خضرخان فرمانده ملتان شد نزد او خدمتگذار گردید و ترقی کرده و بجنگها رشادتها کرده چنانچه در جنگ بین اقبال خان سید خضرخان مجاهدی کرده و اقبال خان بدست کشته شد سید خضرخان او را بلقب سلام خان او سرحد دارش کرد سلام خان برادران را آورده بولایت گرایه فرستاد و دشت و یکساله آن چهار برادر بیش که همش ملک کالا پدر بهلول شاه باشد بیش دیگران بواسطه رشادت و کفایتی که داشت بمنوخت و ملک کالا زن داده دخترش بعقد نکاح درآورد و چون آن دختر آبستن شد و با او بوطن گام زاید نشش فرا رسید خانه بر سرش فرو آمد و بمرد و شکم او را بدو پاره کرده و بهلول را زنده از زنده نشش بیرون آورده و بشیر حیوانات بزرگ کردند و چون بحد رشد و بلوغ رسید آثار شجاعت و بهادری از او نمودار شد پدرش ملک کالا در یکی از جنگها کشته شد این بهت سلام خان او را نواز شها کرده و پرورش نموده و او متعهد خدمتها و چاکریها و فرمانبرداریها گردید سلام خان دختر خود را باو داد و آنگاه پسرهای رشید بزرگ داشت بهلول را جانشین و نایب مناب خود نمود سلام خان دارای دو هزار سوار جرار گه بیشتر آنها از بعض افغان مقبول بودند اسلحه و یراق کامل داشته بودند و تجملات دیگر نیز سلام خان را بود چون درگذشت بزرگان او دسته شدند فرقه بهلول با میری و سروری برداشتند و گروهی قطب خان پسر ارشد سلام خان را بحث سروری گذاشتند و عاقبت بین بهلول و قطب خان منازعه شده بهلول بقطب خان غالب آمد قطب خان از معرکه جنگ فرار کرده و بدهلی نزد سید محمد شاه بن سید خضرخان رفت و زبان بسعایت بهلول گشاده گفت گرافغانها قوت گیرند تخت دهلی را فرو میگیرند سید محمد شاه بهر سید سپاهی بسرکردگی ملک اسکندر فرستاده و چون ملک اسکندر برسید بهلول با افغانان متابعین خویش راه کوهستان پیش گرفت و در آنجا پناهنده شد ملک اسکندر بتعاقب آنها بالا رفت بهلول زنان و فرزندان خود و افغانان را در جای تنگی پناه داد و بجنگ بایستاد و جنگ مردانه نموده و بسیاری از هندوها را

بگشت واز او نیز بسیای کشته شد ذ عاقبت لشکر اسکندر راه ولی پیش گرفت و بهلول را آن عهده و بتاخت و تاراج
مشغول شده و مالی بی شمار بدست آورده بمدد با افغانان و متابعان خود داد که با مدک دولتی ابتداع بسیار از افغان و غول
خود جمع نموده و باز سر حدات را بدست گرفت چون آوازه شوکت و هیبت و فتنه اراده بدهلی رسید سید محمد شاه تخت نشین سید
و فرمان داد تا حسام خان که یکی از صاحب منصبان نامی بود با سپاهی فراوان بجنگ او رفت بهلول مقابله و مقاتله اشتداد
و جنگی سخت در انداخت که حسام الدین شکست خورده از میدان معرکه سر برتافت و تمامی اموال جنگ و مهمات جلال غنیمت بهلول
و غنایم و اموال بسیار بدستش آمد حسام خان وزیر الممالک با حال افسرده و خجالت زده روی بدهلی نهاد و سید محمد شاه دیگر مقام
او کس نفرستاد بهلول شهر پانی پت پیش این فرو گرفت و سید محمد شاه نگاشت که من از مطاوعت و فرمانبرداری چاکران خود
و نهایت آرزومندم بشرف بساط بوس شاهی سرافراز شوم و واضح رشحه فیاض من بود ان حسام خان وزیر الممالک است اگر پادشاه اینجا
او را از میان بردارد من خدمت سجده و کمال بندگی و خلوص عقیدت را بعرصه شهود و سر انجام سید محمد شاه بلا مضایقت پیوندد که
آزرده خاطر از حسام خان بود و تحریک بهلول حسام خان را بگشت بهلول بدهلی آمد فتنه او جوهر عقیدت بندگی را نشان داد سید محمد شاه
باد شفاقت شاهانه نمود و مشورت حکمرانی او را بنگاشت و بهلول دلی شاد و خاطری آسوده و بهجت و نشاط برافراشت و چون چندگاه
گذشت سید محمد شاه را با سلطان محمود خلج پیمانه بجایش نگارش شد مبارز بهلول استداد خواست داد و آمده خدمت پیوست
نمود پیمانه سید محمد شاه او را بخطاب فرزندی کرده با نعامات شاهانه خورسند داشت و چون او بگذشت سید علاء الدین
بخت دهلی برآمد و از آنجا بشهر بدایون رفت و بهلول آغاز مکابره نمود چنانچه در اوایل سال گذشته هشتصد پنجاه و چهار نگارش شد
تخت دهلی منصب بهلول گشت و سلطنت لودهی را در هندوستان بهلول تشکیل داد و در این سال هشتصد و پنجاه و نهم بدهلی برآمد
و بخت شاهی نشست و بهلول شاه شد و بزرگان و اعیان کشوری بشکری از مسلمان و هندو سر مطاوعت و متابعت در نزدیک
نهاده و بتنظیم سپاه و صیت بپرداخت هم در این سال میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر بعزم تسخیر افغانستان و خراسان از
فارس نهضت نمود و باشکری فراوان در حرکت آمد چون این خبر میرزا ابو القاسم بابر برادرش رسید لوهم از حراست بیدار
شتافت و بسلطانیه رسید و شیخ الاسلام خواجه مولانا را بر رسم رسالت نزد برادر فرستاد شیخ الاسلام پس از انجاح سپاهی
مصالحتا بر این قرار داد که ولایتی از ایالت خراسان بجز قهستان میرزا سلطان محمد کرده و در قهستان میرزا ابو القاسم بابر خطبه و سکه
بنام میرزا سلطان محمد باشد چون میرزا بابر از میانی فساد طلوع دانست و مصلحت دانسته و آمده خاطر شد راه مازندران پیش گرفت
که زمستان را آنجا قشلاق نماید و این خبر بسمع میرزا سلطان محمد و قرینان و مصلح رسید و از بسطام روی بمازندران
گذشته و با سفندیار رسیده میرزا ابو القاسم بابر سپاه را جمع نموده بجناح استعجال خود را متوجه میدان قتال ساخت و میرزا سلطان محمد
از دهقان چون خبر حرکت برادر شنید بجانب استراباد تاخت و منزل بمنزل میدان خبر رسید و شاهزاده بهم در آویختند
سپاهشان خون یکدیگر بریختند و امرا میرزا ابو سعید میرزا میرزا سلطان محمد گریخت و نزد میرزا ابو القاسم بابر آمده خبر داد که
میرزا سلطان محمد عنقریب بر عقب سپاه دارد میرزا بابر چون این خبر یافت گرنگاه دید میرزا سلطان محمد بر عقب سپاه و چنانچه
ابو سعید میرزم گفته بود بتاخت او فرمان داد تا قشون کوچ داده و میرزا سلطان محمد را در میان گرفته و نگذاشتند سپاه فارس
و عراق باد فتی شوند و او را دستگیر و اسیر کرده نزد میرزا بابر برادرش آوردند چون سپاهان را بگرفتاری فرمان داد و خود مطلع

شد ذاه هزیمت گرفتند و میرزا ابوالقاسم با برفرمان او تا سرزن برادر بزرگتر خود میرزا سلطان محمد برداشتند و خاطر
از دغدغه او آسوده نمود و غنایم بسیار نصیب لشکر گشت و امرا و تا نیش برادر را بهرات نزد قبر پدرش میرزا بایسنغر فرستادند
ساختند و نامه های فتح بهر جا نگاشتند و همان ایام فرمان داد تا بچشم میرزا علاء الدوله را بر آورده و لیکن چنان
نشد و روشنی چشم او باقی ماند آنگاه حکومت سبزوار را بامیر شیخ علی بهادر و حکومت قهستان را بامیر درویش علی داده و با غنایم موفوره
متوجه هرات شد

ذکر تعیین میرزا ابوالقاسم با برطرف خراسان و انتظام آن حدود

چون میرزا ابوالقاسم با برادر بزرگتر خود میرزا سلطان محمد بگشت و برادر کوچک را کار ساخت رایت عزیمت بجانب مملکت
فارس که متعلق میرزا سلطان محمود بود برافراخت و بمناسبت آنکه در ایالتهای لشکر کشی شده بود و علوفه و آذوقه یافت نمیشد از راه
ترشیز برفت در آنجا امرا میرزا سلطان محمد که امیر نظام الدین احمد و امیر غیاث الدین سلطان حسین پسران فیروز شاه بودند
دستبوسی او حاضر شدند و آنان را بامارت و ایلخانی گماشت نیز خواجه امیر احمد خوافی را وزارت داد و از یزد میرزا با
متوجه فارس شد و با شصت هزار سوار بی اندازه بشیراز در آمد و تخت حکمرانی بنشست و بزرگان فارس با شفاعات شاه نامه اطاعت
شیراز نامه مباهی ساخت و چند روزی بگذرانیدن بزم نشاط پرداخت که در این اثنا خبر رسید که امیر شیخ علی حکمران سبزوار
مردم بواسطه ظلم و تعدی که کرده بود گرفته و نزد امیر جهانشاه بن قرا یوسف ترکمان فرستاده و او آن شهر را گرفت و قوچی از
ترکمانان را بحکومت قهستان فرستاده و امیر درویش علی را قتل محصن شد چون اخبار شیراز میرزا بابر رسید ایالت فارس را
بمیرزا عزالدین سنغر واگذاشت و رایت عزیمت بطرف اصفهان برافراشت و این خبر چون بگوش میرزا علاء الدوله رسید
خزاینها خروج کرده و عازم تسخیر او گردید و جمع شده میرزا بابر در چهارم ماه رمضان سال مذکور با پنجاه و پنج هزار سوار
زره متوجه یزد شد و بیستم ماه مزبور رسید حکومت آن ایالت را بامیر خلیل سلطان بن میرزا محمد جهانگیر ارزانی داشت و رایت
عزیمت از راه قوتن بطرف هرات برافراشت و چون بقوتن رسید امیر سلطان حسین بحکمرانی قوتن منصوب شد و از قوتن عازم هرات
شده و در هفتم شعبان بهرات رسید و معلوم کرد که پس از رفتن او بفارس میرزا علاء الدوله که چشمش محفوظ مانده بود از راه مشهد
بسیزوار و خراسان رفته و امیر سلطان محمود و ابن امیر بایکا شاه ارلات طاغار لاتیان را با خود جمع نموده و با آن جماعت بطرف بلخ رفته
و امیر درویش و امیر علی با سپاه طخارستان بمقابله و مقاتله اشتغال نموده اند و امیر سلطان محمود در آن جنگ کشته شده و
میرزا علاء الدوله فرار بطرف هرات نموده و امیر درویش تعاقب او آمده و در نواحی هرات رسیده و با او رسیده و همراهان او را متفرق
ساخته و میرزا علاء الدوله از راه سیستان بری رفته و نزد امیر شاه جهان ترکمان پناه جسته است و بعد ها میرزا از آنجا بشتاب رفته
رفت و آنجا نماند تا میرزا ابوالقاسم بابر از شنیدن این وقایع مسرور گردیده و امرا و کسانیکه در غیبت او پاس حقوق او منظور
آورده بودند تشریفات شاهانه بخشیده و تخت حکمرانی فارغ البال تمکن گردید بی خبر از آنکه امیر جهانشاه چون از آمدن او براهرات خبر
یافت با سپاهی رزم آزمای متوجه فارس کرمان و یزد گردیده و آن بلاد را از دست کاشتگان میرزا بابر منتزع ساخت هم در همان
سال میرزا سلطان ابوسعید پسر میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور گورکانی که مدتی در خدمت میرزا الغ بیگ در سمرقند بود
رایت اقتدار برافراشت و با میرزا عبداللطیف در سمرقند تخت حکمرانی نشسته بود بمقابله و مقاتله شتافت

... او را از فقار نموده و بکشت و بتخت سلطنت سمرقند و ترکستان جلوس نمود و هم در این سال سلطان مراد خان وزیر عثمانی پس از سی و یک سال حکمرانی و شصت و نه سال زندگانی در شهر ادرنه درگذشت و بشهر بورصه دفن گشت و بجایش سلطان محمد خان دوم پسر او بتخت سلطنت جلوس نمود و در این سال فاتح بلاد مجول معروف فاتح شد بتخت حکمرانی و کشورستانی نشست و هم در این سال حکومت ... ماشم در مدینه منوره شاه حافظ بهاء الدین هزاره می وفات کرد

ذکر وقایع سنه ۸۵۵ و تدبیر سبهول شاه لودهی افغانی در دهلی و گرفتار کردن حمید خان و نیک او با سلطان محمود شاه و فتح او

در این سال چون سبهول شاه لودهی افغانی در دهلی بتخت سلطنت نشست از بیکه حمید خان وزیر اعظم سید علاء الدین گریخته حاش در ذیل سنه شصت و هشت و پنجاه و چهار نگارش شد خاطرش آسوده نبود وزیر اعظم سبهول شاه بواسطه تدبیر و هدایت او بسلطنت رسیده بود و در نزد همه یکانه و تمام داشت سبهول شاه بهر تدبیری بود حمید خان را خانه نشین ساخت و خاطر از خود فارغ او پرداخت و پسر خود خواجه بایزید را در دهلی گذاشت و رهبت عزیمت بجانب طهان و پنجاب برافراشت و چون کارهای آنجا منظم نمود روی بدیپالپور کرد و سپاهی بسیار جمع نمود و در این اثنا خبر رسید که برخی از بزرگان دهلی کرا از سلطنت سبهول شاه ناراضی بودند سلطان محمود شاه شرقی را از شهر جونپور دهلی خواسته و با لشکری گران آمده دهلی را محاصره نمود سبهول شاه چون این خبر شنید با سپاه گینه خواه عازم دهلی شد و هنوز سلطان محمود شاه مشغول محاصره بود که مانند شیر خشمگین بتاخت و تاز او در آمد و شکست فاحشی باو داد سلطان محمود شاه رو بجونپور بطرف جانپور گذارده و فام بسیار از او و لشکر سبهول شاه در آمد و بظفر و منصور بدهلی مراجعت کرد و هم در این سال میرزا ابو القاسم بابر از هرات بخراسان و میرزا سلطان ابو سعید در سمرقند و ترکستان و همه جهانشاه در فارس و عراق و آذربایجان آسوده خاطر بر تخت حکمرانی نشسته و ابواب خبک و جدال و خونریزی بروی یکدیگر بسته بودند شیخ عبد اللطیف قدسی در این سال درگذشت هم در این سال فتنه و فساد بین سلطان محمد خان دوم عثمانی و قرامانیان بسته گردید

ذکر وقایع سنه ۸۵۶ و حرکت میرزا بابر بقصد تسخیر فارس و عراق و فتح او و رفتن بطرف ترکستان و فوت ملک طاهر چغتای سلیمان معسر و نشستن ملک مشت و بجای او و قلع و قمع ملک الاشرف و لشکر کشی سلطان محمد خان فاتح عثمانی باسلامبول و فتح آن شهر و فتن آن شهر

در این سال میرزا ابو القاسم بابر در روز دوشنبه بیست و دوم رجب با سپاهی بسیار از هرات بقصد تسخیر فارس و عراق بیرون رفت و پس از طی منازل بقزوین رسید و در آنجا چون شنید که چنان میرزا خلیل سلطان بن میرزا محمد جهانگیر قصد کشتن او دارد آنان را بگوشت و پس از تحقیق بجانات رسانید و میرزا خلیل را مقهور ساخت و بیست و دوم ماه رمضان خاطر از او پرداخت و بمیان دکرش روان ساخت و در اوایل شوال بقصد قشلاق عزیمت حرکت کرد و در پانزدهم ذی قعده باستراباد وارد شد و زمستان را در آنجا بماند و اول بار مصمم عراق شد که خبر رسید میرزا سلطان ابو سعید از سمرقند برای تسخیر افغانستان و ولایات خراسان از آب آمویه گذشته و میرزا بایسنغر را پیش خود بایستقبال او گسیل داشته و در جنگ با او کشته شده میرزا بابر چون این اخبار شنید رفع حادثه میرزا سلطان ابو سعید را از تسخیر فارس و عراق امر دید و رهبت عزیمت ترکستان نمود

وقایع جهان و جهانیان

بجناح استعجال پرانده و چون از آب عرغاب بگذشت از طرف بلخ باو خبر رسید که میرزا سلطان ابو سعید راه ترکستان پیش گرفت و برگشت مرد و این سال سیف الدین جقاق ملک اظاهر سلطان مصر و هیبت غرم صفر پس از شانزده سال حکمرانی و هشتاد سال زندگانی درگذشت و بنا بوصیت او کرتبغا تعین شد و بود فخر الدین عثمان فرزندش بخت سلطنت نشست و ملقب بملک المؤید گشت و طبقات مردم مبایعت و متابعت او قدم کردند و لیکن القائم بامر الله خلیفه مصر بنا بجهالت نمیکرد و هشت و نه ماه ملک بظاهر جقاق خود را از فتنه انگیزی آسوده نمیگذاشت بازبهای فتنه رانی او سیسه اگذشت و جمعی از امراء و بزرگان را بکشت و مجلسی بیاراست و از فضایل و مناقب مترتب خلفا شرحی براند و نتیجه این مجلس آن شد که در مصر نماز و شورش و آشوب مشتعل گردید و ملک مضفر نتوانست آن فتنه را ساکت نماید و عاقبت ملک مضفر پس از یک ماه و یک روز حکمرانی در غره ربیع الثانی این سال خلع گردید و لیکن القائم بامر الله خلیفه نیز نتوانست بر مرکب آمال و امانی سوار گردد که هم تخت حکومت و هم مسند خلافت را دارا گردد و هر دو را و بزرگان مصر اجتماع کرده و ملک ناصر پسر ملک منصور قلاوون را که در آن وقت نه سال بود بحکومت مصر برداشتند و او را ملقب بملک الاشرف نمودند و قائم بامر الله چون دید مردم ملک اشرف را بحکمرانی برداشته اند گفت چون او پیر است و زود خواهد درگذشت باید انتظار کشید

همو در این سال بین سلطان محمد خان دوم عثمانی و برادر قسطنطین نخار نقار بالا گرفت و قسطنطین سلطان محمد خان نخست که تعرض برادرش او خان کرده بود عرضه داشت و اظهار پیکار باش سلطان محمد خان از خواندن نامه برادر متغیر گشت و بجنگ او تهیه سپاه و تجهیز و تعمیر کارخانه پرداخت کشتیهای جنگی مهیا ساخت و بابصد هزار قروش بری و چهارصد کشتی جنگی بری و دریا که دو میل مسافت کلوز او میرفت بجهت تسخیر اسلامبول از اندرنه حرکت کرد و از آنسوی برادر قسطنطین و از دهم نگران قسطنطنیه اسلامبول نیز حاضر برای کارزار و دفع اسلامبول شد و سپاه عثمانی برّاً و بحراً اسلامبول را فرو گرفتند و با توپهای آتش فشان رخنها بدو و هما اسلامبول را تهدید و پنجاه و یک روز شهر محاصره بود بالاخره چون دانست شهر از دست خواهد رفت عموم علمای و اعیان و کشیشها پایتخت را بکلیسای سنت صوفی یا صوفیه دعوت کرد و گفت بدانجا روید و از خدا مدد نصرت و ظفر خواهید گویند چون باحال پریشان و سینه سوزان خود بدر یک کلیسا رسید آواز شماتت و نزاع از درون کلیسا شنیدند پس از تحقیق فهمید که روسای اعالی بر سر صدمه و نقصان بهم دیگر اعانه بالطبع رنجیده شده بجانب ما بین رویده و تغییر لباس کرده و مراجعت بکلیسا نموده و در مذمت وطن عزیز خود لب بملامت گشوده تاثیر بدرگ برسیده و تا کنون این شماتت بلغت ترکی عثمانی این مثل (اسکلو خوجاسی) یعنی دعوا بر سر صدمه مشهور است باری سلطان محمد خان فاتح در روز چهارشنبه نهم ماه ایار رومی سال هزار و چهارصد و پنجاه و سه میلادی مطابق نیز ربیع الثانی این سال باسلامبول داخل شد و سر قسطنطین را بر سر نیزه نموده و بگردانیده و اعالی و اعاظم او را از زیر تیغ بی دریغ گذرانیده و تا سه روز بحکم قتل عام و نهب اموال او کرد و کوچه و بازار خشت روی هم افتاده راه تردد بسته بود و آن قدر اشیاء نفیسه و اسباب قیمتی و جواهر آلات و امتعه جنگ و غیره بدست کارگذاران سلطان عثمانی آمد که بیان از عهده حساب بیرون است روز چهارم فرمان داد تا سپاهیان دست از نهب و قتل باز داشتند و بتعمیر شهر و تعمیر خرابی و برطرف کردن قاذورات پرداخت و بیشتر کلیساها را خراب نمودند و بعضی بجهت سپاهیان اردو هم باقی گذاشتند و کلیسا سنت صوفی که از متانت و شکوهی با طرف نمونه ها ال چنین بنا اسپرطور رومیهای روم تمامش کرده بود بجای گذاشت و او را مبدل بمسجد کرده تا کنون بر جلالت و شکوه جامع ایا صوفیه است و نگارنده این سطور مکرر بزیارت این جامع رفته و این جامع در اسلامبول رسیده هم محسوب شده و سال هزار و سیصد و نوزده که عزم کرده حج اکبر مشرف شدم یکماه مبارک رمضان در تمامی ایام

در جامع ایاصوفیه اوقات میگذرانید و در تربیت عمده سه عالی بنای فسیح متقوش مربع زینتا و طهر پاکیزه گی تمامی در آنجا جمع نمود
این مسجد را در تمام خاک ایران و افغانستان و قفقازیه و ترکستان و هندوستان کم سیاحتی زیارت کرده هم ندیده گمان میبرد
محمد علی پاشا والیه و حکمران مصر که او نیز جامع عالی بنا کرده ولی باز نه مثل ایاصوفیه اسلامبول با بجوز آنهمال پای تخت عثمانی شمرده میشود
که قطعا اینطور نیست میگویند کرده و تاریخ فتح او را بدین طیب (که شصت و پنجاه و هفت باشد او با) و شعر تحسین فرموده اند و در این
سال تمامی شهرهای فرنسه که تصرف انگلیسها بود مجددا بدست فرانسویها آمده و مقرر شده بنده گان بدت یکصد و پنجاه سال در تصرف انگلیس
باشد و پادشاه انگلیس را عارضه دماغی دست داده و خاتمش طغیان نمود

ذکر وقایع سنه ۸۵۸ و جنگ و صلح میرزا بابر کورکانی با میرزا سلطان ابوسعید کورکانی و تعمیر و بناهای سلطان محمد خان فاتح عثمانی در اسلامبول

و در این سال چون میرزا ابوالقاسم با برچنانچه نگارش شده بعزم رزم با میرزا سلطان ابوسعید بطرف آب آمویه رسیده و هشتم ماه شعبان
این سال از سمرقند و بلخ گذشت و از خشک رود گاه ساخت و تعبیه سپاه و تجهیز نیزه و عراده و ساختن کشتیهای بسیار اهتمام
کرد چون بمرو موافق و نخواه موجود گردید از آب گذشت و ایالی برای اقامت کرده آنگاه از آنجا بعصار شادمان رسیده و تونداک را
و تونداک خواجه نظام الدین مروه رود مولانا فتح الله از جانب میرزا سلطان ابوسعید بعنوان سالقه گذه و طرح سالمت و مصالحت
ریخته شد و لیکن مصالحه مان ثمر مرضی نشد بلکه آنان میرزا ابوالقاسم با بر مجوس داشت و روز سلخ رمضان وعید فطر با بسرکی سپاه
و گذرانیدن سپاه و گذرانیدن عید بسر برد و آنگاه رایت عزیمت بجانب سمرقند برافرشت و بظاهر سمرقند فرود آمد میرزا سلطان ابو
سعید بنا بمشورت بزرگان سمرقند تحصن اختیار نموده و عمراء و زعمای سمرقند بیرون خیمه زده و خندق عمیق در میانه کنده و بسمرقند
برگشتند تا چند تن از بزرگان سپاه میرزا ابوالقاسم با بر و میرزا سلطان ابوسعید کشته و هیر شدند عاقبت موسم زمستان رسیده
سرما بنگونه ان اعاجز ساخت و پس از آنکه چل و سه روز قلعه محاصره بود طرفین صلح شده و مقرر شد که میرزا سلطان ابوسعید بهمان
ترکستان بلده تاشقند و از افغانستان خرجهان بابای نخواهد گاه از بده و جانب سرا مرحمتی حاصل کرده با تشریفات خلعتها
باره و گاه خود بازگشتند و میرزا ابوالقاسم با بر داوال ذی حجه از ظاهر سمرقند طرف بلخ روانه شده و بیرشیخ حاجی بگوشبیگی
برداشت و حکومت کاشان و خابرکیت را بامیر علی غازی بزلاس اگذاشت و بیرشیخ ذوالنون برادرش امیر احمد مشتاق انجکرانی
شیرخان گذاشت و قفقازه و بقلان را بامیر پیرسلطان بزلاس اگذاشت و بیرشیخ ذوالنون برادرش امیر احمد مشتاق انجکرانی
اندخود گذاشت و بیرابابکو کلتاشش انجکرانی شیرخان گذاشت و قفقازه و بقلان را بامیر پیرسلطان بزلاس اه و از آنجا رایت
عزیمت بجانب هرات برافرشت و در چهارم محرم هشتصد و پنجاه و نه بهرات رسیده و در تخت حکمرانی و تمر شاهی متمکن گردید و در این
سال آل موضه دین قوت و هشت اری حاصل کرده و دولت بنی سهل را بر انداخته ملک موید حسین سهلی بجانب کوه مقترض شده
نیز سلطان محمد خان فاتح عثمانی در اسلامبول طرح عمارت عالی (اسکی سرای) یعنی عمارت کهنه انداخته او در نهایت تکلف
و صرف بسیار ساخت

ذکر وقایع سنه ۸۵۹ و جنگ میرزا ابوالقاسم با بر با شاه حسین حکمران سیستان و غلبه او بر اقلیمای جهانشاه بغداد

در این سال معلوم میرزا ابوالقاسم با بر در هرات شد که حکمران سیستان شاه حسین پسر ملک علی راه مخالفت گرفته و با حکومت

بری موافقت ندارد و دم از استقلال و استبداد میزند میرزا ابوالقاسم فرمان داد تا امیر خلیل هندو کرد سیستان شتافت و شاه حسین چون از خود مقاومت ندید بسرابت و طرفی نشتافت و همی بگجور و رخود جمع کرده عودت سیستان نمود و بنیاد مقابله و مقاتله را کرم نموده و پس از اندک زمانی راه فرار گرفت و از یک از کاران او سر از تنش برگرفت و نزد امیر خلیل هندو کرد آورد و او سر را بهرات نزد میرزا ابوالقاسم بارگاه فرستاد و در این سال زندانیانی که بامر امیر باجسن در قلعه غلزان بودند و قتیکه باجسن باسترآباد بود از زندان بیرون تاخته و قلعه بیکی را کشته و سایر زندانیان را خلاص کرده و قلعه را متصرف شده چون این خبر در هرات بعرض میرزا ابوالقاسم بارگاه رسید خشت بر آشفت تا عاقبت جلال الدین محمود را روانه مشهد تا کار امیر باجسن بپایان آن قلعه رفت باسباب حاضر پرداخت تا پس از چندی آن قلعه را مسخر ساخت و آنرا از تیغ بی دریغ گذرانید و سرهای آنرا بهرات نزد میرزا بابا و حاجی جلال الدین محمود اکرام فرموده و باز کوتوالی قلعه را بامیر باجسن مفوض فرموده و از شغل قلعه گاه بیاسود و هم در این سال امیر جهانشاه بن قرا یوسف ترکمان با سپاهی فراوان بطرف بغداد بتاخت و آن شهر را مسخر ساخت و سید محمد نقیبی نیز بوطن مستقیلا بازگشت

ذکر وقایع بشنه و ناخوشی میرزا ابوالقاسم با برفتن او بمشهد رضا و جنگ بهلول شاه لودهی افغانی با سلطان محمود شاه و غلبهٔ بهلول شاه

و در این سال میرزا ابوالقاسم بارگاه کمانی را خاصت بر مزاج عارض گردید و بنده‌ای طبیبا حاذق و مذوارات و صمدات فتح کرده و آن وقت مستمراهای وزوزه و نیب بینی و نبالهٔ دار یکسو از دشنده و زمضای نبد لا قیمای نمود ارشده مبین و فلکسین گردد دستگاه سلطنت را داشتند و ریت خود خواهی و خود پسندی چنانچه عادت این طبقه در شرق زمین بوده برافراشتند گریبان بستار ها محاذی برج ثور واقع گردیده و چون برج ثور طالع شهر هرات است و هشتم خانه طالع میرزا بابا بوده و است و اثرات نحوست بوجه بری خواهد بخشید و از این قبیل بیاناتی همی و احکامات بی اساس انتشار داد و ذکر میرزا ابوالقاسم با بابا صحیح مزاج ناخوش نموده و در بحر تفکر و خیالات فرو رفت و قوه و هیمه او بر شهر ستان و جه داشش استیلا یافت و ناچار در بیست و پنجم این سال بعزم مشرف شدن بمشهد از باغ سفید هرات بباغ نمات هرات نقل مکان نمود و ماه رمضان را در آنجا بطاعت گذرانید و بفقرا و مستمندان مالی بسیار بخشود و روز عید فطر را در آن باغ فیضافتی شاهانه فرمود و ماه شوال نیز بانجا بماند و اوایل ماه ذیقعده از باغ نمات هرات عزیمت مشهد کرده و چهار فرسخ مشهد رفته و پس از استحمام بروضه حضرت رضا مشتاق و بزیارت خاص شده و انگاه محفش بتبر گردید و بمهام امور جمهور بپرداخت و زمستان را در مشهد بانداز آن ثانی این امرای درگاه و بزرگان بارگاه خلاف و اختلاف و دعوی اداوه پادشاه نیک خواه آنان را بصلاح و شفقا نامه رزیدا و فیشان بصلح و آشتی داد و چنانچه بگیطرف امیر خدا داد و امیر شیر حاجی و پهلوان حسین دیوانه و از یکسوی امیر شیخ ابوسعید و برادرا و امیر حسین علی و خواجه وجیه الدین حسن فی بجرم حضرت رضا نشسته و با سوگند نامه عهد اقرار دادند تا دم از هم بر نکنند و مخالفت نکنند و حمایت این قسم و پیمان را منظور آرند چون میرزا ابوالقاسم با بازعه مصالحت و مصادقت آنان آگهی یافت آن را بر ساخت و هر یک را باشفاقات و تشریفات شاهانه منتخر ساخت هم در این سال سلطان محمود شاه با سپاهی بسیار بعزم تسخیر اهلی از جونپور حرکت کرد و از این بهلول شاه لودهی افغانی بمقابله و مقاتله او شتافت و سلطان محمود شکست فاحشی یافت و صدهزار گشته سراز جنگ برتافت و ملک بهلول شاه لودهی

خنایم و اموال اثقال بسیار از سپاه سلطان محمود شاه بیافت هر دو این سال از بلخستان بین و دستار از میان بزرگان منازعه در گیرد و یکدسته غالب شده و پادشاه را محبوس نموده و دیانا لیا از بلخای بخجر پاپسار گذشت و بجایش از مردم اسپانیا مسند پاپی نشست هر دو این سال سعد الدین کاشغری وفات کرد

ذکر وقایع سنه ۸۱۶ وفوت میرزا ابو القاسم بابر در مشهد و نشستن میرزا محمود شاه فرزندش بجای او و جنگ او با میرزا ابراهیم سلطان و آمدن میرزا سلطان ابو سعید از سمرقند بهرات و کشته شدن مهد علیا تومر شاد آغا و انقلابات در هرات

در این سال میرزا ابو القاسم بابر چنانچه در ذیل سال قبل نگاشته شد هنوز در مشهد بود که در بامش جل در صحن او کلوه در زد شنبه بیست پنجم ماه ربیع الثانی در مشهد پس از هفت سال حکمرانی در هرات افغانستان در گذشت و پس از فوت میرزا شاه محمود بن میرزا ابو القاسم بابر کهسن بازده سالگی بود بجایش نشست اما چون آنکه میرزا ابو القاسم بابر در سوم ماه ربیع الثانی چنانچه از مشهد گذر نهشته بود و از مشهد عازم استرآباد گان گشت و چند روز در آنجا مشغول بمیخوارگی شده و آنگاه بشدت مریض شده و آنگاه مدتی بود از نوشیدن شراب اجتناب کرده و توبه نموده بود و توبه بشکست و ساغر باده را از قوانی از شاهان سیمین ساق گرفت و بعیش و شادمانی مشغول گشت تا آنکه شنبه بیست پنجم از چمار باغ مشهد در صحن نشسته سماعی گوش کرده و بباغ برگشت که مزاجش از اعتدال منحرف شده و آغاز هشوشت نموده و در اطرافیان و ندیمان بدگمان گردیده و روز بعد او را بگمان کرده و گمشدی که حضرت رضا است و اند قون ساختند آنگاه بر اسم تخت نشینی کانه فرزندش میرزا شاه محمود که یازده ساله بود پرداختند پس از جلوس شاه محمود امرای دیگر هر یک بطرفی رفتند چنانچه امیر حسین ملی هرات و برادرش امیر شیخ ابو سعید سرخس امیر شیخ او و پیر قوم گرد صدارت بنا بخواسته های میرزا شاه محمود پس از فوت پدرش میرزا شاه محمود بطرف هرات روان گردید و چون این شنید که در هرو میرزا شاه محمود با امرای خلافت نموده و در هرات میرزا ابراهیم از مجلس گریخته و با امیر تومان دار کوه پایه شناخته و دیگران نیز سر بطیان برداشته اند و میرزا ابراهیم چون خبر توجه میرزا شاه محمود بشنید در کنار آب مرغاب نزل گزید و سپاهی بسیار دور او جمع گردید و میرزا شاه محمود قطع منازل نموده و در بیست و شش ماه جمادی الاولی در باغ مختار هرات او گردید و بزرگان هرات از ایشان سادات بشرف فسباط بوسی فائض گردیده و نیز متقدم و تخت گشته آنگاه میرزا شاه محمود از باغ مختار بباغ زاغان نقل نمود و چون آن کودک بی تجربه کم انش و بزرگان و امرا دانند امیر شیخ ابو سعید خواجه کمال بزرگش امیر شیر حاجی و خواجه علی امیر خواجه با سامی مختلف همسلان خلاف شده و بجان علمای بیچاره افتادند و از آن ایلیاتیای گوناگون خواستند و آتش فتنه مظلومان و بیگناهان افتادند که بیشتر مردم را فرار کردند یا در زیر شکنجه و عذاب جان دادند و عاقبت امیر شیخ ابو سعید با امیر شیر حاجی نامزد مخاصمت شده و بازاریان بواسطه تعدی آزار بسیار امیر شیخ ابو سعید با امیر شیر حاجی متفق شدند و بطرف خانه خواجه آمدند و با اعوان خود راه گریز گرفت و عاقبت در جنگ و ستیز امیر شیخ ابو سعید کشته گردید و سرش بطاق دروازه ملک بیاویختند

در این اثنا خبر رسید که میرزا سلطان ابراهیم بن میرزا علاء الدوله با سپاهی گران نزدیک گردید امرا هرات مانند امیر شیر حاجی و امیر نظام الدین احمد فیروز شاه و پهلوان حسین دیوانه متفق بر این شدند که بین میرزا سلطان ابراهیم و میرزا شاه محمود را اصلاح کنند نه نامزد جنگ مشتعل گردد و این مسئله صورت گرفته و امرا هم افتاده و همی کشته و گروهی فراری شدند و امیر شیر حاجی با آنکه در معنی

بلخ رسیده بود و میرزا شاه محمود را با باغ زاغان بسمرقند فرستاد و الدین جای داده و مهد علیا گوهرشاد آغا را با دیگر شاهزادگان و شهر بهبود و مانند و بکار پاسبانی و نگهبانی شهر پرداخت و جای باکشیده که کسی متعرض حال جهان کسی نشود و این اثنا میرزا سلطان ابراهیم روز سه شنبه هفتم ماه رجب این سال وارد هرات شده و چون نزدیک باغ فخار رسید میرزا شاه محمود از خوف کرنه بسوی دیگر بجانب مشهد روان گردیده و میرشیر حاج طریق فرار بسوی توس برویده و میرزا سلطان ابراهیم در باغ فخار جای گزید و فرقه از ملازمان بجهت دستگیری میرزا شاه محمود و دستبرد بزرگی برای گرفتاری میرشیر حاجی فرستاده که آنها چند تن کشته و چند نفر را زنده آورده ولکن میرزا شاه محمود ظرف شده میرشیر حاجی بقلعه تیرو توپ پناه برده و میرزا سلطان ابراهیم بر سریر حکمرانی تخت سلطنت باقی قرار گرفت و وزارت خود را بخواجه شمس الدین محمد بخاری خواجه علاء الدین محمد بداد و داروغگی هرات بامیر قوام الدین واگذاشت و چون میرزا شاه محمود بمشهد رسید گروهی از بوده و بدو ملحق گردیده و این خبر میرزا سلطان ابراهیم چون بشنید با سپاهی بسیار عازم مشهد گردیده و منزل بمنزل شاه ملک و قصبه کوه پایه رسیده و جنگ دیگر شده و بتدا میرزا شاه محمود غالب گردیده و عاقبت منهزم شده و او مشهد پیش گرفته و روز پنجشنبه بیست و پنجم شعبان نیز غلبه میرزا سلطان ابراهیم بهرات رسیده و در حال سولان میرزا سلطان ابوسعید رسیده و خبر آمدن فرزند میرزا ابوسعید استرآباد بهرات خواهر رسید

ذکر رفتن میرزا سلطان ابوسعید بهرات از سمرقند و کشته شدن گوهرشاد آغا و فوت او بلخ

و این وقت میرزا سلطان ابوسعید حکمران سمرقند و ترکستان تحریک میرشیخ حاجی حاکم بلخ نزدیک هرات رسیده و مصادیده قوه و حمای ملت از عزلت طلبیده و آنان بجز نوالنا امیر سیاول که توابل قلعه اختیار الدین بود و نوشته هرات قبل بهبا و قریه با سلطان بزوش شتافتند و بعضی آن شاهزاده خواهشهای گرانمایه یافتند و روز جمعه سلطان ابوسعید از دروازه تجاق با حشمت سلطانی بهرات رسید و باغ شهرزاد را مقر و مأوی خود گزید و بتخت حکمرانی متمکن گردید اکابر و اصاغر بر کاهش شتافتند و از شعاقات خبر و امان تمنا یافتند و روز جمعه کس نزد نوالنا امیر سیاول فرستاده که قلعه را تسلیم کنند و بتسلیم نزد سلطان ابوسعید برای تسخیر قلعه مصمم گردیده و گوهرشاد آغا از اول پسید و چون بهای حصار برآمد آغا جنگ بسیار کرد و بدین آسانی قلعه بچنگ نیاید و نوالنا امیر مقابله و مقاتله و مخاصمه را شعار خود ساخت سلطان ابوسعید این چنان کس فرستاده و با میرشیر حاجی که قلعه تیرو توپ پناه جسته بود طریق زینهار بدرگاه آورد و فرستاده باز گشت کرد میرشیر حاجی گوید باو جود گشته شدن امرای ترخانی و زنده بودن مهد علیا گوهرشاد آغا من این قلعه بیزدان شتابم از آن سوی مخدوم بعرض رسانند که پیوسته متوقع میرزا سلطان ابراهیم نزد گوهرشاد آغا و ایاب و ذهاب بوده اند سلطان ابوسعید پی چاره کار برآمده و پنداشت قلع قلعه و آمدن میرشیر حاجی و رفع شدن میرزا سلطان ابراهیم قریب بعدم شدن مهد علیا گوهرشاد آغاست بدین خیال اجل در روز نهم رمضان آن بانوی با توان و یگانه دوران را شربت شهادت چشانید و گوهرشاد آغا را کشت و گوهرشاد آغا یکتا زنان عفیفه سوقر صاحبقران و همانات بسیار بوده و در هرات مجاورت گاه بود و بعد از وقایع خیره بباخت و در مشهد رضا علیه السلام مجاور

باسم خویش گوید مرشاد آغا گر تا کنون بر پاست بیان کرد مستقلات و موقوفات بسیاری بهجت آنکه خیریه بهجت
فرموده و او از نوادر زمان او در اسلامبول محسوب است و پس از شهادت صدر علیا گوهرشاد آغا مردم زمان طلعت امن گشته
و بگشنده و محرک قاتل او تویخ و سرزنش نموده و میر شیر حاجی: قلعه تیره تو هرات آمد کردن این از ترکستان خبر رسید
که میرزا احمد فرزند میرزا عبد اللطیف علم مخالفت برافراشته و در لوای بغی و آن حدود سر طغیان برداشته سلطان ابوسعید
با چار ترک هرات بجنبت او از دیار ترکستان برگشت و در نهم شوال بکنار نیاه و زوال او را دریافت و بعضی را از جلو
فرستاد و آنان در نزدیکی بلخ میرزا احمد را بسیاست پس از جنگ مختی او را خون کشیدند و برادرش میرزا محمد فرار نموده و میرزا سلطان
ابوسعید با اجلال بلخ گشوده و آن شهر را در فرموده و بستان آنجا متعلق کرد و از آن سوی رانیکه میرزا سلطان ابوسعید بهرات
رسیده میرزا سلطان ابراهیم کربر سر تخت حکمرانی هرات بامیرزا شاه محمود پیکیده او خواف با غزر گرفت و در آنجا بخزیده چنانچه میرزا
محمود شاه نیز طرف عرجان شتافت و از هیرمند باستقبال حکمران آنجا فراز و اکرام یافت عرد این سال میرزا عزالدین
سنبر در مرو رخت استقلال برافرشت عرد این سال جامع ایوب کی از بناهای سلطان محمد خان فاتح عثمانی است آنجا
رسیده و سبب تسمیه این مسجد بایوب مختار نده این سطور زمانیکه در اسلامبول بود این است که ابوایوب انصاری در زمان بی او در آنجا
و بدین مناسبت این مسجد بعد بعد بنام مشهور بجامع ایوب شده است چون جامع قدیم شد شیخ الاسلام قاضی القضاة شیخ شمس الدین
سلطان محمد خان دوم فاتح را بعد ایوب برد و بشمشیر کراوست و بعد از این هم عادت در میان ملوک عثمانی جاری شد
آنگاه سلطان محمد خان دوم با یکصد و پنجاه هزار تن سپاهی بسیجه توپ بهر قسم تجهیز بلغراد پای تخت سرب را بجای بخشید و
آن شهر را محاصره نمود و مدتها ایام محاصره طول کشید سلطان علاء الدین فتح چون ندید از غاصره دست بکشید و آن شاه دست
نیز قصری از مخالفان دیدنا چار رایت عودت برافرشت و بار دیگر بازگشت نیز در این سال در ممالک ایتالیا زلزله های شدید
دست داد که نزدیک بیست هزار تن هلاک شد

ذکر وقایع سنه ۸۶۳ و خلع القائم بامرالله خلیفه مصر و نصب المستنجد بالله و منازعه میرزا ابراهیم سلطان با امیر جهانشاه و شکست او و آمدن میرزا علاء الدوله ببهرات و رفتن او و میرزا ابراهیم سلطان بکوهستان غور و آمدن امیر جهانشاه ببهرات

در این سال مناسبت آنکه القائم بامرالله خلیفه مصر در تولید مفاسد خیره و فتنه انگیزی و دخل خود داری نمیکرد و سرار
مذموم او بگوش وزیر اعظم مصر طبیعی برسید او در خدمت ملک اشرف سلطان مصر شمه از وقایع حالات و فتنه خیالات او بیان
کرد و چون پایه درایت و سیاست و بسیار متین و محکم بود ملک اشرف بخلع او از خلافت اراده نمود و چون او را بارگاه شاه
حاضر گردید و بندها از فرمایشات سلطان و وزیر و خلع خود شنید گفت خطاب بملک اشرف که تو کیستی که تو انی خلفا مصر را
معزول سازی در حالتیکه بعزل و نصب حکمران مانند تو لی قادر نه ملک اشرف بجواب مبادرت نکرد و گفت بیاید باسکندریه
و القائم بامرالله را با سکندریه روان ساختند و در آنجا در چاه زندان در انداختند و آنجا بود تا اجل او بسر رسید و شربت مرگ
بچشید پس از خلع شدن القائم بامرالله ملک اشرف مستند خلافت را بیوسف برادر المقتدر بالله عزیز ساخت و او را لقب المستنجد
ارزانی فرمود و مستنجد بالله نهایت عالم و فاضل بارع و سخن دان و دانشمند بود عرد این سال میرزا ابراهیم سلطان و میرزا شاه

محمود که پس از آمدن دشمنی قوی تمازخود میرزا سلطان ابوسعید بهرات چنانچه در ذیل سال قبل نگارش شد بطرفی گریخته چون میرزا سلطان ابوسعید از هرات بماوراءالنهر سفر فرمود رفتن آنان نیز سر برکشیده و میرزا ابراهیم سلطان که در خواب و باخبر بود بطلوع حاصل نموده که میرزا شاه محمود و جرجان قوتی باستظهار میرزا باحسن یافته لذا از جانب خود میرزا احمد ترخان بحکومت هرات گماشت و خود با همیستی برای دفع میرزا شاه محمود بطرف استرآباد رایت عزیمت برافراشت و چون شنیده که میرزا جهانشاه ترکمان بدین صوب میآید میرزا ابراهیم سلطان این اشاعات جعل بر تدبیر و فریب میرزا باحسن و میرزا شاه محمود دانست ولی میرزا شاه محمود و میرزا باحسن چون دانستند میرزا جهانشاه ترکمان بتحریک امیر نظام الدین عبدالکریم حاکم ساری مازندران برای تسخیر این صفحات میآید راه فرار گرفتند و میرزا ابراهیم سلطان بدان ترکمانها افتاد و چنانچه یک فرسخی استرآباد چون رسید امرا مرقد امیر را گرفته بدو بایه تو تمشکر و تا خبر صریح از جهانشاه برسد قبول کرده و فوجی از سرهنگان خویش بسرداری آنان چون بمیانه جنگل رسیدند چنان ضرب دستی از ترکمانان که در کمین گاه بودند چشیدند که روی فرار دانستند زیرا که از عقب میرزا ابراهیم سلطان برسیده و اوضاع را واژگونه دیده تا خواست از طرفی بگریزد با آنان نیاویزد خون بسیاری از همراهانش ریخته شد و خود را از معرکه تا الکوبز بزحمتی فرار کرد و بسیاری ماندند امیر سید یوسف پسر امیر سید خواجه و امیر سلطان حسین پسر امیر فیروزشاه و امیر سعادت خاوندشاه که از امرای بزرگ میرزا ابراهیم سلطان بودند کشته شدند و از جمله گرفتاران امیر ابوسعید میرم بود که زنده او را نزد امیر جهانشاه بردند و او فرمان داد تا سر از تنش برداشتند و این واقعه روز سه شنبه بیست و پنجم محرم این سال واقع گردید و میرزا ابراهیم سلطان نفس نکشیده روز یکشنبه نهم ماه صفر بهرات رسید و بتخت حکمرانی بنشست و امیر احمد ترخان انواع پیشکشی و هدایا پیش کشید و مولانا احمد یساول محافظ حصار اختیارالدین که در محافظت او رنجها برده و زحمتها کشیده بود از قلعه بزیر آمده و بمسند بساط بوسی نائل شد و آنچه او را پاداش خدمات شکران بود نیافت این بود عمل شد و بقلعه رفت و از فرمان میرزا ابراهیم سلطان سر برتافت آنگاه میرزا ابراهیم سلطان فرماندار تاشیخ نورالدین محمود خواجه شمس الدین محمد الکوی را بجای وهیربان الدین خاوندشاه و میرغیاث الدین کنبه بر سر ولایت نزد میرزا سلطان ابوسعید سمرقند حرکت کردند و در نزدیکی زوزن مصاحبت پیاده بروند و میرزا سلطان ابوسعید مقدم آنان را گرامی داشت و گفت میرزا ابراهیم سلطان از شرای خود مان هر شهری بغیر هرات بخواهد باو واگذارد و سپاه خود هشتاد هزار بیاده و سوار بود سوی هرات برگشتند و چون کیفیت حالت و اجرای میرزا ابراهیم سلطان بشنیدند میرزا علاءالدوله بن میرزا بایسنغر را ذیل سال هشتصد و پنج نگارش شد که فرار کرد بطرف دشت قبچاق پیوسته که مدت هشت سال در دشت قبچاق نزد اوزبکان بسر برده چون هنوز یک هرات رسید فرزندش میرزا ابراهیم سلطان و باطن شاه و بظاهر مسرور گردیده و تا آب سنجاب پیرا استقبال کرده و روز جمعه نهم جمادی الثانی این سال میرزا علاءالدوله در قریه ساقسلمان هرات وارد شده و طبقات مردم مانند شهر بخواست قبال آن آفتاب جلالت شتافته و پس از مراسم استقبال بهرات داخل پری شهر هرات از کوچه خیابان سبز تپره که هر شاه آنجا بوده مسدود نمایش برفت و بعد از زیارت دولتخانه فرود آمد و هنوز از ملاقات یکدیگر خستگی راه آسوده نشده بود که امیر جهانشاه ترکمان بقصد تسخیر هرات برسید ناچار میرزا علاءالدوله بطرف کوهستانات

غور بایان و میرزا ابراهیم سلطان فرزندش بجانب غور بالا رسپار شده آنجا رسیده منزل گزیدند و میرجهانشاه
پس از گذشتن این سپاه میرزا ابراهیم سلطان و جرجان و استرآباد استیلا یافت و پس از نظیر آن بلاد بجانب هرات
شتافت و میرزا علاء الدوله و میرزا ابراهیم سلطان چون درخود تاب مقاومت ندیدند راه گریز طرف غور گزیدند و میرزا
جهانشاه ترکمان بظاهر شهر هرات قبضه کوبه رسیده و هراتیان از ترس قتل و نهب ترکمانان پرهیخته و سر تسلیم شدند
وارد اول داد باش در هرات ست تاراج و غارت دادند میرجهانشاه بزرگان و سادات و مشایخ هرات را نامه کرده آنان را
بعدالت گستری و رعیت پروری بشارت فرستاد و روز پانزدهم شعبان بشهر اندر گردید و از باغ زاغان منزل گزیده تا
اربعی اعتدال و تجاوز و تعدی ننمود و بفقرا و ضعفا مالی بخشود و میرپیرداد بخاری را بحکومت هرات تعیین نمود
و طبقه علماء و فاضلان بمستوفی عیان و اشراف بلی اندازه احسان اغاثات میرزا منظور نمود و پس از چند روز از باغ
زاغان بنگر کمندستان که در طرف شرقی شهر هرات واقع بود پرتو اجلال بر افرشت

ذکر طلب کردن امیرجهانشاه ترکمان میرزا علاء الدوله از کوهستان غور بهرات و جنگ و صلح امیرجهانشاه با میرزا سلطان ابوسعید

هم در این وقت در کوهستان غور افغانستان بین میرزا علاء الدوله و فرزندش میرزا ابراهیم سلطان نزاع در گرفت
و میرزا ابراهیم سلطان بجنگ پدر شتافت و در معرکه گرفتار و بقید کرده و پس از آن امیر عبدالله خواجه ترخان برسیده و
آزاد ساخت و بطرف ساغر و تالک تاخت چون این اخبار در هرات بامیرجهانشاه برسید میرزا علاء الدوله را از غور طلبید
چون او بهرات رسید انواع الطاف از پادشاه ترکمان بدید و این بین چون اخبار آمدن امیرجهانشاه در حق میرزا سلطان
ابوسعید برسید با لشکری فراوان بعزم رزم از جای بجنبید و بکنار آب مرغاب رسیده گذار گزید و مولانا مجدالدین عمر و مولانا یوسف قاضی
نزد امیرجهانشاه بفرستاد و پیام داد که بهتر این است ترک افغانستان و خراسان نماید تا میان مصالحت موافقت و لشکر بامیر
امیرجهانشاه میرزا بایسنغر پسندیده و اظهار دوستی و سپید عاشور از بر حرب سلطان میرزا سلطان ابوسعید نوشتاد تا میانی صلح و
مسالمت راست و زیبا و لی طولی نکشید که در هرات خبر رسید که مقدم جیش سپاه میرزا سلطان ابوسعید بهرات رو در سپید
امیرجهانشاه تا این خبر بشنید فرزند شاه دلیر پیرداق را گسیل کرد و امیرپیرداق گرکان قاسس بود و در حدود شبان هرات سپید بود و بکبو
فرستاد و او دلیری رفتن بمیدان جنگ کرده و چون پیرداق در قریه یکیاباد برسید و با پیش قراولان بگفیه منزل گزیده و
راه فرار گرفت و نزد امیرجهانشاه بسپید و این بین خبر آمد که بایسنغر بسپید امیرحسین پسر امیرجهانشاه از بعضی بیرون آمده
و خزینه گشاده و مال فراوان بداده و علم سرکشی و طغیان برداشته ناچار امیرجهانشاه خوانان صلح شد و سپید عاشور را
نزد میرزا سلطان ابوسعید فرستاد و شرایط صلح بر این شد که خراسان و افغانستان متعلق بگورکانیان داشته باشد و سایر نقاط
از ترکمانان باشد هم در این سال جلال الدین ابویزید بوزانی امیر مجموعه شاعر معروف درگذشته

ذکر وقایع سنه ۸۶۳ و حکمرانان موجود و این سال و آمدن میرزا سلطان ابوسعید بهرات و جنگ او با میرزا علاء الدوله و پسرش و میرزا بایسنغر و شکست آنها و فوت و کشته شدن آنها و فتح آتنه بدست سلطان محمد خان فاتح عثمانی

وقایع جهان و جهانیان

در این سال تقریبا حکمرانان معتبر و سلاطین و امرای مشتهر بدین قسم بودند در قطر مصر ابو النصر دنیال ملک الاشرف و در اسلامبول ناطول سلطان محمد خان ثانی فاتح و در بلاد هندوستان ملک بهلول شاه لودهی افغانی و در ماوراء النهر و بلخ و بدخشان میرزا سلطان ابو سعید کورکانی و در آذربایجان و عراق و فارس امیر جهانشاه بن قرا یوسف ترکمان و میرزا سلطان ابو جیم و هرات و میرزا شاه محمود در مشهد و امیر عبد الله پیرزاده در مرو و ملک قاسم پسر امیر اسکندر قرا یوسف در سیستان و فراه و اسفزار و حسن شیخ سیمور و قوچان و امیر ایسن بن خاوند شاه در قوچان و طبس حکمرانی داشتند و ایشان نیز با یکدیگر طرافی خود یاغی بودند و هر طرف مخالفت و مخاصمت سر میداشتند چنانچه پس از نشستن امیر جهانشاه ترکمان بطرف آذربایجان میرزا سلطان ابو سعید در روز چهارم صفر به همین کوه فتح هرات و اردو زده طبقات مختلفه از بزرگان و دهقان و مشایخ هرات بعزم انبساط بوسی مشرف گشتند و روز بعد که جمعه بود در شهر هرات بجامع شهر آمده و آنجا بجامع هرات آمده نماز و پس از ادای نماز و عرض نیاز بدرگاه ملک العلوک بی نیاز باستماع موعظه شیخ الاسلام خواجه شمس الدین محمد کوسوی رغبت فرموده آنگاه از مسجد جامع بیرون شده چون قحط و غلا بواسطه لشکر کشی بسیار و تاراج بی شمار هرات و هراتیان بفرو گرفته و محض آسایش و رفاهیت مردم فرمانداده تا بیشتر سپاهیان راه ماوراء النهر گرفتند و معدودی از لشکریان در بیرون هرات توقف نمودند و در این اثنا میرزا ابراهیم سلطان و پسرش میرزا علاء الدوله و میرزا مظفر الدین سنجر و سرخس مناسبت آنکه قلعه سپاه میرزا سلطان ابو سعید را دانستند طرح یکرنگی ریخته و قشونی جمع نموده بعزم محاربت و مخاصمت بجای بجنبیدند میرزا سلطان ابو سعید چون بهمین آنان آگهی یافت با هزار سوار شمشیر زن از هرات بیرون شتافته و آن وقتها از تفاقات بد سیدا حمد تورتاش باز سرخند با سپاهی انبوه برسیده و از رسیدن آنان سلطان ابو سعید فرخناک گردیده برای زدن با ایشان بطرف مرو و سرخس حرکت کرده و در آنجا میدان جنگ آراسته شده و دو سپاه کینه خواه بهم آویختند و خون یکدیگر بریختند ابتدا سپاه میرزا علاء الدوله و پسرش و میرزا سنجر غلبه یافتند و بسیاری از سپاه سلطان ابو سعید از میدان بزد و سر بر تافتند و تا رکستان بشتافتند ولیکن در انتها سلطان ابو سعید غالب گشت میرزا علاء الدوله و پسرش میرزا ابراهیم سلطان فرار نموده و میرزا سنجر کشته شد و میرزا سلطان ابو سعید مظفر و منصور بهرات مراجعت نمود و در این سال قحط عظیم بود بحدی که کسی نمیتوانست از سنجر سازد و بجز تصرف سلطان ابو سعید در آمد کیفیت تسخیر اینچنین شد که قلعه یکی آنجا بیرکه با تباع خود ناسازگاری کرده و چند تن کشت آنان نیز دست تعدی دراز کرده و بکشتند و سرش از دروازه میرزا سلطان ابو سعید فرستادند و در این سال میرزا ابراهیم سلطان پس از فرار بسنده و آنجا به خان رفت و درخواست لشکری فراهم ساز و ناخوشش گردیده و گذشت و بالنتیجه بهرات آورده و در قبرستان آبائی دفن کردند و نیز میرزا شاه محمود بن میرزا بوالقاسم بابر پس از فرار از خوف پسر امیر جهانشاه ترکمان از جرجان که ذکرش شد و رفتن بسیستان و محاربه امیر خلیل هندوکه و میرزا با خاکه کابل کشته گردید هم در این سال سلطان محمد خان اوزبک فاتح عثمانی با سپاهی بسیار و توپهای آتشبار متوجه بلاد یونان شد و پس از محاربات سخت یونانیان را در هم شکست و مظفر و منصور بشهر آتنه پای تخت یونان وارد گشت نیز در هندوستان قطب الدین گجراتی در گذشت و بجایش سلطان محمود بیکره نشست نیز خواجه شمس الدین محمد کوسوی که از وزرای بابریها بود در

ذکر وقایع سنه ۸۶۳ و استیلای سلطان حسین میرزا بجرجان و آمدن سلطان ابوسعید و فرار سلطان حسین میرزا و آمدن امیر خلیل هند که بهرات و رفتن و عزل و نصب وزرا در مصر

در این سال سلطان حسین میرزا فرزند سلطان غیاث الدین منصور بن امیرزاده بایقرا که مدتها در خدمت میرزا ابوالقاسم بابر بود پس از فوت او در مرو نزد میرزا رسنجر بود و پس از او خود رتبه سروری برداشت و در نواحی جرجان مرد استقلال برداشت بعد از مدتی بهرات پادشاه شد و بجرجان سر کشیده و تاسبزوار بتصرف گرفته و آن سامان را باباوتاج داد و چون این خبر بسلطان ابوسعید رسید از جای بجنبید بطرف جوجان با جنبشی انبوه روانه گردید چون سلطان حسین میرزا از رسیدن سلطان ابوسعید خبر گردید و در خود تاب مقاومت نمود سراز جنبک باز برتافت و بطرف عراق شتافت میرزا سلطان ابوسعید بجرجان در آمد و پسر خود سلطان محمود میرزا را آنجا گذاشت و رایت عودت بطرف هرات برافراشت چون نزدیک شد معلوم او گردید که امیر خلیل حکمران سیستان که از زمان میرزا ابوالقاسم بابر حاکم سیستان بود با فوجی از سیستانیان نزدیک هرات بجهت استیلای آن شهر آمده و مردم شهر را بستوه آورده و مقاومت گردیده اند و چون خبر آمدن او بسید امیر خلیل رسید و گوشت از عاصی گشیده و بسیستان رفته بود سلطان ابوسعید و بخراه رمضان بهرات رسیده فرمان داد تا سپاه کینه خواه بسرداری امیر کریم داد و از سیستان گروه گروه گشتار نمود و او آواره و چون امیر خلیل دانست که سلطان ابوسعید از او بانتقام خواهد کشید خود را هرات گرفت و در شهر با امیر کریم داد رسیده و زبان بعذر گشوده و باتفاق بهرات آمده و مورد عفو او گردیده باز گشت زمان گذشته و در عرض این سال ملک اشرف سلطان مصر یعنی ۸۶۳ هزار را معزول منصوب نمود و نامه فتوحات سلطان محمد خان فاتح عثمانی را برسید و بی اندازه مسرور گردید و نیز شیخ جلال الدین کرا نخول علمای مصر بود و این سال درگذشت و این شیخ جلال الدین غیر جلال الدین اسیوطی مصریست که مؤلفات او از پنجصد و یازده متجاوز است و در بسیاری از علوم و فنون تاریخی سرآمد اقران بود و در این سال در ایتای پالی رومیه بتخت پادشاهی رسیده و بسند و حمایت مقام گزید

ذکر وقایع سنه ۸۶۴ و فوت ملک اشرف سلطان مصر و نشستن ملک المؤید بجایش و خلع او و منصب سیف الدین خوشقدم ملک الظاهر و سرکشی میرزا محمد جوکی و سلطان حسین میرزا

در این سال بر اثر انتقال ملک اشرف سلطان مصر پس از هشت سال و دو ماه و شانزده روز حکمرانی در مصر درگذشت و بجایش پسرش شهاب الدین بر مسند حکمرانی مصر نشست و شهاب الدین را رایی سست و کفایتی نا انتها بود و او را بر پرسش پسر متصلات قضایا را از بر پنجه مطلعات حل نمود با این حال آفتاب اقبالش بزوال قرین گردید و پس از آنکه مردم مبایعت او نمودند و آمدند و او را بلقب ملک المؤید نمودند آنگاه سر بشورش برداشتند و رایت مخالفت او برافراشتند پس از چهار ماه او را معزول و مخلوع ساختند و بکار سند آرای سیف الدین خوشقدم پرداختند و او را بلقب ملک الظاهر نمودند سیف الدین خوشقدم هملایونانی و از مردم آن سامان بود و از مماليک ملک ناصر محسوب بود و بسیاری دستی آراسته و مرهم بونانیا ظاهر سینمود و مملکت داری و رعیت خواهی را بهتر از خود نمود بود و صاحب تاریخ سطر احادیث میفرماید که میگویند سیف الدین خوشقدم بهترین پادشاهی بود از مماليک که قصر مصر سلطنت نمود و در دولت حکمرانیش بلایای آسمانی و آفتهای زمینی

و حصار ابار و زنگرد و شش سال بشش او حکمران مصر بود و هم در این سال میرزا علاء الدوله کرپس از فرار از جنگ میرزا سلطان ابوسعید
مدتها مانند ایام گذشته در اطراف بیابانها میگشت و کنار دریای خزر کرد دریای قزاقیش میریختند در خانه ملک بستون
بستم و ای در گذشت ۱۰ در روز جمعه بیست و یکم صفر عش ۱ را بحرات آورده و در گنبد مدرسه صد علیا که در شش آغاز نمود
نمود و هم در این سال بهرات میرزا سلطان ابوسعید خبر طغیان میرزا محمد جوکی پسر میرزا عبد اللطیف رسید که با امیر نوروز میرزا
مخالفت برداشته و از نهایت قتل و نهبی چیزی باقی گذاشته سلطان ابوسعید بیست و هشتم جمادی الاول بطرف
ماوراء النهر از هرات روان گردید و میرزا محمد جوکی چون از عزیمت سلطان ابوسعید خبر یافت بحصار شادمرغیه شتافت
میرزا سلطان ابوسعید بمرغذ رسیده و پس از تنظیم امور بطرف حصار شادمرغیه متوجه شده و تجار اهل حصار نموده و دران وقت باو خبر رسید
که سلطان حسین میرزا بجرجان استیلا یافته و رایت عزیمت بطرف خراسان افراشته میرزا سلطان ابوسعید فرمان داد تا امیر سید
احمد ارغون و امیر سید مراد با سپاهی فراوان بعزم دفع سلطان حسین میرزا حرکت کردند و در نیشابور و سبزوار چون از
قوت و شوکت سلطان حسین میرزا اطلاع یافتند سر از جنگ باز زده و سلطان حسین میرزا همه جا را مسخر نموده و بظاهر
هرات رسیده آن شهر را محاصره کرد چون خبر محاصره هرات بسمع میرزا سلطان ابوسعید رسید با میرزا محمد جوکی صلح نموده و بطرف
هرات عزیمت فرمود سلطان حسین میرزا چون از آمدن او خبر یافت سر از محاصره هرات برتافت و بجانب مرجان و استراباد
شتافت و میرزا سلطان ابوسعید از عقب او بجرجان رفته و سلطان حسین میرزا آوازه عزیمت بطرف عراق خواند و در آنجا توقف
نمود میرزا سلطان ابوسعید بمرجان داخل گردید و چند روزی از مشقت سفر بیاسود از آنجا معلوم شد که امیر خلیل
هند و کرپس از تنظیم امور هرات عزم سلطانیش و خیال استقلال سلطان ابوسعید بود و سلطان ابوسعید فرمان داد
تا او و پسرانش را بقتل آوردند و میرزا سلطان ابوسعید با حکومت جرجان را بفرزندش میرزا سلطان محمود تفویض داشت
و بعزیمت بجانب هرات برافراشت عرض این سال همایون شمله طالع جهنی خواجه ابونصر پارسا عارف نقشبندی در گذشت

ذکر وقایع سنه ۸۷۳ و ترقیات سیف الدین خوشقدم ملک الظاهر و مصر و آمدن سلطان ابو سعید بهرات و سیاست او باوزار و فتن او بشاهرخیه و ناخوشی او افغانستان و وفات سلطان محمد خان فاتح

در این سال سیف الدین خوشقدم ملک الظاهر سلطان مصر اندلوک سالفه آداب مراسم قدیمه پرداخت و تجملات شنیع
مانند لعب رکاب پوشیدن و جواهرات مرصع بکوه منصب نمودن و مردم را بتزیینات تشجیع کردن همه را از قباحت و محل سخن
کرده حاله روانه گردانیده و بعضی اوقات بوسطه بخشش و انقلاب مصر با کثرت فتن موفق نمیگردید حرکات او و سلفی تجمل مخارج
قرمین او را عجیب خامه خویش داده و مدت حکمرانی او محل مصر هم سال و او را رجب باشکوه بسیار فرح بخشی بجانب که مظفر او بنیاد
هم در این سال میرزا سلطان ابوسعید پس از انتظام امور جرجان و حرکت بطرف افغانستان و نوزدهم ربیع الثانی بهرات
رسیده و باغ سفید منزل گزیده و چون دانست که خواجه معز الدین وزیر در غیاب او از رجایا و بارایا انواع مخلفه مالها کرفته و باقسام
شکنجه نامردم آزاری نموده پس از ثبوت کناهان آن وزیر میرزا سلطان ابوسعید فرمانداد تا دست و پای او را بسته و او را بیک
جوشان انداخته و سر دیگ را بسته تا در دیگ جوشان هلاک کردید انکاه فرمانداد تا نعش او را بر سکی نقر کردند که بدان
کسی مالیات نامی بی معنی از رجایا نگیرد و آن سنگ را بر سر دکان در مسجد جامع هرات منصب نمودند و وزراء امراء ارباب مناصب و مشاغل

سلطانی بسیار بر رسید و چون اخبار متواتر از ماوراء النهر بر سید که باز میرزا محمد جوکی رایت طغیان و مخالفت برافراشته میرزا سلطان ابوسعید در روز بیست و هفتم جمادی الاول از هرات آهنگ بلخ نمود و چون چند روزی در بلخ بماند آنگاه بر سر قلعه غزنیت نمود و از آنجا بشاهرخیه رفت و چند تن امرا نمود که آنجا بمانند و سپاهیان نوی بسازند هم در این سال در تمام خراسان و افغانستان خصوصا هرات ناخوشی طاعون بروز کرد و خلق بسیاری را طعمه هلاکت ساخت نیز در این سال سلطان محمد خان فاتح عثمانی با سپاهی رزم آزمای و توپهای قلعه کشای بطرف ممالک مقدونیا بماند و خاک صرب را فرو گرفت و با قوجات تا بقرب غنایم بسیار مراجعت کرد نیز سلطان محمود غلجی با قشونی فراوان بجانب کرمان رفت و پس از مقابله و مقاتله با نظام شاه بهمنی غلبه یافت و نظام شاه منهزم گردید از سمرکند بر تاخت سلطان محمود غلجی مظفر و منصور مراجعت کرد هم در این سال که مطابق هزار و چهار صد و شصت و یک میلادی بود شاهزاده هفتم پادشاه فرنسه درگذشت و لوئی یازدهم فرزندش بتخت حکمرانی فرانسه نشست بشیخ آذری طوسی او طومی ترشیزی درگذشتند

ذکر وقایع سنه ۸۶۶ و رفتن میرزا سلطان ابوسعید بشاهرخیه و جنگ و صلح او با میرزا محمد جوکی و فتوحات سبلول شاه لودهی افغانی در هندوستان

در این سال چون اخبار اتمام بناها و طواف قلعه شاهرخیه در سمرقند بسمع میرزا سلطان ابوسعید رسید با سپاهی بسیار و آلات و ادوات جنگ بی شمار آهنگ فتح قلعه شاهرخیه نمود و آن حصار را فرو گرفت و از هر سو اسباب محاربه و مهاجمه را مهیا ساخت و بسان فتح کردن او پرداخت و همه روزه جنگها در انداخت از آن سوی میرزا محمد جوکی همه گونه اسباب امتناع در قلعه مهیا ساخته بود و از جبوبات و غله و آذوقه خروارها در قلعه انباشته بود و مردان کاری بر تمام حصه گماشته بود که تا یک سال میرزا سلطان ابوسعید حرکت جنگ نمود بر پیش سودی نبخشود تا آنکه کار بر سکنه قلعه تنگ شد و ناچار میرزا محمد جوکی خواجه ناصرالدین عبیدالله را که از کبار قوم بود و بعنوان رسالت و شفاعت نزد میرزا سلطان ابوسعید فرستاد و او پس از مقابله طرح مصالحه بمیان آورد سلطان ابوسعید جوکی گذشت و متوقفان قلعه شاهرخیه را بخشید هم در این سال پایه شوکت و عظمت سبلول شاه لودهی افغانی در دهلی محکم گشت و از فرو فتادگی سران و سرکشان او اطراف هندوستان مهیا شد و بر سریر ابهت و بزرگی متمکن گشت و سلطان محمود شاه شرقی فرمانده جانپور از ضرب تیغ آبدار سپاهیان کارش بکجا رسانید و بجای خود نشست نیز شرقاً طرف بنگاله و غرباً حدود سمال و دریای سیحون سحاب کرم سلطان محمد خان فاتح عثمانی گشت و نظام شاه بهمنی نیز درگذشت و برادرش محمود شاه تکری بجایش تخت حکمرانی و هندوستان نشست و در شیروان قفقازیه نمیل شاه حکمران شیروان برد و تخت حکمرانی شیروان شاه پسرش نیز در این سال در شهر گیلان از ممالک روحه طرف مغرب فرقیا معاون ملک گشت نمود و از این رو قاضی بسیار غریبه و قوت گشت گشتن فرزند

ذکر وقایع سنه ۸۶۸ و بناهای امیر جهانشاه قراقوینلو ترکمان و مصالحه میرزا سلطان ابوسعید گورکانی با میرزا محمد جوکی و آمدن ابوسعید بهرات

در این سال امیر جهانشاه بن قرا یوسف ترکمان در تبریز تاسیسات خیریه نمود و مسجد جامعی در کمال بهاء و رفیع امر بنا کردن فرمود و مبلغی خطیر باتمام آن جامع و سایر بناهای خیریه و مشروعات او صرف نمود و دست بخشش و عطا بستمندان گشود نیز در این سنه محرم الحرام سال بواب قلعه شاهرخیه پس از یک سال محاصره بودن باز گردید و میرزا محمد جوکی بهاویه سریر میرزا سلطان ابوسعید رسیده و عفو

شده با حسابات و اضافات ملوکانه خورسند گردیده واز آنجا آهنگ هرات فرمود و میرزا محمد جوکی را فرزند کلاب نموده و در بیست دوم ربیع الثانی بباغ سفید هرات وارد گردیده و فرمانداری میرزا محمد جوکی را قلمدخت یا الدین جنید انعقاد داده و آنجا بود تا ایام زندگانی را بسر برده و در همان قلعه بمرد و نیز میرزا سلطان ابو سعید پس از آسایش آرایش دیوان عالی نشست و دفاتر محاسبات مالیات را بازپرسی و تفحص نمود کرده و خواجه قطب الدین طاهر و خواجه اسماعیل و خواجه نعمت الله و مولانا میرزا نجات و بحر بهای آشنا بسیدگی فرموده و بهای آنچه پسند افتاده فرموده و خواجه قطب الدین طاهر را فرزل و خواجه اسماعیل را متهد و محبوس نموده و خواجه نعمت الله را عرض باز پرس آورد و خواجه نعمت الله عرض نمود که اگر من را اشراف و اکابر و اعیان و اغا خرخزمان و افغانستان چیزی باسم خدمتانه گرفته اند از اموال سلطانی چیزی مصرف نکرده ام سلطان ابو سعید فرمود اگر چنین است از هر کس گرفته ای بتو بخشیدم و مقرر از منصب است فرزل ساخته و مناسبت نداشت لایق بکار من نموده ای دکانی میشود کرد و از منصب من گرفته میشود نمیخواهم تو باشند آن کردی پس بر و بکار خود باش خواجه نعمت الله بشکرانه این موهبت علنی بخاک افتاده و زبان بدعا و ثناگشاده و بگشتری و زارت پیش برده و رکاب تخت نهاده و تعظیم نموده بطریق قهقرا برگشت و بجای خود ایستاده و صاحب حبیب السیر نیاورده که چیزی باین قسم بهولت استانی کار شش نیافته یافت هر و این سال تا پایان سال میرزا سلطان ابو سعید در هرات بساط پرنشاط شادمانی و عشرت و از نوشیدن باده های گلرنگ و شنیدن آواز ساز و نوای آهنگ و چنگ و غلغل از مرغزاران شوخ و شنگ چیزی فروگذاشت نکرده و امسال بر جسیم حکمران دیار قراباغ و گذشت و حق بیگ فرزندش بجایش نشست و با قاسم بیگ آغاز محاربه نموده و شکست یافت و بجانب حسن بیگ آق قویونلو حکمران دیار بکر شتافته و از او استمداد خواست نیز این سال صبیعیان بقول صاحب تاریخ منظم ناصری طرف یکدیگر شتافته و بآن شر غرای بسیار رسانیده نابود گشته یا فتند و لیکن صاحب تاریخ نصر الحدیث متعرض این مسئله نشده یا آنکه اغماض نموده و ناگاشته هر و این سال سلطان محمد خان عثمانی فاتح بنای مسجد جامع سلطان محمد فاتح را در اسلامبول گذارده و مسجد مذکور معروف آن جامع شده

ذکر وقایع سنه ۸۶۹ و رفتن میرزا سلطان ابو سعید بقشلاق مرو

و این سال میرزا سلطان ابو سعید از هرات بعزم قشلاق زمستان آهنگ مرو فرموده و امر بجهاز فرموده و جارچیان سراسر شهر و بزرگان و کاه را خبردار کرده و در اواخر ربیع الآخر موکب شاهی از هرات بآب غالیات جانب مرو بافرخت و بشارت حرکت هرات میرزاده میرزا سلطان محمد را بگاشت و چون بقصبه بنج و برسید در روز آنجا اقامت کرده در اوایل جمادی الاولی بیوت قشلاق مرو رسیده و زمستان آنجا بکمال مسرت و اقبال گذرانیده و چون فصل بهاری بگذشت و آغاز بهار بگذارده آهنگ هرات نموده و روز جمعه دوم شعبان بباغ سفید هرات نزول اجلال فرموده و دست بخشش و نوازش بسوی ضعفا و فقرا گشوده و نیز این سال پاپ دوم بجهان فوت و شوکت دولت عثمانی بعرض و ترقی و تعالی دیده و تنزل و شکست طوائف عل نصاری مشاهده کرده و نیز پادشاه ایتالیا را حرکت کرده تا چند فرسنگ بتهای نیکی بساخت و این سن پاپ دوم گذشت و بجایش پاپ دوم پاپ بمسند پاپی نشست نیز سید محمود نوه بخش قسطمونی وفات یافت

ذکر وقایع سنه ۸۷۰ توقف امیر جهانشاه در صحرای موش و عاقبت کشته شدن

اوبدست امیرحسن بیک آق قوینلو و پراکنده شدن اوضاع او و کشته شدن امرا و فرزندانش

در این سال میرزا سلطان حسین کورکانی را در هرات خانه سخن دستاویز و بنیاد دولت جهان و نقد وقت بهمت تنخ آن نقاوت کشت و پس از آنکه از بستر کسالت برخاست و خود را بهبودی بیارست مالیات سرد و خشک رعایای خراسان را بعموم رعایا بخشید و این بخشایش باعث مزید دعاگوئی او گردید آنگاه خداوند او را بسپری عنایت فرمود که میرزا بایسنقر موسوم گشت و فرمان شد تا خان زاده را بهمه سلطنتی بود و طبقات اصناف بیارایند و هر طبقه فرقه ئی با بیارست و از شاهنامه جامهای زربفت و دیباه حریر او از قماش اطلس فاخره که آن زمان مشهور بطراق شرف بود و در هر رکابدار برپا کردند و سایر شاهزادگان کورکانی را خان نموده و ایشان را خسته و از چند روز بجایزه و نثار و تقسیم مسافر و اکابر و اصاغر خوان شاهی مطاکردید و نامداران باب صنایع و اصحاب بدایع از هر پیشه گان ایران و افغانستان و ترکستان در انجا جمع گردیدند و هر کس هر هنری داشت و هر عرض تماشای عمومی گذاشت میرزا سلطان ابوسعید بهر حاضرین تشریفات شایسته و تشویقات لایقه بذله و تبه و مقام او فرمود و این جشن بزرگ از اوایل شوال تا اواخر ذی حجه بپایان رسید صاحب حبیب السیر در این قضیه بذله و بیکار دکر صین او را در اینجا نگارنده میداند و گوید مجلس عیش و عشرت آراسته شد شراب فرح بخش از خوانی ریاض نشاط و کامرانی را آبی او و نوائی روح افزای مطربان نغمه ساز پرورانده و از زوی دل خاص و عام برگشاد و ساقیان سیمین ساق مجالس انس را از تاب عارض گلگون آفتاب رنگ گلزار گردانیدند و بساغرهای لاله گون پیرانه پشت را بهجت ساخته لباس جامه جوانی پوشانیدند خورشید رقیه علیه علیا بیون اعلیه کونا گون از هر چه بهم صله خیال کند افزون هر روز چندین نوبت ترتیب نموده و از اوایل شوال تا ذی حجه بمکی مشغول عیش و مسرت بودند عمر در این سال امیر پیر یراق پسر امیر جهانشاه ترکمان بعداوت رتبه مخالفت با پدر خویش برافراشت و بخونخواهی پدر خود میرجهانشاه همتی گماشت و بحبال تلک فارس افتاده و بقدر توان و مصلحان خواستداد و ساکت نایستاد طبع فرمان چه رسانیدند نصرت کرفت میرجهانشاه با سپاه کیتی خواه بجانب بغداد رانده و آن شهر را محاصره نمود و مدت یکسال آن شهر محصور ماند و کلیه فتح و کشایش بدست میرجهانشاه نیامد و قحط غلا و کرانی در بغداد نیمه اتم افرشت و حالی و هتی محصورین کذشت عاقبت بغداد یان تن بصلح در داده و ابواب بغداد بشرطان بکشودند و میرجهانشاه بشهر اندر کردید و چند تن از لازمان را با فرزند دیکری میرمحمدی ماموردانشت که کار امیر پیر یراق با تمام رسانند و آنان آن فعل بر وجه کردند که فرزند ارشد او بعد جهانشاه بود از پای در آورند پس از فراغت از مهم پسر میرجهانشاه روی بدیار بکر نهاد و زیر اعتماد بود میرحسن بیک بن امیرعلی بن امیر قرا عثمان آق قوینلو سر متابعت و اطاعت امیر جهانشاه فرو نگذاشت و در این مسافرت میرجهانشاه مصحر کردید که او را مطیع سازد و کمند اطاعت خود بکردنش اندازد

در این سال سلطان محمد خان فاتح با سپاهی فراوان بطرف کرمان حرکت نمود و پس از فتح و ملک بسیار مراجعت نمود

ذکر وقایع سنه ۸۷۱ توقف امیرجهانشاه در صحرای موش و عاقبت کشته شدن اوبدست امیرحسن بیک آق قوینلو و پراکنده شدن اوضاع او و کشته شدن امرا و فرزندانش

در این سال امیرجهانشاه پس از امور بغداد چنانچه کاسش یافت توجه دیار بکر کرد و چون امیرحسن بیک آق قوینلو خبر دار و در صدد استطاعت او مذید راه کریز کرفت و در عقبه شتاف آن همین همین پناه کاه ساخت و خاطر از خدمه جموم میرجهانشاه پرداخت میرزا جهانشاه بتعاقب و صحرای موش و ارض روم شتاف و نزدیک آن قلعه اردوگاه ساخت امیرحسن بیک

وقایع جهان و جهانیان

چند تن سول چرب زبان فرستاده و از خرافات و سکنت بیرون شده و اظهار اطاعت و خلوص نیت نموده امیر جهانشاه متوجه بیانات رسولان آن نشده و تا چهار پنج روز راه دیگر پیموده و آن صحرای بی انتها را طی نموده و به حدود ارمنستان رسیده و بارانهای سخت بارید و بادهای سوزناک بوزید سپاهیان و آن صحرای بی منتها سامان عبور آمده و متدرجا از آن خراب حاصل کرده و بیشتر آنان پراکنده شدند و امیر جهانشاه مشغول شرب مدام و عیش با شاهزادگان سیمین اندام بود و از شنیدن بیداد غفلت نموده بود و امیر حسن بیک همدانی بواسطه جاسوسان و دهقانان کسب اطلاعات و از قضیه مسبوق و تا روزی بیکاه قبل از برآمدن آفتاب جهانتاب امیر حسن بیک آق قویونلو ترکمان با دو هزار سوار جرار از قلعه بیدان تاخت و بطرف سراپرده امیر جهانشاه متوجه گردید و با آواز هیاهوی مردان و سم ستوران و شحنه اسبان از روی امیر جهانشاه بلند گردید و پسران امیر جهانشاه میرزا محمدی و میرزا یوسف با دویست سوار از طرف شمیر آبداره جمعیت سواران جرار عبور کرده پدر را خبردار نمودند امیر جهانشاه از بستر غفلت و مستی خواب برخاست و از آنجا نشسته نیسته با سب برآمده و فرار گرفت و امیر حسن بیک همان روز رسیده میرزا محمدی و میرزا یوسف اگر فرار ساخت و تیغ بی دریغ وقایع بسیار آفت و بنیاد زندگی اغلب سرداران و بزرگان امیر جهانشاه از این برانداخت و از کامیکه امیر جهانشاه فرار نمود یک تن از ترکمانان باو نرسید و طمع جامه های او با دو بیاد بخت و او را گشت و جامه های او را از تن بیرون کرده و بیرو آنگاه امیر حسن بیک جنبش امیر جهانشاه برآمده و کشته افتاده فرمود تا سر از تنش برگرفتند و دو پسران او را میرزا محمدی را نیز بانده و از باقی میرزا یوسف را بیل انتقامش بگرفت و کشته های سیاب اموال و تصرف امیر حسن بیک آمد و پس از این فتح نمایان امیر حسن بیک بیت مقدار را فراشت و با یار فرق قرمان گذاشت و شهرتی پیدا کرده و دولتی بخت خوش بخشی نشست

ذکر وقایع سنه ۸۷۲ و بخت نشستن امیر حسین علی در آذربایجان و نامه کردن او بهرات و رفتن میرزا سلطان ابو سعید بطرف آذربایجان و اختلاف او با امیر حسن بیک آق قویونلو ترکمان و فوت ملک اظاهر خوشقدم و مصر و نشستن چاپرملک ظرف کیسال بحکومت مصر

و این سال چون خبر کشته شدن امیر جهانشاه و آوازه بایجان فرزندش امیر حسین علی رسید بر هم هوکواری برخاست آنکار و بیت سروری و شاهی برافراخت و ابواب خزاین جهانشاه گشاده و یک صد و هشتاد هزار سوار را بخشوع مواجب او و بواعث مهمات جنگ توجه نمود و آنگاه میرزا سلطان ابو سعید کوکانی نامه نمود کرایت قوی شوکت بطرف آذربایجان متوجه گردد من کرمدت و مساعدت دیمان بندم و متعاهد قلاع و مفاتیح خزان بکفایت سپارم میرزا سلطان ابو سعید از این پیام روحی تازه یافت و لشکرها و سران سپاه و بزرگان درگاه حاضر گردانده و بعزم کمال الدین عبد الرزاق عزم راقم و تا سمرقند برفت و خواجه ناصر الدین عبید الله باحضرت پس از مشاوره و مبادله آرای میرزا سلطان ابو سعید عزم سفر آذربایجان کرده و اوایل ماه شعبان این سال از حرات نهضت فرموده و چون بتربه کالپوش سید خواجه شمس الدین محمد را با صفهان و امیر نظام الدین احمد را بشیراز و امیر جلال الدین محمود را بکرمان و امیر سید محمد را بقزوین و سلطانیه و امیر حسین علی را بهمدان و امیر قربان را بیزد نامزد ساخت و این وقت از طرف امیر حسن بیک آق قویونلو ایلچیان رسیدند اظهار خلوص عقیدت و بندگی کرده و عرضه داشتند و تحف شایان گذرانیده میرزا سلطان ابو سعید اظهار خوشوقتی فرمود و آنان را بتشریفات شاهانه مفتخر نموده و بجهت امیر حسن بیک آق قویونلو کمر مرصع

و کلاه نوروزی و جامه دوزی فرستاده پیام داد که با میرحسن بیک با قزمین خویش باردوی ما پیوندد تا متحد او در دفع
معاندین بکوشیم آنگاه رسولان امیرحسین علی قراقوینلو رسیده انواع تحف گران قیمت از جواهر نفیسه و اقمشه ثمینه و امتعه بدیع
آوردند و بعرض رسانیدند که امیرحسین علی را تمنا این است که ممالک عراق و فارس وغیره را پادشاه سعید قبول سرپرستی بفرمایند
و در انتقام و خونخواهی از کشندگان پدرم امیر جهانشاه مساعدتی نمایند میرزا سلطان ابوسعید جهت آنان را بپذیرفت و الطاف و
خلاع خسروانه خود را شا ن نموده پیام داد که اردوی شاهی متوجه آذربایجان است و پس از رسیدن بمقصد مقصود حاصل خواهد شد
و از کالیوش آهنگ ری (طهران) کرده از طهران امیر مزید را با فوجی بعنوان مقدمة الجیش بتبریز فرستاد و چون امرای ابوسعید
بتبریز رسیدند ترکمانان قراقوینلو در غم افتادند و در تبریز فتنه برپا شد و دسته بطرف امیرحسن بیک آق قوینلو و فرقه بسوی میرزا
ابوسعید شتافتند و امیرحسین علی قراقوینلو که در فکر جنگ با امیرحسن بیک در مرند بود از تفرقه و بی‌معقولی سران سپاه خویش مانند
امیرشاه علی و امیر ابراهیم شاه تعجب نمود و چون این اخبار در ری بمیرزا سلطان ابوسعید رسید مصمم فتح آذربایجان گردید و آهنگ
سلطانیه کرد و چون بآنجا رسید از تبریز خبر یافت که امیرحسن بیک رایت مخالفت برافراشته و پیام فرستاده که باید امرا گورکان
تبریز را واگذارند و راه خود گیرند و من تبریز را بنام پسر خود اغورلو محمد نموده‌ام و امرای میرزا سلطان ابوسعید رسولان فرستاده و موکب
شاهی را باستعجال خواسته بودند و در این وقت میرزا سلطان ابوسعید از سلطانیه بر میانه شتافت و آنجا شنید امیرحسن بیک از
هشت فرسخی تبریز بقراباغ رفته است پس پهلوان یوسف شیرازی را بداروغگی تبریز فرستاد و در آن بین امیرزاده امیرحسین علی
قراقوینلو و پسر او سلطان علی و برادر کلوش امیرزاده یوسف با پنجاه هزار سوار جرار بمیانه رسیدند و باردوی شاهی پیوستند و میرزا
سلطان ابوسعید همه را بنواخت روز بعد از جانب امیرحسن بیک بعنوان رسالت یوسف بیک برادرزاده او برسید و سلطان سعید
مجلسی در کال شکوه بیاراست و ایلچی را بخواست و یوسف بیک بفرموده بزرگان درگاه در بیست و هفت محل زانو بزمین زده مراسم تکریم و
تعظیم بجای آورد و گفت امیرحسن بیک بعرض میرساند که نزدیک صد سال است آبا و اجداد من طبقه گورکانیان خدمت کرده‌اند
و این بنده نیز ممالک فارس و عراق را مسخر داشتم و بکارگذاران شاهی واگذاشتم خواهشی که دارم مرا این زمستان مهلت دهید
تا بهار آید و راه دیار بکر گیرم و عرضه نیز مبنی بر همین خواهش نگاشته بود میرزا سلطان ابوسعید فرمود موکب همایونی عازم آن صوب
است چون بمقصود برسند مقصود حاصل گردد آنگاه میرزا محمود خواجه لاق که پسر عمه خود بود با یوسف بیک نزد امیرحسن بیک فرستاد
و بجهت او پیامی داد و چون یوسف برسید و کیفیت رسالت را رسانید او نیز بزمی شاهانه ترتیب داد و میرزا یادگار محمد بن میرزا سلطان
محمد بن میرزا بایسنقر را بر زبر تخت زرنگار جای داد و خود در طرف یسارش نشست و میرزا محمود را بخواست و او نیز بر حسب فرمان
ملازمان حسن بیک در زانو تکریم نموده پیام رسانید و پاسخ گرفته باردوی میرزا سلطان ابوسعید بازگشت و رسالت
خود را بیان کرد. در این وقت زمستان پیش آمد و سپاه را حواس پریشان شد و میرزا ابوسعید از میانه بطرف قراباغ عزیمت نمود و
از آنجا بواسطه نبودن علوفه و آذوقه بمحمودآباد رفت و در آنجا قحطی سپاهیان را فرو گرفت و امیرحسن بیک اطراف را ببست و شیروان
شاه مختصر غله و علوفه میفرستاد او نیز از تهدید امیرحسن بیک قطع کرد و ترکمانان از اطراف اردوی شاهی بنای دستبرد را گذاشتند
میرزا سلطان ابوسعید ناچار بطرف اردبیل کوچ کرد و هم در این سال سیف الدین خوش قدم ملک الظاهر سلطان مصر پس از شش
سال و شش ماه حکمرانی و شصت سال زندگانی در دهم ربیع الاول درگذشت و مدت حکمرانی او چنانچه نگارش شد مصر و مصریان

در نهایت آرایش و آسایش بودند و راه راحت و امنیت و رفاهیت و صحت می‌پیمودند بخلاف این که چون سیف الدین
خوش قدم درگذشت بجهت تعیین پادشاه و سرکشی امرا انقلابی در مصر پدید گشت اگرچه این بحران و انقلاب آسایش
عمومی را بهم نزد ولیکن افکار و خواطر مشوش گردید بالجمله بزرگان مصر پس از مشورت و مصلحت ابا سعید جبای را انتخاب کردند
و او را باز لقب ملک ظاهر دادند و او در تمامی افعال و اعمال و اقوال بجز اسم بخلاف سیف الدین خوش قدم ملک ظاهر
در استبداد و بیداد داشت و در خودپسندی و زیردست آزاری و سیئات بی منتها گوی سبقت از مستبدین برمی‌افراشت
که باندک زمانی مصریها از او مکدر شدند و او را پس از شصت و شش روز حکمرانی مخلوع نمودند و این حادثه در هفدهم جمادی
الاول واقع گردید آنگاه برای انتخاب ملکی جدید مجلس آراستند و رایها متفق گردید و امیر ابا سعید تمر که معروف بالظاهری
بود منتخب گردید و او را نیز لقب ملک الظاهر دادند این نیز در تحت حکمرانی مصر دوامی پیدا نکرد و دو ماه حکمران بود آنگاه
مصریها از او منزجر شدند و او را مخلوع ساختند و بانتخاب پادشاه دیگری پرداختند و امیر قایتبای را که معروف بمحمودی
و ظاهری بود بحکمرانی مصر برداشتند و او را لقب ملک الاشرف ارزانی نمودند و سال هشتصد و هفتاد و دو که این سال باشد
چهار پادشاه در مصر بتخت سلطنت برآمدند که اخیره آنها ملک الاشرف بود هم در این سال شمس الدین محمد نوربخش وفات نمود

ذکر وقایع سنه ۸۷۳ و رسیدن میرزا سلطان ابوسعید به تابتان و آمدن و هجوم امیر حسن بیک آق قوینلو باردوی او و گرفتار و کشته شدن میرزا سلطان ابوسعید گورکانی

در این سال چنانچه نگارش رفت میرزا سلطان ابوسعید چون در اوایل رجب بعزم اردبیل حرکت کرد در بین راه بموضعی رسید که
گل و لای فراوان بود و از گذشتن بسیار سخت می‌نمود و چون چاره بجز رفتن و راه پیمودن نبود پس از هلاکت بسیاری از
چارپایان و سپاهیان بگذشت و چون بمنزل تابتان رسیدند اردو زدند و امیر سید مراد با فوجی از سپاهیان برسم
قراولی بجانب اردوگاه امیر حسن بیک براند در بین راه امیر بیک ترکمان که سردار چهارصد تن سوار ترکمان بود باو برسید و گفت
میرزا سلطان ابوسعید دوستان صد ساله را دشمن و دشمنان صد ساله را دوست کرد و کنون بدون جنگ و صلح بکجا میرود
و فردا باید در همین موضع چند تن امیر بزرگ بفرستد تا کار صلح انجام یابد امیر سید مراد برگشت و ماجرا را بعرض میرزا سلطان
ابوسعید رسانید و چون فردا شد امیر سید مزید که بمزید جهل و حماقت مشهور بود با دسته از بزرگان بدان موضع شتافت
و ترکمانان نیز برسیدند امیر سید مزید چون عده آنها را نسبت بجمعیت خود کمتر دید با آنها بتازید و چند تن را کشته و زخمی
نمود هرچند امیر سلطان ارغون او را منع نمود اثری نبخشود و او بمسافتی بتعاقب فراریان شتافت که ناگاه امیر حسن بیک
برسید و مانند شیر خشمگین بغرید و حمله در انداخت و سلطان جنید و پهلوان حسین دیواز و حسین علی ارلات و شیر محمد
بغدادی و پیر محمد قورچی را با پانصد تن دیگر روانه دیار عدم ساخت و امیر سید مزید را بکمند اسارت در انداخت و امیرزاده
سلطان علی پسر امیر حسین علی بطرف همدان گریخت و بقیه باردوی میرزا سلطان ابوسعید آمده این حادثه محزنه را خبر آوردند
میرزا سلطان ابوسعید در پی چاره آمد و غیاث الدین محمد که از علما بود با مادر خود مهد علیا و سید صدر الدین ابراهیم
قمی را بعنوان رسالت و مصالحت نزد امیر حسن بیک فرستاد که از تعاقب آنان سید اردبیلی که از قبل امیر حسن بیک باردوی
میرزا سلطان ابوسعید رفته بود باز رسید و فریاد کشید که خراسانیان در کمال پریشانی و بدحالی بوده و صلح نباید کرد که

آنها خود شان رو بهزار میگذارند آنگاه صد علیا و سایرین بی نیل مرام برگشتند که متعاقب آنها امیر حسن بیک با ترکمان برسیدند و بیاده وی دلیران دلیر میدان سبا ان بلند شده و عرصه عراس بی پایان بسپاه فراسان مستولی گردیده و برخی از امرا و سرکردگان را بحقوق شناسی گرفته و بطرف رودی امیر حسن بیک شتافتند گروهی براه فرار رفتند میرزا سلطان ابو سعید و اربرگیان و آنان بطرف دشت و بیابان شده و ترکمانان بجز اسانیان در آویختند و خون بسی از آنان را بریختند و دست بغما و تاراج زدند سراپرده سلطانی را غارت نمودند و دست ظلم و ستمکاری بجانب نسان و بیچارگان گشودند و این بین امیر حسن بیک برسیده ترکمانان را منع نمود و خون چند تن از ایشان بریخت و میرزا یادگار محمد که او را در وی امیر حسن بیک دلی پناه بود فرماندار او گردید و اطلب حال و غارت احوال اهل حرم سلطانی را بنمایند آنگاه تمام خزاین و نفایس و متعلقات سلطانی را بتصرف آورد و از این سوی پسر امیر حسن بیک بجهت میرزا سلطان ابو سعید تاخت و او را در راه گرفته بکمند اسارت انداخت و در نخجوان شبانه او را نزد پدر خویش امیر حسن بیک آورد و او را بمستحفظان سپردند تا دو روز او را بار ندادند و پس از دو روز میرزا سلطان ابو سعید را بحضور امیر حسن بیک آوردند و او سلطان را احترام گذاشت و در مونسی از گذشتن او و آغاز شکایت نمود پس از آن انصراف یافت و او را دو باره در محبس فرستادند و روز چهارم رجب او را بیرون آورده بخیمه میرزا یادگار محمد بردند و پس از ملاقات عودت او دادند و امیر حسن بیک بمخویت او در آمد و قاضی شیراز و امرا ترکمان محرک شدند تا او را کشتند مدت سلطنت و حکمرانی او هفت سال بود با نجمله امرای او برخی کشته و بعضی مانند امیر سید مزید که سبب هلاک سلطان و این واقعه بود با امیر محمود و سیکه و امیر احمد و غیره گرفتار و زمره فرار نمودند و میرزا سلطان ابو سعید را یازده پسر بود بدین ترتیب میرزا سلطان احمد و میرزا سلطان محمود و میرزا سلطان محمد و میرزا شاهرخ میرزا الغ بیک میرزا عمر شیخ میرزا ابا بکر میرزا سلطان مراد میرزا سلطان خلیل میرزا سلطان ولد میرزا سلطان عمر صاحب حبیب السیر میگوید که از این یازده نفر چهار نفر سلطنت رسیدند

شرح حال اولاد میرزا سلطان ابو سعید که در خراسان و افغانستان و ترکستان حکمرانی و زمامداری کردند

صاحب مظهر ناصری محمد حسنخان صنیع الدوله میگوید که پسر ارشد میرزا سلطان ابو سعید که نامش میرزا سلطان احمد بود در زمان سلطنت میرزا سلطان ابو سعید حاکم سمرقند بود و پس از او بخیال تسخیر هرات از جیحون گذشت و در صدد و اداشت که سلطان حسین میرزا با بیقرا هرات استیلا یافته لذا بسمرقند برگشت و در سال هشتصد و نود و دو گذشت و میرزا سلطان محمود ابتدا با میرزا سلطان احمد در سمرقند بود و ناگاه روزی بعزم شکار بیرون آمد و با ملازمان خود بملاوختلان و بدخشان و قندز استیلا یافت و بعد ها با سلطان حسین میرزا و سایرین جنگها کرد و پس از فوت میرزا سلطان محمد بسمرقند نیز استیلا یافت و ملقب بسلطان محمود غازی شد تا در محرم نهصد و گذشت و میرزا الغ بیک در زمان پدر حکومت کابل و غزنین و توابع او را داشت او نیز در نهصد و یک در گذشت و پسرش عبد الرزاق بجایش نشست و چون کوچک بود از صدره بر نیامد و میرزا محمد بابر میرزا پسر میرزا عمر شیخ بن سلطان ابو سعید آمده بحکومت کابل و غزنین برقرار گشت و میرزا عمر شیخ در اندجان بود و تا هشتصد و نود و نه در گذشت و میرزا محمد و میرزا شاهرخ پس از کشته شدن پدر در آوزجان محبوس بودند و بسلطنت و حکومت نرسیدند تا در گذشتند و میرزا ابو بکر در زمان حیات پدر پسر میرزا سلطان ابو سعید حکمران بدخشان بود و با سلطان حسین میرزا

پس از پدرش ابتدا موافقت و بعد مخالفت نمود تا عاقبت در سال هشتصد و هشتاد و چهار در نزدیکی استراباد کشته شد
و میرزا سلطان مراد در زمان پدرش حکمران قندهار بود و پس از او ملازمت سلطان حسین میرزا را اختیار نمود و میرزا خلیل سلطان
در وقت مسافرت میرزا سلطان ابوسعید بآذربایجان نایب السلطنه او در هرات بود و چون سلطان حسین میرزا بهرات استیلا
یافت او را روانه سمرقند نمود و در آنجا کشته شد و سلطان ولد که بحکم پدر در میان امرای ارلات بسر میبرد پس از کشته شدن
پدرش هلاک شد و میرزا سلطان عمر در زمان کشته شدن پدرش در سمرقند بود و عاقبتش نامعلوم شد
هم در این سال هشتصد و هفتاد و سه میرزاده حسین علی پسر امیر جهانشاه قراقوینلو ترکمان در تبریز وفات کرد و حکمرانی ترکمانان
قراقوینلو در این سال انقراض یافت و ترکمانان آق قوینلو که سر سلسله آنها امیر حسن بیک بود تشکیل یافت و در ذیل سال هفتصد
و هفتاد و نه از شماره و مدت حکمرانی آنان اشاره شد و نیز سلطان حسین میرزا بن سلطان غیاث الدین منصور بن میرزا بایقرا بن
میرزا عمر شیخ بن امیر تیمور گورکانی در این سال پس از آگهی از کشته شدن میرزا سلطان ابوسعید از رشت قبچاق بابیورد شتافت
و بدین شهر استیلا یافت و در ماه رمضان این سال بتخت سلطنت و حکمرانی هرات نشست و مجدداً سلطنت گورکانیان از
اهتمامات این پادشاه دین پناه شکوه و رونقی تازه یافت هم در این سال سلطان محمود خلجی درگذشت و بجایش غیاث
الدین پسرش نشست

ذکر وقایع سنه ۸۷۴ و آمدن سلطان حسین میرزا بهرات و جلوس او بتخت حکمرانی هرات و آمدن بزرگان از اطراف بهرات و اقدامات سلطان حسین میرزا در هرات

در این سال چون خبر کشته شدن میرزا سلطان ابوسعید در اطراف و اکناف پراکنده گشت و بسرکشی و امیری در بقعه‌ای و شهری
بزیر تخت حکمرانی نشست و سلطان حسین میرزا بایقرا بابیورد رسید و جمعیتی بدور او فراهم گردید عازم هرات شد چون خبر
رسیدن او بهرات پراکنده گشت امیر تاج الدین ملکی و امیر بی نظیر که در امر حکومت و داروغگی هرات مباشرت داشتند
بمحافظت هرات پرداختند و سریعی تندپی بسمرقند نزد میرزا سلطان احمد گسیل داشتند و او از سمرقند بعزم رزم حرکت بطرف
مرو کرد و سلطان حسین میرزا از ابیورد بجانب او شتافت و امیر مبارز الدین را بطرف مشهد و نیشابور فرستاد و چون او
در فراه بمیرزا سلطان محمود رسید جنگ در پیوست و میرزا سلطان محمود هزیمت یافت و بهرات شتافت و در این وقت
کشته شدن میرزا سلطان ابوسعید بحقیقت پیوست و مردمان هرات روی توجه بسلطان حسین میرزا نمودند و میرزا سلطان محمود
از هرات با اندک مردمانی حرکت کرد و در اندخود ببرادر خود میرزا سلطان احمد رسید و پس از مشاوره هر دو برادر متوجه سمرقند
شدند و سلطان حسین میرزا بقریه پنج ده رسید و در آنجا امیر سلطان ارغون با بسیاری از هرویان بموکب او ملحق شدند
و سلطان حسین میرزا فرمان داد تا امیر شیخ ابوسعید خان در میان ایشان بجهت داروغگی روان شد و چون بهرات رسید نظمی بسزا
داد و سلطان حسین میرزا طی منازل نموده تا بشمال کوه بولیکاه رسید و جمعی از علما و مشایخ و سادات باستقبال آمده مورد
اشفاقات خسروانه شدند و امیر مبارز الدین از مشهد مراجعت نموده بعز آستان بوسی نائل شد و در هرات بروز جمعه خطبه بنام
نامی آن پادشاه دین پناه خوانده شد و از تخت حاجی بیک بشهر هرات و باغ زاغان در همان روز جمعه دهم رمضان ورود نمود
و تمایلی خود را بمحبت اهل بیت عترت و طهارت بی اندازه اظهار نمود و دختر میرزا سلطان ابوسعید که نامش شهربانو بیگم بود

جلد دوم امان التواریخ

بعقد ازدواج درآورد و عقد مزاوجت طولی نکشید که موافقت ننمود و منفصل گردید و شهربانو بیگم را مطلقه کرده بسمرقند
فرستاد و همشیره او پاینده بیگم را معقوده ساخت و باغی موسوم بباغ جهان آرا و چهار باغی وسیع و قطری رفیع طرح انداخت
و چون باتمام رسید از باغ زاغان بآنجا نقل نمود و در تزیین و نقوش باغ جهان آرا تا سالها اهتمام میفرمود نیز در این
اوقات نظام الدوله امیر علی شیر از نزد میرزا سلطان احمد جدا گردید و بپایه سریر سلطان حسین میرزا رسید و مورد اعزاز و
اکرام گردید و شرح حالات علویت آیات امیر علی شیر که از وزرای نامی دنیا است مفصل در جلد سوم این همایون نامه با
اشعار آبدار او نگارش خواهد شد و چون آوازه جلوس سلطان حسین میرزا بتخت سلطنت هرات پراکنده شد امرا و سران
و بزرگانیکه پس از کشته شدن میرزا سلطان ابوسعید پراکنده شده بودند بهرات آمده و هر یک بخدمت و منصبی اختصاص یافتند
مانند امیر سید مراد و مولانا قطب الدین طاووس سمنانی و خواجه سیف الدین مظفر شبانکاره و غیره و نیز شاه یحیی
حکمران سیستان و امیر حسن شیخ تیمور بدرگاه برسیدند و متعاقب او امیر زین العابدین ارلات مشرف گردید و باتفاق امیر
پیر محمد بن امیر یادگار مأمور تسخیر ولایات بلخ و شبرغان گردید و چون بآن صوب رسید امیر یار علی مغول که از طرف سلطان
محمد میرزا حکمران بود از در مقابله و مقاتله درآمد و پس از جنگ سخت امیر یار علی گرفتار شده او را بهرات فرستادند و مقتول گردید و
امیر زین العابدین بحکمرانی بلخ و شبرغان و آنسامان برقرار گردید و در این وقت والده سلطان حسین میرزا را در هرات نقاهت
دست داد و پس از چند روزی درگذشت و سلطان مراسم سوگواری و خیرات و مبرات معمول داشت و بنای عالی بر مقبره او در
کوچه خیابان برافراشت هم در این سال میرزا یادگار محمد بن میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر که در نزد امیر حسن بیک آق قوینلو
بود با سپاهی جرار از آذربایجان راه جرجان را گرفت و امیر شیخ زاهد طارمی که از جانب سلطان حسین میرزا در جرجان بود از
در مقاتله درآمد هزیمت یافت چون این خبر بهرات رسید سلطان حسین میرزا فرمان داد تا امیر ناصر الدین عبد الخالق و امیر مبارز الدین
با فوجی در حرکت آمدند و بجانب سلطان شتافتند و متعاقب آنها میرزا کیچک روان شد و چون بآنها رسید متفقا در کوه خروس
رفت پناه بست و میرزا یادگار محمد از جرجان بجانب کوه خروس شتافت و چون فتح آن حصن حصین دست نیافت بطرف
اسفراین راند و در چهارم ربیع الاول این سال سلطان حسین میرزا با لشکری فراوان از هرات بیرون شد و بشهر آمد و پس از زیارت
و بخشایش روی باسفراین نمود و امیر ناصر الدین و سایرین چون از رسیدن موکب سلطانی خبر یافتند از کوه خروس باسفراین شتافتند
و سلطان حسین میرزا امیر سید علی را با هزار سوار جرار باستقبال فرستاد و او با امیر علی جلایر در راه برسید و دست و گریبان گردید
و کشته شد و باقی منهزم شده باردوی سلطان حسین میرزا شتافتند و از کشته شدن سردار او را خبر دادند روز بعد میدان جنگ و نبرد
آراسته شد از این سوی سلطان حسین میرزا با امرای خود امیر مبارز الدین ولی بیک و میرزا کیچک و امیر عبد الخالق و امیر
حسن شیخ تیمور و امیر مغول و امیر شیخ ابوسعید خان صف آرائی نمود و از این طرف میرزا یادگار محمد با امیر علی جلایر و امیر احمد
علی فارسی برلاس و امیر سلطان حسن ارتنگی و سایرین بصف آرائی قیام کرد آنگاه دو دریای لشکر بهم ریختند و دست بشمشیر
آبدار و نیزه های جان شکار بردند و جنگی سخت نمودند و زمین گلگون از خون یکدیگر کردند عاقبت نسیم فتح و فیروزی بر چهره
سلطان حسین میرزا وزید و میرزا یادگار محمد از آن معرکه هالکه منهزم گردید بسیاری از سردارانش کشته و سپاهیانش بخاک و
خون آغشته شدند و خیلی گرفتار مانند بهلول کاشی و شیخ سعید طغائی و محمد کوکلتاش و امیر ایوب و امیر احمد علی فارس

و سلطان حسین بیگ و غیره و غنایم بسیار و اموال و اثقال بی شمار از آن میدان خونخوار نصیب سلطان حسین میرزا گردید و با مسرت و ظفریت بطرف هرات روان شد و با حشمت و مکنت تمام بباغ شهید هرات ورود نمود و طبقات مردم هزاره ستان بوسی و تهنیت گوئی رسیدند سلطان حسین میرزا همگی باشفاقات نامتناهی نوازش نمود و زمستان این سال در باغ شهید متوقف ساخت و این وقت بعضی از بزرگان درگاه و سران سپاه امیر حسن بیگ آق قویونلو مانند یاعلی ترکمان و بهرام و پسران محمد علی شکر و میرزا ابراهیم بن میرزا محمدی بن میرزا جهانشاه با هزاره و اجزار از آذربایجان بهرات آمده و اظهار سرگردانی خود و از امیر حسن بیگ نمودند سلطان حسین میرزا آنان را بانواع الطاف و نوازش و دلجوئی نوازش فرمود و غنایم آنان را عیاسا ساخت و در سنه هشتم و بعد این سال قاضی علی که از جمله مقربان امیر حسن بیگ بود و بهرات بعنوان سالت رسیده و شرحی از طرف امیر حسن بیگ بیان نمود که باید سلطان حسین میرزا پناهندگان را تسلیم فرماید و رشته مودت و یگانگی را بدین جهت استوار نماید سلطان حسین میرزا فرمود این پیشنهاد مردمی بی رنگ و شی دو بهت که پناهنده را تسلیم و ثمن نامیم و خود را بدنام سازیم و لی چرب زبان شیرین بیان نزد امیر حسن بیگ فرستاده از آن سوی چون میرزا یادگار محمد بن میرزا سلطان محمد در جنگ با سلطان حسین میرزا شکست یافت و بهمراهان زخم سر برداشت و به اخان شتافت و باینجا رسیده این اخبار را بامیر حسن بیگ رسانید حسن بیگ فوری امیر یوسف بیگ و امیر حسین بیگ و امیر شاه منصور بن امیر شاه سوار قراقویونلو را با دو هزار سوار مسلح بر سر میرزا یادگار محمد فرستاد و چون خبر رسیدن باد غیر هرات شایع گشت امیر ایوب و شیخ علایر و نعمت خوارزمی متابعان خویش بیرون از هرات شتافته و بجانب اوه ی میرزا یادگار محمد رفتند سلطان حسین میرزا از این وقت فرمان داد تا امیر عبدالخالق فیروز شاه و بهرام ترکمان و یاعلی ترکمان با فوجی کامل بر سر ایلغار از هرات بیرون رفتند و بالنگ اوکان رسیده امیر زا یادگار محمد سبزه وار برسید و آن شهر را تخریب نمود و چون خبر حرکت میرزا یادگار محمد بهرات رسید سلطان حسین میرزا پس از تنبیه سپاه از بجای بجنبید و بالنگ اوکان بسپاه بیان پیوست و از آنجا در اوایل ماه رمضان عازم سبزوار گردید میرزا یادگار محمد چون این خبر شنید سبزوار را قاضی بیک سپرد و بطرف بادغیس رفت سلطان حسین میرزا سبزوار را چون برسید بالنگ زمانی آن شهر را تخریب نموده و قاضی بیک با هفتاد تن از بزرگان میرزا یادگار محمد را تعقیب و بجرگ قاضی بیک سایرین را مقتول نمود و سید خواجه معین فقار که از بزرگان سبزوار بود زنده بدست آنان را از شفاقات شروانه متمتع ساخت و پس از فراغت از کار سبزوار دیگران عزیمت بجانب میرزا یادگار محمد جانب و پیش قراولان او بدست لشکریان میرزا یادگار محمد در مرغاب جاجرم برخورد و جنگ نمایان کرده آثار غلبات و مهارت ساختند و غنایم زیاد و عدیده بغایر و قماش و دولت فلک و چندین دیگر از جنیه هستات اندوخته بحضور سلطان حسین میرزا رسانیده و همگی کشته شدند آنگاه سلطان حسین میرزا حرکت بطرف جاجرم نموده و چون آنجا رسید بری اخبار رسانیدند که ناچار عزیمت فرمود

ذکر بهبود و صعود اقبال سلطان حسین میرزا بایقرا

در این وقت که سلطان حسین میرزا در جاجرم از دو زوال آثار مخالفت و نفاق و عدم مرافقت و وفاق از برخی سران و بزرگان درگاه از دور و نزدیک آگاه مشهور شده و دانست که بزودی رشته همبستگی گسیخته و خاک نکبت بر شوکتش بیخته گردد و چنانچه شنیده

امیر حسن شیخ تیمور میرزا یادگار محمد بیوست و سایر سران سپاه با قرین خود برگردیده و بسمت غربیت بجانب دشمن
روانه شدند و از آنجا چل ناتون رسیده کرانه انقلاب هرات طغیان و تعدی خواجه عبدالله
انصب خواجه نظام الدین بخشیگری عسکری را بشنید فرمان داد تا خواجه عبدالله را منصب کرده با دو حاضر ساخته امیر
علی شیر ابدالات فرستاد تا مخلصان را استمالت نموده خواجه قطب الدین طاهر و سی را برسر امور دیوانی هرات مقرر داشت
و خود رسمیت غربیت برافراشت و از عودت امیر علی شیر از هرات بجانب شهر هرات برافراشت و از روز یازدهم ذی حجه باغ نظر گاه امرا
و دولتمندان گردید و هفدهم از هرات بطرف لنگ مشرقتو روان شد و آنجا شنید میرزا یادگار محمد بمشهد رسیده و میرزا سلطان محمود
آب مورگاب گذشته و صد و پنج نیزه سنه ۹۰۵ بی برافراشته سلطان حسین میرزا از لنگ مشرقتو بجانب ساقسلان روان گردید
و بسیاری از لشکریان و رعیت و روشن از وی جدا شده و از آنجا متوجه تیره توقلی چون از نزدیک شدن
او خبر یافت پیاده فرستاد تا اگر تنها با یک دو تن یا یل اقامت در قلعه تیره تو نموده باز گردد و سلطان حسین میرزا از این
پیام برآشفت و راه کنار مرغاب گرفت و آنجا نیز جمعی مانند میرزا ابراهیم پیر علی یادگار علی و قاچیماس و سلطان بایزید و خواجه
و سلطان ارغون و شیخ اویس قوچین با اتباع خود راه فرار گرفته و اینجا سلطان حسین میرزا بسیار پریشان حال و واماندگر آمد
کرناکار یوسف نامی از طرف امیر مظفر برلاس رسیده و عرض ارادت و ابراز نموده گفت امیر مظفر از قصبه نگران تشریف فرما
و سلطان حسین میرزا با معدودی چند قصبه رشتخوار شتافت و در آنجا اعزاز و خاطر عنایت از امیر مظفر دیده و از آنجا میان طاقان
ارلاتیان رفت و از آنجا بزاوه آهنگ چهار باغ نموده و متدریجا از اطراف برنی بزرگان و سرداران افغانستان بوی رسیده
و بادک نامی جمع بسیار در او جمع گردیدند گرانی قتال بشقه و نهتاد و چهار پایان رسید هر دو این حال قطب الدین
اتکا صاحب دیوان گذشت و پسرش سلطان حسین بجانشینی نشست ولی مانند پدرش با سلول شاه روای گرمخه تمکن نداشت
میان زیست لذا سلول شاه فرمانداد تا او را بکشند فرزندش بمیک او شتافت و پس از جنگ سختی سپاه سلول شاه منکسب
و راه هزیمت بجانب بلخ گرفتند

ذکر وقایع سنه ۹۰۵ و آمدن میرزا یادگار محمد بهرات و نشستن او بتخت سلطنت و غفلت او از کار ملک و ملت و خبر یافتن سلطان حسین میرزا از او و ضایع هیرات و آمدن ناگهانی امیر هرات و کشته شدن میرزا یادگار محمد و نشستن سلطان حسین میرزا بتخت سلطنت مجددا و جنگ عثمانی نگران طوی اعلمی مصر ابن خلف

و این سال میرزا یادگار محمد چون مشهد را متصرف گردید باب مکاتبه با عمر خویش پاینده سلطان بیکره در مقدار و اج سلطان
حسین میرزا آمده بود گشوده او بمشورت تحریک امیر فریدون برلاس سلطان احمد و غیره از نزدیکان بیرون هرات داشت
رسمیت غربیت بشهر هرات برافراشت و در روز جمعه شش محرم خطبه بنام میرزا یادگار محمد بخواند و تمایل مردم را بسوی او نمود و میرزا
یادگار محمد نیز با اشراف و اعیان هرات سر ماجرا گذاشت و از راه رباط سنجاب با لنگ کهدستان آمده علما و اشراف او را
استقبال کرده و در روز نهم محرم بباغ زاغان هرات او را در آورده و بزرگان ترکمان را بعمارات خانه های بزرگان جای داد
و خطبه نام امیر حسن بیک آق قویونلو را متعذر مرام خویش گردانید و خواجه قطب الدین طاهر و سی را منصب دیوان اعلی برافراشت
و پایه سلطان بیکره را بسایر امورات ملکی و مالی گذاشت و خود از بامداد تا شام و از شام تا بامداد با سیمین بران گل اندام بنوشیدن

شرب مع اوقات گذرانیده نامه و تنگ را بهوای مازه پنگ باد داده و ملک و مال را باشتیاق شاهدان آفتاب مثال زود دست بجا دتر کاتا نیکرد خانه امنزل داشته نایت ظله و قندی و ناموش تکنی برافراشته نواب و زیردستان پای زخد هقدال فرا تر گذاشته این اخبار سراسر با چون سمع سلطان حسین میرزا رسید پس از مشاورت با امیر علی شیر انجمن بطرف کنار آب بحرکت آمد و انجا بوکن برسید و از بوکن بسرپل ابان نزول نموده و در انجا امیر پیر محمد و لات و امیر شاه بان را بمحض محافظت بنده و معابات بگذاشت و خود با معدودی از خاصان راه باغ زاغان گرفت و در بحر گامی دران عمارت عالی که مترنگه میرزا یادگار محمد بود رسیده و بدون توقف و مکث و اندیشه بآن قصر در آمد و میرزا یادگار محمد نیز از کثرات شرب در هم و مدهوش و نرخوش بود از بستر خواب برخاسته و تاج گشته شدن میرزا یادگار محمد را کمال الدین عبد الواسع چنین نظم کشیده شد شهر صفر شنبه هژدهم شهر صفر از حال شاهانش دو باز خبر دو روز بعد که امرای ترکان از این حادثه آگهی یافتند یکباره طرق شتافتند و سلطان حسین میرزا باز تخت سلطنت برآمد و طبقات مختلفه از اعیان و علماء و مشایخ و ارکان حضرات بحضورش باریافتند و مراسم تهنیت بتبریک بجای آوردند سلطان حسین میرزا بمناسبتی که در غیبت و بسکه حضرات نعدی و اجحاف بسیار شده بود در حضور قاضی قطب الدین بن مولانا امامی و مولانا کمال الدین حسین انتقوی مالیات تا دو سال از جمیع کسبه تجار و صاحبان املاک معفو داشت و بآنها بخشید این بخشایش شاهانه موجب خسروانه جمیع را بدعای امتداد عمر و شوکت او باز داشت آنگاه مولانا کمال الدین حسین که از اجلاء علماء حضرات بود در کار کاه حضرات بر سر مقبره خواجه عبد الله انصاری بجهت و مجلس اجتماعات شرعیه و احکام دینیه بیاراست و داور عدل گستر شد شرعیات و دعاوی شرع مطاع انتظار جمعی را بسنده دل داد و در این وقت خبر رسید که میرزا الغ بیک پسر سلطان ابو سعید میرزا از کابل بجسته و بلخ آمده و با تفاق برادرش سلطان محمود میرزا بلخ را محاصره نموده اند و طرف هرات نیز تاخته اند سلطان حسین میرزا با مسرت تمام بهرات نزول کرده و زمستان را در هرات بپایان رسید هرات در این سال بین سلطان محمد خان فاتح عثمانی با اسپر حسن بیک آق قویونلو جنگ مختی واقع شده و مورخین عثمانی و مصری حسن بیک را در آن جنگ بنسبت آنکه قشون بلند بوده نیز در مصر فتوحات سلطان محمد عثمانی را اثر بخشیده و لکن لاشرف قایتبای بتدارک و تدبیر سپاه مضمم گردید در این وقت بین علماء و طبقه روحانیین مصر و خصوص بین فاضل شاه کرا از جلاء عرفا بود آتش نزاع بالا گرفت و هر طبقه در حق او اظهارات داشته و در بیانات و تقریرات جامعیت باریش میریزی می گفتند تا حاقت ملک اشرف بآب تدبیر آتش آن فتنه را خاموش فرمود هرات در این سال مرکز بگلستان بادشاه نوبیش او دار و چهار شورش نبود و پادشاه فرمانه متقویت و معاضدت تازی شده پادشاه انگلیس کرد جسن بود و رفاست داود امجد را تخت سلطنت نشانیدند داود دار و چهار مجوس گردید و ایران پادشاه جمشید شرفران اجل سرد نموده و در این سال که مقارن سنه ۸۷۴ هزار و چهار صد و هفتاد و سه هجری بود در فرهنگ لغات مطبوعه کارخانه حریر بافی گردید

ذکر وقایع سنه ۸۷۴ و جنگ سلطان حسین میرزا با سلطان محمود میرزا و غلبه سلطان حسین و مخالفت میرزا محمد عمر و کشته شدن او و مخالفت احمد مشتاق در بلخ

در این سال پنجم نگارش سلطان حسین میرزا در مرو رحل اقامت انجمت رسیدن زمستان انگذ از آن سوی

سلطان محمود میرزا که بلخ را محاصره کرده بود حاقبت سلطان علی کج کینه که با تفاق امیر مغول از جانب سلطان حسین میرزا بمحافظه و مدافعه بلخ قیام مینمود دروازه خواجه عبکاشه را بروی سلطان محمود میرزا گشاده دست و تحواهی باو داده و سلطان محمود میرزا بلخ را در گرفته امیر مغول را گرفتار نموده بتوقع یاوگی کار انکه بسمرقند رود و یاوگی را که در راه از رفتن بسمرقند و خدمتکاری سلطان محمود میرزا نادم گردیده و با امیر مغول راه مراجعت گرفت و خدمت سلطان حسین میرزا رسیده و مورد انواع اکرام گردانیده گردیده نیز احمد مشتاق که یکی از خاصان سلطان محمود میرزا بود از او روی برتافت و بجانب هرات و نزد سلطان حسین میرزا اشتیاق و کرنش لایق یافت و این وقایع هرات خبر رسید که فوجی از سپاه سلطان محمود میرزا برسم ایلغار بکنار آب چغانیان آمده و بنگ بختی با قشون سامانلوی و رامنه و امرای سلطان حسین میرزا مانده امیر بیرمحمد مقتول و بیرگریداد امیر ساخته و یارین را متفرق نموده سلطان حسین میرزا چون این اخبار شنیده ماند شیر خشمگین از جای بجنبید و راه خراسان بطرف آب مرغاب متوجه گردید و پس از پای بردن عید سیاه حرکت کرده از آب مرغاب بمنزل پنج ده اقامت گزید و بدین قسم کوچ انه کوچ نموده تا باندخود رسیده موضع چکمن بمیدان جنگ ساخت گردید چون خبر از جنبش سلطان محمود میرزا رسید که از بلخ از راه کوه پایه و پل چراغ بمیمنه منزل گزیده سلطان حسین میرزا جعفر آقای سپاه پرداخت و برادر بزرگتر خود بیقرا میرزا و امیر حسن شیخ بهادر و میرزا سلطان احمد و شیخ عبد الله عباسی و امیر عبد الخالق و سایر سران سپاه و بزرگان درگاه را بمواقع مخصوصه بگماشت و میدان نبرد را بیاراست و از آن جانب سلطان محمود میرزا رسیده و جعفر آقای برغاست و دو دسته سپاه گیتی خواه در مقابل یکدیگر ایستاده و کوه استوار برقرار شده آغاز محاربه و مقاتله گردیده و بیکبار گریبان یکدیگر بگرفتند و بسیار دو مرکب در خون غلطیده عاقبت شمشیر فتح و فیروزی بر پرچم سلطان حسین میرزا بوزید و سلطان محمود میرزا از آن معرکه با لکد گریخت و اموال و اثقال و غنایم سپاه سلطان حسین میرزا گردید و سلطان فاتح پس از شکرخدای تعالی حکومت بلخ را بامه مشتاق گردانیده و این بنگ را در مردانگی و جلادت داده بود و چند زخم خورده عنایت فرموده و خان یکران مرحمت انداخود گردانیده همراه این اوقات میرزا ابابکر بن میرزا سلطان بوسیده که از جانب پیش حکمران بدخشان بود و تا این زمان برقرار بود چون شنیده که سلطان حسین میرزا بلخ را فتح کرده و شوکت و قدرتش در جهان علو یافته صلاح وقت و مصلحت آن دیده که از پیشه مواجهت شقه و مخالفت بجهت کم باید بدین منوال بکنار آب آمده رسولی نزد سلطان حسین میرزا بهرستاده و صغیر خویش را مکتوب ساخت سلطان حسین میرزا امیر علی شیر را بهرستاده او را حاضر ساخت و یکی از بنات خود که موسوم بسلطان بیگم بود بعقد مزاوجت میرزا ابابکر در آورده و بساط انبساط گسترده و پس از اقتراف بخشیدن منوع خاطره و جایز کثیره میرزا ابابکر را با کرده و بار دیگر بمحل حکمرانی خود بدخشان برگشت و بتخت امارت و فرمانروائی نشست همراین اوقات که سلطان حسین میرزا مشغول جنگ بود میرزا محمد حسن بن میرزا سلطان خلیل با تفاق یوسف ترخان که سابق از او روی سلطان حسین میرزا بطرف کرمسیر و قندهار رفته بود وقت را غنیمت شمرده مخالفت برخاسته سپاهی جمع کرده و از قندهار بطرف قشتمان در حرکت آمده و اتباع او در آن اطراف بتعدیات گوناگون اقدام و قیام نموده و این اخبار وحشت بار در اندخود بسمع سلطان حسین میرزا رسیده وضع او را مصمم گشت و برای توقف براندخود از آنجا بموضع اسپندار که در اصل خاک قایان بوده رسیده که شنیده فوجی از سپاهیان میرزا محمد حسن در آن حدود و از عساکر حضرت مآثر را بهرستاده تا آنان را پراکنده و نه تن را اسیر کرده بحضور آورده و معلوم شد میرزا محمد حسن در نظامیه

وقایع جهان و جهانیان

قاین مشغول محاصره است سلطان حسین میرزا با فوجی رزم آزمای متوجه او گردید و چون میرزا محمد عمر از آمدن سلطان حسین میرزا خبر یافت بدون جنگ و جدال سر برتافت و بطرفی بسرعت باد دشت سحاب شتافت و بیشتر اسباب و اموال او غنیمت سپاه سلطان حسین میرزا گشت آنگاه سلطان حسین میرزا آهنگ هرات نمود و پس از طی منازل بهرات در آمد و فرمود زمستان قشلاق در هرات کرد و از آنسوی میرزا محمد عمر خان کیران طرف قندهار براند و جمعی را بمعاونت خویش بخواند و با سپاهی انبوه راه فراه گرفت چون این خبر در هرات شایع گشت سلطان حسین میرزا مقرر کرد تا امیر مظفر برلاس با لشکری آراسته بمقاتله بر خاست و چون جنگ در پیوست در بین گیرودار تیری بر مقتل میرزا محمد عمر رسید کرد حال نفسش قطع گردید و بکباری خود بخشکید و امیر مظفر برلاس با غنایم بسیار بهرات آمد خبر این فتح نمایان را باداء و از این ببعد قندهار نیز ضمیمه قلمرو سلطان حسین میرزا گشت

هم در این اوقات احمد مشتاق که از جانب سلطان حسین میرزا بحکمرانی بلخ برقرار گردیده بود رایت مخالفت برافراشت و سر طغیان و استبداد برداشت و دم از هواخواهی سلطان محمود میرزا مخدوم و برنیه اش و سلطان احمد میرزا زده با آنان مراسلات عهد و پیمان نگاشت چون اخبار بهرات رسید سلطان حسین میرزا برای رفع غائله او مصمم گردید و امیر عبد الخالق را مقرر کرد تا با جمعی بلخ رفته او را بتدابیر مختلفه معتقل نموده و بهرات آرد لیکن چون امیر عبد الخالق بلخ رسید احمد مشتاق از کمون و آمدنش آگاهی یافت داد را از بلخ بیرون نمود که تا تو بهرات رسیدی من نیز بقبضه شاهی میرسم و چون بهرات آمد معلوم شد تدبیر را احمد مشتاق در حقیقت نموده ناچار سلطان حسین میرزا آهنگ بلخ کرد و فرزند خود ربیع الزمان میرزا بنیابت خود در هرات بگذاشت و طریق بلخ بر داشت و از آنسوی نیز احمد مشتاق بتحصین برج و باره بلخ پرداخت و سلطان محمود میرزا و سلطان احمد میرزا بدو خود از سمرقند بکوهست و چون سلطان حسین میرزا بظاهر بلخ رسید اطراف و اکناف را بامرای خویش قسمت نمود شهر را محاصره کرده هر روزه نائره جدال اشتعال داشت از آن سوی سلطان محمود میرزا با فوجی از سپاه ترکستان بر لب آب جیحون رسیده و چون خبر ورود ایشان بسلطان حسین میرزا رسید بعزم دفع امیر مظفر برلاس چون سیلی آب محض خباثت آمد و آن آن روان گردید و بلوای عظیم برافراخت و محاصره بلخ بیش از سه چهار ماه بطول انجامید و فحش بواسطه بودن غله و آذوقه و ذخیره در بلخ تغیر گردید و در اردوی سلطان حسین میرزا آثار قحطی و سختی نمودار گردید و بیشتر سپاهیان راه گریز گرفتند سلطان حسین میرزا مقرر کرد تا امیر علی شیر بهرات برفت و از آنجا دو سه هزار بار غله روانه اردوی سلطانی بخارستان نیز شاهزاده ربیع الزمان میرزا با امیر مغول پیشکار او باده و هزار تن سوار و پیاده بجهت مدد او بلخ نشتافتند نیز سلطان احمد میرزا با فوجی جرار بمدد سلطان محمود میرزا رسید سلطان حسین میرزا از ظاهر بلخ برخاست و بطرف آب مخاصمه روان گردید و سلطان محمود میرزا و سلطان احمد میرزا از آب گذشته بظاهر بلخ رسیدند و احمد مشتاق باز دروازه ها را بسته داشت و با آنان نیز رایت مخالفت برافراشت در این اثنا بدو شاهزاده خبر رسید که رای اشهر میرزا با لشکر بسیار طغیان و استبداد برافراشته و بجهت تخریب شادمان همت گماشته سلطان محمود میرزا و سلطان احمد میرزا راه ترکستان گرفتند و امیر مظفر برلاس با چند سرکل آنان را تعاقب نمود و بجستا و خاقی نخشو و آنگاه احمد مشتاق را از راه مصلحت و اندرز پیام فرستاده او پاسخ داد که من در مطاوعت و متابعت سلطان حسین میرزا مخالفت ندارم و مقصود از این هجرات و جسارات آن

آن بود که مانند امیر عبد الخالق تشفی نیستند مراد بدست آورد و امیر قزوینی را اسیر سازد و این شهر بلخ و این بنده خدمتگذار را قدم بخجه فرماید شهر از تصرف نامبرده ظفر برآمد و در نهایت تعجب پیش برفت و علی الصباح صدمت و بستگی او فرو ماند و شهر بلخ را خالی کردند و بگونی را با پیکی نزد و عرض سلطان حسین میرزا رسانیدند و در کنار آب مرغاب این خبر خوش اثر بسلطان رسید و بی اندازه مشعوف گردید و متوجه هرات شد و بقصد سلطنت نزول فرمود که متعاقب او امرا مشتاق با تیغ و کفن بآستان بوسی رسیدند و مفهوم گردید آنکه سلطان حسین میرزا برادر خود بایقرا میرزا را بحکومت بلخ روانه داشت و امیر مظفر برلاس پس از رسیدن بایقرا میرزا بهرات آمده پس از چند روزی ناخوش احوال شده در گذشت و در این سال دسته بی از بزرگان بخلستان که طرفداران و دوستداران بایقرا میرزا بودند او را بسلطنت برداشتند و از ری لشکر گرفته مجوس فرودند و وجوه و پسران و ایتام جان از زندان فرار کرده و هر دو گرفتار گشته بپرش کشته شدند و پس از چندی از ری لشکر نیز در زنجان منهزم گشت و در این سال شیخ بن قصد علی و جمال الدین قزوینی وفات نمودند

ذکر وقایع سنه ۸۷۲ و وفات بدیع الزمان میرزا در هرات و اسیر و کشته شدن شهسوار بیک ذوالقدر بدست عساکر مصر

و در این سال سلطان حسین میرزا در هرات بساط زفاف شاهزاده بدیع الزمان میرزا را بگستراند و خانم بیگم دختر میرزا سلطان ابو سعید را بنکاح او در آورده باغ زاغان را متقر گردانید این بسته و صنوف خلایق در بساط عیش و مسرت و شادی گشته و نزدیک یکماه در هرات مجلس عیش و فرح برپا بود و آواز ساز و نواز عقده دلهای غمزدگان همیگشود و آن قضیه را غنیمت شمرده و بلکه گوناگون فراهم کرده بودند از مدتها کسی در هرات مانند شادی سلطان حسین میرزا ندیده بود حضرت و عایده دولت را بغلاع فاخره و انواع جواهر و تشریفات لایقه و اعزازات فائقه نواخت و آنان را از هر هم بیگانه خسروانه متمتع ساخت

و در این سال سلطان محمد خان فاتح عثمانی با سپاهی فراوان بجنگ امیر حسن بیک آق قوینلو ترکمان در آمد و او را منهزم ساخت و تصرف کردن مملکت او پرداخت و نیز در این سال شهسوار بیک ذوالقدر که در جنگ ملک اشرف فایت پای اسیر سپاه مصر گردیده بود در مصر بقتل آویخته و پر و بال حیات و دلاوریش بخته شد و پس از کشته شدن او برادرش شاه بوداق بیک زمام امور بدست گرفت و بجای برادرش بکمران گردید و نیز در این سال پرتغالیها برخی جزایر تحت خط استوا بکشوف و معلوم نمودند و هم چنین ملا فتح الله تبریزی در گذشت

ذکر وقایع سنه ۸۷۸ و سنه ۸۷۹ و فتوحات سلطان محمد خان فاتح عثمانی و مدارکات ملک اشرف در مصر و آسودگی سلطان حسین میرزا در هرات و جنگ بین سلطان حسین شاه با بهلول شاه لودی در هندوستان

در این وقات چون صیت عظمت و فتوحات و شوکت و جهانگیری سلطان محمد خان عثمانی فاتح مسامع ملوک و امرا را در بر گرفت و بسمع ملک اشرف قایت پای سلطان مصر رسید و از دعامت عاقبت مصر و مصریان بی اندازه بهراسید گاهی بفکر تنازل سلطنت و دمی با ندیشه از دیاد فتنه و شر بود تا شنید که سلطان عثمانی با میر حسن بیک آق قوینلو ترکمان غلبه یافته او را در نهب و قتل ترکمانان ذره ابقا نفرموده و چون بین دولت ایران و حکومت مصر عقد تحالف و مرافقت و بشته تعاضد

موافقت رسانهای دیرباز مربوط و مستحکم بود و ملک اشرف را از خطبه سلطان محمد خان عثمانی بر امیر حسن بیک آق قوینلو بیشتر هر بیم گرفت پس کناره گرفتن را در این موقع دور از انصاف شرکت سلطنت دانست و برقوای مصر یزود و مالی و فرهنگ کرده و جدیده بجنود و آنان را مستعد کار و حاضر بحمیت کار زار کرد هم در این اوقات سلطان حسین میرزا در هرات و افغانستان بر قدرت و قوتش افزوده و گردید و صدای مخالف از میان رفته و مخالفین گوشش نرسید با فراغت بال بتشیید استقلال حکمرانی خویش پرداخت و عالم ادبیات را که مدتها بود بیرونق و شکوه گردیده بود از سر ساخت و امیر علی شیر نیز در ترقی ملک و دولت کوشش فرمود هم در این اوقات سلطان حسین شاه پسر دوم محمود شاه از جونپور با سپاهی فراوان عزم رزم بهلول شاه لودی ظرف بی بهانه و بهلول شاه چون از آمدنش خبر یافت با قشونی جنگجو باستقبالش شتافت و دو لاوه از نبردی هولناک فرو کریسا از سپاه جانپور بخاک و خون غلطیدند و عاقبت بهلول شاه پیروز مند گردید و حسین شاه با ضیقی شدید از معرکه گریخت و خزانه و ذخایر او را بهلول شاه متصرف گردید نیز در این اوقات فخر الدین اوحدی شاعر بسبزواری و پیر جمالی دستانی و علامه قوشچی و علی بن مزج طائی که از اکابر اعراب شام بود و عشیره او را آل مصلح میامیدند درگذشتند نیز در این اوقات در خاک ایتالیا چاپخانه و خاک فرانسه عملیات سنگ مشانه شروع گردید

ذکر وقایع سنه ۸۸۰ و آوازه شوکت سلطان حسین میرزا در خراسان و افغانستان

در این سال چون آوازه اقتدار و رعیت پروری و حمایت پادشاه و حمایت گستری سلطان حسین میرزا در هرات و خراسان و افغانستان شهرت یافت هر امیر و بزرگی که در ترکستان و آذربایجان نزد حکومات او را بهتر آوازه بایجان بودند سر بر آستانه بارگاه عالم پناه او نهادند من جمله امیر شجاع الدین محمد رندق و امیر جهانگیر برلاس از نزد سلطان محمود میرزا حکمران ترکستان سر بر آستانه و در هرات نزد سلطان حسین میرزا شتافته و انواع کرامت و مرحمت یافتند و امیر محمد مسبب امیر لامرائی برقرار گردید نیز خواجه افضل الدین محمد که از وزیرزادگان کرمان بود و در زمان سلطان ابو سعید مسبب استیفا، قیام و اشت مسبب وزارت برقرار گردید و روز بروز بر شوکت و قدرتش افزوده شده با اتفاق خواجه قوام الدین نظام الملک در خصوص اجناف و قصور خواجه مجد الدین محمد در حضرت سلطانی زبان بسعایت گشود لیکن این سعایت حاصلی نبخشود و خواجه مجد الدین تا سنه ۸۹۲ در کار خود مستقل بود و شغل دیوانیرا در نهایت اهتمام بانجام میرسانید هم در این سال شاه عالم ابن قطب عالم حکمران گجرات هند و ستان درگذشت

ذکر وقایع سنه ۸۸۱ و امنیت و رفاهیت در هرات و افغانستان و جنگ سلطان محمد با امیر حسن بیک آق قوینلو و شکست حسن بیک

در این سال در کلیه خراسان و افغانستان بساط امنیت و سکونت گسترده بود و صدای مخالف از منافق و مخالف کسی نمیشنود سلطان حسین میرزا نیز بر اقتدار و اعتبارش افزوده و میشد و خاطر رعایا و برایا آسوده بود لیکن امیر حسن بیک آق قوینلو ترکمان پس از آنکه شکست فاحشی از سلطان محمد خان فاتح عثمانی یافت و از آن معرکه با لکد و حال پریشانی سر بر آفت با شیه قانی گریبانش افتاده و در بیت جنگجویی بجناب کرجستان برافراشت و در این اوقات با سپاهی فراوان وارد خاک بی پایان بطرف کرجستان شده و جنگ حتمی نموده تفلیس را متصرف شده و غنائم و اسیری بسیار بدستش آمد و در واقع بشیر

جهانگیران و کشورستانانی که در سرشان هوای گرجستان میافتاد بخیال اسیر نمودن و بدست آوردن پریرویان مشکین موی سیمین بران آفتاب روی ایالت گرجستان و شهر تفلیس نوشته گذران راه پیمودند بامجمله امیرحسن بیک مظفره منصور تفلیس را گرفته پس از انتظام امور باز بمقر حکمرانی خویش آذربایجان رجعت و توقف نمود هم دراین سال حوک مستدار که در مازندران و استدار ارسنه هجری حکمرانی داشتند منقرض شد اول شخص آنها باوسیان بن کیل بن کیلان شاه برادر رابویه بود و آخر شان ملک اسکندر بن کیومرس که دراین سال درگذشت و دودمان ملوک رستمدار و مازندران منقرض گشت

ذکر وقایع سنه ۸۸۲ و فوت امیرحسن بیک آق قوینلو ترکمان و نشستن سلطان خلیل بجای او و جنگ سلطان خلیل با سلطان یعقوب و کشته شدن سلطان خلیل

دراین سال بساط پر انبساط سلطنت و حکمرانی امیرحسن بیک آق قوینلو اوزون حسن را دام الدولت در عرصه گیتی کامرانی و شوکت و کشورستانی بدرود جهان گفت چون این خبر وحشیرا از شاه یافت سلطان خلیل شاه با استمداد خویش او آذربایجان گرفت و بحکم و رشت تخت حکمرانی آذربایجان و عراق متمکن گردید و چون این امیرزاده در کمال هفت و دانائی بود باندک زمانی اعیان و کارگزاران سپاه از او روبرتافتند و بجانب برادر دیگرش یعقوب بیک گرویدند یعقوب بیک بحکومت رسید و او را برداشته متوجه آذربایجان شد سلطان خلیل چون از عزم برادر کهتر خود اخبار یافت بهمزم رزم با او با سپاهی فراوان بیرون شتافت و جنگ سختی درانداخت و عاقبت سلطان خلیل منهزم گردید و بدست یکی از سپاهیان کرد ازمردان دیار بکر بود شربت مرگ چشید و سلطان یعقوب بیک برادر بر اورنگ سلطنت جای گزید مدت حکمرانی سلطان خلیل بیش از شش ماه طول نکشید و چون سلطان یعقوب بیک بهادر بتخت حکمرانی و کشورستانی نشست همه بزرگان درگاه و برگزیدگان سپاه را بعطایای وافره بنوخت و قاضی شیخ زین الدین عیسی ساوجی پسر خواجه شکر به وزیر را بمنصب وزارت و صدارت برداشت و بهر جا حاکمی از نو بگماشت و بهر طرف و جانب مراسلات مودت مضمون نگاشت هم دراین سال احکر ناخوشی و بیماری از رجاج را تمام نمود هم دراین سال بعضی از سواحل دریای سپاه بتصرف عثمانی در آمد و در خاک قره محلی گرای که از خانه زادهای خان دشت قبچاق بود بحکومت از سلطان محمد خان فاتح عثمانی گذشت

ذکر وقایع سنه ۸۸۳ و جنگ سلطان حسین شاه با بهلول شاه لودی افغان و شکست سلطان حسین شاه و توجه سلطان محمد خان فاتح بطرف مصر و عودت او

دراین سال باز سلطان حسین شاه شرقی از از جونپور هندوستان عزم رزم با بهلول شاه لودی افغانی مانند سیل خروشان در حرکت آمد و آنها هر دو علی برادر چون بهلول شاه از آنکه از خبر طرفت با سپاهی فراوان او وات جنگ لی پایان با شتاب شتافت و دو دریای سپاه بهم آویختند و خون یکدیگر را بی محابا بریختند عاقبت نسیم فتح و فیروزی و امارت و نصرت و بهروزی بر پرچم بهلول شاه بوزید و حسین شاه دگرباره منهزم گردیده از میدان معرکه سر بر تافت و احمال و اثقال خود را بخته و بطرف جونپور شتافت بهلول شاه با غنیمت بسیار به علی برگشت و بر زیر تخت خسروی بنشست و سران سپاه و سرخیلان و سرهنگان را بنوازشات خسروانه بنوخت و همرا از احسانات لایقه متمتع ساخت هم دراین سال سلطان محمد خان فاتح عثمانی

بعزم فتح مصر با سپاهی گران و توپهای آتش فشان از جای جنبیده و داود پاشا و سلیمان پاشا را بجهت تسخیر اسکندریه برگزید عساکر او تا خاک اسکندریه بی‌مانعه ملک اشرف قایتبای با عساکر مصری نهایت جلادت و رشادت نموده و پس از آنکه غالبیت مراجعت نمودند عود این سال سید جلال الدین دشتکی وکارگیا محمد از ملوک گیلان درگذشتند و در لندن پادشاه انگلیس برادر خود را مقتول ساخته و خود مستقلا بکار سلطنت آسوده خاطر پرداخت

ذکر وقایع سنه ۸۸۳ و طغیان میرزا ابابکر و رفتن سلطان حسین میرزا بتعاقب او و کشته شدن میرزا ابابکر و ترقی یافتن امیر ذوالنون

در این سال بهرات خبر رسید که میرزا ظهیر الدین ابابکر که در حدود شادمان بوده از آنجا راه کوهستان پیموده و چندان سفله از کوهستانیان را دور خود مجتمع ساخته و تا نزدیک مرو شاه جهان تاخته و از مذهب اسلاف شیعا مردم آن سامان خود را قوی بال ساخته سلطان حسین میرزا ای کورکانی از استماع این خبر برآشفت و امیر ناصر الدین عبد الخالق فیروز شاه را گفت تا با تفاق مظفر الدین بسیاول و امیر احمد یاری و با فوجی از سپاه یکسه خواه بطرف مرو شتابند و بچارکان آن سامان را دریابند و میرزا ابابکر را مستاصل نمایند امیر ناصر الدین بمقابله میرزا ابابکر شتافت و پس از خبر دختی میرزا ابابکر شکست یافته و از آن معرکه تا لکر سر برتافت و روانه کران گردید در آن وقت علیخان میرزا کرمان را حافظ و والی کرمان بود چندان استقامتی ننموده و راه فرار پیموده و میرزا ابابکر بکرمان در آمده چند جایی در چار بالش استقلال و استبداد و آن شهریار رسید چون این خبر دوازدهم بآذربایجان رسید سلطان یعقوب آق قویونلو ترکمان سپاهی لایق بمهمان موسوم فرستاده و چون میرزا ابابکر از آمدن قشون اطلاع یافت کرمان را گذارده بطرف سیستان شتافت و چون سیستان بر سید ناخوشی سلطان حسین میرزا بشدت و با بیرام بیک و پیر علی ترکمان و جمعی از اعوان متوجه هرات گردید چون سلطان حسین میرزا از عزم میرزا ابابکر مطلع شد بی توانی با حال ناتوانی در نشست و کمر بجنگ با میرزا ابابکر او میان بست و با پانصد سوار جرار بطرف اسفزار حرکت فرمود و از آن سوی میرزا ابابکر پس از قطع چند منزل بیک تن جان احمدای برسید و از حالات هرات و سلطان حسین میرزا پرسش نمود و پس از استماع جواب خالف کرده راه خلاف و باختر بگرفت و جان احمد خود را باردوی سلطان حسین میرزا برسانید و کیفیت را بپایان برد سلطان حسین میرزا او را بنوخت و بتعاقب میرزا ابابکر رهبت عزیمت برافراخت و میرزا ابابکر خود را بدستان رسانید و پناه و حقانی بایرید و بیشتر تا جان او را و یزاری زاه گرفتند و حقان میرزا ابابکر را اطمینان ساخت و از پنهانی تخریب بنیان عیشش پرداخت و بچالاکی و چالاکی خود را باردوی سلطان حسین میرزا رسانید و قصه را بیان کرد سلطان او را بنوخت و قنبر علی جلاو را با فوجی از یاران شجعان مامور دستان ساخت و آنان مانند عقابی که بر سر گنجشکی شتابد بدستان شتافتند و میرزا ابابکر را بستر آرامی یافتند سر از تنش برداشتند و چون سر میرزا ابابکر را نزد سلطان حسین میرزا آوردند شکر الهی بجای آورد و فرمود تا قاصد به امیر زاده هرات نزد امیر علی شیر برود و تا چند روز آن سر را در کوچه و بازار هرات منظره عبرت تماشاییان نشان دهند و سلطان حسین میرزا پس از چند روز بهرات در آمد و فرمود و پس از جلوس بمسند سلطنت بخشایشی بسزا نمود و بهر کس چیزی لایق بخشود و هم در این وقات امیر شجاع الدین ذوالنون ارغون پسر حسین هری که از طایفه اولوس تیموری بود و در ملک قزوین میرزا سلطان ابو سعید بسمه میرود و پس از کشته

شدن آن پادشاه و بجاه بهرات آمده و پسران مرتبی نیافت و بسمرقند نزد سلطان احمد میرزا رفت و باز بهرات آمد و توجه سلطان حسین میرزا گشت و حکومت و ولایت غوره زمین داور بوی تفویض گشت امیرزاده اکنون بعمل امور بیت خود مشغاف و وچندی در تشیید طواف قراره و نگوداری سیاستی مدبرانه نموده و همه را مطیع ساخت و مالیات خراج بازمانده را وصول نموده و از رفقا آمد قوافل و مسافر را کشود و چون خدمات و مشورو افتاد سلطان حسین میرزا حکومت قندهار و فراه غور و ساغره تولک و زمین داور را بکف اقتدار او نهاده و او با ندک زمانی با آسایش بلاد و آرایش جلاد و بهره افت و همه سرکشان و یاغیان را مطیع ساخت و روز بروز بر هیبت اقتدار و شوکتش افزوده گردید و او حکومت قندهار امیرارشد خود شجاع بیک چگرانی ساغره تولک را بعهده اهل ترخان و حکومت غور را بامیر فخرالدین امیر درویش گذاشت و خود از زمین داور بایالت مارت برافرشت و او خود در روز با بتنظیم امور و اصلاح حال جمهور میکوشید و شبها بعبادت تا طاعت بسر میبرد و مخالفین در هرات چون پایه اعتبار و هیبت اقتدار او را در حکم و دستگاه حکمرانی و شوکت او مستحکم یافتند و نزد سلطان حسین میرزا لب بسعایت و گشوده و همه گونه اکاذیب ارجی او بهم بافتند ولی چون سلطان حسین میرزا همیشه او را بفرمانبری حاضر را حاضر گردیدن در معارک نظر میدید گوش با قاویل مغرضین و اباطیل مناقضین نمیداد و او در جای خود برقرار بانده و عاقبت نگاه خودسری و استقلال بمیدان خودخواهی براند هم در این سال ارشام بیگ سوزی جمعی را جمع کرده که خسارت کلی بکشور آن شهر

ذکر وقایع سنه ۸۸۵ و کشف قبر حضرت علی بن ابی طالب در قریه خواجه خیران که حالیه موسوم بمزار شریف در افغانستان بوده و اظهارات سلطان حسین میرزا

در این سال حکومت بلخ از جانب سلطان حسین میرزای کورکانی بابر اوشش میرزا بتیراوه شمی موسوم بشمس الدین محمد از سلسله شمس سلطان بایزید بسطامی برسیده و کتابی تاریخ که در زمان سلطنت سلطان سنجر سجوقی تالیف شده بود از کابل و غزنین بلخ آمده و نزد میرزا بایقرا با جمعی از خواص و علماء و سادات بلخ بقریه مذکور متوجه گردیده چون بانجا برسید موجب نوشته در کتاب کشیدی بدید که در زراوه قبری موجود است فرمان داد تا آن قبر را حفر کردند ناگاه لوح مفیدی نمایان شد که بر آن لوح این عبارت منقور بود که هذا قبر اسد الله الغالب رسول الله علی ولی الله پس از مشاهده این حال امر حاضرین متفقا گفتند این قبر مطهر حضرت امیر مومنان است و بزیارت بوی قیام کرده انواع نذورات و صوقات مستحقین داده و در مدفن و مستمندین وی نیاز بدان درگاه آورده باندک زمانی شفا یافتند میرزا بایقرا نهایت خلوص عقیدت بجای آورده و کیفیت امر را بوالد خود سلطان حسین میرزا بهرات نگاشت سلطان پس از آگهی از این قصه عجیبه و کشف قضیه غریبه باجمعی از مقربان خویش رایت حرکت بجانب قریه خواجه خیران برافرشت و چون بدانجا رسید جبه نیازمندی بدان آستان بساید و بفقرا و محتاجین مالی بسیار ببخشید و گنبدی عالی بر سر آن مضجع برافرشت صحن رواق و بازار و دکاکین اطراف و جوانب و بساتین فرمود و یک از اعظام بلخ شاکر موسوم بعد ها بنهر شاهی شد بدان نهر زمین کشید و تولیت آنجا را بسید تاج الدین حسن اندخودی و شیخ تقی ابهمان شمس الدین محمد شیخ زاده بسطامی عنایت فرمود و باندک وقتی مردم املاک و موقوفات بسیار بران مرقد شریف وقف کرده و سلطان حسین میرزا بهرات آمده و چون عده و شایان اهمیت فریب در هر جا خاصه حسنات

منتشر گردید یک شخص مجهولی که شغل او عرابه چی گری بود و تنگدستی بازگردن دکان افتوفی افتاده و در نماز شامی نزدیک بمسجد
نصاریه در بازرگاه حرات بنای شیون نمودن و بچه در هیجان گردید چون مردم بر او مجتمع شدند گفت ان بیشیار باشید
لچهار تن عرب سوار فرانی مرا گشتند که روضه شاه ولایت بخاست مردمان عوام بدین کلام بی اساس اعتقاد نموده و آن
موضع که نزدیک قبر شش الدین سنگ تراش بود و پیموده و تبه نیاز بدان خاک سوده و آن عرابه چی بدین بیهوده تزویر باب
یازده صد قات گرفتن گشوده و بهر حال نادانی قدری از آن خاک جمع نموده و کالای عزیزاه کرده بود و متاقب و سایر اشیا
بشیادان بدین هوس افتاده سلطان حسین میرزا چون این اخبار بشنید فرمانداد تا کال الدین شیخ حسین محتسب بر رفع این گونه
منافقین گماشت و مدت از زمان برداشت و آن عرابه چی نگار بامالی و فرار فرار گرفت نگارنده این سطور در سنه هزار و
سیصد و چهل گمان این حال تقریبا ده سال میگذرد که مسافرتی با فغانستان نمودم بسیار مایل بودم که بده خواجه شیران که حالیه مشهور
به (مزار شریف) است روم لیکن بواسطه کثرت برودت و شدت سرما و انقلابات هوا و هواری طرق نرفتم اما مختصرا آنکه (مزار شریف) نیز
یکی از شهرهای صفحه افغانستان و مرکز تجارت عمده ترکستان افغانستان بوده و هر ساله مال التجاره بسیاری از قبیل
(پوست بره) و شکم بارا از مزار شریف که محل دفن حضرت علی بن ابی طالب بنا بگفتار شیعه میباشد بهندوستان میاورند و آنجا را
نگارنده دیده و شنیده و بغیر از چندین موضع که مشهور بقدمگاه علی علیه السلام است و رشته نقطه مرتفعه و مشخص آن بزرگوار بوده و آن نقطه
که واقع در اواق و اب و بین النهرین بوده دوم در چهین مزار شریف و همدر خاک افغانستان نزدیک بلخ بوده سوم در چین
کشمیر و خاک تبت چین که آن هم بسیار مهم بوده است نگارنده در مسافرت بکشمیر بنا بخواهش همگان کشمیر مذهب آن
مامان خواستم بزیارت آنجا بروم و لیکن بواسطه کثرت برودت بختی ماه اه کمالت و ضعف مزاج نرفتم هم در این سال شنا
دواق بیک ذوالقدر صاحب آبستان و ایلخانی و جنگ با سلطان محمد خان فاتح عثمانی شکست یافت و مقتول گردید و پس از او
نگان و سران برادر زاده او که موسوم بحاجی الله وقی قاسم بیک ذوالقدر بحکومت برداشتند نیز در این سال در مملکت آنها
پاره وقایعی حادث شد که گارش مخبر بران مطلع نشده لیکن بود نیز در این سال ملک ظاهر الدین سیستانی پس از پنجاه و شش سال
لطانی درگذشت و با او علی شاه حرانی شاه وفات نمود

گر وقایع سنه ۸۸۶ وفات سلطان محمد خان فاتح عثمانی و جنگ بین سلطان بایزید و
ادرش جمشید و طلب کردن ملک اشرف سلطان مصر عساکر مصری را از سوریه

این سال سلطان محمد خان فاتح عثمانی پس از پنجاه و شش سال زندگانی و یک سال سلطنت و کشورستانی درگذشت سلطان
محمد خان عثمانی یکی از پادشاهان بزرگ سلاطین آل عثمان بوده که از مفاخر عثمانیان محسوب است و او دو از ده پادشاه از
دوازده پادشاه با یک صدو خورده قلعه را گرفت و بر شوکت و عظمت عثمانیها بیفزود و چون او درگذشت بین او فرزندش
بایزید ثانی و برادرش جمشید بر سر تخت سلطنت کشمکش حال مشتعل گردید و بدین واسطه تاخت و تاز ثانیان و پارافرانی حاصل گردید
بنابچه ملک اشرف قایتبای پادشاه مصر حبشی چراکسی سپاهی بی شمار برای جنگ پیش بندی از نجا و زمودن عساکر
عثمانی بحدود سوریه و شامات فرستاده بود و چون خبر ارتحال سلطان محمد خان بشنید بی اندازه مسرور و مشعوف گردید
آن قشون وافر و فزون از سوریه بمصر طلبید و تا مدتها رحمت گردید هم در این سال احمد خان کراخانی پادشاه ازبک وفات

قبچاق بود مقهور سپاه روس گردید و ممالک او ضمیمه مستعمرات روسیه شد و احمد خان شوهر بدیع الجمال بیگم خواهر سلطان
حسین میرزای گورکانی بود و او را از احمد خان دو پسر بود بزرگتر سلطان محمود خان و کوچکی بهادر سلطان دیگر دختر
خان زاده خانم بود نیز در این سال در مصر زلزله واقع گردید ولی خسارتی نبخشید

ذکر وقایع سنه ۸۸۷ و جنگ بین سلطان بایزید ثانی عثمانی و برادرش جمشید و پناه بردن جمشید بمصر نزد ملک اشرف و رفتنش از مصر بمکه و عودتش بخاک عثمانی و جنگ دوباره او

در این سال جنگ بین دو پسران سلطان محمد خان فاتح عثمانی که سلطان بایزید و جمشید بود درگرفت و از طرفین بسی مردم
بخاک و خون آغشته شدند و سبب این منازعه اگرچه بر سر تخت و تاج بود ولی محمد پاشا که یکی از بزرگان بود مایل بسلطنت
جمشید بود و سپاه نیک چری چون از مکنون محمد پاشا خبر یافتند بر سرش شتافتند و او را از میان برداشتند و اسحق پاشا را
بجای او گماشتند بالجمله پس از اشتعال نایره جدال جمشید شکست یافت و از میدان معرکه رو برتافت و بجانب مصر شتافت
و در بین راه مشتی قطاع الطریق از طایفه ترکمان او را عریان ساختند و بحال هلاکت و پریشانی انداختند جمشید با حالی
ناتوان خود را بمصر رسانید ملک اشرف قایتبای مقدم جمشید را گرامی داشت و او را با شواقات و اشفاقات خسروانه
افسرده خاطر نگذاشت و عاقبت دانست که این گونه اکرام و اعزاز و مهمان نوازی اگرچه در شریعت انسانی مطلوب ولی در
طریقت سلطنت و همجواری شاید روزی نتیجه مذموم بدهد پس گفت اگر ما با عثمانیها ناچار از جنگ و جدال هستیم پس بهتر این است
که ما مهاجر باشیم بجای مدافع آنگاه فرمان داد تا راه های مرور قوافل حجاج که بطرف حرمین از ممالک عثمانی میرفتند بربستند
و عاقبت برسولانی که از هندوستان بجانب سلطان بایزید ثانی میرفتند گرفتار نمود و سپاه مصر بر شهرهای اونه و ترسوس
که متعلق بعثمانی داشت تسلط یافتند و آنها را متصرف شدند ملک اشرف جمشید را با اعزاز و تجملات بسیار بمکه روانه کرد و
جمشید پس از عودت از مکه بممالک عثمانی باز ساز نبرد بساخت و بجنگ بایزید پرداخت و باز منهزم شد و مدت هفت سال
بین این دو برادر جنگ درگیر بود که باز بجای خود نگارش میشود هم در این سال پادشاه فرانسه را مختصر جنونی دست داد که بغیر
از دلاک و طبیب خاصش با کسی معاشرت و مصاحبت نمیکرد نیز روس در خاک لهستان فتوحاتی نمایان نمود هم در این سال
علاء الدوله قاسم بیک ذوالقدر قرامانی صاحب ابلستان و ماطیه درگذشت و چیزی از فوتش نگذشت که خاکش نصیب
عثمانی گشت نیز محمد شاه لشکری بهمنی وفات یافت و بجایش محمود شاه بتخت سلطنت دکن برقرار شد نیز کمال الدین
عبدالرزاق سمرقندی وفات در این سال نمود

ذکر وقایع سنه ۸۸۸ و سکونت در دنیا و فوت آدوارد چهارم پادشاه انگلستان و فوت لوی یازدهم پادشاه فرانسه و حوادث پس از آنها در آن دو مملکت

در این سال سلطان حسین میرزا گورکانی در هرات بتوسعه بناهای خیریه و آبادانی شهر و عمارات جدیده پرداخت و بیشتر
اوقات را براحتی و شادی خود را مشغول نمود و ابواب خیر و احسان بروی عموم رعایا بگشود و از اتفاقات غریبه در سرتاسر
افغانستان و ترکستان و ایران و خاک عثمانی واقعه جدیدی روی نمود و چون سلطان بایزید ثانی عثمانی با برادرش
جمشید منازعه داشت و همت بر رفع او میگماشت در سایر نقاط نیز سکونت محکم فرما بود هم در این سال که مقارن سنه ۱۴۸۳

هزار و چهارصد و هشتاد و سه میلادی بود در انگلستان حوادث مهمه روی داد و آوادر و چهارم پادشاه انگلستان گذشت
و اعضای دولت مجلس اغراضات ثمینه پسر سیزده ساله او را که موسوم بآوادار و پنجم بود بتخت سلطنت برآوردند لیکن عموی او
کربادر آوادار و چهارم بود اثبات عدم اهلیت برادرزاده خود آوادار و پنجم را نموده و پس از شوشت و هزاد کی آوادار و پنجم
خود را بر یکه جهانبانی انگلستان برقرار گردید و موسوم به ریشار و سیم گردید و بجهت آنکه در آینده منازعی در اریکه سلطنت
پیدا نشاید تمام اولاد آوادار و چهارم را قتل رسانید و خود مستقلاً زمام مهام امور سلطنت انگلستان را بکف با اقتدار خود گرفت
ولی بواسطه همان ظلم ستمکارانه که در حق برزگ و کوچک اجرا داشت سلطنتش دوامی پیدا نکرده که در سال بعد سلطنتش خاتمه یافت
هم در این سال لوی یازدهم پادشاه فرانسه درگذشت و فرزندارشدش موسوم بشارل هشتم که سن سیزده سالگی بود بنا بتصویب
اعضای دولت فرانسه بتخت سلطنت فرانسه بجای پدرش لوی یازدهم نشست

ذکر وقایع سنه ۸۸۹ وفات میرزا محمد سلطان و میرزا بایقرا در هرات و کشته شدن ریشار سوم پادشاه انگلستان و تشکیل سلطنت خانواده تیشمان وغیره

در این سال میرزا محمد سلطان مشهور به کچک کوچک میرزا همشیرزاده سلطان حسین میرزا کورکانی که بیشتر صفات حالیه
و خصایل محموده و فضایل مکتسبه و جوشش از آنحضرت بود بدرود جهان نمود و میرزا محمد سلطان مدتها در ظل حمایت عاطفت خسروانی
سلطان کورکانی ایام میگذرانید چون پایه قدر و منزلتش رفیع گردید بکمیت غرور و تکبر اندر آمد چنانچه روزی باتفاق سلطان
حسین میرزا بزیارت قبر خواجه عبدالله انصاری برفت و زمان عودت بواسطه گرمی هوا و تابش آفتاب چتر بر سر گرفت و رحالیکه
سلطان حسین میرزا در نزدیکی او راه میپیمود و خود و قدر منزلتش چتری نداشته بود این معنی بر او ناخوش آمد و در قلعه اختیار الدین محبوس داشت و او پس از شفاعت و سالت باریافته گان درگاه رهایی گرفت از راه
آذربایجان و مصر بطرف مکه برافرشت و در آذربایجان از طرف سلطان یعقوب آق قویونلو در مصر از طرف ملک اشرف پادشاه
مصر کمال عزاز و مرحمت بدید و چون بمکه و مدینه مشرف گشت و مهرات عودت نموده درگذشت و سلطان حسین میرزا در حق پدرش
سلطان محمد میرزا مادرش که همشیره خود کمال عاطفت ابجای آورده و باطعام عام فرموده و صدقات بسیار بستحقین بخشوده و نیز
برادر خود سلطان میرزا بایقرا حکمران بلخ را بجهت استمالت بجایش امیر نظام الدین در پیش علی کوکلتاش را بحکومت بلخ روانه داشت
آنگاه بخنان فرمان شاهزاده منظر حسین میرزا پرداخت و اسباب عیش و شادمانی بسیاری فراهم ساخت که تا چند روز عموم
طبقات ساکنه هرات بخوان شاهی مدعو بودند و هر گونه ماکولات لذیذه و اشربه مفیده تناول مینمودند نیز در این اوقات میرزا بایقرا
برنج سال درگذشت و سلطان حسین میرزا بجوانی برادر بنشست و بر تخت و مسالک اطاعت بسیار نمود هم در این سال
در انگلستان شورش و انقلاب بزرگی روی نمود چنانچه در ذیل سال ۸۸۸ اشعه مشتمله و هشت نگارش و شاره شد
شورشیان بر پادشاه خود ریشار دوم که ظالمی غدار و ستمکاری نابکار بود غلبه یافتند و او را از پای در آورده بکشتند
و طبقه لوک بر انگلستان استیلا یافت و لوک یشمان روی کار آمده (آغاز هفتم) از خانواده تیشمان بسلطنت
انگلستان برقرار گردید نیز در این سال (ایوان سوم) پادشاه روسیه خواهر قسطنطین امپراطور اسبق روم

در آورد برای نشان دادن عقاب سیاه و سر را انتخاب نمود و این نشان تا زمان سلطنت نیکلای دوم امپراطور روسیه که آخرین امپراطور از طبقه ملوک اورمانوفسکی بود و سیصد و خورده سلطنت این خانواده دوام کرده در روسیه مسکوکات نقره و اوراق و سنگ نوشت امپراطوری روسیه همان نقش عقاب سیاه و سر را دارا بوده و بعد که سلطنت جمهوری سادات برقرار شده و تغییر داده شد هم در این سال اکسپریستوف کلب از مردمان ژن یا تالیا دریای نور دمشو پس از آنکه در ملوک اروپا رفت و آمد کرده که ممکن است از دریای محیط مسافرت بهند و ستان و چین نموده کسی گوش بیانات علیه فیه آن دانشمند بزرگ نداده بلکه فسانه و هست عاقبت نزد پادشاه اسپانیا فرونیانه برفت و باو بیان کرد و آن پادشاه ال کا گوش بیانات او نموده او را تایید و مساعدت فرمود هم در این سال سیصد چهارم پاپ دوم درگذشت نیز در این سال حسن شاه هروی شاعر وفات یافت

پادشاهان تودور از خانواده ریشان که در انگلستان سلطنت نموده اند پنج تن بوده اند و مدت سلطنتشان از سنه ۸۸۰ هجری مطابق سنه ۱۴۸۳ میلادی تا سنه ۱۸۰۳ هزار و سیصد و سه میلادی بطول انجامیده است

ذکر وقایع سنه ۸۹۰ و حرکت بهلول شاه لودی بجانپور و شکست و فرار سلطان حسین شاه و استیلای بهلول شاه بر جانپور

در این سال بهلول شاه لودی افغانی بمناسبات حرکات بنگوپایه متعاد به سلطان حسین شاه شرقی پادشاه جانپور پسر دوم سلطان محمود شاه که پس از برادرش سلطان محمد کمر بطرف بلی لشکر کشیده بود مصمم جنگ گردیده با سلطان حسین شاه شده با لشکری فراوان و توپخانه و اوده جنگ بلی پایین راه جانپور پیش گرفت چون سلطان حسین شاه از رسیدن بهلول شاه خبر یافت با سپاهی زهرآزمای باستقبالش شتافت و جنگی مهیب خونخوار بین دو دریای لشکر واقع شد که عاقبت حسین شاه از معرکه سر بزانو افت شکست فاحشی خورده راه بنگاله گرفت و بهلول شاه با فتح و فیروزی فایان داخل جانپور شد و این ایالت بزرگ که نزدیک بهشتاد سال بود خود سر و مستقل بود ضمیمه خاک دهلی و سلطنت خویش فرمود و چون خاطر از تنظیم شهر و تنسیق آن تا مان پرداخت رایت همت بطرف بلی برافراخت هم در این سال ملک اشرف حکایت نایب سلطان مصر الی و هفر بجهت حرم مدینه فرستاده و آن جنه التعمیری لایق نموده و اوقاتی کافی بر جمعه نموده

ذکر وقایع سنه ۸۹۱ آمدن خواهر سلطان دین میرزا بهرات و دین داری سلطان یعقوب ترکمان و انکشاف اس امید

در این سال بدیع الجمال بیگم خواهر سلطان حسین میرزای کورگانی که ابتدا زوجه بدیع الزمان میرزا بود پس از فوت او بحباله نکاح سلطان احمد خان دشت قبچاق شد چنانچه در ذیل سنه ۸۸۶ هشتصد و هشتاد و شش اشاره شد بهرات آمده مایای خیمت که نایبه برادرش سلطان حسین میرزا او را شایسته لایق فرموده و نسبت بعزت نفس کرده و تن بهمسری او نداده یکی از امرای سلطان دیگر خانزاده خانم را بعقد ازدواج مظفر حسین میرزا درآورده و بساط پر نشاط و عشرت بگستره و عابر و مجاور را باطعامهای گوناگون و البسه های رنگارنگ خوشنود فرموده نیز در این سال سلطان یعقوب آق قوینلو ترکمان از آذربایجان لوای

عدالت گستری و دین پروری برفرهشت و تمامی هوات دینی و سیاسی را بکف کفایتی مسیح الدین عیسی بازرجی
بسپارد که نشت و هیچ مهمی و رایی بدون ان الله یامر بالعدل والاحسان العبد یعقوب بن حسن بن
علی بن عثمان نگاشت هم دراین سال بین طایفه سپاهی چراکسه و عثمانیها نزاع واقع شد بواسطه جانبداری آنان
از سلطان جمشید برادر سلطان بایزید میرزا مراد پاشا (بارتلمی دیاز) دریانورد پرتقالی راس امیدرا انکشاف نمود و عرض اوشنا
وقت ژوان دوم پادشاه پرتغال میباشد و از آن سال تاکنون بدان اسم سر راس امید الکاب بن اسپراض اموسوم و
برقرار است نیز دراین سال شمس الدین محمد بداوکانی و نظام الملک حسن بحری امیرالامرای دکن بهند وستان فات یافتند

ذکر وقایع سنه ۸۸۳ و تعیین امیر علی شیر بحکومت استراباد و فوت وجه سلطان حسین میرزا در هرات

دراین سال امیر نظام الدین علی شیر از جانب سلطان حسین میرزای کورکانی بحکومت استراباد برقرار گردید و امیر معزول گردید
ازمرون امیرولی بیک نگران آن صفحات بود خواسته شده و امیر علی شیر بهمراهی خود امیر ولی الدین و با اعلی رهبر و پس از رسیدن
باستراباد امور جمهور را نظام تمام درآورده و از طرف جوانب بزرگان و سران با اوباب مکاتبات و فرستادن تحف و هدایا
گشوده نیز سلطان حسین میرزا خواجه مجدالدین محمد را منصب دیوان اعلی برداشت و خواجه نظام الملک و خواجه افضل کرمانی متصدی
امور و مشغل حساب دیوان شاهی بودند از مرتبه شان کاشت و مرتبه خواجه مجدالدین محمد بفزود و او قوی حال گردید و در زیردست
آزاری و رعیت کشی فاعل مختار گردید تا عاقبت پس از سال فعالیت و اعتبار مقید و مواخذ شده و ناچار قرار برفتن را اختیار کرد و
بطرف کرمان شد و در آن صفحات مریض گشت و درگذشت نیز دراین سال حکیم علی بیگ سلطان بیگم والده بدیع الزمان میرزا
صدر علیا سلطان حسین میرزا بوده فات نمود و سلطان حسین میرزا بساط سوگواری و تعزیتداری و اطعام عام بجهت روح پرفتوح
فرمود و او را در نزدیک مزار سادات هرات دفن ساخت و بر سر قبرش گنبد و بنای عالی بپرداخت هم دراین سال یونس خان
نگران مغولستان درگذشت و بجایش سلطان محمود خان فرزندش بحکمرانی آن مملکت نشست نیز دراین سال شاه اسماعیل صفوی
موسس طبقه سلاطین صفویه ابن سلطان حیدر از کثرت صدمه پدیه گشت نیز سپاه عثمانی باشتغال سلطان بایزید بمنازعه برادرش
در مرملکت، میرزای صدر پاشا پیش رفته و بجنگیدند و احمد پاشا و آنجا امیر مخالفین شد و نیز دراین سال مانند گذشته های دنیا
دارکر ظهور و بروز گرد که از بحث و شرح آن بجاج را در گذشت

ذکر وقایع سنه ۸۹۳ و کشته شدن سلطان حیدر صفوی در جنگ با شروان شاه و آمدن امیر علی شیر علی بهرات

دراین سال سلطان حیدر بن سلطان جنید صفوی پدشاه اسماعیل صفوی کرد او رشاه اسماعیل دختر امیر حسن بیک آق قویونلو بود
با جمعی از مریدان و طبقه صوفیه بعزم جهاد بطرف دربند شروان حرکت کرد و شیروان چون خبر هجوم سلطان
سلطان حیدر شنید شاه بن سلطان خلیل از آمدن او متوهم گشت و از سلطان یعقوب آق قویونلو کمک خواست و
سلطان یعقوب با وجود خویشی با سلطان حیدر چهار هزار سوار ترکمان بدد شروانشاه فرستاد و پس از مقابله و مقاتله سلطان حیدر
کشته شد و صوفیان و تاجان او فرار کرده و گیلانات شمالی فتنه و از سلطان حیدر سه پسر ماند سلطان علی میرزا و اسماعیل میرزا
و ابراهیم میرزا بجای ماند که سلطان یعقوب آق قویونلو خواهرزادگان را بجانب خود منصور بیک پرناک حکمران فارس فرستاد
و آن حاکم مقتدر بحکم پاکی طینت در حفظ و حراست آنان قیام کرده و در قلعه اصطخر آنها را محبوس داشت هم دراین سال امیر نظام

الدین علی شیرازی حکومت استرآباد و جرجان استعفا داده روی بجانب هرات نهاد سلطان حسین میرزا قبول استعفا
او فرموده و میر مغول که سابق حکمران استرآباد بوده دوباره بآنجا مامور نمود هم درین سال سلطان عثمان بن محمد
مرینی حکمران مغرب از گذشت و گذشتن او طبقه ملوک مرینی منقرض گشت و ملوک بنی مرین چنانچه صاحب مطمح انظار
میآورد هفده تن بوده اند که در مغرب سلطنت داشته اند مراد مغرب تونس و جزایر بوده که حالیه از مستعمرات و ایالات فرنسه
شمرده میشود نیز درین سال خان فران کرانتاز بود و جنگ با روس نموده و اسیر و اسیر گردید نیز علی پاشا سردار قشون سلطان
بایزید ثانی عثمانی در جنگ با پرکسا انتزام یافت و از زر آنها سر برتافت

ذکر وقایع سنه ۸۸۳ و فوت بهلول شاه لودهی افغان در هند و نشستن اسکندر شاه فرزندش بجایش تخت دهلی و جنگ ملک اشرف سلطان مصر با پاشا سلطان بایزید خان عثمانی و شکست عساکر عثمانی و اسیر شدن احمد پاشا داماد سلطان بایزید خان عثمانی

در این سال بهلول شاه لودی افغانی پادشاه دهلی هندوستان پس از سی و نه سال دولت و پنج روز سلطنت و کشورستانی
و طول عمر و زندگانی زمانیکه از اماده بدهلی میآمد بدرود جهان نموده و او بحکمتی مسیح میگردیده و چنانچه از یکصد تا کهتان
هلالیا و تا بنارس از طرف غرب تا رود گنگ بتصرف داشت و بیشتر راجگان اطراف را بتبریز مطاوعت و متابعت خود
در آورده بود قبل از وفاتش بچند روز بزرگان درگاه او را بر آن داشتند که همایون فرزند خواجه بایزید را بسلطنت برداره و بگذارد
از دهلی بخواجه ولی برود لیکن مرحوم را باران حاصل نشد و چون او در بین راه در گذشت و اسکندر در دهلی مانده بود باز در میان
صنادید حضرت امرای سلطنت دربار و تعیین شاه اختلاف بمیآمد پاره مایل بهمایون نصیر بهلول شاه بودند و فرقه قلیل طرفدار
بارمک شاه فرزند ارشد بهلول شاه بودند و سنه خواهان اسکندر بودند عیسی خان لودی که عموزاده بهلول شاه بود در
موقعیکه او اسکندر را از پدرش طرفداری میکرد با او اعتراض کرده گفت زنان را در کار مردان چه مداخلت است خان خانان کرا از
رجال و در رتبه و مقام پس از پادشاه منزلتی رفیع داشت عیسی خان را سرزنش نموده که بازنان ملوک شایسته این گونه مخاطبات
نیست خاصه پادشاهی که هنوز مرده رشش بزمین نامده فون است عیسی خان گفته او را از عاقله و خاندان ملوکی بود خان خانان را گفت
تو خود را در کار خویشاوندان و منتسبین بخاندان شاهی و اهل مناصب خانان این سخن گران آمده متغیر گردیده از مجلس برخاست بنشست
بهلول شاه را بر اسم شاهانه برداشت و عمارت فیروزآباد و اسکندر را تخت نشانیده و با سایر بزرگان در برابرش بایستاد
و بهلول او را تهنیت گفت و تبریک نمایان نموده و او اسکندر شاه نامید سایر بزرگان درگاه و حاضرین بارگاه گردن اطاعت
خم نموده و زبان بتهنیت او گشودند سکندر شاه بفکر صائب اندیشه ثاقب تمکین و بگمنداطاعت و آورد و برخی را بتهدید
زبون ساخت و با آنیکه مانند عیسی خان و سایرین بر فرمانش قیام کرده بودند دست یافت بخشیده و از تیغ آزاری نرسانید
در این وقت چون خاطر از دغدغه متمردین و شاهزادگان بپرداخت خود را مهیا بجهت دفع بابر یک شاه ساخت و با سپاهی چیا
و سواران جرار بعزم مقابله و مقاتله از دهلی بیرون تاخت و چون صفوف جانبین آراسته و صدای بانگ کوس گردنا از دو جانب
برخاسته شد سپاه بهم آویختند و خون یکدیگر بریختند و آن بین کاله بهادر که یک از سرداران نامی مشهور بود بسپاه
سکندر شاه گردید چون او را از نزدیک آورده سکندر پیشش دوانداخته چاره گردیده و او را متوجه خانه و آغوش کشیده

گفت تو مرا بجای پسری خواهش و ام مرا بفرزندی قبول فرمائی گاه بهادر در حال اسارت این سخن نپذیرفت شاه بیگ شرمنده گردید و پاسخ داد بکنان دل و خنه شکنی قیام نمیایم و با هم سوار شده باریک رهسپار شدند و امان طلبیده بکنند شاهزاده را امان داده و بجانب بجگرانی فرستاد و این وقت هنوز سلطان حسین شاه شرقی در قید حیات و منتظر فرصت بود که اگر بتواند باز بر سر کار آید سکندر شاه سپاهی برای گرفتاری او فرستاده و او به نظر بنگال گریخت و سکندر شاه بر تخت بلی و جهان بانی تمکن گردید و مسیت مشتمار و قندار او بالا گرفت هم در این سال سلطان بایزید خان ثانی عثمانی رسولی بمصر نزد ملک اشرف قایتبای بفرستاد و از تعویضات و غرامات مال تجاج و غیره طلب نمود ملک اشرف وقعی بپیام و پیام آور نگذارده فرمان داد تا عساکر مصری بمقابله و مهاجمه عثمانیان قیام نمودند و بسیاری از آنان بکشتند گرتبید سپاه عثمانی تیر و بسن ادنه پناه بردند و چون خبر شکست قشون عثمانی بسلطان بایزید رسید لشکری فراوان بسرداری داماد خویش احمد پاشا حرکت داده و ملک اشرف نیز امیر آزبکی را با عساکری فراوان روانه نموده و پس از مقابله و مقاتله عساکر مصری منهزم و متفرق شدند و سپاه عثمانی را در هم شکستند و بسیاری از آنان کشته و اسیر شدند و سپهسالار آنان احمد پاشا داماد سلطان بایزید بقید اسارت گرفتار شده و امیر آزبکی با سرهای عثمانی بمصر آمد مصریان شادیها کردند و جشنها بیان گرفتند و امیر آزبکی بمناسبت این فتح نمایان بجامع الازهر رفت هم در این سال قطب الدین محمد نقشبندی وفات یافت

ذکر وقایع سنه ۸۹۵ و وفات محمد معصوم میرزا و گرفتاری خواجه مجدالدین و فتنه بدیع الزمان بحکومت استرآباد

در این سال سلطان حسین میرزای کورکانی دختر میرزا الغ بیک بن میرزا سلطان ابوسعید جهانگیران کابل بجهت شاهزاده محمد معصوم میرزا خواستگاری فرموده کوچ و بازار هرات را زینتی میبر بستند و مردم عیش و شادمانی بنشستند و عروس را با کابل در محفه زرنگار و تجملات بسیار بهرات آورده و در چهل ستون کذشته بباغ جهان آرا وارد نمودند سلطان حسین میرزا جمعی از ارکان دولت و سران سپاه و بشایشی بسزا فرمود و بتهنیت و مبارکباد پرداخته و تا چند روز ساز و نواز برپا بود و چیزی کسر از مراسم شادمانی عروسی حاصل نمود نیز در این وقت سلطان حسین میرزا خواجه مجدالدین تنکابنی که از بزرگان مازندران بود بهرات طلبیده او را در قلعه اختیارالدین محبوس داشت و امیر محمد امین عباسی را با چند تن دیگر باستراباد فرستاد تا املاک و اموال او را ضبط و دیوان نمایند و چون امیر محمد باستراباد رسید امیر مقول را بجای او فرستاد و امیر مقول با آنها مواجهت و پس از ده روزی ظاهرا مخالفت نمود و چون این خبر بهرات رسید سلطان حسین میرزا شاهزاده بدیع الزمان میرزا را بحکومت استرآباد فرستاد و امیر مقول چون توجه شاهزاده را آگهی یافت از استرآباد فرار نموده و بطرف قزاقان شتافت و پس از چندی میرزا بایسنغر پسر سلطان یعقوب آق قویونلو پیوست و با ندک زمانی مقرب گردید تا مقدمات آشوب و اخلاق از او پدیدار و معلوم شد خائنه وزیری میرزا بایسنغر با مخالفان جنگ بود و در همان روز فرمان رفت تا سر از تنش گرفته شد هم در این سال در دهلی سکندر شاه لودی و اعظم نظام الملک وغیره و یوسف شاه در بجاپور و فتح الله عماد شاه در برار حکومت داشتند هم در این سال جمشید برادر سلطان بایزید عثمانی در روم ایلیا در نزدیک پایتخت بود که روزی از فتح باه پناه برده بود و او را بواسطه رشوه ای که از طرف سلطان بایزید گرفته بود مجوسی عاقبت مسموم کرد هم در این سال علاء الدوله و چراکسه بتبریز و حوالی آنجا دست تطاول یافتند

ذکر وقایع سنه ۸۹۶ و جنگ عثمانی با مصر و غلبه عساکر مصر بر جنود عثمانی و صلح آنها و فوت سلطان یعقوب ترکمان و نشستن بایسنقر بجایش

در این سال سلطان بایزید خان ثانی عثمانی قشونی جرار و سپاهی بی شمار بجهت جنگ با ملک اشرف سلطان مصر فراهم ساخت و برای استخلاص داماد خود احمد پاشا را سپهسالار ترکی با استعداد وافی بسرداری بجانب ملک اشرف در مصر رسید و خوانان صلح شد که احمد پاشا واسطه مصالحت قرار دهد ولیکن سلطان بایزید از مصالحه و مسالمت سر باز زده و قاتی و سپاه گینه خواه ترکی مصری دراوزه و ترسوس گردید پس از مقابله و مقاتله جمعی از دو طرف کشته و خون بسیار ریخته شد کاهی مصری غالب و کاهی ترکی مظفر میشد تا عاقبت سلطان بایزید پیام فرستاد که اکراد زه و ترسوس را واگذار مصالحی فکر همایون میدهم ناچار ملک اشرف تن بر اطاعت و مصالحت در داده و آن دو شهر را واگذار کرده و عهد صلح و مسالمت بین مصر و عثمانی بسته گردید همه در این سال سلطان یعقوب بیک آق قویونلو ترکمان پس از سیزده سال حکمرانی درگذشت و فرزندش میرزا بایسنقر بجایش بحکومت آذربایجان نشست نیز در این سال بین خواجه مجدالدین محمد و خواجه نظام الملک کدورتی و نزاعی سلطان حسین میرزا بوساطت و اعتبار بالا گرفت و مجدالدین محمد نیز سعایتش نزد سلطان حسین میرزا بهدف مرادش نشست و خواجه نظام الملک مقید و محبوس مصادره گشت بدین واسطه سایر بزرگان کینه مجدالدین محمد بدل گرفتند و چون این بدانست دیپی دلداری بدل خاطر نظام الملک برآمده او را مجدداً بر سر کار آورده ولی سلطان حسین میرزا دانست که از او یا مکانت و منزلت خواجه مجدالدین محمد باعث برحقه و حسادت سایرین میگردد و تولید مشکلات جسیمه بجهت دولت فرمایند بدین جهت خواجه مجدالدین محمد را نیز معزول داشت و خواجه قوام الدین نظام الملک را بجهت ثانی عزل دانسته گذشته رتبه ترقی عنایت فرمود هم در این سال خواجه ناصر الدین عبید الله هراوه قاضی عسکر شاهرخ درگذشتند

ذکر وقایع سنه ۸۹۷ و مخالفت امیر درویش علی و آمدنش بطرف هرات و حرکت موکب سلطان حسین میرزا بسوی بلخ و جنگ بین برادرها و فرار بایسنقر بطرف شیروان

در این سال امیر نظام الدین درویش علی کتابدار واسطه اعتبار و اقتداری که خواجه مجدالدین محمد یافته بود در بلخ باندیشه فساد افتاده با سلطان محمود میرزا باب مکاتبه گشاده چون این خبر بهرات بسلطان حسین میرزا رسید بیان داشت که طغیان درویش علی بی اطلاع برادرش امیر علی شیر نبوده و هست و حال آنکه امیر علی شیر را اطلاعی از خبر برادر نبود آگاه خواجه غیاث الدین محمد دوادار که در مجرد نظر فاطر متمهد گردید که بلخ رفته او را حاضر سازد و بجانب بلخ روان گردیده و درویش علی را برداشته متوجه راه شد از این سوی سلطان حسین میرزا نیز از هرات متوجه بلخ گردید و چون چند منزل موکب شاهی رفت خواجه غیاث الدین محمد با درویش علی بموکب اعلی رسیده بمزارستان بوسی مشرف گردیده و در همان منزل سلطان گوناگون ضیافتی شاهانه نموده و از زر نقده و اشیای قیمتی دیبا بسیار پیشکش کرده موکب سلطان حسین میرزا شاه خاطر روانه بلخ شده و در چهار باغ امیر مزید ارغون نزول اجلال فرموده و زمستان را آنجا قشلاق کرده بعمر یورش همواره بهار شده و بهر جا بجستن آمدن سپاه نموده که بدست کمی سپاه بسیاری حاضر گشتند هم در این سال رستم بیک بن مقصود بیک بن میرزا حسن بیک آق قویونلو با سپاهی لایق بجنگ بایسنقر بن یعقوب بیک بن میرزا حسن بیک آق قویونلو حرکت آمده و پس از کوشش

وکشش بسیار بایستقر شکست یافت و از میدان نبرد سر بر تافت و با معدودی از خواص بطرف شیروان شتافت
وفتنه آشوب بزرگی در میانه تراکمه آق قویلو حادث شد که باعث ضعف آنان گردید
هم در این سال سلطان بایزید خان عثمانی خاطر از مسالمه معبر برداشت و در امنیای حمله بارنا و دستمان ساخت
نیز در این سال میرزا شاه و ابن جمهور جماعه شیعه مذهب زرگنشته و ابن جمهور سفری از عراق عرب شده و
و در آنجا فاضل هروی سنی مذهب مباحثه طولانی کرده که در جلد سوم این همایون کتاب (امان التواریخ) بذکر مذاکرات
آن و وقایع بزرگوار پرداخته خواهد شد

ذکر وقایع سنه ۸۹۸ و حرکت سلطان حسین میرزای کورکانی بعزم جنگ با سلطان محمود میرزا و جنگ و صلح آنان و گرفتاری بعضی از امرا در هرات

در این سال چون بنا بامر سلطان حسین میرزای کورکانی از هر سو سپاه کینه خواه بلخ اجتماع کرده و اوقات برزم گذشت
بگاه رزم رسید سلطان حسین میرزا بحکومت بلخ امیر علی شیر را برقرار داشت و ریاست عسکریت با سپاهی فراوان
بطرف منزل پادشاه برافراشت و در آنجا امیر علی درویش را بنایب سلطنت و قتا بمستدی روانه بلخ داشت و از آنجا
روانه ارهنگ گشت از آن سوی چون سلطان محمود میرزا از جنبش سلطان حسین میرزا آگهی یافت از حصار شادمان
بیرون شتافت و بهمدستی چغانیان پناه یافت و خسرو شاه و امیر ولی و پیر ولی رنجوه بت با نجله از طرفین اسباب
جنگ و جدال و افزار نبرد و قتال فراهم کردید و از وه گاه و سپاه رزم خواه از وه سوی آب برقرار شده و هر دو رطیفان
آب سیحون بواسطه حائل از جنگ و آویزش نموده بود چنانچه گاهی از آنسوی و دمی از این طرف بعزم شبیخون و تاراج
حرکتی مینمود و کاری از پیش برده نمیشد در این بین میرزا خان شجاع الدین اغان مکران زمین داور رسیده باعث تقویت
قوت و شوکت عساکر سلطان حسین میرزا گردید با این حال مدتی گذشت و میدان جنگ معین نگشت فرخ خضر زده و خود را
کوه بعضی از شبها و کنار رود گاه و اتفاق شده از جانبین چند تن اسیر و گرفتار شدند عاقبت جمعی خیر اندیش میان
افتاده باب مسالمت و مصالحت گشاده و مقرر شد جلیله سلطان محمود میرزا را بعقد ازدواج شاهزاده بیگم محمد میرزا در آورد
و اسرای طرفین را با سپارند و حصار شادمان و اعمال بدخشان و قندز بسلطان محمود میرزا مفوض باشد بدین منوال
عقد مصالحت بسته گردید و طبل شادیانه بلند شد و سلطان حسین میرزا بلخ آمده و حکمرانی آنجا را بمحمد میرزا واگذاشت و
بیشتر اوقات را بآب مرغاب پنجده بطرف باغ جهان آرای هرات برافراشت و بمقر حکمرانی نزول فرمود و در این وقت خواجه
نظام الملک بر ترقی و اعتبارش افزوده گردیده بود و پسرانش خواجه کمال الدین حسین و خواجه رشید الدین عبد الملک
صورت و سیرت ممدوح و پسندیده بودند و او پیوسته از ظلمی که باو از طرف خواجه مجد الدین محمد شده تقت انتقام داشته میکشید
تا این زمان که سلطان حسین میرزا از بلخ عودت نموده وقت را موافق دید و آنچه باید و شاید بسمع پادشاه رسانید و وقتی که
مانند امیر محمد بر دق و امیر جمالیکه هر دو از بزرگان درگاه بودند شریک تقصیرات او گردیدند سلطان حسین میرزا بخشم در
غضب آمده و حکم بسیاست آن دو افسران داد تا در زیر شکنجه و عذاب در آورده و اموال آنان را تصرف کردند و آن قدر جواهر نفیس
و اعالی رنگین و اشیاء بیشمار و زر خشتاه کتب نفیسه از خانه مجد الدین بهمنه سلطان رسانیدند ذکر در بحر حیرت فرو رفت و چون

او را از هر چیز بی چیز نمود و اجازه گرفتن حاصل کرده راه وفات نمود و ان دو تن امیر پیر پسر چندی از بند خلاص شده باز بر سر مناصب اولیه خود آمدند نیز در این سال تنبک و بهین عادلشاه با صولاج حکمران جاگرد رخصت ستان گرفت و عادلشاه مغلوب و مخلوک شد نیز در این سال شیخ محمود لاهیجی نوربخشی صاحب شرح گلشن راز که مرید سید محمد نوربخش بود و اهل جنابذی شاه و سید شمس الدین محمد اذجانی مؤلف میر سید حسینی و مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی صاحب تالیفات کثیره در گذشتند و جامی یک از مفاخر عصر سلطان حسین میرزای کورکانی بوده و او را تالیفات منظوم و منثور بسیار است و او را قصاید غیر بلند سه دیوان همایون نامه از کتاب نفحات الانس او که ترجمه حالات مشایخ و متصوفین بوده است بسیار نقل خواهیم نمود

ذکر وقایع سنه ۸۹۹ و فتنه بدیع الزمان میرزا از هرات بگوشت جرجان و فوت سلطان احمد میرزا و کشته شدن بایسنقر ترکمان و وقایع مهمه اروپا

در این سال بدیع الزمان میرزا از جانب پدر تاجدارش سلطان حسین میرزا بحکمرانی جرجان برقرار و بسیار مقصد گردید چون بانجا رسید امورات رخت نظام آورده میر شمس الدین محمد عباسی منصب امیر الامرائی یافته وزارت دیوانیات بخواجه شمس الدین محمد شیرازی واگذار و صدارت باسید نظام الدین سلطان احمد خاوندشاه یافته چون او را حکمرانی ترکمانان سم نموده بود و قبل از آن کشته و پراگنده شده بود بسیاری از بزرگان و متعهدان ترکمانان آق قویلو خدمت بدیع الزمان شتافته و هر کدام بمرتبه امیرانه یافته باشغال مهمه مامور شدند و بدیع الزمان میرزا بمناسبت نزاع ترکمانان باسپاهی فراوان بجهت تغییری حرکت نموده و بدان حصول مرام موفق فرموده و میر شمس الدین محمد عباسی از برای مطلب منقلب آتش استبداد بر افروخت و خانان بسیاری از بزرگان بسوخت من جمله خواجه شمس الدین محمد و امیر نور الدین محمد کرا از اکابر دولت و ارکان سلطنت بودند گرفتار ساخت و پس از اخذ اموال آنان باعدامشان پرداخت چون اخبار تعدیات او در هرات شایع شد سلطان حسین میرزا از بدیع الزمان میرزا شمس الدین محمد را بتوسط امیر حسین قلی بخواست و حسین قلی او را گرفتار ساخت متوجه هرات شد و در راه بیکی برسید و از او شنید سلطان حسین میرزا فرمان کشتن او را آورده و امیر حسین قلی فوری سر از تن شمس الدین محمد برداشت و پیکرش ابجای گذاشت و هرات رفته سر را پایه سریر سلطانی فرو گذاشت همو در این سال سلطان احمد میرزا که پسر بزرگ سلطان ابو سعید کورکانی بود و سلطنت ماوراء النهر را داشت رایت آخرت برداشت و برادرش سلطان محمود میرزا که در حصار شادمان حکومت داشت شادمان از گذاشت و هیبت سلطنت عنان قدرت گذاشت هم در این سال میرزا عمر شیخ حکمران فرغانه درگذشت و پسرش بابر بجای او نشست حکم در این مملکت قاسم بیدکرا از امرای سلاطین ببهبه و کن اقتداری حاصل نموده و او سه قندهار سکره خطبه بنام خود فرموده و بر دشت نامزد کرده و او اول پادشاهی است از ملوک بید شاهیان دکن هم در این سال میرزا بایسنقر بن سلطان یعقوب بیک آق قویلو ترکمان در تبک بارستم میرزا کشته گردید

نیز در کلیه اروپا در این سال که مقارن سنه ۱۴۹۳ هزار و چهار صد و نود و سه میلادی بوده بسا اتفاقات مهمه واقع شده چنانچه افرد جناند پادشاه اسپانیا با ممالک اسلامیه غرناطه که تا آن زمان بتصرف ملوک ناصریه بوده بعد از آخرین پادشاه آن

طبقه بود استیلا یافت و فرمان داد تا هر دو بیکه قبول این مسیح نموده از آن خاک بیرون روند و نیز مقرر نمود که سالها آن دو
در آنجا منزل داشته و دلشان شناخته میشد همه دراین سال کریستوف کلب، کشتی بادی با نود تن آدم از
پادشاه اسپانیا بجهت کشف هندوستان گرفت و روانه شد و پس از طی طرف غرب دریای آتلانتیک بشصت
و نه روز دریا نوردی بجزیره و کانباناني، که از جزایر امریکات رسیده و حالیکه خیال کشف راه هند بود سان جزایر پر
از معادن طلا رسیده که مردمانش بدانسته هستند طلا چیست خرید و فروش کنند نیز دراین سال پاپ ششم درگذشت و
الکساندر ششم بجایش نشست و دریانوردان پرتغال همگت کنگ را دور افریقا کشف کرده بحکم پاپ حدودی بجهت
اکتشافات سلطانان اسپانیا و پرتغال معین گردید

ذکر وقایع سنه ۹۰۶ وفوت سلطان محمود میرزا و انقلاب ترکستان و وفوحات فرانسه درخاک ایتالیا

دراین سال سلطان محمود میرزا حکمران ماوراء النهر و سمرقند درگذشت و پسرانش بایسنغر میرزا در سمرقند تخت
نشست و برادر خود را که سلطانعلی میرزا بود وکیل گشید ولی پشمان سلطانعلی محمد طاهر مانده و پسران و رعسار شاهرخان بایل استقلال
نوخت و هیچ شهزاده شاه که از امرای بزرگ بود و مملکت قندز و بلخان ریاست نکرانی بر فرغانه با بخطه و خط ترکستان
هر سر بسودائی افتاده و در هر سرزمینی فتنه فسادی کاشته شد چون این اخبار در هرات شایع گشت سلطان حسین
میرزا بقصد تسخیر ترکستان ماوراء النهر عزم نمود و تهیه سپاه و تهیه بنه و نوکاره پرداخت و خود را مهیای برفتن ساخت
دراین سال سلطان بایزید خان ثانی عثمانی با سپاهی فراوان و توپهای آتش فشان از اسلامبول بعزم تسخیر ازنا و بغدان
حرکت نموده و هنوز راه مقصد نپیموده بود که شخصی بنام سنان قره ناتوانی با نخجوی بران باد حمله کرد و لیکن قرین خاک یافته
و طرف او قرار گرفتند و او را پارچه پارچه ساختند و بعد از سلطان مقرر فرمود که شخص سلاح دار هرگز نزدیک سلاطین آل عثمان
نزدیک نشود و در حالتیکه آن فقیر شهید بریاش پنهان بود هم دراین سال ثمانیه سپاهی بسیار راه دولت و مهمات
جنگ بی شمار بجانب خاک ایتالیا حرکت نموده و راه را از نجلوخود پاک فرموده تا شهر طرنطو رسیده با طرافی شانه بتاراج
شروع کردند

ذکر وقایع سنه ۹۰۷ وعزیمت سلطان حسین میرزای کورکانی بطرف بلخ و فوحات او در آنجا و فوت ملک اشرف قایتبای سلطان مصر و نشستن و خلع شدن ملک الناصر و ایسه قنسوه و دوباره نصب شدن ملک الناصر بسلطنت مصر

دراین سال چون سلطان حسین میرزای کورکانی در هرات خاطر از جمع کردن سپاه فارغ ساخت رایت عزیمت بجانب
بلخ برافراخت و مسرعی تیز پی بطلب بدیع الزمان میرزا بجرجان فرستاد که تا با سپاه موجوده بطرف بلخ روانه گردد و شیبک
الزمان میرزا نیابت حکومت بلخ و سمنان میرزا و اگذارد با سپاهی لایق برای توجه بسوی بلخ نامزد و سلطان حسین میرزا
بعزم بوسس خاقان گردید پیشکشهای شایان بحضور رسیده و عاقبت بروی شاهی بدیع الزمان میرزا برسید و
سلطان حسین میرزا از رسیدنش مشعوف شده فرمود تا با فواج موجوده بطرف قندز شتابد و چون خسرو شاه

که در آنجا سر سرکشی برداشته دریابد از میان بردارد در این وقت چون خبر ورود موکب سلطان حسین میرزا در هر
جا پراکنده گشت سلطان مسعود میرزا حصار را با میر محمد بانی و امیر محمود برلاس سپرد و خود در شهر بعیش و عشرت نشست
چون جاسوسان این خبر باردوی سلطان حسین میرزا رسانیدند از جای بجنبید و بطرف حصار رهسپار گردید چون
سلطان مسعود میرزا از آمدن سپاه آگهی یافت بطرف ده دروازه با معدودی از خاصان شتافت و ابو الحسن میرزا
و محمد محسن میرزا با فوجی از سپاه بدنبال او مامور گردیده و بآنها نرسیده مراجعت کردند سلطان حسین میرزا آنگاه فرمان
داد او را شاهزاده فریدون حسین و امیر مبارز الدین با چند تن امرا و فوجی از سپاه ببدیع الزمان میرزا ملحق گشتند و چون
بنزدیک قندز رسیدند خسرو شاه تاب مقاومت نیاورده پناه بقلعه قندز برد و در آنجا متحصن گردید و سلطان حسین میرزا
باسباب محاصره قیام فرمود و چون چند روز بدین منوال گذشت و بسیاری از سکنه قلعه از تیغ و تیر سپاه رزم خواه کشته
گشت ناچار قلعه گیان خواجه حسن عطار را واسطه قرار داده و پیشکشی لایق فرستاده سلطان حسین میرزا آنها را معفو داشت
و ساکنین قلعه را از مراحم شاهانه خورسند فرمود و خسرو شاه نیز رسولان چرب زبان با هدایای فراوان باستان آن شاه
کشورستان از قلعه قندز فرستاد و روی عجز و مسکنت بخاک حقارت و مذلت نهاد تا بخشیده آنگاه سلطان حسین میرزا
حکومت بلخ با توابع او را از آب آمویه تا مرغاب بسلطان بدیع الزمان میرزا واگذاشت و رایت عودت بجانب هرات
برافراشت هم در این سال ملک اشرف قایتبای سلطان مصر در بیست و دویم ذی قعده پس از بیست و نه سال و چهار ماه
و بیست روز حکمرانی درگذشت و سکنه مصر از ارتحال او بلکه قطر مصر محزون گشت و از اثرات خیریه او که تا این تاریخ در قرافه
(قبرستان) مصر موجود است جامعی است که باسم او بوده و او یکی از سلاطین نامی در مصر بوده است نیز در جزیره روضه
مصر او را مسجدی بوده که تا حال برجاست پس از وفات او بزرگان و اعیان مصر فرزندش ابو السعادة محمد را بحکومت برداشتند
و او را لقب ملک الناصر دادند و او بی اندازه سفاک و بی باک و خونریز بود چنانچه فرمان داد تا یک تن از ممالیک را زنده زنده
پوست از تن کشیدند و چون شرارت و قساوت او کار را بمردم تنگ کرد پس از شش ماه حکمرانی مخلوع گردید و بجایش امیر
قنسو مشهور بپانصد برقرار گردید و هرات پانصد امیر قنسو بدین جهت بود که او را بپانصد دینار روز اول صاحبش خریده بود
این نیز پس از پنج ماه حکمرانی بواسطه عجز خود تنازل نمود و مردم دوباره ملک الناصر سفاک را بتخت حکمرانی نشانیدند
هم در این سال پادشاه فرانسه که در خاک ایتالیا فتوحات بسیار نمود بخاک فرانسه بدون فایده ولی از این ملک ستانی
برگشت و در خاک عثمانی بیشتر رودخانه ها طغیان یافت و مرض وبا و طاعون و قحطی و غلا شایع گشت و تلفیات
بسیار تا سه سال رسانید

ذکر وقایع سنه ۹۰۲ و آغاز مخالفت سلطان بدیع الزمان میرزا با پدرش سلطان حسین میرزای کورکانی و جنگ آنان با هم و جنگ مظفر حسین میرزا با پسر برادرش محمد مومن میرزا و گرفتاری مومن و کشته شدن او و جنگ در انگلستان

در این سال چون سلطان حسین میرزای کورکانی چنانچه نگارش یافت سلطان بدیع الزمان میرزا را بحکومت بلخ و متعلقات
او معین فرمود برادر دیگرش مظفر حسین میرزا را بحکومت خوجان نامزد نمود و این مساله نزد سلطان بدیع الزمان میرزا

گران آمد زیرا کان نیسنوذ کر سلطان حسین میرزا نبیره خود محمد مومن میرزا را از حکمرانی جرجان معزول و او را پس
مرعی سبک پی بدان فرستاد که آن ماوه کار را بپاش و اگر عنت بدان نسوب شتابد بیرونش از پنجه
مداهنه بخراش و خود نیز بتعقیب سپاه پردازد. سولان پندی نزد خسرو شاه و شجاع الدین ذوالنون و کسانیکه در دستی
از سلطان حسین میرزا داشتند بفرستاد و آنان را بخدمت چون اجداد مخالفت فرزند پدر و در حیات سید و سالار
رسایل او را از راه ضلالت و غوایت خود ساختند شاهزاده بدیشان آرزو او قبول نمود و امیر علی شیر بلخ آمد که شاید او را منصاح
بود مند و از عزم مخالفت منصرف نماید باز نمودی نبخشید و سلطان حسین میرزا از هرات لشکری گران بجانب بلخ
کشید و بمقابله و مقاتله فرزند خود بدیع الزمان میرزا بپرداخت عاقبت پس از کشته شدن همی کثیر شکست بسپاه
سلطان بدیع الزمان میرزا افتاد و او و جمعی از امراء و طرفداران او بجانب قندز گریخت و سلطان حسین میرزا هریک از اعوان
بدیع الزمان میرزا بدستش رسید تنش بریخت و پس از اتمام مقاصد مزبوره و انتظام احوال بلخ توجه بهرات نمود چون
بظاهر بلخ رسید امیر نظام الدین شیخ علی کتابت فکاتبه بود و از جنگ با اطلاع بود حصار و بروج شهر را محکم کرده بودند
سپاه سلطان حسین بلخ را محاصره نمودند و بواب تیر و پیکان بدی کنه شهر گشودند چون مدت محاصره بطول انجامید و
کنه شهر از قحطی طاق گردید شیخ علی بچاره گشت که بچه وسیله راه شفاعت و وساطت گشاید اتفاقا در همان
وقات خداوند فرزندی پسر بدیع الزمان میرزا عنایت فرمود امیر شیخ علی آن کودک نوزاد را بشفیع ساخت سلطان حسین
میرزا او را بخشیده و او را بسرپرستی خاص گردید و بنوبت شهر را بگشاد سلطان حسین میرزا بحکومت بلخ و توابع او را بابراهیم حسین
میرزا واگذاشت و خود بدی کنار آب مرغاب آمد و چون بدیع الزمان میرزا بقندز رسید سر شاه و در صدد شش بر
مقاومت بست و از نو عدد و جنس و سلاح و سپاه مضایقه نکرد بدیع الزمان میرزا پس از مشاوره با خسرو شاه راه گریز و
قندز را گرفت تا در آنجا نیز با امیرزاده لیون موافقت و مشاورت نموده و سپاهی بسیار مجتمع سازند و خسرو شاه متعهد گردید
که از سکنه قندز و ختلان و بدخشان سپاهی نامعدود موجود سازد و چون بدیع الزمان میرزا بقندز رسید امیر
ذوالنون نیز در کمال اطاعت و بندگی باستقبال دویده انا آنوی چون نظر حسین میرزا بظاهر جرجان سید محمد مومن میرزا
بنابتاکیدات پدرش بدیع الزمان میرزا آغاز مخالفت نموده و بمقابله و مقاتله عزم ویش شتافت و پس از جنگ سختی شکست خورده
و از میدان جنگ سر بر تافت و گرفتار شد مظفر حسین میرزا برادر زاده را بتوسط امیر بدخشی بهرات فرستاده و قلعه جغتیا
الدین محبوس گشت و امیر بدخشی در کنار آب مرغاب این خبر را بپایه سریر شاهی رسانید و پس از چندروز نبیره مادر مظفر حسین
میرزا خواجه نظام الملک حکم قتل محمد مومن میرزا از جانب پدرش سلطان حسین میرزا صادر گردید و یار علی تشی با تنی چند
این کار شنیع را بجرات کردند و قلعه جغتیا الدین را قتله محمد مومن میرزا را کشتند و چون خبر کشته شدن او بپدرش
بدیع الزمان میرزا در گرمسیر سیدنا رزا بگرید و بسی بنالید و دست الم بهم بسود و مقدم او را مقام خون فرزند بلسنه
گردید هم در این سال کبکنای کرا نصر معاونت بهمان خود چرکسها بجنگ سلطان بایزید عثمانی رفته بود شکست خورده و
عودت بمصر نمود و پس از رسیدن بمصر از غصه هلاک گردید نیز در این سال هانری هفتم پادشاه انگلیس بهمت پیدا کردن
هندوستان سباستین نامی را حرکت داد و آن دریانورد پس از زحمات بسیار راه شمالی تر نورا کشاف کرد

ویز در این سال ژاک چهارم پادشاه کس با سپاهی فراوان بطرف نکلستان شتافت و پس از خونریزی زیاد
بر آن مملکت استیلا یافت نیز اکریستوف کلومب کاشف امریکا محمود بزرگان درگذشت کرد ید
نیز در این سال خواجه ناصر الدین عبد العزیز جامی و شمس الدین ناکی و کمال الدین محمد کازرونی معمر بودند وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۹۰۳ و فتنه انگیزی سلطان بدیع الزمان و خونخواهی او از پدرش سلطان حسین میرزا و جنگ آنان و شکست خوردن بدیع الزمان میرزا

در این سال چون سلطان حسین میرزای کورکانی در هرات بدست کرفرزندش سلطان بدیع الزمان میرزا باشقام خون
فرزندش سلطان محمد مومن میرزا بتعبیه سپاه پرداخته ناچار با قشونی بسیار از هرات بیرون رفته کوچ از کوچ
منازل بریده راه قندهار پیش کرفت از آن سوی سلطان بدیع الزمان میرزا با تفاق امیر ذوالنون قلاع و حصون را
مشحون باغله و آذوقه و مردان جنکی نموده مهیای کارزار شدند و چون سلطان حسین میرزا بخاک فراه رسید آمار کرفتن
و قلعت آذوقه و علوفه بدید پس از استفسار معلوم کردید که مخالفان تمام مواشی را مع نموده و اندوخته چیزی در زورخانها و
انبارها از ان کذاشته رفته اند که وقتی وارد ولی سلطان حسین میرزا اعلام غلبه و سخی نموده ارشد و خوفشان میرفت که
سپاهیان بطرف دشمنان بروند سلطان حسین میرزا مصلحت در عودت بدید و رایت عودت بطرف هرات برافراشت
و بدون نیل مرام بقصر تکرانی خود هرات بازکشت همراهان وفات محمد حسین میرزا که متابعت با برادر ایمانی خود ابو سعید
میرزا از هرات نموده بایشان رفته بود با تمی از خواصان خود بمشهد رسید و از آمدن خود بدرکاه پدر تا بعد از خبر داد و ضمنا
برخی مهمات سلطان حسین میرزا رسانیدند که محمد حسین میرزا خیال مخالفت از سلطان حسین میرزا فرمان داد تا امیر مبارز
الدین ولی بیک باده هزار سوار باستقبال او بمشهد روان کردید و به فرموده در پنهانی او را همقدم نموده بهرات آورد و محمد
حسین میرزا از این مسئله آکهی یافت و چون امیر مبارز الدین بمشهد رسیده از جانب جرجان شتافت و امیر مبارز الدین
باستر اباد رفت کرباتفاق مظفر حسین میرزا او را دستکیر نماید و این هردو بمقابله او شتافتند و محمد حسین میرزا قبل از تصادم
جنک بسیان ترکمانان کریخت و فتنه او خاتمه یافت نیز در این اوقات خواجه نظام الملک وزیر و فرزندش خواجه کمال الدین
حسین و خواجه عبد الملک و خویشاوندش با مر سلطان حسین میرزا کرفتار شدند و خواجه فضل الدین محمد کرانی با مر وزارت
پرداخت و در کار استخلاص آنان جدی وافی نمود تا تمامی اموال و ذخایر آنها بقبضه و چنان در آمده صاحبت آنان را از دم تیغ
بی دریغ کذرانیدند و هر چه داشتند بباد تاراج دادند و خواجه فضل الدین باوج ترقی ارتقاء یافت

نیز در این اوقات چون سلطان حسین میرزا بهرات برکشت بدیع الزمان میرزا با امیر ذوالنون از قندهار باقبال سلامت
شتافتند و عودت سلطان حسین میرزا از منصف سپاه دانسته بطرف او قرار برانداخته سلطان حسین میرزا بر جناح استعجال کام
سپاه پرداخت و مقابله او بتاخت و پس از مقابله با بدیع الزمان شکست خورده راه فرار پیش کرفت و مهماتش بغنیمت
بدر کشت همراهان وفات سلطان محمد و میرزا از سپاه میرزا بایستقر و منر شاه و قندز شکست یافته و بخدمت سلطان
حسین میرزا شتافت و سلطان دختر خود بیکم سلطان را بعقد ازدواج او در آورده و بساط زفاف کسترده و مصاهره بحضرت
و عاهد دولت رهسپار قفی شادمان فرموده و پس از چند ماه از هرات تجهیز روانه کردید خسرو شاه او را از در کرده خدمه شتابان

نموده و آن شاهزاده رسیل و پیش کشید و بسمرقند فرستاده و او از سمرقند بهرات باز آمده و در آنجا بود تا زمانیکه محمد خان شیبانی بهرات آمد سلطان مغفور میرزا را بگشت و بیکم سلطان را بعقد خود آورد و نیز خسرو شاه پس از آنکه سلطان مسعود میرزا را تا مین رسانید بتدارک کشتن میرزا بایستقرار پرداخت هم در این سال سید حسن شریف یکی بر مظفر شاه شمسی حکمران بنگاله تسلط یافت و پس از جنگ سختی او گرفتار نموده و بکشت و خود بسلطنت بنگاله برآمد نیز در این سال خانه زاد شاه صاحب مجلدات رفته اضافات یافت و شرح حال او در جلد سوم این همایون کتاب ذیل سرگذشت مشایخ بلخ بمناسبت آنکه او از مخدومای بلخ بوده کارش مفصل خواهد شد

ذکر وقایع سنه ۹۰۳ و آغاز مصاحبت و مخاصمت بین سلطان حسین میرزا و بدیع الزمان و سایر شاهزادگان کورکانی در مرو و استراباد و هرات و غیره و صلح سلطان حسین میرزا با فرزندان خویش

و این سال چندتن از علمای اعلام و مشایخ عظام مانند شیخ جلال الدین ابو سعید پورانی و شیخ الاسلام احمد تفتازانی و سید غیاث الدین محمد صدر و برین سلطان حسین میرزای کورکانی و فرزندش سلطان بدیع الزمان برای مساعدت مقصد مقصود دراباب ذهاب آمده مقرر شد سلطان بدیع الزمان بحکومت سیستان قانع کرده هم در این اوقات محمد حسین میرزا کرد میان ترکمانان رفته بود بمی آید رخنه کرده نموده بطرف استراباد براند و مظفر حسین میرزا بعزم رزم برادر از استراباد بیرون شتافت و در نزدیکی گنبد قابوس جنگ در گرفت و مظفر حسین میرزا فرار بطرف سبزوار کرده و محمد حسین میرزا فیروزی داخل استراباد شده و تخت حکمرانی بنشست چون این خبر بهرات رسید سلطان حسین میرزا فرمان داد تا امیر برندق و امیر کمال الدین حسین علی بهادر سبزوار حرکت کرده و در آنجا شاهزاده مظفر حسین میرزا ملحق گشته و در تهیه کار برآمده در این وقت بواسطه سرکشی و طغیان سلطان بدیع الزمان میرزا و مخالفت با پدرش سلطان حسین میرزا در هر جا شاهزاده و امیری بود سر مخالفت برداشت و همت بر استقلال استبداد خود گماشت چنانچه ابو الحسن میرزا با برادر خود محمد حسن میرزا در مخالفت پدر موافقت نموده و ابو الحسن میرزا در مرو و محمد حسن میرزا در نساء و ابیورد بتدارک کار مخالفت آغاز کردند سلطان حسین میرزا تا آنکه خیال توجه بطرف استراباد داشت ناچار رایت عزیمت بطرف مرو برافراشت و محمد قاسم میرزا و امیر علی شیر را در هرات گذاشت و چون مرو رسید شهر را فروگرفت و ابو الحسن میرزا در شهر متحصن گشت بدین قسم چهار ماه گذشت و آثار فتحی نمایان نگشت ناچار رسولان و مصلحان میان افتاده صلح گونه شد و پدر و پسر آشتی نمودند در این وقت چون خبر طغیان ابو الحسن میرزا و لشکر کشی سلطان حسین میرزا هشتمار یافت خسرو شاه با سپاهی فراوان بطرف بلخ شتافت و ابراهیم حسین میرزا در شهر بلخ متحصن شده و سپاهیان خسرو شاه در اندخود و شیرخان و ست تعدی گشوده و مولی مرو را بباد تاراج داده و خسرو شاه بلخ را از هر سو محاصره نمود چون خبر محاصره بلخ در ظاهر مرو بسلطان حسین میرزا رسید فرمان داد تا معصوم میرزا با امیر عمر بیک و دو هزار سوار تیغ زن بطرف بلخ روانه شده و موکب و مشایعت آنان تا بلخ گردیده چون خسرو شاه از آمدن قوه و اردوی شاهی خبر یافت فرار کرده بطرف قندز شتافت و چون معصوم میرزا نزدیک شده از رفتن او مطلع گردید پی تیز پی نزد پدر فرستاده و او را از رفتن خسرو شاه آگهی داد سلطان حسین میرزا مقرر داشت

که تا امیر عمر بیک بلخ رسیده شد و معصوم میرزا عودت نموده آنگاه موکب سلطان حسین میرزا از راه باد غیس منزل باباخاکی
بحرکت آمده در آنجا فرود آمد که خبر رسید ابوالحسن میرزا پس از مصاحبت علم مخالفت افراخته و بطرف بیورد و نزد محمد حسین
میرزا که مشورت بیک میرزا است شتافته بابراز طرح مخاصمت پرداخته سلطان حسین میرزا امیر مبارز الدین بیک
بیک اجکرانی هرات مامور ساخت و خود بیت غربت از منزل باباخاکی طرف بیورد برافراخت که تا دفع طغیان شاهزاده
نماید از آنسوی ابوالحسن میرزا و محمد حسین میرزا بیک طرف مشاهرت کرده سلطان حسین میرزا پنداشت که آمان قرار
کرده اند پس مظفر حسین میرزا و حیدر محمد میرزا با سپاهی لایق بتاقب آنها فرستاده و آنها چون بکلوا چشمه رسیده اند
شاهزادگان را با قشونی نسبیاً آماده کارزار دیده اند ناچار بیگنک پرداخته اند و پس از کر و فری از معاربه سر برتافته اند چون
سلطان حسین میرزا بانتها و زده از یکر بکلوا چشمه میرسد برسید گریختگان را بدیده و برسرعت بیزود و چون شاهزادگان
ابوالحسن میرزا و محمد حسین میرزا از یات چرا دیده اند بدون جنگ و ستیز راه گریز گرفته اند و محمد حسین میرزا بطرف استرابا
و ابوالحسن میرزا بسوی مشهد شتافت و اردوی شاهی متوجه استرابا شد که درین اوان از هرات خبر رسید که چون بدیع
الزمان میرزا با لشکری فراوان بهرات رسیده سلطان حسین میرزا مشورتکرانی استرابا را بنام محمد حسین میرزا بانگاشته
و بتوسط مولانا شمس الدین علی ثانی سیدی نزد محمد حسین میرزا فرستاده و چنانچه فرمان تکرانی مشهد را نیز بنام ابوالحسن
فرستاده و این دو شاهزاده شاهان شده و کر اطاعت و بندگی در میان بسته و بتقرر تکرانی خود رفته اند و بر تخت
فرمانروائی نشسته اند آنگاه سلطان حسین میرزا امیر بدر الدین را تکرانی استراباد و امیر ظفر حسین میرزا را تکومت سبزوار
برقرار فرموده و این اخبار رسید که بدیع الزمان میرزا بطرف هرات شتافته و امیر ولی بیک و محمد معصوم میرزا بیک
او مبادرت کرده و منهزم شده اند و هرات متحصن گردیده اند سلطان حسین میرزا عنان بکران بجانب هرات برتافت
و برجناح استعجال متوجه سلطنت شتافت چون سلطان بدیع الزمان میرزا از رسیدن موکب پدر آگهی یافت از پل
تالان در گذشته پیاده بالار نقل نموده خبر عتاب طریق آب مرغاب پیمود سلطان حسین میرزا زمانی برسید که او رفته بود آنگاه
بشهر هرات وارد گردیده و مصلحت چنان دید که با پسر راه مصالحت گیرد آنگاه منشور تکرانی بلخ تا آب مرغاب بنام سلطان بدیع
الزمان میرزا نگاشت و با مولانا فصیح الدین استرابادی نزدش روانه داشت و فصیح الدین پس از تقدیم ابراهیم حسین میرزا که
مدتها در بلخ نخستاده بود و بنجا کشیده بعنی نامه داود اوزبک را بهرات رسانده و خواجه شهاب الدین عبد الله را بجهت کار ابراهیم
حسین میرزا روانه داشت و آن دو رسول نیک پی برسالت رفته و سلطان بدیع الزمان از این عنایت پدر خورسند
گشته و بلخ را بابراهیم حسین میرزا نیز برادر زاده واگذاشته روانه شده و در بلاد بلخ و قندز و تخار و ترمذ و بحصا
شادمان و قبادیان و فندان و بدخشان و غیره خطبه و سکه بنام سلطان بدیع الزمان میرزا برقرار گردید هم دراین سال
محمد بن قایت بای ملکنا ناصر سلطان مصر پس از مجدد ماه و چند روز تکرانی بواسطه قساوت قلب و سفاکی بدست مالیک
کشته شده و امیر دوم با منفع ترین قسمی از شاهزاده هم ربیع الاول این سال هلاک ساخته اند آنگاه تومان تکرانی مصر را
و عموی او را که نامش قنصوه بوم ابوسعید بود بحکومت برداشته اند و لقب ملک الظاهر باو داده اند و گمان کرامت قبول این
منصب نموده چنانچه ازین هم بیش از بیست ماه بمخالفت تکرانی مصر برقرار نماند هم دراین سال محمد میرزا با الوند بیک جنگ بخی

نمود و الوند بیک شکست خورده راه فرار گرفت و محمد میرزا بتبریز داخل گردید نیز در این سال شارل هشتم پادشاه فرانسه درگذشت و چون اولادی نداشت بوی دوازدهم که از بنی اعمام او بود بجایش بتخت سلطنت فرانسه نشست هم در این سال بواسطه دو تن یهودی که در بندر هرمز ایران تجارت داشتند و هندوستان را دیده و به پرتغال رفتند و تعریف سیاحت خود نمودند پادشاه پرتغال یک تن دریانورد را بحرکت داد تا کشف هندوستان در اروپا شد نیز در این سال ملا میر محمد حسین معمائی در هرات درگذشت

سلاطین صفویه دوازده تن و پای تختشان اصفهان بوده و اولشان شاه اسماعیل صفوی و آخرشان شاه عباس سوم بوده و مدت سلطنتشان دویست و پنجاه سال بوده است

ذکر وقایع سنه ۹۰۵ و حسب و نسب شاه اسماعیل صفوی و آغاز خروج پدر و برادر و خودش و مخالفت محمد حسین میرزا با پدرش سلطان حسین میرزای گورکانی

در این سال شاه اسماعیل بن سلطان حیدر میرزا بن سلطان جنید بن شیخ ابراهیم بن شیخ خواجه علی بن شیخ صدرالدین موسی بن شیخ صدرالدین موسی بن شیخ صفی الدین از گیلان بعزم کشورستانی خروج نمود و سلطنت طبقه ملوک صفویه تشکیل داد و در ایران و افغانستان از صدر اسلام ببعد طبقه ملوکی از این طبقه قوی تر میآمد صاحب منتظم ناصری محمد حسن خان صنیع الدوله در جلد دوم کتاب خویش مقدمه ئی در خصوص خروج شاه اسماعیل نگاشته که نسبت بنگارشات رضاقلی خان هدایت صاحب روضة الصفا ناصری و غیاث الدین میرخواند صاحب حبیب السیر و میرزا محمد حسین خان ذکاء الملک صاحب تاریخ مختصر ایران و سرجان ملکم صاحب تاریخ ملکم و حاجی میرزا حسن فسائی صاحب فارسنامه ناصری و سایرین بهتر و بمسلک نگارشات این کتاب نزدیکتر است و نگارنده این سطور آنها را در اینجا اقتباس نموده و نقل مینمایم میآورد که شاه اسماعیل صفوی بعزم کشورگیری در گیلان کارکیا میرزا علی حکمران گیلان را وداع کرده از گیلان بیرون شتافت و شاه اسماعیل اول پادشاه از سلسله صفویه نسبا پنج و وسطه بشیخ صفی الدین اسحق اردبیلی ابن شیخ امین الدین میرسد و این سلسله سلاطین چون منسوب بشیخ صفی الدین میباشند آنها را صفویه گفتند تولد شاه اسماعیل در شب شنبه بیست و پنجم ماه رجب سنه هشتصد و نود و دو بود چنانچه در همان سال اشاره بتولد او شد مادر شاه اسماعیل علم شاه بیگم دختر امیر حسن بیک آق قوینلو ترکمان بود و پدر شاه اسماعیل سلطان حیدر میرزا که خیال مملکت گیری داشت غالبا همت بر قتال میگماشت و در جنگ با شروانشاه در نواحی تبرسران کشته شد و همانجا مدفون شد و شاه اسماعیل بعدها نعش او را بیرون آورده باردبیل فرستاد و آنجا مدفون ساخت بعد از کشته شدن حیدر میرزا صوفیان و مریدان این خانواده در اردبیل جمع شده با برادر بزرگ شاه اسماعیل سلطان علی میرزا بیعت کردند و روز بروز بر عده و شوکت ایشان میافزود و حکمران اردبیل که از جانب سلطان یعقوب بیک بن امیر حسن بیک آق قوینلو ترکمان بود تفصیل را بیعقوب بیک نوشت و او معتمدی فرستاده سلطان علی و شاه اسماعیل و سید ابراهیم را با مادرشان که خواهرش بود بشیراز برده در قلعه النجق محبوس کرد (چنانچه در جای خود ذکر شد) و چهار سال و نیم آنها حبس بودند چون سلطان یعقوب بیک درگذشت و رستم بیک بن مقصود بیک بن حسن بیک برادرزاده علم شاه بیگم مادر شاه اسماعیل بر بایسنقر میرزا پسر یعقوب بیک

خروج کرده و کمر طلاد آذربایجان را گرفت شیخ و انشاه چون بایسنقر میرزا دختر زاده اش بود از این واقعه کدورت و لشکری بداد و بایسنقر میرزا فرستاد و ستم بیک چون از این داد اطلاع شد مصلحت در این دید که اولاد سلطان حیدر را از فارس آورده آنها را با لشکری مهرا بجونخواهی پدر بشیراز ان فرستد تا بایسنقر و شروانیان احمد ذول سازند و فرامرزای عراقین و آذربایجان بر ستم بیک مسلم گردد و چون آنان را از فارس بتبریز آورده روند پس از هزار و اکرم سپاهی بسیار بهراهی سلطان علی میرزا برادر بزرگ شاه اسماعیل بطرف مقصود بر ستاده و چون بکنار آب کر سلطانعلی میرزا رسید سپاه شروانشاه نیز آنجا اردوگاه کرده بود و پس از مقابله و مقاتله چند روز هیچ یک غالب نشده و بایسنقر بطرف شیراز ان و سلطان علی میرزا بسوی تبریز آمد ستم بیک آسوده گردیده سلطانعلی میرزا با سایر برادران روانه ذیل کرده و با جمعیان و مریدان دو آنها تبع شدند و این وقت باز ستم بیک اعتباری پیدا کرده چرا که در سه جا حاکم بر ستم بیک نموده و خطبه بنام بایسنقر میرزا بخوانده لشکری حرکت داده و بایسنقر میرزا شیروان و باسپاه شروانشاه حرکت نموده و ستم بیک باز سلطانعلی میرزا را بخوانده سپاهی داده و او را بجنگ بایسنقر فرستاد و این بار سلطانعلی میرزا غالب آمده بایسنقر و سه جا حاکم کشته شدند و ستم بیک آسوده گشت و سلطان علی میرزا بذیل آمد و مریدان از اطراف آمده جمعیت بسیار در ذیل جمع شدند ستم بیک برسیده سلطانعلی میرزا با برادران و امرای تبریز آورده و نهایت محافظت آنها پرداخت و بخیال کشتن سلطانعلی میرزا افتاد و چون از قصد او آگهی یافت برادران را برداشته فرار بذیل کرده و با جمعیان و مریدان و راه را گرفتند ستم بیک برسیده سپاهی بجنگ او فرستاد و سلطانعلی میرزا کشته شد و سر او را تبریز برده و شاه اسماعیل از ترس آنکه ستم بیک نکرده بود او را سلطان حیدر میرزا تمامی بکشتند پنهانی نیز بیت و مریدانش او را بگرگان بردند و بعد او را برشت نقل نمودند و از آنجا بلاهیجان نزد کارکیا میرزا علی که از مریدان خاص صفویه بود برفت و در آنجا بانده و مریدان از بلاد متفرقه آمده در وقت و صدقات بسیار میکنانیدند و چون تسلط نبود نانده و میرفتند و شاه اسماعیل لاهیجان را کمال عزت بسر میبرد تا در این یکسال با اصرار زیاد و با کارکیا میرزا علی وداع نموده از لاهیجان بدیلمان و از آنجا بطارم آمده نزدیک هزار و پانصد تن از مریدان شام و روم و او بودند آنگاه بخلخال آمده و از آنجا بازدیل رفته شد و این وقت سلطان علی بیک کرا از طرف الوند بیک حاکم اردبیل بود بجهت شاه اسماعیل پیام داد که در اینجا مکن شاه اسماعیل از اردبیل بطرف قراباغ روانه شده آنجا قشلاق نمود و چون زمستان بسر رسید باز باردبیل آمده از آنجا بگنجه تعرض نموده و آنجا بر کرشاسف وزیر فرزند شد

هم در این سال خدابنده حسین میرزای کورکانی چون در استراباد تمکن نیافت و انوار شوکت و سلطنت براو تافت بعزم تسخیر خراسان و مخالفت با پدرش سلطان حسین میرزا افتاده با سپاهی بسیار باسفراین رفته و امیر بدرالدین ازبک را فرموده بر خاست بسیان جنگ با او بیاساد و پس از بالا گرفتن نایره قتال امیر بدرالدین کشته گشت و این خبر چون در سبزوار بگوش نظر حسین میرزا برسید او نیز از جای بجنبید و بجنگ برادر روانه گردیده جوان او بسیاری کشته شدند و چون سلطان حسین میرزا این اخبار شنید با حال ناتوان امیر نظام الدین علی شیره و امیر مبارز الدین محمد ولی بیک را در هرات گذاشته رایت عزیمت بجانب استراباد برافراشت و باستراباد نزول فرموده محمد حسین میرزا فرار نموده و سران بدرگاه پدر تا جدا

فرستاده و طلب عفو نمود و سلطان حسین میرزا او را بخوبی و با التفاتات شروانه نواخت همچنین برادرش مظفر حسین میرزا با تعهدات لوکانه خورسند فرموده و منشور حکمرانی آنان را صادر نمود و محمد حسن میرزا را بحکومت طوس برقرار کرده و او باستراباد متوجه هرات گردید و چون نزدیک شدن موکب شاهی و هرات اشتهار یافت امیر شیر علی با سایر بزرگان و امرا باستقبال شتافتند و منزل بمنزل رسیدند و چون محمر سلطان حسین میرزا رسید امیر شیر از اسب پیاده گردید که بعزوست بوسی سرافراز شود ناگاه پایش سست گردید و برجای نشست سلطان حسین میرزا مضطرب گردید که با امیر علی شیر چه رسید فرمان داد تا محمر خاصه او را نواخته بنشاندند و خواجه عبدالله را مکفل حال آن امیر بی نظیر فرمود و او را در همین شب مجمع هرات بنزدش رسانیدند و دو بار او را معتمد گردانید تا عاقبت روز یکشنبه یازدهم شهر جمادی الثانی این سال درگذشت. سلطان حسین میرزا با عموم شاهزادگان کوکانی و بزرگان و سران کشوری و لشکری بعزای آن امیر معارف تمیز قیام نمود و تا چند روز بساط سوگواری و ماتم داری و اطعام عام گسترده شده بود و مدفن امیر علی شیر را در گنبد مسجد جامع هرات واقع در عیدگاه قرار دادند که خود در حیاتش ساخته و پرداخته بود با محله برای رهبته او سلطان حسین میرزا آنقدر تدارک آش اطعام امر فرموده بود که جای کشیدن و بخشیدن نبود ناچار در صحرای غربی در شمالی عیدگاه هرات سفره اطعام عام گسترده گردید و خوانسالاران مشغول کشیدن و بخشیدن شدند سرادق جلال برافراشته گردید و از پایه و دشت بهمت جلوس سلطانی و آن صحرا سرای دار برافراشت و مانند آن در زمی کمتر کس دیده بود و پس از صرف طعام و قرا طعام بعزات کردن سر بهمت روح پرفتوح امیر علی شیر خلیس اختتام داده و چون شرح حال جسته جسته آن امیر علی شیر را تالیفات پسندیده و دواوین اشعار فارسی و ترکی و پاره از انشاء او را در جلد سوم شعرای خاور رشته تحریر آورده ام در این جا از بسط سوانح او در گذشتیم در این سال فرمانروای خاک ایتالیا پیشرفت بازگرده و شهر میلان را متصرف شد

ذکر وقایع شنه و الطاف سلطان حسین میرزای کورکانی در باره بازماندگان امیر شیر علی و جنگ شاه اسماعیل صفوی با شیربانیان و خطبه شاه اسماعیل و خلع سلطان مصر و نصب ملک اشرف و باز خلع او و نصب طومان بای و کشته شدن او و نصب ملک الاشرف اقوری و جنگ سلطان بایزید عثمانی در پولونیا

در این سال سلطان حسین میرزا در باره بقایا و بازماندگان امیر علی شیر نهایت التفات شروانه و اعزازات لوکانه منظور آورده و در واقع در مدت سلطنت طولانی آن پادشاه دین پناه فقط همین وزیر صاحب اندیر بی نظیر بود که از ابتدا تا زمان وفات ذره فی از مقام و منزلتش کاسته نشد و رقم غزل و خطی در قبر حیاتش کاشته نگردید در این سال شاه ابوالحسن بهادر هرات آمده بعزوست بوسی پدر تا بدار فاضی گردید و پس از چند ماه اذن انصراف حاصل و بقندهار حکمرانی خود مرده و سهل گردید نیز در این سال شاه اسماعیل صفوی با صوفیان و اتباع خود مصمم جنگ با فرخ یسار شیروانشاه شده بگنار رود خانه کر آمده از رود گذشت و پس از تسخیر سپاه و تعرض بنده و خرگاه و طرف شماخی برانداخت و پس از مقابله و مقاتله شاه اسماعیل غالب آمد و فرخ یسار با بیشتر بزرگان سپاهش کشته شدند و مال بسیار بچنگ شاه اسماعیل افتاد و فرخ یسار ابن امیر خلیل الله ابن سلطان ابراهیم ابن سلطان محمد کیقباد بن فرخ زاد بن منوچهر خاقان بود و حکیم شهیر و شاعر بزرگ خاقانی شیروانی منوچهر خاقان بود و از

سفر آن پادشاه معارف شعار فتوحات و ظفرهای متواتر بسیار میبوده و پس از کشته شدن فرخ یسار شاه اسماعیل ثانی با کمر متعرف شد هم در این سال شیبک خان اوزبک با سپاهی فراوان بسمرقند تاخت و با علی سلطان میرزا جنگ در انداخت و پس از کشته شدن یعقوب سمرقند را مسخر ساخت هم در این سال کرمان شته هزار و پانصد میلادی بود بحکم پادشاه سپاه و پیرش کریستوف کلب با کاشف مریکا داخل کرمان و ذخیره پایا سپاه نیاوارد کرده و در آن قرون چنانچه نگارش نموده شد این گونه اعمال جشیانه اهمال در شناسا کانه و اروپا سپاه واقع میشد خاصه تعصبات مذهبی که سد رفیع انوار معارف علم و عرفان آنها را زائل کرده نیز کمک از دریا نوردان پرتغال که بست افریقا میرفت یاد خالف او را بجزیره قمولی کشانیده و آن جزیره قمول حالیه ایالت معلوم در نیز از برزیل است که چون در آن جزیره و در خشکی سپاه بود که ساقهای آسمانرا بود و مانند شعله آتش میسوخت و بغت پرتغال موسوم بزرانول شد هم در این سال ملک طاهر ابن سعید قشوده و حرامزادان عصر معزول کرده و بجایش ابا نبلاط یعنی جان پولاد را بمنصب حکومت برقرار نموده و داد و ملقب بملک عادله فرمود لیکن این حسان نیز مانند اسلاف خویش پس از مدت حکمرانی راه عدول پیش گرفت و بزرگان و سرکردگان سپاه باد و داد را معزول کرده و در عهد حزباوی ثانی این سال تخت بزرگ شیده و پیر سیف الدین طوطان بای که اهالی از ممالیک و زر خریده های قایت بای بود بسلطنت برداشتند و او را ملقب ملک العادل ابو النصر گردانیدند و این کار بزرگان و سرداران شام کرده و عده سپاه بر سید گشتند و پس از سه ماه حکمرانی ممالیک برخاسته او را بزندان انداختند و گرفتند و چون طوطان بای از کیفیه و مشورت آن خبر یافت از عمارت سلطنتی سر بر تافت بمصر که باندیشه خود مکین همین بود شتافت و پنهان شد و پس از چهل روز اقامت ممالیک او را پیدا کرده و در روز سه شنبه بیست و یکم ذی قعده همین سال او را بکشتند آنگاه بزرگان و اعیان عساکر اجتماع نموده و برای تعیین سلطانی تفکر و کفایت و لیاقت تداول آرا کرده و بیرقضوجا ملقب به انوری را بسلطنت اختیار کردند و او نیز از ممالیک و غلامهای قایت بای بود و بسیار شخص دانا و بزرگ و پرهیزکار بود و مرکز کان نیکو کرامت و ممالیک در حق او کمال درجه مهربانی کنند ولی باز مجمع اطمینان آسمان را نجوشت و در حق هر کس نیکی داشت و ناقص ساخت و از عدم میل خود بیان کرد که من بسیار خورسند و شکر گذارم که بینم شما آمده مرا از این تخت بزیر آرید پس قبل از آن بروز تن حالیه اقدام ننمایم آنها در کمال خلوص بندگی خود را اظهار داشته و دست مبایعت و متابعت برافراشتند و او در غره شوال این سال بتخت حکمرانی مصر جلوس کرد و ملقب بملک اشرف گشت هم در این سال سلطان بایزید خانی پادشاه عثمانی جنگ با پرتغالیان نظر نموده و سپاهی از آنان بکشت نیز در این سال قاضی قطب الدین امامی درگذشت

ذکر وقایع سنه ۹۰۶ و حکمرانان موجوده در ایران و افغانستان و بین النهرین و ترکستان و مصر و اروپا و جنگ شاه اسماعیل با الوند میرزا و غلبه شاه اسماعیل و جلوس او در تبریز

و این سال نکم انانیکه تقریبا در اسیای مرکزی و علی و صغیر و افریقا و غیره سلطنت داشتند بدین ترتیب بوده در هرات و خراسان و ترکستان و افغانستان سلطان حسین میرزای کورکانی بود در خاک مصر ملک اشرف قنصوری و در اسلامبول و اناطولی سلطان بایزید خان و در عثمانی و در عراق عجم و ایران سلطان مراد بن سلطان یعقوب بیک آق قویونلو ترکمان مرا

بیک بایندر و پریزاد حسن بیک جلایری و رستمان و خواره و فیروزکوه و بارمک پرناک و عراق عرب بین الحرمین و قاسم بیک بن همان کربیک و دربارکرد قاضی محمد با اتفاق مسعود بیک کلی ترکمانان و پیر محمد کره و ایلی لرستان و پرتو شاه اسماعیل صفوی و تیکه از قشقائی آذربایجان و میرزا ولیان و رشتخوار و بدیع الزمان میرزا و بلخ و مضافات آن و شیبک خان و سمرقند و خسرو شاه و قندز و میرزا الغ بیک بن سلطان ابوسعید در کابل و نظیر الدین محمد بابر پسر میرزا عمر شیخ زعده پادشاه افغانستان و هندوستان و ماوراء جان و ابوالفتح بایندر و کرمان و بلوچستان و ایمان را توابع و محمات نیز بوده گر از جانشان نواب و حکام و نائب حکومت ها در آنجا برقرار و شیبه استقلالیت داشته و معلوم است حال یکه بیچاره و این بلاد گرد هر جمعه و قطعه ای یک تن امیر و فرمانگذار باشد چه خواهد بود هم درین سال شاه اسماعیل صفوی با اتباع و سپاه خویش مقابله و مقاتله الوند میرزا ترکمان که بنجوان شتافته بود پس از دو بار جنگ الوند فرار نموده و بسیاری از سپاهش کشته و اسیر شده و طبقه آن قزلباش بر دل گذاشت و طبقه صفویه را نوبت رسید و شاه اسماعیل مظفر و منصور بتبریز آمده و بتخت سلطنت نشست و شعار مذهب شیعه را آشکارا و پدید نموده و در مساجد و منابر اسامی ائمه اثنا عشریه را فرمان داد تا بخطبا ذکر کردند اما باید دانست که در اطراف شاه اسماعیل چند تن مرد کاری مدبر و لیر خویش عقیده از دولت شمار مانند خلفا بیک طالش و عبدی بیک شاملو و آقا چی و حسین بیک لله و بزرگان طایفه استاجلو و غیره که همگی متفقا متحدا در جان سپاری و وفاداری قیام و اقدام داشته و در بیت مخاطرت را در خدمت شاه اسماعیل صفوی برمیان افراشته بودند از آن روی تقریبا در تمام ایران و افغانستان و ترکستان پادشاه مقتدری نبوده و هر کس بود در راه مخالفت آن بر چیده و شاهزاده معصوم میرزا در همین سال در قلعه دزکه گشت و چون این خبر بسلطان حسین میرزا در هرات رسید بسیار محزون و موقوف فرزند شش گشت و ولایت قاین بر اولاد ابراهیم حسین میرزا مقرر گشت نیز میرزا الغ بیک بن میرزا سلطان ابوسعید حکمران کابل وفات یافت و بجایش میرزا عبدالرزاق برقرار شد هم شرف الدین علی یزدی و جلال الدین علامه دوانی و معین علامه تونی و فوالی طوسی صاحب شمات بحوه و غیره وفات نمودند و بدیع دا کره هندوستان گذشتند

ذکر وقایع سنه ۹۰۸ و پناه جمعی از خوف شاه اسماعیل بهرات نزد سلطان حسین میرزا و رفتن ابن حسین میرزا بسیستان و استیلای محمد مقیم ارغون بکابل و استیلای محمد خان شیبانی بسمرقند و آمدن محمد بابر شاه بسمرقند و فتنه از آن شهر و جنگ الوند میرزا و سلطان یعقوب با شاه اسماعیل صفوی و فرار آنها

در این سال نیز چون جهان ستانی شاه اسماعیل صفوی بمرتبه اشتهار یافت عبدالباقی میرزا و میرزا عثمان و سیده بیگم بن میرزا میرانشاه و مراد بیک حکمران یزد و جمعی دیگر از اطراف و اکناف بهرات بسلطان حسین میرزا کورکانی آمدند و پادشاه کورکانی آنان را بنوازشات شاهانه و مکرمات خسروانه مخصوص ساخت و سلطان بیگم که سابق در حباله نکاح سلطان احمد میرزا بود و بعد از وفات او بعبدالباقی میرزا درآمد هم در این سال حاجی جاجی که قلعه لاش در سیستان سپرده باو بود با امیر سلطان ارغون مخالفت نموده بسلطان حسین میرزا آغاز مخالفت نموده بسلطان حسین

میرزا آغا سر انجمت و متابعت نموده عطفی نگاشت که اگر پادشاه یکه از نام هزارگان را گسیل دارد این بنده او را بشور
برویش بگشاید سلطان حسین میرزا فرمان داد تا ابن حسین میرزا با دو هزار سوار بدانسوی بتاخت و معه او سیستان
مسخر ساخت چون میرزه الغون این بشنید با پسر خویش از بای بجنبید و مقدم فاضل کوکلتاش بنام زاده ابن حسین
برسید و از یکسو امیر ارغون و از یک طرف شجاع بیک و سپاه قندهار برسیدند و ابن حسین میرزا را در میان گرفته و سپاه
او را همدم ساختند و او زخمی برداشت و روی بجانب هرات برافراشت و میرزه الغون ظفر گردید

هم در این سال بواسطه صغر سن میرزا عبد الرزاق حکمران کابل که پس از پدرش میرزا الغ بیک بتخت حکمرانی کابل نشسته بود
میان امرا و بزرگان مانند شیر محمد و امیر یوسف سالارین نزاع واقع گردید و پریشانی بسیار بحال مردم کابل دست داد
و چون محمد مقیم ارغون پسر کوچک میرزه الغون این اخبار بشنید لشکر هزاره و نکودری و غیره را فراهم نموده و بجانب کابل سیر
گردید میرزا عبد الرزاق تاب مقاومت نیاورده راه فرار گرفت و محمد مقیم بکابل وارد گردید و دختر میرزا الغ بیک خواهر میرزا
عبد الرزاق را بعقد ازدواج خود کشید و از فتح کابل بدیع الزمان میرزا و میرزه الغون کوکلتاش قوت بسیار میسر
شدند هم در این سال محمد خان شیبانی پسر دولت خان پسر ابو الخیر خان که از خواتین ایل جوجی خان او زبک بود و چندی در
خود فرمانروا نموده از طرف ترکستان بنای ترکتازی نمود و از غنایم و مالی جمع فرموده و بطرف سمرقند براند و این
وقت سلطان علی میرزا در سمرقند بود و کلیه مهام جمهوریت با خواجه یحیی بود محمد خان بتدبیری سلطان علی میرزا
با مادرش و جمعی از بستگان او بیرون کشید و پس از چند روز اکرام و احترام همه را بگشت و پس از آن بکار خواجه یحیی پرداخت
و کار او را هم بساخت و سمرقند را پاک نموده و بتخت حکمرانی جلوس فرمود و او زبکان در نقدی و اجناف بنای شرارت کردند
ابو المکارم که یکی از بزرگان سمرقند بود و پسنامی نظیر الدین محمد بابر پسر میرزا هم شیخ حکمران اندجان نامه نگاشت و از
ظلم و آزار ازبکان شکایت کرد و او را بواعیه عین بخواست محمد بابر بر حسب میعاد از اندجان بغیبه شبی بسمرقند داخل گردید و
محمد خان شیبانی در آن وقت در کان کل جای داشت و وقتی از ورود محمد بابر خبر گردید که چاره بجز فرار نداشت و شیبانی
از زبکان کشته و فراری شدند و محمد بابر بانتظام شهر پرداخت و چون تمامی محصولات و خلجات سمرقند را او زبکان بیغما
و تمام کرده بودند محمد بابر بمحض فاقت و آسودگی مردم سمرقند زبانی سپرد و باندجان رفت و پس از رفتن او محمد خان شیبانی
مطلع گردید و راه سمرقند گرفته و بآن شهر رسید و بهزرگ و کوچک نبخشید بسیاری را بکشت و خلقی را گرفتار ساخت ابو
المکارم که ریش خود را تراشیده بود و راه فرار پیمود گرفتار و روانه او گردید محمد خان شیبانی در سمرقند
جلوس نمود و حکومت بخارا را توابع او را بهادر خود محمد سلطان عنایت فرمود و میرزا الغ بیک میرزا سپاهی جمع کرده فرهنگ
شاه اسماعیل خبر رسید شکست فاحشی داد و بطرف بغداد بگریخت نیز سلطان مراد ابن سلطان یعقوب بیک آق قویونلو
پادشاه عراق عجم سپاهی بی اندازه جمع نمود و پس از مقابله و مقاتله با شاه اسمعیل صفوی و نواحی همدان شکست فاحشی یافت
و از میدان جنگ منهزم گردیده سر بر تافت و بطرف شیراز شتافت و شاه اسماعیل بر تمامی عراق عجم استیلا یافت
هم در این سال شاهزاده محمد حیدر میرزا پسر سلطان حسین میرزا و نیز سلطان سکندر میرزا برادرزاده و داماد سلطان حسین میرزا
وفات یافتند نیز در این سال کریستوف کلب از جانب پادشاه اسپانیا اعزام یافت و بابر برای کشف بلاد بطرف

امر بکشتاف و این سفر بهمار مراد است که جزیره مارتینیک را پیدا کرد

ذکر وقایع سنه ۹۰۹ و حرکت محمد خان شیبانی بطرف بلخ و محاصره آن شهر و عود او بسمرقند و فتنه سید جعفر در بلخ و کشته شدن جمعی و بیرون آمدن سلطان حسین میرزای کورکانی از هرات و عود دشت و سایر اتفاقات مهمه این سال

در این سال محمد خان شیبانی چون در سمرقند قوت و شوکتی یافت بعزم تسخیر سایر بلاد ترکستان رایت ملک گیری برافراخت از آن سوی سلطان حسین میرزای کورکانی رسولان نزد فرزند خویش سلطان بدیع الزمان میرزا بسبلغ فرستاده وازه خاست عاقبت قوت محمد خان شیبانی او را بکاوانیده و خسرو شاه میرزا از نظاره و تجاوز بکان بدیع الزمان استغاثه نموده و خواهش کرد که سپاه بلخ تا کنار آب آمویه رسیده تا باجزو حصار شادمان و خندان و بدخشان و قندوز مقابله و مقاتله محمد خان در آیند سلطان بدیع الزمان از شنیدن تصرفات و فتوحات محمد خان شیبانی و رسل و سائل خاقانی و سایرین مضطرب مستعد قتال گردیده با میرزا خان نامه کرده و او را بدد بخواست و چون زمستان درگذشت و صحراء و دشت پرسبزه و ریاحین گشت سلطان بدیع الزمان میرزا از بلخ خیمه بیرون زده ولی باآنکه از پرسش سلطان حسین میرزا نگران کمک بود و آثاری پدیدگشت و نیز خسرو شاه بمعاذیر غیر معقول متمسک شد بدیع الزمان میرزا چون کار را این گونه دید پس از مشورت با میرزا خان عزم توقف کرده باغ چهار باغ ابراهیم بلخ را برگزید و آثار پریشانی و اضطراب در اطراف پدیدگردید و محمد خان شیبانی فتح طالقان را وارشده از آب آمویه بگذشت

و در این وقت سید جعفر که از سادات دشت قبچاق بود و از مذهب خود ان محمد خان شیبانی محسوب بود و ظاهر بسیار آراسته و باطنی از مکر و فریب نپاکیزه داشت بلخ آمد که من از کثرت ظلم و تعدی محمد خان بجان رسیده درگاه بدیع الزمان میرزا را پناه یافت و اکرام لایق و اعزاز فائق فرموده و مالی وافر باو بخشود سید با یاران و بزرگان راه یافت و متدرجا از شوکت و اقتدار و حمیت خواهی محمد خان شیبانی همی راند و موافق نیافت و از راه دوستی و پیوستگی سلطان بدیع الزمان منحرف ساخت امیر محمد باقر که یکی از امرای نیک شناس سلطان بدیع الزمان میرزا بود چگونگی را بدیع الزمان رسانید و بدیع الزمان همگی را حاضر نموده و پرده از اضمار و اسرار آنان برداشت و شاه قلی برلاس و آقا قاب ترخان و بلنگ کیلدی مقید فرمود و بسیاست رسانید و چون خبر این فتنه سید جعفر بود امیر شاه منصور او را نیز بحبل بیاویخت و این وقت خبر رسید که محمد خان شیبانی از عبر کرکی بگذشت بدیع الزمان میرزا از چهار باغ میرزا ابراهیم سلطان بطرف گزروان کرده و محمد خان شیبانی نوادی از خود را تصرف نموده بدیع الزمان نظر بقلت سپاه و بی پایگی دستگاه ناچار فرزند خود میرزا محمد زمان را با امیر سلطان قتلیغ قوچی از سپاهیان در بلخ گذاشت و رایت عزیمت از کرز بطرف خود دان افراشت محمد خان شیبانی دسته ئی را بگرفتن شیر خان فرستاده و امیر علیخان از پی او ناحیه بیرون شتاف پس از شکست اسیر شده و شیر خان بتصرف اوزبکان درآمده امیر علیخان را با دوی شیبانی بطرف بلخ آمده آن شهر را فروگرفت و آغاز محاصره نموده و از درون بلخ میرزا محمد زمان و امیر سلطان بدافعه و محاربه برخاستند و نهایت رشادت و شجاعت را نمودند و مدت شش ماه بلخ محصور بود و همی از اوزبکان کشته و بخاک و خون آغشته شدند

وشبی امیر علیخان بکمران شیر غان کرد یا رد وی شیبانی سقیه بوده خود را نیده و پای بمحا رفت و آواز داد
او هشنا نقده طنابی دراند اخته واو را بالا کشید بلخ بردند محمد خان شیبانی دید چون فتح بلخ باین زودی میسر
نگردد خان بکران عزیمت معاودت وزد سطه زمستان از ظاهر بلخ بجانب سمرقند بحرکت آورده واز ختن او بانی تا بکمر
ستاده مرو ان بلخ رسیده شاه دیا کرده تمیر خواجه بیای او پرداختند در این وقت چون سلطان بدیع الزمان میرزا
از رفتن خود خان شیبانی خبر یافت بچگاتو شتافت و باقی زمستان را آنجا بسر برد و اول بهار باز از امیر خسرو شاه
استمداد جست واو بنقشه انگیزی امیر عربیک از معاونت سر باز زد و بدیع الزمان با میرزو الغون نامه کرد و با او آمده
متفقا با امیر خسرو شاه بجنگند و شیر خان را فرو گیرند سلطان حسین میرزای کورکانی چون این وقایع شنید از هرات
لشکر بیرون کشید و تا منزل تراب راه سپرد در آنجا خاهی برو جودش طاری گردیده و عودت بهرات نمود و این وقت
سلطان بدیع الزمان میرزا از طرف امیر زو الغون خبر رسید که من با سپاهی فراوان از عقب شیر غان گشتم بجهت تادیب
امیر عربیک و شما نیز بدانسو شتابید سلطان بدیع الزمان میرزا از شنیدن این پیام مسرور گشت و بسیار کرده بشتابی
بازار رسید از آن سوی امیر زو الغون بهم ملحق گردید چون امیر عربیک از آمدن آنان خبر یافت از شیر غان متحصن گردیده خانها
بدر و کاشت و رعیت را خبر بر فرشت سلطان بدیع الزمان نیز نزدیک شیر غان از طرف عیدگاه نزول نموده و امیر زو الغون از
طرف دره سیدی احمد میرزا بر قرار گرفت و چند تن رسول نزد امیر عربیک فرستاده و تحقیق دیرینه بدیع الزمان را بیاد او
آورد امیر عربیک خبر فرستاد اگر آن جناب بدرون قلعه آئی و شفاها گفتگوئی من متعهد میگردم که ابواب قلعه بگشایم میرزا
الغون قبول کرده و آن وقتی که میخواست روانه گردد سلطان بدیع الزمان برسید و از چگونگی احوال پرسید میرزا الغون جواب
رسانید که امیر عربیک حاضر خدمت است و اگر قدمی رنجه دارید تا باتفاق بقلعه رویم کار مفاقت و مخاصمت بسالمت و مصالحت
انجامد سلطان بدیع الزمان میرزا قبول کرده و چون این خبر بداخل شیر غان رسید آوازه کوس شادمانی بلند گردید و سلطان
بدیع الزمان و امیر زو الغون بقلعه در شدند و امیر عربیک شمشیر کردن و کمر بدست بخدمت شتافت و سلطان بدیع الزمان
او را دریافت و از نوازشات امیرانه بنواخت و پس از تمهید اساس صلح و سالمت و آشتی و مراجعت سلطان بدیع الزمان
و امیر زو الغون بمارو کاه مراجعت کردند و خوف جنگ و جدال از مرو شیر غان زایل گردید عرض این حال شاه اسماعیل صفوی
پس از آنکه چند ماه قبل شکست فاحشی بسلطان مراد میرزای آق قویونلو داده بود بطرف قم خود رسیده شنید که سلطان مراد شکست
شاقه و بازدو خواهی فراهم نموده برای قلع او شاه اسماعیل بطرف فارس بازگشت و چون نزدیک گردید سلطان مراد میرزا
بدون جنگ و جدال بطرف کرمستان فرار کرده شاه اسماعیل بدون مانعی شیراز رود و مربع الثانی وارد گردیده و عموم مردم
از او استقبال شایان کردند شاه اسماعیل حکومت فارس را بالیاس بیک ذوالقدر داده و از فارس امیرزا شاه جابر
اصفهانی مراجعت نمود پس از ظفر فارس طرف قم رهسپار شده و آنجا قاضی حسین میدی بحکم او کشته گشت آنگاه از قم بطرف
کلپایگان فیروزکوه و هر کسانیکه آنجا را متصرف شده و سپاه شاهی در کیلات و مازندران پیشرفت نموده و کار کیا میرزا علی
ابتدا قدری قوی نموده و عاقبت بخدمت شاه اسماعیل شتافت و شاه رعایت تحقیق دیرینه او نموده و در تفویض ولایات و فیروز
فرمود و این وقت محمد حسین میرزا از پدر تاجدارش سلطان حسین میرزای کورکانی برنجیده و بخدمت شاه اسماعیل رسیده مورد

اعزاز و اکرام گردید نیز در این سال سپاه فرانسه که از خاک ایتالیا فتوحات فراوان نموده بودند از راه ایتالیا شکست خورده و در بغز نگستان خاوند و خضوع باروت بحیطه قلعه و برج در سال ۱۵۰۰ در روپا شده و پیدا گردید و نیز در سواحل شرقی افریقا جزیره زنگبار را البوکرک پرتغالی اکتشاف کرده خراج بر ست

ذکر وقایع سنه ۹۱۰ و مشورت کردن سلطان بدیع الزمان میرزای کورکانی با امرا و آمدن او بهرات و ملاقاتش با سلطان حسین میرزای کورکانی پدرش و زفاف بدیع الزمان و رفتن بطرف قندهار و صلح با ظهیر الدین محمد بابر و رفتن شاه اسماعیل صفوی بطرف یزد و طبس و فتوحات او و غیره

و در این سال چون سلطان بدیع الزمان میرزای کورکانی خاطر از امیر حمر بیک و شیر خان آسوده ساخت طرح اجتماع امرا در مشورت در دفع محمد خان شیبانی در انداخت نخست فکر هم نمودن خسرو شاه حکمران قندز افتاده مقرر شد تا امیر ذو النون و امیر عمر بیک و طیخان در غندیا رتکان و شاه منصور با سه هزار سوار عازم قندز شده در بین راه خبر یافتند که محمد خان شیبانی برادر خود محمود سلطان را برای فتح قندز فرستاده او در راه بعبد الرحمن بیک ارسالی سرای سیده و از آمدن و منهزم ساختن و سپاه قندز را متفرق نموده و این خبر چون بقندز رسید خسرو شاه شهر را گذارده و با خواص خود بکوهستان فرار کرده امیر ذو النون گفت حیف است شهری بدین آبادی را باوزبکان واگذاریم در حالیکه هنوز محمود سلطان خود بقندز نرسیده پس با یار امرا طرف قندز شتافت پس از رسیدن نزدیک قندز معلوم گردید مولانا محمد ترکستانی و اهل قندز مردم را بمتابعت و اطاعت محمد خان شیبانی میخوانده منتظرات که محمود سلطان رسیده شهر را با و سپارد و امیر ذو النون چون هر چند رسولان نزد مولانا محمد ترکستانی فرستاد از خونریزی و سفاکی اوزبکان و رافت و مرحمت کورکانیان بیان کرد بلکه دروازه ها را نگشاینده فائده نکرد ناچار آهنگ عودت از ظاهر قندز نموده و باردوی بدیع الزمان میرزا شتافت سلطان بدیع الزمان میرزا در این وقت محض دستر خوانی خاطر پدرش سلطان حسین میرزا مصمم بر فتن هرات شده امیر سلطان قلیخان را بحافظت بلخ گماشت و امیر علیخان را بحکومت شبر خان گماشت و در نهایت عزیمت بطرف هرات برافراشت و سمند خسرو شاه با و پیوست چون خبر نزدیک شدن بدیع الزمان در هرات شایع شد سلطان حسین میرزا فرماندا و با شیخ الاسلام سیف الدین احمد تفتازانی و شیخ جمال الدین ابو زید پوران و سید نظام الدین سلطان علی مشهدی و امیر غیاث الدین امیر سیف لرازی و چند تن از بزرگان کشوری و لشکری بدرگاهش حاضر شده و دستوری قرآن گذارده و قسم یاد کرد که در حق بدیع الزمان میرزا و امیر ذو النون و خسرو شاه فرزندان هیچ فاسد نداریم و آنان را فرمود تا باستقبال شتافتند و چون باردوی بدیع الزمان رسیدند چگونگی را معروض داشتند بدیع الزمان شاه خاطر گردید و از آنجا کوچ کرده بپرنل باد رسیدند و آنجا مظفر حسین میرزا و معه علیا حضرت بیگم آقا که باستقبال آمده بودند خدمت بدیع الزمان میرزا رسیده و روز بعد که پانزدهم جمادی الاول بود سلطان حسین میرزا از هرات باستقبال فرزند رشید خود بیرون شده و در زوایکی دو کرخ سلطان بدیع الزمان میرزا بدرسید و پیاده گردید از دور مکث و ضراعت مراسم بندگی و نوازش نمود سلطان حسین میرزا او را در آغوش گرفت و مدتی در آغوش همدگر گریه داشتند آنگاه امیر ذو النون و خسرو شاه و سایرین پیش آمده بندگی

دست بوسی رسیده در روز بعد سلطان حسین میرزا بتخت روان سوار شده و در طرف است و بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین و سایرین متعاقب یکدیگر با زیبال اعزازی بسیار متوجه هرات گردید و از راه خیابان و سرپل هرات باغ جهان آرا نزول فرمود و هریک از ثقاة غلامان منزلی وارد شدند و تا چند روز ضیافتهای گوناگون شده تا آنکه امیر ذوالنون بهمت و حشم از محمد بابر شاه اذن انصراف حاصل نموده حرکت کرده و بدیع الزمان میرزا و قنبر میرزا الغ بیک بن سلطان ابو سعید را بعهد نگاه داشته و بین الاسطه تا چند روز بساط نشاط در هرات پهن و از مجاورد و مسرت و شادی اوقات گذرانیدند و این وقت خواجه افضل الدین محمد وزیر کرمانی درگذشت و تمام اموال و املاک او را سلطان حسین میرزا متصرف گشت آنگاه سلطان حسین میرزا مقرر داشت تا سلطان بدیع الزمان میرزا با مظفر حسین میرزا بجهت دفع محمد خان شیبانی بطرف آب مرغاب رایت عزیمت افراشت و خسرو شاه نیز حرکت نموده بطرف قندز روانه شده و در آنجا با اوزبکان دست و گریبان شده گرفتار شد و او را بر خر برهنه سوار نموده قندز گردانیدند و پس از فوت خواری او را بشربت مرگ چشانیدند و قندز بتصرف اوزبکان باقی ماند هر از این وقت بدیع الزمان بعزم تسخیر مردم بلخاب حرکت کرد چون کوهستان سنگ آب را فروگرفت گناه خبر از میرزا ذوالنون رسید که محمد را بر پادشاه برای تسخیر قندز مامور حرکت کرده و بهر چه زودتر باید بمن ملحق برسانی بدیع الزمان میرزا با سپاهی فراوان بطرف قندز روان گردید و چون بآنجا نزدیک شد امیر ذوالنون باستقبال شتافت و با یکدیگر ملاقی شده بسیار از هر جا جمع گردید محمد بابر چون اطلاع یافت که بدیع الزمان میرزا بحمایت امیر ذوالنون بظاهر قندز رسیده و از آنجا لشکریان بجنگ او میرسند ناچار تن بصلح داده پس از چند معاملت محمد بابر بطرف کابل حرکت کرد و بدیع الزمان میرزا بسوی زمین داور روان شد با امیر ذوالنون قرار داد که زمستان را در فراه قشلاق نماید و اول بهار بهر طرف صلاح دانند حرکت کنند هم در این سال شاه اسماعیل صفوی آهنگ یزد نمود آنگاه محمد کره بعزم مدافعه در شهر تحصن نشد و تا ماه جنگ در کار بود تا آنکه شاه اسماعیل یزد را فتح ساخت و محمد کره به نایین قلعه رشد و باز یک ماه در آنجا مدافعه میکرد تا سپاه شاه اسماعیل آن قلعه را فروگرفتند و محمد کره اسیر شد و پس از فراغت از کار یزد شاه اسماعیل بطرف طبس شتافت و پس از معاقده در دوم شعبان طبس را عرضه نمود و نزدیک هشت هزار تن از مردمش کشته شدند آنگاه شاه اسماعیل یزد خود توقف نموده و از آنجا باصفهان در آمده فرمود و محمد کره را فرمان داد تا سر زن بر داشتند نیز الیاس بیک ذوالقدر حکمران فارس مقتول گردید بجای منصور بیک افشار برقرار شد هم در این سال اوزبکان اقتدار شاه اسماعیل صفوی در هرات مشهور شد سلطان حسین میرزا کورکانی بهمراه کمال الدین محمد زیرکانی موقت آمیز نزد شاه اسماعیل آمد و چون مضامین آن نامه موافق طبع شاه اسماعیل نبود رسول اعزازی نیافت نیز رسولان و ایلچیان سلطان بایزید عثمانی و خوانین دیگر پادشاه معظم نامه های تهنیت خدمت شاه اسماعیل رسیده و اشعاعات نشر انه بدیدم همت نمودند هم در این سال الوند بیک آق قویونلو حکمران دیار بکر و کمال الدین حسین کاشفی سبزواری درگذشتند نیز ایزابل ملکه اسپانیا درگذشت و این ملکه در اخراج اعراب از خاک اسپانیا با شوهر خود فرمانروای پادشاه اسپانیا بسیار سعی کرده بی اندازه متعصب بود

ذکر وقایع سنه ۹۱۱ و فوت سلطان حسین میرزای کورکانی و جلوس سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا بتخت حکمرانی هرات و آمدن شاه اسماعیل بطارم و گیلان

در این سال سلطان حسین میرزا بن میرزا منصور بن بایقرا ابن عمر شیخ بن امیر تیمور کورکانی پادشاه هرات و خراسان و افغانستان پس از هفتاد و یک سال زندگانی و مدت سی و نه سال اندی سلطنت و جهانبانی درگذشت و چنانچه در ذیل سال گذشته نگاشته شد محمد خان شیبانی را قوت و سطوتی دست داده بود و با افغانستان ترکستان ترکتازی میکرد و پس از آنکه بدیع الزمان میرزا پادشاه سلطان حسین میرزا باب مصاحبت گشوده و بطرف مرغاب رانده شده و بفکر جلوگیری بود تا عاقبت محمد قاسم میرزا با امیر شریم جلایر و امیر بابا خان بدفع او زبکان حرکت داده و آنان با سپاه لایق بمقابله و مقاتله سپاه محمد خان شیبانی شتافتند و پس از جنگ هولناک هر شه آتشبار بسیاری از لشکریان او شهادت یافتند چون این اخبار هرات سید سلطان حسین میرزا را بحرکت گردید و با دوازده هزار مرد نبرد طی طریق کرده تا منزل بالا الهی برسید که منعف بر شهرستان وجودش طاری گردید هر قدر اطبا برای استعلاج کوشیدند ناخوشی بغرنی گذارده و سلطان حسین میرزا نشانی بجهت آمدن سلطان بدیع الزمان میرزا بفرستاد و او از نواحی مرغ با سیصد تن از خواص بسرعت باو راه بپیمود و روز سوم بارده وی پدر برسید شاهزادگان کورکانی مانند مظفر حسین میرزا و محمد حسن میرزا و سید عبد الله میرزا و عبد الباقی میرزا او را استقبال نموده و چون بخدمت پدر تشرف حاصل کرد پدر ضعیف و ناتوان او را دید با چار توسل باد عیه و نذورات و صدقات شد و روز بعد جمیع بزرگان خدمت سلطان بدیع الزمان میرزا شتافتند و در مراسم تخلیف و کذا یاد و کجا آورده و نذکره در نغمه شکذاری تخلف نکنند و روز بعد که روز عید اضحی بود نماز را بجا آورده بین قسم حال سلطان حسین میرزا رو بانحطاط بوده و ضعف قوت میفزود تا روز شنبه یازدهم ذی حجه این سال وفات یافت و او را گذارده هرات آوردند و پس از تغسیل و تکفین در صحرای عید گاه هرات در گذه در سه شرفیه دفن ساختند و او را چهارده پسر و یازده پسر بود و پس از مراسم سوگواری برای مبانی جهان داری سلطان بدیع الزمان میرزا با مظفر حسین میرزا در سلطنت شرکت کردند و سکه و خطبه بنام هر دو رایج گشت اما شرکت آنان زود بیار شاهزادگان پسند نشده و گفتند اگر سلطان بدیع الزمان تنها تخت سلطنت بر نیاید ما را متابعت و مطاوعت ضرورت بود و کنون کردار در سلطنت شرکت کرده ما نیز خود مستقل خواهیم ماند و هر یک در هر شهر و دیار رایت استقلال برافراشتند و بدین جهت میان قصر سلطنتی کورکانیان تزلزل یافت و باندک وقتی طبقه کورکانیان منقرض شدند هم در این سال شاه اسماعیل صفوی در طارم گیلان قشلاق نموده و بر شت نیز فرمانفرما و بهرام پادشاه گیلان با تحف شایان باستقبال شتافت و اعزاز بی اندازه یافت و کار کیا میرزا علی و برادرش کار کیا حسن با مر شاه اسماعیل کشته شدند و کار کیا محمد بجایشان برقرار شد

نیز در این سال ملای رومان سوم پادشاه روسیه درگذشت و اسپلی پهارم بجایش نشست

ذکر وقایع سنه ۹۱۲ و اوضاع دربار هرات و فتنه محمد خان شیبانی اوزبک و آمدن محمد ظهیر الدین بابر پادشاه از کابل و استیلای شیبانی بلخ و غارت کردن آن شهر و اجتماع و تفرقه شاهزادگان کورکانی و عید نوروز کردن شاه اسماعیل در چمن سلطانیه و استیلای روس بغزان و بنای جامع و مدرسه طومان بای در مصر

جلد دوم امان التواریخ

در این سال چون چند روزی از سلطنت سلطان بدیع الزمان میرزا و برادرش مظفر حسین میرزا بگذشت امرای دربار و
سران سپاه همه روزه در مجالس عمومی و خصوصی در خصوص انفراد سلطنت سلطان بدیع الزمان میرزا صحبت مینمودند چنانچه
روزی امیر مبارز الدین محمد ولی بیک گفت مصلحت دولت و مملکت بر این است که سلطان بدیع الزمان میرزا منفرداً بتخت شاهی
جلوس نماید و سایر شاهزادگان بمتابعت او درآیند و این خبر چون بگوش مظفر حسین میرزا رسید سخت برآشفت و کینه
او بدل گرفت و نیز امرای برلاس از او سعایت کردند سلطان بدیع الزمان میرزا بگرفتاری محمد ولی بیک فرمان داد و او را
در قلعه اختیار الدین محبوس ساختند و او از حبس بگریخت و بکپک میرزا پیوست و چون خبر فوت سلطان حسین میرزا بمحمد
خان شیبانی رسید بی اندازه مسرور گردید و اغلی امان را برای غرب و تاراج حرکت داد و اوزبکان اطراف آب مرغاب
و بادغیس و غیره را تاراج کرده و جمعی را بکشتند چون این اخبار در هرات بسلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا رسید
امیر ذوالنون را با دوازده هزار سوار مأمور دفع اوزبکان کردند و آن دلاور نامی آهنگ مرغوباق نمود و اوزبکان چون از
آمدن او خبر یافتند بوادی هزیمت عزیمت کرده و بآنسوی آب شتافتند امیر ذوالنون آنها را دنبال نمود و یکصد تن از
آنان را بکشت و هفتصد تن را اسیر فرمود و عودت کرد که مقارن این وقت پسران او شاه شجاع و محمد مقیم از قندهار و زمین
داور بهرات آمده بفر بساط بوسی نایل آمدند در این وقت محمد خان شیبانی مولانا خطائی را برسم رسالت و دعوت بهرات فرستاد
و پیام داد که همیشه مابین آبا و اجداد ما و گورکانیان رشته محبت محکم بوده است متعاقب او خبر رسید از سلطانقلی حکمران بلخ که محمد خان
شیبانی بلخ را محاصره نموده است و در بلخ ذخیره نمانده است سلطان بدیع الزمان و مظفر حسین میرزا پس از مشورت مسرعان
بجهت آمدن سپاه باطراف فرستادند و خود با لشکر موجود آهنگ بلخ نمودند چون بنزدیکی چهل دختران رسیدند ابوالحسن
میرزا از مرو با سپاهی بسیار برسید و باردوی برادر ملحق گردید و در کنار آب مرغاب بن حسین میرزا از قاین و امیر سلطان
علی از سیستان و سایر امرا متدرجاً از هر جا برسیده و ملحق گشتند و سلطان بدیع الزمان میرزا کنار مرو الرود را اردوگاه ساخت
و بسان سپاه و تجهیز بنه و خرگاه پرداخت که خبر رسیدن ظهیر الدین محمد بابر پادشاه رسید که او نیز کابل را بنواب خود سپرده
و بجانب هرات آمده و از آنجا برای مرافقت و مساعدت در جنگ با محمد خان شیبانی بطرف مرو الرود آمده است این خبر
باعث شادی سپاهیان گردید و بدیع الزمان میرزا فرمان داد تا امیر احمد برندق برلاس و امیر ذوالنون باستقبال او
شتافتند و در منزل دره نام موکب محمد بابر را دریافتند و انواع اشفاقات خسروانه یافتند و در طی طریق سرعت نمودند
و چون سلطان بدیع الزمان میرزا از نزدیک شدن ظهیر الدین محمد بابر پادشاه خبر یافت تا منزل گل باغان باستقبال او شتافت
و پس از ملاقات و اشفاقات رشته مودت و اتفاق را محکم کردند و بیانات بسیار در اتحاد با یکدیگر در دفع دشمن نمودند ولیکن
عاقبت تیشه بر ریشه اتفاق زده و نفاق را پیشه گرفتند و خود و رعیت و مملکت را پریشان ساختند چنانچه بیاید بالجمله در این
وقت خبر رسید که محمد خان شیبانی بلخ را فرو گرفت و امیر سلطان قلی بواسطه قلت سپاه و آذوقه شهر را تسلیم شیبانی داد
و او بشهر وارد گردید و شهریان را تاراج کرد و چون اجتماع شاهزادگان را خبر یافت با غنایم موفوره راه ماوراءالنهر گرفت و برفت
شاهزادگان در خصوص رفتن بجنگ محمد خان شیبانی دعوت بمنازل خود مشورت کردند و عاقبت گفتند بهرات برگردیم و
زمستان را تمام کرده در بهار باز اجتماعاً بجنگ شیبانی درآییم و بدیع الزمان میرزا را خوف از برادر خود کپک میرزا بود که مبادا

از مشهد آمده هرات را فروگیرد پس تمامی شاهزادگان پس از اجتماع و شرط اتحاد و اتفاق پراکنده شده بولایات خود رفتند
و سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا و ظهیر الدین محمد بابر پادشاه بهرات رفتند و پس از توقف چند روز محمد بابر
پادشاه بطرف کابل حرکت فرمود و هم در این سال شاه اسماعیل صفوی عبید نوروز را و همین سلطانیه بپادشاهت و رایت دل
بخشش و عطایای کشیده برافراشت آنگاه بطرف آذربایجان عزیمت نموده و در خوی با قامت کشوده و نزول جلال فرمود
و دسته لی از سپاه کینه خواه را برای تسخیر کردها بفرستاد و پس از گذشته چند تن از بزرگان سپاه و سپاهیان کرد
سر بخیر اطاعت درآورده و در این وقت امیر نظفا بیک طالش و میرام بیک بارزدی شاهی رسیدند هم در این سال بر نزدیک
صد هزار تن سرباز روی شهر خوان متصرف شدند هم در این سال ملک اشرف امیر قزوینی چهارم مشهور بغوری سلطان
مصر طرح بنیان مسجد جامع اغوریه و مدرسه اغوریه در مصر انداخت و آنها را در اول خیابان شارع اغوریه بساخت و در طرف
شرق در سه و در طرف غرب جامع اقرار داده و مانند جامع قایتبای جامع را بیان کرد و بجانب قبله او خط کوفی منقوش نمود
و در طرف شمال و سبیل آب خانه با سنگ آب بساخت و در سر خیابان عالی از ساختن بناهای رفیعه بود و
لیکن حوادث بنگ پیش آمد امور سلطنتی و مملکتی او را باز داشت هم در این سال میرزا علاء الدین عطا الله محدث و عبد الغفور
لاری محدث وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۹۱۳ و آمدن محمد خان شیبانی بجانب هرات و جنگ او با سلطان بدیع الزمان میرزا و کشته شدن امیر ارغون و استیلای او بهرات

در این سال بهرات خبر رسید که محمد خان شیبانی از بنگ از سمرقند بجانب بخارا رفته و بسیده و بیرشاه مغضور گردانیده
سلطان بدیع الزمان میرزا حکمران آنجا بوده شهر را تسلیم او هم چنین کوتوال مقبره مروچاق آن حسن نامی را گذارنموده
و محمد خان شیبانی بیاوضیس رسیده و بزودی رهسپار هرات شده سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا با امیر
ذوالنون و سایرین مشورت کرده و بشان بجنگ صحرائی قرار گرفت که باستقبال شتابند و دشمن را هر کجا دریابند
صدمه سازند و مقرر شد امیر محمد برند قراولجت محافظت هرات گمارند و این اندیشه ها بوده و برای تهیه سپاه امروز و
فردا مینمودند که ناگاه خبر قرب وصول سپاه ازبک برسید و در غره محرم این سال تقدیر شان شیبانی با فرزندش تیمور
سلطان و عبد الله خان و محمود سلطان بنزدیک هرات رسیدند سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا و امیر
ارغون با سپاه موجوده هرات بیرون شتافتند و مقابله و مقاتله پرداختند لیکن سپاه ازبک بدنبال کمین گرفته
بدسته و فوج بفوج میرسیدند قشون کوراکانیان را متدرجا قوت و ضعف گذارده شکست فاحشی بآنها دستداد
امیر ارغون که منتهی درجه شجاعت و دلاوری مینمود کشته گشت و پشت و رمندی و قوت شاهزادگان کوراکانی شکست و امیر
شیخ علی لقای و جمعی از سران سپاه کوراکانیان اسیر شدند و بسیاری کشته و پراکنده گشتند بدیع الزمان و مظفر
حسین فرار کرده و سید عبد الله میرزا باتفاق بطرف شدند کریخته و بکمک میرزا پناه برده و عبد الباقی میرزا و امیر محمود بدخشی
بر لاس و در حدود سبزوار بابر حسین میرزا پیوستند و بدیع الزمان میرزا آن شب را در باغ نو در ظاهر هرات پناه جست
و در دمید صبح بطرف قندهار و زمین داور شتافت و مظفر حسین میرزا در تاریکی شب بهرات آمده و بباغ شهریان

گشته و زمانی شیخ الاسلام سیف الدین احمد تفتازانی و میر غیاث الدین ابن جلال الدین یوسف رازی قاضی اختیار الدین حسن بخواست و در محفظه و حراست هرات از آنان استمداد خواست آنان گفتند خط شهر بسته بسپاست او گفت من با سه تن هرات آمدیم چون از معالم مایوس شدند برادرش میرزا شهر هرات را بی حال بلکه سلطنت چندین ساله طبقه کورکانیان را با یک دنیا غم و اندوه آخرین وداع نمود و قبل از صبح او نیز از دروازه فیروزآباد با چند تن از خواص از راه ترشیز عازم استرآباد شد و صبح روز جمعه هشتم محرم هرات مردم را یک سلسله غصه و الم دست داد و آشفته حال و پریشان احوال گردیده علما مشایخ و سادات در مدرسه شیخ الاسلام جمع شده پس از مشورت صلاح وقت دیدند روز بعد از جانب محمد خان شیبانی مولانا بنائی نامی هرات آمد و برای علمای مذکور پیام آورد که شاهزادگان کورکانی و خیک با مافرا نموده و امیر ارغوان کشته شد و اینک کدستان را اردوگاه ساخته ایم و باید بدرگاه شتافته و فیض استان بوسی دریابید و هرگز را خواهید بیاورید چون علما این خبر یافتند شیخ الاسلام سیف الدین امیر مولانا الدین عطا الله المحدث الحسینی و میر غیاث الدین محمد سید صدر الدین یونس و قاضی اختیار الدین حسن و قاضی صدر الدین محمد امامی و سید رضی الدین عبد الاول و خواجه بهاء الدین عطاء الله و خواجه نظام الدین عبد الحی همرشان روانه کدستان گردیدند و وی محمد خان شیبانی بود آورده و آنجا نظام الدین عبد الرحیم ترکستانی که منصب صدارت و محمود صاغرچی که امیر دیوان بود آنها را دیدار و یک از تیمر اجامی و او محمد خان فرمان داد تا مقدم از مبلغ و مقدار پیشکش مردمان هرات صحبت بدارند پس آنها بحضور رسانند نظام الدین عبد الرحیم گفتگو نموده مقرر شد لشکر هرات یکصد هزار دینار و یکصد تنگر برای پیشکش شیبانی و مقرر باش و ظرف یک هفته حاضر سازند آنگاه محمد خان شیبانی با رکاب نخوت بیاورت و علما و مشایخ را بخواست پس زود و اوان بلوس مرقشان نموده و جان و فاتحه را بحکومت هرات مقرر فرموده و کمال الدین محمد و خواجه ابو الوفا را با فوجی از اوزبکان مامور گرفتن اموال مقرره و سیاب زر و زیور و جات و بنات سلطان حسین میرزای کورکانی و شاهزادگان او مامور نموده مامورین در تیمر طویت سباع طبیعت هرات ریخته و بوضع و شریف و قوی و ضعیف و بزرگ و کوچک و مرد و زن و پیر و دختر در آویخته پرا گیان کورکانیان را پرده ها پس و حصت بدده شاهزاده خانمهای شامی را شسته اعتبار بریدند تا می آنیه و اسباب آنها را از جواهرات ثمینه و اشیا قیمتی نفیسه و طلا آلات آنچه در حرمسرا یافتند از بر و بش بیرون تاختند و آن قدرات خزانات هرات بیرون از اندازه وی شیبانی برو فتد آن همه نخوت و مستها و چون نظرش بر تاج آن اوه و بیان شبستان عصمت و جلال افتاد بجهت خود و عده علیا خانزاده و نامزدیت سلطان احمد خان رفت قبچاق که خواهرزاده سلطان حسین میرزا بود و زنده بود نظر حسین میرزا بود و اختیار نمود و صدر بیگم بیگ که دختر نظر حسین میرزا بود و اختیار نمود و صدر بیگم که دختر نظر حسین میرزا بود و عده اسد سلطان متصرف کرده باقی را بشرعه و قسم اوزبک صاحب نصیب که خود از معاصرین بود و بیاورد و پس از تاراج خانواده سلطنت بزرگان و متمولین هرات آویختند و آن بیچارگان را زیر شکنجه و عذاب بیمت عذال خون بگریستند و از بزرگان آن قدر مال بچنگ آورده که حسابش بیرون از تعیین و تحدید بود و حاجت خواجه محمود کمال الدین و اسطه گردید که تخفیف و شرارت و تعدی از بزرگان حاصل شده و پانزدهم محرم خطبه و سکه بنام محمد خان شیبانی رایج شده حکم نمود محمد خان شیبانی

رعیش الامر الزمان و خلیفة الرحمن بزبان رهنده بسیار یکه پرکنده فرار نموده بکوهستان هرات رفته بود و هنگام
یافته ببرات آمد آنگاه محمد خان شیبانی فرمانداد تا قلعه اختیار الدین را فرو گرفتند و آن قلعه امیر عاشق محمد له امیر
ساربان محافظ بود و کابلی بیگه و دختر میرزا الغ بیک زوجه سلطان بدیع الزمان میرزا و چندتن از شاهزاده خانمها و خدمات
دیگر در آن قلعه بودند عاقبتا و زبکان بر قلعه رخنه انداخته در آمدند و طرف شده راه ویران ساختند مگر قلعه بامان آمده عاشق
محمد شیخ عبد الله گرفتار گشتند و پس از انقضای مدت ایشان را بیرون برده کابلی بیگه را کوکلتاش تصرف نمود و
عندلیب بیگه را بیک سلطان باخود برستر فرود و هر چه قلعه یانشینه خانه و دکان آگاه محمد خان شیبانی توجه قلعه تیره توکرویه
امیر زین الدین علی حافظ قلعه تیره توچون از خود تاب مقاومت نه دیده تسلیم کرویه

ذکر محاربه شاهزادگان کورکانی در مشهد با اوزبکان و کشته شدن آنان و تمکین نمودن محمد خان شیبانی بحکام و نواب بجهت بلاد خراسان و افغانستان

درین وقت چون خبر استیلای محمد خان شیبانی بهرات انتشار یافت ابو الحسن میرزا لشکران مرو و سنجاب را جمع نموده
در قلعه سرخس متحصن شد و بجانب مشهد رهبت عزیمت برافروخت و در مشهد محمد حسن میرزا معتمد برادر بزرگوار و برادر
بزرگتر اکرامی لایق نموده و این شاهزادگان عالمگیر از بکان را پی در پی رسیده و از انجا رهبت بارادو زبکان در
هرات و سایر خطه افغانستان شهرها گفتند شاهزادگان بجمع سپاه و تهیه توپخانه و فرکاه پرداختند و خود را مهیای جنگ
با اوزبکان ساختند و سرحان فرخنده پی بجهت امداد باطراف فرستادند چون محمد خان شیبانی از مدارک آنان خبر
یافت محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان را با لشکری بسیار روانه مشهد نموده آنها از آب طرق گذشته میدان جنگ
آماده نمودند شاهزادگان نیز از مشهد بیرون تاخته دوازده جنگ و جدال انداخته و دو سپاه گاه بهرا آمیخته
و خون بکیدگر می مهابا ریخته عاقبتا و زبکان غلبه یافته و سپاه خراسان از جنگ سر برتافته و بوادی هزیمت شتافتند
امیر با محمد کرا سران آنان کورکانیان بود و میان مرکشته شده ابو الحسن میرزا و محمد حسن میرزا هر دو برادر اسیر
گردیدند و بحکم محمد تیمور سلطان کشته شدند و هوالی اعمال آنان ضبط اوزبکان گردید از آن سوی ابن حسین میرزا بحکمران
قاین چون خبر کشته شدن برادران رشید مانند شیر غلین فرزندان از جای جنبیده از راه نیشاپور سبزوار راه مشهد
گرفت و امیر برندق برلاس عبد الباقی میرزا و همی از گریختگان مشهد بوطن شتافتند تا هزار یک دشمن رسیده نایره جدال
مشتعل گشت و اوزبکان بحرکت آمده و پس از مقابله و مقاتله سپاه اوزبک غالب شده و عبد الباقی میرزا و سید عبد الله
میرزا کشته شدند و ابن حسین میرزا ره بوادی فرار نهاده و تا فی مهمات جنگ را کف دشمن گذارده همه جا بسرعت باد خود را
باروی شاه اسماعیل صفوی رسانیده مدت العمر همدرتی آرمیده و امیر برندق برلاس و همی دیگر اسیر سرپنجه تقدیر شدند
و درین وقت محمد خان شیبانی چون خاطر از خطه شاهزادگان کورکانی پرداخت و خود را آسوده ساخت حکام و نواب
بجهت ولایات منتوحه برقرار کرده قیم چهروی را برای فوشنج و سید اوی شاه ابن والد سید مرتضی خواجه کرپسر عمش بود
بجهت مشهد و عمش ابهاد را با مور سبزوار و قنبر بی و زا بولایت مرو و ایلی آن را برای ترشیز و حکمرانی لنج را بخرم شاه
سلطان و محمد تیمور سلطان را بحکومت سرقند و عبید الله سلطان را بحکمرانی بخارا برقرار نموده و حرکت را بقصد امور تیان

اعزام فرموده هردو این سال منصه وسیعه شاه اسماعیل مرباد بگر استیلا یافت و نیز علاالدوله ذوالقدر صاحب مالطیه و آبستان در جنگ با شاه اسماعیل سر برتافت نیز این سال صاحب منصب پرتغالی را البوکرک در خلیج فارس ایران علم اقتدار برافراشت و ملک شاه بن تومان شاه که در نهایت ضعف و بی قوتی گرفتار بود ناچار تسلیم پرتغالیها شده بندر هرموز را بتصرف ایشان داد

ذکر وقایع سنه ۱۳۱۱ و استقلال یافتن ظهیر الدین محمد بابر پادشاه در کابل و غزنین و استیلای او بقندهار و آمدن محمد خان شیبانی بقندهار و فرستادن بهرات و ترکستان و جنگ و شکست بدیع الزمان میرزا و فرستادن پناه بشاه اسماعیل

در این اوان ظهیر الدین محمد بابر پادشاه در کابل و غزنین مستقل بود و از ده دوازده کوهکانیان بهمین یک تن حکمرانی باشنی نمود و آسوده بود بواسطه توجهات محمد خان شیبانی بود و نیز هوای کشورگیری بر سر داشت و بدین خیال رایت عزیمت بتسخیر قندهار برافراشت و چون بدان حدود رسید شاه شجاع بیک میرزا محمد مقیم پسران میرزا ذوالنون از در مخالفت و محاربه با او در آمده و پس از کوشش و کشش بسیار و جنگ خونخوار ظهیر الدین محمد بابر غالب آمده قندهار بشکست یافته و شاه شجاع بیک میرزا محمد مقیم بوادی غربت شتافته و بابر بقندهار در آمد و تمامی خزاین و دفاین اموال میرزا ذوالنون که سالها در تبع فرمودن آنها رنجها دیده بود بدست بابر افتاد و قندهار و زمین داور بتصرف او آمد ظهیر الدین محمد بابر پادشاه حکومت قندهار را ببرادر خود سلطان میرزا ناصر واگذاشت و بعزیمت بجانب کابل برفرخت چون این خبر بمحمد خان شیبانی رسید از بسط قوت و قدرت بر پادشاه متوهم گردیده متوجه زمین داور شد شاه شجاع بیک میرزا محمد مقیم چون خبر رسیدن شیبانی و نزدیک شدنش بایشان را بطرف محمد خان شیبانی بردند و بدین کار راضی نبود و بدایا واگذاشته محمد خان آنها را با عبید الله سلطان برهم می از جلو روانه قندهار نمود و عبید الله چون برسید آغاز محاصره فرموده سلطان ناصر میرزا در ارک قندهار متحصن گشت و چون چند روز گذشت کردنلی بختی بر حصار قندهار یافته شیبانی خود نیز برسید و محاصره و محاربه بسخت تر گردید عاقبت سلطان ناصر امان را طلبیده چند اسب فرستاده دروازه ها را بگشاد و قندهار را بشجاع بیک و میرزا محمد مقیم واگذارده روانه کابل شد شجاع بیک بقندهار در آمد و محمد خان شیبانی از آنجا عزیمت بطرف هرات برافراشت و پس از زوده و هرات چون ثلثه را بسیده عزیمت بجانب ترکستان کشیده و از میان خراسان مانند میر محمد بن بوسعید قاضی جنید الله حسین و میر صدر الدین یونس قاضی صدر الدین محمد الاماسی چندتن همراه برده و چون بجاز رسید چند روزی بیاسود آنگاه بسمرقند روانه شده و زمستان را در آنجا گذرانید و همراه این وقت محمد قاسم میرزا ابن سلطان حسین میرزای کورکانی که در ایام او پنهان بود سپاهی بتدریج جمع نموده بجنگ مشغول گردید و سید هادی خواجه چون او را تاب مقاومت ندید مشغول گذاشته روانه مرو گردید چون این خبر بمحمد خان شیبانی رسید فرمان داد تا عبید الله سلطان حکمران بخارا از بخارا بطرف مرو روانه شده با تفاق سید هادی خواجه بمشغول رفت محمد قاسم میرزا با حال دانخوره را آماده ساخته بحفظ و حراست شهر پرداخت عبید الله سلطان مدت سخت گرد قلعه دروازه ها بگشود و در آنجا گیره دار و جنگ خونخوار محمد قاسم میرزا کشته گردید و عبید الله سلطان بشهر داخل شده سید هادی

خواجه بازیر بر تخت حکمرانی مشهد برآمده بعبیدالله زاده بخارا گرفت و خبر بلخ، السمرقند رسانید هم دراین اوقات سلطان بدیع الزمان میرزا که بسمرکه هرات با برادرش مظفر حسین میرزا گریخته بود، مدتی بسرکردانی ایام میگذرانید باستراباد رسید مظفر حسین میرزا ملحق گردید و پرده کیانی که در هرات باقی بود دران باستراباد پیوند و نیز بسی فراریها که از بیم و هراس اوزبکان بنهانی میزیستند بچیکاه سلطان بدیع الزمان میرزا پیوستند ولی مظفر حسین میرزا درگذشت و سلطان بدیع الزمان تنها فرمانگذار گشت چون محمد خان شیبانی از استقلال مختصر سلطان بدیع الزمان میرزا اطلاع یافت باسپاهی گران بطرف استراباد شتافت و پس از مقابله و مقاتله سلطان بدیع الزمان شکست یافت و بدرگاه شاه اسماعیل صفوی پناه جست و شاه او را گرامی داشت و چندی در اردوی شاهی بسر برد تا شاه اسماعیل قوه لایموده همراه نموده بطرف استراباد رسانده و باز شکست یافت و از معرکه سر بر تافت هم دراین سال شاه اسماعیل بمبداء استیلا یافت و سید محمد کوزه کنانی بجنب ولایات جنده و بهادر بیک پیرایوان بداود و اراتب خلیفه الخلفا مرخص نمود و آنگاه متوجه خوزه شد سلطان قاسم شیخی از بیم عساکر شاهی بگریخت و آن شهر نیز ضمیمه ممالک ایران شد و حکام مرخول شوشتر با هدایا بخدمت شاه اسماعیل شتافتند و اتحافات خسروانه یافتند و بحکومت باز برقرار شدند آنگاه شاه اسماعیل متوجه آذربایجان گشت هم دراین سال میر محمد برندق برلاس سلطان علی ارغون و میرزا محمد مقیم بن امیر ارغون و احمد غلام شاه درگذشتند هم دراین سال رواجل نقاش معروف در مراغه یا لیاسفول نقاشی گشت و شهره آفاق شد

ذکر وقایع سنه ۹۱۵ و شکست محمد خان شیبانی از سپاه دشت قپچاق و فتن اوزبکان بکرمان و استیلای بکرمان و عود شان و رفتن شاه اسماعیل بشیروان و زلزله در اسلامبول

دراین سال محمد خان شیبانی آهنگ رزم قاسم سلطان حکمران دشت قپچاق بیرون از سمرقند تا خت چنگی خونریزانه در انداخت و سپاه دشت قپچاق شیبانی را هزیمت بیشتر صعبات و ذخایر و احمال و غنیمت قاسم سلطان شد با پریشانی حال برگشت آنگاه لشکری جرار بطرف مرو هزاره افغانستان کشیده مردم نکودری و سکنه بوداغ و هزاره با قتال بجنگ درآمدند غلبت با شجاعت بسیار از میدان آنان نیز برگشت دگرداو بار بر چهره آمالش نشست آنگاه محض تلافی این شکستها سپاهی از راه بیابان بطرف کرمان گسیل داشت و اوزبکان کرمان را محاصره نمودند خواجه شیخ محمد حکمران کرمان پی در پی بر غلبه برخاست و میدان جنگ بیاراست و غلبت اوزبکان غلبه یافتند و شیخ محمد را شاکیره دار گرفتار تیغ آبدار شد و راه دیگر سرای گرفت اوزبکان با غنایم بسیار آهنگ عودت بخراسان نمودند هم دراین سال شاه اسماعیل صفوی بطرف شیروان روانه گردیده پس از تنظیم و تنسیق حکومت آن ولایات آماده بازگشت بمنصور بیک داد و منصب صدارت خود را بامیر سید شریف شیرازی ارزانی فرمود هم دراین سال بانزی حضرت پادشاه نگلستان درگذشت و در خزینه او کرور و سیصد هزار لیره طلا موجود بود و بجانشین او خود بشتم بن عثمان مالکی نشست هم دراین سال در اسلامبول زلزله سختی واقع گردید که یکهزار و هفتاد و خانه یکصد و نه مسجد و یکصد ستون از کاخ سلطانی خراب و ویران شد و مدت یازده زلزله چهل و پنج روز متوالی اتحامیه سلطان بایزید خان ادام عثمانی پانزده هزار معمار و بنا و عمله بمرمت ساختن خرابیها بگماشت تا مساجد و عمارات بساختند هم دراین سال قاضی محمد کاشی که منصب صدارت شاه اسماعیل را داشت

بحکم شاهی گشته گشت و بخدمت امیر سید کمال الدین مرشدی درگذشته

ذکر وقایع سنه ۹۱۶ و رفتن رسول از جانب شاه اسماعیل نزد محمد خان شیبانی و نامه او بشاه اسماعیل و خشم شاه و رفتن بجنگ محمد خان شیبانی و کشته شدن شیبانی و اقتدار شاه اسماعیل در خراسان و افغانستان

در این سال چون خبر یورش اوزبکان بکرمان بکشته شدن شیخ محمد مشهور بخواجه شیخ محمد کلانتر حکمران کرمان رسید شاه اسماعیل صفوی رسید بی اندازه متغیر گردید و فرمان داد تا شیخ زاده لاهیجانی پسر عارف کامل صاحب شرح گلشن راز بعنوان سفارت نزد محمد خان شیبانی رهسپار شده و چون بخابر رسید تبلیغ رسالت نموده محمد خان شیبانی با خواهی نشسته و داد و کشکول و فتحنامی بجهت شاه اسماعیل فرستاده گفت تو وارث تخت پوست کشکولی و من وارث ملک شمشیر اگر درویشی قناعت نمائی و باز جاده مسکنت بپردازی بزودی بخزانه می آید و پس از نامه نامی عبارت بحث فرستاده گویند این است بعین او که صاحب منتظر ناصری ایراد فرموده

نامه محمد خان شیبانی اوزبک بشاه اسماعیل صفوی

اسماعیل از روی غرور جهالت بی نهایت سلطانی شرف اختصاص یافته بداند که بسبب امور مملکت داری و تحریر بلاد و تکثیر فیض و قمع اعادی پیوسته از عهد اول فیاض لم یزل تعلیقه اقتدار و اناامل احتشام بدیع بزرگوار سعید شهید مالطاب مضجعه شرافه و جعل الجنة مثواه تقویت فرموده و سریر عدالت و مرحمت در بارگاه رفعت عطوفت پناه جهان پناهی بخطه سیاست قیام یافته و سکه شیرازی از خسرو خانه ولیری فیروزی القاب همایون نامو شیخ گشته و صدای امت ندای خلافت از هاتف غیب با رسیده پس بدلیل ظاهر میشود از قول حضرت رسول که فرموده الولد سر ابیه تصور است که از پدر مانده بپسر رسیده و مستحق و سزاوار اولاد است و دیگری از روی اصلاح عقلی آنکه شب ظلمانی که پیدائه و ستارگان در آسمان پدید آمده تشخیص سهیل از محلی که طلوع نموده یک نیزه تقریبا از سر کوه برآید رنگ خود را زرد نموده و ساعتی بلرزد از جهت طلوع خود آفتاب چون صبح صادق و پیدا گردد همان محل که برآمده فرود و همچنین بطور ما از جانب مشرق و طلوع او یعنی شاه اسماعیل از جانب مغرب قیاس است بطلوع آفتاب و سهیل دیگر آنکه زیارت کعبه یکی از ارکان اسلام است و فرض بر جمیع مسلمانان و بادیهای راه های متعلقه کعبه معظمه ساخته و پرداخته آید که عساکر نصرت مآثر بدون مزاحمت مشرف شوند بسیورسات و پیشکش طیار نموده سکه بالقاب همایون ما در خزانه موشح سازد و در مساجد جمعه لقاب جهانگیری ما در خطبه خوانده شود و مهمات متوجه بسر انجام عملی گردد والا اگر از حکم همایون تخلف و تمرد نماید فرزند ارجمند سعادتمند والای سلطنت و جهانداری مدار ظفر اقتداری عماد الدین سید الله بهادر خان ابقاه الله تعالی با جمعی امرا و لشکریان سرحد قندهار و کوری و غور و غرجستان مسیر و خواهم فرستاد تا او را بقهر و سیاست مقهور سازند و چنانچه مسخر شود دیگر حافظ بلاد امن و امان مع کوزه طغیان ابو الغوارس تیمور بهادر خان اطال الله عمره را با جمعی از امرا و لشکریان سرحد قندوز و بغلان و بدخشان و سایر نواحی ترکستان متوجه آن ولایات سازیم تا بر آن ساحت غلبه کنند اگر نعوذ بالله دیگر بار متعذر شود رایت عزیمت شعار فرخت آثار را متوجه خواهم فرمود یعنی هر بیشه که شیخا اول فرزند ابو النصر کما

وقایع جهان و جهانیان

الدین سونجک بهادر خان اطال الله تعالی عمره را باجتماع امرا و سفیران تعیین فرمایم و فرزند ارجمند التاج شجاع دوران و مفتاح جیحون الصلابة فی الیدان حمزة بهادر خان و برادر نامدار و فرزند عمدة الملک فی الآفاق و تهمتن فی الاستحقاق سلیم الدین مهدی بهادر خان و جوانان بلاجتماع پیرامون و دلاوران عساکر دین و اقبال که از اذربیجان و تاشکند و شهرسبز و گنج و خوارزم و جیحون و سیحون و کاشغر و نواحی قبچاق و قسلاق و غیرها سفر پیشه و کرایستمالی کننده باخالفان حرباجرا نمایند و جهان دولت که در این معرکه حاضر باشند پای وقار در زمین تمکن مدار باشد که بتوفیق الله تعالی از خزانه وَیَنصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِیزًا فرصت استقبال نماید که در چه محل مقام و مقاومت خواهد بود و اسلام (فرقی که این آ

بانسخه اصلی دارد این است که بعضی الفاظ و کلمات سخیفه از آن حذف شده)

چون شاه اسماعیل از مضامین نامه اطلاع یافت مصمم خرامان گردید و محمد خان شیبانی پیام داد که مانیز عازم مشهد هستیم در ماه رجب این سال از خرقان آهنگ سمنان نمود چون امرای سلطان کرد او ماوشیبانی بود از جنبش پادشاه ایران زمین یافت و حکومت هرات داشت رجب بجانب هرات برافراشت شاه اسماعیل بدامغان رسیده بشهریار کرد پیش تفحصات شایانه حرکت نموده امغان کرد و در این وقت تقریبا تمام حکام اوزبک شهرها را بدون جنگ و جدال گذاشته راه فرار برداشتند و هرات شتافتند چنانچه خواجه احمد قفطا که عیشی کافی داشت هرات شتافت محمد خان شیبانی در این وقت عزم عراق نموده گریختگان بلاد را دیده و او را بیم و هراسی بسیار مستولی گردید و تا هرات رسید و از طرفش سرخان چابک پی بجمع شدن سپاه بهر جاده و راه گردید و خود آهنگ مرو نمود و جانوقا میرزا با سپاه فراوان بحافظت هرات گذاشت و رایت عزیمت بجانب مرو برافراشت شاه اسماعیل مشهد را دیده مراسم زیارت و خلوص عقیدت بجای آورد و متعینین و مستحفظین آن بقعه متبرکه را باحسانات گرانمایه نوازش و مانند سیلی جوشان با سپاهی خروشان آهنگ مرو نمود و جانوقا میرزا با سپاهیان هرات برداشته بطرف مرو روان شد چون شاه اسماعیل در بیستم شعبان بخاطر مرو رسید جانوقا میرزا و چار سپاه قزلباش گردیده پس از جنگ سختی او و بسیاری از اوزبکان کشته شدند محمد خان شیبانی در مرو متحصن شده تا هفت روز در پیرامون جنگ مشتعل بود و برای هیچ یکی از طرفین فتح و فیروزی رخساره ننمود شاه اسماعیل چون دید محمد خان از مرو متحصن و نگران امداد از هر جانب است ناچار تمدیدی نموده و بدو نامه نگاشت که با بعجلت ملاقات آمده پرهیز نکردید اکنون با اطمینان خاطر بعضی وقایع دلآزار بایکدیگر آهنگ آن بیان کردیم تا چه زمان باز بمجلت ملاقات افتد و فرمان داد تا سپاه از نزدیک مرو حرکت بقریه محمودی که تا مرو شش فرسنگ مسافت بود نمودند و مقصودش از این حرکت بیرون کشیدن شیبانی را از درون شهر مجبور بود چون محمد خان شیبانی حرکت سپاه دید قزلباش را دریافت با سی هزار مرد شمشیرزن بدنبال سپاه شاه اسماعیل شتافت امیر خان موصلو که در ساقه سپاه مواظبت داشت گذاشت تا شیبانی از روی گذشت آنگاه تعدادا فرار نمود که سپاه قزلباش برگشته و با اوزبکان درآویختند و پل رودخانه را شکستند و راه فرار بر اوزبکان بستند و جنگ سختی نمودند محمد خان شیبانی شکست یافت و از معرکه سر برتافت و بجانب چهار دیواری بجهت پناه شتافت که در این گیرودار از اسب بزمین آمده نگون شد و باز همانی کاری کرده بود سر ستوران او را خورد کرد و جان داده و سرش بریده شد شاه اسماعیل فرمان داد تا پوست تنش برکشند و از کاه پر کرده نزد سلطان بایزید خان

عثمانی فرستاده و یک دست اراید و نزد آقا رستم روزافزون حکمران رستم اردو مازندران که همیشه خلاف و عصیان
شیبانی یزد فرستاده و کاسه سر او را طلا گرفته جامی ساختند که ساقیان بزم شاهی او را مانند شراب ناب بیباک
و بیکباران خوشانند و شاه اسماعیل فیلم بسیار از مرو بدست آورده و آشنا اثابه سلطنتی خانواده کوکلتاش بود که محمد
خان شیبانی با انواع آزار و اذیت و جان ستانی از هرات باذکن زمانی بدست آورده بود و چنانچه بجای خود نگارش
شد آنگاه شاه اسماعیل حکومت مرو را بلطف بیک ارزانی داشت و رایت عزیمت برای هرات برافراشت و چون ببرات
رسید زمستان را در آنجا قشلاق کرده و شکوه هرات را بانواع تحفات شاهانه و لطفات خسروانه بنوخت و بر تبه و مقام
هر یک خورسند ساخت و سرحان تیزپی برای فتح خراسان باطراف گسیل نمود و دراین وقت محمد بابر پادشاه از کابل و
سایر امرای اوزبکان و کوکلتاشان تحف فراوان فرستاده و سر بمتابعت و مطاوعت نهاده فرزندان محمد خان
شیبانی همه خاشیه بندگی بدوش نهاده و در جبهه و ارمغای خدمت ایستاده مدت سلطنت محمد خان
شیبانی یازده سال و عمرش شصت سال بود شاه اسماعیل حکومت هرات را بقندی بیک بداد و عصم مسافت بطرف
ماوراء النهر و ترکستان شد هم دراین سال سپاه اسپایا بیک از شهرهای بحرانی استیلا یافتند نیز نوخ شاه اول شاه
بعایش نشست و هم شیخ الاسلام هرات بامر شاه اسماعیل کشته گشت و کمی شاعر شیعه ازی درگذشت

ذکر وقایع سنه ۹۱۶ رفتن شاه اسماعیل از هرات بجانب ترکستان و فتوحات او در آن سامان و مامور شدن ظهیر الدین محمد بابر پادشاه بفتح سمرقند با کمک از طرف شاه اسماعیل و رفتن ایلچی شاه اسماعیل بترکستان و عودتش بعم و رفتن نجم ثانی بترکستان

دراین سال شاه اسماعیل بعزم ترکستان از هرات عزیمت نمود و چون دربیمند و فاریاب بارگشود محمد بیمور سلطان و بیعه خان
از سمرقند بجانب بخارا و جانی بیک سلطان با ولایی و فیره بحضرت شتافتند و سایر سرکردگان و همراه سرکشان ترکستان و
افغانستان باردوی شاهی آمده بازیافتند و خواجه محمود واسطه گردیده و مقرر شد که چون واسطه بین ایران و توران
باشد بدین قرار داد شاه اسماعیل رضی گردیده و از بکان مسرور شدند و شاه اسماعیل شهرای اذخوده بشیبه خان و میمند و
فاریاب غیره را بمیرام بیک قرامانلو عنایت فرمود و ظهیر الدین محمد بابر شاه را مانند قبل بحکومت کابل و غزنین و سلطان
اویس میرزا ابن سلطان ابو سعید بحکمرانی بدخشان برقرار داشت و پس از تنظیم امور آن سامان بعزیمت بطرف هرات
و قهر افرشت و زمستان را در آنجا قشلاق فرمود و پس از عودت شاه اسماعیل از افغانستان بابر پادشاه بعواطف گرانمایه
شاهی مستظهر گشت و بسپاهی بسیار متوجه حصار شادمان و بدخشان و قندز و بغلان گشت حمزه سلطان و هندی
سلطان که در آن ولایات حکومت داشتند بمقابله و مقاتله آمده و در رایت جنگ برافراشتند و پس از جنگ سختی هزیمت
کشته شدند بابر پادشاه پس ازین فتح بدربار شاه اسماعیل نامه نگاشت که امرای اوزبک راه صداقت و رفاقت نپیمده
و باب مخالفت میکوبند و اگر اجازه رود از طرف شاه لشکری بسر سمرقند را مسخر مینایم و سکه و خطبه بنام آن پادشاه میکنم
چون شاه اسماعیل از درخواست او آگهی یافت امرا بیک صوفی اغلی و شاه رخ افشار را با چندین هزار سوار جرار مامور معاونت
بابر شاه نمود و او سمرقند را فتح کرد و تیمور سلطان و بیعه خان راه فرار گرفتند ظهیر الدین محمد بابر پادشاه بسمرقند داخل

گردیده و هدایای بسیار با احمد بیک صوفی اغلی بدربار شاه اسمعیل فرستاد و حکومت بدخشان را بخاقان میرزا
داد و در این وقت شاه اسمعیل محمد جان آقای ایشیک آقاسی را بسمرقند فرستاد تا برخی مهمات را در نزد ظهیر
الدین محمد بابر پادشاه انجام داد و عودت نمود و پس از شرح دادن از مجاری حالات ترکستان زبان بسعایت
بابر پادشاه گشود که او را خیالات بلند پروازی و استقلال بوده است و پایه استقبالش را محکم مینماید و در آینده وقتی
باوامر مطاعه نگذارد و حال آنکه این قسم نبود و شاید مختصری در باره اش تغافل شده بود شاه اسمعیل با درباریان باب
مشورت و مصلحت گشود امیر احمد نجم ثانی که وکیل دولت و رکن مملکت بود خواهش نمود که بجانب ترکستان شتابد
و آن بلاد را یکسره ضمیمه قلمرو شاهی سازد شاه اسمعیل قبول فرمود و باتفاق او زین العابدین بیک صفوی و پیری
بیک قاجار و بادنجان بیک روملو را با سپاهی رزم آزمای بجانب سمرقند در حرکت داد و شاه اسمعیل منصب
صدارت خود را بمیر عبدالباقی یزدی که از اولاد شاه نعمت الله ولی کرمانی بود داد و نیمی از حکومت مازندران را بمیر
عبدالکریم از اولاد میر بزرگ و نصف دیگر را بآقا محمد روزافزون واگذارد و هم در این سال سلطان محمود بیگره گجراتی
درگذشت و بجایش سلطان مظفر فرزندش نشست نیز ناصرالدین خلجی مالوی بمرد و تخت حکمرانی بفرزند خود محمود
سپرد و همچنین فصیح الدین دارا که در علم شطرنج یگانه زمان و در سرودن شعر فرزانه دوران بود درگذشت

ذکر وقایع سنه ۹۱۹ و طغیان اوزبکان شیبانی در افغانستان و ترکستان و خراسان و رفتن امیر نجم ثانی و متفق شدن او با ظهیرالدین محمد بابر پادشاه کابل و غزنین و کشته شدن امیر نجم ثانی و استیلای اوزبکان بیشتر بلاد و خلع و فوت سلطان بایزید و بتخت نشستن سلطان سلیم عثمانی و جلوس قطب شاه در دکن هندوستان

در این سال تیمور سلطان و عبیدالله خان و جانی بیک سلطان در ترکستان علم مخالفت برافراختند و هر یک با
فوجی از اوزبکان بهر سو تاختند و چنانچه شیوه نامرضیه و رویه سخیفه آنان بود بسا قتل کرده و تاراج نموده و بناها را
ویران ساختند ظهیرالدین محمد بابر پادشاه که باستظهار دولت شاه اسمعیل صاحب شوکت و اقتدار در تمام خطه
ترکستان شده بود مکرر با آنها بجنگید و شکست خورد و اوزبکان تاشکند و بخارا متصرف شدند و باز بین بخارا و سمرقند
بین اوزبکان و بابر پادشاه جنگ درگرفت و بابر مغلوب گردید و سمرقند را اوزبکان فرو گرفتند و دیگر بار بلاد ماوراء
النهر بتصرف اوزبکان درآمد و بابر پادشاه در حصار شادمان حصاری شد و باتفاق خاقان میرزا ارک حصار را محکم نمود
و پیکی تیز رفتار ببلخ نزد بیرام بیک قرامانی فرستاد و استمداد نمود بیرام بیک امیر محمد شیرازی را با فوجی از رجال نزد
بابر پادشاه فرستاد و خبر اعتلای لوای شوکت اوزبکان در افغانستان و خراسان پراکنده شد و چون این اخبار
وحشت بار بامیر نجم ثانی رسید بر سرعت بیفزود و جنگ با اوزبکان را مصمم گردید در این اثنا قاصد ظهیرالدین محمد بابر
پادشاه نزد امیر نجم ثانی رسیده معلوم شد بابر پادشاه در عقیدت خاص راسخ و در ارادت کامل نسبت بشاه اسمعیل
ثابت بوده و هرچه را محمد جان آقای ایشیک آقاسی بعرض شاهی رسانیده از راه غرض و مرض بوده لذا برای معاونت
و معاضدت بابر پادشاه مسارعت نمود تا بنواحی بلخ برسید و چون بیرام بیک حکمران بلخ از رسیدن امیر نجم ثانی

مطلع گردید باستقبال شتافته و موجب گرانمایه یافت امیر نجم بلخ نزول نموده مدت چهل روز در بلخ توقف نمود تا کالا از اوزبک و متاع و اطوار امیرزادگان اوزبک و کوکانی اطلاعات صحیحه حاصل نموده و کار جنگ و تدارک سپاه رزم خواه را بدیده امیر محمد بن امیر یوسف را نزد محمد بابر پادشاه فرستاده و بابر حرکت کرده وارد وی نجم ثانی نیز از بلخ بیرون شده و از خاک و بندوتزند بهر پیوسته و از آنجا متوجه حصار شده فولاد سلطان رسم امان بیرون شده و نجم ثانی پیمان را شکست و در قتل و نهب اموال کوشید و پس از قتل و نهب آنجا بطرف قرشی رانده شیخم میرزا که خال عبیدالله خان اوزبک بود مستعد دفاع گشت و در قرشی جشت قزلباشان و سپاه بابر شاه آنجا را فروگرفته جنگ کرده قلعه را مسخر ساختند و بکشتن شیخم میرزا و پانزده هزار تن پرداختند خلیل الدین محمد بابر پادشاه هرچند پای در سازش میان نهاد کار از خون ریزی نجم ثانی بگذشته سودی نبخشید و این مساله سبب بخشش او گردیده و بدین واسطه در هنگام حاصره بلخ موافقت نموده امیر نجم ثانی پس از فرصت از کار قرشی عازم بخارا بود که شنید تیمور سلطان و ابوسعید سلطان در قلعه عجدوان تاخت آن قلعه حصین را فروگرفت و از آنجا بابر پادشاه کناره نموده و قلعه حصار و شدبخشم ثانی هر قصد برهمتعداد و قتال و جدال برخیزد و سودی نبخشود از یکسو عبیدخان و جانی بیک سلطان که در بخارا متحصن بودند چون رفتن بابر پادشاه را بعضی از سران سپاه خراسان خبر یافتند بطرف قلعه عجدوان شتافتند در این وقت مستان رسیده و برف و باران های سخت باریده امیر نجم ثانی را طبعی تند و زبانی در ملایمت گفتن کند بود پایه تکبر و نخوت بلند و هر کس از بزرگ زاده و پست پایه قولش نزد او ناپسند بود و بیشتر بزرگان از زخم زبان رنجیده تر از سوء السلوک متفرق شده بودند کارش دچار پریشانی گذشت عبیدخان و جانی بیک از یکسو رسیدند و ابوسعید سلطان و تیمور سلطان قوت حاصل شد از قلعه بیرون دویدند و با نجم ثانی و بیرهم بیک جنگ نمودند و آنثار شکست داده در آن گیرودار امیر نجم ثانی دستگیر و در قید اوزبکان اسیر گردید و او را نزد عبیدخان بردند بحکم او بکشتند و بسیاری از اران قزلباش مقتول گشتند و راه فرار گرفتند امیر نجم ثانی یکسال و نزدیک بهشت ماه با نخوت و تکبر و تمولی تمام بود و خوان سالار او روزی یک صد گوسفند بجهت مطبخ خصوصی او ذبح مینمود و او را دیگهای نقره و ظروف صینی طلا بود و هر روز دو من تبریز تنها او در مطبخ خانه او پخته و بسیار با جلال میزیست پس از این فتح نمایان اوزبکان غنایم شایان یافتند و بطرف بلاد مفتوحه شاه اسماعیل شتافتند و جانی بیک سلطان متوجه هرات گردید و معاقب او عبیدخان بظاهر هرات رسیدند امیر بیک صوفی اغلان حسین بیک بیگلر بیگ هرات و قلعه اختیارالدین پرداختند و هر دو زره با اوزبکان جنگ در انداختند و تا دو ماه محاصره بطول انجامید عاقبت میان جانی بیک و عبیدخان رشته مودت بگسیخت و از محاصره هرات دست کشیدند جانی بیک بگرمسیر و عبیدالله خان بطرف مرغاب شتافت و آنجا با تیمور سلطان ملحق شده بطرف طوس روانه شدند امیر شاه خاصره نموده و مخلی و غلادر خرهمان خاصه هرات طغیان کرد و بسیاری از این لگه زده گذشتند هرات این سال شاه اسماعیل امر نمود تا توغلی بدو طوایف غلجائی شتافت و صوفیان صافی عقیدت را یافته و بامداد آنها در خاک غلجائی بنای تاخت و تاز را گذارده باستوحات کامل و غنایم بسیار رو بر شاه اسماعیل نهاد که در آن جنگ سنان پاشا کشته شد و پادشاه غلجائی بی اندازه متغیر شده در صدد انتقام برآمد

هم در این سال سلطان سلیم پدر خود سلطان بایزید مرحوم را باستعانت نیک چریها از سلطنت خلع نمود و چون بایزید بستوه و مبتلای نغرس بود سلطان سلیم زری بی اندازه بطبیب داد و تا او را مسموم نمود و چون سلطان بایزید درگذشت سلطان سلیم خان بجایش بتخت سلطنت عثمانی نشست سلطان بایزید شصت و هفت سال زندگانی و سی و سه سال حکمرانی نمود هم در این سال قطب شاه در دکن هندوستان بسلطنت نشست و او همان نام و نمکش محمد قلی ترکمان بهادر ایرانی بود و پیش از وقتی بدکن رفته و در خدمت سلطان محمود شکری پادشاه دکن ملازم گردیده و بتدریج بواسطه کفایت و درایت برتبه و منصب عالی رسیده و چون سلطان محمود همین در این سال در دکن وفات شد محمد قلی ترکمان کرتب قطب الملک یافته بود وقت فرصت دانسته تخت سلطنت برآمد و خود را قطب شاه نامید هم در این سال کتب فلسفه افلاطون در شهر ونیز ایتالیا طبع شده و رول دم پاپ درگذشت و بجایش لیون عشر بتخت پاپی نشست نیز در این سال خواجه بنائی که از اهل هنر عمر خود را خلاص میکرده و صدر الدین اردبیلی از مشاهیر درگذشتند

ذکر وقایع سنه ۹۱۶ و حرکت شاه اسماعیل بطرف خراسان و تفرقه اوزبکان و تعیین حکام از جانب شاه اسماعیل دوباره در افغانستان و خراسان

در این سال بواسطه فتنه و فساد قطغی در هرات امیر بیک صوفی اغلان و حسین بیک لله ناچار هرات را گذاشتند و راه عراق پیش گرفتند و تیمور سلطان پسر محمد خان شیبانی هرات درآمد و دست تطاول و تعدی گشود و بر پیر و برنا نخشود و مردم بجانب مرو هرات که بعد وقوعات از قطغی و کرانی و ناخوشی گرفتار بودند تاخته و هستند پراگنده گردیدند چون اخبار وحشت آثار افغانستان و خراسان بسمع شاه اسماعیل در اصفهان برسید با سپاه فراوان و تهیه سفر و ساز جای بجنبید و امیر خلیل سلطان حکمران شیراز با سپاهی بسیار بطریق مستقلای راه خراسان برید چون خبر حرکت شاه اسماعیل در خراسان افغانستان منتشر گردید اوزبکان یکایک راه فرار در پیش گرفتند و از آب آمویه بسرعت باز گذشتند شاه اسماعیل بیلاق کالپوش برسید و چون از رفتن خانان اوزبک خبر گردید مرو و بلخ و بارنشته را رها کرده از آنک زادگان رفته در آنجا بماند و آنک با باغالی اطراق فرمود و مالی و فرجیت تعیین نمود و بیچارگان مسکین نمود و به کس تا اندازه مال نخشود و سیل سیک شاطر لقب نانی ارزانی داشت و او را بحکومت هرات گماشت و به بیک حاکم مرو نمود که بدان جهت مساعدت کار جنگ کرده و کلاهش را بجیغه نادیده بدل فرمود و سایرین مقصرین را اجازت داده و دیو سلطان را بحکومت بلخ و مضافات او برداشت آنگاه متوجه بادغیس شد و کسانیکه در آن شهر پناهنده کان از جنگ جسته بودند سزای سختی بداده و به بیک را با مملکت فرستاده و سر کار آورد آنگاه پس از تنظیم امور و تنسیق جمهور فرمان داد تا شاه رخ خان افشار با قشونی بسیار بسپار گرمسیر قندهار شد و چون شاه رخ خان نیز در یک هفته بقندهار برسید شجاع بیک بن بیرزه هنون از خوف از مقاومت و مقابلت او را است بقال کرده و هدایای لایق گذرانیده شاه رخ خان ترتیب حکمرانی او را بداده و قرار باج و خراج همه ساله را بگذارده و خود مراجعت نمود و همچنین ظهیر الدین محمد بابر پادشاه از کابل بوسیله تحف کار خود را محکم ساخت و بکار حکمرانی کابل و غزنین پرداخت هم در این وقت خبر رسید که شاهزاده مطلب بیگ اسماعیل رسیده و بی اندازه بلاحظه آنکه فرزند پسری نداشت خورسند گردیده آنگاه از باباغالی با میرقی بسیار و شوکتی

بی اندازه آهنگ مشهد نمود و از آنجا متوجه عراق گردید و سلطان سلیمان بن سلطان حیدر که سر مخالفت برداشته بود گشته گشت پس از رفتن شاه اسماعیل از بلاد خراسان افغانستان در اغلب بلاد سکه و خطبه بنام او رایج گشت نیز در این سال سلطان سلیم خان عثمانی بیشتر برادران و بزرگان را بجهت آنکه مبادا در کار سلطنت مداخله نمایند از پای درآورد و با این حال چند تن آنان در بلاد اطراف سر مخالفتش برداشتند احمد مصطفی و برادرش علاء الدین برادر زاده گی رعیت فی خصمت با او برافراشتند سلطان سلیم پسر خود سلیمان را بولایت عهدی برداشت و او را با هفتاد هزار سوار و پیاده یکصد و بیست و پنج کشتی جنگی در دریا بجنگ علاء الدین گماشت و بتدبیر مصطفی را بنزد خود طلبیده با دست خویش او را خفه نموده و هر یک از برادر و برادر کانش پرستش آمده در نهایت قساوت بکشت یکی از برادرهایش گریخته بعجمستان شتافت و از ملک اشرف قنسوه الغوری اعزازی اندازه یافت و از او استعانت بخواهت ملک اشرف او را بجهت کشتی جنگی بداد و پس از تلاقی و جنگ در دریا تمامی کشتیها و عساکر مصری گرفتار و غنیمت عثمانی شده با آنکه روابط حسنه بین عثمانی مصر بود این مساله تولید مخاصمت کرده سلطان سلیم خان عثمانی مراسلات تهدید و تخویف بملک اشرف و ملک اشرف چون از قوت و شوکت شاه اسماعیل خبر یافته بود با او باب مکاتبات گشاده هم در این سال اسکندر شاه لودی افغانی در هندوستان بر قوت و شوکتش افزوده شد و شهرهای بهار و چندیری را متصرف شد و اقتدارش بیشتر از مکانت پدرش جلوه نمود شد هم در این سال سلطان علی مشهدی که از مشاهیر خوشنویسان بود و نگارنده شرح حال او را در کتاب دیگر نگاشته مرقوم گذشت نیز همراه اسماعیل شب خانی از منهزمان شاه سلیم نوار از عرفا بودند گذشتند و پس از ارتحالی بطریق فضل و عرفان در سینه خاک پنهان گشتند

ذکر وقایع سنه ۹۲۰ و جنگ سلطان سلیم خان عثمانی با شاه اسماعیل صفوی و شکست شاه اسماعیل و ورود و رفتن سلطان سلیم خان بتبریز و توقف سلطان بدیع الزمان کورکانی

و در این سال غبار نقار بین سلطان سلیم خان عثمانی و شاه اسماعیل صفوی بالا گرفت زیرا چنانچه نگارش شد نور علی روملو باستظهار صوفیان روم در آن مرز و بوم تاخت و بسا نفاق و جماع را مسخر ساخت و چون سلطان بایزید خان در گذشت و سلطان سلیم خان بجایش تخت سلطنت عثمانی نشست تمامی ملوک اطراف و همراه ملاطین اکناف و نخ تهنیت بکرسی نمودند بجز شاه اسماعیل که با او دمی نساخت و نیز چون خان محمد استاجلو از جانب شاه اسماعیل بروایا بگرجستان یافت بپای ذوالقدر و رعیت بشورش گشت خود را بخانه دش همراه فرار شتافت و خان محمد تخت حکمرانی دیار بگرجستان مکاتبات نیک و مراسلات تهدید بسلطان سلیم خان نگاشت و دمی بسلطت و بهجت آرمید تا تمامی بر غیظ و غضب سلطان سلیم خان بیفزود و با ده صد هزار سوار و پیاده آهنگ آذربایجان نمود و شاه اسماعیل اعلان جنگ نمود شاه اسماعیل با رعیت آگهی یافت و مستقبل با سپاه موجود بطرف آذربایجان شتافت و سرعان تیز پی بجهت جمع سپاه بیرجا روانه داشت چون تبریز رسید شنید که سپاه عثمانی بجناح سرعت متوجه این طرف است شاه اسماعیل درنگ را ننگ دانسته از تبریز باستقبال سلطان سلیم خان شتافت و او را در چالدران تقدم بر سپاه عثمانی را دریافت و چالدران از نواحی خوی

وقا تبریز بیست فرسنگ بود و ایخا خان محمد خان استاجلو که یکی از سنبلین این جنگ بود عرض نمود که بنیاد دشمن را صلت داد تا صف بیارایند و توپخانه و قورخانه را جا بجا نمایند بلکه باید بر سر کوچ باشد طرد و ده رمیش خان شاملو برآشفت و از راه تعرض بدو گفت این عبارت وکالت راه دیار بکر نماد و جعفر پاشاه لب بیاه و گفتا خان محمد خان گفت آنچه گفتنی بود گفتم و از سر جنگ چیزی در پرده نگفتم شاه اسماعیل گفت من زنده و راهزن نیستم که بگاه فرصت بقاظه بتاراج خود را گرانبار سازم آنچه خدا خواهد بشود آنگاه بصف آرائی پرداخت و سپاهیان را بجهت جنگ مهیا ساخت و بفرمود توپ بلند شد و دود و دریای لشکر بهم آمیختند و خون یکدیگر بریختند سلطان سلیم از پس دسته های سپاه سلسله توپها را قطعه قطعه بر بالای تپه انباشته بود و چون سپاه شاه اسماعیل حملات سخت نمودند و او را گشودند توپچیان بنای کلوله بزی و آتش فشانی را گذاردند و سپاه قزلباش را مانند برگ درخت دهشت دهی عمر بریختند و دود و گرد و میسی برانگیختند شاه اسماعیل دلیرانه خود را تا بر سر توپچیان رسانید و زنجیری را از ضرب شمشیر بهم درید حتی معروف هست که دسته توپی را دو پاره کرد با این حال شکست فاحش یافت و میرزا عبد الباقی وزیر و میر سید شریف خان محمد خان استاجلو و سار و میره قورچی باشی حسن بیک لله شاه و پسران الیاس بیک و سید محمد کوزه و میر سید یوسف و بسیاری از سران سپاه و بزرگان درگاه شاه اسماعیل کشته شدند شاه اسماعیل از آن معرکه تا لگد فرار نمود و بیش از سیصد تن بدو ملحق شدند تمامی اعمال و اثقال او را عثمانیها غنیمت یافتند و بطرف جزیره شتافتند و ایخا مومنین ایران ابدا معترض نشدند تا تخت مرصع و زیورجات یازده جه شاه اسماعیل بسیر ترکان شد لیکن مومنین عثمانی از جمله غنائم یک تخت طلای جواهر نشان و یکتا از زنهای شبستان شاه اسماعیل را نام میرهنگ سلطان سلیم آن زن را بهمراه پلیبی نامی از صاحب منصبان خود داد با محمود سلطان سلیم خان تبریز رود و نمود و مدت هفت روز توقف فرمود و بواسطه قلت آذوقه و علوفه راه بسلامبول پیش گرفت در این وقت سلطان مرجع الزمان میرزا کورکانی که تا این حال در آذربایجان ایران باجاش و معاونی پادشاه ایران ایام میگذرانید بدرگاه سلطان سلیم شتافت و هزاری بی اندازه یافت و چون سلطان سلیم با سلامبول روانه شد او نیز متابعت کرد و در همین سال مرض طاعون عمومی در سلامبول درگذشت شاه اسماعیل از این شکست فاحش سخت ملول گردید و پس از رفتن سلطان سلیم بتبریز بازگشت و باز بر سر تخت شاهی نشست و قشلاق نمود و میرزا حسن اصفهانی را بوزارت دیوان مخصوص فرمود و علی بیک ذوالقدر را بحکومت شیراز برداشت و نیز سپاهیان را بقتل سلطان ذوالقدر که در جنگ چالدران تکاسل خیانتی کرده سزا رسانیدند و هم در این سال رو بسادمستان فتوحات نمودند و نیز ملک محمود خان دیلمی را درگذشت

ذکر وقایع سنه ۹۲۱ و تعیین شاهزاده طهماسب میرزا بحکومت خراسان و افغانستان و جنگ سلطان سلیم خان با علاء الدوله ذوالقدر و کشته شدن علاء الدوله و لشکر کشی سلطان سلیم بطرف مصر

در این سال حکومت کلیه خراسان و افغانستان و اگذار بشاهزاده طهماسب میرزا و نیابت و آتابکی امیر خان سلطان ترکمان از جانب شاه اسماعیل شد مقرر گردید که بوسطه فتحلی و گرانی که واقع بمملکت تاخت و تاز اوزبکان شده بود امیر خان سعی کامل در رفاهیت مردم نماید و امیر خان برادر خود ابراهیم سلطان را بهرات فرستاد خود و پس از باشاهزاده روانه گردید نیز شاه اسماعیل میرجلال الدین

استرابادی را بصدارت نامزد فرمود آنگاه باوجان وارد یل موکب شاهی حرکت نمود آنگاه بجانب ییلاق سنقور آباد
و بازماند سال قبل در تبریز قشلاق نمود و در کلیه افغانستان و خراسان آسایش برقرار گشت و مردم آسوده شدند
هم در این سال سلطان سلیم خان ذخایر و مهمات و آذوقه و علوفه بسیاری در مرغش برای جنگ با شاه اسماعیل جمع نمود که
چون بهار فرا رسد با قشونی در هم آزمای بطرف ایران شتابد و آسنا سپرده شده بعلا الدوله و القدر بود علا الدوله تقاضا
تصرف نمود و بباد بغداد سلطان سلیم خان از جنگ با شاه اسماعیل منصرف متوجه علا الدوله شد و او از جنگ فرار کرده
سنان پاشا بتعاقب او با پاشای دیگری بشتاقت او را بکشت آنگاه سلطان سلیم متوجه جنگ با مصریان گردید و
بطرف سوریه لشکر روانه داشت هم در این سال نظام الدین استرابادی شاعر و جلال الدین بوسعید بوانی و خواجه
افضل سیرخواجه نعمت الله قصتمانی و میامی مادی صاحب تاریخ سلطان حسین میرزا درگذشتند هم در این سال لوی
دو ابوجهره گذشت و چون اولادی نداشت پسر عمش فرانسوای اول بجایش تخت سلطنت فرانسه نشست و این
پادشاه در خاک ایتالیا فتوحات بسیار کرد و رشادت بسزا گشت

ذکر وقایع سنه ۹۲۲ و جنگ سلطان سلیم خان عثمانی با ملک اشرف سلطان مصر و کشته شدن ملک اشرف و جلوس طومان بای بجای او و جنگ سلطان سلیم با سلطان سلیم و کشته شدن طومان بای و فتح مصر و دست سلطان سلیم و کشتار و منهب او در مصر و ظهور لوتر مؤسس مذهب پرتستان در آلمان

در این سال سلطان سلیم خان عثمانی مستعد بر فتن بمصر گردید چنانچه در اواخر سال قبل دسته جات قشون او ناصره بت
سوریه و شامات پیش رفتند و سلطان سلیم در راه بود که نیک چهر بها خانه صدر اعظم را احاطه کردند او ناچار با سلامبول آمد
و قشون را بجا نهاد در این وقت مقبل یک از جانب ملک اشرف قنصوغوری سلطان مصر نزد سلطان سلیم بعنوان رسالت
و مصالحت آمد سلطان سلیم فرمان قتل او داد و یوسف پاشا شفاعت نمود که ایلچیان در دول را نباید کشتن کسی ندارد سلطان
سلیم فرمود تا مقبل یک را ریش تراشیدند و صورت بدن بگرداندند و بر خر خارکشی سوار کرده روانه مصرش داشتند پیام
فرستاد که من متوجه بطرف مصر تم مستعد باش چون این اخبار بمصر رسید ملک اشرف تعبیه سپاه و تجهیز بنه و
خرگاه پرداخت و عساکر مصری را بطرف سوریه باستقبال عثمانیها روانه ساخت و آنها در مرج دابق نزدیک حلب بهم
رسیدند و خود نیز رسیده اردو جنگ بین مصری و عثمانی مشتعل گردید سلاح جنگ مصریها شمشیر و نیزه و تیر و کمان
بود بخلاف که عثمانیها توپهای آتش فشان آتشهای گران داشتند پس از جنگ سخت مصریها شکست یافتند و از
میدان معرکه سر بر تافتند و ملک اشرف قنصوغوری کور قلب سپاه مصری جای داشت از هیبت افتاد و زیر سم ستوران
پایمال شده و قالب تهی کرد و نعوشش در روز بیست و پنجم رجب این سال پس از پانزده سال و نه ماه و بیست پنج روز بود و
قنصوغوری قبل از حرکت از مصر برادر زاده خود طومان بای دویم را بنائب منصب خود در مصر نمود و چون خبر کشته شدن او بمصر
رسید و دوم غلبه سلطان سلیم را با فتح حلب حمص و شامات را بدست و خبر یافتند بطومان بای مبایعت و مطاوعت
نمودند و او را بلقب ملک اشرف نامزد و چون عساکر منهزم مصری بمصر رسید طومان بای تعبیه سپاه پرداخت و چون

سلطان سلیم در سوریه توقف بکلیت استراحتی نموده بود طومان بای بگاه شوح او را خاک و دل شده و نموده بهت
ولیکن الحمی سلطان سلیم برسید که اگر امان بخواهی باید که خطبه بنام من نمائی و باستان بوسی مشتابی والا مستعد
کارزار باش و مصاف او در حرکت آمده طومان بای باستقبال شتافت عثمانیها از غره و غریش خطبه که شنیده و
حسین پاشا سلطان را بوسلطه غرابی راه منع نمود سلطان سلیم او را گردن زده و میدان کارزار در سهل نزدیک برکه آلجق دده
جمعه بیست و نهم ذی حجه این سال واقع شد ابتدا رعساکر مصری پیش رفتند و خیان پاشا را با جمعی بکشتند که توپهای
عثمانی آنها را شکست داده و مصریها بهزیمت آمدند و در روضه عثمانیها لشکر ساختند طومان بای با طرف اموال بسیار و اعراب بیشمار
جمع نموده و بقشون عثمانی حمله برده و باز منهزم گشت و از مصر متمکن شد و بعد از غیر پرداخت و همه مردم را مجهز نمود و سلطان سلیم خانیان
مردم را امان داده و برضا و خلبه مصر دخل شده و با آنکه خطا امان داده بود هشتاد هزار تن مصری را بکشت و اموال آنها
بباد تاراج داد و طومان بای طرف جیزه و از آنجا باسکندریه فرار نموده سلطان سلیم خان بجهت مصر متمکن گشت
عم در این سال محمد زمان خان در نزدیکی بلخ سر اطغیان برداشت و فتنه او بزودی خوابید نیز در این سال در موسس
مذهب پرتستان از شهر ساکس آلمان ظهور کرد و بضد پاپ قیام نموده و کاتولیکها را بطریقه خود داخل کرد و دین عیسوی
مذهبان از دو روس کاتولیک و پرتستان بوده نیز فردیناند پادشاه اسپانیا در این سال بگذشت و نواده او
شارل بجایش نشست و سلطنت او قوی شد که مملکت آلمان و اطریش و بلژیک و هولاند و اسپانیا و قدری از ایتالیا متصرف
او آمد عم در این سال خواجه شمس الدین عبد الله مروارید که زمانی وزارت سلطان حسین میرزای کورکانی را در هرات داشت
و بهمت جامی تاریخ شاهی و تاریخ منظوم خسرو و شیرین نگاشت و در گذشت نیز میر عبد الوهاب تبریزی واعظ بیوردی
و شهاب الدین لبیانی در این سال وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۹۲۲ طغیان محمد زمان میرزا و جنگ بابر شاه با او و غلبه بابر شاه و انقراض خلفای عباسی در مصر و فوت سکندر شاه بودی در هند و نشستن ابراهیم شاه بجایش و قشلاق شاه اسماعیل در نجوان

در این سال باز محمد زمان میرزا در حوالی بلخ رایت طغیان برافراشت خلیل الدین همه با پادشاه ارشاد اسماعیل استمداد
خواست و پس از رسیدن سپاه کینه خواه میدان رزم بارست خویش از مقابله و مقاتله دستگیر گردید و سپاه قزلباش
او را زده با پادشاه برفتند و او ابواب شفقت بر ویش گشود و با او عهد و پیمان نمود و دختر خود را بعقد ازدواج او در آورد و حکومت
بلخ را باو ارزانی داشت محمد زمان میرزا پس از چندی باز هوسهای نفسانی و تسویلات شیطانی گرفتار شده و ایام با
سیمین بران سیمین ساق و مهوشان جبهه براق بباده نوشی و عشرت ایام میگذرانید و از نشیب بلاد و رفاهیت
حال عباد تغافل مینمود عم در این سال ملک اشرف طومان بای سلطان مصر در اسکندریه گرفتار عربها شده و او را کرباشا
و سلطانشان بود بعثمانیها فرستادند آنگاه او را داخل قفس کشیده بمصر آوردند بحضور سلطان سلیم خان و چون سلطان نظرش
بدو افتاد فرمان داد تا دست و پای باز کردند و او را ملازم ساخت کرد را غلب غافل و مجالس همنوه بهم میرسانید و سلطان سلیم
از بابت عایدات محصولات مصر با او مشاوره مینمود مدت دو روز حاقت در روز نوزدهم ربیع الاول این سال او را

در تخت و اق باب و یلدار آویخت و بکشته شدن او طبقه دوک حالیک شرکی که یک حصه وی و نه سال سلطنت
مصر سیصد و نه اختراض یافت هر چنین سلطنت و خانی خلفا عباسی کرا سما در مصر خلافت داشتند و این وقت منقرض
شده و آخرین آنها المتوکل علی الله بود و اسمای که گذشته نام هر یک برده شده باز اینجا کلی ایشان نگاشته
میشود اول احمد بن حاضر بن ناصر عباسی ده و ابو العباس سه المکتفی بالله چهارم الواثق بالله پنجم الحاکم بالله
ششم المعتضد بالله هفتم المتوکل علی الله هشتم الواثق بالله نهم المعتصم بالله دهم المنصور بالله
یازدهم المستعین بالله دوازدهم المعتضد بالله سیزدهم المکتفی بالله چهاردهم القائم بامر الله پانزدهم
المستنجد بالله شانزدهم المتوکل علی الله القاب آنان گردیده بود و حقیقت سلطنت و خانی و سیاهی خود و
این حال در مصر زوال یافت و بجایش عثمانی قرار گرفت هم در این سال سلطان سلیمان ده و هفتمین پس از بیست هشت
سال و چند ماه حکمرانی در گذشت و او را فضائل نیکو خصال پسندیده بود و در سرودن اشعار ترکی قوی داشت و تخلص کلرخی
مینمود با بجمله بزرگان دولتی پس از گذشتن اسکندر شاه فرزندش ابراهیم شاه را تخت دولتی برآورده دست بیعت
و متابعت دادند هم در این سال شاه اسماعیل صفوی قشلاق در نخجوان فرموده خداوند در مدت چند روز باده و پسر صاحب
نمود که سوم بسام میرزا و بهرام میرزا شدند و القاص میرزا نیز قبلا بدنیا آمد شاه اسماعیل بسیار مسرور شده و احسانات بیحساب
بی اندازه کرده هم در این سال ملک خلفه از آل معونه حکمران بین در جنگ با چراکسه مغلوب و مقتول شد و طبقه معونه کوشش
تن بودند و بین منقرض شدند

ذکر وقایع سنه ۹۲۳ و ماندن شاه اسماعیل در تبریز و رسیدن حکام نزد او و در یافتن پرتغالیها بنگاله و تعیین عالم و مصر از جانب سلطان سلیم

در این سال شاه اسماعیل صفوی در تبریز بجهل قامت مکث داد آوازه شوکت و اقتدار بلند گردید و محمد روز افزون کردار زشت
بخیال طغیان بود از سطوت سپاه شاهی تهم و سر و پیمبر اطاعت گذارده و سایر حکمرانان بلاد مانند حکمران شیروان
و گرجستان و سایرین با تحف شایان خدمت شاه اسماعیل تشرف حاصل نموده از اشفاقات و خلوع فاخره
زرتاب زده و مفتخر شدند و او طان خویش گردیدند هم در این سال شیخ الاسلام قاضی زکریای انصاری و علاء الدین
طبیب گذشتند نیز احمد شاه بهمنی بفرمان بریده شاه تخت سلطنت برآمد نیز در این سال پرتغالیها بنگاله راه یافتند
آن زمان بنگاله با ایران رابطه تجارتش قوی بسیار بوده مال التجاره یکه از آن مملکت بایران میآمد مروان خواجه
ونمی انتقل شده بجهت ملوک و بزرگان ایران بجهت حریر سرپشان و پارچه های چینه بسیار نازک بشکرواد و یه معمول
میشود بنگاله مدت ۱۰ سال پیش با ایران رابطه تجارتی داشته است و تکرر قندا و بایران میآمده چنانچه خواجه حافظ
کرقبل از تاریخ رابطه پرتغال با بنگاله ده و هفت پنجاه سال نیز سته و این قول میگوید (ساقی حدیث سرو گل و لاله میرود
وین بحث تا له غاله میرود تکرر نگون شود هر طوطیان هند زین قند پارسی که بنگاله میرود) مراد خواجه حافظ
از قند پارسی اشعار پارسی او است نیز سلطان سلیم خان عثمانی پس از تنظیم سپاه موجوده در مصر و ادارات تنسیق شده
و رفتن باسکندریه و جهات بگرجه زهرا شتر از غنایم مصر کهر مجوهرات شیشه و اشیا نفیسه و هدایا و تحف گران

قیمت بود و در سال اسلامبول نمود و این غنیمت مخصص خودش بود غیر از آنچه را که صاحب منصبان و پاشاوات و عساکر
عثمانی بعنوان و بعدیه و پیشکشی از مملکت مصر برده و اما سلطان سلیم خان عثمانی قرار داشت که المتوکل علی الله آخرین
خلیفه عباسی و مصر را چنانچه در اول سال منصه وقایع نگارش شد با سلامبول روانه کرده و برای او ماهیانه منظمی قرار
داده و لیکن پس از چندی متوکل اجازه سلطان سلیم نیافته و دیگر از او خلافت ندانست و زنده بود تا در سنه
و گذشت و از این سال خلافت عثمانی متقل گردید تا سنه ۱۳۴۲ هزار و سیصد و چهل و دو که عثمانی جمهوری گردید مصطفی کمال
پاشا فاتح از میراث اساس خلافت برانداخت با نکته تبرک امیر الامرای سلطان بایزید در حلب بود و او سلطان سلیم را
بفتح مصر ترغیب کرد و پس از فتح مصر انتظام امور سلطان سلیم فیه بیک را نقیب اشراف داد و او در بحکومت مصر برقرار کرد
و دوازده هزار سوار و پیاده و محض محافظت مصر و بسمه گذارد و روی توجه بطرف بغداد نهاد

ذکر وقایع سنه ۹۲۵ و قشلاق کردن شاه اسمعیل در تبریز و تسخیر شدن غرجستان و زلزله در کابل

در این سال شاه اسمعیل صفوی از تبریز قشلاق فرمود و ابراهیم سلطان موصلو را مظفیم و تصرف غرجستان افغانستان
نامزد فرمود و او با سپاهی آراسته کوچ اندر کوچ طی طریق کرده تا بنواحی غرجستان رسید میر شاه محمود سیف
الملوک چون از رسیدن سپاه شاهی بکماهی خبر یافت بقیه سپاه و حفظ و حراست خود پرداخت و چون در خود یارای
مقاومت ندید در یک از قلاع قیمه متحصن گردید ابراهیم سلطان آنجا را محاصره کرفت و راه تردد را مسدود ساخت طرفین
و اکناف بتاخت سیف الملوک رسولی نزد ابراهیم سلطان فرستاد که غرجستان را امن و اکذار کنید راه هرات
برگیرید ابراهیم سلطان از جرات جسارت او غضب آمد و قاصد را کشت و قلعه را کرد سیف الملوک در او متحصن بود و بدوات
بست کرباندک وقتی کندکره های قیمه و برج هیصه او را هم شکست سیف الملوک با خواص خود و نیم شبی از راهی
بطرف میمنه کریخت ابراهیم سلطان تمامی قلاع و محلات او را مستعرف شد و از طرف خود نواحی بکماشت و با غنایم بسیار
راه هرات برداشت هم در این سال آقا محمد وزیر افشار با میر عبد الکریم کرد و دیگر امرا مذکران بشراکت حکومت داشتند
سر مخالفت برداشتند و دو برادر خان از جانب شاه اسمعیل مامور رفع مخالفت آنها شده آنان را مطیع ساخت

هم در این سال در کابل زلزله سختی واقع گردید شیخ کمال الدین حسین خوارزمی و میر علی مشهدی خوش نویس و با فغانی
شیرازی و جمالی دهلوی شاعر و شیخ محمد خوش نویس او کذشتند

ذکر وقایع سنه ۹۲۶ و فوت سلطان سلیم خان عثمانی و نشستن سلطان سلیمان بجایش و کشته شدن امیر غیاث الدین در هرات و حرکت بادشاه بعزم تسخیر قندهار

در این سال سلطان سلیم خان عثمانی پس از پنجاه و چهار سال زندگانی و هشت سال و هشت ماه و هشت روز سلطنت کرد و در کذشت و بجایش سلطنت سلیمان خان فرزند دلبندش تخت سلطنت عثمانی نشست هم در این سال عبید الله خان
او زبک با سی هزار مرد و شمشیر زن از جیحون کذشته بطرف هرات سرازیر شد چون میر خان آتابیک شاهزاده و کماشته
میرزا در هرات از رسیدن او زبک خبر یافت بمحافظت و محارست شهر پرداخت و امیر غیاث الدین محمد را که از اعیان
خراسان و منصب صدارت شاهزاده را داشت بمحافظت دروازه ملک بابرج شمال کماشت و پیری سلطان را

عراق را منبسط داشت و بروج و بارو را بسپاهیان قزلباش بنیاشت عبید الله خان همه را تعلا نموده سودای بخشود
و چنانچه خاسته بود از بکان بود تمامی محصولات و مزارع بیرون هرات را بچرانیدند و باقی را بسوزانیدند همیر غیاث
الدین محمد بمناسبت آنکه در زمان سابق و عهد سلطان حسین میرزا کوکانی و شاهزادگان او و از بکان مقامی بلند و
منزلتی ارجمند داشت و این وقت برای استمداد و تظلم الدین محمد بابر پادشاه حکمران کابل و غزنین نامه نگاشت و او را
بکمک و معاونت دعوت نمود از بکان بخواست و این مساله را امیر خان بهانه نموده که محمد بابر را بسمت تسلیم نمودن هرات
بخواست و پس از رفتن عبید الله خان امیر خان کار زرنمائی محض حماقت کینه امیر غیاث الدین محمد را در دل داشت
او را بکشت و مال او را تصرف نموده بدربار شاهی این قضیه را نگاشت چون خیالات باطله غرض آمیز او نزد شاه اسمعیل
کشوف گردید شاهزاده سام میرزا را با تابکی دو میش خان بروانه هرات نمود و شاهزاده و سلماسب میرزا با امیر خان در دل
ساخت و بدو میش خان دستور داد که تدبیر بهرات در آید که امیر خان سازفتنه ننماید و دو میش خان بتعاد ک حرکت
بجاآمد هم در این سال شاه اسمعیل در نخجوان قشلاق نمود و نیز ظهیر الدین محمد بابر پادشاه باقشونی کینه خواه از کابل
تسخیر قندهار و حرکت آمده بنظاهر قندهار فرو آمد آن شهر را محاصره نموده این محاصره بطول انجامید و بابر کاسی
آمده شهر را ممر و سیمنود و می بکابل مراجعت نکرد تا سه سال بعد که شرح خواهد آمد نیز در این سال بابر پادشاه بهند
هندوستان نموده و تا سیمالکوت براند و باغنام بسیار بکابل مودت فرمود و در این سال پاپ روم بلوتر مذهب
مذهب پرستان امت نمود و متابعین او نیز امت متقرر داشت ولی اتباع لوتر رونق گذشت هم در این سال
آگهی قاضی شاعر و قاضی خواهرزاده جامی درگذشتند

ذکر وقایع سنه ۹۲۶ و عزل شدن شاهزاده سلماسب و امیر خان اتابک از هرات و نصب شاهزاده سام میرزا و دو میش خان بحکومت هرات

در این سال امیر خان چون نه مت شاه اسمعیل رسیده و بواسطه کشتن امیر غیاث الدین محمد و هرات منضوب گردیده و
فرمانشد که امرای شاهی رسیده کی نمایند و علت گناه و خیانت و تعصب امیر غیاث الدین امیر خان ثابت نماید امیر خان
از ثبوت تقصیر امیر غیاث الدین عاجز گردید و از فرط غصه و خوف ناخوش بدرود زندگی گفت شاه اسمعیل فرمان داد
تا اموالیکه از امیر غیاث الدین محمد در هرات ضبط نموده گرفتند و بورثه امیر غیاث الدین بهرات رسانیدند و آوازه صلاح
پروی و معدلت گستری شاه اسمعیل هر چار اقرا گرفت هم در این سال شاه اسمعیل فرمان داد تا دو میش خان تمامی
خرابی که از او زبکان در هرات و محلات او وقوع شده تعمیر نماید و او اهتمام کافی مبذول داشت و باندک زمانی هرات را
آبادان ساخت و حکمرانی استراباد را بزنبل خان داد نیز در این سال زین الدین سلطان او دو میش خان بحکومت سجستان
تعیین کرد هم در این سال شارلکن امپراطور آلمان مجلوس نمود و در اسپانیا شورش شد و در خاک فرانسه پادشاه
انگلیس با پادشاه فرانسه ملاقات نموده و در فایل نقاش مشهور را تیا لیاسن سی و هفت سالگی درگذشت نیز خواجه لا
اصفهانی و قاضی ضیاء الدین سماوجی و میر غیاث الدین دشتی وفات نمودند

ذکر وقایع سنه ۹۲۸ و اقتدار دو میش خان اتابک در هرات و بلند پروازی

وقایع جهان و جهانیان

ابراهیم شاه لودی افغان در دهلی

و این سال درویش خان اتابیک شاهزاده سام میرزا در هرات قدرش و منزلتی گذاشت و تمامی خراجهای او را بکان تمیر نموده و برغایت حال فخر او مزاحمین پرداخت و نیز ظهیر الدین محمد بابر پادشاه نامه نگاشت که متعرض قندهار بیش از این نگردد بابر پادشاه برحسب فرمان درویش خان رایت عودت از قندهار بطرف کابل برافراشت و همت بر تسخیر بلاد هندوستان گماشت هم در این سال ابراهیم شاه لودی افغان در دهلی هندوستان بخلاف پدر بد خویش راه تمرد پیش گرفت و دربانان و پاسبانان چندی با التماسهای گوناگون معین کرده برای دربانی و بزرگان درگاه مرتبه و مقام معین کرد که اغلب با دست بر سینه ایستاده در مقابلش قیام کنند و کمتر کسی را از این جلوس میداد و فرق بین خویش و بیگانه نمیگذارد و فعلی بحسب نسب کسی نمیشناخت بدین همت بسیای از او رمیده خاطر شده از درویش پرکنده گشتند هم در این سال بنا بامکام میرخان که سابق نگارش یافت ظهیر الدین محمد بابر پادشاه از ظاهر قندهار کوچ نموده بکابل مراجعت فرمود شجاع بیک که تعلق قندهار بحضور داشت بجانب کشیده و مولانا عبد الباقی نامی را نیابت در قندهار گذاشت مولانا عبد الباقی در غیاب شجاع بیک پی تزلزلی بکابل فرستاد و بابر شاه را از رفتن شجاع بیک خبر داد ظهیر الدین محمد بابر شاه که در تماشگران چنین روزی و نوید فیروزی بود بسرعت تمام قندهار خود را رسانید و قندهار را متصرف شد در این وقت میرخان اتابیک شاهزاده حسابی میرزا با شاهزاده معزالیه و بسپاه در بارشاه استقبال نموده بودند شاهزاده سام میرزا با تابیکی درویش خان چنانچه نگارش شد بهرات رسیده بودند درویش خان حسن چلبی را نزد بابر شاه فرستاده بود که دست از محاصره قندهار بدارد چنانچه بابر شاه نیز جز فتح قندهار با پیشکشهای لایق و شایسته در هرات فرستاده و ایلچی بدرگاه فلک اشتباه داده بود و مانند بابر شاه حسن چلبی را نیز خلعت و خلع ساخت او را با اعزاز بسیار و احسان بی شمار روانه هرات نمود هم در این سال درویش خان حکومت هرات را و دو شاهزاده تولک و ملحقات آنها را بامیر خان افشار مرحمت نمود هم در این سال خیز بک پاشا سکمان مصدر گذشت داود را در جامع که معروف بمراد بود در خیابان (دیب لوزی) زیر قلعه مصردفون ساختند و چون خبر فوت او باسلامبول رسید از قبل سلطان سلیمان خان عثمانی مصطفی پاشا بحکومت مصر برقرار شد و پس از نه ماه و بیست و پنج روز معزول شده بجایش احمد پاشا بحکومت مصر برقرار گردید هم در این سال سلطان سلیمان خان عثمانی با سپاهی فراوان بطرف بغداد براند و سکنه آنجا را بدین اسلام بخواند چون استماع نمودند بقهر و غلبه آن شهر را فروگرفت و اموال مردم را تاراج کرده و با غنایم کثیره باسلامبول مراجعت نمود و پس از ورود باسلامبول مدت زندگیش بسر آمد و بپای در گذشتند نیز گفته اند در این سال پاپ افت بلوتر موس مذهب پرستان را حکم داد و بین شمار لکن امپراطور آلمان و فرانسوی اول پادشاه فرنسه غبار نفاق بالا گرفت و پادشاه فرنسه حکم داد که مردم فرنگستان ریش بگذارند قبله شوده موی سر را برنند نیز پاپ لون دهم در گذشت و او بجای او تخت پاپی نشست هم در این سال اول پادشاه پرتغال مرده تخت سلطنت را بپسرش ژان سوم سپرد

ذکر وقایع سنه ۹۲۹ و کشته شدن میرزا شاه حسین اصفهانی صدر اعظم و فتح جزیره رودس بدست عثمانیها

در این سال منصب صدارت اشاره اسماعیل پس از کشته شدن میرزا شاه حسین اصفهانی بدست معتمر شاه قلی بخواجه جمال الدین محمد تبریزی مرحمت فرمود و کیفیت کشته شدن شاه حسین بدین قسم واقع گردید معتمر شاه قلی مبلغی در رکابخانه شاهی حیف و میل نموده بود و شاه اسماعیل مقرر نموده بود که شاه حسین این مبلغ را دریافت دارد معتمر شاه قلی شبی پس از فراغت از ضیافت شاه اسماعیل که در هشت بهشت تبریز در هشت بهشت هنگام عودت شاه حسین بخانه خواهی از مطالبه معتمر شاه قلی و فریاد برآورد که محکم شاه این بگشید و همی بخنجر و خون او را ریختند و معتمر شاه قلی فرار بدیار بکر و پس از آن بشیروان نموده و از شیخ شاه حکمران شروان شفاعت خواست او را بآذربایجان فرستاد و شاه اسماعیل معتمر شاه قلی را بلازمان میرزا شاه حسین اصفهانی سپرد تا او را مقتص کردند علم در این سال حسین شاه حکمران بنگاله درگذشت و فرزندش نصرت شاه بجایش نشست نیز سلطان سلیمان خان عثمانی آهنگ خزیره رودس نمود و پس از تنش فشانی و کلولباری و پنج ماه حملات و هجمات متواتره آن جزیره را بگشود هم در این سال میرزا قاسم هندی شاعر که قصیده شاه اسماعیل را شرح نظم کشیده و هم هندی شاعر طبرانی درگذشتند

ذکر وقایع سنه ۹۳۰ و فوت شاه اسماعیل صفوی و نشستن شاه طهماسب بجای او و آمدن عبید الله خان ازبک برای تسخیر هرات و عودش و رفتن بابر شاه برای تسخیر لاهور و گرفتن لاهور و طغیان احمد ماچشار در مصر

در این سال شاه اسماعیل صفوی پس از سی و هشت سال زندگانی و بیست و چهار سال سلطنت و کشورستانی در شب دوشنبه نوزدهم رجب پس از عودت از تنجان و مسلت با شیخ شاه حاکم شیروان از سراب آذربایجان درگذشت و او را بارابه فرستاده و مدفون ساختند قبل از شاه اسماعیل مردم ایران طریقه سنت و جماعت داشتند و اندکی شیعه مذهب در ایران بود او مذهب شیعه را ترویج نمود و اشاعه کرد و بسیار ملوک و امرا بر او خشم گرفتند و در چهار پسر بود طهماسب میرزا بهرام میرزا که هر دو با دو شان از مادری موصلو ترکمان بود و القاص میرزا و سام میرزا از دیگری بودند و از شاه اسماعیل طهماسب میرزا بود که سنش در این وقت نه سال و شش ماه و بیست روز بود و هنوز دولت و عاید ملت بر سلطنت او اتفاق کردند و او جلوس نمود و تاریخ جلوس و تاریخ خلوص جمع مرسش ابده شاه ولایت گردید چنانچه تاریخ وفات شاه اسماعیل کلمه ظل گردید شاه طهماسب بکالت یعنی نیابت سلطنت را بمصطفی سلطان و دیو سلطان بداد و صدارت را بامیر جمال الدین و میر قوام الدین و اگذارد و سلطنت بدان یکمت با کفایت قاضی جهان قزوینی نمود آنگاه زمستان را در تبریز مستلاق نمود هم در این سال عبید الله خان ازبک با قشونی بسیار آهنگ تسخیر هرات نمود و از جیحون گذشته بنظاهر هرات نیز افرخت و شهر را در محاصره انداخت و دوشیش خان اتابیک سام میرزا و سایر امرا در شهر و بیرون کار طرفرعم ساخت و جنگهای متواتر با او نمودند عبید الله پس از خسارات زیاد و دست بسته عرق مصالحت هرات گشاده و از خراسان گرفت هم در این سال شاه بیک پسر امیر ذوالنون ارغون کرد رسنده و سنی یافته بود درگذشت و فرزندش شاه حسین بجایش نشست نیز ظهیر الدین محمد بابر شاه با سپاهی گیه خواه آهنگ هندوستان نمود و پس از مقاطعه و مقاتله شهر لاهور را بگشود نیز شیخ شاه الدین فرخ یسار حکمران شیروان و علاء مصاحب الدین اخرایی و قاسم خان سکمر [illegible]

و شش قبچاق درگذشتند هم در این سال احمد پاشا حکمران مصر از امرای مصر با تحریک ابراهیم پاشا صدر اعظم عثمانی که با او از مدتهای بعید دشمنی و خصومت داشت در صدد طغیان برآمده و خود را مستقل گردیده آشنا را گرفت و خود سر مخالفت عثمانی برداشت و رایت استقلال برافراشت و سکه و خطبه بنام خود نمود و این احمد پاشا اول کسی است که در دولت عثمانی و مصر آغاز سرکشی کرد هم در این سال قاسم خان حکمران و شش قبچاق درگذشت و بجایش حق نظر خان پسرش نشست

ذکر وقایع سنه ۹۳۱ و ظهور اختلاف بین وزرای شاه طهماسب و فوت دوریش خان در هرات و کشته شدن احمد پاشا در مصر و تعیین قاسم پاشا و ابراهیم پاشا بمصر و فتح ملتان بدست شاه حسین ارغون

در این سال در تبریز شاه طهماسب صفوی زمستان را قشلاق نموده و پیرمحمد شاملی منصب وکالت و یوان اعلی برقرار شد لیکن بمناسبت جعفر سلطان شاه طهماسب در بین بزرگان درگاه و امرای بارگاه برسر وکالت نایب السلطنه تودن خصومت و اختلاف آشکار گردید که این خلاف و اختلاف تولید مخاصمت و مقاتلت حادث نمود هم در این سال دوریش خان اتابک سام میرزا در هرات وفات نموده و شاه طهماسب حکومت هرات را بمصوب مصطفی سلطان دیو سلطان حسین خان برادرزاده دوریش خان عنایت فرموده و او روانه مقصد شد هم در این سال در مصر بواسطه استبداد و خودپسندی احمد پاشا مردم درگاه بشوریدند و در واقع و بنیاد سال گذشته بود و چند تن از امرا را محبوس نموده و عاقبت نایکه در حمام بود و آن از امرا جمعی هزاوی و محمود بیک ارزنان بیرون شدند و او را تعاقب کرده و او از حمام گریخت بیامی و بخانه ابن بقر نامی آمد و او را گرفتار کرده سر از تنش برداشتند و سرش بدروازه جابرا بیاویختند و پس از آن باسلامبول فرستادند سلطان سلیمان خان عثمانی بجای احمد پاشای مقتول قاسم پاشا بحکومت مصر فرستاد و پس از سه ماه و چهار روز او را معزول نموده و ابراهیم پاشا را منصوب روانه مصر ساخت و ابراهیم پاشا بمصر آمده و تخت حکمرانی برقرار شد هم در این سال سلطان محمود لنگاه حکمران ملتان درگذشت و پسرش سلطان حسین بجایش نشست پس از چندی شاه حسین ارغون که از هنگام ایستادگی السنون ارغون بود با سپاهی آراسته بطرف ملتان شتافت و سلطان حسین پس از مقابله و مقاتله از جنگ او سر برتافت و شاه حسین ارغون ملتان را بتصرف مستقل مستقر گردیده و در این سال ملوک لنگاهان در ملتان منقرض شد نیز در این سال حسن سلطان زوالنون حکمران قندهار درگذشت و مزار سلطان زوالنون در قندهار از جانب شاه طهماسب مامور حکومت فارس گشت

نیز میر جمال الدین محمد استرابادی و میر محمد شادخ شرف دار مشهور سید علی زاده و سید حسن رضوی و هلالی شاعر چغتائی کراد را شعاری فارسی زبان شیرین بوده درگذشتند

ذکر وقایع سنه ۹۳۲ و لشکر کشیدن ظهیر الدین بابر پادشاه از کابل بهند و جنگ او با ابراهیم شاه لودی افغان و کشته شدن ابراهیم شاه و استیلای بابر بدهلی و نزاع بین امرای شاه طهماسب و آمدن اوزبکان بخراسان

در این سال ظهیر الدین محمد بابر پادشاه از کابل سراپرده عزیمت بهندوستان افراشت و با قشونی حاضر و توپهای آتش فشان عزم هندوستان و حرکت آمد پس از طی منازل و قطع مراحل بلاهور رسید و از آنجا شتابنده گرد هلال الدین عموی ابراهیم شاه

لودی که سابق بکابل پناه ببابر شاه برده و جنده ما مور بتخریب بلی شده بود از ابراهیم شاه لودی شکست سختی خورده ببابر شاه
مقدم بعزم جنگ با دولت خان لودی که یکی از سرداران نامی ابراهیم شاه بود و بواسطه سوء سیرت ابراهیم شاه از او
برگشته و بپنجاب تخت استقلال نشسته حرکت بطرف کوهستان نموده دولت خان چون از آمدن بابر پادشاه خبر
یافت از قلعه بزیر آمده بمجادله نشتافت ولی پسرش غازی خان را بمیدان فرستاد و بطرفی گریخت بابر پادشاه
کتابخانه او که مشتمل بر کتب نفیسه بود متصرف شد و این وقت پسر بزرگ دولت خان که نامش دلاور خان بود با هیجده
بسیناه و کیاستی بی اندازه داشت با قرنین خود خدمت بابر پادشاه رسیده و موجب اتفاق خیر مآل گردید و در خدمت
بابر پادشاه و فرزندش همایون سالها بماند و شرقی رفیع یافت آنگاه بابر پادشاه از کوهستان براپور که واقع بر رود
ستلج و بالای کوه دهیانه است حرکت نموده و از آنجا بطرف دهلی حرکت کرده در پانی پت اردو زد زیرا چون خبر رسیدن
او بکوهستان و دهلی گوش ابراهیم شاه لودی افغان رسید فوجی انبوه بجنبید و با یکصد هزار سوار و هزار فیل
جنگی تا پانی پت استقبال بابر حرکت کرده و در اینجا فرود آمد و توپخانه خود را جا بجا نمود و میدان جنگ آراسته شد و نفیر
کوس و کرنا برخاست سپاه مغول حملات پیاپی نمودند و بهندیها بیاه بخشیدند و خون همی ریختند بابر پادشاه خود
متصدی کار توپخانه گردید و از زیرش گلوله های دمادم و آتش فشانی پیاپی صفوف سپاه ابراهیم شاه را درهم شکست کرد
و این بین خود ابراهیم شاه از مرکب سرنگون گردید و دشمنی بار دیگر بربست چون سپاه هند ابراهیم شاه را کشته دیدند مملکت
جمعیت و رشادتشان از هم بگسیخت و هر تن بطرفی گریخت بابر پادشاه گوید که بقدر پانزده شانزده هزار تن هندی یکبارگی
و دفعة بخاک هلاکت افتادند که پنج شش هزار نفرشان گرد ابراهیم شاه کشته و بخاک و خون آغشته شدند مؤلف گوید هندو
کشتگان را در این معرکه ابن سپاه ابراهیم شاه لودی سی هزار گویند چند تن سردار بزرگ ابراهیم شاه که همراه افغانان
لودی و لوهانی بودند باجه گوالیار که زیر فرمان و اطاعت ابراهیم شاه بود در این جنگ که مشهور بجنگ پانی پت شد
کشته شدند ابراهیم شاه آفرین پادشاه از طبقه لوک لودی یا لودی افغان که در دهلی و هندوستان سلطنت کرده
بوده و مدت سلطنتش نه سال و چند روز بود آنگاه ظهیر الدین محمد بابر پادشاه در روز چهارشنبه بیست و نهم ماه رجب این سال
وارد دهلی گشت و بر سریر تخت سلطنت و فرمانروائی نشست و بهاس سلطنت کورکانیان را در هندوستان بنیاد نمود و ارکان محکمه
ممالک آباد و دلکشا و اوکه خاک افغانستان و جزوی از ایران و ترکستان و ماوراء النهرین بود بحیطه تصرف دیگران آمده
بود هم در این سال بین امرای بسنا جلوه برای تکلو که حرمتشان از امرای شاه طهماسب بودند مخصومت شدت پیدا کرده و
از یکسو عبید الله خان اوزبک با سپاهی فراوان بطرف شهد رانده و پس از محاصره و مکث آنرا قهر مشهد را متصرف شده سلطنت
و سریر جهانبانی جاده اوزبک با شصت هزار مرد شمشیرزن بظاهر هراتی آمده آن شهر را محصور نمود زین الدین سلطان شاملو
بدافعه قیام کرده و از هراتیان بیرون تاخت و جنگ سخت در انداخت که هفتصد تن از سپاه اوزبک کشته شدند و باقی فرار
کردند نیز سکندر سلطان پسر بابا علی بیک سلطان با لشکری رزم آزمای متوجه بلخ شد محمد زمان میرزا بدافعه برخاست
و استقامت نمود و این محاصره طولانی شد که قرا سلطان گاهی میرفت و باز برگشت تا عاقبت بامر پادشاه کوهستان
و سیعه هندوستان رهسپر شد محمد زمان میرزا بخوبست و قرا سلطان آن وقت دنبل بلخ گردید نیز در این سال شاه

طهماسب در قزوین قشلاق نمود و خواجه حبیب الله وزیر بدست سپاهیان شاملو بواسطه رسیدن مواجب آنها کشته شد و در این سال دو پاسپان فرنسه با هدایای از آلمان نزد شاه فرنسه رسیده داورا با خود برده و بین واسطه منای دوستی فرانسه با عثمانی معاون بضد آلمان بستند

ذکر وقایع سنه ۹۳۳ و استقلال یافتن ظهیر الدین بابر شاه در هندوستان و ایلغار عبید الله خان اوزبک باسترآباد و جنگ او با سپاه شاه طهماسب و جنگ سلطان سلیمان خان عثمانی با پادشاه مجارستان و تعیین سلیمان شاه بحکومت مصر

در این سال ظهیر الدین محمد بابر پادشاه پس از استیلای بر دهلی متصرف تمدن خزاین و دفاین لوک لوحی افغان تمامی جواهرات و مسکوکات و مفروشات و اثاثیه سلطنتی گردیده و از آن جمله الماسی که بدست شاه عباس صفوی رسید و بعضرت ارکان سلطنت بخشش و قسمت نمود چنانچه یک گنج سربسته دست نخورده با نه صد هزار روپیه و یک دانه جواهر رخشان پرقیمت جهت نذر همایون میرزا داد و تمام سپاهیان نصیبی وافر عنایت کرده بجهت مرام کابل بهر سری یک شاهرخی که بیست روپیه باشد فرستاد چون چندی گذشت سران سپاه و بزرگان درگاه از مغولان و افغانان بیاد دیار و وطن افتاده زمزمه رفتن و خویشان را دیدن نمودند از یکسو سرکشان و دوان گریختگان و دیهیمان بخیال آنکه بابر پادشاه نیز مانند امیر تیمور گورکانی پس از قتل و نهب راه بلاد خویش گیرد و حداقل غارتگری و ولی نعمتی نمودند ظهیر الدین محمد بابر پادشاه روزی مجلسی از بزرگان ترتیب داد گفت از بزرگان یکانه آرزوی تسخیر ما تغیر هندوستان بود اکنون که عنایت الهی این آرزو برآورده شد و بنای تخت هندوستان استیلا یافتیم ممکن نیست از دست بیرحم اینک هر کس را هوای بندگی و اطاعت ما است بماند که بیش از پیش مورد و مشمول شاهانه شود و هر کس نخواهد بماند و از بخشایش ما و غنایم هندوستان مستغنی بار شده و بدست و خیال فتح او برود که مانعی نیست ولی باید بداند آن کس که رفت دیگر نباید برگردد و اگر او را نخواهیم دید و نامش نخواهیم شنید حاضرین پس از شنیدن این بیانات تن بماندن دادند و سرکشان دانستند که بابر پادشاه رفتنی نیست سر اطاعت فرود آوردند و متدرجا اظهار فروتنی و بندگی نمودند پایه استقلال و استقرار او در دهلی و هندوستان محکم گشت نیز در این سال عبید خان اوزبک پسر محمد خان شیبانی با سپاهی بسیار آهنگ استرآباد نمود و در نزدیکی استرآباد شاه طهماسب آگاهی یافت و شهر را متصرف شده و فرزند خود بهرام سلطان را بحکومت استرآباد و تعیین نمود و متوجه عراق قشلاق در غوریان شد و پس از رفتن او سپاه شاه طهماسب باز آمده استرآباد را استیلا یافتند و چون عبید الله خان خبر یافت باز بطرف استرآباد شتافت و آن شهر استیلا یافت و یک از ملازمان خود را آنجا منصب نمود و بطرف غوریان رفت نیز در این سال شاه طهماسب در قزوین قشلاق کرد و چون میرزا سلطان کرد از امرای بزرگ شاه طهماسب بود و گذشت منصب کلانتری شاه بچهره سلطان او در این سال سلطان سلیمان خان قانونی سلطان عثمانی با لشکری بسیار متوجه روم و اتوش جنگ با پادشاه مجارستان شد و پس از مقابله و مقاتله پادشاه مجارستان گشته گشت در این سال سلطان سلیمان خان عثمانی از حکومت مصر ابراهیم پاشا را معزول داشت و بجایش سلیمان پاشا نامی را بحکمرانی مصر گماشت و ابراهیم پاشا یک از حکمرانان فعال ترقی پرور مصر بود که با وجود کمی مدت حکمرانیش در مصر بسا شروعات

و اصلاحات را شروع نموده و با تمام نرسانیده معزول شده و سلیمان پاشا نسبت بسایر حکمرانان اسلافش دو سه روز زیاده مدت نه سال و یازده ماه مستقر و مستمر بوده هم در این سال فرو نشاند برادر شاه رخ لکن بحکومت پادشاهی مجارستان برقرار شده و در اروپا مذهب ترکه پرستانی اشاعه رواج یافت

ذکر وقایع سنه ۸۳۳ و آمدن عبید الله خان ازبک بطرف هرات و عودت او پس از محاصره و انقراض ملوک بهمنیان در دکن

در این سال عبید الله خان ازبک با سپاهی فراوان آهنگ تسخیر هرات نموده کوچ اندر کوچ حرکت کرده و بنظام هرات رسید چون این خبر از هرات بگوش حسین خان شاملو رسید و رستم خان برسید مستعد دافعه و محاربه گردیده و براج بعضی شهر را مستحفظین بسیار بست و در هر سو حصنی با اهل و تازه بگماشت عبید الله خان بجاده پروه خت و در اطراف و اکناف هرات بتاخت مزارع را بسوزانید و راه را بریده و نمود و قنوات را خشک ساخت و تخم شرارت و سفاکی بکاشت و مدت هفت ماه هرات محصور ماند و گرانی و قحطی خیمه ماتم در آن شهر افراخت و نفسی برای فی حیاتی باقی نگذاشت و با این شدت حال و پریشانی احوال صبر و شکیبائی نمودند و مردانه بکوشیدند و شهر را بدشمن تسلیم ننمودند تا لباس افتقار در آموده و حالی پوشیدند و شاه طهماسب سپاهی بجهت دفع او از بکان بخراسان و آن سپاه در دامغان زنیش بهاء کرا از جانب عبید الله خان پوزیکت داده و چون خبر رسیدن سپاه شاه طهماسب بسمع عبید الله خان برسید راه فرار پیش گرفت بطرف بخارا روانه شد و شاه طهماسب خود نیز مشهد آمد مراسم زیارت بجهان و سه قات بجای آورد و هم در این سال برید شاه بجنگ شاه کلیم الله حسنی در دکن رسیده و آمده و او را بگشت و سلطنت یک صد و هشتاد و شش سال ملوک بهمنیان در دکن منقرض گشت

ذکر وقایع سنه ۸۳۴ و آمدن عبید الله خان با خانان ترکستان بجنگ شاه طهماسب و گشت آمدن و رفتن شاه طهماسب بغداد و استیلای عبید الله خان بمشهد و هرات و غیره

در این سال عبید الله خان ازبک و لوله داو یناه تمامی خاک ترکستان و ماوراء النهر را در داد خت و از خلفه جهاد در راه خدا کوشیدن خلایق را کر بیاخت و از تمامی امراء و خانان و بزرگان بجهت جنگ و جهاد با شاه طهماسب استمداد خواست و از مردم ماوراء النهر و ترکستان و فرغانه و اندجان و ازراه کاشغر و خوارزم و قسلاق و قفچاق و قراقی و قراقطای و قراقپاق و ترکمانیان دشت قبچاق و غیره سپاهی بی اندازه فوج فوج مانند دریائی پر از موج فراهم و برادر کرده سران مانند براق خان و خواجه سلطان و عبد العزیز سلطان و عبد اللطیف سلطان و جانی بیگ سلطان و کلدی محمد سلطان و ابو سعید سلطان و سونجک محمد و کسکن قرا سلطان با تفاق کوچم خان بن ابو الخیر خان چنگیزی با جمعیات جنگ و آلات و ادوات نبرد همچون سیلی خروشان بطرف خراسان سرازیر شده و روز دوشنبه نهم محرم این سال اردو را باد جام خرهان با سپاه شاه طهماسب تلاقی کرده و صف آرائی نمودند صاحب دفتر الصفای ناصری رضا قلی خان هدایت میآورد و پس از چنگیز و تیمور سپاهی بدین کثرت از چنگیزیان و مغولان و کوکلتاشیان در یکجا جمع نشده بود کرا از یک صد و هشتاد تا دو صد هزار بشمار میآورند و لشکر شاه طهماسب در این وقت بیش از بیست

و چهار هزار سوار رکابی بود و در مجلس این اخبار را استماع نموده و ثوقی نیست با لجمله پس از مقابله و مقاتله سپاه ازبک شکست فاحشی یافتند و از میدان جنگ سر برتافتند و کوچرخان و عبیدالله خان منهزم و پریشان حال بطرف ترکستان شتافتند عبیدالله خان چهل تن از علماء ترکستان را در بحبوحه تحریص سپاه و دعای فتح و نصرت همراه آورده بود که تمامی آن چهل تن کشته و در میان معرکه بخاک و خون آغشته شدند شاه طهماسب پس از این فتح بزرگ غنایم بسیار فخمانه را بهرجا که داشت و حسین خان شاملو را بحکومت هرات گذاشت و رایت عزیمت بجانب بغداد برافراشت و در آنجا پس از مکث زیاده و خودرای از ذوالفقار بن علی بیک که بر بغداد استیلا یافته بود ذوالفقار بدست علی بیک نیرنگ خیل و اهل برادرش کشته شد و بغداد در شاه طهماسب مفتوح ماند و محمد خان شرف الدین اغلان را از جانب خود بحکومت بغداد گذاشت و از آنجا بقزوین آمد و قشلاق نمود و چون عبیدالله خان از بیک شاه طهماسب مشغول بجنگ بادغیس و ذوالفقار بدیار سپاهی سپاه از بکان جمع و بطرف طوس حرکت آمده و پس از اندک زمانی مشهد را فروگرفت و بطرف هرات بامد و با نجا نیز استیلا یافت و از بکان در هرات دست تعدی و آزار دراز نمودند و از جانب فتنه فرو نگذاشتند عبیدالله خان فرمان داد تا علی شاه پسران را نیز بکشتند هم در این سال ظهیر الدین بابر پادشاه حکومت بدخشان بمیرزا سلیمان ارزانی داشت و محمد زمان میرزا پسر سلطان حسین بایقرا را بحکمرانی اکره گذاشت و شاه طهماسب منصب صدارت را بامیر غیاث الدین علی و امیر قوام الدین حسین نگذاشت هم در این سال تمراج راجه بیانگر درگذشت و بجایش مراج پسرش بحکومت نشست نیز شمس الدین فخری وفات یافت

ذکر وقایع سنه ۹۳۴ و تبادل مراسلات بین عبیدالله خان و شاه طهماسب و استیلای شاه طهماسب بهرات و فرستادن سلطان سلیمان خان عثمانی بجنگ اطریش و جنگ بابر شاه با شاهزاده محمود

و این سال چون خبر استیلای سپاه گیتی ستانده عبیدالله خان ازبک بجمع شاه طهماسب رسید بی اندازه متغیر گردید و نامه ای در نهایت تهدید و تخویف باو نگاشت و خود رایت عزیمت از قزوین بجانب خراسان برافراشت و چون نامه شاه طهماسب بعبیدالله خان رسید جوابی نبشته و از احادیث و آیات و اشعار نامه را مشحون فرموده و چون دانست که سپاه شاه طهماسب بطرف خراسان بحرکت آمده خراسان را گذاشت و متوجه ماوراء النهر گردید و شاه طهماسب بهرات رسیده و جواب حسان شاعر را بروی اقبال بگشود و در تسخیر خراسان سعی جمیله مبذول داشت و برادر خود بهرام میرزا را بحکمرانی هرات گذاشت و غازی خان تکلو را نایب حکومت و الله بهرام میرزا را مقرر نموده و شانزدهم ربیع الاول از هرات بعزم عراق فرمود هم در این سال سلطان سلیمان خان عثمانی بعزم رزم اطریش از حرکت با سپاهی فراوان و توپهای بیشمار از اسلامبول نهضت و پس از طی مراحل چون ظاهر و بپای تخت اطریش رسید بجنگ درآمده شهر را در میان گرفته اطریشیها تحت مقابله و مقاتله درآمده و حملات متواتره نمودند و عاقبت سلطان سلیمان خان پس از تلفات هشتاد هزار تن از عساکرش ناچار بدون نیل بمرام مراجعت باسلامبول نمود و نیز در این سال ظهیر الدین بابر شاه از وفات والی خبر رسید که شاهزاده محمود ولد والی بجای پادشاه بنگال نزدیک بصد هزار تن سپاهی از افغان و هندی و غیره

جمع نموده و لشکر بسیار بهم رسانیده یاغیان را مستاصل شده و سر طغیان بر داشتند بابر پادشاه
هرچه و این حادثه را بهیچ چاره کی رفع نمود و پادشاه بنگال که شمالی میرزا داود پادشاهش جهارت نموده بنگاهش گذارند
هرچه لین حال که حمزه خان بن ابو الخیر خان که از نژاد جوجی بن چنگیز خان بود و سمرقند را گرفته و فرزندش ابو سعید خان
تخت و بخت پدر نشست نیز امیر قوام الدین حسین اصفهانی که منصب صدارت شاه طهماسب داشت رخت سفر آخرت
بر افراخت

ذکر وقایع سنه ۹۳۷ و فوت ظهیر الدین بابر پادشاه و نشستن همایون شاه فرزندش بتخت و علی بجاپش و حکومت کامران میرزا در کابل و قندهار و منازعه بین امرای شاه طهماسب

در این سال ظهیر الدین بابر پادشاه ابن عمر شیخ بن سلطان ابو سعید بن میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه ابن امیر تیمور
گورکانی پس از چهل و نه سال زندگانی و سی و هشت سال پادشاهی و کشورستانی در اگره رخت هستی بر گذشت و پسر
میرزا فرزندش تخت سلطنت هندوستان و کابلستان نشست بابر پادشاه در باغی بسیار عالی که چهار باغ
مرصع نامیده ساخته در کابل در باغ مدفون است بابر شاه که محل دفن او نیز بوده است و نگارنده در کابل زیارت نمودم
چه نگارنده همان باغ منزل گرفته بود که مهمان اعلی حضرت امیر امان الله خان غازی پادشاه دین پناه افغانستان بودم
و معلوم پیشوا و نقش او از هندوستان بکابل نقل نموده و در آنجا مدفون ساخته اند و در جلد هفتم تشریح منقولات تحفه
مسعود با خود هم بخاشت صاحب تاریخ ترکستان هند میآورد که همایون چون نا خوش بستری شده و تمامی اطبا از او
مایوس شدند بابر گفت علاجی دیگر است و این است و برخاست و سه بار دور بستر همایون طواف کرده و گفت دشمن
بجان خود گرفتم و پس زاندک زمانی علامت صحت بیماری در شاهزاده همایون نمودار و آثار عافیت و بابر پدیدار شده و تا
دو گذشت و تاریخ فوت بابر پادشاه هشت روزی بود ۹۳۷ شد پادشاه دهم و دوازده سالگی و از جان تخت حکمرانی
برآمد و سی و چهل و نه سالگی و گذشت و چون همایون بسریر حکمرانی نشست و در آن وقت سه برادرش یکی شاهزاده کامران
میرزا دیگر عسکری و قندهار و بامیان بود و شاهزاده هندال برادر دیگرش و میرزا عسکری در هندوستان بودند همایون
فرمان حکمرانی کابل و قندهار و بامیان و پنجاب را بنام کامران میرزا با خلعت حاضره فرستاده و کشور سیستان را بشاهزاده
سه ولایت را میرزا عسکری واگذاشت و بتنظیم امور مملکت پرداخت هم در این سال بین امرای شاه طهماسب منازعه شد و چند
تن کشته و مجروح شدند و او طه تکلو که حکمران آذربایجان بود بر مخالفت برداشت و در تبریز مستقبل برافراشت سپاه
شاه طهماسب در هم شکستند و او بخاک عثمانی شتافت و از سلطان سلیمان خان اعزاز و اکرامی یافت و با قوه از
ترکها باز بآذربایجان آمد و باز مخذول و منهزم شد نیز در این سال سلطان بهادر گجراتی با محمود بن ناصر الدین خلجی محاربه نمود
غالب آمده شهر مالوه و هند را متصرف شد و حکومت ملوک مالوه و هند منقرض شد هم در این سال شارلکن امپراطور آلمان
در انقلاب خود خواه با شاه آلمان و سیسل و ایتالیا و ملانده اسپانیا و فلاندر بجانب مشرق ساخت

ذکر وقایع سنه ۹۳۸ و آمدن عبید الله خان ازبک بطرف هرات و محاصره هرات

در این سال عبید الله خان ازبک با سپاهی فراوان از عزم هرات از ترکستان مانند سیل خروشان و حرکت آمد چون

خبر قرب وصول او بهرات شایع گشت بهرام میرزا و غازی سلطان در هرات تدارک مدافعه پرداختند چون عبید
خان بظاهر هرات رسید و آن شهر را محاصره نمود و این بار نیز چون با عبید الله خان هرات را محاصره کرده فرزند خود
عبد العزیز را بمحاصره و تسخیر مشهد فرستاده و قشون افغان را بجهت تصرف نمودن استراباد و سیل و آب جان کلدی
جلایر را بطرف سبزوار روانه نمود و جمعی دیگر از بزرگان ازبک را باطراف و اکناف فرستاده و آتش خونریزی و
فتنه انگیزی ازبکان در خراسان و هرات و مرو بالا گرفت و با این همه تعدیات بی رحمانه و مظالم ستمکارانه خان
شهر هرات را نتوانست فتح نماید و مردم غیور شهر هرات در نهایت شدت بلای قتلی و نایابی گرفتار تسلیم نشدند
نیز شاه طهماسب برخی از امرا را معزول و بعضی را منصوب نموده امیر قوام الدین ساوجی وزیر را بکشت
نیز در این سال حاجی محمد جنوشانی وعظ و نصیحت کرده

ذکر وقایع سنه ۹۳۹ و لشکر کشی شاه طهماسب بطرف خراسان و ورود او بهرات و مسخر شدن غرجستان و جنگ سام میرزا با شکست او در قندهار

و در این سال شاه طهماسب فرمان داد تا القاص میرزا با امرا خان و سپاهی فراوان و توپهای آتش فشان روانه
استراباد شود و در آنجا سپاه شاهی از ازبکان را متفرق سازند و سنگ تفرقه و خصومت در میانشان انداخته
و القاص میرزا برادر شاه طهماسب با استراباد رسیده یافت و متعاقب این حادثه شاه طهماسب با قشون سپاه
بسیار نمود و چون عبید الله خان از سخت شاه طهماسب خبر یافت از محاصره هرات دست بکشید بطرف کشان
حرکت کرده و شاه طهماسب هرات را بیست و دوم جمادی الثانی برسید و در باغ شهر نزول اجلال فرمود و همت بتعمیر شهر
و تدبیر امور رعایا و توسعه معیشت مردم گماشت و ابواب خیر و احسان برای کسبه هرات بگشود و فرمان داد تا از اطراف و جوانب
سپاهی بسیار بجهت توجه بطرف ترکستان جمع گشتند و عین خان شاملو را بجهت تخیر غرجستان مامور فرمود که
باندک مدتی بلوچستان را متصرف شد ولی هنوز شاه طهماسب از تعبیه سپاه و تمییز به و خرکاه فراغت حاصل نفرموده که خبر
جنبش سپاه عثمانی را بطرف ایران بشنید ناچار سام میرزا را بحکومت هرات و اغزیوار خان را بنایب حکومتی او مقرر
نموده و از هرات بجانب عراق حرکت کرد و این واقعه سوم بود که شاه طهماسب بخراسان و افغانستان آمده بود پس از رفتن
شاه طهماسب از هرات خبر رسید که حسین خان ذوالقدر منازعه گشته شاه سام میرزا بعزم تخیر قندهار از هرات حرکت کرد
از طی منازل بجام رسیده فرصت فرصت دریافت و در این وقت خواجه کلان جغتای از جانب کامران میرزای پادشاه هند
بود و در صدد محافظت و مدافعت قلعه بر آمده و یکی تیرچی در سر دولاحور زد کامران میرزا فرستاد و از آنجا که داد و دهش
سوار جرار بکمک خواجه کلان بفرستاد و خود بجناح استعجال متوجه قندهار شده از آنجا معلوم شد سام میرزا بدون
اجازه شاه طهماسب بعزم قندهار حرکت کرده است بالجمله چون قال اشتعال یافت سام میرزا منهزم گشت و پای ثبات
خان نایب الحکومه سام میرزا در رفع او را برزمین برزد که استخوانهایش در هم شکست و یکتن از سپاهیان کامران
میرزا سر از تنش برداشت و سام میرزا راه فرار گرفت و اگر مسیر با اقامت انگذد تا پرسند کان منده رسانا باد لحق شده
و چون این جنگ و یورش بدون اجازه شاه طهماسب بود سخت بهم رسید و چند تن محرکین و مفسدین کردهمن آن شعله آن

جنگ و جدال بود نه سر از تن برگرفت با مراد در خدمت بمکث سر نزد شاه طهماسب فرستاده نیز بکامران میرزا نامه نمود و کران کار تحریک برخی از بزرگان سپاه سران دربار بود و مراکنا هی نیست آنگاه بجانب هرات حرکت فرمود هم در این سال شاه طهماسب از شرب مکروات و اجتناب بجهات تا مکرده بیشتر از سران سپاه فرمانروایان دشت با قاسی بستند و توبه نمودند هم در این سال ابو سعید بن کوهرخان در سمرقند درگذشت و بجایش عبد اللطیف خان برادرش برادر زنگ سری نشست نیز احمد هندی شارح کافیه در این سال وفات یافت

ذکر وقایع سنه ۹۳۳ و آمدن سلطان سلیمان خان عثمانی بطرف ایران و عود او بجهت رسیدن زمستان و طغیان بابن بایزید افغان و جنگ همایون شاه با شیر خان افغان در چنار هندوستان و صلح آنان

در این سال سلطان سلیمان خان عثمانی با تجریک اولاد سلطان سلیم که از امرای بزرگ شاه طهماسب بود و همچنین که دو بار فته بود نزد سلطان عثمانی رفته و او را تحریص بتسخیر ایران نموده بود ابراهیم پاشا وزیر اعظم را با شصت هزار تن سپاه بطرف آذربایجان روانه نمود و ابراهیم پاشا ده هزار تن عسکری با اولامه سلطان نیز در حلو فرستاد و اولامه پیش آمده و غلب بلاد آذربایجان را متصرف گردید که ابراهیم پاشا نیز برسید و متصرفاتشان افزوده شد و سلطان سلیمان خان عثمانی متعاقب آنها برسید که در این وقت سپاه با تنگاز زمستان شیون بسیار عثمانی را بیشتر آنها بواسطه نزول برف و باران گرفتار زمستی شده و سلطان عثمانی ناچار عنان گیران را از آذربایجان بدون حصول مرام بطرف بلاد خود برگردانید و ابراهیم پاشا نیز با بقیه سپاه عودت نموده و اولامه سلطان طایفه دان پناه جست و شاه طهماسب بطبران خراسان رسیده و عودت عثمانی را شنید و فوجی از سپاهیان را بمحاصره دان و گرفتار کردن اولامه سلطان مرخص نمود در این سال بابن بایزید کرده و سردار نامدار افغان در لکهنو بود نزد محمد خان بن سلطان سکندر لودهی شتافتند و جمعی را زیر رایت خویش مجتمع نموده متوجه شده جانپور شدند و پس از مقابله مختصر قلعه آن شهر متصرف گردیدند و چون این خبر در دهلی بهمایون شاه رسید با سپاه فراوان بعزم جانپور از جای جنبیده متوجه جانپور شد و پس از رسیدن و نامه و جنگ مشتمل گردیدن محمود خان شکست یافته و بجانپور مجدداً متصرف همایون شاه و آمد آنگاه همایون بطرف قلعه چنار گذر دیک بنارس بود و متوجه شد بشیر خان افغان حکمران چنار که بعد بدهلی مستقلا یافت از این واقعه برخاست و رسولان بچرب زبان بمیان افتاده کار مقاتله و مخاصمت بمبدل بمسالمت و مصالحت نمودند و شیر خان افغان فرزند خود قطب خان را با پانصد سوار جرار فرستاد که با همایون شاه نموده همایون از قلعه چنار برخاست و متوجه رفع فتنه بهادر شاه گجراتی گردید و چون چند منزل طی طریق نمود قطب خان با سران خود از همایون شاه در نیمه شبی جدا و فرار نموده بچنار برگشت همایون شاه اگرچه از فرار قطب خان سخت غضبناک گردید ولی بواسطه آنکه خبر یافت که محمد زمان میرزا نیز به بهادر شاه گجراتی ملحق شده و سر طغیان برداشته ناچار تاب شیر خان را نیاورده متوجه دیگر نموده و متوجه گجرات و جنگ با بهادر شاه شد هم در این سال بهزاد مصور که از مفاخر قرن نهم و در نقاشی بدیعها میکرد و صورتهای او هر روز از تمام اروپا نادره و پر قیمت بوده و در گذشت نیز شیخ علی بن عبد العال فوت شده تاریخ فوت او (صفحه ای شیعه ۹۴)

گردیده و شاگردش میر غیاث الدین علی پس از وی و نیز در وفات شیخ علی و اضطراب نیز در این سال و از پی چهارم پادشاه روس درگذشت و بجایش پسر چهارم بتخت سلطنت رسید که چهار سال او بود نشست

ذکر وقایع سنه و لشکر کشیدن سلطان سلیمان خان بجانب ایران و جنگ میرم اغلان با خلیفه سلطان و نزدیک هرات و کشته شدن خلیفه سلطان و ظهور علاء الدین بن بهلول شاه افغان در هند

و در این سال باز سلطان سلیمان خان عثمانی با سپاهی فراوان و مهمات جنگ و توپهای آتش فشان بعزم تسخیر آذربایجان از راه بغداد در حرکت آمد و چون خبر جنبش او پادشاه ایران شاه طهماسب رسید از ظاهر قلعه وان با لشکری بسیار بعزم مقابله و مقاتله با سلطان عثمانی از جای بجنبید و تبریز رسید و لشکر و تجمل و خزانه بقزوین برد و خود با جانشینان کرسی عثمانی نزدیک شد و فرمان آتوبی از جماعه وان نامی مرکزین شتافتند و با قشون عثمانی جنگ در انداختند و مقاتله بسیار عساکر عثمانی را هفده سانتمتر و مصاف آنها در رسید و دو روز و دو شب جدال مشتعل گردید و همه روز قشون ایران مظفر شده و سپاه عثمانی شکسته شد و سلطان سلیمان خان در این حرکت بازپس بدون تصادم بطرف بلاد خویش روان شد و قلعه وان بتصرف سپاه ایران درآمد نیز در این سال بیرم اغلان که از جانب سکندر میرزا سلطان بن جانی بیک سلطان حکمران خراسان شده و بعزم جنگ متوجه هرات گردید در این وقت خلیفه سلطان شاملو که پیر مردی هشتاد ساله بود و از جانب شاه طهماسب بحکمرانی هرات برقرار گردیده بود چون از رسیدن بیرم اغلان و سپاه او نیک خبر یافت هرات را بکارگذاران و مستحفظان کاری سپرده و مقابله و مقاتله و از زنگان پرداخت و حاضر بواسطه کثرت او از زنگان مغلوب و مقتول شده و باین حال بیرم هرات خود را تا نهاده و در محافظت شهر پایداری و غیرت خود را شهره آفاق ساخته بیرم اغلان ناچار بطرف غرجستان شتافت و در این سال شاه طهماسب پس از آسودگی با سپاه عثمانی در تبریز قشلاق نمود و لوندخان افشار را بحکومت و منصوب نمود و در این سال همایون شاه با سپاهی کینه خواه متوجه بالوه شده و میدان رزم گرم نمود و بهادر شاه شکست یافت و همایون بالوه استیلا یافت و در این وقت علاء الدین بن بهلول شاه لودهی که او را بادشاه کرفتار و بدخشان فرستاده و محبوس بود از زندان بدخشان گریخته بهند و دستان آمد و بگجرات بهادر شاه متقدم او را گرامی داشته آوازه رسیدن شاهزاده بهندوستان و جاه و حشمت و مال بسیار شاه او بساخت و او را وسیله مقاصد خویش نمود و چنان و نمود که امرا و زلایق تخت سلطنت هندوستان شاهزاده علاء الدین لودی بوده و هست و بر تمام شاهزادگان هندوستان برتری و سروری دارد و علما باید در معاونت و یاری کسانند و بدین آوازها و نوشتجات نمودن باندک ایامی چهل هزار تن دار جرار فراهم نمود و آن سپاه را بسرداری تاتارخان بن علاء الدین لودی بطرف آگره روانه ساخت و خود با دسته دیگر متوجه چتور شده و آنجا را مفرو گرفت و چون همایون شاه این خبر بشنید بهر سو مدد روانه داشت و تاتارخان و ظاهر آگره شکست یافت و از معرکه سر بر تافت و کرفتار شده با نه صد تن کشته شد و فتنه بخوابید هم در این سال سلیمان پاشا حکمران مصر پس از نه سال و یازده ماه حکمرانی بنا بامر سلطان سلیمان خان عثمانی از مصر بطرف بلاد بهلول روانه شد و در مصر بجایش خسرو پاشا

برقرار گردید و سلیمان پاشا در ایام حکمرانیش در مصر آبادی و عمران بکوشید بناهای بسیار برافراشت از آنجمله جامع ماریه در قلعه وغیره است و خسرو پاشا بجانب سلیمان پاشا در مصر یکسال دو ماه حکومت داشت در این سال پادشاه انگلستان بواسطه آنکه زنی که هم کفو او نبود بگرفت و زن سمقدمه خود را طلاق داده مورد لعن پاپ و طعن دیگر گردید و مردم انگلستان از طریقه مذهب کاتولیکی منحرف شده مذهب لوتر را اختیار نمودند و جزیره کاناوا را بجهت فرهنگ کشف نمودند و دولت فرانسه آنجا را گرفت نیز در این سال با اسانی شاه شیعه از دنیا رفت کرد

ذکر وقایع سنه ۹۴۲ و آمدن صوفیان خلیفه بنا بخواهش مردم هرات از مشهد بجهت محاصره هرات و گرفتار و کشته شدن صوفیان خلیفه و داخل شدن عبید الله اوزبک بهرات

در این حال مردم هرات چون حاکمی نداشتند خلیفه سلطان در جنگ با بیرم اغلان چنانچه گذشت کشته شده بود صوفیان خلیفه حکمران مشهد را خواستند و او پسر خود را بجانب هرات گسیل داشت و بیت ذیل بجانب هرات بر افراشت

چون بهرات رسید آغاز مستی و بستمکاری کرد و مردم هرات بسیار پشیمان شدند و بدربار شاه طهماسب تظلم آورده بودند در این وقت عبید الله خان اوزبک با سپاهی فراوان آهنگ هرات کرد متعلقان صوفیان خلیفه و طوایف هرات شهر پر داشتند و قاصدی بهرات فرستاده از آمدن دشمن صوفیان خلیفه را آگاه ساختند صوفیان خلیفه با نه هزار سوار عازم جنگ و دفع عبید الله خان اوزبک شده در هرات فتنه چلپی را بجانب مناب خود گذارده و چون عبید الله خان بیرون مشهد از آمدن صوفیان خلیفه آگهی یافت پسر خود عبد العزیز خان را با اهل سلطان ولی خوارزم و اسپش سلطان و سنجک محمد سلطان را با فوجی از ازبکان باستقبالش روانه داشت خود مشهد را گذارده متعاقب او ازبکان برای مقاتله صوفیان خلیفه حرکت کرده در عبدل آباد نیشابور بهم رسیدند و ازبکان چهل هزار تن افزون بودند پس از جنگ سختی صوفیان خلیفه بواسطه قلت عدد شکست یافت بچهار دیواری پناهیت و مدتی دلیرانه جنگیدند آنان چهار پنج هزار تن محصور مانده عبید الله خان او را محاصره نموده بود تا عاقبت بواسطه نبودن آذوقه مغلوب شده تمامی از تیغ بی دریغ ازبکان کشته شدند و سرهایشان بقبرقناز ازبکان را عبید الله خان پس از این فتح عازم هرات شده شهر را فرا گرفت فتنه چلپی که از جانب صوفیان خلیفه بحافظت هرات پیرداخت خود را مهیای مدافعه ساخت و حصار و برج و قلعه هرات را مردان کاری محکم نمود در این سال شاه طهماسب با تبریز قشلاق نموده چون خبر فتنه خراسان و دستبردهای ازبکان بشیبک خان رسید عزم حرکت بطرف خراسان کرده چون ایلغار دل صوفیان خلیفه در هرات مطلع شد سلطان محمد میرزا را با لاکی محمد خان شرف الدین داخل بحکومت هرات نامزد فرمود هم در این سال سلطان خلیل پادشاه شیروان در گذشت و بعد از سلطان نگذشت که پناه بسلطان سلیمان خان عثمانی جسته و مرجع شده بود بامر شاه طهماسب کشته شد و نیز ابو الی شیرازی شاعر و شریف تبریزی شاعر از گذشتند

ذکر وقایع سنه ۹۴۳ و مدافعه حضرت چلپی و استیلا عبید الله خان در هرات و آمدن شاه طهماسب بهرات و فرار عبید الله خان

وقایع جهان و جهانیان

بخارا و رفتن شاه طهماسب از هرات بقندهار

و این سال چون محاصره هرات طولانی شد و عبید الله خان ازبک از هر سو راه رسیدن آذوقه و علوفه را بهرویان مسدود گردانید و از یکسو خضر چلبی مانند صوفیان خلیفه و جلب مال و بردن اموال مردم خود را می نمیکرد تا یک از بزرگان هرات راه آمده با عبید الله خان بازنمود و سیصد تن از بزرگان با هرات داخل نمود و آنان سیاره دروازه ها را بگشودند و ازبکان بشهر در آمدند خضر چلبی با هنوبان خود در قلعه اختیار الدین پناه جست چون عبید الله خان بهرات در شد و برادر رنگ فرمانفرمائی تمکن گشت او را بعنوان میهمانی و سوگند از قلعه بیرون آورد و پیمان را در هم شکست و او را با سایر قزلباشان از هستی بدر ساخت و روانه بخارا نمود و در بین راه او و همراهانش را ازبکان بکشتند و چون عبید الله خان بهرات استیلا یافت بوضبط و شرعیات بزرگ و کوچک پرداخت و از کشتن و بستن و گرفتن اموال زر و کوتاهی نکرد چنانچه هلالی بغدادی شاعر گرانپایه درگاه آن مرحوم و میرزا و مناسبت آنکه موکب شاه طهماسب ساوه و دیوه گشت و هلالی با اشعار شیرین حاجات تحفین بود و چنانچه از مطلع و مقطع فرش کرده من نگارنده موجود و بود فیگارم گوید ای بیوفا چاره کنم با بجای تو - تا کی بخاکشه امید وفای تو - روزی که مرهم خویش هلالی دهد بیاد - پیوند از خدا کرشود خاک پای تو) و چون بمستقر خود رسید شاه طهماسب عازم خراسان شد بتبریز گشت و بسرعت حساب طی مراحل نموده با قشونی بی اندازه منازل را دو بدو چون باد و مغان رسیده نزدیک شد نشئی جلوس در هرات نزد عبید الله خان رسانیدند عبید الله خان مالی بسیار از متمولین هرات گرفت و روانه ترکستان شد و از راه بلخ که غیر متعارف بود بخارا رفت و شاه طهماسب بهرات رسیده و ابواب احسان و انعام بپیروی مکنه گشوده و اموال و اثاثیه مختلفه بخشوده و هر چه خرابی و ویرانی بود مرمت فرمود و چون بمستقر خود رسید بهرام میرزا از هرات عزیمت قندهار نمود زیرا چنانچه شاه طهماسب اگرچه بی اذن و اجازه شاه طهماسب رفته بود شکست یافته بود شاه طهماسب محض اعاده شوکت شاهی مصمم فتح قندهار گردید و میر سلطان روملو با فوج قزلباش روانه قندهار و از جلو فرستاد خواجه کلان که از جانب کامران میرزا نایب حکومت قندهار بود چون در خود تاب مقاومت ندید شهر بتسلیم نمود و از راه هنگو متوجه لاهور شد و این خبر را رسانید و شاه طهماسب بقندهار وارد گردید و بنظم و نسق شهر پرداخت و جوقی خان قاجار که از امرای بزرگ بود بحکومت قندهار گماشت و رایت عزیمت بجانب هرات و خراسان برافراشت چون عبید الله خان ازبک در بخارا فتوحات شاه طهماسب را شنید لخت بر سید و مصلحت چنان دید که بوسائل رسولان چرب زبان و هدایای شایان با شاه طهماسب موافقت و مخالفت کرده و همان بخارا بنشیند و بدین خیال چند قن از رسولان شاه طهماسب بفرستاد شاه طهماسب رسولان را در هرات بپذیرفت و آنان را مخلع ساخت و روانه بخارا نمود و نیز کسکن قرا سلطان حاکم مرو تحف فاخره بهرات نزد شاه طهماسب بفرستاد و مورد نوازش و اکرام شد نیز خواجه کلان خویشی در هرات با شاه طهماسب کشته گشت و میر معز الدین اصفهانی بمنصب صدارت عزول گردید و میر اسد الله مرعشی بوشهری بجایش بصدارت شاه طهماسب نشست هم در این سال سلیمان پاشا مجدداً بمصر عودت کرد و خسرو پاشا که نیابت او داشت با اموال برگشت و سلیمان پاشا در این حرکت سال پنج ماه در مصر تخت حکمرانی بنشست

نیز در این سال همایون شاه از شهر گجرات متوجه بنگاله گشت نیز مصطفی سمرقندی در گذشت

ذکر وقایع سنه ۹۴۳ و رفتن شاه طهماسب از خراسان و آمدن کامران میرزا از هند بطرف قندهار و تصرف کردن آن شهر او جنگ همایون شاه با شیرخان افغان و فتوحات شیرخان

در این سال شاه طهماسب از زحمات بحرمان و از آنجا بطهران و تبریز روانه شده حکومت قندهار را بشاه‌وردی بیک واگذاشت و هرگونه اسباب حشمت و محافظت و اصیاد داشت و چون خبر رفتن شاه طهماسب در هندوستان انتشار یافت کامران میرزا با لشکری فراوان و سامان جنگ بی پایان بطرف قندهار حرکت آمد شاه‌وردی بیک از قدوم او مضمون دغا به برحالت و میدان جنگ بیاراست چون سپاهیان کامران میرزا بسیار بودند شاه‌وردی بیک طاقت مغلوب کرده قندهار را تسلیم نمود و کامران میرزا بقندهار در آمد و کرده و تخت حکمرانی متمکن گشت نیز در این سال شیرخان افغان قلعه چنار را بتصرف خود در آورد و خود با سپاهی جنگی آهنگ بنگال نمود همایون شاه چون کینه دیرینه با او داشت و از زیادتی شوکت و قوت او در هراس بود با قشونی بی اندازه عزم او نمود که در بین راه رومی خان کرمانی در خدمت بهادر شاه ایام میگذارنید و در این وقت از او روگردان شده و همایون شاه برسید و همایون او را اکرامی داشت و توپخانه و فورخانه لایق باو داد و او را مامور گرفتن قلعه پنار متعلقه بشیرخان افغان نمود و رومی خان پس از مصاحبه و مصالحت بقلعه چنار رفته گرفت و در کنار رود گنگ بهمایون شاه ملحق شده از آن سوی شیرخان افغان چون ببنگال رسید با محمود شاه بنگالی آغاز جنگ و جدال نمود و پس از مقاتله و مقاتله سپاه محمود شاه شکست فاحشی خورده و محمود شاه شکست فاحشی خورده و محمود شاه مجروح گردیده از میدان جنگ بره فرار برقرار اختیار کرده و بهر جا گریزان و لرزان بشتافت تا در کنار رود گنگ بارودی همایون شاه برسیده از شکست و خرابت بنالید و از همایون شاه استمداد خواست که رقعه مکتوب خود را بشیرخان افغان باز پس گیرد همایون شاه او را بنوازشات شاهانه بنوخت و از تعلقات خسروانه خرم ساخت و باو وعده داد که بزودی فوجی رزم آزمای بهمراهی او روانه بنگال دارد تا شیرخان افغان را از ملک خویش بیرون سازد هم در این سال سلطان محمود برادر زاده سلطان بهادر گجراتی در گجرات بتخت سلطنت نشست و شاه طهماسب امیر معزالدین محمد اصفهانی را از صدارت معزول داشت و خواجه محمد صالح کچی و دستر آبادی سر طغیان برداشت و سپاه شاهی را از گرفتار کرده بکشتند و صدرالدین خان استاجلو بحکومت استرآباد برقرار است و نیز امیر قوام الدین نوربخش کرد سر بکبره برداشته بود بحکم شاه طهماسب مقتول شد

ذکر وقایع سنه ۹۴۵ و آمدن همایون شاه بطرف بنگال و فوت شیرخان افغان و فتوحات او در هندوستان و استیلای شاه طهماسب بشیروان و توجه سلیمان پاشا بطرف یمن و آمدن داود پاشا بمصر

در این سال همایون شاه بنا بخواهش محمود شاه بنگالی با سپاهی فراوان و توپهای بیشمار فشان آهنگ بنگال نمود و جهانگیر بیک که یکی از سرداران نامدار او با فوجی از سپاهیان بجونپور فرستاده که قلعه سیکری را فرو گیرد و محاصرین او را از ابتدای جلوخان پسر شیرخان افغان در گرداگرد جانب پدر محافظت قلعه پرداخت چون از آمدن جهانگیر بیک اطلاع یافت با فوجی از بهادران افغان بیرون شتافت و با جهانگیر بیک جنگ سختی نموده او را از پای منکند و که جهانگیر بیک با

عالی پیشان از ظاهر قلعه سیکرا کلی سر برتافت و گریزان و نالان با دوی همایون شاه شتافت و شیرخان افغان چون از جنبش قشون و پی آمدن همایون شاه اطلاع یافت تمامی دفاین افغانیکه در بنگال از محمود شاه بنگالی بدست آورده بود برمتال کرده با سی هزار سوار و فیل مستعین بود برسانیده خود بنگران رسیدن همایون شاه شد همایون شاه بهانگیر بیک اولداری باده بطرف سیکرا کلی روانه شد جلال خان چون از خود تاب مقاومت با سپاه همایون ندید قبل از ملاقی راه کوهستان گرفت و نیز شیرخان افغان پیش رسیده همایون شاه پس از تصرف قلعه سیکرا کلی متوجه گوشد و آن شهر را نیز بگرفت و این وقت موسم برسات و نزول باران برسید و جمعی با رشتهای پر قوت بارید که بیشتر خیام و خانه شده زار آمد و شد خرابت ویران گردید و خبر رسید که شاهزاده هندال میرزا برادرش را گرفته و رهبت استقلال برافراشته با قشونی فراوان متوجه دهلی شده و همایون شاه دیه اسباب نکبت و نعمت از هر سو بر اشیاء تاز پیش آمده و در کار خود حیران مانده چون این اخبار شیرخان برسید و هست همایون شاه دل شکسته گردید قوی بال شده و از هر طرف سپاهی بسیار مانند سیل بنده شان بطرف بهار آمده و بنگاله را فرو گرفت و از جانب خود عالی خان نموده بطرف بنارس برانده و پس از استیلای بر بنارس متوجه چنار شده و بدون مقاومت چنار را باز پس گرفت و دسته ای افغان بجهت تسخیر جونپور و بهرسوی روانه نمود که سپاهیانش باندک زمانی قشون را فرو گرفته همایون شاه با شصت سپاه بطرف اگره و رفع هندال میرزا متوجه شد هردو این حال سپاه شاه بلهاب شیرخان را فرو گرفته و شاه بلهاب خود متوجه شیرخان شده آن بلاد را تصرف و خود گرد نیز خزانین خود را در بنگاله بسپاهیان و استقلال افغانه و فرزندان سوفیان خان بخواهر استیلا یافته نیز در این حال سلیمان پاشا نگران حضرموت یمن گردیده چون یمن سید احمد بن محمد نگران یمن بنگ نمی نموده و یمن استیلا یافت و داده پاشا از جانب سلطان سلیمان خان بجای سلیمان پاشا مامور مصر گردیده و چون بصر رسید عرفان مصر با شفاقات گرانمایه خود و بزرگان کشوری و لشکری را بنواخت و شات فی اندازه تمتع ساخت و داده پاشا مدت یانزده سال و شش ماه در مصر نگرانی نموده و در ربیع الاول سنه ۹۶۰ بدستاویز بعضی علل و بهانه از کتب جلبه ماهیت نشان نموده و کنایه بخانه تبریزی تا بس فرمود

ذکر وقایع سنه ۹۴۶ و توجه شیرخان افغان بمقابله همایون شاه و فزون شدن قوت شیرخان و غلبه او بهمایون شاه

در این حال پنج و یازده سال گذشته نگارش شد بر قوت و شوکت شیرخان افغان و افزوده شد و جاسوسان بهر سو فرستاده داشت چون زاده مهر همایون شاه خبر یافت با سپاهی کینه خواه از جانب دوم حرکت آمد شتاب سحاب سرعت فرسخ آفتاب بکوشاره عبور نموده و همایون شاه بود رسیده و سراپرده برافراشت همایون شاه از بوزیرت فرو رفت از چابکی و چالاکی او و بنگ باده و بسران سپاه خویش شوخت کرد و همگی خوف زده بنگ باده و مهلت ندانسته و تاخیر جنگ را نفع شمرده بعد معلوم شد شیرخان افغان موقع خوبی بدست آورده و آماده کارزار است همایون شاه بکندن خندق و حفظ سپاهیان کوشیده و تا سه ماه از دو سوی آغاز بجنگ گردید ولی سپاهیان شیرخان تا بیتوانستند در آزادی و دستبرد کوتاهی نکرده و عاقبت بوسیله رسولان چرب زبان کار خاصت مصالحت بدل شد و مقرر گردید تمامی خاک بنگاله

و رحمای از آن شیر شاه باشد زیرا و این وقت شیر خان خود را شیر شاه افغان مینامید و بدین عاجده طرفین آشتی
گردیده همایون شاه نیز دو خرکاه برکشد و حرکت آمد شیر شاه فوجی اندلاو ان سپاه خود را برگرده و در بال رو سوی
همایون شاه در حرکت آمد و حسب سفیده صبح ندمیده بود که خبر آوردند که سپاه همایون شاه رسانیده و انه طرف باردوی او تاخت
و همه را سراسیمه و پریشان ساخت سپاه همایون انجمنه طرف راه را بسته بدند و طرف چهارم را بسوی رو باز دیدند که آن
هم بدتر سیار راه بود همایون شاه از راه ضطرار راه سب را آب انداخت و سر راه بش نیز متابعت کردند و هنوز همایون شاه
بکنار نرسیده بود که آب بش و غلطید و در آب افتاد که بوسیله نیک پر بادی که داشت جان از غرقاب بدر برد و بشته
سپاه بیانش پراگنده شدند یا بضرب تیر و سنان افغانان شربت هلاکت نوشیدند شیر شاه تمامی اسباب و مال
و مهمات همایون شاه را متصرف شد و همایون شاه با حال تباه و روز سیاه بجانب کره روان گردید و صاحب ترکتان
هند میاورد که عدد نفوس قین بشت هزار تن بشمار آمد که از آن جمله محمد زمان میرزا یک تن از آنها بود و چون همایون شاه
با گروه سیه هر قدر کوشش مینمود که بر اوان را با خود موافق سازد و فتنه و طغیان را برانداز د سودی نبخشید ناگاه
بتعبیه سپاه و تجهیز نبه و خرکاه پرداخت و تند جانیک صد هزار تن سپاهی از سوار و پیاده با تمام صفات جنگ و پیلهای
کوه پیکر و توپهای شرار آور مهیا ساخت و از اکره خیمه بیرون زد و بطرف غزنین مانند سیل بحوشان و اری فرمانان
بحرکت آمد و از آب گذشته مقابل روی شیر شاه افغان اردو زد و نصف ماهی پرداخت و تا مدت یکماه و دو روز
لشکر مانند دو کوه پیناه مقابل یکدیگر صف بسته و هیچ یک اقدام بجنگ نمیکردند بدین منوال بایامی گذشت آسال
بپایان رسید و در این سال عبید الله خان ازبک پسر محمود خان کوچک را از ماوراء النهر محمد خان شیبانی اه ازبک بود و شرح
ترکتازی بشکرکشی او کرر بطرف خراسان و افغانستان کاشف یافت از گذشت مدت عمرش پنجاه و نه سال و نیم
حکمرانیش سی سال بود و در بخارا بشهر تش تمامی ماوراء النهر بکه و خطبه بنام او بود پس از او عبد العزیز سلطان پسرش
بجای او بتخت سلطنت نشست هم در این سال در تبریز مرض طاعون شایع گشت و شاه طهماسب از تبریز کوچ نموده و پس
از رفع نامی [illegible] هم در این سال کون الدین مسعود شیرازی شیرکاشی طبیب شاه طهماسب درگذشت

ذکر وقایع سنه ۹۵۱ و حرکت همایون شاه از میدان جنگ و تعاقب شیر شاه و فرار همایون شاه و شوکت و اقتدار یافتن شیر شاه افغان سور و بیچارگی همایون شاه و فراق کردن شاه و طهماسب در تبریز و کشته شدن مصطفی خان پسر سلطان سلیمان خان عثمانی

و در این سال چون همایون شاه نزدیک شدن اسم پادشاه هندوستان او نشست و فهمید که اگر باز در میدان جنگ بدون
مقاتله و محاصره بماند مثل باریدن باران میرسد و فتوحات را تباه مینماید پس فرمان داد تا سپاه از جای جنبیده و زمین
بلندی اردو گاه خود راست کردند چون سپاهیان از جای حرکت آمدند که ناگاه شیر شاه افغان مانند بلای آسمانی
و مرگ ناگهانی بر سر آنها تاخت و علامت جنگی سپاه همایون شاه نمود و گر همایون خود را باخت و ملک نظام سپاه
از هم گسیخته گردید و هر شان بدون جنگ و ستیز راه گریز گرفتند و شیر شاه تا ده فرسنگ راه بتعاقب سپاه همایون

آخت و مرکه را یافت از بامه حیات عریان ساخت تا بر لب آب رسیده و از خوف شمن بسیاری غرق شده در این
بین دست همایون شاه زخمی بدیده و از رفتار باز ماند همایون شاه فیل را آنجا بدید که بزرگی بسا و نشسته همایون بفیل الاقت
و فیلبانا فرمان داد تا در آب کنده فیلبان از فرمان او تابی نمود همایون فیل ابن را از زیر فیل بزیانه اخت و صاحب فیل را
بجای فیلبان نشانید عاقبت عبور نمود چون بانتهای برود رسید بحمت برآمدگی لب او فیل نه توانست گذشت و بخشکی
فرود آید که در تن مردان او بر سینه عاجز و بستار خود بر سر حرکت نداده و او کرفته پایین آمده بتوده خاطر شد و برادرش
میرزا عسکری با هندال میرزا پس از ده شبانه روز با دسته دسته سپاهیان پراکنده شده باو ملحق شدند و با حال تباه و بی برگی
نساوا از آنسوی شیر شاه بجمع غلایر و خیمه و ابزار کاه و مهمات جنگ همایون شاه پرداخت و پس از آنکه سامان او را جا بجا نمود
آهنگ دهلی نمود که بتعاقب همایون شاه آمده او را یکبار از میان بردارد چون همایون شاه دانست که شیر شاه به تعاقب او
در حرکت آمده تا می فرزین و دفاین و خواصات و بسیار نفیس کرانبها در دهلی واکرده داشت همراه برده داشت و شتابان
بجانب آگره شتافت و این خبر کامران میرزا را بشیر شاه داده و دستی از زواب مصاحبت فراز نمود و پس از عقد صلح و
مسالمت بطرف کابل رانده شد کفت برادرم همایون شاه با حرم شتافت شیر شاه با کامران میرزا چون پیمان دوستی بست
یکباره دل بر دفع همایون شاه بست و همایون شاه چون از برادر دغدغه نومید کشت نامزد و بحمت بشاه حسین ارغون پیشکش
و تحف فراوان بحمت دفرستاده و خواهش دفع و کوشش در کرفتن گجرات باو نمود ولی شاه حسین ارغون پس از کرفتن
تحف هدایا کار را بامروز و فردا محول ساخت و همواره بهانه جوئی و مخالفت همایون شاه پرداخت و این بین هندال میرزا نیز از
برادر خود همایون شاه آزرده خاطر کردیده و بطرف قندهار رهسپار شد چون شیر شاه خبر یافت که سلک جمعیت و اقتدار همایون
شاه از هم کسیخته و خاک بدبختی بر سر آمالش بیخته شده بهتر چنین دانست که بتعقیب او یکسره مصروف شده بپردازد و هم در این سال شاه
بلهاسب متوجه کرجستان شده و تفلیس را فروکرفته با غفار سپاه تبریز برکشت و در ستان زاد و تبریز قشلاق نمود
نیز در این سال شاه بلهاسب در سنه اربعین نقاط ایران مختصر فتنه هایکه بود رفع کرده و غازیخان را با لقب سلطانی شیروان
در کذشت و ابراهیم بیک بن کچل بیک از جانب شاه بلهاسب بشیروان کشت و در آنجا غازیخان را مانع کردید و با او
حالت مکشوف شد هم در این سال مصطفی خان پسر سلطان سلیمانخان سلطان عثمانی سر طغیان برداشت و در بیت مخالفت و
مخاصمت با پدر خویش بر افراشت سلطان سلیمان خان او را دستگیر نموده حکم بقتل او داد و مصطفی کشته کشت و سلطان از
یکفرزند ارجمند آسوده شد

ذکر وقایع سنه ۹۴۸ و فرار همایون شاه از میدان شیر شاه افغان بطرف سیوان و از آنجا بسکر و از آنجا بجودپور و از آنجا بامرکوت و توجه شاه بلهاسب بخراسان و نزول

در این سال همایون شاه پس از فرار از میدان کارزار شیر شاه افغان سمت متوجه شهر سیوان شده آن شهر را خالی صرف نمود
و هر قدر بر دشت حاصره افزود سودی حاصل نشده و بواسطه رسیدن غله و آذوقه و اراده و بیش انواع اسباب خرج کرده
و متحمل شده از شده بیشتر سپاهیانش راه اراده و یاده خود کرفته حسین ارغون بجای مصاحبت باب مخاصمت کشوده و یاد کار
میرزا نجوه رهم نموده و همایون شاه دانست که بیداد از یاد کار میرزا بی مروت و شهر سیوان نیز کشوده نخواهد شد ناچار از در

سوان برخاست و متوجه بهنگر گردید یادگار نیز از راه دیگر خاست در آمد ولیکن بر قفی تسلیم بمیان افتاده و بین همراه صلح
دادند همایون شاه بسیار بیچاره گردید و بخاطر گذرانید که بطرف جود پور رفته مظر بسابقه دوستی و دعتی که با راجه مارودیو
دارد شاید بتواند باعانت او کاری کند بدین خیال بیابانهای هولناک پهناوری را طی نمود و چون بجود پور نزدیک شد
معلوم گردید که راجه مارودیو با او سر دوستی نیست بلکه علام دشمنی نمایان است درینجا نیز مایوس نه بفکر حفظ جان خود شد
و متوجه امرکوت گردید و در راه صدمات و زحمات بسیار بهمه خیل از چاربایان و همراهان او از تشنگی هلاک شدند بهمین
رفتار بانده و بی سر و سامان پریشان گشته خود بر شتری سوار گردید در حال بیچارگی و پریشانی می طرفی میگذرد
که ناگاه دسته می از دزدان باو رسیده و همایون زنان و فرزندان را بسوی گذاره و بکار دشمن پرداخت گرد و اشنا
گیرودار رسیس زدان کشته و باقی متفرق شدند و چند تن اسب و حیوان بچنگ همایون در آمد و گشایشی در کارش نمودار
شد و با انواع مشقت و زحمت خود را بامرکوت رسانید راجه امرکوت که نامش رانا پرشاد بود مقدم همایون شاه گرامی داشت
بدرجه ایکه خدمات و مشقات او را فراموش نمود همایون شاه مدتی در امرکوت بانده و خاطر از گذشته زمانه آسوده داشت
هم دراین سال شاه ملماسب بجهت کوشمالی علاء الدوله ذوالقدر عثمانی متوجه دزفول گردیده و پس از تنظیم آن سامان بعزم مراجعت قشله
نیز الجیان عبد العزیز سلطان ازبک با لشکر قهر اسلطان از بلخ با هدایای لایقه بدربار شاه ملماسب آمده موجود افزار گردیدند
نیز دراین سال امور خیانت آلود این منصور دشمنی نساحب تالیفات کثیره در گذشت

ذکر وقایع سنه ۹۴۳ و رفتن همایون شاه از امرکوت بکبون و از آنجا بگرمسیر و استیلای شیر شاه افغان بخراسان همایون شاه و جنگ بین فرانسه و آلمان

دراین سال همایون شاه را نداوند فرزندی از حمیده نام پسر ارزانی فرمود که اکبر موسوم گردید و چون چیزی مدت کز بل
حامله بین کذیک نافه مشک و آله زاده نثار حاضرین کرد و از خدا خواست که نام همانگیری آن شاهزاده مانند مشک اطراف جهان را
فروگیرد و آنگاه متوجه جیون از امرکوت شد کرار از آنجا از رخونیان او را احاطه کرده و باز حمات بسیار توانست از آنجا جان بدر
تا آنکه شاه حسین ارغون چنین مصلحت دانست که او را بکندهار ببرد همایون شاه متوجه افغانستان و قندهار شد و آن ولایت
شاهزاده کامران میرزا شهر قندهار را از عندل میرزا گرفته و میرزا عسکری پسر بابر بود چون همایون شاه باحال تباه بشمال
کابل قندهار چهل فرسنگ مسافت بوده رسید کسی او را خبر داد که میرزا عسکری او را در گرفتار کردن است زیرا حسین شاه ارغون
او را خبر فرستاده که همایون را چیزی ندهید و مال باقی میت همایون شاه از این خبر محنت اثر بهم خورد و از ترک خود دوا
و روی بوادی فرار گذارد و بهفده رجل تن از اعوان او با او راه گریز پیش گرفته و چون میرزا عسکری باره وی برابر رسیده او را
مذید بخت خشمگین گردیده و خواهد که بجهت چیزی را او را متعلقان او آماده هم و ناچار برادرزاده او که طفل شیر خواره را با زنان و سایر
اطفال بقندهار برد و از آن سوی چون فرار همایون شاه بگوش شیر شاه افغان رسید از دهقانه او خاطر جمع گردیده پایه استقلال
و استقرار خود را محکم نموده و اموال و خزاین او را هر جا یافت تصرف فرمود و بزیردستان مال بی اندازه بخشود آنگاه متوجه
کابل شده آن شهر را فروگرفت و از جانب خود شجاع خان را بحکمرانی کابل برقرار کرده و شاه ملماسب در قم قشلاق نمود
هم دراین سال بین فرانسه و آلمان جنگ و لشکر کشی شروع گردید یکه یک جهه می کوچکی است بین فرانسه و آلمان شروع شد

نیز در این سال سنبه شاه جهانگیر پاشی درگذشت

ذکر وقایع سنه ۹۵۰ و آمدن همایون شاه بسیستان ایران و پذیرائی شایان از او و لشکر فرستادن سلطان عثمانی بگرجستان

در این سال همایون شاه باز حمات بسیار خود را از گرمسیر افغانستان بسیستان ایران رسانید حاکم آنجا احمد سلطان شاملو با جمعی اعیان و اشراف شیراز او را استقبال نموده و پیکی سریع بی خبر رود پادشاه کورکانی را بدربار پادشاه صفوی برسانید و شاه ملماسب جام نکام و نوا سفران فرستاد که مقدم او را گرامی دارند و از ضیافت نوروز و هدیه و پیشکش گذرانیدن چیزی فروگذار ننمایند همایون شاه در سیستان بهمانی احمد سلطان شاملو بانده و از مشقت و زحمت آسوده گردیده و شاه ملماسب عریضه متضمن شفره شرفنوده و او در مجلد چهارم این همایون کتاب باشعاره رعی حالات همایون شاه خواهیم پرداخت

هم در این سال سلطان سلیمان خان عثمانی سپاهی فراوان بسرداری موسی پاشا بجهت تسخیر گرجستان فرستاد و موسی پاشا در جنگ باش جوق کشته شد و بسیاری از کسانش بدست باش جوق اسیر و کشته شدند و چون این خبر بسلطان عثمانی رسید سخت متغیر گردید و بار سپاهی بی اندازه فرستاد و گرجستان را قمع نمود و نیز شاه ملماسب از قلم نبرده آمد و جمعی از امراء بلاد و رستمدار و ایل کلهر فرستاد تا مخالفین را مطیع ساختند نیز براق خان بسمرقند و بخارا استیلا یافت و شاه ملماسب زمستان را در قزوین قشلاق نمود هم در این سال کرمقارن سال ۹۵۱ هزار و پانصد و چهل و سه ملادی بود (کپرنیک لهستانی عالم و فلکی و منجم مشهور کتابی تالیف فرمود و در او منافع بیت جدید و حرکت زمین و کرات و چون مکارند در صد و جلد اول این همایون کتاب شرح حال او را مفصل نگاشته ام در اینجا از ذکر حاشیه میگذرم

ذکر وقایع سنه ۹۵۱ و آمدن همایون شاه بهرات و از آنجا مشهد و ری و نزد شاه ملماسب صفوی

در این سال همایون شاه از سیستان بطرف هرات رهسپار شد شاهزاده سلطان محمد میرزا فرزند شاه ملماسب محمد خان شرف الدین اغلی تکلو نایب حکومت او با جمیع بزرگان کشوری و لشکری باستقبال او شتافتند و هدایا و تحف شایان گذرانیدند و بر طبق فرمان شاه ملماسب درباره ضیافت و مهمانداری و پیشکش بهمتا و شرف صدور یافته بود عمل نمودند و او را در روز شنبه بیستم ذی قعده وارد هرات گردانیدند آنگاه متوجه مشهد مقدس از آنجا بری رفت در ری حسین خان سلطان و طوایف اکابر و اعیان او را استقبال نمودند و تحف لایق گذرانیدند از اینجا همایون شاه متوجه همین قزوین گردید چون بنزدیک فرسخی رسید تمامی بزرگان درگاه و سران سپاه باستقبال او شتافتند و چون بنزدیک سراپرده رسید شاه ملماسب بخدمت او را استقبال فرمود و با خوشآمد و خوشحالی تمام او را بسراپرده داخل کرد و تا چند روز همایون شاه را شاه ملماسب ضیافتها فرموده و چند بار او را بشکار برده همایون شاه شرح آوارگی خود را بیان کرده از برادران و شیربیگ افغان شکایت نمود شاه ملماسب دلداری داد و بوعده مرغوب امیدوارش ساخت آنگاه شاه ملماسب فرزند خود شاهزاده مراد میرزا را با دوازده هزار سوار جرار قزلباش رکاب همایون شاه کرده و در یک مهمانی بزرگی تمام اسباب یکه بهمتا مهیا کرده بودند بنظرش رسانیدند آنها عبارتند از منقاد و جواهر و تاج کلغی کمر مرصع و قشقه رزنگار رومی و ایرانی و اسلحه و یراق و زم از قبیل

تفنگ و شمشیر و خنجر و تبرزین و زره و کلاه خود و سپر ان تازی و استران راهوار و شتران بار بردار و خیمه های زربفت
و قلمکار و کارخانه و مطبخ و کوس و علم و نقاره و غیره که همایون شاه از غایت وجد و انبساط طبی خود گردیده و زبان شکر و سپاس گذاری الکن گشت و بیرم خان که باد بود و لقب خان شیر خانی و خلعت و علم و نقاره یافت همایون شاه
بیران و شاهزادگان را وداع بگفت و پس از زیارت و سیاحت رود جیل و آذربایجان متوجه هندوستان شده فرمان
شاه بلماب صادر بهمت حکام شد که در هر جا از انواع محبت و پذیرائی درباره او معمول دارند و قراقبا شاهبازباد شی شوند چنانکه
بیست فرسخ میکرباد و پیوستند همایون شاه با تفاق براق خان لاکر فرمانفرمای کل قشون بود از سیستان بطرف
افغانستان روانه شده و بظاهر قندهار رسیده آن شهر را محاصره نمود عاقبت میرزا عسکری بخدمت برادر شتافت و قندهار
تسلیم نمود و بیرم خان بعنوان رسالت بکابل نزد کامران میرزا رفت و میرزا هندال و میرزا سلیمان و میرزا یادگار را ملاقات نمود
و از جشن پادشاه ایران و قوت همایون شاه شرحی برخوانده آنگاه همایون شاه براق خان را با سایر قزلباشها او ان عبور
بداده و هم را بخلوع فاخره و هدایای ثمینه مفتخر نموده بیرم خان را بلشکرانی قندهار گماشت و رایت عزیمت بطرف کابل برافراشت
کامران میرزا در کابل بانده و شهر را بتصرف خود گرفت لیکن اعوان و انصار او از اطراف بسوی همایون شاه شتافتند
کامران میرزا چون یارانش را متفرق دید از کرده خود پشیمان گردید و همایون شاه بکابل داخل گردیده و طبقات ارض
خورسند نمود و بمقبره پدر خود ظهیر الدین بابر شاه را تعمیر نمود و در این وقت از هر سو سپاهیان بموکب همایون شاه پیوستند که
بانده کن زمانی خلقی انبوه از هر گرد و بخدمتش حاضر گشتند آنگاه عزیمت هندوستان و استرداد تاج و تخت مملکت موروثی فرمود
هم در این سال سلطان سلیمان خان عثمانی متقرر داشت که تمام کلیسا و معابد ترسایانیکه در بلاد ممالک مقهر خود آمده مسلمان بجوامع
و مساجد نمایند

شاهان سور افغان که در ممالک هندوستان سلطنت نموده اند چهار تن بوده اند که شانزده سال مدت سلطنتشان در هندوستان بطول انجامیده و اوشان شیر شاه افغان سور و آخرشان محمد شاه سور افغان عدلی بوده است

اگرچه در سلسله نسب این کتاب و ذیل ذکر قبایل و طوائف و عشایر و ایلات افغانستان امده و طاعنه سور نام و شرح حال آنان و پیدایش
و زندگی هریک مفصل نگارش خواهد شد و اینجا نیز از بسیار و مشاهیر که در هندوستان بتخت سلطنت
برآمده اند اجمالی نگارش خواهد گشت سور نام پدر و مبسوط از افغانان بوده و شیر شاه افغان سور ابتدا نامش فرید پسر حسن نامی
از قبیله سور افغان بوده و پدر حسن ابراهیم خان در زمان سلطنت بهلول شاه لودی که شرح سلطنتش در همین جلد ذکر گشته
نگارش شده با فرزندش حسن از افغانستان بهندوستان آمد و چون بگفته حسن نسب ابراهیم خان بپادشاهان غور میرسید
عده و اعتبار الکریم گردیده از خانه امنای سرداران بزرگ سور زن گرفته و حسن فی در افغانستان گرفته و همراه خود داشت
و از زوجه فرید خان که بعد ها شیر خان شده و نظام خان بوجود آمده بودند و چون سلطنت بابکنده شاه لودی رسید حسن و قریه
و فرید و خواجه حسن پور را برای نگهداشتن پانصد سوار تحویل گرفت و چون کار حسن بالا گرفت زمان دیگر نیز بتعداد
و از زمان شش پسر نیز آورد و مجتش از حق مادر فرید خان کم شد فرید خان بدین واسطه و چون پدر نزد جمال خان رفت

و در آنجا باکتاب علوم پرداخت و پس از چندی حسن بچه نوشته فرزند خواندهٔ خود را نوشتوانده و او را روانهٔ سهسرام بجهت ادرو نمکی نموده فرید باندک زمانی سهسرام را آباده ساخته اش را دلشاد نموده پس از آن از پدر رخصتش پذیرفته با برادرش نظام خان اگره نموده استقبال او هم رفته و خدمات نمایان نمود و چون خبر فوت پدرش حسن را اگره یه تلقان رسید و در مقابل خدمات فرید حکمرانی سهسرام را زده و تلقان بنام فرید گرفته او بسهسرام آمد بجای پدر نشست و چون خبر کشته شدن ابراهیم شاه و منصف تلقان شایع شد فرید سهسرام را بگذاشت و در بهار نزد بهادر خان لوهانی که خواهر سلطان محمد بیاسیه شتافت و در آنجا مقامی بلند یافت اتفاقاً روزی سلطان محمد در شکارگاه مقابل شیری رسیده سخت برآشفته فرمان کاب و هیچ کس را جرات پیش رفتن نماند فرید دلاورانه بجانب شیر شتافت و بدون خوف و هراس با شمشیر آن شیر را بکشت سلطان محمد بی اندازه شاد خاطر گشت و فرید را بنوخت و خلعت ساخت و او را شیر خان لقب داد و باتابکی فرزندش جلال خان برگزید و ازین ببعد بمنصب ترقی و سلطنت عروج نمود چنانچه در تضاعیف سنوات گذشته گذارش شده و بعد نیز نگارش میشود و این اول پادشاهی است از نژاد سور افغان که در مملکت هندوستان تخت سلطنت برآمده است

ذکر وقایع سنه ۹۵۲ و فتوحات شیر شاه افغان سور و فوت او و پس از پانزده سال خانی و سرداری و پنج سال شاهی و کشورستانی و جلوس سلیم شاه افغان سور بجایش و رسیدن همایون شاه ببدخشان و آمدن کامران میرزا بکابل

چون همایون شاه چنانچه نگارش شد گریزان بطرف ایران و از گاه شاه طهماسب شتافت شیر شاه آسوده خاطر متوجه فتح و تسخیر ملک بنگاله گردیده بهار و مالوه و رنتهبور و قلعه رای سین که مقام بسیار و مال فراوان از او بود و سایر پرگنه ها متصرف شده و اگره بنظم و نسق متوجه گشت و با هشتاد هزار مرد شمشیرزن غریب مار از نوده و بالم پور راجه آنجا گشته و او را فرو گرفت آنگاه عزیمت قلعه چتور نموده و آنجا را نیز خود گرفت و بر تحویل سپرخود خانخانان داده و متوجه قلعه کالنجر شد راجه کالنجر همه برخاست و شیر شاه آن قلعه را فرو گرفت و فرمود تا از هر سو افغانان بدویورش برند و خود نیز بدستور اوان شلیک توپ بایستاد و ناگاه یکی از گلوله ها یکه میان تهی و پر از باروت کوکرده بود و بر سر دیوار قلعه خورد و برگشت و میان توپخانه گزند و یک شیر شاه بود بیفتاد و بر سید شیر شاه و شیخ خلیل که حال ارشاد او بود و با او نظام که یکی از علمای بزرگ بود و در یافتان شیر وانی که سپهدار قشون او بود زخمی شدند و از اثر زخمهای منکر همه هلاک گردیدند و شیر شاه در هندوستان پانزده سال رتبه خانی و سرداری و پنج سال در تخت شاهی و کشورستانی عمر گذرانید و اگر تا روزگاهی سلطنت هندوستان باقی مانده بود تمامی هندوستان آنچنان آباد و معمور و صاحب استان ترکستان هند و منقبت و همت شیر شاه میداد و که شیر شاه افغان سور در شکرکشی و کشورداری جایگاه بلندی بدست آورد چنانکه گویند پس از آنکه همه هندوستان را بفرمان آورد از پایتخت خود تا سرحد سند که بر لب آب سند است شاهراهی بدرازی یک هزار فرسنگ بساخت و بدو طرف آن شاهراه درختان سایه دار نشانید و در هر چهار فرسنگ چاهی کند و در هر منزلی کاروانسرای بنیاد کرد و مقرر فرمود از خزینه دیوان او در هر منزل کاروانسرا خوراک پخته و خام مسافرین هر سه نیز از اندازه او بازشاهراهی از آگره تا مندو بمسافت دو صد فرسنگ بساخت و از اندازه آن هر کروه و میل نشانی مسافرین و زوار و سیاحان را فراهم نموده و چنانچه

همه در مدت کمی که بسلطنت رسید سر بخاک داد و اگر همه پادشاهی او طولانی میشد چه بسا کارهای شگفت سر بخاک میداد
بالجمله چون شیر شاه افغان در گذشت فرزند بزرگتر او عادلخان که همیشه در مجلس بزم و رزم و راحت و طرب بود و از میدان و زخم گریخت
در تعجب بود و فرزند دیگرش جلال خان که همواره میدان رزم را بایوان بزم ترجیح میداد و در دلهای بزرگان و سران سپاه جای گرفته بود در پشنه اقامت داشت و بواسطه همان جذب قلوبی که کرده بود بزرگان او را بپادشاهی خود
نمودند جلال خان باشتاب بسیار از پشنه بشهر کالنجر خود را رسانید و تخت نشینی برآمد و ملقب بسلیم شاه شد همین سال
همایون شاه در افغانستان و شهر کابل بود آنگاه بعزم تسخیر بدخشان حرکت کرد و چون گذر از میرزا یادگار و بیگ مخالفت
نشنید و بود فرمان داد تا او را از میان برداشتند پس از آن قطع منازل کرده از جیحون گذشت و میرزا سلیمان از آمدن
همایون شاه اطلاع یافت و باستقبالش بشتافت و پس از مقاتله و مقاتله میرزا سلیمان شکست خورده و منهزم گردید و
همایون شاه بلخ و سپس بدخشان را متصرف گردید و این فتح کامران میرزا را بسند بعزم کابل بحرکت آمده و آن شهر را فروگرفت
و پس از مختصر زد و خوردی بکابل وارد گردید و چند تن را بکشت و گرفتار کرد و منهزم شد شاهزاده اکبر فرزند همایون شاه که طفل نه ساله
بود با پرده گیان همایون شاه و خلق بازداشت چون این خبر بگوش همایون شاه رسید سر بسیه سر کرده بدخشان برگشت و
باز میرزا سلیمان بدادن راه کابل گرفت کامران میرزا چون از آمدن همایون شاه خبر یافت باستقبالش بشتافت شکست خورد
و بکابل برگشت بتحصن شد همایون شاه کابل را محاصره نمود و تا پنج روز میان دو سپاه کار زار و جنگ و جدال
بود گویند کامران میرزا شاهزاده اکبر طفل شیر خواره را از بالای دیوار حصار کابل بپایین آورد بنظر همایون شاه میرساند که
شاید همایون شاه ترک محاصره شهر کابل نماید و این عمل باو مفید واقع نگردید و کامران میرزا چاره دیگر شبی راهی پیدا کرد
و بگریخت و همایون شاه بشهر کابل وارد گردید همین سال شاه طهماسب مسافرت سلطانیه و همدان نموده و قشلاق بشتاسار
در قزوین فرمود و نیز این سنه سلطان اوزبک بشده آمده و جمعی از خزاین شاه قلی استاجلو حکمران مشهد را گشت و باز گشت
همین سال دیوان چهارم پادشاه روس ملقب گردید یعنی قیصر گشت و این لقب در خانواده روسانوف بوده تا بمرالطوری چیره
روسیه نیکلای دوم کشته شد و بسیه تبعه ی گشت همین سال امیر معزالدین محمد صفائی منشی عضد شاه طهماسب سلطان
محمد صدقی استرابادی شاعر و منشی سلطان استاجلو از برای شاه طهماسب و منصور خان صاحب آمد و در گذشتند

ذکر وقایع سنه ۹۵۳ و خواستن سلیم شاه افغان برادر خود عادلخان را و جنگ او و
برادر و فرار عادلخان و طغیان الغاس میرزا و جنگ سپاه شاه
طهماسب با او و فرارش با سلامبول

در این سال سلیم شاه افغان برای آنکه کمیاره خاطر از خطره برادر بزرگتر خود عادلخان آسوده سازد آنگاه بکار ملک و رعیت
بپردازد نامه ای باو نگاشت و فرمان داد او شد عادلخان منمار بیرون و سلیم شاه چهار تن از معتمدان خود را که آنها
یک نفر خواص خان بود نزد او فرستاد آنان عادلخان را چنان دادند و همراه حرکت کردند سلیم شاه برای آنکه بهانه آنکه او بیرون
آمده است بدست کند نوکران او را در بیرون اگر جای دور محلی را بیارامت و بسیاه پذیرائی صیافت ساخت و خود شکار رفت چون
عادلخان بسیه خود رسید پیوست و بی اندازه اظهار دوستی و تواضع نمود آنگاه با او رو باگره نمود سلیم شاه دیدان

ترتیبی که برای نگاه داشتن ملازمان عادلخان در بیرون شهر فراهم کرده بود نشد و همه متفرق شده باگره وارد شدند بنگر دیگر افتاده و چون امارت سلطنتی بر سینه نداده از تخت سلطنت جای داده خود مانند سایرین سپاهی ایستاده گفت ای پادشاهی ایجاد و محض قهرمانی غیرت و جنگجوی سلطنت گذاشته کبنه کلان افغانی میباشد تکبری نکرده کنون تو پادشاهی و من بنده و هنگام عادلخان بخیال آنکه مبادا او در باطن بنای دیگر بکار برده باشد او را ملاکمات زده قوی از تخت بزمین انداخت و در گرفته تخت شاهیش نشانیده گفت شاهنشاهی هندوستان بتو مبارک و میمون باد تسلیم کرم پروانت سایرین موجودین نیز خواه و ناخواه او را متابعت کرده و کمربندگی و اطاعت خم نمودند آنگاه بنا بقرارداد یکه قبل شده بود شهریانه را بنام تیول بدی جانخان بداده خواهر خان و صلیخان با فوجی از افغانان عادلخان را تا بیانه مشایعت نمودند سلیم شاه آسوده خاطر بر تخت هندوستان بجای شیر شاه افغان سوه نشست ولی پس از گذشتن دو شاه سلیم شاه در پی گرفتار نمودن عادلخان افتاده و عادلخان این مطلب را بفهمید و چنانچه موات زن خواهر خان شد خواهر خان از این مطلب برآشفت زیرا او بطلب امرده برادر بود و چون رسول حکیر شاه که بحبث برون عادلخان با بنجیر فقره و طلاقی بموات رسید خواهر خان همان بنجیر را بجای رسول نداخت و به دربار سلیم شاه از عهد شکنی ولی و فانی سلیم شاه شرحها نگاشت و وی دلها را بسوی عادلخان نموده با سپاهی بسیار با عادلخان بطرف گره در حرکت آمد از این سوی سلیم شاه چون از رسیدن عادلخان و خواهر خان باشگری رزم آزمای خبر یافت با قشونی جنگ جو از آگره بیرون شتافت و بمقابله و مقاتله پرداخت غالب شده و عادلخان بسوی بهار گریخت و خواهر خان و صلیخان بطرف موات فرار نمودند چون سپاه سلیم شاه آنها را پنال گرفتند بکوه کالیون پناه بردند سلیم شاه قطب خان را بحبث گرفتاری آنان روانه کالیون نمود و خود بچنار رسیده هر چه از خزینه و شیلتی بود برگرفت و بکوالیار بشتافت و باگره برگشت و کسانیکه بعادلخان و خواهر خان پیوسته بودند گرفتار نمود و دو کوالیار مجبوس داشت هم در این سال همایون شاه در کابل بنظم امور و تصفیه امور مهمور پرداخت و باشاهزاده اکبر و سایر خانواده سلطنت بعیش و عشرت خود آسوده ساخت هم در این سال بهمن شاه طماسب صفوی برادر شش انگشتی میرزا که مدت سه سال بود در شیراز نیابت حکمرانی داشت عصیان ورزیده با او جنگ گرفت و القاس میرزا شکست خورده بنام خود خطبه و شاه طماسب سپاهی جرار برای رفع او روانه شیراز نمود و او شکست خورده از راه فیا با سلامبول شتافت و از سلطان سلیمان خان عثمانی استمداد بخواست نیز در این سال شاه طماسب دوم بیک و دو دیو سلطان را با برخی هدایا و تحف شایان بدرگه هندوستان نزد نظام الملک بادشاه دکن فرستاد نیز در این سال از پی بشتر بادشاه چکل بهر دو تخت سلطنت بنگلستان را دوار شش که بسن ده سالگی بود و پسر دیگر خواهر شوی اول بادشاه فرنگستان در گذشت و از پی دوم بجایش تخت سلطنت فرانسه نشست نیز در این سال آقا محمد بن آقا رستم رئیس خراسان صاحب هزار جریب میرشمس الدین مختاری سبزواری در گذشتند

ذکر وقایع سنه ۱۵۵۳ و فرار کامران میرزا و رفتنش بلنج و آمدن همایون شاه از کابل بجنگ کامران و رفتن سلیم شاه افغان از آگره بلاهور و رسیدن القاس میرزا با سلامبول

و در این سال چون کامران میرزا چنانچه مگارش شد از کابل جنگ همایون شاه گریخت مدتها سرگردان بود و عاقبت بسته

از سواران مردم حزاره برخورده و آشنا او را تاراج و عریان نموده پس از آن چون او را نشناخته باهم اعلام کرده تا غوری او را رسانیده از این سوی همایون شاه بهر طرف نامه نموده و اشخاص مخصوص بجهت گرفتار کردن کامران میرزا بهر سوی روانه فرموده و او نیافته کامران خود را بلخ رسانیده و نزد پیر محمد خان اوزبک پناهنده شد آنگاه با جمعی از اعوان پیر محمد خان متوجه بدخشان گردید میرزا سلیمان و پسرش میرزا ابراهیم را بهستقبال فرستاده پس از جنگ مختصری مغلوب شده و بطرف کوهاب فرار کرده و کامران میرزا بشهر بدخشان داخل شد چون این اخبار بکابل رسید و زمستان پیش آمده راه ها مسدود شد همایون شاه مصمم نمود و چون بهار شد میرزا سلیمان و پسرش را بجونت و با سپاهی بسیار آهنگ بدخشان کرد و پس از مقابله و مقاتله کامران میرزا شکست یافته بطرف قلعه طالقان شتافت و در آنجا پناه گرفت همایون شاه آن قلعه را فروگرفت تا کامران میرزا تسلیم شد همایون شاه او را بخشیده و بهمراه خود بکابل آورد و هر دو این حال سلیم شاه افغان از بکدلی خان چون آسوده خاطر نبود و پی بفرصت افتاده و بیت خان را از لاهور شجاعت خان از ملتان بجولایت خان نیازده و چون شجاعت خان آمده را با شجاعات شایانه نوازش داشت و حوت از آنگاه خود برای آوردن خزینه برحسب حرکت نموده و بین راه حیدر خان برادر بیت خان که از زمره قزلباشان کاب بود بطرف لاهور نزد برادر خود بیت خان گریخت سلیم شاه باگره برگشت و بجمع سپاه و تجهیز بنه و خرگاه پرداخت و آهنگ لاهور نموده و از آن سوی بیت خان با خواص خان و سایر فراریان باستقبال سلیم شاه شتافته قبل از آنکه بجنگ پردازند بیت خان و خواص خان بر سر سروری و مهتری نزاع شده و خواص خان سر او گرفت و برفت و بیت خان بجنگ اندر آمده و از سلیم شاه شکست خورده تا رهتاس و اجانی و نگ نمود سلیم شاه فرمان داد تا خواجه ایس شیروانی بدنبال آنها شتابد و قلعه آنجا را طرف ساخته خود با اغلب سپاه باگره برگشت و خواجه ایس آنجا را سخت و ذلیل ساخت کرد بیان کوهستان کهگر پرکنده و آواره شدند و تا مدتها بود و پس از آن باطراف واگنده شده و دسته کثیر رفتند و نکران کشمیر با آنها بجنگ و آمده و بیت خان و حیدر خان نیز میان آنها بودند گذشته شد و سرهایشان فرستاده سلیم شاه فرستاده او آسوده خاطر گشت و این حال القاص میرزا برادر شاه طماسب چون باسلامبول رسید از نزد سلطان سلیمان خان شکایت نموده و خواستگار گردید سلطان با سپاهی فراوان برای تسخیر ایران حرکت نماید سلطان سلیمان او را بوعده پسندیده طهماسب بشکریهای تسخیر هرات و قندهار مستظر نگران همراه و مقابله و مقاتله سپاه عثمانی شتافته حاکمان هرات و قندهار عثمانیان شده و این حال لوتر مؤسس مذهب پروتستان که آلمانی بود کذشت مذهب او در بعضی نقاط فرانسه و انگلیس و هلند و بوهیمیا و پروس و اتریش و مجارستان و بلژیک و سویس و اسکاتلند و انگلستان و ایرلند و دانمارک و سوئد و نروژ و بعضی از ایالات متحده امریکا و بعضی از ممالک آسیا و افریقا پیروان بسیار دارد

ذکر وقایع سنه ۹۵۵ و اجتماع برادران همایون شاه در کابل و اهتمام سلیم شاه در آبادی هند و آمدن سلطان سلیمان خان عثمانی متبریزیا لقاص میرزا و فتنه انگیزی القاص میرزا

و این حال همایون شاه و کابل برادران خود کامران میرزا و هندال میرزا را چون دید سر بطاعت و متابعت آورده و بنهایت افتاده گی و فرمانبرداری در کابل ایام میگذرانند سودای برادر خود میرزا عسکری که در زندان بود بسر آورد تا آنان آزاد و در نزد یکسان باشد و چون میرزا عسکری نجات یافت آنان دو برادر سلوک بندگی و خدمتگذاری پیش گرفته همایون

باآنان و کمال فجور و شقاوت خشونت رفتار میکرد هم دراین سال سلیم شاه افغان سوء در هندوستان بآسایش و تنظیم گذرنیده و تقریبا تمام سرکشان را مطیع ساخت و بکارآبادی شهرها و فزونی کار و اسباب رعیت و تامین هنگام تابستان و آمدن باران بمنازل استراحتشان بهتر باشد نیز دراین سال سلطان سلیمان خان عثمانی تحریک لشکر باشکری فرادان و توپهای آتش فشان بطرف آذربایجان و حرکت آمده و در هر جا با سپاه شاه ملماسب در جنگ و گریز بود تا بتبریز رسیده و در محله چرنداب نزول نموده و التماس میرزا دیاغ عیش آباد و اردکرده ولیکن چون مردم آذربایجان تمامی علوفه و آذوقه را نابود ساخته و قوات را نباشته بودند خوراک چهارپایان بدست نیامد سپاهیان عثمانی بتاراج کردن شهر پرداختند سلطان سلیمان خان رستم پاشا را فرستاد منع نمود و از هر سو مردان تبریز و عساکر شاه ملماسب بقتل و اسیر کردن سپاه عثمانی میپرداختند سلطان سلیمان خان ناچار پس از چهار روز توقف در تبریز روز دوشنبه بیست و چهارم ربیع الثانی کوچ کرده پنجفرسخ رسوا بخت نکو التماس میرزا گذارد و چون از تبریز بیرون شد سپاه قزلباش بدنبال عساکر عثمانی تاختند و در هر جا جنگ درانداختند و بسیاری از آنان را نابود ساختند التماس بهمدان آمد و از آنجا بقم مسافت شده و بکاشان رفت و باصفهان شتافت و تا آنجا کاری نکرد چون شنید سپاه شاه ملماسب نزدیک شده بطرف فارس رخ از آنجا بپیمان شوشتر و دزفول و عاقبت بغداد شتافت و در هر جا از نهب و قتل و خرابی فروگذاری نکرد هم دراین سال فرانسویها دری مستملکات خود صورت پاشا را سکر کرده و پرتغالیها پورتغال را از چین آورده کرستفر رفا در همه روی زمین غرس شد و کنون باسم آن ولایت مشهور شده است

ذکر وقایع سنه ۹۵۶ و رفتن همایون شاه از کابل بعزم تسخیر بلخ و فرار کامران میرزا از بلخ بکابل و آمدن همایون شاه بطرف کابل و جنگ او با کامران میرزا و فوت داود پاشا حکمران مصر و مصر

دراین سال همایون شاه با سپاهی کینه خواه از کابل بعزم بلخ درحرکت آمده و پس از طی منازل بظاهر بلخ رسیده و شهر را فروگرفت و پایه جدال استعمال یافت اوزبکان مقابله و مقاتله پرداختند و از هر دو آتش گیر و بکش انداختند همین منوال چندی گذشت و کار بر مردم بلخ تنگ گردید و نزدیک بود که فردای شب بلخ بتصرف درآید که ناگاه همایون شاه خبر یافت که کامران میرزا سر مخالفت برداشته و با جمعی بطرف کابل روانه شده است همایون شاه میخواست کار بلخ را یکسره سازد و آنگاه بکار کامران بپردازد لیکن همران سپاه و بزرگان درگاهش که همه در کابل زن و فرزند داشتند بهم خونریزی کامران میرزا آشنا را از اطاعت همایون شاه سرباز زده همایون شاه چون کار را دگرگون بدید دست از محاصره بلخ بکشید و بطرف کابل رهسپار گردید اوزبکان کوچ نمودن همایون شاه را حمل بر ضعف کرده بتعاقب او و سپاهش برخاستند همایون شاه با جنگ گریز در حرکت بود و اوزبکان در دنبال او بجنگ و ستیز ساقه سپاهش را پریشان میکردند همایون شاه چون چنین بدید برگشت و با اوزبکان درآویخت و خون بسیاری از آنان را بریخت بعد از این جنگ دلیرانه باز اوزبکان دست نکشیدند که بیشتر از سپاه همایون شاه باین سو و آن سو پراکنده شدند هم دراین سال شاه سلیم افغان در هندوستان بجهان بالش آسایش یافته و بر فوت او کوشش افزوده گردید نیز دراین سال سلطان سلیمان خان عثمانی از بغداد بقصد

میرزا با سلامبول بگریخت و چون التماس میرزا با سلامبول نرفت مخالفت کرد و سه پاشا بای هزار تن سوار در قفا او مامور شده او ناچار از بغداد فرار کرده بشهرزور قلعه بیرون گذاشت و چون شاه طهماسب از آمدن او خبر یافت بجز میرزا ابراهیم خان ذوالقدر سپاه را مامور گرفتار کردن او نموده و آنان آمده او را گرفتار ساخته و بگوشمالی او را در قلعه بجایگاه زندان انداخته آتش فتنه او خاموش شد نیز در این سال داود پاشا حکمران بصره درگذشت و از طرف سلطان سلیمان خان عثمانی مامور بحکمرانی بصره گشت مدت حکمرانی داود پاشا چنانچه اشاره شد یازده سال هشت ماه بود بسیار بر رونق آبادی بصره بیفزود و علما و فضلا و اهل مرتبت را رعایت نمود و علی پاشا نیز بناهای بزرگ در بصره نموده و اشراف عیان بصره نیز بنا نمودند و بصره بشیده و قوه بنا یافته چنانچه عربی بگفت که یکی از تمولین بود در بصره بنا نمود نیز در این سال فرانسه انگلیس زبان فصاحت لغت فرهنوی افتاده نیز در این سال بهرام میرزا برادر شاه طهماسب در سن سی و شش سالگی درگذشت نیز سید طاهر الحدانی قمی مروج مذهب شیعه در آباد دکن وفات نمود

ذکر وقایع سنه و عود ت همایون شاه از بدخشان بکابل بجنگ کامران میرزا و شکست عود ت و بدخشان باز آمدن شکابل و خزیدن باکامران فرار کامران و آمدن او بکابل بجرات و رفتنشان بترکستان و رفتن پیر محمد خان از بلخ بجنگ

در این سال همایون شاه با خیال تباه معاودی از سپاه خود را بجزیکه کابل بیاید و کامران میرزا بجنگ را استقبال و پس از دو بار جنگیدن با آنگروه بار دوم همایون شاه اندکی فیروزی یافت باز شکست خورده و سر زمیدان معرکه برگردانیده و سرشش تیر بر دوشت و بایازده تن از اعوان و مرکز کانش راه هزیمت گرفت و با پریشانی تمام افغان و تیموران خود را بدخشان رسانیده و کامران میرزا بکابل آمده و بخت نکرانی گشت همایون شاه چون بدخشان رسیده میرزا سلیمان و پسرش میرزا ابراهیم بکابل او قات کرده و اندیشش قیاده و رهنمایش اقدام نموده و پس از بهبود او لشکری فراهم کرده و باشاهزاده و عمدال مرکی راه کابل گرفتند چون کامران میرزا از آمدن همایون شاه خبر یافت با سپاهی کینه خواه بایستقبالش شتافت و پس از مقابله و مقاتله جنگ خونخواره نی شد که بیشتر سپاهیان کامران میرزا پاشنه شده دیا په کنده و فراری و یا بدو دی همایون شاه پیوستند کامران میرزا راه گریز گرفت و از پیروزی و موفقیت همایون شاه که بجستجوی او بود مذکور و پیش تر رهسپار و با میان افغان از راه هندوکش بیامده و پنهان گردید همایون شاه شاد خاطر بکابل آمده و از دیدار فرزند و بستگان خود شاد و اکبر خود سند گردید و بزرگان شهر را بخلعت و تعمیر خرابیها تلطیف عایا پرداخت در این سال باقی خان و عبد اللطیف سلطان و شاه محمد سلطان که هر سه از افغانان اوزبک بودند با سپاهی بسیار آهنگ هرات کرده چون خبر قرب وصول آنان هرات گوش محمد خان شرف الدین اغلان کرتاب الکوه سلطان محمد میرزا بود بدافعه پرداخت و از بیرون و درون هرات کار محاربت و مقاتلت را مهیا ساخت هرچند افغانان اوزبک کوشیدند و وی فتح نیافتند و بسیاری از آنان کشته گردیدند شاه محمد سلیمان رنجه گذاشت و رهسپار غزنین بطرف سیستان برافرشت و اطراف آن شهر را تاراج

نموده و بظاهر هرات رسیده و براق خان و جمعه لطیف سلطان محمد گردید و زبان بسرزنش گشود که تا کنون هرات را مفتوح ساخته و نموده در آینده مردم بدنامی نه اهمند. همان. و نور شاه محمد سلطان با سرکردگانش بنای محاربت سخت را گذارده و نه از اتفاقات نیک برجهای هرات یک تن پارچه سنگی بر سرش انداخت که مغز او را پراکنده ساخت و در حال بجای نخشکید و چند تن نیز از کسانش هلاک شدند و این بین خبر براق خان رسید که جمعه العزیز سلطان بن حبیدالله خان ازبک درگذشت براق خان از هرات بطمع تسخیر بخارا بجانب ترکستان روانه گشت محمد خان چگونگی را بدربار شاه طهماسب نگاشت و شاه او را بر سر این نه متقرین افتخار فرمود از آن سوی چون خبر فوت جمعه العزیز سلطان در بلخ منتشر گردید پسر محمد خان حکمران بلخ قبل از رسیدن براق خان بخارا خود را رسانید و آن شهر متصرف شده بمحافظت و مدافعت و قیام کرد و چون براق خان برسید حرفه را نگوشید سودای ندیده و بسامرد و مرکب بگشتن داد عاقبت راه مراجعت بجانب تاشکند برافراشت و پیر محمد خان در بخارا متمکن گشت نیز در این سال محمد خان شرف الدین اغلان پس از ترمیم هرات و خوبیدگی فتنه اوزبکان لشکری بطرف خراسان فرستاده و سپاهیان بخراسان رسیده یافتند و بیرام افشار صاحب خراسان در گاه جنگ کشته گشت و محمد خان نامه فتح خراسان را به دربار شاه طهماسب نگاشت و در این سال قاسم میرزا در قطعه قصبه رابوا نجیر سمرقندی و شیخ نظام نارنولی درگذشتند و در تکلستان ادب پرستان که موسش لوتر بود رواجی عظیم یافت.

ذکر وقایع شش و طغیان میرزا عسکری و گرفتار و رفتن بمکه و فتنه کامران میرزا و رفتن همایون شاه بجنگ او و شکست و فرار کامران میرزا بهندوستان و فتوحات شاه طهماسب در قفقاز

در این سال چون همایون شاه خاطر از زنگه نفاق طهماسب میرزا آسوده ساخت فتنه میرزا عسکری از طرفی بر خاست همایون شاه بدفع او اقدام نموده او را دستگیر کرد و عاقبت بواسطه تضرع او را روانه کرد نمود و میرزا عسکری چون بحریره العرب رسید از آنجا بجانب سند رفته ۹۹۱ شصت و شش درگذشت و از او یک دختر باز ماند که بعد ها اکبر شاه این همایون شاه او را بعقد ازدواج یوسف خان مشهدی در آورد و در این وقت بگوش همایون شاه در کابل خبر رسید که کامران میرزا در هندسر بر داشته و بهراهی طواف داود زائی و فضلی و مردان خان در زاخیل آمده و در بیت ملیان بر افراشته ناچار بتهیه سپاه و تجهیز بنه و حرکاه پرداخت و متوجه نهیر گردید کامران میرزا چون از آمدن همایون شاه خبر یافت در گوشه کمین نموده و شب تا بهنگام بسپاه او شبیخون زده و در تاخیر گیرودار هنداله میرزا کشته گردید. همایون شاه با بزرگان سپاهش در ظلمت باب سوت که واقع بین کابل و پشاور است پناه گرفت تاپر اکندگان سپاهش باو پیوستند باز قوت گرفته بر سر کامران تاخت و سپاه و مردانش را در خاک و خون انداخت و او را از میان جنگ گریزان ساخت کامران میرزا این بار کلی دیگر از افغانستان نا امید گشت و بطرف هندوستان شتافت و سلیم شاه افغان نیز پناه برده از او استمداد خواست سلیم شاه در این وقت از پنجاب برگشت چون از بیانات کامران میرزا مطلع گشت او را از نافرمانی برادر باز داشت و چندان بدو وعده نهاد کامران چون از سلیم شاه روی امیدی ندید بطرف راجه نگرکوت متوجه شده مدتی در پناه او بزیست

همایون شاه آسوده خاطر بکابل درآمده آسوده بر تخت سلطنت نشست هم دراین سال شاه طهماسب آهنگ شکی نموده پس
از جنگ وجدال و ویش محمد خان حاکم شکی کشته گردید وآن بلد بتصرف شاه طهماسب درآمد نیز سپاه او در گرجستان
فتوحات نمودند نیز دراین سال خواجه میر بیک صدر اعظم شاه طهماسب معزول ومحبوس شده در کشمیر شاه حسن شد وحکمران بجا
میرزا حبیب برمسند شوشیان نشسته شد

ذکر وقایع سنه ۹۵۹ وختام کار خواص خان در هند بنابامر سلیم شاه افغان

دراین سال سلیم شاه افغان سوء خبر رسید که خواص خان در سنبل نزد تاج خان پناه برده واو قاتی بخوشی در احتی میگذرند
سلیم شاه که از آغاز جلوسش تخت سلطنت هندوستان تا این سال اندیشه فتنه انگیزی خواص خان لشکران وپریشان خاطر
بود یکی مربع باتحت ثایان بامامزه صورت اسلوب تاج خان نگاشت وو خواست که خواص خان را نابود سازد خواص
خان بنابدستور وخویش سلیم شاه خواص خان کرپناهنده او بود بکشت کسان خواص خان که با او بودند نقش او داخل بدل
نموده مدفون ساختند چون خبر باصد هزار در اکره بسلیم شاه رسید بی اندازه مسرور گردید اما پس از کشته شدن خواص خان
سلیم شاه بانواع امراض مزمنه گرفتار شده مردمان هندوستان ناتمامی او نازشماست قتل خواص خان دانسته زیرا
خواص خان را از مردمان نیک واز مریدان متقین والولیا الله دانسته دراین وقت سلیم شاه باوجود کسالت مزاج چون شنید
کامران میرزا در کوت پناه براجه برده در اندیشه فتنه انگیزی او رفت ومقرر داشت تا فوجی بروزه آنای متوجه نگرکوت شده
او را دستگیر سازند کامران میرزا چون خبر یافت بزیم سپاه سلیم شاه نگرکوت را گذاشت در بیابانیت بجانب کشمیران
برافراشت وبراجه کشمیران پناه برد هم دراین سال شاه طهماسب بواسطه تجاوزات اسکندر پاشا حاکم ارزن الروم فرمان
آچهار دسته از سپاهیان هریک دو هزار رایت امیری متوجه حدود وشغور عثمانی شدند وبا سرحد داران عثمانی بجنگیدند و
اغلب آنها غالب شده وباغنایم بسیار برگشتند واسماعیل میرزا را با فوجی از سپاه بجنگ اسکندر پاشا فرستاده واسماعیل
میرزا سپاه اسکندر پاشا را شکست فاحش داد اسکندر پاشا فرار نمود هم دراین سال شرف الدین علی با قشون گرگشت

ذکر وقایع سنه ۹۶۰ وفوت سلیم شاه افغان سوء وپیشتن فیروزخان فرزندش بجای او وکشته شدن او وبدست مبارزخان ونشستن او بتخت سلطنت وموسوم شدن او بمحمد شاه عادل ورفتن همایون شاه بهند وگرفتار شدن کامران وکوشیدن عاقبت او

دراین سال سلیم شاه ابن شیر شاه افغان سوء پس از نه سال سلطنت وکشورستانی در روز بیست ودوم ای قعده وداع
تاج وتخت گفت وچهره خرابی در خاک تیره نهفت آنگاه نشانیده دولت بزرگان درگاه فرزند دوازده ساله او
فیروزخان را در کوالیار بتخت سلطنت برآوردند ومراسم تاج گذاری وتسلیت معمول داشتند روز سوم مبارزخان پسر
نظام خان افغان سور که پسر برادر شیر شاه وعموی سلیم شاه وبرادر زن سلیم شاه بود بدرون حرم سرای داخل گردید و
فیروزخان را از آغوش مادرش که خواهر خودش بود بخواهت وبی رحمانه سر از تن آن دلکوک بی گناه وروح بین دانش برداشت
گویند که سلیم شاه میخواهت مبارزخان را ولیعهد برگزیده وبا در فیروزخان که خواهر مبارزخان بود میگفت اگر فرزندت را
میخواهی چشم از برادر بپوش بگذار تا کار او بسازم واگر برادر را دوست داری بدان که فرزندت باقی نخواهد ماند ما در فیروزخان

میگفت برادرم با فیروز خان صحبت است و هرگز اندیشه باطل بخاطر نگذرانیده و او همیشه مشغول بپرورش و شادمانی است و در این وقت فرمایشات سلیم شاه مخفی معلوم شد با نجمله چون همایون خان خاطر از کشتن شیر شاه و خود فیروز خان پرداخت خود را تخت سلطنت جای داده و مراسم تاجگذاری معمول داشت و خود را محمد شاه عادل نامیده و مردم بواسطه آنکه لقب صفات عالیه بری و خاصه صفت عدالت را بطریق استمرار عدلی گفته و او چون میخواست مانند محمد تغلق شاه و او را بهر رنگی پرکنده و کند تیرها از ترکش بیرون نشست نخورد و تیر کژ و بود و هر روز و آنها را باطراف میانداخت و میگفت هر کس بیاورد او را بوزن آنها انعام و بخشش باو میدهم باین کار مشغول باشید تا زمانی خزینه شاهان افغان سور را تمام کرده و همیشه با مردمان پست فطرت نشست و برخاست میکرد و کارهای بزرگ را بمردمان کوچک پست و نحول میداشت چنانچه میمون نامی که در اصل از رجال و خورده فروشان بود و مذهب بود و داشت و هندو بود و از خالی بیاورد گری بازار رسیده بود محمد شاه عادل او را بوزارت اعظم برداشت و او را بلند پایه ساخت و کار ملک و دولت باو واگذاشت و خود شبانه روز با شاهدان سیمین اندام و نوشیدن باده های ارغوانی اوقات میگذرانید هم در این سال چون همایون شاه را از رهگذر کامران میرزا آسوده خاطر شد و سرکشان دیگر را مطیع ساخت با لشکری فراوان برای کوشمالی زمین داور و اعیان کشور از جای بجنبید و از راه نیلاب بهند داخل شد پادشاه کهکران چون از رسیدن همایون شاه از کابل خبر یافت بواسطه آنکه کامران میرزا پناه او بود بدو رسید و باندیشه آن فرو رفت که همایون شاه بجهت گرفتاری کامران آمده و مرز و بوم مراد مان و مرا پریشان خواهد ساخت پس نامه ای از روی خرابت و مکنت با تحف لایقه نزد همایون شاه فرستاد و گفت کامران را من نگرداشته ام و نگران او هر شاه نباشد همایون شاه بسیار مسرور گردید و کس فرستاد کامران را حاضر ساختند کامران چون بخدمت برادر رسید نهایت خضوع و انقیاد کی نمود همایون شاه بدو مرحمت نموده او را در کنار خود امر بجلوس داد و از خربوزه ای که تناول میکرد باو مرحمت نمود و احوال پرسی و دلجوئی بسزا کرد و چون چند روزی گذشت و آثار سیاستی از همایون شاه درباره کامران میرزا که آن قدر اسباب فتنه انگیزی و خونریزی فراهم کرده بود مشهود نشد صنادید حضرت بزرگان دولت متفقا بعایون شاه عرض کردند که درباره کامران چه اندیشه دارید همایون فرمود تا او را کور ساختند کامران میرزا پس از کحول شدن بارنش که دختر حسین شاه ارغون بود بطرف کوه رانده شد و آنجا بماند تا استشنه سنه ثمانین و تسعمائه جهان بجهان آفرین تسلیم کرد و از او دختر و یک پسر باقی ماند که دختر بنش را بزرگان افغان گرفتند و پسرش را بواقاسم نام داشت بعد از زمان سلطنت اکبر شاه بگوآن پادشاه کشته شد آنگاه همایون شاه بکابل برگشت و آوازه خاطر فرخت منصرف آنجا شد هم در این سال شاه ملهاب قتحات نمایان نمود و بنجوان را متصرف شد و شمس الدین بیک دیوانی را بهنوان رسالت و تهنیت مسجد ساختن بنام سعادت نامه بدربار سلطان سلیمان خان عثمانی فرستاد هم در این سال قاضی جهان وکیل که سالها وزارت شاه ملهاب داشت و گذشت

ذکر وقایع سنه ۹۶۱ و وضع دربار محمد شاه عادل افغان سور در هند و ماندن همایون شاه در کابل و قصد مار و آمدن سلطان سلیمان خان عثمانی

بایران و صلح او با شاه طهماسب و نصب محمد پاشا بحکمرانی مصر

در این سال در ماه شاه حاول افغان در حج در منی بی اندازه بوسیله اشتغال او بمناهی و ملاهی در گرفت و خزینه یکباره تهی شده ولایات شه از اقبال او بیزار و هر کس که بخدمت میرسید او را هر کس بیشتر مالی میداد بگرمی گرفته باو میسپرد چنانچه وزیر او با بکنده خان که جوان دلاور بهادری بود شنید که فوج ریخته همه از پیش گرفته سرمست خان بدخشه فریاد برآورد که کار بدینجا کشیده و کار ملک مانند پدر محمد شاه فرمانی بمخواهیت دیگری بدهید سرمست خان که خود موجود بود و توهمند و زورآور و بهادر میدانست دست بطرف بکنده خان دراز نمود و کمر او را گرفته او را از جوش و خروش فرو آورد بکنده خان فوری خنجر از کمر کشیده و شکم او فرو برد و کتاف او دریده شد و بزمین افتاده و جان بداد حاضرین بطرف او هجوم آوردند بکنده خان با همان دشنه چندتن دیگر را زخمی نموده بطرف محمد شاه عدلی که بر زیر تخت نشسته بود دوید محمد شاه فرار بطرف حرم سرا نموده و اگر در روی خود از پشت نبسته بود کشته میشد همدران اثنا بکنده خان از بارگاه شاهی فرار کرده مگر ابراهیم خان افغان سر کرده خواهر محمد شاه بود با کسان خود بر سر بکنده خان ریخته او را پاره پاره و چند تن دیگر را زخمی نمودند و پدر محمد شاه فرمانی را نیز دو تن خان او را آورده همدران سال خداوند همایون شاه در کابل فرزند گرامی داد که او را موسوم محمد نکیمی میرزا نمود و دران سال از کابل و قندهار بخوشی و رحمتی یا مرگذرانیده چون خبر فوت سلیم شاه افغان سوری و هندوستان را شنیده و دست کرستاره اقبالش و باوج ترقی گذارده و یک یک دشمنان و کسانیکه خار راه ترقی و شوکت او بودند از جلو رهش برداشته میشود آنگاه نیز کان هندوستان نامه او ستانرا از حرکت خود بدان سوی آشنا را بیگانه بیشتر خوشحال شده و مقدمه راه را هموار استکار شدند همدران سال این شاه طهماسب سلطان سلیمان خان غبار خلاف بالا گرفت و سپاهیان ایران سرحدات عثمانی را بتاراج دادند و سلطان سلیمان خان با سپاهی فراوان آهنگ تبریز نموده مقدمه الجیش او سپاه بهرام تازه رسیده بودند که آوازه صلح و مسالمت بلند شد و بین دو پادشاه صلح شده سلیمان خان بطرف اسلامبول برگشت نیز دران سال در اغلب بلاد هندوستان یک تن سرسبزی برداشت نیز دران سال علی پاشا حکمران مصر از جانب سلطان سلیمان خان عثمانی معزول گردید و مدت حکمرانی او در مصر چهار سال و شش ماه بوده بمناسبت حسن خلق و آداب دانی و رعیت نوازی مصریها او را پدر خطاب میکردند و بجای او محمد پاشا بحکومت مصر برقرار شده دران ایام کردار و رفتار مصر بخلاف اسلاف و علی پاشا بوده و حکایات شکایات از او نقل محافل مجامع و دیوانخانه عثمانی شد همدران سال سلطان محمود والی گجرات کشته گشت و احمد شاه بجای او نشست نیز نظام الملک پادشاه دکن وفات یافت و حسین نظام شاه بجای او برقرار شد نیز او دوچار پادشاه بنگلستان بن شانزده سالگی و گذشت و مادی گریکتا وزیر اعظم پادشاه بنگلستان بجایش سلطنت بنگلستان نشست نیز مازندران چهارم که بعد از یکصد و پادشاهان بزرگ فرهنه شده دران سال در شهر سه بنیا آمد همدران سال تیرتی شاعر او گذشت

ذکر وقایع سنه ۹۶۳ و فوت همایون شاه کورکانی و جلوس اکبر شاه بزمام داری بیرام خان ترکمان و فتنه سرداران افغان سور و مراسلات بین شاه طهماسب و سلطان سلیمان خان عثمانی

وقایع جهان و جهانیان

در این سال همایون شاه پس از پنجاه و یک سال زندگانی و بیست و پنج سال سلطنت و کشورستانی پس از آنکه دوباره بهندوستان استیلا یافت و گذشت و تاریخ وفاتش همایون پادشاه از بام افتاد که نهصد و شصت و دو میشود شد همایون شاه روز دوم شهر صفر این سال از کابل باتفاق سرداران نامی خود بیرام خان و مخنر خان فراره و تردی بیک ترک که از مردم فرغانه بود و سکندر خان اوزبک و علی قلی خان سیستانی با پانزده هزار سوار جرار در حرکت آمد و در کابل شاهزاده محمد حکیم میرزای طفل یک ساله را با تابیکی منعم خان گذاشت و رایت عزیمت بجانب هندوستان برافراشت چون بخاک هندوستان رسید برادرانش را بهر سوی روانه نمود و نمایندگان سکندر شاه که شرحش خواهد رسید تاب مقاومت سرداران همایون شاه را نیاورده بگریختند و بدهلی شتافتند چون خبر رسیدن سپاه همایون شاه در دهلی شایع گشت سکندر شاه با سپاهی فراوان و توپهای آتش فشان باستقبال همایون شاه شتافت و پس از مقابله و مقاتله شکست فاحشی یافت و از میدان جنگ سر برتافت همایون شاه را غنایم بسیار دست داد و بفتوحاتش افزوده شد در این وقت محمد شاه عادل افغان سور چنانچه گذشت زمام امور را بدست هیمون هندو داده بود و سایر سران و سرداران افغان سور سراسر کشی برداشته بودند من جمله دو شوهر خواهران او که یکی نام ابراهیم خان سور بود و فرمانگذاری چنار را داشت و آن دیگر احمد خان سور فرمانفرمای پنجاب بود ابراهیم خان از چنار حرکت آمده بعیسی خان نیازی که از جانب عادل بجنگ او میرفت شکست داد و از آنجا بطرف دهلی آمد و آن شهر را فرو گرفت محمد شاه عادل آهنگ دهلی نمود و چون بکنار آب گنگ رسید نامه‌ای از ابراهیم خان گرفت که نوشته بود مرا سر مخالفت نیست و در چاکری و بندگی پایدارم و اگر مرا بیمی نبود بموکب شاهی میپیوستم و اگر بزرگان درگاه که فلان اشخاص باشند بدهلی آیند و مرا اطمینان بدهند راه خدمتکرم محمد شاه عادل کسانی را که او خواسته بود بدهلی فرستاد و ابراهیم خان آنان را بطرف خود کشانید و نزد خود نگاه داشت محمد شاه پس از این واقعه دیگر درنگ نکرد و بچنار برگشت ابراهیم خان در دهلی جلوس نمود و خود را ابراهیم شاه نامید از آنسوی برادرش احمد خان در پنجاب چون از این وقایع اطلاع یافت خود را سکندر شاه نامید و با ده هزار سوار روی باگره نهاد و در شش فرسنگی اگره ابراهیم شاه برادر را که احمد خان بود و سکندر شاه شده بود استقبال کرد با هفتاد هزار سوار جرار و لیکن با کثرت قشون ابراهیم شاه از سکندر شاه شکست یافت و بطرفی گریخت که مقارن با هیمون شد که با سپاهی بسیار بطرف دهلی میآمد در اینجا نیز از هیمون شکست ثانی خورد و با حال تباه بپیرانه گریخت و از آنجا با دویسه رفت و آنجا بود تا در سنه ۹۷۵ نهصد و هفتاد و پنج بدست سلیمان کرانی کشته شد از آنسوی سکندر شاه بدهلی وارد گردید و بتخت خسروی نشست که خبر رسیدن همایون شاه را بشنید فوری از جای بجنبید و تاتار خان و هیبت خان افغان را با پنجاه هزار سوار و سامان جنگ باستقبال سپاه همایون شاه فرستاد و آنان از بیرم خان ترکان سردار همایون شاه شکست یافتند با این حال سکندر شاه خود را نباخت و با هشتاد هزار سوار باستقبال همایون شاه شتافت و شکست یافت و بکوهستان سوانک گریخت و از آنجا ببنگال رفت و در آنجا بود تا درگذشت از آن سوی همایون شاه پس از شکست دادن بسکندر شاه دهلی و اگره را فرو گرفت و در صدد دفع محمد شاه عادل بود که از قضایا غروب آفتابی در بام دبستانی نشسته بود چون خواست برخیزد

چوب دستی خود را بزمین استوار کرده بر خیزد بجستجوی نابکار چوب از زیر دست شش رفت و همایون شاه پایش
بلغزیده از بام بزمین افتاده بیهوش شد و چهار روز پس از افتادن از بام زنده بود و آنگاه جان بجان آفرین تسلیم
در فوق گذشت تسلیم کرده فرزند ارشدش اکبر شاه بجایش برقرار شد و این جلال الدین اکبر شاه بزرگترین پادشاه
این طبقه در هند و افغانستان بوده است هم در این سال شاه طهماسب اسباب جشن زفاف فرزند خود شاهزاده اسمعیل
میرزا را تبریز فراهم نموده مالی بسیار در این راه صرف فرمود و هر ابراهیم خان ذوالقدر را از حکومت شیراز برداشت و
علی سلطان شاملو را بجایش گماشت هم در این سال بین شاه طهماسب و سلطان سلیمان خان مراسلات مودت مشحون صادر
شد و هم شاه حسین ذوالفقار خان حکمرانی سند درگذشت و میرزا عیسی ترخان بن و افرزندی نبود بجایش نشست نیز سلطان
محمد دنبکری دبیکر نبوس نموده و ای کو انگلیس نقیب پسر شارلکن امپراطور آلمان شاهر نمود

ذکر وقایع سنه ۹۵۳ و زمام داری ابراهیم خان و جنگ او با همیون سپهدار محمد شاه عدلی افغان سور و گرفتاری و کشته شدن همیون و نصب شاهزاده اسمعیل میرزا بحکمرانی هرات و فتن ولی خلیفه بقندهار و عزل محمد پاشا از مصر و نصب سکندر پاشا بجای او

در این سال ابراهیم خان ترکمان پس از وفات همایون شاه و جلوس اکبر شاه زمام امور را بمناسبت صغر سن اکبر شاه بدست
گرفت و این ابراهیم خان از ترکمانان خراسان بشیعه مذهب بود و زمانیکه نجم ثانی از جانب شاه اسمعیل بترکستان آمد
چنانچه نگاشته شد بکشتن میرهم خان بابر شاه پیوست و چون وجودش با انواع فضائل آراسته بود بابر شاه
از او کمدماری کرد تا در گذشت آنگاه همایون شاه پس از مغلوبیت بشیر شاه و مسافرت بایران ابراهیم خان را بدربار
شاه طهماسب برد و میرهم خان در دربار شاه طهماسب چنین وانمود کرد که همایون شاه شیعه مذهب بوده و پس از عودت
از ایران کلیه امور همایون شاه دوست او بوده و در فن آوازه موسیقی و علم و حرف دیگر علوم متداوله زمان ابراهیم خان
واقف بوده و در این وقت که همایون شاه از بام افتاده بمرد ابراهیم خان سپاه متفق شده گفت باید بکابل برگردیم تا قوه
حاضر ساخته عودت بهندوستان کنیم ولی ابراهیم خان سر باز زده و لاوه را با دشمنان بجنگیده و مظفر شد چنانچه محمد شاه عدلی
که اغلب سوء تعبیر او را عدلی چنانچه اشاره شد مینویسند از فوت همایون شاه آگهی یافت همیون هندو را با پنجاه هزار سوار
و پیاده و با صد عدد فیل و سامان نبرد و حرکت داده که آمده علی را باز گیرد و مغولان را از هندوستان بیرون کند و خود
در پنجاب بماند که از آشوبکاری افغانان جلوگیری و چون همیون با سپاه گینه خواه بزرگ آگره رسیده مغولان آنجا را خالی
نموده بدهلی نشستند همیون آگره را فرو گرفت و از خزانه دکس بگاشت و هیئت بجانب علی برداشت از این سوی ابراهیم
خان لشکری بنجوبسر داری خان زمان باستقبال همیون فرستاده و خود با اکبر شاه متعاقب او حرکت کرده و پانی پت
دو سپاه از نخواه بهم رسیده و بهم آویختند و خون یکدیگر بریختند افغانان در این وقت دست بتاراج گشوده و خوان
گرو فیل همیون سپهسالار سپاه محمد شاه عدلی را گرفته و او را دستگیر نموده نزد اکبر شاه حاضر بردند و بکشتند و اکبر شاه
مالی بسیار غنیمت نمود و بقیه سپاه فراری محمد شاه عدلی افغان سور بدون درنگ خود را بمحمد شاه رسانیدند و او از کشته
شدن همیون بسیار متاثر گشت هم در این سال شاه طهماسب شاهزاده سلطان محمد میرزا را از حکمرانی هرات معزول داشت

وبجایش شاهزاده اسماعیل میرزا گماشت نیز ولی خلیفه شاملو را بخواهش شاه محمد قلاتی بطرف قندهار فرستاده ولی خلیفه زمین داور استیلا یافت هم دراین سال شاه طهماسب از جمیع مناهی و ملاهی توبه فرمود و این اوم بار بود که توبه از شرب مسکرات و سایر ملذوذات نمود نه شیخ میدهم توبه و نه پیر خان می نرسس که توبه نمودم نرسس که توبه شکستم هم دراین سال قرا سلطان حکمران بلخ درگذشت و برادرش پیر محمد سلطان بجایش نشست نیز براق خان سوبجکنه پادشاه ترکستان بدست امرا و ساده روی کرا او هم بستر مدیکشته گشت و فرزندش درویش سلطان بجایش نشست هم دراین سال مردم مصر از کثرت ظلم شقاوتکارانه محمد پاشا حکمران مصر به دربار عثمانی و سلطان سلیمان خان شکایت نمودند سلطان محمد پاشا را با سلامبول طلبید پس از مدتی که جهان از وجودش بپرداخت و مدت حکمرانی او در مصر نه سال بود آنگاه اسکندر پاشا مامور بمصر گردید و نه سال و نه ماه و نیم اسکندر پاشا در مصر حکمرانی داشت هم دراین سال در فرانسه کوزه گری اختراع صناعی نمود

ذکر وقایع تشنه و اختیار کشته شدن جیمون و آسودگی محمد شاه عدلی افغان سور و کشته شدن او و رفتن اکبر شاه از کابل بهند و جنگ خانان او و زبک با هم در ترکستان

دراین سال پون اکبر شاه خاطر از رهگذر جیمون هنده و سپهدار سپاه محمد شاه عدلی بپرداخت و تمامی احمال و اثقال او را تصرف نمود و از دهلی تخت حکمرانی برآمد و بجهت بلاد متصرفه حکمرانان معین کرد محمد شاه عدلی پس از کشته شدن جیمون پناه او را کفایت شاه وقتی نبود و بجای نشست و گرش از غصه کشته شدن سپهدار نامی و فتن آسال بشست و افغانیکه در اطراف بودند سر خود شدند و او را آن قدر لیاقت نبود که آنان را بجای نشاند و چون این اخبار به جاز بجارگی پرتگاه او انتشار یافت شمس خان بن محمد خان بکیه خان پدر با دارائی چند بجانبش شتافت و پس از مقابله محمد شاه شکست یافته و در همان میدان جنگ کشته شد و خانواده ملوک افغان سور انقراض یافت و پرتو اقبال بر هم اکبر شاه تافت اکبر شاه چندتن بفرستاد و بکابل تا مادر و سایر محذرات سرادق سلطنت را از کابل بدهلی آورند و چون خبر آوردند که قندهار را کیران شاه طهماسب متصرف شده اند محمد یکیم میرزا با آنایک او شم خان در کابل باند و اند که مبادا از طرف سپاه شاه طهماسب بکابل تعدی شود اکبر شاه از دیدار مادر و سایر خارم مسرور شد نیز دراین سال شاه طهماسب از قزوین بتبریز آمد و بجهت قاضی وقت که در دربار سلطان سلیمان خان عثمانی بعنوان سفارت قزوین بود با نامه مرغوب طلب و بجهت مرغوب برگشت نیز قاضی محمد و چند بیک ایلچی که از بزرگان بودند و در تبریز بشرارت آنار شده بودند محبوس شدند و شاه طهماسب زمستان را در قزوین متلاق نمود هم دراین سال خانان اوزبک در ترکستان باهم بجنگیدند نیز محمد خان شرف الدین اغلی نایب الحکومه هرات درگذشت و بجایش پسرش قزاق خان با نایبی شاهزاده اسماعیل میرزا در هرات برقرار گشت هم دراین سال شارلکن پرنس آلمان خود را مخلوع ساخت نیز دراین سال وفتی شاه بخارا درگذشت

ذکر وقایع تشنه و استیلای سپاه شاه طهماسب بقندهار و حکمرانی سلطان حسین میرزا از قندهار و فتن بایرام اکبر شاه و بیرام خان سپهدارش

دراین سال شاه طهماسب بنابشر طیکه با همایون شاه کرده بود و کرباید همایون شاه پس از استرداد ملک موروثه خود قندهار را

بدولتخواهان ایران واگذارد و او بوعده وفا نکرده و گذشت و بجایش جلال الدین اکبر شاه نشست و او نیز کودک بود و در
هندوستان تحول ملک گیری نبود فرمان او تا سلطان حسین میرزا پسر بهرام میرزا و علی سلطان تکلو حکمران شیراز بطرف
قندهار با سپاهی فراوان حرکت کردند شاه محمد قلاقی که از جانب همایون شاه و پس از او پسرش اکبر شاه محافظ قندهار
بود بدافعه برنخاست و عاقبت مغلوب گردید قندهار را سپاه ایران تصرف شده سلطان حسین میرزا بقندهار برآمد و بحکمرانی متمکن گشت شاه محمد قلاقی باکبر شاه رسانید و اکبر شاه و بیرام خان ترکمان قبلا چنانچه
اشاره شد آگهی یافته بودند و بیرام خان چون در مسافت همایون شاه بایران از نزد شاه طهماسب برگشته اکبر شاه حاضر
و ناظر بود از تصرف قندهار بسکوت گذرانیده هر دو این سال ترکمانان و حاشیت خواه شاهیان باستراباد درآمد و شهر
تاراج کردند امرای شاه طهماسب از آنها شکست خوردند ولی پس از چندی ترکمانان کرایای سلطان بودکشته شد و
سرش بدربار شاه طهماسب آوردند و قضیه را نوشتند هر دو این سال جلال الدین اکبر شاه کوکانی و بیرام خان ترکمان که
همکار و او بود بواسطه آنها نظر بلی اندازه بیرام خان و کلیه امورات غیر خانه بالا گرفت و روز بروز در خزانه می گذارد و نیز آن
سال شالکن خلوص میرزا و آلمان و کلیمانی فتنه میکنند و همان شده بعبادات خدا پرداخت

ذکر وقایع سنه و انقلابین سلطان سلیمان خان عثمانی و فرزندش بایزید و آمدن بایزید بایران بپناه شاه طهماسب و اشتداد انقلابین اکبر شاه و بیرام خان

در این سال بین سلطان سلیمان خان عثمانی و فرزندش بایزید بواسطه آنکه سلطان سلیم شد ارشدش سلیم حکومت کوتاهیه را داده بود
غبار انقلاب بالا گرفت و بایزید مالی بسیار بمصرف آنان نموده بخیال جنگ با برادر افتاد و سلیم کیفیت را بسلطان سلیمان خان نگاشت
سلطان فرمان داد تا احمد پاشای بیلربیگی و فرهاد پاشا حکمران قرامان و علی پاشای ذوالقدر با سپاهی بسیار بجنگ او
شتافتند بایزید بجنگید و پس از غلبه مغلوب شده با سیه گریخت و از آنجا بازن الروم و پس از آن بخاک ایران و شهر
ایروان پناه برد شاه قلی استاجلو حاکم ایروان از آمدن شاهزاده بایزید شاه طهماسب خبر فرستاد و شاه طهماسب با شش
فرامینی درباره همایون شاه بحکام و الیات نگاشته بود فرمانی نگاشت نیز شاهزاده بایزید مکتوبی موادت اسلوب نگاشت
و بایزید از ایروان با معاذیر تحفه نفیس بجانب تبریز روانه شده و بیرمنجیب بیک استاجلو حاکم تبریز او را استقبال شایان نموده
مردم تبریز با او بستند با استقبال شتافتند و شب چراغانی نمودند هر دو این سال جلال الدین اکبر شاه و پیش از پیش از
بیرام خان دلتنگ شده و بدین واسطه او را از گره گذاشت و بعنوان کار بیرون شد و از شکار کاه بیرام خان پیام فرستاد
که بواسطه بیماری مادر من دانه دلی شده مرود علی قلی هر دو این سال علامه ابوالحسن والد احمد اباد وزیر صاحب ایالت
بسیار و مالیی خان لیلاقی گذشتند

ذکر وقایع سنه و گرفتن زمام سلطنت اکبر شاه بدست خود و آمدن منعم خان از کابل بهند و رسیدن بایزید بقزوین نزد شاه طهماسب

در این سال جلال الدین اکبر شاه در دهلی فرمان مستقل الممالک صادر نمود کرتامی بحکام و او هر جا بدست رعنای شاه آنچه
و هیچ کس را حق آن نیست که بدون اذن و اجازه در امورات کشوری و لشکری تصرفی نماید و خلاف کنند مجازات

سخت خواهد یافت چون بیرام خان این پیغام بدید سخت بهم رسید و دو تن از معتمدان خود را از دور معذرت نزد اکبر شاه فرستاد و شاه مژده را مجوس ساخت چون خبر گرفتاری مولانا بیرام خان در آگره منتشر شد بزرگان و لشکر و سران سپاه که بالغ بر سی هزار تن زیر فرمان بیرام خان بودند کار او را دگرگون دیدند دسته دسته از او کناره جسته راه دهلی و پیکاه اکبر شاه را گرفتند و گران کرانه بودند او را بخیانت برنگرفتند و او پاس نمک شناسی نموده و بناگور رفت که از راه گجرات بگذرد و که خبر فرمانبرداری او بدهلی رسید و اکبر شاه فرمانی بر پیش فرستاد که از کار و دلتی کناره گیرد و بگذرد و او نه شود بیرام خان فرمان شاه را بوسیده فوری کوس و علم سپهسالاری را بایک تن از امین نزد اکبر شاه فرستاد و بیکانیر رانده شده باز بناگور برگشت عم و این سال منعم خان با بیک محمد حکیم میرزا برسبب فرمان اکبر شاه از کابل بلوچیان کرد و این وقت اکبر شاه آنجا بود آمد و بهزاری بوستان و بلقیس خان خانانی سر فرا نکرد عم و این سال شاهزاده بایزید خان عثمانی از تبریز با معاذیر مخصوص عازم قزوین شده و مصحوب یک صفوی با همی از صنادید حضرت و بزرگان او را تا بیرون شهر استقبال نمودند و با کمال فوز و تبریز وارد شد و شاه طهماسب در میدان قزوین با او ملاقی گردید و احوال پرسی بعمل آورده جشنی بزرگ و ضیافتی مجلل برپا نمود و دو هزار تومان تبریزی که هر تومانی سیصد تومان حالی ایران بود نقد و جنس او را مرحمت نمود و در منازل عالیه او را منزل داد و عم و این سال صلح بین او و پدرش سلطان سلیمان خان عثمانی برآمد و این سال بازی دوم پادشاه فرانسه را اسیر نمود و بازی دوم پادشاه فرانسه را بزنی گرفت و پرسش فرمانروای او در جایش نشست نیز غلیب دوم پادشاه اسپانیا الیزابت را بزنی گرفت

ذکر وقایع سنه ۹۶۸ و قتل یافتن اکبر شاه بیرام خان و عازم شدن بیرام خان بجهت مکه و کشته شدن او و سوء مقصد بایزید درباره شاه طهماسب

در این سال بین اکبر شاه و بیرام خان کدورت رفع گردید و اکبر شاه او را بخواست و با شفقات شاهانه وجودش را بیاراست و فرمود هر چند تمنا از حکومت و وزارت رفت بگذر و غیره آزرده داری بگو تا برآورده شود و بیرام خان پس از معذرت خواستن بگذاشتن اکبر شاه بسبب مسافرت و باسن و به مهیا فرمود و بیرام خان حرکت کرده چون بسرهند چون که یکی از شهرهای گجرات است برسید مبارک خان نامی از افغانان لوحانی با انتقام خون پدرش بیرام خان بگشت و پس از کشته شدنش افغانان تمام اموال او را تاراج نمودند نیز در این سال بایزید خان عثمانی درباره شاه طهماسب بفکر افتاده و اندیشه هایش آشکار شد که نسبت بشاه طهماسب در مقصدی نمود شاه طهماسب او را در یکی از عمارات سلطنتی قزوین تحت نظر داشت تا از طرف سلطان سلیمان خان عثمانی چند تن از رسولان با تحف شایان از جواهر ثمینه و هشیا نفیسه و نامه مودت ختامه رسیدند که شاه سیصد تومان بایزید بود و قزوین برسید و چون بین عثمانی و ایران معاهده بود که هر کسانیکه از هر یک بدیگری پناه برد باید تسلیم شود شاه طهماسب شاهزاده بایزید را با همراهان او الاوه کسان او تسلیم علی پاشا حاکم مرعش نمود و علی پاشا آنها را حرکت داد و بایزید برگشت با کسانیکه مرده شت و نعش آنان را بخاک عثمانی نقل نمود عم و این سال میرزا شرف جهان پسر قاضی جهان که وکیل شاه طهماسب بود و سید محمد جمیل علی و خواجه قاسم نظنزی و گذشتند عم و این سال اسکندر پاشا حکمران مصر پس از شش سال و نیم حکمرانی معزول گردیده و بجایش

علی پاشا خادم بحکمرانی مصر از جانب سلطان سلیمان خان مقرر گردید

ذکر وقایع سنه ۹۶۹ و تخت نشینی شیر شاه دوم افغان سور و لشکر فرستادن اکبر شاه و شکست شیر شاه

دراین سال اخم و عشایر محمد شاه عدلی افغان سور پسر اولاد سلطنت برداشتند و شیر شاه دویم نامیدند شیر شاه دویم با چهل هزار سوار و پیاده افغان آهنگ جونپور نمود و کرپس از فتح او سایر شهرهای متعلقه که ملوک افغان سور را از یکدیگر متمیز میسازد و چون این خبر با کبر شاه رسید فرمان داد تا علی قلی خان سیستانی که تقبش خان زمان بود و با صد و اران نامی اکبر شاه بحساب بود با دوازده هزار سوار بدفع شیر شاه دوم حرکت نمود و با بهادر خان برادرش شتاب بپنجاب روانه شد و بدآکره و مانکپور رسیده نامه جدال بین او و شیر شاه دوم افغان سور مشتعل گردید و بسامره و مرکب زده و سودن غضنفر عاقبت علی قلی خان غالب آمد و شیر شاه دوم شکست یافت هم دراین سال بین شاه طهماسب سلطان سلیمان خان عثمانی سر رسلات سوغات آیات و هدایای گران قیمت رد و بدل گردید هم دراین سال اقتداء خان امیر الامرای گجرات احمد شاه گجراتی از میان برداشت و مظفر شاه را بجایش برقرار کرد و نیز دراین سال عساکر عثمانی تا شهر خاس شهر با تعلقی رفته و آن شهر را فرو گرفتند

ذکر وقایع سنه ۹۷۰ و لشکر فرستادن اکبر شاه و فتح مالوه و آمدن سفراء بدربار شاه طهماسب و تعیین مصطفی پاشا بحکومت مصر

دراین سال جمال الدین اکبر شاه آدهم خان را با سپاهی فراوان بتسخیر مالوه فرستاد و او باز بهادر حکمران مالوه شکست داد و باز بهادر بسوی برهان پور رکبیت و تمامی اموال و کنیزگان او بدست تاراج آدهم خان افتاد و اکبر شاه حکمرانی مالوه را بپیر محمد خان مسلم خود واگذاشت باز بهادر از راه برار بگجرات خواست رود و با قشونی بسیار آمد و مالوه را مسترد ساخت و پیر محمد خان ناکام فرار در آب غرق شد اکبر شاه باز عبد الله خان اوزبک را بتسخیر مالوه و باز بهادر گرفت و باز بهادر در سلک چاکران اکبر شاه درآمد هم دراین سال الیاس خان حکمران بنگاله بمکه رفت و هدایای بسیار که از آن جمله پانصد غلام و شش هزار اشرفی و چهل اسب با زینهای مرصع و جلهای مخمل و غیره بدربار شاه طهماسب فرستاده نیز پیر محمد خان حاکم بلخ و عبد الله خان والی بخارا و سلطان سعید حکمران سمرقند با یلچیان چرب زبان با هدایای فراوان بدربار شاه طهماسب رفته نمودند و شاه طهماسب فسحاق و سیاق و قزوین نمود هم دراین سال علی پاشا خادم پس از هفده ماه حکمرانی در مصر معزول شده بجایش مصطفی پاشا عثمانی بحکمرانی مصر معین شد هم دراین سال که مقارن سنه ۹۷۰ سفراء پانصد و شصت و سه سال از بوده پی شش پایه دم در عمارت پاپی مطبعه ایجاد نمود و او را کتب فارسی و عربی را بطبع رسانیدند و بین عثمانی و اهل فرنگ معاهده بسته شد که تا هشت سال طرفین با هم جنگ نکنند نیز دراین سال امیر قطب الدین محمد از صدارت شاه طهماسب معزول و بجایش امیر محمد یوسف استرابادی برقرار شد نیز دراین سال قطب الدین محمد بادی که از فلانده امیر غیاث الدین منصور بود و نور الدین محمد ولد کمال الدین حسین کرد علوم متعسبی نظیر بود و امیر فخر الدین عاملی و یوسف جمنی در گذشته و در خاک فرانسه جنگ مذهبی بین پرتستانها و کاتولیکها شد و بسیاری کشته شدند

ذکر وقایع سنه ۹۷۱ و آمدن میر محمد خان از بلخ بمشهد و عودتش و آمدن علی سلطان

اوزبک بخراسان و برگشتن او و طغیان قراق خان نایب الحکومه هرات و رفع طغیان و فوت و فرقتن سلطان محمد میرزا بدربار شاه طهماسب از هرات و حکومت علی پاشا صوفی در مصر

درین اوقات پیر محمد خان بن جانی بیک سلطان حکمران بلخ با سپاهی آراسته تا حوالی مشهد رانده بدون تحت و تازی بلخ برگشت و در اندیشه باز پرسی پادشاه ایران افتاده چارتوتک خان بهادر خال خود را با نامه موده اسلوب و معذرت مضمون بدربار شاه طهماسب فرستاد شاه طهماسب عذر او پذیرفت و حسین بیک یساول باشی را باتفاق توتک خان بلخ فرستاد پس از رفتن حسین بیک از بلخ علی سلطان اوزبک با قشونی بی اندازه متوجه خراسان شده و در طرق خیمه برافراشت چون امرای قزلباش اندصافی ولی خلیفه رو لو و قنبر علی سلطان استاجلو و ملازمان سلطان ابراهیم میرزا با سپاهی فراوان و توپهای آتش فشان از مشهد بیرون تافتند و در عرصه صحرای دره قبادان با یکدیگر انداختند و پس از جنگ سخت آتشبار هنرم ساختند که بسیاری از اوزبکان کشته بخاک و خون آغشته شدند و علی سلطان راه فرار بطرف ترکستان پیش گرفت نیز خبر شاه طهماسب رسید که قراق خان پسر محمد خان شرف الدین اغلی تکلو که در سمت نایب الحکومه و اتابکی سلطان محمد میرزا داشت سر طغیان برداشته و رایت استقلال و مخالفت برافراشته از دو هزار کس مرد شمشیر زن و دو هزار سوار تفنگ انداز فراهم ساخته و از مصاحبتش اوزبکان بایم و هراس بوده چنانچه پیر محمد خان از بلخ و علی سلطان اوزبک از ترکستان بقصد تسخیر طوس کوس عزیمت کوفته اند بطرف هرات از خوف قدرت و قوت قراق خان روی نموده اند شاه طهماسب از علام امور قراق خان دانست که خیال باطل دارد لهذا فرمان داد تا سلطان ابراهیم میرزا و بدیع الزمان میرزا و معصوم بیک صفوی وکیل السلطنه و میر خان ترکمان و ولی خلیفه شاملو و شاه قلی سلطان افشار و نظر بیک استاجلو و صدر الدین خان صفوی و وارس بیک و ولی وحید بیک ترکمان و امیر اصلان بیک افشار و خلیل بیک و کره با سپاهی مجهز و ادوات جنگ کامل متوجه هرات شدند چون خبر قرب وصول سپاه شاهی در هرات شایع گشت مسیب بیک و مصطفی برادران قراق خان سراسیمه شدند و چنین مصمم شدند که بدربار صفویه رفته محض ترضیه مرشد باید پسر یا فرزند و برادر را بگسلند خواهند قراق خان از میان بردارند قراق خان با دیده آنان پی برده مسیب بیک و مصطفی از ترس او با زنان و فرزندان راه خوریان گرفتند که در نزدیکی محمد سلطان رو لو حکمران خوریان پناه بگیرند قراق خان برادر خود حسین قلی بیک و پسر خود جعفر قلی را با نه هزار سوار بجهت گرفتاری برادران بخور فرستاد و ایشان از نزدیکی خور با آنان رسیده جنگ در انداختند مسیب بیک و مصطفی منهزم شده بقلعه کوسویه پناه جستند و این بین منتظای امرای شاه طهماسب اند ولی خلیفه شاملو و خلیل سلطان و شاه منصور که عازم هرات بودند این طلب شنیده بجنگ حسین قلی بیک و جعفر قلی در آمدند و آنان را منهزم ساختند و هزار و هشتصد تن از اتباع قراق خان در جنگ خوریان بخاک افتادند و جعفر قلی پسر قراق خان راه کابل پیش گرفت و چون سلطان ابراهیم میرزا با سایر امرا نزدیک هرات رسیدند قراق خان در کار خود حیران ماند ناچار سلطان محمد میرزا و پسرش سلطان حسین میرزا را برداشته بقلعه اختیار الدین متحصن گشت و سلطان ابراهیم میرزا با سایرین هرات در آمده و معصوم بیک وکیل السلطنه قراق خان را اطمینان داده از قلعه بزیر آورد و پس از چند روز قراق خان با خوشی احوال درگذشت و تمامی خزاین و اثاثیه او را معصوم بیک متصرف گشت و سر او را بریده بدربار شاهی فرستاد و سلطان محمد میرزا با سایرین از

هرات حرکت کردند بجهت خاکبوسی آستان شاهی و سلطان ابراهیم میرزا بمقر حکمرانی خود مشهد عودت کرد هم درین
سال شاه طهماسب ایران را ببخشید هم درین سال عبدالرشید خان حکمران کاشغر درگذشت و عبدالکریم خان
پسرش بجایش نشست نیز غازی شاه چک از حکومت کشمیر کناره گرفت و برادرش حسین شاه جایش گرفت نیز شاه
نعمت الله ولی کرمانی هراتی درگذشت و شرح حال او مفصل در جلد سوم این همایون کتاب نگارش خواهد شد هم درین
سال جلال الدین اکبر شاه قلعه اگره را در هندوستان بنیاد کرد نیز روسها فوج نظام مرتب کردند و با لهستان بجنگ
درآمدند و شهر پلک را روسها فتح نمودند و ملکه روس که از زنان عاقله دنیا بود درگذشت هم درین سال فرانسه اول سال را
اول ماه ژانویه که مقارن برج جدی فارسی است قرار دادند نیز مصطفی پاشا از حکمرانی مصر معزول و بجایش علی پاشا صوفی
بحکمرانی مصر برقرار شد

ذکر وقایع سنه ۹۷۳ و طغیان ابوالمعالی کاشغری در کابل و کشته شدن مادر محمد حکیم میرزا و آمدن میرزا سلیمان از بدخشان و کشته شدن ابوالمعالی و رفتن و بازگشت میرزا سلیمان بکابل و فرار محمد حکیم میرزا بهند و عودت او بکابل و وقایع هرات و حکومت محمود پاشا در مصر و اعمال او در مصر

درین سال وقایع مختلفه و حوادث مکدره در کابل روی داد و آنها چنان بود که محمد حکیم میرزا فرزند همایون شاه بواسطه خورد
سالی و کم تجربه بی درست نمیتوانست از عهده حکمرانی برآید و منعم خان که اتابیک و لله او بود بهندوستان نزد جلال الدین
اکبر شاه رفته بود و اکبر شاه خود نیز گرفتار آشوب اوزبکان و سرکشی افغانان سوار بود چنانچه دو تن از گریختگان درگاه اکبر
شاه بکابل آمدند یکی ابوالمعالی کاشغری و آن دیگر شرف الدین بود مادر محمد حکیم میرزا که زن عاقله بود و در امور مملکت
داری دست قوی داشت چون در دستگاه محمد حکیم میرزا شخص کافی دانا ندید این دو مهمان را گرامی داشت و وجود ایشان
مغتنم دانست و ابوالمعالی زمام امور را بدست گرفت و در پی استقلال افتاد و چون مادر محمد حکیم میرزا را مانع مقصود
میدانست در پی رفع او برآمد و چون خواهر محمد حکیم میرزا را بعقد ازدواج درآورده بود بچابکی نمیتوانست مادر زن را از
میان بردارد تا چون دست بر سر کار مسلط گردید روزی باندرون در شد و آن زن عاقله که سبب ترقی او شده بود بکشت
آنگاه بفکر محمد حکیم میرزا برآمد چون محمد حکیم میرزا از اندیشه فاسده او آگاه گشت میرزا سلیمان حکمران بدخشان را بیاوری خود
بخواست سلیمان بکابل آمد و ابوالمعالی بعزم رزم او بیرون شد و در میدان شکست یافت و کشته شد میرزا سلیمان از کابل
پس از خوابانیدن فتنه ابوالمعالی حرکت بطرف بدخشان نمود و میرزا سلطان نامی را بدلگرمی محمد حکیم میرزا گماشت طولی
نکشید که میرزا سلطان آغاز تکبر و زبان درازی را گذاشت محمد حکیم میرزا او را از کابل بیرون نمود میرزا سلطان از چگونگی حال
بمیرزا سلیمان خبر فرستاد و او از بدخشان آهنگ کابل نمود محمد حکیم میرزا پیکی تیزپی بهندوستان نزد برادر خود اکبر شاه فرستاد
و استمداد نمود اکبر شاه ببزرگان پنجاب فرمان فرستاد که اگر میرزا سلیمان آماده گرفتن کابل شد محمد حکیم میرزا را امداد نمایند
درین وقت میرزا سلیمان بظاهر کابل نرسید و چون محمد حکیم میرزا در خود تاب مقاومت او را ندید کابل را گذاشته و بطرف
نیلاب گریخت و از آنجا متوجه پنجاب شد و هر قدر خواست امدادی از بزرگان بگیرد و بطرف کابل روانه شود نشد و اکبر شاه
هم خود گرفتار رفع فتنه شورشیان بود و چون زمستان پیش رسید و میرزا سلیمان دانست که محمد حکیم میرزا بمعاونت برادر

خود اکبر شاه با لشکری آراسته بکابل خواهد آمد از کابل کوچ نموده ببدخشان رفت چون خبر حرکت او بمحمد حکیم میرزا رسید از پنجاب آهنگ کابل نموده وقتی برسید که رای کابل برویش از راه دیگر ببدخشان نموده بود حکیم میرزا باکمال مسرت بکابل در آمده تخت حکمرانی نشست و تا چند سال بعد دیگر در کابل این گونه حادثه روی ننمود هم در این سال امرای قزلباش از هرات بازگشته بکان سرکشی نمایند آنگاه امیر خیب بیک را از هرات گذاشته خود متوجه بیورد شدند ابو الخان اوزبک که بر آنجا استیلا کرده بود از قلعه بیورد متحصن شد امرا قلعه را محاصره نمودند ابو الخان عاجز گردیده بطرح صلح و مسالمت در آمده قرار گذارد هر سال خراجی لایق بدیده و راه خلاف نپوید امرا او را امان داده ده ماه هرات گرفتند در این سال بواسطه سوء سیاست علی پاشا صوفی حکمران مصر در مصر انواع فتنه از آدم کشی و زدن و غارت کیما بوقوع پیوست بدرجایکه برای هیچ کس دمان جان نماند و چون این اخبار باسلامبول سلطان سلیمان خان رسید او را معزول ساخت و بجایش محمود پاشا را در ماه شوال این سال گسیل داشت محمود پاشا آخرین والی است که از جانب سلطان سلیمان خان بحکومت مصر برقرار گردیده محمود پاشا با لشکر و اسلحه بی اندازه وارد مصر شد و از اسکندریه تا مصر قیام هدایا و پیشکشها بخود ش کرده رسانیدند از آن جمله امیر محمد بن شرف مکه مکرمه صد بادشتی که پنکی کرده و انواع تحف و هدایا و پنجاه هزار دینار برو باستقبالش شتافت و محمود پاشا هدایای او را قبول کرده حکم داد تا او را با دار کشیدند نیز قاضی یوسف البعادی را که بلاقاتش زیاده بود با دار کشیده و پس از استقرار در مسند حکومت مظالم و آدم کشی او قوی شد چنانچه همیشه امیر عرب باشی و جلاد با او بود و چون میخواست کسی را بکشد بسر انگشت اشاره میکرد و جلاد فوری سر از تن او بریده شت بدین منوال تا سال نهصد و پنجاه و پنج در مصر حکمرانی داشت تا آخر در مصر کشته شد نیز در این سال پی شش پاچه و مرد. گذشت واو اینجا بود رو پاکی تخت تیالیا بناشاد نیز در این سال شیخ فتح پوری رسید محمد جان سرباف شاعر او کشته شد

ذکر وقایع فتنه و آمدن سلطان محمد میرزا بکمرانی هرات و فوت سلطان سلیمان خان عثمانی و جلوس سلطان سلیم خان دوم و فوت پیر محمد خان حاکم بلخ

در این سال بحکمرانی هرات از طرف شاه طهماسب صفوی سلطان محمد میرزا و نیابت یکان مشاغل تفویض گردیده چون این خبر بترکستان شایع گشت اسکندر خان حکمران بخارا عبد الله خان پسر ارشد خود را با تخت خراسان و تاراج کردن شاهزاده فرستاده اسکندر سلطان محمد میرزا از آمدن آنان خبر یافت بواسطه قلت سپاه در قلعه ترشت متحصن شد و بالطراف خبر فرستاد عبد الله خان برسید و تا دو کاروانسرا بود کرامای قزلباش از هر سوی برسیدند عبد الله خان رعایت خزیت بطرف بخارا بدون معمول نداشته برداشت و سلطان محمد میرزا بهرات آمده گردیده و طبقات اشراف و اعیان را یافتند هر گونه اشفاقات امیرانه و تمنیات خسروانه دریافتند نیز در این سال سلطان سلیمان خان عثمانی پس از هفتاد و شش سال زندگانی و چهل و هشت سلطنت و کشورستانی در گذشت و سلطان سلیم خان دوم بجایش تخت سلطنت عثمانی نشست نیز پیر محمد خان حکمران بلخ وفات یافت و تنیر خان پسرش بجایش بحکمرانی بلخ برقرار گشت هم در این سال اکبر شاه بدفع فتنه خان زمان و برادرش بهادر خان پرداخت و آن دو برادر را چون نه کار زار بی جان ساخت و میرزا محمد حکیم را بکابل نزد محمد حکیم میرزا فرستاده و سر دیگر را در پنجاب وانه داشت و باگره برگشت و تخت سلطنت

ذکر وقایع سنه ۹۷۳ و برطرف شدن فتنه گیلان و استیلای اکبر شاه بر مالوه و کشته شدن محمود پاشا در مصر و آمدن سنان پاشا بحکومت مصر

در این سال شاه طهماسب گیلان را از حکمرانان کار کیا تصفیه نمود و این طبقه مدت دوصد و پنج سال بحکمرانی گیلان قیام داشتند و آخر آنان کار کیا احمد خان بود که گرفتار عساکر شاهی شده و آن قلعه قضیه محبوس و معدوم گشت نیز در این سال نیز سلطان سلیم خان دوم جهت پادشاه طهماسب آمده از جلوس سلطان عثمانی ابلاغ کرد آنگاه شاه طهماسب شاه قلی سلطان استاجلو را با نامه موده تهنیت و تحفه و هدیه بسلطان سلیم خان دوم فرض تعریک بجلوس روانه داشت هم در این سال اکبر شاه شهر الوه را بشتاب لدین احمد خان واگذاشت و از مالوه بطرف اناوه دی سنگ شتاقت را از جنگ با اکبر شاه سر برتافت و بقلعه چتور پناه برد و اکبر آن قلعه را بگرفت و همت خان عراقی را بحکمرانی آنجا برداشت در رجب عزیمت بجانب گجرات برافراشت هم در ماه جمادی الثانی این سال در روز چهارشنبه سلخ آن در مصر مردم از تعب کی بنظم محمود پاشا بستوه آمده بودند قصد کشتن او کردند و هنگامیکه سوار میگذشت دو تن او را کشتند و چون خبر کشته شدن او بسلطان سلیم خان دوم رسید فرمان داد تا سنان پاشا حکمران حلب بطرف مصر آمده تخت حکمرانی مصر نشست هم در این سال قاضی احمد غفاری و شیخ احمد فقال و ظهیر الدین شاه ولی گذشتند

وقایع سنه ۹۷۴ و طغیان در گرجستان و رفع او و فتنه در راه مکه و رفتن سنان پاشا از مصر بیمن و حکومت اسکندر پاشای چرکسی بمصر

در این سال در گرجستان سمان بیک سر بطغیان برداشت شاه طهماسب برای رفع فتنه او شمخال بیک چرکس و امیر بیک و علی قلی بیک قاجار را بگرجستان فرستاد او را شکست داده و گرفتار نموده بدربار شاه طهماسب فرستادند و در این سال سه صوم بیک صفوی با جمعی از حجاج ایرانی در راه مکه کشته و اموالشان بغارت رفت و علی آقای چاوش شی از جانب سلطان سلیم خان دوم بدربار شاه طهماسب آمده معذرت خواست نیز در این سال سنان پاشا حکمران مصر از زمان حکمرانی در مصر با مور بجنگ یمن شد و باتفاق حمزه بیک و ماهای بیک و چند تن دیگر از امرای مصر بجانب یمن رهسپار شد و سکندر پاشا چرکسی بجای او بحکمرانی مصر برقرار شد نیز در این سال میرابو الفتح که جامع معقول و منقول بود گذشت هم در این سال ایوان چهارم پادشاه روس از سلطنت کناره گرفت و فردی گرنام تا تار بجایش نشست

در این سال نیز پادشاه اسپانیا درگذشت و جنگ بین او و طائفه پرتستان و کاتولیک سر گرفت و چهل سال جنگ مذهبی بین عیسویان روی طول کشید

وقایع سنه ۹۷۵ و آمدن اوزبکان بخراسان و تاراج کردن و رفتن آنها

در این سال اوزبک سلطان بن رستم سلطان با سپاهی از اوزبکان مانند سیل خروشان بطرف خراسان آمد و چون بجام رسیدند زنبیل بیک پسر ابراهیم بیک ذوالقدر با سپاهی بسرداری حمزه بیک باستقبال آنان فرستاده حمزه بیک پس از مقاتله با جمعی کشته شد و اوزبکان اموال آنان را تاراج نموده براه خود گرفتند چون این خبر بزنبیل بیک رسید تخت نشست و با دسته دیگر بتعاقب اوزبک سلطان شتافت و با آنان جنگ در انداخت و عاقبت در آن جنگ هزار تن

کشته کرد و جملگی آنان خواجه نیل خان و میر حسین سلطان بود از قزلباشیان بخاک هلاکت افتادند و از بکان زاده خود و شیر خان گرفتند و با غنایم بسیار از معسکر زین خان بیرون رفتند و فقط حاجی کوتوال که از امرا بود از جنگ با ازبکان جان بدر برد هم درین سال سنان پاشا کاروان معین رفت قلاع شریف مصر را متصرف شد و نیز از اسلامبول آتش سوزی بهمی دست او و جنگ ندمی در فرانسه برقرار بود

ذکر وقایع سنه ۱۰۲۸ جنگ اکبر شاه با شیر خان افغان و ساختن اکبر شاه باره بدور اجمیر و فتنه گیلانیان

درین سال در طرف چنداه خداوند دو پسر بجلال الدین اکبر شاه کورکانی از رخنه وستان عطا کرد که اول را سوم شاهزاده محمد مراد و دیگری را شاهزاده سلیم نامید اکبر شاه پس از گذاری جشن این دو مولود آهنگ تسخیر کالنجر نمود و شرکالنجر را شیر شاه مسخر نمود و بر سر او جان باخت و پس از او سلیم شاه افغان سوربدست راجه های هند افتاد و درین سال بد راجه انچنه از فوت شوکت اکبر شاه مطلع بود و میدانست با او نمیتواند مقاومت نماید خود باستقبال اکبر شاه شتافت و کالنجر را اگذار کرد اکبر شاه پس از تصرف کالنجر باجمیر آمد و فرمان داد تا اطراف اجمیر بارو بی از سنگ و گچ در کمال متانت برآورند و از آنجا بناگور حرکت نمود هم درین سال گیلانیان سید حسین نامی را بر خود و از غیبت حکمران خویش عالم یافتند و بهر طرف بتاختند شاه ملتماس خلیفه مهتر او را با فوجی از سواران قزلباش فرستاد رفع فتنه سید حسین نمود و نیز درین سال حسین شاه حکمران کشمیر در گذشت و بجایش یوسف علی پادشاهی

ذکر وقایع سنه ۱۰۲۹ عودت سنان پاشا بحکومت مصر و اهتمام او در آبادی مصر و راندن عثمانی تامسکو

درین سال سنان پاشا پس از فتوحات در یمن عودت بمصر نمود و غیاب دکره سال چهار ماه طول کشیده بود اهالی مصر چو کسی خدمات نمایان بمصر ایان نموده بود بزرگ ملاقات و تجارت را رونقی بی اندازه و نهایت و رحتی مردم را در کمال مهارت انجام داده بود و باج و خراج را از مردم فقیر و اهل علم معاف داشته سنان پاشا بسیار مسرور گردید سنان پاشا بمرمت ساختن مساجد و خیابانها و حفر ترعه اسکندریه و غیره پرداخته بانگ زنانی آنان را سر انجام داد و نیز درین سال بر فتوحات اکبر شاه افزوده گردید نیز سپاه عثمانی بحریه و قبرس مستولی یافتند نیز عساکر عثمانی بسرداری دولت کرای خان تاتار والی کریم سلطان سلیم خان عثمانی بخاک روسیه رفته و کیناز ایوان ملقب شاه روس را شکست داده بشهر مسکو داخل گردیده و تاج شهریاری از سر او برداشت و خود بر تخت روسیه نشست و دسی را اسیر ساخت بسیاری از عمارات مسکو را سوزانیدند و با غنایم بسیار بیرون شد نیز درین سال ولی دشت جانی شاه در گذشت

ذکر وقایع سنه ۱۰۳۰ رفتن اکبر شاه بآتن و فتوحات او و استیلای عبد الله خان بلخ و اخذ خود و شیر خان و حکومت حسین پاشا بحکم او بمصر

درین سال جلال الدین اکبر پادشاه باسپاهی رزم خواه از داخل نیبر بیرون زده و آهنگ پتن نموده چون چند منزل قطع منزل نمود یکی فرخنده پی خبر تولد شاهزاده دانیال آباد داد اکبر شاه آغاز مسرت نمود و بجا ضربین بخشایشی بسزا فرمود و درین وقت شیر خان

کرا از اتحاد ان فولادی بود و در پتن است توقف داشت بدانجا برخاست و بمیدان جنگ بیارامید و پس از مقاومت
منهزم گردید و اکبر شاه بپتن است قرار یافت کار شهر را منظم ساخت و ولایت جلوف احمد آباد و برفرهت و رای مظفر
شاه سوم را بیشتر از بزرگان گجرات با رکاب شاهی رسیده و عاشیه بندگی بدوش کشیده مورد اعزاز گشتند و از انجا
اکبر شاه متوجه کنبایت شده و رای بهارجی پیرزادا ملاقی گردید پس از زد و خورد شکست انجا را نیز گرفت از آنجا بشهر
خان اعظم محمد حسین میرزا و شاهرخ میرزا ملحق شده و متفقا آمده پتن را گرفتند سید احمد خان بارهه که از جانب اکبر شاه
در پتن حکمران بود مسرخان سپهر سنان فرستاده از رسیدن شیر خان افغان خبر داد اکبر شاه خان اعظم را با ستمداد از سواران
حراول مظفر پتن فرستاده خان اعظم سید شیر خان و محمد حسین میرزا و شاهرخ میرزا را شکست داد که هر یک بسوی گریختند و
اکبر شاه گجرات را متصرف گردید و ضبط و ربط نموده باگره برگشت و بتخت شاه کامی نشست نیز در این سال عبد الله خان حسکرا
بجای با سپاهی بیارامید از یاران خود بکان هزیمت یافتند چون خان خبر یافت بعد از مقاومت بدشنافت و پس از جنگ
سخت و محاصره قلعه مفتوح و متصرف عبد الله خان در آمد آنگاه آهنگ اندخود و شیر خان نمود و از یک سلطان چون از آمدن
خبر یافت باستقبالش شتافت و از یکدیگر منهزم شده عنقریب گردیده و راه فرار پیش گرفت عبد الله خان باندخود و شیر خان آنجا
یافت نیز در این سال ثمان در الجر مکان دارد پا بسیس ارگشت و سپر شاهزادی بجایش نشست عمر در این سال بی پاپ پیشوا
فتوی داد که زنان تارک دنیا مجلسی از خود تشکیل دهند نیز در این سال صلح الدین لاهوری مولف تاریخ آل عثمان در گذشت
عمر در این سال سلطان پاشا انگرانی مصر معزول گردید و بجایش حسین پاشا بگلربای مصر برقرار شد حسین پاشا نیز عبد الجلیل علم
و کمال بود و لی اندازه علیم و رقیق القلب بود چنانچه باندک وقتی در دوران وی مصر سپاشا شد

ذکر وقایع سنه ۹۸۱ و قتل اشرار و تبریز و فتوحات اکبر شاه در هند

در این سال شاه ملحاب بنا بشرارت و فساد دستهای از اذل اوباش را تبریز بفتوای علمای وقت قاضی آنجا کشت
و ولایت و آسودگی در تبریز برقرار گشت و نیز شاه طهماسب سید حسن قزوینی بمنصب وزارت دیوان اعلی شراکت خواجگا
الدین علی برداشت و میرزا شکرالله اصفهانی را بمنصب ستیفای دیوان بگماشت نیز محمد حسین میرزا در حوالی گجرات
سپاهی جمع نموده و کوس استقلال نواخت و اکبر شاه در حوالی گجرات او تاخت و او شکسته و منهزم ساخت و تمامی اموال
او و اکثر جمالات و جواهرات گران قیمت و غیره بود متصرف شده مملکت گجرات را نیز از خزر لوکه داده باگره برگشت
عمر در این سال بروم لهستان تازی برادر پادشاه فرانسه را پادشاهی لهستان بر قرار کرده و نیز در این سال عبد الله یزدی که از
مخترعان بود در گذشت

ذکر وقایع سنه ۹۸۲ و فوت سلطان سلیم خان دوم و جلوس سلطان مراد خان سوم

در این سال شاه طهماسب صفوی پس از ناخوشی سخت بهبودی حاصل کرده و بر اثر صحت مزاج سپاه و صدقات بسیمین
عنایت نمود و نیز سلطان سلیم خان دوم سلطان عثمانی پس از پنجاه سال و هشت سال و پنج ماه و نوزده روز جهانبانی
در گذشت و بجایش سلطان مراد خان سوم بتولیت محمد پاشا صدر اعظم بتخت سلطنت نشست و چون سلطان مراد خان را با
خسروانی تمکن گشت پنج برادر خود را بی گناه بحبس اسودگی خاطر گشت و آنان را بر قبر پدر پیش سلطان سلیم خان مدفون کرد

باذکر زمانی بسیاری از پاشاوات و اکابر هرار امعزول نموده و چهار صد تن اعزانی که در زندانخانه پدرش محبوس بودند آزاد ساخت هم در این سال سلطان مراد خان سوم عثمانی حسین پاشا حکمران مصر را طلب نموده و سیع پاشای غزینه دار را بحکمرانی مصر فرستاد نیز اکبر شاه از دهلی آهنگ تسخیر بهار نموده و آن ولایت را پس از کشتار بسیار گشوده و داود خان کرانیرا منهزم نموده هم در این سال میرزا قاسم کوهابی شاعر که شاهنامه را رشته نظم کشیده و نیز فاندیکر را وقایع فردوسی طوسی را نگرفته صلوه جایزه محروم شد و نیز در این سال شارل نهم پادشاه فرانسه درگذشت و هانری دوم برادرش که پادشاه لهستان شده بود بتخت سلطنت مملکت فرانسه نشست

ذکر وقایع سنه ۱۰۸۳ و رفتن ایلچی شاه طهماسب بدربار سلطان مراد خان سوم و استیلای میرزا شاهرخ بدخشان و فوت منعم خان

در این سال شاه طهماسب صفوی محمد بیک استاجلو را برسم تعزیت و تهنیت بدربار عثمانی فرستاده و نیمدی که در نهایت کثرت از زر و نقره و قماش کلابتون قاقم و سنجاب و غیره و جاجیم نفیس بود با چند دانه از جواهر گرانبها هر قسم فرستاده ایلچی بدربار عثمانی رسیده و در حضرت سلطان مراد خان سوم پذیرفته گردید نیز در این سال میرزا شاهرخ بن میرزا ابراهیم در نواحی بدخشان سر طغیان برداشت و در بیت مخالفت برضد برادرش میرزا سلیمان برافراشت و بدخشان را غارت کرفت میرزا سلیمان با حال ناتوانی و شکست کی کشت یافت و از بدخشان سر برتافته و با معدودی از خواصان بطرف هندوستان شتافت چون باکبر رسید جلال الدین اکبر شاه مقدم او را کرامی داشت و از اشفاقات خسروانه او را متمتع و مفتخر سازند فرمود هم در این سال منعم خان خانان حکمران بنکاله در گذشت و بجایش حسین قلی خان جهان از جانب اکبر شاه بحکمرانی بنکاله نشست و مامور شد تا او و خان کرانی که با جمعیتی جمع نموده بود و در پی استرداد ملک خویش بود از میان برگرد و خان جهان بدنبال او شتافت و پس از جنگ سختی او را منهزم و مقتول ساخت نیز در این سال در کاشان چند تن اهل بدعت پیدا شده و مذهب جدیدی آورده و سپاه شاه طهماسب آنها را دستگیر و معدوم ساخت نیز در این سال میرقلی از شعرای عثمانی و خرم از شعرای عثمانی درگذشتند

ذکر وقایع سنه ۱۰۸۴ و فوت شاه طهماسب صفوی و جلوس شاه اسماعیل ثانی و فوت سلطان حسین میرزا حکمران قندهار و کشته شدن برادران شاه اسماعیل بحکم آن پادشاه

در این سال شاه طهماسب صفوی پس از شصت و چهار سال یک ماه و بیست و پنج روز زندگانی و پنجاه و نه سال و شش ماه و بیست و شش روز سلطنت و کشورستانی بدرود تاج و تخت جهانبانی نموده و در طبقه لوک و ملائکینی کرد در ممالک اسلامیه بخلافت نشسته و پس از استقرار پایه سلطنت صفوی کسی بقدر شاه طهماسب طول مدت سلطنت نکشید پس از او در باریان دولتخواه و دستگیران سلطنت جده میرزا گروهای ولی عهدی میکرده و طایفه ذوالفقاری طالب سلطنت اسماعیل میرزا گردیده قلعه قهقهه بسیار محبوس بودند حاجت جده میرزا را کشته و اسماعیل میرزا را از زندان بیرون آورده و بر اورنگ خسروانی جای داده و اسماعیل پس از جلوس شاه اسماعیل ثانی مخاطب گشت و متعرض فرزندان برادر مقتول شاه جده میرزا نگشت چون نیز از احوال شاه طهماسب اسماعیل ثانی شایع گشت سفرا از دربار عثمانی و اوزبک و هند و غیره آمده در مراسم تعزیت و تهنیت بجای آورده

و این وقت از قندهار خبر رسید که سلطان حسین میرزا پسر سیم ابراهیم میرزا حکمران قندهار درگذشت شاه اسماعیل فولاد خلیفه شاملو را بحکمرانی قندهار برقرار کرده و چندی نگذشت که شاه اسماعیل امر داد تا سلطان سلیمان میرزا و سلطان مصطفی میرزا و چند تن دیگر از برادرانش را که همه اولاد شاه طهماسب بودند مقتول شدند و نیز در این سال میر فخرالدین سماکی و محمد شاه فاروقی و محوی شاعر رازی درگذشتند نیز در این سال غیب وردی پادشاه اسپانیا درگذشت و او را بوحوف ملقب ارمنی بیجا دانسته

ذکر وقایع سنه ۹۸۰ و سنه ۹۸۱ و کارهای شاه اسماعیل و آمدن اوزبکان بخراسان و فوت شاه اسماعیل و جلوس برادرش شاه سلطان محمد و وضع آیین اکبر در هندوستان و آمدن و رفتن قشون عثمانی بایران

و این وقت شاه اسماعیل ثانی منصب صدارت که در آن زمان بمنصب شیخ الاسلامی بود بشاه عنایت الله کرد از جلالت اصفهان بود داده و منصب وزارت یوان بعلی و وزارت کبری را بمیر سلیمان مرحمت نمود و نیز حکومت هرات را شاه اسماعیل بعلی قلیخان شاملو کرد از امیرگان و وزیرش خان بود و علی قلی خان با تفاق عباس میرزا علی منازل نموده بهرات رسیده بتسخیر شهر پرداخت و چون خبر فوت شاه طهماسب در ترکستان و ماوراءالنهر شایع گشت ابوالخان اوزبک با فوجی از اوزبکان اتاب گذشته مانند سیلی خروشان بطرف خراسان حرکت نمود و در این سال سنه ۹۸۰ هجری شاه اسماعیل صفوی بن شاه طهماسب بن شاه اسماعیل در شب یکشنبه سیزدهم رمضان در خانه محبوب خویش میرزا یکی خلیفه چی علی پس از دو سال سلطنت و معالی از دار دنیا بسعادت عقبی رحلت نمود و معاندین متفرقه درگذشت پس از فوت او بار سلطنت سلطان محمد خدابنده را بر دوش اقتدار نهاده و او را بسریر آرای سلطنت و پیرایش شاه طهماسب گردانیدند و او نیز چون خبر فوت شاه اسماعیل ثانی و جلوس سلطان محمد خدابنده را شنید علی قلی خان شاملو را با یک عباس میرزا پسر سلطان محمد بود و شاد خاطر خدابنده را بسر شاه اسماعیل مقرر فرمود تا ملازمان مقتول شاهزادگان معتوبه بودند پس از جلوس سلطان محمد موجب شکر بی نیکی چهار ده سال عقب افتاده بود بپرداخت و بمنصب وزارت میرزا سلیمان داده و رحمی شکام را عزل نصب نمود

هم در این سال اکبر شاه آیین اکبری که قانون نامه باشد برای تمامی امور ملکی و کشوری وضع نموده و از روی آن سرخط بنگاشت و بدست فرمانفرمایان داده که از روی او رعایا و دهقانان عمل نمایند هم در این سال چون خبر فوت شاه اسماعیل بدربار عثمانی رسید سلطان مراد خان با عثمان پاشا را با لشکری بسیار و در حرکت داده که آمده رحمی را از ایران منصرف شود سلطان محمد خدابنده از این سوی چون خبر یافت سلطان حمزه میرزا را با استقبال آنان فرستاد عثمان پاشا از آمدن و کثرت قشون ایران خبر یافت از جنگ نموان سر برتافت و سلطان حمزه میرزا در شماخی خفقانیه اردو گاه نموده و این سال تا چند جنگ با زده سال بین ایران و عثمانی بوده است نیز در این سال کراک نام فکلی اوکرمزین را در دست غارت و پنجاه و یک روز سیاحت نموده و بعضی جاها را کشف نمود

ذکر وقایع سنه ۹۸۲ و جنگ ـــــ بین ایران و عثمانی

در این سال حسین علی خان ترکمان ملقب بخان همان حکمران بنگال درگذشت و اکبر شاه کورکانی از فوت او متأثر گشت

و مظفرخان بجای او از جانب اکبرشاه حکمران بنگاله شده مردم را رعایت پیشه از آن اکبری سرافراز نمود و مظفرخان نتوانست کاری نماید اکبرشاه میرزا فولادخان اعظم را بنگاله فرستاده او با صاحبان املاک و اعیان ساخت و همه را مطیع نمود اتسام مغولان و افغانان بر راضی ساخت همه این سال بین سپاه ایرانی و عثمانی در ارضی بنگ سختی روی نمود که از طرفین بسیار بخاک و خون ریخته و کشته شدند نیز سلطان محمد خدابنده مالی بسیار بطبقات بزرگان کشوری و لشکری بخشید نیز در این سال مردم حوالهٔ جهوی شده و پادشاهان از نمودند و سیس جهوی بهبت خود انتخاب کردند نیز شاه قاسم کابلی در این سال درگذشت

ذکر وقایع سنهٔ ۱۰۰۸ و باز جنگ بین ایرانی و عثمانی و خرابی عثمانیان در ایران و طغیان عثمان خان افغان در بنگال و تعیین حسن پاشا خادم بحکومت مصر

در این سال نامه بدال بین شاه سلطان محمد صفوی و سلطان مراد خان سوم عثمانی مشتمل گردید و عثمان پاشا بطرف ایران و قفقازیه آمد و مقابله او محمد خان والیهٔ ارضروم جنگ سختی در اندخت و مغلوب گشته بیشتر از سپاهش بخاک و خون آغشته شدند و عثمانیان داغ فرار و آواره بیحار بباد تاراج دادند و نیز در آذربایجان غازی محمد کرای با سپاهی رزم آزمای از جانب عثمانی آمده و کرد و فری نموده کر سپاه ایران برسیده و پس از جنگ سختی غازی محمد کشته بیشتر سپاهش اسیر و در خون آغشته شدند و چون زمستان رسید عثمانیان از شیروانات و قفقازیه و آذربایجان راه بلا خویش گرفتند همه این اوقات باکبرشاه خبر رسید که محمد حسین میرزا با اعتبار الملک گجراتی متفق گردیده با سپاهی فراوان در حرکت آمده و بیشتر جناع و پرگنه های گجرات استیلا یافته اند اکبرشاه با قشونی از سوار و پیاده بر شتران و فیلان بجنبش آمد در روی باحمدآباد گذاره و باندک ایامی یک صد و پنجاه فرسنگ را بریده بمقابل دشمن رسید و جنگ در انداخت و میدان رزم را از خون جگربان گلگون ساخت محمد حسین میرزا با اعتبار الملک هزیمت کشته شدند و غنایم بسیار بدست آمد و مظفر و منصور باگره عودت نمود و این واقعه از حوادث قبل بود که بازنگاشته برفت همه این سال عثمان خان افغان سوبه دار کتک از بازماندگان مقابل سور بود و بنگال سر طغیان برداشت و جمعیتی از افغانان رعیت استقلال برافراشت ولی در آن وقت سپاهیان اکبرشاه از طرف بنگال بسیار بودند فتنه عثمان خان را بزودی خوابانیدند همه این سال کرتهار با شش هزار پیاده و شش هزار سوار و سی فیل بتسخیر ارضروم بیتیا رفتند و از آنجا پادشاه پور تغال درگذشت و برادرزاده بجایش نشست و او را بتغیر عامه دستار در سر گرفت همه این سال مسیح پاشا پس از پنج سال و پنج ماه و نیم از مصر معزول شد و بجایش حسن پاشا خادم حکمران مصر شد

ذکر وقایع سنهٔ ۱۰۰۹ و حرکت محمد حکیم میرزا در کابل بطرف هند و لاهور و رسیدن اکبرشاه بنجاب و عود تش با فغانستان و انهزام او از اکبرشاه و آمدن اکبرشاه بکابل

در این سال محمد حکیم میرزا بن همایون شاه فرمانده کابل بهزم یورش پنجاب نموده با سپاهی فراوان از کابل در حرکت آمد چون این خبر براجه مان سینگ که از فرماندهای پنجاب بود برسید از جای بجنبید و چون پیش آهنگ قشون مهم حکیم میرزا بسرداری شادمان خان پیش رفت که راجه مان سینگ با او برخورد و جنگ خونناکی نموده شادمان خان را منهزم ساخت

که طولی نکشید سپاه محمد حکیم میرزا از رهتاس برسید و جنگ باز شروع شد و اجه شکست فاحش یافت و تا لاهور و رنگ نکرده یک نفس استراحت محمد حکیم میرزا با غنائم موفوره پیش رفت تا لاهور برسید و شهر را محاصره کرده راجه مان سنیکه با یوسف خان مشهدی با فوجی جرار خاستند چون این اخبار بجلال الدین اکبر شاه برسید سخت برآشفت و از جبارت برادر و رسیدنش در حدود لاهور در تعجب شد و با سپاهی فراوان و توپهای آتش فشان عزم لاهور نمود و زمانی نزدیک شد که لاهور محمد حکیم میرزا سخت در هذیان گرفته بود و نگران تشویش بود چون محمد حکیم میرزا از رسیدن برادر خبر یافت از جنگ با او سر برتافت و راه عودت بطرف کابل گرفت چون اکبر شاه نزدیک شد بدسته قشونی نیروداری شاه منصور شیرازی کرا و سبب شکست محمد حکیم میرزا شده بود برسید و او را دریان گرفتار و شکست و بگشت و بلاهور وارد گردید و بحق کسانیکه در محافظت لاهور اهتمام نموده بودند مرحمتی بی اندازه کرد و آنگاه با راجه مان سنیکه و سایر شاهزادگان راه کابل گرفت شاهزاده مراد را با دسته از سپاهیان پیش فرستاد و او در شهر کردن بفریدون خان افغان که سردار معتمد سوار بود برسید و جنگ درانداخت و فریدون خان با قلت و او را منهزم ساخت و تمامی اموال او را متصرف شده و چیزی بر پیش نگذاشت از عقب وقتی با راجه مان سنیکه برسید که فریدون خان بطرف کوهستانها رفته و دسترسی کسی پیدا نکرد و راجه مان سنیکه در نزدیکی کابل بمحمد حکیم میرزا رسید و از قوت پیلان کوه پیکر و توپهای دمان اثر در صفوف اول محمد حکیم میرزا منهزم ساخت و بیشتر از پیادگانش بگشت پس از آن محمد حکیم میرزا از آن معرکه با لشکر گریخت و بگوشه پناه برد و اکبر شاه در بین این جنگ برسید و بکابل او را دگرگونه و تخت کامرانی بایزید صوف فیاضی را هرچه لایق بود اکرام کرد و نخستین مژده فرمود و گویند تمامی مردم کابل اکرام و احسانی فرمود و گور بر سر قبر جده خویش ظهیر الدین بابر شاه آمد و صدقات و خیرات بسیاری فرمود و محمد حکیم میرزا از زاویه پنهانی کسان نزد برادر فرستاده و زبان بعذرخواهی گشاد و اکبر شاه برادر را بخواهش او از اضافات مقصره عفو نمود و با حکومت کابل او را بداد و از کابل عزیمت هندوستان نمود و باگره بازگشت هم در این سال کشمیر بقلمرو اکبر شاه شد و یوسف خان حاکم کشمیر پسر خود یعقوب خان را با فواجی لایق باگره نزد اکبر شاه فرستاده و خاشیه بندگی بدوش کشید هم در این سال علی قلی خان شاملو اتابیک شاهزاده عباس میرزا در هرات دعوی استقلال برافراشت و قصد نمود سکه و خطبه بنام شاهزاده عباس میرزا بن شاه سلطان محمد بنماید چون این خبر شایع گشت میرزا سلیمان وزیر شاه سلطان محمد شاهزاده سلطان حمزه میرزا پسر بزرگ شاه سلطان محمد را تحریک نمود و کرسپا بهراه گشته فتنه او را بخوابانند شاهزاده حمزه میرزا با لشکری فراوان و اسباب جنگ بی پایان آهنگ خراسان نمود و نیز در این سال عساکر عثمانی بسرداری عثمان پاشا بقفقازیه و شهر شیروان آمده و بر آن بلد استیلا یافتند و چون سلطان حمزه میرزا در راه خراسان بود عثمانیان از شیروان کامران شدند

ذکر وقایع سنه ۹۹۰ و کشته شدن ولی خلیفه تدبیر علی قلیخان شاملو بیکلربکی هرات و فتنه و جنگ امرای قزلباش در اطراف هرات و جلوس عباس میرزا در هرات

در این سال مستاصل رفتن سلطان حمزه میرزا بخراسان میرزا سلیمان وزیر شاه سلطان محمد مشورت بیکلربکی هرات و لالگی شاهزاده عباس میرزا را بنام ولی خلیفه شاملو کرد حاکم نیشابور بود و نگاشت ولی خلیفه شاملو قبل از رسیدن سلطان حمزه

میرزا عازم هرات شده و چون علی قلی خان شاملو اتابک یا لالبا بیگلربیگی هرات از رسیدن ولی خلیفه خبردار شده تدبیری اندیشیده و با فولاد خلیفه درگشتن ولی خلیفه شاملو همدست شده و خفیانه باو زهری داده و او با برزگان والی بهرات باستقبال ولی خلیفه شاملو تا بیرون هرات فرستاده و انها باطاعت بندگی فولاد خلیفه چون بولی خلیفه برسیده مهم تمشیت و دو بجای آورده و دو گاه فرصت و اسهم ساخت و پس از چند ساعت مردم او امرده یافتند و شدت انگیختند که مکنه نموده از آنسوی علی قلی خان شاملو مرشد قلیخان نگران تربت او بخود دست نموده و او را بر سر راه سلطان حمزه میرزا گماشته از آن سوی چون خبر فوت ولی خلیفه شاملو شد میرزا سلیمان وزیر خود و نیز بسرعت سحاب خود بسپاه سلطان حمزه میرزا رسانیده و قلعه تربت را محاصره نمودند و شش ماه طول کشیده چون روی امید ندیدند آهنگ هرات نمودند و اینجا رضا قلیخان جد بیت صاحب واقعه اصفهای ناصری میآورد که شاه سلطان محمد خود بغته متوجه هرات شده ولیکن صنیع الله وزیر صاحب منتظر ناصری میآورد که سلطان حمزه میرزا محاصره هرات برداشت بالجمله علی قلی خان شاملو عباس میرزا را در هرات بجهت سلطنت بلباس او داده باب صلح و مسالمت با امنای دولت بگشود و قزلباشان را در هرات برخاستند و بواسطه آمدن لشکر عثمانی را بشیراز آن دیار بجان گرفتند هم در این سال پادشاه دین پرور نذر را بدست خویش بکشت و از قبول طریقه کاتولیکی استنکاف جست

ذکر وقایع سنه و جنگ بین سپاه سلطان حمزه میرزا و عباس میرزا و احوالی هرات و صلح انان و عزل حسن پاشا خادم از مصر و نصب ابراهیم پاشا

در این سال بین سپاه سلطان حمزه میرزا ولی عهد شاه سلطان محمد و قشون شاهزاده عباس میرزا که شاه گماشته بود در بیرون هرات جنگ واقع گردید و سپاه عباس میرزا شکست خورده و علی قلی خان بهرات در شد و پس از آن عباس میرزا بتبریز رفته و بهرات بر نگشت و متعین شد میرزا سلیمان وزیر را گذشت و امرای قزلباش دیوان افتاده که پادشاه یکه شاه سلطان محمد در قید حیات است منازعه شاها بر سر ملک و مملکت بی فایده است و مقرر داشتند که دیگر یکه سکه و خطبه بنام خود ننماید و فرمان عباس میرزا را باشد و دو اق سلطان حمزه میرزا را تحت نگر باشد بدین قرار داد و شاهزاده سپاهشان بجایگاه خود گشتند نیز در این سال در کوه گیلویه در ویشی سر بطغیان برداشت و بنام قلندر شاه دعوت سروری برافراشت و چون قریب بجمله مشیاتی شاه اسماعیل ثانی داشت گفت من او هستم و از قزوین فرار کرده بدین سوی شتافت قریب چون منای دولت از قلعه او خبر یافتند بدفعش پرداختند و او از کرفتار نموده و بکشتند هم در این سال حسن پاشا خادم حکمران مصر بواسطه کثرت تعدیات جابرانه او شکایات بسکه مصر زاد و پس از دو سال دوده از عزل او کرده و هنگام فرستادن هدیت بسیار روی داد و مردم آنجا را بتوسل انتقام کشیدن مصر این از او پشیمانی کرهیت و بجای او ابراهیم پاشا بحکومت مصر از جانب سلطان مراد خان سوم بحکمرانی مصر تعیین کرده و چون بمصر رسیده و جهت حکمرانی مصر تمکن کرده مردم آغاز تظلم نموده و ابواب شکایت گشوده و ابراهیم پاشا جامع سلطان فرج بن برقوق بنیتی بهت تنگیات مردم بگاشت و آنان را نوازش و هم بهت آخر زمستان در مسجد شکایات مردم پرداختند لوا از حساب بیرون بود و ابراهیم پاشا طومار سیئات حسن پاشا خادم را باسلامبول فرستاد و سلطان مراد خان حکم بکشتن حسن پاشا خادم

واو خود این سال میر فاضل بیگ که از معاریف بود درگذشت

ذکر وقایع سنه ۱۰۲۲ و اقتدار عباس میرزا از هرات و طغیان مظفر شاه و رفتن او از دربار اکبر شاه کورکانی بگجرات و استدعای ابراهیم پاشا از حکمرانی مصر و تعیین سنان پاشا و ظلم او و فرار او از مصر و آمدن اویس پاشا بجای

و این سال عباس میرزا بپیشکاری علی قلی خان شاملو و حدات قزلباشیه و پیروخت و کسانیکه در جنگ و دافعه از حدات خدمات نمایان نموده بودند از شفاعات و انعامات متمتع ساخت و باز میانه سپاه ایران و عثمانی جنگ و گیر بود خاصه در اطراف آذربایجان که سلطان مراد میرزا با سپاه قشون قزلباش بود هم در این سال مظفر شاه که در اکبر مدت هشت سال طرز رکاب اکبر شاه بود بنا بتحریک شیر خان افغان فراری بگجرات شتافت و چون او در خود گرد نموده باندک زمانی آن سامان را فروگرفت و نواب اکبر شاه را براند این وقایع در شهر احمد آباد گجرات اکبر شاه هنگامیکه بزه ساخت باو رسید اعتماد خان گجراتی لشکر ان گجرات نموده اعتماد خان با سپاهی فراوان در حرکت آمده در راه شهاب الدین احمد خان نیشابوری را با خود گرفت و آهنگ احمد آباد نمود مظفر شاه چون از آمدن اعتماد خان خبر یافت باستقبالش شتافت و پس از جنگ سختی اعتماد خان و شهاب الدین را منهزم ساخت که آنان با بقیه سپاه پیش گریختند چون خبر شکست خوردن اعتماد خان با اکبر شاه رسید میرزا عبد الرحیم پسر بیرام خان ترکمان را که میرزا خانش میگفتند بازجنگ مظفر شاه فرستاده هنوز میرزا خان بدان حدود نرسیده بود که مظفر شاه بهرنج استیلا یافت و قطب الدین خان نکمران آنجا را دستگیر نموده بکشت و تمامی اموال و اثقال او که بقدر بیست ملیون روپیه بود متصرف شده در بوشکوت و اقتدارش بی اندازه افزوده شد میرزا خان با شصت هزار سوار جرار توپهای آتشبار بمقابله مظفر شاه رسید که با سی هزار مرد شمشیر مستعد کارزار بود و پس از مقابله و مقاتله مظفر شاه شکست یافت و از میدان جنگ سر برتافت و بطرف بجاپور شتافت میرزا خان با غنائم بسیار بدربار شاهی عزیمت نموده و مورد اعزاز شده و لقب خان خانانی یافت چون مظفر شاه خبر یافت که میرزا خان بدربار اکبر شاه رفته باز بگجرات آمده ولایت طغیان را فرو گرفت و با سپاهی بسیار بسرداری خان خانان برای رفع او حرکت کرد و طغیان او تا هشت سال طول کشید هم در این سال ابراهیم پاشا از حکمرانی مصر استعفا داده و سلطان مراد خان سوم سنان پاشا را بحکمرانی مصر فرستاده و چون سنان بمصر رسید آتش استبداد را بر افروخت و خلق را از اندازه تعدی خویش باندک زمانی بسوخت که شکایات متواتره از مصر باسلامبول رسید و چون سنان پاشا خود از تعدیات جابرانه خود واقف بود پس از شش ماه وقت از مصر فرا نمود و اویس پاشا بوالی گری مصر تعیین گردید که آمد تشکیات مردم را رسیدگی کند و از مرتبت شکایات مردم احتراز کند و ما مرسیات سنان پاشا را نگاشته باسلامبول فرستاد

ذکر وقایع سنه ۱۰۲۳ و عودت میرزا سلیمان از نکه بایران و رفتن بدخشان و فتنه در دربار ایران

و این سال میرزا سلیمان که از هند وستان بکرفته بود و عودت بایران آمد و از طرف شاه سلطان محمد خدابنده صفوی

وقایع جهان و جهانیان

نهایت احترام و بزرگ دید و از راه هرات بطرف بدخشان رسپار گشت و میرزا اویس و میرزا شاهرخ بن میرزا ابراهیم ترک بدخشان گفته ببندوستان نزد جلال الدین اکبر شاه رفت و میرزا سلیمان و برادرش در سرزمین کهرانی بدخشان پس از چندین سال بنشست هم در این سال لیخان نکله داماد میرخان ترکمان بملحاب میرزا پسر شاه سلطان محمد با کمر برادرش مخدوم سلطان حمزه میرزا بود و در قزوین تخت سلطنت جلوس داد و چون شاه سلطان محمد درایت کفایت نداشت علاوه بر نهادش کم سواد بود باین گونه کارها خود سراز امرای قزلباش و تمکین نمیکرد بلکه چنان حکم اطاعتی نداشت و چون سلطان حمزه میرزا از جنگ با عثمانی فراغت حاصل کرده بود و عثمانیها شکست فاحش خورده و راه اسلامبول گرفته سر سیمه در پی تاج و تخت بطرف قزوین از آذربایجان شتافت بر فتح قزوین و لیخان نکلو پرداخت هم در این سال ایران همارم که پادشاهی لیاقت و درایت خاک و بی باک بود و مملکت وسیعه ترقی داده بود درگذشت و پسرش قدر بجایش تخت سلطنت بوسیله نشست نیز در این سال میرزا باقی ترخان حکمران سنده درگذشت و بجایش میرزا جانی نبیره اش بحکمرانی نشست

ذکر وقایع تشنه و کشته شدن سلطان حمزه میرزا و آگاهی عباس میرزا در هرات و تعیین سنان پاشا بحکومت هرات و فوت حکیم میرزا در کابل و استیلای عبد الله خان ازبک بدخشان و آمدن اجه خان سپکه از جانب اکبر شاه بکابل

در این سال پس از آنکه سلطان حمزه میرزا و لیخان نکلو با شکست داده و داشت و با برادر خود ملحاب میرزا و نبیره اش سلطنتی نشست و قشقه با بیدا امرای قزلباش مانند محمد خان ترکمان و علی قلی خان و ایسی خان افشار و در باره کشتن او متفق گشته برای اجرای این فعل شنیع فرصت و بزمی فراهم آوردند و بعالی بسیار بفریفته و آن نکته شناس شاهزاده را در شب یکشنبه بیست و هفتم ذی حجه این سال در بستر خواب زخم خونخوار کرده و زنده نعش او را بر زیر فرستاده در مقبره سادات بیکند دفن کردند چون این خبر بهرات بشاهزاده عباس میرزا رسید اگرچه قلبا متاسف شده ولی در ظاهر اظهار تاسف و تالم نموده در سه هفته امور و انتظام عامه بجای آورد هم در این سال ویس پاشا بحکمرانی هرات پرداخت در باره شکایات مردم ایران سنان پاشا برقرار گردیده و حکام غلط داده شده و صادر نمود هم در این سال کرکوار سیره هم باب درگذشت بجایش سکت پسر بزرگش بحکمرانی نشست هم در این سال محمد حکیم میرزا ابن همایون شاه برادر جلال الدین اکبر شاه بحکمران کابل گذشت و از بکان بدخشان استیلا یافتند و میرزا سلیمان و نبیره اش میرزا شاهرخ از بدخشان فرار نموده باگره خدمت اکبر شاه شتافت اکبر شاه عزم رفتن بکابل کرده ولی چون بیدولت زود از پیش بود و از خاف شاهزاده سلیم را مخوهست نیاید تاخیر انداخت و پس از نگذاشتن نوروز فردوسی راه پنجاب در پیش گرفت و خان خانان با شاه فتح الله شیرازی کرایه کش رسیده بود بجزا غزائی گجرات روانه داشت و خود در بیت عزیت بجانب پنجاب برافراشت چون چند منزل برید راجه مان سنگه بجانب کابل روانه نموده و خود در اگمت رسیده از نزول نمود و این وقت ایلچی عبد الله خان ازبک از بدخشان برسیده و با هدایای نمایان عودت پذیرفته شد و بعد ایشان برآمد که عبد الله خان ازبک خود بیشتر نموده و بدخشان باد و نگذارد شود زیرا اکبر شاه میرزا سلیمان و میرزا شاهرخ را در صدد دستمان جای داده و بر مقابله منعزلشان مقتضی نیفتاده که دیگر آنان یاوری از بدخشان نمودند راجه مان سنگه بکابل آمده و با سر عسکری جریق کفایت برسیده آنگاه پسر خود با خواجه شمس الدین محمد خافی از کابل گذاشت و آنچه از پنجه

و نصیحت و مملکت داری بود بهر دو القا نمود آنگاه فریدون خان پیشکار او را با تمامی زنان و فرزندان محمد سکیم میرزا روانه
هندوستان نزد اکبرشاه در اتک رهتاس فرستاد هم در این سال سلطان محمود بکری حکمران بکر درگذشت و خاک او
منضم ممالک اکبرشاه گشت

ذکر وقایع سنه ۹۹۵ و تاج گذاری شاه عباس در مشهد و آمدنش بقزوین و آمدن عبدالله خان ازبک بطرف هرات

درین سال عباس میرزا باتفاق علی قلی خان شاملو بیشکار و نایب الحکومه خود از هرات متوجه مشهد گردید و مرشد قلیخان بن
شاه قلیخان که در مشهد استیلا یافته بود باستقبال علی قلی خان شتافت و چون این دو امیر قزلباش را از دیر
گاهان باهم خصومتی بود در اینجا آغاز مخاصمه نمودند و بهم افتادند عباس میرزا با چند تن از خواص خویش که در گوشه ایستاده
بودند برحسب حمله و دفع سپاهیان بطرف سپاه مرشد قلی خان متوجه شدند مرشد قلیخان برسید و رکاب شاهزاده را
چاکرانه بگرفت و بمشهد واصل گردید علی قلی خان تاب نیاورده بهرات برگشت و عباس میرزا باسباب فراهم آوردن مرشد
قلیخان بتخت سلطنت جلوس نمود متدرجا امرا و سران سپاه مانند سلیمان خلیفه و غیره بدرگاه رسیده عرض تهنیت جلوس
نمودند و شاه عباس پس از جلوس بتخت سلطنت وکالت خود را بمرشد قلی خان مرحمت فرمود و در واقع علی قلیخان نایب الحکومه
هرات را نیز همین قصد بود که عباس میرزا بتخت سلطنت نشاند و این کار از دست مرشد قلی صورت گرفت و مرشد قلیخان کاغذی
بعلی قلی خان نوشت که شاه عباس مشهد را باقطاع تو خواهد داد و او ترسیده عبدالله خان ابن اسکندر سلطان ازبک را از
ترکستان بهرات طلبید و مرشد قلی خان چون از قتل سلطان حمزه میرزا مطلع شده بود با شاه عباس عازم قزوین گردید هم در
این سال ماری استوار ملکه اکس که در خدمت الیزابت ملکه انگلن بود بحکم الیزابت بدون گناهی کشته شد

ذکر وقایع سنه ۹۹۶ و کناره گرفتن شاه سلطان محمد خدابنده از سلطنت و جلوس شاه عباس در قزوین و محاصره هرات و گرفتار شدن علی قلیخان و کشته شدن او و رفتن شاه عباس بمشهد و عودتش بقزوین

در این سال شاه عباس و وکیل السلطنه آدم شد قلیخان بقزوین رسید بنو شاه سلطان محمد خدابنده پدر شاه عباس بطیب
خاطر از سلطنت استعفا داد و زیرا چنانچه اشاره شد او را سو چشم اندک و اعصابش ضعیف و ناخوش حال و خیال بود آنگاه
شاه عباس در قزوین جلوس نمود و تاریخ جلوسش عباس بعباد خان ۹۹۶ شد که میشود مقصد و نود و شش و شاه
سلطان محمد خدابنده کناره گرفته بطاعت و عبادت مشغول شد شاه عباس نخست قتله برادر را بچنگ آورده قصاص
فرمود و آنگاه بجمع سپاه تجهیز بنه و خرگاه بپرداخت در این وقت چنانچه از تضاعیف نگارشات سنوات گذشته
مستفاد میگردد کلیه ایران مغشوش و دشمنان بزرگ از هر سوی بایران حمله ور بود نیز در این وقت شاه عباس علی
قلی بیک را بحکومت یزد و سایرین را بحکومات نقاط دیگر تعیین فرمود که خبر رسیدن عبدالله خان ازبک بهرات رسید
و آن بدین قسم بود که پس از رفتن شاه عباس بمشهد و نقار بین علی قلی خان شاملو و مرشد قلیخان یا بتحریک علی قلی خان یا
بهوی نفس عبدالله خان ازبک با سپاهی بی پایان بطرف هرات سرازیر شده و شهر را محاصره کرد علی قلی خان سرعان

سریع بی بقزوین فرستاده و از رسیدن ازبکان خبر داد لیکن مرشد قلیخان کسیلی سپاه و حرکت شاه را بواسطه همان
نقاری که با علی قلی خان داشت بتعویق انداخت تا چار مردمان هرات از کثرت جنگی و قتلی تن تسلیم شدند و عبدالله
خان بهرات استیلا یافت و علی قلی خان و باقی بزرگان سپاه بهمگی عبدالمومن خان بن عبدالله خان ازبک
گرفتار و کشته شدند و عبدالله خان بهرات دار الکرایه و چنانچه شیوه بخفه این کرده بود از نهب و حلب و قتل غارت
کوتاهی نکرده و حکومت هرات امیر قبابا کوکلتاش داد آنگاه متوجه مشهد گردید و آن شهر را محاصره نمود چون این
اخبار متواتر بعرض شاه عباس رسید از جای بجنبید و متوجه مشهد گردید و در راه مرشد قلیخان بواسطه تقصیرات
خود کشته گردید و چون بسطام رسید عبدالله خان ازبک اطلاع شد راه فرنگستان گرفت و شاه عباس شهداری
نموده و حکومت آنجا را بدست بیک استاجلو واگذشت و رهسپار جانب هرات گردید در این وقت خبر شاه
عباس از سفارت خود سراز میرزا محمد تبریزی وزیر اعظم رسید ناچار جراح حوالت کرده خود در این سال سپاه عثمانی را
بجارستان شکست دادند از این فتح سپاه عثمانی خود همه خود نیز در این سال تاج بیک زاده واگذشت

ذکر وقایع سنه ۱۰۰۰ وعزل و نصب شاه عباس وزرا و آمدن عبدالمومن خان ازبک بمشهد و قتل و نهب و غارت کردن او در مشهد

در این سال شاه عباس میرزا محمد تبریزی وزیر اعظم را معدوم ساخت میرزا لطف الله شیرازی را وزیر اعظم نموده و اعتماد
الدوله لقب داده و متوجه مازندران شد و باندک زمانی آن ایالت را منظم فرمود و چون همت بهادری و لشکر کشی داشت
عباس بسر سوی منظر گشت سرکشان بخود بلرزیده سر اطاعت خم نمودند آنگاه خبر شاه عباس رسید که عبدالمومن خان
بن عبدالله خان ازبک لشکر بمشهد کشیده و آن شهر را مسخر نموده و بیشتر سادات علما و بزرگان مشهد را از تیغ بی دریغ گذرانیده
و نهب خان با همی از دست کان او برگشت و هر چه یافت غارت نموده و در روضه مطهر حضرت امام هشتم علیه السلام
و شاه خیر اندیش پادشاهان دکن بوده بنا گرفت آنگاه از آنجا کوچ نموده بطرف نیشابور و سبزوار رانده و هر دو شهر
فروگرفت چون این اخبار وحشت بار بسمع شاه عباس رسید بی اندازه متالم گردیده تهیه سپاه و تجهیز نبه و عرکا بپرداخت
و از قزوین بری حرکت نموده و در آنجا سخت مریض گردید و ناخوشی شاه عباس بطول کشیده و عثمانیها از یک سو و ازبکان از
یک طرف بر خراسان و ایران افزوده گردیده نیز در این سال عبدالله خان ازبک بخوارزم استیلا یافت و حاجم خان از او
شکست خورده به گاه شاه عباس شتافت در این سال نیز فرو ریک دوم پادشاه دانمارک درگذشت و بجایش کریستیان
چهارم نشست نیز در این سوم پادشاه فرانسه بواسطه ضعفی که داشت از پاریس مهاجرت نموده و بین انگلیس و اسپانیا و فرنگ
دنیا جنگ واقع شد عم در این سال شاه فتح الله شیرازی و حکیم ابو الفتح گیلانی درگذشتند نیز در این سال اویس پاشا
بواسطه انکه میخواست قشون را تعلیم جنگ بدهد باغوش نموده و در بیست و هشتم شوال بدربار خانه هجوم آورده خانه او را
غارت نموده و هر سه تن سپهدار قشون را کشتند و خانه قاضی عسکری را خراب نموده و قاضی از قضات مصر را کشته
و بدین قسم و بال شورش و انقلاب تا دنی گشیده شد و اویس پاشا از قلع قمعه عاجز گردید

ذکر وقایع سنه ۱۰۰۱ و صلح شاه عباس با سلطان مراد خان عثمانی و

رفتن شاه عباس باصفهان و شیراز و کوچ دادن ارامنه را بایران و تعیین احمد پاشا بحکمرانی مصر

در این اوان شاه عباس مصلحت چنان دید که با عثمانی باب مسالمت و مصالحت گشاید و پس از انعقاد صلح بکار ازبکان خراسان و سرکشان ایران بپردازد پس ایلچی بنام بخواهش سلطان مراد خان دوم مهد علی خان چاوشلو حاکم اردبیل که مردی دانا عاقل و مدبر بود با شاهزاده سلطان حمزه میرزا فرزند سلطان حمزه میرزا و ولی آقای چاپشلی که سفری نیز با سلامبول کرده بود روانه اسلامبول فرمود و آنان بدربار عثمانی رفته کار صلح و معاهده را انجام داده ارسال نمودند که مقصد و نبود عودت نمودند و نه ایالتی را که عثمانی از ایران گرفته بود عثمانی ایران واگذاشت یعنی شاه عباس با سلطان مراد خان سوم عثمانی داد و صلح برقرار گردید و از طرفین رد و بدل شد آنگاه شاه عباس باصفهان آمده اصفهان را پسندیده در آنجا قرار گرفت که اصفهان را پای تخت قرار دهد و پس از تنظیم امور اصفهان موکب ثامنه متوجه شیراز شد و پس از اصلاح شیراز عازم یزد گردید و از آنجا قزوین عودت فرمود و حاتم بیک اردوبادی را وزیر اعظم فرمود و لقب اعتماد الدوله و تربیت یافته و متوجه گیلان شد و امور آن ایالت را منظم ساخت و عودت قزوین نمود و بیست و سه هزار خانوار ارامنه ارمنستان را که پیشتر بنقاط مختلفه ایران جای داده و در نزدیکی اصفهان قطعه زمین وسیع با هم بلغا با تمنا عنایت نموده که جمعی از ارامنه شیراز آنجا سکنا یافتند نیز در این سنوات و نیز اکبر شاه کورکانی در این اوقات سپاهی بعزم تسخیر کشمیر روانه داشت و فیروز خان اعظم را بحکمرانی گجرات گماشت نیز در این سال هزار و پانصد و هشتاد و نه میلادی ملکه فرانسه کاترین و مدیسی که مادری دوم پادشاه فرانسه بدست یکی از متعصبین مذهبی ژاک نامی کشته گشت و مادری پادشاه نامدار تخت سلطنت فرانسه نشست و موسوم بهانری چهارم گشت نیز در این سال جلال الدین گجراتی وفات یافت نیز در این سال اویس پاشا از حکمرانی مصر معزول شده و بجایش حافظ احمد پاشا بحکمرانی مصر برقرار شد و باندک زمانی امور مصر را منظم ساخت پس از آن بنا های عالی و عمارات خیریه بپرداخت و دو کاروانسرا در بولاق مصر بنا کرد و علما و طلاب را بسیار گرامی داشت و متوفی گشت بعد از اعمال خیریه متعدده بر وی چهار سال در مصر حکمرانی نمود

ذکر وقایع سنه و جنگ اکبر شاه با طایفه یوسف زائی افغان و نقل دادن شاه عباس پای تخت را از قزوین باصفهان

در این سال اکبر شاه کورکانی فرمان داد تا راجه مان سینگ با سپاهی فراوان از کابل برای مطیع ساختن طایفه یوسف زائی افغان حرکت نمود و در راه راجه تودرمل نیز با قشونی آهسته آهسته داخل گردید و بجانب مقصد حرکت کردند و چون این طایفه از مدتها سر از اطاعت بجانب شاهی خم نکرده بودند لهذا با سپاه شاهی در زد و خورد بوده تا عاقبت با خسارات بسیار بسپاه اکبر شاه وارد و داوران زیر فرمان آمدند آنگاه اکبر شاه فرمان داد تا راجه مان سینگ متوجه افغانان روشنائی گردد و در سیستان که جلال نام داشت مطیع و منقاد سازد راجه مان سینگ با سپاهی بی اندازه و توپخانه عظیم آهنگ طایفه روشنائی افغان شد و چند معرکه و جدال سپاهیان اکبر شاه گاهی غالب و گاهی مغلوب میشدند تا عاقبت روشنائیها مجبور شدند و باز قوه خود را جمع نموده مهیای پیکار شدند طایفه یوسف زائی نیز عده و بیان را کسته و باز سر طغیان برداشته

و تا چندین سال رشته جنگ و جدال افغانان و شاهنشاهی و یوسف آلی با اکبر شاه امتداد داشت که بازیچه نود نگارش خواهد شد. هم در این سال شاه عباس پای تخت را از قزوین با اصفهان نقل و چندین عمارت و مهندس و چندین معمار بنا و کار گر بجهت ساختن میدان نقش جهان اصفهان مقرر داشت دو. ساختن و پرداختن میدان نقش جهان اصفهان او هر شاه داده که بزودی سرانجام و هنه نیز در این سال ظفر نوا ابن سلطان حسین میرزا بن میرزا شاه اسماعیل صفوی کرد. خاک افغانستان پاره و عمارت داشت با کبر شاه کوکانی واگذاشت و هنه استان فت نیز در این سال شاه عباس ارستان را مفتوح ساخت و از زی چهارم پادشاه فرانسه فتوحات نمایان نمود و گرگوار چهارم پاپ در رم را تیا بجهت کشیشهای بزرگ طیلسان سرخ درست اختراع نمود

ذکر وقایع سنه و فرستادن اکبر شاه لشکریان مدکن و استیلای و گجرات و جنگ عثمانی با طرش

و در این سال اکبر شاه کوکانی چهار لشکر سال بجهار طرف کن حرکت او چنانچه شیخ فیضی برادر شیخ ابو الفضل کرا این دو برادر از فحول علما و فضلا بودند با سیروان پور و خواجه جهان الدین احمد کرده و میر محمد امین مشهدی با پنجاب و میرزا مسعود را بهمانگر روانه داشت شاهزاده مراد را بجای شباب الدین احمد خان کرده و او را به فوت شده بود فرستاده خان خانان را بطرف سند روانه نموده و او با میرزا جانی و جنگ کرده و پس از مقابله و مقاتله میرزا جانی از جنگ سر برتافت و بمحسنی حسین پناه جست نیز خان اعظم گجرات عاقبت استیلا یافت و مظفر شاه را سیر گردیده و او را روانه درگاه نمود مظفر شاه در راه خود را هلاک کرد و حکمرانی ملک گجرات که مدت و صد پنجاه سال متوالی کشیده بود انقراض یافت و گجرات خلیصه قلمرو اکبر شاه کوکانی شد هم در این سال شاه عباس طبرستان و عبد الله خان ازبک را مستیلا یافتند و جنگ بین عثمانی و طرش در گرفت نیز در این سال شیخ مبارک ناگوری و گذشت

ذکر وقایع سنه و استیلای ازبکان با سفراین و یغمای آن شهر و تاجگذاری پادشاه فرانسه

در این اوقات عبد المومن خان ازبک با سپاهی از ازبکان جلو گاه هرهان پیش گرفت و با سفراین رسیده او را وادار بفرار ساخت و سپاهش بر سنه چون خبر حرکت پادشاه عباس رسید با شتابی بی اندازه از جای جنبیده عبد المومن چون از حرکت شاه خبر یافت سفراین را بتاراج داده و با فشار رسیدا راه ترکستان گرفت و در این مراجعت مرو را از نو بی دریغ گذاشت نیز شاه عباس حکومت بروجرد را بشاه قلی سلطان بداده و نیز بستم میرزا ابن سلطان حسین میرزا حکمران زمین داور و قندهار بجهت تسلط از ازبکان راه هنه دستان گرفت و بدرگاه اکبر شاه پناه جست نیز سپاه عثمانی از قشون طرش شکست فاحشی یافتند نیز در این سال بازی چهارم پادشاه فرانسه و پاریس تاج گذاری نمود

ذکر وقایع سنه و فوت سلطان مراد خان سوم و جلوس سلطان محمد خان سوم و کشتن برادران و زوجات پدر او جنگ او با نمسه و فوت عبد الله خان ازبک

در این سال سلطان مراد خان سوم پادشاه عثمانی درگذشت و او را در حرم سرای پانصد جاریه بود از انجمله صیفه سلطان خانم مادر سلطان محمد خان فوت مراد بهمان هشت و پسر با بیگانه و سلطان محمد خان از شهر با نیز با سلامبل رسید و در تخت سلطنت متمکن گردیده و تمامی پاشاوات و امرای ترک بمتابعت و انقیاد قیام کردند سلطان محمد خان نوزد

تن برادران خود سر از تن برداشت و زن از زوجات خود را که دو تن آنان حامله بودند بدریا انداخت و چون خاطر از رنجه ربرون آورد خیمه خیک بامنه کرده فرار پاشا را با سپاهی بسیار حرکت داده در آن جنگ کشته شد بازسنان پاشا که پیری هشتاد ساله بود بجنگ فرستاده او نیز شکست یافت عاقبت خود بجانب میدان رفته مظفر گردید در این سال عبدالله خان ازبک بکران ترکستان درگذشت در این سال بین فرانسه و اسپانیا جنگ واقع گردید اسپانیا شکست یافتند نیز در این سال شیخ ابوالفیض فیضی تخلص درگذشت فیضی از شعرای نامی و فضلای گرامی و از مقربان حضرت اکبر شاهی بوده است و پاره از اشعار او را که نورالدین بیک مصطفی از ناظمان ترکی و فارسی مخزن نوشته در جلد دیگر این کتاب نقل کرده نورالدین مصطفی خواهد نگاشت در این سال سلطان محمد خان سوم عثمانی فرمان پاشا بحکمرانی مصر روانه داشت و در ماه شوال او را معزول نموده سید محمد پاشا را بحکومت مصر نگاشت در این سال شاه محمد سلطان خدابنده بعد از شصت شش سال عمر درگذشت

ذکر وقایع سنه ۱۰۰۳ و توجه شاه عباس بطرف مازندران و اهتمام او در اتمام میدان نقش جهان در اصفهان و تعیین رستم میرزا بحکومت ملتان و فتوحات ناری چهارم پادشاه فرانسه

در این سال شاه عباس متوجه مازندران گردیده شعله فتن آن ایالت را بآب تدبیر فرو نشانید و پس از تنظیم بلاد و آسایش عباد عودت باصفهان فرموده و در اتمام میدان نقش جهان اصفهان سعی وافی مبذول فرمود نیز در این سال رستم میرزا نبیره شاه اسماعیل کرمانی بفرمان سنه ۱۰۰۱ از دست تعدی و آزار ازبکان قندهار وزمین داور را رها نموده بهندوستان بپناه اکبر شاه آمد اکبر شاه او را بحکمرانی ملتان فرستاده منصب سرتیپ پنج هزاری فرمود و چون این خبر بشاه عباس رسید بنا بمصلحت وقت بمکوت گذرانیده و قندهار بضمیمه نکره اکبر شاه گردید هم در این سال خان خانان از جانب اکبر شاه بسیل تسخیر دکن غالب شده و دانیال میرزا فاروقی بکران گشته شد و پسرش خضر خان در برهان پور بجای او برقرار شد هم در این سال ناری چهارم پادشاه فرانسه را که دیگران تصرف داشتند بگرفت

ذکر وقایع سنه ۱۰۰۴ و شورش در مصر و کشته شدن برخی امرای مصر بدست یاغیان و آمدن مخلص پاشا بحکومت مصر و پیشین کوتی منجمین دربار ایران و شاه عباس و کشته شدن عبدالمومن خان ازبک و استیلای شاه عباس بر بلاد خراسان و جنگ او با ابن محمد خان حکمران هرات و کشته شدن ابن محمد خان و آمدن شاه عباس بهرات

در این سال در مصر آغاز شورش شده در اول جمادی الاول جمعی از لشکری سر بشورش برداشته و سید محمد پاشا را در منزل خود محصور نموده و برخی از مصاحبان او را مانند والی محمد و امیر جلاو شوباجی و امیر خضر کاشف وغیره را از او خواستند و عاقبت از منزل خود سید محمد پاشا بقلعه پناه جست و شورشیان امیر محمد بک و والی محمد را بکشتند و سرایشان در دروازه باب النصر بیاویختند و خانه ایشان را بباد غارت داده و دست بقتل و نهب زده و از کشتن عریان و تاراج اموالشان کوتاهی نکردند تا در هفدهم جمادی الاول مخلص پاشا بحکمرانی مصر برقرار گردید سید محمد پاشا با سلامبول قرار گرفت در این سال نجمین خاصه مولانا جلال الدین منجم از آثار کواکب قرانات علوی و سفلی استخراج کرده بود که در ایران شخص تلف خواهد شد که مزیج محروم خواهد بود

وقایع جهان و جهانیان

شاه عباس بمجرد شنیدن یک هفته از کار کناره کرفت و با تبدیل لباس با یک دو تن از خاصان و معتمدان خود بتفرج ایام کذرانید و یوسف نامی مجرم که واجب القتل بود کوتاه شاهی پوشانید و تاج خسروی بر سرش نهاد و فرمان داد تا جمیع منشآت حضرت عابده دولت او تحت فرمان او باشد و مراسم شاهانه و حشم و خدم بدو سپارند و یوسف نیز تا یک هفته بدین منوال وقت کذرانید و پس از آن او را بکشتند. شاه عباس بر کرمکا آمده و رفع بارنخوست شد آنکاه شاه عباس بتفتیش عمارات عالیه و مساجد و حمام و کاروانسرا و غیره در اصفهان فرمانداد و خود عازم سفر مشهد کردید. در این وقت عبدالمومن خان ازبک از بلخ و تخارستان و بدخشان و قندهار و هرات و مشهد و غیره متصرف بود و لی هرات از ابتدا چنانچه مکارش شد پس از استیلای عبدالله خان پدرش هرات پیرقبا با کوکلتاش پیروه شده بود و عبدالله خان از یک را بجر عبدالمومن خان از یکنه پسری نبود و عبدالمومن خان در این سال از بلخ با سه هزار سوار برزه آمد صاحب روضة الصفای ناصری کوید عبدالله خان تا این سال در قید حیات بود و لی صاحب منتظم ناصری فوت او را در ذیل سال هزار و چهار می نویسند چون عبدالمومن بهرات رسید و پدرش عبدالله خان نیز هرات آمد متفقا بهرات رسیدند عبدالمومن از پدرش عبدالله خان درخواست نمود که بلخ را که قدیمی ترین و متبارک ترین ممالک او بود و کوکلتاش و بعضی از امرای ازبک را اندر تحت بلخ بزاده او بجارا رفت و بین پدر و پسر غبار نفاق بالا کرفت و مستعد قتال و جدال شدند. عبدالمومن در بلخ و عبدالله خان در بخارا تهیه سپاه و حرب ساختن بنه و خرکاه پرداختند که در این بین عبدالله خان بیمار شده و از کار افتاد و کوکلتاش لشکران هرات نیز با مر عبدالله خان از هرات عازم بخارا بود که عبدالمومن خان بهرات رسیده و او را معزول ساخت و خاطر از غدغه او بپرداخت و حاجی بی نام را بحکمرانی هرات کذاشته و خود عازم سمرقند کردید و بسمنه خانی نشست و تمامی خانها و کان و امرای ازبک را سراز تن برداشت آنکاه قصد خراسان نموده و راه بلخ نمود و برخی از بازماندکان امرای ازبک کرداو متوجه بودند در کمین او در شب نشسته چون عبدالمومن با جوانی ساده و بی تجربه بود یک شبیخون نیز ازبک کیه نکاه مخالفین او رسیده او را هدف تیر نموده و سر از تنش برداشتند و آن جوان را نیز باقی نکذاشتند بدین قسم کار پدر و پسر تمام یافت آنکاه بزرکان ازبک پیر محمد خان کوکلتاش را که مستاد بخردن تریاک بود بخارا برداشتند و همی بحکمرانی او دم نکه داشتند جانی بیک سلطان خواهر زاده عبدالله خان را بخارا برداشتند و دستمالی عبدالاحد خان پسر عبدالله سلطان برادرزاده عبدالله خان را بخارا کرفته تا حافظ پیر محمد خان بزعم غالب آمده عبدالاحد را بجانب بلخ نامه نکاشت و مژده طلبید که رفته و خطبه بنام خود و سکه زده و از آن سوی سلیم سلطان پسر جانی سلطان همیستی فراهم نموده بهرات تاخت حاجی بی کرازجانب عبدالمومن خان حکومت هرات داشت چون او خود تاب مقاومت نیاورد از شهر برآمده و بمرو شاهجان رفت و بدین محمد خان ملحق کردید و لشکر سپاه و تجهیز بنه و خرکاه پرداخت زیر کشید که شاه عباس متوجه خراسان و هرات شده است و چون شاه عباس از مازندران بسطام کذشت و فرهاد خان قرامانلوی سرکرده افغار خان برادر او را با ده هزار سپاه سه منزل پیش بطرف مشهد روانه نمود و چون از یکه نیشابور از رسیدن قزلباش خبر یافتند شهر را کذاشتند و بترکستان شتافتند فرهاد خان بدون جنک و جدال مشهد رسید و چون بکشته شدن عبدالمومن خان کرکردید پیکی نیز پی در پی نزد شاه عباس فرستاد و مژده کشته شدن او را فرستاد و شاه عباس در بیست و چهارم ذی حجه مشهد رسیده مراسم زیارت بجای آورده و بتعمیر و ترمیم بقعه رضویه اهتمام

فرموده عازم هرات شد دین محمد خان چون از رسیدن شاه عباس خبر یافت بتعبیه سپاه پرداخت و در چهار فرسنگی
هرات میدان جنگ بیاراست و آن موضع را رباط پریان مینامیدند پس از مقابله و مقاتله دین محمد خان ازبک شکست
یافت و از میدان جنگ سر برتافت و عاقبت کشته شد و سر از تنش برداشتند شاه عباس با فتح و فیروزی بهرات داخل
گردید و بتخت اجلال نشست و پس از تنظیم و ترتیب امور کشوری و لشکری شاه عباس حکومت هرات الحسین خان قورچی
واگذاشت و رایت عزیمت بطرف مشهد برافراشت

ذکر وقایع سنه ۱۰۰۷ و توقف شاه عباس باصفهان و فتوحات سپاه او در جنوب ایران و فوت شاهزاده مراد و رفتن اکبرشاه بجانب دکن و فتح احمدنگر بدست شاهزاده دانیال و تشکیل کمپانی هند در انگلستان

در این اوقات شاه عباس بیشتر ایام را در اصفهان بسر میبرد و اهتمام بسیاری در ساختن میدان و سایر ابنیه میفرمود و سپاه
او در طرف لارستان و بنادر و بحرین فتوحات مینمودند و بر ممالک و قلمرو او شهری تازه میفزودند نیز شاهزاده مراد بن
اکبرشاه گورکانی پس از عودت از دکن بیاری و سپاه دیار عدم شده بواسطه آنکه خان خانان در لشکری بجانب دکن با شاهزاده
مخالفت کرده بود و از نظر اکبرشاه چند روزی بیفتاد و چون اکبرشاه از کشته شدن عبدالرحمن خان آزرده خاطر شده بود و آن
خود از لاهور باگره آمد و از آنجا عازم دکن گردید و شاهزاده دانیال با خان خانان برای تسخیر احمدنگر روانه نمود و چون چاند بی بی
حکمران احمدنگر از رسیدن سپاه مغول آگهی یافت خواست باب مسالمت و مصالحت بگشاید که بزرگان درگاه ببارگاه او شتافته
و او را کشتند و چاند بی بی یکی از ملکهای نام آور هند بود و چند بار با سپاه اکبرشاه بمقابله و مقاتله پرداخت و آنان را منهزم
ساخت آنگاه شاهزاده دانیال بشهر درآمده اندوختهای بسیار بچنگ آورده روانه خدمت پدر کرد هم در این اوقات فیلیپ دوم
پادشاه اسپانیا درگذشت و فیلیپ سوم بجایش نشست و نیز قدر پادشاه روسیه که آخرین پادشاه از ملوک رودیک بود
درگذشت و بوریس که اولین پادشاه از طبقه ملوک را بود بسلطنت روسیه نشست هم در این سال انگلیسها تشکیل کمپانی هند را
باسم کمپانی تجارت که یگانه مرام و مقصدشان استیلای بهندوستان بود دادند و این سال مقارن سنه ۱۵۹۹ هزاره چهارده
نود و نه میلادی بود نیز در همین سال میلادی هانری چهارم پادشاه فرانسه زوجه خود ملکه فرانسه را مطلقه بحکم پاپ مارگریت نموده او را
طلاق داد

ذکر وقایع سنه ۱۰۰۸ و رفتن شاه عباس از اصفهان بمشهد و تعیین محمد ابراهیم سلطان پس از ورود بهرات بحکمرانی بلخ و فوت ابراهیم سلطان و آمدن باقی خان ازبک ببلخ و عودت شاه عباس باصفهان

در این سال شاه عباس پس از فراغت امور اصفهان عازم مشهد گردید و در انجام اسم ارادت بجای آورد و شبانه روز از پاکی
عقیدت و خلوص نیت در آستان ملک پاسبان سلطان سریر ارتضا مانند سایر خدمتکاران قیام مینمود و در این وقت از
ترکستان خبر رسید که باقی سلطان ازبک پایه اقتدارش بلند گردیده و سایر خانان ازبک را با از پای درآورده پا بکمند اطاعت
خود مقید ساختم چنانچه پیر محمد خان را هلاک نموده و اموال او را تصرف کرده کنون خانان ترکستان را از درگاه کیوان بارگاه

شاهی چنین تمنا است که محمد ابراهیم سلطان غیره جانی بیک سلطان که از بنی اعمام عبدالله خان ازبک و پیر محمد خان است بجای باقی خان پادشاه ترکستان فرماید شاه عباس فرمود و پس از رسیدن بحرات آنچه مقتضی است معمول خواهد شد و پس از چند روز موکب فرخنده کوکب شاه عباس زینت افزای هرات گردید و در مستقر الاسس محل نزول خود قیام گزید و حسین خان شاملو حکمران هرات خدمات شایسته نمود و در این وقت خدای نظربی هرخا کبوی نایل شده و شرحی در خصوص عبدالمومن خان حکمران بلخ مقرر داشت و باز در باره محمد ابراهیم سلطان شرحی عرض رسانید شاه عباس امر فرمود تا باقی خان حاکم مشهد ابن حسین خان غیره بر جنگ با اتفاق محمد ابراهیم سلطان برسپار بلخ گشته و خدای نظربی نیز جهت ان پیکار ی او در نهضت عازم گردید و چون محمد ابراهیم سلطان نزدیک بلخ رسید تمامی بزرگان و اعیان بلخ او را استقبال نموده عبدالمومن خان طریق گریخت و محمد ابراهیم سلطان بلخ را در گردید و تخت حکمرانی نشست چون چندی از حکمرانی او بگذشت معتمدین و سادات از خدای نظربی در نزد محمد ابراهیم سلطان شکایت سعایت کردند و خدای نظربی کشته گشت و یار محمد میرزا بجای او برقرار شد و بساط نشاط شبانه روز پهن گردید و شرب باده و بوس و کنار ساده مشغول می بود تا از کثرت شرب مدام بانواع اسقام مبتلا شد و در نوزدهم جمادی الاول سنه ۱۰۰۶ بگذشت چون باقی خان کرار این وقت مجاصره حصار شادمان میپرداخت از فوت او آگهی یافت و شتاب محاصره برداشت و رایت عزیمت بطرف بلخ برافراشت و بدون مناقشه بلخ را در گردید و هنوز محمد ابراهیم سلطان فراری نشده بود چون شاه عباس از هرات عود نمود باصفهان فرمود بود باصفهان رسیده چگونگی را بعرض رسانیدند شاه عباس بر جوانی و ماه والی او اسف خورد و هم در این سال میرزا خانی ترخان در بدخشان بود و از گذشت

ذکر وقایع سنه ۱۰۰۷ و رفتن شاه عباس پیاده بمشهد و توقف او سه ماه در مشهد و پیام فرستادن شاه عباس بباقی خان ازبک و تصمیم او بر رفتن بلخ و شورش و مصره شدن چند تن از اعادی و فیصت در مصر آمدن علی پاشا بصدارت مصر و تکریم حکمرانان در مصر

و در این سال شاه عباس بر حسب نذری که کرده بود از اصفهان با پای پیاده عازم مشهد مقدس شده و نیز پیل خود با او را پیاده روانه مرو نمود و مقدمه نذیکی محمد زمان سلطان با یندری ترکمان مشهور بکاولی ده و هم مهتر سلمان و نبی رکابدار باشی و سوم میرزا هدایت الله اصفهانی نواده و نجم ثانی و زاد اولاد جهادی الثانی شاه عباس از عمارت نو سازو یو شمخانه بمسجد جمعه (چنین مسجدی عالیه در اصفهان نزدیک دروازه طوقچی نیست و آن بعد شاید جامع بزرگ بوده است) تشریف فرما شده و روز دوم بدولت آباد و سوم چهارخور حرکت فرموده همه جا اردوی شاهی و سپاه سواره و پیاده مقدم رکاب بوده شاه عباس با آن شش تن رفیق پیاده و پیاده طی طریق مینمود و پاهای او آبله آورده و مجروح شده ولی از عزم شاهانه او آن خسرو بلند همت صافی عقیدت کاسته نشده و آن شش تن با مرحوم آقا جلال منجم یزدی حساب فرسنگها را از روی طناب که هر فرسنگی دوازده هزار ذرع شرعی بوده پیمودند تا روز بیست و هشتم شاه عباس بمشهد رسید گویند از ملوک و سلاطین روی زمین کسی این کار را نموده بجز مرحوم آدم کراو نیز بر حسب نذر از اصفهان تا بیت المقدس پیاده رفته و کارگذاران او راه را با فرشهای گل و یا چیزهای مفروش نموده بودند و بیت و زاده را از طرف دروازه طی نمود با نگله شاه عباس شش ماه رجب شعبان و رمضان

در مشهد بزیارت و طاعت و عبادت اوقات گذرانیده و مبلغی و غیره خرج کرده بارگاه بحضور رواق از قبل شهنشاهی طلا و خرقه و قالیهای پشمی ابریشمی و غیره نفرستاده در این وقت شاه عباس باقی سلطان ازبک پیام فرستاد که چون محمد ابراهیم سلطان باطنتی شده و او را بلخ فرستادیم و او باجل خود در گذشت مناسب نبود باقی سلطان بدان اجازه و صلت بلخ را بدو و آن شهر را متصرف نماید مناسب آنست که بلخ را بدو تن از کوکان محمد ابراهیم سلطان واگذارد و هر کاه واگذارد شود بدین وداعیت شرعی و منابعت حضرت اخوتیه و شیخ الاسلامزاده است که در بسترداد حقوق آنان مذاکره نمایند چون این خبر باقی سلطان رسید پانج فرستاده گرآن دو طفل برزمین آیند و هدیه تحفه نیز بجا میآورم شاه عباس از مکنون واقف گردیده و فرمان بجمع سپاه و تهیه بنه و خرگاه داد و نهم در این سال شاهزاده دانیال بن الرشاه کورکانی بتسعه احمد نگر استیلای تمام یافت و بهادر نظام شاه بسیر گردید نیز باز در این سال نازی چهارم ماری و دیسی رابعد مرزوجت در آورد و هم در این سال در مصر بوبشه آنکه خضر پاشا حکمران مصر قطع و اتاب بستریات علماء طلاب پس از آن آمال دیوان را کرده بود و شورش شد و بیستم رمضان مردم بازار را بسته متوجه قاضی عسکری شده و با او متحد شده و آهنگ دیوانخانه کرده و کنجیا پاشا را کشته و چند تن دیگر از امرا و بزرگان مقتول و مجروح ساختند خضر پاشا سخت برنشسته و مقرری آنها را داده و آتش فتنه و بخموشی گذشت و چون این اخبار باسلامبول رفت فرمان عزل او رسید بجایش وزیر علی پاشا محمد از سکران مصر گردید و علی پاشا مرد خاک ظالم خونریز بود بحدیکه هر زمان او را میگردید چند تن را در خون خویش میغلطانید و مصر قطعی دست او و اعاقب قرار نمود و بجایش هری بک برقرار شد او نیز بزودی در گذشت و بجای او هیرعثمان یک جای نشین گشت او نیز از اسلامبول حاکم جده ی تعیین گردید تا فوت سلطان محمد سوم که در سال هزار و دوازده روی داد

ذکر وقایع سنه و جمع شدن سپاه در مشهد و حرکت شاه عباس بعزم استیلای اوبا و توجه او بجانب بلخ

در این سال چون خراج شاه عباس مجتمع گشته از مشهد بجانب عراق عزیمت فرمود کثرت سپاه کینه خواه از سواره و پیاده و توپچیانه و پیاده و بنابکارش صاحب وقته اصفهای ناصری نزدیک بشتاد هزار بود و سیصد عراده توپ و ده هزار تفنگچی مقرر شد و شاه عباس با و شاه با این کثرت چشت از عزمات بانیس آمده و ماه و باد نیس اطراق نمود و فوج فوج سپاه با دنیس میرسید نیز بسیای از بزرگزادگان از بکان با روی کیوان شکوه پیوسته شد که از آن جمله یار محمد میرزا و شاه خواجه و جهانگیر سلطان بودند که سه و هفت هزار شاه عباس شده و جهانگیر سلطان قبل از آن منتظر آمده و یار محمد میرزا با تا یقی او متقرر شده و مباشر حکمرانی آنان بجهت بخارا و بلخ از پیش روان شد و رباط توپچیانه بجهت بیک واگذار گردید و حسین خان شاملو حاکم هرات بکتش خان حاکم مرو و محراب خان قاجار حاکم خواف و رباط میل سلیمان حاکم فراه و نجف سلیمان حاکم قاین و سیار سران سپاه و بزرگان درگاه مرتب و پیش و پیش آمده و ترتیب تصحیح و حرکت آمده نقاره خان با نوا هشتن کوس و کرنا پیشاپیش در حرکت بود و چون نزدیکی اندخود متقدمه سپاه بریده قراجه قیقان جلاور با چند تن سوار نمودار گردید که قزلباشها آنها را دستگیر و بحضور شاه عباس آورده معلوم شد که او از جانب قیقان خان

جاسوسی بوده و باقی خان با بیست هزار سوار در قرشی بوده است و برادر خود ولی محمد خان را پیام داده که بلخ را رها کن
و بدین سوی آب آی و ولی محمد خان جواب فرستاده که از آمدن شاه عباس با سپاه فراوان و توپهای آتش فشان
خبری نیست شاه عباس فرمود تا او را نگه دارند و متوجه اندخود گردید چون مومن بای حکمران اندخود از آمدن سپاه مطلع
گردید متحصن شد سپاه قزلباش قلعه را محاصره نمودند و توپهای آتش فشان گشادند و بحفر و کندن پرداختند چون مومن
بای دانست اندخود مسخر گردد شیخ نقشبندی که از جمله مشایخ بود بوساطت فرستاده اطمینان یافت و مومن بای و
اشراف و اعیان با هدایای فراوان از اندخود بیرون آمده بعرض کیوسی سرافراز شدند شاه عباس هدایا و تحف آنان را قبول
نفرموده بآنان مسترد نمود و مومن بای را مخلع نفرمود و شرحی از بابت عزیمت خود بترکستان که نه محض تسخیر بلاد بوده
بلکه بجهت خاطر شاهزادگان این راه را پیموده بدو فرمود تا رفته بباقی خان بگوید و حکومت اندخود را بمحمد سلیم سلطان باتالیقی
عرب محمد مرحمت فرمود و از آنجا کوچ بجهت منزل خواجه کرکه بفرمود و در اینجا خبر رسید که باقیخان ازبک با بیست هزار سوار
جرار از آب جیحون گذشته بطرف بلخ میآید شاه عباس بفرمود تا نقارخانه شادیانه بنواختند و در مدت بیست روز
قطع منازل نموده تا بظاهر بلخ رسیدند و بواسطه گرمی هوا و گرفتگی فضا و نایابی آب رنجها برده و زحمتها کشیدند چون
بظاهر بلخ سپاه شاه عباس رسید اردوگاه وسیعی زدند ازبکان بر سر آب جای داشتند و لاشه حیوانات را در آب
بینباشتند بدین جهت چون اردوی شاه عباس بانتهای آب جای داشتند و مشروب میشدند باندک زمانی ناخوشی در
لشکر افتاد و از آن سوی باقی خان در شهر حصاری گردید و گاهی زد و خوردی میشد عاقبت بواسطه کثرت ناخوشی در اردوی
شاه عباس بدون حصول نتیجه شاه عباس بطرف اندخود حرکت نمود و چون مردمان اندخود پس از رفتن شاه سر بمخالفت برداشته
بودند و در عودت نیز وقعی بشوکت و حشمت قزلباشها نگذاشتند آن شهر گرفتار تاراج شد و سپاهیان گفتند مگر ازبکان
شهر نیشابور و هرات و سرخس و سایر بلاد را چاپیدند و زن و مرد را باسیری بردند شاه عباس هر قدر منع فرمود سودی نبخشود
بسیاری بکمند اسارت گرفتار شدند پس از تاراج اندخود و شبرغان بهرات رسیدند و شاه عباس بیست روز در هرات
بمحض صحت یافتن بیماران توقف فرمود و از هرات بمشهد روانه گشت و پس از زیارات و اعطای صدقات باصفهان
رسید و از شاه عباس اتفاقات ملوکانه بدید و اذن انصراف یافت هم در این سال پس از عودت شاه عباس از بلخ باقی
خان مسرور گردید و رایت عزیمت بجانب بدخشان برافراشت بدیع الزمان میرزا که از اولاد عبید الله احرار نقشبندی و
حکمران بدخشان بود بمحافظه و مدافعه پرداخت و عاقبت سر برتافت و بدخشان را باقی خان فرو گرفت

ذکر وقایع سنه ۱۰۱۱ و بنا کردن شاه عباس چهار بازار در اصفهان و شورش فرانسه

در این سال شاه عباس بنای ساختن چهار بازار اصفهان که واقع در چهار طرف میدان نقش جهان اصفهان بود گذاشت
و آن چهار بازار را باندک زمانی بپایان برد و بر رونق و شکوه اصفهان بیفزود و کنون که نگارنده این سطور بنگارش این
اوراق در اصفهان اشتغال دارم از آن چهار بازار دو بازارش بکلی ویران و آن فردی دیگر نیز بی رونق و پریشان بود
و دست استبداد ظالمانه مسعود میرزای ظل السلطان پسر ناصرالدین شاه در ایام سی ساله حکمرانیش در اصفهان ریشه بناهای
صفویه را کنده و همان میدان نقش جهان را ویران و منزلگه زاغان و بومان نموده بالجمله نیز در این سال سپاه شاه عباس

و آذربایجان فتوحات نموده در قفقازیه قلعه ایروان را گشودند نیز در این سال بیشتر اعیان و اشراف مملکت فرانسه
برضد نازی شش شورش نمودند و سپاه شاهی آنان را مغلوب ساخت نیز در این سال شیخ ابوالفضل همکاری
کرازه کن حرکت میکرد چون خبر نزدیک کوایشان رسید حمی باه تخته نده و موانش را بیفشانده و او را کشتند چون این خبر
باکبر شاه رسید بی اندازه متالم گردید برنی گویند کشته شدن شیخ ابوالفضل بتحریک شاهزاده سلیم بن اکبر شاه بود
زیرا اکبر شاه با شاهزاده ابوالفضل عقیده داشت و بازو چیزی قرآن سنت شده بود نیز در این سال یعنی یک فارغ از مشاهیر گذ

ذکر وقایع سنه ۱۰۱۲ وفوت سلطان محمد خان سوم عثمانی وجلوس سلطان احمد خان اول

در این سال سلطان محمد خان سوم عثمانی پس از سی و هفت سال زندگانی و مدت نه سال و دو ماه حکمرانی درگذشت و بجای
سلطان احمد اول عثمانی بسن سیزده سالگی بر سریر سلطنت آل عثمان نشست و مناسبت آنکه مصر حکمران با سطوت و صولتی
نداشت ابراهیم پاشا بحکمرانی مصر فرستاده و چون بمصر رسید اهوای عساکر را در مصر کم نمود در این سال اسه بزرگی
خان در نزدیکی بغداد با عساکر عثمانی تلاقی نموده آشکار شکست نیز در این سال که مقارن سنه هزار و شصد و نه یزدگردی
بود و بروایت ملکه انگلیس درگذشت و بجای او پسر عمی او که پسر ماری استوارت ملکه اسکاتلند بود بتخت سلطنت انگلستان نشست و مورخ
براک اول گشت و از این سنه ملکت اکس و خاک انگلستان در تحت سلطنت یک پادشاه درآمد

طبقه چهارم سلاطین انگلستان معروف باستیوت هشت نفر بوده اند که از سنه ۱۰۰۳ این سال میلادی تا سال هزار و شصد و هشت که سال انقلاب بزرگ انگلستان بود مدت سلطنتشان بطول انجامید

ذکر وقایع سنه ۱۰۱۲ وفتوحات شاه عباس در قفقازیه وشورش در مصر وکشته شدن ابراهیم پاشا حکمران مصر واندن محمد پاشا بحکومت مصر

در این سال سپاه شاه عباس در قفقازیه فتوحاتی نموده عساکر عثمانی را شکست داده ایروان و قراباغ را متصرف شدند
و شریف پاشا سپهدار عثمانی را اسیر کرده بایران آوردند هم در این سال عساکر مصری شورش نموده و بهیئت مجتمع
برسبیل اتفاق اجتماع کرده و حکم قسم شدند که ابراهیم پاشا حکمران بجهة مصر را کشته جیب آنان را کم نموده بود از پای درآیند و
محله بولاق جمع شدند و از آنجا حرکت کرده قلعه را که ابراهیم پاشا در او پناه جسته بود محاصره نمودند و پانزده تن از میان آن
داخل شده نردبانها بدرون سرا پاشا آمده و ابراهیم پاشا یک تن دیگر ابراهیم محمد بن خسرو را کشته و سر از تنشان بریده
و بیرون شدند و آن دو سر را بر دروازه باب العزب بیاویختند چون این اخبار باسلامبول رسید سلطان احمد
خان اول عثمانی وزیر محمد پاشا کورجی را بحکمرانی مصر فرستاده و محمد پاشا در اوایل ورود در مصر رو بای شورشیان
گرفتار کرده و بکشت و در مدت هفتاد و نه روز نزدیک دو صد تن از سرکشان را سر از تن برداشت و پس از او وزیر
حسن پاشا حکمران مصر شد نیز در این سال شکیبی اصفهانی و میرزا مهدی شیرازی و ادیبی شاعر از شعرای آن عهد درگذشتند
نیز در این سال ملا جلال الدین اکبر شاه کورکانی و پسرش دانیال درگذشتند

ذکر وقایع سنه ۱۰۱۴ وفوت اکبر شاه کورکانی وجلوس جهانگیر شاه

در این سال جلال الدین اکبرشاه کورکانی بن همایون شاه بن ظهیر الدین بابرشاه کورکانی پس از پنجاه و یک سال سلطنت و کشورستانی درگذشت اکبرشاه دستبرد نیرو عمر او سعادت بسیار از فردون مادر و فرزندخود و سرکشیهای دشت خونی شاهزاده سلیم به خاصه از کشته شدن شیخ ابوالفضل کرد ۱۰۱۱ هزار و یازده کشته گردید و آن عالم بزرگوار را تاریخی جامع فارسی ست کرد باره اکبرشاه نوشته است زمان فوتش و بارایان آن بسلطنت شاهزاده سلیم نمیدانند از بس کرخشن و پلنگ طبیعت و تند مزاج بود چنانچه یکبار از مجرمین که خلاف مختصری کرده بود زنده پوست از تنش برکنده و چون این خبر باکبرشاه رسید گفت من حتی نمیشنیدن پوست از تن زنده آدمی میکشد و چون اکبرشاه را فرزند پسری دیگر نبود با آنکه بزرگان درگاه روی دل بسوی خسرو پسر سلیم داشتند باز آنان را بخواست داند رزد و جانشینی شاهزاده سلیم را باز گزار کرده بدست خود پارچه فی سلیم داد و گفت بر سر بند که شاهنشاه هفت دستان تو نی و پس از فوت و سلیم در اکبرآباد با ورنگ جهانبانی برآمده خود را جهان گیر شاه نامید و بزرگان درگاه و سران سپاه را بنواخت و هریک را بفراخور شان و مقام منصبی ساخت هم در این سال در ملکت فرانسه ایجاد روزنامه شده موسوم بر امرکور هفته گی گردید نیز در روسیه شورشی بزرگ شده شوریشیان پس از فوت بوریس پادشاه روسیه زن و پسرش را نیز بکشتند و دیمتری نامی بتخت سلطنت روسیه برآمد

ذکر وقایع سنه ۱۰۱۵ و ۱۰۱۶ و فتوحات شاه عباس در قفقازیه و شکست سپاه عثمانی و موقوفات شاه عباس و شورش در روسیه و عزل حسن پاشا از منصب و تعیین وزیر محمد پاشا بحکومت مصر

در این اوان شاه عباس گنجه را در قفقازیه فروگرفت و محمد پاشا محافظ گنجه را اسیر کرده بازندران فرستاد و محمد خان زیاد اغلی قاجار را بحکمرانی گنجه گماشت و رایت عزیمت بجانب تفلیس برافراشت عبد اللطیف پاشا حکمران تفلیس چون در خود تاب مقاومت ندید تفلیس تسلیم نموده شاه عباس علی علی خان شاملو را بحکمرانی شهر تفلیس تعیین فرمود و پس از آن امر بتعمیر قلعه ایروان داده و آهنگ شامخی کرده بسپاهیان او قاجار نیز گرفت و بازدک زمانی شامخی نیز مفتوح شد شاه عباس ذوالفقار خان قراماتلو را بحکومت شامخی نامزد فرموده آنگاه شاه عباس با مقام بسیار حرکت بجانب تبریز نموده و سپاه را مرخص فرموده و خود با خویش خویش ملازم مشهد گردیده و پس از زیارت مرقد امام هشتم بجانب اصفهان شتافت هم در این سال شاه عباس نامی املاک و اعیان و چهار بازار اصفهان و تمام کاروانسرای خود را بخط شیخ بهائی وقف چهارده معصوم نموده نیز در این سال شاه عباس باد کار علی سلطان طالش را بعنوان سالت و ادای تعزیت و تهنیت بدربار نزد نورالدین جهانگیرشاه کورکانی فرستاد هم در این سال میرزا شاهرخ حکمران اکوز بدخشان درگذشت و بین عثمانی و اطرافش معاهده شد که تا بیست سال با هم جنگ نکنند و در روسیه شاه لیسکی نامی رئیس شوریشیان دیمتری را از سلطنت خلع ساخت و اکثر او بکشت و خود بسلطنت برآمد نیز در ملکت سوید شارل هم بلوس نمود هم در این سال یکنازار از نوادگان انگل و دیسنام از خط شمال راهی بطرف هندوستان پیدا نموده و راهنمی گروه انگلاند را نیز پیدا کرد یعنی هم راهی بطرف هندوستان و هم خاکی از گروه انگلاند کشف نمود نیز در این سال حسن پاشا از حکمرانی مصر معزول شده و وزیر محمد پاشا

و هفتم صفه بکجرانی مقرر قرار شده بخلاف کار گذشته بسیار روف بیت پره نوه

ذکر وقایع سنه و فرار خسرو میرزا از پدر خود و جهان گیر شاه و گرفتاری او و آمدن جهان گیر شاه بکابل و رفتن عساکر عثمانی بطرف آذربایجان

در این سال شاه خواه خسرو میرزا از پدر خود جهان گیر شاه آزرده خاطر گردیده در شبی با پنج تن از ملازمان خود بطرف ملک گریخت چون جهانگیر شاه در همان نیم شب چندتن در عقب او فرستاده قبل از برآمدن آفتاب خود نیز با لشکر موجه و به دنبال آنان رسپار شد خسرو در بسته و از آنکه سی صد تن بودند رسیده و آنان را باخته و متفرق ساخت و بجانب ملک شتافت و هرچه در راه یافت تاراج برد و او ملک گذشت و هنوز بچناب نرسیده بود که بیش از ده هزار سوار و پیاده پیوسته و او هرچه از زنها و اسباب سپاهیان میخشید بدین سبب و اندک وقتی از عوان سپاه یافت تنگاه بلاهور رسیده مالی بدست آورده و فکر تحصن و قلعه داری بود که شنید متعدد تر بخیش جهانگیر رسیده ناچار بعزم استقبال سپاه پدر شتافت و پس از مقابله و مقاتله سر بر تافته و بسوی کابل روان شد و چون میخواست از رودی بچابی گذرد کشتی او گل نشست و فتوتیکه برای گرفتاری او بدنبالش بوده رسیدند و او را گرفتار نموده و در بند نموده نزد جهانگیر آوردند شاه از او باز نوشت این حرکت را نموده و گمانیکه او را بدین جسارت خواهانموده بودند خسرو گناه بر گردن خود گرفت جهانگیر خفت تن را بدترین وضعی کرده این کار با او صعوبت شده بود بگذشت و او را بزندان انداخت آنگاه جهانگیر آهنگ کابل نموده عین قصه خسرو بنکابل آورده و چون جهانگیر کابل رسید انواع شفاعات خسرو از حق نکته کابل بعمل آمد پس از چندی مهر پدری در حق فرزندش جنبش بحرکت آمده او را از زندان بیرون آورده او را باغ بابر شاهی کابل آراسته ساخت و میخواست او را بر سر کار آورد ولی شنید که با او جمعی متفق و کشتن جهانگیر بوده اند این سبب او را از نظر انداخت و همچنان گرفته نگذاشت نیز در این سال عساکر عثمانی بطرف آذربایجان شتافته و از جنگ با قزلباش سر برتافتند نیز شاه عباس از اصفهان بطرف دارالسلطنه رسیده و محراب خان قاجار بحکمرانی مرو فرستاده و نیز جهانگیر شاه بنکاله استیلا یافت نیز قلعه کشمیری کهنری ترتی و کنگ نشتند

ذکر وقایع سنه و رفتن شاه عباس بآذربایجان و شورش در مصر و اخراج اعراب از سپاهیا

در این سال شاه عباس متوجه آذربایجان شده چون خبر فوت خانم بیک اعتماد الدوله را که در حوالی قلعه ای دم فجاءة گذشته بود بشنید پسر او طالب خان را منصب داده برقرار کرده قلعه مراغه را از قباد خان کرمی منتزع ساخت و با انتظام امور آذربایجان پرداخت نیز در این سال چندتن از خان زادگان از بیک بدرگاه شاه عباس پناه آورده نیز در این سال در مصر شورش شده مردم یک تن را بریاست سلطنت برداشتند و کسی را از منصب قتل آورده گذشتند محمد شاه بدیری نموده برخی از سران سپاه و توپچیان را با خود متحد ساخت با شش توپ بطرف شورشیان تاخت و آنها را منهزم ساخت و هفتاد و هفت تن را گرفتار و همه را سر از تن برداشت که اهنیت و سکوت دوباره در مصر حکم فرما شد هم در این سال سلطان احمد خان اول عثمانی قشون برای تادیب جان فولاد حکمران صلب امیر فخر الدین حاکم لبنان کشیده و آنان را مطیع ساخت

هم در این سال نام اعرابی که در خاک اسپانیا بودند بحکم پادشاه اسپانیا خارج شدند نیز شاه نقی الدین محمد نسابه شیرازی در این سال وفات یافت

ذکر وقایع سنه ۱۰۱۱ و استیلای سپاه شاه عباس ثانی بعد از جنگ با شاهین بیک حکمران قندهار و بنای مسجد شیخ لطف الله بامر شاه عباس در اصفهان

در این سال میرزین العابدین شبیره عجم که از قندهار بعزت آمده شکایت از شاهی بیک حکمران قندهار نمود و چون این حکایت بسمع شاه عباس رسید بحسین خان امیر الامرای خراسان فرمان داد تا او را در فراه جای داده خرج معیشت او را بپردازد چون میرزین العابدین دست زن و دو فرزند خود را از قندهار بخانه او بیاورد شاهی بیک مانع گردید و گروهگان گذارد میرزین العابدین در فراه بواسطه دلیری شان از زن و فرزندان خسرو بیک حاکم فراه را خرک شد کرده مست را فرو گیرد و دیگر حکمران کل خانه با جمعی از قزلباشش طرف بست دانه شده و در نیمه شبی بآنجا رسیده بر اهالی خویشان میرزین العابدین تعلق بست دارد گردید حسین بیک برادر دشمن حسن بیک ایلی ما خرجا به پرداخته و حسین بیک حاکم بست کشته شد و حسن بیک فرار نموده در قندهار شاهین بیک را از این امر خبردار نمود چون شاهین از دست فتن بست خبر یافت با سپاهی فراوان و زله خان حاکم تلاب و بس بهادر حاکم زمین داور و غیره طرف بست لشکر زیر شد از آن وی چون حسین خان از وقایع بست خبر گرفت قشونی بحمایت خسرو بیک برنجاح استحمال فرستاد که آنان زله خان و اورس بهادر جنگ جنگی نمودند و زله خان مجروح و دستگیر گردید و اورس بهادر خان کشته گردید و سپاهشان منهزم شدند شاهی بیک از تهیه سپاه و تهیه بنه و غرگاه پرداخت در وازه بست ساخت و خود نیز بر سیه و بست آمده بندان نمود پس از جنگ و شلیک توپ تفنگ عاقبت شاهی بیک از فیل مخاطبه و سواران داور از جنگ مرتجعانه و شکست خورده طرف قندهار شتافتند و بست متصرف گردیدند از یاران باقی مانده زله خان یعنی گرفتار آن را در تبریز عباس گذرانیدند نیز در این سال شاه عباس بنای مسجد شیخ لطف الله را گذارده بسبب تسمیه این جامع بنام شیخ لطف الله آن بود که شیخ از زاهدان و فضلا بود و او اول کسی است که در آن مسجد نماز گذارد و بدین جهت بنام او مشهور شده این مسجد از درون و برون کاشیهای معرق ساخته و پرداخته شد که خلیفه این بناء آن گاشی امروز در هیچ یک از ممالک سلاطین متی دری زمین یافت نمیشود افسوس که او در اصفهان واقع شده است که در هر دمش بگلی دستبرد یافته میشود و این عمارت رو بخرابی میرود هم در این سال مذر خان از بلخ و بدخشان استقلال یافت هم در این سال بازی چهام پادشاه فرنگ بدست یک تن کشته گشت و پسرش لوی سیزده هم بسن نه سالگی بجایش برقرار شد نیز در این سال هولندیها انگلیسها از شهر جاوه بیرون نموده شهر جاوه را بتصرف آوردند

ذکر وقایع سنه ۱۰۲۰ و ساختن شاه عباس راه های مازندران را و ازدواج جهانگیر شاه کورکانی نور جهان بیگم را

در این سال شاه عباس راه های مازندران را درست ساخت و شهر فرح آباد را بپرداخت و در وسط فرح آباد نهری روان ساخت و تا سال هزار و سی و یک معماران و بنایان و مازندران با تمام کار پرداختند نیز در این سال جهانگیر شاه کورکانی نور جهان بیگم را که در حسن و جمال و فضل و کمال ملکه خوبرویان و هوشمندان بود بعقد ازدواج در آورد و سرگذشت جهانگیر

بیگم یک از سرگذشتهای نادره غریبه است که کاشتنش از موضوع این کتاب خارجست والا مبادرت مینمود
این سال نیز پاشا معزی بحکومت مصر برقرار شد و اعاده صلح و معاهده بین شاه عباس و سلطان احمد خان گردید
این سال بازدیها بزیارت مسافرت کرده و شاهان بهر پادشاه سفارت گذشت که ستاده او قلم بجایش نشست

ذکر وقایع سنه ۱۰۲۱ و سنه ۱۰۲۲ و رفتن شاه عباس بگیلان و بنیاد کاروانسراها و آب انبارها در ایران

در این اوقات شاه متوجه گیلان گردید از آنجا آهنگ مشهد نموده پس از سه سیون و زیارت متولیان و خدمه آن تعظیم بجا
مالی وافر بخشود و معتمد و اهالی را مورد عنایت او و نیابان و نذری بساخت پس از اتمام این امور و سیه ماموراتی کشوری بجا
و بازماندان آمد و اشرف السلاطین را بسیاه کرد و در راه کاروانسراها بنیاد و آب انبارها بفرمود که مسافرو
عابر آسوده باشند نیز در این اوقات شاه عباس آهنگ گرجستان فرمود و پس از تنظیم بلاد بطرف قراباغ حرکت فرمود
و تا پایان این سال در گرجستان و قفقازیه اقامت نمود هم در این اوقات علاءالدوله شوشتری و بجانی استرآبادی
در گذشتند نیز محاکم قندهار وفات یافت و پورتغالیها در هند عباس ایران که جدها موسوم بودند. عباس شد مرکز تجارتخانه
بنیاد نهاده و در لفت دوم بهر طور آلمان در گذشت و بجایش ایاس برقرار گشت نیز شیل نامی از بنجای خانواده
رومانوف تخت سلطنت روسیه نشست و میرزا رفیع صدر انی از مشاهیر و شانی تکلو شاعر در گذشت و شانی شاعر اردو
شاه عباس صفوی یک قرن و شش ماه که مدت سلطنت صفویه مرتضی گفته هر شش مکون ماده داد

ذکر وقایع سنه ۱۰۲۳ و رفتن شاه عباس بگرجستان و صدارت میرزا غیاث الدین علمدار و انعقاد اتفاق نکلیس با ایران و اخراج کردن پورتغالیها از بنادر ایران و شورش عساکر در مصر

در این سال شاه عباس آهنگ گرجستان فرمود و پس از تنظیم امور بگرانی آن ایالت را بیسی خان میرزا پسر گرگین میرزا
چون سلاح و قبل شده بود از رانی داشت و بریاست طرف قراباغ برداشت نیز در این سال میرزا غیاث الدین
پدر نورجهان بیگم که در هند جهانگیر شاه اکبر شاه کوکانی بود بمنصب وزارت صدارت جهانگیر برقرار شد نیز برادر نورجهان
بیگم اصفهان منصب سپهسالاری کل قشون منصوب گردید و در واقع از نهایت حسن درایت و کفایت این مکلفه گردیده
دانش نام پادشاه در هم و دینار منقوش شد و کفایت کاروانی پدید و در ایام شورش جهانگیر شاه در کشور وجود و شهرستان
اخلاق منظم گردید و مکتش نیز ترقیات بسیار رسید نیز در این سال عزای نکلیس با اصفهان رسید بجهت اخراج پورتغالیها
از بنادر خلیج فارس تفق گردیدند و آنها را بیرون نمودند هم در این سال سنه عظم عثمانی و هزار عسکر بجهت بین بعثه
فرستاد که بین فرقه اتحاد اساک کنند و آنان چون باین رسیدند مطالبه مالیکه از سنه عظم بر سر محمد پاشا داشتند
نمودند و بعثه بازگشتند و راه جابسیه جای گزیدند و هر قدر محمد پاشا خواست آنان را متقاعد سازد که روانه بطرف بین شوند
نشدند و در خود رسیم کشی کردند و تو پها نصب نمودند و محمد پاشا آنان را محاصره نمود تسلیم شدند حرکت بطرف بین نمودند

ذکر وقایع سنه ۱۰۲۴ و سنه ۱۰۲۵ و رفع فتنه گرجستان و نزول و نصب وزراء در ایران و فتنه در آذربایجان

در این اوقات شاه عباس برای رفع فتنه گرجستان حرکت فرمود سپاهی بسیار بگرجستان گسیل داشت تا رفع فتنه

فساد بگرویده نیز قاضی حسن خان را بجهت آن مصالحه بدربار عثمانی فرستاده او بروفق مرام شاه عباس بازگشت و از منصب صدارت عزل گشت و همان روز معزولی درگذشت و بجایش قاضی سلطان متولی شده بمسند صدارت نشست نیز دراین سال شاه عباس از گرجستان بازندران رسیده وقتی بیارمیده واز مازندران آهنگ قفقازیه نموده واز آنجا بخلیس رفته وپس از انتظام امور آن سامان عودت فرموده نیز در آذربایجان بین کردها و پیرداق خان بیکلربکی تبریز جنگ درگرفت و قلعه وجی گشته شد نیز دراین اوقات نقیب خان قزوینی و ضیاء الدین محمد کاشی از شعراء و ملک سیه نخلی از مشاهیر درگذشتند ودراین سال نیز شهر بایکر عثمانی از حریش گرفته مسترد داشت

ذکر وقایع سنه ۱۰۲۶ و جنگ بین ایران و عثمانی و فوت حاکم هرات و حکومت احمد پاشا و فوت سلطان احمد خان مرد م عثمانی و جلوس سلطان مصطفی اول

دراین سال سلطان احمد خان اول عثمانی سپاهی بسپهداری محمد پاشا بجانب ایروان فرستاده و امیر گونه خان قاجار بدانحدود مامور گردانید و بیرون قیام کرده عثمانیها حملات متواتره آورده و کامیاب نشدند عاقبت محمد پاشا طریق عودت بگوفت و پس از رفتن او باسلامبول شاه عباس ایروان آمده و بیرگونه و سایرین که در محافظت ایران خدمات نمایان کرده بودند بخلوع فاخره و مناصب عالیه مفتخر و مسند و بعطوفت برافراشت نیز دراین سال حسین خان حکمران هرات درگذشت و شاه عباس حسن خان پسرش را بحکومت هرات گماشت هم دراین سال احمد پاشا وقتی بحکمرانی مصر برقرار شده و از جانب سلطان احمد خان عثمانی بدو فرمان رسید که هزار خبر سر از سعدی حرکت داده احمد پاشا آنان را بهمراهی مصالح کمک بهرمز تاج روانه نموده و بهر یک بیست دینار انعام کردم و دراین سال سلطان احمد خان عثمانی پس از بیست پنج سال زندگانی و دوازده سال حکمرانی درگذشت و بجایش برادرش سلطان مصطفی اول بتخت سلطنت نشست ولی پس از سه ماه و هشت روز مخلوع گشت و پس از چهارده سال محبوس بودن دوباره مجلوس گشت نیز دراین سال که مقارن ۱۰۲۶ هزار و ششصد و شانزده میلادی بود شکسپیر شاعر معروف انگلیس درگذشت و شرح حال بیات در جلد چهارم ضمیمه آن کتاب خواهد گذشت هم دراین سال تاریخ بیک بیگی کشته شد

ذکر وقایع سنه ۱۰۲۷ و خلع سلطان مصطفی خان عثمانی و جلوس عثمان خان و جنگ بین ایران و عثمانی و عزل احمد پاشا از حکومت مصر و نصب مصطفی پاشا بدان منصب

دراین سال پس از خلع شدن سلطان مصطفی خان اول سلطان عثمانی مسند خلافت و عهده دولت بوجود عثمان خان ثانی بسلطنت برداشتند سلطان عثمان خان ثانی چون تخت جهانبانی متمکن گشت خلیل پاشا را که در لشکرکشی بی تجربه بود سپهسالار قشون فرموده بجانب ایران و آذربایجان فرستاد چون خبر جنبش سپاه عثمانی در آذربایجان انتشار یافت شاه عباس قرچقای بیک راتب خانی را سپهسالاری داده بجنگ عثمانی فرستاد پس از مقابله و مقاتله عثمانیها شکست یافتند و از میدان جنگ سر برتافتند نیز دراین سال جهانگیر شاه پادشاه هندوستان نامه دوستانه با هدایای ممتاز بخدمت شاه عباس فرستاد نیز پادشاه روس نامه طولانی و هدایای بسیار بدربار شاه عباس داده و نیز دراین سال احمد پاشا وحصر معزول شده بجایش مصطفی پاشا تالی بحکومت مصر برقرار گردیده و در هفتم شوال از در مصر سپاهیان شورش نموده و همی را کشتند و بسیاری فرار کردند سلطان عثمان خان دوم مصطفی پاشا را روانه مصر داشت این نیز حکمرانیش شش ماه

ماه و پانزده روز میکشید نیز دراین سال جهانگیر شاه با فرزندش شاهزاده خرم که لقب شاه جهان یافته بود آهنگ گجرات نمود و از آنجا روانه کشمیر شد شاهزاده پرویز که بسن و عمر از شاه جهان بزرگتر بود و در کفایت و شجاعت کمتر تمایل شاه را بایشان دید و چگونگی بدیده ملاحظه شد

ذکر وقایع سنه ۱۰۳۱ و توقف شاه عباس در اصفهان و توجه او بتعمیر اصفهان و عزل معتمد خان پاشا و مصر و حکومت جعفر پاشا در مصر و فتور جعفر پاشا در مصر و نا خوشی و بادر مصر عزل جعفر پاشا و نصب مصطفی پاشا در مصر

دراین سال شاه عباس در اصفهان قرار گرفته جهانبانی نشسته بود و در تعمیر شهر و ساختن ابنیه های رفیعه همتی فوق العاده مبذول میفرمود چنانچه مقرر داشت تا مهندسان بسر مزرعه آب دو خانه کاروان رباب دو خانه نوابند رود جمع بهم رسانند کار زراعت در اصفهان ملحق نمایند و کوه های فاصله بین این دو رود خانه را شکافته و متصل نمایند و مهندسان معاملان در پی کار رفته مدد تمام زحمت کشیده دو تو یا منظور حاصل نشد نیز دراین سال سیای از ارامنه و گرجیکه آنان را قزلباش بازندران نقل داده بودند مسلمان شدند هم دراین سال که حکومت مصر با وزیر جعفر پاشا بود در مصر ناخوشی مخوفی بانظور بود و تا آخر جمادی الثانی مدت نه ماه گذشته داشت و بیشتر گرفتاران بدین مرض جوانان پانزده ساله تا بیست و پنج ساله بودند و دراین اندک وقت سیصد و شصت نفر از اهل مصری از این مرض تلف شد و پس از جعفر پاشا حکومت مصر بمصطفی پاشا شده و او محض ورود بمصطفی یک کلی کرسبب قشر از زمان حکمرانی مصطفی پاشا شده بود گرفت و معدوم ساخت کار تنظیم و تنسیق پرداخت هم دراین سال حکیم منصور لاهیجانی و ملا مومن حسین یزدی در گذشتند هم دراین سال سیب زمینی (طاطم) را از راه بنگاله بانگلستان آورده و دراره و پارایج شد

ذکر وقایع سنه ۱۰۳۲ و سنه ۱۰۳۳ و فرستادن جهانگیر شاه فرزند خود شاه جهان را بدکن و فوت شاهزاده خسرو و آمدن انگلیسها عبنده سورت بازن جهانگیر شاه و خارج شدن پرتغالیها

دراین اوقات جهانگیر شاه فرزند خود شاه جهان را فرمان داد تا با لشکری فراوان و توپهای آتش فشان راه دکن گیرد و قلعه ملک عنبر را بخواباند شاه جهان و برادر خود شاهزاده خسرو را همراه خود و همراه برد و چون بدکن رسید بمقابله ملک عنبر شتافت و پس از جنگ سخت ملک عنبر شکست یافت و از میدان جنگ سر بر تافت و بواسطه طلبان چرب زبان راه آشتی و مصالحت گشود و مال بسیار و غرامتی بی شمار بداد و اساس مسالمت بمحاکمت را محکم نمود دراین بین شاهزاده خسرو کشته گشت و کشنده او پیدا نگشت و برخی را گمان این شد که خسرو او را بکشتن داده شاه جهان در مرگ برادر بی اندازه جزع و زاری و فزع و بی قراری نمود که مردم را شبهه نماند نیز دراین سال شاه عباس ابو طالب خان را از آذربایجان اعظم بدرخت و سلمان خان استاجلو را بمنصب وزارت مفتخر ساخت نیز تخته خان از تمهید مصالحه روانه اسلامبول گردید و فرنگ جهانگیر شاه با انگلیسها بهمت خارج نمودن پرتغالیها از هندوستان مکاله گشود و بخواهش انگلیسها قطعه زمینی از بندر سورت بآنها بداد و متدرجا کمپانی انگلی در هندوستان صاحب نفوذ گشت تا مخالفت طبقه ملوک کورکانیان که از نژاد بهمن جهانگیر شاه بودند بدست انگلیسها منقرض گشتند نیز دراین سال شاهزاده سی شیخ محمد عالی که تخلص هاتفی میکرد در گذشت نیز دراین سال مصطفی پاشا از حکمرانی مصر معزول شده بجایش حسین پاشا برقرار گردید و آب نیل فیضان نمود و بسیار از اراضی را فرو گرفت

ذکر وقایع سنه ۱۰۳۱ و رفتن شاه عباس بطرف قندهار و فتح آن شهر و عودت او و بهرات و خارج شدن پرتغالیها از بنادر ایران

در این سال شاه عباس مناسب دانست که از خاندان سلطنت همایون شاه ابن نامیرالدین بابر شاه قندهار را بایران دعوت نماید بود و پس از شاه طماسب کسی متعرض تصرف قندهار نشده بود و قندهار بدست ملوک ترکستان گاهی و بتصرف پادشاهان گورکانیه هندوستان اوقاتی میبود و مصمم بسترداد قندهار گردید در سوم جمادی الثانی از اصفهان با سپاهی فراوان و توپهای آتش فشان آهنگ خراسان فرمود و پس از طی منازل بغراه رسیده در آنجا شنیدند که عبدالعزیزخان حکمران قندهار قلعه دارای جدید شاه عباس خسرو سلطان پازوکی را با فوجی از بهادران لشکر شکن بطرف قلعه زمین داور فرستاده خود کوچ بر سر کوچ بطرف قندهار براند چون بظاهر قندهار رسیدند آن شهر زفرگرفت اسپاه قزلباش بهمه جهت پرداخته عبدالعزیزخان چون کثرت سپاه و آلات جنگ را بدید از قلعه داری دشمن است بکشید و چندتن بیرون فرستاده و اطمینان یافت دروازه بگشاد شاه عباس قندهار را در گردید و طبقات خان و اکابر را بار یافتند و از اشفاقات خسروانه مستقی بی اندازه و یافتند شاه عباس فرمان داد تا نامه سوءت ختام بجهان گیر شاه پادشاه هندوستان نگاشته و پرده از حقایق احوال قندهار برداشتند و کارکنان جهانگیر شاه را با افزایش گرانمایه روانه هندوستان داشتند و چون آغاز گرمای شد شاه عباس آهنگ عودت بهرات نمود و گنجعلی خان را بحکمرانی قندهار گذاشت و از راه خواف و خبوشان در مدت بیست و سه روز بطریق قهقرا بهرات وارد گردید نیز در این سال محمد خان حکمران ترکستان بعد از یاد شاه ایران فرستاده هر در این سال پرتغالیها از بنادر هرمز بجوت تکلیف و اریاب ایران و زنگی بیرون شده و امام قلیخان امیرالامرای فارس آنجا را متصرف شده و پرتغالیها قلعه لی را سر کرده ساخته بودند که بحکم شاه عباس خراب گردید و بندر بندیدی باسم بندر عباسی بنا شد نیز در این سال طیب سوءه پاشا اسپاه نیاورگذشت و پسرش طیب چهارم بجایش نشست نیز پل بخم پاپ بمرد و نیز هیربو العالی و شیخ لطف الله در گذشتند و این شیخ لطف الله بوده که مسجد گوهرشاد بی نظیر شاه عباس که تماشای از کاشی معرق ساخته شده و واقع در میدان نقش جهان اصفهان بوده هست کنون بنامش مشهور و باقی است نیز در این سال قاسم علی و میر سید عبدالعزیز کرازمشایخ زاده گذشتند

ذکر وقایع سنه ۱۰۳۲ و استیلای شاه عباس بر عراق عرب و بغداد و تعمیر آن بلاد و خلع و کشته شدن سلطان عثمان خان عثمانی و نصب سلطان مصطفی خان و عزل حسین پاشا از صدر و حکومت محمد پاشا و صدر آمدن ابراهیم پاشا بصدر

در این سال شاه عباس جزم تسخیر بغداد از اصفهان عزیمت فرمود چه که عراق عرب از شاه اسماعیل صفوی فتح نموده بود و نه تنها از طرف پادشاهان صفویه حکمرانان برای آنجا فرستاده میشد چون شاه عباس با سپاهی فراوان و توپهای آتش فشان بحوالی مقبره ابوحنیفه امام اعظم رسیده و پیام برافراشت حاکم بغداد چون بر سر بداغه قیام نمود و پس از اندک گرفتاری چند تن از مشایخ و سادات و علماء را بشفاعت برنگیخت و ابواب بغداد را بگشاد شاه عباس بغداد وارد گردید و پس از تعظیم مزور و مجوفی بجهود بعزم زیارت مضاجع ائمه امام عازم کربلا و نجف و سرمن رای گردید و صفی قلیخان را بحکومت بغداد و تعیین فرمود و قرچقای خان را برای فتح موصل و خان احمد خان را روانه گرجستان گردانید و آنان نیز باندک وقتی آن نقاط را متصرف شدند

و شاه عباس چون بنجف رسید ندا آمد که شاه اسماعیل هر که زده بود و از فرات آب بدو میرفت فسخان داد تا پاک کردند و تا کوفه رسانیدند باتجمله پادشاه دین پناه شاه عباس در تمام اماکن شریفه و بقاع متبرکه عراق عرب از کاظمین و سامره و کوفه و نجف کربلا در تعمیر و ترمیم و تزیین و تسامات اهتمامات کوتاهی نکرده هر گونه فرمایش و اسباب اثاثیه بجهت یک مقبره داشت داد بی اغراق صرف آنجا فرموده که حالیه متاثغانه این اماکن شریفه با آن همه موقوفات و اسباب اوقات گران قیمت آنها با تدبیر فعیل سپهر مثال حسین پادشاه مجاز بهند او بوده و رتبا و تقیقه باوولت انگلیس است نیز در سال نیک پی جهاد سپاهیان او اهل اسلامبول شورش نموده سلطان خان دوم عثمانی را خلع و حبس کشتند و سلطان مصطفی خان اول را از حبس آورده باز او را بر سریر سلطنت نشانیدند نیز در این سال حسین پاشا از حکمرانی مصر معزول شد و چون باسلامبول رسید بمنصب صدارت رسید و سلطان عثمان خان دوم قبل از خلع و کشته شدنش محمد پاشا بجای حسین پاشا بحکمرانی مصر برگزیده بود و هنوز محمد پاشا از اسلامبول حرکت نکرده بود که سلطان عثمان خان دوم مخلوع و مقتول شد و چون حسین پاشا صدارت یافت ابراهیم پاشا را بحکمرانی مصر فرستاد و او یک سال حکومت مصر نموده و در مدت حکومت او بعضی وقت اکولات در مصر بود و او بخلاف حکام گذشته که از راه خشکی باسلامبول میرفتند از دریا عازم اسلامبول شد از طریق اسکندریه پس از حرکت او معلوم شد و به قابی از خزینه مصر برده و پس مصطفی پاشا حکمران جدید مصر چند تن را بتعاقب او بجهت اخذ مال فرستاد و آنان بدون حصول مرام عودت کردند باز امیر صالح بک را فرستاد او وقتی باسکندریه رسید که ابراهیم پاشا بجهت سوار کشتی شود و رسیدنش حاصل نیفتد و مصطفی پاشا در بیستم دوم ماه رمضان این سال حسام امور حکومت مصر را بکف گرفت هم در این سال محراب خان قاجار حاکم مرو شیخ محمد شاه جونپوری و طالب اصفهانی مرگ نشستند و در مملکت هندوستان رونما شد

ذکر وقایع سنه و عودت شاه عباس از عراق عرب و مامور شدن شاه جهان بفتح قندهار و اقتدار نورجهان بیگم در هند و کشته شدن سلطان مصطفی خان عثمانی و جلوس سلطان مراد خان و آمدن علی پاشا بمصر و عودتش و بقای مصطفی پاشا بحکمرانی مصر

در این سال شاه عباس بحکمرانی عتبات ابریشل بک را گذاشت و پس از تجدید دوره زیارات مشاهد متبرکه و مضاجع شریفه رایت عزیمت بجانب اصفهان برافراشت و حکومت لرستان خوزستان را بسید محمد خان بن سید مبارک خان حاکم حویزه واگذاشت و وزارت خاصه را بسلطان العلما نیلقه سلطان که از اولاد میرزا بزرگ بود واگذاشت هم در این سال جهان گیر شاه پادشاه هندوستان که مدتی بود از فتنه انگیزی نورجهان بیگم ملک هندوستان از فرزندش شاه جهان دلسرد و بیمناک بود و میخواست در بلدهای دور دست کارهای پرزور فرستد چون شنید نامه شاه عباس را در خصوص تصرف قندهار بدید شاه جهان را مامور بس گرفتن قندهار نموده شاه جهان حرکت نموده و چون بهند رسید از خیالات پوچ آگهی یافت و در هر جا اقامت جست و بعاقبت اندیشی و سرانجام دادن سامان جنگ مستمسک شد جهانگیر شاه چون از بهانه جوئی و خبرگیری شهریار را مامور بگرفتن قندهار کرده و بشاه جهان نگاشت که سپاه و توپخانه را گذار شهریار نماید و خود راه دکن سپارد شاه جهان باز ساز نامه نگاشتن کرده و عذرها آورده و در این اوقات میرزا غیاث الدین صدر اعظم در گذشت و نورجهان بیگم

کمیاب و قحط کبرایی نشست زیاد و نیات پیش هرکاری نیست و دست اندازی نماید با این حال آصفخان سپهسالار جهانگیرشاه کبرادر نورجهان بیکم بود او را از بی میلی و فتنه انگیزی در حق شاه جهان باز نمیداشت و اثری نمیکرد و علم در این سال در اسلامبول شورش بزرگی میان درباریان سلطان شد و سلطان مصطفی خان کشته گردید و بجایش سلطان مراد خان چهارم بخت سلطنت نشست و در سرآپا خویش و جامع ابواب شیر برکرست و بجهت فتوحات شاه عباس در عراق عرب و سایر ممالک عثمانی وانمار تاسف نمود و در صدد لشکرکشی برآمد نیز در این سال مصطفی پاشا و پانزده هزار تن از حکومت مصر معزول گشت لیکن سران سپاه و بزرگان مصر نهی عزل او نشدند و چون حاکم بدیه کرحلی پاشا به وبا سکندریه رسید هیئتی باستقبالش شتافتند و گفتند مصر بجای حکومت مصطفی پاشا نهی هستند و باید عودت نمائی و علی پاشا بجز وقف عودت باسلامبول او نداد و چون عنایت نامه سکنه مصر باسلامبول رسید سلطان مراد خان چهارم خشور جنگرانی او را با خلعتی فاخره بمصر فرستاد و مصطفی پاشا باز بحکمرانی باقی ماند هم در این سال گرگوار پاپ پانزدهم درگذشت و اربن هشتم بجایش نشست نیز در این سال ملا محمد امین مستغنی کشمیری شاعر و بیدل شاعر هندی وفات نمودند

ذکر وقایع سنه ۱۰۳۲ و لشکرفرستادن سلطان مراد خان عثمانی برای فتح عراق عرب و جنگ با ایران و عودت نمودن بی نتیجه و خلاف بین جهانگیرشاه و پسرش شاه جهان

در این سال سلطان مراد خان چهارم سلطان عثمانی حافظ محمد پاشا را با سپاهی فراوان برای استرداد بغداد و عراق عرب نامزد نمود و نواب شاه عباس بحافظت بغداد پرداختند جنگ سختی نمودند حافظ محمد پاشا هفت ماه بغداد را محاصره داشت فائده نبرد و بواسطه کثرت کشتار از دو طرف دست از محاصره باز داشت و رایت عودت برافراشت و شاه عباس بر رسید و بار تحفه و هدایا و عرض حاجات بذل مساعدات نمود و دیگران را بجانب صفهان و قندهار روانه نمود هم در این سال بین جهانگیرشاه و فرزندش شاه جهان غبار نقار بالا گرفت و عاقبت شاه جهان بپیشه پدرش جهانگیرشاه سر بر تافت و باب مکاتبه و مخابرت گشود و جهانگیرشاه پیام داد که اگر از لشکرکشی و اردوکشی بقندهار دست بردارد و بپایتخت برگردد تاج و تخت آنها باشند از سر تقصیرات تو میگذرم و آن پیل خود هم که میخواهی میدهم هم در این سال سفینه یاربیکا از برای شاه عباس و محمد امین قطب شاه و ملا محمد صوفی درگذشتند

ذکر وقایع سنه ۱۰۳۳ و فتنه گرجیان در گرجستان و طغیان طائفه روشنائی و حکومت مهابت خان حکمران کابل و آمدنش بهند و گرفتار شدن جهانگیر شاه بدست مهابت خان

در این سال بازهم در گرجستان بزرگان گرجی سر بطغیان برداشتند و رایت مخالفت برافراشتند شاه عباس عزیمت گوشمالی و تنبیه آنان سپاه فرستاد و پس از زحمات بسیار کشتار بی شمار گرجستان منظم گردید نیز در این سال کهلی خان حاکم قندهار درگذشت و شاه عباس پسرش علی مراد خان را بحکمرانی قندهار رسید مهام امور را بدست گرفت و کهلی خان صاحب قبیله بزرگ و از بزرگان کراوانگه بود و قندهار را وطن خود قرار داده بود و چنانچه از پیام در فتنه جان داد و چنانچه اشاره شد نیز در این سال روشنائی افغان سر بشورش برداشتند جهانگیرشاه سپاهی برای دفع فتنه و آشوب آنان گسیل داشت و خود نیز

آهنگ کابل نمود که در بین راه سر راهدر رهشنائی رهزنان آنان را آورده و تاراج قبیله رهشنا بیاساکت شده و این وقت حکومت کابل با مهابت خان بود و نورجهان بیگم با مهابت خان سری نمود و حواله بیگمات زنان را بایه در امور سلطنتی دستی و تصرفی باشد باین جهت نورجهان بیگم حواله نزد جهانگیر شاه لب بسعایت مهابت خان نیکشود و با آنکه مهابت خان در کابل حکومت داشت و از عهده استمان بر نمیآمد با این بدگوئی اتفاق دست زبان از فیدآشت تا عاقبت مهابت خان را از کابل بهند کشید و چون مهابت خان از قلعه انگری نورجهان بیگم خبر یافت تفکر چاره افتاد و از اتفاقات جهانگیر شاه در این وقت بعزم کابل بکشمیر حرکت کرده بود که در بین راه بمهابت خان رسیده واقعه پیری کرده شاه را دستگیر نمود و با حضرار راه انگرد اشت و مدتی جهانگیر شاه گرفتار مهابت خان بود و نورجهان بیگم بزرگان درگاه و سران سپاه را بجهت و زبان توبیخ و سرزنش باز نموده و برادر خود آصف خان که پس از چهار شش وزارت صدر اداراته بین و لشکری کشیده بمکنه مهابت خان شتافته عاقبت بسیاری از لشکریانش کشته شده و فیل نورجهان بیگم بتصرف در آورده و خود از معرکه سر برآفت نیز در این سال شاه اکبر ال پادشاه انگلیس گذشت و بجایش شاه ال پسرش تخت انگلستان نشست نیز در این سال ملک عنبر حکمران دکن هند وستان بمیر معز الدین مرزوی و حکیم عارف لاهجی در گذشتند

ذکر وقایع سنه و گریختن جهانگیر شاه از بند مهابت خان و فوت شاهزاده پرویز

در این سال شاه عباس تاخت بر جلی آورده و حال بود و سکوت بر قلمرو او برقرار و بتعمیر بلاد و آسایش عباد پرداخت و خلیل پاشا متوجه ارزن الروم گردیده مجدداً بدون خاتمه برگشت نیز در تفلیس گرجستان دو تن از سران گرجی با هم سازنموده که چندان مهم نبود نیز جهانگیر شاه بتدبیری از بند مهابت خان گریخت و پس از گرفتاری اگرچه چندان حاصل نگشیده بود بسیار خشمگین و دردمند شده بود که در این وقت خبر فوت شاهزاده پرویز بگوشش برسید بر ملالت و کسالتش افزوده گشت و ناچار رجای خود نشست و باب مکاتبه با فرزندگانه اش شاه جهان گشاد هم در این سال از انگلستان کن فیلسوف هلرنگ در گذشت و در فرانسه سالمن دکس مهندس معروف طومار حیات در نوشت نیز در هندوستان خان خانان وفات یافت و ویران طالب آملی فوت شد

ذکر وقایع سنه و فوت جهانگیر شاه در هند و جلوس شاه جهان و ناخوشی او در مصر و تلفات او و تقدیمات مصطفی پاشا حکمران مصر و آمدن بیرم پاشا بمصر

در این سال نورالدین محمد جهانگیر شاه ابن جلال الدین اکبر شاه گورکانی در هندوستان پس از شصت سال زندگانی و بیست و دو سال سلطنت و کشورستانی در گذشت و در شاهدرا لاهور مدفون گشت و او را پسر بجای ماند و بود نخست شاه جهان دوم شاهزاده شهریار و چون شهریار داماد نورجهان بیگم بود که دختر خود را که از شوهر اولش شیر افگن خان داشت باو داده بود بر سر یزکرانی برداشت و آصف خان برادر نورجهان بیگم شاهزاده خسرو پسر جهانگیر شاه را بسلطنت برداشت که این هر دو بسلطنتشان پایداری نکرده شهریار بلاهور آمده و آنچه در خزینه لاهور یافت بسپاهیان بخشیده و باستقبال آصف خان که همراهی شاهزاده و امور بسامان شتافته و در جنگ باو مصدوم گردیده سر بر تافت و حضرت گرفتار گردیده و کشته شد از آن سوی شاه جهان با مهابت خان باگره آمده باو رنگ خسروی جلوس نموده و آصف خان از او بندگی در آمده و جایگاه بلند

یافت و شاه جهان عموم درباریان را با انعامات شایانه بنواخت و همه شاهزادگان از این برانداخت مگر اورنگ‌زیب شاهزاده خسرو که با ایران پناه برد نیز در این سال شاه عباس در مازندران قشلاق نمود و امام قلیخان را مامور فتح هرات نمود نیز در این سال بوبا بروز ناخوشی وبا که در سنوات قبل در مصر شده بود معلوم شد سیصد هزار تن هلاک شده‌اند و مصطفی پاشا حکمران مصر که مصریان و انکشاری کردند و حرشتری بیشتر بزرگان کردند و بول آنان مصرف کرده است مردم با سلامبول از تعدیات او قسم کرده و بیرام پاشا بحکومت مصر برقرار شد و چون بمصر رسید مصطفی پاشا را بدفع مال مامور نموده او نیز چاره جز دوشت فروخت پرداخت و روانه اسلامبول شد و در آنجا محکوم بسیاست گردید هم در این سال شیخ‌الاسلامی بمنصب صدارت و فرمانروا برقرار شده و حکایت شوخ‌زی او با ملکه مشهور است نیز در این سال ملا محمد حسین کشمیری و میرزا منعم تیانی حوانی شاه و حکیم شفائی اصفهانی در گذشتند

ذکر وقایع سنه ۱۰۳۸ و فوت شاه عباس بزرگ اول و جلوس شاه صفی نبیره او و آمدن سدو احمد از قندهار بایران و حکومت سدو در قندهار

در این سال شاه عباس بزرگ صفوی در شب پنج شنبه بیست و چهارم جمادی الاول پس از پنجاه و نه سال و هشت ماه و بیست و دو روز زندگانی و چهل و دو سال و چند ماه سلطنت و کشورستانی از مازندران در گذشت تاریخ جلوس و وفات او این است [illegible] و بطل الله تاریخ جلوس از حمل من تاریخ سال جلوس پس از فوت شاه عباس ولی صفا کرخوش تعیین نموده بود ملا میرزا پسر صفی میرزا پسر شاه عباس در صفهان جلوس نموده لقب شاه صفی گشت و صفی میرزا بحکم شاه عباس بدست بستوران کشته شده بود نیز در این سال قبل از فوت شاه عباس مردم قندهار از تعدی و مردم آزاری علی مراد خان زنگنه بستوه آمده طوایف علیزائی و ابدالی و سایرین مشورت پرداختند و دو تن برادر مرحوم بهلول احمد از ظاهر ابدالی در میان خود انتخاب نموده به دربار شاه عباس بر سالت فرستادند هر دو احمد باصفهان آمدند بحضور شاه عباس سینه تظلمات مردم قندهار را هر طرفی نمودند شاه عباس از اخلاق بیان و فصاحت بیان و تحریر شیرین سدو مسرور گردید و او را بحکومت قندهار بداد و با انعامات فراوان و احسانات شیرین او را بقندهار فرستاد و زنگیدرا معزول ساخت چون سدو بقندهار رسید تخت حکمرانی تمکن گردید و او قسمی خوش رفتاری و حسن سلوک نمود که مردم قندهار را مانند پدر عزیز شدند و هواره او را و اولاد و خانواده او را محترم میدانستند تا مدتها حکومت قندهار در خانواده او بود و سدوزائی مشهور گردیدند و جلد پنجم این کتاب در ذیل ذکر طوایف و قبایل و عشایر افغانستان بذکر این طایفه مفصل خواهد پرداخت نیز در این سال در نقاط مختلفه ایران بواسطه فوت شاه عباس اندکیلان و خراسان شورش و فتنه‌ها شد و قزلباشها بحکم شاه صفی آنها را ساکت کرد

ذکر وقایع سنه ۱۰۳۹ و آمدن ازبکان بطرف کابل و مامور شدن مهابت خان از طرف شاهجهان بدفع ازبکان و فتحی در هند و نصب و عزل محمد پاشا در مصر و آمدن خلیل پاشا بمصر

در این اوقات چون خبر ارتحال پرلال جهانگیر شاه ابن اکبر شاه در ترکستان انتشار یافت ازبکان از ترکستان آهنگ

کابل نموده و از آب گذشته مانند سیل بوشان و غزوشان بطرف کابل سرازیر شدند چون این خبر بشاه
جهانگیر شاه رسید صابت خان را بجهت رفع ازبکان با امور نموده و او بسرعت تمام بروبادپست بلندی را نوردیده بطرف
کابل با سپاهی بسیار و توپهای بیشمار برسر ازبکان چون نزدیک شدن مغولان را خبر یافتند بی تامل جرف
ترکستان شتافتند صابت خان بکابل رسیده کسانیکه در قلعه و حصار بازبکان پایداری کرده بودند بنوازشات و
احسانات بیکرانه متمتع ساخت هم دراین سال در هندوستان خاصه اطراف دکن بارش نبارید و مقدمات آثار خشک سالی
نمودار گردید و صرصر قحطی و غلاء وزیدن گرفت و رشته و تاسمنات بهلکشیده و از انسان و حیوان جمعی بسیار بسپنجه
دیار عدم شد هم دراین سال میرابراهیم پاشا از حکمرانی مصر معزول گردید و محمد پاشا بحکومت مصر برقرار شده و مصر آمده و بسپاهیان
کم معاشرت بود و عزت نشین بود و نزدیک دو سال بحکمرانی مصر برقرار شده و دراین بین خبر شورش یمن بمصر رسید
و محمد پاشا بست شکرکشی بمن قنسوبک میرحاج تعیین نموده و او مسلمی گرفت و سی هزار تن عسکری حاضر ساخت
و پس ازان قنسوبک از رفتن بمن تقاعد ورزید و عساکرش در مصر بسبب سلب اموال مردم در مصر بر و شورش و بمن مصر رسید
و محمد پاشا بست شکرکشی بمن قنسوبک میرحاج تعیین نموده و او مسلمی گرفت و سی هزار تن عسکری حاضر ساخت
و پس ازان قنسوبک از رفتن بمن تقاعد ورزید و عساکرش در مصر بسبب سلب اموال مردم در مصر بر و شورش و بمن مصر رسید
آنان هزار تن بمرباز تحت سرداری امیر جعفر آقا بودند که آنان فتنه را فرو نشانیده و هم سپاهیان شدند هم دراین سال هزار و چهل و
نیل فیضان ننموده و بتدبیر محمد پاشا محصولات در کمال خوبی بود و سلطان مراد خان محمد پاشا را از مصر بخواست و بجایش موسی
پاشا را روانه مصر نمود و موسی پاشا باندک وقتی دست ظلم از رعیت بستد و بیرون آورد و سپاهیان را بجانب اطراف
تصرف نمود و دراین وقت سلطان مراد از موسی پاشا قشون مصری بجهت جنگ بایران خواست و او بنای دخل بازی و حیله
نمود و قیطاس یک که بجهت لشکرکشی ایران معین شده بود بکشت مردم شورش کرده و عزل و از اسلامبول
بخواستند سلطان مراد خان او را معزول داشت و بجایش خلیل پاشا را بحکومت مصر گماشت نیز دراین اوقات سلطان مراد
خان مرتبه دیگر نمود و معادل صد هزار غروش مصری که هشتاد هزار تومان چهار فرنگ بود برای خرج حرم مکه معظمه شد
نیز دراین سال که معادل یکهزار و ششصد و سی میلادی بود بین السنین فرانسه و اطریش جنگ درگرفت نیز دراین
سال عالم بیگ کاشی و میرمحمد باقر داماد مشهور درگذشتند

ذکر وقایع سنه ۱۰۴۲ و لشکرفرستادن سلطان مراد خان برای فتح بغداد و خانه اسلامبول

دراین سال سلطان مراد خان چهارم فرمان داد تا سپاه بسیار از معمورهای ممالک اسلامبول وغیره جمع شدند و خسرو
پاشا را بسپهسالاری آنان مامور بتسخیر بغداد نمود و خسرو پاشا با یکصد و پنجاه هزار سرباز و توپها و تفنگهای گلوله انداز بطرف
بغداد براند و پس از جنگ هولناک و کشتار بسیار سرانجام بغداد را فتح کرد و از آن معرکه با لکر سرباز تافت و با خزینه
بجانب اسلامبول شتافت و شاه صفی بعراق عرب آمده و صفی قلیخان را که از مقدمان کار و شادت کرده بود بخواست و
بزیارت مشاهد متبرکه و معبوقات و مزورات پرداخت نیز دراین سال سلطان مراد جهان در قصر سلطنتی بر سریر خلافت نشسته
و کتاب شعوبیت بخواند که ناگاه برقی بر او و یک پایه از آن تخت را بسوزانید و جمعی از حاضرین را هلاک ساخت و سلطان
مراد خان بسلامت از این حادثه گذشت

ذکر وقایع سنه ۱۰۴۳ و رد و بدل سرحدین ایران و عثمانی و فتوحات شاه جهان در هند

وقایع جهان و جهانیان

در این سال اسرائی که در سال قبل بین ایران و عثمانی از طرفین اسیر شده بودند باوطان خود رفتند و شاه صفی مبلغی صرف قلاع شریفه عراق عرب نمود و چند تن از منسوبان بخانواده سلطنت را مکحول و مقتول ساخت و باعدام گروهی از بزرگان پرداخت هم در گرجستان برخی تغییرات داده شد و خداوند فرزندی بشاه صفی داد موسوم بسلطان محمد میرزا که بعدها شاه عباس ثانی گردید هم در این سال خلیل پاشا کوبری بحکمرانی مصر برقرار شد هم در این سال امیر فخرالدین حکمران کوه بسنان در سوریه طغیان نمود و سلطان مراد خان بر سر او لشکر فرستاد و او را مطیع نمود نیز در این سال از جانب شاه جهان مهتاب خان سپاهی فراوان با توپهای آتش فشان بطرف احمدنگر کشید و در آنجا فتح خان را شکست داد و فتح خان تسلیم او شد و احمدنگر در قلمرو شاه جهان درآمد هم در این سال انگلیسها بجزیره کوادلوپ استیلا یافتند

ذکر وقایع سنه ۱۰۳۳ و سنه ۱۰۳۴ و استیلای شاه صفی بقلعه وان و رفع ازبکان از خراسان و عزل احمد پاشا از مصر و آمدن حسین پاشا بحکومت مصر

در این اوقات شاه صفی از اصفهان بقزوین و تبریز رفت و قلعه وان را متصرف شد و سلطان مراد خان بطرف وان براند و چون شنید در اسلامبول بین علما و بزرگان فتنه حادث شد عودت نمود نیز میرزا ابوطالب خان اعتماد الدوله وزیر اعظم پسر حاتم بیک اردوبادی که از زمان شاه عباس وزارت داشت معزول نموده میرزا تقی وزیر مازندران و گیلان را بمنصب وزارت گماشت نیز در این اوان آب دجله طغیان کرد و طاعون در قزوین و آذربایجان بروز نمود نیز عبدالعزیز خان ازبک پادشاه ترکستان تاخت خراسان آمد شاه صفی خود متوجه خراسان شد و رفع ازبک نمود هم در این سال از طرف سلطان مراد خان باحمد پاشا حکمران مصر امر رسید که دو هزار تن عسکر بطرف دریه روانه دارد و بجهت جنگ با مردم دروز لبنان و نه هزار قنطار بیاورد و سایر آلات ناریه بفرستد و این مال را احمد پاشا سرشکن کرده باز همت بسیار حاصل نمود و خود بیشتر آن را متصرف شد و مردم مصر باسلامبول متظلم شدند و احمد پاشا معزول شد و پس از عزل و رسیدن باسلامبول محکوم و معدوم گردید و بجایش وزیر حسین پاشا حکمران مصر شد و انواع تعدیات را نسبت بمصریها نمود و مدت حکمرانی حسین پاشا یک سال یازده ماه بود و در اسلامبول آتش سوزی عجیبی واقع گردید و شاه جهان پادشاه هندوستان بکشمیر آمد بنای عمارات و باغات عالی را گذاشت

ذکر وقایع سنه ۱۰۳۵ و استیلای سلطان مراد خان بامیرخان و استرداد ایروان بدست شاه صفی و جنگ شاه جهان در دکن و عزل حسین پاشا از مصر و آمدن محمد پاشا بحکمرانی مصر

در این سال سلطان مراد خان عثمانی با سپاهی فراوان و اسلحه و توپهای بی پایان آهنگ ایروان نمود و پس از محاصره و محاربه قلعه را مسخر فرمود و بطرف تبریز براند و بتبریز استیلا یافت و چون نزدیک شدن شاه صفی صفوی را خبر یافت بطرف اسلامبول روانه شد و شاه صفی مجدداً ایروان را بتصرف آورد هم در این سال شاه جهان با لشکری گران و فیلهای توان عزیمت دکن از آگره کرد و مقدم احمدنگر بدست حاجی افتاده بود گرفت آنگاه بیجاپور براند و محمد عادل شاه را محصور کرد و رسولان میان افتاده بساط مسالمت و مصالحت بگستراند و مقرر شد هر ساله عادل شاه هیجده لک

(۱۰ ملیون) روپیه باج برای شاه جهان فرستاد نیز در این سال حسین پاشا حکمران مصر معزول شد و او مرد مردم خونخواری بود که در مدت یک سال و یازده ماه حکمرانی در مصر هزار و دو صد نفر را کشته بود چون باسلامبول رفت محمد پاشا ابن احمد پاشا کوپرلی زاده سلطان سلیم دوم و بجکرانی مصر آمد نیز در این سال کسوف ماه در شب ششم ذی الحجه سنه ۱۰۳۵ هزار و شصت و پنج هجری واقع شد و پادشاه مجلس اکادمی مجلس منع نهضت شده تالیف کتابی در باب نهضت و اصلاحات و ابطال بدعت کرده باغ نباتات را پایه احداث شد

ذکر وقایع سنه ۱۰۳۶ و آمدن سفرا با ——— هدایا بدربار شاه صفی

در این سال فرای رود سند و خوارزم در ترکستان بدربار شاه صفی آمده بشرف فتح ایروان فائز شده و هدایای شایسته گذرانیده شاه صفی برخی مکارم را تغییر و تبدیل داده و از اصفهان بر سر آتاپش قرا گرفت و بجز فتح نامه ها بفرستاده و بنای مقبره و مدرسه اصفهان پرداخت و صیت شوکت عظمتش در اطراف و اکناف ترکستان پاکنه گشت هم در این سال در هندوستان اعتقاد نمودند

ذکر وقایع سنه ۱۰۳۷ و طلب شدن علی مراد خان از قندهار و رفتن او بدهلی نزد شاه جهان و رفتن عساکر مصر بطرف بغداد

در این سال شاه صفی علی مراد خان را که در قندهار مانده بود میخواست علی مراد خان خائف و هراسناک شده با شاه جهان باب مودت و بندگی گشوده قندهار را تسلیم کارگذاران شاه جهان نموده خود عازم آگره گردیده در دهلی شرف ملازمت شاه جهان را دریافت چون او را در لشکر کشی و سپاهگری دانا یافت باندک زمانی او را ترقی داده او را روانه قندهار نمود و بهمت تسخیر بلخ روانه داشت و علی مراد خان در تمام مدت شاه جهان بانده و بگرانی کشیده کابل برقرار شده در کارکشائی لشکری کارهای بزرگ نمود چنانچه در دهلی مرده خانه بنا داشت که بقول صاحب ستان ترکتازان هندوستان در او باقی مانده است و در این سال سلطان مراد خان چهارم محمد پاشا فرمان فرستاده که هزار و پانصد سپاهی بهمت جنگ با ایران و تسخیر بغداد روانه نماید و محمد پاشا تهیه کار پرداخت و هزار و پانصد تن سپاهی سرکرده یکی قسو بک امیر حاج روانه بطرف بغداد نمود و آنها از بغداد در اوایل سنه ۱۰۳۸ هزار و چهل و نه بازگشتند عود این سال فرو ماند دوم محرم آلمان دکه شت و بجایش فرو ماند سوم تخت سلطنت آلمان گشت

ذکر وقایع سنه ۱۰۳۸ و جنگ سلطان مراد خان در حوالی بغداد و استیلای او بغداد

در این سال سلطان مراد چهارم با سپاهی فراوان و توپهای بی پایان کریک سه و پنجاه هزار تن سرباز بود آهنگ بغداد نمود و بظاهر بغداد خیمه افراشت و شهر را محصور نمود و بکتاش خان با محصورین ارکان شادت جوان مردی پایداری کرد سلطان مراد فرمان داد تا توپها را بغداد بستند چنانچه حساب خلد برین میآورد که در یک روز بچهل و پنج هزار گلوله توپخانه بغداد انداختند پس از پنجاه روز بکتاش خان از فرط فیرت خود را بخوردن تریاک کشت و بغداد فتح شد عثمانیها تیغ بی دریغ در میان مردم نهادند شهر را بتاراج دادند سلطان مراد خان پس از فتح بغداد و کسالت یافته و چار عودت باسلامبول نمود و مصطفی پاشا بحکمرانی عراق عرب نامزد گردد و در اواخر رمضان باسلامبول رسید و قضا

صفی نزدیک ببغداد شد که بغداد را عثمانیها فتح کرده بودند شاه صفی بهمدان و قزوین آمد که در تدارک برآید که در این وقت [illegible] بمیان افتاده عقد معاهده بستند که عراق و غرب از آن عثمانی و دیگر از آن ایران شد نیز در این سال ایلچی شاه جهان با هدایا و نامه موفق بحضرت توامان در بارشاه صفی آمد از بابت آگذارشدن قندهار بدولت کورکانی شرحی نگاشته بود و شاه صفی بنا بمصلحت وقت بدکوت گذرانیده و این امر شهری بود که در سلطنت شاه صفی از ایران مجزی شد که اول بغداد و آن ولایت بزرگ عراق عرب بود و دوم قندهار

ذکر وقایع سنه ۱۰۴۱ وفوت سلطان مراد خان چهارم وجلوس سلطان ابراهیم خان وکردش شاه صفی و تعدیات محمد پاشا در مصر

در این سال سلطان مراد خان چهارم پادشاه عثمانی پس از زیستن پنج سال زندگانی هجده سال جهانبانی در شانزده سالگی در گذشت و بزرگان درگاه و مدبران سپاه سلطان ابراهیم خان برادر او را از حبس بیرون آورده باورنگ سلطانی نشانیدند و در این وقت سلطان ابراهیم بعمر بیست و سال بود و فیل مرغلی با شاهدان پری رخسار بود چنانچه با مدک زمانی پانصد پنجاه زن ماه چهره در حرمسرایش جمع گردید و محمد قسیلخان که بمبتاقده معاهده بین ایران و عثمانی رفته بود با ایران بازگشت و شاه صفی بتزوین و گیلان و مازندران سرکشی نموده و برخی حکام بعزل منصوب نموده با صفهان برگشت و نیز محمد پاشا حکمران مصر دست بتعدی دراز نموده و مال بسیاری بستاند و بین مختلف از مصر بیا برگشت و چون سلطان مراد خان عثمانی درگذشت و شکایات مردم باسلامبول رسید سلطان ابراهیم خان محمد پاشا را معزول ساخت و او را از آن حیثیت دیگر حکام عزل حکام مصر عثمانی میباد و محروم ساخت لیکن محمد پاشا بوسائل مکنده دستان خود را واداشت تا سلطان ابراهیم خان حکم بقای او را بمصر شاه محمد پاشا بیش از پیش از سه سال بگذشت

ذکر وقایع سنه ۱۰۵۰ و سنه ۱۰۵۱ وحرکت شاه صفی از اصفهان بجهت استرداد قندهار و عزل محمد پاشا از حکومت مصر و نصب مصطفی پاشا بستانچی و شورش عساکر مصر وعزل مصطفی پاشا و نصب قصوه پاشا و مصدر شورش در ممالک عثمانی

در این اوقات شاه صفی در اصفهان وقات بیکذرانید آنکاه عزم استرداد قندهار آهنگ خوبهان نموده و مدتی در راه طی طریق سپرده و عقد امور حکام و صاحب نام بگشوده و پس از قطع منازل طی مراحل بظاهر قندهار رسیده و آن شهر را بمیان گرفت و سخت محاصره نمود و محصورین برامعه محاربه برخاستند و چون ثبات بسیار و مقاومت بی اندازه نمودند شهر بتسلیم نمودند و شاه صفی قندهار را مستعرف شده و از خود عاکمی بگذاشت و در سنه سال هزار و پنجاه و یک رحلت نمود بطرف خوبهان و اصفهان برگشت صاحب منتظم ناصری گوید فتح شاه صفی در این اوقات بطرف قندهار مستعرف نمودن آن قول ضعیف است و صاحب کتاب ان هند متعرض این واقعه گردیده و باشد سهو رفته باشد و در این سال امام قسیلخان پادشاه ترکستان بجهت قصد چشم سلطنت ایشان رحمو خان درگذشت و از راه ایران عازم گردید شاه صفی او را بهر موکنه بجهت مهمان داری و بحکام روانه نموده و هزار تومان نقده با خلعت توامان آتشه نفیس بجهت او فرستاد هم در این سال محمد پاشا از حکمرانی مصر معزول گردید و بجایش مصطفی پاشا بستانچی بحکمرانی مصر قرار شد و از بی کفایتی او بازار عرج و مرج [illegible]

وآدم کشی رواج دهد یافت و دشوال هزار و پنجاه و یک عساکر مصری شورش نموده و بامیر علی سپهسالار خود طغیان کردند و چاوش مصطفی پاشا امیر علی را معزول نموده و عابدین بک را بجای او برقرار کرده و چون شکایات معه سیاه باسلامبول رسید سلطان ابراهیم خان مصطفی پاشا را معزول نمود و مقصود پاشا رسکرانی مصر روانه کرد و چون مقصود پاشا مصر رسید تمشی شکایات مردم بر دولت و معلوم شد مالی فراوان بتعدی و ظلم مصطفی پاشا و دشمنی و تحویل او را از مردم گرفته مقصود پاشا از آن دو نفر مبلغی گرفت و بخزینه رسانید و چون مصطفی پاشا باسلامبول رسید او را نیز مبلغی سلطان بگرفت هم در این سال پارلمان از انگلیس بنده رکات پادشاه انگلستان قیام کردند و افرنسه مشورات رهبوت پادشاه شکر زدند و در ممالک پرتغال مردم برنمه اسپانیا قیام و شورش نمودند و جمعی از پرتستانیا که در خاک ارلنه انگلستان بودند تحریک پادشاه انگلیس گشته شدند و پادشاه فرانسه حکم نمود که پارلمانت کارهای دولتی مداخله نکنند نیز در مملکت پرتغال ژان پنجم از طاعه براگانس بتخت سلطنت پرتغال نشست

ذکر وقایع سنه ۱۰۵۲ و فوت شاه صفی و جلوس شاه عباس ثانی و عزم شاه عباس بجهت انتزاع قندهار و ناخوشی و با در همه

در این سال شاه صفی صفوی پس از سیزده سال و شش ماه سلطنت و جهانبانی در شهر کاشان درگذشت و فرزندش شاه عباس ثانی که همیشه صفات مانند جدش شاه عباس اول بود در سن نه سالگی در روز چهارشنبه سیزدهم مالگی بتخت سلطنت ایران نشست و پس از جلوس بتقاضای ایالت ایران که بالغ بر پانصد هزار تومان بود و بر علما بخشید و خوب کاری کرد علما از این بخشایش کردید، هر موکند در منع شرب شراب فرمود و همه شاربان ناچار تائب شدند آنگاه مقصود خان را با هدایای بسیار بدربار عثمانی فرستاد و او با یکصد پنجاه خر با سلامبول رفت نیز شاه عباس ثانی فرمان داد بر رستم خان سپهسالار خراسان که لشکری بجهت انتزاع قندهار بجهیا سازد زیرا شاه جهان فرزند خود را با لشکر و با سپاهی گران بطرف قندهار فرستاده بود و رستم خان و زیر شاه عباس تمادلی نمود شاه عباس فرمانی بنام چای خان بیکلربکی مشهد فرستاد او رستم خان و علی قلی بیک و دو نفر بیک و یعقوب بیک برادران را بحکم شاه عباس کشت و جمع سپاه و تهیه بنه و خرگاه پرداخت

هم در این سال در مصر با خوشی و با نیمه بلا افرشت و دست بدست و پیر بزنا و فنی و فتنه نگذاشت و همه روزه مردم بسیار این بلای قتال شدند و از هیجدهای ذی قعده تا ماه صفر شصت و نه هزار و پنجاه و نه مقتول انجامید ابن ابی السرور گوید از معاصرین آن زمان دانه مورخین است میاورد که در ظرف نه روز در پنج مسجد مصر که باموات نماز خوانده شد بدو هزار و شصت مرده نماز خوانده شد و حالیکه پس از این از کثرت اموات کسی بر مرده نماز نمیخواند و بدون تغسیل و تکفین آنها را دفن میکنند و دو صد سی و اند دیران و بی آدم شده مقصود پاشا سعی جمیل و زحمات بسیار در رفاهیت باقی ماندگان نمود و مصر را بسیار منظم ساخت

همه در این سال بین شارل اول پادشاه انگلستان و مجلس پارلمانت جار و نقار بالا گرفت و شارل از لندن بیرون رفت و جنگ بین هواخواهان شاه و هواخواهان پارلمانت درگرفت و لوی سیزدهم پادشاه فرانسه بر خی بلاد اسپانیا استیلا یافت

ذکر وقایع سنه ۱۰۵۳ و آمدن رسولان بدربار شاه عباس ثانی و فرار سلیمان از مجلس سکنه

وقایع جهان و جهانیان

در این سال شاه عباس در اصفهان در کمال استقلال براورنگ سلطنت متمکن بوده ایلچی سلطان ابراهیم خان با نامه
مودت ختامه تعزیت از فوت شاه صفی و تهنیت جلوس شاه عباس بدربار شاه عباس باصفهان با هدایای ثمینه آمد
هم چنین رسول پادشاه روس برسید نیز مختصر حرکتی در گرجستان شد که دفع گردید و حکمران حویزه عربستان تبدیل
شد نیز در این سال بقدر ششصد تن مسیحی که در اسکندر حبس بودند بنا بتدبیری که قبلا کرده ابواب محبس را شکستند و بیرون ریخته
بیشتر محلات و دکاکین را غارت نمودند و مسلمانان در آن وقت در مساجد مشغول نماز بودند که این خبر را یافتند و ترسایان
بطرف دریا فرار کردند و در کشتی که قبلا برای آنها هم مذهبانشان موجود کرده بودند سوار شده و بسوئی برفتند نیز در انگلستان
بین طرفداران شارل شاه و هواخواهان پارلمانت جنگ برقرار بود نیز لوئی سیزدهم پادشاه فرانسه درگذشت و لوئی چهاردهم
بجایش نشست

ذکر وقایع سنه ۱۰۵۴ و سنه ۱۰۵۵ و بنای الاقاپوی بامر شاه عباس در اصفهان و غلبه سپاه شاه جهان ببلخ و آمدن نذر محمد خان بپناه شاه عباس و عودت او با سپاه ایران و استرداد بلخ نمودن

در این دو سال شاه عباس ثانی مانند جد بزرگوارش شاه عباس بزرگ با همت سرشار ملوکانه بساختن عمارات عالیه برگماشت
و عمارت الاقاپوی اصفهان و واقعه در میدان نقش جهان بود بساخت و این عمارت که تا این تاریخ دو صد و نود سال از
بنایش گذشته برقرار و اند عمارات بی نظیر دنیا در ارتفاع و بزرگی و شکوه میباشد نیز در این سال شاه جهان پادشاه هندوستان
علی مردان خان زنگنه را بجهت تسخیر بلخ روانه نموده و آن وقت بلخ را نذر محمد خان برادر امام قلیخان پادشاه ترکستان
متصرف داشت و در مقابل سپاه مغول تاب مقاومت نیاورده بمرو گریخت و از آنجا باصفهان بپناه شاه عباس ثانی
شتافت و شاه عباس او را محترم داشت و سپاهی بی اندازه باو داد و او روانه گردید بلادی که مغولان تصرف نموده بودند
باز پس گرفت در حالتیکه شاه جهان بلخ را بقوه پنجاه هزار سوار و ده هزار پیاده تصرف نموده بود و خود بجهت فتح بلخ بکابل
آمده بود هم در این اوان کرمول صاحب منصب انگلیسی طرفدار پارلمانت فتوحات نموده ملکه انگلیس بخاک فرانسه پناه برد
هم در این سال الکسی پادشاه روسیه جشن پانزده سالگی بجای پدر خود میشل رومانوف بتخت حکمرانی روسیه نشست و در مسکو
شورش بزرگ برپا شد و مدتی طول کشید

ذکر وقایع سنه ۱۰۵۶ و ساختن شاه عباس باغ سعادت آباد را در اصفهان و استیلای نذر محمد خان ببلخ و منازعه عساکر مصر با مقصود پاشا و نصب ایوب پاشا بحکومت مصر

در این سال شاه عباس طرح باغ سعادت آباد و عمارت باشکوه او را در اصفهان ریخت و با صرف مبلغی بسیار او را بپایان
برد (این باغ و این عمارت از تیشه استبداد ظالمانه مسعود میرزای ظل السلطان در اصفهان از ریشه کنده و برافکنده شد)
نیز نذر محمد خان بدستیاری قشون ایران ببلخ استیلا یافت و عساکر شاه عباس را با انعامات بسیار عودت باصفهان
داد و شاه جهان پادشاه هندوستان چون از بسط نفوذ و شوکت شاه عباس در ترکستان باخبر شد ایلچی با تحف شایان
بدربار شاه عباس فرستاد نیز شاهزاده مراد چون تاب مقاومت با سپاه ایران نداشت بلخ را واگذاشت و بجانب دهلی

حرکت آمده و منصب شاه جهان شد اما از آن سوی سران و بزرگان ازبک با مدد محمد خان مراجعت و موافقت نمودند و هنوز مهمات اعظم تکمیل نیافته بود که باد شوریدند و او باز فرار نموده رهسپار ایران شد و چون در سبزوار برسید ناخوش احوال شده در گذشت و چون خبر فوت او در ترکستان شایع گشت قلیچان پسر مدد محمد خان بحکمرانی ترکستان برآمد نیز در این سال میرزا تقی اعتماد الدوله وزیر اعظم با مرشاه عباس مقتول گشت و بجایش خلیفه سلطان وزیر سابق مسند وزارت نشست نیز در مصر این معتوه پاشا در بزرگان مصر بر سر او تاب مستمری منازعه کرده و مصریان بدربار عثمانی شکایت از پاشا نمودند و ایوب پاشا بحکومت مصر برقرار شد ایوب پاشا مصر آمده و دو سال حکومت مصر راه داشت و در کمال مجاهدت عمارت حکمرانی نمود تا استیفا و او هم در این جشن عید مولود حضرت پیغمبر اکرم با ارباب سوال مکرفتند و بین سال در این جشن عید مولود بود که سلطان ابراهیم خان در اهلاسول گرفت نیز در شهر دهان زلزله سختی واقع شد

ذکر وقایع سنه ۱۰۳۸ و آمدن شاه جهان بکابل و غلبه او بلخ و واگذاشتن آن بعبد العزیز ازبک و آمدن او و رنگ زیب بکابل و بنای چهل ستون بامر شاه عباس اصفهان و نصب محمد پاشا چند روز بحکومت مصر و کشته شدن چندتن از امرای مصر و عزل محمد پاشا چند روز و نصب مصطفی پاشا بحکومت مصر

در این سال شاه جهان از دهلی آهنگ کابل نمود و شاهزاده اورنگ زیب پسر چهارم خود را بطرف بلخ فرستاد صاحب ترکستان همه غلبه شاه جهان را بلخ در دفعه دوم پس از رفتن سپاه ایران در این سال مسکار و با تجرد اورنگ زیب بلخ استیلا یافت و ازبکان شکست فاحشی را دوچون مدد محمد خان پناه بایران برده و چنانچه گذشت در سبزوار وفات نمود فرزند دیگرش عبد العزیز خان با سپاهی فراوان از ازبکان جمع نمود بطرف بلخ سرازیر شد و آن شهر با محاصره نمود اورنگ زیب دلیری سوانحه و محاربه برآمده و چگونگی را بپایه سبک پای بکابل نزد شاه جهان نگاشت از آن سوی عبد العزیز خان نیز رسولی چرب زبان بکابل فرستاد که پدرم بر سر بلخ مال و جان برایکان داد و من نیز رحمات طاقت فرسا کشیدم و مال بسیار دارم و شاه جهان را ممالک وسیعه بوده چه شود که بلخ را باین حدود بمن شعار گذارد و بگذرد شاه جهان ایلچی او را بنواخت و شاهزاده اورنگ زیب فرمانی نگاشت که بلخ را بعبد العزیز خان سپرده و بکابل رود اورنگ زیب بحسب فرمان شاه جهان از بلخ رو بکابل شد و در تمامی راه از ازبکان و پس از ازبکان مردمان غارت و فیروزی بتاراج اموال ایشان شده و اورنگ زیب با رحمات بسیار خود را بکابل رسانید و در این سال شاه عباس ثانی عمارت چهل ستون اصفهان را بنا فرمود این عمارت نادره که نظیرش تمام اسیا یافت نمیشود تا این تاریخ که شصت و هفت سال از هجری قمری است باقی است و از آن عمارت مسعود و میرزای ظل السلطان پسر ناصر الدین شاه که تمامی عمارات عالیه صفهان را ریشه کن نموده و محو و نابود ساخته و احسن اتفاقات این عمارت محل ارکان حرب لشکر جنوب شد و با تمام محمد خان انصاری میر قشقار حکمران محبوب اصفهان شاه محمد حسین میرزا رئیس ارکان حرب لشکر جنوب عمارت چهل ستون تعمیر یافته و نقش نگارهای آن عمارت که از آثار خداوندان هنر مند عهد صفویه بود از یورش و غارتهای ظل السلطان که منحوس ترین اشکبار باشد پدید ارشده و این عمارت عظیم تاریخی رونق و شکوه تازه داده است نیز در این سال شاه جهان آباد و هند تمام شد هم در این سال محمد پاشا چند را از مصر منصوب گشت و او هم

در این سال فرقه نکشای در مصر شورش کرده محمد پاشا با قشون بیک امیر حجاج در باب دفع فتنه و شورش دولت
نموده و قلعت خرطوم و قشون بیک و چند تن از امرای مصر کشته شده و بقیه ای چند متواری شدند که محمد پاشا چند
مدفال بجای مصطفی پاشا حکمران مصر شده و بعد معلوم شد این خبر اصلیت ندارد و هم در این سال طایفه اکسه پادشاه انگلیس را
بچهار صد هزار لیره بپارلمانت فروختند نظر این معامله را ایرانیان در باره محمد علی شاه قاجار محرب پارلمانت ایران
نموده و کسی او را دستگیر و بمحرمش فرستاد

ذکر وقایع ۱۲۵۸ و حرکت شاه عباس ثانی از اصفهان بطرف مشهد و خلع و قتل سلطان ابراهیم خان عثمانی و جلوس سلطان محمد خان چهارم عثمانی و خاتمه جنگ سی ساله در اروپا

در این سال شاه عباس ثانی بعزم مشهد و تعیر قندهار از اصفهان با سپاهی فراوان حرکت نموده فرمان داد تا از هر جا قشون
در چمن بسطام حاضر شوند و چون بحوالی مشهد رسید پیاده گردید و مانند جد بزرگوارش شاه عباس اظهار خلوص نیت و پاکی
عقیدت نموده و پیاده بشرف بحرم حضرت رضا گردید و نذر و خیرات بسیار داده و مرتضی قلیخان قاجار را فرمان داد تا قوچی
را سپاه کینه خواه بطرف قندهار حرکت کرده و در این سال بزرگان لشکری و کشوری عثمانی بواسطه آنکه سلطان ابراهیم خان
در عیش و عشرت بسیار ولع و اشتها داشته و اغلب اوقات بلهو و لعب میگذرانید و پسر بچه ۷ ساله او سلطان محمد را برداشته بتخت سلطنتی جلوس دادند
و سلطان ابراهیم خان را محبوس و پس از چندی مقتول نمودند سلطان ابراهیم خان مدت بیست و نه سال زندگانی و نه سال حکمرانی
نموده و نیز در این سال خبر جلوس سلطان محمد خان چهارم بر عزل محمد پاشا رسید و منصب صدارت محمد پاشا و والی گی اصفهان بحسین پاشا
و حسین پاشا وارد اصفهان شده و محمد پاشا بمصر رسیده بخت حکمرانی مصر متمکن گردیده و سال حکمران مصر بود در این سال که تقاویم
۱۰۵۸ هزار و شصت و هشت هجری و سی و شش سالگی بین اسپانیا و آلمان و فرانسه واقع شده بود خاتمه یافت پادشاه
انگلیس شمال بدست کرمول گرفتار شده و کریستان چهارم پادشاه دانمارک درگذشت و بجایش فردریک سوم نشست

ذکر وقایع ۱۰۵۹ و حرکت شاه عباس از مشهد بطرف قندهار و استیلای شاه عباس بقندهار و بست و زمین داور و عودت او بهرات و مشهد

در این سال شاه عباس ثانی از مشهد بهرات حرکت فرموده و چون موکب شاهانه بهرات نزول اجلال نموده و بطبقات مردم از عالی تا
دانی انعامات و احسانات بی اندازه کرده و مالی بسیار بخشود و در این وقت ایلچی سلطان محمد خان چهارم عثمانی با نامه
و هدایای خاصه و هدایای پیشکش بهرات رسیده و بشرف استلام عتبه سامی نایل گردیده و با خورسندی تمام از آن اطراف حاصل کرده
آنگاه شاه عباس با سپاهی فراوان و توپهای آتش فشان از هرات بعزم قندهار حرکت کرده و محراب خان حاکم هستاباد
با فوجی بزم آزمای بعزم فتح قلعه بست حرکت داده و محراب خان آن قلعه را محاصره نموده و پس از چندی منصرف شد و چون شاه
عباس بظاهر قندهار رسید آغاز محاصره گذاشت و خود شاه عباس در عباس آباد کرانه باغهای شیخ علیخان زنگنه بود و این
در سمت شمال قندهار بوده و واقع در سمت شمال شهر قندهار بود و نزول فرموده و دست خان قلعه دار و حاکم قندهار جلادت و داری و مدافعه
پرداخت و برای شاه عباس ثانی مانند مرتضی قلیخان قوچی باشی و سیاوش خان قوللر آقاسی و اسد ویردی بیک شکارچی

آقای عیسی یک برادر رستم خان سپهسالار سابق بود این مشغول نقب کندن و گلوله باری کردن شدند که از شدت آتش قشونی و گلوله باری سکنه قندهار باضطراب قلعه گیان بالتماس درآمده دروازه سیستان بیرون شده شاه عباس آنان را بخشیده و لطفخان دروازه را بگشود و دروازه غزنه بیرون شده قندهار بفتح شاه عباس گردید آنگاه ولیخان شاملی خان و کرخان و رومی خان و میرزا ابوالحسن بخشی و چند تن از اعیان و بزرگان قندهار بعزم بساط بوسی دامن آمده هدایای شایسته گذرانیدند صاحب استان ترکستان از ان هنگام تا ده ماه و نیم مدت محاصره قندهار بطول کشید و با کثرت سپاه سوار و پیاده و اعیان مستان خارج از حد و شمار جمعی از دوستان شاه عباس فقار نموده کریک پیاده کسی بغیر پول دادن نگرفت و باندازه قشون منظور بود و دست تعدی کسی دراموال کسی نکرد و کمر دم قندهار بخود دادن بستند شاه عباس پس از تنظیم و ترتیب و قندهار محراب خان بحکومت قندهار نگرانی بست با بدوست جلیلخان زنگنه داود جشن جیده روز از قندهار بگرفت و از قندهار بعزیمت حرکت فرموده و تاریخ فتح قندهار این مصرع بست آمد کلید مملکت هند قندهار چون اخبار فتح قندهار در هندوستان گوشزد شاه جهان شد بی اندازه متاثر گردید و شاهین سلطان ابدالی کرار فراریان قندهار بود شاه جهان را محرک گردید که قندهار را از دست داده شاه جهان فرمان داد تا در تنگ قندهار ارشد شاه عبدالله خان بهادر و بهادر خان سپهسالار و رستم خان دکنی و قلیچ خان با سپاهی گران و توپهای آتش فشان و فیلهای کوه پیکر بجنبش آمده مانند سیلی خروشان بطرف قندهار سرازیر شدند و خود نیز با محمد داراشکوه و جمعی از اعیان و اکابر بکابل آمده نگران فتح قندهار شد و چون امرای هندوستان بسپهداری و تنگ زیب تند قلیچ خان و خانجهان خان و اله قلیخان رسیدند آغاز محاصره نمودند و دسته ای بطرف بست و اله شدند کرحاجی منوچهر یک بنگ محراب خان در رسیدند آنان بتفرق ساخت و پیاپی قشون بدو محراب خان رسیده با ندک زمانی هشتاد هزار سوار و پیاده قوی بدان جمع گردید و تنگ زیب سپاه برای هندوستان مستقلت از دست کشیدن و فتن دیده و نیمه شبی راه کابل گرفتند و قندهار را گذاشته و پس از چندی محراب خان حاکم قندهار را گذاشت و شاه عباس و تا خان غلام خاصه را مامور بحکومت قندهار نموده و چون این اخبار بکابل شاه جهان رسید آهنگ هند نموده و با هور و تنگ زیب خدمت پدر تا جدار رسیده از کیفیت ننگ و آمدن هر شش ماهه هر ساله این فاصله را بکمر شیرازی صاحب تاریخ عالم آرا گذشت

ذکر وقایع سنه و اهتمام شاه عباس در اتمام بناها در اصفهان و حرکات احمد پاشا در مصر و محاکمه شارل اول و قتل او

در این سال شاه عباس ثانی همت باتمام عمارات باغات اصفهان گماشت و الله وردی خان را بایالت استراباد گماشت و سیصد هزار تومان جایزه ایالات ایران را برعایا باز گذاشت و در این سال شیراز و اصفهان قشلاق فرمود و عید و شکار نوروز شده نیز شاه جهان کوکابی این سال را بیشتر اوقات در کشمیر بعیش و عشرت بسر برد هم چنین در این سال در مصر و اسطنبول و روم ایل ز هرت کار گردید و فتنه ترقی نموده و همه جا شاکران مصر بفکر جلب منفعت خویش بوده و خطوط سعایت و اغوای مردم را باسلامبول میگاشت هم در این سال شارل اول پادشاه انگلیس محاکمه نموده و حکم قتل او را داده و با تبر سر از تنش برداشتند و انگلستان بانحوای کرمول اعلان جمهوری نمود

ذکر وقایع سنه ۱۰۵۱ و حرکت اورنگ زیب بجهت تسخیر قندهار و عودت او بکابل و عزل احمد پاشا از مصر و حبس او در قلعه

درین سال شاه جهان اورنگ زیب با سپاهی فراوان و بیست هشت توپ کوچک و کلان و کلنگ داران و پیل داران و غیرهم را با سعدالله خان وزیر و چندتن از امرای بزرگ و راجه ها حرکت بجانب قندهار داد چون این سپاه کینه خواه نزدیک قندهار رسیدند و شهر بی حصار نموده بدان تاریخان حکمران قندهار بواقعه قیام نموده حملات و مهاجمات آنان را رفع کرده حاقت اورنگ زیب و اصحابش بسیار کشته و ازین بی شمار غنیمت عودت کرده بکابل آمد شاه جهان بی اندازه متاثر گردید و اورنگ زیب بحکمرانی دکن فرستاده خود بدیت بجانب دهلی برافرشت هم درین سال احمد پاشا حکمران مصر بجانشینی مصر بها معزول شده در قلعه مصر محبوس گردید تا مبلغ زیادی جریمه سلطان محمد خان چهارم عثمانی بداده رهائی حاصل نمود هم درین سال کلیوره پادشاه بلاند درگذشت و کریستیان پادشاه سوء از سلطنت خود خلع نموده شارل گوستاو برادرزاده خود بسلطنت سوء برداشت و کرول استیبلا بلند در انگلستان نموده سپاهش پاشا بوزارت عثمانی برقرار شد

ذکر وقایع سنه ۱۰۵۲ و مامور شدن داراشکوه بجهت تسخیر قندهار و آمدن شاه عباس بمازندران و لشکرکشی عبدالرحمن پاشا در مصر و غلبه گرمول انگلیسی در انگلستان

درین سال شاه جهان بار دیگر بجهت تسخیر قندهار داراشکوه فرزند خود را با سپاهی برداشت و سپاهی را مقابل قشونیکه همراه شاهزاده بود اورنگ زیب بدستور این بار سوم همراهی شاهزاده داراشکوه حرکت او خود نیز عزیمت کابل نمود شاهزاده داراشکوه طی منازل نموده تا بظاهر قندهار رسیده و آغازی محاصره گذاشت و چون شاهزاده داراشکوه همواره در پای تخت جای داشت و سایر برادرانش باین سوی لشکری کشی و قلعه گشائی نموده نامآور شده بود نداد و هرگز ما موگردیده بود و این مسافرت لشکرکشی را با زحمات بسیار و بعد از سال چندی بجهت خود مخصوص شمرده فراهم نموده و میخواست بخلاف برادرش اورنگ زیب کرده فتح قندهار را کامیاب نشده شکست فاحش داده این فتح باب شود لهذا نزدیکان حرکت از دهلی نمودند و شهرستانی بخواست و ساعتی سعد طلبیده و آنان نیز ساعتی راگزیدند که فتح و فیروزی با کامگاری حرکتش قرین بود باین تفاصیل شاهزاده داراشکوه چندین با سران سپاه از دهلی براه افتاده وقت رسیدن بظاهر قندهار مخالب ساخت که جدیت و این جنگ نماید و بیرانه جنگ نموده قلعه قندهار را بگشاید که از من متنع بی اندازه خواهید دید آنگاه آغاز کار و ابتدا بیکار نموده کرد این حال بایران آمد نیز درین سال شاه عباس ثانی در مازندران اقامت فرموده عازم ایران و افغانستان شد نیز درین سال پس از آنکه احمد پاشا با سلامبول از مصر رسیده مخاطب بخطاب عتاب آمیز بواسطه تعدیاتی که در مصر کرده بود گردیده عبدالرحمن پاشا حکمران مصر شده این شخص نیز در قساوت و سفاکی تالی نداشت و هیچ کس را رحمت نگذاشت بدین واسطه باز قافله گله و شکایت مصریان بطرف سلامبول روانه شده و او را عزل نموده شد هم درین سال شارل دوم در انگلستان بر قرار گردیده گرمول او را بخاک فرنیب گریزانید

ذکر وقایع سنه ۱۰۵۳ و حملات شاهزاده داراشکوه بقندهار و شکست او و رفتن کابل و

هندوستان و جنگ دریائی انگلیس و هلاند و آمدن محمد پاشا بحکمرانی مصر و انقلاب و اغتشاش و زلزله در اسلامبول

در این سال شاهزاده دارا شکوه پس از آنکه چندین تپه‌های بلند و مناجیق قلعه قندهار را مستولی شده و توپهای کوه شکن بر بالای آن تپه‌ها کشیده و شب و جنگ را بهم قسم فراهم کرده شروع بکار نموده و در هنگام توپ آتش فشان را بسوی قندهار گشوده و بنای گلوله ریزی و آتش‌بازی گذارده و مدت شش ماه از بامداد تا شام عملات نیز از کرده و خانه و سنگر تا نکه باز فوجی از قزلباشش بمعاونت محصورین قندهار رسیده مقدم بست اگر صدی قلیخان سپاه منصوبه عهده تسلیم عقوبان کرده بود و گرفتند راه قندهار پیمودند چون خبر تحمل بست و شکست سپاه شاه جهان در بیرون قندهار بشاهزاده دارا شکوه رسید یکبار از فتح قندهار نا امید گردید و باز سران سپاه را بخواست گفت من نیز هرمانده برادرم اورنگ زیب گرده باز برای تسخیر قندهار آمده ولی حصول مراد برگشت برگردم و شما یان با من بکدل و یک جهت باشید آنگاه با اخر شما سان جاده گرانی کرده دوی او نموده ساعتی عدد کرد پیش از دیدن آفتاب شد تعیین نمودند دارا شکوه آن شب بخت و با هر یک از سران و سرقیان در زیر قلعه گرفتن حصار و چیزی گفت و چون روشنی آشکار شد از جای بجنبید از یک سو توپها و تفنگها و فیلان و از یک طرف تیراندازان و تفنگچیان یک دفعه حمله‌ور و آتش فشانی نمودند و بهم بر شش بر نمودند و جوابی از قلعه گیان بخت خورد و مدت روز این وقت سواران قزلباشش نیز رسیده و حملات سخت بسپاه هندوستان نمودند دارا شکوه ناچار رو بفرار گذارده و قزلباشان دنبال او را گرفتند و چندین فیل و توپ و سایر مهمات نبرد و آلات جنگ از او گرفتند دارا شکوه با حال تباه و رو رسیده و بکابل نمود در بین راه هر چه مانده بود و مدت افغانان شده و هر چه افغانان بدست سپاه دارا شکوه را افتند که قندهار دارا شکوه از کابل بلاهور روانه شد و پس از این جنگ و خسارت بزرگ شاه جهان بکر جنگ قندهار نیفتاد و خود این سال رو سیاه چند قلعه دیگر در قفقازیه و گرجستان بتاکرونه و بحکم شاه عباس خراب گردید شاه عباس از اشرف مازندران بشهر فرح آباد قشلاق فرموده و دارا پاشا جنگ دریائی بین انگلیس و هلاند واقع شده و گرجی پاشا بوزارت عثمانی منتخب شد نیز در این سال محمد پاشا بحکمرانی مصر آمده و هشتم محرم بتخت حکمرانی مصر برقرار شد قمر در این سال در اسلامبول اضطراب انقلاب و شورش گذشت و پس شورش و هشت چهل روز زلزله‌های سخت شد و تلفات بسیار و خسارت کلی وارد آمد و از زوی عقده این سال تا جمادی الاول سال بعد بین پاشایان اختلاف بود و همی کشته شد و بود بسته همدرس پادشاه هر چه میخواستند مینمودند و گرجی محمد پاشا متعدد جاز از برای زین توانست رفع اختلاف مخالف بنا چه و مملکت را از فتنه و جنگ و خلل برانده در سوی چربت بان با دایای مرغوب در بار ایران خدمت شاه عباس دوم گسیل داشت تا رشته سودت ایشان محکم و برقرار بماند

ذکر وقایع ۱۰۵۳ و ۱۰۵۴ و آوردن غنایم قندهار را باصفهان و فرستادن غلمان شاه عباس بقندهار و قندار کرمول در بکلستان

در این دو سال غنایم مهمانیکه قزلباشان در جنگ قندهار از اردوی شاهزاده دارا شکوه بچنگ آورده بودند بدربار شاه عباس دوم فرستادند از آن جمله دو فیل تنومند بزرگ بود و چون شاه عباس دوست بود بسط طول مخاصره قندهار

ویران بلاد فتحی و گرانی بست فرمان داد تا پانزده هزار خروار غله از کرمان و شیراز و استرآباد حمل بقندهار نمودند سکنه قندهار پس از این الطاف خسروانه بلی نداشته رحلت و ماگوشته ند نیز در این سال سلطان اهل خلیفه سلطان وزیر اعظم درگذشت بجایش محمد بیک مسند وزارت نشست و شاه عباس برضی حکام آذربایجان و کوه گیلویه و کرمانشاه و غیره را معزول و منصوب نموده فرمان داد تا برضی علما بزرگ بعضی از کتب از عربی بفارسی شرح داده نقل کردند متعرر نمود که فقه شده و متعلمین بدون مانع و حاجبی بحضور آمده داد خواهی نمایند و امرداد تا مدرسی بر دو خانه زاینده بنا کنند و بگلستان کرمان بجزای پارسا تر این نموده و خود بخواه نویشن عضائی انتخاب کرده بین انگلیس و پرتغال صلح شد

ذکر وقایع سنه ۱۰۳۱ و توقف شاه عباس در اصفهان و اقتدار او و رنگ زیب دکن

در این سال شاه عباس در اصفهان بسر برد و سنه جلال در اصفهان متمکن بود و حادثه مهمی در داخله ایران و افغانستان رخ نموده و کاهی شکار و دمی بنای آثار اوقات صرف میفرمود نیز شاه جهان پادشاه هندوستان در کشمیر و علی قاپو بعیش و شادکامی میکذرانید که وزیر اعظم او اصف خان که از وزرای نامی بزرگ بود درگذشت و شاه جهان فرزند او آصف خان دکن پیایش نامیده و باج و خراج زمینهارا از وی حصول حاصلات بگیرند و نیز محمد رنگ زیب در دکن پایه اعتبار و اقتدارش محکم گردیده بر سر آن شد که محمد قطب شاه را سازده و بایالت و تازد و نیز در این سال جزایر ژاپنکه بتصرف انگلیس در آمده و کرمول با فرانسه معاهده بست که فرانسه ها داده لاد شارل اول را از خاک فرانسه بیرون نمایند و نیز لوی چهاردهم مجلس پارلمانت را بالباس شکاری تازیانه دار دریده و کلا را متسدیه تخویف نمود

ذکر وقایع سنه ۱۰۳۲ و فرستادن هدایا شاه عباس بدربار عثمانی و بیماری شاه جهان و انقلاب هند و اختلاف بین پسران شاه جهان و ریاست کرمول با پادشاهی انگلیس

در این سال شاه عباس در اصفهان اوقات میگذرانید و ایلچی با نامه مودت ختامه و هدایا مانند یک تخت مرصع فیل و چند قطعه اقمشه ابریشمینه نزد بدربار عثمانی فرستاد سلطان محمد خان چهارم آن هدایا پذیرفته و رسول را گرامی داشت و پایه احتشامش بلند بداشت و اسمعیل آقا قاضی را باتفاق بعنوان سفارت بدربار شاه عباس با هدایای شایسته گسیل داشت از آن جمله یک اسب عربی با لجام مرصع و چند بار اطلس ممتاز بفرستاده و اسمعیل آقا پذیرفته گردیده و با مسرت حال با بلا مرخص گشت نیز رسولان دیگر آمده و مدتها باز گشته و شاه عباس بتغییر برضی مقام قیام فرمود در این اوقات شاه جهان پادشاه هندوستان بیمار گردید و میان چهار فرزندش که تخم یاکی در دل با هم فرق داشتند غبار نقار بالا گرفت و آتش فتنه و فساد محمد داراشکوه پسر بزرگ که ولی عهد و چل و دو ساله بود و همیشه در پای تخت بود و دومی میرزا محمد شجاع چل ساله و فرمانروای بنگاله بود و سومی شاهزاده مراد بخش نوزده ساله و حکمران گجرات بود و چهارمین محمد اورنگ زیب که بیست و شش ساله و فرمانروای دکن بود و در اغلب اوقات سپهسالاری لشکر میمنه و ایشان را ده خواهر بود و یکی پادشاه بیگم که در همه امور پشتیبان آرا بود که غلبه شاه جهان از شش فرزند بود و از همه برتر فن مملکت داری و جنگ جوئی پسر کوچکش اورنگ زیب بود و ایشان قبل از فوت پدر هریک از جای جنبید و هم افتادند چنانچه میرزا شجاع تنها و اورنگ زیب تنها و مراد بخش مستقلا و هر سه بر فرق محمد داراشکوه قیام نمودند نیز در این اوقات در سواحل سنگ ستان استیلا یافت و جنگ بین انگلیس و اسپانیا شروع شد

نیز در بنگلستان کرمول از قبول تاج و تخت سلطنت سر باز زده و بریاست جهوری قن د

ذکر وقایع سنه ۱۰۴۱ و بناهای شاه عباس دوم در اصفهان و جنگ او و رنگ زیب در شکوه و مراد و استیلای اورنگ زیب بمملکت سلطنت هندوستان و جهوسی شاه جهان

در این سال شاه عباس دوم بمرمت عمارات مانند خلوتخانه و خانه و دولتخانه و پل و دولتخانه زهینده رود اصفهان پرداخت و باغ محراب خان قاجار که در جنب دولتخانه زهینده رود بود بگرفت و چهل ستون بساخت و او آنکه فیض نامید و املاک پندی برادر وقف فرمود و نیز در این سال اورنگ زیب برادرش مراد بخش بجنگ دارشکوه آمده و با آنکه شاه جهان زنده بود و بدارشکوه فرمود که بجنگ برادر رود و اگر بجنگ نرود او را بکشند بجنگ برادران نشتافت و شکست عمده یافت و باگره آمد و جواهرات گران قیمتی که داشت همراه خود بازن و دو فرزند برد داشت و رحیت غزیت بجانب دهلی برداشت و اورنگ زیب برادرش مراد باگره رود و سلیمان شاه جهان و بستر ناتوانی بود و اورنگ زیب فرزند خود محمد سلطان را نزد پدر شاه جهان فرستاد و معذرت خواست و پاسبانان و سرخکان شاه را بمحافظت دولتخانه آگاه باگره بجهت رفع دارشکوه از اگره حرکت کرد و پس از پیمودن چند منزل در یک منزلی سلطانیش بستر انیده و از باده ناب آنقدر برادرش مراد بخش بخشانید که سرست و افتاده و همانجا او را بکشتند و دختر کوچکی داشت و در این وقت بود که قلم تقدیر منشور سلطنت بنام او نگاشت و شاه جهان مدت سی و یک سال سلطنت نموده و در شصت و هفت سالگی از تخت بزیر آمد و دو سال و چهار ماه کم در گذشت که هفت سال و زمان سلطنت و رنگ زیب طلعت جهانگیر زنده و محبوس بود و اورنگ زیب او را گرچه برادر بزرگ نامیده و نیز در این سال کرمول معروف انگلیسی در گذشت و فرزند سوم پادشاه آنجا بمرده و تخت سلطنت آنجا بطفل پسرده و بنگ بین و رس و استان سر گرفت

ذکر وقایع سنه ۱۰۶۸ و فرار دارا شکوه و بچون افغانستان و گرفتار شدن و آوردن بدهلی و کشته شدن او و فرستادن شاه عباس دوم ایلچی بدربار هند و وقایع اروپا

در این وقت چون دارا شکوه چنانچه نگارش یافت از بنگ برادر خود اورنگ زیب شکست خورده و سر براه نهاده و بدهلی آمد و از آنجا بتته که واقع در زاه قندهار بود برسید کامی با ندیشه آنکه یاران رفته از شاه عباس مستمد و جویده و می بخیال آنکه زوجه اش همراهش بوده و یار بهت جایش پیدا کرده استراحت کند عاقبت بطرف چون افغانستان براند که بفش و فتنه تمهیدش پرویزه بهوای حاصل کند هر بخیال آنکه فرمانده چون سردار همان خان افغان کرده و بار و زمان سلطنت پدرش شاه جهان محکوم قتل شده بود و دارشکوه از او شاقت نموده بود از او پذیرائی نماید تا رنشش محتاید چون بچون در رسید سردار همان از در مهمان نوازی در آمد و او را ظاهرا اکرامی داشت و پس از ده سه روز نا رو با نو بیمالش فوت شد و او نوش با نو را بلاهور فرستاد و خود از چون او نیلاب گرفت و سردار همان خان او را تا مسافتی مشایعت کرد و برادرش را با چند تن از خدمت دار شکوه فرستاد که از آن خاک بگذرانند و پس از چند قدم برادر سردار دارا شکوه و پسرش سپهر شکوه را بند از تخت و بشر آورده و پیکان نزد او رنگ زیب فرستاده و او را در راه دهلی آورده و بذلت و خواری بسیار در شهر فرمان داده مردم بر بی نوائی او بگریستند و او را حبس کرد و پس از چند روز سر از تنش برداشت و آن وقت بفکر قتا

فردون برادر دیگر میرزا شجاع افتاده بشکری بقندهار فرستاده و او پس از آنکه دختر خود را بعقد سلطان پسر اورنگ زیب داده باز بسپاهان رفت و اورنگ زیب شکست یافته و بازگشته بود برابر آنجا پناه برده و درگذشت در این سال شاه عباس نامه تهنیت جلوس با هدایای لایقه بحضور اورنگ زیب عالمگیر فرستاده و الکسندر خان ایلچی گرجستان درگذشت و از سکو طهماسب خان بر بادشاه عباس آمده و بین فرنهه و اسپانیا صلح واقع شده و باریس بازیگر خانه باز شده و پادشاه پاریس تکمای طلوه نقره را جمع نموده سکه مسی بجای آن رواج داده و موسوم بکمپیک کرد نیز در این سال ملا صوفی شاعر از هند درگذشت و از زوال ننگ انگلیسی با شاهان دهلی و هر بار بگلستان آمده و شاهان تخت سلطنت نشست و ننگ استیلای مغل کرمول از خجسته بیرون آمده و بجای آن رونق یافت

ذکر وقایع سنه ۱۰۶۸ و فوت ذوالفقار خان حاکم قندهار و تعیین منصور خان برادرش بحکومت قندهار و تعمیر مسجد جامع اصفهان بحکم شاه عباس دوم

در این سال ذوالفقار خان حکمران قندهار درگذشت و ذوالفقار خان بیک از امرای نامی صفویه بود که در یورشهای کوهکانیان هندوستان منتهی درجه شهامت و دلاوری از بخرج داده و پس از فوت وی بخشش دارالملک قندهار سپرده و یکی سبک پی این خبر بشاه عباس ثانی شد شاه خشمناک قندهار را بنام برادرش که شاسب بیک بود و نگاشته او را خلعت فرستاده و لقب منصور خان ارزانی داشت و پسر ذوالفقار خان که صفی خان بود بحکومت لکار خوشنان گماشت و مقرر فرموده تا نعش ذوالفقار خان را بقندهار مشهد نقل داده و در آنجا مدفون ساختند نیز در این سال شاه عباس دوم داق سلطان بن قلندر سلطان چرکس که بسفارت هند و دربار عالمگیر رفته بود مراجعت کرد نیز در این سال شاه عباس مسجد جامع اصفهان که بنای اول آن در ملک شاه سلجوقی بود تعمیر فرموده و گنبد این بنا که از آجر پخته بود اصلاح کرده تشکده بوده است که تاکنون باقی میباشد و سلاطین صفویه پس از سلجوقیه این مسجد را مکرر تعمیر کرده اند که بدینجا از زمان آدم تا انقضای این سال هزار و سیصد و پنجاه و دو هیچیک از مساجد و جوامع اصفهان تعمیر نیافته است با بجمله ملا محسن فیض در مسجد جامع نماز گذارده و شاه عباس دوم بقندهار فرموده و نیز در این سال اورنگ زیب عالمگیر پادشاه هندوستان نخست برادرش مراد بخش و پس برادر دیگر سلیمان شکوه و پس از سلیمان شکوه و پسر مراد مغل را بقلعه گوالیار آهنگ لاهور و پس از آن بکشمیر رفت و بعیش و عشرت بنشست هر در این سال شاهان مغل و هر در انگلستان را تاجگذاری نمود و قصر در سال در حوالی پاریس ساخته شد نیز در این سال ملا شاه بدخشانی صوفی شاعر درگذشت

ذکر وقایع سنه ۱۰۶۹ و عزیمت شاه عباس دوم بمازندران و فوت بکوات و مصر

در این سال شاه عباس دوم بمازندران عزیمت فرموده و پس از آسایش در کب شاهی داغستان شده و برخی مکام را تغییر داده و دستور داد حاشیه تازه برخ مذاو نیز در این سال وزیر اعظم سلطان محمد خان هیزم محمد پاشا کوپرلی درگذشت و سلطان او صیای خویش نمود سلطان پسر او احمد پاشا بمنصب وزارت برداشت نیز در این سال در مصر کوات کرازویر زمان بود در صاحب خنوده شده و کلیه امور دولت از دست گرفت نیز در این سال از جانب اورنگ زیب عالمگیر سفیری با نامه خوش اسلوب و هدایای مطلوب باصفهان بحضور شاه رسید و پذیرفته گردید در هر این سال شارل دوم پادشاه انگلیس خواهر پادشا

پرتغال، بعقد ازدواج درآورد و جهیزاورا بندر بمبئی بطمغه گرفته بدست پرتغالیها بود با نگلیس واگذارد و نیز با سکال شاه معترف فرمانبرداری سال درگذشت

ذکر وقایع سنه ۱۰۷۳ و سنه ۱۰۷۵ وفوت حاکم بست و فراه و رفع ازبکان از خراسان و منقل داون سیمابان از افریقا بامریکا

در این اوقات نامه سلطان حاکم بست از خاندان قبچاق حاکم فراه درگذشت و شاه عباس محمد علی خان افشار برادر کلب علیخان طب بشیه شکار را بحکمرانی فراه نامزد فرمود و منوچهر خان بن قراچقای خان حکمران مشهد معزول گشت و بجایش صفی قلیخان بن رستم خان مامور بحکومت مشهد گشت و شاه عباس محمد بیک بن ملک علابیک را بحکمرانی بست فرستاد و او با بلقیخان سرافراز و هشت هزار در این اوقات شاه عباس برجی سکام را غزل و منصب فرمود و وماوند کاوا شرزه ویران شده بود مرمت نمود و ازبکانی که بطرف خراسان آمده بودند لشکر شاهی آنها را منهزم کرده ببخارستان برگردانید نیز در این اوقات انگلیسها پرتغالستان را از افریقا فرید بامریکا بهمت زده بردند و فرانسه با جزیره سنت و منگ را بتصرف خود در آورد و کولن نامی از مردم فرنگستان نقشه زمین را بکشید و شیخ بهائی این رباعی عارف اصفهانی در این سال درگذشت

ذکر وقایع سنه ۱۰۷۶ و حرکت شاه عباس از اصفهان بمازندران و غلبه عثمانی بگریت و استیلای فرانسه بالجزایر تونس و شورش در روسیه

در این سال چون شاه عباس باکمالات مزاج و ضعف تن قوت گرفت اطباء او را بتغییر آب و هوا مجبور نمودند و شاه عباس از اصفهان مازندران فرمود و چندی در فرحزاد و قات گذرانید و ایلخانی خان سفیر و رنگ زیب عالمگیر را پایه کثیره و شرف بساط بوسی حاصل نمود و با قوشنوای مرخص شد و شاه عباس برجی سکام را تغییر و تبدیل او نیز در این سال سپاه عالمگیر بجانب کن آمدند و با عادلشاه دکنی مبارزه و مقاتله پیوستند نیز در این سال شرکریت سر بسپاه عثمانی شد نیز در این سال کرسمقارن سنه ۱۰۷۶ هزار و ششصد و شصت و پنج میلادی بود غلیب چهارم پادشاه اسپانیا درگذشت و شارل دوم پسرش بجایش نشست و سپاه فرانسه بطرف الجزایر و تونس حرکت آمده و در انجا ستان خوشی طاعون ظهور نمود و مردم روسیه بواسطه آنکه سلطانه نقره پادشاه جمع نموده بود شورش نمودند نیز در این سال شاه جهان پس از هفتاد سال عمر درگذشت

ذکر وقایع سنه ۱۰۷۷ و فوت شاه عباس دوم و جلوس شاه سلیمان و تفصیل بناهای او و خرابیهای ظل السلطان در اصفهان

در این سال شاه عباس ثانی پس از سی و چهار سال و شش ماه و چهار روز زندگانی و بیست و پنج سال و یازده روز سلطنت و جهانبانی در قصبه کاخک از مازندران آهنگ خراسان نموده بود و در همان در منزل فیروزآباد در شب پنجشنبه پنجم ربیع الاول درگذشت و سلیمان میرزا فرزند رشید او صفی میرزا که بیست سال داشت و در اصفهان مجلس بر سلطنت نشسته بود بپادشاه سلیمان نامیدند شاه عباس دوم مانند جدش شاه عباس اول از ساختن عمارات و بذل خیرات و صدقات خود داری نداشت چنانچه عمارت لاقاپو و آتشگاه در میدان نقش جهان اصفهان که نظیرش در تمام ایران یافت نمیشود و مردم اصفهان آن عمارت را اعلی قاپی میگویند از بناهای او است نیز عمارت چهل ستون که او نیز بی مانند است و شرحی از او نگارش

از اداهات نیز طبقهای سی و سه پل رود خانه زاینده رود و چهار باغ بالا که اینها تا کنون موجود است از اداهات نیز باغ سعادت آباد و باغ طاووس خانه و باغ شبکره و قوشخانه و غیره از بناهای او بوده که اینها را ظل السلطان مسعود میرزا پسر ناصر الدین شاه از ریشه خراب و ویران نمود نیز در این سال قسمت عمده شهر لندن از آتش سوزی تباه و نابود شد و در زمانه بسی ایجاد گردید نیز ناصر پاشا وزیر و فرمانروای دنیزلی را گذشت و در روسیه قزاقها که از طرف حاجی ترخان بودند بپادشاه شوریده و فتنه آنان تا چهار سال طول کشید

ذکر وقایع سنه ۱۰۶۸ و آمدن محمد اکبر پسر اورنگ زیب پادشاه هند پناه شاه سلیمان و تعیین شیخعلیخان زنگنه بوزارت شاه سلیمان

در این اوقات محمد اکبر پسر اورنگ زیب عالمگیر پادشاه هندوستان از پدر خود رنجشی یافت و از فرمان او سر برتافت و از راه خلیج فارس بنادر ایران خاصه بندر عباس رسید چون از آمدن شاه سلیمان صفوی واقف گردید بحکمران فارس فرمان او تا او را با فراز تمام پذیرائی نماید و با معافظ از محضوصین اصفهان ساخته شاهزاده محمد اکبر چون بحوالی اصفهان برسید چند تن از بزرگان درگاه و با قیماندگان بارگاه برحسب فرمان شاه سلیمان باستقبال او شتافته او را با حشمت تمام وارد اصفهان و وارد دولتخانه شاه سلیمان او را نوازش فرمود شاهزاده محمد اکبر میان خود گمان میکرد که همواره سلاطین گورکانی اسنه ظهیر الدین محمد بابا شاه و همایون شاه او قات تلخی از سلاطین ایران گذرانیده و سایر شاهزادگان ترکستان بدین درگاه پناه میآورده اند و مراسم چنین است که پادشاه ایران بسپاهی با من همراه فرماید تا او خود را بپدرم اورنگ زیب بستاند شاه سلیمان او را نصایح شایسته نمود و گفت شرط و خلاف مستحسن نیست که پسر بپدری بد گشد و سزاوار نیست که او من بسی نموده تا بین هر دو اصلاح شود و چون مدتی گذشت و محمد اکبر آثاری نادیده و نشنیده بطرف شد گشید و آن سرزمین فوت شده و مدفون گردید نیز شاه سلیمان بوزارت علیقلی بیگ شیخعلی خان زنگنه را برداشت و منشور لقب عمادالدوله و قربیش کاشت نیز فرمان بحکمرانی قلمهای صفیر روی داد و ایشان کار بسر پادشاهستان خود از سلطنت قطع نموده و لباس کشیشان آمده و نیز خاقان در خاک عثمانی شایع شده و بسیاری از مردم طاعون از زمین درگذشت

ذکر وقایع سنه ۱۰۸۰ و توقف شاه سلیمان در اصفهان و آمدن ازبکان بخراسان و انقلاب اسلامبول و فرار سیاوجی از دهلی از بندا و رنگ زیب

در این سال شاه سلیمان در اصفهان با کمال اجلال و فراغت بال تخت سلطنت تمکن و اعتماد الدوله و قربیق و فتق امورات پیرداخت و ازبکان بطرف خراسان حرکت آمده و سپاه ایران آنها را فی الفور منهزم ساخت نیز یحیی پاشا که یکی از پاشاهای بزرگ عثمانی بود در اسلامبول سر مخالفت برداشت و چندین نفر از مخالفت کشته شده و خودش مغلوب گردیده بخاک ایران آمده و از طرف دستوران نوازش یافت و رخصت یافت از راه بجانب هندوستان بگشید نیز در این سال سیاوجی که در دهلی از بندا و رنگ زیب بود گریخت و گریختن بدین نحو بوده که او چنان شخص بزرگ مقتدری بود و اورنگ زیب او را محترما نگهداشته بود و هر جا بسرف و میآمد چندان با او نسبت احترام داشتند سیاوجی خود را بناخوشی انداخت و بهر وزه طبیب و حکیم نزدش رفت و آمد میکرده او را مقرر داشته بود که هر روز نبض او را از طبیب جلوبات از بیرون برگرده بخانه میآورده او میدید

انتکاه بیرون برده بقتل رسانیدند تا روزی چند بدین منوال گذشت و چون از منزل هم منزلی بیرون نیامد
بود و حافظین و پاسبانان و هم چندان حاضر نمیشدند و در پی او نبودند تا روزی خواجه باکر آورده بخانه سیواجی با پرسش
هر یک دو بچه خوابیده و روی آسنا را با شیرینی پوشانیده و با سایر خوانچه های شیرینی از خانه بیرون برده و او را
تا بیرون وصل ساخته و سیواجی با پسرش در آنجا سوار بر اسبها یکه از پیش تهیه کرده بودند سوار و بسپاهی معتمد میگردد
و پس از دو روز راه رنگ زیب عالمگیر از فرار او خبر یافت و به تعاقب او سواران جرار فرستاده و اثری از او نیافتند و بعد از
سیواجی که در کن رسیده بود بسمت بیجاپور رنگ ایب کرد

ذکر وقایع سنه ثلثین و مائتین محمد امین خان بحکومت کابل و استبداد او و انتخاب افغانان جنگ با محمد امین خان و حرکت اورنگ زیب بعزم سرکوبی افغانان و آمدن شاهزاده محمد سلطان بکابل

در این سال اورنگ زیب عالمگیر کورکانی پادشاه هندوستان محمد امین خان پسر میر جمله را بفرمانی کابل روانه داشت و منشور حکمرانی
او را نگاشت و باو دستور داد که ایلات و شاخه افغانیه سرباطاعت شاهی خم نموده خاصه قبیله یوسف زائی را مطیع
سازد و سزای نافرمانی آنان را انتخابشان گذارد محمد امین خان بکابل رسیده در مسند حکمرانی متمکن گردیده دست سیاست
از آستین قهاریت بیرون آورده بادنک زمانی سپاهی از سرکشان و یاغیان را مطیع ساخت و با طمینان کابل پرداخته بتنظیم امور
و مهام مهمه پرداخت در این بین طوایف و قبایل اطراف کابل دست اتحاد و اتفاق بهم داده سر طغیان برداشته
و رایت مخالفت برافراشته و با محمد امین خان در افتادند و لشکری با و در آمیخته و خون سپاهیان او را ریخته که محمد امین خان
معدودی از خواصش را نیز بکار زار گریخته و زن و فرزندان محمد امین خان گرفتار و اسیر افغانان شدند که محمد امین خان
مبلغی فرستاده و متعلقان خود را آزاد ساخت چون این اخبار دهشت آور با درنگ زیب رسید بی اندازه متعجب
گردید و با اندازه برآشفت که خود بعزم سرکوبی افغانان با سپاهی فراوان و توپهای آتش فشان و فیلهای کوه پیکر
از جای بجنبید و از دهلی بحر امال برسید صنادید حضرت و بزرگان دولت بعرض اورنگ زیب رسانیدند
که زنهار شخص همایونی نیست که خود متوجه کابل و رفع سرکشی معدودی از طوایف خود سر افغان بشوید تهور و حمیت
ایشکار را سپک از شاهزادگان و بارمانیکان درگاه قبول فرماید اورنگ زیب افکار آنان را پسندیده و شاهزاده
محمد سلطان که در سنه ثلاثین هزار و هفتاد او را چنانچه بکارش رفت بزندان در انداخته بود بیرون آورده و بسپهداری سپاه
نامزد فرموده روانه کابل داشت زمانیکه میخواستند خود از قید بندگی و حبس محمد امین خان برهانند شجاع خان نامی را بسرداری
خود برداشته و رایت استقلال و آزادی برافراشته محمد سلطان مانند سیلی دمان بطرف کابل سرازیر شده و در
تعاقب او اورنگ زیب در حرکت آمده و در سرحدات مانده و از هر جا سپاه بجهت کمک محمد سلطان بخواند
تا مدت دو سال با فغانان را با مطیع ساخت انتکاه اورنگ زیب بدهلی مراجعت کرده و در این
حکمران او گنج خواجه بطرف بلخ شتافت و تاراج و پایمال نشده باخت نیز در این سال فرانسه هالیان سیاستی کرنک نموده

ذکر وقایع سنه ثلثین و مائتین و کفالت شاه سلیمان و رسیدن سیواجی کن و فتنه هندوها و آخر کار تعلق در فرانسه

در این اوان شاه سلیمان در اصفهان واسطه مرض آبله امیر امیر سایه و شیخ علیخان بقیه

امور و مهمات کشوری و لشکری میرداشت و ایلچیان ترکستان و حکمران بلخ با صفهان با تحف شایان آمده بعز
مباط بوسی نائل آمدند و نیز سیاحی خوش بدکن رسیده پایه اقتدارش بلند و معتبر گردید و فتنه هندوان برپاست
ستاده شهنازل برای اورنگ زیب اسباب زحمت ازان اوقات فراهم ساخت و سالهای دراز بنایم
اش طول کشید که اورنگ زیب تمام هندوستان را در ادارات دولتی مستخدم بودند و موظف خارج کرد و بآنها خزینه
ست و همین سبب سست شدن پایه اقتدار و شوکتش شد هم در این اوقات در مکه معین شریف سعد و حسن پاشا
غبار نفاق بالا گرفت و حسن پاشا تاب مقاومت با جیوش شریف سعد نیاورده بمدینه گریخت هم در این سال
مقارن نشئه هزار و ششصد و هشتاد و یک میلادی بود فرانسه با اختراع تفنگ فشیله دار چاقماق دار را موفق
و انگلیسها با فرانسه ها بهوفاداری عهد جنگ کردند و لوئی چهاردهم با دشاه فرانسه خود را بانگلستان حاضر کشت

ذکر وقایع نشئه و زلزلت در مشهد و دعوی پیغمبری و گرفتاریش

در این سال در مشهد زلزله سختی بوقوع پیوست که عمارت واقعه رضوی در هم شکست چون این اخبار در دربار
شاه سلیمان شایع گشت شاه فرمان فرستاد تا آستانه رضوی را بسازند و تعمیر خرابیها بپردازند و بانگ وقتی
حرم و صحن در رواق حضرت رضا تعمیر یافت و مخدولین و مشکوین اعانه شد زیاد اتحاد نه بالغ بر چهار صد تن از مرد
و زن هلاک گشته بودند و در نیشابور نیز زلزله جمعیرا ابلاک کرد و هم در این سال در بیت المقدس شخصی دعوی مسیح و پیغمبری
نمود و او یهودی بود جسمی صورت و طلاقت لسان نبود و جسمی دوراز اگر فشده و از اگر دیده نمود چون حاکم از غیب
نمود با سلامبول رفت و احمد پاشا او را نزد سلطان برد و او را ندکی سنجیده بازی میدانست و سلطان خواست
معجزه و کرامت او را از زبان خود او بشنود چون امتحان کرد او را بر سید و مسلمان شد و از کشته شدن برهید و پیغمبری
دعوی مهدویت کرد و کشته گشت نیز در امسال فرانسه با بازار نمایشگاه (اکسپوزیسیون) در پاریس فراهم نمودند

ذکر وقایع نشئه و شئه و آرامی در تمامی آسیا و فوت محمد اکبر فرزند اورنگ زیب در مشهد و طغیان اکبر

در این اوقات در بیشتر ممالک آسیا خاصه ایران و افغانستان و ترکستان و هندوستان و مصر امورات
دچار خرابی خود بخود و فتنه و فسادی نبود و شاه سلیمان در کمال آسایش ایام میگذرانید و اورنگ زیب
اشتغال بفتنه هندوها بود و فرزندش محمد اکبر پناه بایران آورده و بشهر رقه بود ان اوقات وفات یافت و در
همانجا مدفون گشت نیز در این سلطان ترکمان بواسطه تاخت و تاز این اوقات کارش قوت گرفت و بطرف
استرابا د آمده آنشهر را بتاراج داد و شاه سلیمان فرمانها و تاسیاهی بسیار بقصد قلع فتنه ان نابکار حرکت
کردند نیز انگلیسها کلیسای موسوم بسنت پل که از مشاهیر کلیساهاست بنا نمودند

ذکر وقایع نشئه و رفع فتنه ترکمانان و فوت کلبعلی خان و بناهای شاه سلیمان

در این سال کلبعلی خان شاملو که بعزم رفع فتنه سلطان ترکمان مامور شده بود او را در جنگ سختی مغلوب
ساخت و سراز تنش برداشت و سایر ترکمانان را بر جی گشت و بعضی را اسیر نمود فتنه آنها بکلی تمام شد و
خود کلبعلی خان پس از غلبت بر ترکمانان بواسطه کبرسن و ضعف که مایه بود جان تسلیم کرد و چون این اخبار بشاه سلیمان

رسید او را دعا و ثنا گفت و مسبغی با تحف مرحمت فرمود و نیز سلیمان شاه برخی از ابنیه های عالیه و جوامع و مدارس اصفهان بنا فرمود و نیز در این سال کلیسای ارامنه مسمی بگذشت و بجایش فرمود قزلباش نشست

ذکر وقایع سنه ۱۰۸۱ و صحت شاه سلیمان و رسیدن سلطان احمد خان عثمانی

در این سال شاه سلیمان در کمال اقبال بر اریکه حکمرانی اوقات میگذرانید و در قلمرو او حادثه روی نداد نیز در این سال سلطان محمد پسر سلطان محمد خان چهارم که در تنها بود از نظرها ناپدید و پسر اکبر سلطان عثمانی و پادشاه دولت و خانواده سلطنتی از ظهور او مسرت نمودند و فقرا و محتاجین مالی بسیار بجیب بردند و نامدتی نشر مجالس و ذکر محامد سرگذشت او بود نیز در این سال لولی چهارم خود نغمه تحکیک خانه زیر و بم و فتوحات بسیار نمود

ذکر وقایع سنه ۱۰۸۲ و سنه ۱۰۸۳ و اقتدار و اعتبار بکهای قاسمیه و فقاریه در مصر و نفوذ ایشان و بی اعتباری پاشاهای حکمرانان در مصر و طغیان سلیمان پاشان در کرکوک و رفتن رستم برای رفع او و سیلای لولی چهارم به الراس و لرین و قضایای تاریخی این دو ایالت

در این اوقات در مصر کلیه امور برای واردات دو طایفه بکها که موسوم بطایفه قاسمیه و طایفه فقاریه بود و نسبت این دو طایفه اولی بقاسم و ثانی بفقار یک دفتر دار دوم هر دو القاب کبیر داده میشد و هر یک از این دو طایفه را اختصاصات و مناقب خاصه بود و ایشان از سنه ۱۰۰۰ هزار و نه در مصر صاحب نفوذ شده بودند که حکام و پاشا و اینکه از جانب دولت عثمانی بمصر میامدند در پنجه اقتدار و نفوذ ایشان اسیری گشته و کاری میشد که بکام ایشان نباشد و از قهر زمان میاندیشیدند و این بکها ثروت و تمول و املاک و اراضی بسیار بود و هر یک را خدم و حشم بی اندازه در دستگاه موجود بود و از سنه ۱۰۰۰ هزار و هشت و سه تا سنه ۱۱۰۰ هزار و یکصد و نوزده از جانب دولت عثمانی سبت و دو پاشا حاکم مصر آمد که هیچیک از آنان نتوانستند در صفوف امام اسمی در مصر گذارند و نگارنده نیز از نام و غزل و نصبشان اعماض نمود و چون سنه ۱۱۰۰ هزار و یکصد و نوزده بر سد باز رشته احوال مصر بگذارش خواهد شد هم در این اوان سلیمان بابان در کرکوک و موصل پایه اقتدارش بلند گردید و جمعی را دور خود جمع نمود و در آن اسعداد و برافراشت شاه سلیمان صفوی سپاهی بسر کردگی رستم خان برای قلع و قمع او حرکت داد و رستم خان آهنگ شهرزور نمود و نیز در این اوقات بواسطه سیلی عظیم در که خرابی بسیار واقع شد و نیز در اسلامبول شخص فقیری قطعه الماس یافت که وزنش سی و چهار قیراط بود و از زمان قباصره روم کم شده بود و این وقت پیدا شد و بخزینه سلطان محمد خان چهارم داخل شد هم لولی چهارم پادشاه فرانسه به الراس و لرین استیلا یافت و این دو ایالت بولیعهد او سنه ۱۰۸۱ هزار و هشتصد و هفتاد و اگذار شده و اخیرا دوچنگ عمومی ایراد با فرانسه از آلمان پس گرفتند

ذکر وقایع سنه ۱۰۸۲ و اقتدار سلیمان بابان و لشکر فرستادن شاه سلیمان صفوی بدفع او

در این سال سلیمان بابان از هر سو اکراد را دور خود جمع نمود و اصوان شهر اسلطان عثمانی بحکومت کرکوک فرستاد و او شهر سلیمانیه را بساخت و چون از ساختنش خاطر بپرداخت راه استقلال برافراشت و متدرجا بکرکوک و موصل بتاخت و آنبلاد را مسخر ساخت ولی از طرف ایران اطاعت مینمود تا در سال گذشته که نیابت

فاسده او در دربار شاه سلیمان معلوم گردید رستم خان بدفع او برگزیده و بسیار مقصد شد و چون از رسیدن سپاه شاهی خبر یافت بجمع اموال و انصار پرداخت هم در این سال اورنگ زیب عالمگیر بیش از پیش در حق هندوها احکام شدیده صادر نمود و جزیه بر آنها مقرر فرمود و تکلیفات و ترهات شاقه و طاقت فرسا بر ایشان اجری نمود و هم در این سال احمد پاشا صدر اعظم عثمانی پس از سه سال استشهاد وزارت و صدارت داشتن درگذشت و بجایش از طرف سلطان محمد خان چهارم عثمانی مصطفی پاشا فرزند احمد پاشا مسند صدارت بنشست

ذکر وقایع سنهٔ ۱۰۸۷ و حبک رستم خان با سلیمان ثانی و کشته شدن سلیمان ثانی و استیلای فرانسه بر الجزایر

در این اوقات سپاه قسطنطنیه شاه سلیمان صفوی بسبزوار وارد دلان استیلا یافت و سلیمان با کثرت اتباع و اشیاع و گروهای جنگی که داشت عاقبت از جنگ او رایت عزیمت برافراشت و گرفتار آمد بقتل شد و تمامی اموال و اثقال او بتصرف رستم خان در آمد و رستم خان با فتح و فیروزی و غنایم موفوره باصفهان رسید و شاه سلیمان او را بانعامات خسروانه نوازش و این اولین فتنه بود که در زمان سلطنت شاه سلیمان در ایران و افغانستان ظهور کرد هم در این سال فرانسه ها بسهولت الجزایر را کلا استیلا نمودند و چون روس و عثمانی عقد مصالحت و مسالمت بسته کرده نیز در این سال سپاهی که مدتها او رنگ زیب در دکن و خجسته بود درگذشت

ذکر وقایع سنهٔ ۱۰۸۸ و حبک سلطان محمد خان عثمانی با نمسه و شکست عثمانی و وقایع اروپا

در این سال شاه سلیمان صفوی در اصفهان بعزاقت حال و خوشی ایام میگذرانید نیز در این سال سلطان محمد خان چهارم سلطان عثمانی بعزم رزم نمسه و تسخیر وینه با لشکر بیشمار و هزاران مرد و شیشه زن و توپهای قلعه کوب از اسلامبول بحرکت و قسطنطنیه پاشا را مقدمة الجیش قرار داد و پس از رسیدن اندریای سکنه خواه شهر وینه را محاصرت کرده و مردم نمسه بر ایشان شبیخون زده و از خون کشته ها جویها روان ساختند عاقبت سپاه عثمانی پس از داون تلفیات بسیار در بیمه سبتی راه فرار گرفتند و خیمه و خرگاه و اثقال و مهمات آنان بجای ماند و غنیمت مردم اطراف گردید هم در این سال بین دولتین انگلیس و دولت انگلین و امریکا فیمابین نقار بالا گرفت و لولی جهاد هم قصد در سال بعد شعله خود قرار داد و نیز فرود دوم پادشاه درگذشت و بجایش اوان و بطرس با کبیر مسابقت را سه نشست

ذکر وقایع سنهٔ ۱۰۸۹ و طغیان فتح خان افغان در هند و اقتلاع عادلشاه از کار و فتح خان و شورش در انگلستان

در این سال فتح خان افغان در هندوستان پایه اقتدارش رفیع و قصر اعتبارش منیع شد این فتح خان در تحت خدمت عادلشاه که جد مت بسته و از پستی رو بلندی رتبه کی نموده چون صاحب صفات خوب و پسندیده و از رشادت و شجاعت و بهادری بود بادک زمانی مهام امور عادلشاه را بکف گرفت و عادلشاه او را بجنگ سیوا فرستاد و چون راجه سیوا در خود تاب مقاومت با فتح خان ندید بتوسط رسولان چرب زبان و تحف شایان فتح خان را رام نمود و عادلشاه بجایاری چون از واقعه سازنش فتح خان خبر یافت دلی چاره برآمد و عاقبت سیدی سنبل حبشی با چندین دیگر مدبیری فتح خان را گرفتار نمودند و عادلشاه خبر رسانیده عادلشاه چندین فرستاد تا فتح خان را در بند فرستاد و نیز در این سال در انگلستان شورش بزرگی برپا شد و منجر بشاه انگلستان و بسیاری محبوس و کشته شدند و او شاه بتعاقب

در گذشت و بجایش پسر دوم بحث سلطنت نشست

ذکر وقایع ۱۲۹۶ و ۱۲۹۷ و انقراض داشتن عبد العزیز خان پادشاه ترکستان سلطنت پسر برادرش و آمدن شاه ایران مکه رفتن

در این سال عبد العزیز خان پادشاه ترکستان سلطنت را بپسر برادر خود سبحان قلی از تخت و گذاشت و رایت عزیمت بمکه معظمه از راه ایران برافراشت چون بخبر ورود اصفهان بسمع شاه سلیمان رسید برسم استقبال مهمان نوازی پرداخت و او را از سرحد ایران تا اصفهان از هر چیز بی نیاز ساخت و عبد العزیز خان در کمال تانی راه میمود در این اوقات دول روس و جمهوری و نیز ولستان و اطریش عقد اتحاد و اتفاق بر ضد دولت عثمانی با کمال بسته و سپاه فرانسه شهر لوکسامبورغ را استیلا نمودند و ژاک دوم در سن پنجاه و دو سالگی بجای شارل دوم بحث سلطنت انگلستان جلوس نمود و سپاه اطریش در خاک عثمانی پیشرفت کلی حاصل نمود و در رد سیشه ورش و انقلاب بین خانواده سلطنتی طلوع نمایت دلسپاری گذشته شد

ذکر وقایع ۱۲۹۸ و وقایع اروپا و سکوت آسیا

در این سال اخبار وقایع مهمه در قاره اروپا بسیار بود در خاک آسیا سکوت دائمی حکمفرما بود فقط جنگ بین عثمانی و سپاه روس و دیگر دول سه سال سواحل دریای سیاه را خواهان بودند نیز سپاه اوستریک بحالت کلفت و دکن استیلا یافتند و او بحسن مطلب شاه را مستاصل و پریشان نمودند و حکومت این طبقه زوال یافت نیز در این سال آسمان و اسپانیا و سوئد با یکدیگر اتحاد و اتفاق بر بستند دولت فرانسه نمودند

ذکر وقایع ۱۲۹۹ و شورش در اسلامبول بواسطه شکست عثمانی از روسه و خلع سلطان محمد خان

چهارم و جلوس سلطان سلیمان خان و کشته شدن بسیاری از بزرگان و ورود عبد العزیز خان باصفهان

در این سال بواسطه شکست فاحشی که سلطان محمد خان چهارم عثمانی از سپاه اطریش خورده بود در اسلامبول شورش و غوغای عظیم برپا شد و همه بزرگان کشوری و لشکری بر ضد سلطان قیام و بر خلع او اقدام کردند سلطان مرقد رحلت شکست خورده را بگردن قرا مصطفی صدر اعظم که او نیز خفه کرده بود خواست مبنداز و قبول نشد و او را از سلطنت خلع نمودند و برادرش سلطان سلیمان خان سوم ابن سلطان ابراهیم خان را بر اورنگ سلطنت عثمانی جلوس دادند و سپاهیان در عمارت سلطنتی سیاوش پاشا را کشتند و در هم افتادند و نزدیک سیصد تن از بزرگان درگاه و سران سپاه کشته و تنشان نخجیر و خون انگشته شد عاقبت سلطان سلیمان خان سوم اسماعیل پاشا بمسند صدارت برآمد و او نیز پس از سه سال معزول گشت و بجایش مکرر مصطفی پاشا بمسند وزارت نشست و از این بحران و خود عزل جنگ خاتمی پیشت شوکت واقعه عثمانی در اروپا یکباره بسکایت نیز در این سال عبد العزیز خان پادشاه ترکستان باصفهان وارد شد و شاه سلیمان تا میانه او را استقبال فرمود و بعمارت چهل ستون ورود داد هر گونه اسباب آسایش او را فراهم فرمود و انچه در خور مهمان و زمینه آن میزبان بود بجا آمد و تا مدتکه او در اصفهان بود اغلب اوقات بشکار و گردش و تماشا ایام میگذرانید نیز در این سال پادشاه انگلستان قبول طریقه کاتولیک نمود و از طرف پاپ

ذکر وقایع سنه ۱۱۰۱ و سنه ۱۱۰۲ و توقف و ضیافت عبدالعزیزخان پادشاه ترکستان در اصفهان و فوت شیخ علیخان زنگنه صدر اعظم و نصب میرزا طاهر قزوینی

در این اوقات پس از توقف طولانی عبدالعزیزخان پادشاه ترکستان از اصفهان حرکت بجانب مرو نمود و شاه سلیمان صفوی همه گونه اسباب آسایش او را فراهم فرمود و بهنگام عرض راه هدایای بسیار صادر فرمود که کمال مواظبت و مهمانداری را در حق او مرعی دارند و نهایت غفلت و مسامحت در میزبانی جایز نشمارند نیز شیخ علیخان زنگنه اعتمادالدوله صدر اعظم شاه سلیمان صفوی درگذشت و مدت پانزده سال زمام صدارت را در دست داشت و مدت بعد از این پانزده سال را شاه سلیمان گرفتار و با وزیر ترس بود و از مدابر حیله و افکار ثاقبه این وزیر دانشمند امور مردم در کمال انتظام و نهایت خوبی میگذشت و ملک و ملت در نهایت امنیت و آسوده بودند چون او درگذشت میرزا طاهر قزوینی که مدت مدید در مکتب خانه نشین بود بر مسند وزارت متمکن گشت و میرزا طاهر شاعر و تخلص وحید میبود و در رموز سیاست و امارت فراستی نداشت و بشیوه او قات خود را صرف شعر و انشا میفرمود و دیوانی مشحون از شعر فارسی و عربی و ترکی بعبارت نوده همه از بیت بود و لی اشعارش متین و پسندیده بود و در این سال هزار و صد نادرشاه افشار بدنیا آمد و نیز منازعت بین بلاد انگلیس شروع شده و بدین جهت فرانسه بعلامه اعلان جنگ داد و پادشاه بلاد بلندن وارد شده و پادشاه انگلستان نخاک فرانسه شتافته و فرود یک کیلیوم دوم پادشاه پروس درگذشت و بجایش فردریک سوم بمسند سلطنت نشست و سلطنت انگلستان از پادشاه بلاد بدست گرفت و پادشاه انگلیس و پاپس در قصر سنت ژرمن جای گرفت و نیز لطیرسن بسفده سالگی برادر خود ایوان را از سلطنت روسیه خلع کرده خود بر خود صوفیر از امور سلطنتی بدل نمود و خود بمسند سلطنت روسیه برقرار شد نیز در این سال کافری شاعر شیرازی درگذشت

ذکر سلطنت ویلهم سوم و مری ماشبراک در انگلستان که از سنه ۱۱۰۱ هزار و صد و یک هجری مطابق سنه ۱۶۸۹ هزار و ششصد و نود و نه میلادی تا سنه ۱۱۱۴ هزار و ششصد و نود و چهار میلادی بسلطنت انگلستان برقرار بوده. ذکر وقایع سنه ۱۱۰۲ و فوت سلطان سلیمان سوم و جلوس سلطان احمد خان دوم و شورش در اسلامبول و بنا شدن عمارت بهشت در اصفهان

در این سال سلطان سلیمان خان سوم عثمانی پس از پانزده سال درگذشت که مدت سه سال از زمان سلطنت داشت و بجایش سلطان احمد ثانی ماورک سلطنت و کشورستانی عثمانی متمکن گشت آنگاه بزرگان درگاه و ارکان مملکت بارگاه عثمانی متفقا گفتند که فوت سلطان سلیمان را بواسطه بند نمودن نان آبی بوده که حیاتی زاده حکیم باشی بدو مقرر نموده و از خوردن و آشامیدن او را منع کرده است چرا که سلطان سلیمان بمبتلا مرض استسقا بوجود مستولی شده و سلطان محمد خان ثانی سپاهیان ما را بتماشای آتش فشان سپهداری که رئیس مصطفی پاشا بجنگ فرستاده و مصطفی پاشا پس از مقاتلت و مقاتلت مقتول گشت و سپاهش پس نشست و شکست خورده روبهزیمت

نهاده ولی در جنگ دریائی عثمانی غالب آمده در این سال شاه سلیمان صفوی عمارت عالیه هشت بهشت را بنا نموده و آن عمارت و این اوقات بمرض خراب و بیم دیگرش را پسران ظل السلطان مسعود میرزا المخاطب باصفهان نامه ملک موروثی در دست دارند نیز در این سال ژاک دوم که در رانده سلک میکرد و سکشت مالیت و سپاه انگلیس و فرانسه در کمانداد با هم بجنگ اندر آمده و انگلیسها در کلکته متصرفات مالکانه بکار بردند و پطر پادشاه روسیه بجهت مشق نظام و غیره سر بسکان اروپائی آورد و کسپاه روس را تعلیم دهند

ذکر وقایع سنه ۱۱۰۳ و سنه ۱۱۰۴ و رفتن ایلچی بابهدایا بدربار عثمانی

در این اوقات شاه سلیمان صفوی کلبعلیخان نامی که از امرای قزلباشش بود با سیصد تن دیگر بعنوان هدیت بدربار سلطان احمد خان ثانی پادشاه عثمانی با سوا بسول فرستاده بمیت او نامه مودت ختامه و هدایای شایسته فرستاد چینی و اقسام پارچه های ابریشمی و پشمینه و غیره ارسال فرمود و نیز در سال فرمود که نمایندگی او از کیدیوم پادشاه انگلستان میکرده تکلیف ایرلند سابق مالیت و با فرانسه بجنگ در آمده و پطر پادشاه روسیه در سواحل دریای سفید کشتیهای جنگی بسالت و سردار معروف فرانسه لوداز درگذشت

ذکر وقایع سنه ۱۱۰۵ و فوت شاه سلیمان صفوی و جلوس شاه سلطان حسین صفوی بتخت سلطنت در اصفهان

در این سال شاه سلیمان صفوی پس از بیست و هشت سال اندی سلطنت و جهانبانی درگذشت و بجایش شاه سلطان حسین بتخت سلطنت در اصفهان بنشست و محمد باقر پسر محمد تقی مجلسی مراسم جلوس او را بجای آورد و شاه قلیخان پسر شیخ علیخان زنگنه در بحث نشستن شاه سلطان حسین صفوی اهتمامی تمام بجای آورد و شاه سلیمان در وقت نزع بفرزند خود حضرت دعا و دیده دولت توصیت نمود که اگر صلاح ملک و دولت را طالبید شاهزاده مرتضی که در مملکت داری و سیاست دکیاست یگانه است بسلطنت بردارید و اگر مصلحت و مصلحت در آن نبیند شاهزاده سلطان حسین میرزا را بسلطنت برگزینید و سلطان حسین شاهزاده محجوب و غمخور و معتمس و سلیم و آرام بود و در بار بان محض مقاصد شخصیه و منافع نفسیه او را با دیگر سلطنت جلوس داده نیز در این سال سلک پین فرانسه و انگلیس برقرار بود و نیز زلزله سختی در اسپانیا شد و میرمحمد هاشم متخلص بهایون درگذشت

ذکر وقایع سنه ۱۱۰۶ و فوت سلطان احمد خان عثمانی و جلوس سلطان مصطفی خان ثانی بتعیین کردن خان بحکمرانی قندهار جناب

در این سال سلطان احمد خان ثانی سلطان عثمانی پس از پنجاه و چهار سال زندگانی و سه سال هشت ماه و دست و چند روز سلطنت و جهانبانی در روز یکشنبه بیست و دوم جمادی الثانی درگذشت و سلطان مصطفی خان ثانی ابن ابن سلطان محمد خان چهارم بتخت سلطنت عثمانی جلوس نمود و لیکن مدت نه سال سلطنت داشتن هم کرفتار و محبوس داد و قرار اجتمیس میکذرانید اما صاحب کتاب حبک مشترزمین میاورد که چون سلطان مصطفی خان ثانی جلوس نمود بجهت جنگ با دول اروپا و حل نضاری اهالی مجارستان که با مدیه حاضر جنگ با شیده و با سپاه فراوان بجنگ بجنبش در آمده و جزیره سانتس را مفتوح ساخت هم در این سال شاه سلطان حسین صفوی کرجستان خان کرجستان را ملقب بشاه نواز خان ملقب ساخت و مشهور حکمرانی قندهار را بانجام او نگاشته داد و رایت عزیمت

طرف قندهار برافراشت و گرگین خان بخاطر مسلمانی پایه بود و در باطن کیش خویش میکرد و نیز در این سال بین انگلیس و فرانسه جنگ در کار بود و لعنت اکادمی فرانسه تمام گشت و فرانسه تونس استیلای تمام پیدا کرد

ذکر وقایع سنه ۱۱۱۳ و رفتن گرگین خان بقندهار و عاقبت این جنگ و جنگ انگلیس و فرانسه

در این سال گرگین خان گرجی با بیست هزار مرد شمشیرزن و سپاهی طریق نمود و بقندهار رسید بزرگان و اعیان قندهار باستقبال او شتافته و طوایف مختلفه که در اطراف و جوانب قندهار سر اطاعت و فرمانبرداری بودند از رسیدن گرگین خان و سپاهی وافر ساکت گشته و از خوف و هراس بجای خود نشستند و گرگین خان بصلاحیتی که اندازه و سطوتی عجیب بود و این شخص ابتدا گرجی و مسیحی بود در گرجستان در زمان شاه سلیمان گرفتار شد و در بادی دولت خود را مسلمان شدن یافت و ظاهر سازی مسلمانی نیز راست آویزان ساخت و حکومت قندهار یافت و همین سبب انقراض دولت صد و سی ساله صفویه گردید از کثرت سوء سلوک و بد رفتاری و رعیت آزاری و چون قندهار بر سیستان جمیع از گرجیها و ارامنه قفقازیه و گرجستان بکار مانده راست و آنان را مناصب لایقه بگماشت نیز این سال مخلص خان که از امرای نزدیک اورنگ زیب عالمگیر بود در گذشت و اورنگ زیب من انگلیس و فرانسه استداد داشت و بعد با دشاه روسیه شهر ازوف را بنا نمود

ذکر وقایع سنه ۱۱۱۴ و عودت ایلچی ایران از اسلامبول و آمدن ایلچی عثمانی بایران

در این اوقات ایلچی ایران که به باب عثمانی مخلص مبلغ تهنیت و ادای بحیت رفته بود عودت کرد و از جانب سلطان مصطفی خان عثمانی رسولی برای ادای بحیت جلوس شاه سلطان حسین باصفهان وارد گردید و هدایای چندی گذرانید از انجمله یک اسب عربی با ران مرصع و رکاب طلا و زین مکلل بجواهر و خاشیه مرصع لعل و شمشیر مرصع و سپر اشنای طلا و پس از آن محمد بیک که وزیر امور خارجه سابق عثمانی بود بسفارت ایران آمد نیز در این اوقات جنگ بین انگلیس و فرانسه برخاسته بود و سپاه طرفین در خاک عثمانی پیش رفت و سوئدی بسکی با دشاه استانبول و گذشت و پطر با دشاه روسیه با دو با مسافرت نمود و در کار خانجات با آنجا مشغول با دگرفتن کشتی شد

ذکر وقایع سنه ۱۱۱۵ و آسودگی شاه سلطان حسین در اصفهان و جنگ سلطان مصطفی خان عثمانی با نمسه و حسن او و اتفاق اول طا

در این سال شاه سلطان حسین در اصفهان بکمال فراغت بال و آسودگی خیال مشغول صحبت اعلما و مشایخ بود و زمام امور جمهور مهمات در با بیان و مهام ارکان کشور بود و نیز در این سال باز سلطان مصطفی خان دوم عثمانی با لشکری بسیار آهنگ جنگ نمسه نمود و الماس پاشا را بسپهداری قشون نامزد فرمود و الماس پاشا پس از مقابلات و مقاتلات کشته گشت عاقبت دولتین انگلیس و هلاند واسطه گردیده صلحت بسته گردید سلطان مشهور نمود و بصید شکار چند روزی مشغول گردید بزرگان و پاشاهای عثمانی معاجبت راضی نشده مانع بیا بورد استند و سلطان را در زندان بحبس کذا استند هم در این سال دول ثلاثه هلاند و انگلیس و فرانسه عهد اتفاقی بر سر تقسیم نمودن مملکت اسپانیا با هم بستند و پطر با دشاه روس سفری المنبدن نمود و چند تن سرهنگ و سرتیپ بجهت مدرتیب و تعلیم سربازان روس بیاورد و چون

بشهر وینه رسید از سوء رسش سپاهیان روس موسوم به (استرلیس) انشنید شتاب تمام بمسکو رفت و انجرا ساکت شود

ذکر وقایع سنه ۱۱۱۱ و از دیاد ظلم و تعدی کرگین خان در قندهار و رفتن میرویس با اصفهان برای شکایت و رانشتن او از اصفهان بمکه و بازگشت او با اصفهان

در این سال کرگین خان گرجی در قندهار پایه استبداد رش بلند گردید و سایر گرجیها دست بقتل و تعدی گشادند و از نیروست آزاری و تعدیات بی اندازه فروگذاری نکردند طوایف و عشایر افغانان انسامان از شدت ظلم کرگین خان بسته و آمدند طایفه غلجایی بیش از سایر طوایف آماج اسهام تعدی واقع شدند بنابراین چندتن را برنایت میرویس رئیس طایفه غلجایی باعث این شکایت باصفهان فرستادند و چون درباریان شاه سلطان حسین اغلب بخودسازی و لغو پروری مشغول بودند و از دوستان همجنسان کرگین خان گرجی بودند وقتی بمیرویس نمیدادند شاه سلطان حسین نیز اغلب در حرمخانه مشغول صحبت زنانه با جماعت و صاحبات خدای نگانه بود میرویس میسر نشد که ملاقات کند ناچار راه مکه گرفت اما برخی گویند مردم قندهار شکایات خود را نوشته و مهر نموده بدربار شاه فرستادند درباریان بجای آنکه بداد آنان برسند عین تظلم نامه را از انشتند نزد کرگین خان فرستادند و کرگین خان ان امضاها و مهرها را دقت نموده بشناخت از انجمله دید مهر میرویس بود و پس از چندی او را گرفتار نموده باصفهان بفرستاد و نگاشت تمامی مفسده ها در قندهار از وجود میرویس است و او را باید امنای دولت محبوس دارند ولی چون درباریان شاه سلطان حسین او را شخصی آرام و ساکت دید محبوس نداشتند و او مدتی بماند و صفحات حالات اخلاقی مردم را ابی نخواند و غریبت گذرد و از بزرگان درگاه و غیره اشفاقات بی اندازه یافت و روانه مکه شد و چون بمکه رسید از علما و مشایخ بزرگ مکه درباره عقاید مذهب شیعه رجعی نوشتجات گرفت که بوسیله امان روزی بمکه برمرکب آمال و سروری سوار گردد انگاه باز باصفهان متوجه گشت هم در این سال کرسیقیان بحزا پادشاه وانباک درگذشت و پسرش فرو یک چهارم تخت سلطنت نشست نیز در این سال ملا محمد باقر مجلسی اصفهانی درگذشت و ملا محمد باقر تالیفات کثیره از اخبار و احادیث و معقول بوده و اگر کسی موجبات نگارشات او شبانه روز بادای فرایض و نوافل و تهجد و اوراد و غیره نماید باید چند ساعت دیگر بر آن بیست و چهار ساعت بیفزاید و بیشتر تالیفات او حواله ناسخ شده

ذکر وقایع سنه ۱۱۱۲ و رفتن میرویس از اصفهان بقندهار و آمدن ایلچی روس باصفهان و مسار از احیف او باصفهان و آمدن سفیر عثمانی برای

در این سال چون میرویس از مکه با صفهان برگشت امور جمهور و تعاقب مهمات را از پیشتر دید و شورات دولت را بخوبی بفهمید و با کمال امیدی راه قندهار گرفت و برخی گویند در این وقت که میرویس در اصفهان بود اشتهار یافت که ایلچی تازه از دربار روس میرسد و او این بود که شخصی ارمنی فارسی دانی که در خدمت نظیر روس خدماتی کرده بود و مقامی پیدا نموده بود و پادشاه روس او را بسفارت بدربار شاه فرستاده

و مرحمتی در حق او کرده که بر قدر مال التجاره داشته نابنده از حقوق گمرک معاف باشد ایلچی ارمنی محض جذب منفعت جمیع
از دوستان خود را محرک گشت تا مال التجاره بهنگامی راه اندازه باران آمده و چون ایلچی نزدیک باران رسید
شهرت داد که من از نسل ملوک ارمنه هستم آمده زیارت و اکرامات او شود و این استشعار ما در تمام
ایران شایع گشت و به دربار شاه سلطان حسین رسید که یک تن شاهزاده ارمنی با جمعی بسیار به دربار شاه
میآیند چون در آنزمان سفرا و ایلچیان اغلب با جمعیتی زیاد در رفت و آمد بودند شاه و امنای دولت ایران
نیز مجمل از معلوم و راستی از کجی فرق نمیکردند و بیشتر آنان گرجی و ارمنی و جدیدالاسلام بودند این شایعات را
راست پنداشته میروس موقع را غنیمت دانسته اظهار داشت که مضاری خیالات ملحده و اندیشه های نافرجام
دارند و بخیال افتاده اند که ارمنیه و گرجستان را از ایران مجزی دارند و یک از آن گروه گرگین خان است که ظاهر
مسلمانی آراسته و در باطن دین نبی بوده و جدیدالاسلامی و محض اغفال ایرانیانست عاقبت این استشعارات
بی اساس امنای دولت را خائف ساخت و برای جلوگیری از فتنه ناگهانی گرگین خان سلگران قندهار منصب
بیگلربگی میروس دادند و او را بانواع و احترام روانه قندهار نمودند میروس شادکام بقندهار رسید و پس از چندی
ایلچی ارمنی که از جانب پطر روس بود با اصفهان رسید و آنهمه شایعات بی اساس ثابت گردید نیز در این سال
سلطان مصطفی خان عثمانی محمد پاشا را بعنوان سفارت بدربار شاه سلطان حسین با اصفهان نامه مودت
خاتمه و هدایای نفیسه فرستاد و ایلچی سه ماه بدارالسلام توقف نمود و پس از چهار ماه توقف در اصفهان با سلامبول
بازگشت و نیز در این سال از جانب میرزا محمد مومن خان وزیر اعظم ایران ایلچی به دربار عثمانی محض خواهش تغییر مشاجره
بر عراق عرب رفت و خواهش او نه پذیرفته گشت و بی نیل مرام برگشت نیز در این سال سپاه در کنار شرقی رود ارس
وقایع سنه ۱۱۱۱ و رسیدن میروس بقندهار و خبر یافتن گرگین خان از دختر داشتن میروس
و تدبیر میروس در کار مواصلت با او و اجمالی از یافتن میروس قلعه شوشه شدن او و سیلی میرزا تقی بقندهار
در این سال چون میروس بقندهار رسید بزرگان غلجایی و سایر طوایفی که از ظلم و بیداد گرگین خان بستوه آمده
بودند نخواندند شرح مسافرت خود و ترتیباتی که در اصفهان و کرده بود بر ایشان برانده فتاوای علما و مشایخ که را
درباره ایرانیان نخوانده آنچه باید فکری نمود و عقده ظلم گرگین خان را بسر انگشت تدبر صایب گشود در این وقت اورنگ
زیب بی سبق شود که قندهار را متصرف شود میروس در آن اندیشه رفت که بگرگین خان معاونت طایفه غلجایی
و سایرین حمله کنند اگر غالب شده مسند حکمرانی قندهار را اشغال نماید و اگر مغلوب شد با دربار اورنگ زیب پناه برد
از او استمداد جوید با لجبه گرگین خان چون از پیش دو مرحوم آذری و تقی اشتغاله داشت میروس فرمان بیگلربگی
ارانه نمود گرگین خان از منصب میروس در ظاهر اظهار بشاشت کرد و در باطن خشمناک شد و در پی تذلیل
و احتقار او بود این اشاشیند که میروس را در خانه دختری دوشیزه پاکیزه است که از صباحت رخسار و
وضاحت گفتار آفتاب را در حجاب انفعال برده باو پیام داد که بجهت از دیاد روابط محبتی انست آنست که دختر خود را
بعقد ازدواج من درآری و با نه رفت و منزلت خود از این مواصلت برفرق فرقدان گذاری میروس طاعنه

دوستان خود انجاست و بزم مشاورت بپاست و خواهش گرگین خان را بیان کرد افغانان گفتند که ما راضی نخواهیم شد که گرگین خان دست تعرض بنا موس ما دراز و زبان اعتراض بطرف عصمت ما باز کند و هر روز برای کامرانی و شهوترانی فکری تازه و اندیشه بی اندازه نماید و ما بکلی سر در خط فرمان تو گذاریم و بجان و مال در اوامر و اطاعت تو حاضریم که گرفتاری در میان بسته او را از پا در آریم میرویس چون این سخن از ایشان شنید و در مقاصد ایشان شریف مکنونات خویش شد دگر باره دست مسرت گردیده و با ایشان تدبیر را از دست ندا ده و آنان را گفت شما چون با من هم عقیده هستید در پی کار خود باشید تا زمان فرصت در رسد آنچنان واقدام خواهیم کرد حاضرین در انجلس خان و نمک و سوگند مراسم سوگند و تکلیف بجای آوردند که در موقع خود در وفاداری ثابت قدم باشند و کفشه هر کس در اینکار راه مخالفت گیرد زن طلاق خواهد بود میرویس پس از شرفت مجلسیان در بحر تفکر و تدبیر فرو رفت و دانست که باید اینکار را بزرگ را بسر انگشت فکر حساب و اندیشه ثاقب انجام داد پس دختری نیکو صورت پری رخسار افغان عذار پیدا نموده با هم دختر خویش با زینتی تمام و زیوری و جهازی بسیار بخانه گرگین خان فرستاد ان مواصلت بکلی خیالات گرگین خان را دگرگون ساخت و با میرویس طرح مراقبت و موافقت و اتحاد انداخت و غافل گردید و چنین دانست که میرویس یکبارگی سر بفرمانبرداری او در انداخته و خود را مهیای اوامر مطاوعت او ساخته لذا بعد ها او گرا بامال محبت با میرویس رفتار مینمود و میرویس در این وقت دگر اشعام گشیدن بود و با گرگین خان لطف بسیار می رفتار میکرد که از صفحه خاطر گرگین خان یکبارگی غبار کدر محو شد

ذکر کشته شدن گرگین خان ملقب بشاه نواز خان گرجی و تمامی اتباع او بدست میرویس خلیجائی افغان و استیلای افغانها

در این وقت میرویس چون دانست تیر تدبیرش کار گر شده و گرگین خار ا یکبارگی از غفلت انداخته اتباع و وکسانیکه هم عهد و سوگند شده بودند از قرب و مقام خبر داد و خود و امرا را مهیای کار ساخت و از یکسو خان نزد مراقبت و مخالصت با گرگین خان مباحث کرد او را یکبارگی در دام تدبیر خویش در انداخت و تحفها و هدایا و تکلفها شایان و تحف و هدایای فراوان همه روزه بجهت گرگین خان مهیا میساخت چون مدتی باین منوال چند گذشت روزی میرویس در خدمت گرگین خان پس از اظهار ارادت و بروز اطاعت اظهار داشت که خان باغ من در نهایت خضارت و نضارت بوده و گاه گاه افشانی و شادابی است اگر والی اجتشام قدم رنجه فرمایند و چند ساعت وقت خود را در آن باغ دلگشا مصروف فرمایند علاوه بر اینکه سبب افتخار این خدمتگذار بوده بوجود خویش هم خوش خواهند گذرانید گرگین خان دعوت او را اجابت فرمود و با چند تن از خاصان خویش راه باغ پیش گرفت میرویس مقدم چند تن از افغانان را از طرف باغ پنهان داشت و بر یک از باغبانی در گوشه گماشت گرگین خان با اطمینان کامل بباغ در آمد و خدم و حشم متفرق گشتند که ناگاه افغانان از کمین گاه بیرون شتافتند و گرگین خان و همراهان او را کشتند میرویس جامه گرگین را در بر و افسر سرداری او را بر سر گذارد و بر است او سوار گردید و فرمان داد تا تمامی افغانان موجوده اللبسه و جامه ها گرگین خان را در بر نمودند و بر اسبهای تنها سوار شدند با کوکبه امیرانه و محفظه

شاه‌زاده سید قشقایی وارد گردیده ولی شب پیش آمده بود و تاریکی عالم را فرا گرفته بود در این اثنا سایر افغانان به دولتخانه شدند و متحصنان قلعه حمله‌ور شده و هر که را یافتند به کشتن شتافتند و بشر غلبت پیدا کردند و روز بعد از میرویس سوار اسب شده و با اتباع خود در شهر گردش نمود و بحث حکمرانی جلوس فرمود و فرمانداد تا منادی ندا کند که هیچ کس نباید قرنباشتا زنان شاه باشد و در خانه خود از نگهداری کند و در خانه هر کسی قزلباشی دیده شد مال جان او در معرض تلف خواهد بود و به این تدبیر کسان و بستگان گرگین خان بسیاری کرفتار و در سیاه‌چال القرار شدند و تا سه روز از شب قزلباشکشی دوام داشت پس از سه روز از اتفاقات ششصد نفر سوار کرجستانی که بجهت گرفتن ولایات بیرون قندهار رفته بودند با گرفتن ولایات و غنایم بسیار برسیدند و کاروانی که از کرمان و یزد که تو هیا از بروج و حصار قندهار روشان کلات نادری داشتند فشانی خواهد در این اثنا میرویس با پنج هزار جرار با بهادر رسید و مقابلت و مقاتلت پرداخت و چند روز کرجیها و جنگ دلیرانه نمودند و غالبت بقوت شجاعت و دلاوری آن معرکه‌ها کله جان بدر بردند و راه خراسان سپردند پس از این میرویس بر تمامی مایک و اسباب حشمت و جلال و اموال و اموال گرگین خان مستولی گردید و رایت استقلال و استبداد در قندهار برافراشت هم در این سال هزار و یکصد و سیزده و هم سوم پادشاه اکلیل خواهر خود آمنه را ابوالسعید ی انتخاب کرد و سلطنت او از هشتاد هزار و ششصد و نود چهار میلادی تا هشتاد هزار و هفتصد و دو میلادی طول کشید نیز در این سال ژاک دوشا مخول انگلیس در سنت ژرمن فرانسه درگذشت نیز فرد یک سوم کرات این وقت لقب والیکری روسیه داشت خود را فرد یک اول دانا پادشاه روس نامید

ذکر وقایع ۱۱۱۳ و ۱۱۱۴ و جلوس میرویس تخت قندهار و سیاحات او در حربت و استقلال و رسالت محمد جامی خان و محمد خان و گرفتاری ایشان در قندهار و فرمان شاه سلطان به کیخسرو خان کرجی برای قندهار و آمدن کیخسرو و حبک او با میرویس و کشته شدن کیخسرو و ریاست عبدالله خان ابدالی و فوت میرویس و فوت سلطان مصطفی خان عثمانی و جلوس سلطان احمد خان سوم

در این سال چون میرویس تخت حکمرانی قندهار مستمکن گردید و انتشار قتل گرگین خان و اتباع او در همه کشور داد و بار شاه سلطان حسین برسید میرویس حیات پایه اقتدارش محکم گردید پس مجلسی بپاداشت و بزرگان قبایل و عشایر را بخواست و گفت باید اتحاد و اتفاق دائم خود را از زیر اطاعت و رقیت ایرانیان نجات و بیم و سر آزادی و حریت برافرازیم انگاه از مسافرت خود با صفهان و سوء اداره و خلق ناریان شاه سلطان حسین و مکه رفتن و فسادی علمای مکه و غیره و شد حمی راند و آن مکاتبات را برخواند چون افغانان آن بیانات شنیدند و آن مراسلات بدیدند در جوش و خروش آمدند و گفتند ما در راه استقلال خود مختاری از جان و مال مضایقه ننمائیم تا سر از ربقهٔ اطاعت و رقیت ایرانیان بیرون آریم و او را مطمئن ساختند از امینوی چون خبر کشته شدن گرگین خان و استیلای میرویس با صفهان بدربار شاه سلطان حسین برسید محمد جامی خان را بعنوان رسالت و موعظت بقندهار فرستادند چون او بقندهار برسید میرویس را

بانواع بیانات تهدید و تخویف و وعده و وعید بخیال خود بترسانید میرویس گفت تو نمیدانی که عقل و دانش و خرد و بینش فقط در مردمان نازپرورده و نعمت خوار ایران خلقت شده و موجود است و در مردم کوهستانی و بیابانی مانند ما نیست و اگر میتوانست کاری بکند احتیاج بان سخنان لاطایل تو نبود و همانا اجرا نمودن فرمان داد تا محمد جانی خان را محبوس و مقید ساختند چون خبر گرفتاری او بشاه سلطان حسین رسید تا محمد خان حاکم هرات که در سفر مکه با میرویس همسفر و بدفعه ها آمده و با او صحبت و آمد و رفت کرده بود و سالها و مسامرت او نیز نموده نیکخو و میرویس گفت محمد خان خدا را شاکر باش که حق مسافرت و مصاحبت سفر مکه تو با من مانع است والا تو را نیز مانند آنگرگانها پاداش بدی میدادم دعت را در کنارت میکذارد و مردان که دیگر مردان بند کشیده افغان سر بفرمان اطاعت در نیاورند و شمشیرهای کشیده شده و در نیام نخواهد رفت کرمانشاه شما مکتوب کرده و عاقبت محمد خان نیز محبوس کردید چون خبر حبس او بدربار شاه رسید بسیار متوحش کردید و فرمانداد تا کیخسرو خان برادر زاده گرگین خان که حاکم گرجستان بود با سپاهی فراوان آهنگ قندهار نمود که تا خونخواهی عم خویش کند و میرویس با جمعیت اطاعت در آورد چون بقندهار رسید میرویس نیز با افغانان با استقبال او شتافت و جنگی سخت نموده و نایره جدال مشتعل گردید و لشکر او مرکب از خون بهادران افغانان منهدم شده بقندهار رفتند و کیخسرو خان قندهار را محاصره کرد مجهور پس از چند روز رسولی نزد کیخسرو خان فرستاده شرایط صلح را پیش نهاد نمودند که شهر را تسلیم نمایند کیخسرو خان آن شرایط را نه پذیرفت افغانان دانستند چاره جز مرگ و جنگ نیست تن بجنگ داده همه روزه تیرها می افکندند و بسیار اشخاص و خون میاختند و شام بشب داخل شده راحت مینمودند میرویس خود در میان قندهار افغانان پراکنده را جمع نموده و راه آوردن و رسیدن آذوقه و علوفه را بر سپاه باران مسدود کرد و دلیرانه بجنگ در آمد و مدت محاصرت نیز متمادی بیک سال کشید تا عاقبت کیخسرو خان زحمتی کاری برداشت و رایت جهان دیگر برافراشت و سپاهیانش کشته و پراکنده شدند و از بیست هزار سپاه قزلباش و کرجی معدودی بجان جان از آن معرکه هالکه بدر بردند و غنایم بسیار بدست میرویس افتاد چون این اخبار وحشت بار بدربار ایران رسید شاه سلطان حسین سخت بهراسید و از امیری عبدالله خان پسر حیات سلطان ابدالی افغان قبل از کشته شدن کیخسرو خان با کیخسرو خان عقد مصاحبت بست و بریاست قوم ابدالی منتخب گشت و باز از طرف شاه سلطان حسین محمد رستم خان بدفع میرویس بر داخت او نیز در آن معرکه جان باخت و بقیه سپاهش راه اصفهان گرفتند و میرویس مسند حکمرانی و استقلال آسوده ممکن گشت و پس از چندی در گذشت هم در این سال مزاد و هفتصد و دو میلادی گیلیوم سوم پادشاه انگلیس در گذشت و آن استوار ملکه بجایش بسلطنت انگلستان نشست و نیز پطر پادشاه روسیه مدرسه هندسه و نجوم و مرصدخانه در مسکو باز نموده و سال بعد شهر پطرسبورغ را که حالیه پطرغراد شده بنا نمود مصطفی خان عثمانی در حبس در گذشت و بجایش سلطان احمد خان سوم

بحث سلطنت عثمانی جلوس کرد

ذکر وقایع ۱۱۱۵ و جلوس میر عبدالله برادر میرویس و شرارت و اصلاح او با ایران و کشته شدن او بدست محمود و جلوس علیجاه

در این سال چون میرویس درگذشت و سپاهیان شاه سلطان حسین که سپهداری کیخسرو خان و پس از آن رستم خان یا محمد زمان خان نیازموده و کذشته افغانان مجلس مشاورت بپا داشته و بواسطه محمود پسر میرویس که هجده ساله بود برادر میرویس میر عبدالله را با عبارت رد و شده میر عبدالله تحت فسه مالکذاری برادر و خواهان صلح و مسالمت کرده و رسولانی دربار ایران فرستاده افغانان را و بجنبیده و کفشه یا باید طریق برادر باشی تا اگر خواهان صلح و مسالمت هستی با تا اقدام نماید و شتاب کن میر عبدالله بپایانات آن وقتی نماید و اساس حکمرانی خود را بصلح با ایرانیان گذارد و رسولانی باصفهان فرستاده و شرایط سه کانه را پیش نهاد کرد (۱) اکه افغانان اخراج باریان داده معاف باشند (۲) ایران هیچ وقت سپاهی یا حاکمی در قندهار نگذارد و (۳) اگر حکومت قندهار بمحمد یا میر عبدالله واعقاب او باشد چون رسولان از قندهار بحرکت نموده و شرایط مذکوره گوشزد مردم گردید برآشفته و گفته محمود انحکومت برادر چون این اخبار بگوش محمود رسید خود سنه کرده زیاد عمانی با هم خویش میر عبدالله بر سر ریاست و حکومت دشمن بود و فترا فضیلت دانست با جمعی تن از دوستان و اتباعین خود با نیام نجانه میر عبدالله در شد و خون او بریخت و خاطر از اوده داشت و بزرگان و سران افغان را بخواست و شرح بر خدمت میر عبدالله و استحقاق خود بحکومت بگفت حاضرین او را متفقت و بحث حکمرانی قندهار نشانیدند نیز در این سال در دربار ایران هرج و مرج غریب بود چنانچه قبایل کرد با تواحی اصفهان را بباد غارت میدادند و طوایف ازبک از اطراف خراسان دست چپاول و قطاع الطریق کشوده با مجلد محمود بن میرویس بحکومت قندهار و ریاست افغانان برقرار گردید و مدت حکمرانی میرویس شش سال و نوزده بود و هم در این سال انگلیسها بجبل الطارق استیلا یافتند و فرانسه با کتاب کلیله دمنه را

(از ذیل تاریخ منتظم ناصری ترجمه نمودند)

ذکر وقایع ۱۱۱۷ و استقلال میر محمود غلجائی در قندهار و مصاحبت شاه سلطان حسین با علما در اصفهان

در این سال میر محمود بن میرویس پس از قتل عم خویش در قندهار بر مسند اقتدار و اعتبار متمکن گشت و مستقلا بحث حکمرانی قندهار پرداخت و تمامی رؤسای قبایل و طوایف را مطیع ساخت و ریاست جهانگیری و کشورستانی را برافراخت و در امور داخله و خارجه بتدبیر و دانایی بخت سعادت سیاه تخت نرسیاه سلطان حسین در اصفهان اوقات خوشی را صرف مصاحبت با علما و معاشرت با اهل حرم سرا میبرد و در صدد ساختن مدرسه چهارباغ مشهور کنبد و بازارچه و کاروانسرای فرح آباد بود که آنرا با تمام رسانید و بیت دوازده هزار تومان بود و اتمام رسانید و اتابک امنیه او در کمال اهبت و رونق موجود است نیز مراقبتی تلقی از لقبوان سفارت دربار عثمانی محمص او ای هتفیت جلوس سلطان احمد ثالث سوم فرستاده هم در این سال شصت کشتی تجارتی انگلیس حامل زغال سنگ بوده و باطراف اروپا سرکت کرده نیز ولیعهد امپراطور اطریش درگذشت و بجایش ژوزف اول پسرش نشست

ذکر وقایع ۱۱۱۸ و فوت اورنگ زیب عالمگیر در هند و جلوس شاهزاده معظم در

کابل و تعیین منعم خان بحکمرانی کابل و ملقب شدن شاهزاده معظم بهادرشاه و طغیان
عبد الصمد خان و پسرش اسد الله خان ابدالی در هرات و آمدن میر محمود غلجائی بجنگ اسد الله
خان و کشته شدن اسد الله خان و لقب یافتن میر محمود از شاه سلطان حسین

در این سال اورنگ زیب عالمگیر پادشاه هندوستان روز بیست و هشتم هفته پس از نود و یکسال زندگانی و
پنجاه و یک سال و چند ماه سلطنت و کشورستانی درگذشت و از او پنج پسر ماندند شاهزاده محمد سلطان بهادرشاه
و معظم شاه و اعظم شاه و محمد اکبر و کام بخش بود و پنج دختر ماندند زینت النساء و زبدة النساء و مهر النساء
بود و زیب النساء را هنوز سر شار در سر بود و آن شغل را نرسیده بود و سرگذشت این شاهزاده خانم و مهروزی او با حاجی خان
نامی و حماقت او و حماقت خان و ستمکاری اورنگ زیب فرق زینت النساء و عاشق دلداده و آن شیدا بیدا رفت او.
و از موضوع این کتاب خارجست باجمله پس از او اورنگ زیب عالمگیر شاهزاده اعظم را که بر حسب فرمان اورنگ زیب
مامور باداره مالوه شده بود و چند فرسنگ راه پیموده بود چون خبر مرگ پدر شنید رکشت و حشت و نافرمانی آشکارا
بنشست و اسد خان وزیر اعظم و پسرش ذوالفقار خان را اسپهسالار لشکر نمود و چون خبر فوت اورنگ زیب و جلوس
اعظم شاه را بشاهزاده معظم که در کابل بود دادند زر کابل را بر اورنگ جنروی جلوس نمود و صوف غلایق به
تهنیت او پرداخته و از کابل با سپاهی فراوان اتبنگ هندوستان و لاهور رفته و فرزندش شاهزاده منعم الدین
با لشکری آراسته از قندهار حرکت نموده صدا لاهور را بر روی خود بسته شاهزاده معظم برادر خود اعظم شاه پیام فرستاد
که بر حسب توصیت پدر باید رفتار شود و هر کس در مملکت و حدود و خود ولایت سلطنت براز آرزو و چون دانست
که او در کابل نیرومند و مستعد نشسته شده باو بجنگ در آمد و اعظم شاه ما و در فرزندش کشته شده و شاهزاده
معظم را بر اورنگ شاهی نشست و خود را بادشاه نامید و فرمان حکمرانی کابل را بنام منعم خان نگاشت هم در این سال
عبد الصمد خان ابدالی و پسرش اسد الله خان ابدالی که در فیل هزاره و کهسه مانزده و از اشارت شده که از خسرو خان
کرچی و رئیس هزاره خطه و ولایت قوم ابدال داده بود چون از وقایع فتنه ها و خبرها فتنه بجانب هرات آتشیده و بیرون
هرات کشاکش در افتاده شد صفی خان سالور یکی از هرات اقامت را بهرات نخواست و چون از زمان آقا خود سری
لقزش نمود سردار و رئیس اندخت لذا این مردم سر کشی بر داشته و ولایت خالصه را غارت شده و صفی خان
در نظر سلامتی خود و اشاره و عبد الصمد خان و اسد الله خان را مخبس گردانیده و با ابدالی پیوسته و در کوه و دشت
آدم گرفته چون اخبار فتنه ها و هرات باصفهان رسید شاه سلطان حسین معظم سفر خراسان و رفع فتنه افغان
صفی خان ابدالی کرده و طی طریق نموده بطهران رسید و جعفر خان استاجلو را با سپاه گسیل نموده بطرف هرات گسیل
داشت عبد الصمد و اسد الله خان بمقابلت و مقاتلت او شتافته و او را منهزم و متقول نموده و هرات را متصرف
یافته و جواد و غوریان و بادغیس و فراه را نیز متصرف گشته چون خبر کشته شدن جعفر خان استاجلو بشاه سلطان
حسین رسید قلیچان ترکمان را برای رفع عبد الصمد خان و اسد الله خان ابدالی حرکت داد و نیز پس از رسیدن و مقاتلت
و مقاتلت کشته گردیده و اینجا بعضی سوانح بجای عبد الصمد خان ابدالی آزاد خان و بجای مخلصان صفی خان نگارنده

با مجد عبدالله خان نیز دگذشت و اسدالله خان همه کاره گشت چون اخبار در قندهار شایع شد میر محمود با نوجی از سواران غلجایی آهنگ هرات نموده و پس از مقاتلت و مخالفت با اسدالله خان فایق آمده و اسدالله خان کشته گشت و محمود بهرات وارد شده و غنایم بسیاری بدست آورده و چون خبر باغیه بودگی شاه سلطان حسین آهنگ خراسان نموده مکتوبی نگاشت مبنی بر عدم تعرض بجان سپاری و از رفع اسدالله خان وغیره و بدین مضمون عریضه خود را خاتمه داد و اسد راسک شاه ایران در پیام چون عریضه او بدربار شاه برسید خرسند گردیده و بجهت او یک تیمشیر مرصع جواهر نشان و منشور حکمرانی قندهار را با لقب حسینقلیخان و صوفی صاحبی غیر لفرستاد و محمود از جانب خود و همراه آزاد خان را گماشت و رایت عزیمت بجانب قندهار برافراشت پس از چندی صفی قلیخان که در وثوق اشرف شده آمده و از آزاد خان انحراف ورزیده این وقایع تقریباً تسنوات هزار کهصد و بیست دول گشته است هم در این سال اسلامبول مرحوم معین شیخ الاسلام فیض الله افندی قیام کرده و او را کشته نیز میر ادوم پادشاه ریتال درگذشت و بجای او شان چم نشست

ذکر وقایع سنه ۱۱۱۱ و طغیان شهدا خان بلوچ و مامور شدن میر محمود غلجایی بدفع شهدا خان در کرمان و قندهار

در این سال شهدا خان بلوچ چون از هرج و مرج دولت شاه سلطان حسین خبر یافت سر طغیان برداشت و در اطراف کرمان و بمبور و بلوچستان هر چه یافت بباد فنا داد و چون این اخبار بدربار شاه سلطان حسین برسید پس از مشاورت با امنای دولت مصلحت چنان دیدند که فرمانی بمیر محمود غلجایی نگاشته و او را بجهت دفع فتنه شهدا خان مامور نمایند در این وقت شاه سلطان حسین بازگشت باصفهان نموده بود و فرمان قضا جریان صادر گردید و یکی سریع التقدیم بقندهار بخدمت میر محمود این فرمان را قضیت دانسته راه کرمان پیش گرفت و با شهدا خان در آویخت و چون جمعی از بلوچان را بر بخت و شهدا خان فرار کرد محمود در نظر بود که بجهت این لشکرکشی از مردم کرمان چیزی بگیرد در این اثنا خبر شورش در قندهار بمیر محمود رسید ناچار دست از کرمانیان باز داشت و رایت عزیمت بجانب قندهار برافراشت و قضیه فتنه قندهاریان بود که محمود زمان حرکت از قندهار بجهت سلطان کلات که در فراه ساکن بود و زمان مسافرت هرات همراه خود نبرده بود و نایب الحکومه قندهار نموده و با ملک جعفر خان سیستانی که در حبس محمود در قندهار بود در خفیت محمود سازش نموده بود و با فارسی زبانان متفق شده بود که در طرف پادشاهان صفویه آمده و افغانان را تنها محو و نابود نماید و در این گیر و دار بجهت سلطان و ملک جعفر خان سیستانی کشته شدند و معرکه خالیه یافته بود که محمود با بقیه قندهار رسیده و با نظام امور پرداخت نیز در این اثنا نظر بپادشاه روسیه در نهانی کاترین معشوقه خود را بعد از ازدواج در آورده و برای عساکر فرانسه شوهاتی دست داد

ذکر وقایع سنه ۱۱۱۲ و آمدن میر محمود غلجایی از قندهار بطرف سیستان و عودت او با غنایم بسیار بقندهار و چاره جوئی شاه سلطان حسین جهت دفع او

در این سال میر محمود غلجایی بعزم طایفه ابدالی با لشکری آراسته از قندهار حرکت بطرف سیستان نموده و چون نزدیک سیستان برسید پس از محاربت و مقاتلت آنشهر را فروگرفت و با غنایم موفوره و پیشکشهای بسیار که از بزرگان و اکابر سیستان گرفته بود عودت بقندهار نموده و چون این خبر باصفهان رسید که میر محمود حسینقلیخان غلجایی رایت مخالفت

و فی حمت برافراشته و طریق عصیان و طغیان برداشته امنای دولت مانند فتحعلیخان وزیر اعظم شاه سلطان حسین پی چاره برآمده و قرعه انتخاب بنام میرزا محمود حسین قاجاریان بمنجبائی نامبرده بنام الشفعی خان بیگلربیگی فارس زدند که او را خواسته و با پنجاه هزار سوار جرار بطرف قندهار روانه سازند و ریشه فتنه و فساد را از بن برانداز ند هم در این سال بین روس و لهستان جنگ سختی واقع گردید

ذکر وقایع سنه ۱۱۳۱ هجری قمری مطابق سنه ۱۷۱۸ میلادی تا سنه ۱۱۳۴ هجری قمری مطابق سنه ۱۷۲۱ میلادی و حوادث عمده این سه سال و جنگ افغانان با ایران و ایرانیان با افغانان

نظر باینکه در وقوع حوادث و ظهور کوارث این سنوات اختلاف بزرگی در بین مورخین ایران و عثمانی و اروپائی بوده و نگارنده نیز در این سطور اصلح چنان دانست که حوادث و وقایع این سه سال را بدون انفصال سنوات و تجزیه سال بسال در ذیل عنوان فوق بنگارم و در موقع لازمه بذکر تاریخ سال و ماه بپردازم چنانچه محمد حسن خان صنیع الدوله صاحب منتظم ناصری که بثبت منده رجات کتاب نفیس مصادر کتب مورخین اروپا و وسیاحانی که در زمان شاه سلطان حسین در اصفهان حاضر بوده اند و انقلاب اصفهان را دیده اند بوده و ذکر غلبت میر محمود و خلجیها را باصفهان و خلع شاه سلطان حسین صفویه از سلطنت از وقایع و حوادث سنه ۱۱۳۵ هزار و کصد و بیست پنج نگاشته و مینگارد در اول این سال چون شاه سلطان حسین کار دولت و ملت را نهایت آشفته دید نا چار صبح روز دوازدهم ماه محرم یعنی هزار و کصد و بیست و پنج اجمعی از امرا از شهر اصفهان بیرون آمده و لشکر آماده و خود را از سلطنت خلع کرد و تاج و تخت را بوشا میرزا محمود افغان واگذاشت و محمود همان شب کلیه را نفر از افاغنه را بسر کردگی امان الله نامی بسرای محمد قلیخان وزیر اعظم بضبط خزینه و اموال و بیوتات سلطنتی فرستاد و محمود روز چهاردهم محرم خود بشهر آمده و در عمارت چهل ستون جلوس کرد الی آخر و این سه بزرگی است که صاحب منتظم ناصری نموده و این وقایع را منسوب به سنه ۱۱۳۵ هزار و کصد و بیست پنج داده است

زیرا نگارنده این سطور مخصوصا کاه تالیف این همایون کتاب را باصفهان بمدرسه چهارباغ که آخرین بناهای مجلله معونه و بهترین بناهای شاه سلطان حسین بوده و هنگام تحقیق این بناها و تواریخ مسطوره و منقوره بر روی کاشیها و سنگهای در مدرسه رفته و تواریخ مسطوره را بدین کونه یافتم در طرف شرق و غرب مدرسه در ایوانهای بزرگ که جای نماز است در روی آجرهای کاشی نوشته شده است کتبه محمد محسن الامامی علی نقی اصفهانی سنه ۱۱۱۱ و کتبه علی نقی الامامی سنه ۱۱۱۱ و در طرف مدرسه نوشته شده کتبه عبد الرحیم الجزری سنه ۱۱۲۲ هزار و کصد و بیست دو و این ماده تاریخ را نیز در کریاس و در مدرسه نگاشته شده بود انکاشت کلک بدیع ارایی بانجمن کشود حق بصفحات مدرسه معلم از پی اتمام این عالی بنا را شوق کفت مدرس کلب علی و شاه دین سلطان حسین در روی دو ماذنه در مدرسه که از صفحات نقره و طلا و مینا کاری بوده است چنین مرقوم بود زرکری و نقاشی و مطلا و منبت و منبله و قالبه عمل عبد اللطیف تبریزی سنه ۱۱۱۱ هزار و کصد و بیست و شش و در بیرون مدرسه در سردر مدرسه بخط قرمز روی کاشی بحروف و خطوط تعلیق ریزه نوشته شده بود کتبه عبد الرزاق سنه ۱۱۱۱ هزار و کصد

بیست و پنج از این ماده تاریخ فوق چنین مستفاد و استنباط میگردد که تا اواخر سنوات بیست و نه و سی ام در اصفهان خبری نبوده است و شاید اسوارات مجرات مدرسه از قبل در آنها و غیر آن منعدم نشده است یا اینکه آنها رسیده است و مسلی آنرا در سنوات هزار و صد و بیست چهار و بیست و پنج و بیست و شش انقلاب زرگی مانند غلبه افغان بایران و استیلاء میر محمود غلیجائی بشاه سلطان حسین صفوی روی داده بود این بنا تمام میماند پس آنچه از فاضل محترم محمد حسن خان صنیع الدوله صاحب منتظم ناصری از اول مؤسسین اروپائی و عثمانی آورده اند که میر محمود غلیجائی در سنه هزار و یکصد و بیست و پنج از اصفهان داخل گردیده و در عمارت چهل ستون جلوس کرده سهو نویسندگی است که فرموده است و این ماده از وقایع صفحه تاریخی سال یکهزار و سی و پنج بوده و دو سال تمام بعد بوده است و خدا آگاه تر است از سر گذشتهای گذشته و آینده ها

ذکر رفتن میر محمود غلیجائی از قندهار بطرف کرمان و مامور شدن لطفعلیخان مدفع او و شکست افغانان و عودت میر محمود بقندهار و تعدیات سپاه لطفعلیخان در کرمان و هرج و مرج در دربار شاه سلطان حسین

چون میر محمود غلیجائی از سیستان بقندهار رسید چندی در سمنت استقلال سپاه امید بازم پوریش بکرمان راه همت ساخت و رایت عزیمت بجانب کرمان برافراخت نامبرده مامور شاه سلطان حسین صفوی و لطفعلیخان وزیر اعظم لطفعلیخان پادوازده هزار سوار جرار از فارس بعازم شهر کرمان شد و چون بآن نواحی رسید نایره جنگ بین او و میر محمود مشتعل گردید و افغانان شکست خورده براه قندهار برگشتند لطفعلیخان پیکی سریع پی باصفهان فرستاد و از فتح خویش و غلبه بر افغانان دولت ایران را مژده داد و او نگاشت اگرچه میر محمود شکست یافته و از میدان معرکه سر برتافت و بقندهار رشتافت لیکن باید یکباره ریشه طغیان او را برکند زیرا محتمل است باز در قندهار بتجدید قوت نماید و براه کرمان گیرد و این بین سپاهیان و قزلباشان در کرمان دست تعدی و تجاوز دراز اموال و ملک سکنه کرمان نمودند و هرچه یافتند ببردند مردم کرمان بمرتبه رد خدمت لطفعلیخان زبان بشکایت گشودند فایده نداد بناچار جمعی از مردمان دانا بانتظم نامه احوالی روی بدرگاه شاه نمودند و باصفهان آمدند اغاز تظلم کردند و گفتند آنقدر یکه ما از دست تجاوزات و تعدیات سپاه لشکر جوزی که سپاه لطفعلیخان بوده اذیت و آزار دیدیم از لشکر بیگانه کافغانان بوده ندیدیم در این وقت لطفعلیخان پس از شکست افغانان از کرمان و انتظام امنیت آن سامان امتناع شیراز نموده که دفاع بس به تجهیز سپاه و تکمیل بنه و ذخیره کار پرداخته و باز بطرف کرمان نتازد لیکن دشمنان او و محمد خان دا صفهان شکایت مردم کرمان را دست آویز ساخته شده و او را از مقام و منصب سپهسالاری عزل شده شاه سلطان حسین رضاقلیخان آشتیک اقاسی باشی را منصب سپهداری برداشت و او روانه شیراز شد که سپاه را در شیراز جمع نماید و بجانب میر محمود گراید رضاقلیخان مردی عشرت پیشه نشاط اندیشه بود که دایم با سایان سیمین اندام و شاهدان گلفام اوقات میگذرانید و الوان بزم آرای جان بمیدان رزم میداد چون شمه از حال او بگوش اصفای ایران پرسید بجای بیش سید عبد الله خان حویزه والی عربستان نامزد گردید و او هم پس از چندی ملوک

بعوالت اصفهان شده وچون سعایت بعضی دشمنان و نمامان فتحعلیخان اعتماد الدوله وزیر اعظم کار خود را کرده فتحعلیخان از اوج عزت بمغاک ذلت افتاد و شاه سلطان حسین او را معزول و پس از آن بکحول ساخت و فی الطرز اخذ فرمود و بهبودخت انتقام معلوم شد سخن سخنچینان دروغ بوده شاه سلطان حسین بحال او و کشاورز بگریست و حاجی بیگ و حاجی و حکیم باشی و حکیم باشی که سبب معزول شدن و بکحول گردیدن فتحعلیخان اعتماد الدوله وزیر اعظم بودند حمایت و سرزنش فرمود و مقرر داشت تا حکیم باشی تمام بر ستاری او بپردازد

ذکر حرکت میرمحمود غلجائی از قندهار بطرف کرمان و یزد و مجالس مشاورت شاه سلطان حسین با وزرا و رفع

در این وقت محمود غلجائی با ده هزار افغان قندهار آهنگ کرمان نمود و با بیست هزار سوار و پیاده و چند عراده توپ بزرگ و اسباب زنبورکخانه راه کرمان گرفت و بطمع کرمان رسیده و نامزه گیرد و از طبسین گذشته کرمانیان که در سال قبل از تعدیات افغان و سیاهیان شاهی بجان رسیده و شربت ناگوار دو سیاه کینه خواه چشیده بودند دانستند که اگر از راه مخالفت و مخاصمت درآیند کیفر ه مستدل خواهند شد و اگر از طریق مخالفت و موافقت بایستاده خواهند بود و پس نزدیکان و اعیان کرمان جمع شده و تحف شایان با دو هزار و پانصد تومان نقد مصحوب چند تن رسولان چرب زبان بیرون فرستاده و میرمحمود تحف و نقد نه را گرفته بواسطه قلت آذوقه و علوفه راه یزد در پیش گرفت و چون بیزد رسید آنشهر را محاصرت نموده یزدیان وسایل مدافعت و تحصن را بوجهی فراهم ساخته شده و یکی دو بار بیرون تاخته و جنگی دلیرانه در انداخته میرمحمود مصمم تر در رفتن بطرف اصفهان دیده و از نیکی زردشتیان نزدیک سالها از تعدیات جاهلانه مسلمانان برایشان وارد آمده بود بدعوی میرمحمود شتافته و میرمحمود سیاه و دیه لشکر بایشان از آنجمله و بلوچ و زردشتی از سوار و پیاده بالغ بر پنج هزار تن بتعاقب آمد تا آنکه با سبک اصفهان رسیده و چون خبر حرکت میرمحمود و اصفهان انتشار یافت شاه سلطان حسین بجهت مدافعت از او چند مجلس مهم پادشاهی در مجلس اول ملا باشی و حکیم باشی و محمد قلیخان شاملو وزیر اعظم اعتماد الدوله و والی عرستان و صفاهیه حضرت و عمادالدوله حاضر شدند پس از تبادل افکار و آرای مصلحت چنین دانستند که شاه پانزده هزار تومان نقد با بانه مودت نشانه بجهت میرمحمود بفرستند که عودت بقندهار نماید چون رسول شاه سلطان حسین آنزر مسکوک و نامه شاهرا بمیرمحمود رسانید میرمحمود از اقبال نیک و میمون گرفته و بر سرعت خود بیفزود و چون این خبر باصفهان رسید ناچار شاه و دانای دولت بفکر جنگ و مدافعت افتادند و باز مشورت در پیوستند محمد قلیخان شاملو را عقیده این بود که در اصفهان شاه بماند و شهر را محکم کرده در قلاع و بروج آن سپاه با توپهای قلعه کوب گذارده هنگامی منحصر گردند تا افغانان عاجز شده راه خود گیرند و والی عرستان را رای بخلاف آن بود که باید بیرون رفت و زمین را از خون دشمن گلگون ساخت و کثرت آرای مجلسیان بجنگیدن تعلق گرفت و بعبیه سپاه و تجهیز توپخانه و جرگاه پرداختند و روز بعد از شهر اصفهان بیرون تاخته و نزدیک دامنه شکل ساخته

ذکر جنگ کردن سپاه شاه سلطان حسین با میرمحمود غلجائی و شکست قزلباشان و غنایم گرفتن از ایشان

چون امنای دولت و صنادید حضرت شاه سلطان حسین را بجنگ کردن تعلق گرفت محمد قلیخان

شاه و صدر اعظم در خزینه و جبا خانه دولت را کشاده و هر کدر سید ما و مالی فراوان و اسلحه ساتان مداوه سپاه
از هر گروه و لشکری ایزوه از کشوری و لشکری و بازاری و دهاتی بیاراست و به یقین ساعت سعد از شهر اصفهان
بطرف گلون آباد یک منزلی اصفهان روان شد علما و مشایخ و سادات که عدد شان از شصد و هزار تن تابع
بوده و جمعه شان از خوان احسان شاه نوالها میربودند و دعاهای بقای شاه قیام مینمودند جمع شده شاه سلطان
حسین و سپاه کینه خواه را دعای خیر دمیدند و داعیه مجربه فقیه که بعقیده آنان اگر بر کوه میخواندند کاه سنگردید
و اگر بر زمن و آسمان میدمیدند بخود میلرزید بیاری شاه سلطان حسین بشتافت و قهرمانان میدان جنگ
و دلاوران عرصه نام و ننگ بدعاهای گوناگون و ادعاهای رنگارنگ خوش دل ساخته محمد قلیخان وزیر
اعظم و سایر رؤسا و امرا با فسه فرمدولی و کبر فرعونی با سواران اصفهانی و لیران خوراسکانی و توپخانه و قورخانه
بزرگ بگلون آباد رسیدند و مقابل اردوی میر محمود عثمانی معسکر خود را برپا نمودند محمد قلی خان شاملو وزیر اعظم
و عبد الله خان والی عربستان و شیخ علیخان قورچی باشی و علی مردان خان والی فیلی و سایر امرا و جنگجویان
صفها بیاراستند و توپهای آتش فشان را مرتب نموده و توپچیان را بر سر آنها نگاشتند از آنسوی دهنه افغانها
مارگونه ای زره که از تابش آفتاب روشنیان برافروخته و رخسارشان بکلی سوخته با لباسهای رنگ رنگ
بی پیرایه و اسبهای ضعیف و اندازه و اسلحه های بیرونق و شکوه و جمعیتی اندک بتعجب نمودند زیرا خودشان
با جامه های زرتاب و رنگهای ارغوانی و موهای معطر و ریخ و تاب و اسلحه های صیقلی پرتو فشان
و اسبهای تازی نژاد بودند با مجرد صف آرایسته و آماده کرنا و کوس و نوای بهادران و دلاوران از دو سو
برخاسته شد محمد قلیخان شاملو وزیر اعظم و رستم سپاه ایران جای گرفت و رستم خان و فتلر اقاسی را با فوجهای
دو توپچیان منقلا و معدته بجنبش قسم اردا و میمنه و میسره و اسبابها را مرا بازگذاشته و آنگاه قشون ایران و سپاه
افغان از جای بجنبیدند افغانان حملات دلاورانه و هجمات بی باکانه نمودند و با شمشیرهای کشیده بقلب سپاه
ایران تاختند و علی مردان خان فیلی عزیمت حمله کرد و از معرکه دور نیافت و نوادی فراشباشی
و رستم خان و فتلر اقاسی با بالصدتن سواران خود شبات ورزیدا و تمامی همراهش سرشت مرگ بخشیدند
محمد قلیخان شاملو چون امرا را رشته دید جانرا عزیز نشمرد روی از صدمات کارزار برگردانید افغانان بسیار کرتخته
و داده بخشید و خون بسیاری از فتاز ابخشید بقتیا و شد گرفته افغانان بجمع کردن غنایم پرداختند و انجنگ
او ردن اسباب و اثاثیه از توپخانه و قورخانه و اسلحه بسیار و خیام و چادرهای زرتار و بالشهای نرم و دواج گرم
خود آسوده ساختند میر محمود در این میدان بالغ بر صد هزار تومان غنیمت بدست آورد و تا سه روز افغانان
مشغول بجمع کردن اسباب بودند پس از این شکست فاحش شاه سلطان حسین و محمد قلیخان وزیر اعظم و سایر
بزرگان کشوری و ارکان لشکری در شهر اصفهان حصاری شدند میر محمود فسه ماندا و تا بمان تهاجم کنیا از اینان
گرفته بود و بموضع مختصه صه نصب نمودند و دهنهای آتش فشان آنها را بطرف شهر گشودند و آنها عبارت از
جبت و پنج توپ بود که با بیت و پنجهزار تومان زر مسکوک در حمله غنایم بدست میر محمود افتاده بود

ذکر مجلس مشاورت میر محمود با بزرگان سپاه و خصوص رفتن با مازندران و جنگیدن با تهماسب قلی خان و توقف آنان و حصاری شدن قزلباشان در اصفهان و فرستادن نامه والی جویزه و جواب آوازطرفی میر محمود و مایوسی ایرانیان از مصالحت و استیلای میر محمود در بیرون اصفهان و عمارات شاه در این وقت میر محمود و بزرگان سپاه خود امانند امان الله خان و فتحعلی خان افغان و سپاهیان دیگر و بخواست و مجلسی بپاداشت و اغاز مشاورت نمود که مصلحت در رفتن ما شهر اصفهان را فرد گرفتن است تا چنین گفتند این غنیم دو خایری که نصیب شده بهترست بطرف حصن حصین قلعه شتینی رویم و بجمع سپاه و تکمیل اسلحه و خرکار پردازیم بعضی گفتند باید اشیای نفیسه و اسباب بنیچه اگر بچنگ آورده ایم روانه کرمان بداریم و انها را در محل امنی سپاریم و باقی الات نار یه و ادوات جهاد یه را داشته باشیم و محاصرت اصفهان پیش گیریم پس از تبادل افکار بعضی اسبابها با نفایس افغانان بسمت کرمان روانه داشتند و مستعد محاصرت شدند میر محمود بهمت جاکیری از ارباب و ذوات مردم و رسیدن اخبار و عزم اصفهان از همه جا پاسبانان گماشت و بجمعت سپاهیان خویش چندین انبار از علوفجات مهیا ساخت و قسمه اندوخته و تمامی باغات و قرار عمارات را تخریب نمودند از آنسوی شاه و قزلباشها چون در شهر محصن شدند دروازه ها را استحکام دادند و گرز نمودند و بدیوارها سلاح حرب و شلیک توپ از جانب میر محمود معاودت نکند شاید غنایمی که بدست آورده اند تلف ساخته و رشته پس از تفحص و تجسس معلوم شد افغانان و بخصوص تهماسبیان در اردوی خود قیام با تمام کار محاصرت دارند شاه سلطان حسین و محمد قلی خان و سایر بزرگان بمجلس مشورت آمده مقرر شد والی جویزه از زبان خود همرانه میر محمود بنویسد که تا با تحاد و صلح ما تواند نزدیک نیست بکنم که فتح و ظفر همیشه نصیب ما طرف نمیشود و بسا میشود از اطراف و اکناف قزلباشان بمدد شاه سلطان حسین و استخلاص اصفهان آیند و تو را مخذول و مکسوب سازند پس بهتر است همان غنایم بهمی که بدست افتاده قناعت نمائی و راه خانه پیش گیری و اگر دست از محاصرت برداری و مستعد رفتن شوی من باز نقدا و جهی و مالی از شاه برایت خواهم گرفت و فتنه ها را بتوسل امری تو نشنیم چون این مکتوب بمیر محمود رسید همه بزرگان را بخواست و باز مجلس مشورت بپاداشت و نامه والی جویزه را برخواند و از آنان شور نمود رجحی نگشت بهتر امنیت راه مسالمت و مصالحت گیریم یعنی گفتند این فتح و ظفر از جانب خدا نصیب ما شده و سعادت و بلند مناسب صحبت دسته بیان کردند که حالیه ابتدای فتوحات ماست کجا دست برداشته برویم عاقله فرزند میر ویس (در اینجا سورخین قندهار افسانه زده میر محمود میگویند و حال آنکه میر محمود را در این وقت سنین عمرش بمبیت رسیده بود و دو پسر بزرگ که بالغ و عاقل و زبان آور بودند) گفت ای افغانان دولت قزلباش حمایت از یک دولت کاذب و بیرحم و عهد خلاف و محیل و غدار و همیشه نگران فرصت است که مواعید خود را نگاهدارد و سوار گردد و اگر دولتی راستکار و درست کردار و درست عمل است و معتمد دش امنیت که با دست از حصار بگیریم و لوچها و زر دستها را متفرق سازیم شاید شاه سلطان حسین یک دختر خود را با جهاز خوب و اسباب شاهانه بما بدهد و قندهار و توابع آنرا بما واگذارد و بواسطه مرزبان این حدود

دشمنان را معین نماید تا ما با او دوست و با دوستانش دوست و دشمنان او دوستان او دشمن
باشیم اگر صلح میخواهید امنیت طرفه صلح و آشتی آنکه همین نهایت را مختصر نموده نزد والی جویزه فرستاده و او نامه میر
محمود را حضور شاه قرائت نموده از بزرگان و حاضرین از مضامین نامه او را آگاه نمودند و گفتند که چون میشود دختر را دادن و
این مدت تازه را میان طرفین و سلاطین بهادر دادن اگرچه چنین کاری صورت گیرد باید ما نزد طرفین اطراف شرمنده
و خجلت زده خواهیم شد مردن از اینگونه سوختن موجب است ما همه میگاریم و خنده قهقهه میزنیم و بروج
و باره شهر را مستحکم میکنیم البته از اطراف و اکناف بمدد میرسد و عاقبت افغانان چون مهمات و ذخایر
ایشان تمام گشت راه خود گیرند پس از آن حوالی میر محمود نگاشته که در باب صلح و شرایط آن بهر گونه خواهشات
تو حاضرم بجز دختر دادن زیرا ممکن نیست دختر شیعه را بشخص سنی تجویز کردن و عقد بستن چون این جواب
بافغانان رسید بجنگ متفقانه بمحاربت و محاصرت اصفهان قیام نمودند و میر محمود همه روزه سواران باطراف و جانب
و قریه ها و عمارات بیرونی میفرستاد و هرچه یافت بغارت و تاراج میداد بعضی که بازدک زمانی دولت و قصبجات
از خزانی پاک گردید و بناها و باغات و عمارات از هر چیزی عاری شد آنگاه تکلفای اصفهان که محل را ایمنه
و بیپروا انتشار و اکتساب دانه خشه را منع از اطراف و مسکنت در آمده و عقد صلح و مسالمت بستند که مبلغ سی هزار تومان
زر نقد و پنجاه دختر و شیزه بستیم خاینده بازدک زمانی پنجاه دختر پری پیکر ماه منظر تسلیم افغانان نموده و افغانان آن دختران را
در میانه خود قسمت کرده همه را مستصرف شدند و باز کاروبار سرپا نشست

ذکر تخلیت فرح آباد و آمدن افغانان در آن و تصرف پل شیراز و بنای صلح و برقرار نشستن صلح و گفتگوی خان جویزه و رفتن و عودت او نزد میر محمود و استیلای افغانان بادوقه و خطاب افغانان با مردم اصفهان و کشته شدن جمعی از افغانان

در نوبت ایرانیان فرح آباد را تخلیت نمودند و افغانان آنجا را متصرف آمده و فرح آباد محلات آبادی بود مشتمل بر عمارات
ملوکانه و باغات و بساتین فرح افزا که سلاطین صفویه بانجا مسکن قیام کرده بودند و در رشک دولتخانه فرخ و متین در پس آن
خندقی عمیق بود و چنین حالی محکمی باستاق متصرف افغانان را تا آمدن افغانان خاطر نشین محاصرت متوجه نمودند از سر سواره
رسیدن آذوقه را باصفهان مسدود گردند در آنوقت پلی بر روی رودخانه زاینده رود موسوم به پل شیراز بود که ایرانیان دو از
توپ محض جلوگیری از افغانان نصب کرده بودند و احمد آقا قوللر آقاسی که بسیار دلیر و هشیار بود الحاح و مبالغت بر قیام نمودن
و افغانان را مکرر بهجوم او آمده و منهزم شده ولی عاقبت آن پل را افغانان گرفتند چون ایام محاصرت طول کشید
محمود باز بطرف صلح و مسالمت گرائیدن گرفت و چندین از امنه را بواسطه مبلغ دو هزار تومان زر نقد نوشته داده بودند که
نقد را بپردازند و بعد عقد آورده بودند که پل را اصفهان است در تسلیم نمودن پل صلح شود و راه را باز گرداند آنوجه بمسکنت
را باید بپردازند بکار صلح و مسالمت اقدام کردند چون این اخبار در دربار شاه سلطان حسین شایع گشت والی
عربستان یعنی خان جویزه برای میر محمود پیام فرستاد که تحمل و صلح برای خویشتن در همه حال مناسبت اتحاد
مذهبی که مانند من سنی مذهب بستم با همه بوده و خواهان مصلحت و شیرفت کار شما باشم امیدوارم

وکار سلطنت بر من روز بروز روبه پریشانی و درماندگی میگذارد و قدری صبر و شکیبائی نمائید انچنین بجهت افغانان مایه تسلی و آسودگی شده و منشا خان حویزه تمنک بجرام شاه سلطان حسین و در ایام انحشت عقرب بیشک بسیار از طرافت و اکناف برای ما خواهد رسید و افغانان در نهایت پریشانی و درماندگی خواهند راه خویش گرفت پادشاه سلطان حسین فرشته اقوال خان حویزه شده او را برای عقد مصالحت نزد میر محمود فرستاد و او رفت و بازگشت و مصلحت افغانان سخن گفت و کار می صورت و شکل گشید و مسئله ماکولات را اصفهان مشکل شد و علی مردان خان با چهار هزار تن سوار بجهت حمل آذوقه معین شد و او آذوقه فراوانی حمل داد و چون افغانان خبر یافتند برای جلوگیری از آن آذوقه شتافتند و جنگ سختی نموده تمامی آذوقه را متصرف شدند و علی مردان خان با بواقی فرار کرده خود را بشهر رسانید و این خبر باعث ازدیاد پریشانی حالی سکنه اصفهان شد از انسوی افغانان آذوقه را حمل بار دوگاه خود نمودند که مردم قریه بن اصفهان که یک دروازه بیات سه گانه بوده بر سر افغانان تاخته و آن آذوقه را متصرف شده بردند چون میر محمود این خبر شنفت سخت برآشفت جمعیرا مامور بآذوقه و تنبیه مردم بن اصفهان نمود و جنگ سختی مردم بن اصفهان نمود و افغانان را منهزم ساختند و در این جنگ برادر کوچک محمود و پسر عم و پسر خاله او و جمعی از بزرگان افغان کشته اسارت مردم بن اصفهان در آمده میر محمود قاصدی نزد شاه سلطان حسین فرستاد که او منشوری بمردم بن اصفهان فرستاده اسرای افغانرا آزاد سازد لیکن زمانی فرمان شاه رسید که تمامی اسرای افغانرا مردم بن اصفهان کشته بودند و یک تن از آنان زنده نگذاشته بودند چون این خبر بمحمود رسید با سایر بزرگان افغان مشغول بقرآن شدند و قسم یاد کردند که بعد ها سر قرلباشان اسیر و بندگان افتد مقتول سازند

ذکر مجلس مشورت شاه سلطان حسین و تعیین شاهزاده طهماسب میرزا بولیعهدی و فتن از اصفهان بقزوین و آگهی میر محمود از رفتن ولیعهد و جوانان صلح شاه و اختلای مابین و قتل و اصفهان و شورش مردم در بعمارت حرم خانه و فتن اعتماد الدوله بشورستان بجهت افغانان و شکست افغانان

چون ایام محاصرت طول در اصفهان کشید و از هیچ سو مدد و معاونی بجهت نجات اصفهانیان نرسید بارشاه سلطان حسین مجلس مشاورت بپا داشت و تمامی سران کشوری و رؤسای لشکری انجا جمع شدند چون مجلس تشکیل یافت پس از مشورت و مصلحت مقرر شد یک از شاهزادگان را بولیعهدی اختیار نمایند و حل مشاکل مهمه از کلیه سیاست و کیاست او کشایند و شاه سلطان حسین او را پسر دوم دختر بود امنای دولت پسر ارشد او که موسوم بسلطان محمد میرزا بود بولیعهدی برداشتند و در روز هشتم رجب رایت ولایت عهدی او را برافراشتند چون چند روزی از ایام ولیعهدی او گذشت آثار کفایت و مشکل گشائی از او پدیدار گشته او را بزرگ آورده و دوم پسر شاه سلطان حسین میرزا که صفی میرزا بود بانتخاب ولایت عهدی برنشاندند و او نیز تا بیست و هشتم رجب بسبب ولی عهدی جالس بود و چون از او نیز علایم بهبودی و خوشودی ظاهر نگشت معزول نموده و پسر چهارم شاه سلطان حسین میرزا که طهماسب میرزا بود بولایت عهدی برداشتند و او مقرر گردید که از اصفهان بیرون رفته از اطراف قزوین و آذربایجان و خراسان و مازندران سپاهی

جهانیان آورده افغانان را دفع نماید تا شب بیست سوم ماه رمضان ۱۱۳۵ هزار و یکصد و سی و پنج طهماسب میرزا با اتفاق میرزا حسین اشتهاردی و هشت تن چاپک سوار از اصفهان بیرون آمده و در تاریکی شب خود را از افغانان نجات داده و بقزوین شتافت چون بقزوین رسید مردم مقدم او را گرامی داشتند و دختری از بنات ملک محمود خان قزوین را بعقد ازدواج او درآوردند شاهزاده طهماسب میرزا بساط شاهنشاهی گسترده و کمالات و بلایای اصفهان را و خانواده سلطنت فراموش نموده و اگر کاهی صحبت از معاونت و تجهیز سپاه منصور و لشکریان او بمعاذیر نا موجه متمسک گردیده که افغانان خود اصفهان را گذارده میروند بهر جهت طهماسب میرزا بهر سو برای امداد و استعانت معاونین و همراهی نیافت او هم تن بیاسائی داد از این سوی چون میرمحمود از رفتن و لیعهد آگهی یافت در اندیشه فرو رفت که شاید با سپاهی فراوان برگردد و او را مغلوب و مقهور و ساز و باز باب مسالمت و مصالحت بکوبد و مکالمات و دسیسه پیامهایش چون در دربار شاه سلطان حسین کمتر شخص کاردان و دلخواه و طن پرور و بهبود حاصلی نبخشید و شاه سلطان حسین نیز در نهایت راحت و سعادت و خجالت بود که من دوست و دشمن تمیز نمیداد و مستدعا آتش قحطی و غلا در اصفهان شعله ور گردیده و در بازارها ماکولات کم شده و مردم دکانها را بسته و بسته بدستها بین در و آن در سیده و مدد از هر جا جوانب بی ایس می شنیدند تا اگر اجتماعشان در میدان نقش جهان بسیار شد و مردم دهات و شهری روی عبادت چهل ستون گذارده و فریاد برآورند و بطرف حرمسرای هجوم آورند و صدا بفریاد و فغان بلند کردند خواجه سرایان از خوف آنکه مبادا شورشیان بحرم خانه هجوم آورند مسلح شده و از بالای بام عمارت حرمخانه نبای شلیک کردن گذارده و چند تن را بخاک انداخته شورشیان برشدت و حدت آنان افزوده شده و میخواستند درهای عمارت را بشکنند که احمد آغا که منصب قلعه بیکی را دارا بود بحوالی آمده که ایمردم چه میخواهید گفتند ما بجان رسیدیم و اطفال ما از گرسنگی هلاک شدند و از شاهزاده طهماسب اثری بظهور نپیوست اینک از مسافرتش مدتی گذشته شاه بیرون آید ما جان بازانه در دفع دشمن با او موافقت میکنیم اگر مردی در جنگ کشته شویم بهتر از آنست در شهر بنامردی و بی غیرتی هلاک شویم احمد آغا که شخص دلیر شجاع غیوری بود گفت بسم الله من جلو افتاده میرویم تا ببینیم چه پیشود مردم شهری ما چوب و چماق و کارد و خنجر بامشتی از قزلباشان و اعراب حویزه بمتابعت احمد آغا روی بمیدان نقش گذارده تغیر کوس و کرنا برداشتند اهالی ناتوان و خاطری از دوری زن و فرزند پریشان رو بلشکر افغانان نمودند و صوت بعثت کردند افغانان که با خاطری شاد و قلبی مطمئن و وقت دل و قلب نداشتند روی خود بودند چون از آمدن مشتی متفرقه خبر یافتند مستقبلا شتافتند در اینجا اعراب خان حویزه دست کار زده و با افغانان حمله کرده و چون آنان را اسلحه کامل بود اصفهانیها را تا دروازه زمان عقب نشانیدند در این معرکه افغانان اصفهانیها را رانیده احمد آغا مغلوب با صفهان برگشت و میخواست از قوت حاضر سازی و بجنگ افغانان تازه و رسیده افتد آنان را باز داده اعراب اعراب بسرداری خود خان حویزه شکایت از احمد آغا نمودند و او نزد شاه سلطان حسین از احمد آغا شکایت و سعایت نمود و شاه او را بخوابت و ملامت

نمود و محض ترضیت خان حویزه احمد آغا را معزول ساخت احمد آغا چون حال را بدین منوال بدید لی اندازه افسرده و غمگین گردید و دانست بخت ایرانیان برگشته و بزودی در اصفهان جمعیت ما تمام افسانه خواهد شد بی توانی مرا بر این زندگی میشوم و دولت و وقت آینده معلوم جهان بداد و قدری زهر نوشید و از همه مصائب و متاعب آسوده گردید چون خبر خودکشی او در شهر اشرف رسانیدند مردم را یک مصیبت و افسردگی تازه دست داد و دنباره او را با احترامی شایان مدفون نمودند در این وقت شاه سلطان حسین دانست که خان حویزه خائن و محرب سلطنت و مهندم کننده اساس دولت صفویه است پس خواست او را معزول نماید و لطفعلی برادر فتحعلیخان اعتماد الدوله مکحول را سپهسالاری برقرار نماید لطفعلی ان قبول نمود چون خبر خودکشی احمد آغا بلطفعلی رسید مسرور گردیدند و دانستند دیگر کسی جنگجو در شید در قزلباشان نیست که مردم را جمع نموده بجنگ شتابد

ذکر شدت فتنه و شغبی در اصفهان و مجلس مشاورت شاه سلطان حسین و فرستادن رسول نزد میر محمود غلجایی افغان و سرباز زدن او از صلح و آمدن ملک محمود سیستانی بمعاونت شاه و تحفه فرستادن میر محمود نزد او و عودت ملک محمود بمشهد و مایوسی اصفهانیان

پس از خودکشی احمد آغا و قطع امید ها از ناحیه مختاری و بختی اصفهانیان شعله ور گردید و صدر صد اثاث مخزنه و اکثر مواشی انسانان مانند یک سوم بود راه ها از هر سو مسدود شد و خوراکی از بیرون نمیرسید مردم گشت شاه سلطان حسین از بیهوده مردمان و گریه زاری و غوغای شهری و دهاتیان فریاد رسی نمیکرد از شاهزاده طهماسب میرزا و سایر بزرگان و دیگران سراسان شده باز صدا برآیند است و مجلس بوجود حکیم باشی و علما و مشایخ و شاهزادگان و سادات و طلاب و عده دوی بزرگان دولت بپا است و چاره جوئی از دیدیان فعلی و علاج سختی و بدبختی خود و هستیان از انها میخواست عاقبت آرای مجلسیان چنین شد که طهماسب میرزا که عبارت از داود خراسان و افغانستان و اوزبکستان و پنجاه هزار تومان نزد مسکوک و یک دختر از بنات مکرمات شاه سلطان حسین با شد برای بفرستند و انها را با داده تا دست از محاصرت کشیده و راه قندهار گیرد و اگر نه رسولی نزد میر محمود فرستاده و باب مکالمت و مصالحت گشاده که سه ایالت بزرگ و نقد نیه و غیره را شاه مستعد داده است میر محمود با پاسخ داد این خواهشات زمان گذشته بود اکنون در دست شاه سلطان حسین و دولت و ملت ایران چیزی باقی نمانده که بتوانند کنون عرف رسیده مملکت ایران و تاج و تخت کیان بود است رسول مایوسانه برگشت و انچه شنیده بود رسانید و سیل اشک از دیدگان شنوندگان جاری ساخت در این وقت یک خوشی خبر رسیدن ملک محمود سیستانی را با وجه هنگفت و اسلحه و اسبان و استران و شتران بسیار بجهت شاه سلطان حسین با شد برای اجرای معاونت شاه سلطان حسین و اشخاص اصفهان و اصفهانیان در درون و بیرون اصفهان منتشر ساخت و این خبر مسرت آور روحی تازه بکالبد افسرده مردم امیده شد میر محمود مسرعی سبک پی با نامه مودت ختامه و رجی جواهر گران قیمت بتحف شاهان باستقبال ملک محمود سیستانی بفرستاد و پیام داد که اگر عودت نمائی مملکت خراسان و سیستان را بوجه استقلال دائمی تو واگذار میکنم ملک محمود چون بخشش شاهان و وعده و اگذار شدن خراسان و سیستان را بدید بجای خود نماند و رسول را گفت میر محمود طبق بنا نیش عهد نامه نگارد و ما بمضای بزرگان

افغان مسجل دارد تا من از همین راهی که آمده عودت نمایم میر محمود چون میدانست اگر ملک محمود سیستانی با سواران
زحمت جنگ ندیده پیش آید و آغاز جنگ و جدال نماید مردم اصفهان نیز از یکطرف بجنگ درآمده و او را در میان گرفته تباه
خواهند کرد ناچار بر طبق خواهشات ملک محمود سیستانی بنگاشت و او را نزدش فرستاد و ملک محمود حقوق چندین
ساله ملوک صفویه را پشت پا انداخت و رایت عودت بجانب خراسان و بمشهد رفت و آن شهر را متصرف شد
و چون خبر عودت ملک محمود در اصفهان انتشار یافت و دانستند تیر تدبیر میر محمود بهدف اقبال و آمال نشست آنان را
پشت امیدواری یکباره بشکست

ذکر نایابی ماکولات و فضایح گرسنگی و سیاحت سیاح فرانسوی و شرکت او در دنج و آدم خوری در اصفهان و هجوم مردم بحرمخانه و مدلیسات خان حویزه والی عربستان و قضیه لور و کیفیات او

در این وقت سراسر بازارها و حجرات و دکانها در اصفهان بسته و شیشه صبر و شکیبائی اصفهانیان درهم شکسته
گردید قحطی و بدبختی بسمی این شهر شهیر را فرو گرفت که در آشپزخانه شاهی بجز گوشت شتر و اسب و استر چیزی یافت
نمیشد برگ و پوست درختان و گوشت گربه و سگ و حیوانات محرمه نایاب و دلهای گرسنگان و بی نوایان
بجهت لقمه نان جوی کباب بود یکی از سیاحین فرانسوی که در آن زمان در اصفهان بوده میآورد که روزی از
خانه ایلچی فرانسه عزم خانه بالیوزگری انگلیس را داشتم و آنان قبل از وقت بتدارک آذوقه چند ماهه افتاده و داشتند
در بین راه دیدم زنی با گربه در جنگ است و میخواهد او را بکشد من با آن زن کمک کردم و گربه را ذبح نمودم و بدرجه
کار مردم سخت شد که مدت چهار ماه مردم بنای خوردن گوشت انسان را گذاردند و پنج تن قصاب مشغلشان
گوشت آدم فروشی بود چون دولتیان خبر یافتند آن پنج تن را بکشتند ولی چاره نشد و همه روزه زنان
ماه رخسار و دختران کبک رفتار در کوچه و بازار برای لقمه نانی گریان و خروشان آنقدر لابه و استغاثه
میکردند تا جان میدادند اموات زن و مرد و بزرگ و کوچک مانند مردار حیوانات رویهم ریخته و خاک
حسرت بر سرشان بیخته شده یکی از منشیان شاه سلطان حسین پس از تقلا و سعی بسیار بقدر خوراک
خود و زن و فرزندان خویش آشی فراهم نموده و همه را حاضر ساخت و گفت این غذای آخر ماست و در
آن آش قدری زهر انداخت و پس از خوردن تمام آنها هلاک شدند و مقصود آن منشی آن بود که زنان
و فرزندان او در کوچه ها از گرسنگی هلاک نشوند بلکه در خانه در بسته هلاک گردند مردم باز بطرف چهل ستون
و عمارت حرمخانه هجوم آوردند و فریاد زاری و بیقراری کشیده خواهان ملاقات شاه شدند شاه سلطان
حسین از حرمسرا بیرون آمده آنان را دلداری داد و امر بصبر و شکیبائی کرد چند تن همراه آنان نزد خان حویزه
والی عربستان فرستاد مردم گفتند باو از منزل بدر آی و عزم جنگ با میر محمود نمای ما متابعت در مقاتلت
با او مینمائیم اگر کشته شویم نام نیکی خواهیم اندوخت و بهتر از اینست که در تنگنای قحطی مذلت و رقت جان بدهیم
خان حویزه والی عربستان باز بنای تدلیس را گذارد و با آنان مکتوبی که خود ساخته و بعبارات نزدیک بفرج
پرداخته بود نشان داد که شاهزاده طهماسب میرزا نگاشته که همین چند روزه با چندین هزار سوار شاهسون

و رتکان وغیره میرسید باین طریق مردم را از خانه خود دور نمود مردم بسیاری بلاک و انبوهی راه صحرا گرفتند و افغانان با مردمان بازاری کاری نداشتند و با اندک زمانی نزدیک صد هزار نفر از گرسنگی هلاک شدند و بیست هزار نفر در جنگ با افغانان کشته شدند سیاح فرانسوی گوید از غرائبی که دیدم در اصفهان این بود که در زمان محاصره مدت شش ماه نانوائی دکانی باز نشسته و گدائی میکرد و پس از آن تا آنکه باز عبور من باصفهان افتاد و تغییرات کلی پیدا شده بود باز همان کور را دیدم در جائی خود نشسته و گدائی مینمود

وکرنا چاری شاه سلطان حسین و کناره گرفتن از تاج و تخت و گردش او در بازار و خیابانهای اصفهان و دواج کردن او با مردمان و قرار گذاردن و برگفتن شاه سلطان حسین با بزرگان درگاه نزد میر محمود افغان و تسلیم نمودن تخت و تاج کیان و آمدن میر محمود باصفهان و جلوس او و ضبط خزینه و خزاین اصفهان

چون شاه سلطان حسین دید که در آشپزخانه و شربتخانه بعد خوراک روزی نمانده است و مهیا نبود و غالب مردم از سیران نقش جهان طمنه است ناچار شیر پلاس سیاه پوشید و از عمارت حرمخانه بیرون آمد و سوار شده در کوچه و بازار شهر گردش آمد در هر جا مردمان ناخرزار و خسار و در حال ناتوانی و بیقراری و گریان و خروشان ایستاده و نشسته و خوابیده بدیده خود گریان شد و مانند ابر بهاری نباری گریه گذارد و گفت امید دستان و محبان در عهای وفادار من زمان وداع رسیده شما را بواسطه محبت و صداقت در بحر بلا افتادید و جانها در راه حفظ تاج و تخت من بر اگنان دادید حالا در این بلای وارده جز تسلیم چاره نیست ما خود و نهای دولت خود را بدست خود خراب و در بای عظمت و شوکت خود را از طوفان سیراب نمودیم از نابکنی شقاق و نفاق دشمنان خود را بیدار کردیم اکنون متحیر و نادم کاری و دست عصری و بغیرتی هر چه داشتیم در بین سپردیم سکران نغمه نغمتهای متواتره الهی بجای نیاوردیم و بین روزی و جاه طلبی و غفلت عادت کردیم ما بین فتنه فنون و مغلوب شدیم حال با رضا و قضا بدهیم و تسلیم شاه نوسر فرو آریم و تخت و تاج و سلطنت چندین ساله را با و گذاریم الوداع الوداع ای تخت شاهی الوداع الوداع ای ملک ایران الوداع ای سلطنت و دولت الوداع ای عظمت و دولت از این الوداع ای میگفت و میگریست و مردمان شهری و دهاتی و لشکری و کشوری مصاحب گریه با وی میکردند و دشمنان و خروشان بودند و بعضی با حال گرسنگی و ناتوانی های های میگریستند که افغانان در خلف و بیرون شهر صدای گریه و زاری و ناله و فریاد و بیقراری آنان را می شنیدند میر محمود مدتی بود که منتظر است داخل شهر شود و شرایط تسلیم گرفتن تاج و تخت را بجا آورد ولیکن بمناسبت کثرت جمعیت در اصفهان و قلت نفوس افغانان صبر نمود تا مردم از غلای قحطی جمعی هلاک یا جلای وطن نمایند اما از نفوس مردم کاسته گردد و دگر میگفت خوف از این دارم که چون بشهر اصفهان داخل گردم مردم شورش نمایند و سر بطغیان و عصیان برآرند و من و افغانان را بامانی گذارند ما بجده چون محرم ۱۱۳۵ چهره نمود و هلال بر حال آشکار شد مصیبت و نکبت بسکنه اصفهان نمود و چیزی برای دولت و ملت باقی نماند شاه سلطان حسین مصمم بتسلیم

شدن شد و چند تن را بعنوان رسالت نزد میرمحمود بقرستاد و شرایط را منظور آورد که شاه و شاهزادگان و
متعلقان بسلطنت محفوظ بمانند و تاراندند نشدند امان یابند و افغانان با تمام قوا متعرض نرسانند (در حالتی که با این
شرایط تمامی آثار امیر محمود بکشت که بجایش نگاشته میشود) و چون سپاه افغان باصفهان داخل گشتند کسی را اذیت
و آزاری نرسانند و دست مال و جان و ناموس کسی را نگذارند این شرایط را منظور نیامد امیر محمود تمامی شرایط را
قبول نمود و صبح روز دوازدهم محرم ۱۱۳۵ هزار و یکصد و سی و پنج شاه سلطان حسین با جمیع امنای دولت و بزرگان
درگاه و شاهزادگان عظام از اصفهان بیرون آمده متوجه فرح آباد گردید افغانان بحضرت شاه اطاعت را آسوده و فرش
کرده و منتظر گذاشته چون شاه سلطان حسین بدر عمارت برسید پیاده گردید خبر آوردند که میرمحمود بخواست حق را
میان آفتاب عمامه تا خبر آورند مبادا رشده شاه و همراهان پیش رفتند میرمحمود تا دم حیاط دیوانخانه بپیشواز
شاه را استقبال کرد آنگاه هم دیگر سلام دادند شاه سلطان حسین میرمحمود را در بغل گرفت و دو چشمان او را بوسید
و احوال پرسی نمود و دست فرا پیش برد حقهٔ ساعتی را بر پیشانه میرمحمود نصب نمود و حقه را برداشت و بوزیر خویش
داد و او نصب عمامه میرمحمود نمود شاه سلطان حسین گفت دست و تقدیر سلطنت را از من گرفته و بشما داد
سلطنت ایران مبارکباد من تا امروز شاه ایران بودم و پس از این شما شاه ایران هستید آنگاه روی
خود را بجانب امنای دولت و غیره کرد که از این بعد پادشاه من و شما میرمحمود شاه است باید در متابعت
و مطاوعت او حاضر باشید و فرمان او را بجان و دل ببرید پس از آن با میرمحمود گفت بزرگان و شاهزادگان
و رعایای سلطنت و رعایا بتمامی سپرده میتواند در رعایت و مراقبت امان مجاهد باشد و در حفظ و ترویج اسلام
سعی بلیغ نماید آنگاه شاه سلطان حسین و میرمحمود بنشستند و شیخ محمود افغان پیش آمده دستی بر سر شاه سلطان
حسین و دستی بر سر میرمحمود گذاشت و او عیه و ذکری بخواند و فاتحه مبارک بود پس از این میرمحمود امان الله خان
افغان را با محمد قلیخان شاملو و هزار تن سوار افغان مامور بضبط خزینه و دفاین و اثاثیه سلطنتی نمود و آنان
بشهر آمده تمامی را مستصرف شدند و روز چهاردهم محرم میرمحمود با صفهان داخل شده و بعمارت چهل ستون در
آمده و بلوس نمود و جمعی از قزلباشان را فرمان کشتن داد و شاه سلطان حسین را گفت تا عورات را از قتلگاه
کشتگان نخانیگری دادند آنگاه تمامی خدمه و خواجه سرایان بحضور محمود رسیده سر فرود آورده و اظهار بندگی
و اطاعت نمودند فرانسه و انگلیس با پیشکشهای پر قیمت آورده پیشکش کردند و میرمحمود فرمانداران و والیان
گماشته و احساب مرکان و زبانی و خاکروبه و خاشاک شهر را بیرون بردند از قدیم بسیاری که در باروگاه بود
بشهر آورده قسمت کردند و در ظرف دو سه روز نانی که یک تومان دست نمیآمد بده شاهی شد و خری را
که مردم بجهت پخ کردن و خوردن بمبلغ گرانی میخریدند ارزان شد و گوسفند زیادی که موجود بود بشهر آورده
فروختند مردم فراری دوباره بر سر خانها آمدند ولیکن بسیاری از خانها را سبت و لی صاحب مانده بود
که صاحبانش یا از گرسنگی هلاک شده بودند یا اصلاً وطن نموده بودند

پادشاهان افغانستان که در ایران و افغانستان سلطنت کرده اند و تن بوده و مدت

سلطنتشان هفده سال بود داستان ذکر جلوس میر محمود شاه افغان و لشکر فرستادن بقزوین و به
شورش قزلباشیان و کشته شدن افغانان و عودت امان الله باصفهان و نصب میر محمود شاه بسلطنت تمامی ممالک ایران و تصرف اصفهان

چون میر محمود شاه بکنجای افغان در عمارت عالی چهل ستون اصفهان بتخت نشست و او را بر تمامی سلطنت ایران جلوس
نمود تمامی امراء و بزرگان و اصحاب منصبان که سابقاً در عهد سلطنت شاه سلطان حسین بر مسند عزت بودند بجای
مناصب یقین برقرار کرد و پس از دو سه روز فضلای شایان نمود و بسیاری از امراء و سرداران دعوت و تنعمات
کرد و چون امان خاطر گشته بیغ پرداخت و بسیاری از ایشان را بدست آورد و بعضی را تعیین نمود و بکشت و کسانی
که خود امان داشتند دو سه من معاجت از گشتن معفو بودند کشته شدند خان جوزه والی عربستان که سبب عمده سلطنت
میر محمود شاه و انتقال شاه سلطان حسین شده بود بواسطه خیانتی که در دولت متبوعه خود ورزیده بود حبس موبد
ما بمشقت کرده و کسانیکه مرتکب خیانت نشده بودند گرفتار و کشته شدند و اموال منال آنها بتصرف افغانان درآمد
معتمد الدوله که از خدمتگذاران قدیمی صفویه خود و پدرانش بود و در ایشان بطرف بود حاضر نشد میر محمود از او بخواست
که در خدمتی قیام نماید گفت هر فرمانی باشد اجابت در نهایت امانت و صداقت خواهم کرد بجز فرستادن بجنگ شاهزاده
طهماسب میرزا زیرا من نمک پرورده این خاندان مستم محمود از این بیان خوشش آمد و او را منصب وکالت و مختاریت
تعیین کرد و تمامی خزاین و دفاین و توپخانه و قورخانه و مهمات و اصطبلخانه صفویه را تحت رایت و سواطب امان الله
خان قرار داد و نصر الله خان را با سپاهان چندی بطرف قزوین و کرمانشاهان روان نمود چون طهماسب میرزا فرستاده و چون
افغانان نزدیک بقزوین رسیدند طهماسب میرزا راه قزوین پیش گرفت و افغانان شهر قزوین وارد شدند و در خانهای
مردم جای گرفتند میر محمود شاه و امان الله خان را نیز بقزوین فرستاده و مکتوب کرد که باید بلا تأخیر شهر را تسلیم دهند
و از جانب شاه سلطان حسین نیز چند مکتوب بنام مشایخ قزوین گرفت و فرستاده و چون امان الله بقزوین رسید
مردم از روی خراعت و اطاعت او را استقبال کردند و هدایا و پیشکشی گذرانیدند لکن سپاه افغان که منظر غنیمتی بودند
چیزی نیافتند و بنای تعدی را گذاردند و از فرمان میر محمود شاه و تجاوز کردند و دست تعدی بمال و ناموس
مردم دراز کردند مردم قزوین با هم شوریدند و نزدیک هزار تن افغان را کشتند امان الله خان باجراحت
زخمی سوزناک با بقیه افغانان توانست خود را از آن معرکه نجات داده با اصفهان آمد چون با اصفهان رسید
میر محمود از فتنه قزوینیان و کشته شدن افغانان باخبر گردید بی اندازه خشمگین و متغیر گردید و سفره نینداخت گشود
و تمامی قزلباشها از اعیان و بزرگان و پیران و جوانان را دعوت نمود و پس از رسیدن آنان بآن قتلگاه با جدی
بخشود و سیاح فرانسوی مینویسد که طفلی میرزا رستم نامی دوازده سالهٔ از بزرگان قزلباش بود که یکی از بزرگان
ملی اولاد افغان او را بسمت فرزندی قبول کرده بود و در این دور میر محمود که حکم بقتل تمامی قزلباشهای عمان شده داد
او را نیز حکم بکشتن کرد و هر قدر بزرگان افغان شفاعت و وساطت کردند و گفتند ان طفل یکبار است بسمت
فرزندی است میر محمود قبول نکرده تا سر از تن اکثرک نرداشتند آنگاه فرمانداد تا بخانه قزلباشها رفته و هر که را
یافتند خونشان از بزرگ و کوچک بریختند و هر چه یافتند بباد بیغما دادند در حرمخانه شاهی که بقدر دو صد تن بیگ

و باید بیرون کرد که گرجستان برود و چون مسافتی از اصفهان دور شد همه جمعی از افغانان در پس آنها شتافته بلاکشان کرده و تمامی اجساد کشتگان را آورده در میدان نقش جهان بانند تلی روی هم بچینند تا عبرت سایرین گردند انگاه متعرض گرفتن مال برآیند و نزد هر کس هر چه یافت از نقد و جنس گرفت چه گرد و خزینه شاهی و دیاری و دلقی نماند از افغانها که گرد و زیاده از هفتاد هزار تومان نقد گرفت و از سایرین هر چه داشت گرفت حتی از نمایندگان فرانسه و انگلیس بیادین مخالف مبالغی نقد گرفت از امنه جلفا که در کار مصالحت مداخلت کرده بودند که شاید مبلغی را که نوشته بودند ما المضاعف دادند خلاصه دوازده روز ما نهار برآمد و یک وحشت و رعب عجیبی از افغانان در جسم و روح اصفهانیان حلول کرد انگاه میر محمود شاه فرمانداد تا منادی و جاچی در کوچه و بازار ندا دهد که باید ایرانیان شرایط ذلت افغانان را قبول دارند و هر کس بجای نیاورد و تخلف نماید موجب سیاست خواهد شد (۱) قزلباشها باید چون افغانان را دیدند مراسم کرنش و تعظیم را گاه معمول دارند (۲) هر جا افغانها وارد شوند باید قزلباشها فوری از جا برخیزند و در مقابل آنها زیر پای ما بنشینند (۳) هر گاه سواره بر سند یک تن افغان پیاده فوری باید پیاده شده و دست بسینه ما بایستند تا آن افغان گذر نماید (۴) باید طبقات مختلفه در هر مجلس و محفلی که جمع شدند همه بدین ترتیب جلوس نمایند صدر مجلس و بالای دست همه افغانان پس از آنها مردم دگرین که مسلمان سنی مذهب هستند زیردست آنها ارامنه و تابعان مذهب عیسی که بضاری باشند پس از آنها مسلمانان گبران آنان عیسوی مذهبند زیردست آنان زردشتیان و پارسی مذهبان زیردست آنان یهود یها و موسوی مذهب باز زیردست تمام اینها که در پای وصف نعال است باید رافض که مسلمانان شیعه مذهب یعنی ایرانیان که از تمامی بدتر و پست تر بوده باشند باید بنشینند

ذکر قلت ماکولات در اصفهان و رفتن نصرالله خان برای آوردن غله و کوچ دادن شاه محمود و صد هزار نفر از مردم دگر زابه اصفهان و آمدن مادر شاه محمود باصفهان ارفتن بار و زفاف شاه محمود با یک بنات شاه سلطان حسین و مقاومت مردم گزوین اصفهان با افغانان و رفتن نصرالله خان بجهت فتح شیراز و کشته شدن او و فتح شیراز بدست زبردست خان افغان و خروج سید احمد و انهزام او

منشور مردم اصفهان از بلای قحطی نجات نیافته و آسوده نشده بود که باز در کوچه و بازار علایم گرانی و سختی نمودار شد زیرا آذوقه و ذخیره که میر محمود جمع نموده بود با بذل و قتی تمام شد و بواسطه فشه و آشوب جنگ و ایتان و مهمانان زراعتی نکرده بودند و مزارع آنان مبشیر طعمه آتش افغانان شده بود میر محمود شاه فرمانداد تا نصرالله خان با چند هزار سوار بجهت آذوقه بطرف همدان و در گرحرکت نموده نصرالله خان پس از زحمات بسیار بعد رنجاه هزار شتر آذوقه حمل باصفهان نمود و این خدمتر ادر ظرف هشتاد روز بپایان برده و رفاهیت در کار معیشت مردم اصفهان رویداد ولی مبشیر خانمای اصفهان چنانچه اشارت شد بصاحب ماندتی متمادی

جلد دوم امان التواریخ

از افغانان مؤتمن بسیاری تلف شدند که میر محمود ناچار بجهت محافظت عمارت سلطنتی و دروازه‌های اصفهان
جمعی از مردم درگز را بمحافظت و حراست تعیین کرد و بقدر صد هزار نفر از مسلمان سنی مذهب درگز را آورده در
خانه‌های بمصاحب اصفهان جای و بقدر سی هزار تن از افغانان قندهار و نواحی آنرا از قندهار آورده در اصفهان جای
داد و در این وقت نیز مادر میر محمود شاه از قندهار با هزار شتر بنه و آذوقه رسید و در عمارت سلطنتی جای گزید و بر حسب قرار
میر محمود شاه با شاه سلطان حسین یک از بنات شاه سلطان حسین را میر محمود بعقد ازدواج در آورد و بساط زفاف
گسترانید و چون در وجود میر محمود صفت جود و سخاوت نبود چندان در کار زفاف خویش چیزی بکسان و بستگان
نبخشود چنانچه در این اوقات سپاهیان افغان و غیره از او طلب ماهواری میکردند و او آنها را محول بفتح بلاد
و غارت عباد مینمود و میگفت شهرها را فتح نمائید بجهت من و هر چه غارت گردید مال شما باشد آنگاه زبردست
خان را بجهت فتح قریه گز اصفهان و قریه بن اصفهان مامور کرد و این دو قریه از زمان ورود میر محمود بظاهر اصفهان
در مقابل افغانان مقاومت نمودند و در اطراف خود خندقی عمیق کنده و حصاری رفیع بر آورده و هر زمان
افغانان بطرف آنها هجوم میآوردند یا محاصرت میکردند مدافعت مینمودند و دلاورانه میجنگیدند زبردست با افواج
افغان بمحاصرت و مقاتلت قریه گز پرداخت و پس از مدتی کاری نساخت متوجه بن اصفهان شده آنجا را
فرو گرفت سکنه بن اصفهان برویت سابقه بجنگ در آمدند و پس از حملات سخت باز بقلعه رفته روز بعد باز
بیرون آمده بمدافعت و محاربت میپرداختند عاقبت صلح کرده قدری ذخیره بیرون آوردند زبردست خان
آن ذخیره‌ها را حمل باصفهان میر محمود شاه را از این مصالحت دلخوش نگردید در این بین لطفعلی خان از اصفهان
فرار نموده به بن اصفهان پناه برد بن اصفهانیان که تازه از جنگ با زبردست خان آسوده شده بودند و
خبر یافتند که میر محمود از مصالحت زبردست خان راضی نیست لطفعلی خان را گرفته باصفهان فرستادند
بدین واسطه میر محمود ساکت شده و دیگر سپاهی برای بن اصفهان نفرستاد و فرمان داد تا نصرالله خان
با سه هزار سوار افغان و شش هزار درگزی برای فتح شیراز حرکت کرد و این نصرالله خان از طایفه کعب و
و سکنه هندوستان بود و بسیار دلیر و بهادر و شجاع بود و چون از اصفهان بیرون شد هر جا رسید
مردم را مطیع ساخت و بگردنشان چنبر اطاعت پادشاه افغان را در انداخت و اصل سبب حرکت میر محمود
شاه نصرالله خان را بطرف شیراز این بود که چون میر محمود بتخت سلطنت در اصفهان جلوس نمود و خواست
قشونی برای تسخیر شیراز بفرستد میرزا عبدالکریم شیرازی که از زهاد و متصوفین در اصفهان بود خود را بمحمود
رسانید و عرض کرد شیراز مرکز اولیا و مشایخ کبار بوده و بکرامت و عنایت اولیای آن شهر اگر افغان آنجا
رود شکست خواهد خورد و بهتر اینست که از جانب خود حاکمی برای شیراز و لارستان بفرستید من نیز
توصیت نامه میفرستم مردم بدون مقاومت مطاوعت خواهند نمود شاه محمود بپذیرفت و آقا خان و
و امام قلی خان شاملو را بحکمرانی فارس و لارستان بفرستاد و بدانها منشور نمود که چون میرزا عبدالکریم
مرد خیرخواه بوده و توصیت نموده سپاه نفرستادم و دو نفر از بزرگان قزلباش بحکمرانی شیراز و لار تعیین

مزوم السبته در اطاعت و متابعت قیام کنیده و مایل و حیال خود رحم نمایند چون آقاخان و امام قلیخان بشیراز رسیدند
و دو روزی گذشت که فسقه حاکم گذشت و شیخ الاسلام شیراز میرزا مهدی نساب بمعی از اول و اوباشش افرستاد و
ماهرو و سن را گرفتار و برجزی با کلاه کاغذی و لباس سوائی سوار نموده و در کوچه و بازار گردانیدند چون این خبر
باصفهان رسید میرزا محمد نصرالله خان را بسپهداری برگزیده روانه شیراز داشت و او پس از طی منازل شیراز
را محصور نموده و بسته توپها و شلیک نمایان قلعه گیان کشود مردم شیراز از مبادرت و رشادت در میدان
گذارده هم اهانت و محاربت روا نداشته و اشتیاق گیرودار نصرالله خان هدف گلوله گردیده و از اسب سر
نگون گشته بجز خود و خاطیه افغانان پس از کشته شدن سردار راه هزیمت گرفتند چون خبر کشته شدن نصرالله
خان باصفهان رسید شاه محمود ولی اندازه تعلقین گردیده و زبردست خان افغان را بجهت تسخیر شیراز نامزد
کرد و او آمده شیراز را محاصرت نمود مردمان سمنان کازرون و بلوک فیج و لشور لارستان و نواحی آنسامان
که همه مسلمان سنی مذهب بودند معاونت زبردست خان آمده و گرهی از نموده اطراف شیراز را فروگرفتند
و مدت یکسال و نیم محاصرت شیراز به نه ماه طول کشید و محققی و مدبری چنین ماتم و بلای هلاکت افزاشت خلقی بسیار
طعمه آتش گرسنگی شدند و بعد صد هزار تن بزرگ و کوچک و خسی و فقیر از ضرب شمشیر و بلای محققی در شیراز
هلاک شدند و چون کار بامشوان رسید ناچار تسلیم شدند صاحب فارسنامه زبردست خان را از اصفهانی
میداند که در رشته های نسقچی و نظامیه بوده و نصرالله خان را از مردمان کرمان و زردشتی اکبر دانسته بخلاف
صاحب منتظم ناصری که او را میرزا مهدی و دومیرا افغانی میداند باهمه زبردست خان پس از نه ماه زحمت
کشیدن شیراز را فتح نمود و این از وقایع ۱۱۳۳ هزار و یکصد و سی و شش بوده و چون بشیراز داخل شد بخلاف
انتظار ابواب مرحمت و شفقت بروی مردم گشود و مخالفین را بخشود و جراحت داغیگان و مصیبت دیدگان
را بالطف بی اندازه نمود صاحب فارسنامه ناصری مینویسد چون با مردم اصفهان و شیعه مذهب بودند تکیه
رضا نمود و لی طولی از حکمرانی زبردست خان نگذشت که سید احمد نامی پسر متولی باشی مشهد مافران
ساحتگی بار توده آمده که من با جبابین نسبتان از جانب طهماسب میرزا بحکمرانی فارس برقرار شده ام
و مردم متفرقه دور او را گرفته با بانگ زنانی جمعی بسیار با او یار و در حساب نمودن مدد کار شدند و سید احمد
با همراهان بطرف شیراز سرازیر گردیده چون زبردست خان از آمدن او خبر یافت با استقبالش شتافت
و جنگی سخت نمود و ان میدان بسر داغان مسافت تعب فرسنگ تا شیراز بود و عاقبت سید احمد
شکست یافت و از جنگ زبردست خان سر برتافت و راه ابرقوه گرفت و از آنجا بعد با طرف کرمان
رفت و آنجا را مسخر نمود تا از جانب اشرف که پس از شاه محمود شاه ایران شد قشونی آمده کرمان را منتزع نموده
و سید احمد را گرفته باصفهان بردند و بحکم اشرف کشته و نخاکش سپردند و این حادثه از وقایع ۱۱۳۵ هزار و
یکصد و سی و پنج بوده است باجمله زبردست خان پس از غلبت بر سید احمد عودت بشیراز نموده و سید احمد حال
کارش نگارش شد آنگاه معلوم شد که در نزد یک تن شیرازی غله بسیاری ذخیره بوده که از آن غله میتوانسته

است خوراک چند ماه مردم شیراز را بدهد و آنشخص اظهاری در ایام محاصرت شیراز نداشتن آن نخواهد داشته تا آنکه قوس بنگیان و شرب بلاکت چشیده اند و تلف گردیده اند زیرا دست خان آن اجرا محبوس نموده و اتباع او را گشوده و تفقد نموده بحضور آنگاه زیردست خان چهار صد تن سوار افغان بجهت تسخیر هندوستان و هرموز فرستاده و آنها کاری صورت نداده برگشتند و در راه دو پارچه نوشتی شده بنجا دختن سپاهان قوه مرتبه

ذکر توقف طهماسب میرزا در قزوین وغیره و لشکر فرستادن او و آمدن شاه محمود بعزم تسخیر کلپایگان و فتح آنجا و عودت او با صفهان و یقارین امان الله خان و شاه محمود و رفع شدن شاه محمود بطرف بختیاری و توقف او در صحرا و تلفیات او از سرما و عودت او با صفهان

پس از رفتن شاه محمود افغان با صفهان طهماسب میرزا گاهی در قزوین و زمانی در طهران و دمی در تبریز و هنگامی در مازندران اوقات میگذرانید تا مقدر بجا فرقیب بیست هزار سوار و پیاده جمع کرده بطرف اصفهان بسرداری فریدون میرزا روانه ساخت و چون محمود خبر یافت با استقبالش تا کلپایگان شتافت و مردم کلپایگان نیز از زمان ورود افغانان با صفهان خندقی عمیق بدور شهر خود کنده و بروج و باره های محکم برافراشته و اماده مصحت بودند فریدون میرزا بدون حساب و محاسبت راه عودت گرفت و مصلحت جنگ با افغانان ندانسته پس محمود کلپایگان را فرو گرفت و بنای آتش بازی و تفنگ اندازی گذارده و بهوت فیل دیوار را نیده یافت و شهر مسخر شد و جمعی کشته و مالی بی اندازه غارت شد محمود مظفر و کامگار با غنایم بسیار با صفهان آمد و سه شبانه روز طبل شادمانه میکوبیدند در این وقت امان الله خان اصفهانی والده ولد افغان از شاه محمود ادعای حق شرکت در مملکت و سلطنت نمود زیرا در ابتدای آمدن از قندهار با هم قرار داده بودند که آنچه بافیه شریک و سهیم باشند شاه محمود او را گفت آنچه مالک شدی از مال و منال تو را کافی منت که ازاج و تخت و ملک و سلطنت نیز ادعا میکنی امان الله خان از گفت شاه محمود برنجیده و با دو هزار سوار خانه خود را از قندهار گرفت چون شاه محمود از حرکتش خبر یافت برسید که مبادا فتنه با طهماسب میرزا متحد گردد و فتنه عظیم تولید نماید با ده هزار سوار بعجب او شتافت و چون با او نزدیک شد مجبر خان بلوچ بقصد حمله امان الله از جای بجنبید شاه محمود او را منع کرد و خود دوستانه پیش رفت و امان الله خانزاده در برگرفت و سر و صورت او را بوسه داد و افغانها را لطف فرمود و او را دلداری داد و گفت با من چنین منما و با خاک راه یکسان مکن من همه وقت با تو رفیق و دوست امین خواهم بود آنگاه او را قائم مقام خود تا اصفهان روانه داشت و خود راه عزیمت بجانب لرستان و کوهپایه بختیاری برافراشت چون بکنار بختیاری رسید بختیاریها ناگهانی بسراپرده او تاختند و خون بسیاری از افغانان ریختند شاه محمود در حال هزیمت عزیمت کوهپایه نمود و چون چند منزل بریده برف شدتی یافته و تمامی راه ها را مسدود ساخت و شاه محمود از هر طرف راه ها را سخت و خود را بدبخت دید و این اول طلوع بدبختی شاه محمود است که او سه ماه در محلی در

آبادی و بودن آذوقه و علوفه رخت اقامت کند و چون مردم در اطراف محل اردوی او را دانستند پلها را بریدند و راهها را
خراب کردند تا بهار رسید و سیلابها از هر سو روان گردید و بسیاری از افغانان و چارپایان آنها تلف شدند صاحب
منتظم ناصری میآورد از آنهمه سپاه افغان و غیره که شاه محمود همراه داشت فقط سه هزار تن عریان و ناخوش و
دست و پا خشک شده زنده باصفهان رسیده و شاه محمود بسیار متغیر گردید که از خجلت شب باصفهان وارد شد
و بسیاری از افغانان راه بلاد و بادیه پیش گرفتند چون بهار در رسید بازار افغانستان و سایر نقاط مسلمانان سنی
مذهب بدربار شاه محمود آمدند و شاه محمود آنها را بنواخت و ناچار ببذل مال و منال آنها را از خود خرسند
ساخت زیرا اطمینان شاه محمود از مسلمانان شیعه مذهب و دیوانیان که مشهور بقزلباش بودند سلب گردیده
بود و دوباره باز او را از حیث سپاه قوتی و قدرتی حاصل گشت در این وقت باصفهان خبر رسید که دو هزار تن زن
و بچه و بزرگ و کوچک از قندهار میآمده اند و مردمان گز بآنها تاخته و تمامیشان را عریان ساخته و بسیاری
از آنها را کشته اند شاه محمود خشمگین گردید و از جای با سپاهی لایق بعزم تنبیه مردم گز اصفهان حرکت کرد و
گز را در میان گرفت و مردم گز مانند سفرهای گذشته بمدافعت و محاربت پرداختند و جمعی کثیر از افغانان را
بخاک هلاک انداختند و اسباب و مهمات آنها را تصرف نمودند هر قدر شاه محمود کوشش نمود ثمری بجز کشته
شدن افغانان نبخشود ناچار راه اصفهان گرفت اهالی گز دنبال افغانان را گرفتند و هر چه توانستند از غارت
نمودن و کشتن افغانان کوتاهی نکردند در این باز نیز شاه محمود در نهایت خجلت و پریشانی راه اصفهان گرفت و
در نیمه شبی وارد اصفهان گردید و شکست او از مردم گز بی اندازه موثر شد زیرا گز بمسافت یک فرسنگ تا
اصفهان بود و یک ده بیش نبود و او نتوانست او را مسخر سازد و مردمش را مطیع خود نماید

ذکر نقاهت و سفاهت یافتن شاه محمود و چله نشینی او و امر دادن بکشتن تمامی اولاد صفویه و اشتعال شاه سلطان حسین و ناخوشی و دیوانگی شاه محمود و کشته شدن او و جلوس شاه اشرف بتخت سلطنت در اصفهان

در این وقت شاه محمود در بحر حیرت پس از مغلوبیت از مردم فرو رفت و خیالات بیجا پیچ و افکار متشتته شهرستان
وجودش را فرو گرفت و از خوردن و آشامیدن باز ماند خوابش بسیار کم گردید و اگر اندکی میخوابید خوابهای هولناک
میدید که ناگهانی از جای می جهید و بی اختیار میگریید روز بروز ضعفش زیاد و قوتش کم و افکار و خیالاتش
بسیار و وسوسه بی اندازه بر او طاری شد بدرجه که از سایه خود میترسید و از اطبای ایرانی مسلمان شیعه مذهب
هم پرهیز داشت و کم کم اثر سفاهت و جنون از او نمودار شد اطبا هر قدر بعلاجش کوشیدند نتیجه بعکس شد عاقبت
بزرگان افغان شفای او را از اوراد و اذکار دانسته او را بچند تن شیخ که رئیس آنها شیخ محمود کابلی بود که همو دعای
تاج گذاری او را خوانده بود سپردند و تا مدت چهل روز شاه محمود در ظلمتکده زاویه انزوا گزیده مشغول خواندن اوراد
و بستن طلسمات گردید و باسم اعظم متمسک شد چون چهل روز بسر آمد اثری ظاهر نشد بلکه علایم جنون بیشتر
از پیشتر از حرکات و گفتار و رفتارش پیدا شد باز چهل روز دیگر با شیخ محمود بخواندن اوراد و اذکار مشغول شد و لحظه

از او جدا نشده و در این مدت کابی هرگز کاتش از روی مدارک و مشاعر و قوای عقلانی نبود و دمی بخلاف راه سعادت نپیمود
خدام و فرشین او هر قدر خواستند سراپرده دولتی او را بپوشانند ممکن نشد روزی در دیوانخانه نامبرشد خود شیخ محمود قدم میزد
ناگاه خبر آوردند که فلان شاهزاده از بند گریخت و بعد معلوم شد این خبری اساس و دروغ بوده است محمود فرمانداد تمامی
شاهزادگان صفویه را از پیران کهن سال و جوانان آفتاب مثال از کوچک زمان شاه سلیمان و قبل و بعد بگلی پادشاهان
صفویه یکجا شده و همشان آن سلاطین صفویه بودند حاضر کردند و عده آنان بگصد و پنجاه و نفر بود و آنان را دست
و پا بند گردنشان بسته بحضور ش نشانیدند محمود فرمانداد ما آنان را کردن بزنند خواجه سرایان و ابن حرم چون این فضایح
و جنایات را از او دیدند بفغان برآمدند و گریه و شیون و نوحه غوغا نمودند محمود بحمیت گفتار این جماعت و مقتولین بود که
از خون خویش دست و پا میزدند شاه سلطان حسین لنگ لنگان و اشان جیران نالان کنان و بسر و سینه زنان
و اشک ریزان خود را بمحمود رسانیدند و روی مسکنت و شفاعت بزمین مالیدند و مانند زن فرزند کشته بنالیدند و استشفاعت
کردند ابدا اثری نبود و این من نوبت سر بریدن دو مازیار بدید و نور دیده او رسید که هر دو کوچک و معصوم بودند
زاری نمودند و از دست جلادان خود را بدامان مادر رسانیدند و زاری و فغان برآوردند که ای مادر بفریاد ما برس
شاه سلطان حسین آندو کودک معصوم را در آغوش کشیده و چهره بپای شاه محمود می سود و شفاعت آندو طفل را
نجات و میگفت مرا بکش و از خون این دو طفل معصوم درگذر شاه محمود خنجری بروی آندو گذاشت که آن خنجر از روی شاه
سلطان حسین را مجروح ساخت و خون روان گردید جلادان دو کشیدند آندو کودک از آغوش سلطان حسین بودند
که شاه محمود فرصت داد و جلادان از گفت از این دو کودک دست بدارید لیکن آندو طفل کوچک از کش مکش جلادان
دست و پا زدن کشتگان جان از آن خود را خسته شد چون شاه سلطان حسین و شاه محمود نگریستند آنان را مرده یافتند
که زهر خود را تازه بودند از جمله مقتولین سی و نه تن شاهزاده از اولاد شاه سلطان حسین و برادرش و اولاد او بودند
و غیره و غیره او بودند عجب اینجاست که یک تن از خانین پای شفاعت بمیان ننهاده زبان بوساطت نگشاده
صاحب فارسنامه میاورد که همای را خود شاه محمود و یک تن دیگر از جلادان افغان سر از تن برداشت و همه را روی هم
ریختند از این ببعد شاه محمود امر کشتن بسیاری از بزرگان افغان و سپاهیان و صنوبان خویش داد و اگر کسی اقدام
بفرمانش نمیفرمود خود در هلکت ساقا و کم کم دیوانگی او شدت پیدا کرد و عربده مانند مستان میکشید و دمی سکون نمیکرد
گاهی همه نزدیکان میکرد که همه از نزدیکیش فرار مینمودند و حالت او را طاقی نمانده بود و ضعف و بی حالی
بر او غالب شد و علایم دیوانگی و سفاهت او بر همه جا بی شک آشکار بود و در بستر بیماری افتاد و اطبا هر چه کوشش
کردند فایده نکرد و مبالغی بسیار بعنوان صدقه و خیرات و مبرات انفاق شد حتی کشیش های ارامنه و موبدان و شمنیان
و فغان مهای یهودیان و ایچیان فرنگستان هر یک هزار تومان داده شد و اثری نکرد کم کم بدنش مجروح و دمی در
سکون پیدا نشد و زخمهایش التیام آورده متعفن شد و جابجا ریزه از آنها پیدا آمد و خود پوست و گوشت دستهای
خود را دندان میکند و فریاد و بیداد بر میاورد و در فضولات خویش می غلطید با لجلجه و بیجا پره و صنوبان و متعلقانش
که از مدتی زمانی بود از شاه دور شده بودند در کار او و بدبختی خویش درمانده و شده امور حکومتی را نیز کشیده و خاک

حسرت بر سر اعمال زشت کان بیچاره کار را بعاقبت نیندیشیده مظهر اسباب میرزا در قزوین بسیاری مردم را
جمع نموده و عزیمت اصفهان را داده چار بزرگان افغان مصلحت و مشورت نمودند که یک تن از سران افغان را
با دشاهی برداشته بجون رفته و در زیر لگ محمود که درویش مسلک و زاهد پیشه بود و در فقه پاره اطلاعات داشت قرعه
سلطنت را بنام اشرف پسر عم شاه محمود که پسر میرعبدالله بود زده و باو نوشته درخواست کردند که بر سریر سلطنت برآمده
اشرف سرافراز و کامیاب محمود و بدین میرعبدالله که کمش بود بگفت دمن تا استقام خون پدر اراده نمایم را در یک
سلطنت جالس نگردم افغانان رفته شد و سر از تن شاه محمود جدا شده داده و در مقابل اشرف گذاشته شد و کشته
شدن محمود روز دوازدهم شهر شعبان ۱۱۳۷ هزار و یکصد و سی و شش اتفاق افتاد مدت عمرش سی و شش
سال و ایام سلطنتش دو سال و شش ماه بود و او میانه بالا و کندم گون و گرفته رخسار و نامزون صورت و
سرخ ریش و گردن کوتاه و بدجثه که سرش در تنش فرو رفته بود بسیار سفاک و قهار بود و افغانان از او در ترس بسیار
بود و هنگام غضب کسی را شفقت ننموده و در حم ما بعدی نمیکرد و در سلطنت و شفاعت هیچ کس را قبول نمیکرد و سپاهیان را
از خیام و اواج اموال نوشته و صیانت کلای لباس پوشیدن و الحمد و اغذیه شاهانه خوردن نمیگذاشت و عیش
و عشرت دوست و شراب نوش و شاهد باز بود و همان دختر شاه سلطان حسین که بعد از زوال دولت پدر آورده بود قناعت
نمیتوانست کرد بسیاری از جواری ماه رخسار و دختران آفتاب عذار در حرمخانه شاهی موجود بود و ابدا بهیچ یک نظر نمیکرد و بسیار
کم خواب و کم خوراک و قانع بود و هر چه پیچیده و بعرکی میرسید میخوابید در سواری چابک و در جنگیدن دلیر و شجاع بود
با این خصایل چون مرکب حیات بجولان آورده بهزار آرزو و دولت و سلطنت بزد و تخت و تاج را بگرمی سپرد

ذکر استقلال یافتن شاه اشرف بتخت سلطنت ایران و رفتن او نزد شاه سلطان حسین و نامه نمودن صحبتاب میرزا و آنچه قزلباشها از نامه او و نامه فرستادن قزلباشان و بدست افغانان مکتوب گشته شدن

چون شاه اشرف خاطر از خدمت شاه محمود بپرداخت داور او را از خانه حیات عزیمان ساخت با ورنگ سلطنت
و کشور ستانی در شهر اصفهان برآمد صنوف زرکان افغان و قزلباشش سر مطاوعت و متابعت در خدمتش خم
نموده و او را بسنده سلطنت تهنیت و تخت سرودند و اشرف مردی با کیاست و فراست و شجاعت و رشادت
بود و در میدان جنگ و قتال طریق دلاوری و بهادری می سپرد و از نشانه ها با شاه محمود عزیمت نموده بود و از تدابیر
صایبه و عقول رشدای قویه او شاه محمود را دستگاه صولت و پایگاه مهابت محکم شده بود و او را بخلاف شاه محمود
صفات عالیه و خصایل پسندیده بسیار بود چنانچه از تدابیر صایبه شاه اشرف و امان الله خان و شیخ محمود
کابلی شاه محمود را بسریر سلطنت دست داد و با بجوش شاه اشرف پس از جلوس بتخت سلطنت منادی و جار
او در کوچه و بازار زدن داد و داد که تمامی کسانیکه در قید و تعقیب ما بستند از هر جهت با مید آسوده خاطر و آزاد باشند
و افغانان را با تنها مخاصمت و منازعت نخواهد بود و با مملکت ایران بعد ها رو بالفتی و عمران گذارده خرابی ویران
آنگاه نیز شاه سلطان حسین رفت و او را بگرمی نمود و اظهار محبت و مودت نمود که اگر شاه میل عودت
بجث سلطنت و مسند حکمرانی مملکت ایشان مانعی نیست و من نیز مانند سایرین در خدمات قیام و در اصلاح

و مصلحت نکلت اندام کرد شاه سلطان حسین چنانچه عمده او چنین بود گفت اگر تا بل پادشاهی و لایق سلطنت و فرمانفرمائی
بودم خداوند سلطنت را از من میگرفت چون تقدیر مشیت چنین است که تو پادشاه شوی سلطنت بر تو مبارک
و میمون باشد من پس از آنکه جایا و محل دلخوش فرزندان و زنهه جان کسل و مدار کشته شدن جگر گوشه کام دهر گرداند
بحث نشینی ندارم و میخواهم باقی عمر را در گوشه انزوا مشغول طاعت و عبادت باشم فقط دا جنبی که دارم پس از آنکه مصالح
و متاعب که بر من و اولاد های من وارد آمد و دگر تر پیرامون خلوت او نبتی ارباب من گردد شاه اشرف از سخنان شاه سلطان
حسین برقت آمد گفت عمی عم من محمود که بنا بر خونخواری و سفاک بودن بجزای عمل خویش رسید و من تا دام العمر بچشم پدری بر تو نگران
و تو نیز بدیده فرزندی بر من نگران باشی و من همه ساله دو صد تومان مقرر میدارم بجهت مخارج تو از خزینه بر سانند و تو از آنجا
هر کجای این شهر میخواهی در گوشه و با بر کرانه ای مخالطت و معاشرت ناسلطان حسین اولادی خیر فرمود و گوشه
پس از آن شاه سلطان حسین اغلب بتعمیر برخی عمارات و ساختن بعضی خرابیها میپرداخت تا که نوبت خود بدست اشرف
کشته شد و شهید گشت چون شاه اشرف از طرف شاه سلطان حسین خاطر آسوده نمود بهمه کس فرمود
که بعد با قزلباشان با افغانان مقام اخوت و برادری و اوبت و برابری دارند و در هر حال کمال مودت و محبت مرعی
خواهد شد کسیکه خواهند بود و اگاه نامه مودت ختامه با برخی هدایای شایسته مانند اسب تازی با زین و لجام مرصع و غیره
نزد طهماسب میرزا فرستاد که بعد با رشته مودت و یگانگی با هم محکم گردد و منتفعا بایستی در دفع متجاوزین بکوشیم و دست
روس و عثمانی را که پای تعدی بخاک ایران نهاده اند بیرون کنیم و اگر بخواهیم با نامه و پیام و نگارش و سلام
مقاصد مکنونه را صفحه شهود و عرصه ظهور رسانیم مدتها وقت در کار است پس بهتر اینست که من قم و طهران مخیر
سین نمانید با چند تن از خاصان خویش تا من نیز با چند نفر از معتمدان آمده شما ط مشورت و مصلحت مکتبر ایم
و عقده مشاکل مکلا از سر انگشت اتفاق و اتحاد بگشائیم چون رسول شاه اشرف نزد طهماسب میرزا رسید و از
مضامین نامه جهت علامت مستحضر گردید امجی را نواخت و خود را بهر رفتن موضعی بین قم و طهران آماده ساخت
از این سوی قزلباشان موجوده در اصفهان چون گاه از ضمیر با تزویر شاه اشرف و خیالات عالیه او اطلاع
داشتند رسولی سبک پی بجانب طهماسب میرزا با نامه روانه داشتند که همان فریب نگارشات جمیل شاه
شاه اشرف نخوری که او را گانه معتمد و مرد انستن و خود شخص تو را از میان بردا ست از اتفاقات آنیه قزلباشان
در راه مدبت یک از سران افغان افتاد و او را بشاه اشرف رسانید اشرف پس از مطالعات المکتوب
جمیع و پنج تن از اکابر و بزرگان قزلباشان را بخواست و محض حضور آنان حکم بکشتنشان نمود از آنسوی
طهماسب میرزا از این وقایع بی خبر و مصمم عزمات بشاه اشرف گشت و اصلانخان را با فوجی از سوار بحرکت
داده تا رفته بین قم و طهران جای یقین نماید و خود از قزوین خیمه عزیمت بیرون زد اصلان خان چون چند منزل
راه بریده سواران مسلح افغان بدید که متعاقب یکدیگر میرسند و از آنها اطریقه مسالمت و مرافقت میست بلکه
راه مخالفت و معاندت میسپارند اصلانخان یکی سبک پی نزد طهماسب میرزا بقزوین فرستاد و چگونگی را خبر
داد طهماسب میرزا دانست که شاه اشرف از خیالات دیگر در سر بوده و نه برای اصلاح امور مملکت و ملت راه پیمود

فتح عزیمت کرده و این معنی را بمیرزا طهماسب میرزا اعلام نمود و عاقبت امرش در پس پرده تقدیر پنهان بود و اعیان و اعضای او از قاجاریه و تکلو و غیره بر مناصب آینده و مسند وزارت و لقب اعتماد الدوله نایستن مشاعرت درگرفت و آتش منافرت مشتعل گشت طهماسب میرزا چون بخت و اثر کوکب را کارگر نمود و دیدار رفتن و جنگیدن با شاه اشرف مصروف گردید و این را شاه اصلانخان نیز متهم شده برسید و معلوم شد که افغانان لبوارانش در آویخته اند و خون بسیاری از جوانانش بریخته اند و اصلانخان پس از هزیمت نفس زنان عزیمت عودت بقزوین نمود و طهماسب میرزا از خوف رسیدن سپاه افغان قزوین را گذاشت و رایت فرار بجانب مازندران برافراشت شاه اشرف که خود را تا چند منزل از اصفهان بیرون شده بود چون خبر فرار طهماسب میرزا را شنید با اصفهان مراجعت نمود و بتخت سلطنت قعود نمود

ذکر توجه شاه اشرف بمعمور نمودن خزینه و گرفتار کردن بزرگان افغان و گرفتن مالی بسیار از ایشان و هلاک نمودن اتباع شاه محمود و آمدن سپاه عثمانی بجنگ شاه اشرف و کشتن شاه سلطان حسین و مصالحت شاه اشرف با عثمانی و جنگ او با قجرقلیخان و فرار قجرقلیخان و اقتدار زمان خان در قندهار

چون شاه اشرف خاطر از دفعت طهماسب میرزا پرداخت همت خود را متوجه آباد نمودن خزینه و اصلاح حال لشکریان ساخت و دانست بقوت زر لشکر موجود و دشمن نابود گردد و آنگاه بگرفتن بزرگان افغان امر داد و هر که هر چه داشت گرفت و وجوهاتی که شاه محمود در زمان ناخوشی بعنوان نذورات و صدقات مستحقین و کشیشان و ائمه و علمای ادیان مختلفه و ایلچیان فرنگ داده بود پس گرفت منجمله امان الله خان افغان که خود را سهیم و شریک سلطنت شاه محمود میدانست و ذکر مخالفت و پس از آن مرافعت او شد و لقب اعتماد الدوله از شاه محمود خواست بخواست و چون دانسته بود که امان الله خان در زمان ریاست و در زمان تنش خود هزار تومان زر از قزلباش گرفته و مبلغی از مال متفرقه اندوخته و چشم خود را بمال و گران دوخته او پس از رسیدن بحضور فرمان داد تا یک شبانه روز هوا آنجا بیخشند و جلادان با شکنجه های رنگارنگ در او بیاویخته تا هر چه داشت برداخت و پس از زوال مال و آشفتگی احوال مال حالش روبه تباهی گذارد و عاقبت معلوم نشد بچه پستی رخت هستی مدبر سرای کشید پس از آنهمه رنجها و شکنجه ها که چشید پس از وقعه امان الله خان بکابل شیخ محمود کابلی برداخت و شیخ محمود که از ابتدای ورود و سلطنت شاه محمود مالی بسیار از جواهرات گران قیمت و اثاثیه و اسباب و غیره مبلغ اندوخته بود حضور صادر الامر نفاهت و ناخوشی و سفاهت سمتادی شاه محمود که بنیاد این مختلف مالی و افسه جمع کرده بود گرفت و گردیده شاه اشرف فقط او را گرفتار شکنجه و عذاب نمود هر چه داشت تصرف فرمود آنگاه بقصد مخارج تا کابل او را دواد و او را بچندین تن افغانان سپرد تا او را بکابل رسانیدند و شیخ محمود با آنکه پیشوا و عالم و بعقیده بسیار افغانان صاحب کشف و کرامت بود مانند دشمنت و خفت و رقیت تمام راه کابل بپود پس از آن مادر شاه محمود را نخواست و آن پیرزن دانشمند را انفعال انداخت و تا چند

روز او را بین کشتگان جای[illegible] شاه محمود کرا نیک بطن از بنات شاه سلطان حسین بوجود آمده بود بکشت آنگاه شیخ بدیع
بمیان لشکیان و خدمتکاران شاه محمود نهاد و یک تن از آنان زنده نگذارد و تمامی اسرا زن برداشت پس از آنکه خاطر از
فراغت این امور بپرداخت مجلس عیش و نشاط بیاراست و دختری از بنات شاه سلطان حسین را بخواست و بعقد
ازدواج درآورد و در جنب عمارت بیگلربیگی شاه محمود بجهت خود اختیار کرده بود عمارتی محض طلوسس و تکلفی انتخاب کرد که آن
عمارت نیز با دیدان اقبالی کرد و بر پیش انواع بلایا و محن گشود و هم در این اوان شاه اشرف سپاهیان بطرف قم
کاشان و کرمان و یزد روانه داشت که آنولایات را پس از محاربت متصرف شدند در این وقت طرف سلطان احمد خان
سوم ابن سلیمان محمد خان چهارم عثمانی احمد پاشا والی بغداد و پاشای وان و پاشای موصل با سپاهی بیپایان
و توپهای آتش فشان راه اصفهان گرفتند و کس نزد شاه اشرف فرستاد که دارث سلاطین همیشه ملک بوده اند
و ما اینک بطلب شاه سلطان حسین و بلاد او که افغانان متصرف شده اند میآییم و قطع منازل نموده همدان
و کرمانشاهان و بلاد سر راه را متصرف شدند چون خبر جنبش سپاه عثمانی و اطلبات آنان بشاه اشرف رسید از
اصفهان با سپاهی آراسته از رجای بجبیده راه کلیایگان گرفت و در انجا ملاقی فتین شد شاه اشرف کس با صفهان
فرستاد و سر بریدن شاه سلطان حسین برداشت و سر او آورده بپاشایان عثمانی داد و نعش شاه سلطان حسین
را بقم فرستاده مدفون ساخت مدت سلطنت شاه سلطان حسین بیست و نه سال و مدت مخلوعی او از سلطنت
هفت سال بوده و او آثار گران قیمت مانند مدرسه چهارباغ اصفهان که شرحش نگارش شد بوده و تجدید
عمارت چهل ستون که آن از بناهای شاه عباس ثانی است بوده و او را چهارده پسر و چهارده دختر بوده که سیزده پسر
او را شاه محمود بکشت در حضور او و یک دختر او را شاه محمود و یک دختر او را شاه اشرف و یک دختر او را بعد ها نادر
شاه افشار بجبت رضاقلیخان فرزندش تزویج نمود ند ما بجود میدان جنگ شاه اشرف و عثمانی گرم گردید
اگرچه از طرفین بهادرانه جنگیدند و بسیاری از عثمانیان را بخاک و خون کشیدند باز افغانان شکست خورده و محمد
اشرف شاه اشرف عقد مصالحت بست که خمسه و خلخال و کردستان و لرستان و خوزستان متعلق بدولت
عثمانی شود و جوانب شرقی ایران متعلق باشرف باشد و چون خبر کشته شدن شاه سلطان حسین در
قزوین انتشار یافت طهماسب میرزا با ورنگ جهانبانی برآمد و مجلوس نمود و مردم بمتابعت و مبایعت او
قیام نمودند آنگاه اسماعیل بیگ را با نامه استرضام و استمداد بدربار بطرسبورگ فرستاد و دولت روس که خود
در تقسیم ایران با عثمانی در کار قرارداد او بود سپاهی بطرف قفقاز و گیلان فرستاد آن بلاد را متصرف نمودند
و شاه طهماسب ثانی از قزوین به تبریز و از تبریز بطرف قفقاز نهضت نمود و مقدر جانسی هزار تن سپاهی دور او جمع گردید
و با عبدالله پاشای عثمانی بجنگید و او را شکست داد و آنگاه بطهران آمد و احمد خان قفقاز چی اقامتی خود را با تبرار
فتحعلیخان قاجار قوینلو نزد قاجاریه فرستاد و از او استمداد نمود از انسوی شاه اشرف چون از کار عثمانی
فراغت حاصل نمود با سپاهی فراوان آهنگ طهران نمود شاه طهماسب چون در خود تاب مقاومت
افغانان ندید عنان طرف مازندران روانه گردید فتحعلیخان قاجار با سواران بسیار رحب خواهش شاه طهماسب

ثانی بطرف طهران رسید و چون او و شاه اشرف نایره جنگ مشتعل گردید عاقبت با وجود رشادت و دلاوری قاجاریه شکست فاحش از افغانان یافته و با جمعی از سران ایل قاجار فرار نموده و علیقلیخان را فرمانروا گذاشته و تمامی مهمات و ذخایر را غنیمت شاه اشرف شد و در این وقت که شاه اشرف در اصفهان کوس سلطنت میکوبید و قندهار و هرات نیز زمان خان قبل سلطنت مینواخت و بکلیت بر افغانستان میرانست و با سپاهی بسیار از هرات عازم مشهد گردیده و آنشهر را محاصره نمود و چون بجهت او ثمری نبخشید بهرات عودت نمود و دست تطاول و تعدی بمال و منال رعایا گشود و هراتیان تاب نیاورده و ذوالفقارخان پسر شیرازی شوراگیز را بسمت حکمرانی هرات نشانیده و ذوالفقارخان مدتی بحکمرانی هرات مستقل بود و تا غایت نیز دست تعدی گشوده و هراتیان تاب نیاورده و او را نیز از میان برداشتند

ذکر خروج برجی با سم و شمایل صفویه و کشته شدن آنان و فرستادن سر عبدالله خان بکلات و مست شدن واله یار خان بهرات و عبارات نویسندگان در باره افغانان و مجلس ارائی عثمانی و فتاوی علمای عثمانی در بارهٔ ایرانیان و علیق شدن نادر قلی افشار بر کاب شاه طهماسب ثانی و کشته شدن محمد علیخان قاجار و استیلای نادر قلی بر مشهد

در پیش اشارت شد که سید احمد نامی پسر مستوفی باستنی مشهد سر بسودای سلطنت برداشت و مضارب زر بنام خود شد دیگر بمان شتافت و در آنجا در جمادی الاول سنه ۱۱۴۱ هزار و یکصد و چهل و یک بحکمرانی جلوس نموده و سکه و خطبه بنام خود نمود و چون این خبر باصفهان بگوش شاه اشرف رسید فوجی از بهادران افغان را بطرف کرمان حرکت داد و آنان کرمانرا مدتی مسخر نمودند و چون کرمانیان از مجمول النسبی سید احمد خبر یافتند بطرف افغانان شتافته و او را گرفتار کرده باصفهان آوردند و شاه اشرف فرمانداد تا سر از تنش برداشتند نیز در این اوان شخصی بنام سلطان محمد میرزا مدعی شاهزاده خسروی در طرف جنوب ایران پیدا شده و ادعای سلطنت و وراثت نموده و چندی از اعراب در خود جمع و عازم لوجستان گردیده و نزد عبدالله خان حاکم لوجستان شتافت و ادعای خود را عیان ساخت عبدالله خان مقدم او را گرامی داشت و جمعی از سواران لوجی را ملزم او ساخت و شاهزاده سوار عازم بنادر ایران گردیده در بین راه بسید احمد رسیده و از آنجا بمیناب رفت چون خبر طغیان او باصفهان رسید شاه اشرف فرمانداد تا فتحداد افغان حاکم لارستان بدفع او شتافت و او با جنگ ناجداد او بهزیمت مانیت و فرار نموده بسواحل خلیج فارس خود را رسانید و از آنجا بهندوستان گریخت و فتنه او نیز تمام شد و مانند او چند تن دیگر در اطراف ایران سر بدعوی وراثت سلطنت برداشتند و عاقبت سر بر این هوس خام گذاشتند که آنان در زمان نادر شاه بودند فقط این وقت در زمان سلطنت شاه اشرف بدعوی سلطنت سر برداشتند که همگی کشته شدند نیز در این وقت رحمن خان پسر عبدالله خان بهرات با جمعی بیاید و آغاز فتنه نمود مردم هرات محض رفع فتنه و فساد ذوالفقارخان را بطرف اجغر روانه ساختند و رحمن خان را بطرف قندهار روانه نمودند واله یار خان را از مولتان آورده بحکمرانی هرات برقرار گردند و پس از چندی محمد ذوالفقا

خانزاد باخبر رسیده و این طرفداران ذوالفقارخان و اسدیارخان مناقشت روی داده عاقبت اسدیارخان بحکومت
هرات برقرار مانده و ذوالفقارخان بکجرانی فراه مغلوب گشت نیز شاه طهماسب ثانی از بازماندگان مذکور
قاجار را نیابت سلطنت داده و حاجی یوسف را که از معتمدان مخلصان بود بنظارت بیوتات برداشت و عازم مشهد گردید
و شاه اشرف در اصفهان ایام گذرانیده و عبدالعزیزخان نامیر السفارت با سه سوال فرستاده و او با سه نامه بود یکی بحضرت
سلطان و یکی از طرف صالح خان صدر اعظم شاه اشرف بصدر اعظم عثمانی و یکی از طرف نوذرخان افغان بحضرت
صدر عثمانی و نامه که شاه اشرف بسلطان عثمانی نوشته بود خاتمه اش باین شعر نگارش کرده بود لهذا کسی آنجا که
خواهد برد اگر ناخدا جامه برتن درد مضمون سلطان عثمانی بجواب شعر منشی شاه اشرف نگاشت قریب باین مضمون
(حضرت وحاجی بیگ راقمست مردم افغان نموده اند از برخی عبارات بیکبار دیگر کار نسیان نگاشتن دراین هماوین
کتاب بر دوست چنانچه صاحب خلاصة الصفای ناصر و صاحب منتظم ناصری و صاحب تاریخ ایران و صاحب
فارسنامه و نگارنده کتاب تاریخ افغانی که شیخ عبدالنبی منشی بهبهانی وغیره بوده اند در تصانیف آنعبارت خویش چون
بنام پادشاهان گذشته افغان یعنی شاه محمود و شاه اشرف و بزرگان افغان و سپاهیان افغان رسیده اند
باعبارات رکیکه و بیانات ناپسندیده کربرون از حد و ادب بوده نام آنرا برده مانند عثمانیها که آنها نیز بر این
از حد ادب قلمفرسائی نموده اند و این نگارنده در تمامی تصانیف مجلدات هفت گانه امان التواریخ اشاره آداب
دانیز منظور داشته و دوم اینکه دولت عثمانی مجلسی بپا دارد و سردار سپاه و اوباشات رنگ دهلی و شاه بگیرد
بخواست و در حضور حاضران ایران و مردم ایران که مسلمان شیعه مذهب هستند بحث طولانی شد خاتمت علمای اعلام
عثمانی موجوده در آن مجلس که عبارت از یکصد و هشتاد تن بوده فتوائی داده اند که مال و جان و مایملک ایرانیان
مباح و حلال و خون آنها دیت ندارند و باید تمامی متصرف خلیفه زمان سلطان احمد خان عثمانی در آید و اشرف
افغان نیز باید مطیع و ملازم سلطان عثمانی گردد لیکن شیخ آبدار شده بیاد ری چون از پیام انتقام مردین
آمد این فتاوی طومار را بهم چیده شد و بجز توسید شقاق و نفاق آن فتاوی بحبت گویندگان کافه طیبه الا الله
محمد رسول الله مسلم حاصلی فراهم نشد در این وقت که شاه طهماسب ثانی در خراسان بود نذر قلیخان افشار نجه مش
شقاقت و اغرازی گرانمایه یافت و مامور بدفع فتک محمود سیستانی گردید سیستانی که اسیر تسلط مشهد داشت گردیده و آن شهر سیستان
یافت و چون نذر قلی افشار در پیشرفت مقاصد مکنونه خویش مخلصین قاجار اخطار مدانست در نزد شاه طهماسب
در نزد شاه طهماسب از او سعایت نمود تا او را در منزل خواجه ربیع مرتبت هلاکت چشانیدند

ذکر عقد مصالحت بین عثمانی و افغان و شرایط معاقدت و لعت یافتن نذر قلی به طهماسب قلیخان و رفتن نادر بطرف قلعجات حسین سلطان و افغانان

در این وقت عقد مصالحت و مسالمت بین سلطان احمد خان عثمانی و شاه اشرف افغان بسته گردید
که اشرف سلطان عثمانی را خلیفه و اولامر دانند و سلطان عثمانی شاه اشرف را پادشاه ایران شناسد
و ممالکیکه بتصرف عثمانی آمده است مانند عراق عرب و خوزستان و آذربایجان و عربستان متعلق بدولت

عثمانی مانده و آنچه توپ و توپخانه و مهمات جنگ از افغانان افتاده مسترد دارد و همه ساله قافله
حاج از طرف شاه اشرف بگذرد و امنیت شود و از آنسوی چون نادرقلی بیک از مشهد استیلا یافت شاه طهماسب ثانی
او را ملقب طهماسب قلیخان سرافراز داشت و سلاطین صفویه را عادت چنین بود که معتمدان و مقربان خود
نام اخود را میدادند و مقرر شد که طهماسب قلیخان نادر خراسان و همه را از دشمنان و بیگانگان
مصفا سازد و با سپاهی گران بعزم رفع حسین سلطان کرد از متوطنان ملک محمود سیستانی بود و در عین صلح
مخالفت برافراشته بود از مشهد حرکت کرد و ابتدا حسین سلطان و پس افغانانیکه دست استیلا بسیستان
خواف و نساوابیورد دراز کرده بودند متعدم ساز و چون خبر حرکت نادر بابیت هزار مرد شمشیرزن انتشار یافت
ملک کلب علی پسر ملک محمود سیستانی با ملک اشرف برادرزاده او و بعضی بزرگان سیستان دانستند که تاب
مقاومت نخواهند آورد راه هزیمت گرفتند و بطرف افغانان آمدند شاه اشرف افغانرا اکرام فرمود نادر با
سپاه خراسان پس از طی منازل قلعه نسا رسیده و آوازه حسین سلطان چون حملات سخت سپاه نادر بادید
از دور خراعت و اطاعت بیرون شد و قلعه استلیر نود نادر پس از فتح قلعه نسا متوجه سنگان شد و سه روز در
قریه سفندین بماند پس از تجمیر سپاه روبه حرکت کرده بطرف مازن آباد برابر دربند دانست که تا زیر کوه را بهمه
جه رکاب و حرکت توپ خانه دشوار است توقف نمود و شیران مهندی فراهم کرده توپخانه را حرکت داد تا
بهداشن رسید افغانان قلعه بادین چند پیش آورده نشانده تا صلح و آشتی سخن اندازند لیکن بزودی معلوم گردید در جنگ
نمودن ثابت ترند و مسلح بوده اند نادر فرمان داد تا سپاهیان حاضر بحمیت جنگ باشند افغانان تا زمره مشهد
شدند که قشه در نیشاپور آباده و افغانان آنسامان را نیز مطمئن ساخته و همگی آمده سر در کمند اطاعت درآوردند آنگاه قلعه را محصور
و بنیاد بابان بیانات و تعدیات افغانان بنیاد معین بنیاد نادر دانست که مقصود افغانان توانی مستقر را
جمع ساختن و هنگام اردوی نادر تاختن است پس بنای مهاجمت گذارده و توپهای آتش فشان را بطرف
قلعه گشاد قلعه چنان تاب نیاورده و قلعه بادین را استلیر نود نادر چون بقلعه درآمد کسانیکه خلف و عهد کرده بودند
از شیخ غلبه امیدوار جنگ امان نخواستند و برخی امهلت دادند قشه سپرد سات حاضر ساختند از آنسوی کلات
قلعه سنگان و اطراف اجزرد کوسیه و غیره این آدم فرستاده و استمداد نود نادر قبل از رسیدن بملک قلعه
سنگان را فروگرفت و از ضرب گلوله های توپهای کوه سنگان رخنه برحصار و دیوار قلعه سنگان انداخت و
عاقبت قلعه را مسخر ساخت و شیخ بید رفع دانسته گذارده و اموال آنان را بباد غارت داد و نادر پس از فتح قلعه
سنگان برای شیخ شیراز خواف بجنبش آمد افغانان افغانان چون از نزدیک شدن سپاه ایران خبر یافتند
در قلعه شیراز جمع شده و رلی پداخت و محاربت افتاده و تا چهار روز طرفین دلیرانه بجنگیدند تا عاقبت افغانان
شکست یافته قلعه شیراز واگذارده بطرف هرات رهسپار شدند نادر نیز با جمعی بخفیف قلاع متوجه گشت
و رایت عودت بجانب مشهد برافراشت شاه طهماسب ثانی از فتوحات طهماسب قلیخان نادر خرسند شد
و او را بالقابات خسروانه گرامی داشت انگاه طهماسب شاه ثانی با نادر بعزیمت آمدن باصفهان در رفع اشرف

و یار رفتن بهرات و دفع الله یارخان مشورت نمود و نادر را رای این بود که مقدم بادغیسات را تصرف کرده و سپس بکار شاه اشرف پرداخت و طهماسب شاه ثانی را اراده آن بود که بطرف اصفهان حرکت نماید عاقبت نادر مقدم بهرات شد نیز در این اوقات سلطان احمد خان مشائی متعاقب ارسال و مودت و شستگانی باشاه اشرف مقرر فرموده نامه باشپا با تحفه شاهانه و نامه محرره حضرت سر اصفهان آمده مورد اعزاز گردید شاه اشرف نیز محمد خان بلوچ را با ده خانهای گران قیمت و اعجاب راشد باشپا روانه اسلامبول نمود و محمد خان پس از عرض رسالت و عودت از اسلامبول زمانی با ایران بازگشت که شاه اشرف و اصفهان را گرفته و در شیراز با سپاه نادر شکست فاحش و کشته شده بود

ذکر وقایع سنه ۱۱۴۱ و آمدن شاه طهماسب ثانی و طهماسب قلیخان نادر بحنگ الله یارخان آمد الی بطرف هرات و آمدن ذوالفقارخان و جنگهای مهیبه و عقد صلح و مسالمت بین شاه طهماسب ثانی و الله یارخان آمد الی و تعیین الله یارخان بحکومت هرات و جوش نوروز کردن عثمانی از اسلامبول و فوت کاترین ملکه روسیه

در این سال در چهاردهم شوال طهماسب قلیخان نادر بعزم تسخیر هرات با شصت هزار مرد شمشیرزن از مشهد حرکت نموده چون بهرت جام رسید بعتبیه سپاه و تجهیزیه و خرکاه پرداخت آنگاه خبر یافت که دسته افغانان در فرمند آباد با خبز جمع شده و قلعه متصرف گردیده و در عزم مخالفت و محاربت هستند نادر با چهار هزار سوار اجرار متوجه قلعه گردید چون بانجا رسید معلوم شد که افغانان شبانه قلعه را تخلیه نموده و رفته اند نادر بهرت جام عودت نموده و خبر العنوان پیش قراولی فرستاده و در این بین خبر رسید که الله یارخان آمد الی افغان لشکر هرات با سپاهی فراوان بکوسویه آمده و مستعد کارزار است نادر نامه از راه مودت و مسالمت باو نگاشت و الله یارخان بان نامه وقعی نگذاشت و رایت مخاصمت را فراشت نادر پس از رسیدن جواب حرکت کرده و در خاوه فرود آمد افغانان نیز رباط و قلعه کافرقلعه را تحکن کاه خود قرار داده و روز بعد با روی نادر در کوسویه جنگ را فراشت و افغانان در مقابل او در دو زه نادر تنگچیان و توپخانه را در اطراف سپاه مانند قرار داده و سواران نیزه دار را در جلو داشت که کوس حنگ بلند شد و قوای کمر دو طرف افغانان بجانب میمنه سپاه نادر حمله ور شدند پیادگان بمقابل آمده و مقاتلت آنها فوجی از سپاهیان افغان با تفنگهای کشیده و سپس پیادگان ایرانی بحمله آورده و صفوف آنان را در هم شکستند چون پیادگان ایرانی پس نشستند سواران نیز پراکنده شدند و نزدیک بود که کار بر نادر هم شوند نادر خود با شمشیر کشیده حمله نموده و ایشان را شجیعه نموده و یکی دو تن از سواران افغان را بخاک انداخت مقاتلت نادر حمله پیادگان را بجلو کری نموده و افغانان در این بین زخمی بپای نادر رسید و چون قریب غروب بود و سپاه کینه خواه دست از جنگ بکشیده نادر با آنکه خویش را نشده روز بعد افغانان میدان جنگ را در دست آب سری رود قرار داده و نادر نیز در این اشتغال مانند افغانان نهاد از جنگیدن و نزدیک بود که ایرانیان شکست یابند و روی از جنگ برتابند که نادر خود با شمشیر کشیده حمله نموده و متوجه جنب

سپاه افغان شد ایرانیان معاقب نادر همت بپای نموده راه گشوده تا کمیسات از ظهر گذشته دو ارمای لشکر بهم آویخته و خون کیه گیر ریخته آنگاه افغانان دست شده رو بانهزام گذارده بطرف قلعه شتافته و سرحد داشته و توانسته با عیال و مال برداشته تا هرات شتافته و نادر داخل قلعه کافرقلعه گردید و توپخانه و اقتدار خانه افغانان متصرف شده و نجاشاه طهماسب ثانی با توپهای قیمت شده از هرات بیشاپور حرکت کرده و نادر از راه تیرپل بسمت هرات متوجه شد از آنسوی الله یار خان از انهزام از جنگ کافرقلعه هرات آمده و بعقبه سپاه برداخت و بین شهر و رباط پریان که مسافت دو فرسنگ راه آشه بود اردو گاه ساخت و تدبیری بجهت وقت بدست آوردن نموده رسولی نزد نادر فرستاده باب مسالمت و مصالحت گشاده و از آنسوی هنوز سفیر بود که سپاه افغانرا فرمان جنبش داده و سنگی برگشته و از مقابل سپاه ایران بجهت شامت عنادلت دود سپاه کینه خواه از جای بجنبید و دست از افغانان برداشت سپاه ایران بمسیر و سپاه ایران حمور برده و سنه با شعبای کشیده بعقب سپاه ایران حمور برده ایرانیان نیز دست بکار انداخته تیر و تفنگ و آلات حنگ برده و در هم افتاده و تا ظهر دو سپاه کینه خواه می جنگیده و بخون کیه گیری مخاطبه نه عاقب افغانان سکشت انجامیده و از میدان جنگ سر برتافته و بجانب هرات شتافته و نادر فرمانده تا معاقب افغانان کسی نزد آنگاه باو های سخت بوزیده گرد و غبار کس کسرا ندیده چون غبار فرو نشست رسولی از جانب الله یار خان بجهت صلح و مسالمت آمده و گفت افغانرا بهمان و موافق شست و عهد سکش بوده اند گر چند تن از بزرگان طایفه ابدالی آمده و شرایط صلح مقرر دارند الله یار خان بر طبق خواهش نادر چند تن از محترمین را بریاست عبدالغنی خان علی کوزائی نزد نادر فرستاده رسولان نادر مقدم او را گرامی داشت و عقد مصالحت را بپایان برد از آنسوی الله یار خان رسید که ذوالفقار خان امرای حکمران فراه با سپاهی کینه خواه کمک افغانان میرسد الله یار خان از فرستادن رسولان و عقد مصالحت و مسالمت پشیمان گردیده و باز جهای جنگیدن شد چون نادر خبر یافت که ذوالفقار خان بمعاونت الله یار خان میرسد هزار سوار با استقبال ذوالفقار خان بسمت فراه حرکت داده خود در شکیبان اردو زد چون دو روز گذشت ذوالفقار خان در تاریکی شب خود از پشت شکیبان عبور داده و در محلی مناسب بکمین سپاه ایران نشست در روز سوم الله یار خان افغانرا حرکت داده و از سمت مشرقی بنای حمور گذاشت ذوالفقار خان نیز از آنسوی بنای حمور گذاشت و با یک گیر و دار با هم گرفته نادر فوجیرا بحالت نبه و جبه خانه گذاشت و رایت جنگجوئی برافراشت و دو سپاه کینه خواه بهم آویخته و خون کیه گیر بریخته و از بام تا شام در جنگ بودند چون تاریکی میان آمد مرد و سپاه دست از جنگ کشیده در حوالی قلعه ماوکار مقابل یکدیگر آرام گرفتند روز دیگر طهماسب قلیخان نادر شاه طهماسب ثانیرا از قریه شاهده بیاورده و او را با جمعی از سپاهیان و بنه و خرگاه در قلعه شکیبان گذارده و مقاتلت و مقاتلت شتافته الله یار خان نیز بجنگ درآمده و دو ارمای سپاه کینه خواه بهم در افتاده و از یکدیگر خون یکدیگر بسیاری از دو سو بخاک هلاکت افتادند روز بعد الله یار خان بطلب عقد مصالحت کس نزد نادر روانه داشت نادر پیام داد که باید چند تن از بزرگان سپاه و کشوری آمده تا کنگره کنیم والا از جهای جنگ ما بشید الله یار خان

جمعی از روسای ابدالی آمده زبان بعجز و شکستگی گشوده و گفتند ما طایفه ابدالی رعایای صادق ایران بوده ایم و اگر طایفه غلجائی از غرور و نادانی مرتکب نافرمانی و خیانت شده و ابتدا فتنه و سپس اصفهان پای تخت ایران را متصرف شده ما بخلاف ایشان و خدمتگذاری و جان سپاری قیام داشته ایم و در تمام مدت فتنه غلجائی جنبانی کرده ایم و اکنون اگر از راه مروت و فتوت بیش ازین در سفک دماء مکوشید زمی مردانگی است باید از گذشته گذشت و در صدد رفع طایفه غلجائی برآمد و ما هم در خدمتگذاری حاضر هستیم و کمر خدمت در میان خواهیم بست شاه طهماسب ثانی راضی بانصباع و ذوالفقار طهماسب قلیخان نادر گفت ما با جنبانی ازین بزرگتر و کارهای مهمتر در پیش است باید حالیه که انهیان بانصباع داده و راه خدمتگذاری گرفته صلح با شرفی نمایم نادر بسولان اظهار مرحمت کشاده روئی نموده و آنان رفته مدت زمانی از بزرگان طایفه ابدالی با تحف شایان آمده مورد الطاف و اعزاز شاه طهماسب ثانی شدند و البته یاران خود نیز تشرف حاصل نمود و مورد اعزاز شده و منشور حکمرانی هرات یافت و نادر جمعی از قزلباشان توابع هرات را با طایفه جمشیدی و جنبش بجام و لنگر و نواحی مشهد گذاشته و نظر بر اینکه البته یاران نامه کرده بود که جمعی از برادران و زنان ذوالفقار خان اسیر و دوی شاه شده نادر آمده از آن مسافت دو فرسخی مرو بسمت شاه طهماسب ثانی از هرات بطرف مشهد حرکت نمود و چون بمشهد رسیدند شاه طهماسب چند دست خلاع فاخره با یک قبضه شمشیر مرصع برای البته یاران ابدالی افغان حکمران هرات تقدیم نمود و چون خلعت بهرات رسید البته یاران تا مسافتی باستقبال آمده خلعت را بپوشیده و در هرات تخت حکمرانی مستقر گردید همه ازین سال ذوالفقار یک پایه قدرش در مصر مرتبه محکم و بلند شد که البته یارانی مخالفت نادر نمود و نیز در این سال سلطان عثمانی فرمانداد تا در اسلامبول جشن نوروز را بمناسبت آنکه مقصر فتی در ایران از شاه اشرف نایشه بود بسیار مجلله برگزار نمایند و در این سال که مقارن سنه ۱۱۴۲ هجری و مصادف دهم میزان بود بعضی مدت بکلی تمام ایران طریس ملکه روسیه زوجه پطر کبیر درگذشت و پطر دوم پسر الکسی نواده پطر کبیر بجای او بتخت سلطنت

ذکر وقایع سنه ۱۱۴۲ و توقیف شاه طهماسب ثانی و طهماسب قلیخان نادر در مشهد و حرکت آنان بطرف نیشابور و سبزوار و سمنان و جنگ با شاه اشرف افغان و انهزام افغان و رفتن شاه بطرف طهران

در این سال چون شاه طهماسب ثانی از هرات و کار جنگ فراغت حاصل نموده و در مشهد با فراغت گذشته نادر سپاه را اجازت داد تا بوطن خود رفته و در ایام تازه نمایند و باز به خدمت آیند و نادر را در این وقت خیال آن بود که بر سر ترکمانان رفته و در ایل بهار بطرف اصفهان حرکت نماید لیکن از آنسوی چون خبر فتوحات شاه طهماسب ثانی در اصفهان بگوش شاه اشرف رسید و دانست که شاه با طایفه ابدالی در جنگ است بهتر سپاه و تجهیز نبه و خرگاه پرداخت و در نیت عزیمت بجانب ری با فراخت چون خبر جنبش شاه اشرف در مشهد شایع گشت نادر جمع سپاه را پراخت و در بیجد بهم صفر از راه نیشابور و سبزوار بحرکت آمد از این سوی اشرف نیز بطرف سمنان متوجه گردیده و مقدم طلیعه میرسید علی قاضی

سمنان شتافت و اطاعت متین را مستحکم کرده و قاصر اکرفت رفته و طرق سمنان بپیمود و از این سوی در
بیابانی بجمعیت مردم سمنان پیام فرستاد که شهر را محفوظ دارید و خاطر آسوده که عنقریب سپاه ایران میرسد و از
دست رفتن قلعه میرسید علی و گرفتاری قاضی مشوش نباشید از طرف چون اشرف از زنجان بگذشت سپاه ایران را
خبر رسید سیدال ناصری افغان که در شجاعت و شجاعت بی نظیر بود با قوی از افغانان بعنوان مقدمة الجیش
پیش فرستاد که چون تو بخانه از ایرانیان اطاعه مرد و شش برسد حمله نماید و تو بخانه را متصرف شود سیدال تا کنار سنگی
قلعه مرد و شش برانده و چون دانست بیت و اند حمله نمایه بازگشت نموده سپاه ایران نزدیک شده سیدال قوی از سواران
افغان را بعزم شبیخون بسر تو بخانه از ایرانیان فرستاد لیکن قزلباش بیدار کار بوده و کذشته افغانان کاری
بنمایند و شاه اشرف بطرف افغان برانده از ایرانیان مقاومت ننمایند من آباد برامده افغانان بهانه دست شتافته
در اینجا شاه اشرف و سیدال ناصری صف آرائی پرداخته و روز شنبه ششم ربیع الاول میدان حسکنک شاه اشرف
و شاه طهماسب کرده و در پای لشکر بجرا و خشیده و از هجوم توپ و تفنگ آتش فشان سرما نمانده برکشتن در سیدند
کار زار رزین نموده سپاه بیاز و شکست کرده تو بخانه را بدو انداخته استوار نموده با بجرا از لشکر سپاه افغان و از یکطرف
لشکر ایران دست و کریبان شده و شمشیر هم نهاده و خون هر از هم بخشیده و از این من بعد افغان نخاک افتاده
و هو سر نگون شده و پیاکان افغان و حشت زده و برتافته و بطرف هرنیت شتافته و شاه اشرف از میدان
حسکنک بطرف تربت و همی از افغانان اسیر شده و شاه طهماسب داخل سمنان شده و از سرای افغانان را منهدم
فرسیاده سه روز در سمنان مانده و جمعیت سپاه و تعزیز نیه و خرکاه پرداخت

ذکر کردو م شاه طهماسب بسپهدار ای مازندران و رفتن طهران باشا اشرف و آسیتلاء سپاه شاه طهماسب بر طهران و شکست افغانان

چون خبر شکست افغانان در طهران باسالار خان افغان طهران رسید جمعی از اهل و بزرگان را طلبیده
سرانجام آنان برداشت و با افغانان موجوده در طهران رایت عزیمت بجانب دامغان برافراشت شاه اشرف
نیز بر سید و افغانان پراکنده شده نیز بر سیدند و اشرف در خارا که از میانه دره کوه میکذرد و محلی رفیع و محکم بود سنگر
ساخت و تو بخانه را مقابل دره جای داده و دسته از سواران افغان را از دو سوی دره جای داده خود با سواران
شرشکار در کمین کاهی قرار کرفت که چون سپاه ایران بر سد از سه جهت بنای مهاجمت کذارد و با کمین کاه
حسکنک او را جا بوسان نیز بنا و در انداز این سوی شاه طهماسب ثانی پس از انتظام سمنان با سپاهی فراوان
و توپهای آتش فشان راه شاهرود کرفت و طهماسب قلیخان نامور شش هزار سوار تفنگ انداز را دسته دسته بطرف
شرقی و غربی دره روانه داشت و تو بخانه و تو بخانه را از میان حرکت داده خود با سواران نامی از عقب بحرکت
آمده و فرمانداد تا تفنگچیان و توپچیان دره را از دو سو هدف کلوله نموده و تفنگچیان نیابی تفنگ اندازی کردند چون
توپهای ایرانی بسایه و تفنگچیان او هشیار بودند تفنگ اندازان افغانی از دو جانب دره راه کریز کرفته و از شلیک
توپهای ایرانی سواران افغان نیز کریخته هر قدر شاه اشرف آنان را بمواعید دل پسند خوش دل ساخت سودی
نبخشید و آتش فشانی تو بخانه ایرانی مهلت نداد تا تمامی افغانان راه هزیمت کرفته اشرف خود با کمتر از صد

و توپ بزرگی که از اصفهان بسمراه آورده بود ضایع ساخت و جای خود نگذاشت و بطرف اصفهان شتافت
شاه طهماسب ثانی و نادر پس از جمع نمودن غنایم بطهران وارد شدند و سیدال بجهت آنکه زنان و فرزندانش در
قزوین بودند بمحض استخلاص آنان بطرف قزوین رانده در بین راه شنیدند که شاه طهماسب ثانی حسین قلیخان ذوالفقار
بطرف قزوین روانه داشته و آنان بقزوین نرسیده از راه ساوه راه اصفهان گرفت و شاه اشرف متوجه گشت
و چون حسین قلیخان از جانب شاه طهماسب ثانی مامور بتسخیر قزوین گردید افغانان موجوده در قزوین تاب مقاومت
ما وراء نیاورده بطرف اصفهان گریخته و سپهسالار با جمعی از افغانان نابارین قلعه بناچسبیده و در آنجا امان یافته
عابد تازه مانکه شنیده اشرف از اصفهان بطرف شیراز گریخت او نیز مستخلصین خود را گرفته بطرف سلطانیه
گریخت عثمانیها بود شتافته و به پناه عثمانیها آمد پس حکومت قزوین را شاه طهماسب ثانی بحمد خان
شاملو واگذاشت و منشور حکمرانی او را نگاشت و معزز فرمود و تمام اسباب ما زاد افغانان را عشرت نموده
چگونگی بعرض شاهی رسانده و شاه طهماسب ثانی در طهران اقامت فرموده و بتنظیم امور و رفاهیت خلایق پرداخت
و نادر بمنصب سپاه و بخشیگری درگاه متوجه گردیده و در اندک زمانی قشون فساوان و توپخانهای آتش فشان مهیا
ساخت و راست عزیمت بطرف اصفهان برافراخت

ذکر جنگ سوم نادر با شاه اشرف در موضع خورت اصفهان و هزیمت افغانان و عثمانیها و کشتار اشرف در اصفهان و فرار او از اصفهان بطرف شیراز

چون شاه اشرف با اصفهان رسید محض تسکین خاطر فرمانداد تا سه هزار تن از رؤسا و مشایخ و بزرگان
اصفهان را سر از تن برداشتند و هر چه هر کس داشت گرفته برای کسی چیزی باقی نگذاشتند و یکی تیزی بجای نگذاشت
بعد از آن فرستاده و از والی همدان که از جانب دولت عثمانی حکومت داشت استمداد نمود و او نیز قوای موجوده را مجهز نموده بطرف اصفهان روانه داشت و اشرف هر چه توانست از سوار و پیاده و توپ
و آتش خانه فراهم ساخت و راه جنگ آوری بجانب موضع خورت که تا اصفهان پنج فرسنگ مسافت
بوده برافراخت از آنسوی طهماسب قلیخان نادر شاه طهماسب ثانی را در طهران گذاشته و باصفهان مسافت
و چون میدانست راه قطع و صعب المرور است و حرکت توپهای بزرگ دشوار است از راه نظر مانند سیلی
جوشان بطرف باغ میرزا میران که تا موضع خورت دو فرسنگ مسافت بوده سرازیر گردیده و دسته از گزیده
خونشار العنوان عقده را بجنبش بفرستاده و آنان با قوای موجوده افغانان و عثمانیها خبر داده و بحضور نادر
شتافته و او را از کیفیت سپاه افغان و عثمانی خبر داد و مدروز بعد که هیجدهم ربیع الثانی بود طهماسب قلیخان نادر
سپاه را بجنبش فرمانداد و چون خود دید که سپاه افغان موضع کوه را شیشه بان قرار داده مانند حصنی
حصین در دامنه آن قرار گرفته اند سپاه از فرمانداد تا از دامنه کوه راه اصفهان گرفته باین تدبیر افغانان
بمیدان وسیع در آیند شاه اشرف چون حرکت سپاه ایران را بطرف اصفهان دید از جای بجنبید و بمقابل
سپاه ایران در آمده و طرحی که طهماسب قلیخان نادر در میدان جنگ مهماندوست افغان ریخته بود بریخت و

و افغان را جا بجا کاشت و اطراف سپاه خود را بسلسله توپهای آتش فشان محکم نمود و توپها را بمسافتی
که گلوله‌ها بیش در میان سپاه ایران بخته فشید گشاده کرد و دسته از سواران افغان پیش قدم شده دلاوران
سپاه ایران حمله ور شدند نادر از نقشه معهود آرای و میدان داری سپاه افغان چون آگهی یافت فرماندار
تا تفنگچیان اطراف توپخانه اشرف بهادر را حمله فرمودند و بر سر توپچیان افغان تاختند و تا آنکه بسیاری از
آنها در این حمله جان باختند باز بقیه آنها خود را رسانیده و توپها را از میان معرکه انداختند و متعاقب اینها
سواران ایران حمله سخت نمودند و آنها را از هم دیگر متفرق کردند در این میدان بسیاری از افغانان از
پشت سر سپاه ایران درآمده و دسته دیگر از سمت دست چپ ما بر اینان حمله ور شدند که توپهای را از اینان
بتای گلوله بازی دادم خواهی نمود و قلب و ساقه لشکر ایران بجای ماند و حملات پیاپی ایرانیان افغانان
و هماهنگ را از جای کنده چنانچه توپچیان افغان مقدم بر همه راه گریز گرفتند سپس سپاهیان از میدان
جنگ سر برتافته و سواران نیز بهزیمت شتافتند شاه اشرف هرقدر سپاهیان را تحریص نمود سودی
نبخشود تا خود نیز راه هزیمت گرفت و بسوی اصفهان شتافت و بسیاری از عثمانی و افغان اسیر شدند
نادر امرای عثمانی را آزاد ساخت و نوازش نموده و بطرف بلاد عثمانی روانه داشت پس از تفرقه سپاه
افغان لشکر ایران غنایم بسیار بچنگ آورد و طهماسب قلیخان نادر فرمانداد تا غنایم را در یکجا حاضر ساخته
تا بازدیدی نماید آنگاه فرمانداد تا تمامی را آتش زدند و تلف چون را مسافرتهای طولانی چابکی
نقل و انتقال این همه اسباب بجهت سپاهیان زحمت و از برای ما تکلف بود بدین جهت بسبب
سبکباری فرمان سوختن داد و هم از آنسوی شاه اشرف با چند تن از خاصان خویش در نیمه شب
باصفهان درآمد و هرچه اثاثیه سنگین و زن گران همت بود بشرآن و چاپلان باقی بود و
بطرف شیراز کسیل داشت و خود معاقب آنها قبل از برآمدن آفتاب باصفهان رسید و فرار بطرف اشرف
مردم اصفهان از صدای بیابرو بانگ درای قوافل در زودگی عمارات سلطنتی دانستند که اشرف
سکشت یافته و باز ماندگان سپاه او از جنگ سر برتافته چون روز روشن شد در سرچشمه شهر داخل
شده اصفهانیان با افغانان بازمانده در آویختند و هرکه را یافتند با فضیح ترین وضعی خونش ریختند و کس
نزد طهماسب قلیخان فرستاده و از فرار اشرف او را خبر دادند نادر جمیع اهالی قلعت توپخانه و جنبه و خرگاه و بنگاه
دو روز جمعه سوم ربیع الثانی این سال هزار و یکصد و چهل و دو طهماسب قلیخان نادر باصفهان درآمد
شد زنان و دوشیزگان اصفهان پست و بلند را لرزه اشک شادی بر چهره‌ها روان ساختند نادر بعمارت
چهل ستون وارد نمود و فرمانداد هر کجا یک تن افغانی بیابند خون او بریزند و مال او بغارت
برند مردم اصفهان که از مردود افغانان تیره سینه و بخود مسار زدند شیر شجاعت شدند و هر کجا یک
نفر افغانی می‌یافتند با ضربات شجاعت فوق العاده او را از پا میکشتند نادر بنظیم شهر و آرایش آن
فرمانداد و سپاهیان را تا توپخانه و محلات جنگ از مورچه خورت بخواست

ذکر انتشار فتوحات شاه طهماسب ثانی در هر جا و اختلاف و معاهدت مابین مردم شیراز و افغانان و شکست یافتن معاهدت و بلایای مردم شیراز از کشته شدن و اسیر شدن و غیره

چون خبر فتوحات شاه طهماسب ثانی در اطراف پراکنده گشت و بشیراز رسید مردم مختلف شدند برخی گفتند شاه طهماسب را چنین لیاقت و کفایتی نبوده که در میدان افغانان غالب گردد و در مدت چند سال توانست کاری بنماید و عقیده بگشاید یعنی گفتند ممکن است که بشادت و شجاعت سپاه آماده شده جدید او طهماسب قلیخان نادر فتوحات کرده باشد افغانیکه در شیراز بودند از این اشتهارات تردد و تکذیب مینمودند عاقبت مجمعی از بزرگان شیراز و سران افغان آراسته گردیده مانند میرزا ابوطالب ثانی کلانتر و میرزا محمد شریفی وغیره حاضر شدند و پس از گفتگوهای بسیار کلام را صاحب ساحتشد و قسم خورده و قرار گذارده که اگر شاه اشرف در جنگ با شاه طهماسب ثانی فاتح آمده بعد با مراد و حکمرانان افغان که در شیراز هستند مراعات از مردم شیراز کرده و با آنان دشنام آشتی پیرو ناکام نه بندد و بهیچ نوع ترک این دشنام رکیک را ننماید و اگر شاه طهماسب ثانی غلبت نموده است شیرازیان دست تعرض از افغانان بازنان و فرزندان خود را داده و با رخوش گیرند چون این عهدنامه سه روز نگذشت فرهاد سبک قورچی خراسان از جانب شاه طهماسب ثانی فتح نامه جنگ تهماذوست و افغان را بجهت شیرازیان آورد مردم از زدن و خواندن الفتح نامه عهد و پیمان با افغانان را در هم شکستند و کمر دقتل و غارت افغانان بستند افغانان نیاه بقلعه دار الحکومه بردند انجا را مستحکم قرار دادند و برج و باروی آن را محکم نمودند برای مدافعت آماده و چون یک شب از میانه این آشوب و فتنه نگذشت روز دیگر افغانان با تفنگچیان سمقانی و کازرونی و فیلی و مسلمانان سنی مذهب بشهر شیراز ریخته و بهر دو سمت و طرف دویده و چون بعضی بلیاه را بریخته و آتش فتنه و کشتن و غارت کردن و سوزانیدن بالا گرفت و چون فصل زمستان بود و بارشهای شدید و سرمای سخت هم بود خلقی بسیار بادل زمانی تلف شدند جدا از تیغ افغانان و ایرانیان سنی مذهب و جدا از شدت سرما که متعاقب این مصائب مصیبت ناخوشی وبا نیز خیمه ماتم بر سرای مالی شیراز برافراشت و بسیاری از زنان را داغدار و با خاک ادامی نزدیک سی هزار تن از مردم شیراز از بقعه ای افغانان و سرما و وبا هلاک شدند سبب شد و پیمان شکستن عهد و میثاق بود

ذکر آمدن شاه طهماسب ثانی با صفهان و بیانات طهماسب قلیخان نادر با شاه طهماسب ثانی و رفتن سفیر و ایلچی نادر بدربار عثمانی

چنانچه نگارش شد طهماسب قلیخان نادر با صفهان آمد و یکی تیزرو با نامه بشیخ اصفهان و غلبت با شرف افغان بطهران نزد شاه طهماسب ثانی فرستاده و شاه طهماسب با کمال مسرت و اقبال و شوکت و اجلال از طهران عزیمت اصفهان نموده و در سیم جمادی الاول شاه طهماسب با صفهان رسیده نمود مردم از رسیدن او با صفهان شادیها کردند چون شاه طهماسب ثانی بحرمخانه ورود نمود زنیرا دیده

و لباس خدمه کرمشول جارو ب کشی بوده و با بستقبال اوشتافت و گریکنان و مضطرب و لرزان و افغان و خیران میخواه شاهزاده آغوش گیرد و عاقبت مانند چوب خشکی بزمین افتاد و شاه طهماسب ثانی چون مدت مدید او را و محمد علیا و دگر زنانست که مدتها در لباس خدمتگذاری و در سرا مشغول خدمات افغانان بوده ما را در آغوش کشیده و نوازش بگریه و قبل از ورود شاه طهماسب ثانی باصفهان طهماسب قلیخان نادر با نتظام شهر و آوردن اذوقه فراوان پرداخت و سکنه بلاد و اصفهان را از بیم مرقه الحال ساخت و چون شاه طهماسب ثانی چند روزی ناظر آسوده و مرفه و نادر زمین ادب بوسه داده و زبان بمدح و ثنا و دعا و شکرگزاری گشاده و بعرض رسانید که بحمد الله مقر سلطنت از دشمن خالی گردیده و مقدم خسرو از تشرف یافت و مناصب مملکت منهدم شده و بطرفی و شتافت و هر امر اصی از چنین سال مصایب کشیدن و ولایات دیار اسود لی فراهم گشت کنون بعزیمت اعتضت بابوس فرمان خواست از مصاف معروف فرمایند اگر تنبلی و لشکرکشی لازم باشد بسیار رعایا رجوع نمایند زیرا حراسانیان حق خدمت بدین خاندان کهن را بجای آورده اند یک نوبت دیگر است که پای در میان گذارند و قدمتی نمایند شاه طهماسب ثانی اگرچه قلبا راضی بود که نادر بحکومت خراسان و حکمرانی آنسامان برقرار کرد ولیکن تجارب و امتحانات چندین ساله برادر دشمن مؤده بود که تمامی سرداران و دلاوران و اول مرجله از جنگ با افغانان سر برتافته و در مصاف دبزد از افغانان عهده نمیتوانیشه کر طهماسب قلیخان نادر که در هر مصاف چون کوه ثابت و در جنگ و جدال پیش قدم و در دلاوری و شجاعت سرصف بود و منوز نیز اشرف در شیراز بوده و طبل لبند پروازی مینواخت و توانی متشبثه نخواهد فراهم میساخت شاه طهماسب ثانی شرحی راجع بقدردانی و حق شناسی از طهماسب قلیخان نادر بیان کرده و او را گفت زحمات بی پایان و خدمات شایانیکه بدولت و مملکت و سلطنت ایران کرده باید بی نهایت دانست آفتاب روشن تر است و احق تا توپا در رکاب سلطنت و شجاعت گذاردی منتی عظیم بر سر خلق ایران گذاردی و خراسان و همدان و اصفهان را از شر دشمنان پاک ساختی پس تمیر است خدمت را بانجام رسانی و کار اشرف که منوز در شیراز است بانجا آوری طهماسب قلیخان نادر چون این کلمات و خواهشات شاهزاده را باندازه دید انگشت اطاعت بر دیده و اجابت گذارد و فتح عزیمت خراسان نمود و بتهیه سپاه و تجهیز بنه و لشکر پرداخت و مابنگ ایامی چندین توپهای کوه پیکر و آلات حربی از تفنگ و شمشیر و نیزه و خنجر و بسیاری ستاوان بهمراه اصفهان مهیا ساخت و مقدم رضاقلیخان شاهزاده را بر سم سفارت در بار عثمانی بمحض خبر جلوس شاه طهماسب ثانی و استرداد بلاد یکه عثمانی در زمان فترت متصرف شده و فرستاده و نامه فتحعلیخان ترکمان که در زمان شاه سلیمان صفوی صدر اعظم و اقتدار الدوله بود و با سپاهی بسیار و توپهای آتش بار بطرف آذربایجان و گنجه تیز حرکت نمود

ذکر حرکت طهماسب قلیخان نادر از اصفهان بعزم جنگ با شاه اشرف در شیراز و انهزام و فرار اشرف و گرفتاری اسرای افغانان از مرو و زن و وقعه الیمه رو پوشان افغان

طهماسب قلیخان نادر پس از چهل روز توقف در اصفهان بانجام امور شاه طهماسب صفوی و سران سپاه ایران

در شدت سرمای زمستان و خرابی راه بهار سوم جمادی الآخر بلشکری آراسته از اصفهان آهنگ شیراز و
جنگ با شاه اشرف نموده و از راه ارزوه و مشهد مادر سلیمان قطع منازل نموده بحدود جمشید رسید و آنجا میرزا
محمد حسین مشیر با جمعی از فراریان شیراز بغیر بساط بوسی نادر سر افراشته و وقایع مولمه و مصائب متراکمه مردم
شیراز را بعرض نادر رسانیده نادر آنانرا استمالتی داده کوچ نموده و منزل بمنزل ز. قان که تا شیراز پنج فرسنگ است وارد
نمود از افشوی چون شاه اشرف از نزدیک شدن سپاه ایران خبر یافت فرمانداد تا جارچی در کوچه و بازار شیراز
ندا دهد که با مردم تا فردا مابین و فرزندان شیراز را خارج کرده و اگر کسی در خانه و منزل خود بماند سخت مجازات خواهد
شد و هر که بماند و قادر بر حرکت نبود بسیاست اشرف رسید. شد ابتدا بشب پیدرپی افغانان گذشت پس ازین
اشرف با جمعیت هزار مرد شمشیر زن و توپهای کوه شکن و زنبورکخانه از شیراز بیرون شتافت و در صحرای چوگان
میدان جنگ بیاراست از آنسوی نادر نیز مقابلت آمده صف آرائی نمود و با یک دیگر آویختند و نای گرنا بلند گردید
سخت افغانان و سپاهیان مذهب بهمت استعداد بجانب ایرانیان حمله برگشته و پیادگان ایرانی را از جای
کنده نادر فرمانداد تا قشقائیان آغاز شلیک گذارده دسته از شجاعان افغان بمیمنه سپاه ایران حمله نموده
و با دلیری زنبورک و تفنگ نزدیک بود میمنه سپاه ایران را بهم الشد نادر با جمعی از سواران بامداد میمنه سپاه
ایران شتافت و شجاعتی فوق العاده نموده در بین واسطه ایرانیان غلبت یافته و میمنه لشکر افغان از جنگ
سر برتافته سواران ایرانی اهتمام را تعاقب نموده و دگر زانیده میسره سپاه افغان که آن وقت ثبات و
رشادت و شجاعتی داشت او نیز متزلزل گردید و پشت بمعرکه مصاف نموده و هر قدر شاه اشرف السیاد کی نمود
و زبان بتشویق و تحریص گشود فرده سودی نبخشید و سپاه افغان رو بگریز نهاده نادر فرمانداد تا تمام لشکر
در بال سپاه افغان شتافته و هر که را یافتند سر از تن برداشتند در این جنگ بسیاری از افغانان و مسلمانان
ایرانی مذهب بخاک هلاکت و قتیل اسارت درآمده و شاه اشرف با جمعی بطرف شیراز گریخت و در آنجا
حاجی غفران و صادق خان را برسم سفارت و تبلیغ مصالحت نزد نادر مصاحب فتحیان نادر فرستاد
و امان طلبید نادر جواب فرستاد که امان و قتی داده میشود که اسرا یکه از ایران همراه دارید مانند شاه
سلطان حسین صفوی تسلیم نمائید و افغانانیکه موجود و بسته دسته بسته کرده در مواضع مختلفه ایران جای گیرند
و بزرگان و سرکردگان افغان ملزم رکاب شوند حاجی غفران و صادق بن بشیراز رفته و پیام نادر را رسانیده
و فوری دختر شاه سلطان حسین را با رودی نادر فرستادند و حاجی غفران و صادق با شاه اشرف در کار مکالمت
و قرارداد شرایط بودند که اشرف استظهار ساخته بن را صلاح ندیده و او را بحضور نادر بفرستند لکن سیدال خان در
این وقت خبر یافت که پسر و زنان و فرزندانش که در قلعه تارین قلعه قزوین بودند شاه معتمدی در ساط نزد او
آمده و خاطر گردید اشرف را آگاه نمود که باید گریخت و بطرف کرمان و ملوچستان رفت و سپاه جمع نموده باین خیال
اشرف دو تن از فرزندان خود را همراه برداشت و اسماعیل و ابراهیم پسران شاه محمود و سه تن از پسران اعمام خود
میرزا فقر زن و دختر کوچک زنان و دختران و همشیره های خود بیش و شاه محمود و میرویس بود در شیراز گذارده و چون

فرصت بردن آنرا نداشت و دانست آنان بقصد اسارت گرفتار خواهند شد یک نفر را مامور نمود که پس از رفتنش از شیراز آمده مانع از آن شود و خود از شیراز بآن دو تن رو بفرار نهاد و چون مسافتی شاه و اشرف از شیراز دور شدند آن کس که مامور گشتن رو بو پشان بود با چهار تن دولی سخت تر از سندان بحجره در آمد نخست زن اشرف که خواهر شاه محمود و مکلا افغان بود بخون در کشید و سر از تن آن بیگناه برداشت و بدامن زن دیگری که مادر بخت و خان آینده بود آویخت آنگاه مادر محمود او بحیث آن زن بیگناه بر زمین گیر بفرار و در افغان آمد و در زرآن دشمن سنگدل بقتل اشاد و معاودت نمود اگر کشته و لیکن زنی کاری سر داشت که در بین این متهاب کاری و خونریزی و صدا و ضجت زنان بیگناه ولی بناه قسون همهاب قلیخان برسیدند و صدای جگر خراش بشنیدند داخل شدند و دیدند سه زن بیگناه در آن قتلگاه افتاده و چهار تن زن دیگر نوحه گر بر سینه و سر میزنند فوری آنجا و خون آشام را پاره پاره نمودند و مادر محمود که سبب زنده ماندن یک بیگناری گشته بود چون از ادراک زمانی جان بجان آفرین تسلیم نمود

ذکر عبور کردن اشرف از پل فسا و رسیدن سپاه ایران و گرفتاری فراریان و غنیمت نادر و بروسای افشار و کرد

چون شاه اشرف افغان خانچه بنگارش یافت از جناب الهماسب قلیخان نادر شکست یافته و وداع تاج و تخت ایران گفته و از شیراز بیرون شد بعضی از خوف قرل شبانه براسان و پریشان بود که در رفتن روی پس نمیبود خانچه جارچیان و میاصدیق و چند تن از افغانان بعقب او شتابان و گریزان بودند و او با اسوجه و نیال خود بود تا آنکه دسته از سپاهیان نادر رسیدند جارچیان و میاصدیق و پانزده تن دیگر از سران افغان بقبضه اسارت در آمدند و آنرا بحضور نادر آوردند نادر فرمود چون این دو تن بعنوان رسالت آمده و برای پاسخ از مکاتیب حکم رسولند ولی آنرا سر از تن برداید و از زندگی آسوده سازید سواران آنرا کشته انگاه بجهت گرفتار نمودن اشرف با دسته از سواران تا پل فسا رفته و مسافت از شیراز تا پل فسا سه فرسنگ بود که بازگشتی او را بپیوند این وقت نزدیک غروب و هوا بشدت سرد می بود نادر در سر پل توقف نمود تا سواران از دنبال برسیدند انگاه نادر خود از نزدیک پل رسانید معلوم شد که اشرف افغان خود را از پل گذرانیده و سایر افغانان دچار سیاه افشار شده و بدین قسم واقع شده که سواران اکراد و افشار و قسراچی که پیشاپیش نادر در حرکت بوده اند بر سر اشرف مصادف میگردند و او بچالاکی و چابکی خود از دست سپاهیان نجات داده میگریزد و امیر محمد میان جیوا که سمت پیری و مرشدی نسبت بشاه محمود و شاه اشرف داشت و احترامش در میان افغانان بسیار بود دنبال گرفته شتن از پل بحایت دسته از سواران افغان بود که سواران ایرانی رسیده و بهجوم بردند کان بر سر پل مسدود و جمعی از طرفین کشته و در آب غرق میشوند و سه هزار زن و بچه افغانان اسیر ایرانیان میشوند و در میان کشتگان سر محمد نیز کشته میگردد و دولتی را پاینده و فساری فنایند و علاوه غفران و میاصدیق که انهیا را نادر آزاد کرده بود و با اشرف دو بفرار گذارده بودند در اینجا بقبضه اسارت در میاید نادر از عبور کردن اشرف غضبناک گردیده و فرمان داد تا چشمان رئیس سواران اکراد را از حدقه در آورند و گوش سر کرده سواران افشار را ببرند با گوشهای او بدانگاه با فوجی از سواران جرار بتعاقب گریختگان در حرکت آمد و امیر کنان

نه فرسنگ راه طی نموده تا بساط افغانان برسید بر قی را از شیخ گنبد رانیده و بعضی را دستگیر نموده بشیراز عودت
کرده و قاصدان سبک پی بهر طرف روان ساخت که هر کس افغانی یابد او را از میان بردارد و آنگاه فرمان داد تا
رود پشان افغانان را که متعلق بشاه محمود و شاه اشرف بودند با کمال احترام از راه کرمان حرکت میدادند
که در مشهد همیشه مانند مصروفات آنان را مقرر داشت حکمران مشهد بر سانند آنگاه حاجی غفران و میاصدق و بسیاری
از بزرگان افغان را با دشیره شاه سلطان حسین روانه اصفهان داشت و در محافظت حاجی غفران مبالغت نمود
و مفصل از جانب اشرف و سکشت افغانان و غیره بشاه طهماسب ثانی باصفهان نامه نوشته و بازو تصریح
حاجی غفران نگارش نمود که در محارست و محافظت او کوشند زیرا او خود را اگر تواند زنده باصفهان نمیرساند چنانچه بعضی
فرمایش نامه بوقوع پیوست و چون اسرای افغان از حرکت بطرف اصفهان دادند بسکام عبور آنان از پل رود خانه
واسطه سکی یا یک سبک عبور میدادند در این وقت حاجی غفران محض رفع دلت قاسارت و خوف از شیخ انتقام
شاه طهماسب ثانی خود از فراز رود خانه در آب انداخت و معزوق ساخت و چون خبر فتح شیراز و فرار اشرف و آوردن
اسرای افغان و اصفهان شایع گشت مردم اصفهان با هلکنان و شادی کنان بطرف دروازه خواجو شتافته
و چون اسرا را از اصفهان نمودار نظر شاه طهماسب گذانیدند فرمان قتل آنان صادر گردید و تیاسیرا در میدان نقش
جهان سر از تن برداشتند و مردم اصفهان چراغانی نموده و بساط عیش و شادمانی گسترده آنگاه شاه طهماسب
ثانی سعید دست داده... آب سنگین با جبه مرصع و لباس فاخر بجهت تهماسب قلیخان روانه شیراز داشت
و منشور بدست نمودن حکمرانی خراسان و افغانستان و کرمان و بلوچستان را با و داد و آنگاه شاه طهماسب
بر داشت و حسن علی بیک میر الممالک آن امیر مکلل و سعید دست داده بشیراز رفته شادیانه و سور آخر از شد

ذکر الجیه فرستادن طهماسب قلیخان نامدار نزد محمد شاه پادشاه هند و تسلیم و بقیه سرکردگان پادشاهان کورکانی در هند و توقف و عودت الچی بدون حصول مرام از هند

در این وقت طهماسب قلیخان نامدار شیراز را بتمیز سپاه و تعزیز نیه و خزانه و حل مردان شاه را
بعنوان رسالت نزد محمد شاه پادشاه هندوستان فرستاده و نامه جنبی بر شیخ اصفهان و حکام افغانان
نگاشت و فرمان نمود که چون افغانان غلجایی در قندهار سر مخالفت بر داشته و در این فساد های بسیار نموده
و عاقبت بشیرای خود رسیده و سپاه ایران پس از تصفیه کار سایر مخالفین که در خاک ایران پای حیات تا زه
متوجه قندهار و تسخیر آن ولایت و سزا دادن بدکرداران خواهد شد لهذا شما حکمران ما و شاه و الاجاه را مستحضر میدارید
که باید قشون و سرحدات هندوستان محارست و مواظبت تامه داشته باشند که اگر بخواهند افغانان قبل از وقت
عزیمت سپاه ایران بطرف هندوستان فرار کنند مانع شده و آنان اگر فرار نمایند ما آنرا ره ندهند همچنین مختصر
افغانانیکه در حدود شیراز فرار نموده اند اگر پای بخاک هندوستان گذارند باید کارگذاران آنجا دیجا آنان گرفتار
نمایند حاجی مردان شاه طی منازل نموده تا وارد هندوستان نمود در آنوقت دوشن اختر بن جهانشاه بن بهادر شاه
ملقب بالقاب ناصر الدین محمد شاه بحشت پادشاهی هندوستان پس از رفیع الدوله که او نیز پس از رفیع الدرجات

پادشاه شده بود و نشسته بود و بواسطه اقتدار رسیده و انتعاشی که بهادری چندان با مور خارجه از هندوستان متوجه نگشت و با در ذیل سال هزار و کصد و پنجاه از دولت اورنگ زیب و جلوس شاهزاده معظم بهادر شاه اشارت کردیم و از برای آنکه رشته سلطنت ملوک کورکانیان در هندوستان در این همایون کتاب منقطع نشود در اینجا احوال سلطنت بهادر شاه را تا زمان جلوس محمد شاه نگارش مینمائیم و آن اینست که بهادر شاه در سنه ۱۱۲۳ هزار و صد و بیست و چهار پس از شصت و سه سال زندگانی و چهل سال سلطنت و جهانبانی درگذشت و بجایش معزالدین جهاندار شاه نشست و بواسطه خصایل ناپسندیده جهاندار شاه سلطنتش دوامی پیدا نکرد و فرخ سیر بن عزیز بن سیف الله خان فرمانده بهار برادرش سید حسین علیخان حکمران الله آباد و بهکان را شاه غالب آمد و جهاندار شاه پس از یکسال و اندی پادشاهی در سنه ۱۱۲۴ هزار و صد و بیست و پنج در بست فرخ سر کشته کشت و فرخ سیر بحشت و ساحت هندوستان نشست و سید عبدالله خان ملقب قطب الملک و برادرش سید حسین علیخان ملقب امیرالملک برداشت و فرخ سیر پس از شش سال و چهار ماه و چند روز سلطنت بدست سید عبدالله خان قطب الملک کشته گردید و پس از کشته شدن او سید عبدالله خان قطب الملک رفیع الدرجات نبیره بهادر شاه را که دختر اکبر پسر اورنگ زیب بود و بیست سال عمر داشت بسلطنت برداشت و جلوس او در سنه ۱۱۲۵ هزار و صد و سی و یک اتفاق افتاد و در این سال سربلند خان را بگلگرفتن کابل نامزد و روانه کرد و او شتافته رفیع الدرجات از خود شناسی بسر برده بود و ناخوش مزاج بود و پس از سه ماه و چند روز سلطنت با سم در سنه ۱۱۲۶ هزار و صد و سی و یک درگذشت و قطب الملک و امیرالملک که زمام امور سلطنت و مملکت هندوستان در دستشان بود رفیع الدوله برادر رفیع الدرجات را با ورنگ پادشاهی برداشتند و رفیع الدوله نیز مانند برادرش رفیع الدرجات ایام سلطنت دو سه ماهی بیش نشد و با خوشی سکرده درگذشت قطب الملک و برادرش امیرالملک بفکر پادشاهی افتادند و در آنوقت از شاهزادگان تیموری کورکانی فقط دو پسر جهان شاه بن بهادر شاه با مادرش در قلعه شاه جهان آباد بسن هجده سالگی بسر میبرد و او باقی مانده بود و او را در روز شنبه پانزدهم ماه ذیقعده سال یکهزار و یکصد و سی و یک بحشت پادشاهی هندوستان نشاندند چنانچه در فوق اشارت شد و چون علی مردان شاه بهند رسید و پیام و نامه شاه طهماسب قیچان نامه از جانب شاه طهماسب ثانی گذرانید محمد شاه و درباریان او دعوی به ایلچی نه نهادند و نگفتند پس از چند سال سلطنت شاه محمود شاه اشرف از کجی که شاه طهماسب تواند برستر ارشود و علی مردان مدتی بدون حصول مرام و پاس پیام در هند بماند و عودت نمود

ذکر سرگذشت پریشانی حال شاه اشرف افغان و کشته شدن او و او و سلطان محمود را با صفهان و شادی اصفهانیان و شرح مقدار تلفیات نفوس و خسارات ایرانیان و افغانان و شرح باروی اشرف در اصفهان

چون شاه اشرف در جنگ سوم با طهماسب قلیخان نادر شکست یافت و از میدان معرکه شیراز چنانچه نگارش شد سر بادیه متابعانش نزدیک به بیست هزار افغانی بودند که با زن و بچه راه فرار گرفتند و در همه جا با ایرانیان

باد و نشین و اجامر نشینان عرض راه از جنایب و گریزپا بودند و بواسطه شدت سرما و گرفتگی مشیر آوکان خود را نگاه نداشته
و راه فرار پیش گرفتند با این حال مشیر شران و چاپاران و مردان و زنان پیر شربت هلاکت چشیدند و بجائی نرسیدند اشرف
پس از گذاردن آن معرکه با کله و پل فنا بجا گذاشت و خزینه و دفینه را بسوی گذاشته راه خود را با نهایت تعرف و راه نمود
گرفته و با پوستین کشتی مدل و سنگر گذاشته راه را پیش گرفت چون مسافتی طی نمود به متفرقان متصادف گردید و متفرقان از گشته
و هرچه همراه داشت تعرف نمودند اشرف چون از گذشته شدن راه و رفتن تیمور خبر یافت آگهی یافت که بخشش و گرگون
گردیده مصمم شد که با همراهان خویش از راه سیستان متوجه بشود و از طوایف بلوچ که همکار آمدن و لوون و ایران معاونت و
مساعدت دیده یاری و همراهی آنان خود را بسلامت بگذارد و برساند با این خیال بجانب نارسار کاری بخت
دون از هر سو مرفت و متفرقان و طوایف ایلات عرض راه او می تاختند و دست بقتل همراهان او و تاراج اموالش
میگشادند اشرف با جهات بسیار طی طریق نمود و در هر منزل و مکان چند تن از همراهانش گشته میشد که بتدریج
همراهانش تمام شدند و از دو صد تن سوار خاصه فدائی که از شیراز همراه گرفته بود دون تن همراهش نماندند چنین قسم
حیران و سرگردان و پریشان در بیابان راه می پیمود تا آنکه قلعه ابراهیم خان پسر عبدالله خان بلوچ که از جانب شیراز
خبر یافته بود و اشرف را شناخت با درسید و با سواران خود او را احاطه نمود اشرف گرفتار گردید چون دشمنان زیاد
بودند او را گرفتار کرده سر از تن او و دون از همراهانش برداشتند و آنها را عریان نمودند برخی خود هدایت و پارچه
الماس سنگینی در نزدش یافتند ابراهیم خان سر شاه اشرف و دو سر دیگر با چند پارچه از جواهرات گران قیمت
که از نزد اشرف یافته بود بعنوان نزد شاه طهماسب ثانی فرستاد چون سر اشرف باصفهان رسید مردم شادیها
کردند و چراغانی نمودند و یاد از ایام ظلم و ستم و آدم کشی او نمودند و سایر افغانها که بر آنجا و از دست و متفرقان ایران
جان بدر برده و کمر و دلهای بوشهر خود را بسته بودند و کشتی نشسته خود را بخرجوه بحساکه واقع در هندوستان بود رسانیدند
چون شیخ نبی خالد حاکم آنجا از ورود افغانان آگهی یافت مانند ملای استقبالی بر سر آنان شتافت و تمام سرکردگان
زر و نیز عده ای از افغانان خود را بسواحل مکران و سند رسانیدند و در آنجا شربت هلاکت چشیدند و از تمامی جمعیت
هزار تن افغان که از معرکه شیراز فراری شده تمامی کشته گشتند فرخداد خان که یک از امرای بزرگ افغان بود کبابرا به
زاده اشرف با سپس صد تن از لارک در آنجا حکمران بود بسواحل دریا و شهر مسقط خود را رسانید و هر دو در آنجا در مسقط مشغول
سقائی و پرده پوشی گردیدند ایام بگذرانیدند و نیز یک تن از امرای بزرگ دیگر افغان بنام ستار خان بود که او هم خود را
بمسقط رسانید و مدت طولانی بگذرانید و در آنجا متوفی گشت مدت حکومت نادر خان در خراسان و غرب متفق میشود که در مدت بیست و سال آنهم جمعیت
بیست سال تا بیست و سال حکمرانی شاه محمود و شاه اشرف در ایران ترتیب چنین بر کرد که دو میلیون نامیت تمام نفوس
باشد در ایران ایرانی تلف شد و بعد از صد هزار تن افغان نابود گردید و بعد از صد میلیون تومان ایران
ضرر و خسارت باین وارد آمد که شمار عمارات عالیه و مصنوعه مرتفعه خراب و ویران گردید از بناهای اشرف در اصفهان
باروئی با برج بیست ذرع و کلاهی پنج ذرع که کنون ابتدا و انتهایش معلوم نیست که در میان اصفهان کشیده و محض
می نظفت ذریش و این حصار سیمین را دون رعایت از بناها ساخته است یعنی در جسر او هر چه یافته در بنا گذاشته و گذشته

است چنانچه بعضی جاهای این عمارت را باز و در بعضی آن که حالیه خراب شده در بین خرابش دروازه با درب خانهای سنگ تراش و کاشی کاری نموده شده است و مشهور است این بار دوازدهم بار چهل تن معمار را روی قسمت ساخته اند و حالیه پیدا است که هر چند نفر آن کار یک بنا بوده که بهر دیگر پیوند نموده اند با مجموع تمام شد قلمی نامه پس از انعام و فرار افغانان چند روزی در شیراز به تخمیر مو پرداخت و چنانچه کارش یافت بخلافت و منشور شاه طهماسب ثانی سرمایات با سمان برافراخت و روزی بسر قبه خواجه حافظ شیرازی رحافظیه شیراز رفت و پس از فاتحه خوانی از دیوان خواجه حافظ بخلوت خود و مال کارش فال گرفت و این غزل آمد که مطلعش اینست

سحر گه از همه دلبران ستانی باج ۔۔۔ چو آن چشم مست تو برقشه مجموعه ترکستان بچین زلف تو ماچین و مینه داده خراج نامه این فال بسیار خوش فرمان بقبه قبر خواجه حافظ و قبه و عمارت امام زاده سید میر احمد مشهور بشاه چراغ داده و آن دو مقبره را بسا خشت نگاه و نا با مرشاه طهماسب ثانی به عسکریه سپاه و تجهیز به و حرکت بر داخت و معظم حرکت از شیراز شد و محمد علی بن میرحسن خان قوللر آقاسی بگلرلقی شیراز برقرار شد و او را در فرمانداری صاحبان اوک و باغها جبا نبوس اشجار بر داشتند چونکه در زمان حکومت افغانان بشیراز تخته برده شده بود و پس از سه سال و شیراز بقدر سی هزار درخت عمارت بود و همه این سال که مقارن سنه ۱۱۴۳ هزار و هفتصد و چهل و نه میمونی بود در شهر کپن هاک با بی بخت و اقبالی آتش سوزی شد یدی شد و کتابخانه آن که دارای کتب بسیاری بود طعمه آتش شد و از وقعات آتش سوزی کتابخانه تا این سال تمام دو صد سال میگذرد و که حالیه در اصفهان باهتمام دو سه تن مانند محمود خان انصاری امیر قدر حکمران اصفهان و محمود خان یرم امیر لشکر جنوب ایران و شاهزاده محمد حسین میرزا رئیس ارکان حرب لشکر جنوب ایران که الحق بر سه تن شایسته ستایش و تخلید نام در این همایون کتاب مستطاب میخواهند کتابخانه و موزه خانه باز خانه و هر دو مان اصفهان که در منجلاب جهل و نادانی غوطه و مستغرق بودند و این مشروع مفید و مؤسسه ملی و وطنی متجر نه و چون کار مذاکر این سطور با صد و یک جلد کتب متنوعه از فارسی و عربی و ترکی و انگلیسی و روسی و فرانسوی و آلمانی با خرائط و نقشه های مختلفه بان کتابخانه تقدیم نموده امر بمجرد اصفهان میتجر و این ناقابل کار مرا جمیل بر سعادت نامه خود شامل حمایت افتاده

ذکر وقایع سنه ۱۱۴۳ و حرکت طهماسب قلیخان نادر از شیراز و آمدن ملا زعفران رسول شاه حسین با فرمانها بنزد نادر و کند آمدن رسالت و جواب یافتن از نادر و مکالمات بین شاه حسین و ایلچی خان و جنگ دوم افغانها با ایلچی خان و اسیر شدن ذوالفقار خان برادر

در این وقت طهماسب قلیخان از شیراز با سپاهی فراوان و توپخانه ای آتش فشان بطرف کوه کیلویه و خوزستان و لرستان و همدان حرکت نمود و آنچه در از بیگانگان مصفی فرمود که در غره محرم وارد سنندج شد و در اینجا ملا زعفران نامی فرستاده رسالت از جانب شاه حسین بن میرویس غلجائی حکمران قندهار برسید و بعرض رسانید که نامه دارم چون نادر بر مضمون نامه حسین اطلاع یافت نگاشته بود اگر از اطراف بی نهایت مقرر شود زنان فرزندان و خویشان شاه محمود که در مشهد مقدس بقندهار آیند مانع خوشنودی و دعاگوئی خواهد شد و شرعی راجع

کشته شدن اشرف نوشته بود که چون او از شیراز فرار برقرار اختیار کرده بلارستان رفت و مردم لار خبایر مرکاه
او را راه ندادند او از راه بم و نرماشیر و سیستان عازم قندهار میشود و در راه مردم بادغیشه و اسباب آنها را غارت
میکنند و اشرف نیز از بابت اینکه شاه محمود را کشته از قندهار بر گردان و رستان نا کنبار رود و بیرمند از راه میانه
عزم بلوچستان مینماید و من در بیرجند بوده که اکراد را فرستاده گرفتار نمایند تا آنکه بین والی بسیه و جمعی از دولتخواه
افغان تقلبه کل که نزدیک گرمسیر واقع است بسرداری ابراهیم خان باو رسیده که در زاکوه واقع و سمت سفلای
سوزانک بازارکا قرار بوده و او را کشته و سرش را نزد من آورده و من سر او را با برجی شیبانا اصفهان فرستاده و این
قدر تا پایان برده نادر مرد با نگاشته هر زمان خبر اسرای ایران که بابا اصفهان رسیده بابا سید امر اطلاق
اسرای افغان که در مشهد مقدس بیهم و طلا غفران را اجازت عودت فرموده از آنسوی شاه حسین کس نزد الله یار خان
ابدالی حکمران هرات فرستاده و پیام داد که ما باید مخالفت قدیم را فعلا جدید مبدل سازیم و دست اتفاق و
اتحاد بیکدیگر بدهیم و نقطه تقسیم هرات و این بلاد قناعت کنیم بلکه خراسان را نیز تقسیم آریم و اگر شیر
ممالک ایران از دست داده ایم اقلا خراسان را بچنگ آریم و این بسته با اتفاق تو با من است الله یار خان
که مردی مدبر و عاقل اندیش بود دانست که پیش غرفات و حملات نادر با مقاومت نخواهد آورد و بدون جهت
مملکتی را دار آتش و خانه و مال سوختن کار خردمندان نیست و از اتفاق با شاه حسین سر باز زده پیام داد من
با نادر معاهدت بسته ام و بدون سبب وجهت آن عهد نشکنم چون پیام الله یار خان بشاه حسین رسید بی
اندازه برنجید و بزرگان هرات نامه ها نموده و از خیالات خویش و تحاشی الله یار خان شرحی نگاشت مردم
اشوب طلب قشقه جو در هرات پس از خواندن نامه شاه حسین گفت همانا الله یار خان وسعت مملکت و کثرت
رعیت را رایت تنبلی و خوردن و خفتن و بلند گفتن دانسته و نمیداند بدون عرض مصاف و شمشیر در خلاف
ملک وسیع و قدر آدم رفیع و رعیت بسیار نگردد و دلیری بیرا از قوه اطاعت او برداشته و رایت مخالفت الله یار
خان برافراشته و کس نزد ذوالفقار خان حکمران فراه فرستاده و مرام خود را از او خواستند ذوالفقار خان که
مدتها در فراه از روی چنین مطلبی مینمود و عازم هرات شد الله یار خان چون دانست که ذوالفقار خان برای
تائید مردم شاه حسین و معتضد هرویان عازم شده از در مخالفت و مخاصمت برخاست و جمعی دور او را و دسته
باطراف ذوالفقار خان چوپیشده و نایره جنگ خانگی مشتعل گردیده مدت سه ماه بین آنان در هرات جنگ
بود و عاقبت الله یار خان مغلوب گردیده و بازن و فرزند از هرات کوچ نموده و الجقه مارو حاق پناه برده و ذوالفقار
خان بحکمرانی هرات نشست الله یار خان پس از فراغت و آسودگی از کار زنان و فرزندان از قلعه مارو حاق
عازم مشهد گردیده و بهمراه خویش مودود قلیخان حاکم سرخس و برجی از بزرگان اویماق را بسفارت نزد ابراهیم خان
ظهیر الدوله حکمران رسیده و چگونگی آمدن ذوالفقار خان و محاصرت هرات و غیره را بعرض رسانیده ابراهیم خان
چون از وقایع هرات آگهی یافت یکی تیرانی نزد طهماسب قلیخان نادر فرستاده و او را از حوادث مکدره هرات
آگهی داده و طهماسب قلیخان نادر قبل از رسیدن رسول و حرکتش از اصفهان محض احتیاط دسته را از اصفهان

مشهد روانه داشته بود و از جهان نیز نامه قرخان نقابچی مبنی طرف استرآباد فرستاده بود که از آنجا از سه تا چهار هزار نفر ایلچی
جمع کرده روانه مشهد بشود و نامه دوی ابراهیم خان نوشته بود که بچپن با ابراهیم خان امر دا فرستاده بود که اگر افغانان از هرات
بقصد تسخیر مشهد آیند بنا بمصلحت داری کند و از جنگ و ستیز پرهیز نماید و این وقت که از طهماسب قلیخان خبر یافت که
ذوالفقارخان هرات را تسخیر نموده و از هرات با سیصد هزار مرد و شمشیر زن بسمت مشهد نهضت نموده و تا زاده خواجه ربیع
رسیده، محمد دقاقصدی نزد ابراهیم خان فرستاده که آن در مشهد مقدس الی بقعه داری بپردازد تا قشون ایران سپاه و تمام از
ایران بیرون نمایند آنگاه بکار خویش کردن افغانان بپردازد

ذکر قلعه داری ابراهیم خان ظهیر الدوله در مشهد و آمدن ذوالفقارخان از هرات بجنگ او و شکست خوردن ابراهیم خان و محصور شدن او در مشهد و عودت ذوالفقارخان بهرات

و این وقت ابراهیم خان ظهیر الدوله بنا بامر مشهد طهماسب قلیخان نادر در مشهد بقلعه داری پرداخت و جمیع ارکبت
مخالفت و مدافعت بالای حصون و بروج مهیا ساخت از آنسوی ذوالفقارخان چون خاطر از امور هرات و منتظم الشهر
پرداخت با سپاهی فراوان و لشکری بی پایان بجهت تسخیر مشهد حرکت نموده رکوچ اندکی مسافت قطع منازل و طی مراحل نموده
خواجه ربیع رسید مرو مشهد چون از نزدیک شدن افغانان خبر یافتند بزرگان و اعیان مشهد نزد ابراهیم خان شتافته
که چه آسوده نشسته و شه ترشادت و جمعی مختار بهم کسته دشمن قوی بال نزدیک گردیده و بزودی شهر را گیرد و از هیچ کس هیچ
بهتر از گرفتن شهر و کشتن و بردن اموال غنیمی نپردازد ابراهیم خان برقه خواست تعاقد و نوذ و از جنگیدن بر پرهیز و سودای
نیخته و مردم نوخاسته فریب جویا بود افتاده و زبان بطعن و لعن و سرزنش گشاده ابراهیم خان ناچار سپه ساخت
سه روزه بسپاهیان بخش نمود و از مشهد بیرون شتافت و در سمت که پهنای میدان جنگ بایست و ذوالفقار
خان نیز رسیده وارد و گاه مساحت و نایک کوس و نای کرنای بلند گردید و سپاه رزم خواه بهم در آمیخته و خون
یکدیگر بی باکانه ریختند ایرانیان جهوت سخت میمنه و افغانان را میکردند در این بین ناصر خان بفایر برادر ابراهیم
برسید که خود را از تاب دو کمانداری از میان میدان کشیده تلنگیان سپاه و نظام او چون او را کناری یافتند از میدان
جنگ سر برتافته و بطرفی شتافتند ابراهیم خان ظهیر الدوله چون تلنگیان را دید فراری نمایند بعقب آنان شتافت
که آنها را باز گرداند سواران ابراهیم خان بگمان اینکه او نیز از معرکه سر برتافته آنان نیز راه هزیمت گرفتند افغانان بیشتر
آخته بتعاقب گریختگان ایرانیان تاخته تا سه فرسنگی آنها را بخاک و خون غلطانیدند و از تیر تیز و شمشیر خونریز سرشت ناکوار
مرگ چشانیدند و پیاپی پایگان ایرانی از خوف جان و هراس از دشمنان جان ستان خود را در چاه قنوات انداخته
و در راه ها و مغاره ها پنهان ساخته بالجمله شامگاهی همهمات جنگ و آویخانه و قورخانه ایرانیان بدست افغانان گردید و
ابراهیم خان با معدودی از آن معرکه هالکه جان بدر برده نفس زنان تا مشهد بر سیده و در شهر متحصن گردید و این
شکست فاحش در روز شنبه دهم محرم این سال هزار و صد و چهل و سه از طرف صحرای علم دست و زرگران با ایرانیان شد
آمد پس از این شکست ابراهیم خان سعت بر سیده و از فرمانی فرمان از فرمان طهماسب قلیخان تا سی اندازه
بترسید و شرمنده بود که چه عنوانی خبر این شکست طهماسب قلیخان رسانند تا چار رضا قلیخان میرزا فرزند نادر که عمل

دوازده سال بود بگفت تا او قلم برداشت و شرح این بگشت ا به پرسش بگاشت و بقصد ثیر قدم داد تا آنرا
در آذربایجان بنام صاحب قلیخان نامور رساند و مانند شیر شکرین بغرید و جوابی سخت و پیامی آکنده به پشتنام بهمت
ابراهیم خان فرستاد که بمشهد استوار باش و در مدافعت از افغانان پایداری نما از این سوی ذوالفقار خان

پس از گشت از ایشان و بیع [illegible] غنایم و مهمات سپاهیان قزلباش خود از نزدیک بمشهد رسانید و از هر سو
شهر را در میان خود راه و اتصالات آمد و رفت را از هر سو و جانب بند فرمود و اطراف و اکناف شهر را بباد تاراج
و غارت داد و مزارع و کشت زارها را چرا نیده با قیرا بباد آتش بیداد داد و کما را با مه محاصرت چون گذشت و به پیام
فتح و تسلیم شدن مژده از گشت و خبر رسید که صاحب قلیخان با سپاهی فراوان از آذربایجان بآهنگ خراسان
نموده مصلحت در رفتن بحیرات دید چون صاحب قلیخان بقزل اوزن رسید و از حرکت کردن افغانان بجانب
هرات شرحی بشنید آسوده گردید آنگاه بسپاه را اقرا با محمد خان ترکمان با صفهان نزد شاه صاحب ثانی فرستاد
و با نظام امور خراسان و تعیین مقام آنسامان پرداخت در این وقت سرکردگان و سرداران افاغنه هجرین با ترکمان
و هجرین با سبط اسحق سلطان افغان که از امرای بزرگ افغانستان بود و در زمان سلطنت اشرف حکمرانی هرات را
عهده داشت صاحب قلیخان نامور پس از چند روز توقف در قزل اوزن و با نزدیک بر سیع الاول بعزم مازندران حرکت فرمود

ذکر شورش در اسلامبول و کشته شدن صدر اعظم و وزیر داخله و بحریه و غیره و عزل سلطان احمد خان و نصب سلطان محمود خان اول و مرض و بادر مصر و اقدامات عثمان بک در مصر و حوادث اروپا

هم در این سال در اسلامبول بر ضد سلطان احمد خان سوم عثمانی بزرگان لشکری و کشوری بشوریدند و عزل صدر
اعظم و وزیر داخله و وزیر بحریه و شیخ الاسلام معنی را خواستگار شدند و تسلیم آنان را خواستند تا بر حسب میخواهند با آنها
کنند سلطان وزیر داخله و وزیر بحریه را نزد آنان فرستاد و آنها قبول نکردند و گفتند ابراهیم پاشای صدر اعظم را
باید نمائی و معنی بعید بشود سلطان صدر اعظم و وزیر داخله و بحریه را هلاک ساخت و اسباب آنها را بدریا انداخت

با این حال باز شورشیان خاصه رئیس آنان بطیر و تا تهیل قانع نگردیده خلع سلطان را اعلام داشتند سلطان احمد
راضی بخلع شد بشرط آنکه جان او و متعلقانش محفوظ ماند آنگاه شورشیان سلطان محمود پسر سلطان مصطفی
خان دوم را که برادر زاده سلطان احمد خان سوم بود بسلطنت عثمانی جلوس دادند مدت سلطنت
سلطان احمد خان سوم هشت سال و یازده ماه بود و تا سال هزار و صد و چهل و نه در قید حیات
بود از محاسن تاریخی این سلطان احداث مطابع حروفی و سنگی در اسلامبول بود و بحکم بفتوای شیخ الاسلام
بشرط آنکه قرآن بواسطه خوف از تحریف طبع نشود و چون سلطان محمود اول بسلطنت نشست کلیه امور را بطور تعجیل
بدست گرفت و برای سلطان نفوذی نگذاشت و دست تعدی و تطاول بجان و مال مردم دراز کرد تا بدست
مردم کشته گشت و سلطان ناخدا لاوا مرشد هم در این سال ناخوشی وبا در مصر گسترش بسیاری نمود
بحدی که بسیاری هلاک و جمعی از اطراف از خوف جان پراکنده شدند و عثمان بک پس از قتل ذوالفقار بک
زمام امور را بدست گرفت و پس از رفع وبا مجلسی بحثی در مصر شایع گشت و عثمان بک با اهتمام بسیاری در کار

گشایش مکتوبین و گرسنگان نمود و از انبارات بسیار نانم و بعضی ایام مبادیز از این گرانی سنه ۱۷۳۲ هزار و هشصد و سی یک میلادی بود فرد یک چهارم ماه پشاه و انارک و گذشت و بجایش گرسنیان ششم حجب سلطنت و انارک نشست نیز بطرد و هم ماه پشاه و سیه و گذشت و آمد شراوین برادر زاده بیلر کسر تکه مملکت روسیه گشت

و گرا و ضناع خراسان و آمدن ثهماسب قلیخان نادر بخراسان و جنگ او با افغان

خان ابدالی و آمدن سپاه شاه حسین غلجایی و عودتش بخراسان

در این وقت ثهماسب قلیخان نادر پس از منظم نازندران بعزم خراسان با سپای فراوان و توپهای آتش فشان حرکت نمود در ماه ربیع الثانی بمشهد رسید سکنه حرم اقدس بواسطه بلایی وارده و سکشت افغانان مانند سفرهای گذشته مانتقبال ثهماسب قلیخان نادر نرفته و احساساتی چند در ظهور ارادت و خلوص عقیدت آنگاه نساخته و حین چند روزی از ورود ثهماسب قلیخان گذشت و مردم استعمالت فرمود و نواقص آلات حرب و ادوات صفر را کامل نمود و سپاه فارس و عراق و آذربایجان فوج از پس فوج و توپ از پس توپ رسیده آنگاه از منشد خیمه بیرون افراشت و برای جنگ با ذوالفقار خان و لشکر همراه خود را مهیا ساخت در این وقت الله یار خان ابدالی که سابق نگاشته رفت که از جانب نادر بحکمرانی هرات برقرار شده بود و پس از منغلوب شدن در جنگ با ذوالفقار خان بمشهد آمده بعرض رسانید اگر اجازت باشد من و مادر و چاق رفته لکاه افغانان را از نصایح سودمند مطیع سازم نادر او را با مرا بازش بخشای فاخره مخلع ساخت و روانه بطرف مادر و چاق داشت از آنسوی چون ذوالفقار خان از رسیدن ثهماسب قلیخان خبر نهایت پیکی تزلزلی نزد شاه حسین غلجایی فرستاد و او را بمعاونت بخواست حسین از قضیه با دلاوران افغان مانند سیل خروشان متوجه منازل نموده با سفراز رسیده و بجهت تدارک سیورسات و تهیه اردوگاه پیغراشت و از رسیدن ذوالفقار خان نامه نگاشت لیکن چون نگشید رشته مودت و اتفاقشان گسیخته گردید و مبدل بمخاصمت و نفاق شد و شاه حسین نامه مودت ختامه بتوسط ملا غفران خدمت ثهماسب قلیخان نادر فرستاده خواهش نمود که زنان و محارم شاه محمود که بحکم نادر بمشهد مبسشد نرونش بفرستد و نگاشت همواره در مطاوعت و متابعت و او امر عالیه حاضر م ثهماسب قلیخان نادر ملا غفران را با اشفاقات بسیار بپذیرفت و اسرار اکرمایت فرمود و چهارده تن زنان و کودکان بودند همراه ملا غفران روانه داشت و نگاشت تا دو تن از شاهزاده خانمهای صفویه که در نزد شاه حسین بودند بفرستد ملا غفران با سفراز رسید و شاه حسین از رسالت او شاد خاطر گردید و روانه قندهار شد و آن دو تن را روانه درگاه ساخت آنگاه عهد و پیمانی که با نادر نموده بود فراموش نمود و سید الخان را با سه هزار سوار شمشیر گذار بمعاونت و کمک ذوالفقار خان بهرات فرستاد و از آنسوی نادر بجلوات جام رسید و سپاهیان را سه قسمت نمود و سته با آن قوه شش روز راه را با حرکت داد و فرقه را که از مقدمه الجیش و پیش قراول بودند بطرف شبش و سکیان و خوران روانه ساخت و خود با جزا و در حرکت آورد و افواج سه گانه بهر جا رسیده با آبادی خودی و بیگانه رحم نمودند و هر چه بدستشان رسید بتصرف نمودند تا روز چهارم شوال منزل فقره کاه رسنگ مسافت آبرات است رسیدند نادر فرمان داد تا خیمه افراشتند و تا سه روز سپاهیان

مار دوی طهماسب قلیخان نادر از هر سو میرسیدند چون تمامی حاضر گشتند نادر مستعد جنگ و جدال گردید

ذکر جنگ طهماسب قلیخان نادر با ذوالفقارخان و محاصرت شدن هرات

چون دو سپاه کینه خواه طهماسب قلیخان نادر و ذوالفقارخان ابدالی مستعد کارزار و مهیای پیکار گشتند اوای کوس و نای کرنای آنوس بلند شد و آتش جنگ مشتعل گردید بهادران ایرانی از جای بجنبیدند و دلاوران افغان مانند شیر ژیان بغرّیدند و از بامداد تا شام بهم در آویختند و خون یکدیگر بریختند در اثنای حرب و ضرب مرگ بار دین آفت و محنت اینوا از دو گروه نیستی و خون غلطیدند چون تاریکی شب جنبیدن برافراشت دو سپاه از جنگ دست کشیدند و بجایگاه خویش رفتند چون باسی از شب گذشت و آتش جنبش دو پیکار فرو نشست سیدال افغان با فوجی از سواران شمشیر زن بر سم شبخون از اردوگاه ذوالفقارخان بیرون تاخت و از رودخانه که مقابل اردوی نادر بود بآبشو شتافت و تاریکی و صدای وحشت آزای آب رودخانه او را مقصد رسانید چون سیدال کنار اردوی نادر رسید دست بقبضهٔ شمشیر آبدار و تفنگ شیرشکار برد و سوارانش متابعت کردند ایرانیان که تازه برخی در خوردن و دسته در گفتن و جمعی در خفتن بودند سر اسیمه گردیده از جای بجنبیدند که صدای چکاچاک شمشیر و هزاهز تفنگ و تیر بشنیدند از غرایب اتفاقات طهماسب قلیخان نادر در حاشیهٔ اردوگاه خویش برجی ساخته بود و در این وقت برای او در آن برج با هشت تن از خاصان خویش بود و افغانان این راز را دانسته و بجز او میان گرفتند و نادر با بالای برج و قرق بشهاز با مین با افغانان بجنگ و گریز درآمد و نادر تا رکیر افوز عظیم دانسته خود را از ورطهٔ هولناک نجات داد و سیدال با سواران رزم آزما عودت بجایگاه خویش نمودند روز بعد قبل از برآمدن آفتاب با گ لوس بلند گردید و سواران افغان عنان گران بمیدان جنگ کشانیدند و در پس آنان سپاهیان و تفنگچیان بمبارزت درآمدند تا پیاز وه جانب نبای آتش بازی و کلوله اندازی نمودند جنگ جویان با مجال نفس کشیدن نبود در هم افتادند و خون از اعضا و جوارح یکدیگر کشاده تشنه ها ساختند و بجز کشتن یکدیگر کاری دیگر نپرداختند مدین منوال تا چند روز میدان گرم بود و غلبت با هیچ طرف نبود و در این مین ابری سیاه ساحت آسمان را فروگرفت و با شهابی پیاپی چند شبانه روز مین دو دریای سپاه مدی کشید ناچار لشکریان براحتی پرداختند و ذوالفقارخان با بزرگان افغان هم پیمان شدند که تا جان در بدن و رمق در تن دارند دست از جنگ نکشند چون ابر دست از بارش بدین کشید و هوا صاف و روز نبرد و مصاف شد ذوالفقارخان با یاران افغان آهنگ جنگ و تعرض قلعه ساقلمان که حصنی حصین و ملجای متین بود از جای بجنبید و متوجه قلعه شده آنجا را فروگرفتند طهماسب قلیخان نادر مانند شیر خشمگین سپاه را بجهات پیاپی و پوریشهای و مادم فرماندهان و مقدم تفنگچیان ایران حمله ور شدند و تفنگچیان افغان از آنان جلوگیری نمودند تا سه ساعت با هم در ستیز بودند عاقبت تفنگچیان افغان عقب نشستند سواران ایرانی چون حال بدین منوال دیدند از جای بجنبیدند و سواران افغان حمله نمودند و بسی مرد و مرکب بخاک هلاکت افتادند افغانان هزیمت یافتند و از میدان معرکه سر برتافتند مشتی از توپخانه و زنبورکخانه و تفنگ خانهٔ افغان بجنگ ایرانیان افتاد و نادر بهر جهتیان را تعاقب نمود و قسمه مانده را اطراف هرات ایرانیان بشتابند

و هرچه یابند از چارپایان و مواشی غنیمت نمایند چنانچه بازدک زمانی بیش از دو صد حیوان سیاه ایران غنیمت آورده و ایشان الله یارخان ابدالی که بحمیت بصحبت طبقه ما رحمت زد افغانان رفته بود باگروه از اویماقیه ما بعینی و ما رودی ناور رسیده و مورد احترام و نوازش گردید همچنین محمد سلطان مروی که مامور بتسخیر فراه ما بسه هزار تن شده بود و مامور بت خود باز پس برده بود و ما مصطفی خان ابدالی حاکم جام بش حساب نموده و غالب گردیده حاکم را با جمعی کشته و سرباشیان را با غنائم متصرفه بارودی آورده اجناب سایند و حساب قلیچان نادر از فتوحات سرداران ذیشان مسیر و گردیده و آنها را بنوازشات

ذکر محصور بودن هرات و جنگ ایرانیان با افغانان و عده مقتولین از ایرانی و افغان

در این وقت حساب قلیچان نادر فرمانداد تا قشون از چار طرف هرات را محاصرت نموده و از فرار اهل مرو و شهرزن با تب میدانی و تو سپای قلعه کوب بحرارت و محافظت سنگر تفرقه نا فروشده و منا سبت قلیچان آب رود خانه هری رود قشون را از زاغ جان و کبوتر خان که بیش از سایر راه ها بهتر بود بطرف پل مالان روانه داشت بدین دستور سپاهیان او در رسیده افغانان اشتوی خود را نشسته ایرانیان برای فتح سنگر میایند از قلعه بیرون شتافته و بپیشبانی قریه شش آباد که حصنی محکم داشت آماده جنگ شدند حساب قلیچان او نیز رسیده و با ایرانیان جنگ مشتعل و ادای نام و ننگ نمودند و از فرماندار اشکریان پیاده و توپخانه بمقابل سپاه افغان صف آرائی نموده و بنای آتش فشانی و گلوله باری گذارده و خود با دسته از سواران رزم آزمای از پشت سر افغانان درآمده و ما بین افغانان و قلعه پل شده گروهها گلوله باری و چنان بسر اندازی گرایندند و دو سپاه یکدیگر را بهم افشرده و لی با کمال خون از کمیگیر کشیده و میدان جنگ بروی ایران تنگ آمد زین معرکه از کشته دو سپاه مانند پشته گردید و افغانان بواسطه کثرت توپخانه ایرانیان عزیمت هزیمت نمودند و ایرانیان صف را دنبال کرده دسته کشته و جمعی بخاک و خون آغشته و گروهی با آب غرق کشته تا از هم دست کشیدند در این جنگ خونخوارانه سه هزار تن افغان و هزار نفر ایرانی کشته و بحساب آمد و قلعه خانه و برخی مهمات جنگ افغانان غنیمت ایرانیان شد در این وقت دسته از بیات ایرانی از طرف تفرقه با سپاهیانی و قراولی از طرف رود خانه کشیک می کشیدند چون گرد و غبار بالا گرفت و دنباله گردنمایان شد قراولان دانستند که افغانان روانفرار گذارده و بجلوی آنها درآمده و مانع از عبور افغان از هری رود شدند و ما آنها دست و گریبان گشته و در آب غرق شدند با بقیه افغان که گذشته و خود را بپای حصار هرات رسانیدند

ذکر جنگ قلیچان نادر با هریان و هدف شدن خیمه گاه نادر

روز بعد حساب قلیچان نادر فرمانداد تا اردوگاه را از سر پل مالان گذرانیده بقریه یاگلان که در کنار پل واقع است اردوگاه زده و برجها باطراف آن بنا کردند و سرداران با طرف سپاه خویش سورچل و خندق مرتب کردند و این ترتیبات در مدت دو روز بپایان رسید در دوازدهم ذیقعده دلاور خان تامینی که نگهبانی اردو و شاطران و خورد و ساعر بر قرار بود و با سه هزار سوار جسور از بارودی نادر پیوست و مورد اشفاق و اغراق گردید از اتفاقات غریبه روزی نادر هنگام عصر بسر اپرده خود آمده از زن و سردشمن و خنتان و خود و رمنود و برای تماشای هرات بکوه مشک قلعه ای که مشرف بشهر ساخته شده بود برآمد که از آنسوی توپچیان افغان از بروج و حصار هرات خیمه گاه

نادر را بدف ساخته و چند گاه را بدان خشه که کلاه ستف خیمه پاره او در جایگاه نادر مشاهی و پاکنده گشت و خیمه
و اطراف آن را مستغرق ساخت و این واقعه از غرایب اتفاقات بود که نادر جان به بر برد و این وقت در سمت غربی کرمانشاهان
موسوم به نقره بود اردوگاه ایرانیان بود و در جانب جنوب هرات خیمه و خرگاه نادر افراشته شده بود و طرف شرقی کسی
نبود نادر فرمانداد تا فوجی از سپاه با توپخانه از آب هری رود گذشته در مقابل قلعه کوخ در جانب شرقی هرات
جای گیرشوند و راه عبور و مرور را بشهریان ببندند چون سپاه بحرکت درآمد طهماسب قلیخان نادر با فوجی محض آنکه افغانان
متعرض نشوند بحرکت درآمد و چون افغانان دانستند که سپاهی از ایرانیان برای تصرف طرف شرقی بحرکت آمده
سیدال افغان با گروهی از دلاوران غیجایی و ابدالی بیرون آمدند و سر راه بر ایرانیان گرفته و آغاز جنگ کردند
که ناگاه دلیران میمنه و میسره و سرکردگان قلب و جناح یکبار هوای جای کنده شدند آوازه بگیر و ببند بلند صدای
توپ و تفنگ در میان جنگ از هر سو ولوله درافکند و دو لشکر قیامت اثر بهم درآویختند و خون کیدگر بریختند
و ایرانیان راه بگشودند و بسمت شرقی هرات برسیدند و جای گیر کردیدند و پس از چند روز بمناسبت آنکه آنجا قلعه
از قلعه دور بود نادر آنرا بقراول خان که بمسافت یکفرسنگ تا هرات بود جای داد و باز هنگام عودت با
افغانان تصادف نمود و مختصر جنگی نموده مکنده شده و در شانزدهم دیگه سه هزار تن سوار جرار از جانب نادر
مامور گردید که بطرف میمنه و چکچک توپی که از نواحی بلخ است رفته آنسامان را مامون نمایند و آنان رفته پس
از چندی با بعضی از اشرار اوزبک و اسرای آنان و غنایم فراوان باز و دی نادر باز گشت نمودند نیز در این اوقات
محمد مومن بیک مروی که سابق نزد عبدالله خان حاکم بلخستان رفته بود کلکل نادر اوبعقیده و رشادت و انشکر را
منحرف نماید مراجعت نموده و بعرض رسانید که عبدالله خان عازم قشقه باربود که بین او و خدایار خان حاکم سنه محاربه
روست داده و در آغاز جنگ بضرب گلوله توپی مغزش پراکنده گشت و مامورت او بعهده بقوتلاق و بیک

ذکر مامور شدن سرکردگان به تسخیر فراه و جنگ امام وردی بیک با غلجائی و افغان و شکست امام وردی

در این وقت محمد سلطان مروی چنانچه اشارت شد مامور فراه بود و پس از کشته شدن مصطفی و تصرف
نمودن قلعه خاش و کده در همانجا مانده بود که از جانب طهماسب قلیخان نادر امام وردی بیک سارو لیو باشی
الکلومه کرمان با دلیران سستیان مامور فراه شدند که بر سه تن متفق با سواران خویش محاصرت و تسخیر فراه
کرفدمت در میان بندند و ابراهیم خان ظهیرالدوله نیز با قشون موجوده خویش از راه طبس کیلکی بفراه آمد
و با دلیران در فتح فراه مشارکت نماید و همچنین امر شده بود که فوجی از سپاهیان امام وردی بیک بجانب
کرشک و سبزوار که از نواحی قلعه باربوده بروند و آنان بدان سمت متوجه شدند و قلعه بست را محاصرت
و مستعرف و قلعه کیا را مقبول و اموالشان منهوب نمودند در این بین جمعی از افغانان غلجائی بسرکردگی
ماروخان افغان بابی که در ایام سلطنت شاه اشرف حکمران لار بود بمدافعت و محاربت برخاسته و جمعی
از طرفین کشته و ایرانیان راه فراه پیش گرفته و نزد امام وردی بیک رسیده حال و تا یعیر العرض نمودند
در این وقت خبر رسید که ابراهیم خان ظهیرالدوله بواسطه طغیان رتخماهنای کوکلان آمدنش موقوف و عازم

دهمرآنان گردیده است و بجای او اسماعیل سلطان خزینه و علی قلی بیک سالار بواسطه معاونت امام وردی بیک
برقرار شده و اند فتحاب قلیخان نادر فرستاده بود که امام وردی تا رسیدن سران سپاه اقدام بجنگ ابدالی
و محاصرت ننماید لیکن امام وردی بیک بخلاف فرمان نادری دانقاری مرده نوکه تا فراه کلیر سنگ و نیم مسافت راه
پیش رفته و انجا با سنگر خود چون علی مردان خان سالار ذوالفقار خان ابدالی حاکم فراه از نزدیک شدن امام وردی
بیک خبردار گردیده با افغانان فراه از جای جنبیده و در والی شمالی کوه فراه رده سیر راه بارانیان گرفت و جنگ شدتی نمود
و آن گیرودار محمد سلطان مروی با سر کرده قلیچیان کرمانی کشته و جاک و خون افشه شده و بدین منوال تا سه روز نایره
جنگ و جدال اشتعال داشت تا روز سوم قشون کمک ایرانیان برسید و افغانان دست کشیده بقلعه فراه رفتند
و چون طهماسب قلیخان نادر از کشته شدن دو سر کرده خبر یافت امام وردی بیک را از نیابت کرمان عزل و سالار را
بنوازشات بسیار بنواخت همچنین اسماعیل خان پسر ابراهیم خان استاجلو و سردار سلطان قراجه لو را با فوجی بطرف
اسفزار روانه نموده بودند آنان نیز شهر اسفزار را محاصرت کرده پس از زد و خورد بسیار باردوی نادر عودت کردند و این
سال بدون نتیجه کاری بانجام رسید

ذکر وقایع سنه ۱۱۴۳ و اتفاق ذوالفقار خان و افغانان با جنگ و طرح مصالحت بین

در روز یکشنبه بیست و هفتم محرم این سال ذوالفقار خان ابدالی مجلسی با شکوه آراست و عموم سران و بزرگان طوایف
مختلفه افغانرا بانجا دعوت و شرحی از فتوحات استقلال بخانمه و افزوده جنگ و رشادت مندی و شجاعت رانده و
در اثبات قدره و قوت قلب و اتحاد و اتفاق مجلس بر شمرده همه حاضرین گفتند تا ما را جان در بدن و روان در تن
باشد و جنگ و جدال مزبور و خاکمالی را ما محفوظ کردن استوار و برقرار باشیم آنگاه همگنین در های قلعه برو گشته
و بگل باسلاح رزم آراسته عصری روز گذشته با قزاولان قشون نادری برزد و خورد آمده طهماسب قلیخان
نادر بعبادت همه روزه که بامداد انجست برفراز پشته برآمده اطراف را تماشا میکرد چون بهم افغان سپاهیان
را از دور بدیده بجائی فرود آمده و سوار گردیده و لشکر با ز اهنیب جنبش داده و خوار ابدان مکان رسانیده و دسته از افغانها
که از جانب شرقی بر سر آنان تاخته و جنگ در گیر شده سپاه افغان رو بهزیمت گذارده و هنگام عبور از رودخانه
اسب ذوالفقار خان در آب بلغطیده و ذوالفقار خان بجالاکی از آب خود را بکنار کشانیده و اسبش باز بن و لجام
بدست ایرانیان افتاده و در این وقت بواسطه قلت نمک در خمرات چندین گرخ رفته و چند بار نمک سیاه رده
چون ایرانیان دانستند نمک آنان را دور نموده و پراکنده ساختند نیز سید ال افغان که از جانب شاه حسین
خلیجائی بابه سرداری معاونت ذوالفقار خان آمده بود و چهار ماه از مدت محاصرت هرات گذشته بود و جمعی
از همراهانش کشته و ناخوش احوال شده بودند عازم عودت بطرف قندهار گردیده و در شب غره صفر که تاریکی
شب عالمرا فرو گرفته بود با باقی قندهاریان از خمرات رهسپار قندهار شد در این وقت چون تا دیر بواسطه
محاصرت کار بر مردم هرات سخت شده بود پس از مشاورت چندین نزد الله یار خان ابدالی که در اردوی
نادر بوده آمده جهای مسالمت و مصالحت گذارده که خانواری مقرره را از طایفه ابدالی و غیره حاضر نماید که بدهند

نادر حاضر بهیا گردند و سوران رفته و بعد پشیمان گشته زیرا خبر رسید بازگشته بازجانب شاه حسین غلجائی ملک خواهد رسید لیکن چون کذب این خبر واضح پیوست بزرگان عساکر متفق در کار مصالحت شدند و پنج نفر از بزرگان هرات چندین بار از بزرگان طایفه ابدالی بیرون شد بلشکر نادر آمد و گفتگوی صلحیات نادر را جابت خواهی کرده مایل شدند و چون الله یارخان ابدالی که در اردوی نادر است با بارت و حکومت مابرقرار شود حساب قلیچان نادر بواسطه طول زمان و تعدی عثمانیها در سایر نقاط ایران و بخیری از شاه طهماسب ثانی متغیر در اصفهان تن بصلح و مسالمت در داده و منشور حکمرانی هرات بنام الله یارخان نگاشت و او را بخجالت گران مهمت مخلعه داشت الله یارخان در روز بعد هر صفر بهرات در شده و بامور حکمرانی خویش رسیدگی نمود و در روز بیستم با سه صد تن از علما و مشایخ و سادات هرات که از پنج روز پیش بنزد نادر آمده و هدایای شایسته و پیشکشهای کثیره گذرانیده بودند و قرار داده بودند تا دو نفر خان و برادرش احمد خان روانه فراه گشته و از آنجا بسرخس و فاریاب نشیمن شدند الله یارخان با همراهان خود عودت بهرات نمود و بنوا ساس صلح و مسالمت و آشتی و مرافقت محکم گردیده بود که خبر رسید چهل هزار تن افغان غلجائی بسرداری ابدالی فراه میرسد طهماسب قلیچان نادر که عزم جیل داشت متوقف گشت تا به بیند افغانان را دیگر چه خیالی در سر بوده است الله یارخان با بعضی بزرگان از شنیدن این خبر وحشت اثر پریشان حال گردیده بار دوی نادر آمده و از ان اخبار تقریر نموده نادر گفت چون افغانان امروز خیالی از نو بوده و همه دم را مخالفت و پیمان شکنی پیموده و بر ما و بزرگان خود اعتماری ندارند باید عبد الغنی خان و چند تن دیگر در اردوی نادری مانند الله خان قبول نموده و بهرات عودت کرد پس از رفتن او خبر رسید که دو نفقه خان و برادرش احمد خان با سید ال افغان پس از ورود بما بنیامان متفق گردیده و افغانهای اسفزار را گوچانیده و بقراه روانه داشته طهماسب قلیچان نادر چون این خبر بشنفت سخت برآشفت و یوسف خان بارکزائی گفت بان قلعه هرات بشتاب و الله یارخان و سایر روسای ملت و زعمای طایفه را بگو اینگونه عهد شکنی و خلاف روی تباهی حال و پریشانی احوال افغانان خواهد بود یوسف بهرات رفته و مراجعت نموده خبر آورد که کنون الله یارخان نیز خود سلسله جنبان نفاق و عهد شکنی گردیده و با سایرین رایت مخالفت و مخاصمت برافراشته و مستعد جدال و همهای مقاتلت و محاصمت است نادر چون این اخبار بشنید چون شیر خشمگین بغرید و قشون را فرمان داد تا آماده جنگ و جدال و همهای کارزار و قتال شوند و عبد الغنی خان و سایرین را محبوس داشتند و این وقت چون از هر سو افغانان بمعاونت الله یارخان ابدالی رسیدند سخت قوی بال و مرفه حال شده و آماده بکار ان گردیده و نخست به تعمیر برج و حصار پرداخته و هر اسبابی که از ضرب گلوله نگاهدارد یافته بود بروی بساخت و جمعیر القلعه سفید فرستاده و گروهی را بسوی بادغیس روانه نموده و موسی خانی را بجمعی بطرف بامیان سیات فرستاده و روانه کان در هر جا با قرنباشها در آویخته و پس از خونریزی عودت کردند

ذکر جنگ الله یارخان ابدالی با طهماسب قلیچان نادر و وقایع متفرقه او و توقف ایرانیان آمدن آن

در روز چهاردهم ربیع الاول الله یارخان ابدالی در روبنده کاوشیر طرح بزد افکنده و پس از مختصر زد و خوردی دو سپاه عدا شده و در سیاه شان و در کبران جنب هریرود و طرف ماهیستان فرقه از ایرانیان و دسته از افغانان

دست و گریبان شده و بدون نتیجه از هم جدا گشتند طهماسب قلیخان نادر چون میدانست زنان و فرزندان امیر
یارخان منوز در مارو چاق میشند جمعیرا فرستاد تا آنان را از ارک بیرون آورده و محفوظ داشتند در روز بیست و یکم ربیع الثانی
فوجی از بعد از افغانان متوجه کبوترخان شدند و تا غروب آفتاب با فوجی از ایرانیان مشت و گریبان بودند و غلبه
منزم شده بحصاری که نزدیک کبوترخان بود پناهنده شدند و ایرانیان آنگاه از فرو گرفتن حصرت نموده و تا
صبح طرفین آسوده بودند بامداد آن قبل از طلیعه آفتاب نادر با فوجی از سپاه بدانجا بشتافت امیر یارخان
چون این خبر دریافت او نیز بجد و مجهود بن آمد و تا شام در سپاه کینه خواه با هم در جنگ و جدال بودند چون
تاریکی حایل گشت هر دو لشکر از خود شتافتند و روز بعد نادر فرمانداد تا عبد الغنی خان و سایر رؤسای افغانیکه
در اردوی نادر محبوس بودند حاضر ساختند و سرهای افغانانیکه در این چند روز پس از برقراری امیر یارخان امیر الی
بحکومت هرات بدست ایرانیان کشته شده بودند و عبارت از هزار و سه صد سر بود او آنها را بآنها نشان دادند
و نادر شرحی از غلبه شکنی امیر یارخان و دلیران او بر شمرده و باز آنها را فرمانداد تا بجایگاه خویشان بروند در این وقت
خبر رسید که شیر محمد مشرف سلطنت و اتباع از افغان از هرات بطرف او روانه شده و شیراز در خارج قلعه
او بکمین بوده و صیحه بآن کرده قلعه کیان گشاده اند قلعه رخنه اند و اسماعیل خان حافظ او به را با هر اهانش
بقتل رسانیده اند و تمامی ذخایر و مهمات قلعه را متصرف گشته اند و پس از شنیدن این واقعه فوجی از سوار انرا
بفرستاد تا او به را باز متصرف شوند و شیر محمد و اتباع را بقتل رسانیدند در این وقت در پیش طهماسب قلیخان خبر آورده که در قلعه
هرات سرخوشت برداشته بودند با افغانان قندهاری متفق شده بودند ایرانیان بگرفتن و آوردن او مامور شده
بودند او را با ردوی نادر حاضر ساختند و بحکم نادر بکشتن او پرداختند

ذکر آمدن شیخ الاسلام نزد طهماسب قلیخان نادر و فرستادن امرای افغانان نزد امیر یارخان و باز جنگ بین ایرانیان و افغانان و شدت محاصرت هرات و فتحعلی و سعی کار او و قلعه در هرات و فتح او به دست ابراهیم خان ظهیر الدوله

در این جنگ امیر یارخان بدان شیخ الاسلام هرات را با چند تن از بزرگان بدرگاه طهماسب قلیخان نادر فرستاد
و خواهش کرد که نادر زنان و فرزندان او را با افغانانیکه در حصار قلعه او به گرفتار شده اند بهرات بفرستد
و متعهد میشود که پس از اطلاق اسیران خود نخبه از جمعی از بزرگان با دوی نادر آمده و راه اطاعت و متابعت سپارد
طهماسب قلیخان نادر مسئول او را اجابت نموده و مامول گردانیده او را مرخص نمود چون زن امیر یارخان نزد او برسید
پی آمد او را دانسته و از جاده مسالمت و مرافقت منحرف گردید نادر در روز چهارده هم رجب با فوجی متوجه
گازرگاه و هرات شد امیر یارخان نیز با فوجی از سپاهیان بین تخت سفر و گازرگاه میدان جنگ بساط
و جنگ سخت در گیر شد و جمعی از طرفین کشته شدند و در اثنای معرکه حمزه سلطان قزلباشی که در زمان یعقوب شدن
امیر یارخان بحکمرانی هرات او نیز از جانب نادر بعنوان نایب الحکومه گی معین شده بود گرفتار ایرانیان گردید
چون بحضور نادر او را بردند بعرض رسانید که چون یک از دروازه های سپزوار بمن است اگر از کشتن من درگذرند شاید هنگام

دروازهٔ سپرد و بخود را بکشایم و عساکر نادری را راه نمایم باکس فرستاده و پیام داد هم نادر را بکشاینده در شب بیستم رجب امان خان قوللرآقاسی به نشانهٔ حمزه ساعتی متوجه دروازه شد و اصلان خان را بر واقعت او خبر یافت و با جمعی از جانبازان مستحفظین همان دروازه شتافت و چون امان را آنجا نیافت با او بجنگ درآمده و او را بکشت نادر چون از کشته شدن امان خبر یافت فرمانداد تا سراپردهٔ حمزه سلطان را برداشتند پس ازین طهماسب قلیخان نادر از اطراف شرق و جنوب و شمال قلاع کوچک بنیان نمود و در هریک تیراندازان و تفنگچیان بگماشت و برشدت و حدت محاصرت بیفزود در مرات آتش تفنگی و سنگی زبانه کشیدن گرفت و سکنهٔ بیچاره از آن کرفتار بلای گرسنگی و سوختن آذوقه شدند ناچار تن بصلح و مسالمت در دادند و چندتن از علما و مشایخ را بعنوان شفاعت و وساطت در اردوی نادر فرستادند و قرار صلح و امان دادن و محفوظ ماندن دادند طهماسب قلیخان نادر از آغاز اطمینان نبخشید و آنها بحرارت برگشته نود خوشی دادند و در روز بعد تمامی دروازه را بگشادند و تمامی افغانان مستحفظ از دروازه ها بیرون شده بطرف دهات و قصبه ها و منازل خود رفتند واله یارخان و خواص او مشغول غنایمات نادری گشته بطرف طهران روانه شدند و از نعمتی وسیع از بندای خاک مشهد تا انتهای خاک سمنان بحمایت افغانان تعیین نمود و تمامی اهرکت میان ارمنی داود و پسر محمد سلطان حاکم سابق عام را بانگلرانی عرات برقرار نمود و در هشتم ماه رمضان بشهر هرات وارد گردید طبقات مردم را بر احترام و اشفاقت خویش خرسند داشت در این وقت نیز رسید که ابراهیم خان ظهیر الدوله که ما در فتح قزوین نوشتیم پس از کوشش و کشش بسیار فرو گرفت و هزار و چهارصد تن از افغانان آنجا کشته شدند و بر اثر این فتح شاه حسین از قشه با جمعیت مردم فرار فرستاد و طهماسب قلیخان نادر فرمانداد تا طهماسب بیک جلایر چغی باشی با فوجی از ایرانیان روانه فرا شده که اگر افغانان قزوین را بگذارند فسا بیان برسند معاونت نمایند و اگر کسی نرسید از راه جاده کلم الدین و پایات تباخت و تاراج طلایه بلوچ مشابنده در این وقت چند رسولان چرب زبان با تحف شایان از جانب شاه حسین غلجایی برسیدند و نامهٔ مودت ختامه او را پیش کشیدی نالقیه از نظر فرا گذرانیدند و معلوم شد کسی از قندهار بسیار فرا و بر فرا بیان نرفته و اقتشارات مشهوره بی اساس بوده بدست طهماسب قلیخان رسولان را نواخت و با لطافات موفوره مسرور ساخت و اذن انصراف بقندهار داد و فسا بیان از فتح هرات چون خبر یافتند عزم قشه بار کرده و اموال و اثقال خود را در نیمه شبی بار کرده و آهنگ شدند بار نمودند و ایرانیان خبر یافته از بهر غنایم و نهبا شان شتافته در این بین جمعی از دو سو کشته کشته و قلعه فرا و الکنگ و دلارام و نواحی اتخا بتصرف ابراهیم خان درآمد و ابراهیم خان ظهیر الدوله پس از انتظام امور راه هرات برگرفت بدرگاه برادر شتافت و در روز نوزدهم رمضان بسیر و گردش هرات در حرکت آمد و مواقع مخصوصهٔ شهر را تماشا نمود و عصر را با تنگاه خویش بود و در این وقت از اصفهان خبر رسید که شاه طهماسب ثانی با عثمانی در صحاب نادر جنگ نموده و شکست فاحشی خورده و طهماسب قلیخان نادر سخت آشفته و اهمی تیز بی با سلامبول و رسولی بسبک عنان با صفهان فرستاده و از جنگ و صلح با عثمانی استماع نموده

ذکر جشن نوروزی گرفتن نادر و کوچ دادن ازبک نا را ببلاد خراسان

در این وقت عید نوروز کیانی چون برسید داود قارن بار از جبت دوم ماه رمضان بود طهماسب قلیخان نادر بر سم سلاطین با اقتدار ایران و شاهنشاهان گیتی سپرد و بادشاهی سزاوار است و عموم بزرگان و سران سپاه را بخانه داد و هزار دست جامه مختلفه زرنگار و زربفت هزارگان و سرهنگان بخشود و از زر مسکوک انعام داد منه دختر سنه فرمود و چون جشن نوروزی بسر آمد اردوی نادری از چمالان مانند سیلی خروشان در حرکت آمد و چنگیز کبزان فرو آمده نادر در اینجا اسمعیل خان خزر را بایالت و امارت قراباغ تا قارص برقرار فرمود و اسمعیل خان نگزی پسر پنجم سلطان زاکه دختر نادر داد و جای داشت بحکمرانی اسفراز برقرار نمود و طهماسب بیک جلایر را بحکمرانی محال رازو جیسیان برگماشت و امر فرمود که گروهی از ایلات آن طرف کاب نادی باشند و سه هزار تن از ایلات و عشایر ایشت قپچاق را چیده و متفق بحکومت و نایب بحکومت بنی خود او تعیین فرمود که در معاضدت و معاونت کلیدگیر باردوی نادر باشند و از حدود و ثغور خویش دور نباشند پس از اتمام این امور در روز بیست و ششم ذیحجه حرکت کرده بمشهد رسید

ذکر جنگ شاه طهماسب ثانی با عثمانی و شکست او و عزل نادر مصالحه با عثمانی و اقتدار بکوات در مصر

هم در این سال چنانچه اشارت شد شاه طهماسب ثانی با چهل هزار سوار و چندین توپ صحرائی آتش بار با سپاه عثمانی در حوالی همدان بجنگید و شکست سختی بدو عثمانیان داد این جنگ غنایم بسیار را فتح شد و چون خبر فتح عساکر عثمانی باسلامبول رسید سلطان عثمانی شاد خاطر گردیده و سفیر را اجازت فرمودند و حصول معاهدت که عبارت از مثبت حصن بوبین و بستن دست کردید و تمامی شهرهائیکه از عثمانی گرفته بود باز مصرف عثمانی درآمد و چون در همین این خبر بطهماسب قلیخان نادر برسید خشمگین گردید و از این مصالحت و معاهدت سر باز زد و شاه طهماسب ثانی مخالفت کرد بضایقت نشد و سران خراسان نیز از این مصالحت مشروط بود و فضا بحال فتح شاه طهماسب ثانی افتاد و نیز در این دو مصر سنه از بکوات مانند ابراهیم بیک قطامش و علی بیک و میرعلی و علی بیک کجا و مدن جهت چند سال انقسامات و مناقشات و مجادلات برقرار بود و الحق تا زه مصر از چنگال ناخوشی و بلای قحطی خلاص شده بود باز گرفتار بلای جدیدی و بلیت خوابی بکوات مصر بود

ذکر وقایع سنه ۱۱۴۳ و حرکت نادر از خراسان باصفهان و مدبر او در خلع شاه طهماسب ثانی و نصب شاهزاده عباس میرزا و جنگ او با عثمانی و شکست او و باز جنگ و غلبه او بر عثمانی

در این سال طهماسب قلیخان نادر چون خاطر از کار خراسان و یقین حکام آنسامان بر دولت و رایات خود یافت بجانب اصفهان از مشهد برافراشت چون بکوالی کوه ملجان رسید بخاطر خویش گذرانید که بشارت حالیه که بهرات و ولایت خراسان و افغانستان مطیع گشته اند شاه را نیز تصرف شود و حکمرانش شاه حسین تخت قزلباش آید پس فرمان داد تا طهماسب قلیخان جلایر از اسفراز با سواران موجوده بهرات رود و از هرات باتفاق سر محمد خان بیگلربیگی هرات هر کب باستشهاد ارتن مرا سمیشر زن از طوایف دشتیاری اطراف که جمعا دوازده هزار تن سوار جرار شود بطرف قندهار حرکت نماینده آن شهر را فروگرفته و قندهار را نیز مطیع سازند طهماسب قلیخان جلایر

برحسب فرمان همراه رسید که متعاقب آن فرمان ثانوی نادر رسید که طهماسب قلیخان جلایر با تمام قراولان و سایرین باشش هزار کس بقشلاق بایدبخواجا استعجالا بهمدان رفته و بموکب نادری ملحق گردند و پسر محمد خان بایستی شهاباشش هزار مرد شمشیرزن متوجه قشلاق گردد و این ماموریت را بخوبی بپایان برد طهماسب قلیخان بلوار برحسب فرمان متوجه عراق شده و در جنگ با عثمانی رشادتها نموده و پس از اتمام جنگ ایران با عثمانی از شاهی عازم رات شده و فتحی خان ابدالی نیز حسب الامر نادر با و ملحق شده بهمان یافشه که تمکن در رات باشند تا فرمان ثانوی برسد و پسر محمد خان ملاحظه جنگ نادر با عثمانی و خوف از انعکاسش خراسان در رات توقف نمود همدرین سال طهماسب قلیخان نادر بر حسب خواهش خویش در اوایل ربیع الاول با توپ و تفنگ بسیار بهزار جریب اصفهان وارد گردید و شاه طهماسب صفوی او را درین سفر بضیافت نادر مهمان نمود همه گونه اسباب عیش و نوش چون فراهم بود شاه طهماسب ثانی مست لایعقل در افتاده و با شاهدی مسکین موی آفتاب روی عنبر و دل کباب نادر گونه اسباب را فراهم نموده بود سران سپاه و بزرگان درگاه را بخواست و شاهراد انجالت و انخالت کرده بدان گرده بمود و گفت چنین شخصی که میتواند سلطنت و مملکت داری نماید بهتر با او خلع شاه طهماسب ثانی همدستان شده و صبیح شاه طهماسب را خلع کرده و سلطنت را با سم عباس میرزا طفل هشت ماهه شاه طهماسب نموده و شاه طهماسب را با جرم سرای او از راه یزد روانه مشهد نمود و اسیری که از عثمانیها دارد بود داشت با مختصر نامه نزد سلطان عثمانی فرستاد که چون از ایران نموده اید یا واگذارید ما میتوانیم جنگ با شید آنگاه با سپاهی فراوان و توپهای گران از اصفهان حرکت بجهت جنگ با عثمانی نموده در بغداد سکنت فاخشی یافت و از بغداد همدان شتافت و بجمع سپاه و تهیه و تجهیز کار پرداخت و باز رایت جنگ بجانب بغداد برافراشته مقدم در کنار آب دجله بارشت فرستگی ذیاب ماوی و ماپشا بجنگیدند و او را منهزم ساخت سپس بشهر کرکوک پرداخت و آنجا را متصرف شده و بعد ماهمش ماپشا بجنگیدند و او را بخون بغلطانید و آنگاه بشهر سنجر من ای اسماعیل و کرجو و نخجوان پرداخت و آنها را مسخر ساخت و چون خبر فتوحات او با سلامبول رسید سلطان محمود خان عثمانی خواهان مصالح گردید و احمد ماپشا والی بغداد را واسطه شده و معاهدت و مصالحت را سرانجام داد و نادر از عراق عرب عازم قلع و قمع محمد خان بلوچ شده پس از دفع او بشیراز وارد گردید

ذکر اقدامات وزرای محمد شاه هندی در هندوستان و اختلاف بین نوابات در عصر

هم در امسال محمد شاه گورکانی در تخت سلطنت دهلی برقرار بود و کلیه امور مربوط وزراء و درباریان بدانش گردش مینمود و بیشتر از صاحب نفوذان آصف جاه بود و نیز در این سال بین نوابات مصر فرخ آباد فتحعلیخان تمام ارتفاع یافت و حاکمیت ابراهیم کنجاه رضوان کمک نشده بافشند نیز در این سال کشته شدند و در مشهد دسی و دو سیادی بود اسپانیا و دران انجزایر استیلا یافت

سلاطین افشاریه که پای تختشان کلات و مشهد بوده هفت تن بوده اند و مدت سلطنتشان حقیقة شانزده سال و مجازا سی و شش سال و اولشان نادر شاه

ذکر وقایع سنه ۱۱۴۲ و سنه ۱۱۴۳ و منظمات نادرشاه نایب السلطنه در بلاد ایران

در این اوقات نادرشاه نایب السلطنه عباس میرزا ابن شاه طهماسب ثانی چون دیشب از فراغت حاصل کرد متوجه اصفهان شده و در راه شنید خداوندیسری بر نصارعلی میرزا فرزندش از بطن فاطمه سلطان بیگم دختر شاه سلطان حسین صفوی عنایت نموده، ناگاه با صفهان وارد گردید و پس از تنظیم و تنسیق از اصفهان متوجه همدان و از آنجا به سنجق و سفان وارد بیل و فتح شیروان شده و پس از فتح شیروان چنانچه اشارت شد طهماسب قلیخان جلایر سردار خود را با دوازده هزار تن سوار جرار بطرف خراسان و هرات روانه نموده که از آنجا بطرف قندهار حرکت نماید و آنشهر را نیز ضمیمه مقبوضات نادری نماید آنگاه نادر متوجه دامغان و گرجستان و سایر نقاط قفقازیه گردیده و سرکشان را مطیع ساخت هم در این اوقات بین فرانسه و انگلیس غبار نفاق بالا گرفت و شدت پیدا کرده و نایره جنگ اشتعال یافت و دولت روس بلاد و بلوکات ایران متصرف نموده بود تخلیه نمود و دولت اسپانیا آتش شورش و نزاع در اکوست تقویت روسها در لستان تخت سلطنت برآمد

ذکر وقایع سنه ۱۱۴۳ و آمدن تمامی بزرگان ایران در صحرای مغان بامر طهماسب قلیخان نادر و مذاکرات درباره انتخاب پادشاه و ملبوس نادرشاه و افشار تخت سلطنت ایران

در این سال طهماسب قلیخان نادر اوامر و فرامین بجمیع حکام و امرا و روسا و بزرگان فرستاده و آنها را بصحرای مغان حاضر ساخت و پس از اجتماع خلق انبوه از هر گروه که نظر بش کار، جانب و صلح کرده و شده نادر مجلسی آراستند آنگاه بپا خاست و گفت من چندین سال مساعی جمیله دولت و ملت خواهانه نمودم و محنت بسیار از افغان و عثمانی و روس متحمل شدم و بدفع سرکشان و فتنه جویان پرداختم اکنون سراسر ایران امنیت و رفاهیت فرو گرفته و شاه طهماسب ثانی و فرزندش شاهزاده عباس میرزا زنده میباشد هر که را میخواهید بسلطنت ایران بردارید که من دیگر خسته شدم حاضرین همگی متفق و متحد گفتند خون ایران از ضرب حسام خون آشام و ابدی نیروی نادر از بیگانه تهی و مصفی شده سلطنت حق تست نادر ابتدا طفره و بهانه سازی نموده تقاعد ورزید و بالاخره قبول نمود و شرح آنرا اختلافات مذهبی برداشته شود آنگاه بحث کنان و اورنگ پادشاهان ایران برآمد و نادر قبل از جلوس بتخت سلطنت ایران و نایب السلطنه بودنش نقش نگین این شعر بود (لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار) نادر عصر روز لطف حق غلام بیست و چهار پس از جلوسش اوامری از شعر این شعر را در تاریخ جلوسش رشته نظم کشیده که ماده تاریخ جلوسش بود (برمند شاهان رشاهی طبع) تاریخ انجر نمایا و نکته سنجان این قسم نگاشته (لاخیر فیما وقع) و سجع مهر او این ابیات زینت داوند (سکه بزر کرد نام سلطنت را در جهان نادر ایران زمین و خسرو گیتی ستان) و نیز این شعر بود (گشت سلطان سلاطین جهان شاه شاهان نادر گیتی ستان) نادرشاه روز پنجشنبه بیست و چهارم شوال جلوس نمود آنگاه رضا قلی میرزا فرزند ارشد خود را بگلمرانی خراسان مامور داشت و پیشکاری او را طهماسب قلیخان جلایر عنایت فرمود

وفرمانداد تا سپاهی لایق بجهت گوشمالی علی مردان خان حاکم اندخود حرکت نماید و با با خان چاوشلو انجکرانی
هرات کاشت واطمینان چندی به بار روس و عثمانی و ترکستان و هندوستان محض اخبار جلوس خویش روانه
داشت آنگاه نادرشاه در دوم ذیحجه این سال از صحرای مغان بعزم شیخ شد به اطرف قزوین حرکت آمد و از انجا
باصفهان روانه شد و چون طوایف بختیاری سر مخالفت داخم کرده بودند آنرا مطیع ساخت و پس از منظم
بختیاری با سپاهی بسیار و توپهای آتش بار آهنگ کرمان نمود و چون بکرمان رسید دسته را برای سرکوبی بلوچها
بسلوجستان فرستاد

ذکر عقد مصالحت بین دولتین فرانسه و اطریش و استقلال جزیره کرس ایتالیا

نیز در این سال که مقارن سنه ۱۱۵۰ هزار و صد و سی پنج میلادی بود پس از کشتها و کشتنهای بسیار بین
دولتین فرانسه و اطریش عقد مسالمت و مصالحت بسته گردید و مردم جزیره کرس خاک ایتالیا بعد از قدیم نفوس
کثیره خود نیز بری و اندازه تامل بتصرف خود در آوردند جزیره خود شیرا از ایتالیا شمردند

ذکر وقایع سنه ۱۱۵۱ رسیدن نادرشاه افشار بقلعه کرشک افغانستان و فرستادن
سرداران خود را با طراف تسخیر بلاد و بشیخون زدن شاه حسین غلجائی بقندهار نادر

در این سال نادرشاه افشار در هجدهم شوال بقلعه کرشک رسید و این قلعه را فرو گرفت قلعه گیان بمدافعت
بر داختند و قشون نادر پس از هجمات پیاپی و گلوله اندازی عاقبت آنرا مسخر ساختند در اینجا نادرشاه توقف
فرمود تا سپاهیان ایران با سرداران او نزدیک هشتاد هزار سواره و پیاده برسیدند بخراسام و دوی یک
فرقه که منصب نظارت بتویات (آغاباشی) داشت او با حرمسرای نادری در سیستان ماند و پس از تسخیر
قلعه کرشک و اجتماع سپاه نادرشاه کلب علی خان افشار پسر بابا علی بیک انجکرانی هزاره جایت و زمین داور
مقرر نمود و فوجرا مامور فتح قلعه لست نمود آنگاه خود با سپاه رزم خواه از جای بجنبید و از آب هیرمند عبور نمود
و عازم شاه معتمود شد و آنجا را بواسطه رسیدن موسم سرما قشلاق ساخت و بجمع سیورسات و تکمیل سلاح
و غیره پرداخت و چون شاه حسین غلجائی از رسیدن قشون ایران باخبر گردید ما توانست در اطراف آنسامان
قندهار هیچ ذخیره و غله یافت میکردید بسوزانید نادرشاه ناچار از شاه معتمود کسان بجهت آوردن سیورسات
و علوفه و اذوقه بطرف هزاره جایت فرستاد و پس از دوازده روز توقف رایات حرکت بتعقیب گرفت و با خندق
مقابل مزار بابا رسید و گاه و ناگاه چون شاه حسین غلجائی گاه از وضع فرود گاه سپاه نادرشاه آگهی یافت بحفظ
و حراست شهر قندهار پرداخت و در برج و حصار و مواضع مخصوصه افغانان را بسلاح ناریه منشانید و مسلم
شد که در همان شب اول لشکر نادرشاه بشبیخون آورد لذا چون پاسی از شب گذشت و تاریکی آشکار
گشت دسته از دلاوران افغانرا برگزید و از گذرگاه آب همچون سیل خروشان خود را بسابقه اردوگاه نادر رسانید
و مانند هادی شتابان از انطرف اردو بدرون شد اما ایرانیان چون جمعیتشان بسیار بود خود را نباخته افغانان
را تعاقب کردند از طرفین اندک جمعیتی کشته و مجروح شدند و صبح معلوم شد این کار افغانان بوده است روز

بعد نادرشاه بهندوستان طغیان آب رود خانه جون توجه کرد که شاید وقتی آب طغیان نماید وارد دهلی گردد
و سپاه را غرق سازد و سوار گردیده اطراف و اکناف را نظر وقت بگذرانید عاقبت بر بالای قلعه گرگان که تا قلعه هارد
و نزدیک مسافت داشت جایی وسیع معین نمود و سپاه را بدانجا نقل داد و در سمت شرقی اردو افراشتند افغانان
چون حرکت ایرانیان را بدینوضع مشاهده کردند توهم نمودند ولی اثری نه نمود و ایرانیان بجای معین مستقل شدند

ذکر بپا داشتن جشن نوروز فیروزی کیانی نادرشاه در ظاهر قندهار و خلعت بخشیدن او بسران سپاه و رفتن او بجانب قلات و گرفتار شدن سیدال افغان و مقتول گردیدن او

در این وقت ماه حوت بسر رسیده آفتاب جهان تاب در برج حمل نقل شد و وقت بپا داشتن جشن فرخنده
عید نوروز فیروز رسید که مقارن مانوروز هم واقعه این سال بود نادرشاه افشار برحسب عادات و مراسم
شاهان کیان و خسروان باستان ایران جشنی باستانی و احتفالی خسروانی در ظاهر قندهار برگرفت و تمامی
سران سپاه و بزرگان درگاه را حاضر ساخت و خود با تاجی مرصع و جامه مکلل برنجی زرنامزد و قیام نمود تمامیرا
بخلوع فاخره و جواهر گرانبها بنواخت و خوان طرکانه گسترد و انواع طعامها و اغذیه های معطر رنگارنگ بحاضرین
داد و ماهیچه روز بساط نشاط و سور و ساز و عود و نواز گسترده بود پس از پایان یافتن جشن نوروزی
مقدم فتحعلیخان افشار چرخچی باشیرا با فوجی از سپاه رزمخواه مامور فلات نمود از اتفاقات پس از سه روز از قبل فتحعلیخان
یکصد تن از افغانان دامغوفنده را اسیر و او را خدمت نادرشاه آورد و او را بمحض حفظ جان بعرض رسانید که شاه حسین
غلجایی از رفتن فتحعلیخان چون خبر یافت سیدال افغان را با چهار هزار سوار افغان در تنیه سبی بجانب قلات
و محافظت آنجا فرستاد و نادرشاه بمحض شنیدن این خبر با دسته از سواران جرار رکابش الفیار کنان خود را
از شهر صفحه کندهار انداز انسوی فتحعلیخان با طمینان تمام طی طریق نموده بود و بدامنه کوهی رسیده پیاده شده
با همراهان خود بخواب رفته بود که سیدال بر سراو رسیده و بمدبیر آن بود که از چهار طرف او را احاطه کرده و
نابود سازد که سحاب او او بر رسید و جنگ در انداخت و افغانان متفرق ساخت سیدال با معدودی
در نهایت شتاب و اضطراب خود را بقلات رسانید و در آنجا مختفی گشت نادرشاه خود با چندین عزوت
مارد و گاه خویش فرمود و اسیر افغانی را مالی بی اندازه بخشود و آنگاه در هشتم ذیحجه اردو را بحل اسرخ شیرا که حالیه مشهور
بنادرآباد است نقل نموده و در اندیشه ساختن شهری در آنجا فرو رفت از آنشهر محتوی بازار طولانی و مسجد گاررانسرا
و حمام و خیابانها و عمارات رفیعه و جاده ها و سیصد و چهار سو و آب انبار و غیره مابشده و نیز آب انور نوک
را تیز آورده از میانه او گذرانیده بدین طرز امنه مهندسان و معماران و بنایان بسیاری نخواست و چنین بنای عظیمی
را آغاز کرد و چندین از سرداران و متفرقه را مامور عمارتی فرمود در این وقت اشرف سلطان که یک از بزرگان
غلجایی بود از قلعه کریشه پناه نادرشاه آورد و چون معلوم شد که مدران او همیشه از سران و بزرگان و حکمرانان
غلجایی بوده اند نادرشاه در حق او التفاتات شاهانه نموده و پس آمدن او خبر رسید که گروهی از افغانان
غلجایی بعزم دستبرد تا کنار رود آب ارغنداب خود را رسانیده نادرشاه فوجی از سواران را بفرستاد تا آنان را

دفع نموده و باز گردیده در این وقت نادرشاه پس از امتحانات و تجارب بسیار دانست که قلعه شده بدان آسانی مسخر نخواهد شد و شاه حسین غلجایی نیز فهمید که نادرشاه بدان آسانی پس نخواهد گشید پس طرفین بمصلحت وقت صلح نمودند

ذکر طغیان دلاور خان تایمنی و شرح حال گذشته و روان و عاقبت او که بواسطه رضاقلی میرزا بخشیده گردید

دلاور خان تایمنی کیا و صاحب عشیره و نزدیک را دکان بود که در محال چاچرانی از نواحی زمین داور بهمراه سلوت داشت و رایت سرکشی و استبداد برمیافراشت نه در بحران و فترت ایران بجانب ایرانیان تمایل نمود و نه زمان طغیان و ساطنت افغانان ابدالی و غلجایی با آن راه مودت کشود و همیشه با کثرت عشیرت و قبیله و مواشی و ذخیره منفرد بوده و کمتر سر فرود میآورد چون نادرشاه بهرات استیلا یافت و سپاهش بهر سو شتافت آنجا را مسخر نموده و سکنه اش را مطیع ساخت دلاور خان چون خود را بفرار پرزور و خود را در مقابل او متهور دید بموکب نادری شتافت و متملق لایق یافت و بحکومت او به وشاقان سرافراز گردید نادرشاه پس از حرکت از خراسان امر نمود که دلاور خان در هرات سکونت گزیند پس از حرکت نادرشاه از خراسان دلاور بجای خود نیامده و مناسب قلیخان جلایر بتدبیری او را بهرات نخواست و باشتشد از دواعی التماس مجبوس ساخت و چون این خبر به پسران دلاور رسید آنان هراسیده ایل کیان را بغرجستان گرفتند چون خبر گرفتار شدن دلاور بنیاد رسید او را نخواست و زمانی او بموکب نادری تشرف حاصل کرد که نادرشاه از فتح بغداد فراغت حاصل کرده بود چون او را بدیده نظر نکو نیافت که در زمان محاصرت هرات نموده بود او را سرحرم فرمانروائی او گذاشت و او را مخلع ساخت و یک اسب بجام و زین مرصع برای خلعا و مرحمت کرده او را بنصرافش وا داشت و نیابت الحکومه هرات نگاشت که هرچه در این مدت از اموال و اثقال او تلف شده باو برگردانند دلاور خان شادمان و شتابان بهرات آمد عائله و خانواده و محبوسینکه داشت همراه برداشت و بطرف غرجستان روانه گردید زیرا حکم نادری چنین بود که در هر جا ایل است بنشیمن گزیند و چون بغرجستان رسید و فرزندان و خویشان را دید از کرده که طبل سرکشی کوبیدن گرفت مقدم تمامی اطراف و نواحی غرجستان را بتصرف آورد آنگاه او به افزونگرفتن و نیابت الحکومه او به نزدیک مشتاقان از شیخ بیدرنگ گذرانیدند چون اخبار اقتدار و تسلط او در هرات کوش زد طهماسب قلیخان جلایر گردید سخت از بیم سطوت نادرشاه و باز پرس او بترسید و با فوجی از قزلباش متوجه او شد چون دلاور خان از نزدیک شدن سپاه ایران مطلع گردید راه کوهستانهای غرجستان پیش گرفت و سپاه ایران بغرجستان رسیده چون دیدند دلاور خان فرار نموده تمامی اثاثیه و ذخایر یکه او را بود بتصرف درآوردند و بناهای او را سرنگون ساختند و عودت بهرات نمودند چون سپاه ایران غرجستان را خالی نمود دلاور خان رشن آنان را شبیخون زده عودت بغرجستان نمود مقارن این حال سرداران راه کرمان بهرات ورود نموده و بامر نادری دو نفر سرکرده را با جمعی دیگر سپاه و یراق عدد مساعد و تمامی مال و منال آنان را گرفته بطرف غرجستان روانه گردید این خبر چون در هرات شایع گشت نایب الحکومه هرات با سپاهی فراوان محض رفع فتنه و گرفتار نمودن دلاور خان بجانب غرجستان حرکت نمود دلاور خان چون این خبر را یافت بجانب بلوچ و هزاره شتافت و سپاه هرات بغرجستان رسیدند و چون

داور را رفته دیده تمامی اموال و احشام او را غارت کرده و سایر سرکشان را مطیع ساخته و آنها را کوچانیده بهرات آورده چون داور خان با پانزده هزار سپاه بازک وقتی افغانان بسیاری در زیر امتش جمع شدند داور از راه جنگل که هشت فرسنگ مسافت آن زمین داشت بود، جانب داودند و همه روزه بر قوت و قدرتش افزوده گردید چون شاه حسین این بشنید مسرور شد و محض استحکام رابطه یکجهتی و اتحاد با قوت در مقابل ایرانیان دوستی با داور خان مایه بر مزید قوت و شوکت خود دانسته رسولان چرب زبان و تحف شایان نزد او فرستاده دختر او را بعقد ازدواج خود در آورد و پس از چندی داور خان نیز در پی مواصلات و اتحاد و شاه حسین چون او را هم کفو خویش دید دست رد بر سینه تمنای او بر زده و مصلحت خود را در دوستی با او مذبذبوری و بیزاری اظهار کرد و افغانان خلجایی از تحریک نمود که در اطراف او دست به یغما برند و داور خان ناچار باز راه غرجستان پیش گرفت و این وقت بود که شاهزاده رضاقلی میرزا بر حسب حکم پدر تاجدارش نادرشاه متوجه غرجستان و شهرهای افغانستان بود و داور خان چون این خبر بشنید مصلحت در آن مدید دراز در مسکنت و ضراعت در آید و رکاب شاهزاده رسیده عذر بخواهد بدین خیال و احتمال خجلت و شرمندگی خود را بموکب رضاقلی میرزا رسانید شاهزاده او را بپذیرفت و نزد پدرش او را سفارت و شفاعت نمود و نادرشاه او را بپذیرفت بشرط آنکه دیگر سر از مخالفت و طغیان نگرداند و فتنه او بدین قسم خاتمه یافت و تمام شد

ذکر رسیدن ایلچی نادرشاه با سلامبول و عودت او با سفیری عثمانی بدربار نادرشاه افشار

هم در این سال که موافق سنه هزار و هفتصد و سی و شش میلادی بود عبدالباقیخان ز کنه ایلچی نادرشاه وارد اسلامبول گردید و مواد سه گانه صلح ایران را با عثمانی طرح و بیان کرده و در مجالس و محافل آراسته و در خصوص شرایط گفتگو گردید که اغلب راجع بدین و مذهب و فروعات ارکان مسلمانی بود که مرتبا دولت بزرگ اسلامی در سایه عقاید پیشوایان دین خویش گرفتار و عاقبت هم موافق دلخواه جانبین حل نشد و عبدالباقی خان با اتفاق مصطفی آپشا و عبدالله مقیم افندی مفتی عودت بایران نمودند و سلطان عثمانی فرامینی بخط عثمان بن مفتان برسم هدیه بجهت نادرشاه فرستاده و چون خواش خط نسخ انگلیسی نگاشت چندان مورد مثبت نیز در دلها قرار نگاشت و اجزا فرستاده و نیز در این سال سپاه نادر بحرین و سایر سواحل و بنادر خلیج فارس را متصرف آمده و شاهزاده رضاقلی میرزا بمباشرت پدرش نادرشاه فرمانروا تا شاه ملهم ثانی که تا این وقت در قید حیات بود کشته و سپاه روس شهر ازوف را از عثمانی گرفته و مردم جزیره کرس کمیفر از زیر بار گران فرمان فرمانروای اسلامبول برداشته و از حالت تمرد بر گشتند

ذکر وقایع نشانه و بنای نادرشاه در اطراف قندهار و محاصرت سخت نمودن قندهار و استیلای عساکر نادر بقلعه قلات و گرفتار شدن سیدال و محمد فرزند شاه حسین غلجایی

چون نادرشاه استقامت و پایداری افغانان و استواری قلعه متین قندهار را ملاحظه کرد که باین اسانی نمیتوان تصرف نمود فرمانداد تا اطراف قندهار طرح ساختمان قلعجاتی ریخته شد که از چهار جانب راه عبور و مرور

را بردم قشه بار بتوان مسدود ساخت بدین منیت ابتدا یک قلعه تقاطع ربع فرسنگ که دایره محیط آن شش
هفت فرسنگ بود مرتب و نقشه کشی کرده و بیابان برده بدین قسم قلعه بنیان نمود و بهر قلعه فوجی مامور کرد و در هر
قدم نیز برجی بنا نمود و در هر برجی جمعی تفنگچی بگماشت که محافظت و جلوگیری از رونده و آینده نمایند و در فواصل برجهای
بزرگ نیز برجهای کوچک احداث نمود و متسلسل برج و قلاع را بهم اتصال داد که مانند زنجیری قلعه و برج و مستحفظ در تا
دور قشه بار را فرو گرفت که ممکن نبود یک تن شبانه روز مداخل یا خارج قشه ها بگذرد در این وقت که دهم محرم ۱۱۶۱
و کیصد و پنجاه بود از سرکردگانی که مامور بفتح قلعه لست بودند خبر بنادرشاه رسید که قلعه مفتوح گردیده و افغانان
ساکنه قلعه لست بامان آمده و تسلیم شده اند و فرمانروای آنان را آورده بارد و ملحق گردیده و مامورین چندی نامزد
بجهت تصرف قلعه و حکومت و انتظام آن نیز ستاده هم در این وقت ذوالفقار خان ستاده تا شهر غزنه را متصرف شوند
و آنان رفته پس از اندک وقتی آنشهر نیز بخیط ایرانیان درآمد نیز در این اوقات امام وردی بیک قرقلر آقاسی باشی ناظر
بوبات نادری که مدتی با جمعی از نادری در سیستان بود رسیده و با فوجی سپاه و توپخانه مامور قلعه قلات که در
آنجا سیدال معروف بامحمد پسر شاه حسین غلجائی متحصن شده رفته قلات را فروگیرد و امام وردی بیک طی طریق
نموده برسید و آوازی نای و خروش کوس و غریو توپ بلند گردید قلعه گیان بواقعت پرداخته و محاقبت بر آن
شده و تسلیم شدند و سیدال و محمد و بسیاری از بزرگان گرفتار شده و امام اردی بیک حکومتی را لعرض نادر رسانید
و حکم شد آنان را با رد و اصل شده و می نظر بحبت قلعه قلات معین کرده با موکب نادری ملحق شود و امام وردی بیک حسب الامر
نادری سیدال و محمد و سایرین را با رد و ی نادر فرستاده نادرشاه سیدال که در وقایع حبکت نادر با اشرف افغانان
و طهران حاضر بود و کینه از او در دل داشت فرمانداد تا چشمان او را کور کردند و محمد و سایرین را دار زدند و جای داد

ذکر آمدن شاهزاده رضاقلی میرزا از خراسان بقندهار و استیلای او و ماندخود و ماندن طایفه مردمان از او و توجه او بطرف بخارا و حبنگ او با ابوالفیض خان جلایر بخارا و غلبه او و عودت شیخ بر سبب امر زادها

سابق اشارت شد که علی مردان خان حکمران اندخود از حکم نادرشاه و دادن زن و فرزند عزیز قلی بیک
تقاعد ورزید در این اوقات حسب الامر نادرشاه شاهزاده رضاقلی میرزا فرزند نادرشاه از خراسان با سپاهی
فراوان و توپهای آتش فشان از راه بادغیس با ندخود رسید چون در اندخود از طایفه افشار بسیار بودند نادر
سه منزل موکب شاهزاده را استقبال نمودند و علی مردان خان نیز از قرسکنت و ضراعت بر این شده بدیدن
شتافته گنج رانیدند و شاهزاده را مجللانه با خود داخل نمود و رضاقلی میرزا شهر را منظم ساخت و با تفاق علی مردان و سایرین
کسی را با رد و ی نادرشاه فرستاده و ساطت علی مردان نمود و خود متوجه شد آنجا شد و آنشهر را فروگرفت متوجه
شهر بلخ شد و نبه داغ و غوق را در پیش فرسنگی بلخ گذارده و خود در سه فرسنگی بلخ خیمه افراشت و تدارک جهت بلخ
شد از آنسوی سیدابوالحسن حکمران بلخ با سپاهی آراسته با استقبال در آمده و چون اطراف بلخ جویهای آب
و درختان بسیار بود احبنگ و سپاه کینه خواه بمقابلت صعب میبود لکن سیدابوالحسن بروج چندی مهیا کرده
بود پس از آنکه از دو طرف آغاز حبنگ و جدال شد و سپاه ایران و افغان بهم در آمیختند و خون گیر بر خیزید

افغانان بالای برج برآمده و ایرانیان را هدف گلوله تفنگ میساختند و چون ایرانیان را توپهای بزرگ نبود بارندگ وقتی برجهارا ویران ساختند و افغانان محصن شده تقلعه داری پرداختند تا عاقبت ایرانیان بالتفنیات بسیار دادن خود بالای حصاری که دروازه آن بدست اوزبکان بود درساینده و استیلا یافتند ابوالحسن و سایر بزرگان بلخ خود را با یک پنج رسانیده محصن شدند و بخودداری پرداختند شاهزاده رضاقلی میرزا فرمانداده توپهای کلان و خمپاره ها را با یک بسته و تا سه شبانه روز لاینقطع توپها گلوله ریزی میکرد که تمامی در و دیوار ارک مهندم گردید و ابوالحسن دیده بزودی ارک ویران کرده و ناچار امان طلبیده و مامون شده و با سایرین بخدمت رضاقلی خان میرزا برسیده و روز بعد تمامی بزرگان افغان بارد وی شاهزاده درآمده مورد اکرام شدند و شاهزاده رضاقلی میرزا به بلخ داخل گردیده و اجرا مامور کرده تا ده بات و قسبه های اطراف مانند قلعه مارو سور و حصار شادمان و غیره را متصرف و اموال سکنه انجا بسپاه تاج داده و چون آوازه فتوحات شاهزاده همه سو شایع شد مردم قندهار که تا بلخ بست و پنج فرسنگ مسافت بوده بسخت برسیده و با سایر جاها سولان انجف شاهان فرستاده اظهار اطاعت کردند و شاهزاده رضاقلی میرزا سوار نوبلخ داخل اشعاعات امیرانه متمع ساخت و از تصرف مداوا اخبار فتوحات خود را نگاشته بعرض نادرشاه رسانیده نادر خرسند گردیده و دوازده هزار تومان زر مسکوک نادری با بصد دست جامه خلعت زرناب و چند اسپ تخلق بازین و یراق طلا بفرمان همراهان بجهت شاهزاده بقرستاده و با و نگاشت سران سپاه و بزرگان دگاه را بخود فخره نموده و بلقب رضاقلی میرزا فرمان ثانوی صدور یابد شاهزاده رضاقلی میرزا پس از رسیدن نامه و خلعه و بزرگانه فرمان ثانوی نشده از جانب خود و سکرانی با فوجی در بلخ گذاشت و رایت عزیمت بجانب بخارا افراخته و رشتی و گذشتن از آب آموبه را فراگذاشت و چون ابوالفیض خان حکمران بخارا خبر رسیدن قشون ایران بسبزینه با الیمارس خان حاکم خوارزم بجهت مدافعت و مقاتلت از جای بجنبیده و از مقابلت و مقاتلت سخت سپاه بخارا دخوارزم شکست فاحش یافته و از میدان جنگ بر دو پادشاه ابسران سپاه خویش سر برتافته چون اخبار فتوحات شاهزاده را آوازه و سیع نادرشاه برسیده بمناسبت آنکه خود مدتی در محاصرت قندهار را داشته بود سودای نیافته اطمینان نشسته و شاهزاده رضاقلی میرزا انگاشت که ایشان بنا بر جایت ایلی و عشایری و نژاد چنگیزی از جنگ معاف ابشنده و متوجه بخارا نشده و مراجعت بلخ نماشاهزاده بنا بفرمان پدر تاجدار سر خویش را بانگرفته و عودت بانجا نمود

ذکر درماندگی کلبعلیخان در فتح قلعه زمین داور و طلب شدن او و بتسخیر یافتن و مامور شدن دیوان قلی بیک افشار و فتح قلعه زمین داور بدست او

هم دراین وقت چنانچه اشارت شد کلبعلیخان احمدکوسه که با توپخانه و قشونی لایق مامور بفتح زمین داور بود پس از زیاده مدت و تلفات بسیار احضار گردیده و معلوم شد کلبعلیخان هرقدر راستیاری و اظهار رشادت نموده افغانان زمین داور بجادانه جنگیده و استیاری نموده اند چنانچه کلبعلیخان افغانانیکه در اردوی او بوده اند نخواسته و آنها را بدان احسان و مالی فروان نبوخشیده و دستور داده تا رفته با افغانانیکه در بروج و حصار مدافعت مینمایند بست و بندی

کرده تا شب ایرانیان رفته واز آنراه قلعه را متصرف شوند وافغانان رفته تکلیف پیش کلبعلیخان افغانان می نمایند را
بوشیار کار میسازند که امشب ایرانیان ازاین راه میآیند باید بیدار و برجای خود برقرار باشید وچون ایرانیان بر راه
کاه تفنگ و توپها بروی آنان گشاده هدف میسازند وبخاک وخون خودشان درمی اندازد
وکلبعلیخان پس ازین تباهی در وسیاهی در کار درمیماند ونادرشاه را طلبیده واضطراب چوب او تنبیه میسازد
بالجمله نادرشاه پس از غزل وجبراود یوانقلی بیک افشار علم دار باشیرا با تفاق یوزباشیک سلطان لوچی باشی
مامور بقلعه زمین داور موده واو با استعداد بسیار رواد وات نقب وسیبه کنی بطرف زمین داور برسیده مشغول
کار گردیده طولی نکشید که افغانان دانستند گرفتار خواهند شد ناچار هزار خان افغان که از جانب شاه حسین
غلجایی مامور بحفظ زمین داور بود پسر خود ازنزد دیوان قلی فرستاده امان طلبیده وپس از حصول اطمینان و تردد
امان قلعه را تسلیم نموده چون خبر فتح زمین داور بنادرشاه رسید فرمان داد تا جمعی بمحافظت او قیام نمایند که
ودیوان قلی بیک نیز بگرانی انجا برگشته اگر دوباره بیک با جمعی از افغانان باردوی نادری ملحق شوند درجنب او زیاد خیانت
ذکر شدت محاصرت قندهار وطول محاصرت آن وبورسشهای سپاه نادرشاه بقلاع
وبروج قندهار ورسیدن نوروز واسیتلای مدتی نادرشاه بقندهار وتسلیم قندهار
بنادر وآمدن شاه حسین غلجایی نزد نادر ورواته شدن او بطرف مازندران ایران
بحکم نادرشاه وساختن نادرآباد نزدیک قندهار

چون شاه حسین غلجایی از دریگاهان در استحکام نمودن قندهار وآذوقه وذخیره فراوان انبا شتن
ومحافظت برج وباره وقلاع را بدیران نامی واگذاشتن مساعی جمیله فیمابین بخرج داده هرقدر نادرشاه بروت
واستعداد محاصرت ومحاربت بیفزود دشمنی نخشود ومتدرجا ایام محاصرت قندهار طولانی شد ماهیت
نادرشاه سران سپاه وبزرگان درگاه بخواست وگفت زحمات وجان سپاری سربازان رسیده ما منظور
نظر اشرف ما بوده است اما باید پیش از پیش مجاهدت نمایند وجان فشانی کرده درکمال شجاعت وشهامت
جان بازانه قلعه قندهار را بگشایند انگاه بهر سرداری را با فوجی مامور طرفی وحمله وبورش برجی نموده منجمله برجهای
پته که در متانت وحصانت نظیر نداشت وافغانان چندین توپ میدانی برفراز آن کشیده بودند مقدم مرا
منظور داشته وگفت که هرقدر است آن را منهدم سازند ایرانیان همت مصروف آن تا ششده واقدامی وجان بازی
آن را مسخر نموده مستحفظین آنرا گرفتار کردند پس از آن برج ستکی که آن نیز در زاویت وشجاعت مانند بود و
جایش واقع درجانب شمالی قلعه درسمت جنوب زینه ور قلعه کوه ومشرف باطراف بود متصرف شدند ونسخیر
این برج بروت ایرانیان وخوف وناامیدی افغانان بیفزود وایرانیان درگرفتن این دو برج کشتار وزحمتی
بسیار دیدند پس از فتح این دو برج چهار دو برج دیگر بود که متدرجا مسخر ایشان گردیده واز طرفین بسیاری بخاک
وخون غلطیدند انگاه نادرشاه بجهت تسخیر برج دوده همت گماشت وتوپها وخمپاره ها از راههای ساخته
وصعب عبور داده برفراز تپه ها قرار داد وبجانب برج دوده وبهنهای توپها بگشاد وافغانان بمدافعت

برخاسته و بنای آتش افشانی گذارده مانند ژاله تگرگ بر سپاهیان ایران میبارید عده‌ی از ایرانیان کشته شده و بقیه‌ی ایرانیان بحصار برج پناه شده و ارکان آن سنگر قرار گردید شب بعد دسته از دلاوران بجستجوی او کرا و غیره بمقابل افغانان آمده جنگهای مهمی نمودند صبح زود یورش بردند افغانان هم غافل نبوده شروع بجنگ نمودند و بعد از زد و خورد زیاد ایرانیان از یورش اول بخاک هلاکت افتادند چون میرایمان کثرت مرگ را بطرف خود و از حرف افغانان بر دین و مذهب خود چاره‌روی برنداشتند و با او این تلفات بسیار برگشتند در این وقت چون هوا تاریک شده بود فرصت رسیده بود اردو شاه جشن شاهانه نوروزی گرفت و بحث زیاد و خسروانی گذشت و با جامه‌های دست مذهب و خط مکمل و سران سپاه و بزرگان ارکان دولت را بخلعت فاخره و جواهر گرانبها نواخت و انعامها بفرمایشات تمام عیار بخشید بعد از یورش و فتح قندهار جشن ساخت پس از فراغت از جشن نوروزی سران سپاه خاصه روسای بختیاری که در یورش اول آنها را بخت یاری کرده بود و اسباب شرمساری فراهم کرده بودند او طلب شد قبل از سایرین مقدمه یورش برداشته و با چهار هزار تن مرد شمشیرزن در شب دوم نوروز سال هزار و یکصد و پنجاه و هفت یکی شب حرکت کرده تمامی کوه‌پایه‌ی کوه هامان و دره‌های حصار را فروگرفتند و کمین گاه ساخته و دسته دیگر نیز در جانب برج زینه کوه پناهگاهی در طرف کوه داشت آمده پنهان شدند روز بعد هنگام زوال که قلعه‌گیان بنا بعادت مسلمانان سنی مذهب مشغول نماز پیشین گذاردن بودند ایرانیان از جانب برج (دوه سوران) یورش مختصری بردند و از سمت دیگر بختیاریها هجوم نمودند و اولا دسته پیش رفته بر جرا متصرف شدند و از آنجا متوجه برج مشهور بسرج چهار رخ شدند افغانان مدافعت رخ نشان داده و چون با رهبت اجتماع با ایرانیان هجوم آورده بسیاری از فراز برج که مدتها بری نردبان بالا رفته بودند کشته و بقیه از آنجا متوجه برج مشهور بسرج چهار رخ شدند افغانان مدافعت رخ نشان داده و شاه‌نشاه نیز

سپاهیان ایران افتاده در فرمانداد و بغیر گذراندن لیفه حضور او من خود تقسیم نموده و فرمانداد تا خرابی شهر را مرمت کردند و غله بسیاری از هر جا بجهت شهر بیاورند و چون در شهر وارد و کرده همه را بانعام و اقسام نوازش فرمود و بعلماء و مشایخ احسان و اعزاز نمود و چون کار را مضطرب ساخت بجهت شهر حکمرانی معین کرده و مناسبت آنکه طایفه غلجایی دو تیره بودند یک تیره موسوم به توخی که متعلق بشاه حسین غلجایی برادر شاه محمود غلجایی فاتح اصفهان بودند و تیره دیگر موسوم به توخی و منسوب باشرف سلطان که او خود در رکاب نادرشاه بود نادر فرمان حکمران طایفه توخی را باحکومت ولایت نیابم اشرف سلطان نگاشت و امر داد قلعه شهر را که در سمت غربی آن قرار گرفته کلی ساقط است درین نمایند و عبدالغنی خان ابدالی را که نهایت خدمت کرده بود بحکمرانی شهر برداشت و برای کرسک و سبزوار داود حکمرانانی از روسای ابدالی معین کرد و جمعی از خوانان طوایف مختلفه افغان را طرم رکاب ساخت و امر داد تا ایل ابدالی که در نیشاپور کوچ کرده بودند آمده در نادرآباد نشیمن گزینند و طایفه افغان غلجایی موکلی را طرف نیشاپور و جای ایل ابدالی کوچ داد و تمامی آنان را طرف نیشاپور و مازندران حرکت داد و اصحاب ترکستان هند سپارد که همان روز نامیکه نادرشاه شهر هرات را محاصره کرده بود در محلی که آنرا اسپرخ شیر می نامیدند نقشه شهری کشیده و آنرا اساخت و هر چیزی که لازمه شهر بسیار عمارات شاهانه و کاروانسرا و حمام و آب انبار و مسجد و غیره در آن و آنرا نادرآباد نامید و این کار را در مدت یکسال که شهر هرات محاصره بود بپایان برد و چون شهر قندهار را مسخر کرد خیانچه نگارش شد قتل عام نمود و زنان را اسیر کرد و مردان زنده گذاشت آنگاه قندهار را ازین برانداخته و گذاشت از شهر قندهار نشانی باقی نماند و شهر کلیه قندهار سرش می نامند نادرآباد است که نادرشاه بنیاد

ذکر کشته شدن عباس میرزای صفوی و وقایع اروپا و معاقدت پیش عثمانی با ایران و واقعه عثمان پاشا مصر

و پس از نادرشاه و ستایش افغانان نادرآباد را باز قندهار نامیدند و در آن سکونت نمودند و قتل

نیز در این سال شاهزاده عباس میرزای صفوی فرزند شاه طهماسب دوم بن شاه سلطان حسین صفوی بحکم شاهزاده رضاقلی پسر نادرشاه افشار مقتول گردید همدر این سال که مقارن تشنه میرزا و معصومه سلطان و سلیمان پاشا والی بغداد بود و سهاسپهر اکثر اوقات عثمانی که واقع در ساحل دریای سیاه بود استیلا یافته و در خانواده سلطنتی انگلیس فشار بقدار مالا کرفت و لیعهد را از خاک انگلستان بتبعید نمودند و سلطان محمود خان اول عثمانی با نادرشاه عهد مصالحت و مسالمت بربست و حاجی محمد پاشا که در کفایت و سیاست بی نظیر بود بمنصب صدارت برداشت و از کفایت او سپاه عثمانی در میادین تهاب و سیاست بر سپاه روس و نمسه غلبه یافتند و قشون نمسه را تا قرار گرفته از شهر وانوب گذشته و عاقبت نمسه خواهان صلح گردیده و بواسطه موسیو فلنوف سفیر فرانسه عقد مصالحت با او بسته گردید و جنگ عثمانی با نمسه خاتمه یافت هم در این وقت امورات مصر مانند سابق بدست مشایخ آلدوقه و بکیریکی ها بود و پاشای عثمانی که از جانب سلاطین عثمانی مامور مصر بود هنکاری از دستشان ساخته نمیشد چنانچه در این سال در مصر پس از کشته شدن ذوالفقار بک عثمان بک بجایش برقرار و امارت نیابت شد و بتسخیر محکمهای خود اهتمام کلی از انقیاد او که جای آنانیکه در قلعه اخیره تلف شده اند بگیرند و عثمان بک عادل و صاحب حزم و مراعات کننده از مظلومان بود

چنانچه جمعی از یک از نواب او شکایت کرده و او را حاضر ساخت و پس از پرسش گناهش از گفتش برداشت و بدین واسطه سایر عمال و نواب نیز از جور و تعدی باز ایستاده و رعایا و فلاحان راه عدالت و بهبودی گرفتند

ذکر وقایع سنه ۱۱۵۱ و حرکت نادرشاه بطرف کابل و رسیدن ایلچیان خود و عثمانی از اسلامبول و گذرانیدن هدایا و نامه و عودت آنان و فرستادن نادر ایلچی باسلامبول

در این سال پس از فتح قندهار و انتظام امور افغانستان در نوزدهم محرم نادرشاه حکام و کوتوالان بجهت هر جا برقرار نمود و منشور حکمرانی آنان را صادر فرمود در این وقت رسید که ایلچیان ایران به دربار عثمانی رفته بودند آنها عبدالله آقای خان زنگنه و میرزا ابوالقاسم صدر و حاجی اکبر بابا بشی بوده پس از رسانیدن عرض جلوس نادرشاه در صحرای مغان به دربار عثمانی سنگ با مصطفی پاشا حاکم موصل که از وزرای بزرگ عثمانی بوده و سید عبدالله افندی قاضی اردو بعنوان سفارت فوق العاده از راه بغداد و اصفهان و کرمان بقندهار میرسند و آنان نیز با در آباد رسیده پس از دو روز توقف و راحتی بحضور نادرشاه رسیده و هدایا و تحف خود را که چند اسب تازی با اسبابهای مرصع و سایر تحف و نامه مودت فیمابین سلطان محمود خان اول را گذرانیده و شفاهاً تهنیت جلوس نادرشاه هر یک جهانبانی بسر بردند نادرشاه آنان را بانعامات شاهانه نواخت و هر یک را در خور مقام و منزلتش مخلع ساخت و از سلطان عثمانی نیز بسی بیشتر نموده آنگاه جواب نامه سلطان را فرمان داد تا نگاشتند و پارچه های کرک سمور با اسبان قوی سمور با زین و یراق مرصع برای سلطان هدیه فرستاد و علی مردان خان بگلربیگی را مصاحب ایلچیان و روان نامود و همه امور ساخت که بجمعی متفقاً روانه اسلامبول شدند در این وقت نادرشاه یک از سران سپاه را با فوجی بجهت تسخیر هندوستان روانه آنجا نیاورده سرکردگان نادرشاه در اکثر مکانات که چهار فرسنگ مسافت آنها بود و منتهی گردنه ها همیشه اردو اطراق نموده و دست تعرض و غارت و تعدی گشوده و تا باولنگ مزاحم غارت نمودند مزارع آنان را چرانیده مواشی مردم ضعفا را تصرف کرده نفاق افغانان ضعیف النسبان آب نیاورده بعد تاب نیاورده دلیرانه بجنگ درآمده بسیاری را بکشتند و خود نیز تلفات بسیار داده غنیمت چون آنان را تورخانه نبود برانگیخته و فراری شده و بطرف کابل و غزنین گریختند و بسیاری بسوی هندوستان شتافته در آنجاها ماوی گرفتند و با گذار نادرشاه بجهت پناه دادن افغانان هندوستان کمابیش علی مردان خان شاطر و کمابیش محمد صفیخان و قلیچ قاسم پسر اصلانخان را نزد محمد شاه گورکانی پادشاه هندوستان فرستاده و از جلوگیری افغانان بخاک هندوستان منع کرده بود و باز کسی متعرض افغانان نشده و بسیاری از افغانان بخاک هندوستان پناهنده شدند و نادرشاه بسیار متغیر گردیده مصمم یورش هندوستان گشت

ذکر توجه نادرشاه بطرف غزنین و کابل و تسلیم شدن غزنویان و محاصرت شدن کابل و آمدن علما و مشایخ از کابل برای امان و اسیتلای نادرشاه بکابل

در این وقت نادرشاه در غره صفر از قندهار متوجه گوهستانهای غزنین و کابل گردید و در منزل قرابغ که تا غزنین شش فرسنگ مسافت داشت خیمه برافراشت و در آنجا شاهزاده نصرالله میرزا را فرمانداده با سپاه

فراوان بطرف غوربند و بامیان شتافت و چون نادر نزدیک بغزنین شد مابرخان حکمران غزنین در خود تاب مقاومت ندیده فرار نموده غزنین را بمردم غزنین واگذارد غزنویان جمعی از مشایخ و علما و بزرگان را بالتحف شایان به [illegible] فرستاده ما بر دوی نادرشاه درآمده و مصالحت و مطاوعت خود را عرضه داشتند و در حبیب دوم صفر نادرشاه بغزنین وارد گردیده که خبر مطیع شدن مردم هزاره و رای کندی و غیره و مردم مزاره جات متفرقه برسید و جمعی از امان نیز بحضرت طلبیده بودن در اردوی نادری رسیدند و جمعیرا که اسیر کرده بودند حکم شد آزاد نمایند و افغانان کوهستان غزنین نیز مطیع گشتند آنگاه نادرشاه پس از نظم امور غزنین و تعیین حاکمی از غزنین آهنگ کابل نمود و چون مردم کابل او آوازه فتوحات نادر و کثرت سپاه و توپخانه ایران را شنیده بودند پس از مشاورت صلاح در تسلیم دیده و با استقبال آمدند و جمعی از بزرگان و مشایخ کابل تا دو منزل راه پذیره اردوی نادری شدند و چون بار دوی نادر برسیدند نادرشاه انها را بنوازشات و الطاف خسروانه متمتع ساخت و فرمود تا مراجعت کرده مردم کابل را اطمینان دهند که سپاه ایران در نهایت آرامی ورود خواهند کرد و کسی دست تعدی دراز نخواهند نمود و مشایخ و علما و بزرگان مسرور بکابل برگشته و پیام و عواطف نادر را رسانیدند که کسی متعرض مال و جان کسی نخواهد شد افغانان در این وقت مخالف شده و گفتند ما عیب شهر را تسلیم نخواهیم کرد و تا جان در تن و رمق در بدن داریم در مدافعت و محافظت میکوشیم و نمیگذاریم سپاه ایران بکابل درآید و شهر را تصرف نماید و ما را مطیع سازد هر قدر مشایخ اتحال کردند سودی نبخشید و رحیم داد خان لوتوال کابل بجمع سپاه و اسباب و ذخایر پرداخت در سوم ربیع الاول پیشخانه اردوی نادری بچالی قلعه برسید که ناگاه جمعی از افغانان که از جمله قلعه داران بودند بیرون تاخته و بطرف ایرانیان تفنگ و توپ گشادند و جمعیرا مجروح و مقتول نمودند و ایرانیان چون ما موریت بجنگ نبودند خود داری کرده و بخدمتگار نادرشاه فرستادند و کیفیت را بعرض رسانیدند و هر قسم بود دراو تفنگ مبالغه نمایند و کابل را بیخبر اغفال نشود و جمعیرا مجروح و مقتول نم

یافته زان باجناح گشوده معذرت خواسته نادرشاه آنان را گرامی داشت و خطاب داده و کسان فرستاده
بتاخت و تاز و جبه خانه و فیلخانه کابل را متصرف شدند

ذکر ورود نادرشاه بکابل و عواطف او نسبت بمردم شهر و امر دادن او بساختن خرابیها و فرستادن ایلچی نزد محمد شاه بابری او رکانی بهند و کشته شدن ایلچی و حرکت نادرشاه بطرف هندوستان

پس ازان باحضرت شاهانه بکابل درود نمود و طبقات مردم را بارداده و با شفاقات خسروانه حرز ساخته فرمود و فرمانداد
تا بتعمیر خرابیها بپردازند و بهر جای ویرانی را بسازند و اکنون در کابل از طرف شرق بغرب باره بسیار متینی از فراز
کوه تا پایین کشیده شده موجود است و میتوان گفت این حصار رفیع از بناهای نادراست زیرا هیچکس را یارای
چنین بنا کردن و سطوت و اسطقت بجز نادرشاه خود را لحق نمیدهد و در حیرت میماند از دیدن نادرشاه تا
چهل روز در کابل رحل اقامت افگنده و ایام دلیالی را بعیش و عشرت میگذرانید در این اثنا هزاده نصرالله میرزا
از مامور یت خویش بکهستان و غوربند و فقط دیگر مامور شده بود بکابل برسید و مورد التفات خسروانه گردید
و نادرشاه پس از فراغت از امور افغانستان مصمم هندوستان شد چنانچه اشارت شد گردید و یک از سپاه و لایات
خاصه خویش را جمعی از بزرگان افغان بعنوان رسالت و اعلان حملک با محمد شاه هندی بطرف جلال آباد هندوستان
روانه داشت و پیام داد که ایلچی با کمال درد هسلی مدون جهت نماند و از ان انصراف حاصل کرد و چون سپاهیان
افغانان بحوالی جلال آباد رسیدند حاکم جلال آباد که میر عباس بود از آنان جلوگیری کرد ایلچی را از ضرب شمشیر آبدار گذرانیدند
و سایرین را آزاد گذاشتند که بطرف پیشاور روانه شدند چون این خبر بنادرشاه برسید بجلال آباد که بین کابل و پیشاور است
عزیمت نمود و افغانان بین راه را مطیع ساخت و جمعیرا اسیر گرفته نمود و سران آنان را مانند سعدالله و ملا محمد میانجیو
بنوازش و بسیاری از افغانان را لحق باردوی خویش کرده بطرف کندمک حرکت فرمود و از انجا بمناسبت
خضارت و سبزه بسیار افراشت و مردم کندمک در قلعه کوه ابنوه شده بنای خودداری و تیراندازی نمودند و از شاه
آنان را مورد عفو قرار داده و خلعت امان پوشانیده نادرشاه آنان را بخشید و خطاب فرستاده و بسیاری از ایشان
باردوی نادری شدند و نیز جمعی از مردم هزاره برسیدند و باردوی نادری ملحق گردیدند نادر تمام اسپ و
سلاح هزاره را گرفته و بمیت ششم شعبان المعظم امر بجمع کردن آذوقه و علوفه و سیورسات داد و متوجه جلال آباد
شد و فوجیرا روانه ساخت تا میر عباس و منی الیخان را در جلال آباد گرفتار سازند میر عباس چون از نزدیک شدن
سپاه ایران خبر یافت بطرف کوه رفیعی شتافت و ایرانیان او را محاصره کرده گرفتار ساختند و باردوی
نادرشاه آوردند و کیفر عمل ناشایستش که کشتن سپاهیان ایلچی نادرشاه بود بدید در این وقت شاهزاده رضا قلی میرزا
برحسب امر مدر پدر بارخویش نادرشاه حکومت بلخ را بعبد رخان افشار بگلربگی صفات و حسنخان سپات حاکم
فیشابور واگذاشت و فوجی از سپاهیان را برای محافظت بلخ و مضافات آن گماشت و راه جلال آباد
برداشت و مقدم تقدیر رفته یوسف نام قاتلان که راه مخالفت داشت از میان برداشت و قندز را
بیک از قزلباش رکاب خویش سپرد و در سنه سبع و اربعین و مائة و الف باردوی نادری پیوست نادرشاه فرزند دلبند خود را

نوازش کرده مجلسی بپاراست و سران سپاه و بزرگان درگاه را بخواست و شاهزاده رضاقلی میرزا را بولایت عهدی خویش برداشت و او را بخلعت گران مملکت و خنجر مرصع و جبغه مکلل مفتخر ساخت و فرمود تا ولیعهد بستی جبغه را در طرف دست چپ سر نصب نماد چون بارگاه سلطنت برآمدی بطرف دست راست سر نصب کرد و نیز شاهزاده نصرالله میرزا را بنواخت و از عفت و شفقت خویشنود ساخت و پس از سه روز توقف شاهزاده رضاقلی میرزا را مرخص فرمود و باو احکام لازمه صادر نمود که در بارهٔ حکام و نواب چه بنماید شاهزاده بطرف افغانستان و خراسان روانه شد و اردوی نادر از خلال آب آبا سنگ هندوستان فرمود

ذکر فرار ناصرخان از حسنک با سپاه ایران و رسیدن نادرشاه بلاهور

در این وقت ناصرخان که سابق از جانب محمدشاه گورکانی حکمران غزنین و کابل بود و فوجهای ایرانیان فرار کرده و پیشتر بودند چون چند تن از مردم کابل که بهراه سپاه نادرشاه مقارم دهلی بودند و میرعباس ده جلال آباد آمده راه گذاشت بپشاور رسیدند آنرا بگرفت و نزدیک بیست هزار تن از افغانان خیبر و پشاور را در هم زده جمع نمود و بمحافظت و پذیرفتن گماشت چون نادرشاه بمنزل ریکاب رسید او را با بعضی از اعزق شاهزاده نصرالله میرزا پسر دوم خود از راه سوچه که گویی بسیار صعب بود با فوجی از سواران جنگی بسی فرسنگ راهبرا و طرف بیست ساعت طی کرده بر سر ناصرخان تاخت و چون ناصرخان از رسیدن سپاه ایران خبر یافت بیدرنگ حسنک پرداخت و طولی نکشید که مغلوب و بیشتر سپاهش کشته و خود با معدودی اسیر گشته و تمامی اموال و منتیه ایرانیان که نادرشاه سه روز در آنجا توقف نمود تا قشون و اموال حسنک از عقب برسید و این آخرین حسنک نادرشاه در خاک افغانستان بود و چون سپاه و بنه و توپخانه و قورخانه تمامی برسید حسنک پشاور کرد و در دو روز و دو شب از گذشتهای پل ریست و گذشت و بظرف لاهور رسید و از همین راه در موضع سپاه نادر بقشون زکریاخان فرمانروای پنجاب برخورده و آنرا منهزم ساختند زکریاخان با وجود بسیاری از لاهور بطرف سرهند رفت و خود با بره آمد و از همین جا نیز بنامهٔ شاه پس از تماشای لاهور آبنگ شاه جهان آباد دهلی نمود

ذکر فتح لاهور و توجه نادرشاه بطرف دهلی و جنگ او با محمدشاه گورکانی و غلبت نادر با و وقعه کشتگان و غیره

نادرشاه پس از فتح لاهور متوجه دهلی شد و باگذر خبر کشته شدن ابراهیم خان ظهیرالدوله برادرش در افغانستان باو رسید از غرض کاسته نشد از انقضای در باریان محمدشاه گمان میکردند قصد بر سطح نادرشاه شود و باز در اینجا نامه محمدشاه نگاشت که افغانان در هندوستان بیش از ایران در دوستی کردند و پادشاه هندوستان آنرا سیاستی نفرمود و خواهش ما را در راه مذاهن افغانان اجابت ننمود و برای ما ممکن بود که بدون فرستادن ایلچی و سفارت راه آنرا بزنیدیم باز بحول بآن پادشاه کردیم و معلوم شد غفلت و مسامحت کاری حضمانه آن پادشاه دیجاه از دایان و امنای مملکت بوده است این است تنبیه و تادیب آنها را پیش بخاطر بهمت ساختیم و میگوییم که فرمان رود تا آنان پیش از پنجاه توپ دارند حاضر سازند و اسیر انیز میگوییم پس از بسیار بسیدن و گرفتار شدن عفو از آنان نیز نسبته بوساطت و شفاعت آن پادشاه نامدار است از اینجا مآل اندیشی و بیدار مغزی نادرشاه چنین معلوم میشود که خود از غالب و فتح دالسته که نازیدن فتح پادشاه هندوستان نگاشته بالجمله نادرشاه ناصرخان و زکریاخان را بگذرانی کابل و پنجاب برگاشت و متوجه

دهلی شده و محمد شاه نیز بعزم مقابله و مقاتله از پی او بیرون شده در کرنال که جای تنگی بود اردو فرو گذاشت و چون از سر طرف رودخانه
علی مردان خان بود از نگهبانی دیگر شرایط بجا نیاورده بی خبر ناگهان چهار صدی ساخت اردوی نادرشاه بر سیده و خواجگت واسی و تفحص و تفتیش آن
جماعت کلوآمده و جایگاه و منزلگی معین نموده و چون شنیدند که سعادتخان با سی هزار مرد و جنگی معاونت محمد شاه میآیند فوجی را بفرستاد
و با بقیه سپاه سعادتخان را درهم شکسته و متاع او را تاراج کرده سعادتخان خود بمنزل آمده نزد محمد شاه کراین خبر شنیدند
و از پیش برفت و صمصام الدوله و برهان الملک و سایر اکابران هندوستان بجنگ در آمده و این وقت عصری بود که آتش
جنگ برافروخته شد و تا غروب آفتاب نزدیک سی هزار تن از سپاه هند کشته و صدتن از بزرگان و بندگان بادشاه افتاده و
سعادتخان و برادرزاده اش با کسان و فیل سواری او دستگیر سپاه نادر شدند و صمصام الدوله زخم برداشت و پس از سه
روز در گذشت و برادر و پسرش و بیشتر از یکانش کشته شدند و از سپاه نادر سه تن کشته و بیست تن زخمی شدند و این وقت محمد
شاه چون خبر حرکت صمصام الدوله و سعادتخان و نظام الملک و اعتماد الدوله را شنیده بود از جنبش خویش فرو ماند و خویش
بیرون آمده تماشا مینمود که ناگهان یکی از ارکان دولت خویش برگشت و نادرشاه فرمانداد تا اردوی محمد شاه را از هر سو محاصره
نمودند و او را آمده و شدن را بانحصار پیوسته بعد از یک ربع ساعت دو سه روز قتلی و سختی در اردوی محمد شاه نمود و شد محمد شاه ناچار
نامه که نادرشاه باو از ظاهر نوشته بود نزد نادرشاه فرستاده و نادرشاه در پیام داد و قرار داد خود حاضر کرد بشرط آنکه محمد شاه
خود بدین آید محمد شاه ناچار روز بعد افسر شاهی از سر برداشت و با نظام الملک و سایر بزرگان بخدمت اردوی
نادرشاه بمنزل او رفته و چون نزدیک شد نادرشاه شاهزاده نصرالله میرزا را با سپهبدان او فرستاده او را محترمانه بسراپرده
نادرشاه در آورده و نادرشاه تا چند قدم او را پیشباز فرموده و او را در بر گرفته و دو رکعت نماز شکر بجای آورد و پس از تبادل تعارفات
و شکایات و صرف طعام محمد شاه با اردوی خویش باز گشت و بار روز دیگر با اردوی نادرشاه برفت و روز چهارشنبه اول
ماه ذی الحجه نادرشاه با اتفاق محمد شاه بشهر دهلی در آمده و در باغ شالیمار ماه در آمده و محمد شاه مهمانداری پرداخت
و روز بعد پس از آنکه نماز ظهر را صرف نموده نادرشاه با محمد شاه مدتی تنها صحبت داشتند و کسی از مطلوم نشد چه در
میانشان رود و بدل شد و آنگاه پس از آن نامه بین نادرشاه بضبط و ثبت خزاین و دفاین محمد شاه مامور شدند و تمامی را
متصرف گشتند و روز دوم سکه و خطبه بنام نادرشاه رواج یافت و در شب چهارشنبه چهاردهم ذیحجه محمد شاه
بعمارت سلطنتی نزد نادرشاه باضیافت شاهانه مهمان نموده و عصر روز بعد آوازه مرگ نادرشاه بر مردم انتشار داده
و باین استشهار دلهای سپاه هند و دست بکشتن ایرانیان دراز کرده حتی بزرگان محمد شاه که بزرگان ایران را از پی نهای
خود شان نهاده بودند بکشتن آن اقدام نمودند و این خبر چون بگوش شاه رسید بسکوت گذرانید که شاید امنای
دولت کوتاه خود از تشنه خاموش کنند ناگاه کشتگان ایرانی به هشتصد تن رسید و چاره بصبر و سکوت نیافت
نادرشاه بمبرز کرده

ذکر غضب نمودن نادرشاه در دهلی و امر بکشتن و غارتی شنیدن شدن و بعد عفو فرمودن و سیاست نمودن

روز پانزدهم صبح بسیار زودی نادرشاه بخیال آنکه خود شش این فتنه و آشوب را فرو نشاند از قلعه دهلی که واقع میان
شهر بود سوار گردید و بشهر در گردش آمد که نعره خروش بر کشتگان ایرانیان از بزرگان و سپاهیانش افتاد و در ادنی شوری

پدید گشت و مردم را بملایمت امر ما سایش میداد که در این حین تیری از باروی باغی بجانب او انداخته شد و آن تیر از راه گذشت
و یک از ملازمین او را بر زمین انداخت و هلاک کرد ناد را آتش غضبش مشتعل و گردید و مسجد دولت الدوله که واقع در میان شهر
و بلعیت فرود آمد و در این وقت آفتاب سر بر کشیده بود که فرمان قتل عام و خراب کردن و سوزانیدن شهر را داد و سپاهیان
در شهر بجنبش بهر کس رسیده خون او بریختند عمارات و بناهای کهن را ویران و زمان موده آتش در بدون امتیاز نهاده بسیاری
عالیه که یادگار وقتی قبور بالیه شده جد بسیاری اشخاص شاخص و اخباس نفایس معدوده گشت کوچه و برزن از کشته مرده
زن راه را بر کشندگان بر بست این کشتار نا هنجار و غارتی و آتش افروزی نا هموار تا ظهر ادامه داشت محمد شاه
با نظام الملک و صفی تن از امنای دولت که کاینه مسجد آمده چهره نیاز بخاک سوده و از نس نادر شاه غضب
آلوده دیده لب بابستر حام و استغاثت گشودند نادر شاه بقدر است در یافت و فرمود مرده مخواهید بگوئید محمد شاه عرض
کرد که خواهش من این است که باقی مانده بخشید نادر شاه فرمود فرمانیش نادر شاه و شاه بندگان را گرامی دارید و اشکنید و
دو فرمان دیگر بر است صاحب استقلال کتابان هند میاورد و بجز آنکه این حرف از زبان نادر شاه در امان و این
مردم در آمد کوبه بانگ کوس امان در شهر در افتاده شد که یک نفس کشیدن این همه لشکریان که مشغول کشتن و سوختن و بر کندن
کاخها بودند در این شهر زنگ دست باز داشته شد گر چند تجار چاپی در صدد بست و شهر کردن کشند و پیام نادر شاه را
ربانه گفتن بود این سرعت ما تجار خبر رسید آنگاه نادر شاه گفت گرفتار از آزاد ساخته و محمد امین خان و فولاد خان کز
سرداران محمد شاه بودند فرمان داد که قتله سعید خان داماد قمر الدین خان و شاه نواز خان که این دو در شکسته
بر سر قشون نادر شاه رفته بودند و فیلبان باشی کشته و فیلهای نادر را برده بودند جهار صد تن از مجرمین و آشوب کاران
هندوستانی حاضر ساختند و آنها را بمعی رفته ما میر احاضر ساخته و نادر شاه فرمان داد تا ما میر از نیخ بیدریغ گذرانیدند
آنگاه فرمان قتل نا کسان را جمع کرده آتش زدند و شمار کشتگان این نیم روز از هفتاد هزار تا یکصد هزار تن نگاشته اند چنانچه تمام قشون نادر شاه را نیز طعمه و سیف هستی نگرفته اند که از این عدد و شصت هزار نفر جنگی
رفته بودند کم نبوده اند نادر شاه از این حرکت از هندوستان هزار تن از هنرمندان و صنایع کاران همراه خود برد
و شمار قشون محمد شاه کا بحساب آنانی سیصد هزار تن بادو هزار فیل جنگی و سه هزار توپ بود علاوه از آنکه بیشتر ای
سعادتمندان بر دن الملک بعد بیست هزار تن سی هزار تن معاونت آمده بودند بجمله در این وقت سال بپایان رسید

ذکر مصالحت عثمانی و منسه و روس و سایر قضایای اروپا

هم در این سال که ماین ۱۱۵۰ هزار و یکصد و سی و شش میلادی بود کار مصالحت من عثمانی و منسه انجام یافت
و بر اثر معاهدت و معاهدت این دو دولت که عثمانی و منسه با شند دولت روس نیز با عثمانی عقد محالفت و
موانعت بر بست که در چهار دهم ربیع الثانی سال بعد در پای تخت عثمانی و منسه ما بین وزیر اعظم و کیستین سید و طبل
شاه بانه نواخته شد هم در جزیره کرس شورش رخنه یافته شد و او نا چار فرار بر قرار اختیار کرد و گرخت و جان
بدر برد و نیز طبیب مشهور هلاندی موسوم به ابو رهاوه که خدمات نمایان به طب و
طب بت موده در گذشت

ذکر وقایع سنه ۱۱۵۲ و تصمیم نادرشاه در حرکت از هند و مجلس آرائی و مواصلت او با محمد شاه و بزرگان لوکانی و ارسال او دن طلا و جواهر از هند و رسیدن او بهرات و حبس کرفتن و رفتنش بجانب او و معاملات او با ابوالفیض خان پادشاه بخارا و عودتش

در این سال چون نادرشاه از اتمام رسیدن از مردم دهلی فراغت حاصل نمود لیک از بنات اکرات محمد شاه را بعقد ازدواج شاهزاده نصرالله میرزا درآورد و حکام و بزرگان هند را نواخت و مجلسی بپا ساخت و سر و افسر و دستار محمد شاه را بجواهرات کران مبتنی نشید و دوامنای دولت کورکانیه را بخلوع فاخره ممتنع ساخت و در هشتم صفر این سال از هندوستان آهنگ افغانستان و ایران نمود و با مبلغ کرور طلای سکه زر مسکوک و بیش از این از جواهرات کران قیمت نفیسه بحث طلا و مس که دکرور تومان باو جواهر منصب بوده و الماسهای کوه نور و دریای نور و فخر تاج که در طبرستان در زمان سرکذشت احمد شاه درانی مؤسس سلطنت درانیان در افغانستان و ذیل سرکذشت شاه شجاع الملک و هندرجه رنجیت سنگ نسبت از آنها خواهد شد با مجموعه از راه پیشاور و بنا و آباد و شهر در آمده و بهمراه و فیل با مبلغی جواهر و خیره بجهت سلطان عثمانی و چهار و فیل و مبلغی جواهر از برای پادشاه روس فرستاده و جمعیرا امور قلع اشرار که ابراهیم خان شیرالدوله را در سر او در افغانستان کشته بود نزد بفرستاده و پس بهرات و آمده و در هرات جشن شاهانه بکرفت و رقایق ارکسیال فرمانداده بود که کنجی از زر ناب مرصع و خیمه زرافت جواهر نشان مهیا نمایند و در این وقت هرود تمام شده بود لذا چادر برافراشته بحث مرصع در فضایش کذاشته کردیدند و نادرشاه بفرازآن آمده و صلای بیش و عشرت داده و دست بذل و عطا و بخشش کشاده و از جواهرات نفیسه و السبه های شمشیر بسیاری بر بیکان و بزرکان بخشیده و حکومت هرات را بشاهرخ میرزا تفویض نموده و از هرات عازم بلخ شده و چنانچه در قبل فرمانداده بود یک هزار و پانصد کشتی با بنی در بلخ بجهت عبور از رودخانه آمویه و جیحون مهیا و ساخته شده بود و تمامیرا از آذوقه و علوفه و مهمات حنک مؤونه از جیحون کذشت و در چهار فرسنکی بخارا خیمه برافراشت ابوالفیض خان پادشاه ماوراءالنهر و ترکستان چون خود را تاب مقاومت ندیده از حضرت و مسکنت بابهای شایان باردوی نادر شاه آمده و اذن جلوس یافت و تا چند روز در رفت و آمد و کذاشتن بحث بود نادرشاه او را مجدداً بحکومت ترکستان برقرار کرده و فشون پادشاهی او بکذاشت و یک ارد حشران او او سلک با نوان حرم خویش و یک از آنها را بحبالهٔ نکاح حی قبیان و برادزاده خویش درآورده و مبلغ بیست هزار تن از سواران او و یک و غیره علم و کاب خویش ساخته و شمه از خزانات ابوالفیض خان پادشاه بخارا را علیه علم او ذیل شرح سفارتخانه بخارا از کابل برشته تحریر خواهیم آورد و هم در این سال برطبق معاهدت منعقده بین دولتین روس و عثمانی طاهر کیه روس از عثمانی کرفته بود مانند ارزف و اکزاکف و غیره را دولت عثمانی مسترد داشت لیکن این شهرها بعد ها بر حق شهرهای دیکر عثمانی از بقوت حنک و غلبت روسها بدولت روس برکشت

ذکر وقایع سنه ۱۱۵۳ و حنک و غلبت
نادرشاه با پادشاه خوارزم و ماموریت طهماسب

قلیخان جلایر بطرف افغانستان و رسیدن الچیان هند و ترکستان بدرگاه نادرشاه

در این سال چون نادرشاه از کار بخارا فراغت حاصل کرد و عازم خوارزم و حسک بالیا بس خان حکمران خوارزم گردید که خبر آمدن کوشیشنان و افغانان اطراف کابل در خیشان زاد شده و جمعی کشته و زخمی شده اند نادرشاه فرمانداد تا قلیخان جلایر که یک از امرای بزرگ او و نسبت حکمرانی ممالک سمت شمالی آب آمک از حد تهتا و سند و پشاور تا بحدود کوهستان مجزا و ملحق بممالک ایران شده برقرار گردد و در خدمت او جمعی از بیگلربیها و سرکردگان معین گردید که باتفاق از راه حصار حرکت کرده مقدم از طوایف ترکمان و از یک دغیره سوارانی که روستائی آنها مستقل شده اند گرفته و بطرف مقصد روانه شود و نیز بصوبه داران و حکمرانان کابل و غزنین و سند و غیره فرمان شد که هریک در امور خویش مستقل باشند و در کار یکدیگر تصرفی ننمایند و طریق مرافقت و موافقت را منظور آرند و اگر برای تنبیه و کوشمالی افغانان کوهستانی قوای ضروری شود بحکم حضرت جهانبانی با سپاهی فراوان و بحکم شایان حرکت نموده و افغانان چون بشنیدند حکمران مقتدری میرسد ترک منازعت نموده با هم صلح و آشتی نموده و در وقت تمامی افغانستان تحت حکم نادرشاه بظاهر خوارزم پرسند و الیابس مقابلت و مقاتلت بر داشت و منهزم و دستگیر و مقتول شده نادرشاه پس از استیلای بخوارزم و جمع کردن خزاین و دفاین آن و ذخایر این سال حکومت خوارزم را بطاهرخان نواده ولی محمدخان جکلانی که از بنی اعمام پادشاه بودند تفویض نموده پس از تنظیم امور آنسامان باغنایم فراوان بطرف چارجو حرکت و آمده آنجا موکب شاهی متوجه مرو شد و در اینجا نیز محمدخان حاکم بلخ و حکمران اندخود و سایر بزرگان بلخ باستقبال بوسبی رسیده نادرشاه آنها را نوازش و پس از مذاکرات خصوص مالیات بدین طرق و رفع شر آنان امر مرخص ساخت و در اواخر شهر شوال بمشهد رسیده و قتیکه مرسوم میداد و فصل طلای مکلل بجواهر که قدر و قیمت حضرت امام رضا موجود و هدیه نمود و شاهزاده نصرالله میرزا را بحکمرانی تمام خراسان معین کرد و نیز در این سال محمدشاه کورکانی از هند و ستان و ابوالفیض خان از ترکستان تحف و هدایای بسیار بمشهد نزد نادرشاه فرستادند اتفاقا نادرشاه بعزم تدمیر حمایت لگزیه و افغانستان که از سیستان خبر الله و در آنجا توقف نموده بمشهد و راه خوشان و استراباد و مازندران عازم قندهار گردید و در خراسان نواسطه سپاه کشی غله و اکرانی گران شد

ذکر در گذشتن پادشاهان روس و پروس و اطریش

هم در این سال که مطابق سنه هزار و سیصد و چهل هجری بود شاه ششم امپراطور اطریش در گذشت و بجایش ماری تریزا دختر او ملکه و امپراطریس اطریش گشت و بحبس سلطنت نشست همچنین فردریک گلیوم امپراطور روس در گذشت و فردریک دوم که مشهور بفردریک کبیر شد بجایش نشست نیز امپراطریس مملکت روسیه در گذشت و نفس دوم نامبرده او بجای پادشاه روسیه شد و امنای دولت روس بنام حکمرانی و نیابت او بدست گرفتند

ذکر وقایع ۱۱۵۵ و عزیمت نادرشاه بدغستان و تدمیر لگزیه و سوء قصد باو و رسیدن شاهزاده رضاقلی میرزا و لیعهد و حبک در اروپا بطهران و کور نمودن شاهزاده رضاقلی میرزا و لیعهد و حبک در اروپا

در این سال نادرشاه چون بعزم مقاتلت لگزیها از مازندران عبور و بداغستان میکرد و در چند منزلی بادکوبه تفنگ خالی کرده و آن تیر تفنگ از زیر بازوی راست نادرشاه گذشت و یک انگشت نجراشانیده بشت دست چپ رسید و بگذشت

اسپ اتفاقی کرده اسپ انگشت و نادرشاه بزمین آمد و پس از تحقیقات بسیار صاحب دست آمد و او سنگ قدم نام غلام وی خان تا مینی که بانوای آقامیرزا پسر داود خان مرتکب این جنایت شده بود نادرشاه آنرا سیاست کرده و چون بطهران رسید محمد تقی بیک قدمرا بتحریک شاهزاده رضاقلی میرزا ولیعهد و فرزند ارشدش دانسته فرمان داد تا چشمان رضاقلی میرزا را از کاسه بیرون آوردند و آن شاهزاده رشید را کور کردند انگاه متوجه افغانستان شده و از این ببعد اخلاق و اطوار نادرشاه اختلاف کلی پیدا کرده گویا او را دیوانه نموده اند بالجمله بافغانستان شتافت و جلفا نموده اشرار را قلع و قمع نمود پس از آن بدشت کافری نزد تیپ و بنداته قشلاق کرد و هم در این سال الچی سلطان عثمانی نامه مودت خاتمه بنادرشاه رسید و الچی مزبور را مرخص نمود نادرشاه فرمان داد که کسی دیگر بسب نماید هر کس بخلاف فرمان حرکت نماید مجازات سخت باید نیز در این سال امیر حاجب بین پادشاه پروس و ملکه اطریش مشتعل گردید و پادشاه پروس با ایالت سیلیزیا استیلا یافت و ایوان پادشاه صغیر را بسیاست خلع کردید و الیزابت دختر دوم پطر کبیر بادشاهی رسیده برقرار گردید نیز دولت سوئد بدولت روس اعلان جنگ نمود

ذکر وقایع ۱۱۵۳ و تعیین مواقع متعلقه باران از بندوستان و تصمیم نادرشاه برای حبک با عثمانی

و این سال رکنات بندوستان و مواضع و مواقعی که معین شده بود از طرف محمدشاه بندوستان تمامی بکلی کذاران دولت ایران تسلیم شد و آنها عبارت بود از کابل تمتکذا از سمت جنوبی و شرقی . و دخانه اکتب بود و مقرر گردیده بود سه سال ولایات این ما بعد دولت ایران داده شود و بر طبق این قرارات عمل گردید و طهماسب قلیخان جلایر سردار کابل تمامی آن نواحی را منظم و مرتب نموده مدرکان نادرشاه پیکوئی را بگذاشت و چون جوابیکه از طرف عثمانی باب قبول مذهب جعفری و تعیین یکی از ارکان کعبه را بین ما سهم بر وفق مرام نادرشاه نبود بخیال حبک با عثمانی افتاده و تمامی امراء سرکردکان را بصحرای مغان خواست و در کلات بناهای عالیه بجهت حفظ خزاین و دفاین نموده جواهرات خود را با تمام نقد و اجناس این سال که مقارن ۱۱۵۳ هزار و صد و چهل و دو میلادی بود پادشاه روس در خال اطریش مرحمات بسیار نموده و عاقبت کار فی مابین مصالحت مبدل شده مصالحت نمودند و در انگلستان تمپرست بمقامات عالیه رسیده و ترقی فوق العاده نمود نیز اورلک دوبستن ابوالسعیدی پادشاه روس مدرسه معین کشت قدوم بشارل هرشد

ذکر وقایع ۱۱۵۴ و گرفتن جشن نوروز و اجتماع قشون در صحرای مغان و حرکت نادرشاه بطرف عراق عرب و استیلای او بکاظمین و سامره و کربلا و نجف و ساختن کبسند و ایوان حضرت امیر از طلا و موافقت عثمانی در صلح و مسالمت با نادرشاه

و این سال نادرشاه افشار جشن عید نوروز فیروزی را در نهایت اجلال و شکوه و شوکت و صولت شاهی متوجه صحرای مغان شد چون بانجا رسید سایر درباریان و ارکان و سران سپاه مستدرجا رسیدند شاهزاده نصرالله میرزا با شاهین میرزا فرزند شاهزاده رضاقلی میرزا و امامقلی میرزا نیز رسیده مورد انعام گشتند در این وقت الچی محمدشاه باری کورکانی از بندوستان با هدایای نفیسه نیز رسیده و از انجا سان سپاه دیده و مقدم توپخانه و قورخانه را

بطرف کرمانشاه بجهت جنگ با عثمانی بفرستاد و چون احمد پاشا والی بغداد از حرکت قشون ایران خبر یافت از راه صداقت و اطاعت درآمد و پیش کشی قابی فرستاد نادرشاه سرداران خود را بجهت ضبط کاظمین و سامره و کربلا و نجف و حله و بصره بفرستاد و بابذل زبانی این بلاد مشرف سرداران نادر و آمد آنگاه نادرشاه بشهرزور آمده کردستان عثمانی را مشوش ساخت و کرکوک و موصل را نیز مسخر نمود به نجف داری کرده و بزیارت و بذل خیرات و احسان پرداخت و پنجاه هزار طلای نادری مصروف کنبد و ایوان حضرت علی مرتضی نمود بعد از فتح کاری کرد که تا این سال همه برقرار است و نیز گنبد حرم شاه خانم مادر شاه سلطان حسین و مدرسه میرزا مهدی میرزا مانع برسه هزار روپیه خرج نقره دار کرد حضرت امیر مومنان نمود و چون از فتوحات نادر شاه در اسلامبول شایع گشت سلطان عثمانی سخت بهراسید و برفق و خواه نادرشاه موافقت و قرارداد عهد نمود و بکار مسالمت و مصاحبت پرداخته آنگاه نادرشاه از عراق عرب متوجه عراق عجم و از آنجا عازم آذربایجان گردید و چون بآنجا رسید خبر طغیان آقا محمد حسن قاجار و شورش داستر آباد را شنید ناچار با عثمانی صلح کرده عازم استرآباد شد و فتنه آنجا را دفع کرد

ذکر ظهور درویشی مجهول الحال در اند خود و بلخ و فتنه انگیزی و ادعای بی اساس او و خبر یافتن نادرشاه و رفع فتنه درویش در بلخ و محاکمت مخالفین و شر انگیزان

هم در این سال شخص مجهول الحال از مردم اوبه یاقات او بساقان مباس درویشی و فقیری را پیشه خود ساخته و از راه بدوی و وحشی جمعی را دور خود جمع نموده از آنجا متوجه بلخ شد و در آستانه مبارکه حضرت علی مرتضی که واقع در بلخ بود اقامت گزید یعنی مکان ریاکاری و وسیله بازار گردید کم کم مردم الغرثه ادعای نبوت و رسالت نموده و اظهار کشف و رمل و سحر و شعبده و خارق عادت کرد و چون مردم عوام از بدو بزیارت مبادرت نموده و شعبده بازی او را مشاهده نمودند بکرامت و کشف و کرامات او معتقد شدند و مکشفند امام حجت ظهور کرده و بابذل زبانی مردم بسیار از عوام کالانعام دور او جمع شدند از مردم افغان و قزلباش و ازبک و ترکمان و ترک و تاجیک که از آنجمله عصمت الله قپچاق و سعید شیر غالی و چهل تن از بزرگان ازبک که رویهم دوازده هزار تن بشمار میآمدند و کم کم از بابای بسیار و مردم محمن استان بوسی و غیره عدیده گذاردن میآمدند تا آنکه نیاز خان حاکم بلخ اندیشه نمود تعلیقه کربندگی و خدمت او را و میان بست و در بر کوشه آنشهر بلخ بصحبت او درویش بود تا وقتی نیاز خان والی بفکر افتاد که این جمعیت روز افزون شاید عاقبتی وخیم احداث کند که من و پادشاه ایران از عهده اش بدر آید پس پیام فرستاد که مقرر فرمایند که زوار و مسافرین پس از زیارت و عرض حاجت مسکن و موطن خویش برگردند و توقف آنان چندان لازم نیست چون کسان نیاز خان پیام او را رسانیدند درویش برآشفت و رسولان را بدشت دشنام داد چون نیاز خان چون این حرکت از درویش بدید بخود نپسندید و فرستاده را جمعیت را پراکنده نکنند و بجای خود روانه دارند چون درویش کسان والی را بدید که بجهت دفع مردان او آمده حکم به اقامت سید و در بین اعوان نیاز خان و اتباع درویش جنگ و جدال شد عاقبت سپاه نیاز خان جمعی کشته و فرقه دستگیر و فوجی فراری میشوند نیاز خان چون از شکست سپاه آگاه شد خاصه گذاب انجکوه او در بین گیرد و او را مقتول میکرد و متحیر گردید و ناچار درک بلخ متحصن شد زیرا این گیرد و دار از بکان نیز سر بی اطاعت برداشته و در اطراف شهر هر دم آمده بغارت کردن گوسفندان مشغول شدند نیاز خان چکلی تزلی بدربار نادرشاه فرستاده و از

وقایع جهانبان و جهانیان

وقایع بلخ و فتنه درویش و فتنیان و بیگان او و اخبار داد و شاه فرمانداد احمد حسین خان جمشیدی کرک بکلربکی جنوبشان
و تعیین دیگ محمد شیبک قرقلر باجی از امرای خراسان و سپاهی فراوان و توجهای آتش فشان بطرف بلخ
حرکت نماید و رفع فتنه درویش داد و بکار انگیزد از این سوی چون درویش حاکم اهتمین یافت و شهر را بی صاحب دید
روی بال آورده پیدا شده مردم اطراف جا مزدوده و خود حکمران بلخ و افغانستان معرفی کرد و گفت من نجیم
و روح مردم نمیاشد دارم و کسانیکه از جانب من حاکم میکردند اسلحه از قبیل شمشیر و نیزه و خنجر و کلاه تفنگ و غیره
بدن آنان کار میکرد و در این بین سمت الله خان قپچاق بالجبت پادشاهی ترکستان برقرار کرده بسمت بلخ
و جنت بجنبش درآمده و برای مخارج راه و فشون از مردم پول بخواست مردم از دادن مال ابا و امتناع نموده و فشه
اعدات چند تن در این مورد بجنگ و خون میافتند که ناگاه تیر قسمی سمت الله هدف کرده و در خاک و خون فش سلطنت
کشت شان سمت الله سکته بزرگی او جا بی با جاده درویش وار و آواره و مردم دانسته و درویش حیدر از دشتستان بود
با وجود فتنه و فتنه شان شاه از طرف خواجه نعمت الله متولی استرآباد که از ابتدا سر اطاعت او خم کرده و تا در خدا از
کوشی و فداکاری او و این ایام بجهت آمدن زواج شده از و خامت کار سخت بر سیده و دانست که باین زودی
از طرف نادشاه سپاه بسیار آمده و مرکبتین این اشکال را بسر از ابنده رسانیده پس با چند تن از خدمه مشورت کرده
و بهمت شده و نیمه شبی درویش فی کیش را گرفته و نزد نیاز خان حکمران مشهد بلخ برده و حاکم سخت خوشوقت گردیده
و خواجه نعمت را با جسان و افر خوشنود ساخت و چون مردم بازاری از گرفتاری درویش خبر یافته شده و از گرفتاری
او حدوث بای اتمانی و زینی مزینه دانسته که او مردی محیل و مزور بوده و باین شیوه مال و متاع مردم را میربوده
جمع آوری کرده و با وطن و لعن موزنده و نیاز خان باسباب و اثاثیه او متصرف شده و انجمن بیرون آمده بنظم
و نسق مردم پرداخت و از بکان متمرد را مطیع ساخت و کس بدربار نادرشاه فرستاده و او را از آرامی شهر و رفع فتنه
درویش خبر داد و چون نادرشاه خبر یافت فرمان فرستاد که شاه محمد حسین خان بلخ آمده مکسانیکه سبب این فتنه و
تا بیدا درویش شده محاکمت نموده و مجازات دهد محمد حسین خان بر حسب امر نادری بلخ آمده و بسیاری از گرفتار و محکوم
ساخت آنگاه بجنبش درآمده و قضه درویش از ابتدای ماه شوال تا انتهای ماه ذیحجه ان سال بطول انجامید
و در این سال فنا شاعر تبریزی و شمیم شاعر شیرازی درگذشتند

ذکر وقایع سنه ۱۱۵۱ و خروج یکی دوتن مجهول الحسب بادعای شاهزادگی و رفع آنها و تعیین یک تن انگلیسی از جانب نادرشاه بنا جدائی در دریای مازندران و اوضاع فرانسه و عثمانی و ناخوشی وبا در مصر و فشه در هندوستان

در این سال یکی دوتن مجهول الحال باسم شاهزاده بودن از سلالهٔ صفویه خروج نمودند یک از آنها محمد علی نامی
رفسنجانی بود که خود را صفی میرزا میگفت و دیگری سام میرزا نامی که خود را فرزند شاه سلطان حسین صفوی مشهور
نموده بود و هر دو را کارگذاران نادرشاه گرفتار کرده و مجازات دادند و نادرشاه بتعاقب آمده با جساگر عثمانی مختصر
زد و خوردی نموده و چون کار مصالحت بپایان رسیده از هند حرکت کرده بگرجستان آمده و با نظام آنسامان پرداخت

و یک تن انگلیسی بجهت ساختن کشتی مستعد نموده که در دریای مازندران کشتیها بسازد و در آب اندازد و او نامه الهوتن با
بود و مسلمان شده خود را اجلال بیک نامید و از جانب نادرشاه ایلچی شده و نیز خلیفه گرجستان در این سال آنجا مقرر
شده و فرمان او را نادرشاه فرمود و نقش مهر نادرشاه این شعر بود اگر ممکن دولت و دین فقه بود چون از بنا نظام
ایران قرار داد خدا همدر این سال سفیر فرانسه در باب عثمانی سلسله جنبان عقد مواسات و مواخات گردید تا شاهی
با فرانسه دست برادری و برابری داده شده و مناصب با کلید گذارده و کار باشند و مفت و او این بود که دشمنان
دولتشان پیش تازی نکنند همدر این سال در مصر نا خوشی و با فتور کرد و خلق کثیر را تلف کرد و متعاقب آن سختی مجتمع
مردم باقی مانده را گرفتار شدایده و محن کرد و عثمان بک انبارهای غله را بفروخت و مردم را از عسرت و کمبت برهانید تا
موسم حصاد برسید و غله در وشد و مردم را از فاقه بیت دست داد و نیز در این سال ناصر جنگ پسر دوم آصف جاه از فرقه
دکن بود بسر سلطنتیان برداشت و رات مخالفت و استبداد برافراشت چون این خبر در دهلی شایع گشت ناصر جنگ
جاه فرزند دیگر خود سپهر شهاب الدین را در دهلی گذاشت و سپاهی بسیار تا توپخانه و مهمات جنگ برداشت و آهنگ دکن
نمود ناصر جنگ چون از آمدن پدر خبر یافت با سپاهی رزم جوی باستقبال او شتافت و آنها بدان پرگنه که در مسافت
بیست فرسنگ راه بود پیش رفت و در آنجا بفاصله سه تیر انجیش به پیش آصف جاه رسید سران و صاحب منصبان ناصر
جنگ چون او را زار پراکنده و خود را شاه دیدند بسی و دیشی با چندتن از خواص خود در آمده و در آستانه شاه بر زمین ادب
زانو بست نشست و نیاز جست و پس از چندی از آنجا بیرون آمده با ناصر جنگ بدرشتافت و سکشت خود و گرفتار
شده و مدت چهار سال در حبس بود لو بساطت و شفاعت بزرگان بخشیده گردید و حکمران اورنگ آباد شد در این
سال که موافق ششصد و هزار و صد و چهل و چهار میلادی بود سپاه فرانسه نجانیک که در مصرف منه بود استیلا
یافته و از انسوی سپاه انگلیس با ولایت الزاس فرانسه داخل گشته و پادشاه فرانسه لوئی پانزدهم گرد از برای معاونت
پروس مشیر مهتر آمده و نوشش و نیجاه روز بسر بری گردیده و آنگاه شفاعت صلح فرانسه چون باین پادشاه بسیار
علاقه داشته و القاب پادشاه عزیز دادند

ذکر وقایع سنه ۱۱۵۳ و منازعت ایران و عثمانی بر سر مواد معاهدت و مصالحت میان
هر دو دولت و جنگ نادرشاه با عثمانی و شکست یافتن عثمانی و حوادث اروپا

در این سال بر سر مواد معاهدت مذهبی میان ایران و عثمانی نامه و خطاب و سوال استقبال یافت و نادرشاه با
سپاهی فراوان و توپهای آتش فشان و مراد تپه و فرسنگی اردوان قفقازیه با بکین محمد پاشا سپهدار سپاه
عثمانی بجنگ اندر آمده و قشون عثمانی در این میدان یکصد و پنجاه هزار سوار و چهل هزار پیاده و نیک جری بود و
پس از مقابلت و مقاتلت سپاه ایرانی با عثمانی نادرشاه غلبت یافت و بسیاری از قشون عثمانی کشته و اسیر
شدند و یکین محمد پاشا و سنگر خود محمود کشت و عاقبت در بهانجا در گذشت و پس از فوت سپهدار قشون عثمانی
سپاه عثمانی پراکنده و فراری شدند و در این میدان دوازده هزار کس از عثمانی کشته و پنج هزار تن اسیر و گرفتار شد
که در ضمن گرفتاران بسیاری از پاشاهای عثمانی بودند نادرشاه مجروحین آنها را با مرهم فرستاده و چهار هزار تن

وقایع جهان و جهانیان

گرفتاران را روانه طهران نمود و باقی را به تبریز فرستاد و غنایم و مهمات جنگ عثمانی تمامی غنیمت ایرانیان گشت
آنگاه نادرشاه متوجه همدان و اصفهان شد و در این بین ایلچی پادشاه ختن به دربار نادر با نامه مودت ختامه و هدایای
لایق آمد و مورد اشفاقات خسروانه گردید و مقضی المرام عودت نمود هم در این سال دول انگلیس و اطریش و لهستان
و هلاند عقد اتفاق و یگانگی بر ضد فرانسه با یکدیگر بستند و شروع بمهاجمت در سرحدات فرانسه نمودند با این حال
دولت فرانسه بچالاکی اجای بجنبید و بمقابلت و مقاتلت آنان شتافت و آلمان را با خود متحد ساخت و بدین سبب
دول متفقه سست شدند نیز در این سال ماری تیرز ملکه اطریش بشوهر خود فرانسوا لف امپراطوری بداد نیز در انگلستان
یکی از شاهزادگان خلاده قدیم انگلیس در سمت آکس سر طغیان برداشت و جمعیتی بسیار دور خود فراهم نمود و تا ده
فرسخی لندن پیش آمد در آنجا جنگ سختی نمود و مدتها با سپاه انگلیس در جنگ بود و کشتار بسیار نمود

ذکر وقایع سنه ۱۱۵۹ حرکت نادرشاه بعزم مشهد و اتمام عمارات او در کلات و جمع نمودن خزاین و دفاین او در کلات و هدایای نادر بجهت عثمانی و حرکات بکوات در مصر

در این سال نادرشاه بعزم مشهد حرکت کرد و پس از استدراک زیارت و فیض آن آستان فلک مرتبت و تنظیم آن حدود
دشوار متوجه کلات گردید عمارات عالیه و بناهای ضخیمه که امر داده بود ساخته و پرداخته بودند بنگریست و جواهرات
گران قیمت و اشیای نفیسه که بمدتها از اطراف جمع در آنجا شده بود و ارسی بسزا کرد و محلات جدا جدا جای داد و پاسبانان
و سرای داران بجهت محافظت و محارست آنان بگماشت آنگاه بعزم عراق عجم در حرکت آمد و بطهران رسید و
از آنجا بساوجبلاغ رفت که در اینجا باز سفرای عثمانی برسیدند نامه و هدایا بگذرانیدند و از غرایب اتفاقات سفرای ایران
و عثمانی اتصالا در رفت و آمد با نامه های خصوصی و هدایا و تحف بودند و از یکطرف هم دنباله جنگ و صلح ایران
با عثمانی امتداد داشت و ماه عراق عرب که عبارت از بغداد و نجف و کربلا و سامره و حله و بصره و موصل بود
نادرشاه با سپاهش با عساکر عثمانی در جنگ بودند یا در قفقازیه و بلاد قارص و ایروان و حدود آذربایجان دو سپاه
کینه خواه دست و گریبان بودند چنانچه نادرشاه بقسمی که نگارش یافت در نزدیک شهر ایروان در سال گذشته
شکست فاحشی بسپاه عثمانی داد و باز امسال را سفیری فوق العاده با هیئتی زیاد که نزدیک چهار پنج هزار جمعیت
بود بدربار عثمانی فرستاد که آنان در سال بعد باسلامبول رسیدند و بقدر دویست و هشتاد و شش هزار و دو صد و
سی تومان جواهرات و اشیای قیمتی هدیه بجهت سلطان محمود خان اول پادشاه عثمانی همراه داشتند
و با این حال باز بین دولتین خبار نفاق بالا بود و نادرشاه فکر آن بود که سپاهی فراوان و توپهای بی اندازه موجود
بجهت سال بعد کرده و تا اسلامبول پیش براند که طومار حیاتش را بهم پیچیدند و نشد نیز در این شاه از ساوجبلاغ
متوجه یزد و از یزد بطرف خراسان در حرکت آمد هم در این سال در اسلامبول باز برخی روسا و صاحب نفوذان
از طبقات واطیه برگزیده شدند و بدین واسطه دست تعدی و تصرف در اموال مردم دراز نموده و اسباب هرج
و مرج را در بلاد عثمانی رواج دادند و دولت روس که منتظر چنین ایامی بود چشم ببلاد فلاخ و بغدان عثمانی بدوخت
و رخسار طمع و زری بجانب این ولایات برافروخت و دولتیان را اینگونه حرکات متعدیانه متاثر ساخت نیز در مصر

جلد دوم امان التواریخ

قلم ریش فرسا و دامان پیش بفشد تا بسواحل رود خانه رن خود را رسانیده فرانسه را مضطرب ساخته شد

(خاتمه جلد دوم امان التواریخ)

پاداش پرتو تائید حق تافت (الحق) جلد دوم خاتمه یافت بود و انگارش از آغاز اسلام بقلم دانش کشته بانجام رسید این نامه فرخنده و اقبال اینزا یکصد و شصت است (سال) اینجا سالش فزاوان از حوادث حوادث باد وقایع ناگوار شی این گنج بردم رنج بسیار گرد تا از لطف ایزد شید یار فزون از سال در تالیف این گنج بخزد م خون دل بردم بسی رنج کنون از فرخامه جلد سوم اکنم تالیف بچون جلد دوم سپاس فراوان افرینده زمین و زمینیان و پدید آورنده جهانیان را باد که جلد دوم کتاب امان التواریخ که اندیش از لغزش پذیر آخر فرمان و انتیاش تا سال یکهزار و یکصد و شصت هجری قمری بود و سال بسال و زمان بزمان نگاشته و پرده تفاوت تاریخی باز و قرن و قرن از چهره وقایع و حوادث دول و ملل عالم از آسیا و اروپا و افریقا عموما و از افغانستان خصوصا برداشته شد انجام رسید خداوندان دانش و خردمندان با فرهنگ و بینش چون این گنجینه امور و از همه گونه اخبار اسلاف مصفا نه نظر افگارند خواننده دانست که در جمع و تالیف و تدوین این کتاب بدین پنج مطلوب و رویه مرغوب باز پس از اغراق مترسلانه شاعرانه و انشائات فیشیانه حتی المقدور نگشیده ام و بگمان دیده ام و مالیده ایندن انواع تالمات روحانی و اقتام اسقام جسمانی این مجلد را در اصفهان بپایان رسانیده ام امید وارم بتائیدات ماجده الهی و تلطیفات قاهره پادشاهی گوهر گنج جلد دیگر را آکنانند جلد اول و این جلد دوم بهمین سیاق و شیوه نشیده اتمام رسانم و ما توفیقی الا بالله الحاج میرزا عبد المحمد ایرانی بتاریخ شهر رمضان ۱۳۶۲ هجری قمری ۱۳۱۳ هجری شمسی در اصفهان تالیف شد

خاتمه ما فیشتن جلد دوم از تحریر

تمام شد جلد دوم از هفت جلد تاریخ جامع امان التواریخ تالیف کاخ ادب فرزانه دانشمند فخر المورخین اقتر المحققین والمترسلین افضل المصنفین حضرت اجل امجد عالی آقای حاجی میرزا عبد المحمد خان مؤدب السلطان اصفهانی ایرانی مدیر محترم گرامی روزنامه مصور گنجینه فنا منطبعه مصر بدار الطوب والساعات میرزا سید محمد ابن حسین الحسینی شاه شاهانی اصفهانی مشاق مدرسه فردوسی دولتی عزوسه دار السلطنه اصفهان در تاریخ شهر ذیقعده الحرام ۱۳۴۱ هجری قمری مطابق برج جوزا ۱۳۰۲ هجری شمسی موافق ماه ژوئن میلادی ۱۹۲۳ در اصفهان تحریر و تسوید شد